ترجمهٔ فارسی

فی ظلال القرآن

تألیف: سیّد قُطب

ترجمه: دکتر مصطفی خرّم‌دل

نشر احسان

قطب، سید، ۱۹۰۵-۱۹۶۶ م.
فی ظلال القرآن. فارسی
فی ظلال القرآن / به قلم سید قطب؛ ترجمه مصطفی خرم‌دل
ویراست ۲
تهران: احسان، ۱۳۸۶.
۷ج. ISBN: 978-964-356-617-3
ISBN: 978-964-356-619-7
تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. خرم دل، مصطفی، ۱۳۱۵ - مترجم.
BP۹۸/ ۹۰۴۱ف‌ع‌ق ۱۳۸۶ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۱۰۹۱۳۱۲

فی ظلال القرآن (جلد دوم)

- مؤلف: سید قطب
- مترجم: دکتر مصطفی خرم‌دل
- ناشر: نشر احسان
- چاپخانه: اسوه
- نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۷
- تیراژ: ۳۵۰۰
- قیمت دوره: ۷۵۰۰۰ تومان

فروشگاه: تهران ـ خیابان انقلاب ـ روبروی دانشگاه ـ مجتمع فروزنده ـ شمارهٔ ٤٠٦ ـ تلفن: ٦٦٩٥٤٤٠٤
صندوق پستی: تهران ٣٨٥ ـ ١١٤٩٥

ISBN C: 978-964-356-617-3 شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۶۱۷-۳
ISBN 2: 978-964-356-619-7 شابک ج ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۶۱۹-۷



فهرست جلد دوم

جزء پنجم

جزء ششم

جزء هفتم

جزء هشتم

فی ظلال القرآن

جزء پنجم

سورۂ نساء آیات ۲٤–۱٤۷

بسم الله الرحمن الرحیم

در این جزء با سورهٔ نساء راه می‌سپریم. این جزء بیشترین اهداف و موضوعات سوره را دربرمی‌گیرد، اهداف و موضوعاتی که در سرآغاز سوره و اوائل بندها و بخشهای آیات آن، در جزء چهارم، چکیدهٔ آنها را بیان داشته‌ایم.

در این جزء، عناصر زیادی از اهداف اساسی و موضوعات اصلی سوره را خواهیم یافت:

در نخستین درس سخن می‌رود از بقیّهٔ قوانین مربوط به : سر و سامان دادن امور خانواده، استوار داشتن آن براساس ثابت عواطف درونی و الهامات سرشتی، حفظ خانواده از تأثیرات شرائط و تحوّلاتی که در فضای زندگی زناشوئی پیش می‌آیند و رخ می‌دهند، مصون داشتن محیط خانواده و جامعه از انتشار پلشتیها و زشتیها و بزهکاریها و گناهکاریها در آن، بی‌احترامی نسبت به مقدّسات، و سست شدن روابط افراد خانواده ...

همچنین این درس، دربرگیرندهٔ بقیّهٔ قوانین دستگاههای اجتماعی و اقتصادی است. به ارتباطات مالی و تجاری می‌پردازد، و برخی از احکام میراث را بیان می‌دارد، و حقوق مالکیت هر یک از دو جنس زن و مرد را در جامعه روشن می‌سازد.

هدف از این مقرّرات و قوانین - همانگونه که در سرآغاز سوره گفتیم - انتقال جامعهٔ مسلمان از سیستم زندگی جاهلی به سیستم زندگی اسلامی است. همچنین مراد از آن، نابودی سیماهای جاهلیّتی است که در طول روزگاران، ته‌نشین شده و ریشه دوانده است، و نیز استوار داشتن سیماهای اسلامی تازه و نوین است و بالا بردن جامعهٔ مسلمانی است که برنامهٔ یزدانی، ایشان را از ژرفای درّهٔ جاهلیّت برگرفته است، و هم اینک در پرتو رهنمودهای آسمانی ایشان را از مراحل ترقّی، منزل به منزل فراتر می‌برد تا به اوج تعالی می‌رساند.

در درس دوّم، بازگشتی به بیان اصول جهان‌بینی اسلامی را خواهیم یافت، بازگشتی که تعریف ایمان و شرط اسلام را روشن می‌سازد. این بیان جدید، پایهٔ برخی از مقرّرات دیگر ضمانت اجتماعی مردمان را پی‌ریزی می‌کند، ضمانت اجتماعی‌ای که کوچکترین افراد خانواده را دربرمی‌گیرد، سپس دامنهٔ آن گسترده می‌گردد و همهٔ نیازمندان و ناتوانان جامعه را تحت پوشش قرار می‌دهد. درکنار امر به بذل و بخشش و دستور به ضمانت اجتماعی، زشت شمردن تنگچشمی و آزمندی، مغرور و متکبّر شدن بر اثر مال و ثروت فراچنگ آوردن، کتمان نعمت، و ریاکاری در انفاق و احسان را خواهیم یافت.

در همین درس، گوشه‌ای از تربیت نفسانی به وسیلهٔ عبادت را خواهیم یافت که این درس با آن آغاز می‌گردد. همچنین دربارهٔ پاکیزگی، جهت ادای عبادت سخن به میان می‌آید، و از نجس بودن خمر سخن می‌رود، و از ناهماهنگی آن با عبادت بحث می‌شود. این، نخستین گام در راه تحریم خمر است. برنامهٔ تربیتی حکیمانهٔ اسلام هم در هر چیزی به همین منوال گام به گام و آهسته و آرام است.

در درس سوم، از میان موضوعات اساسی سوره، موضعگیری با اهل کتاب را خواهیم یافت. در اینجا اهداف ناپاک و نیّات نیرنگباز ایشان در حق مسلمانان را خواهیم دید، و توضیحاتی دربارهٔ سرشت مکّارانه و حقّه‌بازانهٔ ایشان را خواهیم شنید، و تعجّب ازکارشان و حالشان را خواهیم یافت. بالأخره خواهیم دید که خداوند ایشان را دشمن مسلمانان می‌شمارد، و آنان را تهدید به سرانجام بد و عذاب الیم می‌نماید.

درس چهارم با بیان قاطعانه‌ای معنی دین و شرط ایمان و تعریف اسلام را روشن می‌سازد. و در پرتو آن پرده

برمی‌دارد از سرشت سیستم اسلامی، و برنامهٔ مسلمانان در فرمانبرداری و پیروی و دریافت قوانین از خدای یکتا، و پیروی از فرمان پیغمبر خدا و فرمانبرداری از دستورات او. همچنین در این درس سخن می‌رود از تکالیف و وظائف مسلمانان کرهٔ زمین در رساندن امانات به صاحبان امانات، و داوری کردن دادگرانه در بین مردم، و پا بر جا داشتن برنامهٔ خدا در زندگی مردمان - البتّه همهٔ اینها شرط وجود ایمان بشمارند - همچنین در این درس اظهار تعجّب خواهد شد از کسانی که ادّعاء ایمان را دارند و شرط نخستین ایمان را فراهم نمی‌آرند که داوری بردن به پیشگاه خدا و فرستادهٔ او، همراه با رضا به قضای ایشان و تسلیم محض در برابر فرمان آنان است. همچنین در این درس کاملاً جدّی و قاطع تأکید می‌شود که ایمانی در میان نیست - هر چند که مدّعیان ادّعای ایمان کنند - مگر با حصول این شرط روشن و صریح.

با توجّه بدین مطلب است که در درس پنجم می‌بینیم: گروه مسلمانان رهنمود می‌شوند برای حفظ این برنامهٔ واضح و هویدا بجنگند و در راه آن فداکاری کنند. سرباز زنندگان از جهاد و منافقانی که از رفتن به جهاد کناره‌گیری می‌کنند، سخت تهدید می‌گردند. دلهای مؤمن به جوش و خروش انداخته می‌شود با بیان اهداف جنگ برای نجات مؤمنان ضعیف و ناتوانی که در سرزمین کفر بسر می‌برند و می‌خواهند به سرزمین دین اسلام پای نهند، و در سایهٔ برنامهٔ والا و بزرگوار اسلام بغنوند و از زندگانی لذّت ببرند. همچنین سخن از حقیقت اجل و واقعیّت قضا و قدر می‌رود، تا دلها از خوف و هراس پاک شوند. درس پنجم با فرمانی که به پیغمبر ﷺ داده می‌شود تا به سوی جهاد رود، هر چند هم جز خودش کسی، با او همراه نشود! آخر باید این دین در کرهٔ زمین مستقرّ گردد، و با برنامهٔ راست و درست یزدانی جهان اداره شود.

به مناسبت جنگ، در درس ششم توضیحاتی دربارهٔ بسیاری از ارکان و اصول معاملات بین‌المللی به میان می‌آید، و گفته می‌شود، اردوگاه اسلامی با اردوگاههای دشمن چگونه رفتار کند، و صلح با آنها به چه صورتی باید باشد، و پیمان با آنها کی و چگونه انجام گیرد و رعایت آن به چه شکلی باشد. البتّه مراد این نیست که نیرو و تاخت و تاز و غلبه و چیرگی در مدّ نظر باشد و دنبال شود، بلکه در حین رعایت حدود و مقرّرات منظّم و مرتّب انسانی با اردوگاههای مختلف و دارای دیدگاههای متفاوت، آمادگی برای رویاروئی با واقعیّت به هنگام ضرورت در مدّ نظر است.

در درس هفتم سخن از جهاد با مال و جان می‌رود، بدانگاه که ساکنان سرزمین کفر از هجرت سر باز می‌زنند و مورد تهدید واقع می‌شوند. سرزمین کفری که مسلمانان در آنجا از دین برگردانده می‌شوند، در حالی که سرزمین اسلام موجود است و پرچم دین در آنجا در اهتزاز بوده و عزیز و محترم است ... این درس به پایان می‌رسد با تشویق و تحریک مؤمنان به جنگ، و تعقیب دشمنانشان، و اینکه در طلبیدن ایشان و دست یافتن بر آنان نباید سستی به خود راه دهند. همچنین با بیان حقیقت موقعیّت مؤمنان و موضعگیری دشمنانشان، و بیان اختلاف مسیر و دیدگاه و سرانجام و جزا و سزایشان، این درس خاتمه می‌پذیرد.

در درس هشتم قلّهٔ سربفلک کشیدهٔ عدالت اسلامی را می‌نگریم که در داستان یک یهودی شکل پذیرفته است. یهودیی که ستمگرانه مورد اتّهام واقع می‌شود و گواهیهای دروغین برای محکوم کردنش، ساخته و پرداخته می‌گردد و سر هم می‌شود. ولیکن قرآن از فراز آسمان نازل می‌گردد و او را تبرئه می‌کند! اگرچه یهودیان پیوسته بر ضدّ اسلام نیرنگ می‌کردند و همیشه بر ضدّ مسلمانان به دوز و کلک می‌نشستند. امّا دادگری یزدانی اسلامی، عدالتی است که از مودّت یا دشمنانگی متأثّر نمی‌گردد. این قلّهٔ والائی و اوج فلکسائی است که بشریّت هرگز بدان نمی‌رسد، مگر در

پرتو این برنامهٔ رفیع و یگانهٔ اسلام[۱].

درس نهم، گشت و گذاری با شرک و مشرکان در پیش است، و از خرافات شرک و تأثیرات آن در پیدایش شعائر و مراسم گمراهساز، و جهان‌بینی‌های یاوه و بی‌ارزش، سخن می‌رود، و اوهام و خرافات زدوده می‌گردد و آرزوهای کج و کژ و دور از دادگری خدا تصحیح می‌شود، و بیان می‌گردد که سزا و جزا، طبق کردارها و رفتارها است، نه برابر آرزوها و خیال پردازیها. در این درس همچنین تأکید می‌گردد که تنها اسلام آئین است، و آن هم آئین ابراهیم است.

درس دهم باز می‌گردد به قضیّهٔ زنان و حقوق ایشان، بویژه حقوق یتیمان آنان، و حقوق کودکان مستضعف. این خود موضوعی است که سوره با آن آغاز گشته است. این درس بیانگر مقرّراتی است که با آنها شوهر می‌تواند نشوز و گریز همسر را چاره‌جوئی کند. همچنین بیان می‌شود که حدود و ثغور عدالت مطلوب در معاشرت با همسران کدام و چگونه است؟ عدالتی که زندگی زناشوئی جز در پرتو آن سر و سامان نمی‌گیرد، و بدون آن جدا شدن از همدیگر بر بودن با یکدیگر برتری دارد، چراکه بدین هنگام صلح و صفا ناممکن و اصلاح حال دشوار و چه بسا محال است.

وقتی که می‌بینیم پی‌نوشت این احکام متعلّق به خانواده، و دادگری در زندگی زناشوئی، این حکمها و رهنمودها را به خدا، و به مالکیّت آسمانها و زمین خدا، و به قدرت آفریدگار بر از میان بردن اینان و بر جای ایشان قرار دادن دیگران، ارتباط می‌دهد، عظمت این کار پدیدار می‌آید، و پیوند آن با حقیقت بس والای الوهیّت آشکار می‌گردد ... با توجّه بدین واقعیّت، طوفان هراس از خدا در دلها به جوش و خروش درمی‌آید، و مؤمنان را به سوی عدالت مطلق در همهٔ معاملاتشان می‌راند، و به دادگری کامل در جملگی احکام مربوط بدیشان فرا می‌خواند ... این شیوهٔ قرآن است که از باریکهٔ تنگ خاصّ، به سوی اقیانوس فراخ عامّ، روان است.

سپس آخرین درس این جزء فرا می‌رسد. این درس تقریباً سراسر آن مربوط است به : تهدید منافقان و حملهٔ به کار نفاق، و دعوت مؤمنان به ایمان جدّی و روشن و راستین، و بر حذر داشتن مؤمنان از دوستی با غیرمؤمنان و به پیشوائی پذیرفتن رهبرانی سوای رهبران خاصّ خود، و بیم دادنشان از سستی ورزیدن و شُل و ول بودن در آئینشان، به خاطر سازش با دیگران یا مراعات روابط جامعه یا مصحلت جویی با منافقان و دشمنان این دین. چرا که این نشانه‌ای از نشانه‌های نفاق و دوروئی است، و منافقان و دورویان هم در ژرفای دوزخ و در پائین‌ترین جای آن هستند ... این، منافقانند که کافران را به دوستی و سرپرستی می‌گیرند. این درس و این جزء هر دو با همدیگر، پایان می‌پذیرند با حقیقت مؤثّری از صفات خداوند متعال، و ارتباط ذات ذوالجلال با بندگانش، و فلسفهٔ عقاب و عذاب کژراهه‌روان و گمراهان توسّط یزدان سبحان. همچنین با ذکر این مطلب که اگر بندگان ایمان بیاورند و سپاسگزاری کنند، خداوند نیازی به عقاب و عذاب آفریدگان خود ندارد:

﴿ مٰا یَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذٰابِکُمْ إِنْ شَکَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ؟ وَ کٰانَ اللّٰهُ شٰاکِراً عَلِیماً ﴾.

خداوند چه نیازی به عذاب دادن شما دارد، اگر شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید؟ پروردگار شکرگزار (طاعت و عبادت بندگان و) آگاه (از اعمال و نیّات همگان) است. (نساء / ۱۴۷)

این، تعبیر شگفتی است. رحمت خدا را به دل الهام می‌دارد، و بی‌نیازی یزدان سبحان از عذاب بندگان را اعلام می‌نماید، وقتی که بر راستای راه بوده و به برنامهٔ الهی چنگ زده باشند، و سپاسگزار فضل و لطف خدا در اعطای این برنامه بوده، و منّتی را سپاس دارند که بر ایشان نهاده است. اما بندگان ناسپاسی یافته می‌شوند که با کفر و انکار، و با فسادی که در زمین و

۱- داستان این یهودی را در دیباچهٔ سورهٔ نساء در جزء چهارم بخوانید.

در نفس و در زندگی پدید می‌آورند، عذاب را برای خود خریداری می‌نمایند!

❁

بدین صورت که دیدیم، این جزء بر این همه اهداف و موضوعات، بالهای خود را می‌پراکند، و گسترۀ فراخی را زیر بالهای خود می‌گیرد. در دیباچۀ این جزء بدین اشارات گذرا بسنده می‌کنیم، و بدون فوت وقت آیه‌های قرآنی را با توفیقات و عنایات خدا به شکل زیر بررسی و از مدّ نظر می‌گذرانیم:

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا
بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ
مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
حَكِيمًا (٢٤) وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ
الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ
فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ
بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ
أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ
مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ
الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
(٢٥) يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٢٦)
وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ
الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (٢٧) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ
عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (٢٨) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ
تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (٢٩) وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَانًا
وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ
يَسِيرًا (٣٠) إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ
عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (٣١)
وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرِّجَالِ
نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ
وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمًا (٣٢) وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ
نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (٣٣)
الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ
عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ
قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ
نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ
وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا (٣٤) وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ
بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ
يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا
(٣٥)

این درس تکمیل کنندۀ چیزی است که در این جزء راجع به سر و سامان دادن و استوار داشتن خانواده بر ستونهای سرشت آمده است. دیگر روند کلام بعد از این - جز در دو مورد - به بیان احکام تکمیلی این موضوع اساسی و مهمّ برنمی‌گردد. موضوع اساسی و مهمّی که با سر و سامان پذیری آن، حیات انسانی در مسیر سرشت آرام و برازندۀ خود راه می‌سپرد، و بر اثر نابسامانی آن، فساد و تباهی عظیمی در زمین پدید می‌گردد.

این درس سخن از زنان محارم را کامل می‌کند. آنگاه

راهی را مشخّص و معلوم می‌گرداند که خداوند دوست می‌دارد، مردان و زنان در بنیاد پاک خانواده بر آن باشند. سپس آسانی این راه را برای مردم روشن می‌نماید و اعلام می‌دارد که علاوه بر نظافت و طهارت این راه، آسانگیری بر مردم، از ویژگی‌های روشن اسلام است. آنگاه ارکان و اصولی را بیان می‌دارد که این بنیاد اساسی بر آنها استوار است، و حقوق و واجباتی را ذکر می‌نماید که بر دوش طرفین سوداگر است.

در کنار سر و سامان دادن خانواده به برخی از شیوه‌های سر و سامان دادن روابط مالی جامعهٔ مسلمان می‌پردازد، و حقوق مردان و زنان را روشن می‌سازد و بیان می‌دارد در اموالی که مردان و زنان بدست می‌آورند، و یا به ارث می‌برند، چه حق و حقوقی دارند. همچنین جنبهٔ مالی پیمانهای ارث بری و ارث گذاری دوستانهٔ مرسوم در میان بیگانگان، بی‌ارزش و نادرست بوده و قلم بطلان بر آن کشیده می‌شود.

ملاحظه می‌گردد که بطور کلّی روند کلام چنین مقرّرات و احکامی را با اصل نخستین و سترگ ایمان پیوند می‌دهد. این اصل نخستین و سترگ هم این است که: چنین مقرّرات و احکامی از سوی خدا صادر شده‌اند، و الوهیّت خدا مقتضی صدور مقرّرات و احکام است. چرا که ویژه‌ترین ویژگیهای الوهیّت - همانگونه که در سرآغاز سوره مکرراً گفته‌ایم - حاکمیّت و قانونگذاری برای مردم، و وضع ارکان و اصولی است که زندگانی انسانها و روابط ایشان بر آنها استوار می‌گردد.

روند کلام، پیوسته این ارتباط دقیق را تکرار می‌نماید، و همیشه این ویژگی را از میان ویژگیهای الوهیّت یادآوری می‌کند، و دائماً اشاره می‌نماید به صدور این مقرّرات و قوانین از جانب خداوند آسمان و زمین و کارِ بجایِ ربّ‌العالمین .. این هم اشارهٔ با معنی و محتوائی است. چرا که مهم‌ترین کار در سراسر این برنامهٔ یزدانی، و بلکه مقدّم‌ترین چیز در آن، اعتقاد به دانش شامل و کامل آفریدگار، و ایمان به حکمت و کاربجائی آگاه و بینای پروردگار است. انسان این ویژگیهای یزدانی را ندارد، و بدون این ویژگیها، هرگز برنامهٔ بنیادینی برای زندگی انسانها پایه‌ریزی و بنیاد نمی‌گردد. بدبختی انسانها هم وقتی در زمین پدید آمده است که از برنامهٔ خداوندِ بس آگاه و کاربجا، کناره‌گیری کرده باشند، و در بیابان برهوت، بدون هیچ راهنمائی، کورکورانه گام برداشته باشند، و چنین انگاشته باشند که خودشان با وجود نادانی و سرگردانی و هواها و هوسهائی که دارند، به جای چیزی که خدا برای ایشان برمی‌گزیند، خودشان می‌توانند چیز بهتری را برای خویشتن و زندگی خود انتخاب کنند!

امر دیگری که این درس مؤکّد و مکرّرش می‌دارد این است که: برنامه‌ای که خداوند برای انسانها تهیّه دیده است، بسی برای ایشان ساده‌تر و آسانتر و سبکتر و به فطرت نزدیکتر است از برنامه‌هائی که انسانها، آنها را برای خود می‌خواهند و آرزوی آنها را دارند. برنامه‌ای که خدا برای انسانها برنامه‌ریزی فرموده است، در پرتو الطاف و مراحمی بوده است که در حقّ ضعف و ناتوانی انسانها مبذول نموده است. یعنی برنامهٔ الهی با توجّه به ضعف بشری تهیّه و تنظیم گشته است. برنامه‌ای که اگر انسانها از آن کناره‌گیری کنند، مایهٔ رنج و دردشان می‌گردد، گذشته از آن، به جای پیشرفت، پسرفت، و به جای صعود سقوط می‌کنند(۱). بعدها، به هنگام بررسی تفصیلی متن آیات، مصداق این حقیقت را در واقعیّت تاریخی انسانها، مشاهده خواهیم کرد، حقیقتی که در تاریخ راستین عمر انسانها، اگر جاهلیّت بر دلها و چشمها، پرده‌ای نکشیده باشد و هواها و هوسها، دلها را فرا نگرفته باشد و چشمها را نابینا نکرده باشد به وضوح هویدا و پیدا است.



﴿ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ - إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ -

---

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: کتاب «خصائصُ التصور الإسلامی و مقوّماته» فصل «الرّبانیة» و کتاب «الإسلامُ و مشکلات الحضارة» فصل «تخبط و اضطراب».

كِتٰابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ - وَ أُحِلَّ لَكُمْ مّٰا وَرٰاءَ ذٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوٰالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسٰافِحِينَ. فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً، وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا تَرٰاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ. إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً. وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنٰاتِ الْمُؤْمِنٰاتِ فَمِنْ مّٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ مِنْ فَتَيٰاتِكُمُ الْمُؤْمِنٰاتِ - وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمٰانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ - فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ، وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، مُحْصَنٰاتٍ غَيْرَ مُسٰافِحٰاتٍ وَ لاٰ مُتَّخِذٰاتِ أَخْدٰانٍ. فَإِذٰا أُحْصِنَّ، فَإِنْ أَتَيْنَ بِفٰاحِشَةٍ، فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مٰا عَلَى الْمُحْصَنٰاتِ مِنَ الْعَذٰابِ - ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ - وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ، وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَ اللّٰهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ، وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوٰاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً. يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ، وَ خُلِقَ الْإِنْسٰانُ ضَعِيفاً ﴾.

زنان شوهردار (بر شما حرام شده‌اند) مگر زنانی که (آنان را در جنگ دینی مسلمانان با کافران) اسیر کرده باشید، که (در این صورت نکاح شوهران کافرشان، با اسارت لغو می‌گردد و بعد از زدوده شدن رحِم ایشان،) برای شما حلال می‌باشند. این را خدا بر شما واجب گردانده است (پس آنچه را که او بر شما حرام نموده است، حرام بدانید و آن را مراعات دارید). برای شما ازدواج با زنان دیگری جز اینان (یعنی: جز زنان مؤمن حرام) حلال گشته است و می‌توانید با اموال خود (از راه شرعی) زنانی را جویا شوید و با ایشان ازدواج کنید (بدان شرط که منظورتان زنا و دوست بازی نباشد و) پاکدامن و از زنا خویشتندار باشید. پس اگر با زنی از زنان ازدواج کردید و از او کام گرفتید، باید که مهریّهٔ او را (چنانکه مقرّر است، بدون کم و کاست و در موعد خود) بپردازید، و این واجبی (از واجبات الهی) است. و بعد از تعیین مهریّه، گناهی بر شما نیست، در آنچه میان خود بر آن توافق می‌نمائید (مثلاً اینکه همسر با رضا و رغبت از مقداری از مهریّهٔ خود چشم‌پوشی کند، و یا شوهر مشتاقانه، مقداری بر اندازهٔ مهریّه بیفزاید). بیگمان خداوند (پیوسته بر مصالح بندگان خود) آگاه (و در احکامی که برای آنان وضع می‌نماید) حکیم بوده (و می‌باشد). و اگر کسی از شما نتوانست با زنان آزادهٔ مؤمن ازدواج کند، می‌تواند با کنیزان مؤمنی ازدواج نماید. خداوند آگاه از ایمان شما است. (از ازدواج با کنیزان مؤمن سرپیچی نکنید، چرا که) برخی از برخی هستید (و شما و ایشان در برابر دین یکسان می‌باشید)، لذا با اجازهٔ صاحبان آنان با ایشان ازدواج کرده و مهریّهٔ ایشان را زیبا و پسندیده و برابر عرف و عادت (به تمام و کمال) بپردازید. کنیزانی را برگزینید که با عفّت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برنگزینند. اگر پس از ازدواج، از ایشان زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی: پنجاه تازیانه) است. ازدواج با کنیزان به هنگام عدم قدرت، برای کسی از شما آزاد است که ترس از فساد داشته باشد (و بترسد به مشقّتی دچار شود که به زنا منتهی گردد). و اگر شکیبائی ورزید (و از ازدواج با کنیزان خودداری کنید و بتوانید عفّت خود را مراعات دارید) برای شما بهتر است. و خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است. خداوند می‌خواهد (قوانین دین و مصالح امور را) برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی (از پیغمبران و صالحان) رهنمود کند که پیش از شما بوده‌اند، و توبهٔ (لغزشها و بزهکاریهای پیشین) شما را بپذیرد، و خداوند آگاه (از احوال بندگان است و قوانینی را برایتان وضع می‌نماید که مصلحت و منفعت شما را در بر دارد) و حکیم است (و برابر حکمت، احکام شریعت را صادر می‌نماید). خداوند می‌خواهد توبهٔ شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که بدنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حقّ دور شوید و به سوی باطل بگرائید و از راه راست) خیلی منحرف

گردید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان، تاب مقاومت ندارد).

●

در پایان جزء چهارم از زنان محارمی، سخن رفت که خودشان حرام بودند و آن در این فرمودهٔ خداوند متعال آمده است:

﴿ وَ لاٰ تَنْكِحُوا مٰا نَكَحَ آبٰاؤُكُمْ مِنَ ٱلنِّسٰاءِ - إِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ - إِنَّهُ كٰانَ فٰاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ سٰاءَ سَبِيلاً. حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهٰاتُكُمْ، وَ بَنٰاتُكُمْ، وَ أَخَوٰاتُكُمْ، وَ عَمّٰاتُكُمْ، وَ خٰالاٰتُكُمْ، وَ بَنٰاتُ الأَخِ، وَ بَنٰاتُ الأُخْتِ، وَ أُمَّهٰاتُكُمُ ٱللاّٰتِي أَرْضَعْنَكُمْ، وَ أَخَوٰاتُكُمْ مِنَ ٱلرَّضٰاعَةِ، وَ أُمَّهٰاتُ نِسٰائِكُمْ، وَ رَبٰائِبُكُمُ ٱللاّٰتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسٰائِكُمُ ٱللاّٰتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ - فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ - وَ حَلاٰئِلُ أَبْنٰائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلاٰبِكُمْ - وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الأُخْتَيْنِ - إِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ - إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً ﴾.

با زنانی ازدواج نکنید که پدران شما با آنان ازدواج کرده‌اند. چرا که این کار، عمل بسیار زشتی است و (در پیش خدا و مردم) مبغوض بوده و روش بسیار نادرستی است، مگر آنچه گذشته است (و در زمان جاهلیّت بوده است که مورد عفو خدا قرار می‌گیرد). خداوند بر شما حرام نموده است ازدواج با مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمه‌هایتان، خاله‌هایتان، برادر زادگانتان، خواهر زادگانتان، مادرانی که به شما شیر داده‌اند، خواهران رضاعیتان، مادران همسرانتان، دختران همسرانتان از مردان دیگر که تحت کفالت و رعایت شما پرورش یافته و با مادرانشان همبستر شده‌اید، ولی اگر با مادرانشان همبستر نشده باشید، گناهی (در ازدواج با چنین دخترانی) بر شما نیست، همسران پسران صلبی خود، و (بالأخره اینکه) دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر آنچه گذشته است (که با ترک یکی از آن دو خواهر، قلم عفو بر این کار که در زمان جاهلیّت واقع شده است، کشیده خواهد شد). بیگمان خداوند بسی آمرزنده است (و گذشته را نادیده می‌گیرد، و) مهربان است (و در آنچه برایتان وضع می‌کند، حال شما را مراعات می‌دارد).

امّا این تکمله: ﴿ وَالْمُحْصَنٰاتُ مِنَ ٱلنِّسٰاءِ ... ﴾ متعلّق به زنان محارمی است که حرام هستند چون در حبالهٔ نکاح مردان دیگری می‌باشند، و در پرتو ازدواج با آنان بر دیگران حرام شده‌اند. این هم بدان خاطر است که اوّلین بند که در نظام جامعهٔ اسلامی به رعایت آن فرمان داده شده است، پیاده گردد، و بنیاد اسلام بر پایهٔ خانواده برقرار شود، و خانواده جزئی از اجزاء و رکنی از ارکان کاخ با عظمت جامعه، به حساب آید، و از هرگونه گزندی بدور داشته شود، و حَسَبها و نسبها آمیزهٔ یکدیگر نگردد، آمیزه‌ای که یا از «همگانی بودن» آمیزش جنسی، و یا از پخش زنا و آلوده شدن جامعه بدان، پدیدار می‌شود.

خانواده‌ای که بر پایهٔ ازدواج آشکاری استوار می‌گردد، ازدواج آشکاری که در آن زنی تنها متعلّق به مردی است، و «احصان» -که به معنی حفظ و صیانت است - به وسیلهٔ چنین ازدواجی صورت پذیر است. و چنین خانواده‌ای کامل‌ترین سیستمی است که با فطرت «انسان» و نیازمندیهای حقیقی او هماهنگی دارد، نیازمندیهای راستینی که از بشریّت انسان، سرچشمه می‌گیرد، و زندگی انسان، دارای هدفی بس بالاتر و والاتر از هدف حیوان است، هر چند که هدف زندگی انسان متضمّن هدف زندگی حیوان هم می‌باشد و آن را در لابلای خود حمل می‌کند.

خانواده در اسلام، اهداف جامعهٔ انسانی را پیاده و به منصّهٔ ظهور می‌رساند، همانگونه که برای چنین جامعه‌ای صلح مطمئنّ، ببار می‌آورد: صلح درون، و

صلح منزل، و سرانجام، صلح جامعه[1].

در یک نگاه گذرا ملاحظه می‌گردد که رعایت و نگاهداری کودک انسان، نیازمند به مدّت زمان درازتری از مدّت زمانی است که رعایت و نگاهداری بچّهٔ هر حیوان دیگری بدان نیازمند است. همچنین تربیتی که کودک انسان، بدان نیازمند است تا بتواند مقتضیات زندگی انسانی را با آن تشخیص دهد و به شعور اجتماعی مترقّی برسد، شعوری که در پرتو آن، انسان شناخت لازم را پیدا می‌کند، بسی طولانی‌تر از مدّت زمانی است که بچّه‌های سایر حیوانات در آن پرورش لازمهٔ جهان حیوانی خود را می‌یابند و از محیط زندگی پیرامون خویش شناخت حاصل می‌کنند.

میل جنسی در حیوان حدّاکثر تا زمانی ادامه دارد که پیوند جنسی و عمل تلقیح و تولید نسل، انجام می‌پذیرد! ولی میل جنسی در انسان به هنگام تحقق این هدف پایان نمی‌گیرد، و بلکه میل جنسی در انسان میان نر و ماده همیشگی است، و تماس مرد و زن تا بدانجا ادامه می‌یابد که کودکان آنان آمادگی نگاهداری از خود و حفظ زندگی خویش را پیدا می‌کنند، و می‌توانند خوراک و توشهٔ خودشان و نیازمندیهای زندگیشان را فراهم سازند، و با توجّه به مقتضیات زندگانی انسانی، آموزش و پرورش ایشان تکمیل می‌گردد، و به سنّ و سالی گام می‌گذارند که به اندازه‌ای اندوخته و پس‌انداز، از تجارب و معارف انسانی را گرد آورده باشند که ایشان را شایستهٔ شرکت در زندگی اجتماعی انسانی سازد، و در حمل بار امانت دانش و فرزانگی سهیم گرداند، به گونه‌ای که آنان بتوانند، پیشرفت حاصل از زنجیرهٔ نسلهای پیاپی را فهم کنند، و آن را اوج دهند، و به نسلهای بعدی برسانند.

از اینجا پیدا است که لذّت جنسی رکن اصلی در زندگی نر و ماده در دنیای انسانها نمی‌باشد، بلکه تنها وسیله‌ای است که فطرت آن را در مرد و زن سرشته است تا گرد هم آیند، و میانشان اتّصال حاصل گردد، و در سایهٔ این اتّصال، به وظیفهٔ شرکت در تولید نسل و استمرار زاد و ولد عمل کنند. «هوس» شخصی در استمرار ارتباط میان زن و مرد حاکم نیست، بلکه «انجام وظیفه» حاکم در این امر است. انجام وظیفه برای تولید نسل ناتوانی که ثمرهٔ اتّصال جنسی آن دو است، و انجام وظیفه در حقّ جامعهٔ انسانیی که تربیت این نسل را بر عهدهٔ ایشان می‌گذارد تا آنگاه که نسل جدید می‌تواند همراه با جامعه، مسؤولیت انسانی را انجام داده و هدف از انسان بودن انسان را تحقّق بخشد.

همهٔ این اعتبارات، پیوند میان دو جنس را اگر بر قاعدهٔ خانواده استوار باشد، سیستم یگانهٔ درستی قلمداد می‌نمایند. همچنین اختصاص یک زن به یک مرد را قانون صحیحی می‌دانند که چنین علاقه و رابطه‌ای با بودن آن، دوام می‌یابد، و «انجام وظیفه» تنها به سبب لذّت و تنها به علّت هوس صورت نمی‌گیرد، و ایجاد علاقه و استمرار آن در میان زن و مرد، و دوام آن به هنگام چاره‌جوئی معضلی و رفع مشکلی که در اثنای آن رخ می‌دهد، و همچنین گشودن گرهی که بناچار پیش می‌آید، فقط به خاطر لذّت و تنها به سبب هوس نمی‌باشد.

هرگونه تلاشی که برای سست گرداندن روابط خانواده انجام پذیرد، و هرگونه کوششی که برای لرزان ساختن پایه‌ای انجام گیرد که خانواده بر آن استوار است - و آن انجام وظیفه نام دارد - تا «هوس» تغییرپذیر و «جهش» عارضی و «شهوت» سرکش، جایگزین آن شود، تلاش بزهکارانه‌ای خواهد بود. آن هم نه تنها بدان خاطر که هرج و مرج و بی‌بند و باری و زنا و زناکاری و لجام‌گسیختگی را در جامعهٔ انسانی شایع و پراکنده می‌سازد، بلکه بدان سبب که جامعهٔ انسانی را درهم می‌کوبد و پایه‌ای را که بر آن استوار است، ویران و نابود می‌گرداند.

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «الاسلام العالمی و الإسلام» فصلهای «سلام الضمیر» و «سلام البیت» و «سلام المجتمع».

از اینجا به اندازهٔ گناهی پی می‌بریم که قلم‌های مزدور و دستگاههای پلید بدان دست می‌یازند. قلمها و دستگاههائی که برای سست نمودن روابط خانواده، و کوچک کردن و ناچیز جلوه دادن عقد ازدواج، و زشت و ناشیرین نشان دادن پیوند زناشوئی، بکار گرفته می‌شوند، و برای بزرگ جلوه دادن و بالا بردن شأن و مقام ارتباطهای مبنی بر هوس متغیّر، و عاطفهٔ متهیّج، و علاقهٔ جنسی سرکش، سخت بکار می‌افتند، و بدان اندازه که از شأن پیوند ازدواج می‌کاهند و آن را پائین می‌آورند، چنین ارتباطهای نامشروع را می‌ستایند و آنها را بالا می‌برند!

همچنین به گسترهٔ فرزانگی و ژرفای سخن عمربن‌الخطاب رضي الله عنه پی‌می‌بریم، بدانگاه که خطاب به مردی بیان فرمود که می‌خواست همسرش را طلاق دهد، بدین بهانه که دیگر دوستش نمی‌دارد: «وای بر تو! مگر خانه و خانواده جز بر عشق و محبّت بر چیز دیگری بنا نشده است؟! مراعات حال همدیگر کجا رفت؟ دوری از ننگ و عار کجا شد؟». عمر این سخن را از رهنمود یزدان سبحان و قرآن مجید خطاب به گروه پاک و برگزیدهٔ بندگانش برگرفته است:

﴿ وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً، وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً ﴾.

با زنان خود بطور شایسته (در گفتار و در کردار) معاشرت کنید، و اگر هم از آنان (به جهاتی) کراهت داشتید (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدائی نگیرید) زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد.

این فرمان، بدان خاطر است که تا حدّ ممکن با احترام متقابل و تحمّل ناملایمات، منازل نگاهداری گردد و خانه‌ها به ویرانه‌ها تبدیل نشود، و با مقاومت در برابر هوسبازیهای دلها، و چاره‌سازی آنها، کاری کرد که دلها به خانه و کاشانهٔ خود برگردند و صفا و صمیمیّت را بجای دعوا و کدورت در خود جای دهند. همچنین هرگز نباید رشتهٔ مهر و وفای زناشوئی را برید، مگر آنگاه که همهٔ گفتگوها پایان پذیرد و جملگی راههای صلح و ساز مسدود و ناگشوده ماند، تا نوباوگان و نوجوانان در این منازل آسوده بغنوند، و نسل جدید از تکانهای طوفان موقّت عاطفه، و هوسهای سرکش، و هوسبازیهای گذرا و بادپا، مصون و محفوظ شوند.

در پرتو این دید ژرف والا، سطح نگری و ساده‌نگریِ سست عنصران و شل و ویلانی هویدا و پیدا می‌گردد که امروزه چگونه ژاژخائی می‌کنند و هرنوع تماس و ارتباطی را می‌ستایند، مگر تماس و ارتباطی را که وظیفه بدان حکم می‌کند، و امانت نژاد بشری را به تمام و کمال مراعات می‌دارد، و آن عبارت است از پرورش نسلها بدانگونه که موجبات زندگی مترقّی انسانی را فراهم سازد، و نیز استوار داشتن مصلحت چنین نسلهای خردمند و مدبّر، نه مصلحت عواطف موقّت و زوال پذیر.

قلمهای ناپاک بی‌ارزشی، و دستگاههای پست پلشتی، به همسری که دلش اندکی از همسرش رنجیده گردد، الهام می‌دارند که هرچه زودتر دوستی برای خود برگیرد!

این ارتباط زشت و پلشتِ او را با چنین دوستی، «پیمان مقدّس» می‌نامند! در صورتی که ارتباط او را با چنان همسری «عقد قرارداد فروش تن» نام می‌دهند!

خداوند بزرگوار به هنگام سخن از زنان حرام می‌فرمایند:

﴿ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ ﴾.

زنان شوهردار (بر شما حرام شده‌اند).

با چنین فرموده‌ای، چنین زنانی را «حرام» قلمداد کرده است. این، فرمودهٔ خدا است، و آن دیگر، سخن سست عنصران و شل و ویلانی است که برای درهم شکستن جامعهٔ بشری و پخش فساد و گناه در آن اجیر شده‌اند.

﴿ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴾.

خداوند حق می‌گوید و به راه راست راهنمائی می‌کند. (احزاب / ۴)

تلاشهای پیاپی و جهت‌داری همیشه برای پدید آوردن

میزانها و معیارها و جهان‌بینی‌های جامعه انجام می‌گیرد، میزانها و معیارها و جهان‌بینی‌هائی که خداوند آنها را نمی‌خواهد و بدانها راضی نمی‌باشد. کوششهای منظّم و هدفداری دائماً برای برپائی پایه‌های زندگی و ایجاد ارتباطاتی انجام می‌پذیرد که آفریدگار هستی آنها را بنیانگذاری نکرده است و بدانها رسمیّت نبخشیده است. تلاشها و کوششها می‌گردد تا مردمان را به راهی بکشانند که جدای از راهی باشد که یزدان جهان آن را برای انسانها مقرّر داشته و معیّن فرموده است ...

خط دهندگان چنین تلاشهائی گمان می‌برند که سرانجام کوششهایشان منتهی می‌گردد به درهم شکستن ستونهای جامعهٔ اسلامی، و نابودسازی زندگی مسلمانان در داخل کشورها و سرزمینهای اسلامی! بدانگونه که دیگر بر سر راه آنان، موانعی نمی‌ماند که در چنین کشورها و سرزمینهائی بتواند جلو آزمندیهای دیرینهٔ ایشان را بگیرد. آن هم چنین چیزی وقتی میسّر است که عقائد راستین ساکنان آنجاها فرو ریزد، و اخلاقشان تباهی گیرد، و بنیاد جوامعشان فرو پاشد ... امّا بدانند که آفت انجام چنین کاری در این حدود و ثغور متوقّف نمی‌گردد. بلکه آتش این بلا، دامنگیر جملگی جوامع بشری می‌شود، و درهم شکستن ستون‌های جامعهٔ اسلامی همراه خواهد بود با درهم شکستن ستون‌های جامعهٔ انسانی، و درهم شکستن جامعهٔ بشری از عناصری که بردارندگان امانت بزرگ بشری هستند، یعنی امانت زندگی مترقّی انسانی. این کار وقتی است که جامعهٔ بشری را از چنین عناصر مفیدی محروم کرد. کدام عناصر؟ مراد فرزندانی است که در فضای آرام و مطمئن خانواده پرورش یابند. فضای آرامی که از طوفانهای شهوات سرکش، و از هوسهای گذرا و هواهای بادپا ایمن باشد. فرزندانی که سزاوار حمل امانت جملگی نژاد بشری باشند. آن امانتی که تافتهٔ جدا بافته‌ای است و جدای از تولید نسل حیوانی است، و تنها نزدیکی شهوانی مبنی بر اساس «عواطف» صرف نیست، نزدیکی هوسبازانه‌ای که انجام «وظیفهٔ» مطمئن ثابت آرام از گسترهٔ آن، بدور داشته می‌شود.

بدینگونه بر همهٔ نژاد بشری، نفرین نازل می‌گردد، چرا که خودش خویشتن را درهم می‌شکند، و نسل حاضر آن، آیندهٔ نسل‌های آینده را ویران می‌سازد، تا لذّات خود را فراهم و شهوات خویش را مهیّا نماید، و نسل‌های آینده را نفرین زده گرداند، و بدین منوال، فرمان خدا برای نابودی شورندگان بر فرمان و فطرت و رهنمودش صادر می‌گردد، و جملگی نژاد بشری مزهٔ سرانجام سوء کار نامیمونشان را می‌چشند، مگر آن گروهی که خدا بدیشان رحم کند در سایهٔ جماعت مؤمنانی که فرمان خدا را در زمین پابرجا و برنامهٔ یزدانی را در آن اجراء می‌نمایند، و دست مردمان را می‌گیرند و به فرمان یزدانشان رهنمود می‌گردانند، و ایشان را از شرّ و بلای نابود کننده‌ای میرهانند که با دست خودشان برای خودشان تهیّه می‌بینند و گمان هم می‌کنند که آنان تنها سرزمین‌های اسلامی را درهم فرو می‌ریزند تا با تلاشهای جهت‌دار پلیدی که قلمها و دستگاههای موجود در داخل خود این سرزمین‌ها عهده‌دار آن کوشش‌ها است، موانع موجود در سرزمین‌های اسلامی از سر راه، برداشته شود.



﴿ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ - إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾.

زنان شوهردار (بر شما حرام شده‌اند) مگر زنانی که (آنان را در جنگ دینی مسلمانان با کافران) اسیر کرده باشید، که (در این صورت نکاح شوهران با اسارت همسران لغو می‌گردد و بعد از زدوده شدن رحِم ایشان،) برای شما حلال می‌باشند.

این استثناء مربوط به خانمهائی است که در جنگهای جهاد اسلامی اسیر می‌شدند و در سرزمین کفر و جنگ شوهرانی داشتند. به سبب دوری از سرزمین خود، پیوندشان با همسران کافرشان گسیخته می‌گردید، و از زمرهٔ زنان شوهردار خارج می‌گشتند، و در سرزمین

اسلام بی‌شوهر می‌ماندند. چنین زنانی یک حیض برای زدوده شدن رحمشان بسنده بود، و پس از آن خالی شدن رحمشان از حمل نمودار می‌گردید و معلوم می‌شد که ایشان حامله نمی‌باشند. بعد از آن - اگر مسلمان می‌شدند - ازدواج با آنان حلال می‌گردید، یا کسی که چنین خانمهائی سهم غنیمت او می‌شدند، از آنجاکه کنیز وی می‌گشتند، می‌توانست بدون ازدواج با ایشان نزدیکی زناشوئی کند، خواه مسلمان می‌شدند و خواه مسلمان نمی‌گردیدند.

در جزء دوم فی‌ظلال القرآن، از موضع اسلام در امر بردگی سخن گفتیم ... و به هنگام تفسیر آیۀ:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ؛ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً، حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ﴾.

هنگامی که ایشان را با کشتن و مجروح کردن، ضعیف کردید و از پای درآوردید، بدین هنگام (اسیران را) محکم ببندید. بعدها یا بر آنان منّت می‌گذارید (و بدون عوض آزادشان می‌سازید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیه می‌گیرید (خواه با معاوضۀ اُسراء و خواه با دریافت اموال. این وضع همچنان ادامه خواهد داشت) تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می‌نهد و نبرد پایان می‌گیرد. (محمّد / ۴)

در سورۀ «محمّد» در جزء بیست و ششم، بگونۀ دیگری راجع بدین مسأله سخن به میان آمده است. می‌توان بدان موارد مراجعه کرد.

در اینجا به بیان این نکته اکتفاء می‌کنیم که اردوگاه اسلامی در مسألۀ بردگی اسیران جنگی با دشمنانش آنگونه رفتار می‌کرد که دشمنانش بر اثر پذیرش قانون بردگی با اردوگاه اسلامی رفتار می‌کردند. با وجود این که نوع معاملۀ اردوگاه اسلامی با بردگان و رعایت انسانیّت ایشان، با نوع معاملۀ دشمنان با بردگان، زمین تا آسمان تفاوت داشت، ولیکن اردوگاه اسلامی راهی جز پذیرش بردگی اسیران نداشت. چرا که بردگی اسیران یک سیستم جهانی بود و اسلام نمی‌توانست یک طرفه آن را باطل قلمداد کند. اگر چنین می‌کرد، مسلمانانی که اسیر می‌شدند، برده می‌گشتند، در صورتی که کافرانی که اسیر می‌شدند، آزاده می‌گشتند، و اردوگاههای دشمن، چشم طمع به حملۀ بدیشان می‌دوخت، و از عواقب بدِ هجوم، آسوده خاطر می‌شدند، و بلکه سود برده و غنیمت آورده برمی‌گشتند.

از اینجا بود که می‌بایست خانم‌های بردۀ کافری در جامعۀ اسلامی وجود داشته باشند. امّا چگونه با ایشان رفتار می‌شد؟ مسلّماً سرشت آنان بدین بسنده نمی‌کرد که بخورند و بنوشند. بلکه نیاز فطری دیگری در میان بود که بناچار می‌بایست آن را برآورده سازند. اگر این کار را نمی‌کردند، زنا سراسر جامعه را می‌آلود و ناپاکش می‌نمود. مسلمانان هم نمی‌توانستند با چنین خانمهائی که هنوز کافرند، ازدواج کنند. چرا که پیوند زناشوئی میان مرد مسلمان و زن مشرک حرام است[1]. دیگر راهی نمی‌ماند جز یک راه، و آن حلال کردن نزدیکی زناشوئی است با ایشان بدون ازدواج، مادام که مشرک باشند، البته پس از زدوده شدن رحم خانمهای شوهردارشان و گسیختن پیوندشان با شوهران مانده در سرزمین کفر و جنگ.



پیش از این که روند قرآنی حکم زنان حلال را بدنبال ذکر چنین خانمهای حرامی بیان دارد، قانون حرام کردن و قانون حلال نمودن را به هم پیوند می‌دهد، و منبع حرام کردن و حلال نمودن را ذکر می‌نماید، منبعی که جز او کسی را نسزد که حرام کند و یا حلال سازد، یا اصلاً قانونی را برای هیچ یک از کار و بار زندگانی مردمان از پیش خود وضع کند:

﴿ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ﴾.

این را خدا بر شما واجب گردانده است، واجبات او را مراعات دارید.

۱- برای حلال کردن کنیزی که اسلام را می‌پذیرد، ازدواج واجب نبوده و بلکه جائز خواهد بود. (مؤلف)

این پیمان خدا با شما و واجب الهی بر شما است ... لذا این قضیّه‌ای نیست که دل‌بخواه بوده، یا عرفی نیست که از آن پیروی گردد، و یا بر جای مانده‌های محیطی نیست که حکمفرما باشد. بلکه وظیفه و واجب خدائی و عهد و پیمان الهی است. این مصدر و منبعی است که باید حلال و حرام را از آن دریافت دارید، و باید آنچه را که بر شما واجب و لازم می‌گرداند، مراعات نمائید، و خلاصه هر آنچه را که بر شما واجب نموده است، و هر پیمانی را که با شما بسته است، انجام آنها از شما خواسته می‌گردد و دربارهٔ یکایک آنها مورد بازخواست قرار می‌گیرید.

از آنچه ملاحظه می‌گردد برمی‌آید که چیزهائی که قرآن در آیه‌های گذشته حرام فرموده است، بیشتر آنها در دورهٔ جاهلیّت نیز حرام بوده است و در عرف جاهلیّت هم آزاد نبوده است، مگر زنانی که پدران با آنان ازدواج کرده‌اند، همچنین گرد آوردن دو خواهر در یک زمان تحت حبالهٔ نکاح. البتّه ازدواج با همسران پدران در خود عرف جاهلی نیز زشت و ناپسند بوده است. چنین ازدواجی ازدواج «مَقیت» - مشتق از مقت - نام داشت[1]. هنگامی که قرآن شرف نزول پیدا کرد، این چیزهای حرام را حرام اعلام کرد، و در حرام کردن آنها توجّهی به عرف جاهلیّت ننمود، و بلکه خداوند بزرگوار فرمود:

﴿كِتَابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ﴾.

این را خدا بر شما واجب گردانده است، واجبات او را مراعات دارید.

این پسوده‌ای است که باید در مقابل آن، اندکی ایستاد تا حقیقت قانون اعتقادی در اسلام روشن گردد، و حقیقت قانون فقهی هویدا شود. چرا که روشنگری در کارهای زیادی از کارهای زندگی واقعی ما برایمان سودمند خواهد بود:

اسلام مقرّر می‌دارد: اصل یگانه‌ای که قانون مردم بر آن پابرجا است، فرمان خدا و اجازهٔ او است. چرا که تنها فرمان و اجازهٔ یزدان، اوّلین و آخرین سرچشمهٔ سلطه و قدرت است و بس. لذا هر چیزی که بر این اصل بنیاد نگردد، از پایه باطل است و قابل تصحیح دوباره نبوده و ارزش تجدید نظر مجدّد را ندارد. آخر جاهلیّت و همه چیز آن از اساس باطل است - جاهلیّت عبارت است از هر وضعی که وجودش را از آن اصل صحیح یگانه برنگرفته است - بلی جاهلیّت و همهٔ جهان‌بینی‌ها، ارزشها، معیارها، عرفها، تقلیدها، و مقرّرات و قوانین آن، باطل و پوچ است. اسلام وقتی که بر زندگی سیطره پیدا می‌کند و آن را می‌گرداند، سراسر زندگی را بدست می‌گیرد، و کار و بار را جملگی به زیر فرمان می‌کشد. برای حصول این امر، پیش از هر کاری بر اوضاع جاهلی و همهٔ ارزشها و عرفها و مقرّرات آن خط بطلان می‌کشد، چون جاهلیّت از اساس باطل بوده و غیرقابل تصحیح و تجدید نظر است. اسلام هنگامی که عرفی را پابرجا دارد که در جاهلیّت حکمفرما بوده است، آن را به استناد این که در جاهلیّت بوده است در شکل اصلی برجای نمی‌گذارد، بلکه آن را از نو برابر فرمان خدا و اجازهٔ او، مقرّر و در قالبی تازه عرضه می‌دارد، و بگونه‌ای که در جاهلیّت بوده ساقط و مردود قلمداد شده، و از دیدگاه شریعت، وجودش منتفی است.

همچنین هنگامی که فقه اسلامی در برخی از مسائل به «عرف» حواله می‌دارد، پیش از هر چیز از جانب خود به عرف، سلطه و قدرت می‌بخشد. یعنی به فرمان خدا در برخی از مسائل، عرف، توان قانونی پیدا می‌کند و با استمداد از سلطهٔ شارع - که خدا است - نیرو می‌گیرد و رسمیّت می‌یابد، نه با استمداد از مردمان و نه از محیطی که قبلاً چنین عرفی را پذیرفته‌اند و در برابرش سر فرود آورده‌اند. چرا که سر فرود آوردن محیط در برابر چنین عرفی بدان سلطه و توان نمی‌بخشد ... هرگزاهرگز ... بلکه چیزی که به عرف نیرو می‌دهد و آن را توانمند می‌سازد، اعتبار دادن بدان از سوی شارع

۱- «مقیت»: مبغوض. مورد خشم و کینه ... «مقت»: بغض. خشم و کینه.

جهان، یعنی یزدان سبحان است. هرگاه پروردگار هستی، عرفی را در بعضی از مسائل اعتبار داد و مصدری از مصادر شرع، قلمدادش فرمود، رسمیّت می‌یابد، در غیر این صورت بر بطلان اصلی خود می‌ماند، چرا که از دستور خدا مدد نگرفته است. دستور خدائی که تنها او سرچشمهٔ قدرت است و سزاوار حکومت. این خدا است که دربارهٔ قوانین و مقرّراتی که جاهلیّت آنها را وضع کرده است و خداوند بدان اجازه نداده است می‌فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾؟

شاید آنان انبازها و معبودهائی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است (و از آن بی‌خبر است؟). (شوری / ۲۱)

این فرموده، اشاره بدان دارد که تنها خدا است که قانون وضع می‌کند، پس ممکن است که آنان خدایانی داشته باشند که برای ایشان قانونگذاری کنند و چیزی را که خدا بدان اجازه نداده است، برایشان حلال و آزاد گردانند؟!

مادّهٔ مهمّی که پسودهٔ زیر:

﴿كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾.

این را خدا بر شما واجب گردانده است.

بدان اشاره دارد، نصوص قرآنی، آن را مقرّر و مؤکّد می‌دارد، بدانگاه که از قانونگذاری سخن می‌رود. بارها و بارها قرآن از قانونگذاری سخن رانده است و در آن مناسبات، به سرچشمه‌ای اشاره شده است که وضع قوانین می‌کند و به قوانین قوّت و قدرت می‌بخشد. و برعکس وقتی که به قوانین جاهلیّت اشاره می‌نماید و عرف و جهان‌بینی‌های جاهلیّت را به تصویر می‌کشد، اغلب به دنبال آن چنین فرموده‌ای را بیان می‌دارد:

﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾.

هرگز خداوند دلیل و حجّتی (بر صحّت آنها) نازل نکرده است.

این بدان خاطر است که پیشاپیش هرگونه توان و سلطه‌ای را از چنین قوانینی بگیرد، و علّت بطلان آنها را بیان دارد، و آن عدم صدور از آن سرچشمهٔ یگانهٔ راستین است.

اصلی را که در اینجا بیان می‌داریم، چیز دیگری است و جدای از اصل مشهور در قوانین اسلامی است. اصلی که از آن سخن می‌رانیم این است: اصل در اشیاء، حلال بودن است، مادام که نصّی برای حرام کردن آن نیامده باشد. اصل در اشیاء حلال بودن، هم برابر فرمان و اجازهٔ خداوندگار است و برمی‌گردد به اصلی که کیفیّت آن را بیان داشتیم. سخن ما دربارهٔ چیزی است که جاهلیّت خودسرانه بدون رجوع به قوانین الهی، آن را وضع می‌کند و مقرّر می‌دارد. چنین قانونی سراسر باطل و پوچ خواهد بود، تا زمانی که قانون خدا از آن سخن می‌راند و آنچه لازم باشد از نو بیان می‌دارد. وقتی که قانون خدا از آن سخن گفت، مشروعیّت می‌یابد و کسب اعتبار می‌کند و قدرت اجرائی خواهد داشت.



پس از این که روند گفتار، به بیان محرّمات می‌پردازد و آنها را به فرمان پروردگار و پیمان آفریدگار پیوند می‌دهد، سخن می‌راند از جولانگاهی که انسان در گسترهٔ آن می‌تواند به انگیزه‌ها و خواستهای درونی ازدواج پاسخ دهد، و راهی را روشن می‌سازد که خداوند دوست می‌دارد، زنان و مردان از آن راه با همدیگر تماس بگیرند و برای تشکیل خانه‌ها و ایجاد بنیادهای خانواده‌ها با یکدیگر نزدیکی کنند. همچنین بیان می‌شود که بهره‌مندی از این نزدیکی، باید کاملاً جدّی بوده و به هنگام نظافت و طهارت باشد، نظافت و طهارتی که شایستهٔ این کار سترگ و امر بزرگ است:

﴿وَأُحِلَّ لَكُمْ - مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ - أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ ... مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ... فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ - فَرِيضَةً - وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً﴾.

برای شما ازدواج با زنان دیگری جز اینان (یعنی جز زنان مؤمن حرام) حلال گشته است و می‌توانید با اموال خود (از راه شرعی) زنانی را جویا شوید و با ایشان ازدواج کنید (بدان شرط که منظورتان زنا و دوست بازی نباشد و) پاکدامن و از زنا خویشتندار باشید. پس اگر با زنی از زنان ازدواج کردید و از او کام گرفتید، باید که مهریّهٔ او را (چنانکه مقرّر است بدون کم و کاست و در موعد خود) بپردازید، و این واجبی (از واجبات الهی) است. و بعد از تعیین مهریّه، گناهی بر شما نیست در آنچه میان خود بر آن توافق می‌نمائید (مثلاً اینکه همسر با رضا و رغبت از مقداری از مهریّهٔ خود چشم‌پوشی کند، و یا شوهر مشتاقانه مقداری بر اندازهٔ مهریّه بیفزاید). بیگمان خداوند (پیوسته بر مصالح بندگان خود) آگاه (و در احکامی که برای آنان وضع می‌نماید) حکیم بوده (و می‌باشد).

غیر از این زنان حرامی که از ایشان سخن رفت، ازدواج با سایر زنان، آزاد و حلال می‌باشد، و کسانی که خواهان زنانند با پرداخت اموالشان - یعنی دادن مهریّه به زنان - از خانم‌ها خواستگاری می‌کنند، نه این که مراد این باشد که ناموس آنان را بدون ازدواج بطلبند. بدین علّت فرموده است:

﴿ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ ﴾.

پاکدامن و از زنا خویشتندار باشید.

این گفته، قیدی و شرطی برای جستن با اموال است، و پیش از تکمیل جمله و قبل از ادامهٔ گفتار، بیان گشته است. به بیان این قید در شکل ایجابی و مثبت، یعنی: ﴿ مُحْصِنِينَ ﴾ بسنده نشده است، بلکه بدنبال آن شکل دیگری از آن، ولی به صورت منفی قرار گرفته است، یعنی: ﴿ غَيْرَ مُسَافِحِينَ ﴾، این برای تأکید و روشنگری بیشتر به هنگام وضع قوانین و مقرّرات است ... همچنین بدین منظور است که نخست شکلی از سرشت پیوندی را به تصویر کشاند که خداوند دوستش می‌دارد و آن را می‌پسندد، یعنی: پیوند زناشوئی. و بعد شکلی از سرشت پیوندی را پیش چشم دارد که یزدان جهان دوستش نمی‌دارد و آن را نمی‌پسندد، یعنی: پیوند دوست بازی یا زناکاری ... هر یک از دوست‌بازی و زناکاری هم در جامعهٔ جاهلیّت موجود و مشهور بود و چنین جامعه‌ای آنها را به رسمیّت می‌شناخت! در سخنی که از عائشه ﷺ روایت شده است، آمده است: «ازدواج در جاهلیّت چهار نوع بوده است: ازدواجی که امروزه مردمان انجام می‌دهند. مردی از مردی مادر یا دخترش را خواستگاری می‌کرد و مهریّهٔ او را می‌پرداخت و با وی ازدواج می‌کرد. نوع دیگری از ازدواج بدین صورت بوده است که مردی به زنش - بعد از پاک شدن از عادت ماهانه - می‌گفت: کسی را به پیش فلان مرد بفرست و او را پیش خود بخوان و از وی بارور شو! دیگر شوهرش با زنش نزدیکی نمی‌کرد تا نشانهٔ حاملگی او از آن مردی که می‌خواست از وی بارور گردد هویدا می‌گردید! هنگامی که نشانهٔ حاملگی دیده می‌شد، شوهر اگر دوست می‌داشت می‌توانست با زنش نزدیکی کند. شوهر این کار را بدان خاطر می‌کرد که می‌خواست فرزندی نژاده برای وی زاده شود! این نوع ازدواج را ازدواج استبضاع، یعنی زناشوئی باروری می‌گفتند ... قسم دیگری از ازدواج، بدین شکل بوده است: گروهی کمتر از ده مرد گرد می‌آمدند و به پیش زنی می‌رفتند و همه با او نزدیکی می‌کردند. هنگامی که حامله می‌گردید، پس از وضع حمل، چنین زنی کسی را به پیش یکایک آنان می‌فرستاد و ایشان را به پیش خود می‌خواند. هیچیک از ایشان نمی‌توانست از حضور خودداری کند. هنگامی که جملگی گرد می‌آمدند، بدیشان می‌گفت: می‌دانید که چه کرده‌اید و هم اینک فرزندی را زاده‌ام! نام مردی از میان آنان را می‌برد و می‌گفت: ای فلانی این پسر تو است. دیگر از این لحظه به بعد کودک متعلّق به چنین مردی می‌شد، و او نمی‌توانست از پذیرش آن سر باز زند. نوع چهارم ازدواج بدین گونه بوده است: مردان بسیاری به پیش زنی رفت و آمد می‌کردند، و او هم خویشتن را در اختیار همگان قرار می‌داد. چنین زنانی

فاحشه‌هائی بودند که بر سر در خانه‌های خود پرچمهائی دالّ بر فاحشه‌گری نصب می‌کردند و هر کس که می‌خواست می‌توانست به نزد آنان برود. پس از حاملگی و وضع حمل، جملگی در پیش او گرد می‌آمدند و قیافه‌شناسی را دعوت می‌کردند و او فرزند را به هر کس که می‌خواست نسبت می‌داد، و آن مرد پسر را برمی‌گرفت. و پسر به نام او خوانده می‌شد و چنین مردی نمی‌توانست از پذیرش او سرپیچی کند»[۱].

نوع سوم و چهارم، همان پیوند نامشروعی است که نصّ قرآنی آن را نمی‌پذیرد و مردودش می‌دارد، هم دوست بازی آن را و هم زناکاری آن را ... نوع اوّل آن همان ازدواج مبارکی است که قرآن خواهان آن است و از انسانها می‌خواهد چنین شیوه‌ای را پیشهٔ خود سازند ... اما نوع دوم، ما نمی‌دانیم بدان چه نامی دهیم و چه چیزش بنامیم!!!

قرآن سرشت نوع اوّل را به تصویر می‌کشد، نوع ازدواجی را که خداوند می‌پسندد، و «احصان» یعنی مایهٔ خویشتنداری از گناه می‌گردد، و سراپا حفاظت و صیانت و حمایت و وقایت است. چنین ازدواجی باعث حفظ حرمت و عفّت زن و مرد می‌شود... در اینجا واژهٔ ﴿ مُحْصِنِينَ ﴾ با صیغهٔ اسم فاعل، و در جای دیگری ﴿ مُحْصَنِينَ ﴾ با صیغهٔ اسم مفعول ذکر شده است. هر دو از مصدر «احصان» و معنی هر دو در ازدواج پاک و پاکیزه و استوار و راستین خلاصه می‌شود که مایهٔ حفظ خانه و کاشانه و فرزندان می‌گردد و بنیاد خانواده را بر پایهٔ استوار و پایداری برجای می‌دارد.

نوع دیگر: ﴿ سِفَاحٍ ﴾ یعنی زناکاری است ... این واژه باب مفاعلهٔ مادّهٔ (سفح) است که به معنی ریختن آب در دامنهٔ پست و ناپاکی است! در مسافحه، مرد و زن شرکت می‌جویند و آب زندگانی را دور می‌ریزند، آب زندگانیی که خداوند آن را سبب امتداد نوع بشر و اوج‌گیری ایشان از راه اشتراک مرد و زن در تولید نسل و تربیت و پرورش و مراقبت از فرزندان قرار داده است. امّا برخی از زنان و مردان آب زندگانی را در پای لذّت آنی و خوشی گذرا می‌ریزند. چنین آبی را در دامنهٔ پست و ناپاک می‌ریزند! دامنه‌ای که زن و مرد را از کثافت بدور نمی‌دارد، و نژاد را از تلف شدن رهائی نمی‌بخشد، و خانه و کاشانه را از ویرانی نجات نمی‌دهد.

بدین منوال، تعبیر قرآنی دو شکل کامل زندگی را به تصویر می‌کشد، آن هم در دو کلمه نه بیشتر! ولیکن شکل مقبول را به تمام و کمال می‌آراید، و شکل مردود را کاملاً زشت و بد می‌نمایاند. در ضمن حقیقت هر دو شکل را - آن گونه که در واقعیّت زندگی وجود دارند - مقرّر و معیّن می‌دارد ... این هم از زیبانگاریهای بیانگری در قرآن است[۲].

پس از پرداختن از قید: با اموال جویا شدن، برمی‌گردد و چگونگی جویائی با اموال را معیّن و مشخّص می‌دارد:

﴿ فَمَا ٱسْتَمْتَعْتُم بِهِۦ مِنْهُنَّ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ﴾.

اگر با زنی از زنان ازدواج کردید و از او کام گرفتید، باید که مهریّهٔ او را (چنانکه مقرّر است، بدون کم و کاست و در موعد خود) بپردازید، و این واجبی (از واجبات الهی) است.

قرآن مهریّهٔ زن را در برابر بهره‌مندی از او واجب می‌دارد. لذا کسی که می‌خواهد از زنان حلال - زنانی غیر از زنان حرامی که نامشان گذشت - بهره‌مند شود، راه آن، این است که جویا شدن برای پرهیزگاری و دوری از گناه باشد. یعنی از راه ازدواج انجام گیرد، نه از راه دیگری. بر شوهر، پرداختن مهریّهٔ زن واجب می‌باشد و باید آن را بپردازد، نه این که سنّت یا مستحبّ بوده و به عنوان صدقه یا نیکی در حقّ وی بدو داده شود. چرا که مهریّه حقّ زن است و بر گردن

۱- بخاری آن را در فصل ازدواج ذکر کرده است.

۲- مراجعه شود به کتاب: «شکل نگاری هنری در قرآن»، فصل «هماهنگی» و فصل «شیوهٔ قرآن» چاپ دارالشروق.

شوهر واجب می‌باشد و باید آن را اداء نماید. همچنین مرد نمی‌تواند زن را تصاحب کند، بدون اینکه در مقابل، عوضی را بپردازد، بدانگونه که در برخی از احوال در زمان جاهلیّت رخ می‌داد. همچنین مرد نمی‌تواند زن را با زن مبادله کند و زن به زن دهد، بدانگونه که در ازدواج شغار - یعنی زن را با زن مبادله کردن - در جاهلیّت مرسوم بود. آن هم بدین شکل انجام می‌پذیرفت که مردی خانمی را به زنی می‌گرفت در مقابل این که او نیز به ولی زن، زنی را بدهد! انگار که آن دو زن دو حیوان، یا دو چیز بی‌جانند!

پس از بیان این حقِّ زن و ذکر وجوب آن، دروازه را طاق باز می‌گذارد، برای هر آنچه شوهر و همسر میان خود بر آن توافق می‌کنند و مطابق مقتضیات زندگی مشترک خویش بر آن می‌روند و به احساسات و عواطف همدیگر پاسخ می‌گویند:

﴿ وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا تَرٰاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ ﴾.

بعد از تعیین مهریّه، گناهی بر شما نیست در آنچه میان خود بر آن توافق می‌نمائید (مثلاً اینکه همسر با رضا و رغبت از مقداری از مهریهٔ خود چشم‌پوشی کند و یا شوهر مشتاقانه مقداری بر اندازهٔ مهریّه بیفزاید).

گناهی بر آن دو نخواهد بود در این که همسر از مهریّه صرف نظر کند، خواه از همهٔ آن و خواه از مقداری از آن. البته چنین کاری باید وقتی انجام پذیرد که مهریّه ذکر و تعیین گردد، و به عنوان حقّی کاملاً در اختیار او قرار داده شود، و در آن تصرّف کند، همانگونه که آزادانه در اموال دیگر خود تصرّف می‌کند. همچنین بر شوهر و همسر گناهی نخواهد بود در این که شوهر مهریّهٔ همسر را بیشتر تعیین کند یا بعدها بر مقدار مهریّهٔ بیفزاید. چرا که این کار بدو مربوط است، و چنین اموری واگذار می‌گردد به رضایت شوهر و همسر تا آن گونه که بر آن آزادانه و بزرگوارانه توافق دارند و بدان خشنودند، انجام دهند.

پس از آن، پیرو سخن فراز می‌آید و این احکام را به سرچشمه‌شان پیوند می‌دهد، و پرده از دانش روشنگر و حکمت والا منشی برمی‌دارد، که در فراسوی آن احکام قرار دارند:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً ﴾.

بیگمان خداوند (پیوسته بر مصالح بندگان خود) آگاه (و در احکامی که برای آنان وضع می‌نماید) حکیم بوده (و می‌باشد).

این خدا است که چنین احکامی را وضع فرموده است. آنها را هم با دانش از روی حکمت، وضع نموده است ... در نتیجه دل مسلمان متوجّه می‌گردد که احکامِ یکایک کار و بار زندگانی خود را از کجا دریافت می‌دارد - ویژه‌ترین آنها چیزی است که مربوط به شوهر و همسر است - و مسلمان بدین احکامی که دریافت می‌دارد، اطمینان دارد و متوجّه است که آنها از دانش و بینش شایسته برجوشیده و دارای فلسفه و حکمت بایستهٔ خود است.

❁

زمانی که شرایط زندگی مرد مسلمان بگونه‌ای بود که نتوانست با زن آزاده‌ای ازدواج کند و نتوانست تا وقت حصول ازدواج با آزاده‌ای، خویشتنداری کند، بدو اجازه داده شده است که با زن کنیزی ازدواج نماید:

﴿ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنٰاتِ الْمُؤْمِنٰاتِ، فَمِنْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ مِنْ فَتَيٰاتِكُمُ الْمُؤْمِنٰاتِ - وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمٰانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ - فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ؛ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ - مُحْصَنٰاتٍ غَيْرَ مُسٰافِحٰاتٍ وَ لاٰ مُتَّخِذٰاتِ أَخْدٰانٍ - فَإِذٰا أُحْصِنَّ، فَإِنْ أَتَيْنَ بِفٰاحِشَةٍ، فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مٰا عَلَى الْمُحْصَنٰاتِ مِنَ الْعَذٰابِ. ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ. وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ. وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

اگر کسی از شما نتوانست با زنان آزادهٔ مؤمن ازدواج کند، می‌تواند با کنیزان مؤمنی ازدواج نماید. خداوند آگاه از ایمان شما است. (از ازدواج با کنیزان مؤمن سرپیچی نکنید، چرا که) برخی از برخی هستید (و شما و ایشان در برابر دین، یکسان می‌باشید)، لذا با اجازهٔ

صاحبان آنان با ایشان ازدواج کرده و مهریهٔ ایشان را زیبا و پسندیده و برابر عرف و عادت (به تمام و کمال) بپردازید. کنیزانی را برگزینید که با عفّت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برنگزینند. اگر پس از ازدواج، از ایشان زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی: پنجاه تازیانه) است. ازدواج با کنیزان به هنگام عدم قدرت برای کسی از شما آزاد است که ترس از فساد داشته باشد (و بترسد به مشقّتی دچار شود که به زنا منتهی گردد). و اگر شکیبائی ورزید (و از ازدواج با کنیزان خودداری کنید و بتوانید عفّت خود را مراعات دارید) برای شما بهتر است. و خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است.

این دین با «انسان» در حدود فطرت، تاب و توان، واقعیّت، و نیازمندیهای حقیقی او معامله می‌ورزد. زمانی که این آئین، دست انسان را می‌گیرد تا او را از حضیض زندگی جاهلی بلند گرداند و به اوج زندگی اسلامی برساند، از فطرت، توان، واقعیّت، و نیازمندیهای حقیقی او غافل نمی‌گردد، بلکه در راه رسیدن به بلندای والای زندگی اسلامی، همهٔ آنها را پیش چشم می‌دارد. آئین آسمانی اسلام، واقعیّت جاهلی را واقعیّتی نمی‌داند که از آن چاره‌ای نباشد. بلکه واقعیّت جاهلی را واقعیّتی پست و فرودین می‌شمارد. اسلام آمده است تا بشریّت را از گودال چنین واقعیّتی بدر آورد و به مقام والایش برساند. اسلام واقعیّت «انسان» را از نظر فطرت و حقیقتی که دارد در نظر می‌دارد. توان انسان هم برای ترقّی و اوج‌گیری یکی از واقعیّتها است. لذا واقعیّت، تنها در لجنزار جاهلیّت، غلط خوردن نیست، هر نوع جاهلیّتی که باشد. این هم بخشی از واقعیّت است که انسان - به سبب سرشتی که بر آن سرشته شده است - توان بالا رفتن و والائی یافتن را دارد و می‌تواند از داخل آن لجنزار هم برخیزد. این خدا است که «واقعیّت انسان» را جملگی می‌داند، چراکه خدا «حقیقت انسان» را جملگی می‌داند. او است که انسان را آفریده است و می‌داند که در اندرونش چه می‌گذرد و دلش بدو چه می‌گوید:

﴿ أَلاَ يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ ٱللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴾.

مگر کسی که (مردمان را) آفریده است (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک‌بین بس آگاهی است؟!. (ملک / ۱۴)

در جامعهٔ اسلامی نخستین، بردگانی از جنگها بدست می‌آمدند. بعدها بدون دریافت مبلغی، بر آنان منّت نهاده آزادشان می‌کردند، و یا این که در عوض آزاد کردن اسیران مسلمانان آزاد می‌گشتند، و یا این که در برابر پرداخت مال - با توجّه به شرائط و ظروف گوناگون موجود در میان مسلمانان و دشمنان جنگی ایشان - آزادی خود را باز می‌یافتند ... اسلام چنین کنیزکانی را ملک یمین بشمار آورده است و آیهٔ پیشین دربارهٔ ایشان شرف نزول پیدا کرده است. برای صاحبان کنیزکان نزدیکی زناشوئی را آزاد نموده است و واقعیّت سرشت ایشان را در نظر داشته است، بدانگونه که قبلاً گفتیم. نزدیکی زناشوئی یا با ازدواج با ایشان صورت می‌گیرد - این هم وقتی است که کنیزکان مؤمن باشند - یا بدون ازدواج با آنان، پس از زدوده شدن ارحام خانمهائی که پیش از اسارت در شهر و دیار خود شوهردار بوده‌اند. زدوده شدن ارحامشان با یک عادت ماهانه ... امّا باید در نظر داشت که اسلام نزدیکی زناشوئی با کنیزکان را جز برای صاحبانشان آزاد نکرده است، مگر این که با ایشان ازدواج شود. برای کنیزکان هم جائز ندانسته است که در جامعه، ناموس خود را در برابر دریافت مزد به معرض فروش گذارند، و برای صاحبان ایشان هم مباح نفرموده است که کنیزکان خود را در جامعه رها کنند تا از راه زنا برایشان دارائی فراهم آرند و به حساب ایشان جامعه را بیالایند!

قرآن در این آیه، شیوهٔ ازدواج با آنان، و شرائط آزادی چنین ازدواجی را سر و سامان می‌دهد:

﴿ وَ مَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ، فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ﴾.

اگر کسی از شما نتوانست با زنان آزادهٔ مؤمن ازدواج کند، می‌تواند با کنیزان مؤمنی ازدواج نماید.

اسلام ازدواج با زن آزاده را در صورت توان - یعنی داشتن قدرت مالی برای ازدواج با آزاده - ترجیح می‌دهد. چراکه آزادگی زن آزاده سبب می‌شود که او عفّت خود را نگاه دارد، و بدو می‌آموزد که چگونه ناموس خویش را مصون، و به چه شکل، احترام شوهرش را محفوظ نماید. چنین زنانی ﴿مُحْصَنات﴾ بشمارند، نه این که در اینجا مراد از ﴿مُحْصَنات﴾ زنان شوهردار باشد. چراکه قبلاً از تحریم ازدواج با زنان شوهردار سخن به میان آمده است. لذا ﴿مُحْصَنات﴾ به معنی زنان آزاده است. در پرتو آزادگی، عفّت و ناموس خود، و حرمت و احترام شوهران خویش را نگاه می‌دارند. آزادگی به دلهایشان شکوه می‌بخشد و به زیر حجاب کرامت و بزرگواریشان می‌کشد، و ضمانتهای اجتماعی زندگی را برایشان افزون می‌سازد. آخر زن آزاده دارای خانواده و خاندان و آوازه و نام و ننگ است، و کسانی دارد که او را می‌پایند و مراقبتش می‌نمایند. خود او نیز از ننگ و عار، هراسان است، و برای خود عزّت و کرامت قائل است. این است که خویشتن را از رذالت زنا می‌پاید، و از پستی و پلشتی بدور می‌نماید ... این چیزها برای جز آزاده، مطرح نیست، و لذا غیر آزاده ﴿مُحْصَنه﴾ نمی‌باشد. کنیز هنگامی که ازدواج هم بکند، رسوبات و ته‌نشستهائی از روزگاران بندگی در اندرون وی نهان و برجا است. لذا صیانت و عفّت و عزّتی را که آزاده خواهد داشت، او نخواهد داشت. گذشته از این، او شرافت خانوادگی و عظمت فامیلی ندارد تا از آلوده کردن آن بهراسد. افزون بر اینها، به فرزندان چنین برده و بنده‌ای، جامعه با دید تحقیرآمیزانه‌ای می‌نگرد، و احترامی را که برای فرزندان آزادگان قائل است، برای زادگان کنیزکان در نظر نمی‌گیرد. بدین سبب زشتی بردگی به شکلی از اشکال آویزهٔ دامنشان می‌گردد ... همهٔ این چیزهائی که گذشت، در جامعهٔ آن زمان که این آیه، برای آن قانونگذاری می‌کرد، مطرح و شائع بود ... با توجّه به همهٔ این اعتبارات، اسلام ترجیح می‌دهد که مردان آزادهٔ مؤمن با آزادگان ازدواج کنند، و با کنیزکان ازدواج ننمایند، در صورتی که توان ازدواج با آزادگان را داشته باشند. البته اسلام اجازه می‌دهد ازدواج با کنیزکان انجام گیرد، ولیکن در حالت عدم قدرت مالی، و وجود مشقّت انتظار ازدواج با احرار. این است که چون مشقّت انتظار صبر از کف برباید، و مردان را به فسق و فجور گرفتار نماید: فسق و فجور درد و رنج، یا فسق و فجور فتنه و فساد، دین اسلام جلو ایشان را نمی‌گیرد و آنان را از آسایش و آرامش و خوشی باز نمی‌دارد. اسلام در این صورت ازدواج با کنیزان مؤمنی را آزاد می‌گذارد که متعلّق به کسان دیگری هستند، به سه شرط:

یکم: واجب است که ایشان مؤمن باشند.

دوم: واجب است که مهریّه به عنوان یک فریضه بدیشان داده شود، نه به صاحبان آنان. چراکه مهریّه حقّ خالص ایشان است:

﴿وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾.

مهریهٔ ایشان را بپردازید.

سوم: واجب است که این اموال عنوان مهریّه داشته باشد، و بهره‌مندی از ایشان از راه ازدواج بوده نه بگونهٔ دوست بازی و زنا انجام پذیرد. دوست بازی بدین صورت است که زن متعلق به کسی می‌گردد، ولیکن در زنا زن متعلّق به همگان می‌شود!

﴿مُحْصَنٰاتٍ غَيْرَ مُسٰافِحٰاتٍ وَ لاٰ مُتَّخِذٰاتِ أَخْدٰانٍ﴾.

کنیزانی را برگزینید که با عفّت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برنگزینند.

در جامعهٔ آن روزی جاهلیّت همهٔ روابط جنسی مذکور در میان آزادگان هم شائع و آشکار بود، بدانگونه که در فرمودهٔ عائشه - رضی الله عنها - گذشت. در میان کنیزکان هم - گذشته از آزادگان - انواع زنا پخش و هویدا بود. بزرگان قوم قریش، کنیزان بردهٔ خود را

می‌فرستادند تا از این راه پلید با اندام خویش برای صاحبانشان کسب درآمد کنند! از جمله: عبدالله بن أبیّ بن سلول - سردستۀ منافقان در مدینه - چهار کنیز داشت که برای او از این راه پول بدست می‌آوردند! این شیوۀ پلید، پس مانده‌های لجنزارهای جاهلیّت بود، لجنزارهائی که اسلام آمده بود تا عربها را از آنها برگیرد، و پاک و پاکیزه‌شان دارد، و گذشته از ایشان، همۀ آدمیان را بلندی و رفعت دهد و بالایشان برد و والایشان کند.

اسلام راه واحدی را برای همزیستی مردان آزاده با اینگونه «کنیزکان» پدید آورده است، و آن راه ازدواج است، که در آن زنی متعلّق به مردی است و بس، آن هم جهت تشکیل خانه و خانواده‌ای. دیگر نه راهی که در آن شهوتها و هوسرانیهای حیوانی انجام می‌پذیرد. در ازدواج اسلامی اموال در اختیار مردان قرار می‌گیرد تا بعنوان مهریّۀ واجبی پرداخت شود، نه این که مزدی گردد برای دوست بازی یا زناکاری ... اسلام همچنین چنین روابطی را در دنیای کنیزکان نیز از لجنزار جاهلیّت پاکیزه می‌دارد، لجنزاری که بشریّت بدان خویشتن را می‌آلاید، هر زمان که به جاهلیّت گرفتار آید! لجنزاری که امروزه جاهلیّت معاصر در هر جائی خویشتن را بدان آلوده می‌کند، چرا که همه جا پرچمهای جاهلیّت برافراشته می‌گردد، نه پرچم اسلام!

به هر حال، پیش از این که از این آیه بگذریم، لازم است در برابر تعبیر قرآن از حقیقت روابط و پیوندهای انسانیّت موجود در میان آزادگان و بردگان در جامعۀ اسلامی، اندکی بایستیم و ببینیم بدانگاه که جامعۀ اسلامی با این امر رویاروی گشته است، این آئین چه دیدگاهی نسبت به آن داشته است و با چه چشمی بدان نگریسته است:

قرآن به بردگان، کنیز و جاریه نمی‌گوید، بلکه آنان را ﴿ فَتَیات ﴾ یعنی دخترکان می‌نامد:

﴿ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ﴾.

از میان دخترکان مؤمن خودتان که مالک آنان شده‌اید.

به هنگام ظهور اسلام، در سراسر کرۀ زمین مردمان معتقد بودند که آزادگان و بردگان از لحاظ اصل انسانی با همدیگر متفاوت بوده و می‌پنداشتند که هر کدام از نژاد جداگانه‌ای هستند! چنین باور و پنداری بر اندیشۀ جهانیان حاکم و فرمانروا بود. ولیکن قرآن آزادگان و بردگان را از اصل واحدی به حساب می‌آورد، و پیوند انسانی و پیوند ایمانی را محور ارتباط می‌داند و بس:

﴿ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ، بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ ﴾.

خداوند آگاه از ایمان شما است. (از ازدواج با کنیزان سرپیچی نکنید، چرا که) برخی از برخی هستید (و شما و ایشان در برابر دین یکسان می‌باشید).

قرآن صاحبان کنیزان را «سروران» نمی‌نامد، بلکه آنان را «اهل» می‌نامد:

﴿ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ ﴾.

با اجازۀ اهل ایشان با آنان ازدواج کنید.

قرآن مهریّۀ کنیز را متعلّق به صاحبش نمی‌سازد. مهریّۀ او حقّ خودش بوده و بدین وسیله او را خارج از این قاعده می‌کند که می‌گوید: کسب کنیز جملگی متعلّق به صاحب کنیز است ... چرا که ازدواج او کسب نمی‌باشد و بلکه ازدواج او پیوند حاصل کردن وی با مردی است و مهریّه‌اش حق چنین پیوند مقدّسی است:

﴿ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ﴾.

مهریّۀ ایشان را بدیشان بپردازید.

قرآن کنیزان را بالاتر از این می‌گیرد که ناموس خود را با پول بفروشند، بلکه پیوندشان را ازدواج و خویشتنداری از گناه و حفظ آبرو می‌شمارد:

﴿ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَ لاٰ مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ﴾.

کنیزانی را برگزینید که با عفّت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برنگزینند.

همۀ این گفته‌ها، پسوده‌ها و ارجهائی است که بزرگداشت انسانیّت این کنیزان را دربردارد. حتّی در آن زمان که کنیزان در موقعیّتی بودند که از نژاد آزادگانشان نمی‌شمردند، بزرگواری انسانی ایشان در

قرآن نه تنها مورد طعن قرار نمی‌گیرد، بلکه با واژهٔ ناخوش‌آیندی از آنان سخن نمی‌رود.

هنگامی که این بزرگداشت و ارجگذاری اسلامی، سنجیده شود با رفتاری و کرداری که در جاهلیّت سراسر کرهٔ زمین آن روزی، نسبت به بردگان انجام می‌گرفت، و پیش چشم داشته شود مردمان دیدگاهشان دربارهٔ بردگان چه بود، و چگونه آنان را از حق انتساب به «انسانیّت»، صاحبان بردگان محروم می‌کردند، و همهٔ حقوق مترتّب بر «انسانیّت» را هم از آنان سلب می‌نمودند، هویدا می‌گردد که اسلام کرامت «انسان» را از کجا به کجا کشانده است، و تا چه اندازه بدو والائی بخشیده است. و روشن می‌شود که اسلام، چگونه در همهٔ احوال و اوضاع، عزّت انسان را در مدّ نظر داشته است و حرمت او را پائیده است. البته به ندرت شرائط و ظروفی بوده است که برخی از مردمان رعایت حال بردگان را نکرده‌اند و حقوقشان را پایمال نموده‌اند، ولیکن کار چنین گروهی را نباید به حساب اسلام گرفت، چرا که قوانین اسلام جدا است و رفتار اینان جدا.

همچنین وقتی که رفتار کریمانهٔ اسلام با بردگان را در نظر داشته باشیم، و ببینیم که چگونه اسلام، در حالات ناگهانی و گذرائی که پیش می‌آید، امور بردگان را سر و سامان می‌بخشد، برایمان روشن می‌گردد که اسلام چقدر فاصله دارد با رفتار و کردار ناپسندی که سپاهها و گروههای پیروز در جاهلیّت تازهٔ کنونی در حقّ زنان و دوشیزگان سرزمینهای شکست خورده روا می‌دارند. همهٔ ما داستان «رفاه بخشیدن» یا قصّهٔ لجنزاری را می‌دانیم که سپاهیان جاهلی آلوده دامن پیروزمند از آن دم می‌زنند. این آلوده دامنان هر جا که بروند و برسند، آنجا را به لجن می‌کشند. همچنین می‌دانیم که وقتی هم از جائی کوچیدند، و گور خود را گم کردند، مردمان آن سرزمین، سالهای دور و دراز در لجنزار متعفّنی که از پس خود بر جای گذاشته‌اند گرفتار می‌گردند و رنج می‌برند.

سپس اسلام برای کنیزی که پس از ازدواج مرتکب زنا گردد، عقوبت سبکی را تعیین می‌کند. زیرا در ازدواج، موقعیّت و شرائط او را در نظر می‌گیرد و می‌داند که موقعیّت و شرائطی که کنیز دارد، چه بسا او را به گندنای زنا افکند، و در برابر شوق گناه از آزاده ضعیف‌ترش گرداند، و زودتر از آزاده گول دامن آلودگان را بخورد. آخر کنیز کمتر خویشتنداری می‌کند و عفّت خود را نگاه می‌دارد، چرا که اغلب احساس کرامت شخصی و احساس شرافت خانوادگی در او کاستی می‌گیرد، در صورتی که پی بردن به کرامت شخصی و درک شرافت خانوادگی، هر دوی آنها آزاده را وامی‌دارد که دامن به زنا نیالاید و از آلوده دامنی اباء نماید. همچنین اسلام حالت اجتماعی و وضع اقتصادی کنیز را پیش چشم می‌دارد، و اختلاف آزاده و کنیز را در این باره می‌داند، و متوجّه است که چنین حالات و اوضاعی سبب می‌گردد که کنیز چه بسا از لحاظ ناموسی سهل‌انگاری بیشتری داشته باشد، و در برابر کشش پول، و عظمت حسب و نسب کسی که او را نیرنگبازانه به خود می‌خواند و فریبکارانه به دام گناهش می‌کشاند، کمتر تاب مقاومت نشان بدهد.

اسلام حساب همهٔ این چیزها را می‌نماید و در پرتو آن حدّ کنیز را - البتّه بعد از ازدواج - نصف حدّ آزادهٔ شوهر ناکرده تعیین می‌کند:

﴿ فَإِذٰا أُحْصِنَّ، فَإِنْ أَتَيْنَ بِفٰاحِشَةٍ، فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مٰا عَلَى الْمُحْصَنٰاتِ مِنَ الْعَذٰابِ ﴾.

اگر پس از ازدواج، از کنیزان زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی: پنجاه تازیانه) است.

روشن است که نصف عقوبتی مراد است که قابل تقسیم باشد، و آن عقوبت تازیانه است، نه عقوبت سنگسار. چرا که سنگسار قابل تقسیم نمی‌باشد. پس اگر کنیز مؤمن شوهر کرده‌ای زنا کرد، نصف عقوبت آزادهٔ دوشیزه شکنجه می‌گردد. در مورد عقوبت کنیز دوشیزه هم در میان فقهاء به شیوه‌های گوناگونی سخن رفته است: آیا حدّ او نصف حدّ آزادهٔ دوشیزه است و

پیشوای مسلمانان عهده‌دار اجراء آن می‌گردد؟ یا این که فقط ادب کردنی است که آقای او، آن را عهده‌دار می‌شود و کمتر از نصف حدّ هم می‌باشد؟ اینها اختلافاتی است که باید آنها را در کتابهای فقهی جستجو کرد.

امّا ما - در کتاب فی‌ظلال القرآن - معتقدیم که این آئین، موقعیّت مردمان و شرائط ایشان را مراعات می‌دارد، در حین این که دست آنان را می‌گیرد و از مراتب عالی پاکیزه بالایشان می‌برد و والایشان می‌گرداند.

این آئین - همانگونه که گفتیم - موقعیّت مردمان را در مدّ نظر می‌دارد، امّا بدون این که بگذارد ایشان به نام چنین موقعیّتی در گِل و لای فرو لولند! خداوند اوضاع و شرائط محیط بر زندگی بنده را می‌دانسته است، اوضاع و شرائطی که کنیز را - هر چند که شوهردار باشد - در برابر پایداری شوق گناه و کشش انجام خطا، ناتوانتر از دیگران می‌سازد. بلی اسلام از یک سو چنین موقعیّت و واقعیّتی را نادیده نمی‌انگارد، و برای کنیز عقوبتی بسان عقوبت آزاده در نظر نمی‌دارد، و از دیگر سو به چنین موقعیّت و واقعیّتی قدرت و سلطهٔ کامل عطاء نمی‌نماید تا با توجّه بدان، بطور کلّی کنیز را از عقوبت معاف گرداند. بلکه میانه‌روی را پیشه می‌سازد، و در این راستا همهٔ شرائط و جملگی عوامل را مراعات می‌دارد.

بدین منوال می‌بینیم که اسلام پستی پلّهٔ برده را مایهٔ عقوبت مضاعف نگردانده است، بدانگونه که قوانین جاهلی حاکم بر سراسر کرهٔ زمین رفتار می‌کرد. قوانینی که طبقات پائین و ضعفاء را سخت تنبیه می‌نمود، و طبقات اشراف و اقویاء را مجازات ناچیزی می‌کرد و چه بسا از ایشان صرف نظر می‌نمود.

قانون مشهور و معمول رومی این بود که طبقهٔ مردمان هر اندازه پائین‌تر می‌بود، عقوبت شدیدتر می‌گردید. در این باره می‌گفت: «کسی که بیوهٔ جوانی یا دوشیزه‌ای را غافلگیر کند و بدو تجاوز نماید، اگر چنین کسی از خانوادهٔ محترمی باشد، نصف اموالش مصادره می‌گردد، و اگر از خانوادهٔ نامحترمی باشد، عقوبت وی تازیانه و تبعید خواهد بود»[1].

در قانون هندی هم که «منو» آن را وضع کرده بود و مشهور به «منوشاستر» بود، چنین آمده است: «اگر یک برهمائی سزاوار کشتن شد، برای حاکم روا نیست جز تراشیدن سر او، ولی اگر دیگری سزاوار کشتن شد، باید او را کشت! هرگاه یکی از نجسها به یکی از برهمائیها پرخاش کند و دستی یا عصائی برای زدنش بلند سازد، دست او قطع می‌گردد ... الخ ...»[2].

یهودیان هم اگر عظیمی در میانشان دزدی می‌کرد، رهایش می‌ساختند، و اگر حقیری دزدی می‌نمود، مجازاتش می‌کردند[3].

اسلام آمده است تا حق را در جای خودش بگذارد، و جنایتکار را به عقوبت برساند، و در این راه همهٔ جوانب و لوازم «موقعیّت» را مراعات می‌دارد. از جمله مجازات کنیز شوهر کرده را نصف مجازات آزادهٔ شوهر ناکرده تعیین می‌کند. کنیز را از عقوبت معاف نمی‌دارد، و ارادهٔ او را به بهانهٔ وقوع کار تحت فشار محیط و فرمان روزگار نادیده نمی‌گیرد و هیچ نمی‌انگارد، چرا که این کار خلاف موقعیّتی است که در آن است. همچنین از موقعیّت او غافل نمی‌ماند، لذا بدو همچون آزاده عقوبت نمی‌رساند، آخر موقعیّت او جدای از موقعیّت آزاده می‌باشد. اسلام همچون جاهلیّت بر ضعیفان نمی‌تازد و اقویاء را معاف نمی‌سازد، بلکه با هر کسی آن کند که سزد، و بگونه‌ای رود که شود.

جاهلیّت جدید در آمریکا و در جنوب افریقا و در دیگر جاها، هنوز که هنوز است پیوسته تبعیض نژاد را در مدّ نظر می‌دارد، و گناهی را بر قدرتمندان و بزرگان «سفید پوست» می‌بخشاید که عین آن را بر ضعفاء و ناتوانان «رنگین پوست» نمی‌بخشاید! لذا جاهلیّت همان

۱- کتاب ژوستیان، ترجمهٔ عبدالعزیز فهمی.
۲- کتاب: ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین. تألیف: ابوالحسن ندوی.
۳- هر پنج تا آن را روایت کرده‌اند.

جاهلیّتی است که از دیرباز بوده است، و اسلام هم همان اسلامی است که قبلاً بوده است.

بدنبال این گفتار، آیه با سخن گفتن از ازدواج با کنیزکان به پایان می‌آید و اجازه می‌فرماید کسی که از رنج و سختی یا ارتکاب گناه بهراسد، می‌تواند با کنیزان ازدواج نماید، ولیکن کسی که بتواند شکیبائی کند - بدون این که به مشقّت دچار آید و یا مرتکب گناه گردد - این کار با توجّه به چیزهائی که قبلاً گفتیم و شروطی که ازدواج با کنیزان به همراه دارد، برای وی بهتر خواهد بود:

﴿ ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ الْعَنَتَ مِنْکُمْ. وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَیْرٌ لَکُمْ. وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ ﴾.

ازدواج با کنیزان به هنگام عدم قدرت، برای کسی از شما آزاد است که ترس از فساد داشته باشد (و بترسد به مشقّتی دچار شود که به زنا منتهی گردد). و اگر شکیبائی ورزید (و از ازدواج با کنیزان خودداری کنید و بتوانید عفّت خود را مراعات دارید) برای شما بهتر است. و خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است.

خداوند نمی‌خواهد بندگان خود را به رنج اندازد، و ایشان را گرفتار فتنه و بلا سازد. وقتی که دین خدا - دینی که برای آنان برگزیده است - از ایشان می‌خواهد که اوج بگیرند و بالا روند و والا شوند، همهٔ اینها را هم در حدود فطرت انسانی، و به اندازهٔ توان نهان در سرشت آدمیزادگان، و در حدود نیازمندیهای حقیقی ایشان، از آنان می‌طلبد. از اینجا پیدا است که اسلام برنامهٔ سهل و ساده بوده، و فطرت را در نظر می‌گیرد، و نیاز را می‌شناسد، و ضرورت را می‌سنجد و اندازه‌گیری می‌کند. آنچه هست این است که فرو افتادگان را تشویق به فرو افتادن نمی‌سازد، و غرق شدگان در لجنزار را آفرین نمی‌گوید، و در برابرشان نمی‌ایستد تا برایشان کف بزند، و سقوط و هبوط ایشان را مبارک باد نمی‌گوید و تمجید و تعریف نمی‌کند. از دیگر سو آنان را از تلاش در راه بزرگ‌منشی و والائی معاف نمی‌دارد، و از پیامد خوشگذرانی و هوسرانی آزاد نمی‌نماید.

آئین اسلام مسلمانان را فریاد می‌دارد و ایشان را به شکیبائی می‌خواند و از ایشان می‌خواهد که تا توان ازدواج با آزادگان فراهم می‌آید حوصله داشته باشند. چرا که آزادگان برای حفظ عفّت با انجام ازدواج سزاوارتر از دیگران بوده، و خانواده‌ها بر دوش ایشان استوارتر و پابرجاتر می‌ماند، و فرزندان محترم و بزرگوار به شوهرانشان تقدیم می‌دارند، و به نحو احسن نسل جدید را تربیت و مراقبت می‌نمایند، و در حفظ ناموس شوهرانشان به جان می‌کوشند. ولیکن هنگامی که مرد بترسد که دچار رنج و درد شود، رنج و درد حاصل از شکیبائی، و رنج و درد فتنه و بلائی که تاب مقاومت با آن نباشد، در این صورت، مرد اجازه دارد و می‌تواند برای بالا بردن مقام کنیزان به تلاش ایستد، و با بزرگداشت آنان بر شخصیّت ایشان بیفزاید. چرا که آنان «دخترکان جوان» و اینان «اهل و خانوادهٔ ایشان» بشمارند، و ایمان، یکایک ایشان را به همدیگر پیوند می‌دهد، و خداوند از همگان آگاه‌تر از ایمان است. کنیزان مهریّه دارند و پرداخت مهریّه بدیشان واجب است، و لذا زناشوئی با ایشان ازدواج بشمار است نه دوست‌بازی و زناکاری. این است که آنان هم مسؤول خواهند بود اگر مرتکب زنا شوند، ولیکن عقوبت ایشان توأم با ملایمت و تخفیف و مراعات شرائط و ظروف خواهد بود:

﴿ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ ﴾.

خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است.

این بخش از آیه، بدنبال اضطرار ازدواج با کنیزان ذکر، و پیروی بر تخفیف عقوبت ایشان گشته است، و کاملاً بجا آمده است و پیرو مناسبی برای هم این و هم آن شده است. چرا که مغفرت و مرحمت خدا در پشت سر هر گناهی و بدنبال هر اضطراری است.



آنگاه پیرو همه جانبهٔ فراگیری بدنبال آن احکام و آن مقرّراتی می‌آید که خداوند برای خانواده در برنامهٔ

اسلامی گنجانده است. احکام و مقرّراتی که خداوند آنها را وضع فرموده است تا جامعهٔ اسلامی را بدانها، از گودال زندگی جاهلی بالا برد، و سطح روحی و خلقی و اجتماعی آنان را والا سازد و به قلّهٔ بلند پاکیزهٔ درخشانی برساند که مسلمانان را بدان رسانده است و شایستهٔ چنان جایگاهشان دیده است. پیرو قرآنی می‌آید تا برای جامعهٔ مسلمانان حقیقتی را روشن و جلوه‌گر سازد که خداوندگار با این برنامه و با چنان احکام و مقرّرات و قوانینی می‌خواهد بدان برسند، و همچنین حقیقتی را برملا دارد که بیانگر سرانجام بد کسانی است که بدنبال شهوات و لذائذ می‌روند و از برنامهٔ آفریدگار کناره‌گیری می‌کنند:

﴿ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ، وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ، وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً. يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ، وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً ﴾.

خداوند می‌خواهد (قوانین دین و مصالح امور را) برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی (از پیغمبران و صالحان) رهنمود سازد که پیش از شما بوده‌اند، و توبهٔ (لغزشها و بزهکاریهای پیشین) شما را بپذیرد، و خداوند آگاه (از احوال بندگان است و قوانینی را برایتان وضع می‌نماید که مصلحت و منفعت شما را در بر دارد) و حکیم است (و برابر حکمت، احکام شریعت را صادر می‌نماید). خداوند می‌خواهد توبهٔ شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرائید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید) خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد).

خداوند متعال به بندگانش لطف می‌فرماید و بدین منظور فلسفهٔ قانونگذاریهایش را برای ایشان ذکر می‌نماید، و آنان را از خوبی و سادگی برنامه‌ای باخبر می‌سازد که برای زندگی ایشان تنظیم می‌دارد. آری یزدان سبحان بندگانش را بالا می‌برد و والا می‌گرداند و ایشان را به افقی می‌رساند که در آنجا با آنان، به سخن درمی‌آید و مخاطبشان می‌سازد و از فلسفهٔ قوانینی برایشان صحبت می‌دارد که باید برابر آن روند، و بدیشان می‌گوید: من که خدایم می‌خواهم قوانین زندگیتان را برایتان تبیین و به شما تفهیم کنم:

﴿ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ ﴾.

خداوند می‌خواهد (قوانین دین و مصالح امور را) برایتان روشن کند.

خداوند می‌خواهد فلسفهٔ قوانین خود را برایتان روشن سازد، و شما هم این فلسفه را ببینید، و در باره‌اش بیندیشید، و با چشمان باز و خردهای هوشیار و دلهای آگاه بدان روی آورید و بدانید که قوانین یزدان چیستان و لغز نبوده، و حتّی فرمان کورکورانه و بدون علّت و حکمت و هدف نمی‌باشد. بلکه قوانین خداوندگاری بگونه‌ای است که شما هم می‌توانید فلسفهٔ آنها را فهم و درک کنید، و لیاقت آن را دارید که چنین فلسفه‌ای با شما در میان گذاشته شود و برایتان از آن سخن رود ... پیدا است که این کار بزرگداشت انسان را می‌رساند. ولیکن کسانی اندازهٔ این بزرگداشت را درک می‌کنند که حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت را پیش چشم داشته باشند، و مقدار این الطاف کریمانه را درک کرده باشند.

﴿ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ ﴾.

شما را به راه کسانی (از پیغمبران و صالحان) رهنمود کند که پیش از شما بوده‌اند.

این برنامه، همان برنامهٔ الهی است. برنامه‌ای که خدا آن را برای جملگی مؤمنان وضع فرموده است. برنامه‌ای است که دارای اصولی ثابت و زیربناهائی یکتا و اهداف و مقاصدی همگانی است. برنامهٔ گروه

مؤمنان پیشین و پسین است، و برنامۀ ملّت یگـانه‌ای است که کاروان ایمان در طول روزگاران، آنـان را در خودگرد آورده است.
بدین وسیله قرآن، بـه خـدا رسیدگان و راه یـافتگان راستای یزدان را در هر مکانی و در هر زمانی گرد هم می‌آورد، و گروه مسلمان و موکب متّحد ایمان را به هم ربط و پیوند مـی‌دهد و آنـان را در شـاهراه فـراخ و روشن و دراز، به یکدیگر می‌رساند. این هم بیدار باش و نگرشی است که مسلمانان را آگاه از حقیقت اصل و ملّت و برنامه و راه خود می‌سازد، و بدو می‌فهماند که او از زمرۀ این ملّت مؤمن به خدا است، و رابطۀ برنامۀ الهی چنین ملّت مؤمنی را به هم پیوند می‌دهد، هر چند که زمان و مکان آنان، و مملکت و رنگ ایشان متفاوت باشد. بلی قانون وضع شدۀ یزدان برای مؤمنان در میان جملگی نسـلها، و در بـین هـمۀ قـبیله‌ها و دسـته‌ها و گروهها، چنین ملّتی را به هم ربط و پیوند می‌دهد.

﴿ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ ﴾.

توبۀ (لغزشها و بزهکاریهای پیشین) شما را بپذیرد.

خداوند سبحان قوانین را برایتان بیان می‌دارد و روشن می‌نماید، و شما را به راه و روش پـیشینیان، رهـنمود می‌سازد تا به شما رحم کند و مورد عطوفت و مهر خود قرار دهد، و دستتان را بگیرد و به سوی برگشت از خطا و توبۀ از گناه بکشاند، و راه را برایتان آماده نماید، و در حرکت از آن کمکتان فرماید.

﴿ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

و خداونـد آگـاه (از احـوال بـندگان است و قـوانـینی را برایتان وضع می‌نماید که مصلحت و منفعت شما را در بر دارد) و حکیم است (و برابر حکمت، احکام شـریعت را صادر می‌نماید).

لذا چنین قوانینی از دانش و فرزانگی نشأت می‌گیرد، و دارای فلسفه و حکمت است. همچنین این رهنمودها از دانش و فرزانگی سرچشمه می‌گیرند. آگاهی از درونها و اطّلاع از اوضاع و احوال شما. آگاهی از چیزی کـه شایستۀ شما و سبب شـایستگی شـما است. فـلسفه و حکمتی که در سرشت این برنامه و در پیاده کردن آن، بطور یکسان است.

❁

﴿ وَ اللّٰهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ، وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً ﴾.

خداوند می‌خواهـد تـوبۀ شـما را بـپذیرد (و بـه سـوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسـانی کـه بـه دنـبال شـهوات راه مـی‌افـتند می‌خواهند کـه (از حـق دور شـوید و بـه سـوی بـاطل بگـرائـید و از راه راست) خـیلی مـنحرف گـردید (تـا همچون ایشان شوید).

آیۀ کوتاهی پرده از حقیقتی برمی‌دارد که خداونـد بـا برنامه و راه خود آن را از مردم می‌خواهد، و پـرده از حقیقتی به کنار می‌زند و می‌گوید که آن کسانی که به دنبال شـهوات راه مـی‌افـتند و از بـرنامۀ خـدا دوری می‌گزینند، برای مردم چه می‌خواهند.
کناره‌گیری از برنامۀ الهی یعنی به دنبال شـهوات راه افتادن. چراکه بیش از برنامۀ یگانه‌ای وجود دارد، و آن تلاش و شکیبائی و تعهّد است، و هر چیزی جز این به دنبال هوا و هوس راه افتادن بشمار می‌آید، و اطاعت از شهوات محسوب می‌گردد، و کژ روی و گـناهکاری و گمراهی نام می‌گیرد.
هنگامی که خداوند برای مردم برنامۀ ایشان را روشن می‌سازد، و سنّت و قانون خـود را بـرای آنـان وضـع می‌نماید، از آدمیزادگان چـه مـی‌خواهـد؟ چیزی کـه می‌خواهد این است که می‌خواهد ایشان را ببخشاید، و آنان را راهیاب نماید. می‌خواهـد آنـان را از لغـزشها بدور دارد، و در بالا رفتن از مراتب و درجـات عـالی کمکشان نماید، و در رسیدن به اوج قلّۀ بلند انسـانی یاریشان فرماید. و امّا کسانی که می‌خواهند مردمان به دنبال شهوات روند، و آنانی که برای مردمان منبعهای ایدئولوژی و مکتبهای عقیدتی را می‌آرایند، مـنبعها و مکتبهائی که خداوند اجـازۀ پیروی از آنـها را نـداده است، و برای قوانین زنـدگی بـندگان، آنـها را وضـع

نفرموده است، از مردم چه می‌خواهند؟ چیزی که می‌خواهند این است که مردم کاملاً از برنامهٔ هدایت بخش الهی کناره‌گیری کنند، و راه راست آفریدگار را رها سازند، و به سوی درجات بالا و مراتب والا نروند!!

در گسترهٔ ویژه‌ای که آیه‌های پیشین از آن سخن می‌رانند، از قبیل: تنظیم خانواده، پاکسازی جامعه، مقرّر و مشخّص داشتن یگانه شیوهٔ پاکی که خداوند دوست می‌دارد زنان و مردان بر آن گرد آیند و در آن به هم رسند، حرام نمودن همهٔ شیوه‌های دیگری جز آن شیوهٔ پاک، و بالأخره زشت نشان دادن همهٔ شیوه‌های جدا از آن شیوهٔ پاک، در اندرون دلها و در نظر دیدها، آیا در این گسترهٔ ویژه، خداوند چه می‌خواهد، و آیا کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، چه چیز می‌خواهند؟

چیزی را که خداوند می‌خواهد، آیه‌های پیشین سوره، آن را بیان داشتند که عبارت بود از: سر و سامان بخشیدن، پاکیزه داشتن، سهل و ساده گرفتن، به همه حال خیرخواه جامعهٔ مسلمانان بودن و مصلحت ایشان را خواستن.

ولی چیزی که کسانی آن را می‌خواهند که به دنبال هواها و هوسها راه می‌افتند عبارت است از این که: غریزه‌ها را از هر نوع قید و بندی رها سازند، و جلو خواستها را نگیرند. هر نوع قید و بندی، چه دینی، و چه اخلاقی، و چه اجتماعی!!! بلی می‌خواهند آتش گرم جنسی - هرگونه که دست دهد - بدون هیچگونه مانعی و رادعی بوده، و اسب چموش هوسرانیها لجام گسیخته بماند. آتش گرم جنسی‌ای که با بودن آن، دلی برجای نمی‌ماند، اعصابی آرام نمی‌گیرد، هیچ خانه‌ای آرامش نمی‌شناسد، ناموسی سالم نمی‌ماند، و خانواده‌ای تشکیل نمی‌گردد. آخر آنان می‌خواهند، آدمیزادگان دسته‌های چهارپایان و گله‌های حیوانات گردند و در میان رمهٔ انسانها نرها بر ماده‌ها بپرند، بدون هیچگونه ضابطه و قانونی جز ضابطه و قانون نیرومندی و نیرنگبازی و داشتن ابزار دستیابی!! همهٔ این نابودیها و ویرانیها، و کلّیّهٔ این فسادها و تباهیها، و جملگی این بدیها و پلشتیها را به نام آزادی انجام می‌دهند!!! آزادی هم در اینجا جز نام دیگری برای هوسرانی و پریدن نرها بر ماده‌ها نمی‌باشد!!!

این همان کژ روی و انحرافی است که خداوند، مؤمنان را از آن برحذر می‌دارد. خداوند ایشان را بر حذر می‌دارد از آنچه پیروان هواها و هوسها برایشان می‌خواهند و پیوسته با تمام توان تلاش می‌کنند که جامعهٔ اسلامی را از لحاظ اخلاقی به جامعهٔ جاهلی برگردانند، اخلاقی که مسلمانان در پرتو برنامهٔ پاک و استوار الهی، در آن، به مقامات والائی رسیده‌اند، و منحصر به فرد گشته‌اند. این هم همان چیزی است که امروزه قلمهای پست و دستگاههای هدفدار پلشت، برای نابودی آخرین بقایای آن به مبارزه برخاسته‌اند و می‌خواهند همهٔ موانع آزادی حیوانی موجود در جامعهٔ اسلامی را از سر راه خود بردارند، و بر اخلاق اسلامی قلم بطلان کشند، و بی‌بند و باری شیطانی را جایگزین قوانین یزدانی گردانند، قوانینی که یگانه راه رهائی از لجام گسیختگی‌های ددمنشان، و تنها وسیلهٔ جلوگیری از هرج و مرج هوسرانیهای خوشگذرانان است. آری این چنین است، ولیکن شرط آن، این است که گروهی از مؤمنان، با اجازهٔ یزدان سبحان، قوانین را در زمین اجراء و پیاده گردانند.



آخرین پسودهٔ نهفته در پیرو قرآنی بیانگر رحمت یزدان نسبت به ضعف انسان است. مهر خداوند مهربان، در برنامه‌ریزیهائی که برای ادامهٔ زندگی انسانها طرح میفرماید، و در مقرّرات و احکامی که برای بهتر زیستن ایشان، معیّن و صادر می‌نماید، قطعاً حال انسانها را مراعات، و مهر و عطوفت خداوندگاریش را شامل ایشان می‌دارد. بر ضعیفان آسان می‌گیرد، و بطور کلّی در قوانینی که وضع می‌فرماید، سهل و ساده گرفتن و به تنگنا نینداختن و سختگیری نکردن ملحوظ و منظور نظر است، و زیان پذیری و زیان‌بخشی ممنوع و قدغن

است:

﴿ یُرِیدُ اللّهُ أَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ، وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِیفاً ﴾.

خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد).

در جولانگاه آیات فوق، و در جملگی احکام و مقرّرات و رهنمودهائی که آیه‌های مذکور بیان می‌دارند، ساده و آسان گرفتن، روشن و هویدا است. چنین سهل و سبک گرفتنی، در اعتراف به انگیزه‌های سرشت انسانی، و سر و سامان دهی پیدا در پاسخگوئی به فطرت، و در بکارگیری توان آن، در جولانگاه پاک نتیجه‌بخش و بدور از گناه و عصیان، و در فضای صاف و زیبا و والای ایمان، مجسّم و جلوه‌گر است. بدون این که خداوند بندگان خود را با سرکوبی خواستهای سرشتی ایشان به رنج اندازد و به بلا گرفتار سازد، و آنان را در پاسخگوئی به فطرت انسانی، بدون هیچگونه حدّ و مرز و قید و بندی، به دنبال امیال نفسانی روان گرداند و سرازیر سازد.

و امّا در گسترهٔ عامی که برنامهٔ الهی برای کلّیهٔ امور زندگانی بشری در مدّ نظر گرفته است و جهت آن برنامه‌ریزی فرموده است، باز هم سهل و ساده گرفتن و سختگیری نکردن، کاملاً آشکار است. چرا که در آن فطرت انسان و توان و نیازمندیهای راستین او مراعات گشته است، و بگونه‌ای قوانین یزدان واقعیّت انسان را در نظر گرفته است که بتواند همهٔ نیروهای سازندهٔ خود را آزاد سازد، و انرژیهای زندگی ساز او پراکنده نگردد و بهیچوجه هدر نرود و بیهوده صرف نشود.

بسیاری از مردم گمان می‌برند که پای‌بند بودن به برنامهٔ یزدان - بویژه در پیوندهای زنانگی و مردانگی - سخت و طاقت‌فرسا است، ولیکن روان شدن به دنبال کسانی که شهوات را می‌جویند و راه لذائذ می‌پویند، بسی ساده و آسایش بخش است. امّا این وهم بزرگ و خیال سترگی بیش نیست. زیرا رهاسازی شهوات از هر نوع قید و بندی، و پیجوئی خوشگذرانی - تنها خوشگذرانی و بس - هرگونه که دست دهد و هر کجا که میسّر گردد، و دور افکندن «وظیفه»، وظیفه‌ای که اگر تنها خوشگذرانی اوّلین و آخرین قاضی باشد، جایگاه و پایگاهی ندارد، و هدف نهائی در جهان انسانی، تنها و تنها نزدیکی مرد و زن بگونهٔ نزدیکی نر و ماده در جهان حیوانی بوده، و پیوند دو جنس از هر نوع قید و بند اخلاقی و همهٔ تعهّدات اجتماعی رها گردد، ... اینها جملگی ساده و آسانند، و آسایش و آرامش و رهائی و آزادی به همراه دارند!!! بلکه برعکس، اینها در حقیقت درد و رنج و گرفتاری و بدبیاری را بدنبال دارند، و سختیها و دردسرها بشمارند، و سدّ راه پیشرفت زندگی جامعه، و حتّی زندگی فرد می‌باشند. بلی اینها موانع سر راه ترقّی انسانها و مایهٔ دردسر آدمها هستند، و آبادی را به ویرانی می‌کشانند، و سعادت مردمان را به شقاوت آنان مبدّل می‌گردانند.

نگاهی به واقعیّت زندگی جامعه‌هائی که از قید و بند دینی و اخلاقی، و از حیاء و شرم ناشی از دین و اخلاق، «آزادی!» خود را باز یافته‌اند، کافی است که لرزه بر دلها اندازد، اگر دلهائی برجای مانده باشد!

روابط نامشروع جنسی، نخستین کلنگی بوده است که تمدّنهای باستانی را در هم فرو ریخته است. تمدّن یونانی و تمدّن رومانی و تمدّن ایرانی را از هم پاشیده است. همین هرج و مرج است که هم اینک تمدّن غربی فعلی را از هم می‌پاشد و ویرانش می‌سازد. آثار کامل گونهٔ فروپاشی فرانسه که پیشتاز این هرج و مرج است، آشکار و هویدا گشته است، و نشانه‌های این فروپاشی در آمریکا و سوئد و انگلستان و در تمدّنهای جدید دیگر نیز آغاز و نمایان شده است.

آثار این هرج و مرج از مدّتها پیش در فرانسه نمایان شده است، و از سال ۱۸۷۰ تا به امروز در هر جنگی که در آن شرکت جسته است، به زانویش درآورده است.

فرانسه آن گونه که همهٔ شواهد نشان می‌دهند در مسیر فروپاشی و سقوط کامل است. هم اینک برخی از چنین شواهدی را بیان می‌داریم، شواهدی که بعد از جنگ جهانی اوّل آشکارا جلوه‌گر آمده است و پیدا و نمایان گشته است:

«نخستین چیزی که نیروی جسمانی فرانسویان را متزلزل گردانیده است، و روز به روز ایشان را به ضعف کشانیده است، چیرگی شهوات بر آنان است. چرا که هیجان دائم اعصاب ایشان را سست گردانده است، و بندگی شهوات نیروی استقامت و تلاش آنان را از میان برداشته است، و امراض مسری تندرستی ایشان را بر باد داده است. از اوائل قرن بیستم پیوسته سران ارتش فرانسه، از سطح قوّت و از میانگین صحّت بدنی مطلوب سربازان وظیفهٔ سپاهیان فرانسوی هر چند سال یک بار می‌کاهند. زیرا شمارهٔ جوانانی که همچون سابق از توان و تندرستی برخوردار باشند، در میان ملّت رو به کاستی نهاده‌اند، و در طول روزگاران کمتر و کمتر می‌گرداند. این هم وسیلهٔ سنجش مطمئنی است و بسان دماسنجی است که برای اندازه‌گیری درجهٔ صحّت و میزان دقّت بکار می‌رود، با آن هم چگونگی نابودی نیروهای جسمانی ملّت فرانسه را می‌توان اندازه‌گیری کرد[1]. مهمّترین عوامل این اضمحلال عبارتند از: بیماریهای مسری نابود کننده. شمارهٔ ارتشیانی که حکومت فرانسه مجبور گشته است آنان را از کار بر کنار کند و ایشان را روانهٔ بیمارستانها سازد، در دو سال نخستین جنگ جهانی، به سبب مبتلا شدن به مرض سفلیس، ۷۵۰۰۰ نفر بوده است. تنها در یک پادگان متوسّط ۲۴۲ سرباز همزمان بدین بیماری گرفتار شده است ... به خدا سوگندت می‌دهم، حال این ملّت درمانده را پیش چشم‌دار و بنگر که در آن ایّام که فرانسه در تنگنای شگفتی میان زندگی و مرگ بسر می‌برد، و از همهٔ اوقات، بیشتر به تلاش یکایک جنگجویان برجای ماندهٔ سالم خود نیاز دارد، و هر فرانک ثروتش بسی باارزش است، و اوضاع و احوال، همگان را به بذل مال و جان در راه دفاع از میهن می‌خواند، چرا که سخت به نیرو و زمان و سائر ادوات و وسائل نیازمند است، در این گیر و دار به خاطر فرو رفتن مردمان در لجنزار لذّت پرستیها و هوسرانیها، هزاران نفر از جوانان فرانسه از ارتش اخراج می‌گردند و از کار دفاع برکنار می‌شوند. کاش زیان ملّت به سبب بی‌کفایتی چنین جوانانی در همین جا پایان می‌پذیرفت. آنان نه تنها از ارتش اخراج شدند و از میهن دفاع نکردند، بلکه در این اوضاع و احوال سخت و تنگ و نابسامان بخشی از ثروت ملّت و قسمتی از ابزار و ادوات جنگی را ضایع کردند و هدر دادند.

«دکترِ فرزانهٔ فرانسوی به نام دکتر لیریه می‌گوید: در فرانسه هر سال ۳۰۰۰۰ نفر با بیماری سفلیس و ناخوشیهای بیشمار دیگری که بدنبال دارد جان خود را از دست می‌دهند. این بیماری، خطرناک‌ترین بیماریها برای ملّت فرانسه است و پس از بیماری «سل» قرار دارد. این پی‌آمد بدشگون تنها مرضی از امراض مسری موجود در فرانسه است، و جدای از این بیماری، بیماریهای مسری زیادی وجود دارند»[2].

ملّت فرانسه، افراد آن بگونهٔ خطرناکی رو به کاستی می‌نهند، چرا که پاسخ به گرایش جنسی، سهل و ساده انجام می‌پذیرد، و هرج و مرج روابط جنسی و رهائی از دست جنینها و نوزادان فرصتی برای تشکیل خانواده باقی نمی‌گذارد، و بقای خانواده را از میان برمی‌دارد، و قرار و آرام آن را به تباهی و نابسامانی می‌کشد، و تحمّل مسؤولیّت اطفال و زحمت پرورش نوزادان حاصل از تماس گذرای دو جنس را کسی بر عهده نمی‌گیرد. لذا ازدواج رو به کاستی می‌نهد، و تولید نسل کاهش می‌یابد، و فرانسه به پرتگاه نابودی سرازیر

۱- همین امر امروزه گریبانگیر آمریکا است. چرا که از هر هفت نفر شش نفر در سنّ سربازی شایستگی سربازی را ندارد ... سنّت آفریدگار و قانون پروردگار تغییرناپذیر است.

۲- کتاب: حجاب. تألیف ابوالأعلی المودودی، رئیس جماعت اسلامی در پاکستان، صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴.

می‌گردد. امروزه در فرانسه در میان هزار نفر تنها هفت یا هشت نفر ازدواج می‌کنند. از این میانگین می‌توانی کسان بیشماری از اهالی آنجا را پیش چشم داری که ازدواج نمی‌کنند. گذشته از این، همین گروه کم نیز کمتر مرادشان از ازدواج پاکدامنی و در پیش گرفتن زندگی شایسته است. بلکه اغلب هدفشان چیزی جدا از چنین قضیّه و غیر از مسألهٔ مذکور است، و آنچه به ذهنشان نمی‌گذرد حفظ عفّت و حرمت خویش و زیستن بایسته است. حتّی ازدواجها بیشتر بدین خاطر است که فرزندان حرامزاده‌ای را که خانمها پیش از ازدواج به دنیا آورده‌اند، آقایان حلال‌زاده قلمداد بکنند و به فرزندی بپذیرند!

«بول بیورو» نوشته است: روال عادی در میان طبقهٔ کارگران فرانسه این است که زن از دوست مرد خود، پیش از ازدواج پیمان می‌گیرد که باید او فرزندی را که زن قبل از عقد زناشوئی به دنیا آورده است و متعلّق بدو بوده است، به فرزندی قبول کند. در شهر سین Siene خانمی به دادگاه حقوقی مراجعه کرد و آشکارا گفت: من پیش از ازدواج به شوهرم اعلام کرده‌ام که مرادم از ازدواج جز حلال‌زاده کردن فرزندانی نیست که آنان حاصل تماس من با او در دوران پیش از ازدواج ما هستند. و امّا این که من با او به عنوان همسر معاشرت نمایم و زندگی کنم، چنین چیزی در وقت ازدواج در نظر نبوده و هم اینک نیز قصد آن را ندارم. این است که از شوهرم در شامگاهان خود روز عقد کنانمان جدا گشته‌ام و تا به امروز با وی ملاقات ننموده‌ام، چرا که هرگز در نظر نداشته و ندارم که با او به عنوان همسر زندگی کنم و با یکدیگر زن و شوهر باشیم!

رئیس دانشکدهٔ مشهور لبول بیورد شهر پاریس گفته است:

بیشتر جوانان مرادشان از ازدواج بدست آوردن زنانی برای خود فروشی و استمرار معاش از راه زنا است. زیرا جوانان مدّت ده سالی یا بیشتر در اطراف و اکناف فسق و فجور آزادانه و رها از هر قید و بندی بسر می‌برند. پس از آن از چنین زندگی متمرّدانه و لرزانی خسته و افسرده می‌گردند و با زن مشخّصی ازدواج می‌کنند، تا بتوانند آرامش و آسایش درون خانه را با لذّت و خوشی دوست بازی بیرون از خانه یکجا گرد بیاورند(1).

بدین صورت فرانسه به پرتگاه سقوط افتاده است، و در هر جنگی که درگیر آن شده است شکست خورده است، و به همین سبب فرانسه از صحنهٔ نمایش تمدّن پنهان می‌شود، و بعد از آن روز به روز از صحنهٔ نمایش وجود کنار می‌رود، و سرانجام سنّت خدا تحقّق می‌پذیرد، سنّتی که تخلّف‌ناپذیر بوده و عاقبت دیر یا زود رخ می‌دهد، هر چند در برخی از اوقات، به نظر دیدِ شتابگرانهٔ انسان دیرآیند و دیرآهنگ باشد.

امّا دولتهائی که هنوز جوان و توانا به نظر می‌آیند، یا این که آثار نابودی آنها هنوز آشکار نگشته است، نمونه‌های زیر، مشتی از خروار کارهائی است که در آنجاها انجام می‌پذیرد:

روزنامه‌نگاری که به تازگی از سوئد دیدن کرده است، بعد از سخن گفتن از آزادی عشق در سوئد، و رفاه مادی آنجا، و ذکر تضمین‌های اجتماعی در جامعهٔ نمونهٔ سوسیالیستی، می‌گوید:

اگر بالاترین آرزوی ما این است که چنین سطح اقتصادی ممتازی را برای ملّت پدید آوریم، و با چنین گرایش سوسیالیستی پیروزمندانه‌ای طبقات را از میان برداریم، و هم میهنان خود را از هرگونه مشکلاتی در زندگی آسوده خاطر و ایمن سازیم، و ایشان را از انواع خطرهائی که عقل می‌تواند تصوّر کند، بیمه کنیم و در امان داریم ... اگر بدین آرزوی زیبای شیرینی که با تمام توان و با همهٔ امکانات برای تحقّق آن در مصر می‌کوشیم رسیدیم، آیا نتائج و پی‌آمدهای دیگری را که به همراه دارد می‌پسندیم؟ آیا طرف سیاه چنین جامعهٔ نمونه‌ای را می‌پذیریم؟ آیا «آزادی عشق» و اثرات

۱- مرجع پیشین، صفحه ۱۱۵-۱۱۷.

بسیار خطرناکی که برای هستی خانواده دارد، مورد پسند و بابت طبع ما خواهد بود؟
بگذارید با اعداد و ارقام با یکدیگر به سخن پردازیم.
با وجود همهٔ این تشویق‌ها و تشجیعهایی که برای ماندگار ماندن و تشکیل خانواده دادن، در میان است، خطِّ نمودار جمعیّت سوئد رو به انقراض را نشان می‌دهد! با وجود دولتی که هزینهٔ ازدواج دختر جوان را برعهده می‌گیرد، و مخارج دوران زندگی کودک او را تا از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌گردد، پرداخت می‌نماید، با همهٔ اینها خانوادهٔ سوئدی در راه عدم تولید نسل گام برمی‌دارد و اصلاً نمی‌خواهد فرزندی بزاید!
همراه با این اوضاع و احوال، دائماً درصد ازدواج کنندگان کمتر و کمتر می‌شود، و پیوسته درصد فرزندان نامشروع بیشتر و بیشتر می‌گردد. این را نیز در نظر داشته باشید که بیست درصد پسران و دختران جوان، هرگز ازدواج نمی‌کنند.
دوران صنعتی کردن شروع گشت و به همراه آن جامعهٔ سوسیالیستی سوئد در سال ۱۸۷۰ آغاز گردید. نسبت مادران - البتّه مادران بی‌شوهر - در آن سال هفت درصد بود، این نسبت در سال ۱۹۲۰ به شانزده درصد رسید، بر سرشماریهای دیگر اطّلاع پیدا نکرده‌ام، ولیکن شکّی نیست که دائماً رو به افزایش است.
مؤسّسات علمی پرس و جوهائی دربارهٔ «عشق آزاد» در سوئد داشته‌اند. از آنها آشکارا برآمده است که پسران در سن هیجده سالگی و دختران در سنّ پانزده سالگی پیوند زناشوئی بدون ازدواج خود را می‌آغازند، و نود و پنج درصد جوانان در سنّ بیست و یک سالگی روابط جنسی دارند!
اگر بخواهیم بیشتر سخن بگوئیم و توضیحاتی را بیان داریم که خواستاران عشق آزاد را قانع سازد، می‌گوئیم: هفت درصد پیوندهای جنسی با خانمهای نامزد، و سی و پنج درصد با دوستان زن دائمی، و پنجاه و هشت درصد با دوستان زن موقّتی انجام می‌پذیرد!
اگر بخواهیم نسبت پیوند جنسی پیش از بیست سالگی زن با مرد را بنگاریم، خواهیم دید که سه درصد پیوند جنسی با شوهران، و بیست و هفت درصد با نامزدان، و شصت و چهار درصد با دوستان موقّتی انجام می‌گیرد!
بررسیهای علمی نشان می‌دهد که هشتاد درصد زنان سوئدی پیوند جنسی را بطور کامل پیش از ازدواج آزموده‌اند و تمرین کرده‌اند، و فقط بیست درصد چنین کاری را نکرده‌اند و سالم مانده‌اند!
آزادی عشق، بطور طبیعی منتهی به تأخیر ازدواج گشته است، و خواستگاری را به تأخیر انداخته است. به همراه آن شمارهٔ فرزندان نامشروع هم - همانگونه که گفتم - افزایش پیدا کرده است.
نتیجهٔ طبیعی سرانجام این کارها نیز این است که از هم پاشیدگی خانواده‌ها رو به افزونی نهد. اهالی سوئد از «آزادی عشق» جانبداری می‌کنند و در این باره سخنشان این است: جامعهٔ سوئدی به خیانت بعد از ازدواج به چشم احتقار نگاه می‌کنند و همسان هر جامعهٔ متمدّن دیگری آن را زشت و ناپسند می‌دانند. این درست است و ما منکر آن نمی‌باشیم، ولی آنان نمی‌توانند از مسیری که رو به نابودی دارد، دفاع کنند ... حال نگاهی بیندازیم به درصد بالا و هراس‌انگیز طلاق:
درصد طلاق در کشور سوئد، بالاترین درصد طلاقها در جهان است. در میان شش یا هفت ازدواج، برابر سرشماریهائی که وزارت کار و امور اجتماعی انجام داده است، یکی به طلاق می‌انجامد. درصد طلاقها اوّل ناچیز بوده ولیکن پیوسته رو به افزایش نهاده است. در سال ۱۹۲۵ در میان ۱۰۰۰۰۰ نفر از ساکنان، تنها ۲۶ طلاق رخ داده است، ولی این رقم در سال ۱۹۵۲ به ۱۰۴ طلاق انجامیده است، و بعدها در سال ۱۹۵۴ به ۱۱۴ طلاق رسیده است.
سبب آن این است که سی درصد ازدواجها، بدنبال حامله شدن دختر جوان، از روی ناچاری و تحت فشار شرائط و ظروف انجام می‌پذیرد. ازدواجی هم که از روی اضطرار و ناچاری باشد، روشن است که همچون

ازدواج معمولی دوام نخواهد داشت. انگیزهٔ دیگر طلاق این است که قانون سوئدی هیچگونه مشکلاتی بر سر راه طلاق قرار نمی‌دهد. کار طلاق کاملاً سهل و ساده است و هر زمان که شوهر و همسر بخواهند، می‌توانند فوراً از یکدیگر جدا شوند. کار طلاق بسیار آسان صورت می‌گیرد. هرگاه همسر یا شوهر با داشتن دلیل بسیار ساده و معمولی تقاضای طلاق کند، طلاق انجام می‌پذیرد!

علاوه بر آزادی عشق در سوئد، در کنار آن آزادی دیگری موجود است که اکثریّت اهالی سوئد از آن بهره‌مندند. و آن آزادی عدم ایمان به خدا است! در سوئد تلاشهائی برای رهائی از سلطهٔ کلیسا - بطور کلّی - انجام می‌پذیرد. این پدیده بر نروژ و دانمارک نیز حکمفرما است. معلّمان در مدارس و سائر آموزشگاهها از این آزادی دفاع و جانبداری می‌کنند و آن را به اذهان نوجوانان و جوانان فرو می‌برند.

نسل جدید منحرف می‌گردد. این پدیدهٔ تازه، نسل جدید را در سوئد و سائر دولتهای اسکاندیناوی تهدید می‌کنند. قطعاً از دست دادن ایمان، آنان را به انحراف می‌کشاند، و معتاد به انواع مواد مخدّرشان می‌سازد و دائم الخمرشان می‌نماید. شمارهٔ فرزندان معتاد خانواده‌هائی که پدرانشان دائم الخمر هستند به مرز ۱۷۵۰۰۰ رسیده است. یعنی تعدادی که ده درصد مجموع فرزندان معتاد سائر خانواده‌ها را تشکیل می‌دهند. رو آوردن نوجوانان پسر و دختر به مستی روز به روز در حال افزایش فراوان است. پلیس سوئد نوجوانانی را که در حال مستی شدید دستگیر می‌نماید و سنّ آنان بین ۱۵ تا ۱۷ سال می‌باشد، شمارهٔ ایشان برابر است با سه برابر تعداد کسانی که پلیس آنان را در مدّت ۱۵ سال پیشین به جرم مستی دستگیر کرده است. روند جامعه هم نشان می‌دهد که مستی نوجوانان پسر و دختر، از بد به بدتر می‌گراید. این کار نیز حقیقت وحشتناکی بدنبال دارد:

یک دهم کسانی که در سوئد به سنّ بلوغ می‌رسند، دچار تنشهای روانی می‌گردند! پزشکان سوئدی می‌گویند: پنجاه درصد بیمارانشان مبتلای به روان پریشی هستند و روان پریشی آنان همراه با بیماریهای جسمانی است. بی‌گمان ادامهٔ برخورداری از آزادی بی‌ایمانی، چنین کجرویهای نفسانی را چندین برابر می‌گرداند، و انگیزه‌های از هم پاشیدگی خانواده را افزایش می‌دهد، و مردمان را به انقراض نسل می‌کشاند.

حال و وضع ناجور آمریکائیها از حال و وضع مذکور سوئدیها، دست کمی ندارد، و خبرهای ناگوار و هراس‌انگیز پیاپی به گوش می‌رسد و بیم دادنها و بیدارباشها، پیوسته طنین‌انداز می‌گردد. ولیکن ملّت امریکا هنوز در عنفوان جوانی است و بدین خبرهای ناگوار و تهدیدهای تندرآسا التفات نمی‌ماید. امّا با وجود ظاهر آراسته، عوامل تخریب، پیکرهٔ آن را متلاشی می‌سازد و به سرعت در تدمیر آن می‌کوشد، و هر چند که بیرون پیراسته‌ای دارد، از درون فرسوده و رو به نابودی است.

در آمریکا و انگلستان کسانی هستند که اسرار نظامی مملکت خویش را به دشمنان می‌فروشند! فروش اسرار نظامی نه بدان خاطر انجام می‌پذیرد که چنین افرادی به پول نیاز دارند، بلکه بدین سبب است که ایشان گرفتار انحرافات جنسی ناشی از آثار سوء هرج و مرج جنسی حاکم بر جامعه هستند!

چند سال پیش، پلیس امریکا گروه زیادی را دستگیر نمود که در شهرهای مختلف شاخه داشتند. اینان جماعتی از قاضیان و پزشکان - یعنی کسانی از طبقهٔ فرهیختگان مملکت - بودند و کار ایشان یاری دادن شوهران و همسران در گرفتن طلاق بود. بدین شکل که شوهر یا همسر را در حالت ارتکاب زنائی دستگیر می‌نمودند که خودشان شرائط آن را ایجاد می‌کردند. چرا که در برخی از نواحی کشور آمریکا، یکی از دلائل پذیرش طلاق، وقوع زنا است. گروه مذکور برای شوهر یا همسری که می‌خواست طلاق بگیرد به تلاش

می‌ایستاد و طرف را به دام خود می‌انداخت و در حالت زنا دستگیرش می‌کرد!

همچنین مشهور است که در آمریکا دفاتر و مؤسساتی هستند که کار آنها بدنبال شوهران و همسرانی گشتن است که از خانه و کاشانه گریخته‌اند! این کار در جامعه‌ای انجام می‌گیرد که هنگامی که شوهر به خانه برمی‌گردد نمی‌داند آیا همسر خود را در منزل می‌یابد، و یا می‌بیند که از خانه گریخته است و با دوست عزیز خود به کناری خزیده است! و همسر هم نمی‌داند که آیا شوهرش که بامدادان بیرون رفته است به پیش او برمی‌گردد و یا اینکه زنی زیباتر یا جذّاب‌تر از او، دل از کف شوهرش ربوده است و او را ازآن خود کرده است. جامعه‌ای که بنیاد خانواده‌ها در آن این چنین لرزان و اعصاب، اینگونه پریشان است، کی جای آرامش درون و آسایش روان است؟! به تازگی رئیس جمهور آمریکا بیان داشته است که از هر هفت نفر جوان آمریکائی، شش نفر آنان، به سبب اخلاق بد و نابهنجار و خصال ناپسند و نابسامانی که دارند، شایستگی سربازی و بایستگی سپاهیگری را ندارند!

بیش از یک ربع قرن است که یکی از مجلّه‌های آمریکائی نوشته است:

«سه عامل اهریمنی، دسته‌های سه گانهٔ متّحد آنها دنیای امروزی را فراگرفته‌اند. نخستین آنها ادبیّات زشت لجام گسیخته و بی‌بند و باری است که پیوسته بی‌شرمی را بیشتر و بیشتر می‌نماید، و پس از جنگ جهانی اوّل با سرعت عجیبی بر رونق آن می‌افزاید. دومی فیلم‌های سینمائی است که تنها آتش عشق شهوانی و میل هوسرانی را در مردمان برافروخته نمی‌دارد و بس، بلکه در این باره بدیشان درسهای عملی می‌دهد و هوسبازیها را بی‌پرده بر پرده نمایان می‌سازد. سومی فروپاشی اخلاق در میان تودهٔ زنان است. بی‌ادبی آنان در جامه‌هائی که می‌پوشند، و در لختیگری که برای آن می‌جوشند، و در سیگار کشیدنهائی که هر روز بر آن می‌افزایند، و بالأخره در آمیزش با مردانی هویدا است که بدون هیچگونه قید و بندی در میان آنان می‌لولند ... این سه فساد، پیوسته با گذشت روزگاران در میان ما در حال پخش و افزایش است، و به ناچار سرانجام باعث زوال تمدّن و نابودی جامعهٔ مسیحیان می‌گردد. چرا که ما از طغیان آنها جلوگیری نمی‌کنیم و قطعاً باید تاریخ ما به سرنوشت تاریخ رومانی‌ها گرفتار آید و همان راهی را بپیماید که سائر ملّتها در پیش گرفتند، ملّتهائی که از رومانی‌ها پیروی کردند و بدنبال شهوات و آرزوپرستی‌ها و کامرانی‌ها روان شدند و به چالهٔ هلاکت و فنا افتادند، و بر اثر میخوارگی، هوسرانی با خانمها، رقّاصی در کاباره‌ها و سایر مراکز فساد، سرگرم خوشگذرانیها شدن، و دل به آوازهای جلف خوانندگان بی‌بند و بار دادن، نابود گشتند»[۱].

آنچه هست این است که آمریکا از طغیان این عوامل سه گانه به دور و در امان نمانده است، و بلکه آمریکا هم اینک همان راهی را می‌پیماید که روم در پیش گرفت و بر آن رفت!

روزنامه‌نگار دیگری دربارهٔ موج انحراف جوانان در آمریکا و بریتانیا و فرانسه قلم فرسائی می‌کند تا لجام گسیختگی و از هم گسیختگی جوانان ما را بی‌اهمیّت جلوه دهد! می‌گوید:

«موج بزهکاری در میان پسران و دختران نوجوان آمریکائی پخش و رو به گسترش است. فرمانروای ناحیهٔ نیویورک اعلان داشته است و گفته است که او چاره‌جوئی این انحراف را در رأس برنامهٔ اصلاحی خود در ناحیه قرار می‌دهد. فرمانروا به ایجاد مزرعه‌ها دست یازیده است و اقدام به اصلاحات اخلاقی و سر و سامان دادن به باشگاههای ورزشی کرده است، و در اندیشهٔ بهبود چیزهای دیگری است. ولیکن او اعلان نموده است که چاره‌جوئی اعتیاد به مواد مخدّر جزو برنامهٔ او نمی‌باشد، و اعتیاد به مواد مخدّر، از جمله

۱- نقل از کتاب: حجاب، تألیف مودودی، صفحه ۱۲۹ و ۱۳۰.

حشیش و کوکائین که بگونهٔ ویژه‌ای در میان پسران و دختران دانشجوی دانشگاهها شایع و پراکنده است، چاره‌سازی آن را وظیفهٔ نیروهای بهزیستی و بهداشتی می‌داند!

و امّا در انگلستان چه خبر؟ در دو سال اخیر، بزهکاریهای تجاوز به زنان و حتّی به دختران نوجوان نابالغ، در راههای روستائی و جاده‌های فرعی، فراوان شده است. در بیشتر احوال و اوضاع هم تجاوز کننده یا بزهکار، پسر جوان نو رسیده‌ای بوده است. گاهی بزهکار، دختر جوان یا دخترک کوچک را خفه کرده است و او را بگونهٔ لاشهٔ بی‌جانی رها ساخته است، تا رازش را پخش نسازد، و یا اگر پلیس او را بدو بنمایند، وی را شناسائی نکند!

دو ماه پیش پیر مردی در راه برگشت به روستا، متوجّه می‌گردد که در زیر درختی در کنار جاده، پسر جوانی با دختر جوانی در حال همخوابگی است. پیر مرد بدیشان نزدیک می‌گردد، و با عصائی که در دست داشت به پسر جوان می‌زند و بر او فریاد می‌کشد و می‌گوید: کاری که تو می‌کنی انجام آن بر سر راه مردمان، نادرست و ناروا است!

پسر جوان برمی‌خیزد و با تمام توان، شکم پیر مرد را به رگبار مشت و لگد می‌گیرد و پیر مرد نقش زمین می‌گردد. بدین هنگام جوان با کفشهایش بر سر پیر مرد می‌رود و آن اندازه بر سرش خشمگینانه لگد می‌کوبد تا کاسهٔ سرش تکه تکه و له می‌شود! جوان بزهکار پانزده ساله، و دخترک بیچاره سیزده ساله بوده است».

انجمنی که از چهارده منطقهٔ آمریکا فراهم آمده است و کارش رسیدگی به وضع اخلاقی نواحی آمریکا است، بیانیه‌ای صادر کرده است که در آن آمده است: نود در صد ملّت آمریکا مبتلای به بیماریهای سرایت کنندهٔ کشنده‌اند. (البته این امر پیش از کشف ترکیبات تازهٔ آنتی‌بیوتیکهائی همچون پنسلین و استرپتومایسین بوده است). قاضی لندسی شهر «دنفر» نوشته است و گفته است: از هر دو ازدواجی که انجام می‌پذیرد، یکی به طلاق می‌انجامد!

پزشک فرزانهٔ جهان آشنا، الکسیس کاریل، در کتاب خود به نام «انسان موجود ناشناخته» می‌نویسد:

«علی‌رغم این که ما در راه نابود ساختن بیماریهای اسهال اطفال و سل و دیفتری و حصبه و غیره، گامهای سریعی را برداشته‌ایم، ولیکن متأسفانه بیماریهای فساد و بی‌بند و باری و انحرافات اخلاقی و فروپاشی خصال حمیدهٔ انسانی، جایگزین آنها گشته است. در جامعه، شمارهٔ فراوانی از بیماریهای دستگاه اعصاب و نیروهای عقلانی و روانی وجود و شیوع پیدا کرده است. برای مثال، در برخی از مناطق آمریکا، شمارهٔ دیوانگان بستری در آسایشگاهها و مراکز روان‌پزشکی، بیش از تعداد بیماران موجود در تمام بیمارستانهای دیگر است! از سوی دیگر، اضطرابات عصبی و ضعف قوای عقلانی - همسان دیوانگی - روز به روز در حال ازدیاد و افزایش است. این امر بیش از هر چیز دیگری بدبختی افراد را فراهم می‌سازد، و درهم ریختن خانواده‌ها را رواج می‌دهد. قطعاً تباهی روانی و سفاهت عقلانی، برای تمدن انسانی خطرناکتر از بیماریهای مسری است، بیماریهائی که دانشمندان بهیاری و بهداشتی و پزشکان، تاکنون تنها تلاش خود را صرف آنها کرده و بدانها پرداخته‌اند!»



این گوشه‌ای بود از چیزهائی که بشریّت گمراه در جاهلیّت تازهٔ خود بدان گرفتار است. این گرفتاری هم بدان خاطر است که انسانها از افرادی اطاعت می‌نمایند که بدنبال شهوات راه می‌افتند و هرگز نمی‌خواهند به سوی برنامه‌ای برگردند که خداوند برای زندگی وضع فرموده است، برنامه‌ای که در آن سادگی و آسانی و آسایش و آرامش انسان ضعیف در مدّ نظر گرفته شده است، و در آن گنجانده شده است که از هوسرانیهای نامشروع، خویشتن را بدور نماید، و از شهوات بیجا خود را محفوظ بگرداند، و راه راست بی‌خطر را بپیماید، و در پرتو آن به راستای خداشناسی و

خداپرستی برگردد و خویش را شایسته و بایسته دارد و به صفا و پاکی دست یابد:

﴿ وَ اللّٰهُ یُرِیدُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ یُرِیدُ الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِیلُوا مَیْلاً عَظِیماً. یُرِیدُ اللّٰهُ أَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِیفاً ﴾.

خداوند می‌خواهد توبهٔ شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که بدنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حقّ دور شوید و به سوی باطل بگرائید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد).

بخش دوم این درس، در بر گیرندهٔ گوشه‌ای از روابط مالی در جامعهٔ اسلامی است. تا مسلمانان بدانند چگونه با یکدیگر رفتار کنند، و پاکی رفتار و درستی کردار در میان تودهٔ مردمان ضمانت گردد، و بیان شود که زنان همچون مردان در آنچه دارند و در آنچه بدست می‌آورند دارای حقوقی هستند، و هر یک از آنان به اندازهٔ خود حق استفادهٔ از املاک و اموال را دارند. در پایان این بخش سخن می‌رود از سر و سامان دادن به کار قرارداد ولاء، یعنی دوستی و برادریی که در جاهلیّت، در نخستین روزهای صدر اسلام رواج داشت و روا بود ولیکن بعدها این قانون لغو، و ارث، متعلّق به خویشاوندان گردید، و پیمان ولاء جدید منع شد:

﴿ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَأْکُلُوا أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ - إِلاّٰ أَنْ تَکُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْکُمْ - وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ، إِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیماً. وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ عُدْوَاناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِیهِ نَاراً. وَ کَانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیراً. إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ، وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلاً کَرِیماً. وَ لاٰ تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلَیٰ بَعْضٍ، لِلرِّجَالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ، وَ اسْأَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ، إِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً. وَ لِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ؛ وَ الَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمَانُکُمْ فَآتُوهُمْ نَصِیبَهُمْ، إِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیداً ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به ناحق (یعنی از راههای نامشروعی همچون: دزدی، خیانت، غصب، ربا، قمار، و ...) نخورید مگر این که (تصرّف شما در اموال دیگران از طریق) داد و ستدی باشد که از رضایت (باطنی دو طرف) سرچشمه بگیرد، و خودکشی نکنید و خون همدیگر را نریزید، بیگمان خداوند (پیوسته) نسبت به شما مهربان بوده (و خواهد بود). و کسی که چنین کاری (یعنی خودکشی یا خوردن به ناحق اموال دیگران) را تجاوزگرانه و ستمگرانه مرتکب شود، او را با آتش دوزخ می‌سوزانیم) و این (عمل هم) برای خدا آسان است. اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیرهٔ شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زدائیم و (به شرط استغفار از کبائر و عدم اصرار بر صغائر) شما را به جایگاه بزرگوارانه‌ای (که بهشت برین است) وارد می‌گردانیم. آرزوی چیزی نکنید که خداوند برخی از شما را با (اعطای) آن بر برخی دیگر برتری داده است (و مردان را در بعضی از چیزها بر زنان، و زنان را در بعضی از چیزها بر مردان فضیلت داده و مرحمت روا دیده است). مردان نصیبی دارند از آنچه فراچنگ می‌آورند و زنان (هم) نصیبی دارند از آنچه بدست می‌آورند (و هر یک از زنان و مردان دارای سرشتی و حقوقی فراخور حال خود می‌باشند. پس با تلاش و کوشش شبانه‌روزی رحمت و برکت خدای را بجوئید) و طلب فضل او کنید. بیگمان خداوند (کاملاً) آگاه از هر چیزی بوده (و به هر نوعی، چیزی بخشیده است که شایسته‌اش بوده است). برای هر یک (از مردان و زنان) وارثانی تعیین کرده‌ایم تا از میراث پدر و مادر و نزدیکان برخوردار شوند (و بر ترکهٔ ایشان

استیلاء یابند) و به کسانی که با آنان پیمان (زناشوئی) بسته‌اید (و ایشان را به شوهری یا همسری پذیرفته‌اید) بهرهٔ خودشان را (به تمام و کمال) بدهید (و بدانید که بیگمان خدا بر هر چیزی حاضر و ناظر (و مراقب رفتار و کردار شما) بوده است (و می‌باشد).

این، حلقه‌ای از زنجیرهٔ تربیت است. حلقه‌ای از زنجیرهٔ قانون است. تربیت و قانون در برنامهٔ اسلامی متلازم یکدیگر، یا متداخل در یکدیگر، و یا متکامل همدیگرند. چرا که قانون اسلام، تربیت در آن منظور است، همانگونه که در آن تنظیم کار و بار زندگی واقعی منظور نظر است. رهنمودهای قانون اسلامی به تربیت دلها می‌انجامد، و تربیت دلها هم حسن اجرای قانون را در پی دارد، و حسن اجرای قانون نیز وقتی میسّر است که دلها به جدّیّت چنین قانونی پی برده باشند و مصلحت نهفته در آن را باور کرده باشند. قانون و رهنمودهای آن، هر دو با هم دل را به خدا پیوند می‌دهند، و دل را از سرچشمهٔ چنین برنامهٔ کامل قانون پروردگاری و رهنمود آفریدگاری آگاه می‌سازند. این ویژگی برنامهٔ یزدانی برای زندگانی بشری است. این تکاملی است که زندگی واقعی را اصلاح می‌گرداند، و همراه با آن دل بشری را بسامان می‌آورد، یعنی که دنیای بیرون و جهان درون را همزمان آباد و روبراه می‌سازد.

در اینجا و در همین بخش می‌بینیم که خداوند، مؤمنان را از خوردن بناحق اموالشان بازمی‌دارد، و راه سود حلال را در کار و بارشان بدیشان نشان می‌دهد که عبارت است از تجارت و بازرگانی. در کنار آن می‌بینیم چنین به تصویر کشیده است که خوردن بناحق اموال، کشتن مردمان و مرگ و نابودی ایشان است. همچنین همراه با آن می‌بینیم که برحذر داشتن از عذاب آخرت و افتادن در آتش، به تصویر کشیده شده است. در همان زمان می‌بینیم که خداوند بر آفریدگان خود آسان می‌گیرد و سخت نمی‌گیرد، و مژده می‌فرماید به بخشایش مردمان و آمرزش گناهان ایشان، و کمک کردن به هنگام ضعف و ناتوانی، و گذشت نمودن از قصور و کوتاهی ... همچنین می‌بینیم که به مردمان می‌آموزد که چشم به نعمتهائی ندوزند که خداوندگار جهان به برخی از ایشان داده است، و بلکه چشم بدوزند به آفریدگاری که دهندهٔ نعمت، او است، و از پروردگاری قدرت مادی و معنوی بطلبند که فضل و عطاء در ید اختیار او است ... این رهنمود هنگامی بیان می‌شود که از حق و حقوق مردان و بهره و قسمت ایشان، و نیز از حق و حقوق زنان و بهره و قسمت آنان سخن می‌رود، و فراچنگ آوردهٔ هر یک از مردان و زنان به تصویر کشیده می‌شود. بدنبال هر دو بخش هم این چنین می‌آید: خداوند کاملاً مطّلع از هر چیزی است. همچنین بعد از توضیح مسألهٔ وارثان و بیان سهم ایشان آمده است: خداوند بر هر چیزی حاضر و ناظر است ... اینها پسوده‌های الهام‌بخش مؤثّری هستند که با بندهای قانون الهی همراه می‌باشند، و رهنمودهای تربیتی ایزد متعالی هستند که از زوایای درون و بیرون انسان کاملاً باخبر است، و از ساختار روان و جان و شاخه‌ها و راههای بسیار نفسِ انسان، بس آگاه و مطّلع است.



﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ - إِلاَّ أَنْ تَکُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْکُمْ - وَ لاَ تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ، إِنَّ اللّهَ کانَ بِکُمْ رَحِیماً. وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ عُدْواناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِیهِ ناراً، وَ کانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیراً ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به ناحق (یعنی از راههای نامشروعی همچون: دزدی، خیانت، غصب، ربا، قمار، و ...) نخورید مگر این که (تصرّف شما در اموال دیگران از طریق) داد و ستدی باشد که از رضایت (باطنی دو طرف) سرچشمه بگیرد، و خودکشی مکنید و خون همدیگر را نریزید. بیگمان خداوند (پیوسته) نسبت به شما مهربان بوده (و خواهد بود). و کسی که چنین کاری (یعنی خودکشی یا

خوردن به ناحق اموال دیگران) را تجاوزگرانه و ستمگرانه مرتکب شود، او را با آتش دوزخ می‌سوزانیم) و این (عمل هم) برای خدا آسان است.

نداء متوجّه کسانی است که ایمان آورده‌اند و نهی از خوردن بناحق اموال همدیگر نیز خطاب به ایشان است.

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به ناحق نخورید.

این نداء: ﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ﴾ ای مؤمنان! بیانگر این معنی است که کار پاکسازی جامعهٔ اسلامی از باقیمانده‌های ته‌نشستهای زندگی جاهلی در میان است، و به خروش انداختن دلهای مؤمنان، مراد یزدان است. خداوند با این ندای آسمانی مقتضیات ایمان را پیش چشم مسلمانان می‌دارد، و بدیشان می‌فهماند که آنان باید شرم کنند از این که بیهوده اموال یکدیگر را بخورند، و بناحق ثروت همدیگر را متصرّف شوند، چرا که ایشان مؤمن هستند، و مؤمنان را چنین کاری نسزد.

خوردن بناحق اموال، همهٔ راههائی را در بر می‌گیرد که منتهی به خوردن اموال همدیگر می‌گردند و خدا بدانها اجازه نداده است، و یا این که خدا از آنها نهی فرموده است. از جمله: خیانت کردن، رشوه‌خواری، قماربازی، احتکار نیازمندیهای مردم به قصد بالا رفتن قیمت آنها، و کلّیّهٔ انواع معاملات حرام، مقدّم بر همهٔ آنها ربا و رباخواری.

خداوند کارهای بازرگانی و تجارتی که با رضایت خریدار و فروشنده انجام می‌پذیرد، از معاملات حرام جدا و مستثنی فرموده است:

﴿ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ ﴾.

مگر این که (تصرّف شما در اموال دیگران از طریق) داد و ستدی باشد که از رضایت (باطنی دو طرف) سرچشمه بگیرد.

استثناء منقطع است. تأویل آن چنین است: ولیکن اگر داد و ستدی باشد که از رضایت شما سرچشمه گیرد، داخل در نصّ پیشین نیست ... امّا ذکر آن بدین شکل در روند قرآن، بیانگر نوعی مخالطه و آمیزش با سایر انواع معاملات است. لذا توضیح داده می‌شود که این، خوردن بناحق اموال مردم است ... این مخالطه و آمیزش را وقتی درک می‌کنیم که آیاتی را مورد بررسی قرار دهیم که دربارهٔ نهی از ربا در سورهٔ بقره شرف نزول پیدا کرده‌اند. آنجا که از زبان رباخواران می‌خوانیم:

﴿ إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبا ﴾.

خرید و فروش هم مانند ربا است. (بقره / ۲۷۵)

در خود آیه، پروردگار به سخن ایشان جواب می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا ﴾.

و حال آن که خداوند خرید و فروش را حلال کرده است و ربا را حرام نموده است.

رباخواران به هنگام دفاع از سیستم اقتصادی نفرین شدهٔ خود غلط‌اندازی می‌کردند و می‌گفتند: داد و ستد - که تجارت و بازرگانی است - مایهٔ افزایش اموال و سود می‌گردد، بنابراین ربا همسان سایر معاملات است و حلال کردن خرید و فروش، و حرام نمودن ربا معنی ندارد!

اولاً، میان سرشت کارهای بازرگانی با کارهای ربوی فرق بسیار است، در ثانی خدماتی که تجارت به تولیدات و به تودهٔ مردم می‌کند، و بلائی که ربا بر سر تجارت و بر سر تودهٔ مردم می‌آورد، بهیچوجه قابل مقایسه نیست. آخر تجارت، میانجیِ سودمندی میان تولید و مصرف است، و به ترویج کالا و بازاریابی آن کمک شایانی می‌کند، و لذا بازرگانی کالا را می‌افزاید و می‌آراید، و مایهٔ دستیابی بدان بگونهٔ ساده و آسان می‌شود. این هم خدمت به خریدار و فروشنده است و از راه چنین خدمتی، سود سرشار بدست می‌آید، سودی که متّکی به مهارت و تلاش است. در عین حال بازرگانی، پیوسته در معرض سود و زیان است، و داد و ستد، گاه به نفع این و گاه به زیان آن است.

ولی ربا برعکس بازرگانی و سایر داد و ستدها است. با سودهای ربوی کمرشکن خود، برای تولیدات، دشواریها به بار می‌آورد و بر مشکلات کار می‌افزاید، و بر بازرگانی و داد و ستدها سنگینی می‌نماید، و مصرف کنندگان را در زیر بار سودهای تحمیلی بر تولیدات خم می‌کند. در عین این که ربا - چنانکه در سیستم سرمایه‌داری بدانگاه که به اوج خود می‌رسد پیدا و هویدا است - همهٔ تولیدات و بهره‌وریها را به کانالی رهنمود می‌سازد و به راهی می‌اندازد که در آن نه مصالح تولیدات و نه مصالح تودهٔ مصرف کنندگان است. بلکه در آن یگانه هدف افزایش سود، برای توان پرداخت به تمام و کمال وامهای صنعتی است! حال برای فراهم آوردن این وامها، بگذار مردمان از وسائل تجمّل و کالاهای لوکس و از ظواهر پر زرق و برق رفاه، برخوردار باشند، هر چند که ضروریّات و نیازمندیهای زندگی را نداشته و نیابند! و هر چند هم برخورداری از این زندگی خوش نمای تو خالی پوشالی، از راه پست‌ترین پروژه‌ها و ناپاک‌ترین طرحها باشد، پروژه‌ها و طرحهائی که برانگیزانندهٔ غریزه‌ها، و درهم شکنندهٔ هستی انسانها بشمارند ... گذشته از همهٔ اینها، سود پیاپی سرمایه، و عدم مشارکت آن در زیانهائی که اغلب پیش می‌آید و تجارت در آنها شرکت می‌نماید، و قلّت اعتماد بر تلاش انسانها در معاملات ربوی، آنگونه که در سایر معاملات تجاری و بازرگانی بر آن تکیه می‌شود، و بالأخره لیست سیاه رویانه و پستانه‌ای که برای سیستم ربوی گرفته می‌شود و به گردن غول آدمخوار ربا انداخته می‌شود، همه و همه حکم می‌کنند که باید ربا را گردن زد و به ترک آن گفت، آنگونه که اسلام فرمان نابودی ربا را صادر کرد و قلم بطلان بر آن کشید[1].

این اشتباه میان ربا و داد و ستد، باعث گشته است که چنین استدراکی، یعنی رفع توهّمی بدنبال نهی از خوردن بناحق اموال ذکر گردد، از نظر نحویان هم استثناء منقطع است:

﴿إِلاّٰ أَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ مِنْكُمْ﴾.

مگر این که (تصرّف شما در اموال دیگران از طریق) داد و ستدی باشد که از رضایت (باطنی دو طرف) سرچشمه بگیرد.

﴿و لاٰ تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ. إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِكُمْ رَحِيماً﴾.

خودکشی مکنید و خون همدیگر را نریزید، بیگمان خداوند (پیوسته) نسبت به شما مهربان بوده (و خواهد بود).

پیروی است که بعد از نهی از خوردن بناحق اموال ذکر گشته است و بیانگر آثار مخرّبی است که خوردن بناحق اموال در زندگی مردم بدنبال دارد. در حقیقت خوردن بناحق اموال، اقدام به خودکشی است. هنگامی که خداوند، مؤمنان جامعه را از آن باز می‌دارد، بدیشان لطف و مهربانی می‌کند.

بلی که چنین است. چراکه خوردن بناحق اموال در میان جماعتی، از راههای: ربا، خیانت، قمار، احتکار، گول زدن، کش رفتن، نیرنگ بازی، رشوه‌خواری، دزدی، فروش چیزی که فروختن آن روا نیست از قبیل: ناموس و عهد و پیمان و اسرار و اخلاق و دین و آئین - این قبیل مسائل در میان جوامع جاهلی گذشته و حال، متأسفانه به وفور بوده و هست - رونق نمی‌گیرد مگر این که واجب می‌آید که چنین جماعتی خویشتن به کشتن دهد و به درّهٔ مرگ و نابودی فرو افتد.

بعد از تهدید کسانی که اموال را بناحق می‌خورند و متجاوز و ستمگر بشمارند، تهدید ایشان به عذاب آخرت قرار می‌گیرد، و پس از بر حذر داشتن آنان از ویرانگری زندگی دنیوی و نابودی آن، ایشان را متوجّه می‌سازد که خورندگان بناحق اموال، و بناحق اموال خوردگان، هر دو دسته در دنیا سزا و در آخرت کیفر می‌بینند، چرا که مردمان جملگی مسؤول پیآمد ناگوار کارهای نابجا هستند. زمانی که اوضاع نابسامان

۱- مراجعه شود به آنچه در جزء سوم قرآن در همین کتاب نوشته‌ایم. همچنین مراجعه شود به نوشتهٔ استاد ابوالأعلی مودودی امیر جماعت اسلامی در کتاب «ربا».

ظالمانه و شرائط نادرست متعدّیانه، به حال خود رها شود، اوضاع و شرائطی که در آن خوردن بناحق اموال، رونق و بهائی داشته باشد، فرمان یزدان مبنی بر تنبیه و کیفر مردم هم در این جهان و هم در آن جهان صادر می‌گردد:

﴿ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ عُدْوٰاناً وَ ظُلْماً، فَسَوْفَ نُصْلیهِ نٰاراً، وَ کٰانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسیراً ﴾.

و کسی که چنین کاری (یعنی خودکشی یا خوردن بناحق اموال) را تجاوزگرانه و ستمگرانه مرتکب شود، او را با آتش دوزخ می‌سوزانیم، و این (عمل هم) برای خدا آسان است.

این چنین، برنامهٔ اسلامی، همهٔ کرانه‌ها و زوایای نفس را فرا می‌گیرد، و به هنگام وضع مقرّرات برای او، و رهنمودش در این سو و در آن سو، نه تنها این جهان نفس را بلکه آن جهان نفس را پیش چشم می‌دارد، و در اندرون انسان پاسبانی می‌گمارد که بسی آگاه و بیدار است و رهنمودها را چابکانه دریافت و قوانین را هوشیارانه اجراء می‌نماید. برنامهٔ اسلامی، گذشته از این که در اندرون یکایک مردمان پاسبانی از خودشان می‌گمارد، در میان جامعه یکی را مراقب دیگری می‌نماید، چرا که همگان مسؤول همدیگر و اعضای یک پیکرند، و هر یک از آنان در دنیا به گناه یکدیگر گرفتار می‌آیند، و در آخرت همگی ایشان در برابر سستی و چشم‌پوشی از احوال گناه آلود و بیباکی در برابر اوضاع پر از فسق و فجور، مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

﴿ وَ کٰانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسیراً ﴾.

این کار هم برای خدا آسان است.

کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند، و در برابر آن قد علم نماید، و هر زمان که وقت آن در رسد، و اسباب و علل وقوع آن فراهم آید، رخ خواهد داد.

در برابر دوری از «گناهان بزرگ» و از جملهٔ آنها، خوردن بناحق اموال یکدیگر، خداوند بدیشان وعده می‌دهد که مرحمت و مغفرت خود را نصیب ایشان می‌گرداند، و از گناهان کوچک آنان صرف نظر می‌نماید! این بدان خاطر است که یزدان سبحان ضعف انسانها را می‌داند، و بر آنان آسان می‌گیرد، و دلهایشان را آرامش می‌بخشد و آسوده خاطرشان می‌گرداند، و برای این که آنان با انجام گناهان بزرگ به آتش نروند، ایزد دادار این چنین لطف می‌نماید و با بیدارباش از کبائر و گذشت از صغائر، بندگانش را دستگیری و یاری می‌فرماید:

﴿ إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئٰاتِکُمْ، وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلاً کَریماً ﴾.

اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیرهٔ شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زدائیم و (به شرط استغفار از کبائر و عدم اصرار بر صغائر) شما را به جایگاه بزرگوارانه‌ای (که بهشتِ برین است) وارد می‌گردانیم.

هان! این دین چقدر بزرگ است! برنامه‌اش چه اندازه آسان است! با وجود نداهای والائی که این آئین با زمزمهٔ آنها، ما را به عظمت و طهارت و نظافت و عبادت می‌خواند، و با وجود وظائف و مقرّرات و اوامر و نواهی موجود در آن، برای پدید آوردن نفسهای پاک، و ایجاد جامعهٔ پاکیزهٔ سالم، این آئین از ضعف انسانها و ناتوانی ایشان غافل نمی‌ماند، و فراتر از حدود توان مردمان، از آنان چیزی درخواست نمی‌کند، و سرشت و اندازهٔ تاب سرشت بشری را فراموش نمی‌گرداند، و انگیزه‌های سرشت و خواستهای آن را نادیده نمی‌گیرد، و از زوایای نفس آدمی و پیچ و خمهای بیشمار آن بی‌خبر نمی‌ماند و ساده از کنار آنها نمی‌گذرد. با توجّه بدین مطالب است که میان تکلیف و طاقت، خواستها و نیازمندیها، انگیزه‌ها و سرکوبیها، اوامر و نواهی، تشویق کردن و بیم دادن، تهدید هراس‌انگیز به عذاب در صورت انجام گناه و سرکشی، و امیدوار ساختن شگفت‌انگیز به عفو و آمرزش پروردگار مهربان، هماهنگی کامل برقرار است.

این آئین از انسان می‌خواهد که رو به خدا کند و در راه

خدا گام بردارد، و در این راه واقعاً مخلص و یکرنگ باشد، و در انجام عبادت و طاعت یزدان، و برای بدست آوردن رضای ایزد منّان، به جان کوشد و نهایت تلاش خود را بکار برد. دیگر وظیفهٔ او پایان می‌پذیرد و نوبت مرحمت آفریدگار فرا می‌رسد. بدون شک مرحمت کردگار ضعف انسان را درمی‌یابد و بدان رحم می‌فرماید، و بر قصور انسان می‌بخشاید، و توبهٔ او را قبول می‌کند، و عذر تقصیرش را می‌پذیرد، و گناهانش را نادیده می‌گیرد، و در رحمت را برای برگشتگان به درگاهش باز می‌نماید، و بزرگوارانه و مهربانانه ایشان را پذیره می‌گردد!

نشانهٔ بذل طاقت و توان انسان، اجتناب از گناهان بزرگی است که آفریدگار جهان از آنها نهی فرموده است. گناهان بزرگ، روشن و برجسته‌اند و آدمی جاهلانه و ناآگاهانه مرتکب آنها نمی‌گردد. دست یازیدن به چنین گناهان بزرگی دلیل این است که انسان هنوز تلاش لازم را انجام نداده است، و همهٔ تاب و توان خود را صرف مقاومت و پایداری نکرده است. به هر حال، برگشت از گناهان بزرگ هم در هر زمانی به شرط اخلاص پذیرفتنی است، و خداوند مهربان با رحمتی که بر خویشتن واجب فرموده است، مهر خود را از انسان پشیمان دریغ نمی‌دارد. در بارهٔ توبه می‌فرماید:

﴿ وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ - وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّٰهُ - وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلىٰ ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴾.

کسانی که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند، یا (با انجام گناه صغیره‌ای) بر خویشتن ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند (و وعد و وعید و عقاب و ثواب و جلالت و عظمت او را پیش چشم می‌دارند و پشیمان می‌گردند) و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند - و بجز خدا کیست که گناهان را بیامرزد؟ - و با علم و آگاهی بر (زشتی کار و نهی و وعید خدا از آن) چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند (و به تکرار گناه دست نمی‌یازند). (آل عمران / ۱۳۵)

حتّی خداوند چنین کسانی را از زمرهٔ «پرهیزگاران» بشمار آورده است. چیزی که ما در اینجا می‌خواهیم از آن سخن بگوئیم بخشش مستقیم گناهان از سوی یزدان سبحان است، وقتی که از کبائر پرهیز و دوری شود، این وعدهٔ آفریدگار و مژدهٔ کردگار به مؤمنان است.

امّا کبائر به چه نوع گناهانی گفته می‌شود؟ ... احادیث زیادی داریم که انواع گناهان کبیره را برمی‌شمارند، ولیکن آنها را محدود نمی‌دارند و به موارد مشخّصی مربوط نمی‌نمایند. چرا که هر حدیثی دربارهٔ گناهان کبیرهٔ کم یا زیادی است. هر دسته‌ای از احادیث هم به اصلاح حالات و چاره‌جوئی اوضاعی پرداخته است که گریبانگیر جامعه و حاکم بر مردم بوده است. در هر حدیثی کبائری ذکر شده است که با شرائط و ظروف موجود مناسبت داشته است. برای شخص مسلمان تشخیص «گناهان بزرگ» چندان مشکل نیست، هر چند که شماره و نوع آنها در محیطی تا محیط دیگری فرق می‌کند، و میان نسلی تا نسل دیگری جدائی دارد.

در اینجا داستانی دربارهٔ عمر ابن خطاب رضی الله عنه بیان می‌داریم، عمر آن شخص پرهیزگار سختگیری که در برابر گناه دارای حسّاسیّت شگفتی است. این داستان روشن می‌سازد که با وجود همهٔ اینها اسلام چگونه شعور تیزبین و کنجکاو عمر را راست و درست می‌گرداند و چگونه ترازوی حسّاس را در دستش میزان می‌گرداند، بدانگاه که به امور جامعه و کار و بار مردمان اشتغال دارد:

ابن جریر گفته است: یعقوب ابن ابراهیم برایم روایت کرده است که از ابن علیه، و او از ابن عون، و وی هم از حسن شنیده است: در مصر دسته‌ای از مردمان به عبدالله ابن عمرو می‌گویند: چیزهائی در کتاب خدا - عزّ و جلّ - می‌بینیم که قرآن به انجام آنها دستور فرموده است، ولیکن بدانها عمل نمی‌شود. می‌خواهیم امیرالمؤمنین را ببینیم و در این باره از او سؤال کنیم. او با آنان به مدینه آمد و عمر رضی الله عنه را ملاقات کرد. عمر

بدو گفت: کی آمده‌ای؟ گفت: از فلان روز. گفت: آیا با کسب اجازه آمده‌ای؟ حسن گفته است: نمی‌دانم عبدالله ابن عمرو چگونه پاسخش داد. تنها می‌دانم بدو چنین گفت: ای امیرالمؤمنین مردمانی در مصر به ملاقاتم آمده‌اند و گفته‌اند: ما در کتاب خدا چیزهائی می‌یابیم که به انجام آنها دستور داده شده است، ولیکن انجام داده نمی‌شوند. در این باره پرسشهائی دارند و می‌خواهند تو را ملاقات کنند. عمر گفت: آنان را پیش من گردآور. ایشان را پیش او جمع کرد. ابن عون گفته است: گمان می‌کنم که حسن چنین گفته است: آنان را در ایوانی گرد آورد ... عمر به نزدیکترین مرد گفت: تو را به خدا و به حقی که اسلام بر تو دارد سوگند می‌دهم: آیا همهٔ قرآن را خوانده‌ای؟ گفت: بلی. عمر گفت: آیا قرآن را جملگی دربارهٔ خود پیاده کرده‌ای؟ گفت: نه به خدا ... اگر مرد می‌گفت: بلی، عمر دشمنش می‌داشت. عمر بدو گفت: آیا همهٔ قرآن را دربارهٔ چشم خود پیاده کرده‌ای؟ در گفتارت چی؟ در آثارت چی؟ ... آنگاه یکایک ایشان را پرسیدن گرفت تا همگی بازخواست گشتند. سپس گفت: مادر عمر بر جنازه‌اش گریه کند، آیا عمر را وادار می‌سازید که مردمان را پیرامون کتاب خدا گردآورد؟ پروردگارمان می‌دانسته است که از ما گناهان و بزهکاریهائی سر می‌زند. آنگاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾.

اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیرهٔ شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زدایم.

سپس فرمود: آیا مردمان مدینه متوجّه آمدن شما شده‌اند؟ یا این که فرمود: آیا کسی متوجّه چیزی گشته است که برای آن آمده‌اید؟ گفتند: خیر. گفت: اگر آگاه می‌شدند، شما را مایهٔ عبرت ایشان می‌کردم[1].

عمر پرهیزگار حسّاس، این چنین دلها و جامعه را اداره می‌کرد. قرآن شعور او را راست و درست کرده بود و ترازوی دقیقی را به دستش داده بود: «پروردگارمان می‌دانسته است که ما گناهانی خواهیم داشت». آنگونه که خدایمان دانسته است خواهیم شد و جز آن نخواهیم بود. تنها تکیه‌گاه، نیّت نیک داشتن، راستای راه در پیش گرفتن، تلاش کردن، علاقه به انجام وظائف داشتن، و سعی کامل برای انجام به تمام و کمال وظائف نشان دادن است ... هماهنگی و تلاش است و آسان گرفتن و میانه‌روی کردن و بس.



در روند سخن از اموال و دست به دست شدن آن، در میان مردمان، مکمّلی دربارهٔ پیوندها و معامله‌های موجود در بین مردان و زنان به میان می‌آید، و از عقد قرارداد با بندگان و کنیزان و پیوندشان با سیستم ارث بری و ارث گذاری همگانی صحبت می‌شود، آن چیزی که در آغاز سوره به تفصیل درباره‌اش بحث گردید:

﴿وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا، وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ ... وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً. وَ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ. وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً﴾.

آرزوی چیزی نکنید که خداوند برخی از شما را با (اعطای) آن بر برخی دیگر برتری داده است (و مردان را در بعضی از چیزها بر زنان، و زنان را در بعضی از چیزها بر مردان، فضیلت داده و مرحمت روا دیده است). مردان نصیبی دارند از آنچه فراچنگ می‌آورند و زنان (هم) نصیبی دارند از آنچه بدست می‌آورند (و هر یک از زنان و مردان دارای سرشتی و حقوقی فراخور حال خود می‌باشند. پس با تلاش و کوشش شبانه‌روزی رحمت و برکت خدای را بجوئید) و طلب فضل او کنید. بیگمان خداوند (کاملاً) آگاه از هر چیزی

۱- ابن کثیر آن را در تفسیرش روایت کرده است و دربارهٔ آن گفته است: اسناد آن صحیح و متن آن حسن است. اما از حسن دربارهٔ عمر روایت شده است و در آن انقطاعی است، ولیکن از شهرت برخوردار است و شهرت آن را بسنده است.

بوده (و به هر نوعی، چیزی بخشیده است که شایسته‌اش بوده است).

نصّ قرآنی همگانی است و نهی می‌کند از این که آرزوی چیزی را بکنیم که خداوند با اعطای آن برخی از مؤمنان را بر برخ دیگری برتری داده است. این برتری هر چیزی که باشد. برتری در شغل و مقام، در استعدادها و موهبتها، در اموال و امتعه ... و بالأخره برتری در همهٔ چیزهائی که بهرهٔ هر کسی از آنها در این جهان از آنها مختلف و متنوّع است ... بلکه مردمان باید از خدا بخواهند، و درخواستشان مستقیماً از خدا باشد. بجای این که خویشتن را با حسرت بردن و افسوس خوردن و چشم به تفاوتها دوختن، نابود سازند، و بجای این که کینهٔ دیگران به دل گیرند، و در آتش دریغا و فسوسا بمیرند، و احساس دشمنی و انتقام کنند، و خویشتن را ضایع ببینند و مأیوس و ناامید شوند، و به پای چنین احساسی پرت گردند و کرنش روند ... چه بسا بر اثر کارهای پیشین، بدگمانی دربارهٔ یزدان، گریبانگیر انسان شود، و نسبت به عدالت تقسیم قسمت الهی گمان بد، رود ... کار که بدینجا کشد کمرشکن خواهد بود، بگونه‌ای که آرامش درون را از میان می‌برد، و مایهٔ پریشانی و بیسودی می‌گردد، و تاب و توان را صرف پدیده‌های ناپاک می‌نماید، و به راههای ناپاک رهنمود می‌سازد ... در صورتی که مستقیماً به فضل خدا چشم دوختن و به الطافش امید بستن، گذشته از این که رو به سرچشمهٔ انعام و اعطاء است، سرچشمه‌ای که هر اندازه برای تشنگان، آب لطف برجوشاند و بدیشان نعمت برساند، آب کرم آن کاستی نمی‌گیرد، و از ازدحام مستمندان درگاهش به تنگ نمی‌آید، محلّ آرامش و آسایش و امید است، و جایگاه خیزش مثبت برای جستن اسباب و دسترسی به علل است، بجای این که تلاش صرف سوختن و خشمگین شدن و پرت گشتن و فرو افتادن و گسیختن گردد.

نصّ قرآنی، در این رهنمونِ همگانی، عام است، ولیکن در اینجا با توجّه به سیاق کلام و برخی از روایاتی که دربارهٔ سبب نزول آن آمده است، این معنی عامّ تا اندازه‌ای خاصّ می‌گردد و بیانگر تفاوت ویژه‌ای خواهد بود که این نصّ قرآنی نازل گشته است تا بدان بپردازد ... این تفاوت، اختلاف سهم مردان با سهم زنان است ... این هم از سیاق عامّ آیه بعدها پیدا و مشاهده خواهد شد. امّا این جنبه با وجود اهمّیّت بسزائی که در تنظیم علاقهٔ موجود در میان دو نیمهٔ نفس بشری و اقامهٔ چنین علاقه‌ای بر رضا و تکامل دارد، و گذشته از توضیح وظائف گوناگون و بیان امور مهمّ، مایهٔ پخش این رضا در خانواده‌ها و جامعهٔ اسلامی بطور کلّی می‌گردد. آری این جنبه با وجود چنین اهمّیّتی که دارد، خصوصیّت سبب، عمومیّت نصّ را نفی نمی‌کند. از اینجا است که تفسیرهای مأثور، هم این معنی و هم آن معنی را ذکر کرده‌اند. امام احمد فرموده است: سفیان از ابونجیح، و او از مجاهد روایت کرده است که ام سلمه به رسول خدا ﷺ عرض کرد و گفت: ای رسول خدا مردان می‌جنگند و جهاد می‌کنند، ما نمی‌جنگیم و جهاد نمی‌کنیم، با این وجود نیمهٔ ترکه را می‌بریم. خداوند این را نازل فرمود:

﴿ وَ لاٰ تَتَمَنَّوْا مٰا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ ﴾.

آرزوی چیزی نکنید که خداوند برخی از شما را با (اعطای) آن بر برخی دیگر برتری داده است (و مردان را در بعضی از چیزها بر زنان، و زنان را در بعضی از چیزها بر مردان، فضیلت داده و مرحمت روا دیده است).

ابن ابوحاتم، ابن جریر، ابن مردویه، و حاکم در مستدرک خود، از حدیث ثوری، و او از ابونجیح، و وی از مجاهد روایت کرده است که او می‌گوید: ام‌سلمه گفت، ای رسول خدا، ما زنان نمی‌جنگیم تا شهید گردیم، و مایهٔ قطع میراث نیز نمی‌گردیم ... این آیه نازل شد. پس از آن خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿ أَنِّي لاٰ أُضِيعُ عَمَلَ عٰامِلٍ مِنْكُمْ، مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ ﴾.

من عمل هیچ کسی از شما را که بکار خاسته باشد، خواه زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد.

(آل عمران / ۱۹۵)

سدّیّ، دربارهٔ آیهٔ مذکور گفته است: مردانی گفتند: ما

آقایان می‌خواهیم اجری داشته باشیم که دو برابر اجر خانمها باشد، همانگونه که در ارث دو برابر خانمها سهم داریم. خانمها گفتند: ما هم می‌خواهیم اجری همچون شهیدان داشته باشیم. اگر بر ما واجب می‌بود که در جهاد شرکت نمائیم و بجنگیم، مسلّماً در جنگ شرکت می‌نمودیم و می‌جنگیدیم ... خداوند این قال و قیل را از آنان نپذیرفت، و بدیشان فرمود: از من فضل و لطف مرا بخواهید ... شبیه این، روایت شده است ... روایتهای دیگری نقل شده که معنی آیه را آزاد و رها از هر قید و بندی ساخته‌اند:

علی پسر ابوطلحه دربارهٔ آیهٔ مذکور از ابن عبّاس روایت کرده است که گفته است: انسان نباید آرزو کند و بخواهد و بگوید که کاش دارائی و فرزندان فلانی متعلّق به من می‌بود. چرا که خداوند از چنین درخواستی نهی فرموده است. بلکه باید فضل و لطف خدا را بخواهد ... حسن، محمد بن سیرین، عطاء، و ضحاک هم چنین چیزی گفته‌اند.

در سخنان پیشین، سایه‌هائی از رسوبات جاهلی و ته‌مانده‌های جهان‌بینی راجع به روابط زن و مرد پیش از اسلام را می‌بینیم، و چشم هم چشمی موجود در میان زنان و مردان را احساس می‌کنیم. گمان می‌رود انگیزهٔ طرح چنین مسائلی، آزادیهای تازه‌ای باشد که اسلام به زن آموخته است، و حقّهای تازه‌ای باشد که آئین جدید بدو داده است، و او را همگام با دیدگاه کلّی اسلام کرده است. دیدگاه محترمانه‌ای که اسلام راجع به بزرگ داشت انسان، اعم از زن و مرد دارد، و دادگری و انصافی که در حق هر جنسی و هر دسته‌ای و هر فردی، و حتّی دادگری و انصافی که اسلام با نفس موجود در میان دو پهلوی شخص دارد.

مراد اسلام از همهٔ چیزهای فوق، پیاده کردن برنامهٔ کامل و شاملی است که تمام جوانب را در بر گیرد، نه این که از مردان و یا از زنان جانبداری کند. بلکه «انسان» و «جامعهٔ اسلامی» در مدّ نظر است، و بطور کلی مردمان و صلاح و خیر هدف است، و دادگری مطلقی مراد است که همهٔ جوانب و اسباب آن کامل باشد.

برنامهٔ اسلامی در تقسیم وظائف، و در تقسیم بهرهٔ مردان و زنان از سرشت پیروی مینماید، و این سرشت است که پیش از هر چیز مرد را مرد و زن را زن کرده است و در هر یک از آنها ویژگیهای جداگانه‌ای به ودیعت نهاده است، تا به هر یک از آنان وظائف مشخّصی منوط و مربوط کند و تکالیف خاصّی واگذار سازد. تعیین وظیفه و حواله تکلیف هم نه به خاطر محض وظیفه و تکلیف است، و نه به خاطر هیچ یک از دو جنس زن و مرد است، بلکه به خاطر زندگی انسانیّتی است که باید پدیدار و ماندگار بماند، و سر و سامان بگیرد، و ویژگیهایش کاملاً فراهم آید، و غایت و هدفی که از آن متصوّر است باید تحقّق یابد - از قبیل خلافت در زمین، و عبادت خدا در پرتو چنین خلافتی - تحقّق یافتن هم از راه تنوّع موجود در میان این دو جنس، و دگرگونی ویژگیها، و جوراجوری وظائف، میسّر می‌گردد ... از راه تنوّع ویژگیها و دگرگونی وظائف هم تکلیفها مختلف می‌شود، و سهمیّه‌ها تغییر می‌کند، و منزلتها متفاوت می‌گردد. این دگرگونیها نیز جملگی به خاطر شرکت بزرگی و مؤسّسهٔ سترگی به نام زندگی است ...

زمانی که قبلاً برنامهٔ اسلامی بطور کلّی بررسی گردد و بعد از آن گوشه‌ای که مربوط به پیوندهای دو نیمهٔ نفس واحده بررسی می‌شود، جائی برای آن جدال دیرینه‌ای نمی‌ماند که چنین روایتهائی نقل می‌کنند، و جائی برای جدال نوینی نمی‌ماند که امروزه زندگی مردان هرزه‌گرا و زنان هرزه‌گرا را پر می‌کند، و گاهی سیلاب آن سرریز می‌نماید و طغیان آن، به سبب غوغای عامه و جنجال توده، زندگی مردان تلاشگر و زنان تلاشگر را هم در بر می‌گیرد.

کار بیهوده و نادرستی است که ما موقعیّت را به عنوان پیکار سختی که انگار بوده است و میان مردان و زنان درگرفته است، به تصویر بکشیم، و نبردگاهها و

پیروزیهای خیالی را سرسختانه بنگاریم. تلاش برخی از نویسندگان وارسته نیز برای کاستن از مقام «زن» و ننگین جلوه دادن او، و برچسب زدن هرگونه ننگ و عاری بدو، غوز بالای غوز است، خواه چنین کاری به نام اسلام انجام گیرد، و خواه به نام بررسی و وارسی و کاوش و کنکاش انجام پذیرد. چرا که اصلاً قضیّه‌ای به نام گیر و دار و جدال و پیکار در میان نیست، بلکه آنچه هست تنوّع و تقسیم و تکامل است، و در پشت سر آن دادگری کامل در برنامهٔ الهی.

روا است در جامعه‌های جاهلی پیکار و دعوائی درگیرد، جامعه‌هائی که قوانین و مقرّرات خویشتن را خودشان وضع می‌نمایند، و برابر خواستها و مصلحتهای نمایان و نزدیک این جهان عمل می‌کنند، یا برای مصالح گروههای چیرهٔ جامعه، یا خاندانها و خانواده‌های سرشناس، و یا افراد نیرومند یا ویژه‌ای قانونگذاری می‌کنند. لذا به سبب نشناختن کامل انسان، یا بر اثر عدم آشنائی با وظیفهٔ دو جنس مرد و زن و عدم درک موقعیّت هر یک از آنان در زندگی، یا به علّت مصالح اقتصادی موجود در محروم کردن زن کارگر از دستمزدی همچون دستمزد مرد کارگر، آن هم در انجام کار یکسان و اشتغال به حرفهٔ همطراز، یا محروم کردن از سهم ترکه، و یا محروم ساختن زن از حقّ تصرّف در اموال و دارائی خود، اینگونه مسائل جنجال برانگیز و پیکار آفرین است ... در جامعه‌های جاهلی جدید هم حال چنین است.

ولیکن در برنامهٔ اسلامی هرگز چنین مسأله‌ای در میان نیست. سایهٔ شوم جنگ و پیکار فضای آن را نمی‌آلاید. درگیری بر سر کالای دنیوی درنمی‌گیرد. خبری از حملهٔ بر زن یا تاخت بر مرد نیست. هیچگونه تلاشی برای کاهش از مقام زن یا توهین به مرد انجام نمی‌پذیرد. هیچیک از آن دو بدنبال عیب و عار یکدیگر نمی‌گردند و ناروا به همدیگر نسبت نمی‌دهند ... همچنین اصلاً گمان نمی‌رود که دگرگونی در خلقت و ویژگیها، مایهٔ دگرگونی تکالیف و وظائف نبوده، و در دگرگونی مقامات و مؤسّسات تأثیر نداشته باشد. همهٔ این اندیشه‌های ناروا و کردارهای نابجا، از یک سو بیهوده و بی‌معنی هستند، و از دیگر سو، از شناسائی نادرست برنامهٔ اسلامی، و از عدم درک حقیقت دو جنس زن و مرد ناشی می‌گردند.

نگاهی می‌اندازیم به کار جهاد و شهادت طلبی، و سهم زن در امر شرکت در جهاد و اجری که او از آن می‌برد. این چیزی است که دل زنان شایسته و بایسته را به خود مشغول داشته بود. زنان شایسته و بایسته‌ای که در میان مردان وارسته‌ای می‌زیستند که در صدر اسلام در حین انجام کارهای همین جهان، با تمام وجود متوجّه آخرت بودند ... همچنین دربارهٔ ارث و سهمیّهٔ زن و مرد از آن، سخن خواهیم گفت. مسأله‌ای که از دیرباز برخی از زنان و مردان را به خود مشغول داشته است، و امروزه هم این قضیّه و قضایای دیگر، زنان و مردانی را به خود مشغول می‌دارد.

خداوند جهاد را بر زن واجب نگردانده است، ولیکن آن را بر او حرام نفرموده است، و وی را از جهاد باز نداشته است. در صورتی که نیاز باشد و مردان نتوانند نیاز را برطرف سازند، زنان می‌توانند در جهاد شرکت نمایند. در جنگهای اسلامی برخی از زنان شرکت داشته‌اند، نه تنها به عنوان پرستاران و مددکاران و بردارندگان توشه و ساز و برگ، بلکه به عنوان رزمندگانی در صف کارزار. امّا این نادر بوده است و به هنگام ضرورت و نیاز رخ داده است و به عنوان قاعده و قانون انجام نپذیرفته است. به هر حال خداوند جهاد را بر زنان واجب نفرموده است و بلکه بر مردان واجب گردانیده است.

جهاد بر زن واجب نشده است، بدان خاطر که زن، مردانی را می‌زاید که به جهاد می‌پردازند. دستگاه وجودی جسمانی و روحانی زن آمادگی زادن مردان را دارد، آمادگی برای پرورش مردان جهت رزمیدن در میدان رزم و تلاش در بازار زندگی. در این مورد زن تواناتر و سودمندتر است. زن تواناتر است، چرا که هر

سلولی از سلولهای وجودش از لحاظ جسمانی و روحانی آمادهٔ انجام چنین کاری است. در این باره، مسأله تنها مسألهٔ وجود اندامهای ظاهری نیست. بلکه دقیقاً مسألهٔ هر سلولی است از همان زمانی که تخمک تلقیح می‌شود و از جانب آفریدگار بزرگوار مقرّر می‌گردد که این تخمک تبدیل به ماده یا نر شود. بدنبال این مسألهٔ مهمّ، مسألهٔ اندامهای ظاهری جسمانی و پدیده‌های شگرف روحانی مطرح است ... با نگاهی باز به مصلحت ملّت در طول روزگاران، هویدا می‌گردد که زن بسی سودمندتر از مرد است. هنگامی که جنگ درمی‌گیرد، مردان را درو می‌کند، و زنان را بر جای می‌گذارد. در اصل مراکز تولید فرزندان را رها می‌سازد تا مکان خالی را از نو پر کنند. امّا اگر جنگ زنان و مردان، و یا تنها زنان را درو کند، مکان خالی چگونه پر می‌گردد؟ یک مرد - در سیستم حکومت اسلامی - تنها می‌تواند به هنگام نیاز همهٔ امکانات خود را بکار گیرد و از رخصتهای ضروری استفاده کند، و چهار زن بگیرد و آنان را بارور سازد و زنان فرزندانی را بزایند، و مکان خالی کشتار را پس از مدّت زمانی پُر نمایند. ولیکن هزار مرد نمی‌توانند زنی را بارور سازند جز بدان سان و بدان اندازه که مردی او را بارور می‌سازد، تا جای خالی کشتگان جامعه پُر گردد. این هم دری از درهای بیشمار حکمت الهی در معاف داشتن زن از فریضهٔ جهاد است. سوای این، موضوع‌های مختلفی و فلسفه‌های گوناگونی در فراسوی این امر نهفته است، همچنین اخلاق جامعه و سرشت وجودی آن، و ماندگار ساختن ویژگیهای اساسی دو جنس زن و مرد، که در اینجا مجال بحث از آنها نیست، زیرا محتاج به بررسی خاصّی است ... از لحاظ پاداش و سزا و جزا، خداوند مردان و زنان را بدان اطمینان داده است. چراکه انسان هر کسی که باشد با انجام وظائفی که بدو محوّل شده است می‌تواند خود را در پیشگاه خدا از زمرهٔ نیکان گرداند.

قضیّهٔ ارث نیز بدین سان است. انسان چنین می‌انگارد که در مسألهٔ ارث، مرد بر زن ترجیح داده شده است، چراکه قاعده بدینگونه است که:

﴿ فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ ﴾.

هر مردی به اندازهٔ سهم دو زن ارث می‌برد.

(نساء / ۱۷۶)

لیکن این، سطحی نگری است و از وحدت کاملی که در اوضاع مرد و زن، و در وظائف مربوط بدانان نهفته است پرده برنمی‌دارد. چراکه غنیمت در برابر غرامت، قاعدهٔ ثابت کاملی در برنامهٔ اسلامی است. این است که مرد به زن مهریّه می‌پردازد، ولی زن به مرد مهریّه نمی‌دهد. مرد هزینهٔ زندگی زن، و همچنین فرزندانی را می‌پردازد که زن از او به دنیا می‌آورد، ولیکن زن از انجام این وظیفه معاف است، هر چند که دارائی و درآمد ویژه‌ای هم داشته باشد. اگر مرد در انجام این وظیفه سهل‌انگاری کند، کمترین تنبیه او زندانی کردن وی است. مرد در پرداخت خون‌بها و ادای فدیه - یعنی مبالغی که در مقابل جراحتها پرداخت می‌گردد - با خانواده سهیم است و ضامن بشمار است، ولی زن از این امر معاف است. مرد باید نفقهٔ تنگدستان و درماندگان و بیکاران زن و مرد خانواده را به ترتیب اولویّت خویشاوندی بپردازد، ولی زن از این ضمانت همگانی خانوادگی معاف است. حتی مرد باید به هنگام جدا شدن زندگی یا طلاق، مزد شیر دادن و نگهداری فرزند خود از زن را بپردازد، و هزینهٔ زندگی فرزندش را تأمین کند، درست بدانسان که باید هزینهٔ زندگی چنین زنی را تهیّه ببیند و پرداخت نماید.

از آنجا که اسلام سیستم کاملی است، در آن، تقسیم ترکه با توجه به تقسیم کار و تحمّل زحمات، معلوم و مشخّص شده است. روشن است که مرد کارها و رنج‌های بیشتری بر عهده دارد و سهمی که از ترکه می‌برد بسی ناچیزتر از مسؤولیّتها و اموری است که باید انجام دهد و بار آنها را بر دوش کشد. در ترکه‌ای که به مرد می‌رسد، سرشت مرد و توان او در کار منظور نظر بوده است، و با توجّه بدین امر نیز بوده که مرد باید

وسائل آسایش و آرامش کامل زن را فراهم سازد، تا زن بتواند پشتوانهٔ گرانبهای بشریّت را نگهبانی کند، پشتوانه‌ای که آن را با مال نمی‌توان سنجید، و تولید هرگونه محصولی و مصنوعی یا انجام هرگونه خدمت شایستهٔ همگانی دیگری را نمی‌توان با آن برابر دانست.

بدین منوال، نشانه‌های هماهنگی فراگیر، و اندازه‌گیری دقیق را در برنامهٔ حکیمانهٔ اسلام می‌یابیم، برنامه‌ای که خداوندگار حکیم علیم آن را طرح‌ریزی فرموده است.

در اینجا حق مالکیّت فردی زن را می‌نگاریم، حقّی که اسلام در این نصّ بدو عطاء کرده است:

﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا، وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾.

مردان نصیبی دارند از آنچه فراچنگ می‌آورند، و زنان هم نصیبی دارند از آنچه بدست می‌آورند.

این حقّی است که جاهلیّت عربی همچون سایر جاهلیّتهای قدیمی، آن را حیف و میل می‌کرد، و چنین حقّی را جز در موارد نادر به زن نمی‌داد، و پیوسته برای تجاوز بدان به نیرنگ می‌پرداخت. زن علاوه بر این که حقّ مالکیّت فردی نداشت، خود او هم به ارث برده می‌شد و همچون اموال، ترکهٔ دیگران می‌گردید!

حقّ مالکیّت فردی زن، حقّی است که جاهلیّتهای جدید هم آن را پایمال می‌دارند، هر چند که خود آنها گمان می‌برند که حقّهائی را به زن داده‌اند و احترامهائی را دربارهٔ او روا دیده‌اند که هیچ برنامه و مکتب دیگری آنها را بدو نداده و برای وی قائل نشده‌اند. برخی از جاهلیّتهای جدید ترکه را متعلّق به بزرگترین اولاد ذکور می‌دانند. برخی هم امضاء هرگونه معاملهٔ مالی زن را منوط به اجازهٔ ولی می‌انگارند و اجازهٔ او را ضروری می‌شمارند، و تصرّف مالی همسر در دارائی خاصّ خود را با اجازهٔ شوهر درست می‌دانند! تازه این مقدار هم پس از انقلابهای فراوان و جنبشهای متعدّد زنان، و پیدایش تباهی‌ها و رخنه‌های بیشماری در سیستم کلّی زنان، و در نظام خانواده، و در فضای اخلاقی تودهٔ مردمان، بدست آمده است.

ولیکن اسلام، خودش این حقّ را به زن بخشیده است، بدون این که: زن آن را بخواهد، نهضت‌ها و انقلاب‌ها رخ دهد، جمعیّت‌های زنانه بوجود آید، و عضویّت پارلمان در میان باشد. اسلام این را به زن داده است، چرا که اسلام همهٔ انسانها را گرامی می‌دارد، و به زن که نیمی از پیکرهٔ نفس واحده است با دیدهٔ تکریم نگاه می‌کند، و ارکان سیستم اجتماعی را یکسره بر پایهٔ خانواده استوار می‌دارد، و فضای خانواده را از مودّت و محبّت لبریز می‌کند، و در آن رعایت و ضمانت یک یک افراد را یکسان مراعات می‌نماید.

از اینجا است که حقّ تملّک و حقّ کسب برای مردان و زنان یکسان است و ناشی از قانون همگانی یزدان است.

دکتر عبدالواحد وافی در کتاب: «حقوق انسان» نگاه دقیقی به وضع زن در اسلام و در میان دولت‌های غربی افکنده است. در آن کتاب آمده است:

«اسلام مرد و زن را در مقابل قانون یکسان دانسته است، و در جملگی حقوق مدنی مرد و زن را برابر شمرده است، خواه زن ازدواج کرده باشد و خواه ازدواج نکرده باشد. چرا که ازدواج در اسلام کاملاً متفاوت با ازدواج بیشتر ممالک غرب مسیحی است ... در ازدواج اسلامی، زن اسم خود و شخصیّت مدنی خویش را از دست نمی‌دهد، و فاقد شایستگی پیمان بستن و تجارت کردن و معامله نمودن نمی‌گردد و حقّ مالکیّت از او باز گرفته نمی‌شود. بلکه زن مسلمان پس از ازدواج هم نام و نام خانوادگی خود و خانوادهٔ خود را محفوظ نگاه می‌دارد، و کلّیّهٔ حقوق مدنی خویش را دارا خواهد بود، و شایستگی تعهّدات و اجراء معاملات همچون خرید و فروش و رهن و هبه و وصیّت و غیره را خواهد داشت، بطور مستقل و بدون دخالت دیگران، حقّ مالکیّت را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد. چرا که در اسلام زن که ازدواج می‌کند شخصیّت مدنی کامل خود را دارد، و دارائی خاصّ او جدای از دارائی شوهرش می‌باشد، و

هر یک از همسر و شوهر، شخصیّت و مالکیّت مستقل به خود دارند. برای شوهر درست نیست چیزی از دارائی همسرش - چه کم چه زیاد - بردارد. خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَّکانَ زَوْجٍ، وَ آتَیْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً، فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً. أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُّبِیناً؟ وَ کَیْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضیٰ بَعْضُکُمْ إِلیٰ بَعْضٍ، وَ أَخَذْنَ مِنْکُمْ مِّیثاقاً غَلِیظاً ﴾؟

اگر خواستید همسری را بجای همسری برگزینید، هر چند مال فراوانی هم مهر یکی از آنان کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال دریافت دارید. آیا با بهتان و گناه آشکار، آن را دریافت می‌دارید؟! (مگر مؤمنان را چنین کاری سزد؟!). چگونه (سزاوار شما است که) آن را بازپس بگیرید؟ و حال آن که با یکدیگر آمیزش داشته‌اید و هر یک بر عورت دیگری اطّلاع پیدا کرده‌اید و (گذشته از این) زنان پیمان محکمی (هنگام ازدواج) از شما گرفته‌اند (و خداوند برابر آن، امر زناشوئی را حلال نموده است). (نساء ۲۰ / ۲۱)

همچنین فرموده است:

﴿ وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً ﴾.

برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه (مهر ایشان کرده‌اید یا) بدیشان داده‌اید بازپس بگیرید. (بقره / ۲۲۹)

وقتی که حلال نباشد که چیزی از آنچه پیشاپیش به همسرش داده است بردارد، بطریق اولی درست نخواهد بود، چیزی را از دارائی اصل همسر بردارد، مگر این که همسرش از این یا از آن با رضا و رغبت حقّ تملّک و استفاده را بدو دهد. در این باره خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً، فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْساً، فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً ﴾.

مهریه‌های زنان را به عنوان هدیه‌ای خالصانه و فریضه‌ای خدایانه بپردازید. پس اگر با رضایت خاطر چیزی از مهریهٔ خود را به شما بخشیدند، آن را (دریافت دارید و) حلال و گوارا مصرف کنید. (نساء / ۴)

برای شوهر درست نیست که در چیزی از اموال همسر تصرّف کند، مگر این که همسرش در آن بدو اجازه دهد، یا او را وکیل خود در اجراء معامله‌ای کند و وی را جانشین خویش سازد. در اینجا هم زن می‌تواند شوهرش را نپذیرد و وکالت او را لغو سازد، و اگر خواست دیگری را وکیل خود گرداند.

هنوز که هنوز است جدیدترین قوانین در مترقّی‌ترین کشورهای دمکراسی معاصر دنیا به این پایهٔ برابری و مساوات نرسیده است. مثلاً در کشور فرانسه، وضع زن تا چندی قبل، و بلکه در زمان حاضر هم شبیه به وضع بردگی مدنی است. چرا که قانون در بسیاری از کارهای مدنی، صفت شایستگی را از زن سلب کرده است، همانگونه که در مادّهٔ ۲۱۷ قانون مدنی فرانسه مذکور است. در این ماده آمده است: «هر چند هم ازدواج مرد و زن براساس جدا بودن مالکیّت مرد و مالکیّت زن انجام پذیرفته باشد، همسر حق ندارد بدون اشتراک شوهرش در معامله و یا بدون موافقت کتبی او، چیزی را هبه کند و ببخشد، و مالکیّت خود را در چیزی به دیگری واگذار نماید، و چیزی را به رهن گذارد و یا رهن کند، و چیزی را در مقابل چیزی یا بدون مقابل به مالکیّت خود درآورد!». دکتر عبدالواحد وافی، متن فرانسوی را هم بدنبال این سخن ذکر کرده است.

هر چند که بعدها در این ماده قید و بندها و جرح و تعدیل‌ها انجام گرفته است، ولیکن تاکنون آثار سوء این ماده، دامنگیر زنان فرانسوی بوده و می‌باشد. برای تأکید این بردگی گریبانگیر زن غربی، قوانین کشورهای غربی داوری را بر این مبنا انجام می‌دهد و بیان می‌دارد که زن به مجرّد ازدواج نام خود و نام خانوادگی خویش را از دست می‌دهد، و دیگر گفته نمی‌شود که: خانم فلانی دختر فلانی. بلکه نام شوهرش و نام خانوادگی شوهرش بر او اطلاق می‌گردد، او را صدا می‌زنند: «خانم فلان کس» یا نام او بدنبال نام شوهرش و نام خانوادگی شوهرش گفته می‌شود، به جای این که پس از نام خانم، اسم پدرش یا خانواده‌اش بیان گردد ...

از دست رفتن نام زن و تحمیل نام شوهرش بر او، همه و همه اشاره دارند به فقدان شخصیّت مدنی همسر، و محو شخصیّت او در شخصیّت شوهر.

جای شگفت است که بسیاری از خانمهای ما تلاش می‌کنند که همسان زنان غربی بشوند - حتّی در این سیستم ستمگرانه - و برای خود این مقام پست را می‌پسندند، و چه بسا خود را با نام شوهر نامگذاری می‌کنند، و به دنبال نام خود نام و نام خانوادگی شوهرشان را می‌آورند، به جای این که به دنبال نام خود، نام پدر و خانوادهٔ خویش را بیاورند، بدان شیوه که در سیستم اسلامی است. این هم کاری است که بیانگر اوج تقلید کورکورانه است. شگفت‌تر از این هم این است که خانم‌هائی که در این باره از غربی‌ها کورکورانه تقلید می‌کنند، کسانیند که خواستار حقوق زنان، و مساوات خانم‌ها با آقایان هستند، و نمی‌دانند که با چنین تقلید کورکورانه‌ای دربارهٔ مهمّ‌ترین حقّی کوتاهی می‌ورزند که اسلام آن را بدیشان بخشیده است، و منزلت ایشان را بدان، بالا برده است، و در آن، ایشان را با مردان برابر نهاده است.



هم اینک به آخرین متن این بخش می‌پردازیم. متنی که پیمان ولاء را سر و سامان می‌دهد. پیمان ولائی که بر احکام میراث سبقت دارد، احکامی که میراث را تنها منحصر به خویشاوندی می‌سازد، در صورتی که پیمان ولاء احکام را مربوط به خویشاوندی و غیرخویشاوندی می‌گرداند، همانگونه که بیان آن خواهد آمد:

﴿ وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ مِمّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ؛ وَ الَّذينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصيبَهُمْ. إِنَّ اللّهَ كانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهيداً ﴾.

برای هر یک (از مردان و زنان) وارثانی تعیین کردیم تا از میراث پدر و مادر و نزدیکان برخوردار شوند، (و بر ترکهٔ ایشان استیلاء یابند) و به کسانی که با آنان پیمان (زناشوئی) بسته‌اید (و ایشان را به شوهری یا همسری پذیرفته‌اید) بهرهٔ خودشان را (به تمام و کمال) بدهید (و بدانید که) بیگمان خدا بر هر چیزی حاضر و ناظر (و مراقب رفتار و کردار شما) بوده است (و می‌باشد).

پس از آن که خداوند بیان فرمود: مردان از آنچه بدست می‌آورند بهره‌ای دارند، و زنان از آنچه فراهم می‌آورند نصیبی دارند ... و سهم میراث هر یک از نرینه‌ها و مادینه‌ها را قبلاً مشخّص فرمود، بیان می‌دارد که هر کسی وارثانی از لحاظ خویشاوندی دارد که از او ارث می‌برند. از آنچه از سوی پدران و مادران و خویشاوندان به دست وی رسیده و بدو واگذار گشته است، سهم الإرث دارند ... در پرتو قانون ارث‌گذاری و ارث‌بری، دارائی از نسلی به نسلی واگذار می‌گردد و دست به دست می‌شود. وارثان ارث می‌برند و بعدها آنچه را که بدست می‌آورند، بر میراثی که برده‌اند، می‌افزایند و سپس خویشاوندان او دارائی حاصل از ترکه و کسب وی را به ارث خواهند برد ... این کار بیانگر چرخش ثروت در سیستم اسلامی است. ثروت در نزد گروهی گرد نمی‌آید، و در خانه‌ای، و در پیش فردی متمرکز و تل‌انبار نمی‌گردد. بلکه ارث گذاری و ارث بری همیشگی، و چرخش ثروت دائمی، و پخش دارائی میان این و آن در طول زمان، و تعدیل مالکان، همه وقت و همه آن است.

بعد از این، دیگر باره نگاهی به پیمانها انداخته می‌شود. پیمانهائی که قانون اسلام آنها را درست قلمداد فرمود و به موجب آنها گاه‌گاهی ارث به غیر خویشاوندان هم می‌رسد. آن پیمانهای ولائی که جامعهٔ اسلامی انواعی از آنها را به خود دید:

نخست پیمان ولاء آزادی بردگان. این پیمان، قراردادی است که به موجب آن برده پس از آن که آزادی خود را باز می‌یابد، عضوی از اعضاء خانوادهٔ آقای خویش می‌گردد، و اگر مرتکب جنایتی شود که مستوجب دیه باشد، آقای او دیهٔ وی را می‌پردازد، همانگونه که دیهٔ سایر خویشاوندان نسبی را می‌پردازد، و هنگامی که برده بمیرد و عصبه - یعنی وارثانی صاحب سهم -

نداشته باشد، آقا از او ارث می‌برد.

دوم پیمان دوستی است. چنین پیمانی قراردادی است که فردی غیر عرب - اگر وارث خویشاوندی نداشته باشد - با فردی عرب می‌بندد و به موجب آن عضوی از اعضاء خانوادهٔ شخص عرب می‌شود. اگر مرتکب جنایتی شد، عرب دیهٔ او را می‌پردازد، و چون فرد غیر عرب بمیرد، آن عرب از او ارث می‌برد.

سوم پیمانی است که پیغمبر ﷺ میان مهاجرین و انصار برقرار فرمود، بدانگاه که به مدینه تشریف‌فرما گردید. به موجب آن، فردی از مهاجرین از فردی از انصار همچون یکی از اندامان خانواده‌اش ارث می‌برد.

چهارم پیمانی است که در جاهلیّت شخصی با شخصی می‌بست و بدو می‌گفت: «تو از من ارث خواهی برد، و من از تو ارث خواهم برد».

اسلام این پیمانها را پاکسازی کرد و نوع سوم و چهارم را بطور کلّی از میان برد. چراکه سبب ارث بری و ارث گذاری را تنها قرابت قلمداد کرد، بلی تنها قرابت. ولیکن پیمانهائی را باطل ننمود که قبلاً بسته شده بود، بلکه آنها را به شرط عدم تجدید، قابل اجراء دانست.

خداوند بزرگوار اعلان فرمود:

﴿ وَ الَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمانُکُمْ فَآتُوهُمْ نَصِیبَهُمْ ﴾.

به کسانی که با آنان(۱) پیمان بسته‌اید، بهرهٔ خودشان را بدهید.

خداوند در این باره سختگیری نشان داده و یزدان را بر چنین پیمانی و چگونگی انجام آن حاضر و ناظر و شاهد و گواه اعلان فرموده است:

﴿ إِنَّ اللّهَ کانَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیداً ﴾.

بیگمان خداوند بر هر چیزی حاضر و ناظر و شاهد و گواه است.

رسول الله ﷺ فرموده است:

لاٰ حِلْفَ فِي الْإِسْلاٰمِ. وَ أَیُّمٰا حِلْفٍ کٰانَ فِي الْجٰاهِلِیَّةِ لَمْ یَزِدْهُ الْإِسْلاٰمُ إِلاّٰ شِدَّةً.

در اسلام هیچگونه پیمانی (از اینگونه پیمانها) نیست. هر پیمانی هم که در جاهلیّت بسته شده است اسلام بر استواری آن می‌افزاید. (احمد و مسلم آن را روایت کرده‌اند).

اسلام در پاکسازی چنین پیمانهائی همسان همهٔ قراردادهای مالی عمل کرد، و آهسته و آرام به چاره‌جوئی پرداخت و بدون کوچکترین انعکاسی بر آنها قلم بطلان کشید. مثلاً همین که نصّ تحریم ربا نازل شد، ربا را باطل اعلام کرد و از معاملات ربوی پیش از آن صرف نظر کرد و آنها را به حال خود رها ساخت. دیگر دستور نداد، فوائد ربوی بازپس داده شود. همچنین گرچه معاملات پیشین را صحیح قلمداد نکرد، سود دریافت نشدهٔ آنها را ممنوع ننمود. بلکه به چنین معاملاتی احترام نهاد، به شرط این که دیگر باره تکرار و تجدید نگردند. چراکه قراردادهای ربوی پیشین گذشته از جنبهٔ مالی روابطی را پدید آورده بود که به سبب درهم فرو رفتگی و در هم تنیدگی بسیار، شکل اندامهای تشکیلاتی خانواده را به خود گرفته بود. این بود که اسلام این نوع قراردادهای منعقد شدهٔ پیش از نصّ را به حال خود رها کرد و آنها را لازم‌الإجراء دید و در وفای بدانها سخت گرفت، ولی راه را بر تجدید آنها بست، بدون این که پیامدهائی داشته باشد که نیازمند چاره‌سازی باشد.

در این عمل اسلامی، کارها سهل و ساده انجام می‌پذیرد، و آسانی انجام کار، و ژرفی و فراگیری و حکمت رفتار موج می‌زند، و تصرّف حکیمانهٔ یزدانی در انجام امور جامعهٔ اسلامی هویدا می‌گردد. این هم جای شگفت نیست، چراکه اسلام روز به روز آثار جامعهٔ اسلامی را پدیدار می‌ساخت، و با هر رهنمودی و با وضع هر قانونی، نشانه‌های جاهلی را یکی پس از دیگری محو و نابود می‌نمود(۲).

۱- مراد از چنین کسانی همسران و شوهران و هم سوگندان و هم‌پیمانان است، ولی استاد سید قطب ۴ بیشتر دو گروه اخیر را در مدّ نظر داشته است. (مترجم)

۲- در روایتی از ابن عباس در تفسیر این نصّ آمده است که وراثت را جز ⇦

آخرین موضوع این درس، عبارت است از: تنظیم تشکیلات خانواده، سر و سامان دادن به کارهای آن، تقسیم کارها، تعیین وظائف، بیان مقرّراتی که موجب نظم و ترتیب چنین مرکزی می‌گردد، حفظ کانون خانواده، از طوفانهای ویرانگر و خانه‌برانداز آرزوگرائیها و تک رویها و ناسازگاریها، و تا سر حدّ توان پرهیز از عناصر ویران کننده و درهم کوبندهٔ موجود در آن:

﴿ أَلرِّجَالُ قَوّٰامُونَ عَلَى ٱلنِّسٰاءِ، بِمٰا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ، وَ بِمٰا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوٰالِهِمْ. فَالصّٰالِحٰاتُ قٰانِتٰاتٌ، حٰافِظٰاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمٰا حَفِظَ اللّٰهُ. وَ ٱللاّٰتِي تَخٰافُونَ نُشُوزَهُنَّ، فَعِظُوهُنَّ، وَ ٱهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضٰاجِعِ، وَ ٱضْرِبُوهُنَّ. فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاٰ تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً. إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيّاً كَبِيراً. وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقٰاقَ بَيْنِهِمٰا، فَابْعَثُوا حَكَماً مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِّنْ أَهْلِهٰا، إِنْ يُرِيدٰا إِصْلاٰحاً يُوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمٰا. إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً خَبِيراً ﴾.

مردان بر زنان سرپرستند (و در جامعهٔ کوچک خانواده، حقّ رهبری دارند و صیانت و رعایت زنان بر عهدهٔ ایشان است) بدان خاطر که خداوند (برای نظام اجتماع، مردان را بر زنان در برخی از صفات برتریهائی بخشیده است و) بعضی را بر بعضی فضیلت داده است، و نیز بدان خاطر که (معمولاً مردان رنج می‌کشند و پول بدست می‌آورند و) از اموال خود (برای خانواده) خرج می‌کنند. پس زنان صالح آنانی هستند که فرمانبردار (اوامر خدا و مطیع دستور شوهران خود) بوده (و خویشتن را از زنا بدور و اموال شوهران را از تبذیر محفوظ) و اسرار (زناشوئی) را نگاه می‌دارند؛ چرا که خداوند به حفظ (آنها) دستور داده است. (زنان صالح چنین بودند ولیکن زنان ناصالح آنانی هستند که سرکش می‌باشند) و زنانی که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید و (اگر مؤثّر واقع نشد) از همبستری با آنان خودداری کنید و بستر خویش را جدا کنید (و با ایشان سخن نگوئید. و اگر باز هم مؤثّر واقع نشد و راهی جز شدّت عمل نبود) آنان را (تنبیه کنید و کتک مناسبی) بزنید. پس اگر از شما اطاعت کردند (ترتیب تنبیه سه گانه را مراعات دارید و از اخفّ به اشدّ نروید و جز این) راهی برای (تنبیه) ایشان نجوئید (و نپوئید و بدانید که) بیگمان خداوند بلندمرتبه و بزرگ است (و اگر ایشان را بیش از حدّ، اذیت و آزار کنید، انتقام آن را از شما می‌گیرد). و اگر (میان زن و شوهر اختلافی افتاد و) ترسیدید (که این کار باعث) جدائی میان آنان شود، داوری از خانوادهٔ شوهر، و داوری از خانوادهٔ همسر (انتخاب کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را (کمک نموده و در یکی از دو کار، سازش نیک و خداپسندانه، یا جدائی زیبا و معقولانه) موفّق می‌گرداند. بیگمان خداوند مطّلع (بر ظاهر و باطن مردمان و) آگاه (از نیّات همگان) است.

پیش از شروع به شرح و تفسیر این نصوص قرآنی، و بیان هدفهای روانی و اجتماعی آنها، لازم است دربارهٔ دیدگاه اسلام راجع به کانون خانواده، و برنامهٔ اسلام برای تشکیل خانواده و مراقبت از آن، و اهداف اسلام از خانواده، بیان کوتاهی داشته باشیم. بیان کوتاهی به اندازهٔ امکان، چرا که شرح آن نیازمند بحث طولانی ویژه‌ای است[1].

آن کسی که انسان را آفریده است، در سرشت او «زوجیّت» را نیز به ودیعت نهاده است، همانگونه که زوجیّت یعنی نرینگی و مادینگی را در همهٔ چیزهائی که در این جهان آفریده است به ودیعت گذارده است:

﴿ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنٰا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾.

ما از هر چیز جفتی را آفریده‌ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید. (ذاریات / ۴۹)

⇦ از طریقت قرابت منع فرموده است، ولیکن آن را برای کسانی آزاد گذارده است که پیمان همیاری و همکاری و دلسوزی با یکدیگر می‌بندند.

۱- مراجعه شود به کتاب حجاب، و کتاب تفسیر سورهٔ نور، تألیف ابوالأعلی مودودی، رئیس جماعت اسلامی، در پاکستان.

خداوند اراده فرمود که نر و ماده را در انسان نیز، بیافریند و یکی نیمهٔ دیگری باشد و مکمّل همدیگر گردند:

﴿ یا أَیُّهَا ٱلنّاسُ ٱتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِي خَلَقَکُمْ مِّنْ نَّفْسٍ واحِدَةٍ، وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها ﴾.

ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافریده است و (سپس) همسرش را از نوع او آفریده است. (نساء / ۱)

آنگاه خواست این نیمهٔ نفس با آن نیمهٔ نفس بیامیزد و هدفی که از آن دارد، حاصل گردد، و چنین آمیزشی مایهٔ آرامش و آسایش انسان شود. اعصاب را آرام بخشد، جان را آسوده کند، به تن آسودگی رساند، و گذشته از اینها عیب و عار انسان را بپوشاند، و ناموس آدمیزاد را نگاهداری کند، و شخصیّت بشر را محفوظ دارد. بالاتر از همهٔ اینها کشتزار نژاد آدمی و مایهٔ ادامهٔ حیات فرزندانش باشد و آدمیزادگان همراه با ترقّی مستمرّ، در کنف پرورشگاهی بیارامند که لبریز از آرامش و آسایش بوده و از خوشی و خرّمی موج زند:

﴿ وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِّنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِّتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً ﴾.

یکی از نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت. (روم / ۲۱)

﴿ هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ ﴾.

آنان جامهٔ شمایند و شما جامهٔ آنانید. (بقره / ۱۸۷)

﴿ نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَّکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أَنَّیٰ شِئْتُمْ، وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ، وَ ٱتَّقُوا اللّهَ ﴾.

زنان شما محلّ بذرافشانی شما هستند، پس از هر راهی که می‌خواهید به آن محلّ درآئید (و زناشوئی نمائید، به شرط آن که از موضع نسل تجاوز نکنید). و برای خود (با انتخاب همسران شایسته و فرزندان صالح و بایسته، توشه‌ای) پیشاپیش بفرستید، و از خدا، خویشتن را برحذر دارید (و به هنگام حیض با زنان نزدیکی نکنید و از راهی جز راه بقای نوع بشر با ایشان زناشوئی ننمائید). (بقره / ۲۲۳)

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُها ٱلنّاسُ وَ الْحِجارَةُ ﴾.

ای مؤمنان! خود و خانوادهٔ خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید که افروزینهٔ آن، انسانها و سنگها است. (تحریم / ۶)

﴿ وَ الَّذِینَ آمَنُوا، وَ ٱتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ، أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ، وَ ما أَلَتْناهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ ﴾.

کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندانشان از ایشان در ایمان آوردن، پیروی کرده‌اند، (در بهشت) فرزندانشان را بدیشان ملحق می‌گردانیم (تا زادگان دلبند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذّت بیشتر ببرند) بی آن که ما اصلاً از عمل آن کسان، چیزی بکاهیم. (طور / ۲۱)

از جملهٔ مساوات این دو نیمهٔ نفس واحده، در پیشگاه خدا، و بطور کلّی نشانهٔ بزرگداشت یزدان از انسان، ارج و احترامی است که آفریدگار برای زن قائل شده است، و زن همچون مرد، در پیشگاه کردگار، اجر و مزد می‌برد، حق مالکیّت دارد، ارث دریافت می‌نماید، و از استقلال شخصیّت حقوق مدنی برخوردار است، حقّ و حقوقی که در صفحات پیشین این درس، از آنها سخن راندیم.

این مقرّرات دقیق و استواری که همهٔ جزئیّات کار و بار این کانون را در بر می‌گیرد، بیانگر اهمیّت آمیزش دو نیمهٔ نفس واحده است، آمیزشی که هدف از آن بنای کانون خانواده است. وظیفهٔ بزرگی که این کانون به عهده دارد، در دو چیز خلاصه می‌گردد: نخست افزایش آرامش و آسایش و پرده‌پوشی و پاکدامنی دو نیمهٔ نفس بشری. دوم: یاری دادن به جامعهٔ انسانی در پرتو عوامل و اسبابی که مایهٔ ادامهٔ حیات و ترقّی می‌گردند ... این سوره گوشه‌ای از این مقرّرات دقیق و استوار را در بر گرفته است که ما در آغاز این جزء از آن سخن گفتیم به عنوان مکمّل مطالبی که در جزء چهارم بیان

داشته بودیم. البته سورهٔ بقره، بخش دیگری از چنین مقرّراتی را در بر داشت که در جزء دوم از آن سخن به میان آوردیم. سوره‌های دیگری از قرآن بخشهای دیگری را در بر دارند، بویژه سورهٔ نور در جزء هیجدهم، و سورهٔ احزاب در دو جزء بیست و یکم، و بیست و دوم، و سورهٔ طلاق و سورهٔ تحریم در جزء بیست و هشتم ... و در جاهای دیگری در سوره‌ها، بخشهای دیگری پراکنده است که رویهمرفته، قانون کامل شامل دقیقی را برای سیستم این کانون انسانی تشکیل می‌دهند. فراوانی و دگرگونی و فراگیری چنین قانونی، دالّ بر اندازهٔ اهمیّت بسزائی است که در برنامهٔ اسلامی برای زندگانی انسانی در کانون بزرگ و سترگ خانواده طرح ریزی نموده است.

امیدوارم خوانندهٔ این صفحه، چیزی را به یاد داشته باشد که در صفحات همین جزء گذشت. آن چیزی که دربارهٔ نوپائی بشر، طول زمان چنین طفولیّتی، اندازهٔ نیاز بشر در طول چنین روزگارانی به محیطی که او را بپاید و مراقبت نماید تا آنگاه که می‌تواند برای گذراندن زندگانی خود روزگذاری بدست آورد. و مهم‌تر از این، محیطی فراهم آید که آدمیزاد را تربیت کند و به وظیفهٔ اجتماعی خود آشنا گرداند، و وی را به نوبت خود در امر سازندگی و ترقّی جامعهٔ انسانی شرکت دهد، تا بتواند جامعهٔ انسانی را بهتر از آنچه بوده است و بدان شکلی که بدست او رسیده است، به دیگران واگذارد و بدیشان بسپارد. این سخن، در امر بیان ارزش کانون خانواده، دیدگاه برنامهٔ اسلامی دربارهٔ وظائف خانواده، هدف از انجام وظائف خانواده، تلاش و توجّه خاصّ برنامهٔ اسلامی برای حفظ کانون خانواده، و حفاظت آن از همهٔ عوامل دور و نزدیک تخریب، از اهمّیّت بسزائی برخوردار است.

در پرتو این اشارات مختصر به سرشت دیدگاه اسلام نسبت به خانواده و ارزش آن،و حرص و جوش بسیاری که اسلام دارد، برای ازدیاد وسائل رفاه و افزایش عواملی که موجب پابرجائی و ماندگاری و حفظ آرامش در فضای خانواده می‌گردند، علاوه بر آن چیزهائی که ما در بارهٔ بزرگداشت این برنامه نسبت به زن، و اعطاء استقلال شخصیّت به زن و بالا بردن مقام او، و ارج نهادن به حقوقی که خود چنین برنامه‌ای بدو داده است و برای وی پدیدار ساخته است، آن هم نه برای جانبداری از زن، بلکه به خاطر هدفهای والائی که برای بزرگداشت همهٔ انسانها، و بها دادن به جایگاه زندگانی انسانیّت انسانها، مورد نظر است، می‌توانیم از واپسین نصّ این درس، سخن به میان آوریم، درسی که با این دیباچهٔ روشن به پیش کشیدیم:

این نصّ قرآنی - در راه سر و سامان بخشیدن به کانون زناشوئی، و توضیح ویژگیهای ایجاد این سر و سامان در آن، برای جلوگیری از هر نوع برخوردی میان افرادش با برگرداندن جملگی ایشان به سوی فرمان خدا، نه به سوی فرمان هواها و تأثّرپذیریها و شخصیّت گرائیها - معیّن می‌دارد که در این کانون کوچک سرپرستی متعلّق به مرد است. از میان اسباب و علل این سرپرستی هم ذکر می‌فرماید که خدا سرپرستی را برای مرد سزاوارتر می‌داند و آن را بدو می‌سپارد، چرا که ارکان و اصول سرپرستی و ویژگی و لیاقت آن در مرد حاصل و موجود است ... مرد را هم عهده‌دار هزینهٔ چنین کانونی می‌سازد. با توجّه به دادن سرپرستی به مرد، ویژگیهای این سرپرستی را برای حفظ چنین کانونی از هم پاشیدگی، و نگاهداری آن از سرکشیهای ناجور و ناگهانی و برخوردهای عارضی و آنی، مشخّص می‌سازد، و راه چارهٔ آنها را هم - در حدود امکان - معیّن می‌کند. سرانجام مقرّرات خارجی را به هنگام عدم موفّقیّت مقرّرات داخلی به پیش می‌کشد، و شبح خطر را از دور می‌پاید و از این کانون بدور می‌نماید. کانونی که نه تنها دو نیمهٔ نفس واحده را در بر می‌گیرد، بلکه جوجه‌های سبز رنگ تازه پا به جهان نهاده در پرورشگاه خانواده را نیز در درون خود می‌پروراند، جوجه‌هائی که در معرض خطر نابودی و نیستی قرار می‌گیرند. حال بنگریم به ضرورتها و

فلسفه‌هائی که در فراسوی هر یک از این مقرّرات نهفته‌اند، و به اندازۀ توانائی، ذکری از آنها به میان آوریم:

﴿ أَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى ٱلنِّسَاءِ، بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ، وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ﴾.

مردان بر زنان سرپرستند (و در جامعۀ کوچک خانواده، حقّ رهبری دارند و صیانت و رعایت زنان بر عهدۀ ایشان است) بدان خاطر که خداوند (برای نظام اجتماع، مردان را بر زنان در برخی از صفات برتریهائی بخشیده است و) بعضی را بر بعضی فضیلت داده است، و نیز بدان خاطر که (معمولاً مردان رنج می‌کشند و پول بدست می‌آورند و) از اموال خود (برای خانواده) خرج می‌کنند.

خانواده - همانگونه که گفتیم - نخستین کانون زندگی بشری است. نخستین کانون بدان خاطر که از یک سو نقطۀ شروعی است که در همۀ مراحل راه، تأثیر دارد. و از دیگر سو از اهمّیّت بسزائی برخوردار است، چرا که لانۀ پا به جهان نهادن کودکان و خانۀ رشد آنان است و پرورش و آموزشِ عنصرِ انسانی را در دست دارد، عنصری که از دیدگاه اسلام والاترین عناصر این جهان است.

از آنجا که سایر کانون‌های دیگر که منزلتشان و ارزششان هم از این کانون کمتر است، همچون مؤسّسه‌های مالی و صنعتی و بازرگانی و غیره، ادارۀ آنها جز بدست افرادی سپرده نمی‌شود که برای چرخاندن امور آن تربیت شده باشند، و در بخش مربوطه چه از لحاظ دانش و چه از لحاظ کوشش، وارسته‌تر و کارآتر، و در میدان علم و عمل از تخصّص ویژۀ بهتر و بیشتر بهره‌مند باشند، گذشته از آن که باید از استعداد مدیریّت سرشتی و فطرت خدادادی سرپرستی برخوردار باشند ... پس به طریق اولی باید این قاعده در کانون خانواده نیز در مدّ نظر باشد، کانونی که گرانبهاترین عنصرهای جهان، یعنی عنصر انسان را در خود می‌پروراند.

برنامۀ یزدانی این کار را مراعات می‌دارد، و در کانون خانواده فطرت را در نظر می‌گیرد، و استعدادهای خدادادی دو نیمۀ نفس واحده را پیش چشم می‌دارد تا در پرتو این استعدادها هر یک از آن دو نفر وظائف مربوط به خویشتن را انجام دهد. همچنین در کانون خانواده دادگری را در مدّ نظر می‌گیرد، دادگری در تقسیم بارهای سنگینی که بر دوش دو نیمۀ نفس واحده انداخته شده است، و دادگری در این که هر یک از آن دو اختصاص داده شده است به انجام نوعی از مسؤولیّتهائی که وجودش برای پذیرش و انجام آن ساخته و پرداخته شده است، و در این راستا فطرت و استعدادهای ویژه‌ای که دارد به کمک و یاریش می‌شتابند.

مسلّم است که مرد و زن هر دو از زمرۀ آفریدگان آفریدگارند. خداوند متعال هم نمی‌خواهد به کسی از آفریدگان خود ستم کند. بلکه آفریدگار جهان هر کسی را برای انجام کار ویژه‌ای آماده می‌نماید و استعدادهای لازم برای انجام آن کار بدو عطاء می‌فرماید.

یزدان سبحان نر و ماده را آفریده است. آنها را جفت یکدیگر کرده است. این قاعده در ساختار هستی روان است، و شامل همۀ پدیده‌های جهان است. وظائف زن را بدین شیوه قرار داده است که حامله گردد و بزاید و شیر دهد و میوۀ پیوند خود با مرد را سرپرستی و نگاهداری کند. این هم بسیار کار بزرگی و وظیفۀ سترگی است. نه آسان است و نه ناچیز. آسان و ناچیز بدانگونه که بتوان بدون آمادگی جسمانی و روانی و عقلانیِ ژرف و ریشه‌دار در پیکرۀ هستی زن انجام بپذیرد. کاملاً عدل و داد است که خداوند مرد را موظّف سازد که نیازمندیهای ضروری خانواده را فراهم آرد و از زن حمایت و مراقبت نماید، تا زن بتواند فرصت انجام وظیفۀ بزرگ و مهمّ خود را داشته باشد. مرد نباید زن را وادارد به این که حامله گردد و بزاید و شیر دهد و از فرزندش مواظبت نماید، و همراه با آن برود کار

بکند و رنج بکشد و برای نگاهداری خود و فرزندش شب‌زنده‌داری نماید. کاملاً عدل و داد است که خداوند به مرد ویژگیهای بدنی و عصبی و عقلی و روحی بخشد تا در انجام وظائف محوّله وی را کمک و یاری دهد، و به زن هم ویژگیهای بدنی و عصبی و عقلی و روحی خاصّی عطاء فرماید تا بتواند به نحو احسن وظائف محوّله را انجام دهد و از عهدهٔ آنها نیکو بدر آید.

البتّه عملاً این چنین است، و پروردگار تو به کسی ستم روا نمی‌دارد.

از اینجا است که زن - از جملهٔ ویژگیهائی که بدو داده شده است - نازکدلی و مهربانی و سرعت انفعال، و پاسخ فوری به نیازها و خواستهای کودک است. چنین سرعت انفعال و پاسخ فوری، ناخودآگاه و بدون درنگ انجام می‌پذیرد و کمترین اندیشه‌ای در بارهٔ آن صورت نمی‌گیرد. چراکه نیازمندیهای سترگ انسانی جملگی - حتّی در یک فرد هم - به دست اندیشه و بینش و درنگ سپرده نشده است! بلکه پاسخ بدانها بدون اراده انجام می‌پذیرد و شتابان و آسان رخ می‌دهد، بدانگونه که گوئی اختیاری در میان نیست و پای جبر در میان است. جبری که از درون بر می‌جوشد و از بیرون فشار نمی‌آورد. اغلب هم خوش آیند و دوست داشتنی است، تا از یک سو پاسخ سریع انجام پذیرد و از دیگر سو - هر چند هم در آن رنج و فداکاری باشد - شیرین و دل‌پسند گردد. این ساختار خدائی است، که همه چیز را محکم و استوار و مرتّب و منظّم و به تمام و کمال آفریده است.

این ویژگیها سرسری نیست. بلکه در هستی یکایک اندامها و عصبها و نیروهای عقلانی و نفسانی زن، ژرفا بخشیده است و ریشه دوانده است.

بزرگان فرزانهٔ متخصّص می‌گویند: این ویژگیها در ژرفنای یکایک سلولها موجود، و در خمیرهٔ آنها سرشته شده است. آمیزهٔ سرشتِ نخستین سلولی است که از تقسیم و تکثیر آن جنین پدیدار می‌گردد، با تمام ویژگیهای بنیادینی که باید دارا باشد!

همچنین از جملهٔ ویژگیهائی که به مرد عطاء شده است، تندخوئی و سرسختی، کندی انفعال و دیر پاسخگوئی، و پیش از جنبش و خیزش و اقدام و دست بکار یازیدن، از آگاهی و اندیشه سود جستن و ژرف نگری کردن است. چرا که جملگی وظائف مرد، از نخستین شکاری که می‌کند گرفته تا پیکار و رزمی که برای حمایت از همسر و فرزندان پیوسته بدان فرو می‌رود، از تلاش در پی معاش گرفته تا سائر رنجهائی که در زندگی می‌برد، همه و همه نیاز به مقداری اندیشه پیش از اقدام، و درنگ در پاسخگوئی به ندای درون دارند، و کارهایش بطور کلّی عدم شتابزدگی را می‌طلبند ... همهٔ این ویژگیها در خمیرهٔ ذاتی مرد سرشته شده است، هم بدانگونه که همهٔ ویژگیهای زن در خمیرهٔ ذاتی زن سرشته شده است.

این ویژگیهای مرد، او را برای انجام کار سرپرستی تواناتر، و در جولانگاه آن کارآمدتر می‌سازد. همچنین عهده‌داری خرج و هزینه -که شاخه‌ای از بخش‌بندی ویژگیها است - بجای خودش مرد را شایسته‌تر برای کار سرپرستی و برازنده‌تر جهت ریاست خانوادگی می‌گرداند. زیرا تأمین معاش بنیاد خانواده، و ادارهٔ زندگی اعضاء چنین بنیادی و افراد تحت تکفّل آن، و نظارت بر هزینه و امور مالی، به سرشت وظیفهٔ مرد نزدیکتر است تا زن.

این دو امر همان عناصری هستند که نصّ قرآنی آنها را کاملاً برجسته می‌کند و روشن نشان می‌دهد، بدانگاه که در جامعهٔ اسلامی از قیمومت مردان بر زنان صحبت به میان می‌کشد. قیمومتی که مبنی است بر هستی و استعداد، و تقسیم کارها و داشتن ویژگیها، و دادگری در تقسیم کارها از یک سو، و از دیگر سو تعیین تکلیف زن و مرد در این تقسیم به گونه‌ای که برای هر یک از آن دو ساده و با فطرت سازگار باشد، و سرشتشان در انجام وظائفشان بدیشان کمک کند.

برتری مرد، ناشی از آمادگی او برای سرپرستی، و

داشتن لیاقت و شهامت چنین کاری است. آخر چرخهٔ بنیاد خانواده بدون سرپرستی نمی‌گردد و به حرکت نمی‌افتد، همانگونه که همهٔ بنیادهای دیگری که ارج و ارزش کمتری هم از آن دارند، بدون ریاست اداره نمی‌شوند و به پیش نمی‌روند. بلی یکی از دو نیمهٔ نفس انسانی که مرد است، برای کار سرپرستی آمادگی دارد، و در انجام آن یاری می‌گردد، و تکالیف سرپرستی بر عهده‌اش گذارده شده است، ولی نیمهٔ دوم نفس انسانی که زن است، برای کار سرپرستی آمادگی ندارد، و در انجام آن یاری نمی‌گردد. ستم خواهد بود اگر کار سرپرستی بدو واگذار و او بدان وادار شود، و علاوه از تکالیف سنگین دیگری که بر عهده دارد، بار سرپرستی هم سربار بارهای او شود. اگر مرد هم که استعداد سرپرستی در وجود او نهان است، و از لحاظ دانش و کوشش لیاقت انجام آن را دارد، او را به کار دیگری همچون مادری که شایستگی انجام آن را ندارد مشغول دارند، استعدادش هدر می‌رود. مگر نه این است که نیمهٔ دوم نفس انسانی که زن است، استعداد مادری را دارد و از لیاقت مربوط بدان برخوردار است. زن علاوه بر استعدادهائی که آمیزهٔ خمیرهٔ ذاتی اعضاء و اعصاب او است و آثار آنها در حرکات و سکنات وی هویدا و پیدا است، مقدّم بر آن از سرعت انفعال و فریادرسی بی‌درنگ و پاسخگوئی فوری بهره‌مند است.

اینها مسائل بس مهمّی هستند. مهم‌تر از آن که هواها و هوسهای انسانها، بر آنها فرمانروا شود. بالاتر از آن که به دست آدمیان واگذار گردد تا آنگونه که خود می‌خواهند کورکورانه در آنها دخل و تصرّف کنند. هر زمان که چنین مسائل مهمّی به دست مردمان و هواها و هوسهای ایشان سپرده شده است، چه در جاهلیّت قدیم و چه در جاهلیّت جدید، هستی انسانها به خطر افتاده است و ویژگیهای بشریّت سر در نشیب نهاده است، ویژگیهائی که زندگی انسانی بر آنها استوار و بدانها ممتاز می‌گردد.

شاید از میان دلائلی که فطرت آنها را دالّ بر بودن چنین مسائل مهمّی و حاکمیّت این مسائل می‌داند، و قوانین آنها را حاکم بر انسانها می‌شمارد، هر چند هم خود انسانها منکر چنین قوانینی باشند و آنها را نپذیرند و در برابرشان خود را به نادانی زنند، یکی این باشد که هر دفعه که در میان انسانها با این قانون مخالفت شده است و فرمانروائی و سرپرستی در خانواده سست و لرزان گشته است، یا این که نشانه‌ها و راههای آن آمیزهٔ یکدیگر شده است، و یا این که اندکی از قاعدهٔ فطری اصیل خود منحرف گشته است، تباهی به زندگی بشری راه پیدا کرده است و دچار سرگشتگی و فروپاشی شده است و حتّی به هلاک و نابودی تهدید گشته است.
چه بسا دلیل دیگر هم این بوده است که زن هم خواهان این است که سرپرستی در خانواده بر همان اصل فطری پایدار بماند. همچنین زن احساس ناامیدی و کمبودی و ناراحتی و کم سعادتی می‌کند هنگامی که می‌بیند با مردی زندگی می‌کند که او کار مهمّ سرپرستی در خانواده را کنار می‌گذارد و خصال لازمهٔ آن را ندارد و چنین امری را به دست زن می‌سپارد! این حقیقتی است که حتّی زنان منحرفی که در تاریکی‌های گناه دست و پا می‌زنند و می‌لولند، آن را می‌پذیرند و از ژرفای جان معترف بدان هستند.

چه بسا دلیل دیگری هم این است: کودکانی که در بنیاد خانواده‌ای پرورش می‌یابند که در آن کار سرپرستی در دست پدر نیست، بدان خاطر که پدر از ضعف شخصیّت برخوردار است، و شخصیّت مادر در آن نمودار و چیره بر اوضاع است، و یا این که پدری در میان نیست - خواه مرده باشد و خواه پدر نامشروع باشد - چنین کودکانی کمتر راست و درست پرورش می‌یابند، و نادر است که از لحاظ اعصاب و روان، و رفتار و کردار و اخلاق و اعمال، گرفتار انحرافات نشوند و به کژ راهه‌ها نیفتند.

در این سایه‌های قرآنی، بیش از این نمی‌توانیم دربارهٔ سرپرستی مردان و موجبات و دلائل آن، و ضرورت

قيمومت و همچنين فطری بودن آن به سخن پردازيم.

ليکن لازم است که بگوئيم: سرپرستی مرد، باعث سلب شخصيّت زن در خانواده و در جامعۀ انسانی نبوده و موقعيّت اجتماعی او را هم به خطر نمی‌اندازد - همانگونه که قبلاً گفتيم - بلکه سرپرستی، وظيفه‌ای در کانون خانواده است که بايد برای ادارۀ چنين بنياد مهمّی و نگاهداری و نگاهبانی از آن، کسی عهده‌دار آن شود. پيدا است که وجود ارزشها و بودن ياساها در بنيادی آن چنانی، نه وجود و شخصيّت و حقوق شرکاء را از ميان می‌برد، و نه موجب تباهی وظائف محوّلۀ کارکنان آن می‌گردد. اسلام در موارد ديگری چگونگی سرپرستی مرد را بيان داشته است، و عطوفت و رعايت و صيانت و حمايت لازمۀ آن را به تصوير کشيده است، و تکاليف روحانی و نفسانی مرد، و آداب رفتار او با همسر و فرزندانش را روشن فرموده است[1].

❁

پس از ذکر وظيفۀ مرد و حقّ او، و چيزهائی که بايد در کار سرپرستی مراعات دارد و تکاليفی که بايد بر عهده گيرد، از سرشت زن ايماندار بايسته، و رفتار و کردار ايمانی او در محيط خانواده سخن به ميان می‌آيد:

﴿ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ، حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ﴾.

زنان صالح آنانی هستند که فرمانبردار (اوامر خدا و مطيع دستور شوهران خود) بوده (و خويشتن را از زنا بدور و اموال شوهران را از تبذير محفوظ) و اسرار (زناشوئی) را نگاه می‌دارند. چرا که خداوند به حفظ (آنها) دستور داده است.

از زمرۀ سرشت زن ايماندار بايسته، و از ميان صفات پسنديدۀ او، به حکم ايمانی و شايستگيی که دارد، او، قانِت، يعنی فرمانبردار خواهد بود ... قُنوت، يعنی: اطاعت از روی اراده و توجّه و رغبت و محبّت، نه از روی اجبار و اکراه و بر سر زدن و سختگيری کردن. از اينجا است که قرآن می‌فرمايد: ﴿ قَانِتَاتٌ ﴾ و نمی‌فرمايد: ﴿ طَائِعَاتٌ ﴾. چرا که مدلول واژۀ نخستين روحانی و دلنواز و دلپسند و خوش‌آوا و خوشايند، و با آرامش و مهربانی و پرده‌پوشی و رازداری موجود در ميان دو نيمۀ نفس واحده سازگار است و شايستۀ مهد کودکی است که نوباوگان را در خود می‌پرورد و آنان را با هوا و نسيم و سايه و آهنگ خويش قالب می‌دهد و صورت می‌بخشد.

همچنين زن ايماندار بايسته، به حکم صفات پسنديده و ايمان و صلاح برجسته‌ای که دارد، بايد که حرمت پيوند مقدّس موجود در ميان خود و شوهرش را به هنگام عدم حضور شوهر - چه رسد به زمان حضور شوهر - نگاه دارد. بدين سبب هرگز زن مؤمنۀ صالحه به خود اجازه نمی‌دهد در نگاهی و صدائی - چه رسد به ناموس و احترام - به شوهرش خيانت ورزد، در نگاهی و صدائی که جز برای شوهرش آزاد و مباح نمی‌باشد، زيرا که شوهرش نيمۀ دوم نفس واحده است.

چيز مباح هم تنها آن چيزی است که خداوند متعال آن را مباح اعلام فرموده باشد، نه آن چيزی است که زن يا مرد آن را آزاد بدانند:

﴿ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ﴾.

چرا که خداوند به حفظ (آنها) دستور داده است.

کار مربوط به خشنودی شوهر نيست تا اگر زن خواست - با بودن شوهرش و يا نبودن شوهرش - از وجود خويشتن چيزی را آزاد سازد که شوهرش از آن خشمگين نگردد، و يا شوهرش آن را بر او ديکته کند، و يا جامعه آن را برای وی مباح بداند، زمانی که از برنامۀ خدا منحرف گردد.

بلکه تنها فرمانی دربارۀ حدود اين حفظ صادر گشته است و بر زن واجب است که فرمان را اطاعت کند و

۱- برای توضيح بيشتر و آگاهی بهتر از همۀ مسائلی که اين بخش از موضوع بدانها پرداخت، مراجعه شود به : کتاب «اسلام و مشکلات تمدن» فصل «زن و پيوند دو جنس»، و کتاب «حجاب» و کتاب «تفسير سورۀ نور» تأليف ابوالأعلی مودودی، و کتاب «خانواده و جامعه» و کتاب «حقوق انسان» تأليف دکتر عبدالواحد وافی، و کتاب «انسان ميان ماديگری و اسلام» تأليف محمد قطب ... (دارالشروق).

خویشتن را بپاید «چراکه خداوند دستور داده است که بپاید و خویشتن را حفظ نماید». تعبیر قرآنی این فرمان را بگونهٔ امری بیان نمی‌دارد. بلکه فرمان فراتر از امر و ژرفتر و مؤکّدتر از آن است. قرآن می‌فرماید: این خود را پاییدن به خاطر خدا پاییدن، سرشت زنان صالح و به انگیزهٔ صلاح آنان است.

بدین هنگام و در برابر این چنین فرمانی، همهٔ عذرهای مردان و زنان مسلمانی قلم بطلان می‌خورد که در برابر فشار جامعهٔ منحرف شکست خورده‌اند. و حدود چیزهائی که زنان صالح نهانی در حفظ آنها می‌کوشند هویدا می‌گردد: «بدان خاطر که خدا به حفظ (آنها) دستور داده است» و با فرمانبرداری فرمانبرانهٔ خشنودانهٔ مهربانانه‌ای دستور را لبّیک می‌گویند.

زنان ناصالح هم آنانی هستند که راه نشوز و گریز پائی را در پیش می‌گیرند. (واژهٔ ناشز، از ایستادن بر نشز، به معنی جایگاه برجستهٔ زمین، برگرفته شده است).

نشوز تصویر محسوسی از یک حالت نفسانی است. چراکه ناشز خویشتن را با عصیان و تمرّد، بلند و آشکار می‌گرداند و خود را انگار می‌نمایاند.

برنامهٔ اسلامی منتظر این نمی‌ماند تا عملاً نشوز رخ دهد، و زن ناشز پرچم سرکشی را برافرازد، و هیبت سرپرستی فرو افتد، و بنیاد خانواده به دو اردوگاه تبدیل شود. زیرا هنگامی که کار بدینجا انجامد کمتر چاره‌سازی مفید واقع می‌گردد. این است که باید پیش از بالاگرفتن نشوز به درمان پرداخت. چون نشوز در این دستگاه بزرگ، به فساد و تباهی می‌انجامد، و با بودن آن، آرامش و آسایش از کانون خانواده کوچ می‌کند، و در این مهد کودک سترگ، با وجود نشوز، تربیت فرزندان و پرورش نوباوگان، ناجور و ناشایست می‌گردد. گذشته از اینها، سرانجام نشوز، فروپاشی و ویرانی و نابودی سراسر این بنیاد است، و مایهٔ پراکندگی پروردگان آنجا، و یا دست کم باعث پرورش ایشان در میان عوامل و اسبابی خواهد بود که بیماریهای روانی و عصبی و بدنی به بار می‌آورند، و ایشان را به انحراف و کژ راهه می‌کشند.

لذا کار، بزرگ است و باید همین که از دور نشانه‌های نشوز خودنمائی کند، به فکر چاره افتاد و مقرّرات را به تدریج به مرحلهٔ اجراء گذاشت. در این راه برای حفظ بنیاد از فساد و نابودی، به نخستین مسؤول کانون خانواده اجازه داده شده است که در حالات مختلف و اوضاع گوناگونی، در مراحل ابتدائی نشوز، برای اصلاح حال و بستن شکاف، نه به منظور انتقام و اهانت و شکنجه، تنبیه‌های اصلاحگرانه‌ای را به اجراء درآورد:

﴿وَٱللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ، فَعِظُوهُنَّ، وَٱهْجُرُوهُنَّ فِي ٱلْمَضَاجِعِ، وَٱضْرِبُوهُنَّ. فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً، إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّاً كَبِيراً﴾.

زنانی که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید و (اگر مؤثّر واقع نشد) از همبستری با آنان خودداری کنید و بستر خویش را جدا کنید (و با ایشان سخن نگوئید. و اگر باز هم مؤثّر واقع نشد و راهی جز شدّت عمل نبود) آنان را (تنبیه کنید و کتک مناسبی) بزنید. پس اگر از شما اطاعت کردند (ترتیب تنبیه سه گانه را مراعات دارید و از اخفّ به اشدّ نروید و جز این) راهی برای (تنبیه) ایشان نجوئید (و نپوئید و بدانید که) بیگمان خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و اگر ایشان را بیش از حدّ اذیت و آزار کنید، انتقام آن را از شما می‌گیرد).

پیش چشم داشتن چیزهائی که از آنها قبلاً سخن رفت، از قبیل: بزرگ داشت الهی از دو نیمهٔ نفس واحده، حقوق انسانی زن، مراعات شخصیّت اجتماعی زن مسلمان در پرتو حفظ حقوق کاملی که دارد، بیان این که سرپرستی مرد از زن موجب سلب اختیار او در انتخاب شریک زندگیش نمی‌باشد، همچنین اختیار زن دربارهٔ خود و دارائی متعلق به خویش، ... و سایر ارکان و اصول برجستهٔ برنامهٔ اسلامی، پیش چشم داشتن همهٔ این چیزها، و پیش چشم داشتن چیزهائی که دربارهٔ اهمّیّت بنیاد خانواده گفته شده است، ما را بر آن می‌دارد

که آشکارا متوجّه شویم - اگر دلها در پرتو هواها و هوسها، و سرها با بادهای تکبّرها و خود بزرگ‌بینی‌ها منحرف نشده باشند - اوّلاً چرا همه مقرّرات تأدیب و تنبیه وضع گشته است، و ثانیاً شیوهٔ اجراء بدین نحو چرا واجب و لازم شده است؟

این مقرّرات برای پیشگیری از نشوز - به هنگام ترس از سرکشی و سرپیچی - وضع گشته است تا این که نفسها اصلاح و حالتها روبراه گردند، نه این که دلها را با آنها تباه ساخت و قلبها را از کینه‌ها و کدورتها لبریز کرد یا آنها را با خواریها و بدیها شکست.

اصلاً چنین مقرّراتی برای چنین کارهائی وضع نشده است. وضع این قوانین برای این نیست که میان مرد و زن پیکار درگیرد و جنگ بپا خیزد، یا این که سر زن شکسته گردد بدانگاه که می‌خواهد راه نشوز در پیش گیرد و سرپیچی کند، و او را همچون سگ قلاده‌دار به زنجیر برگرداند و کشید!

هرگزاهرگز! چنین کاری از مقرّرات اسلام نبوده و جزو اسلام بشمار نمی‌آید. بلکه چنین کاری از عرف محیط در برخی از ازمنه نشأت گرفته است، و در حقیقت این امر توهین به «انسان» است، نه تنها توهین به نیمه‌ای از نفس واحده، یعنی زن. امّا این مقرّرات وقتی از قوانین اسلام بشمار است که در شکل و صورت، و در هدف و غایت، کاملاً متفاوت با چنین اموری باشد.

﴿ اَللاّٰتِي تَخٰافُونَ نُشُوزَهُنَّ، فَعِظُوهُنَّ ﴾.

زنانی که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید.

این نخستین برنامه است: اندرز ... این اوّلین وظیفهٔ سرپرست و صاحب خانواده است. یک کار تربیتی است و مراد از آن آموزش و پرورش است. در همهٔ احوال هم چنین چیزی از مربّی و سرپرست کانون خانواده خواسته شده است:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نٰاراً، وَ قُودُهَا النّٰاسُ وَالْحِجٰارَةُ ﴾.

ای مؤمنان! خود و خانوادهٔ خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید که افروزینهٔ آن انسانها و سنگها است. (تحریم / ۶)

امّا در این حالت خاصّ، راه ویژه‌ای جهت هدف معیّنی، در پیش است که چاره‌جوئی عارضه‌های نشوز است، پیش از این که نشوز بالا گیرد و خودنمائی کند. گاهی پند و اندرز سودمند نمی‌افتد، چراکه هوس چیره‌ای، یا انفعال سرکشی، یا نازیدن به جمالی و خودنمائی به مالی، یا افتخار به آباء و اجدادی، و یا خود بزرگ‌بینی ناشی از ارزشی از ارزشها در میان است و همسر را بر آن می‌دارد که فراموش کند که او در بنیادی خانواده نام شریک است، نه این که مبارزی است در میدان رزم بر سر افکندن، و یا در جولانگاه به خویشتن بالیدن ... در چنین موقعی برنامهٔ دوم اجراء می‌گردد: خیزش یک جنبش معنوی از مرد، بدانگونه که بر همهٔ چیزهائی که زن بدان می‌نازد برتری گیرد، اعم از جمالی که زن دارا است، و یا جاذبیّتی که دلربا است، و خلاصه هر گونه ارزش و معیار دیگری که همسر با آن خود را از شوهر برتر می‌گیرد، و با داشتن آن بر مرتبه و منزلت شریک بنیاد خانواده که سرپرستی آن کانون بدو واگذار شده است می‌شورد:

﴿ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضٰاجِعِ ﴾.

از همبستری با آنان خودداری کنید و بستر خویش را جدا سازید.

بستر، جایگاه تحریک و جذّابیّت است. در چنین جایگاهی زن سرکش و برتری جوی، به اوج سلطه و اقتدارش گام می‌نهد. اگر مرد بتواند بر گرایشهای درونی خود که او را در برابر چنان تحریک و جاذبیّتی به زانو درمی‌آورند، ایستادگی کند و بر چنین انگیزه‌هائی چیره گردد، برنده‌ترین اسلحه را از دست زن سرکش بیرون می‌آورد، اسلحه‌ای که بدان می‌بالد و با در دست داشتن آن خویشتن را چیره می‌داند. بدین هنگام اغلب، چنین اتّفاق می‌افتد که زن در برابر این پایداری شوهرش، و در برابر مشاهدهٔ نیروی اراده و شخصیّت ممتاز او، هر چند خود در استوارترین سنگر

جای گرفته است، از کردهٔ خویش پشیمان می‌گردد و سر آشتی در پیش می‌گیرد و راه ملایمت و نرمش می‌پوید ... در اجراء این قانون، ادب معیّنی نـهفته است: دوری گزیدن از بستر خواب ... نه این که در غیر مکان خلوت شوهر و همسر، آشکارا به ترک یکدیگر گفتن، و جـلو چشم دیگران از همدیگر کناره‌گیری کردن ... خیر نباید در حضور فرزندان از یکدیگر دوری کرد. چرا که چنین چیزی در اندرون فرزندان شرّ و فساد را ایجاد می‌کند. همچنین دوری گزیدن نباید در جلو دید بیگانگان انجام گیرد و شوهر همسر را خوار دارد و یا برتری‌جوئی او را برانگیزد و مایهٔ سرکشی و سرپیچی بیشتر وی گردد. چرا که مقصود چاره‌سازی سرکشی و سرپیچی است نه خوار داشتن همسر، و نه تباه کردن فرزندان ... انگـار مردم می‌پندارند، هر دوی این کارها مقصود این قانون است! امّا چنین نیست و گـام نـهادن بـدین راه اغـلب ناموفّق است. مگر باید بنیاد را در هم شکست و ویران کرد؟ بلی قانونی وجود دارد و با وجود این که اجراء آن دشوار می‌نماید، ولیکن ساده‌تر و کوچکتر از آن است که با نشوز و سرکشی و سرپیچی سراسر بنیاد را درهم شکست:

﴿وَٱضْرِبُوهُنَّ﴾.

ایشان را بزنید.

جملگی معانی گذشته را در مدّ نظر گرفتن، و هدف از این همه مقرّرات را پـیش چشـم داشتن، مـانع از آن می‌گردد که چنین زدنی برای انتقام و دل خنک کـردن باشد، و کتک به قصد خوار داشتن و اهانت کردن انجام پذیرد، و یا این که تنبیه برای این باشد که زن را وادار به زندگیی کرد که از آن خشنود نیست ... بلکه کـتک زدن تـنها بـرای ادب کـردن است و بـاید ادب کـننده همچون مربّی دلسوزی با عطوفت و رأفت بدین امـر دست یازد، و همسان پدری رفتار کند که فرزندان خود را تـنبیه مـی‌نماید، و یـا بسـان آمـوزگاری کـه دانش‌آموزان خویش را ادب می‌کند.

روشن است که هیچ یک از این مقرّرات در زمان صلح و ساز و در حالت سـازش و اتّـفاق دو شـریک بـنیاد سترگ خانواده نباید انجام پذیرد، بلکه چنین مقرّراتـی زمانی انجام می‌گیرد که خطر فساد و شکاف در مـیان باشد، و کج رفتاری و بـدکرداری، کـانون خـانواده را تهدید کند. به هر حال چنین مقرّراتی به هنگام انحراف از راسـتای راه، قـابل اجـراء بـوده و درمـان درد کـج اندیشی و کژ راهگی بشمار می‌آید.

زمانی که اندرز سودمند نیفتد، و تـرک بسـتر خـواب بی‌فایده ماند، این انحرافی که در مـیان است از نـوع دیگری و در سطح بالاتری است. چـه بسـا وسـایل و شیوه‌های دیگری چاره‌ساز نباشد، ولی ایـن وسـیله و چنین شیوه‌ای سودمند افتد.

شواهد و تـجارب واقـعیّت زنـدگانی، و مـلاحظات و دیدگاههای روانی، با توجّه به برخی از انواع و اقسام انحراف می‌گوید: این وسیلهٔ کـتک نـام مـناسب‌ترین وسیله برای درمان انحراف روانی معیّنی است، و مایهٔ اصلاح کردار و رفتار مبتلای به چنین انحرافی بوده، و این کار او را ارضاء می‌سازد.

هـر چـند کـه بـیماری انـحراف وجـود دارد، و در روانشناسی نام مشخّصی به خود گرفته است، امّـا مـا بیانات علم روانشناسی را به عـنوان مسـلّمات عـلمی نمی‌پذیریم، چرا که هنوز روانشناسی «علم» به مـعنی واقعی علمی نشده است، همانگونه که دکتر «الکسیس کاریل» می‌گوید. به هر حال ما کـاری بـدین سـخنان نداریم و می‌گوئیم: چه بسا زنی وجود داشته باشد که نیروی مردی را که به شوهری انتخاب کرده است، هنوز آنگونه که باید احساس نکرده باشد که در مدّ نظر دارد، و بخواهد او را به عـنوان سـرپرست و شـوهر وقـتی بپذیرد که نیروی عضلات چنین مردی وی را مقهور و مغلوب خود سازد. امّا گرچه این سرشت هر زنی نیست، ولیکن این نوع نیز در میان زنان یافته مـی‌شود، و در این صورت مرد به چنین واپسین مرحله‌ای نیاز پیدا کند تا او را به راه راست برگرداند، و شکوه خـانواده را در سایهٔ صلح و ساز و آرامش و آسایش برجای دارد.

به هر حال، آن کسی که این قوانین را وضع فرموده است هم او است که آفریدگار جهان است و آگاه‌تر از هر کسی نسبت به اوضاع درونی و احوال بیرونی آفریدگان است. هر سخنی پس از سخن خداوند بس آگاه و دانا، یاوه‌سرائی بشمار است. هر نوع سرکشی از گزینهٔ یزدان سبحان، و ناخشنودی از برگزیدهٔ ایزد منّان، سر می‌کشد به خروج از دایرهٔ ایمان.

خداوند بزرگوار هنگامی که چنین مقرّراتی را بیان فرموده است، فضای آن را مشخّص، شرائط آن را معیّن، نیّت این کار را روشن، و بالأخره سرانجام چنین عملی را پیش چشم داشته است. بدانگونه که کارهای نادرست مردمان در دوران جاهلیّت ایشان، به حساب برنامهٔ اسلام گرفته نشود، و معانی و مفاهیم بزهکارانهٔ آنان با یاساها و فرمانهای آسمانی نیامیزد. در دوران جاهلیّتی که مرد به نام دین، جلاّدی، و زن هم به اسم دین، برده‌ای می‌شود! یا مرد به زنی، و زن به مردی تبدیل می‌گردد! یا هر دوی آنان به جنس سوم شل و ول و بی‌حال و عاری تبدیل می‌شوند ... جنسی که به نام ترقّی در فهم دین، گاه در قالب نرینه پیدا، و گاه در صورت مادینه هویدا می‌گردد! البتّه جدا کردن هیچ یک از این اشکال و اوضاع، از اسلام راستین و مقتضیات آن، برای مؤمنان، مشکل نیست.

این مقرّرات برای جلوگیری از عوارض نشوز، وضع گشته است و برای پیشگیری از اوج‌گیری نشوز است. در ضمن برای این که از چنین مقرّراتی سوء استفاده نشود، با بر حذر داشتها و بر حذر باشهائی احاطه شده‌اند بدانگاه که تعیین و تبیین گشته‌اند. خود پیغمبر گرامی ﷺ با سنّت عملی در منزل خود آن را با اهل و عیال خویش اجراء و به دیگران نموده است، و با فرموده‌های بیشمارشان در اینجا و آنجا به تصحیح برداشتها و چاره‌سازی زیاده‌رویها همّت گماشته است و همگان را روشن فرموده است: در کتابهای سنن و مسند آمده است: از معاویه پسر حیدهٔ قشیری روایت شده است که او از رسول خدا ﷺ پرسید: ای رسول خدا، حق زن هر یک از ما بر یکایک ما کدام است؟ فرمود:

(أَنْ تُطْعِمَهَا إِذَا طَعِمْتَ، وَ تَكْسُوَهَا إِذَا اكْتَسَيْتَ. وَ لاَ تَضْرِبَ الْوَجْهَ. وَ لاَ تُقَبِّحَ، وَ لاَ تَهْجُرَ إِلاَّ فِي الْبَيْتِ).

باید هر گاه خودت خوردی بدو هم خوراک بدهی، و هنگامی که برای خود جامه تهیه کردی برای او نیز لباس تهیّه ببینی، و نباید به سر و صورتش بزنی، و نباید او را ناشیرین بنامی و با او به زشتی رفتار کنی و سخن گوئی، و نباید با وی جز در خانه قهر کنی.

ابوداود و نسائی و ابن ماجه روایت کرده‌اند، که پیغمبر ﷺ فرمود:

(لاَ تَضْرِبُوا إِمَاءَ اللّٰهِ).

کنیزکان خدا را نزنید.

عمر رضی الله عنه به خدمت رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد: زنان بر شوهران خود شوریده‌اند! رسول الله ﷺ اجازه فرمود، آنان را بزنند. زنان زیادی دور و بر خانوادهٔ رسول الله ﷺ گرد آمدند و از شوهرانشان شکایت کردند. رسول الله ﷺ فرمود:

(لَقَدْ أَطَافَ بِآلِ مُحَمَّدٍ نِسَاءٌ كَثِيرٌ يَشْتَكِينَ مِنْ أَزْوَاجِهِنَّ ... لَيْسَ أُولٰئِكَ بِخِيَارِكُمْ).

زنان زیادی پیش اهل و عیال محمد گرد آمده‌اند و از شوهران خود شکایت دارند ... چنان شوهرانی از زمرهٔ برگزیدگان و خوبان شما نیستند.

رسول اکرم ﷺ فرموده است:

(لاَ يَضْرِبْ أَحَدُكُمُ امْرَأَتَهُ كَالْعِيرِ يَجْلِدُهَا أَوَّلَ النَّهَارِ، ثُمَّ يُضَاجِعُهَا آخِرَهُ).[1]

کسی از شما زنش را همچون شتر، کتک نزند. (این چه کاری است که) در اوّل روز او را بزند، سپس در آخر روز با او همخواب و همبستر شود.

همچنین فرموده است:

(خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ. وَ أَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي).[2]

۱- مؤلف مصابیح السنه آن را در میان صحاح از ابوهریره روایت کرده است.

۲- ترمذی و طبرانی آن را روایت کرده‌اند.

بهترین شما کسی است که برای اهل و عیال خود بهتر از دیگران باشد. من از همهٔ شما برای اهل و عیال خود بهترم.

امثال این احادیث و رهنمودها، و ذکر شروط و ظروفی که آنها را احاطه داده‌اند، کشمکش و مبارزهٔ ته‌نشستهای جاهلیّت با رهنمودهای برنامهٔ اسلامی را به تصویر می‌کشد، و جولانگاه آنها را در جامعهٔ اسلامی روشن می‌سازد. شکلی که به تصویر کشیده می‌شود، همسان شکلی است که از کشمکش و مبارزهٔ اینگونه ته‌نشستهای جاهلیّت با رهنمودهای برنامهٔ اسلامی در جولانگاههای گوناگون دیگری از زندگی به تصویر کشیده می‌شود. تصویری از آن زمان که هنوز اوضاع حکومت نوپای اسلامی استقرار نپذیرفته است، و ریشه‌های معنویّات در جامعهٔ اسلامی هنوز به ژرفای دلهای مسلمانان فرو نرفته است.

به هر حال، این مقرّرات حدّ و حدودی دارد و باید مرحله به مرحله جلو رفت. مادام در مرحلهٔ نخستین، هدف حاصل گردید، نباید پا به مرحلهٔ دوم و سوم نهاد:

﴿ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاٰ تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً ﴾.

اگر از شما اطاعت کردند (ترتیب تنبیه سه گانه را مراعات دارید و از اخفّ به اشدّ نروید و جز این) راهی برای (تنبیه) ایشان نجوئید.

مادام که هدف حاصل شد، تنبیه پایان می‌گیرد. این نیز می‌رساند که هدف مراد است و آن هم اطاعت است. اطاعت هم نشانه‌اش پاسخگوئی است. اطاعتی مفید نیست که با زور باشد. اطاعتی که با زور حاصل می‌گردد شایان این نیست که کانون خانواده که پایهٔ جامعه است بر آن استوار گردد.

نصّ قرآنی بیانگر این است که وقتی اطاعت حاصل آمد، ادامهٔ مقرّرات تنبیه، ستمگری و ریاست طلبی و گذشتن از خطّ فرمان است:

﴿ فَلاٰ تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً ﴾.

راهی برای (تنبیه) ایشان نجوئید و نپوئید.

پیرو این نهی، تذکّر دادن به والا مقامی و بزرگواری خدا است، تا دلها آرام گیرند و سرها فرو آیند، و حسّ ستمگری و برتری جوئی - اگر در درونهائی در گشت و گذار باشد - بخار شود و بر باد رود. این هم شیوهٔ قرآن در کار تشویق کردن و بیم دادن است:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيّاً كَبِيراً ﴾.

بیگمان خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و اگر ایشان را بیش از حدّ مقرّر اذیت و آزار کنید، انتقام آن را از شما می‌گیرد).



دستورات گذشته زمانی مراعات می‌گردد که هنوز نشوز آشکار نگشته است، و تنها از مقدّمات سر زدن آن پرهیز می‌شود. ولیکن زمانی که نشوز آشکار گردید، دیگر مقرّرات مذکور اجراء می‌شود، چرا که در این صورت ارزش و سودی نخواهند داشت. هنگامی که کشمکش و جنگ میان دو طرف متخاصم درگرفته است و یکی می‌خواهد سر دیگری را بشکند و له کند! این کار هم نه مقصود است و نه مطلوب ... همچنین زمانی که دیده شود که اجراء مقرّرات مذکور چه بسا سودمند نیفتد، و بلکه مایهٔ دوری و جدائی بیشتری، و نشوز آشکاراتر و بدتری گردد، و تار و پودهائی را پاره پاره و تکه تکه سازد که هنوز گسیخته نگشته‌اند و سالم مانده‌اند، و یا این که استفاده از این وسائل و طیّ این مراحل، عملاً بیسود و بی‌نتیجه باشد، در همهٔ این اوضاع و احوال برنامهٔ حکیمانهٔ اسلامی اجرای قانون دیگری را پیشنهاد می‌کند تا بنیاد سترگ خانواده از سقوط نجات داده شود، پیش از آن که صاحب چنین بنیادی از آن دست بشوید و بگذارد بنیاد فرو ریزد و بر هم تپد:

﴿ وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقٰاقَ بَيْنِهِمٰا، فَابْعَثُوا حَكَماً مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِّنْ أَهْلِهٰا. إِنْ يُرِيدٰا إِصْلاٰحاً يُوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمٰا. إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً خَبِيراً ﴾.

و اگر (میان زن و شوهر اختلافی افتاد و) ترسیدید (که این کار باعث) جدائی میان آنان شود، داوری از خانوادهٔ شوهر، و داوری از خانوادهٔ همسر (انتخاب

کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را (کمک نموده و در یکی از دو کار: سازش نیک و خداپسندانه، یا جدائی زیبا و معقولانه) موفّق می‌گرداند. بیگمان خداوند مطّلع (بر ظاهر و باطن مردمان و) آگاه (از نیّات همگان) است.

برنامهٔ اسلامی از همسران و شوهران می‌خواهد، در برابر مقدّمات نشوز تسلیم جدائی نشوند، و با کمترین سرکشی و دلخوری پشت به همدیگر نکنند، و برای پاره کردن پیوند ازدواج بر یکدیگر شتاب نگیرند، و بنیاد خانواده را عجولانه بر سر کوچکان و بزرگان بی‌گناه و بینوا و بیچاره، فرو نریزند. چرا که بنیاد خانواده برای اسلام، عزیز و گرامی است، و در ساختار جامعه از ارزش والائی برخوردار است، و آجرهای تازه‌ای بشمار است که برای برافراشتن کاخ جامعه و بالا بردن آن و اوج بخشیدن بدان، لازم و ضرورىند.

زمانی که خوف جدائی به میان آید، پیش از این که جدائی عملاً رخ دهد، برنامهٔ اسلامی، استفاده از آخرین وسیله را پیشنهاد می‌نماید. بدینگونه که داوری از خاندان همسر که مورد پسند زن باشد، و داوری از خاندان شوهر که مقبول مرد باشد، در محیط آرامی با یکدیگر می‌نشینند، و بدور از انفعالات نفسانی، و احساسات وجدانی، و غوغای ظروف زندگانی، و همهٔ چیزهای دیگری که صفای روابط شوهر و همسر را کدر کرده‌اند، به رایزنی می‌پردازند. خویشتن را آزاد از همهٔ مؤثّراتی می‌سازند که فضای زندگی را ناجور می‌گردانند و بر پیچیدگی امور می‌افزایند، و مسائل را - به سبب نزدیکی آنها به روحیّات شوهر و همسر - بگونه‌ای بزرگ جلوه می‌دهند که همهٔ کارهای خوب موجود در زندگی شوهر و همسر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند و از جلو دیدگان پنهان می‌دارند ... این دو داور باید آزمند بر حفظ نام و ننگ دو خاندان اصلی باشند و سخت در حفظ آبروی آن دو بکوشند. دلسوز واقعی کودکان باشند، و در پی این نباشند که در کار داوری یکی از خودشان بر دیگری غلبه کند، و یا در این شروط و احوال شوهر بر همسر و یا همسر بر شوهر پیروز گردانده شود. بلکه در اندیشهٔ خیر و صلاح شوهر و همسر و کودکانشان بوده و مصلحت کانون خانوادهٔ آنان را جویا شوند که هم اینک در معرض ویرانی و نابودی است ... این را نیز باید بدانند که داوران امین اسرار شوهر و همسرند، چرا که از خاندانهای ایشانند و نباید از ایشان کمترین هراسی از پخش اسرار باشد. آخر مگر نه این است که مصلحت آن دو هم در پخش اسرار نیست، بلکه مصلحت آنان در پنهان کردن اسرار و سازش و سوزش با آن است.

این دو داور با رعایت موارد مذکور در راه صلح و صفا می‌کوشند. اگر شوهر و همسر گرایش راستینی به اصلاح حال در دل داشته باشند، و تنها تندباد خشم پرده بر چنین علاقه‌ای افکنده باشد، در پرتو رغبت نیرومندی که در درون داوران برای صلح و صفای شوهر و همسر است، خداوند بدیشان توفیق عطاء می‌فرماید و صلح و صفا را با دست ایشان برقرار می‌نماید:

﴿ إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا ﴾.

اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را (کمک نموده و در یکی از دو کار: سازش نیک و خداپسندانه، یا جدائی زیبا و معقولانه) موفّق می‌گرداند.

چون آن دو هم خواستار اصلاح هستند، خداوند هم کارشان را می‌پذیرد و در آن موفّقشان می‌گرداند.

این، رابطهٔ موجود در میان دلهای مردمان و تلاش ایشان است، و پیوند موجود در میان خواست آفریدگار و قضا و قدر کردگار است. قضا و قدر خدا به چیزهائی که باید در زندگی مردمان رخ نماید، اجازهٔ وقوع می‌دهد. مردمان می‌توانند اراده کنند و به تلاش ایستند، آنگاه اگر قضا و قدر الهی خواست چیزی انجام

بپذیرد و پدیدار آید، انجام می‌پذیرد و پدید می‌آید. چیزی هم که حاصل و پدیدار می‌آید به فرمان خداوندگاری سر بر می‌زند که دانشش محیط بر همهٔ رازها و رمزهای نهان، و آگاهیش مشتمل بر یکایک خوبیها و مصالح جهان است:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ كانَ عَليماً خَبيراً ﴾.

بیگمان خداوند مطّلع (بر ظاهر و باطن مردمان و) آگاه (از نیّات همگان) است.

در این درس می‌بینیم که تا چه اندازه اسلام، برای زن اهمّیّت قائل است و چه اندازه زن از دیدگاه اسلام، عزیز و مکرّم است. همچنین اسلام چه اندازه روابط دو جنس مرد و زن را می‌پاید، و نسبت به کانون خانواده و روابطی که جامعه با آن دارد همّت می‌گمارد ... از یک سو می‌بینیم که برنامهٔ اسلامی برای نظم و نظام خانواده، چقدر تلاش و کوشش می‌ورزد، و این گوشه از زندگانی انسانی را چه اندازه به دقّت زیر نظر می‌گیرد. از دیگر سو بر نمونه‌هائی از جدّ و جهد این برنامهٔ بزرگ، آگاهی پیدا می‌کنیم و می‌بینیم که چه رنجهای طاقت‌فرسائی کشیده شده است، بدانگاه که برنامهٔ اسلامی خواسته است دست گروههای مسلمان را بگیرد، و ایشان را از درّهٔ پست جاهلیّت برگیرد، و پلّه‌پلّه آنان را رو به بالا رهنمود کند، و به بلندای قلّهٔ سر به فلک کشیدهٔ هدایتِ خدایشان برساند، هدایتی که جز آن هدایتی نیست.

۞ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ۖ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٣٧﴾

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ۗ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ۖ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا ۚ وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٤٣﴾

مناسبتهای بیشماری در اینجا وجود دارد، مناسبتهائی که سرآغاز این درس را با محور کلّی سوره پیوند می‌دهد، و از یک سو میان موضوعات اساسی سوره، و از دیگر سو میان موضوعات درس گذشتهٔ این سوره ارتباط برقرار می‌سازد. چراکه این درس گشت و گذاری است در امر: سر و سامان دادن زندگی جامعهٔ اسلامی، نجات جامعهٔ اسلامی از ته‌نشستهای جاهلیّت، پا بر جا داشتن نمودها و سیماهای تازهٔ اسلامی، بر حذر داشتن از اهل کتاب - یهودیان مدینه - برحذر کردن از بد رفتاریها و زشتکاریهائی که بر آن سرشته شده‌اند، و از سمپاشی‌هائی که در جامعهٔ اسلامی بدان دست می‌یازیدند، و از تلاشهائی که برای جلوگیری از رشد و پیشرفت و تکامل جامعهٔ اسلامی مبذول می‌داشتند، مخصوصاً از تلاشهائی که برای پیشگیری از پخش اخلاق اسلامی، و ممانعت از حصول ضمانت اجتماعی و همیاری، انجام می‌دادند، ضمانت اجتماعی و

همیاریی که دو پایگاه نیرومند برای رشد جامعهٔ نوپای اسلامی بشمار می‌آمدند ...

چون این درس تازه، چرخش و گردش تازه‌ای است، با نخستین پایه‌ای آغاز می‌گردد که جامعهٔ اسلامی بر آن استوار است، و آن یکتاپرستی نابی است که زندگی جامعهٔ اسلامی در تمام جهات و از هر لحاظ از آن برمی‌جوشد و سرچشمه می‌گیرد.

پیش از این درس، گامهای گوناگونی دربارهٔ سر و سامان دادن امور خانوادگی برداشته شده است و رهنمودهائی برای نظم و نظام اجتماع بیان گشته است. در درس گذشته، از خانواده و سر و سامان دادن به خانواده، و از وسائل حفظ آن، و همچنین از پیوندها و پیوستگی‌هائی سخن به میان آمده است که موجب استواری و نگاهداری بنیاد خانواده می‌گردند. این درس هم دربارهٔ روابط انسانی در جامعهٔ اسلامی صحبت می‌نماید که هر چند فراخ‌تر از روابط خانوادگی است، ولی مربوط و متّصل بدان است. از آنجا که از پدر و مادر سخن گفته می‌شود، روابط انسانی با روابط خانوادگی پیوند پیدا می‌کند. در اینجا گسترهٔ پیوند پدر و مادر گسترده‌تر مورد بحث قرار می‌گیرد، تا پیوندهای دیگری را در برگیرد. سخن می‌رود از چشمه‌سار احساسات مهربانانهٔ پاکی که در فضای پر مهر خانواده پیدا می‌شود و موج زنان به حرکت درمی‌آید و پهن دشت انسانیّت را فرا می‌گیرد و همهٔ گوشه و کنارهای آن را سیراب می‌نماید. احساسات مهربانانه‌ای که انسان برای نخستین بار آن را در فضای دوست داشتنی خانواده می‌آموزد و در این کانون مهر و محبّت با آن آشنا می‌گردد. در کانون مهرافزای خانواده، پیوندهای انسانیّت آموخته می‌شود و هستهٔ نهال محبّت در مزرعهٔ ذهن کاشته می‌شود. بعد از آن که درخت روابط در جامعهٔ کوچک خانوادگی پرورده و بالنده و گشن گشت، شاخ و برگ آن سراسر جامعهٔ بزرگ و فراخ انسانی را در بر می‌گیرد.

در این درس تازه، رهنمودهائی برای نگاهداری جامعهٔ کوچک خانوادگی، و نگاهبانی از خانوادهٔ بزرگ انسانی، به میان می‌آید، و در این زمینه از معیارها و ارزشهائی سخن می‌رود که بخشندگان و تنگ‌چشمان را با آنها می‌توان شناخت. این درس با سخن از شالودهٔ بنیادینی آغاز می‌گردد که همهٔ معیارها و ارزش‌های والا از آن برمی‌جوشند و سرچشمه می‌گیرند، یا بهتر بگوئیم: برنامه‌های زندگی جملگی در جامعهٔ اسلامی از آن نشأت می‌یابند. این شالودهٔ بنیادین، یکتاپرستی نام دارد ...

در این درس می‌آموزیم که هر حرکت و تلاشی و هر اندیشه و کاری، عبادت خدا بوده و از زمرهٔ پرستش پروردگار بشمار می‌آید. عبادت و پرستشی که به عقیدهٔ مسلمان هدف تلاش انسان و ثمرهٔ کوشش زندگانی او است.

در پرتو سخن از عبادت خداوندگار یگانه - عبادت در معنی وسیع خود - بخش دوم این درس برخی از احکام نماز و طهارت را روشن می‌سازد، و در راه تحریم میگساری که هنوز حرام نشده بود، گامی به جلو برمی‌دارد و این گام را جزئی از برنامه‌های تربیتی اسلامی قلمداد می‌نماید، برنامه‌های همگانی و پویائی که در جامعهٔ نوپای اسلامی آهسته و پیوسته به پیش می‌رود. همچنین تحریم میگساری و ترک باده‌گساری را به عبادت و نماز و یکتاپرستی پیوند می‌دهد ... این بحثها حلقه‌های به هم پیوسته‌ای هستند و به درس گذشته مربوط بوده و با محور سوره نیز همخوانی و همآوائی دارند.



﴿وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً. وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً، وَ بِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتٰامىٰ وَ الْمَسٰاكِينِ، وَ الْجٰارِ ذِي الْقُرْبىٰ وَ الْجٰارِ الْجُنُبِ وَ الصّٰاحِبِ بِالْجَنْبِ، وَ ابْنِ السَّبِيلِ، وَ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كٰانَ مُخْتٰالاً فَخُوراً. الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النّٰاسَ بِالْبُخْلِ، وَ يَكْتُمُونَ مٰا آتٰاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. وَ أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ عَذٰاباً مُهِيناً. وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ

أَمْوالَهُمْ رِئاءَ النّاسِ، وَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الآخِرِ. وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطانُ لَهُ قَرِيناً فَساءَ قَرِيناً! وَ ماذا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اللّهُ، وَ كانَ اللّهُ بِهِمْ عَلِيماً. إِنَّ اللّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ، وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها، وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً. فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ، وَ جِئْنا بِكَ عَلىٰ هٰؤُلاءِ شَهِيداً؟ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوّىٰ بِهِمُ الأَرْضُ، وَ لا يَكْتُمُونَ اللّهَ حَدِيثاً ﴾.

(تنها) خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید. و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان (در سفر و در حضر، و همراهان و همکاران)، مسافران (نیازمندی که در شهر و مکان معیّنی اقامت ندارند)، و بندگان و کنیزان. بیگمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد. (آنان) کسانیند که خود بخل می‌ورزند و مردم را نیز به بخل می‌خوانند، و نعمتی را که خداوند بدیشان داده است پنهان می‌دارند و (نه خودشان از آن استفاده می‌کنند و نه دیگران را از آن بهره‌مند می‌سازند، و پیوسته سعی در کفران نعمت مادّی و معنوی دارند، اینان بدانند که) ما برای کسانی که (همچون ایشان) کفران نعمت می‌کنند، عذاب خوار کننده‌ای، آماده کرده‌ایم. (آنان) کسانیند که اموال خود را ریاکارانه صرف می‌کنند و خودنمایانه می‌بخشند (تا مردم ایشان را ببینند و تعریف و تمجیدشان کنند) و نه به خدا ایمان و نه به آخرت باور دارند، (چرا که از شیطان پیروی کرده و شیطان ایشان را از راه بدر برده است) و هر که شیطان همدم او باشد (چه بد همدمی برگزیده است و) شیطان بدترین همدم است. چه می‌شد اگر آنان به خدا و روز رستاخیز ایمان می‌آوردند و (به انگیزهٔ این ایمان، خالصانه در راه خدا) از آنچه خدا بدیشان داده است بذل و بخشش می‌کردند (و اجر خود را از او دریافت می‌داشتند؟) و خداوند آگاه از آنان است. خداوند (به کسی ذرّه‌ای ظلم روا نمی‌دارد و (از اجر کسی نمی‌کاهد، ولی) اگر کار نیکی (از کسی) سر زند، آن را چندین برابر می‌گرداند، و از سوی خود (به شخص نیکوکار، جدای از چندین برابر اجر عملش) پاداش بزرگی عطاء می‌کند. در آن روز (که چنین کارهائی به وقوع پیوندد) کسانی که کفر را برگزیده و از فرمان پیغمبر سر بر تافته‌اند، دوست می‌دارند که کاش (همانگونه که مردگان را در خاک دفن می‌کنند و خاک بر پیکرشان می‌ریزند، ایشان را نیز در دل خاک دفن می‌کردند و) زمین (مزار ایشان) را بر روی آنان صاف می‌کردند (و همچون مردگان در خاک پنهان می‌شدند و چنین شرمندگی و درد و رنجی را نمی‌دیدند. در آن روز آنان) نمی‌توانند کردار یا گفتاری را از خدا پنهان سازند.

این بخش با امر به پرستش خداوندگار یکتا، و نهی از انباز ورزیدن بدو، آغاز می‌شود. در ابتدای آن حرف عطف آمده است و چنین فرمان دادن و بازداشتنی را با اوامر گذشتهٔ مذکور در اواخر درس پیشین ربط می‌دهد، اوامر ویژه‌ای که دربارهٔ خانواده صادر شده بود. ارتباط میان این موضوعات، دالّ بر وحدت همگانی فراگیر موجود در این آئین است. آئین اسلام تنها باوری در درون نیست و بس. همچنین فقط شعائر و مراسم و عباداتی نیست که انجام پذیرد و بس. تنها سر و سامان دادن و نظم و نظام بخشیدن به امور این جهان، امّا گسیخته از باور و ایمان و بریده از شعائر و مراسم عبادت و پرستش هم نیست. بلکه اسلام برنامه‌ای است که همهٔ این تلاشها و کوششها را در بر می‌گیرد، و سراسر زوایا و جوانب یکایک آنها را به همدیگر پیوند می‌دهد، و جملگی چنین فعّالیّتها و تکاپوها را به اصل حقیقی خود برمی‌گرداند که خدا را به یگانگی پرستیدن، و در همهٔ احوال و اوضاع و افعال و اعمال فقط از ذات باری، فرمان دریافتن و دستور گرفتن است و بس. یزدان را باید یگانه معبود دید، و تنها او را راهنمای کارهای آدمیزادگان، و قانونگذار

امور زندگی مردمان شمرد. خدا را به یگانگی پرستیدن، و فقط او را راهنما و قانونگذار دانستن، در اسلام و همهٔ آئین‌های راستین، جدای از یکدیگر نیست.

به دنبال فرمان به یکتاپرستی و نهی از شرک و انباز، فرمان داده می‌شود که به اعضای جامعهٔ کوچک خانواده و همچنین به گروههای جامعهٔ بزرگ انسانها، نیکی گردد. تنگ‌چشمی و خودبزرگ‌بینی و فخرفروشی و مردمان را به تنگچشمی رهنمون کردن، زشت شمرده می‌شود. پنهان کردن لطف الهی و تفضّل خدائی، چه مالی و چه علمی و چه دینی، تقبیح می‌گردد. از پیروی اهریمن برحذر داشته می‌شود. به عذاب آخرت اشاره می‌گردد، و خواری و رسوائی موجود در آن روز پیش چشم داشته می‌شود ... همهٔ اینها نیز با یکتاپرستی یزدان، و محدود کردن سرچشمهٔ دریافت فرمان از ایزدی که انسان او را می‌پرستد و انبازی برای او قرار نمی‌دهد، پیوند داده می‌شود. این هم سرچشمهٔ یگانه‌ای است که یکی بیش نیست و تعدّد نمی‌شناسد، و در رهنمود و قانونگذاری، کسی با او شرکت نمی‌ورزد. همچنین در الوهیّت، کسی انباز او نیست، و آدمیزادگان باید تنها او را بپرستند و بس:

﴿ وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً. وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً، وَ بِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ، وَالْجارِ ذِي‌الْقُرْبىٰ وَ الْجارِ بِالْجَنْبِ، وَ ابْنِ السَّبِيلِ، وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ ﴾.

(تنها) خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید. و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان (در سفر و در حضر، و همراهان و همکاران)، مسافران (نیازمندی که در شهر و مکان معیّنی اقامت ندارند)، و بندگان و کنیزان.

قانونها و رهنمودها، جملگی در برنامهٔ خدا، تنها از یک اصل سرچشمه می‌گیرند، و تنها بر یک ستون استقرار می‌پذیرند. فقط از باور به خدا سرچشمه گرفتن، و تنها بر یگانگی مطلق استقرار پذیرفتن، نشانهٔ این عقیده و علامت این آئین است. این است که قانونها و رهنمودها یکی با دیگری پیوند حاصل می‌کند، و برخی با برخی همآوا و همنوا می‌شود، و جداسازی حتّی یک فصل جزئی از یک فصل جزئی دیگر دشوار می‌گردد، و بررسی هر جزئی بدون رجوع به اصل بزرگی که چنین جزئی بدان پیوند دارد، ناقص می‌نماید، و عمل به برخی از آن بدون برخی دیگر، در پیاده کردن صفت اسلام، کافی نمی‌گردد، و در مثمر ثمر نمودن برنامهٔ اسلامی در زندگی بسنده نمی‌باشد.

از باور به خدا همهٔ جهان‌بینی‌های راستینی پدیدار می‌گردند که اساس روابط جهانی و زندگانی و انسانی هستند، جهان‌بینی‌هائی که برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی و جهانی بر آنها استوار و پایدار می‌شوند. در روابط انسانها با یکدیگر، و در همهٔ فعّالیّتهای بشری در زمین مؤثّرند. درون فرد و واقعیّت جامعه را دگرگون می‌سازند. معاملات را به عبادات تبدیل می‌کنند، چرا که معاملات طبق برنامهٔ خدا انجام می‌پذیرند و مراقبت او را در نظر می‌گیرند، و عبادات، اساس معاملات واقع می‌شوند، چرا که عبادات، دل و درون و رفتار و کردار را پاک می‌سازند. خلاصه چنین جهان‌بینی‌ها و بینش‌هائی زندگی را سرانجام به وحدت متماسکی و یکپارچگی بهم تنیده‌ای تبدیل می‌کنند. خود از برنامهٔ الهی برمی‌جوشند، و تنها از خدا فرمان دریافت می‌دارند، و در این سرای به خدای می‌پیوندند و در آن سرای به خدای باز می‌گردند.

این، نشانهٔ بنیادین در ایدئولوژی اسلامی و در برنامهٔ اسلامی، و همچنین در همهٔ ادیان درست آسمانی است. این نشانه، اینجا در سرآغاز آیهٔ نیکی به پدر و مادر و خویشان، و نیکی به دیگران، یعنی به همهٔ گروهها و دسته‌های انسانها، جلوه‌گر می‌آید. در پرستش خدا و یگانگی او - همانگونه که گفتیم - ظاهر می‌شود. سپس در گرد آوردن قرابت پدران و مادران با قرابت گروهها

و دسته‌های سایر مردمان جلوه‌گر می‌شود، در حالی که هم این را و هم آن را نیز به عبادت خدا و یگانه‌پرستی او پیوند می‌دهد، بدانگاه که در پایان درس گذشته این پرستش و یگانه‌پرستی را واسطه‌ای میان قانون خانوادهٔ نزدیک و کوچک، و در این درس واسطه‌ای میان خانوادهٔ دور و بزرگ می‌سازد - بدانگونه که سابقاً گفتیم - تا همگان را بدان رابطه‌ای پیوند دهد که جملگی را به یکدیگر متّصل می‌گرداند، و سرچشمه‌ای را یگانه گرداند که قانونگذاری می‌کند و در همهٔ این روابط راهنمائی می‌نماید:

﴿وَٱعۡبُدُوا ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُوا بِهِۦ شَيۡـًٔا﴾.

خدای را بپرستید و چیزی را انباز او مسازید.

اوّل فرمان به پرستش خدا است، و بعد نهی از پرستش کسی جز او یا با او است، نهی قاطعانه‌ای که همهٔ معبودهائی را فرا می‌گیرد که انسانها بدانها آشنا بوده‌اند: «چیزی را انباز او مسازید». هیچگونه چیزی را انباز خدا مسازید، اعم از جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی، شاهی، و اهریمنی ... چرا که واژهٔ «شیء» به هنگام ذکر آن بدین منوال، در بر گیرندهٔ همهٔ این مدلولها است.

سپس روند سخن، به نیکوکاری نسبت به پدر و مادر به صورت خاص، و به خویشاوندان به صورت عام، دستور می‌دهد. در بیشتر فرمانهای الهی فرزندان طرف خطاب هستند، و دربارهٔ پدر و مادر به آنان سفارش می‌شود. ولی به پدران و مادران هم سفارش می‌گردد که فرزندان خویش را بپایند و در آموزش و پرورش ایشان سهل‌انگاری ننمایند.

چگونه سفارش به پدران و مادران نمی‌گردد، مگر نه این است که یزدان نسبت به فرزندان آدمیزادگان در همه حال و همه آن، از پدران و مادرانِ خودشان مهربانتر است؟ ولی سفارش فرزندان برای نیکی در حقّ پدران و مادران از همّیّت خاصّی برخوردار است. باید به فرزندان سفارش مؤکّد شود که به پدران و مادرانشان، یعنی به نسلی که زندگی را پشت سر گذاشته‌اند و در صدد بدرود حیات و در حال کوچ از جهانند، خوبی و نیکی کنند. زیرا فرزندان اغلب برابر فطرت دربند زادگان خود هستند و با تمام وجود آیندگان را می‌پایند و فکر و ذکر خویش را صرف نسل جانشین خود می‌نمایند و کمتر به نسلی توجّه می‌نمایند که بار سفر بربسته‌اند و پشت بدیشان کرده‌اند و از آنان دورتر و دورتر می‌شوند! لذا بدانگاه که فرزندان با امواج سیل خروشان زندگی به پیش رانده می‌شوند و به جلو هل داده می‌شوند و از نگریستن به پشت سر غافل می‌مانند و چه بسا نگاهی به عقب نمی‌اندازند، چنین هوشدارها و رهنمودهائی از جانب خدای بخشایشگر مهربان متوجّه فرزندان می‌شود، خدائی که پدران و مادران را و اولاد و فرزندان را فراموش نمی‌کند و به حال خود رها نمی‌سازد، و به بندگانش می‌آموزد که به همدیگر مهرورزی و محبّت کنند، و چه پدر و مادر باشند و چه کودک و فرزند باشند، نسبت به هم مهربان بوده و به یکدیگر رحم کنند و مهر و عطوفت ورزند.

ملاحظه می‌شود که در این آیه و آیات فراوان دیگری، رهنمود به نیکی و نیکوکاری، از خویشان و نزدیکان آغاز می‌شود، خواه خویشان و نزدیکانِ خاصّ و خواه خویشان و نزدیکان عامّ، آنگاه رشتهٔ کمربند چنین رهنمودی درازتر و فراختر می‌گردد تا بدانجا که همهٔ نیازمندان خانوادهٔ بزرگ انسانی را فرا می‌گیرد. چنین برنامه‌ای پیش از هر چیز هماهنگ با سرشت و همگام با آن است. چرا که عاطفهٔ مهربانی و خصلت همزیستی، نخست در خانه، یعنی در کانون خانوادهٔ کوچک بشری پرورده و بالنده می‌گردد. لذا کسی که در کودکستان منزل نام، مزهٔ عاطفه و لذّت همزیستی را نچشیده باشد، عاطفهٔ مهرورزی و خوی همزیستی چه بسا در او سر بر نزند و رشد پیدا نکند. نفس انسان هم بگونهٔ سرشتی به خویشان و نزدیکان گرایش بیشتری دارد و می‌خواهد بدانان پیش از دیگران خوبی و نیکی کند، این کار هم بلامانع است، بویژه اگر دائرهٔ خوبی و نیکی

را از آنجا بیاغازد و به توسعهٔ آن بپردازد و در تنگنای این نقطه و محور، خویشتن را گرفتار نسازد. این برنامه با شیوهٔ سازمان نظام اجتماعی اسلامی هم، سازگار و همساز است. زیرا ضمانت اجتماعی از محیط خانواده آغاز می‌گردد، سپس در محیط جامعه گسترش می‌یابد. در نتیجه ضمانت اجتماعی تنها منحصر به قوّهٔ اجرائی دستگاههای بزرگ دولت و سازمان‌های نیرومند آن نمی‌گردد. دستگاههای دولتی زمانی دچار چنین مشکلاتی می‌گردند که سازمان‌های کوچک خانواده، ناتوان و از انجام وظیفه درمانده شوند. در این صورت است که بناچار دستگاه‌های دولتی دست به کار می‌شوند و مجری ضمانت اجتماعی می‌گردند. در هر حال واحدهای کوچک محلّی برای پیاده کردن ضمانت اجتماعی بهتر می‌توانند بکار بپردازند و در زمان مناسب خود آسانتر و بی‌دردسرتر به انجام چنین وظیفه‌ای مشغول شوند و با محبّت و مودّت، فضای زندگی را عطرآگین و حیات شایسته‌ای برای آدمیان فراهم بسازند.

در اینجا سخن از احسان به میان می‌آید، احسان به پدران و مادران، پس از آنان احسان به خویشاوندان، و بدنبال ایشان احسان به یتیمان و درماندگان - هر چند که اینان از لحاظ مکان چه بسا دورتر از همسایگان باشند - زیرا اینان نیازشان افزونتر است و محتاج رعایت و مراقبت بیشتری هستند. سپس سخن از احسان در حقّ همسایگانی است که خویشاوند نیز می‌باشند. آنگاه سخن از احسان به همسایگان بیگانه به میان می‌آید. همسایگان بیگانه هم به خاطر حقّ همسایگی مقدّم بر دوستان هستند، زیرا دوستان گاهگاهی دیده می‌شوند و ملاقات می‌گردند، ولی همسایگان همیشه دیده می‌شوند و ملاقات می‌گردند. دربارهٔ دوستان هم گفته‌اند: دوستان کسانیند که در حضر همنشین و در سفر همراه انسانند. بعد از اینان از احسان به مسافران سخن می‌رود، مسافرانی که از اهل و عیال بدور گشته‌اند و از مال و دارائی خود بریده‌اند و در دیار غربت، تهیدست مانده‌اند. سپس از بردگان سخن می‌رود، کسانی که شرائط، ایشان را «برده» کرده است. در هر صورت آنان به خویشاوندی بزرگ انسانیّتی می‌پیوندند که در میان جملگی آدمیزادگان موجود و برقرار است.

به دنبال فرمان به احسان، سخن می‌رود از: زشت شمردن خودخواهی و خودستائی، تنگچشمی کردن و به تنگچشمی واداشتن، پنهان کردن نعمت و لطف یزدان، ریاکاری در بذل و بخشش و صدقه و احسان. سپس سبب همهٔ این کارها بیان می‌شود که معتقد نبودن به خدا و دنیای دیگر، و همچنین پیروی از اهریمن و همراهی با او است:

﴿إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ مَنْ کٰانَ مُخْتٰالاً فَخُوراً. اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ اَلنّٰاسَ بِالْبُخْلِ، وَ یَکْتُمُونَ مٰا آتٰاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ. وَ أَعْتَدْنٰا لِلْکٰافِرِینَ عَذٰاباً مُهِیناً. وَالَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ رِئٰاءَ اَلنّٰاسِ، وَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لاٰ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ. وَ مَنْ یَکُنِ اَلشَّیْطٰانُ لَهُ قَرِیناً فَسٰاءَ قَرِیناً﴾!

بیگمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد. آنان کسانیند که خود بخل می‌ورزند و مردمان را نیز به بخل می‌خوانند، و نعمتی را که خداوند بدیشان داده است پنهان می‌دارند و (نه خودشان از آن استفاده می‌کنند و نه دیگران را از آن بهره‌مند می‌سازند، و پیوسته سعی در کفران نعمت مادّی و معنوی دارند. اینان بدانند که) ما برای کسانی که (همچون ایشان) کفران نعمت می‌کنند، عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده‌ایم. و آنان کسانیند که اموال خود را ریاکارانه صرف می‌کنند و خودنمایانه می‌بخشند (تا مردم ایشان را ببینند و تعریف و تمجیدشان کنند) و نه به خدا ایمان و نه به آخرت باور دارند؛ (چرا که از شیطان پیروی کرده و شیطان ایشان را از راه، بدر برده است) و هر کس که شیطان همدم او باشد (چه بد همدمی برگزیده است و) شیطان بدترین همدم است!

بدین منوال بار دیگر این نشانهٔ بنیادی موجود در

برنامهٔ اسلامی جلوه‌گر می‌آید که عبارت است از: پیوند دادن همهٔ نماهای رفتار، و همهٔ انگیزه‌های پندار، و جملگی روابط اجتماعی، به عقیده. چرا که خداوند سبحان را به یگانگی ستودن و پرستش کردن، و تنها و تنها از او فرمان دریافت نمودن، ثمرهٔ آن، احسان به انسانها خواهد بود، احسانی که به خاطر خدا و محض رضای او، و برای دریافت پاداش یزدان در آخرت، انجام می‌پذیرد و مؤدّبانه و مهربانانه و آگاهانه اداء می‌گردد، زیرا بنده می‌داند آنچه را که می‌بخشد جز از رزق و روزی خدا نمی‌بخشد. چرا که او آفرینندهٔ رزق و روزی خود نیست و آنچه دارد از عطاء و بخشایش خدای رحمان است، و آنچه را به دست می‌آورد از خزائن غیب یزدان سبحان است.

انکار وجود خدا، و نپذیرفتن روز جزا، باعث تکبّر و تفرعن، و مایهٔ تنگ‌چشمی و فرمان به تنگ‌چشمی می‌گردد، و موجب کتمان لطف و نعمت خدا می‌شود. زیرا آثار الطاف و اَنعام یزدان، در احسان و اعطاء، جلوه‌گر نمی‌آید. اگر هم احسان و بذل و بخششی می‌شود، برای تظاهر و ریا انجام می‌گیرد و هدف از آن کسب شهرت و افتخار در پیش مردمان است نه طلب خشنودی و رضای یزدان. آخر به سزا و جزائی جز لاف و گزاف و تکبّر و خودستائی در بین مردم ایمانی نیست!

بدین منوال «اخلاق» مشخّص می‌گردد، اخلاق ایمان و اخلاق کفر.

آنچه باعث انجام کار نیک می‌گردد و انگیزهٔ اخلاق پاک می‌شود، ایمان به یزدان و اعتقاد به زندگی در سرای جاویدان، و چشم دوختن به رضای خداوند سبحان است. اعتقاد به سزا و جزای جهان دیگر، انگیزهٔ والائی است. چنین انگیزه‌ای شخص معتقد را چشم به راه دریافت پاداش احسان از مردمان نمی‌سازد و اصلاً انگیزهٔ احسان را از عرف انسانها دریافت نمی‌دارد و برنمی‌گیرد. وقتی که ایمان به خدا در میان نباشد، خدائی که بنده تنها او را بجوید و راه رضای وی را بپوید، و انگیزهٔ انجام کارها، عشق خشنودی پروردگار نباشد و بس، همچنین اگر به جهان دیگری که جزا و سزا در آن به تمام و کمال داده می‌شود، عقیده و باور نباشد، فکر و اندیشهٔ مردمان متوجّه ارزشهای زمینی برگرفته از عرف انسانها می‌گردد، و همگان برای دستیابی به قوانین و مقرّرات نارسا و گذرای ناشی از آداب و رسوم خودشان به تلاش می‌پردازند و به تک می‌ایستند. پیدا است که چنین قوانین و مقرّراتی هم نه تنها برای همهٔ زمانها و مکانها از ضابطه و قاعدهٔ ثابت و بردوامی برخوردار نیست، بلکه برای یک نسل و در یک سرزمین هم، ضابطه و قاعدهٔ استوار و پایداری ندارد. وقتی که انگیزهٔ کار مردمان برگرفته از چنین یاساها و دستورهائی باشد، پایهٔ زندگی آنان پیوسته لرزان و اوضاع و احوال ایشان همیشه در نوسان خواهد بود، همانگونه که هواها و هوسهای انسانها و ارزشها و معیارهای آنها دائماً در فراز و نشیب و تغییر و تبدیل است و هرگز ثابت بر یک حال و روان بر یک منوال و برخوردار از یک روال استوار نمی‌باشد. خوب معلوم است، چنین حال و احوالی هم صفات زشت و ناپسندی همچون فخرفروشی و خودبزرگ‌بینی، و تنگچشمی کردن و به تنگچشمی خواندن، و ریاء و خودنمائی و خودستائی را به همراه دارد، و پستی‌ها و پلشتی‌ها را ببار می‌آورد نه آزادگی‌ها و یکرنگی‌ها را.

تعبیر قرآنی بیان می‌دارد که خداوند، چنین کسانی را «دوست نمی‌دارد». در یزدان سبحان بد داشتن و دوست داشتن منعکس نمی‌گردد. بلکه مقصود از خوش آمدن و بد آمدن پروردگار، از کردار و گفتار و پندار آفریدگان، بیان مسائل، با الفبای زبان مردمان است و ذکر مفاهیم برابر عرف و عادت آنان و چگونگی تأثیرپذیری ایشان از چیزهائی همچون راندن و آزار و سزای بد است:

﴿ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً ﴾.

ما برای کسانی که کفران نعمت می‌کنند، عذاب خوار کننده‌ای را آماده کرده‌ایم.

خوار داشتن، سزای همسنگ فخر فروشی و

خودبزرگ‌بینی است. امّا تعبیر قرآنی به همراه بیان معنی مراد، پرتو افشانی ویژهٔ خود را می‌کند، و برای به تصویر کشیدن مقصود، سایه‌های دلنشین خود را می‌زند. در درون‌ها نفرت از چنین صفات پستی را پدیدار و برانگیخته می‌دارد، و دلها را از این کارهای ناپسند، رمان و گریزان می‌سازد، و سینه‌ها را از کوچک شمردن و بیزاری جستن لبریز می‌نماید، مخصوصاً زمانی که به دنبال بیان چنین صفات زشتی و اعمال پلشتی، اهریمن را همدم زشتکاران و پلشتی پیشگان قلمداد می‌فرماید:

﴿ وَ مَنْ يَكُنِ ٱلشَّيْطانُ لَهُ قَرِيناً فَساءَ قَرِيناً ﴾.

و هر که اهریمن، همدم او گردد (چه بد همدمی برگزیده است و) اهریمن بدترین همدم است.

گفته‌اند که چنین آیاتی دربارهٔ گروهی از یهودیان مدینه، نازل شده‌اند. این صفات هم منطبق بر یهودیان است، همانگونه که منطبق بر منافقان است. هر دو دسته هم در آن زمان در میان جامعهٔ اسلامی بسر می‌بردند. چه بسا این آیات اشاره داشته باشند، به پنهان داشتن لطف و مرحمتی که خداوند به یهودیان روا دیده بود. همچنین اشاره داشته باشند، به پنهان داشتن حقائقی که راجع به آئین اسلام و پیغمبر امین آن، در کتابهایشان موجود و مذکور بوده است و آنان از آن حقائق آگاهی و آشنائی داشته‌اند. لیکن چنین آیاتی عامّ بوده و روند سخن، بیانگر احسان با اموال و نیکی در رفتار و کردار است. پس بهتر است مفهوم آن را همگانی بدانیم و عام بینگاریم، چه چنین کاری، نزدیکتر به سرشت روند سخن و سازگارتر با طبیعت سیاق کلام است.

زمانی که از بیان بدیهای درونشان و زشتی‌های رفتارشان، و علل و انگیزه‌های انکار خدا و روز آخرتشان، و این که چرا با اهریمن همدم می‌گردند و از او پیروی می‌کنند، و از سزای آمادهٔ آنان که چنین کارهای زشتی را مرتکب می‌شوند، سزائی که عذاب خوار کننده است، سخن به پایان می‌رسد، بدین هنگام، یک پرسش انکاری مطرح می‌گردد:

﴿ وَ ماذا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللّٰهِ، وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ؟ وَ كانَ اللّٰهُ بِهِمْ عَلِيماً. إِنَّ اللّٰهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ، وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها، وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً ﴾.

چه می‌شد، اگر آنان به خدا و روز رستاخیز، ایمان می‌آوردند و (به انگیزهٔ این ایمان، خالصانه در راه خدا) از آنچه خدا بدیشان داده است، بذل و بخشش می‌کردند (و اجر خود را از او دریافت می‌داشتند؟) و خداوند آگاه از آنان است. خداوند (به کسی) ذرّه‌ای ظلم روا نمی‌دارد و (از اجر کسی نمی‌کاهد، ولی) اگر کار نیکی (از کسی) سر زند، آن را چندین برابر می‌گرداند، و از سوی خود (به شخص نیکوکار، جدای از چندین برابر اجر عملش) پاداش بزرگی عطاء می‌کند.

بلی، چه می‌شد؟ مگر از ایمان به خدا، و از ایمان به روز رستاخیز، و از بذل و بخشش از روزی خدا داد، ترسی و لرزی باید داشت؟ خداوند کاملاً آگاه از بذل و بخششی است که می‌کنند. همچنین ایزد متعال، مطّلع از ایمان موجود، در زوایای دل مردمان است. از آنجا که خداوند کمترین ستمی روا نمی‌دارد، هیچگونه ترس و خوف ناشی از عدم آگاهی به ایمانشان، و بی‌خبری از بخشش و بذلشان نباید داشته باشند، و اصلاً نباید از ستم در سزا و جزا کمترین هراسی به خود راه دهند. بلکه آنچه هست لطف و فضل و افزایش پاداش است، با چندین برابر قلمداد کردن نیکی‌ها و خوبی‌ها، و بهره‌مند ساختن از الطاف بیکران و بخشایش بدون حساب یزدان منّان!

راه ایمان از بیشترین ضمانت، برخوردار است، و پر درآمدترین راه است، هر گونه که حساب کنیم و با هر میزانی که بسنجیم، حتّی از لحاظ سود و زیان مادّی. از آنجا که ایمان پر سودترین چیز بوده و از بیشترین ضمانت برخوردار است، چرا باید به خدا و روز رستاخیز ایمان نیاورند و از روزی خداداد نبخشند؟ آخر آنان چیزی را نمی‌بخشند که خود آن را برای خویشتن آفریده باشند، بلکه از چیزی می‌بخشند که

خداوند بدیشان داده است، امّا با این وجود، پاداش چندین برابر بدانان می‌دهد، و از الطاف کریمانه‌اش، بیش از استحقاق بهره‌مندشان می‌نماید، هر چند که آنان از روزی یزدان بذل و بخشش و نیکی و احسان می‌کنند و می‌بخشند! چه آفریدگار بزرگوار بخشنده‌ای! چه پروردگار روزی‌رسان نعمت دهنده‌ای! چه تجارت و معاملهٔ پر سود و فزاینده‌ای! تجارت و معامله‌ای است که جز نادان زیانمند از آن، روی گردان نمی‌گردد، و دوری نمی‌گزیند.

بعد از این، اوامر و نواهی، و تشویق و ترغیب، سیاق کلام با صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت به پایان برده می‌شود. صحنه‌ای که موقعیّت آنان در آن بزرگ و برجسته نشان داده می‌شود، و در آن تپش دلها و جنبش احساسها ترسیم می‌گردد و نمایان و جنبان به تماشا درمی‌آید، همانگونه که روش قرآن، در نمایش همهٔ صحنه‌های قیامت است:

﴿ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ، وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ، شَهِيداً! يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ، وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً ﴾.

(ای محمّد، حال اینان) چگونه خواهد بود، بدانگاه که از هر ملّتی گواهی (از پیغمبران، برای شهادت بر قوم خود) بیاوریم و تو را (نیز به عنوان) شاهدی بر (قوم خود، از جمله) اینان (یعنی تنگچشمان و نافرمانان) بیاوریم. در آن روز (که چنین کارهائی بوقوع پیوندد) کسانی که کفر را برگزیده و از فرمان پیغمبر سر بر تافته‌اند، دوست می‌دارند که کاش (همانگونه که مردگان را در خاک دفن می‌کنند و خاک بر پیکرشان می‌ریزند، ایشان را نیز در دل خاک دفن می‌کردند و) زمین (مزار ایشان) را بر روی آنان صاف می‌کردند (و همچون مردگان، در خاک پنهان می‌شدند و چنین شرمندگی و درد و رنجی را نمی‌دیدند. در آن روز آنان) نمی‌توانند کردار یا گفتاری را از خدا پنهان سازند.

این آیات، صحنهٔ قیامت را تهیّه می‌بینند. خدا کمترین ستمی روا نمی‌دارد. او عدل مطلق است و ترازویش به اندازهٔ مویی کج نمی‌گردد. ایزد منّان نیکی‌ها و خوبی‌ها را چندین برابر بشمار می‌آورد و پاداش چندین برابر می‌دهد، و گذشته از آن از جانب خود نعمت بسیار و پاداش بیشمار در برابر نیکی‌ها و خوبی‌ها عطاء می‌فرماید. آری آنان که به وسیلهٔ ایمان و عمل، جویای مرحمت پروردگار و خواستار تفضّل کردگارند، آنچه بر سر راه ایشان است، رحمت یزدان و فضل مطلق ایزد منّان است. ولی اینان، بلی اینان که ایمانی نداشته‌اند و کردار بایسته‌ای نکرده‌اند و تنها کفر ورزیده‌اند و اعمال بد، انجام داده‌اند، باید در آن روز، چه حال و وضعی داشته باشند؟ چه حال و احوالی پیش می‌آید؟ بدانگاه که از هر ملّتی شاهدی را حاضر می‌آوریم که قبلاً پیغمبرشان بوده است و هم اینک باید بر آنان گواهی دهد، و تو را نیز حاضر می‌سازیم تا شاهد اینان باشی و بر ایشان گواهی دهی.

در این جا است که صحنه، برجسته و روشن پدیدار و نمایان می‌گردد. سراسر پردهٔ فراخ نمایش را فرا می‌گیرد. هر ملّتی حاضر و نمایان است. برای هر ملّتی هم شاهدی است، که گواه بر اعمالشان است. این کافران فخرفروش، خود بزرگ‌بین، تنگچشم، به تنگچشمی فراخوان، پنهان کنندهٔ الطاف و انعام یزدان، و ریاکاری را که برای خدا کار نکرده‌اند و خشنودی ذات باری نجسته‌اند، در لابلای واژگان و از خلال بیان قرآن، آشکارا می‌بینیم! این چنین کسانی را می‌بینیم که ایستاده‌اند و در صحنه نگاه داشته شده‌اند، در حالی که پیغمبر ﷺ بر پای خاسته است و به گواهی پرداخته است. آری اینان با هر آنچه که پنهان داشته‌اند و یا نمایان نموده‌اند، با همهٔ فخرفروشی‌ها و خودبزرگ‌بینی‌هائی که کرده‌اند، با جملگی کفرها و انکارهائی که ورزیده‌اند، با تمام چیزهائی که در بارهٔ آنها، تنگچشمی کرده‌اند و به تنگچشمی خوانده‌اند، با سراسر ریاکاریها و خودنمائیهائی که انجام داده‌اند، در

پیشگاه آفریدگار، حاضر و آماده گشته‌اند! آفریدگاری که بدو ایمان نداشته‌اند، روزی دهنده‌ای که نعمت و مرحمت او را پنهان کرده‌اند و نادیده گرفته‌اند، و نسبت بدانچه بدیشان داده است بخل ورزیده‌اند و تنگچشمی نموده‌اند و از عطاء و دادهٔ یزدان، به مردمان چیزی نداده‌اند و نبخشیده‌اند. در پیشگاه آفریدگار حاضر آمده‌اند، در روزی که سرای آخرت نام دارد، و ایشان بدان ایمان نیاورده‌اند و معتقد به سزا و جزائی در آن نبوده‌اند! رو در روی پیغمبری بر پای ایستاده‌اند و ردیف گشته‌اند که از فرمانش سر بر تافته‌اند. و از رهنمودهایش سرکشی کرده‌اند! پس چه می‌شود؟! چه پیش می‌آید؟!

آنچه گریبانگیرشان می‌گردد، خواری و رسوائی و شرمندگی و پشیمانی است و بس! اقرار به گناهان و اعتراف به بدیها و پستی‌ها است! امّا در این روز دیگر پشیمانی سودی ندارد و اقرار و اعتراف بی‌بها و بی‌فایده است!

روند قرآنی تنها سیمای بیرونی و نماد مادّی چنین مسائلی را نشان نمی‌دهد و بس، بلکه «شکل درونی» و ساختار معنوی آنها را نیز به تصویر می‌کشد و ظاهر و باطن قضایا را روشن و نمایان می‌سازد. سایه‌ها و سایه‌روشن‌های افکار و اعمال، پیدا و هویدا است و خواری و پستی و شرمندگی و پشیمانی گویا و نمایان است:

﴿ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ، وَ لاٰ يَكْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِيثاً ﴾.

در آن روز (که چنین کارهائی بوقوع پیوندد) کسانی که کفر را برگزیده و از فرمان پیغمبر سر بر تافته‌اند، دوست می‌دارند که کاش (همانگونه که مردگان را در خاک دفن می‌کنند و خاک بر پیکرشان می‌ریزند، ایشان را نیز در دل خاک دفن می‌کردند و) زمین (مزار ایشان) را بر روی آنان، صاف می‌کردند (و همچون مردگان در خاک پنهان می‌شدند و چنین شرمندگی و درد و رنجی را نمی‌دیدند. در آن روز آنان) نمی‌توانند کردار یا گفتاری را از خدا پنهان سازند.

همهٔ این معانی را از لابلای پسوده‌های بیانگر زندهٔ موجود در تصویر حسّ می‌کنیم، و جملگی آن انفعالات جنبان در درون‌ها را مشاهده می‌نمائیم. آنها را ژرف و زنده و مؤثّر می‌بینیم، به گونه‌ای که آنها را از لابلای هیچ بیان دیگری مشاهده نمی‌نمائیم، چه بیان وصفی باشد و چه تحلیلی. این، شیوهٔ قرآن در نمایش صحنه‌های قیامت و همچنین در به تصویر کشیدن سایر صحنه‌ها است[1].



این درس با فرمان به انجام عبادت یزدان و نهی از انباز کردن چیزی برای حضرت سبحان، آغاز گشته است. نماز هم نزدیکترین شعائر به معنی عبادت، و مهمّ‌ترین مراسم پرستش است. در آیهٔ زیر برخی از احکام نماز، و بعضی از احکام طهارت که مقدّمهٔ نماز است، ذکر شده است:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ - حَتّٰى تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ - وَ لاٰ جُنُباً - إِلاّٰ عٰابِرِي سَبِيلٍ - حَتّٰى تَغْتَسِلُوا. وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ، أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغٰائِطِ، أَوْ لاٰمَسْتُمُ النِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً، فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً، فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ. إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَفُوّاً غَفُوراً ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید، به نماز نایستید تا آنگاه که می‌دانید چه می‌گوئید، و به نماز نایستید در حالی که جنب هستید تا آنگاه که غسل می‌کنید، مگر اینکه مسافر باشید. و اگر مریض یا مسافر بودید و یا اینکه از پیشاب برگشتید، و یا اینکه با زنان نزدیکی کردید و (در همهٔ این احوال) آبی نیافتید، با خاک پاک تیمّم کنید و (برای این منظور، با خاک) چهره و دستهایتان را مسح کنید. بی‌گمان

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب «التصویر الفنی فی القرآن» و کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن»، چاپ دارالشروق.

خداوند بس عفو کننده و آمرزنده است.

این، حلقه‌ای از زنجیرهٔ تربیت اسلامی است برای جماعت مسلمانانی که برنامهٔ اسلامی، ایشان را از ژرفای درّهٔ جاهلیّت برگرفت و بالا کشید. میخوارگی یکی از مراسم و عادات اصلی و فراگیر بود، و از مشخّصات برجستهٔ چنین جامعه‌ای بشمار می‌آمد. البتّه میخوارگی، پیوسته از مشخّصات برجسته و مهمّ هر جاهلیّتی در قدیم و جدید بوده و خواهد بود. میخوارگی، مشخّصهٔ برجستهٔ جامعهٔ روم در اوج جاهلیّت خود، و مشخّصهٔ مهمّ جامعهٔ ایران در گذشته بوده است.

امروزه هم میخوارگی پدیدهٔ پیدا و نشانهٔ هویدای جامعهٔ اروپائی، و جامعهٔ امریکائی در اوج جاهلیّت خود است. در جاهلیّت جامعهٔ عقب ماندهٔ افریقائی امروزی که از جاهلیّت نخستین هم عقب مانده‌تر است، وضع به همین شکل است.

در سوئد که مترقّی‌ترین یا جزو مترقّی‌ترین مملکت‌های روزگار معاصر است، در نیمهٔ اوّل قرن گذشته هر خانواده‌ای، می ویژهٔ خود را تهیه می‌دید. بطور متوسّط هر کسی حدود بیست لیتر مصرف داشت. حکومت سوئد خطر این وضع را احساس کرد و به زیان اعتیاد میخوارگی پی برد. سیاست احتکار مسکرات را در پیش گرفت و اقدام به محدود نمودن مصرف روزانهٔ اشخاص کرد. نوشیدن مسکرات را در مکانهای همگانی قدغن کرد. امّا بعد از چند سال، تخفیف قائل شد و برخی از قیدها و بندها را برداشت. نوشیدن مسکرات تنها در رستورانها آزاد شد، آن هم به شرط مصرف غذا با آن! بعدها نوشیدن مسکرات در برخی از مکانهای همگانی تا نصف شب آزاد گردید! ولی در بقیّهٔ شب تنها نوشیدن «شراب» و «آبجو» آزاد بود! اعتیاد میخوارگی در میان نوجوانان چندین برابر افزایش یافت.

اما در آمریکا؛ حکومت آمریکا یک بار تلاش کرد، که این پدیده را ریشه‌کن سازد. بدین منظور در سال ۱۹۱۹ قانونی را وضع کرد که از روی ریشخند قانون «خشکیدن» نامیده شد. چرا که «سیراب شدن» از می را قدغن کرد. این قانون مدّت چهارده سال ماندگار شد. در سال ۱۹۳۳ حکومت ناچار گردید، آن را لغو کند، ولی برای تبلیغ علیه مسکرات همهٔ وسائل ارتباط جمعی از قبیل نشریّات و رادیو و سینما و سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها را به کار گرفت. مبلغی را که حکومت آمریکا صرف این کار کرد، مبلغی بالغ بر شصت میلیون دلار تخمین می‌زنند. صفحات کتابها و نشریّه‌های مطبوعات در این راستا را حدود ده بیلیون صفحه می‌دانند. هزینهٔ چهارده سالهٔ قانون تحریم از دویست و پنجاه میلیون جنیه کمتر نبود. در این مدّت سیصد نفر اعدام گردید. همچنین پنج میلیون و سی و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر زندانی شد. زیان و ضرر، به شانزده میلیون جنبه رسید. املاکی که مصادره گردید، حدود چهارصد و چهار بیلیون جنیه بود. امّا پس از این همه تلاش و زحمت و خسارت و زیان، دولت ناچار گردید از گفته و کردهٔ خود برگردد و قانون را لغو و باطل کند[1].

اما اسلام، این پدیدهٔ ژرف و ریشه‌دار جامعهٔ جاهلی را با چند آیهٔ قرآنی از میان برداشت. این است، فرق میان برنامهٔ یزدانی با برنامهٔ جاهلی قدیم یا جدید، در کار پرداختن به معالجهٔ نفس بشری و اصلاح جامعهٔ انسانی.

برای این که ریشه‌داری و ژرفناکی این پدیده را در جامعه جاهلی درک کنیم، لازم است به اشعار دورهٔ جاهلی مراجعه نماییم تا بدانیم و ببینیم که «می» عنصر اساسی در میان عناصر مادّهٔ ادبی بوده است، و بلکه عنصر اساسی سراسر زندگی بشمار آمده است. تجارتِ می، کارش بدانجا رسیده است که واژهٔ تجارت مترادف معاملهٔ می، گشته است. لبید می‌گوید:

۱- کتاب «تنقیحات» تألیف ابوالأعلی مودودی، به نقل از کتاب: «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» تألیف ابوالحسن ندوی.

قَدْ بِتُّ سامِرَها وَ غایَةَ تاجِرٍ
وافَيْتُ إذْ رُفِعَتْ وَ عَزَّ مُدامُها

چه شبهای بسیار خوشی که تا دم صبح با دوستان به قصّه‌گوئی و شب‌زنده‌داری پرداخته‌ام و خویشتن را به پرچم باده فروش رسانده‌ام، بدانگاه که بر فراز میکده برافراشته شده است و باده هم نایاب و گران گشته است.

عمرو پسر قمیئه می‌گوید:

إذْ أَسْحَبُ ٱلرَّيْطَ وَ الْمُرُوطَ إلىٰ
أَدْنىٰ تِجارِيٍّ وَ أَنْفُضُ اللِّمَا

یاد کن آنگاه را که دامنکشان به سوی نزدیکترین میکده رهسپار می‌گشتم و نقاب از چهرهٔ دیوانگی برمی‌داشتم و فسق و فجور می‌کردم.

وصف مجالس میخوارگی، و افتخار بدانها دنیای شعر عربی را پر و لبریز کرده است، و قالب ظاهر و سیمای آشکار آن گشته است.

امرؤ القیس می‌گوید:

وَ أَصْبَحْتُ وَدَّعْتُ ٱلصِّبا غَيْرَ أَنَّنى
أُراقِبُ خَلّاتٍ مِنَ الْعَيْشِ أَرْبَعا
فَمِنْهُنَّ قَوْلي لِلنَّدامىٰ: تَرَفَّقُوا
يُداجُونَ نَشّاجاً مِنَ الْخَمْرِ مُتْرَعا
وَ مِنْهُنَّ رَكْضُ الْخَيْلِ تَرْجُمُ بِالْقَنا
يُبادِرْنَ سِرْباً آمِناً أَنْ يُفَزَّعا

... إلخ

جوانیِ خود را بدرود گفته‌ام، ولی چهار خصلت زندگی را رها نکرده و بر آنها سخت آزمندم: یکی از آنها سخنم، خطاب به همدمان و همپیالگانم است. بدیشان می‌گویم بدانگاه که مشک شرابِ لبریز و پر سر و صدا را می‌چرخانند و می‌گردانند: آهسته از کنارم بگذرید و مهربان باشید و می به من دهید. دیگری تاختن اسبانِ راهواری است که چهار دست و پای باریک و استوار همچون نیزه‌ها را بر زمین می‌زنند و خود را به گلّه‌های گاوان سرگرم چرا می‌رسانند، پیش از اینکه به هراس افتند و برمند و از دسترس ما بدر روند ... و .....

طرفه پسر عبد می‌گوید:

فَلَوْلا ثَلاثٌ هُنَّ مِنْ عِيشَةِ الْفَتىٰ
وَ جَدِّكَ لَمْ أَحْفِلْ مَتىٰ قامَ عُوَّدي
فَمِنْهُنَّ سَبْقِي الْعاذِلاتِ بِشَرْبَةٍ
كُمَيْتٍ مَتىٰ ما تُعْلَ بِالْماءِ تُزْبِدِ
وَ ما زالَ تَشْرابِي الْخُمُورَ وَ لَذَّتي
وَ بَذْلي وَ إنْفاقي طَرِيفي وَمُتْلَدي
إلىٰ أَنْ تَحامَتْني الْعَشِيرَةُ كُلُّها
وَ أُفْرِدْتُ إفْرادَ الْبَعِيرِ الْمُعَبَّدِ

اگر سه چیز نبود که زندگی انسان را تشکیل می‌دهند، به بخت و اقبال تو سوگند می‌خورم، که باکی نمی‌داشتم، چه وقت عیادت کنندگانم از من مأیوس می‌گردند و می‌میرم و بدرودم می‌گویند. نخستین آنها پیش از اینکه زنان ملامتگر ملامتم کنند که باده‌گساری بس است، جامی از بادهٔ گلرنگ را سرکشم، بادهٔ گلرنگی که چون آب بر آن ریزند کف برمی‌آورد. پیوسته باده‌گساری می‌کنم و مَیْ می‌نوشم و به دنبال لذّت و خوشگذرانی می‌افتم و دارائی موروثی و مکتسب را خرج می‌کنم و می‌بخشم، تا زمانی که قوم و قبیله‌ام جملگی از من دوری می‌گزینند و همچون شتر مبتلا به گری آلوده به قطران تک و تنها می‌مانم.

اعشی می‌گوید:

فَقَدْ أَشْرَبُ ٱلرّاحَ قَدْ تَعْلَمِينَ
يَوْمَ الْمُقامِ وَ يَوْمَ ٱلظَّعَن
وَ أَشْرَبُ بِٱلرِّيفِ حَتّىٰ يُقالَ
قَدْ طالَ بِٱلرِّيفِ ما قَدْ دَجَن

تو خانم، می‌دانی که من در زمان اقامت و در زمان کوچ می می‌نوشم و باده‌گساری می‌کنم. در دل طبیعت آن اندازه می‌مانم و می می‌نوشم تا گویند که آنچه بدان انس و الفت گرفته است، در دل طبیعت به طول انجامیده است.

منخل یشکری می‌گوید:

وَ لَقَدْ شَرِبْتُ مِنَ الْمُدا
مَةِ بِٱلصَّغِيرِ وَ بِالْكَبِيرِ
فَإذا سَكِرْتُ فَإنَّني
رَبُّ الْخَوَرْنَقِ وَ ٱلسَّدِيرِ

وَ إِذٰا صَحَوْتُ فَإِنَّنِي
رَبُّ ٱلشُّوَيْهَةِ وَ الْبَعِيرِ

با جام کوچک و کاسهٔ بزرگ می را نوشیده‌ام. هنگامی که مست می‌شوم، خود را صاحب کوشک «خورنق» و «سدیر» می‌دانم[1]. و زمانی که از مستی به هوش می‌آیم، می‌بینم که من صاحب تعدادی گوسفند و شترم و بس.

اشعاری امثال اینها در چکامه‌های جاهلی بسیار است ...

روایتی که بیانگر تحریم مسکرات در میان جامعهٔ اسلامی است، و بزرگانی از اصحاب که قهرمانان رخدادهای مراحل تحریم بوده و در روایت نامی از ایشان رفته است، اشاره دارد، به وسعت گسترهٔ این پدیدهٔ پلید و فراخی دائرهٔ این خوی خانمانسوز در جاهلیّت عربی. نقل چند کلمهٔ زیر، اندکی از بسیار، و مشتی است نمونهٔ خروار:

عمر - خدا از او خشنود باد - در داستان اسلام آوردن خود می‌گوید: «من در دوران جاهلیّت پیوسته می می‌خوردم، و از این میکده بدان میکده می‌رفتم و باده گساری می‌نمودم ...».

عمر پس از اسلام آوردن هم، می می‌نوشید، تا اینکه آیهٔ زیر نازل شد:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ. قُلْ: فِيهِمٰا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ، وَ إِثْمُهُمٰا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا ﴾.

دربارهٔ باده و قمار از تو سؤال می‌کنند. بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم در بر دارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است. (بقره / ۲۱۹)

همچنین خداوند متعال فرموده است:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ حَتّٰى تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید، به نماز نایستید، تا آنگاه که می‌دانید چه می‌گوئید.

عمر خاشعانه گفت: پروردگارا! راجع به می بیان شافی و توضیح کافی برایمان اظهار فرما! ... بعدها آیهٔ تحریم صریح نازل شد:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصٰابُ وَ الْأَزْلاٰمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطٰانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمٰا يُرِيدُ الشَّيْطٰانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدٰاوَةَ وَ الْبَغْضٰاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ، وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ عَنِ الصَّلاٰةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴾.

ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتهای (سنگیی که در کنار آنها قربانی می‌شود) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمائی و غیب‌گوئی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا اینکه رستگار شوید. اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا (از این دوچیزی که پلیدند، و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند، و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند، و ایشان را از همهٔ عبادات، به ویژه نماز که مهمّترین آنها است، باز می‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟! (مائده / ۹۰-۹۱)

عمر پس از شنیدن این آیات، گفت: دست می‌کشیم و بس می‌کنیم! آنگاه از میگساری دست کشید.

در بارهٔ نزول آیهٔ:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ ﴾.

دو روایت نقل شده است. در این روایتها بزرگانی چون عبدالرحمن بن عوف از مهاجران، و سعد بن معاذ از انصار، نامشان در میان اسامی شرکت کنندگان در میگساری به چشم می‌خورد.

ابن ابی حاتم روایت کرده است: یونس بن حبیب، ابوداود - با سندی که خود دارد - برایمان از مصعب بن سعد و او از سعد روایت می‌دارد که گفته است: «دربارهٔ

۱- «خورنق» و «سدیر» قصرهائی بوده‌اند که متعلّق به نعمان پسر منذر بوده‌اند. عربها در زمان جاهلیّت از آنها صحبت کرده‌اند.

من چهار آیه نازل گشته است. مردی از انصار غذائی را تهیّه دید و کسانی از مهاجرین و افرادی از انصار را دعوت کرد. خوردیم و نوشیدیم تا مست شدیم. آنگاه به ذکر افتخارات خود پرداختیم و به خویشتن بالیدیم. مردی استخوان چانهٔ شتری را برگرفت و به بینی سعد فرو برد. سعد دارای بینی فرو رفته‌ای بود. این کار پیش از تحریم مَیْ بود. آنگاه این آیه نازل شد:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاریٰ ﴾...

مسلم این سخن را به درازا از قول شعبه روایت نموده است.

ابن ابی حاتم روایت کرده است که: محمّد بن عمّار، از عبدالرحمن بن عبدالله دشتکی ابوجعفر، و او از عطاء بن سائب، و وی از ابوعبدالرحمن سلمی نقل کرده است: عبدالرحمن بن عوف خوراکی را تهیّه دید و ما را دعوت کرد. می به ما داد و نوشاند تا آنگاه که همه مست شدیم. وقت نماز فرا رسید. کسی را امام جماعت کردند. در نماز خواند:

﴿ قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ، ما أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ. وَ نَحْنُ نَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ ﴾!

خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاریٰ حَتَّیٰ تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ ﴾.

بیش از این به مثالها و روایتها نیازمند نمی‌باشیم تا ریشه‌دوانی و ژرفائی این پدیدهٔ ناپاک میگساری را در جامعهٔ جاهلی روشن و مستدلّ داریم. این خوی خانمانسوز و قماربازی، دو پدیدهٔ برجستهٔ تنگاتنگ آداب و رسوم جامعهٔ جاهلی بودند.

امّا برنامهٔ ربّانی برای مبارزهٔ با چنین پدیدهٔ ریشه‌دار و ژرفی چه کار کرد؟ برای نابود کردن این بلا به چه شیوه‌ای عمل کرد؟ بلائی که اصلاً با وجود آن هیچگونه جامعهٔ پویا و شایسته و راست‌رو و خردمندانه‌ای، ماندگار و برجای نمی‌ماند. چه کاری کرد، برای اینکه رویاروی عرف و عادتی بایستد که اصیل و کهن بود.

از یک سو تقالید اجتماعی از آن جانبداری می‌کرد و از دیگر سو مصالح اقتصادی وابسته بدان بود.

برنامهٔ ربّانی، همهٔ این مفاسد را به وسیلهٔ چند آیهٔ قرآنی چاره‌جوئی کرد. مرحله به مرحله چاره‌اندیشی نمود. پلّه پلّه، آرام و استوار گام پیش نهاد. پا به میدان کارزار گذاشت بدون اینکه جنگی درگیرد و افرادی تلف و قربانی گردند و خونهائی ریخته شوند. بلکه آنچه ریخته شد تنها کوزه‌های می و مشکهای شراب بود. تنها جرعه‌هائی ریخته شد و پرت گردید که به هنگام شنیدن آیهٔ تحریم در دهان نوشندگان بود. نوشندگان همین که آیهٔ تحریم را شنیدند جرعه‌ها را از دهان خود بیرون ریختند و آن را قورت ندادند، همانگونه که پس از این خواهد آمد.

در مکّه که اسلام هنوز دولت و قدرتی نداشت. جز قدرت قرآن چیزی در میان نبود. در مکّه قرآن گاه و بیگاه اشاره‌های سریعی به دیدگاه اسلام دربارهٔ می می‌کرد. این اشارات تنها از لابلای عبارات، درک می‌شد. ولی از مرحلهٔ اشاره پا فراتر نمی‌نهاد.

در سورهٔ نحل آمده است:

﴿ وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً ﴾.

(خداوند) از میوه‌های درختان خرما و انگور، (غذای پر برکتی نصیب شما می‌سازد که گاه آن را به صورت زیانباری درمی‌آورید و از آن) شراب درست می‌کنید و (گاه) رزق پاک و پاکیزه از آن می‌گیرید. (نحل / ۶۷)

خداوند واژهٔ ﴿ سَکَراً ﴾ را که به معنی مُسکِری بود که آن را از میوهٔ خرما و انگور تهیّه می‌کردند، در برابر ﴿ رِزْقاً حَسَناً ﴾ یعنی رزق پاک و پاکیزه، قرار داده است، تا این برابری اشاره‌ای باشد به اینکه ﴿ سَکَراً ﴾ یعنی مُسکِر چیزی است و ﴿ رِزْقاً حَسَناً ﴾ یعنی خوراک پاکیزه چیز دیگر. امّا این بیان، پسودهٔ دورادوری بیش نیست که چه بسا دل نوجوان و نو ایمانِ مسلمان آن را دریابد. لیکن خصلت میخوارگی، یا دقیق‌تر بگوئیم رسم میگساری، ژرفتر از یک خصلت

فردی بود. بلکه یک رسم اجتماعی بود و ریشه‌های اقتصادی داشت. بسی ژرفتر از این بود که این پسودهٔ سریع دور، در آن تأثیری آن چنانی داشته باشد.

در مدینه هم که اسلام دولتی گردید و سلطه و قدرتی پیدا کرد، با نیروی حکومت و قدرت شمشیر دولت به تحریم می پناه نبرد. بلکه نخست فرماندهی و توان قرآن به اصلاح حال مردمان پرداخت. برنامهٔ آسمانی اسلام کار خود را آهسته و آرام و سهل و ساده شروع کرد و با آگاهی از اطّلاعی که از نفس بشریّت و اوضاع اجتماعی داشت، با نرمش به سادگی حلّ کرد. با آیهٔ سورهٔ بقره پاسخ پرسشهائی را داد که دالّ بر بامداد بیداری دل مسلمانان علیه میگساری و قمار بود:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ. قُلْ: فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ، وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ. وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ﴾.

دربارهٔ باده و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم دربردارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است. (بقره / ۲۱۹)

این نخستین ضربه‌ای بود. صدای شنوائی در شعور اسلامی و در دل اسلامی و در منطق فقهی اسلامی داشت! چرا که ملاک حلال بودن و حرام بودن، یا مکروه بودن، تکیه بر فزونی گناه یا فزونی خوبی در هر کاری است و بس. زمانی که گناه میخوارگی و قماربازی بزرگتر و بیشتر از سود آن دو تا است، دو راههٔ جدائی نمایان و آغاز می‌گردد.

ولی کار از این ژرفناکتر بود ... عمر رضی الله عنه گفت: «پروردگارا! سخن شافی و توضیح کافی دربارهٔ میگساری برایمان بیان فرما!».

عمر!!! بلی عمر! این به تنهائی گویای همه چیز است و بیانگر عمق این رسم در ژرفای دل فرد عرب‌نژاد است. بعدها رخدادهائی پیش آمد، همسان وقائعی که برشمردیم. آنگاه این آیه نازل گردید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ، حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ﴾. (نساء / ۴۳)

برنامهٔ بینا و دارای بینش، و ساده و بی‌پیرایش، دست‌اندرکار ساختن و سازش شد و تأثیر خود را بخشید.

این هم مرحلهٔ میانهٔ موجود در میان گریزان و بیزار کردن از می و میگساری، به دلیل بیش بودن گناه آن از سود آن است، و میان تحریم قاطعانهٔ می و میخوارگی، به دلیل اینکه پلید و کار اهریمنانه است. وظیفهٔ این مرحلهٔ میانه این بود که «خوی میگساری را از میان بردارد» یا اینکه «اعتیاد میخوارگی را درهم بشکند».

اوّل میگساری را نزدیک به اوقات نمازها، تحریم کرد. اوقات نمازها هم در طول روز است و میان آنها زمانهای کوتاهی بیشتر، قرار ندارد و برای میگساری بسنده نیست، مدّت زمانی که مستان در آن مستی کنند و به هوش آیند و اثر مستی شدید از بین رود و آنان بدانند که در نماز چه می‌گویند. گذشته از این، مَیْ نوشیدن، اوقات و ازمنهٔ خاصّ خود را دارد، همچون صبوح بامدادان و غَبوق شامگاهان[1]. در میان چنین اوقاتی و بدنبال اینگونه ازمنه‌ای، اوقات نماز فرا می‌رسد. در اینجا دل مسلمان میان ادای نماز و میان لذّت شراب حیران و ویلان می‌گردد. دل مسلمان هم بدان اوج رسیده است که بداند، نماز برای او، ستون زندگی است.

با وجود این، عمر رضی الله عنه بلی عمر که عمر است، خاشعانه از بارگاه یزدان درخواست می‌نماید که: «پروردگارا! سخن شافی و توضیح کافی دربارهٔ می و میگساری برایمان بیان فرما». زمان گذشت و هنگام وقوع حوادث فرا رسید. موقع مناسب - برابر ترتیب برنامهٔ آسمانی - برای ضربهٔ قاطعانه پیش آمد. دو آیهٔ سورهٔ مائده نازل شد:

﴿ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي

۱- صبوح: شرابی که بامدادان نوشیده می‌شود. غبوق: شرابی که شامگاهان نوشیده می‌شود.

الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴾.

میخوارگی و قماربازی و بتهای (سنگیی که در کنار آنها قربانی می‌شود) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمائی و غیب‌گوئی بکار می‌رود، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا اینکه رستگار شوید. اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی، در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا (از این دوچیزی که پلیدند، و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند، و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند، و ایشان را از همهٔ عبادات، به ویژه نماز که مهمّترین آنها است، باز می‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟! (مائده / ۹۰ و ۹۱)

مسلمانان همین که فرمان را شنیدند، جملگی بس کردند. مشکهای شراب ریخته شد. کوزه‌های می در همه‌جا شکسته شد. آنان که سرگرم میخوارگی بودند، به مجرّد شنیدن دستور قرآنی، جرعه‌هائی را پرت کردند که در دهان داشتند و آنها را قورت ندادند و نبلعیدند.

قرآن پیروز گردید. برنامهٔ یزدانی موفّق شد و بدون استفادهٔ از زور، قدرت و سلطهٔ خود را واجب و لازم الاجراء کرد. امّا این کار چگونه انجام و اجراء شد؟ این معجزه چطور صورت گرفت؟ معجزه‌ای که در تاریخ انسانها بی‌نظیر است و در تاریخ قوانین و مقرّرات و بخشنامه‌ها در همهٔ زمانها و مکانها، تک و یگانه است. معجزه شد، زیرا برنامهٔ ربّانی بر نفس انسانی با شیوهٔ ویژهٔ خود چیره گردید. آن را به زیر بال و پر قدرت خویش کشید، با سلطهٔ یزدان و بیم از خدای سبحان و پائیدن آفریدگار جهان، و حضور پروردگار، در زوایا و پهنهٔ دل و جان انسان. پروردگاری که لحظه‌ای از زمان غفلت بدو رو نمی‌کند و آنی غافل از بندگان و آفریدگان نبوده و نیست. سراسر نفس انسان را فراگرفت و هیچ بخشی از آن را رها نساخت و کنار نگذاشت. فطرت را با راه و روش آفریدگار فطرت چاره‌سازی کرد. با تلاشهای فراوان و سترگ، و با توجّهات خستگی‌ناپذیر و بزرگ، خلأ درون مردمان را پر کرد و جائی را خالی نگذاشت تا مستی و می و خیالبافی‌های مسکرات، و به خود نازیدن و بالیدن پوچ ناشی از نوشانوش باده، آن را پر سازد.

گسترهٔ درون را لبریز از تلاشهای بزرگی و تکاپوهای سترگی کرد. از جمله: بشریّت گمراه گریز پا را بطور کلّی از بیابان برهوت جاهلیّت و گرمای سوزان آن، همچنین از تاریکی سیاه و بندگی خوارکننده و تنگنای خفه کنندهٔ جاهلیّت نجات داد، و رهسپار باغهای پرگل و ریحان و دلربا و زیبای اسلام کرد، و به زیر سایه‌های دلگشا و باصفای درختان چنین باغهائی کشاند، و از نور درخشان و آزادگی بزرگوارانه و گسترهٔ سترگ اسلام بهره‌ور و برخوردار ساخت، گستره‌ای آن اندازه سترگ که در بر گیرندهٔ این جهان و آن جهان است.

برنامهٔ ربّانی، خلأ درون را با باور و ایمان پر کرد، و این هم، مهمّترین کار است. درون را از شعور و احساس تر و تازه، و از خشنودی زیبا و باصفا سرشار نمود. دیگر چنین درونهائی نیازی به سرخوشی مستی و منگی باده نداشتند، تا مستی و منگی، آنها را بر بال خیال بنشاند، و در جهان خیالبافیها و رؤیاهای دروغین به پرواز درآورد، درون‌هائی که با نیروی ایمان نورین، به سوی جهان بالا و درخشان والا و برین پرمی‌کشند. در قرب خدا می‌غنوند، و در پرتو نور جمال یزدان، و در کنار خداوند ذوالجلال سبحان، زندگی سپری می‌کنند. چون مزهٔ این قرب را می‌چشند، طعم می و سرمستی باده‌گساری را از دهان پرت می‌کنند و دور می‌اندازند. دیگر سر درد و سرگیجهٔ مستی را به خود نمی‌پذیرند، و سرانجام از کثافت می و خمودگی میخوارگی دست می‌کشند.

برنامهٔ ربّانی، فطرت را از زیر تپّه‌ها و توده‌های جاهلیّت نجات بخشید، و قفل فطرتها را با کلید خاصّ فطرت باز کرد، کلیدی که فطرتها جز با آن باز

نمی‌شوند. برنامهٔ اسلامی، نور، زندگی، پاکیزگی، پاکی، بیداری، همّت، روان شدن به سوی خیر و خوبی بزرگ و کار سترگ، خلیفه‌گری در زمین بر مبنای اصول و ارکان لازمهٔ خلافت، آنگونه که پروردگار آگاه و دانا مقرّر فرموده است، و مطابق با عهد و پیمانی که شرط کرده است و با دیگران بسته است، و حرکت کردن در راه هدایت و نوری که ارمغان فرموده است، همه و همهٔ اینها را در گوشه‌ها و کنارها و بندها و راهها و گذرگاههای درونها پخش و پراکنده نموده و مستقرّ و پا بر جای داشته است.

می همچون قمار، و همچون بقیّهٔ وسائل و اماکن خوشگذرانی‌ها و هوس‌بازی‌ها، از قبیل آنچه «بازی‌های ورزشی» نامیده می‌شود، و زیاده‌روی‌هائی که برای دیدن چنین بازیهائی انجام می‌گیرد، همچنین دیوانگی سرعت، دیوانگی سینما، دیوانگی «مُدها» و «تقلیدها»، دیوانگی جنگ گاوها، و دیوانگی سایر بی‌مزگیها و کارهای بیهوده و بیجائی که زندگی گلّه‌های انسانها را در جاهلیّت جدید روزگار معاصر امروزی، یعنی در جاهلیّت تمدّن صنعتی! همه و همهٔ اینها تعبیراتی بیش از خلأ روحی نمی‌باشند. خلأ روح پیش از هر چیز دیگری از ایمان، دوم خلأ روح از تلاشهای بزرگ و تکاپوهای سترگی که نیروی انسانها را صرف خودکند و به خود مشغول دارد. این چنین کارهائی خبر از فقر این تمدّن در مسألهٔ اشباع نیروهای سرشتی به شیوهٔ درست و بگونهٔ راست می‌دهند و بیانگر صرف نیروهای خدادادی در کژ راهه‌ها و نادرستی‌ها می‌باشند. چنین خلأ و چنین فقری، چیزهائی هستند که به میگساری و قماربازی منتهی می‌شوند تا این خلأ به وسیلهٔ آنها پر شود. همچنین انسان را به همهٔ دیوانگی‌هائی می‌کشانند که قبلاً نامی از آنها رفت. حتّی بالاتر از این دیوانگی‌ها، خلأ روحی و فقر معنوی، انسان را به «دیوانگی» واقعی و معروف می‌کشانند و به بیماری‌های روانی و عصبی می‌رسانند، و سرانجام، کار به انحرافات منتهی می‌گردد!

تنها واژگانی نبود که چنین معجزهٔ شگفت نادری را پدید آورده و پیاده کرده است. بلکه آنچه معجزه آفریده است برنامه‌ای است، برنامه‌ای که واژگان متن و اصل آن است. برنامه‌ای که ساخته و پرداختهٔ خداوندگار انسانها است، نه ساخته و پرداختهٔ خود انسانها. فرق اصلی این برنامه، با سایر برنامه‌های دیگری که ساخته و پرداختهٔ انسانها است و سود چندانی در بر ندارند، در همین است. مسأله این نیست که سخنی گفته شود، چرا که سخن بسیار است. فلان فیلسوف، فلان شاعر، فلان اندیشمند، فلان شاه، و فلان کس یا فلان فرد، نویسندگی می‌کند و چیزی می‌نویسد و چه بسا آراسته و پیراسته و زیبا و گیرا بنویسد. سخن را بیاراید و شیوا و دلربا ارائه نماید. بنظر آید که وی برنامه‌ای را می‌نگارد و مکتب یا فلسفه یا چیز دیگری را به ارمغان می‌آورد و طرحی نو درمی‌اندازد! لیکن درون مردمان، آن را ناتوان می‌یابد و سلطه و حاکمیّتی بر کشور دلها از آن نمی‌بیند، چرا که: خداوند دلیلی همراه آن نساخته است و نیروئی بدان نداده است. آخر سرچشمهٔ سخن است که دلیل همراه سخن می‌سازد و بدان نیرو می‌بخشد. سرچشمهٔ این سخن هم فراتر از توان سرشت برنامهٔ ساخته و پرداختهٔ انسان است. در سرشت بشری ضعف و جهل و قصور و خودخواهی موجود است.

کسانی که می‌خواهند، برای زندگی مردمان، برنامه‌ریزی کنند و برنامه‌های خود را به جای برنامهٔ خداوند آگاه دانا پیش بکشند و بگذارند، و برای انسانها قانون بنویسند و آن را جایگزین قانون یزدانِ کاربجا و بینا کنند، و برای همنوعان خود خط و نشانی بکشند و راهها و نشانه‌هائی ارائه دهند که آفریدگار توانا، چنین خط و نشانی و طرق و علائمی را پدیدار و پیشنهاد نکرده است، کی این حقیقت ساده را می‌فهمند و درک می‌کنند؟ کی؟ آخر کی از این غرور بیجا دست برمی‌دارند؟ چه وقت از خواب غفلت بیدار می‌شوند و فریب هواخواهی‌ها و خودپرستی‌ها را نمی‌خورند؟

از این جرّ مقال دست برمی‌داریم و به سوی این آیهٔ کریمه برمی‌گردیم که می‌فرماید:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُکاٰریٰ حَتّیٰ تَعْلَمُوا ماٰ تَقُولُونَ وَ لاٰ جُنُباً إِلاّٰ عاٰبِري سَبیلٍ حَتّیٰ تَغْتَسِلُوا ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آنگاه که می‌دانید چه می‌گوئید، و به نماز نایستید در حالی که جنب هستید تا آنگاه که غسل می‌کنید، مگر اینکه مسافر باشید.

همانگونه که آیهٔ مذکور مؤمنان را بازداشته است از این که به نماز بایستند در حالی که مست هستند تا آنگاه که می‌دانند چه می‌گویند، بدان سان مؤمنان را بازداشته است از این که به نماز بایستند در حالی که جُنُب هستند - مگر این که مسافر باشند - تا زمانی که غسل می‌کنند.

سخنان دربارهٔ مقصود از ﴿ عاٰبِري سَبیلٍ ﴾ گوناگون است، همانگونه که دربارهٔ معنی نزدیک شدن ممنوع به نماز سخنان مختلفی بیان شده است. قولی می‌گوید: مقصود نزدیک نشدن جُنُب به مساجد، یا ماندن او در مساجد است تا زمانی که غسل می‌کند. امّا اگر تنها گذر کردن و عبور نمودن از داخل مساجد باشد، مانعی ندارد. عدّه‌ای از اصحاب درهای خانه‌هایشان رو به مسجدالرسول ﷺ باز می‌شد، و گذرگاه و محلّ برگشت خانه‌های آنان، از آنجا بود و بس. بدیشان اجازه داده شد که هر چند که جُنُب باشند و غسل هم نکرده باشند، از مسجدالرسول ﷺ گذر کنند و از آنجا به خانه‌هایشان برگردند. امّا نمازگزاردن فقط پس از غسل کردن انجام می‌پذیرفت و بس.

قول دیگری می‌گوید: مقصود خود نماز است. شخص جنب نباید نماز را بخواند تا غسل نکند، مگر این که مسافر باشد. اگر شخص جنب مسافر باشد می‌تواند به مساجد برود، و بدون این که غسل کرده باشد تیمّم نماید و نماز را بخواند. چرا که تیمّم در چنین مواردی جایگزین غسل و همچنین وضو است.

قول نخستین بهتر و زیباتر به نظر می‌آید. زیرا حالت دوم - یعنی حالت حاصل در سفر - در دنبالهٔ آیه، ذکر شده است. تفسیر ﴿ عاٰبِري سَبیلٍ ﴾ به مسافرین، موجب تکرار حکم در یک آیه بدون هیچگونه ضرورتی است:

﴿ وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ، أَوْ عَلیٰ سَفَرٍ، أَوْ جاٰءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغاٰئِطِ، أَوْ لاٰ مَسْتُمُ النِّساٰءَ - فَلَمْ تَجِدُوا ماٰءً - فَتَیَمَّمُوا صَعیداً طَیِّباً، فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدیکُمْ. إِنَّ اللّٰهَ کاٰنَ عَفُوّاً غَفُوراً ﴾.

و اگر مریض یا مسافر بودید و یا اینکه از پیشاب برگشتید، و یا اینکه با زنان نزدیکی کردید و (در همهٔ این احوال) آبی نیافتید، با خاک پاک تیمّم کنید و (برای این منظور، با خاک) چهره و دستهایتان را مسح کنید. بی‌گمان خداوند عفو کننده و آمرزنده است.

این نصّ قرآنی متوجّه حال و وضع مسافر است. بدانگاه که گرفتار حَدَث اکبر می‌گردد و جُنُب می‌شود و به غسل نیاز پیدا می‌کند، یا این که حَدَث اصغر بدو رو می‌کند و برای اقامهٔ نماز محتاج وضو می‌گردد.

نصّ قرآنی، او را در چنین حال و وضعی برابر می‌نهد با شخص بیماری که مبتلای به حَدَث اکبر یا حَدَث اصغر می‌گردد، و نیز او را در ردیف کسی قرار می‌دهد که از پیشاب برگشته باشد. (غائط: به مکان گودی گفته می‌شود که در آنجا قضای حاجت انجام می‌گیرد. در اینجا ذکر محلّ شده است، ولی کنایه از خود عمل است). شخصی که از پیشاب برگشته باشد و حَدَث اصغر بدو رو کرده باشد، نیازمند وضو است. همچنین او را همطراز کسی بشمار می‌آورد که با زنان نزدیکی کرده باشد.

دربارهٔ ﴿ لاٰ مَسْتُمُ النِّساٰءَ ﴾ نیز اقوال گوناگونی است: قولی می‌گوید: کنایه از جماع است، که موجب غسل است. قول دیگری می‌گوید: مراد از ملامسه خود لمس است. یعنی تماس هر جزئی از اندام تن مرد با تن زن، که موجب وضو در برخی از مذاهب است نه در برخی دیگر. شرح مفصّل این مسأله را باید در کتابهای فقهی

بررسی کرد. ولی ما به چکیدهٔ آن اشاره می‌نمائیم:
الف - لمس موجب وضو است به هر شکلی که باشد.
ب - لمسی موجب وضو است که در لمس کننده شهوت را برانگیزد، و شخص لمس شده تحریک کننده باشد.
ج - لمسی موجب وضو است که لمس کننده، خودش برابر برداشت خویش احساس کند که لمس شده از زمرهٔ کسانی بشمار است که لمس او در انسان شهوت‌برانگیز و محرّک است.
د - بطور کلّی لمس موجب وضو نمی‌باشد، و حتّی در آغوش کشیدن و بوسیدن همسر هم باعث وضو نمی‌شود.
هر یک از این نظریات دارای طرفداران خاصّ خویش است و افعال و اقوالی از رسول‌اللّه ﷺ را مستند قرار می‌دهند، بدانگونه که در سایر مسائل فقهی مورد اختلاف، مرسوم است.
آنچه ما در معنی: ﴿ لاٰ مَسْتُمُ ٱلنِّسٰاءَ ﴾ ترجیح می‌دهیم این است که کنایه باشد از کاری که موجب غسل است. با این گفتار کوتاه، ما از همهٔ اختلافات مربوط به مسألهٔ وضو به دور و بی‌نیاز می‌گردیم.
در همهٔ این حالات مذکور، چه حالتی که موجب غسل است، یا حالتی که موجب وضو برای خواندن نماز است، زمانی که آب یافته نشود، و یا این که آب یافته شود، ولی استعمال آن مضرّ، یا ناممکن و ناشدنی باشد، تیمّم جایگزین غسل و همچنین وضو است. نام تیمّم در متن آیه مذکور است:
﴿ فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً ﴾.
با خاک پاک تیمّم کنید.
یعنی خاک پاک را بجوئید. ﴿ صَعِيداً ﴾ : هر جنسی از زمین است، از قبیل: خاک یا سنگ یا دیوار ... هر چند خاکی که بر پشت چهارپایان به صورت گرد و غبار نشسته باشد، یا گرد و غباری باشد که بر جامه‌ها و فرش و فروش افتاده باشد، تنها بدین شرط که به هنگام زدن دستها بر آن، ذرّات خاک برخاسته شود.

کیفیّت تیمّم: یک بار کف دستها را بر خاک می‌زنند و آنها را تکان داده، سپس چهره را بدانها مسح می‌کنند. بعد دو دست را تا آخر آرنجها مسح می‌نمایند ... یا این که دو بار کف دستها را بر خاک می‌زنند. با نخستین زدن کفها بر خاک، چهره را مسح می‌نمایند، و با دومین زدن کفها بر خاک، دو دست را تا آخر آرنجها مسح می‌کنند[۱]. بیش از این در بارهٔ دقائق اختلافات فقهی صحبت نمی‌کنیم. این آئین سهل و ساده است و در دستور تیمّم، معنی سادگی آشکارا جلوه‌گر است:
﴿ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَفُوّاً غَفُوراً ﴾.
قطعاً خداوند بخشایشگر و آمرزگار است.
این قسمت از آیه، پی‌نوشتی است که بیانگر آسانگیری، مهرورزی بر ضعف و ناتوانی، گذشت از قصور و کوتاهی، و قلم عفو کشیدن بر گناهها و لغزشها است.
پیش از این که دربارهٔ این آیه سخن به پایان ببریم و از این درس بس کنیم، در برابر برخی از پسوده‌های موجود در این آیهٔ کوتاه می‌ایستیم و نگاهی بدانها می‌اندازیم. در برابر «فلسفهٔ تیمّم» می‌ایستیم و می‌کوشیم بدان اندازه که خداوند لطف نموده و توفیق عنایت فرماید، فلسفهٔ تیمّم را روشن گردانیم.
برخی از پژوهشگران دربارهٔ فلسفهٔ قوانین و عبادات اسلامی، گاهی به دنبال علّت پیدایش آنها روان می‌شوند و قلمفرسائی می‌کنند. بگونه‌ای فلسفهٔ وجودی احکام را بیان می‌دارند که انگار در بررسی‌های خود کار را به پایان برده‌اند، و جز آنچه ایشان گفته‌اند یا نوشته‌اند، چیز دیگری بر جای نمانده است! این شیوه در رویاروئی با نصوص قرآنی و احکام آسمانی نادرست است. البته وقتی با چنین

۱- شیوهٔ سومی نیز وجود دارد (نگا: فقه السنه، جلد اول، صفحهٔ ۷۹): کف دو دست را بر خاک می‌زنند، سپس چهره را با نخستین زدن کفها بر خاک مسح می‌نمایند. بعد با دومین زدن کفها بر خاک با کف دست راست، پشت دست چپ، و با کف دست چپ، پشت دست راست را تا مچ دستها مسح می‌کنند. (مترجم)

قاطعیّتی میتوان اظهار نظر کرد که دربارهٔ فلسفهٔ قانون مورد بحث، نصّ صریحی در دست باشد. بهتر است دائماً راجع به فلسفهٔ احکام بگوئیم: این برداشتی است که ما دربارهٔ فلسفهٔ این نصّ یا این حکم داریم و بدان دست یافته‌ایم. بدون شکّ اسراری از حکمت وجود دارد که ما از آنها بی‌خبر بوده و توفیق پرده‌برداری از آن رموز به ما عطاء نشده است ... با چنین سخنی خرد بشری را در جای شایستهٔ خود نشانده‌ایم، و در برابر نصوص و احکام الهی، به مقام سزاوارش آشنا ساخته‌ایم، و بدین وسیله خرد را از افراط و تفریط بازداشته‌ایم.

این را بدین لحاظ می‌گویم چون برخی از ما - بویژه افراد مخلص - دوست دارند نصوص آسمانی و احکام یزدانی اسلامی را همراه با فلسفهٔ کاملاً محدود و مقطوع برای انسانها تبیین و روشن کنند، فلسفه و حکمتی که مردمان از جهان مادّی خود برداشت کرده‌اند، یا «دانش نو» بدان دست یافته است و دستاورد دانش روز بوده است. البته واقعیّت جهان مادّی را در نظر گرفتن و در پرتو دانش زمان حرکت کردن، کار پسندیده و خوبی است، ولی با رعایت حدود و مقرّرات خود، حدود و مقرّراتی که در بخش پیشین بدانها اشاره کردیم.

اغلب می‌گویند: فلسفهٔ وضو که پیش از نماز گرفته می‌شود پاکیزگی است. بلی چه بسا این معنی مقصود وضو باشد، ولیکن اگر قاطعانه گفت که تنها فلسفهٔ وضو همین است و بس، روش درستی نیست و بلکه اشتباه است. چرا که برخی از ستیزه‌گران ممکن است بگویند: ما نیازی بدین شیوهٔ کهنه و کار ابتدائی نداریم، چرا که امروزه راههای پاکیزگی فراوان است و مردمان نظافت را در برنامهٔ کارهای روزانهٔ خود گنجانده‌اند. اگر «فلسفهٔ وضو» همین باشد، دیگر برای خواندن نماز به وضو نیازی نمی‌بینیم! حتی خواندن نماز هم ضرورتی ندارد!!

دربارهٔ «فلسفهٔ نماز» گاهی می‌گویند: نماز نوعی حرکات ورزشی است، که همهٔ اندامها را در برمی‌گیرد. زمانی گفته می‌شود: نماز عادت دادن به نظم و نظام است، هم از لحاظ زمانهائی که در آنها نماز خوانده می‌شود، و هم از نظر حرکاتی که در نماز انجام می‌پذیرد، و هم با توجّه به سر و سامان و نظم و ترتیبی که در صفها و کار پیشنمازی به چشم می‌خورد، و ...

گاهی هم می‌گویند: نماز پیوند با خدا است، به وسیلهٔ دعاها و قرائت فاتحه و دیگر سوره‌ها و آیاتی که در نماز کرده و گفته می‌شود. البته چه بسا همهٔ اینها مقصود و مراد باشد، امّا قاطعانه «فلسفهٔ نماز» را در این یا در آن یا در چیز دیگری محدود کردن، دور شدن از راه و روش درست و حدّ و مرز امن و امان است.

گاهی برخی می‌گویند: نیازی به حرکات ورزشی نماز نداریم. زیرا تمرینات ورزشی گوناگون عهده‌دار تندرستی شده است، بویژه از زمانی که ورزش به صورت فنّ و هنری درآمده است.

برخی هم می‌گویند: ما به نماز برای ایجاد نظم و ترتیب نیازی نمی‌بینیم. امروزه سپاهی‌گری و ارتش‌داری، بگونهٔ فراخی، نظم و نظام چشمگیر و دلپذیری را بوجود می‌آورد، و این ما را بس است!

بعضی‌ها هم می‌گویند: نیازی به تعیین شکل خاصّی و شیوهٔ محدودی برای اقامهٔ نماز نیست! زیرا پیوند با خدا می‌تواند در خلوت و جلوت و درون و بیرون انجام پذیرد، بدون این که حرکات اعضاء در میان باشد و تکان بالا و پائین افتادن اندامها آرامش روان و بینش جان را بهم زند!

بلی کار بدینجاها می‌کشد زمانی که فلسفهٔ عبادتی را در چهارچوبی محصور، و حکمت حکمی را در دائره‌ای محدود گردانیم، و برابر «خرد انسانی» سخن برانیم، و طبق «دانش نو» دلیل و برهان بیان نمائیم. آنگاه قاطعانه بگوئیم: مقصود این است و بس!

اگر چنین کنیم از راستای راه به کژ راهه می‌افتیم، و از روش درست رویاروئی با نصوص الهی و احکام ایزدی دور و پرت می‌شویم. همچنین از حدّ و مرز امن

و امان می‌گذریم و به منطقهٔ پرمخاطره گام می‌گذاریم، و در را، برای ستیزه‌گریها همیشه باز نگـاه مـیداریـم. بگذریم از این که ذکر علّتها و بیان انگـیزه‌های مـا از اشتباهات بزرگ خالی نیست، بویژه وقتی که مسأله را با علم پیوند می‌دهیم، و از قـضیّه، در پـرتو دانش نـو سخن می‌رانیم. چرا که دانش بسان دل است و همچون دل بر حالی نمی‌ماند. هر روز که می‌آید علم تصحیح و تعدیل می‌شود و تغیّر و تحوّل می‌پذیرد.

در اینجا راجع به موضوع حاضر مورد گفتگو - یـعنی موضوع تیمّم - به نظر می‌رسد کـه فـلسفهٔ وضـو یـا حکمت غسل، تنها نظافت نیست. اگر فلسفهٔ وضو یـا غسل تنها پاکیزگی بود، روشن است چیزی که بـجای وضو یا بجای غسل یا هر دوی آنها قـرار مـی‌گیرد و تیمّم نام دارد، این «فلسفه» را پدید نمی‌آورد، پس به ناچار باید وضو یا غسل فلسفهٔ دیگری داشته باشند که در «تیمّم» هم همین فلسفه موجود باشد.

ما نمی‌خواهیم دچار همان اشتباهی بشویم که دیگران را از آن باز می‌داریم، و آن قاطعانه سخن گفتن و حکـم کردن است. ولیکن ما تنها مـی‌گوئیم: چـه بسـا نـماز آمادگی درونی و پیراستگی روحی برای ملاقات با خدا بـاشد. چـرا کـه نـماز، کـاری است کـه انسـان را از گرفتاریهای روزانهٔ عادی زندگی، بدور نگاه می‌دارد و برای ملاقات بزرگ و سترگ آماده می‌سازد. در ایـن صورت است که تیمّم مکـان غسـل و جـای وضـو را می‌گیرد و جایگزین آنها می‌شود. این از یک سـو، از سوی دیگر آگاهی کامل و شامل یزدان از زوایا و پیچ و خم‌های دل و رازها و رمزهای سینهٔ مـردمان در مـیان است. پیچ و خم‌ها و راز و مرزهائی که تنها خداوندگار فرزانه و دانا از آنـها آگـاه است و بس. در دلهـا چـه غــوغائی بـرپا است و در سـینه‌ها چـه انـدیشه‌هائی می‌گذرد، خدا داند و بس. ما باید با خـدای بـزرگ و سترگ و والا و بالا، ادب داشـته بـاشیم و کـمی ادب بیاموزیم.

لازم است، بار دیگر بایستیم و نگاهی گذرا بیندازیم به حرص و آزی که برنامهٔ ربّانی دربارهٔ نماز دارد. دقّت کنیم و ببینیم که چرا فرمان آسمانی این همه بر خواندن نماز، حتّی با بودن مشکلات و موانـع بسـیار، تأکـید مـــی‌ورزد و مـا را بـه کـنار زدن و نـادیده انگـاشتن مشکلات و موانع می‌خوانـد و اقـامهٔ نـماز را از مـا می‌خواهد. همچنین نگاهی بیندازیم به آسانگیری کـار تیمّم بجای وضو یا غسل و یا بجای هر دوی آنها با هم، هنگام نبودن آب، یا زیانمند بودن آب، یا بودن آب کم، ولی نیاز بدان برای نوشیدن و سایر ضروریّات زندگی، و یا به سبب مسافر بودن، حتّی بنا بر اقوالی: هر چند در سفر، آب هم موجود باشد.

اینها همه، به اضافهٔ چیزهائی که در نماز خوف می‌آید و در هنگامهٔ کارزار روی می‌نماید و در همین سوره از کیفیّت آن سخن می‌رود، بیانگر حرص و ولع شدیدی است که برنامهٔ الهی بـر نـماز دارد. بـرنامهٔ الهـی از مسلمان می‌خواهد که با وجود هرگونه سبب و علّتی، و بودن هر نوع مشکل و محنتی، نماز را ترک نکند. حتّی به هنگام بیماری هم باید نماز هر گونه که دست دهـد، خوانده شود: ایستاده، نشسـته، بـر پـهلو افـتاده، دراز کشیده، و در صورت عدم تکان بدن و دستها و پاها، با اشارهٔ پلکها ...

نماز رابطهٔ بنده با خداوندگار است. رابطه‌ای است کـه خداوندگار قطع آن را از بنده نمی‌پذیرد، چرا که ایـزد منّان نیاز بنده بـدان را مـی‌دانـد، والاّ یـزدان سـبحان بی‌نیاز از مردمان است، و عبادت بندگان کمترین سودی بدو نمی‌رساند. صلاح حال مردمان به سـود خـودشان است. سود پـرستش واریـز بـه حسـاب ایشـان است. بندگان با نماز با خداوند رابطه برقرار می‌کنند. در پرتو نماز بر مشکلات زندگانیشان فائق می‌گردند. در برابر سختی‌ها و دشواری‌ها از نماز یاری می‌جویند. آرامش جان و آسایش دلشان با نماز بدست می‌آید. با نـماز، نور به پیکرشان مـی‌دود و کشـور تـنشان، نـورباران می‌شود. با نماز احساس می‌کنند که در پناه آفریدگار و در جوار کردگار و تحت رعایت و حفاظت دادار زمین و

آسمانند. نماز سازگار با فطرت انسانها است. خداوند کاملاً از فطرتشان آگاه است و می‌داند چه چیز برای سرشت مردمان شایسته و برای اصلاح حالشان بایسته است. آفریدگار خود می‌داند که آفریدگانش، نیازشان به چه چیزهائی است و پیشتاز در کدام راستائی است. او بس دقیق و تیزبین و دانا و آگاه است. بد نیست وقفهٔ کوتاهی هم در برابر برخی از تعبیرات زیبا و خوشایند موجود در این نصّ کوتاه داشته باشیم:

هنگامی که سخن از قضاء حاجت در میان است، می‌فرماید:

﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾.

یا این که کسی از شما از پیشاب برگشت.

خداوند نمی‌فرماید: هنگامی که چنین و چنان کردید. بلکه با برگشت از اینگونه مکان بسنده می‌کند. تا واژهٔ برگشت کنایه از کاری باشد که در آنجا، انجام پذیرفته است. همچنین انجام کار را به مخاطبان نسبت نمی‌دهد و نمی‌فرماید: اگر از پیشاب برگشتید. بلکه می‌فرماید: «یا کسی از شما از پیشاب برگشت». تا بدین وسیله در مخاطب قرار دادن، ادب هر چه بیشتر رعایت گردد، و بر لطف کنایه افزوده شود. و این ادب هم سرمشق انسانها در هنگام گفتگوی با همدیگر قرار گیرد.

زمانی هم از چیزهائی خبر می‌دهد که میان زن و شوهر می‌گذرد، می‌فرماید:

﴿أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾.

یا این که با زنان نزدیکی کردید.

تعبیر با مادهٔ مُلامسه، لطیف‌ترین و موقّرانه‌ترین و والاترین شیوهٔ بیان را در بر دارد. چرا که ملامسه، مقدّمهٔ کار، یا تعبیر از خود عمل است. به هر حال بیان سخن بدین شیوه، ادب بشمار است و خداوند آن را به خاطر مردمان در قالب چنین واژگانی بیان می‌فرماید تا آنان هم، ادب بیاموزند و به هنگام تعبیر از چنین کارهائی ادب رعایت کنند و بی‌پرده چیزی نگویند، مگر این که جز بی‌پرده سخن گفتن، چاره‌ای نباشد.

زمانی هم از خاک پاک سخن می‌راند، می‌فرماید: خاک پاکیزه. تا اشاره فرماید به این که پاک، پاکیزه است، و ناپاک ناپاکیزه ... این چنین سخنانی، الهامهای زیبا و دقیقی است که به اندرونها می‌خزند و به دلها راه پیدا می‌کنند. والامقام خداوندگار درونها و دلها است و بس! همو با خبر از راز و رمز درونها و تار و پود دلها است!

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ
الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾
مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ
سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ
وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا
لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ
إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا
مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا
عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ
اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ
ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا
﴿٤٨﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ
وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾ انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُبِينًا ﴿٥٠﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا
مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾
أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾ أَمْ
يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا
آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾
فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا
﴿٥٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ

جُلُودُهُم بَدَّلْنَٰهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ ٱلْعَذَابَ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا لَّهُمْ فِيهَآ أَزْوَٰجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ﴿٥٧﴾

از آغاز نخستین درس این سوره، پیکاری آغاز می‌گردد، پیکاری که قرآن گروه مسلمانان را بدان وارد می‌گرداند و رویاروی جاهلیّت پیرامون ایشان، قرار می‌دهد. بویژه آنان را با یهودیان اهل کتاب، درگیر می‌سازد. پیکاری از نوع پیکارهائی که در سوره‌های بقره و آل عمران قبلاً دیدیم. این پیکار از نوع همان پیکار است. اردوگاههای دشمن نیز همسان همان اردوگاهها است. اردوگاههائی که در سرآغاز سوره‌های بقره و آل‌عمران شاهد آنها بودیم و در سر آغاز این سوره هم دیدیم.

از آغاز همین درس، پیکار خارجی درمی‌گیرد. پیکار مسلمانان با اردوگاههای دشمنان پیرامونشان. ولیکن این پیکار در حقیقت سرآغاز پیکار نیست. بلکه آنچه در این سوره قبلاً گذشته است، همچون مقرّرات اجتماعی، قوانین اقتصادی، قواعد خانوادگی، دستورهای اخلاقی، محو سیماها و زدودن نشانه‌های جاهلیت از میان جامعهٔ مسلمانی که برنامهٔ ربّانی آن را از ژرفای درّهٔ جاهلیّت بالا آورده و برگرفته بود، و ترسیم خط و نشان و طرح نقشهٔ سیماهای نو اسلامی، در میان چنین جامعه‌ای، هیچیک از اینها از پیکار گروه مسلمان مدینه با دشمنان داخل مدینه بطور خاصّ، و با دشمنان جزیرةالعرب بطور عامّ، دور و بر کنار، نبوده است. بلکه هر یک از آنها بخشی از مقدّمات واقعی و آمادگی حقیقی پیکار با دشمنان و رویاروئی با ایشان بوده است. پیکار برای بنیانگذاری جامعهٔ نوپای اسلام بر بنیادهای برنامهٔ تازهٔ اسلامی لازم و ضروری بود تا این جامعه توان رزمیدن با جامعه‌های دشمن پیرامون خود را داشته باشد و بتواند بر جملگی آنها فائق آید.

همانگونه که در دو سورهٔ بقره و آل‌عمران دیدیم، عنایت آفریدگار پیش از هر چیز متوجّه بنیان داخلی این جامعهٔ نوبنیاد است. می‌خواهد عقیده و باور، جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها، خلقها و منشها، و قوانین و مقرّرات آن را استوار و پایدار بسازد. همچنین بدین جامعهٔ نوبنیاد بیاموزد، هر آنچه را که لازم است دربارهٔ سرشت دشمنان، و وسائل و ابزار آنان، و پرهیز از مکر و کید ایشان بداند. گذشته از این، به مسلمانان می‌آموزد که چگونه با دشمنان خود به پیکار بنشینند و با دلهای آرام و پر امید، چشمان باز و بینا، اراده‌های استوار و پایدار، درونهای برجا و برقرار، شناخت کامل از جنگ و رزم، و آگهی واقعی از سرشت دشمنان، با آنان نبرد و پیکار کنند. در این سوره هم درست کار به همین منوال و روال است.

قرآن در سراسر این سوره، گروه مؤمنان را به پیکار می‌خواند و آنان را در همهٔ جبهه‌ها، درگیر می‌سازد. ایشان را در جبههٔ درون با اندیشه‌ها و منشهای نادرست و بدشگون به جنگ می‌اندازد. برای این کار عقیدهٔ تازه‌ای به دلها راه می‌دهد. معرفت و شناخت جدیدی از یزدان به مؤمنان می‌بخشد. جهان‌بینی نوی، دربارهٔ هستی بدیشان عطاء می‌فرماید. در میان مسلمانان، قوانین و مقرّرات تازه‌ای پابرجا می‌سازد، و ارزشهای جدیدی پدید می‌آورد. سرشتها را از زیر توده‌های انبوه جاهلیّت بیرون می‌کشد و نجات می‌بخشد. سیماهای جاهلیّت را در درون نفس و در بیرون جامعه، محو و نابود می‌سازد، و بجای آنها سیماهای تابان و زیبای اسلامی را پدیدار و استوار می‌دارد. آنگاه مسلمانان را به سوی کارزار با دشمنان کمین کردهٔ داخل و خارج، روانه می‌سازد، دشمنانی چون یهودیان و منافقان و مشرکان. مسلمانان کاملاً آمادگی رویاروئی با چنین دشمنانی را داشتند و بر آنان برتر بودند، چرا که از بنیهٔ درونی تازهٔ استواری در اعتقاد و اخلاق برخوردار بودند، و از لحاظ اجتماعی و نظم و نظام، وضع خوب و حال پسندیده‌ای داشتند.

برتری راستین جامعۀ مسلمان بر سایر جامعه‌های جاهلی پیرامونشان، از جمله یهودیانی که در قلب مدینه می‌زیستند، برتری بنیۀ روحی و اخلاقی و اجتماعی و نظم و نظامی که در پرتو برنامۀ قرآنی خدائی حاصل گشته بود پیش از این که برتری سپاهی یا اقتصادی، و یا مادّی فراهم آید و دست دهد.

برتری جامعۀ اسلامی بر جامعه‌های جاهلی پیرامون خود، قطعاً برتری آماری سپاهی و دارائی مادّی نبود. زیرا شمارۀ سپاهیان دشمنان اسلام بسی بیش از سپاهیان اسلام بوده است. دشمنان پیوسته از ابزار و ادوات جنگی کارآتر و نیرومندتری، و از ثروت و دارائی افزونتر و بیشتری، و از قدرت مادی و اقتصادی بهتر و افزونتری برخوردار بوده‌اند، چه دشمنان صدر اسلام موجود در جزیرة العرب، و چه دشمنان خارج از آن در روزگاران فتوحات بزرگ اسلامی که بعدها نصیب مسلمانان گردید. در همه حال برتری واقعی در سایۀ ساختار روحی و شیوۀ اخلاقی و رفتار اجتماعیی بوده است که بالطبع برتری سیاسی و رهبری نیز بدنبال داشته است، آن برتری و تفوّقی که اسلام با برنامۀ یگانۀ ربّانی فراهم آورده است و به بشریّت ارمغان فرموده است.

با چنین برتری درهم شکنندۀ بنیان روحی و اخلاقی و اجتماعی و بعدها سیاسی و رهبری بود که اسلام، جاهلیّت را زدود. نخست جاهلیّت را از جزیرةالعرب پاک کرد، سپس جاهلیّت را در دو امپراطور بزرگ و فراخ ایران و روم ریشه‌کن ساخت، یعنی: امپراطوری کیاسرۀ ایران و قیاصرۀ روم. اسلام بعدها هم جاهلیّت را در سرزمینهای دور دست، گاه با سپاه و سلاح، و گاه با قرآن و اذان، نابود و زدوده نمود.

اگر این برتری درهم شکننده و ریشه‌کن کننده نبود، چنین معجزۀ بی‌نظیری در تاریخ به وقوع نمی‌پیوست، بی‌نظیر حتّی از نظر سپاهیگری و لشکرکشی‌های مشهور تاریخی، مثل لشکرکشی‌های مغول در روزگاران قدیم، و لشکرکشی‌های سپاهیان هیتلر در دوران معاصر. زیرا این عظمت، تنها در هم شکستن و در هم نوردیدن نظامی نبود و بس، بلکه عقیده و آئین مردمان سرزمین‌های مفتوحه را نیز می‌زدود، و فرهنگ آنان را و تمدّنشان را هم واژگونه و دگرگونه می‌نمود. والائی اسلام، بدون کمترین فشار و اجباری عقائد ملّتها و زبانهای ایشان و آداب و رسوم آنان را شکست می‌داد و از میان برمی‌داشت. این هم کاری است که در هیچیک از لشکرکشی‌ها و فتوحات نظامی در گذشته و حال نمونه و همانند ندارد.

این برتری، برتری«انسانیّت» کاملی بود. برتری در همۀ ویژگیهای «انسانیّت» و ارزشهای آن بود. این برتری، میلاد دیگری برای انسان بود، میلاد انسان تازه‌ای که با انسان پیشینی که کرۀ زمین تا به حال او را شناخته بود فرق داشت. این بود که چنین موجی، هر مملکتی را که فرا گرفت، آن را با رنگ خود، رنگ‌آمیزی و رنگین کرد و مُهر خاصّ خود را بر آن زد و با نقش ویژۀ خویش منقوش ساخت. این موج همۀ تهنشینهای تمدنهائی را فرو گرفت و بشست، که دهها قرن بود، در آنجاها بسر می‌برد، از قبیل: تمدّن فراعنه در مصر، و تمدّن بابلی‌ها و آشوری‌ها در عراق، و تمدن فینیقی‌ها و سریانیها در شام. آخر اسلام، ریشه در ژرفای فطرت بشری داشت، و در درون انسانها از گسترۀ فراتر و جولانگاه فراختری برخوردار بود، و از همۀ این تمدّنها قوانینش استوارتر، و روشها و روندهایش در زندگی آدمیزادگان فراگیرتر و در بر گیرنده‌تر بود.

چیره شدن زبان اسلامی و استقرار آن در ممالک مفتوحه، خود پدیدۀ شگفتی است و تاکنون چنانکه باید مورد بحث و بررسی و تدبّر و تفکّر قرار نگرفته است. به نظر من این بخش، از چیرگی عقیده و ماندگاری آن، بسی مهم‌تر است. زیرا زبان در وجود بشری چنان ریشه‌دار و ژرفناک است، و با زندگی اجتماعی بگونه‌ای آمیخته است که تغییر آن بدین نحو، معجزۀ کاملی بشمار می‌آید. در این باره، نمی‌توان چنین امر شگفتی را به «زبان عربی» نسبت داد. چرا که زبان

عربی، پیش از اسلام نیز وجود داشته است و هرگز هم در هیچ جای کرهٔ زمین چنین معجزه‌ای را نیافریده است. این است که من زبان عربی را «زبان اسلامی» نامیده‌ام. بدون شکّ نیروی تازه‌ای که در زبان عربی پدید آمده است و این معجزه را به وسیلهٔ زبان عربی آفریده است، «اسلام» است و بس.

از سوی دیگر شایان ذکر است که بگوئیم: نابغه‌هائی که در کشورهای مفتوحه - مفتوحه، برای کسب آزادی و نور و جنبش - پنهان و بی‌نام و نشان بودند، خویشتن را شناساندند و از خود و جامعهٔ خویش گفتند و نوشتند، امّا نه به زبان مادری و میهنی خود، بلکه به زبان جدید، زبان دین، یعنی زبان اسلامی. با این زبانِ آئینی، در همهٔ کشتزارهای فرهنگی به کشت و زرع پرداختند، و در تمام گلزارهای ادبی، گل کاشتند و گل چیدند، و بهره‌ها رسانیدند. بهره‌هائی که در آنها اصالت هویدا بود. نه از بیگانگی در آنها خبری بود و نه از رنج تکلّف اثری. چرا که زبان اسلامی عملاً جایگزین زبان مادری برجستگان و نوابغ چنین ممالکی شده بود؛ بلکه خود زبان مادری ایشان گشته بود. آخر این توشه و اندوخته‌ای که زبان اسلامی با خود داشت، از یک سو ستبر و سترگ بود، و از دیگر سو با فطرت سازگار و همسو. بگونه‌ای بود که از فرهنگهای بومی کهن، بهتر به دلها می‌نشست و به ژرفای درونها خوبتر می‌خزید، و از زبانهای مادری قدیمی نیز زیباتر و فریباتر جلوه‌گری و دلربائی می‌کرد.

این اندوخته و توشه، اندوخته و توشهٔ عقیده و جهان‌بینی، و اندوخته و توشهٔ ساختار روحی و عقلی و اخلاقی و اجتماعی بود. اندوخته و توشه‌ای بود که برنامهٔ اسلامی در مدّت بسیار کوتاهی پدیدش آورده بود. از ستبرا و ژرفا و پسندیدگی و پیوندی با فطرت بهره‌ور و برخوردار بود، که زبان را - زبان اسلام را - با قدرت و توانی یاری نمود و مدد کرد که هیچ فرهنگی و زبانی، در برابر آن تاب مقاومت و یارای نبرد نداشت. همانگونه که لشکرها و سپاههای اسلام را با قدرت و توانی، کارآ و توانمند کرد که هیچ لشکری و سپاهی، در برابرشان توان ایستادگی و جرأت پایداری نداشت.

این پدیدهٔ نادرهٔ تاریخ را جز با چنین سخن نابی نمی‌توان تفسیر و توجیه کرد. به هر حال، این موضوع به شرح مفصّلی و بیان مطوّلی نیازمند است و این نگاه گذرا در روند «فی‌ظلال القرآن» ما را بس است.



با شروع همین درس موجود در این سوره، پیکار با اردوگاههای دشمنانی آغاز می‌گردد که در مدینه در کمین گروه مسلمانان نوپا نشسته‌اند. در این درس از حال یهودیان و کار و بار ایشان، در امر رویاروئی با آئین جدید و مقابلهٔ با جماعت مؤمنانی اظهار شگفتی می‌شود که آئین اسلام را در خود مجسّم می‌داشتند و نمایندگان آن بودند. در درس بعدی که به دنبال درس نخست می‌آید، از وظیفهٔ گروه مسلمانان، سرشت برنامهٔ ایشان، شناسائی اسلام، و شرط ایمانی، سخن می‌رود که برنامه و زندگی و سیستم جماعت مؤمنان، با آن شناخته و متمایز می‌گردد. در درس بعدی، گروه مسلمانان برای دفاع از برنامه و وضع و وجود خود، دعوت می‌گردند. پرده از روی منافقانی برداشته می‌شود که در میان مسلمانان خویشتن را نهان و پنهان کرده‌اند. از سرشت مرگ و زندگی سخن می‌رود، و نحوهٔ قضا و قدر الهی مربوط به هر دوی آنها روشن می‌شود. قضا و قدری که بخشی از تربیت گروه مسلمانان و آماده سازی آنان برای انجام وظیفهٔ خود و پیکار با دشمنان خویش را تشکیل می‌دهد. در درسی که بدنبال آن می‌آید، سخنان فراوانی دربارهٔ منافقان گفته می‌شود. گروه مسلمانان بر حذر می‌گردند، از این که در بارهٔ منافقان دچار پراکندگی آراء شوند و یا به دفاع از کردار و رفتارشان برخیزند. آنگاه شرح عملیات مؤمنان در پیکار با اردوگاههای گوناگون پیرامونش به میان می‌آید، یعنی از ارکان و اصول قوانین روابط بین‌المللی صحبت می‌شود. در درس بعدی هم نمونه‌ای

از والائی اسلام را می‌یابیم و می‌بینیم که چگونه با یک فرد یهودی رفتار می‌شود که در جامعهٔ اسلامی زندگی می‌کند. در درس دیگری که بدنبال آن می‌آید، سخن از شرک و مشرکان و سست و لرزان کردن پایه‌هائی است که جامعهٔ مشرکان جزیرةالعرب بر آنها استوار و پابرجا است. در میانهٔ سخن از این پیکار، به سر و سامان و نظم و نظام دادن به امور داخلی نگاهی انداخته می‌شود و در نگاه موجود در اوائل سوره، از امور خانواده سخن می‌رود. بالأخره آخرین درس در این جزء به میان می‌آید و به گونه‌ای ویژه از نفاق و منافقان سخن می‌گوید و منافقان را به ژرفای دوزخ می‌افکند.

این اشاره‌های سریع، سرشت جولانگاههای پیکار و نواحی متعدّد داخلی و خارجی آن را برایمان روشن می‌دارد. همچنین برای ما روشن می‌سازد که کیفیّت جنگ و صلح و طریقهٔ اتّحاد و اتّفاق، در پیکار داخلی و خارجی زندگانی جامعهٔ نخستین اسلامی چگونه و بر چه روالی بوده است. زیرا پیکار ملّت مسلمان همان پیکار است و اساس و حقیقت آن، امروز و فردا یکسان است.



﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِّنَ الْكِتَابِ، يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ، وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ؟ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ، وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيّاً، وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيراً. مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَّوَاضِعِهِ. وَ يَقُولُونَ: سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا، وَ اسْمَعْ - غَيْرَ مُسْمَعٍ - وَ رَاعِنَا. لَيّاً بِأَلْسِنَتِهِمْ، وَ طَعْناً فِي الدِّينِ. وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا، وَ اسْمَعْ وَانْظُرْنَا، لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ وَ أَقْوَمَ. وَلَٰكِنْ لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ، فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً﴾ ...

مگر نمی‌بینی کسانی که بهره‌ای از کتاب(های آسمانی سابق) بدیشان داده شده است، (با بهای هدایت،) ضلالت را می‌خرند و می‌خواهند که شما (نیز همچون ایشان) گمراه شوید؟ خداوند (از شما) بهتر دشمنانتان را می‌شناسد، و کافی است که خدا سرپرست (و نگهدارتان) باشد، و کافی است که خدا یاور (و مددکارتان) باشد. برخی از یهودیان، سخنان را از جاهای خود منحرف می‌گردانند (و کلام را از معانی اصلی بدور می‌دارند و وارونه و چندگونه و چندپهلو صحبت می‌کنند) و می‌گویند: شنیدیم (سخن تو را و به کار نبستیم!) و فرمان نبردیم (و جز عصیان نیفزودیم!) و بشنو (سخنان ناروا و کاش نشنوی جز) ناشنیدنی را. و (می‌گفتند:) ما را بپای! (ولی) زبان را پیچ می‌دادند (و به جای: رٰاعِنٰا، رٰاعِینٰا، یعنی: چوپان ما، یا رٰاعِناً، یعنی: نازیبا، می‌گفتند ...) و (هدفشان) ریشخند دین بود (و نفرین رسول!). ولی اگر آنان (به جای این همه سخنان ناروا و کارهای نازیبا) می‌گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و (سخنان ما را) بشنو و به ما مهلت بده (تا حقائق را درک کنیم) به نفع و صلاح ایشان بود و (با واقعیّت سازگارتر و) درست‌تر، ولیکن خداوند آنان را به سبب کفرشان نفرین نموده است (و از رحمت خود مطرود و محروم فرموده است) و لذا جز شمارِ اندکی ایمان نمی‌آورند (و داعی حقّ را لبّیک نمی‌گویند).

این نخستین شگفت از زنجیرهٔ شگفتهای بسیاری است که دربارهٔ موقعیّت اهل کتاب یهودی، اظهار می‌شود. در این اظهار شگفت، خطاب به پیغمبر ﷺ می‌گردد، و یا خطاب به هر کسی می‌شود که این موقعیّت شگفت ناپسند را می‌بیند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِّنَ الْكِتَابِ ... يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ، وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا﴾.

مگر نمی‌بینی کسانی که بهره‌ای از کتاب(های آسمانی سابق) بدیشان داده شده است، (با بهای هدایت،) ضلالت را می‌خرند و می‌خواهند که شما (نیز همچون ایشان) گمراه شوید؟

می‌بایستی کسانی که کتاب بدیشان داده شده است و اهل کتاب بشمارند، هدایت یافته باشند و رهنمون گردند. چراکه خداوند تورات را توسّط موسیٰ علیه‌السلام بدیشان رسانیده است و به دستشان داده است تا از سرگشتگی پیشین خود رستگار شوند و راهیاب گردند.

ولی آنان به ترک این بهره و نصیب می‌گویند و هدایت و رهنمود را رها می‌سازند و گمراهی را خریداری می‌نمایند! مراد از خریداری، نیّت مبادله و قصد معاوضه است! آنان هدایت را در دستان خود داشتند، لیکن آن را رها می‌ساختند و گمراهی را پیشه می‌کردند و برمی‌گرفتند. انگار معامله‌ای آگاهانه و از روی قصد و اراده انجام می‌پذیرد، نه جاهلانه و از روی اشتباه و خطا و سهو و نسیان! این کار هم بسی زشت است و مایهٔ شگفت. واقعاً باید از آن متعجّب بود و زشتش شمرد.

امّا یهودیان به این کار شگفت و زشت هم بسنده نکردند، بلکه می‌خواستند راهیافتگان و هدایت شدگان را گمراه کنند و از راستای راه به کژ راهه برند. می‌خواستند مسلمانان را گمراه و منحرف نمایند و با وسائل گوناگون و از راههای جوراجور سرگشته و سردرگم کنند. همان وسائل و راههائی که در سوره‌های بقره و آل‌عمران، ذکری از آنها رفت و در همین سوره گوشه‌ای از آنها به میان می‌آید. آنان تنها به گمراه شدن خودشان بسنده نمی‌کردند و طلای عمر خویشتن و خوشبختی آن جهان را به بهای ناچیز این جهان نمی‌فروختند، بلکه تلاش می‌کردند که نشانه‌های هدایت موجود در اطراف خود را محو نمایند و آثار رهنمود آسمانی را پاک زدوده گردانند، تا هیچگونه هدایت و رهنمودی بر جای نماند و اصلاً راهیابان و هدایت شدگان در بین نباشند!

در پسودهٔ نخستین و دومین، بیدارباش مسلمانان و برحذر داشت ایشان است از بازیچه‌ها و دسیسه‌های یهودیان. بازیچه‌های بس ناپاک و دسیسه‌های بسیار خوفناک! در این پسوده همچنین مسلمانان بر ضد کسانی تحریک و شورانده می‌شوند که می‌خواهند مؤمنان را پس از دریافت هدایت، به ضلالت بکشانند و ایشان را سرگشته گردانند. مسلمانان با دریافت چنین هدایتی بر خود می‌بالیدند. و با هر کس که می‌خواست ایشان را به جاهلیّتی برگرداند که خودشان هم آن را و هم اسلام را دیده‌اند و از جاهلیّت بیزاری جسته‌اند و به اسلام گرائیده و عشق ورزیده‌اند، سخت دشمنی می‌کردند و می‌جنگیدند. هر که کم و بیش تلاشی برای برگرداندن مؤمنان از اسلام به جاهلیّت از خود نشان می‌داد، مورد کینه و دشمنانگی آنان قرار می‌گرفت و در نظرشان مبغوض می‌گردید. قرآن هم آنان را مخاطب می‌ساخت و آگاهی یزدان از این اندیشهٔ والای نهان در اندرون ایشان را ابلاغ می‌فرمود.

از اینجا است که یزدان جهان به دنبال تلاش یهودیان در مدینه برای گمراهسازی مسلمانان، آشکارا اعلام می‌فرماید که این چنین یهودیانی دشمنان مؤمنانند. همچنین گروه مسلمانان را مطمئن می‌سازد که در برابر چنین تلاش ناپاک و دسیسهٔ ناجوانمردانه‌ای، آنان در پناه خدا قرار دارند و از مدد و یاری ایزد برخوردارند:

﴿ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِأَعْدٰائِكُمْ. وَكَفىٰ بِاللّٰهِ وَلِيّاً. وَكَفىٰ بِاللّٰهِ نَصِيراً ﴾.

خداوند (از شما) بهتر دشمنانتان را می‌شناسد، و کافی است که خدا سرپرست (و نگهدارتان) باشد، و کافی است که خدا یاور (و مددکارتان) باشد.

بدین منوال دشمنانگی میان گروه مسلمانان و گروه یهودیان در مدینه، آشکارا و روشن اعلان و برملا می‌شود، و خطّها و مرزها معیّن و مشخّص می‌گردد.

شگفت از اهل کتاب بطور عامّ - گرچه تعجّب از یهودیان مدینه در میان است - ولی روند سخن به این مفهوم خاصّ بسنده نمی‌کند، بلکه به جلو می‌رود و همهٔ یهودیان را در برمی‌گیرد. سپس حال آنان و کارهایشان و بی‌ادبی ایشان با پیغمبر ﷺ در این برهه را بیان می‌دارد. این برهه از زمان که چه بسا در اوائل سالهای هجرت و پیش از این باشد که شکوه و شوکت یهودیان در مدینه، در هم شکسته و درهم نوردیده شود:

﴿ مِنَ الَّذِينَ هٰادُوا، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ، وَ يَقُولُونَ: سَمِعْنٰا وَ عَصَيْنٰا، وَ اسْمَعْ - غَيْرَ مُسْمَعٍ - وَ رٰاعِنٰا لَيّاً بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِي الدِّينِ ﴾.

برخی از یهودیان سخنان را از جاهای خود منحرف

می‌گردانند (و کلام را از معانی اصلی بدور می‌دارند و وارونه و چندگونه و چندپهلو صحبت می‌کنند) و می‌گویند: شنیدیم (سخن تو را و به کار نگرفتیم!) و فرمان نبردیم (و جز عصیان نیفزودیم!) و بشنو (سخنان ناروا و کاش نشنوی جز) ناشنیدنی را. و (می‌گفتند:) ما را بپای (ولی) زبان را پیچ می‌دادند (و به جای: رٰاعِنٰا، رٰاعینٰا، یعنی: چوپان ما، یا رٰاعِناً، یعنی: نازیبا، می‌گفتند ...) و (هدفشان) ریشخند دین بود (و نفرین رسول!).

کار یهودیان در کج‌روی، و در سوء ادبشان با آفریدگار بزرگوار بجائی رسیده بود که: سخن را از مفهوم واقعی و مقصود اصلی بدور می‌داشتند. در این باره ارجح اقوال این است که عبارات تورات را از مفهوم واقعی منحرف می‌نمودند و به میل خود تأویل و آنگونه که می‌خواستند معنی می‌کردند. تا بدین وسیله دلائلی را کنار بزنند و نادیده بگیرند که دالّ بر صدق آخرین رسالت آسمانی بود. همچنین احکام و قوانینی را حذف می‌کردند که آخرین کتاب آسمانی، قرآن آنها را تصدیق می‌فرمود. احکام و قوانینی که یگانگی آنها در دو کتاب قرآن و تورات، بیانگر یکتائی منبع صدور، یعنی نزول هر دو از جانب خداوند غفور بود. به تبع آن هم صحّت رسالت پیغمبر ﷺ ثابت می‌شد. سخن را از مقصود اصلی بدور می‌داشتند تا با خواستها و آرزوهایشان سازگار گردد. این کار پیشۀ همۀ کسانی است که در همۀ امکنه و ازمنه از آئین خود منحرف می‌شوند و انحراف از دین را کار و پیشۀ خویش می‌سازند. با انحراف از آئین و تحریف قوانین، آرزو و خواست زورمداران و سردمداران زمان را برآورده می‌سازند، و به آرزوها و خواستهای عامّۀ مردم هم که معمولاً گریز از دین و شانه خالی کردن از قوانین آئین است، پاسخ مثبت می‌دهند. یهودیان هم در این کار برجسته‌ترین مردمان و وارسته‌ترین ایشان هستند. البته در روزگار ما تحریف کنندگانی از مسلمانان یافته می‌شوند که در این خصلت و این صنعت با یهودیان به مسابقه می‌نشینند و دست آنان را از پشت می‌بندند!

یهودیان در این کج اندیشی و کژ روی سرانجام کارشان بدانجا کشید که با پیغمبر ﷺ بی‌ادبی کردند و بدو گفتند: ای محمّد آنچه را که گفتی شنیدیم، و امّا سرکشی کردیم! نه ایمان می‌آوریم و نه پیروی می‌کنیم و نه فرمانبر می‌شویم! این سخنان می‌رسانند که چنین آیه‌هائی در سالهای آغازین دعوت نازل گشته‌اند. آن زمان که هنوز یهودیان جرأت رویاروئی با پیغمبر ﷺ را داشتند و می‌توانستند سوء ادب و بدسرشتی و کج مداری را نیز بر تکبّر و تفاخر خود بیفزایند و به پیغمبر ﷺ بگویند:

﴿ وَ اسْمَعْ - غَيْرَ مُسْمَعٍ - وَ رٰاعِنٰا ﴾.

بشنو (سخنان ناروا و کاش نشنوی جز) ناشنیدنی را. و (می‌گفتند) ما را بپای، (ولی)....

از ظاهر واژگان، ادب هویدا است. چرا که می‌گفتند: بشنو، گرچه مأمور به شنیدن و مجبور به گوش دادن نیستی. و می‌گفتند: به ما بنگر و نظری به حالمان انداز. یا: حال و وضع ما را بپای و دقّت کامل فرمای ... چون آنان اهل کتاب بودند، لازم می‌دیدند که همسان مشرکان به اسلام دعوت نشوند. امّا آنان زمانی که زبان پیچ می‌دادند، هدفشان از ادای این نوع واژگان چنین بود: زمانی که بشنو را می‌گفتند، مرادشان این بود که: بشنو! ای ناشنوا و نادان! - خداوند ایشان را خوار و رسوا گرداناد! - و وقتی که می‌گفتند: ما را بپای! مرادشان رعایت نبود، بلکه هدفشان رعونت، یعنی: نازیبائی بود.

آری! آنچه بود خود بزرگ‌بینی و بی‌ادبی و دهن‌کجی و چرب‌زبانی و تحریف سخنان و دور داشتن آنها از موارد و معانی خود بود و بس. آخر یهودیان، یهودیند و جز بدین شکل نمی‌زیند!

بعد از آن که قرآن این سوء ادب و کج مداری آنان را روایت می‌دارد، شیوۀ شایسته و رفتار بایسته‌ای را که اهل کتاب باید داشته باشند بیان می‌نماید، و ادبی را ذکر می‌فرماید که اهل کتاب سزاوار داشتن آن هستند. پس

از ذکر همهٔ اینها، قرآن اهل‌کتاب را به هدایت و پاداش نیک و لطف و خیر یزدان آزمند و امیدوار می‌سازد. و آن در صورتی است که به راه راست برگردند و بر راستای صراط مستقیم ماندگار شوند. امّا همراه با این بیان، از حقیقت سرشت ایشان سخن می‌رود. و گفته می‌شود: اینگونه بوده است و اینگونه خواهد ماند:

﴿ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قٰالُوا: سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا، وَ ٱسْمَعْ وَ ٱنْظُرْنٰا، لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَقْوَمَ. وَلٰكِنْ لَعَنَهُمُ ٱللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ، فَلاٰ يُؤْمِنُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً ﴾.

اگر آنان (به جای این همه سخنان ناروا و کارهای نازیبا) می‌گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و (سخنان ما را) بشنو و به ما مهلت بده (تا حقائق را درک کنیم) به نفع و صلاح ایشان بود و (با واقعیّت سازگارتر و) درست‌تر، ولیکن خداوند آنان را به سبب کفرشان نفرین نموده است (و از رحمت خود مطرود و محروم فرموده است) و لذا جز شمار اندکی ایمان نمی‌آورند (و داعی حقّ را لبّیک نمی‌گویند).

آنان با حقّ بدین صراحت و روشنی و استواری روبرو نمی‌گردند. اگر ایشان با واژگان صریح و بی‌پرده‌ای که پیچ و خمی در آن نباشد، پذیرهٔ حقیقت می‌رفتند و آن را می‌پذیرفتند:

﴿ سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا، وَ ٱسْمَعْ وَ ٱنْظُرْنٰا ﴾.

شنیدیم و اطاعت کردیم و (سخنان ما را) بشنو و به ما مهلت بده (تا حقائق را درک کنیم).

به سود آنان بود، و با سرشت و هستی و حال و وضعشان سازش کامل داشت. امّا واقعیّت این است که آنان به سبب کفرشان، از هدایت خدا محروم و مطرودند و جز افرادِ کمی ایمان نمی‌آورند. فرمودهٔ یزدان راست است و در روزگاران دور و دراز اسلام، از میان یهودیان جز افراد کمی به آئین اسلام در نیامده‌اند، افرادی که در پرتو تلاششان در راه دستیابی به خیر و خوبی، و کوشش ایشان برای دریافت هدایت و رهنمود آسمانی، خداوند خیر و خوبی و هدایت و رهنمود، بهرهٔ ایشان ساخته است. لیکن مجموع یهودیان رویهمرفته در مدّت چهارده قرن پیوسته با اسلام و مسلمین جنگیده‌اند. جنگ را از آن روزی آغازیده‌اند که در مدینه با اسلام همسایه بوده‌اند و تا همین لحظه هم آن را ادامه داده‌اند. مکر و نیرنگشان بر ضدّ اسلام پیوسته دوام داشته و ناگسیخته بوده است و ستیزه‌جوئی آنان نبریده است و با شکلها و رنگها و فوت و فنّ‌های گوناگون از آن زمان تا کنون، کارزار و نیرنگشان نگسیخته است. اصلاً در سراسر تاریخ اسلام، هر مکر و کیدی که کسی یا کسانی در بارهٔ اسلام کرده‌اند - از جمله دسائس و نیرنگ صلیبی جهانی، و استعمار با همه نوع آن - بدون شکّ یهودیان یا در آن دستی داشته‌اند و یا در پشت سر چنین دسیسه و مکر و نیرنگی نشسته‌اند و بگونه‌ای سهمی در آن داشته‌اند!



سپس خطاب متوجّه کسانی است که اهل کتاب نام دارند و در اینجا مراد یهودیها است. خداوند ایشان را به سوی کتابی قرآن نام دعوت می‌کند که تصدیق کنندهٔ کتابی تورات نام است و در دستشان قرار دارد. همچنین آنان را با مسخ و لعنی تهدید می‌نماید که به دنبال سرکشیها و دسیسه‌ها و کارهای پلشتشان رخ می‌دهد و گریبانگیرشان می‌شود. از دیگر سو بدیشان اعلام می‌کند که شرک ورزیدن و کناره‌گیری از توحید باعث هلاک و نابودیشان می‌گردد. توحیدی که آئینشان هم بر آن استوار است، و در دینشان مقرّر است که خدا شرک ورزیدن را نمی‌بخشاید. در اینجا حدود و ثغور مغفرت فراخ کردگار با بیان عامّی روشن و معیّن می‌گردد، و در ضمن، زشتی شرک ورزیدن هم هویدا و آشکار می‌شود. زشتی شرک ورزیدن تا بدانجا است که شرک از محدودهٔ مغفرت خدا خارج می‌گردد، و بخشایش الهی آن را در بر نمی‌گیرد!

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ آمِنُوا بِمٰا نَزَّلْنٰا، مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَكُمْ، مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهٰا عَلىٰ أَدْبٰارِهٰا، أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمٰا لَعَنّٰا أَصْحٰابَ ٱلسَّبْتِ. وَ كٰانَ أَمْرُ ٱللّٰهِ مَفْعُولاً. إِنَّ ٱللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَ

يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ - لِمَنْ يَشٰاءُ - وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ افْتَرىٰ إِثْماً عَظِيماً ﴾.

ای کسانی که کتاب (آسمانی) به شما داده شده است، ایمان بیاورید بدانچه (از قرآن بر محمّد) نازل کرده‌ایم و تصدیق کنندهٔ چیزی است که (از کتاب آسمانی) با خود دارید، پیش از آن که (عذابی نصیب شما کنیم و بدان وسیله آثار) چهره‌هائی را محو کنیم (و در آنها چشم و گوش و ابرو و بینی و لبی برجای نگذاریم) و آنها را برگردانیم (و همچون قسمت پشت زشت گردند)، یا پیش از آن که ایشان را از رحمت خود بی‌بهره سازیم همانگونه که یاران شنبه را (یعنی آنانی که در روز شنبه ماهی می‌گرفتند) نفرین کرده و نابود نمودیم. و فرمان خدا انجام شدنی است. بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است.

این ندا بگونه‌ای است که می‌بایست آنان نخستین پاسخ دهندگان به آن باشند، و سببی در آن آمده است که به علّت آن لازم بود ایشان پیش از دیگران بدان ایمان آورند:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ، آمِنُوا بِمٰا نَزَّلْنٰا، مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَكُمْ ﴾.

ای کسانی که کتاب (آسمانی) به شما داده شده است، ایمان بیاورید بدانچه (از قرآن بر محمّد) نازل کرده‌ایم و تصدیق کنندهٔ چیزی است که (از کتاب آسمانی) با خود دارید.

آنان کسانیند که کتاب بدیشان داده شده است، لذا این هدایت آسمانی برای آنان غریب و ناشناخته نیست. خدائی که کتاب بدیشان داده است همو است که آنان را به سوی ایمانِ به کتابی می‌خواند که تصدیق کنندهٔ چیزی است که با خود دارند. این هدایت برایشان غریب و ناشناخته نیست، چرا که تصدیق کنندهٔ چیزی است که با خود دارند.

اگر ایمان در پرتو دلیل و برهان حاصل آید، یا با سبب و علّت فراهم گردد، یهودیان می‌بایست از زمرهٔ نخستین کسانی باشند که ایمان آورده بودند. ولی یهودیان مصلحتها و خواستهائی، و کینه‌ها و سرکشی‌هائی داشته و دارند، و ذاتاً کژرو و گردنکش بوده و هستند، همانگونه که تورات دربارهٔ ایشان گفته است: «ملّتی هستند با گردنی شق و رق». این بود که ایمان نیاوردند، و به همین سبب بود که تهدید تند و سختی خطاب بدیشان می‌شود:

﴿ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهٰا عَلىٰ أَدْبٰارِهٰا. أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمٰا لَعَنّٰا أَصْحٰابَ السَّبْتِ. وَ كٰانَ أَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولاً ﴾.

پیش از آن که (عذابی نصیب شما کنیم و بدان وسیله آثار) چهره‌هائی را محو کنیم (و در آنها چشم و گوش و ابرو و بینی و لبی بر جای نگذاریم) و آنها را برگردانیم (و همچون قسمت پشت خود صاف و زشت گردند)، یا پیش از آن که ایشان را از رحمت خود بی‌بهره سازیم همانگونه که یاران شنبه را (یعنی آنان که در روز شنبه ماهی می‌گرفتند) نفرین کرده و نابود نمودیم. و فرمان خدا انجام شدنی است.

«طمْسِ وجوه» از میان برداشتن نشانه‌های مشخّصهٔ انسان است، و «ردِّ وجوه» برگرداندن چهره‌ها و زیر و رو کردن آنها است ... چه بسا این تهدید، مادّی و ظاهری باشد. یعنی واقعاً نشانه‌های انسان بودن را از آنان محو و نابود سازد و بسان چهارپایان چهاردست و پای راه روند، بدان گونه که لعن و نفرین گریبانگیر یاران شنبه شد. آنان که در روز شنبه برای گرفتن ماهی نیرنگ می‌زدند، در حالی که در شریعتشان برای آنان حرام بود. با پذیرش تغییر مادّی و ظاهری، مراد این خواهد بود که آن چنان یهودیانی واقعاً به میمونها و خوکهائی تبدیل شدند!

یا این که مقصود تغییر مادّی نیست و بلکه تغییر معنوی مراد است. «طمس وجوه» به معنی پنهان و نابود کردن نشانه‌های هدایت و بینش درون ایشان. «ردّ وجوه» به

معنی برگرداندن آنان به کفرشان و جاهلیّتشان، کفر و جاهلیّتی که پیش از نزول کتابهای آسمانی موجود بود. بلی کفر پس از ایمان، و گمراهی بعد از هدایت، زدودن چهره‌ها و بینش‌ها بشمار است، و پس روی و عقب‌گردی است که هیچگونه پس روی و عقب‌گردی بسان آن نیست.

حال مراد چه دگرگونی مادّی باشد و چه تغییر معنوی، در هر دو صورت تهدید خوفناک و سختی بشمار است، بیم دادنی که سزاوار سرشت خشک و تند یهودیان است، و با کردار زشت و ناپاک آنان سازگار است.

از جملهٔ کسانی که با تهدید و بیم، از آئین خود برگشتند و اسلام را پذیرفتند، کعب‌الأحبار است:

ابو حاتم می‌گوید: پدرم از ابن نفیل، و او از عمرو پسر واقد، و وی از یونس پسر جلیس، و او هم از ابوادریس عائذ الله خولانی روایت کرده است که گفته است: ابومسلم خلیلی آموزگار کعب بود. کعب او را سرزنش می‌کرد که چرا باید در پیروی از پیغمبر ﷺ تأخیر و کندی کند. ابومسلم خلیلی، کعب را به پیش پیغمبر ﷺ فرستاد تا بنگرد که آیا او واقعاً فرستادهٔ یزدان جهان است. کعب می‌گوید: سوار شدم و به سوی مدینه حرکت کردم. وقتی که بدانجا رسیدم دیدم که قاری القرآنی قرآن می‌خواند و این آیه را تلاوت می‌کند:

﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ آمِنُوا بِمٰا نَزَّلْنٰا مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَکُمْ، مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهٰا عَلىٰ أَدْبٰارِهٰا ﴾.

با شتاب به سوی آب رفتم و غسل کردم. دست بر سر و صورت خود می‌کشیدم از ترس این که نکند چهره‌ام دگرگون و وارونه شده باشد ... سپس اسلام آوردم و مسلمان گشتم[1].

پیرو این تهدید، چنین است:

﴿ وَ کٰانَ أَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولاً ﴾.

فرمان یزدان انجام پذیرفتنی است.

در این پیرو تأکید است و با سرشت یهودیان سازگار است.

آنگاه پیروی ذکر می‌گردد که متضمّن تهدید دیگری است و مربوط به دنیای دیگر است. بیم دادن از این که مغفرت خداوند گناه شرک را در بر نمی‌گیرد، و یزدان مهربان انباز ورزیدن را نمی‌بخشاید، و درهای رحمت الهی بر روی همهٔ گناهان بجز شرک باز و گشوده است:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ، وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ - لِمَنْ یَشٰاءُ - وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدِ افْتَرىٰ إِثْماً عَظِیماً ﴾.

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است.

روند آیه بدین منوال متضمّن متّهم کردن یهودیان به انباز ورزیدن است و ایشان را به ایمان خالص و یکتاپرستی دعوت می‌کند. در اینجا گفتار یا کرداری را ذکر نمی‌فرماید که شرک آنان را بنمایاند. ولی در جاهای دیگری شرح شرک و انبازشان بیان شده است. قرآن این سخن ایشان را بیان می‌کند که می‌گفتند:

﴿ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّٰهِ ﴾!

عُزَیر پسر خدا است! (توبه / ۳۰)

همانگونه که مسیحیان می‌گفتند:

﴿ الْمَسِیحُ ابْنُ اللّٰهِ ﴾!

عیسی پسر خدا است! (توبه / ۳۰)

چنین سخنانی هم شرک است و شکّی در انباز بودن آن نیست. دربارهٔ یهودیان و مسیحیان می‌گوید:

﴿ إِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ ﴾.

یهودیان و مسیحیان علاوه از خدا، علماء دینی و

۱- مشهور است که کعب در زمان عمر بن الخطاب به آئین اسلام درآمده است. روایت دیگری که ابن جریر دربارهٔ اسلام آوردن کعب نقل کرده است و اسلام آوردن کعب را در روزگار عمر می‌داند و معتبرتر نیز می‌باشد، در آن هم علّت اسلام آوردن کعب را به ترتیل آیهٔ مذکور مربوط دانسته است. (مؤلف)

پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند. (توبه / ۳۱)
آنان علماء دینی و پارسایان را پرستش نمی‌کردند. بلکه تنها حق تشریع را بدیشان می‌دادند، و قانونگذاری از سوی ایشان را روا می‌دیدند. یعنی حقّ حلال کردن و حرام کردن که خاصّ خدا است، چنین حقّی را به علماء دینی و پارسایان خویش نیز می‌دادند. در صورتی که حقّ تحلیل و تحریم از ویژگی‌های الوهیّت است. از اینجا است که قرآن آنان را مشرک قلمداد می‌فرماید. در جهان‌بینی اسلامی درست، حقّ قانونگذاری از ارزش خاصّی برخوردار است و ویژهٔ کردگار است. اختصاص چنین حقّی به یزدان، لازمهٔ اسلام و شرط ایمان است، همانگونه که در روند سوره به تفصیل خواهد آمد.

به هر حال، یهودیان در روزگار پیغمبری محمّدی، عقائدشان لبریز از بت‌پرستیها بود و از یکتاپرستی منحرف گشته بود. ایشان بیم داده می‌شوند و بدیشان گفته می‌شود که خداوند هر چیزی را می‌بخشد از هر کس که خود بخواهد، امّا شرک را نمی‌بخشاید! از گناه بزرگ انباز صرف نظر نمی‌فرماید و قلم عفو بر آن نمی‌کشد. یزدان در آن جهان کسی را نمی‌بخشد که با شرک به ملاقات خداوند بیاید و در این جهان از شرک دست نکشیده باشد.

شرک گسیختن رابطهٔ موجود در میان یزدان و بندگان است. با بودن شرک امید به مغفرت نمی‌ماند، اگر از این جهان بروند و مشرک باشند. رابطهٔ مشرکان با خدای جهانیان بریده می‌شود. کسی که بر شرک ماندگار می‌گردد و تا دم مرگ مشرک می‌ماند - در حالی که دلائل توحید در گسترهٔ جهان و در هدایت پیغمبران در دسترس او و جلو چشمان وی باشد - چنین کسی ذرّه‌ای از خیر و خوبی و شایستگی و بایستگی در وجودش موجود نیست. کسی که شرک می‌ورزد، وجودش آن گونه تباهی گرفته است که امید برگشت به بهبودی در ذات او نمانده است، و سرشتی که خدا او را بر آن سرشته است تلف گشته است، و او به ژرفای دوزخ درافتاده است، و خویشتن را برای زندگی در آتش جهنّم آماده ساخته است.

امّا هرگونه گناهی جز شرک - که بزهی روشن و آشکار، و ستمی بزرگ و بس زشت است - بخشودنی است. گناهان خواه صغیره و خواه کبیره، خداوند آنها را از هر کس که بخواهد می‌بخشاید و در دائرهٔ بخشش خدایانه قرار دارد. در بعضی از روایات آمده است که جملگی گناهان با توبه یا بدون توبه مورد عفو قرار می‌گیرند، مادام که بندهٔ گناهکار به خدا ایمان داشته باشد و به عفو و گذشت ایزد امیدوار باشد، و اطمینان داشته باشد که خداوند متعال می‌تواند گناهان وی را ببخشاید، و عفو و گذشت یزدان فراتر و فراخ‌تر از گناهان او است ... این گسترده‌ترین و بهترین تصویر از رحمتی است که پایانی ندارد و مرز و کرانه‌ای نمی‌شناسد. تصویری از مغفرتی است که درگاه آن هرگز بسته نمی‌شود و بر این درگاه دربانی نمی‌ایستد.

بخاری و مسلم هر دو از قتیبه روایت می‌کنند که او از جریر پسر عبدالحمید، و او هم از عبدالعزیز پسر رفیع، و وی نیز از زید پسر وهب، و او هم از ابوذر نقل می‌کند که گفته است: شبی از شبها بیرون رفتم. دیدم پیغمبر ﷺ تنهای تنها قدم می‌زند و کسی در خدمت او نیست. گمان بردم که دوست ندارد کسی با او راه برود و قدم بزند. در نور مهتاب شروع به راه رفتن و قدم زدن کردم. پیغمبر ﷺ متوجّه من شد و فرمود: «چه کسی هستی؟» عرض کردم: ابوذر هستم - خدا مرا فدایت فرماید - فرمود: «ابوذر بیا!». مدّتی در خدمتشان گام زنان راه رفتم. خطاب به من فرمود:

(إِنَّ الْمُكْثِرِينَ هُمُ الْمُقِلُّونَ يَوْمَ الْقِيامَةِ، إِلاَّ مَنْ أَعْطاهُ اللَّهُ خَيْراً، فَجَعَلَ يَبُثُّهُ عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمالِهِ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ وَراءَهُ، وَ عَمِلَ فِيهِ خَيْراً).

ثروتمندان در روز قیامت فقیر خواهند بود، مگر ثروتمندی که خدا به او ثروتی داده باشد و او از راست و چپ و پیش و پس خود آن را پخش و پراکنده کند و با آن خیر و احسان نماید.

ابوذر می‌گوید: مدّت دیگری در خدمتشان قدم زدم و راه رفتم، به من فرمود:

(اِجْلِسْ هٰاهُنٰا).

اینجا بنشین.

مرا در سرزمین صاف و بازی نشاند که پیرامونش سنگهائی بود. به من فرمود:

(اِجْلِسْ هٰاهُنٰا حتّیٰ أَرْجِعَ إِلَیْکَ).

اینجا بنشین تا به پیش تو برمی‌گردم.

ابوذر می‌گوید: پیغمبر ﷺ در میان سنگلاخی راه افتاد تا بدانجا که او را نمی‌دیدم. مدّتی طول کشید و دیری گذشت. سپس دیدم که می‌آید و شنیدم که می‌فرماید:

(وَ إِنْ زَنیٰ وَ إِنْ سَرَقَ).

هر چند که دزدی کرده باشد و هر چند که زنا نموده باشد.

ابوذر ادامه می‌دهد و می‌گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ تشریف آوردند، نتوانستم شکیبائی کنم و خویشتنداری نمایم، گفتم: ای پیغمبر خدا - خدا مرا فدایت فرماید - در گوشۀ سنگلاخ با چه کسی سخن میگفتی؟ شنیدم که کسی با تو گفتگو داشت و پاسخ سخنانت را می‌داد. فرمود:

(ذٰلِکَ جِبْرِیلُ، عَرَضَ لِی جٰانِبَ الْحَرَّةِ. فَقٰالَ: بَشِّرْ أُمَّتَکَ أَنَّهُ مَنْ مٰاتَ لاٰ یُشْرِکُ بِاللّٰهِ شَیْئاً دَخَلَ الْجَنَّةَ. قُلْتُ أَیٰا جِبْرِیلُ وَ إِنْ سَرَقَ وَ إِنْ زَنیٰ؟ قٰالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: وَ إِنْ سَرَقَ وَ إِنْ زَنیٰ؟ قال: نَعَمْ. وَ إِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ).

او جبرئیل بود. در گوشه‌ای از سنگلاخ خود را به من نمود. او به من گفت: به امّت خود مژده بده که هر کس چیزی را انباز خدا نکند و بمیرد، وارد بهشت می‌گردد. بدو گفتم: هر چند چنین کسی دزدی کرده باشد و هر چند زنا کرده باشد؟ گفت: بلی. گفتم: گرچه دزدی کرده باشد و گرچه زنا کرده باشد؟ گفت: بلی. و اگر هم میخوارگی کرده باشد.

ابن أبی‌حاتم با سندی که داشته است از جابر پسر عبدالله روایت کرده است که می‌گوید: پیغمبر ﷺ خدا فرموده است:

(مٰا مِنْ نَفْسٍ تَمُوتُ، لاٰتُشْرِکُ بِاللّٰهِ شَیْئاً، إِلاّٰ حَلَّتْ لَهَا الْمَغْفِرَةُ، إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ عَذَّبَهٰا، وَ إِنْ شٰاءَ غَفَرَ لَهٰا. إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ، وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ).

هر کس که بمیرد و برای خدا انباز نگیرد، بخشش یزدان شامل او می‌گردد. خدا هر که را بخواهد به عذاب گرفتار می‌نماید، و هر که را بخواهد می‌بخشاید ... بیگمان خداوند هرگز شرک به خود را نمی‌بخشاید، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشاید.

ابن أبی‌حاتم با سندی که در دست داشته است از ابن عمر روایت کرده است که گفته است: «ما اصحاب پیغمبر ﷺ در دوزخی بودن کسی که خود را بکشد، خورندۀ مال یتیم، تهمت زننده به خانمهای پاکدامن، و گواهی دهندۀ دروغین و ناروا، شکّی نداشتیم. بدین سبب اصحاب پیغمبر ﷺ از ادای شهادت - از ترس نادرست بودن - خودداری می‌کردند. تا این که این آیه نازل شد:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ، وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ - لِمَنْ یَشٰاءُ ﴾.

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشاید.

طبرانی با سندی که داشته است از عکرمه، و او از ابن عباس روایت کرده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(قٰالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: مَنْ عَلِمَ أَنِّی ذُو قُدْرَةٍ عَلیٰ مَغْفِرَةِ الذُّنُوبِ غَفَرْتُ لَهُ وَ لاٰ أُبٰالِی. مٰا لَمْ یُشْرِکْ بِی شَیْئاً).

خداوند چیره و والا فرموده است: کسی که بداند که من بر بخشایش گناهان توانایم، او را می‌بخشایم و به چیزی توجّه نمی‌نمایم، مادام که شرک نورزد.

در حدیث واپسین، اشارۀ روشنگری است ... مهمّ این

است که دل بگونه‌ای که سزاوار است خدای را بشناسد، و به دنبال این شناخت، به خیر و خوبی، و بیم و امید، و حیا و شرم روی نماید ... در این صورت است که چون گناهی اتّفاق افتد، چنین خصالی صاحب گناه را آمادهٔ پرهیزگاری می‌سازند و سزاوار مغفرت می‌نمایند.



روند قرآنی به پیش می‌رود. گروه مسلمانان را در مدینه درگیر پیکار با یهودیان می‌سازد. از کار این چنین آفریدگانی اظهار شگفت می‌نماید، آفریدگانی که گمان می‌برند آنان ملّت برگزیدهٔ یزدانند. خویشتن را می‌ستایند و پاک و بیگناه تلقّی می‌نمایند. در صورتی که سخنان را از موارد اصلی و مفاهیم واقعی بدور می‌دارند. از فرمان خدا و رسول سرکشی می‌کنند - همانگونه که گذشت - و در عین حال که به بتان و شیطان ایمان می‌آورند - همانگونه که خواهد آمد - آنان خودسرانه، خویشتن را پاک و بیگناه قلمداد می‌نمایند، و خود را مقرّبان درگاه الهی می‌خوانند، هر چند که کارهای بد و نکوهیده‌ای هم از ایشان سر زند. آنان به خدا دروغ می‌بندند و از زبان خدا ناروا می‌گویند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ؟ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ، وَ لاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً. أُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ! وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْماً مُبِيناً﴾.

مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشتن را پاک می‌شمارند (و با لاف و گزاف خود را متّقی قلمداد می‌نمایند؟) بلکه (این تنها) خدا است که (چنانکه باید پاکان و ناپاکان را از هم می‌شناسد و) کسانی را که خود بخواهد پاک می‌دارد (و می‌شمارد و به راه راست هدایت می‌نماید و به کسی کمترین ستمی روا نمی‌دارد) و بدیشان به اندازهٔ نخ هستهٔ خرما هم ظلم و جور نمی‌شود. بنگر که چگونه به خدا دروغ می‌بندند (و خویشتن را فرزندان خدا و عزیزان او می‌دانند و می‌گویند که جز یهودیان و مسیحیان کسی به بهشت نمی‌رود. همین دروغ کافی است که گناه آشکاری باشد (و بیانگر نیّت کثیف و عمل زشت ایشان گردد).

ادّعای یهودیان دربارهٔ ملّت گزیده بودن ایشان، ادّعائی دیرینه است و از دیرباز چنین سخنی را گفته‌اند ... بلی عملاً خداوند ایشان را برای حمل امانت و ادای رسالت برگزیده است، و در آن زمان ایشان را بر سایر جهانیان برتری داده است. فرعون و درباریان او، و فرعونیان را به خاطر ایشان نابود کرده است و میرانده است. و سرزمین مقدّس (یعنی از عریش تا فرات) را تحت سلطهٔ ایشان قرار داده است ... ولی بعدها آنان سخت از راه و برنامهٔ یزدان دوری گزیده‌اند و به کژ راهه افتاده‌اند. در کرهٔ زمین سرکشی عظیمی را در پیش گرفته‌اند. مرتکب گناهان و بزهکاریهائی شده‌اند که کرهٔ زمین از آنها لبریز و سرریز بوده است. پیشوایان مذهبی چیزهائی را برای آنان حلال کرده‌اند که خداوند حرام فرموده است، و چیزهائی را برای آنان حرام نموده‌اند که ایزد متعال آنها را برایشان حلال فرموده است. آنان هم از این اوامر فرمان برده‌اند و آنچه علماء دینی بدیشان گفته‌اند کورکورانه پذیرفته‌اند و به دنبالشان راه افتاده‌اند و از آنان از این حقِّ الوهیّتی که عملاً با تحلیل و تحریم به دست گرفته‌اند، ایرادی و انکاری نشان نداده‌اند و جلو دستشان را نگرفته‌اند! اصلاً چنین پیشوایانی در شریعت خدا دست برده‌اند و به تغییر و تبدیل قانون خدا دست یازیده‌اند، تا شاهان و زورمداران و بزرگان را خشنود گردانند، و همچنین با خواستها و گرایشهای عامّهٔ مردم سازش و نرمش نمایند. بدین وسیله پیشوایان دینی خود را همراه با خدا پرستیده‌اند و خداوندگاران خویش نموده‌اند. رباخواری کرده‌اند. علاقهٔ آنان به آئین و دین شل و سست گشته است. با وجود همهٔ اینها و چیزهائی بیش از اینها، گمان برده‌اند که آنان پسران آفریدگار و عزیزان کردگار جهانند! آتش دوزخ جز چند روز اندک ایشان را فرا نمی‌گیرد. اصلاً جز یهودیان کسان دیگری راهیاب نمی‌گردند و در آستانهٔ الهی پذیرفته نمی‌شوند! مسأله، مسألهٔ قرابت و حسب و نسب و جانبداری موجود در

میان ایشان و خدا است - خداوند والاتر و بالاتر از این نارواها و گمانهای پوچ ایشان است - خداوند خویشاوندی و پیوندی با هیچ آفریده‌ای از آفریدگان خود ندارد، و خویشی و نزدیکی و حسب و نسب یزدان با احدی از مردمان، مسأله‌ای است نادرست و سخنی است پریشان. رابطهٔ بندگان با آفریدگار جهان، با عقیدهٔ راست و درست، کردار شایسته و بایسته، و ماندگاری بر راستای راه خداشناسی و انجام برنامهٔ الهی است و بس. هرکس چنین روال و روندی را به هم زند، و خلاف اوامر و نواهی ایزدی رود، یزدان بر او خشمگین می‌گردد. خشم خدا بر کسانی بس شدید خواهد بود که بدانان هدایت عطاء فرموده باشد و ایشان به کژ راهه روند و از صراط مستقیم منحرف شوند. کار چنین یهودیانی با کار مسلمانانی همانند و همسان است که امروزه گمان می‌برند که اسلام را گردن نهاده‌اند و ادّعاء دارند که از زمرهٔ امّت محمّد ﷺ هستند، لذا قطعاً باید خدا ایشان را یاری نماید و برایشان یهودیان را از سرزمین مسلمانان بیرون فرماید. در زمانی این خواست را دارند که خودشان کاملاً به ترک دین خدا گفته‌اند، و آئینی را پشت سر افکنده‌اند که برنامهٔ زندگی و قانون حیات است. در مسائل زندگانی، در امور اقتصادی جهانی، در کارهای اجتماعی، در آداب و رسوم روزمرّه، و در بسیاری از مراسم و عادات خود، به قرآن پناه نمی‌برند و از آن داوری و راهنمائی نمی‌جویند و دستور نمی‌گیرند. آنچه از اسلام دارند، نامهای اسلامی است! و این که آنان در سرزمینی به دنیا آمده‌اند که روزی از روزها مسلمانان در آنجا می‌زیسته‌اند و آئین آسمانی اسلام را در آنجا پیاده می‌کرده‌اند و برابر برنامهٔ دینی خود روزگار بسر می‌برده‌اند، و قانون اسلام را حاکم بر زندگی مادّی و معنوی می‌نموده‌اند!

خداوند پیغمبر ﷺ را از کار و بار چنین یهودیانی متعجّب می‌سازد که خویشتن را پاک و بیگناه می‌دیدند. امّا باید گفت که کار «مسلمانان» امروزی بسی شگفت‌انگیزتر است و مایهٔ شگفت زیاد دیگران و خود ما مؤمنان است. این، مردمان نیستند که باید خود را پاک و بیگناه بشمار آورند و برای خود گواهی دهند که صالح هستند و به خدا نزدیکند و گزیدگان یزدان مهربانند. بلکه خدا است که هر کسی را بخواهد پاک و بیگناه قلمداد می‌فرماید و شایسته و بایسته‌اش بشمار می‌آورد. چرا که او آگاه‌تر از هر کسی از دلها و کرده‌های دیگران است. اگر مردمان این جایگاه و پایگاه را بدانند و آن را به یزدان سبحان واگذار نمایند، و خودشان در عمل کوشند نه در ادّعاء جوشند، آفریدگار کمترین ستمی بدیشان روا نمی‌دارد. اگر مردمان، خاموش و فروتن به کار دست یازند، و از خدا شرم و حیا داشته باشند، و خویشتن را پاک و بیگناه ندانند و به ترک ادّعاء گویند، در پیشگاه یزدان زیان نمی‌بینند، و کرداری از کردارهایشان، و حقّی از حقوقشان، فراموش نمی‌گردد و هدر نمی‌رود و کم نمی‌شود.

خداوند سبحان دربارهٔ یهودیانی که خویشتن را پاک و بیگناه می‌شمارند و ادّعاء می‌نمایند که یزدان از ایشان خشنود است، گواهی می‌دهد و می‌فرماید: آنان بر خدا دروغ می‌بندند و از زبان خدا ناروا می‌گویند. این است که سخت بر چنین کردارشان می‌تازد و ناروا و نادرستش قلمداد می‌فرماید، و دیدگان همگان را متوجّه زشتی و بدی آن می‌سازد:

﴿ أُنظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ. وَكَفَىٰ بِهِ إِثْماً مُبِيناً ﴾.

بنگر که چگونه به خدا دروغ می‌بندند (و خویشتن را فرزندان خدا و عزیزان او می‌دانند و می‌گویند که جز یهودیان و مسیحیان کسی به بهشت نمی‌رود. همین دروغ کافی است که گناه آشکاری باشد (و بیانگر نیّت کثیف و عمل زشت ایشان گردد).

ما مسلمانان که ادّعای اسلام را داریم و خویشتن را مسلمان می‌دانیم، زیرا نامهای اسلامی بر خود نهاده‌ایم، و در سرزمینی زندگی می‌کنیم که قبلاً مسلمانان در آنجا می‌زیسته‌اند، ولی اسلام را در برنامهٔ زندگی و

روش کار خود کمترین دخالتی نمی‌دهیم ... ما مسلمانان که ادّعای اسلام را داریم و با وضع و واقعیّتی که از آن برخورداریم، اسلام را بد نما و زشت سیما نشان می‌دهیم و عملاً با چنین وضع و حالی بر ضدّ آن گواهی می‌دهیم، گواهیی که دیگران را از اسلام رمان و گریزان می‌سازد، و با این وجود ادّعاء داریم که خداوند ما را برگزیده است، چراکه ما امّت محمّد ﷺ هستیم، مهمّ هم نیست که دین محمّد ﷺ و برنامه و روش او از واقعیّت زندگی ما کاملاً مطرود و دور است، گمان نمی‌کنم با وجود چیزهائی که گذشت جز همان کسانی باشیم که چنان موقعیّتی داشته‌اند که خداوند سبحان پیغمبر ﷺ خود را از آن به شگفت می‌اندازد، و اصحاب او را نیز با آن از سر هم کردن دروغ و بیان سخن ناروا از زبان خدا، بیمناک و اندیشناک می‌سازد. دروغ بستن به خدا! و مرتکب شدن این گناهِ روشن و آشکارا! پناه بر خدا!

دین خدا برنامهٔ زندگانی است. طاعت خدا عبارت است از استوار داشتن این برنامه در زندگی. نزدیک شدن به خدا هم جز با طاعت فراهم نمی‌گردد. لذا باید بنگریم و دقّت کنیم که ما نسبت به خدا و دین خدا و برنامهٔ خدا چه موقعیّتی داشته و در کجا قرار داریم. سپس بنگریم و دقّت کنیم که ما با آن یهودیانی که خداوند از حال ایشان اظهار تعجّب می‌فرماید، و در برابر گناه دروغ بستن به یزدان در امر پاک و بیگناه قلمداد کردن خودشان، بر سرشان می‌تازد و مقهورشان می‌سازد، چه فرق و تفاوتی داریم. چراکه قانون خدا همان قانون است. حال و احوال و گشت و گذار روزگار هم همان است که در گذشته بوده است. کسی هم در پیشگاه خدا از حسب و نسب و دامادی و خویشاوندی و طرفداری و جانبداری برخوردار نیست.

❁

روند سخن به پیش می‌رود و از حال چنین کسانی که خویشتن را پاک و بیگناه می‌دیدند، شگفت بیشتر می‌شود. آن کسانی که در عین ادّعای پارسائی و پرهیزگاری، باطل را می‌پذیرفتند و احکامی را پیاده می‌کردند که مستند به شرع خدا و قانون او نبود. ضابطه‌ای از سوی یزدان نداشت تا آن را از طغیان «بت و شیطان» محفوظ نماید و برهاند. همچنین آنان گواهی می‌دادند که شرک و مشرکین از اسلام و مسلمین درست‌تر و راهیاب‌ترند، و قریشیان مکّه از مؤمنان به کتاب یزدان و برنامه و شریعت آسمان، هدایت یافته‌تر و برحق‌ترند! خداوند پس از اظهار شگفتی از کارشان، و بیان چنین خواریها و رسوائیهایشان، تاخت سختی بر آنان می‌برد و سخت ایشان را حقیر و ذلیل می‌دارد. حسودی و بخل نهان در سرشت ایشان را آشکار می‌سازد. همچنین سببهای راستینی را ذکر می‌فرماید که ایشان را بدین موقعیّت افکنده است، و همراه با ذکر چنین علل و اسبابی، انحراف آنان را از این دین ابراهیم علیه‌السلام بیان می‌دارد، ابراهیم آن پیغمبری که با انتساب بدو به خود می‌بالیدند و می‌نازیدند. خداوند این یورش تند و سخت را با تهدیدشان به دوزخ به پایان می‌برد:

﴿ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً ﴾.

آتش فروزان و زبانه‌کشان دوزخ (برای چنین افراد روگردان و از حق گریزانی) کافی و بسنده است.

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِّنَ الْكِتَابِ، يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ، وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا: هٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً! أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ. وَ مَنْ يَلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً. أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ؟ فَإِذاً لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً. أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ؟ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ، وَ آتَيْنَاهُمْ مُّلْكاً عَظِيماً. فَمِنْهُمْ مَّنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ، وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً ﴾.

آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از (دانش) کتاب (آسمانی) بدیشان رسیده است (چگونه خویشتن را از هدایت کتابهای یزدان و راهنمائی خرد و فطرت و ندای وجدان بدور داشته‌اند و) به بتان و شیطان ایمان

می‌آورند (و به دنبال اوهام و خرافات راه می‌افتند و به پرستش معبودهای باطل می‌پردازند) و دربارهٔ کافران (قریش) می‌گویند که اینان از مسلمانانی بر حقّ‌تر و راه یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمّد را به پیشوائی پذیرفته‌اند). آنان کسانیند که خداوند ایشان را نفرین نموده است (و از رحمت خود محروم کرده است و رسوایشان داشته است) و هر که را خداوند نفرین کند (و از درگاه مرحمت و محبّت خود براند) کسی را نخواهی یافت که یاور او گردد (و وی را از خشم خدا پناه دهد و برهاند). آیا آنان را بهره‌ای از ملک است؟ (اگر ملک و قدرت در دست ایشان بود) در این صورت (پشیزی و سر سوزنی و حتّی به) اندازهٔ سوراخ هستهٔ خرما (که از آن خرما جوانه می‌زند و ناچیزترین شیء بشمار است) به مردم نمی‌دادند. آیا آنان بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود (با برانگیختن محمّد) به مردم (عرب) داده است؟ ما که به آل ابراهیم (که ابراهیم نیای شما و ایشان است) کتاب (آسمانی) و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم. (مانند: سلطنت یوسف در مصر، و شاهی داود و سلیمان در شام). ولی جمعی از آنان که (ابراهیم و آل‌ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند) به کتاب (آسمانی مُنْزَل بر خود) ایمان آوردند، و در میانشان کسانی بوده‌اند که دیگران را از کتاب آسمانی بازداشته‌اند و خود نیز از آن رویگردان شده‌اند، آتش فروزان و زبانه کشان دوزخ (برای چنین افراد روگردان و بازدارنده) بسنده است.

کسانی که بهره‌ای از کتاب بدیشان داده شده بود، سزاوارترین مردم برای پیروی از کتاب بودند. آنان می‌بایستی که شرک را نپسندند، شرکی که کسانی بدان گردن نهاده بودند که هدایت آسمانی بدیشان نرسیده بود و رهنمود الهی به سویشان نیامده بود. همچنین لازم بود که کتاب خدا را در زندگی دخالت دهند و آن را بر خود حاکم سازند. از طاغوت - طاغوت عبارت است از هر شرع و شریعتی که خدا بدان اجازه نداده باشد، و هر حکم و فرمانی که از شریعت خدا سندی نداشته باشد - پیروی نکنند. امّا یهودیانی که خویشتن را پاک و بیگناه می‌دیدند و افتخار می‌کردند به این که عزیزان خدایند، با پذیرش رهبانیّت و پیروی از راهبان و پیشوایان دینی که برای ایشان قانونگذاری می‌کردند و قوانین و مقرّراتی وضع می‌کردند که خدا بدانها اجازه نداده بود و پسند یزدان نبود، از باطل و شرک متابعت می‌کردند. آنان به طاغوت ایمان داشتند. طاغوت یعنی همان حکمی که پا بر جا بر غیر قانون خدا و برگرفته از شریعتی جز شریعت خدا است. چنین حکمی طاغوت بشمار است، چون در آن طغیان است. سرکشی انسان در برابر یزدان، با ادّعای یکی از ویژگیهای الوهیّت که عبارت است از حاکمیّت. همچنین بدر رفتن از حلقه‌های زنجیرهٔ قوانین و قواعد شرع یزدان که انسان را وادار به دادگری و حقیقت‌جوئی می‌کند، طغیان است. طغیان است و طاغوت است. کسانی که بدان ایمان بیاورند و از آن پیروی کنند، مشرک یا کافرند ... خدا کار کسانی را مایهٔ شگفتی می‌داند که بدیشان بهره‌ای از کتاب آسمانی داده است و خویشتن را ملتزم به اجرای احکام آن نمی‌دانند.

یهودیان علاوه بر ایمان به بت و شیطان، در صف مشرکان کافر جای می‌گرفتند و بر ضدّ مسلمانانی که خدا بدیشان هم کتاب داده بود، پیکار می‌کردند و به نیرنگ می‌نشستند:

﴿ وَ یَقُولُونَ لِلَّذینَ کَفَرُوا: هٰؤُلاٰءِ أَهْدیٰ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا سَبیلاً ﴾.

دربارهٔ کافران (قریش) می‌گویند که اینان از مسلمانانی بر حقّ‌تر و راه یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمّد را به پیشوائی پذیرفته‌اند).

ابن اسحاق گفته است: محمّد پسر ابومحمّد برایم روایت کرده است از عکرمه - یا از سعید پسر جبیر - و او از ابن عبّاس که فرموده است: «از جملهٔ کسانی احزاب و دسته‌های قریش و غطفان و بنوقریظه را گردآوری و یکپارچه کردند، حیی پسر اخطب، سلام

پسر حقیق، ابورافع، ربیع پسر حقیق، ابوعامر، وحوح پسر عامر، و هوده پسر قیس بودند. وحوح و ابوعامر و هوده، از بنی‌وائل بودند، و دیگران از بنی‌نضیر. هنگامی که این جماعت به پیش قریشیان رفتند، قریشیان گفتند: اینان پیشوایان آئینی یهودیان هستند. اهل دانشند و از کتاب پیشین آگاهی دارند. از ایشان بپرسید: آیا دین ما قریشیان بهتر است یا دین محمّد؟ از آنان چنین پرسشی را کردند. بدیشان پاسخ دادند: دین شما از دین محمّد بهتر است و شما از محمّد و پیروان او راهیاب‌تر هستید. بدنبال این پرسش و پاسخ، خداوند بزرگوار آیات زیر را نازل فرمود:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ ﴾... تا آخر: ﴿ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً ﴾.

این آیات متضمّن نفرین ایشان است. در آنها خبر از این است که آنان در دنیا و آخرت یاوری ندارند. زیرا ایشان رفته‌اند و از مشرکان کمک طلبیده‌اند. چنان سخنانی را برای کشش ایشان به سوی خود و دریافت یاری از آنان، گفتند. قریشیان هم بدیشان پاسخ مثبت دادند و در جنگ احزاب به نزدشان آمدند. پیغمبر ﷺ و اصحاب او پیرامون مدینه خندقی کندند. یزدان سبحان شرّ ایشان را دفع فرمود:

﴿ وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً. وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ، وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيّاً عَزِيزاً ﴾.

خداوند کافران را با دلی لبریز از خشم و غم باز گرداند، در حالی که به هیچیک از نتائجی که در نظر داشتند نرسیده بودند. خداوند (در این میدان) مؤمنان را (با طوفان باد و ارسال فرشتگان) از جنگ بی‌نیاز ساخت، و خداوند نیرومند و چیره است. (احزاب / ۲۵)

جای شگفت بود که یهودیان بگویند: دین مشرکان بهتر از دین محمّد و پیروان او است. مشرکان قطعاً راهیاب‌تر و برحق‌تر از کسانی هستند که به کتاب خدا و به پیغمبرش ﷺ ایمان آورده‌اند ... امّا این از یهودیان شگفت نیست. چراکه موضع ایشان در برابر حق و باطل، و جانبداران حق و طرفداران باطل، همیشه این چنین بوده است. آنان مردمانی آزمندند و حرص و آز ایشان پایان نمی‌گیرد. ایشان دارای هوسها و خواستهائی هستند که معتدل نمی‌گردند. کینه‌توزانی هستند که کینه‌هایشان هرگز از میان نمی‌رود. آنان در کنار حق و حقیقت، و افراد برحق و درست، کمکی برای حرصها و آزهای خود نمی‌یابند، و هواها و هوسهای ایشان و کینه‌ها و کینه‌توزیهایشان با حق و حق‌پیشگان سر سازگاری ندارد. بلکه آنان کمک و یاری را در پیش باطل و باطلگرایان می‌یابند. این است که بر ضدّ حقّ به نفع باطل گواهی می‌دهند، و بر ضدّ حقّگرایان به نفع باطلگرایان، ادای شهادت می‌کنند!

چنین حال و وضعی همیشه بر جا است. سبب آن هم پیوسته برقرار است. لذا آنان طبیعی و منطقی بود که دربارهٔ کافران بگویند:

﴿ هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً ﴾.

اینان از مسلمانانی بر حقّ‌تر و راهیاب‌ترند (که اسلام را قبول و محمّد را به پیشوائی پذیرفته‌اند).

یهودیان امروز و فردا همین سخن را می‌گویند. آنان هر حرکت و جنبش پیروز اسلامی را بر روی کرهٔ زمین، با تمام وسائل تبلیغات و جملگی دستگاههای ارتباطاتی که در دست دارند، مغشوش و مشوّش و زشت و بد جلوه‌گر می‌سازند، و باطلان را برای پلید جلوه‌گر دادن و در هم شکستن چنین نهضت مبارکی، یاری می‌دهند و کمک می‌کنند، درست به همان شکلی که مشرکان قریشیان را یاری می‌نمودند و مدد می‌دادند، و خود نیز در همان حال از قریشیان استمداد می‌جستند و یاری می‌طلبیدند، تا حرکت نخستین اسلامی را زشت و ناشیرین جلوه‌گر سازند و نهضت مبارک آسمانی را درهم شکنند!

امّا گاهی به علّت پلیدی درونشان، و ممارست بر نیرنگهای کثیفشان، و شرائط زمان حاضر، باطل و باطلان را آشکارا ستایش نمی‌کنند. بلکه تنها حقّ و افراد بر حقّ را زشت و مکروه نشان می‌دهند، تا بدین وسیله باطل را بر ضدّ حقّ و حقّگرایان، کمک و یاری

کنند، و حقیقت را درهم نوردند و درهم شکنند. چرا که مدح آشکار آنان در این زمان، شکست خورده و متّهم است، و چه بسا باعث می‌گردد، هم‌سوگندان و هم‌پیمانان نهانی ایشان را مورد شکّ و شبهه قرار می‌دهد، و به دیگران کسانی را می‌شناساند که برای یهودیان جهت درهم شکستن جنبشهای اسلامی در همه جا کار می‌کنند.

نیرنگ یهودیان و زرنگی ایشان گاهی اقتضاء می‌کند تظاهر به دشمنانگی و حتّی جنگ با هم‌سوگندان و همکاران خود کنند، هم‌پیمانانی که به سود ایشان حقّ را نابود می‌کنند و مُحقّان را می‌کشند. آری گاهی تظاهر به پیکار دروغین و نبرد تو خالی کلامی نیز می‌کنند تا هرگونه شبهه و گمانی را از مخلص‌ترین هم‌سوگندان و همدستان خود بزدایند، همکاران و مزدورانی که هدفهای آیندهٔ نزدیک یا دور ایشان را محقّق می‌دارند و پیاده می‌کنند.

یهودیان هرگز هرگز از مغشوش و مشوّش نشان دادن اسلام، و زشت و پلید جلوه‌گر دادن مسلمانان، دست نمی‌کشند و بیکار نمی‌نشینند. زیرا کینهٔ ایشان در بارهٔ اسلام، و کینه‌توزی آنان حتّی بر هر نوع شبح دوری از رستاخیز اسلامی، ستبرتر و بزرگ‌تر از آن است که بتوانند با آن بسازند، و هر چند برای نیرنگ بازی و پنهان سازی هم که باشد، سازش و مدارا در پیش گیرند!

سرشت یگانه، و نقشهٔ یگانه، و هدف یگانه‌ای بوده و هست. سرشت و نقشه و هدف پلیدی که خداوند جهان به سبب آنها نفرین و طرد از رحمت را نصیب و نثارشان می‌سازد و مدد و یاری خود را از آنان بازمی‌دارد. هر کس هم یاری خدا از او بازداشته شود، یاور و کمک کننده‌ای نخواهد داشت، هر چند به ظاهر همهٔ ساکنان کرهٔ زمین مددکار و پشتیبان او باشند:

﴿أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ، وَ مَنْ یَلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً﴾.

آنان کسانیند که خداوند ایشان را نفرین نموده است (و از رحمت خود محروم کرده است و رسوایشان داشته است) و هر که را خداوند نفرین کند (و از درگاه مرحمت و محبّت خود براند) کسی را نخواهی یافت که یاور او گردد (و وی را از خشم خدا پناه دهد و برهاند).

امروزه که همگی دولتهای غربی را یار و مددکار یهودیان می‌بینیم، سخت به وحشت می‌افتیم. از خود می‌پرسیم: وعدهٔ خدا در لعن و نفرین یهودیان، کجا است؟! کسی را که خدا لعن و نفرین کند، یاور و مددکاری برای او نخواهی یافت، کجا شد؟!

باید دانست یاور حقیقی، مردمان نیستند. دولتها هم نمی‌باشند. هر چند دولتهائی که بمبهای ئیدروژنی و موشکها داشته باشند. تنها و تنها یار و مددکار راستین خدای جهان آفرین است و بس. جهان آفرینی که بر همهٔ بندگانش غالب و چیره است. از زمرهٔ این بندگان، کسانی هستند که از بمبهای هیدروژنی و موشکها برخوردار می‌باشند. خدا یار کسی است که یار خدا باشد:

﴿وَ لَیَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ یَنْصُرُهُ﴾.

بطور مسلّم خدا یاری میدهد کسی را که (با دفاع از آئین آسمانی و رعایت اوامر و نواهی یزدانی) او را یاری دهد. (حج / ۴۰)

خدا کمک می‌کند کسی را که واقعاً به خدا ایمان داشته باشد، و از برنامهٔ یزدان چنانکه باید پیروی می‌کند، و با رضایت کامل و تسلیم واقعی داوری را به پیشگاه قانون خدا می‌برد و برابر مقرّرات یزدان زیست می‌کند. یزدان سبحان با همین سخنان، جماعت مؤمنان بدان را مخاطب قرار میداد. مؤمنان نخستینی که از برنامهٔ آفریدگار پیروی می‌کردند، و داوری را به پیشگاه شریعت کردگار می‌بردند. خداوندگار کار دشمنان یهودی ایشان، و یاوران یهودیان آن زمان را ناچیز و حقیر بدانان اعلام میداشت. به مسلمانان وعدهٔ پیروزی بر یهودیان می‌داد، چرا که یهودیان چون یهودیند یار و یاوری ندارند. خداوند بزرگوار این وعده را پیاده فرمودند و مسلمانان را بر یهودیان پیروز نمودند. پیاده

شدن وعدهٔ الهی را کسانی خواهند دید که بدان کاملاً ایمان داشته باشند. این وعده هم جز با دست کسانی پیاده نمی‌گردد که گروه مؤمنی پدید آیند و بپاخیزند و دست بکار شوند.

مدد و یاری کافران و مشرکان و صلیبیان به یهودیان، ما را نباید به هراس اندازد. چرا که این گروهها و دسته‌ها پیوسته یهودیان را مدد کرده‌اند و یاری داده‌اند و در هر زمانی بر ضدّ مسلمانان کمک و پشتیبانی نموده‌اند و می‌نمایند. امّا باید دانست که این کمک و یاری، مدد و یاوری بشمار نمی‌آید. همچنین این کمک و یاری و پشتیبانی و مددکاری نباید ما را گول بزند. زیرا پیروزی از آن مسلمانان خواهد بود، در آن روزی که مسلمانان مسلمان باشند!

برای یک بار هم که شده است مسلمانان مسلمان بشوند و این امر را بیازمایند. آنگاه با چشمان خود خواهند دید که آیا یهودیان یاور و مددکاری خواهند داشت؟ و اگر کمک و یاری بر جای باشد، چنین چیزی بدیشان سودی می‌رساند؟



پس از شگفت از کار و موضع و گفتار یهودیان، و اعلان نفرین بر ایشان، و اظهار خواری آنان، قرآن موضعگیری ایشان را در برابر پیغمبر ﷺ و در برابر مسلمانان بیان می‌دارد. سپس علّت خشم و کینهٔ آنان را روشن می‌نماید و می‌گوید: علّت خشم و کینهٔ ایشان این است که خدا بر مسلمانان منّت نهاده است و تفضّل فرموده است. منّت و تفضّلی که دین و یاری و استقرار نام دارد. حسودی آنان به خاطر فضلی است که یزدان به مسلمانان بخشیده است. در صورتی که یهودیان از سوی خود چیزی به مسلمانان نداده‌اند و کمترین بخششی ننموده‌اند. روند گفتار در عین بیان چنان حقائقی، پرده از انقباض سرشتشان برمی‌دارد، و می‌گوید که یهودیان از هرگونه عطاء و نعمتی که کسی جز خودشان بدان رسد ناراحت می‌گردند و کمترین خوبی و تفضّل به سایرین را زیاد بشمار می‌آورند.

گرچه در روزگاران گذشته، خداوند نعمت خود را بر آنان ریزان کرده است و به آباء و اجدادشان داده است. امّا این لطف و مرحمت فراوان یزدان، بزرگمنشی و بخشندگی را به آنان نیاموخته است، و ایشان را از بخل و تنگچشمی و آزمندی و ناسپاسی رهائی نبخشیده است:

﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ؟ فَإِذاً لاَيُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً! أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، وَ آتَيْنَاهُمْ مُّلْكاً عَظِيماً﴾.

آیا آنان را بهره‌ای از ملک است؟ (اگر ملک و قدرت در دست ایشان بود) در این صورت (پشیزی و سر سوزنی و حتّی به) اندازهٔ سوراخ هستهٔ خرما (که از آن خرما جوانه می‌زند و ناچیزترین شیء بشمار است) به مردم نمی‌دادند. آیا آنان بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود (با برانگیختن محمّد) به مردم (عرب) داده است؟ ما که به آل ابراهیم (که ابراهیم نیای شما و ایشان است) کتاب (آسمانی) و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم. (مانند: سلطنت یوسف در مصر، و شاهی داود و سلیمان در شام).

شگفتا! یهودیان طاقت این را ندارند که ببینند خداوند جهان به بنده‌ای از بندگان خود، چیزی از خزانهٔ کرم خود بدهد. مگر آنان انباز خدایند؟ پاکا خداوند جهان از این نقصان! یا آیا بهره‌ای از مملکت و سلطنت خدا متعلّق بدیشان است؟ مملکت و سلطنتی که خدا از آن می‌بخشاید و به هر کس که خود بخواهد عطاء می‌فرماید. اگر چیزی از آن متعلّق بدیشان بود، قطعاً بر اثر سنگین دلی و آزمندی، بر آن حرص می‌ورزیدند و به اندازهٔ سوراخ هستهٔ خرما از آن به مردمان نمی‌بخشیدند. «نقیر» گودی موجود در پشت هستهٔ خرما است. سنگین دلی و خودخواهی زشت یهودیان نمی‌گذارد چنین چیز ناچیزی را به مردمان دهند، اگر هم در مملکت و سلطنت یزدان جهان بهره‌ای داشته باشند! سپاس خدای را که بهره‌ای از مملکت و سلطنت خدا

ندارند. والاّ اگر می‌داشتند، مردمان جملگی می‌مردند و یهودیان حتّی نقیری بدیشان نمی‌دادند!

سبب دیگری برای انجام کارهای زشت یهودیان، حسد بردن بود، حسد بردن به پیغمبر ﷺ و به مسلمانان. حسودی بر لطف و فضلی که خدا به فرستادهٔ خود و پیروان او روا دیده بود. آئینی بدانان بخشید که به کالبد مسلمانان جان نوی دمید، و زندگی تازه‌ای و تولّد دوباره‌ای عطاء فرمود. وجود انسانی متمایزی بدیشان بخشید. نور و اطمینان و آرامش و اعتماد بدیشان داد، هم بدان گونه که بدانان پاکی و پاکیزگی و بزرگی و سنگینی عطاء نمود ...

حسودی عملاً یهودیان را به کژ راهه کشاند و به نابکاریها گماشت. آنان به ریاست معنوی و مادی خود بر عربهای جاهلی پراکنده در اینجا و آنجا و دشمن همدیگر، چشم امید دوخته بودند، و می‌خواستند در آن زمان که عربها هنوز دینی نداشتند، ایشان را فرمانبر خویشتن سازند. وقتی که عربها در مدینه اسلام را پذیرفتند، امید یهودیان بر باد رفت و آتش حسادتشان شعله‌ور شد.

امّا چرا باید یهودیان به مردمان حسد برند بر فضل و لطفی که خدا بدیشان روا دید و نبوّت و استقرار در زمین بدانان بخشید؟ در حالی که خودشان از روزگاران ابراهیم ﷺ غرق الطاف و انعام الهی بوده‌اند. خداوند به ابراهیم و خاندان ابراهیم کتاب و حکمت - یعنی: نبوّت - عطا فرمود. به خاندان او گذشته از نبوّت، شاهی و ریاست داد. ولی یهودیان قدر این فضل را ندانستند، و چنین نعمتی را در میان خود نگاه نداشتند، و عهد قدیم - یعنی : تورات - را مصون و محفوظ ننمودند. بلکه حتّی گروهی از آنان بی‌ایمان گشتند! کسانی که این همه الطاف و انعام بدیشان شود، سزاوار ایشان نیست که دسته‌ای از آنان ملحد و کافر گردند:

﴿ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً. فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ ﴾.

ما به آل ابراهیم (که ابراهیم نیای شما و ایشان است) کتاب (آسمانی) و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم. (مانند: سلطنت یوسف در مصر، و شاهی داود و سلیمان در شام). ولی جمعی از آنان که (ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند) به کتاب (آسمانی مُنْزَل بر خود) ایمان آوردند، و در میانشان کسانی بوده‌اند که دیگران را از کتاب آسمانی باز داشته‌اند و خود نیز از آن روگردان شده‌اند.

دردناک‌ترین حسد، حسدی است که شخص دارا و صاحب نعمت، گرفتار آن آید و حسادت نماید. چه بسا شخص محروم از نعمت حسد ورزد، حسد او هم پستی است. امّا کسی که دارا و غرق در نعمت است وقتی که حسادت می‌ورزد، شرّ واقعی و ریشه‌دار چنین حسادتی است. حسادت یهودیان از همین قبیل است و بدترین و برجسته‌ترین شرّ بشمار است. از اینجا است که یهودیان تهدید به آتش فروزان دوزخ می‌گردند و دوزخ سزای چنین شرّ پلیدی است:

﴿ وَکَفیٰ بِجَهَنَّمَ سَعِیراً ﴾.

آتش فروزان و زبانه‌کشان دوزخ (برای چنین افراد روگردان و بازدارنده) بسنده است.



هنگامی که روند گفتار بدین مقطع می‌رسد و از ذکر ایمان و بازداشتن مردمان از آن می‌پردازد، و ذکر رویگردانی برخی از افراد خاندان ابراهیم ﷺ از ایمان به پایان می‌آید، قانون جزاء به دنبال آن مطرح می‌گردد، جزای تکذیب کنندگان، و پاداش مؤمنان. پاداش همگی اینان و پادافره جملگی آنان، در هر دینی و در هر زمانی. این پاداش و پادافره، به شکل صحنه‌ای از صحنه‌های سخت و خوفناک قیامت نمایش می‌گردد:

﴿ إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً، کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ. إِنَّ اللّٰهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً. وَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ، خالِدِینَ فِیها أَبَداً، لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ،

وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِيلاً ﴾.

بیگمان کسانی که آیات و دلائل ما را انکار کرده‌اند، بالأخره ایشان را به آتش شگفتی وارد می‌گردانیم و بدان می‌سوزانیم. هر زمان که پوستهای (بدن) آنان بریان و سوخته شود، پوستهای دیگری بجای آنها قرار میدهیم تا (چشش درد، مستمرّ باشد و) مزهٔ عذاب را بچشند. خداوند، توانا (بر عذاب منکران و کافران و) حکیم است (و از روی حکمت کیفر می‌فرماید) و امّا کسانی که (بدانچه به سویشان آمده است) ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به باغهائی (از بهشت برین) وارد خواهیم ساخت که رودبارها در زیر (درختان) آنها جاری است. در آنجاها (زندگانیشان هرگز پایان نمی‌گیرد و) جاودانه تا به ابد می‌مانند. در آنجاها همسران پاکیزه‌ای (و بدور از آلودگیها و عیبها) دارند. و آنان را (زندگی پر ناز و نعمتی می‌دهیم و) به سایهٔ (عزّت و رفاهیّت) گسترده‌ای داخل می‌گردانیم.

﴿كُلَّمٰا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنٰاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهٰا لِيَذُوقُوا الْعَذٰابَ ﴾.

هر زمان که پوستهای آنان بریان و سوخته شود، پوستهای دیگری بجای آنها قرار میدهیم تا مزهٔ عذاب را بچشند.

صحنه‌ای است که پایانی ندارد. صحنه‌ای برجسته و مکرّر است. گمان در بارهٔ آن سرگردان است و پیوسته در اندیشهٔ آن. سراپا هراس است و بیم! هول و هراس کشش گیرا و چیره‌ای دارد. روند گفتار چنین صحنه‌ای را به تصویر می‌کشد و با واژهٔ یگانه‌ای تکرارش می‌کند: ﴿كُلَّمٰا ﴾ هر زمان که. این صحنه را سخت و خوفناک با نیمی از یک جمله به تصویر می‌کشد: ﴿كُلَّمٰا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ ﴾. هر زمان که پوستهای (بدن) آنان بریان و سوخته شود. به شکل فراتر از آنچه مردمان انس بدان گرفته‌اند، با بقیّهٔ جمله، چنین صحنهٔ شگفتی را به تصویر می‌کشد: ﴿ بَدَّلْنٰاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهٰا ﴾. پوستهای دیگری بجای آنها قرار می‌دهیم. این همه هول و هراس سخت را در یک جملهٔ شرطیه نه بیشتر، خلاصه می‌کند! این سزای کفری است که با وجود مهیّا بودن اسباب ایمانی، از روی قصد و اراده انجام پذیرفته است. سزائی است برابر:

﴿ لِيَذُوقُوا الْعَذٰابَ ﴾. تا مزهٔ عذاب را بچشند. بدان که خداوند سبحان به سزا و جزا توانا است. در پدیدار کردن وقوع عذاب، کاربجا است: ﴿ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَزِيزاً حَكِيماً ﴾. خداوند، توانا (بر عذاب منکران و کافران و) حکیم است (و از روی حکمت کیفر می‌دهد).

در مقابل این آتش شعله‌ور فروزان، و پوستهائی که سوخته و بریان می‌گردد و هر زمان که بریان و سوخته می‌گردد، پوستهای تازه‌ای جایگزین آنها می‌شود، تا سوختن از نو شروع گردد، و درد از نو برگردد ... در مقابل چنین صحنهٔ پر از غم و اندوه، صحنهٔ دیگری را می‌یابیم:

﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ ﴾.

آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند. در باغهای سبز و خرّمی بسر می‌برند که:

﴿ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ ﴾.

رودبارها در زیر آنها روان است.

در این صحنه، ماندگاری و جاودانگی مطمئنّ و مؤکّدی است:

﴿ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً ﴾.

جاودانه تا به ابد در آنجاها می‌مانند.

در باغها و جاودانگی همیشگی، همسران پاکیزه‌ای را می‌یابیم:

﴿ لَهُمْ فِيهٰا أَزْوٰاجٌ مُطَهَّرَةٌ ﴾.

در آنجاها همسران پاکیزه‌ای دارند.

سایه‌های روح پروری را می‌یابیم که در صحنهٔ پر نعمت بهشت، چشمگیر و درخشانند:

﴿ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِيلاً ﴾.

آنان را به سایهٔ گسترده‌ای داخل می‌گردانیم.

رویاروئی تمامی است در جزا و سزا و صحنه و تصویر و شکلها و آهنگها ... اینها به شیوهٔ خاصّ قرآن در «صحنه‌های قیامت» به تصویر کشیده شده‌اند و از الهام نیرومند و تأثیر ژرفی برخوردارند[1].

۱- مراجعه شود به کتاب «مشاهد القیامة» چاپ دارالشروق.

إِنَّ
اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ
النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ۚ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا
بَصِيرًا ﴿٥٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي
الْأَمْرِ مِنكُمْ ۖ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ
وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ
وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ
ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ
اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ
صُدُودًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا
قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا
إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا
فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِي
أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا
لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ
جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ
لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴿٦٤﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ
حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا
فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾
وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِن
دِيَارِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ ۖ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ
بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ﴿٦٦﴾ وَإِذًا لَّآتَيْنَاهُم مِّن
لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾
وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم
مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ ۚ وَحَسُنَ
أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ
بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾

این درس دربرگیرندهٔ موضوع مهمّی است، موضوع بنیادینی در زندگی ملّت مسلمان. شرط ایمان و تعریف آن را بیان میدارد. ایمان را در نظام اساسی این ملّت مجسّم و نمودار می‌کند. ایمان با توجه به ذات ایمان، و به اندازهٔ مقدار ارتباط و پیوند آن با نظام بنیادین ملّت مسلمان، بزرگی و والائی می‌گیرد.

قرآن است، ملّت اسلام را می‌آفریند و آن را پرورده می‌کند و رفعت می‌بخشد. قرآن ملّت اسلام را به ظهور رساند، همانگونه که خداوند بزرگوار در تعبیر دقیق قرآنی می‌فرماید:

﴿ كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ﴾.

شما (ای پیروان راستین محمّد) بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید. (آل عمران / ۱۱۰)

قرآن این امّت را آفرید بدانگاه که وجود نداشت. آن را پرورده کرد و رفعت بخشید تا ملّت یگانه‌ای در تاریخ انسانها گردد:

﴿ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ﴾.

بهترین امّتی که به سود انسانها آفریده شده‌اید.

لازم است این حقیقت را تأکید کنیم و آن را توضیح دهیم، پیش از آن که سر رشتهٔ کلام را بدست گیریم و به ادامهٔ سخن بپردازیم. حقیقت آفریدن قرآن، امّت مسلمان را، و پرورده کردن و رفعت بخشیدن بدانان را، آن هم به همراه یکدیگر در یک زمان ... آفریدن و والائی بخشیدن راستین بود نه خیالی و دروغین. تولّد تازهٔ ملّت بود. بلکه تولّد تازهٔ «انسان» در شکل جدیدی بود. تنها مرحله‌ای در راه زایش و پیدایش، یا گامی در راه دگرگونی، و یا فقط جهشی و پرشی از جهشها و پرشهای نهضت و جنبش نبود و بس. بلکه دقیقاً «زایش و پیدایش» و «تولّد» ملّت عرب و انسان بطور کلّی بود.

وقتی که به اشعار جاهلی - و مقدار کمی از آثار منثور جاهلی که به دستمان رسیده است - نگاهی بیندازیم، بلی اشعار جاهلی که بایگانی عرب است و بالاترین و جاودانه‌ترین دیدگاه عربها را دربارهٔ زندگی و بودن، و

هستی و انسان و اخلاق و سلوک در بر دارد، همانگونه که سیماها و نشانه‌های زندگی عربها، نهفته‌های درونهایشان، مجموعهٔ جهان بینیهایشان، چکیده و گزیدهٔ فرهنگ و تمدّنشان، کوتاه سخن همهٔ هستیشان را در بر دارد ... زمانی که در پرتو قرآن به مجموعهٔ فرهنگها و جهان‌بینیها و ارزشهائی می‌نگریم که این بایگانی در بر گرفته است، همچنین به دیدگاه عربها راجع به هستی و زندگی، و جهان و انسان، اعمّ از ارزشهای زندگانی انسانی، سیستم جامعه، نگرش به نهایت و غایت و هدف وجود انسانی، و نظم و نظام واقعی پا بر جا براساس این جهان‌بینی، نگاهی بیندازیم ... آنگاه به واقعیّت عربها پیش از اسلام و بعد از آن، در پرتو چنین جهان‌بینیهای جاهلی متجلّی در بایگانی اشعارشان، نگاهی بیندازیم، و در پرتو جهان‌بینی قرآنی هم که بیانگر برنامهٔ ربّانی است، به امور مذکور نگاهی بیفکنیم... وقتی که به بایگانی منقول و زندگی واقعی، در پرتو قرآن و واقعیّت زندگی اسلامی، می‌نگریم، بطور قطع برایمان روشن و آشکار می‌گردد که وجود ملّت اسلامی، زایش و پیدایش بوده است، نه گامی یا مرحله‌ای و یا جهشی! «ساختاری» از صنع آفریدگار بوده است، همانگونه که تعبیر دقیق قرآن بیانگر آن است. شگفت‌ترین زایش و پیدایش، و عجیب‌ترین ساختار است. آنچه ما می‌دانیم این است که نخستین بار و واپسین بار است که از میان دو لایهٔ کتابی ملّتی برمی‌جوشد و بیرون می‌دمد و از لابلای واژگان حیات بدین ملّت دمیده می‌شود! امّا جای شگفت نیست، چه این واژگان، واژه‌های خدایند. کسی که سرِ ستیز و پیکار دارد به ما بگوید: این ملّت پیش از این که خداوند آن را با واژگانش بسازد و با قرآنش پرورده و بالیده فرماید، کجا بود؟

البتّه ما می‌دانیم که این ملّت در سرزمین عربستان بود، ولی از لحاظ وجود «انسانی» کجا قرار داشت؟ در دفتر تمدّن بشری کجا ثبت و ضبط بود؟ در کجای تاریخ جهان قرار داشت؟ در کدام گوشهٔ سفرهٔ جهانی انسانی نشسته بود؟ بر روی این سفره چه چیزهائی چیده بود و ارمغان داشته بود، چیزهائی که نام این ملّت را بشناساند و مُهر و نشان آن را بنمایاند؟

این ملّت با این دین پیدا گردید و ساخته شد و بالید. با این برنامهٔ درست و استوار، پرورده و والا گردید. هم خود را و هم بعدها بشریّت را با کتابی که از خدا در دست داشت رهبری و رهنمود کرد. با برنامهٔ یزدان که زندگی این ملّت را در قالب خاصّ خود ریخت، نه با چیز دیگری، راهیاب شد و دیگران را رهنمون گردید ... تاریخ پیش روی ما است و شاهد صدق بر گفتار ما. خداوند بدین ملّت وعدهٔ درستی داده است و با ایشان راست بوده است آنگاه که به عربها فرموده است:

﴿ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ. أَفَلاَ تَعْقِلُونَ؟ ﴾.

ما برایتان کتابی (به نام قرآن) نازل کرده‌ایم که وسیلهٔ بیداری و آوازه و بزرگواری شما است و شهرت شما را پاس میدارد. آیا نمی‌فهمید (که سود و عظمت شما در چیست؟!).

در پرتو این کتاب، ملّت عرب در کرهٔ زمین نام و نشانی پیدا کرد و بر سر زبانها افتاد. در تاریخ نقشی به عهده گرفت و بازی کرد. نخست «وجود انسانی» یافت، و سپس تمدّن جهانی. این کار مسلّم است، ولی گروهی از نادانان می‌خواهند این نعمت یزدان را که خدا به ملّت عرب عطاء فرموده است نپذیرند و منکر تفضّل الهی شوند. تفضّلی که خداوند بزرگوار بدیشان روا دیده است و آخرین قانون همگی مردمان کرهٔ زمین را در میان عربها پدیدار کرده است و به زبان ایشان بیان فرموده است. در پرتو همین الطاف کریمانه هم بوده است که بدیشان وجود و آوازه و تاریخ و تمدّن بخشیده است. شگفتا! چنین نادانانی می‌خواهند این جامه‌ای را که خدا به تنشان کرده است و بر قامتشان چُست فرموده است، از تن بدر کنند و بدور اندازند. پرچمی را پاره پاره کنند که ایشان را در زیر سایهٔ مبارک خود به سوی مجد و عظمت راند و به آوازه و

شهرت رساند، بلکه ایشان را هستی بخشید، آن روز که امّت اسلامی را از خود آنان بیخت و ساخت، و در میان ایشان برانگیخت و به راه انداخت.

می‌گوئیم: قطعاً قرآن بدانگاه که این امّت اسلامی را «می‌آفرید و می‌ساخت» و آن را «پرورده می‌کرد و رشد میداد»، و سیماهای تازهٔ اسلام و خطّ و خطوط و سایه روشنهای آن را در گروه مسلمانان به تصویر می‌کشید، گروه مسلمانانی که خداوند آنان را از ژرفای درّهٔ جاهلیّت برگرفته بود، در همان حال هم سیماها و نشانه‌های جاهلیّت موجود در زندگی و ته‌نشین در درون ایشان را محو و نابود می‌کرد، و جامعهٔ اسلامی را سر و سامان می‌بخشید، یا بهتر بگوئیم: از اوّل براساس تولّد جدید بنا می‌کرد.

قرآن بدانگاه که گروه مسلمانان را به جنگ و پیکار با جاهلیّت ته‌نشین در درونهایشان، و مستقرّ در اوضاع و احوالشان فرو می‌برد، جاهلیّت بر جای مانده از محیطی که برنامهٔ الهی ایشان را از آنجا برگرفته بود و بالا کشیده بود، همچنین ایشان را به جنگ و پیکار با جاهلیّتی فرو می‌برد که در داخل آنان و پیرامونشان چمباتمه زده بود و مجسّم در وجود یهودیان مدینه و منافقان آنجا و مشرکان مکّه و دور و بر آن بود ... یعنی: دو جنگ و پیکاری که در همه جا و در همه آن، میان مسلمانان و آنان برقرار و بردوام است.

وقتی که قرآن همهٔ این کارها را کرد، شروع نمود به پابرجا داشتن جهان‌بینی درست گروه مسلمانان، با ذکر شرط ایمان و تعریف اسلام. با این جهان‌بینی هم - مخصوصاً در این مرحلهٔ حسّاس - سیستم بنیادین مسلمانان را استوار کرد و پیوست. سیستمی که هستی گروه مسلمانان را از هستی جاهلیّت پیرامون آنان جدا می‌ساخت، و ایشان را با ویژگیهای ملّتی ممتاز و مخصوص می‌نمود که برای مردم و به نفع ایشان آفریده شده‌اند، و برای این آفرینش یافته‌اند که قانون الهی را برای مردمان توضیح و تبیین کنند و آنان را به سوی خدا رهبری و رهنمود، و با نظام ربّانی آشنا سازند.

این درس عهده‌دار بیان این نظام بنیادین است. نظامی که استوار بر جهان‌بینی اسلامی، و بر جوشیده از شرط ایمان و برگرفته از تعریف اسلام است.

این درس عهده‌دار تعیین جهتی است که ملّت مسلمان باید برنامهٔ زندگی خود را از آن دریافت کند، و در پرتو آن برنامه آنچه را که دریافت می‌دارد بفهمد، و با آن مسائل جدید را بسنجد، و گره از مشکلاتی بگشاید که نصّ صریحی دربارهٔ آنها نیامده است و خردها راجع بدانها گوناگون، و برداشتها جوراجور خواهد بود ... همچنین در پرتو آن بشناسد سلطه و قدرتی را که باید از آن پیروی کند، و علّت پیروی خود را بداند، و سرچشمهٔ آن سلطه و قدرت را فهم و هضم نماید ... این درس می‌گوید: شرط ایمان و تعریف اسلام هم همین است.

در این صورت است که «نظام بنیادین» چنین ملّتی، پیوند می‌یابد با عقیده‌ای که بدان باور دارد، پیوند یکپارچه‌ای که تکّه تکّه نمی‌گردد و عناصر آن از همدیگر نمی‌گسلد.

این همان موضوع مهمّی است که این درس، کامل و دقیق آن را روشن می‌سازد. و همان مسأله‌ای است که پس از مطالعه و بررسی این درس، ساده و آشکار به نظر می‌آید، بگونه‌ای ساده و آشکار که انسان شگفت زده می‌گوید: چگونه «مسلمانی» دربارهٔ آن به جدال می‌پردازد؟

این درس به ملّت مسلمان می‌گوید: بیگمان همگی پیغمبران فرستاده شده‌اند تا به خاطر فرمان یزدان از ایشان پیروی شود، نه فقط به خاطر رساندن پیام آسمان و قانع کردن مردمان:

﴿ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾.

هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود.

همچنین این درس به ملّت مسلمان می‌گوید: اصلاً مردمان مؤمن بشمار نمی‌آیند مادام که قضاوت را به

پیشگاه قانون خدا نیاورند و از برنامهٔ او داوری نخواهند. قانون و برنامه‌ای که در زمان زندگانی پیغمبر ﷺ در احکام او مجسّم و جلوه‌گر بوده است، و پس از وفات وی، پیدا است که در قرآن الهی و سنّت نبوی باقی و ماندگار است. باید گفت: این هم بسنده نیست که تنها به پیغمبر ﷺ مراجعه و از او داوری بخواهند تا مؤمن بشمار آیند، بلکه باید از او فرمان برند و تسلیم دستور وی بوده و از داوریش خشنود گردند:

﴿فَلاٰ وَ رَبِّکَ ... لاٰ یُؤْمِنُونَ ... حَتّیٰ یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ، ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً﴾.

امّا، نه! ... به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

این است شرط ایمان و تعریف اسلام.

این درس به ملّت مسلمان می‌گوید: کسانی که می‌خواهند داوری به پیش طاغوت - یعنی به پیش هر چیزی جز شریعت خدا - ببرند، این گمان از ایشان پذیرفته نمی‌گردد که می‌انگارند آنان به چیزی ایمان دارند که برای پیغمبر ﷺ و برای سایر انبیاء پیش از او نازل شده است. چرا که گمانی بیش نیست. مگر نه این است که آنان داوری را به پیش طاغوت می‌برند؟:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ، یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحٰاکَمُوا إِلَی الطّٰاغُوتِ - وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ - وَ یُرِیدُ الشَّیْطٰانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلاٰلاً بَعِیداً﴾.

(ای پیغمبر) آیا تعجّب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده است ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتابهای آسمانی، به هنگام اختلاف) می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را بجای حکم خدا بپذیرند؟!) و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند.

این درس به ملّت مسلمان اعلام می‌دارد: نشانهٔ نفاق و دوروئی این است که مردمان از داوری بردن به پیشگاه خدا و رسول ﷺ و دریافت فرمان از قرآن و از سنّت فرستادهٔ یزدان، خودداری کنند و دیگران را هم بدور دارند:

﴿وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ: تَعٰالَوْا إِلیٰ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ، رَأَیْتَ الْمُنٰافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُوداً﴾.

زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیائید که خداوند آن را (بر محمّد) نازل کرده است، و به سوی پیغمبر روی آورید (تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان گرداند)، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند (و از تو می‌گریزند و دیگران را نیز از تو باز میدارند).

بدین ملّت مسلمان این را هم تذکّر می‌دهد:

برنامهٔ ایمانی ملّت مسلمان و سازمان بنیادین آن، این است که از خداوند بزرگوار با رعایت قوانین موجود در قرآن، و از رسول خدا ﷺ با فرمانبرداری از سنّت او، و از کارفرمایان و فرمانداران مسلمانی که در شرط ایمان و تعریف اسلام همراه با شما هستند و واقعاً مؤمن و مسلمان بشمارند، اطاعت کنی و فرمانبرداری نمائی:

﴿یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ، وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ، وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمّد مصطفی با تمسّک به سنّت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حقّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند).

همچنین به ملّت مسلمان می‌گوید: در رخدادهای زمانه و مسائل تازه‌ای که دیدگاهها دگرگون و اختلافات نظر

است، و در قضایا و اموری که احکامِ نصّی و دستورات خاصّ گویائی راجع بدانها در دست نیست، مرجع تنها خدا و فرستادهٔ او است و بس. یعنی قانون خدا و سنّت رسول الله ﷺ

﴿ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ، فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ ﴾.

اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضهٔ به قرآن)، و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است).

بدین وسیله برنامهٔ ربّانی ناظر و مراقب بر مشکلات و مسائلی خواهد بود که در گذشت روزگاران در زندگی ملّت مسلمان روی می‌دهد. این قاعده نظام بنیادین ملّت مسلمان را می‌نمایاند، نظام بنیادینی که پیروان آن تا بدان عمل نکنند مؤمن بشمار نمی‌آیند، و تا آن را پیاده ننمایند مسلمان محسوب نمی‌گردند. چرا که این درس قرآنی، انجام طاعت با شروط خاصّ خودش، و همچنین ارجاع مسائل تازه‌ای که در گذر زمان روی می‌دهد و اختلاف نظر در آنها بروز می‌کند و باید به خدا و پیغمبرش ﷺ حوالت گردد، شرط ایمان و شناخت اسلام قرار داده است، شرط کاملاً واضح و نصّ صریح:

﴿ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾.

(باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.

فراموش نکنیم چیزهائی را که به هنگام توضیح این فرمودهٔ خداوند بزرگوار گذشت:

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ﴾.

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشاید، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشاید.

به هنگام بحث از آیهٔ فوق گفته شد که یهودیان ننگین به شرک خدا شدند و مشرک نامیده گشتند، زیرا پیشوایان دینی خود را همراه با خدا به اربابی گرفتند و خداوندگاران خود کردند. البتّه نه این که آنان را عبادت و پرستش کنند، بلکه بدان خاطر که تحلیل و تحریم را از جانب ایشان پذیرفتند، و حقّ فرماندهی و قانونگذاری خودسرانه و دل بخواه را بدیشان دادند. تنها بدین سبب بود که مشرک قلمداد شدند. شرک ورزیدند! چیزی که خدا همه چیز را می‌بخشد ولی آن را نمی‌بخشد! حتّی گناهان کبیره بخشیده می‌شود، ولی شرک بخشوده نمی‌گردد!

﴿ ... وَ إِنْ زَنَا، وَ إِنْ سَرَقَ. وَ إِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ ﴾.

... و اگر هم زنا کند، و اگر هم دزدی نماید، و اگر هم میخوارگی کند.

ارجاع همهٔ کارها به خدا، با اختصاص الوهیّت به خدا میسّر است، و اختصاص الوهیّت به خدا مقتضی اختصاص حاکمیّت بدو است. چراکه حاکمیّت ویژه‌ترین ویژگیهای الوهیّت است. در داخل این چهارچوب، مسلمان، مسلمان می‌ماند و مؤمن، مؤمن بشمار می‌آید. در این صورت امید می‌رود که گناهانش، از جمله گناهان کبیره‌اش، بخشوده شود. امّا بیرون از این چهارچوب، شرک است، یعنی آن چیزی که هرگز خدا آن را نمی‌بخشاید. آخر شرط ایمان و تعریف اسلام، بیانگر چنین امری است:

﴿ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾.

(باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.

این موضوع مهمّی بود که این درس در بر داشت، به اضافهٔ وظیفهٔ ملّت مسلمان در کرهٔ زمین. وظیفه‌ای مبتنی بر پابرجا کردن قواعد و اصول دادگری و اخلاق براساس برنامهٔ درست و استوار خدا:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا. وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً ﴾.

بیگمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می‌دهد که

امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده، و چه چیزهائی که مردم آنها را به دست شما سپرده و شما را در آنها امین دانسته‌اند) به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه دادگرانه داوری کنید. (این اندرز خدا است و آن را آویزهٔ گوش خود سازید و بدانید که) خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد (و شما را به انجام نیکیها می‌خواند). بیگمان خداوند دائماً شنوای (سخنان و) بینا(ی کردارتان) بوده و می‌باشد (و می‌داند چه کسی در امانت خیانت روا می‌دارد یا نمی‌دارد، و چه کسی دادگری می‌کند یا نمی‌کند).

نگاه گذرائی به مطالب این درس انداختیم و چکیده‌ای از آن را بیان داشتیم، هم اینک به متن آیات به طور مشروح می‌پردازیم.

❁

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً ﴾.

این تکالیف گروه مسلمانان است. اخلاق ایشان این است که: امانتها را به صاحبان امانت می‌رسانند، و در میان «مردم» دادگرانه داوری می‌کنند، دادگرانه برابر برنامهٔ آفریدگار و تعلیمات دادار.

امانتها از امانت بزرگ آغاز میگردد. امانتی که خداوند فطرت انسان را بدان پیوند داده است. امانتی که آسمانها و زمین و کوهها سر باز زدند از این که آن را بر عهده گیرند و از آن ترسیدند، و حال این که «انسان» زیر بار آن رفت ... امانت هدایت و معرفت و ایمان به خدا، از روی قصد و اراده و تلاش و هدف. این امانتِ فطرت انسانیّت، امانت ویژه‌ای است. هر چیز جز انسان، خداوند ایمان به خود را بدو الهام کرده است. او را به سوی خویش رهنمود نموده است. شناخت خویشتن را بدو آموخته است. پرستش و عبادت خود را در فطرت او سرشته است. بدون هیچگونه تلاشی و قصدی و اراده‌ای و روندی که داشته باشد، خدا او را به اطاعت از قانون خود واداشته است. این تنها انسان است که یزدان او را به سرشت، خرد، شناخت، اراده، روند، و تلاشی که برای رسیدن به خدا در پرتو یاری خدا می‌ورزد، واگذار نموده است:

﴿ وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ﴾.

کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم. (عنکبوت / ۶۹)

این امانتی است که انسان آن را بر عهده گرفته است و بر او واجب است که پیش از هر امانت دیگری آن را اداء کند[1].

از این امانت بزرگ، سائر امانتهائی که خدا به ادای آنها دستور فرموده است برمی‌جوشد.

از جملهٔ این امانتها، امانت گواهی بر این دین است. نخست گروهی به نفع این دین با ذات خود. با تلاش ذات خود تا بدانجا که بیانگر دین گردد، بیانگر زنده‌ای از لحاظ احساس درون و رفتار بیرون. بگونه‌ای که مردمان شکل ایمان را در این ذات مشاهده کنند و بگویند: این ایمان، چقدر خوب و زیبا و پاک است! او ذات دوستان خویش را در اخلاق و کمال، بسان خویشتن آراسته و پیراسته می‌سازد! در این صورت است که شخص ذاتاً گواهی به سود این دین داده است، چون که در دیگران تأثیر داشته است و سرمشق آنان گشته است. گواهی دیگری بر درستی این دین، دعوت مردم به سوی این دین و بیان برتری و والائی آن است. البتّه باید پیشاپیش این برتری و والائی در شخص دعوت کننده مجسّم گردد، آنگاه به دعوت دست یازد. چرا که گواهی شخص مؤمن بر وجود ایمان خود بسنده نیست، و امانت دعوت و تبلیغ و بیان را اداء نکرده است، مادام که مردمان را نیز به سوی دین دعوت نکند.

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» فصل: «حقیقة الانسان».

دعوت دیگران برای پذیرش اسلام، یکی از امانتها است.

گواهی دیگری که باید مسلمان آن را اداء کند، تلاش برای استقرار این دین در سراسر کرهٔ زمین است. باید مسلمان تلاش کند که این آئین برنامه و قانون گروه مسلمین و همچنین همگی انسانهای روی زمین گردد. این تلاش چه با وسائل و اموری باشد که خود فرد در اختیار دارد، و چه با آلات و ادوات و قدرت و توانی که گروه مؤمنان داشته باشند. استقرار این برنامه در زندگی انسانها، یکی از بزرگترین امانتهای شخص مسلمان پس از داشتن ایمان ذاتی است. از این امانت نه فرد مؤمن معاف می‌گردد و نه گروه مؤمنان. بنابراین : «جهاد تا روز قیامت برقرار و بردوام است» تا این امانت سترگ اداء گردد که استقرار دین در گسترهٔ فراخ زمین است.

یکی دیگر از امانتها، امانت داد و ستد با مردمان و برگرداندن امانتهای ایشان به خودشان است. امانت در معاملات و سپرده‌های مادّی، امانت دلسوزی نسبت به کارداران و کارگزاران و رؤساء و زیر دستان، امانت سرپرستی کودکان نوخاسته، امانت محافظت از مقدّسات جامعه و دارائی و اموال مملکت و حفظ حدود و ثغور کشور ... خلاصه، امانت در سائر چیزهائی که برنامهٔ ربّانی بیانگر آن است، از قبیل تکالیف و وظائفی که در زمینه‌های گوناگون زندگی موجود و برقرار است و همیاری و همکاری ما را می‌طلبد ... اینها چکیدهٔ امانتهائی است که خدا ادای آنها را از ما خواسته است و نصّ قرآنی آنها را به اختصار بیان فرموده است.

امّا داوری کردن دادگرانه در میان «مردم»، نصّ قرآنی به همین صورت ساده و مطلق بیان فرموده است: داوری دادگرانه‌ای که در میان جملگی «مردمان» انجام پذیرد و همگان را فرا گیرد. تنها دادگری یکایک مسلمانان در حقّ همدیگر نیست و بس. تنها دادگری نسبت به اهل کتاب نیست و دیگر مردمان از این دادگری بی‌نصیب گردند. بلکه دادگری حقّ هر انسانی است که واژهٔ «انسان» بر او اطلاق می‌گردد. همین واژهٔ «مردمان» در برنامهٔ یزدان، ایجاد حقّ دادگری می‌کند. این واژه همهٔ انسانها را در بر می‌گیرد: مؤمنان و کافران، دوستان و دشمنان، سیاهان و سفیدان، و عربها و غیر عربها را. ملّت مسلمان عهده‌دار دادگری در میان مردمان هستند، هرگاه که آنان بر مردمان حکومت و داوری داشته باشند. این نوع دادگری را هرگز بشریّت به خود ندیده است مگر در آن روزگارانی که مسلمانان زمام امور حکومت را به دست گرفته‌اند و برابر قوانین اسلامی انسانها را رهبری کرده‌اند. دادگری و عدالتی بوده است که انسانها پیش از زمامداری مقتدرانهٔ مسلمانان و بعد از آن، هرگز به خود ندیده‌اند و مزهٔ آن را نچشیده‌اند. دادگری و عدالتی بدین شکل زیبای بزرگوارانه‌ای که همگی مردمان را دربرگیرد، تنها به همین خاطر که همگان «انسان» هستند! نه به خاطر چیزهای دیگری که زائد بشمارند و به این اصل افزوده می‌گردند، اصلی که «انسانها» همه در آن مشترک می‌باشند.

داوری دادگرانه، اساس حکومت در اسلام است. اصلاً امانت با تمام مفاهیمی که دارد، اساس زندگی در جامعهٔ اسلامی است.

پیروی که در آخر فرمان به پرداخت امانتها به صاحبان آنها، و در پایان فرمان به داوری دادگرانه و حکومت عادلانه در میان مردم، آمده است، یادآور این است که این گفته از اندرزهای خداوند دادار و از رهنمودهای یزدان سبحان است. چه اندرز نیکوئی و چه رهنمود باشکوهی!

﴿ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ ﴾.

خداوند شما را به بهترین اندرز پند میدهد (و شما را به نیکیها می‌خواند).

لحظه‌ای در برابر نحوهٔ تعبیر قرآنی می‌ایستیم و آن را از لحاظ شیوهٔ اداء کلام می‌سنجیم. اصل ترکیب بند جمله بدین صورت است: «إِنَّهُ نِعْمَ مَا يَعِظُكُمْ اللَّهُ بِهِ ...» ولی در قرآن واژهٔ جلاله جلو افتاده است و اسم

«إِنَّ» شده است. و واژه‌های «نِعْمَ مٰا» به صورت «نِعِمَّا» درآمده است و همراه با متعلّقاتش - بعد از حذف خبر - جایگزین خبر «إِنَّ» گشته است. این بدان خاطر است که الهام کند پیوند موجود در میان یزدان سبحان و چیزی که خدا بندگان خود را بدان پند میدهد، از شدّت و حدّت زیادی برخوردار است.

گذشته از این، بیانگر این نکته هم هست که «امر» و فرمان در میان است نه «وعظ» و پند. امّا تعبیر قرآنی آن را وعظ و اندرز می‌نامد، بدان خاطر که اندرز بهتر به ژرفای دل می‌رسد، و زودتر وجدان را بیدار می‌سازد، و در زمان کمتری پذیرش می‌یابد و اجراء می‌گردد. پذیرش و اجرائی که از فرمانبری و علاقه‌مندی و شرمساری برمی‌جوشند و سر برمی‌زنند.

سپس واپسین پیرو در آیه در می‌رسد، و کار را به آفریدگار، و پاییدن و نگرش کردگار، و بیم از دادار، و امید به ایزد متعال، موصول و مربوط می‌کند:

﴿ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً ﴾.

بیگمان خداوند دائماً شنوای (سخنان و) بینا (ی کردارتان) بوده و میباشد (و میداند چه کسی در امانت خیانت روا می‌دارد یا نمی‌دارد، و چه کسی دادگری می‌کند یا نمی‌کند.

هماهنگی موجود میان وظائف و تکالیفی که باید انجام گیرد، و آن ادای امانتها و حکومت و قضاوت دادگرانه در بین مردمان است، و میان «شنوای بینا» بودن خدا، مناسبت روشن و زیبائی است. چرا که می‌رساند خداوند می‌شنود و می‌بیند مسائل دادگری و امور امانت را. دادگری هم ذاتاً نیاز دارد به: گوش فرا دادن هوشیارانه، برداشت زیبا و سنجش آگاهانه، مراعات شرائط و ظواهر، و ژرف و عمیق نگریستن به چیزهائی که فراتر از شرائط و ظواهر است. این کارها هم از کسی جز خداوند شنوای بینائی ساخته نیست که همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌بیند.



آیا امانت و عدالت چه مقیاسی دارند؟ برنامهٔ جهان‌بینی و مرزبندی و اجرای آن دو، در همهٔ گستره‌های زندگی و در تمام تلاشها و تکاپوهائی که برای زندگی انجام می‌پذیرد، کدام است؟

خرد انسان دارای معیار و ارزش ویژهٔ خود است. چرا که ابزاری از ابزارهای شناخت و رهنمود در انسان است. این حقیقت است. امّا خرد انسان، در این فرد و در آن فرد، و در این دسته و در آن دسته، در این محیط و در آن محیط، متأثّر از مؤثّرهای گوناگون است. چیزی که «خرد آدمی» نامیده می‌شود، مفهوم یگانهٔ محدود و مطلقی نیست، بلکه ناپایدار است. چرا که خرد من و خرد تو، خرد فلان فرد و خرد فلان کس، خردهای این گروه از انسانها، در فلان مکان و فلان زمان، و ... در میان است. همهٔ این خردهای فراوان هم تحت تأثیر مؤثّرهای مختلفی و عوامل گوناگونی قرار دارند که آنها را از این سو بدان سو متمایل، و از اینجا دور و بدانجا نزدیک می‌گردانند.

ترازوی ثابتی باید باشد که همهٔ این خردهای فراوان بدان مراجعه کنند، و اندازهٔ درستی و نادرستی احکام و جهان‌بینی‌های خود را بدان بسنجند، و مقدار انحراف و زیاده‌روی، و کمی و کاستیِ در این احکام و جهان‌بینی‌ها را بفهمند. ارزش خرد آدمی در اینجا این است که ابزار آماده‌ای است در دست انسان. انسان می‌تواند به وسیلهٔ آن به ارزش احکام خود در این ترازو پی ببرد. ترازوی ثابتی که با هوسها و آرزوها بدین سو و آن سو نمی‌رود و بالا و پائین نمی‌افتد و تحت تأثیر مؤثّرهای مختلف و عاملهای گوناگون قرار نمی‌گیرد.

ترازوهائی که آدمیان برای خود می‌سازند، ارزش چندانی ندارند. چه بسا در خود این ترازوها خلل و رخنه باشد، آن وقت همهٔ این ارزشها اختلال پیدا کنند و از اعتبار بیفتند. مگر این که آدمیان به آن ترازوی ثابت و استوار و درست و پایدار مراجعه کنند.

این خدا است که چنین ترازوئی را می‌سازد و به آدمیان تحویل می‌دهد، تا با آن امانت و عدالت و سائر ارزشها

و احکام و انواع تلاشها و تکاپوها را در تمام زمینه‌های زندگی بسنجند و برآورده کنند:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ، وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ، وَ أُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ، فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ. ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمّد مصطفی با تمسّک به سنّت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حقّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضهٔ به قرآن)، و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنّت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.

در این نصّ کوتاه، خداوند سبحان شرط ایمان و تعریف اسلام را بیان و روشن می‌فرماید. در همین حال، دستور سازمان اساسی گروه مسلمان، و نحوهٔ حکم و فرمان، و سرچشمهٔ سلطه و قدرت را توضیح و تبیین می‌کند. دستور همهٔ اینها به هنگام وجود نصّ به خدا برگردانده می‌شود، و در صورت نبودن نصّ، باز هم مسأله به خدا بازگردانده می‌شود و در پرتو آیات دیگر قرآنی، همهٔ جزئیّات زندگی که در زندگانی آدمیان میان نسلهای گوناگون رخ می‌دهد و خردها و دیدگاهها و بینشها و برداشتها در آنها اختلاف پیدا می‌کنند، رفع و رجوع می‌گردد. تا بدین وسیله ترازو پایدار بماند و یگانه ترازوئی باشد که خردها بدان مراجعه کنند و نظریه‌ها و فهم‌ها با آن سنجیده شوند.

«حاکمیّت» در زندگی انسانها ازآنِ یزدان است. حاکمیّت بر چیزهای بزرگ و با ارزش، و چیزهای کوچک و بی‌ارزش. خداوندگار جهان قانونی را وضع فرموده است و آن را در قرآن خود به ودیعت گذاشته است. این قانون را به همراه پیغمبری برای مردمان ارسال داشته است. پیغمبری که از روی هویٰ و هوس و خواست و آرزو سخن نمی‌گوید، و لذا سنّت پیغمبر ﷺ قانونی برخاسته از قانون خدا است و از قانون یزدان جدا نیست.

اطاعت از خدا واجب است. از ویژگیهای الوهیّت این است که وضعِ قانون کند. لذا واجب است قانون خدا اجراء شود. بر مؤمنان واجب است پیش از هر چیز از خدا اطاعت نمایند و آنگاه از پیغمبرش فرمانبرداری کنند. زیرا سنّت پیغمبر ﷺ بخشی از قانون یزدان است. رسالت پیغمبر از سوی خدا تعیین شده است و لذا اطاعت از پیغمبر در اصل اطاعت از خدا است، خدائی که او را همراه با این قانون به میان انسانها روانه فرموده است و بدو دستور داده است که قانون او را با سنّت خود برای مردمان تبیین و تفهیم کند. بنابراین سنّت و قضاوتِ او جزئی از قانون الهی است و اجراء آن واجب است. ایمان و عدم ایمان برابر نصّ قرآن مربوط و منوط است به اطاعت یا عدم اطاعت از سنّت پیغمبر ﷺ.

﴿ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ ﴾.

اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید.

امّا «أُولُوا الأَمْر» چه کسانیند؟ نصّ قرآن مشخص فرموده است که آنان چه کسانی هستند:

﴿ أُولُوا الأَمْرِ ... مِنْکُمْ ... ﴾.

کارداران و فرماندهان مسلمان خود.

یعنی حکّام و کارداران باید از خود مؤمنان باشند. کسانی باشند که در آنان شرط ایمان و تعریف اسلام موجود باشد، شرط و تعریفی که در آیه به روشنی ذکر شده است که اطاعت از خدا و اطاعت از رسول است و همچنین حاکمیّت را منحصر به خدا کردن، حقّ قانونگزاری برای مردم را بدو واگذار نمودن، در چیزهائی که دربارهٔ آنها نصّی موجود است تنها فرمان

از او دریافتن، و در چیزهائی که نصّی دربارهٔ آنها در دست نیست و خردها و شعورها و نظریّه‌ها نسبت بدانها مختلف و گوناگون است باز هم به نصوص دیگر یزدان مراجعه کردن و در پرتو قواعد و اصول همگانی موجود در آنها به چنین مسائلی پاسخ گفتن و حلّ مشکل نمودن.

نصّ قرآنی اطاعت از خدا، و همچنین اطاعت از پیغمبر ﷺ را چون از سوی او روانه شده است، اصل می‌داند، ولی اطاعت از رؤساء و فرماندهان مسلمان را مشروط به اطاعت آنان از خدا و اطاعتشان از فرستادهٔ خدا نموده است. این است واژهٔ «أَطِيعُوا» را پیش از «أُولِي الْأَمْرِ» ذکر و تکرار نفرموده است بدانگونه که پیش از «ٱلرَّسُولَ»ذکر و تکرار فرموده است. این بدان خاطر است که خداوند مقرّر دارد که اطاعت از فرماندهان و رؤسای مسلمان مشروط به اطاعت ایشان از خدا و رسول است. ذکر «مِنكُمْ» «یعنی: از خودتان» هم مقرّر می‌دارد که فرماندهان و رؤسا باید مسلمان و از زمرهٔ مؤمنان باشند.

اطاعت از فرماندهان و رؤسای مسلمان - پس از همهٔ سخنانی که گذشت - در اموری انجام می‌پذیرد که یا از جانب خدا نیک و قانونی محسوب شده باشد. یا جزو کارهائی باشد که نصّی دربارهٔ تحریم آن نیامده باشد، یا اصلاً نصّی راجع به حلال و حرام بودن آن نباشد، ولی به هنگام اختلاف در آن در پرتو نصوص همگانی و مبادی و قواعد شریعت آسمانی جزو محرّمات بشمار نیاید. البتّه سنّت نبوی حدود و ثغور این اطاعت را بطور قطع و یقین مقرّر و مشخّص فرموده است. در صحیح بخاری و مسلم، حدیثی به روایت اعمش ذکر شده است:

(إِنَّمَا ٱلطَّاعَةُ فِي ٱلْمَعْرُوفِ).

فقط در کار نیک اطاعت میشود.

در صحیح بخاری و مسلم، حدیثی به روایت یحیی قطّان ذکر گشته است:

(أَلسَّمْعُ وَ ٱلطَّاعَةُ عَلَى ٱلْمَرءِ ٱلْمُسْلِمِ، فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ. فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَ لَا طَاعَةَ).

شنیدن و فرمانبرداری کردن بر شخص مسلمان واجب است، هم در چیزی که دوست می‌دارد و هم در چیزی که دوست نمی‌دارد، مادام که به بزه و گناه دستور داده نشود. زمانی که به بزه و گناه دستور داده شد، هیچگونه شنیدن و فرمانبرداری کردنی در میان نمی‌ماند.

مسلم از روایت امّ الحصین حدیثی را نقل می‌کند:

(وَ لَوِ ٱسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ، يَقُودُكُمْ بِكِتَابِ ٱللّٰهِ، إِسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا).

اگر بنده‌ای بر شما رئیس گردید و او شما را با کتاب خدا راه برد و بر شما ریاست کرد، سخنان او را بپذیرید و از وی اطاعت کنید.

بدین ترتیب درمی‌یابیم که اسلام هر کسی را امین قانون خدا و سنّت پیغمبر ﷺ می‌کند. او را امین بر ایمان و دین خود، و امین بر نفس و خرد خویش، و بالأخره امین بر سرنوشت و سرانجام خویشتن در دنیا و آخرت می‌سازد. اسلام انسان را چهارپائی در میان گلّه نمی‌کند، چهارپائی که از اینجا و آنجا رانده شود و او بشنود و فرمانبرداری کند. برنامهٔ کار روشن است و حدود و ثغور اطاعت آشکار است. شریعتی که باید اطاعت گردد و سنّتی که باید پیروی شود یکی بیش نیست و متعدّد و متفرّق نمی‌گردد و کسی در آن در میان شکّ و گمان سرگشته و حیران نمی‌شود.

این دربارهٔ چیزی است که نصّ صریحی راجع بدان در دست است. امّا چیزی که دربارهٔ آن نصّی نیامده است، و یا مشکلات و مسائلی که در گذر زمان و به سبب دگرگونیهای نیازها و جوراجوری محیطها، رخ می‌دهد و نصّ قاطعی راجع بدان در دست نمی‌باشد، و یا اصلاً نصّی دربارهٔ آن وجود ندارد، و برای شناخت آن خردها و دیدها و برداشتها اختلاف پیدا می‌کنند، اسلام انسانها را سرگردان در بیابان برهوت بی‌نشان رها نساخته است، و بدون مقیاس و معیار و برنامه و قانون به خود

وانگذاشته است. بلکه در راه قانونگزاری در اسلام و تعیین اصول و فروع، به ملّت مسلمان واگذار گشته است. از جمله، این نصّ کوتاه، قانون کلّی اجتهاد را وضع کرده است و حدود و ثغور آن را مشخّص و معیّن داشته است و «اصلی» را بنیاد نهاده است که حاکم بر قانون اجتهاد نیز می‌باشد:

﴿ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴾.

اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضهٔ به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است).

اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را با نصوصی بسنجید و حلّ کنید که بطور ضمنی بر آن تطبیق دارد. اگر هم نصوصی یافته نشد که بگونهٔ ضمنی منطبق بر آن بود، آن را با قواعد کلّی عامّی بسنجید و حلّ کنید که در برنامهٔ خدا و شریعت او موجود است ... این کار هم سرگشتگی و آشفتگی نیست، آنگونه که نیرنگبازانی تلاش می‌کنند که چنین بگویند. در این آئین، قواعد و اصول بنیادینِ کاملاً روشنی است. قواعد و اصولی که همهٔ جوانب و گوشه‌های اصلی زندگی را فرا می‌گیرد و پرچینی پیرامون آنها پدیدار و استوار می‌دارد که فرو ریختن و درهم شکستن آن برای دل با ایمان و تسلیم فرمان یزدان و پرورده با ارزشهای سترگ اسلام پنهان نمی‌ماند[1].

﴿ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾.

(باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.

این طاعت، عبارت است از: اطاعت از خدا، و اطاعت از پیغمبر ﷺ و اطاعت از فرماندهان و رؤسای مسلمان و نگهبان شریعت خدا و سنّت رسول ... چیزی را هم که جای کشمکش و اختلاف نظر است، باید به خدا و رسول برگرداند ... رعایت این و آن، شرط ایمان به یزدان و سرای جاویدان است. اصلاً اینها مقتضی ایمان به خدا و جهان اخروی است ... اگر این شرط مفقود باشد، ایمان موجود نیست. ایمان هم در میان نیست اگر اثر محقّق آن به دنبال نیاید.

پس از این که نصّ قرآنی مسأله را در این موقعیّت شرطی قرار می‌دهد، برای بار دوم در قالب «وعظ» و پند، و بگونهٔ تشویق و ترغیب، آن را به پیش می‌کشد، بدان سان که در کار امانت و عدالت، و ترغیب و تشویق در آنها چنین کرد:

﴿ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً ﴾.

این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.

این برای شما بهتر و دارای سرانجام نیک‌تر است. در دنیا و در آخرت برایتان خوبتر است. در دنیا سرانجام نیک‌تری و در آخرت هم فرجام بهتری دارد. پیروی از این برنامه تنها این نیست که منتهی به خشنودی خدا و پاداش آخرت می‌گردد - هر چند این هم بسیار مهّم و عظیم است - بلکه خوبی و خوشی دنیا را نیز به ارمغان می‌آورد، و فرجام زیبا و با صفائی برای فرد و گروه در همین زندگی نزدیک دنیوی فراهم می‌بینند.

معنی این برنامه این است که «انسان» از مزایای برنامه‌ای بهره‌مند گردد که یزدان آن را برای او وضع می‌کند، یزدانی که آفریدگار و کاربجا و بس دانا و بینا و آگاه است. برنامه‌ای است که پاک و زدوده از جهل و نادانی انسان، و هویٰ و هوس آدمی، و ضعف و ناتوانی بشری است. برنامه‌ای است که در آن جانبداری از فردی، یا از طبقه‌ای، یا از ملّتی، یا از نژادی، و یا از دسته‌ای علیه دستهٔ دیگری، وجود ندارد. چرا که یزدان خداوندگار همگان است. هرگز آفریدگار متعال بر خاطرشان - یزدان سبحان بسی دور از این یاوه‌ها، و برتر و والاتر از این عیبها است - نمی‌گذرد که بخواهند از کسی، یا طبقه‌ای، یا ملّتی، و یا نژادی، و یا نسلی، جانبداری نمایند.

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» فصل: «ثبات».

برنامهٔ یزدان از مزایای آن یکی این است که سازنده‌اش آفریدگار انسان است. یزدانی که حقیقت سرشت آدمی را می‌داند، و نیازهای واقعی فطرت وی را می‌شناسد. همچنین از گوشه و کنار و پیچ و خم و راهها و گذرگاههای دل و درون آدمیان باخبر است، و وسائل خطاب و ادوات اصلاح آنان را می‌شناسد و جاذبه‌ها و دافعه‌های همگان را می‌داند. هرگز خدا - سبحانه و تعالی - در بیابان برهوت تجربه‌ها و آزمونها سرگردان به دنبال برنامه‌ای نمی‌گردد که سودمند و سازگار باشد. هیچ وقت هم آدمیان را وادار به پرداخت بهای این چنین تجربه‌ها و آزمونهای سخت و سنگین نمی‌سازد، بدانگاه که در بیابان برهوت، بدون راهنما، سرگردان می‌شوند و گام برمی‌دارند. آدمیان را همین بس که در پهنهٔ نوآوری مادّی هر چه را می‌خواهند در راه رسیدن بدان دست به تجربه و آزمون زنند. پهنهٔ نوآوری مادّی، گسترهٔ بس فراخی برای خرد انسانها است. آدمیان را همین بس که خردشان این برنامهٔ آسمانی را پیاده کند، و موارد قیاس و اجتهاد را بشناسد، مواردی که خردهای آدمیان در آنها دچار اختلاف و کشمکش می‌گردد.

برنامهٔ الهی برنامه‌ای است که یکی از مزایای دیگر آن این است که او سازندهٔ این جهان است. جهانی که انسانها در آن زندگی می‌کنند. یزدان برای آدمیان برنامه‌ای را تضمین می‌کند که قواعد و ارکان آن با قوانین جهان سازش و هماهنگی دارد و با این قوانین مخالف نمی‌افتد و به پیکار نمی‌پردازد. بلکه خود را بدان می‌شناساند و با آن دوستی می‌ورزد و از آن استفاده می‌کند و سود می‌برد ... برنامهٔ الهی در این راستا انسان را رهنمود می‌کند و از او حمایت و پشتیبانی می‌نماید.

برنامهٔ الهی برنامه‌ای است که از مزایای آن این است: در همان زمان که انسان را رهنمود می‌کند و از او حمایت و پشتیبانی می‌نماید، انسان را مکرّم و محترم می‌دارد و به خرد او اجازه می‌دهد که در این برنامه مکانی برای تلاش و تکان داشته باشد. مکانی که برای فهم نصوص وارده در آنجا به اجتهاد پردازد. همچنین حقّ داشته باشد در مسأله‌ای که نصّی از نصوص راجع بدان نیامده باشد اجتهاد کند و چنین مسأله‌ای را با قواعد و اصول همگانی دین بسنجد و حلّ کند ... البتّه این حقّ بدو داده شد و افزون بر حقّ دخالت در جولانگاه اصلی خود او است. جولانگاهی که خرد آدمی می‌تواند در آنجا فرمانروائی کند و آقائی کامل خویش را اعلان نماید: جولانگاه پژوهش علمی در جهان، و نوآوری مادّی در آن[1].

﴿ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً ﴾.

این کار، برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.

خداوند بزرگ راست فرموده است.

روند قرآنی هنگامی که از این قاعدهٔ کلی می‌پردازد، قاعدهٔ شرط ایمان و تعریف اسلام، و سازمان اساسی ملّت مسلمان، و برنامهٔ قانونگزاری و اصول آن، به کسانی رو می‌کند که از این قاعده رویگردانند، ولی با وجود این گمان می‌برند که آنان مسلمانند! هر چند که شرط ایمان و شناساندن اسلام را مراعات نمی‌کنند و پیمان شکنی می‌کنند. آخر آنان می‌خواهند که داوری را به پیشگاه چیزی جدای از شریعت یزدان برند:

﴿ إِلَی ٱلطَّٰغُوتِ - وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ ﴾.

می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را بجای حکم خدا بپذیرند!). و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند.

بدیشان نگاهی می‌اندازد تا از کارشان شگفت نشان دهد، و زشتی آن را بنماید، و آنان و امثال آنان را از خواست اهریمن بیاگاهاند که گمراهسازی ایشان است. همچنین حال آنان را به تصویر کشد، حالی که به هنگام دعوتشان به سوی آیات قرآنی و سنّت نبوی پیدا

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «هذا الدین» فصل «منهج متفرد».

می‌کنند. آن گاه که از قرآن و سنّت بیزاری می‌جویند و می‌رمند، و دیگران را نیز گریزان و رمان می‌سازند. خداوند این دوری و رمندگی را و بیزار کردن و جلوگیری نمودن را نفاق نامیده است. همانگونه که ارادهٔ داوری بردن به طاغوت را خروج از ایمان بشمار آورده است، حتّی بدتر از این، عدم دخول به ایمان محسوب داشته است! انگار پیشتر ایمانی نداشته‌اند و بر باور اسلامی نبوده‌اند! از سوی دیگر، معذرتهای بی‌اساس و پوزشهای سست و بی‌بنیاد ایشان را در کار پیروی از این مسیر ناپاک و زشت، بیان می‌دارد و بدیشان گوشزد می‌سازد که این کار، عذاب و عقاب را بهرهٔ ایشان می‌کند و فرجام بدی نصیبشان می‌نماید. با وجود همهٔ این پلشتیها و زشتیها، خداوند متعال پیغمبر ﷺ خود را متوجّه دلسوزی و اندرز ایشان می‌سازد و از او می‌خواهد که پندشان دهد و رهنمودشان کند. این مقطع را با ذکر آنچه مراد و مقصود خدا از ارسال پیغمبران است، خاتمه می‌دهد. این مراد و مقصود، اطاعت مردمان از پیغمبران است. در خاتمهٔ این مقطع، نصّ صریح قاطعی دربارهٔ شرط ایمان و تعریف اسلام، بار دیگر جلوه‌گر می‌آید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ، يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ - وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ - وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيداً وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ، رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً. فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ، ثُمَّ جَاءُوكَ، يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَاناً وَ تَوْفِيقاً. أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ. فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ، وَ عِظْهُمْ، وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغاً. وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ. وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً. فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ. ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ، وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾.

(ای پیغمبر) آیا تعجّب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده است و بدانچه پیش از تو نازل شده است ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتابهای آسمانی، به هنگام اختلاف) می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را بجای حکم خدا بپذیرند؟!) و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند. و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند. زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیائید که خداوند آن را (بر محمّد) نازل کرده است، و به سوی پیغمبر روی آورید (تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان گرداند)، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند (و از تو می‌گریزند و دیگران را نیز از تو باز میدارند). امّا چگونه است که چون به سبب (خبث نفوس و سوء) اعمالشان بلائی بدانان رسد (و پناهی جز تو نداشته باشند) به پیش تو می‌آیند و به خدا سوگند می‌خورند که ما (از اقوال و اعمال خود منظوری و) مقصودی جز خیرخواهی (مردم) و اتّحاد (ملّت) نداشته‌ایم. آنان کسانیند که خداوند می‌داند در دلهایشان چیست (و پندارشان بر چه روال و گفتارشان در چه مسیری است). پس از آنان کناره‌گیری کن (و به سخنانشان توجّه مکن و به سوی حق دعوتشان نما) و اندرزشان بده و با گفتار رسائی که به (اعماق) درونشان رسوخ کند با آنان سخن بگوی (و نتائج اعمالشان را بدیشان گوشزد نما). و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود. (پس، اطاعت از او، اطاعت از خدا، و سرکشی از دستور او، سرکشی از دستور خدا بوده است). و اگر آنان بدان هنگام که (با نفاق و دروغگوئی و زیر پا گذاشتن فرمان خدا) به خود ستم می‌کردند، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیغمبر هم برای آنان درخواست بخشش می‌کرد، بیگمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان

می‌یافتند. امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

تصویری که این مجموعه از نصوص بیانگر آن است، الهامگر این واقعیّت است که چنین چیزی باید در آغاز هجرت بوده باشد. آن زمان که نفاق قدرت و شکوهی داشت و یهودیانی که با منافقان همکاری و همیاری داشتند از قوّه و نیروئی برخوردار بوده‌اند.

کسانی که خواسته‌اند به غیر قانون خدا - یعنی به طاغوت - داوری برند، چه بسا گروهی از منافقانی بوده‌اند که در آیهٔ دوم این مجموعه وصف ایشان به صراحت آمده است. شاید هم یهودیانی مراد است که در مسائلی که برای برخی از ایشان رخ می‌داد یا با اهل مدینه برایشان پیش می‌آمد، آنان را به داوری کتاب خدا، گاهی تورات، و گاهی حکم رسول خدا، می‌خواندند - همانگونه که در برخی از قضاوتها پیش آمد - امّا یهودیان از پذیرش آن سرباز می‌زدند و داوری به عرف و عادت جاهلی حاکم حواله می‌کردند! ولی ما نظریّهٔ نخست را ترجیح می‌دهیم. زیرا یزدان در بارهٔ آنان می‌فرماید:

﴿ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ ﴾.

آنان گمان می‌برند که بدانچه بر تو نازل شده است، و بدانچه پیش از تو نازل گشته است، ایمان دارند.

یهودیان نه مسلمان شده بودند، و نه گمان می‌بردند که بدانچه بر پیغمبر نازل شده است ایمان دارند. بلکه منافقان بودند که گمان می‌بردند که ایمان آورده‌اند بدانچه بر پیغمبر نازل شده است و بدانچه پیش از او نازل گشته است. مقتضی عقیدهٔ اسلامی هم باور به همهٔ پیغمبران است و مؤیّد آن است.

این چنین کاری هم جز در سالهای نخستین هجرت روی نداده است، زمانی که هنوز شوکت و عظمت یهودیان در جنگ بنی‌قریظه و خیبر درهم نشکسته بود، و شأن و مقام منافقان با درهم شکستن جاه و جلال یهودیان مدینه، بر باد نرفته بود.

به هر حال، ما در این مجموعهٔ آیات، تعیین کامل و قاطع و دقیق شرط ایمان و تعریف اسلام را می‌یابیم. گواهی خدا را بر عدم ایمان کسانی می‌یابیم که «می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند، در حالی که بدیشان دستور داده شده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند». خدا را می‌یابیم که به ذات والامقام خود قسم می‌خورد که آنان به دائرهٔ ایمان درنمی‌آیند، و مؤمن بشمار نمی‌آیند، تا در قضاوتهای خود، پیغمبر ﷺ را به داوری نطلبند، و پس از داوری جنابشان از حکم و قضاوت او اطاعت نکنند و داوری وی را اجراء ننمایند. البتّه اطاعت خشنودانه، و اجراء فرمان با آسایش خاطری که تسلیم نام دارد، نه از روی ناچاری و درماندگی، بلکه با رضا و اطمینان خاطر:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ، يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ - وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ - وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالاً بَعِيداً ﴾.

(ای پیغمبر) آیا تعجّب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده است ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتابهای آسمانی، به هنگام اختلاف) می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را بجای حکم خدا بپذیرند؟!) و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند.

آیا این چیز بس شگفت را نمی‌بینی؟ مردمانی گمان می‌برند که دارای ایمان هستند. در یک لحظه گمان خود را پوچ می‌کنند و از میان می‌برند! مردمانی هستند که: «گمان می‌برند که آنان ایمان آورده‌اند بدانچه بر تو نازل شده است و بدانچه که پیش از تو نازل شده است». با این وجود داوری را به پیشگاه چیزی

نمی‌آورند که بر تو نازل شده است یا چیزی که پیش از تو نازل گشته است! بلکه می‌خواهند داوری را به پیش چیز دیگری ببرند و به برنامهٔ دیگری حواله دهند، و فرمانی جز فرمان خدا را جویا شوند! می‌خواهند داوری را ببرند به پیش طاغوتی که از چیزی که بر تو نازل شده است و از چیزی که پیش از تو نازل گشته است استمداد نمی‌طلبد و فرمان نمی‌گیرد. ضابطه‌ای و معیاری ندارد از آنچه بر تو نازل شده است و از آنچه پیش از تو نازل گشته است. از اینجا است که طاغوت گفته می‌شود. طاغوت است چون ویژگی و خاصیّتی از ویژگیها و خاصیّتهای الوهیّت را ادّعاء می‌کند. طاغوت است چون معیار و مقیاس مضبوط و منظّمی هم ندارد. آنان هم این کار را از روی جهل نمی‌کنند، از روی گمان انجام نمی‌دهند. بلکه آنان یقیناً می‌دانستند و کاملاً متوجّه بودند که داوری بردن به پیش این طاغوت حرام است:

﴿وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾.

و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند.

در این کار، نه نادانی در میان است و نه گمان. بلکه از روی عمد و قصد انجام پذیرفته است. این است که چنین گمانی راست و درست نمی‌باشد. این گمان است که آنان گمان می‌برند بدانچه بر تو نازل شده است و بدانچه پیش از تو نازل گشته است ایمان دارند! بلکه این اهریمن است که میخواهد گمراه شوند، گمراهی بدفرجامی که سرانجام نیکی از آن امید نمی‌رود:

﴿وَ يُرِيدُ ٱلشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالاً بَعِيداً﴾.

اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند.

این است علّت نهان در فراسوی خواست داوری بردن آنان به طاغوت. این انگیزه‌ای است که ایشان را به خروج از مرز ایمان و شرط آن فرا می‌خواند و آنان به وسیلهٔ خواست داوری بردن به طاغوت بدان گرفتار می‌گردند. یزدان برای آنان پرده از این انگیزه برمی‌دارد، تا این که ایشان بیدار و هوشیار گردند و به راستای راه برگردند. برای گروه مسلمانان نیز پرده از آن برمی‌دارد، تا متوجّه شوند چه کسی اینان را به حرکت درمی‌آورد و راه می‌برد و در پشت سرشان ایستاده است.

روند سخن به پیش می‌رود و وصف حالی از آنان به تصویر می‌زند در آن زمان که به سوی چیزی دعوت می‌شوند که بر پیغمبر ﷺ نازل شده است و به پذیرش چیزی فراخوانده می‌شوند که پیش از رسول نازل گشته است و آنان گمان می‌برند که بدان ایمان آورده‌اند:

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى ٱلرَّسُولِ، رَأَيْتَ ٱلْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً﴾.

زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیائید که خداوند آن را (بر محمّد) نازل کرده است، و به سوی پیغمبر روی آورید (تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان گرداند)، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند (و از تو می‌گریزند و دیگران را نیز از تو باز میدارند).

سبحان الله! نفاق قطعاً خویشتن را نشان می‌دهد، و بدون شکّ با بدیهیّات منطق فطری ناسازگار می‌افتد. آخر اگر نفاق چنین نباشد، نفاق نیست.

دلیل سرشتی و روشن ایمان، این را می‌طلبد که انسان داوری را به پیشگاه چیزی ببرد که بدان ایمان دارد. هنگامی که کسی گمان برد که به خدا و آنچه نازل کرده است، و به پیغمبر و آنچه بر او نازل شده است ایمان دارد، وقتی که به سوی چیزی دعوت شود که بدان ایمان آورده است و از او خواسته شود که از فرمان و قانون و برنامه‌اش داوری بطلبد، معقول و بدیهی این است که با دیدهٔ منّت بپذیرد و لبّیک گوید. ولی زمانی که او خودداری کند و از آن بگریزد و دوری کند و دیگران را نیز از آن باز دارد، چنین کسی با چیزی مخالفت می‌ورزد که برای خرد پیدای پیدا و خود به

خود هویدا است. کار او پرده از نفاق برمی‌دارد، و خبر می‌دهد از دروغ بودن گمانی که می‌برده است و نادرست بودن ایمانی که ادّعاء می‌کرده است.

یزدان سبحان در برابر این چیز روشن فطری کسانی را دادگاهی می‌کند که گمان می‌برند به خدا و پیغمبرش ایمان دارند. ولی داوری را به پیشگاه برنامهٔ خدا و پیغمبرش نمی‌برند، بلکه از آن برنامه دوری می‌کنند و می‌گریزند، وقتی به سوی آن فراخوانده می‌شوند.

سپس روند سخن، نما و سیمائی از نماها و سیماهای نفاق موجود در رفتارش را نشان می‌دهد، درست در آن زمان که به مهلکه‌ای گرفتار یا به بلائی دچار می‌گردند. مهلکه و بلائی که روی داده است به سبب پاسخ مثبت ندادن به دعوتی که آنان را به سوی پذیرش چیزی فرا می‌خواند که خدا آن را نازل کرده است، و از ایشان می‌خواهد به سوی رسول خدا روند و از او پیروی کنند. یا این مهلکه و بلا گریبانگیرشان گشته است به سبب میل آنان به بردن قضاوت به پیش طاغوت و عذرهائی که بدین هنگام می‌آورند، البتّه عذرهای نفاق:

﴿ فَكَيْفَ إِذٰا أَصٰابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ - بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ - ثُمَّ جٰاءُوكَ، يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ: إِنْ أَرَدْنٰا إِلاّٰ إِحْسٰاناً وَ تَوْفِيقاً ﴾.

امّا چگونه است که چون به سبب (خبث نفوس و سوء اعمالشان بلائی بدانان رسد (و پناهی جز تو نداشته باشند) به پیش تو می‌آیند و به خدا سوگند می‌خورند که ما (از اقوال و اعمال خود منظوری و) مقصودی جز خیرخواهی (مردم) و اتّحاد (ملّت) نداشته‌ایم.

این بلا و مصیبتی که گریبانگیر آنان می‌گردد به سبب آشکار شدن کارشان در میان گروه مسلمانان آن روزی است. بدانگاه که ایشان در معرض طرد و قطع رابطه و احتقار در جامعهٔ مسلمانان قرار گرفتند. چرا که جامعهٔ مسلمانان تاب تحمّل این را ندارد که در میان خود مردمانی را ببیند که گمان می‌برند دارای ایمان به خدا و بدانچه خدا نازل کرده است، و ایمان به پیغمبر و بدانچه بر او نازل شده است می‌باشند، و با وجود این ادّعاء، می‌خواهند داوری را به غیر شریعت خدا ببرند، یا زمانی که برای داوری بردن به پیشگاه شریعت خدا فرا خوانده شوند، رویگردان و گریزان از آن شوند. اشخاصی بدین سان تنها در میان جامعه‌ای پذیرفته می‌گردند که در آن نه از اسلام و نه از ایمان خبری است. تنها چیزی که از ایمان دارند گمانی بسان گمان اینان است، و تنها چیزی که از اسلام دارند، ادّعاء و نامهائی است که خود را بدانها نامیده‌اند.

یا چه بسا بلا و مصیبتی که گریبانگیرشان می‌گردد بر اثر ستمی باشد، ستم داوری بردن به پیش سازمانی جز سازمان دادگر خدا! داوری بردن آنان به پیش طاغوت در مسأله‌ای از مسائل و امری از امور، نتیجه‌ای جز ناامیدی و پشیمانی برای ایشان نداشته است.

یا چه بسا بلا و مصیبتی که گریبانگیرشان می‌شود، امتحان خدا از ایشان باشد. برای این باشد که بیندیشند و راهیاب شوند.

سبب بلا و علّت مصیبت هر چه باشد، نصّ قرآنی کارشان را زشت قلمداد می‌کند و توبیخ‌کنان می‌پرسد: در این هنگام چه حالی خواهند داشت؟ چگونه به سوی پیغمبر ﷺ برمی‌گردند؟

﴿ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ إِنْ أَرَدْنٰا إِلاّٰ إِحْسٰاناً وَ تَوْفِيقاً ﴾.

به خدا سوگند می‌خورند که ما (از اقوال و اعمال خود منظوری و) مقصودی جز خیرخواهی (مردم) و اتّحاد (ملّت) نداشته‌ایم.

وضع رسوا کننده‌ای پیش می‌آید، وقتی که به پیشگاه پیغمبر ﷺ برمی‌گردند و می‌دانند که چه کار زشت و پلشتی انجام داده‌اند. توانائی ندارند حقیقت انگیزه‌های عمل خود را بیان کنند. در این هنگام سوگند دروغ می‌خورند - چه بسا سوگند دروغ عرف و عادت جاهلیّت باشد - و می‌گویند: مقصودمان از داوری بردن به پیش طاغوت، جز علاقهٔ به نیکی و خوبی، و جز پدید آوردن هماهنگی و سازگاری نبوده است. همیشه ادّعای کسانی که از داوری بردن به پیشگاه برنامه و قانون خدا کناره‌گیری کرده‌اند، این بوده است که

بگویند: ما می‌خواهیم خویشتن را از اشکالها و رنجها و بلاهائی بدور داریم که از داوری بردن به پیشگاه شریعت یزدان تولید و ایجاد می‌شوند. ما خواستار این هستیم که میان عناصر مختلف و روشهای متفاوت و عقائد جوراجور، اتّحاد و اتّفاق برقرار سازیم! این نوع سخنان، دلیل و برهان کسانی است که مؤمن نیستند و گمان می‌برند که ایمان دارند، یا این که حجّت و برهان منافقانی است که به رنگهای گوناگون خودنمائی می‌کنند ... همیشه هم این چنین بوده است و این چنین خواهد ماند.

خداوند این جامهٔ عاریتی را از تن آنان بدر می‌آورد. به فرستادهٔ خود محمّد ﷺ خبر می‌دهد که در دل و درونشان چه چیز موجود است و چه چیز در غوغا است. با وجود این، او را به آرامش و نرمش با ایشان فرا می‌خواند و از او می‌خواهد که با آنان مهربان باشد و دلسوزی کند. به پند و اندرزشان پردازد و ایشان را از کژ راهگی و کجرفتاری باز دارد:

﴿ أُولٰئِکَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللّٰهُ مٰا فِی قُلُوبِهِمْ. فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ، وَ عِظْهُمْ، وَ قُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغاً ﴾.

آنان کسانیند که خداوند می‌داند در دلهایشان چیست (و پندارشان بر چه منوال و گفتارشان در چه مسیری است). پس از ایشان کناره‌گیری کن (و به سخنانشان توجّه مکن و به سوی حق دعوتشان نما) و اندرزشان بده و با گفتار رسائی که به (اعماق) درونشان رسوخ کند با آنان سخن بگوی (و نتائج اعمالشان را بدیشان گوشزد نما).

آنان کسانی بودند که ماهیّت رازها و حقیقت انگیزه‌های خود را پنهان می‌داشتند، و با این دلائل و براهین بی‌بنیاد به استدلال می‌پرداختند، و با چنین عذرهای سست و پوچ معذرت خواهی می‌کردند. خداوند رازهای پنهان در دلهایشان را، و نهانی‌های داخل سینه‌هایشان را میدانست. ولیکن سیاست لازم در آن زمان این بود که از منافقان چشم‌پوشی شود و با ایشان نرمش گردد و پند و اندرز و آموزش و پرورش پیاپی انجام گیرد.

تعبیر شگفتی بدین روال:

﴿ وَ قُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغاً ﴾.

با گفتار رسائی که به (ژرفای) درونشان رسوخ کند با آنان سخن بگوی.

تعبیری است که مفاهیم را به تصویر می‌کشد. انگار گفتار، یک راست به درونها می‌خزد و به ودیعت نهاده می‌شود، و مستقیماً در دلها جایگزین و در آنجا مستقرّ می‌گردد.

خدا آنان را به برگشت، پشیمانی، آرمیدن در پناه آفریدگار، و آسودن در کنف حمایت پیغمبرش، تشویق و ترغیب می‌کند ... با وجود این که آنان می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند، و زمانی که به داوری خواستن از خدا و پیغمبر ﷺ دعوت می‌شوند، ایشان از فرستادهٔ خدا رویگردان و گریزان می‌گردند، با وجود همهٔ اینها، در توبه و پشیمانی باز است، و برگشت به سوی یزدان فرصت آن هنوز نگذشته است. طلب آمرزش آنان از گناهانشان، و طلب آمرزش پیغمبر برایشان از بزهکاریهایشان، مقبول درگاه یزدان است. ولی پیش از همهٔ اینها قاعدهٔ بنیادینی ذکر می‌شود. این قاعدهٔ اساسی این است که : یزدان پیغمبرانش را روانه فرموده است تا از ایشان اطاعت شود، نه این که با فرمانشان مخالفت و سرپیچی گردد. آنان را به میان آدمیان نفرستاده است تا واعظ و پندگو باشند و بس، یا مرشد و راهنما گردند و بس:

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ لِیُطٰاعَ بِإِذْنِ اللّٰهِ. وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاءُوکَ، فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ، وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِیماً ﴾.

هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود (پس اطاعت از او، اطاعت از خدا، و سرکشی از دستور او، سرکشی از دستور خدا بوده است). و اگر آنان بدان هنگام که (با نفاق و دروغگوئی و زیر پا گذاشتن فرمان خدا) به خود ستم می‌کردند، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش

می‌نمودند و پیغمبر هم برای آنان درخواست بخشش می‌کرد، بیگمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

این حقیقت مهمّی است و ارزش خاصّ خود را دارد. پیغمبر تنها «واعظ» و پندگو نیست و بس، تا سخنان خود را برای حاضرین بگوید و بگذرد. حال سخنانش باد هوا شود یا در دل خاک دفن و نابود شود، و اصلاً به گوشی فرو نرود، همانگونه که گول زنندگان دربارهٔ سرشت دین و طبیعت انبیاء چنین می‌گویند، یا همانگونه که افراد بی‌شعور از مدلول «دین» برداشت دارند.

دین برنامهٔ زندگی است. برنامهٔ زندگی واقعی است با تمام دستگاهها و سازمانها و اوضاع و احوال و ارزشها و معیارها و آداب و اخلاق و عبادات و مراسمی که دارد. این هم می‌طلبد که رسالت آسمانی دارای سلطه و قدرت باشد، سلطه و قدرتی که با آن برنامه را پیاده سازد. مردمان در برابرش سر تعظیم فرود آورند و از آن خاشعانه اطاعت نمایند و فرمانش را گردن نهند و اجراء کنند. خداوند سبحان پیغمبران خود را روانهٔ میان آدمیان کرده است تا از ایشان به فرمان یزدان و در حدود شریعت آسمان اطاعت گردد تا برنامهٔ دین پیاده و اجراء شود. همان برنامه‌ای که خداوند برای گرداندن و چرخاندن کارهای این جهان گذران، لازم و ضروری دیده است. پیغمبری نبوده است مگر این که آفریدگار او را فرستاده است تا از او به فرمان خدا اطاعت شود، و اطاعت از پیغمبر، اطاعت از خدا باشد. خداوند پیغمبران را نفرستاده است تا تنها احساسات درونها به جنبش افتد و دلها به جذبه درآید و رسوم بندگی و مراسم عبادت بجای آورده شود و بس. این چنین برداشتی از دین، با حکمت یزدان از ارسال پیغمبران جور درنمی‌آید و نمی‌خواند. حکمتی که مراد از آن، پابرجا داشتن و استقرار بخشیدن برنامهٔ مشخّصی برای زندگی در متن زندگی است. اگر جز این باشد، چه دنیای پستی و خواری خواهد بود! وظیفهٔ هر پیغمبری در آن این باشد که بایستد و دیگران را پند گوید و مرادش جز این نباشد که حرف خود را بزند و بگذرد. یاوه‌سرایان آن را یاوه بشمار آورند و پوچگرایان آن را پوچ بدانند و زبان به طعنه و تشر بگشایند.

با توجّه به همین نکته است که تاریخ اسلام آنگونه که می‌بایستی باشد بوده است. سراسر آن دعوت و تبلیغ بوده است. سازمان و فرمان و نظم و نظام و حکومت و دادخواهی بوده است. بعد از آن، جانشینی رسول ﷺ بوده است. جانشینی و خلافتی که در سایهٔ نیروی شریعت و نظام اسلامی پدیدار و استوار گشته است و کارش اجرای شریعت و نگاهداری نظام بود. تا بدین وسیله اطاعت دائم از رسول فراهم گردد، و هدف خدا از ارسال پیغمبر حاصل شود. شکل دیگری که بدان اسلام گفته شود، یا آن را دین بنامد، وجود ندارد. آنچه هست اطاعت از پیغمبر است، اطاعتی که در وضع اجتماعی پیاده گردد و یافته شود. وضع اجتماعی هم به هر شکلی که می‌خواهد نمودار گردد، بگذار شکل‌پذیر و گوناگون شود، به شرط این که اصل آن ثابت بماند و حقیقت آن تغییر ننماید حقیقت آن باید استوار و پایدار باشد که عبارت است از: تسلیم برنامهٔ خدا شدن. برنامهٔ رسول را پیاده کردن. داوری بردن به پیشگاه قانون خدا. اطاعت از رسول در همهٔ چیزهائی که از سوی خدا مأمور رساندن آنها بوده است. اختصاص الوهیّت به خدا، یعنی گواهی: لاٰاِلٰهَ اِلاّٰ اللّٰهُ. با توجّه بدین مطلب: حاکمیّت نیز به خدا اختصاص دارد. حاکمیّتی که پیش از هر چیز قانونگذاری را حقّ خدا می‌داند، و کسی را در آن شریک و انباز نمی‌گرداند. داوری نبردن به طاغوت در اندک و بسیار امور، مراجعه به سوی خدا و رسول در مسائل تازه‌ای که روی می‌دهد، و نصّی دربارهٔ آنها نیامده باشد، و در اوضاع و احوالی که پیش می‌آیند و خردها دربارهٔ آنها اختلاف نظر پیدا می‌کنند و آراء گوناگونی اظهار می‌نمایند.

در دسترس «کسانی که بر خود ستم کرده‌اند» به علّت

این که با میل و رغبت از این برنامه دوری گزیده‌اند، فرصتی است که خدا منافقان را در روزگار پیغمبر ﷺ بدان خوانده است، و ایشان را به استفادهٔ از آن ترغیب و تشویق کرده است:

﴿ وَ لَوْ أَنَّهُمْ - إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ - جَاءُوكَ، فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ، وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً ﴾.

اگر آنان بدان هنگام که (با نفاق و دروغگوئی و زیر پا گذاشتن فرمان خدا) به خود ستم می‌کردند، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیغمبر هم برای آنان درخواست بخشش می‌کرد، بیگمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

خداوند بزرگوار در همه وقت و زمان برای کسانی که توبه کنند و برگردند، بس توبه‌پذیر است. در همه وقت و زمان مهربان است نسبت به هر کس بازگردد و پشیمان شود. خداوند متعال خود را با صفتی که دارد توصیف می‌کند، و به کسانی که به سویش برگردند و از گناهان آمرزش می‌طلبند، وعده می‌فرماید که توبهٔ ایشان را می‌پذیرد و باران رحمتش را بر آنان ریزان می‌نماید. کسانی که این نصّ قرآنی نخستین بار خطاب بدیشان بود، فرصت استفادهٔ از آمرزش رسول ﷺ برای آنان از خداوند غفور در اختیارش بود، ولی فسوسا که این فرصت پایان گرفته است و از دسترس ما بدر رفته است! امّا درگاه توبه بر رویمان باز است و بسته نگردیده است. وعدهٔ خداوند مهربان هم برجا است و خُلف وعده‌ای در میان نیست. پس هر که میخواهد باسم الله! بفرماید، این گوی و این میدان! گام پیش نهد و چوگان عزم و اراده را بردارد و در پهنهٔ این میدان گوی توبه را بزند!

در پایان، صدای رسا و قاطعانه‌ای طنین‌انداز می‌گردد، بدانگاه که خداوند تبارک و تعالی به ذات والای خود سوگند یاد می‌کند که: هیچ مؤمنی مؤمن بشمار نمی‌آید تا پیغمبر ﷺ را در همهٔ کارهای خود به داوری نپذیرد و پس از صدور حکم او خشنودانه دادگاه را ترک نگوید و نرود، و تسلیم قضاوت و حکمیّت وی نشود، و در سینه‌اش تنگی و گرفتگی نباشد، و در دلش شکّ و گمانی در پذیرش آن حکم، پیدا نگردد:

﴿ فَلاَ وَ رَبِّكَ لاَيُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ. ثُمَّ لاَيَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ، وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً ﴾.

امّا، نه! ... به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

بار دیگر در پیش روی خود، شرط ایمان و تعریف اسلام را می‌یابیم. خداوند خودش آن را بیان و مقرّر می‌فرماید، و بر آن سوگند یاد می‌کند، سوگند به ذات خویش را! دیگر پس از این قسم کردگار، کسی گفتاری در تعیین شرط ایمان و تعریف اسلام نخواهد داشت، و جای تأویلی برای شخص تأویل کننده‌ای نخواهد ماند. مگر کسی که سر ستیز داشته باشد، ستیز بیسود و بی‌ارزش. مثلاً بگوید: این سخن در گرو زمان است و دربارهٔ دسته‌ای از مردمان است. برای آن برهه از زمان و آن دسته از مردمان مناسب بوده است!

این گفتهٔ کسی است که از اسلام چیزی نمی‌داند، و از تعبیرات قرآنی اندک و بیش سر در نمی‌آورد. چرا که این مسأله یک حقیقت کلّی از حقائق مسلّم اسلام است. به شیوهٔ سوگند مؤکّدانه و مطلق از قید و بند بیان شده است. دیگر نباید وهم و گمان برود که مراد از دادن حقّ داوری به پیغمبر ﷺ قاضی و داور کردن شخص او، و استوار داشتن مقام قضاوت و داوری او است و بس! امّا چنین نیست، بلکه مراد از دادن حقّ داوری به پیغمبر ﷺ پابرجا داشتن و جاودانه کردن پایگاه قضاوت و داوری شریعت یزدان و برنامهٔ او است. اگر چنین نبود، پس از وفات پیغمبر ﷺ مکان و مقامی برای شریعت یزدان و سنّت پیغمبرش بر جای نمی‌ماند. این سخن، گفتهٔ سرسخت‌ترین از دین برگشتگان در زمان خلافت ابوبکر ﷺ بود. این بود که ابوبکر در

برابر چنین سخن یاوه‌ای با از دین برگشتگان و مرتدّان جنگید. بلکه در مقابل کار بسیار ناچیزتر و پائین‌تر از این، با بعضی‌ها جنگید و حتّی مرتدّشان نامید. آنان تنها از اطاعت خدا و فرستاده‌اش در حکم زکات سرپیچی کردند، و پس از وفات پیغمبر ﷺ فرمان وی را دربارهٔ زکات نپذیرفتند.

برای اثبات «اسلام» کافی و بسنده است که مردمان از قانون خدا و دستور پیغمبرش قضاوت و داوری بخواهند. امّا در مسألهٔ «ایمان» چنین کاری کافی و بسنده نیست. بلکه باید علاوه از آن، خشنودی درونی و پذیرش قلبی، در میان باشد و دل با اطمینان کامل تسلیم گردد. اسلام این است، و ایمان آن ... پس هر کسی به درون خود مراجعه کند و ببیند حال و وضعش با اسلام و ایمان چگونه است، و پیش از این که ادّعای اسلام و ادّعای ایمان کند، در کجای اسلام و در کجای ایمان قرار دارد.



پس از این که قرآن بیان می‌فرماید که هیچگونه ایمانی در میان نیست تا داوری پیغمبر ﷺ را نپذیرند، و به داوری او راضی نگردند و تسلیم قضاوت وی نشوند، برمی‌گردد و می‌گوید: این برنامه‌ای که به سوی پذیرش آن دعوت می‌شوند، و این شریعتی که بدیشان گفته می‌شود: داوری به پیشگاه آن ببرید و قضاوت از آن بخواهید نه از شرائع و قوانین دیگری، و این داوری و قضاوتی که پذیرش آن و خشنودی بدان بر آنان واجب و قطعی است، برنامهٔ سهل و ساده‌ای، و شریعت والائی، و قضاوت مهربانی است. آنان را به کار طاقت‌فرسا و بالاتر از توانشان وادار نمی‌سازد. ایشان را به زحمت و رنجی نمی‌اندازد که برای آنان سخت و دشوار آید. از آنان نمی‌خواهد که عزیزترین و گرانبهاترین چیز را فدا سازند. چرا که خداوند بزرگوار ضعف انسان را می‌داند، و بدین ضعف رحم می‌کند. یزدان سبحان می‌داند که اگر آدمیان وادار به انجام تکالیف و وظائف طاقت‌فرسا و دشواری گردند، جز گروه اندکی از ایشان آنها را انجام نمی‌دهند. خدا رنج ایشان و به مشقّت افتادن آنان را نمی‌خواهد، و نمی‌خواهد که آنان دچار گناه شوند. این است که چیزی را بر ایشان واجب نکرده است که برای آنان دشوار و سخت باشد، و یا این که بسیاری از آنان را به کوتاهی کردن در اوامر و نواهی دچار، و به معصیت گرفتار سازد. اگر ایشان تکالیف و وظائف کم و آسانی که خدا بر آنان واجب فرموده است بپذیرند و انجام دهند، و اندرزی را در گوش گیرند که خداوند آنان را بدان پند می‌دهد، در دنیا و آخرت به خیر و خوبی بزرگی نائل می‌گردند، و خداوند ایشان را با رهنمود و هدایت یاری و مدد می‌کند، همانگونه که کمک و مدد می‌کند هر کسی را که با عزم و قصد و عمل و اراده، در حدود توان برای بدست آوردن هدایت الهی، به تلاش و تکاپو پردازد:

﴿ وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ، مَا فَعَلُوهُ - إِلاَّ قَلِيلٌ مِنْهُمْ - وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ، لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً، وَ إِذَنْ لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْراً عَظِيماً، وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً ﴾.

اگر ما (با تعیین تکلیفات طاقت‌فرسائی همچون جهاد مستمرّ) بر آنان واجب می‌کردیم که (در راه خدا، خود را در معرض تلف قرار داده و) خویشتن را بکشید، و یا این که (برای جهاد ترک یار و دیارتان کنید و) از سرزمین خود بیرون روید، این کار را جز گروه اندکی از آنان انجام نمی‌دادند (و اطاعت فرمان نمی‌کردند). و اگر اندرزهائی را که به آنان داده می‌شد انجام می‌دادند (و دستور را بکار می‌بستند، در دنیا و آخرت) برای آنان بهتر بود و (ایمان) ایشان را پابرجاتر می‌کرد. و در این صورت، از سوی خود پاداش بزرگی بدیشان می‌دادیم. و هر آینه آنان را به راه درستی (که افراط و تفریطی در آن نمی‌باشد و به بهشت منتهی می‌شود) رهنمود می‌کردیم.

این برنامه آسان است تا هر کسی که دارای سرشت

سالم باشد بتواند آن را انجام دهد. دیگر نیازی به اراده‌های برتر و برجسته‌ای نیست که اغلب جز در گروه اندکی از انسانها یافته نمی‌شود. این دین هم تنها برای این گروه اندک نیامده است. بلکه برای جملگی انسانها آمده است. انسانها از لحاظ قدرت انجام وظائف و تکالیف، فلزهای گوناگون، با رنگهای جوراجور و چینهای متفاوت هستند. این آئین برای همگی آنان انجام طاعاتی را که دین از ایشان خواسته است، و دوری از گناهانی که ایشان را از آن باز داشته است، آسان کرده است.

قتل نفس، و خروج از خانه و کاشانه و ترک یار و دیار، مثلهائی برای تکالیف و وظائف دشوارند. اگر خدا آنها را بر آدمیان واجب می‌کرد، جز گروه اندکی آنها را انجام نمی‌دادند. این است که چنین کارهائی واجب نشده‌اند چون مراد از تکالیف و وظائف این نیست که عامهٔ مردم از انجام آنها درمانده گردند و سرباز زنند. بلکه مراد این است که همگی بتوانند آنها را انجام دهند، و جملگی بر انجام آنها قادر و توانا باشند، و کاروان ایمان همهٔ نفسهای سالم عادی را در بر گیرد، و جامعهٔ مسلمانان همهٔ دسته‌های مردمان را، و انواع همّتها را، و گروههای استعداد را نظم و نظام و سر و سامان بخشد، و همگان را در اثنای حرکت کاروان بزرگ و فراخ و پرجمعیّت ایمان، رشد دهد و بالا برد.

ابن جریج گفته است: المثنی اسحاق ابوازهر از اسماعیل، و او از ابواسحاق سُبَیعی روایت کرده است که گفته است: زمانی که آیهٔ «وَ لَوْ أَنّٰا کَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ» نازل شد، مردی گفت: اگر بر ما خودکشی واجب می‌گردید، چنین کاری را می‌کردیم. سپاس خداوندی را که ما را از این کار معاف فرمود ... این سخن به پیغمبر ﷺ رسید و فرمود:

(إِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَرِجٰالاً الْإِيمٰانُ أَثْبَتُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْجِبٰالِ الرَّوٰاسِي).

در میان امّت من کسانی یافته می‌شوند که ایمان در دلهایشان از کوههای محکم و پابرجا، استوارتر است.

ابن ابوحاتم با سندی که دارد از مصعب پسر ثابت، و او از عموی خود عامر پسر عبدالله پسر زبیر روایت کرده است که گفته است: زمانی که آیهٔ ﴿ وَ لَوْ أَنّٰا کَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ، أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِیٰارِکُمْ مٰا فَعَلُوهُ إِلاّٰ قَلِیلٌ مِنْهُمْ ﴾ نازل شد، رسول الله ﷺ فرمودند:

(وَ لَوْ نَزَلَتْ اِبْنُ أُمِّ عَبْدٍ مِنْهُمْ).

اگر بر آنان واجب می‌گردید، ابن أم عبد از زمرهٔ کسانی می‌شد که چنین کاری را انجام می‌دادند.

در روایتی از ابن ابو حاتم با سندی که دارد، روایت شده است از شریح پسر عبید که گفته است: هنگامی که رسول خدا ﷺ این را خواند: ﴿ وَ لَوْ أَنّٰا کَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ ... ﴾، پیغمبر ﷺ با دست مبارک خود به عبدالله پسر رواحه اشاره فرمود و گفت:

(لَوْ أَنَّ اللّٰهَ کَتَبَ هٰذٰا، لَکٰانَ هٰذٰا مِنْ أُولٰئِکَ الْقَلِیلِ).

اگر خداوند خودکشی را واجب می‌فرمود، این از زمرهٔ آن جماعت اندک می‌بود.

رسول ﷺ مردان و اشخاص خود را خوب و ژرف و دقیق می‌شناخت. ویژگیهای هر یک از آنان را بگونه‌ای می‌دانست که خودشان در بارهٔ خویشتن نمی‌دانستند. در کتابهای سیره شواهد فراوانی همچون این مثالها را داریم که دالّ بر آگاهی پیغمبر ﷺ از فرد فرد مردان و اشخاص زیر دست خود است، و حتّی دالّ بر آگاهی آن جناب از احوال مردان و اشخاص و قبائلی است که با او می‌جنگیدند، همسان آگاهی سرداری که با دقّت شگفتی مشاهده کند هر چه و هر که را که در اطراف او هستند ... این موضوع هنوز بررسی لازم نشده است و مورد پژوهش واجب قرار نگرفته است.

این کار موضوع ما نیست. ولی موضوع ما این است که رسول خدا ﷺ می‌دانست چه کسانی به انجام تکالیف و وظائف سخت و دشوار می‌پرداختند، اگر بر آنان واجب می‌گردید. این را هم می‌دانست که این دین تنها برای دستهٔ کم و گزیده از میان جملگی آدمیان نیامده است. همچنین خداوند متعال از سرشت این

«انسان» باخبر بوده است که خودش او را آفریده است. و حدود و ثغور تاب و توان انسان را هم می‌دانسته است و لذا با آدمیان در دینی که برای همگی آنان نازل شده است، جز چیزهائی را فرض و واجب نکرده است که برای همگان انجام آن آسان و ممکن باشد، وقتی ارادهٔ اشخاص درست، و سرشت ایشان سالم باشد و بنده نیّت اطاعت و عبادت داشته باشد و یاوه‌سرائی و سبکسری نکند.

بیان این حقیقت از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار و بس ضروری است برای مبارزه با دعوتهای ویرانگری که انسانها را به فروپاشی و از هم گسیختگی و وحشیگری و بی‌بند و باری می‌خوانند، و از آدمیان می‌خواهند که همچون کرم در گِل و لای بلولند و خویشتن را آلوده کنند، چرا که «اصل» انسان، و ساختار و سرشت و حدود توان او این است و این را می‌طلبد! امّا دین دعوت «ایده‌آل» و بلند پروازانه‌ای است که برای پیاده شدن در واقعیّت زندگی نیامده است. اگر فردی تکالیف و وظائف آن را انجام دهد، صد نفر تاب و توان انجام آن را ندارد!

نخست باید گفت: این ادّعای دروغین است، دوم ادّعای گول زننده‌ای است، سوم ادّعای جاهلانه‌ای است. زیرا گویندهٔ آن «انسان» را نمی‌شناسد، آنچه را که آفریدگار انسان دربارهٔ انسان می‌داند، او نمی‌داند. آفریدگاری که بر انسان تکالیف و وظائف دینی را واجب گردانده است و می‌داند که انجام چنین تکالیف و وظائفی برای انسانهای معمولی ساده و آسان است. چرا که دین تنها برای گروهها و دسته‌های ممتاز و برجستهٔ کمی نازل نشده است و فرود نیامده است.

چیزی جز اراده - ارادهٔ فرد عادی - و اخلاص نیّت، و آغاز حرکت در راستای راه، لازم نیست. بدنبال آن جائزه‌ای در پایان راه این کاروان آمادهٔ تحویل و ارمغان داشتن است که خداوند به راهروان تلاشگر، یعنی انجام دهندگان وظائف و تکالیف وعده فرموده است:

﴿ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مٰا يُوعَظُونَ بِهِ لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً. وَ إِذَنْ لَآتَيْنٰاهُمْ مِنْ لَدُنّٰا أَجْراً عَظِيماً. وَ لَهَدَيْنٰاهُمْ صِرٰاطاً مُسْتَقِيماً ﴾.

اگر اندرزهائی را که به آنان داده می‌شد انجام می‌دادند (و دستور را بکار می‌بستند، در دنیا و آخرت) برای آنان بهتر بود و (ایمان) ایشان را پابرجاتر می‌کرد. و در این صورت، از سوی خود پاداش بزرگی بدیشان می‌دادیم. و هر آینه آنان را به راه درستی (که افراط و تفریطی در آن نمی‌باشد و به بهشت منتهی می‌شود) رهنمود می‌کردیم.

آغازیدن است و بس! پشت سر آن مدد و یاری الهی فرا می‌رسد. بدنبال آن استوار داشتن بر راستای راه است. آنگاه پاداش بزرگ یزدان است. بعد هدایت و رهنمود به راه راست است ... خداوند بزرگ راست فرموده است. آخر یزدان سبحان بندگان خود را گول نمی‌زند، و وعده‌ای بدیشان نمی‌دهد که بدان وفا نکند، و با آنان جز راست نمی‌گوید:

﴿ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثاً؟ ﴾.

چه کسی از خدا راستگوتر است؟.

البتّه ساده و آسان بودن این برنامه هم در رخصتها نیست. سهل و ساده بودن عبارت از این نیست که همهٔ رخصتهای موجود در این دین را جمع‌آوری کرد و آن را برنامهٔ زندگی ساخت. این دین را چیزهائی تشکیل می‌دهند که بخشی از آنها واجب‌الاجراء است و باید عزم را بر آن جزم کرد، و بخشی از آنها را می‌توان موقّتاً رها ساخت و نکرد. امّا چیزهائی که باید انجام داد اصل بشمارند، و کارهائی که رخصت بشمارند برای رخدادهای ویژه بوده و در شرائط خاصّ مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. برخی از افراد مخلص و دارای نیّت پاک و زیبائی می‌خواهند مردمان را به پذیرش این دین دعوت کنند، به «رخصتها» می‌گرایند و آنها را جمع‌آوری می‌نمایند و به مردمان تقدیم می‌نمایند و بدیشان می‌فرمایند: اینها تشکیل دهندهٔ دین هستند. سپس بدیشان اظهار می‌دارند: می‌بینید این

دین چه اندازه سهل و ساده است؟! بعضی از افراد هم که در برابر هوسها و آرزوهای سلطه و قدرت و شاهان و حاکمان، یا در برابر هوسها و خواستهای عامّهٔ مردمان، چاپلوسی و تملّق می‌کنند، به دنبال «سوراخها» و درزهائی در لابلای احکام و نصوص برای چنین هواها و هوسها می‌گردند، و این منافذ و شکافها را دین معرّفی می‌کنند!

امّا دین اسلام، نه این است و نه آن. بلکه آئین آسمانی اسلام با همهٔ رخصتها و عزیمتها و بایدها و نبایدها آماده و آسان برای مردمان شده است و انسان عادی چون اراده کند توانائی انجام تکالیف و وظائف آن را دارد. انسان عادی در دین می‌تواند به کمال کامل ذاتی و شخصی - در حدود بشری - خود برسد، همانگونه که می‌تواند باغی به کمال کامل ذاتی و شخصی خود برسد. باغی که در آن انگور، هلو، گلابی، توت، حبوبات، خیار، و غیره به بار آید. هر چند که مزهٔ هیچیک از آنها یکسان نیست، وقتی که میوه‌ها می‌رسند، مردمان نمی‌گویند: چون طعم جداگانه دارند و مزهٔ یکی پائین‌تر از دیگری است، نرسیده‌اند.

در باغ دین هم حبوبات، خیار، زیتون، انار، سیب، گلابی، انگور، انجیر، و غیره سبز می‌شود و می‌روید. سرانجام همه با طعمهای مختلف و درجات گوناگون می‌رسند. بلی باغ دین به ثمر می‌نشیند و می‌رسد، و کمال معیّن خود را پیدا می‌کند. آخر این باغ خدا است و در کشتزار خدا و تحت نظارت خدا است. خدا آن را به ثمر می‌نشاند و رسیده و میسّر می‌گرداند.



در پایان این گشت و گذار، و در انتهای این درس، روند قرآنی بار دیگر به تشویق و ترغیب می‌پردازد، و دلها را به خروش می‌اندازد، و به جانها رسیدن به لذّت دلپسند و دوست داشتنی الهام می‌کند، لذّت بردن از همنشینی با پیغمبران و راستروان و شهیدان و شایستگان در سرای جاویدان:

﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ، فَأُولٰئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدّيقِينَ وَ الشُّهَدٰاءِ وَ الصّٰالِحِينَ، وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِيقاً! ذٰلِکَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ، وَكَفىٰ بِاللّٰهِ عَلِيماً ﴾.

کسی که از خدا و پیغمبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقرّبان درگاهند و) بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقرّبانی که او همدمشان خواهد بود، عبارتند) از پیغمبران و راستروان (و راستگویانی که پیغمبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه خدا فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگانی که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد). و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند! این (منزلت بزرگی که به مطیعان فرمان خدا و پیغمبر داده می‌شود) موهبتی از سوی خدا (برای ایشان) است و (خداوند با خبر از اعمال بندگان است و پاداش ایشان را به بهترین وجه می‌دهد، و برای بندگان که راه طاعت او می‌پویند و رضای وی می‌جویند) کافی است که خدا آگاه باشد.

این پسوده‌ای که احساسات دلی را به جوش و خروش می‌اندازد که در آن ذرّه‌ای از خیر و خوبی، و دانه‌ای از صلاح باشد و در آن اندکی بزرگمنشیِ نگرش به مقام والا و همدمیِ بزرگوارانه در عالم بالا، در جوار یزدان توانا، باشد. همدمی و همنشینی با این گروه والامقام آسمانی، لطف و فضل ربّانی است. هیچ کس تنها با کارش و تنها با طاعت و عبادتش نمی‌تواند بدان دسترسی پیدا کند. بلکه رسیدن بدان، تنها تفضّل فراخ و فراگیر و جوشان و فراوان یزدان است.

زیبا و قشنگ خواهد بود لحظه‌هائی در رکاب اصحاب پیغمبر ﷺ بسر بریم. بدانگاه که آرزوی همدمی اخروی با رسول ﷺ خدا را داشتند. در میانشان کسانی یافته می‌شدند که شوق و شور، آنان را بدانجا

رسانده بود که نمی‌توانستند با تصوّر فراق، خویشتن را نگاه دارند، در حالی که هنوز پیغمبر ﷺ در میانشان می‌زیست. در این اوضاع و احوال، این آیه نازل گردید و این شوق و شور را سیراب و شاداب کرد و بر شعلهٔ آتش درون آبی ریخت، شعلهٔ شور ارجدار، و شعلهٔ لطیف عشق دلدار:

ابن جریر می‌گوید: ابن حمید از یعقوب سقمی، و او از جعفر پسر ابومغیره، و وی از سعید پسر جبیر روایت کرده است و گفته است: مردی از انصار به خدمت رسول خدا ﷺ آمد. غمگین بود. پیغمبر ﷺ بدو فرمود:

(یا فُلانُ! ما لِی أَراکَ مَحْزُوناً؟).

ای فلانی! چه شده است که تو را غمگین می‌بینم؟.

عرض کرد: ای پیغمبر یزدان، چیزی مرا غمگین ساخته است که بسی در باره‌اش اندیشیده‌ام. فرمود:

(ما هُوَ؟).

کدام کار؟.

عرض کرد: ما بامدادان و شامگاهان به خدمتتان می‌آئیم. به چهرهٔ مبارکتان می‌نگریم. با جنابتان می‌نشینیم. فردای قیامت به همراه پیغمبران بالا می‌روی و به مقامی پر می‌کشی که ما دستمان به تو نمی‌رسد ... پیغمبر ﷺ پاسخی بدو نداد. جبرئیل به خدمتش رسید و این آیه را بر او نازل کرد:

﴿ وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ ٱلرَّسُولَ، فَأُولٰئِکَ مَعَ ٱلَّذِینَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ ٱلنَّبِیِّینَ ... ﴾.

پیغمبر ﷺ کسی را به دنبال او فرستاد و این مژده را بدو داد.

ابوبکر پسر مردویه در حدیث مرفوعی و با سندی که در دست دارد، از عائشه رضی‌الله عنها روایت می‌کند که گفته است: «مردی به پیش پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای فرستادهٔ خدا، تو برایم از خودم، و از اهل و عیالم، و از فرزندانم عزیزتر و گرامی‌تر هستی. وقتی که در منزل خواهم بود و به یادت می‌افتم، نمی‌توانم خویشتنداری کنم. پا می‌شوم و به خدمتتان می‌آیم تا به تو بنگرم ... زمانی که به یاد مرگ خود و مرگ تو می‌افتم، می‌دانم که چون داخل بهشت شوی، همراه با پیغمبران بالای بالا می‌روی، و اگر من به بهشت درآیم، می‌ترسم که تو را نبینم: پیغمبر ﷺ پاسخی بدو نداد، تا این که این آیه نازل شد:

﴿ وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ ٱلرَّسُولَ فَأُولٰئِکَ مَعَ ٱلَّذِینَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ ٱلنَّبِیِّینَ وَ ٱلصِّدِّیقِینَ وَ ٱلشُّهَدٰاءِ وَ ٱلصّٰالِحِینَ، وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِیقاً ﴾.

در صحیح مسلم، در حدیثی که عقل پسر زیاد از اوزاعی، و او از یحیی پسر کثیر، و وی از ابوسلمه پسر عبدالرحمن، و او از ربیعه پسر کعب اسلمی روایت کرده است که گفته است: در خدمت پیغمبر ﷺ شب را بسر می‌بردم. شبی آب وضو و نیازمندیهای او را آوردم. به من فرمود: (سَلْ) بخواه. بدو عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ همنشینی و دوستی با تو در بهشت را خواهانم. فرمود: (أَوَ غَیْرَ ذٰلِکَ). جز این را نمی‌خواهی؟. گفتم: فقط این را می‌خواهم. فرمود: (فَأَعِنِّی عَلیٰ نَفْسِکَ بِکَثْرَةِ ٱلسُّجُودِ). مرا در کمک به خود با زیاد سجده بردن یاری کن.

در صحیح بخاری بگونهٔ متواتر از گروهی از اصحاب روایت شده است که از پیغمبر ﷺ دربارهٔ کسی که گروهی را دوست می‌دارد، ولی به مقام آنان نمی‌رسد، سؤال شد. فرمود:

(أَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ).

هر شخصی با کسی خواهد بود که او را دوست داشته باشد.

انس می‌گوید: مسلمانان از هیچ سخنی به اندازهٔ این سخن شادی ننموده‌اند.

این کار دلها و جانهایشان را به خود مشغول داشته بود. کار مصاحبت و همدمی در آخرت. آخر آنان در دنیا مزهٔ معاشرت و مصاحبت را چشیده بودند. بلی این کاری است که هر دلی را به خود مشغول می‌دارد که محبّت این رسول ﷺ بزرگوار را چشیده باشد! در این حدیث اخیر، آرزو و آرامش و نور وجود دارد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ خُذُواْ حِذۡرَكُمۡ
فَٱنفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ ٱنفِرُواْ جَمِيعٗا ﴿٧١﴾ وَإِنَّ مِنكُمۡ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ
فَإِنۡ أَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٞ قَالَ قَدۡ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيَّ إِذۡ لَمۡ أَكُن مَّعَهُمۡ
شَهِيدٗا ﴿٧٢﴾ وَلَئِنۡ أَصَٰبَكُمۡ فَضۡلٞ مِّنَ ٱللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن
لَّمۡ تَكُنۢ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُۥ مَوَدَّةٞ يَٰلَيۡتَنِي كُنتُ مَعَهُمۡ فَأَفُوزَ
فَوۡزًا عَظِيمٗا ﴿٧٣﴾ ۞ فَلۡيُقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ
يَشۡرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِۚ وَمَن يُقَٰتِلۡ فِي
سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيُقۡتَلۡ أَوۡ يَغۡلِبۡ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ﴿٧٤﴾
وَمَا لَكُمۡ لَا تُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ
وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةِ
ٱلظَّالِمِ أَهۡلُهَا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا وَٱجۡعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ
نَصِيرًا ﴿٧٥﴾ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ
يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱلطَّٰغُوتِ فَقَٰتِلُوٓاْ أَوۡلِيَآءَ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّ كَيۡدَ
ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ قِيلَ لَهُمۡ كُفُّوٓاْ أَيۡدِيَكُمۡ
وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقِتَالُ إِذَا فَرِيقٞ
مِّنۡهُمۡ يَخۡشَوۡنَ ٱلنَّاسَ كَخَشۡيَةِ ٱللَّهِ أَوۡ أَشَدَّ خَشۡيَةٗۚ وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ
كَتَبۡتَ عَلَيۡنَا ٱلۡقِتَالَ لَوۡلَآ أَخَّرۡتَنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖۗ قُلۡ مَتَٰعُ ٱلدُّنۡيَا
قَلِيلٞ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظۡلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾ أَيۡنَمَا
تَكُونُواْ يُدۡرِككُّمُ ٱلۡمَوۡتُ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِي بُرُوجٖ مُّشَيَّدَةٖۗ وَإِن تُصِبۡهُمۡ
حَسَنَةٞ يَقُولُواْ هَٰذِهِۦ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةٞ يَقُولُواْ
هَٰذِهِۦ مِنۡ عِندِكَۚ قُلۡ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ
يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا ﴿٧٨﴾ مَّآ أَصَابَكَ مِنۡ حَسَنَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ وَمَآ أَصَابَكَ مِن
سَيِّئَةٖ فَمِن نَّفۡسِكَۚ وَأَرۡسَلۡنَٰكَ لِلنَّاسِ رَسُولٗاۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا ﴿٧٩﴾
مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ
عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ﴿٨٠﴾ وَيَقُولُونَ طَاعَةٞ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنۡ
عِندِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُمۡ غَيۡرَ ٱلَّذِي تَقُولُۖ وَٱللَّهُ يَكۡتُبُ
مَا يُبَيِّتُونَۖ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا
﴿٨١﴾ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ
فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ﴿٨٢﴾ وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ
أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي
ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡۗ وَلَوۡلَا فَضۡلُ
ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ لَٱتَّبَعۡتُمُ ٱلشَّيۡطَٰنَ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٨٣﴾
فَقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفۡسَكَۚ وَحَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ
عَسَى ٱللَّهُ أَن يَكُفَّ بَأۡسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَٱللَّهُ أَشَدُّ بَأۡسٗا
وَأَشَدُّ تَنكِيلٗا ﴿٨٤﴾ مَّن يَشۡفَعۡ شَفَٰعَةً حَسَنَةٗ يَكُن لَّهُۥ
نَصِيبٞ مِّنۡهَاۖ وَمَن يَشۡفَعۡ شَفَٰعَةٗ سَيِّئَةٗ يَكُن لَّهُۥ كِفۡلٞ مِّنۡهَاۗ
وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقِيتٗا ﴿٨٥﴾ وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ
بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾

ترجیح ما این است که این مجموعه از آیات درس حاضر، در زمان زودی نازل شده‌اند. چه بسا بعد از جنگ اُحُد و پیش از جنگ خندق. چرا که تصویر پیدای صف مسلمانان، از لابلای این آیات، الهامگر چنین چیزی است. گروههای گوناگونی را در داخل صف نشان می‌دهد که هنوز پخته نشده‌اند، یا ایمان نیاورده‌اند و منافق می‌باشند! بیانگر این واقعیّت است که چنین صفّی هنوز نیازمند رهنمودهای فراوان و تعلیم و تربیت قابل توجّهی است. این مردمان ناپخته باید به جنبش و تحرّک خوانده شوند و دل و جرأت داده شوند، تا به انجام وظیفهٔ مهمّ و بزرگی برخیزند که بر دوش این گروه مسلمان انداخته شده است. پلّه پلّه بالا و بالاتر روند تا به پایهٔ این مهّم می‌رسند و می‌توانند در جهان‌بینی‌های اعتقادی، یا در پیکار با اردوگاههای دشمن، خود را نشان دهند.

این چیزی را که گفته‌ایم از پایهٔ حقیقت دیگری نمی‌کاهد و بدان طعنه نمی‌زند. آن حقیقت این است که در صف مسلمانان نمونه‌های با ایمانی قرار داشتند که به بلندای قلّهٔ عظمت رسیده بودند و بر اوج والائی قرار داشتند. امّا ما دربارهٔ «صف مسلمانان» بطور کلّی صحبت می‌کردیم، و آن را بسان مجموعه‌ای می‌دیدیم که از

وسائل جوراجور و نامتجانسی فراهم آمده باشد و در این حالت به تلاش پیاپی فراوانی برای جمع و جور کردن و سر و سامان دادن آن نیاز باشد. صدق این مطلب، از خلال رهنمودهای فراوان قرآنی، پیدا و هویدا است.

با نگریستن به سیماها و چهره‌های پیدا از لابلای این رهنمودها، می‌توانیم به روزگار گروه مسلمانان صدر اسلام برگردیم و با کسانی زندگی کنیم که اغلب اوقات آنان را فراموش می‌کنیم. موارد ضعف و قوّت ایشان را ببینیم، و مشاهده کنیم که قرآن چگونه با ضعف بشری به پیکار می‌خیزد و با ته‌نشستهای جاهلیّت، و با اردوگاههای دشمنان، در یک زمان می‌جنگد و می‌رزمد. برنامهٔ قرآنی را سرگرم تربیت و ساختن انسانهای حقیقی زنده‌ای می‌بینیم که در جهان واقعی نه در دنیای خیال بسر می‌برند. بخشی از تلاشهای مستمرّی را می‌بینیم که این برنامه بذل می‌کند و نشان می‌دهد، تا این مجموعه از کاروان بشریّت را - با مراتب مختلف و سیماهای گوناگونی که دارند و در اصل از ژرفای درّهٔ جاهلیّت برگرفته شده‌اند - بدین نظم و نظام و کمال و پایه برساند که در اواخر عمر شریف پیغمبر ﷺ آنان را بر آن پایگاه می‌بینیم، پایگاه و جایگاهی آن اندازه والا و بالا که سرشت انسانی اجازهٔ دسترسی بدان را بدهد.

این امر به ما سود می‌رساند. به ما بسیار هم سود می‌رساند. به ما می‌آموزد که سرشت نفس بشری استعداد رسیدن به کجا را دارد و این طائر قدسی تا چه مرزی می‌تواند پر بکشد، و از چه ضعفی برخوردار و از چه نیروئی بهره‌ور است. این ویژگیها مجسّم است در گروهی که بهترین گروههای آدمیان هستند، گروهی که پیغمبر خدا ﷺ با برنامهٔ قرآنی نخست آنان را تربیت کرد و آموزش داد.

برای ما این فایده را نیز دارد که در پرتو آن، سرشت برنامهٔ قرآنی در کار پرورش را درک کنیم و ببینیم چگونه چنین مردمانی را برمی‌گیرد و با آنان با مهربانی و نرمش رفتار می‌کند. چگونه صف آنان را مرتّب و هماهنگ می‌سازد، صفی که انسانهای گوناگون و در سطحهای جوراجور را در بر می‌گیرد. قرآن را می‌بینیم که در جهان واقع و دنیای طبیعی دست اندرکار ساختن و پرداختن است.

به ما این فایده را نیز می‌رساند که می‌توانیم حال خودمان را و حال همهٔ گروههای آدمیان را با واقعیّت نفس بشری بسنجیم، آن نفس بشری که مجسّم بود در گروه برگزیده و گل سر سبد همهٔ مجموعه‌های آدمیزادگان تا در پرتو این نگرش و سنجش، بدانگاه که موارد ضعف را در خود می‌نگریم، مأیوس و ناامید نگردیم و دست از تلاش و چاره‌جوئی برنداریم... از دیگر سو گروه پیشتاز مؤمنان صدر اسلام، با همهٔ برتری و فضلی که دارند، تنها خواب بلند پروازانه‌ای در آسمان خیال ما نباشند و بس، گروهی که نتوانیم راه آنان را در پیش گیریم و از درّهٔ ژرف بدیها و پستی‌ها بلند گردیم، و گام به گامِ آنان راه والای خوبی‌ها و نیکی‌ها را بسپریم و خویشتن را به بلندای فضائل برسانیم.

چیزهائی که گفته شد، جملگی توشهٔ راه ما خواهد بود، وقتی در جهان در سایهٔ قرآن زندگی کنیم، و اندوختهٔ خوب آن جهان ما خواهد بود اگر - ان شاء اللّه - از درخت پربار قرآن میوه بچینیم.

از لابلای آیات این درس، در صف مسلمانان آن روزی چیزهای زیر برایمان جلوه‌گر می‌آید:

۱ - کسانی بوده‌اند که چه رسد به این که خودشان از شرکت در جهاد در راه خدا کندی و سستی کرده‌اند، دیگران را نیز کند و سست گردانده‌اند. آنگاه اگر به مسلمانان بلائی رسیده است، بیرون نرفتن خود را برای جهاد در راه خدا و سالم ماندن خویش را غنیمتی دانسته‌اند. و اگر هم مسلمانان پیروز شده‌اند و غنیمتی بدست آورده‌اند، این کار را برای خود زیان شمرده‌اند، چون برای جهاد بیرون نرفته‌اند و با مؤمنان در کارزار نبوده‌اند، بدین وسیله آخرت را به دنیا فروخته‌اند!

۲ - در میان خودِ مهاجران هم کسانی بوده‌اند که در مکّه حماسه‌سرائیها برای جنگ سرمی‌داده‌اند و می‌خواسته‌اند جلو اذیّت و آزار دیگران را بگیرند و شرّ مشرکان را از سر مؤمنان دفع کنند، بدانگاه که هنوز اجازهٔ جهاد داده نشده است و از رزم دستشان بسته و کوتاه بوده است. ولی همین اشخاص به هنگام اجازهٔ جهاد و صدور فرمان برای بیرون رفتن از مدینه جهت رزمیدن با دشمنان، به جزع و فزع افتاده‌اند، و آرزو کرده‌اند کاش خدا بدیشان تا وقت دیگری فرصت و مهلت می‌داد و هم اینک جنگ را بر آنان واجب نمی‌گرداند.

۳ - کسانی هم بوده‌اند اگر خیر و خوبی نصیبشان می‌شد، آن را به خدا نسبت می‌دادند و از الطاف یزدان می‌دانستند، و زمانی که شرّ و بلائی دامنگیرشان می‌گردید، آن را به پیغمبر ﷺ نسبت می‌دادند و از چشم او می‌دیدند، آن هم نه به خاطر نیروی ایمانی که به خدا داشته باشند، بلکه محض رخنه گرفتن از مقام رهبری و بدشگون جلوه دادن آن!

۴ - کسانی بوده‌اند که در خدمت پیغمبر ﷺ اطاعت و انقیاد نشان داده‌اند و بلی قربان گفته‌اند، امّا همین اشخاص و همفکران ایشان زمانی که از خدمت پیغمبر ﷺ برخاسته‌اند و بیرون رفته‌اند، سخنی خلاف آنچه در خدمت و درون گفته‌اند، در غیبت و بیرون بیان نموده‌اند و بر زبان رانده‌اند!

۵ - اشخاصی بوده‌اند که همین که شائعه‌ای را می‌شنیدند آن را در میان مردمان پخش می‌کردند و بدین وسیله آشفتگی و پریشانی بوجود می‌آوردند، بجای این که نخست آن را به گوش مبارک پیغمبر ﷺ برسانند و سپس نظر درست و خبر واقعی را از او بشنوند و طبق فرمان معظّم رهبری خود حرکت کنند.

۶ - کسانی هم بوده‌اند که دربارهٔ سرچشمهٔ اوامر و نواهی و رهنمودها و قانونگذاریها دچار شکّ و دو دلی شده‌اند، و صدور همهٔ آنها را از جانب یزدان ندانسته‌اند و بلکه گمان برده‌اند که برخی از آنها از جانب خود پیغمبر ﷺ صادر گردیده است و چنین چیزهائی بدو وحی نگشته است و از زمرهٔ چیزهائی نبوده است که بدو وحی شده است!

۷ - اشخاصی هم بوده‌اند که از برخی از منافقان دفاع می‌کرده‌اند - همانگونه که در سرآغاز درس آینده خواهد آمد - تا گروه مسلمانان دربارهٔ ایشان دو دسته شوند. این بخش الهامگر این واقعیّت است که چنین اشخاصی با این کار خود می‌خواسته‌اند نشان دهند که در جهان‌بینی ایمانی ناهمآهنگی موجود است، و در امر رهبری بی‌سر و سامانی فرمانروا است. چرا که همگان یک دست فرمان رهبری را فهم و دریافت نکرده‌اند و جملگی در چنین کارهائی با آن پیوند نداشته‌اند!

چه بسا همهٔ این گروهها دسته‌ای از منافقان بوده‌اند. یا این که دو گروه بوده‌اند: گروه منافقان و گروه مسلمانان ضعیف الایمان، آن مسلمانانی که هنوز شخصیّت ایمانی ایشان پخته نگشته است، هر چند هم برخی از آنان از زمرهٔ مهاجران بوده باشند. به هر حال وجود این گروه، یا آن دو گروه، در صف مسلمانان، آن هم بدانگاه که با دشمنانگی‌های یهودیان پیرامون مدینه، و مشرکان مکّه، و کمین کنندگان در سراسر جزیرة العرب، رویاروی شده بودند، قطعاً در صف مسلمانان رخنه‌ای پدیدار می‌کرد که برای بستن و زدودن آن نیاز به تربیت فراوان و تلاش زیاد مسلمانان بود.

ما در این درس، نمونه‌هائی از این تلاشها و تربیتها را می‌بینیم. و مشاهده خواهیم کرد که چگونه با صبر و حوصله و دقّت و ژرف‌نگری به چاره‌جوئی نهانیهای درون و پنهانیهای موجود در صف مسلمانان پرداخته می‌شود. این صبر و شکیبائی، در صبر و شکیبائی پیغمبر ﷺ رهبر این صف، مجسّم و هویدا است. رهبری که تربیت این صف را با برنامهٔ قرآنی به عهده گرفته بود:

۱ - می‌بینیم کار و بار با احتیاط و حذر انجام می‌پذیرد. این است که مجاهدین مؤمن برای انجام

مأموریّتهای نهانی یا کارهای مهمّ جهادگرانه، تنها و یگانه بیرون نمی‌روند. بلکه «دسته دسته» یعنی تیپ تیپ و تیم تیم خارج می‌گردند، یا همه با هم به صورت سپاه و لشکر کاملی حرکت می‌کنند و خارج می‌شوند. زیرا سرزمینهای پیرامونشان انبار باروت آمادهٔ انفجار است، و دشمنانگیها در اطرافشان برقرار و در انتظار است. دشمنان کمین کننده چه بسا از خود منافقان و در میانشان بسر می‌برند، یا منافقان و یهودیان، جاسوسان دشمن کمین کننده را در میان خود پناه داده باشند و پنهان کرده باشند.

۲ - تصویری را می‌بینیم که بیانگر بیزاری از کسانی است که کند و سست بوده‌اند و دیگران را نیز کند و سست می‌کرده‌اند. در این تصویر، سقوط همّت، و دوست داشت سود آنی و منفعت این جهانی، و بر حسب تغییر اوضاع و احوال، چهره‌ها و رنگهای گوناگون به خود گرفتن و هر دم شکلی پذیرفتن را می‌بینیم. همچنین شگفت از حال کسانی را می‌یابیم که در مکّه سخت طرفدار جنگ و پیکار با مشرکین و کفّار بودند، ولیکن زمانی که در مدینه جنگ و پیکار بر آنان واجب گردید، بیم و هراس ایشان را در بر گرفت و جزع و فزع کردند و داد و بیداد سر دادند.

۳ - مژدهٔ خدا را می‌بینیم، مژدهٔ خدا به کسانی که در راه خدا می‌جنگند. مژدهٔ یزدان به پاداش بزرگ و فراوان. مژده به یکی از دو چیز خوب و پسندیده: پیروزی این جهانی، یا شهادت راه یزدانی.

﴿ وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِى سَبِيلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ﴾.

هر کس در راه خدا بجنگد و کشته شود و یا این که پیروز گردد، (در هر دو صورت در آخرت) پاداش بزرگی بدو می‌دهیم.

۴ - می‌بینیم که قرآن والائی خواست و اراده، و بزرگی مقصود، و سترگی منظور از جنگی را به تصویر می‌کشد که آنان را بدان تشویق و ترغیب می‌فرماید:

﴿ وَ مَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللّٰهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ، الَّذِينَ يَقُولُونَ، رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا، وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً ﴾.

چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای نجنگید که (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می‌دارند) خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور، و از سوی خود یاوری برایمان قرار بده، (تا ما را یاری کند و از دست ظالمان برهاند).

۵ - همچنین تصویری را می‌بینیم که قرآن از حقّانیّت هدفی ترسیم می‌کند که مؤمنان برای رسیدن بدان تلاش و تکاپو می‌کنند و دارای سند معتبر است. در کنار آن هدفی را ترسیم می‌کند که پوچ و باطل است و کافران بدون سند معتبری برای دستیابی بدان می‌کوشند و می‌جوشند:

﴿ الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللّٰهِ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِى سَبِيلِ الطَّاغُوتِ. فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً ﴾.

کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه یزدان می‌جنگند، و کسانی که کفر پیشه‌اند، در راه شیطان می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید. بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است.

۶ - مشاهده می‌کنیم که چگونه برنامهٔ قرآنی به چاره‌جوئی جهان‌بینی‌های پوچ می‌پردازد. جهان‌بینی‌های پوچی که احساسها و اندیشه‌های تباه و رفتارها و کردارهای سست از آنها سر بر می‌زنند و فراهم می‌آیند. این چاره‌جوئی را با تصحیح جهان‌بینی‌های اعتقادی می‌آغازد. گاهی دربارهٔ حقیقت جهان و حقیقت آخرت سخن می‌راند:

﴿ قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ، وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ، وَ لاَ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً ﴾.

بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که

پرهیزگار باشد بهتر است، (و جزای شما داده شود) و کمترین ستمی به شما نشود.

گاهی هم صحبت می‌شود از حتمی و قطعی بودن مرگ و اجرای مقدّرات مرگ، هر چند هم شخص احتیاط لازم را بکند، و هر اندازه هم از جهاد سر باز زند:

﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ، وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ ﴾.

هر کجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، اگر چه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید.

گاهی نیز از حقیقت قضا و قدر الهی و افعال و اعمال آدمی سخن می‌رود:

﴿وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا: هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ. وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا: هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ. قُلْ: كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ. فَمَا لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً؟ مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ، وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَّفْسِكَ ﴾.

(این ترسویان منافق) اگر خیر و خوبی (از قبیل پیروزی و غنیمت) بدیشان رسد، می‌گویند: این از سوی خدا است. و اگر بدی و مصیبتی (از قبیل خشکسالی و شکست) بدیشان رسد، می‌گویند: این از (شؤم و نامبارکی) تو است!

۷ - مشاهده خواهیم کرد که قرآن حقیقت رابطهٔ یزدان سبحان با فرستادهٔ خداوندگار جهان را بیان می‌دارد. گوشزد می‌نماید که اطاعت از پیغمبر ﷺ اطاعت از خدا بشمار است. مقرّر می‌فرماید که این قرآن جملگی از سوی یزدان برای آدمیان نازل شده است و ایشان را به اندیشیدن دربارهٔ وحدت کامل موجود در قرآن فرا می‌خواند، وحدتی که دالّ بر وحدت منبع صدور قرآن است:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ ﴾.

هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است (چرا که پیغمبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که خدا بدان دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی‌کند که خدا از آن نهی کرده باشد).

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً ﴾.

آیا دربارهٔ قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و وارسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤیّد بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.

۸ - سپس می‌بینیم که قرآن حال پخش کنندگان خبرهای نادرست و ناگوار را به تصویر می‌کشد، و آنان را به راه درست دعوت می‌کند، راه درستی که با قاعدهٔ سر و سامان دهی مقام رهبری مردمان، سازگار و همخوان است:

﴿وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ، لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ﴾.

اگر آنان سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند (و خبرهائی را که می‌شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهند) تنها کسانی از این خبر ایشان اطّلاع پیدا می‌کنند که اهل حلّ و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند.

۹ - پخش کنندگان خبرهای نادرست و ناخوشایند را از فرجام این راه بر حذر می‌دارد. آنان را به یاد مرحمت یزدان می‌اندازد که نعمت هدایت را بدیشان داده است:

﴿وَ لَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلاً ﴾.

اگر فضل و رحمت خدا شما را دربرنمی‌گرفت (و شما را به اطاعت از خود و پیغمبرش، و برگشت امور به پیغمبر و مسؤولان کشوری و لشکری خویش هدایت نمی‌کرد) جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.

اینک می‌توانیم اندازهٔ آشفتگی و نابسامانی موجود در میان گروه مسلمانان را بدانیم، آن آشفتگی و نابسامانیی که چنین پدیده‌ها و پیشامدهائی پدیدشان

می‌آورد و نیاز به این همه تلاش مستمرّ با شیوه‌های گوناگون داشت. تا آنجا که می‌شنویم خداوند متعال به پیغمبر ﷺ خود دستور می‌فرماید که جهاد کند هر چند که تک و تنها هم باشد، و مؤمنان را به رزم و پیکار تشویق کند. ولی در هر صورت پیغمبر ﷺ تنها مسؤول شخص خود است و بس، و این خدا است که ادارهٔ پیکار را بر عهده می‌گیرد:

﴿ فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ - لاَتُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ - وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ، عَسَى اللّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللّهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْكِيلاً ﴾.

در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش. چرا که وعدهٔ نصرت و پیروزی به تو داده شده است). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی. و مؤمنان را (هم به جنگ دعوت کن و بدان) ترغیب و تحریک نما. تا این که خداوند (در پرتو شجاعت تو و شجاعت مؤمنان) قدرت کافران را باز گیرد و (شما را برابر این وعده پیروز و مؤیّد گرداند. از قدرت و شکنجهٔ کافران نترسید و بدانید که) قدرت خدا بیشتر و مجازات او سخت‌تر است.

در این شیوهٔ بیان چیزی است که دلها را به تکان و غلیان می‌اندازد، و همّتها را می‌شوراند و برمی‌انگیزاند، و به همین اندازه هم امید به پیروزی را جوشان و عیان می‌دارد، و اعتماد به شوکت و قدرت یزدان را بیش از پیش استوار و پایدار می‌نماید.

قرآن گروه مؤمنان را به پیکار در میدانهای بیشمار وارد می‌کرد. نخستین میدان از این میدانها میدان درون بود. پیکار در میدان درون درمی‌گرفت با وسوسه‌ها و خطرها، اندیشه‌های نابجا، جهان‌بینی‌های ناروا، ته‌نشستهای جاهلیّت ، و ضعف بشری - هر چند که چنین ضعفی از نفاق یا انحراف برنخاسته و پدید نیامده باشد. قرآن ادارهٔ پیکار را به عهده می‌گرفت و آن را با برنامهٔ یزدانی راه می‌برد تا بدانجا که به قوّت و قدرت می‌رسید، و سپس کارزار به هماهنگی و همآوائی در صف مؤمنان و اتّحاد ایشان می‌انجامید. این هم هدفی بس والا و امیدی بس دل‌آرا است. زیرا زمانی که در میان گروه مؤمنان افراد بسیار نیرومندی باشند، ولی در میانشان اشخاص سست و لرزان زیادی باشد، این شوکت و قدرت، افراد معدود ایشان را بی‌نیاز نمی‌سازد. در این موقع، بنیاد مؤمنان به کاخی می‌ماند که در ساختار آن آجرهای بزرگ و استواری کار گذاشته شده باشد، لیکن آجرهای بسیاری در آن لرزان و تپان باشد ... وقتی که گروه مؤمنان با جنگهای بزرگ و پیکارهای سترگ رویاروی می‌شوند، پیروزی قطعاً در گرو هماهنگی و پیوستگی است، هر چند هم جملگی همگون و همسان نباشند و مایه‌ها و پایه‌ها جوراجور و گوناگون باشد.

هم اینک به شرح نصوص می‌پردازیم و آیات را مفصّلاً بررسی و وارسی می‌سازیم:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ. فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ، أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً. وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ. فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ: قَدْ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيَّ، إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً. وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللّهِ لَيَقُولَنَّ - كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ - يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ، فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، احتیاط نمائید و آمادگی خود را (برای مقابلهٔ با دشمنان) حفظ کنید، و (برای تاکتیک زمان و مکان) دسته دسته یا همگی با هم (به سوی جنگ) بیرون روید. در میان شما گروهی هستند که (منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می‌نمایند و به جهاد نمی‌روند و) سستی می‌کنند و دیگران را نیز سست می‌نمایند و از جنگ بازمی‌دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید (طعنه زنان) می‌گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان (در جنگ) شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا در برتان گرفت (و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد) درست مثل این که هرگز میان شما و ایشان مودّت و دوستی نبوده، می‌گویند: کاش ما هم با آنان می‌بودیم و (از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت) بسی بهره

می‌بردیم.

این، سفارش به کسانی است که ایمان آورده‌اند. سفارش از مقام فرماندهی اعلی. مقام فرماندهی والائی که برای آنان برنامه و خطّ و نشان ترسیم و تعیین می‌کند، و راه را بدیشان نشان می‌دهد. هنگامی که انسان به قرآن مراجعه می‌کند و می‌بیند که این کتاب برای مسلمانان - بطور کلّی و بگونۀ فراگیر کلمه - نقشۀ عامّ پیکار را ترسیم می‌نماید، نقشۀ عامّی که «استراتژی جنگ» گفته می‌شود. در آیۀ دیگری هم به مؤمنان می‌گوید:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِّنَ الْکُفَّارِ، وَلْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً ﴾.

ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکترند، و باید که (در جنگ) از شما شدّت و حدّت (و جرأت و شهامت) ببینند. (توبه / ۱۲۳)

نقشۀ همگانی را برای حرکت و جنبش اسلامی ترسیم می‌کند. در آیۀ زیر هم به مؤمنان می‌گوید:

﴿ خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِیعاً ﴾.

احتیاط کنید و آمادگی خود را (برای مقابلۀ با دشمنان) حفظ نمائید، و (برابر تاکتیک زمان و مکان) دسته دسته یا همگی با هم (به سوی جنگ) بیرون روید.

این آیه بیانگر جنبۀ اجرائی نقشه است که بدان «تاکتیک» جنگ گفته می‌شود. در سورۀ انفال گوشه‌هائی از این امور است:

﴿ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِی الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ ... ﴾.

اگر آنان را در (میدان) جنگ رویاروی بیابی و بر ایشان پیروز شوی، آن چنان آنان را در هم بکوب که کسانی که در پشت سر ایشان قرار دارند (و دوستان و یاران ایشان بشمارند) پند گیرند (و پراکنده شوند و عرض اندام نکنند). (انفال / ۵۷)

بدین منوال می‌بینیم که این کتاب قرآن نام، به مسلمانان تنها عبادات و مراسم دینی نمی‌آموزد و بس، و بدیشان تنها آداب و اخلاق یاد نمی‌دهد و بس، همانگونه که مردم دربارۀ دین چنین تصوّر بی‌ربط و ناجوری دارند. بلکه قرآن سراسر زندگی مسلمانان را در بر می‌گیرد، و می‌پردازد به هر آنچه زندگی واقعی مردمان در شرائط مختلف زمان و مکان، با آن روبرو می‌گردد. از اینجا است که قیمومت تامّ و تمامی بر زندگانی آدمیان می‌طلبد، و درخور چنین حقّی هم می‌باشد. از فرد مسلمان، و از جامعۀ اسلامی، کمتر از این نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد که باید زندگی آنان بطور کلّی ساخت این برنامه باشد، و با دخالت و ارشاد آن، اداره گردد و راه برده شود. آشکارا باید گفت: قرآن از فرد مسلمان و همچنین از جامعۀ اسلامی نمی‌پذیرد که برای زندگی خود برنامه‌ها و پروژه‌هائی از منابع گوناگون تهیه ببینند و برابر آنها بروند و بنشینند. مثلاً برنامه‌ای برای زندگی شخصی، و عبادات و مراسم مذهبی، و اخلاق و آداب، از کتاب خدا برداشت کنند و سر و سامان دهند، و برنامه‌ای برای معاملات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و دولتی، از کتاب دیگری برگیرند، و یا آن را از تراوشهای اندیشۀ بشری - هر کس و هر کسانی که باشند - تهیّه ببینند. وظیفۀ اندیشۀ بشری این است که از کتاب خدا و برنامۀ او، احکام تفصیلی فهم و استنباط کند و آن را بر رخدادها و پدیده‌های تازۀ زندگی منطبق گرداند، و مسائل متغیّر و متنوّع روز را به شیوه‌ای که خداوند در درس گذشتۀ این سوره ترسیم فرموده است، حلّ و فصل نماید. جز این کار چاره‌ای نیست. اگر چنین نشود، اصلاً ایمانی و اسلامی در میان نخواهد بود، بلی ایمانی و اسلامی وجود نخواهد داشت. زیرا کسانی که چنین کنند، یعنی برنامۀ زندگی خود را از منابعی جز قرآن تهیّه ببینند و برابر اندیشۀ آدمیزادگان زیست کنند، در اصل هنوز ایمان را نپذیرفته‌اند و به دائرۀ ایمان در نیامده‌اند، و هنوز به ارکان اسلام اعتراف و اقرار ننموده‌اند. پیش از هر چیز گواهی ﴿ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ ﴾ را اداء نکرده‌اند، گواهیی که از آن پدیدار می‌گردد که: حاکم و فرماندهی جز خدا، و قانونگذاری جز او وجود ندارد.

هان! این کتاب خدا است که برای مسلمانان بخشی از نقشهٔ اجرائی پیکار را ترسیم می‌کند. پیکاری که با موقعیّت آن زمان ایشان مناسبت داشته است. به خاطر بودن مسلمانان در میان دشمنانگیهای خارجی، و وجود مسلمانان در میان منافقان و همپیمانان ایشان، یعنی یهودیان در داخل، پیش از هر چیز دیگری خداوند مسلمانان را بیدار باش می‌دهد و به حذرشان می‌خواند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، احتیاط نمائید و آمادگی خود را (برای مقابلهٔ با دشمنان) حفظ کنید.

همگی از دشمنان خود برحذر باشید و احتیاط کنید. مخصوصاً برحذر باشید و احتیاط نمائید از آنان که سستی و تنبلی می‌کنند و دیگران را نیز سست و تنبل می‌سازند و در صفوف مسلمانان خود را پنهان کرده‌اند. کسانی که در این آیه از ایشان یادی خواهد شد:

﴿ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً ﴾.

(برابر تاکتیک زمان و مکان) دسته دسته یا همگی با هم (به سوی جنگ) بیرون روید.

«ثُبَاتٍ»: جمع ثُبَة، یعنی مجموعه. مقصود این است که یک یک برای جهاد بیرون نروید. بلکه در دسته‌های کوچک یا همگی به صورت لشکری بیرون بروید. این را بر حسب سرشت پیکار انجام دهید ... زیرا اگر مجاهدان یک یک به جهاد بروند، دشمنان تک تک ایشان را شکار می‌کنند، دشمنانی که در همه جا پراکنده‌اند. بویژه اگر دشمنان ایشان در درون سپاهیان اسلام پخش و پراکنده باشند. در صدر اسلام این چنین بود. دشمنان که در منافقان و یهودیان خلاصه می‌شدند، در دل مدینه پخش و متفرّق بودند.

﴿ وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ. فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ: قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ، إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً. وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ - كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ - يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ، فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً ﴾.

در میان شما گروهی هستند که (منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می‌نمایند و به جهاد نمی‌روند و) سستی می‌کنند و دیگران را نیز سست می‌نمایند و از جنگ بازمی‌دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید (طعنه زنان) می‌گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان (در جنگ) شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا در برتان گرفت (و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد) درست مثل این که هرگز میان شما و ایشان مودّت و دوستی نبوده، می‌گویند: کاش ما هم با آنان می‌بودیم و (از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت) بسی بهره می‌بردیم.

در گروههای منظّم بیرون بروید و حرکت کنید. یا همگی بیرون شوید و بروید. نه این که برخی بروید، و بعضی سستی و کندی کنید و بمانید - در واقع چنین هم شد - و احتیاط بنمائید. احتیاط نه تنها از دشمن بیرونی، بلکه احتیاط از آنان که امروز و فردا کردند و کندی و سستی نمودند و پستی نشان دادند و دیگران را نیز کند و سست و خوار و پست داشتند. آنان نه تنها خویشتن را به تنبلی و سستی می‌زدند و سرسنگینی می‌کردند و می‌نشستند، بلکه غیر خود را نیز به تنبلی و سستی می‌انداختند. البتّه این پیشهٔ همیشگی خواری و پستی نمایندگان و کار به تأخیر اندازندگان است که خود چنین هستند و دیگران را نیز تا بتوانند چنین کنند، و در این مسیر روند و بر این مسیر برند. واژهٔ «لَيُبَطِّئَنَّ» در اینجا برگزیده شده است تا بیانگر سنگینی و لغزش باشد و زبان دچار اشتباه در تلفظ حروف و آهنگ آن شود، و تا این واژهٔ سنگین را به پایان برد، گرفتار دشواریها و سکندریها آید. خود این واژه با آهنگ دشوار، و لغزشها و لیزها، و سنگینی‌ها و پیچ‌هائی که دارد، حرکت مارپیچ درونی و کژی نفسانی را کاملاً به تصویر می‌کشد، آن پیچاپیچ درونی و کژی نفسانیی که همدم و همراه با آن است گرچه از دیدگان نهان است! این امر از جملهٔ زیبائیهای هنری قرآن در کار تصویرگری است، قرآنی که حالت کاملی را با واژهٔ

واحدی ترسیم می‌کند[1].

همچنین ترکیب بند جمله سراسر آن: «وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ» بیانگر این است آنان که سستی و کندی می‌کردند و دیگران را نیز سست و کند می‌گرداندند، با استنباط از واژهٔ «مِنْكُمْ» گروه اندکی از مسلمانان بودند و در کار سست کردن و کندی نمودن کاملاً پافشاری می‌کردند و تلاش و تکاپو می‌نمودند و پیوسته در گشت و گذار بسر می‌بردند... چرا که در این جمله چندین تأکید وجود دارد و دالّ بر اصرار و پافشاری چنین گروهی در امر سست نمودن و کند داشتن است، و می‌رساند که این گروه تأثیر بسزائی در صف مسلمانان داشته‌اند، و مسلمانان سخت از کار آنان متأثّر گشته‌اند.

از اینجا است که روند قرآنی نورافکنها را متوجّه آنان می‌سازد و ایشان را آشکار، و راز درونشان را روشن و برملا می‌سازد، و ماهیت نفرت‌انگیز آنان را ترسیم می‌نماید، البتّه با شیوهٔ به تصویر کشیدن شگفت‌انگیز قرآنی:

هان! ببینید این آنانند! با همهٔ انگیزه‌هایشان، و با تمام اعمال و اقوالشان، در مقابل دیدگان شما مجسّم و آماده‌اند! هان! بنگرید این آنانند! بی‌پرده و آشکار در برابر دیدگانند! انگار زیر میکروسکوب گذاشته شده‌اند. میکروسکوبی که رازها و نهانیهای درون را می‌نمایاند، و انگیزه‌ها و علّتها را آشکارا نشان می‌دهد. هان! بنگرید این آنانند! همانگونه دیده می‌شوند که در روزگار پیغمبر ﷺ می‌زیستند، و در همهٔ روزگاران دیگر بوده‌اند و خواهند بود. هان! بنگرید و ببینید این آنانند! مردمان ضعیف و بی‌اراده و کجرفتار و متقلّب. دارای همّتهای کوچک و بی‌مقدار، همچون خودشان کوچک و ناچیز! هدفی بالاتر از مصالح شخصی خود ندارند. افقی بالاتر از پیکرهای محدود و کوچک خود نمی‌بینند. سراسر دنیا را بر محور واحدی می‌چرخانند. این محور هم خودشانند و لحظه‌ای آن را فراموش نمی‌گردانند!

آنان سستی و تنبلی می‌کنند و درنگ می‌ورزند. پنهان کاری می‌کنند و آشکارا دست به کاری نمی‌یازند. همانگونه که می‌گویند: چوگان را از وسط می‌گیرند. اندیشهٔ ایشان دربارهٔ سود و زیان، همان اندیشه‌ای است که شایستهٔ منافقان حقیر و ضعیف است: از پیکار دوری می‌گزینند و از جنگ خویشتن را می‌دزدند. اگر به مجاهدان رنجی رسد، و یا در برخی از اوقات بلائی و آزمونی برایشان پیش آید، چنین واپس ماندگانی که در خانه و کاشانهٔ خود مانده‌اند و به جنگ نرفته‌اند، شادمان می‌گردند و فرار از جهاد و نجات از محنت و مصیبت آن را برای خود نعمتی می‌دانند:

﴿ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ: قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ، إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً ﴾.

پس اگر مصیبتی به شما رسید (طعنه زنان) می‌گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان (در جنگ) شرکت نداشتیم.

آنان شرم نمی‌کنند - نجاتی را که با نرفتن به جنگ نعمت بشمار می‌آورند - همچون نعمتی را به خدا نسبت می‌دهند؟ خدائی که با فرمانش مخالفت کرده‌اند و در خانه و کاشانهٔ خود نشسته‌اند و برای جهاد نرفته‌اند! نجات در چنین ظروف و شرائطی هرگز نعمت خدا نیست. زیرا نعمت خدا با مخالفت فرمان یزدان بدست نمی‌آید، هر چند که چنین نجاتی در ظاهر نعمت است.

چنین نجاتی در پیش کسانی نعمت شمرده می‌شود که با خدا معامله نمی‌کنند. آن کسانی که نمی‌دانند خداوند ایشان را برای چه چیزی آفریده است. با طاعت و جهاد خدا را نمی‌پرستند تا برنامهٔ او را در زندگی پیاده کنند. نعمت برای کسانی بشمار است که همچون مورچگان به افقهائی بالاتر از زیر پای خود در کرهٔ زمین نمی‌نگرند. نعمت است برای انسانهائی که نمی‌دانند که

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل «التناسق الفنی». چاپ «دار الشروق».

بلا و مصیبت در راه خدا، و در جهاد برای پیاده کردن برنامهٔ خدا و بالا بردن واژهٔ خدا و اجراء فرمان یزدان، سراپا لطف و مرحمت آفریدگار است و گزینهٔ پروردگار. کردگار جهان این لطف و مرحمت را تنها شامل کسانی از بندگانش می‌فرماید که آنان را شایستهٔ این فضل و نعمت دیده باشد و برای دریافت آن ایشان را برگزیده باشد. آنان را برمی‌گزیند و شایستهٔ این می‌بیند تا در زندگی این جهان با وجود ضعف بشری خود اوج گیرند و از اسارت کرهٔ زمین آزاد و رها گردند و به زندگی والائی دستیابی پیدا کنند که بر آن چیره و مالک گردند، نه این که آن زندگی بر آنان چیره و مالک شود. همچنین خداوند متعال می‌خواهد ایشان را با این آزادی از بند زمین و این اوج گیری، شایان قرب خود در آخرت گرداند و در مقام والای ارزشمند شهیدان منزل و مأوایشان دهد!

مردمان بلاشکّ همه می‌میرند، امّا تنها شهیدان راه خدا «شهید شدن را می‌خواهند». شهادت در راه خدا لطف بزرگ و نعمت سترگ یزدان است.

امّا اگر کار بگونهٔ دیگری شد و مجاهدان پیروز گردیدند، مجاهدانی که برای کارزار بیرون رفته‌اند و آمادگی پذیرش هر آن چیزی را دارند که خدا بهرهٔ ایشان می‌فرماید و بر سر آنان می‌آورد. اگر فضل خدای نصیبشان شود و خدا پیروزی و غنیمت را بدیشان مرحمت فرماید، آنان که از جهاد خویشتن را واپس زده‌اند و خانه‌نشینی گزیده‌اند، پشیمان می‌گردند از این که چرا در این پیکار پر سود انباز مجاهدان نگشته‌اند و با ایشان در جنگ شرکت نکرده‌اند! البتّه پر سود بر حسب برداشت نزدیک ناچیزی که آنان از سود و زیان دارند:

﴿ وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ، لَيَقُولَنَّ - كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ - يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً ﴾.

اگر رحمت خدا در برتان گرفت (و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد) درست مثل این که هرگز میان شما و ایشان مودّت و دوستی نبوده، می‌گویند: ای کاش ما هم با آنان می‌بودیم و (از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت) بسی بهره می‌بردیم.

تنها آرزوی ناچیز ایشان، غنیمت بردن و بسلامت برگشتن است! دربارهٔ غنیمت ناچیز دنیا و حفظ چند روزهٔ خود، می‌گویند:

﴿ فَوْزاً عَظِيماً ﴾.

دستاورد سترگ و مقصود بزرگ.

شخص مؤمن از بسلامت برگشتن و غنیمت بدست آوردن، بدش نمی‌آید، امّا بدو امر شده است که آنها را از خدا بخواهد. مؤمن آرزوی فرا رسیدن بلا را نمی‌کند، بلکه از او خواسته شده است که عافیت و تندرستی را از خدا طلب کند. به هر حال تصویری که از مؤمن در ذهن است جز این تصویر زشت و منفوری است که تعبیر قرآنی از این دسته متمرّد و نافرمانبردار ترسیم می‌فرماید.

قطعاً مؤمن بلا را آرزو نمی‌کند، بلکه از خدا عافیت و تندرستی را می‌طلبد. امّا وقتی که برای جهاد دعوت شد، بدون سرسنگینی و تنبلی به سوی جهاد بیرون می‌رود. بیرون می‌شود و از یزدان جهان یکی از دو خیر و خوبی را عاجزانه درخواست می‌نماید: پیروزی، یا شهادت را. هر دوی اینها هم تفضّل الهی و لطف خدادادی است. هر دوی آنها مقصود بزرگ و دستاورد سترگ است. اگر خدا شهادت را قسمت او کرد، بدین تقسیم راضی و از این بهره خوشنود است، و از مقام شهادتی که در پیشگاه خدا بدست می‌آورد، شاد و شادمان می‌گردد. اگر هم یزدان سبحان غنیمت و مراجعت را بهرهٔ او فرمود، از این فضل و مرحمت خداوند جهان سپاسگزاری می‌کند، و از پیروزی یزدان شادمان می‌گردد. دیگر شادی او تنها به خاطر نجات پیدا کردن و بسلامت از معرکه و پیکار برگشتن نیست. این افقی است که خدا خواسته است که مسلمانان را بلند گرداند و بدان برساند. این افق والا را وقتی به مسلمانان نشان می‌دهد که برایشان تصویر

نفرت‌انگیزی از آن گروه منفور ترسیم می‌فرماید که «از خودشان» هم هستند. بلی زمانی این افق والا را به مسلمانان نشان می‌دهد که برایشان پرده از روی گروه نابکاری برمی‌دارد که در صف مسلمانان جای گرفته‌اند و جای خوش کرده‌اند و سستی و تنبلی می‌کنند و دیگران را نیز سست و تنبل می‌گردانند. تا این که گروه مؤمنان از آنان خویشتن را بر حذر دارند، همانگونه که از سایر دشمنان دیگر خود را برحذر می‌دارند. به دنبال این برحذر داشتن و بیدار باش دادن گروه مسلمانان و به نهضت خواندن و بر پا دادن ایشان در آن زمان، یک نمونهٔ انسانی با این چند واژهٔ اندک از واژگان قرآن به تصویر کشیده می‌شود، نمونه‌ای که در میان انسانها در طول قرون و اعصار مختلف، و در سرزمینهای متفاوت، مکرّر می‌گردد.

آنگاه این حقیقت ماندگار می‌ماند. گروه مسلمانان پیوسته آن را می‌نگرند و می‌پایند و در برابر دیدگانشان مجسّم می‌دارند. چنین حقیقتی این است که در صفّ مسلمانان چه بسا از این قبیل افراد یافته شوند. امّا نباید از خود ناامید گردند. بلکه باید برحذر باشند و به پیش بروند. بکوشند با پرورش و رهنمونی و تلاش، نقص را برطرف کنند و رخنه را ببندند و ضعف را برطرف سازند، و گامها و احساسها و حرکتها را همآهنگ نمایند.



پس از آن، روند قرآنی به پیش می‌رود و می‌کوشد که این افراد تنبل خانه‌نشین و سرسنگین و چنگ زده به زمین را بالا برد و منزلت بخشد، و در ایشان بیدار گرداند حسّ چشم دوختن به چیزی که بهتر و ماندگارتر است و آخرت نام دارد. همچنین تلاش میکند آنان را به فروش دنیا و خرید آخرت تشویق و ترغیب کند. بدیشان وعده می‌دهد که اگر چنین کنند، در هر دو صورت لطف و نعمت خدای را بدانان عطاء می‌نماید، و یکی از دو خیر و خوبی: پیروزی یا شهادت را بهرهٔ آنان می‌فرماید:

﴿ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ. وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ، فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ﴾.

باید در راه خدا کسانی جنگ کنند که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند (و فانی را با باقی معاوضه می‌کنند). و هر کس در راه خدا بجنگد و کشته شود، و یا این که پیروز گردد، (در هر دو صورت در آخرت) پاداش بزرگی بدو می‌دهیم.

باید در راه خدا بجنگد. چرا که اسلام جنگی را به رسمیّت نمی‌شناسد جز جنگ در این راه را. جنگی را نمی‌پذیردکه برای غنیمت، یا غلبه و قدرت، و یا برای مجد و عظمت شخصی یا نژادی باشد.

اسلام برای تسلّط و چیرگی بر سرزمینی نمی‌جنگد. اسلام برای غلبهٔ بر ساکنان محلّی به جنگ نمی‌پردازد. اسلام نمی‌جنگد تا موادّ خام کارخانه‌های صنعت را تأمین کند، و بازارهائی را برای مصنوعات و تولیدات بیابد، یا در مستعمره‌ها و شبه مستعمره‌ها برای سرمایه‌ها جا و مکانی پیدا کند. اسلام هرگز نمی‌جنگد جهت کسب عظمت و قدرت برای کسی، خاندانی، طبقه و دسته‌ای، دولت و کشوری، امّت و ملّتی، جنسی و نژادی، و ... بلکه اسلام تنها و تنها می‌جنگد در راه خدا، برای والائی فرمان یزدان در زمین، استقرار برنامهٔ آفریدگار در ادارهٔ زندگی، بهره‌ور و بهره‌مند ساختن انسانها از خیرات و برکات این برنامه، و برپائی و برجائی دادگری مطلق خداوند دادار «در میان مردمان» همراه با آزادی هر کسی در انتخاب عقیده‌ای که در سایهٔ این برنامهٔ ربّانی انسانی جهانی همگانی، بدان بسنده کند و از دل پذیرای آن شود.

هنگامی که مسلمان بیرون رود تا در راه خدا بجنگد و هدفش والائی فرمان خدا، و استقرار و پابرجائی برنامهٔ یزدان در زندگی خود و مردمان باشد، سپس در چنین جنگی کشته شود، شهید خواهد بود، و در پیشگاه جهان آفرین به مقام شهیدان نائل خواهد شد. امّا اگر مسلمانی برای هدف دیگری - جز این هدف - بیرون رود،

«شهید» گفته نمی‌شود و چشم براه پاداش خود در پیشگاه خدا نباشد، بلکه چشم براه دریافت پاداش در نزد کسی باشد که به خاطر مرام و مراد او بیرون آمده است و جنگیده است و جان داده است ... کسانی که چنین فردی را «شهید» نام می‌دهند، بر خدا دروغ می‌بندند، و خویشتن و دیگران را با چیزی پاک می‌انگارند که خدا مردمان را با چنین چیزی پاک نمی‌شمارد! چنین کسانی از زبان آفریدگار ناروا می‌گویند و بر کردگار دروغ می‌بندند!

پس باید در راه خدا با این قید و قیود و تعیین مرز و حدود کسانی بجنگند که دنیا را می‌فروشند تا با آن آخرت را خریداری کنند. در این صورت است که مرحمت و نعمت بزرگی از جانب خدا بدیشان تعلّق می‌گیرد، و چه آنانی که در راه خدا کشته می‌شوند، و چه آنانی که در راه خدا پیروز می‌شوند، هر دو گروه مورد عنایت کریمانهٔ یزدان قرار می‌گیرند و به پاداش بزرگ ایزد سبحان نائل می‌شوند:

﴿ وَ مَنْ يُقَاتِلْ - فِیْ سَبِيلِ اللَّهِ - فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ، فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرَاً عَظِيماً ﴾.

هر کس در راه خدا بجنگد و کشته شود و یا این که پیروز گردد، (در هر دو صورت در آخرت) پاداش بزرگی بدو خواهیم داد.

با این پسوده، برنامهٔ قرآنی به بالا بردن چنین انسانهائی می‌پردازد، و آنان را امیدوار به نعمت و رحمت خداوند بزرگوار می‌سازد، و در هر دو صورت دلهایشان را آویزهٔ الطاف یزدان و فضل بیکران خدای مهربان می‌نماید. بیم این انسانهای وارسته را از کشتن می‌کاهد، و عشق به غنیمت را هم در دل آنان کم و ناچیز می‌گرداند، و بدیشان یاد می‌دهد که زنده ماندن یا غنیمت بردن با مقایسهٔ با فضل عظیم و لطف عمیم خدا، چیزی نمی‌ارزد و بهائی ندارد. از سوی دیگر روند قرآنی با این پسوده انسانهای مؤمن را از معاملهٔ زیانباری گریزان می‌سازد که آخرت را به دنیا فروختن است. اگر آنان آخرت را به دنیا بدهند، و آخرت را با دنیا نخرند، معاملهٔ بس زیانباری انجام داده‌اند، حال در گیر و دار جهان زمینی غنیمت بدست آورده باشند یا غنیمت نبرده باشند، یکسان است و زیان آشکار و عیان است. آخر دنیا در برابر آخرت چیست؟ دنیا کجا و آخرت کجا؟! غنیمت بردن اموال و دارائی در برابر فضل خدا و لطف یزدان چه چیز بشمار است؟! مگر نه این است که مرحمت و فضل یزدان هم شامل دارائی است و هم در برگیرندهٔ جز آن؟!

❁

سپس روند قرآنی به مسلمانان رو می‌کند، و از شیوهٔ حکایت و تصویرکشی از آن اشخاص کند و سست و تنبلی که دیگران را نیز به بیکارگی و بی‌مایگی می‌خواندند، روی می‌گرداند و به شیوهٔ خطاب می‌پردازد و با جملگی گروه مسلمانان به سخن درمی‌آید و دلهایشان را برای مردانگی به خروش می‌اندازد و آنان را در برابر مردان و زنان و کودکان ناتوان و درمانده بر سر رحم می‌آورد. ناتوانان و درماندگانی که در مکّه از دست مشرکان می‌چشیدند آنچه که می‌چشیدند و نمی‌توانستند هجرت کنند و خویشتن را به مدینه برسانند و آئین و باور خود را نجات دهند. چنین بیچارگانی به رهائی خود چشم دوخته بودند و زاری کنان یزدان را به کمک می‌طلبیدند و دعا می‌کردند که خداوندگار جهان راهگشائی فرماید و وسیلهٔ رستگاری ایشان را از سرزمین ستمگری و تعدّی فراهم آورد و فریادرسی را برایشان برساند ... روند قرآنی این چنین بدیشان رو می‌کند و با ایشان به سخن درمی‌آید تا این که بدانان والائی مقصد و بزرگی فرجام و سترگی هدف چنین جنگ و پیکاری را الهام کند. جنگ و پیکاری که خداوند ایشان را بدان می‌خواند و از آنان می‌خواهد که همگی بدون درنگ و سرسنگینی و سستی و کندی، به سوی آن بیرون روند و حرکت کنند. این فرمان را با شیوهٔ ترغیب و تشویق بیان می‌فرماید و کندی و تنبلی و خانه‌نشینی را جائز نمی‌داند و بلکه زشت می‌شمارد:

﴿وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰاءِ وَ الْوِلْدٰانِ. الَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظّٰالِمِ أَهْلُهٰا، وَ اجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، وَ اجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً؟﴾.

چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای نجنگید که (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می‌دارند) خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور، و از سوی خود یاوری برایمان قرار بده، (تا ما را یاری کند و از دست ظالمان برهاند).

چگونه از جنگ در راه خدا، و از کارزار برای رهائی مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره دوری می‌گزینید؟ آن بیچارگانی که سیماها و چهره‌هایشان در صحنه‌ای پیدا و هویدا است که مسلمان را به حمایت و جانبداری از ایشان و حفظ حرمت مؤمنان می‌خواند، و بطور کلّی عاطفهٔ نوع دوستی آدمیان را برانگیخته می‌کند؟ آنان کسانیند که سخت‌ترین محنت و درد را می‌چشند و به بدترین وجه از دین برگردانده می‌شوند. آخر محنت و درد ایشان به سبب داشتن عقیده است، و هر چه بر سرشان می‌آورند برای برگرداندن ایشان از دین است. این است که رنج و دردشان بسی سنگین است. چرا که محنت و درد حاصل از عقیده و آئین، به مراتب دردناک‌تر و سخت‌تر است از محنت و رنج و دردی که از لحاظ دارائی و زمین و جان و ناموس گریبانگیر آدمی می‌گردد و انسان را داغ و تافته می‌دارد. آخر این درد و رنجی است که در ویژه‌ترین ویژگیهای انسانی متوجّه آدمی می‌گردد، آن ویژگی که بزرگواری جان و ناموس و حقّ و حقوق اموال و دارائی و زمین و آب و ملک، در مرتبه‌ای بعد از آن قرار دارند و دنباله‌رو و پیرو آن بشمارند.

منظرهٔ زن فرتوت و درهم شکسته و کودک ضعیف و ناتوان، منظرهٔ بسیار کارگر و برانگیزاننده و هیجان‌انگیزی است. امّا منظرهٔ پیر مردانی که نمی‌توانند به دفاع برخیزند - مخصوصاً زمانی که دفاع از آئین و باور در میان باشد - دست کمی از منظرهٔ پیشین ندارد. از نمایش همهٔ این مناظر برای فراخواندن مسلمانان به جهاد در راه خدا، در این آیه استفاده شده است. و دیدن این منظره‌ها خود به تنهائی برای تحریک احساسات و به پا ساختن برای جهاد، کافی و بسنده است. این است که قرآن پاسخ ندادن به این فریادها را بسی زشت می‌داند. مگر می‌شود چنین فریادهائی را شنید و در خانه نشست و بر اسب همّت تازیانه نزد و به میدان کارزار نگریخت؟! این شیوه‌ای است که عمیقاً تأثیر می‌گذارد و به ژرفای دلها می‌خزد و سراپای درون را سرک می‌کشد و شعور و احساس را به تلاطم و خروش می‌اندازد و در ژرفای نفس مؤثّر می‌افتد.

در اینجا لازم است نگاهی بیندازیم به جهان‌بینی اسلامی دربارهٔ شهر و زمین و میهن:

﴿هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظّٰالِمِ أَهْلُهٰا﴾.

این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند.

این شهر و دیاری که اسلام آن را - در جای خاصّ خود - «دارالحرب»[1] بشمار می‌آورد، و از مؤمنان برای رهائی بخشیدن مسلمانان ضعیف و درماندهٔ آنجا می‌خواهد که به جنگ برخیزند و نبرد کنند، شهر «مکّه» است. منزل و مأوای مهاجرانی که بدین گرمی از ایشان دعوت به عمل می‌آید با مشرکان آنجا بجنگند و کارزار کنند، و از مسلمانان ضعیف آنجا هم سخت خواسته می‌شود که از مکّه بیرون شوند.

این که مکّه شهر و دیار مهاجران است، تغییری در دیدگاه اسلام پدید نمی‌آورد. وقتی که در آنجا قانون خدا اجراء نمی‌گردد و برنامهٔ او پیاده نمی‌شود، و زمانی که مؤمنان در آنجا از آئینشان برگردانده می‌شوند، و بر اثر عقیده مورد عذاب قرار می‌گیرند، آنجا شهر و دیار جنگ بشمار است و وظیفهٔ مسلمانان مدینه کارزار.

۱- شهر و دیار جنگ.

مسلمانان مدینه به عنوان این که «مکّه» دارالحرب است به جنگ با مشرکان می‌پردازند، نه این که از شهر و دیار پیشین خود دفاع می‌کنند. تنها به خاطر رهائی مکّه هم نیست که می‌جنگند، بلکه می‌جنگند و می‌رزمند تا برادران مسلمان خود را از زیر ستم ساکنان آنجا رستگار سازند ... پرچمی که مسلمان در حمایت و حفاظت از آن می‌کوشد، عقیده و باور خودش می‌باشد. دیار و میهنی که به خاطر آن جهاد می‌کند، دیار و میهنی است که قانون و شریعت خدا در آنجا حاکم و فرمانروا است. سرزمینی که از آن به دفاع برمی‌خیزد «دارالإسلام» است، دارالإسلامی که برنامهٔ یزدان برنامهٔ زندگی مردمان است ... هرگونه جهان‌بینی دیگری جز این، دربارهٔ شهر و دیار و سرزمین، جهان‌بینی غیراسلامی است، و از تراوش جاهلیّتها است، و اسلام آن را به رسمیّت نمی‌شناسد.



سپس پسودهٔ روانی دیگری به میان می‌آید و همّتها را به خیزش، و اراده‌ها را به شورش می‌اندازد، و راه را روشن می‌گرداند، و ارزشها و فرجامها و هدفها را مشخّص می‌سازد، ارزشها و فرجامها و هدفهائی که هر گروهی برای دستیابی بدانها تلاش می‌ورزد و بکار می‌پردازد:

﴿ أَلَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ. فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ. إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً ﴾.

کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه یزدان می‌جنگند، و کسانی که کفر پیشه‌اند، در راه شیطان می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید. بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است.

در یک پسوده مردمان بر دو راههٔ جدائی قرار می‌گیرند، و در یک لحظه هدفها به تصویر کشیده می‌شوند، و خطّها واضح و روشن می‌گردند. آنگاه مردمان دو دستهٔ متمایز می‌شوند و زیر دو پرچم جداگانه قرار می‌گیرند:

﴿ أَلَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ﴾.

کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه یزدان می‌جنگند.

﴿ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ ﴾.

و کسانی که کفر پیشه‌اند، در راه شیطان می‌جنگند.

مؤمنان در راه خدا می‌جنگند، تا برنامهٔ یزدان را پیاده کنند، و قانون او را استقرار بخشند، و دادگری را «میان مردمان» به نام خدا پابرجا و بردوام دارند، نه به نام کس دیگری و تحت عنوان دیگری. چرا که معترف هستند به این که خدا یکتا و یگانه است و تنها او معبود و لذا همو حاکم است:

کافران در راه شیطان می‌جنگند، تا برنامه‌های گوناگونی را پیاده کنند، برنامه‌هائی که جدای از برنامهٔ خدایند، و قانونهای جوراجوری را استقرار بخشند که جدای از قانون خدایند، و ارزشهای مختلفی را پابرجا دارند که جدای از ارزشی است که خدا اجازهٔ آن را صادر فرموده است، و معیارهای متفاوتی را به میان آورند و استوار سازند که مغایر با معیار خدایند.

مؤمنان می‌ایستند و به ولایت و حمایت و رعایت خدا تکیه می‌زنند. امّا کافران می‌ایستند و تکیه می‌زنند به ولایت شیطان با پرچمهای گوناگون، برنامه‌های جوراجور، قانونهای مختلف، شیوه‌های متفاوت و راههای متفرّق، ارزشهای دگرگون، و معیارهای گوناگون پراکنده‌ای که دارند. همهٔ آنان دوستان شیطانند.

خداوند متعال هم به مؤمنان دستور می‌فرماید که با دوستان و یاران شیطان بجنگند، و از مکر و کید آنان، و از نیرنگ شیطان هراسی نداشته باشند:

﴿ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ. إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً ﴾.

با یاران شیطان بجنگید. بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است.

بدین منوال مسلمانان بر زمین سفتی می‌ایستند و زیر پای خود را تهی و سست نمی‌بینند. پشت خویش را تکیه داده‌اند بر تکیه‌گاه استواری. وجدانهای ایشان

آسوده و آرام و راضی و خشنود است از این که به پیکاری و نبردی می‌پردازند که برای خدا است و کمترین بهره‌ای برای خودشان در بر ندارد. نه برای خودشان بهره‌ای در بر دارد و نه برای قوم ایشان. نه برای نژاد آنان نصیبی در آن است و نه برای خویشاوندان و قبیلهٔ ایشان سهمی در آن موجود است. این نبرد و پیکار تنها و تنها برای آفریدگار و به خاطر برنامه و قانون کردگار است و بس! آنان با گروهی می‌جنگند که طرفدار باطلند و باطلگرایند. ایشان با مسلمانان می‌جنگند تا باطل بر حق پیروز شود! مگر نه این است که چنین اشخاصی می‌جنگند تا برنامه‌های جاهلیّت انسانها - همهٔ برنامه‌های ساختار بشری، جاهلیّت است - بر برنامهٔ خدا پیروز شود؟ و پروژه‌های جاهلیّت انسانها - همهٔ پروژه‌های انسانها جاهلیّت است - بر پروژهٔ خدا چیره گردد؟ و قانونهای انسانها - همهٔ قوانین انسانی جاهلیّت است - بر قانون خدا غلبه پیدا کند؟ و ستمگریهای آدمیان - هر حکمی از سوی آدمیان صادر شود و خدا بدان اجازه نداده باشد، ستمگری است - بر دادگری خداوند جهان پیروز گردد، عدالتی که مردمان مأمورند برابر آن میان انسانها حکومت و داوری کنند؟

مسلمانان وارد پیکار و کارزار می‌گردند و یقین دارند که یزدان جهان سرپرست ایشان است. با گروهی رویاروی می‌شوند و می‌رزمند که شیطان سرپرست آنان می‌باشد، لذا ضعیف و ناتوان خواهند بود. چرا که نیرنگ اهریمن پیوسته ضعیف و ناچیز بوده است.

با توجّه به همین است که سرنوشت پیکار و کارزار، در ذهن مؤمنان مشخّص و آشکار است. پیش از آن که به نبرد بپردازند، فرجام جنگ در نظرشان هویدا و پیدا است. در جنگ، مؤمن اگر به شهادت برسد، نتیجهٔ جنگ را کاملاً می‌داند، و اگر هم بماند و پیروز شود و پیروزی را با چشم سر ببیند، باز هم مطمئن است که پاداش بزرگ را دریافت می‌دارد. پس بطور یکسان، شهادت یا پیروزی، به نفع مؤمنان است.

در پرتو چنین جهان‌بینی راستین مسلمانان، در بارهٔ جنگ ایشان با کافران - این که چه شاهد پیروزی را در آغوش گیرند، و چه کشته شوند و بمیرند، در هر دو حال بُرد با آنان است - در طول تاریخ جهاد در راه خدا، چه در زمان مسلمانان صدر اسلام، و چه در زمانهای مختلف روزگاران بعدی و در میان نژادها و نسلهای مختلف، معجزه‌ها به وقوع پیوسته است و خوارق زیادی صورت گرفته است. از بس که این معجزات و خوارق مشهور و بیشمار است، بر خود لازم نمی‌بینیم که در این راستا مثالهائی ذکر کنیم. در پرتو همین جهان‌بینی والا بوده است که در کمترین مدّتی که در تاریخ شناخته شده است، آن موج ستبر و سترگ اسلامی بالا گرفت. این جهان‌بینی گوشه‌ای از تفوّقی است که برنامهٔ الهی برای گروه مسلمانان پدید آورده است و پیاده کرده است و آنان را بر اردوگاههای دشمنان برتری بخشیده است، آن برتری و تفوّقی که در این جزء قبلاً بدان اشاره کردیم. بنیاد خود این جهان‌بینی هم بخشی از پیکار همگانی فراگیری است که قرآن کارزار آن را در پهنهٔ دل و درون مسلمانان آغاز کرد، آنگاه که مؤمنان را با دشمنانشان به نبرد کشاند، دشمنانی که از حیث تعداد نفرات و هم از لحاظ مادّیّات برتر از مسلمانان بودند، ولی از نظر عقیدتی و جهان‌بینی، از مسلمانان عقب بودند، و به همین علّت هم شکست خوردند.

ما هم اینک از پس پردهٔ قرون و اعصار، تلاش و کوششی را می‌بینیم که برنامهٔ الهی برای پدید آوردن این جهان‌بینی و استوار کردن آن مبذول داشته است. این کار، سهل و ساده نبود. تنها سخنی نبود که گفته شود. بلکه برای چاره‌جوئی خودپرستی و حفظ ذات، و زدودن حرص و آز بر این چند روزهٔ حیات - با هرگونه وسیلهٔ ممکن و پرداخت بهای سنگین - و دگرگون ساختن دیدگاه نادرست مردمان دربارهٔ حقیقت سود و زیان، به تلاش پیاپی و ناگسستنی و فراوانی نیاز بود ... در این درس، به باقیماندهٔ چنین چاره‌جوئی و تلاش

مستمرّی پرداخته می‌شود.

✿

روند قرآنی به پیش می‌رود و پس از این اظهار شگفت می‌شود از کار دسته‌ای، بلکه بیش از دسته‌ای که جزو مسلمانان بودند. گویا برخی از مهاجران هم در میانشان قرار داشتند، مهاجرانی که برای اخذ اجازهٔ جنگ شور و غوغا از خود نشان می‌دادند، آن زمان که هنوز در مکّه بودند و اذیّت و آزار می‌دیدند و تحت فشار قرار داشتند و تا آن وقت هنوز اجازهٔ جنگ شرف نزول پیدا نکرده بود. امّا چرا هنوز اجازهٔ جهاد تا آن زمان به مسلمانان داده نشده بود، فلسفهٔ آن را خدا می‌داند. ما به برخی از فلسفهٔ آن اشاره خواهیم کرد و چندی بعد همراه با چیزهای دیگری از حکمت آن هم سخن خواهیم راند. هنگامی که حکومت اسلامی در مدینه پا بر جا شد، و خداوند صدور اجازهٔ جنگ را برای مسلمانان و سایر انسانها خیر و مصلحت دید، جنگ را بر مؤمنان واجب گرداند. افرادی که برای جنگ حماسه سرائی می‌کردند، از جنگ واپس کشیدند و گذشتهٔ خود را نادیده گرفتند. قرآن چنین اشخاصی را به تصویر می‌کشد و می‌گوید:

﴿ يَخْشَوْنَ ٱلنَّاسَ كَخَشْيَةِ ٱللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً! وَ قَالُوا: رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ! لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ ﴾.

از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی (تا از لذائذ دنیا بهره می‌گرفتیم؟.

آنان از جملهٔ کسانی بودند که هرگاه خیر و خوبی بدیشان می‌رسید، می‌گفتند: این از جانب خدا و مراحم کردگار است. و اگر شرّ و بدی بدیشان می‌رسید، به پیغمبر ﷺ می‌گفتند: این از بدشگونی تو است! آنان از جملهٔ کسانی بودند که می‌گفتند: اطاعت می‌شود! امّا چون از پیش پیغمبر ﷺ برمی‌خاستند و می‌رفتند، دسته‌ای از ایشان چیزی در دل می‌گرفتند و به ذهن راه می‌دادند که برخلاف چیزهائی بود که پیشتر می‌گفتند. اینان از زمرهٔ اشخاصی بودند که چون خبری از امن و امانی و یا خوف و هراسی می‌شنیدند، آن را پخش می‌کردند.

روند قرآنی به پیش می‌رود تا از کار اینان به شیوهٔ ویژهٔ قرآن، اظهار شگفتی کند، شیوهٔ خاصّی که حالت نفسانی و چگونگی روانی را به تصویر می‌کشد. بگونه‌ای به تصویر می‌زند که انگار دیده می‌شود و حسّ می‌گردد. بدین وسیله جهان‌بینی بد و ناپسند آنان، و حتّی دیگران را، و برداشت آنان و سایرین را دربارهٔ حقائق مرگ و زندگی، اجل و قدر، خیر و شرّ، نفع و ضرر، کسب و خسارت، و معیارها و ارزشها، تصحیح می‌کند، و چنین حقائقی را با شیوه‌ای به تصویر می‌کشد که همهٔ حقائق را بگونهٔ الهامگرانهٔ مؤثّری به تصویر می‌زند و به نمایش درمی‌آورد:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ: كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ، وَ أَقِيمُوا ٱلصَّلَاةَ وَ آتُوا ٱلزَّكَاةَ. فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ ٱلنَّاسَ كَخَشْيَةِ ٱللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً. وَ قَالُوا: رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ؟ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ! قُلْ: مَتَاعُ ٱلدُّنْيَا قَلِيلٌ، وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ، وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلاً. أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ، وَ لَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ. وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا: هَٰذِهِ مِنْ عِندِ اللَّهِ. وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِندِكَ. قُلْ: كُلٌّ مِنْ عِندِ اللَّهِ. فَمَا لِهَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً؟ مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ. وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ! وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولاً، وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً. مَنْ يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً. وَ يَقُولُونَ: طَاعَةٌ. فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِندِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ - وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ - فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ، وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً.

أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً. وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ. وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ. وَ لَوْلاَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلاَّ قَلِيلاً ﴾.

آیا نمی‌بینی (ای محمّد و تعجّب نمی‌کنی از) کسانی که (پیش از آن که اجازهٔ جنگ صادر شود، نسبت به جنگ علاقه نشان می‌دادند و هر چند) بدیشان گفته می‌شد: (وقت جهاد فرا نرسیده است)، دست از جنگ بدارید و نماز را بر پا دارید و زکات مال بدر کنید، (در ظاهر شتاب می‌کردند و کوششان به کسی بدهکار نبود). امّا وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند) و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی (تا از لذائذ دنیا بهره می‌گرفتیم؟) بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، (و جزای شما داده شود) و کمترین ستمی به شما نشود. هر کجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، اگر چه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید. (این ترسویان منافق) اگر خیر و خوبی (از قبیل پیروزی و غنیمت) بدیشان رسد، می‌گویند: این از سوی خدا است؛ و اگر بدی و مصیبتی (از قبیل خشکسالی و شکست) بدیشان رسد، می‌گویند: این از (شوم و نامبارکی) تو است! (بدانان) بگو: همهٔ (آنچه از خوبی و بدی به شما می‌رسد) از سوی خدا است (و برابر قضا و قدر حقّ تعالی و بر پایهٔ علّت و معلول انجام می‌پذیرد). این مردمان را چه شده است که سخن نمی‌فهمند) (و منطق سرشان نمی‌شود؟ ای پیغمبر!) آنچه از خیر و خوبی (از قبیل: رفاه و نعمت و عافیت و سلامت) به تو می‌رسد، از (فضل) خدا (بر تو) است، و آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می‌رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده‌ای). ما شما را به عنوان پیغمبری برای (هدایت همهٔ) مردم فرستاده‌ایم، و کافی است که خداوند گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد. هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است (چرا که پیغمبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که خدا بدان دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی‌کند که خدا از آن نهی کرده باشد) و هر که (به اوامر و نواهی تو) پشت کند (خودش مسؤول است و باک نداشته باش) ما شما را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده‌ایم (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس. این گروه متردّد) می‌گویند: (از اوامر و نواهی تو فرمانبرداری و) اطاعت (می‌شود). ولی هنگامی که از پیش تو برخاستند و رفتند، دسته‌ای ازآنان در خفاء چیزی را تدارک می‌بینند که مخالف آن (اوامر و نواهی و) چیزهائی است که تو می‌گوئی (و ایشان را بدانها گوشزد می‌نمائی). خداوند چیزهائی را که در خفاء تدارک می‌بینند و به چاره‌جوئی می‌نشینند بر آنان (در صحیفهٔ اعمالشان) می‌نویسد (و روزی، پادافره و جزایشان را می‌دهد). پس بدانان اعتنائی مکن (و از نقشهٔ خائنانهٔ ایشان باکی به خود راه مده) و به خدا توکّل کن (و کار و بار خویش را بدو تفویض نما) و کافی است که خدا وکیل و حافظ (تو) باشد. آیا (این منافقان) دربارهٔ قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و وارسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤیّد بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند. و هنگامی که (خبر) کاری که موجب نترسیدن یا ترسیدن است (از قبیل: قوّت و ضعف، و پیروزی و شکست، و پیمان بستن با این قبیله

و گسستن از آن قبیله ...) به آنان (یعنی منافقان یا مسلمانان ضعیف الایمان) می‌رسد، آن را (میان مردم) پخش و پراکنده می‌کنند (و اخبار را به گوش دشمنان می‌رسانند). اگر اینگونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند (و خبرهائی را که می‌شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهند) تنها کسانی از این خبر ایشان اطّلاع پیدا می‌کنند که اهل حلّ و عقدند و آنچه بایست (از آن درک و فهم می‌نمایند. اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمی‌گرفت (و شما را به اطاعت از خود و پیغمبرش، و برگشت امور به پیغمبر و مسؤولان کشوری و لشکری خویش هدایت نمی‌کرد) جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.

کسانی که این مجموعه‌های چهارگانهٔ آیات[1] دربارهٔ آنان صحبت می‌کند، چه بسا خود همان کسانی باشند که مجموعهٔ پیشین در خود همین درس از ایشان سخن گفت: «وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ ...». گویند جملگی این سخنان دربارهٔ منافقانی است که همهٔ این اعمال و اقوالی که بیان شده است از آنان سر زده است.

ما نزدیک است که چنین سخنی را ترجیح دهیم و بپذیریم. زیرا نشانه‌های نفاق، در پرتو این مجموعهٔ آیات، هویدا و پیدا است، و سیماهای نفاق از لابلای آنها روشن و آشکارا است. صدور چنین اعمال و اقوالی هم از دسته‌ها و گروههای منافقی که در صف مسلمانان خود را جای داده بودند، کاری است که با سرشت آنان سازگارتر از سرشت هر کس دیگری است، و با پیشینه‌های ایشان هم بهتر و نیکتر می‌خواند. یکی از ویژگیهای روند قرآنی نیز این است که میان همهٔ آیات، ارتباط محکم و پیوند استواری برقرار می‌سازد.

ولی با توجّه به مجموعهٔ نخستین این چهار مجموعه‌ای که همه دربارهٔ کسانی هستند که آیات: «قِيلَ لَهُمْ: كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ، وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ. فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ ...» راجع بدانان است، ما را دچار تردید می‌کند در این که سخن همهٔ آیه‌های مورد نظر از منافقان باشد. هر چند هم صفات منافقان در این آیه‌ها هویدا و پیدا است، و تار و پود روند قرآنی و رشتهٔ سخن یزدانی، بیانگر همین مطلب است. امّا مجموعهٔ نخستین مجموعه‌های چهارگانهٔ آیات، ما را بر آن می‌دارد که بگوئیم آیه‌های مجموعهٔ پیشین دربارهٔ دسته‌ای از مهاجرانی نازل شده است که دارای ایمان ضعیفی بوده‌اند ولی منافق نبوده‌اند. ضعف هم نزدیک به نفاق است. شاید هر مجموعه‌ای از این مجموعه‌های چهارگانه، دستهٔ جداگانه‌ای از گروههای منافقانی را به تصویر می‌کشد که در صف مسلمانان جای گرفته بودند. شاید هم همهٔ این مجموعه‌ها دربارهٔ خوی و سرشت منافقان بطور عامّ باشند و سیماها و نشانه‌ها و گفتارها و کردارهای ایشان را برشمرند.

سبب توقّف کوتاهی که در اینجا داشته‌ایم و در برابر آیه‌های مجموعهٔ نخستین اندکی ایستاده‌ایم و آنها را وارانداز نموده‌ایم و گمان برده‌ایم که این مجموعه دربارهٔ دسته‌ای از مهاجران ضعیف الإیمان است، و یا مراد کسانی است که هنوز جهان‌بینی ایمانی آنان، و نشانه‌های عقیدتی در دلها و خردهایشان، رشد و نضج پیدا نکرده است، سبب این است که برخی از مهاجران بدانگاه که هنوز در مکّه بودند و اجازهٔ جنگ صادر نشده بود، برای دفع اذیّت و آزار مشرکان از مؤمنان، شور و شوقی برای نبرد و کارزار، از خود نشان می‌دادند. امّا بدیشان گفته شد:

﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ، وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾.

دست از جنگ بدارید و نماز را بر پا دارید، و زکات مال بدر کنید.

حتی ما اگر چیزی را بپذیریم که هفتاد و دو نفر از یاران بیعت عقبهٔ دوم به پیغمبر ﷺ پیشنهاد کردند و از او درخواست نمودند که اجازه فرماید با اهل منی بجنگند،

۱- مجموعه‌های چهارگانه، عبارتند از:
الف - «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ .... تا .... فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ».
ب - «وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ ... تا ... فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً».
ج «وَ يَقُولُونَ: طَاعَةٌ ... تا ... فَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً».
د - «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ ... تا ... لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلاً».

ولی پیغمبر ﷺ بدیشان پاسخ داد و فرمود:
(إِنَّا لَمْ نُؤْمَرْ بِقِتَالٍ).

به ما فرمان کارزاری داده نشده است.

این امر ما را بر آن نمی‌دارد که این دسته از پیشقدمان انصار را - آنانی که در بیعت عقبه شرکت کرده بودند - جزو منافقان بشمار آوریم، منافقانی که بقیّهٔ آیات از آنان سخن می‌گویند. همچنین هرگز چنین پیشقدمان انصاری را در ردیف ضعیف الایمانهائی که مجموعهٔ نخستین آیات آنان را به تصویر می‌کشند، بشمار نخواهیم آورد. چرا که از پیشتازان انصار - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ جَمِيعاً - یعنی از این انسانهای پاک و گزیده، هرگز نفاقی و ضعفی دیده و شناخته نشده است.

نزدیکترین احتمال به ذهن این است که بگوئیم: این مجموعه از آیات دربارهٔ مهاجرانی نازل شده است که پس از این که در مدینه استقرار پیدا کردند و شکنجه و آزاری نماند، از انجام وظائف جنگ سستی کردند و راجع به کارزار نفس ضعیفی پیدا کردند ... امّا بقیّهٔ اوصاف نکوهیده دربارهٔ آنان نازل نشده باشد و مربوط بدیشان نباشد، بلکه چنین اوصاف نکوهیده‌ای دربارهٔ منافقان وارد گشته باشد. زیرا برای ما بسیار مشکل و دشوار است - هر چند که به پدیده‌های ضعف بشری آشنا هستیم - حتی مهاجری از این مهاجران پیشتاز را ننگین سازیم به این که بدی را به پیغمبر ﷺ نسبت دهد و نیکی را بدو نسبت ندهد! یا این که به زبان بگوید: اطاعت می‌شود، ولی چیزهای خلاف این را در دل جای دهد ... گرچه بعید نمی‌دانیم خصلت پخش اخبار و افعال راجع به امن و خوف، در آنان موجود باشد. زیرا وجود این خصلت، دالّ بر عدم تجربه دربارهٔ نظام و سیستم حکومتی است، نه دالّ بر نفاق.

حقیقت این است که ما خویشتن را نسبت بدین آیات بطور کلّی، در موقعیّتی می‌بینیم که نمی‌توانیم قاطعانه سخنی بگوئیم. روایاتی هم که دربارهٔ این آیات نقل شده‌اند، قطعیّت و حتمیّت ندارند. حتی موارد آیات مجموعهٔ نخستین هم از قاطعیّت برخوردار نیستند. برخی می‌گویند: دربارهٔ گروهی از مهاجران نازل شده‌اند، و بعضی هم می‌گویند: راجع به گروهی از منافقان شرف نزول پیدا کرده‌اند.

لذا ما جانب احتیاط را رعایت می‌کنیم و مهاجران را پاک و دور از ننگ صفات رذیله‌ای می‌دانیم که در آیات مذکور بدانها اشاره شده است. از جمله:

هرگز مهاجران خویشتن را بدین ننگین نکرده‌اند که بدی را به پیغمبر ﷺ نسبت دهند، و خوبی را از او سلب کنند. همچنین تنها خوبی را از جانب خدا بدانند ولی بدی را از سوی خدا نینگارند.

هرگز مهاجران ننگ این را به خود نپذیرفته‌اند که در خدمت پیغمبر ﷺ بگویند: اطاعت می‌گردد و فرمانبرداریم. امّا به دل چیز دیگری راه دهند و در باطن خلاف ظاهر کنند.

امّا باید گفت: برای کسی که سیاق قرآنی را دنبال می‌کند، و در پرتو همدمی فراوان با قرآن، شیوهٔ تعبیر قرآنی را درک و فهم می‌کند، تجزیهٔ روند آیات بدین شکلی که گذشت، سهل و ساده نیست ... یار و مددکار خدا است و بس.



﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ: كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ، وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ. فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللّٰهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً. وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ؟ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ! قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ. وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً. أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ، وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ ...﴾

آیا نمی‌بینی (ای محمّد و تعجّب نمی‌کنی از) کسانی که (پیش از آن که اجازهٔ جنگ صادر شود، نسبت به جنگ علاقه نشان می‌دادند و هر چند) بدیشان گفته می‌شد: (وقت جهاد فرا نرسیده است)، دست از جنگ بدارید و نماز را بر پا دارید و زکات مال بدر کنید (در ظاهر شتاب می‌کردند و گوششان به کسی بدهکار نبود). امّا

وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی (تا از لذائذ دنیا بهره می‌گرفتیم؟) بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، (و جزای شما داده می‌شود) و کمترین ستمی به شما نمی‌شود. هر کجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، اگر چه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید.....

خداوند سبحان از کار اینگونه مردمان اظهار تعجّب می‌فرماید. آن کسانی که شور و شوق و علاقهٔ شدیدی برای نبرد از خود نشان می‌دادند، در آن زمان که هنوز در مکّه بودند، و تحت اذیت و آزار و شکنجه و فشار مشرکان قرار داشتند، و اجازهٔ جنگ را نداشتند بنابر حکمتی که خدا می‌دانست. هنگامی که زمان مناسب کارزار فرا رسید و شرائط و ظروف مناسب برای جنگ در راه خدا فراهم آمد و جهاد بر آنان واجب و مقرّر گردید، ناگهان دسته‌ای از آنان سخت به جزع و فزع افتادند و تا بدانجا هراس ایشان را برداشت که از انسانهائی که دستور جنگ با آنان بدیشان داده شده بود و انسانهائی همچون خودشان بودند، همسان ترس از خدا از ایشان ترسیدند! خدای بس چیره و توانائی که هیچ کسی عذابی بسان عذاب او نمی‌دهد، و هیچ کسی بسان به بند و غل و زنجیر کشیدن او، به بند و غل و زنجیر نمی‌کشد ... حتّی از این انسانهای ناتوان بیش از خداوندگار جهان ترسیدند: «أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً»! آنان پریشان حال و افسوس کنان و بیتابانه گفتند:

﴿ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ ﴾؟

پروردگارا! چرا کارزار را بر ما واجب گرداندی؟.

چنین پرسشی جای شگفت است از دهان مؤمنی بیرون آید و آن را مطرح نماید. این پرسش می‌رساند که هنوز وظائف و تکالیف دین در اندیشهٔ چنین مؤمنی جای نگرفته است و روشن نگشته است.

چنین کسانی پس از این پرسش نابجا و ناهنجار، با آه و ناله و بیچارگی تمام، و با یک دنیا آرزو، به پروردگار عرضه می‌دارند:

﴿ لَوْ لاَ أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ ﴾!

چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری میدادی!

به ما مهلت بیشتری می‌دادی و بدین زودیها ما را با این تکلیف سنگین خوفناک رویاروی نمی‌کردی.

چه بسا کسانی که حماسه سرائی میکنند و خویشتن را به آب و آتش می‌زنند و می‌خروشند و دلیری می‌فروشند، زمانی که هنگامهٔ کارزار در می‌رسد و کار جدّی می‌شود، از همگان بیشتر دچار جزع و فزع می‌شوند و بر دست و پای می‌افتند و راه گریز را در پیش می‌گیرند. اصلاً ممکن است این قاعدهٔ کلّی باشد. زیرا شور و غوغا نمودن و بیباکی و دلیری فروختن و بسی حماسه سر دادن، اغلب از عدم شناخت واقعیّت تکالیف و وظائف سرچشمه می‌گیرد، نه از دلیری و تاب و توان و شکیبائی. حتّی امکان این هم هست، این کارها از قلّت تحمّل سرچشمه بگیرند، قلّت تحمّل در وقت به تنگنا افتادن و شکنجه و شکست دیدن. همین قلّت تحمّل است که آنان را وامی‌دارد جنبشی و خیزشی بجویند و با هر شکل ممکن روی پیروزی را ببینند، بدون این که وظائف جنبش و تکالیف خیزش و بهای پیروزی را پیش چشم داشته باشند و به حساب و کتابی دست زده باشند. از اینجا است وقتی که با مشکلات جنبش و خیزش بیش از آنچه تصوّر می‌کردند روبرو می‌شوند، و سنگینی بها را بالاتر از آنچه می‌پنداشتند مشاهده می‌کنند، نخستین کسانی خواهند بود که به فریاد درمی‌آیند و واویلا سر می‌دهند و فرو می‌افتند و دست و پای خود را گم می‌کنند. امّا در عوض، کسانی پایداری می‌کنند و استقامت نشان می‌دهند که خویشتندارند و شکیبایند، و در برخی از اوقات دشواری و آزار را تحمّل می‌نمایند، و ادوات و وسائل

کار را فراهم و آماده می‌سازند، و حقیقت تکالیف و مشکلات جنبش را می‌دانند، و چون از اندازهٔ تحمّل انسانها در برابر چنین تکالیف و مشکلاتی آگاهند، شکیبائی می‌ورزند و آهسته به پیش می‌روند و توشهٔ راه و ابزار کار را تهیه می‌بینند ... اشخاصی که می‌خروشند و میغرّند و دلیری می‌فروشند و پیوسته بیخود می‌جوشند، چنین مردان بیصدا و بیباک و سنگین و شکیبا را ترسو و ناتوان قلمداد می‌کنند، و تأنّی و سنجش امور ایشان را نمی‌پسندند. امّا در میدان کارزار و پهنهٔ پیکار، روشن می‌شود کدامیک از دو گروه بیشتر مقاومت و پایداری می‌کند، و از بینش ژرف‌تری و دیدگاه والاتری برخوردار است.

ظنّ قوی این است که دسته‌ای که مراد چنین آیاتی است، از این دسته و طبقه بوده باشند. رنج و آزار، ایشان را در مکّه داغ و تافته کرده باشد، و چون بزرگوار و گرامی بوده‌اند تاب و توان تحمّل شکنجه را از دست داده باشند. لذا برانگیخته شده‌اند و از پیغمبر ﷺ شتابگرانه خواسته‌اند که بدیشان اجازه فرماید به دفاع برخیزند و شکنجه و آزار را از خود بدور کنند، و کرامت خویش را پاس بدارند. پیغمبر ﷺ در این باره چشم براه فرمان یزدان بوده است و نزول وحی را پائیده است، و آهسته و آرام به کار تربیت و آماده‌سازی پرداخته است، و منتظر دستور خدا در وقت مقدّر مناسب نشسته است. زمانی که این دسته در مدینه از امن و امان برخوردار گشته‌اند، و دیگر شکنجه و آزاری ندیده‌اند، و گرفتاری و خواری هم در میان نبوده است، و نیش حوادث به پیکرشان فرو نرفته است و آنان را نگزیده است، به نظر آنان دیگر علّتی برای جنگ و کارزار بر جای نمانده است، یا دست کم شتاب در آن ضرورتی نداشته است!

﴿ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً. وَ قَالُوا: رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ؟ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ! ﴾.

امّا وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی (تا از لذائذ دنیا بهره می‌گرفتیم؟).

چه بسا این گروه در حقیقت مؤمن باشند. چراکه با گریه و زاری و غم و اندوه رو به خدا می‌کنند. این امر هم نباید از نظر ما بدور ماند. ایمانی که هنوز پخته نشده است، و جهان‌بینیی که چهارچوب و خطّ و خطوط آن روشن نگشته است، و پیرو آن نداند که وظیفهٔ این دین در زمین چیست، بناچار باید چنین موقعیّتی پیدا کند. موقعیّتی که روند قرآنی آن را بدین شکل به تصویر می‌زند، و اینگونه از آن اظهار شگفتی می‌نماید و نفرت نشان می‌دهد.

وظیفهٔ پیروان این دین در زمین، بسی بالاتر و والاتر از حمایت و حفاظت اجسام خود، و اقوام و خویشاوندان، و شهر و دیار و مملکت است. چراکه وظیفهٔ پیروان این دین در اصل استقرار بخشیدن برنامهٔ خدا در زمین، و پا بر جا داشتن سیستم عادلانهٔ دین در سراسر کرهٔ زمین، و پدیدار و برقرار ساختن نیروی والای افلاکی در این کرهٔ خاکی، و سلطه و فرمانروائی بخشیدن به چنین نیروئی است، بگونه‌ای که نگذارند مرزها بر روی دعوتِ به سوی خدا بسته شود. و نگذارند حائل و مانعی میان مردمان و گوش فرا دادن به این دعوت در هیچ جائی از کرهٔ زمین ایجاد گردد. و نگذارند در گسترهٔ جهان کسی را - به هر شکلی که باشد - از دین اسلام برگردانند، و از این آئین که آزادانه آن را برگزیده است مرتدّ گردانند. همچنین بگونه‌ای مقتدر شوند که نگذارند در هیچ جائی از جهان، مسلمانی را از حقوق مادّی و معنوی بی‌بهره نمایند یا جلو کار و تلاش او را بگیرند. این چیزهائی که گذشت کارهای مهّم و سترگی هستند که فراتر از وقوع اذیّت و آزار یا عدم وقوع اذیّت و آزار بر سر اشخاص معیّن و افراد مشخّصی

است ... از اینجا است که اگر بگوئیم: امن و امان در مدینه وجود داشته است و فرضاً بگونهٔ تامّ و تمام حاصل بوده است و به هیچ وجه مورد تهدید هم قرار نگرفته است، باز هم وظیفهٔ مسلمانان را در آنجا به پایان نرسانده است و ایشان را از جهاد بی‌نیاز نکرده است.

ایمانی که بدان اندازه پخته نشده است که انسان را بدانجا برساند که کار و بار را در دست خود نداند و خویشتن را هیچکاره بینگارد، و تنها به فرمان خدا گوش فرا دهد و تنها آن را علّت و معلول و سبب و مسبّب و آخرین سخن بشمارد، چه شخص مکلّف فلسفهٔ آن را بداند یا فلسفهٔ آن برایش روشن نشده باشد.

جهان‌بینیی که هنوز چهارچوب و خطّ و خطوط آن روشن نشده باشد، تا در پرتو آن شخص مؤمن وظیفهٔ این دین را در زمین بداند، و وظیفهٔ خود را به عنوان مؤمن بشناسد و متوجّه شود که او قضا و قدر الهی است و ایزد منّان توسط وی و سایر مؤمنان، آنچه را در این جهان بخواهد اجراء و پیاده می‌کند، چنین جهان‌بینیی همان موقعیّتی را خواهد داشت که روند قرآنی آن را بدین شکل به تصویر زده است و اینگونه از آن اظهار شگفتی کرده است و بدین نحو نفرت نشان داده است و مردمان را از آن بیزار و گریزان نموده است.

امّا چرا خداوند به مسلمانان در مکّه اجازه نداد بر ستم بشورند و پیروز شوند، و از تعدّی و تجاوز جلوگیری کنند، و شکنجه و آزار را با نیرو و توان از خود باز دارند و دفع گردانند؟ در صورتی که بعضی از آنان توان این کار را داشتند و نه ناتوان بودند و نه درمانده، و نه این که نتوانند پیمانه‌ای را با دو پیمانه پاسخ دهند، هر چند هم در آن زمان مسلمانان اندک بودند.

اما فلسفهٔ این کار، و صدور دستور خودداری از جنگ، و خواندن نماز و دادن زکات، و صبر کردن و شکیبائی ورزیدن، آن هم در زمانی که برخی از مسلمانان بگونه‌ای اذیّت و آزار می‌دیدند که قابل تحمّل نبود، و برخی از آنان عذاب و شکنجه‌ای داده می‌شدند که بیرون از تاب و توانشان بود، و بناچار از دین برمی‌گشتند، و بعضی‌ها هم طاقت شکنجهٔ مستمرّ و پیاپی را نمی‌آوردند و در زیر تازیانهٔ عذاب می‌مردند، ما فلسفهٔ قاطعانهٔ این کار را نمی‌دانیم و با ضرس قاطع از آن سخن نمی‌رانیم. زیرا اگر چنین کنیم چیزی را بطور قطع و یقین و با سوگند به خدای آسمان و زمین بیان داشته‌ایم و راجع بدان داوری کرده‌ایم که یزدان فلسفهٔ آن را برایمان مشخّص و معیّن نفرموده است، و بر فرمانهای ایزد متعال سببها و علّتهائی را مترتّب می‌گردانیم که سببها و علّتهای حقیقی نیستند، یا سببها و علّتهای حقیقی باشند، ولی سببها و علّتهای دیگری جز اینها وجود داشته باشند و ما از آنها بی‌خبر و ناآگاه باشیم و خداوند در پنهان و نهان ماندن چنین چیزهائی خیر و مصلحت ببیند و صلاح کار را در این بداند. اینگونه اندیشیدن و چنین بینشی داشتن در برابر هر تکلیف و وظیفه‌ای، و هر حکمی از احکام شریعت خدا، کار و پیشهٔ مؤمن است. زمانی که مؤمن ببیند خداوندگار جهان سبب و علّت امری را قاطعانه معیّن و مشخّص و محدود نفرموده است، هر اندازه هم سببها و علّتها در بارهٔ چنین حکم و چنان تکلیفی به ذهنش خطور کند، یا دربارهٔ کیفیّت اجراء این حکم یا شیوهٔ ادای آن تکلیف، عقل و خردش دانا و وارسته شود و درست و نیکو قادر به انجام آن گردد، باز هم لازم است دانش و بینش خود را احتمالی بیش نداند، و هر اندازه هم به دانش و خرد و اندیشه‌اش دربارهٔ احکام خدا اعتماد داشته باشد، قاطعانه نگوید که آنچه او گمان می‌برد عین حقیقت است، و حکمتی که او در این باره می‌بیند، حکمت همان است، و بلکه مراد خدا هم همین حکمت و همین فلسفه است و بس. بالاتر از این و پائین‌تر از این چیز دیگری نیست! پرهیزگاری می‌طلبد که ما ادب لازم را با خدا داشته باشیم، و فرق کلّی آگاهی یزدان با آگاهی انسان را بدانیم.

در پرتو چنین ادبی راجع به حکمت واجب نبودن جهاد در مکّه، و واجب گشتن آن در مدینه سخن می‌گوئیم. فلسفه و سببی را بیان می‌داریم که به ذهن ما می‌گذرد. ولی آن را خیال و گمانی بیش نمی‌دانیم، و فراتر و بیشتر از آن را به خدا وامی‌گذاریم. سببها و علّتهائی را بر فرمان یزدان مترتّب نمی‌سازیم که جز او کسی از آنها آگاه نیست و او هم چنین سببها و علّتهائی را برای ما مشخّص و معیّن و محدود نفرموده است و با نصّ صریح ما را از آنها مطّلع نساخته است. سببها و علّتها اجتهادی هستند. چه بسا خطا و نادرست باشند، و چه بسا درست و حقّ باشند. گاهی کم و ناقص بشمارند و گاهی زیاد و زائد ... آنچه می‌گوئیم تنها برای وارسی و بررسی احکام خدا و اندیشیدن دربارهٔ آنها است. سخن ما برابر برداشتی است که حوادث جهان در گذر زمان برای ما روشن و نمایان می‌سازد:

۱ - چه بسا اجازهٔ جنگ بدین سبب داده نشده باشد که دوران مکّه دوران تربیت و آماده‌سازی است. دوران پرورش و آموزش قوم معیّنی و در محیط معیّنی و میان شرائط و ظروف معیّنی است. یکی از اهداف تربیت و آماده‌سازی در همچون محیطی، بار آوردن و آموزش دادن نفس شخص عرب بر شکیبا بودن در مقابل چیزی است که معمولاً در برابر آن تاب شکیبائی ندارد، همچون ستمی که بدو می‌شود و یا ستمی که به کسانی می‌شود که بدو پناه می‌آورند و پناهنده می‌گردند. چنین تربیتی لازم است تا شخص عرب از خویشتن رها گردد و از خودبینی پاک و پالوده شود، و خودش و کسانی که بدو پناهنده می‌شوند، محور هیچ بخشی از زندگی او نگردند و انگیزهٔ جنبش و حرکت در زندگی او نشوند. هدف دیگر، تربیت شخص عرب بر خویشتنداری و تسلّط بر اعصاب خود است. او را می‌بایست بگونه‌ای تربیت کند که در نخستین برخورد با مسأله‌ای فوراً به هیجان نیفتد و به تکان در نیاید - همانگونه که سرشت او است - تا بدین وسیله در طبیعت و حرکت او اعتدال برقرار شود و میانه‌روی خو و سرشت وی گردد. هدف دیگر، تربیت شخص عرب بر پیروی از قوانین جامعهٔ منظّم و مدوّنی است که دارای مقام رهبری است و او باید در هر کاری از کارهای زندگیش از آن پیروی و تبعیّت نماید، و به انجام کاری اقدام نکند مگر این که مقام رهبری بدو دستور دهد، هر چند که با مألوف و معهود او سازگار نبوده و مخالف با میل و عادت وی باشد. این بند اخیر سنگ زیربنای آماده‌سازی شخصیّت عربی در ایجاد «جامعهٔ اسلامی» است، جامعه‌ای که فرمانبردار مقام رهبری یزدان باشد و از ایزد متعال دستور و رهنمود گیرد و پیشرفته و متمدّن بوده و هرج و مرج نشناسد و قبیله‌گرائی نکند.

۲ - چه بسا آنچه گذشت درست باشد، زیرا دعوت مسالمت‌آمیز مؤثّرتر و نافذتر است. آن هم در محیطی همچون محیط قریش، محیط جهل و کبر و بزرگی فروختن و افتخار به آباء و اجداد. چه بسا جنگ با قبیلهٔ قریش - آن هم در چنین زمانی - او را به عناد و سرکشی بیشتر می‌کشاند و باعث پیدایش پیکارهای خونین تازه‌ای می‌شد، همسان پیکارهای مشهور عربها که منتهی به جنگ «داحس و غَبراء» و جنگ «بُسوس» گردیدند و سالهای سال آتش کارزار شعله‌ور بود و قبیله‌ها در آن بطور کلّی سوختند و نابود شدند. چه بسا چنین پیکارها و کارزارهای تازه‌ای اگر در می‌گرفت در اذهان و افکارشان به اسلام ربط داده می‌شد و بعد از آن هرگز زبانهٔ آتش آن فروکش نمی‌کرد و خاموش نمی‌گردید. در این صورت، اسلام بجای آئین دعوت به سوی خدا و صلح و صفا، تبدیل به مکتبی می‌شد که تنها مردمان را به خونریزیها و شورشها و عقده‌ها و عداوتهائی فرا می‌خواند. بدین سبب جهان‌بینی و بینش اساسی اسلام به دور انداخته می‌شد و فراموش می‌گردید، اسلامی که هنوز در آغاز راه خود بود. دیگر هرگز از جهان‌بینی و بینش اسلامی یادی نمی‌شد و نامی به میان نمی‌آمد.

۳ - چه بسا به خاطر این هم باشد که در هر خانه‌ای جنگ و دعوا راه نیفتد و کشت و کشتار پدیدار نگردد.

در مکّه نیروی انتظامی همگانی وجود نداشت تا مؤمنان را شکنجه و آزار برساند و از آئین اسلام برگرداند. بلکه اذیت و آزار به سرپرستان افراد واگذار گشته بود. بزرگان هر خانواده‌ای مؤمنان خانوادهٔ خود را شکنجه می‌دادند و ایشان را از دین برمی‌گرداندند و «تنبیه و ادب» می‌کردند! اگر اجازهٔ جنگ داده می‌شد - آن هم در همچون محیطی - معنی آن این بود که کارزار و کشتار در هر خانواده‌ای بر پا گردد. اگر چنین می‌شد، می‌گفتند: اسلام این است! تازه چنین سخنی را می‌گفتند هر چند که اسلام دستور خودداری از جنگ را داده بود! ادّعای قریش در فصل حجّ در میان کسانی که برای حجّ و زیارت یا کسب و تجارت می‌آمدند، این بود که: محمّد حتّی پسر و پدر را از یکدیگر جدا می‌سازد، گذشته از این که میان قوم و قبیله تفرقه می‌افکند، و خویشاوندان و نزدیکان را از همدیگر بدور می‌نماید! اگر اسلام چنین می‌کرد و به پسر دستور کشتن پدر، و به نوکر فرمان کشتن آقا، و به برده اجازهٔ کشتن ارباب را در هر خانواده‌ای و در هر جائی می‌داد، چه می‌شد و چه غوغائی به راه می‌افتاد؟

۴ - چه بسا این امر بدین خاطر باشد که خدا می‌دانسته است که بسیاری از دشمنان ستیزه جوئی که پیشقدمان مسلمان را از دینشان برمی‌گرداندند، و نخستین گروندگان به اسلام را اذیت و آزار می‌رساندند و شکنجه می‌دادند، آنان خودشان نه تنها از زمرهٔ سپاهیان مخلص اسلام خواهند گشت، بلکه از رهبران و سرداران اسلام هم خواهند شد. آیا عمر ابن خطاب از جملهٔ چنین آدمهائی نبود؟!

۵ - شاید هم این کار بدین خاطر باشد که کرامت و بزرگواری عرب بودن در محیط قبیله‌گری از جمله در این است که دادِ ستمدیدگان را از ستمگران بستانند. ستم‌دیدگانی که اذیّت و آزار تحمّل بکنند و بپذیرند، ولی از آنچه بر آن هستند دست نکشند و کژ راهه نروند. مخصوصاً اگر اذیّت و آزار گریبانگیر ستمدیدگانی گردد که از زمرهٔ مردمان بزرگوار و نجیب ایشان باشند ... پدیده‌های بسیار و رخدادهای بیشماری به وقوع پیوسته است که دالّ بر صحّت این نظریه در همچون محیطی است. از جمله: ابن دغنه راضی نشد ابوبکر را - که شخص محترم و بزرگواری بود - رها سازد تا از مکّه مهاجرت کند. مهاجرت او از مکّه را ننگی برای عربها می‌دید. لذا پناهندگی را بدو پیشنهاد کرد و حمایت خود را از او اعلام نمود. آخرین پدیده و رخداد از میان چنین پدیده‌ها و رخدادهائی، نقض پیمان نامهٔ محاصرهٔ بنی‌هاشم در شعب ابوطالب است. بعد از آن که گرسنگی بطول انجامید و محنت و رنج شدّت گرفت، پیمان شکست و پیمان نامه درهم پیچیده شد ... در صورتی که در هر محیط دیگری از محیطهای متمدّن کهنی که تمرین ذلّت و خواری دیده‌اند و با پستی خو گر شده‌اند، اغلب سکوت در برابر اذیّت و آزار، باعث استهزاء و تمسخر و احتقار محیط، و موجب تعظیم و توقیر آزار رسان ستمگر متجاوز بوده است.

۶ - شاید هم عدم اجازهٔ جنگ به خاطر تعداد کم مسلمانان در آن زمان، و محدود بودن ایشان در مکّه باشد. در آن روزگار هنوز دعوت به بقیّهٔ سرزمین جزیرةالعرب نرسیده بود، و یا بگونهٔ پراکنده تنها خبرهائی از دعوت اسلام به گوششان خورده بود. قبائل هم از معرکه خود را کنار کشیده بودند و به جدال داخلی قریش و برخی از افرادش کاری نداشتند و چشم براه بودند که فرجام کار به کجا می‌انجامد. اگر جنگ میان مسلمانان و قریشیان درمی‌گرفت، در چنین حال و وضعی، جنگ کوتاه و محدود، با کشته شدن همگی مسلمانان که خیلی اندک بودند، به پایان می‌رسید، تازه اگر هم چندین برابر خود را می‌کشتند چه فایده‌ای داشت؟ شرک می‌ماند و گروه مسلمانان نابود می‌گشتند، و در زمین، اسلام دولت و حکومتی نمی‌داشت، و اصلاً وجود واقعی پیدا نمی‌کرد ... امّا اسلام آئینی است که آمده است تا برنامهٔ زندگی شود و یک نظام حکومتی واقعی و عملی زندگانی گردد.

۷ - در عین حال، ضرورتی که مصرّانه مقتضی جنگ باشد، و وادار گرداند که همهٔ این حسابها نادیده گرفته شود، و فرمان نبرد صادر گردد، و برای دفع شکنجه و آزار دست به دامان کارزار بیازند و برزمند، در میان نبود. چراکه کار بنیادین این دعوت در آن زمان موجود و محقّق بود. چنین کاری «وجود دعوت» بود. وجود دعوت در شخص دعوت کننده، یعنی پیغمبر ﷺ خلاصه می‌شد و تحقّق می‌یافت. شخص پیغمبر هم با شمشیرهای بنی‌هاشم محافظت می‌شد. هر دستی به سوی آن جناب دراز می‌گردید تهدید به قطع بود! سیستم قبیله‌گری حاکم به صورتی بود که هیچ قبیله‌ای جرأت نداشت با دست درازی به محمّد ﷺ خود را وارد جنگ با بنی‌هاشم سازد. بدین سبب شخص دعوت کننده، یعنی پیغمبر ﷺ کاملاً حفاظت و حمایت می‌گردید. در زیر شمشیرهای بنی‌هاشم و به سبب مقتضیات سیستم قبیله‌گری حاکم، پیغمبر ﷺ دعوت خود را تبلیغ می‌کرد و به گوش همگان می‌رساند و آن را نهان و پنهان نمی‌داشت. کسی هم جسارت نمی‌کرد از ابلاغ و اعلان دعوت جلوگیری کند. پیغمبر ﷺ دعوت خود را در مجالسی که در کعبه از سوی قریشیان برگزار می‌شد، و در بالای کوه صفا، و در گردهمآئیهای همگانی تبلیغ می‌کرد. کسی نمی‌توانست جلو دهانش را بگیرد. کسی شهامت نداشت او را برباید و زندانی کند و یا این که وی را بکشد. هیچکسی نمی‌توانست بر او سخن را دیکته کند و وی را به گفتن آن وادارد. سخنی را بگوید که در آن برخی از حقائق آئینش را اعلان کند، و بخشی از آن حقائق را ناگفته بگذارد و ساکت بماند. زمانی که از او خواستند از دشنام به بتها و معبودهای ایشان و عیبجوئی از آنها خودداری کند و بپرهیزد، از دشنام و عیبجوئی چنین خدایان دروغین دست برنداشت. وقتی که از او طلبیدند که از بیان عیب و عار دین آباء و اجدادشان، و از دوزخی قلمداد کردن پدران و نیاکانشان دوری گزیند و دامن فراهم چیند، ساکت نماند و خاموشی نگزید. هنگامی که از او خواستند سازش کند تا آنان نیز سازش را در پیش گیرند، و با آنان بسازد و برایشان مایه بگذارد تا با او بسازند و برایش مایه بگذارند، بدین معنی که از برخی از آداب و رسوم و تقالیدشان پیروی کند، تا آنان هم بعضی از عبادتهایش را بپذیرند و از آنها پیروی کنند. ولی او با ایشان ساخت و پاخت نکرد و گرایشی و سازشی ننمود. چکیدهٔ سخن، دعوت «وجود» کامل خود را داشت و در شخص فرستادهٔ خدا ﷺ که به وسیلهٔ شمشیرهای بنی‌هاشم محافظت می‌گردید، و همچنین در تبلیغ دعوت کامل پروردگارش که در همه جا و به اشکال مختلف انجام می‌پذیرفت، خلاصه می‌گردید. از اینجا بود که ضرورت مبرم و واجبی در میان نبود تا جنگ را شتابان به آرزو خواهند، و از همهٔ این چیزهائی که روی هم رفته پذیرفتهٔ محیط و پسند جامعه بودند، و در همچون محیطی و در میان چنان جامعه‌ای پشتیبان و کمک رسان دعوت آسمانی بشمار می‌آمدند، چشم‌پوشی کنند.

همهٔ این موجبات و اعتبارات - آنگونه که ما می‌انگاریم - بعضی از چیزهائی هستند که با بودن آنها حکمت خدا بر آن قرار گرفته است که یزدان به مسلمانان دستور فرماید دست از جنگ بدارند، و نماز را آنگونه که باید بخوانند، و زکات مال بدر کنند. تا بدین وسیله تربیت کردن و آمادگی بخشیدن مسلمانان تکمیل شود، و از همهٔ امکانات استراتژیکی موجود در این محیط بهره‌برداری گردد و سود برده شود، و مؤمنان هم در انتظار فرمان رهبری در وقت مناسب باشند، و در این قضیّه خود را بکلّی کنار گذارند، تا در آن برای خودشان بهره‌ای نباشد، و خالص برای یزدان باشد و در راه او انجام پذیرد. دعوت در راه خدا هم «وجود» داشته باشد، و پا بر جا و استوار اداء و محافظت گردد.

در پس پردهٔ این طرح و نقشه هر حکمت خدائی نهفته باشد، در مکّه کسانی بودند که حماسهٔ رزم را داشتند و برای فرا رسیدن اجازهٔ جنگ بدیشان لحظه شماری

می‌کردند:

﴿ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً. وَ قَالُوا: رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ؟ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ! ﴾.

امّا وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی!.

وجود چنین گروهی در صفّ مسلمانان، نوعی آشفتگی پدید می‌آورد، و حالتی از ناهمگونی و ناهمآهنگی را در میان چنین گروه شتاب زدهٔ جزع و فزع کنندهٔ ناشکیبا، و میان افراد مؤمن صاحب دل استوار مطمئن پدیدار می‌ساخت، افراد مؤمنی که از تکالیف و مشکلات جهاد استقبال می‌کردند و با وجود هرگونه رنجی پذیرهٔ جهاد می‌گشتند و با اطمینان و اعتماد و اراده و همچنین حماسه به سوی جنگ می‌رفتند. البتّه حماسهٔ راستینی که در جای مناسب خود و بجا بود. زیرا حماسه و شوری، حقیقی و راستین است که فرمان انجام کار داده شده باشد. امّا حماسه و شور پیش از صدور فرمان، چه بسا باد و بروتی و بیباکی کردنی و دلیری نمودنی بیش نباشد و به هنگام مواجه شدن با خطر، باد هوا و بخار در فضا شود!

قرآن این چنین حالتی را با برنامهٔ ربّانی چاره‌جوئی می‌سازد:

﴿ قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ، وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ، وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا. أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ، وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ ﴾.

بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، (و جزای شما داده شود) و کمترین ستمی به شما نشود. هر کجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، اگر چه در برجهای محکم و استوار باشید.

آنان از مرگ می‌ترسند، و زندگی را می‌خواهند. با آه و نالهٔ حقیرانه آرزو می‌کنند که چه می‌شد اگر خداوند مدّت زمانی بدیشان فرصت زندگی کردن می‌داد، و اندکی در بهره‌مندی و لذّت بردن از زندگانی بدانان مهلت می‌بخشید!

قرآن این احساسات را از ریشه می‌خشکاند، و تاریکی چنین جهان‌بینی داشتنی راجع به مرگ و اجل را آشکارا می‌نمایاند.

﴿ قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ ﴾.

بگو: متاع و کالای جهان اندک و ناچیز است.

متاع دنیا، همه و جهان سراسر آن، اندک و ناچیز است، چه رسد به روزهایی چند یا هفته‌هایی یا ماههایی و یا سالهایی چند. آیا ارزش این مهلت و فرصت کوتاه زندگی چه سودی دارد؟ وقتی که بهره‌مند شدن و لذّت بردن از زندگی جهان با تمام طول و عرض آن، روی هم رفته کم و ناچیز باشد، بهره‌مند شدن و لذّت بردن از چند روز یا چند هفته یا چند ماه یا چند سال چه چیز به شمار می‌رود، اصلاً در این چند روز و هفته و ماه و سال، چه هدفی را می‌خواهند پیاده نمایند و بدان دل خوش باشند؟ کالاهای جهان همه و سراسر خوشیهای آن، و خلاصه جهان و گسترهٔ فراخ آن شگفتا کم و ناچیز است!!

﴿ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ ﴾:

آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است.

قبل از هر چیز باید گفت: دنیا پایانِ گشت و گذار انسان و پایان کوچ مردمان نیست. بلکه سفری است که بعد از آن آخرت است. کالا و لذّتی است که کالا و لذّت واقعی همان است. کالا و لذّتِ آنجا فراوان و جاویدان است، و لذا «خوبتر» و بهتر همان است ...

﴿ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ ﴾.

خوبتر و بهتر برای کسی است که پرهیزگاری کند.

ذکر تقوا و پرهیزگاری و ترس و هراس در اینجا جای خود دارد و بجا است. تقوای از خدا و پرهیز از خشم و

شکنجهٔ او. خدا است که باید از خشم و شکنجه‌اش پرهیز کرد. هم او است که باید از وی ترسید و هراسید، نه این که از مردمان. مردمانی که قبلاً دربارهٔ آنها فرموده بود: آنان از مردمان می‌ترسند همانگونه که از خدا می‌ترسند و بلکه از ایشان بیش از خدا بیم و هراس دارند! کسی که از خدا می‌ترسد، از مردم نمی‌ترسد. شخصی که ترس و هراس از یزدان، دل او را آبادان کرده باشد، از کسی بیم و هراس به خود راه نمی‌دهد. آخر مردمان در حقّ انسان چه می‌توانند بکنند وقتی که خدا نخواهد؟

﴿ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً ﴾.

کمترین ستمی به شما نمی‌شود.

نه زیانی و نه ستمی و نه کم و کاستی وجود دارد. هنگامی که چیزی از کالای جهان و لذائذ آن از دستشان بدر رفته باشد، آنجا آخرت است و سزا و جزای کامل در میان است. سزا و جزائی که با آن ستمی یا کاهشی در این حسابِ نهائی دنیا و آخرت اصلاً بر جای نمی‌ماند.

امّا بعضی از مردمان - با وجود آگاهی از همهٔ این چیزها - بدین چند روزه‌ای که در این جهان و بر این خاکدان کرهٔ زمین سپری می‌شود، سخت دل می‌بندند و عشق می‌ورزند! حتّی برخی از اینان به آخرت هم ایمان دارند و چشم براه پاداش نیک آن هم هستند. اغلب مؤمنانی دلباخته و شیدای این جهان می‌گردند که تازه به کاروان ایمان پیوسته باشند و در میان مردمان بی‌ایمانی زندگی کنند که سرمست جاه و مقام و دیوانهٔ لذائذ و مادّیّات باشند.

در اینجا پسودهٔ دیگری به میان می‌آید. پسوده‌ای که جهان‌بینی راجع به حقیقت مرگ و زندگی و اجل و قضا و قدر را تصحیح می‌کند. البتّه همهٔ اینها با تکلیف جنگ و وظیفهٔ کارزار پیوند دارند، جنگ و کارزاری که این همه از آن به فریاد آمدند و جزع و فزع کردند، و این اندازه از مردمان راجع بدان ترسیدند و هراس برداشتند:

﴿ أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ، وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ ﴾.

هر کجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، اگر چه در برجهای محکم و دژهای استوار باشید.

مرگ حتمی است و در موعد مقرّر قطعاً سرمی‌رسد. دیگر ربطی نه به جنگ دارد و نه به صلح، و نه به مکانی که محکم و استوار باشد و فرد در آن خویشتن را پنهان سازد، و یا مکانی که از استحکام و استواری چندانی برخوردار نباشد. پس اگر هم خداوند وظیفهٔ جنگ را فعلاً از ایشان ساقط کند، این امر مرگ آنان را به تأخیر نمی‌اندازد. انجام وظیفهٔ جهاد و رویاروئی با مردمان در گرماگرم کارزار هم، زمان سررسید مرگ را به جلو نمی‌افکند.

جهاد چیزی است و مرگ چیز دیگری است. رابطه‌ای میان آن دو وجود ندارد. بلکه میان مرگ و اجل پیوند برقرار است. میان موعدی که خداوند معیّن و مقدّر فرموده است با فرا رسیدن آن موعد رابطه برقرار است. رابطهٔ دیگری در این باره جز این وجود ندارد. پس در این صورت آرزوی به تأخیر انداختن جنگ بی‌معنی است. همچنین ترس از مردمان در گیراگیر جنگ یا در زمان دیگری بیفایده است.

با این دومین پسوده، برنامهٔ قرآنی به چاره‌جوئی همهٔ چیزهائی می‌پردازد که در این باره بر دل گذرد، و همهٔ ترسها و هراسهائی را می‌زداید و برطرف می‌نماید که جهان‌بینی آشفته و نابسامان موجب آنها می‌گردد.

معنی این سخن این نیست که انسان پرهیز نکند، و احتیاط را کنار بگذارد، و به اندازهٔ توان توشه و اندوخته و ساز و برگ فراهم نیاورد، و دست از آمادگی و محافظت بدارد و خویشتن را به سیلاب روزگاران بسپارد.

پیشتر دیدیم که خداوند به مردمان دستور می‌دهد که بر حذر باشند و احتیاط نمایند. در موارد دیگری از سوره یزدان به انسانها دستور می‌فرماید که به هنگام خواندن نماز خوف، احتیاط کنند. در سوره‌های دیگر هم به

مردمان دستور می‌فرماید که ابزار و ادوات کارزار و ذخیره و توشهٔ پیکار فراهم چینند و قدرت و شوکت حاصل کنند ... امّا همهٔ اینها چیزی است، و رابطهٔ مرگ و اجل چیز دیگری است. داشتن جهان‌بینی درستی دربارهٔ حقیقت رابطهٔ موجود در میان مرگ و اجل مقدّری که با وجود همهٔ آمادگیهای لازم و احتیاطهای واجب در وقت خویش سر می‌رسد، چیز دیگری است که باید مطیع آن گردید. رابطهٔ مرگ و اجل مقدّر، حکمت ظاهری و نهانی خود را داشته، و در فراسوی آن دست چرخانندهٔ جهان و اداره کنندهٔ کار و بار کیهان قرار دارد.

همه جا هماهنگی و تعادل است. به همه چیز در اطراف و اکناف جهان توجّه شده است. همنوائی و هماوائی میان همهٔ اطراف و اکناف گیتی جلوه‌گر است.

این اسلام است، و برنامهٔ تربیتی اسلامی برای یکایک مردمان و گروههای مختلف آنان، این چنین است.



با این گفتار، سخن از آن دستهٔ مهاجران پایان می‌گیرد. هم اینک از دستهٔ دیگری از دسته‌ها و گروههای پراکنده در جامعهٔ اسلامی سخن می‌رود. دسته‌ها و گروههائی که صف مسلمانان و جز ایشان را تشکیل می‌دهند. بدون این که روند قرآنی هیچگونه گسیختگی و جدائی و وقفه و ایستی داشته باشد، سخن از دستهٔ دیگری می‌رود، و سخن از این دسته پایان می‌گیرد. ولی ما با همان اعتبارات و انگیزه‌هائی همراه و همسفر می‌گردیم که قبلاً بیان کردیم:

﴿ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا: هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ. وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا: هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ! قُلْ: كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ. فَمٰا لِهٰؤُلاٰءِ الْقَوْمِ لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً؟ مٰا أَصٰابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ مٰا أَصٰابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ. وَ أَرْسَلْنٰاكَ لِلنّٰاسِ رَسُولاً. وَ كَفىٰ بِاللّهِ شَهِيداً. مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّهَ، وَ مَنْ تَوَلّٰى فَمٰا أَرْسَلْنٰاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً ﴾.

اگر خیر و خوبی بدیشان رسد، می‌گویند: این از سوی خدا است. و اگر بدی و مصیبتی بدیشان رسد، می‌گویند: این از (نحوست و نامبارکی) تو است! (بدانان) بگو: همهٔ (آنچه از خوبی و بدی به شما می‌رسد) از سوی خدا است (و برابر قضا و قدر حقّ تعالی و بر پایهٔ نظام علّت و معلول انجام می‌پذیرد). این مردمان را چه شده است که سخن نمی‌فهمند) (و منطق سرشان نمی‌شود؟ ای پیغمبر!) آنچه از خیر و خوبی (از قبیل: رفاه و نعمت و عافیت و سلامت) به تو می‌رسد، از (فضل) خدا (بر تو) است، و آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می‌رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده‌ای). ما شما را به عنوان پیغمبری برای (هدایت همهٔ) مردم فرستاده‌ایم، و کافی است که خداوند گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد. هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است (چرا که پیغمبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که خدا بدان دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی‌کند که خدا از آن نهی کرده باشد) و هر که (به اوامر و نواهی تو) پشت کند (خودش مسؤول است و باک نداشته باش) ما شما را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده‌ایم (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس).

کسانی که چنین گفتاری بر زبان می‌راندند، و آنچه از خیر و خوبی بدیشان می‌رسید آن را به خدا نسبت میدادند، و هرگونه زیان و ضرری که دامنگیر ایشان می‌گردید آن را به پیغمبر ﷺ نسبت می‌دادند، در حقّ آنان احتمالات گوناگونی به ذهن می‌رسد، از جمله:

۱ - شاید آنان پیغمبر ﷺ مبارک اسلام را بدشگون گمان می‌بردند! و او را مایهٔ نحوست و بدبیاری خود می‌دیدند! چنین می‌انگاشتند که بلا و مصیبت به خاطر وجود مسعود آن حضرت گریبانگیرشان می‌شود! این بود که هرگاه سالی قحطی می‌شد، یا چهارپایان تولید مثل نمی‌کردند، و یا این که وقتی از اوقات در جنگی شکست می‌خوردند، دربارهٔ پیغمبر ﷺ فال بد

می‌زدند و گرفتاریها و بلاهای خود را از سوی او می‌دیدند! امّا زمانی که خیر و خوبی و سود و نعمتی بدیشان می‌رسید، آن را به خدا نسبت می‌دادند.

۲ - شاید هم آنان عمداً می‌خواستند فرماندهی و رهبری پیغمبر ﷺ را مورد ایراد قرار دهند، و بدین وسیله خویشتن را از انجام وظائفی که بدیشان واگذار می‌کرد برهانند. از جملهٔ این وظائف یکی وظیفهٔ جهاد بود، یا بهتر بگوئیم: جهاد ویژه‌ترین وظیفه در میان آن وظائف بشمار می‌آمد. این بود بجای این که بگویند: ما ضعیف و ناتوانیم و از رویاروئی با دشمن در میدان کارزار ترسان و هراسانیم، کژ راههٔ پیچاپیچی را در پیش می‌گرفتند و می‌گفتند: خیر و خوبی از سوی خدا بدیشان می‌رسد، و بلا و بدی جز از جانب پیغمبر ﷺ بدیشان نمی‌رسد، و چیزی جز نتیجهٔ اوامر او نیست. البتّه هدفشان از خیر و خوبی یا بلا و بدی، تنها سود و زیان ظاهری و دنیوی بود. سود و زیانی که دیدنی و زودرس بود و در این چند روزهٔ زندگی بدست می‌آمد.

۳ - شاید هم چنین کسانی دربارهٔ حقیقت چیزهائی که در این جهان بر سر ایشان و بر سر مردمان می‌آید، و پیوندی که چنین چیزهائی با مشیّت و خواست یزدان دارد، جهان‌بینی نادرستی داشته‌اند. همچنین راجع به سرشت اوامر پیغمبر ﷺ و حقیقت رابطهٔ پیغمبر ﷺ با یزدان سبحان، از دیدگاه بدی برخوردار بوده‌اند.

احتمال سوم - اگر درست باشد - سزاوار این است که آن دسته از مهاجرانی که چنین جهان‌بینی نادرستی دربارهٔ حقیقت مرگ و اجل داشته‌اند، و سوء جهان‌بینی موجب شده است که از مردم بترسند و هراس داشته باشند بدان اندازه که از خدا ترسیده‌اند و هراس داشته‌اند، و بلکه بیم و هراسشان از مردم بیش از بیم و هراسشان از خدا بوده است، مورد ملامت قرار گیرند و لکّهٔ چنین ننگ و عاری دامن ایشان را بیالاید. آن کسانی که می‌گفته‌اند:

﴿ رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ! لَوْلاَ أَخَّرْتَنا إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ! ﴾.

پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی!.

با این وجود، ما هنوز بر این باوریم که اشخاصی که در اینجا از آنان صحبت می‌گردد، باید گروه دیگری جدای از اینان باشند. گروهی که همهٔ این احتمالات یا برخی از آنها در حقّ ایشان صدق داشته باشد، علاوه از احتمال سوم.

مسأله‌ای که این آیات بدان می‌پردازد، بخشی از مسألهٔ بزرگی است. مسأله‌ای که در تاریخ جدل و فلسفهٔ جهانی، به نام «قضا و قدر» یا «جبر و اختیار» معروف است. این مسأله در اثنای حکایت از آن دسته از مردم، و در پاسخ بدیشان و تصحیح جهان‌بینی آنان، ذکر شده است. قرآن با سادگی روشنی و بدون کمترین دشواری و پیچیدگی، به حلّ مسأله می‌پردازد. پس آنگونه که در قرآن آمده است و بدانگونه که قرآن پاسخش داده است، مسأله را عرضه بداریم و درباره‌اش سخن بگوئیم:

﴿ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا: هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ. وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا: هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ. قُلْ: كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ. فَمَا لِهٰؤُلاٰءِ الْقَوْمِ لاٰيَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً؟ ﴾.

اگر خیر و خوبی (از قبیل پیروزی و غنیمت) بدیشان رسد، می‌گویند: این از سوی خدا است، و اگر بدی و مصیبتی (از قبیل خشکسالی و شکست) بدیشان رسد، می‌گویند: این از (شوم و نامبارکی) تو است! (بدانان) بگو: همهٔ (آنچه از خوبی و بدی به شما می‌رسد) از سوی خدا است (و برابر قضا و قدر حقّ تعالی و بر پایهٔ نظام علّت و معلول انجام می‌پذیرد). این مردمان را چه شده است که سخن نمی‌فهمند) (و منطق سرشان نمی‌شود؟.

خدا انجام دهندهٔ نخستین است و هم او انجام دهندهٔ یگانه است، انجام دهندهٔ نخستین و یگانهٔ هر آنچه در

جهان هستی رخ می‌دهد و هر آنچه برای مردم به وقوع می‌پیوندد و همهٔ چیزهائی که از خود مردم سر می‌زند. مردمان فقط می‌توانند رو کنند و به تلاش ایستند. امّا انجام گرفتن کار - هرگونه کاری که باشد - امکان‌پذیر نیست مگر با اراده و تقدیر خدا! لذا نسبت دادن ایجاد نیکی یا ایجاد بدی، و نسبت دادن بدی رساندن پیغمبر ﷺ بدیشان، پیغمبری که همچون خودشان انسان است و آفریده‌ای از زمرهٔ آفریدگان است، نسبت دادن نادرست و ناروائی است. چنین نسبت دادنی، بر عدم آگاهی و بی‌دانشی ایشان دلالت می‌کند و می‌رساند که در این موضوع پیاده هستند و چیزی از آن نمی‌دانند.

گاهی انسان می‌خواهد و می‌کوشد خیر و خوبی را انجام دهد. بدین منظور از وسائلی استفاده می‌کند که یزدان، انسان را جهت انجام خیر و خوبی بدانها رهنمود فرموده است. امّا خیر و خوبی انجام نمی‌پذیرد و صورت عمل به خود نمی‌گیرد مگر وقتی که خدا بخواهد و مقدّر فرماید. زیرا در گسترهٔ جهان هیچگونه قدرتی نیست که بتواند چیزها را پدیدار سازد، و رخدادها را واقع گرداند، و حتّی پدیده‌ای از پدیده‌های گیتی را جامهٔ عمل بپوشاند، جز قدرت یزدان سبحان ... در این صورت، تحقّق خیر و خوبی - با وسائلی که انسان از آنها استفاده می‌کند و با خواست و تلاش وی صورت می‌پذیرد - کاری از کارهای قدرت الهی بشمار است.

گاهی هم انسان می‌خواهد بدی بکند و پلیدی بیافریند، یا کاری کند که منتهی به بدی و پلشتی شود، امّا عملاً وقوع بدی و پیدایش پلشتی بهیچوجه صورت نمی‌گیرد و شکل نمی‌پذیرد مگر با قدرت پروردگار و با توافق قضا و قدر آفریدگار. زیرا در گسترهٔ این جهان بزرگ، قدرت خلّاقه و پدید آورنده‌ای نیست که بتواند چیزها را بیافریند و رخدادها را پدیدار سازد مگر قوّت و قدرت یزدان جهان.

در هر دو حالت، پیدایش هر پدیده‌ای، و وقوع هر واقعه‌ای از جانب خدا است و بس. آیهٔ نخستین بیانگر این قضیّه است، و دومین آیه می‌فرماید:

﴿ مٰا أَصٰابَکَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ ﴾.

آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می‌رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده‌ای).

این آیه، حقیقت دیگری را بیان می‌دارد. حقیقتی که داخل در زمینهٔ حقیقت نخستین نبوده و بیرون از دائرهٔ آن است. حقیقت نخستین در بیابانی و حقیقت دوم در بیابانی دیگر است. به حقیقت دوم باید از زاویه‌ای جدای از زاویهٔ حقیقت نخست نگریست، و دیدگاه دیگری باید دربارهٔ آن داشت:

خداوند بزرگوار برنامه‌ای را گذاشته است، و راهی را پیش پا نهاده است، و بر خیر و نیکی رهنمود کرده است، و از شرّ و بدی برحذر داشته است. زمانی که انسان از این برنامه پیروی کند، و چنین راهی را بسپرد، و بکوشد که خیر و نیکی انجام دهد، و سعی نماید خویشتن را از شرّ و بدی بدور دارد، بیگمان یزدان او را در رسیدن به هدایت کمک می‌نماید، همانگونه که خود فرموده است:

﴿ وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا ﴾.

کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم. (عنکبوت / ۶۹)

انسان خیر و خوبی را فراچنگ می‌آورد. مهمّ نیست که این خیر و خوبی جزو پدیده‌هائی باشد که مردمان آن را کسب و پیشه بنامند. هر چه باشد عملاً برابر معیار و میزان خدای بزرگوار خیر و خوبی است. از سوی خدا بشمار است، زیرا که این خدا است که این برنامه را گذاشته است، و راه را پیش پا نهاده است، و بر خیر و خوبی رهنمود کرده است، و از شرّ و بدی برحذر داشته است. وقتی که انسان از برنامه‌ای پیروی نکند که یزدان آن را گذاشته است، و راهی را نسپرد که خدا آن را

پیش پا نهاده است، و برای بدست آوردن خیر و خوبیی تلاش نکند که آفریدگار جهان او را بدان رهنمود کرده است، و از شرّ و بدیی پرهیز نکند که پروردگار او را از آن برحذر داشته است، در این صورت بلا به سراغ وی می‌آید و بدی گریبانگیرش می‌گردد، بلا و بدی واقعی خواه در دنیا و خواه در آخرت یا در هر دو جهان. در اینجا بلا و بدی از جانب خود انسان آمده است، زیرا او از برنامهٔ الهی پیروی نکرده است و راه یزدان را در پیش نگرفته است.

این معنی جدای از معنی نخستین است، و زمینه‌ای سوای زمینهٔ پیشین دارد. گمان ما این است که این چنین است و قضیّه کاملاً روشن و هویدا است.

این معنی هم مغایرتی با معنی نخستین ندارد، و چنین حقیقتی از ارزش چنان حقیقتی چیزی نمی‌کاهد. زیرا پدید آمدن خیر و خوبی، و پدید آمدن شرّ و بدی، و وقوع هر دوی آنها جز با قدرت و قضا و قدر خدا حاصل نمی‌گردد و صورت نمی‌پذیرد. آخر یزدان جهان پدید آورندهٔ هر آن چیزی است که هستی می‌پذیرد، و ایجاد کنندهٔ هر گونه رخدادی است که رخ می‌دهد، و آفرینندهٔ همهٔ پدیده‌هائی است که پدیدار می‌آیند ... حال، شرائط و ظروف ارادهٔ مردم و عملکرد ایشان در امر این رخداد که رخ می‌دهد و این چیزی که می‌شود، هر چه و هر گونه باشد[1].

سپس خداوند حدود وظیفهٔ پیغمبر ﷺ و عمل او و موقعیّت مردم در برابر او را بیان و روشن می‌فرماید. در پایان کار، کار را تماماً به یزدان برمی‌گرداند:

﴿وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولاً، وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً. مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؛ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً﴾.

ما تو را به عنوان پیغمبری برای (هدایت همهٔ) مردم فرستاده‌ایم، و کافی است که خداوند گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد. هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است (چرا که پیغمبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که خدا بدان دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی‌کند که خدا از آن نهی کرده باشد) و هر که (به اوامر و نواهی تو) پشت کند (خودش مسؤول است و باک نداشته باش) ما تو را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده‌ایم (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس).

وظیفهٔ پیغمبر ﷺ رساندن پیام و ادای رسالت است، نه ایجاد خیر و خوبی، و نه تولید شرّ و بدی. زیرا پدید آوردن نیکی یا بدی کار یزدان است نه کار پیغمبران - همانگونه که قبلاً گذشت - خداوند گواه بر چیزی است که پیغمبر ﷺ را برای رساندن آن به مردمان فرستاده است، و شاهد بر وظیفه‌ای است که انجام آن را از او خواسته است.

﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً﴾.

بسنده است که یزدان گواه باشد.

کار مردمان در قبال فرستادهٔ یزدان این است: هر که از پیغمبر ﷺ فرمانبرداری کند، در حقیقت از خدا

۱- امّا مسأله‌ای که این نصوص قرآنی گوشه‌ای از آن را بیان می‌دارد، یا قضیّه‌ای که چنین آیاتی آن را به یاد می‌آورد، و جبر و اختیار نامیده می‌شود، همچنین اراده و خواست انسان در کاری که از او سر می‌زند یا کاری که برای او رخ می‌دهد، مرز آن تا به کجا است؟ اصلاً اراده و خواستی که انسان دارد و در برابر آن حساب از او گرفته می‌شود و پاداش داده می‌شود، چگونه دخل و تصرّف می‌نماید؟ وقتی که اراده و خواست الهی پدید آورندهٔ هر آن چیزی است که پدید می‌آید و از جمله خود اراده و خواست و جنبش و عملکرد انسان، و همهٔ چیزهای دیگری که بدین مسأله ارتباط و پیوند دارد! نصوص قرآنی از یک سو می‌فرماید: هر آن چیزی که رخ می‌دهد با اراده و خواست خدا و به فرمان قضا و قدر او انجام می‌پذیرد. از دیگر سو می‌فرماید: انسان اراده می‌کند و می‌خواهد و کار می‌کند، و در برابر اراده و کارش، حساب و کتاب از او گرفته می‌شود ... قرآن همهٔ آن،فرمودهٔ خدا است. برخی از آن هم با برخی دیگر تناقض و تعارض ندارد. پس بناچار باید میان این سخن با آن سخن نسبت مشخّصی و تناسب معیّنی باشد. قطعاً باید برای اراده و عملکرد انسان گستره و جولانگاهی باشد تا در برابر آن از او حساب و کتاب گرفته شود و پاداش و پادافره داده شود، بدون این که این امر با گستره و جولانگاه ارادهٔ ربّانی و قضا و قدر الهی تناقض و برخورد داشته باشد. ولی چگونه و به چه شکلی؟ این چیزی است که توان بیان آن ممکن نیست و زبان قاصر از گفتار در این راستا است. زیرا خرد انسان از درک چگونگی عملکرد خدا درمانده و ناتوان است و عقل آدمی ابزاری نیست که انسان با آن بتواند کار یزدان را چنانکه باید بسنجد و فهم کند. (مؤلف)

اطاعت کرده است. میان خدا و رسول خدا تفرقه و جدائی نیست، و میان کلام ایزد و سخن فرستاده‌اش فرقی وجود ندارد. هر که پشت کند و تکذیب را پیش گیرد، از لحاظ حساب و کتاب و سزا و جزا، سر و کارش با خدا است. خدا پیغمبر ﷺ را نفرستاده است تا چنین کسی را به هدایت وادارد، و به پذیرش دین مجبور سازد. فرستادهٔ خدا موظّف نیست که او را از گناه و نافرمانی، و از گمراهی و سرگشتگی محفوظ و مصون دارد. زیرا این امر، از دائرهٔ وظیفهٔ پیغمبر ﷺ بیرون است، و داخل در حوزهٔ قدرت پیغمبر ﷺ نیست.

یزدان سبحان با این بیان، جهان‌بینی ایشان را دربارهٔ حقیقت کارهائی که برایشان رخ می‌دهد و رخدادهائی که به وقوع می‌پیوندد، تصحیح می‌کند. آنان را متوجّه می‌سازد که همهٔ کارها و تمام رخدادها جز با اراده و خواست و قضا و قدر خدا پدید نمی‌آیند و رخ نمی‌دهند. هرگونه خیر و خوبی و بدی و بلائی که بدیشان می‌رسد - هر معنی و معنائی از معانی خیر و خوبی و بلا و بدی که به نظر آید، چه آن چیزی که در ظاهر برابر معیار و میزان آنان چنین انگاشته شود، و چه در واقع چنین باشد، یکسان است و - از سوی خداوندگار بشمار است، زیرا جز خدا، هیچ کسی نمی‌تواند چیزی را ایجاد کند، و پدیده‌ای را پدید آورد، و آفریده‌ای را بیافریند، و موجودی را هستی بخشد. آنچه از خیر و خوبی بدیشان برسد و طبق معیار و میزان یزدان خیر و خوبی بشمار آید، چنین چیزی از سوی خدا است، زیرا پیدایش آن به سبب برنامهٔ آفریدگار و در پرتو هدایت کردگار بوده است. و آنچه از شرّ و بدی بدیشان برسد و طبق معیار و میزان یزدان شرّ و بدی بشمار آید، چنین چیزی از سوی خودشان است، زیرا پیدایش آن به سبب سر باز زدن آنان از برنامهٔ آفریدگار و رویگردانی ایشان از هدایت کردگار بوده است.

پیغمبر ﷺ خدا اوّلین و آخرین وظیفهٔ او پیام رسانی است و بس. او نه ایجاد می‌کند و نه پدید می‌آورد و نه می‌آفریند. آخر پیغمبر ﷺ در این ویژگی الوهیّت و خداوندگاری، انباز یزدان نمی‌گردد که عبارت است از: پدید آوردن و ایجاد نمودن و آفریدن. او تنها آنچه را که از جانب یزدان جهان می‌آورد به گوش مردمان می‌رساند و بس. لذا فرمانبرداری از او در هر چیزی که بدان دستور می‌دهد، فرمانبرداری از خدا بشمار می‌آید. راه دیگری برای اطاعت از خدا، جز اطاعت از پیغمبر ﷺ وجود ندارد. پیغمبر ﷺ هم موظّف است که رویگردانان گریز پای را هدایت بخشد، و پس از ابلاغ و بیان، آنان را از رویگردانی و گریزپائی محفوظ و مصون دارد.

حقائقی این چنین روشن و آرام‌بخش و هویدا و پیدا، جهان‌بینی را بنیان می‌گذارند، و حسّ و شعور را آسایش می‌بخشند، و همراه با تعلیم و تربیتی که خداوند این چنین جماعتی را با آن آموزش و پرورش می‌دهد، و آنان را برای ایفاء نقش بزرگ و سترگی آماده می‌کند، گام به گام حرکت می‌کند و به جلو می‌تازد و گسترهٔ میدان را سپری می‌سازد.



بعد از این، روند قرآنی حال دستهٔ دیگری را به تصویر می‌کشد که در صف مسلمانان جای خوش کرده‌اند. شاید هم اینان دسته‌ای از منافقان باشند که روند قرآنی کار تازه‌ای را از آنان بیان می‌دارد، و فصل جدیدی را دربارهٔ ایشان می‌گشاید. همراه با ذکر داستان آنان، دیگران را از چنین کاری می‌رماند، و همراه با این رماندن سخن از تعلیم و توجیه و تنظیم می‌رود ... همهٔ اینها در آیه‌های اندکی ذکر می‌گردد، و با عبارتهای کمی به رشتهٔ سخن کشیده می‌شود:

﴿وَ يَقُولُونَ: طَاعَةٌ. فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ - وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ - فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ، وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً. أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً﴾.

(این گروه متردّد) می‌گویند: (از اوامر و نواهی تو فرمانبرداری و) اطاعت (می‌شود). ولی هنگامی که از پیش تو برخاستند و رفتند، دسته‌ای ازآنان در خفاء چیزی را تدارک می‌بینند که مخالف آن (اوامر و نواهی و) چیزهائی است که تو می‌گوئی (و ایشان را بدانها گوشزد می‌نمائی)! خداوند چیزهائی را که در خفاء تدارک می‌بینند و به چاره‌جوئی می‌نشینند بر آنان (در صحیفهٔ اعمالشان) می‌نویسد (و روزی، پادافره و جزایشان را می‌دهد). پس بدانان اعتنائی مکن (و از نقشهٔ خائنانهٔ ایشان باکی به خود راه مده) و به خدا توکّل کن (و کار و بار خویش را بدو تفویض نما) و کافی است که خدا وکیل و حافظ (تو) باشد. آیا (این منافقان) دربارهٔ قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و وارسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤیّد بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.

این دسته از مردم، هنگامی که در پیش پیغمبر ﷺ می‌بودند و از او قرآن و وظائف آسمانی موجود در آن را می‌شنیدند، می‌گفتند: «اطاعت». به همین صورت جامع و شامل: اطاعت می‌گردد. اطاعت مطلق و بدون قید و قیود. نه اعتراضی می‌کردند و نه پرسشی می‌نمودند و نه توضیحی می‌خواستند و نه استثنائی به میان می‌کشیدند! امّا هنگامی که از خدمت آن حضرت برمی‌خاستند و می‌رفتند، با همدیگر به خلوت می‌نشستند و برای نافرمانی و عدم اجرای دستور، به شور و رایزنی می‌پرداختند، و برای نجات از زیر بار وظیفه نقشه می‌چیدند و نیرنگ می‌ساختند.

شاید هم این نصّ قرآنی حال همهٔ مسلمانان را به تصویر می‌کشد، و از میان آنها این گروه ویژه را جدا می‌سازد که وضع ویژه‌ای داشتند، و از دخل و تصرّف خاصّی برخوردار بودند. در این صورت معنی چنین می‌شود: مسلمانان می‌گفتند: اطاعت. با تمام وجود هم این سخن را بر زبان می‌راندند. ولی دسته‌ای از ایشان - که همین منافقانند - زمانی که با یکدیگر به خلوت می‌نشستند، افراد آن چیزی را به دل می‌گرفتند و بر آن همداستان و هم‌آوا می‌شدند که مخالف چیزی بود که گفته بودند. این هم تصویری است که همان شکافی را نشان می‌دهد که در صف مسلمانان به چشم می‌خورد. زیرا چنان منافقانی خود را در صف مسلمانان جایگزین و پنهان کرده بودند. اینگونه دخل و تصرّف ایشان، صف مسلمانان را می‌آزرد و رخنه و شکاف در آن پدید می‌آورد. بدانگاه که مسلمانان به جرگهٔ کارزار فرو می‌رفتند و در همهٔ میدانهای نبرد با تمام توان و نیرو می‌رزمیدند!

یزدان سبحان، پیغمبر ﷺ و مخلصان در صف مسلمانان را مطمئن می‌سازد که چشم خدا گروهی را می‌پاید که با یکدیگر به خلوت و نیرنگ می‌نشینند. مسلمانان وقتی که متوجّه می‌گردندکه چشم خدا خلوت نشینان نیرنگباز را می‌پاید، دلهایشان ثابت و استوار می‌ماند، و لبریز از آرامش می‌گردد، و مؤمنان اطمینان می‌یابند که دیگر این دسته از منافقان با رایزنیها و گردهمآئیهای خود بدیشان کمترین زیانی نمی‌رسانند. از سوی دیگر، این امر خلوت‌نشینان نیرنگباز را تهدید می‌کند و بیمشان می‌دهد که هرگز رستگار نمی‌گردند و نجات نمی‌یابند:

﴿ وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ ﴾.

خداوند چیزهائی را که در خفاء تدارک می‌بینند و به چاره‌جوئی می‌نشینند بر آنان (در صحیفهٔ اعمالشان) می‌نویسد (و روزی، پادافره و جزایشان را می‌دهد).

شیوه‌ای که خدا پیغمبر ﷺ خود را بدان در رفتار با منافقان رهنمود می‌سازد این است که در رفتار با ایشان، برون آنان را بنگرد، نه اندیشهٔ درون آنان را. به ظواهرشان کار داشته باشد نه به بواطنشان. از اعمالی صرف نظر کند و چشم‌پوشی نماید که از ایشان سر می‌زند. این شیوه، سرانجام منافقان را ضعیف و ناتوان

کرد، و کار باقیماندگان آنان را به جائی کشاند که بر اثر ضعف و شرمندگی، متواری شوند و خویشتن را پنهان دارند. در اینجا گوشه‌ای از این شیوه به میان آمده است:

﴿ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ﴾.

بدانان اعتنائی مکن (و از نقشهٔ خائنانهٔ ایشان باکی به خود راه مده).

همراه با این رهنمود به صرف نظر کردن و چشم پوشی نمودن از ایشان، سخن از مراقبت و حفاظت خدا از پیغمبر ﷺ به میان می‌آید:

﴿ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ، وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً ﴾.

به خدا توکّل کن (و کار و بار خویش را بدو تفویض نما) و کافی است که خدا وکیل و حافظ (تو) باشد.

آری، کافی است که خدا وکیل و حافظ باشد. کسی که خدا وکیل و حافظ او باشد، زیان نمی‌بیند، و رایزنی و خلوت‌نشینی شبانه و نیرنگ مکّاران بدو ضرری نمی‌رساند.

انگار انگیزه‌ای که این گروه را واداشته است تا با سایرین در خدمت پیغمبر ﷺ بگویند: «اطاعت می‌گردد» و زمانی که از خدمت او برون رفته‌اند چیزی را به دل راه داده‌اند که خلاف گفتاری بوده است که گفته‌اند، این باشد که دربارهٔ سرچشمهٔ فرمانی که پیغمبر ﷺ آنان را بدان دستور داده است، شکّ و تردید داشته‌اند، و گمان برده‌اند که این قرآن از سوی یزدان فرود نیامده است و بلکه پیغمبر ﷺ آن را از پیش خود ساخته است! زمانی که چنین گمانی لحظه‌ای پیدا شود، سلطهٔ فرمان و نیروی وظیفه یکپارچه لز میان می‌رود. زیرا که چنین سلطه و نیروئی برمی‌جوشد از اعتقاد قاطع و کامل به این که قرآن سخن یزدان است، و پیغمبر ﷺ از روی هوا و هوس دم نمی‌زند و از پیش خود سخن نمی‌گوید. از اینجا است که این همه تأکید شدید و قاطعانه، به کرّات و به مرّات دربارهٔ این حقیقت به میان می‌آید.

در اینجا قرآن شیوه‌ای را به مردمان خاطر نشان می‌سازد. این شیوه، بالاترین احترام و والاترین کرامتی است که برنامهٔ ربّانی به انسان و خرد انسان عطاء می‌کند، و برای این پدیدهٔ آدمی نام و برای فهم و درک او قائل می‌گردد، فهم و درکی که آفریدگار منّان خودش آن را به انسان ارمغان داشته است. به مردمان پیشنهاد می‌کند که دربارهٔ قرآن از فهم و درک خود داوری بطلبند و با خرد خویش راجع بدان بیندیشند و به بررسی و وارسی بپردازند. برنامهٔ درستی و راه راستی برای آنان تعیین می‌نماید. پدیده‌ای را بدیشان می‌نماید و برایشان تعیین می‌فرماید که اگر برنامهٔ ربّانی آن را بپاید و بر آن نظارت بنماید، راه خطا نمی‌پوید و دچار انحراف نمی‌شود. از یک سو در قرآن این پدیده کاملاً آشکارا و نمایان است، و از دیگر سو عقل بشری می‌تواند آن را فهم کند و سهل و ساده بدان پی ببرد. این امر می‌رساند که قرآن از جانب یزدان برای مردمان نازل شده است. به داوری خواستن خرد در بارهٔ قرآن دلیل روشنی بر حقّانیّت آن است. دلیلی است که با آن جای ستیزی نمی‌ماند:

﴿ أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً ﴾.

آیا (این منافقان) دربارهٔ قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و وارسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤیّد بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.

همانگونه که گفتیم، در این پیشنهاد و در این رهنمون، نهایت احترام برای انسان و درک و شخصیّت او نهفته است. همچنین در آن نهایت انصاف و عدالت منظور نظر بوده است، زیرا داوری به درک و فهم انسان دربارهٔ پدیده‌ای واگذار شده است که آن پدیده درمانده و شکست خوردهٔ درک و فهم ایشان نمی‌گردد و در قبال عقل، سرافکنده میدان تهی نمی‌کند. این خود -

همانگونه که قبلاً گفتیم - دلیلی است که با آن نمی‌توان به ستیزه پرداخت.

هماهنگی مطلق و شامل و کاملی، در سراسر قرآن موج می‌زند. کسی که قرآن را بررسی و وارسی کند و ژرف بدان بنگرد، هرگز چنین پدیده‌ای از دید او پنهان نمی‌ماند. هر چند که خردهای مردمان در طول قرون و اعصار به ژرفای این پدیدهٔ قرآنی نمی‌رسد و در تشخیص سطحها و زمینه‌های آن نیز اختلاف سلیقه پیش می‌آید. ولی هر چه هست این است که هر خردی و هر نسلی، به قدر توان و دانش و تجربه و پرهیزگاری خود از آن چیزی ادراک می‌کند و فرا چنگ می‌آورد. آن مقداری که به فراخور حالِ محیط و اندازهٔ توانائی علمی و فرهنگی و تجربی و پرهیزگاری، شکل می‌گیرد و صورت می‌پذیرد.

از اینجا است که هر فردی و هر نسلی، مخاطب این آیه است. هر یک به اندازهٔ توان و دانش و تجربه و پرهیزگاری خود می‌تواند این پدیدهٔ هماهنگی را درک کند و متوجّه شود که اختلافی در آن دیده نمی‌شود، اگر برابر برنامهٔ درستی به بررسی و وارسی قرآن خوب بنگرد و ژرف دیده‌ور شود.

آن دسته‌ای که در میان نسل نخستین مسلمین می‌زیستند، با چیزهائی مخاطب قرار می‌گرفتند که می‌توانستند از آنها در حدّ توان ویژهٔ خود مقداری درک نمایند و در زندگی پیاده کنند.

این پدیدهٔ هماهنگی نام، یا پدیدهٔ عدم اختلاف، پیش از هر چیز در تعبیر قرآنی، از لحاظ شیوهٔ سخن‌پردازی و زیبائیهای هنری، جلوه‌گر است. در گفتار آدمیزاد، فراز و نشیب، اوج و حضیض، درستی و نادرستی، راست رفتن و سکندری خوردن، توانائی و ناتوانی، صعود و سقوط، سبکبالی و پرکشیدن و فرو افتادن و سنگین بودن، پرتو افشانی و درخشیدن و خاموشی و فروکش کردن، و پدیده‌های دیگری که به همراه آنها نشانه‌های آدمیزاد نمایان و هویدا می‌گردد. ویژه‌ترین این نشانه‌ها، نشانهٔ «دگرگونی» و اختلاف پیاپی و پیوسته از حالی به حال دیگر است. این دگرگونی و اختلاف در سخن آدمیزاد، روشن و آشکار جلوه‌گر می‌آید، هنگامی که کارهای نویسنده‌ای، اندیشمندی، هنرمندی، سیاستمداری، سردار لشکری، و هر هنرمند و پیشه‌ور دیگری را از مدّ نظر می‌گذرانیم، کارهائی که ساختار آدمیزاد باشد، نشانهٔ آدمی در آنها واضح و هویدا خودنمائی می‌کند که دگرگونی و اختلاف است. این پدیده کاملاً روشن است. عکس آن که استواری و پایداری، و هماهنگی و هماوائی است، پدیده‌ای است که در قرآن جلوه‌گر و نمایان است. ما تنها از حیث رسائی واژگان و شیوهٔ بیان، به سخن می‌پردازیم. رسائی واژگان و شیوهٔ بیان در این کتاب اعجازانگیز، در یک سطح و پایه و میزان و مایه است. هر چند که الوان و انواع آن با اختلاف موضوعاتی که قرآن بدانها می‌پردازد، اختلاف پیدا می‌کنند، امّا چنین سطح و پایه‌ای و میزان و مایه‌ای در افق و کرانهٔ یگانه‌ای می‌ماند. کمال در شیوهٔ بیان نیز در هیچ جائی کم و کاست نمی‌گیرد، و بسان ساختار سخن انسان دگرگون نمی‌شود و بالا و پائین نمی‌رود. قرآن مارک و نشان ساخت یزدانی را با خود حمل می‌کند و دالّ بر سازندهٔ خود است. دالّ بر موجودی است که دگرگون و حال به حال نمی‌گردد، و احوال و اوضاع بر او عارض و پیاپی نمی‌شود[۱].

پدیدهٔ عدم اختلاف، و هماهنگی و هماوائی مطلق و شامل و کامل، نه تنها در رسائی واژگان و شیوهٔ بیان موجود است، در برنامه‌ای هم که عبارات با خود حمل می‌کنند و سیاق سخن بیانگر آن است، جلوه‌گر و نمایان است. آن برنامهٔ آسمانیی که برنامهٔ تربیتی نفس آدمی و جامعه‌های بشری است. هماهنگی و هماوائی در مطالب و مضامین این برنامه و در زوایا و گوشه‌های بیشمار آن برقرار است[۲]. این برنامه، کوشش و تلاش

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن»، چاپ دارالشروق.

۲- مراجعه شود به کتاب: «منهج التربیة الإسلامیة» تألیف: محمد قطب. چاپ دارالشروق.

انسان را سامان می‌دهد و فعّالیّتهای فردو جامعه را نظم و نظام می‌بخشد. اطراف و جوانب گوناگون و شرائط و ظروف مختلف زندگی جامعه‌های بشری در میان نسلهای پیاپی را نیز سر و سامان می‌دهد. این برنامه، خود فهم و شعور آدمیزادگان و نیروها و توانهای گوناگونشان، و کاربرد و کارکرد آنها را با همدیگر در امر ادراک مسائل، راست می‌گرداند و جهت می‌دهد و به سامان می‌آورد. این برنامهٔ آسمانی، برنامه‌ای است که میان انسان - در همهٔ جامعه‌ها و نسلها و سطحها - و میان جهانی که در آن زندگی می‌کند، و همچنین میان این جهان و آن جهان او، هماهنگی برقرار می‌سازد. شرائط و ظروف بیشماری که در دنیای هر کسی موجود است، و رابطهٔ تنگاتنگی که این شرائط و ظروف با جهان عاجل و آجل انسان دارد، از دید تیزبین این برنامه بدور نمی‌ماند و از سازماندهی آن بی‌نصیب نمی‌گردد. جهان «انسان» بدانگاه که در این گسترهٔ بزرگ هستی زندگی می‌کند، مورد توجّه خاصّ این برنامه بوده و از رتق و فتق آن غافل نمی‌گردد. گذشته از آن، دورنمای خود جهان بزرگ هستی نیز در این برنامه جائی برای خود دارد.

وقتی که فرق میان ساختار یزدان و ساختار انسان، از لحاظ تعبیر لفظی و بیان فنّی، کاملاً واضح و روشن است، از نظر اندیشه و سازماندهی و قانونگذاری، فرق ساختار یزدان و ساختار انسان، واضح‌تر و روشن‌تر خواهد بود. هیچ نظریهٔ انسانی و هیچ مکتب بشری نیست مگر این که نشان و مارک آدمی را با خود حمل می‌کند. نظریّهٔ انسانی جزئی است که دیدگاهی جزئی دارد. از معضلات و مشکلات زمانی متأثّر می‌گردد. متناقضات موجود در نظریّه یا مکتب و یا شیوه، نادیده می‌ماند. همین عدم رؤیت دیر یا زود منتهی به برخورد اصول و ارکان آن می‌گردد. باعث می‌شود که با برخی از ویژگیهای گروهی از افراد یا همگی مردمان که در این راستا در مدّ نظر نبوده‌اند، تضادّ حاصل کند و ایشان را رنجیده خاطر سازد. زیرا انسان هر چه باشد انسان است و به سبب سرشت انسانی درک و فهم آدمی محدود است. از آنجا که انسان از سرشت محدود برخوردار است و فراتر از لحظهٔ حاضر را نمی‌داند، و حتّی از لحظهٔ حاضر نیز - هر لحظه‌ای که باشد - همه چیز آن را نمی‌داند و بی‌خبر از بسیاری از مسائل همین لحظهٔ حاضر و کنونی می‌باشد، ده‌ها و صدها نقص و عیب و کم و کاستی در برنامه و مکتب و قوانین موضوعهٔ او پیدا می‌گردد. امّا برعکس این، برنامهٔ قرآن از آنجا که ساختار یزدان است، شامل و کامل است و دارای اصول و ارکان ثابت و استوار است، ثابت و استوار همسان همهٔ قوانین طبیعی گیتی. برنامهٔ قرآنی با وجود ثابت و استوار بودن، به انسان اجازهٔ تلاش و پویائی می‌دهد و او را به کوشش و جنبش می‌خواند، همانگونه که قوانین هستی با وجود ثبوت و استواری خود به انسان اجازه می‌دهد که کوشا و پویا باشد و لحظه‌ای از کوشش و پویش ننشیند.

بدین پدیدهٔ یزدانی بنگر و همهٔ افقها و کرانه‌های آن را وارانداز کن. چه بسا هر خرد و شعوری، و هر نسل و نژادی، آن را درک نکند و به بلندای آن دستیابی پیدا ننماید. قطعاً هر خرد و شعوری با خرد و شعور دیگری در فهم و درک تفاوت خواهد داشت. هر نسل و نژادی به اندازهٔ فهم و درک خود از این پدیده، بهرهٔ خویش را خواهد برد، و جوانب و زوایائی از دانش و بینش و معرفت و تجربه را به نسلها و نژادهای مترقّی واگذار خواهد کرد، و شناخت بهتر و آشنائی بیشتر با برنامهٔ قرآنی را بدانان خواهد سپرد. امّا با وجود همهٔ اختلافهای فراوان انسانها در امر درک و شناخت این پدیدهٔ یزدانی - همانگونه که دربارهٔ هر چیزی اختلافهای فراوانی میان انسانها موجود است - چیزهائی در این برنامه وجود دارد که همهٔ خردها و شعورها در فهم و درک آنها توافق دارند، و همهٔ نسلها و نژادها دربارهٔ آنها همفکر و همنظرند. آخر این ساختار یزدانی چیزی و ساختار انسانی چیز دیگر است. در ساختار یزدانی اختلاف و تفاوتی وجود ندارد.

سراسر آن هماهنگی و همآوائی و یکپارچگی و ترتیب و تنظیم است. لیکن این مردمان هستند که در درک فواصل و آفاق و ابعاد و انواع چنین سر و سامان و نظم و نظامی، اختلاف و تفاوت پیدا می‌کنند[1].

خداوند آن جماعت را حواله می‌دارد به همین مقداری که هیچ اندیشمندی در آن به خطا نمی‌رود، اگر بیندیشد و به پژوهش بپردازد. همچنین هر فردی و هر گروهی و هر نسلی را به همین مقدار حواله می‌دارد. با همین مقداری که میان همگان مشترک است، یزدان جهان قضاوت دربارهٔ قرآن را به انسانها واگذار می‌فرماید. از ایشان می‌خواهد با همین اندازه آشنائی، بنیاد اعتقادی خود را بر این استوار دارند که قرآن از جانب یزدان نازل گشته است، و ممکن نیست که از سوی کس دیگری جز خدا تألیف و تصنیف گشته باشد.

زیبا است در اینجا کمی بایستیم و به جولانگاه خرد و شعور انسانی در این باره و دربارهٔ دین بطور کلّی نگاهی بیندازیم، و مرز کاربرد آن را برای خود مشخّص سازیم. بهوش باشیم که این بزرگداشتی که یزدان به وسیلهٔ اعطاء این داوری به انسان بخشیده است و تاج افتخار قضاوت بر سر او نهاده است، مایهٔ غرور و انگیزهٔ فریب نگردد. کار به جائی نکشد که از مرز امن و امان پای بیرون بگذاریم و از پرچین بوستان خارج گردیم و بدون راهنما سر در بیابان برهوت نهیم.

از این چنین رهنمودهائی در قرآن کریم، اغلب برداشت نادرستی می‌کنند و در درک و فهم آنها دچار اشتباه می‌شوند و بیراهه می‌روند. به همین خاطر، گروهی از اندیشمندان اسلامی - در گذشته و حال - به خرد و شعور آدمیزاد سلطهٔ کاملی و قدرت مطلقی برای قضاوت دربارهٔ همهٔ مسائل و احکام دینی عطاء کرده‌اند. عقل و شعور را در این راستا انباز شرع خدا نموده‌اند! بلکه عقل و شعور را بر شرع خدا غلبه داده‌اند و چیره کرده‌اند!

این، کار درستی نیست. بلی عقل و شعور ابزار بزرگی است. شکّی نیست که از سوی یزدان مورد تکریم قرار گرفته است و عزّت و احترام پیدا کرده است. بدین خاطر است که درک حقیقت نخستین: - حقیقت این که این دین از سوی یزدان برای مردمان نازل شده است - بدو واگذار گشته است. زیرا پدیده‌هائی در جهان وجود دارد که درک و فهم آنها ساده است. تشخیص دین راستین به وسیلهٔ عقل سالم و تیزبین، از زمرهٔ چنین پدیده‌هائی است. عقل و شعور آدمی به تنهائی می‌تواند دریابد که این دین از سوی رب‌العالمین نازل شده است. زمانی که این قاعدهٔ بزرگ پذیرفته گردید، بعد از آن، منطق این فهم و درک خود به خود حکم می‌کند که همهٔ چیزهائی را بپذیرد که در این دین وجود دارد. دیگر مهمّ نخواهد بود که فلسفهٔ نهفته در احکام دین را بفهمد یا نفهمد. چون مادام که فرمان انجام کاری از سوی خدا صادر شود، قطعاً آن کار فلسفه‌ای دارد و بدون حکمت نیست. در این وقت «مصحلت» کار را عیان در همان زمان ببیند یا نبیند، مهمّ نخواهد بود.

زیرا مصلحت حتمی و قطعی است وقتی که فرمان انجام آن کار از سوی پروردگار صادر شده باشد. عقل آدمیزاد انباز شرع خدا نیست، چه رسد به این که حاکم بر آن باشد. زیرا عقل آدمیزاد تنها درک ناقصی، آن هم از گسترهٔ محدود و معیّنی دارد. محال است که بتواند از همهٔ زوایا بنگرد، و همهٔ مصلحتها را وارانداز کند، نه در یک لحظه و نه در تمام طول تاریخ. در صورتی که شریعت خدا چنین دیدی و نگرشی دارد. لذا هرگز نباید عقل انسان دربارهٔ شریعت یزدان قضاوت کند، یا حتّی دربارهٔ حکم قطعی و ثابتی از احکام شریعت به داوری بنشینند. حداکثر کاری که از عقل و شعور آدمی انتظار می‌رود این است که معنی نصّ آیات را درک کند و مورد کاربرد آن را بداند و در زندگی پیاده گرداند، و مصلحت یا عدم مصلحت را در آن پیش چشم ندارد.

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته». و کتاب: «الإسلام و مشکلات الحضارة». و کتاب: «هذا الدین». هر یک از این کتابها به بخشی از بخشهای این حقیقت مهمّ و سترگ می‌پردازد.

زیرا وقتی که نصّ آیات از سوی یزدان سبحان است، مصلحت حاصل است و این خود عین مصلحت است. عقل انسان برای فهم معانی نصوص قرآن، تنها حقّ پژوهش و کاوش را دارد، امّا درک مصلحت یا غیرمصلحت موجود در نصوص، از دائرهٔ اختیار عقل آدمیزاد خارج است. تنها عقل می‌تواند برای پیدا کردن حکم و فلسفهٔ چیزهائی پیجوئی و پژوهش کند که نصّی دربارهٔ آنها نباشد. یعنی عقل می‌تواند در مسائل و قضایائی حکم صادر کند که در طول روزگاران روی می‌دهند و آیه یا آیاتی راجع بدانها در دست نباشد. سخن برنامهٔ یزدانی، دربارهٔ چنین اموری، قبلاً گذشت. حکم این بود که: چنین اموری به خدا و پیغمبر ﷺ برگردانده شود و در پرتو قرآن و سنّت حلّ و فصل گردد. جولانگاه حقیقی اجتهاد همین است و بس. تلاش برای فهم نصوص بسنده است. هنگامی که نصوص فهم گردید، باید برابر آن رفت. دیگر خرد را نباید حاکم کرد و اگر مصلحت دید، فرمان شرع را برد، و اگر مصلحت ندانست فرمان شرع را رها ساخت!!! جولانگاه فراخ عقل آدمی، محدود به شناخت قوانین هستی، و ابداع و نوآوری در جهان مادّه است. این هم کم چیزی نیست. مملکتِ بس عریض و طویلی است.

بر ما لازم است که عقل و شعور آدمی را گرامی بداریم، و به فهم و درک او آفرین بگوئیم و احترام بگذاریم. امّا بدان اندازه‌ای که یزدان سبحان به انسان عزّت بخشیده است و برای عقل و شعورش در جولانگاهی که نیکو در آن اسب اندیشه را به تاخت درمی‌آورد احترام قائل شده است. دیگر نباید انسان و عقل انسان را از این جولانگاه فراتر ببریم و بالاتر بنهیم. تا در بیابان برهوت بدون راهنما گام برنداریم و سرگشته نگردیم. اگر هم راهنمائی داشته باشیم فقط کسی خواهد بود که بدون کمترین آگاهی و شناختی، بیراهه‌ها و گمراهه‌ها را در پیش می‌گیرد. در این صورت، خود چنین راهنمای نادانی خطرناکتر و خطر آفرین‌تر از راه رفتن بدون راهنما است[1].

❁

روند قرآنی به پیش می‌رود و حال و وضع دستهٔ دیگری را به تصویر می‌کشد. یا بهتر بگوئیم: کار دیگری از کارهای دسته‌ای را بیان می‌کند که در جامعهٔ اسلامی می‌زیسته‌اند:

﴿ وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنْ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ. وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ. وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰانَ إِلاّٰ قَلِيلاً ﴾.

هنگامی که (خبر) کاری که موجب نترسیدن یا ترسیدن است (از قبیل: قوّت و ضعف، و پیروزی و شکست، و پیمان بستن با این قبیله و گسستن از آن قبیله ...) به آنان (یعنی منافقان یا مسلمانان ضعیف الایمان) می‌رسد، آن را (میان مردم) پخش و پراکنده می‌کنند (و اخبار را به گوش دشمنان می‌رسانند). اگر اینگونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند (و خبرهائی را که می‌شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهند) تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می‌کنند که اهل حلّ و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند. اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمی‌گرفت (و شما را به اطاعت از خود و پیغمبرش، و برگشت امور به پیغمبر و مسؤولان کشوری و لشکری خویش هدایت نمی‌کرد) جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.

نمائی که این نصّ قرآنی به تصویر می‌کشد، سیمای گروهی از مردمان است که در اردوگاه مسلمانان جای گرفته‌اند. گروهی هستند که هنوز دلهایشان به نظم و نظام خوی نگرفته است، و خطر اشاعه را نمی‌دانند. متوجّه نیستند که اشاعه چه خطری برای پراکندگی و آشفتگی اردوگاه مسلمانان دارد، و چه نتائج خطرناکی مترتّب بر آن است. نتائجی که شاید کمرشکن و بلکه

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته» فصل: «الربانیة» و «الثبات» و «التوازن».

خُرد کننده و درهم شکن باشد. این بدان خاطر است که آنان هنوز حوادث و وقائع را آنگونه که شاید و باید نشناخته باشند، و جدّی بودن موقعیّت را درک ننموده باشند. نمی‌دانند که واژهٔ گذرائی و لغزش زبانی، گاهی عواقبی را به بار می‌آورد و بلاهائی بر سر خود فرد و بر سر جامعهٔ او می‌آورد و قابل تصوّر نیست و به دل نمی‌گذرد. عواقبی را به بار می‌آورد که بهیچوجه قابل جبران نیست. شاید هم اشاعهٔ ایشان بدان علّت باشد که آنان محبّت حقیقی کاملی نسبت به اردوگاه مسلمانان پیدا نکرده‌اند و این است که برای ایشان مهمّ نیست که چه گرفتاری و بلائی یا مصائب و شدائدی بر اثر یکایک شائعه‌ها در اینجا و آنجا، گریبانگیر اردوگاه مسلمانان می‌گردد. اصلاً برای ایشان مهّم نیست وقتی که شائعه را در اینجا و آنجا بر زبان می‌رانند و از این زبان بدان زبان می‌رسانند، چه معرکه‌ای درمی‌گیرد و چه نتائج سوئی دامنگیر مؤمنان می‌شود. حال این اشاعه، اشاعهٔ امن و امان باشد، یا اشاعهٔ خوف و هراس، فرقی ندارد. زیرا چه بسا پخش هر یک از آن دو، یا یکی از آن دو اشاعه، خطر ویرانگری و خانه‌براندازی به بار آورد. مثلاً پخش امن و امان در میان افراد اردوگاهی که آماده و بهوش و بیدار است و منتظر حرکت دشمن است و هرگونه جنبشی را از سوی دشمنان می‌پاید، چه بسا چنین شائعهٔ امن و امانی در این اردوگاه، مایهٔ نوعی سستی و شُلی شود، هر چند که فرمان آماده باش و بیدار باش داده شده باشد. زیرا آمادگی و بیداری ناشی از خطر، جدای از آمادگی و بیداری ناشی از امر مجرّد و فرمان صِرف است. آن سستی و شُل و وِلی ناشی از پخش امن و امان در اردوگاه مسلمانان، گاهی مرگبار می‌گردد ... همچنین اشاعهٔ خوف و هراس نیز در اردوگاهی که بر اثر شوکت و قدرتی که دارد به خود مطمئن گشته است، و دل آرام لمیده است، و از این اطمینان ثابت قدم و راست قامت ایستاده است، چه بسا شائعهٔ خوف و هراس، در آن پراکندگی و پریشانی و خلل و نابسامانی ایجاد کند، و برای دفع گمان خوف و هراس، موجب حرکاتی شود که لازم و ضروری نبوده است. پخش شائعهٔ خوف و هراس نیز گاهی مرگبار است.

به هر حال، این چیزها نشانهٔ اردوگاهی است که هنوز نظم و نظام در آن کامل نگشته است، یا این که محبّت و عشق آن در حقّ رهبری و فرماندهی تکمیل نشده است و اوج نگرفته است، و یا هر دوی اینها هنوز نبالیده است و کمال پیدا نکرده است ... این جور پیدا است که هر دو نوع پخش شائعه، در جامعهٔ مؤمنان آن زمان، موجود بوده است. زیرا جامعهٔ اسلامی در بر گیرندهٔ طوائف مختلفی بود که این طوائف هم از لحاظ ایمان، و هم از لحاظ عقل و شعور اجتماعی، و هم از نظر عشق و محبّت به اسلام، در سطحهای گوناگونی قرار داشتند. قرآن این نابسامانی و پراکندگی را با برنامهٔ یزدانی خود چاره‌جوئی می‌کند. قرآن گروه مؤمنان را به راه راست رهنمود می‌سازد:

﴿وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَ إِلَىٰ أُولِي ٱلْأَمْرِ مِنْهُمْ، لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾.

اگر اینگونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند (و خبرهائی را که می‌شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهند) تنها کسانی از این خبر ایشان اطّلاع پیدا می‌کنند که اهل حلّ و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند.

یعنی اگر آنان از امن و امان یا خوف و هراس اطّلاع داشته باشند و خبر را به پیغمبر ﷺ اگر با آنان باشد، یا به امراء و سران مؤمن خود برسانند، از حقیقت آن اطّلاع حاصل می‌کردند، کسانی که بر استنباط چنین حقائقی توانا هستند، و قدرت بیرون کشیدن اصل حقیقت از لابلای اخبار فراوان و متناقض، و شرائط و ظروف انباشته و متفاوت را دارند.

وظیفهٔ سرباز خوب در سپاه اسلام، سپاهی که فرمانده مؤمنی - با شرائط و تعریفی که ایمان دارد - آن را فرماندهی و راهبری می‌کند، این است: وقتی که خبری به گوشش رسید، شتابان آن را به سمع پیغمبر ﷺ

خود یا فرمانده خود برساند. نه این که آن را برای دیگران روایت کند و در میان دوستانش پخش گرداند، یا در میان کسانی نقل کند که کار بدیشان مربوط نیست. زیرا مقام رهبری مسلمان و فرماندهی با ایمان حقّ استنباط حقیقت امر را دارد، و پس از ثابت شدن خبر، پخش آن را مصلحت ببیند، یا پنهان داشتن را صلاح کار بداند.

قرآن، این چنین سربازان فداکار اسلام را تربیت می‌کرد. نهال ایمان را در دل آنان می‌کاشت. دلهای ایشان را از عشق و محبّت مقام رهبری و فرماندهیِ با ایمان، لبریز می‌کرد. مراسم سربازی و آداب سپاهیگری را با یک آیه، یا با بخشی از یک آیه، به سربازان و سپاهیان می‌آموخت! برای مثال: سرآغاز این آیه، سیمای نفرت سربازی را به تصویر می‌کشد که خبر امن و امان یا خوف و هراس را دریافت می‌دارد و فوراً آن را پخش و پراکنده می‌کند. بدون این که دقیقاً خبر را بشنود و آرامش خود را حفظ کند و سره را از ناسره جدا سازد و آن را به مقام رهبری و فرماندهی برساند، خبر را در پیش این روایت، و در نزد آن پخش می‌گرداند ... وسط آیه تعلیمات مذکور در فوق را یاد می‌دهد ... پایان آیه، در این باره دلها را با خدا پیوند می‌دهد و آنها را به یاد فضل و لطف خدا می‌اندازد و برای سپاسگزاری از این فضل و لطف به جنبش و تکان می‌افکند. همچنین دلها را از پیروی اهریمنی که در کمین نشسته است، برحذر می‌دارد، اهریمنی که عهده‌دار تباه کردن دلها است، و اگر فضل و مرحمت خدا نباشد قطعاً دلها را به تباهی می‌کشاند:

﴿ وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰانَ إِلاّٰ قَلِيلاً ﴾.

اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمی‌گرفت (و شما را به اطاعت از خود و پیغمبرش، و برگشت امور به پیغمبر و مسؤولان کشوری و لشکری خویش هدایت نمی‌کرد) جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.

آیهٔ واحدی همهٔ این بارهای الکترونی را با خود دارد. مسأله را از جوانب مختلف آن نگاه می‌کند و می‌سنجد، و ژرف به دلها و رازهای نهفته در آنها می‌نگرد، بدانگاه که رهنمودی و آموزشی را داشته باشد و بخواهد قوانین و مقرّراتی را وضع کند. این بدان خاطر است که از سوی خدا است:

﴿ وَ لَوْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاٰفاً كَثِيراً ﴾.

اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.



هنگامی که روند قرآنی در کار زدودن عیبها و راست گرداندن کژیهای صف مسلمانان بدینجا می‌رسد، عیبها و کژیهائی که در موقعیّت جهادی و حیاتی مسلمانان مؤثّرند - البتّه کار زدودن عیبها و راست گرداندن کژیها از آغاز این درس مستمرّ و بردوام بوده است - در این وقت با تشویق و ترغیب هر چه بیشتر مسلمانان را به جنگی می‌خواند که اغلب در اثناء درس از آن نامی به میان می‌آمد. این تشویق و ترغیب در اینجا به اوج خود می‌رسد، اوج وظیفهٔ شخصی. اوج وظیفه‌ای که نمی‌گذارد سستی و تنبلی آدمی، یا رخنه و شکاف موجود در صف مسلمانان، و یا سختی و ناهمواری راه، شخص را از جنگ بازدارد و در خانه بنشاند. آنگاه که خطاب به پیغمبر ﷺ می‌شود و فرمان صادر می‌گردد که بجنگد، هر چند که یکّه و تنها باشد. زیرا او در کار جهاد جز مسؤولیّت شخصی ندارد. در همین هنگام، مسلمانان را نیز با تشویق و ترغیب به جنگ می‌خواند. به درون دلها هم آرامش و امید پیروزی را الهام می‌گرداند. در جانها این نغمه را می‌سراید که: خدا کار پیکار را به عهده می‌گیرد و خدا نیرومندتر از هر کسی است و مجازات او سخت‌تر از هر تنبیه و مجازاتی است:

﴿ فَقٰاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ - لاٰ تُكَلَّفُ إِلاّٰ نَفْسَكَ - وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ. عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ

كَفَرُوا. وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْكِيلاً ﴾.

در راه خدا بجنگ (حتّی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش. چرا که وعدهٔ نصرت و پیروزی به تو داده شده است). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی. و مؤمنان را (هم به جنگ دعوت کن و بدان) ترغیب و تحریک نما. تا این که خداوند (در پرتو شجاعت تو و شجاعت مؤمنان) قدرت کافران را بازگیرد و (شما را برابر این وعده پیروز و مؤیّد گرداند. از قدرت و شکنجهٔ کافران نترسید و بدانید که) قدرت خدا بیشتر و مجازات او سخت‌تر است.

از لابلای این آیه و آیهٔ پیش از آن، سیماهای زیادی از گروه مسلمانان آن روزگار برایمان ظاهر و نمایان می‌شود. حتّی سیماهای فراوانی از نفس آدمیزادگان هر عصر و زمانی، در جلو دیدگانمان پدیدار و آشکار می‌گردد:

الف - اندازهٔ آشفتگی و مقدار پراکندگی موجود در صف مسلمانان برایمان پیدا و هویدا می‌گردد. ژرفای تأثیرات کُندی نمودن و تأخیر کردن در جنگ، و بی‌توجّهی و بی‌مبالاتی بدان، در جلو دیدگانمان، روشن و آشکارا، خودنمائی می‌کند. نابسامانی احوال و آشفتگی اوضاع بدانجا می‌رسد که برای جنبش و جوشش درونها یگانه وسیله این می‌شود که به پیغمبر ﷺ تکلیف شود که باید در راه خدا بجنگد، هر چند که تنهای تنها باشد! وظیفهٔ او نبردیدن و رزمیدن می‌گردد. بدو دستور می‌رسد که مسؤول کسی جز خودش نیست. همراه با چنین مسؤولیّتی که دارد مؤمنان را به رزم و پیکار فرا خواند. امّا حرکتی به سوی جهاد را موکول به پاسخ مثبت یا منفی آنان نسازد. هر چند که پاسخ منفی از سوی جملگی مؤمنان محال است، ولی طرح مسأله بدین شکل، دالّ بر ضرورت ابراز و اظهار این وظیفه بدین شیوه است، و می‌رساند که چه اندازه نیاز به خروشاندن و برجوشاندن دلها، آن هم با این شدّت و حدّت بوده است. البتّه پیدا است که این نصّ گذشته از ایجاد چنین شور و غوغائی در اندرون مسلمانان خسته دل آن روزگار، دربرگیرندهٔ حقیقت ثابت و پایداری در جهان‌بینی اسلامی است، و آن این است که: هیچ شخصی، مسؤول کسی جز خود نیست.

ب - از سوی دیگر، به اندازهٔ هراسها و خستگی‌ها و سختی‌ها و رنج‌های حاصل از پرداختن به کارزار مشرکان در آن روزگار، پی‌خواهیم برد. دشواریها آن اندازه فراوان و طاقت‌فرسا بوده‌اند که خداوند مسلمانان را امیدوار به الطاف خود کرده است و بدیشان مژده داده است که یزدان سبحان خودش عهده‌دار درهم شکستن شوکت کافران است، و مسلمانان فقط پرده‌ای هستند که قدرت یزدان در شکست دادن کافران و دفع شرّ ایشان از سر مؤمنان، بر روی آن پرده نمایش داده می‌شود. قدرت خدا نیز در صحنهٔ این نمایش بر این پرده ظاهر می‌گردد و همگان می‌دانند که قدرت خدا بیشتر از قدرت کافران و شکنجهٔ او بسیار سخت و خارج از توان ایشان است ...

این واژگان آشکارا بیانگر قدرت و شوکت کافران آن زمان است. همچنین بیانگر خوفها و هراسهای فراوان در صف مسلمانان است. شاید این اوضاع مربوط به مدّت زمان میان جنگ اُحُد و خندق باشد. زیرا این مدّت، تلخ‌ترین روزگار مسلمانان در مدینه بوده است. روزگاری بوده است که مسلمانان میان منافقان و نیرگ یهودیان و آمادگی مشرکان برای یورش آوردن بر مؤمنان، قرار گرفته‌اند، و هنوز هم جهان‌بینی اسلامی چنانکه باید کامل نگشته است، و روشنی و هماهنگی آن برای مسلمانان آشکار نشده است و در میانشان جای نیفتاده است.

ج - همچنین برای ما روشن می‌گردد: بدانگاه که آدمیزاد به وظائف و تکالیفی خوانده می‌شود که بر او دشوار و برای وی ناگوار است، چه اندازه آدمی نیازمند پیوند ناگسستنی با یزدان، و محتاج آرمیدن در آستانهٔ ایزد منّان، و طلب کمک. و یاری از آفریدگار جهان، و اطمینان کامل داشتن به قدرت و قوّت

پروردگار سبحان است ... هر وسیله‌ای از وسائل تقویت، اگر جز این باشد - بدانگاه که خطر به اوج خود می‌رسد - فائده‌ای ندارد. اینها بطور کلّی حقائقی هستند که برنامهٔ ربّانی آنها را بکار می‌گیرد. خدا است که مردمان را آفریده است. او خود می‌داند که آنان چگونه تربیت می‌گردند، و چگونه تقویت می‌یابند و نیرو می‌گیرند، و چگونه به جوش و خروش می‌افتند و شور و غوغا پیدا می‌کنند، و چگونه فرمان را پاسخ می‌گویند و سر بر خط فرمان می‌نهند.



به مناسبت این که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مؤمنان را به جنگ در راه خدا تشویق و ترغیب می‌کرد، جنگی که فرمان بدان در آخر درس آمده است، و همچنین به علّت سخن گفتن در آغاز درس از اشخاصی که دیگران را سست و کند می‌کردند و ایشان را از شرکت در جنگ باز می‌داشتند، خداوند متعال یک قاعدهٔ کلّی دربارهٔ میانجیگری مقرّر می‌فرماید. قاعده‌ای که شامل راهنمائی و دلسوزی و همیاری است:

﴿ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَّهُ نَصِيبٌ مِنْهَا، وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَّهُ كِفْلٌ مِّنْهَا، وَكَانَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً ﴾.

کسی که (در میان مردم) میانجیگری کند و میانجیگری او پسندیدهٔ (شرع) باشد، نصیبی از (پاداش) آن خواهد داشت، و کسی که میانجیگری کند و میانجیگری او ناپسند (شرع) باشد، بهره‌ای از (پادافره) آن خواهد داشت، و (پشتیبانی از حق بی‌پاداش نمی‌ماند، و پشتیبانی از باطل بی‌پادافره نخواهد بود). خداوند بر هر چیزی چیره است (و همه چیز را می‌پاید).

کسی که دیگران را برای جنگ در راه خدا دل و جرأت بخشد و تشویق و ترغیب کند، و همیاری و همکاری در این راستا داشته باشد، بهره‌ای از پاداش این دعوت و پیآمدهای آن خواهد داشت. و کسی که دیگران را سست و کُند کند، و از شرکت در جنگ در راه خدا منع نماید و بازدارد، بهره‌ای از پادافره و سزای این دعوت و از نتائج سوء آن خواهد داشت. واژهٔ «کِفْل»[1] به معنی ضمانت و عهده‌داری، چنین الهام می‌کند و می‌رساند که چنین کسی متکفّل، یعنی ضامن و عهده‌دار گناهان و بزهکاریهای این نوع دعوت و تبلیغ است. این اصل، یک اصل کلّی است برای هرگونه میانجیگری خوبی، و یا میانجیگری بدی. این اصل کلّی، به مناسبت شرائط و ظروف ویژه‌ای ذکر شده است. اصلاً شیوهٔ قرآن این است که از لابلای یک رخداد و حادثهٔ جزئی، یک قاعدهٔ کلّی و همگانی را بیرون می‌کشد، و یک رخداد و حادثهٔ شخصی را با یک اصل عمومی و همگانی پیوند می‌دهد. آنگاه کار را بطور کلّی به خدا منوط و مربوط می‌گرداند، خدائی که او همه چیز را عطاء می‌فرماید، و او بر انجام همه چیز قدرت می‌بخشد و توان عطاء می‌نماید. واژهٔ «مُقیت»[2] که در پیرو و پی‌نوشت آیه آمده است، یادآور این مطلب است:

﴿ وَكَانَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً ﴾.

خداوند بر هر چیزی چیره است و توانا است، و همه چیز را می‌پاید و از آن مراقبت می‌نماید.

روند قرآن، پس از بیان میانجیگری، از پاسخ سلام سخن می‌راند و دستور می‌دهد که بهتر از خود سلام پاسخ سلام داده شود و یا همسان آن، پاسخ گفته شود. سلام در جامعه، یکی از وسائل ایجاد اتّحاد و اتّفاق در میان افراد جامعه است، و چرخ زندگی با آن ساده و آسان به گردش درمی‌آید. البتّه سلامی مراد است که ادب لازم در آن مراعات گردد و بگونهٔ محترمانه گفته آید و پاسخ داده شود. سخن از سلام در اینجا، دارای

۱- واژهٔ «کِفْل» به معنی: بهره و نصیب، و ضمانت و کفالت و التزام و عهده‌داری آمده است. (مترجم ... نگا: فرهنگ محیط المحیط).

۲- واژهٔ «مُقیت» به معنی: غالب و مقتدر، حافظ و نگهبان، حاضر و ناظر، آمده است. اصل این واژه «قوت» است. قوت وسیله‌ای است که جان انسان و ذیروح را حفظ می‌کند. لذا «مُقیت» کسی است که بر حفظ جان و دادن قوت، قدرت دارد. و ... (مترجم ... نگا: فرهنگ لغات قرآن: دکتر محمّد قریب).

مناسبت تنگاتنگی با فضای جامعه و کار میانجیگری است. میانجیگریی که پیشتر رهنمود آن گذشت:

﴿ وَ إِذٰا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا، أَوْ رُدُّوهٰا، إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً ﴾.

هرگاه شما را درودی دادند (اعم از سلام کردن و دعا نمودن و احترام گذاشتن ...) بگونهٔ زیباتر و بهتر از آن، یا (دست کم) همانند آن، آن را پاسخ گوئید. بیگمان خداوند حسابرس هر چیزی است (و حساب هر چیزی را دارد).

اسلام سلام و درود مخصوصی را به ارمغان آورده است. سلام و درودی که جامعهٔ اسلامی را جدا و مستقلّ می‌سازد، و آن را از جامعه‌های دیگر در هر نشانه‌ای - حتّی در نشانه‌های عادی روزانه - منحصر و ممتاز می‌نماید. بدین وسیله آداب و رسوم چنین جامعه‌ای در میان آداب و رسوم بیشمار جامعه‌های دیگر ادغام نمی‌گردد و هدر نمی‌شود.

اسلام سلام را بدین نحو برنامه‌ریزی فرموده است: کسی که سلام می‌کند، می‌گوید: «أَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ» یا «أَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ» یا «أَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ و بَرَكٰاتُهُ». کسی که پاسخ سلام را می‌دهد، باید زیباتر از آنها را با افزایش واژه یا واژه‌هائی بر جملات پیشین - بجز قسمت سوم که دیگر واژه‌ای نیست که بر آن جمله افزوده گردد - پاسخ سلام را می‌دهد. وقتی که سلام کننده می‌گوید: «أَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ». پاسخ دهنده باید بگوید: «وَ عَلَيْكُمُ أَلسَّلاٰمُ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ». اگر سلام کننده بگوید: «أَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ و بَرَكٰاتُهُ» پاسخ دهنده، خود «أَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ و بَرَكٰاتُهُ» را در پاسخ بدو، تکرار می‌کند. زیرا جملهٔ سوم همهٔ واژه‌های سلام را در بر دارد و با بیش از آن پاسخ داده نمی‌شود و بلکه تکرار خود جمله، کافی و بسنده است ... بدین شیوه‌ای که گذشت از پیغمبر ﷺ روایت شده است.

اندکی در برابر پسوده‌های نهان در آیهٔ سلام مورد بحث می‌ایستیم:

۱ - سلام، نشانهٔ برجسته‌ای است که برنامهٔ اسلامی آزمندانه می‌کوشد با آن جامعهٔ اسلامی را شکل ویژه و قالب خاصّی بخشد. بگونه‌ای که جامعهٔ اسلامی سیماها و نشانه‌های ویژه و آداب و رسوم خاصّ خود را داشته باشد، همانگونه که دارای قوانین و مقرّرات ویژه، و سیستم خاصّ خود می‌باشد. قبلاً ما مشروح و مفصّل از این ویژگیهای خاصّ آئین اسلام سخن گفته‌ایم و آنچه بایست به هنگام صحبت از تغییر قبله، و امتیاز گروه مسلمانان بر دیگران با داشتن چنین قبله‌ای، بیان داشته‌ایم. سخن ما در این باره، قبلاً در سورهٔ بقره در تفسیر «فی ظلال القرآن» آمده است[1].

۲ - سلام، تلاش پیوسته و همیشگی است برای استوار داشتن پیوند مودّت و محبّت، و تحکیم دوستی و خویشاوندی در میان گروه مسلمانان ... درود گفتن و پاسخ بدان، بگونه‌ای که پاسخ، زیباتر و خوبتر از خود درود گفتن باشد، بهترین وسیله برای ایجاد مودّت و محبّت و دوستی و نزدیکی، و برای استوار گرداندن چنین خصلتهای پسندیده است. از پیغمبر ﷺ خدا پرسیده شد: کار خوب کدام است؟ فرمود:

(تُطْعِمُ اَلطَّعٰامَ وَ تَقْرَأُ اَلسَّلاٰمَ عَلىٰ مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ).

خوراک بدهی، و سلام بگوئی بر کسی که او را بشناسی یا نشناسی.

پیش از هر چیز باید گفت: سلام دادن به مسلمانان سنّت است، ولی پاسخ دادن به سلام، برابر این آیه، واجب است. عنایت بدین امر ارزش آن روشن و هویدا است زمانی که واقعیّت را بنگریم و تأثیر این خصلت پسندیده را در زدودن کدورتها از صفحهٔ دلها پیش چشم داریم و بدانیم که چه اندازه این خوی نیک دلها را از کینه‌ها پاک می‌دارد، و میان ناآشنایان آشنائی

۱- جزء دوّم، صفحهٔ ۱۲۶ و ۱۲۷.

برقرار می‌سازد، و پیوند خویشاوندان را تحکیم می‌بخشد ... این پدیده چیزی است که هر کس بیندیشد و نیک بنگرد، آثار حسنهٔ چنین رسم و عادتی را به سادگی درک و مشاهده می‌کند، و نتائج شگفت‌انگیز آن را عیان می‌بیند.

۳ - سلام نسیم خوش آیندی است که در وسط آیه‌های پیشین و پسین جنگ، وزیدن می‌گیرد ... شاید مراد از چنین نسیمِ سلامی، پیامی به اشاره‌ای به قاعدهٔ اساسی اسلام باشد که سلام و امان و صلح و صفا است. زیرا اسلام آئین سلام و امان و صلح و صفا است.

اسلام در هیچ جائی از کرهٔ زمین نمی‌جنگد مگر برای استقرار و امان و صلح و صفا، به معنی گسترده و فراگیری که واژهٔ سلام دارد. آن سلامی که از ماندگاری فطرت بر راستای برنامهٔ یزدان سرچشمه می‌گیرد.

اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ
وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿٨٧﴾ ۞ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ
فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ
أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿٨٨﴾ وَدُّوا لَوْ
تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ
حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ
حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨٩﴾
إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ
حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ
اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ
وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿٩٠﴾
سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّ
مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ
السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَٰئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿٩١﴾
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ
مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ
أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ
وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ
مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ
إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ
اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا
مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ
اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا
لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ
عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ
كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾

این درس با یکی از قواعد بنیادین اسلامی آغاز می‌گردد، قاعدهٔ یکتاپرستی، و انحصار الوهیّت جهان به یزدان سبحان. این قاعدهٔ بنیادین، احکام و مقرّرات مختلفی را دربارهٔ عملکرد جامعهٔ اسلامی با اردوگاههای گوناگون، به وجود می‌آورد. چنین قاعده‌ای به دنبال بیان خطرات تقسیم صف مسلمانان به دو دسته و پیدا شدن دو دیدگاه نسبت به منافقان، پدید می‌آید. البتّه نسبت به منافقان ویژه‌ای که غیر از منافقان ساکن مدینه بودند. این احکام و بیان خطرات تفرقه و پراکندگی نیز بر قاعدهٔ اصولی خود استوار است، قاعدهٔ بنیادینی که سازمان نظام اسلامی بطور کلّی بر آن بنیانگذاری گشته است و هر زمان که برنامهٔ یزدانی بخواهد به قانونگذاری و رهنمودی اقدام ورزد، ذکری از آن می‌رود و مکرّر می‌شود.

احکام مربوط به عملکرد با اردوگاههای گوناگون،

بخشی از قواعد و مقرّراتی است که اسلام آنها را پدیدار کرده است، و در تاریخ بشریّت برای نخستین بار جهت تنظیم معاملات بین‌المللی بدانها اقدام ورزیده است. اعلام داشته است که مردمان بجای حکومت شمشیر و منطق زور و قانون جنگل، قواعد و مقرّرات دیگری را قرار دهند و اجراء کنند.

اروپا در قوانین بین‌المللی خود، و در همهٔ مقرّرات بین‌المللی که از آن سرچشمه می‌گیرد، تنها در قرن هفدهم میلادی، مطابق با قرن یازدهم هجری، بدین سو گرائیده است. امّا پیوسته تمام قوانین و مقرّرات بین‌المللی آن، جوهری روی کاغذ بوده است، و از مرحلهٔ سخن پای فراتر ننهاده است. قوانین و مقرّرات بین‌المللی همیشه ابزاری بوده است که در فراسوی آنها حرصها و آزهای بین‌المللی پنهان گشته است. منبرهائی بوده است که صدای جنگ سرد از آنها برخاسته است. ولی هرگز وسیلهٔ رساندن حقّ به حقّدار، و پیاده کردن دادگری نبوده است. کشمکشها و درگیریهای دولتهای همطراز و متعادل در نیرو، انگیزهٔ وضع قوانین و مقرّرات بوده و هر زمان تعادل و همسنگی بهم خورده است، قوانین بین‌المللی بهائی نداشته است، و مقرّرات بین‌المللی کار باارزشی نکرده است و چیزی نیرزیده است.

اما اسلام، یعنی برنامهٔ ربّانی برای زندگی انسانی، پایه‌های عملکرد بین‌المللی را در قرن هفتم میلادی برابر با قرن اول هجری، بنیاد گذاشت. اسلام چنین قوانینی را از پیش خود وضع کرد، بدون این که شرائط و ظروف نیروهای همطراز و متعادل، او را وادار بدین کار سازند. اسلام چنین قوانینی را پدید آورد تا خود آنها را بکار برد و جامعهٔ اسلامی پیوندهای خویشتن را با اردوگاههای دیگر بر اساس آنها استوار و برقرار دارد، و بدین وسیله پرچم دادگری انسانها را برافراشته کند، و نشانه‌های راه بشریّت را آشکار و نمایان برپا و برجا سازد. هر چند هم اردوگاههای دیگر، یعنی همهٔ اردوگاههای جاهلی، یک طرفه با جامعهٔ اسلامی برابر چنین قوانین و مقرّرات و ارکان و اصولی رفتار نکنند. بلی این اسلام است که نخستین بار چنین قوانین و مقرّراتی را وضع می‌کند و می‌نگارد.

این ارکان و اصول عملکرد بین‌المللی، به مناسبتهای مختلف، در سوره‌های گوناگون قرآن ذکر شده است و در اینجا و آنجای کتاب یزدان پراکنده است. همهٔ آنها مجموعهٔ قوانین کامل عملکرد بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، مجموعهٔ قوانین کاملی که برای هر حالی از احوال و وضعی از اوضاعی که میان اردوگاه اسلامی با اردوگاههای دیگر پیش می‌آید، حکم ویژه‌ای دارد. برای جنگ، صلح، همپیمانی، کناره گیری ... همچنین در رابطه با دشمن جنگی، همپیمان، صلحجو، کناره گیر، و ... حکم جداگانه‌ای دارد.

نسزد ما در اینجا چنین ارکان و اصول، و قوانین و مقرّراتی را بررسی نمائیم، زیرا این کار خود نیازمند بحث مستقلّ و پژوهش جداگانه‌ای است و باید متخصّص در قانون بین‌المللی عهده‌دار چنین کاری گردد. ولی ما در این درس مجموعه‌ای از آیاتی را بیان خواهیم داشت که در این راستا ذکر شده‌اند و مربوط به معامله و رفتار با دسته‌های زیرند:

الف - منافقانی که ساکن مدینه نبوده‌اند.

ب - مردمانی که با گروهی رابطه و پیوند داشته‌اند که میان آنان و مسلمانان عهد و پیمان بسته شده بود.

ج - کسانی که کناره گیری در پیش گرفته بودند، و با حفظ آئین خاصّ خود، نه با مسلمانان می‌خواستند بجنگند و نه با قوم خویش.

د - کسانی که چون به مدینه می‌آمدند اظهار ایمان می‌کردند، و وقتی که به مکّه برمی‌گشتند اظهار کفر می‌نمودند.

ه - حالات قتل عمد و قتل غیر عمد، و ذکر موارد گوناگون و اقوام مختلف، در رابطه با این مسأله.

دربارهٔ همهٔ این حالات، احکام صریح و واضحی را خواهیم یافت، احکامی که گوشه‌ای از ارکان و اصول معاملات بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، همانگونه که

سایر احکام از روابط دیگر صحبت می‌کنند و رهنمود لازم را ارائه می‌دهند.

❁

از همان جائی سخن را می‌آغازیم که روند قرآنی بدان سخن آغازیده است. روند قرآنی سخن را با قاعده‌ای آغازیده است که قاعدهٔ نخستین و بنیادین بشمار است و کاخ بزرگ اسلام، و سازمان سترگ اسلامی در مسائل جوراجور و گوناگون خود، بر آن استوار است:

﴿أَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ، لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ لاٰرَيْبَ فِيهِ. وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثاً؟ ﴾.

جز خدا، خدائی نیست. حتماً شما را (بعد از مرگ زنده می‌گرداند و) در روزی که شکّی در (وقوع) آن نیست گرد می‌آورد. (خدا است که این را می‌گوید) و چه کسی از خدا راستگوتر است؟!.

گامهای برنامهٔ یزدانی، از یکتاپرستی خدای سبحان آغاز می‌گردد. تربیت نفسها و پرورش جانها، و اقامهٔ جامعه، و وضع قوانین و تنظیم مقرّرات، در این مسأله یکسان است، چه قوانین و تنظیم مقرّرات مربوط باشد به سازمان داخلی جامعهٔ اسلامی، و چه مربوط باشد به سیستم بین‌المللی. آن قوانین و مقرّراتی که جامعهٔ اسلامی براساس آنها با جامعه‌های دیگر معامله و رفتار می‌کند. به همین خاطر هم است که می‌بینیم این مجموعهٔ آیات با قواعدی چند دربارهٔ نحوهٔ عملکرد خارجی و داخلی، آغاز می‌شود.

همچنین این آیات، به سبب صحبت از اعتقاد به آخرت، و سخن از این که یزدان مردمان را در آن جهان گرد می‌آورد تا از ایشان حساب و کتاب بگیرد، و از آنان از چیزها و فرصتهائی که در این جهان بدیشان داده است تا با این چیزها و در پرتو چنین فرصتهائی به کارهای نیک دست یازند و از کارهای بد دوری سازند، پرسش فرماید، در راه تربیت نفسها و پرورش جانها، و همچنین برانگیختن حسّاسیّت درونها در برابر قوانین و رهنمودهای اسلامی، و هرگونه حرکتی از حرکات مردمان در زندگی ایمانی، گامهای برنامهٔ یزدانی آغاز می‌گردد ... در این جهان کارهای کوچک و بزرگ جنبهٔ آزمایش دارند، و در آن جهان از کارهای کوچک و بزرگ حساب گرفته می‌شود. این امر ضمانت بسیار محکمی برای اجرای قوانین و مقرّرات است. زیرا این ضمانت، در ژرفای دلها قرار دارد، و پاسبان مراقبت از آن در زوایای درونها است، پاسبانی که بیدار است آنجا که سایر پاسبانان در حال چرت زدن هستند و شاه در خواب غفلت بسر می‌برد.

این سخن یزدان سبحان، و این وعدهٔ یزدان جهان است:

﴿وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثاً؟ ﴾.

چه کسی از خدا راستگوتر است؟!.

❁

به دنبال این پسودهٔ دلها، و این لمسهٔ دالّ بر شیوهٔ برنامهٔ یزدانی در امر تربیت نفس انسانی، همچنین دالّ بر جهان‌بینی اعتقادی عملی در زندگی گروه اسلامی ... بلی پس از این پسوده، این درس آغاز می‌گردد دربارهٔ زشت شمردن نوعی از شُل و وِلی انجام پذیرفته در برابر نفاق و منافقان، و چندان قاطعانه عمل نکردن مسلمانان در برابر منافقان، در آنجائی که می‌بایست قاطعانه عمل کنند. همچنین در آغاز این درس، از دو دسته شدن مسلمانان دربارهٔ گروهی از منافقان، سخن می‌رود، منافقانی که خارج از مدینه زندگی می‌کردند، همانگونه که توضیح خواهیم داد. چنین زشت شمردنی بیانگر ناهماهنگی موجود در میان جامعهٔ اسلامی آن روزی است. همچنین می‌رساند که اسلام در تعیین کارها و قاطعانه بودن در آنها چه اندازه سختگیری می‌کند، و چه اندازه از سستی و بی‌حالی در رفتار با منافقان و مهلت دادن بدیشان، و تکیه کردن به ظاهر و سیمایشان - مگر به خاطر نقشه و طرح از پیش ساخته شده‌ای که از آن هدف نیکی و کار خوبی در مدّ نظر باشد - بیزار است:

﴿فَمٰا لَكُمْ فِي الْمُنٰافِقِينَ فِئَتَيْنِ؟ وَ اللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِمٰا كَسَبُوا؛ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ؟ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً. وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمٰا

کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَوَاءً. فَلاَ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِیَاءَ حَتَّیٰ یُهَاجِرُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ، وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، وَ لاَ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِیّاً وَ لاَ نَصِیراً ﴾.

شما (ای مؤمنان) چرا دربارهٔ منافقان دو دسته شده‌اید (و می‌گوئید: آیا آنان جزو مؤمنان یا از زمرهٔ کافرانند؟ صحیح است با آنان بجنگیم یا نجنگیم؟ قابل هدایتند یا اهل شقاوتند؟ ...) و حال آن که خداوند به سبب اعمالشان (افکار) آنان را واژگونه کرده و به قهقراء برگردانده است (و فرودگاه دلشان خراب گشته است و آمادگی فرود طائر قدسی ایمان را از دست داده است). آیا می‌خواهید کسی را هدایت نمائید که خداوند (بر اثر کردار زشتش) گمراهش کرده است (و نعمت هدایت را از او گرفته است؟) هر که را خدا گمراه کند، راهی برای او (به سوی هدایت) نخواهی یافت. (شما می‌خواهید چنین منافقانی هدایت یابند و) آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همانگونه که خود کافر شده‌اند و (در کفر با ایشان) مساوی شوید. پس در این صورت یارانی از ایشان نگیرید (و آنان را از خود ندانید) تا آنگاه که (ایمان می‌آورند و) در راه خدا هجرت می‌کنند (و ایمان آوردن خود را با جهاد در راه اسلام ثابت می‌دارند). ولی اگر از این کار سر باز زدند (و همچنان به دشمنانگی و اقدامات کافرانهٔ خود بر ضد شما ادامه دادند) آنان را هر کجا یافتید بگیرید و (اسیر کنید، و در صورت لزوم) بکشید، و از میان ایشان یار و یاوری برنگزینید.

دربارهٔ چنین منافقانی روایتهائی ذکر شده است. مهم‌ترین آنها دو روایت است:

امام احمد فرموده است: بَهْز از شُعبه برای ما روایت کرده است که عَدیّ پسر ثابت گفته است: عبدالله پسر یزید از زید پسر ثابت برای من روایت کرده است که رسول خدا ﷺ به سوی اُحُد حرکت کرد. گروهی از کسانی که در خدمتش بیرون رفته بودند برگشتند. اصحاب پیغمبر ﷺ دربارهٔ ایشان دو دسته شدند. دسته‌ای گفتند: آنان را خواهیم کشت. دسته‌ای هم گفتند: نخیر ایشان را نخواهیم کشت، زیرا آنان مؤمن بشمارند! خداوند متعال راجع بدیشان این آیه را نازل فرمود:

﴿ فَمَا لَکُمْ فِی الْمُنَافِقِینَ فِئَتَیْنِ؟ ﴾.

شما (ای مؤمنان) چرا دربارهٔ منافقان دو دسته شده‌اید؟.

در اینجا بود که رسول خدا ﷺ فرمود:

(إِنَّهَا طَیْبَةُ، وَ إِنَّهَا تَنْفِی الْخَبَثَ کَمَا یَنْفِی الْکِیرُ خَبَثَ الْحَدِیدِ).

این محل، طَیْبَه (یعنی مدینه) است، و طَیْبَه[1] کثافت را به دور می‌اندازد همانگونه که کورهٔ آهنگری کثافت آهن را به دور می‌افکند.

عَوفی از ابن عبّاس نقل کرده است و گفته است: این آیه دربارهٔ مردمانی نازل شده است که ادّعای مسلمان بودن خود را بر زبان می‌راندند، ولی مشرکان را پشتیبانی می‌کردند. برای برآوردن نیازی از مکّه بیرون رفتند و به همدیگر گفتند: اگر اصحاب محمّد را ببینیم و با آنان روبرو شویم، از جانب ایشان بر ما باکی نیست. وقتی که مؤمنان شنیدند که چنین کسانی از مکّه بیرون آمده‌اند، دسته‌ای از مسلمانان گفتند: سوار شوید و به سوی چنین ترسویانی روید و ایشان را بکشید، زیرا آنان از دشمنان شما پشتیبانی می‌کنند. دستهٔ دیگری از مسلمانان گفتند: سبحان الله - یا واژه‌های دیگری که بر زبان راندند - آیا مردمانی را می‌کشید که آنچه شما گفته‌اید ایشان هم گفته‌اند؟ آیا فقط به خاطر این که آنان مهاجرت نکرده‌اند و به ترک خانه و کاشانه و شهر و دیار خود نگفته‌اند، جان و مال ایشان را حلال بشماریم؟ ... مسلمانان دو دسته شده بودند و پیغمبر ﷺ هم در میانشان بود و کسی را از این دو دسته از گفتهٔ خود نهی نمی‌فرمود و بازنمی‌داشت، تا

۱- پیش از مهاجرت رسول خدا ﷺ مدینه «یثرب» نامیده می‌شد که از مادهٔ «ثَرْب» به معنی فساد و تباهی گرفته شده است. پیغمبر ﷺ فرمود: خداوند مدینه را «طَیْبَة» و «طابة» نامیده است. (مترجم)

این آیه نازل شد:
﴿ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ؟ ﴾.
(ابن ابی حاتم چنین سخنی را روایت کرده است. البته از ابوسلمه پسر عبدالرحمن، و از عِکرِمِه و مجاهد و ضحاک و دیگران سخنانی نزدیک بدین گفته، روایت شده است).

هر چند روایت نخستین از لحاظ سند و اخراج حدیث، استوارتر و متین‌تر است، ولی ما مضمون روایت دوّم را ترجیح می‌دهیم، این ترجیح با توجّه به واقعیّت تاریخی است. چه مسلّم است که دستوری برای جنگ با منافقان مدینه نازل نشده است، و پیغمبر ﷺ هم با آنان نجنگیده است و ایشان را هم نکشته است. بلکه شیوۀ دیگری برای رفتار با منافقان مدینه مقرّر بوده است: شیوۀ چشم پوشی از ایشان، و واگذاری طرد ایشان به خود جامعه، و نابودسازی تکیه‌گاههای پیرامون ایشان با بیرون راندن یهودیان از مدینه در مرحلۀ نخست، و سرانجام بیرون راندن ایشان از سراسر جزیرةالعرب. آخر چنین یهودیانی مشرکان مکّه را می‌آغالیدند و آنان را امیدوار می‌کردند و مژده‌ها می‌دادند ... ولی ما در اینجا می‌بینیم که دستور قاطعانه داده شده است که ایشان را اسیر کنند، و هر جا آنان را بیابند به قتل برسانند. این امر مسلّم می‌دارد که دسته‌ای از منافقان مورد نظر بوده که جدای از گروه منافقان ساکن مدینه بوده‌اند. گویند: گرفتن منافقان و کشتن ایشان، مشروط به فرمودۀ خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿ فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ، وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ﴾.

در این صورت یارانی از ایشان نگیرید (و آنان را از خود ندانید) تا آنگاه که (ایمان می‌آورند و) در راه خدا هجرت می‌کنند (و ایمان آوردن خود را با جهاد در راه اسلام ثابت می‌دارند). ولی اگر از این کار سر باز زدند (و همچنان به دشمنانگی و اقدامات کافرانۀ خود بر ضدّ شما ادامه دادند) آنان را هر کجا یافتید بگیرید و (اسیر کنید، و در صورت لزوم) بکشید.

این هم تهدیدی است تا از کارهای بدی که می‌کنند و از اندیشه‌های ناپاکی که در سر دارند، دست بردارند. چه بسا آنان از کارهای زشت و اندیشه‌های پلشت دست برداشته‌اند و پیغمبر ﷺ هم فرمان را دربارۀ ایشان اجراء نفرموده است. امّا واژۀ ﴿ يُهَاجِرُوا ﴾ هجرت می‌کنند سخن را به پایان می‌بردو می‌رساند که در این برهه از زمان، چنین منافقانی جزو ساکنان مدینه نیستند، و مفهوم چنین واژه‌ای این است که باید چنین اشخاصی به مدینه هجرت کنند. این هم پیش از فتح مکّه بوده است. معنی هجرت - پیش از فتح مکّه - مشخّص و معلوم است که هجرت از سرزمین کفر به سرزمین اسلام، و پیوستن به گروه مسلمانان، و کرنش در برابر فرمان نظام اسلام است. اگر جز این کار، کار دیگری صورت گرفته باشد، کفر یا نفاق بوده است. در روند سوره و در درس بعدی، تهدید سختی خطاب به مسلمانانی می‌شود که بدون عذر ضعف و درماندگی، در مکّه بمانند و هجرت نکنند، مکّه‌ای که نسبت بدیشان سرزمین کفر و جنگ بوده است، هر چند که آنان از زمرۀ بومیان و همشهریان آنجا بوده‌اند ... همۀ این سخنان، ترجیح روایت دوم را تأیید می‌نمایند و بیانگر این واقعیّت هستند که چنین منافقانی، گروهی از اهالی مکّه یا پیرامون آنجا بوده‌اند و با زبان واژۀ اسلام گفته‌اند و خویشتن را مسلمان نامیده‌اند، ولی با عمل دشمنان مسلمانان را پشتیبانی نموده‌اند.

هم اینک به نصّ قرآنی برمی‌گردیم:
﴿ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ، وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا؟ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ؟ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً. وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً. فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ، وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيّاً وَ لَا نَصِيراً ﴾.

در این نصوص قرآنی می‌بینیم که دو دسته شدن مؤمنان دربارهٔ منافقان زشت شمرده شده است. از موضعگیری و موقعیّت آنان در این باره اظهار شگفت گشته است. در رهنمود مؤمنان به جهان‌بینی درست، تندی و تیزی بکار رفته است، و به عملکرد مسلمانان با چنین منافقانی سخت حمله شده است. همهٔ این امور اشاره دارند به خطر سستی و بی‌حالی و شُل و ولی موجود در صف مسلمانان آن روزی. البتّه این خطر در هر موقعیّتی همسان چنان موقعیّتی، در کمین است، و نصوص قرآنی مسلمانان را از آن بیدار باش و هوشیار باش می‌دهد. عدم توجّه جدّی به نفاق، و بی‌مبالاتی نسبت به منافقان، نشانهٔ سستی ایمان به خود آئین اسلام است. زیرا گفتار گروهی از مؤمنان بدین نحو: «سبحان الله! یا واژه‌های دیگری که گفته‌اند - آیا مردمانی را می‌کشید که آنچه شما گفته‌اید، ایشان هم می‌گویند، تنها بدان سبب که هجرت نکرده‌اند و خانه و کاشانه و سرزمین خود را رها ننموده‌اند؟ آیا به همین خاطر خونشان و دارائیشان را حلال بدانیم؟»، و جهان‌بینی مؤمنان دربارهٔ امور بدین شیوه که بگویند: آنچه منافقان می‌گویند، همگون چیزی است که مسلمانان می‌گویند، هر چند شواهد حال جملگی، و گفتار چنین منافقانی بدین صورت: «اگر با یاران محمّد رویاروی شویم، ترس و خوف و بیم و هراسی نخواهیم داشت»، و گفتار گروهی از مؤمنان بدین عبارت: «آنان دشمنان شما را پشتیبانی می‌کنند»، در این چنین جهان‌بینی و اندیشه‌ای سستی و بی‌حالی بزرگی نسبت به حقیقت ایمان و اصل اعتقاد است، در شرائط و ظروفی که به روشنی کامل، و برّندگی قاطع، نیازمند فراوان است. آخر همراه با واژه‌ای که بر زبان رانده می‌شود، پشتیبانی عملی در یاری دادن به دشمنان آشکار مسلمانان، جز نفاق چیز دیگری نیست. در اینجا صرف نظر کردن و چشم‌پوشی نمودن بیجا است، زیرا سستی در خود جهان‌بینی، و شل و وِلی در بینش دینی، جای اغماض نیست. با توجّه به همین امر است که نصوص قرآنی اعلام خطر می‌کند و اظهار شگفتی می‌نماید، و بی‌مبالات بودن نسبت به نفاق را زشت می‌شمارد و آشکارا بر آن می‌تازد و سخت مسلمانان را از آن بیم می‌دهد.

با منافقان مدینه، این چنین رفتار نمی‌شد و بلکه از ایشان چشم‌پوشی می‌گردید. چرا که جهان‌بینی کاملاً روشن بود. منافقانی موجود بودند و رفتار با ایشان مشخّص و مقرّر بود. و آن این که با آنان می‌بایست ظاهر حال را در نظر داشت و تا مدّت روزگاری بدیشان مهلت داد و از آنان چشم‌پوشی کرد.

این کار، چیز دیگری بود. با این فرق داشت که گروهی از مسلمانان به دفاع از منافقان می‌پرداختند، بدان خاطر که منافقان سخنی بر زبان می‌راندند که مسلمانان هم آن را بر زبان می‌راندند. با زبان می‌گفتند: جز خدا خدائی نیست و محمّد فرستادهٔ خدا است ... امّا با وجود چنین گواهی و شهادتی، دشمنان مسلمانان را پشتیبانی می‌کردند و ایشان را یاری می‌دادند.

به خاطر همین بی‌توجّهی برخی از مسلمانان و برداشت نادرست ایشان، و به سبب اختلاف مسلمانان دربارهٔ منافقان بود که در سرآغاز آیه، این چنین تند و سخت، کارشان زشت قلمداد می‌شود و از آن اظهار تنفّر می‌گردد. بدنبال آن، خداوند حقیقت موقعیّت و موضعگیری چنان منافقانی را برملا و آشکار می‌سازد:

﴿ وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا ﴾.

و حال آنکه خداوند به سبب اعمالشان (افکار) آنان را واژگونه کرده و به قهقراء برگردانده است (و فرودگاه دلشان خراب گشته است و آمادگی فرود طائر قدسی ایمان را از دست داده است).

چرا دربارهٔ منافقان دو دسته شده‌اید؟ خداوند ایشان را به سبب نیّت بدشان و کردار زشتشان به چیزی گرفتار کرده است و به ژرفای چاه اندیشهٔ ناپاکی فرو انداخته است که هم اینک بدان دچارند و در لجنزار آن می‌لولند. این گواهی قاطعانهٔ خدا دربارهٔ ایشان است. گواهی بر این که آنان به زشتی و پلشتی فرو افتاده‌اند،

بدان خاطر که زشتی را به دل گرفته‌اند و پلشتی را انجام داده‌اند ...

دیگر باره کارشان زشت شمرده می‌شود و از آن به بدی یاد می‌شود:

﴿أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ؟﴾.

آیا می‌خواهید کسی را هدایت نمائید که خداوند (بر اثر کردار زشتش) گمراهش کرده است (و نعمت هدایت را از او گرفته است؟).

شاید در گفتار گروه سهل‌انگار، اشاره‌ای بدان باشد که به چنان منافقانی فرصتی داده شود که در پرتو آن چه بسا راهیاب شوند و دست از این شکّ و دو دلی بردارند. خداوند این کار را از ایشان زشت می‌شمارد که دربارهٔ مردمانی چنین بیندیشند و بگویند که سزاوار این گشته‌اند که خداوند به زشت‌ترین کردار و پلشت‌ترین رفتار گرفتارشان سازد:

﴿وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً﴾.

هر که را خدا گمراه کند، راهی برای او (به سوی هدایت) نخواهی یافت.

خداوند تنها و تنها گمراهان را سرگشته می‌سازد. بدین معنی: وقتی که گمراهان با تمام تلاش و با نیّت قاطعانه و ارادهٔ استوار، به سوی گمراهی می‌گرایند و بدان جهت حرکت می‌نمایند، خداوند هم در مسیر گمراهی یاری و مددشان می‌فرماید تا بدانجا که دیگر راههای هدایت بر رویشان بسته می‌شود. چرا که خودشان را از هدایت بدور داشته‌اند و با دوری گرفتن از راهیابی، از هدایت فاصلهٔ بیشتری پیدا کرده‌اند، و راهی را در پیش گرفته‌اند که برعکس راه هدایت است. آنان به ترک یاری و مدد الهی، و هدایت و رهنمود آسمانی گفته‌اند و آن را پشت سر افکنده‌اند، و نشانه‌های راه و علائم راهنمائی جادهٔ مستقیم را نادیده گرفته‌اند، لاجرم غرق گمراهی گشته‌اند.

سپس روند گفتار، گام دیگری را به سوی کشف موقعیّت منافقان و پرده‌برداری از موضعگیریشان برمی‌دارد. آنان نه تنها خویشتن را گمراه ساخته‌اند، و بر اثر بدی نیّتشان و تلاش زشتشان خداوند آنان را به ضلالت افکنده است و به گمراهی فرو برده است، بلکه آنان جویای گمراهسازی مؤمنان و سرگشته ساختن ایشانند:

﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾.

(شما می‌خواهید چنین منافقانی هدایت یابند و) آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همانگونه که خود کافر شده‌اند و (در کفر با ایشان) مساوی شوید.

آنان کفر می‌ورزیدند، هر چند که همان چیزی را می‌گفتند که مسلمانان آن را می‌گفتند. ایشان گواهی می‌دادند که خدا یکی بیش نیست و محمّد ﷺ پیغمبر خدا است، ولی کردارشان در پشتیبانی از دشمنان مسلمانان، گفتارشان را تکذیب می‌کرد. منافقان بدین اندازه هم بسنده نمی‌کردند. آخر کسانی که با وجود ایمان آسایشی برای ایشان در کرهٔ زمین نمی‌ماند، و با وجود مؤمنان خواب راحت نخواهند داشت، کی بیکار می‌نشینند؟ بلکه چنین کسانی قطعاً دست بکار می‌شوند و به تلاش می‌ایستند. آنچه برای برگرداندن مسلمانان به کفر از دستشان برآید، دریغ نمی‌ورزند، تا همگان با ایشان همسان و برابر شوند.

این نخستین روشنگری موقعیّتی است که چنان منافقانی داشتند. سخنی است که پرده از سست بودن عقیده و لرزان بودن جهان‌بینی ایمانی برمی‌دارد، و ایمان را بر پایهٔ برجستهٔ گفتار و کرداری استوار می‌داند که با یکدیگر همخوانی و هماهنگی داشته باشند. زیرا سخنانی که بر زبان رانده شوند، و پیرامون آنها این همه نشانه و قرینه باشد که بر دروغ و نفاق بودن آنها گواهی دهد، چه ارزش و اعتباری دارد؟

قرآن احساسات خفتهٔ مسلمانان را بیدار می‌سازد و آنها را سخت به تکان و هراس می‌اندازد و بدیشان می‌گوید:

﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾.

(آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همانگونه که خود کافر شده‌اند و شما و ایشان همسان گردید.

مسلمانان پس از تلخی کفر، به تازگی مزهٔ ایمان را چشیده بودند. هنوز مدّت زیادی نگذشته بود از کوچ ناگوار و سنگین ایشان از احساسات و عواطف جاهلی، و بریدن آنان از عرف و عادت جاهلی، و دوری گزیدن ایشان از جامعهٔ جاهلی. روشن و مسلّم است ترک همهٔ این امور ظلمانی و ورود به آئین پرنور اسلامی سهل و ساده نبود ... افکار و خواطر درونی مسلمانان، با محیط و واقعیّت بیرونی ایشان، فرق بسیاری داشت. اشاره‌ای کافی بود که احساسات دشمنانگی ایشان را برانگیزد و جملگی آنان را از اوج والائی آئین اسلام، به دامنهٔ پستیِ جاهلیّتی برگرداند که اسلام ایشان را از آنجا بلند کرده بود و پلّه پلّه به بلندای قلّهٔ سربفلک کشیدهٔ دین آسمانی رسانده بود.

از اینجا است که برنامهٔ قرآنی بر این حقیقت تکیه می‌کند و در لحظهٔ آمادگی و بیداری و هوشیاری، به مسلمانان فرمان می‌دهد که خطر بسیار بد و زشت و نیرنگبازانه‌ای را بپایند! خطر بزرگ و ناجوانمردانه‌ای که از جانب چنان منافقانی ایشان را تهدید می‌کند:

﴿فَلاَ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، وَ لاَ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيّاً وَ لاَ نَصِيراً﴾.

در این صورت یارانی از ایشان نگیرید (و آنان را از خود ندانید) تا آنگاه که (ایمان می‌آورند و) در راه خدا هجرت می‌کنند (و ایمان آوردن خود را با جهاد در راه اسلام ثابت میدارند). ولی اگر از این کار سرباز زدند (و همچنان به دشمنانگی و اقدامات کافرانهٔ خود بر ضدّ شما ادامه دادند) آنان را هر کجا یافتید بگیرید و (اسیر کنید، و در صورت لزوم) بکشید، و از میان ایشان یار و یاوری برنگزینید.

از لابلای نهی از برگرفتن یاران و دوستانی از منافقان، احساس می‌کنیم که هنوز پیوندها و خویشاوندیهای فامیلی و قبیله‌ای در درون مسلمانان ساکن مدینه، ماندگار است، و چه بسا آثار مصالح اقتصادی نیز بر جای است. برنامهٔ قرآنی هم به زدودن و پاک کردن چنین رسوبات و ته‌مانده‌هائی می‌پردازد، و ارکان و اصول روابط ملّت مسلمان را بیان و مقرّر می‌دارد، درست در زمانی که ارکان و اصول جهان‌بینی آنان را تعیین و تبیین می‌کند.

برنامهٔ قرآنی به مسلمانان می‌آموزد که ملّت بر پایهٔ روابط عشیره‌ای و قبیله‌ای، یا براساس روابط زندگی موجود در سرزمینی یا شهری، و یا این که بر بنیاد مصالح اقتصادی بازرگانی و غیر بازرگانی، بنیانگذاری و استوار نمی‌گردد. بلکه ملّت، بر عقیده و باور، و بر سازمان اجتماعی برجوشیده و بردمیده از این عقیده و باور، بنیانگذاری و استوار می‌شود.

از اینجا است که هیچگونه یاری و دوستی میان مسلمانان ساکن سرزمین اسلام، و میان غیرمسلمانان ساکن سرزمین جنگ، نباید باشد. سرزمین جنگ هم در آن روزگار مکّه، یعنی جایگاه و زادگاه مهاجرین نخستین بود. بلی نباید یاری و دوستی با کسانی داشت که مهاجرت نکرده‌اند و تنها دم از اسلام زده‌اند و واژهٔ مسلمان بر خود نهاده‌اند. باید آنان به گروه مؤمنان بپیوندند و در میان ملّت مسلمان بغنوند و هجرتشان برای خدا و در راه خدا باشد. هجرت آنان به خاطر عقیده و ایمان باشد، نه به خاطر هدف دیگری. به خاطر پابرجا داشتن جامعهٔ اسلامی نه چیز دیگری مهاجرت کنند، جامعه‌ای که برابر برنامهٔ اسلامی زیست می‌کند. این گونه روشن و قاطعانه قرآن بدیشان اعلام می‌کند که هجرت آنان باید برای خدا و تشکیل جامعهٔ پاک اسلامی باشد و چیز دیگری آمیزهٔ آن نشود، و مصالح دیگری و اهداف دیگری مراد نباشد. اگر آنان چنین کردند و به ترک اهل و عیال و خانه و کاشانه و مصالح و منافع خود در سرزمین جنگ گفتند، و به سرزمین اسلام مهاجرت نمودند، تا برابر قوانین حکومت اسلامی زندگی کنند، حکومت اسلامی برجوشیده و برآمده از عقیدهٔ اسلامیِ قائم بر شریعت اسلامی، اگر چنین کردند آنان اعضاء جامعهٔ اسلامی و هم‌میهنان امّت اسلامی بشمارند. اگر هم چنین نکردند و از

هجرت سرباز زدند، واژه‌هائی که بر زبان می‌رود، و کردار آنها را تکذیب می‌کند، بدون اعتبار و ارزش است:

﴿ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، وَ لاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً ﴾.

ولی اگر از این کار سرباز زدند (و همچنان به دشمنانگی و اقدامات کافرانهٔ خود بر ضدّ شما ادامه دادند) آنان را هر کجا یافتید بگیرید و (اسیر کنید، و در صورت لزوم) بکشید، و از میان ایشان یار و یاوری برنگزینید.

این حکم - همانگونه که گفتیم - ما را بر آن می‌دارد که ترجیح دهیم مراد از چنان منافقانی، منافقان ساکن مدینه نیست. زیرا با منافقان مدینه از سیاست دیگری پیروی شده است.

اسلام با کسانی که دارای آئین و باور جدای از اسلام هستند، گذشت و بزرگواری دارد. هرگز آنان را وادار به پذیرش اسلام نمی‌سازد. چنین کسانی هر چند که در مملکت اسلام و تحت فرماندهی نظام اسلامی زندگی کنند و دارای آئینی مخالف با آئین اسلام باشند، ایشان می‌توانند مراسم عبادی خود را آشکارا انجام دهند، به شرط این که مسلمانان را به آئین خود فرا نخوانند و اسلام را مورد طعن و لعن قرار ندهند و بر آن نتازند. در قرآن از طعن و لعن اهل کتاب دربارهٔ اسلام سخن رفته است. دیگر جای شکّ و تردید نیست که اسلام به کسانی که در مملکت اسلامی زندگی می‌کنند و آئینی جدای از آئین اسلام دارند، اجازه نمی‌دهد که از اسلام بدگوئی کنند و حقائق اسلام را بیالایند و نادرست جلوه‌گر نمایند و حقّ و باطل را بهم بیامیزند. که برخی از افراد کوتاه‌بین و آشفته آئین امروزه می‌گویند: مردمان آزادند در این که راجع به اسلام و مسلمین هر چه گویند و کنند! چنین گفتاری یاوه‌سرائی است و دلیلی از عقل و نقل ندارد. همین اندازه که اسلام با زور غیرمسلمانان را وادار به پذیرش عقیده و باور اسلامی نمی‌سازد، و از جان و مال و خون آنان پاسداری و نگهبانی می‌کند، و ایشان را از خیرات و نعمات کشور اسلامی، بدون کمترین فرقی میان آنان و مسلمانان بهره‌مند می‌سازد، و اجازه می‌دهد در مسائل شخصی، نه در کارهای عمومی و قضایای اجتماعی، به شریعت و آئین خود رجوع کنند، خود لطف بیشمار است و نشانهٔ بزرگواری اسلام.

اسلام با مخالفان خود آشکارا در روز روشن، از لحاظ عقیده و باور، این چنین بزرگوارانه عمل می‌کند. ولی کسانی را از الطاف کریمانهٔ خود بهره‌مند نمی‌سازد و بدیشان اجازه نمی‌دهد که زبانشان واژهٔ اسلام را بگوید، ولی کردارشان آن را تکذیب دارد. همچنین چنین بزرگواری و مرحمتی را به کسانی مبذول نمی‌دارد که به زبان بگویند: خدا یکتا است، و جز خدا، خدائی نیست، امّا از ویژگیهای الوهیّت و خداوندگاری، ویژگی و خاصیّتی را برای غیر خدا قائل شوند. مثلاً حقّ حاکمیّت و قانونگذاری را به انسانها دهند. قرآن اهل کتاب را مشرک می‌نامد، به علّت این که گذشته از خدا پیشوایان دینی خود را و مسیح پسر مریم را خداوندگار می‌شمارند. نه این که آنان را بپرستند، بلکه به خاطر این که پیشوایان دینی حلال را برایشان حرام، و حرام را برایشان حلال می‌کنند، و آنان هم بدین امر گردن می‌نهند و از پیشوایان دینی خود در این باره پیروی می‌کنند!

اسلام چنین بزرگواری و مرحمتی را دربارهٔ گروهی از منافقانی روا نمی‌فرماید که آنان را مؤمن بنامد، تنها بدان خاطر که ایشان گواهی می‌دهند که جز خدا، خدائی نیست، و محمّد فرستادهٔ خدا است. امّا با وجود چنین گواهی و شهادتی در سرزمین کفر ماندگار می‌گردند و دشمنان مسلمانان را یاری می‌دهند!

زیرا بزرگواری و مرحمتی که در این موارد انجام گیرد، بزرگواری و مرحمت نام ندارد، بلکه سستی و سهل‌انگاری و شل و وِلی دارد. اسلام یک جهان‌بینی جدّی و یک سازمان جدّی است. درست است که جدّی بودن با بزرگواری و مرحمت منافات ندارد، ولی با

سستی و سهل‌انگاری و شل و ولی منافات دارد.
در این نگرشها و پسوده‌های برنامهٔ قرآنی، روشنگری گروه مؤمنان نخستین و آگاهی دادن بدیشان است.

●

سپس از این حکم، یعنی حکم اسیر کردن و کشتن آن دسته از منافقانی که دشمنان مسلمانان را یاری می‌دهند، کسانی را مستثنی و جدا می‌سازد که به اردوگاهی پناهنده می‌شوند که میان آن اردوگاه و میان گروه مسلمانان عهد و پیمانی است. این عهد و پیمان، خواه عهد و پیمان صلح باشد یا این که عمد و پیمان ذمّه. در این حالت حکم ساکنان اردوگاهی را پیدا می‌کنند که بدانان پناهنده می‌گردند و بدیشان می‌پیوندند:

﴿إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ﴾.

(چنین منافقانی را بکشید) مگر کسانی که با گروهی پیوند پیدا می‌کنند (و بدیشان پناه می‌برند) که میان شما و آنان پیمان است (و برابر آن، پناهندگان به شما و ایشان مصون از تعرّض باشند).

از این حکم، برمی‌آید که اسلام پیوسته صلح طلب است. هر جا صلح و ساز باشد و با برنامهٔ اساسی آن ناسازگار نباشد، صلح و ساز را می‌پذیرد. صلحی با برنامهٔ اسلام سازگار بشمار است که آزادی تبلیغ و آزادی گزینش در آن تضمین شود. یعنی جلو تبلیغ برنامهٔ اسلامی گرفته شود و مردمان بتوانند آزادانه دین را بپذیرند یا نپذیرند. سدّ راه تبلیغ اسلام با قهر و زور نشوند، و امنیّت مسلمانان تضمین گردد، و ایشان را از دین برنگردانند و بلائی بدیشان نرسانند. همچنین تبلیغ اسلام را در دائره‌ای محصور نگردانند و آن را به خطر نیندازند. با توجّه بدین امر است که اسلام هر که را که پناهنده شود، یا رابطه و پیوند پیدا کند، و یا اینکه در میان قومی زندگی نماید که اسلام با آنان عهد ذمّه یا عهد مصالحه داشته باشد، همچون قومی بشمار می‌آورد که با مسلمانان پیمان بسته باشد، و با ایشان بسان هم‌پیمانان رفتار می‌کند و راه سازش در پیش می‌گیرد. این هم روح صلح طلب و مسالمت‌آمیزی است که نشانه‌های آن کاملاً در احکامی همچون این احکام، هویدا و جلوه‌گر است.

همچنین قرآن از حکم اسیر کردن و کشتن، گروه دیگری را مستثنی و جدا می‌سازد. اینان افراد یا قبائل و یا دسته‌ها و گروههائی هستند که می‌خواهند بیطرف باشند و از جنگ و قتالی که میان قوم آنان با مسلمانان درگرفته است بر کنار بمانند. دلشان نمی‌خواهد همراه قوم و قبیلهٔ خود با مسلمانان بجنگند، همانگونه که دلشان نمی‌خواهد همدست مسلمانان شوند و با قوم و قبیلهٔ خویش بجنگند. درنتیجهٔ این بیطرفی نه با مسلمانان خود را درگیر جنگ می‌کنند و با قوم و قبیلهٔ خویش گلاویز می‌شوند. از هر دو گروه خود را دور می‌کنند و نه با اینانند و نه با آنانند:

﴿أَوْ جَاءُوكُمْ، حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ﴾.

یا کسانی که به پیش شما می‌آیند و نه سر جنگ با شما دارند و نه می‌خواهند با قوم خود بجنگند.

در این حکم هم علاقهٔ صلح طلبی و دوری گزیدن از جنگ، آشکار و پدیدار است. هر وقت دیگران کاری به مسلمانان و تبلیغ آئین ایشان نداشته باشند، و بیطرفی خود را حفظ کنند، و از مسلمانان و جنگیدن با ایشان، خویشتن را بدور دارند، اسلام از جنگ با چنین کسانی سرباز می‌زند و راه صلح و ساز در پیش می‌گیرد. در جزیرةالعرب اشخاصی که از جنگ با مسلمانان، و از جنگ با قوم و قبیلهٔ خویش خودداری می‌کردند، وجود داشتند. حتّی در میان خود قریشیان افرادی بودند که چنین شیوه‌ای داشتند و چنین راهی را در پیش گرفته بودند. اسلام هرگز چنین اقوام یا اشخاصی را وادار نساخت به این که یا با مسلمانان باشند و یا علیه آنان به پیکار برخیزند. بلکه کافی بود که بر ضدّ مسلمانان وارد

پیکار نشوند و به نیرنگ نخیزند[۱]. البتّه انتظار می‌رفت که چنین کسانی به پذیرش اسلام بگرایند و به دائرهٔ عقیدهٔ چنین دین مبارکی درآیند، زمانی که شرائط و ظروفی که آنان را از پذیرش آئین اسلام بدور می‌داشت، بر جای نماند و میدان را خالی نماید. این کار هم عملاً بعدها انجام پذیرفت.

خداوند پذیرش این شیوه و عملکرد بدین نحو با بیطرفان کناره‌گیر را در جلو چشمان مسلمانان زیبا و دوست داشتنی جلوه‌گر می‌نماید. در این راستا پرده برمی‌دارد از فرض دومی که در چنین موقعیّتی امکان وقوع داشت. ممکن بود چنین اقوام یا اشخاصی بجای این بیطرفی و کناره‌گیری، خداوند ایشان را بر مسلمانان چیره می‌گرداند و همراه با دشمنان پیکارگر، با مؤمنان می‌جنگیدند. امّا حالا که بدین صورت شرّ چنین اشخاص بیطرفی را از سر مسلمانان کوتاه کرده است، بهتر است راه صلح و صفا بپیمایند، و ایشان را به خود واگذار نمایند. بهترین راه هم همین است:

﴿ وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقٰاتَلُوكُمْ. فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقٰاتِلُوكُمْ، وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ، فَمٰا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً ﴾.

اگر خدا می‌خواست ایشان را بر شما چیره می‌کرد و آنان با شما می‌جنگیدند. بنابراین اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرّض آنان شوید (و بلکه موظّفید دستی را بفشارید که برای صلح به سوی شما دراز شده است).

برنامهٔ تربیتی حکیمانهٔ اسلامی، این چنین دلهای مسلمانان حماسه‌سرا و رزمجو را نوازش می‌نماید، مسلمانانی که چنین موقعیّتی را از چنان دسته و گروهی نمی‌پذیرفتند و بدان خشنود نبودند. این برنامه در این موقعیّت دلها را با تفضّل و مرحمت خدا می‌نوازد و تدبیر خدا را به گوش جانها می‌خواند. و یادآور می‌شود که مؤمنان در نظر داشته باشند اگر خدا بخشی از دشمنانگی و اذیّت و آزار را با بیطرفی اقوام و اشخاصی از سر مسلمانان بدور نمی‌داشت، مشکلات بیش از پیش بر دوش آنان سنگینی می‌کرد. اسلام به مسلمانان می‌آموزد که هرکار خوبی که پیش می‌آید، به ترک آن نگویند و انجامش دهند، و خویشتن را از بدی بپرهیزند، هر چند هم دور از ایشان باشد. هرگز بدنبال بدی نروند و جویای آن نشوند. در پی خوبی و از بدی دوری گزیدن، همچنین جویای صلح و صفا بودن و از جنگ و دعوا پرهیختن، هیچیک از اینها هرگز کوتاهی کردن در اوامر و نواهی دین مسلمانان بشمار نمی‌آید و سهل‌انگاری و سستی در عقیده و باورشان محسوب نمی‌شود، و رضایت به حقارت، برای بدست آوردن صلح کم ارج بشمار نمی‌آید.

اسلام مسلمانان را از صلح کم ارج بازداشته است. زیرا دست کشیدن از جنگ با هر بهائی که باشد، هدف اسلام نیست. بلکه هدف اسلام صلحی است که در آن حقّی از حقوق دعوت اسلامی ضایع نگردد و حقّی از حقوق مسلمانان از دست نرود. البتّه مراد حقوق مادّی و جسمی مسلمانان نیست، بلکه مراد حقوق برنامه‌ای است که پرچم آن را بر دوش می‌کشند، و با بودن آن مسلمان نامیده می‌شوند.

حقّی از حقوق برنامهٔ اسلامی این است که سدّها و مانع‌ها از سر راه تبلیغ دعوت اسلامی و توضیح احکام قرآنی و مسائل ایمانی، در هر گوشه‌ای از گوشه‌های کرهٔ زمین برداشته شود. هر کسی که دعوت بدو می‌رسد بتواند آزادانه به آئین اسلام درآید و ضرر و زیانی و اذیّت و آزاری در هیچ جائی از کرهٔ زمین متوجّه او نشود. بدین منظور، باید مسلمانان دولت مقتدری داشته باشند که آن اندازه نیرومند باشد که هر که بخواهد به شکلی از اشکال و به نحوی از انحاء بر سر راه تبلیغ ممانعت ایجاد کند، یا به کسی که بخواهد

۱- این احکام پس از آزمونهای عملی، برابر آیات سورهٔ توبه تعدیل گردید. آیات سورهٔ توبه بیان داشتند که دو دین ممکن نیست در جزیرةالعرب با همدیگر وجود داشته باشند.

(مؤلف)

به آئین اسلام درآید به گونه‌ای زیان و ضرری برساند، از انتقام آن بترسد و بهراسد ... با رعایت این امور، صلح اصل اساسی است، و جهاد هم تا روز قیامت بر جا و استوار است.

●

امّا گروه دیگری که اسلام با آنان چنین بزرگواری و رحمتی روا نمی‌داشت. چرا که گروه منافق شرور و بدنهادی بودند، از قبیل گروه نخستین. این چنین مردمانی پیمانی با ایشان بسته نشده بود و با کسانی هم که پیمانی با مسلمانان داشته باشند وابستگی و پیوندی نداشتند. لذا اسلام در برابر آنان آزاد بود. با ایشان همانگونه رفتار می‌کرد که با منافقان نخستین معامله می‌نمود:

﴿ سَتَجِدُونَ آخَرِينَ، يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ. كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا. فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ، وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ، فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ، وَ أُولَٰئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴾.

گروه دیگری را خواهید یافت که می‌خواهند (با اظهار ایمان در پیش شما) از ناحیهٔ شما در امان باشند و (با اظهار کفر در پیش کافران) از ناحیهٔ قوم خود در امان بمانند (و در زمان قدرت هر گروه خویشتن را فریبکارانه جزو آن دسته قلمداد کنند). هر زمان که به سوی کفر (یا جنگ با مسلمانان) خوانده شوند با سر در آن فرو می‌روند! پس اگر از شما دست نکشیدند و به ترک جنگ و دشمنی نگفتند و به شما پیشنهاد صلح ننمودند و دست‌بردار نشدند، آنان را بگیرید و (اسیر کنید و در صورت لزوم) ایشان را هر کجا یافتید بکشید. آنان کسانیند که ما (به سبب عذر و خیانتشان) دلیل آشکار و برهان واضحی برای (اسیر کردن یا کشتن) ایشان به دست شما داده‌ایم.

ابن جریر از مجاهد روایت کرده است که گفته است: این آیه دربارهٔ گروهی از اهالی مکّه نازل شده است. آنان به خدمت پیغمبر ﷺ می‌آمدند و ریاکارانه درود می‌گفتند. سپس به پیش قریشیان می‌رفتند و به پرستش بتها می‌پرداختند. بدین وسیله می‌خواستند هم در اینجا و هم در آنجا در امان باشند. این بود که خداوند دستور داد که اگر دست نکشند و خود را اصلاح نکنند، آنان را بکشند:

﴿ فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ، وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ، فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ، وَ أُولَٰئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴾.

اگر از شما دست نکشیدند و به ترک جنگ و دشمنی نگفتند و به شما پیشنهاد صلح ننمودند و دست‌بردار نشدند، آنان را بگیرید و (اسیر کنید و در صورت لزوم) ایشان را هر کجا یافتید بکشید. آنان کسانیند که ما (به سبب عذر و خیانتشان) دلیل آشکار و برهان واضحی برای (اسیر کردن یا کشتن) ایشان به دست شما داده‌ایم.

بدین منوال، صفحه‌ای از قاطع و جدّی بودن اسلام را خواهیم دید که در کنار آن بزرگواری و مرحمت و گذشت و چشم‌پوشی قرار گرفته است. قاطع و جدّی بودن جای خود دارد، و بزرگواری و گذشت جای خویش. این سرشت موقعیّت و حقیقت واقعیّت است که قاطعیّت را می‌طلبد و یا مقتضی بزرگواری و گذشت است.

دیدن این دو صفحه، بدین شکل و شیوه، ضامن ایجاد توازن در فکر و فهم شخص مسلمان، و ایجاد توازن در نظام اسلامی است. توازن هم نشانهٔ اصلی و بنیادین اسلام است. امّا گاهی افراد سخت‌گیر می‌آیند و کار و بار را یکسره سخت‌گیری و حماسه‌سرائی و شدّت بکار گرفتن و تاختن و یورش بردن معرّفی می‌کنند! اسلام هم چنین نیست. سهل‌انگاران و شل و وِلها هم می‌آیند و از جهاد در اسلام معذرت می‌طلبند و عذرها ردیف می‌کنند. انگار اسلام در قفس اتّهام به دادگاه آورده شده است و آنان از این متّهم جنایتکار خطرناک به دفاع برخاسته‌اند و می‌خواهند او را تبرئه کنند! کار او را سراسر لطف و بخشش و صلح و ساز و چشم‌پوشی

و گذشت معرّفی می‌کنند، و جنگ او را تنها دفاع از میهن اسلامی و مسلمانان قلمداد می‌نمایند! انگار اسلام به دفاع از آزادی دعوت و تبلیغ در همهٔ گوشه و کنار جهان بدون هیچگونه رادع و مانع و سدّ و سدودی کاری ندارد. اصلاً در پی این نبوده و نیست که امنیّت همهٔ افرادی را تأمین کند که در گوشه و کنار سراسر کرهٔ زمین بخواهند اسلام را به عنوان ایده و عقیده بپذیرند! گوئی اسلام سیستم والا و قانون بالائی نیست که مردمان جملگی در سایهٔ آن امنیّت پیدا کنند، چه مردمانی که آئین اسلام را پذیرفته باشند، و چه کسانی که آن را نپذیرفته و بدان گردن ننهاده باشند. چرا که به عقیدهٔ اینان، اسلامی که این چنین باشد، اسلام نیست!

در این دسته از احکام مربوط به معاملات بین‌المللی، تبلیغ قوانین و مقرّرات یزدان، و بیان اوامر و نواهی خداوند مهربان است.



این بود قواعد و قوانین عملکرد و رفتار مسلمانان با اردوگاههای دیگر. امّا مسلمانان چگونه برخی با برخی دیگر عمل می‌کنند و با همدیگر پیوند حاصل می‌نمایند، هر چند که سرزمینها از یکدیگر جدا و متفاوت باشند، مسألهٔ دیگری است. البته در آن زمان مسلمانانی بودند که در سرزمینها و نواحی گوناگونی زندگی می‌کردند، و در هر زمانی هم مسلمانانی در سرزمینهای متفاوت یافته خواهند شد. به هر حال کشتن و جنگیدنی با یکدیگر نباید داشته باشند. کشتن تنها در حدّ یا قصاص است و بس. زیرا هیچ سبب و علّتی یافته نمی‌شود که والاتر و استوارتر از پیوند عقیدتی و رابطهٔ ایدئولوژی مسلمان با مسلمان باشد. از اینجا است که مسلمان هرگز مسلمان را نخواهد کشت، وقتی که چنین رابطهٔ محکمی و پیوند استواری میان مسلمان با مسلمان برقرار بوده و سخت آن دو را به همدیگر ببندد. اگر هم قتلی رخ دهد، آن قتل از روی خطا خواهد بود نه از روی عمد. برای قتل خطا، احکام و مقرّراتی وضع می‌گردد. ولی قتل عمد کفّاره‌ای ندارد! زیرا قتل عمد بالاتر و والاتر از حدّ و مرز محاسبه است و از همهٔ حدّ و حدود اسلام فراتر و برتر است! قتل عمد چیزی است که گمان آن نمی‌رود و حساب آن نمی‌شود!

﴿ وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّٰ خَطَأً. وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلیٰ أَهْلِهِ - إِلاّٰ أَنْ یَصَّدَّقُوا - فَإِنْ کٰانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَکُمْ - وَ هُوَ مُؤْمِنٌ - فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ. وَ إِنْ کٰانَ مِنْ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثٰاقٌ فَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلیٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ. فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیٰامُ شَهْرَیْنِ مُتَتٰابِعَیْنِ. تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ. وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً. وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِیهٰا وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ، وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِیماً ﴾.

هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا. کسی که مؤمنی را به خطا کشت باید که بردهٔ مؤمنی را آزاد کند و خونبهائی هم به کسان کشته بپردازد مگر این که آنان در گذرند (و از دریافت خونبها که صد شتر است، چشم‌پوشی کنند). اگر هم کشته، مؤمن و متعلّق به کافرانی بود که میان شما و ایشان جنگ و دشمنی بود، آزاد کردن بردهٔ مؤمنی دیهٔ او است (و دیگر خونبهائی به ورثهٔ کشته داده نمی‌شود). و اگر کشته، از زمرهٔ قومی بود که (کافر بودند و) میان شما و ایشان پیمانی برقرار بود (همچون اهل ذمّه و هم‌پیمانان مسلمانان) پرداخت خونبها به کسان مقتول و آزاد کردن بندهٔ مؤمنی دیهٔ او است. اگر هم دسترسی (به آزاد کردن برده) نداشت باید دو ماه (قاتل) پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد. خداوند (این را برای) توبهٔ (شما) مقرّر داشته است، و خداوند آگاه (از بندگان خود و) حکیم است (در آنچه مقرّر می‌دارد). و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر بشمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیّه می‌بیند.

احکامی که در اینجا ذکر می‌شود، چهار حالت را در بر می‌گیرد. سه تای آنها جزو حالات قتل خطا است. کاری که در میان مسلمانان یک سرزمین اسلامی، یا در سرزمینهای گوناگون و در میان اقوام مختلف، امکان وقوع آن می‌رود. حالت چهارم، حالت قتل عمد است. سیاق قرآنی، وقوع همچون حالتی را بطور کلّی بعید می‌داند. اصلاً نباید چنین حالتی رخ دهد. زیرا در سراسر گسترهٔ سترگ این جهان، چیزی وجود ندارد که برابر با خون مسلمانی باشد که عمداً توسّط مسلمانی ریخته شود! در میان تمام شرائط و ظروف این جهان، چیزی وجود ندارد که ارزش آن را داشته باشد که به خاطرش پیوند مسلمان با مسلمان را قطع کرد، و کار بدانجا کشد که مسلمان با قتل عمد چنان رابطهٔ بس استوار و بزرگ را پاره و نابود نماید. این رابطه و پیوندی که اسلام آن را میان مسلمان با مسلمان پدیدار کرده است، به اندازه‌ای استوار و ژرف و ستبر و گران‌بها، و عزیز و ارزشمند است که اسلام فرض و پیش‌بینی نمی‌کند که چنین رابطه و پیوند عظیم و عزیزی هرگز خدشه‌دار شود ... این است که بدون این که از قتل عمد سخنی به میان آورد، یک راست از احکام قتل خطا سخن می‌گوید:

﴿ وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّٰ خَطَأً ﴾.

هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا.

از دیدگاه اسلام تنها چنین قتلی امکان وقوع دارد. این هم احتمال راستینی است که در جهان واقع، رخ می‌دهد. زیرا وجود مسلمان در کنار مسلمان، مسألهٔ بزرگی است، بسیار بزرگ! نعمت سترگی است، بسیار سترگ! واقعاً دشوار است تصوّر شود مسلمانی برای نابودی این نعمت اقدام کند و خود را از این نعمت والا محروم کند. چگونه تصوّر می‌شود که مسلمانی از روی قصد و عمد، بدین گناه بزرگ دست یازد و همچون بزه کبیره‌ای را انجام دهد! آخر این عنصر مسلمان، در فراخنای جهان، بسیار عزیز و عظیم است. کسی که از همگان بهتر عزّت و عظمت این موجود را می‌شناسد، مسلمانی همچون خودش است. پس بسی دشوار می‌نماید کسی که خودش از این کرامت و شرافت آگاه است، با کشتن چنین وجود بزرگی و سترگی به نابودی او اقدام نماید. کسانی بدین امر پی می‌برند که خود مسلمان و از مقام والای سوخته دلان مسلمان آگاه باشند. اینان در کانون اندرون خود، و در میان افکار و عواطف آتشین خویش، چنین چیزی را می‌بینند و بدان پی می‌برند. چیزی است که یزدان آن را بدیشان آموخته است به وسیلهٔ بخشش عقیده و ایمان، و استوار داشتن پیوند اسلامی، و با خویشاوندی و قرابتی که در وجود مبارک پیغمبر ﷺ آنان را به هم می‌رساند، و فراتر از او در خداوندگاری، خویشاوندی ایشان را به هم می‌رساند که دلهایشان را به هم پیوند داده است و میان دلهایشان الفت پدیدار فرموده است، پیوند و الفت شگفت ربّانی! اگر هم قتل خطا رخ داد، یکی از آن سه حالتی خواهد بود که روند قرآنی در اینجا احکام آنها را بیان می‌فرماید:

حالت اوّل: کشتن مسلمانی در میان است و صاحبان خون‌بها مؤمن هستند و در کشور اسلامی می‌زیند. اگر چنین قتلی رخ دهد، باید بردهٔ مؤمنی را آزاد کرد، و خونبهائی را به اولیاء دم پرداخت نمود. آزاد کردن بردهٔ مؤمن، بجای فرد مؤمنی است که جامعهٔ اسلامی از دست داده است و با آزادی بردهٔ مؤمنی، شخص مؤمنی را زنده می‌سازد و زندگی می‌بخشد. بلی آزاد کردن بردگان از دیدگاه اسلامی، زندگی دوباره بخشیدن و جان به پیکر انسانها دمیدن است! امّا دریافت خونبها، برای خاموش کردن آتشی است که شعله کشیده است و دلهائی را در بر گرفته است. باید به وسیله‌ای این آتش را خاموش ساخت، و با دلجوئی از دردمندان دلسوختهٔ آن یار سفر کرده، آبی بر آتش درونشان پاشید، و با پرداخت دیه بخشی از سودهائی که مقتول داشت جبران کرد و نصیب بازماندگان نمود. با وجود همهٔ اینها، اسلام به بازماندگان کشته اشاره‌ای به عفو و گذشت می‌نماید

و بدیشان پیشنهاد می‌کند در صورتی که دلشان رضایت می‌دهد، راه عفو در پیش گیرند، چرا که عفو با فضای مهر و عطوفت و مرحمت و گذشت حاکم بر جامعهٔ اسلامی، سازگاری دارد، و در همه حال میان مسلمانان مهربانی و بزرگواری برقرار است، و درخت عفو و لطف، کام دل به بار آرد:

﴿ وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ - إِلاَّ أَنْ يَصَّدَّقُوا ﴾.

کسی که مؤمنی را به خطا کشت، باید که بردهٔ مؤمنی را آزاد کند، و خونبهائی هم به کسان کشته بپردازد، مگر این که آنان در گذرند (و از دریافت خونبها که صد شتر است، چشم‌پوشی کنند).

حالت دوم: اگر مؤمنی کشته شود و اولیاء دم، یعنی صاحبان خونبها، با مسلمانان درگیر جنگ باشند، در این حالت واجب است بردهٔ مؤمنی آزاد گردد تا جای شخص کشتهٔ مؤمن را پر کند و جایگزین او شود، شخصی که اسلام او را از دست داده است. ولی پرداخت دیه و خونبها به اولیاء دم او که با مسلمانان در جنگ هستند، درست و روا نیست. زیرا آنان از این دیه و خونبها در جنگ با مسلمانان کمک می‌گیرند. از سوی دیگر، در اینجا جای خشنود کردن اولیاء دم و بدست آوردن مودّت و محبّت بازماندگان نیست. آنان جنگندگانی هستند که با مسلمانان می‌رزمند و دشمنان مؤمنان می‌باشند.

حالت سوم: اگر مؤمنی کشته شود و قوم و کسان او با مسلمان عهد و پیمان صلح داشته باشند، چه صلح اصطلاحی که متارکهٔ جنگ است، و چه صلح ذمّه‌ای که زیستن غیرمسلمانان در کشور اسلامی و رعایت بیطرفی است. البتّه در این حالت، نصّی نیست که بیانگر این باشد که مقتول باید مؤمن باشد. با توجّه بدین امر است که برخی از مفسّران و فقیهان نصّ را مطلق می‌بینند و می‌گویند: در اینجا هم باید بردهٔ مؤمنی را آزاد کرد و دیه و خونبها به اولیاء دم، یعنی به صاحبان خونبهائی پرداخت که با مسلمانان در صلح و صفا بسر می‌برند، هر چند هم مقتول مؤمن نبوده باشد. زیرا عهد و پیمان ایشان با مؤمنان، خون آنان را همسان خون مسلمانان مصون و محفوظ می‌دارد.

ولی چیزی که به نظر ما می‌رسد این است که سخن از آغاز دربارهٔ اصلی راجع به کشته شدن شخص مسلمان است نه فرد غیر مسلمان.

﴿ وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاَّ خَطَأً ﴾.

هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا.

پس از حالتهای گوناگون سخن می‌رود که شخص مؤمنی در آنها مقتول واقع می‌شود ... وقتی که می‌بینیم نصّ قرآنی، در حالت دوم فرموده است:

﴿ فَإِنْ كٰانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ... ﴾.

اگر هم کشته، مؤمن و متعلّق به کافرانی بود که میان شما و ایشان جنگ و دشمنی بود....

تذکّر خویشتنداری و دوری از چنین عمل زشتی، برای بار دوم، به خاطر شرائطی است که دشمنان مسلمانان دارند و اولیاء دم مقتول بشمارند، نه به خاطر شخص مقتول. نصّ قرآنی وقتی که در حالت سوم آزاد کردن مؤمنی را واجب می‌گرداند، چنین فهم و برداشتی را تأیید می‌گرداند. حالت سوم بیانگر این واقعیّت است که مقتول مؤمن است و این است که بردهٔ مؤمنی بجای او آزاد و رها می‌گردد. اگر این چنین نبود، کافی بود که مطلقاً برده‌ای آزاد شود، بدون این که مشروط به داشتن ایمان گردد.

در روایت آمده است که پیغمبر ﷺ دیهٔ بعضی از هم‌پیمانان را پرداخته است. ولی در روایت نیامده است که به تعداد آنان، بردگان مؤمن را آزاد فرموده است. این امر می‌رساند که آنچه در این حالت واجب است، پرداخت دیه است و بس. البتّه این کار با توجّه به عمل پیغمبر خدا ﷺ ثابت شده است، نه با این آیهٔ شریفه. قطعاً همه حالاتی را که این آیه بیان می‌دارد، در بارهٔ قتل فرد مؤمن است، چه این فرد مؤمن از زمرهٔ مؤمنانی باشد که قوم و خانوادهٔ او مؤمن بوده و در

سرزمین اسلامی بسر برند، و خواه قبیله و خاندان او دشمن مسلمانان بوده و در سرزمین جنگ زندگی کنند، و یا این که او متعلّق به قوم و ملّتی باشد که با مسلمانان پیمان داشته باشند، پیمان صلح یا پیمان ذمّه. آنچه از روند قرآنی نمایانتر و روشنتر برمی‌آید همین است.

❁

این قتل خطا بود. امّا قتل عمد، گناه کبیره‌ای بشمار است که با بودن ایمان انجام پذیرفتنی نیست. بزه بزرگی است که نه با پرداخت دیه و نه با آزاد کردن برده، کفّاره داده می‌شود و زدوده می‌گردد. بلکه سزای آن سر از عذاب یزدان بدر می‌آورد:

﴿ وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً، وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ، وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً ﴾.

کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر بشمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیّه می‌بیند.

این سزای کشتن است! این سزا نه تنها به خاطر نابودی شخص بیگناهی باشد و بس، بلکه بیشتر به خاطر از میان بردن پیوند بزرگ و محبوب و محترم و مکرّمی است که یزدان جهان میان مسلمان و مسلمان به وجود آورده است. جرم این جنایت به خاطر خود ایمان و خود عقیده، این اندازه سنگین و ننگین است. این است که در موارد بسیاری با شرک همطراز و همراه شده است. تا آنجا که برخی از مفسّران، از جمله ابن‌عبّاس، می‌گویند: این جنایت توبه‌ای ندارد! یعنی توبهٔ از آن پذیرفتنی نیست! ولی برخی دیگر از مفسّران با استناد به آیهٔ:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشاءُ ﴾.

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد. (نساء / ۴۸ و ۱۱۶)

امیدوار شده‌اند که مغفرت آفریدگار، شامل قاتل توبه‌کار بشود. در این راستا، خلود را به معنی روزگاران دراز دانسته‌اند.

کسانی که در مدرسهٔ نخستین اسلام، تربیت پیدا کردند، قاتلان پیش از اسلام پدران و پسران و برادران خود را می‌دیدند که بر روی زمین راه می‌روند، ولی اسلام را پذیرفته‌اند. هیجان ناگواری در درونشان پیدا می‌شد و سخت منقلب می‌گشتند. امّا هرگز به خاطرشان نمی‌گذشت که آنان را بکشند! حتّیٰ برای یک بار هم دربارهٔ قتل قاتلان نمی‌اندیشیدند، و در سخت‌ترین و تلخ‌ترین حالات، آن زمان که دیدار قاتلان همچون مار نیششان می‌زد و آشفته و پریشان و سراسیمه می‌گشتند، قتل چنین قاتلانی را به دل راه نمی‌دادند! بلکه دربارهٔ کاستن حقّی از حقوقی که اسلام بدیشان روا دیده است، نمی‌اندیشیدند!

برای دوری از وقوع قتل، هر چند هم قتل خطا، و برای پاک کردن دلهای مجاهدان، بگونه‌ای که در قلبها چیزی جز برای خدا، و در راه خدا نباشد، خداوند به مسلمانان دستور می‌فرمایند: هنگامی که به عنوان غازیان و جنگجویانی بیرون می‌روند، به جنگ کسی نپردازند، یا او را نکشند، تا وضعیّت کاملاً برایشان روشن می‌گردد و تحقیق لازم انجام می‌پذیرد. و این که به ظاهر حال، یعنی مسلمان بودن طرف اکتفاء و بسنده کنند، مسلمان بودنی که با واژه‌هائی که از دهان بیرون می‌آید ثابت می‌شود، زیرا دلیلی در دست نیست که خلاف واژه‌ها را برساند و عکس ظاهر را ثابت گرداند:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَتَبَيَّنُوا، وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقىٰ إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً. تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا، فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ. كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ، فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا. إِنَّ اللّٰهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که (برای جهاد) در راه خدا به مسافرت رفتید، تحقیق کنید (که با چه کسانی می‌جنگید. آیا مسلمانند یا کافر) و به کسی که به

شما سلام کرد (- و سلام نشانهٔ پذیرش اسلام است -) مگوئید تو مؤمن نیستی و جویای مال دنیای (او) باشید. (بلکه سلام آنان را بپذیرید و پاسخ گوئید و بدانید) که در پیش خدا غنائم فراوانی است (و آن را برای شما تهیّه دیده است و بسی بهتر از ثروت و غنیمت دنیای فانی است). شما پیش از این، چنین بودید (و کفر را گردن نهاده بودید و جنگهای شما تنها انگیزهٔ غارتگری داشت.) ولی خداوند بر شما منّت نهاد (و نعمت اسلام را نصیبتان کرد) پس (به شکرانهٔ این نعمت بزرگ) تحقیق کنید. بیگمان خداوند از آنچه می‌کنید باخبر است.

روایتهای زیادی دربارهٔ سبب نزول این آیه ذکر شده است. چکیدهٔ آنها این است که دسته‌ای از سپاهیان اسلام به مردی رسیدند که گلّهٔ گوسفندی داشت. به مسلمانان که رسید گفت: درودتان باد! به وسیلهٔ سلام دادن نشان داد که او هم مسلمان است. برخی از سپاهیان پیش خود چنین حساب کردند که سلام می‌دهد تا خود را نجات دهد. این بود او را کشتند!

آیهٔ فوق نازل شد و چنین مواردی را سخت نکوهش کرد، و از دلهای مؤمنان هر نوع شکّ و شبههٔ حرص و آز در غنیمت، و یا عجله و شتاب در داوری را زدود. بدیشان نشان داد که اسلام حرص و آز در غنیمت، و عجله و شتاب در قضاوت را دوست نمی‌دارد. کالا و متاع جهان نباید در حساب مؤمنان جائی داشته باشد و چیزی بشمار آید، بدانگاه که برای جهاد در راه خدا بیرون می‌روند. کالا و متاع جهان، انگیزه و هدف جهاد نیست. همچنین شتاب ورزیدن برای ریختن خون کسی، پیش از تحقیق کامل و روشن شدن همهٔ جوانب، مردود و نامقبول است. چه بسا خونی که ریخته شود، خون فرد مسلمانی باشد که در پیشگاه یزدان بس عزیز و بزرگوار است و ریختن آن جائز نیست.

خداوند بزرگوار، جاهلیّتی را به یاد مسلمانان می‌آورد که روزگار چندانی از آن نگذشته است و بسی بدیشان نزدیک است. جاهلیّتی که شتابگری و زشتکاری در آن موج می‌زد، و حرص و آز برای بدست آوردن غنیمت بیداد می‌کرد. بر مسلمانان منّت می‌گذارد که دلهایشان را پاکیزه داشته است، و اندرونها را از کینه‌ها زدوده است، و هدفهایشان را والا قرار داده است و مطالب رفیعی را مقصد و منظورشان کرده است. دیگر نباید مسلمانان در راه بدست آوردن کالا و متاع این جهان به جنگ بپردازند، همانگونه که در زمان جاهلیّت چنین می‌کردند و برای مادیّات می‌رزمیدند. همچنین خداوند متعال بر ایشان منّت می‌نهد که قوانین و مقرّراتی برایشان تهیّه دیده است و دولت و حکومتی برایشان سر و سامان بخشیده است. دیگر نباید نخستین هیجان، آخرین حکم تلقّی شود، همانگونه که در روزگار جاهلیّت چنین بوذ و چنین می‌کردند.

در این آیه، اشاره‌ای بدین امر هم وجود دارد که مسلمانان متوجّه باشند خودشان هم در آن زمان که ضعیف بودند، مسلمان بودن خود را از قوم و قبیلهٔ خود پنهان می‌کردند، و از ترس آن را ظاهر نمی‌نمودند. وقتی مسلمان بودن خود را آشکار می‌ساختند که در میان مسلمانان قرار می‌گرفتند و خوف و هراسی را متوجّه خود نمی‌یافتند و خویشتن را در امن و امان می‌دیدند. چنین مرد مقتولی هم شاید مسلمان بوده است و مسلمان بودن خود را از قوم خود پنهان کرده است، و هم اینک که به گروهی از سپاهیان مسلمان اعزامی رسیده است، مسلمان بودن خود را ظاهر کرده است و با درود گرفتن اسلامی آن را نشان داده است:

﴿كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلُ، فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا. إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً﴾.

شما پیش از این، چنین بودید (و کفر را گردن نهاده بودید و جنگهای شما تنها انگیزهٔ غارتگری داشت) ولی خداوند بر شما منّت نهاد (و نعمت اسلام را نصیبتان کرد) پس (به شکرانهٔ این نعمت بزرگ) تحقیق کنید. بیگمان خداوند از آنچه می‌کنید باخبر است.

این چنین برنامهٔ قرآنی دلها را می‌پساید و لمس می‌نماید، تا دلها زنده شوند و پرهیزگاری کنند و نعمت

خدای را یاد نمایند ... بر پایهٔ این چنین حسّاسیّت و تقوائی، قوانین و احکام را بنیانگذاری می‌کند، پس از آن که آنها را روشن و آشکار نموده است و هویدا و پیدا کرده است.

چهارده قرن است که این درس با این روشنی و پاکی، جوانب و زوایای قواعد معاملات بین‌المللی را بیان داشته و بیان می‌دارد.

لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۚ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً ۚ وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ ۚ وَفَضَّلَ اللَّهُ
الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾ دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً
وَرَحْمَةً ۚ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٩٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ
ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ ۖ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ۚ
قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا ۚ فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾
فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٩٩﴾
۞ وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ۚ
وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ
فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٠٠﴾ وَإِذَا ضَرَبْتُمْ
فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ
أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿١٠١﴾
وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ
مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا
مِن وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا
فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ ۗ وَدَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ
عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَاحِدَةً ۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ
أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰ أَن تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ ۖ
وَخُذُوا حِذْرَكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٠٢﴾
فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ
جُنُوبِكُمْ ۚ فَإِذَا اطْمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۚ إِنَّ الصَّلَاةَ
كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾ وَلَا تَهِنُوا
فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ ۖ إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا
تَأْلَمُونَ ۖ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾

این درس پیوند استواری با درس پیشین و همچنین با درس قبل از آن دارد، و تار و پود آنها به هم تنیده است. این درس، تکملهٔ موضوعی موضوع دو درس گذشته است. اگر میل به استقرار مبادی و قواعد معاملات بین‌المللی نبود، بدانگونه که اسلام بنیانگذاری می‌کند، هر دو درس پیشین را همراه با این درس، یک درس کامل و مرتبط بشمار می‌آوردیم. زیرا هر یک از این دروس، حلقه‌های یک زنجیره، در خطّ سیر واحدی هستند.

موضوع اساسی این درس، هجرت به سرزمین اسلام است. همچنین مسلمانانی که هنوز در سرزمین کفر و جنگ بسر می‌برند، ترغیب و تشویق می‌شوند که هجرت کنند و به صف مسلمانان مجاهد بپیوندند، مجاهدانی که در راه خدا با جان و مال رزم و پیکار می‌کنند. از آنان خواسته می‌شود آسایش نسبی و مصلحت ظاهری ماندن در مکّه و در کنار خانواده و خویشان را رها سازند، و بکوچند و با نبرد و کارزار جهاد را بیاغازند.

شاید مراد خدا در سرآغاز این درس همین باشد:

﴿ لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ - وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ. فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً - وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ - وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴾.

مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود

می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه یزدان جهاد می‌کنند. خداوند مرتبهٔ والائی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجهٔ خانه‌نشینان است، مگر چنین خانه‌نشینانی دارای عذری باشند (که ایشان را از بیرون شدن برای جهاد بازداشته باشد. در این صورت درخور سرزنش نیستند، و پاداش بزرگ خود را از خدا دریافت می‌دارند و مرتبهٔ بالائی دارند). خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و وانشستگانِ معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والائی) وعده داده است. و خداوند مجاهدان را بر وانشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ، برتری بخشیده است.

البتّه در مدینه وانشستگانی نبودند، جز منافقانی که نه تنها خودشان به جنگ نمی‌رفتند، بلکه دیگران را نیز از جنگ بازمی‌داشتند. در درس گذشته، قرآن با شیوهٔ دیگری، جدای از این شیوه، از ایشان سخن راند.

به دنبال این بخش، بخش دیگری می‌آید و در آن کسانی برحذر داشته می‌شوند و تهدید می‌گردند که در سرزمین کفر پیوسته می‌مانند، هر چند که از آنجا می‌توانند هجرت بکنند و آئین و باور خود را نجات دهند. تا زمانی در آنجا می‌مانند که فرشتگان جان ایشان را می‌گیرند «در حالی که ستمگران بر خویشتن هستند» ... «چنین کسانی جایگاهشان دوزخ است، و دوزخ چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی است».

آنگاه بخش دیگری به دنبال این بخش قرار می‌گیرد و از ضمانت خداوندگار جهان صحبت می‌کند و می‌گوید: یزدان ضامنِ حفظ کسی است که در راه او هجرت می‌کند. خدا ضامن نگهداری او است از همان لحظه‌ای که از خانه‌اش بیرون می‌آید و خالصانه به سوی خدا هجرت را می‌آغازد. آفریدگار عالم با اعلام این ضمانت، همهٔ ترسها و هراسهائی را چاره‌جوئی کرده است که اندرون انسانها را فرامی‌گیرد، بدانگاه که خویشتن را بدین مخاطره می‌اندازند و راه پر خوف و خطری را در پیش می‌گیرند. راهی که گذشته از این که بیمناک و خطرناک است، دارای رنجها و زحمتهای بیشمار است.

پیاپی سخن از جهاد و هجرت است، هجرت به سرزمین مجاهدان. سخن از احکام رفتار مسلمانان با یکدیگر در سرزمین هجرت است. همچنین سخن می‌رود از احکام رفتار با دسته‌ها و گروههائی که بیرون از سرزمین هجرت بسر می‌برند، چه کسانی که مسلمانند و هنوز مهاجرت نکرده‌اند، و چه دیگران. سخن در این زمینه پیاپی و پشت سر هم است.

این درس همچنین به چگونگی نماز به هنگام بیم و هراس می‌پردازد و بیان می‌دارد که در هنگامهٔ کارزار و در میدان گیر و دار، یا در راه هجرت چگونه اداء شود. این عنایت و توجّه به نمازو، آن هم در این زمان سخت و دشوار، دالّ بر چگونگی نگرش اسلام به نماز است، همانگونه که گفتیم. همچنین حالت آمادگی روانی کاملی را بوجود می‌آورد، برای رویاروئی خطر حقیقیی که گروه مسلمانان را احاطه کرده است، و از سوی دشمنان کمین کرده‌ای که چشم براه یک لحظه غفلت و بی‌خبری مؤمنان هستند، متوجّه ایشان شده است.

درس، با پسودهٔ نیرومندی که تا ژرفای جانها اثر آن محسوس است، به پایان می‌رسد. این پسوده، دل و جرأت بخشیدن به مسلمانان برای جهاد در راه خداوند منّان، و مبارزه با دردها و رنجهائی است که گریبانگیر مجاهدان می‌گردد. این پسوده در تصویر روشن و آشکاری از حال مؤمنان مجاهد، و از حال دشمنان محاربی جلوه‌گر می‌آید که بر دوراههٔ جدائی از هم قرار گرفته‌اند و هر یک از این دو دسته در مسیر کاملاً جدا از یکدیگر حرکت کرده‌اند.

﴿ وَ لاَ تَهِنُوا فِی ٱبْتِغَاءِ الْقَوْمِ ... إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ. وَ تَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مَا لاَيَرْجُونَ ﴾.

در جستجوی قوم (کافری که اعلان جنگ نموده‌اند و می‌کوشند از همه سو بر شما تاخت آورند) سستی مکنید (و پیوسته در کمین ایشان باشید و با آنان

برزمید). اگر (از جنگ و جراحات) درد می‌کشید، آنان هم مثل شما درد می‌کشند و رنج می‌برند. (ولی فرق شما و ایشان در این است که) شما چیزی از خدا می‌خواهید که آنان نمی‌خواهند.

با این تصویر، دو راه از یکدیگر جدا می‌گردند، دو برنامه، برجسته نموده می‌شوند، هر دردی ناچیز به نظر می‌آید، هر رنجی کوچک شمرده می‌گردد، و دیگر احساس درماندگی و خستگی و ناتوانی و سستی، بیجا و بیمورد است ... آخر کافران هم درد می‌کشند و رنج می‌برند. ولی آنان از یزدان چیزی نمی‌خواهند و چشم امیدی به الطاف الهی و سزا و جزای اخروی ندارند.

این درس - با همهٔ موضوعهائی که بدان می‌پردازد، و با تمام راههائی که برای چاره‌جوئی می‌پیماید - چیزی را به تصویر می‌کشد که در پیکرهٔ گروه مسلمانان در جریان و گشت و گذار است، بدانگاه که آنان با رنجهای سازماندهی واقعی، و با سختیهای زندگی عملی، روبرو می‌شوند. همچنین به تصویر می‌کشد انگیزه‌های ضعف بشری را، و رسوبات و ته‌نشستهای روزگاران گذشتهٔ جاهلی را، و چگونگی سرشت آدمیزادگان را بدانگاه که به انجام تکالیف و وظائف خود می‌پردازند با همهٔ رنجها و دردهائی که دارد، و با همهٔ شوقها و شورها و امیدهائی که این رنجها و دردها برای رسیدن به فرجام چنین مژده‌ای به همراه می‌آورد، شوقها و شورها و امیدهائی که برنامهٔ حکیمانهٔ آسمانی آنها را برمی‌انگیزد، و در داخل فطرت انسانی به جوش و خروش می‌اندازد، تا مسلمانان بدین کار شگرف دست یازند و آن را به انجام رسانند.

همهٔ اینها را از لابلای: وصف واقعیّت، به درونها دل و جرأت بخشیدن، و آنها را به جوش و خروش انداختن، چاره‌سازی ترسها و هراسهای سرشتی، و دردها و رنجهای واقعیّت، مسلّح کردن در میدان کارزار با سلاح نماز، و به همراه نماز مسلّح ساختن با ابزار و ادوات جنگی و با اسلحهٔ بیداری و هوشیاری، و با اسلحهٔ اعتماد مهاجران به ضمانت خداوند جهان، و امید مهاجران به اجر و پاداش یزدان، و کمک و یاری خدا به کسانی که در راه او برای پیکار بیرون می‌روند، و عذاب خوارکننده‌ای که خداوند برای کافران تهیّه دیده است ... همه و همه را مجسّم می‌بینیم.

طریقهٔ برنامهٔ قرآنی ربّانی را می‌بینیم که با نفس بشری در گشت و گذار است و با قوّت و ضعف انسانها در کُنش و سازش است. مجموعهٔ انسانها را فراموش نمی‌سازد و به هنگام پیدایش و در روزگار پختگی آنان، همدم با ایشان است. رشته‌ها و بندهای گوناگونی را می‌بینیم که برنامهٔ قرآنی ربّانی در زمان واحد و در آیهٔ واحدی آنها را به هم گره زده است و به تاب انداخته است. مخصوصاً می‌بینیم چگونه این برنامهٔ آسمانی، دلها و درونهای گروه مؤمنان را از برتری و چیرگی آنان بر دشمنانشان لبریز و سرشار می‌سازد، در همان وقت که دلها و درونهای مسلمانان را از مواظبت و پرهیز و بیداری و آمادگی همیشگی برای مقابلهٔ با خطر، پُر و آکنده می‌دارد. در همان آن، دلها و درونها را به موارد ضعف و ناتوانیشان، و مواضع قصور و کوتاهیشان رهنمودشان می‌سازد، و آنها را از آن موارد و مواضع، سخت برحذر می‌دارد.

برنامهٔ قرآنی، برنامهٔ شگفتی است. شگفت از لحاظ کمالی که دارد و از لحاظ روبروئی آن با نفس بشری. شگفت از لحاظ تارهائی که در یک ضربه و با اشارهٔ سرانگشتی آنها را لمس می‌کند. همچنین شگفت از نظر رشته‌هائی که این برنامهٔ یزدانی در نفس انسانی به هم گره زده است و تاب داده است، بدانگونه که همه با هم به صدا درمی‌آیند و همآهنگ می‌گردند و به همدیگر همآوا پاسخ می‌گویند!

برتری در برنامهٔ تربیتی، و برتری در سازماندهی اجتماعی‌ای که این برنامه بر آن استوار است، همان چیز برجسته و آشکاری است که جامعهٔ اسلامی را از جامعه‌های پیرامون آن جدا ساخته است. این برتری برجسته که روشن‌ترین سبب از میان سببهائی است که انسانها آنها را می‌بینند، باعث گردید که این جامعهٔ

جوان و نوپای اسلامی، با همۀ شرائط و ظروف گوناگون، و با همۀ ضعف و ناتوانیها و قصور و کوتاهیهائی که گاه‌گاهی پیدا می‌کرد، توانست جامعه‌های پیرامون خود را در هم پیچد و بر آنها چیره شود. نه تنها در میدان جنگ با سلاح بر آنها پیروز گردید و بس، بلکه این تمدّن جوان، بر تمدّنهای پیر لاغر رنگ پریده نیز پیروز شد. برنامۀ ربّانی بر برنامه‌های انسانی چیره گردید. گذشته از تولّد تازۀ انسان، تولّد تازۀ زمان هم صورت گرفت.

به همین اندازه بسنده می‌کنیم و به شرح تفصیلی آیه‌ها می‌پردازیم:

﴿ لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ - وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ. فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً، وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ. وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا. دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً. وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴾.

(جهاد با رعایت این همه احتیاطی که گذشت، بس بزرگ و ارزشمند است). مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود) می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه یزدان جهاد می‌کنند. خداوند مرتبۀ والائی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجۀ خانه‌نشینان است، مگر چنین خانه‌نشینانی دارای عذری باشند (که ایشان را از بیرون شدن برای جهاد بازداشته باشد. در این صورت درخور سرزنش نیستند، و پاداش بزرگ خود را از خدا دریافت می‌دارند و مرتبۀ بالائی دارند). خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و وانشستگانِ معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والائی) وعده داده است. و خداوند مجاهدان را بر وانشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ، برتری بخشیده است. درجات بزرگی از ناحیۀ خدا (بدانان داده میشود) همراه با مغفرت و رحمت (فراوان الله. و اگر لغزشهائی هم داشته‌اند) خداوند آمرزنده و مهربان است.

این نصّ قرآنی با حالت ویژه‌ای که در جامعۀ اسلامی و جامعه‌های پیرامون آن، موجود بود، روبرو می‌شود، و به چاره‌جوئی حالت ویژه‌ای از سستی و تنبلی می‌پردازد که گریبانگیر برخی از عناصر جامعۀ اسلامی شده بود، سستی و تنبلی در اقدام به انجام تکالیف و وظائف جهاد با مال و جان در راه یزدان. حال، مقصود کسانی باشد که برای حفظ اموالشان، به هجرت نمی‌پرداختند، چرا که مشرکان اجازه نمی‌دادند که هیچ مسلمان مهاجری چیزی از اموال خود را با خود ببرد، یا رنج هجرت و خطرات آن را زیاد بشمار می‌آوردند، زیرا مشرکان اجازه نمی‌دادند مسلمانان آزادانه بکوچند. اغلب هنگامی که احساس می‌کردند کسانی قصد هجرت دارند، آنان را زندانی می‌کردند و اذیت و آزارشان می‌رساندند. یا دقیق‌تر بگوئیم: بر شکنجه و عذابشان می‌افزودند ... یا مراد کسانی باشد از هجرت خود را واپس کشیده بودند و نمی‌خواستند هجرت بکنند - این چیزی است که ما آن را ترجیح می‌دهیم - یا ممکن است مقصود برخی از مسلمانان باشد که در سرزمین اسلام بسر می‌برده‌اند و گرایشی به جهاد با مال و جان نداشته‌اند. البتّه اینها جدای از منافقانی بوده‌اند که نه تنها خودشان کندی و سستی می‌کردند، دیگران را نیز به تنبلی و عدم شرکت در جهاد ترغیب می‌نمودند. در درس گذشته از اینان سخن رفت ... یا شاید مقصود هم آنان و هم اینان باشد. آن کسانی که چه در سرزمین اسلام و چه در سرزمین جنگ، برای جهاد با مال و جان، شوق و شوری نشان نمی‌دادند. این نص قرآنی با چنین حالت ویژه‌ای رویاروی می‌گردد. ولی تعبیر قرآنی یک قاعدۀ عمومی و همگانی را مقرّر می‌دارد. آن را از قیود زمان، و شرائط و ظروف محیط، آزاد و رها می‌سازد. چنین قاعده‌ای را قاعده‌ای می‌گرداند که خداوند از لابلای آن در هر زمانی و هر مکانی به مؤمنان می‌نگرد. قاعده این است که ایزد متعال مؤمنانی را که در خانه‌های خود می‌نشینند و با

جان و مال به جهاد نمی‌پردازند - مگر کسانی که دارای عذری باشند که ناتوانی ایشان را از جهاد با جان باز دارد، یا فقر و فاقه و عجزی داشته باشند که ایشان را از جهاد با جان و مال محروم نماید - با مؤمنانی برابر نمی‌نهد که با مال و جان جهاد می‌کنند. این قاعدهٔ عمومی و آزاد از قید زمان و مکان است:

﴿لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ - وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ﴾.

مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود) می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه یزدان جهاد می‌کنند، مگر چنین خانه‌نشینانی دارای عذری باشند.

البتّه خداوند مسأله را بدین صورت، مبهم و سربسته رها نمی‌سازد. بلکه آن را توضیح می‌دهد و مقرّر و معیّن می‌فرماید، و عدم تساوی این دو گروه را روشن می‌نماید:

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً﴾.

خداوند مرتبهٔ والائی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجهٔ خانه‌نشینان است.

این چنین درجه‌ای را پیغمبر ﷺ به مقام ایشان در بهشت تعبیر می‌فرماید. در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید خدری روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِأَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ. وَمَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

در بهشت صد درجه است که خداوند آنها را برای مجاهدان در راه خود آماده فرموده است. فاصلهٔ هر درجه‌ای با درجهٔ دیگری همچون فاصلهٔ آسمان و زمین است.

اعمش از عمرو پسر مرّه، و او از ابوعبیده، و او از عبدالله پسر مسعود، روایت کرده است که گفته است، رسول خدا ﷺ فرموده است:

(مَنْ رَمىٰ بِسَهْمٍ فَلَهُ أَجْرُهُ دَرَجَةٌ).

هر که تیری را بیندازد، پاداش تیرش درجه‌ای است.

مردی عرض کرد: ای رسول خدا، درجه چیست؟ فرمود:

(أَمَّا إِنَّهَا لَيْسَتْ بِعَتَبَةِ أُمِّكَ. مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ مِأَةُ عَامٍ).

این درجه، درجه‌ای نیست که در آستانهٔ خانهٔ مادرت است. (یعنی تو آن را نمی‌دانی و با آن آشنا نیستی). فاصلهٔ دو درجه، راه صد ساله است.

این مسافتهائی را که رسول خدا ﷺ به تصویر می‌کشد، گمان می‌کنم ما امروزه بهتر می‌توانیم فرمودهٔ او را در ذهن خود جای دهیم و خوبتر متوجّه چنین فواصلی شویم. بعد از آن که با برخی از مسافتها و فاصله‌های هستی آشنا شده‌ایم. نور از ستاره‌ای تا به ستارهٔ دیگری برسد، صدها سال نوری طول می‌کشد. کسانی که فرمودهٔ پیغمبر ﷺ را می‌شنیدند، آنچه می‌فرمود باور می‌کردند و بس. امّا ما - همانگونه که گفتیم - علاوه از ایمانی که به فرموده‌های پیغمبر ﷺ داریم، می‌توانیم چنین فواصل و مسافاتی را بهتر بفهمیم، و در پرتو آشنائی با برخی از ابعاد شگفت هستی خوبتر می‌توانیم اینگونه فواصل را پیش چشم مجسّم داریم.

روند قرآنی پس از بیان فرقی که خانه‌نشینان مؤمن - جز کسانی که دارای عذری باشند - با مجاهدان با مال و جانشان دارند، مقرّر می‌دارد که خداوند به همهٔ آنان وعدهٔ منزلت زیبا می‌دهد:

﴿وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾.

خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و وانشستگانِ معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والائی) وعده داده است.

ایمان در هر حال دارای ارج و بهای خویش است. صاحبان ایمان هم به نسبت انجام وظائف و قیام به تکالیف ایمان، دارای درجات و مراتب مختلف و متفاوتی می‌باشند... با توجّه به چنین فرجام سخنی است که ما اینگونه استنباط می‌کنیم که این خانه‌نشینان

و وانشستگان معذور، آن منافقانی نیستند که گذشته از این که خودشان به جهاد نمی‌رفتند، دیگران را نیز ترغیب به عدم شرکت در جهاد می‌کردند. گروهی که در اینجا از آنان سخن می‌رود باید دستهٔ دیگری بوده باشند. دسته‌ای که صالح و مخلص بوده و در صف مسلمانان جای دارند. امّا در کار جهاد قصوری و کوتاهی کرده‌اند و قرآن هم ایشان را تشویق به جبران قصور و کوتاهی می‌کند. جای امید نیز هست که به کارهای نیک دست یازند، و فرمانبردار اوامر و نواهی یزدان باشند.

روند قرآنی پس از این که چنین فرجام سخنی را به پایان می‌برد، دیگر باره برمی‌گردد به بیان قاعدهٔ نخستین. به تأکید آن می‌پردازد و بگونهٔ فراخی آن را باز می‌کند، و برای بدست آوردن پاداش بزرگی که در فراسوی آن نهفته است، سخت به تشویق و ترغیب می‌پردازد:

﴿ وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً. دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً. وَ كَانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَّحِيماً ﴾.

خداوند مجاهدان را بر وانشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ، برتری بخشیده است. درجات بزرگی از ناحیهٔ خدا (بدانان داده میشود) همراه با مغفرت و رحمت (فراوان یزدان، و اگر لغزشهائی هم داشته‌اند) خداوند آمرزنده و مهربان است.

این تأکید، این وعده‌ها، این تمجید از مجاهدان، برتری دادن مجاهدان بر وانشستگان و در خانه نشستگان، اشاره کردن به همهٔ چیزهائی که دل مؤمنان می‌خواهد، و گوشه زدن به همهٔ مقامات و درجات والا و بزرگی که ایشان آرزو می‌نمایند، مغفرت و مرحمت کردگار، و بخشایش گناهان و کوتاهیهای انسان توسّط یزدان جهان، همه و همه بیانگر دو حقیقت مهمّ هستند:

حقیقت اوّل: این است که این آیه‌ها رویاروی شده است با حالتهائی که در میان گروه مسلمانان وجود داشته است، و همانگونه که پیشتر گفتیم این نصوص به چاره‌جوئی و زدودن آن حالتها پرداخته است. این امر ما را بر آن می‌دارد که سرشت نفس انسانی و سرشت گروههای آدمیزادگان را بهتر بشناسیم و چیزهای بیشتری از آن بدانیم. متوجّه باشیم که آدمیزاد به هر مرتبه و پلّه‌ای از تفوّق ایمانی و تربیت نفسانی رسیده باشد، باز هم نیازمند این است که پیوسته به چاره‌جوئی و پالودن و زدودن نفس خود از آلودگیهائی بپردازد که بر صفحهٔ دل نازک او می‌نشینند و گریبانگیر او می‌گردند. از قبیل: ضعف و سستی و حرص و آز و بخل و تنگچشمی و قصور و کوتاهی، به هنگام رویاروئی با وظائف دینی و وظائف ایمانی، بویژه در وقت انجام جهاد با مال و جان در راه یزدان، همراه با خلوص نیّت در برابر ایزد منّان. پیدایش این ویژگیهای بشریّت - از قبیل: ضعف و حرص و بخل و قصور - نباید ما را بدانجا بکشاند که از کسی یا از کسانی که چنین رذائلی در آنان دیده شود مأیوس گردیم و از ایشان دست بکشیم و به ترک آنان بگوئیم و یکباره از ایشان بیزاری بجوئیم. از دیرباز این چنین بوده است که در چنین انسانی و یا انسانهائی گوهر اخلاص و تلاش و عشق به مسلمانان و رغبت به پرستش یزدان، به وفور در وجودشان بوده است. معنی این سخن هم این نیست که انسان یا انسانها بر ضعف و حرص و بخل و قصور خود ماندگار بمانند. بلکه لازم و واجب است چنین کسی و کسانی را فریاد زد و ایشان را از خواب غفلت در مسیل سیلاب بیدار گردانیم و دست ایشان را بگیریم و از درّهٔ پستی‌ها به سوی اوج خوبیها بالا بکشانیم. ولی مراد این است که همهٔ این رذائل جزئی از «واقعیّت» موجود در پیکرهٔ شخصیّت آدمی است و باید او را فریاد زد تا از این مسیل خطرناک و درّهٔ خوفناک برخیزد و با زمزمهٔ محبّت ساربان و دعوت کنندهٔ به سوی یزدان، رو به سوی آن اوج والا حرکت کند و کم کم به قلّهٔ سر به فلک کشیدهٔ ایمان برسد. حال با هر نوع زمزمه با آوازی که می‌دانیم و می‌توانیم بخوانیم. هم بدانگونه که اینجا در برنامهٔ حکیمانهٔ یزدانی می‌بینیم.

حقیقت دوم: این است که جهاد با مال و جان، در میزان و معیار یزدان، دارای ارزش گرانبهائی است. و بطور کلّی در پیشگاه این آئین آسمانی جهاد بسی والا و بالا است، و عنصری است که در سرشت پیکرهٔ این عقیده و این نظام اسلام نام، از اصالت برخوردار است. این هم به خاطر چیزی است که خداوند متعال از سرشت راه و سرشت انسان و سرشت اردوگاههای دشمنان اسلام در همهٔ ازمنه و قرون می‌داند و از آن کاملاً آگاه و باخبر است.

«جهاد» یک رخداد موقّت زمانی و یک پدیدهٔ گذرای مکانی نیست که با توجّه به شرائط و ظروف، و یا امکنه و ازمنه پدید آمده باشد. بلکه جهاد ضرورتی است همراه باکاروان این دعوت اسلامی. تا این کاروان در حرکت و تکاپو است، جهاد هم با آن همراه و همسو است. جهاد مسأله‌ای نیست آن گونه که برخی از افراد مخلص گمان برده‌اند و گفته‌اند: اسلام در عصر امپراتوریها پدیدار گشته است و به ذهن مسلمانان - با تقلید از کسانی که در پیرامون آنان می‌زیسته‌اند - چنین گذشته است که باید برای حفظ توازن، شوکت و قوّتی داشته باشند. کسانی که این چنین می‌اندیشند و می‌گویند، سرشت واقعی اسلام را - چنانکه باید - نمی‌شناسند. دست کم، این قوانین و مقرّرات گواهی می‌دهد بر این که کسانی که چنین غیبگوئیها و گمانهائی داشته باشند، سرشت واقعی اسلام کمتر آمیزهٔ نفس آنان گشته است و از حقیقت اسلام جز اندکی نمی‌دانند.

اگر جهاد یک پدیدهٔ عارضی و رخداد موقّتی محدود در چهارچوب شرائط و ظروف محیط مسلمانان بود، این همه متن کتاب خدا را به خود اختصاص نمی‌داد و فصلهای بیشماری از قرآن را فرا نمی‌گرفت، آن هم با این شیوه و بیان، و شدّت و حدّت قرآن! همچنین فصلهای زیادی از سنّت رسول ﷺ را با همین اسلوب به خود اختصاص نمی‌داد و این همه حدیث بگونهٔ تند و قاطعانه و با تشویقها و ترغیبها و تهدیدها و تنبیه‌ها، دربارهٔ جهاد ذکر نمی‌گردید.

اگر جهاد، یک پدیدهٔ آنی و زادهٔ شرائط زمانی بود، پیغمبر خدا ﷺ این سخن را نمی‌فرمود که تا قیامت شامل حال هر مسلمانی است:

(مَنْ مٰاتَ وَ لَمْ یَغْزُ وَ لَمْ یُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِغَزْوٍ، مٰاتَ عَلیٰ شُعْبَةٍ مِنَ النِّفٰاقِ).(۱)

کسی که بمیرد و به جهاد نپرداخته باشد، و شرکت در جهاد را نیز به دل خود راه نداده باشد، بر نوعی از نفاق مرده است.

اگر پیغمبر ﷺ در اوضاع و احوال نادری، یکی از مجاهدان را به سبب شرائط و ظروف خاصّ خانواده‌اش از جهاد معاف و او را برگردانده باشد، این کار یک حالت فردی و استثنائی بوده است و چنین حالت خاصّی، قاعدهٔ عامی را از میان نمی‌برد. مثل حدیث صحیحی که از پیغمبر ﷺ روایت شده است که: مردی به پیغمبر ﷺ عرض کرد: می‌خواهم به جهاد بروم. فرمود: (هَلْ لَکَ أَبَوٰانِ؟) آیا پدر و مادری داری؟. عرض کرد: بلی. فرمود: (فَفیهِمٰا جٰاهِدْ). با خدمت بدانان، و تلاش در پی معاش ایشان، جهاد کن. اگر چنین کاری رخ داده باشد، یک حالت خاصّ فردی است و قاعدهٔ عامّ همگانی را به هم نمی‌زند، و کم شدن شخصی از گروه فراوان مجاهدان، تأثیر چندانی ندارد. شاید هم پیغمبر ﷺ همانگونه که عادت مبارک او بوده است، در همهٔ شرائط و ظروف، یکایک سپاهیان خود را شناخته است، در این مورد با حال و وضع چنین مردی و احوال و اوضاع پدر و مادر او آشنا بوده است، و مصلحت دانسته است او را از جنگ معاف، و او را در مسیر دیگری به جهاد دیگری رهنمود کند.

با توجه به چنین رخدادی، کسی نباید بگوید: جهاد پدیدهٔ موقّتی بوده است و شرائط و ظروفی وجود آن را اقتضاء کرده است. آن شرائط و ظروف زمانی و مکانی، تغییر پیدا کرده است و بر جای نمانده است!

۱- نویسندهٔ مصابیح السنه آن را روایت کرده است و از جملهٔ احادیث صحیح بشمار آورده است. (مؤلف)

هرگز این چنین نیست. بلکه اسلام پیوسته باید شمشیر عدل را بکشد و ظلم را دنبال کند و گردن ظالمان را بزند. بلی، موقعیّت زندگی مردمان و سرشت راه دعوت ایجاب می‌کند، اسلام این شمشیر را همیشه تمیز و آهیخته نگاه دارد، و در همهٔ اوقات آمادهٔ جهاد باشد و از دشمنان در سایهٔ توان بازو و نیروی ایمان خویشتن را بپاید.

خداوند بزرگوار می‌داند که شاهان این آمادگی و شمشیر آهیختهٔ آئین اسلام را دوست نمی‌دارند. یزدان می‌داند که یاران شاهان و سپاهیان ایشان، با چنین قدرتی مبارزه می‌کنند و می‌خواهند چنین شمشیر آهیخته‌ای را بشکنند. زیرا اسلام راهی است جدای از راه آنان، و برنامه‌ای است مغایر با برنامهٔ ایشان. این هم فقط دیروز چنین نبوده است، بلکه امروز و فردا هم همین است و همین خواهد بود. در همهٔ سرزمینها همین است. در میان همهٔ نسلها و نژادها همین بوده و همین خواهد بود.

خداوند بزرگوار می‌داند: شرّ و بدی گردن می‌افرازد و به خود می‌بالد. هرگز هم ممکن نیست انصاف بدهد و دادگری کند. هیچوقت هم ممکن نیست که خیر و خوبی را آزاد گذارد تا رشد کند و ببالد، هر چند هم خیر و خوبی از در صلح و صفا درآید و راه درستی و وفا بپیماید. زیرا رشد و بالش خیر و خوبی خود به خود برای شرّ و بدی خطر بشمار است. بودن حقّ، خطر برای باطل است. پس بناچار شرّ و بدی باید به دشمنانگی و دست درازی دست یازد، و قطعاً باطل باید با کشتن حقّ و خفه کردن آن با تمام قدرت و توان، از نفس خود دفاع کند.

این، سرشت است! زندگی، جنگ حق و باطل است! جهاد تنها پدیدهٔ موقّت و شرائط مکانی و ظروف زمانی گذرا نیست! این، فطرت است و بر این منوال سرشته است! حالت عارضی نیست.

این است و بدان، چاره‌ای از جهاد نیست. جهاد در همه حال و در همه آن، واجب است. جهاد را باید در جهان درون آغازید. سپس به گسترهٔ جهان بیرون و دنیای واقعیّت کشاند. چاره‌ای نیست باید خیر مسلّح با شرّ مسلّح بجنگد. باید حقّ شمشیر به میان بسته و کمر به توشهٔ ایمان به یزدان آراسته، رویاروی شود با باطلی که سپر بر سر افکنده است و خویشتن را در پناه مردمان فراوان انداخته است. اگر حق با باطل نرزمد، خودکشی است، یا ضعفی است که لایق مؤمنان نیست. باید بذل مال و بذل جان کرد. این را یزدان از مؤمنان خواسته است. یزدان جهان جان و مال مؤمنان را در برابر بهشت خریداری کرده است ... مؤمنان باید جهاد کنند، خواه خداوند در این راه پیروزی را برای ایشان مقدّر فرموده باشد، و خواه شهادت را برای آنان خواسته باشد. دیگر پیروزی یا شهادت به ما انسانها واگذار نشده است. این، کار یزدان است نه مردمان. این چیزی است که قضا و قدر یزدان مصلحت می‌بیند. حکمت در آن است که پسند یزدان است. امّا آنچه نصیب مردمان است، یکی از دو چیز پسندیدهٔ یزدان است: ماندن و پیروزی! یا شهادت و بهروزی! ... مردمان همه می‌میرند، وقتی که اجل آنان فرا می‌رسد. ولی تنها شهیدان شهادت را می‌جویند و شهید می‌شوند! در این آئین، در برنامهٔ واقعی آن، در خطّ سیر عقیده و ایمان، در سرشت این خطّ سیر، و مسائل قطعی فطری آن که ارتباطی با دگرگونی شرائط و ظروف ندارند، نقطه‌ها و نکته‌هائی است که هرگز نباید در حسّ و شعور مؤمنان، تحت هیچ شرائط و ظروفی، سست و لرزان و شُل و وِل شوند. از جملهٔ این نقطه‌ها و نکته‌ها جهاد است. جهادی که یزدان سبحان بدین شیوه و بیان از آن سخن می‌راند. جهاد تنها در راه خدا و بس! زیر پرچم او و بس! این چنین جهادی است و کسانی که در آن کشته می‌شوند «شهیدان» گفته می‌شوند و فرشتگان جهان بالا با تعظیم و تکریم به استقبالشان می‌آیند و پذیرهٔ آنان می‌گردند!



بعد از آن، روند قرآن از گروهی از منافقان صحبت

می‌دارد. از کسانی سخن می‌گوید که پیوسته در سرزمین کفر می‌نشینند و راه مهاجرت در پیش نمی‌گیرند. اموالشان و مصالحشان، ایشان را در آنجا نگاه می‌دارد، یا این که ضعف و ناتوانیشان در برابر رویاروئی با دردها و رنجهای هجرت و راه سفر، آنان را از کوچ به سرزمین اسلام محروم می‌سازد. در حالی که تاب و توان هجرت را دارند، اگر اراده کنند و بخواهند و قصد فداکاری و جان فشانی را داشته باشند. اینان در سرزمین کفر تا آن وقت می‌مانند که اجلشان فرا می‌رسد و فرشتگان در می‌رسند و جانشان را می‌گیرند. قرآن آنان را در سیمای بسیار ناگوار و صحنهٔ بس دلخراشی به تصویر می‌کشد، تا بدین وسیله همهٔ کسانی را برانگیزد که در سر زمین کفر نشسته‌اند و جای خوش کرده‌اند، و آنان را وادارد بار سفر بربندند، و آئین و باور خویش را نجات دهند، و خویشتن را از این موقعیّتی که قرآن آن را به تصویر می‌کشد برهانند و سرنوشتی بهم رسانند که پسندیده و پذیرفتهٔ یزدان باشد:

﴿إِنَّ الَّذينَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمي أَنْفُسِهِمْ، قالُوا: فيمَ كُنْتُمْ؟ قالُوا: كُنّا مُسْتَضْعَفينَ فِي الْأَرْضِ. قالُوا: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فيها؟ فَأُولٰئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ، وَ ساءَتْ مَصيراً. إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ، لايَسْتَطيعُونَ حيلَةً، وَ لايَهْتَدُونَ سَبيلاً. فَأُولٰئِكَ عَسَى اللّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ، وَكانَ اللّهُ عَفُوّاً غَفُوراً ﴾.

بیگمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می‌روند و (می‌بینند که به سبب ماندن با کفّار در کفرستان، و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید و به چه سرگرم بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید؟ عذرخواهان) گویند: ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم (و چنانکه باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بربندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است، و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی! مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند. پس امید است که خداوند از آنان درگذرد (چون قدرت هجرت نداشته‌اند) و خداوند بس عفو کننده و آمرزنده است.

این نصّ قرآنی دربارهٔ حالتی صحبت می‌دارد که در جزیرة العرب موجود بود. هم در مکّه وجود داشت و هم در جاهای دیگر، پس از هجرت پیغمبر ﷺ و بر پائی دولت اسلامی. در مکّه کسانی بودند که مهاجرت نکرده بودند. اموالشان و مصالحشان آنان را در آنجا ماندگار کرده بود. زیرا مشرکان نمی‌گذاشتند مهاجری چیزی از اموال خود را با خویشتن ببرد. بعضی هم ترس و هراس سختیهای هجرت و رنجهای فراوان سفر، ایشان را در آنجا نگاه می‌داشت. چون مشرکان نمی‌گذاشتند مسلمانی هجرت کند. اگر هم دزدکی هجرت می‌کرد، در راه او کمین می‌نمودند. برخی از مسلمانان هم واقعاً نمی‌توانستند مهاجرت کنند و عملاً توان هجرت نداشتند. از قبیل: پیر مردان و زنان و کودکانی که راهی برای گریز و وسیله‌ای برای هجرت در اختیار نداشتند و به هیچوجه نمی‌توانستند بکوچند. اذیت و آزار مشرکان روز به روز نسبت به مسلمانانی که مانده بودند و هجرت نکرده بودند بیشتر و بدتر می‌شد. این اذیّت و آزار به اوج خود رسید زمانی که پیغمبر ﷺ و همدم و همسفرش ابوبکر صدّیق رضی الله عنه هجرت کردند و مشرکان نتوانستند جلوشان را بگیرند، و بعدها که دولت اسلامی تشکیل گردید، و دولت اسلامی سر راه بر کاروان تجارت قریش در بدر گرفت، و پیروزی چشمگیری که مسلمانان در جنگ بدر پیدا کردند. در این زمان بود که مشرکان دیوانه‌وار به شکنجه و آزار کسانی می‌پرداختند که هنوز در مکّه مانده بودند. انواع عذاب و اقسام عقاب به مسلمانان می‌رسانیدند، و با خشم فراوان و تندی و تیزی بیشمار

ایشان را از دین برمی‌گردانیدند.

در نتیجهٔ چنین شکنجه و آزار طاقت‌فرسائی، برخی از مسلمانان عملاً از دین برگشتند، و بعضی راه تقیّه در پیش گرفتند و اظهار کفر کردند، و با مشرکان در مراسم عبادت و پرستش ایشان شرکت ورزیدند. چنین تقیّه‌ای در آن روز که هنوز دولت اسلامی تشکیل نشده بود، تا در صورت توان بتوانند به آغوش آن بکوچند و به مسلمانان بپیوندند، برایشان جائز بود. امّا بعد از تشکیل حکومت اسلامی، و پیدایش سرزمین اسلام، کرنش در برابر شکنجه و آزار، و پناه بردن به تقیّه، جائز و پذیرفتنی نبوده است. البتّه در صورتی که برایشان هجرت ممکن بوده، و آشکارا زبان گشودن به اسلام، و زندگی در سرزمین اسلام، در حدّ توان و وسع آنان بوده باشد.

این نصوص قرآنی در چنین موقعیّتی نازل گردیده است و وانشستگانی را «ستمکار بر خود» نامیده است که تا دم مرگ و فرا رسیدن اجل، برای نگاهداری اموالشان و حفظ مصالحشان، و یا از ترس سختی‌ها و رنجهای هجرت و سختیها و دردسریهای راه، بار سفر برنسبته‌اند و راهی هجرت نشده‌اند. آیات قرآنی چنین کسانی را «ستمکار بر خویشتن» نامیده است، بدان جهت که آنان خویشتن را از زندگی در سرزمین اسلام محروم نموده‌اند. از زندگی والا و پاک و بزرگوارانه و آزاد و رها، خود را بی‌نصیب کرده‌اند، و خودشان را وادار به زندگی در سرزمین کفر نموده‌اند، زندگی پست و پنهانی و دزدکی و پر از ضعف و تحت فشار. آیات قرآنی چنین کسانی را به «دوزخ و بدترین فرجام» بیم می‌دهد. این هم دالّ بر آن است که مراد کسانی است که در آنجا از دین و آئینشان عملاً برگشته‌اند! تعبیر قرآنی با شیوهٔ خاصّ خود، معانی را به تصویر می‌کشد. آنچه را که بیان می‌دارد در صحنهٔ زندهٔ جنبنده‌ای که لبریز از حرکت و تکان است و ناطق و گویای مفاهیم و مقاصد است، نشان می‌دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ ... ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ... قَالُوا: فِيمَ كُنْتُمْ؟ قَالُوا: كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ! قَالُوا: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا؟ ﴾.

بیگمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می‌روند و (می‌بینند که به سبب ماندن با کفّار در کفرستان، و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید و به چه سرگرم بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید؟ عذرخواهان) گویند: ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم (و چنانکه باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بربندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟.

قرآن به مداوای نفس بشری می‌پردازد، و برای چاره‌جوئی آن، عناصر خیر و جوانمردی و عزّت را برمی‌انگیزد، و انگیزه‌های ضعف و بخل و آز و سستی و تنبلی را از درون نفس آدمی می‌راند و می‌تاراند. بدین منظور چنین صحنه‌ای را ترسیم می‌کند، و حقیقت را به تصویر می‌کشد. حقیقت را در بهترین جای خود بکار می‌گیرد و برای علاج و چاره‌جوئی نفس بشری بکار می‌برد.

صحنهٔ دم مرگ و هنگامهٔ جان دادن، خود به تنهائی تکان دهنده است و انسان از آن به لرزه می‌افتد! پیدا شدن فرشتگان در این صحنهٔ هراسناک، بیشتر لرزه بر اندام آدمیزاد می‌اندازد و او را بر آن می‌دارد که خویشتن را جمع و جور نماید و دربارهٔ حساب و کتاب خود حسّاس‌تر و هوشیارتر گردد.

آنان که وانشستگان و خانه‌نشینان نام دارند، بر خویشتن ستم کرده‌اند! هم اینک فرشتگان برای قبض روح و جان کندن ایشان آمده‌اند! آنان هم ستمگران بر خود بوده‌اند! همین که آنان ستمگر بر خویشتن بوده‌اند، به تنهائی کافی است دل را به لرزه و تکان آورد! چرا که همین بس که انسان تصوّر کند: شخصی در واپسین دم زندگی است و فرشتگان آمده‌اند جان او را بگیرند،

و او هم به خود ستم کرده است، و دیگر فرصتی ندارد تا در حقّ خویش دادگری کند! آخر، این لحظه و دم واپسین است!

فرشتگان هم بدون هیچ گفتاری جان ستمگران به خویشتن را نمی‌گیرند و بس! بلکه گذشتهٔ ایشان را زیر و رو و بررسی و وارسی می‌کنند! از کارهائی که کرده‌اند اظهار تنفّر می‌کنند! بدیشان می‌گویند: روزها و شبهای خود را در راه چه چیزهائی هدر داده‌اند؟ چه چیزهائی در جهان ایشان را به خود مشغول داشته است و سرگرم خود کرده است؟

﴿ قَالُوا: فِيمَ كُنْتُمْ؟ ﴾.

فرشتگان بدیشان می‌گویند کجا بوده‌اید و به چه چیز سرگرم بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه حاضر آمده‌اید و بدبخت شده‌اید؟).

آنچه در دنیا می‌کرده‌اند، تنها تضییع عمر و وقت‌کشی بوده است! هر چه بوده است هدر رفته است! انگار در جهان کاری جز ضایع شدن و هدر رفتن نداشته‌اند!

اینان که در هنگامهٔ احتضار و واپسین دم جهانند، پاسخ می‌دهند. در آخرین لحظات زندگی، به تنفّر فرشتگان، برای دفاع از اعمال زشتشان، پاسخی می‌دهند که سراسر رسوائی و خواری است! امّا خودشان گمان می‌برند که این پاسخ رسواگرانه معذرت بشمار است و چارهٔ کار است:

﴿ قَالُوا: كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ﴾.

(عذر خواهان به فرشتگان) گویند: ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم (و چنانکه باید به انجام احکام دین نرسیدیم!).

ما ناتوانان و بیچارگانی بودیم. زورمداران و قلدران ما را ناتوان و بیچاره می‌کردند. ما در زمین خوارانی بودیم که اصلاً کاری نمی‌توانستیم بکنیم و بهیچوجه مالک کار و بار خود نبودیم!

این پاسخ، گذشته از این که خود سراسر خواری است، به ننگ و رسوائی فرا می‌خواند، و هیچ کسی دوست نمی‌دارد در دم واپسین و هنگامهٔ جان دادن، موقعیّت او این چنین باشد، گرچه در طول زندگی دارای این چنین موقعیّت رسواگرانه و ننگینی بوده باشد. چرا که فرشتگان چنین بیچارگان خواری را که به خود ستم کرده‌اند رها نمی‌کنند و بی‌پاسخ نمی‌گذارند. بلکه در برابرشان می‌ایستند و حقیقت و واقعیّت انجام پذیرفته را به رخشان می‌کشند و بدیشان گوشزد می‌کنند. آنان را در برابر کوشش و تلاشی که نکرده‌اند، هر چند که فرصت آن را هم داشته‌اند، لومه و سرزنش می‌کنند:

﴿ قَالُوا: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا؟! ﴾.

(فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع و فراخ نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بربندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟!.

در این صورت، عجز حقیقی و درماندگی واقعی نبوده است که آنان را به پذیرش خواری و پستی و ناتوانی، واداشته است، و ایشان را از دین برگردانده است. بلکه چیز دیگری در میان بوده است. آن چیز، حرص و آز بر اموالشان و مصالحشان و حفظ و نگاهداری خودشان بوده است و ایشان را در سرزمین کفر ماندگار کرده است! در حالی که سرزمین اسلام وجود داشته است. حرص و آز اموال و پیش چشم داشتن مصالح و نگاهداری خود، ایشان را در شهر و دیار بس تنگنائی افکنده است، در حالی که زمین فراخ خدا در پیش روی ایشان بوده است، و می‌توانسته‌اند بدانجا سفر کنند، و با تحمّل دردها و رنجها و جانفشانی‌ها و فداکاریها، بهره‌مند از هجرت شوند.

در اینجا این صحنهٔ تکان دهنده و بس مؤثّر، با ذکر فرجام هراسناک، به پایان می‌آید:

﴿ فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ، وَسَاءَتْ مَصِيراً ﴾.

آنان جایگاهشان دوزخ است، و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی!.

سپس کسانی را مستثنی می‌کند که گرچه در سرزمین کفر مانده‌اند، و در معرض برگشت از دین بوده‌اند، ولی چاره‌ای نداشته‌اند، و راه گریزی نمی‌شناخته‌اند. آنان از

زندگی در سرزمین اسلام محروم و بی‌بهره بوده‌اند، از قبیل: پیر مردان ضعیف و ناتوان، و زنان و کودکان. قرآن آنان را به عفو و گذشت و رحمت خدا امیدوار می‌سازد. زیرا عذر ایشان روشن، و درماندگی آنان از فرار از سرزمین کفر، و گریز از سرزمین اسلام، آشکار است:

﴿إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ، لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً، وَ لاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً. فَأُولَـئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ، وَكَانَ اللَّهُ عَفُوّاً غَفُوراً﴾.

مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند.

این حکم تا آخر زمان برقرار و ساری و جاری است. از مرز چنان حالت خاصّی که در تاریخ معیّنی و در محیط مشخّصی بوده است، می‌گذرد و فراتر می‌رود. شامل هر مسلمانی می‌شود که در هر سرزمینی بسر برد و بخواهند او را از دین برگردانند. مسلمانی که اموال و مصالح او، یا خویشاوندیها و دوستی‌های وی، و یا ترس و لرز از دردها و رنجهای هجرت و سختی‌ها و دشواریهای راه سفر، باعث گردد در سرزمین کفر بماند. البتّه اگر در جائی از کرهٔ زمین، سرزمین اسلام وجود داشته باشد، و در آنجا بر آئین خود ایمن شود، و بتواند عقیدهٔ خویش را بیان دارد، و آشکارا مراسم دینی خویشتن را انجام دهد، و برخوردار از زندگی اسلامی در پرتو قانون الهی گردد، و از زندگی والای اسلامی بهره‌مند شود.



روند قرآنی به پیش می‌رود و به چاره‌جوئی دل و درون آدمیزادگان می‌پردازد. آدمیزادگانی که با سختی‌ها و رنجها و هراسهای هجرت رویاروی می‌شوند و از آنها بر خود می‌لرزند و می‌ترسند. در آیه‌های پیشین نیز با به تصویر کشیدن آن صحنهٔ تکان دهنده و هراس‌انگیز، به چاره‌جوئی دل و درون انسانها پرداخته بود و دلها و درونها را از رویاروئی با فرجام ناگوار دم واپسین زندگی بیم داده بود. در اینجا به دنبال چنان صحنهٔ دلهره‌انگیز و هراس‌انگیزی، دیگر باره با موجبات آرامش خاطر و مژده‌های شادی‌بخش به چارهٔ دلها و درونها می‌پردازد. به مسلمانان بشارت می‌دهد که: کسی که رهسپار هجرت شده است، چه در راه بمیرد، و چه به مقصد برسد، در پیشگاه یزدان مهاجر بشمار است. از آن لحظه که از خانهٔ خود بیرون می‌آید و به سوی خدا هجرت می‌نماید، تحت ضمانت و حمایت خدا قرار می‌گیرد. خدا بدو وعدهٔ فراخی نعمت و گشایش جا و آزادی و رهائی از بند غمها و گرفتاریها، می‌دهد. بدو وعده می‌دهد که نه تنها درّه‌ها و راهها بر او تنگ نمی‌گردد، بلکه جاده‌ها هموار و بی‌آزار می‌شود، و دلها از اندوه‌ها زدوده می‌گردند:

﴿وَ مَنْ يُهَاجِرْ - فِي سَبِيلِ اللَّهِ - يَجِدْ فِي الأَرْضِ مُرَاغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً. وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ - ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ - فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً﴾.

کسی که در راه خدا هجرت کند، سرزمینهای فراخ و آزادی فراوانی می‌بیند که بینی دشمنان را به خاک مذلّت می‌مالد، و گشایش و آسایش خواهد یافت. و هر که از خانهٔ خود بیرون آید و به سوی (سرزمینهای اسلامی) خدا و رسول هجرت کند، و سپس مرگ او را دریابد، اجر او بر عهدهٔ خدا است، و خداوند بسی آمرزنده و مهربان است.

برنامهٔ قرآنی، در آیه به زدودن ترسها و هراسهای گوناگون دلها و درونها می‌پردازد. ترسها و هراسهای گوناگونی که به دلها و درونها سرک می‌کشند و می‌خزند بدانگاه که مسلمانان پای در راه هجرت می‌گذارند و خطرها را پیش چشم مجسّم می‌دارند. بویژه در شرائط و ظروفی که بدان هنگام موجود بوده است و امکان هرگونه خطری می‌رفته است. البتّه چنین شرائط و ظروف لبالب از خطرها همیشه تکرار می‌گردد، و در همهٔ ازمنه و ادوار بالاتر و پائین‌تر از آن خطرها، و یا همسان آنگونه خطرها، بر سر راه هجرت در راه خدا است.

برنامهٔ قرآنی، روشن و آشکار به معالجه و چاره‌سازی دلها و درونها می‌پردازد. از آنها چیزی از ترسها و هراسها پنهان نمی‌سازد. خطرها را از آنها مخفی نمی‌دارد، حتّی اگر خطر مرگ هم باشد. امّا با بیان حقائق دیگری و با ذکر ضمانت خداوند بزرگوار، دلها و درونها را آرامش می‌بخشد.

برنامهٔ قرآنی پیش از هر چیز بیان می‌دارد که هجرت «در راه خدا» است. هجرت معتبر در اسلام، هجرتی است که در راه یزدان انجام می‌گیرد. هجرتی که برای دارائی و مادیات، یا برای رهائی از سختی‌ها و دشواری‌ها، و یا برای کسب لذائذ و شهوات، و یا این که برای هر هدفی از هدفهای زندگی جهان باشد، هجرت بشمار نمی‌آید. کسی که چنین هجرتی، یعنی هجرت در راه خدا، داشته باشد، در زمین فراخی و گشایش و آزادی و رهائی می‌بیند. زمین بر او تنگ نمی‌شود و به تنگنا نمی‌افتد. چارهٔ کار، و وسیلهٔ نجات، و ابزار کسب روزی، و مایهٔ زندگی را از دست نمی‌دهد:

﴿ وَ مَنْ يُهاجِرْ - فِي سَبِيلِ اللّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُراغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً ﴾.

کسی که در راه خدا هجرت کند، سرزمینهای فراخ و آزادی فراوانی می‌بیند که بینی دشمنان را به خاک مذلّت می‌مالد، و گشایش و آسایش خواهد یافت.

این ضعف و آز و بخل انسان است که بدو چنین تلقین می‌کند که وسائل زندگی و روزی، در گرو فلان زمین، و مقیّد به چنان شرائط و ظروف، و مرتبط بدان عوامل و موجباتی است که اگر از آنها دست بکشد و دوری گزینند، راهی برای زندگانی کردن نمی‌یابد و دنیای او به آخر می‌رسد!

این اندیشهٔ دروغین دربارهٔ حقیقت اسباب روزی و وسائل زندگی و نجات است که مردمان را بر آن می‌دارد پستی و ستم را بپذیرند، و در برابر برگرداندن از دین سکوت اختیار بکنند. بعدها هم به چنان سرنوشت و سرانجام بد و ناجور گرفتار می‌آیند.

سرنوشت و سرانجامی که فرشتگانی در آن جانشان را می‌گیرند، در حالی که بر خود ستم کرده‌اند! خداوند حقیقت وعده داده شده به کسی را بیان می‌دارد که در راه خدا به مهاجرت می‌پردازد. چنین شخصی در زمین خدا آزادی و رهائی را می‌یابد و در آن فراخی و وسعت و گشایش و آسایش را بدست می‌آورد. به هر جا برود خدا را می‌یابد. خدا بدو زندگی می‌بخشد و بدو روزی می‌رساند و نجاتش می‌دهد.

چه بسا در اثناء سفر و هجرت در راه خدا، اجل در رسد. مگر هم - همانگونه که در روند سوره ذکر شد - هیچ ارتباطی با اسباب ظاهری ندارد. مرگ قطعی و حتمی است هنگامی که اجل مقدّر فرا رسد. هنگامی که سر رسید عمر فرا رسید، شخص چه در خانه اقامت گزیده باشد و چه بار سفر بربسته و در مهاجرت باشد، فرقی نیست. زیرا اجل پس و پیش نمی‌گردد و جلو و عقب نمی‌افتد. امّا انسان دارای تصوّرات خاصّ خود است و از شرائط و روابط ظاهری متأثّر است و در بند عوامل زمانی و مکانی است. برنامهٔ اسلامی هم چنین تصوّرات و ظواهر و برداشتهای بشری را مراعات می‌دارد و به چاره‌جوئی آنها می‌پردازد. بدین منظور ضمانت خدا را برای دادن اجر ذکر می‌کند، و متذکّر می‌شود که از همان نخستین گامی که شخص در راه هجرت به سوی خدا و پیغمبر ﷺ برمی‌دارد، خدا ضامن دادن اجر بدو است:

﴿ وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ - ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ - فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّهِ ﴾.

هر که از خانهٔ خود بیرون آید و به سوی (سرزمینهای اسلامی) خدا و رسول هجرت کند، و سپس مرگ او را دریابد، اجر او بر عهدهٔ خدا است، و خداوند بسی آمرزنده و مهربان است.

اجر و مزدش یکسره بر عهدهٔ خدا است! اجر و مزد هجرت و کوچ و راه سفر و رسیدن به سرزمین اسلام و زندگی در آنجا. آیا فراتر از ضمانت و تعهّد خدا، ضمانت و تعهّدی یافته می‌شود؟!

به همراه چنین ضمانت و تعهّدی، به بخشش گناهان و رحمت یزدان به هنگام حساب و کتاب از مؤمنان، اشاره شده است. این امر والاتر و فراتر از معاملۀ نخستین است:

﴿ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَّحِيماً ﴾.

خداوند بسی آمرزنده و مهربان است.

بدون شکّ، معاملۀ پرسودی است! مهاجر در این معامله همۀ پول را در نخستین گام می‌گیرد. در نخستین گامی که از منزل برمی‌دارد و در راه خدا و پیغمبرش مهاجرت می‌نماید. مرگ حقّ است و در موعد مقرّر خود می‌آید و تأخیری ندارد. مرگ ارتباط با هجرت یا اقامت ندارد. اگر مهاجر در خانۀ خود بماند و از آنجا بیرون نیاید، اجل او در وقت مقرّر فرا می‌رسد. آن وقت معاملۀ پرسود، نه تنها بیسود می‌شود، بلکه زیان هم می‌کند. آخر نه اجر و مزدی در میان است، و نه مغفرت و مرحمتی! امّا آنچه هست این است که : فرشتگان سرمی‌رسند و جان ستمکار را می‌گیرند! میان آن معامله و این معامله فرق بسیار است، و چنان سرنوشت و فرجامی، با چنین سرنوشت و فرجامی، فاصلۀ زیادی دارد!



از این آیه‌هائی که در این درس تا بدینجا بررسی نموده‌ایم، چند چیز حاصل می‌گردد، چکیدۀ آنها را بیان می‌داریم پیش از این که به بقیّۀ درس بپردازیم و موضوعات دیگری که در آن است وارسی کنیم.

متوجّه می‌گردیم که اسلام چه اندازه از ترک جهاد در راه خدا، و نپیوستن به صف جهادگران بیزاری و تنفّر دارد و اظهار کراهیت می‌نماید. کسانی که در جهاد شرکت نکنند، در پیشگاه خدا بزهکار و نادرست بشمارند، مگر آنان که عذری داشته باشند، و یا جزو درماندگان و ناتوانانی باشند که قدرت هجرت نداشته و چاره‌ای پیدا نکنند و راهی برای نجات نیابند.

همچنین درک می‌کنیم که جهاد چه اندازه در آئین اسلام مورد اهمّیّت است و از چه ژرفا و اصالتی در عقیده و ایمان برخوردار است، و در نظام اسلامی، و در مقتضیات واقعیّت این برنامۀ یزدانی، چه اندازه بدان اهمّیّت داده شده است و بزرگ بشمار آمده است ... تا آنجا که شیعه‌ها جهاد را رکنی از ارکان اسلام بحساب آورده‌اند. البتّه این سخن از نیروی پشتیبانی نصوص قرآنی و احادیث نبوی برخوردار است، و واقعیّت جهان نیز دیدگاه آنان را توجیه و تأکید می‌کند. هر چند که چنین حدیثی هم منقول است:

(بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَىٰ خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَحَجِّ الْبَيْتِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ).(۱)

اسلام بر پنج چیز بنیان نهاده شده است: گواهی دادن به این که جز یزدان خدائی نیست و محمد پیغمبر خدا است، و نمازگزاردن، و دادن زکات، و انجام حج خانۀ خدا، و گرفتن روزۀ ماه رمضان.

امّا شدّت و حدّت و تأکیدی که برای انجام وظیفۀ جهاد بکار رفته است، و اصالت عنصر جهاد به هنگام روبرو شدن زندگی اسلامی با خطر، و ضرورتِ روشنِ جهاد در همه وقت و همه جا - ضرورتی که تکیه بر متقضیات فطری دارد نه بر شرائط زمانی - همۀ اینها مؤیّد احساس ژرفی نسبت به جدّی و اصیل بودن جهاد است.

همچنین متوجّه می‌شویم که انسان هر چه باشد انسان است. انسان گاهی در برابر مشکلات در می‌ماند، یا از خطرات می‌هراسد، و یا در برابر سدّها و مانعها و فرازها و نشیبهای زندگی سستی و تنبلی می‌کند. این کارها حتّی در بهترین زمانها و در میان بهترین جامعه‌های بشری، بوده است و خواهد بود. راه چاره در

۱- دنبالۀ حدیث را بدین شکل نیز ذکر کرده‌اند: ﴿ ... فَمَنْ تَرَكَ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ كَانَ كَافِراً حَلَالَ الدَّمِ ﴾. ... کسی که یکی از اینها را ترک کند، کافر بشمار است و خون او حلال خواهد بود.... برخی هم چنین جمله‌ای را به آخر حدیث افزوده‌اند: ﴿ ... وَالْجِهَادُ وَ الصَّدَقَةُ مِنَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ ﴾. ... جهاد و احسان از زمرۀ کارهای خوب و شایسته‌اند. (مراجعه شود به : جامع الأحادیث، سیوطی، جلد سوم، حدیث: ۹۹۹۵ و ۹۹۹۶). (مترجم)

چنین حالتها و پیش آمدهائی، ناامید شدن از چنین افراد و اشخاصی نیست. بلکه راه چاره این است که: چنین افراد و اشخاصی را به جوش و خروش انداخت، و دل و جرأت بخشید، و در همان حال بدانان آرامش خاطر داد. همان گونه که این برنامهٔ حکیمانهٔ یزدانی چنین کرده است و بر این شیوه رفته است.

خلاصه متوجّه خواهیم گشت که این قرآن چگونه با واقعیّت زندگی روبرو می‌شد، و جامعهٔ اسلامی را می‌برد، و به چه شکلی در همهٔ میدانهای کارزار به پیکار برمی‌خاست. نخستین میدان از میدانهای کارزار، میدان درون انسانها، و پهنهٔ سرشت فطری آنان، و پیکار با رسوبات و ته‌نشستهای جاهلی بر جای مانده در ژرفای دل ایشان بود.

متوجّه خواهیم گردید که چگونه قرآن را بخوانیم، و در هنگام رویاروئی با واقعیّت زندگی، و در وقت دعوت مردمان به سوی یزدان، به چه شکلی از قرآن استفاده کنیم و رهنمود گیریم.

این درس، به دنبال ذکر چنین مطالبی، به مسألهٔ رخصت می‌پردازد. رخصتی که خداوند آن را به مهاجران، و به مسافرانی بخشیده است که رهسپار جهاد می‌شوند و یا به تجارت و بازرگانی می‌روند. وقتی که مهاجران و مجاهدان و مسافران بیم داشته باشند که کافران آنان را اسیر کنند و ایشان را از دین برگردانند. چنین رخصتی عبارت است از اجازهٔ قصر نماز. این قصر هم همان قصری نیست که مسافر بدون هیچگونه قید و شرطی می‌تواند به انجام آن دست یازد، چه ترس و خوف در میان باشد و چه بیم و هراس وجود نداشته باشد. بلکه این قصر، قصر ویژه‌ای است:

﴿وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ، فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ – إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا – إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوّاً مُبِيناً﴾.

هر گاه در زمین به مسافرت پرداختید و نماز را کوتاه خواندید (و چهار رکعتی را دو رکعت نمودید) گناهی بر شما نیست، اگر ترسیدید که کافران بلائی به شما برسانند و به فتنه‌ای گرفتارتان گردانند. بیگمان کافران دشمنان آشکار شمایند.

کسی که در زمین به مسافرت می‌پردازد، نیاز ملموس شدیدی به ارتباط دائم با پروردگار خود دارد، پروردگاری که او را در سفری که در آن است و در هدفی که به سوی آن روان است، کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و توشه و سلاح او را در کار و راهی که بدان اقدام ورزیده و پای گذاشته است، تکمیل می‌سازد، و چیزهائی را که در مسیر سفر در کمین او است، از سر راه او برمی‌دارد. نماز استوارترین وسیلهٔ ارتباط با خدا است. نماز توشه‌ای است که به مسلمانان توصیه می‌گردد در سختی‌ها و دشواری‌ها از آن کمک و یاری جویند. هرگاه هراسی یا مشقّتی پیش آید، دستور خداوند بدیشان این است:

﴿وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ﴾.

از شکیبائی و نماز، یاری و استمداد بطلبید.

بدین سبب در اینجا در سرآغاز جای مناسب نماز، و در زمان نیاز بدان و در وقت درماندگی، از نماز یاد می‌شود. شخصی که بار سفر بربسته است و راه سفر در پیش گرفته است، نیاز بیشماری به این دارد که دل او با یاد خدا آرام گیرد. مهاجری که از خانه و کاشانه و شهر و دیاری بریده است و راه غربت در پیش گرفته است، بسیار نیازمند این است که خویشتن را در پناه خدا دارد و خود را به حفظ و حمایت یزدان سپارد. امّا چه بسا نماز کامل، با قیام و رکوع و سجودی که دارد، نجات مسافر را از خطری که در کمین او است، به تعویق اندازد، و یا این که دشمنان را متوجّه او سازد و او را بشناسند و بدانگاه که در حال رکوع یا سجود است او را بگیرند. از این لحاظ به مسافر رخصت داده شده است که به هنگام ترس از بلا نماز را کوتاه کند و شکسته بخواند.

معنائی که ما در اینجا برمی‌گزینیم همان معنائی است که

امام جصّاص برگزیده است(۱). و آن این که مراد از قصر در اینجا کاستن از تعداد رکعات نیست، بدین شکل که نمازهای چهار رکعتی را به دو رکعت تبدیل کرد. زیرا چنین رخصتی مطلقاً به هر مسافری داده شده است و مقیّد به حالت خوف و هراس از بلا نیست. مسافر باید همانگونه که پیغمبر ﷺ در هر سفری نماز را قصر می‌فرمود، او هم نماز را در سفر قصر کند، و برابر ارجح اقوال، کامل خواندن نماز در سفر جائز نیست.

لذا رخصت جدیدی که در حالت ترس از بلا در میان است، چیزی جدای از آن است و معنی تازه‌ای برای هر نوع مسافری دارد. مراد قصر نماز از لحاظ کیفیّت ادای آن است. مثل قیام بدون حرکت و رکوع و سجود و نشستن برای تحیّات. یعنی مسافر ایستاده و رونده و سواره نماز بگزارد، و برای رکوع و سجود تنها اشاره کند و بس ... با این کار رابطهٔ خود را در حالت ترس از بلا، از خدا نمی‌گسلد، و نخستین سلاح خود را در جنگ رها نمی‌کند که نماز است، و خویشتن را از دشمنانش محفوظ و برحذر می‌دارد:

﴿ إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوّاً مُّبِيناً ﴾.

بیگمان کافران دشمنان آشکار شمایند.

❁

به مناسبت سخن از نماز مسافری که در راه است و از بلا و مصیبتی می‌ترسد که کافران بدو رسانند، حکم نماز خوف در صحنهٔ جنگ و پهنهٔ کارزار بیان می‌شود. این حکم فقهی لبریز از پسوده‌های روانی و تربیتی گوناگون است:

﴿ وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ، فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاٰةَ، فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ مَّعَكَ. وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ. فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ. وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا مَعَكَ. وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ. وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ، فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَّيْلَةً وَاحِدَةً. وَ لاٰجُنَاحَ عَلَيْكُمْ - إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذىً مِّنْ مَّطَرٍ، أَوْ كُنْتُمْ مَّرْضَىٰ - أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ. وَخُذُوا حِذْرَكُمْ، إِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً. فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلاٰةَ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَىٰ جُنُوبِكُمْ. فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاٰةَ، إِنَّ الصَّلاٰةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَّوْقُوتاً ﴾.

زمانی که (تو، ای پیغمبر) در میانشان بودی و نماز (خوف) را برایشان بپاداشتی، دسته‌ای از آنان با تو به نماز ایستند، و باید که اسلحهٔ خود را با خود داشته باشند، و وقتی که (نصف) نماز را با تو خواندند (سلام بدهند و به کِشیک پردازند و) شما را (از دشمنان بپایند، و دستهٔ دیگری که هنوز نماز را نخوانده‌اند بیایند و با تو به نماز ایستند و احتیاط خود را مراعات و اسلحهٔ خود را داشته باشند. کافران دوست می‌دارند کاش از اسلحه و کالاهای خود غافل می‌شدید و آنان یکباره بر شما تاخت می‌آوردند (و غافلگیرتان می‌کردند و در حین نماز دمار از روزگارتان برمی‌آوردند). اگر از باران ناراحت بودید، یا بیمار بودید، گناهی بر شما نخواهد بود که اسلحهٔ خود را زمین بگذارید. (ولی باز هم تا آنجا که ممکن است وسائل سبک دفاعی را از خود دور نکنید) و احتیاط خویش را بدارید. بیگمان خداوند برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم ساخته است. هرگاه نماز را به پایان بردید، خدای را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایتان افتاده (و در همه حال و احوال) یاد کنید (و حتّی در کشاکش روزگار و گرماگرم کشت و کشتار، خدا گوئید و خدا جوئید) و هنگامی که (ترس و هراسی نماند و) آرامش خود را بازیافتید، نماز را (به تمام و کمال و در وقت مشخّص) برپای دارید. بیگمان نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معلوم و معیّن است.

کسی که بیندیشد دربارهٔ اسرار این قرآن، و اسرار برنامهٔ ربّانی برای تربیت انسانی که نهفته در لابلای آیات قرآنی است، پی می‌برد به نگرشهای شگرف و

۱- احکام القرآن: تألیف جصاص، جزء دوم، صفحه ۳۰۷ و ۳۰۸، چاپ بهیه.

شگفت روانیی که به ژرفای جان انسانها خزیده است و به زوایای درونشان سرک کشیده است. از جملهٔ چنین نگرشهائی، این نگرش است که در میدان کارزار، و گیر و دار پیکار، به نماز شده است.

روند قرآنی این نصّ را در اینجا تنها به خاطر این حکم «فقهی» دربارهٔ چگونگی نماز خوف ذکر نمی‌کند و بس. بلکه روند قرآنی این نصّ را فرامی‌آورد در زمانی که یک تاخت تربیتی و رهنمونی و آموزشی و آمادگی بخشیدن به مسلمانان و جامعهٔ اسلامی در میان است.

نخستین چیزی که جلب توجّه می‌کند، حرص و آز بر نماز در پهنهٔ کارزار است. ولی این امر، از دیدگاه ایمانی، بسیار طبیعی، بلکه بسی بدیهی به نظر می‌آید. نماز سلاحی از سلاحهای پیکار است. بلکه می‌توان گفت که تنها نماز، سلاح است و بس. پس باید این سلاح را آراسته و پیراسته کرد و از آن سود جست و بگونه‌ای آن را تنظیم کرد و سر و سامان بخشید که متناسب با سرشت کارزار و فضای پیکار باشد.

مسلمانانی که در صدر اسلام می‌زیستند و برابر برنامهٔ ربّانی با قرآن تربیت پیدا می‌کردند، پیش از هر چیز با این سلاح به مقابلهٔ دشمنانشان می‌پرداختند، و در بکار بردن این سلاح بیش از هر سلاح دیگری مهارت و برتری داشتند. آنان در ایمان به خداوند یکتا برتری داشتند و چنانکه باید خدای را می‌شناختند. آنان حسّ می‌کردند و می‌دانستند که آفریدگار در گسترهٔ کارزار با ایشان است. ایشان در ایمان به هدفی که به خاطرش می‌جنگیدند برتری داشتند. ایشان می‌دانستند که هدفشان والاترین همهٔ هدفها است. آنان در جهان‌بینی و دیدگاهی که نسبت به هستی و زندگی و فرجام وجود انسانی خود داشتند، برتر و فراتر از دیگران بودند، همانگونه که در سازماندهی اجتماعی، والاتر و بالاتر از دیگران بودند. زیرا نظم و نظام اجتماعی ایشان، ناشی از برتری برنامهٔ ربّانی ایشان بود. نماز هم رمز همهٔ اینها بود، و همهٔ اینها را به یاد می‌انداخت. از اینجا بود که نماز سلاحی در کارزار، بلکه بالاتر از آن، خودِ سلاح بود.

دومین چیزی که در این نصّ جلب توجّه می‌کند، آمادگی روحی کاملی در برابر دشمنان، و حذر و پرهیز و بیدار باش و هوشیار باشی است که مؤمنان بدان توصیه می‌گردند در برابر دشمنانی که در انتظار تنها یک لحظه غفلت مؤمنان از سلاحها و کالاهای خودشان هستند تا یکباره بر سرشان بتازند و کارشان را بسازند. البتّه خداوند مهربان همراه با چنین تحذیر و تخویفی، به مسلمانان اطمینان خاطر می‌دهد و برجا و استوار و ثابت و پایدارشان می‌فرماید. چرا که بدیشان خبر می‌دهد که مسلمانان با قومی درمی‌افتند و رویاروی می‌شوند که خداوند خواری و پستی را بر آنان نوشته است و واجب گردانده است:

﴿إِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً﴾.

بیگمان خداوند برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم ساخته است.

این تقابل و تطابق موجود در میان: برحذر داشتن و اطمینان دادن، و همآوائی و همآهنگی موجود در بین: برانگیختن حسّ پرهیز و حذر، و ریختن آب آرامش و اطمینان به درون انسان، سبک این برنامهٔ آسمانی در تربیت نفس مؤمنان، و در آموزش و پرورش گروه مسلمانان است تا این که پیوسته در برابر دشمنان نیرنگباز و سرسخت و کثیف و پست، آمادگی داشته باشند.

فقیهان در امر چگونگی نماز خوف، اختلاف نظر دارند. اختلافشان بر اثر برداشتی است که از این آیه دارند. ولی ما به کیفیّت همگانی بسنده می‌کنیم، بدون این که وارد تفصیلات جوراجور و نظرات گوناگون گردیم:

﴿وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ، فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ، فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ مَّعَكَ. وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ. فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ. وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ. وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ﴾.

زمانی که (تو، ای پیغمبر) در میانشان بودی و نماز (خوف) را برایشان بپاداشتی، دسته‌ای از آنان با تو به نماز ایستند، و باید که اسلحهٔ خود را با خود داشته باشند، و وقتی که (نصف) نماز را با تو خواندند (سلام بدهند و به کشیش پردازند و) شما را (از دشمنان بپایند، و دستهٔ دیگری که هنوز نماز را نخوانده‌اند بیایند و با تو به نماز ایستند و احتیاط خود را مراعات و اسلحهٔ خود را داشته باشند.

معنی چنین است: هرگاه تو با آنان بودی و برایشان پیش نماز شدی، دسته‌ای از آنان با تو به نماز بپردازند و رکعت اوّل را با تو بخوانند. در این هنگام دستهٔ دیگری مجهّز به سلاح خود، پشت سر شما برای حفاظت از شما بایستند و دیدبانی بدهند. وقتی که گروه نخست، رکعت اوّل را خواندند، بروند و به نگهبانی بپردازند. دستهٔ دومی که نگهبانی و دیدبانی می‌دادند و نماز نخوانده‌اند، بیایند و ایشان هم یک رکعت با تو بخوانند. در اینجا دو رکعت نماز امام به پایان می‌رسد و سلام می‌دهد ... بدین هنگام دستهٔ نخستین می‌آیند و رکعت دومی را می‌خوانند که با امام نخوانده بودند. سپس سلام می‌دهند و می‌روند و به نگهبانی می‌پردازند. دستهٔ دوم برمی‌گردند و رکعتی را که نخوانده بودند خواهند خواند و دستهٔ اوّل از آنان نگهبانی و مراقبت می‌نمایند. سپس سلام می‌دهند.

بدین وسیله، هر دو گروه با امامت پیغمبر ﷺ نماز خواهند خواند. وضع به همین منوال با خلفاء و امراء پیغمبر ﷺ بوده است، و با فرماندهان او در هر جنگی و رزمی و پیکاری چنین خواهد بود:

﴿ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ. وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ، فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً ﴾.

باید احتیاط خود را مراعات و اسلحهٔ خود را داشته باشند. کافران دوست می‌دارند کاش از اسلحه و کالاهای خود غافل می‌شدید و آنان یکباره بر شما تاخت می‌آوردند (و غافلگیرتان می‌کردند و در حین نماز دمار از روزگارتان برمی‌آوردند).

همیشه این علاقهٔ قلبی و خواست درونی کافران نسبت به مسلمانان بوده است. سالها پیاپی می‌آیند، و قرنها می‌گذرند، و این حقیقت را تأکید می‌کنند. حقیقتی که خدا آن را به دل گروه مؤمنان نخستین می‌انداخت، بدانگاه که برای ایشان نقشه‌های عمومی جنگ را می‌کشید و تاکتیکهای همگانی کارزار را بدیشان گوشزد می‌کرد، و گاه‌گاهی طرز حرکت و پیشروی را نشانشان می‌داد، و برایشان طرح دفاع را پی‌می‌افکند، همانگونه که در نماز خوف دیدیم.

نباید فراموش کرد که این حذر و پرهیز، و این آمادگی روانی، و این تجهیز مستمرّ، مسلمانان را به رنج و مشقت نمی‌اندازد. زیرا آنان به اندازهٔ توان به انجام وظیفه می‌پردازند و آنچه دارند بر طَبَق اخلاص می‌نهند و تقدیم می‌دارند:

﴿ وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ، أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ، أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ ﴾.

اگر از باران ناراحت بودید، یا بیمار بودید، گناهی بر شما نخواهد بود که اسلحهٔ خود را از زمین بگذارید.

حمل سلاح در این حالت، سخت است و فایده‌ای ندارد. کافی است احتیاط رعایت شود، و چشم براه یاری و پیروزی خدا بود:

﴿ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ، إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً ﴾.

احتیاط خویش را بدارید. بیگمان خداوند برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم ساخته است.

شاید این احتیاط، و این بیداری، و این برحذر داشتن، ابزار و وسیلهٔ پیاده کردن عذاب خوار کننده‌ای باشد که خداوند برای کافران آماده ساخته است و تهیّه دیده است. مؤمنان تنها پرده‌ای برای نمایش قدرت خدا، و ابزار عملی کردن اراده و مشیّت او هستند. این امر هم که در پناه چنان برحذر داشتنی ذکر شده است، مایهٔ آرامش و باعث اعتماد به مدد و یاری خدا و پیروزی بر قومی باشد که خداوند عذاب خوارکننده‌ای را

برایشان آماده کرده است و تهیّه دیده است:

﴿ فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَىٰ جُنُوبِكُمْ. فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ. إِنَّ الصَّلاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً ﴾.

هرگاه نماز را به پایان بردید، خدای را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایتان افتاده (و در همه حال و احوال) یاد کنید (و حتّی در کشاکش روزگار و گرماگرم کشت و کشتار، خداگوئید و خدا جوئید) و هنگامی که (ترس و هراسی نماند و) آرامش خود را بازیافتید، نماز را (به تمام و کمال و در وقت مشخّص) برپای دارید. بیگمان نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معلوم و معیّن است.

بدین منوال خداوند مؤمنان را راهنمائی می‌فرماید که در همه حال و همه وضع با خدا پیوند پیدا و تماس برقرار کنند، و گذشته از نماز که خود توشهٔ بزرگ و ابزار سترگی است، هرگونه و با هر وسیلهٔ ممکن دیگری که بتوانند، در تماس و پیوند با یزدان باشند، و بدانند که این سلاحی است که کهنه و فرسوده نمی‌گردد.

امّا در وقت آرامش و اطمینان: ﴿ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ ﴾.

نماز را (به تمام و کمال و در وقت مشخّص) برپای دارید.

نماز را چنانکه باید کامل و تمام، بدون قصر - قصر خوفی که از آن صحبت کردیم - بخوانید. چراکه نماز واجب است و دارای وقت معیّن و محدود زمانی جهت اداء کردن است. هر وقت اسباب رخصت، به شکلی از اشکال، برطرف شد، نماز دوباره به صورت و شکل واجب همیشگی برگشت می‌نماید و بگونهٔ معمولی خود خوانده می‌شود.

ظاهریّه از این فرمودهٔ خداوند متعال: ﴿ إِنَّ الصَّلاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً ﴾ نظریّهٔ خود را برداشت می‌کنند و معتقدند که نمازی که فوت شود، قضا ندارد. قضاء آن فائده‌ای ندارد و درست نمی‌باشد. زیرا ادای نماز جز در وقت معیّن درست نخواهد بود. زمانی که وقت معیّن آن گذشت، خواندن نماز ممکن نیست ... امّا جمهور علماء قضای نماز فوت شده را درست می‌دانند. معتقدند هر چه زودتر نماز فوت شده اداء گردد بهتر است، و تأخیر کردن ناپسند است ... بیش از این به تفصیل فروع نمی‌پردازیم.



این درس با دل و جرأت بخشیدن بر کار جهاد، با همهٔ دردها و خستگیهائی که دارد، به پایان آورده می‌شود. در این باره، دلهای ایماندار با پسودهٔ ژرف الهامگرانه‌ای پسوده و لمس می‌گردد. بگونه‌ای که اعماق چنین دلهائی را می‌پساید، و نور قوی و نیرومندی را بر راهها و هدفها و فرجامها می‌افکند و متوجّه می‌نماید:

﴿ وَ لاَ تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ. إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ. وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لاَ يَرْجُونَ. وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً ﴾.

در جستجوی قوم (کافری که اعلان جنگ نموده‌اند و می‌کوشند از همه سو بر شما تاخت آورند) سستی مکنید (و پیوسته در کمین ایشان باشید و با آنان برزمید). اگر (از جنگ و جراحات) درد می‌کشید، آنان هم مثل شما درد می‌کشند و رنج می‌برند. (ولی فرق شما و ایشان در این است که) شما چیزی از خدا می‌خواهید که آنان نمی‌خواهند (و آن رضای الله و بهشت جاویدان است) و خداوند آگاه (از اعمال شما و اعمال آنان، و) حکیم است (و به هر یک از شما و ایشان سزا و جزای کارتان را می‌دهد).

اینها واژه‌های کمی هستند. ولی خط سیرهای قاطعانه‌ای را پیش روی می‌گذارند، و پرده از فاصلهٔ بسیار دور و جدا از همدیگر دو جبههٔ متفاوت برمی‌دارند. مؤمنان، دردها و رنجها و زخمهای کارزار را می‌بینند، ولی تنها ایشان نیستند که دردها و رنجها و زخمها متوجّه ایشان می‌گردد. دشمنانشان هم درد می‌کشند و زخمی می‌شوند و به شدّت و محنت گرفتار می‌آیند ... امّا میان مؤمنان و کافران فرق بسیار است. مؤمنان با جهادی که می‌کنند رو به خدا می‌کنند و جهادشان برای رضای یزدان است. جزای خود را هم از

آستانهٔ خدا می‌طلبند و در پیشگاه او می‌جویند. امّا کافران عمرشان هدر می‌رود و وجودشان ضائع می‌شود. رو به خدا نمی‌کنند و نمی‌روند، و از آستانهٔ یزدان، نه در این جهان و نه در آن جهان، چیزی نمی‌خواهند و نمی‌طلبند.

وقتی که کافران با وجود این بر جنگ و رزم پافشاری می‌کنند، مؤمنان را سزا است که بیش از آنان بر کارزار و پیکار پافشاری کنند و اصرار ورزند. وقتی که کافران دردها و رنجها را تحمّل می‌کنند، شایستهٔ مؤمنان است که در برابر دردها و رنجهائی که بدیشان می‌رسد، صبر و شکیبائی بیشتری داشته باشند. همچنین سزاوار مؤمنان است که دست از جستجوی کافران و تعقیب کردن ایشان و دنباله روان آنان لحظه‌ای بازنایستند تا این که نیرو و شکوهی برایشان نماند، و دیگر نتوانند مؤمنی را از دین برگردانند و به کسی اذیت و آزاری برسانند، و پرستش و کرنش، در برابر خدا باشد و بس.

این است برتری عقیدهٔ به خدا در هرگونه مبارزه و هر نوع پیکاری. لحظه‌هائی پیش می‌آید که در آنها رنج و سختی بر تاب و توان، و درد و ناراحتی بر قدرت تحمّل، افزون می‌شود. دل انسان به مدد و یاری یزدانی، و زاد و توشهٔ معنوی ربّانی، نیازمند می‌گردد. در اینجا است که چشمهٔ رحمت مدد و یاری یزدانی جوشیدن می‌گیرد، و زاد و توشهٔ معنوی ربّانی درمی‌رسد.

این رهنمود در میدان رزم و پیکار برابر فرا رسیده است. رزم و پیکاری که جنگجویان هر دو گروه، در آن درد و رنج دیده‌اند. زیرا هر دو دسته اسلحهٔ خود را برداشته‌اند و با یکدیگر به جنگ و کارزار پرداخته‌اند. امّا گاهی پیش می‌آید که در آن مؤمنان در رزم و پیکاری شرکت می‌کنند و قوای دو طرف برابر نبوده و مؤمنان بسی کمتر از دیگرانند. ولی مهمّ نیست؛ قاعده تغییر نمی‌کند. زیرا باطل هرگز در امان نمی‌ماند، هر چند که به ظاهر چیره و غالب گشته باشد. باطل به بلاها و رنجها در داخل خود گرفتار می‌آید، و بر اثر تناقضات و اختلافات داخلی، و کشمکش برخی با بعضی، و از آنجا که باطل با سرشت اشیاء و ساختار پدیده‌ها ناسازگار است، از درون می‌پوسد و سرنگون می‌گردد. در این صورت، گروه مؤمنان باید صبر و تحمّل داشته باشند، و فرو نیفتند. باید بدانند که اگر به درد و رنج گرفتارند، دشمنانشان نیز به درد و رنج گرفتارند. ولی درد و رنجها متفاوتند، و زخمها گوناگونند:

﴿ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مٰا لاٰ يَرْجُونَ ﴾.

شما از خدا چیزی می‌خواهید که آنان نمی‌خواهند (و آن رضای یزدان و بهشت جاویدان است).

این هم مایهٔ آرامش شگرفی، و تسلّی خاطر شگفتی است ... دو راههٔ جدائی همین است.

﴿ وَكٰانَ اللّٰهُ عَليماً حَكيماً ﴾.

خداوند آگاه (از اعمال شما و اعمال آنان، و) حکیم است (و به هر یک از شما و ایشان سزا و جزای کارتان را می‌دهد).

خدا می‌داند چه احساسات و تفکّراتی در دلها موج می‌زند و متلاطم است. یزدان برای نفس انسان توصیف می‌کند چیزی را که از خوشیها و ناخوشیها و دردها و شادیها دوست می‌دارد!

إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ
ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا ﴿١٠٥﴾
وَٱسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ﴿١٠٦﴾ وَلَا تُجَٰدِلۡ
عَنِ ٱلَّذِينَ يَخۡتَانُونَ أَنفُسَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ
خَوَّانًا أَثِيمٗا ﴿١٠٧﴾ يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ
مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِۚ وَكَانَ
ٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾ هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ جَٰدَلۡتُمۡ
عَنۡهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فَمَن يُجَٰدِلُ ٱللَّهَ عَنۡهُمۡ يَوۡمَ
ٱلۡقِيَٰمَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ وَكِيلٗا ﴿١٠٩﴾ وَمَن يَعۡمَلۡ
سُوٓءًا أَوۡ يَظۡلِمۡ نَفۡسَهُۥ ثُمَّ يَسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورٗا
رَّحِيمٗا ﴿١١٠﴾ وَمَن يَكۡسِبۡ إِثۡمٗا فَإِنَّمَا يَكۡسِبُهُۥ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۚ

وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١١﴾ وَمَن يَكْسِبْ خَطِيٓـَٔةً أَوْ إِثْمًا
ثُمَّ يَرْمِ بِهِۦ بَرِيٓـًٔا فَقَدِ ٱحْتَمَلَ بُهْتَٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿١١٢﴾ وَلَوْلَا
فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُۥ لَهَمَّت طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ أَن
يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ ۖ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن
شَىْءٍ ۚ وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ
مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ۚ وَكَانَ فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾

این آیه‌ها داستانی را روایت می‌دارند که همانندی در زمین ندارد. انسانها هم همسانی برای آن سراغ ندارند. این داستان به تنهائی گواه است که این قرآن و این دین، قطعاً باید از جانب خدا باشد. زیرا انسانها هر اندازه اندیشه‌های آنان بالا رود، و روحهایشان صاف و پاک شود، و سرشتهایشان راست و درست گردد، نمی‌توانند خود را بدان سطحی برسانند که این آیه‌ها بدان اشارت دارد، مگر در پرتو وحی الهی. آن سطحی که خطّی را بر بالای افق ترسیم می‌کند که انسانها هنوز بدان نرسیده‌اند مگر در سایهٔ این برنامهٔ آسمانی. کسی هم هرگز نمی‌تواند بدانجا صعود کند و خویشتن را بدان مکان والا و بالا برساند، مگر در سایهٔ این برنامهٔ آسمانی.

در آن هنگام که یهودیان در مدینه همهٔ تیرهای مسمومی را که در تیردان پست خود داشتند به سوی اسلام و مسلمانان می‌انداختند، آن تیرهائی که این سوره و سوره‌های بقره و آل‌عمران چندی از آنها را و زخمهای کاری آنها را در صف مسلمانان بیان می‌دارند... در آن هنگام که یهودیان دروغها و نارواهائی را می‌پراکندند، و مشرکان را بر ضدّ مؤمنان تحریک می‌کردند و برمیشوراندند، و راههای گوناگونی را بدیشان نشان میدادند و نقشه‌ها برایشان می‌کشیدند، و شائعه‌پراکنی‌ها می‌کردند، و خردها را گمراه می‌نمودند، و دربارهٔ وحی و مقام رهبری پیغمبری شکّ‌اندازی می‌کردند و به دلها در بارهٔ اسلام گمانها می‌افکندند، و می‌کوشیدند که جامعهٔ اسلامی را از درون متلاشی سازند ... در آن هنگام که دشمنان مسلمانان را بر ضدّ مؤمنان متّحد می‌ساختند و ایشان را تحریک و ترغیب می‌نمودند که از بیرون بر مؤمنان بتازند و کارشان را بسازند. آن هم در حالی که هنوز اسلام نوپا و نورس بود، و آثار رسوبات و ته‌نشستهای جاهلیّت در درون نفسها بر جای بود، و پیوندهای خویشاوندی و مصلحت‌جوئی در میان مسلمانان و میان برخی از مشرکان و منافقان و خود یهودیان، موجود و پایدار بود، و خطر حقیقی برای پیوند مسلمانان و هماهنگی ایشان بشمار می‌آید ... در چنین اوقات تنگ و خطرناک و بس حسّاس، این آیه‌ها جملگی بر پیغمبر ﷺ و برای گروه مسلمانان، نازل می‌گردد تا حقّ را به یک مرد یهودی بدهد و داد او را که ستمگرانه به دزدی متّهم گشته است از دیگران بگیرد، و کسانی را خوار بدارد که بر ضدّ او رایزنی کرده‌اند و برای متّهم کردن او دست به یکی شده‌اند. آنان که چنین کرده بودند، خانواده‌ای از انصار مدینه بودند. انصار هم در آن روز، توشه و ابزار جنگ و سپاهیان و لشکریان پیغمبر ﷺ برای مقاومت با این نیرنگهای موجود در پیرامون او، و دوز و کلکهائی بودند که دربارهٔ پیغمبری و آئین و عقیدهٔ جدید به راه افکنده بودند. وه که این آئین در چه مرتبه‌ای از پاکی و دادگری و والائی قرار دارد! کدام سخن می‌تواند آن اندازه اوج گیرد که بتواند این مرتبهٔ والا را توصیف کند؟ آخر هر سخنی و هر حاشیه‌ای و هر پیروی، از توصیف بلندای این اوج شگرف، عاجز و درمانده است! بلندائی است که انسانها نه فقط به تنهائی بدان نمی‌رسند، بلکه به تنهائی آن را هم نخواهند شناخت! برای رسیدن بدین بلندای والا، تنها باید برنامهٔ یزدانی دستگیر و رهنمون مردمان شود، تا پلّه پلّه بالا و بالاتر روند، و بدان افق عالی شریف نورانی برسند و در آن بغنوند!

داستانی که از چند مرجع و مصدر، دربارهٔ نزول این آیات روایت شده است این است که: چند نفری از انصار - قتاده پسر نعمان، و عموی او رفاعه - در یکی

از غزوه‌ها در خدمت پیغمبر ﷺ به جهاد پرداختند. زرهی از یکی از آنان به نام «رفاعه» گم گردید. نسبت به یکی از انصار که از خانواده‌ای به نام «بنو أبیرق» بود، بدگمان شدند. صاحب زره به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: طعمه پسر أبیرق زره مرا دزدیده است ... در روایت دیگری آمده است که دزد بشیر پسر أبیرق نام داشته است. در این روایت گفته شده است: بشیر پسر أبیرق منافق بوده است و در نکوهش اصحاب شعر می‌سروده است و آن را به یکی از عربها نسبت می‌داده است ... هنگامی که دزد متوجّه شکایت گردید، زره را برداشت و آن را به خانهٔ یک شخص یهودی به نام زید پسر سمین انداخت. به تنی چند از افراد قبیلهٔ خود گفت: من زره را پنهان کرده‌ام و آن را به خانهٔ فلان کس انداخته‌ام. زره را در خانهٔ او پیدا خواهند کرد. به پیش پیغمبر ﷺ بروید و بگوئید: ای پیغمبر خدا، دوست ما پاک و بیگناه است. کسی که زره را دزدیده است فلان کس است. ما از این دزدی آگاهیم. در پیش مردمان عذر دوست ما را بپذیر و از او جانبداری و دفاع فرما. زیرا اگر به خاطر تو یزدان او را پاک و بیگناه قلمداد نفرماید، هلاک می‌گردد. هنگامی که پیغمبر ﷺ آگاهی پیدا کرد که زره در خانهٔ یکی از یهودیان است، پاشد و ابن أبیرق را تبرئه کرد و در میان مردمان او را معذور داشت! خانوادهٔ ابن أبیرق، پیش از این که زره در خانهٔ مرد یهودی پیدا شود، به پیغمبر ﷺ عرض کرده بودند که قتاده پسر نعمان و عموی او به افراد خانوادهٔ مسلمان و صالحی از ما، بدون دلیل و حجّت، تهمت دزدی زده‌اند. قتاده نقل می‌کند و می‌گوید: به خدمت پیغمبر ﷺ آمدم و با او به سخن پرداختم. فرمود:

(عَمِدْتَ إِلىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يُذْكَرُ مِنْهُمْ إِسْلاٰمٌ وَ صَلاٰحٌ، وَ تَرْمِيهِمْ بِالسَّرِقَةِ عَلىٰ غَيْرِ ثَبْتٍ وَ لاٰ بَيِّنَةٍ؟).

به میان افراد خانواده‌ای می‌روی که گویند مسلمان و صالح هستند، و بدیشان تهمت دزدی می‌زنی، بدون این که دلیل و برهانی در میان باشد؟.

قتاده می‌گوید: به خانه برگشتم. دوست می‌داشتم از بخشی از اموال خود صرف نظر می‌کردم و با پیغمبر خدا ﷺ در این باره صحبت نمی‌کردم. عمویم رفاعه به پیش من آمد و گفت: برادرزاده‌ام چه کار کرده‌ای؟ آنچه پیغمبر خدا ﷺ به من گفته بود، برای او بیان کردم. گفت: یاور و مددکار، خدا است! چیزی نگذشت که این آیه نازل شد:

﴿ إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّٰاسِ بِمٰا أَرٰاكَ اللّٰهُ، وَ لاٰ تَكُنْ لِلْخٰائِنِينَ خَصِيماً ﴾.

ما کتاب (قرآن را که مشتمل بر حقّ و بیانگر هر آن چیزی است که حقّ است) به حقّ بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی و مدافع خائنان مباش.

مراد از ﴿ خٰائِنِينَ ﴾. بنی‌أبیرق است. و ﴿ خَصِيماً ﴾. به معنی : وکیل و مدافع و طرفدار ایشان است. ﴿ إِسْتَغْفِرِ اللّٰهَ ﴾. طلب آمرزش کن از آنچه به قتاده گفتی. ﴿ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً ﴾... ﴿ وَ لاٰ تُجٰادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتٰانُونَ أَنْفُسَهُمْ ﴾. تا واژهٔ ﴿ رَحِيماً ﴾. یعنی اگر از خدا طلب آمرزش می‌کردند، خدا گناهانشان را می‌بخشید. ﴿ وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمٰا يَكْسِبُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ ﴾. تا می‌رسد به ﴿ إِثْماً مُبِيناً ﴾... ﴿ وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ ﴾. تا می‌رسد به: ﴿ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ﴾... زمانی که قرآن نازل شد، پیغمبر ﷺ اسلحه را آورد و آن را به رفاعه برگرداند. قتاده گفته است: هنگامی که اسلحه را به پیش عمویم که در زمان جاهلیّت پیر مرد کوری - یا دارای چشمان کم سوئی - بود و دربارهٔ مسلمان شدن او شک و گمان داشتم، آوردم، گفت: برادرزاده‌ام این در راه خدا است. دیگر دانستم او مسلمان راستینی است. زمانی که قرآن نازل شد، بشیر به مشرکان پیوست. خداوند نازل فرمود:

﴿ وَ مَنْ يُشٰاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ، وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّىٰ، وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ

وَ سٰاءَتْ مَصِیراً. إِنَّ اللّٰهَ لاٰیَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ، وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ. وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِیداً ﴾.

کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است! بیگمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه پائین‌تر از آن را از هر کس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد. هر که برای خدا انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است).

مسأله تنها تبرئهٔ بیگناهی نبود و بس. بیگناهی که گروهی دست به دست یکدیگر داده بودند تا او را متّهم کنند. هر چند که تبرئهٔ بیگناهی کار بزرگی و ارزشمندی در پیشگاه خدا است. بلکه مسأله مهمّ‌تر و بزرگتر از این بود. مراد ترازوئی بود که با هوا و هوس، و به خاطر نژادگرائی و خویشاوندی، بدین سو و آن سو نمی‌گراید، و به خاطر دوستی و دشمنانگی بالا و پائین نمی‌افتد، و همراه با شرائط و احوال و اوضاع مختلف و گوناگون، کج و راست نمی‌گردد و دگرگون نمی‌شود.

مسأله این بود که جامعهٔ جدید و نوپا پاک گردد، و عناصر ضعف بشری چاره‌جوئی شود، و ته‌نشستهای جاهلیّت و تعصّب - تعصّب به هر شکلی که باشد، حتّی تعصّب مذهبی و عقیده و آئین، وقتی که کار مربوط به پابرجائی دادگری در میان مردمان باشد - از میان برداشته شود. مسألهٔ پابرجائی این جامعهٔ تازه، و یگانه در سراسر تاریخ بشری، بر قاعدهٔ پاک و پاکیزه و استوار و پایداری بود که خودرأیی و مصلحت جوئی و تعصّب آن را نیالاید، و هواها و هوسها و آرزوها و خواستها و لذائذ و شهوات، آن را بدین سو و آن سو متمایل ننماید.

سببهای زیادی برای چشم پوشی از این حادثه، یا دست کم سخت نگرفتن در آن و شائع و برملا نکردن آن در انظار مردمان، وجود داشت. یا بهتر بگوئیم: بهانه‌های بیشماری در پیش بود که با هر یک از آنها بتوان از این رخداد صرف نظر کرد، و این چنین سخت و بی‌پرده در میان مردمان مطرح و گشوده نشود.

اگر اعتبارات زمینی قاضی و حاکم بود، و اگر قوانین انسانها و معیارهای آنان، مرجع این برنامه بود، سببهای بیشماری و بهانه‌های زیادی وجود داشت.

مثلاً همین یک سبب و بهانهٔ روشن و بزرگ، بس بود که: متّهم «یک یهودی» است! یهودیان چه کسانی بودند؟ یهودیان کسانی بودند که هیچ تیر زهرآگین و مسمومی نمی‌داشتند، مگر این که آن را در جنگ با اسلام و مسلمین بکار می‌بردند و می‌انداختند. یهودیانی که در آن زمان، مسلمانان بدترین بلاها و بزرگترین رنجها را از دست ایشان می‌دیدند و می‌چشیدند - البتّه خدا خواسته است که در هر زمانی چنین باشد - یهودیانی که نه حقّی و نه عدلی و نه انصافی می‌شناسند، و نه اعتبار و ارزشی برای هیچیک از ارزشهای اخلاقی، در عملکرد با مؤمنان و رفتار با مسلمانان، اصلاً قائل هستند.

سبب دیگری هم وجود داشت و بهانهٔ دومی هم بود. و آن این که حادثهٔ مورد نظر در میان انصار، رخ داده بود. انصار هم کسانی بودند که به مسلمانان پناه داده و یاریشان کرده بودند. کسانی بودند که این رخداد در میان برخی از خانواده‌هایشان کینه‌توزیها و دشمنانگیها بوجود می‌آورد. در صورتی که نوک اتّهام متوجّه یک نفر یهودی بود. چنانکه دزد و گناهکار بشمار آورده می‌شد، اختلاف برمی‌خاست و غائله پایان می‌یافت.

سبب سوم و بهانهٔ مهمّتری هم وجود داشت. و آن این که تیر تازه‌ای به دست یهودیان ندهند، تا آن را به سوی انصار نشانه روند. چرا که انصار معمولاً از همدیگر دزدی می‌کردند و آن را به یهودیان نسبت

می‌دادند! یهودیان این بار دیگر فرصت را از دست نمی‌دادند و تبرئهٔ یک نفر یهودی و بزهکاری شخص مسلمانی را علم می‌کردند و آن را مایهٔ گول زدن دیگران می‌نمودند.

ولی کار، برتر و والاتر از همهٔ اینها بود. از همهٔ این کارهای ناچیز و معیارهای کوچک، بالاتر و فراتر بود. البتّه ناچیز و کوچک از دیدگاه اسلامی ... کار تربیت گروه مسلمانان نوپائی در میان بود. گروه مسلمانانی که در امر خلیفه‌گری زمین و رهنمود بشریّت به پا خیزند و به انجام وظیفهٔ خود بپردازند. مسلمانان هم نمی‌توانند به امر خلیفه‌گری در زمین بپردازند، و بشریّت را رهنمود سازند تا این که برنامهٔ ممتاز و والائی نداشته باشند. برنامهٔ ممتاز و والائی که از همهٔ برنامه‌های دیگر انسانها ممتازتر و والاتر باشد. این خلیفه‌گری و رهنمود برای مسلمانان ممکن نمی‌گردد، تا چنین برنامهٔ ممتاز و والائی در واقعیّت زندگی مسلمانان پابرجا و استوار نشود، و تا این که وجودشان کاملاً زدوده و سره نگردد و از آلایش نپالاید و هرگونه ضعف نهانی انسانی، و هرگونه ته‌نشست جاهلی، از ژرفای درونش برنخیزد و به دور افکنده نگردد. همچنین این خلیفه‌گری و رهنمود بشری به دست آنان داده نمی‌شود، تا آن زمان که ترازوی دادگری در دستهایشان راست و درست نایستد که با آن میان آدمیزادگان به داوری بپردازند. آن ترازوئی که از همهٔ ارزشهای زمینی، و مصالح ظاهری دنیوی، و شرائط و ظروفی که مردمان آنها را چیزهای بزرگ و سترگی می‌بینند و توان چشم پوشی از آنها را ندارند، پاک زدوده و پالوده نشود.

خداوند بزرگوار، این چنین رخدادی را در زمان مشخّصی و با ظهور یک فرد یهودی در صحنه، به نمایش درآورده است. فردی از یهودیانی که در آن روزگار بدترین شرّ و بزرگترین بلا را در مدینه به مسلمانان می‌رساندند، و مشرکان را بر ضدّ آنان تحریک می‌کردند و اتّحاد می‌بخشیدند و برمی‌شوراندند، و منافقان موجود در میانشان را تأیید و پشتیبانی می‌کردند، و هرگونه تیری را که از نیرنگ و آزمون و دانشی که در تیردان داشتند بیرون می‌آوردند و آن را به سوی این آئین نشانه‌گیری می‌کردند و نشانه می‌رفتند و می‌انداختند.

در آن هنگام که زندگی مسلمانان در مدینه بس تنگ بود و در تنگنا قرار داشت، و دشمنی‌ها از هر سو مسلمانان را احاطه کرده بود، و در پشت سر همهٔ این دشمنی‌ها و کینه‌توزیها هم یهودیان نشسته بودند و دست آنان در آنها دیده می‌شد، در این اوضاع و احوال خداوند چنین حادثه‌ای را می‌آفریند و برمی‌گزیند، تا به جماعت مؤمنان بگوید آنچه را که می‌خواهد بگوید، و با آن بدیشان بیاموزد آنچه را که می‌خواهد بدانان بیاموزد.

با توجّه بدانچه گفته شد، حذاقت و مهارت و کیاست و سیاست نمی‌توانست تنگنائی را پنهان سازد که پیش می‌آمد، و حال ناگواری را مخفی دارد که رخ می‌داد. مصلحت ظاهری مؤمنان هم چنین چیزی را نمی‌طلبید. شرائط زمانی محیط بر مسلمانان هم با مراعات چنین کاری سازگار نبود.

کاری که بود، کاملاً خالص و جدّی بود. احتمال پنهانکاری و نیرنگبازی دامن آن را نمی‌آلود. کاری که در میان بود، کار این برنامهٔ ربّانی و اصول و ارکان آن بود و بس. کار ملّتی در میان بود که آماده می‌گردید تا برخیزد و این برنامهٔ یزدانی به دست گیرد و آن را پخش کند. کار عدالت در میان مردمان در میان بود. عدالتی که در آن پایه و بدان مایه‌ای باشد که مردمان نتوانند خود را بدان برسانند. بلکه در پلّه و مقامی باشد که مردمان حتّی نتوانند آن را بشناسند، مگر در پرتو وحی آسمانی و یاری الهی.

وقتی که انسان از این قلّهٔ بلند می‌نگرد به درّه‌های لمیده در دامنهٔ امکنه، و چشم می‌اندازد به دشتهای گسترده در گذر ازمنه، همهٔ ملّتهای درازنای جهان را می‌بیند که آنجا هستند. همه را در دامنه‌ها و دشتها می‌بیند. بر میان درّه‌های این قلّهٔ بلند و دامنه‌های لمیده

و دشتهای گستردهٔ آن، صخره سنگهای فرو افتاده‌ای را می‌بیند که در اینجا و آنجا پرت و پراکنده شده‌اند. صخره سنگهائی که زرنگی، ستیزه گری، سیاستمداری، هوشیاری، فرزانگی، مهارت، مصلحت دولت، مصلحت میهن، مصلحت گروه، .... و ... نام گرفته‌اند، و اسمها و عنوانهای دیگری که پیدا کرده‌اند. هنگامی که انسان به زیر آن قلّهٔ بلند بنگرد، کرمهائی را می‌بیند که می‌لولند! دیگر باره چون بنگرد، نمونه‌های ملّت مسلمان را می‌بیند. آنان را می‌بیند که تنها و تنها ایشانند که از دشتها و دامنه‌ها به سوی قلّه در حرکتند ... اینان در گذر زمان پراکنده‌اند، ولی به سوی بلندای قلّه حرکت و تکاپو می‌کنند، آن قلّهٔ سربفلک کشیده‌ای که برنامهٔ ممتاز یزدانی ایشان را رو بدانجا رهنمون و روان کرده است.

امّا آن گندنائی که در میان ملّتهای جاهلی گذشته و حال، آن را «عدالت» نامیده و می‌نامند، شایان این نیست که سرپوش آن را برداریم، و در چنین فضای زیبا و هوای پاک و لطیفی، بوی گند آن را پراکنده نمائیم.

❁

هم اینک به شرح نصوص درس می‌پردازیم:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ، وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً. وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً. وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً أَثِيماً. يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ. وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ - وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً. هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً؟ ﴾.

ما کتاب (قرآن را که مشتمل بر حقّ و بیانگر هر آن چیزی است که حقّ است) به حقّ بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی. و مدافع خائنان مباش. و از خدا آمرزش بخواه. بیگمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است (و مغفرت و رحمت خود را شامل کسانی می‌کند که عفو خطا را از او می‌طلبند). از کسانی دفاع مکن که (با ارتکاب جرائم، در اصل) به خود خیانت می‌کنند. بیگمان خداوند خیانت کنندگانِ گناه پیشه را دوست نمی‌دارد. آنان می‌توانند خیانت خود را از مردم پنهان دارند، ولی نمی‌توانند آن را از خدا پنهان دارند که همیشه با آنان است. (از جمله) بدانگاه که شبانگاهان پنهانی بر گفتاری که (تهمت زدن به پاکان و بیگناهان است و) خدا از آن خشنود نیست، متّفق و همدست می‌گردند. و خداوند از آنچه می‌کنند کاملاً آگاه است. هان! گیرم که شما در این دنیا از آنان دفاع کردید، در آخرت چه کسی در برابر خدا از آنان دفاع می‌کند، یا چه کسی حافظ و یاور ایشان خواهد شد؟.

ما در این تعبیر قرآنی، قاطعیّت را احساس می‌کنیم. قاطعیّتی که از آن بوی خشمی استشمام می‌شود که آتش آن به جانبداری از حقّ درمی‌گیرد. بوی طرفداری از دادگری برمی‌خیزد. بوئی در فضای آیه‌ها می‌پراکند و از فضای آنها هم فراتر می‌رود.

نخستین چیزی که این قاطعیّت را در آن مشاهده می‌نمائیم، نزول آیه‌های قرآنی است که در آنها به پیغمبر ﷺ تذکّر داده می‌شود که قرآن حقّ است و در بر گیرندهٔ حقّ است و باید او در میان مردم برابر رهنمود آفریدگار داوری کند و فرمان براند.

به دنبال این تذکّر، بدو دستور داده می‌شود که مدافع خائنان نباشد و از ایشان دفاع و طرفداری نکند. بدو یادآوری می‌شود که از این جانبداری و دفاع نیز از خدای آمرزش بطلبد:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ. وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً. وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ﴾.

ما کتاب (قرآن را که مشتمل بر حقّ و بیانگر هر آن چیزی است که حقّ است) به حقّ بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق

آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی، و مدافع خائنان مباش. و از خدا آمرزش بخواه. بیگمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است (و مغفرت و رحمت خود را شامل کسانی می‌کند که عفو خطا را از او می‌طلبند).

سپس این نهی، و وصف خائنانی که پیغمبر ﷺ از ایشان دفاع کرده است، تکرار می‌گردد. بدو گفته می‌شود که چنین خائنانی به خودشان خیانت روا دیده‌اند. علّت تکرار این است که خداوند دوست نمی‌دارد کسی را که خیانت پیشه و بزهکار باشد:

﴿ وَ لاٰ تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ. وَكٰانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً ﴾.

از کسانی دفاع مکن که (با ارتکاب جرائم، در اصل) به خود خیانت می‌کنند. بیگمان خداوند خیانت کنندگان گناه‌پیشه را دوست نمی‌دارد.

آنان در ظاهر به دیگران خیانت کردند، ولی در حقیقت به خودشان خیانت نمودند. آنان قطعاً به گروه مؤمنان و برنامهٔ ایشان خیانت ورزیدند، و به ارکان و اصول مؤمنان خیانت روا داشتند، ارکان و اصولی که مسلمانان را از غیر مسلمانان جدا و ممتاز می‌کرد. به امانتی خیانت ورزیدند که بر دوش همهٔ مؤمنان گذاشته شده بود، و خودشان هم از زمرهٔ مؤمنان بودند و امانتدار همچون ایشان ... گذشته از این، آنان به شکل دیگری به خودشان خیانت ورزیدند. آن شکل این است که آنان راه بزهکاری در پیش گرفتند و خویشتن را به گناه آلودند و در برابر بزه و گناه به بدترین کیفر مجازات می‌گردند. از آنجا که خدا از ایشان بدش می‌آید و در مقابل گناهکاری عقابشان می‌نماید، بدون شکّ بدین وسیله به خویشتن خیانت ورزیده‌اند. شکل دیگری از خیانت آنان به خودشان، پلید و آلوده کردن نفس خود به وسیلهٔ نیرنگهای شبانه و رایزنیهای مکّارانه و دروغهای شاخدار و خیانتهای بیشمار است:

﴿ إِنَّ اللَّهَ لاٰيُحِبُّ مَنْ كٰانَ خَوّٰاناً أَثِيماً ﴾.

بیگمان خداوند خیانت کنندگانِ گناه پیشه را دوست نمی‌دارد.

این، عقوبتی است بالاتر از هر عقوبتی. چنین عقوبتی در کنار خود چیز دیگری را الهام می‌کند. زیرا کسانی که خدا ایشان را دوست نداشته باشد، برای کسی درست نیست که از آنان دفاع و جانبداری کند. خدا ایشان را به خاطر گناه و خیانت دوست نمی‌دارد!

به دنبال بیان گناه و خیانت آنان، رفتار زشت چنین خائنان گناه‌پیشه‌ای، به صورت بسیار نفرت‌انگیزی به تصویر کشیده می‌شود:

﴿ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النّٰاسِ وَ لاٰ يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ - وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مٰا لاٰيَرْضىٰ مِنَ الْقَوْلِ ﴾.

آنان می‌توانند خیانت خود را از مردم پنهان دارند، ولی نمی‌توانند آن را از خدا پنهان دارند که همیشه با آنان است. (از جمله) بدانگاه که شبانگاهان پنهانی بر گفتاری که (تهمت زدن به پاکان و بیگناهان است و) خدا از آن خوشنود نیست، متّفق و همدست می‌گردند.

این شکل زشت و ننگینی که به تصویر کشیده می‌شود، باعث بیزاری و چندش است و منتهی به تحقیر و تمسخر می‌گردد. زشت و ننگین است چون در آن ضعف و سستی و کجی و کژی است. آنان شبانه به کید و نیرنگ می‌نشینند، و به رایزنی مکّارانه و خیانت ناجوانمردانه می‌پردازند. این زشتکاریها و پلشتیها را از مردم پنهان می‌سازند. در صورتی که آدمیزادگان برای ایشان صاحب نفعی و یا زیانی نیستند. در صورتی که کسی که سود و زیان در دست او است همیشه با ایشان است، بویژه در آن زمان که شبانه به نیرنگ می‌نشینند و طرحهای خائنانه درمی‌اندازند و نقشه‌های ناجوانمردانه می‌کشند. یزدان از حال و احوالشان آگاه است، بدانگاه که نیّتهای پلیدشان را پنهان می‌دارند و از همکاران خودشان می‌خواهند که اندیشه‌هائی را پنهان سازند که در کتمان آنها می‌کوشند. یزدان آگاه از ایشان است، بدان هنگام که سخنان را پیچ می‌دهند و کج می‌کنند! آیا کدام موقعیّت بیش این موقعیّت منتهی به پستی و ناروا و تمسخر و استهزاء می‌گردد؟

﴿وَكانَ اللّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحيطاً ﴾.

خداوند از آنچه می‌کنند کاملاً آگاه است.

خداوند از همه چیز، بطور کلّی و جزئی، و بگونهٔ مختصر و مشروح، آگاه است. پس آنچه را که شبانه به دل می‌گیرند، و نیرنگ و توطئه‌ای را که می‌چینند، آن را به کجا می‌برند؟! آن گاه که به رایزنی و تدبیر می‌نشینند و بر کاری در دل شب تصمیم می‌گیرند، خدا با ایشان است. خدا آگاه از همه چیز است. ایشان زیر نظر دیدگان خدایند، و در قبضهٔ قدرت اویند.

حمله به کسانی ادامه دارد که از خائنان دفاع و جانبداری می‌کنند، حملهٔ تندی که از آن بوی خشم استشمام می‌شود:

﴿ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ جادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا. فَمَنْ يُجادِلُ اللّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ؟ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكيلاً؟ ﴾.

هان! گیرم که شما در این دنیا از آنان دفاع کردید، در آخرت چه کسی در برابر خدا از آنان دفاع می‌کند، یا چه کسی حافظ و یاور ایشان خواهد شد؟

خداوندا! روز قیامت نه کسی از ایشان دفاع می‌کند، و نه کسی حافظ و یاور ایشان می‌گردد. در این دنیا دفاع از ایشان چه سودی دارد، در حالی که در روز سخت قیامت از ایشان بلا و زیانی را بدور نمی‌دارد؟

●

پس از این حملهٔ خشم آلود به خائنان گناه پیشه، و سرزنش تند کسانی که از آنان به دفاع می‌پردازند و جانبداری می‌کنند، بیان قواعد عامی می‌آید دربارهٔ چنین کاری و پیآمدهای آن، و حساب و کتاب و کیفر مربوط بدان. بویژه از قاعدهٔ کیفر عامّ صحبت می‌شود، قاعدهٔ دادگرانه‌ای که خدا با آن با بندگان رفتار می‌کند، و از بندگان می‌خواهد که بکوشند در رفتار با یکدیگر و بازرگانی میان خود، از آن تقلید و پیروی کنند، و خویشتن را با خلق و خوی خدا که دادگری است، در رفتار و بازرگانی خویش بیارایند و خوگر نمایند:

﴿وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ، ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحيماً. وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّما يَكْسِبُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ. وَكانَ اللّهُ عَليماً حَكيماً. وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطيئَةً أَوْ إِثْماً، ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَريئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبيناً ﴾.

هر کس که کار بدی بکند یا (با ارتکاب معاصی) بر خود ستم کند، سپس (دست دعا به سوی خدا بردارد و) از خدا آمرزش بطلبد، (از آنجا که درگاه توبه همیشه باز است) خدا را آمرزندهٔ (گناهان خویش و) مهربان (در حقّ خود) خواهد یافت. هر که گناهی بکند، تنها آن را به زیان خود می‌کند (و ضرر آن متوجّه شخص گناهکار می‌شود) و خدا آگاه (از عمال همگان و) حکیم است (و هرگونه که حکمتش اقتضاء کند، بندگان را عذاب میدهد یا قلم عفو بر گناهانشان می‌کشد). هر کس دچار لغزشی شود یا گناهی بکند، سپس آن را به بیگناهی نسبت دهد، به راستی بهتان و گناه آشکاری مرتکب شده است.

اینها فقط سه آیه‌اند، ولی مشتمل بر اصول و قواعد کلّیی هستند که برابر آنها، خدا با بندگانش رفتار می‌کند، و بندگان با همدیگر رفتار می‌نمایند، و بر اساس آنها بندگان با خدا رفتار می‌کنند و دچار عذاب و عقاب نمی‌شوند.

آیهٔ نخستین درگاه توبه را بر دو لنگه باز می‌کند، و درگاه مغفرت را با تمام فراخی و وسعتی که دارد باز می‌گذارد، و هر گناهکار توبه‌کاری را به عفو و قبول امیدوار می‌نماید:

﴿وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ، ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحيماً ﴾.

هر کس که کار بدی بکند یا (با ارتکاب معاصی) بر خود ستم کند، سپس (دست دعا به سوی خدا بردارد و) از خدا آمرزش بطلبد، (از آنجا که درگاه توبه همیشه باز است) خدا را آمرزندهٔ (گناهان خویش و) مهربان (در حقّ خود) خواهد یافت.

خداوند بزرگوار برای آمرزش و مهرورزی آماده است. هر وقت کسی طلب آمرزش کند و توبه نماید،

خدا او را می‌آمرزد و بدو رحم می‌کند. کسی که کار بد می‌نماید، به خود و به دیگران ستم می‌کند. گاهی نیز فقط به خویشتن ستم می‌نماید. و آن وقتی است که کار بدی می‌کند و از شخص خودش تجاوز نمی‌نماید. به هر حال، یزدان آمرزندهٔ مهربان، در هر زمان از آمرزش خواهان استقبال می‌فرماید. هر وقت مردمان توبه‌کنان به سوی او برگردند، آنان را می‌بخشاید و بدیشان رحم می‌نماید. به همین سادگی و بدون هیچگونه قید و شرط و پرده‌دار و دربانی! هر وقت مردمان، توبه‌کنان و آمرزش خواهان بیایند، خدای را آمرزنده و مهربان می‌یابند.

آیهٔ دوم، بیانگر مسؤولیّت فردی و شخصی است. مسؤولیّت فردی و شخصی، قاعده‌ای است که جهان‌بینی اسلامی در مسألهٔ سزا و جزا، بر پایهٔ آن پابرجا است. قاعده‌ای است که در هر دلی احساس هراس و احساس اطمینان برمی‌انگیزد: هراس از کاری که کرده است و چیزی را که به دست آورده است. اطمینان از این که مسؤولیّت کسی را ندارد و بار گناه کسی را بر دوش نمی‌کشد:

﴿ وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمَا یَکْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ. وَ کَانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً ﴾.

هر که گناهی بکند، تنها آن را به زیان خود می‌کند (و ضرر آن متوجّه شخص گناهکار می‌شود) و خدا آگاه (از عمال همگان و) حکیم است (و هرگونه که حکمتش اقتضاء کند، بندگان را عذاب میدهد یا قلم عفو بر گناهانشان می‌کشد).

در اسلام گناه موروثی وجود ندارد، آن گونه که جهان‌بینی‌های کلیسا از آن صحبت می‌دارند و معتقد بدانند! همچنین در اسلام کفّارهٔ دیگران را دادن، و تاوان آنان را به عهده گرفتن، وجود ندارد. هر کسی تنها کفّارهٔ خود را می‌پردازد و تاوان خویش را به عهده می‌گیرد ... این است که هر کسی خود را می‌پاید و هوشیار و بیدار می‌ماند که چه می‌کند و چه چیز بدست می‌آورد. مطمئن است که در مقابل کارهای دیگران، دادگاهی نمی‌شود و حساب و کتاب از او گرفته نمی‌شود ... هماهنگی شگفتی و همآوائی شگرفی است که در این جهان‌بینی ممتاز وجود دارد. این همآهنگی و همآوائی، یکی از ویژگیهای جهان‌بینی اسلامی، و یکی از ارکان و اصول آن است[1]. این ویژگی به درون انسان آرامش می‌بخشد. دادگری مطلق الهی را محقّق می‌نماید. دادگری مطلقی که انسانها باید از آن تقلید کنند و بر آن باشند و بر آن روند.

آیهٔ سوم، مسؤولیّت و بزهکاری کسی را ذکر می‌نماید که خودش مرتکب گناهی می‌شود و آن را به شخص بیگناهی نسبت می‌دهد ... این حالتی است که بر حالت گروهی که سخن از آنان می‌رود، منطبق است:

﴿ وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً، ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَ إِثْماً مُبِیناً ﴾.

هر کس دچار لغزشی شود یا گناهی بکند، سپس آن را به بیگناهی نسبت دهد، به راستی بهتان و گناه آشکاری مرتکب شده است.

مرتکب بهتان شده است، چرا که پاک و بیگناهی را گناهکار و بزهکار قلمداد کرده است. مرتکب گناه شده است، چون که گناه را به گردن پاک و بیگناهی انداخته است. هر دوی بهتان و گناه را یکجا بر دوش کشیده است. آنگاه بهتان و گناه، دو بار هستند که او آن دو را بر دوش می‌کشد. این شیوه هم شیوهٔ قرآنی در مجسّم کردن و به تصویر کشیدن است. شیوه‌ای که معانی را بگونه‌ای به تصویر می‌کشد که گوئی اشیاء مادّی بوده و دارای سیماها و پیکره‌ها هستند. تعبیرات به صورت برجسته و روشن، معانی را به نمایش درمی‌آورند و پیش چشم می‌دارند[2].

با این قواعد سه گانه، قرآن ترازوی دادگری ترسیم می‌کند. ترازوئی که هر کسی را در مقابل کاری که کرده است، محاسبه و دادگاهی می‌نماید. نمی‌گذارد گناهکار

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته». چاپ «دارالشروق».

۲- مراجعه شود به کتاب: «التصور الفنی فی القرآن». چاپ «دارالشروق».

گناه خود را به گردن دیگری بیندازد و خود آزادانه برود و بگردد. در همان حین درگاه توبه و مغفرت را بر دو لنگه گشوده می‌گذارد و باز نگاه می‌دارد. آیه، وعدهٔ ملاقات با خدا را همیشگی اعلام می‌کند، و هر لحظه را وعدهٔ ملاقات توبه‌کاران آمرزش خواه با خدا تعیین می‌نماید. آن توبه‌کاران آمرزش خواهی که پیوسته در می‌زنند، بلکه بدون اجازه گرفتن وارد می‌شوند، و مرحمت و مغفرت را آماده می‌یابند!

●

در پایان، خداوند بر پیغمبر ﷺ منّت می‌نهد از این که او را از حرکت با نیرنگبازان و توطئه‌چینان شبانه، محفوظ و مصون داشته است، و او را از طرحهای خائنانه و نقشه‌های ناجوانمردانه‌ای مطّلع ساخته است که آنها را از مردمان پنهان می‌داشتند، ولی نمی‌توانستند آنها را از یزدان جهان پنهان دارند. چرا که خدا با ایشان بود، بدانگاه که سخنان ناپسندی را می‌زدند و در مخفی داشتن گفته‌های زشتشان می‌کوشیدند. بعد از این، خداوندگار بر پیغمبر ﷺ منّت بزرگی می‌گذارد از این که کتاب و فرزانگی را بر او نازل می‌کند و بدو می‌آموزد چیزهائی را که نمی‌دانسته است. این تفضّل عظیم الهی در حقّ همهٔ مردمان، پیش از هر چیز در شخصی مجسّم است که محترم‌ترین و بزرگوارترین و نزدیک‌ترین انسانها به خدا است:

﴿وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ. وَ مٰا يُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ. وَ مٰا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ. وَ أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ. وَ عَلَّمَكَ مٰا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ. وَ كٰانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيماً﴾.

(ای پیغمبر) اگر فضل و رحمت خدا نبود (و پیام آسمانی و رحمت صمدانی تو را در بر نمی‌گرفت)، دسته‌ای از آنان می‌خواستند که تو را گمراه سازند، ولی جز خویشتن را نمی‌توانند گمراه سازند (چون خدا تو را از کید و مکر آنان باخبر می‌گرداند و بینش تو حق را تشخیص می‌دهد). آنان نمی‌توانند کمترین زیانی به تو برسانند، چرا که خداوند کتاب (قرآن را که ترازوی جداسازی حقّ از باطل است) بر تو نازل کرده است و حکمت را (به دل تو القاء نموده است) و چیزی (از شرائع و احکام) را به تو آموخته است که نمی‌توانستی (جز در پرتو وحی) آن را بیاموزی و بدانی. فضل خدا در حقّ تو و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است.

این تلاش، تنها یکی از تلاشهای بیشمار، و دارای انواع و اشکال بسیاری است که دشمنان پیغمبر بزرگوار ﷺ برای گمراه ساختن و منحرف کردن او از حقّ و عدل و راستی و درستی، از خود نشان داده‌اند. ولی خداوند سبحان هر بار پیغمبر ﷺ را پاییده است، و او را با لطف و رحمت خود نجات بخشیده است، و در کنف حمایت ربّانی خویش گرفته است. هر بار تنها نیرنگبازان توطئه‌گر بوده‌اند که گمراه گشته‌اند و به سرگشتگی افتاده‌اند ... سیرهٔ زندگانی پیغمبر ﷺ پر است از این تلاشهای نیرنگبازانهٔ دشمنان، و نجات و رهنمود او توسّط یزدان از دام و مهلکهٔ ایشان، و سرگردانی و گمراهی و ناامیدی حیله‌گران.

خداوند بزرگوار این بار هم با فضل و لطف خود بر او منّت می‌گذارد. در همین زمان پیغمبر ﷺ را مطمئن می‌سازد که در پرتو تفضّل و مرحمت یزدان، دشمنان نمی‌توانند بدو کمترین زیانی برسانند.

به مناسبت منّتی که خدا بر پیغمبر ﷺ می‌گذارد و او را از این نیرنگ و توطئهٔ اخیر نجات می‌دهد، و احکام او را مصون می‌دارد از این که دربارهٔ ستم به بیگناهی، و تبرئهٔ گناهکاری صادر شوند، و حقیقت را برای او روشن می‌گرداند، و او را از حیلهٔ حیله‌گران و نیرنگ نیرنگبازان آگاه می‌سازد، به همین مناسبت، از تفضّل سترگ و لطف بزرگ سخن می‌رود. تفضّل و لطفی که پیغمبری نام دارد:

﴿ وَ أَنْزَلَ اللّهُ عَلَيْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ. وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ عَظِيماً ﴾.

خداوند کتاب (قرآن را که ترازوی جداسازی حقّ از باطل است) بر تو نازل کرده است و حکمت را (به دل تو القاء نموده است) و چیزی (از شرائع و احکام) را به تو آموخته است که نمی‌توانستی (جز در پرتو وحی) آن را بیاموزی و بدانی. فضل خدا در حقّ تو و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است.

این هم فضل و لطف یزدان بر «انسان» در کرهٔ زمین است. فضل و لطفی است که انسان در پرتو آن تولّد جدیدی پیدا کرده است و حیات تازه‌ای یافته است. با نور آن، «انسان» پیدایش نوینی به خود گرفته است، هم بدانگونه که با نخستین نفخهٔ جان به کالبد انسان دمیدن در آغاز جهان، بشر بالیدن گرفته است.

این همان فضل و لطفی است که انسانیّت انسان را از دامنهٔ پست جاهلیّت برگرفته است و بلند کرده است، تا آن را از فراز راه برنامهٔ ربّانی ممتاز شگفت، به بلندای قلّهٔ سربفلک کشیده برساند.

ارزش این فضل و لطف را نمی‌داند مگر آن کسی که اسلام و هم جاهلیّت را شناخته باشد. از جاهلیّت گذشته و حال آگاه بوده و مزهٔ اسلام و طعم جاهلیّت را چشیده باشد.

خدا این منّت بزرگ را به پیغمبر ﷺ خود تذکّر می‌دهد. این بدان خاطر است که پیغمبر ﷺ اوّلین کسی است که با آن آشنا گشته است و آن را چشیده است. بزرگترین کسی است که آن را شناخته است و مزهٔ آن را چشیده است. آگاه‌ترین کسی است که از آن آگاهی پیدا نموده است و طعم آن را مزه کرده است:

﴿ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ. وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ عَظِيماً ﴾.

چیزی (از شرائع و احکام) را به تو آموخته است که نمی‌توانستی (جز در پرتو وحی) آن را بیاموزی و بدانی. فضل خدا در حقّ تو و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است.

۞ لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ
أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۱۴﴾ وَمَن
يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ
سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ
مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ
ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا
﴿۱۱۶﴾ إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِن يَدْعُونَ
إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا ﴿۱۱۷﴾ لَّعَنَهُ اللَّهُ ۘ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ
مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿۱۱۸﴾ وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ
وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ
فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ ۚ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا
مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا ﴿۱۱۹﴾
يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ ۖ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿۱۲۰﴾
أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿۱۲۱﴾
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۖ وَعْدَ
اللَّهِ حَقًّا ۚ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿۱۲۲﴾ لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ
وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ ۗ مَن يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ
وَلَا يَجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۳﴾ وَمَن
يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿۱۲۴﴾ وَمَنْ
أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۗ وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿۱۲۵﴾ وَلِلَّهِ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
مُّحِيطًا ﴿۱۲۶﴾

این درس، از راههای گوناگون متّصل به درس پیشین است. نخست این که برخی از آیات آن، توضیح و پیرو

حوادثی بشمار است که به دنبال حادثهٔ آن شخص یهودی رخ داده‌اند. از قبیل: از دین برگشتن «بشیر پسر أبیرق» و ستیزه‌گری او با پیغمبر ﷺ و برگشت او به آداب و رسوم جاهلی که این درس از آن، و از جهان‌بینی‌ها و نادانی‌ها و پیوندهای آن با اهریمن، و نقش اهریمن در پیدایش و کنش جاهلیّت، صحبت می‌نماید. همچنین این درس مقرّر می‌دارد که خدا شرک را نمی‌بخشد، ولی جز آن را از هر کس که بخواهد می‌بخشد.

دوم این که این درس از پچ‌پچها و درگوشی‌ها و رایزنیهای نیرنگبازانه صحبت می‌کند. بیان میدارد که در بسیاری از پچ‌پچهایشان و سخنان درگوشی ایشان، خیر و خوبی وجود ندارد. از جملهٔ چنین پچ‌پچها و درگوشیهائی، چیزهائی است که شبانه دربارهٔ آن حادثه در گوش هم می‌خواندند و دزدکی بر زبان می‌راندند. این درس، انواع نجواهائی را ذکر می‌کند که یزدان آنها را دوست می‌دارد. آن نجواها، نجواهائی است که دربارهٔ کار نیک و پسندیده، و ایجاد صلح و صفا در میان مردمان، زمزمه می‌شود. این درس، سزا و جزای این نوع نجواها و آن چنان نجواهائی را در پیشگاه خدا تعیین می‌کند. این درس در آخر، ارکان و اصول دادگری و عدالتی را که خدا طبق آن سزا و جزای اعمال را می‌دهد، ذکر می‌نماید. آن دادگری و عدالتی که تابع خواستها و آرزوهای هیچکس از انسانها نیست. نه پیرو آرزوهای مسلمانان، و نه پیرو آرزوهای اهل کتاب است. بلکه عدالت، عدل مطلق خدا است، و منوط به حقّی است که اگر از هواها و خواستهای آدمیزادگان پیروی کند، آسمانها و زمین تباه می‌شوند و هدر می‌روند.

این درس بطول کلّی، از نظر موضوع و مقصود، و راه و روش، با درس گذشته پیوند کامل دارد. گذشته از این، این درس حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ برنامه تربیتی حکیمانه‌ای است که گروه مسلمانان در پرتو آن آمادگی پیدا می‌کنند تا همان ملّتی باشند که بشریّت را رهبری می‌کنند، و با برتری و والائی تربیتی و سازماندهی خویش، آنان را راه می‌برند. این درس، موارد ضعف بشری را در امّت اسلامی چاره‌سازی می‌نماید، و ته‌نشستهای جامعهٔ جاهلی را از ایشان می‌زداید، و آنان را به همهٔ میدانهای پیکار و کارزار داخل می‌گرداند ... این هم هدفی است که این سوره با موضوعهای گوناگون خویش، آن را می‌جوید، و سراسر برنامهٔ قرآنی در پی آن است.



﴿ لَّا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ. وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴾.

در بسیاری از نجواها و پچ پچ‌هایشان خیر و خوبی نیست، مگر در نجواها و پچ‌پچ‌های آن کسی که به صدقه و احسانی یا به کار نیکو و پسندیده‌ای یا اصلاح بین مردم دستور دهد. هر که چنین کاری را به خاطر رضای خدا انجام دهد، خداوند پاداش بزرگی را به او عطاء می‌کند.

در قرآن، نهی از نجوا و پچ پچ، بارها تکرار شده است. نجوا و پچ پچ هم این بود که دسته‌ای دور از گروه مؤمنان و نهان از دید مقام رهبر مسلمانان، جمع شوند، تا بر انجام کاری نیرنگهای خود را سر هم کنند. شیوهٔ تربیت اسلامی، و عملکرد سازمان اسلامی، این بوده است که هر انسانی مشکل یا موضوع خود را بیاورد، و در خدمت پیغمبر ﷺ آن را مطرح کند. اگر مسأله شخصی بوده است و طرف نخواسته است متوجّه آن شوند، نهان و پنهان آن را بیان داشته است، و اگر به همگان مربوط و عمومی و علنی بوده است، و تنها به خود شخص ارتباط نداشته است، آن را آشکارا، در میان جمع ذکر کرده است.

فلسفهٔ چنین عملکردی این بوده است که «دسته‌های مزدور» در میان گروه مسلمانان وجود نداشته باشند. دسته‌هائی که جهان‌بینی‌ها و مشکلات و افکار و مقاصد خود را به کناری نکشانند، و جمعی از مسلمانان

تـوطئه‌ای را در شب نـچینند، و بـا آن کـار از پـیش ساخته‌ای را بـر سـر گـروهی نـیاورند، و یـا آن را از گروهی پنهان ندارند و از چشم ایشان نپوشانند. هر چند که اگر چنین کنند، کارشان از دید خدا مخفی نمی‌ماند، چراکه خدا با ایشان است، بدانگاه که سخن ناپسندی را نهانی می‌گویند و بر آن تصمیم می‌گیرند.

یکی از موارد نهی از نجوا و پچ پچ کـردن و تـوطئه چینی شبانه و دور از دید گروه مؤمنان، و بدون اطّلاع مقام رهبری مسلمانان، همین جا است.

مسجد باشگاه گروه مسلمانان بود. در آنجا همدیگر را می‌دیدند، و برای ادای نماز، و انجام کارهای زنـدگی جمع می‌شدند. جـامعهٔ اسـلامی، جـامعهٔ بـازی بـود. مشکلات چنین جامعه‌ای آشکـارا و هـمگانی عـرضه می‌شد، مگر این که چنین مشکلاتی به مقام رهبری در جنگها و پیکارها مربوط می‌گردید، یـا کـاملاً مسـائل شخصی و خصوصی بود، و طرف نـمی‌خواست چـنین مسائلی بر سر زبانها بیفتد و دهان به دهان بگـردد. از اینجا بود که چنین جامعهٔ بازی، پاک و تـمیز و دارای هوای صاف و فضای پاکی بود. از این جامعهٔ پـاک و پاکیزه کسی دوری نمی‌کرد و به کنجی نـمی‌خزید تـا پنهانی به نیرنگ بنشیند، مگر آن کسانی که بـر ضـدّ چنین جامعه‌ای به رایزنی پردازند و تـوطئه‌ای بـه راه اندازند! یا راجع به اصل یا حکمی از اصول و احکـام چنین جامعه‌ای خواب بدی ببینند! از آنـجا کـه چـنین کسـانی اغلب از زمـرهٔ مـنافقان بـودند، نـجواهـا و درگوشیها در بیشتر موارد با واژهٔ نفاق و منافقان همراه است.

ذکر این حقیقت برای ما بی‌فایده و بیسود نیست. جامعهٔ اسلامی باید که زدوده و پاک از این پدیده باشد. باید اندامان این جامعه، چیزهائی را که به فکرشان می‌رسد و بر دلشان می‌گذرد، یا طرحها و شیوه‌ها و مشکلاتی را که خواهند داشت، به چنین جامعهٔ پاک، و یا به مقام رهبری آن ارجاع بکنند و در میان بگذارند.

نصّ قرآنـی در ایـنجا نـوعی از نـجوا و درگـوشی را مستثنی می‌کند. نجوا و پچ پچی که از جملهٔ آن چـنان نجواها و پچ‌پچها نیست، هر چند در ظاهر و سیما بدانها می‌ماند:

﴿إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاٰحٍ بَـيْنَ ٱلنّٰاسِ﴾.

مگر نـجواهـا و پـچ‌پچهای آن کسی کـه بـه صـدقه و احسانی، یا به کار نیکو و پسندیده‌ای، یـا اصـلاح بـین مردم دستور دهد.

بدین صورت که مرد نیکی پیش مـرد خـوب دیگـری برود بدو بگوید: آیا به فـلان کس صـدقه و احسـانی ندهیم؟ من دور از چشم مردمان به نیاز او پی برده‌ام. یا بگوید: بیا فلان کار نیک را بکنیم. یا بگـوید: بـیا کـه دیگران را بر انجام فلان کار خوب تشـویق و تـرغیب کنیم. یا بگوید: بیا میان فلان کس و فلان فرد، صلح و صفا به راه‌اندازیم، من می‌دانم که با یکـدیگر نـزاع و کشمکش دارند ... یا بجای دو نفر، گروه و دسته‌ای از خوبان و نیکوکاران برای کاری از قبیل همین کـارهای پسندیده گرد آیند و به تبادل آراء بپردازند و رازی را برای انجام کارهای مفید با یکـدیگر در مـیان نـهند و پنهان کردن آن را از دیگران شرط کنند و بخواهند. این چنین نجواهـا و پـچ‌پچهائی، نـجوا و پـچ پـچ بشـمار نمی‌آیند. این است که قرآن آن را با واژهٔ ﴿أَمَرَ﴾ بیان فرموده است. هر چند وقتی که مرد خوب و نیکوکاری، با خوبان و نیکوکاران همسان خـود بـرای انـجام کـار خوبی، یا گریز و دوری از خطر و مهلکه‌ای، پنهانی یا درگوشی صحبت می‌کند و به ظـاهر نـجوا و پـچ پـچ بشمار می‌آید.

در اینجا نیز شرطی در میان است، و آن این که مراد از چنین نجوا و پچ پچی رضایت آفریدگار و خـشنودی پروردگار باشد:

﴿وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ ٱبْتِغٰاءَ مَـرْضٰاةِ اللّٰـهِ. فَسَـوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً﴾.

هر که چنین کاری را به خاطر رضای خدا انـجام دهـد، خداوند پاداش بزرگی را بدو عطاء می‌کند.

این کار نباید برای خواست دل، یا عشق به خود صدقه و احسان به فلان کس و فلان فرد، یا به خاطر خود اصلاح در میان این و آن، انجام بگیرد. یا این کار برای این باشد که شخص نیکوکار، به نیکوکاری معروف شود و دیگران بگویند: به خدا قسم فلان کس مرد خوب و نیکوکاری است! دیگران را بر صدقه و نیکی تشویق و ترغیب می‌کند، و در راه اصلاح بین مردمان در تلاش و تکاپو است ... خلاصه نباید این کار خوب و نیکی که انجام می‌پذیرد، شائبه‌ای صفای محض رضای یزدان را در آن تیره و تار سازد. این هم دو راههٔ جدائی میان کاری است که شخص آن را انجام می‌دهد و یزدان از آن خوشنود می‌گردد و پاداش آن را می‌پردازد، و میان کاری است که هر چند عین همان کار پیشین است و شخص آن را انجام می‌دهد، ولی یزدان از آن بر سر خشم می‌آید، و آن کار را برای انجام دهنده در دفتر گناهان ثبت و ضبط می‌نماید!

❁

﴿ وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ - مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ - وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، نُوَلِّهِ ما تَوَلّىٰ، وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِيراً. إِنَّ اللّٰهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ - لِمَنْ يَشاءُ - وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً ﴾.

کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است! بیگمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد، و بلکه پائین‌تر از آن را از هر کسی که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد. هر که برای خدا انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حقّ پرت شده است).

دربارهٔ نزول این چند آیه، روایت شده است که بشیر پسر أبیرق مرتدّ گردید و به پیش مشرکان رفت. البتّه:

﴿ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ ﴾.

بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است.

او در میان مسلمانان می‌زیست، سپس راهی جز راه مسلمانان را در پیش گرفت ... به هر حال این نصّ عامّ و همگانی است. بر هر حالتی تطبیق می‌کند، و بیانگر هر حالتی است که در آن با پیغمبر ﷺ دشمنانگی و ستیزه‌گری شود. دشمنانگی و ستیزه‌گری با پیغمبر ﷺ کفر و شرک و برگشت از دین بشمار است. این نصّ شامل چنین حالتی می‌گردد، همانگونه که شامل آن رخداد قدیمی گشته است. واژهٔ ﴿ مُشاقّة ﴾ از لحاظ لغوی، بدین معنی است که شخصی در سوئی قرار گیرد که مقابل سوئی باشد که شخص دومی در آن قرار گرفته است. کسی که با پیغمبر ﷺ مشاقّه کند، او در سوئی و جانبی و صفّی قرار می‌گیرد که جدای از سو و جانب و صفّی است که پیغمبر ﷺ در آن قرار دارد. مفهوم این کار این است که چنین کسی برنامه‌ای برای زندگی برمی‌گزیند که جدای از برنامهٔ پیغمبر ﷺ است، و راهی را طیّ می‌کند که متفاوت از راه پیغمبر ﷺ است. پیغمبر ﷺ آمده است و از جانب خدا با خود برنامهٔ کاملی برای زندگی آورده است. برنامه‌ای که مشتمل بر عقیده و آداب و مراسم پرستش است، همانگونه که مشتمل بر قانون نظام واقعی برای همهٔ جوانب و زوایای زندگی انسانها است. هم عقیده و آداب و مراسم پرستش، و هم قانون و نظام زندگی، هر دو بخش، پیکرهٔ این برنامه بشمارند. بدان گونه که این برنامه جان می‌سپارد، اگر پیکره‌اش دو نیم شود، نیمی از آن برگرفته شود، و نیمی از آن بدور انداخته شود. آن کسی با پیغمبر ﷺ مخالفت می‌کند و می‌ستیزد که یا برنامهٔ پیغمبر ﷺ را یکسره نپذیرد، و یا برخی را بپذیرد و برخی را قبول نکند. جانبی از برنامهٔ آسمانی اسلام را بدست گیرد، و جانبی

از آن را بدور افکند.
مهر یزدان دربارهٔ مردمان چنین اقتضاء کرده است که عذاب را دامنگیر آنان نگرداند، و به دوزخشان نکشاند - دوزخی که بدترین جا است - مگر زمانی که پیغمبری را به سویشان روانه دارد، و قوانین و احکام آسمانی را برایشان توضیح و تبیین گرداند. همچنین مگر زمانی که هدایت و رهنمود الهی برایشان روشن و آشکار شود، و آنان بعد از آن، گمراهی را برگزینند و سرگشتگی را بپذیرند ... این هم رحمت فراخ مهربانانهٔ یزدان، بر این آفریدگان ضعیف و ناتوان است. زمانی که هدایت برای انسان روشن گردید، یعنی دانست که این برنامه از سوی یزدان است. پس از آن با پیغمبر ﷺ ستیزه و مخالفت ورزد، و از او پیروی و اطاعت نکند، و از برنامهٔ خدا راضی نشود که برای وی هویدا و آشکار شده است، در اینجا است که خدا گمراهی را بر او واجب می‌گرداند، و او را به سمتی رهنمود می‌کند و در مسیری راه می‌برد که خودش آن را برگزیده است و در پیش گرفته است، و وی را به کافران و مشرکانی ملحق می‌گرداند که به سویشان روی کرده است و حرکت نموده است، و عذاب مذکور در نصّ آیه، برای آنان واجب و محقّق می‌شود:

﴿ وَ مَنْ يُشاقِقِ ٱلرَّسُولَ - مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ ٱلْهُدىٰ - وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ ٱلْمُؤْمِنِينَ، نُوَلِّهِ ما تَوَلّىٰ، وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ. وَ ساءَتْ مَصِيراً ﴾.

کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است، رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!.

نصّ قرآنی، علّت این سرنوشت دردناک و سرانجام بد و ناجور را بدین صورت تعلیل و توجیه می‌نماید که:

مغفرت و آمرزش خدا همه چیز و همه کس را در بر می‌گیرد، ولی مغفرت و مرحمت آفریدگار، شامل شرک نمی‌شود، و شرک به خدا آمرزیده نمی‌گردد! این یکی، یعنی شرک، اگر شخص بر آن بمیرد بخشوده نمی‌شود:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ. وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ - لِمَنْ يَشٰاءُ - وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً ﴾.

بیگمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه غیر از آن را از هر کس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد. هر که برای خدا انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حقّ پرت شده است).

شرک ورزیدن به خدا - همان گونه که در این جزء به هنگام تفسیر آیه‌ای همسان این آیه گفتیم - و انباز قائل شدن برای یزدان، بدین صورت حاصل می‌گردد که خدایانی را با خداوند جهان به خدائی بپذیریم، صریح و آشکار همچون دورهٔ جاهلیّت عربی و غیرعربی جاهلیّتهای روزگاران قدیم. یا این که خصائص و ویژگیهای خداوند را منحصر در آفریدگار جهان ندانیم، و بلکه اعتراف داشته باشیم به این که یکی از انسانها دارای چنین خصائص و ویژگیها می‌باشد. همچون شرک ورزیدن یهودیان و مسیحیان که قرآن آن را بیان می‌فرماید:

﴿ إِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ ﴾.

یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند). (توبه / ۳۱)

امّا یهودیان و مسیحیان که علماء و پارسایان را با خدا نمی‌پرستیدند. فقط حقّ قانونگذاری را گذشته از خدا

بدیشان هم می‌دادند. آنان هم چیزهائی را برایشان حرام، و چیزهائی را برایشان حلال نمودند. در این راستا از ایشان پیروی کردند و چنین امری را پذیرفتند. بدین وسیله یکی از ویژگیهای خدا را بدیشان دادند! در نتیجه متّصل به شرک شدند و مشرک گشتند .... همچنین گفته‌اند: یهودیان و مسیحیان با توحیدی که بدیشان دستور داده شده بود، مخالفت ورزیدند، و فرمان یکتاپرستی را نقض کردند:

﴿ وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً واحِداً ﴾.

(در همهٔ کتابهای آسمانی و از سوی همهٔ پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. (توبه / ۳۱)

پس باید مراسم عبادی و آداب پرستش تنها در برابر خدا باشد و تنها برای او انجام پذیرد، و قوانین و اوامر فقط از یزدان جهان دریافت گردد و بس.

گناه شرک، آمرزیده نمی‌شود، وقتی که شرک ورزنده بر شرک مرده باشد. هر چند که درگاه آمرزش برای هر گناهی جز آن دائماً باز است، هرگاه خدا بخواهد. علّت بزرگ شمردن گناه شرک، و خروج آن از دائرهٔ آمرزش، این است: کسی که برای خدا انباز قرار می‌دهد، به تمام و کمال از خیر و صلاح بیرون می‌رود، و سرشت او بطور کلّی تباه می‌شود، بدان گونه که هرگز صلاحیّت پیدا نمی‌کند و خوب نمی‌گردد:

﴿ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً ﴾.

هر که برای خدا انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حقّ پرت شده است).

اگر تنها یک تار از تارهای سرشت سالم مانده باشد، به شخص پیام می‌دهد که خدا یکی بیش نیست، و خرد او را به یکتائی یزدان آشنا می‌سازد، حتّی اگر این آشنائی ساعتی پیش از مرگ هم باشد ... امّا اگر انسان به احتضار افتاد و به واپسین لحظه‌های زندگی رسید و هنوز بر شرک ماندگار باشد، دیگر کارش ساخته است و کار از کار گذشته است، و فرمان وجوب عذاب بر او تحقّق یافته است:

﴿ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ. وَ ساءَتْ مَصِيراً ﴾.

به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!.



سپس این درس، برخی از اوهام و خیالبافیهای جاهلیّت عربی در مسألهٔ شرک را بیان می‌دارد. افسانه‌هائی را روایت می‌کند که آنان بهم می‌بافته‌اند دربارهٔ دختران خدا - یعنی فرشتگان - و اهریمن پرستی خود ... واقعاً عربهای جاهلی، هم اهریمن را و هم مجسّمه‌های بتها را پرستش می‌کرده‌اند. همچنین این درس از بعضی از مراسم عبادی و آداب پرستش ایشان سخن می‌راند که در قطع گوش یا پاره کردن گوش حیوانهائی داشتند که نذر خدایان و بتها می‌شده‌اند. از تغییر مخلوقات خدا، و هم از انباز قرار دادن برای خدا سخن می‌گوید. انباز قرار دادن که مسلّماً ناسازگار با سرشتی است که خدا مردمان را بر آن سرشته است:

﴿ إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ إِناثاً، وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطاناً مَرِيداً، لَعَنَهُ اللّٰهُ! وَ قالَ: لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً، وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ، وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ، وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ، وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّٰهِ. وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِيناً. يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ، وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلاَّ غُرُوراً ﴾.

غیر از خدا هر که و هر چه را بپرستند و به فریاد خوانند جز بتهای ناتوان و اشیاء ضعیفی نیست که بر آنها نام ماده گذارده‌اند، و جز اهریمنی نیست که بسی متمرّد و نافرمان است. خدا نفرینش کند (او قسم خورده است و با خود عهد بسته است) و گفته است که: من از میان بندگان تو حتماً بهرهٔ معیّن و جداگانهٔ خود را بر می‌گیرم. حتماً آنان را گمراه می‌کنم و به دنبال آرزوها و خیالات روانشان می‌گردانم، و (آنگاه که بدین وسیله ایشان را فرمانبردار خود کردم، هر چه را خواستم) بدیشان دستور می‌دهم، و آنان (اعمال خرافی انجام می‌دهند و از جمله:) گوشهای چهارپایان را قطع

می‌کنند، و بدیشان دستور می‌دهم، و آنان آفرینش خدا را دگرگون می‌کنند (و حتّی دین خدا را تغییر می‌دهند، و فطرت توحید را به شرک می‌آلایند!) و هر که اهریمن را بجای خدا سرپرست و یاور خود کند، به راستی زیان آشکاری کرده است. اهریمن بدانان وعده‌ها می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌کند، و اهریمن جز وعده‌های فریبکارانه بدیشان نمی‌دهد.

عربها در دورهٔ جاهلیّت خویش، گمان می‌بردند که فرشتگان دختران خدایند. برای این فرشتگان، مجسّمه‌ها می‌ساختند و نامهای زنان را بر آنها می‌گذاردند. همچون: لات، عُزّیٰ، مَنات، و امثال اینها. بعد این بتها را می‌پرستیدند، به دلیل این که چنین بتهائی مجسّمهٔ دختران خدایند. با پرستش آنها خویشتن را به خدا نزدیک می‌کردند و بدو تقرّب می‌جستند. دست کم این کارها در آغاز کار چنین بوده است. بعدها اصل افسانه را فراموش می‌کردند، و خود بتها را عبادت و پرستش می‌کردند. بالاتر از این، جنس سنگها را عبادت و پرستش می‌نمودند، همانگونه که در جزء چهارم گفتیم. همچنین آن گونه که قرآن می‌فرماید بعضی از عربها خود اهریمن را می‌پرستیدند ... کلبی می‌گوید: بنومَلیح که از قبیلهٔ خزاعه بودند، جنّ را پرستش می‌کردند.

البتّه نصّ قرآنی معنی فراتری دارد. چرا که ایشان در همهٔ شرکها و انبازورزیهایشان شیطان را می‌پرستیدند و از او یاری و کمک می‌گرفتند. همان شیطانی که دارای نقش در داستان با ابوالبشر آدم است. شیطانی که خدا او را لعن و نفرین کرده است، به سبب عصیان و سرکشی از فرمان یزدان و دشمنانگیش با انسان.

شیطانی که پس از لعن و طردش، کینه‌توزی او آن اندازه بالا گرفت که از خدا اجازه گرفت همهٔ انسانهائی را گمراه کند که خویشتن را در پناه حمایت و عنایت خدا نمی‌دارند:

﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثاً، وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطَاناً مَرِيداً، لَعَنَهُ اللَّهُ! وَ قَالَ: لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً، وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ، وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ، وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ، وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ ﴾.

غیر از خدا هر که و هر چه را بپرستند و به فریاد خوانند، جز بتهای ناتوان و اشیاء ضعیفی نیست که بر آنها نام مادینه گذارده‌اند، و جز اهریمنی نیست که بسی متمرّد و نافرمان است. خدا نفرینش کند (او قسم خورده است و با خود عهد بسته است) و گفته است که: من از میان بندگان تو حتماً بهرهٔ معیّن و جداگانهٔ خود را بر می‌گیرم. حتماً آنان را گمراه می‌کنم و به دنبال آرزوها و خیالات روانشان می‌گردانم، و (آنگاه که بدین وسیله ایشان را فرمانبر خود کردم، هر چه را خواستم) بدیشان دستور می‌دهم، و آنان (اعمال خرافی انجام می‌دهند و از جمله:) گوشهای چهارپایان را قطع می‌کنند، و بدیشان دستور می‌دهم، و آنان آفرینش خدا را دگرگون می‌کنند (و حتّی دین خدا را تغییر می‌دهند، و فطرت توحید را به شرک می‌آلایند!).

آنان شیطان را می‌پرستند و به کمک می‌طلبند. از شیطان، دشمن دیرینهٔ خود پیام می‌خواهند و گمراهی می‌طلبند. همان شیطانی که خدا او را نفرین فرموده است. همان شیطانی که آشکارا نیّت درونی خود را گفته است و به گمراهسازی گروهی از آدمیزادگان فریاد برآورده است، و کمر همّت بربسته است که مردمانی را با آرزوهای دروغین به راه سرگشتگی کشاند، و با چیزهائی چون: لذّت دروغ، و خوشبختی خیالی، و سرانجام کار نجات از کیفر، بدبخت گرداند. همان اهریمنی که نیّت خود را آشکار ساخته است و گفته است که آدمیزادگان را به انجام کارهای زشت، و آداب و مراسم بافته از تار و پود افسانه‌ها، تشویق و ترغیب می‌نماید. آداب و مراسمی چون: پاره کردن گوشهای چهارپایان، برای حرام کردن سواری بر آنها و خوردن گوشت آنها. بدون این که خدا آن را حرام کرده باشد. یا همچون: تغییر خلقت و فطرتی که خدا آن را بدین گونه آفریده است. تغییر خلقت و فطرت با قطع برخی از اندامهای بدن یا تغییر شکل اندامهای انسان یا حیوان.

از قبیل: اخته کردن بردگان و خصی کردن بندگان، و خال کوبی بر پوست بدن ... و سایر تغییرات و زشتکاریهائی که اسلام آنها را حرام ساخته است. انسان وقتی که متوجّه گردد که این شیطان، دشمن دیرینهٔ انسان است که دستور می‌دهد بدین شرک و توابع آن، از قبیل: آداب و مراسم بت‌پرستی، دست کم در درونش پرهیز از اهریمن و دوری گزیدن از دامی برمی‌انگیزد که این دشمن آن را برای شکار کردن او نصب کرده است. اسلام، کارزار اصلی را میان انسان و شیطان قرار داده است. همهٔ نیروهای شخص مؤمن را رهسپار پیکار با شیطان و شرّی می‌سازد که اهریمن آن را در کرهٔ زمین پدید می‌آورد. به مؤمن فرمان می‌دهد که برای جنگ با شیطان و دار و دستهٔ او، به زیر پرچم خدا برود و بایستد، و میان دار و دستهٔ یزدان قرار گیرد. این جنگ دائمی است و هرگز قطع نمی‌شود. زیرا شیطان از این جنگی که خودش آن را اعلان کرده است و از همان لحظه‌ای که خدا او را نفرین نموده است و رانده است، آتش آن را شعله‌ور ساخته است، هرگز خسته و درمانده نمی‌گردد. شخص مؤمن هم نباید از این پیکار غافل شود و از این کارزار عقب‌نشینی کند. مؤمن می‌داند او یا باید دوست و یاور یزدان باشد، و یا دوست و یاور شیطان. دیگر جای میانه‌ای میان این دو وجود ندارد. شیطان مجسّم است در: نفس امّارهٔ انسان، و هواها و هوسها و کششها و جهشهای ناروای جنسی، و پیروان اهریمن، از قبیل: مشرکان، و اهل شرّ و شرّمداران بطور عامّ. مسلمان هم با شیطان مبارزه می‌کند و می‌رزمد، خواه در پهنهٔ کارزار درون خود باشد، و خواه در گسترهٔ پیکار با پیروان شیطان باشد ... این جنگ، جنگ واحدی است و در طول زندگی پیاپی و ناگسیختنی است.

هر که خدای را یار و مددکار خود کند، رستگار می‌گردد و سود می‌برد. و هر که شیطان را یار و مددکار خود کند، زیانبار می‌گردد و هلاک می‌شود:

﴿ وَ مَنْ يَتَّخِذِ ٱلشَّيْطٰانَ وَلِيّاً مِّنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُّبِيناً ﴾.

هر که اهریمن را بجای خدا سرپرست و یاور خود کند، به راستی زیان آشکاری کرده است.

روند قرآنی، عملکرد شیطان با دوستان و یاران اهریمن را بسان هیپنوتیزم یا خواب مصنوعی، می‌داند و به تصویر می‌کشد:

﴿ يَعِدُهُم وَ يُمَنِّيهِمْ، وَ مٰا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً ﴾.

اهریمن بدانان وعده‌ها می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌کند، و اهریمن جز وعده‌های فریبکارانه بدیشان نمی‌دهد.

گونهٔ معیّنی از هیپنوتیزم است که فطرت انسان را از ایمان و توحید، به سوی کفر و شرک، منحرف می‌کند. اگر این هیپنوتیزم اهریمنی نبود، فطرت راه طبیعی خود را در پیش می‌گرفت، و ایمان راهنما و ساربان فطرت می‌گردید.

نوع معیّنی از هیپنوتیزم است که با آن شیطان اعمال بد و زشت انسان را برای انسان می‌آراید و در نظرش آن را زیبا و پسندیده جلوه‌گر می‌دهد. شیطان به انسان وعدهٔ کسب و کار پر رونق، و ثروت و سعادت نهفته در راه معصیت می‌دهد. با او در مسیر گناه می‌دود و او را امیدوار می‌سازد به نجات از عاقبت کاری که می‌کند. انسان هم اطمینان پیدا می‌کند و به سوی مهلکه راه می‌رود:

﴿ وَ مٰا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً ﴾.

اهریمن جز وعده‌های فریبکارانه بدیشان نمی‌دهد.

هنگامی که صحنه بدین گونه به تصویر درمی‌آید، و مشاهده می‌گردد که دشمن تارهای دام را تاب می‌دهد و می‌بافت، و دام را می‌گستراند، و نخجیر را گام به گام می‌فریبد و آهسته و آرام به تله می‌اندازد، جز سرشتهای نارسای پوک و فرسوده، برجای نمی‌مانند. آن سرشتهای ناقص الخلقه و واژگون بختی که پیوسته حیران و ویلان می‌شوند و هرگز بیدار و هوشیار نمی‌گردند و متوجّه چیزی نمی‌شوند و بدین سو و آن

سو نمی‌نگرند و تلاش نمی‌کنند که بدانند از چه راهی آنها را می‌رانند، و به کدام گودال و درّه‌ای می‌اندازند! در آن هنگام که پسودهٔ بیدار کننده، کار خود را در درونها می‌کند و پرتو خویش را بر زوایای دلها می‌افکند، و حقیقت کارزار، و همچنین حقیقت موقعیّت را به تصویر می‌کشد، پیرو این آیه‌ها سرانجام گشت و گذار را بیان می‌دارد: سرانجام کسانی که شیطان ایشان را هیپنوتیزم کرده است و نیرنگشان زده است، و گمان خود را دربارهٔ آنان راست گردانده است، و نیّت پلیدی را که داشته است و بدان هم تصریح کرده است، دربارهٔ ایشان به مرحلهٔ عمل درآورده است ... و سرانجام آنان که از دام او گریخته‌اند و نجات پیداکرده‌اند، بدان خاطر که واقعاً به خدا ایمان داشته‌اند. آنان که واقعاً به خدا ایمان دارند و مؤمنان راستین بشمارند، از اهریمن بدکردار درامانند. زیرا آن روز که اهریمن - خدا نفرینش کناد! - برای سرگشته کردن گمراهان اجازه می‌خواست، به او اجازه داده نشد که به بندگان مخلص یزدان زیان و صدمه‌ای برساند. شیطان در برابر مؤمنان بسیار ضعیف و ناتوان است، بدان گاه که هر چه محکم‌تر به قرآن یزدان چنگ زده باشند:

﴿ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيّاً مِّنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُّبِيناً. يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ، وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلاَّ غُرُوراً. أُولٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ، وَ لاَ يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصاً. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً، وَعْدَ اللّٰهِ حَقّاً. وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيلاً؟ ﴾

هر که اهریمن را بجای خدا سرپرست و یاور خود کند، به راستی زیان آشکاری کرده است. اهریمن بدانان وعده‌ها می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌کند، و اهریمن جز وعده‌های فریبکارانه بدیشان نمی‌دهد. آنان (که از اهریمن فرمان می‌برند) جایگاهشان دوزخ است، و راه گریزی از آن ندارند. کسانی را که ایمان آورده‌اند و کار شایسته کرده‌اند، به باغهائی (از بهشت) داخل خواهیم کرد که در زیر (درختان) آنها رودبارها روان است، و آنان جاودانه تا ابد در آنجاها ماندگار می‌مانند. این را خدا وعده داده است و وعدهٔ خدا حقّ است، و چه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟.

یا دوزخ است و گریزی از آن برای یاران و یاوران شیطان نیست، و یا بهشت است و بیرون آمدنی از آن برای یاران و یاوران یزدان نیست ... این وعدهٔ خدا است:

﴿ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيلاً؟ ﴾.

چه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟.

صدق مطلق در سخن خدا در اینجا، مقابل گول فریبکارانه، و آرزوهای دروغین اهریمن در آنجا است. میان کسی که به وعدهٔ یزدان اعتماد دارد، و میان کسی که به گول زدن و فریفتن شیطان اعتماد می‌نماید، فاصلهٔ بسیار است.



آن گاه روند قرآنی، قاعدهٔ بزرگ اسلام را دربارهٔ کار و مزد، دنبال می‌کند ... ترازوی پاداش و پادافره به آرزوها و خواستها واگذار نگشته است. بلکه برمی‌گردد به اصل پایداری، و سنّت تخلّف ناپذیری، و قانونی که جانبداری نمی‌شناسد. قانونی که در برابر آن ملّتها مساوی هستند. چرا که کسی با خدا حسب و نسب و خویشاوندی و دامادی و چیزهائی از این قبیل ندارد. برای کسی قانون شکنی نمی‌شود، و به خاطر او سنّت و قاعده بهم نمی‌خورد و قانون تعطیل نمی‌گردد. هر که نیکی کند در برابر نیکوکاریش پاداش داده می‌شود. در این امر نه جانبداری و دوستی مطرح است، و نه دشمناگی و ستیزه‌گری در مدّ نظر است:

﴿ لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَ لاَ أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ. مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ، وَ لاَ يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيّاً وَ لاَ نَصِيراً. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ - مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ - فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، وَ لاَ يُظْلَمُونَ نَقِيراً. وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ - وَ هُوَ مُحْسِنٌ - وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً، وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ

إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً ﴾.

(جزا و پاداش، و فضیلت و برتری) نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هر کس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت (تا او را کمک کند و از عذاب خدا محفوظ گرداند). کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد و خواه زن، چنان کسانی داخل بهشت شوند، و کمترین ستمی بدانان نشود. آئین چه کسی بهتر از آئین کسی است که خالصانه خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد و از آئین راستین ابراهیم پیروی کند که مخلص و حقّجو بود (و وحدت دینی مسلمانان و یهودیان و مسیحیان در او به هم می‌رسد) و خداوند ابراهیم را به دوستی گرفته است (و با خلیل نامیدن او افتخارش بخشیده است).

یهودیان و مسیحیان می‌گفتند:

﴿ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللّٰهِ وَ أَحِبَّاءُهُ ﴾ ... ﴿ لَنْ تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلاَّ أَيَّاماً مَعْدُودَةً ﴾.

ما پسران و عزیزان خدائیم. (مائده / ۱۸).

آتش جز چند روز معدودی گریبانگیرمان نمی‌گردد! (بقره / ۸۰)

یهودیان می‌گفتند و هنوز هم می‌گویند: ما ملّت گزیدهٔ خدائیم!

شاید هم گاهی این اندیشه به دل برخی از مسلمانان بگذرد که آنان بهترین ملّتی هستند که به خاطر مردمان آفریده شده‌اند و به جهان سوق داده شده‌اند، و خداوند صرف نظر و گذشت می‌فرماید از همهٔ چیزهائی که از ایشان سربزند! تنها بدان خاطر چون مسلمانند!

این نصّ قرآنی نازل گردید و هم آنان و هم اینان را به کار و تلاش می‌خواند و عمل را ملاک می‌داند و بس. همهٔ مردمان را به سوی معیار و میزان واحدی برمی‌گرداند. این معیار و میزان، رو به خدا کردن و خوبی و نیکی انجام دادن و پیروی کردن از آئین ابراهیم است که اسلام است. ابراهیم، آن کسی که خدا او را به دوستی گرفته است! لذا بهترین و زیباترین دین، همین اسلام است که آئین ابراهیم است. و بهترین و زیباترین کار «خوبی و نیکی انجام دادن» است. خوبی و نیکی هم این است که خدا را آن گونه بپرستی که انگار او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند. خداوند خوبی و نیکی انجام دادن را در همه چیز واجب گردانده است، حتّی در کیفیّت سر بریدن حیوان به هنگام ذبح آن، و تیز بودن چاقو و کارد، تا حیوان به هنگام ذبح، بیش از حدّ معمول عذاب نبیند و شکنجه داده نشود.

در نصّ مورد نظر، برابری میان دو نیمهٔ بشریّت جلب توجّه می‌کند. هر یک از آن دو نیمه، یعنی زن و مرد، مسؤول اعمال خود بوده و پاداش و پادافرهٔ پندار و رفتار و کردار خویشتن را دریافت می‌دارند. همچنین در این نصّ، شرط پذیرش کار، ایمان قرار داده شده است، ایمان به خدا:

﴿ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ – وَهُوَ مُؤْمِنٌ – فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لاٰ يُظْلَمُونَ نَقِيراً ﴾.

کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد و خواه زن، چنان کسانی داخل بهشت شوند، و کمترین ستمی بدانان نشود.

این نصّ، صراحت دارد در یکسانی قاعدهٔ رفتار با دو نیمهٔ بشریّت: زن و مرد. و صراحت دارد در این که ایمان شرط قبول عمل است. عملی که بدون ایمان انجام پذیرد، در پیشگاه خدا بدون ارزش و اعتبار است. این هم طبیعی و منطقی است. زیرا ایمان به خدا است که موجب می‌گردد کار شایسته و عمل بایسته از جهان‌بینی معیّنی و قصد معلومی سرچشمه گیرد. همچنین ایمان به خدا است که کار را تبدیل به یک حرکت طبیعی و پویائی سرشتی مستمرّی می‌سازد. عملی که از ایمان به خدا سرچشمه بگیرد و توأم با ایمان انجام بپذیرد، برای پاسخ به هواها و هوسهای شخصی تحقّق پیدا نمی‌کند، و کار ناگهانی و

ناسنجیده‌ای نیست که بدون قاعده و ضابطه برجوشیده باشد و جهشی بردمیده باشد.
این واژه‌های روشن و سخنان آشکار، مخالف نظریّه‌ای است که استاد امام «شیخ محمد عبده» - خداوند رحمتش کناد - در تفسیر جزء عم به هنگام توضیح: ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ ﴾ اظهار داشته است. چرا که نظریّۀ او این است که چنین آیه‌ای شامل مسلمان و غیرمسلمان می‌گردد. در صورتی که نصوص دیگر، به صراحت این معنی و برداشت را مردود می‌شمارند و نفی می‌کنند. همچنین این آیه و آیاتی چون آن، با نظریّۀ استاد شیخ مراغی - خداوند رحمتش کناد - نیز مخالف است. ما بدین امر در جزء عمّ، در جزء سی‌ام فی‌ظلال القرآن، اشاره کرده‌ایم.
این فرمودۀ خداوند برای مسلمانان سنگین آمده است:
﴿ وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ، وَ لاٰ يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً ﴾.
هر کس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت (تا او را کمک کند و از عذاب خدا محفوظ گرداند).
مسلمانان سرشت نفس انسانی را می‌شناختند، و می‌دانستند که قطعاً دچار لغزش و گناه می‌گردد، هر اندازه صالح و شایسته هم باشد، و هر قدر به انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها دست یازد. آنان نفس بشری را خوب می‌شناختند و با ماهیّت آن آشنا بودند. از اینجا بود که نفس خویشتن را کاملاً می‌شناختند. خود را گول نمی‌زدند، و نفس را از ماهیّت خویش بالاتر نمی‌گرفتند و فریبش نمی‌دادند. گناهان نفس را از جلو دیدگان خود بدور و مخفی نمی‌کردند. خویشتن را به تجاهل نمی‌زدند و ضعفی را که چه بسا گریبانگیر نفس می‌گردید، نادیده نمی‌انگاشتند، و منکر آن نمی‌گشتند و چنین ضعفی را نمی‌پوشاندند. لذا مسلمانان وقتی که دیدند برابر چنین نصوصی، هر کار بدی را که بکنند، در برابر آن کیفر و پادافره می‌بینند، به لرزه درآمدند و هراس ایشان را برداشت.

به ترس و هراس افتادند همچون کسی که هم اینک عملاً کیفر ببیند و به فرجام بد خود گرفتار آمده باشد و آن را لمس نموده باشد. یکی از ویژگیهای مسلمانان این بود که آخرت را بدین گونه می‌دیدند، و انگار هم اینک بدان رسیده‌اند، و در دنیای اندیشه و خیال گمان می‌بردند که در صحنۀ آخرت قرار دارند و عملاً خوشیها و ناخوشیهای آنجا را لمس می‌کنند. نه این که آخرت را آینده انگارند و شکّی در وقوع آن نداشته باشند و بس. این بود که مسلمانان به هنگام رویاروئی با چنین وعید و تهدید مؤکّدی، به لرزه افتادند!
امام احمد فرموده است: عبدالله پسر نُمَیر، و او از اسماعیل، و وی از ابوبکر پسر ابوزهیر روایت کرده است که گفته است: «به من خبر رسید که ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای پیغمبر خدا! با توجّه بدین آیه، رستگاری کی میسّر خواهد بود؟: ﴿ لَيْسَ بِأَمٰانِيِّكُمْ وَ لاٰ أَمٰانِيِّ أَهْلِ الْكِتٰابِ. مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ ﴾. هر کار بدی که کرده باشیم کیفر آن را خواهیم دید ... پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
(غَفَرَ اللّٰهُ لَکَ يٰا أَبٰابَكْرٍ، أَلَسْتَ تَمْرَضُ؟ أَلَسْتَ تَنْصَبُ؟ أَلَسْتَ تَحْزَنُ؟ أَلَسْتَ تُصِيبُکَ اللَّأْوٰاءُ؟).
ای ابوبکر، خدا تو را ببخشایاد، مگر تو بیمار نمی‌شوی؟ مگر تو دچار رنج و زحمت نمی‌شوی؟ مگر تو غمزده نمی‌گردی؟ مگر شدّت و محنت به تو روی نمی‌کند؟.
گفتم: بلی. فرمود:
(فَهُوَ مٰا تُجْزَوْنَ بِهِ).
این همان چیزهائی است که بدانها کیفرتان داده می‌شود.
حاکم این روایت را از طریق سفیان ثوری که از اسماعیل نقل کرده است، بیان داشته است.
ابوبکر پسر مردویه با سندی که آن را به ابن عمر نسبت داده است که او از ابوبکر صدّیق روایت می‌نماید و می‌گوید: در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم که این آیه نازل شد:
﴿ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ، وَ لاٰ يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

﴿ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً ﴾.

پیغمبر ﷺ فرمود:

(أَلاٰ أُقْرِئُکَ آيَةً نَزَلَتْ عَلَيَّ؟).

آیا آیه‌ای را برای تو نخوانم که بر من نازل شده است؟.

ابوبکر صدّیق می‌گوید: گفتم ای پیغمبر خدا آن را برای من تلاوت فرما ... (چون آیه را تلاوت فرمود) نمی‌دانم چرا احساس کردم که انگار پشتم می‌شکنند! تا بدانجا که از درد آن روی زمین دراز کشیدم. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(مٰالَکَ يٰا أَبٰابَكْرٍ؟).

ای ابوبکر تو را چه می‌شود؟.

عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، ای پیغمبر خدا! آخر کدامیک از ما مرتکب بزه و گناه نشده است و کار ناپسند نکرده است؟! ما در برابر هر کار بد و زشتی که کرده‌ایم کیفر می‌بینیم! پس پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(أَمّٰا أَنْتَ يٰا أَبٰابَكْرٍ وَ أَصْحٰابُکَ الْمُؤْمِنُونَ فَإِنَّكُمْ تُجْزَوْنَ بِذٰلِکَ فِي الدُّنْيٰا، حَتّٰى تَلْقَوا اللّٰهَ لَيْسَ لَكُمْ ذُنُوبٌ. وَ أَمَّا الْآخَرُونَ فَيُجْمَعُ ذٰلِکَ لَهُمْ حَتّٰى يُجْزَوْا بِهِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ).

امّا تو ای ابوبکر، و یاران مؤمن تو، در برابر گناهان، در همین جهان کیفر داده می‌شوید. تا بدانجا که وقتی که به پیشگاه خدای می‌رسید، گناهی برایتان نمی‌ماند. ولی دیگران، گناهانشان رویهم گردآورده می‌شود و در روز قیامت در برابر آنها کیفر داده می‌شوند. (ترمذی به همین شکل آن را روایت کرده است).

ابن ابوحاتم با سندی که داشته است از عائشه روایت نموده است که گفته است: گفتم ای پیغمبر خدا، من می‌دانم شدیدترین و تندترین آیه در قرآن کدام است. فرمود:

(مٰا هِيَ يٰا عٰائِشَةُ؟).

ای عائشه، آن آیه کدام است؟.

عرض کردم:

﴿ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ ﴾ است. فرمود:

(مٰا يُصيبُ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ، حَتَّى النَّكْبَةُ يَنْكُبُهٰا).

هر مصیبتی که گریبانگیر بندهٔ مؤمن گردد، حتی سنگی که به پای او می‌خورد، در برابرش سزا و جزا دارد. (ابن جریر آن را روایت کرده است).

مسلم و ترمذی و نسائی، حدیثی را روایت می‌کنند از سفیان پسر عیینه - با سندی که داشته است - و او از ابوهریره ﷺ نقل می‌کند که گفته است: وقتی که ﴿ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ ﴾ نازل شد، مسلمانان ناراحت شدند. رسول خدا ﷺ بدیشان فرمود:

(سَدِّدُوا وَ قٰارِبُوا فَإِنَّ فِي كُلِّ مٰا يُصٰابُ بِهِ الْمُسْلِمُ كَفّٰارَةً. حَتَّى الشَّوْكَةُ يُشٰاكُهٰا وَ النَّكْبَةُ يَنْكُبُهٰا.)

بر حق و حقیقت استوار بمانید و استقامت داشته باشید، و میانه‌روی کنید و راه افراط و تفریط نپوئید. قطعاً هر بلا و مصیبتی که گریبانگیر مسلمان می‌گردد، مایهٔ پاک و محو شدن گناهی می‌شود. حتی خاری که به پای مسلمان می‌خلد، و سنگی که به پای او می‌خورد.

به هر حال، این حلقه‌ای بود از حلقه‌های زنجیرهٔ پیدایش جهان‌بینی راستین ایمانی دربارهٔ کار و عمل، و سزا و جزای آن. از یک سو دارای اهمّیّت بسزائی در استواری دنیای اندیشه و استقامت جهان‌بینی است، و از دیگر سو در زندگی واقعی و عملی از اهمّیّت بسیاری برخوردار است. این آیه هستی مسلمانان را به تکان انداخت. دلهایشان از آن به لرزه درآمد. زیرا آنان کار را جدّی می‌گرفتند، و صداقت وعدهٔ خدا را می‌دانستند و آن را حقّ و حقیقت تلقّی می‌کردند. در حالی که هنوز در این جهان بودند، با فرجام آن جهان چنین وعده‌ای می‌زیستند، و خویشتن را در آخرت می‌دیدند.

در خاتمه، پیرو مسألهٔ کار و مزد، یا عمل و جزا در می‌رسد. ولی پیش از آن، پیرو شرک و ایمان به میان می‌آید، و همهٔ چیزهائی را که در آسمانها و زمین است به خدا برمی‌گرداند و از آن او می‌داند، و بیان می‌دارد که خدا بر هر آنچه در این جهان است و هر آنچه در فراسوی آن جهان است، آگاهی و احاطه دارد:

﴿ وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ، وَكٰانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً ﴾.

از آنِ خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و (باید خالصانه رو بدو کرد و نیاز از او جست. و از آنجا که تنها او خالق و صاحب همه چیز است) کاملاً آگاه از هر چیز است و آن را دقیقاً می‌پاید.

انحصار الوهیّت خداوند سبحان، اغلب در قرآن همراه با انحصار یزدان در ملک و مملکت، و محافظت و مراقبت، و سلطه و قدرت است. زیرا توحید اسلامی تنها خدای را به یگانگی شناختن نیست و بس. بلکه توحید ایجابی، و توحید فاعلیّت و تأثیر در هستی، و توحید سلطه و مراقبت را نیز به همراه دارد. یعنی باید معتقد شد که موجب و فاعل و مؤثّر و صاحب سلطه در هستی تنها خدا است، و تنها او است که ناظر بر کلّ جهان و گردانندهٔ آن است(۱).

وقتی که انسان بداند که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، متعلّق به یزدان است، و او آگاه از همه چیز است و همه چیز را می‌پاید، و چیزی از دائرهٔ دانش او بیرون نیست، و از سلطهٔ او خارج نمی‌باشد، چنین چیزی انگیزهٔ نیرومندی خواهد بود برای انسان که الوهیّت و عبادت را خاصّ یزدان کند، و بکوشد با پیروی از برنامهٔ خدا و اطاعت از فرمانش، او را راضی و خشنود سازد ... همه چیز مال خدا است ... همه چیز در دست قدرت او است ... او بر هر چیزی احاطه دارد و همه چیز را می‌پاید.

برخی از فلسفه‌ها توحید خدا را بیان می‌دارند، ولی بعضی از آنها اراده را از خدا سلب می‌کنند، و بعضی‌ها دانش را از یزدان سلب می‌نمایند. بعضی‌ها هم سلطه و قدرت را از خدا می‌گیرند، و بعضی‌ها ملک و مملکت را از چنگ او بدر می‌آورند ... و سایر توده‌های رویهم انباشته‌ای که «فلسفه‌ها» نامیده می‌شوند! از اینجا است که این گونه جهان‌بینی‌ها منفی هستند و در زندگی مردمان کارآئی ندارند، و تأثیری در رفتار و اخلاق آدمیزادگان نداشته، و ارزشی در جهان فکر و اندیشهٔ ایشان، و قیمتی در جهان واقعی و عملی آنان ندارد ... تنها سخن و بس! بلی سخن فقط سخن! خدا از دیدگاه آئین اسلام، از آنِ او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. او صاحب و مالک هر چیز است. او بر هر چیز احاطه دارد و همه چیز را می‌پاید. او مراقب و مواظب هر چیزی است ... در پرتو این جهان‌بینی درون شایسته و بایسته می‌گردد. رفتار و کردار خوب و پسندیده می‌شود. زندگی روبراه و جهان اصلاح می‌گردد.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ۖ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ ۚ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿۱۲۷﴾ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا ۚ وَالصُّلْحُ خَيْرٌ ۗ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ ۚ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۲۸﴾ وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ ۖ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ ۚ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۱۲۹﴾ وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴿۱۳۰﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ ۚ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿۱۳۱﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿۱۳۲﴾ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا ﴿۱۳۳﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿۱۳۴﴾

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» بخش نخست، فصل «ایجابیّة». چاپ دارالشروق.

این درس مکمّل چیزهائی است که سوره بدانها آغازیده بود. از قبیل: چاره‌جوئی ته‌نشستهای جامعهٔ جاهلی دربارهٔ امورِ: زن و خانواده. رفتار با اشخاص ضعیف و ناتوان در جامعه، همچون یتیمان و کودکان. پاک سازی جامعهٔ مسلمانان از این رسوبات و ته‌نشستها. بر پا کردن و استوار داشتن خانه بر پایهٔ احترام زن و مرد، که هر یک از آن دو، نیمهٔ بشریّت را تشکیل می‌دهند. رعایت مصالح شوهر و همسر. تقویت روابط خانواده و رفع اختلافاتی که در فضای خانواده پیدا می‌گردد، پیش از آن که بزرگ و بزرگتر شود و کار به قطع چنین روابطی گردد و خانه را بر سر ساکنان آن فرو افکند، بویژه بر سر کودکان ضعیف و ناتوانی که در نخستین پرورشگاه و کودکستان خود تازه پای گرفته‌اند و بالیدن آغازیده‌اند. برپاداشتن جامعه براساس رعایت ضعیفان در آن، تا چرخ زندگی تنها در دست زورمداران چیره دست نباشد و قانون جنگل بر مردمان حکومت نکند.

این درس، به چاره‌جوئی بعضی از این امور می‌پردازد، و آن را با نظام کلّی جهان مرتبط می‌سازد ... مخاطب از این آیه‌ها درک می‌کند که کارِ مربوط به زنان و خانه و خانواده و ضعیفان جامعه، کار بسیار مهمّ و بزرگی است. واقعاً هم کارِ بس مهمّ و بزرگی است. در لابلای این جزء، و در دیباچهٔ جزء چهارم، چیزهای زیادی را گفته‌ایم دربارهٔ خانواده از دیدگاه اسلام، و دربارهٔ تلاشی که این برنامهٔ ربّانی برای رهائی جامعهٔ اسلام از ته‌نشستهای جاهلیّت، و دربارهٔ والائی مقام روانی و اجتماعی و اخلاقی چنین برنامه‌ای، مقام بلند جامعهٔ مسلمانی که آن را بر همهٔ جامعه‌های پیرامون خود، و بر همهٔ جامعه‌های دیگری که متدیّن بدین دین نیستند و برابر این برنامه آموزش و پرورش نمی‌یابند، و در برابر نظام نادر آن کرنش نمی‌برند و اطاعت نمی‌کنند، تفوّق می‌بخشد.

هم اینک آیه‌های این درس را بطور مشروح ذکر می‌نمائیم:

❁

﴿ وَ یَسْتَفْتُونَکَ فِی ٱلنِّسٰاءِ. قُلِ: اللّٰهُ یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ، وَ مٰا یُتْلیٰ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتٰابِ فِی یَتٰامَی ٱلنِّسٰاءِ ٱللاّٰتِی لاٰ تُؤْتُونَهُنَّ مٰا کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْکِحُوهُنَّ، وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الْوِلْدٰانِ، وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْیَتٰامیٰ بِالْقِسْطِ. وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِهِ عَلِیماً ﴾.

از تو دربارهٔ زنان سؤال می‌کنند و نظر می‌خواهند. بگو: خداوند دربارهٔ آنان به شما پاسخ می‌گوید، و برای شما روشن می‌سازد آنچه را که در قرآن (در زمینهٔ میراث ایشان) تلاوت می‌گردد، و نیز دربارهٔ زنان یتیمی سخن می‌راند که (به خاطر مال یا جمال) می‌خواهید با ایشان ازدواج کنید. ولی چیزی را که خداوند برای ایشان واجب نموده است (و مهریّه نام دارد) بدیشان نمی‌پردازید، و همچنین راجع به کودکان کوچک و ناتوان سخن خواهد گفت (و از شما می‌خواهد که حقوق آنان را بپردازید، و) این که نسبت به یتیمان (بویژه در میراث و مَهریّه) دادگری کنید، و (بدانید که دادگری و نیکوکاری شما در حقّ زنان و یتیمان، بیمزد نمی‌ماند و) هر کار خوبی را که بکنید خداوند از آن کاملاً آگاه است.

آیه‌هائی که در اوائل سوره دربارهٔ زنان نازل گردیده است، سؤالهائی و فتواهائی راجع به برخی از امورشان برانگیخت. پدیدهٔ پرسش مسلمانان و فتواهایشان دربارهٔ بعضی از احکام، پدیده‌ای است که معنی و مفهوم خاصّ خود را در جامعهٔ مسلمانان نوپا دارد، و می‌رساند که مسلمانان چه اندازه علاقه‌مند بودند که احکام آئین خود را راجع به مسائل زندگی بدانند. انتقال آنان از جاهلیّت به اسلام، سخت درون ایشان را تکان داده بود. بگونه‌ای که دربارهٔ هر کاری که در جاهلیّت انجام می‌دادند، شکّ می‌کردند و می‌هراسیدند، از ترس این که نکند اسلام آن را منسوخ یا تعدیل کرده باشد. همچنین مسلمانان درخواست می‌کردند که حکم اسلام را دربارهٔ همهٔ چیزهائی بدانند که در زندگی

روزانهٔ ایشان پیش می‌آمد. این بیداری و این علاقهٔ آنان به تطبیق دادن احوال خود با احکام اسلام، عنصر برجسته‌ای در این دوره از زمان است. گرچه هنوز برخی از ته‌نشستهای آداب و رسوم جاهلی در زندگانی ایشان، بر جای و ماندگار بود. امّا مهمّ رغبت راستین نیرومندی بود که به تطبیق احوال خود با احکام اسلام داشتند، و با همین روحیّهٔ کاوشگرانه دربارهٔ بعضی از احکام پرس و جو می‌کردند. پرسش و پژوهش ایشان هَم تنها محض پرسش و پژوهش یا تنها به خاطر دانستن و شناختن و افزایش فرهنگ و فرزانگی خود نبود و بس، همانگونه که امروزه سؤالهای فقهی و پرسشهای احکام دینی که از مفتیان و قاضیان می‌شود تنها سؤال به خاطر سؤال، و پرسش محض دانستن است، نه عمل کردن بدانها!

مسلمانان نیازمند آشنائی با احکام دین خود بودند، زیرا احکام دینی سازمان زندگی نوین آنان را تشکیل می‌داد. برای آشنائی با احکام حرص و جوش بسیار داشتند، و اشتیاق و حرارت فراوانی برای کسب چنین آگاهی و شناختی از خود نشان می‌دادند. چون هدفشان از آگاهی و شناخت احکام، ایجاد تطابق میان واقعیّت زندگیشان با احکام دینیشان بود. آنان می‌خواستند از جاهلیّت ببرّند و جامهٔ جاهلیّت از تن بدر کنند. از همهٔ تقالید و عادات و اوضاع و احکامی که در زمان جاهلیّت موجود بود، هراس و وحشت داشتند. در ضمن به ارزش تغییر کاملی که اسلام در زندگیشان پدید آورده بود، سخت دلبستگی داشتند و واقعاً بدان عشق می‌ورزیدند. به عبارت روشن‌تر و تعبیر دقیق‌تر، مسلمانان ارزش این تولّد جدیدی را می‌دانستند که توسّط اسلام نصیب ایشان شده بود، و به این نوزائی دل می‌دادند و در راه آن سر و جان و مال فداء می‌کردند.

در اینجا پاداش چشم به الطاف خدا دوختن آنان، و اجزای عشق و علاقهٔ گرمشان، و صدق ارادتشان در پیروی از اسلام را می‌بینیم ... پاداش همهٔ اینها، عنایتی است که خدا بدیشان می‌ورزد، و رعایت و حفاظتی است که خدا از ایشان می‌کند. بدین منظور خداوند والامقام خودش، بلی ذات یزدان سبحان پاسخ به پرسشهای دینی ایشان را عهده‌دار می‌گردد:

﴿وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي ٱلنِّسَاءِ. قُلِ: ٱللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ ﴾.

از تو دربارهٔ زنان سؤال می‌کنند و نظر می‌خواهند. بگو: خداوند دربارهٔ آنان به شما پاسخ می‌گوید.

آنان از پیغمبر ﷺ فتویٰ می‌طلبند و پرسش می‌کنند، خداوند متعال خودشان لطف می‌کنند و به پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: بگو، خداوند دربارهٔ ایشان و دربارهٔ بقیّهٔ مسائلی که در آیه نامی از آنها رفته است، به شما پاسخ می‌گوید... این هم لطف ارزشمندی است که نمی‌توان اندازهٔ آن را دانست و به ارزش آن پی برد. کی به عطف توجّهی می‌توان برد و بزرگداشتی را می‌توان فهمید که ذات خدا به گروه مؤمنان روا می‌بیند و خودش با آنان به سخن می‌پردازد، و ایشان را با چشم عنایت می‌پاید، و به پاسخ پرسشهائی مبادرت می‌فرماید که مسلمانان دارند، و به توضیح مسائلی می‌پردازد که آنان در زندگی نوین خود بدانها نیازمند می‌باشند!

پاسخ پرسشها توسط خدا، در اینجا واقعیّت ته‌نشستهٔ جاهلیّتی را به تصویر می‌کشد که در جامعهٔ مسلمانان برجای و ماندگار است. جاهلیّتی که برنامهٔ ربّانی جامعهٔ اسلامی را از آنجا برگرفته است و به بالا کشیده است. همچنین بیانگر این واقعیّت است که رهنمودی که در اینجا صورت می‌گیرد، بسیار دلپسند و والا برای بالا بردن سطح زندگی جامعهٔ اسلامی، و زدودن آن از همهٔ ته‌نشستهای جاهلی است:

﴿قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ، وَ مَا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى ٱلنِّسَاءِ ٱللَّاتِي لاٰ تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ، وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ. وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ. وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامىٰ بِالْقِسْطِ ﴾ ...

بگو: خداوند دربارهٔ آنان به شما پاسخ می‌گوید، و برای

شما روشن می‌سازد آنچه را که در قرآن (در زمینهٔ میراث ایشان) تلاوت می‌گردد، و نیز دربارهٔ زنان یتیمی سخن می‌رانند که (به خاطر مال یا جمال) می‌خواهید با ایشان ازدواج کنید. ولی چیزی را که خداوند برای ایشان واجب نموده است (و مهریّه نام دارد) بدیشان نمی‌پردازید، و همچنین راجع به کودکان کوچک و ناتوان سخن خواهد گفت (و از شما می‌خواهد که حقوق آنان را بپردازید، و) این که نسبت به یتیمان (بویژه در میراث و مَهریّه) دادگری کنید، و (بدانید که دادگری و نیکوکاری شما در حقّ زنان و یتیمان، بیمزد نمی‌ماند).

علی پسر ابوطلحه از ابن عبّاس دربارهٔ این آیه روایت می‌کند که : چه بسا مردی در جاهلیّت دخترک یتیمی در خانه‌اش می‌زیست. جامه‌اش را بر او می‌انداخت. وقتی که به چنین کاری دست می‌زد، دیگر کسی نمی‌توانست هرگز با چنین دختری ازدواج کند. اگر چنین دختری زیبا می‌بود و آن مرد فریفتهٔ او می‌گردید، با وی ازدواج می‌کرد، و ترکه و دارائی دختر را می‌خورد. اگر هم زشت می‌بود تا آخر عمر نمی‌گذاشت مردی به خواستگاری او بیاید و با وی ازدواج نماید! هنگامی که دختر می‌مرد، ترکهٔ او را به ارث می‌برد. خدا چنین کاری را حرام فرمود و از انجام آن نهی کرد ... دربارهٔ این گفته: ﴿وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدانِ﴾ کودکان کوچک و ناتوان هم گفته است: در زمان جاهلیّت به کودکان و دختران ارث نمی‌دادند. این است معنی : ﴿وَ لا تُؤْتُونَهُنَّ ما كُتِبَ لَهُنَّ﴾ چیزی را که خداوند برای ایشان واجب نموده است، بدیشان نمی‌پردازید. خدا از این کار هم نهی فرمود، و برای هر یک از آنان سهم لازم را تعیین کرد و فرمود: نرینه دو برابر مادینه، کوچک یا بزرگ باشد، ترکه می‌برد.

سعید پسر جبیر دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال : ﴿وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتامىٰ بِالْقِسْطِ﴾ این که نسبت به یتیمان دادگری کنید گفته است: اگر دختر، زیبا می‌بود، مرد می‌گفت: تو را به ازدواج خود درآوردم، و ازآنِ خویش کردم! اگر هم زشت می‌بود و دارائی و اموالی نمی‌داشت، دختر را به ازدواج دیگران درمی‌آورد و مَهریّهٔ او را می‌گرفت و می‌خورد.

از عائشه - رضی الله عنها - روایت شده است که گفته است از: ﴿وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّساءِ. قُلِ: اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ﴾. از تو دربارهٔ زنان سؤال می‌کنند و نظر می‌خواهند. بگو: خداوند دربارهٔ آنان به شما پاسخ می‌گوید تا می‌رسد به این فرمودهٔ خداوند: ﴿وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ می‌خواهید با ایشان ازدواج کنید. دربارهٔ این مسأله است که چه بسا مردی دخترکی یتیم در خانه‌اش می‌زیست و او سرپرست و وارث او می‌گردید. زن او را در دارائی خویش شریک می‌کرد، حتّی در نخلستانی که می‌داشت. اغلب مرد نمی‌خواست او را به ازدواج خود درآورد، و نمی‌خواست او را به ازدواج مرد دیگری درآورد تا مرد دوم شریک مرد اوّل نشود در دارائی و اموالی که زن او را در آن شریک کرده بود. بدین وسیله زن را از ازدواج بازمی‌داشت و از زناشوئی بی‌بهره می‌کرد. این آیه در این باره نازل شده است. (بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند).

وهب گفته است: یونس از ابن شهاب، و او از عروه پسر زبیر روایت کرده است که گفته است: عائشه بیان کرده است: «بعد از این آیه، مردمان از پیغمبر خدا ﷺ دربارهٔ زنان سؤالاتی می‌کردند. خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّساءِ. قُلِ: اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ، وَ ما يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ﴾.

از تو دربارهٔ زنان سؤال می‌کنند و نظر می‌خواهند. بگو: خداوند دربارهٔ آنان به شما پاسخ می‌گوید، و برای شما روشن می‌سازد آنچه را که در قرآن (در زمینهٔ میراث ایشان) تلاوت می‌گردد.

عائشه گفته است: معنی «آنچه در قرآن تلاوت می‌گردد» آیهٔ آغازین همین سوره است که می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِي الْيَتامىٰ فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ﴾ ...

و اگر ترسیدید که دربارهٔ یتیمان نتوانید دادگری کنید (و دچار گناه بزرگ شوید، از این هم بترسید که نتوانید میان زنان متعدّد خود دادگری کنید و از این بابت هم دچار گناه بزرگ شوید. ولی وقتی که به خود اطمینان داشتید که می‌توانید میان زنان دادگری کنید و شرائط و ظروف خاصّ تعدّد ازدواج مهیّا بود) با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، ازدواج کنید...

(نساء / ۳)

با همین سند، عائشه گفته است: مراد از رغبتی که در: ﴿ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ ﴾ می‌خواهید با ایشان ازدواج کنید رغبتی است که چه بسا مردی نمی‌خواست با دخترک یتیمی که در خانه‌اش پرورش یافته بود به سبب کمی دارائی یا نبودن زیبائی، ازدواج نماید. به وسیلهٔ قرآن نهی شدند از این که با چنین دخترکان یتیمی به خاطر مال یا جمال ازدواج کنند، مگر این که علاقه‌مند به ازدواج بوده و با آنان راه عدالت و دادگری در پیش گیرند.

از این روایتها، و از نصّ قرآنی پیدا است که اوضاع و احوال در جاهلیّت نسبت به دخترکان نوجوان یتیم به چه شکلی و بر چه روالی بوده است! چه بسا دخترک یتیمی، گرفتار حرص و آز و کم و کاست سرپرست خود می‌گردید. حرص و آز نسبت به دارائیش، و کم و کاست و زیان و ضرر نسبت به مَهریّه‌اش ... اگر با او ازدواج می‌کرد، هم دارائیش را می‌خورد و هم مَهریّه‌اش را حیف و میل می‌نمود. اگر هم به خاطر زشتی دخترک، سرپرست او با او ازدواج نمی‌کرد، او را سراپا زیانمند می‌ساخت. چرا که نمی‌گذاشت دخترک ازدواج بکند تا کسی پیدا نشود که دارائی دخترک یتیم را از دست او بیرون بیاورد و در آن شریک او گردد.

کار کودکان و زنان هم از این بهتر نیست. زیرا آنان را از ترکه محروم می‌ساختند، به بهانهٔ این که ایشان قدرت و زوری ندارند که با آن از میراث خود دفاع کنند، و جنگجو هم نیستند! پس حقّ ندارند ترکه‌ای دریافت دارند! این، دیدگاه قبیله‌گری دربارهٔ زنان و کودکان بود. جهان‌بینی قبیله‌گری، به جنگجویان قبیله همه چیز را می‌داد، ولی برای ضعیفان و ناتوانان چیزی در نظر نمی‌گرفت.

این تقالید زشت ابتدائی و ناروای اجتماعی بود که اسلام با آنها به مبارزه برخاست و آنها را دگرگون کرد. بجای آنها آداب و رسوم انسانی مترقّیانه‌ای گذاشت، آداب و رسومی که - همانگونه که گفتیم - تنها جهشی، و یا نهضتی در جامعهٔ عربی نبود و بس. بلکه در حقیقت پیدایش حیات دیگری، و تولّد جدیدی بود. همچنین حقیقت راستینی بود که با حقیقت دروغین جاهلی، کاملاً فرق داشت. چیز مهمّی که بنگاریم، این است که: این پیدایش حیات نوین، تغییر و تبدیلی نیست که مسبوق به گامهای نخستین و مقدّمات پیشین بوده و پلّه پلّه بدین حالت پای نهاده باشد. یا حالتی نیست که جهشی از یک واقعیّت مادّی در زندگی این ملّت ناگهان برجوشیده باشد.

انتقال از اقامهٔ حقوق ارث و مالکیّتِ استوار بر بنیاد حقّ جنگجو، به اقامهٔ حقوق بر بنیاد حقّ انسانی، و دادن حقوق ویژهٔ کودکان و دخترکان یتیم و زنان به خودشان، به خاطر انسانیّت آنان، نه به خاطر جنگجوئی جنگجویان بوده است. این انتقال هم بدان خاطر انجام نپذیرفته است که جامعه وضع مستقرّ و منظّمی پیدا کرده است و در این شرائط جنگجویان ارزشی برایشان نمانده است، و بدین سبب حقوقی که دریافت می‌کرده‌اند قطع می‌شود، چون دیگر نیازی برای امتیاز دادن بدانان احساس نمی‌شود.

هرگز! هرگز! اصلاً این چنین نیست. چرا که جنگجویان در عهد جدید هم ارزش خود را به تمام و کمال داشتند، و بدیشان کاملاً نیاز بود ... امّا آنچه بود، اسلام بود. اسلام تولّد تازهٔ انسان بشمار می‌آمد. تولّد تازه‌ای که از لابلای کتاب بزرگی، و از لابلای برنامهٔ سترگی بردمید، و جامعهٔ تازهٔ نورسی را در همان سرزمین و در همان شرائط پابرجا و استوار داشت، بدون این که انقلابی در تولید و ابزار آن، و یا در مادّه و خواصّ آن

روی دهد. بلکه تنها انقلابی که روی داد، انقلاب در جهان‌بینی بود و بس، و تولّد جدید هم از آن بردمید. واقعاً برنامهٔ قرآنی مبارزه کرد، مبارزهٔ طولانی برای این که بتواند آثار جاهلیّت را از صفحهٔ درونها بزداید، و نشانه‌های آن را از پهنهٔ اوضاع و احوال بیرون پاک نماید، و نشانه‌های اسلامی را بر صفحهٔ درونها نقش کند، و بر پهنهٔ اوضاع و احوال، خطّ و نشان اسلامی را بکشد. از حقّ نگذریم ته‌نشستهای جاهلی هم پیوسته مقاومت می‌کرد، و در برخی از حالات فردی، خودنمائی می‌نمود، یا می‌کوشید که به شکلهای گوناگون از خود بگوید و خود را نشان دهد.

مهمّ این است بدانیم: برنامهٔ منزّل از آسمان، و جهان‌بینیی که این برنامه آن را پدید آورده بود، این دو تا بودند که پیوسته با «واقعیّت مادّی» مبارزه می‌کردند و آن را تعدیل و تبدیل می‌نمودند. امّا هرگز چنین نبوده است که واقعیّت مادّی یا «ضدّ» نهفته در آن، و یا دگرگون وسائل تولید ... و یا چیز دیگری از این «دیوانگی مارکسیستی» مقتضی و خواستار تغییر جهان‌بینی‌ها و برنامه‌های زندگی و اوضاع و احوال گردند، تا با این تغییر و تبدیلی که ابزار کار و وسائل تولید آن را واجب می‌گرداند، همآهنگ و همآوا شود.

در زندگی این ملّت تنها چیز تازه‌ای بود و بس! چیزی که از جهان بالا و ملأ اعلیٰ بر آنان فرود آمده بود. دلها و جانها پذیرای آن شده بودند و پاسخش گفته بودند. زیرا این چیز نفیس و ارمغان آسمانی، در میان دلها و جانها با ذخیرهٔ فطرت به سخن می‌پرداخت. ذخیره‌ای که یزدان آن را در فطرت به ودیعت نهاده است. از اینجا بود که چنین تغییری رخ داد، و این تولّد تازهٔ انسان صورت گرفت. تولّدی که در آن سیماهای زندگی جملگی دگرگون گردید. دگرگونی در هر زاویه‌ای از زوایای زندگی رخ داد. همهٔ سیماهائی که در جاهلیّت معهود و مشهود بود، کاملاً متحوّل و متغیّر شد.

میان سیماهای تازه و سیماهای کهنه، چه کشمکشها و گیر و دارهائی که درگرفت! چه دردها و رنجهائی که زایمان تولّد جدید داشت! چه آه‌ها و ناله‌ها و نیشها و زخمهائی که قربانیها و فداکاریها به همراه داشت! بلی همهٔ اینها بود، امّا سرانجام انقلاب همه جانبه‌ای پیدا و تولّد تازه‌ای هویدا شد. چیزی که موجب این تولّد جدید بود و فقط و فقط او مؤثّر بود و بس، رسالت آسمانی و جهان‌بینی اعتقادی بود. موج این تولّد جدید به جامعهٔ اسلامی بسنده نکرد، بلکه همهٔ جامعه‌های انسانی را در برگرفت.(۱)

این نصّ قرآنی که در آن خدا برای مؤمنان فتویٰ می‌دهد دربارهٔ آنچه که از پیغمبر ﷺ راجع به امور زنان، فتویٰ خواسته بودند به پایان می‌آید. در آن، حقوق دخترکان یتیم و کودکان کوچک و ضعیف بیان می‌گردد. در آخر آن، همهٔ این حقوق و همهٔ این توجیهات پیوند می‌خورد به سرچشمه‌ای که این برنامه از سوی او آمده است:

﴿ وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِهِ عَلِيماً ﴾.

هر کار خوبی را که بکنید خداوند از آن کاملاً آگاه است.

هر کار خوبی که انجام بشود، مجهول نمی‌ماند، و هدر نمی‌رود. بلکه در پیشگاه خدا نوشته می‌شود. کار خیری هم که در پیشگاه خدا نوشته شود، هرگز ضائع نمی‌شود و برباد نمی‌رود.

این واپسین مرجعی است که مؤمن کار خود را بدان برمی‌گرداند، و آخرین جهتی است که مسلمان محض رضایت آن به تلاش می‌ایستد و اندیشه‌اش را متوجّه آن می‌کند. نیروی این مرجع، و سلطهٔ این مصدر، همان چیزی است که بدین رهنمودها و بدین برنامه، در دلها و جانها و احوال و اوضاع و حیات و زندگی، قوّت و قدرت و شوکت و عظمت ویژهٔ خود می‌بخشد.

مهمّ این نیست که رهنمودهائی فراهم آورده شود، و برنامه‌هائی ابداع گردد، و مقرّراتی نوشته شود. بلکه مهمّ سلطه و قدرتی است که این رهنمودها و برنامه‌ها و

۱- مراجعه شود به کتاب: «هذا الدین» همچنین «فی ظلال القرآن» تفسیر سورهٔ «عبس» جزء سی‌ام.

مقرّرات، بر آن تکیه می‌زنند. سلطه و قدرتی که این رهنمودها و برنامه‌ها و مقرّرات، توانائی و گذرائی و کارآئی خود را در دلها و جانهای انسانها، از آن دریافت می‌دارند.

فرق بسیار است میان رهنمودها و برنامه‌ها و مقرّراتی که انسانها آنها را از یزدان توانا و بزرگوار دریافت می‌دارند، با رهنمودها و برنامه‌ها و مقرّراتی که انسانها آنها را از بندگانی همسان خود دریافت می‌کنند ... تازه این رهنمودها و برنامه‌ها و مقرّرات، با آن رهنمودها و برنامه‌ها و مقرّرات، به فرض از هر جهتی و در هر صفتی، مساوی و برابر بوده، و به اوج و فراز یکسانی رسیده باشند. هر چند روشن است که این فرض، فرض محالی است، هان! کافی است که ما انسانها بدانیم که این سخن از جانب چه کسی شرف صدور پیدا کرده است و به کرهٔ زمین نازل شده است، تا مقامی در دلها و جانهایمان بدان عطاء کنیم که سزاوار آن است ... آیا در دلها و جانهای ما، سخن یزدان سبحان دارای تأثیر و کارآئی بیشتر است، و یا سخن ایشان که زادهٔ انسان است و گرفتار نسیان؟!

❁

بعد از این، همگام با مقرّرات اجتماعی راجع به محیط خانواده، گام دیگری را به جلو برمی‌داریم. خانواده‌ای که در دامن جامعهٔ اسلامی، آن هم با برنامهٔ ربّانی پرورش یافته است و سر و سامان گرفته است. برنامه‌ای که از جهان بالا و از سوی خداوند تعالی نازل شده است. از آن نوع خانواده‌هائی نیست که با برنامه‌ای پرورش پیدا کند که ساخته و پرداختهٔ عوامل تحوّل و دگرگونی زمینی در جهان ماده، یا در دنیای تولید است:

﴿ وَ إِنِ ٱمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً، فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً. وَ ٱلصُّلْحُ خَيْرٌ. وَ أُحْضِرَتِ ٱلْأَنْفُسُ ٱلشُّحَّ. وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً. وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَاءِ - وَ لَوْ حَرَصْتُمْ - فَلاَ تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ، فَتَذَرُوهَا كَٱلْمُعَلَّقَةِ. وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً. وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ ٱللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ. وَ كَانَ ٱللَّهُ وَاسِعاً حَكِيماً ﴾.

هرگاه همسری دید که شوهرش (خویشتن را بالاتر از او می‌گیرد و از انجام امور خانوادگی) سرباز می‌زند و (یا با او نمی‌سازد و از او) رویگردان است، بر هیچیک از آن دو گناهی نیست این که (بکوشند به وسیلهٔ صرف نظر کردن زن از برخی از مخارج و همبستری با خود) میان خویشتن صلح و صفا راه بیندازند، و صلح (همیشه از جنگ و جدائی) بهتر است. (سرچشمهٔ بسیاری از نزاعها بخل است) و انسانها با بخل سرشته شده‌اند (و مال دوستی خصلت ذاتی و دائمی بشر است و باید پیوسته با آن مبارزه و پیکار کرد) و اگر نیکوکاری و نیک رفتاری کنید و (با زنان بسازید و به بهترین وجه با آنان معامله کرده و با ترک ستمکاری و بدرفتاری با ایشان) پرهیزگاری کنید، بیگمان خداوند از آنچه می‌کنید بس آگاه است (و پاداش شما را چنانکه باید می‌دهد). شما نمی‌توانید (از نظر محبّت قلبی) میان زنان دادگری (کامل) برقرار کنید، هر چند هم (در این راه به خود زحمت دهید و) همهٔ کوشش و توان خود را بکار برید. ولی (از زنی که میانهٔ چندانی با او ندارید) بطور کلّی دوری نکنید، بدانگونه که او را به صورت زن معلّقه‌ای درآورید (که بلاتکلیف بوده و نه شوهردار و نه بی‌شوهر بشمار می‌آید). و اگر صفا و صمیمیّت (میان خود) راه بیندازید (و جور و جفا و کدورت پیشین را ترک گوئید و با اصلاح حال و دادگری پیش گرفتن) پرهیزگاری کنید، (خداوند از تقصیر و لغزش شما می‌گذرد) چرا که خداوند بس آمرزندهٔ مهربان است. و اگر (راهی برای صلح و سازش نیافتند و جز نفرت نیفزودند و کار بدانجا رسید که) از هم جدا شوند، خداوند هر یک از آنان را با فضل فراوان و لطف گستردهٔ خود بی‌نیاز می‌کند (و بدین شوهری بهتر از شوهر نخستین، و بدان همسری بهتر از همسر پیشین عطاء می‌کند) و خداوند دارای فضل و رحمت فراوان

(در حقّ بندگان است و کارهای ایشان را از روی حکمت می‌گرداند. چرا که) حکیم است.

برنامهٔ ربانی، پیش از این، حالت ناسازگاری و گریزپائی زن را به رشتهٔ سخن درآورده است، و مقرّرات لازم را برای حفظ هستی خانواده - در سرآغاز این جزء - بیان داشته است. هم اینک سررشتهٔ سخن را بدست می‌گیرد و حالت ناسازگاری و گریز پائی مرد را به تصویر می‌کشد، و از حالتی سخن می‌راند که امکان وقوع ناسازگاری و گریزپائی از جانب شوهر باشد، و چنین حالتی امنیّت همسر و کرامت و احترام او را و امنیّت خانواده را بطور کلّی در معرض خطر بیندازد... دلها دگرگون می‌شوند. فکرها و فهم‌ها تغییر می‌پذیرند. اسلام هم برنامهٔ زندگی است و به چاره‌جوئی هر جزئی از آن می‌پردازد، و از هر چیزی که در زندگی پیش آید - در دائرهٔ اصول و ارکان و رهنمودهای خود، و در حوزهٔ نقشهٔ جامعه‌ای که خودش آن را ترسیم می‌کند و می‌کشد، و چنین جامعه‌ای را برابر آن پدید می‌آورد - سخن می‌راند و ارائه طریق می‌کند.

هنگامی که زن بترسد از این که بدو جفا شود و مورد بی‌مهری قرار گیرد، و این جفا و بی‌مهری به طلاق منتهی گردد که مبغوض‌ترین حلال در پیشگاه خدا است، یا کار به نوعی از اعراض و رویگردانی بکشد که او را پا در هوا کند و بسان زن معلّقه‌ای درآورد. یعنی نه همسر بشمار آید و نه زن مطلّقه‌ای که آزاد و رها باشد. در این چنین تنگنائی گناهی بر او و بزهی بر شوهر او نخواهد بود اگر زن از بخشی از واجبات مالی یا واجبات زندگی بگذرد. مثلاً از قسمتی یا از همهٔ نفقهٔ واجبی که بر شوهر دارد، صرف نظر کند. یا اگر شوهرش همسر دیگری داشته باشد و دل بدو داده باشد، و این زن هم پیر و فرتوت بوده و رونق و نشاط و جاذبیّت زناشوئی را از دست داده باشد، از نوبت همبستری با خود گذشت نماید ... همهٔ این چیزها وقتی است که زن با اختیار کاملی که داشته باشد، و برابر حساب و کتابی که با توجّه به شرائط کرده باشد، متوجّه گردد که پذیرش این امر برای او بهتر و محترمانه‌تر از طلاق است:

﴿وَ إِنِ ٱمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً، فَلاٰ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً﴾.

هرگاه همسری دید که شوهرش (خویشتن را بالاتر از او می‌گیرد و از انجام امور خانوادگی) سرباز می‌زند و (یا با او نمی‌سازد و از او) رویگردان است، بر هیچیک از آن دو گناهی نیست این که (بکوشند به وسیلهٔ صرف نظر کردن زن از برخی از مخارج و همبستری با خود) میان خویشتن صلح و صفا راه بیندازند.

این صلح، همان صلحی است که بدان اشاره کردیم ... سپس روند قرآنی، پیروی بدنبال حکم می‌آورد و می‌فرماید: صلح بطور کلّی، بهتر و نیک‌تر از جنگ و ستیزه‌گری و جفا پیشه بودن و ناسازگاری و گریزپائی کردن و طلاق دادن و طلاق گرفتن است:

﴿وَ ٱلصُّلْحُ خَيْرٌ﴾.

صلح (همیشه از جنگ و جدائی) بهتر است.

نسیمی از گذشت و بخشش و انس و الفت بر دلهائی وزیدن می‌گیرد که جفا و بی‌مهری و ناسازگاری و نامهربانی، بدانها خزیده است. آن دلهائی که می‌خواهند ارتباط زناشوئی برقرار بماند، و پیوند همسری نگسلد. اسلام با انسان چنانکه هست رفتار می‌کند. اسلام با همهٔ وسائل مؤثّری که در اختیار دارد، می‌کوشد انسان را به بالاترین سطحی برساند که طبیعت و فطرتش توان و آمادگی رسیدن بدانجا را دارد. هرگز هم حدود پذیرش و شایانی این طبیعت و فطرت را نادیده نمی‌گیرد و نمی‌کوشد که انسان را به انجام کاری و چیزی وادارد که تاب و توان آن را ندارد. اسلام هرگز به مردم نمی‌گوید: سرتان را به دیوار بزنید، چون من این را می‌خواهم و بس! چه بتوانید و چه نتوانید!

اسلام هیچوقت فریاد نمی‌زند که آی انسان! به ضعف و قصور خود بسنده کن، و بر سستی و ناتوانی خود بمان! وقتی که انسان در گِل و لای دست و پا می‌زند و می‌لولد و غلط می‌خورد، سرود تمجید برای او سر

نمی‌دهد و چکامهٔ آفرین برای وی نمی‌خواند، به بهانهٔ این که: انسان همین است و سرشت او بر این است!
همچنین اسلام گردن انسان را با ریسمانی به جهان بالا نمی‌بندد و او را میان زمین و آسمان آویزان نمی‌سازد تا تاب بخورد و پا در هوا بماند. به بهانهٔ این که رفعت و عظمت این است، و وامقامی و صدرنشینی این چنین است!
اسلام میانه‌رو است. اسلام همگام با فطرت است. اسلام ایدئالیسم رئالیسم، یعنی آرمان‌گرای واقع بین است. بگونهٔ دیگر: اسلام رئالیسمِ ایدئالیسم، یعنی واقع بینِ آرمان‌گرا است ... اسلام با انسان به عنوان انسان رفتار می‌کند. انسان آفریدهٔ شگفتی است. تنها انسان است که پاهای خود را بر زمین می‌گذارد، ولی روح خود را در آسمان به پرواز درمی‌آورد. امّا در یک لحظه هم روح او از پیکر او جدا نمی‌گردد. به لاشه‌ای افتاده بر زمین، و روحی در آسمان، تبدیل نمی‌شود.
در اینجا، با همین حکم، اسلام با این انسان رفتار می‌کند، و در این جولانگاه یکی از ویژگیهای او را ذکر می‌فرماید:
﴿ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ ﴾.
انسانها با بخل سرشته شده‌اند (و مال دوستی خصلت ذاتی و دائمی بشر است و باید پیوسته با آن مبارزه و پیکار کرد).
یعنی بخل پیوسته در نفسها آماده است. همیشه در درونها بر جا است، بخل با همهٔ انواع خود. بخل در مال. بخل در احساسات و افکار. گاهی در زندگی شوهر و همسر، اسباب و عللی انباشته میگردد یا پیش می‌آید که چنین بخلی را در درون شوهر نسبت به همسرش برمی‌انگیزد. همسر از مقداری از ماندهٔ مهریّهٔ خود یا از نفقه و مخارج خویش صرف نظر می‌کند تا این حسّ بخل در مال را ارضاء سازد، و بدین وسیله پیوند ازدواج بر جای بماند و نگسلد. گاهی این صرف نظر، متوجّه نوبت همبستری می‌گردد. همسر از نوبت همبستری زناشوئی خود می‌گذرد، در صورتی که شوهرش زن دیگری داشته باشد که محبوب و دلربا بوده، و زن نخستین سرزندگی یا جاذبیّت آن چنانی نداشته باشد که این بخل در احساسات و افکار را بگونه‌ای ارضاء کند که پیوند ازدواج به وسیلهٔ آن نگسلد و بر جای بماند!
به هر حال، کار به همسر واگذار است و آنچه او بخواهد و مصلحت بداند، انجام می‌پذیرد. برنامهٔ ربّانی او را وادار به انجام چیزی نمی‌کند. تنها بدو اجازه می‌دهد که آنچه می‌خواهد بکند. همچنین بدو آزادی رأی و اندیشه می‌دهد تا هرگونه که برای خود مصلحت می‌بیند عمل کند.
در همان حال برنامهٔ اسلامی این گونه با بخل برخورد می‌نماید، آن را همهٔ جوانب نفس انسانی بشمار نمی‌آورد و دست بسته در کنار آن نمی‌ایستد. بلکه با آهنگ دیگری او را فریاد می‌دارد، و نغمهٔ دیگری را برای او ساز می‌کند و می‌نوازد:
﴿ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴾.
اگر نیکوکاری و نیک رفتاری کنید و (با زنان بسازید و به بهترین وجه با آنان معامله کرده و با ترک ستمکاری و بدرفتاری با ایشان) پرهیزگاری کنید، بیگمان خداوند از آنچه می‌کنید بس آگاه است (و پاداش شما را چنانکه باید می‌دهد).
نیکوکاری و نیک رفتاری، و تقوا و پرهیزگاری، در نهایت ملاک کار هستند. از این دو تا چیزی از دارندهٔ آنها کم و کاستی نمی‌گیرد، زیرا خدا آگاه از هر آن چیزی است که یکایک آدمیزادگان انجام می‌دهند، و می‌داند انگیزهٔ این کار و نهان آن چیست ... انسان مؤمن را با واژه‌های نیکوکاری و نیک رفتاری و تقوا و پرهیزگاری فریاد زدن، و صدای «خدا می‌داند هر آنچه را که می‌کنید» را به ژرفای جان او رساندن، فریاد مؤثّری است، و صدائی است که باید شنید و پاسخ آن گفت. بلکه فریاد مؤثّر تنها این است، و صدای شنیدنی و پاسخ گفتنی فقط همین است.

بار دیگر خویشتن را در پیشگاه برنامهٔ ممتاز و یگانه می‌بینیم. بدانگاه که با ایدئالیسم رئالیسم، یعنی آرمان گرائی واقع‌بینانه، یا به عبارت دیگر: با رئالیسمِ ایدئالیسم، یعنی واقع بینی آرمان گرایانه، با ذات انسان، و شرائط زندگی انسانی، رویاروی می‌شود، و به ترکیب بند وجود دو بُعدی شگفت منحصر او اعتراف می‌کند:

﴿ وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَاءِ - وَ لَوْ حَرَصْتُمْ - فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلْمُعَلَّقَةِ. وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ٱللّٰهَ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً. وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ ٱللّٰهُ كُلًّا مِّنْ سَعَتِهِ وَ كَانَ ٱللّٰهُ وَاسِعاً حَكِيماً ﴾.

شما نمی‌توانید (از نظر محبّت قلبی) میان زنان دادگری (کامل) برقرار کنید، هر چند هم (در این راه به خود زحمت دهید و) همهٔ کوشش و توان خود را بکار برید. ولی (از زنی که میانهٔ چندانی با او ندارید) بطور کلّی دوری نکنید، بدانگونه که او را به صورت زن معلّقه‌ای درآورید (که بلاتکلیف بوده و نه شوهردار و نه بی‌شوهر بشمار می‌آید). و اگر صفا و صمیمیّت (میان خود) راه بیندازید (و جور و جفا و کدورت پیشین را ترک گوئید و با اصلاح حال و دادگری پیش گرفتن) پرهیزگاری کنید، (خداوند از تقصیر و لغزش شما می‌گذرد) چرا که خداوند بس آمرزندهٔ مهربان است. و اگر (راهی برای صلح و سازش نیافتند و جز نفرت نیفزودند و کار بدانجا رسید که) از هم جدا شوند، خداوند هر یک از آنان را با فضل فراوان و لطف گستردهٔ خود بی‌نیاز می‌کند (و بدین شوهری بهتر از شوهر نخستین، و بدان همسری بهتر از همسر پیشین عطاء می‌کند) و خداوند دارای فضل و رحمت فراوان (در حقّ بندگان است و کارهای ایشان را از روی حکمت می‌گرداند. چرا که) حکیم است.

خداوند که انسان را آفریده است، می‌دانسته است که انسان از روی سرشتی که دارد دارای خواستها و کششهائی است که قادر بر آنها نیست. از اینجا است که خداوند فقط زمام این خواستها و کششها را به دست انسان داده است. زمام را به دست او داده است تا تنها حرکت آنها را کنترل کند و نظم و ترتیب بخشد، نه این که آنها را بکشد و نابودشان گرداند.

از جملهٔ این خواستها و کششها این است که دل انسان به یکی از همسران بگراید و بر سایر همسران دیگر ترجیح دهد. این هم گرایشی است که انسان نمی‌تواند نه جلو آن را بگیرد، و نه آن را از دل بیرون کند و بزداید، و نه آن را بکشد و نابودش گرداند. پس چه باید بکند؟ اسلام انسان را در مقابل کاری که نمی‌تواند جلو آن را بگیرد، مورد حساب و کتاب قرار نمی‌دهد. انجام چنین کاری را گناهی بر او نمی‌داند. او را هم میان کشش و گرایشی که توان جلوگیری از آن را ندارد، و میان کاری که اصلاً طاقت و قدرت آن را ندارد، پریشان و دل آشفته رها نمی‌کند. بلکه آشکارا به مردمان می‌فرماید که آنان هرگز نمی‌توانند میان زنان دادگری کنند، هر چند که تلاش و تکاپو ورزند و حرص و آز نشان دهند، زیرا کاری است بیرون از اراده و اختیار ایشان ... امّا کار دیگری در میان است و در دائرهٔ توان آنان قرار دارد. آن کار، دادگری در رفتار با زنان، و عدالت در نوبت همخوابگی با ایشان، و بالأخره دادگری کردن در همهٔ حقوق زناشوئی، حتی در لبخند زدن بر آنان، و سخن خوش گفتن با ایشان ... اینها چیزهائی است که از ایشان خواسته می‌شود. این همان زمامی است که به دست ایشان داده شده است و با آن می‌توانند کشش دل را تنظیم کنند، و اسب آرزو را با دهنه زدن برانند، نه این که آن را بکشند.

﴿ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ، فَتَذَرُوهَا كَٱلْمُعَلَّقَةِ ﴾.

ولی (از زنی که میانهٔ چندانی با او ندارید) بطور کلّی دوری نکنید، بدانگونه که او را به صورت زن معلّقه‌ای درآورید (که بلاتکلیف بوده و نه شوهردار و نه بی‌شوهر بشمار می‌آید).

از این بی‌مهری و دوری، نهی شده است، بی‌مهری و دوری در رفتار آشکار، و بی‌مهری و دوریی که یکی

از همسران را از حقوق خود محروم گرداند، بدان گونه که نه همسر بشمار آید، و نه مطلّقه و آزاد و رها ... این بند، همراه است با ندای مؤثّری که به ژرفای دلها و جانهای مؤمنان فرو می‌رود، و عفو و گذشت از چیزهائی را فریاد می‌دارد که بیرون از توان انسان است.

﴿وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً﴾.

اگر صفا و صمیمیّت (میان خود) راه بیندازید (و جور و جفا و کدورت پیشین را ترک گوئید و با اصلاح حال و دادگری پیش گرفتن) پرهیزگاری کنید، (خداوند از تقصیر و لغزش شما می‌گذرد) چرا که خداوند بس آمرزندۀ مهربان است.

اسلام با انسان به عنوان موجودی برخورد خواهد کرد که آمیزۀ منحصر شگرفی است از یک مشت گِل و یک نفخۀ روحی که ساختار یزدان است. در این برخورد همۀ استعدادها و قدرتها و توانهای انسان، مورد نظر است. او موجودی در نظر گرفته می‌شود که ایدئالیسمِ رئالیسم، یعنی آرمان گرای واقع بین است، یا به عبارت دیگر: رئالیسمِ ایدئالیسم، یعنی واقع بین آرمان گرا است. موجودی است که پاهای خود را بر زمین می‌گذارد، و روح خود را در آسمان به پرواز درمی‌آورد، بدون تناقض و دوگانگی، و بدون گسیختن روح از بدن و پیکر از جان!

اسلام این چنین است و این چنین می‌خواهد ... پیغمبر اسلام ﷺ سیمای کاملی از انسانیّت بود. او به اوج کمال انسانی رسیده بود و همۀ ویژگیها و توانها در وجود مبارکش رشد کرده بود، رشد متوازن متکاملی در حدود سرشت انسان. این چنین پیغمبری ﷺ آنچه را که بر آن توانائی داشت میان همسران خود تقسیم می‌کرد، و در نوبت زناشوئی میان آنان دادگری می‌نمود، با این وجود انکار نمی‌فرماید که برخی را بر برخی ترجیح می‌داده است. آخر این امر حتّی بیرون از تاب و توان او نیز بود. بدین لحاظ می‌فرمود:

﴿أَللّٰهُمَّ هٰذَا قِسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ. فَلاٰ تَلُمْنِي فِيمَا تَمْلِكُ وَ لاٰ أَمْلِكُ﴾.

پروردگارا! این وظیفۀ من بود در کاری که می‌توانستم بکنم. در چیزی که تو بر انجام آن توانائی و من در آن ناتوان، بر من ببخشای!.

مراد شاید دل باشد که خدا بر آن توانا است و پیغمبر بر آن ناتوان. (ابوداود آن را روایت کرده است).

امّا زمانی که دلها از مهر می‌خشکند، دیگر تاب نگهداری این پیوند را ندارند، و در چشمۀ جانها و دلهای شوهر و همسر آب محبّتی نمی‌ماند که بتواند حیات آفرین باشد و درخت زندگی با آن پابرجا و گشن بماند.

در اینجا جدائی بهتر است. آخر اسلام شوهران و همسران را با زنجیرها و ریسمانها نگاه نمی‌دارد، و با قیدها و غلها آنان را وبال گردن همدیگر نمی‌نماید. بلکه اسلام شوهران و همسران را با دوستی و مهربانی و مودّت و مرحمت، یا این که با تکلیف و وظیفه، و نیکوکاری و نیک رفتاری، آنان را در پیش یکدیگر نگاه می‌دارد. زمانی کار بدینجا کشید و موقعیّت بگونه‌ای ناجور و ناگوار گردید که هیچیک از این وسائل دلهای گریزان از همدیگر را چاره‌جوئی نکرد، اسلام به دلها فرمان نمی‌دهد که با یکدیگر در زندان کراهیت و گریز بمانید، یا در ظاهر بپیوندید و بسازید، و در باطن بگسلید و دوری کنید!

﴿وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّٰهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ. وَ كَانَ اللّٰهُ وٰاسِعاً حَكِيماً﴾.

و اگر (راهی برای صلح و سازش نیافتند و جز نفرت نیفزودند و کار بدانجا رسید که) از هم جدا شوند، خداوند هر یک از آنان را با فضل فراوان و لطف گستردۀ خود بی‌نیاز می‌کند (و بدین شوهری بهتر از شوهر نخستین، و بدان همسری بهتر از همسر پیشین عطاء می‌کند) و خداوند دارای فضل و رحمت فراوان (در حقّ بندگان است و کارهای ایشان را از روی حکمت می‌گرداند. چرا که) حکیم است.

خداوند به هر یک از شوهر و همسر وعده می‌دهد که با لطف و فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد، و به هر یک از خزانهٔ غیب آن رساند که خود داند. خدا دارای نعمت فراخ و گسترده است و بندگان را در بر می‌گیرد. به هر یک از آنان آن اندازه که مصلحت بیند و حکمت و علم او صلاح داند، می‌دهد و می‌رساند.

بررسی این برنامه، در آن حال که می‌پردازد به چاره‌سازی احساسات دلها و درونها، و نهانیها و پنهانیهای سرشتها، و اوضاع زندگی بطور کلّی و بدانگونه که هست ... مایهٔ شگفت بی‌پایان می‌گردد. پژوهش این برنامه، روشن می‌سازد که مردمان چه اندازه با این برنامهٔ آسمانی ناآشنا هستند و چه اندازه بی‌خبر از این برنامهٔ سهل و ساده‌ای هستند که برای انسانها فراهم آمده است و گذاشته شده است. برنامه‌ای است که مردمان را هماهنگ با فطرتشان و برابر استعدادشان، گام به گام از نشیب فرودین حرکت می‌دهد، و در فراز مسیر بدین راه می‌برد، و به قلّهٔ سربفلک کشیده می‌رساند. این برنامه، حرکت از مرتبه‌ای به مرتبهٔ والاتری، و از بلندائی به بلندای دیگری را از مردمان نمی‌خواهد مگر این که بر تاری از تارهای ساز فطرتشان، آهنگی برایشان می‌نوازد و نوائی زمزمه می‌کند که آنان را حال و هوائی و شوق و شوری دیگر می‌بخشد، و بخشی از استعدادات خفتهٔ ایشان را بیدار می‌کند و به جوش و خروش می‌اندازد، و ریشه‌ای از درخت هستی آنان را به جنب و جوش می‌اندازد و کم کم از نهانگاه درون به تماشاگه بیرون سر بر می‌آورد. آن گاه پس از همهٔ اینها ایشان را به جائی و چیزی می‌رساند که هیچ برنامهٔ دیگری آنان را به چنین جائی و چیزی نمی‌رساند ... این برنامه هرگز از نظر بدور نمی‌دارد که با موجودی سر و کار دارد که ایدئالیسم رئالیسم، یعنی آرمان گرای واقع بین است، یا به عبارت دیگر: رئالیسم ایدئالیسم، یعنی واقع بین آرمان‌گرا است ... این هم سیمای اصل هستی این موجود منحصر به فرد است. به دیگر سخن: رونوشت برابر اصل است.



از آنجا که این احکامی که ویژهٔ تنظیم زندگی خانوادگی است، بندها و تکّه‌هائی از برنامهٔ ربّانی خاصّ تنظیم زندگی بطور کلّی است، و چون این برنامه هم بندها و تکّه‌هائی از قانون هستی است، قانونی که خداوند آن را برای سراسر هستی خواسته است و اراده فرموده است، بناچار چنین قانونی با سرشت خدادادی کیهان، و با سرشت خدادادی انسان سازگار است، انسانی که در گوشه‌ای از جهان زیست می‌کند ... از آنجا که این امر، حقیقت ژرفی در این برنامهٔ فراگیر بزرگ است، در روند سوره، پس از بیان احکام خاصّ تنظیم خانواده، چیزی ذکر می‌شود که مسأله را پیوند می‌دهد با نظام کلّ کیهان، و با سلطه و فرمانروائی یزدان با سراسر جهان، و با مالکیّت خداوند سبحان بر همهٔ گسترهٔ فراخ جهان، و با وحدت سفارشی که یزدان جهان آن را در همهٔ کتابهای آسمانی به مردمان سفارش فرموده است، و بالأخره پیوند پیدا می‌کند با سزا و جزای هم این جهان و هم آن جهان ... اینها قواعد و ارکانی است که این برنامه بطور کلّی بر آنها استوار است، قواعد و ارکان حقّ و عدل و تقوا نام:

﴿ وَ لِلّٰهِ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ. وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيّٰاكُمْ: أَنِ ٱتَّقُوا اللّٰهَ. وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كٰانَ اللّٰهُ غَنِيّاً حَمِيداً. وَ لِلّٰهِ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً. إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ - أَيُّهَا ٱلنّٰاسُ - وَ يَأْتِ بِآخَرِينَ. وَكٰانَ اللّٰهُ عَلىٰ ذٰلِكَ قَدِيراً. مَّنْ كٰانَ يُرِيدُ ثَوٰابَ ٱلدُّنْيٰا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوٰابُ ٱلدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ. وَكٰانَ اللّٰهُ سَمِيعاً بَصِيراً ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است. و ما (که خالق همهٔ جهان و صاحب قدرت مطلق در آنیم) به کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم توصیه نموده‌ایم و به شما (نیز ای مؤمنان)

سفارش می‌کنیم که از (خشم) خدا بپرهیزید، و اگر (نافرمانی کردید و) کفر ورزیدید (زیانی به خدا نمی‌رسانید. چرا) که آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است و بی نیاز (از عبادت بندگان و) شایستهٔ ستایش است. و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است، و خدا برای نگهبانی و نگهداری (آنها) کافی است. ای مردمان، اگر خدا بخواهد شما را از میان می‌برد و می‌میراند و افراد دیگری را به میان می‌آورد (و به جای شما می‌نشاند) و او بر این کار بس توانا است. کسی که در پی مزد دنیا باشد (و تنها در اندیشهٔ نعمتهای این جهان فانی بوده و آخرت را فراموش کند در اشتباه است. بلکه شخص عاقل باید دنیا و آخرت را با هم بطلبد) چرا که پاداش دنیا و آخرت در نزد خدا است (و باید خواهان هر دو جهان از خداوند منّان شد) و خداوند شنوای (اقوال بندگان و) بینای (اعمال ایشان) است.

در قرآن پیرو احکام، و پیرو اوامر و نواهی، اغلب با چنین مفاهیمی آورده شده است: «از آنِ خدا است آنچه در آسمانها و زمین است». یا «مالکیّت آسمانها و زمین متعلّق به یزدان است» ... این بدان خاطر است که در حقیقت این دو کار لازم و ملزوم یکدیگرند. مالک همان کسی است که صاحب سلطه و قدرت در ملک خود باشد. پیدا است که دارای حقّ قانونگذاری در ملک نیز می‌باشد. تنها یزدان مالک کلّ جهان است، لذا فقط او صاحب سلطه و قدرتی است که حق قانونگذاری برای مردمان را دارد. زیرا این دو کار لازم و ملزوم یکدیگرند.

در اینجا خدا همهٔ کسانی را که کتابی برایشان نازل فرموده است، آشکارا به پرهیزگاری سفارش می‌کند. سفارش به پرهیزگاری، بعد از مشخّص ساختن کسی قرار گرفته است که مالکیّت آسمان و زمین ازآنِ او است، و مشخّص ساختن کسی که حقّ دارد در ملک خود سفارش کند:

﴿ وَ لِلّٰهِ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ. وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيّٰاكُمْ: أَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است. و ما (که خالق همهٔ جهان و صاحب قدرت مطلق در آنیم) به کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم توصیه نموده‌ایم و به شما (نیز ای مؤمنان) سفارش می‌کنیم که از (خشم) خدا بپرهیزید.

آن کسی که صاحب سلطهٔ حقیقی است، باید از او ترسید و هراسید. پرهیزگاری از خشم و عذاب خدا، ضامن اصلاح دلها، و موجب حرص و ولع دلها بر رعایت برنامهٔ خدا در همهٔ جزئیّات می‌گردد.

همچنین به کافران می‌گوید و حالی می‌کند که در ملک و مملکت خدا، چه اندازه مرتبه و مقام ایشان ناچیز، و کار و بارشان حقیر است. و این خدا است که می تواند آنان را بمیراند، و دیگران را بر جای ایشان بنشاند:

﴿ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كٰانَ اللّٰهُ غَنِيّاً حَمِيداً، وَ لِلّٰهِ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً. إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ - أَيُّهَا النّٰاسُ - وَ يَأْتِ بِآخَرِينَ. وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلىٰ ذٰلِكَ قَدِيراً ﴾.

اگر (نافرمانی کردید و) کفر ورزیدید (زیانی به خدا نمی‌رسانید. چرا) که آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است و بی نیاز (از عبادت بندگان و) شایستهٔ ستایش است. و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است، و خدا برای نگهبانی و نگهداری (آنها) کافی است. ای مردمان، اگر خدا بخواهد شما را از میان می‌برد و می‌میراند و افراد دیگری را به میان می‌آورد (و به جای شما می‌نشاند) و او بر این کار بس توانا است.

یزدان سبحان، وقتی که به مردمان دستور می‌دهد که تقوا پیشه کنند و پرهیزگاری نمایند، اگر سفارش را نشنوند و کفر ورزند، کمترین سودی یا کمترین زیانی

به خدا نمی‌رسانند. کفر کافران چیزی از ملک و مملکت یزدان نمی‌کاهد. «چراکه از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین است». او می‌تواند ایشان را از میان بردارد و نابودشان گرداند، و مردمان دیگری را بر سر کار آورد و جایگزین ایشان گرداند. یزدان که بدیشان دستور می‌دهد، راه تقوا در پیش گیرند و پرهیزگاری کنند، به صلاح ایشان، و به صلاح حال ایشان است.

اسلام به همان اندازه که کرامت و حرمت انسان را مقرّر می‌دارد، و انسان را برتر از سایر موجودات زمین بشمار می‌آورد و بدو صدرنشینی می‌دهد، به همان اندازه هم پستی و حقارت مردمان در پیشگاه یزدان را به تصویر می‌کشد، وقتی که آنان کفر ورزند، و سرکشی کنند، و فخر فروشی نمایند و جبروت و عظمت برای خود قائل شوند، و بناحقّ ادّعای ویژگیهای الوهیّت و خداوندگاری داشته باشند... در جهان‌بینی اسلامی، هم این احترام و کرامت انسان در نظر است، و هم این پستی و حقارت انسان ... در حقیقت هم این چنین است: در پیشگاه خدا، مؤمنان راستین محترم و عزیزند، و کافران ملحد حقیر و ناچیزند.

این پیرو با رهنمود دلهائی پایان می‌یابد که آزمندند و تنها دلباختهٔ دنیا هستند. رهنمود چنین دلهای آزور و شیفتهٔ جهان، به این که فضل خدای را بجویند که فراخ‌تر از جهان و بالاتر از هر چیزی است که در آن است. در پیشگاه یزدان پاداش این جهان و آن جهان است. آنان که همّت خود را تنها متوجّه دنیا می‌کنند، و تنها و تنها به دنبال این جهانند، می‌توانند چشم به فراسوی این دنیا بدوزند، و آرزومند خیر و صلاح هر دو جهان باشند و سعادت هر دو سرای را بجویند:

﴿ مَّنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴾.

کسی که در پی مزد دنیا باشد (و تنها در اندیشهٔ نعمتهای این جهان فانی بوده و آخرت را فراموش کند در اشتباه است. بلکه شخص عاقل باید دنیا و آخرت را با هم بطلبد) چراکه پاداش دنیا و آخرت در نزد خدا است (و باید خواهان هر دو جهان از خداوند منّان شد) و خداوند شنوای (اقوال بندگان و) بینای (اعمال ایشان) است.

واقعاً نادانی و دون همّتی است که انسان بتواند چشم به دنیا و آخرت بدوزد و هر دو را با هم بدست آورد، و پاداش این جهان و آن جهان را رویهم نصیب خود گرداند - این هم چیزی است که برنامهٔ کامل و آرمان گرای واقع بین اسلامی آن را تضمین می‌کند - امّا تنها به دنیا بسنده کند و غمّ و همّ خود را صرف آن سازد، و همسان حیوانات و چهارپایان و حشرات زندگی کند. در حالی که بتواند همچون انسان زندگی کند: گامی که بر زمین برداشته شود، و روحی که در آسمان پرواز کند. وجودی که برابر قوانین این کرهٔ زمین بجنبد، و در همان وقت بتواند با جهان بالا و دنیای فرشتگان بسر برد!

در پایان باید گفت: این پیروهای گوناگون، همان گونه که دالّ بر پیوند استوار میان احکام جزئی قانون خدا، و میان برنامهٔ کلّی زندگی است، در عین حال دالّ بر اهمّیّت کار و امور خانوادگی و عظمت مقام خانواده در اسلام است. تا آنجا خانواده از دیدگاه اسلام ارزشمند و والا است که خانواده ارتباط داده می‌شود به چنین کارهای بزرگی، و پیرو آن هم سفارش به تقوا و پرهیزگاری در همهٔ ادیان است، و اگر چنین نکنند خداوند میتواند چنین مردمانی را از میان ببرد و بمیراند، و جز آنان را بیاورد و جایگزین ایشان گرداند. کسانی را بر سر کار آورد که از سفارش خدا پیروی کنند و قانون یزدان را اجراء و پیاده نمایند ... این چنین پیروی بس بزرگ و سترگ است. ضمناً دالّ بر این هم می‌باشد که کار و امور و شأن و مقام خانواده برابر معیار خدا، و در برنامه‌ای که یزدان برای زندگی مردمان تدارک دیده است، ارج و بهای عظیمی دارد.

۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ
وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ۚ إِن يَكُنْ غَنِيًّا
أَوْ فَقِيرًا فَٱللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُواْ ۚ وَإِن
تَلْوُۥٓاْ أَوْ تُعْرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾ يَٰٓأَيُّهَا
ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَٰبِ ٱلَّذِى نَزَّلَ
عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَٰبِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِن قَبْلُ ۚ وَمَن يَكْفُرْ
بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ فَقَدْ ضَلَّ
ضَلَٰلًۢا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ
ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ٱزْدَادُواْ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ
سَبِيلًۢا ﴿١٣٧﴾ بَشِّرِ ٱلْمُنَٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾ ٱلَّذِينَ
يَتَّخِذُونَ ٱلْكَٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۚ أَيَبْتَغُونَ
عِندَهُمُ ٱلْعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِى
ٱلْكِتَٰبِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا
تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِۦٓ ۚ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ ۗ
إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْكَٰفِرِينَ فِى جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾
ٱلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ ٱللَّهِ قَالُوٓاْ أَلَمْ
نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ لِلْكَٰفِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوٓاْ أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ
عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۚ فَٱللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ
ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ وَلَن يَجْعَلَ ٱللَّهُ لِلْكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾
إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى
ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا
قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾ مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَلَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ ۚ
وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ
لَا تَتَّخِذُواْ ٱلْكَٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۚ أَتُرِيدُونَ
أَن تَجْعَلُواْ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَٰنًا مُّبِينًا ﴿١٤٤﴾ إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ
فِى ٱلدَّرْكِ ٱلْأَسْفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾
إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصْلَحُواْ وَٱعْتَصَمُواْ بِٱللَّهِ وَأَخْلَصُواْ
دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۖ وَسَوْفَ يُؤْتِ ٱللَّهُ
ٱلْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾ مَّا يَفْعَلُ ٱللَّهُ بِعَذَابِكُمْ
إِن شَكَرْتُمْ وَءَامَنتُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾

این درس حلقه‌ای از زنجیرهٔ تربیت برنامه‌ای است که دست رعایت و حفاظت الهی عهده‌دار آن بوده است تا ملّتی را با آن بپرورد که خداوند دربارهٔ آنان فرموده است:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾.

شما (ای پیروان محمّد) بهترین ملّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید. (آل‌عمران / ۱۱۰)

این حلقه، حلقه‌ای از برنامهٔ ثابت و استوار است که با گامهای شمرده، پیوسته به سوی اهداف مشخّصی، جلو می‌رود، اهدافی که در پرتو آنها نفس انسان را مداوا و معالجه می‌کنند با درمانی که آفرینندهٔ این نفس آن را ساخته و پرداخته کرده است. آفریننده‌ای کـه آگـاه از راه‌ها و پیچهای نفس آدمی است، و سرشت و حقیقت آن را می‌بیند و می‌شناسد، و نیازمندیها و علاقه‌مندیها و نیروها و توانهای آن را کاملاً می‌داند.

این حلقه، همانگونه که قواعد برنامه و مقاصد ثابت آن را ترسیم می‌کند، قواعدی که بـرای جـملگی مـردمان قرون و اعصار گذشته شده است تا آنان را کمک کند و از درّه‌های ژرف جاهلیّت بلند گرداند و دست یکایک ایشان را - بر حسب موقعیّتی که دارند - بگیرد و پا به پا از فراز جاده رو به بالا راه ببرد، و به قلّهٔ سـربفلک کشیده برساند، در عین حال، سیمای گـروه مسـلمانان نخستین که اوّلین مخاطبان این قرآن بوده‌اند، در ایـن حلقه شکل می‌پذیرد و از لابلای سطرها عکسهای آنان نمودار و پدیدار می‌شود. قیافه‌های مؤمنان رادمرد آن زمان، با تمام ویژگیهای انسانی، و با تـمام ضـعفها و قوّتهائی که در انسان است، و همراه با همهٔ ته‌نشستهای جاهلی و احساسات سرشتی، بـر پـردهٔ جـمله‌ها نـقش می‌بندد و به نمایش درمی‌آید. همچنین در این حـلقه، راه و روش بـرنامه و طـریقهٔ چـاره‌جوئی آن در کـار چاره‌سازی درون و بیرون آنان، و شیوهٔ تقویت و تثبیت ایشان بر حقّ و حقیقتی که این برنامه بیانگر آن است، و خلاصه چه اندازه در کنار حقّ ایستاده‌اند و چه تلاشها و فداکاریهائی که در راه حقیقت از خود نشان داده‌اند،

همه و همه در صحنهٔ واژه‌ها و جمله‌ها ظهور و بروز پیدا می‌کنند و به نمایش درمی‌آیند.

درس آغاز می‌گردد با فریاد زدن بر مؤمنان که برخیزید و به وظیفهٔ نقش خود عمل نمائید. برخیزید و در میان مردمان دادگری کنید. دادگری ممتاز و منحصر به فردی که جز توسّط این گروه بر پا و اجراء نشده باشد. دادگری مستقیم و مخلصانهٔ گروه مسلمانان با خداوند جهان. دادگری با یزدان، عدالتی که پالوده و زدوده از هرگونه عاطفه‌ای و هوا و هوسی و مصلحت‌جوئی و مصلحت‌خواهی باشد، خواه مصلحت‌جوئی و مصلحت‌خواهی گروهی و خواه ملّی و خواه دولتی نامیده شود. همچنین عدالتی پیاده و اجراء گردد که از گونهٔ اسم و رسم دیگری جز ترس از خدا و جستن رضای او، دور و پاک باشد. آن عدالتی باشد که نمونه‌ای از آن را در درس عملی دیدیم، درسی که خود خداوند بزرگوار با الطاف کریمانهٔ خویش به پیغمبر ﷺ و به گروه مسلمانان در حادثهٔ مرد یهودی آموخت، حادثه‌ای که از آن سخن رفت.

درس آغاز می‌گردد با فریاد زدن بر مؤمنان که چنین عدالتی را بر پا دارید، دادگری بدین نحوی که گذشت. نازل کنندهٔ این قرآن می‌دانسته است که پیاده کردن و برپاداشتن دادگری بدین نحو چه سختی‌ها و رنجهائی را می‌طلبد و چه اندازه تلاش و توان می‌خواهد. در اندرون انسان، ضعف و ناتوانی ویژه‌ای است که همگان با آن آشنایند. عواطفی در دلها است: نسبت به خود، نسبت به خویشاوندان، نسبت به ضعیفان دادخواه، حتی نسبت به نیرومندان و اقویاء، نسبت به پدر و مادر و نزدیکان، نسبت به فقیر و غنی، و نسبت به مودّت و محبّت و دشمنانگی و کینه‌توزی ... خداوند می‌داند دست کشیدن و دوری گزیدن از همهٔ اینها، نیاز به تلاش سخت و جهاد طاقت‌فرسائی دارد. تلاش و جهاد برای بالا رفتن از کمرگاهها و فرازهای لغزنده، و گذر از کنارهٔ پرتگاههای فروتپنده، تا بدان قلّهٔ سربفلک کشیده رسید. در چنین کمرگاه‌ها و فرازها و گذرگاهها، طنابی که بتوان بدان آویخت، جز طناب قرآن نام یزدان نیست.

بار دیگر یزدان جهان، آنان را به ایمان می‌خواند، ایمانی که دارای عناصر فراگیر خود باشد: ایمان به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران و روز رستاخیز.

هر عنصری از این عناصر دارای ارزش خاصّ خود در پیدایش عقیدهٔ ایمانی، و تشکیل جهان‌بینی اسلامی است، جهان‌بینی اسلامی که سرآمد همهٔ جهان‌بینی‌های دیگر است، جهان‌بینی‌هائی که انسانها پیش از اسلام و بعد از اسلام با آنها آشنا بوده و هستند. سرآمدی که همهٔ سرآمدهای اخلاقی یا اجتماعی و یا سازمانی دیگر در زندگی گروه مسلمانان نخستین از آن برجوشیده و سرچشمه گرفته بودند. جهان‌بینی اسلامی همیشه عنصر تفوّق و سرآمد را با خود همراه دارد و آن را ارمغان می‌دارد به هر گروهی که واقعاً بدان ایمان داشته باشند، و کاملاً برابر مقتضیات و خواستهای آن عمل کنند. این امر تا آخر زمان، یعنی تا آن روزگاری که یزدان زمین و هر کسی را که در آن است به ارث می‌برد، بر دوام و ماندگار است. سرانجام باید فرمان خدا که در خود این درس نیز مذکور است، تحقّق پیدا کند:

﴿ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً ﴾.

(مادام که مؤمنان دارای ایمان راستین و کردار شایسته باشند) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.

پس از این دو نداء، روند قرآنی با شیوه‌های گوناگون بر منافقان می‌تازد. منافقانی که هنوز بر حالت نفاق مانده‌اند، و یا پس از اعلان اسلام خود، به کفر گرائیده‌اند و آشکارا الحاد خویش را اعلان کرده‌اند. در این تاخت سرشت منافقان را به تصویر می‌کشد. از آنان سیماهای زشت و پلشتی را ترسیم می‌کند. سیمای زشتی از آنان بدانگاه که در میان گروه مسلمانان ایستاده‌اند و کارهای پلشتی که در آنجا می‌کنند. سیمای کثیف چندش‌آوری از ایشان، درست در آن هنگام که برابر شرائط و ظروف هر دم به رنگی درمی‌آیند و هر

لحظه موقعیّتی پیدا می‌کنند. سیمای ناپاک دیگری از منافقان، بدانگاه که در برابر مسلمانان، در روزگار غلبهٔ ایشان، به تملّق و چاپلوسی می‌پردازند، و تظاهر به محبّت و مودّت را سپر بلای خود می‌سازند. ولی هنگامی که کافران پیروز می‌گردند، در برابر کافران به تملّق می‌ایستند و چاپلوسانه ادّعاء می‌کنند که آنان موجب پیروزی ایشان بوده‌اند! سیمای نامبارک دیگری از ایشان، بدانگاه به تصویر زده می‌شود که ریاکارانه، سست و بی‌حال در صف نمازگزاران ایستاده‌اند و به مردمان نشان می‌دهند که همچون ایشان در نمازند! آخرین سیمای نامیمون و بدشگونی که از ایشان ترسیم می‌شود، در زمانی است که متردّد و مذبذب در وسط ایستاده‌اند: نه به سوی اینان می‌روند و نه به سوی آنان می‌دوند!

در لابلای چنین تاختی، مؤمنان رهنمودهائی می‌شوند، و بیدارباشهائی متوجّه آنان می‌گردد. کثرت رهنمودها و بیدارباشها بیانگر حیله‌گریها و نیرنگهای فراوان منافقان در صف مسلمانان، و نمایانگر تأثیر زیاد کلکها و حقّه‌بازیهای مکّارانهٔ ایشان در میان مؤمنان آن روزگار است. همچنین این امر نشان می‌دهد که جبههٔ نفاق چقدر فراخ بوده است، و چه اندازه در ژرفای زندگی گروه مسلمانان فرو رفته است. این است که چنین تاخت شدید و حملهٔ تندی را می‌طلبیده است، هر چند که مراعات «واقعیّت» آن روزی در مدّ نظر بوده است، و خداوند گام به گام مسلمانان را از منافقان بدور داشته است و به کناره‌گیری خوانده است. از جمله: یزدان سبحان به مؤمنان دستور می‌فرماید: بدانگاه که منافقانی در مجالس به کفر و استهزای آیه‌های خدا می‌پردازند، مجالس ایشان را ترک گویند و از پیش آنان برخیزند و بروند. در این وقت خدا به مؤمنان دستور نمی‌فرماید که یکباره از منافقان دوری کنند، و بطور کلّی قطع رابطه نمایند. این کار هم بیانگر این واقعیّت است که جبههٔ نفاق فراخ بوده است و بگونه‌ای در میان مؤمنان گسترش داشته است که قطع رابطهٔ مؤمنان با منافقان، تولید مشکلاتی می‌کرده است.

در لابلای این تاخت و تاز به منافقان، بیدارباشها و دورباشهائی به مسلمانان داده می‌شود این که از مقدّمات نفاق و نشانه‌های نفاق دوری کنند تا در آن نیفتند. مخصوصاً باید از دوستی با کافران دوری کنند. هرگز عزّت را در پیش ایشان نجویند. از آنان نیرو نگیرند و یاری نپذیرند. باید مسلمانان اطمینان کامل داشته باشند که عزّت تماماً از آن خدا است، و شوکت در دست خدا است! و بدانند که یزدان جهان، کافران را هرگز بر مؤمنان راستین چیره نخواهد ساخت. در این راستا سیماهای زشتی که منافقان در دنیا و آخرت خواهند داشت، به تصویر کشیده می‌شود، و ذکر می‌گردد که مکان ایشان در پائین جایگاههای دوزخ است.

این رهنمودها و برحذرباشها، آن هم بدین گونه، اشاره دارد به شیوهٔ برنامهٔ ربّانی در چاره‌سازی نفس انسانی و اصلاح اوضاع، و تغییر محیط و واقعیّت موجود، در حدود توان آدمی و اجازهٔ شرائط حاکم بر مکان و زمان ... تا کم کم کار منتهی به تبدیل دنیای موجود به دنیای مقصود شود، و آنچه هست به آنچه باید بینجامد. یعنی «واقعیّت» جدید سرانجام جایگزین واقعیّت قدیم گردد. همچنین اشاره دارد به حالت جامعهٔ مسلمانان در آن روزگار، و موقعیّت ایشان در برابر جبههٔ کفر و جبههٔ نفاق که هر دو تا برای جنگ با گروه مسلمانان و آئین تازه، دست به دست هم داده‌اند و به مدد و یاری یکدیگر برخاسته‌اند.

از لابلای این بخش و آن بخش، سرشت پیکاری پیدا و هویدا می‌شود که قرآن گروه مسلمانان را بدان داخل می‌گرداند. و سرشت شیوه‌های برنامهٔ ربّانی پدیدار و نمودار می‌گردد در امر رهبری قرآن در کارزار با مشرکان و کافران، و پیکار با نفسهای امّاره و درونهای ناپاک اهریمنان ... این هم پیکار همیشگی میان اسلام و جاهلیّت است در همهٔ زمانها و مکانها، و کارزاری است میان گروه مسلمانان با دشمنان ایشان؛ دشمنانی که

اشخاص و وسائل آنان تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود، ولی سرستشان، و قواعد و ارکانشان تغییر نمی‌کند و دگرگون نمی‌شود!

از لابلای همهٔ اینها، حقیقت این کتاب قرآن نام، و نقش آن در امر رهبری ملّت اسلام، روشن و نمایان می‌گردد: نقش قرآن در امر رهبری مسلمانان، تنها مربوط به گذشته نیست و بس. زیرا قرآن نازل نشده است تا نسلی را رهنمود گرداند و به پیش براند، و نسل دیگری را رها سازد و نادیده انگارد. بلکه فرو فرستاده شده است تا این ملّت را رهنمود و رهبری کند، و مرشد و هادی ایشان در میان همهٔ نسلها و در همهٔ زمانها باشد.

در پایان درس، نگاه شگرفی انداخته می‌شود به بی‌نیازی یزدان سبحان از عذاب بندگان. یزدان از بندگان چیزی جز این نمی‌خواهد که ایمان بیاورند و سپاسگزاری کنند. خداوند منّان، بی‌نیاز از ایمان و سپاسگزاری ایشان است، امّا اصلاح حال آنان، و ارتقاء درجهٔ ایشان، در آن است، تا بتوانند شایستهٔ زندگی آخرت، و درخور ورود به بهشت پرنعمت شوند. اگر جز این باشد و بجای پیشروی، پسروی کنند، و بجای بالاروی سر در نشیب نهند و بر سر افتند، خویشتن را سزاوار دوزخ می‌کنند. درخور همانجائی می‌شوند که منافقان بدان می‌افتند که پائین‌ترین جایگاههای دوزخ است:

﴿ فِي ٱلدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ ﴾.

(بیگمان منافقان) در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند.

❁

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ - وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ - إِنْ يَكُنْ غَنِيّاً أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا؛ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا. وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دادگری پیشه سازید و در اقامهٔ عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانبداری نکنید) هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادار باشد، (رغبت به دارا، یا شفقت به نادار، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند) چرا که (رضای) خداوند از (رضای) هر دوی آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو آگاه‌تر از شما است) پس از هوا و هوس پیروی نکنید که (اگر چنین کنید از حقّ) منحرف می‌گردید (و به باطل می‌افتید). و اگر زبان از ادای شهادت حق بپیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است (و پاداش اعمال نیک و پادافره اعمال بدتان را می‌دهد).

این، صدا زدن مؤمنان است. صدا زدن ایشان با وصف جدیدی که پیدا کرده‌اند. وصف یگانه و یکتائی که دارند. وصفی است که با آن پیدایش دیگری پیدا کرده‌اند. تولّد دوباره‌ای یافته‌اند. ارواحشان زنده شده است. جهان‌بینی‌هایشان تولّد پیدا کرده است. ارکان و اهدافشان از نو متولّد گشته است. وظیفهٔ تازه‌ای که بدانان واگذار شده است، و امانت بزرگی که بدانان سپرده گشته است، هر دو تا با خود آنان تولّد دوباره یافته‌اند. امانت قیمومت انسانها، و فرمانروائی دادگرانه در میان مردمان ... از اینجا است که صدا زدنی با این وصف، دارای ارزش ویژهٔ خود و معنی خاص خویش است:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید.

به سبب موصوف شدنشان بدین صفت است که وظیفهٔ این امانت بزرگ بدیشان واگذار گشته است و رنج آن بر دوش ایشان نهاده شده است. و به سبب موصوف شدنشان بدین صفت، این همه آمادگی برای عهده‌داری این امانت بزرگ و حفاظت از حریم آن، از ایشان خواسته شده است ... این هم پسوده‌ای از پسوده‌های برنامهٔ تربیتی حکیمانه است پسوده‌ای که در سرآغاز وظیفهٔ سخت و سنگین، ذکر شده است:

﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ، شُهَدَاءَ لِلَّهِ - وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ. إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ﴾.

دادگری پیشه سازید و در اقامهٔ عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانبداری نکنید) هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادار باشد، (رغبت به دارا، یا شفقت به نادار، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند) چرا که (رضای) خداوند از (رضای) هر دوی آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو آگاه‌تر از شما است).

این امانت، امانت در پیش گرفتن دادگری است. دادگری بطور مطلق دادگری. دادگری در همه حال و همه جا. دادگریی مراد است که ظلم و ستم را در کرهٔ زمین از میان بردارد. هدف عدالتی است که ضامن عدالت در میان مردم شود. عدالتی مراد است که حقّ را به صاحب حقّ برساند، صاحب حق چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان. زیرا در چنین حقّی، مؤمنان و غیرمؤمنان در پیشگاه خدا برابرند - همان گونه که در داستان مرد یهودی دیدیم - و خویشاوندان و نزدیکان با بیگانگان و دوران مساوی هستند. دوستان و دشمنان یکسانند. ثروتمندان و فقیران برابرند.

﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ، شُهَدَاءَ لِلَّهِ ﴾.

دادگری پیشه سازید و در اقامهٔ عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید.

محض رضای خدا و بس! معاملهٔ مستقیم و بدون واسطه با خدا! به حساب کسی از اشخاصی نباشد که به سودشان یا به زیانشان شهادت داده می‌شود. مصلحت کسی یا گروهی و یا ملّتی، در نظر نباشد. معاملهٔ با شرائط و ظروف حاکم بر مسأله به هیچ وجهی از وجوه نباشد. بلکه شهادت محض خدا، معاملهٔ با خدا، پالودن از هرگونه گرایشی، و زدودن از هر نوع هوا و هوسی باشد. هیچگونه مصلحتی و هیچ نوع ارزش و اعتباری، در مدّ نظر نباشد:

﴿ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ ﴾.

هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد.

برنامهٔ ربّانی در اینجا می‌خواهد که نخست انسان را در برابر خودش، و در برابر عواطف و احساسات خودش مجهّز سازد، سپس انسان را در برابر پدر و مادر و نزدیکان مجهّز کند ... چنین تلاشی بس دشوار است. دشوارتر از آن است که به گفتن درآید، و معنی و مدلول آن با خرد فهم شود. در عمل بدان پرداختن چیزی جدا از درک آن با عقل است. آنچه ما می‌گوئیم تنها کسی معنی آن را می‌داند که خودش در عمل آن را آزموده باشد. امّا برنامهٔ یزدانی انسان مؤمن را برای این آزمون سخت، آماده و مجهّز می‌سازد، زیرا این آزمون سخت قطعاً پیش می‌آید. حتماً باید این قاعده در زمین پیش بیاید، و بناچار باید دسته‌ای از انسانها آن را پا بر جا بدارند.

آنگاه برنامهٔ ربّانی، انسان را در برابر احساسات فطری یا اجتماعی، مجهّز می‌سازد. او را آماده می‌کند برای وقتی که او روبرو می‌گردد با کسی که فقیر است و باید به نفع و یا به زیان او گواهی بدهد. چه بسا زمانی که انسان باید به زیان او گواهی حقّ بدهد، دلش به حال او بسوزد و دوست بدارد به خاطر ضعفی که دارد بدو کمک بکند و به نفع او گواهی بدهد. یا به خاطر ضعفی که دارد، برابر عرف اجتماعی و ته‌نشستهای محلّی حاکم بر جامعه‌های جاهلی - چنانکه در جامعه‌های جاهلی امروزی چنین است - چه بسا گواهی نادرستی بر ضدّ او اداء کند. یا وقتی پیش بیاید که کسی که باید به نفع یا به زیان او گواهی بدهد ثروتمند است، و اوضاع اجتماعی مقتضی سازش با او است. یا چه بسا طرف دارا باشد، و انسان او را به ناحق دشمن بدارد و بکوشد بر ضدّ او گواهی دهد ... اینها یا عواطف و احساسات سرشتی، و یا مقتضیات اجتماعی هستند. انسان وقتی که در دنیای عمل و جهان واقع با آنها

رویاروی می‌گردد، هر یک از آنها را در جای خود سنگین و دشوار و سخت و طاقت‌فرسا می‌یابد. برنامۀ آسمانی در اینجا نیز انسان را برای نبرد با چنین چیزهائی مجهّز و آماده می‌سازد، همان گونه که او را برای نبرد با حبّ ذات و حبّ والدین و حبّ خویشاوندان و نزدیکان، در چنین مواقعی آماده و مجهّز ساخته بود:

﴿ إِنْ يَكُنْ غَنِيّاً أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلیٰ بِهِمَا ﴾.

اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادار باشد، (رغبت به دارا، یا شفقت به نادار، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند) چرا که (رضای) خداوند از (رضای) هر دوی آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو آگاه‌تر از شما است).

این، کار سخت و دشواری است. پیوسته تکرار خواهیم کرد: این کار سخت و دشواری است! اسلام زمانی که مؤمنان را در جهان واقع بدین اوج عظمت رساند، اوج عظمتی که تجارب حقیقی تاریخی بر صدق آن گواهی می‌دهد و در دل تاریخ هم ثبت و ضبط است، در جهان بشریّت معجزه کرد، معجزۀ راستینی که جز در سایۀ این برنامۀ بزرگ و استوار الهی روی نمی‌دهد:

﴿ فَلاٰتَتَّبِعُوا الْهَوىٰ أَنْ تَعْدِلُوا ﴾.

از هوا و هوس پیروی نکنید که (اگر چنین کنید از حقّ) منحرف می‌گردید (و به باطل می‌افتید).

هوا و هوس هم دارای انواع و اقسام است. از برخی از آنها ذکری رفت. بلی هوا و هوس گوناگون است: حبّ ذات و خودخواهی، هوا و هوس است. حبّ اهل و خویشان هوا و هوس است. عطوفت و مهرورزی به فقیر، به هنگام شهادت و قضاوت، هوا و هوس است. سازش با دارا، هوا و هوس است. زیان رساندن به ثروتمند، هوا و هوس است. جانبداری از طائفه و قبیله و ملّت و دولت و میهن، در موقع شهادت و قضاوت، هوا و هوس است. دشمن داشتن و بدآمدن از دشمنان - حتّی دشمنان دین - به هنگام شهادت و قضاوت، هوا و هوس است ... هواها و هوسها رنگارنگ و گونه‌گونه‌اند. خداوند مؤمنان را از همۀ انواع و اصناف آن نهی می‌کند و از آنان می‌خواهد که تحت تأثیر هواها و هوسها قرار نگیرند، و از حق و حقیقت و صدق و صداقت، تحت تأثیر هواها و هوسها، کناره‌گیری نکنند. در پایان، از تغییر و تبدیل گواهی، و دوری گزیدن از چنین رهنمودی، بیم و تهدید به میان می‌آید:

﴿ وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴾.

اگر زبان از ادای شهادت حق بپیچانید، یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است (و پاداش اعمال نیک و پادافره اعمال بدتان را می‌دهد).

کافی است که انسان مؤمن به یاد آورد که یزدان از آنچه انسان می‌کند، کاملاً آگاه است و او را می‌پاید، تا به خود آید و متوجّه شود چه تهدید و بیم هراس‌انگیزی در فراسوی این آگاهی است. همین که مؤمن بداند که یزدان آگاه از انسان است، لرزه بر اندامش می‌افتد. آخر یزدان سبحان با همین قرآن، مؤمنان نخستین را مخاطب قرار می‌داد. آنان هم گوش جان فرا می‌داشتند و خدای را حاضر و ناظر در همه جا و بر همه کار می‌دیدند و بر خود می‌لرزیدند.

چنین اتّفاق افتاد: هنگامی که پیغمبر ﷺ عبدالله پسر رواحه را فرستاد تا در خیبر محصولات باغها و کشتزارها را برآورده کند و برابر قراردادی که اهالی آنجا بعد از فتح خیبر با پیغمبر ﷺ داشتند، محصولات را دو نیم کند. یهودیان تلاش کردند بدو رشوه دهند تا در حقّ آنان نیکی و گذشت داشته باشد و مقداری را نادیده بگیرد. بدیشان گفت: «به خدا سوگند، از سوی کسی به پیش شما آمده‌ام که گرامی‌ترین انسانها برای من است. به خدا سوگند شما هم در پیش من از هم‌جنسان خودتان که به میمون و خوک تبدیل گشتند، بدتر و دشمن‌ترید! امّا محبّت او و کینه‌ای که با شما دارم، هیچیک مرا بر آن نمی‌دارد که در حق شما دادگری نکنم»... یهودیان آنجا گفتند: آسمانها و زمین با دادگری پابرجا و ماندگار است.

عبدالله پسر رواحه رضی‌الله‌عنه در مدرسهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فارغ‌التحصیل شده بود، و با برنامهٔ منحصر به فرد آسمانی آموزش و پرورش دیده بود. او فردی از انسانها بود. در این آزمون سخت شرکت کرد و پیروز گردید، و چنین معجزه‌ای را نشان داد، معجزه‌ای که جز در سایهٔ برنامهٔ ربّانی رخ نمی‌دهد. البته در این راستا، تنها عبدالله پسر رواحه رضی‌الله‌عنه نبوده است که در سایهٔ چنین برنامهٔ مبارکی، معجزه کرده است. بلکه امثال او در این زمینه بسیار بوده‌اند و در سایهٔ چنین برنامهٔ پربار آسمانی معجزه‌ها آفریده‌اند.

پس از آن دورهٔ شگفت تاریخی، قرنها پشت سر قرنها گذشته‌اند. کتابخانه‌ها پر از کتابهای فقه و قانون گشته‌اند. زندگی از بخشها و سازمانهای قضائی، و نگارش مقرّرات و قوانین نظم و ترتیب اجتماعی لبریز شده‌اند. مغزها از سخن دربارهٔ دادگری انباشته‌اند. دهانها از سخن دربارهٔ اجراء قوانین طویل و عریض عدالت پر گشته است و سر ریز کرده است. دیدگاهها و هیئتها و سازمانهای گوناگونی برای ثبت و ضبط همهٔ اینها پدیدار گشته است.

امّا جشش حقیقی معنی عدالت، و پیاده شدن واقعی این معنی در دلهای مردمان، و در زندگی ایشان، و رسیدن بدان قلّهٔ سربفلک کشیدهٔ درخشان، هیچیک از آنها رخ نداده است مگر در پرتو این برنامهٔ ربّانی، بدانگاه که دورهٔ شگرف صدر اسلام بوده است و مسلمانان در اوج قلّهٔ عظمت قرار داشته‌اند، و بعدها هم که در طول تاریخ، اسلام در سرزمین حاکم و پابرجای بوده است و قوانین آن اجراء شده است، و دلها با این عقیده آبادان گشته است، و گروه‌ها و دسته‌هائی که با این برنامهٔ منحصر به فرد تربیت یافته‌اند و در مدرسهٔ آن تحصیلات خویش را به پایان برده‌اند.

این حقیقتی است که باید کسانی متوجّه آن گردند که تشکیلات قضائی نوین، و مقرّرات قضائی جدید، و سازمانها و اوضاع قضائی تکامل یافته و پیچیدهٔ امروزی، سخن آنان را شیفته و شیدای خود کرده است. گمان می‌برند که این امور بگونهٔ شایسته‌تری دادگری را پیاده می‌کنند و در اجراء عدالت، از ضمانت بیشتری برخوردارند. شایسته‌تر و دارای ضمانت بیشتر از آن مقرّرات ساده‌ای که در چنان دورهٔ شگفت و برههٔ ممتاز، در روزگاران گذشتهٔ دور، انجام پذیرفته است! حتّی کارهای امروزی مضبوط‌تر و محکم‌تر از کارهای آن روزی انجام می‌پذیرد که به شکل ساده و ابتدائی خود بوده‌اند!

این، وهم و خیالی است که شکلها و حجمها آن را به ذهن کسانی می‌اندازد که نمی‌توانند حقائق اشیاء و اوضاع را درک و فهم کنند. تنها برنامهٔ ربّانی اسلامی است که می‌تواند مردمان را برساند به همان مقام والائی که می‌تواند دوباره مردمان را به همان مقام والا برساند، هر چند که اشکال تغییر پذیرفته است و اوضاع دگرگون گشته است.

معنی این گفته هم این نیست که سازمانها و تشکیلات قضائی جدید را به هم زنیم و حذف کنیم. بلکه معنی آن این است که ارزش کار مربوط به سازمانها و تشکیلات نیست، ولیکن ارزش کار مربوط به روحی است که در فراسوی آن سازمانها و تشکیلات نهفته است. مهم هم نیست که شکل و حجم و زمان و مکان این روح چه چیز و چگونه باشد ... باید از زمان و مکان چشم پوشید، زیرا: برتری از آنِ برتر، و فضل متعلّق به افضل است.



﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ، وَ الْکِتابِ الَّذي نَزَّلَ عَلیٰ رَسُولِهِ، وَ الْکِتابِ الَّذي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ... وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ... فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعیداً ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیغمبرش (محمّد) و کتابی که بر پیغمبرش نازل شده است (و قرآن نام دارد) و به کتابهائی که پیش‌تر (از قرآن) نازل نموده است (و هنوز تحریف و نسیان در آنها صورت نگرفته است) ایمان بیاورید. هر کس که به خدا و

فرشتگان و کتابهای خداوندی و روز رستاخیز کافر شود (و یکی از اینها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.

این دومین بار است که یزدان سبحان مؤمنان را فریاد می‌دارد با وصفی که ایشان را از جاهلیّت پیرامون خودشان جدا و ممتاز می‌سازد، و وظائف و تکالیف آنان را معیّن و مقرّر می‌دارد، و آنان را پیوند میدهد به سرچشمه‌ای که از آن توان و کمک می‌طلبند برای انجام چنین وظائف و تکالیفی که بر عهدهٔ ایشان گذاشته شده است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ، وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیغمبرش (محمّد) و کتابی که بر پیغمبرش نازل شده است (و قرآن نام دارد) و به کتابهائی که پیش‌تر (از قرآن) نازل نموده است (و هنوز تحریف و نسیان در آنها صورت نگرفته است) ایمان بیاورید.

این بند، عناصر ایمان را بیان می‌دارد. عناصری که واجب است مؤمنان بدانها ایمان بیاورند. گذشته از آن، جهان‌بینی ایدئولوژی اسلامی را به تصویر می‌کشد:

نخستین عنصر، ایمان به یزدان و پیغمبرش است. ایمان به یزدان دلهای مؤمنان را به پروردگارشان پیوند می‌دهد. پروردگاری که آنان را آفریده است، و کسی را به سویشان روانه فرموده است که ایشان را به سوی آفریدگارشان رهنمود گردانده است. این فرستاده محمّد پیغمبر ﷺ خدا است. ایمان به رسالت محمّد ﷺ تصدیق کردن او است در همهٔ چیزهائی که برایشان از پروردگارشان روایت می‌نماید، پروردگاری که او را فرستاده است و پیام رسان خود کرده است.

عنصر دیگر، ایمان به کتابی است که یزدان آن را بر پیغمبرش نازل فرموده است. ایمان به کتاب یزدان، مؤمنان را با برنامه‌ای پیوند می‌دهد که خداوند آن را برای زندگیشان برگزیده است و در این کتاب توضیح و تبیین فرموده است. ایمان به این کتاب هم عبارت است از پذیرش همهٔ آن، و عمل بدانچه در آن است. چرا که سرچشمهٔ همهٔ این کتاب یکی است، و راه همهٔ مطالب موجود در آن هم یکی است. برخی از آن شایسته‌تر از برخی دیگر برای دریافت و پذیرش و اطاعت و اجراء نیست، بلکه سراسر آن شایسته و بایسته است.

سومین عنصر، ایمان به کتابهای آسمانی دیگر است که پیش از قرآن نازل شده‌اند. زیرا سرچشمهٔ همهٔ کتابهای آسمانی یکی است که یزدان است. بنیاد همهٔ آنها هم یکی است که رو به خدا کردن و تسلیم فرمان او شدن، و خدا را یکتا دانستن و به یگانگی پرستیدن - با رعایت همهٔ ویژگیهائی که الوهیّت، یعنی یکتائی و یگانگی دارد - و اعتراف به این است که تنها برنامهٔ یزدان است که اطاعت و اجراء آن در زندگی واجب است و بس ... چنین وحدتی، بطور روشن و طبیعی بیانگر این واقعیّت است که همهٔ این کتابها - البتّه کتابهای پیش از تحریف - از سوی خدا نازل شده‌اند. برنامهٔ خدا یکی است، و آنچه برای انسانها می‌خواهد یکی است، و راه یزدان یکی است. جز راه خدا، همهٔ راههای دیگر با یکدیگر مختلف و جدای از یکدیگرند. تنها راه خدا مستقیم و رو به خدا است و انسان را به یزدان می‌رساند.

ایمان به کتاب، به همهٔ کتاب - بدین معنی که همهٔ کتابهای آسمانی در حقیقت کتاب واحدی است - نشانه‌ای است که تنها ملّت مسلمان، نشاندار به آن است. زیرا جهان‌بینی این ملّت چنین است که: خدا یکی است، و برنامه یکی است، و راه یکی است. تنها این جهان‌بینی، با حقیقت الوهیّت، و با وحدت بشریّت، و با وحدت حقّ و حقیقتی که تعدّدناپذیر است، می‌خواند و راست و درست درمی‌آید. جز این جهان‌بینی بقیّهٔ جهان‌بینی‌ها گمراهی است:

﴿ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلَالُ؟ ﴾.

آیا سوای حقّ جز گمراهی است؟. (یونس / ۳۲)

پس از دستور به ایمان، تهدید به کفرِ به عناصر ایمان

فرا می‌رسد، همراه با اندک تفصیلی که پیش از عقاب، در جای مناسب خود ذکر می‌گردد:

﴿ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ، وَ مَلائِكَتِهِ، وَ كُتُبِهِ، وَ رُسُلِهِ، وَ الْيَوْمِ الآخِرِ، فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعيداً ﴾.

هر کس که به خدا و فرشتگان و کتابهای خداوندی و روز رستاخیز کافر شود (و یکی از اینها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.

در بخش نخستین آیه، ایمان به خدا و کتابهای او و پیغمبرانش ذکر شده است، و از ایمان به ملائکه ذکری به میان نیامده است. ولی کتابهای خداوند متضمّن ذکر ملائکه و هم ذکر روز رستاخیز هستند. مقتضی ایمان بدین کتابها، ایمان به فرشتگان و روز رستاخیز است. امّا در اینجا از ملائکه نام برده شده است، زیرا اینجا جای بیم دادن و تهدید کردن است و در آن هر عنصری را کاملاً مشخّص می‌سازد.

تعبیر کلام به صورت «گمراهی دور و دراز» اغلب معنی فرو رفتن در نوعی گمراهی و سرگشتگی است که امید راهیابی و رستگاری از آن وجود ندارد، و پس از گرفتاری بدان، بازگشت و رهائی از آن میسّر نیست.

کسی که به وجود خدا باور ندارد با وجود این که سرشت او کاملاً معترف به یزدان جهان و خود به خود و بطور طبیعی بدو ایمان دارد، همچنین به ملائکه و کتابهای آسمانی و پیغمبران و روز رستاخیز ایمان ندارد، چون به حقیقت نخستین که آفریدگار جهان است باور نداشته است، کسی که این گونه کافر گردد، سرشت او آن اندازه تباهی گرفته است و بیکاره و بی‌مایه و خراب و ویران شده است که با بودن آن امیدی به هدایت و راهیابی نمی‌ماند و نباید انتظار بازگشت آن را از گمراهی و سرگشتگی داشت.

❁

پس از این دو بار صدا زدن مؤمنان، روند قرآن بر نفاق و منافقان می‌تازد، و با بیان حالتی از حالات موجود آن روزی ایشان، آن را می‌آغازد. موقعیّت بعضی از ایشان را به تصویر می‌کشد. موقعیّتی که بهترین موقعیّتها برای سخن گفتن از کفر و کافران است:

﴿ إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا، ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا، ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً، لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ، وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ سَبيلاً ﴾.

بیگمان کسانی که ایمان می‌آورند و سپس کافر می‌شوند، و باز هم ایمان می‌آورند و دیگر باره کافر می‌شوند، و سپس بر کفر خود می‌افزایند (و با کفر چشم از جهان می‌پوشند، واقعاً کارشان جای شگفت است و) هرگز خداوند ایشان را نمی‌بخشاید و راهی (به سوی بهشت) بدیشان نمی‌نماید.

کفر ورزیدن پیش از ایمان آوردن، ایمان آن را به مغفرت یزدان می‌کشاند و محو و نابودش می‌گرداند. چه کسی که نور را نمی‌بیند و به دل تاریکی‌ها می‌خزد و گام برمی‌دارد، معذور بشمار است. امّا کفر پس از ایمان، نه یک بار، بلکه بارها و بارها، گناه بزرگ نابخشودنی است، نه مغفرتی آن را فرا می‌گیرد، و نه معذرتی برای آن می‌توان یافت. کفر حجاب و پرده است، هر وقت این حجاب و پرده فرو افتد، فطرت با آفریدگار تماس پیدا می‌کند، و رمنده از کاروان به کاروان برمی‌گردد، و ریشهٔ گیاه به چشمهٔ آب می‌رسد، و روح می‌چشد آن شیرینی را که هرگز فراموشش نمی‌کند، شیرینی ایمان را ... کسانی که پس از ایمان، بارها و بارها از دین برمی‌گردند، آگاهانه بر سرشت می‌شورند، و از روی قصد و عمد وارد کژراهه می‌گردند، و آزادانه سر در بیابان برهوت می‌نهند و به ژرفای گمراهی می‌روند و هر لحظه سرگشته‌تر از پیش می‌شوند!

دادگری خواهد بود اگر یزدان ایشان را نبخشاید، و آنان را به راه راست رهنمود ننماید. زیرا این چنین کسانی پس از شناخت راه نجات، و مدّتی حرکت در آن، خودشان راه را ویران می‌کنند و ویلان می‌شوند. آخر آنان پس از آن که به سوی پاداش و نور رهنمود می‌شوند، راه پادافره و کوری را برمی‌گزینند! ایشان پس از پیمودن راستای راه خوبی و سعادت، کژراههٔ

بدی و شقاوت را می‌پیمایند و خویشتن را بدبخت می‌نمایند!

❁

نفس انسان تا آن زمان که خالصانه از آن خدا نشود، هرگز از فشار ارزشها و معیارها، احوال و اوضاع، ضرورتها و مصلحتها، و آزها و تنگ چشمی‌ها، آزاد و رها نمی‌گردد. هیچوقت هم بر مصلحت طلبی‌ها و غنیمت خواهیها، و طمعکاریها و افزون طلبی‌ها غلبه نمی‌کند. هرگز هم در برابر ارزشها و معیارها و احوال و اوضاع، انسانها و حادثه‌ها، نیروها و قدرتهای زمینی، و در برابر شاهان و دار و دستهٔ ایشان، احساس آن آزادی و رهائی و کرامت و بزرگواری و بالائی و والائی را نمی‌کند که قلب لبریز از شناخت خدا احساس می‌کند.
دانهٔ نفاق در همین جا افشانده می‌شود. نفاق جز ناتوانی از پافشاری بر حقّ در برابر باطل نیست. چنین ناتوانی و ضعفی، ثمرهٔ خوف و طمع است، هراس از غیر خدا، و امید بستن به غیر خدا. همچنین ثمرهٔ مقیّد بودن به شرائط زمینی و موضعگیریهای مردمان در گوشه‌گیری از برنامهٔ خدا برای زندگی است.
در روند سوره، میان سخن از ایمان به یزدان جهان، و ادای شهادت تنها به خاطر رضایت خداوند سبحان، و میان سخن از نفاق، مناسبت است. سخن از نفاق هم در لابلای موضوع عامی به میان می‌آید که موضوع اصلی این سوره است و عبارت است از تربیت گروه مسلمانان با برنامهٔ اسلامی، و چاره‌سازی ته‌نشستهای باقیماندهٔ جاهلی، و آماده‌سازی درونها برای مقابله با ضعف فطری بشری، و به پیکار و کارزار کشاندن گروه مسلمانان با مشرکان پیرامونشان، و با منافقانی که در بین خود آنان بسر می‌برند. روند سوره از ابتداء تا انتهاء آن، دربارهٔ این هدف عامّ، متّصل و منسجم است. سخن از نفاق و منافقان، بقیّهٔ این درس را به خود اختصاص می‌دهد. پایان این درس، پایان این جزء نیز می‌باشد. این درس نیز خاتمه می‌پذیرد با تصویری که آیهٔ پیشین از گروهی از منافقان ترسیم فرمود، گروهی که ایمان آوردند سپس کفر ورزیدند، دوباره ایمان آوردند بعد از آن دیگر باره کفر ورزیدند، آنگاه بر کفر خود افزودند.
از همین جا حمله‌ای آغاز می‌گردد که قبلاً بدان اشاره گردید. حمله‌ای بر نفاق و منافقان، با شیوه‌های گوناگونی که شایستهٔ بررسی و بایستهٔ تأمّل است. تا در پرتو چنین وارسی و پژوهشی، سرشت برنامهٔ ربّانی، در آن زمان که دست اندر کار چاره‌سازی سرشتها است و به چاره‌جوئی واقعیّت زندگی و دلها می‌پردازد، کاملاً روشن و هویدا گردد:

﴿بَشِّرِ الْمُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً. الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ؟ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً. وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ. إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِينَ وَ الْكافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً. الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ. فَإِنْ كانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قالُوا: أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ؟ وَ إِنْ كانَ لِلْكافِرِينَ نَصِيبٌ قالُوا: أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ. وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً. إِنَّ الْمُنافِقِينَ يُخادِعُونَ اللَّهَ - وَ هُوَ خادِعُهُمْ - وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالىٰ يُراؤُونَ النّاسَ، وَ لا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلاّ قَلِيلاً. مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ. لا إِلىٰ هٰؤُلاءِ وَ لا إِلىٰ هٰؤُلاءِ. وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً﴾.

به منافقان مژده بده که عذاب دردناکی دارند. این منافقان کسانی هستند که کافران را بجای مؤمنان به سرپرستی و دوستی می‌گیرند. آیا عزّت را در پیش کافران می‌جویند؟ (چنین چیزی محال است) چرا که عزّت و شوکت جملگی از آن خدا است (و هر که از خدا عزّت جوید عزیز شود، و هر که از غیر او عزّت طلبد ذلیل گردد). منافقان کسانیند که پیوسته شما را می‌پایند (و در انتظار آن هستند که چه وقت به بلایا و

مصائب گرفتار آئید). پس اگر پیروزی و فتحی از سوی خدا نصیب شما گردید، می‌گویند: مگر جز این است که ما با شما بوده و از جماعت شمائیم؟ (لذا ما هم در غنیمت و دستاورد جنگ سهیم هستیم و بهرهٔ ما را بپردازید)، و اگر سهمی (از پیروزی) نصیب کافران گردید، می‌گویند: مگر ما نبودیم که می‌توانستیم (همراه مؤمنان با شما بجنگیم و) بر شما چیره شویم و دست شما را از سر مؤمنان کوتاه کنیم؟ (ولی ما رفیق قافله و شریک دزد بودیم و مسلمانان را دلسرد می‌کردیم و برای شما جاسوسی می‌نمودیم و پیوسته در تحریک شما علیه مسلمانان می‌کوشیدیم. بنابراین با شما سهیم خواهیم بود). روز قیامت خداوند میان شما (مؤمنان و چنین منافقانی) داوری خواهد کرد. و (مادام که مؤمنان دارای ایمان راستین و کردار شایسته و بایسته باشند) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت. بیگمان منافقان (نشانه‌های ایشان را می‌نمایانند و کفر خویش را پنهان می‌دارند و به خیال خام خود) خدا را گول می‌زنند! در حالی که خداوند (دماء و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید، و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیّا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برخیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند. در این میان سرگشته و متردّدند. (گاهی به سوی دین می‌روند و گاهی به سوی کفر می‌دوند. زمانی خویشتن را در صف مؤمنان، و زمانی در صف کافران جای می‌دهند! امّا در حقیقت) نه با اینان و نه با آنان هستند (و گمراه و حیرانند) و هر که را خداوند (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه کند راهی برای او (به سوی سعادت و هدایت) نخواهی یافت.

❁

حمله با این ریشخند روشن، آغاز می‌گردد: بکار بردن واژهٔ «بَشِّرْ» مژده بده بجایٔ واژهٔ «أَنْذِرْ» بترسان. عذاب دردناکی که در انتظار منافقان است، به صورت بشارت و مژده بیان داشتن ... سپس حمله ادامه پیدا می‌کند با بیان سبب چنین عذاب دردناکی. و آن، به دوستی گرفتن کافران بجای مؤمنان، و سوء ظنّ آنان دربارهٔ خدا، و بدگمانی ایشان دربارهٔ سرچشمهٔ عزّت و قوّت است:

﴿ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً، الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ؟ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً ﴾.

به منافقان مژده بده که عذاب دردناکی دارند. این منافقان کسانی هستند که کافران را بجای مؤمنان به سرپرستی و دوستی می‌گیرند. آیا عزّت را در پیش کافران می‌جویند؟ (چنین چیزی محال است) چرا که عزّت و شوکت جملگی از آن خدا است.

کافران که در اینجا از ایشان ذکری رفته است - بنابه ارجح اقوال - یهودیان هستند. یهودیانی که منافقان بدانان پناه می‌بردند و خویشتن را نزد ایشان پنهان می‌کردند، و در دل شبها با آنان نقشهٔ انواع نیرنگها را بر ضدّ گروه مسلمانان می‌کشیدند و توطئه‌ها می‌چیدند. خدای بزرگوار به صورت استفهام انکاری می‌پرسد: منافقان که ادّعای ایمان دارند، چرا کافران را به دوستی می‌گیرند؟ چرا خویشتن را در چنین موضعی قرار می‌دهند و این چنین موقعیّتی برای خود در پیش می‌گیرند؟ آیا آنان عزّت و قوّت را در نزد کافران می‌جویند؟ در حالی که خداوند عزّت را کلاً به خود اختصاص داده است. کسی نمی‌تواند بدان دسترسی پیدا کند مگر آن کسی که خدای را یار و مددکار خود گرداند، و عزّت را در پیشگاه یزدان بجوید، و خویشتن را در پناه او دارد، و حمایت و حفاظت را از او خواستار شود.

بدین منوال، پسودهٔ نخستین پرده از سرشت منافقان کنار می‌زند، و اوّلین صفت آنان را هویدا می‌سازد که به دوستی و یاری گرفتن کافران بجای مؤمنان است.

همچنین جهان‌بینی بد ایشان را دربارهٔ حقیقت نیروها و توانها نشان می‌دهد. روشن و آشکار هم می‌سازد که کافران فاقد عزّت و قوّتی هستند که منافقان آن را در پیش ایشان می‌جویند. بالأخره مقرّر می‌دارد که عزّت از آن خدا است و بس. عزّت و شوکت و قدرت و قوّت، تنها و تنها از یزدان جهان خواسته می‌شود. در پیشگاه دیگران هیچ عزّتی و شوکتی و قدرتی و قوّتی وجود ندارد.

هان! یگانه تکیه‌گاه انسان یزدان است. انسان عزّت را در پیشگاه او می‌یابد و بس. اگر بدو تکیه کند، بر دیگران برتری می‌گیرد و چیره می‌گردد. هان! تنها یک نوع پرستش، انسان را بالا می‌برد و والا می‌گرداند و آزاد و رها می‌سازد. آن هم پرستش یزدان جهان است و بس! اگر انسان بدین نوع پرستش نگراید و آرام نگیرد، به پرستش ارزشها و معیارهای گوناگون، اشخاص مختلف، خوفها و هراسهای متنوّع، و خوفناکها و هراسناکهای جوراجور، کشانده می‌شود. دیگر هیچ کسی و هیچ چیزی انسان را از پرستش اشخاص و اشیاء و اعتبارات، محفوظ و مصون نمی‌دارد.

پرستش دو تا بیشتر نیست: پرستش یزدان، که والائی و عزّت و آزادی را به همراه دارد. و پرستش بندگان یزدان، که پستی و خواری و غل و زنجیر اسارت را بدنبال دارد ... هر کسی می‌تواند هر کدام را که می‌خواهد برگزیند: این را یا آن را.

مؤمن مادام که مؤمن است از غیر خدا مدد و یاری نمی‌طلبد. مؤمن مادام که مؤمن است از پیشگاه دشمنان یزدان، عزّت و نصرت و قوّت نمی‌جوید. کسانی که ادّعای پیروی از آئین اسلام را دارند، و نامهای مسلمانان را بر خود نهاده‌اند، ولی از دشمن‌ترین دشمنان یزدان در زمین، کمک و یاری می‌خواهند، نیاز فراوانی به بررسی و پژوهش این قرآن دارند، اگر می‌خواهند مسلمان باشند. اگر هم علاقه‌مند به مسلمان بودن نیستند، یزدان سبحان بی‌نیاز از جهانیان است.

از جملهٔ کارهائی که ملحق به طلب عزّت از پیشگاه کافران، و کمک و یاری خواستن از ایشان بجای مؤمنان بشمار می‌آید: افتخار به آباء و اجدادی است که بر کفر مرده‌اند. و همین را بس دیده‌اند که آنان با مسلمانان نسبت داشته‌اند و همنژاد و خویشاوند ایشان بوده‌اند! همان‌گونه که مردمانی به فراعنه و مصریهای قدیم، و به آشوری‌ها و فینیقی‌ها و بابلی‌ها و عربهای جاهلی، بسیار افتخار می‌کنند و بدیشان جاهلانه می‌نازند.

امام احمد روایت کرده است: حسین پسر محمّد، و ابوبکر پسر عبّاس، از حمید کندی و او از عباده پسر نسی، و وی از ابو ریحانه، نقل کرده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(مِنَ انْتَسَبَ إِلیٰ تِسْعَةِ آبَاءٍ کُفَّارٍ، یُرِیدُ بِهِمْ عِزّاً وَ فَخْراً، فَهُوَ عَاشِرُهُمْ فِي النَّارِ).

کسی که خویشتن را به نه نفر از آباء و اجداد کافر نسبت دهد، و مرادش از این کار کسب افتخار و احترام باشد، او دهمین نفر آنان در آتش دوزخ خواهد بود.

این بدان خاطر است که مایهٔ پیوند و نقطهٔ گردهمآئی در اسلام، عقیده است و بس. ملّت در اسلام، مؤمنان به یزدانند، از بامداد تاریخ تا به امروز، و از امروز تا دامنهٔ قیامت. مؤمنان ملّت واحده‌اند، در هر جا و از هر نسلی که باشند. ملّت در اسلام مجموعه‌ای از نسلها و نژادهای متوالی نیست. همچنین ملّت در اسلام مجموعه‌ای از نسلی و نژادی نیست که افراد آن در محدوده‌ای از کرهٔ زمین با همدیگر گرد آمده باشند و زندگی کنند.



بالاترین مرتبهٔ نفاق این است که مؤمنی در مجلسی بنشیند و در آنجا به آیه‌های یزدان کفر ورزیده شود و مورد تمسخر قرار گیرد و او ساکت و خاموش بنشیند و چشم‌پوشی کند. این کار خود را صرف‌نظر و بزرگواری بنامد، یا آن را زرنگی حساب کند، و یا آن را سعهٔ صدر و افق فراخ و عقیده به آزادی رأی و نظر

بشمارد!!! نخیر چنین کاری، شکست درونی و خود کوچک بینی است که به بندهای پیکر او می‌خزد. او پیش از هر کس دیگری خود را گول می‌زند، تا وجدانش او را ناتوان و زبون نگیرد و شرمندگی نبرد.

غیرت نشان دادن برای دفاع از خدا، و حمایت از دین خدا، و حفظ حرمت آیات خدا، نشانهٔ ایمان است. وقتی که چنین غیرت و حمیّتی سست شود، به دنبال آن هر سدّی فرو می‌ریزد و هر مانعی فرو می‌تپد و کنار می‌رود. آنگاه با نخستین موج سیلاب، گیاهان خشکیده و ضعیف روبیده می‌شوند. حمیّت و غیرت، بار اوّل به عمد سکندری می‌خورد و به زمین می‌افتد. سپس فروکش می‌کند. بعد خاموش می‌گردد. سرانجام می‌میرد.

پس هر کس در مجلسی بشنود به آئین او تمسخر و استهزاء می‌شود، یا باید به دفاع برخیزد، و یا این که مجلس را رها کند و به ترک مجلسیان بگوید. ولی چشم‌پوشی و خاموشی نخستین مرحلهٔ شکست است، و گذرگاهی میان ایمان و کفر است و از پل نفاق می‌گذرد.

بعضی از مسلمانان در مدینه در مجالس منافقان بزرگ می‌نشستند، منافقان بزرگی که هنوز صاحب نفوذ و دارای قدرت بودند. برنامهٔ قرآنی آمد و این حقیقت را در دلها بیدار و پایدار کرد. این حقیقت که به چنین مجالسی رفتن و در برابر آنچه در آنجاها می‌گذرد سکوت کردن، نخستین مرحلهٔ شکست است. قرآن خواست مسلمانان را از این نوع مجالس بدور دارد. ولی شرائط موجود در آن زمان، اجازه نمی‌داد که بدیشان فرمان دهد که بطور کلّی به چنین مجالسی رفت و آمد نداشته باشند و از چنین جاهائی ببرّند. لذا بدیشان دستور داد که چنین مجالسی را ترک گویند، زمانی که آیات خدا را به تمسخر می‌گیرند و یا بدانها کفر می‌ورزند. اگر چنین نکنند، نفاق بشمار است و سرنوشت و فرجام هراسناکی دارد، سرنوشت و فرجام منافقان و کافران:

﴿ وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ. إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً ﴾.

خداوند در کتاب (قرآن، این حکم را) بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن دیگری بپردازند (و دست از کفر و شوخی نابهنجار خود بردارند). بیگمان در این صورت که با ایشان همنشین می‌شوید و به استهزاء آنان گوش فرا می‌دهید) شما هم مثل آنان خواهید بود (و در استهزاء به قرآن شریک ایشان خواهید گشت). شکّ نیست که خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد می‌آورد. (پس از مخالطه و مجالسهٔ ایشان بپرهیزید تا همراه آنان به آتش دوزخ گرفتار نیائید).

آن چیزی که این آیه بدان حوالت می‌دهد و پیش‌تر نازل شده است، فرمودهٔ خدا در سورهٔ انعام است که مکّی است:

﴿ وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ﴾.

هرگاه دیدی کسانی به تمسخر و طعن در آیات (قرآنی) ما می‌پردازند، از آنان روی بگردان (و مجلس ایشان را ترک کن و با آنان منشین) تا آنگاه که به سخن دیگری می‌پردازند. (انعام / ۶۸)

تهدیدی که سراپای وجود مؤمن از آن به لرزه می‌افتد، عبارت است از:

﴿ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ ﴾.

در این صورت، قطعاً شما همسان ایشان خواهید بود.

بیم و تهدیدی که شکّی و تردیدی بعد از آن نمی‌ماند، عبارت است از:

﴿ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً ﴾.

شکّ نیست که خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد می‌آورد.

امّا محصور کردن نهی به مجالس که در آنها به آیات

یـزدان کـفر ورزیـده مـی‌شود یـا اسـتهزاء و تـمسخر می‌گردد، و شامل همهٔ روابط و ارتباطات مسلمانان با چنین منافقانی نمی‌گردد، چنانکه گفتیم، اشاره به وضع زمـانی دارد کـه گـروه مسـلمانان آن را پشت سـر می‌گذاشتند. زمانی که ممکن است در میان همهٔ نسلها و در همهٔ محیطها تکرار گردد. همچنین اشاره دارد بـه سرشت این برنامهٔ ربّانی در بدست گرفتن زمام امـور بگونهٔ آهسته و آرام، و مراعات ته‌نشستها و احساسها و شرائط و وقائع موجود در جهان واقع، همراه با گام به گام و مستمرّ و بردوام برای تبدیل جهان واقع حرکت کردن و کم‌کم دگرگونی و نوسازی پدید آوردن.



سپس روند قرآنی به بیان نشانه‌های منافقان می‌پردازد. در این راستا تصویر بسیار ننگین و نـفرت‌انگـیزی از ایشان می‌کشد، بدانگاه که بـا چـهره‌ای بـا مسـلمانان روبرو می‌شوند، و با چهرهٔ دیگری با کافران مـلاقات می‌کنند. عصا را از وسط می‌گیرند، و همسان کرمها و مارها می‌لولند و پیچاپیچ می‌شوند و هر دم به رنگـی درمی‌آیند:

﴿ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ. فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ، قَالُوا: أَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ؟ وَ إِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَـصِيبٌ قَالُوا: أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ لَـنْ يَجْـعَلَ اللَّـهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً ﴾.

مـنافقان کسـانیند کـه پـیوسته شـما را مـی‌پایند (و در انتظار آن هستند که چه وقت به بلایا و مصائب گرفتار آئید). پس اگر پیروزی و فـتحی از سـوی خـدا نـصیب شما گردید، می‌گویند: مگر جز این است که ما بـا شـما بـوده و از جـماعت شـمائیم؟ (لذا مـا هـم در غـنیمت و دستاورد جنگ سهیم هستیم و بهرهٔ ما را بپردازید)، و اگـر سـهمی (از پـیروزی) نـصیب کـافران گـردید، مـی‌گویند: مگـر مـا نـبودیم کـه مـی‌توانسـتیم (هـمراه مؤمنان با شما بجنگیم و) بر شما چیره شویم و دست شما را از سر مؤمنان کوتاه کنیم؟ (ولی ما رفیق قافله و شریک دزد بودیم و مسلمانان را دلسرد مـی‌کردیم و برای شما جاسوسی می‌نمودیم و پیوسته در تـحریک شما عـلیه مسـلمانان مـی‌کوشیدیم. بـنابرایـن بـا شـما سهیم خواهیم بـود). روز قـیامت خـداونـد مـیان شـما (مؤمنان و چنین منافقانی) داوری خواهد کرد. و (مادام که مـؤمنان دارای ایـمان راسـتین و کـردار شـایسته و بایسته باشند) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.

این، تصویر نفرت‌انگیزی است. با بیان چیزهائی آغـاز می‌گردد که منافقان نسبت به گـروه مسـلمانان بـه دل می‌گرفتند. برای مسلمانان شرّ و بلا می‌خواستند، و در انتظار مصائب ناگواری بودند که بر سر مسلمانان آید و دمار از روزگارشان برآورد. امّا با وجود این، هنگامی که فتحی و گشایشی از سوی خدا در می‌رسید و یزدان نعمتی بدیشان می‌داد، نسبت به مسـلمانان تـظاهر بـه مودّت و محبّت می‌کردند و می‌گفتند:

﴿ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ؟ ﴾.

مگـر جزایـن است کـه مـا بـا شـما بـوده و از جـماعت شمائیم؟

مرادشان این بـود کـه آنـان در کـارزار هـمراه ایشـان بوده‌اند. البتّه گاهگاهی برای جـنگ هـمراه مسـلمانان بیرون می‌آمدند و مسلمانان را سست می‌کردند و بـه ترک جنگ فرا مـی‌خوانـدند و صـفوف مسـلمانان را متزلزل می‌نمودند. یا مرادشان این بود که آنان از ته دل با مسلمانانند و آنان را کمک می‌کنند و یاری می‌دهند و پشتیبانی می‌نمایند.

﴿ وَ إِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَـالُوا: أَلَمْ نَسْـتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؟ ﴾.

و اگـر سـهمی (از پـیروزی) نـصیب کـافران گـردید، مـی‌گویند: مگـر مـا نـبودیم کـه مـی‌توانسـتیم (هـمراه مؤمنان با شما بجنگیم و) بر شما چیره شویم و دست شما را از سر مؤمنان کوتاه کنیم؟

مرادشان این بود که آنان کافران را تقویت کـرده‌انـد و یاری داده‌اند و پشتیبانی نموده‌اند، و دیگران را نسبت

بدیشان سست کرده‌اند و به ترک جنگ خوانده‌اند و صفها را متزلزل نموده‌اند!

بدین منوال، همسان کرمها و مارها لولیده‌اند و بر خود پیچ خورده‌اند. در دلهایشان زهر بوده است، و بر زبانهایشان چربی و چاپلوسی! امّا با این وجود افراد زبونی بوده‌اند. شکل ننگین و زشتی داشته‌اند و درون مؤمنان از چنین شکلی بیزاری جسته است ... این هم یکی از پسوده‌های برنامۀ ربّانی است که اندرون مؤمنان را لمس می‌نماید.

از آنجا که خطّ سیری که پیغمبر ﷺ با رهنمود پروردگارش در مسألۀ منافقان در پیش گرفته بود، چشم پوشی و صرف نظر کردن بود، همچنین بر حذر داشتن مؤمنان و آگاه کردن ایشان از حال منافقان بود، در راهی که برای تصفیۀ این اردوگاه نفرین شده در پیش داشتند، او در اینجا ایشان را واگذار به حکم و فرمان خدا در آخرت می‌کند. آنجا که پرده از روی ایشان کنار زده می‌شود، و جزای مکر و کیدشان در حقّ مسلمانان داده می‌شود:

﴿ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾.

روز قیامت خداوند میان شما (مؤمنان و چنین منافقانی) داوری خواهد کرد.

در آن زمان، دیگر فرصت نیرنگ و زد و بند و توطئه چینی نیست، و نمی‌توان رازها و کینه‌ها را در دل نهان داشت و از دیگران پنهان کرد.

مسلمانان به وعدۀ خدا ایمان دارند و می‌دانند وعدۀ خدا حتمی و قطعی است. دیگر این نیرنگ نهان مکّارانه، و این زد و بند پنهان با کافران، معیار و میزان خدا را دگرگون نمی‌سازد، و کافران را بر مؤمنان چیره نمی‌گرداند و مسلّط نمی‌نماید:

﴿ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً ﴾.

و (مادام که مؤمنان دارای ایمان راستین و کردار شایسته و بایسته باشند) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.

در تفسیر این آیه روایت شده است که مقصود این نصّ، وقوع آن در روز قیامت است. زمانی که خداوند میان مؤمنان و منافقان داوری می‌فرماید و کافران دیگر بر مؤمنان چیره نخواهند شد. روایت دیگر می‌گوید: مقصود این نصّ، وقوع آن در دنیا است و هر چند مسلمانان در برخی از جنگها و در برخی از زمانها مغلوب گردند، هرگز خداوند کافران را بگونه‌ای بر مسلمانان چیره و پیروز نمی‌گرداند که آنان را ریشه‌کن سازند.

اگر معنی نصّ را متوجّه دنیا و آخرت بسازیم بهتر است، زیرا محدود نشده است. اگر وقوع آن را در آخرت بدانیم، نیازی به بیان و تأکید نیست. امّا اگر وقوع آن را در دنیا بدانیم، در برخی از ازمنه، ظواهر امر نشان می‌دهد که چنین نیست. ولی ظواهری هستند که انسان را گول می‌زنند و نیاز به پژوهش و دقّت بیشتر دارند:

وعده، وعدۀ یزدان جهان است. حتمی و قطعی است. قضاوت خدا این چنین است و تخلف‌ناپذیر است. وعدۀ قاطع و حکم جامع خدا بر این است که: هرگاه حقیقت ایمان در اندرون مؤمنان استقرار پذیرد، و در واقعیّت جهان و دنیای عملی ایشان برنامۀ زندگی گردد، یعنی: تبدیل به قوانین و مقرّرات و سازمانها و تشکیلات قضاوت و حکومت شود، و زندگی به صورتی درآید که هر اندیشه و هر جنبشی خالصانه برای خدا باشد، و هر کار کوچکی و هر کار بزرگی در زندگی عبادت یزدان سبحان بشمار آید، در این صورت است که هرگز خداوند مهربان کافران را بر مؤمنان پیروز و چیره نمی‌گرداند ... این حقیقتی است که سراسر تاریخ اسلامی، واقعه و حادثه‌ای را به خود نمی‌شناسد که برخلاف آن باشد.

من با تکیه بر وعدۀ خدا که شکّی در آن نیست قاطعانه می‌گویم: شکستی گریبانگیر مؤمنان نمی‌گردد، و در سراسر تاریخ ایشان هم شکستی دامنگیر آنان نگشته است، مگر این که در حقیقت ایمان مؤمنان رخنه و نقصی بوده است. حال این رخنه و نقص یا در اندیشه و

پندار ایشان، و یا در کردار و رفتار آنان وجود داشته است. به اندازهٔ همین رخنه و نقص، شکست موقّت به مسلمانان رو می‌کند. سپس دیگر باره پیروزی نصیب مؤمنان می‌شود، اگر مؤمنان راستین یافته شوند. توضیح این حقیقت در اینجا ضروری است که تهیّهٔ ابزار و ادوات جنگی و فراهم آوردن نیروی نظامی در هر زمانی برای جهاد در راه خدا، و رزم و نبرد در زیر پرچم لااله‌الاالله، بدون هرگونه اضافه و شائبه‌ای، جزو ایمان است.

مثلاً در جنگ «احد» رخنه‌ای که پیدا شد به دنبال ترک اطاعت از پیغمبر ﷺ و چشم دوختن به غنائم بود. در جنگ «حُنَین» رخنه‌ای که پدید آمد، بر اثر شکوه و شوکت در کثرت دیدن، و از فراوانی سپاهیان شگفت زده گشتن، و تکیه‌گاه اصلی و یار و مددکار واقعی را فراموش کردن بود. اگر تاریخ اسلام را ورق بزنیم، و حوادث و وقائع را بررسی کنیم، روشن خواهد شد که هرگاه پیروزی از مسلمانان در طول تاریخشان بدور گشته است، چیزهائی از این قبیل در میان بوده است و باعث آن گشته است. حال ما بدان چیز پی ببریم یا پی نبریم، و علّت و موجب را بشناسیم یا نشناسیم ... در هر صورت وعدهٔ خدا همیشه حقّ بوده است و پیوسته هم حقّ می‌ماند و هرگز خلاف بدان رو نمی‌کند.

بلی! گاهی محنتی و بلائی برای امتحان در میان خواهد بود. ولی خود همین امتحان دارای حکمت و فلسفه‌ای است. حکمت و فلسفه‌ای که مکمّل حقیقت ایمان است، و از زمرهٔ اعمالی است که ایمان مقتضی آنها است، همانگونه که در جنگ احد روی داده است و یزدان سبحان آن را برای مسلمانان روایت فرموده است[1].

هر زمان که حقیقت ایمان در سایهٔ امتحان و توفیق در آن، تکمیل گردد، پیروزی به میان می‌آید و وعدهٔ یزدان بیگمان تحقّق پیدا می‌کند.

البتّه شکست در نظر من، معنی فراگیرتری از پیآمد جنگی از جنگها است. مراد من از شکست، شکست روحی و روانی، و خستگی و درماندگی حاصل از شکست است. چرا که شکست در جنگی شکست بشمار نمی‌آید، مگر این که آثار شکست، بر صفحهٔ دلها و گسترهٔ جانها، افسردگی و خستگی و ناامیدی، برجای گذارد. امّا زمانی که همّتها را برانگیزد، و شعله‌ها را فروزانتر سازد، و لغزشگاهها را پدیدار و آشکار نماید، و سرشت عقیده و سرشت کارزار و سرشت راه را روشن و نمایان گرداند، چنین شکستی مقدّمهٔ مؤکّدانهٔ نصرت و پیروزی حتمی و قطعی است، هر چند هم راه رسیدن بدان طولانی باشد.

همچنین زمانی که نصّ قرآنی بیان می‌دارد: هرگز خداوند کافران را بر مسلمانان پیروز نمی‌گرداند، بیگمان اشاره دارد به این که روح با ایمان بطور حتم و قطع پیروز می‌گردد، و اندیشهٔ با ایمان بیگمان غالب و چیره می‌شود. تنها چیزی که از گروه مسلمانان می‌خواهد این است که: حقیقت ایمان را در جهان‌بینی و عواطف دلهایشان، و در دنیای واقعی و عملی زندگانیشان، تکمیل گردانند. همهٔ اعتمادشان بر عنوانشان نباشد. زیرا عنوانها پیروزی را بدست نمی‌آورند، بلکه حقیقتی که در فراسوی عنوانها نهفته است مایهٔ پیروزی و موجب بهروزی می‌گردد.

میان ما و پیروزی در هیچ زمانی و در هیچ مکانی فاصله‌ای جز این نیست که حقیقت ایمان را تکمیل کنیم، و مقتضیات این حقیقت را نیز در زندگانیمان و در دنیای واقعی و عملیمان تکمیل سازیم. توشه برگرفتن و ابزار و آلات جنگی فراهم آوردن و نیروی نظامی داشتن، جزو حقیقت ایمان است. همچنین از جملهٔ حقیقت ایمان یکی هم این است که بر دشمنان تکیه نکنیم، و جز از خدا عزّت نجوئیم و قدرت نطلبیم.

این وعدهٔ مؤکدانهٔ یزدان، کاملاً با حقیقت ایمان و حقیقت کفر در این جهان موافقت دارد و مطابقت می‌نماید.

۱- مراجعه شود به جنگ احد که در سورهٔ آل عمران، در جزء چهارم بیان شده است.

ایمان ارتباط با بزرگترین نیرو است. نیروئی که ضعیف نمی‌گردد و نابود نمی‌شود. کفر گسیختن از این نیرو و کناره‌گیری از آن است. هرگز هم نیروی محدود و بریده از خدا و برکنار از او و فناپذیر، نمی‌تواند چیره شود بر نیروئی که متّصل به سرچشمهٔ نیرو در سراسر جهان هستی است.

ولی همیشه باید ما میان حقیقت ایمان، و ظاهر ایمان، فرق بگذاریم. حقیقت ایمان، نیروی راستین ثابتی است، ثابت همچون ثابت بودن همهٔ قوانین هستی. دارای تأثیر در انسان و در حرکات و اعمالی است که از او روی می‌دهد. حقیقت ایمان نیرومند و هولناک است و در وقت رویاروئی با حقیقت کفرِ برکنار و بریده از خدا و محدود، قطعاً پیروز می‌گردد و بر کفر غلبه می‌کند. اما وقتی که حقیقت ایمان، تبدیل به ظاهر ایمان شود، بدون شک «حقیقت» کفر بر ظاهر ایمان چیره و پیروز می‌گردد، وقتی که حقیقت کفر با سرشت خود راست باشد و در جولانگاه خود به کار و تلاش بپردازد. زیرا حقیقت هر چیزی نیرومندتر از «ظاهر» هر چیزی است، هر چند که این، حقیقت کفر، و آن، ظاهر ایمان باشد.

قاعدهٔ نابودی باطل، بوجود آوردن حقّ است. هرگاه حقّ با حقیقت کلّی و واقعی خود و با تمام نیروئی که دارد جلوه‌گر آید، فرجام نبرد حقّ و باطل روشن است. حقّ بر باطل می‌تازد، و باطل هر اندازه در برابر دیدگان دارای ستبری ظاهری و ضخامت گول زننده باشد، میدان را خالی می‌کند و فلنگ خود را برمی‌بندد:

﴿ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ﴾.

بلکه حق را به جان باطل می‌اندازیم، و حق مغز سر باطل را از هم می‌پاشد و باطل هر چه زودتر محو و نابود می‌شود. (انبیاء / ۱۸)

﴿ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً ﴾.

(مادام که مؤمنان دارای ایمان راستین و کردار شایسته و بایسته باشند) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.

✿

آنگاه روند قرآنی پس از این وعدهٔ قاطعانه‌ای که به مؤمنان اطمینان و آرامش می‌بخشد، و منافقان را خوار و رسوا می‌سازد، منافقانی که کافران را به دوستی می‌گیرند و عزّت و شوکت را در نزد ایشان می‌جویند، به پیش می‌رود و سیمای بسیار رسواگرانهٔ زشت دیگری را از منافقان به تصویر می‌کشد. سیمای چندش‌آور و نفرت‌انگیزی که مقام ایشان را فرود می‌آورد و سقوط می‌دهد، و تهدید خدا را بدیشان اعلام می‌دارد:

﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ - وَهُوَ خَادِعُهُمْ - وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ، وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً. مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ. لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ. وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً ﴾.

بیگمان منافقان (به خیال خام خود) خدا را گول می‌زنند! در حالی که خداوند (دماء و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید، و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیّا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برخیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردمان است نه به خاطر یزدان). و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند. در این میان سرگشته و متردّد هستند. (گاهی به سوی دین می‌روند و گاهی به سوی کفر می‌دوند. زمانی خویشتن را در صف مؤمنان، و زمانی در صف کافران جای می‌دهند! امّا در حقیقت) نه با اینان و نه با آنان هستند (و گمراه و حیرانند) و هر که را خداوند (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه کند راهی برای او (به سوی سعادت و هدایت) نخواهی یافت.

این نیز پسودهٔ دیگری از پسوده‌های برنامهٔ ربّانی برای دلهای با ایمان است. آخر این دلها بناچار باید از مردمانی بیزار شوند و نفرت داشته باشند که به خیال خام خود خدای را گول می‌زنند. زیرا این دلها می‌دانند

که یزدان سبحان گول زده نمی‌شود. مگر نه این است که یزدان جهان راز را و پنهان‌تر از راز را می‌داند؟ این دلها می‌دانند که هر که بکوشد آفریدگار هستی را گول بزند، باید درونش لبریز از بدی و پستی و نادانی و بی‌خبری باشد. لذا چنین دلهائی باید از چنین گول زنندگانی نفرت داشته باشند و آنان را فرومایه و کوچک بشمارند.

بدنبال این پسوده بیان می‌فرماید که چنین منافقانِ جاهل و غافلی، خدا را گول می‌زنند، ولی در حقیقت «خدا ایشان را گول می‌زند». یعنی خدا کم‌کم ایشان را گرفتار و به عذاب خود دچارشان می‌سازد. درجه به درجه بالایشان می‌برد و کم‌کم در پیلهٔ نعمت اسیر و گرفتارشان می‌سازد. به ترک ایشان می‌گوید تا در گمراهی خود بلولند و سرگشته شوند. آنان را به مصیبتی گرفتار نمی‌سازد که بیدارشان گرداند. بلائی بر سرشان نمی‌آورد که بیدار و بینایشان نماید. بلکه آنان را به خود رها میکند تا راه گمراهی را بپیمایند و رو به دوزخ حرکت نمایند، تا آنگاه که در آن فرو می‌افتند.

این است گول زدن منافقان توسّط یزدان جهان ... مصیبتها و بلاها و حادثه‌ها و واقعه‌ها، چه بسا مایهٔ رحمت خداوند مهربان می‌گردند، هنگامی که گریبانگیر بندگان می‌شوند و تند و سریع ایشان را از لغزش باز می‌گردانند، و بدانان چیزهائی را می‌آموزند که نمی‌دانسته‌اند. بسیار هم اتّفاق می‌افتد که خدا با تندرستی و نعمت، بزهکاران گمراه را گرفتار می‌کند، و پلّه پلّه در پیلهٔ سلامت و نعمت اسیرشان می‌نماید و سرانجام رهسپار دوزخشان می‌سازد. زیرا اینان به مرحله‌ای از گناه و گمراهی رسیده‌اند که سزاوار این نیستند که به بلا و مصیبتی دچار آیند تا در سایهٔ آن بر بیداری و آگاهی خود بیفزایند، بلکه باید بدون واقعهٔ بیدارکننده‌ای و شخص بیم‌دهنده‌ای به خود رها شوند و ویلان و سرگشته رهسپار دوزخ شوند، تا به بدترین سرنوشت دچار می‌آیند.

سپس روند قرآنی باز هم به پیش می‌رود و شکلهای زشت و ننگینی از ایشان به تصویر می‌کشد که در دل مؤمنان جز بر نفرت و تحقیر آنها نمی‌افزاید:

﴿ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ، وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴾.

منافقان هنگامی که برای نماز برخیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردمان است نه به خاطر یزدان). و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند.

منافقان با گرمی شوق ملاقات خدا، و ایستادن در حضور خدا، و پیوند پیدا کردن با یزدان، و یاری و کمک خواستن از خداوند منّان، برای نماز برنمی‌خیزند. بلکه آنان برمی‌خیزند تا به مردمان بنمایند و با ایشان ریا نمایند. این است که سست و بی‌حال برمی‌خیزند، همچون کسی که کار بسیار سنگینی را انجام بدهد، و یا به بیگاری دشواری وادار شود. همچنین جز مدّت کمی خدا را یاد نمی‌کنند. آخر آنان خدای را به یاد نمی‌آورند، بلکه مردمان را به یاد می‌آورند! ایشان به خدا رو نمی‌کنند، بلکه تنها به مردمان رو می‌کنند. کارشان را به خدا عرضه نمی‌نمایند، بلکه ریاکارانه کارشان را به مردمان ارائه می‌دهند! بیگمان این شکل بدمنظر منافقان، در اندرون مؤمنان بسی زشت و پلشت جلوه‌گر می‌افتد. آن اندازه زشت و پلشت که منافقان در نظرشان فرومایه و ناچیز می‌گردند، و برگریز و نفرت مؤمنان از ایشان می‌افزاید. این احساس بدی که در دلهای مؤمنان نسبت به منافقان تولید می‌شود، موجب دوری مؤمنان از منافقان می‌گردد، و روابط شخصی و مصلحتی موجود در میان آنان را سست می‌کند ... این هم مرحله‌ای از مراحل تربیتی برنامهٔ حکیمانهٔ ربّانی، برای قطع پیوند مؤمنان با منافقان است.

روند قرآنی در ترسیم شکلهای زشت و نفرت انگیز، استمرار می‌یابد:

﴿ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ. لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ. وَ

مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً ﴾.

در این میان سرگشته و متردّدند. (گاهی به سوی دین می‌روند و گاهی به سوی کفر می‌دوند. زمانی خویشتن را در صف مؤمنان، و زمانی در صف کافران جای می‌دهند! امّا در حقیقت) نه با اینان و نه با آنان هستند (و گمراه و حیرانند) و هر که را خداوند (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه کند، راهی برای او (به سوی سعادت و هدایت) نخواهی یافت.

موقعیّت لرزان و پیچان و جنبان، و ناپایدار و نااستوار، در هر یک از دو صف: صف با ایمان، و صف بی‌ایمان، موقعیّتی است که تنها مایهٔ حقارت و نفرت در دل مؤمنان می‌گردد و بس. چنین موقعیّتی در صف منافقان، بیانگر ضعف درونی ایشان نیز می‌باشد. این ضعف است که آنان را بر آن می‌دارد که نتوانند موقعیّت قاطعی در اینجا و آنجا در پیش گیرند، و نتوانند که رأی و عقیده و موقعیّت خود را نه با این گروه و نه با آن گروه آشکارا در میان نهند.

روند قرآنی بر این تصاویر ننگین و بر این موقعیّتهای لرزان، پیروی می‌زند مبنی بر این که: فرمان خدا بر آنان واجب و ثابت گشته است که چون از جهالت به گرداب ضلالت افتاده‌اند، به عذاب گرفتار می‌آیند. مستحقّ این هم نیستند که خداوند ایشان را در راه رسیدن به هدایت کمک نماید. بدین علّت، کسی هم نمی‌تواند ایشان را به راستای راه هدایت گرداند، و راه راست و درستی را برای آنان بیابد:

﴿ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً ﴾.

هر که را خداوند (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه کند، راهی برای او (به سوی سعادت و هدایت) نخواهی یافت.

تا اینجا روند قرآنی بیزاری و تنفّر و حقارت و ضعف زیادی از منافقان را در دل مؤمنان برانگیخته است. از این به بعد مؤمنان را مخاطب قرار می‌دهدو ایشان را بر حذر می‌دارد از این که راه چنین منافقانی را بپیمایند و طیّ طریق نمایند. راه منافقان - همانگونه که گذشت - این است که مؤمنان کافران را بجای مؤمنان به دوستی بگیرند. مؤمنان را از انتقام خدا و سزای او می‌ترساند. همچنین فرجام و سرنوشت آخرت منافقان را به تصویر می‌کشد. فرجام و سرنوشتی که بسیار هراسناک و بیمناک، و همچنین بس پست و خوار است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَتَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَاناً مُبِيناً؟ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ. وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً. إِلاَّ الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا، وَ اعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ، وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ. فَأُولٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ. وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کافران را به جای مؤمنان به دوستی نگیرید. مگر می‌خواهید حجّت و برهان آشکاری علیه خود به دست خدا دهید (بر این که شما هم جزو منافقانید؟). بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند). مگر کسانی (از ایشان) که توبه کنند و برگردند و به اصلاح (اعمال و نیّات خود) بپردازند و به خدا متوسّل شوند و آئین خویش را خالصانه از آنِ خدا کنند (و فقط و فقط او را بپرستند و به فریاد خوانند و خالق و رازق دانند). پس آنان از زمرهٔ مؤمنان خواهند بود (و پاداش مؤمنان را خواهند داشت) و خداوند به مؤمنان پاداش بزرگی خواهد داد.

برگشت دوباره‌ای به صدا زدن مؤمنان با صفتی که آنان را از دیگران ممتاز و جدا می‌سازد. همان صفتی که بدان، برنامه و رفتار و دنیای زندگانی آنان جدا و ممتاز می‌شود. بالأخره همان صفتی که با آن پاسخ صدا و ندا را می‌دهند و از رهنمودها اطاعت و پیروی می‌کنند.

با همین صفت صدا زده می‌شوند که از روش منافقان و از حرکت در مسیر ایشان بپرهیزند، و کافران را بجای مؤمنان به دوستی نگیرند. این هم صدا و ندائی است که قطعاً در آن روز در جامعهٔ مسلمانان بدان نیاز شدیدی

بوده است. آن زمان که هنوز در جامعه میان برخی از مسلمانان با یهودیان مدینه، روابط برقرار بود، و بعضی از مسلمانان با خویشاوندان قریشی خود - هر چند از لحاظ روانی - ارتباط داشتند. می‌گوئیم «بعضی از مسلمانان»، زیرا در همان زمان، مسلمانان دیگری بودند که همهٔ پیوندها و ارتباطات خود را با جامعهٔ جاهلی - حتّی با پدران و پسران خود - بریده بودند، و تنها عقیده را مایهٔ گردهمآئی و صلهٔ رحم و پیوند خویشاوندی می‌دانستند، همانگونه که خدا بدیشان آموخته بود.

این دسته بودند که نیاز بود بیدار و هوشیار گردند، و بعد از تصویر نفاق و منافقین بدین شکل ننگین و نفرت‌انگیز و مبغوض، بدانان تذکّر داده شود که راه نفاق و سرنوشت منافقان این است. و لازم بود برحذر گردند از این که خویشتن را در معرض خشم خدا و انتقام آفریدگار قرار دهند:

﴿ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَاناً مُّبِيناً؟ ﴾.

مگر می‌خواهید حجّت و برهان آشکاری علیه خود به دست خدا دهید (بر این که شما هم جزو منافقانید؟).

دل شخص مؤمن از هیچ چیزی بیش از این نمی‌لرزد و نمی‌ترسد که در معرض خشم و انتقام خدا قرار گیرد. بدین خاطر است که تعبیر به شکل پرسش ذکر شده است. خود همین پرسش برای مخاطب قرار دادن دل مؤمنان بسنده است.

کوبهٔ بلند دیگری دلهای مؤمنان را نوازش می‌دهد. کوبه‌ای که مستقیماً بر دلها فرود نمی‌آید. بلکه تنها در هوا به تکان در می‌آید و فقط اشاره به مطلب می‌نماید. کوبه‌ای است که بیانگر فرجام هراسناک و سرنوشت بیمناکی است که منافقان دارند:

﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ. وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً ﴾.

بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند).

در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن ... این، فرجام و سرنوشتی است که سازگار با کشش زمین است که ایشان را به سوی خاک می‌کشید و به خاک می‌چسباند و نمی‌گذاشت آزاد و رها شوند و اوج گیرند و بالا روند. کشش آرزوها و آزها، و خواستها و پرهیزها، ضعفها و سستی‌ها ... و ... کششی که آنان را به دوستی کافران و سازش با مؤمنان فرود می‌کشید، و ایشان را در زندگی در موقعیّت خوار و پستی نگاه می‌داشت:

﴿ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ. لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ ﴾.

در این میان سرگشته و متردّدند. نه با اینان و نه با آنان هستند.

آنان در دنیا با دست خود، خویشتن را آمادهٔ چنین فرجام ناگواری و سرنوشت رسوا کننده‌ای می‌کردند:

﴿ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ﴾.

در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن.

در آنجا نه یاران و مددکارانی دارند و نه دوستان و کمک کنندگانی. آنان در دنیا با کافران دوستی می‌ورزیدند، پس کی کافران می‌توانند کمک و یاریشان کنند؟

پس از این صحنهٔ وحشتناک و هراس‌انگیز، درگاه توبه را برای آنان باز می‌کند. درگاه توبه برای هر کسی که خواهان نجات و مشتاق رستگاری باشد:

﴿ إِلاَّ الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا، وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ، وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ. فَأُولٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ. وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً ﴾.

مگر کسانی (از ایشان) که توبه کنند و برگردند و به اصلاح (اعمال و نیّات خود) بپردازند و به خدا متوسّل شوند و آئین خویش را خالصانه از آنِ خدا کنند (و فقط و فقط او را بپرستند و به فریاد خوانند و خالق و رازق دانند). پس آنان از زمرهٔ مؤمنان خواهند بود (و پاداش مؤمنان را خواهند داشت) و خداوند به مؤمنان پاداش بزرگی خواهد داد.

قرآن در جاهای دیگری بدین بسنده می‌کند که بفرماید:
﴿ إِلاَّ الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا ﴾.

مگر کسانی که توبه کنند، و به اصلاح بپردازند.

زیرا توبه کردن، و به اصلاح پرداختن، متضمّن چنگ زدن و متوسّل شدن به خدا، و پرستش خالصانهٔ یزدان نیز می‌باشد. ولی در اینجا چنگ زدن و متوسّل شدن به خدا، و پرستش خالصانهٔ یزدان ذکر شده است. زیرا آیهٔ قرآنی با کسانی روبرو می‌گردد که شکّ و تردید داشته‌اند و نفاق ورزیده‌اند و جز خدا را به سرپرستی و دوستی گرفته‌اند. پس بی‌مناسبت نیست اگر همراه با ذکر توبه و اصلاح حال، خالصانه از آن خدا بودن و رو بدو کردن، و تنها به یزدان متوسّل شدن، و زدودن چنین دلها و درونهائی از چنان افکار نابهنجار و متردّدانه‌ای، و پالودن چنین نفسهای متشکّکی از چنان اخلاق پریش و فگاری ... ذکر گردد. تا در سایهٔ متوسّل شدن به خداوند یگانه، نیرو و توانی، و خویشتنداری و توازنی بدیشان دست دهد، و در پرتو خالصانه رو به خداوند یکتا کردن و فقط و فقط او را پرستیدن، یکرنگی و پاکی برایشان فراهم آید.

بدین وسیله آن کشش کاستی پذیرد که منافقان را در زندگی دنیا سقوط می‌دهد و به زمین می‌چسباند، و در آخرت ایشان را به اعماق دوزخ پرت می‌کند و به ژرف‌ترین جای آن می‌کشاند.

این است که اگر کسانی از منافقان توبه کنند، اوج می‌گیرند و در ردیف مؤمنان جای می‌گیرند. مؤمنانی که تنها در سایهٔ عزّت و قدرت خدا، عزیز و مقتدر گشته‌اند، و در پرتو ایمان به یزدان، والا و شکوهمند شده‌اند، و با نیروی ایمان از میدان مغناطیسی و کشش زمین آزاد و رها گشته‌اند ... پاداش مؤمنان - و آنان که با ایشان باشند - مشهور است:

﴿ وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً ﴾.

خداوند به مؤمنان پاداش بزرگی خواهد داد.

قرآن با این پسوده‌های گوناگون، حقیقت منافقان موجود در میان جامعهٔ مسلمانان را برملا می‌کند، و از شأن و مقام ایشان می‌کاهد. مؤمنان را از لغزشگاههای نفاق آگاه می‌سازد، و ایشان را از فرجام و سرنوشت آن برحذر می‌دارد. باب توبه را برای منافقان باز می‌کند، تا اگر کسی در میانشان بوده و هنوز خیر و خوبی در وجودش باشد، برای نجات خود بکوشد، و مخلصانه با صدق و صفا و شوق و علاقه به صف مؤمنان بپیوندد.



در خاتمه، این پسودهٔ شگرف و شگفت و الهامگر و دارای تأثیر ژرف، جلوه‌گر می‌آید. آن هم درست در پایان و بعد از ذکر عقاب هراس‌انگیز، و پاداش بزرگ. تا دلهای انسانها بدانند که خدا از شکنجه و عذاب بندگان بی‌نیاز است. یزدان سبحان ذاتاً بدین گونه نیست که بخواهد انتقام بگیرد و تازیانه‌های عذاب را محض ارضای خود بر آنان فرود آورد. آفریدگار جهان نیازی به این ندارد که از راه عذاب، سلطه و شکوه و شوکت و قدرت را بنمایاند. کردگار هستی ذاتاً علاقه و رغبتی به عذاب مردم ندارد. پروردگار کوچکترین نیازی بدین چیزها ندارد. چیزهائی که همهٔ افسانه‌های بت‌پرستی از آنها لبریز، و از این گونه اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌ها پر است ... صلاح بندگان فقط در پرتو ایمان و سپاسگزاری از خدا حاصل می‌گردد. آنان با داشتن ایمان و سپاسگزاری از یزدان، گرامی و دوست داشتنی می‌شوند. خداوندگار از کارهای خویشان سپاسگزاری می‌فرماید و رازهای درونشان را می‌داند:

﴿ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ - إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ؟ - وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِراً عَلِيماً ﴾.

خداوند چه نیازی به عذاب دادن شما دارد اگر شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید؟ پروردگار شکرگزار (طاعت و عبادت بندگان و) آگاه (از اعمال و نیّات همگان) است.

بلی! خداوند چه نیازی به عذاب دادن شما دارد اگر شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید؟ عذاب خدا در برابر انکار یزدان و کفران نعمت او گریبانگیر بندگان می‌گردد. گذشته از این، عذاب خدا تهدیدی است که

شـایـد انسـانها را بـه سپاسگزاری و ایـمان بـرانـد و بکشاند. نه عشق به عذاب دادنی، و نه رغبت به غل و زنجیر کردنی، و نه از شکنجه‌ها و رنجها لذّت بردنی، و نه نمایش تاخت و تازی و نه اظهار سلطه و قدرتی در میان است ... یزدان جهان پاک و منزّه از همهٔ این چیزها است ... هرگاه شما انسانها بـا سپاسگزاری و ایـمان، پرهیزگاری کنید، مغفرت و رضـایت یـزدان حـاصل و حاضر است. سپاسگزاری خدا از بندگانش مهیّا و آماده است. خدا از بندگانش آگاه است و آنان را می‌پاید.

سپاسگزاری یزدان جهان از بندگان، پسودهٔ نرم و ژرفی برای دلها است. معلوم است کـه سـپاسگزاری یـزدان جهان از بندگان، بـه مـعنی خشـنودی خـداونـدگار از انسانها است، و به معنی همهٔ مزدها و پاداشهائی است که با خشنودی خداوندگار هـمراه و مـلازم مـی‌باشد. تعبیر با واژهٔ شکر و سپاس، و شاکر و سپاسگزار، بیانگر معنی عمیقی است!

وقتی که آفریدگار هستی بخش و نعمت دهنده و لطف کننده و بی‌نیاز از جهانیان، سپاسگزاری مـی‌فرماید از صلاح و ایمان و شکر و نمک‌شناسی بندگان خود، در صـورتی کـه نـیازی بـه آنـان و ایـمان و شـکـر و نمک‌شناسی ایشان هم ندارد، بـندگان آفـریدهٔ پـدیده آمدهٔ غرق نعمت یزدان باید در برابر آفریدگار روزی رسان و عطاء بخش و بزرگوار و والامـقام، چـه کـار بکنند؟!

هان! چه پسودهٔ مهربانانه و ژرفی است! پسوده‌ای که دلها از آن به تکان درمی‌آید و شرمندهٔ این همه لطف می‌شود و گوش به فرمان می‌گردد!

هان! چه اشاره‌ای! اشـاره‌ای کـه پـرتو افکـن است و نشانه‌های راه را می‌نمایاند، راهـی کـه رو بـه سـوی خداوند بخشایشگر و عـطاءبخش و سـپاسگزار و بس آگاه دارد!



این، یک جزء از سی جزء قرآن است. جزئی که بر همهٔ این شگفتی‌های عملیّات ساختن و آراستن و پاکسازی کردن و برپاداشتن و درست نـمودن، بـالهای خـود را گسترانیده ا ست، و در جهان درونی و نـفسانی، و در واقعیّت جامعهٔ انسانی، و در نظام و سیستم زنـدگانی، آن کاخ بزرگ و سترگ و منظّم و مرتّب را برمی‌افرازد، و تولّد جدید انسان را اعلان می‌کند، تولّدی که بشریّت قبلاً مانند و همسان آن را به خود ندیده است، و بعداً نیز به خود نخواهد دید، نه در ایدئالیسم و آرمان گرائی خود، و نه در رئالیسم و واقعگرائی خـویش، و نـه در پاکی و پاکیزگی خویشتن.

انسانهائی که این برنامهٔ ربّـانی آنـان را از فـراخـنای زمـینهای لمـیده در درّهٔ جـاهلیّت بـرگرفته است و از فرازنای راه رو به بالا، آهسـته و آرام و مـهربانانه و دلسوزانه، پا به پا بـرده است، و بـدان قـلّهٔ سـربفلک کشیده رسانده است، چنین انسانهائی هر چند که در همهٔ زمـینه‌ها و مـیدانـها بـه تـلاش و تکـاپوی انسـانی ایستاده‌اند، از هر لحاظ در پـندار و کـردار و درون و بیرون پاک بوده‌اند و پاکیزه زیسته‌اند.

پایان جزء پنجم

پس از این، جزء ششم با آیهٔ

﴿ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ ﴾

آغاز می‌گردد.

فی ظلال القرآن

جزء ششم

سورهٔ نساء آیات ۱۷۶-۱۴۸ و سورهٔ مائده تا آیهٔ ۸۱

بسم الله الرحمن الرحیم

این جزء ششم قرآن است و از دو بخش فراهم آمده است: بخش نخست، بقیّهٔ سورهٔ نساء است که از اواخر جزء چهارم آغاز شده است و همهٔ جزء پنجم را در بر گرفته است. ادامهٔ سورهٔ نساء در این جزء است. بخش دوم که بیشترین قسمت جزء ششم را فراگرفته است، از سورهٔ مائده فراهم آمده است.

در اینجا از بخش نخست این جزء، سخن به پایان می‌بریم، و سخن گفتن از بخش دوم آن را به جای مناسب خویش حوالت می‌دهیم. به یاری خدا از «ویژگی» سورهٔ مائده و فضا و موضوعهای آن سخن در جای خود خواهیم گفت، بدان‌گونه که در این کتاب تا به حال در پیش گرفته‌ایم.



بقیّهٔ سورهٔ نساء، به روال خود سوره پیش می‌رود که در دیباچهٔ آن در جزء چهارم، توضیح دادیم. خوب است که به چکیدهٔ آن بگونهٔ بس فشرده اشاره کنیم:

این سوره می‌پردازد به بنیانگذاری کاخ جهان‌بینی درست اسلامی، در درون گروه مسلمانانی که اسلام آنان را از فراخنای درّهٔ جاهلیّت برگرفته است تا ایشان را پا به پا از فرازنای راهِ رو به بالا به سوی قلّهٔ سربفلک کشیده حرکت بدهد و آهسته و آرام بدانجا برساند. همچنین این درون را از ته‌نشستهای جاهلیّتی برهاند که شکل و شمائل را تیره و تار می‌سازد. به عبارت دیگر - همانگونه که قبلاً گفتیم - سیماهای جاهلیّت را محو و زدوده گرداند، و سیماهای تازهٔ اسلامی را استوار و برقرار سازد. آنگاه این سوره، در پرتو جهان‌بینی تازه، به پاکسازی درون گروه مسلمانان و اخلاق و تقلیدهای اجتماعی آنان می‌پردازد، و آنها را از ته‌نشستهای جاهلیّت ماندگار در جهان‌بینی و اعتقادشان پاکیزه می‌گرداند، و زندگانی اجتماعی آنان را، و روابط خانوادگی و خویشاوندی ایشان را بر پایهٔ برنامهٔ راست و درست ربّانی، نظم و ترتیب می‌بخشد.

در لابلای هم این و هم آن، با عقائد منحرف روبرو می‌گردد، و با باورمندان بدین عقائد رویاروی می‌شود، اعم از مشرکان یا اهل کتاب، یعنی: یهودیان و مسیحیان. به تصحیح عقائد و معتقدات ایشان می‌پردازد، و حقّ را - از لابلای کژراهه‌ها و کجرویهائی که در آنها حق را به تباهی کشانده‌اند - روشن و جلوه‌گر می‌سازد.

آنگاه گروه مسلمانان را به کارزار گرمی با اهل کتاب بطور عامّ، و با یهودیان بطور خاصّ می‌کشاند و به پیکار می‌نشاند. چراکه یهودیان بودند که جلو این آئین نوین را گرفتند از آن زمان که پیغمبر ﷺ به مدینه رسید. همین که یهودیان دیدند که این آئین نوین خطری برای هستی آنان و موقعیّت ممتاز ایشان در یثرب است، و در برابر ادّعاهائی که دارند و خویشتن را منحصر به قرب الهی می‌دانند و ملّت گزیدهٔ یزدان می‌خوانند، خطری بشمار است، با همهٔ ابزار و ادوات جنگی با این آئین نوین به نبرد برخاستند! این سوره پرده از سرشت آنان، و وسائل ایشان برمی‌دارد، و تاریخ آنان را با انبیاء خودشان روشن می‌گرداند، و می‌نمایاند که آنان با دعوت حق و آئین راستین به پیکار برمی‌خیزند، داعی دعوت حقّ و آورندهٔ آئین راستین هر که باشد مهمّ نیست، حتّی اگر پیغمبر خودشان و رهبر خودشان و نجات دهندهٔ خودشان هم باشد!

همچنین، این سوره بعد از همهٔ اینها روشن می‌دارد که ملّت مسلمان چه وظیفهٔ بزرگی بر دوششان است، و چه نقش سترگی برای آنان در نظر گرفته شده است.

حکمت آماده‌سازی و پاکسازی و پالودن ایشان از ته‌نشستهای جاهلیّت موجود در درونشان و در زندگی بیرونشان را جلوه‌گر می‌سازد، و ضرورت بدست گرفتن زمام امور را بدیشان گوشزد می‌نماید، و برایشان هویدا می‌گرداند که بدست گرفتن زمام رهبری چه اندازه نیازمند بیداری و هوشیاری و قوّت و قدرت است، و ادای این نقش بزرگ به چه تکالیف و وظائف سنگینی نیاز دارد. از جمله: خواهان جهاد در درون، و پیکار در جهان بیرون، و فداکاریها و جانفشانیهای سنگین است.

این سوره، چنین راهی را پیموده است، و در همهٔ حلقه‌های دروس گذشته این شیوه را در پیش گرفته است. بقیّهٔ سوره هم در این جزء، در همین راستا حرکت کرده است و برنامهٔ پیشین را ادامه داده است.



این جزء آغاز می‌گردد با بخشی از پاکسازی نفس و درون، و پاکسازی جامعه و بیرون. پخش اعتماد در فضائی که گروه مسلمانان در آن زندگی می‌کنند. دوری گزیدن از سخنان زشت در میان مسلمانان. از میان برداشتن ستمگری. تشویق بر عفو و گذشت. بیان این که خدا زبان به بدی گشودن را و زشتی بر زبان راندن را دوست نمی‌دارد، مگر ستمدیده‌ای که بخواهد انتقام او را بگیرند. امّا در اینجا نیز یزدان جهان عفو از بدی را دوست می‌دارد، زیرا خودش «بسیار با گذشت» و «بس توانا» است.

آنگاه سخن از سرشت جهان‌بینی اسلامی به میان می‌آید. جهان‌بینی اسلامیی که دین خدا را یکی می‌داند، و پیغمبران خدا را کاروانی می‌شمارد که این دین یکتا را با خود برمی‌دارند، و جدا ساختن پیغمبران را و چندگانگی ادیان آنان را کفر واقعی محسوب می‌دارد. این سخن وقتی گفته می‌شود که یهودیان اهل کتاب، یعنی آنان که پس از پیغمبران خود، بر اثر تعصّب و کینه‌توزی، نبوّت را نمی‌پذیرند، و هیچیک از پیغمبران را قبول ندارند!

از اینجا به بعد، گشت و گذاری با یهودیان در می‌گیرد که پرده برمی‌دارد از سرسختی و سرزنشی که با پیغمبر و رهبر و نجات دهندهٔ خود موسی علیه‌السلام داشتند! کار زشتی که بیانگر سرشت بدی است که داشته‌اند، و روشنگر موضعگیری ناپسندی است که در برابر حقّ و حقیقت و دعوت و آئینی است که در پیش گرفته‌اند، شخص فراخوان به سوی حقّ هر کس که بوده باشد، مهمّ نبوده است، حتّی اگر چنین فراخوانی خود پیغمبر بزرگشان موسی علیه‌السلام بوده باشد! موضعگیری آنان در برابر عیسی علیه‌السلام و مادرش همین بوده است. دربارهٔ مادر عیسی سخنان بدی را گفته‌اند، سخنان بدی که یزدان آنها را زشت می‌شمارد و دوست نمی‌دارد. در پرتو چنین کردار و گفتاری، موضعگیری ایشان در برابر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اسلام، و در برابر واپسین دعوت حقّ، کاملاً مفهوم و مکشوف جلوه‌گر می‌آید. به مناسبت ادّعاهائی که یهودیان بر ضد مسیح علیه‌السلام داشتند، و افتخار می‌کردند که او را کشته‌اند! قرآن حقیقت کار و اصل این گمان را بیان می‌دارد، و می‌فرماید که چگونه یزدان سبحان یهودیان را به عذاب گرفتار کرده است در برابر ستمشان و بازداشتن مردمان از راه خداوند منّان، و دریافت ربا - با وجود این که از آن نهی شده بودند - و خوردن اموال مردمان به ناحق ... گرفتار کردن یهودیان به عذاب، به وسیلهٔ محروم کردنشان از برخی ازچیزهای پاکیزه‌ای که در دنیا برای آنان حلال بوده است، و به وسیلهٔ عذاب دردناکی که در آخرت چشم براه آنان است. قرآن راسخان در علم و مؤمنانی را که حقّ را شناخته‌اند و بدان ایمان آورده‌اند و از آن پیروی کرده‌اند، مستثنی می‌سازد. بعد پاسخ می‌دهد به تکذیب یهودیان، و بیان می‌نماید که چرا یهودیان رسالت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را تکذیب می‌کردند. بدیشان گوشزد می‌فرماید که رسالت یک امر طبیعی و عادی است، و مایهٔ شگفت و جای انکار نیست، و کار غریبی بشمار

نمی‌آید. زیرا پیغمبر ﷺ برابر همان سنّت و روالی آمده است که در ارسال پیغمبران به میان مردمان معمول است. از نوح علیه‌السلام گرفته تا ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و داود، و سایر پیغمبرانی که یهودیان به رسالت برخی از ایشان ایمان دارند و رسالت برخی را از روی دشمنانگی و کینه‌توزی انکار می‌نمایند، کار نبوّت بدین شیوه بوده است، و بسیار طبیعی بشمار آمده است که یزدان پیغمبرانی را به میان مردمان به عنوان مژده رسان و بیم دهنده روانه فرماید:

﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾.

تا بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

ارسال پیغمبران گذشته از این که یک امر طبیعی است، یک امر ضروری نیز می‌باشد ... در مقابل انکار یهودیان، گواهی یزدان سبحان، و گواهی فرشتگان ذکر می‌گردد. خدا گواه باشد خود به تنهائی کافی است. کسانی را بیم می‌دهد که کفر ورزیده‌اند و دیگران را از راه خدا باز داشته‌اند. کسانی را که کفر ورزیده‌اند و ستمگری کرده‌اند بیم می‌دهد به این که یزدان ایشان را نمی‌بخشاید، و آنان را به راهی جز راه دوزخ رهنمود نمی‌فرماید، دوزخی که در آن جاودانه و سرمدی می‌مانند. به دنبال این مطلب، جملگی مردمان را فریاد می‌دارد و به اطّلاع همگان می‌رساند که این پیغمبر از سوی پروردگارشان حقّ را با خود آورده است و ایشان را به سوی ایمان فرا می‌خواند، و اگر ایمان نیاورند باکی نیست، زیرا آنچه در آسمانها و زمین است از آن یزدان است. یزدان بر صحّت این رسالت گواهی میدهد و آنان را برای ایمان بدان فرا می‌خواند. در این صورت آنان برای خویشتن هر چه می‌خواهند بکنند. ایشان آزادند دعوت خداوند آسمانها و زمین را بپذیرند یا نپذیرند.

بدین منوال این گشت و گذار با یهودیان اهل کتاب، به پایان می‌رسد. گشت و گذاری که سرشت آنان و وسائل ایشان را روشن می‌گرداند، و پرده از خوی بدی برمی‌دارد که از دیرباز در آنان بوده است. بدین گونه نیرنگشان را پیدا و حنایشان را بی‌رنگ می‌سازد. سخن حقّ را دربارهٔ رسالت محمّد ﷺ می‌گوید. و با گواهی یزدان، حجّت را بر مردمان تمام می‌کند. گذشته از این، عظمت مسؤولیّت پیغمبران، و مسؤولیّت سنگین دعوت کنندگان به سوی سخن حقّ را بیان می‌دارد. این امر هم از یک سو اقامهٔ حجّت بر مردمان است، و از دیگر سو مقرّر می‌دارد که آگاه نمودن جملگی مردمان بر عهدهٔ پیغمبران و مؤمنانِ به رسالت ایشان است، تا مردمان بتوانند خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برهانند، یا از روی دلیل مستحقّ عقاب و عذاب گردند ... این هم مسؤولیّت بسیار سنگین و بزرگی است.



زمانی که این گشت و گذار با یهودیان به پایان می‌رسد، و خداوند داد عیسی پسر مریم و مادرش را از ایشان می‌ستاند، و ادّعاهای زشت یهودیگری را درباره عیسی و مریم مردود می‌شمارد و تکذیب می‌دارد، گشت و گذار دوم با مسیحیان - پیروان عیسی علیه‌السلام آغاز می‌گردد تا غلوّ آنان را دربارهٔ عیسی، یعنی بنده و پیغمبر خدا، تصحیح کند، و ایشان را از این غلوّ بدور دارد، و حقیقت امر را دربارهٔ او بیان نماید و بگوید که: نه تنها عیسی خویشتن را بندهٔ خدا می‌داند، همهٔ فرشتگان نیز به بندگی خود معترف هستند. عیسی و فرشتگان بدین بندگی می‌نازند. این امر هم برای تصحیح گمانهائی است که مسیحیان دربارهٔ جبرئیل داشتند بدین وسیله تثلیث نفی می‌گردد، و مسألهٔ پدر بودن خداوند سبحان نیز نفی و مردود می‌شود.

در لابلای این تصحیح، جهان‌بینی درست اسلامی جلوه‌گر و هویدا می‌گردد، و چکیدهٔ سخن این می‌شود: دو چیز بیش در میان نیست: الوهیّت و عبودیّت. الوهیّت

و خداوندگاری متعلّق به یزدان یکتا است، و عبودیّت و بندگی متعلّق به همه چیز جهان، بجز یزدان است ... این امر قاعدۀ بزرگی در عقیده و ایدئولوژی اسلامی است، و نشانۀ برجسته و رکن اساسی در آن است.

به همین علّت، مژده به مؤمنان، و تهدید و بیم کافرانی در می‌رسد که از عبودیّت و بندگی یزدان سرباز می‌زنند. و همانگونه که گشت و گذار نخستین با یهودیان انجام پذیرفت، به مردمان اعلام می‌گردد که برهان و دلیلی، و نور روشن و روشنگری، از جانب پروردگارشان برایشان آمده است. دیگر حجّت و برهانی، و شکّ و شبهه‌ای، و عذرخواهی و معذرتی، برای متخلّفان و متجاوزان بر جای نیست.



سوره با آیه‌ای پایان می‌پذیرد که مشتمل بر بقیّۀ احکام ارث در حالت کلاله است. در این سوره قبلاً حکم برخی از حالات گذشت. هم اینک از بقیّۀ دیگر سخن می‌رود. این بقیّه هم دربارۀ سر و سامان اجتماعی، و نظم و ترتیب اقتصادی جدیدی است که اسلام آمده است تا زندگی گروه مسلمانان را بر پایۀ آن بنیانگذاری کند، و گروه مسلمانان را - همانگونه که در اوّل سوره گفتیم - به ملّتی تبدیل نماید. ملّتی که قالب ملّت ممتاز، و سیستم و نظام خاص خود، و ویژگیهای جداگانۀ خویش را داشته باشد، تا بتواند نقش بزرگ خویشتن را در زندگی بشری و در جامعۀ انسانی اداء و ایفاء کند، نقش رهبری و سرپرستی و رهنمونی مردمان در راستای راه یزدان.

از بررسی سراسر این سوره، و از وارسی این بخش آن، چنین پیدا است که سر و سامان اجتماعی، و نظم و ترتیب اقتصادی، و آرایش و پیرایش سیاسی، همراه و همگام است با: پاکیزگی اخلاقی، تصحیح باور و جهان‌بینی، نبرد و پیکار با دشمنانی که در کمین گروه مسلمانان نشسته‌اند، و روشنگری مسؤولیّت بزرگ و نقش سترگی که بر عهدۀ این گروه اسلامی نهاده شده است و از ایشان خواسته شده است که به انجام آن برخیزند و در راه اداء و ایفای آن لحظه‌ای از پای ننشینند. قرآن که کتاب این دعوت و دستورالعمل این ملّت است، مسلمانان را به انجام همۀ اینها می‌خواند و می‌کشاند، آن هم به شکل شامل و کامل و همآهنگ و دقیقی. شکلی که بر هر که بخواهد کاخ با شکوه این ملّت را دوباره برافرازد، و چنین ملّتی را از نو زندگی بخشد، و به جنبش و رستاخیز کشاند، تا دیگر باره این ملّت مسؤولیّتهای خود را اداء، و نقش خویش را ایفاء نماید، واجب می‌گرداند از این قرآن برنامۀ تبلیغ و دعوت خود را برگیرد و برنامۀ جنبش و حرکت خود گرداند، و برنامۀ گام به گام در راه زنده گرداندن و رستاخیز بخشیدن و نوسازی کاخ با شکوه این ملّت سازد. قرآن آمادۀ ادای نقشی است که نخستین بار آن را ایفاء نموده است. قرآن سخن بر جا و جاودانۀ یزدان با دل مردمان در همۀ ازمنه و احوال آنان است. عجائب و غرائب قرآن پایان نمی‌گیرد، و با تکرار فراوان آن کهنه نمی‌گردد، همانگونه که آشناترین مردمان به قرآن پیغمبر اسلام ﷺ فرموده است، آن کسی که با این قرآن به جهاد کافران و منافقان و منحرفان اهل کتاب پرداخته است، و با آن این ملّت ممتاز و منحصر به فرد در طول تاریخ جملگی مردمان را بوجود آورده است.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ ۚ وَكَانَ
اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾ إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ
سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ
بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ
وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ
أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
حَقًّا ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا
بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ
يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٥٢﴾ يَسْأَلُكَ
أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ ۚ فَقَدْ سَأَلُوا
مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ۚ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ ۚ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٥٣﴾
وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا
وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾
فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ
فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ
بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ ۚ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ
وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا
﴿١٥٨﴾ وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ۖ وَيَوْمَ
الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾ فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا
حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾ وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ
بِالْبَاطِلِ ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾ لَٰكِنِ
الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا
أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ ۚ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ ۚ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ ۚ
وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ ۚ
وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ﴿١٦٣﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ
مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۚ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ
تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ
لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا
﴿١٦٥﴾ لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ ۖ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ۖ
وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿١٦٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا
﴿١٦٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا
لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٦٨﴾ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ
وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٩﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ
الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ ۚ وَإِنْ تَكْفُرُوا
فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

این قرآن ملّت تازه‌ای را می‌ساخت. از میان دسته‌های معلوم الحالی ملّتی را می‌ساخت که اسلام آنان را از ژرفای دامنه‌های لمیده در درّه‌های جاهلیّت برگرفته بود. جاهلیّتی که در آن سرگشته و ویلان بودند. اسلام دست چنین ملّتی را در فراخنای درّه‌های جاهلیّت گرفت، و پا به پا از فرازنای راهِ رو به بالا به سوی بلندای قلّهٔ سربه فلک کشیده برد، تا پس از تکمیل رشد چنین ملّتی، رهبری بشریّت را بدانان تحویل دهد، و نقش بزرگی را که در این رهبری باید اداء و ایفاء کنند برای ایشان مشخّص و معیّن سازد.

از جملهٔ عواملی که در ساختار چنین ملّتی مؤثّر است پاکسازی دلها و درونهای این گروه، و پاکسازی فضای جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند. همچنین بالا بردن سطح اخلاق، و والائی بخشیدن به مردمانی است که متخلّق به چنین اخلاق حسنه‌ای باشند. هنگامی که

این گروه بدین سطح برسند، از لحاظ اخلاق فردی و اجتماعی برتری و والائی می‌یابند. البتّه بدان اندازه که در جهان‌بینی اعتقادی بر سائر ساکنان کرهٔ زمین تفوّق پیدا می‌کنند، به برتری و والائی می‌رسند. وقتی که برتری و والائی یافتند، خدا با دست آنان آنچه را که مقدّر فرموده است تهیّه و آماده می‌سازد، و ایشان را نگاهبان دین و برنامهٔ خود می‌کند و آنان را رهبر انسانهای سرگشته می‌فرماید تا چنین انسانهائی را به سوی نور و هدایت رهنمون شوند. و آنان را امین در رهبری و رهنمونی انسانها می‌نماید.

این ملّت، هنگامی که در این خصال برتری پیدا کند، بر همهٔ ساکنان کرهٔ زمین برتری می‌یابد. آن وقت یک امر طبیعی و فطری است که رهبری انسانها را بدست گیرد، امری که بر پایه‌های درست خویش استوار است. این برتری اخیر، ثمرهٔ برتری پیشین در سطح اعتقادی و اخلاقی است. این هم سنّت یزدان در حقّ یکایک مردمان و دسته دستهٔ ایشان است.

بخشی از این پاکسازی فرد و جامعه، در این دو آیه به تصویر کشیده می‌شود:

﴿ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ – إِلَّا مَنْ ظُلِمَ – وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِيماً. إِنْ تُبْدُوا خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوّاً قَدِيراً ﴾.

خداوند دوست ندارد (که افراد بشر پرده‌دری کنند و عیوب همدیگر را فاش سازند و) زبان به بدگوئی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد (که می‌تواند از شخص ستمگر شکایت کند و بدیهای او را بیان دارد و او را دعا و نفرین نماید) و خدا شنوای (دعای مظلوم و) آگاه (از کار ظالم) است. اگر (کردار و گفتار) نیک را آشکار یا پنهان سازید (مُجاز خواهید بود) و یا اگر از (کردار و گفتار) بد چشم پوشی کنید (و دهان خویش را به دشنام نیالائید و گذشت نمائید، کار خداپسندانه‌ای نموده‌اید و همچون ذات باری، عفو پیشه کرده‌اید) چرا که خداوند بسیار با گذشت و بس توانا است.

جامعه سخت حسّاس است، و بس نیازمند آداب اجتماعیی است که همگام با این حسّاسیّت باشد. چه بسا سخنی از دهان بیرون آید و گوینده بدان توجّهی نکند و مرادِ خاصّ و منظور مهمّی از آن نداشته باشد، و چه بسا شائعه‌ای که معمولی و ناچیز باشد و پخش کننده مرادش فرد خاصّی از انسانها نباشد، ولی چنان سخنی و چنین شائعه‌ای در درون جامعه و اخلاق و آداب و فضای آن، آثار ویرانگری را بر جای گذارد، و از شخص کوچک مورد نظر بگذرد و گریبانگیر جامعهٔ بزرگ گردد.

آشکارا زبان به بدی گشودن به هر شکلی که باشد، سهل و ساده از دهان بیرون می‌آید، اگر پرهیز از گناه و هراس از یزدان در میان نباشد. پخش این بدی اغلب آثار ژرفی در اندرون جامعه بر جای می‌گذارد. در بیشتر اوقات اعتماد موجود در چنین جامعه‌ای را ویران و تباه می‌سازد، و مردمان گمان می‌برند که شرّ و بدی بر اکثر آنان چیره است. لذا در اندرون بعضی‌ها که آمادگی نهفته‌ای برای انجام بدی دارند، ولی از بروز و ظهور آن جلوگیری می‌نمایند، زیبا جلوه‌گر می‌آید که به بهانهٔ این که بدی شغل جامعه و پیشهٔ همگانی شده است، دست به بدی یازند. مگر نه این است که جامعه تباه است و افراد آن بدکردارند؟ ایشان که نخستین کسانی نیستند که بدین گرداب افتاده‌اند و دست به تباهی یازیده‌اند، پس چرا از گناه دوری کنند و از بدی بپرهیزند؟ ... اغلب هم الفت به گناه و بدی در طول زمان، از زشتی گناه و بدی آنان می‌کاهد. زیرا انسان بار اوّل به شدّت از گناه و بدی بیزاری می‌جوید، ولی زمانی که انجام گناه و بدی تکرار گردید، و یا بارها و بارها ذکری از گناه و بدی به گوش رسید، شدّت قباحت و گریز از آن، سبک می‌شود، و برای مردمان ساده است که زشتی و پلشتی را بشنوند یا ببینند و جوش و خروشی برای دگرگونی و نابودی تباهی و بزهکاری از خود نشان ندهند!

گذشته از آنچه گفته شد، گاهی به کسانی ستم می‌گردد

و به گناه متّهم می‌شوند، و دربارهٔ ایشان شائعهٔ بدکرداری و گناهکاری پخش می‌گردد، امّا آنان کاملاً پاک و بیگناه هستند، ولی دیگر چه فائده، وقتی که بدی و زشتی و گناه و بزه پخش گردید و دهان به دهان گشت، و مردمان بدان شنوده‌ها الفت گرفتند، بدین هنگام شخص بیگناه همراه با شخص گناهکار در یک ردیف جای می‌گیرند، و از پاک همان می‌گویند که از ناپاک می‌گویند، و نیکوکار و زشتکار آمیزهٔ همدیگر می‌گردند، و مردمان از تهمت و بهتان رویگران نمی‌شوند، و باکی از دروغ و دروغگوئی به خود راه نمی‌دهند، و شرم و حیاء فردی و گروهی که جلو زبان را از گفتار زشت باز می‌دارد، و بسیاری از مردمان را از اقدام به بدی و گناه دور می‌سازد، از میان رخت برمی‌بندد.

زبان به بدی گشودن، نخست با اتّهامات انفرادی، در قالب دشنام و تهمت، آغاز می‌گردد، و با از هم پاشیدگی اجتماعی، و بی‌بند و باری اخلاقی، خاتمه می‌پذیرد. در چنین مواردی مردمان به صورت فردی و جمعی برای یکدیگر ارج و احترامی نمی‌نهند، و اعتماد به همدیگر از میان برمی‌خیزد، و اتّهامات شائع می‌شود، و زبانها بیباکانه تهمت و بهتان را نشخوار می‌کنند و می‌جونـد.

با توجّه به همهٔ این مطالب است که یزدان از گروه مسلمانان نمی‌پذیرد که بدگوئی در میانشان پخش شود. تنها بدگوئی را از کسی می‌پذیرد که مورد ستم قرار گرفته باشد. مظلوم می‌تواند با بیان بدیها و زشتیهائی که ستمگر مرتکب شده است، بدان اندازه که از او سر زده است و بس، بزهکاری و تباهکاری ستمگر را بر شمرد، و خواهان انتقام ستمدیدگی خود شود:

﴿لَّا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ - إِلَّا مَن ظُلِمَ﴾.

خداوند دوست ندارد (که افراد بشر پرده‌دری کنند و عیوب همدیگر را فاش سازند و) زبان به بدگوئی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد (که می‌تواند از شخص ستمگر شکایت کند و بدیهای او را بیان دارد و او را دعا و نفرین نماید).

در این حالت، ستمدیده میتواند بدگوئی کند - دشنام و تهمت مصطلح در اصطلاح قانون نیز جزو این نوع بدگوئی است - تا بر ضدّ ظلم و ستم کمک بگیرد و یاری بجوید، و دست تعدّی و تجاوز را از سر خود کوتاه کند، و به دفع بزهی که دربارهٔ او عملاً روا دیده شده است بکوشد، و ستم و ستمگر را در جامعه معرّفی کند. تا جامعه داد مظلوم را از ظالم بستاند، و جلو دست ستمگر را بگیرد، و ستمگر هم از فرجام کار خود بترسد، و از تکرار بدی و بزهکاری و ظلم و ستم دوری گزیند ... در این صورت زبان به بدگوئی گشودن و آشکارا بدی را گفتن، محدود به شخصی می‌گردد که در حقّ او ظلم شده است و بر او بدی رفته است. سبب بدگوئی هم معیّن است که ستم مشخّصی است و ستمدیده آن را ذکر می‌نماید و خطاب به کسی آن را می‌گوید که ستم از او سر زده است. در این صورت خوبی و خیری که با چنین زبان به بدی گشودنی حاصل می‌گردد، کار او را توجیه می‌کند. پیاده کردن دادگری هدف است و نه شناساندن مطلق و بدون قید و قیود.

اسلام آوازه و آبروی مردمان را می‌پاید و حمایت می‌نماید مادام که ستم نکنند. ولی زمانی که ستم ورزند شایان چنین حفظ و حمایتی نخواهند بود، و به ستمدیده اجازه داده شده است که آشکارا زبان به بدگوئی ستمکار خود بگشاید. این یگانه استثنائی است که از بدگوئی شده است و اجازه داده شده است که زبان به بدگوئی گشوده گردد.

بدین منوال اسلام هماهنگی برقرار می‌سازد میان حرص و آزی که بر دادگری دارد و در پرتو آن برای ستم جائی باقی نمی‌گذارد، و میان حرص و آزی که بر اخلاق دارد و در سایهٔ آن اجازه نمی‌دهد کمترین خدشه‌ای متوجّه حیثیّت انفرادی و اجتماعی شود.

روند قرآنی، بر این گفتار چنین پیرو الهامگرانه‌ای دارد:

﴿ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعاً بَصِيراً ﴾.

خدا شنوای (دعای مظلوم و) آگاه (از کار ظالم) است.

چنین پیرو الهامگرانه‌ای بدان خاطر است که کار را در پایان به خدا ختم کند، همانگونه که در آغاز آن را به دوست داشت خدا از چیزی و کراهیت خدا از چیزی پیوند داده بود:

﴿ لَّا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ ﴾.

خداوند دوست ندارد (که افراد بشر پرده‌دری کنند و عیوب همدیگر را فاش سازند و) زبان به بدگوئی گشایند.

همچنین دل انسانها بداند که سنجش نیّت و انگیزه، و سنجش گفتار و اتّهام، به خدا واگذار است، خدائی که شنوای چیزی است که گفته می‌شود، و آگاه از هدفی است که در فراسوی گفتار است و در سینه‌ها پنهان است.

سپس روند قرآنی در مرز نفی نهفته در نهیِ از آشکارا زبان به بدگوئی گشودن، متوقّف نمی‌گردد. بلکه به خیر مثبت بطور عام می‌پردازد، و به گذشت از گناه و بدی می‌گراید، و به صفت یزدان سبحان در عفو و گذشت - با وجود سلطه و قدرت بر انتقام - اشاره می‌نماید، تا مؤمنان در آنچه می‌توانند و بر آن سلطه و قدرت دارند، متخلّق به اخلاق یزدان بزرگوار گردند و عفو و گذشت را در پیش گیرند:

﴿ إِنْ تُبْدُوا خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوّاً قديراً ﴾.

اگر (کردار و گفتار) نیک را آشکار یا پنهان سازید (مُجاز خواهید بود) و یا اگر از (کردار و گفتار) بد چشم‌پوشی کنید (و دهن خویش را به دشنام نیالائید و گذشت نمائید، کار خداپسندانه‌ای نموده‌اید و همچون ذات باری، عفو پیشه کرده‌اید) چرا که خداوند بسیار با گذشت و بس توانا است.

بدین منوال برنامهٔ تربیتی، پلّهٔ دیگری شخص مؤمن و گروه مسلمانان را بالا می‌برد. در نخستین مرحله با آنان به سخن درمی‌آید و بدیشان گوشزد می‌کند که خدا بدگوئی را نمی‌پسندد و آن را دشمن می‌دارد. به شخص ستمدیده اجازه می‌فرماید که انتقامجوئی کند و آشکارا دربارهٔ کسی که بدو ظلم نموده است بدگوئی نماید، و یا دادخواهی کند و داد خویش را از ستمگر بگیرد ... در دومین مرحله همگان را به انجام کار نیک می‌خواند و شخص ستمدیده را به والائی و بزرگواری می‌خواند و بدو پیشنهاد می‌کند که با وجود این که می‌تواند بدی را به بدی پاسخ دهد و از ستمگر بدگوئی کند، ولی نیکمرد باشد و بزرگی کند و گذشت نماید. هر چند که می‌تواند گذشت هم نکند، امّا خویشتن را از رغبت به انتقام بالاتر کشاند و به رغبت به بزرگواری برساند، که بزرگواری، والاتر و پاک‌تر از بدی را با بدی پاسخ دادن و بدگوئی کردن است.

خیر و خوبی هنگامی در جامعهٔ اسلامی پخش و پراکنده می‌گردد که مسلمانان خیر و خوبی را از خود نشان دهند. هنگامی هم خیر و خوبی در تربیت درونها و تزکیهٔ دلها نقش خود را اجراء و ایفاء می‌کند که مسلمانان خیر و خوبی خویشتن را نهانی انجام دهند و از دیگران پنهان سازند. زیرا خیر و خوبی، پنهانی هم پسندیده است و آشکارا هم پسندیده است. هنگامی که خیر و خوبی در پنهان و آشکار انجام گرفت، عفو و گذشت در میان مردمان رواج پیدا می‌کند، و دیگر فرصتی و جولانگاهی برای بدگوئی نمی‌ماند. ناگفته نماند وقتی چنین کاری کمال پیدا می‌کند که بدگوئی با وجود توانائی ستمدیده بر آن، تبدیل به عفو و گذشت شود، نه این که عفو و گذشت، از عجز و ناتوانی سرچشمه گیرد، و عفو و گذشت برای متخلّق شدن به اخلاق خدا باشد که می‌تواند و گذشت می‌فرماید:

﴿ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوّاً قديراً ﴾.

خداوند بسیار باگذشت و بس توانا است.

بعد از آن، روند قرآنی گشت و گذاری با «کسانی که اهل کتاب بشمارند» بطور عام می‌آغازد. آنگاه در یک مرحله به یهودیان می‌پردازد، و در مرحلهٔ دیگری از مسیحیان صحبت می‌راند. یهودیان به بدگوئی از مریم

و عیسی می‌پردازند و بدانان تهمت می‌زنند و بهتان می‌بندند. ذکر این مرحله در لابلای گشت و گذار به میان می‌آید. بدین وسیله این گشت و گذار هم بدان توضیح و بیانی می‌پیوندد که دو آیهٔ پیشین در روند قرآنی، متضمّن آن است.

سراسر این گشت و گذار، بخشی از پیکاری است که قرآن در آن به نبرد با دشمنان گروه مسلمانان مدینه پرداخته است. همان کارزاری که در این سوره و در سورهٔ بقره و آل‌عمران، از بخشهائی از آن سخن رفته است.

پس در اینجا نگاهی بدان پیکار بیندازیم و همان گونه که در روند قرآنی وارد آمده است. از آن به سخن پردازیم:

❁

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ، وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، وَ يَقُولُونَ: نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ، وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلاً. أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقّاً، وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً. وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ، وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ، أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ، وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً ﴾.

کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند و می‌خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدائی بیندازند (و بگویند که به خدا ایمان داریم، ولی به پیغمبران ایمان نداریم) و می‌گویند که به برخی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم، و می‌خواهند میان آن (کفر و ایمان) راهی برگزینند (ولی میان کفر و ایمان فاصله‌ای نیست و دو راه بیش وجود ندارد: راه کفر و راه دین). آنان جملگی بیگمان کافرند، و ما برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم آورده‌ایم. و امّا کسانی به خدا و پیغمبرانش ایمان دارند و میان هیچیک از آنان (در این که از سوی خدا برگزیده شده‌اند) فرقی نمی‌گذارند (و هیچکدام را تکذیب نمی‌نمایند) بدانان پاداش و مزدشان را خواهیم داد، و خداوند بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است (و لغزشها و اشتباهاتی هم اگر داشته باشند، مورد عفو قرار می‌دهد).

یهودیان ادّعاء می‌کردند که به همهٔ پیغمبران خدا ایمان دارند، در صورتی که رسالت عیسی و رسالت محمّد را نمی‌پذیرفتند. مسیحیان نیز به همهٔ پیغمبران تا عیسی ایمان داشتند، و علاوه از این که عیسی را پیغمبر می‌دانستند، او را خدا نیز بشمار می‌آوردند!

قرآن، هم گفتهٔ آنان و هم گفتهٔ اینان را مردود می‌شمارد، و جهان‌بینی شامل و کامل اسلامی را دربارهٔ ایمان به خدا و پیغمبرانش بیان می‌دارد، بدون این که میان خدا و پیغمبرانش جدائی افکند، بدین گونه که به خدا ایمان داشته باشد امّا به انبیاء ایمان نداشته باشد، و بدون این که میان خود پیغمبران خدا جدائی بیندازد، مثلاً به بعضی از آنان ایمان داشته باشد، ولی به برخی از ایشان ایمان نداشته باشد. به وسیله همین فراگیری است که اسلام «دین» راستینی است که یزدان جز آن را از مردمان نمی‌پذیرد. زیرا تنها این آئین است که با وحدانیّت آفریدگار، و با مقتضیات چنین وحدانیّتی سازگار است.

قطعاً یگانگی مطلق آفریدگار بزرگوار، مقتضی یگانگی دینی است که آن را توسّط همهٔ پیغمبران، در طول تاریخ جهان، برای مردمان، ارسال فرموده است. همچنین مقتضی یگانگی پیغمبرانی است که چنین امانتی را به عهده گرفته‌اند و برای انسانها به ارمغان آورده‌اند. هر نوع کفری نسبت به یگانگی پیغمبران یا یگانگی رسالت آسمان، در حقیقت کفر است نسبت به یگانگی یزدان جهان، و بداندیشی است دربارهٔ مقتضیات چنین یگانگی و وحدانیّتی. چه آئین آفریدگار هستی و برنامهٔ کردگار جهان برای مردمان، از نظر پایه و اصول، تغییرپذیر نیست، همانگونه که منبع آن، یعنی یزدان، تغییرپذیر نبوده و دگرگون نمی‌شود. این است که روند قرآنی در اینجا دربارهٔ کسانی که می‌خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدائی بیندازند، یعنی به خدا ایمان بیاورند ولی به پیغمبرانش ایمان نیاورند، و دربارهٔ

کسانی که می‌خواهند میان پیغمبرانش جدائی بیندازند، بدین صورت بعضی‌ها را بپذیرند و برخی‌ها را نپذیرند، دربارهٔ هم اینان و هم آنان می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ﴾.

آنان کسانیند که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند.

روند قرآنی، جدائی اندازی میان خدا و پیغمبرانش، و جداسازی بعضی از پیغمبران از برخی دیگر، بی‌ایمانی نسبت به خدا و پیغمبرانش بشمار می‌آورد.

ایمان وحدتی است که قابل تجزیه نیست. ایمان به خدا، ایمان به یگانگی او است. یگانگی خدا نیز مقتضی یگانگی آئینی است که برای مردمان پسند کرده است، و رضایت دارد که انسانها همگی به عنوان مجموعه‌ای حیات و زندگی خود را بر پایهٔ آن بنیاد گذارند. همچنین مقتضی یگانگی پیغمبرانی است که این آئین را از سوی خدا آورده‌اند، نه این که آن را از پیش خود ساخته‌اند و بدون خواست و وحی یزدان به مردمان نموده‌اند. همچنین مقتضی یگانگی موضعی است که باید در برابر همهٔ پیغمبران در پیش گرفت. راهی به سوی جداسازی این یگانگی هم در میان نمی‌باشد، مگر راهی که کفر مطلق نام دارد، هر چند طرفداران تفکیک گمان برند که ایشان به بعضی‌ها ایمان دارند و به برخی‌ها ایمان ندارند! سزا و جزای چنین کسانی در پیشگاه یزدان جهان عذاب خوار کننده‌ای است که خداوند برای جملگی آنان تهیه دیده است و آماده کرده است:

﴿ أُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقّاً، وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً ﴾.

آنان جملگی بیگمان کافرند، و ما برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم آورده‌ایم.

امّا «مسلمانان» کسانیند که جهان‌بینی اعتقادی ایشان مشتمل بر ایمان به یزدان و جملگی پیغمبران او است، بدون جدائی اندازی میان انبیاء. همهٔ انبیاء را قبول دارند، و همگان محترم در پیش ایشانند. همهٔ ادیان آسمانی را حقّ می‌دانند، مادام که تحریف و تغییر بدانها راه نیافته است. وقتی هم تحریف و تغییر به آئینی خزید، دیگر دین آسمانی بشمار نمی‌آید، هر چند که بخشی یا بخشهائی در چنین آئینی بدون تغییر و تحریف مانده باشد. زیرا دین ساختار یگانه‌ای است. مسلمانان کار را چنان که در حقیقت بوده است پیش چشم می‌دارند: خداوندگار را یگانه می‌دانند. خداوندگار یگانه‌ای که دین یگانه‌ای را برای انسانها انتخاب فرموده است و برازندهٔ ایشان دیده است و خود بدان خوشنود است. برای زندگانی مردمان برنامهٔ یگانه‌ای را تهیه و تنظیم نموده است، و این دین یگانه را و این برنامهٔ یگانه را توسّط پیغمبران خود برای مردمان روانه کرده است. از دیدگاه مسلمانان کاروان ایمان به هم متّصل و ناگسیختنی است. قافله‌سالاران این کاروان، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد و ابراهیم و سایر برادران انبیاء صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً نام ایشان هستند. حسب و نسب همهٔ مسلمانان بدین کاروان بهم پیوسته می‌رسد، کاروانی که از دیرباز در گذرگاه زمان در حرکت بوده است. هم اینک مسلمانان این امانت ارزشمند بزرگوار را بدست گرفته‌اند، و وارثان این خیر عظیم ناگسیخته در طول این راه مبارک گشته‌اند. نه تفرقه‌ای در این کاروان به رسمیّت می‌شناسند، و نه از این کاروان عزلت می‌گزینند، و نه از این کاروان می‌گسلند. میراث دینِ حقّ تنها و تنها بدیشان رسیده است و بس. چیزی که به دست ایشان نرسیده است و در پیش دیگران مانده است، جز پوچی و گمراهی نیست.

این همان «اسلام» راستینی است که یزدان از کسی آئینی جز آن را نمی‌پذیرد. «مسلمانان» هم همان کسانیند که شایستهٔ پاداش خداوندند بر کارهائی که کرده‌اند، و بایستهٔ مغفرت و مرحمت خداوندند در چیزهائی که در آنها کوتاهی نموده‌اند:

﴿ أُولٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ، وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً ﴾.

آنان کسانیند که خدا بدانان پاداش و مزدشان را خواهد داد، و خداوند بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است (و

لغزشها و اشتباهاتی هم اگر داشته باشند، مورد عفو قرار می‌دهد).

اگر اسلام این اندازه در یگانگی عقیدهٔ به یزدان و پیغمبرانش سختگیری می‌کند، بدان خاطر است که این یگانگی، اساس جهان‌بینی شایستهٔ مؤمن در بارهٔ خداوندگار بزرگوارش را تشکیل می‌دهد. همانگونه که یگانگی، پایهٔ بنیادین جهان منظّمی است که دستخوش دوگانگی و چندگانگی و تصادف و تصادم نیست. در حقیقت یگانگی عقیده‌ای است که سزاوار انسانی است که در گسترهٔ سترگ هستی به هر چیز و هر کجا بنگرد، یگانگی قانون حاکم بر جهان را می‌بیند. یگانگی، جهان‌بینی راستینی است که تضمین می‌کند همهٔ مؤمنان را در کاروان یکتائی گرد آورد، و آنان یکپارچه در برابر صفوف کافران بایستند، و به نام یگانه حزب یزدان، در برابر همهٔ احزاب گوناگون شیطان، استوار و پایدار بمانند ... چنین صف یکپارچه‌ای و حزب یگانه‌ای، هرگز صف پیروان باورهای واژگونه و حزبهای آئین‌های تحریف شده نیست، هر چند چنین باورها و آئین‌هائی اصل آسمانی داشته باشند. بلکه چنین صفی و حزبی، صف و حزبی است که دارندگان ایمان راستین و پیروان عقیدهٔ درستی باشند، ایمان راستین و عقیدهٔ درستی که انحراف و کجروی بدان وارد نشده باشد.

از اینجا است که «اسلام» در اصل «دین» است، و «مسلمانان» بهترین ملّتی هستند که به سود مردمان آفریده شده‌اند. البته مسلمانانی مراد است که دارای عقیدهٔ صحیح و باور راستین باشند، و بدین عقیده و باور عمل کنند، نه آن کسانی که در خانوادهٔ مسلمانان زاده‌اند، و نه کسانی که زبانشان واژهٔ اسلام را در دهان می‌جود و می‌چرخاند!

با توجّه بدین گفتار روشن می‌گردد: آنان که میان خدا و پیغمبرانش جدائی می‌اندازند، و آنان که برخی از پیغمبران را از بعضی دیگر جدا می‌سازند، چه کسانی هستند. آن کسانی که از کاروان ایمان می‌گسلند، و یگانگی و وحدتی را پراکنده می‌دارند و متفرّق می‌کنند که خدا آن را گرد آورده است و یکپارچگی بخشیده است، و وحدانیّتی را نمی‌پذیرند که ایمان به یزدان بر آن پا بر جا و استوار است.



روند قرآنی بعد از استقرار این قاعدهٔ اساسی در جهان‌بینی اسلامی راجع به حقیقت ایمان و حقیقت کفر نسبت به پیغمبران و پیغمبریها، به بررسی برخی از موضعگیریهای یهودیان در این زمینه می‌پردازد، و از بدگوئی آشکاری که این درس بدان آغاز گردیده است، سخن می‌راند. آنگاه یهودیان را در برابر موضعگیری ایشان با پیغمبر ﷺ و پیغمبری او بیم می‌دهد، و استهزائی را نکوهش می‌کند که در حقّ پیغمبر داشتند و تمسخرکنان از او درخواست نزول آیات و معجزات و نشانه‌هائی می‌کردند. روند قرآنی این موضعگیری ایشان را با موضعگیری آنان با پیغمبر خود موسی علیه‌السلام در کنار هم قرار میدهد. سپس موضعگیری ایشان را با عیسی و مادرش مریم، و پیغمبر اسلام ﷺ بیان می‌دارند. در پرتو این مقایسه و سنجش، یهودیان بر یک سرشت در همهٔ ادوار تاریخ خود و در میان همهٔ نسل‌های پیاپی خویش دیده می‌شوند. روند قرآنی میان نسلی که با پیغمبر ﷺ روبرو شده‌اند، و نسلی که با عیسی علیه‌السلام رویاروی گشته‌اند، و نسلی که قبلاً با موسی علیه‌السلام روبرو شده بودند، اتّحاد برقرار می‌سازد، تا این معنی را مؤکّد فرماید، و از چنین سرشتی پرده به کنار زند و ماهیّت آن را آشکار نماید:

﴿ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً مِّنَ السَّمَاءِ. فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ، فَقَالُوا: أَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً! فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ، ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ، فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ، وَ آتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَاناً مُّبِيناً. وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَ قُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً، وَ قُلْنَا لَهُمْ: لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ، وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِّيثَاقاً غَلِيظاً. فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّيثَاقَهُمْ، وَ كُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللّٰهِ، وَ

قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ، وَ قَوْلِهِمْ: قُلُوبُنَا غُلْفٌ - بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً - وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَاناً عَظِيماً. وَ قَوْلِهِمْ: إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّٰهِ! وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ. وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ، مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ، إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ، وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِيناً، بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ، وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً. وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً - فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ، وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ كَثِيراً، وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَا - وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ - وَ أَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ، وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴾.

اهل کتاب از تو می‌خواهند که (اگر پیغمبری، یکجا) کتابی را از آسمان بر آنان نازل کنی. (البتّه این درخواست، استهزاء و بهانه‌ای بیش نیست) چرا که از موسی چیز بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده. به خاطر این ستم، صاعقه ایشان را فرا گرفت (و نابودشان کرد. گناه بدتر و رسوا کننده‌تر آنان این است که) پس از آن همه دلائل روشنی (چون: تبدیل عصا به اژدها، و ید بیضا، و شکافتن دریا) که برای آنان آمد (و خود شاهد نمودن معجزات موسی به فرعون و فرعونیان بودند) گوسالهٔ (سامری) را (به خدائی) گرفتند! ولی ما از این (گوساله‌پرستی پس از توبهٔ ایشان) درگذشتیم و به موسی حجّت روشنی دادیم (که با آن بتواند آنان را هدایت کند). و برای گرفتن پیمان از ایشان، کوه طور را بالای سرشان (همچون سایه‌بانی) نگاه داشتیم (و از آنان پیمان گرفتیم که به دستورات تورات عمل کنند، و آنان هم پذیرفتند) و بدیشان گفتیم: سجده کنان وارد در (بیت‌المقدس، اریحاء، ایلیاء و ...) شوید. و بدیشان گفتیم: در روز شنبه (به شکار ماهی نپردازید و از انجام فرمان) سرپیچی نکنید. و (در برابر همهٔ اینها) از آنان پیمان مؤکّدی گرفتیم. (خداوند بر آنان خشم گرفت) به خاطر

این که پیمانشان را شکستند و به آیات خدا کفر ورزیدند و پیغمبران را به ناحق کشتند و (بر گمراهی خود پافشاری کردند و از روی استهزاء) گفتند که: دلهایمان در غلاف (و پرده‌هائی) است (که پند و اندرز کسی بدان راه ندارد. نه چنین است) بلکه خداوند به سبب کفرشان (انکار) که بر دلهایشان مهر زده است و این است که جز گروه اندکی (از ایشان) ایمان نمی‌آورند. و (خداوند بر آنان خشم گرفت) به سبب کفر ورزیدنشان و افترای بزرگی که بر مریم بستند و (خداوند بر آنان خشم گرفت به سبب این که از روی استهزاء و سخریه) می‌گفتند که ما عیسی پسر مریم، پیغمبر خدا را کشتیم! در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، ولیکن بر آنان مشتبه شد و (متردّد گردیدند که آیا عیسی یا دیگری را کشته‌اند و در این باره با همدیگر اختلاف نظر پیدا کردند و) کسانی که دربارهٔ او اختلاف پیدا کردند (جملگی) راجع بدو در شکّ و گمانند و آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می‌گویند و (باید بدانند که) یقیناً او را نکشته‌اند (و قطعاً مقتول کس دیگری بوده است). بلکه خداوند او را (از دست آنان رهاند و پس از گذشت روزگاری که خود می‌داند، وی را می‌راند و) در پیش خود به مرتبهٔ والائی رساند. و خداوند چیره (است و بر هر کاری توانا است، و) حکیم است (و هر چیزی را برابر حکمتی انجام می‌دهد، و سنجیده عمل می‌کند). و کسی از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگ خود (در آن دم که در آستانهٔ مرگ قرار می‌گیرد و ارتباط او با این جهان ضعیف و با جهان بعد از مرگ قوی می‌گردد و پرده‌ها تا اندازه‌ای از برابر چشمش کنار می‌رود و بسیاری از حقائق را می‌بیند) به عیسی ایمان می‌آورد (امّا دیگر چه سود، فرصت از دست رفته است و ایمان و توبه ناپذیرفته است)، و روز رستاخیز گواه بر آنان خواهد بود (و شهادت می‌دهد که او تنها بنده و فرستادهٔ خدا بوده است و رسالت آسمانی را رسانده است). به خاطر جور و ستمی که از یهودیان سر زد و (به خصوص) به

سبب این که بسی از راه خدا (مردمان را) بازداشتند، (برای تنبیه ایشان، قسمتی از) چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم. و (همچنین بر آنان برخی از چیزهای پاکیزه و حلال را حرام کردیم) به خاطر دریافت ربا (و رباخواری)، در حالی که (بر زبان پیغمبران) از آن نهی شده بودند، و به سبب خوردن مال مردم به ناحق، و ما برای کافران ایشان عذاب دردناکی را آماده کرده‌ایم.

در جزیرةالعرب یهودیان موضعگیری خصمانهٔ آشکاری را درباره اسلام و پیغمبر اسلام در پیش گرفتند. موضعگیری خصمانهٔ آشکاری که در آن خواری و شکست مسلمانان را دنبال می‌کردند و سرنگونی اسلام را می‌خواستند. نیرنگ پنهانی شبانه و توطئه‌گرانهٔ پیوسته‌ای را آغازیدند، نیرنگ ناپاکی که قرآن به تفصیل از آن سخن رانده است. ما در سوره‌های بقره و آل عمران، و در این سوره نیز قبلاً در جزء پنجم، به بررسی آن پرداختیم. این توطئه و نیرنگی که در اینجا آیات قرآنی بیان می‌دارند، نوع و شکل دیگری از همان جنس است.

یهودیان استهزاء کنان از پیغمبر خدا ﷺ می‌خواستند که کتابی را برای آنان از آسمان بیاورد و بدیشان بنماید. کتاب نوشته شده‌ای را برایشان بیاورد که بتوانند آن را ببینند و با دستهایشان لمس کنند:

﴿ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً مِنَ السَّمَاءِ ﴾.

اهل کتاب از تو می‌خواهند که (اگر پیغمبری، یکجا) کتابی را از آسمان بر آنان نازل کنی.

یزدان منّان، به جای پیغمبرش، پاسخ آنان را می‌دهد. بر او و بر مسلمانانی که با یهودیان رویاروی بوده‌اند، صفحه‌ای از تاریخ یهودیان را برمی‌خواند که با پیغمبرشان و رهبرشان و نجات دهنده‌شان موسی علیه‌السلام داشته‌اند، آن کسی که گمان می‌برند بدو ایمان دارند، ولی به عیسی که بعد از او آمده است، و همچنین به محمّد ایمان ندارند!

این سرشت، سرشت تازهٔ ایشان نیست، و تنها قالب این گروه ویژه نمی‌باشد. بلکه این از دیرباز سرشت ایشان بوده است. آنان همسان همان کسانیند که در روزگار موسی علیه‌السلام پیغمبرشان و رهبرشان و نجات دهنده‌شان می‌زیستند. آنان دارای همان غلظت احساس کهن، و شعور بی‌جوش و خروش پیشین هستند. ایشان چیزی جز محسوسات را درک نمی‌کنند. آنان کسانیند که خواستار لغزش مسلمانان و به رنج انداختن ایشان بوده و هستند و جز با زور و فشار فرمان نمی‌پذیرند و رام نمی‌گردند. کفرشان و عذرشان همان است که بود. هر چه زودتر از عهد و پیمانی که بسته‌اند و قول و قراری که داشته‌اند، برمی‌گردند و پیمان شکنی می‌کنند. پیمان شکنی نه تنها با مردمان، بلکه حتّی با یزدان جهان و آفریدگار خودشان. دل سنگینشان همان است و تهمت و بهتانشان نیز همان! تحقیق گفتار برایشان اهمّیّتی ندارد. از بیان آشکار زشتی‌ها و پلشتی‌ها نمی‌پرهیزند. آنان در حرص و آزی که به اموال و دارائی جهان دارند، و در خوردن به ناحقّ اموال مردمان، و در رویگردانی از فرمان یزدان و پشت کردن به اجر و پاداشی که در پیشگاه خداوند سبحان است، همانهائی هستند که بوده‌اند.

این یورش، تاختی است که یهودیان را رسوا می‌سازد و پرده از ناپاکیشان برمی‌دارد. نیرومندی این یورش و دگرگونی شیوه‌ها و راههای آن، دالّ بر چیزهائی است که چنان موضعی برای رویاروئی و نبرد با نیرنگ ناپاک یهودی می‌طلبید، نیرنگ دربارهٔ اسلام و پیغمبر اسلام در آن زمان. یهودیان این نیرنگ ناپاک و توطئهٔ کینه‌توزانه را تا به امروز پیوسته بر ضدّ این دین و پیروان این آئین، انجام داده‌اند و انجام می‌دهند.

﴿ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً مِنَ السَّمَاءِ ﴾.

اهل کتاب از تو می‌خواهند که (اگر پیغمبری، یکجا) کتابی را از آسمان بر آنان نازل کنی.

از این سختگیری و بهانه‌جوئی گناهی متوجّه تو

نمی‌گردد، و چنین چیزی کمیاب و شگفت نیست:

﴿ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسیٰ أَکْبَرَ مِنْ ذٰلِکَ، فَقَالُوا: أَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً ﴾.

از موسی چیز بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده.

معجزات روشنی که خداوند آنها را توسّط موسی پیغمبر خودشان بدیشان نمود، حسّ و شعور ایشان را لمس نکرد و نپسود، و وجدان آنان را بیدار ننمود، و دلهایشان را به اطمینان و تسلیم نراند و نرساند. این است که ناگهان آنان درخواست می‌کنند که خدا را آشکارا ببینند! این درخواستی است که از خودخواهی و خودبزرگ بینی سرچشمه نمی‌گیرد. خودخواهی و خودبزرگ‌بینی هم از دلی برنمی‌خیزد که خوشی ایمان آمیزهٔ آن شده باشد، یا آمادگی پذیرش ایمان را داشته باشد.

﴿ فَأَخَذَتْهُمُ الصّٰاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ﴾.

به خاطر چنین ستمی که از ایشان سر زد، صاعقه ایشان را فرا گرفت.

ولی با این وجود یزدان سبحان آنان را بخشید، و دعای موسی عليه‌السلام و تضرّع و زاری او در پیشگاه باری تعالی را پذیرفت، همانگونه که در سورهٔ دیگری بیان شده است:

﴿ فَلَمّٰا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ، قٰالَ: رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُمْ مِّنْ قَبْلُ وَ إِيّٰایَ. أَتُهْلِکُنٰا بِمٰا فَعَلَ السُّفَهٰاءُ مِنّٰا؟ إِنْ هِیَ إِلاّٰ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهٰا مَنْ تَشٰاءُ وَ تَهْدِی مَنْ تَشٰاءُ. أَنْتَ وَلِیُّنٰا فَاغْفِرْ لَنٰا وَ ارْحَمْنٰا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغٰافِرِينَ. وَ اكْتُبْ لَنٰا فِی هٰذِهِ الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ. إِنّٰا هُدْنٰا إِلَيْکَ ... ﴾.

هنگامی که زمین لرزه آنان را فرا گرفت، موسی گفت: پروردگارا! اگر می‌خواستی می‌توانستی آنان و مرا پیش از این نیز هلاک کنی (تا بنی‌اسرائیل هلاک آنان را خود می‌دیدند. ولی اینک مرا به قتل ایشان متّهم می‌سازند). آیا ما را به سبب کاری که بی‌خردان ما کرده‌اند هلاک می‌سازی؟ (خداوندا! ما را به گناه آنان مگیر). این (درخواست نابجای رؤیت، یا وقوع زلزله، یا کار گوساله پرستی) جز آزمایش تو چیز دیگری نیست که به سبب آن (برابر قوانین و سنن یزدان و گسترده در پهنهٔ جهان) هر کس را بخواهی (و مستحقّ بدانی) گمراه می‌سازی، و هر کس را بخواهی (و شایسته بدانی) هدایت می‌کنی. تو سرپرست ما هستی، پس بر ما ببخشای و به ما رحم فرمای، چرا که تو بهترین آمرزندگانی. و برای ما در این دنیا و آن دنیا (زندگی) نیکی مقرّر دار (که سروری و توفیق طاعت در این سرای، و سعادت ناشی از رضایت و عنایت تو در آن سرای است) چرا که ما (توبه نموده‌ایم و) به سوی تو بازگشت کرده‌ایم .... (اعراف / ۱۵۵ و ۱۵۶)

﴿ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ الْبَيِّنٰاتُ ﴾.

پس از آن همه دلائل روشنی (چون: تبدیل عصا به اژدها، و ید بیضا، و شکافتن دریا) که برای آنان آمد (و خود شاهد نمودن معجزات موسی به فرعون و فرعونیان بودند) گوسالهٔ (سامری) را (به خدائی) گرفتند!

گوسالهٔ زرّینی را پرستیدند که سامری آن را برایشان ساخت. آن را از طلاهائی ساخت که نیرنگبازانه از زنان مصریها به امانت گرفته بودند، بدانگاه که از مصر بیرون می‌رفتند. همین که گوساله ساخته شد، در مقابلش کرنش بردند و به پرستش آن پرداختند! زمانی که موسی از پیش ایشان برای مناجات پروردگارش رفت تا در موعدی که خدا برای او تعیین کرده بود به مناجات بپردازد، و پروردگار الواحی را بر او نازل فرماید که دربرگیرندهٔ هدایت و نور بودند، بنی‌اسرائیل گوساله را خدای خود کردند.

﴿ فَعَفَوْنٰا عَنْ ذٰلِکَ ﴾.

ما از این (گوساله‌پرستی پس از توبهٔ ایشان) درگذشتیم.

امّا یهودیان همان یهودیانند! جز زور و بیم در ایشان نمی‌گیرد و فائده‌ای به حالشان ندارد:

﴿ وَ آتَيْنٰا مُوسیٰ سُلْطٰاناً مُبِيناً. وَ رَفَعْنٰا فَوْقَهُمْ

ٱلطُّورَ بِمِيثَٰقِهِمْ وَ قُلْنَا لَهُمُ ٱدْخُلُوا ٱلْبَابَ سُجَّداً، وَ قُلْنَا لَهُمْ: لَا تَعْدُوا فِي ٱلسَّبْتِ، وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَٰقاً غَلِيظاً ﴾.

به موسی حجّت روشنی دادیم (که با آن بتواند آنان را هدایت کند). و برای گرفتن پیمان از ایشان، کوه طور را بالای سرشان (همچون سایه‌بانی) نگاه داشتیم (و از آنان پیمان گرفتیم که به دستورات تورات عمل کنند، و آنان هم پذیرفتند) و بدیشان گفتیم: سجده کنان وارد درِ (بیت‌المقدّس، اریحاء، ایلیاء و ...) شوید. و بدیشان گفتیم: در روز شنبه (به شکار ماهی نپردازید و از انجام فرمان) سرپیچی نکنید. و (در برابر همهٔ اینها) از آنان پیمان مؤکّدی گرفتیم.

سلطه و قدرت روشنی که یزدان به موسی عطاء فرموده است - به ظنّ غالب - شریعتی است که الواح مشتمل بر آنها بودند. زیرا شریعت یزدان، سلطه و قدرتی از سلطه و قدرت یزدان است. هر شریعتی هم بجز شریعت یزدان، خداوند بدان سلطه و قدرتی را نداده است، و در آن شکوه و هیبتی بر دلها به ودیعت ننهاده است. این است که دلها شرائع و قوانینی را خوار و ناچیز می‌دارند که انسانها آن را برای خودشان وضع کرده باشند. دلها هرگز چنین شرائع و قوانینی را اجراء نمی‌کنند، مگر این که نگهبان ایشان را بپاید و شمشیر جلّاد بر سرشان فرود آید. امّا شریعت یزدان، دلها در برابرش کرنش می‌کنند و به رکوع و سجده می‌روند. چنین شریعتی شکوه و هیبتی در اندرونها دارد.

لیکن یهودیانی که دلهایشان مزهٔ ایمان را نچشیده بود، تسلیم چیزهائی نشدند که در الواح بود. در اینجا زور مادّی محسوسی که مناسب با سرشت خشن و دل سنگین ایشان بود گریبانگیرشان گردید. بناگاه صخره‌ای را دیدند که بالای سرشان آویزان است و هر آن بر سرشان فرود آید، اگر تسلیم نگردند و فرمان نپذیرند و تعهّد نکنند که عهدی را مراعات دارند که با خدای خود بسته‌اند، و به تکالیف و وظائفی عمل نکنند که بر ایشان در الواح تعیین و واجب گشته است. بدین هنگام تسلیم فرمان شدند، و عهد کردند و پیمان بستند، پیمان سخت و مؤکّدی. روند قرآنی چنین پیمانی را با همین صفت سخت و مؤکّد بیان می‌فرماید تا صحنه همنواخت گردد با سختی همان صخرهٔ آویزان بر بالای سرشان. همچنین هم‌آوا شود با سختی دلهائی که در سینه‌هایشان قرار دارد. سپس همراه با این همنواختی و هم‌آوائی، معنی تنومندی و استواری و پابرجائی را چاشنهٔ صحنه می‌سازد، به همان روالی که قرآن کریم به هنگام تعبیر مضامین به تصویر می‌کشد، و مفاهیم ذهنی را در شکل و قالب محسوسات پیش چشم می‌دارد و می‌نمایاند(۱).

در این پیمان آمده است که : سجده‌کنان وارد بیت‌المقدّس شوند. روز شنبه را گرامی دارند، روزی که درخواست کرده‌اند که در آن جشن بگیرند و عید ایشان گردد... امّا چه چیز روی داد و چه شد؟ همین که ترس و هراس از ایشان بدور گشت، و زوری بر ایشان نماند، از زیر بار پیمان سختی که بسته بودند بدر رفتند و عهد شکنی کردند! آیات الهی را نپذیرفتند و بدانها کفر ورزیدند. به ناحق پیغمبران یزدان را به قتل رساندند. خودستائی و خودبزرگ بینی کردند و گفتند: دلهایمان پند و موعظه‌ای نمی‌پذیرد، و هیچ سخنی به ژرفای آن فرو نمی‌رود، زیرا در برابر هر نوع سخنی به درون غلاف و غشائی خزیده است، و دریچهٔ خود را بر روی هر گونه کلامی بسته است! نیرنگهای دیگری از این قبیل ورزیدند و بیهوده‌گوئیهای دیگری را بر زبان راندند، نیرنگها و یاوه‌سرائیهائی که یزدان سبحان آنها را برای پیغمبرش و برای مسلمانان به هنگام رویاروئی با یهودیان، در روند قرآن بیان می‌فرماید:

﴿ فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَٰقَهُمْ، وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللّٰهِ، وَ قَتْلِهِمُ ٱلْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ، وَ قَوْلِهِمْ: قُلُوبُنَا غُلْفٌ ﴾...

(خداوند بر آنان خشم گرفت) به خاطر این که پیمانشان را شکستند و به آیات خدا کفر ورزیدند و پیغمبران را به ناحقّ کشتند و (بر گمراهی خود پافشاری کردند و از

۱- مراجعه شود به کتاب: التصویر الفنّی فی القرآن. چاپ «دارالشروق».

روی استهزاء) گفتند که: دلهایمان در غلاف (و پرده‌هائی) است (که پند و اندرز کسی بدان راه ندارد.

وقتی که می‌گویند: ﴿ قُلُوبُنَا غُلْفٌ ﴾. دلهایمان در غلاف (و پرده‌هائی) است. این گفتاری است که با آن به دعوت پیغمبر ﷺ پاسخ می‌دادند، برای مأیوس کردن آن جناب از ایمانشان و پذیرششان، و یا این که این گفتار را برای تمسخر دعوت و تبلیغی بود که متوجّه ایشان می‌گردید، و برای نازش به تکذیب حقّ، و خودستائی به گوش فرا ندادن و نپذیرفتن سخنان پیغمبر و فرموده‌های قرآن بود. و یا چنین گفتار ناروائی را بر زبان می‌راندند و منظورشان همهٔ این چیزها بود! وقتی که سخن بدینجا می‌رسد، روند قرآنی در برابر آنان می‌ایستد و بر سرشان فریاد می‌زند و بدین گفتار نازیبا و ناروایشان پاسخ می‌گوید:

﴿ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا - بِكُفْرِهِمْ - فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً - ﴾.

بلکه خداوند به سبب کفرشان (انکار) که بر دلهایشان مهر زده است و این است که جز گروه اندکی (از ایشان) ایمان نمی‌آورند.

چنین دلهائی، بطور سرشتی در غلاف و پرده گذاشته نشده‌اند. بلکه کفر آنان کارشان را به جائی کشانده است که یزدان دلهایشان را مهر کند. وقتی هم مهر خدائی بر دلها خورد، سخت و خشک می‌گردند و در پرده قرار داده می‌شوند. دیگر چنین دلهائی، تر و تازگی ایمان را احساس نمی‌کنند، و شیرینی آن را نمی‌چشند. در این مرحله، جز اندکی از آنان ایمان نمی‌آورند. آن گروه اندکی که کارشان هنوز بدانجا نکشیده است که سزاوار این گردند که خدا دلهایشان را مهر زند. آنان کسانی بوده‌اند که دریچهٔ دلهایشان را برای پذیرش حقّ باز کرده‌اند و چشم به راه ورود آن بوده‌اند. سرانجام خدا ایشان را به حقّ رهنمود داشته است و حقّ را نصیبشان فرموده است. آنان گروه اندکی از یهودیان بودند، همچون عبدالله پسر سلام، و ثعلبه پسر سعیه، و اسد پسر سعیه، و اسد پسر عبیدالله...

بعد از این برداشت و پیرو، روند قرآنی می‌پردازد به برشمردن اسباب و عللی که موجب گشته است که یهودیان در دنیا مستحقّ تحریم بعضی از چیزهای پاک گردند، و در آخرت آتش دوزخ برای ایشان فراهم آید و بدیشان تذکّر داده شود که چنین آتشی در انتظار آنان است:

﴿ وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَاناً عَظِيماً. وَ قَوْلِهِمْ: إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ ﴾.

(خداوند بر آنان خشم گرفت) به سبب کفر ورزیدنشان و افترای بزرگی که بر مریم بستند و (خداوند بر آنان خشم گرفت به سبب این که از روی استهزاء و سخریه) می‌گفتند که ما عیسی پسر مریم، پیغمبر خدا را کشتیم!.

روند قرآنی هر زمان که از منکری از منکرات ایشان صحبت کند، با چنین کار بد و ناپسندشان، صفت کفر را تکرار می‌نماید. وقتی که از کشته شدن به ناحق انبیاء توسّط آنان صحبت می‌کند، کفر را یادآور می‌گردد. قید «به ناحق» بیان واقعیّت است، والاّ هیچ پیغمبری جز به ناحق کشته نمی‌شود. در اینجا کفر را ذکر می‌کند، بدان هنگام که از بهتان سترگی صحبت می‌راند که مریم را بدان متّهم می‌کردند. بهتان بزرگی که به مریم پاک نسبت دادند، بهتان بزرگی که جز یهودیان کسی نیست که زبان به چنین تهمت عظیمی بگشاید. یهودیان مریم را متّهم به زنا با یوسف نجّار کردند - نفرین خدا بر آنان باد - سپس افتخار ورزیدند و به خود بالیدند که ایشان عیسی را کشته‌اند و به دارش زده‌اند! آنان رسالت آسمانی عیسی را مورد استهزاء قرار می‌دادند و تمسخرکنان می‌گفتند: مسیح پسر مریم پیغمبر خدا را کشتیم!

هنگامی که روند قرآنی بدین گفتار ناروایشان می‌رسد، دوباره در برابرشان می‌ایستد و بر سرشان فریاد می‌زند و بدیشان پاسخ می‌گوید و حقّ مطلب را بیان می‌دارد:

﴿ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ. وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ، مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ، إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ، وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِيناً، بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ

كَانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً ﴾.

در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، ولیکن بر آنان مشتبه شد و (متردّد گردیدند که آیا عیسی یا دیگری را کشته‌اند و در این باره با همدیگر اختلاف نظر پیدا کردند و) کسانی که دربارهٔ او اختلاف پیدا کردند (جملگی) راجع بدو در شکّ و گمانند و آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می‌گویند و (باید بدانند که) یقیناً او را نکشته‌اند (و قطعاً مقتول کس دیگری بوده است). بلکه خداوند او را (از دست آنان رهاند و پس از گذشت روزگاری که خود می‌داند، وی را می‌راند و) در پیش خود به مرتبهٔ والائی رساند. و خداوند چیره (است و بر هر کاری توانا است، و) حکیم است (و هر چیزی را برابر حکمتی انجام می‌دهد، و سنجیده عمل می‌کند).

مسألهٔ کشتن عیسی عليه‌السلام و به دار زدنش، مسأله‌ای است که یهودیان در آن دست و پا می‌زنند و کورکورانه همسان خود مسیحیان به دنبال گمانها رهسپار می‌گردند. یهودیان می‌گفتند: ما عیسی را کشته‌ایم. سخن او را به تمسخر می‌گرفتند که می‌فرمود: من فرستادهٔ یزدانم. از روی استهزاء می‌گفتند: ما فرستادهٔ یزدان را کشته‌ایم! صفت رسالت را از روی تمسخر بیان می‌داشتند و به عیسی استهزاء کنان لقب پیغمبر خدا می‌دادند! مسیحیان نیز می‌گفتند: عیسی به دار زده شده است و به خاک سپرده شده است. امّا پس از گذشت سه روز، زنده گشته است و از گور سر بر آورده است! «تاریخ» نیز از تولّد عیسی و فرجام کار او سکوت می‌کند و چیزی نمی‌گوید. انگار عیسی به حساب نیامده است! هیچیک از یهودیان و مسیحیان از روی دلیل و برهان در این باره سخن نمی‌گویند و با اطمینان و یقین چیزی در این راستا بیان نمی‌دارند. در این دوره، حوادث به سرعت روی می‌دهد و پیاپی می‌آید. روایات، متفاوت و مختلف است. آن اندازه روایتها ضدّ و نقیض است که نمی‌توان با اطمینان خاطر و یقین کامل دربارهٔ این مسأله سخن گفت و حقیقت را شناساند. آنچه خداوندگار جهان روایت می‌فرماید، حقیقت محض است و ما را بس.

انجیلهای چهارگانه‌ای که داستان اسیر کردن و به دار زدن و مرگ و دفن و رستاخیز عیسی را بیان می‌دارند، همهٔ داستان، مدّتها بعد از زندگی او نگارش یافته است. داستانی که در این باره گفته می‌شود، سراسر مبارزه با آئین عیسی و زورگوئی نسبت به شاگردان عیسی، و فشار آوردن بر پیروان او است. چگونگی این آئین در این دوره، آن اندازه مبهم و تاریک است، و شاگردان و پیروان آن بگونه‌ای در تنگنا و تحت فشارند که تحقیق حوادث در این فضای سرّی و زندگی نهانی و لبریز از هراس و آوارگی، دشوار می‌نماید ... همراه با این انجیلهای چهارگانه، انجیلهای زیاد دیگری نوشته شده است. ولی در اواخر قرن دوم میلادی، این انجیلهای چهارگانه برگزیده شده است، و به رسمیّت شناخته شده است و معتبر بشمار آمده است و مسیحیان اعتراف کرده‌اند که فقط اینها انجیلهای حقیقی هستند. انتخاب این چهار انجیل هم به علّتهائی مقبول نظر افتاده‌اند که چندان بیش از ظنّ و گمان نیستند و از سطح شبه و تخمین فراتر نمی‌روند!

از میان انجیلهای بیشماری که در این دورهٔ انجیل‌نگاری نگاشته شده است، یکی هم انجیل برنابا است. انجیل برنابا مخالف با انجیلهای چهارگانهٔ مورد اعتماد مسیحیان، در داستان کشتن و به دار زدن عیسی عليه‌السلام است. انجیل برنابا می‌گوید:

«هنگامی که لشکریان با یهودا به محلّی نزدیک شدند که عیسی در آن بود، عیسی سر و صدای گروه زیادی را شنید. به عقب برگشت و هراسان به منزل رفت. یازده شاگرد او خوابیده بودند. وقتی که خدا خطر را متوجّه بندهٔ خود دید، به جبرئیل و میکائیل و رفائیل و اوریل که سفراء او بودند، دستور داد مسیح را دریابند و از جهان برهانند. فرشتگان پاک آمدند و مسیح را از پنجره‌ای بیرون بردند که رو به جنوب بود. او را برداشتند و در آسمان سوم گذاشتند. او را در آسمان

سوم میان فرشتگانی گذاشتند که پیوسته به ذکر و فکر خدا مشغولند و همیشه چنین خواهند ماند و چنین خواهند کرد. یهودا با سختی و دشواری وارد پنجره‌ای شد که مسیح از آنجا بالا رفته بود. همهٔ شاگردان خفته بودند. خدا کار شگفتی انجام داد! یهودا در گفتار و در دیدار دگرگون شد و شبیه عیسی گردید. تا آنجا که ما معتقد شدیم که او مسیح است. امّا او بعد از بیدار کردن ما، شروع کرد به بررسی و وارسی تا ببیند که معلّم (یعنی عیسی) کجا است. بدین خاطر ما شگفت‌زده شدیم و به او گفتیم: ای سرور ما، تو خودت معلّم ما هستی! آیا هم اینک ما را فراموش کرده‌ای؟ و ...»[1].

بدین منوال می‌بینیم که پژوهشگر نمی‌تواند که خبر درست و مطمئنّی را از لابلای رخدادی بدست آورد که در دل تاریکی‌های شب، اندکی پیش از طلوع فجر انجام پذیرفته است. کسانی هم که در این باره با یکدیگر اختلاف دارند نمی‌توانند سندی را ارائه دهند که در پرتو آن بتوان روایتی را بر روایتی ترجیح داد:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ، مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ، إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ ﴾.

کسانی که دربارهٔ او اختلاف پیدا کردند (جملگی) راجع بدو در شکّ و گمانند و آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می‌گویند.

قرآن، رأی خود را چنین اعلام می‌دارد:

﴿ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ﴾.

نه او را کشته‌اند و نه او را به دار زده‌اند، ولیکن کار بر آنان مشتبه شد (و متردّد گردیدند که آیا عیسی یا دیگری را کشته‌اند و در این باره با همدیگر اختلاف نظر پیدا کردند).

﴿ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِيناً، بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً ﴾.

(باید بدانند که) یقیناً او را نکشته‌اند (و قطعاً مقتول کس دیگری بوده است). بلکه خداوند او را (از دست آنان رهاند و پس از گذشت روزگاری که خود می‌داند، وی را می‌راند و) در پیش خود به مرتبهٔ والائی رساند. و خداوند چیره (است و بر هر کاری توانا است، و) حکیم است (و هر چیزی را برابر حکمتی انجام می‌دهد، و سنجیده عمل می‌کند).

قرآن در بارهٔ چنین بالا بردنی و والائی بخشیدنی به تفصیل سخن نمی‌گوید و مشخّص نمی‌فرماید که او را زنده با همین روح و جسد بالا برده است؟ یا این که پس از وفات، روح او را اوج داده است و بالا برده است؟ آیا این وفات کی و کجا روی داده است؟ ... امّا قطعاً آنان او را نکشته‌اند و به دار نزده‌اند. بلکه کس دیگری کشته شده است و به دار زده شده است. کسی که به شکل عیسی در آمده بود و بر آنان مشتبه شده بود!

قرآن دربارهٔ این حقیقت، بگونهٔ دیگری به تفصیل سخن نمی‌راند. تنها چیزی که در سورهٔ دیگری در این باره می‌فرماید این است که:

﴿ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ ﴾.

(به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: من تو را (با مرگ طبیعی در وقت معیّن) می‌میرانم و (مقام تو را بالا می‌برم و بعد از مرگ طبیعی) به سوی خویش فرا می‌برم. (آل عمران / ۵۵)

این فرموده هم همسان فرمودهٔ پیشین دربارهٔ این وفات و سرشت و چگونگی و زمان آن، به تفصیل سخن نگفته است.

ما برابر شیوه‌ای که در «فی ظلال القرآن» در پیش گرفته‌ایم، نمی‌خواهیم از این شیوه و از زیر این سایه‌های قرآنی، قدم بیرون نهیم، و دوست نمی‌داریم گفتارها و افسانه‌های گوناگونی را در این راستا بیان داریم و به اندرون اقوال و اساطیری فرو رویم که هیچگونه دلیلی راجع بدانها در دست نداریم، و راه درستی به سوی حقیقت آنها در پیش روی نمی‌بینیم.

همراه با برگشت روند قرآنی، از این پیگرد برمی‌گردیم

۱- به نقل از کتاب: «محاضرات فی النصرانیة» تألیف استاد محمّد ابوزهره.

و سخن را بس می‌کنیم و به بقیّۀ برداشت مطالب می‌پردازیم:

﴿ وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ﴾.

کسی از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگ خود (در آن دم که در آستانۀ مرگ قرار می‌گیرد و ارتباط او با این جهان ضعیف و با جهان بعد از مرگ قوی می‌گردد و پرده‌ها تا اندازه‌ای از برابر چشمش کنار می‌رود و بسیاری از حقائق را می‌بیند) به عیسی ایمان می‌آورد (امّا دیگر چه سود، فرصت از دست رفته است و ایمان و توبه ناپذیرفته است)، و روز رستاخیز گواه بر آنان خواهد بود (و شهادت می‌دهد که او تنها بنده و فرستادۀ خدا بوده است و رسالت آسمانی را رسانده است).

پیشینیان شایسته و سلف بایسته، دربارۀ معنی این آیه اختلاف نظر داشته‌اند. زیرا مرجع ضمیر (ه) در «مَوْتِهِ» مورد اختلاف قرار گرفته است. دسته‌ای فرموده‌اند: هیچکسی از اهل کتاب نیست مگر این که به عیسی علیه‌السلام پیش از مرگ عیسی، ایمان خواهد آورد. این سخن با توجّه به اعتقاد به نزول عیسی از آسمان پیش از وقوع قیامت است. دستۀ دیگری فرموده‌اند: هیچکسی از اهل کتاب نیست مگر این که به عیسی علیه‌السلام پیش از مرگ خودِ شخص مسیحی یا یهودی، ایمان خواهد آورد. این معنی با توجّه بدین امر است که انسان در هنگام مرگ در شدائد احتضار، حق و حقیقت برایش روشن می‌شود. امّا در این وقت، آگاه شدن و اطّلاع پیدا کردن، سودی بدو نمی‌رساند.

ما نظریّۀ دوم را می‌پسندیم که قرائت ابیّ نیز بیانگر آن است:

﴿ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِمْ ﴾.

مگر این که آنان پیش از مرگشان به او ایمان خواهند آورد.

این قرائت به مرجع ضمیر اشاره دارد که اهل کتاب است. بنابراین، معنی چنین خواهد شد: یهودیانی که عیسی علیه‌السلام را پیغمبر نمی‌دانند، و هنوز که هنوز است بدو ایمان ندارند و می‌گویند: ما عیسی را کشته‌ایم و به دارش زده‌ایم، هر یک از آنان وقتی که می‌میرد، در دم مرگ به هنگام جان دادن، حقیقت برای او روشن می‌گردد و متوجّه می‌شود که عیسی علیه‌السلام بر حق، و پیغمبری او درست بوده است. در این هنگام به او ایمان می‌آورد، ولی در چنین زمانی ایمان سودی ندارد ... در روز رستاخیز هم عیسی علیه‌السلام بر ضدّ آنان گواهی می‌دهد.

بدین وسیله قرآن مجید داستان به دار زدن را منتفی می‌سازد و آن را پایان می‌دهد. به دنبال آن، دیگر باره کارهای زشت یهودیان را برمی‌شمرد، و سزای سخت و جزای دردناک دنیا و آخرت آنان را بیان می‌دارد و می‌گوید به علّت پلشتی‌ها و زشتی‌ها در دنیا چه دیده‌اند و در آخرت چه می‌بینند:

﴿ فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ، وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ كَثِيراً، وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَا - وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ - وَ أَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ، وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴾.

به خاطر جور و ستمی که از یهودیان سر زد و (به خصوص) به سبب این که بسی از راه خدا (مردمان را) بازداشتند، (برای تنبیه ایشان، قسمتی از) چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم. و (همچنین بر آنان برخی از چیزهای پاکیزه و حلال را حرام کردیم) به خاطر دریافت ربا (و رباخواری)، در حالی که (بر زبان پیغمبران) از آن نهی شده بودند، و به سبب خوردن مال مردم به ناحق، و ما برای کافران ایشان عذاب دردناکی را آماده کرده‌ایم.

به کارهای زشت پیشینیان، این کارهای پلشت را اضافه می‌کند: ستمگری، و بازداشتن مردمان، بارها و بارها، از راه خدا. آنان پیوسته در تلاش بودند و شب و روز سعی داشتند تا نگذارند مردمان در راه خدا گام بردارند! ربا را دریافت می‌داشتند، نه از روی جهل و نادانی، و نه به خاطر بی‌دانشی و بی‌خبری، بلکه از

رباخواری نهی شده بودند، ولی آنان بر آن مصرّ بودند و پافشاری داشتند. اموال مردمان را هم به ناحق میخوردند. از راه ربا این کار را می‌کردند، و یا از راههای گوناگون و وسائل جوراجور دیگری بدین امر دست می‌یازیدند.

به سبب همین کارهای زشتی که هم اینک روند قرآنی بیان داشت، و کارهای پلشتی که قبلاً برشمرده است، بسیاری از چیزهای پاکی که برای آنان حلال بوده است، حرام گشته است. و خدا برای کافران ایشان عذاب دردناکی را آماده ساخته است.

بدین منوال، این حمله سرشت یهودیان و تاریخ ایشان را روشن می‌سازد، و رسوائی بهانه‌جوئیها، و گوش به پیغمبر ﷺ فرا ندادنها، و سرکوبیها و سرزنشها و ایجاد دشواریهای ایشان را بیان می‌نماید. مُهر سختگیریها و بدرفتاریهائی را که با پیغمبرشان و سردارشان و نجات دهنده‌شان داشتند، و مُهر ساده و آسان مرتکب گناهان شدن و آشکارا زبان به بدگوئی گشودن دربارهٔ انبیاء و صلحاء را بر پیشانی آنان می‌نهد. بلکه بیان می‌دارد که پیغمبران و صالحانِ خود را می‌کشتند و بدین کشتن افتخار هم می‌کردند! با این گفتار، نیرنگهائی که یهودیان دربارهٔ صفوف مسلمانان می‌ورزیدند، پوچ می‌شود، و دامهائی که بر سر راه مؤمنان می‌نهادند، گسیخته می‌گردد، و گروه مسلمانان با چیزی آشنا خواهند شد که باید همیشه و در هر زمانی، دربارهٔ سرشت و خوی یهودیان بدانند، و همهٔ وسائل و طرائق ایشان را بشناسند. همچنین متوجّه شوند که یهودیان چه اندازه با حقّ آشنایند و چه فاصلهٔ زیادی که از آن دارند! خواه این خوی از دیگران بدیشان رسیده باشد، و خواه از ذات خودشان برجوشیده باشد، یکسان است. چه آنان دشمن حقّ و اهل حقّ، و دشمن هدایت و حاملان هدایت هستند. همهٔ نسلهایشان چنین بوده‌اند، و در همهٔ دوران این چنین زیسته‌اند. هم با دوستانشان، هم با دشمنانشان اینگونه بوده‌اند! آخر سرشتشان اصلاً دشمن حقّ است. دلهایشان سخت و خشکیده است. جگرهایشان سفت و زمخت گردیده است. سرهایشان جز با پتک فرود نمی‌آید! تسلیم حقّ نمی‌شوند، مگر این که شمشیر نیرو، کشیده و آهیخته بر بالای گردنهایشان باشد!

این نوع آشنائی با چنین دسته‌ای از مردمان، تنها برای گروه مسلمانان نخستین ساکن مدینه نیست و بس. زیرا قرآن، کتاب این ملّت است مادام که وجود داشته باشد و زندگی را بسپرد. هر زمان که این ملّت از قرآن دربارهٔ دشمنان خود بپرسد و فتویٰ بطلبد، قرآن پاسخ پرسششان را می‌دهد و برایشان فتویٰ صادر می‌کند. هر وقت از قرآن دربارهٔ ایشان طلب اندرز کنند، قرآن اندرز بایسته را بدین ملّت می‌دهد، و هرگاه از قرآن طلب رهنمود کنند، بگونهٔ شایسته رهنمودشان می‌گرداند. قرآن دربارهٔ یهودیان برای مسلمانان فتویٰ صادر کرد و پندشان داد و رهنمودشان فرمود، و یهودیان در برابرشان کرنش بردند و از فرمانشان اطاعت نمودند. امّا بعدها که مسلمانان به ترک قرآن گفتند و با آن فاصله گرفتند، آنان در برابر یهودیان به کرنش افتادند و از ایشان فرمانبرداری کردند. همانگونه که ما دیدیم که یهودیان از همه جا گرد می‌آیند و جماعت اندکی از ایشان بر مسلمانانی پیروزی می‌گردند که از کتابشان قرآن غافل و بی‌خبر شده‌اند، و از هدایت و راهنمائی قرآن پراکنده گشته‌اند، و آن را پشت گوش افکنده‌اند، و به دنبال سخنان این و آن راه افتاده‌اند!! این ملّت گرفتار نیرنگ یهودیان و مغلوب و مقهور دست ایشان خواهند بود، تا آنگاه که به سوی قرآن برمی‌گردند.

روند قرآنی، موضعگیری با یهودیان را رها نمی‌سازد، تا زمانی که گروه اندکی از آنان، انصاف می‌دهند و ایمان می‌آورند. در اینجا قرآن پاداش خوب و نیکویشان را بیان می‌دارد، و آنان را داخل کاروان ایمانی می‌سازد که ریشه در ژرفای تاریخ دارد، و با قافله‌سالاری پیغمبران - علیهم السلام - در حرکت بوده است و طیّ طریق نموده است. در پایان مقرّر

می‌نماید که چیزی که ایشان را به تصدیق جملگی آئین - یعنی آنچه بر پیغمبر ﷺ فرود آمده است، و آنچه پیش از او بر سایر انبیاء - علیهم السلام - نازل گشته است - فرا خوانده است، فرزانگی و ثابت قدمی در دانش، و همچنین ایمان است:

﴿لٰكِنِ ٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلْعِلْمِ مِنْهُمْ وَٱلْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَٱلْمُقِيمِينَ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱلْمُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلْمُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ أُوْلَٰٓئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

امّا راسخان در علم از میان ایشان، و مؤمنان (امّت محمّدی) که ایمان دارند بدانچه بر تو و بدانچه (بر پیغمبران) پیش از تو نازل شده است، و به ویژه آنان که نماز را چنانکه باید می‌خوانند، و کسانی که زکات مال بدر می‌کنند، و افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، به همهٔ اینان پاداش بزرگی را خواهیم داد.

چه دانش ژرف و ایمان روشن، هر دوی آنها دارندگان خود را سوق می‌دهند به این که آئین را کلاً باور بدارند و بپذیرند، و معتقد شوند: دینی که از سوی خدای یکتا فرود آمده است، یکی است.

ذکر دانش ژرف به عنوان راهی به سوی شناخت درست، بسان ایمانی که دل را به سوی نور باز می‌کند، نگرشی از نگرشهای قرآنی است. نگرشی که از یک سو واقعیّت حال و وضعی را به تصویر می‌کشد که در آن روزگار موجود بوده است، و از دیگر سو واقعیّت نفس بشری را در همهٔ ادوار و ازمنه به تصویر می‌کشد. چه دانش سطحی، بسان کفری که منکر حقائق است، هر دوی آنها میان دل و میان شناخت درست، حائل و مانع می‌گردند ... ما چنین چیزی را در هر زمانی می‌بینیم. چه کسانی که از دانش ژرف کاملاً برخوردارند و از آن بهرهٔ راستینی دارند، خویشتن را در برابر دلائل جهانی ایمان می‌یابند، یا دست کم خود را در برابر نشانه‌های پرسشهای جهان بیشمار می‌بینند. نشانه‌های پرسشهای جهانی بیشماری که پاسخی بدانها داده نمی‌شود مگر با اعتقاد به این که این جهان دارای خدای یگانه‌ای است که چیره بر همه چیز هستی و گرداننده و چرخانندهٔ جهان است، و صاحب ارادهٔ یگانه در کیهان است، و او است که قانون واحدی را در سراسر گسترهٔ سترگ عالم پدیدار کرده است و بر یکایک ذرّات آن استوار داشته است. کسانی که دلهایشان مشتاق هدایت است - یعنی مؤمنان - خداوند درگاه هدایت را بر روی آنان باز می‌گذارد و جانهایشان بدان پیوند می‌یابد. امّا کسانی که معلومات را فراچنگ می‌آورند و خویشتن را عالِم و فرزانه می‌انگارند، پوسته‌های دانش میان ایشان و میان فهم و درکِ دلائل ایمان حائل و مانع می‌گردد، یا به سبب دانش ناقص سطحی ایشان، نشانه‌های پرسش برای آنان آشکار و پدیدار نمی‌شود. کارشان به کار کسانی می‌ماند که دلهایشان میل و عشق به هدایت ندارد و خواستار و خواهان رهنمون نمی‌باشد. هر دو گروه آنان کسانیند که در درون خود نیازی به جستجوی آرامش ایمان نمی‌بینند، یا این که دینداری را نژادگرائی جاهلی می‌سازند و لذا ادیان راستینی را جدای از هم و پراکنده از یکدیگر می‌نمایند که از سوی یزدان، حاکم یگانهٔ جهان، فرود آمده است، و توسّط کاروان واحد و بهم پیوستهٔ پیغمبران - صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - به مردمان ابلاغ گشته است.

در تفسیر مأثور آمده است که این اشارهٔ قرآنی، پیش از هر کسی متوجّه آن گروه از یهودیانی است که دعوت پیغمبر ﷺ را لبّیک گفتند و به ندای آسمانی او گوش جان سپردند، آن کسانی که قبلاً نام آنان را بیان داشتیم. ولی نصّ قرآنی عامّ است و شامل همهٔ کسانی می‌گردد که از میان یهودیان آئین اسلام را می‌پذیرند و فرزانگی راستین و دانش ژرف، و یا ایمان بینا، ایشان را به سوی این آئین مبارک رهنمود می‌گردانند و به جانب این ارمغان آسمانی می‌کشاند[1].

۱- می‌توانیم از زمرهٔ چنین کسانی در روزگار کنونی «محمّد اسد» نمساوی را نام ببریم، هر چند که کسی را در پیشگاه خدا به لاف و گزاف نمی‌ستائیم و پاک قلمداد نمی‌نمائیم. اسم قبلی او «لیوبولد فایس» بود.

⇦

روند قرآنی، هم اینان و هم آنان را به کاروان مؤمنانی می‌پیوندد که صفات و خصالشان چنین مشخّص و مقرّر می‌گردد:

﴿ وَ الْمُقِیمِینَ الصَّلاٰةَ، وَ الْمُؤْتُونَ الزَّکاٰةَ، وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ﴾.

آنان که نماز را چنانکه باید می‌خوانند، و کسانی که زکات مال بدر می‌کنند، و افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند.

اینها صفات مسلمانان است. صفاتی که آنان را از دیگران جدا و ممتاز می‌سازد: نماز را چنانکه باید خواندن، و به خدا و روز قیامت ایمان داشتن ... پاداش همگی هم چیزی است که یزدان برای ایشان معیّن فرموده است:

﴿ أُولٰئِکَ سَنُؤْتِیهِمْ أَجْراً عَظِیماً ﴾.

به آنان پاداش بزرگی را خواهیم داد.

مشاهده می‌کنیم که «الْمُقِیمِینَ الصَّلاٰةَ» اِعراب جداگانه از واژه‌هائی دارد که بر آنها عطف شده است. چه بسا این بدان خاطر است که ارزش اقامهٔ نماز در اینجا بارز و چشمگیر گردد. واژهٔ «الْمُقِیمِینَ» منصوب به فعل محذوف «أَخُصُّ» است و در اصل چنین است: «وَ أَخُصُّ الْمُقِیمِینَ الصَّلاٰةَ». در شیوه‌های زبان عربی، و در خود قرآن مجید، نظائر و همگونهائی دارد. مراد از چنین شیوه‌ای، اظهار معنی ویژه و برجسته نشان دادن آن در روند سخن است و به مناسبت خاصّی که با اسلوب کلام دارد، در قالب چنین اصطلاحی اداء می‌گردد. واژهٔ «الْمُقِیمِینَ» در همهٔ قرآنها بدین شکل نگارش یافته است، هر چند که به صورت مرفوع یعنی «وَ الْمُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ» در قرآن عبدالله بن مسعود ذکر شده است.



در رویاروئی با اهل کتاب، بویژه یهودیان، و بیانگری موضعگیری ایشان نسبت به رسالت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و گمانی که می‌بردند و پیغمبری او را از سوی خدا نمی‌دیدند، و میان پیغمبران جدائی می‌انداختند و برخی را می‌پذیرفتند و بعضی را قبول نمی‌کردند، و سختگیری آنان در هنگام درخواست نشانه‌ای بر پیغمبریِ محمّد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی درخواست نزول کتابی از آسمان برای شخص خودشان! روند قرآنی به پیش می‌رود و مقرّر می‌دارد که وحی به پیغمبر اسلام چیز نوظهور و بی‌سابقه‌ای نیست و جای شگفت و مایهٔ شگرف نمی‌باشد. وحی آسمانی سنّت الهی در ارسال جملگی پیغمبران، از روزگار نوح علیه السلام تا روزگار محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است. همگی پیغمبران فرستاده شده‌اند تا مژده رسان و بیم دهنده باشند. رحمت یزدان در حقّ بندگانش، و گرفتن پیمان از ایشان، و اتمام حجّت بر آنان، و بیم دادنشان پیش از فرا رسیدن روز حساب و کتاب، مقتضی پیام آسمانی و وحی ربّانی به پیغمبران برای ابلاغ آن به جهانیان بوده است. همهٔ پیغمبران هم وحی واحدی، برای هدف واحدی را با خود به ارمغان آورده‌اند. لذا به جداگانگی و چندگانگی انبیاء معتقد بودن، سختگیری بی‌دلیل و برهانی است. اگر آنان منکر شوند و سختگیری کنند، خدا گواهی می‌دهد - کافی است که خدا گواه باشد - و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند:

﴿ إِنّٰا أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ کَمٰا أَوْحَیْنٰا إِلیٰ نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ، وَ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْمٰاعِیلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْبٰاطِ، وَ عِیسیٰ وَ أَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هٰارُونَ وَ سُلَیْمٰانَ، وَ آتَیْنٰا دٰاوُدَ زَبُوراً. وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْنٰاهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ، وَ کَلَّمَ اللّٰهُ مُوسیٰ تَکْلِیماً. رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِئَلاّٰ یَکُونَ لِلنّٰاسِ عَلَی اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ. وَ کٰانَ اللّٰهُ عَزِیزاً حَکِیماً ﴾.

ما به تو (ای پیغمبر، قرآن و شریعت را) وحی کردیم، همانگونه که پیش از تو به نوح و به پیغمبران بعد از او وحی کردیم، و (همانگونه که) به ابراهیم، اسحاق،

⇦ راهیاب گردید و مسلمان شد و خویشتن را محمّد اسد نامید. او صاحب کتاب «الإسلام علی مفترق الطرق» است. (مؤلف)

یعقوب، نوادگان (او که برخی از آنان پیغمبران خدا بودند)، عیسی، ایوب، یونس، هارون، و سلیمان وحی کردیم، و به داود زبور دادیم. و ما پیغمبران زیادی را روانه کرده‌ایم که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم، و پیغمبران (دیگر) زیادی را (به میان مردم روانه کرده‌ایم) که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده‌ایم. (و شیوهٔ وحی به موسی این بود که) خداوند حقیقةً (از پشت حجاب بدون واسطه) با موسی سخن گفت. ما پیغمبران را فرستادیم تا مؤمنان را (به ثواب) مژده رسان، و (کافران را به عقاب) بیم دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم). و خدا چیرهٔ حکیم است (و کارهایش از روی حکمت و قدرت انجام می‌پذیرد).

در این صورت، این کاروان، کاروان یکتائی است که در راه تاریخ بشری متّصل به هم دیده می‌شود. پیامبریِ یکتائی است که هدایت یکتائی را جهت بیم دادن و مژده رساندن با خود به ارمغان آورده است. کاروان یکتائی است که این چنین برگزیدگانی را از میان مردمان در خود جمع آورده است: نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، نوادگان (یعقوب)، عیسی، ایّوب، یونس، هارون، سلیمان، داود، موسی، و کسان دیگری که یزدان جهان داستان ایشان را برای پیغمبر ﷺ خود در قرآن روایت فرموده است، و سایر پیغمبرانی که ایزد متعال در قرآن برای پیغمبر خود از ایشان صحبت نفرموده است. کاروانی است که از اقوام گوناگون و نژادهای جوراجوری هستند، و از سرزمینها و نقاط مختلف و متفاوتی فراهم آمده‌اند، و در دوره‌ها و زمانهای جداگانه‌ای به زنجیرهٔ این کاروان پیوسته‌اند. نه حسب و نسبی، و نه نژاد و دودمانی، و نه سرزمین و میهنی، و نه زمان و محیطی، آنان را از یکدیگر جدا می‌سازد. جملگی از سوی آن منبع بزرگوار آمده‌اند. همگی آن نور راهنما را با خود حمل کرده‌اند. آنان یکسره برای ادای وظیفهٔ بیم دادن و مژده رساندن آمده‌اند. همهٔ ایشان کوشیده‌اند تا زمام قافلهٔ بشریّت را بگیرند و به سوی آن نور ببرند. کار همگان این بوده است و بس، چه آنان که برای عشیره و قبیله‌ای، و چه آنان که برای قومی و ملّتی، و چه آنان که برای شهری و ناحیه‌ای آمده‌اند. خاتم ایشان محمّد ﷺ بوده است که در پایان این کاروان برای جملگی مردمان جهان آمده است و قافله سالاری ایمان را رهبری فرموده است.

همهٔ پیغمبران وحی را از خدا دریافت داشته‌اند. هیچیک از آنان چیزی از جانب خود نیاورده است. وقتی که می‌بینیم خداوند متعال با موسی علیه‌السلام صحبت فرموده است، صحبت کردن و سخن گفتن نوعی وحی بوده است و کسی نمی‌داند به چه شکلی انجام می‌پذیرفته است. زیرا قرآن که یگانه منبع راستینی است که در صحّت آن شکّی نیست، دربارهٔ چنین صحبت کردن و سخن گفتنی توضیحی برای ما نداده است. لذا جز این را نمی‌دانیم که کلام و گفتاری در میان بوده است، ولی چه شیوه و چه سرشتی داشته است؟ چگونه صورت پذیرفته است و پایان گرفته است؟ موسی با کدام حسّ یا نیرو چنین کلام و گفتاری را دریافت می‌داشته است؟ جملگی اینها جزو غیب است و قرآن در بارهٔ آن با ما سخن نگفته است. بجز فرمودهٔ قرآن، دربارهٔ این موضوع هر چه گویند افسانه است و بر دلیل و برهان تکیه ندارد.

همهٔ پیغمبران - چه آنان که خداوند دربارهٔ ایشان برای پیغمبر خود سخن گفته است، و چه کسانی که برای پیغمبر خود از ایشان صحبت نفرموده است - عدالت آفریدگار و مرحمت پروردگار اقتضاء کرده است که آنان را به سوی بندگانش روانه دارد تا ایشان را به نعمت و رضایتی مژده دهند که خداوند برای مؤمنان فرمانبردار آماده کرده است، و آنان را از دوزخ و خشمی بترسانند که خداوند برای بزهکاران سرکش تهیه دیده است ... همهٔ اینها هم بدان خاطر است که:

﴿ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ حُجَّةٌ بَعْدَ ٱلرُّسُلِ ﴾.

تا بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم).

خدا دارای دلائل استوار و گویا و رسای موجود در جهان درون و عالَم صغیر، و در جهان بیرون و عالَم کبیر است. یزدان به انسان خردی بخشیده است که با آن می‌تواند دربارهٔ دلائل ایمان موجود در جهان درون و جهان بیرون بیندیشد. امّا خداوند مهربان با وجود اعطای چنین ابزار بزرگ عقل نام، به سبب لطف و مرحمتی که نسبت به بندگان خود دارد و می‌داند که چه بسا هواها و هوسها بر این ابزار بزرگ پیروز گردند، حکمتش صلاح دیده است که پیغمبران را به سوی انسانها روانه فرماید تا «مژده رسانان و بیم دهندگان» مردمان باشند و ایشان را اندرز دهند و به یاد خدا و حقائق اندازند و بر دانش و بینش آنان بیفزایند، و بکوشند که سرشت آدمیان را نجات دهند و خردهای ایشان را از زیر توده‌های هواها و هوسها رها و آزاد سازند. هواها و هوسهائی که خردها به سیاه‌چالهای آنها گرفتار می‌آیند، و یا مانع خردها از دستیابی به دلائل هدایت و الهامگریهای ایمان موجود در آفاق و انفس می‌شوند.

﴿ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً ﴾.

خدا چیرهٔ حکیم است (و کارهایش از روی حکمت و قدرت انجام می‌پذیرد).

عزیز، یعنی قادر بر گرفتار ساختن بندگان در برابر کارهائی که کرده‌اند و چیزهائی که فرا چنگ آورده‌اند. حکیم، یعنی هر کاری را از روی حکمت می‌کند و کار بجا است، و هر چیزی را در جای خود می‌نهد و هر کاری را در محلّ مناسب خویش انجام می‌دهد. قدرت و حکمت هر دو، کارکرد خود را در چیزی دارند که خدا در این باره مقدّر می‌فرماید و از آن اظهار رضایت می‌نماید.

✿

در پرتو این نگرش: ﴿ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ ٱلرُّسُلِ ﴾ خویشتن را در برابر الهامگریهای بسیار زیاد و ژرف و زیبائی می‌بینیم. ولی از میان این همه الهامگریها، تنها سه تای آنها را برمی‌گزینیم و به اختصار سخن می‌گوئیم. بگونه‌ای که ما را از شیوهٔ فی‌ظلال القرآن بدور ندارد.

نخست در برابر ارزش خرد بشری و نقش آن دربارهٔ بزرگترین مسائل «انسان»، یعنی مسألهٔ ایمان به یزدان، اندکی می‌ایستیم. مسألهٔ بزرگی که در دنیا حیات انسان از ریشه با همهٔ رکنها و دیدگاهها و واقعیّتها و کاربردها و خط سیرهائی که دارد، بر آن استوار و پابرجا است. همچنین فرجام و سرانجام انسان در آخرت هم که والاتر و ماندگارتر از دنیا است، در گرو مسألهٔ ایمان است.

اگر خدا که از هر کس دیگری بهتر انسان و نیروهای او را می‌شناسد می‌دانست خردی که خودش آن را به انسان بخشیده است برای دستیابی انسان به هدایت و رهنمود نفس خود به راه صلاح و فلاح این جهان و آن جهان بسنده است، انسان را تنها به این خرد واگذار می‌کرد و او را به خود وامی‌گذاشت تا دلائل هدایت را بجوید و الهامگریهای ایمان در جهان درون و جهان بیرون را پیدا کند، و برای خود برنامه‌ای بنگارد که زندگیش بر آن استوار شود، و با رعایت قوانین و مقرّرات آن، زندگانیش بر حقّ و حقیقت و راستی و درستی پابرجا گردد. دیگر نیازی نباشد که خداوند پیغمبرانی را در طول تاریخ بفرستد، و لزومی نباشد که پیامبری پیغمبران را حجّت خود بر انسانها کند، و رساندن پیام آسمان توسّط پیغمبران به گوش جهانیان برهان بر بندگان خویش سازد. و بالأخره حجّت مردمان در پیشگاه یزدان سبحان و عذر تقصیر ایشان نیامدن پیغمبران به سویشان باشد:

﴿ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ ٱلرُّسُلِ ﴾.

تا بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای

مردمان باقی نماند.

امّا چون خدا می‌دانسته است که خردی که به انسانها بخشیده است خود به تنهائی دستگاه ناقص و ابزار ناتوانی برای دستیابی به هدایت است، و جز در پرتو رهنمود و یاری و دستگیری وحی آسمانی راهیاب نمی‌گردد، و عقل آدمی همچنین ناتوانتر از آن است که بتواند برنامه‌ای برای زندگانی انسانها بنویسد و طرح‌ریزی کند، بگونه‌ای که مصلحت صحیح این جهانی ایشان را حاصل سازد و از فرجام بد همین چند روزهٔ حیات دنیوی ایشان را نجات دهد، و در آن جهان نیز آنان را رستگار و از عذاب اخروی در امان دارد ...

از آنجا که یزدان سبحان همهٔ اینها را می‌دانسته است، حکمت و رحمت خداوندگاری او بر آن قرار گرفته است که پیغمبران را به میان انسانها گسیل دارد، و مردمان را مؤاخذه و بازخواست نفرماید مگر آنگاه که پیام آسمانی به گوش آنان برسد و اوامر یزدان بدیشان ابلاغ گردد:

﴿ وَ مٰا کُنّٰا مُعَذِّبِینَ حَتّٰیٰ نَبْعَثَ رَسُولاً ﴾.

ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روانه سازیم. (اسراء / ۱۵)

بعثت پیغمبران یکی از بدیهیّاتی است که از این نصّ قرآنی جلوه‌گر می‌آید. تازه اگر از بدیهیّات آن نباشد، یکی از مقتضیات قطعی و حتمی بشمار است.

در این صورت، وظیفهٔ خرد آدمی چیست؟ نقشی که خرد در مسألهٔ ایمان و هدایت دارد کدام است؟ در مسألهٔ برنامهٔ زندگی و سیستم حیات عقل عهده‌دار چیست؟

قطعاً نقش خرد انسان این است که گوش به پیام آسمانی دهد و از آن فرمان گیرد. وظیفه‌اش این است که چیزی را فهم کند که از پیغمبر دریافت می‌دارد. کار سترگ پیغمبر هم این است که اوامر و نواهی خداوند را به گوش جهانیان برساند. فرمان یزدان را توضیح دهد و تبیین کند. سرشتهای آدمیان را از زیر توده‌های چرک و کثافاتی بیرون کشد و نجات دهد که بر آنها نشسته است و زنگ زده‌شان کرده است . خردهای انسانها را بیدار سازد، و به اندیشه دربارهٔ دلائل و براهین و الهامات و اشاراتی بکشاند که در آفاق و اقطار آسمانها و زمین، و در ذرّات و زوایای درون انسانها نهفته و نمودار است. برای خردها برنامهٔ دریافت درست، و برداشت راستین را ترسیم سازد، و روش نگرش صحیح را نشان دهد. برای خردها اساسی پی‌ریزی کند که کاخ برنامهٔ عملی زندگی بر آن استوار گردد و برافراشته شود. برنامه‌ای که انسانها را به خوبیهای دنیا و آخرت برساند و ایشان را در هر دو سرای خوشبخت گرداند.

نقش خرد این نیست که حاکم بر آئین و قوانین آن گردد. بدین معنی که صحّت و بطلان آن را معیّن و مقرّر دارد، و یا این که آن را بپذیرد یا نپذیرد، وقتی که کاملاً بداند که این آئین قطعاً از سوی یزدان شرف صدور پیدا کرده است، و مقصود و مفهوم قوانین آن را هم فهم کند. یعنی هنگامی که معانی و مقاصد واژگانی و اصطلاحی نصوص دین، پیدا و هویدا باشد، خرد حقّ سخن گفتن و خطّ و نشان تعیین کردن ندارد. اگر خرد حقّ پذیرفتن یا نپذیرفتن قوانین و مقرّرات دین را داشت، و پس از درک معانی و مقاصد احکام دین، می‌توانست با آنها مخالفت کند و موافقت نکند، می‌توانست بدانها پاسخ ندهد و آزاد و رها باشد، دیگر با وجود بیان فرمان یزدان و روشنگری پیغمبران، سزاوار عقاب و عذاب نبود! لذا انسان ملزم به پذیرش مقرّرات دین است هر وقت که از راه درست، احکام آن به او برسد، و خردش مراد مقرّرات و مقصود احکام آن را درک کند.

آئین آسمانی اسلام با خرد به گفتگو می‌پردازد و عقل آدمی را مخاطب می‌سازد. بدین معنی که خرد را بیدار می‌گرداند و رهنمودش می‌نماید و برنامهٔ نگرش درست را جلو چشمانش مجسّم می‌دارد و بدو می‌آموزد چگونه به هستی بنگرد و چگونه راه خوشبختی بپوید. نه بدین معنی که خرد آدمی حاکم بر

احکام دین و مقرّرات آن گـردد و دربـارهٔ صـحّت یـا بطلان احکام و مقرّرات آئـین آسـمانی داوری کـند و فرمان صادر نماید. هر وقت که نصّ قـرآنـی و سـنّت صحیح نبوی در میان باشد، داور و فرمانده او است و دستورش بدون چون و چرا باید اجراء شود. عقل آدمی در این حال باید بپذیرد و فرمانبرداری کند و دستور را اجراء سازد، خواه مضمون فرمان با سرشت او سازگار باشد یا ناسازگار، و باب طبع او باشد یا نباشد.

نقش عقل در این باره چنین است که متوجّه شود مراد نصّ چیست. با توجّه به معانی واژه‌هـا و اصـطلاحها، مفهوم نصّ در عبارت مورد نظر کدام است. در این مرز نقش عقل پایان می‌گیرد. مقصود صحیح نصّ آسمانی، با حکم خرد انسانی، باطل نمی‌شود و رها نمی‌گردد. زیرا نصّ آسمانی از جانب خداوندگار نـازل شـده است، و خرد آدمی خدا نیست تا حکم صحّت یا بطلان چیزی را صادر کـند کـه از جـانب خـدا آمـده است، و دسـتور پذیرفتن یا مردود شمردن آن را بدهد.

با توجّه به همین نکتهٔ ریز و باریک است که بسیاری از اشتباهات برطرف می‌شود، و اشکالات فراوانی از میان رخت برمی‌بندد. چه اشتباهات و اشکالات کسانی باشد که عقل بشری را خدا می‌کنند و آن را داور در صحّت یا بطلان مقرّرات صحیح دینی می‌سازند، یا مربوط به کسانی باشد که می‌خواهند خرد را نادیده بگیرند و آن را پوچ بینگارند، و نـقش عـقل را در مسألهٔ ایـمان و هدایت نفی نمایند. راه وسط و طـریقهٔ مـعتدل، هـمان است که ما در اینجا بیان کردیم. گفتیم: رسالت آسمانی با خرد آدمی صحبت می‌دارد تا بتواند احکام و مقرّرات چنین رسالتی را فهم کـند. بـرای خـرد بـرنامهٔ درست نگرش بدین احکام و مقرّرات را ترسیم می‌کند، و بدو نشان می‌دهد که چگونه به همهٔ کارهای زندگی بنگرد. هنگامی که عقل احکام و مقرّرات رسالت آسـمانی را درک کرد، یعنی دانست که مراد نصّ چـیست و کـدام است، جز تصدیق و اطاعت و اجراء، چیزی پیش روی او نمی‌ماند. زیرا رسالت آسمانی بر انسان هیچ کاری را تحمیل نمی‌سازد، چه پیام رسالت را درک کرده باشد و خواه آن را نفهمیده باشد. همچنین رسالت آسمانی به انسان اجازه نمی‌دهد کـه بـه نـقد احکـام و مـقرّرات آسمانی بنشیند و راجع بدانها به جدال بپردازد، زمانی که چنین احکام و مقرّرات را فهم کرده باشد و در پرتو نصوص، مفهوم آنها را دریافت نموده باشد. نقد احکام و مقرّرات آسمانی و جدال با معانی و مقاصد آنها، به منظور پذیرفتن یا نـپذیرفتن و صـدور حکـم دربـارهٔ درستی یا نادرستی آنها! آن هم پس از این که پی برده است که چنین احکام و مقرّراتی از سوی یزدان برای او آمده است و به دست وی رسیده است! یزدانی که جز حقّ و حقیقت را بیان نمی‌فرماید، و جز به خیر و خوبی فرمان نمی‌دهد.

برنامهٔ درست در کار دریافت فرمان از یزدان سـبحان این است که : عقل احکام و مقرّرات پیشین خود را که از گفتارهای «منطقی» خویش فراهـم آورده است، یـا آنـها را از نگـرشهای مـحدودش و یـا از تـجربه‌های ناقصش تهیّه دیده است، با احکـام و مـقرّرات درست دین رویاروی نسازد و درگیر نکند. قطعاً برنامهٔ درست چنین است که عقل نصوص صحیح را دریـافت دارد و احکام و مقرّرات خود را از آنها فراهم آرد. زیرا احکام و مقرّرات دین درست‌تر از احکام و مقرّرات شـخصی است، و برنامه‌ای که از احکام و مقرّرات یزدان فراهم می‌آید، بسی راست‌تر و استوارتر از بـرنامهٔ شـخصی انسـان است، بـرنامه‌ای کـه انسـان بـدون تـوجّه بـه معیارهای درست دینی، برای خویش تهیه دیده است و سر و سامان بخشیده است، از اینجا است که عقل نباید احکام و مقرّرات دین را - وقتی که مطمئن گردد چنین احکام و مقرّراتی از سوی خدا است - همراه با هیچیک از احکام و مقرّرات دیگری که ساختار ویژهٔ خود عقل است، دادگاهی کند.

خرد انسان خدا نیست تا با احکـام و مـقرّرات خـاصّ خود، احکام و مقرّرات یزدان جهان را دادگاهی نماید.

عقل را سزد که برداشت عـقلی بشـری از نـصّ را بـا

برداشت عقلی دیگری از همان نصّ دادگاهی کند و با آن بستیزد. این، گسترهٔ تاخت و تاز خرد انسان است. در این باره گناهی بر او نیست و کسی حقّ جلوگیری و ممانعت از آن را ندارد، مادام که اصول صحیح و شعورهای متعدّد، جولانگاهی برای تفسیر و تبیین را داشته باشند. آزاد نگری - مادام که بر پایهٔ اصول صحیح و ضوابط درستی باشد که خود دین مقرّر و معیّن می‌دارد - در این جولانگاه فراخ به عقلها و خردهای بشری واگذار شده است. هیچ دسته و گروهی، و هیچ قوّت و قدرتی، و هیچ فرد و شخصی نیست که بتواند بر عقلها و خردها بند نهد و آنها را محدود و محصور سازد در فهم مقصود و معنی مراد از نصّ صحیح و وجود تطبیق آن - مادام که آن نصّ شایان برداشت اظهار نظرهای متعدّد و آراء مختلف باشد، و اظهار نظرها و بیان آراء هم در محدودهٔ ضوابط صحیح و در راستای راه درستی انجام پذیرد که برگرفته و برجوشیده از مقرّرات دین باشد - معنی این که می‌گوئیم: رسالت اسلام، خرد را مخاطب می‌سازد و با آن به سخن می‌پردازد، همین است و بس.

اسلام آئین خرد است. بلی ... اسلام آئین خرد است، بدین معنی که اسلام در قضایا و مقرّرات خود، عقل را مخاطب می‌سازد. عقل را در این جولانگاه با معجزه‌ای مادّی مقهور نمی‌سازد و وادار به اقرار و تسلیم نمی‌نماید. اسلام آئین خرد است، بدین معنی که اسلام شیوهٔ نگرش و برنامهٔ بینش خرد را تصحیح می‌کند و آن را به تفکّر در بارهٔ دلائل هدایت و الهامگریهای ایمان فرا می‌خواند. دلائل و براهین و الهامات و اشاراتی که در زوایای جهان درون جلوه‌گر است، و در گوشه و کنار گسترهٔ فراخ جهان بیرون در مدّ نظر است. اسلام خرد را به سیر در آفاق و انفس فرا می‌خواند تا فطرت را از زیر توده‌های الفت و عادت و کودنی و تنبلی بیرون بکشد و بالایش برد و والایش کند، و آن را از دست اهریمن شهوات گمراهسازِ خرد و سرشت برهاند و ارزشمند و ارجمندش گرداند. اسلام خرد را مخاطب می‌سازد و با آن به سخن می‌پردازد، بدین معنی است که فهم مفاهیم نصوصی را به او واگذار می‌سازد که در بردارندهٔ احکام و مقرّرات اسلام است، و هرگز بر عقل واجب نمی‌گرداند که ایمان بیاورد به چیزی که معنی آن را نمی‌داند و مفهوم آن را نمی‌فهمد. هر زمان هم عقل به مرحلهٔ ادراک مدلولات و فهم مقرّرات رسید، پیش روی او دو راه بیشتر نمی‌ماند: یا تسلیم مدلولات و مقرّرات یزدانی می‌گردد و مؤمن بشمار می‌آید، و یا تسلیم مدلولات و مقرّرات الهی نمی‌گردد و کافر محسوب می‌شود. دیگر خرد انسان در صحّت و بطلان مدلولات و مقرّرات قاضی بشمار نمی‌آید و حقّ داوری در این راستا را ندارد، و به او اجازه داده نمی‌شود که اگر خواست بپذیرد و اگر نخواست نپذیرد، همانگونه که کسانی که می‌خواهند از این خرد انسانی خدائی را بسازند، خدائی که از میان احکام و مقرّرات دینی آنچه را بخواهد می‌پذیرد، و آنچه را نخواهد نمی‌پذیرد، و آنچه را بخواهد از میان آنها برمی‌گزیند، و آنچه را نخواهد رها می‌سازد و به ترک آن می‌گوید ... این همان چیزی است که خدا دربارهٔ آن می‌فرماید:

﴿ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ﴾.

آیا به بخشی از (دستورات) کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به بخش دیگر (دستورات آن) کفر می‌ورزیدند؟ (بقره / ۸۵)

خداوند چنین کاری را کفر قلمداد می‌فرماید و عذاب را نیز بر آن مترتّب می‌نماید.

هنگامی که خداوند سبحان، حقیقتی را از این جهان، یا کاری را دربارهٔ انسان، و یا کاری از کارهای آفریدگان دیگری را مقرّر داشت، و یا این که چیزی از فرائض و واجبات، یا نواهی و منهیّات را بیان فرمود، آنچه را که مقرّر داشته است و بیان و معیّن فرموده است، واجب است پذیرفته شود و اطاعت گردد از سوی کسی که چنین امری بدو ابلاغ می‌گردد و می‌رسد، همین که معنی و مقصود چنین امری را درک کند و مراد آن را بفهمد.

زمانی که خداوند سبحان می‌فرماید:
﴿ أَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ ﴾.
خدا همان است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است. (طلاق/۱۲)
﴿ أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ كٰانَتٰا رَتْقاً فَفَتَقْنٰاهُمٰا وَ جَعَلْنٰا مِنَ الْمٰاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ﴾.
آیا کافران نمی‌بینند که آسمانها و زمین (در آغاز خلقت به صورت تودهٔ عظیمی در گسترهٔ فضا، یک پارچه) بهم متصل بوده و سپس (بر اثر حرکات مداوم و انفجارات درونی هولناکی) آنها را از هم جدا ساخته‌ایم (و تدریجاً به صورت جهان کنونی در آورده‌ایم) و هر چیز زنده‌ای را (اعم از انسان و حیوان و گیاه) از آب آفریده‌ایم؟. (انبیاء/۳۰)
﴿ وَ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ كُلَّ دٰابَّةٍ مِّنْ مّٰاءٍ ﴾.
خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفریده است. (نور / ۴۵)
﴿ خَلَقَ الْإِنْسٰانَ مِنْ صَلْصٰالٍ كَالْفَخّٰارِ، وَ خَلَقَ الْجٰانَّ مِّنْ مّٰارِجٍ مِّنْ نٰارٍ ﴾.
جنّ را از زبانهٔ شعله‌ور آتشی خلق نموده است.
(الرحمن / ۱۳)

و چیزهای دیگری که خداوند سبحان در بارهٔ سرشت جهان و پدیده‌ها و زنده‌ها و اشیاء می‌فرماید ... حقّ همان است که یزدان فرموده است.

عقل بعد از آن که مدلول نصوص، و مفهوم مقرّراتی را متوجّه گردید که چنین نصوصی پدید می‌آورند، حقّ دخالت بیشتر ندارد و آن را نسزد که مثلاً بگوید: من در احکام و مقرّرات خود چنین نمی‌بینم! یا در دائرهٔ دانش خویش چنین چیزی را نمی‌یابم! یا در تجارب و آزمونهای خویشتن پی بدین امر نمی‌برم! هر آنچه را در این زمینه‌ها خرد بگوید، در معرض خطا و صواب قرار می‌گیرد. شاید راه اشتباه بپوید و یا درست بگوید. امّا آنچه خدا بفرماید، جز حق و حقیقت نبوده و جز راست و درست احتمال دیگری ندارد.

هنگامی که خدا می‌فرماید:
﴿ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكٰافِرُونَ ﴾.
هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند. (مائده / ۴۴)
﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ذَرُوا مٰا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰا إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ، وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوٰالِكُمْ لاٰ تَظْلِمُونَ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ ﴾.
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از (عذاب و عقاب) خدا بپرهیزید و آنچه از (مطالبات) ربا (در پیش مردم) باقی مانده است فرو گذارید، اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با خدا و پیغمبرش برخاسته‌اید، و اگر توبه کردید (و از رباخواری دست کشیدید و اوامر دین را گردن نهادید) اصل سرمایه‌هایتان از آن شما است، نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید. (بقره / ۲۷۸)
﴿ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِيَّةِ الْأُولىٰ ... ﴾.
در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهائی که خدا بیرون رفتن برای انجام آن را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیّت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمائی نکنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید). (احزاب / ۳۳)
﴿ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلىٰ جُيُوبِهِنَّ وَ لاٰ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ ﴾.
چارقد و روسریهای خود را بر یقه‌ها و گریبانهایشان آویزان کنند (تا گردن و سینه و اندامهائی که احتمالاً از لابلای چاک پیراهن نمایان می‌شود، در معرض دید مردم قرار نگیرد) و زینت (اندام یا ابزار) خود را نمودار نسازند. (نور / ۳۱)

و سایر چیزهائی که خداوند دربارهٔ برنامهٔ زندگی بشری فرموده است. حق و حقیقت همان است که

خداوند سبحان می‌فرماید. عقل را نسزد که بگوید: من مصلحت را در فلان چیز و فلان کار می‌بینم، چیزی که و کاری که مخالف فرمان یزدان و دستور او باشد! یا چیزی و کاری باشد که خدا اجازه نفرموده است که بشود و انجام گیرد، و آن را برای انسان مقرّر و آزاد نفرموده است. چه چیزی که عقل آن را مصلحت می‌داند، احتمال خطا و صواب و درست و نادرست را دارد، و چه بسا از هواها و هوسها و سرکشی‌ها و کشش‌ها سرچشمه بگیرد. ولی آنچه را که خدا مقرّر می‌دارد، جز صحّت و صلاح احتمال چیز دیگری ندارد. چیزی را که خدا از عقائد و جهان‌بینی‌ها، و یا از برنامهٔ زندگی و سیستم آن، مقرّر و معیّن داشته است، موقعیّت خرد در برابرش یکسان است، وقتی که نصّ صحیح باشد، و دلالت قطعی داشته باشد، و مقیّد به زمانی نشده باشد. در این صورت عقل را نسزد که بگوید: عقائد و شعائر عبادی را می‌پذیرم، و لیکن می‌بینم که زمان از لحاظ برنامهٔ زندگی و نظام حکومتی تغییر پیدا کرده است و دگرگون شده است ... اگر خدا می‌خواست عملکرد نصوص را مقیّد به زمان سازد، آن را محدود به زمان می‌ساخت.

ولی وقتی که می‌بینیم که نصّ مطلق است، زمان نزول نصّ و آخر زمان، یکسان و همگون است. باید در برابر خدا جسارت نورزید، و علم یزدان را از نقص و قصور پاک و دور دید. خداوند متعال بسی والاتر از این قید و قیود و نقص و قصوری است که چنین کسانی جسارت گفتن آنها را به خود می‌دهند ... اجتهاد تنها در تطبیق نصّ عامّ بر حالت جزئی است، نه در پذیرش اصل عامّ یا عدم پذیرش آن، حال چنین سخنی تحت عنوان هر مقوله‌ای از مقولات و گفته‌های خرد در میان هر نسلی از نسلها باشد.

چیزهائی را که ما بیان داشتیم، از ارزش خرد، و نقش آن در زندگی بشری، چیزی نمی‌کاهد. زیرا گسترهٔ دیدگاه خرد فراخ است و پهنهٔ گسترده‌ای برای تطبیق نصوص بر حالتهای تازه‌ای دارد که پیش روی آن است، البتّه اگر خرد با برنامهٔ بینش آئین خدا پرورده شده باشد و با معیارهای برگرفته از آئین یزدان، و تعلیمات صحیح آن، سر و سامان یافته باشد. خرد در شناخت سرشت این جهان، و نیروها و انرژیها و اندوخته‌های آن، و در شناخت سرشت پدیده‌های گیتی و زنده‌های جهان، و در سود بردن از چیزهائی که یزدان از جهان به تسخیر عقل انسان در آورده است، و در رشد زندگی و دگرگون سازی و اوج بخشیدن به زندگی - در حدود برنامهٔ الهی، بدانگونه که خدا می‌خواهد و بدان اندازه که او صلاح می‌بیند، نه بدانگونه که هواها و هوسهائی که خرد را گمراه می‌کنند، و سرشت را زیر توده‌های انباشتهٔ خود پنهان و پوشیده می‌دارند، خواهان و خواستار آن هستند - گسترهٔ بس فراخ و چشم انداز بس فراوانی در معرض دید و در دسترس دارد[1].



بار دیگر می‌ایستیم و بدین آیه نگاهی می‌اندازیم:

﴿ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ﴾.

تا بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

در برابر مسؤولیّت بزرگی می‌ایستیم که بر عهدهٔ پیغمبران - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ - و پس از آنان برعهدهٔ کسانی انداخته شده است که به رسالت ایشان ایمان دارند. مسؤولیّت بزرگی که در برابر همهٔ انسانها بر عهدهٔ آنان است و بدان اندازه که بزرگ است، سنگین هم می‌باشد.

سرنوشت همهٔ انسانها، چه در دنیا و چه در آخرت، به پیغمبران و بعد از آنان به پیروان ایشان واگذار است. بدان اندازه که این کار به انسانها رسانده می‌شود، خوشبختی مردمان یا بدبختی ایشان حاصل و فراهم می‌گردد و ثواب یا عقاب آنان بر آن مترتّب می‌آید. در دنیا و آخرت!! واقعاً چیز هراسناک بزرگی است. بلی

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته» فصل «ربانیّت» بخش نخست آن.

این چنین است: هراسناک و بزرگ !!! از اینجا بود که پیغمبران - صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ - کلانی و سترگی چیزی را احساس می‌کردند که بدیشان واگذار گشته است و بر دوش آنان نهاده شده است. یزدان سبحان پیغمبران را بینا و آگاه از سنگینی و سختی مسؤولیّتی می‌فرمود که بر عهدهٔ ایشان می‌گذاشت. این همان چیزی است که خداوند متعال دربارهٔ آن به پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

﴿ إِنّٰا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً ﴾.

ما سخن (پر مسؤولیت و پر دردسر و لبریز از تکالیف و وظائف) سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد. (مزّمّل / ۵)

ایزد دادار به پیغمبر ﷺ یاد می‌دهد که چگونه برای آن آماده گردد و دامن همّت به کمر زند:

﴿ يٰا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلاّٰ قَلِيلاً. نِّصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً ...إِنّٰا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً ﴾.

ما خودمان قرآن را به تدریج بر تو نازل کرده‌ایم. حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکیبا باش، و از هیچکدام از گناهکاران و بی‌دینانشان فرمانبرداری مکن. بامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را وِرد زبان ساز. و شبانگاهان برای خدا سجده و کرنش ببر، و در شب خیلی او را تسبیح و تقدیس کن. ما سخن (پر مسؤولیت و پر دردسر و لبریز از تکالیف و وظائف) سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد. (مزّمّل / ۱-۵)

این همان چیزی است که خداوند پیغمبر خود را بدان می‌خواند و متوجّه آن می‌سازد، در آن حال که بدو فرمان می‌دهد که بگوید و معنی و حقیقت چیزی را بفهمد که می‌گوید:

﴿ قُلْ: إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللّٰهِ أَحَدٌ، وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً ... إِلاّٰ بَلاٰغاً مِّنَ اللّٰهِ وَ رِسٰالاٰتِهِ ﴾.

بگو: (اگر من از خدا نافرمانی کنم) هیچکس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی‌دهد، و پناهگاهی (برای حفظ خود از عذاب خدا) جز خدا نمی‌یابم ... لیکن (تنها کاری که می‌توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است. (جن / ۲۲ و ۲۳)

﴿ عٰالِمُ الْغَيْبِ فَلاٰ يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً، إِلاّٰ مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَّسُولٍ، فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ... لِّيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسٰالاٰتِ رَبِّهِمْ. وَ أَحٰاطَ بِمٰا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً ﴾.

دانندهٔ غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد. خدا (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطّلع می‌کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می‌دارد. تا خدا بداند که پیغمبران پیامهای پروردگارشان را رسانده‌اند، هر چند که خدا از همهٔ چیزهائی که نزدیک ایشان است (و در درون و بیرون آنان است) کاملاً آگاه بوده و بدانها احاطه دارد، و هر چیزی را دانه دانه سرشماری کرده است و دقیقاً می‌داند. (جن / ۲۶-۲۸)

کار بس هراسناک بزرگی است. کار پائیدن مردمان و نظارت بر آنان است. کار زندگی و مرگشان است. کار خوشبختی و بدبختی آدمیان است. کار پاداش و پادافره است. بالأخره کار انسانهائی است که یا رسالت و پیام آسمانی بدو می‌رسد و آنان رسالت و پیام را می‌پذیرند و از آن پیروی می‌کنند و در نتیجه در دنیا و آخرت خوشبخت می‌گردند. و یا این که رسالت و پیام آسمانی بدیشان می‌رسد و آن را نمی‌پذیرند و به ترک آن می‌گویند و در نتیجه در دنیا و آخرت بدبخت می‌شوند. و یا این که رسالت و پیام آسمانی بدیشان نمی‌رسد و در پیشگاه پروردگارشان حجّت و برهانی خواهند داشت و عذرشان پذیرفته خواهد شد. گناه بدبختی و گمراهی دنیوی چنین کسانی، وبال گردن اشخاصی می‌گردد که کار تبلیغ اوامر و نواهی و رساندن رسالت و پیام الهی بر عهدهٔ آنان بوده است ولیکن تبلیغی نکرده‌اند و پیامی نرسانده‌اند.

امّا پیغمبران یزدان - عَلَيْهِمُ الصَّلاٰةُ وَ السَّلاٰمُ - ادای امانت کرده‌اند، و رسالت آسمانی را رسانده‌اند، و از

زیر بار چنین تعهّد سنگینی، پاک و پاکیزه بدر آمده‌اند و کاملاً ادای وظیفه فرموده‌اند. آنان تنها با زبان، رسالت و پیام الهی را به مردم نرسانده‌اند و بس. بلکه ایشان علاوه از تبلیغ با زبان، در عمل نیز کار تبلیغ را به نهایت رسانده‌اند، و در عمل پیکرهٔ پیشوائی بوده‌اند، و شب و روز برای زدودن موانع و عوائق به جهاد بزرگ سنگینی دست یازیده‌اند و به پیکار پرداخته‌اند. این موانع و عوائق چه شبهه‌هائی بوده باشد که به سینه‌ها خزیده‌اند و دلها را متردّد و پریشان کرده‌اند، و یا گمراهیهائی بوده باشد که آراسته و پیراسته جلوه‌گر شده‌اند، و یا نیروها و قدرتهای قلدر و سرکشی بوده باشد که مردمان را از پذیرش دعوت الهی باز داشته‌اند و ایشان را از دین برگردانده‌اند. همانگونه که پیغمبر اسلام ﷺ به عنوان خاتم‌الأنبیاء، و آخرین مبلّغ دین خدا، و رسانندهٔ آخرین رسالت از رسالتهای آسمانی چنین کرد. او برای زدودن موانع و از میان برداشتن عوائق، تنها به گفتار بسنده نکرد، بلکه موانع و عوائق را نه تنها با زبان و بیان، بلکه با شمشیر و سِنان، در هم شکست و زدود:

﴿ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِ ﴾.

تا فتنه‌ای باقی نماند (و کافران نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین (خالصانه) ازآنِ خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). (بقره / ۱۹۳)

این وظیفهٔ سنگین و واجب مهّم آئین، بر عهدهٔ کسانی است که بعد از پیغمبر ﷺ آمده‌اند و می‌آیند. بر عهده کسانی است که پیغمبری او را پذیرفته‌اند و می‌پذیرند. نسلها بدنبال نسلها بعد از پیغمبر ﷺ آمده‌اند و می‌آیند. مسؤولیّت رساندن پیام آسمانی بدین نسلها بعد از او بر عهدهٔ پیروانش می‌باشد. پیروان پیغمبر ﷺ نمی‌توانند از زیر بار چنین مسؤولیّتی - مسؤولیّت اتمام حجّت خدا بر مردمان، و مسؤولیّت نجات دادن ایشان از بدبختی دنیا و عذاب آخرت - شانه خالی کنند و خویشتن را برهانند، مگر با تبلیغ رسالت و ادای امانت الهی، برابر همان برنامه‌ای که پیغمبر ﷺ ارائه فرمود، و در همان راهی که او آن را پیمود. چرا که رسالت همان رسالت است، و انسانها هم انسانند. گمراهیها و هواها و هوسها و شبهه‌ها نیز موجود و در میانند. نیروهای قلدر و سرکش هم در کمین مردمان و مانع دستیابی ایشان به دین و ایمان و دسترسی آنان به دعوت و رسالت آسمانند. با گمراهسازی و حقّه بازی، و با قدرت زور و زر، مؤمنان را از دین برمی‌گردانند ... موقعیّت نیز همان موقعیّت است. موانع و عوائق نیز همان موانع و عوائق است. انسانها هم انسان و زادگان انسانند.

بناچار باید پیام آسمانی را رساند و به کار تبلیغ پرداخت. قطعاً باید ادای امانت الهی کرد. رساندن پیام و تبلیغ رسالت را با عمل انجام داد، بدانگونه که پیام رسانان و مبلّغان، مجسّمهٔ زندهٔ واقعی چیزهائی گردند که می‌رسانند و تبلیغ می‌کنند. باید که پیام را رساند و رسالت را تبلیغ کرد با از میان برداشتن سدّها و مانعهائی که بر سر راه دعوت آسمانی قرار خواهند گرفت و مردمان را با دروغ و نیرنگ و قدرت و قوّت از دین دور می‌گردانند یا از دین برمی‌گردانند. اگر چنین رفتار نشود، نه پیامی به گوش دیگران رسانده شده است و نه ادای امانتی گشته است.

رساندن پیام الهی و تبلیغ رسالت آسمانی، کار واجبی است که بهیچوجه نمی‌توان از آن سر باز زد، و از ادای چنین وظیفه‌ای خودداری کرد. اگر پیام رسانده نشود و رسالت آسمانی تبلیغ نگردد، مسؤولیّت سنگینی گریبانگیر مسلمانان می‌شود، مسؤولیّت گمراهی جملگی انسانها، و بدبختی همهٔ آنها در دنیا، و عدم اتمام حجّت یزدان در آن جهان بر انسانها ... یکایک این امور موجب مسؤولیّت سنگین و کمرشکن است، و باعث عدم نجات از آتش دوزخ خواهد شد.

چه کسی است که چنین پیامد و مسؤولیّتی را خوار بدارد و ناچیز انگارد؟ پیامد بزرگ و مسؤولیّت سترگی

که پشت را می‌شکند و زانوها را خم می‌کند و تن را به لرزه می‌اندازد و بندهای ترکیب بند بدن را به تکان در می‌آورد و از هم می‌گسلاند!!

کسی که می‌گوید: من «مسلمان» هستم، یا باید بدین سان پیام الهی را برساند و رسالت آسمانی را تبلیغ کند، و یا چشم براه نجات در دنیا و رستگاری در آخرت نباشد. زیرا وقتی او می‌گوید: من «مسلمان» هستم، ولی به هر شکلی که ممکن باشد و از هر راهی که بشود نه پیام الهی را می‌رساند و نه رسالت آسمانی را تبلیغ می‌کند، در حقیقت چنین کسی بر ضدّ اسلامی که ادّعای آن را دارد ادای شهادت می‌کند و گواهی می‌دهد! بجای این که به نفع اسلام ادای شهادت کند و گواهی دهد، گواهی و شهادتی که این فرمودۀ خداوند متعال در آن پیاده گردد:

﴿ وَكَذٰلِكَ جَعَلْنٰاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى النّٰاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً ﴾.

بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوّی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید. حقّ روح و حقّ جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید) تا گواهانی بر مردم باشید (و بر تفریط مادیگرایانِ لذائذِ جسمانی طلب و روحانیّت باخته، و بر افراط تارکانِ دنیا و ترکِ لذائذ جسمانی کرده، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جادۀ اعتدال مشاهده نمائید) و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد (تا چنانچه دسته‌ای از شما راه او گیرد، و یا گروهی از شما از جادۀ سیرت و شریعت او بیرون رود، با آئین و کردار خویش بر ایشان حجّت و گواه باشد)[1]. (بقره / ۱۴۳)

نخستین گام و شهادت فرد مسلمان بر حقّانیّت اسلام، از اینجا آغاز می‌گردد که خود او، و خانواده و دودمان و وابستگان او، شکل واقعی اسلامی باشند که خویشتن را منتسب بدان می‌دانند، و دیگران را به سوی آن فرا می‌خوانند. دومین گام گواهی و شهادت فرد مسلمان برداشته می‌شود با فراخواندن ملّت - بدنبال دعوت خانه و خانواده و قوم و قبیله - برای پیاده کردن اسلام در همۀ زوایا و جوانب زندگی شخصی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی. گواهی و شهادت فرد مسلمان پایان می‌گیرد با جهاد برای از میان برداشتن همۀ عوائق و موانعی که مردمان را به گمراهی می‌کشاند و گمراه می‌گرداند و ایشان را از این دین برمی‌گرداند، این عوائق سر راه اسلام، هر نامی و رنگی که داشته باشد و در هر قالب و سیمائی خودنمائی کند. هرگاه فرد مسلمان در این راستا به شهادت رسید، «شهید» است و برای آئین خود ادای گواهی و شهادت کرده است، و به سوی پروردگار خود شتافته است. این چنین مسلمانی «شهید» است و بس.



در پایان این گشت و گذار، در برابر جلالت و عظمت یزدان، خاشعانه می‌ایستیم، و نگاهی به بزرگی و شکوهی می‌اندازیم که در آگاهی و دادگری و نگاهداری و خوبی و نیکی و تفضّل و ترحّمی مجسّم است که یزدان در حقّ انسانی دارد که راه کفر و الحاد می‌پوید، و طغیان می‌کند و سرکشی می‌جوید.

در برابر عظمت آگاهی و دانشی که خدا بدین پدیدۀ انسان نام داده است، و نیروها و توانهائی که در وجود او به ودیعت نهاده است، و استعدادهائی که برای هدایت و راهیابی و ضلالت و گمراهی، آمیزۀ خمیرۀ سرشت او نموده است، و چیزهائی که یزدان مترتّب بر این آگاهی و دانش فرموده است، اندکی می‌ایستیم و نگاه گذرائی می‌اندازیم:

یزدان مهربان انسان را تنها به عقلی که دارد واگذار نکرده است. هر چند که عقل ابزار بس سترگی است که خدا آن را به انسان عطاء فرموده است، و هر چند هم در آفاق و اقطار جهان، و در زوایای درون انسان، دلائل فراوان هدایت یافتن، و موجبات بیشمار ایمان آوردن،

۱- مراجعه شود به کتاب: «شهادة الحق» تألیف ابوالأعلی مودودی، رئیس الجماعة الاسلامیة در پاکستان.

وجود دارد، امّا خدا می‌دانسته است که این ابزار بس سترگ، در معرض هواها و هوسها و جهش‌ها و کشش‌ها قرار می‌گیرد، و دلائل پخش و پراکنده در لایه‌های پدیده‌های جهان و جلوه‌گر در لابلای نفس انسان، چه بسا با غرضها و کینه‌ها و آرزوپرستی‌ها و خودخواهی‌ها و نادانی‌ها و ناپختگی‌ها پوشیده و پنهان گردد. بدین سبب یزدان جهان، مسؤولیّت هدایت و ضلالت انسان را به خرد آدمی واگذار نکرده است، مگر پس از رسیدن پیام الهی و رسالت آسمانی بدو.

بعد از دریافت پیام الهی و نیل به هدایت آسمانی هم خدا بدو حقّ قانونگذاری و تنظیم برنامهٔ زندگی را نداده است. بلکه به انسان پیاده کردن برنامهٔ زندگی واگذار گشته است، برنامه‌ای که خداوند آن را مقرّر فرموده است. خداوند جز حقّ قانونگذاری و طرح برنامهٔ زندگی، همه چیز را بدو واگذار کرده است. این هم حکومت مهمّ و مملکت فراخی است. در آن می‌تواند هر نوع نوآوری را که بخواهد انجام دهد، و هرگونه تغییر و تحوّلی را که بخواهد انجام بخشد، و به تجزیه و تحلیل هر چه بخواهد بپردازد. از این حکومت و فرمانروائی و مملکت و مملکتداری عظیمی که خدا بدو سپرده است و به زیر فرمان او کشیده است، کمال استفاده را ببرد. عقل انسان در این راستا، گاهی دچار اشتباه و لغزش می‌شود و گاهی راست و درست عمل می‌کند. گاهی گامهایش می‌لغزد و می‌افتد، و گاهی راست قامت و استوار در مسیر جادهٔ هموار به پیش می‌رود.

در برابر عظمت عدل و دادی می‌ایستیم و بدان نگاهی می‌اندازیم که در پیشگاه یزدان حجّت و برهان به دست مردمان می‌دهد، اگر آفریدگار جهان، پیغمبرانی را به عنوان مژده‌رسانان و بیم دهندگان به سوی ایشان نفرستاده باشد. تازه ارسال پیغمبران به سوی مردمان، افزون بر کتاب باز جهان، و کتاب پنهان نفس انسان است که هر دو کتاب پر از دلائل و نشانه‌هائی بر وجود آفریدگار و یگانگی پروردگار، و ادارهٔ امور گیتی توسّط دادار، و قدرت و علم مطلق کردگار است. همچنین ارسال پیغمبران، افزون بر پر بودن سرشت از شوقها و ذوقها و الهامها و سروشهائی است که پیوند با خالق و اقرار بر وجود او را به گوش جان می‌خوانند، و هماهنگی و همآوائی و کشش موجود در میان فطرت و میان دلائل وجود آفریدگار، واقع در گسترهٔ جهان و نفس انسان، رشتهٔ پیوند آدمیان را با خداوند سبحان استوار نگاه می‌دارند، و هر چه بیشتر و بهتر آنان را به سوی شناخت آفریدگار هستی می‌رانند ... اما خداوند با این که چنین عقلی را به آدمیزادگان بخشیده است، عقلی که می‌تواند دلائل و براهین دالّ بر وجود خدا را درک کند و برشمرد، و نتائج شواهد را استنباط نماید، و زبان نشانه‌ها را بفهمد، آفریدگار جهان چون می‌دانسته است که عوامل ضعفی که گریبانگیر همهٔ این نیروها می‌گردد و آنها را از کار می‌اندازد و یا آنها را تباه می‌گرداند و یا آنها را پنهان و چه بسا نابود می‌سازد، و یا این که در احکام و داوریهایشان دچار اشتباه‌ها، و خطاها و کژیها و نادرستی‌ها می‌شوند، مردمان را از حجّیّت جهان، و از حجّیّت فطرت، و از حجّیّت عقل، معاف فرموده است، مادام که پیغمبرانی را به سوی ایشان روانه نسازد که همهٔ این دستگاهها و این ابزارها را از زنگها و زنگارهائی برهانند که بر آنها می‌نشینند، و این دستگاهها و این ابزارها را با میزانها و معیارهای درست یزدان که مجسّم در رسالت آسمانند، بپایند و تنظیم نمایند، تا احکام و داوریهای آنها راست و درست گردد وقتی که ضوابط برنامهٔ الهی را در مدّ نظر دارند و به راهی روند که یزدان جهان برای مردمان تعیین و مقرّر فرموده است. زمانی هم این نیروها بدین مرحله و پایه و مایه رسیدند، بر آنها واجب است که اعتراف و اطاعت و اتّباع کنند. زیرا اگر چنین نکردند، حجّت و برهانشان سقوط می‌کند و از میان برمی‌خیزد، و سزاوار عقاب و عذاب می‌شوند.

در برابر عظمت نگاهبانی و نگاهداری و تفضّل و ترحّم و نیکی و نیکوکاری یزدان بدین آفریدهٔ انسان نامی

می‌ایستیم که خداوند جهان او را گرامی می‌دارد و برمی‌گزیند، با وجود این که می‌داند چه اندازه ضعف و نقص دارد، چنین فرماندهی و فرمانروائی و مملکت و مملکتداری فراخ و فراوانی را بدو واگذار می‌فرماید، یعنی: خلافت کرهٔ زمین را! این هم نسبت به انسان نه تنها چیز کمی نیست، بلکه سلطه و سلطنت عظیمی است. هر چند که کرهٔ زمین در جهان وسیع یزدان، ذرّه‌ای بیش بشمار نمی‌آید، امّا دست خدا آن را برمی‌گیرد و نگاه می‌دارد و این است که در پهنهٔ فراخ هستی و در گسترهٔ مملکت بزرگ یزدان، ضائع نمی‌شود و هدر نمی‌رود.

گذشته از این، نگاهبانی و نگاهداری و تفضّل و ترحّم و نیکی و نیکوکاری یزدان می‌خواهد که انسان را به فطرت راهنما و هدایت بخشی وانگذارد که در هستی او به ودیعت نهاده است، زیرا فطرت گاهی نهان و پنهان و محو و نابود می‌گردد. همچنین رعایت و حمایت و الطاف الهی می‌خواهد انسان را به عقل راهنما و هدایت بخشی وانگذارد که در وجودش سرشته است، زیرا عقل نیز گاهی گمراه و سرگشته می‌شود. بلکه آفریدگار جهان، در حقّ انسان لطف می‌کند و بزرگی می‌فرماید و پیغمبران را پیاپی به سوی آدمیزادگان روانه می‌نماید ... انسان دروغ می‌گوید. ستیزه‌گری و سرکشی می‌کند. راه گریز در پیش می‌گیرد. از راستای راه منحرف می‌شود و کژ راهه می‌رود و از جادهٔ خداشناسی و حقیقت جوئی بسی دور می‌رود. ولی پروردگارش در برابر لغزشها و گناهها او را فرو نمی‌گیرد. نیکی و نیکوکاری و بذل و بخشش خود را از او باز نمی‌گیرد. او را از هدایت و رهنمود پیغمبران خود محروم نمی‌سازد. با وجود این، او را در دنیا و آخرت به عقاب و عذاب دچار نمی‌نماید، تا پیغمبران پیام الهی و رسالت آسمانی را بدو نرسانند و ابلاغ نکنند و او رویگردان نشود و کفر نورزد و با کفر نمیرد و بدون توبه کردن و برگشت به آستانهٔ خدا به ترک دنیا نگوید.

جای تعجّب است، روزی و روزگاری، انسان گمان ببرد که او بی‌نیاز از پروردگار خویش است! از نگاهبانی و نگاهداری و تفضّل و ترحّم و نیکی و نیکوکاری یزدان بی‌نیاز است! از هدایت و راهنمائی و دین و پیغمبران خداوند جهان بی‌نیاز است! با داشتن دستگاهها و ابزارهائی خویشتن را بی‌نیاز از یزدان جهان بداند که خداوندگارش می‌دانسته است که چنین دستگاهها و ابزارهائی او را بی‌نیاز نمی‌سازند، مگر این که چنین دستگاهها و ابزارهائی با برنامهٔ الهی تنظیم و راست و درست شوند. این است که یزدان، بر انسان عقاب و عذابی را نمی‌نویسد و واجب نمی‌گرداند، مگر پس از دریافت پیام الهی و در رسیدن رسالت آسمانی ... در حقیقت انسان به کودکی می‌ماند که احساس کند در ساقهایش قدرت و توانائی است. پا شود و راه رود و دستهایش را به راست و چپ فرا گیرد و آنها را به چیزی تکیه ندهد. بدین سو و آن سو چم و خم شود. در اینجا و آنجا بلغزد و بیفتد و سکندری خورد ... چنین کودکی از فطرت فرمان می‌برد و در پرتو فطرت راه می‌رود. چراکه او می‌کوشد از دستهائی بی‌نیاز شود که آنها را بر دیوارها و اشیاء تکیه می‌دهد و به کمک آنها تلوتلو راه می‌افتد. با این فرق که چنین کودکی از چنان انسانی به فطرت راهیاب‌تر است و بیش از چنان انسانی از فطرت پیروی می‌کند. زیرا چنین کودکی تلاش می‌ورزد از دستهائی بی‌نیاز شود که به کمک آنها تلوتلو راه می‌رود و به ندای سروش فطرت گوش فرا می‌دهد، سروشی که به گوش او می‌خواند: باید نیروهای نهفته در هستی خود را بیدار سازد و به حرکت دراندازد، و در راه رشد دادن توانائیهای خود تلاش ورزد، توانائیهائی که قابل رشد و نموّ هستند، و در راه تقویت عضلات و اعصاب خود تلاش و تکاپو ورزد، عضلات و اعصابی که با تمرین رشد پیدا می‌کنند و نیرومند می‌شوند ... امّا انسانی که امروز دست یاری

خدا را از خود دور می‌سازد، و از هـدایت و رهـنمود الهی کناره‌گیری می‌کند، قطعاً وجود چنین انسانی، بـا تمام نیروهائی که در آن نهفته است، خدا می‌دانـد کـه مشتمل بر نیروی نهفته‌ای نیست کـه بـتوانـد مـوجب بی‌نیازی از دست یاری کردگار، و از هدایت و رهنمود آفریدگار شود. آنچه نیروهای انسان در توان دارد این است و بس: هنگامی که در پرتو پیام الهی و استفاده از رسالت آسمانی حرکت کند، راهیاب و منضبط می‌گردد و راستای راه را در پیش می‌گیرد، و هنگامی که خود را مستقلّ و بی‌نیاز از پیام الهی و رسالت آسمانی بداند، و خویشتن را از هدایت و رهنمود یزدان کنار بکشد و دوری گزیند، گمراه می‌شود و تباهی می‌گیرد و آشفته و پریشان می‌گردد!

خطا و اشتباه و ضلالت و گـمراهـی است - اگـر هـم نگوئیم : نیرنگ زدن و گمراه کردن است - اگر گـمان برده شود: عقلهای بزرگ بدون پـیام الهـی و رسـالت آسمانی هم شایان رسیدن به همان چیزی هستند که در پرتو پیام الهی و رسـالت آسـمانی مـی‌توانـند بـدان برسند! زیرا عقل در پرتو پیام الهی و رسالت آسمانی می‌تواند منضبط بشود و با برنامهٔ نظریّهٔ درست سامان بگیرد. هرگاه بعد از این امر، در پیاده کردن دچار لغزش و خطا گردد، لغزش و خـطایش بـه اشـتباه و عـملکرد نادرست ساعتی می‌ماند که نخست منظّم و مرتّب کار کند، ولی عوامل جوّی و مؤثّرات محیط و خاصیّت فلز آن که متأثّر از چنین عوامل و مؤثّراتـی است، بـر آن چیره گردد و آن را از نظم و ترتیب بیندازد. امّا لغزش و خطایش به اشتباه و عملکرد نادرست ساعتی نمی‌ماند که در اصل منظّم و مرتّب نبوده است و به دست هرج و مرج و تصادف سپرده شده است ... فرق این دو ساعت بسیار است و فاصلهٔ آنها بیشمار.

نشانهٔ این که چیزی که در پرتو رسالت آسـمانی - از راه خود عقل - اتمام می‌پذیرد و انجام می‌گیرد، ممکن نیست که در پرتو چیز دیگری اتـمام پـذیرد و انـجام گیرد، این است که در سراسر تاریخ بشریّت نوشته نشده است که عقلی از عـقلهای بـزرگ بـی‌نظیر، بگـونه‌ای هدایت یافته است و راهیاب گشـته است کـه عـقلهای عادی متوسّط، در پرتو رسالت آسمانی چنین هدایـتی را درنـیافته‌انـد و چـنین راهـیاب نگشـته‌انـد، چـه در جهان‌بینی اعتقادی، و چه در اخلاق و خصال انسانی، و چه از لحاظ سیستم زندگانی، و چه از نظر قانونگذاری برای چنین نظام و سیستمی.

قطعاً عقلهای افـلاطون و ارسـطو، از زمـرهٔ خـردهای بزرگی بوده‌اند. تا آنـجا کـه مـی‌گویند: عـقل ارسـطو بزرگترین عقلی بوده است که آدمیان با آن آشنا شده‌اند و از آن خبر یافته‌اند - البتّه در میان عـقلهائی کـه در پرتو رسالت آسمانی و رهنمود الهی، حرکت نکرده‌اند و از آن بدور بوده‌اند - هنگامی کـه بـه جـهان‌بینی و اندیشهٔ ارسطو دربارهٔ خدایش بنگریم، بـدانگـونه کـه خود ارسطو تعریف کرده است و شناسانده است، فاصلهٔ بسیاری با جهان‌بینی و اندیشهٔ مسلمان عادی راهـیاب در پرتو رسالت آسمانی دربارهٔ خدایش دارد. اخناتون در روزگاران کهن مصر، به عقیدهٔ توحید و یکتاپرستی رسیده بود. هر چند بعید است که اخناتون از نور عقیدهٔ توحیدی رسالت ابراهیم و رسالت یـوسف بـرخـوردار نشده باشد. امّا با وجود این، به سبب نـاهماهنگی‌ها و افسانه‌هائی که در عقیدهٔ اخـناتون است، عـقیدهٔ او بـا عقیدهٔ توحیدی مسلمان عادی دربـارهٔ خـداونـدگارش فاصلهٔ بسیاری دارد.

در میان مردمان در آن زمان که اسلام در صدر اسلام حکومت می‌کرد و بر اوضاع مسلّط بود، به انسـانهای عادی دست پروردهٔ پیغمبر ﷺ برمی‌خوریم کـه در طول تاریخ نخبگانی را در مـیان کسـانی کـه رسـالت آسمانی آنان را پرورده نکرده باشد پیدا نخواهیم کـرد که با چنین دست پروردگانی همطراز شوند و به پـای ایشان برسند.

هرگز در میان نظام و قوانین و مقرّرات هم همآهنگی و

هماوائی والا و بالائی را پیدا نخواهیم کرد که در نظام و قوانین و مقرّرات اسلام موجود است. جامعه‌ای را هم همچون جامعه‌ای که اسلام آن را پدید آورده بود، نه در زمان اسلام و نه پیش از آن و نه بعد از آن، در هیچ زمان و مکانی نخواهیم یافت که در هماهنگی و هماوائی و سادگی زندگی و همطرازی آن، به پایهٔ چنان جامعه‌ای برسد.

دربارهٔ والائی حکومتی و برتری مملکتی، از روی سطح تمدّن مادّی آن نمی‌توان قضاوت کرد. زیرا تمدّن مادّی با ترقّی ابزارهای مادّی ترقّی می‌کند، ابزارهائی که «علم» پیشرفته آنها را بوجود می‌آورد. بلکه در هر دوره‌ای از ادوار، معیار زندگی هماهنگی و هماوائی در میان همهٔ اعضاء و اجزاء و سازمانها و دستگاهها و اوضاع و احوال زندگی است و بس. هماهنگی و هماوائی است که خوشبختی و آرامش را می‌آفریند، و همهٔ نیروهای بشری را آزاد می‌سازد تا بدون هیچگونه سرکوبی و سکندری و بدون غلوّ و سرکشی در زاویه‌ای از زوایا و جانبی از جوانب فراوانی که دارد، بکار پردازد. دوره‌ای که زندگی در آن کاملاً در پرتو اسلام سپری می‌شد، بشریّتِ دور از رسالت آسمانی، در هیچ عصر و زمانی به پای آن نرسیده است. آشفتگی و ناهماهنگی و نابرابری، نشانهٔ ظاهری و سیمای همیشگی حیاتی بوده است که در سایهٔ حکومتی جز اسلام سپری گشته است، هر اندازه هم چنین حیاتی در برخی از جوانب درخشیده است و در بعضی از زوایا ستبر و چشمگیر بوده است. زیرا شکّی نیست که اگر در جانبی و زاویه‌ای درخشیده است و روشن بوده است، در جوانب و زوایای دیگری خاموشی داشته است و روشنائی از میان برخاسته است. یعنی روشنی چراغی، به حساب خاموشی چراغهائی، و ستبری و ترقّی گوشه‌ای، به حساب ضعف و تنزّل گوشه‌هائی بوده است ... انسانها هم به سبب چنین حیاتی، پیوسته بالا و پائین رفته‌اند و این سو و آن سو افتاده‌اند، و حیران و سرگردان گشته‌اند، و بیچاره و بدبخت شده‌اند.

✽

بدین اندازه بسنده می‌کنیم و در این مرز مناسب فی‌ظلال القرآن می‌ایستیم و بیش از این دربارهٔ الهامهای نیرومند ژرف سخن نمی‌گوئیم. الهامهائی که آنها را در درون جان، این سخن یزدان سبحان برمی‌انگیزد:

﴿ رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِئَلاَّ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ﴾.

ما پیغمبرانی را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده رسان، و (کافران را به عقاب) بیم دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

بعد از سخن از این آیه، همراه با روند قرآنی به پیش می‌رویم:

﴿ لٰکِنِ اللّٰهُ یَشْهَدُ بِمٰا أَنْزَلَ إِلَیْکَ. أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ. وَالْمَلاٰئِکَةُ یَشْهَدُونَ. وَکَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً ﴾.

(هر چند کافران نبوّت تو را انکار می‌کنند) لیکن خداوند بر آنچه (از قرآن) بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد. این خدا است که آن را به (مقتضای) دانش (خاصّ) خویش نازل کرده است. و فرشتگان (نیز بدان) گواهی می‌دهند و (صحّت نبوّت تو را تصدیق می‌کنند. اگرچه) کافی است که خدا گواه باشد.

اگر اهل کتاب، آخرین رسالت آسمانی را نپذیرند، رسالتی که برابر قاعده و سنّت خدا در امر روانه کردن پیغمبران به سوی بندگان است: «پیغمبرانی که به عنوان مژده‌رسان و بیم دهنده روانه شده‌اند، تا بعد از آمدن پیغمبران، حجّت و دلیلی بر خدا، برای مردمان باقی نماند»، در حالی که اهل کتاب به ارسال پیغمبران پیش از محمّد ﷺ اعتراف می‌کنند و ایمان دارند. یهودیان به پیغمبران پیش از عیسی علیه السلام ایمان دارند، و مسیحیان به همهٔ پیغمبران پیش از عیسی و به خود عیسی که او را خدا کرده‌اند چنانکه می‌آید، اعتقاد و

اعتراف دارند. پس ای محمّد، هنگامی که اهل کتاب رسالت تو را نپذیرفتند، گناه ایشان را بر تو نخواهند نوشت و بر تو باکی نیست. بگذار که انکار کنند:

﴿ لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ بِمٰا أَنْزَلَ إِلَيْكَ. أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ. وَالْمَلاٰئِكَةُ يَشْهَدُونَ. وَكَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً ﴾.

این شهادتی که خدا می‌دهد، و گذشته از خدا، فرشتگان نیز گواهی می‌دهند و در میانشان کسی است که خودش رسالت را آورده است و به پیغمبر ﷺ ابلاغ کرده است، دیگر چه نیازی به شهادت اهل کتاب است؟ در اصل شهادت خدا و فرشتگان، بر سخنان اهل کتاب قلم بطلان می‌کشد. آخر اهل کتاب کجا و خدائی که گواهی می‌دهد کجا؟! فرشتگانی که گواهی می‌دهند کجا و اینان کجا؟! تازه شهادت یزدان به تنهائی کافی و بسنده است! در این شهادت، دلداری پیغمبر ﷺ است و توصیه به شکیبائی در برابر مکر و کید و درد و رنجی که از سوی یهودیان خواهد دید. همچنین در این چنین شهادتی، استوار و پایدار کردن مسلمانان، و اطمینان خاطر دادن بدیشان، در سر آغاز حکومت اسلامی در مدینه است. استوار و پایدار بمانند در مقابل حملهٔ سخت و بزرگی که یهودیان تدارک می‌بینند. حملهٔ سخت و بزرگی که این تاخت قرآنی به شکلهای گوناگون و با اشارات و الهامات جوراجور به مقابله و دفع آن می‌پردازد و مسلمانان را به پیروزی در آن مطمئنّ می‌سازد.

در این وقت، پس از ادای شهادت یزدان سبحان، و گواهی فرشتگان، بگونهٔ هراسناکی منکران رسالت پیغمبر ﷺ به خاطر دروغگوئی و رخنه‌گیری و کجرفتاریشان، تهدید می‌گردند و در جای مناسب سخت به هراس افکنده می‌شوند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلاٰلاً بَعِيداً. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاٰ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً إِلاّٰ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً. وَكٰانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً ﴾.

بیگمان کسانی که راه کفر را در پیش گرفته‌اند و ستم ورزیده‌اند، (مادام که بر کفر ماندگار باشند) خداوند ایشان را نمی‌بخشد و آنان را به راهی (که راه نجات و بهشت باشد) هدایت نخواهد کرد. (آنان را به راهی هدایت نخواهد کرد) مگر راه دوزخ! که در آنجا برای همیشه جاودانه می‌مانند، و این کار برای خدا آسان است (که ایشان را به راه دوزخ رهنمون کند و جاودانه در آنجا نگاه دارد).

این صفات و این بیانات - هر چند که عامّ هستند - پیش از هر طائفه و دسته‌ای، بر حال یهودیان و موقعیّت ایشان در برابر این آئین و پیروان آن، بلکه موقعیّت آنان در برابر همهٔ آئینهای راستین، صدق می‌کند. چه یهودیانی که در مدینه همعصر بامداد دعوت اسلام بوده‌اند، و چه یهودیانی که قبلاً در زمان موسی ﷺ و بعد از او تا آغاز اسلام پای به جهان گذاشته‌اند، و چه یهودیانی که از آغاز اسلام تا زمان ما به دنیا آمده‌اند و زیسته‌اند، مگر گروه اندکی که مستثنی هستند و از زمرهٔ کسانی بوده‌اند که دریچهٔ دلهایشان را برای دریافت هدایت گشوده است و خدا هم آنان را هدایت عنایت فرموده است و رهنمودشان نموده است.

این چنین کسانی و هر گروه و دسته‌ای که وصف کفر و رویگردانی از آئین یزدانی بر ایشان منطبق است، سر گردانند. از دریافت هدایت یزدان گمراه شده‌اند. راستای راه را در زندگی گم کرده‌اند. از لحاظ اندیشه و جهان‌بینی و اعتقاد گمراه گشته‌اند. از نظر روش و جامعه و اوضاع گمراه شده‌اند. در دنیا گمراه و در آخرت گمراه هستند. آن اندازه گمراهند که با چنین گمراهی و ضلالتی، امیدی به رهنمود و هدایتی نیست:

﴿ ضَلُّوا ضَلاٰلاً بَعِيداً ﴾.

بسیار گمراه و سرگشته شده‌اند.

روند قرآنی دوباره صفت کفر ایشان را تکرار می‌کند، تا وصف ظلم را نیز ضمیمهٔ آن گرداند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا ﴾.

بیگمان کسانی که راه کفر را در پیش گرفته‌اند و ستم ورزیده‌اند.

کفر در حدّ ذات خود، ظلم است. ظلم نسبت به حق، و ظلم نسبت به خود، و ظلم نسبت به مردم ... گاهگاهی قرآن کفر را با ظلم تعبیر می‌فرماید. همچون این فرمودهٔ خداوند متعال:

﴿ إِنَّ ٱلشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ ﴾.

واقعاً شرک ستم بزرگی است. (لقمان / ۱۳)

و این فرمودهٔ پرودگار:

﴿ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ ٱلظَّالِمُونَ ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند. (مائده / ۴۵)

در آیهٔ پیش از این آیه - چنانکه در جای خود در سورهٔ مائده، در همین جزء ششم می‌آید - یهودیان را کافر قلمداد فرموده است ... اینان نه تنها مرتکب ستم شرک شده‌اند، بلکه مرتکب ستم بازداشتن مردمان از راه خدا و پذیرفتن آئین آسمانی اسلام نیز شده‌اند. لذا در کفر فرو رفته‌اند. به عبارت دیگر در ظلم فرو رفته‌اند. بدین لحاظ ایزد متعال، دادگرانه واپسین سزای ایشان را مقرّر و معیّن می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ یَکُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاٰ لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیقاً - إِلاّٰ طَرِیقَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً ﴾.

بیگمان کسانی که راه کفر را در پیش گرفته‌اند و ستم ورزیده‌اند، (مادام که بر کفر ماندگار باشند) خداوند ایشان را نمی‌بخشد و آنان را به راهی (که راه نجات و بهشت باشد) هدایت نخواهد کرد. (آنان را به راهی هدایت نخواهد کرد) مگر راه دوزخ! که در آنجا برای همیشه جاودانه می‌مانند.

کار خدا این چنین نیست که امثال چنین کسانی را ببخشاید، بعد از آن که سخت گمراه و بسی سرگشته شده‌اند، و بر روی خود همهٔ راههای آمرزش را بسته‌اند. کار خدا این چنین نیست که ایشان را به راهی جز راه دوزخ رهنمود گرداند، در حالی که آنان همهٔ راههای هدایت را نیز بسته‌اند، و همهٔ راهها را بر روی خود بسته‌اند جز راه دوزخ، و در نتیجه راه دوزخ را در پیش گرفته‌اند و مسافت بسیاری از این راه را پیموده‌اند و سخت بدان فرو رفته‌اند، و بر اثر فرو افتادن به ژرفای ضلالت و کفر و بازداشتن مردم از دین و ستمگری، بگونه‌ای ژرف که با آن امیدی نیست که چنین کسانی به سوی حقّ و حقیقت آئین اسلام برگردند، لذا سزاوار به دوزخ در افتادن و جاودانه برای همیشه در آنجا ماندگار شدن گشته‌اند!

﴿ وَ کٰانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیراً ﴾.

این کار برای خدا آسان است (که ایشان را به راه دوزخ رهنمون کند و جاودانه در آنجا نگاه دارد).

یزدان جهان بر بندگان خود چیره است. میان خدا و هیچ فردی از بندگان خویشی و خویشاوندی و قرابت و نسبتی نیست تا چنین کاری باعث شود بدین سزای دادگرانه‌ای که سزاوار آن گشته‌اند گرفتار نیایند و برای خدا ایجاد دشواری کند. هیچ کسی هم توان این را ندارد که کار چنین سزا و جزائی را بر خدا دشوار نماید و با نیرنگ و دوز و کلک ایشان را از چنین مجازاتی رستگار سازد.

یهودیان و همچنین مسیحیان می‌گفتند:

﴿ نَحْنُ أَبْنٰاءُ اللّٰهِ وَ أَحِبّٰاؤُهُ ﴾.

ما پسران و عزیزان خدائیم!. (مائده / ۱۸)

همچنین می‌گفتند:

﴿ لَنْ تَمَسَّنَا ٱلنّٰارُ إِلاّٰ أَیّٰاماً مَعْدُودٰاتٍ ﴾.

جز چند روز اندکی، آتش (دوزخ) به ما نمی‌رسد (و مجازات محدودی داریم. چرا که از قوم گزیده‌ایم!).

(آل عمران / ۲۴)

همچنین می‌گفتند: ما ملّت برگزیدهٔ خدائیم. قرآن آمد تا همهٔ این امور را نفی کند، و اهل کتاب را در جایگاه

خود قرار دهد. یعنی: آنان بندگانی از بندگانند. اگر نیکی کنند و نیکو زیند، پاداش می‌گیرند. و اگر بدی کنند و بد زیند - و طلب آمرزش ننمایند و توبه نکنند - عذاب داده می‌شوند ... این کار هم برای خدا ساده است.

از اینجا است که پس از این سخنان، جملگی مردمان مخاطب قرار می‌گیرند و بدیشان اعلام می‌شود که این پیغمبر از سوی پروردگارشان برایشان حقّ و حقیقت را آورده است. هر که بدو ایمان بیاورد، او خوب است، و هر که کافر گردد و بدو ایمان نیاورد، باکی نیست و خدا از همهٔ آنان بی‌نیاز است و بر ایشان غالب و چیره است، و آنچه در آسمانها و زمین است متعلّق بدو است. یزدان از همهٔ کارهای جهان باخبر و آگاه است، و امور هستی را برابر دانش و حکمت خود می‌گرداند و می‌چرخاند:

﴿ يا أَيُّهَا النّاسُ، قَدْ جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ. فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ. وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَكانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ﴾.

ای مردم، پیغمبر (محمّد نام) از جانب خدا به سویتان آمده است و دین حقّ را برایتان آورده است، پس ایمان بیاورید (و فرصت را غنیمت شمرید، که این کار) به سود شما است. و اگر کافر شوید (و جز راه کفر نروید، بدانید که زیانی به خدا نمی‌رسانید). چرا که آنچه در آسمانها و زمین است متعلّق به خدا است. و خدا آگاه (از آفریدگان خود و) حکیم (در کار خویش) است.

این دعوتی است که سرلوحهٔ برنامهٔ آن عبارت است از: زدودن ناروها و نابودکردن دروغگوئیها و از میان بردن تهمتهای اهل کتاب، و پرده برداری از سرشت یهودیان و زشتیها و پلشتی‌های ایشان در سراسر تاریخ زندگانیشان، و به تصویر کشیدن رخنه‌گیریها و عیبجوئیهائی که ریشه در ژرفای فطرت ایشان دارد و آن را حتّی با موسی علیه‌السلام پیغمبر خودشان و رهبرشان و نجات دهندهٔ خودشان نیز روا می‌دیدند و انجام می‌دادند. همچنین سرلوحهٔ برنامهٔ این دعوت عبارت است از: بیان سرشت رسالت و هدف آن. سرشت و هدفی که مقتضی این بود که خدا پیغمبران را روانه دارد، و می‌طلبید که یزدان محمّد را حتماً ارسال فرماید. او فرستادهٔ خدا به سوی همهٔ جهانیان بود. به سوی جملگی مردمان بود. بعد از آن که همهٔ رسالتها پایان گرفت و هر پیغمبری به سوی قومی و مردمانی روانه شدند، و زمان رسالتها و پیغمبران سرانجام بسر رسید، بناچار می‌بایست تبلیغ عامّی در پایان رسالتها انجام پذیرد و به همهٔ مردمان ابلاغ بشود:

﴿ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ﴾.

تا بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

اگر این رسالت برای همهٔ مردمان نبود، کسانی که در میان نسلها و ملّتهائی که خواهند آمد و بعدها پای به زندگی می‌گذارند، حجّتی بر خدای می‌داشتند. امّا این حجّت در دست مردمان نماند با فرود آمدن رسالت همگانی برای مردمان و برای هر زمان. این رسالت آخرین رسالت بود. اگر گفته شود که خدا بعد از پیغمبران بنی‌اسرائیل تا زمان عیسی علیه‌السلام و بعد از عیسی، پیغمبری را نفرستاده است، با عدالت الهی سازگار نیست. زیرا عدل الهی مقتضی این است که نخست به مردمان پیام و رسالت آسمانی برسد، سپس عقاب و عذاب خدا به میان آید. پیش از رسالت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسالت عامّی وجود نداشته است. لذا چاره‌ای جز این نبود که می‌بایست چنین رسالت عامّ و همگانی بیاید تا عدالت الهی و رحمت الهی شامل همهٔ مردمان شود. فرمودهٔ خدا حقّ است، آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ ﴾.

(ای پیغمبر!) ما تو را جز بعنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم. (انبیاء / ۱۰۷)

از این گفتار آشکارا برمی‌آید، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم در دنیا رحمت است و هم در آخرت رحمت است.

يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ
عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ
ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ وَرُوحٞ مِّنۡهُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ
وَرُسُلِهِۦۖ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌۚ ٱنتَهُواْ خَيۡرٗا لَّكُمۡۚ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٞ
وَٰحِدٞۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٞۘ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ
وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ﴿١٧١﴾ لَّن يَسۡتَنكِفَ
ٱلۡمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبۡدٗا لِّلَّهِ وَلَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ٱلۡمُقَرَّبُونَۚ
وَمَن يَسۡتَنكِفۡ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيَسۡتَكۡبِرۡ فَسَيَحۡشُرُهُمۡ
إِلَيۡهِ جَمِيعٗا ﴿١٧٢﴾ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ
فَيُوَفِّيهِمۡ أُجُورَهُمۡ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضۡلِهِۦۖ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ
ٱسۡتَنكَفُواْ وَٱسۡتَكۡبَرُواْ فَيُعَذِّبُهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا وَلَا
يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ﴿١٧٣﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ
قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا ﴿١٧٤﴾
فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱعۡتَصَمُواْ بِهِۦ فَسَيُدۡخِلُهُمۡ
فِي رَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَفَضۡلٖ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَيۡهِ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ﴿١٧٥﴾

این درس چرخش و گردشی با مسیحیان اهل کتاب است، همانگونه که درس پیشین چرخش و گردشی با یهودیان اهل کتاب بود. هم اینان و هم آنان، از زمرهٔ اهل کتاب بشمارند و تحت عنوان اهل کتاب مورد خطاب قرار می‌گیرند.

در درس گذشته، قرآن حقّ سخن را دربارهٔ عیسی پسر مریم علیهما السلام پاک، اداء فرمود و آن دو را از تهمتهای یهودیان زدود. و همچنین قرآن حقّ سخن را دربارهٔ عقیدهٔ درست در داستان به دار زدن عیسی علیه السلام اداء نمود. و آنچه لازمهٔ گفتن بود دربارهٔ خود یهودیان و نیرنگهای ایشان و رخنه‌گیریهای آنان گفت.

در این درس نیز روند قرآنی به ادای حقّ سخن دربارهٔ حقیقت و عقیده می‌پردازد، و آنچه لازمهٔ گفتن باشد دربارهٔ غلوّ و زیاده‌روی مسیحیان راجع به عیسی پسر مریم علیهما السلام خواهد گفت، و افسانه‌های بت‌پرستانه‌ای را برملا خواهد نمود که از سوی اقوام گوناگون و ملّتهای مختلفی همچون یونانیان و رومیان و مصریان قدیم و هندیان و سایر اقوامی که مسیحیّت با آنان تماس داشته است، به مسیحیّت گرامی راستین، راه پیدا کرده است.

قرآن تصحیح عقائد اهل کتاب را به عهده گرفت، عقایدی که هنگام ظهور اسلام پُر از تحریفها و لبریز از افسانه‌ها بود. همچنین قرآن تصحیح عقائد مشرکان را نیز به عهده گرفت، عقائدی که باقیمانده‌هائی از دین حقگرای ابراهیم صلی الله علیه و سلم در عربستان بود و روی آن تپه‌ها و توده‌هائی از افسانه‌های انسانها و یاوه‌سرائیهای جاهلیّت قرار داشت.

قرآن نه تنها برای تصحیح عقائد اهل کتاب و مشرکان آمده بود، بلکه آمده بود تا به تصحیح عقائد همهٔ مردمان دربارهٔ خدای جهان بپردازد و آن را از هر نوع انحرافی و اختلالی، و افراط و تفریطی که در اندیشهٔ جملگی انسانها بوده است برهاند و برکنار سازد. از میان عقائدی که قرآن دست به تصحیح آن زد، کژیها و نارواییهای جهان‌بینی توحیدی در آراء ارسطو در آتن پیش از میلاد مسیح، و افلاطون بعد از میلاد مسیح بود. همچنین به تصحیح کژیها و نارواییهای جهان‌بینی‌هائی پرداخت که پیش از ارسطو و افلاطون، و بعد از آن دو موجود بود و در بیابان برهوت فلسفه‌های گوناگون دست و پا می‌زد و در پرتو فتیلهٔ چراغ عقل انسانها حرکت می‌کرد. عقلی که قطعاً باید رسالت آسمانی آن را کمک کند، تا در چنین بیابان برهوتی سرگشته نشود و به سوی راه نجات رهنمود گردد و از مهلکه بیرون آید[1].

مسأله‌ای که در این آیات، روند قرآنی بدان می‌پردازد، مسألهٔ «تثلیث» یعنی سه‌گانه پرستی است که متضمّن افسانهٔ «پسری مسیح» نیز می‌باشد. بیان چنین مسأله‌ای، مقدّمه‌ای برای ذکر یگانگی یزدان سبحان،

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» فصل «بیابان برهوت و تپه‌ها» و فصل «ربانیت». چاپ «دارالشروق».

بگونهٔ صحیح و درست آن است.

زمانی که اسلام ظهور کرد، عقیده‌ای که بدین هنگام مذاهب مختلف مسیحیان معتقد بدان بودند، این بود که خدا یکی است و در اقنومهای سه‌گانه: پدر و پسر و روح‌القدس. عیسی علیه‌السلام «پسر» بشمار می‌آید. بعدها مذاهب مسیحیان در بارهٔ عیسی اختلاف پیدا کردند در این که آیا عیسی دارای سرشت لاهوتی و سرشت ناسوتی است؟ یا این که او تنها دارای سرشت لاهوتی است؟ آیا عیسی با وجود سرشتهای مختلف لاهوتی و ناسوتی خود دارای یک مشیّت و اراده است؟ آیا او همسان پدر قدیم بوده و یا مخلوق و آفریده است؟ و سایر چیزهائی که مذاهب مسیحی در آنها اختلاف ورزیده‌اند و بر سر آنها کشمکش‌ها و ستیزه‌ها میان فرقه‌های مختلف ایشان درگرفته است ... در جای مناسب، در روند سورهٔ مائده، این چکیده با تفصیل بیشتر بیان خواهد شد.

آنچه از پژوهش تاریخی اوضاع و احوال عقیدهٔ مسیحی، برآمده است و واقعیّت دارد این است که عقیدهٔ تثلیث، و همچنین عقیدهٔ پسر خدا بودن عیسی، و همچنین عقیدهٔ الوهیّت مادر عیسی مریم، و وارد ساختن مریم به میان تثلیث‌های مختلف و شکلهای متفاوت آن، هیچیک از اینها در آئین مسیحیّت نخستین وجود نداشته است. بلکه در طول تاریخ به تدریج آمیزهٔ مسیحیّت گشته است، و همراه با بت‌پرستانی که مسیحیّت را پذیرفته‌اند ولیکن از اندیشه‌های بت‌پرستانه و جهان‌بینی‌های چند خدائی کاملاً پاک نشده‌اند و نزدوده‌اند، وارد مسیحیّت شده است. ظنّ غالب این است که تثلیث از ادیان کهن مصری اقتباس شده باشد. از جمله از تثلیث «اوزوریس، و ایزیس، و حوریس» و تثلیثهای متعدّد دیگری که در این ادیان موجودند، برگرفته شده باشد.

مسیحیان یکتاپرست، پیوسته با فشارهای کشیشان رومانی مبارزه می‌کردند و با زورگوئیهای گروههای مقدّس طرفدار «ملوکانیون» می‌رزمیدند. چنین یکتاپرستانی تا قرن ششم میلادی با وجود همهٔ فشارها و دردسرهائی که می‌دیدند و همهٔ دوریها و آوارگیهائی که تحمّل می‌کردند تا خویشتن را دور از دسترس قدرتها و حکومتهای رومانی نگاه دارند، مبارزه را ادامه دادند.

هنوز که هنوز است اندیشهٔ «تثلیث» با عقلهای فرزانگان و فرهیختگان مسیحی برخورد دارد. کشیشان کلیسا می‌کوشند که تثلیث را با شیوه‌های مختلف بقبولانند و پذیرفتهٔ دیگران گردانند. از جملهٔ این تلاشها، درک تثلیث را به مجهولاتی حواله می‌دهند که راز آنها برای مردمان کشف نخواهد شد مگر روزی که حجاب از همهٔ چیزهائی کنار رود که در آسمانها و زمین است!

بوطر کشیش مؤلف کتاب: «اصول و فروع» یکی از شارحان عقیدهٔ مسیحی، دربارهٔ این مسأله می‌گوید: «مسألهٔ تثلیث را به اندازهٔ توان عقلهایمان درک کرده‌ایم. امیدواریم که در آینده از تثلیث بیشتر و بهتر بفهمیم، آن زمان که پرده از همهٔ چیزهائی برافتد که در آسمانها و زمین است»[1].

نمی‌خواهیم در اینجا به بیان تاریخی احوال و اوضاعی بپردازیم که مایهٔ پیدایش این اندیشه گشته است، و مراحل و طرائقی را ذکر کنیم که از آنجاها به مسیحیّت راه پیدا کرده است، مسیحیّتی که یکی از ادیان اساسی یکتاپرستی بوده است. تنها به بیان و بررسی آیات قرآنی وارده در روند این سوره بسنده می‌کنیم که به تصحیح این اندیشه‌ای می‌پردازند که داخل دین یکتاپرستی شده است:



﴿ یا أَهْلَ الْکِتابِ لاٰ تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ، وَ لاٰ تَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ. إِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّٰهِ، وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلیٰ مَرْیَمَ، وَ رُوحٌ مِّنْهُ. فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ

۱- به نقل از کتاب: «محاضرات فی النصرانیة»، تألیف استاد محمّد ابوزهره.

رُسُلِهِ، وَ لاٰ تَقُولُوا ثَلاٰثَةٌ، إِنْتَهُوا خَيْراً لَّكُمْ. إِنَّمَا اللّٰهُ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ. سُبْحٰانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ. لَهُ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ، وَكَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً ﴾.

ای اهل کتاب، در دین خود غلوّ مکنید (و دربارهٔ عیسی راه افراط و تفریط نپوئید) و دربارهٔ خدا جز حقّ مگوئید (و او را به اوصاف ناشایستی همچون حلول و اتّحاد و اتّخاذ همسر و انتخاب فرزند، نستائید). بیگمان عیسی مسیح پسر مریم، فرستادهٔ خدا است (و او یکی از پیغمبران است، و پسر خدا نیست آنگونه که شما می‌پندارید) و او واژهٔ خدا (یعنی پدیدهٔ فرمان: کُنْ) است که خدا آن را به مریم رساند (و بدین وسیله عیسی را در شکم مریم پروراند) و او دارای روحی است (که) از سوی خدا (به کالبدش دمیده شده است) پس به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید (و الوهیّت را خاص خدا بدانید و هیچیک از انبیاء را در الوهیّت انباز خدا نسازید) و مگوئید که (خدا) سه تا است (بلکه خدا یکتا است و جز الله خدای دیگری وجود ندارد. از این سخن پوچ) دست بردارید که به سود شما است. خدا یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد. (چگونه به انباز و زن و فرزند نیازی خواهد داشت) و حال آن که از آنِ او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و کافی است (که تنها) خدا مدبّر (مخلوقات خود) باشد.

آنچه مسیحیان می‌گویند، زیاده‌روی است: پا فرا نهادن از حدّ و مرز است. تخطّی از حقّ و حقیقت است. از زبان خدا سخن نادرست و ناروا گفتن است ... آخر آنان گمان می‌برند که خدا دارای پسر است! ایشان خیال می‌کنند که یزدانِ یگانه، سه تا است!

در نزد مسیحیان اندیشهٔ پسر داشتن، و اندیشهٔ تثلیث، با پیشرفت اندیشه و پسرفت آن، دگرگون و گوناگون گشته است! آنان مجبور شده‌اند در برابر بیزاری و گریز سرشت از پذیرش نسبت پسر به خدا، و بر اثر افزایش فرهنگ عقلانی، پسر داشتن یزدان را بدین شکل تفسیر و تعبیر کنند که مراد از پسر داشتن، تولّدی همچون تولّد معمولی انسان نیست. بلکه از «محبّت» موجود در میان پدر و پسر برمی‌جوشد ... همچنین مجبور شده‌اند که خدای یگانهٔ سه تا را چنین تفسیر کنند که مراد «صفات» یزدان سبحان در «حالات» گوناگون است ... ولی تاکنون نتوانسته‌اند این اندیشه‌های متناقض را به عقل انسانها فرو کنند و به فکرشان برسانند. آنان تنها کاری که می‌کنند این است که مسأله را به مجهولهای غیبی و معمّاهای ذهنی حواله سازند. مجهولها و معمّاهائی که پیدا و گشوده نمی‌گردند مگر این که پرده از آسمانها و زمین به کنار رود و راز و رمز هستی هویدا شود!

یزدان سبحان بی‌نیاز است. ایزد متعال همگون ندارد. مقتضی آفریدگار بودن یزدانی که باید از او پیروی شود این است که او جدای از آفریدگان باشد. هیچ عقلی جز این جداگانگی موجود در میان آفریدگار و آفریدگان، و مالک و مُلک را نمی‌تواند تصوّر کند ... نصّ قرآنی به همین امر اشاره می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا اللّٰهُ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ. سُبْحٰانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ. لَهُ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ ﴾.

خدا یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد. (چگونه به انباز و زن و فرزند نیازی خواهد داشت) و حال آن که از آنِ او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است.

وقتی که تولّد عیسی علیه‌السلام بدون پدر از نظر عرف و عادت انسانها شگفت بوده و فراتر از چیزهائی باشد که بدانها خو گرفته‌اند، تنها مخالفت با مألوفات مایهٔ چنین شگفتی می‌گردد. مألوفات بشری هم همهٔ هستی و کلّ جهان را تشکیل نمی‌دهد. آن اندازه قوانین جهانی را که مردمان می‌شناسند، همهٔ قوانین خدا نیست. خدا است که قانون را می‌آفریند و آن را جاری و ساری می‌سازد و برابر خواست خود آن را می‌گرداند. خواست یزدان هم حدّ و مرزی ندارد.

خداوند در بارهٔ مسیح می‌فرماید و فرمودهٔ او حقّ است:

﴿ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّٰهِ، وَ كَلِمَتُهُ

أَلْقاها إِلیٰ مَرْیَمَ، وَ رُوحٌ مِّنْهُ ﴾.

بیگمان عیسی مسیح پسر مریم، فرستادهٔ خدا است (و او یکی از پیغمبران است، و پسر خدا نیست آنگونه که شما می‌پندارید) و او واژهٔ خدا (یعنی پدیدهٔ فرمان: کُنْ) است که خدا آن را به مریم رساند (و بدین وسیله عیسی را در شکم مریم پروراند) و او دارای روحی است (که) از سوی خدا (به کالبدش دمیده شده است).

عیسی قطعاً و مسلّماً «فرستادهٔ خدا» است.

حالِ عیسی در این راستا همچون حال سایر انبیاء است. حال او بسان حال نوح و ابراهیم و موسی و محمّد، و بقیّهٔ کاروان بزرگ و والای بندگان برگزیدهٔ خدا برای رسالت آسمانی در طول تاریخ و در گذر زمان است.

﴿ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلیٰ مَرْیَمَ ﴾.

او واژهٔ خدا (یعنی پدیدهٔ فرمان: کُنْ) است که خدا آن را به مریم رساند (و بدین وسیله عیسی را در شکم مریم پروراند).

ساده‌ترین معنی این عبارت چنین است که یزدان سبحان، با فرمان مستقیم آفرینش، عیسی را آفرید. فرمان مستقیم آفرینشی که در جاهای گوناگون قرآن، یزدان چنین بیان فرموده است:

﴿ کُنْ ... فَیَکُونُ ﴾.

پدید آی ... پس پدید می‌آید.

این واژهٔ «پدید آی» را به مریم رساند و عیسی در شکم مریم بدون نطفهٔ پدری آفریده شد، بدان سان که در زندگی انسانها بجز آدم، معمول و مرسوم است. واژه‌ای که همه چیز را از نیستی به هستی می‌آورد، جای شگفت نیست اگر عیسی علیه‌السلام را در شکم مریم با نفخه‌ای بیافریند که از آن چنین تعبیر شده است:

﴿ وَ رُوحٌ مِّنْهُ ﴾.

او دارای روحی است (که) از سوی خدا (به کالبدش دمیده شده است).

در سرآغاز آفرینش انسان، یزدان جهان از روح متعلّق به خود به گِل آدم دمید و «انسانی» گردید. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِّنْ طِینٍ. فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُّوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ ﴾.

آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلّق به خود در او دمیدم، (برای بزرگداشت و درودش) در برابرش به سجده افتید. (حجر / ۲۹ و ص / ۷۲)

همچنین در داستان عیسی نیز فرموده است:

﴿ وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُّوحِنا ﴾.

زنی که (ازدواج نکرد و) دامان خویش را (از آلودگی به بی‌عفتی) کاملاً پاک نگاه داشت، و ما از روح متعلّق به خود در وی دمیدیم. (انبیاء / ۹۱)

پس این کار سابقه و پیشینه دارد. روحی که در اینجا از آن صحبت می‌گردد، همان روحی است که در آنجا از آن صحبت شده است. هیچکسی از اهل کتاب که معتقد به سرگذشت آدم و دمیدن روح در او هستند نگفته است که آدم خدا بوده است. و هیچکسی از آنان نگفته است که آدم اقنومی از اقنومهای خدا است، بدان سان که مسیحیان دربارهٔ عیسی گفته‌اند و بدان معتقد شده‌اند. در صورتی که از نظر مسألهٔ روح و نفخه، و از لحاظ آفرینش نیز حال بر یک منوال و یکسان است. بلکه حتّی آدم بدون پدر و همچنین بدون مادر آفریده شده است، در صورتی که عیسی مادر هم دارد. همچنین در این رابطه خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ إِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِنْدَاللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ، ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ ﴾.

مسألهٔ (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسألهٔ (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس بدو گفت: پدید آی و (بی‌درنگ) پدید آمد. (آل‌عمران/۵۹)

انسان تعجّب می‌کند وقتی که می‌بیند مسأله چقدر روشن و چه اندازه ساده است، امّا هواها و هوسها و برجای‌مانده‌ها و ته‌نشستهای بت‌پرستی، قضیّهٔ عیسی علیه‌السلام را چگونه پیچیده و دشوار کرده است و سراسر آن را در ذهن نسلهای متوالی بگونهٔ معمّاهای حل ناشدنی و گره‌های کور ناگشودنی درآورده است.

در صورتی که بدان سان که قرآن آن را به تصویر می‌کشد، سادهٔ ساده و هویدای بی‌پرده است.
همان خدائی که به آدم بدون داشتن پدر و مادری، حیات بشری متمایز از حیات سایر آفریده‌های دیگر، با نفخهٔ روح متعلّق به خود، بخشیده است، هم او است که به عیسی بدون داشتن پدری، این حیات بشری را عطاء فرموده است. این سخنِ ساده و بی‌پیرایه، بسی بهتر از آن همه افسانه‌هائی است که دربارهٔ خدائی مسیح پایان نمی‌پذیرند. افسانه‌هائی که تنها بدین خاطر پدیدار گشته‌اند که عیسی بدون داشتن پدر به دنیا آمده است. همچنین بسی بهتر از آن همه افسانه‌هائی است که دربارهٔ خدائی اقنومهای سه گانه‌ای پدید آمده‌اند که یزدان سبحان منزّه از آنها و پاک از چنین چیزها است:

﴿ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ، وَ لاٰ تَقُولُوا ثَلاٰثَةٌ، إِنْتَهُوا خَيْراً لَّكُمْ ﴾.

به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید (و الوهیّت را خاص خدا بدانید و هیچیک از انبیاء را در الوهیّت انباز خدا نسازید) و مگوئید که (خدا) سه تا است (بلکه خدا یکتا است و جز الله خدای دیگری وجود ندارد. از این سخن پوچ) دست بردارید که به سود شما است.

دعوت برای ایمان آوردن به یزدان و پیغمبرانش، از بین آنان عیسی به عنوان پیغمبری و محمّد به عنوان خاتم پیغمبران، و دعوت به دست کشیدن از چنان ادّعاها و افسانه‌هائی، در جای مناسب خود انجام می‌پذیرد و پس از آن، این سخن روشنگر و آرام‌بخش قرار می‌گیرد:

﴿ إِنَّمَا اللَّهُ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ ﴾.

خدا یکی بیش نیست که الله است.

بر این کار، وحدت قانون و وحدت آفرینش و وحدت راه، گواهی می‌دهد: باش ... پس می‌شود ... عقل انسانی هم بدین امر گواهی می‌دهد. زیرا این امر در محدودهٔ درک عقل است. عقل اصلاً نمی‌تواند آفریدگاری را تصوّر کند که شبیه آفریدگان خود باشد. همچنین اصلاً نمی‌تواند سه را یکی به حساب آورد، و یکی را سه محسوب گرداند:

﴿ سُبْحٰانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ﴾.

حاشا که خدا فرزندی داشته باشد.

تولّد و زایش در حقیقت ادامهٔ حیات شخص فانی، و تلاشی برای ماندگاری او و در پیکر نژاد و سیمای دودمان است ... امّا خدا جاویدان و باقی است و بی‌نیاز از ادامهٔ حیات در پیکر و سیمای اشخاص فانی است.
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است بطور یکسان متعلّق به یزدان سبحان است:

﴿ لَهُ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ازآنِ او است.

برای انسانها این بس است که همگان با یزدان پیوند بندگی و پرستش داشته باشند. همگان بندگان پرستشگر یزدان باشند و یزدان خداوندگار و معبودشان. خدا همهٔ آنان را می‌پاید و از ایشان مراقبت و نگاهداری می‌نماید. دیگر نیازی بدین نیست که آدمیزادگان پسری از زادگان خود را به خدا بدهند و بدین وسیله خویشاوندی را در میان یزدان و خودشان فرض و تصوّر کنند! پیوند یزدان سبحان با بندگان، توسّط رعایت و حفاظت آفریدگار از آفریدگان، پابرجا و برقرار است:

﴿ وَكَفىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً ﴾.

کافی و بسنده است (که تنها) خدا مدبّر و محافظ (آفریدگان خود) باشد.

بدین منوال قرآن تنها به بیان حقّانیّت امور عقیدتی بسنده نمی‌کند. بلکه علاوه از بیان حقّانیّت امور عقیدتی، آسوده خاطر کردن مردمان از ناحیهٔ حفاظت یزدان از ایشان را نیز بدان می‌افزاید و آنان را مطمئنّ و آسوده می‌سازد که ایزد متعال بندگان خود را می‌پاید و بر کار و بارشان نظارت می‌نماید و نیازمندیهایشان را برآورده می‌سازد و مصالح امورشان را جمع و جور و فراهم و روبراه می‌گرداند. تا بدین وسیله مردمان بیارامند و آسوده خاطر به خدا تکیه کنند و کار و بارشان را بدو واگذارند.

❁

روند قرآنی به گفتار خود دربارهٔ بزرگترین مسائل جهان‌بینی درست اعتقادی ادامه می‌دهد که حقیقت عقیده است. حقیقت عقیده‌ای که با بیان حقیقت یکتاپرستی در نفس آدمی پدیدار می‌گردد. این حقیقت که: الوهیّت آفریدگار، و عبودیّت آفریدگان را به دنبال دارد. بیش از این چیز دیگری در میان نیست: الوهیّت و عبودیّت ... الوهیّت یکی بیش نیست. ولی عبودیّت شامل همه چیز و همه کس در گسترهٔ جهان هستی است. قرآن در اینجا عقیدهٔ مسیحیان را تصحیح می‌کند. همچنین به تصحیح همهٔ عقائدی می‌پردازد که فرشتگان را فرزندان یزدان می‌دانند و انباز خدا می‌گردانند، همانگونه که مسیحیان عیسی را فرزند یزدان می‌دانند و انباز خدا می‌گردانند:

﴿ لَّنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلّٰهِ - وَ لاَ الْمَلاٰئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ - وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ؛ وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَلِيماً، وَ لاٰ يَجِدُونَ لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً ﴾.

هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده‌ای (از بندگان متواضع) برای خدا باشد، و فرشتگان مقرّب نیز (از بندگی او سرباز نمی‌زنند). و کسی که از عبادت خدا سر باز زند و خویشتن را بزرگتر از آن شمرد (که به عبادت او پردازد، او را به عذاب سختی گرفتار می‌سازد، بدانگاه) که همگان را در پیشگاه خود گرد می‌آورد. و امّا کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، خداوند پاداش ایشان را به تمام و کمال خواهد داد و از فضل خود بر پاداش آنان خواهد افزود. و امّا کسانی که سر باز زنند و بزرگی ورزند، خداوند آنان را مجازات دردناکی خواهد کرد، و بجز خدا سرپرست و یاوری نخواهد یافت.

اسلام بسیار توجّه کرده است به حقیقت وحدانیّت یزدان سبحان. وحدانیّتی که بهیچوجه آمیزهٔ شبههٔ شرک یا مشابهت نمی‌گردد. اهتمام خاصّی هم دارد به بیان این که کسی همگون و همانند خدا نیست. لذا چیزی در ماهیّت و صفت و خاصیّت، با خدا مشترک نیست. قرآن همچنین عنایت زیادی دارد به بیان حقیقت رابطهٔ موجود در میان خدا و میان سایر چیزها، از جمله زنده‌ها. بدین اعتبار که رابطه، رابطهٔ الوهیّت و عبودیّت است. الوهیّت خاصّ یزدان است، و عبودیّت خدا کار همه چیز و همه کس. کسی که دربارهٔ همهٔ قرآن به پژوهش بپردازد، متوجّه می‌گردد که قرآن بسی این حقائق را بیان داشته است. یا به عبارت دیگر، به ذکر حقیقت: الوهیّت از آن خدا است، و عبودیّت ویژهٔ همه چیز در برابر خدا است، بسی اهتمام ورزیده است و در کنار آن، سایر حقائق را ذکر نموده است. بگونه‌ای که در درون جان سایه‌ای از شکّ یا شبهه یا پیچیدگی بر جای نمی‌گذارد.

اسلام همچنین بسی به بیان این نکته توجّه دارد که جملگی پیغمبران چنین حقیقتی را با خود به ارمغان آورده‌اند و یکتاپرستی را در سرلوحهٔ کار خود قرار داده‌اند. خداوند این حقیقت را در شرح حال هر پیغمبری ذکر کرده است، و در دعوت هر پیغمبری گنجانده است، و آن را محور رسالت آسمانی از روزگار نوح علیه‌السلام تا روزگار محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم خاتم‌الانبیاء کرده است. این دعوت، بر زبان هر پیغمبری تکرار می‌گردد:

﴿ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ ﴾.

ای قوم من! (برای شما جز خدا معبودی نیست) پس تنها خدا را بپرستید. (اعراف / ۵۹)

جای شگفت است که در میان پیروان دینهای آسمانی - دینهائی که در بیان چنین حقیقتی کاملاً قاطع و جدّی هستند - کسانی وجود دارند که این چنین حقیقتی را تحریف می‌کنند، و به خدا پسران و دختران را نسبت می‌دهند، و یا آمیختن با یکی از آفریده‌های خدا را به شکل اقنوم به خدا نسبت می‌دهند و در این امر از بت‌پرستی‌هائی تقلید می‌کنند که در دوران جاهلیّت بوده

است!

الوهیّت و عبودیّت است و بس. چیزی جز این حقیقت وجود ندارد. قاعده‌ای جز این قاعده در میان نیست. رابطه‌ای جز رابطهٔ الوهیّت با عبودیّت وجود ندارد.

جهان‌بینی‌های مردمان راست و درست نمی‌گردد، همانگونه که زندگانی ایشان هم راست و درست نمی‌گردد، مگر با زدودن این حقیقت از هرگونه تیرگی و تاریکی، و از هر نوع شکّ و شبهه‌ای، و از هر قسم سایه و لکّه‌ای.

بلی جهان‌بینی‌های مردمان راست و درست نمی‌گردد، و تفکّرات و احساسات آنان بر جای و استوار نمی‌گردد، مگر زمانی که حقیقتِ رابطهٔ خودشان را با یزدان جهان، با اطمینان کامل و یقین شامل بشناسند. یزدان خدای مردمان است، و مردمان بندگان او هستند. او آفریدگارشان است و ایشان آفریدگان او. او خداوندگار آدمیان است و ایشان بندگان و بردگان اویند. مردمان همه در این رابطه برابرند. نه کسی فرزند او است، و نه کسی آمیزهٔ او است. از اینجا است که قرب خدا برای کسی با چیزی ممکن نمی‌گردد مگر این که هر کسی از آن برخوردار باشد و بتواند ارادهٔ خویش را متوجّه آن گرداند و خویشتن را بدان برساند. این چیز هم: پرهیزگاری و کردار شایسته است. پرهیزگاری و کردار شایسته نیز در دسترس هر کسی است و هر کسی می‌تواند بکوشد و آن را بدست آورد. امّا فرزند خدا شدن و با ذات یزدان در آمیختن، کی در دسترس کسی است و چگونه سزاوار انسانی؟!

زندگانی مردمان و ارتباطات و وظائف ایشان در زندگی، راست و درست نمی‌گردد، مگر وقتی که در دلهایشان این حقیقت استقرار پذیرد که: انسانها همه و همه، بندگان یزدان یگانه‌اند ... بدین سبب، موقعیّت آنان در برابر خداوند توانا یکسان است. قرب یزدان در دسترس همگان است. همهٔ مردمان می‌توانند قرب یزدان را بدست آورند. در این صورت انسانها از مساوات و برابری برخوردارند، زیرا موقعیّت ایشان نسبت به خدا یکسان است. لذا هرگونه ادّعائی دربارهٔ واسطه شدن میان یزدان و میان مردمان، پوچ و بی‌اعتبار است. و ادّعای هر گونه حقّ و حقوقی برای فردی یا گروهی و یا نژاد و سلسله‌ای از مردمان، یاوه بشمار است و از درجهٔ اعتبار ساقط است. بدون چنین امری، برابری ریشه‌دار در زندگی آدمیزادگان و جامعهٔ مردمان و سازمان حکومتی ایشان و وضع آنان در این سازمان، ممکن و مقدور نخواهد بود.

در این صورت، مسأله تنها مسألهٔ عقیدهٔ درونی نیست و بس، تا بگوئیم کار دل است و دل بر این پایهٔ بنیادین و استوار استقرار می‌پذیرد و بدان آرام می‌گیرد. بلکه فراتر از آن، مسأله مربوط به سازمان زندگی، و ارتباطات جامعه، و روابط ملّتها و نسلهای آدمیزادگان است.

این تولّد تازه‌ای است که توسّط اسلام انجام می‌پذیرد. تولّد انسان آزاد از بندگی بندگان است. رها از بندگی بندگان برای پرداختن به پرستش خداوند بندگان از اینجا است که در سراسر تاریخ اسلام «کلیسائی» بنا نگشته است که تحت عنوان نائب پسر خدا، و یا نائب اقنوم متمّم اقنومهای الهی، مردمان را خوار دارد و ایشان را در برابر خویش به کرنش وادارد، به نام این که قدرت و سلطهٔ خود را از قدرت و سلطهٔ پسر خدا، و یا از سلطه و قدرت اقنوم، دریافت می‌کند و برمی‌گیرد. همچنین در سراسر تاریخ اسلام، قدرت و سلطهٔ مقدّسی پدید نیامده است که تحت عنوان «حقّ الهی» فرمانروائی کند و گمان برد که حقّ فرمانروائی و قانونگذاری او ناشی از خویشاوندی وی با خدا است و یا این که گمان برد که خدا حقّ فرمانروائی و قانونگذاری را بدو واگذار فرموده است و چنین حقّی را بدو داده است!

«حقّ مقدّس» برای کلیساها و پاپها از یکسو، و برای رؤسای کشیشانی که حقّ مقدّس را برای خود گمان می‌بردند از دیگر سو، بر دوام و ماندگار بود. این حقّ و هم آن حقّ، در اروپا به نام «پسر» یا آمیزهٔ اقنومها،

ماندگار و بردوام بود تا «صلیبی‌ها» به سرزمین اسلام یورش آوردند. هنگامی که به اروپا برگشتند از سرزمین اسلام تخم نهضت با خود به ارمغان بردند و بر «حقّ مقدّس» شوریدند. بعدها شورشهای «مارتن لوتر» و «کالفن» و «زنجلی» به نام حرکت اصلاح درگرفت. مبنای این شورشها تأثیر از اسلام، و روشنی جهان‌بینی اسلامی، و نفی قداست از آدمیزادگان در این دین، و نفی واگذاری قدرت و سلطه به مردمان در این آئین بود. زیرا در ایدئولوژی اسلامی، جز الوهیّت و عبودیّت چیز دیگری وجود ندارد[1].

در اینجا قرآن دربارهٔ الوهیّت مسیح و فرزندیِ او، و الوهیّت روح القدس که یکی از اقنومها است، و دربارهٔ افسانهٔ فرزند خدا بودن هر کس دیگری، یا الوهیّت انسانی به همراه خدا به هر شکلی که باشد، سخن داورانه و قاطعانهٔ خود را می‌گوید. قرآن سخن داورانه و قاطعانهٔ خود را دربارهٔ مسیح می‌گوید و بیان می‌دارد که عیسی پسر مریم بندهٔ خدا است. او از این که بندهٔ خدا باشد ابائی ندارد و خویشتن را بندهٔ آفریدگار جهان می‌داند. فرشتگان مقرّب نیز بندگان یزدانند، و از بندگی یزدان سرباز نمی‌زنند. قطعاً جملگی آفریدگان یزدان فردای قیامت در پیشگاه او گرد آورده می‌شوند. آنان که از صفت بندگی سرباز زنند، عذاب دردناک دوزخ چشم براه ایشان است. کسانی هم بدین بندگی اعتراف کنند، پاداش بزرگ از آنِ ایشان است:

﴿لَّنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلَّهِ - وَ لاَ الْمَلاَئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ - وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ. وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلِيماً، وَ لاَ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيّاً وَ لاَ نَصِيراً﴾.

هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده‌ای (از بندگان متواضع) برای خدا باشد، و فرشتگان مقرّب نیز (از بندگی او سر باز نمی‌زنند). و کسی که از عبادت خدا سر باز زند و خویشتن را بزرگتر از آن شمرد (که به عبادت او پردازد)، او را به عذاب سختی گرفتار می‌سازد، بدانگاه) که همگان را در پیشگاه خود گرد می‌آورد. و امّا کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، خداوند پاداش ایشان را به تمام و کمال خواهد داد و از فضل خود بر پاداش آنان خواهد افزود. و امّا کسانی که سر باز زنند و بزرگی ورزند، خداوند آنان را مجازات دردناکی خواهد کرد. و بجز خدا سرپرست و یاوری نخواهند یافت.

قطعاً مسیح پسر مریم خویشتن را بالاتر از این نمی‌داند که بنده‌ای برای خدا باشد. زیرا او علیه‌السلام که پیغمبر خدا و فرستادهٔ یزدان است، بهتر از همگان حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت را می‌شناسد، و خیلی خوب می‌داند که این دو چیز دارای ماهیّت جداگانه‌ای هستند و آمیزهٔ یکدیگر نمی‌گردند. او بهتر از هر کسی می‌داند که خودش از زمرهٔ آفریدگان یزدان جهان است، و آفریدهٔ یزدان، همسان یزدان نمی‌شود، و یا جزئی از ذات خدا نمی‌گردد! او از همه خوبتر می‌داند که بندگی خدا کردن - علاوه از این که حقیقت مؤکّد یگانه‌ای است - از ارزش وی نمی‌کاهد. زیرا بندگی خدا مرتبه‌ای است که از دسترسی بدین مرتبه کسی خودداری و سرپیچی نمی‌کند مگر این که کافر باشد و نعمت آفریدن و پدید آوردن جهان را نپذیرد و منکر آفرینش هستی از نیستی شود. بندگی منزلتی است که خدا پیغمبران خود را بدان می‌ستاید. پیغمبران که والاترین و ارجمندترین کسان در پیشگاه یزدانند. فرشتگان مقرّب که روح‌القدس، یعنی: جبرئیل نیز در میان آنان است، بدین منزلت سرافرازند، و همچون عیسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سائر انبیاء، بدین مرتبت می‌نازند. پس چرا باید گروهی از پیروان مسیح، چیزی را سزاوار مسیح ندانند و برای او نپذیرند که خودش چنانکه باید از آن آگاه است و بدان

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» فصل «توحید». چاپ دارالشروق.

خشنود است؟!

﴿ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً ﴾.

کسی که از عبادت خدا سر باز زند و خویشتن را بزرگتر از آن شمرد (که به عبادت او پردازد)، او را به عذاب سختی گرفتار می‌سازد، بدانگاه) که همگان را در پیشگاه خود گرد می‌آورد.

زیرا سرپیچی آنان و خود بزرگ بینی ایشان، نمی‌تواند باعث گردد که خدا ایشان را با قدرت خود نتواند جمع آورد و گردآوری کند. آن هم قدرت الوهیّت بر بندگان! خداوند منکران و کافران را جمع می‌گرداند، همانگونه که مؤمنان معترف به بندگی و تسلیم شوندگان یزدان را گردآوری می‌کند.

کسانی که حقّ را شناخته‌اند، و به بندگی خود در برابر خدا اقرار نموده‌اند، و کارهای شایسته و بایسته انجام داده‌اند، زیرا انجام کارهای شایسته و بایسته، ثمرهٔ چنین شناخت و اعترافی است، خداوند پاداش ایشان را کاملاً اداء می‌نماید و حتّی از روی لطف بر آن هم می‌افزاید.

﴿ وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلِيماً، وَ لاٰ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً ﴾.

و امّا کسانی که سر باز زنند و بزرگی ورزند، خداوند آنان را مجازات دردناکی خواهد کرد، و بجز خدا سرپرست و یاوری نخواهند یافت.

یزدان سبحان از بندگان خود نمی‌خواهد به بندگی خویش اقرار کنند، و تنها او را بپرستند، بدان خاطر که خدا نیازی به بندگی و پرستش ایشان داشته باشد، و نه بدان خاطر که بندگی و پرستش آنان کمترین چیزی بر ملک و مملکت و قدرت و عظمت یزدان می‌افزاید، و یا از آن می‌کاهد و کم می‌نماید. بلکه بدان خاطر است که آنان حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت را بشناسند تا جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و احساسات و ادراکات ایشان راست و درست گردد، و زندگانی و احوال و اوضاع ایشان خوب و نیک شود. زیرا ممکن نیست جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و احساسات و ادراکات، راست و درست گردد و اطمینان یابد و آرامش پذیرد، و ممکن نیست که زندگی و اوضاع و احوال بر پایهٔ بنیادین استواری استوار گردد و سر و سامان گیرد، جز با چنین آگاهی و شناختی، و جز در سایهٔ اقرار و اعترافی که پیرو و پیآمد چنان آگاهی و شناختی است، و جز در پرتو آثاری که نتیجه و ثمرهٔ چنان اقرار و اعترافی است.

یزدان سبحان می‌خواهد که این حقیقت، با تمام جوانبی که دارد و به بیان آنها پرداختیم، در اندرون مردمان و در حیات ایشان استقرار پیدا کند، تا از بندگی بندگان بدر آیند و به بندگی خداوند یگانهٔ جهان بپردازند، و بدانند و آگاه شوند که صاحب سلطه و قدرت در جهان هستی و در کرهٔ زمین چه کسی است، و در برابر کسی کرنش نکنند و از کسی فرمان نبرند مگر از یزدان جهان و مگر از برنامه و قانونی که آفریدگار هستی برای زندگی وضع فرموده است، و مگر از کسی که زندگانی مردمان را برابر برنامه و مطابق قانون خدا راه ببرد و اداره کند نه برابر برنامه و مطابق قانون دیگری. خدا می‌خواهد که مردمان بدانند که بندگان همگی بنده هستند. تا بدین وسیله در برابر هر کسی جز خدا سر را بلند نگاه دارند. آخر سرها تنها در برابر خدا پائین می‌آید و پیشانیها بر زمین به سجده درمی‌آید. خدا می‌خواهد مردمان در برابر زورمداران و ستمگران احساس عزّت و شکوه کنند، آخر مردمان باید تنها در برابر خدا کرنش کنند و خم شوند و سجده برند، و به یاد خدا باشند نه به یاد کس دیگری. خدا می‌خواهد مردمان بدانند که قرب به خدا از دامادی و خویشاوندی برنمی‌خیزد، بلکه از پرهیزگاری و کردار شایسته سرچشمه می‌گیرد. در این راستا مردمان برای نزدیکی به خدا زمین را آبادان می‌سازند و کارهای بایسته انجام می‌دهند. خدا می‌خواهد که مردمان با حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت آشنائی پیدا کنند، و بدین

وسیله نگذارند قدرت و سلطهٔ یزدان در زمین بازیچهٔ دست مدّعیانی شود که به نام خدا یا به نام غیر خدا، ادّعای قدرت و سلطهٔ خدائی می‌کنند. تاکار و بار جهان و دستور و فرمان همه چیز در آن، به خدا برگردد و بس. و در پرتو آن زندگانی ایشان اصلاح شود و ترقّی نماید و ارزش پیدا کند.

شناخت این حقیقت بزرگ، و دیدگان مردمان را متوجّه خدای یگانه کردن، و دلها را آویزهٔ خشنودی او نمودن، و انجام کارها همراه با تقوا و پرهیزگاری، و ادارهٔ سازمان زندگی برابر اجازه و قانون و برنامهٔ یزدان نه دیگران، اینها همه پشتوانهٔ نیکی و بزرگواری و آزادگی و دادگری و پایداری است و به حساب انسانها در زندگی زمینی خودشان گرفته می‌شود، و توشه‌ای از نیکی و بزرگواری و آزادگی و دادگری و پایداری است که انسانها در کرهٔ زمین و در همین جهان از آن برخوردار و بهره‌مند می‌شوند. اما چیزی که یزدان به مؤمنان معترف به عبودیّت و انجام دهندگان کارهای شایسته و بایسته، در آخرت عطاء می‌فرماید، در واقع کرم و فضل خدا است و فیض و جوششی از عطاء الهی.

در پرتو این نور لازم است به مسألهٔ ایمان به یزدان بنگریم در آن شکل روشنی که اسلام آن را به ارمغان آورده است، و مقرّر فرموده است که اساس همهٔ رسالتهای آسمانی، و دعوت جملگی پیغمبران الهی بوده است، پیش از این که پیروان، رسالت و دعوت را تحریف کنند و تغییر دهند، و نسلها آن را زشت و آلوده سازند. لازم است به مسألهٔ ایمان بنگریم و آن را تولّد تازهٔ انسانها بدانیم. تولّد تازه‌ای که بزرگواری و آزادگی و دادگری و صلاح انسانها با آن فزونی می‌گیرد و رشد می‌کند، و خروج از پرستش و بندگی بندگان به سوی پرستش و بندگی یزدان یگانه، هم در شعائر و مراسم عبادی و هم در نظام و سازمان اجتماعی، برای انسانها میسّر و ممکن می‌گردد.

کسانی که از بندگی یزدان سرپیچی می‌کنند، در برابر بندگیهای فراوان دیگری سر فرود می‌آورند و خویشتن را کوچک و خوار می‌دارند که پایانی ندارند. خویشتن را کوچک و خوار می‌دارند در بندگی هواها و هوسها و لذّتها و شهوتها! در بندگی گمانها و خرافه‌ها! در بندگی انسانهائی همچون خودشان! در برابر مردمانی همسان خودشان سر خم می‌کنند و پیشانی بر خاک مذلّت می‌سایند! در زندگانی و سازمانهای اجتماعی و قوانین و مقرّرات و معیارها و میزانهای خود، بندگان همچون خویشتن انسان را حاکم می‌سازند و فرماندهی می‌دهند، بندگانی که هم آنان و هم خودشان در پیشگاه یزدان برابر و یکسانند. امّا با وجود این، آنان را بجای یزدان خدایان خویش می‌سازند ... این در همین جهان است. امّا در آن جهان:

﴿ فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلِيماً، وَ لاَ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَ لاَ نَصِيراً ﴾.

خداوند آنان را مجازات دردناکی خواهد کرد، و بجز خدا سرپرست و یاوری نخواهند یافت.

این مسأله، مسألهٔ بسیار بزرگی در ایدئولوژی آسمانی است. این آیه در همین روند قرآنی به هنگام رویاروئی با انحراف و کجروی اهل کتاب، یعنی مسیحیان آن زمان، و در هنگام رویاروئی با همهٔ انحرافها و کجرویها تا آخر جهان، بدان می‌پردازد.



از اینجا است که جملگی مردمان دعوت می‌گردند، همانگونه که اهل کتاب، یعنی یهودیان، در درس گذشته فرا خوانده شدند. دعوت می‌گردند و فرا خوانده می‌شوند به این که گوش فرا دهند و بشنوند که واپسین رسالت، برهان و حجّت خود را از خدا دریافت می‌دارد. واپسین رسالت نوری است که تاریکی‌ها و گمان‌ها را می‌زداید و شکّها و شبهه‌ها را برطرف می‌نماید. هر کس که از این رسالت واپسین، رهنمود گیرد و بدان چنگ زند، رحمت خدا را خواهد یافت که او را در پناه خود می‌دارد، و لطف خدا را خواهد یافت که او را فرا می‌گیرد. اصلاً در این امر، نور و هدایت به سوی راه راست خدا را پیدا خواهد کرد:

﴿ يا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ مِّنْ رَبِّكُمْ، وَأَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُّبِيناً. فَأَمَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَٱعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِراطاً مُّسْتَقِيماً ﴾.

ای مردم، از سوی پروردگارتان حجّتی به نزدتان آمده است (که محمّد است و او با سیرت عملی و دعوت تشریعی خود، حقیقت ایمان را برایتان روشن می‌سازد، و مؤیّد به معجزات الهی است) و به سویتان نور آشکار فرستاده‌ایم (که قرآن است و همچون نور با پرتو خود راه را روشن و به سوی نجات رهنمودتان می‌سازد). کسانی که به خدا ایمان بیاورند و بدان (کتاب او، یعنی قرآن) چنگ زنند،ایشان را به رحمت و فضل عظیم (خود که بهشت است) وارد خواهد ساخت، و در راه راستی به سوی خود رهنمودشان خواهد کرد.

این قرآن، برهان و حجت خود را از پروردگار مردمان دریافت می‌دارد و آن را برای مردمان به ارمغان می‌آورد:

﴿ يا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ مِّنْ رَبِّكُمْ ﴾.

ای مردم، از سوی پروردگارتان حجّتی به نزدتان آمده است.

در قرآن نمای ساختار ربّانی هویدا است. نمائی که قرآن را از سخنان انسانها و از ساختار مردمان جدا می‌کند. هم قواعد و هم مطالب آن را ممتاز می‌سازد.

این هم مسألهٔ بسیار روشنی است. گاهی بدین مسأله کسانی پی می‌برند که از زبان عربی حرفی را نمی‌دانند. بگونه‌ای بدین مسأله پی می‌برند که انسان را به شگفت وامی‌دارد و به تعجّب می‌اندازد.

بر عرشهٔ کشتی بودیم و در عرض اقیانوس آتلانتیک به سوی نیویورک حرکت می‌کردیم. هنگامی که بالای کشتی نماز جمعه را می‌خواندیم، شش نفر مسافر و از کشورهای مختلف عربی بودند، و بسیاری کارگران کشتی بودند و از ایالت نُوبه، واقع در شمال شرقی کشور سودان. خطبهٔ جمعه که در لابلای آن آیاتی از قرآن بود، اداء گردید. در این حال همهٔ مسافران کشتی که از نژادهای گوناگون بودند، پیرامون ما حلقه زده بودند و ما را نگاه می‌کردند.

پس از اتمام نماز، از جملهٔ کسانی که به پیش ما آمدند، یک نفر خانم یوگسلاوی بود که از دست مکتب کمونیستی به آمریکا می‌گریخت. او که از نماز ما سخت متأثّر شده بود و زارزار می‌گریست و اشک می‌ریخت، با صدای لرزان ما را مخاطب قرار داد و به زبان انگلیسی ضعیفی گفت: من نمی‌توانم خویشتن را از اظهار شگفتی باز دارم که از نماز کاملاً خاشعانه و عاشقانهٔ شما به من دست داده است. امّا چیزی که برای گفتن آن آمده‌ام این نیست. من حتّی واژه‌ای از زبان شما را نمی‌دانم و نمی‌فهمم. امّا احساس می‌کنم در زبان شما آهنگ موسیقی است. آهنگی که آن را در هیچ زبان دیگری سراغ ندارم. گذشته از این، بندهای جدا و ممتازی را در خطبهٔ خطیب می‌شنیدم که از آهنگ دلنشین‌تر و گیراتری برخوردار بود و بر جان و دلم سلطه و قدرت ویژه‌ای داشت!

من متوجّه شدم این بندهائی که تارهای جان و دل او را به غوغا و نوا انداخته است، آیه‌های قرآن بوده است، آیه‌هائی که دارای آهنگ موسیقی جدا و سلطه و نیروی ویژه‌ای هستند و دلربا و دلگشایند!

نمی‌گویم : این قاعده شامل هر کسی می‌گردد که گوش به قرآن فرا دهد و با زبان عربی آشنا نباشد. امّا بدون گمان این قاعده پدیدهٔ بامعنی و بامفهومی است!

امّا کسانی که دارای ذوق خاصّی در زبان عربی باشند، و فهم ویژه‌ای دربارهٔ اسالیب و شیوه‌های این زبان داشته باشند، کارشان به همان جائی می‌کشد که کار دیگران بدان کشید، بدان هنگام که محمّد ﷺ قرآن را بر آنان خواند و با قرآن ایشان را رویاروی گرداند ... داستان اخنس پسر شریق، و ابوسفیان پسر حرب، و ابوجهل، و عمرو پسر هشام که نهانی به قرآن گوش

داده بودند و شیدا و گرفتار آن شده بودند، مشهور است[۱].

این داستان، یکی از داستانهای بیشماری در این زمینه است ... کسانی که اندک ذوقی داشته باشند، در هر نسلی که باشند خواهند دانست در قرآن چه ویژگیها و نیرو و حجّتی از این قبیل موجود است.

امّا از محتوای قرآن چه بگوئیم؟ جهان‌بینی و اندیشه‌ای که در بر دارد، برنامه‌ای که مقرّر می‌دارد، نظم و نظامی که ترسیم می‌کند، «طرح و نقشه‌ای» که برای زندگی می‌کشد و در می‌اندازد، و ... در اینجا نمی‌توانیم چیزی از آنها بگوئیم. تنها به اشاره‌ای بسنده می‌کنیم:

برهان و حجّتی که در قرآن است کاملاً بر مصدری دلالت دارد که از آن سرچشمه گرفته است. آشکارا فریاد می‌زند که ساختار انسان نیست. بلکه قالب ساختار کاملی را در بردارد که قالب ساختار انسان بدین منوال نیست[۲].

در این قرآن، نور است:

﴿ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً ﴾.

به سویتان نور آشکاری فرستاده‌ایم (که قرآن است و همچون نور با پرتو خود راه را روشن و به سوی نجات رهنمودتان می‌سازد).

قرآن نوری است که در پرتو اشعهٔ روشنگر آن، حقائق اشیاء آشکارا جلوه‌گر می‌آید، و دو راههٔ جدائی حقّ و باطل با خطّ و خطوط و حدود و ثغور هویدا، پدیدار می‌آید. حقّ از باطل در درون نفس و در بیرون زندگی یکسان جدا و پیدا می‌گردد ... آن اندازه این نورافکن قوی است که پیش از هر چیز دل همهٔ زوایای درون نفس را می‌نگرد، و روشن و هویدا همهٔ جوانب و اطراف خود را دید می‌زند و نگاه می‌کند. تاریکی پراکنده می‌گردد و از میان برمی‌خیزد. حقیقت، ساده و بی‌پیرایه، همچون خود سادگی و بی‌پیرایگی نمودار می‌آید. انسان ازخود در شگفت می‌شود که چرا چنین حقّی را با این روشنی و با این سادگی مشاهده ننموده است؟!

هنگامی که انسان، با روح خود در فضای قرآنی، برای اندک زمانی، زیست کند، و از قرآن جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و معیارها و ارزشهای خویش را دریافت دارد، در مشاهدهٔ امور و شؤون، آسانی و سادگی و روشنی را احساس می‌کند. احساس می‌نماید که قوانین و مقرّرات فراوانی که در ذهن او پریشان می‌نمود، آهسته و آرام در مکان خود جایگزین می‌شوند، و سهل و ساده معانی حقیقی خود را پیدا می‌کنند، و زائده‌های انگلی را از پیکرهٔ خویش بدور می‌افکنند، زائده‌هائی که بدانها افزوده گشته است و آمیختهٔ آنها شده است. تا بعد از پیرایش زوائد، در جامهٔ پاک سرشتی جلوه‌گر آیند، و با همان زیبائی و روشنی که دست خدا آنها را بر آن سرشته است، پدیدار و آشکار شوند.

هر اندازه دربارهٔ تعبیر: ﴿ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً ﴾

۱- ابن اسحاق گفته است: محمّد پسر مسلم پسر شهاب زهری برای من روایت کرده است که ابوسفیان پسر حرب، و ابوجهل پسر هشام، و اخنس پسر شریق پسر عمرو پسر وهب ثقفی، همپیمان بنی‌زهره، شبی بیرون رفتند تا به پیغمبر ۶ خداگوش فرا دهند، بدانگاه که در منزل خود شبانه نماز می‌خواند. هر یک از آنان در گوشه‌ای نشستند و گوش فرا دادند. هیچیک از آنان از دیگری خبر نداشت. تا نزدیکیهای صبح به پیغمبر گوش فرا دادند. وقتی که سپیده دمید برخاستند و رفتند. در جائی به هم رسیدند. یکدیگر را بر این کار سرزنش نمودند. به همدیگر گفتند: دیگر چنین کاری را تکرار نکنید. زیرا اگر نادانی از نادانان خودتان شما را ببیند دغدغه‌ای به دل راه خواهد داد. سپس پراکنده شدند و رفتند. شب دوم نیز هر یک از آنان به جای خود برگشتند و به پیغمبر گوش فرا دادند و با سپیدهٔ صبح برخاستند و پراکنده شدند. ولی دوباره در راه به هم رسیدند و همدیگر را لومه نمودند و رفتند ... شب سوم نیز به همین منوال گذشت. وقتی که به یکدیگر رسیدند و همدیگر را سرزنش نمودند. از یکدیگر پیمان گرفتند که دیگر چنین کاری را تکرار نکنند و ... (سیرهٔ ابن هشام. جلد اول. صفحه ۳۳۷. نشر المکتبة التجاریة. چاپ حجازی).

۲- مراجعه شود به «فی ظلال القرآن» مقدّمهٔ آن تحت عنوان «فی ظلال القرآن»، سورهٔ حجرات جزء ۲۶، سورهٔ ذاریات جزء ۲۷، سورهٔ عصر جزء ۳۰ ... همچنین: کتاب «هذا الدین» سید قطب و کتاب «منهج التربیة الإسلامیة» تألیف: محمّد قطب. کتاب «منهج التربیة فی القرآن» تألیف: محمّد شدید.

بگویم، با واژگان خود نمی‌توانم حقیقت آن را به تصویر کشم برای کسی که خودش مزهٔ آن را نچشیده است و آن را بر صفحهٔ دل ندیده باشد. قطعاً باید برای پی بردن به معانی چنین تعبیرهائی رنج برد! حتماً باید شخصاً بدان رسید و چشید! بیگمان باید تجربهٔ مستقیم داشت!

﴿ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطاً مُّسْتَقِيماً ﴾.

کسانی که به خدا ایمان بیاورند و بدان (کتاب او، یعنی قرآن) چنگ زنند،ایشان را به رحمت و فضل عظیم (خود که بهشت است) وارد خواهد ساخت، و در راه راستی به سوی خود رهنمودشان خواهد کرد.

متوسّل شدن به خدا، ثمرهٔ ملازم ایمان به خدا است. هر وقت ایمان صحیح گردد، و هر زمان که نفس حقیقت خدا را بشناسد و به حقیقت بندگی همگان در برابر یزدان پی ببرد، دیگر جز این برای او نمی‌ماند که به خدای یگانه متوسّل شود، خدای یگانه‌ای که صاحب سلطه و قدرت تنها او است و بس. خداوند چنین کسانی را به فضل و مرحمت خود نائل می‌گرداند و از مهر و بزرگواری خویش بهره‌مندشان می‌سازد. مرحمت در همین زندگانی دنیوی، پیش از زندگانی اخروی. و لطف و فضل در همین جهان گذران و شتابان، پیش از لطف و فضل در جهان سرمدی و جاویدان. زیرا ایمان آبادی سرسبز و خرّمی است که روح در آنجا از گرمای نیمروز گمراهی در بیابان برهوت سرگردانی و پریشانی و دربدری، نجات پیدا می‌کند و به زیر سایه‌های درختان پرشاخ و برگ، پناه می‌برد و می‌آساید. جامعه‌ای هم که ارکان و اصول آن بر بنیاد توسّل به خدا باشد، و زندگی اجتماعی و سازمان اداری آن برابر مقرّرات و قوانین یزدان به پیش رود، به همین منوال آسوده خاطر و بزرگوار و آزاد و پاک و راست قامت و سربلند و سرافراز، زندگی را سپری می‌کند و هر انسانی در آن جایگاه واقعی خود را می‌داند و وظیفهٔ خود را می‌شناسد. انسان در پرتو توسّل به یزدان سبحان، در برابر خدا عبدی و بنده‌ای است، و در برابر جز او آقا و سَروری. این امر در هیچ سیستم و نظامی، جز سیستم و نظام مبنی بر ایمان وجود ندارد، سیستم و نظامی بدان سان که اسلام آن را به ارمغان آورده است. سیستم و نظامی که مردمان را از بندگی بندگان می‌رهاند و به بندگی یزدان یگانهٔ جهان می‌رساند. چه اسلام الوهیّت را یکی می‌سازد، و همهٔ مردمان را در عبودیّت یکسان می‌شمارد. سلطه و قدرت را به خدای یگانه می‌دهد، و حاکمیّت را تنها به خدای یگانه می‌سپارد. هیچ انسانی در برابر قانونِ انسانی چون خود کرنش نمی‌برد و فرمان نمی‌پذیرد. زیرا اگر چنین کند، هر چند که آزاد باشد، بندهٔ او بشمار می‌آید. لذا کسانی که ایمان آورده‌اند در پناه مرحمت و فضل خدا می‌غنوند، هم در زندگی سرای کنونی خود، و هم در سرای آیندهٔ خویش.

﴿ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطاً مُّسْتَقِيماً ﴾.

آنان را در راه راستی به سوی خود رهنمود خواهد کرد.

واژهٔ «به سوی خود» به تعبیر و بیان، جنب و جوش مصوَّری می‌بخشد. زیرا مؤمنان را بگونه‌ای به تصویر می‌کشد که انگار دست خدا آنان را می‌گیرد، و گامهایشان را در راستای راه خدا به حرکت درمی‌آورد، و آنان را گام به گام به سوی یزدان جهان راه می‌برد. این عبارتی است که کسی مفهوم آن را در دل خود می‌یابد و می‌پساید که از روی علم و آگاهی و دانش و بینش به خدا ایمان داشته باشد، و از روی یقین و اطمینان به خدا متوسّل شود. هر لحظه چنین احساس کند که او راهیاب می‌گردد، و راه در جلوش روشن می‌شود، و عملاً به خدا نزدیک می‌گردد. انگار او در راه راستی به سوی خدا گام برمی‌دارد ... این مفهومی است چشیدنی. تا چشیده نشود، دانسته نمی‌شود!

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾

(ای پیغمبر، دربارهٔ نحوهٔ میراث کسی که مرده است و فرزندی و پدری از خود جای نگذاشته است) از تو می‌پرسند. بگو: خداوند در (این باره که مشهور است به) کَلاله، برایتان حکم صادر می‌کند. اگر مردی مُرد و فرزندی نداشت و دارای خواهری بود (پدری و مادری، یا پدری)، نصف ترکه ازآن او است. (و اگر خواهری بمیرد و) فرزندی نداشته باشد، برادر (پدری و مادری، یا پدری) همهٔ ترکه را به ارث می‌برد. و اگر دو خواهر (یا بیشتر، از متوفّی) باقی بماند، دو سوم اموال را به ارث می‌برند، و اگر برادران و خواهران با هم باشند، هر مردی به اندازهٔ سهم دو زن ارث می‌برد. خداوند (احکام و مقرّرات را) برایتان روشن می‌سازد تا گمراه نشوید (و از جمله در تقسیم ارث راه خطا نروید) و خداوند آگاه از هر چیزی است (و اعمال و افعال و منافع و مصالح بندگان از دید او پنهان نیست).

بدین منوال سوره‌ای پایان می‌پذیرد که با روابط خانواده، و ضمانت اجتماعی، آغاز گشته است. سوره‌ای است که در لابلای خود بسیاری از سازماندهی‌های اجتماعی را گنجانده است. این سوره با تتمّهٔ احکام کلاله پایان می‌گیرد. کلاله بنابه گفتهٔ ابوبکر رضی الله عنه که گفتهٔ جمهور نیز می‌باشد: ترکه‌ای است که پسری و پدری در آن نباشد.

نیمهٔ این احکام در آغاز سوره ذکر شده است. در آن نیمه، سخن از ترکهٔ کلاله از جهت رحم است، بدانگاه که ذوی‌الفروض وجود نداشته باشند. نصّ آن چنین است:

﴿ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً - أَوِ امْرَأَةٌ - وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ. فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ - مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ - وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴾.

اگر مردی یا زنی بگونهٔ کلاله ارث از آنان برده شد (و فرزندی و پدری نداشتند) و برادر (مادری) یا خواهر (مادری) داشتند، سهم هر یک از آن دو، یک ششم ترکه است (و فرقی میان آن دو نیست) و اگر بیش از آن (تعداد، یعنی یک برادر مادری و یک خواهر مادری) بودند، آنان در یک سوم با هم شریکند (و بطور یکسان یک سوم را میان خود تقسیم می‌کنند. البتّه این) پس از انجام وصیّتی است که بدان توصیه شده است و یا پرداخت وامی است که بر عهدهٔ مرده است. وصیّتی و وامی که (به بازماندگان) زیان نرساند (یعنی وصیّت از بیش از یک سوم نباشد و مرده از روی غرض اقرار به وامی نکند که بر عهدهٔ او نیست، و یا صرف نظر از وامی نکند که بر دیگران دارد. و ...) این سفارش خدا است و خدا دانا (به آن چیزی است که به نفع شما است و آگاه از نیّات وصیّت کنندگان می‌باشد) و شکیبا است (و شتابی در عقاب شما ندارد، چرا که چه بسا پشیمان شوید و به سویش برگردید). (نساء / ۱۲)

هم اینک نیمهٔ دوم حکم ترکهٔ کلاله تکمیل می‌شود. اگر شخص مرده‌ای که پسری و پدری نداشته باشد، خواهر مادری یا پدری داشته باشد، خواهرش نصف ترکهٔ برادرش را به ارث می‌برد. و اگر چنین خواهری بمیرد و پسری و پدری نداشته باشد، برادرش - پس از صاحبان سهم - نصف ترکهٔ خواهرش را به ارث می‌برد. اگر دو خواهر مادری یا پدری باشند، دو سوم ترکه را به ارث خواهند برد. اگر هم برادران و خواهران متعدّد گشتند، نرینه دو برابر مادینه ارث می‌برد - طبق قاعدهٔ عمومی در میراث - برادران و خواهران مادری، برادران و خواهران پدری را از ترکه محروم می‌سازند، اگر با یکدیگر گرد آیند.

آیهٔ میراث پایان می‌پذیرد، و خود سوره هم همراه با

آن، با یک پیرو قرآنی پایان می‌گیرد. پیروی که همهٔ کارها را به خدا برمی‌گرداند، و سازماندهی حقوق و واجبات و دارائی و غیردارائی را به شریعت یزدان و قانون خداوند سبحان، حواله و پیوند می‌دهد:

﴿ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

خداوند (احکام و مقرّرات را) برایتان روشن می‌سازد تا گمراه نشوید (و از جمله در تقسیم ارث راه خطا نروید) و خداوند آگاه از هر چیزی است (و اعمال و افعال و منافع و مصالح بندگان از دید او پنهان نیست).

ساختار جامع و شاملی است: ﴿ بِكُلِّ شَيْءٍ ﴾. از هر چیزی اعم از ترکه و غیرترکه، از قبیل: پیوند خانواده‌ها، و ارتباط جامعه‌ها، و احکام و قوانین ... خلاصه یا در هر چیزی، پیروی و متابعت از فرمودهٔ خدا است، و یا گمراهی و سرگشتگی است. زندگی مردمان دو راه دارد، و راه سومی در میان نیست: راهی که خدا بیان و مشخّص فرموده است، که راه هدایت است. دیگری راه کسانی جز خدا، که راه ضلالت است.

خداوند متعال کاملاً راست فرموده‌اند و حقّ و حقیقت را گفته‌اند:

﴿ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ؟ ﴾.

مکر سوای حقّ و حقیقت، گمراهی نیست؟. (یونس / ۳۲)

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ مائده

مدنی و ۱۲۰ آیه است

قرآن مجید بر دل رسول خدا ﷺ نازل گردید تا با آن: ملّتی را پدید آورد، و دولتی را برقرار کند، و جامعه‌ای را سر و سامان بخشد، و دلها و خویها و خردهائی را بپرورد، و حدود روابط چنین جامعه‌ای را مشخّص سازد، چه روابطی که خود افراد این جامعه با یکدیگر دارند، و چه روابطی که چنین جامعه‌ای با سایر دولتها پیدا خواهد کرد، و چه ارتباطاتی که چنین ملّتی با ملّتهای مختلف خواهد داشت ... و همهٔ اینها را به تمام و کمال با رشتهٔ محکم و استواری به همدیگر ببندد، رشته‌ای که پراکنده‌های چنین جامعه‌ای را گرد آورد، و بخشها و تکّه‌های آن را تنگ یکدیگر قرار دهد، و آنها را به سرچشمهٔ یگانه‌ای و به نیروی یگانه‌ای و به جهت یکتائی سفت و سخت ببندد. این رشتهٔ استوار، دین است، دینی که واقعاً از سوی خدا آمده است، و مسلمانان با آن آشنا شده‌اند، بدانگاه که آنان حقیقتاً «مسلمان» بوده‌اند.

از اینجا است که در این سوره، موضوعهای گوناگونی را می‌یابیم - همانگونه که در سوره‌های سه‌گانهٔ دراز پیشین یافتیم - پیوند میان همهٔ این موضوعها، همان هدف اصیلی است که قرآن بطور کلّی آمده است تا آن را تحقّق بخشد و پیاده کند، و آن: پدید آوردن ملّتی، و پا بر جائی دولتی، و سر و سامان بخشیدن جامعه‌ای، بر بنیاد عقیدهٔ ویژه‌ای، و جهان‌بینی معیّنی، و ساختار تازه‌ای است ... زیر بنای این هدف، اختصاص الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت و سلطنت، به ذات پاک یزدان است، و همچنین دریافت برنامهٔ زندگی از آفریدگار، و تعیین مسیر و معیارها و ارزشهای زندگی، توسّط کردگار بی‌انباز دادار است و بس.

همچنین در این سوره ساختار جهان‌بینی عقیدتی و توضیح آن را خواهیم دید، و پاکسازی و زدودن آن را از افسانه‌ها و نارواهای بت‌پرستی، و از انحرافها و کژراهه‌های اهل کتاب، و از تحریفها و تبدیلهای ایشان خواهیم یافت. در کنار چنین کاری خواهیم دید که ملّت مسلمان ماهیّت ذات خود و حقیقت نقش خویش را خواهند شناخت، و با طبیعت راه خویشتن آشنا خواهند گشت و خواهند دانست که در این راه چه لغزشگاهها و خوارهائی وجود دارد، و دشمنانشان و دشمنان آئینشان چه دامها و تورهائی را بر سر راه آنان نهاده‌اند و پهن کرده‌اند و چگونه در کمینشان نشسته‌اند ... همچنین خواهیم دید که در کنار همچون کاری، احکام مراسم عبادی چگونه روح فرد مسلمان را و روح جماعت مسلمانان را پاک و پاکیزه می‌دارد، و ارواح مؤمنان را به پروردگارشان ربط و پیوند می‌دهد ... همچنین خواهیم دید که چگونه قوانین و مقرّرات یزدان جهان، بعضی از خوردنی‌ها و نوشیدنیها، و برخی از کردارها و رفتارها را حلال یا حرام اعلام می‌دارد ... همهٔ اینها یکدست و یکجا در یک سوره، معنی «دین» را به تصویر می‌کشند، بدانگونه که خداوند آن را خواسته است، و همانگونه که مسلمانان آن را فهم کرده‌اند، در آن روزگارانی که واقعاً مسلمان بوده‌اند.

باید متوجّه باشیم که روند قرآنی - همانگونه که در این سوره پیدا است، و قبلاً در سوره‌های آل‌عمران و نساء دیدیم - بدین معنی ضمنی که از بیان جملگی این موضوعات در چهارچوب سوره‌ای برمی‌آید، بسنده نمی‌کند، و به معنی ضمنی مستنبط از سوره‌های گوناگون و پراکنده در قرآن نیز بسنده نمی‌کند، سوره‌هائی که این کتاب را تشکیل می‌دهند، و برنامه‌ای را ارمغان می‌دارند که هر چند که یزدانی است ولی در

ضمن مطالب و در لابلای کلام ربّانی است. روند قرآنی در اینجا بدین معنی ضمنی بسنده نمی‌کند. بلکه حکم صریح و نصّ معیّن آن را قاطعانه ذکر می‌نماید، و آن را سخت تأکید می‌کند، و بر آن کاملاً تکیه می‌دهد، بدان هنگام که با متن متین و نصّ مبین اعلام می‌فرماید: همهٔ اینها رویهم «دین» است، و اعتراف به جملگی اینها «ایمان» است، و عمل کردن به همهٔ اینها «اسلام» است، و اعتراف به جملگی اینها «ایمان» است، و عمل کردن به همهٔ اینها «اسلام» است ... و کسانی که بدانچه خدا نازل فرموده است عمل نکنند کافر و ظالم و فاسق هستند، و این است که چنین کسانی حکم جاهلیّت را می‌جویند و راه جاهلیّت را می‌پویند. و قطعاً مؤمنانِ مسلمان حکم جاهلیّت را نمی‌طلبند و به دنبال آن روان نمی‌گردند.

این اصل بزرگ، همان چیزی است که در این سوره، هویدا و پیدا جلوه‌گر می‌آید، و مشخّص و معیّن با نصّ صریح بیان می‌گردد. به همراه آن، تصحیح جهان‌بینی عقیدتی ذکر می‌شود. جهان‌بینی عقیدتیی که این اصل بزرگ بر آن استوار و پایدار می‌گردد.

روند قرآنی تکیه می‌زند بر این که: عمل بدانچه خدا نازل کرده است «اسلام» گفته می‌شود، و آنچه خدا از حلال یا حرام مقرّر می‌دارد «دین» بشمار است، و یزدان جهان «خدای یگانه» است و در الوهیّت او، هیچگونه انبازی نیست، و خدا آفریدگار یکتائی است که در آفرینش او، هیچگونه انبازی نیست. یزدان جهان، خداوندگار یگانهٔ هستی است و در ملک و مملکت خود هیچگونه انبازی ندارد. از اینجا است که قطعی و منطقی است اگر جز برابر قانون و اجازهٔ او، دربارهٔ چیزی حکمی صادر نشود. زیرا آفریدگار هر چیزی و خداوندگار هر چیزی حقّ دارد و می‌تواند برنامه‌ای را بیان دارد و بنگارد که آن را برای ملک و مملکت و آفریدگان خود می‌پسندد. خدا است که برای کسانی و چیزهائی که متعلّق بدو است مقرّرات و قوانین تعیین می‌کند. خدا است که از مقرّرات و قوانین او باید پیروی گردد و مقرّرات و قوانینش اجراء و فرمانش تنفیذ شود. اگر که جز این باشد، بیرون رفتن از فرمان و سرکشی کردن و کفر ورزیدن بشمار می‌آید. ایزد جهان است که باور راستین را برای دل مقرّر می‌فرماید، و همچنین نظم و نظام درست را معیّن می‌نماید. معتقدان به یزدانند که به عقیده‌ای ایمان می‌آورند که او مقرّر و مشخّص می‌کند، و از نظامی پیروی می‌نمایند که او می‌پسندد و بدان خشنود می‌گردد. هم این و آن، مساوی و یکسانند و برابر در پیشگاه یزدانند. مؤمنان به یزدان، با انجام مراسم عبادی، و با پیروی از قوانین و مقرّرات الهی، خدای را می‌پرستند، و مراسم عبادی را جدای از قوانین و مقرّرات الهی نمی‌دانند، و قوانین و مقرّرات الهی را از مراسم عبادی جدا نمی‌سازند. زیرا هر دو بخش از جانب یزدان جهانند. یزدانی که کسی در میان ملک و مملکت و بندگان و آفریدگانش، سلطه و قدرتی با او ندارد. مگر نه این است که یزدان خداوندگار یکتای جهان، و مالک یگانهٔ هستی، و بس آگاه از چیزهائی است که در سراسر آسمانها و زمین موجود است؟ با توجّه بدین امر است که حکم کردن با قانون یزدان، آئین هر پیغمبری بوده است. زیرا دین، دین خدا است و بس، و آئینی جز آئین یزدان در میان نیست.

با توجّه بدین امر است که نصوص قرآنی در لابلای سوره بدین منوال، برای بیان الوهیّت یکتا، و نفی هر نوع انباز ورزی یا سه‌گانه پرستی یا آمیزه‌ای از ذات خدای سبحان و دیگران، و یا آمیزه‌ای از ویژگیهای الوهیّت و ویژگیهای عبودیّت بطور کلّی، پیاپی نازل و ردیف می‌گردد:

﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ. قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ. وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ. وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. قُلْ: فَمَنْ

يَمْلِکُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ يُهْلِکَ الْمَسيحَ بْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَميعاً؟ وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما، يَخْلُقُ ما يَشاءُ. وَ اللَّهُ عَلىٰ کُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ. وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارىٰ: نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ! قُلْ: فَلِمَ يُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ؟ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ. يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ. وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما. وَ إِلَيْهِ الْمَصيرُ. يا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَکُمْ عَلىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، أَنْ تَقُولُوا: ما جاءَنا مِنْ بَشيرٍ وَ لا نَذيرٍ. وَ اللَّهُ عَلىٰ کُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ﴾.

ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمّد) به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهائی را برایتان روشن می‌سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها (و مطالبی که پنهان ساخته‌اید و فعلاً مورد نیاز نیست) صرف نظر می‌نماید. از سوی خدا نوری (که پیغمبر است و بینشها را روشنی می‌بخشد) و کتاب روشنگری (که قرآن است و هدایت بخش مردمان است) به پیش شما آمده است. خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راههای امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می‌کند که جویای خشنودی او باشند، و با مشیّت و فرمان خود، آنان را از تاریکی‌های (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد، و ایشان را به راه راست رهنمود می‌شود. بطور مسلّم، کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرند. بگو: اگر خداوند بخواهد مسیحِ پسر مریم و مادر او و همهٔ کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند (کوچکترین) کاری بکند (و جلو دست خدا را بگیرد؟) از آنِ خدا است آنچه در آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است. هر چه بخواهد می‌آفریند، و خدا بر هر چیزی توانا است.

(مائده / ۱۵-۱۷)

﴿ لَقَدْ کَفَرَ الَّذينَ قالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسيحُ بْنُ مَرْيَمَ. وَ قالَ الْمَسيحُ: يا بَني إِسْرائيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبّي وَ رَبَّکُمْ. إِنَّهُ مَنْ يُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَ مَأْواهُ النّارُ، وَ ما لِلظّالِمينَ مِنْ أَنْصارٍ. لَقَدْ کَفَرَ الَّذينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ. وَ ما مِنْ إِلٰهٍ إِلاّ إِلٰهٌ واحِدٌ. وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذينَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَليمٌ ... ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است! (در صورتی که خود) عیسی گفته است: ای بنی‌اسرائیل خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یاوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنّم برهاند). بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند خداوند یکی از سه خدا است! (در صورتی که) معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد (و خدا یکی بیش نیست) و اگر از آنچه می‌گویند دست نکشند (و از معتقدات باطل خود برنگردند) به کافران آنان (که بر این اعتقاد باطل ماندگار می‌مانند) عذاب دردناکی خواهد رسید.

(مائده / ۷۲ و ۷۳)

از آنجا که تنها یزدان، خداوندگار است، و تنها او آفریدگار است، و تنها او مالک جهان است، فقط و فقط او باید قانونگذاری کند، و فقط و فقط او باید حلال کند و حرام سازد، و فقط و فقط از او باید اطاعت گردد در هر آن قانونی که وضع می‌فرماید، و در هر آن چیزی که حلال یا حرام می‌نماید. همچنین تنها او باید بندگی گردد و پرستیده شود، و بندگان با انجام مراسم عبادی تنها بدو رو کنند. یزدان جهان، پیمان همهٔ اینها را از بندگانش گرفته است، و از مؤمنان می‌خواهد که به پیمانی که با خدا بسته‌اند وفا کنند و تعهّدی را که بدو داده‌اند به انجام برسانند. آفریدگار سبحان بندگان را از عواقب شکستن پیمان و خلف وعده و مخالفت در معامله برحذر می‌دارد، و ایشان را بیم می‌دهد که همسان بنی‌اسرائیل نشوند و به راه آنان نروند:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ... ﴾.

ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادها وفا کنید (اعم از عقدها و عهدهای مشروع انسان با انسان، یا انسان با یزدان ...). (مائده / ۱)

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتُحِلُّوا شَعائِرَ اللّهِ، وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرامَ، وَ لاَ الْهَدْیَ، وَ لاَ الْقَلائِدَ، وَ لا آمّینَ الْبَیْتَ الْحَرامَ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً ... ﴾.

ای مؤمنان! (حرمت شکنی) شعائر (دین) خدا را برای خود حلال ندانید (بدین صورت که هرگونه که بخواهید بدان دست ببرید و در آن تصرّف کنید) و نه ماه حرام را (بدین معنی که در آن بجنگید) و نه قربانیهای بی‌نشان و نه قربانیهای نشانداری را (که به بیت‌الله هدیه می‌گردد. بدین گونه که متعرّض چنین حیواناتی یا صاحبان آنها بشوید) و نه کسانی را که آهنگِ آمدن به خانهٔ خدا را دارند و لطف و خشنودی خدا را می‌جویند (بدین معنی که آنان را از آمدن بدانجا بازدارید و یا اینکه با ایشان بجنگید). (مائده/ ۲)

﴿ وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ میثاقَهُ الَّذي واثَقَکُمْ بِهِ، إِذْ قُلْتُمْ: سَمِعْنا وَ أَطَعْنا، وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ. یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلیٰ أَلاّ تَعْدِلُوا. إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْویٰ، وَ اتَّقُوا اللّهَ. إِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ ﴾.

و (ای مؤمنان!) به یاد آورید نعمت (هدایت دین) خدای را بر خود، و به یاد آورید پیمانی را که (توسّط پیغمبر در عَقَبهٔ دوم) با شما بست، بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم (و در خوشی و ناخوشی و گنج و رنج، ای پیغمبر با تو همراهیم). و از خدا بترسید که خدا از راز درون سینه‌ها آگاه است. ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (بویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید). (مائده / ۷ و ۸)

﴿ وَ لَقَدْ أَخَذَ اللّهُ میثاقَ بَني إِسْرائیلَ، وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقیباً؛ وَ قالَ اللّهُ: إِنّي مَعَکُمْ، لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاةَ، وَ آتَیْتُمُ الزَّکاةَ، وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلي، وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً، لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ، وَ لَأُدْخِلَنَّکُمْ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبیلِ. فَبِما نَقْضِهِمْ میثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ وَجَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ، وَ نَسُوا حَظّاً مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ. وَ لاتَزالُ تَطَّلِعُ عَلیٰ خائِنَةٍ مِنْهُمْ -إِلاّ قَلیلاً مِنْهُمْ - فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ. وَ مِنَ الَّذینَ قالُوا: إِنّا نَصاریٰ أَخَذْنا میثاقَهُمْ. فَنَسُوا حَظّاً مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ؛ فَأَغْرَیْنا بَیْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیامَةِ، وَ سَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ ﴾.

بیگمان خداوند از بنی‌اسرائیل پیمان گرفت و دوازده رهبر برای آنان تعیین کرد و بدیشان گفت: من با شمایم (و یاری و مددتان می‌نمایم) اگر نماز را بگزارید و زکات مال بدر کنید و به پیغمبرانم ایمان بیاورید و (با انفاق دارائی در راه خدا، از جمله کمک به نیازمندان) به خدا قرض نیکوئی دهید. (با انجام همهٔ اینها) از گناهان شما چشم‌پوشی می‌نمایم و شما را به باغهائی (از بهشت) وارد می‌گردانم که رودبارها از زیر (درختان) آنها جاری است. امّا کسی که از شما کافر شود (و نقض عهد کند) راه راست را گم کرده است (و منحرف گشته است). امّا به سبب پیمان‌شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دلهایشان را سخت نمودیم (بگونه‌ای که دلیل و اندرز بدان راه نمی‌یافت). آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آنچه (در تورات بود و) بدیشان تذکّر داده شده بود، ترک کردند. (این خوی پلید هنوز هم در چنین قومی وجود دارد و تو) همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عدهٔ کمی از ایشان (که به تو ایمان آورده‌اند و خیانت پیشه نیستند). پس از آنان درگذر و

(بدسگالیها و دروغگوئیهایشان را) نادیده بگیر، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. و از کسانی که می‌گویند ما مسیحی هستیم (و ادّعاء دارند که یاران مسیح می‌باشند نیز) پیمان گرفتیم (که به انجیل عمل کنند و خدای را به یگانگی بستایند و محمّد را پیغمبر واپسین بدانند) امّا آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکّر داده شده بود به دست فراموشی سپردند؛ لذا به پاداش آن تا دامنهٔ قیامت، میان (گروههای مختلف) ایشان کینه و دشمنی افکندیم (و تا روز رستاخیز پیوسته فرقه‌های مسیحی همدیگر را کافر و ملعون می‌نامند و یکدیگر را دشمن می‌دارند) و خداوند (در آن روز) ایشان را از آنچه کرده‌اند آگاه خواهد ساخت (و پاداش اعمالشان را خواهد داد). (مائده / ۱۲-۱۴)

روند سوره احکام شرعی گوناگونی را در بر می‌گیرد. از آن جمله: احکام متعلّق به حیوانات و شکار حلال و حرام، و احکام مربوط به طهارت و نماز، و احکام راجع به قضاوت و داوری و اقامهٔ عدل و اجراء دادگری در آن، همچنین احکام متعلّق به حدّ و نحوهٔ تنبیه در دزدی و شورش علیه گروه مسلمانان، و احکام مربوط به میخوارگی و قماربازی و بتهای سنگی و غیره، و تیرهای مخصوصی که با آن بخت آزمائی و فال‌بینی می‌کردند، و احکام راجع به کفّارهٔ کشتن شکار به هنگام احرام، و کفّارهٔ سوگند، و احکام متعلّق به وصیّت به هنگام وفات، و احکام مربوط به حیواناتی به نامهای: بحیره و سائبه و وصیله و حامی، و احکام مربوط به قانون قصاص در تورات است، قانونی که خدا آن را در شریعت اسلام نیز معتبر فرموده است ... بدین منوال در روند سوره، قوانین دینی بدون هر نوع فاصله و مانعی در کنار مراسم عبادی قرار می‌گیرند.

در کنار این احکام گوناگون، فرمان به اطاعت و مقیّد شدن به قوانین و مقرّرات الهی و رعایت اوامر آسمانی در می‌رسد، و نهی می‌شود از حلال کردن و حرام کردن مگر با اجازهٔ یزدان جهان. آنگاه نصّ قرآنی بیان می‌فرماید که این است دینی که خدا آن را برای ملّت مؤمن، کامل کرده است و به اتمام رسانده است و آن را می‌پسندد و بدان خشنود است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ، وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ، وَ لاَ الْهَدْيَ، وَ لاَ الْقَلاَئِدَ، وَ لاَ آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَاناً ... ﴾.

ای مؤمنان! (حرمت شکنی) شعائر (دین) خدا را برای خود حلال ندانید (بدین صورت که هرگونه که بخواهید بدان دست ببرید و در آن تصرّف کنید) و نه ماه حرام را (بدین معنی که در آن بجنگید) و نه قربانیهای بی‌نشان و نه قربانیهای نشانداری را (که به بیت‌الله هدیه می‌گردد. بدین گونه که متعرّض چنین حیواناتی یا صاحبان آنها بشوید) و نه کسانی را که آهنگِ آمدن به خانهٔ خدا را دارند و به دنبال لطف و خشنودی خدایند.... (مائده/ ۲)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لاَ تَعْتَدُوا ... ﴾.

ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید، و (از حلال به حرام) تجاوز ننمائید (و از حدود مقرّرات الهی تخطّی مکنید).... (مائده / ۸۷)

﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا ... ﴾.

از خدا و از پیغمبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت فرمان خدا و پیغمبر) خویشتن را برحذر دارید .... (مائده / ۹۲)

﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِيناً ﴾.

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم. (مائده / ۳)

روند قرآنی کار اطاعت کردن و پیروی نمودن در مسألهٔ حلال کردن و حرام نمودن را مجمل و مختصر رها نمی‌سازد. بلکه با نصّ صریح و قاطع، عمل به چیزهائی را واجب می‌شمارد که یزدان آنها را نازل

فرموده است، و ترک چیزهائی را واجب اعلام می‌دارد که مخالف فرمان او بوده و دیگران آنها را وضع و اجراء آنها را خواستار شده باشند. اگر جز این باشد، کفر و ظلم و فسق خواهد بود ... نصوص قرآنی در این زمینه قاطع و جازم هستند، همسان این نصّ:

﴿ یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحْزُنْکَ الَّذینَ یُسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ، مِنَ الَّذینَ قالُوا: آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ، وَ مِنَ الَّذینَ هادُوا، سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ، سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرینَ لَمْ یَأْتُوکَ. یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ؛ یَقُولُونَ: إِنْ أُوتیتُمْ هٰذا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا - وَ مَنْ یُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً - أُولٰئِکَ الَّذینَ لَمْ یُرِدِ اللّٰهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ، لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ، وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظیمٌ. سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکّالُونَ لِلسُّحْتِ. فَإِنْ جاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ. وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئاً. وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ، إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ. وَ کَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراةُ فیها حُکْمُ اللّٰهِ، ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ. وَ ما أُولٰئِکَ بِالْمُؤْمِنینَ. إِنّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فیها هُدیً وَ نُورٌ، یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذینَ أَسْلَمُوا، لِلَّذینَ هادُوا، وَ الرَّبّانِیُّونَ وَ الْأَحْبارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتابِ اللّٰهِ وَ کانُوا عَلَیْهِ شُهَداءَ. فَلا تَخْشَوُا النّاسَ وَ اخْشَوْنِ، وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتی ثَمَناً قَلیلاً ... وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ ... وَ کَتَبْنا عَلَیْهِمْ فیها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ، وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ، وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ، وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ، وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ، وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ. فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفّارَةٌ لَهُ ... وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ ... وَ قَفَّیْنا عَلیٰ آثارِهِمْ بِعیسَی بْنِ مَرْیَمَ، مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ، وَ آتَیْناهُ الْإِنْجیلَ، فیهِ هُدیً وَ نُورٌ، وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ، وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقینَ. وَلْیَحْکُمْ أَهْلُ الْإِنْجیلِ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ فیهِ ... وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ ... وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ، مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ ... فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ، وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ ... لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً. وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً، وَلٰکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ، إِلَی اللّٰهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعاً، فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ ... وَ أَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ، وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ، وَ احْذَرْهُمْ أَنْ یَفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَیْکَ ... فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما یُریدُ اللّٰهُ أَنْ یُصیبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ، وَ إِنَّ کَثیراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ ... أَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ؟ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ؟ ﴾.

ای پیغمبر! مایۀ اندوه تو نشود (کار کافرانی که) در کفر بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. کسانی (از منافقان گول خورده‌ای) که به زبان می‌گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد)، و کسانی که خویشتن را یهودی می‌دانند و پیوسته گوش به دروغ فرامی‌دارند (و اکاذیب و اباطیل احبار را باور می‌نمایند و سخنان یاوۀ) گروه دیگری (از خود) را می‌پذیرند که (به سبب کبر و غرور و بغض و حسد) به پیش تو نمی‌آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود بدور و تحریف می‌کنند (و به پیروان خود) می‌گویند: اگر این (چیزهائی را که ما می‌گوئیم، توسّط محمّد) به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشتن را برحذر دارید. اگر خداوند (بر اثر گناهان پی در پی) بلای کسی را بخواهد، تو نمی‌توانی اصلاً برای او کاری بکنی. آنان کسانیند که (در ضلال و عناد اسراف کرده‌اند و) خداوند نمی‌خواهد دلهایشان را (از کثافت کفر و شرک) پاک گرداند. بهرۀ ایشان در دنیاخواری و رسوائی، و در آخرت عذاب بزرگی است. آنان بسی دروغ را می‌شنوند و می‌پذیرند، و بسیار مال حرام را می‌خورند. اگر ایشان نزد تو آمدند (و داوری از تو خواستند) در میانشان داوری کن یا از ایشان روی

بگردان و (کاری به داوری آنان نداشته باش و مترس که) اگر از آنان روی بگردانی، هیچ زیانی نمی‌توانند به تو برسانند. ولی اگر در میانشان داوری کردی، دادگرانه داوری کن. (چرا که) بیگمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد. شگفتا چگونه تو را به داوری می‌خوانند، در حالی که تورات دارند و حکم خدا در آن (بویژه در بارهٔ زنا به روشنی) آمده است؟ (وانگهی) پس از داوری، پشت می‌کنند و (از حکم تو) روی می‌گردانند! (چرا که آن را هر چند موافق با حکم کتابشان می‌دانند، موافق با خواست دلشان نمی‌یابند!) و آنان مؤمن نیستند (و حق را باور نمی‌دارند). ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زدایندهٔ تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند. پس (ای علماء یهودیان، و شما ای مؤمنان!) از مردم نهراسید و بلکه از من بهراسید (و همچون سلف صالح خود محافظان و مراقبان کتاب خدا و مجریان احکام آسمانی باشید) و آیات مرا به بهای ناچیز (دنیا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشید و (بدانید که) هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند. و در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرّر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود) و چشم در برابر چشم (کور می‌شود) و بینی در برابر بینی (قطع می‌شود) و گوش در برابر گوش (بریده می‌شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می‌شود) و جراحتها قصاص دارد (و جانی بدان اندازه و به همان منوال زخمی می‌گردد که جراحت وارد کرده است، اگر مثل آن جراحات ممکن گردد و خوف جان در میان نباشد). و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، این کار باعث بخشش (برخی از گناهان) او می‌گردد. و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند. به دنبال آنان (یعنی پیغمبران پیشین)، عیسی پسر مریم را بر راه و روش ایشان فرستادیم که تصدیق کنندهٔ توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود، و برای او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حقّ) و نوری (زدایندهٔ تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود، و تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از آن نازل شده بود، و برای پرهیزگاران راهنما و پنددهنده بود. (ما پس از نزول انجیل بر عیسی، به طرفداران او دستور دادیم که) باید پیروان انجیل به چیزی (از احکام) حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است، و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند. بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همهٔ احکام و اخبار خود) ملازم حقّ، و موافق و مصدّق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حقّ و حقیقتی که برای تو آمده است، روی مگردان. (ای مردم!) برای هر ملّتی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق) و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده‌ایم. اگر خدا می‌خواست همهٔ شما (مردمان) را ملّت واحدی می‌کرد (و بر یک روال و یک سرشت می‌سرشت، و لذا راه و برنامهٔ ارشادی آنان در همهٔ امکنه و ازمنه یکی می‌شد) و امّا (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بیازماید (و فرمانبردار یزدان و سرکش از فرمان منّان جدا و معلوم شود). پس (فرصت را دریابید و) به سوی نیکی‌ها بشتابید (و به جای مشاجرهٔ در اختلافات به مسابقهٔ در خیرات بپردازید و بدانید که) جملگی بازگشتتان به سوی خدا خواهد بود، و از آنچه

در آن اختلاف می‌کرده‌اید آگاهتان خواهد کرد (و هر یک را برابر کردار خوب یا بد پاداش و پادافره خواهد داد. به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حق پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهائی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوا و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرّد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطّی می‌نمایند). آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیّت (ناشی از هوا و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می‌کند؟ (مائده / ۴۱-۵۰)

بدین منوال مسأله روشن می‌شود: خداوندگار یگانه، و آفریدگار یگانه، و مالک یگانه ... لذا فرمانروا یکتا، و قانونگذار یکتا، و گردانندۀ امور جهان، یکتا است و بس ... دو چیز بیشتر در میان نیست: یکی اطاعت و پیروی از آفریدگار است که حکم کردن و عمل نمودن برابر چیزی است که خدا نازل کرده است و ایمان و اسلام نامیده می‌شود. دیگر بزهکاری و نافرمانی است که حکم کردن و عمل نمودن برابر چیزی است که خدا نازل نفرموده است، و کفر و ظلم و فسوق بشمار است ... دین این است، آن دینی که یزدان پیمان جملگی بندگان را بر آن گرفته است، و آن آئینی که همۀ پیغمبران آن را از سوی خدا آورده‌اند ... پیمان این چنین دینی از امّت محمّد ﷺ و از ملّتهای پیغمبران پیشین بطور یکسان گرفته شده است.

مسلّماً باید «دین خدا» عبارت باشد از حکم کردن و عمل نمودن برابر چیزی که یزدان نازل فرموده است نه قوانین و مقرّراتی که توسّط مردمان وضع گشته است. چرا که چنین کاری مظهر سلطه و قدرت آفریدگار است، و مظهر حاکمیّت ایزد دادار است، و مظهر لااله الا الله، یعنی خدای را به یگانگی پرستیدن و یکتا شمردن است.

این قطعیّت، یعنی قطعیّت ملازمت «دین خدا» با «حکم کردن و عمل نمودن به چیزی که خدا نازل فرموده است» تنها از این سرچشمه نمی‌گیرد که معتقد شویم: چیزی که خدا نازل فرموده است بهتر از برنامه‌ها و پروژه‌ها و سیستم‌ها و قوانینی است که مردمان برای خود ترسیم و تنظیم می‌دارند. زیرا این امر روشن است و تنها سببی از اسباب چنین قطعیّتی است. ولی سبب نخستین و بنیادینِ چنین قطعیّتی نیست. بلکه سبب نخستین و بنیادین، و پایه و اساس قطعیّت این ملازمت، عبارت است از این که: حکم کردن و عمل نمودن برابر چیزی که خدا نازل فرموده است، اقرار و اعتراف به الوهیّت یزدان، و نفی چنین الوهیّتی و نفی ویژگیهای آن از همگان بشمار است. این «اسلام» از لحاظ معنی لغوی است. زیرا اسلام در لغت به معنی «تسلیم شدن و گردن نهادن» است. امّا اسلام در اصطلاح، همانگونه که ادیان به ارمغان آورده‌اند: تسلیم فرمان یزدان شدن، ادّعای کمترین الوهیّتی نکردن، و از خود سلب کردن ویژه‌ترین ویژگیهای الوهیّت که سلطه و حاکمیّت است، و هیچگونه حقّی به خود ندادن در مطیع و رام خویشتن کردن بندگان، و با قوانین و مقرّرات مردمان، به بندگی کشاندن ایشان است.

در این صورت بسنده نیست که مردمان قوانین و مقرّراتی وضع کنند که مشابه با قانون و مقرّرات خدا باشد. حتّی درست نیست که قانون و مقرّرات خدا را - هر چند که همان نصّ حرف به حرف آسمانی باشد - از آن خود بشمارند و به خویشتن نسبت دهند، و نشانه‌ها و مارکهای خویشتن را بر آنها بزنند، و به عنوان اعتراف به سلطه و حاکمیّت آفریدگار، و اقرار به

الوهیّت کردگار، و اختصاص یزدان بدین الوهیّت، آنها را به اسم خدا پیاده و اجراء نکنند. اختصاص الوهیّتی که همهٔ بندگان را از حقّ سلطه و حاکمیّت بی‌بهره می‌سازد، و تنها حقّی که در این باره به انسانها میدهد این است که قوانین و مقرّرات خدا را پیاده و اجراء سازند، و در زمین سلطه و حاکمیّت او را مستقرّ و بر دوام نمایند.

از چنین قطعیّتی، حکمی برمی‌آید که آیه‌ها در روند سوره بیان می‌دارند:

﴿وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند. (مائده / ۴۴)

﴿وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند. (مائده / ۴۵)

﴿وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند. (مائده / ۴۷)

آخر کسانی که برابر چیزی حکم نمی‌کنند و عمل نمی‌نمایند که یزدان آن را نازل فرموده است، ترک الوهیّت یزدان سبحان را اعلان می‌کنند، و این الوهیّت را خاصّ خدا نمی‌دانند! ترک چنین الوهیّت و عدم اختصاص آن را به یزدان، با عمل و واقعیّت زندگی خود اعلان می‌دارند، اگر هم آن را با زبان نگویند و در گفتار و نوشتارشان ننمایند. معلوم است که سخنِ عمل و واقعیّت هم تواناتر و فراتر از سخن دهان و زبان است. بدین خاطر است که قرآن ایشان را به خصال نکوهیدهٔ کفر و ظلم و فسق، ننگین می‌دارد. این رخنه و ننگ هم برگرفته از این است که آنان به ترک الوهیّت خدا می‌گویند، بدانگاه که برای خویشتن ویژگی نخستین الوهیّت را قائل می‌شوند و برای مردمان از پیش خود قانون و مقرّراتی می‌نویسند و وضع می‌کنند که یزدان بدان اجازه نفرموده است و مورد رضایت او نبوده است.

همچنانکه می‌آید، روند سوره و نصّهای روشن و آشکار آن، بر این معنی استوار و بر آن تکیه دارند.



کار دیگری که روند سوره بدان می‌پردازد و جدای از ساختار جهان‌بینی درست عقیدتی است، و جدای از انحرافاتی است که آمیزهٔ ایدئولوژی اهل کتاب و اهل جاهلیّت گشته است، و سوای بیان معنی «دین» است که عبارت است از: عقیدهٔ درست و اطاعت از یزدان و دریافت فرمان از خداوند یگانهٔ سبحان، در کار و بار حلال کردن و حرام نمودن، و حکم کردن و عمل نمودن به چیزی که ایزد متعال بدون هرگونه تعدیل یا تحریف و یا تبدیل آن را نازل فرموده است ... این امر مربوط است به کار و بار این ملّت مسلمان. نقش حقیقی این ملّت مسلمان در کرهٔ زمین چه باید باشد، و موقعیّت ملّت مسلمان در برابر دشمنانشان کدام است. چنین دشمنانی چه کسانی و چگونه کسانی هستند، و چه نیرنگ و دوز و کلکی دربارهٔ این دین می‌ورزند، و گمراهی و انحراف عقیدتی چنین دشمنانی در چیست، و چه نوع دشمنانگی و عداوتی بر ضدّ گروه مسلمانان دارند، و چگونه همهٔ نیرنگهای خویش را رویهم گرد می‌آورند و یکجا پیکانهای نیرنگ را به سوی پیکرهٔ مسلمانان نشانه می‌روند ... این پیکاری است که قرآن مجید گروه مسلمانان را وارد و درگیر آن می‌سازد، همان پیکاری که در سوره‌های سه گانهٔ مطوّل پیشین، از آن سخن رفت.

کتاب این ملّت، واپسین کتاب یزدان برای مردمان است. این کتاب، اصل اعتقاد و جهان‌بینی کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌فرماید. ولیکن از آنجا که واپسین کتاب آسمانی است، نگاهبان و نگاهدار مفاهیم و مضامین کتابهای پیشین است، و قانون و شریعتی که یزدان برای

بندگان تا روز سزا و جزای قیامت انتخاب فرموده است و آن را پسندیده است و شایستهٔ رهنمود انسانها دیده است، بدان پایان می‌پذیرد. پس قرآن هرگونه قاعده و قانونی از قواعد و قوانین اهل کتاب پیش از خود را به رسمیّت بشناسد، از زمرهٔ شریعت یزدان بشمار است، و هرگونه قاعده و قانونی از قواعد و قوانین اهل کتاب پیش از خود را منسوخ و باطل قلمداد کند، دیگر جزو شریعت یزدان جهان محسوب نمی‌گردد، هر چند هم چنین قاعده و قانونی در کتابی از کتابهای الهی مکتوب و موجود بوده، و از سوی یزدان جهان نازل شده باشد:

﴿ أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ، وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاٰمَ دِیناً ﴾.

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم. (مائده / ۳)

﴿ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ، مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتٰابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ ﴾.

بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همهٔ احکام و اخبار خود) ملازم حقّ، و موافق و مصدّق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است.

(مائده / ۸)

بدین خاطر است که نقش این ملّت قیمومت و سرپرستی بشریّت است. باید دادگری را در زمین پیاده نماید. در این راستا نباید از محبّت و مودّت، و از دشمنانگی و عداوت متأثّر گردد، و بدین ننگرد که از سوی مردمان بدو چه رسیده است و چه می‌رسد، زیرا وظائف قیمومت و سرپرستی و حفاظت، چنین چیزی را می‌طلبد. همچنین نباید برای رضایت کسی و خشنودی دلی به اندازهٔ موئی از برنامه و شریعت و راه استوار خود در کار دادگری منحرف شود، و از انحرافات دیگران و هواها و هوسها و خواستها و آرزوهای مردمان متأثّر گردد، و نباید جز خدا را در نظر بگیرد، و نباید مرادش جز هراس از خشم و شکنجهٔ آفریدگار هستی باشد:

﴿ وَ لاٰ یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ أَنْ تَعْتَدُوا، وَ تَعٰاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْویٰ، وَ لاٰ تَعٰاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ، وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

دشمنانگی قومی که شما را از آمدن به مسجدالحرام باز داشته‌اند، شما را بر آن ندارد که تعدّی و تجاوز کنید. در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید. از خدا بترسید. بیگمان خداوند دارای مجازات شدیدی است.

(مائده / ۲)

﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّٰامِینَ لِلّٰهِ، شُهَدٰاءَ بِالْقِسْطِ، وَ لاٰ یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلیٰ أَلاّٰ تَعْدِلُوا. إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْویٰ، وَ اتَّقُوا اللّٰهَ، إِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

(ای مؤمنان!) بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (بویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید. (مائده / ۸)

﴿ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ، مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتٰابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ، فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ، وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ عَمّٰا جٰاءَکَ مِنَ الْحَقِّ ﴾.

بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همهٔ احکام و اخبار خود) ملازم حقّ، و موافق و مصدّق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به

خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حقّ و حقیقتی که برای تو آمده است، روی مگردان. (مائده / ۴۸)

﴿ وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ، وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ، وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴾.

به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حقّ پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهائی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوا و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرّد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطّی می‌نمایند). (مائده / ۴۹)

از آنجا که این ملّت، وارث همهٔ پیغمبریهااست، و صاحب آخرین پیغمبری، و واپسین آئین، و قیمومت و سرپرستی انسانها با داشتن این واپسین آئین است، چنین چیزی می‌طلبد که کسانی را متولّی امور ننماید و به دوستی نگیرد که به این آئین ایمان ندارند و آن را نمی‌پذیرند، و اشخاصی را دوست خود نداند و متولّی امور نگرداند که واجبات و فرائض و شعائر و مراسم دینی او را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند. بلکه چنین ملّتی تنها باید خدا و پیغمبر خدا را به دوستی گیرد و به ریاست پذیرد، و به ریاست و ولایت کسانی تکیه نکند و دل ندهد که به خدا و پیغمبر خدا ایمان ندارند. این ملّت، تنها با عقیده و ایدئولوژی خود، ملّت بشمار است، نه به نژاد خود، و سرزمین خویش، و ترکه‌های جاهلیّت خویشتن. این ملّت با داشتن این عقیده و ایدئولوژی نوین، و با این برنامهٔ ربّانی، و با این واپسین رسالت آسمانی، «ملّت» است و بس ... تنها این عقیدهٔ نوین و برنامهٔ ربّانی و واپسین رسالت آسمانی، یگانه پیوند گردهمآئی است:

﴿ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ. الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً ﴾.

از امروز کافران از (نابود کردن) دین شما مأیوس گشته‌اند (و می‌دانند این دین ماندگار و جاودانه است)، پس از آنان نترسید و از من بترسید. امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم. (مائده / ۳)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ؛ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق أَوْلیٰ آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند. (مائده / ۵۱)

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴾.

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را بجای می‌آورند و زکات مال بدر می‌کنند. و هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمرهٔ حزب الله است و) بی‌تردید حزب الله پیروز است. (مائده / ۵۵ و ۵۶)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُواً وَلَعِباً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ

قَبْلِكُمْ وَ الْكُفّارَ أَوْلِياءَ، وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ، وَ إِذا نادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ ﴾.

ای مؤمنان! کسانی را از اهل کتاب و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند. از خدا بترسید (و دشمنان آئین خود را دوست و یار خود ندانید) اگر مؤمنان (راستین و واقعی) هستید. آنان هنگامی که (اذان می‌گوئید و مردمان را) به نماز می‌خوانید، نماز را به باد استهزاء می‌گیرند و بازیچه‌اش قرار می‌دهند (و بدان می‌خندند و تمسخرش می‌کنند). این کارشان بدان خاطر است که ایشان کسانِ نفهم و بیشعوری هستند (و ضلالت را از هدایت باز نمی‌شناسند و هدف و حکمت نماز را درک نمی‌کنند). (مائده / ۵۷ و ۵۸)

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ ﴾.

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتن را از معاصی و گناهان بدور دارید و هوشیار باشید که آلودگیهای جامعه شما را نیالاید). هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد بازداشتید) گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند (و نافرمانی دیگران شما را به دوزخ نمی‌کشاند. چرا که حساب هر کس جدا است). (مائده / ۱۰۵)

دشمنان این ملّت، دشمنان هدایت و رهنمودند، و همیشه دشمنان برنامهٔ راست و درست یزدانند. آنان هرگز نمی‌خواهند چهره و سیمای حقّ را ببینند. همچنین ایشان هیچوقت نمی‌خواهند دشمنی ژرفی را ترک کنند که در گذشته و حال در دلهایشان نسبت بدین حقّ ریشه دوانده است و استوار گردیده است. بر ملّت مسلمان واجب است که ایشان را بشناسد آنگونه که هستند. آنان را واقعاً بشناسد از روی تاریخ و سرگذشت کهنی که با پیغمبران داشته‌اند، و از روی موقعیّت تازه‌ای که در برابر این ملّت و پیغمبرشان و آئین استوارشان، در پیش گرفته‌اند:

﴿ وَ لَقَدْ أَخَذَ اللّهُ ميثاقَ بَني إِسْرائيلَ، وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقيباً، وَ قالَ اللّهُ: إِنّي مَعَكُمْ. لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاةَ، وَ آتَيْتُمُ الزَّكاةَ، وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلي، وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ، وَ أَقْرَضْتُمُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً، لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ، وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبيلِ. فَبِما نَقْضِهِمْ ميثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ، وَجَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ، وَ نَسُوا حَظّاً مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ. وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلىٰ خائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلّا قَليلاً مِنْهُمْ. فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ، إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ... وَ مِنَ الَّذينَ قالُوا: إِنّا نَصارىٰ أَخَذْنا ميثاقَهُمْ، فَنَسُوا حَظّاً مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ، فَأَغْرَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ ﴾.

بیگمان خداوند از بنی‌اسرائیل پیمان گرفت و دوازده رهبر برای آنان تعیین کرد و بدیشان گفت: من با شمایم (و یاری و مددتان می‌نمایم) اگر نماز را بگزارید و زکات مال بدر کنید و به پیغمبرانم ایمان بیاورید و (با انفاق دارائی در راه خدا، از جمله کمک به نیازمندان) به خدا قرض نیکوئی دهید. (با انجام همهٔ اینها) از گناهان شما چشم‌پوشی می‌نمایم و شما را به باغهائی (از بهشت) وارد می‌گردانم که رودبارها از زیر (درختان) آنها جاری است. امّا کسی که از شما کافر شود (و نقض عهد کند) راه راست را گم کرده است (و منحرف گشته است). امّا به سبب پیمان‌شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دلهایشان را سخت نمودیم (بگونه‌ای که دلیل و اندرز بدان راه نمی‌یافت). آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آنچه (در تورات بود و) بدیشان تذکّر داده شده بود، ترک کردند. (این خوی پلید هنوز هم در چنین قومی وجود دارد و تو) همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عدّهٔ کمی از ایشان (که به تو ایمان آورده‌اند و خیانت پیشه نیستند). پس از آنان درگذر و

(بدسگالیها و دروغگوئیهایشان را) نادیده بگیر، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. و از کسانی که می‌گویند ما مسیحی هستیم (و ادّعاء دارند که یاران مسیح می‌باشند نیز) پیمان گرفتیم (که به انجیل عمل کنند و خدای را به یگانگی بستایند و محمّد را پیغمبر واپسین بدانند) امّا آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکّر داده شده بود به دست فراموشی سپردند؛ لذا به پاداش آن تا دامنهٔ قیامت، میان (گروههای مختلف) ایشان کینه و دشمنی افکندیم (و تا روز رستاخیز پیوسته فرقه‌های مسیحی همدیگر را کافر و ملعون می‌نامند و یکدیگر را دشمن می‌دارند) و خداوند (در آن روز) ایشان را از آنچه کرده‌اند آگاه خواهد ساخت (و پاداش اعمالشان را خواهد داد). (مائده / ۱۲-۱۴)

﴿وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ: يٰا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ، إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيٰاءَ، وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً، وَ آتٰاكُمْ مٰا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعٰالَمِينَ. يٰا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ؛ وَ لاٰ تَرْتَدُّوا عَلىٰ أَدْبٰارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خٰاسِرِينَ. قٰالُوا: يٰا مُوسىٰ إِنَّ فِيهٰا قَوْماً جَبّٰارِينَ، وَ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا حَتّٰى يَخْرُجُوا مِنْهٰا، فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا فَإِنّٰا دٰاخِلُونَ. قٰالَ رَجُلاٰنِ مِنَ الَّذِينَ يَخٰافُونَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمٰا: ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبٰابَ؛ فَإِذٰا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غٰالِبُونَ، وَ عَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. قٰالُوا: يٰا مُوسىٰ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا أَبَداً مٰا دٰامُوا فِيهٰا. فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقٰاتِلاٰ، إِنّٰا هٰهُنٰا قٰاعِدُونَ. قٰالَ: رَبِّ إِنِّي لاٰ أَمْلِكُ إِلاّٰ نَفْسِي وَ أَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ. قٰالَ: فَإِنَّهٰا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ؛ فَلاٰ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ﴾.

(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکّر شوید، و زمانی را به یاد آورید که خداوند پیغمبرانی در میان شما برانگیخت و شاهانی از شما به سلطنت رسانید (و در واقع همهٔ شما را با رهائی از ظلم و ستم فرعون و فرعونیان و بخشیدن دارائی و آزادی، شاهِ خانهٔ خود گردانید)، و به شما آن داد که به کس دیگری از جهانیان نداده است. ای قوم من! به سرزمین مقدّسی وارد شوید که خداوند دخول بدانجا را برای شما مقدّر کرده است، و (در برابر دشمنِ سرسختی که در آنجا بسر می‌برد پای به فرار نگذارید و) پشت مکنید، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خشنودی خدا را از دست ندهید). گفتند: ای موسی! در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می‌کنند و ما هرگز بدانجا وارد نمی‌شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت. دو نفر (سردار) از مردان خدا ترس که خداوند بدیشان نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: شما (از قیافهٔ درشت این مردمان نترسید و ناگهانی یورش برید و) از دروازه بر آنان وارد شوید. اگر وارد دروازه شوید (به سبب دل ضعیفی که دارند) شما پیروز خواهید شد. اگر مؤمن هستید، بر خدا توکّل کنید. گفتند: ای موسی! ما هرگز بدان سرزمین مقدّس پای نمی‌نهیم مادام که آنان در آنجا بسر برند. پس (دست از سر ما بدار و) تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم! بدین هنگام موسی رو به درگاه کردگار کرد و عاجزانه) گفت: پروردگارا! من تنها اختیار خود و برادرم (هارون) را دارم؛ میان من و این قوم ستم پیشه، (با عدالت خداوندی خود) داوری کن (و حساب ما را از حساب ایشان جدا فرما، و ما را به عذاب آنان گرفتار منما. خدا به موسی) گفت: این سرزمین تا چهل سال بر آنان ممنوع است (و بدان پای نخواهند گذاشت، و) در سرزمین (خشک بیابان) سرگردان (بدین سو و آن سو) می‌گردند (و راه به جائی نمی‌برند) و بر قوم ستم پیشه و نافرمان غمگین مباش. (مائده / ۲۰-۲۶)

﴿مِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنٰا عَلىٰ بَنِي إِسْرٰائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمٰا قَتَلَ النّٰاسَ جَمِيعاً، وَ مَنْ أَحْيٰاهٰا فَكَأَنَّمٰا أَحْيَا النّٰاسَ جَمِيعاً ... وَ لَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُنٰا بِالْبَيِّنٰاتِ، ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ

بَعْدَ ذٰلِکَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴾.

به همین جهت بر بنی‌اسرائیل مقرّر داشتیم که (متجاوز کشته شود. چرا که) هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همهٔ انسانها را کشته است، و هر کس انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گوئی همهٔ مردم را زنده کرده است؛ (زیرا فرد نمایندهٔ جمع و عضوی از اعضاء جامعه است). و پیغمبران ما همراه با معجزات آشکار و آیات روشن به پیش ایشان آمدند و امّا بسیاری از آنان (احکام خدا را نادیده گرفتند و) پس از آن در روی زمین راه اسراف (در قتل و جنایت) پیش گرفتند.

﴿ یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لاٰ یَحْزُنْکَ الَّذِینَ یُسٰارِعُونَ فِي الْکُفْرِ، مِنَ الَّذِینَ قٰالُوا: آمَنّٰا بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ؛ وَ مِنَ الَّذِینَ هٰادُوا. سَمّٰاعُونَ لِلْکَذِبِ، سَمّٰاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ، یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوٰاضِعِهِ، یَقُولُونَ: إِنْ أُوتِیتُمْ هٰذٰا فَخُذُوهُ، وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا. وَ مَنْ یُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً. أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّٰهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ، لَهُمْ فِي الدُّنْیٰا خِزْيٌ، وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِیمٌ. سَمّٰاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکّٰالُونَ لِلسُّحْتِ... ﴾.

ای پیغمبر! مایهٔ اندوه تو نشود (کار کافرانی که) در کفر بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. کسانی (از منافقان گول خورده‌ای) که به زبان می‌گویند: مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد)، و کسانی که خویشتن را یهودی می‌دانند و پیوسته گوش به دروغ فرامی‌دارند (و اکاذیب و اباطیل احبار را باور می‌نمایند و سخنان یاوهٔ) گروه دیگری (از خود) را می‌پذیرند که (به سبب کبر و غرور و بغض و حسد) به پیش تو نمی‌آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود بدور و تحریف می‌کنند (و به پیروان خود) می‌گویند: اگر این (چیزهائی را که ما می‌گوئیم، توسّط محمّد) به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشتن را برحذر دارید. اگر خداوند (بر اثر گناهان پی در پی) بلای کسی را بخواهد، تو نمی‌توانی اصلاً برای او کاری بکنی. آنان کسانیند که (در ضلال و عناد اسراف کرده‌اند و) خداوند نمی‌خواهد دلهایشان را (از کثافت کفر و شرک) پاک گرداند. بهرهٔ ایشان در دنیاخواری و رسوائی، و در آخرت عذاب بزرگی است. آنان بسی دروغ را می‌شنوند و می‌پذیرند، و بسیار مال حرام را می‌خورند..... (مائده / ۴۱ و ۴۲)

﴿ قُلْ: یا أَهْلَ الْکِتٰابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِاللّٰهِ، وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْنٰا، وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ؛ وَ أَنَّ أَکْثَرَکُمْ فٰاسِقُونَ؟ قُلْ: هَلْ أُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللّٰهِ؟ مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ غَضِبَ عَلَیْهِ، وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنٰازِیرَ، وَ عَبَدَ الطّٰاغُوتَ ... أُولٰئِکَ شَرٌّ مَکٰاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَوٰاءِ السَّبِیلِ... ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: ای اهل کتاب آیا بر ما خُرده می‌گیرید؟ (مگر ما چه کرده‌ایم) جز این که به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده و به چیزی که پیشتر (بر شما) نازل شده است ایمان داریم؟! (این کار شما ناشی از عدم ایمان است و هم بدان خاطر است که) بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستند. بگو: آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهائی که بر ما خُرده می‌گیرید) دارد؟ (این کردار شما است، شما) کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود بدور کرده است و بر ایشان خشم گرفته و (با مسخ قلوبشان) از آنان میمونها و خوکهائی را ساخته است، و (کسانی را پدیدار نموده است که) شیطان را پرستیده‌اند. آنان (از هر کس دیگری) موقعیّت و منزلتشان بدتر و از راستای راه منحرف‌تر و گمراه‌ترند.... (مائده / ۵۹ و ۶۰)

﴿ وَ إِذٰا جٰاءُوکُمْ قٰالُوا آمَنّٰا، وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْکُفْرِ وَ هُمْ خَرَجُوا بِهِ، وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا کٰانُوا یَکْتُمُونَ. وَ تَریٰ کَثِیراً مِنْهُمْ یُسٰارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ، وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ. لَبِئْسَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ! لَوْ لاٰ یَنْهٰاهُمُ الرَّبّٰانِیُّونَ وَ الْأَحْبٰارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَکْلِهِمُ

اَلسُّحْتَ! لَبِئْسَ ما كانُوا يَصْنَعُونَ! وَ قالَتِ الْيَهُودُ: يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ. غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ، وَ لُعِنُوا بِما قالُوا! بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِّنْهُمْ مّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِّنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً؛ وَ أَلْقَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، كُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّٰهُ؛ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً، وَ اللّٰهُ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

هنگامی که (منافقان) نزد شما می‌آیند (به دروغ) می‌گویند: ایمان آورده‌ایم! و حال آن که با کفر وارد و با کفر خارج می‌شوند (و به هنگام ورود و به هنگام خروج راستگو و مسلمان نبوده‌اند) و خدا از آنچه (در دل از نفاق) پنهان می‌کنند (از هر کس دیگری) آگاه‌تر است. بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناهکاری و ستمکاری، و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می‌جویند! چه کار زشتی می‌کنند! چرا پیشوایان مسیحی و علماء یهودی آنان را از سخنان گناه آلود و خوردن مال حرام نهی نمی‌کنند و باز نمی‌دارند؟ آنان (هم با ترک نهی و لب فرو بستن از اندرز و ارشاد) چه کار زشتی می‌کنند. (برخی از) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است! (و بخل او را از عطاء و بخشش به ما گسسته است!). دستهایشان بسته باد! (و بخل بهرهٔ ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!). بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)، هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند) می‌بخشد. (به سبب تنگ چشمی و کینه‌توزی) آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می‌شود (که آیات قرآن مجید است) بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می‌افزاید. (مائده / ۶۱-۶۴)

﴿ قُلْ: يا أَهْلَ الْكِتابِ لَسْتُمْ عَلىٰ شَيْءٍ حَتّىٰ تُقِيمُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِّنْ رَّبِّكُمْ. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً، فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ ﴾.

ای فرستادهٔ (خدا، محمّد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پای بند) نخواهید بود، مگر آن که (ادّعاء را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است بر پا دارید (و در زندگی پیاده و اجراء نمائید) ... ولی (ای پیغمبر بدان که) آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده است، بر عصیان و طغیان و کفر و ظلم بسیاری از آنان می‌افزاید (و این قرآن به خاطر روح لجاجت کافران در آنان تأثیر معکوس می‌نماید!). بنابراین (آسوده خاطر باش و) بر گروه کافران غمگین مباش. (مائده / ۶۸)

﴿ لَقَدْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمْ رُسُلاً، كُلَّما جاءَهُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ. وَ حَسِبُوا أَلاَّ تَكُونَ فِتْنَةٌ، فَعَمُوا وَ صَمُّوا. ثُمَّ تابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ. ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا ... كَثِيرٌ مِّنْهُمْ ... وَ اللّٰهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ ﴾.

ما از (یهودیان) بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم (که احکام تورات را مراعات دارند، و برای تبلیغ آن به مردمان) پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم. (امّا آنان پیمان‌شکنی کردند و) هر زمان که پیغمبری چیزی را می‌آورد که با هواها و هوسهای آنان سازگار نبود، دسته‌ای (از پیغمبران) را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند. و (بنی‌اسرائیل) گمان بردند که آزمایشی در میان نیست (تا مؤمنان راستین را از مؤمنان دروغین ایشان جدا سازد) و بلا و عذابی (در برابر تکذیب و قتل انبیاء گریبانگیرشان) نخواهد بود. لذا کور شدند (و آزمونها و شدائد گذشتگان را نادیده گرفتند) و کر شدند (و سخنان حقّ انبیاء را نشنیدند. خداوند آنان را دچار بلاها کرد و کسانی را بر ایشان مسلّط نمود که مزهٔ خواری و پستی بدانان چشاند. و لذا از کردهٔ خود پشیمان شدند) و آنگاه خداوند توبهٔ ایشان را پذیرفت (و عزّت و کرامت بدیشان بخشید. ولی) دوباره بسیاری از آنان (از راه راست منحرف و از دیدن حقائق) کور شدند و (از شنیدن سخنان پیغمبران و

خیرخواهان) کر شدند. خداوند اعمال ایشان را (دیده و) می‌بیند (و پاداش و پادافره آنان را می‌دهد).

(مائده / ۷۰ و ۷۱)

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلىٰ لِسانِ داوُدَ وَ عيسَى بْنِ مَرْيَمَ. ذٰلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ. كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ. لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ. تَرىٰ كَثيراً مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذينَ كَفَرُوا، لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ: أَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ، وَ فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ. وَ لَوْ كانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ النَّبِيِّ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِ ما اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِياءَ. وَلٰكِنَّ كَثيراً مِنْهُمْ فاسِقُونَ﴾.

آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند). بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌پذیرند (و با مشرکان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند. با این کار زشت) چه توشهٔ بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه‌ای که موجب خشم خدا و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به خدا و پیغمبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارج هستند.

(مائده / ۷۸-۸۱)

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذينَ أَشْرَكُوا. وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ قالُوا: إِنّا نَصارىٰ. ذٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسّيسينَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند، و خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان کسانیند که خود را مسیحی می‌نامند. این بدان خاطر است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهبانی هستند که (به سبب آشنائی با دین خود و خوف از خدا، از شنیدن حقّ سرباز نمی‌زنند و در برابر آن) تکبّر نمی‌ورزند.

(مائده / ۸۲)

آیات دیگری در این زمینه‌ها وجود دارد...



این حملهٔ آشکار بر دشمنان ملّت مسلمان، و تکیه کردن در آن بر یهودیان و مشرکان، بگونهٔ ویژه‌ای و گاهی همراه با اشاره‌هائی به منافقان و مسیحیان، ما را متوجّه کار دیگری می‌کند که این سوره بدان می‌پردازد:
این سوره به موقعیّت مسلمانان آن روزی موجود در مدینه می‌پردازد. همچنین به موقعیّت ملّت مسلمان در تاریخ دور و درازش اشاره می‌نماید. موقعیّتی که ملّت مسلمان در برابر اردوگاههای دشمنان خود داشته و دارد ... اردوگاههای دشمنان مسلمانان در طول تاریخ همانهائی هستند که بوده‌اند!
آیا این سوره در چه برهه‌ای از تاریخ مسلمانان در مدینه نازل شده است؟ روایات زیادی آمده است که این سوره بعد از سورهٔ فتح نازل شده است. سورهٔ فتح هم معروف است که در حدیبیّه در سال ششم هجری نازل شده است ... در یکی از روایتها آمده است که این سوره یکجا نازل شده است، و تنها آیهٔ سوم آن در حجّةالوداع در سال دهم نازل شده است که در آن آمده است:

﴿أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ...﴾.

امّا مراجعه به موضوعات سوره، با توجّه به رخدادهای زندگانی و سیرهٔ رسول ﷺ روایتی را مردود می‌دارد که می‌گوید: این سوره یکجا بعد از «فتح» نازل شده است. گذشته از این، رخدادی در سیره راجع به جنگ بدر موجود است که قاطعانه می‌رساند که آیه‌های مربوط به موضعگیریهای بنی‌اسرائیل با موسی علیه‌السلام به هنگام ورود به سرزمین مقدّس، پیش از جنگ بدر که در سال دوم هجری درگرفته است، برای مسلمانان شناخته و معروف بوده است. از جمله بر زبان

سعد پسر معاذ انصاری ﷺ بدین واقعه در روایتی اشارت رفته است، و در روایت دیگری از زبان مقداد پسر عمرو نقل شده است، بدانگاه که به رسول خدا ﷺ عرض کرد: «در این صورت، به خدا سوگند، ما ای فرستادهٔ خدا به تو نخواهیم گفت آن چیزی را که قوم موسی به موسی عرض کردند:

﴿ إِذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقَاتِلاَ إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ... ﴾.

تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما در اینجا نشسته‌ایم. (مائده / ۲۴)

بلکه تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما قطعاً با شمائیم و پیروی می‌نمائیم ... و ...».

مراجعهٔ به موضوعات، موقعیّت را چنین به تصویر می‌کشد که در آن زمان که این آیات ویژه در بارهٔ یهودیان نازل شده است، یهودیان هنوز صاحب قدرت و شوکت و نفوذ در مدینه بوده‌اند، و در میان مسلمانان برو و بیائی داشته‌اند و سزاوار این بوده است که چنین حمله‌ای بدیشان شود تا موقعیّت ایشان را روشن گرداند و نیرنگ آنان را باطل و بی‌اثر نماید. باید این قدرت و قوّت و چنین برو و بیائی، به دنبال جنگ خندق و پس از واقعهٔ بنی قریظه رو به ضعف نهاده باشد، و سرزمین مدینه و پیرامون آن از وجود بدشگون قبیله‌های سه‌گانهٔ نیرومند یهودی، یعنی: بنی قینقاع، و بنی نضیر، و بنی قریظه، پاک و زدوده شده باشد. آخر پس از حدیبیه چیزی وجود ندارد که تا این اندازه باعث توجّه بدیشان گردد و این اندازه مهمّ به نظر آیند و تا این حدّ از آنان سخن رود. علاوه از این، زمان صلح با ایشان سر رسیده است و مسألهٔ مصالحهٔ با آنان پایان گرفته است، و پس از کاری که از ایشان سر زده است، صلح با آنان ناممکن و غیرمتصوّر است. زیرا وقتی که خداوند بزرگوار به پیغمبر ارجمند خود می‌فرماید:

﴿ وَلاَتَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ - إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهُمْ - فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ... ﴾.

همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عدّهٔ کمی از ایشان (که به تو ایمان آورده‌اند و خیانت پیشه نیستند). پس از آنان درگذر و (بدسگالیها و دروغگوئیهایشان را) نادیده بگیر... (مائده / ۱۳)

قطعاً چنین فرمایشی باید پیش از این برهه از زمان باشد. همچنین فرمان یزدان به پیغمبر ﷺ مبنی بر این که آن جناب در میان یهودیان به داوری پردازد، و یا از ایشان رویگردان شود و دوری گزیند، بیانگر این واقعیّت است که باید مقدّم بر این برهه از زمان باشد.

در پرتو چنین نگرشهائی است که ما می‌پسندیم بگوئیم: مقدّمات سوره و برخی از بخشها و بندهای آن بعد از سورهٔ فتح نازل شده است، و بعضی از بخشها و بندهای این سوره پس از نزول آن سوره نازل شده است. مثلاً آیه‌ای که در آن، این فرموده است:

﴿ أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ﴾.

قطعاً باید پس از آن برهه از زمان، شرف نزول پیدا کرده باشد. همچنین آنگونه که روایتی می‌گوید: همهٔ سوره یکجا نازل گشته است، سخن مقبولی نیست و این سوره یکجا نازل نشده است.

همچنان که قبلاً در دیباچهٔ سوره‌های بقره و آل‌عمران و نساء گفتیم، در اینجا نیز سخن را تکرار می‌کنیم و می‌گوئیم:

در اینجا دربارهٔ پیکاری سخن می‌گوئیم که قرآن گروه مسلمانان را در آن با دشمنانشان و دشمنان آئینشان درگیر می‌سازد. مقدّم بر همهٔ دشمنانشان، یهودیان و مشرکان و منافقان قرار دارند. همراه با ذکر چنین دشمنانی، جهان‌بینی اسلامی در اندرون مؤمنان به وجود آورده می‌شود. در کنار ذکر دشمنان، و ساخت جهان‌بینی اسلامی، با رهنمودها و قانونگذاریها به سر و سامان دادن و نظم و ترتیب بخشیدن جامعهٔ اسلامی پرداخته می‌شود ... همه اینها در یک زمان و با برنامهٔ یگانه، و در نفس یگانه، انجام می‌پذیرد.

مهم‌ترین ارکان و اصول ساختار ایدئولوژی اسلامی: نجات دادن عقیدهٔ توحیدی و آئین یکتاپرستی از

هرگونه ظلمت و تاریکی است. همچنین بیان معنی و مفهوم «دین» است که برنامهٔ زندگی است. دیگری داوری بردن و رفتار نمودن برابر چیزی است که خداوند یگانه نازل فرموده است، و دریافت فرمان از یزدان سبحان دربارهٔ همهٔ امور کار و بار زندگی است که ایمان و اسلام گفته می‌شود. بدون رعایت چنین کاری، یکتاپرستی یزدان و به یگانگی شناختن خداوند جهان، در میان نخواهد بود. زیرا خدا را به یگانگی شناختن، عبارت است از: اختصاص الوهیّت به ایزد دادار، و انحصار ویژگیهای الوهیّت به آفریدگار بزرگوار، بگونه‌ای که در ویژگیهای الوهیّت، انبازی برای خدا قرار داده نشود. باید متوجّه بود که حاکمیّت و فرمانروائی، و قانونگذاری و تعیین مقرّرات برای مردمان، از ویژگیهای الوهیّت بشمار است، همانگونه که با پرستش مراسم عبادی، مردمان را به بندگی کشاندن، جزو ویژگیهای الوهیّت محسوب می‌گردد. بلی قانونگذاری و تعیین مراسم عبادی، بطور یکسان از ویژگیهای الوهیّت است ... این سوره - همانگونه که قبلاً گفتیم - سخت بر این نکته تکیه دارد و محور سخن در آن کاملاً بر این نقطه استوار است.

هرچند که موضوعهای سوره‌های سه گانهٔ مطوّل پیشین، با موضوعهائی که این سوره بدان می‌پردازد، نزدیک به هم است، همانگونه که در این عرضهٔ کوتاه و گذرا ملاحظه می‌گردد، امّا «شخصیّت» هر سوره‌ای، و محیط و فضا و سایه روشن و شیوهٔ خاصّ آن در کار پرداختن بدین موضوعها، مستقلّ و جداگانه است. بدانسان که «شخصیّت» هر سوره‌ای، به تمام و کمال متمایز و متفاوت با سائر سوره‌ها است، و قالب خاصّ خود را دارد.

قالب خاصّ و برجستهٔ این سوره، قالب تبیین و تشریح، و تعبیر و تنویر قاطعانه است. تبیین و تعبیر قاطعانه، چه رسد به این که در ذکر احکام و قوانین و اصول مسائل شرعی مشهود است که بطور طبیعی مقتضی تبیین و تعبیر و قاطعیّت در سراسر قرآن است و در سایر سوره‌ها نیز وضع به همین منوال است، ولی در این سوره چنین قضایا و مسائلی با قاطعیّت هر چه بیشتر، و با شیوهٔ تعبیر بسیار باریک و دقیق ذکر و بررسی می‌گردد. این کار هم شخصیّت عامّ مستقلّ و ممتازی به کلّ سوره می‌دهد، و از آغاز تا انجام سوره به چنین قالبی ریخته می‌شود.



پیش از این که دیباچهٔ این سوره را به پایان برسانیم، ضروری می‌دانیم دربارهٔ حقیقتی سخن بگوئیم که آیهٔ سوم این سوره در بر دارد، آنجا که خطاب بدین ملّت می‌فرماید:

﴿ أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً ﴾.

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

این فرموده بیانگر یگانگی سرچشمه‌ای است که این ملّت: برنامهٔ زندگی، و نظم و نظام جامعهٔ خود، و مقرّرات ارتباطات خویش، و رهنمودهای مصالح خویشتن را تا روز رستاخیز از آن دریافت می‌دارد. همچنین این فرموده بیانگر استقرار این آئین با تمام جزئیّات عقیدتی و پرستشی و قانونی خود است. دیگر در مسائل عقیدتی و پرستشی و قانونی آن کمترین تعدیل و تغییری صورت نمی‌گیرد. زیرا این آئین کامل شده است و کار آن پایان پذیرفته است. تعدیل چیزی در این آئین، همسان انکار جملگی آن است. چرا که انکار چیزی است که یزدان جهان آن را کامل و تمام اعلام فرموده است. مسلّماً چنین انکاری کفر بشمار است، کفری که قابل ستیز و جدال نیست ... و امّا عدول از کلّ این دین و برنامهٔ ربّ‌العالمین، و گرایش به آئین و برنامه‌ای جز آن، و پذیرش سیستم و نظام دیگری، و

شریعت و قانون دیگری، نیازی به گفتار در این زمینه نیست. زیرا یزدان سبحان خودش در این سوره از چنین مسأله‌ای صحبت فرموده است، و سخن آفریدگار برای کسی که خواهان توضیح بیشتر باشد بس است، و بالاتر از سخن یزدان برای انسان سخنی نیست.

این آیه بیانگر چیزی است که جای بحث و ستیز نیست. این آیه می‌فرماید: این دین، آئین جاودانه‌ای است، و این شریعت، شریعت همیشگی است. ایـن شکـلی کـه خداوند آن را به عنوان دین برای مسلمین پسند فرموده است، آخرین شکل بشمار است ... این دین، آئـین آن زمان و آئین این زمان و آئین هر زمان دیگری است. دیگر هیچ زمانی و هیچ دوره‌ای، آئینی جز ایـن دیـن ندارد. این دین، واپسین رسالت بـرای انسـانها است. کامل و تمام گشته است، و یـزدان جـهان آن را بـرای انسانها به عنوان دین پسند کرده است و از آن خشنودی خود را اظهار فرموده است. پس کسی که بخواهد آن را تبدیل یا تغییر یا دگرگونه کند و بپیراید و بـیارایـد، و سائر تعبیراتی که در ایـن زمـان مـی‌گویند و زبـان را بدانها پیچ می‌دهند، چنین کسی باید جز اسـلام آئـین دیگری را بجوید ...

﴿ وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ﴾.

و کسـی کـه غـیر از (آئین و شـریعت) اسـلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود. (آل‌عمران / ۸۵)

این برنامهٔ الهی که مشتمل بـر جـهان‌بینی عـقیدتی، و مراسم عبادی، و قوانین نظم و ترتیب دهـندهٔ سـراسـر زندگی است، بر هـمهٔ فـعّالیّتها و تـلاشهای زنـدگانی فرمانروائی می‌کند، و زندگانی را مـی‌گردانـد و اداره می‌نماید، و بر کار و بار حیات نظارت می‌کند. برنامهٔ الهی است که در چارچـوب خـود بـه زنـدگی اجـازه می‌دهد رشد و نموّ داشته باشد و بالنده شود و اوج گیرد و تحوّل پذیرد، بدون این که بر اصلی و یا بر فرعی از دین بشورد.

زیرا دین برای چنین کاری آمده است، و این است کـه واپسین رسالت برای همگی انسانها بشمار آمده است. بالندگی و دگرگونی زندگی در پرتو این برنامه، معنی آن این نیست که اصلی و یا فـرعی از ایـن بـرنامه را ترک کنند و یا نسبت بدان سستی ورزند. بلکه بـدین معنی است که هرگونه بالندگی و دگرگونی در زندگی، حساب آن در چنین برنامه‌ای مورد نظر بوده است. زیرا خداوند بزرگوار بدانگاه که این برنامه را در واپسـین شکل خود تهیّه و تنظیم می‌فرمود، و اعلام می‌داشت که این برنامه کامل است و به عنوان دین بـرای مـردمان می‌پسندد و بدان خشنود است، می‌دانست که تحوّلاتی انجام می‌پذیرد و رشد و ترقّی پیش می‌آید و بالش و زایشی صورت می‌گیرد، و نیازمندیها و ضـرورتهائی بروز و ظهور می‌کند، و مقتضیاتی به میان می‌آید کـه تـحوّلات و احـتیاجاتی را مـی‌طلبد. پس بـه نـاچار می‌بایست این برنامه در بر گیرندهٔ همهٔ این مـقتضیات باشد.

کسی که در بارهٔ کاری از این کارها، جز این بیندیشد، خدای را چنانکه باید نشناخته است ...

با این سخن، دیباچهٔ همگانی و فشردهٔ این سوره را به پایان می‌بریم، و به تفصیل آیات آن می‌پردازیم.

سُورَةُ المَائِدَة

مدنيّة — آیاتها ۱۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَوْفُوا۟ بِٱلْعُقُودِ ۚ أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ
ٱلْأَنْعَـٰمِ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّى ٱلصَّيْدِ وَأَنتُمْ حُرُمٌ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ
يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُحِلُّوا۟ شَعَـٰٓئِرَ ٱللَّهِ
وَلَا ٱلشَّهْرَ ٱلْحَرَامَ وَلَا ٱلْهَدْىَ وَلَا ٱلْقَلَـٰٓئِدَ وَلَآ ءَآمِّينَ ٱلْبَيْتَ
ٱلْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَٰنًا ۚ وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَٱصْطَادُوا۟ ۚ
وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ
ٱلْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا۟ ۘ وَتَعَاوَنُوا۟ عَلَى ٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا۟
عَلَى ٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٢﴾

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ
بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ
السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا
بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ
فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي
مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣﴾
يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ
مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ
عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
﴿٤﴾ الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ
لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ
بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٥﴾
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ
وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا
وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ
أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ
وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾
وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ
بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ ﴿٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ
شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى
أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ
اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ
الْجَحِيمِ ﴿١٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ
فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ».

ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادها وفا کنید (اعم از عقدها و عهدهای مشروع انسان با انسان، یا انسان با خدا).

لازم است زندگی ضوابط و مقرّراتی داشته باشد، زندگی انسان با نفسی که در اندرون خود دارد، و زندگی انسان با مردمان و زندگان و اشیاء دیگر بطور عام. مردمان، خویشاوند و نزدیک باشند، یا بیگانه و دور. جزو قوم و قبیله باشند، یا از گروهها و ملّتها. از زمرهٔ دوستان باشند، یا از زمرهٔ دشمنان ... زندگان جزو چیزهائی باشند که خدا آنها را مسخّر انسان کرده است، و یا از جملهٔ چیزهائی باشند که یزدان آنها را به زیر فرمان انسانها در نیاورده باشد ... اشیاء دور و بر انسان، در این گسترهٔ جهان بزرگ و سترگی که او را احاطه کرده است ... گذشته از اینها، زندگی انسان با پروردگار و خداوندگارش، و بالأخره زندگی انسان در پیوندی که با یزدان جهان دارد، پیوندی که اساس کلّ زندگی است. اسلام چنین ضوابط و مقرّراتی را در زندگی انسان پدیدار و استوار می‌دارد. چنین ضوابط و مقرّراتی را با دقّت و تیزبینی پدید می‌آورد، و روشن و آشکار آنها را تعیین و تبیین می‌کند، و آنگاه همهٔ آنها را به یزدان سبحان ربط و پیوند می‌دهد، و احترام لازم آنها را ضمانت می‌کند و عهده‌دار می‌شود. چنین ضوابط و مقرّراتی نباید شکسته شود و مورد تمسخر قرار گیرد. خداوند آنها را به دست هواها و هوسهای متفاوت و متغیّر نسپرده است، و به مصالح عارضی و گذرا واگذار نفرموده است، مصالح عارضی و گذرائی که فردی یا

گروهی، و یا ملّتی و یا نسلی از مردمان، آنها را مصلحت خود و صلاح کار می‌بینند. تا در راه رسیدن بدان مصلحت و صلاح، چنین ضوابط و مقرّراتی را در هم بشکنند و پایمال بکنند ... چه این ضوابط و مقرّراتی که خدا آنها را پدیدار و استوار داشته است و تعیین و تبیین فرموده است، واقعاً «مصلحت» بشمار می‌آیند، مادام که یزدان آنها را برای انسان پدیدار و استوار و تعیین و تبیین کرده باشد ... مصلحت بشمار می‌آیند، هر چند که فردی یا گروهی، و یا ملّتی و نسلی از مردمان مصلحت را در چیزهای دیگری بدانند و ببینند! زیرا خدا آگاه است و مردمان ناآگاه! آنچه را که آفریدگار جهان مقرّر می‌دارد، بهتر از آن چیزی است که مردمان مقرّر می‌نمایند! کمترین ادب با خدا این است که انسان راجع به مصلحت در برابر تعیین ارزش و تبیین سنجش یزدان، تعیین ارزش و تبیین سنجش خود را متّهم کند. و امّا حقیقت ادب این است که انسان نسبت به مصلحت در برابر تعیین ارزش و تبیین سنجش یزدان، هیچگونه تعیین ارزش و تبیین سنجشی اصلاً نداشته باشد. بلکه مصلحت را در همان چیزی ببیند که خدا مصلحت دیده است، و در برابر تعیین ارزش و تبیین سنجش یزدان، جز فرمانبرداری و پذیرش و تسلیم نداشته باشد، و رضایت و اعتماد و اطمینان به چیزی داشته باشد که خدا می‌پسندد و مصلحت می‌بیند.

یزدان جهان، این ضوابط و مقرّرات را «عقود» می‌نامد، و به مؤمنان دستور می‌دهد که بدین عقود و عهود وفا کنند.

آغازیدن این سوره با دستور به وفای به عقود و عهود، سپس ادامهٔ این گشایش با بیان حلال و حرام حیواناتی که ذبح می‌گردند و خوردنیها و نوشیدنیها و ازدواجها، و بیان بسیاری از احکام شرعی و عبادی، عقیدهٔ درست، حقیقت الوهیّت و عبودیّت، روابط ملّت مؤمن با ملّتها و مکتبها و مذهبهای گوناگون، وظائف و مشاکل ملّت مؤمن در راه به پا خاستن برای یزدان و گواهی دادن دادگرانه و سرپرستی کردن انسانها با کتاب خود که نگاهبان و نگاهدار همهٔ کتابهای پیشین آسمانی است، به تمام و کمال حکم کردن و عمل نمودن به چیزی که خدا نازل فرموده است، پرهیز از برگشت و دست برداشتن از برخی از چیزهائی که خدا نازل فرموده است، و پرهیز از ستمگری و ترک دادگری بر اثر پیروی از احساسات شخصی و متأثّر شدن از مهر و محبّت و بغض و عداوت با دیگران.

سرآغاز سوره این چنین، و پیشروی در آن نیز به همین روال، به واژهٔ «عقود» معنی فراخ‌تر از نخستین معنی متبادر به ذهن می‌بخشد. روشن می‌سازد که مقصود از عقود، همهٔ ضوابط و مقرّراتی است که یزدان برای زندگی معیّن فرموده است. مقدّم بر همهٔ آنها، عقد ایمان به خدا، و شناخت الوهیّت یزدان سبحان، و مقتضی عبودیّت در برابر الوهیّت است. این عقدی است که سائر عقود، و همهٔ ضوابط در زندگی، از آن برمی‌جوشد و بر آن استوار می‌گردد.

عقد ایمان به یزدان، و اعتراف به الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت ایزد سبحان، و مقتضیات این اعتراف ناشی از عبودیّت کامل و التزام شامل و اطاعت مطلق و تسلیم ژرف و تمام عیار، همان عقدی است که خدا پیش از هر کس دیگری از آدم علیه‌السلام گرفته است، بدانگاه که کلیدهای خلافت در زمین را بدو می‌سپرد، با شرط و عهدی که این نصّ قرآنی بیانگر آن است:

﴿ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً. فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً، فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾.

گفتیم: همگی از آنجا (به زمین) فرود آئید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد (که حتماً هم خواهد آمد) کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد. و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند (و نادیده گیرند) اهل دوزخند و همیشه در آنجا خواهند ماند. (بقره/ ۳۸ و ۳۹)

پس این خلافت، خلافت مشروط به پیروی از هدایت

آفریدگاری است که در لابلای کتابهای خود آن را بـر پیغمبرانش نازل فرموده است. اگر از این هدایت پیروی نشود، مخالفت با عقد خلافت و تملیک خواهـد بـود، مخالفتی که هر عملی را که مخالف با چیزی باشد کـه خدا آن را نـازل کـرده است از اساس بـاطل و پـوچ می‌گرداند بگونه‌ای که قـابل تـصحیح دوبـاره و عـقد مجدّد نخواهد بود، و بر هر کسی که به خدا ایمان داشته باشد و بخواهد به عقد قرارداد خـدا وفـا کـند، واجب می‌گرداند که این چیز باطل و پوچ را برگرداند و آن را به رسمیّت نشناسد، و براساس آن معامله‌ای را نپذیرد. اگر چنین عمل نکند، به عقد قرارداد یزدان وفا نکـرده است.

این عقد یا این عهد، با نژاد آدم بارها تکرار شده است، بدانگـاه کـه هـنوز در پشت پـدران قـرار داشـته‌انـد، همانگونه که در سورهٔ دیگری آمده است:

﴿ (وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ شَهِدْنَا! أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا: إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ. أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؟ ﴾.

(ای پـیغمبر بـرای مـردم بـیان کـن) هـنگامی را کـه پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمـیزادگـان (در طول اعـصار و قـرون) پـدیدار کـرد و (عـقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند و از روی قوانین و سنن منظّم و شگفت‌انگیز هستی، خدای خـود را بشناسند و بالأخره با خواندن دلائل شناخت یـزدان در کتاب باز و گستردهٔ جهان، انگار خداونـد سـبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنـان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌انـد: آری، گـواهـی می‌دهیم (توئی خالق باری ... ما دلائل و براهین جهان را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کـرده‌ایـم) تـا روز قیامت نگوئید ما از این (امر خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم. یا این که نگوئید: نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فـرزندان آنـان بـودیم (و چون چیزی در دست نداشتیم که با آن حقّ را از بـاطل بشـناسیم، از ایشـان پـیروی کـردیم، لذا خـویشتن را بی‌گناه می‌دانیم. پـروردگارا!) آیـا بـه سـبب کـاری کـه باطلگرایان (یـعنی نـیاکـان مشـرک مـا کـه بـنیانگذاران بت‌پرستی بوده‌اند) کرده‌اند مـا را (مـجازات مـی‌کنی و در روز رسـتاخیز بـا عـذاب خـود) نـابودمان می‌گردانی؟. (اعراف / ۱۷۲ و ۱۷۳)

این عقد قرارداد دیگری است که با فرد فـرد مـردمان بسته شده است. عقد قراردادی است که یزدان سبحان با جملگی آدمیزادگان بسته است، بـدانگـاه کـه آنـان در پشت پدرانشان مستقرّ بوده‌اند. ما را نسزد که بپرسیم: چگونه؟ زیـرا خـداونـد بـهتر از هـر کس دیگـری از آفریدگان مطّلع و با ایشان آشنا است، و او دانـاتر و آگاه‌تر از هر کس دیگری است و می‌داند در هر حالتی از احوال و در هر وضعی از اوضاع مـردمان چگـونه آفریدگان خود را مخاطب قرار دهد و با ایشان به سخن درآید، بدانگونه که حجّت را بر آنان تمام کند. او است که می‌فرماید: خدا از آنان چنین عهدی را بر ربوبیّت و خداوندگاری خویش بر ایشان گرفته است. پس قـطعاً چنین عقد قراردادی انجام پذیرفته است، همانگونه که خدا خودش فرموده است و خواسته است. اگر مردمان به پیمانشان و عقد قراردادشان با خدا وفا نکـنند، وفـا کنندگان بشمار نمی‌آیند!

یزدان پاک از بنی‌اسرائیل پیمان گرفت - همانگونه که در این سوره می‌آید - آن روزی که کـوه را هـمچون سایه‌بانی بالای سرشان نگاه داشت و آنان گمان بردند که کوه بر سرشان فرود می‌آید. در روند سوره خواهیم دانست که ایشان چگونه به پیمانشان وفـا نکـردند، و چگونه عذابی گریبانگیرشان گردید که گریبانگیر هر فرد پیمان‌شکنی می‌گردد.

کسانی که به محمّد ﷺ ایمان آوردند، در خدمت او با خدا پیمان بستند، پیمان استوار و همگانی مبنی بـر شنیدن و پذیرفتن و اطاعت کردن و فرمانبرداری نمودن

همه جانبه. عرض كردند: گوش به فرمان و فرمانبردار خواهيم بود در خوشى و ناخوشى خود، و تو را بر خويشتن ترجيح خواهيم داد، و با كار بدستان و كارگذاران مربوطه جدال و ستيز نخواهيم كرد.

بعد از آن هم، پيمانهاى ويژه‌اى از سوى برخى از ايشان انجام پذيرفت كه ناشى از همان پيمان همگانى بود. در بيعت عقبهٔ دوم كه به دنبال آن هجرت پيغمبر ﷺ از مكّه به مدينه روى داد، پيمانى با سران انصار بسته شد. در حديبيّه، پيمان «بيعة الرضوان» در زير درخت انجام گرفت.

همهٔ پيمانها و عقد قراردادها بر عقد ايمان به يزدان، و بندگى و عبوديّت خداوند منّان استوار و پابرجا مى‌گردد، چه پيمانى كه به اوامر يا نواهى شريعت يزدان مربوط باشد، و چه پيمانى كه مربوط باشد به انواع معاملات با مردمان و رفتار با زندگان و همهٔ اشياء اين جهان، برابر قوانين و مقرّراتى كه يزدان تعيين و تبيين فرموده است. همهٔ پيمانها، همان عقودى هستند كه خداوند مؤمنان را فرياد مى‌دارد و ايشان را با وصف ايمان مى‌خواند كه بدانها وفاء كنيد. زيرا صفت ايمان، مؤمنان را به وفاى به عهد وامى‌دارد، و ايشان را برمى‌انگيزد بر سر پيمان بمانند. به همين خاطر است كه اين چنين ندائى متوجّه ايشان مى‌شود:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ﴾.

اى مؤمنان! به پيمانها و قراردادها وفا كنيد (اعم از عقدها و عهدهاى مشروع انسان با انسان، يا انسان با يزدان).

سپس برخى از اين عقدها و پيمانها را توضيح و تشريح مى‌فرمايد:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ... أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهيمَةُ الْأَنْعامِ - إِلاَّ ما يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ - غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ. إِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ ما يُريدُ ... يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّٰهِ، وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ، وَ لَا الْهَدْيَ، وَ لَا الْقَلائِدَ، وَ لا آمّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً. وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا، وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا. وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ. وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ. وَ اتَّقُوا اللّٰهَ. إِنَّ اللّٰهَ شَديدُ الْعِقابِ. حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ، وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزيرِ، وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ، وَ الْمُنْخَنِقَةُ، وَ الْمَوْقُوذَةُ، وَ الْمُتَرَدِّيَةُ، وَ النَّطيحَةُ، وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ - إِلاَّ ما ذَكَّيْتُمْ - وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ، وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ. ذٰلِكُمْ فِسْقٌ. اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ، فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ. اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ، وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي، وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً. فَمَنِ اضْطُرَّ في مَخْمَصَةٍ - غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ - فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحيمٌ ﴾.

اى مؤمنان! به پيمانها و قراردادها وفا كنيد (اعم از عقدها و عهدهاى مشروع انسان با انسان، يا انسان با خدا ... بعد از ذبح، خوردن گوشتِ) چهارپايان براى شما حلال است مگر آنهائى كه (در اين سوره مستثنى مى‌گردد) و بر شما خوانده مى‌شود. هنگامى كه در حالت احرام هستيد (يا اين كه در سرزمين حرم بسر مى‌بريد) شكار (برّى) را حلال ندانيد. چه خداوند هر چه بخواهد (و مصلحت بداند) حكم مى‌كند. اى مؤمنان! (حرمت شكنى) شعائر (دين) خدا را براى خود حلال ندانيد (بدين صورت كه هرگونه كه بخواهيد بدان دست ببريد و در آن تصرّف كنيد) و نه ماه حرام را (بدين معنى كه در آن بجنگيد)، و نه قربانيهاى بى‌نشان و نه قربانيهاى نشاندارى را (كه به بيت الله هديّه مى‌گردند. بدينگونه كه متعرّض چنين حيواناتى يا صاحبان آنها بشويد) و نه كسانى را كه آهنگ آمدن به خانهٔ خدا را دارند و به دنبال لطف و خشنودى خدايند (بدين معنى كه آنان را از آمدن بدانجا باز داريد و يا اين كه با ايشان بجنگيد). هر وقت كه از احرام بدر آمديد و از سرزمين حرم خارج شديد، شكار كنيد (و شكار كردن براى شما بلامانع خواهد بود). دشمنى قومى كه شما را از آمدن به مسجدالحرام باز داشتند، شما را بر آن ندارد كه تعدّى و تجاوز كنيد. در راه نيكى و پرهيزگارى همديگر

را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید. از خدا بترسید. بیگمان خداوند دارای مجازات شدیدی است. (ای مؤمنان!) بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون (جاری)، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیرخدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سر بریده شوند، حیواناتی که خفه شده‌اند، حیواناتی که با شکنجه و کتک کشته شده‌اند، آنهائی که از بلندی پرت شده و مرده‌اند، آنهائی که بر اثر شاخ زدن حیوانات دیگر مرده‌اند، حیواناتی که درّندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدان سبب مرده‌اند، مگر این که (قبل از مرگ بدانها رسیده و) آنها را سر بریده باشید، حیواناتی که برای نزدیکی به بتان قربانی شده‌اند، و بر شما حرام است که با چوبه‌های تیر به پیشگوئی پردازید و از غیب سخن گوئید، همهٔ اینها برای شما گناه بزرگ و خروج از فرمان یزدان است. از امروز کافران از (نابود کردن) دین شما مأیوس گشته‌اند (و می‌دانند این دین ماندگار و جاودانه است)، پس از آنان نترسید و از من بترسید. امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم. امّا کسی که در حال گرسنگی ناچار شود (از محرّمات سابق چیزی بخورد تا هلاک نشود) و متمایل به گناه نباشد (و عمداً نخواهد چنین کند، مانعی ندارد) چرا که خداوند بخشندهٔ مهربان است (و از مضطرّ صرف نظر می‌کند و برای او مقدار نیاز را مباح می‌نماید).

این حرام کردن و حلال ساختن حیواناتی که کشته می‌شوند، و انواع آنها، در شرائط مکانی و زمانی ویژه، همهٔ اینها از زمرهٔ «عقود» بشمارند. عقودی که پیش از هر چیز بر عقد ایمان استوار و پایدارند. پس کسانی که ایمان آورده‌اند، عقد ایمان ایشان مقتضی این است که دستور حرام کردن و حلال ساختن را تنها از یزدان دریافت دارند و بس، و در این مسائل چیزی از غیر خدا دریافت ندارند و نپذیرند. به همین علّت هم است با چنین ندائی در سرآغاز این بیان، مخاطب قرار می‌گیرند و فریاد زده می‌شوند. پس از آن است که خدا به بیان حلال و حرام می‌پردازد:

﴿أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ - إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ﴾.

(بعد از ذبح، خوردن گوشتِ) چهارپایان برای شما حلال است، مگر آنهائی که (در این سوره مستثنی می‌گردد) و بر شما خوانده می‌شود.

به مقتضی این حلال کردن یزدان، و به مقتضی این اجازهٔ خدای مهربان و شرع او - نه از سرچشمهٔ دیگری، و نه طلب یاری از اصل دیگری - برای شما حلال شده است که از همهٔ حیواناتی بخورید که تحت مدلول و مفهوم «چهارپایان» قرار می‌گیرند، اعم از حیواناتی که ذبح می‌شوند و نخجیرانی که شکار می‌گردند - مگر حیواناتی که تحریم آنها بر شما خوانده می‌شود - و چنین حیوانات حرام گوشتی نام برده می‌شود. حیواناتی که در زمانی حرام می‌گردند و یا در مکانی، و یا این که همیشه حرام خواهند بود، در هر زمانی و در هر مکانی ... چهارپایان شامل شتر و گاو و بز و گوسفند می‌گردد، و حیوانات وحشی اینها نیز همچون گاوها و گاومیش‌های وحشی، و گورخرها و آهوها، بدانها افزوده می‌شود. سپس روند قرآنی، از این حکم عام، برخی را استثناء می‌کند. نخستین چیزی که جدا و مستثنی می‌شود، نخجیری است که شکارچی در حال احرام به شکار آن پرداخته است:

﴿غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ﴾.

هنگامی که در حالت احرام هستید (یا این که در سرزمین حرم بسر می‌برید) شکار (برّی) را حلال ندانید.

در اینجا تحریم پیش از هر چیز متوجّه خود نخجیرگری و شکار کردن است. چه احرام بستن برای حجّ تمتّع و یا حج عمره، ترک اسباب زندگی عادی و شیوه‌های مألوف آن، و رو کردن به خدا در بیت‌الله الحرام است، بیتی که یزدان آن را محلّ امن و امان کرده است، لذا

واجب است که در کنار آن از تعدّی به زنده‌ای از زندگان و جانداری از جانداران دست کشید. این هم یک برهۀ روحی است که برای نفس بشری ضروری و لازم است. نفس انسان در این برهه از زمان، احساس می‌کند میان همۀ زندگان خویشی و پیوندی در عطاء کنندۀ زندگی است.

در این برهه او باید از هر نوع تعدّی و تجاوزی امان دهد و خود نیز در امان باشد، و از ضروریّات معاش و روزگذار تا اندازه‌ای سبک شود، ضروریّاتی که شکار پرندگان و حیوانات و خوردن گوشتشان به خاطر آنها حلال شده است. تا بدین وسیله در این برهه بالاتر از عادات و اسالیب زندگی شود و رود، و بدان افق والای رخشان چشم بدوزد و به سوی آن بال و پری بزند و بدود.

پیش از آن که روند قرآنی پیشتر برود، و به ذکر سائر مستثنی‌ها بپردازد، و آنها را از حکم حلال بودن عمومی جدا سازد، این عقد را به عقد بزرگ پیوند می‌دهد، و سرچشمۀ این چنین پیمانی را به یاد مؤمنان می‌اندازد:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴾.

خداوند هر چه بخواهد (و مصلحت بداند، انجام می‌دهد و) بدان فرمان می‌راند.

خواست یزدان آزاد است. ارادۀ او روان است. فرمان می‌دهد و انجام می‌دهد هرگونه که بخواهد. هیچ کس نیست که با او بخواهد و اراده نماید. هیچ فردی نیست که جز او فرمان براند. هیچ چیزی و کسی نیست که جلوگیری کند از آنچه او بدان فرمان دهد. فرمان او در حلال کردن و حرام ساختن چیزی که بخواهد، بر همین منوال است.

پس از این، دوباره مؤمنان را فریاد می‌دارد که چیزهائی را که خدا حرام کرده است، حلال نکنند و ندانند.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا... ﴾

ای مؤمنان! (حرمت شکنی) شعائر (دین) خدا را برای خود حلال ندانید (بدین صورت که هرگونه که بخواهید بدان دست ببرید و در آن تصرّف کنید) و نه ماه حرام را (بدین معنی که در آن بجنگید)، و نه قربانیهای بی‌نشان و نه قربانیهای نشانداری را (که به بیت‌الله هدیّه می‌گردد. بدین گونه که متعرّض چنین حیواناتی یا صاحبان آنها بشوید) و نه کسانی را که آهنگِ آمدن به خانۀ خدا را دارند و به دنبال لطف و خشنودی خدایند (بدین معنی که آنان را از آمدن بدانجا بازدارید و یا اینکه با ایشان بجنگید). هر وقت که از احرام بدر آمدید و از سرزمین حرام خارج شدید، شکار کنید (و شکار کردن برای شما بلامانع خواهد بود).

چیزی که پیش از هر چیز دیگری از معانی ﴿ شَعَائِرَ اللَّهِ ﴾ به ذهن وارد می‌گردد و بدان متبادر می‌شود، شعائر و مناسک حجّ و عمره است، و چیزی است که چنین واژه‌ای بیانگر آن است از محرّمات بر کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است و به مراسم پرداخته است تا آنگاه که با ذبح قربانیی که با خود به بیت الله آورده است حجّ او پایان می‌گیرد. چه کسی که احرام بسته است نباید در زمان احرام خود، محرّمات لازم را حلال و آزاد گرداند. زیرا حلال و آزاد کردن محرّمات در این برهه از زمان، سبک داشتن و ساده انگاشتن حرمت خداوندگاری است که این شعائر و مراسم را تعیین کرده است. روند قرآنی چنین شعائر و مراسمی را به خدا نسبت داده است تا بزرگی و سترگی آنها را برساند، و از حلال کردن آنها مردمان را برحذر دارد.

ماه حرام به معنی ماههای حرام است که عبارتند از: رجب و ذوالقعده و ذوالحجّه و محرّم. یزدان جهان جنگیدن در آنها را تحریم فرموده است. عربها نیز پیش از ظهور اسلام آنها را حرام بشمار می‌آوردند و در آنها نمی‌جنگیدند. ولی آنها را مورد بازیچه قرار می‌دادند و به شوخی می‌گرفتند! آنگونه که دلشان می‌خواست با آنها رفتار می‌کردند. مثلاً برابر فتوای

برخی از کاهنان، یا موافقت با فرمان بعضی از رؤسای قبائل نیرومند، این ماهها را از سالی به سال دیگری حواله می‌کردند. هنگامی که اسلام ظهور کرد، یزدان سبحان حرمت آنها را دوباره مقرّر داشت، و چنین حرمتی را ناشی از فرمان ایزد منّان اعلام کرد، فرمانی که روزی آن را صادر کرده بود که آسمانها و زمین را آفریده بود، همانگونه که در سورۀ توبه آمده است:

﴿ إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِى كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ، مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ. ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ ... ﴾.

شمارۀ ماهها (ی سال قمری) در حکم و تقدیر خدا (ی متعال، و مضبوط در لوح محفوظ، یا موجود) در کتاب آفرینش - از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده است - دوازده ماه است که چهار ماه حرام است (و آنها عبارتند از: ذی‌القعده، ذی‌الحجّه، محرّم، و رجب. جنگ در این ماهها حرام است، و) این (تحریم نبرد) آئین راستین و تغییرناپذیر (خدا) است. (توبه / ۳۶)

در این آیه مقرّر فرموده است که چنین ماههائی را از زمانی به زمان دیگری حواله دادن، مایۀ افزایش کفر می‌گردد. باید کار صلح و صفا، در آنها برابر فرمان یزدان انجام پذیرد. مگر این که در این ماهها بر مسلمانان تاخت آورده شود که در این صورت می‌توانند پاسخ تعدّی و تجاوز را بدهند و نگذارند که متجاوزین خویشتن را در پناه ماههای حرام پنهان دارند، در حالی که خودشان حرمت آنها را نگاه نمی‌دارند. همچنین نگذارند که متجاوزین برای دستیابی به مسلمانان، خویشتن را در پشت سپرِ چنین ماههائی قرار دهند و به مسلمانان هر بلائی را که می‌خواهند برسانند و آنگاه خود سالم برگردند. خداوند حکم جنگیدن در ماههای حرام را تعیین فرموده است، بدانگونه که در سورۀ بقره آمده است[1].

هدْی، حیوانی است که کسی که به حجّ یا عمره آمده است، برای قربانی کردن با خود می‌آورد، و آن را در آخرین روزهای حجّ یا عمره سر می‌برد، و با قربانی آن مراسم حجّ و یا عمرۀ خود را پایان می‌بخشد. این حیوان می‌تواند شتری یا گاوی و یا گوسفندی باشد. معنی حلال نکردن و ندانستن آن این است که چنین حیوانی را برای هدفی و مقصودی سر نبرد، جز برای هدفی و مقصودی که حیوان را بدان خاطر آورده است و به قربانگاه رسانده است. همچنین حیوان را جز روز قربانی در حجّ، و پایان مراسم عمره در عمره سر نبرد، و از گوشت و پوست و مو و پشم آن به هیچوجه استفاده نکند، بلکه آنها را کلاًّ به فقراء بدهد.

قلائد، به حیوانهائی گفته می‌شود که صاحبانشان بر گردن آنها قِلاده، یعنی گردن‌بند قرار می‌دهند که نشانۀ نذر آنها برای خدا است. آنها را آزاد می‌گذارند بچرند تا وقتی که در زمان و مکان نذر سر بریده شوند. در میان آنها حیواناتی با نشان قربانی نشاندار می‌شوند و تا موعد ذبح آزاد و رها می‌گردند. چنین حیوانهای قلاده‌دار و نشانداری درست نیست پس از نشانه‌گذاری حلال به حساب آیند. این است ذبح نمی‌گردند مگر برای هدفی که بدان اختصاص داده شده‌اند ... همچنین گفته‌اند: کسانی که از قصاص یا دشمن و چیزهای دیگری امان می‌خواستند، قلاده و گردن‌بند بر خود آویزان می‌کردند. بدین منظور از درختان حرم قلاده را ترتیب می‌دادند و گردن‌بندوار بر خود می‌آویختند و در زمین به سیر و سفر می‌پرداختند، و کسی متعرّض ایشان نمی‌گردید و دست تعدّی به سویشان دراز نمی‌کرد. طرفداران این قول می‌گویند: این امر بعدها با این فرموده‌های خدا منسوخ گردیده است:

﴿ إِنَّمَا ٱلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاَ يَقْرَبُوا ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا ﴾.

بیگمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان، از لحاظ عقیده) پلیدند، لذا نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجدالحرام وارد شوند. (توبه / ۲۸)

۱- نگاه: جزء دوم، سورۀ بقره، آیۀ ۲۱۷.

﴿ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ ﴾.

آنان را بگیرید و (اسیر کنید و در صورت لزوم) ایشان را هر کجا یافتید بکشید. (نساء / ۹۱)

امّا گفتهٔ نخستین ظاهرتر و روشن‌تر است، و قلائد حیوانهائی هستند که دارای قلاده و نشانه و نذر یزدان شده‌اند. ذکر قلائد پس از هدْی قلاده‌دار و نشاندار، جهت ذبح در حجّ یا عمره، به سبب مناسبتی است که میان اینها و آنها موجود است.

همچنین خداوند حرام کرده است که با کسانی بجنگند یا از ایشان جلوگیری کنند که آهنگ آمدن به خانهٔ خدا را دارند و لطف و خشنودی یزدان را می‌جویند. مراد کسانی است که آهنگ آمدن به خانهٔ خدا را دارند برای بازرگانی حلال و بدست آوردن رضایت یزدان، چه آنان برای حج آمده باشند و یا برای غیر حج ... یزدان به خاطر احترام خانهٔ خود بدیشان امان داده است. خداوند شکار کردن در غیر حرم را پس از اتمام احرام آزاد فرموده است، شکار کردن در غیر حرم نه در حرم، زیرا شکار کردن در حرم هرگز آزاد نیست:

﴿ وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا ﴾.

هر وقت که از احرام بدر آمدید و از سرزمین حرم خارج شدید، شکار کنید (و شکار کردن برای شما بلامانع خواهد بود).

خانهٔ خدا منطقهٔ امن و امان است. خدا است که این امن و امان را در پناه خانهٔ خود پدیدار و برقرار می‌سازد، همانگونه که امن و امان را در ماههای حرام پدیدار و برقرار می‌دارد ... خانهٔ خدا، منطقه‌ای است که در آنجا انسان و حیوان و پرنده و درخت در امن و امان است و نباید آزاری بدانها برسد و تعدّی و دست درازی آنها را به هراس اندازد. به خاطر پذیرش دعای ابراهیم - نیای این ملّت بزرگوار - صلح و صفای مطلق در فضای این خانه در پرواز است. این صلح و صفا چهار ماه کامل در سال، در پرتو اسلام، بر بالای همهٔ کرهٔ زمین بال و پر می‌زند. صلح و صفائی است که دل انسانها شیرینی و آرامش و امنیّت آن را می‌چشد. پس با بودن شروط لازمهٔ این صلح و صفا، انسان باید بر آن حرص و آز ورزد، و عهد و پیمان یزدان را رعایت نماید، و تلاش کند که همیشه و در همه جا صلح و صفا بر جای بماند و عهد و پیمان در طول زندگی برقرار و محفوظ گردد.

در فضای ذکر محرّمات و در منطقهٔ امن و امان، یزدان سبحان، کسانی را فریاد می‌دارد که بدو ایمان دارند و با او پیمان بسته‌اند. آنان را فریاد می‌دارد که عهد و پیمان را رعایت کنند، و خویشتن را بلند و والا کنند تا به سطح نقشی برسند که بدیشان واگذار شده است، نقش قیمومت بر انسانها، بدون متأثّر شدن از تعصّبات و احساسات شخصی، و عواطف ذاتی، و شرائط عارضی و گذرا در زندگی. یزدان منّان ایشان را فرا می‌خواند که تجاوز و تعدّی نکنند حتّی بر کسانی که در حدیبیّه و پیش از آن، آنان را از مسجدالحرام باز داشته‌اند، و بدین وسیله در درونهایشان زخمها و دردها پدید آورده‌اند، و در دلهایشان کینه‌توزیها و دشمنانگیها بر جای نهاده‌اند. چرا که همهٔ اینها کاری بشمار است، و وظیفهٔ ملّت مسلمان کار دیگری است. کاری است همسنگ و مناسب با نقش بزرگی که بر عهده دارد:

﴿ وَ لاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا. وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ. وَ لاَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ. وَ اتَّقُوا اللَّهَ. إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾.

در راه نیکی و نیکوکاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید. از خدا بترسید. بیگمان خداوند دارای مجازات شدیدی است.

این امر، اوج خویشتنداری و بزرگواری و گذشت است. امّا باید ملّت موظّف مسلمان، خویشتن را بدان اوج برساند، ملّت موظّف مسلمانی که از سوی خداوندگارش بدو فرمان داده شده است که سرپرستی انسانها را به عهده داشته باشد و آنان را بدان افق والا و بالای روشن و درخشان برساند.

اینگونه سختیها و دشواریها، پیآمد سرپرستی و رهبری و گواه بودن بر مردمان است. پیامدی که در گرداب و امواج آن، مؤمنان باید دردها و رنجهائی را فراموش کنند و پشت گوش اندازند که گریبانگیر شخص خودشان می‌گردد، تا بتوانند نمونه‌ای از رفتار و کرداری را به انسانها ارمغان دارند که اسلام آن را حاصل و پدیدار می‌کند، و آن والائی و عظمتی را به انسانها ارمغان دارند که اسلام آن را فراهم می‌کند و می‌سازد. اگر چنین کنند گواهی خوبی برای اسلام اداء می‌کنند، گواهی‌ای که مردمان را به سوی اسلام جذب می‌کند و اسلام را در نظرشان عزیز و گرامی می‌دارد.

وظیفهٔ سنگینی است، ولی بدین شکل و در این راستا، جان آدمی را نمی‌آزارد، و بیش از توان بر آدمی تحمیل نمی‌کند و از او کار نمی‌کشد. اسلام می‌داند که انسان حقّ دارد خشمگین گردد، و حقّ دارد از چیزی بدش بیاید و با آن دشمنی نماید. ولی حقّ ندارد در کولاک خشم و طوفان دشمنانگی تعدّی و تجاوز کند و از حدّ و مرز دادگری پای فراتر نهد. اسلام همچنین همیاری و همکاری ملّت مسلمان را در خوبی و پرهیزگاری می‌پسندد و مقبول می‌شمارد، نه در گناهکاری و بزهکاری و تعدّی و دست درازی. اسلام مسلمانان را از شکنجه و عقاب یزدان می‌ترساند، و بدیشان دستور می‌دهد که پرهیزگاری کنند، تا با داشتن چنین احساساتی بر سرکوب کردن خشم و مهار نمودن آن توانا شوند، و نیروی اوج‌گیری و بزرگواری را فراهم سازند، آن هم محض پرهیز از خشم و عذاب یزدان جهان، و جستن و بدست آوردن رضایت و خشنودی خداوند سبحان.

تربیت اسلامی، با برنامهٔ ربّانی توانست نفس عربها را رام این احساسات نیرومند گرداند، و ایشان را بدین شیوهٔ بزرگوارانه عادت دهد. البتّه پیش از اسلام، نفس عربها از چنین احساسات و از چنین شیوهٔ بزرگوارانه، فرسنگها فاصله داشت، و از این سطح و از این راه بسی دور بود.

برنامهٔ معمولی و قانون مشهور عربی، این بود: «برادرت را یاری بده، چه ستمکار باشد و چه ستمدیده». آنچه بود جانبداری جاهلانه، فریاد نژاد پرستانه، پشتیبانی در گناهکاری، و همیاری در تجاوز و تعدّی بود. تعاون و پشتیبانی بر گناه و دست درازی، برایشان آسانتر و برتر از تعاون و پشتیبانی بر نیکوکاری و پرهیزگاری بود. پیمان بستن برای پیروزی در باطل، مقدّم بر پیمان بستن برای پیروزی در حقّ بود. این هم بسی طبیعی است در محیطی که با یزدان جهان پیوند ندارد، و از برنامهٔ ایزد منّان و از میزان و معیار خداوند سبحان، مراسم عبادی و مقرّرات زندگی، و اخلاق خود را دریافت نمی‌دارد ... همهٔ اینها را قانون جاهلی پیشین به تصویر می‌کشد: «برادرت را یاری بده، چه ستمکار باشد و چه ستمدیده». این همان قانونی است که شاعر دورهٔ جاهلی به شکل دیگری از آن تعبیر می‌کند، بدانگاه که می‌گوید:

وَ هَلْ أَنَا إِلاَّ مِنْ غَـزِيَّةَ إِنْ غَـوَتْ
غَوَيْتُ، وَ إِنْ تَرْشُدْ غَزِيَّةُ أَرْشُدِ!

آیا من جز عضوی از قبیلهٔ غزیّه هستم؟ اگر قبیلهٔ غزیّه گمراه شود، گمراه می‌شوم، و اگر راهیاب گردد، راهیاب می‌گردم!. (یزید پسر صمهٔ جشمی)

وقتی که اسلام ظهور کرد و برنامهٔ الهی دست اندر کار تربیت شد، خطاب به مؤمنان گفت:

﴿ وَ لاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا. وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ، وَ لاَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ. وَ اتَّقُوا اللّٰهَ. إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾.

در راه نیکوکاری و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید. از خدا بترسید، بیگمان خداوند دارای مجازات شدیدی است.

اسلام آمده است تا دلها را به خدا پیوند دهد، و معیار ارزشها و اخلاق را با ترازوی یزدان برکشد و بسنجد و ارتباط عطاء فرماید. اسلام آمده است تا عربها و همهٔ

انسانها را از جانبداری جاهلانه، و فریاد نژاد پرستانه، و فشار احساسات و انفعالات شخصی و فامیلی و عشیره‌گری، در جولانگاه رفتار با دوستان و دشمنان، بیرون بیاورد و آزاد و رها سازد.
«انسان» در جزیرة العرب تولّد دوباره پیدا کرد و نوزائی یافت. انسانی متولّد گردید که متخلّق به اخلاق یزدانی بود. این نوزائی، تولّد دوبارهٔ عربها بود، همانگونه که تولّد دوبارهٔ انسان در سراسر کرهٔ زمین بود. در جزیرةالعرب، قبل از اسلام جز جاهلیّت متعصّب کور وجود نداشت که می‌گفت: «برادرت را یاری بده، چه ستمکار باشد و چه ستمدیده». همچنین در سراسر زمین جز این جاهلیّت متعصّب کور نبود!
فاصلهٔ فراوان و فراخی که میان ژرفای جاهلیّت، و افق والای اسلام بود، بسان فاصلهٔ میان گفتار منقول جاهلی: (أَنْصُرْ أَخاكَ ظالِماً أَوْ مَظْلُوماً) با سخن یزدان بزرگوار بود: ﴿ وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا. وَتَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوىٰ، وَلا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوانِ ﴾.[1] این کجا و آن کجا؟!

✿

سپس روند قرآنی به تفصیل چیزهائی می‌پردازد که در آیهٔ آغازین این سوره، راجع به حیوانات حلال گوشت، بدان اشارت رفته بود:
﴿ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ، وَالدَّمُ، وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ، وَما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ، وَالْمُنْخَنِقَةُ، وَالْمَوْقُوذَةُ، وَالْمُتَرَدِّيَةُ، وَالنَّطِيحَةُ، وَما أَكَلَ السَّبُعُ - إِلاَّ ما ذَكَّيْتُمْ - وَما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ، وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ. ذٰلِكُمْ فِسْقٌ. اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ. اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً. فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ - غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ - فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.
(ای مؤمنان!) بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون (جاری)، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیرخدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سر بریده شود، حیواناتی که خفه شده‌اند، حیواناتی که با شکنجه و کتک کشته شده‌اند، آنهائی که از بلندی پرت شده و مرده‌اند، آنهائی که بر اثر شاخ زدن حیوانات دیگر مرده‌اند، حیواناتی که درّندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدان سبب مرده‌اند. مگر این که (قبل از مرگ بدانها رسیده و) آنها را سر بریده باشید، حیواناتی که برای نزدیکی به بتان قربانی شده‌اند، و بر شما حرام است که با چوبه‌های تیر به پیشگوئی پردازید و از غیب سخن گوئید، همهٔ اینها برای شما گناه بزرگ و خروج از فرمان یزدان است. از امروز کافران از (نابود کردن) دین شما مأیوس گشته‌اند (و می‌دانند این دین ماندگار و جاودانه است)، پس از آنان نترسید و از من بترسید. امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم. امّا کسی که در حال گرسنگی ناچار شود (از محرّمات سابق چیزی بخورد تا هلاک نشود) و متمایل به گناه نباشد (و عمداً نخواهد چنین کند، مانعی ندارد) چرا که خداوند بخشندهٔ مهربان است (و از مضطرّ صرف نظر می‌کند و برای او مقدار نیاز را مباح می‌نماید).
بیان حکم مردار و خون و گوشت خوک قبلاً گذشت، و به هنگام توضیح آیهٔ ۱۷۳ سورهٔ بقره، از فلسفهٔ قانون الهی در این زمینه، سخن رفت. دانش بشری چه به فلسفهٔ این تحریم رسیده باشد و چه نرسیده باشد، دانش الهی بیان فرموده است که این خوردنی‌ها پاک و پاکیزه نیست. همین حکم به تنهائی بسنده است. چرا که خدا جز چیزهای کثیف و ناپاک را، و یا چیزهائی را که برای زندگی انسانها از لحاظی زیانمند باشد، حرام

۱- ترجمهٔ ضرب‌المثل جاهلی، و آیهٔ قرآنی را در صفحات پیشین بخوانید. (مترجم)

نمی‌فرماید. انسانها چه بدین ناپاکی و زیانمندی پی برده باشند و یا پی نبرده باشند ... اصلاً آیا انسانها همهٔ چیزهائی را که مضرّ و یا مفید هستند، شناخته‌اند؟!

و امّا حیواناتی که به هنگام ذبح آنها نام غیر خدا بر آنها برده شده است و به نام دیگران سر بریده شده‌اند، گوشتشان حرام است، چون پیش از هر چیز با ایمان ناسازگار و ناجور است. چه ایمان، یزدان را یگانه می‌داند، و او را در الوهیّت یگانه می‌خواند، و بر این یگانگی، مقتضیات یگانگی را مترتّب می‌گرداند. نخستین چیز از این مقتضیات این است: با کمال نیّت و پندار و با تمام عمل و کردار، توجّه تنها و تنها به آفریدگار یکتا باشد و بس. در هر عملی و در هر حرکتی، تنها نام یزدان را بر زبان راند و تنها او را فریاد داشت و به کمک خواند. هر حرکتی و هر عملی تنها به نام یزدان جهان آغاز گردد ... لذا هر چه به نام غیر خدا آغاز گردد و هر چه نام غیرخدا بر آن فریاد داشته شود، و هر چه نامی غیر نام خدا بر آن برده شود، همچنین هر چه نه نام خدا و نه نام دیگران بر آن برده شود، حرام خواهد بود. زیرا چنین کاری از پایه ویران است، چون مخالف ایمان است. اصلاً همچون کاری از ایمان برنمی‌جوشد و برنمی‌آید. بدین لحاظ ناپاک است و به ناپاکهای محسوسی همسان مردار، و خون، و گوشت و خوک، ملحق می‌شود و می‌پیوندد.

و امّا حیوانی که خفه شده است، و حیوانی که با کتک می‌میرد، چه با چوگان و چماق و چه با تخته و چوب و چه با سنگ و غیره مرگ آن در رسد، و حیوانی که پرت شده باشد، چه از کوهی و چه از سطح بامی و چه از بالا به چاهی و غیره در افتاده باشد، و حیوانی که توسّط حیوانات دیگر شاخ زده شده باشد و بمیرد، و حیوانی که درّندگان آن را شکار کرده و از آن خورده باشند ... همهٔ اینها مردار بشمار است، هنگامی که زنده بدان نرسند و هنوز روح در بدن باشد آن را ذبح نکنند. امّا اگر روح در بدن چنین حیواناتی باشد و ذبح گردد، حلال است. قید ﴿إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ﴾. مگر حیوانی که آن را ذبح کرده باشید. بدان خاطر ذکر شده است که این شبهه را از میان بردارد که نکنند حکم جداگانه‌ای چنین حیواناتی داشته باشند.

دربارهٔ نحوهٔ ذبح چنین حیواناتی، اقوال فقهی مختلفی موجود است. راجع به خود حیوان ذبح شده نیز احکام گوناگونی در میان است. برخی از اقوال، حیوانی را ذبیحه و حلال بشمار نمی‌آورد که بگونه‌ای زخمی و یا کتک خورده و یا کوفته و کوبیده شده باشد که چنین زخم و کتک و کوفتگی، حیوان مصیبت زده را سریعاً بکشد یا قطعاً موجب مرگ و کشته شدن آن گردد. چنین حیوانی اگر هم ذبح شود، جزو ذبیحهٔ حلال گوشت بشمار نمی‌آید. در مقابل چنین اقوالی، اقوال دیگری است که بیانگر این واقعیّت است که اگر به چنین حیوان مصیبت زده‌ای برسند و هنوز روح در بدن داشته باشد و ذبح گردد، ذبیحهٔ حلال گوشت بشمار است، نوع مصیبت و کیفیّت و کمیّت آن هر چه و هرگونه باشد، مهمّ نیست ... تفصیل چنین احکامی را باید در کتابهای ویژهٔ فقهی جست و خواند.

و امّا حیواناتی که روی نُصُب سر بریده می‌شدند - نُصُب بتهائی بودند که در کعبه قرار داشتند و مشرکان در کنار آنها حیواناتی را ذبح می‌کردند و خون آنها را در جاهلیّت بر روی بتها می‌پاشیدند - و همسان چنین حیواناتی بشمارند همهٔ حیواناتی که در هر جا و هر زمانی که باشد و در کنار بتها و بت‌گونه‌ها سر بریده شوند، چنین ذبیحه‌هائی حرام است، حتّی اگر هم به نام خدا سر بریده شوند، زیرا در آن، معنی شرک و انباز برای خدا است.

هم اینک چیزی که مانده است و باید از آن سخن گفت، ازلام است. ازلام تیرهائی بودند که در اقدام به کاری و یا ترک کاری، از آنها نظرخواهی (بخت آزمائی) می‌کردند. این تیرها سه تا برابر روایتی، و هفت تا بنابه روایت دیگری بودند. همچنین در قمار مشهور عربها، بکار گرفته می‌شدند، و گوشت شتری را با آن تقسیم می‌کردند که برای قمار تهیّه می‌دیدند. هر یک از قمار

بازان تیری داشت. آنها را به چرخش و گردش و بالا و پائین می‌انداختند. هنگامی که از داخل کیسه یا ظرف ویژه، تیر یکی از آنان بیرون می‌آمد، به اندازهٔ سهم آن تیر از گوشت شتر را می‌برد.

یزدان سبحان تقسیم گوشت شتر را با چنین تیرهائی تحریم فرمود، چه نوعی از قمارِ حرام، بشمار است، و گوشتهائی را تحریم نمود که با این نوع قمار تقسیم می‌شد و بدین شیوه ردّ و بدل می‌گردید.

﴿فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

کسی که در حال گرسنگی ناچار شود (از محرّمات سابق چیزی بخورد تا هلاک نشود) و متمایل به گناه نباشد (و عمداً نخواهد چنین کند، مانعی ندارد) چرا که خداوند بخشندهٔ مهربان است (و از مضطرّ صرف نظر می‌کند و برای او مقدار نیاز را مباح می‌نماید).

کسی که بر اثر مخمصه، یعنی گرسنگی، درمانده گردد و از تلف شدن خود بترسد، چنین کسی می‌تواند از این حیوانهای حرام تغذیه کند، اگر قصد گناه نداشته باشد و نخواهد مرتکب حرام شود. آراء فقهاء دربارهٔ اندازهٔ خوردن از این چیزهای حرام، متفاوت است: آیا تنها باید به اندازهٔ حفظ حیات و رهائی از مرگ بخورد؟ یا بدان اندازه که او را بسنده باشد و سیر گردد؟ یا این که می‌تواند برای دفعات دیگری نیز اندوخته کند و با خود بردارد، اگر از نبودن خوراک هراس داشته باشد؟ ... ما خویشتن را بدین شروح و تفاصیل وارد نمی‌سازیم. این ما را بس که بدانیم در این آئین آسانی و سبک گرفتن است، و در ضرورتها و نیازمندیها، احکام ویژهٔ ضرورتها و نیازمندیها را عطاء و مبذول می‌دارد و سختگیری نمی‌کند و به تنگنا نمی‌اندازد. به همراه آن کار و بار را بطور کلّی به نیّت نهان، و پرهیزگاری واگذار به یزدان، حواله می‌دهد. پس کسی که به خوردن چنین چیزهای حرامی دست یازد و درمانده باشد، و نیّت او تغذیه از چیزهای حرام نبوده و قصد انجام بزه و گناه را نداشته باشد، در این صورت هیچگونه گناهی و عقابی ندارد:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

چه خداوند بخشایندهٔ مهربان است.

دربارهٔ خوراکیهای حرام، سخن را به پایان می‌بریم، تا بتوانیم بگونهٔ ویژه‌ای اندکی در برابر چیزهائی بایستیم که در لابلای آیهٔ تحریم جای گرفته‌اند. از جمله این فرمودهٔ خداوند بزرگوار را وارانداز کنیم:

﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ. الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً﴾.

از امروز کافران از (نابود کردن) دین شما مأیوس گشته‌اند (و می‌دانند این دین ماندگار و جاودانه است)، پس از آنان نترسید و از من بترسید. امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

این بخش آخرین و واپسین چیزی است که از قرآن نازل شده است تا تکمیل رسالت و اتمام نعمت را اعلان دارد. این است که عمر ﷺ با بینش تیز و با دل به خدا رسیده، احساس می‌کند که روزگارِ عُمرِ کوتاه و چند روزهٔ پیغمبر ﷺ بر این کرهٔ خاکی بسر رسیده است. او که ادای امانت کرده است، و تبلیغ رسالت فرموده است، و جز ملاقات یزدان چیزی باقی نمانده است ... این است که عمر ﷺ گریه سر می‌دهد، چون دل او احساس می‌کند که روز فراق نزدیک شده است.

این واژه‌های هراس‌انگیز در ضمن آیه‌ای طنین‌انداز می‌گردند که موضوع آنها تحریم و تحلیل برخی از حیوانات است، و در روند سوره‌ای قرار می‌گیرند که مشتمل بر مطالب و مقاصدی است که از آنها سخن به میان آوردیم ... معنی این چه چیز است؟ یکی از معانی آن این است که: شریعت اسلام مجموعه‌ای است تجزیه‌ناپذیر. مجموعهٔ کاملی است. همه چیز در آن به هم ربط و پیوند دارد، اعم از چیزهائی که اختصاص به

جهان‌بینی و ایدئولوژی دارد، و چیزهائی که مربوط به مراسم دینی و شعائر عبادی است، و چیزهائی که با حلال و حرام پیوند پیدا می‌کند، و تمام اموری که به مقرّرات اجتماعی و قوانین دولتی اختصاص دارد، همه و همه یکسان و برابرند. همهٔ این چیزها در مجموعه‌ای قرار دارد که «آئین» والائی است که خداوند بزرگوار راجع بدان، در این آیه می‌فرماید:
او آن را کامل گردانده است. بلی این دین همان «نعمت» سترگی است که خداوند سبحان خطاب به مؤمنان می‌فرماید: او آن را برای ایشان اتمام بخشیده است. آری در این آئین چیزهائی که به جهان‌بینی و ایدئولوژی مربوط است، و چیزهائی که به مراسم دینی و شعائر عبادی منوط است، و چیزهائی که به حلال و حرام اختصاص دارد، و چیزهائی که به مقرّرات اجتماعی و قوانین دولتی پیوند پیدا می‌کند، همه و همه برابر و همسان هستند، و همهٔ آنها رویهمرفته برنامهٔ ربّانی‌ای را پدیدار و برقرار می‌سازند که خداوند آن را برای مؤمنان پسند کرده است و بدان خشنود است، و بیرون رفتن از زیر بار جزئی از این برنامه، همچون شوریدن بر کلّ این برنامه، شوریدن بر این «دین» و به پیروی از آن بیرون شدن از این آئین است.

﴿ اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ ﴾.

از امروز کافران از (نابود کردن) دین شما مأیوس گشته‌اند (و می‌دانند این دین ماندگار و جاودانه است).

کافران ناامید گشته‌اند از این که این آئین را باطل و پوچ گردانند، یا ناقص و معیوب نمایند، و یا تحریف کنند و به کژ راهه کشانند. مگر نه این است که یزدان این آئین را کامل گردانده است، و ماندگار و جاودانه‌اش نموده است، و این کمال و دوام را تضمین فرموده است؟! کافران ممکن است که در نبردی و در دوره‌ای بر مسلمانان پیروز گردند، ولی بر این آئین نمی‌توانند چیره شوند. این دین یگانه آئینی است که مصون و محفوظ مانده است و می‌ماند، و کهنگی و فراموشی نشناخته است و نمی‌شناسد، و نهان و پنهان نمانده است و نمی‌ماند، و دست تحریف و تبدیل نیز به گرد آن نرسیده است و نمی‌رسد، هر چند که دشمنان این آئین به کرّات و به مرّات خواسته‌اند آن را تحریف و تبدیل کنند، و با حرص و آز دربارهٔ آن به نیرنگ پرداخته‌اند و به دوز و کلک نشسته‌اند، و هر چند که مسلمانان در برخی از عصور، سخت گرفتار نادانی بوده‌اند و به ژرفای چاه جهالت افتاده‌اند ... امّا یزدان مهربان هرگز زمین را از وجود گروهی خالی و محروم نمی‌فرماید که با این آئین آشنا باشند و دین خدا را بشناسند و در راه دفاع و نگاهداری آن مبارزه کنند و برزمند، و این آئین مجسّم در آنان شود و با وجود ایشان کاملاً مفهوم و محفوظ گردد و سالم در دست ایشان بماند تا آنگاه که آن را به گروه بعدی تسلیم و تحویل دهند ... خداوند راست فرموده است که کافران از نابود کردن این آئین مأیوس و ناامید گشته‌اند!

﴿ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَ اَخْشَوْنِ ﴾.

پس از آنان نترسید و از من بترسید.

کافران هرگز نمی‌توانند به خود این آئین زیان و لطمه‌ای برسانند، و هرگز هم نمی‌توانند بر مسلمانان چیره شوند و زیانی بدیشان برسانند، مگر زمانی که مسلمانان از این آئین منحرف شوند، و مجسّمهٔ گویا و زنده‌ای از آن نباشند، و به وظائف و مقتضیات آن عمل نکنند، و نصوص و اهداف چنین آئینی را در زندگی خود پیاده ننمایند.
این رهنمود الهی برای مسلمانان مدینه، تنها محدود بدان نسل نیست. بلکه خطابی است همگانی به همهٔ کسانی که مؤمن باشند در هر مکانی و زمانی که زیست کنند. می‌گوئیم: خطاب به همهٔ کسانی است که مؤمن باشند. کسانی که راضی به همه چیز این دین هستند، همه چیزی که خدا بدان راضی است. مسلمانانی که رضایت کامل شاملی از همه چیز این آئین دارند، و همه چیز این آئین را برنامهٔ سراسر زندگی می‌سازند.
تنها این چنین کسانی مؤمن هستند:

﴿ اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ. وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي.

﴿ وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاٰمَ دِيناً ﴾.

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

امروز ... روزی که این آیه در آن در حجةالوداع نازل گردید ... خداوند این دین را کامل فرمود، دیگر برای افزون‌طلب افزونی در آن وجود ندارد. و نعمت بزرگ خود را با این برنامهٔ کامل شامل، بر مؤمنان اتمام بخشید، و «اسلام» را به عنوان دینشان پسندید و بدان خشنود گردید. در این صورت کسی که اسلام را به عنوان برنامهٔ زندگی خود برنگزیند و نپسندد، او چیزی را رها می‌سازد که پسند نمی‌کند که یزدان سبحان آن را برای مؤمنان برگزیده است و پسندیده است.

❁

انسان مؤمن در برابر این واژگان شگفت‌انگیز می‌ایستد و چنانکه باید نمی‌تواند حقائق بزرگ و رهنمودهای ژرف و مقتضیات و وظائفی را از مدّ نظر بگذراند که در لابلای آنها نهفته است.

انسان مؤمن نخست در برابر تکمیل این آئین می‌ایستد. کاروان ایمان را از مدّ نظر می‌گذراند: کاروان رسالتها و پیغمبریها را، و کاروان انبیاء و مرسلین را. کاروانی که از سپیده دهم بامداد بشریّت به راه افتاده است. از زمان نخستین پیغمبر، حضرت آدم علیه‌السلام تا واپسین پیغمبر، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این راه را طی کرده است. آخرین رسالت، رسالت پیغمبر امّی مکتب نرفته‌ای است که برای همهٔ انسانها فرستاده شده است ... هنگامی که انسان مؤمن، در برابر این کاروان دور و دراز و دیرآهنگ در گذر زمان می‌ایستد، چه چیز می‌بیند؟ این کاروان بهم پیوستهٔ طولانی را وارانداز می‌کند و می‌بیند. کاروان هدایت و نور را پیش روی خود مشاهده می‌کند. نشانه‌های راه و علائم راهنمائی را در طول جاده می‌بیند. یکایک پیغمبران پیش از خاتم‌الأنبیاء را می‌بیند که هر یک از آنان تنها برای قوم خود فرستاده شده‌اند. همهٔ رسالتهای پیش از رسالت واپسین را می‌بیند که هر یک برای مرحله‌ای از زمان آمده است. هر یک از رسالتها، رسالت ویژه‌ای و برای مجموعه‌ای از مردمان ویژه‌ای و در محیط ویژه‌ای بوده است. بدین سبب هر یک از آن پیغمبریها محدود به ظروف و شرائط خود، و متحوّل با فضای زمان و مکان خویش بوده است. همهٔ آنها مردمان را به پرستش معبود یگانه‌ای خوانده‌اند که توحید نامیده می‌شود. و جملگی آنها انسانها را به پرستش یگانهٔ این معبود یکتا دعوت کرده‌اند که دین گفته می‌شود. همگی آنها مردمان را فرا خوانده‌اند تنها از این معبود یگانه قوانین زندگی را دریافت دارند و فقط این معبود یگانه را بپرستند که اسلام نامیده می‌شود. امّا با وجود این، هر یک از آنها شریعتی برای واقعیّت زندگی داشته است که متناسب با وضع مردمان، و چگونگی محیط، و حالت زمان، و کیفیّت شرائط بوده است.

تا آنگاه که خدا خواسته است رسالتها و پیغمبریهایش را پایان بخشد. در این وقت با ارسال پیغمبر خاتم برای مردمان، رسالتی را برای مجموعهٔ «انسانها» فرو می‌فرستد. رسالتی که برای دستهٔ ویژه‌ای از مردمان نیست، مردمانی که در محیط ویژه‌ای و در زمان ویژه‌ای و در شرائط ویژه‌ای زیست می‌کنند ... این رسالت «انسانها» را از فراسوی شرائط و محیط‌ها و زمانها مخاطب قرار می‌دهد. چرا که با فطرت انسانها صحبت می‌کند، فطرتی که دگرگون نمی‌شود و تبدّل و تغیّر و تحوّل نمی‌پذیرد:

﴿ فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النّٰاسَ عَلَيْهٰا، لاٰ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ، ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ﴾.

این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرائی به کفرگرائی، و از دینداری به بی‌دینی، و از راستروی به کجروی کشاند). این است دین و آئین محکم و استوار.

یزدان جهان در این رسالت، شریعتی را تعیین و تبیین فرموده است که همهٔ جوانب زندگی «انسان» را از هر نظر دربرمی‌گیرد، و همهٔ تلاشها و فعّالیّتهای زندگی را در مدّ نظر می‌دارد، و برای آنها مقرّرات کلّی و قواعد اساسی را وضع می‌کند، حتّی برای تلاشها و فعّالیّتهائی که در زندگی، با تغییر زمان و مکان، متحوّل و متغیّر می‌گردند و فراز و نشیب می‌پذیرند و ترقّی و پیشرفت حاصل می‌کنند. همچنین برای امور و شؤون مادّی و معنوی تغییرناپذیر و ثابت زندگی هم احکام و قوانین جزئی و کلّی دارد ... این شریعت با قوانین و مقرّرات کلّی و با احکام تفصیلی خود، نیازمندیهای زندگی «انسان» را پیش چشم داشته و پیش چشم می‌دارد، از زمان نخستین رسالت تا آخر زمان. این شریعت ضابطه‌ها و رهنمودها و ساماندهیها داشته است و دارد، تا زندگی بتواند بر این محور و داخل این چهارچوب استمرار و رشد و ترقّی و نوگرائی و نوآوری داشته و داشته باشد... خداوند سبحان به مؤمنان می‌فرماید:

﴿ أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً ﴾.

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

در این خطاب، یزدان جهان تکمیل عقیده و تکمیل شریعت را به همراه یکدیگر اعلان می‌فرماید. عقیده و شریعت با یکدیگر دین است. مؤمن نباید گمان برد که این دین دارای نقصی بوده است و می‌بایست تکمیل شود تا نقص از میان برخیزد. یا این که کوتاهی در این آئین شده است، و لازم بوده است که چیزی بر آن افزوده گردد. یا این که این آئین یک آئین محلّی یا زمانی بوده است و تحوّل و ترقّی می‌طلبیده است ... اگر مؤمن چنین گمانی ببرد، مؤمن نیست! معترف به صدق و صداقت خدا هم نیست! خشنود به چیزی نیست که خدا آن را برای مؤمنان پسندیده است و راضی بدان بوده است!

شریعت زمان نزول قرآن، شریعت همهٔ زمانها است. زیرا برابر شهادت و گواهی خدا، شریعت زمان نزول قرآن، شریعت دینی است که آئین «انسان» در هر زمانی و در هر مکانی است، نه این که آئین گروهی از آدمیزادگان در میان نسلی از نسلها و در مکانی از مکانها بوده باشد، همانگونه که سایر پیغمبران و پیغمبریها چنین بوده‌اند. بدین معنی برای مجموعه‌ای از انسانها آمده‌اند و محدود به چارچوبی از ازمنه و امکنه بوده‌اند.

احکام تفصیلی فرود آمده‌اند تا برای همیشه آنگونه که هستند بمانند و ماندگار شوند. ارکان و اصول کلّی نیز فرود آمده‌اند تا چارچوبی شوند که در داخل این چارچوب زندگی انسانها تا آخر زمان رشد و ترقّی کند، و از این چارچوب خارج نشود. چراکه زندگی اگر از این چارچوب بیرون رود، از چارچوب ایمان بدر رفته است!

یزدانی که «انسان» را آفریده است و می‌داند چه انسانی را آفریده است، او است که این دین را برای انسان پسند کرده است و بدان خشنود گشته است، آن دینی که مشتمل بر این شریعت است. کسی نخواهد گفت که: شریعت دیروز، شریعت امروز بشمار نمی‌آید، مگر کسی که گمان برد که او آگاه‌تر از نیازمندیهای انسان و احوال و اوضاعشان از یزدان جهان است!

بار دوم مؤمن در برابر اتمام نعمت خدا بر مؤمنان، به وسیلهٔ تکمیل این دین، که نعمت تمام و سترگ و بزرگی است می‌ایستد. نعمتی که در حقیقت تولّد «انسان» و رشد و کمال او را به تصویر می‌کشد. چه «انسان» وجود ندارد پیش از این که خدای خود را بدانگونه بشناسد که این دین او را بدو معرّفی کرده است و شناسانده است. و پیش از این که دنیائی را که در آن زندگی می‌کند بدان صورت بشناسد که این دین آن را بدو معرّفی کرده است و شناسانده است. و قبل از آن که خود را، و نقش خود را در این هستی، و کرامت

خویش را در نزد خداوندگارش بشناسد، بدانگونه که همۀ اینها را در پرتو دینی می‌شناسد که پروردگارش آن را برای او پسندیده است و اظهار رضایت از آن فرموده است. «انسان» اصلاً وجود ندارد، پیش از آن که در پرتو پرستش یزدان یگانه از پرستش بندگان، آزاد و رها نگردد، و پیش از آن که به مساوات حقیقی دست نیابد. بدینگونه که شریعت او و از ساختار یزدان، و برآمده از سلطۀ خدای منّان باشد، نه ناشی از ساختار کسی و نه برآمده از سلطۀ کسی.

قطعاً «انسان» وقتی که چنین حقائق بزرگی را بدانگونه می‌شناسد که این آئین آن را به تصویر می‌کشد، آغاز تولّد «انسان» است. اگر انسان بدینگونه خدا را نشناسد، ممکن است که «حیوان» یا «طرح انسان» باشد و راه انسان شدن را بپیماید! امّا انسان به صورت کامل «انسان» نمی‌گردد، مگر با شناخت این حقائق بزرگی که قرآن آن را به تصویر کشیده است[1].

پیاده کردن دین بدین شکل اصلی در زندگی بشری، «انسانیّت» کامل «انسان» را تحقّق می‌بخشد. «انسانیّت» کامل انسان را تحقّق می‌بخشد بدانگاه که با جهان‌بینی اعتقادی دربارۀ خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران و روز قیامت، انسان را از دائرۀ شعور حیوانی بیرون می‌کشد، شعوری که جز محسوسات را درک نمی‌کند. او را از دائرۀ شعور حیوانی بیرون می‌آورد که جز محسوسات را درک نمی‌کند، و به دائرۀ «فهم» انسانی می‌کشاند و وارد می‌گرداند که هم محسوسات را درک می‌کند و هم فراتر از محسوسات را فهم می‌نماید. به جهان دیدنی و به جهان نادیدنی پی می‌برد. دنیای مادّه و دنیای ماورای مادّه را مشاهده می‌کند، و آنگاه انسان را از تنگنای احساس و شعور محدود حیوانی نجات می‌بخشد[2].

انسانیّت کامل را برای انسان پیاده می‌کند، بدانگاه که او را با توحید یزدان، از بندگی بندگان بیرون می‌آورد و به بندگی خدای یکتای جهان می‌رساند، و او را برابر با مردمان می‌کند و آزاد و رها از یوغ دیگران می‌سازد و او را سر بلند در پیش انسانها می‌نماید، و نمی‌گذارد جز در برابر یزدان کرنش برد و به خاک مذلّت افتد. او تنها خدای را پرستش می‌کند، و تنها از خدا، برنامه و شریعت و سیستم را دریافت می‌دارد، و تنها بر خدا توکّل می‌کند و تنها از خدا می‌هراسد و بیمناک می‌گردد[3]. انسانیّت انسان را با برنامۀ الهی تحقّق می‌بخشد، بدانگاه که تلاشها و پویشهای انسان را بالا می‌برد و کششها و انگیزه‌های وی را پاکیزه می‌دارد، و نیرو و توان او را در مسیر خوبی و سازندگی و اوج‌گیری، و برتری بر کششها و لذائذ و رفتار حیوانی، گرد می‌آورد[4].

حقیقت نعمت یزدان موجود در این آئین را درک نمی‌کند و ارزش آن را نمی‌داند کسی که حقیقت جاهلیّت را نشناخته باشد و بلاهای آن را نچشیده و ندیده باشد - جاهلیّت در هر زمانی و در هر مکانی، عبارت است از برنامۀ زندگانی‌ای که خدا آن را ننهاده و پی نیفکنده است - کسی که جاهلیّت را شناخته است و بلاهای آن را چشیده است، بلاهای جاهلیّت در جهان‌بینی و ایدئولوژی را، و بلاهای آن در واقعیّت زندگی را - چنین کسی احساس می‌کند و می‌فهمد و می‌بیند و می‌داند و درک می‌کند و می‌چشد حقیقت نعمت یزدان موجود در این آئین را.

کسی که بلاهای گمراهی و کوری را، و بلاهای سرگردانی و آشفتگی و پراکندگی را، و بلاهای هدر رفتن و سستی و شل و ولی موجود در معتقدات جاهلیّت و جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌های آن را در هر زمانی و در هر مکانی می‌شناسد و می‌چشد، چنین کسی نعمت ایمان را می‌شناسد و می‌چشد[5].

۱- مراجعه شود به مقدّمۀ کتاب «خصائص الإسلامی و مقوّماته». چاپ دارالشروق.

۲- مراجعه شود به تفسیر سورۀ فاتحه، و تفسیر سرآغاز سورۀ بقره.

۳- مراجعه شود به کتاب: «هذا الدین»، صفحۀ ۱۵-۲۰.

۴- به تفسیر آیۀ ۲۰۸ سورۀ بقره مراجعه شود.

۵- مراجعه شود به کتاب «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته»، فصل

کسی که بلاهای طغیان و سرکشی و هوا و هوس را، و بلاهای کورکورانه دست و پا زدن و پریشانی و نابسامانی را، و بلاهای کوتاهی کردن و زیاده‌روی نمودن را در همهٔ سازمانهای زندگی جاهلی، می‌شناسد و می‌چشد، او است که نعمت زندگی در سایهٔ ایمان و برابر برنامهٔ اسلام را می‌شناسد و می‌چشد[1].

عربهائی که نخستین بار مخاطب این قرآن بوده‌اند، این واژه‌ها را می‌شناختند و درک می‌کردند و می‌چشیدند. چه مفاهیم آنها در زندگانیشان مجسّم بود، مجسّم در زندگانی نسلی که مخاطب این قرآن قرار گرفته بودند. آنان جاهلیّت را دیده و چشیده بودند. جهان‌بینی‌های اعتقادی جاهلیّت را دیده و چشیده بودند. اوضاع اجتماعی جاهلیّت را دیده و چشیده بودند. اخلاق فردی و اجتماعی جاهلیّت را دیده و چشیده بودند. از دیدن و چشیدن همهٔ اینها و امتحان کردن آنها، پی می‌بردند به حقیقت نعمتی که یزدان با اعطاء این آئین، بدیشان بخشیده بود، و به حقیقت لطف یزدان در حقّ خود پی می‌بردند، لطفی که بوسیلهٔ ارمغان داشتن اسلام بدیشان، انجام پذیرفته بود.

اسلام بود که ایشان را از ژرفای درّهٔ جاهلیّت برداشته بود، و از جادهٔ رو به بالا حرکتشان داده بود، تا آنان را بدان قلّهٔ سربفلک کشیدهٔ والا رسانده بود، همانگونه که در سرآغاز سورهٔ نساء گفتیم. بناگاه آنان خود را بالای قلّهٔ سربفلک کشیدهٔ والا دیدند و مشاهده کردند که دارند از آن بالا بالاها به سایر ملّتهای سرزمینهای پیرامون خود می‌نگرند، هم بدانسان که گذشتهٔ خود در زمان جاهلیّتشان را ورانداز می‌نمایند.

اسلام ایشان را از ژرفای درّهٔ جاهلیّت برگرفت و در جهان‌بینی‌های اعتقادی راجع به ربوبیّت و معبودیّت بتها، فرشتگان، جنّ، ستارگان، پیشینیان، و در سائر افسانه‌های ساده و یاوه و خرافه‌های سبک و بی‌ارج، دستشان را گرفت و رهنمودشان کرد، تا ایشان را به افق توحید و یگانه‌پرستی بکوچاند و منتقل گرداند، افق ایمان به یزدان یگانه، توانا، چیره، مهربان، شنوا، بینا، آگاه، کاملاً دادگر، نزدیک و پاسخگوئی که میان او و بندگان، واسطه‌ای در میان نیست، و همگان بندگان اویند و همگان بردگان او. این بود که یزدان آنان را از زیر سلطهٔ جادوگری و غیبگوئی، و سلطهٔ ریاست و برتری جوئی، همان روز آزادشان ساخت که ایشان را از سلطهٔ گمان و خرافه آزاد و رها ساخت.

اسلام عربها را از ژرفای جاهلیّت اوضاع اجتماعی برگرفت و والائی بخشید. آنان را از امتیازات و اختلافات طبقاتی نجات داد، و از عادات ننگین رها ساخت، و از استبدادی ایشان را رستگار کرد که هر که اندک قدرت و شوکتی پیدا می‌کرد، آن را در پیش می‌گرفت ... این غلط است که مشهور شده است که می‌گویند: زندگی عربها دموکراسی و آزادی را به تصویر می‌کشید.

«توانائی بر ستمگری، به منزلهٔ عزّت و جاه در عرف رئیس و مرؤوس امراء جزیرةالعرب بود، از دورترین نقطهٔ جنوبی تا دورترین نقطهٔ شمالی، قانون ارباب و رعیّتی و آقا و نوکری حکمفرما بود. نجاشی شاعر هنگامی که در عیبجوئی و رسواگری کسی که کوچک و ناتوانش می‌شمارد، بدینگونه رخنه و نکوهش را بیان میدارد:

قُبَيِّلَتُهُ لاٰ يَغْدِرُونَ بِذِمَّةٍ
وَ لاٰ يَظْلِمُونَ ٱلنّٰاسَ حَبَّةَ خَرْدَلٍ

قبیلهٔ او در عهد و پیمان خلاف و ستم نمی‌کنند، و به مردمان به اندازهٔ دانهٔ خردلی ظلم نمی‌رسانند.

حجر پسر حارث هم هر چند پادشاه عربی بود، زمانی که بر بنی‌اسد غالب آمد، ایشان را با چماق و کتک به بندگی کشانید. شاعر بنی‌اسد، عبید پسر ابرص بدو متوسّل شد و چنین سرود:

أَنْتَ الْمَلِّکُ فِيهِمْ[2] وَ هُمُ الْعَبِيدُ إِلَى الْقِيَامَه

⇦ «تیه و رکام».

۱- مراجعه شود به کتاب «الإسلام و مشکلات الحضارة»، فصل: «تخبط و اضطراب».

۲- مصرع اول چنین نیز روایت شده است:

ذَلُّــوا لِسَــوْطِکَ مِـثْلَمَا ذَلَّ الأُشَيْقِرُ ذُو الْخِـزَامَـه

تو در میانشان صاحب اختیار و شاهی، و آنان جملگی تا قیامت بنده‌اند. آنان در برابر تازیانه‌ات رام و مطیع هستند، همانگونه که شتر کوچک سرخ رنگی که حلقه در بینی دارد رام و مطیع است.

عمر پسر هند هر چند که پادشاه عربی بود، او به مردمان آموخته بود که با او از پشت پرده سخن بگویند. این را گناه بزرگی برای رؤسا و امرای قبائل می‌شمارد که مـادرانشـان از خـدمتگذاری او در خـانه‌اش سـرباز می‌زنند.

نعمان پسر منذر شاه عربی بود. استبداد و ستمگریش بجائی رسید که روزی را به رضـا و خشنودی خـود اختصاص داده بود و در آن بدون حساب و کتاب انعام می‌داد و اموال می‌بخشید به هر کسی که بـه پـیش او می‌آمد. و روزی را خاصّ خشم و قهر خویش کرده بود و در آن از بامدادان تا شامگاهان به قتل می‌رسانید و می‌کشد هر کسی را که به پیش او می‌آمد!

دربارهٔ عزّت و عظمت کلیب وائل گویند که او را کلیب، یعنی سگ شکاری نامیده‌اند چون هر کجا کـه دوست می‌داشت سگ شکاری را سـر مـی‌داد و هـیچ کسـی جرأت نمی‌کرد به سرزمینی نـزدیک شـود کـه عـوعو سگ شکاری او به گوش می‌رسید.

در مثلی گویند:

(لا حُرَّ بِوادِي عَوْفٍ).

در سرزمین عوف هیچ انسان آزادی وجود ندارد.

زیرا از عظمت عوف یکی هم ایـن بـود کـه کسـی در سرزمین او سکونت نمی‌گزیند که در جـوار او آزادی داشته باشد. چرا که همه آزاد هستند ولی حکم بندگان را دارند[۱].

اسلام عربها را از بیابان برهوت جاهلیّتِ آداب و رسوم و اخلاق و روابط اجتماعی برگرفت و والائی بخشید. ایشان را از بیابان برهوت نجات بخشید، بیابان برهوت زنده بگور کردن دختران، درمانده و سـرکوب نـمودن زنان، میخوارگی، قماربازی، بی‌بند و باری جـنسی و هرج و مرج زناشوئی، بی‌حجابی و لختی زنان، اختلاط زنان با مردان با وجود خواری و ذلّت زنـان و تـوهین بدیشان، خونریزیها، ایلغارها، تاخت و تازها، غارتها و تاراجها، عدم اتّحاد در گفتار و عدم اتّفاق در کردار، و درماندگی و بیچارگی در برابر هر گـونه حـملهٔ جـدّی خارجی، همچون چیزی که در عام الفـیل روی داد بـه هنگام حملهٔ حبشی‌ها بـه کـعبه، و بـالأخره خـواری و پستی همهٔ قبائل، هـمان قـبائلی کـه دشـمن خـونخوار یکدیگر بودند و بر همدیگر می‌تاختند[۲].

اسلام از عربها ملّتی را پدید آورد که از بـلندای قـلّهٔ سربفلک کشیده به جملگی انسانهای لمـیده در دامـنهٔ کوه می‌نگرد و همهٔ جوانب زندگی را دید می‌زند. ملّتی که در نسل واحـدی، دامـنه را شـناخت و قـلّه را هـم شناخت. جاهلیّت را شناخت و اسلام را هم شناخت. این بود که معنی فرمودهٔ خداوند متعال، خطاب به خـود را چشید و فهمید:

﴿ أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً ﴾.

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کـامل کـردم و (بـا عزّت بخشیدن بـه شـما و اسـتوار داشـتن گـامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

شخص بار سوم می‌ایستد در برابر خشنودی خدا بدین دین برای مؤمنین، و در برابر رعایت و عنایتی که یزدان سبحان نسبت به این ملّت دارد و می‌خواهد برای ایـن ملّت دین آنان را برگزیند و خشنودی خویش را از آن اظهار فرماید ... این هم تعبیری است که بیانگر محبّت خدا در حقّ این ملّت و خشنودی یزدان از ایشان است، و در این راستا است که او می‌خواهد بـرنامهٔ زنـدگی ایشان را برگزیند.

⇐ أَنْتَ المَلِيکُ عَلَيْهِمْ مترجم.

۱- به نقل از کتاب: «حقائق الإسلام و أباطيل خصومه». تألیف عـقاد، صفحهٔ ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲- مراجعه شود به تفسیر سورهٔ فیل.

این واژه‌های شگفت‌انگیز بر دوش ایـن مـلّت وظـیفهٔ سنگینی را تحمیل می‌کند. وظیفهٔ سنگینی که با چـنین رعایت و عنایت بزرگ برابری کند ... استغفرالله! هیچ چیزی با این رعایت و عنایت سترگ خـدای بـزرگوار همتا و برابر نمی‌گردد. هر وظیفه‌ای که این ملّت در تمام نسلها در توان داشته باشد و انجام دهد، نمی‌تواند بـه پای رعایت و عنایتی برساند که یزدان جـهان نسـبت بدین ملّت داشته و دارد. امّا کاری که می‌تواند بکند و در طبق اخلاص بگذارد و به پیشگاه الهی تقدیم دارد، تلاشی است در حدّ توان، برای انجام سپاسگزاری از ایزد منّان، و به اندازهٔ شناخت خداوند کریم عطاءبخش جهان و بس. بلکه تـنها چـیزی کـه ایـن مـلّت انـجام می‌دهد، شناخت وظیفه و اقدام بـدان کـاری است کـه توان آن را دارد، و سپس طلب آمرزش و درخـواست گذشت از قصور و کوتاهی، و عذر تقصیر به پـیشگاه الهی در راستای این وظیفهٔ سنگین است.

این که خداوند بزرگوار اسلام را به عـنوان دیـن ایـن ملّت پسندیده است و بدان خشنود شده است، پیش از هر چیز لازم است این ملّت ارزش این گزینش را بداند و بفهمد. سپس به اندازهٔ تاب و توان برای پابرجائی و ماندگاری بر این دین تلاش و پویائی کند ... چه اندازه بدبخت و بدبیار و کودن و نادان است کسی که سستی نماید دربارهٔ چیزی که - چه رسد به این که رها سازد - خداوند آن را برای او پسندیده است و بـدان خشـنود است. چنین چیز خداپسندی را رها کند و چیز دیگری را برگزیند که خدا آن را برای او بـرنگزیده است! چـنین کاری واقعاً گناه زشت و پلشتی است و بدون سـزا و کیفر نمی‌ماند. هرگز نمی‌گذارد انجام دهندهٔ آن رستگار گردد. آخر او به ترک چیزی گفته است که یزدان جهان آن را برای او پسندیده است و بدان خشنودی خود را اظهار فرموده است! خداوند تا مدّت زمانی کسانی را مهلت می‌دهد و آزاد و رها می‌سازد که اسلام را آئین خود نمی‌کنند و هر چه بخواهند مـرتکب مـی‌شوند و انجام می‌دهند. امّا هرگز کسانی را مـهلت نـمی‌دهد و آزاد و رها نمی‌سازد که این آئین را شناخته‌اند، سـپس از آن دست کشیده‌اند و به ترک آن گـفته‌انـد و بـرای خویشتن مکـاتب و مـذاهـبی را در زنـدگی در پـیش گرفته‌اند جدای از برنامه‌ای کـه خـدا آن را بـرایشـان پسندیده است و اظـهار خشـنودی از آن کـرده است. هرگزا هرگز یـزدان جـهان بـدیشان مـهلت و فـرصت نمی‌دهد و هر چه زودتر کاری می‌کند که کیفر کار خود را ببینند و به سرانجامی گرفتار آیـند کـه سـزاوار آن هستند!

بیش از این توان سخن گفتن از موقعیّتهائی نداریم که این واژگان سترگ بیانگر آنها می‌باشند. چرا که سخن به درازا می‌کشد. پس در فـی‌ظلال القـرآن بـه هـمین اشارات بسنده می‌کنیم، و همراه با روند سوره به پیش می‌رویم و به بخش تازه‌ای می‌پردازیم:

❁

﴿ يَسْأَلُونَكَ : مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ؟ قُلْ: أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ، وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ. فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ، وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ. وَ اتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ، وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ، وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ، وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ - إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ - وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾.

از تـو مـی‌پرسند کـه چـه چـیز (از خـوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها) بر آنان حلال شده است؟ بگو: بـر شـما چیزهای پاکیزه حلال شده است، و (نیز شکاری کـه) حیوانات شکاری صید می‌کنند و شما بدانها آموخته‌اید از آنچه خدا به شما آموخته است. از نخجیری که چنین حـیوانـاتی بـرای شـما (شکـار مـی‌کنند و خـود از آن نمی‌خورند و سالم) نگاه می‌دارند بخورید، و (به هنگام فرستادن حیوان بـه سـوی شکـار) نـام خـدا را بـر آن

ببرید، و از خدا بترسید؛ چرا که خداوند سریع‌الحساب است. امروزه (با نزول این آیه) برای شما همهٔ چیزهای پاکیزهٔ (طبع سالم پسند) حلال گردید، و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است، برای شما حلال است) و خوراک شما برای آنان حلال است، و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن، و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مَهریهٔ آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد. هر کس که انکار کند آنچه را که باید بدان ایمان داشته باشد (از جمله ایمان به احکام حلال و حرام برخی از خوراکی‌ها و ازدواجهای مذکور در اینجا) اعمال او باطل و بیفایده می‌گردد و در آخرت از زمرهٔ زیانکاران خواهد بود.

این پرسش از سوی کسانی که ایمان آورده‌اند، دربارهٔ چیزی که برای ایشان حلال شده است، یک حالت روحی را به تصویر می‌کشد، حالت روحی گروه برگزیده‌ای که سعادت این را داشته‌اند که مخاطبان پیشین یزدان بزرگوار باشند. همچنین بیانگر هراس و پرهیزی است که در دل و درون ایشان به جنبش و تکان درآمده است. هراس و پرهیز از هر آن چیزی که در جاهلیّت بوده است و نکند که اسلام آن را حرام کرده باشد. آنان خویشتن را نیازمند پرسش دربارهٔ هر چیزی می‌دیدند تا مطمئن شوند که برنامهٔ نوین آن را می‌پسندد و معترف بدان است.

کسی که به تاریخ این دوره از زمان بنگرد، چنین تغییر عمیق و دگرگونی ژرفی را که اسلام در دل و جان عربها پدید آورده بود، لمس می‌کند و می‌بیند. اسلام دل و جان عربها را سخت تکان داده بود، بگونه‌ای سخت که همهٔ ته‌نشستهای جاهلیّت را از درونها بیرون افکنده بود. به مسلمانانی که ایشان را از ژرفای جاهلیّت برگرفته بود تا آنان را به بلندای قلّهٔ سربفلک کشیدهٔ والا برساند، چنین فهمانده بود که ایشان از نو متولّد می‌گردند، و دوباره رشد و نمو پیدا می‌کنند و بزرگ می‌شوند. همچنین بدیشان آموخته بود که بزرگی کوچ و سترگی جهش و اهمّیّت راه صعود و استواری و بزرگواری نعمت را کاملاً از ته دل احساس کنند و بدان پی ببرند. این بود که تمام تلاش و همهٔ کوشش ایشان را در این مسیر بود که مطابق این برنامهٔ ربّانی - برنامه‌ای که برکت آن را در حقّ خویش لمس کرده بودند - متحوّل و دگرگون شوند، و از مخالفت با آن برنامه بپرهیزند ... دوری و پرهیز از تمام چیزهائی که در جاهلیّت بدانها عادت و الفت داشتند، ثمرهٔ این احساس عمیق، و نتیجهٔ این تکان سخت بود.

به همین خاطر پس از آن که آیات تحریم را شنیدید، شروع به پرسشهائی از پیغمبر ﷺ کردند:

﴿ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ؟ ﴾.

چه چیز (از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها) بر آنان حلال شده است؟.

تا پیش از نزدیک شدن و دست یازیدن بدان، یقین و اطمینان داشته باشند. پاسخ بدیشان چنین در رسید:

﴿ قُلْ: أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَاتُ ﴾ ...

بگو: بر شما چیزهای پاکیزه حلال شده است.

پاسخ این پرسش، سزاوار اندیشیدن است. چنین پاسخی به خرد آنان این حقیقت را پرتوانداز می‌کند که: ایشان از چیزهای پاک و پاکیزه محروم نشده‌اند، و از چیزهای پاک و پاکیزه منع نگشته‌اند. بلکه هر چیز پاک و پاکیزه‌ای برای ایشان حلال شده است، و جز ناپاکیها بر آنان قدغن و حرام نگشته است. واقعاً هم این چنین است. هر آنچه را که یزدان بر مؤمنان حرام فرموده است، فطرت سالم از لحاظ حسّی و ظاهری از آن بیزار و گریزان است. مانند: مردار و خون و گوشت خوک. یا دل با ایمان از آن رمان و متنفّر است، همچون حیوانی که به نام غیر خدا سر بریده شده باشد، یا بالای بتها و در کنار آنها ذبح گشته باشد، و یا گوشتی که به وسیلهٔ تیرهای پیکان تقسیم و روی آن برد و باخت شود که نوعی از قمار بشمار است.

به طیّبات، یعنی چیزهای پاکیزه که عام است، نوعی از طیّبات و اشیاء پاکیزه اضافه می‌شود، و به صورت ذکر

خاصّ بعد از عامّ بیان می‌گردد، و آن عبارت است از نخجیری که پرندگان و درّندگان تعلیم یافته برای شکار، آن را می‌گیرند و برای صاحبان خود نگاه می‌دارند، پرندگانی همچون شاهین و باز، و درّندگانی همسان سگهای شکاری و ببرها و یوزپلنگها و شیرها ... پرندگان و درّندگانی که صاحبانشان بدانها آموخته‌اند چگونه نخجیر را صید کنند و زیر چنگالها و پنجه‌های خود نگاه دارند:

﴿وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ، تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ. فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ، وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾.

همچنین نخجیری (برای شما حلال است که) حیوانات شکاری صید می‌کنند و شما بدانها آموخته‌اید از آنچه خدا به شما آموخته است. از نخجیری که چنین حیواناتی برای شما (شکار می‌کنند و خود از آن نمی‌خورند و سالم) نگاه می‌دارند بخورید، و (به هنگام فرستادن حیوان به سوی شکار) نام خدا را بر آن ببرید، و از خدا بترسید؛ چرا که خداوند سریع‌الحساب است.

شرط حلال بودن نخجیری که این پرندگان و درّندگان تعلیم یافتهٔ آزمودهٔ شکارچی صید می‌کنند این است که از نخجیری که می‌گیرند، به هنگام شکار خودشان از آن نخورند. وقتی که صاحبانشان هنوز حضور پیدا نکرده‌اند و سر نرسیده‌اند، چنین پرندگان و درّندگانی اگر گرسنه گردند و از نخجیر خود بخورند، دیگر چنین پرندگان و درّندگانی تعلیم یافته بشمار نمی‌آیند، و آنچه شکار می‌کنند متعلّق به خودشان است نه متعلّق به صاحبانشان، و چنین نخجیری برای صاحبانشان حلال نمی‌باشد، هر چند که بیشترین قسمت از بدن نخجیر بر جای مانده باشد و از آن قسمتها چیزی نخورده باشند، و هر چند هم نخجیر را زنده تحویل صاحبانشان دهند، امّا، خودشان از آن بخشی را خورده باشند. دیگر چنین نخجیری ذبح نمی‌گردد، و اگر هم ذبح گردد، حلال نیست.

یزدان جهان نعمت خود را به یاد مؤمنان می‌اندازد و اعطاء چنین حیوانات شکارچی تعلیم یافته‌ای را لطفی در حقّ ایشان می‌شمارد. چرا که مؤمنان به حیوانها چیزی را تعلیم داده‌اند که خدا بدیشان تعلیم داده است. این خدا است که چنین پرندگان و درّندگان شکار کننده‌ای را مسخّر آنان کرده است و رام ایشان فرموده است، و آنان را توانای بر تعلیم دادن به حیوانها نموده است، و بدانان آموخته است که چگونه حیوانهای شکاری را تعلیم و آموزش دهند ... این نیز یک نگرش جالب قرآنی است. نگرشی که سرشت برنامهٔ حکیمانه‌ای را به دل الهام و به خرد پیغام می‌کند که نمی‌گذارد لحظه‌ای بگذرد و مناسبتی پیش آید، مگر این که در آنها حقیقت مهمّی را در دل زنده می‌کند. این حقیقت: یزدان است که همه چیز را عطاء فرموده است، و همه چیز را آفریده است. او است که یاد داده است، و او است که رام کرده است. هر نوع لطف و فضلی از او است. آفریده، در هر حرکت و هر کاری و هر مکانی بدو نیازمند است و بدو متوسّل می‌شود ... شخص مؤمن لحظه‌ای فراموش نمی‌کند که او از آن خدا است، و به سوی خدا برمی‌گردد. همه چیز هستی او، و همه چیز پیرامون او، و بالأخره همهٔ پدیده‌ها و همهٔ رخدادها، متعلّق به خدا است و بدو مربوط می‌گردد. شخص مؤمن لحظه‌ای غافل نمی‌گردد از این که دست خدا را و لطف او را در هر ارادهٔ درونیش، و در هر تکان عصبی از سلسله اعصابش، و در حرکتی از حرکات اندامش مشاهده کند و ببیند ... مؤمن با بودن همهٔ اینها واقعاً انسان «ربّانی» و مسلمان یزدانی می‌گردد.

خدا به مؤمنان می‌آموزد که نام یزدان را بر نخجیری ذکر کنند که حیوانات شکاری آن را شکار می‌کنند و می‌گیرند. ذکر پروردگار و بردن نام کردگار وقتی انجام می‌گیرد که پرنده یا حیوان درّندهٔ شکاری را به سوی نخجیر سر می‌دهند و برای شکار کردن رها می‌سازند. چرا که چه بسا پرنده یا درّندهٔ شکاری، نخجیر را با

چنگال یا با دندانهای خود بکشد. در این صورت، کار پرنده یا درّندهٔ شکاری به منزلهٔ ذبح نخجیر خواهد بود، و بردن و یادکردن نام خدا هم در وقت ذبح انجام می‌پذیرد. در شکار کردن هم هنگام رها کردن و سر دادن پرنده یا درّندهٔ شکاری نام خدا برده می‌شود و همچون ذکر خدا به هنگام ذبح محسوب می‌گردد.

سپس در پایان آیه، مؤمنان را به تقوا و پرهیزگاری می‌خواند و از عذاب و خشم خدا می‌ترساند، و ایشان را از حساب سریع یزدان به هراس می‌اندازد ... بدین وسیله کار حلال و حرام بودن را بطور کلّی بدین احساس پیوند می‌دهد که محور هرگونه نیّتی و هر نوع کاری در زندگی مؤمن است. احساسی است که سراسر زندگی را به ارتباط با خدا، و درک عظمت خداوندگار، و پائیدن انسان توسّط یزدان، در آشکار و پنهان، تبدیل می‌کند:

﴿ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ، إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾.

از خدا بترسید، چرا که خداوند سریع‌الحساب است.

بیان چیزهائی که برای آنان حلال گشته است استمرار می‌یابد، و ازدواجهای حلال برای آنان بدان ملحق می‌گردد:

﴿ أَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ. وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ. وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ. وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ. وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ. إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ ﴾.

امروزه (با نزول این آیه) برای شما همهٔ چیزهای پاکیزهٔ (طبع سالم پسند) حلال گردید، و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است، برای شما حلال است) و خوراک شما برای آنان حلال است، و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن، و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مَهریّهٔ آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد.

بدین منوال انواع دیگری از چیزهای حلال، بار دیگر بر شمرده می‌شود، و با این سخن یزدان، این چنین آغاز می‌گردد:

﴿ أَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ ﴾.

امروزه (با نزول این آیه) برای شما همهٔ چیزهای پاکیزهٔ (طبع سالم پسند) حلال گردید.

بدین وسیله، معنائی مورد تأکید قرار می‌گیرد که بدان اشاره کردیم، و میان آن و میان انواع جدید کالاها و متاعها پیوند داده می‌شود. کالاها و متاعهائی که از زمرهٔ چیزهای پاک و پاکیزه بشمار آمده‌اند.

در اینجا بر برگی از برگهای بزرگواری اسلامی آگاه می‌گردیم. برگی که مربوط به رفتار با غیر مسلمانان است. غیرمسلمانانی که در جامعهٔ اسلامی و در «کشور اسلام» زندگی می‌کنند، یا اهل کتابی که روابط عهد و پیمان، ایشان را به اسلام ربط و پیوند می‌دهد.

اسلام تنها بدین اکتفاء نمی‌کند که آزادی دینی و مذهبی به اهل کتابی عطاء کند که در کشور اسلامی زندگی می‌کنند یا با مسلمین عهد و پیمان دارند، سپس ایشان را گوشه‌گیر و بر کنار سازد، تا در جامعهٔ اسلامی معزول و مظلوم، یا مطرود و منفور گردند.

بلکه برعکس آنان را در فضای مشارکت اجتماعی، و مودّت و محبّت، و معاشرت زیبا و آمیزش صمیمانه، آزاد می‌گذارد و تلاش و کوششان را ارج می‌نهد، و خوراک ایشان را برای مسلمانان، و خوراک مسلمانان را برای ایشان حلال می‌کند، تا بدین وسیله دید و بازدید و مهمانی کردن و با یکدیگر خوردن و نوشیدن میانشان انجام پذیرد، و جامعه سراسر در سایهٔ مودّت و محبّت و بزرگمنشی و بزرگواری قرار گیرد و بیاساید ... همچنین زنان پاکدامنشان را - که همان محصنات به معنی عفیفات آزاده‌اند - برای مردان مسلمان حلال می‌دارد، و نام ایشان را در کنار نام زن آزادهٔ پاکدامن مسلمان ذکر می‌نماید. این هم بزرگمنشی و بزرگواریی است که در میان پیروان ادیان و مذاهب جز پیروان ادیان و مذاهبی به خود ندیده‌اند که در کشور اسلامی زیسته‌اند و زندگی بسر برده‌اند. از جمله مرد مسیحی

کاتولیک از ازدواج با زن ارتودوکس، یا پروتستان، و یا مارونی مسیحی سر باز می‌زند. به عقیدهٔ کاتولیکها، کسی که با چنین فرقه‌هائی ازدواج کند، نسبت به آئین خود سست بوده و از ایمان خویش دست کشیده است! بدین منوال آشکار و پدیدار است که اسلام یگانه برنامه‌ای است که اجازه می‌دهد یک جامعهٔ جهانی پیدا و پابرجا گردد، جامعه‌ای که در آن میان مسلمانان و پیروان آئینهای اهل کتاب، هیچگونه کناره‌گیری و گریزی نیست، و میان پیروان سائر عقائد گوناگون، فواصل و موانعی وجود ندارد، پیروان عقائد مختلفی که پرچم جامعهٔ اسلامی بر آنان سایه افکنده باشد. البتّه این امر در معاشرت و همزیستی و سلوک و رفتار است، امّا ریاست و سرپرستی و رفاقت و دوستی، و یاری و مددکاری، حکم جداگانهٔ دیگری دارد و در روند سوره خواهد آمد.

شرط حلال بودن ازدواج با زنان اهل کتاب، همان شرط حلال بودن ازدواج با زنان مسلمان پاکدامن است:

﴿ وَ إِذٰا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ، غَيْرَ مُسٰافِحِينَ، وَ لاٰ مُتَّخِذِي أَخْدٰانٍ ﴾.

هرگاه که مَهریّهٔ آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد.

بدین معنی که مَهریّه‌ها پرداخته گردد. مراد ازدواج شرعی باشد. ازدواجی که مرد با آن زن خود را در دژ پاکدامنی نگاه می‌دارد و او را مصون و محفوظ می‌نماید، نه این که پرداخت این اموال برای زنا یا دوست بازی باشد ... زنا بدین شیوه است که زن متعلّق به هر مردی و کسی شود. و دوست بازی هم این است که زن در اختیار دوست ویژه‌ای بدون ازدواج قرار گیرد ... در جاهلیّت عربی هر دوی اینها معروف و متداول بود، و در جامعهٔ جاهلی به رسمیّت شناخته شده بود، پیش از آن که اسلام ظهور کند و جامعهٔ جاهلی را پاکیزه دارد، و آن را از ژرفای پست مغاک بلند دارد و به قلّهٔ والای افلاک برساند.

در پی این احکام، پیرو تند و تیز لبریز از بیم و تهدید به میان می‌آید:

﴿ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمٰانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخٰاسِرِينَ ﴾.

هر کس که انکار کند آنچه را که باید بدان ایمان داشته باشد (از جمله ایمان به احکام حلال و حرام برخی از خوراکی‌ها و ازدواجهای مذکور در اینجا) اعمال او باطل و بیفایده می‌گردد و در آخرت از زمرهٔ زیانکاران خواهد بود.

همهٔ این قوانین و احکام واگذار به ایمان هستند. اجراء قوانین و احکام، ایمان است، و یا دلیل وجود ایمان است. کسی که از قوانین و احکام سرباز می‌زند، در حقیقت ایمان را قبول ندارد و آن را پوشیده و پنهان می‌سازد و نمی‌پذیرد. کسی هم که منکر ایمان گردد، اعمال و افعالش پوچ و باطل می‌شود و از او پذیرفته نمی‌گردد و به خودش برگردانده می‌شود و قبول نمی‌افتد. فعل «حَبِطَ» از مصدر «حبوط» است که به معنی آماسیدن و باد کردن حیوان و مردن آن است، بر اثر تغذیه از گیاه سمّی و زهرآگین ... این هم تصویری از عمل باطل و کردار پوچ است. عمل باطل و کردار پوچ، نخست باد می‌کند و آماسیده می‌شود، ولی بعداً نابود می‌شود و بر باد می‌رود، همچون حیوانی که مسموم می‌گردد و باد می‌کند و آماسیده می‌شود و می‌میرد ... در آخرت هم غیر از پوچ شدن عمل و بیسود بودن آن در جهان، زیان و وبال گردن می‌گردد.

این پیرو شدید و تهدید خوفناک به دنبال یک حکم شرعی می‌آید که به خوردنی‌ها و ازدواجهای حلال اختصاص دارد، و دالّ بر پیوند جزئیات این برنامه و ارتباط بخشهای آن است. بیانگر این واقعیّت است که هر جزئی و بخشی از این برنامه، «دین» بشمار است، دینی که از مخالفت با آن صرف نظر نمی‌گردد، و چه کار بزرگ و چه کار کوچکی که انجام پذیرد و مخالف با آن باشد، پذیرفتنی نیست.



در کنار سخن از خوردنی‌های حلال و صحبت از زنانی

که ازدواج با آنان آزاد است، از نماز و احکام طهارت برای انجام نماز سخن می‌رود:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ، وَ امْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ، وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ. وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا. وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرضىٰ، أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِّنَ الْغائِطِ، أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً، فَتَيَمَّمُوا صَعيداً طَيِّباً، فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْديكُمْ مِّنْهُ. ما يُريدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ، وَلٰكِنْ يُريدُ لِيُطَهِّرَكُمْ، وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾.

ای مؤمنان: هنگامی که برای نماز بپاخاستید (و وضو نداشتید)، صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشوئید، و سرهای خود (همه یا قسمتی از آنها) را مسح کنید، و پاهای خود را همراه با قوزکهای آنها بشوئید. و اگر جُنُب بودید (و خواستید نماز بخوانید، همهٔ بدن) خود را بشوئید. و اگر بیمار بودید (و بیماری مانع از استعمال آب بود) یا این که مسافر باشید (و یافتن آب برایتان دشوار بود) یا این که یکی از شما از پیشاب برگشت، یا با زنان مجامعه کردید، و (در همهٔ این صورتها، آب برای غسل یا وضو) نیافتید، با خاک پاک تیمّم کنید، (بدین شکل که دو بار کف دست بر خاک زده و) با آن بر صورتها و دستهای خود (تا مچ، یا آرنج) بکشید. خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقّت اندازد، و بلکه می‌خواهد شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید، شاید که شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) بجای آورید.

سخن گفتن از نماز و طهارت، در کنار سخن گفتن خوراکی‌های حلال و ازدواج با زنانی که برای شوهران حلال هستند، همچنین سخن گفتن از حکم طهارت در کنار سخن گفتن از احکام شکار کردن و احرام بستن و نحوهٔ رفتار با کسانی که مسلمانان را از مسجدالحرام بازمی‌دارند، اینها اتّفاقی و تصادفی، محض خالی نبودن عریضه، و پیاپی قرار دادن واژه‌ها و جمله‌ها، ذکر نشده‌اند، و دور از فضای روند گفتار و اهداف آن، ردیف و پیاپی قرار نگرفته‌اند. بلکه هر یک در جای مناسب روند گفتار، و برای فلسفه‌ای که در نظم و ترتیب قرآن دارند، ذکر شده‌اند و آمده‌اند.

نخستین نگرش، نگریستن به نوع دیگری از چیزهای پاکیزه است. از میان چیزهای پاکیزهٔ کاملاً روحی که در کنار خوراکی‌های حلال و پاکیزه، و زنان حلال برای ازدواج ذکر می‌شود. نوعی است که دل مؤمن در آن لذّتی را می‌یابد که در سائر لذائذ دیگر نخواهد یافت، و آن لذّت ملاقات با خدا است، در فضائی از پاکی و فروتنی و یکرنگی ... قرآن چون از سخن گفتن از خوراکیهای پاکیزه و حلال، و از زنان حلال برای ازدواج می‌پردازد، برای صحبت از طهارت و نماز اوج می‌گیرد تا بدین وسیله انواع کالای پاکیزه و اشیاء حلال را در زندگی انسان تکمیل سازد، انواع کالای پاکیزه و اشیاء حلالی که وجود «انسان» در پرتو آن کامل می‌گردد.

دومین نگرش، این است که احکام طهارت و نماز، همچون احکام طعام و ازدواج، و بسان احکام نخجیر حلال و حرام، و همانند احکام رفتار با مردمان در حال صلح و جنگ، مهمّ بوده و همهٔ این احکام جدای از یکدیگر نیستند، و این احکام، با سائر احکام دیگری که در سوره خواهند آمد، دوشادوش و همتا و همسان همدیگرند ... همهٔ آنها عباد یزدان جهان بشمارند، و همهٔ آنها دین ایزد متعال محسوبند. در این آئین، میان بخشهائی که در اصطلاح فقهی - در این اواخر - «احکام عبادات» و بخشهائی که «احکام معاملات» نام داده شده‌اند، جداگانگی و گسیختگی وجود ندارد.

تفرقه‌ای که «فقه» برحسب مقتضیات «تألیف» و «تبویب» به وجود آورده است، در اصل برنامهٔ الهی، و در اصل شریعت اسلامی، وجود ندارد. برنامهٔ یزدان اسلامی، این بخش و آن بخش را از هم جدا نمی‌کند و بطور یکسان از مجموعهٔ بخشها فراهم می‌آید، و حکم

هر بخشی با حکم بخش دیگری برابر است، و در تشکیل دین خداوندگار و شریعت آفریدگار و برنامهٔ یزدان دادار، دارای ارج و پایهٔ همگون و همسان است. این از آن، و آن از این، در فرمانبرداری و پیروی از خدا، برتر نیست. نه تنها برتر نیست، بلکه یکی مکمّل دیگری است و هیچ بخشی بدون بخش دیگر، راست و درست و پایدار و پابرجا نمی‌ماند. دین بطور یکسان، صحیح و درست نمی‌باشد مگر با پیاده کردن هر دو بخش عبادات و معاملات در زندگانی گروه مسلمانان. همهٔ احکام و همهٔ بخشها، «عقود» و پیمانهائی است که یزدان سبحان وفای بدانها را خواستار شده است ... همهٔ آنها هم «عبادات» است و شخص مسلمان همهٔ آنها را به قصد قربت و نزدیکی به یزدان جهان انجام می‌دهد. و همهٔ آنها یکسره «اسلام» و اقرار، یعنی تسلیم فرمان خدا شدن، و اعتراف مسلمان به بندگی یزدان منّان نمودن است.

در اسلام «عبادات» تنها، و «معاملات» جدا، وجود ندارد. چنین اصطلاحاتی مربوط به «تألیفات فقهی» است. هم عبادات مصطلح و هم معاملات مصطلح، هر دو بخش رویهمرفته «عبادات» و «فرائض» و «عقود» و پیمان با یزدان جهانند، و خلل وارد کردن و زیان رساندن به چیزی از آنها، خلل وارد کردن و زیان رساندن به پیمان ایمان با یزدان است[۱].

این نگرشی است که روند قرآنی بدان اشارت می‌نماید، بدان هنگام که این احکام گوناگون را در روند سوره ذکر می‌فرماید.



﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ ﴾.

ای مؤمنان: هنگامی که برای نماز بپاخاستید....

نماز ملاقات با خدا است. ایستادن در حضور یزدان است. دعا کردن و راز و نیاز با ایزد منّان است. باید برای چنین موقعیّتی آمادگی پیدا کرد. همچنین باید با پاکی بدنی، پاکی روحی همراه گردد. ما گمانمان بر این است که وضو به خاطر همین است - البتّه خدا بهتر می‌داند - فرائض منصوص در این آیه، عبارت است از: شستن صورت، شستن دستها تا آرنجها، مسح سر، و شستن پاها تا قوزکها ... پیرامون این فرائض، اختلاف فقهی اندکی در میان است. مهمترین این اختلاف، چنین است: آیا این فرائض به همان ترتیبی باید انجام بپذیرد که ذکر کرده‌ایم؟ یا این که بدون چنین ترتیبی هم کافی و بسنده است؟ پاسخ دو گونه است.

این در حَدَث اصغر، یعنی بی‌وضوئی است. امّا جُنُب بودن - خواه با نزدیکی زناشوئی باشد و خواه با احتلام، موجب غسل می‌گردد.

وقتی که قرآن از بیان فرائض وضو، و غسل می‌پردازد، شروع به بیان حکم تیمّم می‌نماید که در حالتهای زیر انجام می‌پذیرد:

بطور کلّی هرگاه شخص بی‌وضو، یا شخص جنب، آب را پیدا نکند.

حالت دیگر، وقتی است که شخص بی‌وضو یا جنب بوده و بیمار باشد و آب برای او زیان داشته باشد یا اذیّت و آزارش کند.

حالت سوم، وقتی است که شخص مسافر بوده و بی‌وضو و یا جنب باشد.

قرآن دربارهٔ حَدَث اصغر، یا بی‌وضوئی، چنین تعبیری دارد:

﴿ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ ﴾.

یا این که یکی از شما از پیشاب برگشت.

غائط به معنی مکان گود است، مکان گودی که عربها برای پیشاب بدانجا می‌رفتند. برگشت از مکان گود، کنایه از قضای حاجت، چه شاشیدن باشد و چه دفع مدفوع.

از حَدَث اکبر، یا جنب بودن نیز اینگونه تعبیر می‌فرماید:

﴿ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ ﴾.

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته»، فصل «الشمول».

یا با زنان مجامعه کردید.

این تعبیر لطیف برای کنایه از نزدیکی زناشوئی بسنده است.

در این حالتها، شخص بی‌وضو یا جُنُب، نماز نمی‌خواند تا تیمّم نکند. برای تیمّم زمین پاکی را پیدا می‌کند، یعنی چیز پاکی را از جنس موادّ زمین باشد - با واژهٔ طیّب، یعنی خوب، از طهارت و پاکی، تعبیر شده است - هر چند که این چیز پاک از جنس موادّ زمین، خاکی بر پشت حیوانات، یا خاکی بالای دیوار یا روی دیوار باشد.

کف دو دست را بر آن می‌زند، سپس آن دو را فوت می‌کند، بعد کف دو دست را بر چهره‌اش می‌مالد، سپس آنها را بر دستهایش می‌مالد تا آرنجها. یک بار کف دو دست را بر خاک زدن برای چهره و دستها بسنده است، و یا دو بار زدن لازم است ... دو قول در میان است.

اختلافات فقهی پیرامون مقصود از فرمودهٔ خدا: ﴿أَوْ لاٰمَسْتُمُ ٱلنِّسٰاءَ﴾ در میان است: آیا مراد از مُلامسه، لمس و برخورد پوست بدن طرفین است؟ و یا به معنی جماع و نزدیکی زناشوئی است؟ اگر مُلامسه به معنی لمس و تماس پوست بدن است، آیا چنین لمس و تماسی با شهوت و لذّت انجام پذیرفته است یا بدون شهوت و لذّت صورت گرفته است؟ اختلافهائی در این زمینه موجود است.

گذشته از اینها، پرسش دیگری در میان است: آیا سردی آب، وقتی که شخص بیمار نیست، و یا هراس از بیمار شدن و اذیّت و آزار دیدن، می‌تواند مجوّز تیمّم باشد یا خیر؟ ارجح اقوال این است که: بلی! در چنین اوضاعی می‌توان تیمّم کرد.

در پایان آیه، این پیرو ذکر می‌گردد:

﴿مٰا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ. وَلٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ، وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقّت اندازد، و بلکه می‌خواهد شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید، شاید که شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) بجای آورید.

پاکیزگی حالت واجبی برای ملاقات با خدا است - همانگونه که قبلاً گفتیم - و پاکیزگی جسمی و روحی با وضو گرفتن و غسل نمودن حاصل می‌گردد. امّا با تیمّم تنها پاکیزگی روحی فراهم می‌آید. تیمّم هم وقتی انجام می‌پذیرد که آب یافته نشود، و یا زیان و ضرری از استعمال آب ناشی گردد. چرا که یزدان سبحان نمی‌خواهد که مردمان را به رنج و زحمت اندازد و با انجام وظائف و تکالیف سخت ایشان را به تنگنا افکند و به مشقّت گرفتار سازد. بلکه یزدان مهربان می‌خواهد مردمان را پاکیزه دارد، و با نعمت طهارت بر آنان منّت نهد، و ایشان را به سوی سپاسگزاری از نعمت کشاند، تا نعمت را برایشان چند برابر فرماید و بر نعمتشان بیفزاید. این هم مهربانی و فضل و لطف و واقعیّت است که در این برنامهٔ ساده و درست الهی موجود است.

فلسفهٔ وضو و غسل و تیمّم، اندیشهٔ ما را به خود جلب و مشغول می‌دارد، آنجا که نصّ قرآنی می‌فرماید:

﴿وَلٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

بلکه می‌خواهد شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد، و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید، شاید که شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) بجای آورید.

فلسفهٔ این نصّ ما را متوجّه هماهنگی و وحدتی می‌سازد که اسلام در مراسم عبادی و در قوانین اجتماعی، یکسان آن را پیاده می‌سازد. وضو و غسل تنها برای پاکیزگی جسم نیست و بس. تا امروزه فلسفه بافی بیاید و بگوید: ما نیازی به این مقرّرات نداریم، همانگونه که عربهای بدوی و ابتدائی داشتند! زیرا ما بنابه خواست تمدّن به گرمابه می‌رویم و استحمام می‌کنیم و اندامهایمان را تمییز می‌نمائیم! امّا چنین فلسفه بافی متوجّه نشده‌اند که وضو یا غسل تلاش دو بعدی و دو چندانی است برای اتّحاد و اتّفاق نظافت

جسم و طهارت روح در یک کار، و در یک عبادت. کار و عبادتی که مؤمن با انجام آن متوجّه خدای خود می‌گردد. و جانب پاکیزگی روحی نیرومندتر از جانب پاکیزگی جسمی است. زیرا به هنگام نبودن آب و عدم دسترسی به استفادهٔ از آن، تیمّم جایگزین آب می‌شود، و تیمّم جز پاکیزگی روحی را تأمین نمی‌کند که مهمّتر از جنبهٔ جسمی است ... بالاتر از همهٔ اینها، این آئین برنامهٔ همگانی عامّی است که با همهٔ حالتها و تمام محیطها، و کلّیّهٔ اوضاع، با نظام و سیستم یگانهٔ استواری، رویاروی می‌گردد، و فلسفه‌اش در همهٔ حالتها و محیطها و اوضاع حاصل می‌آید، و در شکلی از اشکال، و در معنائی از معانی، پیاده می‌گردد، فلسفه‌ای که به هیچوجه پوچ و باطل نمی‌شود، و تخلّف نمی‌کند.

پس بکوشیم که اسرار این عقیده را بفهمیم، پیش از آن که بدون آگاهی و رهنمود و کتاب روشن و روشنگری، دربارهٔ چنین عقیده‌ای، حکم صادر کنیم و فتوا دهیم. همچنین بکوشیم با یزدان جهان ادب بیشتری داشته باشیم، چه در چیزی که می‌دانیم و چه در چیزی که نمی‌دانیم(۱).

همچنین صحبت از تیمّم برای ادای نماز به هنگام دشواری وضو یا غسل با آب، و یا زیان داشتن آب، ما را بر آن می‌دارد که نگرش دیگری به خود نماز بیفکنیم، و حرص و آز برنامهٔ اسلامی بر اقامهٔ نماز را وراندازکنیم، و با دقّت بنگریم که همهٔ موانع را از سر راه گزاردن نماز بدور می‌اندازد، و هیچ عذری را برای ترک نماز از کسی نمی‌پذیرد. چنین حکمی به اضافهٔ احکام دیگری که دربارهٔ نماز خوف، و نماز بیمار، همچون نشسته خواندن نماز یا بر پشت خواندن نماز، و نماز خواندن برحسب امکان هرگونه که دست دهد، همهٔ این احکام خبر از حرص و ولع فراوانی می‌دهد که اسلام برای اقامهٔ نماز مبذول می‌دارد، و بیانگر این واقعیّت است که برنامهٔ الهی چه اندازه بر این عبادت تکیه می‌ورزد تا اهداف تربیتی خود را در نفس بشری پیاده و مستقرّ سازد. چرا که از ملاقات با خدا، و ایستادن در پیشگاه الله، وسیلهٔ بسیار مؤثّری می‌سازد، و در نازک‌ترین شرائط و سخت‌ترین اوقات، در انجام نماز کوتاهی نشان نمی‌دهد، و نمی‌گذارد هیچ مانعی از موانع و هیچ مشکلی از مشاکل، مسلمان را از این ایستادن در پیشگاه خدا و از این ملاقات با خدا بازدارد، ملاقات بنده با معبود خودش. یزدان جهان بهیچوجه اجازه نمی‌فرماید، بنده‌اش به علّتی از علل، و به سببی از اسباب، از او بگسلد و منقطع شود. نماز مایهٔ شادابی دل، و آسایش درون، و آرامش بیرون، و بهره‌مندی از عزّت، و ماندگاری نعمت است.



به دنبال احکام طهارت، و احکام پیش از آن، احکامی که مؤمنان را متوجّه نعمت خدا می‌سازد، نعمتی که در پرتو ایمان بدانان عطاء فرموده است، و یادآوری پیمان یزدان با ایشان، مبنی بر گوش بفرمان بودن و فرمانبرداری کردن، همان پیمانی که با بستن آن، داخل دائرهٔ اسلام شده‌اند - همانگونه که گفتیم - و همچنین به دنبال تذکّر مؤمنان به تقوا و پرهیزگاری، و یادآوری ایشان بدین نکته که آفریدگار از نیّتها و رازهای سینه‌ها، و افکار و اندیشه‌های دلهایشان کاملاً آگاه است، چنین آیه‌ای می‌آید:

﴿ وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ، وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا، وَ اتَّقُوا اللّٰهَ، إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾.

(ای مؤمنان!) به یاد آورید نعمت (هدایت دین) خدای را بر خود، و به یاد آورید پیمانی را که (توسّط پیغمبر در عَقَبهٔ دوم) با شما بست، بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم (و در خوشی و ناخوشی و گنج و رنج، ای پیغمبر با تو همراهیم). و از خدا بترسید که خدا از

۱- حال به همین منوال است در مسألهٔ زکات و قضیّهٔ مالیّات. زکات جدای از مالیّات است، و مالیّات جایگزین زکات نمی‌گردد. در این جزء بدین مسأله صحبت خواهیم کرد.

(مؤلف)

راز درون سینه‌ها آگاه است.

نخستین کسانی که مخاطبان این قرآن بودند - همانگونه که قبلاً گفتیم - ارزش نعمتی را می‌دانستند که یزدان با این آئین بدیشان عطاء فرموده بود. چرا که حقیقت نعمت مبذولهٔ یزدان را در هستی خود، و در زندگی خویش، و در جامعهٔ خویشتن، و جایگاهی که در میان همهٔ انسانهای پیرامونشان پیدا کرده بودند، لمس می‌کردند و می‌یافتند. بدین خاطر تنها اشاره کردن بدین نعمت بسنده بود. چه اشاره کردن، دلها و دیده‌ها را به حقیقت ستبر و سترگ و مجسّم و ملموس در زندگانیشان، رهنمود می‌کرد و متوجّه می‌ساخت.

همچنین تنها اشاره کردن به پیمان یزدان با ایشان بس بود، پیمانی که خدا با آنان بسته بود و در آن، گوش بفرمان بودن و فرمانبرداری کردن را از ایشان خواسته بود. تنها اشاره کردن، حقیقتی را آماده و جلوه‌گر می‌داشت که مستقیماً با آن آشنا بودند و سر و کار داشتند. همچنین خود را مفتخر می‌دیدند وقتی که خویشتن را طرف معاملهٔ یزدان مشاهده می‌کردند! یعنی زمانی که می‌دیدند که خداوند بزرگوار، در معامله‌ای که با خدا انجام می‌دهند، ایشان را یکی از دو طرف قرارداد محسوب می‌دارد، عزّت و عظمتی در درونشان پیدا و هویدا می‌گشت. حقّ هم همین بود و همین است! این امر کار بس بزرگی در آئینهٔ دل مؤمن است. وقتی که خوب چنین حقیقتی را می‌بیند و می‌فهمد و وارنداز و بررسی می‌کند، این کار آن اندازه والای والا در نظر جلوه‌گر می‌آید که بدان می‌نازد و گردن می‌افرازد.

از اینجا است که خدا ایشان را در این باره به پرهیزگاری واگذار می‌فرماید و به آشنائی دل با خدا حواله می‌نماید، و به دل راه می‌دهد که بداند: خدا اندیشه‌ها و رازهائی را می‌پاید و مراقبت می‌نماید که از آن می‌گذرد:

﴿ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾.

از خدا بترسید که خدا از راز درون سینه‌ها بس آگاه است.

تعبیر «ذات الصدور» تعبیر الهامگرانه‌ای است که مفهوم را به تصویر می‌زند، و آشکارا و هویدا مقصود را می‌نمایاند. در قرآن در موارد فراوانی بدین تعبیر برمی‌خوریم، لذا زیبا است که از ریزه‌کاری و ظرافت و زیبائی و الهامی سخن بگوئیم که در آن نهفته است. «ذات الصدور»: یعنی همدم سینه‌ها و ملازم آنها و چسبیده بدانها ... این هم کنایه از احساسات پنهان و خاطره‌های نهان و رازهای پوشیده در آن است. احساسات و خاطره‌ها و رازهائی که ملازم سینه‌ها و همدم آنها است ... احساسات و خاطره‌ها و رازها هم هر اندازه مخفی و مکتوم و مدفون در سینه‌ها باشد، برای دانش یزدان مکشوف و معلوم است، یزدانی که آگاه از خودِ سینه‌ها و اندیشه‌ها و رازهای درون آنها است.



از زمرهٔ پیمانی که خدا با ملّت مسلمان بسته است، قیمومت دادگرانهٔ ملّت مسلمان بر انسانها است. دادگری مطلقی که شاهین ترازوی آن بر اثر دوستی و دشمنانگی بدین سو و آن سو نمی‌گراید، و به خاطر خویشاوندی یا مصلحت جوئی و هوا و هوس، بهیچوجه و در هیچ حال، بالا و پائین نمی‌افتد. دادگری جوشیده از ایمان به نظارت خداوند یگانه، و بردمیده از درک پائیدن یزدان و دانش بیکران و آگاهی بی‌پایان او و از نهانی‌ها و پنهانی‌های درون سینه‌های مردمان، دور از هر نوع مؤثّری است. از اینجا است که چنین ندائی طنین‌انداز می‌شود:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ، شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلاَّ تَعْدِلُوا. إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ، وَ اتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾.

ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (بویژه با دشمنان) به پرهیزگاری

است.

نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید).

خداوند مؤمنان صدر اسلام را بازمی‌دارد از این که دشمنانگی کسانی که ایشان را از مسجدالحرام بازداشته‌اند، به تجاوز و تعدّی بکشاند. دست باز داشتن از تعدّی و تجاوز به اشخاصی که تعدّی و تجاوز کرده‌اند و به ناحقّ مسلمانان را از مسجدالحرام باز داشته‌اند، اوج خویشتنداری و بزرگواری است. آن مرتبهٔ والائی که قرآن با برنامهٔ تربیتی یزدانی استوار و درست خود، ایشان را بدانجا می‌کشاند و می‌رساند.

این، مؤمنانند که نهی می‌گردند از این که دشمنانگی ایشان را بر آن دارد که از دادگری کناره‌گیری و دوری کنند. این هم اوجی بالاتر از اوج پیشین است و سخت‌تر و دشوارتر برای انسان از اوج نخستین است. چرا که این مرحله، فراتر از عدم تعدّی و دست به سوی دیگران دراز کردن است. در اینجا باید دادگری کرد، هر چند که تو از طرف خوشت نیاید و دشمنی او را در دل داشته باشی! وظیفهٔ پیشین ساده‌تر و آسانتر از وظیفهٔ پسین است، زیرا وظیفهٔ پیشین با دست برداشتن از تعدّی و تجاوز، خاتمه می‌پذیرد. ولی وظیفهٔ دوم از آنجا که باید نفس را به دادگری واداشت و با دشمنان مبغوض و مورد خشم هم دادگری کرد، سخت‌تر و دشوارتر از وظیفهٔ پیشین است. آخر وظیفهٔ پیشین دست کشیدن است، ولی وظیفهٔ پسین دست یازیدن است. اوّلی سلبی و دومی ایجابی است.

برنامهٔ تربیتی حکیمانه، اندازهٔ مشکلات بالا رفتن از این فراز را در نظر می‌گیرد و توشه‌ای را تهیّه می‌بیند که به همراه می‌فرستد که یار و مددکار در سپردن چنین راهی بشود:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ ﴾.

ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید، و تلاشگر راه عدل و داد شوید....

پیروی نیز به دنبال آن می‌آورد و تعلیقی می‌زند که یار و مددکار این سیر و سفر شود:

﴿ وَ اتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾.

از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.

نفس انسانی هرگز از بلندای این فراز بالا نمی‌رود، مگر زمانی که در این کار مستقیماً با خدا معامله کند، و برای خدا برخیزد و به تک ایستد، و از هر چیز جز خدا بپالاید و دوری نماید، و از خشم و عذاب خدا بهراسد و بپرهیزد، و احساس کند که چشمان خدا نهانیها و پنهانیهای نهفته در دلها و سینه‌ها را می‌پاید و دیدبانی می‌نماید.

هیچ اعتباری و ارزشی از اعتبارات و ارزشهای سراسر کرهٔ زمین وجود ندارد که بتواند نفس بشری را بدین افق برساند و بر آن استوار گرداند. چیزی جز به پاخاستن برای خدا، و معاملهٔ مستقیم با خدا، و پالودن از هر اعتبار و ارزشی جز اعتبار و ارزش این راستا، نمی‌تواند نفس را بدین فراز بالا و افق والا برساند.

در این کرهٔ زمین، عقیده و باوری یا نظام و سیستمی وجود ندارد که دادگری مطلق را برای دشمنان مبغوض و منفور تضمین کند، بدانگونه که این آئین آن را به عهده می‌گیرد و تضمین می‌کند. آنگاه که مؤمنان را فریاد می‌دارد که حتّی با دشمنان بدسگال خود دادگری کنند، و با خدا معامله نمایند، و از هر اعتبار و ارزشی بپالایند.

با بودن چنین ارکان و اصول درستی در این آئین است که این آئین، واپسین آئین جهانی انسانی است، آئینی که نظام و سیستم آن، برای همهٔ مردمان - اعم از پیروان آن و غیر پیروان آن - تضمین می‌کند که در سایهٔ آن از دادگری برخوردار گردند، و این دادگری واجبی بر گردن پیروان آن باشد، و برای انجام این واجب باید با خدای خود معامله کنند و او را در مدّ نظر داشته باشند، هر اندازه هم از مردمان کینه‌توزی و دشمنانگی ببینند و از ایشان بدشان بیاید و نفرت داشته باشند.

بر ملّت مسلمان، قیمومت مردمان واجب است، هر اندازه هم در این راستا رنج و زحمت و جهاد و تلاش لازم باشد.
این ملّت بدین قیمومت برخاسته است و بدین وظیفهٔ سترگ پرداخته است، و سختی‌ها و دشواریهای آن را پذیرفته است، آن روزی که بر اسلام ماندگار بوده است.
وظیفهٔ قیمومت در زندگانی ملّت مسلمان تنها اندرزها و سفارشهای توخالی، و سخنان رنگین بی‌محتوا و بی‌عمل نبوده است. بلکه در زندگانی روزانهٔ آنان عملاً پیاده شده است و واقعیّت داشته است. واقعیّتی که انسانها نه پیش از آن و نه پس از آن، همسان آن را به خود ندیده‌اند، و در این سطح با آن آشنا نشده‌اند، مگر در دوران شکوفائی حکومت اسلامی. نمونه‌هائی که تاریخ در این باره به خاطر سپرده است و نگاشته است، فراوان و زیاد است. همهٔ آنها گواهی می‌دهند بر این که این سفارشها و فریضه‌های الهی، در زندگانی روزانهٔ این ملّت، برنامهٔ دنیای واقعی و حیات عملی بوده است و به سادگی اجراء شده است، و در ادوار و احوال عادی ملّت مسلمان مجسّم و جلوه‌گر گشته است. چنین سفارشها و فریضه‌هائی تنها اندرزهای شیرین خیالی و فریضه‌های والای واهی، و تنها نمونه‌های فردی هم نبوده است. بلکه قالبی برای حیات بوده است، قالبی که مردمان چنین معتقد شده‌اند که راهی و شیوه‌ای در قالبی از قالبها، جز راه و شیوه‌ای گنجیده در این قالب اصلاً وجود ندارد و ایشان سراغ ندارند ...
هنگامی که از آن قلّهٔ سربفلک کشیده، جاهلیّت را وانداز می‌کنیم، جاهلیّت در همهٔ قرون و اعصار، و در تمام مکانها و سرزمینها - از جمله جاهلیّت زمان معاصر را - برنامهٔ ساختار یزدان برای مردمان را خواهیم یافت که با برنامه‌های ساختار مردمان برای مردمان، فاصلهٔ فراوانی دارد. میان آثار این برنامه‌ها، و میان آثار برنامهٔ گرانبها و گرانقدر الهی، در پهنهٔ درون دلها و در گسترهٔ بیرون زندگی، آن اندازه فاصله فراوان و فراخ است که پیموده نمی‌شود.
مردمان با قوانین و مقرّرات آشنایند، و بدانها فریاد برمی‌آورند و هلهله و غوغا راه می‌اندازند. امّا این کار چیزی است و پیاده کردن در جهان واقعی و دنیای عملی چیز دیگری است. این قوانین و مقرّراتی که انسانها برای انسانها فریاد می‌دارند و صدا و غریو برمی‌آورند، اگر در جهان واقعی پیاده نمی‌گردد، طبیعی است. زیرا مهمّ این نیست که مردمان را به قوانین و مقرّرات خواند. بلکه مهمّ این است که چه کسی مردمان را به سوی آنها دعوت می‌کند، و مهمّ این است که این دعوت از کدام جهت صادر می‌گردد و سرچشمهٔ آن کدام است. همچنین مهمّ سلطه و قدرتی است که این دعوت بر دلها و درونها دارد. و بالأخره مهمّ مرجعی است که مردمان حاصل رنج و زحمتی را که برای پیاده کردن چنین قوانین و مقرّراتی تحمّل می‌کنند به پیشگاه او برمی‌گردانند و به آستانه‌اش تقدیم می‌دارند.
ارزش دعوت دینی به سوی قوانین و مقرّراتی که مردمان را بدانها می‌خواند، ناشی از سلطه‌ای است که دین از سلطهٔ یزدان برمی‌گیرد، امّا چیزی که فلانی و فلانی می‌گویند، مستند بر چه و تکیه‌گاهش چیست؟ بر دلها و درونها چه سلطه و نفوذی دارد؟ هنگامی که مردمان در راه پیاده کردن آن بسی رنج می‌برند و زحمت می‌کشند، و حاصل کدّ یمین و عرق جبینشان را به پیش آن برمی‌گردانند و تقدیم می‌دارند، می‌تواند به مردمان چه چیز ارمغان دارد؟
هزاران فریاد برای عدالت و دادگری، پاکی و پاکیزگی، آزادی و آزادگی، بزرگواری و بخشندگی، مهربانی و دوستی، فداکاری و جانفشانی، و غیره، بلند می‌گردد، امّا فریاد مردمان درون انسانها را اصلاً تکان نمی‌دهد، و بر دلها تأثیری نمی‌گذارد و خویشتن را بر دلها تحمیل نمی‌نماید. زیرا این دعوتی است که خداوند بدان نیرو و توان و سلطه و حجّتی نبخشیده است. مهمّ تنها سخن گفتن خالی نیست. بلکه مهمّ این است که در فراسوی این سخن چه کسی قرار دارد!

مردمان فریاد و غریو انسانهائی همچون خود را می‌شنوند و صدای قوانین و سخنان دل‌انگیز و شعارهائی را برمی‌آورند - قوانین و سخنان دل‌انگیز و شعارهائی که از سلطه و حجّت یزدان بی‌بهره‌اند - امّا باید دید که تأثیر آنها چیست؟ فطرت مردمان توجّه دارد و درک می‌کند که چنین قوانین و سخنان رنگین و شعارهای آتشینی، رهنمودهائی از سوی انسانهائی همچون خودشان است. مارک جهل و عجز و هوا و هوس و قصور و کوتاهی بشری بر آنها است. نشاندار به همهٔ عیبها و نقصهائی است که انسان دارد. فطرت انسان چنین قوانین و سخنان و شعارهائی را بر این پایه و اساس دریافت می‌دارد. لذا سلطه و قدرتی بر فطرت انسانها نخواهد داشت، و در وجودشان کمترین تکانی نمی‌اندازد، و در زندگانیشان جز تأثیر بسیار ضعیفی نخواهد داشت!

امّا ارزش این «سفارشها» در دین، این است که همراه با «پروژه‌های» دگرگونی زندگی، تکامل پیدا می‌کند. دین سفارشهای توخالی و هوائی نمی‌کند. زمانی که دین به سفارشهای توخالی و به شعارهای هوائی تبدیل گردد، سفارشهایش اجراء و پیاده نمی‌شود، همانگونه که هم اینک در همه جا می‌بینیم.

باید نظام و سیستمی برای سراسر زندگی برابر برنامهٔ دین وجود داشته باشد، و در سایهٔ چنین نظام و سیستمی، دین سفارشهای خود را تنفیذ و اجراء کند. سفارشهایش را در اوضاع واقعی بگونه‌ای تنفیذ و اجراء سازد که در آن اوضاع، سفارشها و قوانین تکامل پیدا کند. این همان «دین» در مفهوم اسلامی نه جز آن است. دینی که در نظام و سیستمی مجسّم و نمودار شود که بر همهٔ جوانب زندگی فرمانروائی کند و بر تمام زوایای زندگانی حاکم گردد.

هنگامی که «دین» بدین مفهوم در زندگی گروه مسلمانان پیاده گردد، مسلمانان از آن قلّهٔ سربفلک کشیده همهٔ انسانها را می‌پایند و دیده‌وری می‌نمایند. آن قلّهٔ سربفلک کشیده‌ای که هنوز هم سر به فلک می‌ساید و بر دامنه‌ها و درّه‌های ژرف جاهلیّت نوین معاصر نیز سرک می‌کشد و دیده‌وری می‌نماید، همانگونه که در روزگاران کهن سر به فلک سایان بر دامنه‌ها و درّه‌های ژرف جاهلیّت عربی و جز آن بطور یکسان سرک می‌کشید و مشرف بود ... زمانی که «دین» به پندها و سفارشهای بالای منبرها، و به شعائر و مراسم مسجدها، تبدیل گردد، و از نظام و سیستم زندگی خالی و بی‌بهره شود، دیگر حقیقت دین در زندگی وجود نخواهد داشت!



به ناچار باید از سوی یزدان منّانی که مؤمنان تنها با او معامله می‌کنند، به مؤمنان پاداشی داده شود. پاداشی که ایشان را در برابر رنجها و سختی‌های قیمومت دل و جرأت بخشد، و برای انجام وظائف و تحمّل تکالیف قیمومت، و وفای به پیمان، قوی و نیرومندشان گرداند. همچنین به ناچار باید سرنوشت کسانی که کفر ورزیده‌اند و به تکذیب حقائق پرداخته‌اند، از سرنوشت کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای خوب و پسندیده کرده‌اند، در پیشگاه خدا جدا گردد:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴾.

خداوند به کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، وعده می‌دهد که آمرزش (او گناهانشان را دریابد) و پاداش بزرگی (و ثواب فراوانی) ازآن ایشان باشد، و کسانی که کافر شوند و آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب کنند، آنان اهل دوزخ هستند.

این پاداشی است که یزدان آن را به نیکان و نیکوکاران می‌دهد به جای کالاهائی که در دنیا از دست می‌دهند، بدانگاه که به انجام وظائف والا می‌پردازند و رنجهای فراوانی را تحمّل می‌کنند. پاداشی است که سختی‌ها و دشواریهای قیمومت، با وجود هواها و هوسهای انسانها، و دشمنانگی و سرکشی و پافشاری بر باطل آدمیزادگان در کرهٔ زمین، در برابر آن کوچک و ناچیز

است. گذشته از این، دادگری الهی مقتضی است که سزای نیکان و جزای بدان را یکسان نکند و برابر ندارد.
باید دلهای مؤمنان و چشمان ایشان را آویزه و متوجّه چنین دادگری و چنان سزائی کرد، تا دلها و چشمها، پالوده از هرگونه کششهای بازدارندهٔ حاصل از شرائط و ظروف زندگی، و سدّها و مانعهای حیات، با خدا معامله کنند.
برخی از دلها برایشان بسنده است که پی به خشنودی خدا ببرند، و شیرینی این خشنودی را بچشند، همانگونه که شیرینی وفای به عهد و پیمان را می‌چشند. امّا برنامهٔ یزدانی با همهٔ انسانها سر و کار دارد. سر و کارش با سرشت بشری است. خدا نیاز این سرشت را به این وعدهٔ مغفرت و مژدهٔ اجر عظیم می‌داند. همچنین این سرشت را نیازمند آگاهی از جزای کافران تکذیب کنندهٔ حقائق می‌بیند. هم این و هم آن، مایهٔ خشنودی چنین سرشتی می‌گردد، و آن را بر سرنوشت خود و سزای خویش مطمئن می‌سازد، و در او آتش خشم مشتعل از نیرنگها و پلشتی‌های بدکرداران را خاموش می‌گرداند، بویژه آتش خشم سرشتی را خاموش می‌گرداند که مأمور اجرای دادگری با فردی از افراد چنین کسانی باشد، پس از آن که از آنان نیرنگها و پلشتی‌ها دیده است و اذیّت و آزارها چشیده است.
برنامهٔ الهی، سرشت بشری را با چیزی فرا می‌گیرد که خدا دربارهٔ آن می‌داند، و سرشت بشری را با صدائی فریاد می‌دارد که حواسّ او را باز و بیدار سازد، و هستی او پاسخگوی آن باشد. گذشته از این، مغفرت و بخشش، و پاداش بزرگ، دلیل رضای خدای بزرگوار و بخشنده است، و در آنها چشش رضایت از چشش نعمت، بسی خوشمزه‌تر و بالاتر است.
روند قرآنی به پیش می‌رود و در گروه مسلمانان روحیّهٔ دادگری و بزرگواری و بخشودگی را تقویت می‌سازد، و جلو احساس دشمنانگی و تاخت و تاز و انتقام را می‌گیرد. به یاد مسلمانان می‌آورد نعمتی را که بدانان داده است، و اذیّت و آزار مشرکان را از ایشان بدور داشته است، بدانگاه که در سال حدیبیّه - یا در غیر آن - خواستند دست تعدّی و تجاوز را به سوی ایشان دراز کنند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ. إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ، فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ. وَ اتَّقُوا اللَّهَ. وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾.

ای مؤمنان! نعمتی را که خدا به شما بخشیده است به یاد آورید. بدانگاه که جمعی خواستند به سوی شما دست درازی کنند (و شما را از میان بردارند) امّا خدا دست آنان را از شما بازداشت (و شرّ آنان را از سر شما کوتاه کرد). از خدا بترسید، و باید که مؤمنان تنها بر خدا تکیه کنند.

روایات دربارهٔ کسانی که مقصود این آیه است، گوناگون است. امّا ارجح اقوال این است که اشاره به حادثهٔ گروهی دارد که در جنگ حدیبیّه خواستند در حقّ رسول خدا ﷺ و نسبت به مسلمانان خیانت و ستم کنند، و ایشان را ناگهانی غافلگیر و اسیر کنند. امّا یزدان پاک آنان را اسیر دست مؤمنان کرد، بدانگونه که آن را در تفسیر سورهٔ فتح به تفصیل بیان داشته‌ایم(۱).
حادثه هر چه باشد، چندان مهم نیست. در اینجا درس گرفتن و عبرت پذیرفتن از این واقعه است که مقصود و مطلوب برنامهٔ تربیتی ممتاز الهی است. درس گرفتن و عبرت پذیرفتن در اینجا زدودن کینه‌ها از سینه‌ها، و پاک کردن دشمنانگی از صفحهٔ دلهای مسلمانان نسبت به چنین قومی است. تا مسلمانان آرامش خود را بازیابند و آرام بگیرند، بدانگاه که می‌بینند که خدا نگهبان و نگاهدارشان است. آخر در سایهٔ آرامش و اطمینان، خویشتنداری نفس، و بزرگواری دل، و پابرجائی دادگری ممکن می‌گردد. مسلمانان خجالت می‌کشند به عهد و پیمان خود با خدا، وفا نکنند، در حالی که خدا آنان را می‌پاید و نگهبانی و نگاهداری می‌فرماید و دستهای دراز شده به سوی ایشان را باز می‌دارد و ردّ می‌نماید.

۱- مراجعه شود به جزء ۲۶ تفسیر فی‌ظلال القرآن.

فراموش نکنیم توقّف کوتاهی در برابر تعبیر قرآنی داشته باشیم، تعبیری که مطالب و مفاهیم را به تصویر می‌کشد:

﴿إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ، فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ﴾.

بدانگاه که جمعی خواستند به سوی شما دست درازی کنند (و شما را از میان بردارند) امّا خدا دست آنان را از شما بازداشت (و شرّ آنان را از سر شما کوتاه کرد).

آن هم در جائی که در آن آمده است: زمانی که مردمانی خواستند بر شما بتازند و به سویتان دست درازی کنند. ولی خدا شما را در پناه خود گرفت و از دست ایشان رستگارتان کرد.

مسلّماً «سیما» و «جنبش» گشودن دستها و کفها، زنده‌تر از هرگونه تعبیر معنوی دیگری است. تعبیر قرآنی شیوهٔ سیما و جنبش را دنبال می‌کند. زیرا این شیوهٔ تعبیر، از توان بهتری برخوردار است، و انرژی بیشتری به سخن می‌بخشد. بدانگونه که انگار این تعبیر برای نخستین بار اداء می‌گردد و همدم و همزمان با رخداد محسوسی است و می‌خواهد آن را به صورت زندهٔ جنبنده جلوه‌گر و نمایان سازد ... این، شیوهٔ قرآن است(۱).

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۲) فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳)
وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
(۱۶) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷)
وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۸) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۰) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱) قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل طریقة القرآن. همچنین مراجعه شود به کتاب: «النقد الأدبی، اصوله و مناهجه».

وَإِنَّا لَن نَّدۡخُلَهَا حَتَّىٰ يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا فَإِن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا فَإِنَّا دَٰخِلُونَ ﴿۲۲﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمَا ٱدۡخُلُواْ عَلَيۡهِمُ ٱلۡبَابَ فَإِذَا دَخَلۡتُمُوهُ فَإِنَّكُمۡ غَٰلِبُونَۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿۲۳﴾ قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّا لَن نَّدۡخُلَهَآ أَبَدٗا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَٱذۡهَبۡ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ ﴿۲۴﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ إِلَّا نَفۡسِي وَأَخِيۖ فَٱفۡرُقۡ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿۲۵﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيۡهِمۡۛ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗۛ يَتِيهُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿۲۶﴾

در پایان درس گذشته، یزدان سبحان به یاد مؤمنان آورد پیمانی را که با ایشان بسته بود، و ایشان را به یاد نعمتی انداخت که در این پیمان بدیشان مرحمت فرموده بود. این هم بدان خاطر بود تا در حفظ چیزی بکوشند که محافظت از آن از ایشان خواسته شده بود، و بپرهیزند از این که پیمانشان را با خدا بشکنند.

هم اینک سراسر این درس می‌پردازد به عرضه کردن موضعگیریهائی که اهل کتاب در پیمانهای خود داشته‌اند، و در نتیجهٔ پیمان شکنی‌هایشان دچار چه عقاب و عذابی شده‌اند. ذکر موضعگیریها و پیمان‌شکنیهای اهل کتاب به خاطر چیزهائی است:

۱ - از یک سو تذکّری به جماعت مسلمانان باشد، تذکّر مجسّم سربرآورده از دل تاریخ، و برگرفته از واقعیّت اهل کتاب پیش از آنان.

۲ - از دیگر سو، یزدان جهان پرده‌برداری فرماید از سنّت و قانون خود، سنّت و قانونی که تخلف‌ناپذیر است و ا ز کسی جانبداری نمی‌کند.

۳ - یزدان سبحان پرده‌برداری فرماید از حقیقت اهل کتاب و حقیقت موقعیّت و موضعگیری آنان. تا بدین وسیله نیرنگشان را در حقّ صف مسلمانان باطل و پوچ گرداند، و مانورها و سیاست بازیها و دغلکاریها و ساخت و پاخت و سازشکاریهایشان را نابود کند و هدر دهد. این کارهای ننگین اهریمنانه‌ای که بر آنها جامهٔ تمسّک به آئینشان را می‌پوشانند. در حالی که آنان در حقیقت قبلاً بر آئینشان قلم بطلان کشیده‌اند و تمام پیمانهائی را که با خدا بسته‌اند شکسته‌اند!

این درس، پیمان خدا با قوم موسی را عرضه می‌دارد، پیمانی که در مصر به هنگام رهائیشان از خواری با ایشان بسته است. آنگاه بیان می‌نماید که چگونه چنین پیمانی را شکسته‌اند، و در نتیجهٔ پیمان شکنی چه بلاها و مصیبتهائی دیده‌اند، و چگونه بر اثر آن دچار نفرین شده‌اند، و از جولانگاه هدایت و از دائرهٔ نعمت، رانده و مانده گشته‌اند ... همچنین این درس، پیمانی را عرضه می‌دارد که خدا با کسانی بسته است که می‌گفتند: ما مسیحی هستیم. آنان هم در نتیجهٔ پیمان شکنی چه دیده‌اند و خدا چگونه دشمنانگی را تا روز قیامت در میان گروهها و فرقه‌های گوناگونشان ایجاد فرموده است. سپس موضعگیری یهودیان در برابر سرزمین مقدّس به تصویر زده می‌شود. سرزمین مقدّسی که خدا با ایشان پیمان بسته بود که بدان در آیند. امّا آنان از پیمان خود برگشتند و از وظائف و تکالیف پیمان خدا با خود هراس برداشتند و از رنجها و سختی‌های آن ترسیدند و بزدل و ترسو شدند، و به موسی گفتند:

﴿ فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقَاتِلاٰ، إِنّٰا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ ﴾.

تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید، ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم!). (مائده / ۲۴)

در لابلای بیان پیمانها و موضعگیریهای اهل کتاب در برابر آنها، پرده‌برداری از انحرافاتی قرار دارد که بر اثر پیمان شکنی‌ها به عقائد یهودیان و مسیحیان رخنه کرده است و آمیزهٔ آئینشان شده است. آن پیمانهائی که خدا در آنها از ایشان تعهّد گرفته بود که یگانه‌پرستی کنند و یزدان را یکی بیش ندانند و تسلیم فرمان او باشند، در برابر نعمتهائی که بدیشان داده بود، و استقراری که برایشان تضمین فرموده بود. امّا آنان از همهٔ اینها سر

باز زدند و تخلّف کردند، در نتیجه دچار نفرین و پراکندگی و آوارگی شدند.

همچنین دیگر باره از نو به سوی هدایت دعوت می‌گردند. هدایتی که واپسین رسالت آن را برایشان با خود آورده است، و آخرین پیغمبر آن را از نو بدیشان ارمغان می‌دارد. ادّعای ایشان نیز باطل و پوچ قلمداد می‌گردد. ادّعائی که آن را دلیل و حجّت تصوّر می‌کنند و می‌گویند: روزگاران زیادی بر آنان گذشته است و از آخرین پیغمبرانشان مدّت زیادی سپری شده است، لذا چیزهائی را فراموش کرده‌اند، و کارها بر ایشان مشتبه شده است و آمیزۀ یکدیگر گشته است ... چه مانعی است، هم اینک پیغمبری مژده‌رسان و بیم دهنده به سویشان آمده است. دیگر حجّتی نمانده است، و اقامۀ دلیل شده است.

از لابلای این دعوت، وحدت دین خدا - از لحاظ اصول و ارکان - و وحدت پیمان یزدان با همۀ بندگان، پیدا و هویدا است. پیمان با همۀ بندگان این بوده و این است: به خدا ایمان بیاورند، او را یگانه بدانند و به یگانگی بپرستند، به همۀ پیغمبران بدون جداسازی ایشان از همدیگر و اختلاف با یکدیگر ایمان بیاورند، پیغمبران را مدد و یاری کنند، نماز را چنانکه باید بخوانند، زکات مال بدر کنند، و در راه خدا از روزی خدا ببخشند و خرج کنند ... این پیمانی است که عقیدۀ صحیح را مقرّر می‌دارد، و پرستش درست را معیّن می‌کند، و پایه‌های نظام اجتماعی راستین را محکم و استوار می‌دارد.

هم اینک شروع می‌کنیم به بررسی این حقائق، بدانگونه که در روند شگفت قرآنی، وارد شده است.



﴿ وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ، وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً. وَ قالَ اللَّهُ: إِنِّي مَعَكُمْ. لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاةَ، وَ آتَيْتُمُ الزَّكاةَ، وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي، وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً... لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ... فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ، وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ، وَ نَسُوا حَظّاً مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ، وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلىٰ خائِنَةٍ مِنْهُمْ - إِلّا قَلِيلاً مِنْهُمْ - فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

بیگمان خداوند از بنی‌اسرائیل پیمان گرفت و دوازده رهبر برای آنان تعیین کرد و بدیشان گفت: من با شمایم (و یاری و مددتان می‌نمایم) اگر نماز را بگزارید و زکات مال بدر کنید و به پیغمبرانم ایمان بیاورید و (با انفاق دارائی در راه خدا، از جمله کمک به نیازمندان) به خدا قرض نیکوئی دهید. (با انجام همۀ اینها) از گناهان شما چشم‌پوشی می‌نمایم و شما را به باغهائی (از بهشت) وارد می‌گردانم که رودبارها از زیر (درختان) آنها جاری است. امّا کسی که از شما کافر شود (و نقض عهد کند) راه راست را گم کرده است (و منحرف گشته است). امّا به سبب پیمان‌شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دلهایشان را سخت نمودیم (بگونه‌ای که دلیل و اندرز بدان راه نمی‌یافت). آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آنچه (در تورات بود و) بدیشان تذکّر داده شده بود، ترک کردند. (این خوی پلید هنوز هم در چنین قومی وجود دارد و تو) همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عدّۀ کمی از ایشان (که به تو ایمان آورده‌اند و خیانت پیشه نیستند). پس از آنان درگذر و (بدسگالیها و دوروئیهایشان را) نادیده بگیر، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

﴿ وَ مِنَ الَّذِينَ قالُوا: إِنّا نَصارىٰ أَخَذْنا مِيثاقَهُمْ، فَنَسُوا حَظّاً مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ، فَأَغْرَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ ﴾.

از کسانی که می‌گویند ما مسیحی هستیم (و ادّعاء دارند که یاران مسیح می‌باشند نیز) پیمان گرفتیم (که به انجیل عمل کنند و خدای را به یگانگی بستایند و محمّد

را پـیغمبر واپسـین بـدانـند) امّا آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکّر داده شده بود به دست فراموشی سپردند. لذا به پاداش آن تا دامنهٔ قیامت، میان (گروههای مختلف) ایشان کینه و دشمنی افکندیم (و تا روز رستاخیز پیوسته فرقه‌های مسیحی همدیگر را کافر و ملعون می‌نامند و یکدیگر را دشمن می‌دارند) و خداوند (در آن روز) ایشان را از آنچه کرده‌اند آگاه خواهد ساخت (و پاداش اعمالشان را خواهد داد).

پیمان یزدان با بنی‌اسرائیل پیمان دو طرفه بود. پیمانی بود متضمّن شرط و جزاء. اصل قرآن، متن پیمان و شرط و جزای آن را ثبت و ضبط فرموده است، و آن را به دنبال ذکر عقد پیمان و شرائط عقد آن، بیان داشته است... پیمانی بود با سرداران دوازده گانهٔ بنی‌اسرائیل، آن کسانی که جنبهٔ نمایندگی فروع خانوادهٔ یعقوب -که همان اسرائیل است - داشتند، و نوادگان یعقوب بودند، و دوازده نوه بودند ... این هم متن پیمان است:

﴿ وَ قَالَ اللَّهُ: إِنِّي مَعَكُمْ. لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ، وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ، وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي، وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً... لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ، فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴾.

گفت: من با شمایم (و یاری و مددتان می‌نمایم) اگر نماز را بگزارید و زکات مال بدر کنید و به پیغمبرانم ایمان بیاورید و (با انفاق دارائی در راه خیر، از جمله کمک به نیازمندان) به خدا قرض نیکوئی دهید. (با انجام همهٔ اینها) از گناهان شما چشم‌پوشی می‌نمایم و شما را به باغهائی (از بهشت) وارد می‌گردانم که رودبارها از زیر (درختان) آنها جاری است. امّا کسی که از شما کافر شود (و نقض عهد کند) راه راست را گم کرده است (و منحرف گشته است).

﴿ إِنِّي مَعَكُمْ ﴾ من با شمایم. این وعدهٔ بزرگی است. چرا که کسی که خدا با او باشد، هیچ چیزی ضدّ او نیست. اگر هم چیزی و کسی ضدّ او باشد، گرد و غباری در هوا است و در حقیقت نه وجودی دارد و نه تأثیری. کسی که خدا با او باشد، هرگز راه خود را گم نمی‌کند. زیرا همراهی یزدان سبحان او را رهنمون می‌فرماید و او را بسنده است. کسی که خدا با او باشد، نه پریشان می‌گردد و نه بدبخت می‌شود. چه نزدیکی او به خدا، بدو اطمینان و آرامش می‌بخشد و خوشبخت و سعادتمندش می‌سازد ... خلاصه، کسی که خدا با او باشد، تضمین می‌گردد، و او به خدا رسیده است، و بیش از این مقام بزرگ، مقام دیگری نمی‌طلبد.

امّا چنین کسی باید بداند: یزدان سبحان همراهی خود را به گزاف و از روی جانبداری و به خاطر بزرگواری شخصیّتِ گسیخته از اسباب و شروطی که خدا برای بزرگواری شخصیّت در نظر گرفته است، بدو عطاء نمی‌فرماید ... بلکه این پیمان است و در آن شرط و جزاء است.

شرط این پیمان: اقامهٔ نماز است، نه تنها گزاردن نماز .... اقامهٔ نماز با رعایت اصول و ارکانی که دارد و پیوند راستینی را میان بنده و خداوند پدید می‌آرد، و از نماز عنصری برای پاکی و تربیت برابر برنامهٔ راستین الهی می‌سازد، و نمازگزار را از زشتیها و پلشتی‌ها و گناهها و بزه‌ها بدور می‌دارد، چرا که نمازگزار واقعی شرم می‌کند با کوله‌باری از زشتیها و پلشتیها و گناهها و بزه‌ها در پیشگاه خدا بایستد!

دادن زکات، اعتراف به نعمت خدا در داده‌های خدا، و اقرار به مالکیّت اصلی خدا در اموال است. همچنین دادن زکات، اطاعت از یزدان در امر چگونگی تصرّف در اموال برابر شرطی که خدا تعیین فرموده است. خدائی که مالک اصلی در اموال است و مردمان تنها امانتدار و نگهبان اموال هستند. برای پیاده کردن ضمانت اجتماعی‌ای که بر اساس آن زندگی جامعهٔ ایماندار پابرجا و استوار می‌گردد، و برای برپا و برجا داشتن پایه‌های زندگی اقتصادی در پرتو برنامه‌ای که تضمین می‌کند اموال و دارائی تنها میان ثروتمندان دست به دست نشود، و انباشته شدن ثروت در دستهای کمی، سبب کساد رونق بازار همگانی نگردد به سبب

ناتوانی بسیاری از مردمان در کار و بار خریداری کردن اجناس و مصرف کالاها. چراکه این امر موجب می‌شود چرخ تولیدات از کار بیفتد یا کند گردد. همچنین این امر از یک سو به ولخرجی و خوشگذرانی برخیها، و از دیگر سو به تنگدستی و بیچارگی بعضی‌ها منتهی می‌شود، و در جامعه انواع تباهیها و گسیختگیها را به بار می‌آورد ... پرداخت زکات مال، و اجرای برنامهٔ ربّانی اسلامی در توزیع دارائی و چرخش اقتصاد، از وقوع همهٔ این بلاها و ناهنجاریها جلوگیری می‌نماید.

ایمان به جملگی پیغمبران یزدان، بدون جدائی افکندن میان آنان، گوشهٔ دیگری از شرط چنین معامله‌ای است. زیرا همهٔ پیغمبران از سوی یزدان آمده‌اند، و همهٔ ایشان دین خدا را با خود آورده‌اند. ایمان نیاوردن به یکی از آنان، کفر ورزیدن به همهٔ ایشان است، و حتّی نپذیرفتن خدائی است که او جملگی پیغمبران را روانه فرموده است.

ایمان به پیغمبران نیز تنها در پذیرش خالی آنان خلاصه نمی‌گردد. بلکه ایمان بدیشان را باید در عمل نشان داد، و گذشته از گفتار، با کردار پیغمبران را یاری کرد، و پشت سر ایشان را گرفت و در تبلیغ رسالت آسمانی و رساندن پیام ربّانی بدانان کمک کرد و تمام توان خود را عملاً در راستای کاری بکار برد که این فرستادگان گرامی الهی همهٔ زندگی خود را وقف انجام آن کرده‌اند. زیرا ایمان به یزدان مقتضی است که انسان مؤمن برای یاری دادن و کمک کردن به چیزی که بدان ایمان آورده است به پا خیزد، و برای استقرار آن در زمین به جان کوشد، و برای پیاده کردن آن در زندگی مردمان به تلاش ایستد. آخر دین خدا تنها جهان‌بینی عقیدتی نیست، و تنها مراسم و شعائر عبادی نمی‌باشد. بلکه ایمان برنامهٔ واقعی زندگی، و همچنین نظامی است که امور زندگی را می‌چرخاند. برنامهٔ زندگی و نظام حکومتی هم نیازمند یاری دادن و پشتیبانی نمودن، و تلاش و جهادی برای پیاده کردن آن است، و پس از پیاده کردن، محتاج حمایت و حفاظت است. اگر انسان مؤمن چنین نکند، به پیمان خود با خدا وفا نکرده است و به تعهّد ایمانی خویش عمل ننموده است.

پس از زکات، صدقه و احسان عمومی است. یزدان سبحان، صدقه و احسان را وام به خدا می‌نامد! در صورتی که مالک اصلی خدا است! بخشندهٔ اموال به آدمیزادگان او است! امّا از روی لطف و کرم، چیزی را که خدا به مؤمن بخشیده است، چنانچه مؤمن آن را ببخشاید، یزدان آن را وام به خود می‌نامد!

شرط این بود که گذشت. امّا جزا عبارت است از: زدودن بزه‌ها و ستردن گناه‌ها! ... انسانی که پیوسته دچار لغزش می‌شود، و همیشه با وجود انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها، به سوی بدیها و زشتیها جهش و پرش دارد، زدودن بزه‌ها و ستردن گناه‌ها، پاداش فراوانی و رحمت فراخی، از سوی خدا بدو است، و ضعف و عجز و قصور او را درمی‌یابد و جبران می‌کند.

همچنین پاداش بهشتی است که از زیر درختان و کاخهای آن رودبارها روان است. این هم تفضّل خالص یزدان است! تفضّلی که انسان با عمل خود بدان دست نمی‌یابد. بلکه با لطف خدا بدان دست می‌یابد، هنگامی که تمام تلاش و توان خود را بکند، بدان اندازه که در وسع دارد و آن مقدار که می‌تواند.

در پیمان بندگان با یزدان، شرط و جزائی است:

﴿ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ ٱلسَّبِيلِ ﴾.

کسی که از شما کافر شود (و نقض عهد کند) راه راست را گم کرده است (و منحرف گشته است).

دیگر پس از آن، او هدایتی نمی‌یابد، و برگشتی از گمراهی ندارد. وقتی که هدایت برای او نمودار گردید، و پیمان با او بسته شد و قرارداد معیّن گشت، و راه روشن شد، و پاداش وی تأیید و تأکید گردید.

این، پیمان خدا با سرداران و سردستگان بنی‌اسرائیل بوده است که آنان از سوی همهٔ پیروانشان با خدا منعقد کرده‌اند. پیروانشان هم جملگی بدان رضایت داده‌اند. لذا در اصل پیمان با یکایک آنان بسته شده است، و با

ملّتی نیز این پیمان منعقد گشته است که از مجموعهٔ ایشان فراهم آمده است ... امّا از بنی‌اسرائیل چه چیزی سرزده است؟

بنی‌اسرائیل پیمان خود را با خدای خویش شکستند. انبیاء خویشتن را به ناحق کشتند. شبانه توطئهٔ کشتن و به دار زدن عیسی علیه‌السلام را چیدند که آخرین پیغمبران ایشان بود. کتاب آسمانی خود تورات را تحریف کردند و قوانین آن را پشت گوش انداختند و به مرحلهٔ اجراء در نیاوردند. در برابر آخرین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم موضع پست مکّارانهٔ بدسگالانه‌ای را در پیش گرفتند، و بدو خیانت کردند، و در تعهّدات و قرادادهائی که با او داشتند، راه خلاف پیمودند و خیانت ورزیدند. این بود که از هدایت خدا رانده و مانده شدند، و دلهایشان سنگین گردید و بایسته و شایستهٔ دریافت و پذیرش چنین هدایتی نماند:

﴿ فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ... ﴾.

به سبب پیمان‌شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دلهایشان را سخت نمودیم (بگونه‌ای که دلیل و اندرز بدان راه نمی‌یافت). آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آنچه (در تورات بود و) بدیشان تذکّر داده شده بود، ترک کردند....

یزدان سبحان راست فرموده است. چه این نشانه‌های جدا ناشدنی یهودیان است: نشانه‌ای نفرین بر سیمای ایشان است. نهاد نفرین شدهٔ مطرود از هدایت ایشان، نفرین برمی‌جوشاند و نفرین به بار می‌آورد. نشانهٔ دیگری سنگین دلی است که بر ظواهر نامهربان و ناشادشان پیدا است، و در تصرّفات و اعمال خالی از احساسات انسانیشان هویدا است. هر اندازه نیرنگبازانه تلاش کنند به هنگام هراس و یا مصلحت، در گفتار نرمش نشان دهند، و به هنگام مکر و دام، آرام و خوش خطّ و خال باشند، امّا خشکی سیماها و نشانه‌ها بیرون می‌تراود و خبر از خشکی درونها و سنگینی دلها می‌دهد ... قالب واقعی ایشان، تحریف سخنان از معانی و موارد اصلی است. پیش از هر چیز کتابشان را از صورتی که بدان از سوی یزدان بر موسی علیه‌السلام نازل شده است تحریف کرده‌اند و در تغییر و تبدیلش کوشیده‌اند. این تحریف و تغییر یا با افزایش چیزهای زیادی صورت گرفته است که متضمّن اهداف کج و نادرستشان بوده است و خواسته‌اند آنها را با نصوص ساختگی از قول خدا، راست و درست بنمایانند و زیبا و پسندیده جلوه دهند! یا این تحریف و تغییر با تفسیر و تعبیر نصوص اصلی باقی مانده صورت گرفته است، تفسیر و تعبیری که با اهداف و مصالح ناروا و ناپاک ایشان همآوا و همگام باشد. و یا این تحریف و تغییر با پشت گوش انداختن و سستی کردن دربارهٔ اوامر دین و شریعتشان، و اجراء نکردن و پیاده ننمودن آن اوامر در جامعه و زندگیشان، انجام پذیرفته است. چون اگر اوامر دین و شریعتشان را اجراء و پیاده می‌کردند، می‌بایست بر راستای برنامهٔ پاک و پاکیزه و راست و درست خدا ماندگار و پابرجا شوند.

﴿ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ، إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ ﴾.

تو همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عدّهٔ کمی از ایشان.

این خطاب به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. خطابی که حال یهودیان را در میان جامعهٔ مسلمان مدینه به تصویر می‌زند. آنان در راه خیانت به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از پای نمی‌نشستند و دست بردار نبودند. ایشان موارد خیانت پیاپی فراوانی داشتند. بلکه پیوسته آنان در طول اقامتشان در مدینه و در خدمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در تمام جزیرةالعرب، دست اندر کار خیانت بودند. آنان نه تنها در این برهه از زمان چنین بودند و چنین کردند، بلکه خیانت در سراسر تاریخ اسلامی پیشهٔ ایشان بوده است. هر چند که جامعهٔ اسلامی تنها جامعه‌ای بوده است که آنان را پناه داده است و در آغوش خود گرفته است و شکنجه و آزار نسبت بدیشان روا ندیده است و

مصون و محفوظشان داشته است. زیبا و پسندیده با ایشان رفتار کرده است، و در داخل جامعهٔ اسلامی، رفاه و آسایش و آرامش ایشان را ممکن ساخته است. امّا آنان همیشه، همانگونه که در عصر پیغمبر ﷺ رفتار می‌کردند، کژدمها و مارها و روباهها و گرگهائی بوده‌اند و بدون کمترین سستی، مکر و کید به دل گرفته‌اند و در اندیشهٔ خیانت کردن بوده‌اند و به نیرنگ نشسته‌اند. هرگاه قدرت ظاهری و پوشالیشان آنان را به تنبیه و گوشمالی مسلمانان برانگیخته است و وادار کرده است، و نیازمند رساندن بلا و مصیبت به مؤمنان بوده‌اند، بر سر راه مسلمانان دامها گسترده‌اند، و کمینگاهها برای شکارشان ترتیب داده‌اند، و با همهٔ دشمنان مؤمنان به توطئه و دسیسه بازی نشسته‌اند و متّحد شده‌اند، و چشم به راه فرصت تاخت و تاز گشته‌اند تا در آن شاهین‌وار و عقاب سان بر آنان سنگین دلانه و ستمگرانه فرود آیند و بدون رعایت هیچگونه عهد و پیمانی کارشان را بسازند و یکسره نمایند. بیشترشان این چنین بوده‌اند و بدین کژ راهه پای نهاده‌اند و آن را سپری کرده‌اند، همانگونه که یزدان سبحان در کتاب خود قرآن، از ایشان سخن گفته است و خویهای پلیدشان را بر شمرده است. همچنین در کتاب آسمانی جاودانه‌اش، ما را از سرشت کجروشان باخبر فرموده است و به ما خبر داده است که از دیرباز عهدشکنی آنان با خدا، خمیرمایهٔ چنین خویهای زشت و پلشت ایشان گشته است و به همچون قالبی ریخته است.

تعبیر ویژهٔ قرآنی دربارهٔ واقعیّت حال یهودیان با فرستادهٔ خدای سبحان ﷺ در مدینه، تعبیر بس لطیف و ظریفی است:

﴿ وَ لاَتَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهُمْ ﴾.

تو همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عدّهٔ کمی از ایشان.

کردار خائنانه، و نیّت خائنانه، و نگاه خائنانه را ببینی. نصّ قرآنی همهٔ این خیانتها را با حذف موصوف و ذکر صفت در یک واژه: «خیانت» جمع می‌آورد، تا خیانت لخت و تنها بر جای ماند و فضا را فراگیرد و سایهٔ خود را تک و تنها بر همهٔ این مردمان بیندازد. بنیاد سرشت ایشان این بود، و اصل موضعگیری ایشان در برابر پیغمبر ﷺ و در مقابل گروه مسلمانان این چنین بود. این قرآن، معلّم این ملّت، و راهنما و راهبر و دیدبان و ساربان آنان در طول راه است. قرآن برای این ملّت، پرده از حال دشمنان ایشان به کنار می‌زند، و سرشتشان را می‌نمایاند، و تاریخشان را با هدایت یزدان در طول روزگاران نشان می‌دهد.

اگر همیشه این ملّت مسلمان با قرآن خود مشورت کند و از آن رهنمون بطلبد، و به رهنمودها و راهنمائیهای قرآن گوش فرا دهد، و قوانین و مقرّرات و دستورالعملهای آن را در زندگی خود بکار بندد، هیچوقت و در هیچ دوره و زمانی، دشمنانشان نمی‌توانند بر آنان چیره گردند و بدیشان لطمه‌ای برسانند. امّا هر زمان که این ملّت مسلمان، پیمانشان را با پروردگارشان شکسته‌اند و به عهد خود با خدای خویش وفا نکرده‌اند، و هر زمان که به ترک قرآن گفته‌اند و آن را از متن زندگی بدور انداخته‌اند، بدیشان آن رسیده است که رسیده است و بر سرشان آن آمده است که آمده است! هر چند که در همان حال از قرآن نغمه‌های دلنواز و زمزمه‌های شادی آفرین ساخته‌اند، و دعاها و تعویذها و افسونها ترتیب داده‌اند! یزدان سبحان برای ملّت مسلمان، چیزهائی را روایت می‌فرماید که گریبانگیر بنی‌اسرائیل شده است، از قبیل: لعن و طرد و سنگین دلی و تحریف سخنان از معانی و موارد اصلی خود، بدان هنگام که پیمانشان را با خدایشان شکسته‌اند و به عهدشان وفا نکرده‌اند. روایت این رخدادها و بلاها برای آن است که ملّت مسلمان بپرهیزد از این که پیمان خود را با پروردگارش بشکند و به عهد خود وفا نکند.

زیرا اگر پیمان‌شکنی و خلاف وعده کند، بدو همان می‌رسد که گریبانگیر هر فرد پیمان‌شکنی و بد عهدی و خلاف وعدی می‌گردد ... این است هنگامی که ملّت

مسلمان از این بیدار باش و هوشیار باش غافل گشته است، و در راهی گام برداشته است که بیراهه بوده است، یزدان جهان از او رهبری انسانها را بازپس گرفته است، و بدین شیوه که دیده می‌شود از قافله عقب مانده است و دنباله‌رو بوده است و در پس کاروان راه افتاده است، تا آن زمان که به سوی پروردگارش برگشته است، و به پیمان خود چنگ زده است و به عهدش وفا نموده است و برابر عقد قرارداد رفتار کرده است. در این صورت خدا نیز به عهد خود وفا فرموده است که استقرار این ملّت در زمین و سپردن زمام رهبری و پیشوائی به پیروان این آئین است و گواه نمودن ایشان بر مردمان است. اگر هم این ملّت چنین نکند و چنان نرود، بدینگونه که هست دنباله‌رو قافله می‌ماند، و این وعدهٔ خدا است، و خدا برخلاف وعدهٔ خود عمل نمی‌کند.

رهنمود یزدان به پیغمبر خود ﷺ در آن زمان که این آیه نازل شده است چنین بوده است:

﴿ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ، إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

از آنان درگذر و (بدسگالیها و دوروئیهایشان را) نادیده بگیر، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

درگذشتن از زشتیهایشان احسان و نیکی است. صرف نظر کردن از خیانتشان هم احسان و نیکی است.

امّا زمانی فرا رسید که جائی برای عفو کردن و صرف نظر نمودن نماند. این بود که خدا به پیغمبر خود ﷺ دستور داد که ایشان را از مدینه براند و دور گرداند. بعدها دستور صادر فرمود که آنان را از همهٔ جزیرةالعرب تبعید نماید، و فرمان اجراء گردید.

❁

همچنین یزدان جهان برای پیغمبرش ﷺ و برای گروه مسلمانان روایت می‌فرماید که او از کسانی پیمان گرفت که در میان اهل کتاب خویشتن را مسیحی می‌نامند. امّا آنان نیز پیمانشان را شکسته‌اند و سزای این پیمان شکنی را دیده‌اند:

﴿ وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ، فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ؛ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴾.

از کسانی که می‌گویند: ما مسیحی هستیم (و ادّعاء دارند که یاران مسیح می‌باشند نیز) پیمان گرفتیم (که به انجیل عمل کنند و خدای را به یگانگی بستایند و محمّد را پیغمبر واپسین بدانند) امّا آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکّر داده شده بود به دست فراموشی سپردند؛ لذا به پاداش آن تا دامنهٔ قیامت، میان (گروههای مختلف) ایشان کینه و دشمنی افکندیم (و تا روز رستاخیز پیوسته فرقه‌های مسیحی همدیگر را کافر و ملعون می‌نامند و یکدیگر را دشمن می‌دارند) و خداوند (در آن روز) ایشان را از آنچه کرده‌اند آگاه خواهد ساخت (و پاداش اعمالشان را خواهد داد).

در اینجا تعبیر ویژه‌ای را می‌یابیم که معنی خاصّی در بر دارد:

﴿ وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارىٰ ﴾.

از کسانی که می‌گویند: ما مسیحی هستیم (و ادّعاء دارند که یاران مسیح می‌باشند).

معنی خاصّ آن این است که آنان از روی ادّعاء چنین گفته‌اند، و چنین ادّعائی را در زندگانی عملاً پیاده نکرده‌اند و در عمل نشان نداده‌اند. قطعاً اساس این پیمان، یگانه دانستن خدا و به یگانگی پرستیدن او است که در اصطلاح توحید گفته می‌شود.

نقطهٔ اصلی انحراف از راستای جادّهٔ تاریخی مسیحیّت از همین جا بوده است. این است بهره قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکّر داده شده است و ایشان فراموشش کرده‌اند و پشت گوشش انداخته‌اند. فراموش کردن قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکّر داده شده بود بعدها به هر نوع انحرافی منتهی گردیده است و همچنین اختلافات دسته‌ها و مذهبها و فرقه‌های بیشمار، در قدیم و جدید از آن سرچشمه گرفته است. همانگونه که پس از اندکی بطور چکیده بیان خواهیم کرد و روشن خواهیم ساخت. میان دسته‌ها و مذهبها و فرقه‌های

مسیحیان، همان دشمنانگی و کینه‌توزیی وجود دارد که یزدان سبحان به ما خبر می‌دهد و می‌فرماید: تا روز قیامت در میانشان باقی و بردوام است. این سزای همسنگ پیمان‌شکنی ایشان با خدا، و جزای همطراز پشت گوش انداختن و فراموش کردن بخش قابل توجّهی از چیزی است که بدان تذکّر داده شده‌اند. این تازه سزا و جزای این جهان آنان است. سزا و جزای آن جهان ایشان باقی و جدا است. کیفر آخرت وقتی بدیشان داده می‌شود که خدا آنان را باخبر می‌فرماید از کارهائی که در این جهان می‌کرده‌اند. بدان هنگام برابر اطّلاعی که بدانان می‌دهد از کارهائی که می‌کرده‌اند، کیفر و پادافره ایشان را خواهد داد!

میان کسانی که می‌گویند: ما مسیحی و یاران مسیح هستیم، در میان خودشان دشمنانگیها و اختلافها و کینه‌توزیهائی در طول تاریخ قدیم و جدید در گرفته است که مصداق روایتی است که خدا در کتاب راستین و بزرگ خود قرآن نقل فرموده است. و بعضی از برخی از خودشان خونهائی را بر زمین ریخته‌اند و جویبارهای خونین از همدیگر روان کرده‌اند که در جنگهایشان با دیگران در سراسر تاریخ چنین جویبارهای خونینی روان نگشته است. این خونریزیها و دشمنانگیها و کینه‌توزیها یا به سبب مخالفتهای دینی پیرامون عقیده و ایدئولوژی بوده است، و یا به سبب مخالفتهائی بر سر ریاست دینی، و یا به سبب مخالفتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، درگرفته است ... در خلال قرنهای دور و دراز، این دشمنانگیها و مخالفتها فروکش نکرده است، و آتش این جنگها و کشت و کشتارها خاموش نشده است ... چنین دشمنانگیها و مخالفتها و جنگها و کشتارها تا دامنهٔ قیامت بردوام است و شعلهٔ آنها فروزان است، همانگونه که راستگوترین گویندگان فرموده است.

این هم کیفر پیمان‌شکنی خودشان، و پشت گوش انداختن و فراموش کردن بخش قابل ملاحظه‌ای از عهد یزدان با ایشان است که نخستین بند آن بند توحید و یکتاپرستی است. بندی که پس از گذشت اندک مدّتی از وفات عیسی علیه السلام از آن منحرف شدند و دوری گزیدند، به خاطر علل و اسبابی که در اینجا فرصت سخن گفتن از آنها بطور مشروح نیست[۱].

هنگامی که روند سوره بدینجا از عرضهٔ موضعگیری یهودیان و مسیحیان در برابر پیمانشان با یزدان می‌رسد، همهٔ اهل کتاب هم اینان و هم آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و ایشان را از رسالت و پیامبری خاتم‌النبیین صلی الله علیه و سلم آگاه می‌گرداند، و بدیشان می‌گوید: این پیغمبر همانگونه که برای ایشان فرستاده شده است، برای عربهای امّی و برای جملگی مردم نیز روانه شده است. لذا ایشان نیز مخاطبان این قرآن هستند و بدیشان هم امر شده است که از آخرین پیغمبر پیروی کنند. این نیز بخشی از پیمان یزدان با ایشان است، همانگونه که قبلاً گذشت. همچنین این واپسین پیغمبر آمده است تا برای آنان مقدار بسیاری از کتابی را روشن و آشکار سازد که در دسترسشان است و از ایشان خواسته شده است که در نگاهبانی و نگاهداری آن بکوشند، ولی آنان بخشهای فراوانی از آن را مخفی کرده‌اند و پنهان داشته‌اند و بدین وسیله پیمان با یزدان را در این باره شکسته‌اند و نقض عهد نموده‌اند! همچنین این پیغمبر از بسیاری از چیزهائی که ایشان آنها را مخفی و پنهان کرده‌اند و هم اینک در شریعت جدید نیازی بدانها نمانده است، گذشت و صرف نظر می‌نماید ... آنگاه روند سوره به بیان برخی از خرافه‌هائی می‌پردازد که واپسین پیغمبر آمده است تا آنها را بزداید و در معتقداتشان آنها را راست و درست نماید. از قبیل این گفتهٔ مسیحیان که می‌گویند: مسیح، یعنی عیسی پسر مریم خدا است! و همچون این گفتهٔ یهودیان و همچنین مسیحیان که می‌گویند: ما پسران خدا و عزیزان یزدانیم!

۱- مراجعه شود به کتاب: «محاضرات فی النصرانیة» تألیف استاد محمد ابوزهره. همچنین مراجعه شود به جزء سوم فی‌ظلال القرآن، ذیل آیهٔ دوم سورهٔ آل عمران.

روند سوره این نداء را بدین شیوه خاتمه می‌دهد که آنان پس از فرا رسیدن رسالتی که حقائق را می‌نمایاند و اباطیل را برملا می‌دارد و خود روشن و روشنگر است، دیگر دلیل و حجّتی در پیشگاه خدا نخواهند داشت، و ایشان را نسزد که بگویند: روزگاران فراوانی از رسالتهای آسمانی گذشته است و ایشان آنها را فراموش کرده‌اند و کار بر ایشان مشتبه گشته است و حقائق و اباطیل آمیزهٔ یکدیگر شده است:

﴿ يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ. قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتابٌ مُبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ؛ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَيَهْدِيهِمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ... لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. قُلْ: فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً؟ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارى نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ، قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ؟ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ، يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ. يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا - عَلى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ - أَنْ تَقُولُوا: ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَ لا نَذِيرٍ. فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ. وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمّد) به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهائی را برایتان روشن می‌سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها (و مطالبی که پنهان ساخته‌اید و فعلاً مورد نیاز نیست) صرف نظر می‌نماید. از سوی خدا نوری (که پیغمبر است و بینشها را روشنی می‌بخشد) و کتاب روشنگری (که قرآن است و هدایت بخش مردمان است) به پیش شما آمده است. خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راههای امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می‌کند که جویای خشنودی او باشند، و با مشیّت و فرمان خود، آنان را از تاریکیهای (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد، و ایشان را به راه راست رهنمود می‌شود. بطور مسلّم، کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرند. بگو: اگر خداوند بخواهد مسیحِ پسرِ مریم و مادر او و همهٔ کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند (کوچکترین) کاری بکند (و جلو دست خدا را بگیرد؟). از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین، و آنچه میان آن دو است. هر چه بخواهد می‌آفریند؛ و خدا بر هر چیزی توانا است. یهودیان و مسیحیان می‌گویند که ما پسران و عزیزان خدائیم! بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان عذاب می‌دهد؟ بلکه شما انسانهائی همچون سائر انسانهائی هستید که خدا آنان را آفریده است. خداوند هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌دهد. و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، متعلّق به خدا است (و همه چیز از آن او است) و برگشت (همگان) به سوی او است (و به حساب و کتاب هر کسی رسیدگی می‌کند). ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمّد) به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدّت زمانی که میان پیغمبران بوده است، (حقائق را دیگر باره) بیان می‌کند، تا این که (در روز رستاخیز) نگوئید: مژده دهنده و بیم دهنده‌ای (از پیغمبران) به سوی ما نیامده است (تا فرمان خدا را به ما برسانند. هم اینک پیغمبر) مژده دهنده و بیم دهنده‌ای (محمّد نام) به سوی شما آمده است (و عذری برای شما نمانده است). و خداوند بر همه چیز توانا است.

اهل کتاب، این را گام فراتر نهادن از حدّ خود و حسادت و بزرگ‌بینی می‌شمردند که پیغمبری آنان را به سوی اسلام فرا خواندکه از آنان نیست. پیغمبری از امّیهائی ایشان را به اسلام می‌خواند که آنان قبلاً خویشتن را بسی بالاتر و داناتر از ایشان می‌دانستند! زیرا آنان اهل کتاب بوده و اینان امّی و بیسوادند! امّا هنگامی که خدا خواست به این امّیها و بیسوادها بزرگی عطاء فرماید،

از میان ایشان خاتم الأنبیاء را برانگیخت، و واپسین پیغامبری را در میانشان قرار داد، پیغامبری که برای همگی انسانها بود. بدین امّیها درس آموخت و تعلیمشان فرمود، و آنان هم داناترین ساکنان کرهٔ زمین شدند، و مترقّی‌ترین و والاترین جهان‌بینی و ایدئولوژی را پیدا کردند، و استوارترین برنامه را به دست گرفتند و درست‌ترین راه را پیمودند، و از همگان شریعت و نظامشان برتر و بهتر، و جامعه و اخلاقشان شایسته‌تر و بایسته‌تر گشت ... همهٔ اینها در پرتو لطف خدا بدیشان داده شده بود، و در سایهٔ اعطاء این آئین بدیشان و پسند آن برایشان بود.

امّیها هرگزا هرگز سزاوار این نبودند که سرپرستان انسانها گردند، اگر این نعمت الهی نبود. و هرگزا هرگز توشه‌ای نداشته‌اند و نخواهند داشت که آن را به انسانها تقدیم دارند مگر چیزی که این آئین بدیشان ارمغان داشته است.

در این نداء الهی خطاب به اهل کتاب، یزدان جهان برایشان مکتوب و مقطوع داشته است که آنان به اسلام خوانده شده‌اند، و به ایمان بدین پیغمبر و یاری دادن و کمک نمودن او و پشتیبانی کردن از او، دعوت گشته‌اند. همچنین پیمان پیروی از او از ایشان گرفته شده است. این نداء الهی، گواهی یزدان سبحان را بر آنان مکتوب و مقطوع می‌دارد دالّ بر این که این پیغمبر امّی، فرستادهٔ خدا است و به پیش ایشان روانه شده است هم بدان سان که فرستادهٔ خدا است و به پیش عربها روانه گشته است، و بلکه به سوی جملگی مردمان جهان فرستاده شده است. اوّلاً انکار رسالت آسمانی او بیجا است، و ادّعای انحصار رسالت او بر عربها بی‌معنی و پوچ است. ثانیاً آیا این آیه خطاب به اهل کتاب نیست؟

﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا، يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ﴾.

ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمّد) به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهائی را برایتان روشن می‌سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها (و مطالبی که پنهان ساخته‌اید و فعلاً مورد نیاز نیست) صرف نظر می‌نماید.

او فرستادهٔ خدا به سوی شما است. نقش او با شما این است که برایتان حقائقی را روشن سازد و توضیح دهد و هویدا نماید که شما بر پنهان کردن و مخفی داشتن آنها توافق کرده‌اید. حقائقی که در کتاب آسمانی خودتان موجود و در دسترستان قرار دارد، در دسترس شما یهودیان و مسیحیان ... مسیحیان پایهٔ بنیادین دین، یعنی توحید و یکتاپرستی را پنهان داشته‌اند، و یهودیان بسیاری از احکام شریعت را مخفی کرده‌اند، از قبیل: سنگسار زناکار، و تحریم ربا بطور کلّی. همچنین در نهان کردن همهٔ اخبار مربوط به برانگیختن پیغمبر امّی، «پیغمبری که وصف او را پیش خود در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند»[1]. همچنین او صرف نظر می‌کند و چشم‌پوشی می‌نماید از بسیاری از چیزهائی که آنها را پنهان کرده‌اند و یا تحریف نموده‌اند، چیزهائی که در شریعت او از آنها ذکری نرفته است. خدا چیزهائی را از احکام کتابهای آسمانی پیشین و شریعتهای گذشته منسوخ فرموده است که در جامعهٔ انسانی، کارکردی ندارند و نیازی بدانها نمانده است. از آن چیزهائی که وظیفهٔ موقّتی و تکلیف گذرائی در جامعه‌های کوچک ویژه بوده‌اند. جامعه‌های کوچک ویژه‌ای که خداوند در روزگاران پیشین پیغمبران را به میان آنان روانه فرموده است و برای مدّت محدودی از زمان - بدان اندازه که یزدان می‌داند - به کار پیام رسانی و راهنمائی مردمان گماشته است. تا آنگاه که رسالت فراگیر و جاوید در رسید و پایدار و برقرار ماند، پس از آن که یزدان جهان آن را تکمیل فرمود و نعمت خویش را بدان تمام نمود و به عنوان آئین مردمان پذیرفت و از آن اظهار خشنودی کرد. دیگر در آن هیچگونه منسوخ شدن و تبدیل و تغییر دادن و تعدیل کردنی

۱- اعراف / ۱۵۷.

نیست.

خداوند بزرگوار سرشت چیزی را برای آنان بیان و روشن می‌گرداند که این پیغمبر با خود آورده است، و وظیفه و تأثیر آن را در زندگی بشری توضیح می‌فرماید:

﴿ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ. وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

کتاب روشنگری (که قرآن است و هدایت بخش مردمان است) به پیش شما آمده است. خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راههای امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می‌کند که جویای خشنودی او باشند، و با مشیّت و فرمان خود، آنان را از تاریکیهای (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد، و ایشان را به راه راست رهنمود می‌شود.

سخن دقیق‌تر و صادق‌تر و مستدلّ‌تری بر سرشت این کتاب یعنی قرآن، و بر سرشت این برنامه یعنی اسلام، از چنین فرموده‌ای وجود ندارد که می‌فرماید قرآن «نور» است.

این حقیقتی است که شخص مؤمن آن را در دل، و در هستی، و در زندگی، و در دیدن و در بررسی و سنجش اشیاء و حوادث و اشخاص، ملاحظه خواهد کرد. همین که حقیقت ایمان را در دل خود حسّ کند، آن را حسّ می‌کند... «نور» است، نوری که هستی او بدان منوّر می‌گردد و شفّاف و سبکبال و درخشان و رخشان می‌شود. در پرتو این نور، همه چیز را بر سر راه خود آشکارا می‌بیند. تمام چیزهائی که بر سر راه او است، در پرتو این نور هویدا و پیدا و راست و درست جلوه‌گر می‌آید و خویشتن را می‌نماید.

سنگینی گِل در هستی مؤمن، و تاریکی خاک، و انباشتگی گوشت و خون، آزمندی هوس و پرش، همهٔ اینها درخشان و رخشان و تابان می‌گردند. سنگینی سبک، و تاریکی روشن می‌شود، و انباشتگی نازکی، و آزمندی لطافت می‌پذیرد ... آمیختگی و تاری در دیدن، سرگردان و حیران پیش و پس نهادن گامها و جلو و عقب گذاشتن پاها، سرگشتگی و دوندگی در راه تاریک و نامعیّن و بی‌نشان و بی‌هدف و مقصد، همه و همه درخشان و رخشان و تابان می‌گردند. هدف و مقصد روشن می‌شود، و راه راست به سوی هدف و مقصد پیموده می‌شود، و نفس انسان بر راستای راه می‌ایستد و به پیش می‌رود.

﴿ نُورٌ، وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴾ دو وصف برای یک چیز است. همان چیزی که پیغمبر بزرگوار ﷺ آن را با خود آورده است.

﴿ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ - مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ - سُبُلَ السَّلَامِ. وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راههای امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می‌کند که جویای خشنودی او باشند، و با مشیّت و فرمان خود، آنان را از تاریکیهای (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد، و ایشان را به راه راست رهنمود می‌شود.

خداوند می‌پسندد که اسلام آئین مردمان باشد و بدان خشنود است. یزدان انسانی را به «راه امن و امان» رهنمود می‌فرماید که از این خشنودی پیروی کند و آن را برای خود بپسندد و بدان خشنود شود همانگونه که یزدان آن را برای او پسندیده است و بدان خشنود بوده است.

این تعبیر چه اندازه دقیق و صادق است! «امن و امان» همان چیزی است که این آئین آن را به سراسر زندگی سرازیر می‌سازد. امن و امانِ: فرد، گروه، جهان، دل و درون، خرد، اندامها، خانه و کاشانه و خانواده، جامعه و ملّت، و انسانها و انسانیّت ... صلح و ساز با: زندگی، جهان، و یزدان یعنی پروردگار جهان و زندگی ... صلح و صفائی که بشریّت آن را به خود ندیده است و هیچوقت نخواهد دید مگر در پرتو این آئین، و در سایهٔ

برنامه و نظام و شریعت آن، و در جامعه‌ای که بر عقیده و شریعت این آئین استوار گردد.

قطعاً خداوند بزرگوار در پرتو این دینی که پسند او و بدان راضی و خشنود است، کسی را که به دنبال رضایت و خشنودی او باشد، به «راههای امن و امان و صلح و صفا» رهنمود می‌فرماید. به همهٔ راههای امن و امان و صلح و صفای موجود در تمام جوانب و زوایا ...

هیچ کسی ژرفای این حقیقت را آنگونه که باید درک و فهم نمی‌کند، مگر کسی که خودش راههای جنگ و شیوه‌های نبرد را در جاهلیّتهای قدیم یا جدید دیده و دردها و رنجها و بلاها و مصیبتهای آن را چشیده باشد... هیچ کسی ژرفای این حقیقت را درک و فهم نمی‌کند، بدانگونه که کسی که جنگ پریشان دلی و آشفته حالی ناشی از عقائد و شرائع و نظامها و دستگاه‌های حکومتی را در ژرفاهای درون، و زوایا و جوانب زندگی بیرون چشیده باشد و در آنها دست و پا زده باشد.

کسانی که در صدر اسلام نخستین مخاطبان این قرآن بودند، از روی تجربه‌هائی که در جاهلیّت پیدا کرده و چیزهائی که دیده بودند، خوب معنی این امن و امان و صلح و صفا را می‌دانستند. زیرا شخصاً مزهٔ امن و امان و صلح و صفا را می‌چشیدند و از این مزهٔ آسایش‌بخش لذّت می‌بردند.

ما هم اینک بسیار نیازمندیم که این حقیقت را درک کنیم. در این روزگاری که جاهلیّت در میان ما و پیرامون ما انواع بلاها و سختی‌ها را به مردمان می‌چشاند و به پرتگاه هلاک و نابودیشان می‌رساند. قرنها پس از قرنها هرگونه جنگی را در پهنهٔ درونها و گسترهٔ جامعه‌ها گریبانگیر انسانها می‌سازد و به فغانها و شیونهایشان می‌کشاند!

ما بسی نیازمند امن و امان و صلح و صفا در جهان هستیم. ما کسانی که در برهه‌ای از تاریخ زندگانی خودمان، در سایهٔ صلح و صفا و امن و امان، بسر برده‌ایم. سپس از صلح و صفا و امن و امان بیرون آمده‌ایم و به سوی جنگی رفته‌ایم که ارواح و قلوبمان را درهم می‌شکند، و اخلاق و رفتارمان را خُرد و خمیر می‌کند، و جامعه‌ها و ملّتهایمان را تار و مار و له و لورد می‌سازد. در حالی که می‌توانیم به صلح و صفا درآئیم و در امن و امان بغنویم. صلح و صفا و امن و امانی که خدادادی است و خدا آن را به ما می‌بخشد و ارمغان می‌دارد، هرگاه که به دنبال رضای او باشیم و از خشنودی او پیروی کنیم، و برای خود همان را بخواهیم و بپسندیم که خدا آن را می‌خواهد و می‌پسندد و بدان خشنود می‌گردد!

ما گرفتاریهای جاهلیّت را می‌چشیم و به مهلکه‌های آن دچار می‌آئیم، در عین این که اسلام به ما نزدیک و در کنار ما قرار دارد. از دست جنگ جاهلیّت دردها و رنجها می‌بینیم، در حالی که اگر بخواهیم صلح و صفا و امن و امان اسلام در دسترس ما قرار دارد... آیا کدام معامله زیانبارتر است؟ این معامله‌ای که در آن، بهترین و خوبترین را می‌دهیم و بدترین و زشت‌ترین را دریافت می‌داریم؟ و در آن هدایت را می‌دهیم و گمراهی را با آن خریداری می‌کنیم؟ و در آن جنگ را بر صلح ترجیح می‌دهیم و برتر می‌نهیم؟

ما قطعاً می‌توانیم انسانها را از گرفتاریها و مهلکه‌های جاهلیّت، و از آتش آشوبها و جنگهای مشتعل و سوزان در اقطار جهان، به شیوه‌ها و رنگهای گوناگون و فراوان، نجات دهیم. امّا ما نمی‌توانیم چنین کاری را بکنیم و انسانها را نجات دهیم، مگر پیش از آن که خویشتن را نجات دهیم، و پیش از آن که به زیر سایهٔ صلح و صفا و امن و امان درآئیم، بدانگاه که به سوی رضایت خدا برمی‌گردیم و از چیزی پیروی می‌کنیم که یزدان آن را پسندیده است و خشنودی خود را از آن اظهار فرموده است، و بدین وسیله از زمرهٔ کسانی خواهیم شد که آفریدگار دربارهٔ ایشان فرموده است که ایشان را به راههای صلح و صفا و امن و امان هدایت

نموده است[1].

﴿ وَ يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ ﴾.

خدا با مشیّت و فرمان خود، آنان را از تاریکیهای (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد.

جاهلیّت همه نوع آن تاریکی است: تاریکی شبهه‌ها و خرافه‌ها و افسانه‌ها و جهان‌بینی‌ها ... تاریکی شهوتها و هوسها و کششها و سر در بیابان نهادنها... تاریکی سرگردانی و پریشانی و بریدن از رهنمود الهی و گسیختن از آستانهٔ امن و امان و انس و الفت یزدان ... تاریکی معیارهای نادرست و ارزشهای پراکندهٔ ناچیز و احکام و معیارها و میزانهای پریشان و بی‌سامان ... امّا نور، نور است.

آن نوری که پیشتر از آن صحبت کردیم و از نور موجود در دل و خرد و هستی و زندگی و همهٔ امور به گفتگو پرداختیم.

﴿ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴾.

ایشان را به راه راست رهنمود می‌کند.

راست است با فطرت نفس انسان و قوانینی که بر آن فرمان می‌راند. راست است با فطرت جهان و قوانین آن، قوانینی که فطرت جهان را می‌چرخاند و اداره می‌گرداند... راست به سوی خدا می‌رود و به کژ راهه نمی‌افتد و خم و پیچی در آن نیست، و حقائق و خط سیرها و هدفها در آن آمیزهٔ یکدیگر نمی‌گردد و مشتبه و ملتبس نمی‌شود.

قطعاً یزدانی که انسان و فطرت او را آفریده است، و جهان و قوانین آن را درست نموده است، او خودش برای انسان این برنامه را تهیه دیده است و وضع فرموده است، و او خودش این دین را برای مؤمنان پسند کرده است و بدان رضایت داده است. پس طبیعی و بدیهی است که این برنامه مؤمنان را به راه راست هدایت و رهنمود کند. راهی که هیچ برنامهٔ دیگری غیر از برنامهٔ الهی، نمی‌تواند انسانهای درماندهٔ نادان فناپذیر را در آن مسیر رهسپار و رهنمود سازد.

یزدان سبحان راست فرموده است. خداوند بی‌نیاز از جهانیان. خدائی که راهیابی مردمان و هدایت ایشان کمترین نفعی بدو نمی‌رساند، و گمراهی و سرگشتگی انسانها از مملکت و عظمت او کمترین چیزی نمی‌کاهد. امّا این مهر فراوان یزدان در حقّ مؤمنان است که ایشان را در بر می‌گیرد.

راه راست این است. امّا سخنان مسیحیان دربارهٔ مسیح کفر است. وقتی که می‌گویند: خدا مسیح بن مریم است! امّا گفتهٔ یهودیان و مسیحیان که می‌گویند: ما فرزندان و عزیزان خدائیم، دروغ و بهتان است و متّکی به سند و دلیلی نیست ... هم این سخن و هم آن سخن، از به هم تافته‌ها و گفته‌های ناروای اهل کتاب است، به هم تافته‌ها و گفته‌های ناروائی که وضوح توحید و روشنی یکتاپرستی را پنهان نمی‌دارد، و پیغمبر خاتم آمده است تا در میان آنها حقیقت را هویدا و پیدا گرداند و حقّ را آشکارا بنمایاند، و رمندگان منحرف از این حقیقت را بدین حقیقت برگرداند:

﴿ لَّقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. قُلْ: فَمَن يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَن يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً؟ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا، يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

بطور مسلّم، کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرند. بگو: اگر خداوند بخواهد مسیحِ پسرِ مریم و مادر او و همهٔ کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند (کوچکترین) کاری بکند (و جلو دست خدا را بگیرد؟). از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین، و آنچه میان آن دو است. هر چه بخواهد می‌آفریند؛ و خدا بر هر چیزی توانا است.

۱- برای اطّلاع بیشتر از معنی «سلام» و صفائی که خدا کسانی را به سوی آن رهنمود می‌کند که به دنبال خشنودی خدا باشند و خشنودی او را بدست آورده باشند، مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام» و کتاب: «الإسلام و مشکلات الحضارة»، و فی ظلال القرآن، تفسیر آیه ۲۰۸ سورهٔ بقره.

دینی را که عیسی علیه‌السلام از سوی خدا با خود آورده است، آئین یکتاپرستی و توحیدی بوده است که هر پیغمبری آن را با خود آورده است.

اعتراف به بندگی و پرستش خالصانه کار هر پیغمبری بوده است. امّا به این عقیدهٔ روشن تحریفها و تغییرها خزیده است و آمیزهٔ آن شده است، به علّت دخول بت‌پرستان به آئین مسیحیّت، و آزمندی ایشان بر ته‌نشستهای بت‌پرستانه‌ای که با خود آورده بودند و آنها را با عقیدهٔ توحیدی و یگانه‌پرستی آمیخته نموده بودند. این آمیزش بگونه‌ای انجام گرفته بود که جدا ساختن و تمییز نمودن و زدودن و پاکیزه داشتن اصل عقیده از آنها ممکن نبوده و نیست.

البتّه همهٔ این انحرافها یک باره به داخل مسیحیّت اصیل نخزیده است و با آن نیامیخته است. بلکه به مرور زمان و در طیّ روزگاران به داخل آن سرازیر گشته است و بدان آمیخته است. گروه‌ها و دسته‌ها یکی پس از دیگری چنین انحرافهائی را به عقیدهٔ واقعی مسیحیّت افزوده‌اند، تا این که کار بدینجا کشیده است و بدین آمیزهٔ شگفت جهان‌بینی‌ها و افسانه‌ها منتهی گردیده است. آمیزهٔ شگفتی که خردها دربارهٔ آن حیران و ویلان گشته‌اند، و عقلهای شارحان معتقد بدان دربارهٔ چنین عقیدهٔ تحریف شده‌ای سرگشته و سرگردان مانده‌اند!

عقیدهٔ توحیدی بعد از مسیح علیه‌السلام در میان شاگردان و پیروانش ماندگار ماند. یکی از انجیلهای فراوانی که نوشته شده است، انجیل بَرنابا است. این انجیل عیسی علیه‌السلام را با وصف پیغمبری از سوی خدا یاد می‌کند. بعدها اختلافاتی روی داد. برخی می‌گویند: مسیح فرستادهٔ خدا همچون سائر انبیاء است. بعضی هم می‌گویند: مسیح بلی که پیغمبری از پیغمبران است، ولی پیوند ویژه‌ای با خدا دارد. برخی هم می‌گویند: مسیح پسر خدا است، چون بدون پدر متولّد شده است، امّا با این وجود مخلوق خدا است. بعضی هم می‌گویند: مسیح پسر خدا است و مخلوق نیست. بلکه همچون پدر دارای صفت قدمت است ...

برای زدودن این اختلافات، در سال ۳۲۵ میلادی «کنگرهٔ نیقیّه»[۱] تشکیل گردید. در این کنگره چهل و هشت هزار نفر از بطریقها[۲] و کشیشها گرد آمدند. ابن البطریق یکی از مورّخان مسیحی دربارهٔ ایشان گفته است:

«در آراء و ادیان، مختلف و متفاوت بودند. برخی از آنان می‌گفتند: مسیح و مادرش دو خدای جدا از خدایند! اینان «بِربِرانیّه» نام داشتند و بدیشان «ریمتیین» می‌گویند. برخی هم می‌گفتند: مسیح نسبت به پدر، به منزلهٔ شعلهٔ آتشی است که از شعلهٔ آتشی جدا گشته باشد. شعلهٔ نخستین با جدا گشتن شعلهٔ دومین از آن، کاستی نپذیرفته است. این گفتهٔ «سابلیوس» و پیروان او است.

بعضی هم می‌گفتند: مریم نه ماه آبستن نشده است و عیسی را نه ماه در شکم نگاه نداشته است. بلکه عیسی از درون شکم عبور کرده است بدانگونه که آب از درون ناودان عبور می‌کند. زیرا کلمه داخل گوشهایش شده است، و از همان جائی بیرون آمده است که کودک به هنگام تولّد بیرون می‌آید. این سخن «الیان» و پیروان او بود. بعضی‌ها هم می‌گفتند: مسیح انسانی بوده است که از لاهوت آفریده شده است همانگونه که خمیرمایهٔ وجود هر یک از ما در اصل این چنین است. آغاز پسر از مریم بوده است. پسر برگزیده شده است تا نجات دهندهٔ اصل انسان باشد. نعمت الهی با او همدم گشته است و قرین او شده است، و از روی محبّت و مشیّت در او حلول کرده است، و این است که «پسر خدا» نامیده شده است. اینان می‌گویند: خدا ذات قدیمی یگانه‌ای است و اقنوم واحدی است. او را با سه نام نامگذاری می‌کنند. اینان به کلمه، و روح القدس

۱- نیقیا شهری است قدیمی. در آسیای صغیر واقع است. پایتخت امپراطوری بیزانس در سالهای (۱۲۰۲-۱۲۲۱) بوده است. نام دیگر آن ازنیق است. شهر ایسنیک اینک بر جای آن است. (مترجم).

۲- بطریق یا بطریک، کشیش درجهٔ اول مسیحیّت. (نگا: فرهنگ معین)

ایمان ندارند. این گفتهٔ «بولس شمشاطی» بطریق انطاکیه و پیروان او است و «بولیقانیون» هستند. برخی‌ها هم می‌گفتند: آنان سه خدایند جدا ناشدنی: صالح، و طالح، و متوسط میان این دو. این گفتهٔ «مرقیون» ملعون و طرفداران او است! گمان هم می‌برند که «مرقیون» رئیس حواریّین است و «بطرس» را دشمن می‌دارند. برخی‌ها هم می‌گفتند: مسیح خدا است. این هم گفتهٔ «بولس رسول» و سخن سیصد و دوازده کشیش بود...».[1]

«قسطنطین» امپراطور رومی که از بت‌پرستی دست کشیده بود و مسیحیّت را پذیرفته و گردن نهاده بود، و از مسیحیّت چیزی نمی‌دانست، نظریهٔ آخر را برگزید و افراد خویش را به جان مخالفان انداخت و طرفداران سائر مذاهب را آواره و پراکنده کرد. مخصوصاً کسانی را در به در و پریشان روزگار ساخت که معتقد به خدائی پدر یگانه، و بشریّت مسیح بودند.

مؤلّف کتاب: «الأمّة القبطيّة» دربارهٔ چنین قراردادی، این چنین می‌گوید:

«جامعهٔ مقدّسه و کنیسهٔ رسولیّه، قدغن می‌کند و حرام می‌شمارد سخن هر کسی را که بگوید. پیش از پسر خدا زمانی بوده است که پسر خدا در آن وجود نداشته است. زمانی پیش از این که عیسی باشد وجود ندارد. عیسی از هیچ متولّد گشته است.

همچنین جامعهٔ مقدّسه و کنیسهٔ رسولیّه قدغن می‌کند و حرام می‌شمارد سخن کسی را که بگوید: پسر از مادّه‌ای، یا عنصری غیر از عنصر پدر آفریده شده است. همچنین قدغن می‌کند و حرام می‌شمارد سخن کسی را که بگوید: عیسی آفریده شده است. همچنین گفتهٔ کسی را که بگوید: عیسی قابل تغییر و دگرگونی است، و گشت و گذار زمان گریبانگیر او می‌گردد».

امّا این کنگره با همهٔ قراردادها و تصویب نامه‌های خود نتوانست مذهب یکتاپرستان پیرو «آریوس» را از میان بردارد، مذهبی که بر قسطنطنیه و انطاکیه و بابل و اسکندریه و مصر سیطره یافته بود.

سپس مخالفت تازه‌ای پیرامون «روح القدس» درگرفت. برخی از آنان می‌گفتند: روح القدس خدا است. بعضی‌ها هم می‌گفتند: او خدا نیست. «کنگرهٔ نخستین قسطنطنیه» در سال ۳۸۱ تشکیل شد تا در این باره ریشهٔ مخالفت را قطع کنند. ابن‌البطریق با توجه به سخنان کشیش اسکندریه، چیزی را که در این کنگره مورد توافق قرار گرفته است، چنین ذکر می‌کند:

«ثیموثاوس، بطریق اسکندریه گفت: به عقیدهٔ ما روح‌القدس همان روح الله است و جدای از همدیگر نیستند. روح‌الله چیزی جز حیات روح‌القدس نمی‌باشد. اگر بگوئیم که روح‌القدس مخلوق است و آفریده شده است، در حقیقت گفته‌ایم که روح‌الله مخلوق است و آفریده شده است. اگر بگوئیم: روح‌الله مخلوق است و آفریده می‌باشد، در حقیقت گفته‌ایم که حیات او مخلوق و آفریده است. هنگامی که بگوئیم: حیات او مخلوق و آفریده است، در این صورت گمان برده‌ایم که او زنده نیست. اگر هم گمان بریم که او زنده نیست، در حقیقت نسبت بدو کفر ورزیده‌ایم و او را نپذیرفته‌ایم. هر کس هم نسبت بدو کفر بورزد و او را نپذیرد، نفرین بر او واجب می‌گردد».

در این کنگره همچنین الوهیّت و خداوندگاری روح‌القدس به تصویب رسید، بدان گونه که در کنگرهٔ نیقیّه الوهیّت و خداوندگاری مسیح، مورد تصویب قرار گرفت. بدین وسیله «ثالوث» یعنی سه خدائی تکمیل گردید، و آنها عبارتند: پدر، و پسر، و روح‌القدس.

بعدها جدال دیگری پیرامون اجتماع سرشت خدائی مسیح و سرشت انسانی او درگرفت که لاهوت و ناسوت هم بدانها گفته می‌شود. نظر «نسطور» بطریق قسطنطنیه این بود که اقنومی و سرشتی وجود دارد. اقنوم الوهیّت از سوی پدر است و بدو نسبت داده می‌شود، و سرشت انسان از مریم متولّد گشته است.

۱- به نقل از کتاب: «محاضرات فی النصرانیّة». تألیف: استاد محمد ابوزهره ... هر چه را چکیده‌وار از این کنگره‌ها روایت می‌کنیم، از این مرجع و مراجعی است که محمد ابوزهره بدان مراجعه کرده است. (مؤلّف)

پس مریم مادر انسان است - نسبت به مسیح - و مادر خدا نیست. دربارهٔ مسیحی هم که در میان انسانها ظاهر و پدیدار گردید و با ایشان صحبت کرد بدان گونه که ابن‌البطریق از او روایت کرده است:

«این انسانی که می‌گوید: من مسیح هستم، از راه محبّت متّحد با پسر است. گویند: او خدا و پسر خدا است، امّا نه در حقیقت، بلکه از روی عطاء و موهبت».

سپس می‌گوید: «نسطور معتقد بود که خداوند ما یسوع مسیح در حدّ ذات خود خدا نیست، ولی انسانی است لبریز از برکت و نعمت. یا او کسی است که از سوی خدا بدو الهام می‌شود، و هرگز مرتکب بزه و گناهی نشده است، و هیچوقت کار زشت و پلشتی انجام نداده است».

کشیش رومه و بطریق اسکندریه، و کشیشهای انطاکیه، در این باره با او مخالفت کردند، و تصمیم بر تشکیل کنگرهٔ چهارم گرفتند. «کنگرهٔ اَفَسُس»[1] در سال ۴۳۱ میلادی منعقد شد. این کنگره - همانگونه که ابن‌البطریق گفته است - مقرّر داشت:

«مریم دوشیزه مادر خدا است، و مسیح خدای راستین و انسان است. معروف و شناخته به دو سرشت است. یکتا در اقنوم است».

اعضاء این کنگره، نسطور را لعن و نفرین کردند!

آنگاه کلیسای اسکندریه نظریّهٔ تازه‌ای صادر کرد. برای این نظریّه «کنگرهٔ دوم اَفَسُس» تشکیل و چنین مقرّر داشت:

«مسیح دارای یک سرشت است که در آن لاهوت با ناسوت، یعنی صفت خدائی با صفت انسانی، گرد آمده است».

امّا این نظریّه پذیرفته نیفتاد، و مخالفتهای تند و شدیدی پیدا و مستمرّ گردید. به ناچار کنگرهٔ «خلقیدونیّه»[2] به سال ۴۵۱ تشکیل گردید و مقرّر داشت:

«مسیح دارای دو سرشت است نه یک سرشت تنها. لاهوت سرشت جداگانه‌ای است و ناسوت سرشت جداگانهٔ دیگری است. لاهوت و ناسوت در مسیح به همدیگر رسیده‌اند». اعضاء کنگره، کنگرهٔ دوم اَفَسُس را لعن و نفرین کردند!

مصریها قرارداد و مصوّبهٔ این کنگره را نپذیرفتند. میان مذهب مصری «منوفیسیه» و مذهب «ملوکانی» که دولت طرفدار آن بود اختلافات خونینی در گرفت. اختلافاتی که قبلاً از آن سخن گفتیم و گفتار «سیر.ت.و. ارنولد» را به نقل از کتابش «الدعوة إلی الإسلام» بیان داشتیم و در سرآغاز سورهٔ آل‌عمران گنجاندیم.[3]

در به تصویر کشیدن چکیدهٔ جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌های منحرف پیرامون الوهیّت و خدا بودن مسیح، و ذکر مخالفتهای خونین و دشمنانگیها و کینه‌توزیهائی که بر اثر همین مسألهٔ الوهیّت و خدائی مسیح میان دسته‌ها و گروهها پدید آمده است و تا به امروز پدیدار و برقرار است، بسنده می‌کنیم.

واپسین رسالت آسمانی می‌آید تا چهرهٔ حقّ را در این قضیّه بنمایاد و سخن راستین و فیصله‌بخش را بگوید. خاتم‌الأنبیاء ﷺ می‌آید تا برای اهل کتاب حقیقت عقیدهٔ درست را بیان و روشن فرماید:

﴿ لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قَالُوا: إِنَّ اللَّـهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ ﴾.

قطعاً کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرند.

﴿ لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلاثَةٍ ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: «خدا در عیسی حلول کرده است و» خدا همان مسیح پسر مریم است.

همانگونه که در این سوره خواهد آمد.

قرآن منطق عقل و فطرت و واقعیّت را در آنان برمی‌انگیزد و می‌گوید:

﴿ قُلْ: فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً إِنْ أَرَادَ أَنْ یُهْلِکَ

۱- اَفَسُس پایتخت قدیم سرزمین عیونیه است. آثاری از آن باقی است. (مترجم)

۲- نام شهری در آسیای صغیر است. (مترجم)

۳- مراجعه شود به جزء سوم.

الْمَسيحَ ابْنَ مَرْيَمَ، وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَميعاً؟ ﴾.

بگو: اگر خداوند بخواهد مسیحِ پسرِ مریم و مادر او و همهٔ کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند (کوچکترین) کاری بکند (و جلو دست خدا را بگیرد؟!).

قرآن میان ذات و سرشت و خواست یزدان سبحان، و میان ذات عیسی علیه‌السلام و ذات مادرش، و همهٔ ذاتهای دیگر، به جدائی کامل و فرق مطلق معتقد است و روشن و قاطعانه در این باره سخن می‌راند و مسأله را فیصله می‌بخشد. ذات یزدان سبحان یکی است، و مشیّت و خواست او آزاد و بدون قید و قیود است، و سلطه و قدرتش منحصر به فرد است، و هیچکسی کمترین اختیاری در برگرداندن مشیّت و خواست او ندارد و نمی‌تواند سلطه و قدرت ایزد را برگرداند و دفع نماید اگر خدا بخواهد مسیح پسر مریم و مادرش و همهٔ کسانی راکه در کرهٔ زمین هستند بکشد و بمیراند.

خداوند بزرگوار مالک و صاحب همه چیز، و آفریدگار همه چیز است. آفریننده جدای از آفریده است، و هر چیزی آفریده است:

﴿ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما، يَخْلُقُ ما يَشاءُ، وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ﴾.

از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است. هر چه بخواهد می‌آفریند، و خدا بر هر چیزی توانا است.

این چنین، روشنی عقیدهٔ اسلامی، و سادگی و بی‌پیرایگی آن جلوه‌گر می‌آید. امّا درخشندگی و رخشندگی عقیدهٔ اسلامی وقتی کاملاً نمایان می‌گردد که مقایسه شود با توده‌های کژراهگیها و بداندیشیها و جهان‌بینی‌های ناروا و افسانه‌ها و بت‌پرستیهائی که آمیخته به عقائد دسته‌ای از اهل کتاب است. هنگامی که عقیدهٔ اسلامی را در برابر چنین افکار فکار نگاه می‌داریم، نخستین ویژگی عقیدهٔ اسلامی به جلوه می‌افتد و آشکارا هویدا می‌گردد. عقیدهٔ اسلامی در بیان حقیقت الوهیّت، و حقیقت عبودیّت، و جدا شدن کامل و قاطع این دو حقیقت از یکدیگر، بدون کمترین تاریکی و شبهه و پیچیدگی.

یهودیان و مسیحیان می‌گویند: آنان پسران و عزیزان دردانهٔ یزدانند.

﴿ وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارىٰ: نَحْنُ أَبْناءُ اللّٰهِ وَ أَحِبّاؤُهُ ﴾.

یهودیان و مسیحیان می‌گویند که ما پسران و عزیزان خدائیم.

لذا برای یزدان جنبهٔ پدری قائل هستند، برابر یکی از جهان‌بینی‌هائی که دارند. اگر هم معتقد به پدری جسمانی نباشند، معتقد به پدری روحانی هستند. این پدری هر نوع پدری باشد، تیرگی و تاریکی در عقیدهٔ توحید پدیدار می‌سازد و سایه‌ای بر جداسازی قاطعانهٔ الوهیّت و عبودیّت می‌افکند. جداسازی قاطعانه‌ای که جهان‌بینی راست و درست نمی‌گردد، و زندگی سر و سامان صحیحی نمی‌گیرد، مگر با بیان و ذکر آن. چراکه با بیان و ذکر جداسازی قاطعانه است که جهتی که بندگان جملگی با عبودیّت و بندگی رو بدان می‌کنند، یکی می‌شود، و جهتی که برای مردمان، قانونگذاری می‌نماید، یکی می‌گردد، و برای آنان ارزشها و معیارها و میزانها و مقرّرات و قوانین را تعیین و تبیین می‌کند، و نظامها و سیستمها و اوضاع و احوال را تشکیل و ترسیم می‌سازد، بدون این که ویژگیها با تداخل صفات و خصال، و با تداخل الوهیّت و عبودیّت، آمیزهٔ همدیگر شوند... مسأله تنها مسألهٔ انحراف عقیدتی و کژی ایدئولوژی نیست و بس، بلکه مسأله، مسألهٔ تباهی سراسر زندگی با پیروی از همین انحراف و کژ راهگی است!

یهودیان و مسیحیان، ادّعاء دارند که ایشان پسران و عزیزان خدایند با توجّه بدین امر است که آنان می‌گویند: یزدان ایشان را به گناهان نمی‌گیرد و آنان را در برابر بزهکاریها عذاب نخواهد داد! و این که ایشان هرگز وارد دوزخ نمی‌گردند، و اگر هم وارد دوزخ گردند جز چند روز اندک بدان درنمی‌آیند. معنی این سخن

هم این است که دادگری الهی در مجرای اصلی خود روان و اجراء نمی‌گردد! و این که یزدان سبحان گروهی از بندگانش را دوست می‌دارد، و رهایشان میسازد در زمین فساد و تباهی کنند! بعدها هم همچون مجرمان و مفسدان دیگر عذابشان نمی‌دهد! آیا در زندگی چه تباهی و فسادی از این چنین جهان‌بینی و اندیشه‌ای پیدا می‌گردد؟ و در زندگی همچون کژ روی و انحرافی ممکن است چه پریشان حالی و نابسامانیی را به وجود آورد؟

در اینجا اسلام ضربهٔ قاطعانهٔ خود را بر این تباهی و فساد در جهان‌بینی، و بر هر نوع فسادی که چنین جهان‌بینی نادرستی آن را در زندگی پدید می‌آورد، وارد می‌سازد، و دادگری خداوندگاری را مقرّر می‌دارد که جانبداری نمی‌کند و بیخود و بی‌حساب دوست نمی‌دارد، و حتّی چنین ادّعائی را هم باطل اعلان می‌نماید:

﴿ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ؟ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ، يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ ﴾.

بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان عذاب می‌دهد؟ بلکه شما انسانهائی همچون سائر انسانهائی هستید که خدا آنان را آفریده است. خداوند هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌دهد.

بدین وسیله قرآن حقیقت قاطعانه‌ای را در بارهٔ عقیدهٔ ایمانی بیان می‌دارد. پوچی ادّعای فرزندی را ذکر می‌نماید. همهٔ کسانی را که پسر خدا می‌دانند، انسانهائی از آفریدگان خدایند. قرآن همچنین دادگری خدا را بیان می‌دارد، و بخشودن و شکنجه دادن را بر اصل واحدی مبتنی می‌سازد، اصلی که اعلام می‌دارد که مشیّت خدا مغفرت را به اسباب و عللی، و عذاب را به اسباب و علل دیگری منوط و مربوط می‌کند. دیگر هیچیک از بخشودن و شکنجه دادن به سبب فرزندی یا پیوند شخصی نیست.

سپس مکرّر می‌نماید که خدا مالک همه چیز است، و سرنوشت هر چیزی و سرانجام هر چیزی بدو مربوط و به سوی او برمی‌گردد:

﴿ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴾.

سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است متعلّق به خدا است (و همه چیز از آن او است) و برگشت (همگان) به سوی او است (و به حساب و کتاب هر کسی رسیدگی می‌کند).

مالک جدای از مملوک است. ذات یزدان سبحان منحصر به فرد است. مشیّت او منحصر به فرد است. همگان به سوی یزدان برمی‌گردند.



این بیان پایان می‌گیرد با تکرار ندائی که رو به اهل کتاب می‌کند و حجّت و معذرت ایشان را پایان می‌بخشد و آنان را جلو «سرنوشت و سرانجام کار» رو در رو نگاه می‌دارد، بدون کمترین ابهام و عذر و بهانه و پیچیدگی:

﴿ يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ... أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَ لا نَذِيرٍ... فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ. وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمّد) به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدّت زمانی که میان پیغمبران بوده است، (حقائق را دیگر باره) بیان می‌کند تا این که (در روز رستاخیز) نگوئید: مژده دهنده و بیم دهنده‌ای (از پیغمبران) به سوی ما نیامده است (تا فرمان خدا را به ما برسانند. هم اینک پیغمبر) مژده دهنده و بیم دهنده‌ای (محمّد نام) به سوی شما آمده است (و عذری برای شما نمانده است). و خداوند بر همه چیز توانا است.

با این رویاروئی قاطعانه، برای جملگی اهل کتاب هیچگونه حجّت و برهانی نمی‌ماند. اصلاً حجّت و برهانی نخواهند داشت در این که بگویند این پیغمبر امّی به سوی ایشان روانه نشده است. چرا که یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿ يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا ﴾.

ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمّد) به سوی شما آمده است.

حجّت و برهانی برای اهل کتاب نمی‌ماند در این که بگویند: بیدار باشی و هوشیار باشی بدیشان داده نشده است، و در فاصلهٔ زمانی بسیار طولانی بدانان مژده‌ای و بیمی نرسیده است و تشویق و تنبیهی در میان نبوده است. در فاصلهٔ زمانی بسیار درازی که موجب فراموشی می‌گردد و کژروی و انحراف در آن روی می‌دهد ... هم اینک بطور قطع پیغمبر مژده‌رسان و بیم دهنده‌ای به سویشان آمده است و دیگر حجّت و برهان و عذر و بهانه‌ای برایشان نمانده است.

سپس قرآن به یادشان می‌اندازد که چیزی یزدان جهان را درمانده و ناتوان نمی‌سازد. چیزی او را درمانده و ناتوان نمی‌سازد از این که پیغمبری را از میان امّیّان برگزیند و روانه نماید. و چیزی او را درمانده و ناتوان نمی‌سازد از این که اهل کتاب را به گناه چیزی که می‌کنند مورد مؤاخذه قرار دهد و به سزا و جزایشان برساند:

﴿ وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

خداوند بر همه چیز توانا است.

این چرخش و گردش با اهل کتاب پایان می‌پذیرد. چرخش و گردشی که کژ راهه‌ها و کجرویها و انحرافهای ایشان را از آئین راستین خدا نشان می‌دهد و هویدا می‌گرداند. آئین راستینی که در گذشته‌ها پیغمبرانشان آن را برایشان آورده‌اند و بدیشان ارمغان داشته‌اند.

این چرخش و گردش همچنین از یک سو حقیقت اعتقادی را مقرّر و مشخّص می‌دارد که آن را برای مؤمنان می‌پسندد و از ایشان می‌پذیرد، و از دیگر سو حجّت و برهان اهل کتاب را در موضعگیریشان در برابر پیغمبر امّی ﷺ باطل و پوچ می‌گرداند، و راه معذرت خواهی و عذر تقصیر در روز سزا و جزا را بر ایشان می‌بندد.

با وجود همهٔ اینها آنان را از یک سو به هدایت می‌خواند، و از دیگر سو تأثیر کید و مکرشان را دربارهٔ گروه مسلمانان، ضعیف می‌گرداند، و راه را به سوی صراط مستقیم، برای گروه مسلمانان نورانی و روشن می‌نماید.



در پایان درس، روند قرآنی می‌رسد به واپسین موضعگیری بنی‌اسرائیل در برابر پیغمبرشان و رهائی بخششان موسی علیه‌السلام بر آستانهٔ سرزمین مقدّسی که خدا وعدهٔ آن را بدیشان داده بود. همچنین موضعگیری ایشان را نسبت به پیمانی که پروردگارشان با ایشان بسته بود، ذکر می‌نماید و بیان می‌فرماید که چگونه آن را شکستند و چگونه سزا و جزای پیمان‌شکنی پیمان محکم و استوارشان را دیدند:

﴿ وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ: يٰا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ. إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيٰاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً؛ وَ آتٰاكُمْ مٰا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعٰالَمِينَ. يٰا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ، وَ لاٰ تَرْتَدُّوا عَلىٰ أَدْبٰارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خٰاسِرِينَ. قٰالُوا: يٰا مُوسىٰ إِنَّ فِيهٰا قَوْماً جَبّٰارِينَ؛ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا حَتّٰى يَخْرُجُوا مِنْهٰا، فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا فَإِنّٰا دٰاخِلُونَ. قٰالَ رَجُلاٰنِ مِنَ الَّذِينَ يَخٰافُونَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا: ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبٰابَ، فَإِذٰا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غٰالِبُونَ؛ وَ عَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. قٰالُوا: يٰا مُوسىٰ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا أَبَداً مٰا دٰامُوا فِيهٰا. فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقٰاتِلاٰ، إِنّٰا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ. قٰالَ: رَبِّ إِنِّي لاٰ أَمْلِكُ إِلاّٰ نَفْسِي وَ أَخِي، فَافْرُقْ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ. قٰالَ: فَإِنَّهٰا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ، فَلاٰ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ ﴾.

(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکّر شوید، و زمانی را به یاد آورید که خداوند پیغمبرانی در میان شما برانگیخت و شاهانی از شما به سلطنت رسانید (و در واقع همهٔ شما را با رهائی از ظلم و ستم فرعون و فرعونیان و بخشیدن دارائی و آزادی، شاهِ خانهٔ خود گردانید) و به شما آن داد که به کس دیگری از جهانیان

نداده است. ای قوم من! به سرزمین مقدّسی وارد شوید که خداوند دخول بدانجا را برای شما مقدّر کرده است، و (در برابر دشمن سرسختی که در آنجا بسر می‌برد، پای به فرار نگذارید و) پشت مکنید، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خشنودی خدا را از دست ندهید). گفتند: ای موسی! در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می‌کنند و ما هرگز بدانجا وارد نمی‌شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت. دو نفر (سردار) از مردان خدا ترس که خداوند بدیشان نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: شما (از قیافهٔ درشت این مردمان نترسید و ناگهانی یورش برید و) از دروازه بر آنان وارد شوید. اگر وارد دروازه شوید (به سبب دل ضعیفی که دارند) شما پیروز خواهید شد. اگر مؤمن هستید، بر خدا توکّل کنید. گفتند: ای موسی! ما هرگز بدان سرزمین مقدّس پای نمی‌نهیم مادام که آنان در آنجا بسر برند. پس (دست از سر ما بدار و) تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم! بدین هنگام موسی رو به درگاه کردگار کرد و عاجزانه گفت: پروردگارا! من تنها اختیار خود و برادرم (هارون) را دارم، میان من و این قوم ستم پیشه، (با عدالت خداوندی خود) داوری کن (و حساب ما را از حساب ایشان جدا فرما، و ما را به عذاب آنان گرفتار منما. خدا به موسی) گفت: این سرزمین تا چهل سال بر آنان ممنوع است (و بدان پای نخواهند گذاشت، و) در سرزمین (خشک بیابان) سرگردان (بدین سو و آن سو) می‌گردند (و راه به جائی نمی‌برند) و بر قوم ستم پیشه و نافرمان غمگین مباش).

این هم حلقه‌ای از حلقه‌های داستان بنی‌اسرائیل است، داستانی که قرآن آن را به خاطر فلسفه‌ها و حکمتهای گوناگونی که دارد مفصّلاً بیان فرموده است. یکی از فلسفه‌ها و حکمتهائی که در بر دارد، این است که: بنی‌اسرائیل نخستین کسانی بودند که با دعوت اسلامی به پرخاش برخاستند، و دشمنانگی و کینه‌توزی و جنگ را در مدینه و در سراسر جزیرة العرب آغازیدند. بنی‌اسرائیل از روز اوّل با گروه مسلمانان جنگیدند و سراپا جنگ با ایشان شدند. آنان بودند که در دامن خود نفاق و منافقان را در مدینه پروردند، و منافقان را با انواع نیرنگها و اقسام دسیسه‌ها علیه عقیدهٔ اسلامی و مسلمانان هر دو، یاری و کمک کردند. همچنین ایشان بودند که مشرکان را برانگیختند و تحریک و تشویق نمودند، و بدانان وعدهٔ یاری دادند و علیه گروه مسلمانان با ایشان پیمان بستند و به توطئه نشستند. همچنین بنی‌اسرائیل بودند که جنگ شایعه‌پراکنیها و دسیسه‌سازیها و نیرنگ‌بازیها را در میان گروه مسلمانان عهده‌دار شدند و راه بردند، همانگونه که پخش شبهه‌ها و شکّها و تحریفها را پیرامون عقیدهٔ اسلامی و پیرامون مقام رهبری، بر عهده گرفتند و سرپرستی کردند. همهٔ این کارهای نابهنجار از سوی ایشان انجام می‌پذیرفت. پیش از آن که نقاب از چهره‌هایشان را در جنگ علنی و آشکار برافکنند و ماهیّت خویشتن را بنمایانند. لذا چاره‌ای جز این نبود که بنی‌اسرائیل به گروه مسلمانان معرّفی گردند تا مسلمانان کسانی را بشناسند که دشمن ایشانند، و بدانند که سرشت ایشان چیست؟ و تاریخ آنان کدام است؟ و وسائل ایشان چگونه است؟ و ماهیّت پیکاری که با آنان می‌آغازند و نبردی که بدان فرو می‌روند چه سان است؟

یزدان سبحان می‌دانست که بنی‌اسرائیل دشمن این ملّت در طور تاریخشان خواهند شد، هم بدانگونه که در گذشته‌ها پیوسته دشمن هدایت خدا بوده‌اند. بدین لحاظ خداوند جهان به ملّت مسلمان همهٔ کارهایشان را آشکارا می‌نمایاند، و بدیشان همهٔ وسائل آنان را بی‌پرده نشان می‌دهد.

فلسفه و حکمت دیگری از داستان بنی‌اسرائیل، این است که آنان دارای آخرین آئین آسمانی پیش از آئین واپسین - یعنی اسلام - بودند. تاریخ ایشان هم پیش

از اسلام مدّت طویل و بخش عظیمی از تاریخ را به خود اختصاص داده بود، و انحرافها در عقیدهٔ آنان به وقوع پیوسته بود. پیمان‌شکنی‌های پیاپی مکرّری در عهد و پیمانی داشتند که با خدای خویش بسته بودند، و آثار این پیمان‌شکنی‌ها و کجرویها و انحرافها در زندگانیشان مشهود گردید، همانگونه که در اخلاق و آداب ایشان جلوه‌گر آمد و اثر سوء خود را بخشید. این امر می‌طلبد که ملّت مسلمان که وارث همهٔ پیامبریها و رسالتها است، و کانون چکیدهٔ همهٔ آئینهای یزدانی است، تاریخ چنین قومی را دقیقاً وارسی و بررسی کند، و دگرگونیها و زیر و زبرها و بالا و پائین افتادنهای این تاریخ را پیش چشم دارد، و لغزشگاههای راه را بشناسد، و عواقب مجسّم در زندگی بنی‌اسرائیل و اخلاق و آداب ایشان را ببیند. تا بدین وسیله چنین امّت مسلمانی، این تجربه را در کشتزار عقیده و زندگی، به محصول تجربه‌ها و آزمونهای خود بیفزاید و ضمیمهٔ آنها نماید، و از این پشتوانه سودمند گردد و در طول قرنها سودرسان و بهره‌رسان شود، و مخصوصاً در پرتو رهنمود تجربه‌های گذشته از لغزشگاههای راه و از سوراخهای دام اهریمن، خویشتن را بدور دارد، و از انحرافهای شتابگرانه خود را بپرهیزد.

فلسفه و حکمت دیگری از ذکر داستان بنی‌اسرائیل این است که آزمون بنی‌اسرائیل دارای اوراق پراکنده‌ای در طول تاریخ است. خداوند بزرگوار نیز می‌دانسته است که وقتی که گذشتِ زمان به طول می‌انجامد و مدّت مدیدی بر ملّتها می‌گذرد، دلها سخت و سنگین می‌گردد، و نسلهائی از آنان به کژ راهه‌ها می‌افتند و انحرافهائی پیدا می‌کنند. ملّت مسلمان نیز تاریخشان به درازا می‌کشد و تا دامنهٔ قیامت بطول می‌انجامد، زمانها و دورانهائی برایشان پیش می‌آید که همچون زمانها و دورانهای زندگی بنی‌اسرائیل امتداد پیدا می‌کند. این است که خداوند مهربان برای پیشوایان و رهبران این امّت، و مجدّدان و تازه‌کنندگان این دعوت در میان نسلهای فراوان مردمان، نمونه‌هائی از موانع و مشکلاتی را ذکر می‌فرماید که دامنگیر و گریبانگیر ملّتها می‌گردد، و در این راستا چراغهای هدایتی را پیش روی آنان می‌دارد تا در پرتو آنها و با توجّه بدان موانع و مشکلات، چاه را از راه تشخیص دهند و متوجّه گردند که چگونه درد را با شناخت سرشت درد مداوا، و بلا را چگونه با آشنائی با حقیقت بلا چاره‌جوئی کنند. بدین امر هم توجّه کامل داشته باشند که سخت‌ترین دلها در پذیرش هدایت، و رمنده‌ترین دلها در ماندگاری بر راستای حقیقت، دلهائی هستند که با هدایت آشنائی پیدا کرده است و چندی بر راستای حقیقت راه سپرده است، ولی بعد از هدایت بدور افتاده است و از راستای راه منحرف گشته است! لذا دلهای بی‌خبر خام، زودتر هدایت را می‌پذیرند و راستای حقیقت را در پیش می‌گیرند و دعوت حقّ را پاسخ می‌گویند. زیرا چنین دلهائی هنگامی که ناگهان فریاد تازه‌ای از دعوت می‌شنوند، تکان می‌خورند و توده‌های گرد و غبار غفلت از روی آنها برمی‌خیزد و کنار می‌رود. چون این فریاد برای آن دلها تازگی دارد و در بیداری آنها سخت مؤثّر واقع می‌گردد، و نغمهٔ چنین دعوتی برای نخستین بار تارهای فطرت چنین دلهائی را به لرزه و صدا می‌اندازد. امّا دلهائی که پیشتر فریاد داشته شده‌اند، فریاد دوم تازگی ندارد و تکانی پدیدار نمی‌سازد و بر تارهای سرشت نغمه‌ای آن چنانی ساز نمی‌کند که احساس ژرف و سترگی را پدیدار نماید و بیداری و هوشیاری بدانها دهد. از اینجا است که این دعوت به تلاش چندین برابر، و به شکیبائی فراوان دراز آهنگ و دیرپا، نیازمند است.

فلسفه‌ها و حکمتهای الهی فراوانی در تفصیل داستان بنی‌اسرائیل، و نقل آن بطور مشروح برای ملّت مسلمان، وارث عقائد و ادیان یزدان، و دارای حقّ قیمومت بر همهٔ مردمان، نهفته است. فلسفه‌ها و حکمتهائی که در اینجا نمی‌توانیم بیش از این اشاره‌های گذرا، بدانها بپردازیم و در این گستره بیش از این بتازیم. زیرا می‌خواهیم به این حلقهٔ موجود در این

درس برگردیم که در این سوره است:

﴿ وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيٰاءَ، وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَ آتٰاكُمْ مٰا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعٰالَمِينَ. يٰا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ وَ لاٰ تَرْتَدُّوا عَلىٰ أَدْبٰارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خٰاسِرِينَ ﴾.

(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکّر شوید، و زمانی را به یاد آورید که خداوند پیغمبرانی در میان شما برانگیخت و شاهانی از شما به سلطنت رسانید (و در واقع همهٔ شما را با رهائی از ظلم و ستم فرعون و فرعونیان و بخشیدن دارائی و آزادی، شاهِ خانهٔ خود گردانید)، و به شما آن داد که به کس دیگری از جهانیان نداده است. ای قوم من! به سرزمین مقدّسی وارد شوید که خداوند دخول بدانجا را برای شما مقدّر کرده است، و (در برابر دشمن سرسختی که در آنجا بسر می‌برد پای به فرار نگذارید و) پشت مکنید، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خشنودی خدا را از دست ندهید).

ما در سخنان موسی علیه السلام ترس و هراس او را از متردّد بودن قوم بنی‌اسرائیل و عقب گرد آنان بر پاشنه‌ها می‌بینیم. می‌ترسد عهدشکنی نمایند و بی‌وفائی کنند و پیمان خود را با خدای خود بسر نبرند. چرا که موسی علیه السلام بارها ایشان را در «موارد زیادی و جاهای بیشماری» در مسیر کوچ دور و دراز آزموده است. ایشان را بدانگاه آزمایش کرده است که از سرزمین مصر بیرونشان آورده است، و از خواری و پستی آزاد و رهایشان ساخته است. آنان را با کمک و یاری یزدان و قدرت و سلطهٔ خداوند سبحان آزادی و رهائی بخشیده است چه دریا را برایشان از هم شکافته است، و به خاطر ایشان فرعون و سپاهیانش را غرق فرموده است. در این خطّ سیر، بنی‌اسرائیل از کنار مردمان می‌گذرند که به پرستش بتهای خود سرگرم هستند. بدین هنگام فریاد برمی‌آورند که:

﴿ يٰا مُوسَى اجْعَلْ لَنٰا إِلٰهاً كَمٰا لَهُمْ آلِهَةٌ ﴾.

ای موسی! برای ما معبودی بساز (تا به پرستش آن بپردازیم) همانگونه که آنان دارای معبودهائی هستند (و به پرستش آنها مشغول می‌باشند!). (اعراف / ۱۳۸)

هنوز موسی کاملاً از دید ایشان برای رفتن به وعده‌گاه خدا پنهان نشده است که سامری از زر و زیوری که از زنان مصری دزدیده‌اند و با خود آورده‌اند، گوسالهٔ زرّینی را می‌سازد که از خود همچون گوسالهٔ راستین فریاد برمی‌آورد، و بنی‌اسرائیل فوراً به پرستش این چنین گوسالهٔ زرّینی می‌پردازند و می‌گویند: این خدای موسی است! خدائی که او به میقات و وعده‌گاهش می‌رود!

موسی علیه السلام بنی‌اسرائیل را آزموده است، بدانگاه که از صخره سنگ چشمه‌هائی را در دل بیابان بیرون می‌آورد و بر می‌جوشاند، و ترنجبین و گزنجبین را بر آنان می‌باراند، و پرندگان بلدرچین و سمانی را پیرامونشان می‌نشاند، و چنین خوراکیهای خوشگواری را در دسترسشان قرار می‌دهد. امّا آنان در برابر این همه لطف و عطاء یزدان، بناگاه چیزها و خوراکیهائی را می‌خواهند و درخواست می‌نمایند که در مصر - سرزمین خواری و پستی نسبت بدیشان - بدانها خو گرفته‌اند و عادت کرده‌اند. مثلاً سبزیجات همچون: نعناع و کرفس و ترهٔ مصر را خواستار می‌شوند، و خیار و عدس و پیاز آنجا را درخواست می‌کنند! تاب تحمّل دوری از خوراکیهائی را ندارند که بدانها عادت نموده‌اند. در راه رسیدن به زندگی آزادانه و سرافرازانهٔ همراه با عزّت و شوکت، و دستیابی به هدف بزرگ والائی که موسی ایشان را به سوی آن می‌خواند و می‌کشاند، استقامت نمی‌ورزند، و بلکه کژ راهه می‌روند و ویلان و سرگردان می‌شوند!

موسی علیه السلام بنی‌اسرائیل را آزموده بود، بدانگاه که بدیشان دستور داده می‌شود گاوی را سر ببرند. امّا آنان تأخیر و درنگ می‌کنند و در اطاعت از فرمان خویشتن را دچار شکّها و شبهه‌ها می‌سازند و خود را ویلان و حیران می‌نمایند، تا:

﴿ فَذَبَحُوها وَ ماكادُوا يَفْعَلُونَ! ﴾.

سرانجام گاو را سر بریدند، گرچه نزدیک بود که چنین نکنند!. (بقره / ۷۱)

موسی علیه‌السلام بنی‌اسرائیل را آزموده بود، بدانگاه که از وعده‌گاه الهی همراه با لوحه‌هائی برگشت که در آنها عهد و پیمان یزدان با ایشان نوشته شده بود. بنی‌اسرائیل از زیر بار پیمان بدر رفتند و عهدشکنی نمودند و به وعدۀ خود با خدای خویش وفا نکردند! با وجود همۀ این لطفها و نعمتها، و همۀ این گذشتها از گناهان و بخششهای لغزشها، پیمان بسر نبردند و بر عهد و وعد خویش ماندگار نگشتند، تا زمانی که کوه را ایستاده بالای سر خود دیدند، و:

﴿ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ! ﴾.

ایشان گمان بردند که بر سرشان فرو می‌افتد!. (اعراف / ۱۷۱)

موسی علیه‌السلام بنی‌اسرائیل را در موارد زیاد و جاهای فراوانی در مسیر راه طولانی آزموده بود ... گذشته از اینها، هم اینک او با ایشان در آستانۀ دروازه‌های سرزمین مقدّس است، سرزمین وعده‌گاهی که برای آن بیرون آمده‌اند. همان سرزمینی که خدا بدیشان وعده فرموده است که در آنجا شاهانی می‌گردند، و از میانشان کسانی را پیغمبر خواهد کرد تا درکنف حمایت خدا بغنوند و تحت فرماندهی و رهبری او روزگار بسر برند.

موسی علیه‌السلام بنی‌اسرائیل را بارها و بارها آزموده بود و هم اینک که برای آخرین بار دعوتشان می‌کند و فریادشان می‌دارد، و در این دعوت و فریاد درخشان‌ترین یادها و خاطره‌ها، و بزرگترین بشارتها و مژده‌ها، و مهم‌ترین دلگرمی‌ها و دلیری‌بخشی‌ها، و بالأخره تندترین و سخت‌ترین بیم دادنها و برحذر نمودنها را گرد می‌آورد، حقّ دارد دچار خوف و هراس شود و بر ایشان بترسد:

﴿ يا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ. إِذْ جَعَلَ فيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً، وَ آتاكُمْ ما لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمينَ. يا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتي كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلىٰ أَدْبارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرينَ ﴾.

ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکّر شوید، و زمانی را به یاد آورید که خداوند پیغمبرانی در میان شما برانگیخت و شاهانی از شما به سلطنت رسانید (و در واقع همۀ شما را با رهائی از ظلم و ستم فرعون و فرعونیان و بخشیدن دارائی و آزادی، شاهِ خانۀ خود گردانید)، و به شما آن داد که به کس دیگری از جهانیان نداده است. ای قوم من! به سرزمین مقدّسی وارد شوید که خداوند دخول بدانجا را برای شما مقدّر کرده است، و (در برابر دشمن سرسختی که در آنجا بسر می‌برد پای به فرار نگذارید و) پشت نکنید، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خشنودی خدا را از دست ندهید).

نعمت یزدان، و وعدۀ راستین خداوند سبحان است که در میان بنی‌اسرائیل پیغمبرانی را برانگیخته است و شاهانی را به سلطنت و شوکت رسانده است. اعطاء چنین نعمتی، و بخشیدن چنین فضیلتی که جز بدیشان به کس دیگری از جهانیان تا آن تاریخ داده نشده است، و چنین لطفی و مرحمتی در حقّ کسی جز آنان تا آن زمان نگشته است. سرزمین مقدّسی[1] که به سوی آنجا رهسپارند، برابر وعدۀ یزدان قطعاً بدیشان داده می‌شود و بدانجا می‌رسند و دسترسی پیدا می‌کنند. پس در این صورت، قطعی و حتمی است که چنین چیزی شدنی است. آنان درگذشته‌ها نیز وفای به عهد یزدان جهان و الطاف بیکران خداوند منّان را در حقّ خود دیده‌اند و لمس کرده‌اند. این هم یکی از وعده‌های آفریدگار هستی و خداوندگار کیهان است. وعده‌ای که هم اینک به سوی دیدن مفهوم مجسّم و محسوس آن روان و رهسپارند ... در این صورت، عقب گرد کردن و بر پاشنه‌ها چرخیدن و از راه برگشتن، زیان پیدا و روشن

۱- سرزمین مقدّس از عریش تا فرات را در بر دارد. آنجا را پاک از آن نظر می‌گویند که انبیاء بیشماری در آن مبعوث شده‌اند و از لوث بت‌پرستی زدوده شده است. (مترجم)

است.

امّا بنی‌اسرائیل، بنی‌اسرائیل است!!! کارشان ترسوئی و نیرنگبازی و برپاشنه‌ها چرخیدن و عقب گرد کردن و پیمان شکنی نمودن است:

﴿ قالُوا: یا مُوسیٰ إِنَّ فیها قَوْماً جَبّارینَ؛ إِنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّیٰ یَخْرُجُوا مِنْها، فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنّا داخِلُونَ ﴾.

گفتند: ای موسی! در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می‌کنند و ما هرگز بدانجا وارد نمی‌شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت.

در اینجا سرشت یهودیان - چنانکه هست - جلوه‌گر می‌آید، و بدون پرده‌ای از زیبائی - هر چند هم نازک - در برابر دیدگان عیان می‌شود. آنان در برابر خطر قرار دارند، این است که کمترین زیبائی در میان نیست، و هیچگونه تلاشی هم برای دلیری کردن و شجاعت نشان دادن ابراز نمی‌شود. همچون جائی جای درنگ و ایستادگی نیست. خطر نزدیک و مشرف بر ایشان است. بدین سبب وعدهٔ یزدان، مبنی بر چیرگی ایشان و مالک چنین سرزمینی شدن، آنان را به استقامت نمی‌خواند و برنمی‌انگیزاند، و به گوش ایشان چیزی فرو نمی‌برد، این که خدا واجب گردانده است که این سرزمین به دست ایشان سپرده گردد. آخر ایشان پیروزی مفت و کم بهاء را می‌خواهند، و جویای نصرت ارزان و بی‌پول و بی‌تلاش و بی‌دردسرند. پیروزی مفت و رایگانی را می‌طلبند که بسان گزنجبین و ترنجبین، و سُمانی و بلدرچین از بالای سرشان ببارد و فرود آید و گنج بی‌رنج در دسترسشان قرار گیرد و روی نماید!

﴿ إِنَّ فیها قَوْماً جَبّارینَ... إِنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّیٰ یَخْرُجُوا مِنْها... فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنّا داخِلُونَ ﴾.

در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می‌کنند و ما هرگز بدانجا وارد نمی‌شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت.

امّا تکالیف و وظائف پیروزی بدین منوال نیست که یهودیان می‌خواهند و در نظر دارند، یهودیانی که دلهایشان تهی از ایمان است:

﴿ قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذینَ یَخافُونَ، أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِما: اُدْخُلُوا عَلَیْهِمُ الْبابَ فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غالِبُونَ وَ عَلَی اللّٰهِ فَتَوَکَّلُوا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ ﴾.

دو نفر (سردار) از مردان خدا ترس که خداوند بدیشان نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: شما (از قیافهٔ درشت این مردمان نترسید و ناگهانی یورش برید و) از دروازه بر آنان وارد شوید، اگر وارد دروازه شوید (به سبب دل ضعیفی که دارند) شما پیروز خواهید شد. اگر مؤمن هستید، بر خدا توکّل کنید.

اینجا ارزش ایمان به یزدان سبحان و هراس از خداوند منّان، جلوه‌گر می‌شود و خودنمائی می‌کند. اینها دو مردی هستند که از خدا می‌ترسند. ترس از خدا، خوار و کوچک شمردن زورمداران و قلدران را در ایشان پدیدار می‌سازد، و بدیشان شجاعت و دلیریِ پایداری و ایستادگی در برابر خطر موهوم را می‌بخشد. اینان دو نفری هستند که با این گفتار خود، بر ارزش ایمان در هنگامهٔ شدّت و سختی، و بر ارزش هراس از یزدان در موارد هراس از مردمان، شهادت و گواهی می‌دهند. چه خداوند متعال در یک دل دو هراس را گرد نمی‌آورد: هراس یزدان سبحان و هراس از مردمان جهان ... شخصی که از خدا می‌ترسد، از کسی از مردمان نمی‌ترسد، و از چیزی جز او نمی‌هراسد.

﴿ اُدْخُلُوا عَلَیْهِمُ الْبابَ فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غالِبُونَ ﴾.

شما (از قیافهٔ درشت این مردمان نترسید و ناگهانی یورش برید و) از دروازه بر آنان وارد شوید. اگر وارد دروازه شوید (به سبب دل ضعیفی که دارند) شما پیروز خواهید شد.

در دانش دلها و در دانش جنگها قاعده‌ای است: بیاغازید و بیباکی کنید. هرگاه به میان خانه و کاشانهٔ دشمنان داخل شوید، دلهایشان فرو تپد و شکست

بخورد، بدان اندازه که دلهای شما شهامت و جسارت به هم رسانده است، و احساس شکست روانی کنند و از درون درهم شکنند، و پیروزی شما بر آنان قطعی شود.

﴿ وَ عَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾.

اگر مؤمن هستید، بر خدا توکّل کنید.

مؤمن تنها بر خداوند یگانه توکّل می‌کند و فقط بدو پشت می‌بندد. این کار، ویژگی ایمان و نشانۀ آن است. این، منطق ایمان و مقتضی آن است. امّا این دو مرد، چنین سخنی را خطاب به چه کسانی می‌گویند؟ خطاب به بنی‌اسرائیل؟!

﴿ قَالُوا: يَا مُوسىٰ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَداً مَا دَامُوا فِيهَا. فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا. إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴾.

گفتند: ای موسی! ما هرگز بدان سرزمین مقدّس پای نمی‌نهیم مادام که آنان در آنجا بسر برند. پس (دست از سر ما بدار و) تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید، ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم!.

بدین منوال ترسویان گناه می‌کنند و بی‌شرمی می‌ورزند. از خطری که بر سر راه آنان است می‌هراسند و همچون الاغ سم بر زمین می‌کوبند و پای جلو می‌نهند و پیش نمی‌روند! ترسوئی و پررونی، نه ضدّ همدیگرند و نه بعید از یکدیگر! بلکه در اغلب اوقات همزاد و همریشۀ همدیگرند. شخص ترسو را به انجام وظیفه و فریضه می‌خوانند و او ترسوئی نشان می‌دهد. به بهانۀ سرباز زدن از وظیفه و فریضه، گناه می‌ورزد و وظیفه و فریضۀ محوّله را دشنام می‌گوید، و در برابر دعوتی که او را به انجام وظیفه و فریضه‌ای می‌خواند که دوست ندارد، پررونی می‌کند!

﴿ فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا. إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴾.

تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم!.

یزدان خدای ایشان نیست اگر خداوندگاریش ایشان را به جنگ با دشمنان بخواند!

﴿ إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴾.

ما در اینجا نشسته‌ایم.

می‌گویند: ما نه سلطنت و شوکت می‌خواهیم، و نه عزّت و عظمت را می‌جوئیم، و نه سرزمین میعاد را می‌طلبیم، اگر برای رسیدن بدانجا رویاروئی با زورمندان و تنومندان واجب و حتمی باشد!

این پایان گشت و گذار با موسی علیه السلام است. سرانجام تلاش جانانه، و آخر کوچ دراز است. بالأخره خاتمۀ تحمّل پستی‌ها و انحرافها و کجرویهای بنی‌اسرائیل است!

بلی این، آری این، پایان گشت و گذار است. بدان خاطر که از سرزمین مقدّس چشم می‌پوشند، در حالی که موسی علیه السلام دم درگاههای آنجا با ایشان است! از پیمان خدا سرباز می‌زنند و عهدشکنی می‌کنند، در حالی که او به سبب پیمان مرتبط با آنان است! پس موسی باید چه کار بکند؟ و به چه کسی پناهنده شود؟

﴿ قَالَ: رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي. فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴾.

(بدین هنگام موسی رو به درگاه کردگار کرد و عاجزانه) گفت: پروردگارا! من تنها اختیار خود و برادرم (هارون) را دارم؛ میان من و این قوم ستم پیشه، (با عدالت خداوندی خود) داوری کن (و حساب ما را از حساب ایشان جدا فرما، و ما را به عذاب آنان گرفتار منما).

این دعائی است که در آن درد و رنج، و پناه بردن، و تسلیم شدن است. و گذشته از همۀ اینها، فاصله گرفتن و قطع رابطه کردن و تصمیم گرفتن است. موسی می‌داند که پروردگارش آگاه است که او جز اختیار خود و برادرش را ندارد. امّا موسی انسان ضعیفی است که مورد تحقیر و توهین قرار گرفته است، ولی دارای ایمان پیغمبری است که با خداوند سخن می‌گوید. از ارادۀ مؤمنی برخوردار است که بر راستای راه قرار دارد، و راهی سراغ ندارد جز راهی که رو به سوی خدا دارد. سخن اندوه‌های خود را با خدای خویش می‌گوید!

رازهای دل خونین خود را با خدای خویش در میان می‌نهد! تنها به درگاه یزدان جهان می‌نالد و از آستانهٔ پرشکوهش عاجزانه خواهان است که حساب او را از حساب قوم خود جدا فرماید، و او و ایشان را در یک ردیف نشمارد. چرا که پس از سر باز زدن از پیمان استواری که با خدا بسته‌اند، دیگر پیوندی با یکدیگر ندارند. نه حسب و نسبی او را با ایشان پیوند می‌دهد، و نه تاریخی او را بدیشان می‌رساند، و نه تلاش پیشینی میان او و ایشان ارتباط برقرار می‌سازد. بلکه تنها چیزی که او را بدیشان پیوند می‌دهد این دعوت به سوی خدا است، و این پیمانی است که با خدا بسته‌اند، امّا افسوس که آن را گسسته‌اند! میان وی و آنان سدّی پدیدار گشته است که پایهٔ آن به ژرفای زمین فرو رفته است، و بلندای کنگرهٔ آن سر به فلک کشیده است. دیگر رشته‌ای باقی نمانده است که او و ایشان را دیگر باره به هم ربط و پیوند دهد... موسی بر راستای راه هدایت استوار است و بر سر عهد و پیمان با کردگار است، ولی آنان از زیر بار امانت بدر رفته‌اند و به ترک پیمان گفته‌اند! او به پیمان یزدان چنگ زده است و آنان پیمان‌شکنی کرده‌اند و به عهد خود وفا ننموده‌اند.

این ادب پیغمبر است. این خط سیر فرد مؤمن است. این پیوندی است که مؤمنان به سبب آن دور هم گرد می‌آیند یا به سبب آن از هم می‌گسلند. پیوند میان ایشان همین است و بس. هنگامی که پیوند عقیده بگسلد، و زمانی که برنامه و راه اختلاف پیدا کند، دیگر نه نژاد، و نه حسب و نسب، و نه قوم و قبیله، و نه زبان، و نه تاریخ، و نه رابطه‌ای از سایر روابط زمینی ایشان را به هم پیوند می‌دهد و در کنار هم گرد می‌آورد.

خدا نیایش پیغمبر خود را پذیرفت، و سزای دادگرانه‌ای به کسانی عطاء فرمود که پیمان گسیخته بودند و به ترک عقیده گفته بودند:

﴿ قَالَ: فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ. فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴾.

(خدا به موسی) گفت: این سرزمین تا چهل سال بر آنان ممنوع است (و بدان پای نخواهند گذاشت، و) در سرزمین (خشک بیابان) سرگردان (بدین سو و آن سو) می‌گردند (و راه به جائی نمی‌برند) و بر قوم ستم پیشه و نافرمان غمگین مباش).

اینگونه خدا ایشان را - با وجود این که بر آستانهٔ دروازه‌های سرزمین مقدّس بودند - به گسترهٔ بیابان سپرد، و سرزمینی را بر آنان حرام و قدغن نمود که برای ایشان در نظر گرفته بود و به نام ایشان نوشته بود ... ارجح اقوال این است که خداوند این سرزمین را تنها بر همان نسل بنی‌اسرائیل قدغن کرد و فقط نسلی را از دستیابی بدانجا محروم فرمود که چنین تمرّدی و جسارتی از ایشان سر زد. خدا چنین کرد تا از این نسل، فرزندانی بزایند و ببالند که جدای از اینان باشند. نسلی پدیدار آید که از سرگذشت آباء و اجداد خود اندرز بیاموزند و از این درس عبرت بگیرند، و در خشونت و آزادگی بیابان، قوی اندام بار بیایند. نسلی باشند جدای از این نسلی که خواری و به بندگی کشیدن و سرکشی در مصر آنان را تباه کرده بود، و دیگر صلاحیّت و لیاقت عهده‌داری این کار بزرگ برایشان باقی نمانده بود. البته خواری و به بندگی کشیدن و سرکشی کردن، فطرت افراد را به تباهی می‌کشاند، همانگونه که سرشت ملّتها را به تباهی و ویرانی منتهی می‌گرداند.

روند قرآنی در اینجا ایشان را در بیابان رها می‌سازد و بیش از این بدیشان نمی‌پردازد. این هم مواضعی است که در آنجا عبرت روحانی و درس معنوی، با زیبائی هنری، به هم می‌رسند و گرد هم می‌آیند، هم بدانگونه که شیوهٔ قرآن در کار تعبیر و تفسیر است[1].

مسلمانان چنین درسی را - از داستانهائی که خدا آنها را برایشان روایت فرموده است - آموخته بودند. لذا زمانی که گروه اندکی در برابر قریشیان در غزوهٔ بدر بودند و به تنگنا افتادند و با سختی و دشواری

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» نوشتهٔ مؤلّف، فصل قصّه. و کتاب: «منهج الفن الاسلامی» تألیف: محمّد قطب.

رویاروی گشتند، به پیغمبرشان ﷺ گفتند: ای رسول خدا ما به تو نمی‌گوئیم آنچه را که بنی‌اسرائیل به پیغمبر خود گفتند:

﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقَاتِلاَ، إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾.

تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما در اینجا نشسته‌ایم.

ما می‌گوئیم: تو و پروردگارت بروید و بجنگید و ما هم همراه با شما می‌رزمیم و می‌جنگیم.

این برخی از آثار برنامهٔ قرآنی در تربیت با داستانها بطور عامّ بود، و برخی از فلسفه‌های برنامهٔ قرآنی در ذکر داستان بنی‌اسرائیل بطور خاصّ است.

۞ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا
فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ
قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۲۷﴾ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ
لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ
رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۸﴾ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ
مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿۲۹﴾ فَطَوَّعَتْ
لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۳۰﴾
فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي
سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا
الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿۳۱﴾
مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ
نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ
النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ
جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا
مِنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿۳۲﴾ إِنَّمَا
جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ
فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ
وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ
لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
﴿۳۳﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۴﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ
لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ
عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۳۶﴾
يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴿۳۷﴾ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا
أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
﴿۳۸﴾ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ
عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۹﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۴۰﴾

این درس می‌پردازد به بیان برخی از احکام شرعی بنیادین در زندگانی انسانها، آن احکامی که مربوط به حفظ جان و زندگی در جامعهٔ اسلامی است. جامعه‌ای که برابر برنامهٔ الهی و شریعت آسمانی زیست می‌کند. و نیز آن احکامی که متعلّق به حفظ نظام عمومی و مصون داشتن آن از هرگونه شورش و اغتشاشی، و حفظ قدرت و سلطه‌ای که برابر قانون و فرمان خدا راه می‌رود و در سایهٔ شریعت یزدان می‌غنود. همچنین جلوگیری از شوریدن بر جامعهٔ مسلمانی است که در سایهٔ شریعت اسلامی و تحت حکم و فرمان اسلامی زندگی را بسر می‌برد. و حفظ دارائی و مالکیّت شخصی در جامعه‌ای که سراسر نظام اجتماعی آن بر شریعت خدا استوار می‌گردد.

احکام مربوط بدین امور اصلی در زندگانی جامعه، گسترهٔ این درس را فرا می‌گیرد و آن را به خود اختصاص می‌دهد. البته دیباچه‌ای بر این احکام پیشی

می‌گیرد که دربارهٔ داستان «دو پسر آدم» است. داستانی است که از سرشت بزهکاری و انگیزه‌های آن در درون نفس انسانی، پرده برمی‌دارد، همانگونه که از زشتی و پلشتی گناه، و ضرورت مقاومت در برابر آن، و شکنجه و کیفر مرتکب آن، و استقامت در مقابل انگیزه‌هائی که نفس را برای اقدام به گناه تحریک می‌کنند، پرده‌برداری می‌نماید، و هویدا و آشکارا آنها را به نمایش می‌گذارد.

داستان پسران آدم و الهامهای آن، با احکام آینده در روند قرآنی، پیوستگی و ارتباط کاملی دارد. خواننده‌ای که دربارهٔ روند قرآنی بیندیشد، به وظیفهٔ این داستان در جایگاه مناسب خود پی می‌برد، و ژرفای الهام قانعگرانه‌ای را فهم می‌کند که به نفس می‌بخشد و در آن ماندگار می‌سازد، و آمادگی و استعدادی را در دل و خرد پدیدار می‌گرداند، تا احکام سخت و تندی را دریافت دارد که اسلام آنها را در برابر بزه تعدّی برنفس و زندگی، و به هم زدن نظم عمومی، و دست درازی به دارائی و مالکیّت شخصی تحت سیطرهٔ جامعهٔ اسلامی استوار بر برنامهٔ یزدان جهان و فرمانبردار شریعت خداوند سبحان، تعیین و تبیین می‌کند.

جامعهٔ اسلامی سراسر زندگی خود را بر برنامهٔ الهی و شریعت او استوار می‌دارد، و کارها و پیوندها و ارتباطها را بر اصول و ارکان این برنامه، و بر پایه و اساس احکام این شریعت، نظم و نظام می‌بخشد و سر و سامان می‌دهد. با توجّه بدین امر است که جامعهٔ اسلامی، برای افراد و اشخاص، و همچنین برای دسته‌ها و گروهها، همهٔ عناصر عدالت و کفایت و آرامش و امن و امان را تضمین می‌کند، و همهٔ عوامل اضطراب و پریشانی و نگرانی را، و همهٔ اسباب ظلم و تعدّی را، و همهٔ علل نیاز و زیان را هم از فرد و هم از جمع دور می‌سازد. همچنین در چنین جامعهٔ فاضل و عادل و هماهنگ و ضامن حقوق یکدیگر، تعدّی به نفس و حیات، و یا تعدّی به نظم عمومی، و یا تعدّی به مالکیّت شخصی، گناه زشت و پلشت، و بطور کلّی بی‌بهره از هرگونه انگیزه‌های نیک و پسندیده و غمزدا و آرامبخش دردها است. خود این امر، برای خردمندان انگیزهٔ سختگیری اسلام بر ضدّ بزه و بزهکاران را توجیه می‌کند. البتّه سختگیری بر ضدّ گناه و گناهکاران پس از آماده‌سازی شرائط و ظروف مساعد ماندگاری بر راستای راستی و درستی، و پس از دور افکندن و از دم دست و از سر راه برداشتن انگیزه‌های ارتکاب بزه و گناه از زندگی شخصی و زندگی اجتماعی مردمان ... در کنار همهٔ اینها، و با وجود همهٔ این کارها، نظام حکومتی اسلامی، برای بزهکار متجاوز، تضمین می‌کند که کاملاً تحقیق و پژوهش راست و درست انجام بگیرد، و حکم و فرمان سالم و بیطرفانه صادر گردد. قصاص و کیفر را با پیدایش شبهه‌ها از متّهم ساقط می‌کند. همچنین برای بزهکار و گناهکار، دروازهٔ توبه را باز نگاه می‌دارد، توبه‌ای که در برخی از حالات بزه و گناه را از جریدهٔ محاسبهٔ دنیوی، و در برخی از حالات از دفتر محاسبهٔ اخروی، پاک و زدوده می‌کند.

نمونه‌هائی از همهٔ اینها را در این درس و در احکامی که در بر دارد خواهیم دید. امّا پیش از این که با روند قرآنی به پیش رویم و مستقیماً به احکامی بپردازیم که در بر دارد، لازم است دربارهٔ محیطی که این احکام در آن به مرحلهٔ اجراء درمی‌آید، و دربارهٔ شروطی که بدین احکام قدرت اجراء و توان پیاده شدن می‌دهد، سخن عامی داشته باشیم.

احکام وارده در این درس، چه احکامی که مربوط به تعدّی بر جان، و چه تعدّی بر نظم عمومی، و چه تعدّی بر مال باشد، کار مربوط بدانها از هر لحاظ همسان کار مربوط به سائر احکام وارده در شریعت است، چه از لحاظ کیفر حدود، و چه از لحاظ قصاص، و چه از نظر تعزیرات و تنبیهات ... همهٔ اینها وقتی قدرت اجرائی دارد که در «جامعهٔ اسلامی» و در «سرزمین اسلامی» باشد... لازم است گفته شود مراد شریعت از سرزمین اسلامی چیست:

جهان از دیدگاه اسلام و از نظر مسلمان، دو بخش بیش

نیست، و سومین بخشی در میان نیست:
نخستین بخش: «سرزمین اسلامی»[1] است. سرزمین اسلامی شامل هر ناحیه و جائی است که احکام آئین اسلام در آن پیاده می‌گردد، و شریعت آئین اسلام بر آن فرمانروائی می‌نماید، چه همهٔ ساکنان آنجا مسلمان باشند، و چه ساکنان آنجا بخشی مسلمان و بخشی غیرمسلمان تحت سیطرهٔ فرماندهی مسلمانان باشند، و یا این که همهٔ ساکنان آنجا غیرمسلمان بوده ولی تحت سیطرهٔ فرماندهی حاکمان مسلمان بسر برند و فرماندهان مسلمان در آنجا احکام اسلام را پیاده کنند و شریعت اسلام را فرمانروائی و چیرگی دهند[2]. یا این که مسلمانان، و یا مسلمانان و ذمّیان در یک کشور بسر می‌برند، ولی جنگجویان بیگانه بر کشورشان چیره گشته‌اند. با این وجود احکام اسلام را اجراء می‌نمایند و طبق شریعت اسلام با یکدیگر رفتار می‌کنند ... چنین کشوری هم سرزمین اسلامی بشمار می‌آید و باید احکام اسلام را در آنجا پیاده، و حکم اسلام را اجراء نمود.
دوم: سرزمین جنگ[3]. چنین سرزمینی، به همهٔ نواحی و جوانب و شهرها و کشورهائی گفته می‌شود که در آنجا احکام اسلامی پیاده نمی‌گردد و شریعت اسلامی اجراء نمی‌شود، حال ساکنان آنجا هر کس و هر عقیده‌ای که دارند. فرق نمی‌کند مسلمان باشند، یا اهل کتاب، و یا کافر ... اصل کلّی در این که جائی را «سرزمین جنگ» بشمار آورند این است که در چنین مکانی احکام اسلامی پیاده نگردد، و شریعت اسلامی در آنجا اجراء نشود و حکمفرما نباشد. این چنین ناحیه‌ای نسبت به فرد مسلمان و گروه مسلمانان «سرزمین جنگ» محسوب می‌گردد.
جامعهٔ اسلامی هم جامعه‌ای است که در سرزمین اسلامی - برابر تعریفی که گذشت - اقامت گزینند و زندگی کنند.
این چنین جامعه‌ای که در راستای برنامهٔ الهی گام برمی‌دارد، و فرمانبردار شریعت اسلامی است، سزاوار است که در آن، خونها مصون، و دارائیها محفوظ، و نظم عمومی مراعات گردد، و در آن عقوبتها و کیفرهائی که شریعت اسلامی در این درس و در درسهائی جز این درس، با نصّ بیان می‌فرماید، در حقّ اخلالگران امنیّت و تعدّی کنندگان به جان و مال چنین جامعه‌ای، به مرحلهٔ اجراء درآید، و بزهکاران را برابر احکام اسلام به سزای اعمال ننگینشان برسانند ... زیرا جامعهٔ اسلامی جامعهٔ والا و بالائی، و آزاد و دادگری است که در آن تضمین عمل، و تضمین نشان دادن شایستگی برای همهٔ کسانی است که توانا و یا ناتوان باشند. و بالأخره جامعه‌ای است که در آن از هر لحاظ انگیزه‌های خوبی و نیکی فراوان است، و انگیزه‌های بدی و پلشتی کم است. پس در این صورت بر همهٔ کسانی که در داخل آن زندگی می‌کنند واجب است نعمتی را پاس بدارند که چنین نظامی آن را بدیشان ارمغان داشته است و بر کشور حکمفرما کرده است، و حقوق جانی و مالی و ناموسی و اخلاقی دیگران را مراعات نمایند، و در راه حفظ سلامت و امنیّت «سرزمین اسلامی» بکوشند و به تک ایستند، سرزمین اسلامی‌ای که خودشان در آنجا در امن و امان بسر می‌برند، و سالم و آسوده خاطر می‌زیند، و حقوق همگان در آن تضمین گشته است، و همهٔ ویژگیهای انسانیّت ایشان و هر نوع حقوق اجتماعی آنان به رسمیّت شناخته شده است. لذا آنان مکلّف هستند که از این ویژگیها و حقّها حمایت و حفاظت کنند. با عنایت بدین امور، هر که بر نظام حکومتی سرزمین اسلامی بشورد، او متجاوز بزهکار شروری است. سزاوار است به اشدّ مجازات برسد، و با سخت‌ترین شکنجه جلو دست او گرفته شود. البتّه در اجرای مجازات و انجام شکنجه، باید کاملاً تضمین شود

۱- دارالإسلام.
۲- ذمّیان، یعنی غیرمسلمانان تحت سیطرهٔ اسلام، وادار به اجرای همهٔ احکام اسلامی نمی‌گردند. بلکه تنها وادار به احکامی از احکام اسلامی می‌گردند که با عقیدهٔ ایشان برخورد و تعارض نداشته باشد. (مؤلّف)
۳- دارالحرب.

که کسی را از روی حدس و گمان گرفتار نکنند و به کیفر نرسانند، و تا آنجا که می‌توانند احکام قصاص و تعزیرات و تنبیهات را با بودن شبهه‌ها، در حقّ متّهمان اجراء نکنند و بلکه حذف و برطرف گردانند.

امّا «سرزمین جنگ» - با تعریفی که گذشت - نه خود و نه ساکنان آن سزاوار این نیستند که از تضمینهائی برخوردار گردند که در پرتو تعزیرات و تنبیهات شریعت اسلامی حاصل می‌آیند. چرا که پیش از هر چیز، سرزمین جنگ شریعت اسلامی را پیاده و اجراء نمی‌گرداند، و حاکمیّت اسلام را نمی‌پذیرد و از آن فرمان نمی‌برد. چنین سرزمینی نسبت به مسلمانانی که در سرزمین اسلامی زندگی می‌کنند و شریعت اسلامی را در زندگانی خویش پیاده و اجراء می‌نمایند، قرق قدغنی بشمار نمی‌آید. لذا جان و مال آنجا مباح است و از نظر اسلام دارای ممنوعیّت و حرمت نیست. مگر زمانی که با مسلمانان پیمان بسته باشد، و میان سرزمین اسلامی و سرزمین جنگ معاهده‌هائی برقرار شده باشد. هنگامی که افراد بیگانهٔ سرزمین جنگ از آنجا به سرزمین اسلامی بیایند و پیمان امن و امان ببندند، در طول مدّت پیمان امن و امان، شریعت اسلامی همهٔ این تضمینها را به چنین اشخاصی عطاء می‌کند، و در تمام گوشه و کنار کشور تحت فرماندهی فرمانروای مسلمان، این تضمینها برقرار است. فرمانروای مسلمان هم به کسی گفته می‌شود که شریعت اسلامی را پیاده و اجراء می‌سازد.

در پرتو این بیان، می‌توانیم همراه با روند قرآن به پیش رویم:

﴿ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ. إِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً، فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ. قَالَ: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ، وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ. فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ، فَقَتَلَهُ، فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ. فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ، لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ. قَالَ: يَا وَيْلَتَا! أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ، فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي؟ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ... ﴾.

داستان دو پسر آدم (قابیل و هابیل) را - چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان (تا بدانند عاقبت گناهکاری و سرانجام پرهیزگاری چیست). زمانی که هر کدام عملی برای تقرّب (به خدا) انجام دادند. امّا از یکی (که مخلص بود و هابیل نام داشت) پذیرفته شد، ولی از دیگری (که مخلص نبود و قابیل نام داشت) پذیرفته نشد. (قابیل به هابیل) گفت: بیگمان تو را خواهم کشت! (هابیل بدو) گفت: (من چه گناهی دارم) خدا (کار را) تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد! اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم. آخر من از خدا (یعنی) پروردگار جهانیان می‌ترسم. من می‌خواهم با (کوله‌بار) گناه من و گناه خود (در روز رستاخیز به سوی پروردگار) برگردی و از دوزخیان باشی، و این سزای (عادلانهٔ خدا برای) ستمگران است. پس نفس (سرکش) او تدریجاً کشتن برادرش را در نظرش آراست و او را مصمّم به کشتن کرد، و (عاقبت به ندای وجدان گوش فرا نداد و) او را کشت! و از زیانکاران شد (و هم ایمان و هم برادرش را از دست داد. بعد از کشتن، نمی‌دانست جسد او را چه کار کند) پس خداوند زاغی را فرستاد (که زاغ دیگری را کشته بود) تا زمین را بکاود و بدو نشان دهد چگونه جسد برادرش را دفن کند. (هنگامی که دید که آن زاغ چگونه زاغ مرده را در گودالی که کند پنهان کرد) گفت: وای بر من! آیا من نمی‌توانم مثل این کلاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟! پس (سرانجام از ترس رسوائی و بر اثر فشار وجدان، از کردهٔ خود پشیمان شد و) از زمرهٔ افراد پشیمان گردید.

این داستان نمونه‌ای از سرشت بدکرداری و تجاوزگری را پیش می‌کشد، و نمونه‌ای از دست درازی و تعدّی واضح و روشنی را می‌نمایاند که نمی‌توان هیچگونه

دلیل منطقی و علّت خردمندانه‌ای برای وقوع آن پیدا کرد. همچنین نمونه‌ای از سرشت نیکوئی و بزرگواری را پیش می‌کشد، و نمونه‌ای از خوبی و وقار را به تصویر می‌زند. بالأخره بدی و زشتی را در برابر خوبی و نیکی نگاه می‌دارد، و نشان می‌دهد که چگونه هر یک از آن دو برابر سرشت خویش بکار می‌پردازد. بزهکاری پلشتی را به تصویر می‌کشد که بدکردار و زشتکار دست بدان می‌آلاید و مرتکب آن می‌گردد، و دست درازی و تعدّی روشن و واضحی را ترسیم می‌نماید که دل را پریشان و آشفته می‌دارد، و در ژرفای درون احساس نیاز به شریعتی را برمی‌انگیزد که قصاص دادگرانه‌ای داشته باشد و نگذارد نمونهٔ بدکرداری تجاوز پیشه به تاخت و تاز درآید و تعدّی و دست درازی کند، و او را به هراس اندازد و از دست یازیدن به بزهکاری باز دارد. اگر با وجود همهٔ اینها باز هم مرتکب بزهکاری شود، به چنان کیفر دادگرانه‌ای برسد که سزای چنین کردار زشت و پلشتی باشد. از دیگر سو، نمونهٔ خوبی و نیکی را بپاید و حرمت خون او را محافظت نماید. چرا که چنین کسانی باید که در سایهٔ شریعت دادگرانه‌ای بمانند و نگاهداری و مراقبت شوند و در امن و امان بغنوند، شریعت دادگرانه‌ای که از تعدّی و تجاوز افراد پست و زشت جلوگیری کند و در برابر بزهکاران بایستد و پلشتیها و بزهکاریها را مهار نماید و بزداید.

روند قرآنی نه زمان و نه مکان و نه نامهای قهرمانان داستان را مشخّص می‌کند. با وجود این که در برخی از منقولات و روایات راجع به «قابیل» و «هابیل» آمده است که آنان در این داستان پسران آدم هستند، و تفصیلاتی دربارهٔ مسأله‌ای ذکر کرده‌اند که در میانشان گذشته است و نزاع و جدالی راجع به دو خواهر در بین ایشان درگرفته است ... امّا ما ترجیح می‌دهیم داستان را بدانگونه که ذکر شده است، مختصر و بدون شرح و تفصیل باقی گذاریم. زیرا همهٔ این روایتها گمان می‌رود از اهل کتاب برگرفته شده باشد. این داستان در کتب عهد عتیق[1] آمده است و نامها و زمان و مکان بدان شکل که این روایتها بیان داشته‌اند مشخّص و معیّن گشته است. یگانه روایت صحیحی که در این باره در دست است، شرح و تفصیلی در آن نیامده است. این روایت از ابن مسعود نقل شده است که گفته است: رسول خدا ﷺ فرموده است:

(لاٰ تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْماً إِلاٰ كٰانَ عَلَى ٱبْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهٰا، لِأَنَّهُ كٰانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ).

هیچ کسی ستمگرانه کشته نمی‌شود مگر این که بر نخستین پسر آدم بخشی از گناه ریختن خون او است. زیرا او اوّلین کسی بوده است که کشتن را بنیانگذاری کرده است.

امام احمد در مسند خود این روایت را چنین نقل می‌کند: ابومعاویه و وکیع برای ما چنین روایت کرده‌اند و گفته‌اند: اعمش از عبدالله پسر مرّه واو از عبدالله بن مسعود برای ما نقل کرده‌اند ... همچنین این روایت را بجز ابوداوود، جملگی اصحاب سنن از طریق اعمش نقل کرده‌اند... آنچه می‌توانیم در این باره بگوئیم این است که چنین رخدادی در دوران طفولیّت انسان به وقوع پیوسته است، و نخستین قتل تجاوزگرانهٔ عمدی بوده است، و مرتکب آن راه و شیوهٔ دفن پیکرها و لاشه‌ها را نمی‌دانسته است.

ماندگاری این داستان، بگونهٔ مجمل و سربسته، بدانگونه که در روند قرآنی آمده است، خود بیانگر مفهوم و مقصود است و گویای اهداف اصلی از نقل داستان برای مردمان است، و کاملاً الهامهائی را به تصویر می‌کشد که در این داستان نهفته است، و شرح و تفصیل چیزی بر اهداف اصلی و اساسی نمی‌افزاید ... بدین سبب ما بدین نصّ عام بسنده می‌کنیم و نه آن را به چیزی و کسی اختصاص داده و نه آن را شرح و بسط می‌دهیم:

﴿وَ ٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ٱبْنَيْ آدَمَ - بِالْحَقِّ - إِذْ قَرَّبٰا قُرْبٰاناً،

۱- سفر پیدایش. (مترجم)

فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمٰا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قٰالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قٰالَ إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴾.

داستان دو پسر آدم (قابیل و هابیل) را - چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان (تا بدانند عاقبت گناهکاری و سرانجام پرهیزگاری چیست). زمانی که هر کدام عملی برای تقرّب (به خدا) انجام دادند. امّا از یکی (که مخلص بود) پذیرفته شد، ولی از دیگری (که مخلص نبود) پذیرفته نشد. (این یکی بدان یکی) گفت: بیگمان تو را خواهم کشت! (بدو پاسخ داد و) گفت: (من چه گناهی دارم) خدا (کار را) تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد!.

برای آنان داستان این دو نمونه از نمونه‌های انسانها را روایت کن بگونهٔ راست و درست، بعد از آن که داستان بنی‌اسرائیل با موسی را برای ایشان بیان داشته‌ای. چه روایت این داستان حقّ است، و از حقّ و حقیقتی خبر می‌دهد که در سرشت انسان نهفته است، و در لابلای خود حقّ و حقیقتی را حمل می‌کند و آن ضرورت شریعت دادگرانه‌ای است که مانع انجام بدیها و پلشتیها می‌گردد.

این دو پسر آدم در جایگاه و موقعیّتی قرار دارند که در آن اندیشهٔ تجاوز تعدّی بر دل انسان پاک نمی‌گذرد و به جنبش و تکان در نمی‌آید. زیرا آن دو در جایگاه عبادت و موقعیّت اطاعت بوده و در حضور خدای ایستاده‌اند. در جایگاه تقدیم قربانی قرار دارند و در موقعیّتی بسر می‌برند که در آن با قربانی کردن، به یزدان جهان تقرّب می‌جویند:

﴿ إِذْ قَرَّبٰا قُرْبٰاناً ﴾.

زمانی که هر کدام عملی برای تقرّب (به خدا) انجام دادند.

﴿ فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمٰا، وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ ﴾.

امّا از یکی (که مخلص بود) پذیرفته شد، ولی از دیگری (که مخلص نبود) پذیرفته نشد.

فعل مجهول است تا مجهول بودن آن اشاره داشته باشد به این که کار پذیرفتن یا نپذیرفتن به یک نیروی غیبی موکول، و به یک کیفیّت نهانی واگذار است ... این ساختار دو چیز را به ما می‌آموزد: نخست این که چگونگی چنین پذیرشی را جستجو نکنیم، و در ژرفای آن فرو نرویم، بدان سان که کتابهای تفسیر به ژرفای روایتهائی فرو رفته و فرو افتاده‌اند، روایتهائی که گمان می‌رود برگرفته از افسانه‌های «کتب عهد عتیق» باشند... دوم این که کسی که قربانی او پذیرفته شده است، چه بسا آن چنان گناهی نداشته است که موجب کینه‌توزی نسبت بدو، و کشتن او گردد. کار پذیرش بدو مربوط نبوده است و دخالتی در آن نداشته است. یک نیروی غیبی با کیفیّت نهانی، پذیرش را عهده‌دار گشته است، نیروئی و کیفیّتی که فراتر از دائرهٔ فهم او و بالاتر از خواست وی بوده است. لذا چیزی که موجب این گردد که برادری کینهٔ برادر خود را به دل بگیرد، و اندیشهٔ کشتن او بر دل وی گذرد، در میان نیست! زیرا در چنین حال و احوالی و میدانی و مجالی، اندیشهٔ کشتن بر خاطر انسان سالم گذشتن، از همه چیز دورتر به نظر می‌آید و ناشدنی می‌نماید. کشتن در جایگاه عبادت و جولانگاه تقرّب به خدا! کشتن در جائی که جولانگاه قدرت غیبی مخفی است و خواست برادرش کوچکترین دخالتی نمی‌تواند در آنجا داشته باشد، و پرندهٔ اراده‌اش کمتر بال و پری بزند.

﴿ قٰالَ: لَأَقْتُلَنَّکَ ﴾.

گفت: قطعاً تو را خواهم کشت!.

بدین منوال، این گفتار، آن هم با این تأکید و این اصرار، بسی ناپسند می‌نماید و مایهٔ چندش و نفرت می‌گردد. زیرا بیهوده است و بی‌سبب گفته می‌شود، و انگیزه‌ای جز احساس حسد کورکورانه و زشت و پلشت ندارد، احساس کورکورانه‌ای که هرگز دل پاکی را فرا نمی‌گیرد و به درون سالمی فرو نمی‌خیزد.

بدین گونه، در نخستین لحظه‌ها، در پرتو الهامهای آیه‌ای که هنوز در روند قرآنی تکمیل نگشته است، خویشتن را دشمن دست درازی و تجاوزگری می‌بینیم و بر ضدّ تعدّی و تجاوز سراپا خشم می‌گردیم.

امّا روند قرآنی باز نمی‌ایستد و به پیش می‌رود و با به تصویر کشیدن فرمانبرداری و زیبائی و پاکدلی نمونهٔ دیگری، بر دشمنانگی و کینه‌توزی ما می‌افزاید و زشتی و قباحت و تنفّر و نفرت را چندین برابر می‌نماید:

﴿ قَالَ: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴾.

گفت: (من چه گناهی دارم) خدا (کار را) تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد.

با پاکی و بی‌آلایشیی که کار را به حالت حقیقی و وضعیّت اصلی خود برمی‌گرداند، و با ایمانی که اسباب پذیرش را فهم می‌کند و می‌شناسد، و با رهنمود مهربانانه‌ای که تعدّی پیشه را به پرهیزگاری و هراس از خدا می‌خواند، و به راستای راهی راهنمائی می‌نماید که منتهی به پذیرفتن می‌شود، و با گوشه و کنایهٔ زیبا و دل‌انگیزی که آشکارا چیزی را مطرح نمی‌سازد که او را جریحه‌دار کند و یا او را به تکان درآورد و وی را برانگیزد... برادر مؤمن پرهیزگار سازگار، به جلو گام برمی‌دارد و از شرارت شرّ و بلائی می‌کاهد که در اندرون برادر شرورش به موج افتاده است و به هیجان درآمده است:

﴿ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي، مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴾.

اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم. آخر من از خدا (یعنی) پروردگار جهانیان می‌ترسم.

بدین منوال، نمونهٔ انسان آرام و صلح‌جو و پرهیزگاری ترسیم می‌شود که در سخت‌ترین موقعیّتهائی که درون آدمی را به جوش و خروش می‌اندازد، و شخصی را که مورد تعدّی قرار گرفته است لبریز از شور و حماسه بر ضدّ متجاوز می‌سازد، او با کمال تعجّب به آرامش و ایستادگی و دل بر جائی خویش در برابر بیم‌ها و هراس‌های تجاوز و تعدّی سرافرازانه می‌نازد، و دلش تنها از خداوند جهانیان می‌ترسد و می‌هراسد.

در چنین گفتار آرام و نرمی چیزی نهفته است که کینه را می‌زداید، و حسادت را فرو می‌کشد، و از شرارت شرّ می‌کاهد. همچنین اعصاب برآشفته و به هیجان درآمده را آرام می‌سازد، و شخص اعصاب پریش را بر سر مهر برادرانه می‌آورد، و بشاشت ایمان و حسّاسیّت تقوا را در او پدیدار می‌گرداند.

بلی! این چیزهائی که گذشت بس است، امّا برادر شایسته بدین امر، بیم دادن و برحذر داشتنی را هم می‌افزاید:

﴿ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ، وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴾.

من می‌خواهم با (کوله‌بار) گناه من و گناه خود (در روز رستاخیز به سوی پروردگار) برگردی و از دوزخیان باشی، و این سزای (عادلانهٔ خدا برای) ستمگران است.

هرگاه تو به سوی من دست خود را دراز کنی تا مرا بکشی، این کار زشت از من نمی‌سزد که به سوی تو دست خود را دراز کنم و تو را بکشم. کشتن کسی با سرشت من سازگار نیست و اصلاً اندیشهٔ کشتن به ذهنم نمی‌رسد و بر دلم نمی‌گذرد. این هم از ترس یزدان جهان است، نه این که نتوانم که آن را انجام دهم و دست به کشتن بیازم. من تو را وامی‌گذارم که گناه کشتن مرا بر گناه خود بیفزائی، گناهی که به سبب آن خداوند قربانی را از تو نمی‌پذیرد. تا در نتیجه گناهت دو چندان گردد و عذابت دو برابر ... «و این سزای ستمگران است».

بدین وسیله برادر شایسته و بایسته، دلسوزی خود را نسبت به برادر خویش اظهار می‌دارد و وی را از کیفر کشتن بیم می‌دهد، تا او را از آنچه نفس امّاره بدو پیشنهاد می‌کند و در نظرش می‌آراید، منصرف گرداند، و وی را شرمنده از کاری کند که نفس امّاره‌اش به گوش دلش می‌خواند و از او می‌خواهد برادری را بکشد که سازگار و مهربان و پرهیزگار است.

کیفر کار زشت و پلشت کشتن را برای او بیان می‌دارد تا او را از کشتن بیزار و گریزان کند، و با بیم دادن او از خداوند جهان، رهائی از گناه دو چندان را در نظرش

بیاراید. هم از این سو و هم از آن سو، تلاش را به نهایت رساند. آن اندازه در این راستا تکاپو کرد که در توان انسان برای منصرف کردن از شرّ و زدودن انگیزه‌هایش از پهنهٔ دل می‌باشد.

امّا نمونهٔ انسان بدکردار شرور، آن اندازه شکلش در تصویر روشن و هویدا نیست که متوجّه شویم چگونه بدو پاسخ گفت:

﴿ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ، فَقَتَلَهُ، فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾.

پس نفس (سرکش) او تدریجاً کشتن برادرش را در نظرش آراست و او را مصمّم به کشتن کرد، و (عاقبت به ندای وجدان گوش فرا نداد و) او را کشت! و از زیانکاران شد (و هم ایمان و هم برادرش را از دست داد).

بعد از همهٔ اینها، پس از یادآوری و اندرزگوئی و نرمش و سازش و بیدارباش و هوشیارباش، آری به دنبال همهٔ این کارها و گفتارها، نفس شرور برجهید، و بزه و گناه روی داد، و جنایت به وقوع پیوست. بزهکاری و جنایت روی داد بدانگاه و در آن حال که نفس امّاره‌اش همهٔ گردنه‌ها را برایش هموار جلوه داد، و همهٔ مواضع را سهل و ساده در نظرش آراست و پیراست. نفس امّاره‌اش کشتن را در برابر دیدگانش آسان جلوه داد! امّا کشتن چه کسی؟ کشتن برادر خود! این بود که کیفر برحذرداشتنها و به هراس انداختنها دامنگیرش گردید، و سزای بد خود را دید:

﴿ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾.

و از زمرهٔ زیانباران شد.

خویشتن را باخت و به هلاکتش انداخت. برادر خود را از دست داد و مددکار و دوستی از دستش برفت. دنیای کنونی خویش را هدر داد، چه شخص قاتل زندگی آرامی نخواهد داشت. جهان دیگر را نیز باخت و با کوله‌بار گناه پیشین و گناه پسین خود به سوی یزدان جهان شتافت.

پیکرهٔ گناه به شکل محسوس در مقابل دیدگانش مجسّم گردید. پیکری که زندگی از آن رخت بربسته بود و تکّه گوشتی گشته بود که عفونت گرفته بود. گندیدگی آرام آرام به لاشه می‌خزید. لاشه‌ای که انسانها تاب تحمّل آن را ندارند.

حکمت حکیمانهٔ یزدان بر آن قرار گرفت که او را در برابر عجز و ناتوانیش بنشاند، و به کسی که تازندهٔ کشندهٔ نابود کننده است بنمایاند که او آن اندازه درمانده است که نمی‌تواند پیکر برادر خود را به خاک سپارد، و حتّی ناتوانتر از کلاغی است که یکی از گروههای بیشمار پرندگان است:

﴿ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ. قَالَ: يَا وَيْلَتَا! أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي؟ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴾.

(بعد از کشتن، نمی‌دانست جسد او را چه کار کند) پس خداوند زاغی را فرستاد (که زاغ دیگری را کشته بود) تا زمین را بکاود و بدو نشان دهد چگونه جسد برادرش را دفن کند. (هنگامی که دید که آن زاغ چگونه زاغِ مرده را در گودالی که کند پنهان کرد) گفت: وای بر من! آیا من نمی‌توانم مثل این کلاغ باشم و پیکر برادرم را دفن کنم؟! پس (سرانجام از ترس رسوائی و بر اثر فشار وجدان، از کردهٔ خود پشیمان شد و) از زمرهٔ افراد پشیمان گردید.

در برخی از روایتها آمده است: کلاغی کلاغ دیگری را کشت، یا لاشهٔ کلاغ دیگری را پیدا کرد، و یا این که لاشهٔ کلاغ دیگری را با خود آورد. زمین را کند، سپس لاشه را در گودال پنهان کرد و خاک بر آن ریخت. شخص قاتل سخن بالا را گفت، و همان کاری را کرد که دید کلاغ انجام داد.

روشن است که قاتل پیشتر مرده را ندیده بود که دفن شود، والاّ او نیز چنین می‌کرد. چه بسا کار به همین شکل بوده باشد، زیرا این نخستین مرده‌ای از آدمیزادگان در زمین بوده است. یا شاید این شخص قاتل، جوان بوده و کسی را ندیده است که بمیرد و دفن

شود. این هر دو احتمال، ممکن است. همچنین چنین برمی‌آید که پشیمان شدن قاتل پشیمانی توبه و برگشت از گناه نبوده است، والاّ یزدان توبهٔ او را می‌پذیرفت. بلکه پشیمان شدن او ناشی از بیفائده بودن کارش، و به سبب تولید رنج و خستگی و پریشانی حاصل از رفتارش بوده است.

همچنین چه بسا کلاغی که کلاغ دیگری از همجنسان خود را در خاک نهان می‌دارد، همانگونه که برخی از مردم می‌گویند، جزو خوی و خصلت کلاغها باشد. یا چه بسا رخداد خارق‌العاده‌ای بوده است و یزدان جهان آن را پدیدار و نشان داده است. فرق نمی‌کند سخن نخستین را بپذیریم و یا تسلیم فرمودهٔ دوم باشیم، هر دو یکسان است. چه آفریدگاری که غریزه‌ها را در زنده‌ها به ودیعت می‌گذارد، او است که می‌تواند هرگونه رخدادی را توسّط یکی از زنده‌ها به مرحلهٔ اجراء درآورد. هم این در حیطهٔ قدرت او است، و هم آن، بطور یکسان.

در اینجا روند قرآنی تأثیرهای ژرفی را که روایت این خبر بدین زنجیرهٔ پیاپی در نفس بر جای می‌گذارد، گلچین می‌کند و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، تا از آنها یک محور احساسی را برای قانونی بسازد که واجب گشته است تا به وسیلهٔ آن اندیشهٔ گناه را از پهنهٔ نفس گناهکار بزداید، و یا او را از کیفر دادگرانه‌ای به هراس اندازد که گریبانگیرش خواهد شد، اگر به گناه دست یازد و مرتکب جنایت گردد. بالأخره بزهکار با دردهای قصاص آشنا گردد و ناراحتی‌های دردناک آن را پیش چشم بدارد و خویشتن را از چنین دردها و ناراحتی‌هائی بدور بدارد که در انتظار او است:

﴿ مِنْ أَجْلِ ذٰلِکَ کَتَبْنٰا عَلیٰ بَنِي إِسْرٰائِيلَ: أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً - بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِي الْأَرْضِ - فَكَأَنَّمٰا قَتَلَ النّٰاسَ جَمِيعاً؛ وَ مَنْ أَحْيٰاهٰا فَكَأَنَّمٰا أَحْيَا النّٰاسَ جَمِيعاً. وَ لَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُنٰا بِالْبَيِّنٰاتِ؛ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِکَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴾.

به همین جهت بر بنی‌اسرائیل مقرّر داشتیم که (متجاوز کشته شود، چرا که) هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همهٔ انسانها را کشته است، و هر کس انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گوئی همهٔ مردم را زنده کرده است؛ (زیرا فرد نمایندهٔ جمع و عضوی از اعضاء جامعه است). و پیغمبران ما همراه با معجزات آشکار و آیات روشن به پیش ایشان آمدند و امّا بسیاری از آنان (احکام خدا را نادیده گرفتند و) پس از آن در روی زمین راه اسراف را (در قتل و جنایت) پیش گرفتند.

به همین جهت، بلی به جهت این نمونه‌های بشری ... و به سبب تعدّی به انسانهای نرمخو و مهربان و نیکوکار و خوبی که شرّ و بلاء و تجاوز و دشمنانگی نمی‌شناسند... و به خاطر این که پند دادن و برحذر داشتن برخی از سرشتهای سرشته بر شرّ و بدی بیفایده است... و نرمش و سازش و مهربانی جلو تعدّی را نمی‌گیرند، هنگامی که شرّ و بدی در نفس کاملاً ریشه دوانده باشد، و به ژرفای درون خزیده باشد... به خاطر اینها، جرم قتل یک نفر را بسیار بزرگ مقرّر داشته‌ایم. آن اندازه بزرگ که معادل قتل همهٔ مردمان بشمار است. و کار دفع قتل و زنده واگذاردن یک فرد را آن اندازه بزرگ قرار داده‌ایم که معادل با رهائی بخشیدن همهٔ مردمان محسوب نموده‌ایم ... این کار را در شریعت بنی‌اسرائیل بر بنی‌اسرائیل مقرّر کرده‌ایم و واجب داشته‌ایم. در درس بعدی و در روند سوره، قانون قصاص مفصّلاً ذکر خواهد شد.

کشتن یک فرد - بدون این که برای قصاص قتل کسی باشد، و یا به خاطر دفع فساد در زمین باشد - معادل با قتل همهٔ مردمان است! زیرا که هر کسی همسان همهٔ کسان است، و حقّ حیات یکسان و ثابت برای هر کسی است. لذا کشتن فردی از افراد، تجاوز به خود حقّ حیات است، حقّی که انسانها همه در آن مشترک هستند. همچنین دفع قتل از فردی، و زنده نگاه داشتن او به وسیلهٔ این دفع - چه با دفاع از او در حال حیات باشد، و چه با اخذ قصاص او در حال تعدّی و قتل او باشد تا

بدین وسیله جلو وقوع قتل بر فرد دیگری گرفته شود - زنده نگاه داشتن و زندگی بخشیدن به همهٔ افراد بشمار می‌آید، زیرا این کار حفظ حقّ حیاتی است که جملگی مردمان در آن شرکت دارند.

با عنایت به سخنانی که دربارهٔ این احکام، پیشتر گفتیم، روشن است که این سخنان تنها برای ساکنان سرزمین اسلامی - اعم از مسلمانان و ذمّیّان و پناهندگان - معتبر و ارزشمند است و فقط منطبق بر آنان است و دربارهٔ ایشان پیاده می‌گردد. امّا جان و مال ساکنان سرزمین غیراسلامی مباح است، مادام که میان ساکنان سرزمین اسلامی و ساکنان سرزمین غیراسلامی، عهد و پیمانی منعقد نباشد. بجا است که پیوسته این قانون شرعی را به یاد داشته باشیم، و همیشه بدانیم که سرزمین اسلامی، سرزمینی است که در آنجا شریعت و قانون اسلام اجراء می‌گردد، و برابر چنین شریعت و قانونی فرمانروائی و داوری انجام می‌پذیرد. و سرزمین غیراسلامی، سرزمینی است که شریعت و قانون یزدان در آنجا اجراء نمی‌گردد، و مطابق با این شریعت و قانون در آنجا فرمانروائی و داوری انجام نمی‌پذیرد.

خداوند این قاعده را بر بنی‌اسرائیل واجب گرداند، زیرا آنان در آن زمان اهل کتاب بودند، و کسانی بشمار می‌آمدند که سمت ساکنان «سرزمین اسلامی» را داشتند. آن زمان که قانون تورات را راست و درست و بدون تحریف در میان خود پیاده و اجراء می‌کردند. امّا بنی‌اسرائیل از حدود و قوانین شریعت خود کناره‌گیری و تجاوز کردند، پس از آن که پیغمبران دلائل روشنی با خود آوردند و بدیشان ارائه دادند. بنی‌اسرائیل در روزگار رسول خدا ﷺ نیز متجاوزان و منحرفان از حدود و مقرّرات شریعتشان در میانشان فزونی داشتند. متجاوزان و منحرفانی که در کژرویها و کناره‌گیریهای خود از قوانین الهی اسراف می‌کردند. قرآن این تجاوز و تعدّی و اسراف بی‌دلیل و بیجا را بر آنان می‌نگارد، و می‌گوید که برهان و حجّتی در پیش خداوند ندارند، و با آمدن پیغمبران به سوی آنان، و توضیح و تبیین شریعت برای ایشان، دیگر عذر و بهانه‌ای در دستشان نمانده است:

﴿ وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَيِّناتِ، ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِّنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴾.

پیغمبران ما همراه با معجزات آشکار و آیات روشن به پیش ایشان آمدند و امّا بسیاری از آنان (احکام خدا را نادیده گرفتند و) پس از آن در روی زمین راه اسراف (در قتل و جنایت) پیش گرفتند.

آیا هیچگونه زیاده‌روی و اسرافی، سخت‌تر و برتر از تجاوز از حدود و مقرّرات آفریدگار، و تعدّی بر شریعت کردگار، با ایجاد تغییر و تبدیل، و یا اهمال و سستی در آن است؟



در آیهٔ پیشین، خداوند قتل انسان را با فساد در زمین، مقرون و برابر می‌نهد، و هر یک از آن دو را موجب کشتن قرار می‌دهد، و از حق حفظ حیات مستثنی، و از رسوائی جنایت جان گرفتن جدا می‌سازد... این بدان خاطر است که امنیّت گروه مسلمانان در سرزمین اسلامی، و حفظ نظم عمومی و نظام حکومتی‌ای که گروه مسلمانان در سایهٔ آن از امن و امان برخوردار می‌گردند، و به تلاش نیک و پویائی خوب خود سرگرم می‌شوند، همه و همه همسان امن و امان افراد لازم و ضروری است. بلکه از امن و امان افراد و اشخاص نیز لازم‌تر و ضروری‌تر است. چرا که امن و امان افراد و اشخاص جز با امن و امان نظم عمومی و نظام حکومتی ممکن نمی‌گردد. گذشته از آن، حفاظت از این جامعهٔ نمونهٔ فاضل و والای جامعه‌ها، یعنی جامعه‌ای که در بر گیرندهٔ هر نوع تضمینی برای زندگی و آرامش است، از همه چیز لازم‌تر و ضروری‌تر است. چرا که با بودن و ماندن چنین جامعهٔ فاضله‌ای، مردمان به فعّالیّتهای خوب و پسندیدهٔ خود می‌پردازند، و زندگی انسانیّت در سایهٔ آن راه ترقّی می‌پوید و اوج می‌گیرد و درخت حیات بشری رشد می‌کند و به بار می‌نشیند، و

غنچه‌های خیر و فضیلت و رشد و تولید باز می‌شوند و می‌شکفند. این چنین جامعه‌ای بویژه برای جملگی مردمان همه نوع تضمینی در همهٔ زوایای زندگی به وفور تأمین می‌کند، و در پیرامونش فضائی می‌پراکند که در آن دانه‌های خوبی و نیکی رشد و نموّ می‌کنند، و دانه‌های بدی و زشتی چروکیده می‌شوند و می‌پژمرند. این چنین جامعهٔ فاضله‌ای پیش از پرداختن به معالجه و مداوا، به حفاظت و مصونیّت می‌پردازد، و بعد از آن به معالجه و مداوای دردهائی می‌پردازد که ابزار کار جلوگیری و سالم سازی از درمان آنها درمانده باشد. همچنین چنین جامعه‌ای، انگیزه و بهانه‌ای برای انسان سالم برجای نمی‌گذارد تا به سوی بدکرداری و زشتکاری بگراید و به تعدّی و دست درازی بپردازد... اگر با وجود همهٔ این کارها، کسی امنیّت چنین جامعه‌ای را تهدید نماید، عنصر بدنهاد و ناپاکی است و لازم است ریشه کن و نابود شود، مگر این که به سوی هدایت برگردد و راه راستی و درستی را در پیش بگیرد و جویای خوبی و نیکی شود.

روند قرآنی در اینجا کیفر این عنصر ناپاک را مقرّر می‌دارد. کیفری که در شریعت اسلامی حدّ حَرّابه، یعنی کیفر جنگجو نام دارد:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً، أَنْ يُقَتَّلُوا، أَوْ يُصَلَّبُوا، أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ، أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ... ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا، وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

کیفر کسانی که (بر حکومت اسلامی می‌شورند و بر احکام شریعت می‌تازند، و بدین وسیله) با خدا و پیغمبرش می‌جنگند، و در روی زمین (با تهدید امنیّت مردم و سلب حقوق انسانها، مثلاً از راه راهزنی و غارت کاروانها) دست به فساد می‌زنند، این است که (در برابر کشتن مردم) کشته شوند، یا (در برابر کشتن مردم و غصب اموال، تنها) دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود، و یا این که (در برابر قطع طریق و تهدید، تنها) از جائی به جائی تبعید گردند و یا زندانی شوند. این رسوائی آنان در دنیا است، و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است. مگر کسانی (از این محاربین با حکومت اسلامی و راهزنان و مفسدانی) که پیش از دست یافتن شما بر آنان از کردهٔ خود پشیمان شوند و توبه کنند (که مجازات مذکور یزدان از آنان سلب، ولی حقوق مردمان بجای خود باقی می‌ماند). چه بدانید که خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است (و توبه‌کاران را می‌بخشد و بدیشان رحم می‌کند).

بزهی که این نصّ کیفر آن را مشخّص می‌دارد، قیام و شورش بر ضدّ پیشوای مسلمانی است که برابر شریعت خدا حکومت و فرماندهی می‌کند. همچنین گردهمائی به شکل دسته و گروهی که بر سلطه و قدرت چنین پیشوائی فراهم آیند و سر به شورش بردارند، و ساکنان سرزمین اسلامی را به ترس و هراس اندازند، و بر ارواح و اموال و مقدّساتشان بتازند. برخی از فقهاء شرط چنین کار پلشتی را این می‌دانند که در بیرون از شهر و دور از دسترس سلطه و قدرت پیشوا انجام پذیرد. بعضی هم خود گردهمآئی چنین دسته و گروهی، و شروع بالقوّهٔ آنان به تعدّی و دست درازی نسبت به ساکنان سرزمین اسلامی، کافی است که نصّ را منطبق بر ایشان سازد، چه گردهمآئی و شورششان در داخل شهر باشد و یا در خارج شهر. این نظریه به واقعیّت عملی نزدیکتر بوده و درخور اهتمام است.

این چنین شورشیانی که بر پیشوا و رهبری می‌شورند که برابر شریعت خدا فرمان می‌راند و حکومت می‌نماید، و بر ساکنان سرزمین اسلامی دست درازی می‌آغازند، ساکنانی که شریعت یزدان را پابرجا و اجراء می‌نمایند - چنین ساکنانی مسلمان یا ذمّی و یا با عهد و پیمانی که با کشور اسلامی بسته‌اند تحت حفاظت و عنایت مسلمانان باشند - تنها با پیشوا و رهبر نمی‌جنگند، و فقط با مردمان نمی‌رزمند، بلکه آنان با

خدا و پیغمبرش می‌جنگند و می‌رزمند! چون ایشان با شریعت خدا می‌جنگند، و بر ملّتی دست درازی می‌آغازند که چنین شریعتی را پیاده و اجراء می‌نماید، و سرزمین اسلامی را تهدید می‌کنند که فرمانبردار این چنین شریعتی هستند و برابر آن زندگی را سپری می‌کنند. از سوی دیگر، آنان چون با خدا و پیغمبرش، و با شریعت یزدان، و با ملّت فرمانبردار آن، و همچنین با سرزمینی می‌جنگند که شریعت خدا را پیاده و اجراء می‌سازد، ایشان در زمین در راه فساد و تباهی سعی و تلاش می‌ورزند... چرا که تباهی و فسادی نیست که زشت‌تر باشد از تلاش برای تعطیل کردن شریعت خدا، و به خوف و هراس انداختن سرزمینی که چنین شریعتی در آنجا پیاده و اجراء می‌گردد.

آنان با خدا و پیغمبرش می‌جنگند، هر چند که در حقیقت با گروه مسلمانان و با پیشوای ایشان می‌جنگند. آنان قطعاً با یزدان سبحان با اسلحه و ادوات جنگی نمی‌جنگند، و پس از وفات پیغمبر ﷺ نیز با خود او نمی‌جنگند، امّا جنگ ایشان جنگ با خدا و پیغمبرش بشمار می‌آید، چون آنان با شریعت خدا و پیغمبرش جنگ می‌نمایند، و با گروهی می‌رزمند که به شریعت خدا و پیغمبرش تن در داده‌اند و خشنود گشته‌اند، و با سرزمینی به نبرد می‌پردازند که شریعت خدا و پیغمبرش در آنجا پیاده و اجراء می‌گردد.

همچنین این نصّ قرآنی بدین شکل موجود، دارای مفهوم دیگری است که همچون مفهوم پیشین مشخّص و روشن است. و آن این که تنها سلطه و قدرتی که حقّ دارد برابر فرمان خدا شورشیان و شورندگان بر خود را با چنین کیفرهای مقرّر و معیّن در شریعت اسلامی مؤاخذه و گرفتار سازد، عبارت است از سلطه و قدرتی که بر شریعت خدا و پیغمبرش پابرجا و استوار باشد، و چنین کیفرهائی را هم در سرزمین اسلامی فرمانبردار شریعت خدا و پیغمبرش به مرحلهٔ اجراء درآورد. یعنی سلطه و قدرت دیگری که این صفات در او جمع نباشد، و در سرزمین دیگری که بدین وصف متّصف نباشد، انجام چنین کیفرها و اقامهٔ چنین قوانین و مقرّراتی، توسّط این چنین سلطه و قدرتی، و در این گونه سرزمینی، نادرست و ناپذیرفتنی است.

این مطلب را آشکارا فریاد می‌داریم، و این مسأله را سرگشاده بیان می‌نمائیم، بدان خاطر که بعضی از دنباله‌روان و مزدوران قدرت و سلطه در هر زمانی، برای حاکمانی که قدرت و سلطهٔ خود را از شریعت خدا برنمی‌گرفتند و برای اجرای این شریعت بپانمی‌خاستند، و در کشور خود سرزمین اسلامی را وجود نمی‌بخشیدند و پدیدار نمی‌کردند، گرچه اغلب ادّعاء می‌کردند و گمان می‌بردند که آنان مسلمان هستند! فتوی صادر می‌کردند که ایشان می‌توانند شورشیان و شورندگان بر خود را با چنین عقوبتها و کیفرهائی، به نام شریعت یزدان، مجازات کنند و مؤاخذه نمایند. هر چند چنین شورشیان و شورندگانی با خدا و پیغمبرش نمی‌جنگیدند، بلکه با قدرت و سلطه‌ای می‌جنگیدند که خودش بر ضدّ خدا و پیغمبرش شوریده است و از دائرهٔ حدود و مقرّرات آسمانی به در رفته است.

هر قدرت و سلطه‌ای که در سرزمین اسلامی، بر بنیاد شریعت یزدان، برقرار و استوار نگردد، حقّ ندارد که شورشیان و شورندگان بر خود را به نام شریعت خدا مجازات کند و کیفر دهد ... اصلاً این چنین قدرت و سلطه‌ای با شریعت یزدان چه نسبتی دارد؟! این گونه قدرت و سلطه‌ای و دم زدن از شریعت یزدان؟! قدرت و سلطه‌ای که حقّ الوهیّت را غصب می‌کند و ادّعای الوهیّت می‌نماید، کی آن را سزد که دم از قانون خدا زند و صحبت از اجراء آن کند؟!

سزای افراد چنین دسته‌ها و گروههای مسلّحی که بر حاکمیّت پیشوای مسلمانی می‌شورند که شریعت یزدان را پیاده و اجراء می‌سازد، و بندگان خدا را در سرزمین اسلامی به خوف و هراس می‌اندازند، و به اموال و ارواح و مقدّساتشان تعدّی می‌کنند و می‌تازند، این است که بگونهٔ معمولی کشته شوند، یا این که به دار آویخته شوند تا می‌میرند. بعضی از فقهاء هم

برداشتشان از این آیه چنین است که سزای این گونه افراد، کشتن آنان و آنگاه به دار آویختن ایشان برای بیم دادن و ترساندن دیگران است ... یا سزای چنین شورشیانی این است که دست راستشان همراه با پای چپشان قطع شود و برعکس ...

فقهاء اختلاف شدیدی پیرامون این نصّ با یکدیگر دارند: آیا پیشوا و رهبر در این عقوبتها و مجازاتها دارای اختیار است و حقّ انتخاب دارد؟ و یا این که تنها یک نوع عقوبت مشخّص و مجازات معیّنی در برابر هر نوع بزه و جنایتی است که از شورشیان سرمی‌زند؟

«برخی از فقهاء مذهب ابوحنیفه و شافعی و احمد، معتقدند که عقوبتها و مجازاتها مترتّب بر نوع جنایتی است که رخ می‌دهد. مثلاً کسی که مرتکب قتل شده باشد و اموال را به غارت نبرده باشد، تنها کشته می‌شود و بس. کسی که اموال را به یغما برده است و مرتکب قتل نشده است، تنها به قطع عضو او بسنده می‌شود. شخصی که مرتکب قتل و غارت اموال شده باشد، کشته می‌شود و به دار آویخته می‌گردد، و شخصی که راهها را ناامن نموده باشد، ولی مرتکب قتل نشده باشد و مالی را به یغما نبرده باشد، فقط تبعید می‌گردد.

به عقیدهٔ امام مالک، شورشگر هنگامی که مرتکب قتل شده است، قطعاً باید کشته شود و پیشوا و رهبر در قطع عضو او و یا در تبعید او اختیاری ندارد، و بلکه اختیار تنها در کشتن او و یا به دار زدن او است و بس. امّا اگر اموال را به یغما برده باشد و مرتکب قتل نشده باشد، در تبعید او اختیاری نیست، و تنها اختیار در کشتن یا به دار زدن و یا قطع عضو او برخلاف یکدیگر است. ولی اگر او تنها راهها را ناامن کرده باشد، پیشوا و رهبر می‌تواند او را بکشد و یا به دار بزند و یا این که وی را تبعید کند ... معنی اختیار به عقیدهٔ امام مالک این است که کار و بار در این باره واگذار می‌گردد به اجتهاد پیشوا و رهبر. اگر که شورشگر از جملهٔ کسانی است که رأی و نظر و تدبیر و اندیشه متعلّق بدیشان بوده است، اجتهاد متوجّه کشتن یا به دار زدن او می‌گردد و بس، زیرا قطع عضو زیان و خطر او را برطرف نمی‌سازد. اگر هم شورشگر از جملهٔ کسانی است که صاحب نظر و اندیشه و دستورالعمل نیستند، و بلکه تنها از توانائی و دلیری و جنگجوئی بهره‌مند می‌باشند، دست و پای او برعکس یکدیگر قطع می‌گردد. اگر هم شورشگر از هیچیک از اینان نیست، با آسانترین عقوبت مورد مجازات و مکافات قرار می‌گیرد که تبعید و تنبیه است»[1].

ما رأی امام مالک مذکور در واپسین بند را می‌پسندیم که بدین مفهوم است: خود شورش و ناامن کردن راهها، کیفر دارد. زیرا این کار از یک سو پیشگیری از جنایت و جلوگیری از گناه را در بر دارد که هدف اصلی است، و از دیگر سو سختگیری با مفسدانی است که سرزمین اسلامی را به ترس و هراس می‌اندازند، و گروه مسلمانان مجری شریعت خدا در این سرزمین را بیمناک و هراسناک می‌سازند، گروه مسلمانانی که سزاوارترین گروه مردمان، و سرزمینی که سزاوارترین سرزمینها، برای داشتن امن و امان و آرامش و آسایش هستند.

همچنین فقهاء دربارهٔ مفهوم نفی از زمین اختلاف دارند. آیا معنی آن تبعید از سرزمینی است که در آنجا مرتکب بزه و گناه گشته است؟ یا این که به معنی تبعید او از سرزمینی است که در آنجا از آزادی بهره‌مند است؟ این امر هم با زندانی کردن او انجام‌پذیر می‌گردد. و یا این که نفی او از زمین، به معنی محروم کردن او از سراسر کرهٔ زمین است؟ این هم جز با مرگ او ممکن نمی‌شود.

ما معتقدیم که مراد تبعید او از سرزمینی است که در آنجا به بزه و جنایت دست یازیده است. تبعید او به سرزمین دور دست دیگری که در آنجا احساس غربت

۱- به نقل از کتاب: «التشریع الجنائی فی الإسلام مقارناً بالقانون الوضعی» تألیف عبدالقادر عوده.

و پریشان حالی و ضعف کند، تا این امر سزای پریشان و پراکنده کردن مردم، و بیم دادن و ترساندن ایشان، و سرکشی و زورگوئی در میان آنان گردد، و به سبب بریدن از قوم و قبیله و دوری از دار و دسته ناتوان از دست یازیدن به جنایت و گناهی در تبعیدگاه شود که پیشتر مرتکب می‌شده است!

﴿ ذٰلِکَ لَهُمْ خِزْيٌ... وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾.

این رسوائی آنان در دنیا است، و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است.

در این صورت، سزا و جزائی که در این جهان بدان می‌رسند، عذاب را در آن جهان از ایشان نمی‌زداید و برطرف نمی‌نماید، و آنان را همچون بعضی از کیفرها و مجازاتهای دیگر از کثافت گناه پاک و پاکیزه نمی‌گرداند. این هم شدّت و حدّت عقوبت، و زشتی و پلشتی جرم و گناه را می‌نمایاند ... این امر بدان علّت است که گروه مسلمانان لازم است در سرزمین اسلامی در امن و امان زندگی کنند و امنیّت داشته باشند، و قدرت و سلطهٔ مسلمانی که برابر شریعت خدا می‌زید و راه می‌سپرد، باید که از آن اطاعت و فرمانبرداری شود. این است ملّت میانه‌رو خوب و والامقامی که برای شکوفائی و رونق آن، لازم است همهٔ تضمین‌ها را فزونی بخشید ... و این است نظام کامل عادلانه‌ای که واجب است از همهٔ بلاها و گرفتاریها مصون و محفوظ گردد.

هنگامی که چنین شورشیان تباهکاری، از گمراهی و تباهی خود برگردند، و به سبب اطّلاع از پلشتی گناه و شدّت کیفر، توبه کنند و به سوی خدا برگردند و راه راست را در پیش بگیرند، بدانگاه که هنوز از شوکت و قدرت خود برخوردار باشند و دست دولت و حکومت یقّهٔ ایشان را نگرفته باشد و دستگیرشان نکرده باشد، هم گناه و هم کیفرشان پاک می‌گردد و هر دو با هم از ایشان ساقط می‌شود، و حاکم و رهبر نمی‌توانند نسبت بدیشان کاری بکنند و به مجازات و تنبیه آنان بپردازند، و در حساب و کتاب آخرت هم خداوند نسبت بدیشان غفور و رحیم خواهد بود:

﴿ إِلاَّ الَّذِينَ تَابُوا - مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ - فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾.

مگر کسانی (از این محاربین با حکومت اسلامی و راهزنان و مفسدانی) که پیش از دست یافتن شما بر آنان از کردهٔ خود پشیمان شوند و توبه کنند (که مجازات مذکور یزدان از آنان سلب، ولی حقوق مردمان بجای خود باقی می‌ماند). چه بدانید که خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است (و توبه‌کاران را می‌بخشد و بدیشان رحم می‌کند).

فلسفهٔ چشم پوشی از گناه و کیفرشان در این وضع و حالت، از دو جهت معلوم و روشن است:

نخست: ارجگذاری توبه و برگشتنشان، و معتبر دانستن آن - در حالی که هنوز آنان می‌توانند به تعدّی و دست درازی اقدام کنند - دلیل صلاحیّت و هدایت بشمار است.

دوم: دل و جرأت بخشیدن بدانان در توبه کردن و برگشت نمودن از جرم و گناه، و افزایش شوکت و قدرت حکومت اسلامی در جنگ با ایشان از ساده‌ترین و آسوده‌ترین راه.

برنامهٔ اسلامی با سرشت انسانی از هر لحاظ همگامی و همراهی می‌کند، و همهٔ احساسات و عواطف بشری، و تمام جوانب و زوایای نفوذ به داخل دل آدمی را در نظر

می‌گیرد. آخر خدائی که این برنامه را برای مسلمانان پسندیده است و بدان خشنود شده است، خود او آفریدگار این سرشت است، و آگاه از راهها و جاده‌های ورود به ژرفای آن است، و کاملاً می‌داند چه چیزی این سرشت بشری را اصلاح می‌کند و چه چیزی برای آن شایسته و بایسته است.

﴿ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟! ﴾.

مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین

آگاهی است؟!. (ملک / ۱۴)

٭

برنامۀ الهی تنها مردمان را با قانون روبرو نمی‌سازد و نمی‌گیرد و بس. بلکه شمشیر قانون را برمی‌کشد و آهیخته می‌دارد تا از مشاهدۀ آن کسی به هراس افتد و از گناه برگردد که جز شمشیر او را به هراس نمی‌اندازد و از گناه باز نمی‌دارد. ولی نخستین تکیه‌گاه آن بر تربیت دل، و استوار داشتن سرشت، و رهنمود روان است. البتّه برنامۀ الهی همگام و همراه با این کار، جامعه‌ای را بر پا و برجا می‌دارد که دانه‌های خوبی و نیکی در آن رشد می‌کند و می‌بالد و پاک و پاکیزه می‌گردد، و در آن بوتۀ بدی و پلشتی پژمرده می‌گردد و پرپر می‌شود. این است که روند قرآنی هنوز کاملاً از ترساندن و بیم دادن با مجازات و کیفر نمی‌پردازد و دست نمی‌کشد، راه خود را به سوی دلها و درونها و روانها در پیش می‌گیرد. در ژرفای آنها احساسات پرهیزگاری را به جوش و خروش می‌اندازد، و آنها را برمی‌انگیزد که وسیله‌ای جستجو کنند تا بدان به سوی خدا و جهاد در راه او و برای دستیابی به رستگاری روان گردند. و آنها را از سرانجام بد کفر و خدانشناسی برحذر می‌دارد، و سرنوشت دنیای دیگر کافران را برای آنها به تصویر می‌کشد، تصویری که موجب هراس و پند می‌گردد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ، وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ، وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً، وَ مِثْلَهُ مَعَهُ، لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ، وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا، وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴾.

ای مؤمنان! از خدا بترسید (و از اوامر او اطاعت کنید و از نواهی او اجتناب ورزید) و برای تقرّب به خدا وسیله بجوئید (که عبارت از طاعت و عبادت و اعمال شایسته و بایسته است)، و در راه او جهاد کنید تا این که رستگار شوید. بیگمان اگر همۀ آنچه در زمین است و همانند آن، مال کافران باشد و (یکایک آنان در آخرت) آن را برای نجات خود از عذاب روز قیامت بپردازند و بخواهند خویشتن را بدان بازخرید کنند، از ایشان پذیرفته نمی‌گردد (و راهی برای نجاتشان وجود ندارد و) دارای عذاب دردناکی می‌باشند. آنان پیوسته می‌خواهند از آتش دوزخ بیرون بیایند، ولی ایشان نمی‌توانند از آن بیرون بیایند، و دارای عذاب دائم و مستمرّند.

این برنامۀ کامل یزدانی نفس بشری را از هر سو فرا می‌گیرد و به ژرفای گوشه و کنار آن می‌خزد و هستی بشری را از درون مخاطب قرار می‌دهد و از همۀ نقاط داخلی، او را فریاد می‌دارد که بپا و خویشتن را رستگار نما! تارهای زندۀ نفس بشری را لمس می‌کند و می‌نوازد و به طاعت و عبادتش می‌خواند و به سوی خوبیهایش می‌راند و از گناهها و سرکشیهایش باز و بدور می‌دارد. هدف اصلی این برنامۀ آسمانی، درست و استوار نمودن نفس بشری، و بازداشتن آن از انحراف و کژراهه است. در این راستا، مجازات و کیفر تنها یکی از وسائل و راههای بیشمار است. مجازات و کیفر هدف نیست، و یگانه وسیله هم نیست.

این بخش در اینجا با داستان دو پسر آدم آغاز می‌گردد و با تمام الهامهائی که در بر دارد به پیش می‌رود. آنگاه از عقوبت و مجازات سخن می‌رود، عقوبت و مجازاتی که دلها را به تکان و لرزه می‌اندازد، و هراسان و بیمناک می‌سازد. سپس مردمان را به ترس از خدا و داشتن تقوا و هراس از عذاب یزدان دعوت می‌نماید. همراه با دعوت به پرهیزگاری و فراخواندن به هوشیاری و بیداری از خواب غفلت، عقاب و عذاب رعب‌انگیز و خوفناکی به تصویر زده می‌شود:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ﴾.

ای مؤمنان! از خدا بترسید (و از اوامر او اطاعت کنید و از نواهی او اجتناب ورزید).

هراس تنها باید از خدا باشد. چرا که فقط و فقط چنین هراسی سزاوار بزرگواری انسان است. امّا هراس از

شمشیر و تازیانه، منزلت فرودینی است که نفسی جز نفسهای فرومایه بدان نیازمند نیست. هراس از یزدان بسی.والا و بزرگ و پاکیزه است. زیرا هراس از خدا تقوا است و تقوا در پنهان و آشکار با دل همراه است و در همه جا او را می‌پاید و رهنمودش می‌نماید. تقوا است که انسانها را از شرّ و بدی در حالات و اوضاعی بازمی‌دارد که مردمان آن حالات و اوضاع را نمی‌بینند و از آنها آگاه نیستند، و دست قانون بدانها دسترسی ندارد. اصلاً قانون هر چند که ضروری است امّا به تنهائی و بدون وجود پرهیزگاری، ممکن نیست که بر دوام و ماندگار بماند. زیرا چیزهائی که در این صورت از دست قانون به در می‌رود و از دید قانون پنهان می‌ماند، چندین برابر آن چیزهائی است که بدانها دسترسی دارد و آنها را می‌پاید. هیچگونه صلاح و فلاحی بهرهٔ فردی و نصیب جامعه‌ای نمی‌گردد که تنها بر قانون تکیه داشته باشند، قانونی که مراقبت و دیدبانی غیبی آن را نپاید، و قدرت و سلطهٔ یزدانی آن را همراهی ننماید، قدرت و سلطه‌ای که درونها از آن بترسند و دلها از آن بلرزند و خویشتن را از غضب و عذاب او بدور دارند.

﴿ وَ ٱبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ﴾.

برای تقرّب به خدا وسیله بجوئید (که عبارت از طاعت و عبادت و اعمال شایسته و بایسته است).

از خدا بترسید و خویشتن را از غضب و عذاب یزدان بدور دارید. برای تقرّب به خدا وسیله بجوئید. اسباب و موجباتی را بطلبید که شما را به خدا ربط و پیوند دهد و به مغفرت و مرحمتش برساند. در روایتی از ابن عبّاس آمده است: برای تقرّب به خدا وسیله بجوئید، بدین معنی است که : برای تقرّب به خدا به دنبال نیاز باشید. انسانها زمانی که احساس نیاز به خدا را داشته باشند، و وقتی که نیاز خود را از پیشگاه او بجویند، در آستانهٔ ربوبیّت یزدان وضع صحیح و حالت درست عبودیّت را پیدا می‌کنند، و بدین وسیله شایسته‌ترین وضع و نزدیکترین حالت برای دستیابی به نجات و رستگاری را خواهند داشت. هر دوی این تفسیرها می‌تواند معنی چنین عبارتی باشدو به صلاح دل و حیات درون بینجامد و به رستگاری مطلوب منتهی بشود.

﴿ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾.

تا این که رستگار شوید.

در دیگر سو، صحنهٔ کفّار قرار دارد. آن کسانی که از خدا نمی‌ترسند و وسیله‌ای برای تقرّب به خدا نمی‌جویند و سرانجام رستگار نمی‌گردند ... این صحنه، کاملاً زنده و برجسته و دارای حرکت و جنبش است. روند قرآنی با اوصاف و کلمات از این صحنه سخن نمی‌گوید، بلکه به زبان حرکات و انفعالات دربارهٔ ایشان به تعبیر می‌پردازد. آنگونه که شیوهٔ قرآن در ترسیم صحنه‌های قیامت، و همچنین در ذکر اغلب مطالب و مقاصد است:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً، وَ مِثْلَهُ مَعَهُ، لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ ٱلنَّارِ، وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا، وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴾.

بیگمان اگر همهٔ آنچه در زمین است و همانند آن، مال کافران باشد و (یکایک آنان در آخرت) آن را برای نجات خود از عذاب روز قیامت بپردازند و بخواهند خویشتن را بدان بازخرید کنند، از ایشان پذیرفته نمی‌گردد (و راهی برای نجاتشان وجود ندارد و) دارای عذاب دردناکی می‌باشند. آنان پیوسته می‌خواهند از آتش دوزخ بیرون بیایند، ولی ایشان نمی‌توانند از آن بیرون بیایند، و دارای عذاب دائم و مستمرّند.

نیروی خیال تا آنجا که می‌تواند به فرض تصوّر کند، این است: همهٔ چیزهائی که در کرهٔ زمین است متعلّق به کافران باشد. امّا روند قرآنی چیزی را برای ایشان فرض می‌کند که در جهان فرضی هم بالاتر از نیروی خیال است. برای آنان فرض می‌کند که انگار همهٔ چیزهای کرهٔ زمین را دارند، و افزون بر آن، به اندازهٔ همهٔ آن چیزها را هم دارند. روند قرآنی کافران را چنین

به تصویر می‌کشد که آنان در تلاش و تکاپویند و می‌خواهند با دادن این چیزهای کرهٔ زمین و چیزهای دیگری همسان آنها خویشتن را از عذاب روز قیامت برهانند و این همه ثروت را فدیهٔ خویش گردانند! همچنین روند قرآنی صحنه‌ای از آنان را به تصویر می‌کشد که کوشش می‌کنند خود را از دوزخ بیرون بکشند، ولی بدین هدف نمی‌رسند و از این کار ناتوانند و در عذاب دردناک و سرمدی باقی می‌مانند.

این صحنه، صحنهٔ مجسّم و پدیداری است که دیدگاهها و جنبشهای متوالی و پیاپی دارد. یکی از دیدگاهها، دیدگاهی است که در آن پدیدار می‌گردند و همهٔ چیزهای زمین و برابر آنها را به همراه خود آورده‌اند. همهٔ این دارائیهای کلان را نشان می‌دهند و پیشنهاد می‌کنند که آنها را از ایشان بپذیرند و از کیفر کفر و ناباوری معاف و رهایشان گردانند. کافران در دیدگاه دیگری دیده می‌شوند که نومیدانه ایستاده‌اند و به خواست و امیدی که داشته‌اند نرسیده‌اند. به درخواستهایشان پاسخی نداده‌اند، و به خواهشهایشان توجّهی ننموده‌اند. دیدگاه دیگری از ایشان چنین است که دارند به دوزخ درمی‌افتند! دیدگاه دیگری از آنان در حالی نموده می‌شود که به تکاپو ایستاده‌اند و تلاش می‌ورزند که هرگونه که شده است از دوزخ خویشتن را بیرون کشند و بیرون روند. دیدگاه دیگری از ایشان بدین شکل است که فرشتگان ایشان را وادار به ماندن در دوزخ می‌کنند. بدین هنگام پرده فرو می‌افتد و در آنجا برای همیشه ایشان را نگاه می‌دارند[1]!

در پایان این درس، حکم دزدی ذکر می‌گردد:

﴿وَ ٱلسَّارِقُ وَ ٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا - نَكَالاً مِّنَ ٱللَّهِ - وَ ٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ، إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ، يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ، وَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید، و خداوند (بر کار خود) چیره (و در قانونگذاری خویش) حکیم است (و برای هر جنایتی عقوبت مناسبی وضع می‌کند تا مانع پخش آن گردد). اما کسی که پس از ارتکاب ستم (دزدی) پشیمان شود و (از دزدی) توبه کند و (با انجام اعمال نیکو و پس دادن اموال مسروقه یا قیمت آنها) به اصلاح (حال خود) پردازد، خداوند توبهٔ او را می‌پذیرد، بیگمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است. مگر نمی‌دانی که سلطنت آسمانها و زمین (و هر چه در آنها است) از آن او است؟ هر کس را بخواهد (برابر حکمت و رحمت خود) می‌بخشد. و خدا بر هر چیزی توانا است.

جامعهٔ اسلامی برای ساکنان سرزمین اسلامی - با هر عقیده و مرامی که دارند - چیزهای زیادی را فراهم می‌آوردو انگیزه‌های فراوانی را تهیّه می‌بیند تا در پرتو آنها اندیشهٔ دزدی از دل انسانهای عالم بیرون و دفع شود. جامعهٔ اسلامی نیازمندیهای زندگی مردمان را و چیزهائی را که برای شهروندان بسنده باشد، تأمین و تضمین می‌کند. وسائل تربیت و تعلیم و بهداشت و بهداری و سالم سازی را تأمین و تضمین می‌کند. عدالت در توزیع کالا را تأمین و تضمین می‌نماید. همچنین جامعهٔ اسلامی هر نوع مالکیّت فردی را می‌پاید که از راه حلال رشد کند و فراهم آید. مالکیّت فردی را تبدیل به یک وظیفهٔ اجتماعی می‌نماید و آن را بگونه‌ای درمی‌آورد که به جامعه سود برساند و مایهٔ زیان و آزار جامعه نگردد ... با عنایت بدین چیزها است که جامعهٔ اسلامی سعی می‌کند اندیشهٔ دزدی را از اذهان مردمان سالم بیرون سازد. در این صورت، جامعهٔ اسلامی حقّ دارد که در عقوبت دزدی و مجازات دست درازی به مالکیّت فردی، و تعدّی بر امنیّت عمومی مردمان، سختگیری بکار ببرد. امّا با وجود سختگیری، اجرای حدود و به کیفر رساندن مجرمان را با بودن

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل: «طریقة القرآن». همچنین مراجعه شود به کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن».

شبهه، حذف می‌کند و بدان اقدام نمی‌ورزد، و برای این که متّهم بدون دلیل صحیح و درست گرفتار و مؤاخذه نشود، هر نوع تضمین و همه گونه تأمین را برای او فراهم می‌آورد.

شاید مناسب باشد که تا اندازه‌ای دربارهٔ این مختصر، سخن به درازا کشانیم و مسأله را بهتر بشکافیم:

نظام اسلامی، مجموعهٔ کاملی است. فلسفهٔ جزئیّات قوانین آن چنانکه باید فهم نمی‌گردد، مگر آن که سرشت نظام اسلامی و اصول و ارکان و تضمینات و تعهّدات آن مورد نظر قرار داده شود. همچنین جزئیّات این نظام، شایستهٔ پیاده و اجراء کردن نیستند، مگر نظام اسلامی بطور کامل مورد نظر بوده و به همهٔ مقرّرات و به جملگی قوانین آن عمل شود. امّا بسنده کردن به حکمی از احکام و رکنی از ارکان و اصلی از اصول اسلام، در سایهٔ سیستمی که همهٔ قوانین آن اسلامی نیست، هیچگونه فایده‌ای در بر ندارد، و بخش گسیخته و بریدهٔ آن، پیاده و اجراء کردن اسلام بشمار نمی‌آید. زیرا اسلام جزءها و تکّه‌ها نیست. اسلام سیستم کاملی است که پیاده و اجراء کردن آن، همهٔ جوانب زندگی را در بر می‌گیرد و بر سراسر آن بال و پر می‌گشاید.

این حال اسلام بگونهٔ کلّی و عمومی است، و امّا نسبت به موضوع دزدی، باز هم کار بر همین حال و منوال و روال است و دگرگون نمی‌شود.

اسلام پیش از هر چیز حقّ و حقوق زندگی هر فردی را در جامعهٔ اسلامی مقرّر می‌دارد. حقّ و حقوق او را در بهره‌مندی از وسائل لازمه برای حفظ حیات معیّن می‌نماید.

از جملهٔ حق و حقوق هر کسی این است که بتواند بخورد و بنوشد و بپوشد، و خانه‌ای داشته باشد که سر پناه و کاشانهٔ او باشد و در آن بسر برد و بیارامد و بیاساید. و از جملهٔ حق و حقوق فرد بر گروه مسلمانان - و بر دولت نمایندهٔ گروه مسلمانان - این است که بدین نیازمندیها دسترسی پیدا کند. رسیدن بدین نیازمندیها نخست از راه کار کردن، مادام که توانائی کار کردن را داشته باشد. بر گروه مسلمانان، و بر دولت نمایندهٔ گروه مسلمانان، واجب است که شیوهٔ کار کردن را بدو بیاموزد، و برای او کار پیدا کند، و ابزار کار را در اختیار او قرار دهد. اگر فرد به سبب نبودن کار، یا نبودن ابزار کار، و یا بر اثر ناتوانی جزئی یا کلّی او از کار کردن، چه موقّتی و چه دائمی، بیکار بماند، و یا این که درآمد کسب و کارش نیازمندیهای وی را برآورده نکند و بسنده نباشد، او حقّ دارد که این نیازمندیها را از راههای گوناگونی تأمین و برآورده کند. نخست: از راه هزینه‌ای که بر افراد قدرتمند و ثروتمند خانواده شرعاً واجب می‌گردد که برای او تهیّه و بدو پرداخت کنند. دوم: بر افراد توانا و دارای محلّ واجب خواهد بود که هزینهٔ زندگی او را تهیّه ببینند و بدو بپردازند. سوم: لازم است که بیت‌المال مسلمانان حقّ واجب و سهم معیّن او را بپردازد که در اموال زکات دارد. اگر هم اموال زکوی کفاف نکرد، دولت مسلمانی که مجری جملگی قوانین آئین اسلام در سرزمین اسلامی است، باید مبالغی را بر ثروتمندان برای پرداخت به مستمندان واجب گرداند که کافی و بسندهٔ ایشان باشد. مبالغی را بر ثروتمندان واجب گرداند که بیش از اندازهٔ نیاز زندگی مستمندان نباشد، و نیاز مستمندان هم بیش از حدّ معمول تعیین نگردد، و مایهٔ ستم به مالکیّت فردی فراهم آمده و بالیده از راه حلال نشود.

اسلام همچنین در محدود کردن وسائل گردآوری دارائی سختگیری می‌کند. مالکیّت فردی در اسلام جز از راه حلال حاصل نمی‌گردد. بدین لحاظ در جامعهٔ اسلامی مالکیّت فردی مایهٔ کینه‌توزی کسانی نمی‌گردد که چیزی ندارند، و حرص و آز ایشان را برای غارت و دزدی اموال دیگران برنمی‌انگیزد، مخصوصاً وقتی که نیازمندان می‌بینند که نظام حکومتی اسلام نیازشان را برآورده می‌کند و ایشان را بی‌بهره و نادار رها نمی‌سازد.

اسلام درونهای مردمان را تربیت می‌کند، و دلهایشان را پاکیزه می‌دارد، و اخلاقشان را آراسته و پیراسته

می‌سازد. اندیشهٔ آنان را متوجّه کسب و کار و تلاش و کوشش از راه صحیح می‌نماید. تفکّرشان را متوجّه دزدی و یا کسب و کار از راه حرام نمی‌کند. هرگاه کار یافته نشد، و یا برای امرار معاش و گذراندن زندگی ایشان کافی و بسنده نبود، حقّ و حقوق آنان را با شیوه‌های گوناگون پاکی، و از راههای جوراجور بزرگوارانه‌ای، بدیشان می‌پردازد.

در این صورت، دزد در سایهٔ چنین سیستم و نظامی چگونه دزدی می‌کند؟ اگر هم دزدی بکند برای سدّ جوع و برآوردن نیاز دزدی نمی‌کند. تنها دزدی او به خاطر آز ثروتمندی و رسیدن به دارائی از راه نادرست است. رسیدن به ثروت و دارائی در سرزمین اسلامی، بدین شیوه، یعنی از راه ترساندن و به هراس انداختن گروه مسلمانان جستجو نمی‌گردد و فرا چنگ آورده نمی‌شود. به خوف و هراس انداختن گروه مسلمانانی که باید از آرامش برخوردار باشند، سبب می‌شود امنیّت و آسایش از آنان سلب گردد، و دارندگان دارائی حلال بر اموال حلال خود اطمینان نداشته باشند.

در چنین جامعه‌ای، هر کسی حقّ دارد از راه حلال دارائی به دست آورد، نه از راه ربا، خیانت، احتکار، خوردن دستمزد کارگران، و امثال اینها ... پس از فراهم آوردن دارائی، باید از آن زکات بدهد، و گذشته از زکات، مقداری را که مورد احتیاج گروه مسلمانان است عطاء کند ... در چنین نظامی، حقّی از حقوق هر کسی این است که بر دارائی ویژهٔ خود اطمینان داشته باشد و در پرتو امنیّت، دارائی ویژهٔ او در معرض دزدیها و چپاولها و یغماها و تاراجها قرار نگیرد.

هرگاه دزد با وجود همهٔ اینها به دزدی پردازد، چنانچه دزدی کند و بی‌نیاز هم باشد، و حرام بودن دزدی را نیز بداند، و احتیاجی به دزدیدن اموال مردم نداشته باشد، چون مردمان دارائی او را غصب نکرده‌اند و دارائی خود را هم از راه حرام گرد نیاورده‌اند، اگر دزد در این احوال و اوضاع دزدی کند، دزدی او بدون عذر و بهانه است، و کسی را نسزد که بدو رحم کند و مهربانی نماید هنگامی که گناه دزدی او ثابت گردد.

امّا اگر دزد دزدی کند و شبههٔ نیاز و غیره در میان باشد، قاعدهٔ عمومی در اسلام این است که: حدّ با بودن شبهه اجراء نمی‌گردد. به همین خاطر بوده است که عمر ﷺ در عام‌الرماده[1]، که خشکسالی سختی روی داده است، دست دزد را قطع نکرده است. زیرا گرسنگی فراگیر بوده است. همچنین هنگامی که غلامان ابن حاطب پسر ابوبلتعه، شتری را از مردی از قبیلهٔ مزینه دزدیدند، دستور داد دستهای ایشان قطع گردد. ولی وقتی که روشن شد که ارباب آنان، ایشان را گرسنه نگاه می‌دارد، حدّ را بر آنان اجراء نکرد، و برای تنبیه اربابشان دستور داد دو برابر بهای شتر از ارباب دریافت گردد.

قانون حدود اسلامی باید چنین فهمیده شود. اسلامی که در سایهٔ نظام کامل آن، تضمین و تأمین همگان در مدّ نظر است، نه تضمین و تأمین طبقه‌ای به حساب طبقه‌ای، و نه فراهم آوردن خوشبختی دسته‌ای، با بدبختی دسته‌ای! نظام حکومت اسلامی، ابزارها و راههای جلوگیری از گناه و جنایت را بر ابزارها و راههای عذاب و عقاب، مقدّم می‌دارد، و تعدّی کنندگان و بزهکارانی را تنبیه می‌کند و به کیفر می‌رساند که بدون دلیل و برهان و عذر و بهانه دست به تعدّی و بزه زنند.

پس از ذکر این حقیقت همگانی است که می‌توانیم دربارهٔ حدّ و کیفر دزدی به سخن درآئیم:

دزدی عبارت است از برداشتن اموال دیگران، اموالی که پنهان و نهان شده باشد از دیدگان مردمان ... لذا اموالی که دزدیده می‌شود باید اموالی باشد که آن را قائم و پنهان کرده باشند. اندازه‌ای که تقریباً فقهاء مسلمانان بر آن متّفق هستند که در برابر دزدیدن آن مقدار از جایگاه محکم و استوار، و بگونهٔ نهانی و

۱- نام سالی است که خشکسالی باعث گردید مردمان زیادی بر اثر گرسنگی هلاک شوند و رنگ رخساره‌ها تیره و خاکستری گردد. (مترجم)

پنهانی، معادل یک چهارم دینار[1] است. یعنی حدود بیست و پنج قرش با پول کنونی ما. حتماً باید چنین اموال دزدیده شده‌ای در پناهگاه و جایگاه محکمی بوده باشد و دزد آن را از چنین پناهگاه و جایگاهی دزدیده باشد و آن را با خود بیرون برده باشد ... پس کسی که امانتی را بدزدد که خودش امانتدار آن بوده است، قطع دستی در میان نخواهد بود. خادمی که اجازهٔ ورود به منزل را دارد، در برابر چیزی که می‌دزدد، دستش قطع نمی‌گردد، زیرا اموال مسروقه نسبت بدو در جای محکم و دور از دسترس قرار نداشته است. عاریه گیرنده اگر عاریه را انکار کند، قطع عضو نمی‌گردد. همچنین در برابر دزدیدن میوه در باغ و غلاّت در مزرعه، قطع و بریدنی در میان نیست، تا زمانی که میوه به جایگاه خشک کردن، و غلاّت به خرمنگاه، آورده نشده است. در برابر دزدیدن اموالی که بیرون از انبار باشد، و پولی که در صندوق ویژه همچون گاوصندوق گذاشته نشده باشد، قطع و بریدنی انجام نمی‌پذیرد، و در امور و مسائلی بسان اینها ... از سوی دیگر، اموال و دارائی مسروقه‌ای که دزدیده می‌گردد، باید متعلّق به دیگران باشد.

پس اگر شریکی از شریک خود اموالی را بدزدد، قطع دست نمی‌گردد، چون در آن اموال شریک است و به تمام و کمال متعلّق به دیگران نیست. کسی که از اموال بیت‌المال مسلمانان دزدی کند، قطع دست نمی‌گردد، زیرا چنین اموالی خالصانه متعلّق به دیگران نمی‌باشد ... کیفر چنین دزدیهائی در همچون حالتهائی، قطع عضو نیست. بلکه تعزیر، یعنی تنبیه است. تعزیر پائین‌تر و سبک‌تر از حدّ است و با تازیانه، یا زندانی کردن، و یا توبیخ، و یا این که با اندرز دادن و نصیحت کردن، انجام می‌پذیرد، و هر یک از اینها در اوضاع و احوال خاصی برابر برداشت قاضی از شرائط موجود و محیط حاکم، اجراء می‌گردد.

قطع بدین صورت انجام می‌پذیرد: نخستین بار، دست راست تا مچ بریده می‌شود. اگر دزد برای بار دوم دزدی را تکرار کرد، پای چپ او تا مچ آن قطع می‌گردد. این اندازه بریدن، مورد اتّفاق است. امّا فقهاء فقط در قطع عضو سومین یا چهارم بار دزدی اختلاف دارند.

شبهه، مانع اجراء حدّ است. مثلاً شبههٔ گرسنگی و نیازمندی، حدّ را ساقط می‌سازد. شبههٔ شریک بودن در اموال، حدّ را بر طرف می‌نماید. برگشت اقرار کننده از اقرار خود - اگر گواهانی وجود نداشته باشند - شبهه بشمار است و حدّ را برطرف می‌سازد. سر باز زدن گواهان از گواهی دادن، شبهه است ... و به همین منوال و بر همین روال ...

فقهاء در چیزهائی که آنها را شبهه بشمار می‌آورند، اختلاف نظر دارند. ابوحنیفه برای مثال، حدّ را ساقط می‌داند در دزدی اموالی که در اصل مباح و آزادند، حتّی اگر در مکان و جای امنی هم گذاشته شده باشد، همچون دزدیدن آب پس از ریختن آن به آب انبارها و حوضها و آبگیرها و سایر جاهای محلّ نگاهداری و نگاهبانی از آن، و مثل دزدیدن نخجیر پس از شکار کردن آن. زیرا هم آب و هم نخجیر در اصل مباح و آزادند. مباح‌الأصل بودن آنها موجب می‌گردد شبههٔ مباح و آزادی بر جای بوده باشد، حتی اگر اموال مسروقه در محلّ امنی هم نگاهداری گردد. شراکت عمومی نیز شبهه‌ای را در دزدی پدیدار می‌سازد مبنی بر بقای شراکت حتّی بعد از نگاهداری و محافظت در محل پر امن و امانی ... هر چند مالک و شافعی و احمد، در همچون حالتهائی حدّ را ساقط نمی‌فرمایند، امّا ابوحنیفه حدّ را ساقط می‌داند در این موارد و همچنین در دزدی همهٔ چیزهائی که فساد به سرعت دامنگیر آنها می‌شود و تباهی هر چه زود بدانها می‌رسد، همچون خوردنی‌های تر و باقلا و گوشت و نان و شبیه اینها. امّا ابویوسف با شافعی مخالف است و

۱- یک دینار، یک مثقال طلا است که ۴۲۵ یا ۴۸۰ گرم است. (نگا: الفقه الإسلامی و ادلته، تألیف: دکتر وهبه زحیلی، جلد اول، صفحه ۷۶). مترجم

نظریّهٔ سه امام پیشین را می‌پذیرد.

بیش از این نمی‌توانیم دربارهٔ تفصیل اختلافات فقهاء در این زمینه سخن گوئیم و به جلو رویم. چنین اختلافاتی را باید در کتابهای فقهی جست و بررسی کرد. این مثالهای اندک ما را بسنده است و از سنجش آنها می‌توان به بزرگواری و آسانگیری اسلام پی برد و دانست که این آئین چه اندازه آزمند است بر این که مردم را با شبهه‌ها گرفتار و مؤاخذه ننماید. پیغمبر خدا ﷺ می‌فرماید:

(إِدْرَأوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهاتِ).

با بودن شبهه‌ها، حدّها را دفع و برطرف کنید.

عمر ابن خطّاب می‌گوید:

«اگر با شبهه‌ها، حدّها را دفع و حذف کنیم، برایم خوشایندتر است از این که با وجود بودن شبهه‌ها، حدّها را اجراء نمایم»[1].

لازم است سخنی دربارهٔ سازگاری کیفر قطع دست بیان داریم، کیفری که به دنبال فراهم بودن موجبات و اسباب خویشتنداری، و وجود تضمینها و تأمین‌های دادگرانه، با شدّت هر چه بیشتر به مرحلهٔ اجراء درمی‌آید.

عبدالقادر عوده در کتاب: «التشریع الجنائی الإسلامی مقارناً بالقانون الوضعی» جزء اول، صفحات ۶۵۲ تا ۶۵۴ چنین می‌نویسد:

«علّت وجوب قطع عضو دزد این است: دزد وقتی که دربارهٔ دزدی می‌اندیشد، در حقیقت چنین می‌اندیشد که از دسترنج و دست‌آورد دیگران بر دسترنج و دست‌آوردخود بیفزاید. در این صورت او دسترنج و دست‌آورد خود را از راه حلال کم و ناچیز می‌شمارد، و می‌خواهد آن را از راه حرام افزایش دهد و فزونی بخشد. او به ثمره و حاصل کار خود بسنده نمی‌کند، و چشم طمع به ثمره و حاصل کار دیگران می‌دوزد. چنین کسی در حقیقت دزدی می‌کند تا بر توان هزینه کردن خود بیفزاید و یا خویشتن را در میان دیگران والا و دارا جلوه‌گر نماید، و یا از عرق جبین و کدّ یمین مردمان بیاساید و آسوده بسر برد، و یا این که بر آیندهٔ خود خاطر جمع گردد. پس انگیزه‌ای که به دزدی می‌کشاند و بر پایهٔ چنین معیارهائی استوار است، تنها بیشتر فراهم آوردن و بیشتر دارائی فراچنگ آوردن است. شریعت اسلام هم با چنین انگیزه‌ای که در درون انسانها باشد سخت می‌جنگد و کیفر قطع عضو را اعلام می‌دارد. زیرا قطع دست یا قطع پا منتهی به کاهش کار می‌گردد. زیرا دست و پا هر دو ابزار کارند، هر کاری که باشد. کاهش کار نیز موجب کمبود دارائی می‌شود. کمبود دارائی هم منتهی به کاستی توانائی بر خرج کردن و هزینه نمودن و خودنمائی کردن و خویشتن را نشان دادن می‌گردد. سرانجام، کار منتهی به سخت رنج کشیدن و خیلی کار کردن و بر آینده هراس شدید داشتن می‌شود.

شریعت اسلامی با تعیین کیفر قطع، آن دسته از عوامل و انگیزه‌های روانی را که انسان را به ارتکاب جرم و دست یازیدن به گناه می‌خوانند، با عوامل و انگیزه‌های روانی دیگری دفع و برطرف می‌سازد که انسان را از ارتکاب سرقت و دست یازیدن به دزدی باز می‌دارند و در مقابل عوامل و انگیزه‌هائی قرار دارند که انسان را به جرم و گناه می‌خوانند. هنگامی که عوامل و انگیزه‌های روانی، انسان را وادار به ارتکاب جرم و دست یازیدن به گناه کرد و انسان مرتکب بزهکاری و دزدی شد، در کیفر و مجازاتی که به دنبال دارد، الم و بلائی و رنجی و دردی است که دزد را از دزدی مجدّد بدور می‌دارد و انگیزه‌های دزدی را از پهنهٔ دل می‌زداید. دزد بگونه‌ای تنبیه می‌شود که دیگر خیال دزدی بر مخیله‌اش نمی‌گذرد و بار دوم بدین کار زشت دست نمی‌یازد.

این پایهٔ بنیادینی است که مجازات دزدی در شریعت اسلامی بر آن استوار است. به جان خودم، این بهترین پایهٔ بنیادینی است که از آغاز جهان تا روزگار کنونی ما

۱- مراجعه شود به کتاب: «التشریع الجنائی الإسلامی مقارناً بالقانون الوضعی». تألیف: عبدالقادر عوده.

کیفر دزدی مبنی و استوار بر آن است.

قوانین، زندانی کردن را کیفر دزدی کرده‌اند. چنین کیفری، در جنگ با جرم و جنایت بطور عام، و در نبرد با دزدی بطور خاص، به شکست انجامیده است. این شکست بدان علّت است که زندانی کردن کیفری نیست که در اندرون دزد عوامل و انگیزه‌هائی بیافریند که دزد را از جرم و جنایت دزدی کردن براند و بدور گرداند. زیرا کیفر زندانی کردن، میان دزد و میان کار، فاصله‌ای نمی‌اندازد مگر مدّتی که در زندان بسر می‌برد[1]. اصلاً در زندان چه نیازی به کسب و کار دارد، وقتی که هر چه بخواهد وجود دارد و نیازمندیهایش برآورده می‌گردد؟ زمانی هم از زندان بیرون بیاید می‌تواند کار بکند و پول بدست بیاورد. فرصتهای زیادی دارد که کسب و کارش را رونق ببخشد و بر دارائی خود بیفزاید، چه از راه حلال باشد و چه از راه حرام! همچنین می‌تواند مردمان را گول بزند و جلو دیدگان ایشان در سیمای بزرگان و بزرگواران ظاهر شود. در نتیجه مردم خویشتن را از سوی او در امن و امان ببینند و با او همکاری و همیاری کنند. در این صورت اگر سرانجام برسد به چیزی که می‌خواهد، چه خوب! اگر هم به خواست و آرزوی خود نرسید، چیزی را از دست نداده است، و سود قابل توجّهی از جیب او بیرون نرفته است.

ولی کیفر قطع عضو، دزد رااز کار کردن بازمی‌دارد، و یا از قدرت و توانائیش بر کار و کسب تا حدّ زیادی می‌کاهد. به هر حال فرصت افزایش کسب و کار، به سبب از دست دادن عضو، کاستی می‌گیرد، و چه بسا نیستی می‌پذیرد.

کسی که نشانهٔ بزهکاری را بر پیکرش حمل می‌کند، و دست بریده‌اش سوابق او را اعلان می‌کند و فریاد می‌دارد، دیگر نمی‌تواند مردمان را گول بزند، و یا ایشان را بر آن دارد که بدو اعتماد داشته باشند و با او همکاری و همیاری کنند. سرانجامی که تیر محاسبه از آن به خطا نمی‌رود این است که زیانمندی قطعی و حتمی است، هنگامی که کیفر دزدی قطع عضو باشد. و لنگهٔ ترازوی سودمندی سنگین‌تر است، هنگامی که کیفر دزدی زندانی کردن باشد. در خمیرهٔ سرشت همهٔ مردمان - نه تنها دزدان - چنین سرشته شده است که از کاری دوری نکنند که در آن جانب سود بر جانب زیان می‌چربد، و اقدام به کاری نکنند که زیان در آن محقّق باشد.

بدنبال بیان این مطالب، شگفت خواهم کرد از کسانی که می‌گویند: کیفر قطع عضو، با ترقّی و تعالی و علوم و فنونی سازگار و هماهنگ نیست که انسانیّت و تمدّن امروزی ما بدان رسیده است. انگار انسانیّت و تمدّن این است که در برابر جرم و جنایتی که دزد مرتکب می‌شود، بدو جائزه هم بدهیم، و او را بر ادامهٔ کژ راهه‌ای که در پیش گرفته است و گمراهیی که ورزیده است، تشویق هم بکنیم، و او را بر حرکت و ادامهٔ سرگشتگی دل و جرأت ببخشیم، و خودمان در بیم و هراس و پریشان حالی و دلهره بسر ببریم، و رنج بکشیم و بدبختی ببینیم تا بیکاره‌ها و دزدان بر حاصل کارمان چیره گردند!

برای بار دوم در شگفتم از کسانی که می‌گویند: کیفر قطع عضو با چیزی که انسانیّت و تمدّن بدان رسیده است، سر سازگاری ندارد. انگار که تمدّن و انسانیّت این است که دانش نوین و منطق دقیق را انکار کنیم، و سرشت انسانها را فراموش گردانیم، و آزموده‌ها و تجربه‌های ملّتها را نادیده گیریم و نسبت به دستاورد علمی بشری خود را به نادانی زنیم، و عقلها و خردهای انسانها را پوچ و بیسود قلمداد کنیم و بیکاره و بی‌مایه گردانیم، و دستاوردها و نتائجی را بیهوده و بیفائده رها سازیم که حاصل و ثمرهٔ اندیشهٔ ما است، تا به دنبال

۱- برخی از زندانیان در زندان نیز به شیوه‌های گوناگون کار می‌کنند، تا آنجا که گاهی درآمد درون زندان ایشان بر درآمد بیرون زندان آنان می‌چربد. (مؤلف)

سخنانی راه بیفتیم که گویندهٔ آنها جز بیم دادن و گمراه ساختن، دلیل و برهانی بر گفتارهایش نمی‌یابد!

اگر کیفر سزاوار واقعاً کیفری است که با تمدّن و انسانیّت هماهنگ و همگام باشد، قطعاً کیفر زندانی کردن لغو گردد و قلم بطلان بر آن کشیده شود، و قطع عضو باید برجای و ماندگار باشد و در دفتر روزگار ثبت و ضبط گردد. زیرا کیفر قطع عضو بر پایهٔ محکم دانش روانشناسی، و سرشتهای انسانها، و تجربه‌ها و آزمونهای ملّتها، و منطق خردها و پدیده‌ها، استوار است. کیفر قطع عضو، پایه‌هائی را تشکیل می‌دهد که کاخ تمدّن و انسانیّت بر آن پابرجا و برافراشته می‌گردد. امّا کیفر زندانی، نه بر پایهٔ علمی استوار است و نه بر پایهٔ تجربی. همچنین نه با منطق عقلها سازگار است و نه با سرشتهای پدیده‌ها همگام.

کیفر قطع عضو، اصل بنیادین پژوهش روانی و عقلانی انسان است، و لذا قطع عضو سازگار با سرشت افراد است و همچنین برازندهٔ گروههای انسانی است. زیرا منتهی به کاهش بزهکاریها و پیدایش امنیّت جامعه می‌گردد. خوب، مادام که کیفری سازگار با سرشت فرد و شایان گروه گردید، چنین کیفری برترین و دادگرانه‌ترین کیفرها است.

امّا همهٔ این چیزها به عقیدهٔ بعضی‌ها، کیفر قطع عضو را توجیه نمی‌کند و زیبا و آراسته جلوه‌گر نمی‌سازد. زیرا چنین مردمانی - همانگونه که می‌گویند - معتقدند چنین کیفری سنگدلانه و دژخیمانه است. این هم نخستین و واپسین دلیلی است که دارند. امّا چنین دلیلی پوچ و نادرست است. زیرا واژهٔ عقوبت هم‌خانوادهٔ عقاب است. عقاب هم عقاب گفته نمی‌شود وقتی که همراه با نرمش و سستی و ضعف و ناتوانی باشد. بلکه چنین عقاب شل و آبکی و کم جان و ناتوانی، بازیچه و سرگرمی و یا چیزی نزدیک بدینها بشمار می‌آید. لذا سنگدلی باید در کیفر نمودار گردد، تا درست باشد کیفر را عقوبت نام داد».(۱)

یزدان پاک که مهربانترین مهربانان است، بدانگاه که در عقوبت سرقت و کیفر دزدی، سختگیری می‌کند، می‌فرماید:

﴿ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا - نَكَالاً مِّنَ اللَّهِ.... ﴾.

دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید....

این تنبیه و مجازات بازدارندهٔ یزدان است. بازداشتن از ارتکاب جرم، خودش مرحمت و مهربانی نسبت به فردی است که نفس امّاره‌اش بدو می‌گوید که دزدی کند. زیرا چنین کیفری و مجازاتی، او را از انجام بزه و گناه بازمی‌دارد. همچنین چنین کیفری و مجازاتی، نسبت به گروه مردمان نیز مرحمت و مهربانی است. زیرا امنیّت و آسایش را بدیشان ارمغان می‌دارد ... هرگز هیچ کسی ادّعاء نمی‌کند که از خداوندگار مردمان نسبت به آدمیزادگان مهربانتر و دلسوزتر است، مگر این که در دلش کوری، و در جانش تیرگی است. نه دل بینائی و نه روح با صفائی دارد. واقعیّت تاریخی گواهی می‌دهد که کیفر قطع عضو در مدّت تقریباً یک قرن از زمان در صدر اسلام جز بر چند نفر اجراء نگردید. زیرا جامعه با سیستمی که داشت، و با کیفر سنگین و کمرشکنی که در برابر جرم و جنایت روامی‌دید، و امنیّتها و تضمینهائی که از بایستگی چنین کیفری خبر می‌داد، جز چند نفری به قطع عضو گرفتار نیامدند.

آنگاه خداوند مهربان، درگاه توبه و پشیمانی را پیش پای کسی باز می‌گذارد که می‌خواهد توبه کند و به آستانه‌اش برگردد، بدین شرط که واقعاً پشیمان باشد و به آستانهٔ کریمانه‌اش صادقانه برگردد و از گناه و بزه قاطعانه دست بکشد. البتّه نباید بدین اندازه نیز بسنده کند و فقط به دوری گزیدن از گناه قناعت نماید. بلکه باید به کارهای نیک و شایسته دست بزند، و علاوه از

۱- منقول از کتاب: «التشریع الجنائی مقارناً بالقانون الوضعی» تألیف عبدالقادر عوده، جزء اوّل صفحهٔ ۶۵۲-۶۵۴

نکردن بدیها، به انجام خوبیها هم اقدام کند:

﴿ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ، فَإِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ، إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾.

اما کسی که پس از ارتکاب ستم (دزدی) پشیمان شود و (از دزدی) توبه کند و (با انجام اعمال نیکو و پس دادن اموال مسروقه یا قیمت آنها) به اصلاح (حال خود) پردازد، خداوند توبۀ او را می‌پذیرد، بیگمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است.

ستمگری چون کار شرارت‌بار و تباهی‌خیزی است که انجام می‌پذیرد، کافی نخواهد که ستمگر تنها از ستمگری خود دست بردارد و بنشیند. بلکه باید ستمگری خود را با انجام کار مثبت و خوب و اصلاح کننده، جبران کند ... در برنامۀ یزدان، کار ژرف‌تر و بالاتر از این است. نفس انسان باید بجنبد و به تلاش ایستد و تکاپو بیاغازد. اگر از شرّ و فساد دست بردارد، و در راه خیر و خوبی و شایستگی و بایستگی و اصلاح حال نجنبد و به تلاش نایستد و تکاپو نیاغازد، در زوایای گسترۀ آن، خلئی باقی می‌ماند که نفس را دوباره به شرّ و فساد برمی‌گردانند.

امّا وقتی که نفس انسان در راه خیر و خوبی و صلاح و اصلاح به تکان درمی‌آید و به تک می‌ایستد، از برگشت به شرّ و فساد در امان می‌ماند، و با انجام کارهای مثبت و پر کردن خلأ، از گرایش به بدیها و تباهیها ایمن و آسوده می‌گردد... قطعاً کسی که با این برنامه به تربیت نفسها می‌پردازد خدا است و بس. خدائی که خودش مردمان را آفریده است، و او خود می‌داند چه مردمانی را هستی بخشیده است.

در پرتو بیان کیفر و عقوبت جرم و جنایت، و ذکر توبه و مغفرت، روند قرآنی یک قاعدۀ کلّی را بیان می‌دارد که قانون جزا و سزای دنیا و آخرت بر آن استوار است. آفریدگار این هستی و مالک این فراخنای وجود است که دارای مشیّت والا و ارادۀ بالا در سراسر گسترۀ فراخ کائنات است، و صاحب سلطه و قدرت کلّی در کار سرنوشت همۀ پدیده‌های جهان هستی است. تنها او است که سرنوشت جهان و جهانیان، و از جمله مردمان را مقرّر و معیّن می‌دارد. همچنین فقط و فقط او است که برای زندگی مردمان قانونگذاری می‌کند، و بدیشان سزا و جزای کارهایشان را در دنیا و آخرت عطاء می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

مگر نمی‌دانی که سلطنت آسمانها و زمین (و هر چه در آنها است) از آن او است؟ هر کس را بخواهد (برابر حکمت و رحمت خود) مجازات می‌کند، و هر کس را بخواهد (برابر حکمت و رحمت خود) می‌بخشد. و خدا بر هر چیزی توانا است.

تنها یک سلطه و قدرت وجود دارد، سلطه و قدرت ملک و مملکت جهان هستی ... این سلطه و قدرت در دنیا قانونگذاری می‌نماید و قوانین و احکام صادر می‌کند، و این سلطه و قدرت در آخرت سزا و جزا می‌دهد و پاداش و پادافره مشخّص می‌سازد. نه تعدّدی و نه انقسامی و نه انفصامی در میان است. کار و بار مردمان سر و سامان نمی‌گیرد و روبراه نمی‌شود، مگر زمانی که سلطه و قدرت قانونگذاری و سلطه و قدرت سزا و جزا یکی باشد. هم در دنیا و هم در آخرت، بلی در هر دو جهان بطور یکسان، یکی باشد:

﴿ وَ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا ﴾.

اگر در هر دو (یعنی: آسمان‌ها و زمین) غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می‌بودند و (امور جهان را می‌چرخاندند) قطعاً آسمانها و زمین تباه می‌گردید (و نظام گیتی به هم می‌خورد). (انبیاء / ۲۲)

﴿ وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ ﴾.

خدا آن کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود. (زخرف/۸۴)

۞ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ
لَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِ مِنَ ٱلَّذِينَ
قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَلَمۡ تُؤۡمِن قُلُوبُهُمۡۛ وَمِنَ ٱلَّذِينَ
هَادُواْۛ سَمَّـٰعُونَ لِلۡكَذِبِ سَمَّـٰعُونَ لِقَوۡمٍ
ءَاخَرِينَ لَمۡ يَأۡتُوكَۖ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ مِنۢ بَعۡدِ مَوَاضِعِهِۦۖ
يَقُولُونَ إِنۡ أُوتِيتُمۡ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمۡ تُؤۡتَوۡهُ فَٱحۡذَرُواْۚ
وَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ فِتۡنَتَهُۥ فَلَن تَمۡلِكَ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـًٔاۚ
أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمۡۚ لَهُمۡ فِي
ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿٤١﴾
سَمَّـٰعُونَ لِلۡكَذِبِ أَكَّـٰلُونَ لِلسُّحۡتِۚ فَإِن جَآءُوكَ
فَٱحۡكُم بَيۡنَهُمۡ أَوۡ أَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡۖ وَإِن تُعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ فَلَن
يَضُرُّوكَ شَيۡـٔٗاۖ وَإِنۡ حَكَمۡتَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِۚ
إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ﴿٤٢﴾ وَكَيۡفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ
ٱلتَّوۡرَىٰةُ فِيهَا حُكۡمُ ٱللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوۡنَ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۚ
وَمَآ أُوْلَـٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٤٣﴾ إِنَّآ أَنزَلۡنَا ٱلتَّوۡرَىٰةَ فِيهَا
هُدٗى وَنُورٞۚ يَحۡكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسۡلَمُواْ لِلَّذِينَ
هَادُواْ وَٱلرَّبَّـٰنِيُّونَ وَٱلۡأَحۡبَارُ بِمَا ٱسۡتُحۡفِظُواْ مِن كِتَٰبِ
ٱللَّهِ وَكَانُواْ عَلَيۡهِ شُهَدَآءَۚ فَلَا تَخۡشَوُاْ ٱلنَّاسَ
وَٱخۡشَوۡنِ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِـَٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗاۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم
بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿٤٤﴾ وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ
فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ
بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ
قِصَاصٞۚ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٞ لَّهُۥۚ وَمَن
لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ ﴿٤٥﴾
وَقَفَّيۡنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ
ٱلتَّوۡرَىٰةِۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡإِنجِيلَ فِيهِ هُدٗى وَنُورٞ وَمُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ
يَدَيۡهِ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَهُدٗى وَمَوۡعِظَةٗ لِّلۡمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلۡيَحۡكُمۡ
أَهۡلُ ٱلۡإِنجِيلِ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فِيهِۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ
ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ
بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا
عَلَيۡهِۖ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ
عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ لِكُلّٖ جَعَلۡنَا مِنكُمۡ شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗاۚ
وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَكُمۡ فِي مَآ
ءَاتَىٰكُمۡۖ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗا
فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾ وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ
أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ
بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم
بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكۡمَ
ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

این درس بزرگترین مسأله از مسائل عقیدتی اسلامی، و برنامهٔ اسلامی، و نظام حکومتی و زندگی در اسلام را در بر دارد. و آن مسأله‌ای است که قبلاً در سوره‌های آل‌عمران و نساء، بدان پرداخته شده است. ولی در اینجا در این سوره شکل معیّن و مؤکّدی به خود می‌گیرد، و نصّ قرآنی با الفاظ و عبارات خود، نه با مفهوم و اشاره، بیانگر آن است.

این مسأله، مسألهٔ حکومت و فرماندهی و شریعت و داوری است، و به دنبال آن مسألهٔ الوهیّت و توحید و ایمان به میان می‌آید. مسألهٔ حکومت و فرماندهی و شریعت و داوری، در اصل خلاصه می‌شود در پاسخ بدین پرسش:

آیا حکومت و شریعت و داوری انجام می‌پذیرد برابر پیمانها و عهدها و قوانینی که یزدان آنها را بر عهدهٔ پیروان آئینهای آسمانی یکی بعد از دیگری گذاشته است و از معتقدان بدان آئینها حفظ آن را خواسته است، و بر یکایک پیغمبران آن را واجب گردانیده است، و از همهٔ کسانی که بعد از آنان زمام امور را بدست می‌گیرند خواسته است که در پرتو رهنمون و رهنمود پیغمبران حرکت کنند و راه را بسپرند؟ یا این که

همهٔ این مسائل به دست هواها و هوسهائی گذاشته شده است که هر دم رنگی به خود میگیرند و لحظه به لحظه دگرگونی می‌پذیرند؟ یا به دست مصلحت بینیهائی سپرده شده است که به اصل ثابتی از شرع خدا برنمی‌گردند؟ و یا این که به دست عرفی نهاده شده است که نسلی و یا نسلهائی بر آن بوده و بر آن رفته‌اند و بدان خوی گرفته‌اند؟ به عبارت دیگر، آیا الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت در زمین و در زندگی مردمان، ازآنِ یزدان است؟ یا همهٔ این چیزها و یا برخی از آنها متعلّق به کسی از آفریدگان یزدان است که او از پیش خود برای مردمان قوانینی را وضع می‌کند و چیزهائی را ارائه می‌دهد که خدا اجازهٔ آنها را صادر نفرموده است و بدانها دستور نداده است؟

یزدان سبحان می‌فرماید: تنها خدا، خدا است و معبودی جز او وجود ندارد. خدا مقرّرات و قوانینی را برای مردمان به موجب الوهیّت و خداوندگاری خود بر ایشان، و به موجب عبودیّت و بندگی آنان برای او، وضع فرموده است. از ایشان پیمان گرفته است که چنین مقرّرات و قوانینی را مراعات دارند و برابر آنها زندگی کنند. تنها باید چنین مقرّرات و قوانینی بر این کرهٔ زمین حکومت کند و فرمان راند. بر مردمان واجب است که داوری را تنها به پیش چنین مقرّرات و قوانینی ببرند و فقط از آنها قضاوت بطلبند. بر انبیاء واجب بوده است که چنین مقرّرات و قوانینی آسمانی را بپایند و مراعات دارند و بدانها عمل نمایند، و بر همهٔ حاکمان و فرماندهانی که بعد از ایشان زمام امور را بدست گرفته‌اند واجب بوده و هست که آنان هم مقرّرات و قوانین یزدان را بپایند و مراعات نمایند و برابر آنها عمل کنند و بروند و بیایند.

یزدان سبحان می‌فرماید: در این باره نرمش و سازشی وجود ندارد، و در چیزی از آن چشم‌پوشی ممکن نیست، و کوچکترین انحرافی از ناحیه‌ای از نواحی آن نمی‌گردد. عرفی و عادتی که نسلی بر آن بوده است و رفته است، ارج و ارزشی ندارد. روشها و منشهائی که دسته و گروهی داشته‌اند و پیشه کرده‌اند، پشیزی و پول سیاهی نمی‌ارزد. عرفی و عادتی و روشی و منشی که یزدان جهان هیچگونه فرمانی مبنی بر حقّانیّت آنها صادر نفرموده است و کوچکترین اجازهٔ حقّ حیاتی بدانها نداده است.

یزدان سبحان می‌فرماید: دربارهٔ همهٔ اینها، مسأله‌ای که در میان است مسألهٔ: ایمان و کفر، یا اسلام و جاهلیّت، و یا قانون و شرع خداوند جهان، و هواها و هوسهای مردمان است و بس. خط میانه‌ای در این امر وجود ندارد و صلح و ساز و ساخت و باختی در میان نیست. مؤمنان کسانی هستند که برابر چیزی داوری می‌کنند و زندگی را سپری می‌کنند که یزدان جهان آن را نازل فرموده است، و از آن حرفی را نمی‌کاهند و از آن چیزی را دگرگون نمی‌نمایند. کافران ستمگر سرکش از فرمان یزدان کسانی هستند که برابر چیزی داوری نمی‌کنند و زندگی را سپری نمی‌کنند که ایزد متعال آن را نازل فرموده است. حال از دو چیز بیشتر نیست: فرماندهان و سردمداران یا شریعت و قانون خدا را بدون کم و کاست مراعات و بدان عمل می‌کنند، در این صورت در دائرهٔ ایمان بوده و مؤمن بشمار می‌آیند. و یا این که فرماندهان و سردمداران شریعت و قانون دیگری را پیاده و اجراء می‌کنند که خدا بدان اجازه نداده است و آن را به رسمیّت نشناخته است، در این صورت کافر ستمگر سرکش از فرمان خدا بشمار می‌آیند. مردمان هم یا از فرماندهان و داوران، حکم و قضاوت خدا را در امور زندگانی خود می‌پذیرند و برمی‌گیرند که در این صورت مؤمن بشمار می‌آیند، و یا این که جز این کار را می‌کنند و جز این راه را می‌سپرند و ایشان غیرمؤمن محسوب خواهند شد ... خط میانه‌ای میان این و آن وجود ندارد، و نه حجّت و معذرتی پذیرفتنی است، و نه مصلحت در این است، استدلال بشمار است. زیرا تنها یزدان که خداوندگار مردمان است می‌داند چه چیز برای آدمیزادگان مصلحت و خوب است و بس. او است که مقرّرات و قوانین برای

حصول مصالح حقیقی مردمان وضع می‌فرماید. هیچ حکمی و هیچ شریعتی، از حکم و شریعت خدا زیباتر و نیکوتر نیست. هیچ یک از بندگان خدا را نسزد که بگوید: من قانون و شریعت خدا را ترک و رها می‌سازم و آن را نمی‌پذیرم. یا این که بگوید: من مصحلت مردمان را بهتر از خدا می‌بینم و می‌دانم. اگر کسی با زبان و یا با عمل چنین بگوید، از دائرۀ ایمان خارج می‌شود و بیرون می‌افتد.

این مسألۀ بزرگی است که این درس با نصوص صریح و روشن بدان می‌پردازد. به همراه آن، حال یهودیان مدینه را به تصویر می‌کشد، و مانورها و دسیسه‌بازیها و دوز و کلکهای ایشان با منافقان را ترسیم می‌کند، و در برابر دیدگان پیدا و هویدا به نمایش درمی‌آورد:

﴿ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا: آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ ﴾.

کسانی (از منافقان گول خورده‌ای) که به زبان می‌گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد).

همچنین در این درس، ذکری از رهنمودهائی به میان می‌آید که یزدان جهان پیغمبر خود ﷺ را با آنها مجهّز می‌فرماید و روانۀ مبارزۀ با کید و مکر و دوز و کلکی می‌گرداند که یهودیان از آن زمان که اسلام در مدینه دولتی تشکیل داده است و حکومتی به دست گرفته است، لحظه‌ای از آن دست برنداشته‌اند.

روند قرآنی در این درس پیش از هر چیز دیگری بیان می‌دارد: همۀ آئینهائی که از سوی خدا آمده‌اند متّفق‌القول هستند بر وجوب حکم بدانچه از سوی خدا آمده است، و پابرجائی حیات بطور کلّی بر شریعت یزدان. روند قرآنی این امر را دو راهۀ جدائی ایمان و کفر، و اسلام و جاهلیّت، و شرع و قانون یزدان و هواها و هوسهای انسان، قرار داده است. زیرا خداوند تورات را نازل فرموده است و در آن هدایت و نور است:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدىً وَ نُورٌ، يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ ﴾.

ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حقّ) و نوری (زدایندۀ تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند.

﴿ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللهِ ﴾.

تورات دارند و حکم خدا در آن آمده است.

﴿ وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ ﴾ ...

در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرّر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود).

و سائر چیزهای دیگری که در تورات مذکور است و قرآن بیانگر آنها است ... خدا انجیل را به عیسی پسر مریم عطاء فرموده است:

﴿ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ. وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فِيهِ ﴾.

تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از آن نازل شده بود، و برای پرهیزگاران راهنما و پند دهنده بود. (ما پس از نزول انجیل بر عیسی، به طرفداران او دستور دادیم که) باید پیروان انجیل به چیزی (از احکام) حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است.

یزدان سبحان قرآن را هم بر پیغمبر خود نازل کرده است:

﴿ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ ﴾.

(قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم که) ملازم، و موافق و مصدّق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است.

خدا به پیغمبر خود دستور داده است که:

﴿ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا

جٰاءَکَ مِنَ الْحَقِّ ﴾.

میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان.

﴿ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْکٰافِرُونَ ﴾.

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند.

﴿ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّٰالِمُونَ ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند.

﴿ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند.

﴿ أَفَحُکْمَ الْجٰاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ؟ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ؟ ﴾.

آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیّت (ناشی از هوا و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟.

بدین منوال می‌بینیم که همۀ آئینهای آسمانی بر این امر اتّفاق نظر دارند. تعریف ایمان و شرط اسلام نیز معیّن است هم برای فرمانبران و هم برای فرماندهان. ملاک کار این است که فرماندهان برابر چیزی فرمان دهند و حکم کنند که یزدان جهان نازل فرموده است، و فرمانبران نیز چنین فرمان و حکمی را بپذیرند، و شرائع و قوانینی و احکام و مقرّراتی سوای آن را نجویند و نخواهند.

در این صورت مسأله، مسألۀ بزرگی است، و سختگیری در آن بدین نحو نیز باید به سببها و علّتهای بزرگی مستند باشد. پس چنین سببها و علّتهائی باید چه باشند؟! قطعاً ما باید بکوشیم چنین سببها و علّتهای بزرگی را چه در این آیه‌ها و چه در همۀ روند قرآنی بجوئیم و آنها را روشن و برجسته بیابیم.

در این مسأله، نخستین چیز مهمّی که جلب توجّه می‌کند این است که چنین مسأله‌ای مسألۀ اعتراف به الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت یزدان بر انسانها بدون هیچگونه شریک و انبازی است، و یا عدم اعتراف به الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت یزدان بر انسانها است. بدین خاطر، مسأله مسألۀ کفر یا ایمان، و جاهلیّت یا اسلام است ... قرآن از آغاز تا پایان، نمایشگاه بیان این حقیقت است.

تنها خدا آفریدگار است. این جهان را آفریده است و انسان را نیز آفریده است. همۀ چیزهائی را که در آسمانها و زمین است مسخّر و فرمانبردار این انسان کرده است. یزدان سبحان یگانه آفریدگار است و تنها او است که می‌آفریند. در کار آفرینش، نه کم و نه زیاد هیچگونه انبازی ندارد.

تنها خدا مالک هستی است، چون او هستی را آفریده است، و لذا آفریدگار جهان، صاحب جهان نیز می‌باشد. از آن او است ملک آسمانها و زمین و همۀ چیزهائی که در میان آنها است. تنها یزدان سبحان است که خداوندگار ملک و مملکت جهان است و بس. در کشور هستی، نه کم و نه زیاد هیچگونه انبازی ندارد.

تنها خدا رازق است. هیچ کسی توانائی این را ندارد که به خود و یا به غیر خود چیزی از رزق و روزی را برساند. بلی کسی نه کم و نه زیاد نمی‌تواند رزق و روزی برساند.

تنها خدا است که صاحب قدرت مطلق است و می‌تواند کار و بار جهان و مردمان را بگرداند و بچرخاند و هرگونه که بخواهد فرمان راند. زیرا او آفریدگار و مالک و رازق است و تنها او دارای قدرت و توانی است که بدون آن کمترین آفرینشی و رزقی و سودی و زیانی وجود نخواهد داشت. یزدان سبحان است که

یگانه توانا در گسترهٔ جهان است. و در سراسر گسترهٔ سترگ جهان بزرگ، قدرت و توانائی خدا جلوه‌گر است و بس.

ایمان عبارت است از اعتراف بدین ویژگیهای الوهیّت و مالکیّت و سلطه و سلطنت یزدان جهان. و اعتراف به این که چنین خصالی و صفاتی را تنها خدا دارد و بس. کسی در آنها شریک و انباز یزدان نیست ... اسلام عبارت است از تسلیم و اطاعت از مقتضیات چنین خصالی و صفاتی. یعنی یزدان سبحان را منحصر کردن به الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت بر همهٔ جهان، و در ضمن بر سراسر زندگی مردمان ... گذشته از آن، اسلام اعتراف به سلطه و قدرت یزدان است که در قضا و قدر او، و همچنین در شریعت او، مجسّم و جلوه‌گر است. معنی تسلیم شریعت یزدان شدن هم پیش از هر چیز اعتراف به الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت و سلطه و سلطنت خدا است. معنی تسلیم این شریعت نشدن و فرمان آن را نبردن، و شریعتی جز شریعت اسلام را در جزئی از جزئیّات پذیرفتن و گردن نهادن هم پیش از هر چیز این است که به الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت و سلطنت و قدرت یزدان اقرار و اعتراف نشود ... تسلیم شدن و تسلیم نشدن، به زبان باشد یا به کردار بی‌گفتار، یکسان است. از اینجا است که چنین مسأله‌ای، مسألهٔ کفر یا ایمان، و جاهلیّت یا اسلام، بشمار می‌آید. و بدین خاطر است که چنین نصّی نازل می‌گردد:

﴿ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴾ ... ﴿ الظَّالِمُونَ ﴾ ... ﴿ الْفَاسِقُونَ ﴾ ...

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند... ستمگرند... متمرّد (از شریعت خدا) هستند.

دومین چیزی که جلب توجّه می‌کند این است که واجب و فرض است که شریعت یزدان را بر همهٔ شرائع مردمان قاطعانه ترجیح و برتری داد. بدین ترجیح و برتری، واپسین آیه در این درس اشاره می‌فرماید:

﴿ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ؟ ﴾.

آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟.

اعتراف مطلق و بدون چون و چرا به برتری شریعت خدا در هر حالتی و وضعی از حالات و اوضاع گروه مردمان هم داخل در مسألهٔ کفر و ایمان است. هیچ انسانی را نسزد که ادّعاء کند: شریعت فردی از افراد انسانها بر شریعت خدا برتری دارد، و یا همسان آن است در حالتی از احوال یا در وضعی از اوضاع گروه بشریّت. اگر کسی چنین ادّعائی را داشته باشد و با وجود چنین ادّعائی بگوید که او به خدا ایمان دارد و از زمرهٔ مسلمانان است، در حقیقت ادّعاء می‌کند که او از یزدان آگاه‌تر از احوال مردمان است!!! و در گرداندن و اداره کردن امور انسانها، مدبّرتر و فرمانرواتر از خدا است!!! یا دست کم ادّعاء می‌کند که احوال و اوضاعی بر زندگی مردمان گذشته است و نیازمندیهائی در حیات ایشان پدیدار گشته است، و یزدان سبحان بدان هنگام که شریعت خود را می‌نهاده است و برای انسانها قانونگذاری می‌کرده است، ناآگاه و بی‌خبر از چنان احوال و اوضاع و نیازمندیهائی بوده است!!! یا این که خدا از آنها آگاه و باخبر بوده است، ولی برای چنان احوال و اوضاع و نیازمندیهائی شریعت و قانونی وضع نکرده است و نگذاشته است!!!

با چنین ادّعائی، ادّعای ایمان و اسلام کردن و خویشتن را مؤمن و مسلمان نامیدن، راست و درست درنمی‌آید، هر چند هم چنین شخصی به زبان بگوید که او مؤمن و مسلمان است و دارای ایمان و پیرو اسلام است.

درک همهٔ نمادها و سیماهای چنین برتری و افضلیّتی مشکل، و بلکه ناممکن است. زیرا فلسفهٔ جملگی قوانین و شرائع یزدان، در هیچ نسلی از نسلها برای مردمان کشف و جلوه‌گر نمی‌گردد.

فلسفهٔ برخی از آنها که کشف و جلوه‌گر می‌آید، در اینجا در گسترهٔ «فی‌ظلال‌القرآن» به درازا از آن سخن گفتن و داد سخن دادن، دشوار است. پس به بعضی از پسوده‌ها بسنده می‌کنیم:

شریعت خدا برنامهٔ شامل و کاملی را برای زندگی مردمان پدیدار می‌سازد. برنامه‌ای که به تنظیم و ترتیب و رهنمود و توجیه و تغییر و دگرگونی همهٔ جوانب و نواحی زندگی انسانی در همهٔ حالتها و شکلها و شیوه‌هائی که دارد، همّت می‌گمارد و می‌پردازد.

برنامهٔ اسلامی متّکی بر دانش مطلق و آگاهی کامل از حقیقت پدیدهٔ انسانی، و نیازمندیهای بشری، و اطّلاع همه جانبه از حقیقت جهانی دارد که انسان در آن زندگی می‌کند. همچنین برنامهٔ اسلامی بر سرشت قوانینی استوار است که بر انسان و بر هستی انسانی فرمان می‌راند. از اینجا است که در کاری از کارهای زندگی کوتاهی نمی‌کند، و هیچگونه برخورد ویرانگری میان تلاشهای گوناگون بشری، و میان چنین تلاشهائی و قوانین جهانی، در این برنامهٔ الهی پیدا نمی‌گردد و از این برنامه برنمی‌خیزد. بلکه آنچه در این برنامهٔ آسمانی پیدا می‌گردد و از این برنامهٔ یزدانی برمی‌خیزد، هماهنگی و همآوائی و تعادل و توافق است و بس ... کاری که هرگز برای هیچ برنامه‌ای از برنامه‌های ساختار انسانها فراهم نمی‌آید. چرا که انسانها جز نماد کارها و بخش پیدای آنها را در مدّت محدود و معیّنی از زمان نمی‌دانند. دانش و آگاهی انسانها مربوط به ظواهر امور جهان، آن هم محدود در چهارچوب زمان و مکان است. برنامه‌ای را که انسانها از پیش خود فراهم می‌سازند و ابتکار می‌کنند، از تأثیرات نادانی انسانی آزاد و رها نمی‌شود، و از برخورد میان برخی از فعالیّتها و تلاشها با برخی دیگر از کوششها و جهشها، در امان نمی‌ماند، و از تکانهای سخت حاصل از این برخورد برکنار نمی‌گردد.[1]

برنامهٔ اسلام بر دادگری مطلق استوار است ... نخست، بدان خاطر که یزدان جهان چنانکه باید می‌داند دادگری مطلق به وسیلهٔ چه چیزی فراهم می‌شود و چگونه پیاده می‌گردد. دوم، بدان سبب که یزدان سبحان، خداوندگار همگان است و او است که می‌تواند میان همگان دادگری کند، و برنامه‌اش و قوانینش از هواها و هوسها و گرایشها و ناتوانیها پاک باشد، و همچنین از نادانیها و کوتاهیها و زیاده‌رویها و کوتاهیها زدوده گردد... این هم کاری است که در هیچ برنامه‌ای یا در هیچ قانونی از برنامه‌ها و قانونهای ساخت انسانها فراهم نمی‌آید. انسانها که دچار هواها و هوسها و امیدها و آرزوها و سستیها و ناتوانیها هستند، علاوه از آن در زندان نادانیها و کوتاهیها هم گرفتارند. حال در این راستا، برنامه‌نویس یا قانونگذار، فردی، یا دسته‌ای، یا ملتی، و یا نسلی از نسلهای بیشمار بشری باشد، فرقی در اصل مسأله ندارد. زیرا هر یک از اینها دارای هواها و هوسها و آرزوها و دلبستگیهای ویژهٔ خود هستند، افزون بر آن که از نادانیها و کوتاهیها و ناتوانیهای خاصّ خویش نیز برخوردارند، و همهٔ جوانب کار را حتّی در حالتی از حالتها و در میان نسلی از نسلها، کاملاً نمی‌بینند و چنانکه باید در مدّ نظر نمی‌گیرند.

برنامهٔ اسلامی، برنامه‌ای است که با قانون سراسر هستی هماهنگ و همآوا است. چه صاحب آن، صاحب سراسر این هستی، و نیز سازندهٔ جهان و سازندهٔ انسان است. هنگامی که برای انسان شریعت تهیه دیده است و قانونگذاری کرده است، برای او به عنوان یک عنصر جهانی شریعت تهیه دیده است و قانونگذاری کرده است، عنصری که بر عناصری از جهان سیطره و تسلّط دارد که به فرمان آفریدگارش مسخّر و فرمانبردار او هستند، به شرط این که در پرتو رهنمود آفریدگار خود حرکت کند، و به شرط این که از چنین عناصری آگاه گردد و با قوانینی آشنا شود که بر چنین عناصری حاکم هستند... از اینجا است که میان حرکت انسان و حرکت جهانی که در آن بسر می‌برد هماهنگی پدید می‌آید، و شریعتی که زندگی او را نظم و ترتیب می‌بخشد شکل یک قالب جهانی به خود می‌گیرد. انسان با داشتن چنین شریعتی، نه تنها با نفس خود، و نه فقط با همنوعان

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «الإسلام و مشكلات الحضارة» فصل: «تخبط و اضطراب».

خویشتن، بلکه با همهٔ زنده‌ها و جملگی چیزهائی همسو و دمساز و همکار و همراه می‌گردد که در جهان پهناوری پخش و پراکنده‌اند که در آن زندگی می‌کند و اصلاً نمی‌تواند از دائرهٔ آن بدر رود، و بناچار باید با آن برابر برنامهٔ راست و درست و سالم و استواری همکاری و همراهی و ساخت و ساز کند.

بدین خاطر است که برنامهٔ الهی یگانه برنامه‌ای است که در آن انسان از بندگی بندگان آزاد و رها می‌گردد. چه در همهٔ برنامه‌ها - جز برنامهٔ اسلامی - مردمانی، مردمانی را می‌پرستند و بندگی می‌کنند، و مردمانی مردمانی را به پرستش و بندگی خود می‌کشانند. تنها در برنامهٔ اسلامی است که مردمان از پرستش بندگان بیرون می‌آیند و به پرستش خدای یگانهٔ بی‌انباز می‌پردازند. یعنی از پرستش بندگان خارج، و به پرستش خداوند جهان داخل می‌شوند.

همانگونه که گفتیم: ویژه‌ترین ویژگیهای الوهیّت، حاکمیّت و فرمانروائی است. کسی که برای گروهی از مردمان قانونگذاری می‌کند، در میان آنان در مقام الوهیّت جایگزین می‌گردد و از ویژگیهای فرمانروائی استفاده می‌کند. در این صورت چنین مردمانی بندگان اویند نه بندگان آفریدگار! و آنان بر آئین او هستند نه بر آئین کردگار!

اسلام چون شریعت را از آن یزدان یگانه می‌داند، مردمان را از پرستش بندگان خارج می‌کند، و ایشان را به پرستش یزدان یگانهٔ جهان داخل می‌گرداند، و آزادی انسان را اعلان می‌دارد. نه تنها آزادی انسان را اعلان می‌دارد، بلکه «میلاد انسان» را نیز اعلان می‌کند. زیرا انسان متولّد نمی‌گردد و وجود پیدا نمی‌کند، مگر زمانی که گردنش از ریسمان فرمان انسان همسان خود آزاد و رها گردد، و همراه با جملگی مردمان در پیشگاه خداوندگار مردمان در آزادی و رهائی برابر و یکسان شود.

مسأله‌ای که آیه‌های این درس بدان می‌پردازد، مهم‌ترین و بزرگترین مسائل عقیدتی است. این مسأله، مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت است. مسألهٔ دادگری و شایستگی است. مسألهٔ آزادگی و برابری است. مسألهٔ آزاد شدن و رها گشتن انسان - بلکه میلاد انسان - است. به خاطر همهٔ اینها است که این مسأله، مسألهٔ کفر یا ایمان، و جاهلیّت یا اسلام بشمار آمده است(۱).

جاهلیّت تنها دوره‌ای از تاریخ نیست و بس. بلکه جاهلیّت حالتی است که پیدا می‌گردد هر زمان که ارکان و اصول آن در وضعی یا در نظامی پیدا شود. جاهلیّت، در حقیقت فرمانروائی و قانونگذاری را برگشت دادن و حواله کردن به هواها و هوسهای انسانها است، بجای این که به برنامه و قانون یزدان برای زندگانی انسان برگشت داده شود و حواله گردد. در این زمینه فرق نمی‌کند که چنین هواها و هوسهائی، هواها و هوسهای فردی، یا دسته‌ای، یا ملّتی، و یا نسل کاملی از مردمان باشد. زیرا همهٔ این هواها و هوسها، مادام که به شریعت خدا برنگردند و از قانون یزدان پیروی نکنند، هوا و هوس بشمارند.

فردی برای گروهی قانونگذاری می‌کند، جاهلیّت بشمار است. زیرا هوا و هوس او قانون، و یا نظر او قانون می‌گردد. فرقی میان این دو تا نیست جز در نحوهٔ عبارتها و شیوهٔ بیان.

دسته‌ای برای سائر دسته‌ها قانونگذاری می‌کنند، جاهلیّت بشمار است. زیرا مصالح و صلاح‌دید این دسته قانون می‌گردد، و یا رأی و نظر اغلب اعضاء پارلمان قانون می‌گردد. در هر حال فرقی ندارد، تنها تفاوتی که هست در جملات و عبارات است و بس.

گروهی از ملّتها برای انسانها قانونگذاری می‌کنند، جاهلیّت بشمار است. زیرا هدفهای نژادگرایانه قانون می‌گردد، و یا رأی و نظر سازمانهای دولتی و سازمان بین‌الملل قانون می‌شود. در هر حال فرقی ندارد، فرقی که هست در نوع عبارات و شیوهٔ بیان جملات است و

۱- برای اطّلاع بیشتر، مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته»، و کتاب: «هذا الدین»، و کتاب: «المستقبل لهذا الدین».

بس.

آفریدگار افراد و گروهها و ملّتها برای همگان قانونگذاری می‌کند، چنین قانونی شریعت خدا می‌گردد. شریعتی که در آن جانبداری کسی به حساب کسی نیست. در آن از فردی، یا گروهی، یا دولتی، و یا از نسلی از نسلها طرفداری و جانبداری نمی‌شود. زیرا یزدان جهان خداوندگار همگان است و همگان در پیشگاه او برابر و یکسانند. همچنین یزدان جهان، حقیقت همگان و مصلحت ایشان را می‌داند. لذا مصلحتها و نیازمندیهای ایشان را بدون کمترین کوتاهی و کاهشی و زیاده‌روی و افزایشی، رعایت می‌فرماید.

غیر یزدان برای مردمان قانونگذاری می‌کند. در این صورت جملگی آنان بندهٔ کسی می‌گردند که برایشان قانونگذاری می‌کند، حال چنین شخص قانونگذاری هر کس که می‌خواهد باشد. فرد، یا دسته، یا ملّت، و یا مجموعه‌ای از ملّتها باشد، فرقی ندارد.

یزدان برای مردمان قانونگذاری می‌کند. در این صورت همگان آزاد و برابر می‌گردند. پیشانیهایشان را در برابر کسی و چیزی جز یزدان فرو نمی‌آورند، و کسی و چیزی جز یزدان را پرستش نمی‌نمایند.

از اینجا اهمّیّت این مسأله در زندگی آدمیزادگان، و اهمّیّت آن در نظم و نظام سراسر هستی، پیدا و هویدا می‌گردد:

﴿ وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوٰاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ ﴾.

اگر حقّ و حقیقت از خواستها و هوسهای ایشان پیروی می‌کرد (و جهان هستی بر طبق تمایلاتشان به گردش می‌افتاد) آسمانها و زمین و همهٔ کسانی که در آنها بسر می‌برند تباه می‌گردیدند. (مؤمنون / ۷۱)

حکم کردن و فرمان راندن برابر چیزی جز آنچه یزدان آن را نازل فرموده است، در حقیقت شرّ و فساد است و بس، و در نهایت برابر نصّ قرآن خروج از دائرهٔ ایمان است.

✿

﴿ يٰا أَيُّهَا الرَّسُولُ لاٰيَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسٰارِعُونَ فِي الْكُفْرِ، مِنَ الَّذِينَ قٰالُوا: آمَنّٰا بِأَفْوٰاهِهِمْ، وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ. وَ مِنَ الَّذِينَ هٰادُوا ... سَمّٰاعُونَ لِلْكَذِبِ، سَمّٰاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوٰاضِعِهِ، يَقُولُونَ: إِنْ أُوتِيتُمْ هٰذٰا فَخُذُوهُ، وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا. وَ مَنْ يُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً. أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ. لَهُمْ فِي الدُّنْيٰا خِزْيٌ، وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ. سَمّٰاعُونَ لِلْكَذِبِ، أَكّٰالُونَ لِلسُّحْتِ. فَإِنْ جٰاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ. وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ. فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً. وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ. إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ - وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرٰاةُ فِيهٰا حُكْمُ اللّٰهِ - ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ؟ وَ مٰا أُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴾.

ای پیغمبر! مایهٔ اندوه تو نشود (کار کافرانی که) در کفر بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. کسانی (از منافقان گول خورده‌ای) که به زبان می‌گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد)، و کسانی که خویشتن را یهودی می‌دانند و پیوسته گوش به دروغ فرامی‌دارند (و اکاذیب و اباطیل احبار را باور می‌نمایند و سخنان یاوهٔ) گروه دیگری (از خود) را می‌پذیرند که (به سبب کبر و غرور و بغض و حسد) به پیش تو نمی‌آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود بدور و تحریف می‌کنند (و به پیروان خود) می‌گویند: اگر این (چیزهائی را که ما می‌گوئیم، توسّط محمّد) به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشتن را بر حذر دارید. اگر خداوند (بر اثر گناهان پی‌درپی) بلای کسی را بخواهد، تو نمی‌توانی اصلاً برای او کاری بکنی. آنان کسانیند که (در ضلال و عناد اسراف کرده‌اند و) خداوند نمی‌خواهد دلهایشان را (از کثافت کفر و شرک) پاک گرداند. بهرهٔ ایشان در دنیا خواری و

رسوائی، و در آخرت عذاب بزرگی است. آنان بسی دروغ را می‌شنوند و می‌پذیرند، و بسیار مال حرام را می‌خورند. اگر ایشان نزد تو آمدند (و داوری از تو خواستند) در میانشان داوری کن یا از ایشان روی بگردان و (کاری به داوری آنان نداشته باش و مترس که) اگر از آنان روی بگردانی، هیچ زیانی نمی‌توانند به تو برسانند. ولی اگر در میانشان داوری کردی، دادگرانه داوری کن. (چرا که) بیگمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد. شگفتا چگونه تو را به داوری می‌خوانند، در حالی که تورات دارند و حکم خدا در آن (به ویژه دربارهٔ زنا به روشنی) آمده است؟ (وانگهی) پس از داوری، پشت می‌کنند و (از حکم خدا) روی می‌گردانند! (چرا که آن را هر چند موافق با حکم کتابشان می‌دانند، موافق با خواست دلشان نمی‌یابند!) و آنان مؤمن نیستند (و حقّ را باور نمی‌دارند).

این آیات اشاره دارند به این که چنین آیه‌هائی از زمرهٔ آیاتی است که در سالهای نخستین هجرت نازل گشته‌اند، بدانگاه که یهودیان هنوز در مدینه بسر می‌بردند. یعنی دست کم پیش از جنگ احزاب، و قبل از تنبیه بنی‌قریظه، اگر هم جلوتر از آن هم نباشد. در آن زمان که بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع در آنجا بودند. بنی‌قریظه پس از جنگ احد، و بنی‌قینقاع پیش از آن، رانده شدند. در این فاصله یهودیان به توطئه‌های خود مشغول بودند، و منافقان نیز همچون خزیدن مار به سویشان می‌خزیدند. هم اینان و هم آنان در کفر می‌تاختند و در آن بر همدیگر شتاب می‌گرفتند، گرچه منافقان به زبان می‌گفتند: ایمان آورده‌ایم ... این کار، پیغمبر ﷺ را غمگین می‌کرد و می‌آزرد.

یزدان سبحان پیغمبر ﷺ خود را دلداری می‌دهد و نوازش می‌فرماید و اعمال چنین مردمانی را بر او سبک می‌دارد و از درد رفتار و کردارشان می‌کاهد، و پرده از ماهیّت شتابگران در کفر اینان و آنان را برای مسلمانان کنار می‌زند، و پیغمبر ﷺ را به راهی رهنمود می‌سازد که با ایشان بسپرد بدانگاه که به پیش او می‌آیند و داوری را از وی می‌خواهند. البتّه برای پیغمبر ﷺ پیش از این که آنان بیایند و طلب داوری نمایند، توطئه‌ای را که شبانه بر ضدّ او چیده‌اند، و دسیسه‌ای را که پنهانی با یکدیگر نسبت بدو تهیّه دیده‌اند، آشکار می‌سازد و از نیرنگها و دوز و کلکهایشان پرده برمی‌دارد:

﴿ یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لایَحْزُنْکَ الَّذینَ یُسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ، مِنَ الَّذینَ قالُوا: آمَنّا، بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ، وَ مِنَ الَّذینَ هادُوا ... سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ، سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرینَ لَمْ یَأْتُوکَ. یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ یَقُولُونَ: إِنْ أُوتیتُمْ هٰذا فَخُذُوهُ، وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا ﴾ ...

ای پیغمبر! مایهٔ اندوه تو نشود (کار کافرانی که) در کفر بر یکدیگر سرعت می‌گیرند. کسانی (از منافقان گول خورده‌ای) که به زبان می‌گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد) و کسانی که خویشتن را یهودی می‌دانند و پیوسته گوش به دروغ فرا می‌دارند (و اکاذیب و اباطیل احبار را باور می‌نمایند و سخنان یاوهٔ) گروه دیگری (از خود) را می‌پذیرند که (به سبب کبر و غرور و بغض و حسد) به پیش تو نمی‌آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود بدور و تحریف می‌کنند (و به پیروان خود) می‌گویند: اگر این (چیزهائی را که ما می‌گوئیم، توسّط محمّد) به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشتن را بر حذر دارید.

روایت شده است که این آیه‌ها دربارهٔ مردمانی از یهودیان نازل گشته است که مرتکب گناهانی شده بودند. گناهانی که روایتها دربارهٔ آنها گوناگون است. از جملهٔ آن گناهان، زنا و دزدی است ... این گناهان در تورات دارای حدّ هستند، ولیکن یهودیان بر چیزهائی جز این خوی گرفته بودند و رفتار می‌کردند، زیرا آنان اوّل نمی‌خواستند که چنین حدّ و حدودی را دربارهٔ

بزرگان قوم اجراء کنند. بعدها اجراء آنها را در بارهٔ دیگران نیز حمل بر بزرگان قوم کردند و در امر اجراء حدود سستی ورزیدند، و بجای آنها کیفرهای دیگری را از میان سائر تنبیهات برگزیدند - همانگونه که امروزه کسانی چنین می‌کنند که گمان می‌برند مسلمان هستند! - ... هنگامی که چنین کارهائی از ایشان در روزگار پیغمبر ﷺ سر زد، با یکدیگر به توطئه نشستند و به دسیسه پرداختند و تصمیم گرفتند در این راستا از پیغمبر ﷺ نظرخواهی کنند و فتوا بطلبند ... اگر برایشان فتوا داد کیفرهای سهل و ساده‌ای انجام پذیرد، بدان عمل می‌کنند، و این حجّتی برای آنان در پیشگاه خدا خواهد بود! چراکه پیغمبری برایشان فتوای آن را صادر فرموده است! ... و اگر در این باره همانگونه فتوا داد که خودشان در تورات دارند، بدان عمل نمی‌کنند و فرمان او را اجراء نمی‌نمایند ... در این زمینه، تصمیم بر این شد برخی از ایشان از پیغمبر ﷺ فتوا بخواهند. بدین خاطر است که گفتارشان نقل می‌گردد:

﴿ إِنْ أُوتِيتُمْ هٰذَا فَخُذُوهُ، وَ إِنْ لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا ﴾.

اگر این (چیزهائی را که ما می‌گوئیم، توسّط محمّد) به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشتن را بر حذر دارید.

بیهوده‌گوئی و هرزه‌درائی ایشان تا بدینجا رسیده است، و بی‌شرمی آنان بدین حدّ رسیده است، و کژ اندیشی و کجروی ایشان بدین مرز کشیده است، که چنین گویند و کنند! این تصویر، بیانگر اهل کتابی است که روزگارانشان بطول انجامیده است. سالهای بیشماری بر آنان سپری گشته است. دلهایشان سخت و سنگین شده است. گرمی عقیده در دلهایشان سردی پذیرفته است، و در آنها شعلهٔ عقیده خاموشی گرفته است. از زیر بار در رفتن این عقیده و شرائع و تکالیف این آئین هدفی گشته است که وسائل آن را می‌جویند و راههای بیرون شو و تن در ندادن بدان را می‌پویند! به دنبال «فتوا» می‌گردند تا بلکه محلّ خروجی را پیدا کنند و چاره‌ای بجویند تا از آن راه و بدین وسیله از زیر بار حدود و تکالیف معتقدات خود بیرون روند!!!

آیا در روزگاران ما کار بدین منوال در میان کسانی نیست که می‌گویند: بیگمان ما مسلمانیم!

﴿ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا: آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ! ﴾.

کسانی که به زبان می‌گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند (و گفتارشان با کردارشان، و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد)!.

آیا چنین مسلمانانی فتوا نمی‌جویند تا بدان دربارهٔ دین نیرنگ زنند، نه این که دین را اجراء کنند؟! آیا خویشتن را گاه گاهی به دین نمی‌مالند تا هواها و هوسهای ایشان را تصدیق کند و بر آنها مهر قبول زند و با خواستها و آرزوهایشان موافقت کند؟! اگر دین سخن حقّی را بگوید و به حقیقتی فرمان دهد، نیازی بدان ندارند؟!

﴿ يَقُولُونَ: إِنْ أُوتِيتُمْ هٰذَا فَخُذُوهُ، وَ إِنْ لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا ﴾.

می‌گویند: اگر این به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد خویشتن را بر حذر دارید.

هم اینک نیز حال بدین منوال و کار به همین روال است. شاید هم بدین سبب است که خداوند بزرگوار سرگذشت بنی‌اسرائیل را این گونه طولانی و مفصّل بیان می‌فرماید، تا نسلهای «مسلمانان» را برحذر و آگاه نماید و بر بیداری ایشان بدین لغزشگاههای راه بیفزاید.

یزدان سبحان دربارهٔ کار چنین شتابگران و دوندگان به سوی کفر، و دربارهٔ کار چنان توطئه‌گران و نیرنگبازانی که شبها گرد هم می‌آیند و بساط چنین بازیگریها و حقّه‌بازیهائی را می‌چینند، به پیغمبر ﷺ خود می‌فرماید: کسانی که به سوی کفر شتاب می‌گیرند، تو را غمگین نسازد. چراکه ایشان راه آشوبگری می‌پویند و خودشان بدان می‌افتند و گرفتار می‌گردند. در این باره کاری هم از عهدهٔ تو برنمی‌آید. تو نمی‌توانی فتنه

و آشوب را از ایشان بدور داری و جلو دست ایشان را بگیری. آنان راه آن را در پیش گرفته‌اند و در انجام آن پا فشاری کرده‌اند:

﴿ وَ مَنْ یُرِدِ اللهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللهِ شَیْئاً ﴾.

اگر خداوند (بر اثر گناهان پی‌درپی) بلای کسی را بخواهد، تو نمی‌توانی اصلاً برای او کاری بکنی.

اینان که دلهایشان کثیف و آلوده گردیده است، و چون صاحبان چنین دلهائی در راه کثافت و آلودگی پافشاری می‌کنند، خداوند نمی‌خواهد این گونه دلهائی را پاک و پاکیزه دارد:

﴿ أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ ﴾.

آنان کسانیند که (در ضلال و عناد اسراف کرده‌اند و) خداوند نمی‌خواهد دلهایشان را (از کثافت کفر و شرک) پاک گرداند.

یزدان سبحان در دنیا خواری و رسوائی بهرهٔ آنان می‌سازد، و در آخرت به عذاب بزرگی گرفتارشان می‌گرداند:

﴿ لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ، وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ ﴾.

بهرهٔ ایشان در دنیا خواری و رسوائی، و در آخرت عذاب بزرگی است.

گناه ایشان را بر تو نخواهند نوشت. کفر آنان تو را غمگین و ناراحت نکند. بدانان توجّه مکن و باک ایشان را نداشته باش. کاری است مقدّر در حقّ ایشان ...

آنگاه روند قرآنی در بیان حال چنین قومی به پیش می‌رود، و به ذکر فسادی می‌پردازد که بدان رسیده و افتاده‌اند. البتّه بیان چنین فسادی و ذکر چنین سرانجام پلشتی، پیش از این صورت می‌گیرد که برای پیغمبر ﷺ خدا توضیح دهد چگونه با این مردمان تباهی پیشه رفتار کند وقتی که به پیش او بیایند و داوری را از وی بخواهند:

﴿ سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ، أَکّالُونَ لِلسُّحْتِ. فَإِنْ جاءُوکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ. وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئاً. وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ، إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ ﴾.

آنان بسی دروغ را می‌شنوند و می‌پذیرند، و بسیار مال حرام را می‌خورند. اگر ایشان نزد تو آمدند (و داوری از تو خواستند) در میانشان داوری کن یا از ایشان روی بگردان و (کاری به داوری آنان نداشته باش و مترس که) اگر از آنان روی بگردانی، هیچ زیانی نمی‌توانند به تو برسانند. ولی اگر در میانشان داوری کردی، دادگرانه داوری کن. (چرا که) بیگمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد.

خدا عبارت «آنان بسی دروغ را می‌شنوند و می‌پذیرند» را تکرار فرموده است، تا بیانگر این باشد که چنین خصلتی خوی ایشان گشته است. دلهایشان از شنیدن سخنان دروغ و سخنان بیهوده باز و شادان می‌گردد، و از شنیدن حق و حقیقت و صدق و صداقت فراهم می‌آید و تنگ می‌گردد ... این هم ویژگی دلهائی است که تباهی می‌پذیرند، و خوی جانهائی است که به گرداب پلشتیها فرو می‌افتند ... سخن پوچ و دروغ در این جامعه‌های کجرو و کجرفتار چه اندازه دوست داشتنی است! سخن راست و درست، چه اندازه در این جامعه‌ها سنگین و ناگوار است! باطل در این زمانه چه اندازه پررونق است! و در چنین روزگاران نفرین شده‌ای چه زود مرگِ حقّ و نابودیِ حقیقت سر می‌رسد!

اینان سخنان دروغ را می‌شنوند و می‌پذیرند. بسیار مال حرام می‌خورند. «سُحت»: هرگونه اموال و دارائی حرامی را می‌گویند: ربا و رشوه و پول دریافتی فتوا دادن و حکم صادر کردن، مقدّم بر هر آن چیزی است که می‌خوردند، و پیشاپیش همهٔ چیزهائی است که جامعه‌های منحرف از برنامهٔ یزدان در هر زمانی می‌خورند! حرام سُحت، یعنی نابود کردن و ریشه‌کن کردن نامیده شده است، چون برکت را می‌برد و آن را نابود می‌کند. برکت هر چه زودتر از جامعه‌های منحرف رخت برمی‌بندد و نابود می‌شود، همانگونه که ما با چشمان خود این را در جامعه‌ای می‌بینیم که از برنامهٔ

یزدان و شریعت آسمان، رمان و گریزان است.

یزدان جهان، پیغمبر ﷺ را نسبت به کار چنین کسانی مختار می‌سازد که اگر به پیش او آمدند و داوری طلبیدند، چنانکه خواست داوری نکند و از ایشان روی بگرداند و آنان اصلاً نمی‌توانند بدو زیانی برسانند. و اگر خواست در میانشان داوری کند. چنانکه در میانشان داوری کرد، دادگرانه باید داوری کند و از هواها و آرزوهایشان متأثر نگردد، و از شتاب گرفتنشان هم در کفر، و از توطئه‌ها و مانورها و نیرنگها و کلکهایشان نیز متأثر نشود و آنها را پیش چشم ندارد:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴾.

بیگمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد.

پیغمبر ﷺ و فرمانده مؤمن و قاضی مسلمان، در این زمینه با خدا معامله می‌کنند. دادگری در پیش می‌گیرند به خاطر خدا. زیرا که خدا دادگران را دوست می‌دارد. هرگاه مردمان ستم کنند، یا این که خیانت ورزند، و یا این که کجروی کنند و منحرف شوند، در هر حال دادگری فراتر از همهٔ چیزهائی است که از ایشان صادر می‌گردد. دادگری باید از همهٔ این چیزها بر کنار بماند، زیرا دادگری به خاطر مردمان نیست و بلکه محض رضای یزدان است ... این تضمین مؤکّدی در شریعت اسلام و قضاوت اسلام در هر مکانی و در هر زمانی است.

اختیاری که دربارهٔ کار چنین یهودیانی به پیغمبر ﷺ واگذار می‌گردد دالّ بر این است که نزول این حکم در سالهای نخستین هجرت بوده است. زیرا بعد از آن، فرماندهی و داوری کاملاً برابر شریعت اسلام و در دست آئین اسلام بوده است. چرا که در سرزمین اسلام جز شریعت اسلام پیاده و اجراء نمی‌گردد. ساکنان سرزمین اسلام جملگی ملزم به این هستند که داوری را از این شریعت بجویند. هر چند که در سرزمین اسلام قانون اسلامی ویژه‌ای برای اهل کتاب است و در جامعهٔ اسلامی، معتبر و ارزشمند است. و آن این که اهل کتاب وادار به پیاده و اجراء کردن احکام و مراسمی جز احکام و مراسمی نگردند که در شریعت خودشان موجود است، و چیزی از ایشان خواسته نشود مگر آنچه که به نظام عام کشور مربوط است. در نتیجه چیزهائی برایشان آزاد است که در شریعت خودشان برایشان آزاد است، همچون نگاهداری خوک و خوردن گوشت آن، و نگاهداری می و نوشیدن آن، بدون این که آن را به مسلمانان بفروشند. امّا معاملات ربوی برایشان قدغن و حرام است، به دلیل این که معاملات ربوی در شریعت خودشان قدغن و حرام است. حدّ زنا و دزدی بر آنان اجراء می‌گردد، به سبب این که حدّ زنا و دزدی در شریعت خودشان نیز به همین منوال است و ... همچنین کیفر شورش بر نظام عام، و کیفر فساد و تباهی در زمین همچون مسلمانان دربارهٔ ایشان پیاده و اجراء می‌گردد، بدان دلیل که این امر برای حفظ امنیّت سرزمین اسلام و امنیّت جملگی مردمان آن، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، ضروری است. در سرزمین اسلام از کسی از ساکنان سرزمین اسلام چشم‌پوشی و گذشت نمی‌گردد.

در آن زمان که هنوز پیغمبر ﷺ اختیار داوری یا عدم داوری در میانشان را داشت، به خدمتش می‌آمدند و در برخی از مسائل، داوری از او می‌خواستند. از جملهٔ این مسائل، مسأله‌ای است که مالک از نافع، و او از عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنهما) روایت کرده است: «یهودیان به پیش پیغمبر ﷺ آمدند. عرض کردند: مردی و زنی از ایشان زنا کرده‌اند. پیغمبر ﷺ بدیشان فرمود: در تورات راجع به زنا چه چیز را می‌یابید؟ گفتند: رسوایشان می‌سازیم و بدیشان تازیانه می‌زنیم. عبدالله بن سلام گفت: دروغ گفتید. در تورات کیفر زنا سنگسار است. تورات را آوردند و آن را باز کردند. یکی از آنان دست روی آیهٔ سنگسار گذاشت و پیش از آن و پس از آن را خواند. عبدالله بن سلام گفت: دستت را بردار! هنگامی که دست را برداشت، آیهٔ سنگسار پدیدار گردید. در این هنگام یهودیان گفتند: عبدالله بن سلام راست می‌گوید، ای

محمّد در تورات کیفر زنا سنگسار است. پیغمبر ﷺ دستور داد آن دو نفر سنگسار شوند. آن زن و مرد سنگسار شدند. دیدم که مرد بر روی زن خم می‌شود تا سنگها بدو نخورند و زن را از آنها مصون و بدور دارد!» (مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند و واژه‌ها از بخاری است).

مثال دیگری در این راستا، مثالی است که امام احمد روایت نموده است و آن را به ابن‌عبّاس نسبت داده است که گفته است:

«خدا این آیه‌ها را دربارهٔ دو قبیله از یهودیان نازل فرموده است. یکی از آن دو بر دیگری در جاهلیّت غالب و چیره شده بود. توافق کردند که طائفهٔ پیروز از طائفهٔ شکست خورده هر کسی را که کشته باشد، دیهٔ آن فرد پنجاه بار شتر یا سه هزار صاع است، و طائفهٔ شکست خورده هر کسی را که از طائفهٔ پیروز کشته باشد، دیهٔ آن فرد صد بار شتر یا شش هزار صاع است. هنگامی که پیغمبر ﷺ به مدینه مهاجرت فرمود، طائفهٔ شکست خوردهٔ پیشین از طائفهٔ پیروز پیشین کسی را به قتل رساند. طائفهٔ پیروز به طائفهٔ شکست خورده پیام فرستاد که صد بار شتر، یعنی شش هزار صاع دیه را برای ایشان بفرستد. بدیشان پاسخ دادند که آیا آئین هر دو قبیله یکی نیست؟ آیا حسب و نسبشان یکی نیست؟ آیا هر دو قبیله در یک سرزمین بسر نمی‌برند؟ پس چطور دیهٔ یکی از آنان نصف دیهٔ دیگری است؟ ما که در آن روزگاران به شما دو برابر خود دیه می‌دادیم به خاطر ستمی بود که در حقّ ما روا می‌دیدید، و خویشتن را از ما برتر گمان می‌بردید. امّا حالا که محمّد بدینجا آمده است، دیگر به شما چنین دیه‌ای را نمی‌پردازیم! بدین سبب اندکی مانده بود که میان آن دو قبیله آتش جنگ شعله‌ور گردد. امّا بدین کار راضی شدند که داوری را به پیش پیغمبر ﷺ خدا ببرند و او را در میان خود داور کنند. سپس قبیلهٔ پیروز گفتند: به خدا سوگند، محمّد دیهٔ مضاعف را که آنان می‌پرداختند، به ما نمی‌دهد. ایشان راست می‌گویند. آنان چنین دیه‌ای را به ما نمی‌دادند مگر به خاطر ستمی که ما بدیشان می‌کردیم و بر آنان چیره و پیروز بودیم. نهانی کسی را به سوی محمّد بفرستید و در این باره از او نظرخواهی کنید. اگر که او آنچه می‌خواهید به شما داد، وی را در میان خود داور می‌کنید، و اگر چنین دیه‌ای را حقّ شما ندید، خویشتن را از او بدور می‌دارید و او را داور خود نمی‌کنید. کسانی از منافقان را به خدمت پیغمبر ﷺ فرستادند تا نظر او را در این باره برای ایشان معلوم کنند. هنگامی که منافقان به خدمت پیغمبر ﷺ آمدند، یزدان جهان پیغمبر خود را از کار و بارشان بیاگاهانید، و از همهٔ چیزهائی که می‌خواستند او را مطّلع گردانید. در این باره خدا چنین آیاتی را نازل فرمود:

﴿ یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ لَا یَحْزُنْکَ الَّذِینَ یُسَارِعُونَ فِی الْکُفْرِ ﴾... تا می‌رسد به: ﴿ الْفَاسِقُونَ ﴾...

به خدا سوگند، این آیه‌ها دربارهٔ چنان مردمانی نازل گردیده است و مراد خداوند بزرگوار از این آیات، ایشان بوده است. (ابوداود آن را از حدیث ابوزناد که او هم از پدرش روایت نموده است، نقل کرده است).

حتّی در روایت ابن‌جریر قبیلهٔ «چیره» که بنونضیر هستند، و قبیلهٔ «شکست خورده» که بنوقریظه می‌باشند، مشخّص شده است. این هم می‌رساند - همانگونه که گفتیم - که این آیات در سالهای نخستین، پیش از تبعید آنان و تنبیه ایشان، نازل گشته است.

روند قرآنی، موضعگیری یهودیان در این مسأله و سائر مسائل را با یک پرسش استنکاری دنبال می‌کند. زیرا این موضعگیری، موضعگیری همیشگی و همگانی ایشان است! قرآن می‌فرماید:

﴿ وَ کَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ - وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِیهَا حُکْمُ اللهِ - ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ؟ ﴾.

شگفتا چگونه تو را به داوری می‌خوانند، در حالی که تورات دارند و حکم خدا در آن (به ویژه دربارهٔ زنا به روشنی) آمده است؟ (وانگهی) پس از داوری، پشت می‌کنند و (از حکم خدا) روی می‌گردانند! (چرا که آن را

هر چند موافق با حکم کتابشان می‌دانند، موافق با خواست دلشان نمی‌یابند!).

گناه بس بزرگ زشتی است که پیغمبر ﷺ خدا را داور گردانند و پیغمبر برابر شریعت و فرمان یزدان برایشان داوری کند، و در کنار آن، تورات داشته باشند و شریعت و فرمان یزدان هم در آن باشد، و داوری و قضاوت پیغمبر ﷺ خدا همخوانی و همسانی با چیزی داشته باشد که در تورات است - قطعاً نیز چنین است، زیرا قرآن تصدیق کننده و نگاهبان تورات است - سپس بیایند و به تورات و قرآن پشت نمایند و رویگردان شوند. حال، این رویگردانی با عدم التزام به داوری و فرمان باشد، و یا با عدم رضای بدان.

روند قرآنی با زشت شمردن این امر بسنده نمی‌کند. بلکه حکم اسلامی را نسبت بدین موضعگیری صادر می‌نماید:

﴿ وَ مٰا أُولٰئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ ﴾.

آنان مؤمن نیستند (و حقّ را باور نمی‌دارند).

امکان ندارد ایمان، با حکمیّت ندادن شریعت خدا و به داوری نپذیرفتن قوانین الله، و یا با عدم رضایت به حکم این شریعت و فرمان قوانین یزدان، در یکجا گرد آید. کسانی که گمان می‌برند که خودشان و یا دیگران «مسلمان» هستند، هر چند که شریعت آفریدگار جهان را در زندگانی خویشتن حکمیّت نمی‌دهند و فرمانروا نمی‌گردانند، و یا این که هنگامی که حکم شریعت دربارهٔ ایشان پیاده و اجراء گردد، بدان خشنود نبوده و آن را نمی‌پذیرند، واقعاً ادّعای دروغینی دارند، و با این نصّ قاطعانه رویاروی می‌گردند:

﴿ وَ مٰا أُولٰئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ ﴾.

آنان مؤمن نیستند.

در این باره، تنها فرماندهان نیستند که اگر شریعت یزدان را حکمیّت ندهند و اجراء و پیاده نکنند، مؤمن بشمار نیایند، بلکه فرمانبران نیز اگر به فرمان یزدان راضی نباشند و به قوانین او گردن ننهند از دائرهٔ ایمان بیرون می‌افتند، هر چند که به زبان ادّعای ایمان کنند و خویشتن را مؤمن بنامند.

نصّی که در اینجا است با نصّ دیگری از سورهٔ نساء همآوا و مطابق است:

﴿ فَلاٰ وَ رَبِّکَ لاٰیُؤْمِنُونَ حَتّیٰ یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ، ثُمَّ لاٰیَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ، وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً ﴾.

امّا، نه!... به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند. (نساء / ۶۵)

هر دوی این آیات متعلّق و مربوط به فرمانبران است نه فرماندهان. و هر دوی آنها انسان را از دائرهٔ ایمان بیرون می‌افکنند، و صفت ایمان را از کسی نفی و سلب می‌کنند که به فرمان یزدان و حکم پیغمبر ایزد منّان راضی نشود، و بدان پشت نماید و آن را پذیرا نگردد. همانگونه که در سرآغاز گفتار این درس گفتیم، مسأله‌ای که مطرح است، اعتراف به الوهیّت و ربوبیّت یزدان یکتای جهان و قیمومت او بر جملگی مردمان، و یا ترک چنین اعترافی است. مسألهٔ اقرار یا عدم اقرار است و بس.



این، فرمان خدا است دربارهٔ فرمانبرانی که دستور شریعت یزدان را دربارهٔ امور زندگانی خود نمی‌پذیرند ... هم اینک فرمان خداوندگار جهان دربارهٔ فرماندهان صادر می‌گردد. فرماندهانی که برابر چیزی فرمان نمی‌رانند و حکومت نمی‌کنند که آفریدگار هستی نازل فرموده است. فرمانی که همهٔ آئینهای آسمانی بر آن گرد آمده‌اند و متّفق شده‌اند:

﴿ إِنّٰا أَنْزَلْنَا التَّوْرٰاةَ فِیهٰا هُدیً وَ نُورٌ. یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذِینَ أَسْلَمُوا، لِلَّذِینَ هٰادُوا، وَ الرَّبّٰانِیُّونَ وَ الْأَحْبٰارُ، بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتٰابِ اللّٰهِ وَ کٰانُوا عَلَیْهِ شُهَدٰاءَ، فَلاٰ تَخْشَوُا النّٰاسَ وَ اخْشَوْنِ، وَ لاٰ تَشْتَرُوا بِآیٰاتِی ثَمَناً قَلِیلاً. وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْکٰافِرُونَ. وَ کَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ فِیهٰا أَنَّ النَّفْسَ

بِالنَّفْسِ، وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ، وَ الْأَنْفَ بَالْأَنْفِ، وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ، وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ، وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ. فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ. وَ مَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾.

ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حقّ) و نوری (زدایندهٔ تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند. پس (ای علماء یهودیان، و شما ای مؤمنان!) از مردم نهراسید و بلکه از من بهراسید (و همچون سلف صالح خود محافظان و مراقبان کتاب خدا و مجریان احکام آسمانی باشید) و آیات مرا به بهای ناچیز (دنیا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشید و (بدانید که) هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند. و در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرّر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود) و چشم در برابر چشم (کور می‌شود) و بینی در برابر بینی (قطع می‌شود) و گوش در برابر گوش (بریده می‌شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می‌شود) و جراحتها قصاص دارد (و جانی بدان اندازه و به همان منوال زخمی می‌گردد که جراحت وارد کرده است، اگر مثل آن جراحات ممکن گردد و خوف جان در میان نباشد). و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، این کار باعث بخشش (برخی از گناهان) او می‌گردد. و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند.

هر آئینی که از سوی خدا نازل شده است، آمده است تا برنامهٔ زندگی باشد. برنامهٔ زندگی عملی و واقعی گردد. آئین آسمانی آمده است تا رهبری زندگانی بشری را بر عهده گیرد، و بدان سر و سامان دهد، و آن را رهنمود کند و محافظت نماید. هیچ آئین الهی نیامده است تا تنها عقیدهٔ درونی باشد، یا تنها مناسک و مراسم عبادی باشد و در معابد و مساجد انجام بگیرد. هر چند که عقیدهٔ درونی، و مناسک و مراسم عبادی، هر دو تا ضروری برای زندگانی بشری هستند و در تربیت دلهای انسانها از اهمیّت بسزائی برخوردارند، ولیکن به تنهائی برای رهبری زندگی و سر و سامان بخشیدن بدان و رهنمود و نگاهداری آن، کافی و بسنده نمی‌باشند، مادام که بر پایه و اساس آن دو، برنامه و نظام و شریعتی پابرجا و استوار نشود که عملاً در زندگانی مردمان پیاده و اجراء گردد، و انسانها وادار بدان به حکم قانون و قدرت حاکمه شوند، و مردمان در برابر مخالفت با آن بازپرسی گردند و سزا و کیفر داده شوند.

زندگی مردمان راست و روان و پابرجا و استوار نمی‌گردد، تا زمانی که عقیده و مراسم عبادی و قوانین را از سرچشمهٔ یگانه‌ای دریافت ندارند. سرچشمهٔ یگانه‌ای که همانگونه که می‌تواند بر حرکت و سکون و کار و تلاش مردمان حکومت کند و تسلّط داشته باشد، بر دلها و درونها نیز حکومت نماید و تسلّط داشته باشد. از سوی دیگر بتواند به مردمان در زندگی دنیا برابر قوانین خود سزا و جزا بدهد، و در آخرت نیز بدیشان برابر حساب و کتاب خویش پاداش و پادافره عطاء فرماید.

امّا زمانی که سلطه و قدرت پراکنده گردد، و مصادر و منابع دریافت، متعدّد و مختلف شود: مثلاً سلطه و قدرت بر دلها و درونها و مناسک و مراسم عبادی ازآن یزدان باشد، و سلطه و قدرت در دستگاههای اداری و سازمانهای حکومتی و قوانین بازرگانی و معاملات بین‌المللی، متعلّق به غیر یزدان باشد ... بالأخره وقتی که سلطه و قدرت در امر جزا و سزای آخرت در دست خدا باشد، در صورتی که سلطه و قدرت در امر جزا و سزای دنیوی در دست غیرخدا باشد ... نفس بشری

میان دو سلطه و قدرت جداگانه، و دو برنامه و روش جداگانه، پخش و پراکنده می‌گردد. در این صورت زندگی بشری بدانگونه تباهی می‌پذیرد که آیه‌های قرآن در مناسبات گوناگون بدان اشارت می‌نمایند:

﴿ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتَا ﴾.

اگر در آسمانها و زمین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می‌بودند و (امور جهان را می‌چرخاندند) قطعاً آسمانها و زمین تباه می‌گردید (و نظام گیتی به هم می‌خورد. چرا که بودن دو پادشاه در کشوری، و دو رئیس در اداره‌ای، نظم و ترتیب را به هم می‌زند). (انبیاء / ۲۲)

﴿ وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ ﴾.

اگر حقّ و حقیقت از خواستها و هوسهای ایشان پیروی می‌کرد (و جهان هستی بر طبق تمایلاتشان به گردش می‌افتاد) آسمانها و زمین و همهٔ کسانی که در آنها بسر می‌برند تباه می‌گردیدند (و نظم و نظام کائنات از هم می‌پاشید). (مؤمنون / ۷۱)

﴿ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ ﴾.

سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آئین و راه روشنی از دین (خدا که برنامهٔ تو و همهٔ انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس، از این آئین پیروی کن و بدین راه‌روشن برو (چراکه آئین رستگاری و راه‌نجات است) و از هوا و هوسهای‌کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی‌خبرند و از راه حقّ) آگاهی ندارند. (جاثیه/۱۸)

به همین خاطر است هر آئینی که از سوی یزدان برای مردمان نازل شده است، آمده است تا برنامهٔ زندگی گردد. حال این آئین برای شهری از شهرها بوده است، و یا برای ملّتی از ملّتها، و یا برای همگی انسانها در میان همهٔ نسلها. هر آئینی آمده است و با خود شریعت معیّنی را برای فرماندهی بر واقعیّت زندگی آورده است. گذشته از این که عقیده‌ای هم با خود داشته است. عقیده‌ای که جهان‌بینی درستی را دربارهٔ زندگی پدیدار کرده است. افزون بر آن، شعائر و مراسمی نیز برای عبادت و پرستش به ارمغان آورده است. شعائر و مراسمی که دلها را به خدا پیوند داده است. این سه چیز اساس آئین یزدان بوده است، هر زمان که آئینی از سوی یزدان آمده است. زیرا زندگی بشری شایسته و بایسته نمی‌شود و راست و استوار نمی‌گردد، مگر زمانی که آئین یزدان برنامهٔ زندگی باشد[1].

در قرآن کریم شواهد گوناگونی است بر این که قرآن آئینهای پیشین را در ضمن خود گرفته است و محتوای آنها را در خویشتن جای داده است، چه آئینهائی که برای شهری از شهرها و یا در پرتو تکامل برای قبیله‌ای از قبائل، به شکلی آمده است که مناسب با مرحله‌ای بوده است که این شهر و یا این قبیله آن را پشت سر گذاشته است. در اینجا چنین تکاملی در سه آئین بزرگ نموده می‌شود که عبارتند از: یهودیت و مسیحیّت و اسلام.

در این آیاتی که ما در این بخش در صدد بیان آنها هستیم، از تورات آغاز می‌گردد:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ ﴾.

ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حقّ) و نوری (زدایندهٔ تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود.

تورات - بدانگونه که خدا آن را نازل فرموده است - کتاب یزدان است، و آن را برای رهنمون بنی‌اسرائیل، و روشن کردن راه ایشان به سوی خدا، و روشن کردن راه زندگی آنان، فرستاده است. تورات عقیدهٔ یکتاپرستی و مراسم پرستش گوناگونی را با خود به ارمغان آورده است و شریعتی با خود داشته است.

﴿ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللهِ وَ

۱- برای اطلاع بیشتر به کتاب: «الإسلام و مشکلات الحضارة» و به کتاب: «المستقبل لهذا الدین» و به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته» مراجعه شود.

كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ ﴾.

پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند.

یزدان جهان تورات را نازل فرمود، تا با چیزی که از عقیده و عبادات با خود دارد، نه تنها برای دلها و درونها هدایت و نور باشد و بس. بلکه تا با قوانین و شریعتی که با خود دارد هدایت و نور باشد و بر زندگی واقعی مردمان برابر برنامهٔ یزدان فرمانروائی کند، و این چنین زندگیی را در چهارچوب این برنامه حفظ و نگاهداری نماید. همچنین پیغمبرانی بدان دستور دهند که خویشتن را تسلیم خدا کرده‌اند، و از سراسر هستی خویش چیزی برای خود بر جای نگذاشته‌اند و بلکه همهٔ هستی خویشتن را به خدا بخشیده‌اند! و در هیچ ویژگی از ویژگیهای الوهیّت کمترین خواستی و توانی و ادّعائی ندارند - اسلام در معنی اصیل خود، این است - تورات شریعت ویژهٔ ایشان بوده است و در این حدّ و حدود و با این صفت برای آنان نازل گشته است. خداپرستان و دانشمندان برایشان بدان حکم و قضاوت می‌کردند. خداپرستان و دانشمندانی که قاضیان و عالمان ایشان بودند. این نیز بدان سبب بود که آنان مکلّف به محافظت از کتاب خدا شده بودند، و می‌بایست بر آن گواه باشند و به نفع این کتاب با هستی و وجود خویش گواهی بدهند. بدینگونه که زندگی ویژهٔ خود را برابر رهنمودهای آن کتاب بسازند، و به نفع چنین کتابی در میان قوم خود گواهی دهند، بدینگونه که شریعت آن را در میانشان پیاده و اجراء سازند.

پیش از این که روند قرآنی از سخن دربارهٔ تورات بپردازد، به گروه مسلمانان رو می‌کند، تا ایشان را در بارهٔ حکم به کتاب خدا بطور عامّ رهنمود گرداند، و بدیشان نشان دهد که گاهی بر سر راه این حکم، هواها و هوسهای مردمان و دشمنانگی و کینه‌توزی آنان قرار می‌گیرد، و برای جلوگیری از این حکم جنگها و مبارزه‌ها راه می‌اندازند. در این صورت باید که مسلمانان و همهٔ کسانی که نگهبانی و حفظ کتاب یزدان بدیشان سپرده شده است، وظیفهٔ خود را در چنین موقعیّتهائی بشناسند، و سزا و جزای سر باز زدن از انجام وظیفه یا مخالفت کردن با کتاب خدا را بدانند:

﴿ فَلاَ تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ؛ وَ لاَ تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً. وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَـئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴾.

از مردم نهراسید و بلکه از من بهراسید (و همچون سلف صالح خود محافظان و مراقبان کتاب خدا و مجریان احکام آسمانی باشید) و آیات مرا به بهای ناچیز (دنیا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشید و (بدانید که) هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند.

یزدان جهان می‌دانسته است که حکم به چیزی که خداوند نازل فرموده است، در هر زمانی و در هر مکانی، با اعتراض و مبارزهٔ برخی از مردمان رویاروی خواهد گشت، و دلها و درونهای چنین مردمانی با رضا و رغبت آن را نمی‌پذیرند و سهل و ساده تسلیم فرمانش نمی‌شوند. با حکم کتاب آسمانی، بزرگان و سرکشان و صاحبان سلطه و قدرت موروثی، مبارزه و پیکار می‌آغازند، و سخت در برابرش می‌ایستند. زیرا قوانین کتاب یزدان، جامهٔ الوهیّتی را که ادّعاء کرده‌اند، از تن ایشان بدر می‌آورد، و الوهیّت را خالصانه به خدا برمی‌گرداند، بدانگاه که حقّ حاکمیّت و قانونگذاری را و حقّ فرمانروائی بر مردمان برابر قوانینی که خودشان برای انسانها وضع می‌کرده‌اند و یزدان بدان راضی نبوده است، از دست ایشان بیرون می‌آورد. همچنین یزدان جهان می‌دانسته است که دارندگان مصلحتهای مادّی سودجوئی که دست‌اندرکار استثمار و استعمار و ستمگری و رباخواری و حرام خوردن هستند، با حکم کتاب آسمانی می‌رزمند و از آن جلوگیری می‌کنند. زیرا که شریعت دادگرانهٔ الهی مصلحتهای ستمگرانهٔ

ایشان را بر جای نمی‌گذارد. یزدان جهان می‌دانسته است که نبرد هوسبازان و شهوت رانان و لذائذ حرام‌جویان و بی‌بندوباران، با حکم کتاب آسمانی درمی‌گیرد. چون آئین یزدان از آنان می‌خواهد از همهٔ کثافات و آلودگیها پاک شوند، و در برابر چنین اعمال زشتی و افعال پلشتی کیفرشان می‌دهد. همچنین یزدان سبحان می‌دانسته است که مبارزه‌های گوناگونی جز اینها و جز آنها درمی‌گیرد، و نبردهائی توسّط کسانی با حکم کتاب خدا آغاز می‌گردد که از این خشنود نیستند که دادگری و خیر و صلاح در زمین حکمفرما گردد.

یزدان سبحان می‌دانسته است که برابر حکم کتاب آسمانی رفتارکردن و زیست نمودن، از جهات گوناگونی و در جبهه‌های مختلفی، مواجه می‌شود با مقاومتها و نبردهای جوراجوری، و حافظان و نگاهبانان کتاب آسمانی، و گواهان بر حقّانیّت آن، باید با چنین مقاومتها و نبردهائی رویاروی شوند، و در برابر آنها پایداری کنند، و مشکلات و سختیهای جانی و مالی آن را تحمّل نمایند. بدین لحاظ خدای مهربان ایشان را فریاد می‌دارد:

﴿ فَلاَ تَخْشَوُا ٱلنَّاسَ وَ ٱخْشَوْنِ ﴾.

از مردم نهراسید و بلکه از من بهراسید.

نباید هراس و بیمشان از مردمان مانع شود که شریعت یزدان را به جهانیان برسانند. چه مردمانی که جلو شریعت یزدان را می‌گیرند، طاغیان و یاغیانی باشند که به شریعت یزدان گردن نمی‌نهند و بدین سبب الوهیّت را ویژهٔ یزدان نمی‌دانند. و چه استثمارگرانی باشند که به استثمار خوی گرفته‌اند و بر آن بزرگ شده‌اند، ولی شریعت یزدان ایشان را از استثمارگری بازمی‌دارد و میان آنان و استثمارگری حائل و مانع می‌گردد. و چه گمراهان و گمراهسازان و پیروان مکتبها و مذهبهای پوچ و ناروائی باشند که احکام شریعت یزدان را سخت و سنگین می‌یابند و می‌بینند و در برابر احکام آسمانی به فریاد می‌آیند و غوغا راه می‌اندازند ... ترس از جملگی اینان و از سایر مردمان نباید ایشان را باز دارد و مانع ایشان از حرکت در راه حکمیّت دادن و فرمانروائی بخشیدن به شریعت یزدان در زندگی گردد. چه تنها خدا سزاوار این است که از او بترسند، و بیم و هراس تنها از ذات پاک یزدان سزا است و بس.

همچنین یزدان جهان می‌دانسته است که برخی از محافظان و نگاهبانان کتاب یزدان و گواهان بر آن، گاه‌گاهی حرص و آز زندگی دنیوی به دلها و درونهایشان سرک می‌کشد و می‌خزد. صاحبان سلطه و قدرت، و زورمداران دارائی و مکنت، و دارندگان لذّت و شهوت را پیرامون خود می‌بینند و می‌یابند. بالأخره کسانی را می‌بینند و می‌یابند که حکم یزدان را نمی‌خواهند و فرمان او را نمی‌پذیرند. چه بسا نگاهبانان کتاب آفریدگار و گواهان بر کتاب دادار، پایشان بلغزد و در برابر آرزوها و خواستهای چنین نااهلانی چاپلوسی کنند و به امید کالاهای زندگی جهان به کرنش درآیند و به دام طمع درافتند، همانگونه که پیشوایانِ دینی حرفه‌ای و دین به دنیا فروش در هر زمانی و در میان هر گروهی یافته می‌شوند و چنین روند و کنند! هم بدان سان که در میان علماء بنی‌اسرائیل عملاً بودند و دیده شدند. از اینجا است که یزدان سبحان، نگاهبانان کتاب آسمانی و گواهان بر آن را فریاد می‌دارد که:

﴿ وَ لاَ تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً ﴾.

آیات مرا به بهای ناچیز (دنیا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشید.

فروش آیات به بهای: سکوت کردن، یا تحریف روا داشتن، و یا فتاواهای نادرست دادن و صادر کردن!

هر بهائی و پولی در اصل کم بشمار است، هر چند چنین بها و پولی ملک و مملکت زندگی دنیا باشد. چراکه هر بها و پولی خارج از اینها نیست که یا حقوق و مواجب است، و یا مقام و منصب است، و یا القاب و عناوین و درجه و مصلحتهای کوچک روی زمین است! آیا چنین چیزهائی ارزش این را دارند که در برابر دریافت آنها دین و آئین فروخته شود، و بدانها از روی قطع و یقین

دوزخ خریداری گردد؟!

چیزی زشت‌تر از خیانت کسی نیست که او را امین دانسته‌اند. چیزی بدتر از کوتاهی کردن کسی نیست که او را نگاهبان و نگاهدار شمرده‌اند. و چیزی پست‌تر از نیرنگ کسی نیست که او را به گواهی طلبیده‌اند و گواهش بشمار آورده‌اند. کسانی که خویشتن را «پیشوایان دین» می‌شمارند، و القاب و عناوین «علماء دین» را دارند، و خیانت می‌ورزند و کوتاهی می‌کنند و نیرنگ می‌بازند، و برای حکومت دادن و حکمیّت بخشیدن به آنچه خدا نازل کرده است به تلاش نمی‌ایستند و ساکت می‌مانند، و سخنان را از موارد اصلی بدور می‌دارند و به تحریف آنها می‌پردازند، تا با هواها و هوسها و آرزوها و خواستهای حاکمان و زورمداران - به حساب کتاب خدا - هماهنگی و همنوائی داشته باشند ... بدتر و پلشت‌تر از ایشان یافته نمی‌شود:

﴿ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴾.

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند.

با این قاطعیّت و برّندگی و جازمیّت، و با این عمومیّتی که واژهٔ «مَنْ» شرطیّه، و جملهٔ جواب شرط در بر دارد، بگونه‌ای درآمده است که از مرز شرائط و ازمنه و امکنه فراتر می‌رود، و به عنوان حکم عامی به پیش می‌تازد و منطبق بر هر کسی می‌گردد که برابر چیزی حکم نکند که خدا نازل فرموده است، در هر نسلی و از هر قبیله‌ای که باشد.

علّت این امر همان است که پیشتر گفتیم. و آن این که هر کس به چیزی حکم نکند که خدا نازل فرموده است، قطعاً الوهیّت یزدان را رها می‌سازد و نمی‌پذیرد. زیرا از ویژگیها و مقتضیات الوهیّت، حقّ قانونگذاری و حاکمیّت قوانین است. کسی هم برابر چیزی حکم نکند که خدا نازل فرموده است، از یک سو الوهیّت خدا را رها می‌سازد و نمی‌پذیرد، و از دیگر سو برای خود ادّعای حقّ الوهیّت و ویژگیهای آن را دارد. اگر این و آن کفر نباشد، پس کفر چیست و کدام است؟ اصلاً ادّعای ایمان یا اسلام به زبان چه می‌ارزد؟ مگر نه این است که عمل - که نیرومندترین بیانگر سخن است - وقتی که گویای کفر باشد، از زبان فصیح‌تر و رساتر است؟!

ستیزه با چنین حکم قاطع جازمی و عام شاملی، جز تلاش برای گریز از رویاروئی با حقیقت، معنائی ندارد. تأویل و توجیه همچون حکمی، جز تلاش برای تحریف و تغییر سخن از موارد اصلی خود، معنائی ندارد ... چنین ستیزه‌ای هیچگونه ارزشی ندارد، و چنان تحریف و تغییری روا دیدن در حکم یزدان و برگرداندن آن از کسی که نصّ صریح واضح مؤکّدی منطبق بر او است، هیچگونه تأثیری ندارد.

پس از بیان این اصل بنیادین دربارهٔ همهٔ ادیان یزدانی، روند قرآنی برمی‌گردد و نمونه‌هائی از شریعت توراتی را ذکر می‌کند که خدا آن را نازل فرموده است تا پیغمبران و خداپرستان و فرزانگان، بدان برای یهودیان حکم و داوری کنند، پیغمبران و خداپرستان و فرزانگانی که حفظ و نگاهداری کتاب خدا بدیشان سپرده شده است و گواهان بر آن گشته‌اند:

﴿ وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ، وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ، وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ، وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ، وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ، وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ ﴾.

در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرّر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود) و چشم در برابر چشم (کور می‌شود) و بینی در برابر بینی (قطع می‌شود) و گوش در برابر گوش (بریده می‌شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می‌شود) و جراحتها قصاص دارد (و جانی بدان اندازه و به همان منوال زخمی می‌گردد که جراحت وارد کرده است، اگر مثل آن جراحات ممکن گردد و خوف جان در میان نباشد).

این احکامی که تورات با خود آورده است، در شریعت

اسلام بر جای و ماندگار گشته است و بخشی از شریعت مسلمانان شده است، شریعتی که آمده است تا شریعت همهٔ انسانها تاآخر جهان شود. هر چند هم جز در سرزمین اسلامی به خاطر انگیزه‌های عملی صرف پیاده و اجراء نمی‌گردد، بدانگاه که سلطه و قدرت اسلامی نباشد که بتواند آن شریعت را در سرزمینهای غیراسلامی پیاده و اجراء کند. امّا وقتی که سلطه و قدرت اسلامی باشد که بتواند آن شریعت را در فراسوی مرزهای کشور اسلامی پیاده گرداند، موظّف به پیاده کردن و اجراء نمودن آن است، زیرا این شریعت عام است و برای جملگی مردمان جهان در همهٔ ادوار و اعصار روزگاران است، و این خواست یزدان سبحان است.

در اسلام حکم دیگری بدان احکام افزوده شده است. آنجا که یزدان جهان می‌فرماید:

﴿ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ﴾.

اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، این کار باعث بخشش (برخی از گناهان) او می‌گردد.

این بخش در شریعت تورات وجود نداشته است. چه قصاص حتمی و قطعی بوده است، و گذشتی در آن نبوده است، و بخشیدنی در میان نبوده است، و بدین وسیله کفّاره و دیه‌ای هم وجود نداشته است.

بهتر است سخنی دربارهٔ کیفر قصاص در این زمینه به اندازهٔ تاب و توان روند قرآن در فی‌ظلال‌القرآن داشته باشیم:

نخستین چیزی که شریعت یزدان دربارهٔ قصاص بیان می‌فرماید، اصل مساوات و برابری است، مساوات و برابری در خون بهاء و در کیفر. شریعت دیگری جز شریعت اسلام، به مساوات و برابری میان مردمان اعتراف نکرده است تا در برابر انسان، انسان کشته شود، و در برابر اعضاء، اعضاء همسان قطع گردد، هر چندکه مقامها و طبقه‌ها و نژادها و خاندانها و خونها، جدا و متفاوت باشد.

انسان در برابر انسان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش در برابر گوش، و زخمی کردن دارای کیفر است ... هیچگونه جدائی، نژادگرائی، چین و طبقه، حاکم و محکوم ... مطرح نیست ... همه و همه در برابر شریعت خدا برابرند. چه آفریدگار هستی، همگان را در اصل خلقت و آغاز آفرینش از یک پدر و مادر و از یک گوهر آفریده است.

این اصل سترگی که شریعت یزدان آن را با خود به ارمغان آورده است، اعلان حقیقی کامل تولّد «انسان» است، انسانی که هر فردی در آن از حقّ مساوات و برابری بهره‌مند می‌گردد ... پیش از هر چیز بهره‌مندی از داوری بردن به پیشگاه شریعت یگانه و استفاده از قضاوت یگانه است. دوم برخورداری در کیفر و قصاص از اصل یگانه و ارزش یگانه است.

این، نخستین اعلان است ... قوانین بشری دهها قرن از آن عقب بوده است تا در این اواخر از لحاظ قوانین نظری به بخشی از سطح آن رسیده است، امّا از لحاظ پیاده کردن و اجراء عملی هنوز هم به سطح آن نرسیده است.

یهودیان از این اصل بنیادین بزرگ که در کتابشان تورات آمده است، منحرف شدند. نه تنها از آن در میان خود و دیگران منحرف شدند و گفتند:

﴿ لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ ﴾.

ما در برابر امّیها (یعنی غیر یهود) مسؤول نبوده و بازخواستی نداریم!. (آل‌عمران / ۷۵)

بلکه در میان خودشان هم از آن منحرف گشتند و به کژ راهه افتادند. همانگونه که دیدیم و شنیدیم آنچه در میان بنی‌قریظهٔ ذلیل و بنی‌نضیر عزیز گذشت. تا این که محمّد ﷺ به سویشان آمد و ایشان را به شریعت خدا، یعنی شریعت مساوات و برابری برگرداند، و پیشانیهای ذلیلانشان را بلند کرد و با پیشانیهای عزیزان برابر داشت.

قصاص بر این اساس بزرگ، گذشته از اعلان تولّد انسان، کیفر بازدارنده‌ای است که کسی را که بخواهد به کشتن شخصی دست بیازد، و یا زخمی بدو برساند، و یا

عضوی از اندامش را بشکند، پیش از اقدام به کاری که وسوسهٔ آن بر دلش گذشته است، و جاذبهٔ چنین کار پلشتی در نظرش آراسته و پیراسته گشته است، بارها و بارها با خود بیندیشد، و پیش چشم مجسّم دارد که اگر بکشد کشته می‌شود، بدون این که به نژاد و خاندان و حسب و نسب و موقعیّت و مقام او توجّه شود، و اگر هم درد و بلائی برساند، بدان اندازه دردمند و بلا زده می‌گردد. هنگامی که دستی را یا پائی را قطع کند، و یا چشمی، گوشی، بینی‌ای، و یا دندانی را از میان ببرد، از اندامهایش همان عضوی که تلف کرده است و هدر داده است، تلف و هدر می‌گردد و از میان برده می‌شود ...

امّا چنین کسی وقتی که بداند سزا و کیفرش زندانی شدن است، چه مدّت زندان کوتاه باشد و چه طولانی، کار بدین شکل نیست. زیرا درد بدنی و نقص وجود، و تغییر در خلقت و زشت کردن پیکر، چیزی است جدای از رنجها و دردهای زندان ... همانگونه که در کیفر دزدی بیان شد.

قصاص بر این اساس بنیادین بزرگ، گذشته از این که تولّد انسان را اعلان می‌دارد، قضاوتی است که سرشت بدان می‌آرامد، و آزار درونها را می‌زداید، و زخم دلها را دوا می‌نماید، و جوشش سرکش خون بهاء گرفتن و قصاص کردن را فرو می‌نشاند، جوشش سرکشی که خشم کور و حمیّت جاهلیّت آن را به فوران و غلیان می‌اندازد ... برخی از مردمان دیه را در قتل، و عوض را در جراحتها می‌پذیرند، ولی برخیها دلشان جز به قصاص رضا نمی‌دهد و تسکین نمی‌یابد و آرام نمی‌گیرد.

شریعت یزدان در اسلام فطرت را در نظر می‌گیرد، همانگونه که شریعت یزدان در تورات فطرت را در نظر داشته است. در همان زمان که قصاص آرام‌بخش را برای فطرت تضمین می‌کند، وجدان بزرگمنشی و گذشت را در آن می‌جوید، گذشت توانای بر قصاص گرفتن را:

﴿ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ﴾.

اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، این کار باعث بخشش (برخی از گناهان) او می‌گردد.

کسی که با میل و رغبت از قصاص صرف نظر کند، خواه بخشنده ولی دم باشد - بدان هنگام که قتل انجام می‌پذیرد - البته صرف نظر کردن با دریافت دیه بجای قصاص، یا دست کشیدن از هر دوی قصاص و دیه امکان‌پذیر است، و چنین کاری حقّ ولی دم است. زیرا به کیفر رساندن و گذشت کردن به ولی دم حواله می‌گردد، و تنبیه و تعزیر قاتل به امام واگذار می‌شود و هرگونه که امام صلاح بداند عمل می‌کند و کیفر می‌دهد ... و خواه صاحب حقّ باشد در همهٔ جراحتهای وارده، و از قصاص صرف نظر نماید ... هر کس گذشت کند، گذشت او کفّارهٔ گناهان او می‌شود و یزدان جهان به سبب چنین گذشتی گناهانش را می‌زداید.

بسیار اتّفاق می‌افتد، این دعوت به بزرگمنشی و گذشت، و دل را آویزهٔ گذشت و آمرزش خدا کردن، درونهائی را به جوش و خروش می‌اندازد که عوض مالی آنها را بی‌نیاز نمی‌سازد، و خود قصاص هم او را دلداری نمی‌دهد و از یاد کسی که و یا چیزی که از دست داده است نمی‌اندازد و جایگزین شخص از دست رفته و شیء هدر رفته نمی‌شود ... آخر چه چیز در برابر کشتن قاتل بهرهٔ ولی دم می‌گردد؟ یا پرداخت پول بدو کی برای او جایگزین عزیز از دست رفته‌اش می‌شود؟ این نهایتِ کاری است که برای اقامهٔ دادگری و برقرار کردن امنیّت در جامعه، می‌توان انجام داد ... امّا با این وجود در درون کینه‌ای و رنجشی بر جای می‌ماند که جز دلها را آویزهٔ عوضی کردن که از جانب یزدان در می‌رسد، از صفحهٔ دلها و گسترهٔ درونها، پاک و زدوده نمی‌گردد.

امام احمد روایت کرده است و گفته است که وکیع و یونس بن ابواسحاق برایمان روایت کرده‌اند و بیان داشته‌اند: «مردی از قریشیان، دندان مردی از انصار را شکست. از معاویه کمک و یاری خواست. معاویه گفت: او را خشنود خواهیم کرد. مرد انصاری پافشاری

کرد. معاویه گفت: هر چه می‌خواهی دربارهٔ دوست خود انجام بده. ابودرداء که آنجا نشسته بود، گفت: از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمود:

(مٰا مِنْ مُسْلِمٍ یُصٰابُ بِشَیْءٍ مِنْ جَسَدِهِ فَیَتَصَدَّقُ بِهِ إِلاّٰ رَفَعَهُ اللّٰهُ بِهِ دَرَجَةً، أَوْ حَطَّ بِهِ عَنْهُ خَطِیئَةً).

هیچ مسلمانی نیست که به جسم او زیانی رسانده شود و او آن را ببخشد، مگر این که خدا بدان درجه‌ای وی را بالا ببرد، و یا این که بدان گناهی از وی را بردارد و بزداید.

هنگامی که فرد انصاری این را شنید، گفت: من او را بخشیدم.

بدین منوال دل و درون مرد به چیزی آرام و خشنود گردید که پول معاویه نتوانسته بود تسلّی خاطر او را فراهم آورد و مالی که معاویه در برابر گذشت حاضر به پرداخت آن بود و بدان اشاره می‌کرد، او را قانع و راضی سازد.

این شریعت خدائی است که از آفریدگان خود آگاه است و می‌داند در درونشان چه احساسها و خاطره‌هائی می‌گذرد، و چه چیز به ژرفای دلهایشان می‌خزد و دلهایشان بدان خشنود می‌گردد، و چه احکامی به دلهایشان اطمینان و آرامش می‌بخشد و امواج درونهایشان را از خروش می‌اندازد.

یزدان سبحان بعد از بیان این بخش از شریعت تورات که بخشی از شریعت قرآن نیز شده است، حکم همگانی و عامی را پیرو می‌زند:

﴿ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّٰالِمُونَ ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند.

تعبیر بیان، عام و همگانی است. چیزی در میان نیست که آن را تخصیص دهد و ویژگی بخشد. صفت جدیدی که در اینجا است عبارت است از: ﴿ ظّٰالِمُونَ ﴾ یعنی ستمگران. این صفت جدید هم دربارهٔ حالت دیگری جدای از حالت پیشین نیست، حالتی که با کفر موصوف گردید. این صفت جدید بر صفت پیشین افزوده می‌گردد و هر دو صفت دربارهٔ کسانی ذکر می‌شود که بدانچه خدا نازل فرموده است عمل نکنند و داوری ننمایند. چنین کسانی کافر بشمارند، چون الوهیت یزدان سبحان را رها می‌سازند و قانونگذاری را پیشهٔ خود می‌کنند، و با ادّعای حقّ قانونگذاری خود برای مردمان، انگار ادّعای الوهیّت برای خود دارند. چنین کسانی ستمگر نیز می‌باشند، زیرا مردمان را به پذیرش شریعتی جدای از شریعت پروردگارشان می‌خوانند و وادار می‌نمایند، شریعتی که شایسته و بایستهٔ آنان و اصلاح کنندهٔ احوال و روبراه سازندهٔ اوضاعشان است. گذشته از این که چنین کسانی به دیگران ستم می‌کنند، بر خویشتن نیز ستم روا می‌دارند. زیرا خود را به هلاکت می‌اندازند و در معرض کیفر کفر قرار می‌دهند، و زندگی مردمان را که خودشان هم با آنان هستند به تباهی می‌کشانند.

بیانگر این معنی، اتّحاد مسندالیه و فعل شرط است:

﴿ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ ... ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند ....

جواب شرط دوم بر جواب شرط اوّل افزوده می‌شود، و هر دوی آنها به مسندالیه فعل شرط برمی‌گردند که عبارت است از: ﴿ مَنْ ﴾ یعنی کسی که. این مسندالیه هم مطلق و عام است.



سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و به بیان این حکم همگانی می‌پردازد، حکمی که پس از تورات نیز بر جای و معتبر است:

﴿ وَ قَفَّیْنٰا عَلیٰ آثٰارِهِمْ بِعِیسَی بْنِ مَرْیَمَ، مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرٰاةِ. وَ آتَیْنٰاهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ، وَ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرٰاةِ. وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ. وَلْیَحْکُمْ أَهْلُ الْإِنْجِیلِ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فِیهِ، وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ ﴾.

به دنبال آنان (یعنی پیغمبران پیشین) عیسی پسر مریم را بر راه و روش ایشان فرستادیم که تصدیق کنندهٔ

توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود، و برای او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حقّ) و نوری (زدایندهٔ تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود، و تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از آن نازل شده بود، و برای پرهیزگاران راهنما و پند دهنده بود. (ما پس از نزول انجیل بر عیسی، به طرفداران او دستور دادیم که) باید پیروان انجیل به چیزی (از احکام) حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است، و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند.

یزدان جهان به عیسی پسر مریم انجیل عطاء کرد، تا انجیل برنامهٔ زندگی گردد و شریعت داوری و فرماندهی شود ... خود انجیل قوانین و احکام چندانی به همراه نیاورد. بلکه کار انجیل تنها تعدیلهای ساده‌ای در قوانین و احکام تورات بود. به عنوان تصدیق کنندهٔ تورات نازل گشته بود و بر قوانین و احکام آن تکیه داشت و جز چنین تعدیلهای ساده‌ای با خود به ارمغان نیاورد ... خداوند در انجیل هدایت و نور قرار داده بود و لبریز از رهنمونی و اندرز بود. امّا هدایت و نور و اندرز آن برای چه کسی بود؟ برای «پرهیزگاران» بود. پرهیزگارانند که در کتابهای یزدان هدایت و نور و اندرز را می‌یابند. آنانند که چنین کتابهائی درگاه هدایت و نوری را که در خود دارند به رویشان باز می‌کنند ... امّا اندرز به دلهای خشکیدهٔ درشت سخت فرو نمی‌رود، و در واژه‌ها معانی را نمی‌یابند، و به روح رهنمودها پی نمی‌برند، و مزهٔ عقیده را نمی‌چشند و درک نمی‌کنند، و از این هدایت و این نور، به هدایتی و معرفتی نمی‌رسند، و بدان پاسخ نمی‌دهند و آن را نمی‌پذیرند ... نور موجود است، ولیکن جز بینش باز آن را درک نمی‌کند و نمی‌فهمد. اندرز نیز هست، امّا جز دل آگاه و هوشیار آن را دریافت نمی‌دارد و برنمی‌گیرد.

یزدان سبحان، در انجیل هدایت و نور و اندرز را برای پرهیزگاران گنجانده بود، و آن را برنامهٔ زندگی، و قانون داوری و فرماندهی پیروان انجیل کرده بود. یعنی انجیل ویژهٔ ایشان بوده است و رسالت عامی برای انسانها نبوده است. انجیل در این باره همچون تورات و همهٔ کتابهای آسمانی و جملگی رسالتها و همگی پیغمبران پیش از اسلام، یعنی واپسین آئین آسمانی، بوده است. امّا هر قانونی و حکمی از شریعت تورات، اگر با حکم قرآن مطابقت داشته باشد، شریعت قرآن نیز هست ... همانگونه که در قانون قصاص گذشت. در این صورت از پیروان انجیل خواسته می‌شود که داوری را از شریعت و قانونی بجویند که انجیل از تورات پذیرفته است و بدان اعتراف کرده است و تصدیقش نموده است:

﴿ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فِيهِ ﴾.

باید پیروان انجیل به چیزی (از احکام) حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است.

دستور این است که برابر چیزی حکم و داوری کنند که خدا نازل فرموده است، نه برابر چیزِ دیگری. نه مسیحیان و نه یهودیان پای‌بند دینی نخواهند بود تا تورات و انجیل را - پیش از اسلام - و قرآن را - بعد از اسلام - پیاده و اجراء نکنند. چه همهٔ آنها شریعت واحدی بوده‌اند و آنان ملزم بدانها هستند، و واپسین شریعت، شریعتی است که باید بدان چنگ زنند و بر آن تکیه کنند، و برابر قوانین آن آیند و روند:

﴿ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند.

نصّ قرآنی در اینجا نیز جنبهٔ عمومیّت دارد و همگانی است ... صفت فسق به دو تا صفت پیشینِ کفر و ظلم افزوده می‌گردد. صفت فسق بر قوم جدا و حالت تازه و جدای از حالت پیشین دلالت ندارد. بلکه این صفت افزون بر دو صفت قبلی است و گریبانگیر هر کسی است که عمل ننماید بدانچه که خدا نازل فرموده است از هر قوم و قبیله و نژاد و نسلی که باشد.

کفر با ترک الوهیّت یزدان حاصل است و این هم مجسّم در ترک شریعت و قانون خدا است. ظلم نیز با وادار کردن و کشاندن مردمان به پیروی از شریعتی و قانونی جز شریعت و قانون یزدان حاصل می‌آید. فسق هم با خروج از برنامهٔ یزدان و رفتن به راهی جز راه یزدان منّان حاصل می‌گردد. اینها صفتهائی هستند که همان کار نخستین متضمّن آنها است، و جملگی چنین صفاتی منطبق بر یک کننده و فاعل است، و همهٔ اینها را یک کننده و فاعل بر دوش می‌کشد و رویهمرفته وبال گردن شخص واحدی هستند.



در پایان، روند قرآنی به واپسین رسالت آسمانی، و به آخرین شریعت یزدانی می‌پردازد، رسالتی که «اسلام» را در شکل نهائی و پایانی خویش عرضه می‌دارد تا دین جملگی انسانها، و شریعت آن شریعت همهٔ مردمان باشد، و نگاهدار و نگاهبان همهٔ ادیان گذشته بوده و مرجع نهائی گردد، و برنامهٔ یزدان در زندگی انسانها شود تا آن روز که خداوند جهان، زمین و کسانی را به ارث خواهد برد که بر روی آن زیست می‌کنند. برنامهٔ یزدان برنامه‌ای است که زندگی با همهٔ شاخه‌ها و بخشها و تلاشها و فعّالیّتهائی که دارد می‌تواند بر آن استوار و ماندگار گردد. شریعت یزدان شریعتی است که زندگی در چهارچوب آن می‌چرخد و بر محور آن دور می‌زند و از آن جهان‌بینی عقیدتی و نظام اجتماعی و آداب سلوک و شیوهٔ رفتار فردی و گروهی خویش را برمی‌گیرد. شریعت اسلام نازل شده است تا بدان حکم و داوری شود، نه این که شناخته و تدریس و بررسی شود، و فرهنگ و دانشی در لابلای کتابها و دفترها گردد! بلکه اسلام آمده است تا با تمام دقّت از آن پیروی شود و چیزی از آن ترک و رها نگردد، و بجای آن حکم دیگری، در کار کوچک یا بزرگی از کارهای زندگی برگزیده نشود. یا باید اسلام را این چنین رعایت کرد، و یا این که جاهلیّت و هواپرستی است. این نیز پذیرفتنی نیست و دردی را دوا نمی‌کند کسی بیاید و بگوید: با سهل‌انگاری و آسانگیری در دین می‌توان مردمان را گرد آورد و اتّحاد و اتّفاق بخشید. زیرا اگر خدا می‌خواست می‌توانست همگان را ملّت یگانه‌ای کند. خداوند می‌خواهد که شریعت او فرمانروائی و داوری کند، و آنگاه کار مردمان هرگونه که می‌خواهد باشد:

﴿ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْکَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ، مُصَدِّقاً لِّمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْکِتٰابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ، فَاحْکُمْ بَيْنَهُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللهُ، وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ عَمّٰا جٰاءَکَ مِنَ الْحَقِّ. لِکُلٍّ جَعَلْنٰا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهٰاجاً. وَ لَوْ شٰاءَ اللهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً. وَلٰکِنْ لِيَبْلُوَکُمْ فِي مٰا آتٰاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرٰاتِ. إِلَى اللهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِيعاً، فَيُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ أَنِ احْکُمْ بَيْنَهُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللهُ، وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ. وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ مٰا أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْکَ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمٰا يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ، وَ إِنَّ کَثِيراً مِنَ النّٰاسِ لَفٰاسِقُونَ. أَفَحُکْمَ الْجٰاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُکْماً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ... ﴾.

بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همهٔ احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدّق کتابهای پیشین (آسمانی) و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان. (ای مردم!) برای هر ملّتی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق) و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده‌ایم. اگر خدا می‌خواست همهٔ شما (مردمان) را ملّت واحدی می‌کرد (و بر یک روال و یک سرشت می‌سرشت، و لذا راه و برنامهٔ ارشادی آنان در همهٔ امکنه و ازمنه یکی می‌شد) و امّا (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بیازماید (و فرمانبردار یزدان و سرکش از فرمان خدای منّان جدا و معلوم شود). پس

(فرصت را دریابید و) به سوی نیکی‌ها بشتابید (و به جای مشاجرهٔ در اختلافات، به مسابقهٔ در خیرات بپردازید و بدانید که) جملگی بازگشتتان به سوی خدا خواهد بود، و از آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اید آگاهتان خواهد کرد (و هر یک را برابر کردار خوب یا بد پاداش و پادافره خواهد داد) و (به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حقّ پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهائی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوا و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرّد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطّی می‌نمایند). آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیّت (ناشی از هوا و هوس) هستند؟! آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟.

انسان در برابر این تعبیر روشن و آشکار، و این قاطعیّت گفتار، و این احتیاط فراوان می‌ایستد و می‌بیند که چگونه در برابر وسوسه‌هائی که برای ترک چیزی - هر چند اندک - از این شریعت در برخی از ظروف و شرائط، این همه احتیاط و برحذرباش گوشزد می‌گردد. انسان در برابر همهٔ اینها می‌ایستد و تعجّب می‌کند که مسلمانی که ادّعای پیروی از اسلام را دارد، چگونه به خود اجازه می‌دهد و می‌پسندد که همهٔ شریعت یزدان را به ادّعای ظروف و شرائط رها سازد و پشت گوش اندازد، و شگفت‌انگیزتر چگونه می‌پسندد که بعد از ترک کلّی شریعت یزدان، ادّعای اسلام کند! اصلاً مردمان چگونه پیوسته خود را «مسلمان» می‌نامند، بدانگاه که حلقهٔ کمند اسلام را از گردن خود بدر می‌آورند، و شریعت یزدان را بطور کلّی رها می‌سازند، و در قالب عدم اعتراف به شریعت یزدان، و ناشایست قلمداد کردن این شریعت در همهٔ شرائط و ظروف، و پیاده و اجراء کردن همهٔ بخشهای آن را غیر ضروری شمردن در همهٔ شرائط و ظروف ... اقرار به الوهیّت یزدان را اعلان می‌دارند!

﴿ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ ﴾.

بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همهٔ احکام و اخبار خود) ملازم حقّ است.

حق در شرف صدور این کتاب از جانب الوهیّت جلوه‌گر و هویدا است. آن جهتی که حقّ فرو فرستادن شریعتها، و واجب گرداندن قانونها را دارد ... حق در محتویات این کتاب، و در همهٔ کارهائی که از عقیده و شریعت عرضه می‌دارد، و در صلاحیّت این شریعت در همهٔ شرائط و ظروف، و در ضرورت پیاده و اجراء کردن آن در مقام شرائط و ظروف، و در هر خبری که روایت می‌نماید، و در همهٔ رهنمودهائی که در بر دارد ... جلوه‌گر و هویدا است.

﴿ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ ﴾.

موافق و مصدّق کتابهای پیشین (آسمانی) و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است.

قرآن آخرین شکل دین خدا است. واپسین مرجع در کار دینداری است. آخرین مرجع برنامهٔ زندگی، و قوانین مردمان، و نظام زندگی آنان است. اصلاً تعدیلی و تبدیلی بدان راه ندارد.

بدین خاطر است که هرگونه اختلافی را باید بدین کتاب برگرداند تا دربارهٔ آن به قضاوت بپردازد، چه این اختلاف دربارهٔ جهان‌بینی اعتقادی میان پیروان آئین‌های آسمانی درگرفته باشد، یا دربارهٔ شریعتی باشد که این کتاب در شکل اخیر خود آن را به ارمغان آورده است. و یا این که چنین اختلافی میان خود مسلمانان پدید آمده باشد. در هر حال، مرجعی که آراء

و نظرات خود را دربارهٔ کار و بار زندگی بطور کلّی بدان برمی‌گردانند، این کتاب است و بس. آراء و نظرات مردمان هیچگونه ارج و بهائی ندارد مگر این که اصلی از این واپسین مرجع داشته باشد که بدان استناد کند.

بر این حقیقت، مقتضیات بلا واسطهٔ آن مترتّب است:

﴿ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ، وَ لاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ﴾.

پس میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حقّ و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان.

فرمان پیش از هر کسی متوجّه پیغمبر ﷺ خدا است. بدو دستور داده می‌شود که اهل کتاب به پیش او می‌آیند و از او داوری می‌خواهند، چگونه رفتار کند. ولی تنها بدین مورد خاصّ محدود نمی‌گردد، بلکه عامّ است و تا دنیا دنیا است حکم آن روان و برجا است... سالها گذشته است و نه پیغمبر نوی و نه رسالت نوینی در میان نبوده است تا تعدیل و تبدیلی در این واپسین مرجع انجام دهد.

این آئین کامل گردیده است، و با این آئین نعمت خدا بر مسلمانان اتمام پذیرفته است، و یزدان جهان آن را به عنوان برنامهٔ زندگی جملگی مردمان پسند کرده است. تعدیل و تبدیلی در آن انجام نمی‌پذیرد، و حکمی به حکم دیگری تغییر داده نمی‌شود، و چیزی از شریعت این آئین با چیزی از شریعت دیگری مبادله نمی‌گردد. بدانگاه که خدا این آئین را برای مردمان پسندیده است، می‌دانسته است که چنین دینی شایان جملگی ایشان است و می‌تواند همگی آنان را فرا گیرد. خدا در آن زمان که این آئین را به عنوان واپسین مرجع برای مردمان پسند فرموده است، می‌دانسته است که چنین دینی می‌تواند خیر و خوبی را برای جملگی انسانها محقّق سازد، و زندگی جملگی مردمان را تا روز رستاخیز فرا گیرد ... هرگونه تعدیلی و تبدیلی در این برنامه - چه رسد به عدول و کناره گیری از آن - انکار واضح و روشن این آئین است، و هر که چنین کاری کند، از دائرهٔ این آئین بیرون می‌افتد، هر چند که هزار بار با زبان بگوید: او از زمرهٔ مسلمانان است!

خداوند می‌دانسته است که عذرهای زیاد و بهانه‌های فراوانی ممکن است آورده شود و با چنین عذرها و بهانه‌هائی، صرف نظر کردن و گذشت نمودن از برخی از آنچه خدا نازل فرموده است توجیه شود و پسندیده در نظر آید، و پیروی از خواستها و آرزوهای متخاصمانی که به دادخواهی می‌آیند، مقبول افتد. همچنین ایزد متعال می‌دانسته است که گاهی وسوسه‌هائی به دلها راه پیدا می‌کند و دربارهٔ ضرورت حکم به همهٔ آنچه خدا نازل فرموده است بدون گذشت از چیزی در آن، در همهٔ شرائط و ظروفی که پیش می‌آید، اندیشه‌هائی بر دل گذرد و پرسشهائی برانگیزد. این است که خداوند جهان در این آیات دو دفعه پیغمبر ﷺ خود را از پیروی از هواها و هوسها و خواستها و آرزوهای متخاصمان و دادخواهان، برحذر می‌دارد، و از این که ایشان او را از بعضی از آنچه خدا نازل فرموده است بدور دارند، هوشیار باش و بیدار باش می‌دهد.

نخستین وسوسه‌ای که بر دل می‌گذرد، علاقهٔ نهانی انسان به نزدیک کردن دلهای دسته‌ها و گروههای گوناگون، و هم‌آوا و هم‌آهنگ ساختن راهها و عقیده‌هائی است که در یک منطقه و یک کشور پهلوی یکدیگر گرد آمده‌اند، و گرایش به همسوئی و همراهی با برخی از خواستها و آرزوهای ایشان است بدانگاه که با برخی از احکام شریعت برخورد داشته باشند و ناجور بیفتند، و بالأخره میل به سهل‌انگاری در امور ساده و کم‌ارزش، یا چیزهائی که چنین به نظر می‌رسند که از مسائل بنیادین شریعت نمی‌باشند.

روایت شده است که یهودیان به پیغمبر ﷺ خدا پیشنهاد کردند اگر در برخی از احکام مشخّص، از جمله در حکم رجم و سنگسار، با ایشان سازش کند، بدو

ایمان خواهند آورد. این بیدار و هوشیار باش، در بارهٔ این چنین پیشنهادی نازل گشته است ... امّا کار - چنانکه پیدا است - عام‌تر از حالت مشخّصی و پیشنهاد معیّنی است. این امر در مناسبتهای گوناگونی رخ می‌دهد، و پیروان این شریعت در هر زمانی با چنین مسائلی رویاروی می‌شوند. خداوند سبحان خواسته است در این باره قاطعانه برخورد کند و کار را به پایان ببرد، و راه را بر رغبت و میل نهانی انسانی، در سهل‌انگاری به خاطر شرائط و ظروف، و آسانگیری و محض اتّحاد بخشیدن دلها به هنگام اختلاف خواستها و هدفها، قطع می‌کند. در این راستا به پیغمبرش فرموده است: اگر خدا می‌خواست مردمان را ملّت یگانه‌ای می‌کرد. ولیکن برای هر یک از آنان راه و برنامه‌ای قرار داده است، و ایشان را در آنچه از آئین و شریعت و سایر نعمتهای زندگی که بدیشان داده است می‌آزماید و امتحان می‌نماید.

هر یک از آنان راه خود را در پیش می‌گیرد، سپس همگان به سوی یزدان برمی‌گردند و ایزد منّان ایشان را از حقیقت آگاه می‌سازد و در برابر برنامه و راهی که انتخاب کرده‌اند و طیّ نموده‌اند ایشان را بازخواست می‌نماید و محاسبه می‌فرماید ... در این صورت جائز نیست دربارهٔ سهل‌انگاری در چیزی از شریعت برای گردآوردن پیروان مکاتب و مذاهب گوناگون، فکر کرد. چراکه آنان با یکدیگر گرد نمی‌آیند:

﴿ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً. وَ لَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً. وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ. فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ. إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴾.

(ای مردم!) برای هر ملّتی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق)، و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده‌ایم. اگر خدا می‌خواست همهٔ شما (مردمان) را ملّت واحدی می‌کرد (و بر یک روال و یک سرشت می‌سرشت، و لذا راه و برنامهٔ ارشادی آنان در همهٔ امکنه و ازمنه یکی می‌شد) و امّا (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بیازماید (و فرمانبردار یزدان و سرکش از فرمان خدای منّان جدا و معلوم شود). پس (فرصت را دریابید و) به سوی نیکی‌ها بشتابید (و به جای مشاجرهٔ در اختلافات، به مسابقهٔ در خیرات بپردازید و بدانید که) جملگی بازگشتتان به سوی خدا خواهد بود، و از آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اید آگاهتان خواهد کرد (و هر یک را برابر کردار خوب یا بد پاداش و پادافره خواهد داد).

بدین وسیله یزدان جهان، همهٔ راههای نفوذ شیطان را بسته است، بویژه راهی که به ظاهر راه خیر و خوبی، و الفت دلها، و گردآوری صفّها جلوه‌گر می‌آید، و با صرف نظر کردن از برخی از شریعت یزدان حاصل می‌گردد، تا در برابر آن همگان را خشنود گردانید! و یا در مقابل آن چیزی که وحدت صفوف نامیده می‌شود بدست آید!

شریعت خدا بسی پابرجاتر و ارزشمندتر از این است که جزئی از آن فدای چیزی گردد که یزدان جهان مشخّص فرموده است که نباید چنین چیزی انجام بگیرد. مردمان آفریده شده‌اند و هر یکی دارای استعدادی است. هر کدام از ایشان دارای روش و منشی است. هر یک از آنان برنامه‌ای دارد، و راهی در پیش می‌گیرد. بنابه حکمتی از حکمتهای یزدان، مردمان این چنین جوراجور و گوناگون آفریده شده‌اند. خداوند هدایت را بدیشان نموده است و آنان را به حال خود رها ساخته است تا در گسترهٔ زندگی بتازند و به تلاش و تکاپو بپردازند. این تاخت و تاز و تلاش و تکاپوی ایشان را وسیلهٔ آزمون آنان فرموده است، و در روزی که به سوی یزدان برمی‌گردند، سزا و جزای ایشان در برابر چنین پویش و کوششی داده می‌شود. قطعاً هم مردمان به سوی یزدان برمی‌گردند.

پس علّت‌تراشی پوچ و تلاش ناموفّقی است که کسی بکوشد مردمان را به حساب شریعت خدا، یا به تعبیر دیگر، به حساب صلاح و فلاح انسانها، گرد بیاورند. چه عدول یا تعدیل در شریعت یزدان، جز فساد و تباهی

در زمین، انحراف از برنامهٔ یگانهٔ راست و درست، نفی دادگری در زندگی انسانها، بندگی برخی در برابر برخی، و بعضی از مردمان بعضی دیگر را بجای خدای متولی امور و سرپرست خود بگیرند، معنائی ندارد. این کار هم شرّ و بلای بزرگ، و فساد و تباهی سترگ است و بس. جائز نیست مرتکب آن شد و در راه آن به تلاشی ایستاد که ناموفّق و بی‌ثمر است، چه جدای از چیزی است که یزدان در سرشت مردمان سرشته است، و گذشته از آن، ضدّ حکمت و فلسفه‌ای است که خداوند به خاطر آن اختلاف برنامه‌ها و قانونها را مقدّر فرموده است و دگرگونی روندها و روشها و مکتبها و مذهبها را پدید آورده است ... یزدان آفریدگار مردمان است و نخستین و واپسین فرمان از آن او است و دستور دهنده تنها او است. برگشت همگان بدو است، و سرنوشت مردمان، پاک در دست او است.

تلاش در راه سهل‌انگاری در چیزی از شریعت یزدان، برای حصول این چنین هدفی که در پرتو این نصّ صادق مصداق آن در هر بخشی از واقعیّت زندگی انسانها پیدا است، تلاش پست و بدشگونی است که توجیهی از واقعیّت، و سندی از خواست خدا، و پذیرشی در احساس مسلمان ندارد، مسلمانی که جز برای پیاده کردن خواست خدا پویش و کوششی نمی‌ورزد و دست به کاری نمی‌یازد. راستی چگونه برخیها که خویشتن را «مسلمان» می‌نامند، می‌گویند: پیاده کردن شریعت درست نیست تا «جهانگردان» را از دست ندهیم! آری، به خدا سوگند، چنین می‌گویند!

روند قرآنی برمی‌گردد و این حقیقت را تأکید می‌کند، و بر روشنی آن می‌افزاید. نصّ نخستین، یعنی:

﴿ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ﴾.

پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حقّ و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان.

نهی میکند از رها کردن همهٔ شریعت یزدان، در برابر درخواست یهودیان. هم اینک او را برحذر می‌دارد از این که یهودیان او را از برخی از چیزهائی بدور ندارند که یزدان بر او نازل کرده است:

﴿ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ، وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ. وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكَ ﴾.

(به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حقّ پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهائی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند.

برحذر داشتن در اینجا بگونهٔ سخت‌تر و دقیق‌تری انجام می‌پذیرد. چرا که کار چنانکه هست به تصویر کشیده می‌شود. برگرداندن و بدور داشتنی در میان است که باید از آن خویشتن را برحذر داشت ... کار در این جولانگاه از دو حال خارج نیست: حکم کردن و به داوری گرفتن کامل چیزی که خدا نازل کرده است، یا پیروی از هوا و هوس و دور شدن از چیزی در میان است که خدا نازل فرموده است و یزدان مسلمانان را از این امر برحذر می‌دارد.

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و وسوسه‌ها و اندیشه‌هائی را دنبال می‌کند که بر دلها می‌گذرند و در درونها غوغا می‌کنند، و کار یهودیان را بر پیغمبر ﷺ خدا سبک می‌دارد و از درد آن می‌کاهد. بدو دستور می‌فرماید که بر خویشتن سخت نگیرد اگر ایشان خوششان نیاید و نپسندند که باید در این شریعت از گناهان صغیره پیش از گناهان کبیره کاملاً دست کشید، یا این که آنان پشت کردند و اصلاً اسلام را به عنوان آئین خویش برنگزیدند، و یا این که از داوری بردن به شریعت خدا سر باز زدند ... البته داوری بردن به شریعت یزدان در آن زمان که هنوز در سرزمین اسلامی واجب و قطعی نشده بود، قضاوت خواستن از شریعت خدا اختیاری و آزادانه بوده است:

﴿ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ. وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴾.

پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرّد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطّی می‌نمایند).

اگر پشت کردند، گناه ایشان را بر تو نخواهند نوشت، و این کار ایشان تو را از چنگ زدن کامل به حکم و شریعت یزدان باز ندارد، و مگذار پشت کردن ایشان از نیروی تو بکاهد یا تو را از موضع خویش بدور نماید و از موقعیّت خویشتن باز دارد ... چه آنان پشت می‌کنند و رویگردان می‌شوند، چون خدا می‌خواهد ایشان را در برابر برخی از گناهانشان سزا و کیفر دهد. ایشانند که در برابر این رویگردانی بلا و بدی می‌بینند، نه تو و نه شریعت خدا و دین او، و نه صف مسلمانانی که به آئین یزدان چنگ زده‌اند ... گذشته از این، سرشت انسانی چنین است که:

﴿ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴾.

بسیاری از مردمان (از احکام شریعت یزدان) سرپیچی و تمرّد می‌کنند.

آنان از حدود قوانین الهی تخطّی می‌کنند و بیرون می‌روند و به کژ راهه می‌افتند و منحرف می‌شوند. چون ایشان اینگونه‌اند! تو در این کار چاره و توانی نداری، و شریعت هم گناهی ندارد، و راهی برای استوار داشتن ایشان بر راستای راه وجود ندارد!

بدین وسیله خدا همهٔ راههای نفوذ و ورود اهریمن به درون انسان مؤمن را می‌بندد، و جلو هرگونه دلیل و علّتی برای ترک چیزی از احکام این شریعت جهت هدفی از اهداف در هرگونه شرائط و ظروفی را می‌گیرد.

آنگاه بر سر دو راهه می‌ایستد و همگان را فریاد می‌دارد: دو راه بیش در میان نیست: یا حکم خدا است، و یا حکم جاهلیّت! نه راه میانه‌ای میان این دو تا است، و نه راهی بجای آنها وجود دارد ... حکم یزدان باید در زمین روان شود، و شریعت خدای سبحان در زندگی مردمان اجراء گردد، و برنامهٔ یزدان زندگی انسانها را اداره کند ... اگر چنین نشود، حکمِ جاهلیّت، و شریعتِ هوا و هوس، و برنامهٔ بندگی می‌ماند و بس ... مردمان کدامیک از این دو تا را می‌خواهند؟

﴿ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؟ ﴾.

آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیّت (ناشی از هوا و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟

با این نصّ معنی جاهلیّت مشخّص می‌گردد. جاهلیّت - همانگونه که خدا آن را توصیف و قرآن آن را تعیین می‌کند - حکمفرمائی انسان بر انسان است. چرا که این کار پرستش انسان برای انسان، و بیرون رفتن از پرستش یزدان، و رها کردن الوهیّت خدا، و در برابر رهائی الوهیّت خدا، الوهیّت برخی از انسانها و پرستش آنان بجای یزدان، بشمار می‌آید.

در پرتو این نصّ، جاهلیّت تنها دوره‌ای از زمان نیست. بلکه جاهلیّت وضعی از اوضاع است. این وضع، دیروز بوده است، و امروز هم هست، و فردا نیز یافته می‌شود. این وضع، صفت جاهلیّت به خود می‌گیرد و در برابر اسلام واقع است و متضادّ و متناقض با اسلام می‌باشد. مردمان در هر زمانی و در هر مکانی، یا با شریعت یزدان - بدون صرف نظر کردن از برخی از آن - حکم می‌کنند و آن را می‌پذیرند و کاملاً تسلیم آن می‌شوند، در این صورت در دائرهٔ دین قرار دارند و مؤمن بشمارند. و یا این که مردمان با شریعتی حکم می‌کنند که ساختار انسانها است - به هر شکلی از اشکال که باشد - و چنین شریعتی را می‌پذیرند و گردن می‌نهند. در این صورت آنان در جاهلیّت بسر می‌برند و پیروان آئین کسی هستند که با شریعت او حکم می‌کنند، و به

هیچوجه در دائرهٔ دین خدا نیستند و مؤمن بشمار نمی‌آیند. کسی که حکم خدا را نمی‌خواهد، حکم جاهلیّت را می‌خواهد. کسی که شریعت یزدان را ترک و رها می‌کند، شریعت جاهلیّت را می‌پذیرد و در جاهلیّت زندگی را بسر می‌برد.

این دو راههٔ جدائی است! مردمان بر آن می‌ایستند. آنگاه مختارند: این راه را در پیش می‌گیرند، و یا آن راه را می‌سپرند!

روند قرآنی آنگاه از ایشان یک پرسش استنکاری می‌کند، چون حکم جاهلیّت را می‌خواهند و می‌طلبند. و یک پرسش تقریری به خاطر برتری حکم یزدان را مطرح می‌سازد:

﴿ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾.

آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟.

آری! چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند؟

چه کسی جرأت دارد ادّعاء کند که او برای مردمان قانونگذاری می‌کند، و بر آنان فرمان می‌راند، بهتر از قانونگذاری یزدان برای مردمان، و فرمانروائی یزدان بر ایشان؟ اگر جسارت چنین ادّعائی را داشته باشد، آیا می‌تواند چه دلیلی و حجّتی بر این ادّعای بزرگ ذکر نماید؟

آیا می‌تواند که بگوید: او آگاه‌تر از حال مردمان از آفریدگار مردمان است؟ یا این که می‌تواند بگوید: او نسبت به مردمان مهربانتر از خداوندگار مردمان است؟ و یا این که می‌تواند بگوید: او آگاه‌تر از مصالح مردمان از کردگار مردمان است؟ آیا می‌تواند بگوید: بدانگاه که یزدان سبحان برای مردمان آخرین شریعت خود را پایه‌گذاری می‌کرد و برای آن قانونگذاری می‌فرمود، و واپسین پیغمبر خود را می‌فرستاد، و پیغمبر خویش را خاتم پیغمبران می‌کرد، و رسالت خویشتن را آخرین رسالتها می‌نمود، و شریعت خود را شریعت جاودانه می‌فرمود، او آگاه از احوال و اوضاعی نبود که رخ خواهد داد! و بر نیازمندیهائی اطّلاع نداشت که در طول زمان پدید خواهند آمد! و بر شرائط و ظروفی اشراف و نظارت نداشت که بوقوع می‌پیوندند! خدا حساب احوال و اوضاع و نیازمندیها و شرائط و ظروف را در شریعت خود نکرده است، چون از دید او پنهان بوده‌اند! ولی در آخر زمان این مسائل برای مردمان روشن و هویدا گردیده‌اند! و پرده از خویشتن کنار زده‌اند!

چه چیزی را می‌تواند بگوید کسی که شریعت یزدان را از حکمفرمائی بر زندگی کنار می‌گذارد؟ و شریعت یزدان را با شریعت جاهلیّت عوض می‌کند؟ و حکم جاهلیّت را به جای حکم اسلامیّت می‌پذیرد؟ و هوا و هوس خود یا ملّتی از ملّتها و یا نسلی از نسلها را بر حکم و بر شریعت خدا برتر می‌نهد و ترجیح می‌دهد؟!

چه چیز می‌تواند بگوید، بویژه اگر ادّعاء کند که او از جملهٔ مسلمانان است؟! شرائط چنین بود؟ ظروف چنین می‌خواست؟ عدم علاقهٔ مردمان خواستار دین بود؟ ترس از دشمنان باعث گردیده بود؟ ... آیا همهٔ اینها در حوزهٔ دانش یزدان نبوده است و خدا بر آنها آگاه نبوده است، بدانگاه که به مسلمانان دستور می‌داده است که شریعت او را در میان خود پیاده کنند و بکار بندند و بر راستای برنامهٔ او روند، و از هیچ بند و بخشی از آنچه نازل فرموده است دست نکشند و صرف نظر نکنند؟!

قصور شریعت یزدان از فراگیری نیازهائی که رخ می‌دهند، و اوضاعی که پیش می‌آیند، و احوالی که چیره می‌شوند، در میان بوده است؟ آیا چنین چیزی در سلطهٔ دانش خدا نبوده است، بدانگاه که بدین نحو شدّت و حدّت ابراز می‌فرمود، و بدین گونه برحذر می‌داشت و هوشیار باش و بیدارباش می‌نمود؟!

غیرمسلمان هر چه دل تنگش می‌خواهد می‌تواند بگوید. ولی شخص مسلمان، و یا کسانی که ادّعاء اسلام را دارند، از این چیزها هر چه بخواهند بگویند، و آنگاه باز هم بر اسلام ماندگارند و واقعاً مسلمانند؟! یا از اسلام چیزی برایشان مانده است؟!

اینجا دو راههٔ جدائی است. دو راهه‌ای که در آن اختیاری نمی‌ماند، و کشمکش و ستیزه‌گری فائده‌ای

ندارد: اسلام است یا جاهلیّت. ایمان است یا کفر. حکم خدا است یا حکم جاهلیّت ... و دیگر هیچ ...

کسانی که حکم و فرمانروائی ننمایند برابر چیزی که خدا نازل فرموده است، ایشان کافر ظالم فاسق هستند. فرمانبرانی که حکم و فرمان خدا را نپذیرند و گردن ننهند، مؤمن نمی‌باشند.

این مسأله باید در دل و درون شخص مسلمان، واضح و قاطع و روشن و هویدا باشد، و در زمان زندگانی خود در پیاده و اجراء کردن آن در زندگی واقعی مردمان، به خویشتن شکّ و تردیدی راه ندهد، و تسلیم مقتضی چنین حقیقتی، و نتیجهٔ چنین پیاده و اجراء کردن در حق دشمنان و دوستان گردد.

مادام که دل و درون شخص مسلمان در این مسأله قاطع و جازم نباشد و به یقین و اطمینان نرسیده باشد، هرگز شاهین ترازوی او راست و درست نمی‌ایستد، و برنامه و راه او روشن و آشکار نمی‌شود، و در دل و درونش حق و باطل را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهد، و هرگز گام درستی در راستای راه درست و استوار برنمی‌دارد ... اگر هم این مسأله در دلها و درونهای عامهٔ مردمان، پیچیده و دشوار، یا شُل و ول بماند، به هیچوجه جائز نیست این مسأله در دلها و درونهای کسانی پیچیده و دشوار و شُل و ول بماند که میخواهند «مسلمان» باشند و این وصف بزرگ را سزاوار و برازندهٔ خویشتن سازند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ
أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ
ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمۡ
يَقُولُونَ نَخۡشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٞۚ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَ بِٱلۡفَتۡحِ أَوۡ أَمۡرٖ
مِّنۡ عِندِهِۦ فَيُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ نَٰدِمِينَ ﴿٥٢﴾
وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ
إِنَّهُمۡ لَمَعَكُمۡۚ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَأَصۡبَحُواْ خَٰسِرِينَ ﴿٥٣﴾ يَٰٓأَيُّهَا
ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ
وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي
سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ
وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ
يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ
وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ﴿٥٦﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ
ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَكُمۡ هُزُوٗا وَلَعِبٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ
ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَٱلۡكُفَّارَ أَوۡلِيَآءَۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿٥٧﴾
وَإِذَا نَادَيۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوٗا وَلَعِبٗاۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ
لَّا يَعۡقِلُونَ ﴿٥٨﴾ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ هَلۡ تَنقِمُونَ مِنَّآ إِلَّآ أَنۡ ءَامَنَّا
بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلُ وَأَنَّ أَكۡثَرَكُمۡ فَٰسِقُونَ ﴿٥٩﴾ قُلۡ
هَلۡ أُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَغَضِبَ
عَلَيۡهِ وَجَعَلَ مِنۡهُمُ ٱلۡقِرَدَةَ وَٱلۡخَنَازِيرَ وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَۚ أُوْلَٰٓئِكَ شَرّٞ
مَّكَانٗا وَأَضَلُّ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ﴿٦٠﴾ وَإِذَا جَآءُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا
وَقَد دَّخَلُواْ بِٱلۡكُفۡرِ وَهُمۡ قَدۡ خَرَجُواْ بِهِۦۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا كَانُواْ يَكۡتُمُونَ
﴿٦١﴾ وَتَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ وَأَكۡلِهِمُ
ٱلسُّحۡتَۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٦٢﴾ لَوۡلَا يَنۡهَىٰهُمُ ٱلرَّبَّٰنِيُّونَ
وَٱلۡأَحۡبَارُ عَن قَوۡلِهِمُ ٱلۡإِثۡمَ وَأَكۡلِهِمُ ٱلسُّحۡتَۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ
يَصۡنَعُونَ ﴿٦٣﴾ وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ
بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا
مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۚ وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ
وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ كُلَّمَآ أَوۡقَدُواْ نَارٗا لِّلۡحَرۡبِ أَطۡفَأَهَا ٱللَّهُۚ
وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادٗاۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ﴿٦٤﴾
وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَكَفَّرۡنَا عَنۡهُمۡ
سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَلَأَدۡخَلۡنَٰهُمۡ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٦٥﴾ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ أَقَامُواْ
ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِم مِّن رَّبِّهِمۡ لَأَكَلُواْ مِن
فَوۡقِهِمۡ وَمِن تَحۡتِ أَرۡجُلِهِمۚ مِّنۡهُمۡ أُمَّةٞ مُّقۡتَصِدَةٞۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ
سَآءَ مَا يَعۡمَلُونَ ﴿٦٦﴾

نصوص این درس همه تأکید می‌کنند چیزی را که در دیباچهٔ این سوره بیان داشتیم. گفتیم: این سوره همهٔ آن بعد از سورهٔ فتح که در حدیبیه به سال ششم هجری نازل شده بود، شرف نزول پیدا نکرده است. چرا که بسیاری از بخشهای آن بایستی پیش از آن زمان نازل شده باشد، و حتّی دست کم پیش از کوچاندن و راندن بنی‌قریظه در سال چهارم - سال جنگ احزاب - یا پیشتر از آن هم نازل شده باشد ... مثلاً پیش از کوچاندن و راندن بنی‌نضیر به دنبال جنگ احد، و بنی‌قینقاع به دنبال جنگ بدر، نازل شده باشد.

چه این نصوص به حوادثی اشارت دارد، و بیانگر اوضاع و احوالی است که در مدینه میان مسلمانان رخ داده است. شرائط و ظروف و موقعیّتهائی را می‌رساند که یهودیان و منافقان داشته‌اند و هرگز نباید چنین چیزهائی بعد از درهم شکستن شوکت و عظمت یهودیان باشد که آخرین آنها در جنگ بنی‌قریظه بوده است.

این نصّ که دربارهٔ به دوستی گرفتن یهودیان و مسیحیان است، و این برحذر داشتن - بلکه تهدید کردن - کسی که ایشان را به دوستی گیرد از زمرهٔ ایشان خواهد بود، و این اشاره به کسانی دارد که در دلهایشان بیماری است و آنان را دوست و هم‌پیمان خود می‌کنند، بدین علّت که از حوادث زمان و گشت و گذار دوران بیم و هراس دارند، و بدور داشتن مسلمانان از دوستی با کسانی که دین ایشان را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند، و اشاره به کسانی دارد که در دلهایشان بیماری باشد و آنان را به دوستی می‌گیرند و دلیلی که می‌آورند این است که از حوادث زمان و چرخش دوران می‌ترسند، و بدور داشتن مسلمانان از دوستی با کسانی است که آئینشان را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند، و اشاره به این که اینان نماز مسلمانان را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند بدانگاه که مسلمانان برای اقامهٔ نماز برمی‌خیزند ... یکایک اینها انجام‌پذیر نیست مگر این که یهودیان در مدینه نیرو و نفوذ و قدرت و استقراری داشته باشند که در پرتو آنها این شرائط و ظروف پدیدار آید، و این حوادث روی دهد، و کار بدین برحذر داشتن تند و سخت نیاز پیدا کند و بدین تهدید مگر احتیاج پدیدار آید، و لازم شود ماهیّت یهودیان بیان گردد، و ایشان را به دیگران بشناسانند و کردار و رفتارشان را برملا گردانند، و از نیرنگها و مانورها و ساخت و باختهای آن چنانی و گوناگون ایشان پرده بردارند.

برخی از روایتها اسباب نزول آیات این درس را بیان کرده‌اند. برخی از آنها به حادثهٔ بنی‌قینقاع که به دنبال غزوهٔ بدر روی داده است، و به موضعگیری عبدالله پسر أُبَیّ پسر سَلول برمی‌گردد که دربارهٔ به دوستی گرفتن یهودیان و دوستی یهودیان با او گفته بود: من از چرخش دوران و حوادث زمان می‌ترسم و دوستی خود را با دوستان خویش نمی‌برم و دست از ایشان نمی‌کشم!

حتّی بدون در نظر گرفتن این روایتها هم می‌توان از روی بررسی موضوعی سرشت آیات و فضای آنها، و وارسی خود آیات در پرتو حوادث زندگانی پیغمبر ﷺ و مراحل و احوال و اوضاع آن در مدینه، پی به چیزی برد که ما در دیباچهٔ این سوره راجع به مدّت زمانی که سوره در آن نازل گشته است، گفته‌ایم و ترجیح داده‌ایم.



نصوص این درس از یک سو اشاره می‌نمایند به شیوهٔ برنامهٔ قرآنی در امر تربیت گروه مسلمان، و آماده ساختن آنان برای انجام نقشی که خدا برای ایشان در نظر گرفته است. و از دیگر سو اشاره دارند به اصول و ارکان این برنامه. اصول و ارکانی که خدا می‌خواهد آنها را در دل و درون انسان مسلمان، و در میان گروه مسلمان در هر زمان، ثابت و استوار بدارد. این اصول و ارکان ماندگار و بر جای هستند و تنها به نسلی از میان نسلهای این ملّت اختصاص ندارند، بلکه اساس و پایهٔ پیدایش و پویش فرد مسلمان و گروه مسلمان در میان

همهٔ نسلها می‌باشند.

این قرآن فرد مسلمان را بر اساس دوست داشت خالصانهٔ پروردگارش و پیغمبرش و عقیده‌اش و گروه مسلمانش تربیت می‌کند و رشد می‌دهد. همچنین او را بر ضرورت جدائی و دوری کامل میان صفی که خودش در آن می‌ایستد و میان هر صف دیگری که پرچم خدا را بر دوش نمی‌کشد، و از رهبری فرستادهٔ یزدان پیروی نمی‌کند، و به گروهی نمی‌پیوندد که نمایانگر حزب خداوندند. قرآن فرد مسلمان را بگونه‌ای می‌پرورد که احساس کند که خدا او را برگزیده است تا پرده‌ای باشد که قدرت یزدان بر آن نمایان گردد و به نمایش درآید، و ابزاری باشد که قضا و قدر یزدان با آن در زندگی مردمان و در وقائع تاریخ پیاده گردد. این گزینش - با همهٔ تکالیف و مشکلاتی که دارد - لطف و فضل خدا است و به هر کس که خودش بخواهد آن را عطاء می‌فرماید. دوستی با گروه غیرمسلمان، معنی آن برگشت از دین خدا، و سر باز زدن از این گزینش سترگ، و دست کشیدن از این لطف و فضل زیبا و دلپسند است.

این چنین رهنمودی در نصوص بسیاری از این درس، پیدا و جلوه‌گر و هویدا است:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰتَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصارىٰ أَوْلِیاءَ ... بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ ... وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ... إِنَّ اللهَ لاٰیَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق أَوْلیٰ آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ. أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْکافِرِینَ. یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَ لاٰیَخافُونَ لَوْمَةَ لاٰئِمٍ ... ذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ. وَ اللهُ واسِعٌ عَلِیمٌ ﴾.

ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیّتی را (بجای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد). خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقّان آن) آگاه است.

﴿ إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا، الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاٰةَ وَ هُمْ راکِعُونَ ... وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ ﴾.

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را بجای می‌آورند و زکات مال بدر می‌کنند. و هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمرهٔ حزب الله است و) بی‌تردید حزب‌الله پیروز است.

سپس قرآن شعور مسلمان را به وسیلهٔ آشنا گرداندن او با حقیقت دشمنانش، و با حقیقت پیکاری که در آن با دشمنانش درگیر می‌گردد و دشمنانش در آن با او درگیر می‌شوند، بالا می‌برد. بدو می‌فهماند که این پیکار، جنگ عقیده است. چه عقیده مسأله‌ای است که میان مسلمان و همهٔ دشمنانش موجود و بر جا است ... دشمنانش با او می‌جنگند پیش از هر چیز به خاطر عقیده و دینی که دارد. آنان با او رزمی را می‌آغازند که هرگز آتش آن خاموش نمی‌شود، بدان علّت که ایشان خودشان خارج از آئین یزدانند، و بدین لحاظ

همهٔ کسانی را دشمن می‌دارند که بر راستای راه دین خدا باشند:

﴿ قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِاللهِ، وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ؟ وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فاسِقُونَ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: ای اهل کتاب آیا بر ما خُرده می‌گیرید؟ (مگر ما چه کرده‌ایم) جز این که به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده و به چیزی که پیشتر (بر شما) نازل شده است ایمان داریم؟! (این کار شما ناشی از عدم ایمان است و هم بدان خاطر است که) بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستید.

نکتهٔ مهّم و نهانِ مسأله، این است، و انگیزه‌های اصلی آن همین!

ارزش این برنامه، و ارزش این رهنمودهای بنیادین در آن، بزرگ است و سترگ. چه، دوست داشت مخلصانهٔ خدا و پیغمبرش و آئینش و گروه مسلمانانی که بر این اساس پابرجا و استوارند، و شناخت سرشت پیکار و سرشت دشمنان در کارزار، دو کار مهّم هستند، چه در تحقّق بخشیدن شرائط ایمان یا در پرورش شخصیّت مسلمان، و چه در سر و سامان بخشیدن به جنبش و تحرّک گروه مسلمانان ... زیرا کسانی که پرچم این عقیده را برمی‌دارند، با برداشتن آن به هیچوجه مؤمن نمی‌گردند، و برای خود چیزی نمی‌شوند، و در واقعیّت زندگی بر روی زمین کاری انجام نمی‌دهند، مادام که در دلها و درونهایشان جدائی کاملی میان آنان و میان سائر اردوگاههائی نباشد که پرچم ایشان را برنمی‌افرازند، و مادام که محبّت ایشان نسبت به خدا و پیغمبرش و رهبری ویژهٔ معتقد به یزدان، خالص و پالوده نگردد، و مادام که سرشت دشمنانشان و انگیزه‌های ایشان و سرشت پیکاری را نشناسند که در آن با آنان می‌جنگند، و مادام که کاملاً ندانند که جملگی دشمنانشان بر ضدّ آنان متّحد و همدست هستند، و بطور یکسان هم در جنگ با گروه مسلمانان و هم در جنگ با عقیدهٔ اسلامی برخی از ایشان دوست برخی دیگرند.

نصوص قرآنی این درس، تنها بدین اکتفاء و بسنده نمی‌کند و انگیزه‌های پیکار موجود در دلها و درونهای دشمنان گروه مسلمانان را هویدا و برملا سازد و بس. بلکه سرشت چنین دشمنانی را و اندازهٔ خروج ایشان از دین و انحراف ایشان از آئین را نیز نمایان و آشکار می‌نماید، تا مسلمانان ماهیّت کسانی را بشناسند که با ایشان می‌جنگند، و دلهایشان اطمینان پیداکند به جنگی که بدان وارد می‌گردند، و وجدانشان به ضرورت چنین پیکاری قانع گردد و بدانند که از همچون پیکاری گریز و چاره‌ای نیست:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارىٰ أَوْلِياءَ ... بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اَوْلیٰ آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند).

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُواً وَ لَعِباً - مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفّارَ - أَوْلِياءَ. وَ اتَّقُوا اللهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَ إِذا نادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ ﴾.

ای مؤمنان! کسانی را از اهل کتاب و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند. از خدا بترسید (و دشمنان آئین خود را دوست و یار خود ندانید) اگر مؤمنان (راستین و واقعی) هستید. آنان هنگامی که (اذان می‌گوئید و مردمان را) به نماز می‌خوانید، نماز را به باد استهزاء می‌گیرند و بازیچه‌اش قرار می‌دهند (و بدان می‌خندند و تمسخرش می‌کنند). این کارشان بدان خاطر است که ایشان کسان نفهم و بیشعوری هستند (و ضلالت را از هدایت بازنمی‌شناسند و هدف و حکمت نماز را درک نمی‌کنند).

﴿ وَ إِذا جاءُوكُمْ قالُوا: آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ

قَدْخَرَجُوا بِهِ، وَ اللهُ أَعْلَمُ بِما كانُوا يَكْتُمُونَ. وَ تَرىٰ كَثِيراً مِّنْهُمْ يُسارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ، وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

هنگامی که (منافقان) نزد شما می‌آیند (به دروغ) می‌گویند: ایمان آورده‌ایم! و حال آن که با کفر وارد و با کفر خارج می‌شوند (و به هنگام ورود و به هنگام خروج راستگو و مسلمان نبوده‌اند) و خدا از آنچه (در دل از نفاق) پنهان می‌کنند (از هر کس دیگری) آگاه‌تر است. بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناهکاری و ستمکاری، و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می‌جویند! چه کار زشتی می‌کنند!.

﴿ وَ قالَتِ الْيَهُودُ: يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ، غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا. بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِّنْهُمْ مّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً ﴾.

(برخی از) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است! (و بخل او را از عطاء و بخشش به ما گسسته است!). دستهایشان بسته باد! (و بخل بهرهٔ ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!). بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)، هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند می‌بخشد. (به سبب تنگچشمی و کینه‌توزی) آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می‌شود (که آیات قرآن مجید است) بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می‌افزاید.

کسانی که صفات ایشان این بوده و موضعگیری آنان در برابر گروه مسلمانان چنین باشد، و بر ضدّ مسلمانان همدست گردند، و به دین و نماز گروه مسلمانان توهین و تمسخر کنند، برای مسلمانان راهی جز طرد و دفع ایشان نمی‌ماند و باید مسلمانان با دل و درون آرامی آنان را از خود برانند و در طرد ایشان بکوشند.

بدین منوال، نصوص قرآنی پایان پیکار و ره‌آورد آن را بیان می‌نماید، و ارزش ایمان در سرنوشت دنیوی گروه‌ها و دسته‌ها را پیش از سزا و جزای اخروی آنان روشن می‌گرداند:

﴿ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ ﴾.

هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمرهٔ حزب‌الله است و) بی‌تردید حزب‌الله پیروز است.

﴿ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنا عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنّاتِ النَّعِيمِ. وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ، وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِّنْ رَبِّهِمْ، لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ ﴾.

اگر اهل کتاب (اعم از مسیحیان و یهودیان، بجای دشمنانگی و تباهکاری، به اسلام بگروند و) ایمان بیاورند و پرهیزگاری پیشه کنند، گناهانشان را می‌زدائیم (و زشتیها و پلشتیهای گذشتهٔ ایشان را می‌بخشیم) و آنان را به باغهای پرنعمت بهشت داخل می‌سازیم. و اگر آنان به تورات و انجیل (اصلی و دست نخورده) و بدانچه که از سوی پروردگارشان (به نام قرآن) بر آنان نازل شده است عمل بکنند (و در میان خود قوانین الهی را پیاده کنند و بر پای دارند) از بالای سر خود و از زیر پای خود (و از هر سو، غرق در نعمت شده و از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد.

همچنین این نصوص قرآنی صفت مسلمانانی را بیان می‌دارد که یزدان جهان ایشان را برای دین خود برمی‌گزینند، و بدیشان این فضل و کرامت سترگ را عطاء می‌نماید که آنان را برای ادای چنین نقش بزرگی انتخاب می‌فرماید:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِ اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ، يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لايَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ... ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللهُ واسِعٌ عَلِيمٌ ﴾.

ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند

و در آینده) خداوند جمعیّتی را (بجای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد). خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقّان آن) آگاه است.

هر یک از این فرموده‌ها، و فرمایشها، گامی در راه برنامه و برای ساخت شخص مسلمان و گروه مسلمانان بر پایهٔ محکم و بنیاد استوار است.



﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصارىٰ أَوْلِیاءَ ... بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ. وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ. فَتَرَى الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسارِعُونَ فِیهِمْ، یَقُولُونَ: نَخْشىٰ أَنْ تُصِیبَنا دائِرَةٌ. فَعَسَى اللهُ أَنْ یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَیُصْبِحُوا عَلىٰ ما أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ نادِمِینَ! وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا أَهٰؤُلاءِ الَّذِینَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ؟ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ، فَأَصْبَحُوا خاسِرِینَ ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق أَوْلیٰ آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند. می‌بینی کسانی که بیماری (ضعف و شکّ و نفاق) به دل دارند، (در دوستی و یاری با یهودیان و مسیحیان) بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم که (روزگار برگردد و) بلائی بر سر ما آید (و به کمک ایشان نیازمند شویم). امید است که خداوند فتح (مکه) را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نماید) و این دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشیمان گردند (و بر ضعف و شکّ و نفاق خود افسوس خورند. بدانگاه که فتح و پیروزی فرا رسد) مؤمنان می‌گویند: آیا اینان همان کسانی هستند که با شدّت و با حدّت به خدا سوگند می‌خوردند و می‌گفتند ما (بر آئین شمائیم و همچون شما مسلمانیم و) با شما هستیم! (دروغ گفتند و) کردارشان بیهوده و تباه گشت (و رنجشان بر باد رفت و تلاششان هدر گردید) و زیانکار شدند (و هم ایمان و هم یاری مؤمنان را از دست دادند).

زیبا است اوّل معنی دوستی و رفاقتی که روشن سازیم که خدا مؤمنان را از آن بازمی‌دارد و نمی‌خواهد که مسلمانان چنین دوستی و رفاقتی با یهودیان و مسیحیان داشته باشند. مراد از چنین دوستی و رفاقتی، همیاری و همپیمانی با یهودیان و مسیحیان است. مسأله مربوط به پیروی از آئین آنان نیست. بسیار بعید است که در میان مسلمانان کسی باشد که بخواهد از آئین یهودیان و مسیحیان پیروی کند و در دین به دنبال ایشان رود. بلکه مراد از چنین دوستی و رفاقتی، همپیمانی و همیاریی است که کار آن بر مسلمانان مشتبه می‌شد و گمان می‌بردند که این کار جائز است. به علّت این که مصالح آنان به همدیگر گره خورده بود و میانشان خویشاوندی برقرار بود. همچنین پیش از اسلام میان مسلمانان و گروههائی از یهودیان دوستی و رفاقت بر جای بود و حتّی در مدینه نیز در اوائل اسلام این دوستی و رفاقت ادامه داشت، تا این که یزدان آنان را از آن نهی فرمود و آن را باطل و نادرست قلمداد کرد، پس از آن که روشن گردید که برقراری دوستی و رفاقت و همیاری و همپیمانی میان مسلمانان و یهودیان در مدینه امکان‌پذیر نیست.

این معنی در تعبیرات قرآنی، معروف و مشخّص است.

به هنگام سخن از پیوند و رابطهٔ مسلمانانی که در مدینه‌اند با مسلمانانی که به سرزمین اسلامی مهاجرت نکرده‌اند آمده است:

﴿ مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِم مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا ﴾.

شما مسؤولیّت و ولایتی در برابر آنان ندارید تا آنگاه که مهاجرت می‌کنند. (انفال / ۷۲)

طبیعی است که مقصود از ولایت در اینجا، ولایت در آئین نیست. چه مسلمان در دین ولی و دوست مسلمان در همهٔ احوال و اوضاع است. بلکه ولایت و دوستی همیاری و همکاری است. چنین دوستی و ولایتی است که نباید در میان مسلمانان ساکن سرزمین اسلامی، و میان مسلمانانی باشد که به سوی ایشان هنوز مهاجرت نکرده‌اند. این چنین دوستی و ولایتی است که این آیات از وجود آن ممانعت بحساب می‌آورد و نمی‌گذارد به هیچوجه میان مسلمانان و میان یهودیان و مسیحیان برقرار بشود، هر چند که میان مسلمانان و یهودیان در اوائل کار در مدینه برقرار بوده است.

بزرگواری و نرمش اسلام با اهل کتاب چیزی است، و ایشان را به دوستی و ولایت پذیرفتن چیز دیگر است. ولیکن این دو چیز متفاوت، در اندیشهٔ برخی از مسلمانان آمیزهٔ یکدیگر می‌شوند. آن مسلمانانی که در دلها و درونهایشان بینش کاملی از حقیقت این دین و وظیفهٔ آن پیدا و هویدا نگردیده است و متوجّه نشده‌اند که این آئین یک حرکت برنامه‌ریزی شدهٔ واقعی است و در ایجاد واقعیّتی در زمین به تلاش می‌ایستد، واقعیّتی که در پرتو جهان‌بینی اسلامی پدیدار و آشکار می‌شود، و در سرشت خود با سائر جهان‌بینی‌هائی که انسانها می‌شناسند فرق دارد، و از اینجا است که با جهان‌بینی‌ها و اوضاع مخالف برخورد دارد، همانگونه که با شهوات مردمان و انحرافات ایشان و خروج آنان از برنامهٔ یزدان برخورد دارد و با همهٔ اینها به پیکاری می‌پردازد که چاره‌ای از آن نیست و قطعاً باید چنین پیکاری برای پدید آوردن چنان واقعیّت تازه‌ای درگیرد که خدا آن را می‌خواهد، و حرکت مثبت کارآی سازنده‌ای به سوی آن روان شود.

آن مسلمانانی که چنین حقیقتی در اندیشهٔ ایشان پیچ می‌خورد و بهم می‌آمیزد، فهم درست و برداشت واقعی از حقیقت عقیده را ندارند، و چنانکه باید شعور تیز و احساس تمییزی دربارهٔ سرشت پیکار و سرشت موقعیّت اهل کتاب در کارزار را ندارند، و از رهنمودهای روشن و صریح قرآنی دربارهٔ خود پیکار و همچنین کارزار با چنین مردمان مکّاری غافل و بی‌خبرند. بدین لحاظ میان دعوت اسلام به بزرگواری و نرمش در رفتار با اهل کتاب، و خوبی و نیکی باایشان در جامعهٔ مسلمانی که آنان در آن زندگی می‌کنند و حقوقشان در آن تضمین شده است، و میان دوستی و رفاقتی را نباید جز به خاطر خدا و پیغمبرش و گروه مسلمانان انجام پذیرد، فرق نمی‌گذارند و این دو چیز را آمیزهٔ همدیگر می‌سازند. دیگر آنچه را که قرآن کریم دربارهٔ اهل کتاب روایت می‌فرماید فراموش می‌کنند. از یاد می‌برند که قرآن کریم دربارهٔ اهل کتاب فرموده است: برخی از آنان در جنگ با گروه مسلمانان، دوست و رفیق برخی دیگرند. این هم کار ثابت و بردوام ایشان است. آنان از مسلمان انتقام اسلام را می‌گیرند! ایشان از مسلمان خشنود نمی‌گردند مگر این که به ترک دین خود بگوید و از آئین ایشان پیروی کند! آنان بر جنگ با اسلام و گروه مسلمان پافشارند! دشمنانگی و کینه‌توزی از دهان و بر زبان ایشان نمایان است، و آنچه را که در سینه‌ها پنهان می‌دارند بسی افزونتر و بزرگتر از آن است! ... و سخنان آشکار و قاطعانهٔ دیگری که قرآن در این زمینه بیان و ردیف می‌فرماید.

از شخص مسلمان خواسته شده است که با اهل کتاب بزرگواری و بزرگمنشی داشته باشد. ولی از دوستی و رفاقت با ایشان، به معنی همیاری و همپیمانی با آنان، منع گردیده است و نهی شده است.

راه استقرار دین شخص مسلمان، و پیاده کردن سیستم حکومتی منحصر به فرد آئینش، امکان ندارد با راه اهل

کتاب به هم رسد و یکی شود. هر اندازه شخص مسلمان بزرگمنشی و مهرورزی با اهل کتاب از خود نشان دهد، این کار بدان پایه و مایه نمی‌رسد که اهل کتاب برای شخص مسلمان بپسندند که بر آئینش ماندگار گردد و سیستم حکومتی اسلامی خود را پیاده و اجراء کند. همچنین این کار باعث نمی‌گردد که برخی از آن برخی دیگر را در جنگ با مسلمان و نیرنگ با او، یاری و پشتیبانی نکنند.

بسی سادگی است و غفلت شگرف که گمان بریم که ما مسلمانان با اهل کتاب برای استقرار و استحکام دین، راهی را در پیش می‌گیریم! و در برابر کافران و بی‌دینان در یک جبهه می‌جنگیم! قطعاً اهل کتاب، هنگامی که جنگی با مسلمانان درگیرد، با کافران و بی‌دینان همراه می‌گردند، و در نبرد با مسلمانان دست دوستی بدانان می‌دهند!

اینها حقائق آشکاری هستند که در این زمان و در هر زمانی ساده‌لوحان ما از آنها غافل و بی‌خبرند. وقتی که چنین می‌فهمند که ما می‌توانیم دستهایمان را به دستهای اهل کتاب بدهیم و در مقابل مادیگری و کفرپیشگی بایستیم، چرا که ما و ایشان جملگی دارای آئین آسمانی می‌باشیم! دیگر همهٔ رهنمودها و آموزشهای قرآن را فراموش می‌کنند، و تجربه‌ها و آموخته‌های سراسر تاریخ را پشت گوش می‌اندازند.

اهل کتاب بودند که به مشرکان کافر می‌گفتند:

﴿ هٰؤُلاٰءِ أَهْدىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً ﴾.

(و دربارهٔ کافران قریش می‌گویند که) اینان از مسلمانانی بر حق‌تر و راه‌یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمّد را به پیشوائی پذیرفته‌اند!). (نساء / ۵۱)

اهل کتاب همان کسانیند که در مدینه مشرکان را بر ضدّ مسلمانان متّحد کردند و شوراندند، و خودشان زره و یاور ایشان بودند. اهل کتاب بودند که در طول دویست سال جنگهای صلیبی را به راه انداختند و تاخت و تازها بردند. آنان بودند که رسوائیهای اندلس را مرتکب شدند. هم ایشان بودند عربهای مسلمان را در فلسطین پراکنده و آواره کردند، و یهودیان را جایگزین مسلمانان آنجا نمودند و در خانه و کاشانهٔ ایشان مستقرّ گرداندند، و در این راه با کفر و مادّه‌گرائی همکاری و همیاری کردند! اهل کتاب همان کسانیند که مسلمانان را در هر جائی پخش و پراکنده و سرگردان و آواره می‌سازند. در حبشه و سومالی و اریتره و الجزایر، چنین می‌کنند، و در این سرگشته نمودنها و آواره کردنها با بی‌دینی و مادیگری و بت‌پرستی، در یوگسلاوی و چین و ترکستان و هند، و در هر جای دیگر همکاری و همیاری می‌کنند!

سپس در میان ما کسانی سر بر می‌آورند و گمان می‌برند که ممکن است میان ما و میان اهل کتاب، دوستی و یاری برقرار گردد و به کمک و دستگیری همدیگر مادیگری بی‌دین را از سر راه دین برداریم! غافل از این که این سخن کاملاً دور از رهنمودها و گفتارهای قاطع و مسلّم قرآنی، و مخالف با فرموده‌های کلام ربّانی است.

چنین مسلمانانی قرآن را نمی‌خوانند. اگر هم خوانده باشند، دعوت به بزرگمنشی و بزرگواری که قالب اسلام است، بر آنان مشتبه و آمیخته گشته است و چنین دعوتی را دعوت به دوستی و رفاقتی دانسته‌اند که قرآن از آن نهی می‌کند و مسلمانان را از آن برحذر می‌دارد.

این چنین افرادی، اسلام در مغز و شعورشان نمی‌زید. اسلام در ذهن آنان هنوز عقیده‌ای نشده است که خدا جز آن را از کسی نمی‌پذیرد، و جنبش مثبتی نگشته است که برای پدید آوردن واقعیّت تازه‌ای در زمین به کار می‌پردازد و امروزه در برابر دشمنانگیها و کینه‌توزیهای اهل کتاب می‌ایستد، همانگونه که دیروز در برابر بدسگالیهای آنان ایستاد، ایستادنی که تغییر آن ممکن نیست، چون ایستادن طبیعی یگانه‌ای است.

اینان را به حال خود وامی‌گذاریم تا در غافل کردن یا غافل شدن خودشان از رهنمود قرآنی بر جای بمانند، و ما نیز رهنمود صریح قرآنی را آشکارا فریاد داریم و

برخوانیم:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ... بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ... وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اَوْلیٰ آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.

این نداء و فریاد، متوجّه گروه مسلمانان در مدینه بوده است. امّا با این وجود متوجّه هر گروه و دسته‌ای از مسلمانان است، مسلمانانی که در هر جای زمین تا روز رستاخیز باشند و زندگی کنند ... متوجّه همهٔ کسانی است که روزی و روزگاری صفت ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ آنان که ایمان آورده‌اند منطبق بر ایشان می‌گردد.

مناسبتی که در آن زمان، چنین نداء و فریاد زدن مؤمنان را می‌طلبید، این بود که قطع رابطهٔ میان برخی از مسلمانان مدینه و میان برخی از اهل کتاب، بویژه یهودیان، کامل و قاطع نبود. هنوز پیوند دوستی و همپیمانی، و روابط اقتصادی و بازرگانی، و ارتباطات همسایگی و همدمی، وجود داشت. این نوع پیوندها میان ساکنان عرب مدینه با جملگی مردمان بطور عامّ، و با یهودیان آنجا بطور خاصّ، با توجّه به وضع موجود تاریخی و اقتصادی و اجتماعی پیش از اسلام مدینه، طبیعی به نظر می‌آید. چنین وضعی به یهودیان اجازه می‌داد نقش خود را در نیرنگ با این آئین و پیروان آن ایفاء کنند، و همهٔ انواع نیرنگهائی را بکار ببرند که نصوص قرآنی بسیاری آنها را برشمرده است و پرده از روی آنها برداشته است. در جزءهای پنجگانهٔ پیشین در کتاب فی‌ظلال‌القرآن برخی از آنها مطرح و بررسی گردید، و این درس نیز به وارسی بعضی از آنها می‌پردازد و در این نصوص قرآنی آشکارا و جلوه‌گر می‌سازد.

قرآن نازل شده است تا آگاهی لازم را به مسلمان در کار پیکاری که با اسلحهٔ عقیده‌اش بدان وارد می‌شود عطاء فرماید، تا بتواند برنامهٔ تازهٔ خود را در واقعیّت زندگی پیاده نماید. همچنین قرآن نازل شده است تا در دل و درون مسلمان قطع رابطهٔ کامل و شاملی را میان او و میان هر کسی را پدید آورد که منتسب به گروه مسلمانان نیست و زیر پرچم ویژهٔ آنان نمی‌ایستد. قطع رابطه‌ای که شامل بزرگواری و بزرگمنشی اخلاقی می‌شود و از آن جلوگیری نمی‌کند. زیرا این صفت خصلت همیشگی مؤمن است. ولی دوستی و مهری را منع و نهی می‌کند که در دل مسلمان جز به خدا و پیغمبرش و مؤمنان اختصاص ندارد ... آگاهی و قطع رابطه‌ای که هر دوی آنها در همه جای کرهٔ زمین و در میان همهٔ نسلها برای مسلمان لازم است.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ... بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اَوْلیٰ آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.

برخی از ایشان دوست برخی دیگرند ... این حقیقتی است که پیوندی با زمان ندارد ... زیرا حقیقتی است که از سرشت اشیاء بر جوشیده است ... آنان دوست گروه مسلمانان در هیچ جای زمین و در هیچ تاریخی نمی‌گردند ... قرنها به دنبال قرنها سپری شده است و مصداق این فرمودهٔ راستین را به تصویر کشیده است ... برخی از اهل کتاب در جنگ با محمّد ﷺ و با گروه مسلمانان ساکن مدینه دوست برخی دیگر شده‌اند، و بعضی از ایشان دوست برخی دیگر در همه جای زمین

و در سراسر تاریخ بوده‌اند ... این قاعده حتّی یک بار هم به هم نخورده است، و در کرهٔ زمین چیزی روی نداده است مگر آنچه که قرآن کریم به صورت ساختار صفت همیشگی، نه حادثهٔ واحدی و رخداد منحصری، بیان داشته است ... گزینش جملهٔ اسمیّه، آن هم بدین نحو: برخی دوست برخی دیگرند. تنها محض تعبیر مطالب نیست. بلکه گزینشی است که برای دلالت بر صفت همیشگی اصیلی، مورد نظر بوده است!

آنگاه بر این حقیقت بنیادین، نتائجی را مترتّب فرموده است ... هنگامی که یهودیان و مسیحیان برخی دوست برخی باشند، قطعاً کسی ایشان را به دوستی نمی‌گیرد، مگر کسی که او از زمرهٔ ایشان باشد. کسی که از میان صفّ مسلمانان ایشان را به دوستی گیرد، خویش را از صفّ مسلمانان بیرون می‌کشد و از نفس خویشتن صفت این صفّ، یعنی «اسلام» را برمی‌کند و بدور می‌افکند، و به صفّ دیگر می‌پیوندد. زیرا این نتیجهٔ طبیعی و ره‌آورد واقعی است:

﴿ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ﴾.

هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است.

چنین کسی بر خویشتن ستم می‌کند و به آئین یزدان و گروه مسلمانان ستم روا می‌دارد. به سبب چنین ستمی، خدا او را از زمرهٔ یهودیان و مسیحیانی بشمار می‌آورد که دوستی و مهر خود را بدیشان اختصاص داده است. و خدا او را به سوی حقّ و حقیقت و صفّ مسلمانان برنمی‌گرداند:

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.

شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.

این بیم دادن سختی برای گروه مسلمانان ساکن مدینه بود. امّا با این وجود در چنین بیم‌دادنی مبالغه نشده است. چه خودش سخت است. بلی سخت! امّا حقیقت واقعی را مجسّم می‌دارد. ممکن نیست که مسلمان دوستی و مهر خود را به یهودیان و مسیحیان ببخشد - و حال این که آنان برخی دوست برخی دیگرند - و باز هم اسلام او و ایمان او باقی و برجای بماند، و هنوز در صفّ مسلمانان عضویّت داشته باشد، صفّی که خدا و پیغمبرش و مؤمنان را به دوستی می‌پذیرد. این دو راههٔ جدائی است ...

ممکن نیست قاطعیّت مسلمان سستی بپذیرد در قطع کامل رابطه‌ای که میان او و میان هر کس دیگری که بوده است و او برنامه‌ای جز برنامهٔ اسلام را در پیش گرفته است، و پیوندی که میان او و میان کسی بوده است که پرچمی جز پرچم اسلام برافراشته است. پس از این امر است که مسلمان می‌تواند کار ارزشمندی را در جنبش بزرگ اسلامی انجام دهد، جنبشی که پیش از هر چیز دیگری دست‌اندرکار پدید آوردن و استوار داشتن سیستم واقعی منحصر به فردی در کرهٔ زمین می‌شود، سیستمی که با همهٔ سیستمهای دیگر فرق دارد و بر جهان‌بینی منحصر و جداگانه از همهٔ جان‌بینی‌های دیگر تکیه دارد.

وقتی که مسلمان به درجهٔ کامل و قاطع یقین برسد و هیچگونه شکّ و گمانی و لرزش و چرخشی در یقین او نباشد، و کاملاً باور کند که دین او یگانه آئینی است که خدا تنها آن را بعد از مبعوث شدن محمّد ﷺ از مردمان می‌پذیرد و بس ... و بداند که برنامه‌ای که او دارد و خدا او را واداشته است که زندگی را بر آن بنیاد گذارد و استوار دارد، برنامهٔ یگانه‌ای است و در میان همهٔ برنامه‌ها همتا و همانند ندارد، و از آن با برنامهٔ دیگری نمی‌توان بی‌نیاز شد، و برنامهٔ دیگری ممکن نیست جایگزین آن گردد، و زندگانی مردمان سر و سامان نمی‌گیرد و شایسته و بایسته و راست و درست نمی‌گردد مگر این که تنها بر این برنامه استوار و برقرار شود نه بر برنامه‌ای جز آن ... و مسلمان بداند که خدا او را رها نمی‌کند و نمی‌بخشد و به عنوان مؤمن نمی‌پذیرد مگر این که در پیدایش و پابرجائی این برنامه با تمام شاخه‌های اعتقادی و اجتماعی‌ای که دارد

همهٔ تلاش و توان خود را صرف و بذل نماید، و در این باره تا سر حدّ توان کوتاهی نکند، و بجای برنامهٔ خود - در کم و بیش آن - برنامهٔ دیگری را برنگزینند، و این برنامه را نه در جهان‌بینی اعتقادی، و نه در نظام اجتماعی، و نه در احکام تشریعی و قانونی، با هیچ برنامهٔ دیگری نیامیزد، مگر آن بخشهائی که یزدان جهان آنها را در این برنامه از احکام و قوانین آسمانی پیشینیان اهل کتاب برگرفته و برجای گذاشته باشد ...

وقتی که مسلمان به درجهٔ کامل و قاطع یقین دربارهٔ همه اینها برسد، این کار است که مسلمان را بر آن می‌دارد که تن به پذیرش مشکلات قیام برای پیاده کردن و اجراء برنامهٔ الهی دهد، برنامه‌ای که خدا آن را برای مردم برگزیده است و بدان خشنود گردیده است.

فرد مسلمان با رسیدن به درجهٔ کامل و شامل یقین، بر آن می‌شود که در برابر سدّها و مانعهای سخت، وظائف و تکالیف خسته‌کننده و رنج‌آور، مقاومتهای سرسختانه و طاقت‌فرسا، نیرنگها و دامهای سر راه، و دردهائی که چه بسا اغلب فراتر از تاب و توان انسان هستند، قدرتمندانه بایستد و قد علم کند ... اگر چنین نباشد، تحمّل درد و رنج در کاری بی‌معنی است که می‌توان بجای آن، کار دیگری از کارهای جاهلیّت روی زمین را برگزید و پیشهٔ خود کرد؟ چه این جاهلیّت، مجسّم در بت‌پرستی شرک باشد، یا در انحراف اهل کتاب، و یا در کفر صریح و آشکار ... همه یکسان است ... آیا تحمّل درد و رنج در راه پیاده کردن برنامهٔ اسلامی بی‌معنی نیست، اگر میان برنامهٔ اسلامی و برنامه‌های اهل کتاب یا غیر اهل کتاب، فرق اندک و ناچیزی باشد و بتوان با صلح و آشتی و سازش و نرمش بدان دست یافت؟!

کسانی که تلاش می‌کنند این قطع رابطهٔ حتمی و قاطعانه را به نام بزرگمنشی و بزرگواری و نزدیک گرداندن پیروان ادیان آسمانی به همدیگر، سست و شُل و ول کنند، در فهم معنی ادیان دچار اشتباه می‌گردند، همانگونه که در فهم بزرگمنشی و بزرگواری دچار اشتباه می‌شوند. چرا که در نزد خدا آئین تنها واپسین آئین است. بزرگواری و بزرگمنشی و گذشت، تنها در معاملات شخصی انجام‌پذیر است، نه در جهان‌بینی اعتقادی و نه در نظام اجتماعی ... چنین کسانی می‌خواهند یقین کامل و قاطع موجود در دل و درون مسلمانان را سست کنند و کم رنگ نمایند. یقین کامل و قاطعی که در ژرفای دل و درون مؤمن است و آنان در سست گرداندن و کم رنگ نمودن آن می‌کوشند، عبارت است از: یزدان جهان آئینی جز اسلام را نمی‌پذیرد، و بر مسلمان واجب است که برنامهٔ خدا را پیاده کند که نمایان در قرآن است و یزدان عوضی بجای آن قبول نمی‌فرماید و در آن تعدیلی نمی‌پذیرد، هر اندازه هم کم و ناچیز باشد. این یقین را قرآن کریم پدیدار می‌سازد، بدانگاه که بیان می‌دارد:

﴿ إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلاٰمُ ﴾.

بیگمان دین (حقّ و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام است. (آل عمران / ۱۹)

﴿ وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلاٰمِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ ﴾.

کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود. (آل‌عمران / ۸۵)

﴿ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ یَفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ مٰا أَنْزَلَ اللهُ إِلَیْکَ ﴾.

از آنان برحذر باش که (با کذب و حقّ پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهائی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوا و هوس باطل خود نسازند). (مائده / ۴۹)

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصٰاریٰ أَوْلِیٰاءَ ... بَعْضُهُمْ أَوْلِیٰاءُ بَعْضٍ، وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اَوْلیٰ آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است. (مائده / ۵۱)

در قرآن سخن پایانی است و قرآن قاضی است ... بر مسلمان گناهی از سستی و شل و ولی افراد سست و شل و ول نیست، و از سست و شل و ول گرداندن چنین یقینی توسّط ایشان، بزهی متوجّه مسلمان نمی‌گردد.

روند قرآنی چنین حالت موجودی را به تصویر می‌کشد، حالتی که قرآن این چنین تحذیری را دربارهٔ آن نازل می‌کند:

﴿ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ، يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ ﴾.

می‌بینی کسانی که بیماری (ضعف و شکّ و نفاق) به دل دارند، (در دوستی و یاری با یهودیان و مسیحیان) بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم که (روزگار برگردد و) بلائی بر سر ما آید (و به کمک ایشان نیازمند شویم). (مائده / ۵۲)

ابن‌جریر نقل کرده است و گفته است: ابوکریب از ادریس برایمان روایت کرده است و گفته است: از پدرم شنیده‌ام و او نیز از عطیه پسر سعد نقل می‌کرد که وی گفته است: عبّاده پسر صامت از قبیلهٔ بنی‌حارث پسر خزرج، به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و گفت: ای فرستادهٔ خدا! من دوستان زیادی از یهودیان دارم. هم اینک در پیشگاه خدا و رسول از دوستی یهودیان بیزاری می‌جویم و خدا و رسول خدا را به دوستی می‌گیرم. عبدالله پسر ابی - سردستهٔ منافقان - گفت: من کسی هستم که از چرخش زمان هراسانم و از حوادث آن نگران. از دوستی با دوستانم نمی‌برم و بیزاری نمی‌جویم. پیغمبر ﷺ به عبدالله پسر ابی فرمود:

(يَا أَبَا الْحُبَابِ، مَا بَخِلْتَ بِهِ مِنْ وَلَايَةِ يَهُودَ عَلَىٰ عُبَادَةَ ابْنِ الصَّامِتِ فَهُوَ لَكَ دُونَهُ!).

ای ابوالحبّاب، دوستی و رفاقتی که با یهودیان داری و آن را از عبّاده پسر صامت دریغ می‌داری و بر آن آزمند هستی، تو را باد، نه او را!.

عبدالله پسر ابی گفت: می‌پذیرم! در اینجا بود که یزدان جهان چنین آیه‌ای را نازل فرمود:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ﴾.

ای مسلمانان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید.

ابن جریر نقل کرده است: هناد از یونس پسر بکیر، و او از عثمان پسر عبدالرحمن، ووی نیز از زهری روایت کرده است که گفته است: هنگامی که بدریان در بدر شکست خوردند، مسلمانان به دوستان یهودی خود گفتند: اسلام را بپذیرید پیش از این که یزدان شما را به بلائی همچون بلای جنگ بدر مبتلا فرماید. مالک پسر صیف در جواب گفت: آیا پیروزیتان بر گروهی از قریش که از فنون رزمی آگاهی ندارند، شما را مغرور کرده است و گولتان زده است؟ اگر ما عزم را جزم کنیم و مردمان را بر ضدّ شما گرد آوریم و بشورانیم شما توان جنگیدن با ما را نخواهید داشت. عبّاده پسر صامت گفت: ای رسول خدا دوستان یهودی من دارای افراد نیرومند و ساز و برگ جنگی فراوان، و توان رزمی بالا هستند. من از دوستی یهودیان بیزاری می‌جویم و راه دوستی خدا و پیغمبرش را می‌پویم! دوست من جز خدا و رسول خدا نیست! عبدالله پسر أبی گفت: ولی من چنین نمی‌گویم، و از دوستی یهودیان دست نمی‌شویم. من کسی هستم که از دوستی یهودیان ناچارم و از ایشان دست برنمی‌دارم. پیغمبر ﷺ فرمود:

(يَا أَبَا الْحُبَابِ أَرَأَيْتَ الَّذِي نَفِسْتَ بِهِ مِنْ وَلَايَةِ يَهُودَ عَلَىٰ عُبَادَةَ ابْنِ الصَّامِتِ؟ فَهُوَ لَكَ دُونَهُ!).

ای ابوالحبّاب، دوستی و رفاقتی که با یهودیان داری و آن را از عبّاده پسر صامت دریغ می‌داری و بر آن آزمند هستی، تو را باد، نه او را!.

محمد ابن اسحاق گفته است: نخستین قبیله‌ای که از یهودیان عهد خود را با پیغمبر ﷺ گسیختند، بنوقینقاع بودند. عاصم پسر عمر پسر قتاده برایم روایت کرده است و گفته است: رسول خدا ایشان را محاصره کرد تا تسلیم فرمان او شدند. عبدالله پسر أبی پسر سلول وقتی دید پیغمبر ﷺ بر بنوقینقاع چیره شده است برخاست و گفت: ای محمّد نسبت به دوستان

من به نیکی رفتار کن - بنوقینقاع هم‌پیمان قبیلۀ خزرج بودند - پیغمبر ﷺ اندکی توقّف فرمود و پاسخش نداد. دیگر باره عبدالله پسر أبی پسر سلول گفت: ای محمد نسبت به دوستان من به نیکی رفتار کن. عاصم پسر عمر پسر قتاده نقل کرده است و گفته است: رسول خدا از عبدالله پسر أبی پسر سلول روی بگردانید. عبدالله پسر أبی پسر سلول دست به یقۀ زره پیغمبر ﷺ فرو برد! پیغمبر بدو فرمود:

(أَرْسِلْنِي!).

مرا رها کن!.

آنگاه فرستادۀ خدا خشمگین شد. تا بدان اندازه که بر چهرۀ مبارکش آثار خشم مشاهده گردید. سپس دیگر باره فرمود:

(وَيْحَکَ! أَرْسِلْنِي).

وای بر تو! دست از من بدار!.

عبدالله پسر أبی پسر سلول گفت: به خدا سوگند تو را رها نمی‌کنم تا دربارۀ دوستانم به نیکی رفتار نکنی! چهارصد نفر بدون داشتن جامۀ زره، و سیصد نفر زره‌پوش، مرا از سرخ پوست و سیاه‌پوست محفوظ داشته‌اند و آنگاه تو ایشان را در یک بامداد درو می‌کنی؟! من کسی هستم که از حوادث زمان و برگشت دوران می‌ترسم! پیغمبر ﷺ فرمود:

(هُمْ لَکَ).

ایشان متعلّق به تو هستند.

محمد پسر اسحاق گفته است: ابواسحاق پسر یسار برایم روایت کرده است از عبّاده، و او از ولید پسر عبّاده پسر صامت نقل کرده است که گفته است: هنگامی که بنوقینقاع با رسول خدا جنگیدند، عبدالله پسر أبی دربارۀ ایشان به میانجیگری پرداخت و از ایشان دفاع کرد. عبّاده پسر صامت به خدمت پیغمبر ﷺ رفت. او یکی از قبیلۀ بنی‌عوف پسر خزرج بود. عهد و پیمانی که عبدالله پسر أبی با یهودیان داشت، او نیز داشت. کار و بارشان را به رسول خدا واگذار کرد و از دوستی و همپیمانی با ایشان در پیشگاه خدا و رسول خدا دست کشید و بیزاری جست، و گفت: ای رسول خدا من از ایشان بیزاری خود را در پیشگاه خدا و رسول خدا اعلام می‌دارم، و خدا و رسول خدا و مؤمنان را به دوستی می‌گیرم، و از همپیمانی و دوستی کفّار خویشتن را کنار می‌کشم و بیزاری می‌جویم ... دربارۀ عبّاده پسر صامت و عبدالله پسر أبی در سورۀ مائده این آیه نازل شد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارىٰ أَوْلِيَاءَ، بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید. آنان برخی دوستان برخی دیگرند.

تا می‌رسد به:

﴿ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴾.

هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمرۀ حزب الله است و) بی‌تردید حزب‌الله پیروز است.

امام احمد فرموده است: قتیبه پسر سعید، و یحیی پسر زکریا پسر ابوزیاده، از محمّد پسر اسحاق، و او از زهری، و وی از عوده، و او نیز از اسامه پسر زید روایت کرده‌اند که گفته است: در خدمت پیغمبر ﷺ به پیش عبدالله پسر أبی برای عیادت رفتیم. پیغمبر ﷺ بدو فرمود:

(قَدْ كُنْتُ أَنْهَاکَ عَنْ حُبِّ يَهُودَ).

من که تو را از دوست داشتن یهودیان نهی کرده بودم.

عبدالله بدو گفت: اسعد پسر زراره با یهودیان کینه‌توزی کرد و مرد ... (ابوداوود از گفتۀ محمد پسر اسحاق این روایت را نقل کرده است). مجموعۀ این خبرها به حالتی اشاره دارند که در جامعۀ مسلمانان بوده است. حالتی که بازماندۀ اوضاع پیشین مردمان در مدینه قبل از اسلام بوده است، و از جهان‌بینی‌هائی سرچشمه گرفته است که هنوز دربارۀ مسألۀ روابطی که باید میان مسلمانان و میان یهودیان باشد، و روابطی که نباید برجای بماند، روشن و قطعی نشده است ... گذشته از

این، هر چه روایت شده است، همه دربارهٔ یهودیان است و از مسیحیان نامی در وقائع و حوادث منقوله نیست. ولیکن نصّ قرآنی یهودیان و مسیحیان را در بر می‌گیرد و هر دو را یکجا گرد می‌آورد ... این بدان علّت است که قرآن در صدد بنیانگذاری و پابرجائی جهان‌بینی دائمی و رابطهٔ دائمی و اوضاع دائمی میان گروه مسلمانان و سائر گروههای دیگری است، چه اهل کتاب باشند و چه مشرک، همانگونه که بعداً در روند این درس خواهد آمد.

هر چند که موضعگیریهای یهودیان با موضعگیریهای مسیحیان، در روزگار پیغمبر، بطور کلّی فرق دارد، و در جای دیگر از سوره نیز قرآن کریم بدین اختلاف اشاره می‌نماید و می‌فرماید:

﴿ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدٰاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا، وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارىٰ ... ﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دیدکه دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند، و خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان، کسانیند که خود را مسیحی می‌نامند.... (مائده / ۸۲)

با وجود فرقی که در آن زمان یهودیان با مسیحیان داشته‌اند، نصّ قرآنی در اینجا یهودیان و مسیحیان را یکسان می‌داند و برابر می‌نهد. همانگونه که در نصّ آینده میان همگی اینان و میان کافران در مسألهٔ دوستی و همپیمانی جدائی نمی‌اندازد. چرا که این مسأله بر قاعدهٔ ثابت دیگری تکیه دارد که عبارت است از این که: مسلمان دوستی و پیمانی نباید جز با مسلمان داشته باشد، و مسلمان را جز محبّت خدا و رسول خدا و گروه مسلمانان نسزد ... در این باره همهٔ فرقه‌ها مساوی و برابرند، هر چند که در برخی از شرائط و ظروف، موضعگیریها و موقعیّتهایشان جدا و گوناگون باشد.

باید توجّه داشت که یزدان سبحان در آن زمان که برای گروه مسلمانان این قاعدهٔ عام حتمی و قطعی را وضع می‌فرمود، علم خدا همهٔ زمانها را فرا گرفته بود، نه این که تنها برههٔ ویژه‌ای از زندگی پیغمبر ﷺ را در بر گیرد، و مشتمل بر شرائط و ظروف موقّت آن باشد و بس. بعدها تاریخ نشان داد که دشمنانگی مسیحیان با این آئین و گروه مسلمانان در بیشتر نقاط زمین، کمتر از دشمنانگی یهودیان نبوده است ... هنگامی که موضعگیری و موقعیّت مسیحیان عرب زبان و مسیحیان مصر را در حسن استقبال از اسلام مستثنی سازیم، خواهیم دید که در گسترهٔ سرزمین مسیحی غرب، مسیحیان در طول تاریخشان از آن زمان که با اسلام تماس داشته‌اند، پرچم دشمنانگی و کینه‌توزی را بر ضدّ اسلام بر دوش کشیده‌اند و بر آن تاخت برده‌اند و به جنگ و نیرنگ آن نشسته‌اند. بگونه‌ای که دشمنانگی و کینه‌توزی و جنگ و نیرنگشان در هیچ زمان، با دشمنانگی و کینه‌توزی و نیرنگ یهودیان، فرقی نداشته است. حتی دولت حبشه که شاه آن از مهاجران مسلمان و از اسلام به خوبی استقبال کرد، برگشت و جنگ بس شدیدی را علیه اسلام و مسلمانان ترتیب داد، جنگی که سخت‌تر از جنگ هر کس دیگری بود، و در این باره جز یهودیان کسی همتای آنان نگردیده است.

یزدان جهان همهٔ اینها را می‌دانسته است و این قاعدهٔ همگانی را برای مسلمان گذاشته است. دیگر تنها روزگاری که این قرآن در آن نازل می‌گردیده است و بالطبع شرائط و ظروف گذرا و موقّتی داشته است، مورد نظر نبوده است، و شرائط زمانی و مکانی همسانی آن مدّت از روزگار هم که چه بسا تا آخر جهان اینجا و آنجا پیش آید، چندان مورد توجّه نبوده و بدان اهمیّت داده نشده است.

همیشه اسلام و کسانی که متّصف بدان بوده‌اند - هر چند هم از اسلام بهره‌ای نداشته‌اند - از جانب یهودیان و مسیحیان در هر جائی از سطح کرهٔ زمین اذیّت و آزارهائی دیده‌اند، و به بلاها و مصیبت‌های جنگ یهودیان و مسیحیان با خود و با عقیدهٔ خود گرفتار آمده‌اند، اذیّت و آزارها و جنگ و پیکارهائی که

فرمودهٔ خداوند بزرگوار را تصدیق می‌کرده است:

﴿ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ﴾.

برخی از آنان دوستان برخی دیگرند.

و بیانگر این واقعیّت بوده است که مسلمانان هوشیار باید به پند و اندرز پروردگارشان گوش جان فرا دهند، و فرمان قاطعانه و نهی آمرانه و داوری حاکمانهٔ ایزد متعال را بشنوند و بنوشند، بدانگاه که می‌فرماید باید جدائی کامل باشد میان دوستان خدا و رسول خدا، و میان هر اردوگاه دیگری که پرچم یزدان و پیغمبر آخر الزمان را به اهتزاز درنمی‌آورد و برافراشته نمی‌دارد.

اسلام مسلمان را مکلّف و موظّف می‌دارد به این که روابط خود را با همهٔ مردمان براساس عقیده پابرجا و استوار دارد. چه، در جهان‌بینی و همچنین در کردار و رفتار مسلمان نمی‌گنجد دوستی و دشمنی جز در عقیده باشد. از اینجا است که ممکن نمی‌گردد دوستی به معنی یاری میان مسلمان و غیرمسلمان برقرار گردد. مگر نه این است که مسلمان و غیرمسلمان غیرممکن است در زمینهٔ عقیده همدیگر را یاری دهند؟ مثلاً مگر ممکن است همدیگر را حتّی در برابر کفر و بی‌دینی هم کمک و یاری نمایند؟ همانگونه که برخی از ساده‌لوحان ما و بعضی از کسانی که قرآن نمی‌خوانند می‌انگارند که مسلمان و غیرمسلمان می‌توانند همدیگر را در نبرد با کفر یاری دهند! آخر چگونه ممکن است یکدیگر را یاری دهند، وقتی که اساس مشترکی نیست که بر آن گرد آیند و همدیگر را در پرتو آن یاری نمایند؟

برخی از کسانی که قرآن را نمی‌خوانند، و حقیقت اسلام را نمی‌شناسند و نمی‌دانند، و بعضی از گول خوردگان نیز چنین تصوّر می‌کنند دین هر چه باشد دین است و همهٔ ادیان یک دین است! همانگونه که کفر و بی‌دینی همه کفر و بی‌دینی است! در این صورت ممکن است «دیانت» همگی در برابر کفر و بی‌دینی بایستند، زیرا کفر و بی‌دینی دین را بطور کلّی انکار می‌کند و با دیانت بطور اطلاق می‌جنگد.

امّا در جهان‌بینی اسلامی، و همچنین در ذهن مسلمانی که مزهٔ اسلام را چشیده باشد، کار بدین منوال نیست. مزهٔ اسلام را هم جز کسی نمی‌چشد که اسلام را به عنوان عقیدهٔ خود بپذیرد، و با نیروی این عقیده برای پا برجا داشتن و استوار نمودن سیستم اسلامی حرکت را بیاغازد و به پیش تازد.

این کار، در جهان‌بینی اسلامی، و در ذهن مسلمان، آشکار و روشن است. دین، اسلام است و بس. آئینی که اسلام آن را به رسمیّت بشناسد جز آئین اسلام نیست. زیرا یزدان سبحان این را می‌گوید. آنجا که می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلَامُ ﴾.

بیگمان دین (حقّ و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام است. (آل عمران / ۱۹)

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ﴾.

کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود. (آل‌عمران / ۸۵)

پس از برانگیخته شدن محمّد ﷺ دیگر دینی در میان نماند که خدا از آن خشنود گردد و آن را از کسی بپذیرد، جز آئین «اسلام». اسلام بدان صورت اصیلی که محمّد ﷺ آن را به ارمغان آورده است. آئینی که پیش از بعثت محمّد ﷺ از مسیحیان پذیرفته می‌شد، دیگر هم اینک از آنان پذیرفته نمی‌گردد. همانگونه که آئینی که پیش از بعثت عیسی علیه‌السلام از یهودیان پذیرفته می‌گردید، پس از بعثت عیسی علیه‌السلام از آنان پذیرفته نمی‌گردید.

وجود یهودیان و مسیحیان اهل کتاب، پس از بعثت محمّد ﷺ بدین معنی نیست که آئینی که دارند و بر آنند از ایشان پذیرفته می‌گردد، یا گفته می‌شود آنان بر آئین آسمانیند ... این امر، پیش از بعثت خاتم‌الأنبیاء چنین بود. امّا پس از بعثت واپسین پیامبر در جهان‌بینی اسلام و در ذهن مسلمان، آئینی جز اسلام وجود ندارد. این چیزی است که قرآن با نصّ غیرقابل توجیه و تأویلی، قاطعانه آن را فریاد می‌دارد و می‌گوید:

اسلام یهودیان و مسیحیان را به ترک معتقدات خود و پذیرش اسلام وانمی‌دارد و مجبور نمی‌گرداند. زیرا:

﴿لاٰ إِكْرٰاهَ فِي اَلدِّينِ﴾.

اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست. (بقره/ ۲۵۶)

امّا معنی این هم چنین نیست که چیزی که بر آن هستند و بدان باور دارند، خدا آن را «آئین» مقبولی می‌داند، و یهودیان و مسیحیان را بر «آئین» مقبولی می‌بیند.

بدین خاطر دیگر جبهه‌ای به نام جبههٔ دیانت و دینداری نیست که اسلام در صف آن قرار گیرد و رویاروی کفر و بی‌دینی بایستد و بجنگد! بلکه آنچه هست «دین» است و اسلام نام دارد ... یا «دین نیست» و لائیک نام دارد، و آن هم هر آن چیزی است که سوای اسلام است ... حال این لائیک و بی‌دینی عقیده‌ای باشد که اصل آن آسمانی بوده ولیکن تحریف شده باشد، و یااصل آن بت‌پرستی بوده و بر بت‌پرستی خود ماندگار باشد، و یا این که زندقه و الحاد بوده و منکر ادیان باشد ... همهٔ اینها با یکدیگر فرق دارند، و جملگی آنها با اسلام مختلف و ناهمآهنگ هستند، و میان آنها و میان اسلام دوستی و رفاقتی، و مهر و عطوفتی، و همپیمانی و عهدی نیست.

مسلمان می‌تواند با چنین اهل کتابی معامله و بازرگانی کند. موظّف هم هست که با ایشان رفتار و کردار نیکو داشته باشد - همانگونه که قبلاً گذشت - مادام که او را در دین آزاد بگذارند و اذیّت نکنند. مسلمان می‌تواند با زنان پاکدامن ایشان ازدواج نماید. هر چند که اختلاف فقهی دربارهٔ ازدواج با خانمهای پاکدامن اهل کتابی در میان است که معتقد به خدائی مسیح یا فرزندی او باشند، و زنان اهل کتابی که به تثلیث و سه خدائی معتقد هستند. اختلاف در این است که آیا چنین خانمهائی اهل کتابی بشمارند که ازدواج با آنان جائز است؟ و یا این که مشرک به حساب می‌آیند و ازدواج با آنان نادرست است؟ حتّی با قبول جواز ازدواج با ایشان که متّکی به قانون حلال بودن ازدواج بطور عامّ است، زیبا رفتار کردن و جواز نکاح به معنی دوستی و یاری در دین نیست. و بدین معنی هم نیست که مسلمان قبول کند دین اهل کتاب - پس از بعثت محمد ﷺ دینی است که خدا آن را می‌پذیرد، و اسلام می‌تواند در جبههٔ یگانه‌ای با ایشان بوده و هر دو با کفر و الحاد بجنگند و پایداری کنند.

اسلام آمده است که اعتقادات اهل کتاب را تصحیح کند، و معتقدات مشرکان و بت‌پرستان را نیز تصحیح نماید. قرآن هم اینان و هم آنان را جملگی به اسلام دعوت فرمود. زیرا اسلام همان «دین» و آئینی است که یزدان از همهٔ مردمان جز آن را نمی‌پذیرد. زمانی که یهودیان اینگونه فهمیده بودند که ایشان به پذیرش اسلام دعوت نشده‌اند، و خویشتن را نیز بالاتر از این می‌دانستند که به پذیرش آن دعوت گردند، قرآن کریم رویاروی ایشان ایستاد و آنان را به اسلام نداء در داد و فریادشان داشت، و بدیشان یادآور شد که اگر از اسلام روی بگردانند کافر بشمارند!

مسلمان مکلّف و موظّف است که اهل کتاب را به اسلام دعوت کند، همانگونه که موظّف و مکلّف است بی‌دینان و کافران و بت‌پرستان را به سوی اسلام فرا خواند. او اجازه ندارد از اینان و از آنان، کسی را وادار به پذیرش اسلام سازد. زیرا عقیده‌ها در دلها و درونها با اجبار و اکراه پیدا و هویدا نمی‌گردد. اجبار و اکراه افزون بر این که ممنوع است و از آن نهی شده است، ثمره و ره‌آوردی ندارد.

درست نیست مسلمان بگوید که آنچه که اهل کتاب بدان باور دارند و بر آن هستند - پس از بعثت محمّد ﷺ دینی است که یزدان آن را آئین آسمانی می‌داند و مورد پسند او است، آنگاه با وجود این ایشان را به اسلام دعوت کند ... مسلمان مکلّف و موظّف نخواهد بود که اهل کتاب را به پذیرش اسلام دعوت کند، مگر براساس واحدی که عبارت است از این که او معترف به حقّانیّت دینی نباشد که اهل کتاب معتقد بدان هستند. و همچنین او ایشان را به پذیرش دین باید دعوت کند.

وقتی که این حقیقتِ روشن، در ذهن استقرار پذیرد، معلوم می‌گردد که از لحاظ عقیدهٔ مسلمان منطقی نخواهد بود که او برای پابرجائی دین در زمین دوست و همپیمان با کسی شود که به دین اسلام معتقد نباشد و بدان گردن ننهاده باشد.

این مسأله در اسلام مسألهٔ اعتقادی ایمانی است، همانگونه که مسألهٔ سازماندهی جنبشی است. از یک سو مسألهٔ اعتقادی ایمانی است. گمان می‌کنیم با توضیح و بیانی که گذشت، و با رجوع به نصوص قرآنی قاطع و دالّ بر عدم دوستی میان مسلمانان و اهل کتاب، مسأله کاملاً روشن شده باشد. از دیگر سو، مسأله مسألهٔ سازماندهی جنبشی است. در این صورت نیز مسأله کاملاً روشن است ... وقتی که همهٔ تلاش مؤمن باید این باشد که به پابرجا داشتن و استوار نمودن برنامهٔ یزدان در زندگی رو کند و سعی نماید برنامهٔ یزدان، یعنی برنامه‌ای که اسلام با نصّ، آن را ذکر می‌کند، و همانگونه است که محمّد ﷺ آن را با خود آورده است، با همهٔ تفصیلات و زوایائی که این برنامه دارد. تفصیلات و زوایائی که همهٔ تلاشها و فعّالیّتهای انسان در زندگی را در بر می‌گیرد ... در این صورت چگونه ممکن است که مسلمان در این سعی و تلاش با کسی همیاری و همکاری کند که به اسلام ایمان ندارد و آن را به عنوان دین و برنامه و نظام و شریعت نمی‌پذیرد، و سعی و تلاشش صرف اهداف دیگری می‌گردد، اهدافی که اگر دشمن اسلام و اهداف آن نباشد، دست کم چنین اهدافی اهداف اسلامی نیستند. چرا که اسلام هدف و کاری را به رسمیّت نمی‌شناسد و نمی‌پذیرد که براساس عقیده استوار نگردد، هر چند که در ظاهر خوب و بایسته جلوه‌گر شود:

﴿وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾.

حال و وضع اعمال کسانی که به پروردگار خود ایمان ندارند، همچون حال و وضع خاکستری است که در یک روز طوفانی، باد به تندی بر آن وزد. (ابراهیم/۱۸)

اسلام مسلمان را مکلّف و موظّف می‌دارد که همهٔ سعی و تلاش خود را خالصانه صرف اسلام کند. هرگز نیندیشد که جزئی‌ترین چیز را در تلاش روزانهٔ خود از اسلام جدا و گسیخته دارد ... کسی که تصوّر کند چنین چیزی ممکن است و میتوان امور زندگی روزانه را از اسلام بدور و گسیخته داشت، سرشت اسلام و سرشت برنامهٔ اسلامی را نمی‌شناسد. کسی که گمان برد در زندگی برخی از امور است که می‌تواند خارج از برنامهٔ اسلامی باشد و می‌توان در آنها با کسی همیاری و همکاری کرد که دشمن اسلام است، و یا با کسی راه یاری و مددکاری را در پیش گرفت که از مسلمان خشنود نمی‌گردد مگر این که اسلام خود را رها سازد، همانگونه که خدا در کتاب خویش خواستِ یهودیان و مسیحیان را از مسلمان مطرح می‌فرماید. آنان از مسلمان می‌خواستند به ترک اسلام بگوید تا از او خشنود گردند! کسی که چنین بیندیشد، هم در عقیده و اندیشه سستی پذیرفته است، و هم در کار و عمل تزلزل پیدا کرده است.

عبدالله پسر أبی پسر سلول که از بیمار دلان بود، از شتاب و تلاش خود در همیاری و همکاری و دوستی و رفاقت با یهودیان، و ماندگاری بر پیمان خویش با ایشان، چنین معذرت و عذر خود را اظهار می‌نماید: من کسی هستم که از حوادث زمان و برگشت دوران هراسناکم! می‌ترسیم که زمانه برگردد و دچار سختی و دشواری شویم و در مضیقه افتیم ... این چنین دلیل و حجّتی نشانهٔ بیماری دل و ضعف ایمان است. ولی خدا است. یاور خدا است. یاری طلبیدن از غیر خدا گمراهی است. اصلاً کار پوچ و بیهوده‌ای است ... باید دانست که حجّت ابن سلول، حجّت هر ابن سلولی در طول زمان است، و جهان‌بینی او جهان‌بینی هر منافق بیمار دلی است که حقیقت ایمان را درک و فهم نمی‌کند ... دل عبّاده پسر صامت از دوستی و مهر یهودیان رمید و برید، پس از آن که از ایشان صادر شد آنچه صادر شد. چون دل او دل با ایمانی بود دوستی و مهر یهودیان را

از ژرفای دل خود کند و به دور افکند، آنجا که عبدالله پسر أبی پسر سلول آن را قاپید و در سراچهٔ سینه‌اش نهاد و با چنگ و دندان در نگاهداری آن کوشید! این دو کار، دو شیوهٔ جداگانه‌اند و دو راه مختلف. از دو جهان‌بینی گوناگون برجوشیده‌اند. از دو فهم و شعور متضادّ بردمیده‌اند. این چنین اختلاف و گوناگونی در طول زمان میان مؤمن و دل ناآشنا با ایمان، بر جای و استوار است.

قرآن کسانی را تهدید می‌فرماید که از دشمنان آئینشان یاری طلب کنند. آن دشمنانی که بر ضدّ ایشان گردهمآئی می‌کنند و متّفق و متّحد می‌شوند. آن منافقانی که مخلص نیستند و اعتقاد و دوستی و اعتمادشان سست و بی‌بنیاد است... قرآن آنان را بیم می‌دهد با امید فتح یا کاری که یزدان می‌کند و در این موقعیّت یا به داوری می‌پردازد و کار را یکسره می‌سازد، و یا پرده را از شخص پنهان در پس پردهٔ نفاق کنار می‌زند:

﴿ فَعَسَى اللهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ، فَيُصْبِحُوا عَلىٰ مٰا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نٰادِمِينَ ﴾.

امید است که خداوند فتح (مکّه) را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نماید) و این دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشیمان گردند (و بر ضعف و شکّ و نفاق خود افسوس خورند).

بدان هنگام که فتح در می‌رسد، چه فتح مکّه باشد، و یا فتح به معنی جدائی بخشیدن و فیصله دادن و داوری نمودن باشد، و یا مراد فرا رسیدن فرمان خدا باشد، کسانی که در دلهایشان بیماری است، بر شتابی و تلاشی که در دوستی و رفاقت و در مهر و عطوفت با یهودیان و مسیحیان داشته‌اند، و بر نفاقی که پرده از آن فرو افتاده است و برملا گشته است، پشیمان خواهند گشت. در آن هنگام مؤمنان نیز از حال منافقان دچار شگفت خواهند شد، و از نفاق و سرنوشت زیانباری که منافقان بدان گرفتار خواهند آمد بیزاری خواهند جست:

﴿ وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا: أَهٰؤُلٰاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِم إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ؟ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ، فَأَصْبَحُوا خٰاسِرِينَ ﴾.

(بدان هنگام که فتح و پیروزی فرا رسد) مؤمنان می‌گویند: آیا اینان همان کسانی هستند که با شدّت و با حدّت به خدا سوگند می‌خوردند و می‌گفتند ما (بر آئین شمائیم و همچون شما مسلمانیم و) با شما هستیم! (دروغ گفتند و) کردارشان بیهوده و تباه گشت (و رنجشان بر باد رفت و تلاششان هدر گردید) و زیانکار شدند (و هم ایمان و هم یاری مؤمنان را از دست دادند).

سرانجام روزی و روزگاری یزدان جهان، فتح را پیش آورد. رازها و رمزهای درون بیرون افتاد و برملا شد. کارها پوچ و بیهوده گردید و سودی نبخشید. دسته‌ها و گروهها زیانکار و زیانبار گردیدند. به ما مسلمانان از سوی یزدان جهان وعده داده شده است و این وعده برجا و ماندگار است، وعدهٔ فرا رسیدن فتح! فتح فرا می‌رسد هر وقت که ما تنها به دستاویز یزدان، یعنی قرآن، چنگ بزنیم. و هر زمان که ما خالصانه تنها دوستی و مهر خدا را داشته باشیم. و هر وقت که برنامهٔ خدا را بدانیم و مراعات کنیم، و جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و احوال و اوضاع خود را براساس برنامهٔ خدا پابرجا و استوار بداریم. و هر زمان که در پیکار و کارزار در پرتو راهنمائی و رهنمود الهی حرکت کنیم و به کوشش و تلاش ایستیم، و ولی و دوستی و سرپرستی و یاوری را جز خدا و رسول خدا و مؤمنان برای خود ندانیم و برنگیریم.



هنگامی که روند قرآنی از نداء نخستین خطاب به مؤمنین می‌پردازد، ندائی که آنان را فریاد می‌دارد که از دوستی و همپیمانی با یهودیان و مسیحیان دست بردارند و کار را به پایان بیارند، و می‌ترسند از این که با دوستی و همپیمانی با ایشان جزو ایشان گردند، و یا اصلاً بدان سبب کافر شوند و از اسلام برگردند! در حالی که خود متوجّه نباشند و یا این که خودشان

نخواهند و قصد آن را هم نداشته باشند! نداء دومین را سر می‌دهد و کسی را تهدید می‌کند و بیم می‌دهد که از میان ایشان از دین خود برمی‌گردد، این برگشت از دین به سبب دوستی و همکاری با اهل کتاب باشد، و یا به علّت دیگری از اسباب و علل گوناگون ... او را تهدید می‌کند و بیم می‌دهد به این که او چیزی در پیشگاه خدا بشمار نمی‌آید، و خدای را نمی‌تواند عاجز و درمانده کند و از دست انتقام یزدان بگریزد، و کمترین زیانی به آئین خدا نمی‌رساند. خدا او را متوجّه می‌سازد که آئین یزدان دوستان و یاران و یاوران و مددکارانی دارد که ذخیره‌اند و در دانش خدا تعیین شده‌اند. اگر اینان رویگردان از انجام وظیفه و کمک به دین خدا شوند، آنان را به جهان گسیل می‌دارد و به خدمت دین خود می‌گمارد. روند قرآنی سیماهای این چنین گروه برگزیدهٔ ذخیره در دانش خدا برای کمک و خدمت به دین الله را به تصویر می‌کشد. کسانیند با سیماهای دوست داشتنی زیبای درخشان! همچنین جهتی را می‌نمایدکه یگانه جهتی برای دوستی و یاری است و مسلمان می‌تواند دوستی و مهر و یاری و یاوری خویش را بدان سمت سوق دهد و بس. این نداء و فریاد را با بیان سرانجام حتمی پیکار و سرنوشت قطعی کارزاری پایان می‌بخشد که حزب خدا بدان فرو می‌رود و در آن با سائر احزاب می‌رزمد، سرانجام و سرنوشتی که بدان مفتخر و از آن بهره‌مند می‌گردند کسانی که دوستی و مهر و یاری و یاوری خویش را خالصانه به خدا و رسول خدا و مؤمنان اختصاص می‌دهند:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِینَ، یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللهُ واسِعٌ عَلِیمٌ. إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ. وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ ﴾.

ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیّتی را (بجای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد). خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقّان آن) آگاه است. تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را بجای می‌آورند و زکات مال بدر می‌کنند. و هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمرهٔ حزب الله است و) بی‌تردید حزب‌الله پیروز است.

تهدید کسی که از میان مؤمنان، بدین صورت و در این مقام، از آئین خود دست برمی‌دارد، چنین تهدیدی پیش از هر چیز دیگری متوجّه پیوند موجود میان یهودیان و مسیحیان و میان برگشت از اسلام می‌گردد. بویژه با توجّه به چیزهائی که پیشتر گذشت و بیان گردید: کسی که با آنان دوستی ورزد و یاورشان شود، یکی از ایشان خواهد بود، و از میان گروه مسلمانان بیرون می‌افتد و به اهل کتاب می‌پیوندد و از زمرهٔ ایشان شمرده می‌شود:

﴿ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ﴾.

هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است.

بنابراین، نداء و فریاد دوم تأکید و توضیح نداء و فریاد نخستین است. نداء و فریاد سومی که به دنبال این نداء

و این سیاق می‌آید نیز دالّ بر این است، و مترتّب بر نهی از دوستی و مهرورزی با اهل‌کتاب و کافران است. اهل‌کتاب و کافران را بدین نحو در کنار یکدیگر گرد آوردن، بیانگر این واقعیّت است که دوستی و مهرورزی با اهل‌کتاب همچون دوستی و مهرورزی با کافران بشمار است، بدون هیچگونه تفاوتی. همچنین بیانگر این واقعیّت است، هنگامی که اسلام در معامله و بازرگانی اهل‌کتاب را از کافران جدا می‌سازد، این مسأله با مسألۀ دوستی و مهرورزی و همیاری و همکاری با اهل‌کتاب جدا است، و چنین رابطه‌ای در امور دیگر است، و دوستی و مهرورزی و همیاری و همکاری با ایشان را شامل نمی‌شود:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ، فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ، يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لايَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ. ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللهُ واسِعٌ عَلِيمٌ ﴾.

ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیّتی را (بجای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد). خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقّان آن) آگاه است.

خدا گروه مؤمنان را برگزیده است تا در استقرار بخشیدن آئین یزدان در زمین، ابزار قضا و قدر خدا شوند، و سلطه و حجّت او را در زندگی مردمان پابرجا و استوار دارند، و برنامۀ خدا را در اوضاع و احوال و اداره‌ها و سازمانهای خود، و در سخنان و داوریهای خویش اجراء کنند، و با این برنامه و با این شریعت، صلاح و خیر و پاکی و بالندگی را پیاده کنند. این گزینش الهی برای به پا خاستن و به دست گرفتن امور دین و جنبش در راه والائی این آئین، فضل و لطف خداوند جهان در حقّ مؤمنان است. پس هر کس که می‌خواهد این فضل و این لطف را رها کند و خویشتن را از این همه بزرگواری خداوند باری محروم سازد، خود داند! بگذار به ترک الطاف کریمانه بگوید و کژ راهه بپوید! یزدان بی‌نیاز از چنین کسی و از همۀ جهانیان است. یزدان از میان سائر بندگان، کس دیگری را برای این کار برمی‌گزیند که او را شایستۀ این فضل بزرگ و لطف سترگ ببیند.

شکلی که قرآن در اینجا از گروه گزیده به تصویر می‌کشد، شکل روشن و دارای نشانه‌های هویدا و سیماهای برجستۀ کاملاً پیدا است. شکل درخشان و دلکش و دلربا و دوست داشتنی است:

﴿ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ ﴾.

خداوند گروهی را (بجای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند.

مهرورزی و خشنودی متبادل، پیوند میان آنان و یزدانشان است ... مهرورزی ... این روح روان و لطیفی که پر می‌کشد و اوج می‌گیرد و می‌درخشد و خوش لقا و خوش سیما و شادان و شاداب است ... این همان چیزی است که مردمان را به خداوندگار مهربانشان ربط و پیوند می‌دهد. عشق یزدان نسبت به بنده‌ای از بندگانش چیزی است که کسی نمی‌تواند ارزش آن را بسنجد و بداند، مگر آن کس که یزدان سبحان را با صفاتی بشناسد که خداوند خود را بدانها ستوده است و معرّفی فرموده است. آن کس می‌تواند ارزش چنین عشق خدایانه‌ای را درک کند که آهنگ دلنواز این صفات، تارهای حسّ و شعور و دل و درون و سراسر وجود او را به ناله و نوا درآورده باشد ... آری! کسی

حقیقت این عطاء و ارمغان را ارج نمی‌داند، مگر آن کس که حقیقت عطاء کننده و ارمغان دهنده را بشناسد و بداند. آن کسی چنین چیزی را می‌شناسد و می‌داند که آگاه باشد خدا چه کسی است؟ سازندهٔ این جهان بزرگ کدام است؟ چه کسی سازندهٔ انسان است که با وجود این که جرم کوچکی است چکیدهٔ جهان است؟ چه کسی به بزرگی خدا است؟ چه کسی به توانمندی خدا است؟ چه کسی به یگانگی خدا است؟ چه کسی به ملک و ملکوت همچون خدا است ... خدا کجا و بنده‌ای که خدا با مهرورزی خود بدو لطف و محبّت می‌کند کجا است؟ بنده که ساختهٔ دست قدرت یزدان سبحان است ... امّا یزدان: بزرگ و سترگ، زندهٔ جاویدان، ازلی، ابدی، نخستین، واپسین، پیدا، و ناپیدا است.

مهرورزی بنده نسبت به پروردگارش نعمتی برای خودِ بنده است. نعمتی که آن را هم نمی‌شناسد مگر کسی که خودش آن را چشیده باشد ... هنگامی که مهرورزی یزدان نسبت به بنده‌ای از بندگانش چیز بزرگ و سترگی، و لطف و فضلِ فراگیر فراوانی باشد، قطعاً وقتی که یزدان به بنده هدایت خود را می‌بخشد و او را به محبّت خویش رهنمود می‌نماید و با این چشش زیبای منحصر به فرد او را آشنا می‌گرداند، چششی که در میان همهٔ چششهای مهرورزی همانند و همسان ندارد، چنین بخشش هدایتی عطای بزرگ سترگی، و لطف و فضل فراگیر فراوانی بشمار است.

هنگامی که مهرورزی خدا نسبت به بنده‌ای از بندگان خویش باشد که به تعبیر و بیان در نیاید و برتر از وصف و کلام باشد، قطعاً مهرورزی بنده نسبت به پروردگارش نیز چیزی است که کمتر جمله و عبارت می‌تواند آن را به تصویر زند، مگر گاه‌گاهی که در لابلای برخی از سخنان عاشقان، نادانسته و ناگهانی پرتوی از آن بر پردهٔ نمایش افتد ... این همان موضوعی است که به خدا رسیدگان متصوّفه و عرفای صادق در آن پیشی و برتری می‌گیرند. چنین متصوّفه و عرفای صادق و راستینی هم بسی اندک‌اند، و در میان گروه بیشماری که جامهٔ صوفیانه و عارفانه به تن می‌کنند و در تاریخ دور و درازشان رقم می‌خورند خیلی کمیابند ... پیوسته زمزمهٔ ابیات رابعهٔ عدویّه به گوش دلم می‌خواند، و مزهٔ راستین خود را در بارهٔ این مهرورزی منحصر به فرد، تارهای درونم را می‌نوازد و می‌لرزاند. آنجا که می‌گوید:

فَلَيْتَكَ تَحْلُو وَ الْحَيَاةُ مَرِيرَةٌ
وَلَيْتَكَ تَرْضىٰ وَ الْأَنَامُ غِضَابٌ
وَ لَيْتَ الَّذِي بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَامِرٌ
وَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْعَالَمِينَ خَرَابٌ
إذَا صَحَّ مِنْكَ الْوُدُّ فَالْكُلُّ هَيِّنٌ
وَ كُلُّ الَّذِي فَوْقَ التُّرَابِ تُرَابٌ

کاش که تو شیرین و سازگار باشی، هر چند که زندگی تلخ و ناسازگار باشد. کاش که تو خشنود گردی، هر چند که مردمان خشمناک باشند.

کاش که میانهٔ من و تو برقرار و آباد باشد، گرچه میانهٔ من و جهانیان ویران باشد.

اگر محبّت تو برقرار و برجای باشد، همه چیز ساده و آسان است. هر کس که بر روی این خاکدان زمین است، خاک زمین است!.

این مهرورزی خداوند بزرگ، نسبت به بنده‌ای از بندگان، و مهرورزی بنده در حقّ صاحب نعمت عطاءبخش، در گسترهٔ این هستی می‌پراکند و در پهنهٔ این جهان فراخ روان می‌گردد، و هر زنده‌ای و هر مرده‌ای را در بر می‌گیرد. آن هم در فضای والا و در سایهٔ دلگشائی که سراسر این جهان را فرا می‌گیرند، و مشتمل بر گسترهٔ جهان انسان نیز می‌شوند و همهٔ اینها در آن بندهٔ مهرورز دوست داشتنی، مجسّم و نمودار می‌گردد.

جهان‌بینی اسلامی، مؤمن و پروردگارش را با این رشتهٔ شگفت دوست داشتنی به همدیگر پیوند می‌دهد ... تنها یک بار هم نیست و بس ... تنها یک سخن گذرای پریده از زبان نیست و دیگر هیچ ... بلکه اصل و حقیقت و عنصر اصیلی در این جهان‌بینی است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا﴾.

بیگمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و پسندیده انجام می‌دهند، خداوندمهربان آنان را دوست‌می‌دارد و محبّت ایشان‌را به دلها می‌افکند.

(مریم/۹۶)

﴿إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾.

بیگمان پروردگار من بسیار مهربان (در حق بندگان پشیمان و) دوستدار (مؤمنان توبه‌کار) است.

(هود / ۹۰)

﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ﴾.

خدا آمرزگار و دوستار (بندگان مؤمن) است.

(بروج / ۱۴)

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾.

هنگامی که بندگانم از تو دربارهٔ من بپرسند (که من نزدیکم یا دور. بگو:) من نزدیکم و دعای دعا کننده (و فریاد درخواست کننده) را هنگامی که مرا بخواند (و به فریاد طلبد) پاسخ می‌گویم (و نیاز او را برآورده می‌سازم). (بقره / ۱۸۶)

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾.

کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند (و بالاتر از هر چیز بدو مهر می‌ورزند).

(بقره / ۱۶۵)

﴿قُلْ: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾.

بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد. (آل‌عمران / ۳۱)

و آیات بسیار دیگری که در این زمینه است ...

شگفتا کسانی از کنار همهٔ این آیات می‌گذرند و می‌گویند: جهان‌بینی اسلامی، جهان‌بینی خشک خشنی است. رابطهٔ یزدان و انسان را رابطهٔ قهر و زور، و عقاب و عذاب، و بیرحمی و گریز، به تصویر می‌زند ... نه این که همانند جهان‌بینی‌ای باشد که عیسی را پسر یزدان، و اقنوم[1] خداوند منّان، بشمار می‌آورد، و با چنین دوگانگی و پیوندی، میان یزدان و مردمان رابطه برقرار می‌سازد!

روشنی جهان‌بینی اسلامی در جدائی میان حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت، سرسبزی دلپسند و شادابی دوست داشتنی موجود در میان یزدان و بندگان را خشکیده و بی‌رونق نمی‌گرداند. رابطه، رابطهٔ رحمت و مرحمت، دادگری و عدالت، مهر و مودّت، و جداگانگی یزدان از بندگان است. از یک سو رابطهٔ عشق و محبّت است، و از دیگر سو رابطهٔ تجرید و تنزیه، یعنی: پاکسازی یزدان سبحان از هر نوع عیب و نقصان، و جداسازی ذات یزدان از همهٔ ذوات جهان است ... جهان‌بینی اسلامی جهان‌بینی کامل و شاملی است که همهٔ نیازمندیهای هستی انسانی را در رابطهٔ او با خداوند جهانیان در بر می‌گیرد.

در اینجا - به هنگام بیان صفت گروه مؤمنان گزیده برای این آئین - چنین نصّ شگفتی ذکر می‌گردد:

﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾.

خدا دوستشان می‌دارد و ایشان هم خدا را دوست می‌دارند.

همهٔ بار الکتریکی آن در فضائی آزاد می‌گردد که دل مؤمن بدان نیاز دارد، بدان هنگام که زیر بار این بار سنگین می‌رود و می‌داند که این امر گزینش و فضیلت و قربتی است که دادهٔ دادار عطاءبخش و آفریدگار بزرگوار جهان است.

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و بقیّهٔ نشانه‌ها را عرضه می‌دارد:

﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾.

نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند.

این هم صفتی است که از فرمانبرداری و سادگی و نرمخوئی برمی‌خیزد. چه مؤمن نسبت به مؤمن رام و

۱- اقنوم، اصل و سبب هر چیز باشد. و نصاری گویند: اقنوم عبارت از ظهورات باری تعالی است که وجود کل است جلّ جلاله. و رب و ابن و روح‌القدس اشاره بدو است. و اقنوم سه است: اقنوم وجود، اقنوم علم و اقنوم حیات. و اینها نه عین ذاتند و نه زاید بر ذات. (برهان قاطع)

آرام است. بر مؤمن سرکشی و سختگیری نمی‌کند. ساده‌رو و نرمخو است. ساده می‌گیرد و پاسخ می‌گوید. بخشاینده و مهربان است ... اینها است مذلّتی که در برابر مؤمنان دارد.

در این مذلّت، خواری و پستی نیست. بلکه برادری و اخوّتی است که موانع را از میان برمی‌دارد، و تکلّف را می‌زداید، و نفسها را آمیزهٔ نفسها می‌کند، و دلها را با دلها گره می‌زند، تا آنجا که در ژرفای درونها و در لابلای دلها چیزی بر جای نمی‌ماند که مایهٔ سرکشی و ناسازگاری با دیگران گردد و مانعی بر سر راه ایشان شود و آنان را برماند و دور گرداند.

حسّاس بودن نسبت به خود، مایهٔ گوشه‌گیری و کناره‌گیری می‌گردد. همین امر باعث می‌شود که نسبت به برادر خود چموش و سرکش و تنگچشم گردد. امّا هنگامی که خویشتن را آمیزهٔ سائر افراد گروه مؤمنان سازد، در نفس او چیزی حاصل و یافته نمی‌گردد که او را از دیگران باز دارد و سرکش و ناآرام به بار آرد ... آخر در او چه چیز می‌ماند تا از ایشان دریغ دارد، بدان هنگام که در راه خدا برادرانه گرد می‌آیند و برادر ایمانی یکدیگر می‌گردند، و خدا ایشان را دوست می‌دارد و ایشان نیز خدای را دوست می‌دارند، و محبّت و مودّت آسمانی میانشان پدیدار می‌گردد و آن را در میان همدیگر بخش و پخش می‌کنند؟!

﴿أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.

در برابر کافران سخت و نیرومندند.

در برابر کافران تازان و از ایشان رمانند. زیر بار ستمشان نمی‌روند، و خویشتن را از ایشان برتر و فراتر می‌شمارند ... این چنین ویژگیهائی در این مورد بجا و ارزشمند و گرانبها است. این عزّت، برای خویشتن نیست، و برای بالا بردن نفس هم نمی‌باشد. بلکه این عزّت برای بزرگداشت عقیده، و بالا بردن پرچمی است که مسلمانان هنگام رویاروئی با کافران در زیر آن می‌ایستند. عزّت حاصل از یقین کامل به این است که آنچه مؤمنان با خود دارند خیر همین است، و نقش ایشان این است که دیگران را مطیع همین خیری کنند که با خود دارند، نه این که دیگران را مطیع خویشتن سازند، و نه این که خویشتن را مطیع دیگران گردانند و یا پیرو چیزی نمایند که دیگران دارند. از این گذشته، عزّت حاصل از اعتمادی است که به غالب شدن دین یزدان بر دین هوا و هوس، و چیره گشتن نیروی خدا بر همهٔ این نیروها، و پیروزی حزب ایزد متعال بر حزبهای جاهلیّت است ... پس مسلمانان برتر و والاترند، حتّی اگر در برخی از پیکارهائی که در اثناء مسیر این راه دور و دراز است گاه‌گاهی شکست هم بخورند.

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾.

در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند.

جهاد در راه خدا برای استقرار برنامهٔ خدا در زمین، و اعلان سلطهٔ یزدان بر مردمان، و حاکمیّت و حکمیّت دادن به شریعت آفریدگار جهان در زندگی، برای تحقق بخشیدن خیر و صلاح و رشد و ترقّی مردمان، اینها صفت گروه مؤمنی است که خداوند ایشان را برمی‌گزیند تا با ایشان آنچه را که می‌خواهد بسازد و برقرار دارد. آنان در راه یزدان جهاد می‌کنند و به پیکار برمی‌خیزند، نه در راه خویشتن، و نه در راه قوم خود، و نه در راه میهن خویش، و نه در راه نژاد خودشان ... بلکه در راه خدا و بس. نبرد و جنگ در راه خدا، برای پیاده کردن برنامهٔ دادار، و استقرار حاکمیّت آفریدگار، و اجراء شریعت کردگار، و از این راه تحقّق بخشیدن خیر و به ارمغان آوردن خوبی برای جملگی مردمان ... در این کار پیکار، چیزی از آن ایشان نیست، و برای خودشان بهره‌ای از این رزم نمی‌برند. بلکه نبردشان برای دادار یگانه و یکتا و خداوندگار بی‌شریک و بی‌همتا است و بس.

آنان در راه یزدان جهاد می‌کنند و به تلاش و پیکار می‌نشینند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای باکی به خود راه نمی‌دهند. آخر چرا باید از سرزنش مردمان

هراس و بیمی باشد؟ مگر نه این است که آنان عشق خداوند مردمان را به دل دارند؟ آخر چرا باید تسلیم چیزهائی گردند که مردمان بدانها خوی گرفته‌اند و الفت بسته‌اند؟ یا چرا باید اطاعت از عرف و عادت نژاد و نسلی از مردمان کنند، و یا پیرو کار و پیشهٔ جاهلیّت حاکم در برهه‌ای از زمان شوند، در حالی که آنان از سنّت و قانون یزدان پیروی می‌کنند، و برنامهٔ خدا را برای زندگی عرضه می‌دارند و ارائه می‌دهند؟ تنها و تنها کسی از سرزنش مردمان به هراس می‌افتد که معیارها و مقیاسها و احکام خود را از هواها و هوسهای مردمان بطلبد و برگیرد، و مدد و یاری خویش را از انسانها بخواهد و بجوید. امّا کسی که به معیارها و میزانها و مقیاس‌ها و ارزشهای یزدان مراجعه می‌کند تا آنها را بر هواها و هوسها و خواستها و ارزشهای مردمان غلبه دهد و چیره کند، و قوّت و عزّت خود را از قوّت و عزّت یزدان می‌طلبد، گوش نمی‌دهد به این که مردمان چه می‌گویند و چه می‌کنند. این مردمان هر که هستند و هر چه می‌خواهند باشند. واقعیّت زندگی ایشان هرگونه و هر چه هست، بگذار باشد. «تمدن» این مردمان و دانش و فرهنگ ایشان، در هر پایه و منزلتی که هست مهمّ نیست.

ما برای سخنانی که مردمان می‌گویند، و آنچه می‌کنند، و آنچه دارند، و آنچه بر آن هستند و بدان خوی گرفته‌اند، و ارزشها و معیارها و مقیاسهائی که مردمان در واقعیّت زندگانیشان در پیش گرفته‌اند و بر آنها پایدار و ماندگارند ... حساب و کتاب باز می‌کنیم و بدانها بهاء می‌دهیم ... این بدان خاطر است که ما غافل می‌گردیم یا فراموش می‌گردانیم اصلی را که واجب است بدان در کشیدن و سنجیدن و پابرجا گرداندن مراجعه کنیم ... این اصل، برنامهٔ یزدان و شریعت و احکام الهی است. این اصل درست است، و آنچه مخالف با آن است پوچ و نادرست است، هر چند که عرف و عادت میلیونها میلیون انسان باشد، و هر چند که در دهها قرن نسلها بر آن بوده باشند و بر آن رفته باشند و راست و درستش پنداشته باشند.

هیچ حال و وضعی، و هیچ عرف و عادتی، و هیچ رسم و تقلیدی، و هیچ معیار و مقیاسی، ارزش و اعتباری ندارد و واقعیّت بشمار نمی‌آید، هر چند هم میلیونها میلیون انسان آن را بپذیرند، و برابر آن زندگی کنند، و آن را دستور و پایهٔ زندگانیشان گردانند. چون این میزان و معیاری است که جهان‌بینی اسلامی معترف بدان نیست و آن را به رسمیّت نمی‌شناسد. ارزش هر حال و وضعی، و بهای هر عرف و عادتی، و ارج هرگونه رسم و تقلیدی، وقتی معتبر است که اصلی در برنامهٔ یزدان داشته باشد، یزدانی که ارزشها و معیارها تنها از او دریافت می‌گردد و بس.

از اینجا است که گروه مؤمنان در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش سرزنش‌کننده‌ای خوف و هراسی ندارند ... این هم نشانهٔ مؤمنان گزیده است.

قطعاً این گزینش خدا، و این عشقی که میان یزدان و میان بندگان گزیده ردّ و بدل می‌گردد، و این نشانه‌هائی که خدا آنها را سیما و عنوان سر دفتر وجودشان می‌سازد، و این اطمینانی که آنان در درونشان نسبت به یزدان دارند، و این سیر و حرکت و پویش و تکاپوئی که در پرتو هدایت و رهنمود آفریدگارشان در جهاد و پیکارشان از خود نشان می‌دهند، همه و همه از فضل خدای بزرگوار است:

﴿ ذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشٰاءُ. وَ اللهُ واسِعٌ عَلیمٌ ﴾.

این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد). خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقّان آن) آگاه است.

خدا از دارائی بیکران و نعمت نامحدود فراوان خود، و از روی دانش و فرزانگی مطلق خدایانهٔ خویش، به بذل وَ بخشش دست می‌یازد و به بندگان خود عطایای خداوندگارانهٔ خویشتن را عطاء می‌فرماید... چه عطاء

فراوان و بذل و بخشش فراخ و زیادی است آنچه برمی‌گزینند و از روی دانش خویش و اندازه‌ای که در نظر است به هر کس که خود بخواهد می‌بخشد!

خداوند متعال برای مؤمنان سمت و جهت دوستی یگانه‌ای را نیز مشخّص می‌سازد که با صفت ایمان سازگار است، و برایشان معیّن می‌دارد کسانی را که باید مؤمنان ایشان را به دوستی گیرند و برای مهرورزی خود برگزینند:

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا، الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ﴾.

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را بجای می‌آورند و زکات مال بدر می‌کنند.

از جملهٔ صفتهای ایشان یکی هم اقامهٔ نماز - نه تنها ادای نماز - است. اقامهٔ نماز یعنی خواندن نماز به تمام و کمال و بدانگونه که سزاوار و بایسته است و آثار و نتائج خود را به دنبال آورد. آثار و نتائجی که این فرمودهٔ خداوند بزرگ آن را مقرّر می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ ﴾.

مسلّماً نماز (انسان را) از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند (در نظر شرع) باز می‌دارد. (عنکبوت / ۴۵)

کسی که نمازش او را از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند باز ندارد، نماز را اقامه نکرده است و بگونهٔ شایسته نخوانده است. چه اگر نماز را اقامه می‌کرد و بگونهٔ بایسته می‌خواند، نماز او را از بدیها و زشتیها باز می‌داشت، همانگونه که یزدان می‌فرماید!

صفت دیگر چنین مؤمنان گزیده‌ای، پرداخت زکات است... یعنی پرداخت حقّ موجود در اموال، اطاعت از یزدان، و نزدیک شدن به آستانهٔ ایزد منّان، و رغبت به رضایت آفریدگار جهان، و عشق به دادار مهربان است. زکات تنها مالیات دارائی نیست. بلکه زکات عبادت است. یا بهتر بگوئیم: عبادت مالی است. این نیز یکی از ممیّزات و والائیهای برنامهٔ اسلامی است. برنامه‌ای که با فریضه‌ای یگانه، هدفهای گوناگونی را تحقق می‌بخشد و مقاصد مختلفی را پیاده می‌کند. امّا قوانین و مقرّرات زمینی چنین نیستند. اگر هدفی را تحقق می‌بخشند و مقصودی را پیاده می‌کنند، در هدفهای زیادی و خواستهای فراوانی کوتاهی می‌کنند.

برای اصلاح حال جامعه، این بس نیست که مردمان مالیات دولتی را بپردازند، و یا این که دولت از ثروتمندان اموال را دریافت دارد و به فقراء بپردازد. دریافت کننده دولت نام داشته باشد و یا ملّت، و یا نامهای زمینی دیگری بر خود نهد... مالیات تنها هدفی را تحقّق می‌بخشد و بس. و آن رساندن اموال به دست نیازمندان است.

امّا زکات، هم نام و هم معنی آن مورد نظر است. زکات پیش از هر چیز پاکی و بالندگی است. زکات مایهٔ پاکی دل و درون می‌گردد، زیرا عبادت است و احساس پاکیزه‌ای هم در قبال برادران و خواهران تنگدست به همراه دارد. از آنجا که عبادت خدا است، زکات دهنده پاداش نیکوئی در آخرت از خدا چشم می‌دارد، و امیدوار است در زندگی دنیا سبب بالندگی و افزایش مال، و مایهٔ نظم و نظام اقتصادی پر برکت گردد. گذشته از این، در دل و درون تنگدستانی که زکات را دریافت می‌دارند، باعث شادی و خوشی می‌شود. احساس می‌کنند که این زکات تفضّل خدا در حقّ ایشان است. زیرا با تعیین زکات در اموال ثروتمندان، بدیشان لطف و عنایت فرموده است. چنین تنگدستانی به علّت دریافت زکات، احساس کینه و انتقام نسبت به برادران ثروتمندشان را نخواهند داشت. البتّه تذکّر این مطلب لازم است که در سیستم حکومت اسلامی ثروتمندان نباید مال اندوزی کنند مگر از راه حلال. و به هنگام گردآوری دارائی نباید بر حقّ کسی بشورند و ستم کنند... افزون بر همهٔ اینها، زکات در این فضای خوشایند خوب پاک، هدف مالیات را نیز تحقّق می‌بخشد، فضای پاکیزگی و پاکی و بالندگی آکنده از خیر و خوبی و رضایت و خشنودی.

پرداخت زکات که نشانه‌ای از نشانه‌های مؤمنان است،

بیانگر این واقعیّت است که مؤمنان در امور زندگی از شریعت و قوانین خداوند جهان پیروی می‌کنند. پس زکات دادن اعتراف ایشان به سلطهٔ یزدان در همهٔ کار و بارشان است. این اسلام است که تسلیم شدن فرمان یزدان است.

﴿ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ﴾.

و حال آن که آنان عبادات و تکالیف خود را فروتنانه و از صمیم قلب انجام می‌دهند.

این کار ایشان است. انگار حالت اصلی آنان است. این است که روند قرآنی بدین بسنده نمی‌کند که بگوید:

﴿ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ ﴾.

نماز را چنانکه باید می‌خوانند.

این صفت جدید، همگانی‌تر و فراگیرتر است. چرا که این صفت بر صفحهٔ دلها آنان را چنین ترسیم می‌نماید که انگار این عمل کار دائمی ایشان است. چه برجسته‌ترین و نمودارترین نشانهٔ ایشان، این نشانه است، و بدین نشانه شناخته می‌گردند.

الهامهای تعبیرات قرآنی در چنین مناسباتی، چه اندازه ژرف و چه اندازه نافذند!

یزدان به مؤمنان و به پیغمبرش در برابر اعتماد به آفریدگار و پناه بردن به کردگار و به دوستی گرفتن خداوندگار یگانه، و در مقابل جداسازی کامل میان ایشان و میان همهٔ صفها مگر صفی که خالصانه رو به خدا می‌دارد، وعدهٔ یاری و پیروزی می‌دهد:

﴿ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴾.

هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمرهٔ حزب‌الله است و) بی‌تردید حزب‌الله پیروز است.

پس از بیان اصل قاعدهٔ ایمان که دوست داشت خدا و رسول خدا و مؤمنان است، و پس از برحذر داشتن از دوست داشت یهودیان و مسیحیان، و دوست داشت ایشان را خروج از صف مسلمانان شمردن، و آنان را در صف یهودیان و مسیحیان قرار دادن، و برگشت از دین به حساب آوردن، این مژدهٔ پیروزی به میان می‌آید.

در اینجا یک نگرش قرآنی مستمرّ، جلب توجّه می‌کند. یزدان سبحان از مسلمان می‌خواهد اسلام را بپذیرد تنها به خاطر این که اسلام خوب است، نه بدان خاطر که اسلام پیروز خواهد شد، یا در زمین مستقرّ خواهد گشت. زیرا اینها نتائجی است که در وقت خود حاصل می‌گردند. این نتائج حاصل خواهند شد تا قضا و قدر یزدان در استقرار این آئین را یاری دهند، نه این که چنین نتائجی تنها مایهٔ تشویق و تحریک دیگران به دخول در این دین شوند... چیزی از چیره شدن مسلمانان برای مسلمانان نیست. برای ذات خودشان و اشخاص خودشان بهره‌ای از آن نیست. بلکه این قضا و قدر الهی است که یزدان آن را بر دست مسلمانان اجراء می‌سازد، و ایزد متعال پیروزی را به مسلمانان عطاء می‌کند، به خاطر عقیدهٔ ایشان، نه به خاطر ذات خودشان! برای آنان تنها ثواب جدّ و جهد و تلاش و کوششان در این باره است و بس. ثواب نتائجی بهرهٔ ایشان می‌گردد که بر جدّ و جهد و تلاش و کوششان مترتّب می‌شود که استقرار دین خدا در زمین، و اصلاح زمین در پرتو چنین استقراری است.

همچنین چه بسا خدا به مسلمانان وعدهٔ پیروزی می‌دهد، تا دلهایشان استوار و برجای بماند، و از موانع زیر پا و واقع بر سر راهشان بگذرند و آزاد و رها گردند. موانعی که در زمانهای بسیاری درهم‌شکننده و فرساینده‌اند. وقتی که مسلمانان به سرانجام کار یقین داشته باشند، برای عبور از محنتها و دردها، و پشت سر نهادن گردنه‌ها، و امید به این که وعدهٔ یزدان به ملّت مسلمان، بر دستهای ایشان انجام پذیرد، و پاداش جهاد بهرهٔ آنان گردد، و پاداش استقرار دین خدا به حسابشان گرفته شود، و ثواب نتائج مترتّب بر این استقرار بدیشان برسد، دلهایشان بسی قوی و نیرومند می‌گردد.

همچنین نزول این نصّ در این جولانگاه اشاره دارد به حالتی که گروه مسلمانان در آن روز و روزگار داشته‌اند، و بدین وعده‌ها و مژده‌ها، و بیان قانون

پیروزی حزب یزدان، چه اندازه نیازمند بوده‌اند... ذکر این امور باعث رجحان نظریه و دیدگاهی است که ما دربارهٔ تاریخ نزول این دسته از آیات سوره داشته‌ایم. سپس این قانون و قاعده‌ای که به زمانی و مکانی متعلّق نیست و آزاد از قید و بند زمان و مکان است، برایمان چکیده و خلاصه می‌گردد، و دلمان بدان آرام می‌گیرد، و اطمینان حاصل می‌کند که این قانون و قاعده یکی از سنّتها و قوانین الهی است و سنّتها و قوانینی که تخلّف ندارند، هر چند که دسته‌ای از مؤمنان در برخی از رزمها و نبردها هم زیان دیده باشند و شکست خورده باشند. سنّت و قاعدهٔ خدا تخلّف‌ناپذیر و قطعی است که حزب خدا حتماً پیروز می‌گردد... وعدهٔ قاطعانهٔ یزدان، از ظواهر امور در برخی از مراحل و منازل راه، راست‌تر و صادق‌تر است! و دوست داشت خدا و رسول خدا و مؤمنان همان راهی است که سرانجام به تحقّق وعدهٔ یزدان می‌انجامد!



برنامهٔ قرآنی در این روند برای بازداشتن مؤمنان از دوستی با مخالفانشان از میان اهل کتاب و مشرکانی که در عقیده با ایشان دشمنی می‌ورزند، و برای استقرار این قاعدهٔ ایمانی در دلها و درونها و احساسها و خردهایشان، راهها و روشهای گوناگونی را در پیش می‌گیرد. راهها و روشهائی که دالّ بر اهمیّت این قاعده در جهان‌بینی اسلامی، و همچنین در جنبش اسلامی است.

پیش از این دیدیم که چگونه روند قرآنی در نخستین فریاد و نداء، راه نهی مستقیم و روش ترساندن را می‌پوید. فریادشان می‌دارد: بترسند از این که خدا فتح را بهرهٔ مؤمنان گرداند، و یا کار دیگری از سوی خود بر سر دیگران آورد، و پرده از روی منافقان برافتد... روند قرآنی در دومین فریاد و نداء، راه بر حذر داشتن از برگشتن از دین، بر اثر دوستی با دشمنان خدا و رسول خدا و مؤمنین، و راه تشویق و تحریک مؤمنان بدین امر که بکوشند تا از زمرهٔ گروه گزیدگان شوند، آن کسانی که خدا ایشان را دوست می‌دارد و آنان هم او را دوست می‌دارند، و راه وعده دادن به یاری و پیروزی حزب خدا را می‌پویند.

هم اینک در همین درس، روند قرآنی را در حال نداء و فریاد سوم می‌بینیم. می‌بینیم که روند قرآنی مؤمنان را فریاد می‌دارد و در دلها و درونهایشان حمیّت آئینشان و عبادتشان و نمازشان را برمی‌انگیزد، نمازی که دشمنان مؤمنان آن را تمسخر می‌کنند و به بازی می‌گیرند. روند قرآنی را می‌یابیم که در بازداشتن مؤمنان از دوستی با اهل کتاب و کافران، از دوستی با هر دوی ایشان، یکسان نهی می‌فرماید. این نهی را نیز به تقوای از عقاب و عذاب خدا منوط می‌سازد، و گوش فرا دادن به خدا و شنیدن فرمان الله را صفت ایمان می‌شمارد، و کار کافران و اهل کتاب را زشت می‌شمارد، و ایشان را به بی‌خردی منسوب می‌دارد:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً - مِّنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ - وَالْکُفّارَ أَوْلِیاءَ، وَ اتَّقُوا اللهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ. وَ إِذا نادَیْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لّایَعْقِلُونَ ﴾.

ای مؤمنان! کسانی را از اهل کتاب و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند. از خدا بترسید (و دشمنان آئین خود را دوست و یار خود ندانید) اگر مؤمنان (راستین و واقعی) هستید. آنان هنگامی که (اذان می‌گوئید و مردمان را) به نماز می‌خوانید، نماز را به باد استهزاء می‌گیرند و بازیچه‌اش قرار می‌دهند (و بدان می‌خندند و تمسخرش می‌کنند). این کارشان بدان خاطر است که ایشان کسان نفهم و بیشعوری هستند (و ضلالت را از هدایت بازنمی‌شناسند و هدف و حکمت نماز را درک نمی‌کنند).

اینها شرائط و ظروفی است که برانگیزاننده و برشوراننندهٔ هر کسی است که غیرت و حمیّت مسلمان را داشته باشد. مسلمانی که برای خویشتن عزّت و

کرامتی نمی‌بیند اگر به آئینش توهین گردد، و به عبادتش اهانت شود، و نمازش مورد تحقیر قرار گیرد، و ایستادن او در پیشگاه پروردگارش برای پرستش آفریدگارش به استهزاء و تمسخر گرفته شود و مورد بازیچه و مایهٔ شوخی این و آن گردد... آخر چگونه دوستی برقرار می‌گردد میان کسانی که ایمان دارند و میان کسانی که چون کم خردند به چنین کارهای پلشتی دست می‌یازند؟ کسی که عقل سالم داشته باشد دین خدا را به تمسخر نمی‌گیرد، و پرستش معتقدان به یزدان را مورد استهزاء قرار نمی‌دهد. زیرا عقل وقتی که سالم و راسترو باشد، در یکایک چیزهائی که در پیرامون او هستند الهامها و اشاره‌های ایمان به یزدان را دریافت می‌دارد و می‌بیند. امّا هنگامی که عقل تباهی گیرد و اختلال پذیرد و منحرف شود و کژ راهه رود، چنین الهامها و اشاره‌هائی را نمی‌بیند. زیرا بدین هنگام روابط میان او و میان سراسر هستی تباه می‌شود و به هم می‌خورد. چه سراسر هستی بیانگر وجود خداوندگار جهان است. خداوندگاری که سزاوار پرستش و بزرگ داشت است. عقل زمانی که سالم و راسترو باشد، زیبائی پرستش خداوندگار جهان را درک می‌کند، و به بزرگی و والائی پرستش نیز پی می‌برد، و دیگر پرستش را به بازی و شوخی نمی‌گیرد و بدان تمسخر و استهزاء روا نمی‌دارد.

این نوع تمسخرها و استهزاءها و شوخی‌ها و بازیچه‌ها، از جانب کافران به وقوع می‌پیوست. از اهل کتاب، بویژه یهودیان نیز سر می‌زد، در مدّت زمانی که این قرآن در آن برای گروه مسلمانان بر دل مبارک پیغمبر ﷺ خدا نازل می‌شد. امّا ما از بررسی تاریخ زندگانی پیغمبر ﷺ متوجّه نشده‌ایم که چنین کارهای زشتی از مسیحیان سر زده باشد. ولی یزدان سبحان برای گروه مسلمانان قاعدهٔ جهان‌بینی و پایهٔ برنامه و اساس زندگی دائمی آنان را طرح‌ریزی و بنیانگذاری می‌کند، و خدا می‌دانسته است که در درازنای روزگاران با نسلهای مسلمانان چه چیزهائی خواهد شد و با ایشان چه خواهد رفت. هم اینک ما مسلمانان دیده‌ایم و می‌بینیم که دشمنان این دین و بد سگالان گروه مسلمین، در طول تاریخ دور و دراز، دیروز و امروز از سوی کسانی که می‌گویند مسیحی هستند و تعدادشان هم از یهودیان و مشرکان رویهم بیشتر است، چه جنایاتی رخ داده است و رخ می‌دهد. همین مسیحیان همچون همان یهودیان کمر دشمنانگی با اسلام را بسته‌اند و دام حیله و نیرنگ بر سر راه آن گسترده‌اند، و قرنها و قرنهای پیاپی، در کمین اسلام نشسته‌اند و در اندیشهٔ نابودی آن بوده‌اند، و از آن زمان که اسلام با دولت رومانی در روزگاران ابوبکر و عمر (رضی‌الله عنهما) برخورد پیدا کرده است، با اسلام جنگ تمام عیاری را آغازیده‌اند و آتش جنگ را شعله‌ور و فروزان نگاه داشته‌اند. تا بدانگاه که جنگهای صلیبی در گرفته است. بعد از آن «قضیّهٔ شرق» به میان آمده است. قضیّه‌ای که در آن دولتهای صلیبی همهٔ کشورهای روی زمین گرد یکدیگر جمع و متّحد گشتند تا بساط خلافت را برچینند و دمار از روزگارش برآورند. بعدها هم استعمار قدم پیش نهاد. استعماری که صلیبیگری خود را در درون خویش پنهان و در همهٔ زوایای وجودش نهان می‌داشت، امّا صلیبیگری گاه‌گاهی از زبانش می‌پرید و بر رخساره و سیمایش می‌دوید. به دنبال استعمار، سر و کلّهٔ تبشیر و تبلیغ مسیحیّت پیدا گردید که برای استعمار جای را خوش و آماده کرد و با آن همدست و پشتیبان شد. سپس این جنگ برافروخته و مشتعل گردید و همیشه هم فروزان و شعله‌ور بوده و هنوز هم این جنگ زبانه‌کش است و بر ضدّ هر دسته و گروهی درمی‌گیرد که در هر جای کرهٔ زمین از پیشقراولان نهضتهای اسلامی باشند... در همهٔ این جنگها و تاختها یهودیان و مسیحیان و کافران و بت‌پرستان شرکت دارند و برای مقابلهٔ با پیشاهنگان آئین اسلام دست همدیگر را می‌فشارند.

این قرآن آمده است تا کتاب ملّت مسلمان در زندگی تا روز رستاخیز باشد. کتابی که بنیاد جهان‌بینی عقیدتی و

ایدئولوژی ملّت مسلمان را بنیانگذاری می‌کند، همانگونه که نظام اجتماعی این ملّت مسلمان را می‌سازد، هم بدانگونه که نقشه و طرح حرکت آنان را پی می‌افکند، و همهٔ اینها را هم یکسان درمی‌افکند... هان! این قرآن همان کتابی است که بدین ملّت مسلمان می‌آموزد که دوستی ایشان جز با خدا و رسول خدا و مؤمنان نباشد. بدیشان نیز یاد می‌دهد که با یهودیان و مسیحیان و کافران دوستی نکنند... این مسأله را هم قاطعانه بیان می‌دارد و با شیوه‌های گوناگون عرضه می‌نماید.

این آئین به پیروان خود دستور می‌دهد که بزرگواری و بزرگمنشی داشته باشند. با اهل کتاب زیبا رفتار کنند، بویژه با کسانی زیبا رفتار کنند که خویشتن را مسیحی می‌نامند. در عین حال از دوستی با همهٔ اینان، مسلمان را نهی می‌فرماید... زیرا بزرگواری و بزرگمنشی و زیبا رفتار کردن، مسألهٔ اخلاق و رفتار است. امّا دوستی، مسألهٔ عقیده و مسألهٔ تنظیم و سر و ساماندهی است. دوستی عبارت است از یاری و مددکاری. همیاری میان دسته‌ای و دسته‌ای است. همیاری میان مسلمانان و اهل کتاب، همچنین کافران، نمی‌تواند وجود داشته باشد. زیرا همیاری در زندگانی مسلمان - همانگونه که گفتیم - همیاری در آئین، و جهاد برای پابرجائی برنامهٔ این دین، و استوار داشتن نظام حکومتی این آئین در زندگانی مردمان است. پس کجا همیاری در این امر میان مسلمان و غیرمسلمان برقرار می‌گردد؟ اصلاً چگونه چنین چیزی ممکن خواهد بود؟! این مسأله جدّی و قاطعانه است و سستی نمی‌شناسد، و شُل و ول بودن در آن را نمی‌پذیرد، و یزدان جهان نیز در این مسأله جز جدّی و قاطع بودن را قبول نمی‌کند. جدّی و قاطع بودنی که سزاوار و برازندهٔ مسلمان در کار دین است.

✿

هنگامی که نداها و فریاد داشتهای سه گانه، خطاب به مؤمنان پایان می‌پذیرد، خطاب متوجّه پیغمبر  می‌گردد، تا با اهل کتاب روبرو شود و از ایشان بپرسد: از گروه مسلمانان چه چیز را زشت نمی‌دانید و نمی‌پسندید؟ آیا چیزی جز ایمان ایشان به خدا را، و بدانچه بر اهل کتاب نازل شده است، و بدانچه یزدان بعد از اهل کتاب برای مسلمانان فرو فرستاده است، زشت و پلشت می‌دانید؟ آیا جز از این بدتان می‌آید که مسلمانان ایماندار هستند، و ایشان یعنی اهل کتاب بیشترشان فاسق و خارج از دین بشمارند؟

این رویاروئی شرمنده کننده است، در عین این که پرده‌برانداز و قاطع است و اصل عداوت و دو راههٔ جدائی را تعیین و تبیین می‌کند:

﴿ قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ، هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّا إِلاّ أَنْ آمَنّا بِاللهِ، وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا، وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ، وَ أَنَّ أَکْثَرَکُمْ فاسِقُونَ؟ قُلْ: هَلْ أُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِکَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللهِ؟ مَنْ لَّعَنَهُ اللهُ، وَ غَضِبَ عَلَیْهِ، وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنازِیرَ، وَ عَبَدَ الطّاغُوتَ... أُولٰئِکَ شَرٌّ مَّکاناً، وَ أَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبِیلِ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: ای اهل کتاب آیا بر ما خرده می‌گیرید؟ (مگر ما چه کرده‌ایم) جز این که به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده و به چیزی که پیشتر (بر شما) نازل شده است ایمان داریم؟! (این کار شما ناشی از عدم ایمان است و هم بدان خاطر است که) بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستید. بگو: آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهائی که بر ما خرده می‌گیرید) دارد؟ (این کردار شما است، شما) کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود بدور کرده است و بر ایشان خشم گرفته و (با مسخ قلوبشان) از آنان میمونها و خوکهائی را ساخته است، و (کسانی را پدیدار نموده است که) شیطان را پرستیده‌اند. آنان (از هر کس دیگری) موقعیّت و منزلتشان بدتر و از راستای راه منحرف‌تر و گمراه‌ترند.

این پرسش که خدا به پیغمبرش می‌آموزد تا آن را از اهل کتاب بنماید، از یک سو پرسش تقریر و تبیین است

و برای اثبات چیزی است که عملاً از ایشان سر زده است. و پرده‌برداری از حقیقت انگیزه‌هائی است که آنان را به موضعگیری در برابر گروه مسلمانان و دین ایشان و نماز ایشان وامی‌دارد.

این پرسش از دیگر سو پرسش انکاری است. این واقعیّت را از ایشان زشت می‌شمارد، و انگیزه‌هائی که ایشان را بدان تشویق می‌دارد پلشت می‌دارد. علاوه از این، چنین پرسشی به مسلمانان آگاهی می‌بخشد، و ایشان را از دوستی با قوم یهود رمان و گریزان می‌سازد. همچنین این پرسش تبیین چیزهائی است که در نداءها و فریادهای سه‌گانهٔ پیشین راجع به نهی کردن از اینگونه دوستی و برحذر داشتن از اینگونه مهرورزی است.

اهل کتاب از مسلمانان در روزگار پیغمبر ﷺ انتقام نمی‌گرفتند، و امروزه از پیشاهنگان جنبش اسلامی و از پیشقدمان گروههای پیشتاز مؤمنان انتقام نمی‌گیرند، مگر این که مسلمانان به یزدان ایمان دارند، و قرآن بر ایشان نازل گشته است، و قرآن مسلمانان، کتابهائی را تصدیق کرده است که در گذشته خدا بر ایشان نازل فرموده است.

اهل کتاب با مسلمانان دشمنی می‌ورزند، چون ایشان مسلمانند! و آنان یهودی یا مسیحی نیستند! هم بدان علّت است که اهل کتاب خارج از آئین خدا هستند و از چیزهائی که خدا بر ایشان نازل کرده است منحرفند. نشانهٔ خروجشان از آئین و انحرافشان از چیزهائی که بر آنان نازل شده است، این است که به واپسین رسالت ایمان ندارند. رسالتی که تصدیق کنندهٔ چیزهائی است که با خود دارند - البتّه نه چیزهائی که خودشان فراهم آورده‌اند و از پیش خود ساخته‌اند - و به آخرین پیغمبر ایمانی نمی‌آورند که تصدیق کنندهٔ کتابهای آسمانی پیشین و پیغمبران راستین است، و جملگی پیغمبران را بزرگ می‌دارد و شریف می‌شمارد.

اهل کتاب با مسلمانان می‌جنگند و این جنگ کورکورانهٔ ناجور را با مسلمانان همیشه شعله‌ور و فروزان نگاه می‌دارند، جنگ کورکورانهٔ ناجوری که هرگز خاموشی نپذیرفته و نمی‌پذیرد و شتر بد مست جنگ بار از دوش برنگرفته است و برنمی‌گیرد، و در طول ۱۴۰۰ سال گرمی و داغی آن فروکش نکرده است و کاهش به خود ندیده است، از آن زمان که مسلمانان در مدینه وجود پیدا کرده‌اند و شخصیّت جداگانه‌ای به هم رسانیده‌اند، و هستی مستقلّی فرا دست آورده‌اند. هستی مستقلّی که در سایهٔ برنامهٔ یگانهٔ خدا، از آئین مستقلّشان پیدا آمده است، و از جهان‌بینی مستقلّشان برجوشیده است، و از سیستم مستقلّشان پدیدار گشته است.

اهل کتاب بر مسلمانان سخت می‌تازند و آتش جنگ خانمانسوز را همیشه فروزان نگاه می‌دارند، بدان سبب که مسلمانان مسلمانند و ایشان این جنگ مشتعل را خاموش نمی‌گردانند مگر این که مسلمانان از آئینشان برگردند و دست بکشند و نامسلمان شوند... چون اهل کتاب اکثر آنان خارج از دین هستند و از راستای راه به کژ راهه افتاده‌اند و بدین علّت مسلمانان متعهّد و راسترو را دوست نمی‌دارند!

خداوند سبحان این حقیقت را به شکل قاطعانه‌تری در سورهٔ دیگری به فرستادهٔ خود محمّد ﷺ گوشزد می‌فرماید:

﴿ وَلَنْ تَرْضیٰ عَنْکَ الْیَهُودُ وَلاَ النَّصاریٰ حَتّیٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ﴾.

یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواستهای نادرست ایشان) پیروی کنی. (بقره / ۱۲۰)

در این سوره هم بدو می‌فرماید که اهل کتاب را با حقیقت انگیزه‌هایشان و پنهانیهای موضعگیریهایشان رویاروی سازد:

﴿ قُلْ: یا أَهْلَ الْکِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّا إِلاّ أَنْ آمَنّا بِاللهِ، وَما أُنْزِلَ إِلَیْنا، وَما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَکْثَرَهُمْ فاسِقُونَ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: ای اهل کتاب آیا بر ما خرده

می‌گیرید؟ (مگر ما چه کرده‌ایم) جز این که به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده و به چیزی که پیشتر (بر شما) نازل شده است ایمان داریم؟! (این کار شما ناشی از عدم ایمان است و هم بدان خاطر است که) بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستید.

این حقیقتی است که خداوند آن را در موارد زیادی از سخنان راستین روشن خود بیان می‌فرماید. بیان همین حقیقت است که امروزه بسیاری از اهل کتاب، و بسیاری از کسانی که خویشتن را «مسلمان» می‌نامند، سعی دارند آن را سست و آبکی کنند و از دیدها بپوشانند و آمیزه و آمیخته گردانند، و در زیر لفافهٔ تعاون و همکاری «دینداران» در مبارزهٔ با مادیگری و ناباوری، پنهانکاری کنند و با ذکر چنین واژه‌هائی، حقائق را نهان از دیدگان دارند.

اهل کتاب امروزه می‌خواهند این حقیقت را شُل و آبکی گردانند. بلکه بالاتر از این، در اندیشهٔ پنهان کردن این حقیقت و پوشاندن آن هستند. زیرا می‌خواهند ساکنان میهن اسلامی را گول بزنند - یا به تعبیر صحیح‌تر، سرزمینی که اسلامی بوده است - و شعوری را تخدیر کنند که اسلام با برنامهٔ یزدانی راست و درست خود، آن را در مسلمانان پدیدار کرده است و بر بیداریشان افزوده است... آن زمان که شعور سالم و درست بود، استعمارگر صلیبی نتوانست جلو امواج بلند اسلامی را بگیرد، چه رسد به این که بتواند میهن اسلامی را زیر یوغ استعمار خود بکشاند. اهل کتاب، پس از شکست در جنگهای بی‌پردهٔ صلیبی، و همچنین شکست در جنگ آشکار بشارت و تبلیغ مسیحیگری، چاره‌ای جز این نداشتند که راه نیرنگ و تخدیر را بپیمایند، و به تظاهر بپردازند و در میان وارثان مسلمانان شایع کنند که مسألهٔ دین و جنگ دینی به پایان رسیده است! و مسألهٔ دین و جنگ دینی تنها در مدّت زمان تاریخی تاریکی بوده است و همهٔ ملّتها مبتلای بدان بوده‌اند و در آن زیسته‌اند! بعدها جهانیان روشن شده‌اند و «پیشرفت» کرده‌اند. دیگر درست و شایسته و خوشایند نیست که جنگ و درگیری به خاطر عقیده پیش بیاید. بلکه جنگ و درگیری امروز به خاطر موادّ و محلّهای درآمد و بازارها و بازاریابیها و بهره‌برداری است و بس! پس در این صورت، سزاوار مسلمانان - یا بهتر است گفته شود: شایستهٔ وارثان مسلمانان - نیست که دربارهٔ دین یا دربارهٔ جنگ دینی بیندیشند!

هنگامی که اهل کتاب - همان کسانی که کشورهای اسلامی را به زیر یوغ استعمارگرانهٔ خود می‌کشند - متوجّه گردند و مطمئن شوند که مسلمانان با این تخدیر به خواب غفلت رفته‌اند، و مسأله در دلها و درونهایشان شُل و آبکی شده است، استعمارگران از خشم مسلمانان برای خدا و عقیده، در امن و امان خواهند بود، خشمی که در طول تاریخ نتوانسته‌اند در برابر آن بایستند و پایداری کنند... امّا پس از خواباندن و تخدیر کردن، کار ساده و آسان می‌گردد... چنین استعمارگران نیرنگبازی تنها پیکار عقیدتی را نمی‌جویند و بس. بلکه چشم طمع به فراسوی آن می‌دوزند و کالاها و غنیمتها و محصولات و موادّ خام را با خود می‌برند، و در پیکار «مادّه» پس از پیکار «عقیده» پیروز می‌گردند... مادّه و عقیده هر دو به هم بسی نزدیک هستند.

جیره‌خواران و مزدوران اهل کتاب در کشور اسلامی، آنان که استعمارگر ایشان را در اینجا و آنجا، پنهان و آشکار به کار می‌گمارد، عین همین سخن را می‌گویند. آخر ایشان جیره‌خوار و مزدورند و در داخل مرزهای کشور اسلامی نقش خویش را اجراء و ایفاء می‌کنند. دربارهٔ خود «جنگهای صلیبی» می‌گویند: جنگهای صلیبی «صلیبی» نبوده است!!! و دربارهٔ «مسلمانانی» که در جنگهای صلیبی به پیکار خاسته‌اند و زیر پرچم عقیده رزمیده‌اند، می‌گویند: آنان «مسلمانان» نبوده‌اند، و بلکه «نژادگرایان» بوده‌اند!!!

دستهٔ سوم غفلت زدگان و گول خوردگانی هستند که نوادگان «صلیبیها» در غرب استعمارگر فریادشان می‌زنند: به سوی ما بیائید. بیائید تا گرد هم آئیم و پیمان

دوستی بندیم و از «دین» غائلهٔ «ملحدین» را دفع کنیم! این دستهٔ غفلت زدهٔ گول خورده هم بدیشان پاسخ مثبت می‌دهند و فراموش می‌کنند که این نوادگان صلیبیها هر دفعه در کنار ملحدان و ناباوران بوده‌انـد و بـه صـف ایشان خزیده‌اند و صف واحدی را تشکیل داده‌اند، هر زمان که پیکار با مسلمانان درگرفته است و رویاروئی با ایشان بوده است! در طول تاریخ حال آنان چنین بوده است و هنوز هم که هنوز است چنین هستند و همیشه هم چنین می‌مانند! اصلاً جنگ با مادّیگرائی خدانشناس به اندازهٔ جنگ با اسلام برایشان مهّم نیست. زیـرا آنـان خوب می‌داننـد کـه خدانـاباوری مـادیگرا مـوقّت و عارضی است و دشمن گذرائی است، ولی اسلام اصل ثابت و دشمن پایدار و ماندگاری است! ایـن دعـوت فریبای نیرنگبازانه، برای این است که تـندی و تـیزی بـیداری آغـاز شـده بـر دست پـیشاهنگان جـنبش و پیشتازان رستاخیز اسلامی کاهش پـذیرد، و از تـلاش غفلت زدگان گول خورده کمال اسـتفاده را بـبرند و در عین حال افروزینهٔ آتش جنگ با مادیگرایانی باشند که دشمنان استعمارگران سیاستمدار هستند. اینان هـمسان آنان بر ضدّ اسلام و مسلمانان در جـنگ و پـیکارند، جنگ و پیکاری که در آن برای مسلمانان اسلحه‌ای جز آن شعوری نیست که برنامهٔ یزدانی راستین، ایشان را بر آن پرورش می‌دهد و سرشته می‌دارد.

این غفلت زدگان گـول خـورده‌ای کـه بـازی سـیاسی استعمارگران اهل کتاب ایشان را مـی‌فریبد، یـا چـنین وانمود می‌کنند که بـدیشان بـاور دارنـد و صـادقشان می‌پندارند، و اهل کتاب را جدّی و بخشنده می‌دانـند، بدانگاه که چنین غفلت زدگـان گـول خـورده‌ای را بـه توافق و اتّحاد، و همپشتی و دوستی برای دفع و طـرد زندقه و «دین» ناباوری فرامی‌خوانند. دیگر فرامـوش می‌کنند که واقعیّت تاریخی بدون اسـتثناء در چـهارده قرن چه بوده است! همچنین از یاد می‌برند که تعلیم خود خدای بزرگ در این باره بدیشان چه بوده است، تعلیمی که نیرنگ و گول زدنی نمی‌پذیرد، و جـای عـدول و کناره‌گیری از آن نیست، اگر در دل اعتماد به خـدا و اطمینان به جدّی بودن چیزی باشد که خداوندگار جهان می‌فرماید.

اینان در چیزهائی که می‌گویند و می‌نویسند به آن دسته از آیات قرآنی و احادیث نبوی اکتفاء و بسنده می‌کنند که به مسلمان دستور می‌دهند که با اهل کتاب، کـردار زیبا و هنجار پسندیده داشته بـاشد، و در زنـدگانی و رفتار، با ایشان گذشت و بزرگمنشی از خود نشان دهد. امّا برحذر داشـتنهای قـاطعانه از دوسـتی بـا آنـان، و بیانگریهای هوشیارانـه دربـارهٔ انگـیزه‌های ایشـان، و آموزشهای آشکار دربـارهٔ نـقشهٔ حـرکت اسـلامی، و نقشهٔ سر و ساماندهی و نـظم و نـظامی کـه یـاری و دوستی را تحریم می‌کنند، جملگی فراموش می‌گردد و پشت گوش انداخته مـی‌شود. زیـرا یـاری و دوسـتی مسلمان نباید جز دربارهٔ امور دیـن و پـابرجـا داشـتن برنامه و نظام آئین اسلام در زندگی عملی باشد. قاعدهٔ مشترکی در میان نیست که مسلمان بتواند برابر آن بـا اهل کتاب دربارهٔ آئین خود توافق کند و به هم رسد - هر چند هم در اصول این ادیان، پیش از تحریف آنها، با آئینش توافق بوده است و اتّحاد وجود داشـته است - زیرا اهل کتاب بر مسـلمان خشـمناک نـیستند و او را دشمن نمی‌دارند جز به خاطر آئـینی کـه دارد، و از او خشنود نمی‌گردند، مگر این که این آئین را ترک کـند، همانگونه که خداوندگار جهانیان فرموده است.

این چنین کسانی که قرآن را متفرّق و پراکنده می‌دارند، و آن را بخش بخش و پاره پاره می‌نمایند، آنچه را از آن می‌خواهـند بـر دست مـی‌گیرند - البـتّه چـیزی را انتخاب می‌کنند که با دعوت ناآگـاهانهٔ سـاده لوحـانهٔ ایشان به فرض پاک بودن هماهنگ باشد - و آنچه را که با راه و روش و منش ناآگاهانه و شکّ انگیز آنان هماهنگ نباشد، رها می‌سازند!

ما دوست داریم که در این باره گوش جهان به سخنان یزدان در قرآن فـرا دهـیم، تـا ایـن کـه سـخنان گـول خوردگان یا گول زنندگان را بشـنویم! سـخنان یـزدان

سبحان در این مسأله، قاطع و بی‌پرده و روشن و روشنگر است.

در اینجا اندکی می‌ایستیم - و پس از بیان سبب خشم و دشمنانگی اهل کتاب با مسلمانان که در اصل ایمان مؤمنان به یزدان و نزول قرآن و کتابهای آسمانی پیش از آن است - و نگاه گذرائی به بقیّهٔ سبب خشم و علّت دشمنانگی اهل کتاب با مسلمانان می‌اندازیم:

﴿ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ﴾.

بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستید.

این فسق و خروج، نیمهٔ دوم انگیزهٔ خشم و دشمنانگی اهل کتاب با مسلمانان است! چه فسق و خروج، دارندهٔ خود را بر خشم و دشمنانگی با شخص راسترو وادار می‌سازد... این هم قاعدهٔ روانی واقعی است که این نگرش شگفت قرآنی آن را ثبت و ضبط می‌فرماید... قطعاً کسی که از راه خارج و منحرف شود، نمی‌تواند شخص راستروی را ببیند که بر راستای راه وظیفه‌شناسی حرکت می‌کند و صراط مستقیم را می‌پیماید... وجود شخصِ راسترو، همیشه شخص خارج و منحرف از جادّهٔ درست را می‌آزارد، و او را به یاد خروج و انحراف خود از راه راست می‌اندازد، و به عنوان گواه ایستاده بر خروج و انحراف او مجسّم می‌شود... بدین خاطر است که او را دشمن می‌دارد و بر او خشمگین می‌شود. استقامت و راستروی او را نمی‌پسندد، و از تعهّد و وظیفه‌شناسی وی خشمگین است، و تلاش می‌کند او را به راه خویشتن بکشاند، و چنانچه از فرمان او سرکشی کند، وی را نابود گرداند!

این، قاعدهٔ همگانی است. این قاعده از موقعیّتی که اهل کتاب با گروه مسلمانان در مدینه داشته‌اند تجاوز می‌کند و می‌گذرد، و به موقعیّتی می‌رسد که همهٔ اهل کتاب با همهٔ مسلمانان دارند و خواهند داشت. همچنین شامل موقعیّتی می‌گردد و خواهد گشت که همهٔ خارج شدگان از دین و منحرفان از آئین، در طول تاریخ و در سراسر زمین، با هرگروه و دسته‌ای که متعهّد و وظیفه‌شناس و راسترو باشند دارند و خواهند داشت...

جنگهائی که همیشه بر ضدّ نیکوکاران و خوبان در جامعهٔ بدان و شروران در می‌گیرد، و در جامعهٔ خارج شدگان از دین بر ضدّ راستروان برافروخته می‌گردد، و در جامعهٔ کژ راهگان و منحرفان بر ضدّ متعهّدان و وظیفه‌شناسان مشتعل می‌شود، چنین جنگهای فروزانی یک امر طبیعی است و تکیه بر این قاعده‌ای دارد که این نصّ شگفت قرآنی آن را به تصویر می‌کشد.

خداوند سبحان می‌دانسته است که خیر و خوبی به ناچار با خشم و شرّ و بدی رویاروی می‌گردد، و حقّ با دشمنی باطل روبرو می‌شود، و راستروی و ماندگاری بر جادّهٔ درست خشم فاسقان و خارج شدگان از دین را برمی‌انگیزد، و تعهّد و وظیفه‌شناسی قطعاً مایهٔ کینه‌توزی کژراهگان و منحرفان می‌گردد.

خداوند سبحان می‌دانسته است که قطعاً خیر و خوبی، و حقّ و حقیقت، و تعهّد و وظیفه‌شناسی، از خویشتن دفاع خواهد کرد و به پیکار حتمی و قطعی با شرّ و بدی، و باطل و پوچ، و خروج از آئین، و کژراهگی و انحراف، می‌پردازد و به جرگهٔ رزم با آنها فرو می‌رود. این رزم و پیکار هم رزم و پیکاری است که گریزی از آن نیست و هیچگونه اختیاری در آن نمی‌باشد. حقّ نمی‌تواند در پیکار با باطل شرکت نکند، زیرا که باطل بر او خواهد تاخت، و خیر و خوبی هم نمی‌تواند از جنگ بر کنار بماند، چون شرّ و بدی خواهد کوشید که خیر و خوبی را خُرد و خمیر و فرسوده و نابود کند.

بسی بی‌خبری و ناآگاهی است که یاران حقّ و خیر و راستروی و تعهّد، گمان برند که طرفداران باطل و شرّ و خروج از آئین و انحراف، ایشان را رها می‌سازند و دست از سرشان برمی‌دارند. همچنین گمان برند که می‌توانند خویشتن را از پیکار بر کنار دارند. یا گمان برند که مصالحه می‌تواند برقرار شود و در صلح و آرامش بسر برند! برای مسلمانان بهتر از هر چیز دیگری این است که برای پیکار حتمی و جنگ قطعی، خویشتن را با شعور و آگاهی و توشه و سلاح و ساز و برگ لازم آماده سازند، به جای این که خود را تسلیم

گمان و نیرنگ کنند. اگر خود را تسلیم گمان و نیرنگ کنند، خورده می‌شوند! بلی خورده می‌شوند!

بعد از این با روند قرآنی به پیش می‌رویم، و به رهنمود یزدان سبحان گوش فرا می‌دهیم و می‌شنویم که چگونه خداوند پیغمبر خود را برای رویاروئی با اهل کتاب ارشاد می‌فرماید، و پس از بیان انگیزه‌های اهل کتاب و زشت شمردن چنین انگیزه‌های ناپاکی که به سبب آنها بر مسلمانان خشم می‌گیرند و با ایشان کینه‌توزی و دشمنانگی می‌ورزند، به چه شکلی مؤمنان را راهنمائی می‌نماید... ناگهان می‌بینیم که خداوند بزرگوار اهل کتاب را با تاریخ دیرینهٔ خودشان روبرو می‌سازد، و بدیشان گوشزد می‌فرماید که با پروردگارشان چگونه رفتار کرده‌اند و چه کیفر دردناکی دیده‌اند:

﴿ قُلْ: هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِکَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللهِ؟ مَنْ لَعَنَهُ اللهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ، وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ، وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولٰئِکَ شَرٌّ مَكَاناً، وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ! ﴾.

بگو: آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهائی که بر ما خُرده می‌گیرید) در پیشگاه خدا دارد؟ (این کردار شما است، شما) کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود بدور کرده است و بر ایشان خشم گرفته و (با مسخ قلوبشان) از آنان میمونها و خوکهائی را ساخته است، و (کسانی را پدیدار نموده است که) شیطان را پرستیده‌اند. آنان (از هر کس دیگری) موقعیّت و منزلتشان بدتر و از راستای راه منحرف‌تر و گمراه‌ترند.

در اینجا سیمای یهودیان، و وضعیّت تاریخی یهودیان، جلوه‌گر می‌آید. آنان کسانیند که خدا نفرینشان کرده است، و بر آنان خشم گرفته است. آنان کسانیند که طاغوت را پرستش کرده‌اند... داستان نفرین خدا بر ایشان، و خشم خدا نسبت بدیشان، در موارد گوناگونی از قرآن کریم بیان شده است. همچنین داستان تبدیل ایشان به میمونها و خوکها نیز بارها به میان آمده است.

امّا مسألهٔ پرستش طاغوت آنان در اینجا نیازمند بیان و سخن گفتن از آن است. زیرا نگرشی است دارای معنی ویژه و دلالت خاصّ خود در روند این سوره.

طاغوت هر نوع سلطه و قدرتی است که از سلطه و قدرت یزدان مدد و یاری نمی‌گیرد، و هرگونه حکومت و حکمیّتی است که بر شریعت یزدان مبنی و استوار نمی‌باشد، و شامل هر نوع تعدّی است که از حقّ کناره‌گیری و دوری می‌کند... تعدّی بر سلطه و الوهیّت و حاکمیّت یزدان، زشت‌ترین تعدّی، و سخت‌ترین طغیان و سرکشی است، و گنجاترین مفهوم طاغوت از لحاظ لفظ و معنی است.

اهل کتاب که پیشوایان مذهبی و راهبان خود را نپرستیده‌اند، بلکه از شریعت ایشان پیروی کرده‌اند و به ترک شریعت خدا گفته‌اند و بس. امّا یزدان جهان ایشان را بندگان پیشوایان مذهبی و راهبانشان می‌شمارد و مشرکشان می‌نامد. در اینجا در این نگرش معنی باریک و دقیقی مورد نظر بوده است. آنان طاغوت را پرستیده‌اند. یعنی سلطه‌ها و قدرتهای سرکشی را پرستیده‌اند که پای از گلیم خویش فراتر نهاده‌اند و از حقّ خود تجاوز کرده‌اند... آنان ایشان را با سجود و رکوع و ادعیه و اوراد، پرستش نکرده‌اند، بلکه ایشان را با پیروی کردن و اطاعت نمودن پرستش کرده‌اند. این چنین پیروی و اطاعتی نیز عبادتی است که انجام دهنده و دارندهٔ خود را از پرستش آفریدگار و از آئین کردگار بیرون می‌برد[1].

یزدان سبحان پیغمبر ﷺ خود را برای رویاروی کردن اهل کتاب با این تاریخ، و با چنین کیفری که در طول چنین تاریخی بدان گرفتار آمده‌اند، راهنمائی می‌نماید... انگار اهل کتاب همه یک نسل و معاصر یکدیگرند! چون همه بر یک روش بوده و یک راه را

۱- مراجعه شود به کتاب: «المصطلحات الأربعة» تألیف آقای ابوالأعلی مودودی، امیر جماعت اسلامی پاکستان، فصل: «العبادة». و کتاب «هذا الدین» فصل: «منهج متفرّد». و کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته»، فصل: «التوحید»...

می‌سپرند. مگر نه این است که بر سرشت و کنش و منش یکدیگرند؟! خدا رسول خود را رهنمود می‌فرماید که بدیشان بگوید:

﴿ قُلْ: هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللهِ ﴾.

بگو: آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهائی که بر ما خرده می‌گیرید) دارد؟.

مراد کیفری است که از خشم و کینه‌توزی اهل کتاب که به مسلمانان روامی‌دارند، و از نیرنگی که با مسلمانان می‌ورزند، و اذیّت و آزاری که به سبب ایمان به مؤمنان می‌رسانند، بدتر و سخت‌تر است... آخر خشم و کینهٔ انسانهای ناتوان کجا و خشم و کینهٔ یزدان و عذاب و شکنجهٔ آفریدگار جهان کجا است؟! حکم خدا مبنی بر شرّ و بدی و گمراهی اهل کتاب از راستای راه را چگونه می‌توان سنجید:

﴿ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَكَاناً، وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴾.

آنان (از هر کس دیگری) موقعیّت و منزلتشان بدتر و از راستای راه منحرف‌تر و گمراه‌ترند.

روند قرآنی پس از مطرح کردن تاریخ و کیفر اهل کتاب، با مطرح کردن صفتها و نشانه‌های ایشان، مسلمانان را از دوستی با آنان رمان و گریزان می‌سازد، و به دنبال آن با پرده‌برداری از چیزهائی که شبانه توطئهٔ آنها را می‌چینند و نقشهٔ آنها را تهیّه می‌بینند، بر حذر بودن از ایشان و مصون داشتن خود از آنان را به میان می‌آورد. در تصویر، چهرهٔ یهودیان را نیز می‌نمایاند، زیرا سخن از حوادث جاری است و بیشترین شرّ و بلا از جانب یهودیان رخ می‌نمود:

﴿ وَ إِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَّخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ. وَ اللهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ. وَ تَرَىٰ كَثِيراً مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ، وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ، لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ! لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ. لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ! وَ قَالَتِ الْيَهُودُ: يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ... غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا. بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ - وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِّنْهُمْ مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ طُغْيَاناً وَ كُفْراً، وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَاراً لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللهُ. وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً. وَ اللهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

هنگامی که (منافقان) نزد شما می‌آیند (به دروغ) می‌گویند: ایمان آورده‌ایم! و حال آن که با کفر وارد و با کفر خارج می‌شوند (و به هنگام ورود و به هنگام خروج راستگو و مسلمان نبوده‌اند) و خدا از آنچه (در دل از نفاق) پنهان می‌کنند (از هر کس دیگری) آگاه‌تر است. بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناهکاری و ستمکاری، و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می‌جویند! چه کار زشتی می‌کنند! چرا پیشوایان مسیحی و علماء یهودی آنان را از سخنان گناه‌آلود و خوردن مال حرام نهی نمی‌کنند و بازنمی‌دارند؟ آنان (هم با ترک نهی و لب فروبستن از اندرز و ارشاد) چه کار زشتی می‌کنند. (برخی از) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است! (و بخل او را از عطاء و بخشش به ما گسسته است!). دستهایشان بسته باد! (و بخل بهرهٔ ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!). بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)، هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند) می‌بخشد. (به سبب تنگچشمی و کینه‌توزی) آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می‌شود (که آیات قرآن مجید است) بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می‌افزاید. ما در میان (طوائف مختلف) آنان (به سبب انحراف عقیدتی و معیارهای غلطی که به نام خدا به آئین خود راه داده‌اند) تا روز قیامت دشمنی و کینه‌توزی افکنده‌ایم. آنان هر زمان که آتش جنگی (علیه پیغمبر و مؤمنان) افروخته باشند، خداوند آن را (با شکست ایشان و پیروزی پیغمبر و مؤمنان) خاموش ساخته است. آنان به خاطر ایجاد فساد در زمین می‌کوشند (و با نیرنگ بازی و فتنه‌گری و جنگ افروزی

در پخش فساد می‌جوشند. آنان مفسدند) و خداوند مفسدان و تباهکاران را دوست نمی‌دارد.

این آیات، عبارتهائی هستند که شکلهای جنبان و صحنه‌های زنده را پدیدار می‌سازند، همانگونه که شیوۀ تعبیر منحصر به فرد قرآنی است[1]. خوانندۀ این آیه‌ها می‌تواند با چشم تصوّر از فراسوی قرنها چنین مردمانی را ببیند که قرآن از آنان سخن می‌راند، مردمانی که بنا به ارجح اقوال یهودی هستند. زیرا روند قرآنی از یهودیان صحبت می‌فرماید، هر چند که می‌توان گفت مراد برخی از منافقان مدینه است... خوانندۀ این آیه‌ها می‌تواند آنان را ببیند که دارند به پیش مسلمانان می‌آیند و می‌گویند: ایمان آورده‌ایم و مؤمنیم... امّا «کفری» که در صندوقچۀ سینه دارند، فریاد برمی‌آورد و گواهی می‌دهد که دروغ می‌گویند! ایشان با کفر به پیش شما داخل شده‌اند و با کفر از پیش شما خارج می‌شوند. در همان حال زبانشان چیزی را می‌گوید که برعکس چیزی است که آن را در صندوقچۀ سینه حمل می‌کنند، بدانگاه که داخل و خارج می‌شوند! شاید در میان چنین یهودیانی کسانی بوده‌اند که نابسامانی و تفرقه‌اندازی به دل می‌گرفتند و برخی به برخی می‌گفتند:

﴿ آمِنُوا بِالَّذِی أُنْزِلَ عَلَى الَّذِینَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَ اکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ ﴾.

بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز بدان کافر شوید، تا شاید از قرآن پیروی نکنند و از آن) برگردند. (آل عمران/۷۲)

یعنی شاید مسلمانان به سبب این تفرقه‌افکنی و شک اندازی کثیف پست، از آئین خود برگردند و از آن دست بردارند.

﴿ وَ اللهُ أَعْلَمُ بِما کانُوا یَکْتُمُونَ ﴾.

خدا از آنچه (در دل از نفاق) پنهان می‌کنند (از هر کس دیگری) آگاه‌تر است.

خداوند چنین چیزهائی را بیان می‌فرماید چون حقیقت است. گذشته از این، تا مسلمانان به نگاهبانی و محافظت الهی از خویشتن مطمئنّ گردند و آسوده بغنوند و بدانند که خدا ایشان را از دشمنانشان مصون و محفوظ می‌دارد، و علم یزدان محیط بر این نیرنگ نهان و حیلۀ پنهان است. افزون بر این، چنین نیرنگبازان و حیله‌گرانی را تهدید می‌فرماید تا ایشان دست بردارند و این دغلکاریها را کنار بگذارند.

روند قرآنی به پیش می‌رود و حرکات ایشان را به تصویر می‌زند، به گونه‌ای که هم اینک به نمایش درمی‌آیند و از لابلای تعبیر کلام دیده می‌شوند و مشاهده می‌گردند:

﴿ وَ تَرىٰ کَثِیراً مِنْهُمْ یُسارِعُونَ فِی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ، وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ. لَبِئْسَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ ﴾.

بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناهکاری و ستمکاری، و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می‌گیرند! چه کار زشتی می‌کنند!.

مسارعه از باب مفاعله است و چنین مردمانی را به تصویر می‌زند، انگار ایشان با یکدیگر در بزهکاری و تجاوزکاری و خوردن مال حرام، به مسابقه می‌پردازند و بر یکدیگر سبقت می‌جویند. این تصویر، زشت دانستن و پلشت شمردن چنین کاری را ترسیم می‌کند. ولی تنها حالتی از حالات افراد و گروه‌ها را در زمانی به تصویر می‌کشد که فساد اوج و رواج پیدا می‌کند، و ارزشها و معیارها سقوط می‌کنند و فرو می‌افتند، و شرّها و بدیها چیره و غالب می‌گردند... انسان هنگامی که به جامعه‌هائی می‌نگرد که احوال و اوضاع آنها بدینجا کشیده است، انگار چنین می‌بیند که یکایک کسانی که در این نوع جامعه‌ها زندگی می‌کنند با یکدیگر در انجام بدیها و زشتیها مسابقه می‌دهند، و قوی و ضعیف آنان یکسان به سوی گناه و تعدّی به تک ایستاده‌اند و می‌دوند و بر همدیگر پیشی می‌گیرند... آخر گناه و تعدّی در جامعه‌های پست تباه،

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل «طریقة القرآن».

محدود به نیرومندان نیست، بلکه ناتوانان ایشان نیز مرتکب چنین چیزهائی می‌شوند، و حتّی در امواج گناه پیشتازی هم می‌کنند. و حتّی اینان می‌توانند تعدّی هم بکنند. البتّه نمی‌توانند بر نیرومندان تعدّی بیاغازند، بلکه برخی از اینان بر برخی از خودشان تعدّی می‌کنند، و بر مقدّسات الهی تعدّی می‌نمایند. زیرا تنها مقدّسات یزدانی است که در همچون کشورهای فاسد و تباه و بی‌بند و باری، مورد تاخت و تاز قرار می‌گیرد و هیچ فرمانروا و فرمانبری از آن حمایت و حفاظت نمی‌کند. زیرا بزهکاری و تعدّی قالب جامعه‌ای است که تباه می‌گردد، و سبقت گرفتن بر یکدیگر در آن دو، پیشه و شیوهٔ چنین جامعه‌هائی است!

جامعهٔ یهودیان در آن زمان چنین بود. خوردن مال حرام نیز کار و پیشهٔ آنان بود. اصلاً خوردن مال حرام، نشانهٔ شناخت یهودیان در همهٔ ادوار تاریخ بوده است!

﴿لَبِئْسَ ماکانُوا یَعْمَلُونَ﴾.

چه کار زشتی می‌کرده‌اند!.

روند قرآنی به نشانهٔ دیگری از نشانه‌های جامعه‌های تباه اشاره می‌کند، و لب فرو بستن خدا شناسانی را زشت می‌شمارد که عهده‌دار شریعت هستند، و سکوت روحانیّون را نیز نادرست قلمداد می‌کند که عهده‌دار کار و بار علوم مذهبی می‌باشند. خاموشی گزیدن آنان را بر پیشی گرفتن مردمان بر یکدیگر در انجام گناه و تعدّی، و خوردن مال حرام، نکوهش می‌نماید، و از این که ایشان را از این شرّی که در آن به مسابقه می‌پردازند نهی نمی‌کنند، سخت سرزنش می‌فرماید:

﴿لَوْ لا یَنْهاهُمُ الرَّبّانِیُّونَ وَ الأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الإِثْمَ وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ! لَبِئْسَ ماکانُوا یَصْنَعُونَ﴾.

چرا پیشوایان مسیحی و علماء یهودی آنان را از سخنان گناه‌آلود و خوردن مال حرام نهی نمی‌کنند و بازنمی‌دارند؟ آنان (هم با ترک نهی و لب فروبستن از اندرز و ارشاد) چه کار زشتی می‌کنند.

این نشانه - یعنی خاموش ماندن و لب فرو بستن مسؤولان امور شریعت و عهده‌داران علوم دینی از گناهان و تعدّیهائی که در جامعه به وقوع می‌پیوندد - نشانهٔ جامعه‌هائی است که تباهی گرفته باشد و نزدیک به فروپاشی و سقوط باشد. بنی‌اسرائیل هم چنانکه قرآن دربارهٔ ایشان می‌فرماید، از کارهای زشت و بزهکاریهای مردمان نهی نمی‌کردند:

﴿کانُوا لایَتَناهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ﴾.

آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. (مائده / ۷۹)

نشانهٔ جامعهٔ نیکوی برتر زندهٔ نیرومند متّحد، این است که امر به معروف و نهی از منکر در آن حکمفرما باشد. در آن جامعه کسانی یافته شوند که به کار نیک فرمان دهند، و از کار بد باز دارند. و در آن کسانی باشند که گوش به امر به معروف و نهی از منکر فرا دهند و پذیرای آن امر گردند. عرف و رسم جامعه نیز آن اندازه نیرومند باشد که منحرفان در آن جرأت ننمایند این امر و نهی را دشمن بدارند، و نتوانند از آن دو اظهار بیزاری کنند، و توان اذیّت و آزار کسانی را نداشته باشند که کارشان امر به معروف و نهی از منکر است. خداوند ملّت مسلمان را این چنین تعریف می‌نماید و می‌فرماید:

﴿کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ، تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ﴾.

شما (ای پیروان محمّد) بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید. (آل‌عمران / ۱۱۰)

بنی‌اسرائیل را نیز چنین وصف می‌نماید و می‌فرماید:

﴿کانُوا لا یَتَناهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ﴾.

آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. (مائده / ۷۹)

این بود چیزی که دو جامعه و دو گروه را از همدیگر جدا می‌کرد.

در اینجا تازیانهٔ سرزنش را فرود می‌آورد بر سر پیشوایان مذهبی و روحانیانی که در برابر شتابگری مردمان در گناه و تعدّی و خوردن مال حرام، خاموشی می‌گزینند و در حفاظت از کتاب خدا و تعهّد و وظیفه‌ای که در این راستا دارند، سستی می‌کنند، و چنانکه باید به تلاش و تکاپو نمی‌پردازند.

این صدای هراس‌انگیز، بر سر پیروان هرآئینی کشیده می‌شود. زیرا نیک شدن و بد شدن جامعه در گرو انجام وظیفهٔ نگاهبانان شریعت، و عمل به فرائض و تکالیف امر به معروف و نهی از امر در آن است. امر کردن - همانگونه که در فی‌ظلال‌القرآن قبلاً گفته‌ایم - خواهان «سلطه» و قدرتی است که فرمان دهد و باز دارد. امر و نهی، جدای از دعوت است. زیرا دعوت تبلیغ و بیان است، و امر و نهی سلطه و توان است. فرمان دهندگان به کار نیک و نهی کنندگان از کار بد، باید سلطه و توانی داشته باشند که به امر و نهیشان در جامعه بهاء و ارزش دهد و تنها سخن نباشد و بس!

به عنوان نمونه‌ای از گفتار گناه‌آلودشان در چهرهٔ بسیار زشت آن، قرآن کریم سخنان یهودیان کودن پست را نقل می‌نماید:

﴿ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ - غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا - بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ﴾.

(برخی از) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است! (و بخل او را از عطاء و بخشش به ما گسسته است!). دستهایشان بسته باد! (و بخل بهرهٔ ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!). بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)، هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند) می‌بخشد.

این تصوّر بد یهودیان دربارهٔ یزدان جهان است. قرآن کریم بسیاری از این نوع اندیشه‌های پوچ یهودیان دربارهٔ یزدان سبحان را بیان می‌نماید. هم ایشان می‌گفتند، هنگامی که از آنان خواسته می‌شد که هزینه را بپردازند:

﴿ إِنَّ اللهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ ﴾.

خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم!. (آل عمران / ۱۸۱)

و می‌گویند:

﴿ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ ﴾.

دست خدا به غل و زنجیر بسته است!.

با این گفتار ناهنجار، تنگچشمی خود را توجیه می‌کنند. خدا - به گمان ایشان - به مردمان و بدیشان جز اندکی نمی‌دهد... پس آنان چگونه ببخشند و هزینه کنند؟!

احساس ایشان تا بدانجا غلظت پیدا کرده است، و دل آنان بگونه‌ای از تربیت تهی شده است و بی‌ادب گشته است که نمی‌خواهند معنی دروغین تباهی را که بخل و تنگچشمی است با واژه‌های رسا و معمولی خود، به رشتهٔ تعبیر کشند. بلکه واژه‌هائی را برمی‌گزینند که لبریز از پرروئی و ریشخند و کفر است و می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است!

پاسخ ایشان در می‌رسد و بدیشان گفته می‌شود که آنان سزاوار چنین صفتی هستند و درخور نفرین یزدان جهان و طرد از رحمت خداوند منّان می‌باشند، و این هم کیفر گفتارشان است:

﴿ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا ﴾.

دستهایشان بسته باد! (و بخل بهرهٔ ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!).

این چنین هم بودند. چه ایشان تنگچشم‌ترین آفریدگان یزدان در هزینهٔ دارائی و بخشش اموال بودند!

سپس قرآن این اندیشهٔ تباه بیمار را تصحیح می‌کند، و خداوند سبحان را با اوصاف کریمانه‌اش می‌ستاید. او بر بندگانش باران فضل و جود خود را بدون حساب و کتاب ریزان می‌فرماید:

﴿ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ﴾.

بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)،

هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند) می‌بخشد.

بخشایش خداوندگار که نه گسیخته می‌گردد و نه پایان می‌گیرد، برای دیدگان هر آفریده‌ای کاملاً آشکار و پدیدار، گواه بر دست باز و عطاءبخشی دادار، بیانگر فضل و لطف بیشمار کردگار، نمایانگر عطایای فراوان آفریدگار، و گویا با زبان حال و قال بر نعمتها و داده‌های یزدان جهان به همهٔ بندگان است. امّا یهودیان آنها را نمی‌بینند، چون تنها سرگرم گردآوری و رویهم انباشتن دارائی، و کفران و انکار نعمت الهی، و بدگوئی و بد زبانی، حتّی نسبت به خدا هستند!

خداوند برای پیغمبر ﷺ خود، سخن از کارهائی میراند که از یهودیان سر خواهد زد، و در برابر آنها چه سزاها و جزاهائی خواهند دید، کارهائی که به سبب کینه‌توزی و خشم ایشان از گزینش یزدان رخ خواهد داد. برآشفته می‌گردند و بر سر خشم می‌آیند از این که یزدان محمّد را برای رسالت آسمان برگزیده است! همچنین از این بابت توفنده و پریشانند چون می‌دانند این رسالت کارهای دیرین و گذشته در روزگاران پیشین، و کارهای کنونی و نوین آنان را نشان خواهد داد:

﴿ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِّنْهُمْ مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ طُغْيَاناً وَ كُفْراً ﴾.

(به سبب تنگچشمی و کینه‌توزی) آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می‌شود (که آیات قرآن مجید است) بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می‌افزاید.

به سبب کینه‌توزی و حسودی، و به سبب رسوائی کارشان که در آئینهٔ چیزی جلوه‌گر است که یزدان بر پیغمبرش نازل کرده است، بسیاری از آنان بر سرکشی و بی‌دینی و کفران نعمت خود می‌افزایند. از آنجا که از ایمان آوردن خودداری کرده‌اند، بناچار باید نسبت به جانب مقابل خود از حق دوری گزینند، و بر خود ببالند و راه انکار بپویند، و بر طغیان و کفران خویش بیفزایند.

این است که پیغمبر ﷺ رحمت برای مؤمنان، و وخامت و بدفرجامی برای منکران است.

به دنبال این بخش، یزدان جهان برای پیغمبر ﷺ خود از دشمنانگی و کینه‌توزی ایشان نسبت به یکدیگر صحبت می‌فرماید، و از باطل کردن کید و نیرنگشان صحبت می‌نماید که آتش آن بسی فروزان و زبانه‌کش است. همچنین بیان می‌فرماید در جنگهائی که با گروه مسلمانان راه می‌اندازند و در تاخت و تازهائی که با ایشان می‌آغازند، شکست می‌خورند و نومید برمی‌گردند:

﴿ وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللهُ ﴾.

ما در میان (طوائف مختلف) آنان (به سبب انحراف عقیدتی و معیارهای غلطی که به نام خدا به آئین خود راه داده‌اند) تا روز قیامت دشمنی و کینه‌توزی افکنده‌ایم. آنان هر زمان که آتش جنگی (علیه پیغمبر و مؤمنان) افروخته باشند، خداوند آن را (با شکست ایشان و پیروزی پیغمبر و مؤمنان) خاموش ساخته است.

پیوسته در میان طائفه‌های یهودیان دشمنانگی است. هر چند که در این برهه از زمان به نظر می‌رسد یهودیان جهان، پشت به پشت همدیگر داده‌اند و متّحد و یکپارچه گشته‌اند و بر ضد کشورهای اسلامی آتش جنگ را برافروخته‌اند و پیروز گشته‌اند! ولیکن لازم است بدین مدّت کوتاه از زمان ننگریم و ظاهری را پیش چشم نداریم که نماد کامل حقیقت نیست و از هر سو مشتمل بر حقّانیّت نمی‌باشد. چه در مدّت ۱۳۰۰ سال، بلکه پیش از اسلام نیز یهودیان کینه‌توزی و دشمنانگی داشته‌اند، و پراکنده و آواره شده‌اند، و خوار و ذلیل بوده‌اند. سرانجام سرنوشت ایشان نیز همانگونه خواهد شد که قبلاً بوده است، هر چند که پشتیبانان و یاورانی پیرامون ایشان حلقه بزنند و کمکشان کنند. امّا کلید موقعیّت در دست گروه مؤمنی است که برخیزد و در انجام وظائف محوّله به تک ایستد، تا وعدهٔ الهی

بدو روی بنماید و نقاب از چهره بگشاید... ولی این گروه مؤمن امروز کجا است؟ آن گروه مؤمنی که وعدهٔ الهی را دریافت دارد، و پردهٔ نمایش قضا و قدر خدا گردد، و قدرت و شوکت یزدان جهان بر آن جلوه‌گر آید، و ایزد متعال با دست آنان در زمین آن کند که خواهد.

روزی که ملّت مسلمان به سوی اسلام برگردد. بدین معنی که به اسلام راستین چنانکه هست ایمان بیاورد، و سراسر زندگی خود را بر برنامهٔ اسلام و شریعت آن بنیانگذاری و استوار کند، آن روز است که وعدهٔ خداوند جهان علیه بدترین آفریدگان یزدان تحقّق پیدا می‌کند. یهودیان این را می‌دانند. از اینجا است که آنچه از بدی و نیرنگ در جعبهٔ خود دارند، و هر قدرت و شوکت و تاخت و تازی که در دسترسشان قرار دارد و از دستشان برمی‌آید، به سوی پیشتازان و پیشآهنگان رستاخیز اسلامی در هر وجبی از خاک کرهٔ زمین که باشند، نشانه می‌روند و بر سرشان می‌تازند و کارشان را یکسره می‌سازند. ضربه‌های وحشتناک زشت و دردناکی را - نه با دست خود، بلکه با دست مزدورانشان - وارد می‌آورند و ایلغارهائی ترتیب می‌دهند که در آنها نسبت به مؤمنان عهدی را و پیمانی را مراعات نمی‌دارند و هیچگونه تعهّد و تکفّلی را به رسمیّت نمی‌شناسند... امّا یزدان در کار و بار خود چیره و توانا است، و وعدهٔ خدا قطعاً تحقّق می‌پذیرد و انجام می‌گیرد:

﴿ وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللهُ ﴾.

ما در میان (طوائف مختلف) آنان (به سبب انحراف عقیدتی و معیارهای غلطی که به نام خدا به آئین خود راه داده‌اند) تا روز قیامت دشمنی و کینه‌توزی افکنده‌ایم. آنان هر زمان که آتش جنگی (علیه پیغمبر و مؤمنان) افروخته باشند، خداوند آن را (با شکست ایشان و پیروزی پیغمبر و مؤمنان) خاموش ساخته است.

این شرّ و فسادی که یهودیان برمی‌انگیزند و به پا می‌دارند، قطعاً خداوند جهان کسانی را برمی‌گمارد که جلو آن را بگیرند و از میانش بردارند و شروران و مفسدان را متوقّف سازند و درهم شکنند. چراکه یزدان مهربان فساد و تباهی در زمین را دوست نمی‌دارد، و چیزی که خداوند آن را دوست نمی‌دارد، بیگمان کسانی را از میان بندگان خود برمی‌انگیزد تا شرّ و فساد را از میان بردارند و آثاری از آن برجای نگذارند:

﴿ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً. وَ اللهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

آنان به خاطر ایجاد فساد در زمین می‌کوشند (و با نیرنگ بازی و فتنه‌گری و جنگ افروزی در پخش فساد می‌جوشند. آنان مفسدند) و خداوند مفسدان و تباهکاران را دوست نمی‌دارد.



در پایان این درس، قاعدهٔ ایمانی بزرگی به میان می‌آید، قاعده‌ای که بیان می‌دارد اقامهٔ دین یزدان در جهان و استوار و پابرجا داشتن آن در میان مردمان، مساوی است با صلاح و فلاح و کسب سعادت در زندگی مؤمنان، هم در این جهان و هم در آن جهان. اصلاً میان دین و دنیا، و این جهان و آن جهان فرقی و فاصله‌ای نیست. آئین اسلام برنامهٔ واحدی برای دنیا و آخرت، و دنیا و دین است... این قاعدهٔ ایمانی بزرگ، به مناسبت سخن گفتن از انحراف اهل کتاب از آئین یزدان، و خوردن مال حرام، و تحریف کلام از موارد اصلی خود، تا کالا و متاعی از کالاها و متاعهای این جهان را بدست آورند، به میان می‌آید... پیروی از دین خدا، برای ایشان در زمین و آسمان، و در دنیا و آخرت، سودمندتر بود و برازنده‌تر به حال ایشان، اگر آنان راستای راه راست را در پیش می‌گرفتند:

﴿ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ. وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ، وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ. مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴾.

اگر اهل کتاب (اعم از مسیحیان و یهودیان، به جای دشمنانگی و تباهکاری، به اسلام بگروند و) ایمان بیاورند و پرهیزگاری پیشه کنند، گناهانشان را می‌زدائیم (و زشتیها و پلشتیهای گذشتهٔ ایشان را می‌بخشیم) و آنان را به باغهای پرنعمت بهشت داخل می‌سازیم. و اگر آنان به تورات و انجیل (اصلی و دست نخورده) و بدانچه که از سوی پروردگارشان (به نام قرآن) بر آنان نازل شده است عمل بکنند (و در میان خود قوانین الهی را پیاده کنند و بر پای دارند) از بالای سر خود و از زیر پای خود (و از هر سو، غرق در نعمت شده و از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد. (اهل کتاب همه یکسان نیستند) جمعی از آنان عادل و میانه‌روند (و به اسلام می‌گروند و به محمّد ایمان می‌آورند) ولی بسیاری از ایشان (نااهل و کجروند و) بدترین کاری را انجام می‌دهند.

این دو آیه، اصل بزرگی را از اصول جهان‌بینی اسلامی را مقرّر می‌دارند. بدین خاطر که این دو آیه، حقیقت سترگی را در زندگی بشری به تصویر می‌زند. چه بسا نیازی که امروز به ذکر این اصل، و توضیح این حقیقت، احساس می‌گردد، تا به حال احساس نشده است. در برابر این کار بزرگ، خرد انسانی، و اوضاع بشری، لرزان و پریشان و سرگردان در میان ابرهای تاریک جهان‌بینیها، و گمراهیهای برنامه‌ها است.

یزدان سبحان به اهل کتاب می‌گوید، و این سخن بر هر نوع اهل کتابی صدق می‌کند و منطبق می‌گردد: اگر آنان ایمان می‌آوردند و پرهیزگاری می‌نمودند، گناهان و لغزشهایشان را می‌زدودیم و پاک می‌کردیم، و آنان را به باغهای پرنعمت داخل می‌نمودیم. البتّه این پاداش اخروی است. اگر ایشان در زندگی دنیوی خود برنامهٔ یزدان را پیاده می‌کردند که مذکور در تورات و انجیل و تعلیماتی است که خداوند برایشان نازل کرده است - البتّه بدانگونه که خدا نازل کرده است و تحریف و تبدیل بدان راه پیدا نکرده است - زندگانی دنیوی ایشان نیز روبراه و بایسته می‌گردید، و زندگی آنان ترقّی می‌کرد و اوج می‌گرفت و روزیهایشان فراوان و ریزان می‌گردید، و از بالای سر و از زیر پا و از هر سوی دیگر خود رزق و روزی می‌خوردند و به نعمت می‌رسیدند و تولیدات افزایش می‌یافت، و کالاها به خوبی و زیبائی پخش و میان آنان تقسیم می‌گردید، و کار و بار زندگی شایسته و بایسته می‌شد... ولیکن ایشان ایمان نمی‌آورند و پرهیزگاری نمی‌کنند و برنامهٔ یزدان را استوار و پایدار نمی‌نمایند، مگر مردمانی اندک از آنان در طول تاریخ دور و درازشان که میانه‌رو بوده‌اند و بر خویشتن اسراف نکرده‌اند:

﴿ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴾.

ولی بسیاری از ایشان (نااهل و کجروند و) بدترین کاری را انجام می‌دهند.

از لابلای این دو، اینگونه پیدا و هویدا است که ایمان و پرهیزگاری و پیاده کردن برنامهٔ یزدان در واقعیّت زندگانی مردمان در همین جهان گذران، تنها برای پیروان خود پاداش اخروی را تضمین نمی‌کند و بس - هر چند که آخرت مقدّم و ماندگارتر است - بلکه صلاح کار و بار دنیای پیروان خود را نیز محقّق می‌سازد و پاداش دنیوی نیز بدانان ارمغان می‌دارد... فراوانی نعمت و افزایش قدرت و تقسیم زیبای کالا و ضمانت اجتماعی را به ایشان هدیّه می‌کند... این نعمتها و فرآورده‌ها را در شکلی به تصویر می‌کشد که معنی فراخی و فراوانی و الطاف الهی را به صورت محسوس می‌نمایاند. آنجا که می‌فرماید:

﴿ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ ﴾.

از بالای سر خود و از زیر پای خود (و از هر سو، غرق در نعمت شده و از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد.

این گونه پیدا است که راه مستقلّی برای دریافت پاداش زیبا در آخرت وجود ندارد، و راه مستقلّ دیگری برای نیکو کردن و آراستن زندگی این جهان در میان نیست. بلکه راه یگانه‌ای بیش در میان نیست، راهی که در پیش گرفتن آن موجب آرایش و پیرایش و خوشی و

خرّمی این جهان و آن جهان می‌گردد و سعادت دارین را در بر دارد... هرگاه از راستای این راه کجروی شود، این جهان تباهی می‌گیرد و آن جهان زیان بهرهٔ انسان می‌گردد... این راه یگانه، ایمان و پرهیزگاری و پیاده کردن برنامهٔ الهی در زندگی همین جهان است.

این برنامه هم تنها برنامهٔ اعتقاد و ایمان و احساس دل و پرهیزگاری نیست و بس. بلکه به همراه آنها برنامهٔ زندگی واقعی انسانی است. برنامه‌ای که پابرجا می‌گردد، و زندگی نیز بر آن پابرجا می‌شود... پا بر جا داشتن آن، همراه با ایمان و پرهیزگاری، همان چیزی است که صلاح و فلاح زندگی زمینی را تضمین می‌کند، و فراخی نعمت و روزی، و تقسیم زیبا و خوش آیند کالاها را در بر دارد، تا آنجاکه همگی مردمان، در پرتو این برنامهٔ خداوندگار جهان، از بالای سر خود و از زیر پای خود به نعمت و سعادت دسترسی پیدا می‌کنند و از نعمتهای الهی بهره‌مند و برخوردار می‌گردند.

برنامهٔ ایمانی زندگی، دین را به جای دنیا قرار نمی‌دهد، و سعادت آخرت را به جای سعادت دنیا نمی‌گیرد، و راه آخرت را از راه دنیا جدا نمی‌سازد... این هم حقیقتی است که امروزه برای اندیشه‌ها و خردها و دلها و اوضاع واقعی مردمان، تاریک و بغرنج مانده است.

راه دنیا و راه آخرت در اندیشه و دل مردمان، و در واقعیّت زندگی آنان، از همدیگر جدا است. اندیشهٔ فردی و همچنین اندیشهٔ عمومی انسانهای سرگشته به شکلی درآمده است که نمی‌توانند بفهمند و ببینند که راهی برای به هم رسیدن این دو راه وجود دارد، و این راه می‌تواند خط سیر واحدی داشته باشد. بلکه برعکس چنین می‌انگارند که انسان می‌تواند یا راه دنیا را برگزیند و بپیماید و آخرت را از حساب خود بزداید و کار آن را مهمل گذارد، و یا این که راه آخرت را برگزیند و بپیماید و دنیا را از حساب بزداید و کار آن مهمل نماید. آن دو را با هم گردآوردن و آنها را در کنار یکدیگر قرار دادن، نه تصوّر می‌گردد و نه در جهان واقع ممکن به نظر می‌آید. زیرا واقعیّت زمین و مردمان و اوضاع ایشان در این دوره از زمان، این را الهام می‌کند.

حقیقت این است که اوضاع زندگی جاهلیّت سرگردان و دور از پرستش یزدان و از برنامهٔ خداوند جهان برای زندگی ایشان، امروزه راه دنیا را از راه آخرت کاملاً جدا ساخته است، و بر کسانی که می‌خواهند در جامعه بدرخشند و در میدان مسابقهٔ منافع دنیوی به ثروت و دارائی دستیابی پیدا کنند، واجب و لازم می‌گرداند که از راه آخرت کناره روند و راستای آخرت را رها سازند، و رهنمودهای دینی و درسها و اندرزهای والای اخلاقی، و اندیشه‌های ارزنده و عالی، و شیوه‌ها و پیشه‌های پاک و نظیفی را ترک و نابود و قربانی هواها و هوسها نمایند که آئین آسمانی انسانها را بدانها تشویق و تحریک می‌سازد. از دیگر سو، بر کسانی که می‌خواهند در آخرت نجات پیدا کنند، واجب و لازم می‌گرداند که از امواج سرکش این زندگی و اوضاع و احوال ناپاک آن بپرهیزند، و از وسائل و ابزاری کناره‌گیری کنند که مردمان در همچون اوضاع و احوالی در پرتو آنها می‌توانند بدرخشند، و در میدان مسابقهٔ به دست آوردن منافع دنیوی پیشتاز و نمایان شوند، زیرا چنین اموری ممکن نیست پاک و نظیف باشند، و با دین و اخلاق سازگار و مطابق، و مورد پسند و خشنودی یزدان جهان گردند... امّا آیا به نظر می‌رسد که چنین کاری لازم و ثابت است؟ از این حال بدشگون گریزی و گزیری نیست؟ راه دنیا با راه آخرت به هم نمی‌رسند و در طول یک خطّ سیر قرار نمی‌گیرند؟

هرگز چنین نیست... کار لازم و ثابتی نیست! دشمنانگی و ناسازگاری دنیا و آخرت، و جدائی راه دنیا از راه آخرت، حقیقت نهائیی نیست که تغییر و تبدیلی نشناسد و جز این چاره‌ای نباشد... بلکه چنین چیزی با سرشت زندگی این جهان اصلاً نمی‌خواند. این امور، عارضی است و ناشی از انحرافی است که روی داده است!

اصل اساسی موجود در سرشت زندگی انسانی این است که راه دنیا و راه آخرت به هم برسند و در طول

یک خط سیر قرار بگیرند. و راه اصلاح و خوب کردن آخرت، همان راه اصلاح دنیا و خوب کردن دنیا باشد. و تولید و رشد و فراوانی فرآورده‌های عملکرد زمین، همان چیزی گردد که اجر و پاداش آخرت را فراهم می‌آورد، همانگونه که باعث رفاه و آسایش این جهان می‌شود. و ایمان و پرهیزگاری و کار شایسته و بایسته، اسباب عمران و آبادانی این جهان گردند، همانگونه که وسائل رسیدن به رضای خدا و اجر و پاداش اخروی یزدان می‌شوند.

این امر در سرشت زندگی انسانی، اصل است. ولیکن این اصل حاصل نمی‌گردد و تحقّق پیدا نمی‌کند مگر زمانی که زندگی بر برنامه‌ای استوار و پایدار گردد که یزدان آن را برای مردمان برگزیده است و بدان خشنود گشته است. چه این برنامه است که عمل را به عبادت تبدیل می‌کند، و همان برنامه‌ای است که خلیفه‌گری در زمین را، یعنی خلیفه‌گری منطبق بر شریعت رب‌العالمین را بر مردمان واجب می‌گرداند. خلیفه‌گری نیز عمل و تولید، فراوانی فرآورده‌ها و رشد و ترقّی جامعه، و دادگری در پخش ارزاق و کالا است. در سایهٔ خلیفه‌گری رزق و روزی بر همگان از بالای سرشان ریزان، و از زیر پایشان جوشان، و از همه سو فراوان می‌گردد، همانگونه که یزدان در کتاب بزرگوار خود قرآن می‌فرماید.

جهان‌بینی اسلامی، خلیفه‌گری را در زمین وظیفهٔ انسان کرده است، خلیفه‌گریی که با اجازهٔ خدا، و برابر شرط خدا باشد. از اینجا است که یزدان جهان کار مثمر ثمر را، و فراوان کردن آسایش و رفاه با بکارگیری همهٔ نیروها و توانها و مواد خام و منابع زمین را، و بلکه استفاده از همهٔ امکانات جهان را، انجام وظیفهٔ خلیفه‌گری قرار می‌دهد. همچنین اقدام انسان بدین وظیفه را نیز - چنانچه برابر برنامهٔ خدا و شریعت او و برحسب شرط خلیفه‌گری باشد - اطاعت از یزدان و عبادت خداوند جهان می‌شمارد، اطاعت و عبادتی که بندگان در مقابل آن به مزد و پاداش آخرت نائل می‌آیند، هر چند که در این جهان نیز با انجام این وظیفه بدین نحوی که گذشت، بندگان از خیرات زمینی برخوردار می‌گردند که یزدان مهربان در اختیار آنان قرار داده است و به زیر فرمان ایشان کشانده است، و رزق و روزی را از بالای سرشان ریزان، و از زیر پاهایشان جوشان، و از همه سوی ایشان فراوان می‌گرداند، همانگونه که تعبیر زیبای قرآنی آن را به تصویر می‌کشد.

برابر جهان‌بینی اسلامی، انسانی که منابع زمین را برنجوشاند و استخراج نگرداند، و از نیروهای جهانی و توانهائی که خداوند در گسترهٔ هستی به زیر فرمان او کشانده است، بهره‌وری و بهره‌بری نکند، سرکش از فرمان یزدان، و سر باز زننده از انجام وظیفه‌ای بشمار می‌آید که خداوند سبحان او را برای اقدام بدان آفریده است، چنانکه از فرمودهٔ او برداشت می‌گردد که خطاب به فرشتگان می‌فرماید:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

من در زمین جانشینی بیافرینم (تا به آبادانی زمین بپردازد و آن زیبانگاری و نوآوری راکه برای زمین مقرّر داشته‌ام به اتمام رساند، و آن انسان است). (بقره/۳۰)

همچنین آنجا که می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِّنْهُ﴾.

آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است، خدا همه را از ناحیهٔ خود، مسخّر شما ساخته است. (جاثیه/۱۳)

حتّی جهان‌بینی اسلامی چنین کسی را عاطل و باطل کنندهٔ روزی یزدان می‌داند که آن را به بندگان بخشیده است... بدین منوال چنین شخصی چون دنیا را از دست می‌دهد، آخرت را نیز از دست می‌دهد.

برنامهٔ اسلامی بدین منوال میان کار این جهان و کار آن جهان را در کمال هماهنگی و هماوائی با همدیگر گرد می‌آورد. دیگر این جهان را از دست انسان نمی‌دهد و بر سر او ویران نمی‌کند، تا بدین وسیله جهان دیگر را

بهرهٔ او سازد و آن را برای وی آباد گرداند. آخرت را نیز از دست انسان بدر نمی‌کند تا بدین وسیله به این جهان دستیابی پیدا کند و از آن بهره‌ور شود. زیرا در جهان‌بینی اسلامی، دنیا و آخرت نه ضدّ یکدیگرند و نه بجای و عوض همدیگرند.

این امر با توجّه به جنس انسان بطور کلّی است. با توجّه به گروهها و دسته‌های انسانی است که در زمین برابر برنامهٔ یزدان می‌زیند. امّا با توجّه به یکایک افراد نیز کار به همین منوال است و تفاوت نمی‌کند. زیرا راه فرد و راه گروه - در برنامهٔ اسلامی - اختلاف و برخورد و تعارض ندارد. برنامهٔ اسلامی بر فرد واجب می‌گرداند که تا آنجا که در توان دارد و توان جسمی و عقلی او اجازه می‌دهد، در راه کار و تولید بکوشد، و در کار و تولید ذات خدا را پیش چشم دارد و ستم نکند، خیانت نورزد، نادرستی و ناپاکی پیشهٔ خود نسازد، کژ راهه نرود، مال حرام نیندوزد و حرام نخورد، و از چیزی که دارد به برادر نیازمند خود ببخشد و او را از دارائی خویش بهره‌مند سازد. البتّه برنامهٔ اسلامی، مالکیّت شخصی حاصل از دسترنج انسان را به رسمیّت می‌شناسد، و به مردمان نیز حقّ می‌دهد در حدودی که خدا برایشان در دارائی او واجب گردانده است و مقرّر داشته است، استفاده کنند و بهره ببرند. برنامهٔ اسلامی - در این حدود و برابر این اعتبارات - کار فرد را برای فرد عبادت خدا قلمداد می‌کند و می‌نویسد، و در مقابل چنین عبادتی در دنیا با برکت در اموال بدو پاداش می‌دهد، و در آخرت بهشت را اجر و مزد آن می‌سازد... برنامهٔ اسلامی با شعائر و مراسم بندگی و پرستشی که بر انسان واجب می‌گرداند، محکم‌ترین رشته را میان او و خدا می‌کشد، و او را با نیرومندترین پیوند به خدا مرتبط می‌سازد، تا با این پیوند مطمئن گردد که در یک روز پنج بار با نماز، و در سال سی روز با روزهٔ ماه رمضان، و در عمر یک بار با انجام فریضهٔ حجّ و زیارت خانهٔ خدا، و در هر فصلی و یا در هر سالی با دادن زکات، رابطهٔ خویش را با یزدان جهان برقرار می‌دارد و هر لحظه استوارتر از پیش می‌نماید.

ارزش فرائض و واجبات عبادی در برنامهٔ اسلامی این است. فرائض و واجبات، تجدید پیمان با خدا است، تجدید پیمان بر ارتباط و پیوند با برنامهٔ عمومی یزدان برای زندگی. این هم نزدیکی با خدا را در پی دارد و در پرتو آن تجدید نیرو و تحکیم اراده برای بپاخاستن و انجام تکالیف این برنامه‌ای که کار و بار سراسر زندگی را سر و سامان و نظم و نظام می‌بخشد، و امور عملکرد و تولید و تقسیم ارزاق و کالاها را، و داوری در میان مردمان را در روابط و اختلافاتی که با یکدیگر پیدا می‌کنند، بر عهده می‌گیرد. همچنین با این فرائض و واجبات احساس یاری و مدد یزدان برای حمل تکالیفی تجدید می‌گردد که انجام امور این برنامهٔ کامل و شامل می‌طلبد، و چیره شدن بر هواها و هوسهای مردمان، و دشمنانگی و سرکشی و کجروی ایشان، خواستار آن است، بدانگاه که بر سر راه سبز می‌گردند و سر برمی‌آورند... شعائر و مراسم عبادت و پرستش نیز کارهائی نیستند که جدای از امور و شؤون تلاش و تولید و تقسیم کالا و فرمانروائی و داوری، و جهاد برای استقرار برنامهٔ یزدان در زمین، و استوار و پایدار کردن سلطه و قدرت خدا در زندگی مردمان باشند. بلکه ایمان و پرهیزگاری و شعائر و مراسم عبادی، نیمهٔ نخستین برنامه است، و یار و یاور انجام دادن نیمهٔ دوم آن می‌باشد... آری! آری! ایمان و پرهیزگاری و پابرجا داشتن برنامهٔ یزدانی در زندگی عملی، راه افزایش نعمت جهان و فیضان محبّت یزدان بر مردمان است، همانگونه که ایزد منّان در این دو آیهٔ سترگ به انسانها وعده می‌دهد.

جهان‌بینی اسلامی، و همچنین برنامهٔ اسلامی برجوشیده از آن، زندگی آخرت را بجای زندگی دنیا نمی‌گیرد، و برعکس، زندگی دنیا را عوض زندگی آخرت نمی‌گرداند. بلکه زندگی هر دوی دنیا و آخرت را در یک راه به پیش می‌راند و با تلاش و تکاپوی یگانه‌ای راه می‌برد. امّا دنیا و آخرت در زندگی انسان

گرد نمی‌آید و جمع نمی‌گردد، مگر این که از برنامهٔ خداوند یکتا در زندگانی پیروی کند، بدون آن که تعدیلاتی در برنامهٔ یزدانی ایجاد کند، تعدیلاتی که ساخته و پرداختهٔ انسانها و برگرفته از اوضاع و احوال بیگانه‌ای باشد که از برنامهٔ یزدانی برنجوشیده و سرچشمه نگرفته باشد، یا برگرفته از جهان‌بینیهای شخصی بوده و با برنامهٔ خدا ضبط و ثبت نشده باشد و سر و سامان نگرفته باشد. چرا که تنها در این برنامهٔ یزدانی است که چنان هماهنگی کامل و هم‌آوائی شامل اتمام می‌پذیرد و انجام می‌گیرد.

جهان‌بینی اسلامی، و همچنین برنامهٔ اسلامی برجوشیده از آن، ایمان و عبادت و صلاح و پرهیزگاری را بجای عمل و تولید و رشد و ترقّی بخشیدن و زیباکرداری و نیکوکاری در واقعیّت زندگی مادّی قرار نمی‌دهد. برنامهٔ اسلامی، برنامه‌ای نیست که به مردمان بهشت آخرت را وعده می‌دهد، و راه رسیدن بدانجا را برای آنان ترسیم می‌نماید، امّا مردمان را به خود وامی‌گذارد و بدیشان اجازه می‌دهد که راه رسیدن به بهشت دنیا را خودشان ترسیم کنند و جادّهٔ منتهی بدان را بکشند، همانگونه که برخی از سطحی نگران در این زمان می‌انگارند و چنین می‌پندارند! چه کار و تولید و رشد و ترقّی بخشیدن و زیبا کرداری و نیکوکاری در واقعیّت زندگی مردمان، در جهان‌بینی اسلامی و همچنین در برنامهٔ اسلامی، فریضه و واجب خلیفه گری در زمین بشمار می‌آید. ایمان و شایستگی و پرهیزگاری نیز بیانگر پیوندها و روابط و ضوابط و دوافع و انگیزه‌ها و موجباتی است که در پرتو آنها، برنامهٔ یزدان در زندگی مردمان، پیاده می‌گردد و تحقّق می‌پذیرد... هم این و هم آن، هر دو با هم، آماده کنندهٔ بهشت والای زمینی، و تهیّه کنندهٔ بهشت برین اخروی هستند. راه دستیابی به هر دو بهشت، راه یگانه‌ای است. جداسازی دین و زندگی عملی مادّی، بدان نحوی که امروزه در اوضاع جاهلیّت موجود در زمین است، در برنامهٔ اسلامی جائی نداشته و محلّی از اعراب ندارد.

در اوضاع و احوال جاهلیّت جای گرفته است و به مغزهای پروردهٔ جهان‌بینی‌های مادّی، و به دلهای سرگشتهٔ روان به دنبال وهم و گمان، فرو رفته است که چاره‌ای جز این نیست که مردمان باید یا دنیا را بخواهند و برگزینند، و یا این که آخرت را بجویند و انتخاب کنند، و دنیا و آخرت را با یکدیگر نه در جهان‌بینی و نه در واقعیّت زندگی گرد نیاورند، زیرا چنین چیزی امکان‌پذیر نیست، و دنیا و آخرت با هم گرد نمی‌آیند و سازگار نمی‌نمایند!

این جداسازی نامیمون میان راه دنیا و راه آخرت در زندگی مردمان، کار کردن برای این جهان و کار کردن برای آن جهان، عبادت روحانی و نوآوری مادی، و میان پیروزی در زندگی دنیا و میان پیروزی در زندگی آخرت، و... این جداسازی بدشگون، باج و خراجی نیست که طبق حکمی از احکام حتمی و قطعی قضا و قدر، بر انسانها نوشته شده باشد. بلکه باج و خراج بد و ناپسندی است که انسانها بر خود واجب گردانده‌اند، انسانهائی که از برنامهٔ یزدان می‌رمند، و برای خویشتن برنامه‌های دیگری از خود و یا از کسان دیگری تهیّه می‌بینند و در پیش می‌گیرند، برنامه‌هائی که دراساس و در مسیر با برنامهٔ خدا مخالف و دشمن است.

این هم باج و خراجی است که مردمان در دنیا آن را از خون و اعصاب خویش می‌پردازند، گذشته از این که در آخرت چنین باج و خراجی را خواهند پرداخت، باج و خراجی که بسی سخت‌تر و کشنده‌تر است.

مردمان این باج و خراج زشت و پلشت را به سبب پریشانی و سرگردانی و بدبختی دل و آشفتگی خاطر می‌پردازند. آن را باید که بپردازند، چرا که دلهایشان از آرامش ایمان و بشاشت و توشه و شادابی آن خالی است. آخر آنان ترجیح داده‌اند که بطور کلّی به ترک دین بگویند و آئین آسمانی را رها سازند و پرت کنند، به گمان اینکه این یگانه راهی است برای کار کردن و تولید نمودن و دانش و تجربه اندوختن، و پیروزی فردی و گروهی در پهنهٔ پیکار جهانی! آنان در این

حالت با فطرت خود در جنگند، و با نیاز فطری به عقیده‌ای که دل را لبریز کند، و تاب و توان خالی بودن و تهی شدن را ندارد، به پیکار می‌نشینند و می‌رزمند. این نیاز، نیازی است که مکتبهای اجتماعی یا فلسفی و یا هنری، هیچ یک نمی‌تواند آن را برآورده کنند، زیرا نیاز کشش به سوی یزدان و جذبهٔ عشق به خداوند منّان است.

مردمان این باج و خراج سنگین را می‌پردازند، به سبب پریشانی و سرگردانی و بد دلی و آشفتگی خاطری که بدیشان دست می‌دهد، هر زمان که بکوشند عقیدهٔ به خدا را حفظ و مصون دارند، و تلاش کنند که همراه با این به زندگی در میان جامعهٔ جهانی ادامه دهند، جامعهٔ جهانیی که سیستم آن بطور کلّی، و اوضاع و اندیشه‌ها، و وسائل کسب و کار در آن، و وسائل پیروزی و رستگاری مردمان بر برنامه‌ای جز برنامهٔ خدا استوار می‌گردد. در همچون جامعه‌ای، عقیدهٔ دینی و اخلاق دینی و رفتار دینی، با اوضاع و احوال و قانونها و معیارها و ارزشهای حاکم در این جامعهٔ بدشگون و بدفرجام، برخورد پیدا می‌کند و ناهنجار می‌افتد.

همهٔ انسانها مزهٔ این بدبختی را می‌چشند، چه کسانی که از مکتبهای مادیگری کفرپیشه پیروی می‌کنند، و چه کسانی که از مکتبهای مادیگرائی پیروی می‌کنند که می‌کوشند دین را به عنوان عقیدهٔ دور از نظام زندگی عملی بر جای دارند، و چنین می‌اندیشند - یا دشمنان بشریّت چنین برایشان می‌اندیشند - که دین برای خدا است، و زندگی برای انسانها است! دین عقیده و احساس و عبادت و اخلاق است، و زندگی نظام و قانون و تولید و کار است!

انسانها این باج و خراج سنگین و کمرشکن را می‌پردازند، باج و خراج بدبختی و پریشانی و سرگردانی و خالی بودن را ... بدان علّت که به برنامهٔ یزدانی راهیاب نمی‌گردند، برنامه‌ای که میان دنیا و میان آخرت جدائی نمی‌اندازد، و بلکه آن دو را گرد یکدیگر می‌آورد، و میان رفاه و آسایش دنیا و رفاه و آسایش آخرت تناقض و تعارض ایجاد نمی‌کند، بلکه هم‌آهنگی و هم‌آوائی پدیدار می‌سازد.

نباید ظواهر دروغین، در دورهٔ محدود و موقّتی از زمان، ما را گول بزند. وقتی که می‌بینیم ملّتهائی ایمان نمی‌آورند و پرهیزگاری نمی‌کنند و برنامهٔ خدا را در زندگی خود اجراء و پیاده نمی‌کنند، با این وجود برخوردار از نعمتهای فراوان و دارای تولیدات بسیار و غرق در رفاه و آسایش هستند، باید دقّت کنیم و متوجّه باشیم که این چنین رفاه و آسایشی موقّت و گذرا است. این خوشی و شادی و ثروت و قدرت تا زمانی ادامه دارد که سنّتها و قانونهای ثابت خدا کار ثابت و تغییرناپذیر خود را می‌کنند، و آثار جدائی بدشگون میان نوآوری مادّی و میان برنامهٔ الهی پدیدار می‌گردد... هم اینک برخی از این آثار بدفرجام به شکلهای گوناگون خودنمائی می‌کند:

این آثار در توزیع بد کالاها و تقسیم ناعادلانهٔ ارزاق در میان چنین ملّتهائی پدیدار و جلوه‌گر است. چنین کاری جامعه را لبریز از بدبختیها، و پر از کینه‌توزیها، و سرشار از ترسها و هراسهای انقلابهائی می‌کند که در نتیجهٔ چنین کینه‌توزیهای قورت داده شده و رویهم انباشته چشم داشته می‌شود و انتظار می‌رود... این نیز با وجود کثرت مال بلای حال است!

این آثار نمایان می‌شود در سرکوبی و نابودی و بیم و هراس انداختن در میان ملّتهائی که بخواهند تا اندازه‌ای عدالت توزیع و دادگری تقسیم را تضمین کنند، و برای اجراء مقرّرات در راستای برگرداندن توزیع و تقسیم عادلانهٔ ارزاق و کالاها، راه درهم شکستن و سرکوب کردن و هراس انداختن و ترساندن را در پیش گیرند... در این صورت بلائی درمی‌گیرد و غوغائی به پا می‌شود که انسان در آن بر خویشتن ایمن نمی‌گردد و آرامش نمی‌یابد و شبی در امن و امان بسر نمی‌برد!

این آثار نمایان می‌گردد در فروپاشی روانی و آشفتگی درونی و نابسامانی و ناهنجاری اخلاقی. چیزی که به نوبهٔ خود - دیر یا زود - به نابودی زندگی مادّی

سرمی‌کشد و بلای جان خود حیات مادّی خواهد شد. چه کار و تولید و تقسیم ارزاق، همگی نیازمند ضمانت اخلاقی است. قانون زمینی به تنهائی بسی ناتوان از ارائهٔ ضمانتها و درمانده از تضمینهای حرکت کاروان کار و تلاش در مسیر صحیح و پر امن و امان است، همانگونه که در همه جا می‌بینیم!

این آثار نمایان می‌گردد در اضطرابهای عصبی و بیماریهای گوناگونی که ملّتهای جهان را - بویژه ملّتهائی که در رفاه مادّی بیشتری بسر می‌برند - نابود و جاروب می‌کند. اضطرابها و بیماریهائی که سطح هوش و شکیبائی را پائین می‌آورد، و گذشته از آن، کار به نابودی اقتصادی مادّی و آسایش منتهی می‌شود! این دلائل امروزه بگونه‌ای روشن و آشکار است که چشمها را به سوی خود خیره می‌کند!

این آثار نمایان می‌گردد در هراسی که انسانها همه در آن بسر می‌برند. هراس از نابودی جهان در هر لحظه و آنی که انتظار وقوع آن می‌رود. در این جهان پریشان و آشفته‌ای که پرندهٔ تهدید به جنگ ویرانگر بالای آن در پرواز و گشت و گذار است... این بیم و هراسی است که بر اعصاب مردمان فشار وارد می‌سازد، چه بدانند و چه ندانند، و مردمان را به بیماریهای عصبی گوناگونی دچار می‌گرداند... مرگ ناشی از سکته و بحرانهای عصبی و خودکشی، به شکل و نحوی که در میان ملّتهای مرفّه و خوشگذران پخش و شائع است، در میان ملّتهای دیگر پخش و شائع نیست.

همهٔ این آثار، به صورت مقدّمهٔ روشنی در گرایش برخی از ملّتها به سوی فرسایش و نابودی، نمایان و جلوه‌گر می‌آید. نمایان‌ترین مثالِ آماده و در دسترس، در ملّت فرانسه خودنمائی می‌کند. این مثال نمونه‌ای از مثالهای متعدّد دیگری است در بارهٔ جدائی میان تلاش مادّی و برنامهٔ یزدانی، و جدائی میان دنیا و آخرت، و جدائی میان دین و زندگی، یا به عبارت دیگر برگزیدن برنامه‌ای از سوی یزدان برای آن جهان، و برگزیدن برنامه‌ای از سوی مردمان برای این جهان، و بالأخره پدید آوردن چنین جداسازی بدشگون و بدفرجامی میان برنامهٔ یزدان و زندگانی مردمان است!

پیش از این که این حاشیهٔ بیان قرآنی دربارهٔ چنان حقیقت بزرگی را به پایان برسانیم، می‌خواهیم اهمّیّت همآهنگی و همنوائی موجود در برنامهٔ خدا میان ایمان و پرهیزگاری و اجراء و پیاده کردن این برنامه در زندگانی واقعی و عملی مردمان، و میان عملکرد و تولید و دست یازیدن به خلیفه‌گری در زمین، تأکید کنیم. زیرا این همآهنگی و همنوائی است که شرط خدا با اهل کتاب - و با هر گروهی از مردمان - تحقّق پیدا می‌کند. شرطی که ره‌آورد آن این است که اهل کتاب و همهٔ مردمان با رعایت آن، در همین جهان از بالای سر خود و از زیر پای خویش و از هر سو بخورند و از نعمتهای فراوان برخوردار شوند، و در آن جهان گناهانشان بخشوده گردد و به بهشت پر نعمت الهی بروند و در سعادت ابدی آنجا بغنوند. بالأخره بهشت زمینی در این جهان با نعمتهای فراوان و بسنده برای مردمان همراه با امن و امان و آسایش و آرامش، و بهشت آسمانی در آن جهان با همهٔ نعمتهای ویژهٔ بیکران و حصول رضای یزدان، برای ایشان گرد آید.

با تأکید این واقعیّت، نمی‌خواهیم فراموش کنیم که نخستین قاعده و رکن اصلی، ایمان و پرهیزگاری و اجراء و پیاده کردن برنامهٔ یزدانی در زندگی عملی و واقعی است... این امر در لابلای خود، کار و تولید و ترقّی و تحوّل زندگی را در بردارد... گذشته از این، پیوند با خدا مزه‌ای دارد که همهٔ مزه‌های دیگر زندگی را تغییر می‌دهد، و تمام ارزشها و معیارهای زندگی را بالا می‌برد و بهاء می‌دهد، و جملگی میزانهای زندگی را راست و درست می‌گرداند... این، اصل بنیادینی در جهان‌بینی اسلامی و در برنامهٔ اسلامی است، و هر چیزی در آئین اسلام، حاصل این اصل بنیادین و برجوشیده از آن و متّکی بر آن است... خلاصه همه چیز در دنیا و آخرت در گرو همآهنگی و همآوایی است و وقتی کمال می‌پذیرد که اتّحاد و اتّفاق و همسوئی و

همگرائی باشد و بس.

لازم به تذکّر است که ایمان و پرهیزگاری و عبادت و ارتباط با خدا و اجراء و پیاده کردن شریعت یزدان در زندگی، همهٔ اینها ثمره و نتیجه و بهره و ره‌آوردشان عائد خود انسان و زندگانی انسانی می‌گردد. چرا که یزدان سبحان، بی‌نیاز از جهانیان است ... وقتی که می‌بینیم برنامهٔ اسلامی نسبت بدین اصول و ارکان سختگیری می‌کند، و آنها را ملاک کار و کوشش می‌شمارد، و هر کاری و هر تلاشی را مردود می‌داند که بر آن ارکان و اصول استوار نشود و استقرار نپذیرد، و آن را باطل قلمداد می‌کند و پذیرفته نمی‌گردد، و پوچ شمرده می‌شود و برجای نمی‌ماند، و بر باد می‌رود... همهٔ اینها بدان خاطر نیست که از ایمان و پرهیزگاری و عبادت و پیاده کردن و اجراء نمودن برنامهٔ آسمانی، سهمی و چیزی به یزدان می‌رسد و خدا بهره‌ای از آنها می‌برد... امّا بدین خاطر است که خدا می‌دانسته است که صلاح و فلاح مردمان جز با اجراء و پیاده کردن این برنامه حاصل نمی‌گردد.

در حدیث قدسی که ابوذر رضي الله عنه روایت کرده است، رسول خدا از آفریدگار بزرگوارش نقل نموده است که فرموده است:

(يا عِبادي، إِنّي حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلىٰ نَفْسي، وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّماً، فَلا تَظالَمُوا... يا عِبادي، كُلُّكُمْ ضالٌّ إِلّا مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُوني أَهْدِكُمْ... يا عِبادي، كُلُّكُمْ جائِعٌ إِلّا مَنْ أَطْعَمْتُهُ، فَاسْتَطْعِمُوني أُطْعِمْكُمْ... يا عِبادي، كُلُّكُمْ عارٍ إِلّا مَنْ كَسَوْتُهُ، فَاسْتَكْسُوني أُكْسِكُمْ... يا عِبادي، إِنَّكُمْ تُخْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ، وَ أَنَا أَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَميعاً، فَاسْتَغْفِرُوني أَغْفِرْ لَكُمْ... يا عِبادي، إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرّي فَتَضُرُّوني، وَ لَنْ تَبْلُغُوا نَفْعي فَتَنْفَعُوني... يا عِبادي، لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَ آخِرَكُمْ، وَ إِنْسَكُمْ وَ جِنَّكُمْ كانُوا عَلىٰ أَتْقىٰ قَلْبِ رَجُلٍ واحِدٍ مِنْكُمْ، ما زادَ ذٰلِكَ في مُلْكي شَيْئاً... يا عِبادي، لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَ آخِرَكُمْ، وَ إِنْسَكُمْ وَ جِنَّكُمْ عَلىٰ أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ واحِدٍ، ما نَقَصَ ذٰلِكَ مِنْ مُلْكي شَيْئاً... يا عِبادي لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَ آخِرَكُمْ، وَ إِنْسَكُمْ وَ جِنَّكُمْ قامُوا في صَعيدٍ واحِدٍ فَسَأَلُوني، فَأَعْطَيْتُ كُلَّ إِنْسانٍ مَسْأَلَتَهُ، ما نَقَصَ ذٰلِكَ مِمّا عِنْدي، إِلّا كَما يَنْقُصُ الْمِخْيَطُ إِذا أُدْخِلَ الْبَحْرَ... يا عِبادي إِنَّما هِيَ أَعْمالُكُمْ أُحْصيها لَكُمْ، ثُمَّ أُوفيكُمْ إِيّاها. فَمَنْ وَجَدَ خَيْراً فَلْيَحْمَدِ اللّٰهَ، وَ مَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذٰلِكَ فَلا يَلُومَنَّ إِلّا نَفْسَهُ).

ای بندگانم، من ستمگری را بر خویشتن حرام کرده‌ام، و آن را در میان شما نیز حرام نموده‌ام، پس به همدیگر ستم نکنید... ای بندگانم، همهٔ شما گمراه هستید مگر کسی که من رهنمودش کرده باشم، پس از من رهنمود بطلبید تا رهنمودتان کنم... ای بندگانم، همهٔ شما گرسنه هستید مگر کسی که من بدو خوراک داده باشم، پس از من خوراک بخواهید تا خوراکتان دهم... ای بندگانم، همهٔ شما لخت هستید مگر کسی که من جامه بر او پوشانده باشم، پس از من جامه بخواهید تا به شما جامه دهم و لباس بر تنتان بپوشانم... ای بندگانم، شما قطعاً شب و روز گناه می‌کنید و راه خطا می‌پوئید، و من همهٔ گناهان را می‌بخشم، پس از من آمرزش بطلبید تا شما را بیامرزم... ای بندگانم، شما بدان حدّ نمی‌رسید که بتوانید به من زیان برسانید، و بدانجا نمی‌رسید که بتوانید به من سود برسانید... ای بندگانم، اگر نخستین فرد تا آخرین فرد شما، و انسانهایتان و پریهایتان، بسان پرهیزگارترین دل فردی از خودتان باشید، این امر بر ملک و مملکت من چیزی نمی‌افزاید... ای بندگانم، اگر نخستین فرد تا آخرین فرد شما، و انسانهایتان و پریهایتان، بسان گناهکارترین دل فردی از خودتان باشید، این امر از ملک و مملکت من چیزی نمی‌کاهد... ای بندگانم، اگر نخستین فرد تا آخرین فرد شما، و انسانهایتان و پریهایتان، در سرزمین واحدی بایستند و از من چیزی که می‌خواهند بطلبند، به هر کسی آنچه می‌خواهد می‌دهم و این امر چیزی از آنچه دارم

نمی‌کاهد، مگر بدان اندازه که سوزنی به دریا فرو برده شود و از آب آن بکاهد... ای بندگانم، تنها چیزی را که به حساب شما می‌گیرم اعمال شما است و بعدها پاداش و پادافره آنها را به تمام و کمال به شما خواهم داد. پس کسی که به خیر و خوبی دستیابی پیدا کند، خدای را سپاسگزاری نماید، و کسی که جز این را بیابد جز خویشتن را سرزنش نکند. (مسلم آن را روایت کرده است)

باید بر این اساس، وظیفهٔ ایمان و پرهیزگاری و پرستش و اجراء و پیاده کردن برنامهٔ خدا در زندگی و حکم به شریعت خدا را درک و فهم کنیم ... همهٔ اینها نیز برای خود انسانها و به سود خود آنان است، هم در دنیا و هم در آخرت ... اینها همه برای صلاح و فلاح همین مردمان هم در دنیا و هم در آخرت است.

گمان می‌کنیم نیازی نداشته باشیم که بگوئیم: این شرط یزدانی برای اهل کتاب، تنها ویژهٔ اهل کتاب نیست. چه شرط الهی برای اهل کتاب، شامل ایمان و پرهیزگاری و پابرجائی برنامهٔ خدا است که در آنچه خدا برایشان نازل کرده است در تورات و در انجیل، و آنچه از سوی خدا برایشان نازل شده است که بالطبع مراد پیش از بعثت پیغمبر ﷺ است، سزاوارتر بدین شرط کسانی هستند که قرآن بر آنان نازل گشته است... سزاوارتر بدین شرط کسانی هستند که می‌گویند: ما مسلمان هستیم. چه اینان کسانیند که آئین ایشان با نصّ صریح متضمّن ایمان است: بدانچه بر آنان نازل شده است، و بدانچه پیش از آنان نازل گشته است، و عمل به همهٔ چیزهائی که بر ایشان نازل شده است، و بدانچه خدا از شرائع پیشین در شریعتشان برجای گذاشته است ... هم ایشانند صاحب آئینی که خدا جز آن را از کسی نمی‌پذیرد. آئین آنان آئینی است که همهٔ ادیان بدان رسیده‌اند و خاتمه پذیرفته‌اند. دیگر دینی وجود ندارد که خدا آن را بپسندد و از کسی بپذیرد، مگر این آئین و بس.

پس اینان سزاوارتر از هر کس دیگری بدین شرط و بدین عهد خدایند. اینان از دیگران سزاوارترند که خشنود شوند به چیزی که خدا بدان خشنود است و بدان از ایشان خشنود می‌گردد. سزاوارتر از همگان اینانند که گوش جان بسپارند به شرطی که خدا برایشان تعیین می‌فرماید، و محو گناهان، و ورود به بهشت در آن جهان، و خوردن از بالای سر و زیر پایشان در این جهان را در گرو رعایت چنین شرطی قرار می‌دهد.

اینان از همهٔ مردمان سزاوارترند که گوش جان بسپارند به شرطی که یزدان جهان برایشان مقرّر می‌فرماید، و در برابر رعایت آن ایشان را از گرسنگی و بیماری و هراس و تنگدستی و سختی معیشتی که در همهٔ نواحی میهن اسلامی - یا به تعبیر درست‌تر: میهنی که اسلامی بوده است - بدانها گرفتار و دچارند، نجات می‌بخشد و آنان را به رفاه و خوشی می‌رساند. این شرط خدا است و همیشه موجود و پابرجا است و راه دستیابی بدان معروف و مشهور و روشن و آشکار است... کاش مسلمانان می‌دانستند و می‌فهمیدند و پنبهٔ غفلت از گوش خود بیرون می‌آوردند.

۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ
مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ
مِنَ ٱلنَّاسِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٦٧﴾ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ
ٱلۡكِتَٰبِ لَسۡتُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ
وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ
إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۖ فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ
﴿٦٨﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِـُٔونَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ
مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَا خَوۡفٌ
عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٦٩﴾ لَقَدۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ
إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمۡ رُسُلٗاۖ كُلَّمَا جَآءَهُمۡ رَسُولُۢ بِمَا
لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُهُمۡ فَرِيقٗا كَذَّبُواْ وَفَرِيقٗا يَقۡتُلُونَ ﴿٧٠﴾

وَحَسِبُوٓاْ أَلَّا تَكُونَ فِتۡنَةٞ فَعَمُواْ وَصَمُّواْ ثُمَّ تَابَ ٱللَّهُ
عَلَيۡهِمۡ ثُمَّ عَمُواْ وَصَمُّواْ كَثِيرٞ مِّنۡهُمۡۚ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا
يَعۡمَلُونَ ﴿٧١﴾ لَقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ
ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ وَقَالَ ٱلۡمَسِيحُ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱعۡبُدُواْ
ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۖ إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ
ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ﴿٧٢﴾
لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖۘ وَمَا مِنۡ
إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۚ وَإِن لَّمۡ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ
ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ أَفَلَا يَتُوبُونَ
إِلَى ٱللَّهِ وَيَسۡتَغۡفِرُونَهُۥۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٧٤﴾
مَّا ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ
ٱلرُّسُلُ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٞۖ كَانَا يَأۡكُلَانِ ٱلطَّعَامَۗ
ٱنظُرۡ كَيۡفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ ثُمَّ ٱنظُرۡ أَنَّىٰ
يُؤۡفَكُونَ ﴿٧٥﴾ قُلۡ أَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا
يَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗاۚ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٧٦﴾

قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ
وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ
كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ﴿٧٧﴾ لُعِنَ ٱلَّذِينَ
كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى
ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ﴿٧٨﴾
كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ
مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ﴿٧٩﴾ تَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ
يَتَوَلَّوۡنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ لَبِئۡسَ مَا قَدَّمَتۡ لَهُمۡ أَنفُسُهُمۡ
أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَفِي ٱلۡعَذَابِ هُمۡ خَٰلِدُونَ ﴿٨٠﴾
وَلَوۡ كَانُواْ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلنَّبِيِّ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ
مَا ٱتَّخَذُوهُمۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ
﴿٨١﴾

این درس دربارهٔ بیان حال اهل کتاب - اعم از یهودیان و مسیحیان - و پرده‌برداری از انحرافات در چیزی که بدان باور داشته‌اند، و پرده‌برداری از سوء کردار در همهٔ اموری که در سراسر تاریخ خود انجام داده‌اند - بویژه یهودیان - به پیش می‌رود، این درس گذشته از پرده‌برداری از سوء پندار و سوء کردارشان، در بیان نوع علاقه و رابطه‌ای که اهل کتاب با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و با گروه مسلمانان داشته‌اند، به پیش می‌رود، و وظیفهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و وظیفهٔ مسلمانان را در رفتار با ایشان ذکر می‌نماید... افزون بر اینها، حقائق اساسی مهمّی را ذکر می‌کند که در اصول جهان‌بینی اعتقادی، و در اصول تلاش و کوشش جنبش گروه مسلمانان، در مقابل عقیده‌های انحرافی و در مقابل منحرفان موجود است.

یزدان جهان، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را فریاد می‌دارد و او را وادار به تبلیغ چیزهائی می‌کند که از سوی پروردگارش بر او نازل شده است. او را موظّف به تبلیغ همهٔ چیزهائی می‌سازد که بر او نازل فرموده است... باید هیچ چیزی از آن را باقی نگذارد و همه را تبلیغ کند و برساند و چیزی از آن را فروگذار نکند. نباید چیزی از آن را به سبب مراعات شرائط و ظروف رها کند، یا به خاطر برخورد با خواستها و آرزوهای مردمان، و ناسازگاری با عرف و عادت جامعه، نباید به ترک چیزی از آن بگوید... اگر چنین نکند و جز این را انجام دهد، چیزی را تبلیغ نکرده است و در امر تبلیغ بطور کلّی ناموفّق بوده است.

از جملهٔ چیزهائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم موظّف به تبلیغ آن گشته بود این بود که رویاروی به اهل کتاب بگوید که آنان بر چیزی بند نیستند و چیزی بشمار نمی‌آیند تا تورات و انجیل را اجراء و پیاده نکنند و پای‌بند چیزی نشوند که از سوی پروردگارشان بر آنان نازل شده است ... به همین منوال و بر این روال: قاطعانه و بی‌پرده و روشن و آشکار ... همچنین کفر یهودیان را اعلام کند، کفری که به خاطر پیمان شکنی و نقض عهدشان، و کشته شدن پیغمبران توسط ایشان، حاصل

آمده است. کفر مسیحیان را نیز اعلام کند، کفری که بدین خاطر حاصل آمده است که می‌گفتند: یزدان مسیح پسر مریم است! و می‌گفتند: یزدان سومین خدا است! همچنین اعلام کند که مسیح علیه‌السلام بنی‌اسرائیل را از فرجام شرک آگاه کرده است و بدیشان گفته است که یزدان بهشت را بر مشرکان حرام فرموده است ... همچنین اعلام کند که بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم به سبب سرکشی و دشمنانگی خودشان نفرین شده‌اند.

این درس پایان می‌پذیرد با پرده‌برداری از موقعیّت اهل کتاب در پشتیبانی ایشان از مشرکان بر ضدّ مسلمانان، و اعلان این که چنین مسأله‌ای ناشی از عدم ایمان آنان به یزدان و پیغمبر اسلام است. همچنین در این بخش پایانی اعلام می‌شود که اهل کتاب نیز به پذیرش چیزی دعوت شده‌اند که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با خود آورده است. اگر ایشان بدان ایمان نیاورند، مؤمن و با ایمان بشمار نمی‌آیند.

پس از این چکیده، بگونهٔ گسترده با نصوص قرآنی روبرو می‌گردیم:

❁

﴿ یا أَیُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ، وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ ٱلنّاسِ. إِنَّ اللهَ لایَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ... قُلْ: یا أَهْلَ الْکِتابِ لَسْتُمْ عَلىٰ شَیْءٍ حَتّىٰ تُقِیمُوا ٱلتَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ. وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیاناً وَ کُفْراً، فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْکافِرِینَ. إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ ٱلصّابِئُونَ وَ ٱلنَّصارىٰ... مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً، فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ ﴾.

ای فرستادهٔ (خدا، محمّد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچگونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای. چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهدهٔ تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کلّ است). و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد. (زیرا سنّت خدا بر این جاری است که باطل بر حقّ پیروز نمی‌شود و) خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که در صدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفّق نمی‌گرداند، و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید. ای فرستادهٔ (خدا، محمّد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پای‌بند) نخواهید بود، مگر آن که (ادّعاء را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است بر پا دارید (و در زندگی پیاده و اجراء نمائید)... ولی (ای پیغمبر بدان که) آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده است، بر عصیان و طغیان و کفر و ظلم بسیاری از آنان می‌افزاید (و این قرآن به خاطر روح لجاجت کافران در آنان تأثیر معکوس می‌نماید!). بنابر این (آسوده خاطر باش و) بر گروه کافران غمگین مباش. بیگمان کسانی از مسلمانان و یهودیان و صابئان و مسیحیان (اهل نجات هستند و) خوف و هراسی (از عذاب دوزخ در جهان جاویدان) و غم و اندوهی (بر عمر سپری شده در جهان گذران) ندارند آنان که به خدا و قیامت ایمان داشته باشند و کار شایسته انجام دهند.

فرمان قاطعانه به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این است که چیزی را به تمام و کمال تبلیغ کند و به دیگران برساند که از سوی پروردگارش بر اول نازل شده است، و بدانگاه که سخن حقّ را آشکار و بیان می‌دارد، برای هیچ معیاری از معیارها و برای هیچ ارزشی از ارزشهای زمینی حساب و کتابی باز نکند و بدان توجّهی ننماید... اگر چنین بکند چه خوب! و اگر چنین نکند نه رسالت آسمانی را رسانیده است و نه به وظیفهٔ خود اقدام کرده است و نه برای ادای مسؤولیّت پیغمبری برپای خاسته است!

یزدان جهان حمایت و حفاظت او را برعهده می‌گیرد و وی را از مردمان مصون و محفوظ می‌دارد. کسی که خدا حافظ و نگاهدار او باشد، بندگان ضعیف نسبت بدو چه کاری می‌توانند بکنند؟!

در گفتن حقّ آن هم راجع به عقیده، نباید پچ پچ کرد و زیر لب سخن گفت. باید سخن حقّ، کامل و قاطع و روشن و آشکار رسانده شود. بگذار برخی از دشمنان، آن را هر چه می‌خواهند بنامند، و هرگونه که می‌خواهند بکنند. چه حقّ نباید گفت الاّ آشکار! سخن حقّ در بارهٔ عقیده تملّق نمی‌شناسد، و در برابر هواها و هوسهای دیگران چاپلوسی نمی‌کند، و موارد و مواضع خواستها و آرزوها را مراعات نمی‌دارد. بلکه تنها روشنی و رسائی و گیرائی را پیش چشم می‌دارد تا با توان هر چه بیشتر به ژرفای دلها فرو خزد و نیرومندانه در پهنهٔ درونها جایگزین شود.

سخن حقّ دربارهٔ عقیده، هنگامی آشکار و روشن بیان می‌گردد، به کمین‌گاههای دلها راه می‌یابد، کمینگاههائی که در آنجاها آمادگیهائی برای دریافت رهنمودها کمین کرده‌اند و در انتظار هدایت آسمانیند... زمانی که سخن در پرده می‌رود و پچ پچ کنان گفته می‌شود، دلهائی که آمادگی دریافت ایمان را پیدا نکرده‌اند، برای قبول چنان سخنی نرم نمی‌شوند و پذیرهٔ آنها نمی‌روند. دلهائی که دعوت کننده امیدوار است که بدو پاسخ گویند اگر در بخشی یا بخشهائی از حقیقت با آنها مدارا و سازش کند!

﴿ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴾.

خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که در صدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفّق نمی‌گرداند و به راه راست، ایشان) را هدایت نمی‌نماید.

در این صورت باید سخن حق، قاطع و کامل و شامل و جدا سازندهٔ درست از نادرست باشد... هدایت و ضلالت، ملاک آنها آمادگی و گشایش دلها است، نه سازش و نرمش به نفع یا به زیان سخن حق.

قدرت و قاطعیّت در بیان سخن حقّ راجع به عقیده، به معنی خشونت کردن و درشتی نمودن نیست. چه یزدان جهان به پیغمبر ﷺ خود دستور فرموده است که مردمان را با دانش و فرزانگی و پند و اندرز نیکو، به سوی پروردگارش فراخوانند و راه او را بدیشان بنمایاند. میان رهنمودهای بیشمار قرآنی، تعارض و اختلافی نیست. دانش و فرزانگی، و اندرز نیکو و پند پسندیده، مخالفتی با قاطعیّت و جدّیّت در بیان سخن حقّ ندارد. چه ابزار و شیوهٔ تبلیغ، جدای از مادهٔ تبلیغ و موضوع آن است. آنچه خواسته می‌شود این است در بیان کامل سخن حقّ، سازش و نرمش راجع به عقیده در کار نباشد، و در میانهٔ راه حقیقت، سازش و نرمش قرار نگیرد. زیرا در حقیقت اعتقادی، راه حلّهای ناقص و نیم‌بند پذیرفتنی نیست... از همان روزهای نخستین اسلام، پیغمبر ﷺ در کار تبلیغ با دانش و فرزانگی و اندرز نیکو و پند پسندیده، مردمان را به اسلام فرا می‌خواند، و در راه عقیده قاطعیّت کامل نشان می‌داد. بدو فرمان داده شده بود که بگوید:

﴿ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ: لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ... ﴾.

ای کافران! آنچه را که شما (بجز خدا) می‌پرستید، من نمی‌پرستم....

خداوند کافران را با صفت خودشان می‌شناساند، و کار را قاطعانه بیان و از یکدیگر جدا می‌فرماید، و راه‌حلّهای ناقص و نیم‌بندی را نمی‌پذیرد که بر پیغمبر ﷺ عرضه می‌دارند، و قبول نمی‌فرماید که او سازش بکند تا ایشان هم سازش بکنند، بدان نحو که دوست می‌داشتند. و نباید بدیشان بگوید: او چیزی جز تعدیلات و تغییرات کمی در عقائدی که دارند و معتقداتی که برآنند، از ایشان نمی‌خواهد. بلکه باید بدیشان اعلام دارد: آنان بر باطل صرف و پوچی خالصند، و خودش بر حقّ و حقیقت کامل و تمام است ... سخن حقّ را بلند و آشکار و کامل و قاطع، بیان نماید، امّا به شیوه و بگونه‌ای که خشونت و درشتی در آن نباشد.

این نداء، و این تکلیف، در این سوره:

﴿ يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ - وَ اللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ... إِنَّ اللهَ لايَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ ﴾.

ای فرستادهٔ (خدا، محمّد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچگونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای. چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهدهٔ تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کلّ است). و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد. (زیرا سنّت خدا بر این جاری است که باطل بر حقّ پیروز نمی‌شود و) خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که در صدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفّق نمی‌گرداند، و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید.

از روند قرآنی پیش از این نداء و بعد از این نداء برمی‌آید که مقصود از آن مستقیماً رویاروی گرداندن اهل کتاب با اصل چیزی است که بر آن هستند، و تذکّر صفتی بدیشان است که سزاوار آن می‌باشند... روبرو بدیشان گفته شود که ایشان پای‌بند آئینی و دارای عقیده و ایمانی نیستند... این بدان خاطر است که تورات و انجیل را اجراء و پیاده نمی‌کنند، و بدانچه از سوی یزدان بر آنان نازل گشته است عمل نمی‌نمایند. همین است در ادّعائی که دارند و خویشتن را اهل کتاب می‌خوانند و خود را معتقد می‌دانند و پیروان آئین می‌شمارند، دروغگو به حساب می‌آیند.

﴿ قُلْ: يا أَهْلَ الْكِتابِ لَسْتُمْ عَلىٰ شَيْءٍ حَتّىٰ تُقِيمُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾.

ای فرستادهٔ (خدا، محمّد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پای‌بند) نخواهید بود، مگر آن که (ادّعاء را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است بر پا دارید (و در زندگی پیاده و اجراء نمائید).

هنگامی که پیغمبر ﷺ موظّف شد که رویاروی به اهل کتاب بگوید که ایشان بر چیزی از دین و عقیده و ایمان پای‌بند نیستند، بلکه بر چیزی که بتوان بدان تکیه کرد و چیزی به حساب آورد متّکی نمی‌باشند! هنگامی که پیغمبر ﷺ مکلّف گردید که بدین صورت قاطع و جدّی با اهل کتاب روبرو شود، آنان کتابهایشان را می‌خواندند، و وصف یهودی بودن و مسیحی بودن را برای خود بکار می‌بردند، و می‌گفتند: ما مؤمن هستیم... امّا تبلیغی که پیغمبر ﷺ بدان مکلّف شده بود و می‌بایستی رویاروی به اهل کتاب اعلام دارد، اصلاً چیزی را مردود می‌شمارد که آنان به خود نسبت می‌دادند و گمان می‌بردند که برآنند و معتقد بدانند. زیرا «دین» واژه‌هائی نیست که با زبان گفته آید. و تنها کتابهائی نیست که خوانده و زمزمه گردد، و صفتی نیست که به ارث برده شود و ادّعاء گردد. بلکه دین برنامهٔ زندگی است. برنامه‌ای است که مشتمل بر عقیدهٔ نهان در دل و درون است. و عبادتی است که در انجام شعائر و مراسم دینی مجسّم و جلوه‌گر است، و عبادتی است که در پابرجا داشتن سراسر نظام زندگی بر اساس این برنامه پیدا و هویدا می‌گردد... از آنجاکه اهل کتاب دین را بر این قواعد استوار نمی‌داشتند، پیغمبر ﷺ موظّف گردید که روبرو به اهل کتاب بگوید: شما دارای آئینی نیستید و اصلاً پای‌بند و معتقد به چیزی از این قبیل چیزهائی که گمان می‌برید نمی‌باشید!

اجراء و پیاده کردن تورات و انجیل و آنچه بر آنان از سوی پروردگارشان نازل شده است، مقتضی نخستین و نشانهٔ پیشین آن ورود به آئین خدا است، آئینی که محمّد ﷺ با خود به ارمغان آورده است. یزدان جهان از ایشان پیمان گرفته است که به هر پیغمبری ایمان بیاورند و او را پشتیبانی و یاری کنند. صفت محمّد ﷺ و پیروان او در تورات و همچنین در

انجیلی که دارند، آمده است - همانگونه که خدا خبر داده است و او راستگوترین گویندگان است - پس آنان تورات و انجیل و آنچه بر ایشان از سوی پروردگارشان نازل شده است اجراء و پیاده نمی‌کنند.
حال مراد از:
﴿ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ ﴾.
آنچه از سوی پروردگارشان بر آنان نازل گشته است.
قرآن باشد، همانگونه که برخی از مفسّران می‌فرمایند، یا مقصود کتابهای دیگر باشد که بر ایشان نازل گشته است، همچون زبور داود ... ما می‌گوئیم که آنان تورات و انجیل را و آنچه را از سوی پروردگارشان بر ایشان نازل شده است، اجراء و پیاده نمی‌گردانند، مگر این که وارد دین جدید گردند، دینی که کتابهائی را تصدیق می‌کند که دارند و محافظ و نگاهبان آنها است ... پس ایشان برابر گواهی یزدان سبحان پای‌بند چیزی و معتقد به چیزی بشمار نمی‌آیند، مادام که به واپسین آئین درنیایند... پیغمبر ﷺ موظّف و مکلّف است که رویاروی با ایشان به سخن درآید و این اقرار الهی را دربارۀ ایشان رو در رو بخواند، و حقیقت صفت ایشان و موقعیّت آنان را بدیشان برساند. اگر چنین کاری را انجام ندهد، رسالت خداوندگارش را تبلیغ نکرده است و نرسانده است!... واویلا، چه تهدید و بیمی است!
خدا می‌دانسته است که اگر پیغمبر ﷺ این حقیقت قاطع را با چنان سخنان فیصله دهنده‌ای، رویاروی بدیشان بگوید، نتیجه این خواهد بود که بر سرکشی و کفرشان بیفزاید، و دشمنانگی و لجاجت ایشان را افزونتر از پیش نماید... امّا با توجّه بدین امر نیز به پیغمبر ﷺ دستور فرمود که چنین چیزی را بدیشان اعلام دارد و رویاروی بدیشان بگوید، و باکی نداشته باشد از این که کفر و طغیان و گمراهی و گریز، به سبب رویاروئی با چنین چیزی، بدیشان دست می‌دهد. زیرا حکمت خداوندی مقتضی این است که سخن حقّ را آشکارا بگوید و روشن و بی‌پرده برساند. تا آثار آن در دلها و درونهای مردمان پدیدار آید، و هر که راهیاب می‌گردد، از روی دلیل و برهان راهیاب و رهنمود گردد، و هر که گمراه می‌شود، از روی دلیل و منطق گمراه شود، و هر کس هلاک می‌گردد، از روی دلیل هلاک گردد، و هر کس زنده می‌ماند از روی دلیل زنده بماند:
﴿ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِّنْهُمْ مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ طُغْيَاناً وَ كُفْراً، فَلاَ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴾.
(ای پیغمبر بدان که) آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده است، بر عصیان و طغیان و کفر و ظلم بسیاری از آنان می‌افزاید (و این قرآن به خاطر روح لجاجت کافران در آنان تأثیر معکوس می‌نماید!). بنابر این (آسوده خاطر باش و) بر گروه کافران غمگین مباش.
یزدان سبحان برای شخص داعی با این رهنمودها برنامۀ دعوت را ترسیم می‌نماید، و او را بر حکمت الهی در این برنامه مطّلع می‌فرماید، و دل را تسلیت و آرامش می‌بخشد در برابر چیزی که به کسانی اصابت می‌کند و می‌رسد که راهیاب نمی‌گردند و هدایت نمی‌شوند، و هنگامی که سخن حقّ ایشان را به تکان و هیجان اندازد، بر طغیان و کفر خود می‌افزایند، و بدین علّت سزاوار چنین سرنوشت بدی می‌شوند. زیرا دلهایشان توان تحمّل سخن حقّ را ندارد، و در ژرفای چنین دلهائی خیر و خوبی، و صداقت و راستی موجود نیست. بنابه حکمت یزدان، این دلها مخاطب سخن حقّ می‌گردند، تا آنچه نهان در ژرفای دلها و آنچه پنهان در زوایای آنها است نمایان گردد، و طغیان و کفر خود را بنمایند و آشکارا بیان نمایند و سزاوار کیفر طاغیان و سرکشان و بی‌دینان و کافران گردند!



به مسألۀ دوستی و یاری و همکاری میان مسلمانان و اهل کتاب برمی‌گردیم، و در پرتو این تبلیغی که پیغمبر ﷺ خدا مکلّف و موظّف بدان شده است، و در پرتو نتائجی که افزایش طغیان و کفر در بسیاری از آنان است، بدان نگاه می‌کنیم... تا ببینیم که چه چیز را

خواهیم یافت؟

خواهیم یافت که یزدان سبحان مقرّر می‌فرماید که اهل کتاب بر چیزی نیستند و پای‌بند به چیزی نمی‌باشند تا تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارشان بر ایشان نازل شده است، اجراء و پیاده نکنند ... و به پیروی از این اجراء و پیاده کردن، تا این واپسین آئین را نپذیرند و وارد آن نشوند، چیزی بشمار نمی‌آیند و پای‌بند به چیزی نمی‌باشند. این امر هم از فراخواندنشان به ایمان آوردن به خدا و پیغمبر ﷺ در موارد بسیاری از قرآن پیدا و هویدا است و آشکارا برمی‌آید... و لذا آنان بر «دین خدا» نیستند، و پیروان «آئینی» نمی‌باشند که خدا آن را بپذیرد.

خواهیم یافت که خدا می‌دانسته است که روبرو شدن ایشان با این حقیقت، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید ... با وجود این به رسول خود دستور می‌فرماید که بدون هیچگونه سازش کاری و پنهان کاری، آن را آشکارا و روشن بدیشان رو در رو اعلام دارد، و غم این را نخورد که به دنبال این اعلان و اعلام، چه چیز دامنگیر و گریبانگیر بسیاری از ایشان می‌گردد.

هنگامی که فرمودهٔ یزدان را در این مسأله، سخن داورانهٔ قاطعانه‌ای بدانیم - البتّه که فرمودهٔ خدا حقّ و حقیقت و قاطع و کامل است - جائی برای اهل دین به حساب آوردن اهل کتاب باقی نمی‌ماند، تا «مسلمان» بتواند با ایشان یار و مددکار گردد و در صف اهل کتاب بایستد و با دشمن مشترک بی‌دینی و بی‌دینان نبرد کند و برزمد، همانگونه که بعضی از گول خوردگان و گول زنندگان فریاد می‌دارند! اهل کتاب تورات و انجیل و آنچه بر ایشان از جانب خدایشان نازل شده است اجراء و پیاده نکرده‌اند، تا مسلمان ایشان را «بر چیزی و معتقد به چیزی» بداند. مسلمان را نسزد که جز چیزی را بپذیرد و معتبر بداند که خداوند آن را می‌پذیرد و معتبر می‌داند:

﴿ وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ﴾.

هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و ارادهٔ ایشان باید تابع ارادهٔ خدا و رسول خدا باشد). (احزاب / ۳۶)

فرمودهٔ خدا بر پا و پایدار است و شرائط و ظروف نمی‌تواند آن را تغییر دهد و دگرگونه کند!

هنگامی که فرمودهٔ یزدان را سخن داورانهٔ قاطعانه بدانیم - البته که فرمودهٔ خدا حق و حقیقت و قاطع و کامل است - نباید برای پیامد رویاروئی این حقیقت با اهل کتاب، ارزش و اعتباری قائل شویم، و از جنب و جوش و غوغا و خروش ایشان بر ضدّ خویش باکی داشته باشیم، و بهراسیم که جنگ و پیکارشان را علیه ما شدّت بخشند. ما را نسزد که بکوشیم محبّت و مودّت ایشان را بدست آوریم در قبال اعتراف به این که آنان دارای آئینی هستند که ما آن را می‌پسندیم و ماندگاری ایشان را بر آن به رسمیّت می‌شناسیم، و ما و ایشان همدیگر را کمک می‌کنیم تا الحاد و کفر را از آن دین بزدائیم، هم بدانگونه که الحاد و کفر را از دین توحیدی خود می‌رانیم، دینی که خدا می‌پسندد که مردمان بر آن باشند و بر آن روند.

یزدان سبحان ما را بدین منوال رهنمود نمی‌فرماید، و این اعتراف را از ما نمی‌پذیرد، و این یاری و همکاری ما با ایشان را نمی‌بخشاید، و اندیشه‌ای را مورد عفو قرار نمی‌دهد که این یاری و همکاری از آن برجوشیده و برخاسته باشد. چون ما در اینجا چیزی را برای خود مقرّر می‌داریم که جدای از چیزی است که خدا مقرّر فرموده است. و در کار و بار خود چیزی را برمی‌گزینیم که سوای چیزی است که خدا برمی‌گزیند، و عقائد منحرفی را معتبر می‌شماریم و «دین» الهی می‌انگاریم و در خویشاوندی دین الهی با خویشتن گرد می‌آوریم ... خداوند بزرگوار می‌فرماید: آنان پای‌بند چیزی و ایستاده بر چیزی نیستند، مادام که تورات و انجیل و آنچه از سوی خدایشان بر ایشان نازل شده است، پیاده

و اجراء نکنند ... آنان هم چنین نمی‌کنند!

کسانی که می‌گویند: ما مسلمانیم، ولی آنچه از سوی پروردگارشان بر ایشان نازل شده است، پیاده و اجراء نمی‌کنند، آنان نیز همچون این دسته از اهل کتاب هستند و بر چیزی بند نیستند و چیزی به شمار نمی‌آیند! این سخن خدا راکه بطور یکسان دربارهٔ هر نوع اهل کتابی است راجع به خود و زندگی خویشتن نمی‌دانند. کسی که می‌خواهد مسلمان باشد، بر او واجب است که بعد از اجراء کتاب خدا دربارهٔ شخص خود و در زندگی خویش، به کسانی که کتاب خدا را اجراء و پیاده نمی‌کنند، رویاروی بگوید: شما تاکتاب خدا را اجراء و پیاده نکنید، بر چیزی پای‌بند نبوده و بر چیزی استقرار ندارید. ادّعائی که دارید و می‌گوئید ما بر آئینی هستیم، خداوندگار آئین، آن را مردود می‌شمارد و قبول ندارد. جدا ساختن و فیصله بخشیدن در این امر، واجب است. دعوت آنان به «اسلام» از نو، وظیفه و فریضهٔ «مسلمان» است، مسلمانی که کتاب یزدان را دربارهٔ شخص خود و زندگانی خود پابرجا داشته است و اجراء و پیاده کرده است. چه ادّعای اسلام به زبان یا از راه ارثی، ادّعائی است که نه بیانگر اسلامی است، و نه ایمانی را تحقّق می‌بخشد و حاصل می‌کند، و نه به دارندهٔ آن صفت متدیّن بودن به دین یزدان در میان هیچ ملّتی و در هیچ زمانی عطاء می‌کند!

بعد از این که هم اینان و هم آنان پاسخ مثبت دادند و کتاب یزدان را در زندگی خود اجراء و پیاده کردند، «مسلمان» می‌تواند با ایشان برای دفع بلای بی‌دینی و بی‌دینان از «دین» و از «دینداران» یار و یاور گردد. امّا پیش از این کار، بی‌فایده و بیهوده است، و سهل‌انگاری و سازشکاری بشمار است و شخص گول زننده یا گول خورنده بدان دست می‌یازد!

آئین یزدان پرچم و شعار و ارث نیست! آئین یزدان حقّ و حقیقتی است که هم در نهانگاه دل و هم در گسترهٔ زندگی جای دارد ... آئین یزدان در این مجموعهٔ متکامل پدیدار و آشکار می‌گردد، و مردمان بر آئین یزدان نیستند مگر این که این مجموعهٔ متکامل در دلهایشان و زندگیهایشان پیدا و هویدا گردد... هر ارزش و اعتباری، جز این ارزش و اعتبار، شُل و ولی و سستی در عقیده است و گول زدن دلها بشمار است، و «مسلمان» پاکدل بدان دست نمی‌یازد.

بر «مسلمان» واجب است که این حقّ و حقیقت را آشکارا فریاد دارد، و بر اساس آن همهٔ مردمان را از همدیگر جدا و سره سازد. از این جدا و سره‌سازی هر چه برخیزد و نتیجه دهد، گناهی بر او نیست و از وظیفهٔ او خارج است. خدا نگاهدار و نگاهبان است. یزدان کافران را هدایت نمی‌نماید و رهنمود نمی‌فرماید ...

دعوت کنندهٔ مردمان به سوی یزدان از سوی خداوند سبحان، تبلیغی نکرده است و چیزی را نرسانده است، و اقامهٔ حجّت خدا بر انسانها ننموده است، مگر زمانی که حقیقت دعوت را به تمام و کمال به انسانها برساند، و بدیشان بفهماند که واقعاً بر چه پایه و مایه‌ای هستند و در این راستا با ایشان سازش و نرمش نکند ... در اصل دعوت کنندهٔ مردمان اذیّت و آزار می‌رساند اگر برای ایشان روشن نسازد که آنان بر پایه و مایه‌ای نیستند، و چیزی که ایشان معتقد بدان و استوار بر آنند، از اساس پوچ و باطل است، و او آنان را به سوی چیزی کاملاً جدای از چیزی دعوت می‌کند که بر آن هستند ... ایشان را به انتقال دوری و کوچ درازی و تغییر اساسی در جهان‌بینی‌ها و اوضاع و نظام و اخلاقشان، دعوت می‌نماید... پس مردمان باید توسط دعوت کننده بدانند که نسبت به حقّی که ایشان را به سوی آن می‌خواند در کجا قرار دارند، تا این که:

﴿ لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ ﴾.

تا آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجّت بوده و آنان که راه حقّ را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.

(انفال / ۴۲)

زمانی که دعوت کننده گنگ و مبهم سخن گوید و پچ پچ و منگ منگ کند، و فرق اساسی موجود میان

واقعیّت باطلی را که مردمان برآنند، و میان حقّی که او ایشان را بدان می‌خواند، تبیین و تفهیم نکند، و فاصلهٔ حتمی میان حق خود و باطل ایشان را ننمایاند، اگر دعوت کننده برای مراعات شرائط و ظروف، و پرهیز از رویاروئی با واقعیّت زندگی مردم، واقعیّتی که سراسر زندگانی ایشان را پر کرده است، و اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌های آنان را فراگرفته است، چنین کند او قطعاً مردمان را گول می‌زند و می‌آزارد، چون حقیقتی را که از ایشان خواسته می‌شود، به تمام و کمال بدانان معرّفی نمی‌نماید و نمی‌شناساند، گذشته از این که آنچه را که خدا تبلیغ آن را از او خواسته است و بر عهدهٔ او گذاشته است، تبلیغ ننموده است، و پیام الهی را نرسانیده است!

مهربانی و نرمش در کار دعوت مردمان به سوی یزدان، باید در اسلوب و شیوه‌ای باشد که دعوت کننده بدان پیام آسمان را می‌رساند، نه در حقّ و حقیقتی که به گوش مردمان می‌رساند... حقّ و حقیقت باید به مردمان به تمام و کمال برسد. امّا اسلوب و شیوه پیروی می‌کند از مقتضیات موجود، و متّکی می‌گردد بر قاعدهٔ فلسفه و حکمت و دانش و بینش و پند و اندرز زیبا و بجا.

امروزه مسلمانی از مسلمانان به عنوان مثال نگاه می‌کند و می‌بیند که اهل کتاب مردمان فراوانی هستند و تعدادشان بیش از دیگران است و از قوّت و قدرت مادی برخوردارند.

نگاهی به جهان می‌افکند و می‌بیند که بت‌پرستان گوناگون در کرهٔ زمین صدها میلیون نفرند. در امور کشوری و مشاغل مملکتی فرمانشان روا و کلامشان گیرا است. با دقّت بیشتر می‌نگرد و می‌بیند که طرفداران مکتبهای مادیگرا تعدادشان فراوان است و صاحب زر و زورند و از قدرت و قوّت ویرانگری برخوردارند. نگاهی هم به پیرامون خود می‌اندازد و کسانی را می‌بیند که خود را مسلمان می‌نامند. نه کسی بشمارند و نه قدرتی دارند! زیرا آنان قوانین و احکام کتابی را اجراء و پیاده نمی‌کنند که از سوی خداوند جهان برایشان نازل شده است. در اینجا است که کار بر او دشوار می‌گردد، و این را بسی بالاتر از شأن خود می‌داند که با همهٔ انسانهای گمراه رویاروی شود و به همگان سخن حقّ را بگوید، سخنی که درست و نادرست را از یکدیگر جدا می‌سازد. او می‌بیند که فائده‌ای ندارد همگان را فریاد دارد و بدیشان بگوید: شما بر چیزی پای‌بند و استوار نیستید! و این که برایشان «دین» حقّ را تبیین و توضیح دهد!

امّا باید دانست راه این نیست و چنین دیدگاهی خطا است... چرا که جاهلیّت هر چند که جملگی مردمان کرهٔ زمین را در بر گرفته باشد، جاهلیّت است. واقعیّت زندگی مردمان نیز چیزی بشمار نمی‌آید، مادام که بر آئین راستین خدا پابرجا و استوار نباشد. وظیفهٔ دعوت کننده نیز وظیفه است. شمارهٔ فراوان گمراهان، و انبوه ستبر باطل، وظیفه را تغییر نمی‌دهد... باطل تودهٔ رویهم انباشته‌ای است. دعوت همانگونه که روز نخست با تبلیغ پیام به جملگی جهانیان آغازیده است و بدیشان گفته شده است: آنان بر چیزی پابرجا و استوار نمی‌باشند، به همین منوال دوباره باید از سر گرفته شود و آغاز گردد ... زمان چرخیده است و سیمای همان روزی را پیدا کرده است که خدا پیغمبر ﷺ خود را برانگیخت و او را ندا در داد که:

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ - وَ اللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾.

ای فرستادهٔ (خدا، محمّد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچگونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای. چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهدهٔ تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کلّ است). و

خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد. (زیرا سنّت خدا بر این جاری است که باطل بر حقّ پیروز نمی‌شود و) خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که در صدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی‌گرداند، و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید. ای فرستادهٔ (خدا، محمّد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پای‌بند) نخواهید بود، مگر آن که (ادّعاء را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است بر پا دارید (و در زندگی پیاده و اجراء نمائید).

❁

این بخش به پایان می‌آید با واپسین سخن دربارهٔ «دینی» که یزدان آن را از مردمان می‌پسندد و می‌پذیرد، آنان پیش از بعثت واپسین پیغمبر ﷺ چه وصفی و چه عنوانی داشته‌اند و بر چه آئینی و مکتبی بوده‌اند، مهمّ نیست. این آئین است آئینی که در گذشت روزگاران و در درازای تاریخ، همهٔ ملّتها و گروهها بر آن گرد می‌آیند و در آن به هم می‌رسند:

﴿ إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا، وَ الَّذینَ هادُوا، وَ الصّابِئُونَ، وَ النَّصاریٰ... مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً... فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ ﴾.

بیگمان کسانی از مسلمانان و یهودیان و صابئان و مسیحیان (اهل نجات هستند و) خوف و هراسی (از عذاب دوزخ در جهان جاویدان) و غم و اندوهی (بر عمر سپری شده در جهان گذران) ندارند آنان که به خدا و قیامت ایمان داشته باشند و کار شایسته انجام دهند.

کسانی که ایمان آورده‌اند، آنان مسلمانانند، و کسانی که یهودیّت را بپذیرند ایشان یهودیانند، و کسانی که صابئین نام دارند، مردمانی هستند که پیش از بعثت پیغمبر ﷺ از بتها کناره‌گیری کرده‌اند و به ترک بت‌پرستی گفته‌اند، و خدای یگانه را بدون مذهب و مکتب معیّن و مشخّصی پرستش کرده‌اند. از جملهٔ اینان افراد معدود و سرشماری از عربها بودند ... مسیحیان هم عبارتند از پیروان مسیح علیه‌السلام.

این آیه مقرّر می‌فرماید که هر مذهب و مکتب و گروه و جماعتی که به خدا و روز آخرت ایمان آورده باشند و کارهای شایسته و بایسته انجام داده باشند - بطور ضمنی در اینجا، و بگونهٔ تصریح در جاهای دیگر، مفهوم می‌شود و آشکارا بر می‌آید که اگر بر حسب چیزی چنین کارهای شایسته و بایسته‌ای انجام داده باشند که واپسین پیغمبر با خود به ارمغان آورده است، قطعاً رستگار بوده‌اند و همچون کسانی رستگار خواهند شد:

﴿ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ ﴾.

ترس و هراسی بر آنان نیست و غمگین و اندوهگین نمی‌شوند.

گناهی بر آنان نیست در برابر کارهائی که کرده‌اند و معتقدات و مسائلی که در آنها لولیده‌اند، و به سبب نامها و نشانهائی که با خود برداشته‌اند ... چه مهمّ، واپسین نام و نشانی است که با خود هم اینک دارند.

این چیزی که بیان می‌داریم و می‌گوئیم که مفهوم ضمنی آیه است، جزو قاعدهٔ «معلوم از دین بگونهٔ ضروری» بشمار می‌آید. چه از زمرهٔ بدیهیّات این عقیده این است که محمّد ﷺ خاتم‌انبیاء است، و این که او به سوی همهٔ انسانها فرستاده شده است، و همهٔ انسانها - از هر ملّت و مکتب و مذهب و رنگ و جنس و سرزمینی که باشند - به سوی ایمان بدان چیزی که با خود به ارمغان آورده است، فراخوانده می‌شوند، بنابه عموم و تفصیلات همان چیزی که با خویشتن آورده است و به همگان تقدیم فرموده است. کسی که محمّد ﷺ را به عنوان پیغمبر نپذیرد، و به مجمل و مفصّل آن چیزی که با خویش آورده است ایمان نیاورد، چنین کسی گمراه است و خدا دینی را از او نمی‌پذیرد که پیش از این آئین بر آن بوده است، و از زمرهٔ کسانی بشمار نمی‌آید که داخل در مضمون فرمودهٔ خداوند بزرگوارند، آنجا که می‌فرماید:

﴿ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ ﴾.

نه ترس و هراسی بر آنان است، و نه غمگین و اندوهگین می‌گردند.

این حقیقت بنیادین «معلوم از دین بگونهٔ ضروری» حقیقتی است که برای مسلمان راستین جائز نیست دربارهٔ آن تردید و درنگ و منگ منگ کند، و در برابر فراوانی جاهلیّت و ستبرای واقعیّت جاهلی از آن باز ایستد، جاهلیّت و واقعیّت جاهلیی که انسانها در آن می‌لولند و می‌زیند. حقیقتی است که برای مسلمان درست نیست که در روابط و پیوندهائی که با جملگی مردمان کرهٔ زمین - با هر دین و آئین و مذهب و مکتبی که دارند - برقرار می‌کند، از آن غافل بماند. نباید فشار واقعیّت جاهلی او را وادارد که کسی را از دارندگان چنین دین و آئین و مذهب و مکتبی بر «دینی» قلمداد کند که خدا آن را می‌پذیرد و بدان خشنود است، و درست است که وی با او یاری و همیاری کند و با او دوستی ورزد و پیمان بندد!

بلکه تنها و تنها ولی خدا است و بس:

﴿ وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغٰالِبُونَ ﴾.

هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمرهٔ حزب‌الله است و) بی‌تردید حزب‌الله پیروز است.

قطعاً این چنین است، ظواهر امور هر چه و هرگونه که باشد. کسانی که ایمان بیاورند به خدا و روز رستاخیز و کار شایسته و بایسته - براساس این آئینی که آئین تنها آن است و بس - انجام بدهند، نه ترس و هراسی بر آنان است و نه غمگین و اندوهگین می‌گردند... ترس و هراسی بر آنان نه در دنیا است و نه در آخرت ... ترس و هراسی بر آنان از سوی نیروهای باطل و جاهلیّت انباشته نیست. ترس و هراسی بر آنان از سوی مؤمنان با ایمان کارآی شایان هم نیست ... ایشان غمگین و اندوهگین هم نمی‌گردند.

✿

بعد از این، روند قرآنی بخشی از تاریخ بنی‌اسرائیل - یهودیان - را عرضه می‌دارد. در آن جلوه‌گر می‌آید که چگونه ایشان بر چیزی بند و استوار نیستند. همراه با آن پدید می‌آید که رساندن پیام اسلام بدیشان ضرورت دارد، و باید با آئین اسلام مخاطبشان قرار داد و بدین آئینشان خواند، تا در پرتو آن به دین خدا بگروند و در آن بغنوند. آنگاه اصل و ماهیّت آنان هویدا می‌شود، اصل و ماهیّتی که دگرگون نشده است. این اصل و ماهیّت ایشان برای مسلمانان آشکار می‌گردد، و آنان از چشم مسلمانان می‌افتند و از ارزششان کاسته می‌شود. دلهای مسلمانان از دوستی و یاری با ایشان گریزان می‌گردد و با ایشان دوستی و یاری نمی‌شود مادام که دربارهٔ حقّ و دین بر این حال و بدین منوال باشند:

﴿ وَ لَقَدْ أَخَذْنٰا میثٰاقَ بَنی إِسْرٰائیلَ، وَ أَرْسَلْنٰا إِلَیْهِمْ رُسُلاً. کُلَّمٰا جٰاءَهُمْ رَسُولٌ بِمٰا لاٰتَهْویٰ أَنْفُسُهُمْ: فَریقاً کَذَّبُوا وَ فَریقاً یَقْتُلُونَ. وَ حَسِبُوا أَلاّٰ تَکُونَ فِتْنَةٌ. فَعَمُوا وَ صَمُّوا، ثُمَّ تٰابَ اللهُ عَلَیْهِمْ، ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا -کَثیرٌ مِنْهُمْ - وَ اللهُ بَصیرٌ بِمٰا یَعْمَلُونَ ﴾.

ما از (یهودیان) بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم (که احکام تورات را مراعات دارند، و برای تبلیغ آن به مردم) پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم. (امّا آنان پیمان‌شکنی کردند و) هر زمان که پیغمبری چیزی را می‌آورد که با هواها و هوسهای آنان سازگار نبود، دسته‌ای (از پیغمبران) را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند. و (بنی‌اسرائیل) گمان می‌بردند که آزمایشی در میان نیست (تا مؤمنان راستین را از مؤمنان دروغین ایشان جدا سازد) و بلا و عذابی (در برابر تکذیب و قتل انبیاء گریبانگیرشان) نخواهد بود. لذا کور شدند (و آزمونها و شدائد گذشتگان را نادیده گرفتند) و کر شدند (و سخنان حقّ انبیاء را نشنیدند. خداوند آنان را دچار بلاها کرد و کسانی را بر ایشان مسلّط نمود که مزهٔ خواری و پستی بدانان چشاند. و لذا از کردهٔ خود پشیمان شدند و) آنگاه خداوند توبهٔ ایشان را پذیرفت

(و عـزّت و کـرامت بـدیشان بـخشید. ولی) دوبـاره بسـیاری از آنـان (از راه راست مـنحرف و از دیـدن حقائق) کـور شـدند و (از شـنیدن سـخنان پـیغمبران و خیرخواهان) کر شدند. خداوند اعمال ایشـان را (دیـده و) می‌بیند (و پاداش و پادافره آنان را می‌دهد).

تاریخ بنی‌اسـرائیل تـاریخ کـهنی است. مـوضعگیری ایشان در برابر پیغمبر ﷺ اسلام نخستین و آخـرین موضعگیری نیست! ایشان بر سرکشی و رویگردانـی، سر باز زدن از پیمان یزدان، هواها و هوسهای خویش را معبود خویشتن کردن، برابر آرزوی خود رفتار کردن نه خواست دین خدا، و بزهکاری و اذیت و آزار رساندن دعوت کنندگان به سوی حق و حـاملان دعـوت خـدا، خوی گرفته‌اند و بزرگ گشته‌اند:

﴿ وَ لَقَدْ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ، وَ أَرْسَلْنٰا إِلَيْهِمْ رُسُلاً. كُلَّمٰا جٰاءَهُمْ رَسُولٌ بِمٰا لاٰتَهْوىٰ أَنْفُسُهُمْ: فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ ﴾.

ما از (یهودیان) بنی‌اسرائیل پیمان گـرفتیم (کـه احکـام تورات را مراعـات دارنـد، و بـرای تـبلیغ آن بـه مـردم) پـیغمبرانـی بـه سـوی ایشـان فـرستادیم. (امّـا آنـان پیمان‌شکنی کردند و) هر زمان که پـیغمبری چـیزی را می‌آورد که با هواها و هـوسهای آنـان سـازگار نـبود، دسته‌ای (از پیغمبران) را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند.

دفتر ثبت احوال بنی‌اسرائیل با پیغمبرانشان پر است از تکذیب و رویگردانی، و کشـتن و نـافرمانی کـردن و دشمنی نمودن، و هوسبازیها و شهوت‌رانیها و پرستش هواها و آرزوها.

شاید به هـمین خـاطر است کـه یـزدان جـهان تـاریخ بنی‌اسرائیل را بر ملّت مسلمان، مفصّل و مطوّل روایت می‌فرماید. تا این که مسـلمانان خـویشتن را بـپایند و هـمچون بـنی‌اسـرائیل نـنمایند. از لغـزشگاههای راه بپرهیزند. خردمندانِ به خـدای رسـیدگان ایشـان ایـن لغزشگاهها را بشناسند، یا بـه پـیغمبران بـنی‌اسـرائیل اقتداء و پیروی کنند و بـبینند پـیغمبران بـنی‌اسـرائیل زمانی که با ناسازگاریها و دشـواریـها و شکـنجه‌ها و آزارها و سرکشیها و زشتیهای بـنی‌اسـرائیل روبـرو می‌شدند چه می‌کردند، آنان هم ایشان را سرمشق خود قرار دهند و هنگامی که نسلهائی از زادگان مسـلمانان بدانجا رسیدند که بنی‌اسرائیل بدانـجا رسـیده بـودند، بدانگاه که چون زمان زیادی بـر ایشـان گـذشته بـود، دلهـایشان سـخت و سـنگین گشـته بـود. خـردمندان خداپرست مسلمانان، پیغمبران بنی‌اسرائیل را سـرمشق خود قرار دهند، هنگامی که دیدند نسلهائی از زادگـان مسلمانان، هواها و هوسها را فرمانروائـی مـی‌دهند، و هدایت و رهنمود الهـی را نـمی‌پذیرند، و دسته‌ای از دعوت کنندگان به سـوی حـقّ را تکـذیب مـی‌کنند و دروغگو می‌خوانند، و دستۀ دیگری را می‌کشند و نابود می‌کنند! همانگونه و همانسان که ستمگران بنی‌اسرائیل در تاریخ دور و دراز خود چنین مـی‌کردند و در ایـن مسیر بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند!

بنی‌اسرائیل، همۀ ایـن بـزهکاریها و پـلشتیها را انـجام می‌دادند، و گمان می‌بردند که یزدان جـهان، ایشـان را گرفتار بلا و مصیبت نمی‌نماید، و به عـقاب و عـذاب دچار نـمی‌فرماید. ایـن حسـاب و کـتاب نـادرست را داشتند، چون از قاعده و سنّت خدا بی‌خبر شده بودند. گول این را خورده بودند کـه «ایشـان مـلّت بـرگزیدۀ خدایند!»:

﴿ وَ حَسِبُوا أَلاّٰ تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ﴾.

بنی‌اسرائیل گمان بردند که آزمایشی در میان نیست (تا مـؤمنان راسـتین را از مـؤمنان دروغـین ایشان جدا سازد) و بلا و عذابـی (در بـرابـر تکذیب و قـتل انـبیاء گریبانگیرشان) نخواهد بود. لذا کور شدند (و آزمونها و شدائد گـذشتگان را نـادیده گـرفتند) و کـر شـدند (و سخنان حقّ انبیاء را نشنیدند).

یزدان چشمانشان را بی‌نور و بی‌سو گردانیده بود. این بود چیزی را که می‌دیدند آن را فـهم نـمی‌کردند. بـر گوشهایشان پرده‌ای انـداخـته بـود، لذا چـیزی را کـه مـی‌شنیدند مـعنی آن را نـمی‌فهمیدند و بـهره‌ای

نمی‌بردند.

﴿ ثُمَّ تابَ اللهُ عَلَيْهِمْ ﴾.

سپس خداوند توبهٔ ایشان را پذیرفت.

ایشان را با لطف و مرحمت خود فرا گرفت ... امّا از زشتیها و پلشتیها دست نکشیدند و از الطاف الهی سود نبردند:

﴿ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا. كَثيرٌ مِنْهُمْ ﴾.

دوباره بسیاری از آنان (از راه راست منحرف و از دیدن حقائق) کور شدند و (از شنیدن سخنان پیغمبران و خیرخواهان) کر شدند.

خداوند ایشان را به سزا و جزای خود رسانید، و در برابر چیزی که از ایشان دید و از آنان فهمید کیفرشان داد. ایشان نتوانستند بگریزند و خود را از کیفر الهی برهانند.

کافی است کسانی که مسلمانند این تاریخ کهن یهودیان را بخوانند و بدانند، و این واقعیّت تازه را ببینند و بشناسند، تا دلهای با ایمانشان از دوستی و یاری ایشان رمان و گریزان شود، همانگونه که دل عبّاده پسر صامت رمان و گریزان شد. لذا یهودیان را به دوستی و یاری نمی‌گیرند مگر منافقانی همچون عبدالله پسر ابیّ پسر سلول!

❁

این کار یهودیان اهل کتاب بود ... امّا کار مسیحیان چه؟ روند قرآنی با قاطعیّت و تأکیدی توضیح می‌دهد و تبیین می‌کند که با سرشت سوره و سرشت موضعگیریی که بدان می‌پردازد، هماهنگی و همآوایی دارد.

در روند سوره گذشت که کسانی را کافر نامید که می‌گفتند:

﴿ إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ﴾.

بطورمسلّم،کسانی‌که می‌گویند:خدا،مسیح پسر مریم است!کافرند. (مائده/۱۷)

هم اینک این وصف تکرار می‌گردد. چه دربارهٔ کسانی که می‌گفتند:

﴿ إِنَّ اللهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ ﴾.

خدا یکی از سه خدا است!.

و چه دربارهٔ کسانی که می‌گفتند:

﴿ إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ﴾.

خدا همان مسیح پسر مریم است.

گواهی عیسی علیه‌السلام نیز دربارهٔ ایشان ذکر می‌گردد که آنان را متّصف به کفر می‌فرماید، و ایشان را برحذر می‌دارد از این که جز یزدان سبحان کسی را خدا بدانند و بنامند. در نهایت ایشان را برحذر می‌نماید از این که بر کفر بمانند و زندگی را با کفر بگذرانند به سبب چنین سخنانی که کسانی آنها را بر زبان نمی‌رانند و بدانها دم نمی‌زنند که به خدا و آئین صحیح مسیح علیه‌السلام ایمان داشته باشند:

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذينَ قالُوا: إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. وَ قالَ الْمَسيحُ: يا بَني إِسْرائيلَ اعْبُدُوا اللهَ رَبّي وَ رَبَّكُمْ. إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَ مَأْواهُ النّارُ، وَ ما لِلظّالِمينَ مِنْ أَنْصارٍ ... لَقَدْ كَفَرَ الَّذينَ قالُوا: إِنَّ اللهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ. وَ ما مِنْ إِلٰهٍ إِلاّ إِلٰهٌ واحِدٌ. وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَليمٌ. أَفَلا يَتُوبُونَ إِلَى اللهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ؟ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحيمٌ. مَا الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، وَ أُمُّهُ صِدّيقَةٌ كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ. انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآياتِ، ثُمَّ انْظُرْ أَنّى يُؤْفَكُونَ. قُلْ: أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ ما لا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَ لا نَفْعاً؟ وَ اللهُ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ. قُلْ: يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا في دينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ، وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ، وَ أَضَلُّوا كَثيراً، وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبيلِ ﴾.

بیگمان کسانی کافرندکه می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است. (در صورتی که خود) عیسی گفته است: ای بنی‌اسرائیل خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز

به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یاوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنّم برهاند). بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند خداوند یکی از سه خدا است! (در صورتی که) معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد (و خدا یکی بیش نیست) و اگر از آنچه می‌گویند دست نکشند (و از معتقدات باطل خود برنگردند) به کافران آنان (که بر این اعتقاد باطل ماندگار می‌مانند) عذاب دردناکی خواهد رسید. آیا (اینان از این عقیدهٔ منحرفانه دست نمی‌کشند و) به سوی خدا برنمی‌گردند و از او آمرزش (گناهان خود را) نمی‌خواهند؟! خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است (و اگر توبه نمایند و طلب آمرزش کنند، خداوند ایشان را می‌بخشد و بدیشان رحم می‌کند). مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود. پیش از او نیز پیغمبرانی (چون او انسان و برگزیدهٔ یزدان بوده‌اند و به میان مردمان روانه شده‌اند و پس از روزگاری از دنیا) رفته‌اند، و مادرش نیز زن بسیار راستکار و راستگوئی بود. هم عیسی و هم مادرش (از آنجا که انسان بودند) غذا می‌خوردند. بنگر که چگونه (نشانه‌های انسانی آن دو را برمی‌شماریم و) آیات (خود) را برای آنان (که عیسی و مادرش را خدا می‌دانند!) توضیح و تبیین می‌کنیم؟ دوباره بنگر که چگونه ایشان (از حق با وجود این همه روشنی) باز داشته می‌شوند؟! بگو: آیا جز خدا کسی و چیزی را می‌پرستید که مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست؟ و خدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است. بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود راه افراط و تفریط مپوئید و از اهواء و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی منمائید.

قبلاً بگونهٔ چکیده بیان داشتیم که چگونه و چه وقت این سخنان منحرف و نادرست از شوراها و گردهمآئی‌ها به عقیدهٔ مسیحیّتی که عیسی عليه‌السلام به عنوان پیغمبری از جانب خدا با خود آورده بود، راه پیدا کرده است و خزیده است. پیغمبری همچون سائر برادران پیغمبر خود که سخن یگانه‌پرستی خالص و سَرِه‌ای با خویشتن به ارمغان آورده‌اند. سخن یگانه‌پرستی خالصی که کمترین شکّ و شبهه‌ای از شرک آمیزهٔ آن نبوده است و آن را نیالوده است. چه همهٔ رسالتها و پیغمبریها آمده‌اند تا توحید و یگانه‌پرستی را در زمین مستقرّ گردانند و بر جای و استوار دارند، و سخن شرک را پوچ و باطل گردانند.

اکنون می‌کوشیم باز هم بگونهٔ چکیده همچون قبل، چیزهائی را بیان داریم که گردهمآئیها و شوراهای مسیحیان دربارهٔ تثلیث و الوهیّت بر آن اتّفاق داشته‌اند و بعدها در میان خود چه اختلافی پیدا کرده‌اند:

«در کتاب «سومین سلیمان» تألیف نوفل پسر نعمت‌الله پسر جرجیس مسیحی آمده است: عقیده‌ای که مسیحیان بر آن هستند، و کلیساها در آن اختلاف ندارند، و اصل اعتقاد نامه‌ای است که شورای نیقاوی[1] آن را اعلام کرده است، عبارت است از:

اوّل: ایمان به معبود یگانه که پدر یگانه، و نگاهدارندهٔ کل، و آفرینندهٔ آسمانها و زمین است، اعم از همهٔ چیزهائی که دیده می‌شوند یا دیده نمی‌شوند ... دوّم: ایمان به خداوند یگانه به نام یسوع است که پسر یگانهٔ پدر است و پیش از ازمنه و دهور از نور یزدان زاده شده است. خداوند حقی است که از خداوند حقّی پدید آمده است. مولود است نه مخلوق. در گوهر ذات، مساوی با خدا است. کسی است که توسّط او همه چیز وجود پیدا کرده است. کسی است که به خاطر ما انسانها، و برای بخشودگی خطاها و گناهان ما از آسمان پائین آمده است. از روح القدس به پیکر جسمانیّت درآمده است، و از مریم دوشیزه آدمیّت یافته است، و

۱- نیقاوی منسوب به نیقیا = نیقیه = نیکیه، نام شهری در آسیای صغیر بوده است. اینک شهر ایسنیک بر جای آن است. نخستین شورای کلیساها در نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی و دومین شورای نیقیه در سال ۷۸۷ میلادی بر پا شد. (مترجم)

در روزگار بیلاطُس[1] بجای ما به دار زده شده است. درد دیده است و مدفون گردیده است. مطابق چیزهائی که در کتابها نوشته شده است در روز سوم از میان مردگان برخاسته است، و به آسمان صعود کرده است و در طرف راست خدا نشسته است. مجد و شکوهی را پدید خواهد آورد که زندگان و مردگان ایمان می‌آورند. حکومت و فرمانروائی او فناناپذیر است ...
سوم: ایمان به روح‌القدس است، خداوند حیات بخشی که از پدر برجوشیده است. کسی است که همراه با پسر برای یزدان سجده می‌برند. او یزدان را به مجد و عظمت می‌ستاید. پیغمبران را گویا می‌نماید.
دکتر «بوست» در تاریخ کتاب مقدّس گفته است: سرشت خدا از سه اقنوم مساوی فراهم آمده است: خدای پدر، و خدای پسر، و خدای روح القدس. آفرینش توسّط پسر به پدر نسبت می‌رساند. فداء[2] مربوط به پسر است. و تطهیر به روح‌القدس واگذار است»...

به علّت دشواری تصوّر اقنومهای سه گانه در یک چیز، و دشواری گرد آمدن توحید و تثلیث، نویسندگان مسیحی هنگامی که دربارۀ لاهوت نوشته‌اند، کوشیده‌اند دیدگاه خرد را در این مسأله به آینده حواله دهند، مسأله‌ای که فوراً خرد آن را مردود می‌شمارد. از جملۀ این نوشته‌ها چیزی است که «بوطر» کشیش در کتاب «اصول و فروع» نوشته است. او می‌گوید: «این مسأله را به اندازۀ توان خردهای خود فهمیده‌ایم. امیدواریم بیش از این و روشن‌تر از این در آینده از آن بفهمیم، آن زمان که پرده از همۀ چیزهائی که در آسمانها و زمین است فرو می‌افتد. امّا در حال حاضر به همین اندازه که فهمیده‌ایم بسنده می‌کنیم»[3].
یزدان سبحان می‌فرماید: همۀ این گفتارها کفر است. از جملۀ این سخنان سخنی است که معتقد به الوهیّت مسیح علیه‌السلام است. سخن پوچ دیگری مبنی بر این است که خدا یکی از سه خدا است ... پس از سخن یزدان سبحان سخنی نیست. یزدان حقّ را می‌فرماید و او رهنمود می‌نماید و راه را می‌نمایاند:

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. وَ قَالَ الْمَسِيحُ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ. إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَ مَأْوَاهُ النَّارُ، وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴾.

بیگمان کسانی کافرندکه می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است. (در صورتی که خود) عیسی گفته است: ای بنی‌اسرائیل خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یاوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنّم برهاند).

بدین صورت مسیح علیه‌السلام ایشان را بیم داد و برحذر داشت، ولی آنان نه ترسیدند و نه برحذر شدند، و بعد از وفات او در چیزی فرو افتادند که ایشان را از فرو افتادن در آن بیم داده بود و برحذر فرموده بود. آنان را از محروم شدن و بی‌بهره شدن و بی‌بهره ماندن از بهشت و فرو افتادن به دوزخ برحذر داشته بود، امّا ایشان فرمودۀ مسیح علیه‌السلام را فراموش کردند:

﴿ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ ﴾.

ای بنی‌اسرائیل! خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است.

بدیشان اعلام کرده است که او و ایشان در بندگی برابرند، بندگی برای خداوندگار یگانه‌ای که انبازی ندارد.
قرآن بر همۀ گفتارهای کافرانۀ آنان، حکم را به تمام و

۱- حاکم یهودی (۲۶-۳۶ م).
۲- فداء در عهد قدیم غالباً خلاص جسد است. امّا در عهد جدید اشاره به خلاصی از خطا و گناه و نتائج آن است. (نگا: قاموس کتاب مقدس، صفحه ۶۴۵). مترجم
۳- به نقل از کتاب: «محاضرات فی النصرانیة» تألیف: استاد محمّد ابوزهره.

کمال بیان می‌دارد و می‌فرماید:

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند خداوند یکی از سه خدا است!.

و حقیقتی را بیان می‌فرماید که هر عقیده‌ای که پیغمبری از سوی خدا با خود آورده است بر آن استوار و بر جا بوده است:

﴿ وَ مَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ﴾.

معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد (و خدا یکی بیش نیست).

و آنان را از فرجام کفری بیم می‌دهد که زبان بدان می‌گشایند و بدان معتقدند:

﴿ وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

و اگر از آنچه می‌گویند دست نکشند (و از معتقدات باطل خود برنگردند) به کافران آنان (که بر این اعتقاد باطل ماندگار می‌مانند) عذاب دردناکی خواهد رسید.

کافران کسانی هستند که از این سخنان و گفته‌هائی که قرآن حکم کفر صرف و خالص آنها را صادر می‌کند، دست برندارند ... سپس قرآن به دنبال چنین تهدید و بیمی، به ترغیب و تشویق می‌پردازد:

﴿ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

آیا (اینان از این عقیدهٔ منحرفانه دست نمی‌کشند و) به سوی خدا برنمی‌گردند و از او آمرزش (گناهان خود را) نمی‌خواهند؟! خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است (و اگر توبه نمایند و طلب آمرزش کنند، خداوند ایشان را می‌بخشد و بدیشان رحم می‌کند).

قرآن در توبه را برای ایشان باز نگاه می‌دارد، و آنان را به بخشودن و رحم کردن یزدان بدیشان پیش از فوت وقت و گذشت فرصت امیدوار می‌گرداند.

سپس با منطق راست و درست منطبق بر واقع، با ایشان روبرو می‌گردد، بلکه فطرت ایشان را به درک صحیح برگرداند. همراه با آن، شگفت می‌شود از این کاری که می‌کنند و چگونه از این منطق با این همه روشنی دوری می‌گزینند. آخر مسأله بسی واضح و آشکار است:

﴿ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ، كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ. انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ. ثُمَّ انْظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ... ﴾.

مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود. پیش از او نیز پیغمبرانی (چون او انسان و برگزیدهٔ یزدان بوده‌اند و به میان مردمان روانه شده‌اند و پس از روزگاری از دنیا) رفته‌اند، و مادرش نیز زن بسیار راستکار و راستگوئی بود. هم عیسی و هم مادرش (از آنجا که انسان بودند) غذا می‌خوردند. بنگر که چگونه (نشانه‌های انسانی آن دو را برمی‌شماریم و) آیات (خود) را برای آنان (که عیسی و مادرش را خدا می‌دانند!) توضیح و تبیین می‌کنیم؟ دوباره بنگر که چگونه ایشان (از حق با وجود این همه روشنی) باز داشته می‌شوند؟!.

خوردن طعام یک مسألهٔ واقعی در زندگانی مسیح علیه‌السلام و در زندگانی مادر راستگو و راستکارش بوده است. خوردن غذا یک ویژگی از ویژگیهای آفریده‌های زنده است، و دلیلی است بر انسان بودن مسیح و مادرش. یا به تعبیر لاهوتی آنان، حجّتی است دالّ بر ناسوتی مسیح. چه خوردن خوراک پاسخ به نیاز تن است و جای کشمکش در آن نیست. کسی که خدا باشد نیازی به خوراک ندارد تا زنده بماند. زیرا خدا زنده به ذات خود، و ماندگار به ذات خویش، و جاویدان به ذات خویش است. نیازی به خوراک ندارد. چیزی که حادث و پدیده است همچون خوراک، به ذات یزدان سبحان وارد نمی‌گردد و از آن خارج نمی‌شود.

با توجه به روشن بودن این منطق واقعی، و آشکارا بودن آن بگونه‌ای که هیچ انسان خردمندی دربارهٔ آن به جدال نمی‌پردازد و ستیزه‌گری نمی‌کند، قرآن پیروی می‌زند با زشت شمردن موضعگیری ایشان، و اظهار شگفت می‌فرماید از دوری گزیدنشان از این منطق پیدا

و هویدا:

﴿ أُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ، ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴾.

بنگر که چگونه (نشانه‌های انسانی آن دو را برمی‌شماریم و) آیات (خود) را برای آنان (که عیسی و مادرش را خدا می‌دانند!) توضیح و تبیین می‌کنیم؟ دوباره بنگر که چگونه ایشان (از حق با وجود این همه روشنی) باز داشته می‌شوند؟!.

این زندگی بشری مسیح علیه‌السلام سرچشمهٔ رنج و درد برای کسانی شده است که خواسته‌اند او را برخلاف تعلیمات خودش خدا سازند. چرا که به کشمکشها و درگیریها پیرامون لاهوتی بودن و ناسوتی بودن مسیح علیه‌السلام نیاز پیدا کرده‌اند، همانگونه که بطور مختصر پیشتر گفتیم[1].

در تعقیب آن منطق روشن قرآنی، این پرسش انکاری، از زاویهٔ دیگری ذکر می‌شود:

﴿ قُلْ: أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً، وَ اللهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؟ ﴾.

بگو: آیا جز خدا کسی و چیزی را می‌پرستید که مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست؟ و خدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است.

تعبیر قرآنی عمداً واژهٔ ﴿ مَا ﴾ چیزی را که به جای واژهٔ ﴿ مَنْ ﴾ کسی را که بکار می‌برد. تا شامل همهٔ «آفریده‌هائی» شود که پرستیده می‌شوند، و باخرد و باشعور، و نابخرد و بیشعور، در یک ردیف قرار گیرند، و انسانها و فرشته‌ها و جنّها، و جز آنها را شامل شود. زیرا خداوند به ماهیّت آفریدهٔ پدیده‌ای اشاره می‌فرماید که با حقیقت الوهیّت بسی فاصله دارد و خدائی را نشاید. لذا عیسی و همچنین روح‌القدس و همچنین مریم، همه و همه تحت معنی ﴿ مَا ﴾ چیزی که قرار می‌گیرند، زیرا از لحاظ ماهیّت از زمرهٔ آفریده‌های یزدان جهانند. این تعبیر در این مقام پرتو افشانی می‌کند، و محال و ممتنع می‌شمارد که کسی یا چیزی از آفریده‌های یزدان سزاوار پرستش گردد، در حالی که نتواند زیانی و سودی برای مردمان داشته باشد:

﴿ وَ اللهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

خدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است.

یزدان می‌شنود و می‌داند، بدین خاطر زیان هم می‌رساند و سود را نیز می‌رساند. او دعای بندگانش را می‌شنود، و از پرستش ایشان آگاه است. می‌داند سینه‌هایشان چه چیزهائی را در خود نهان می‌دارد، و در فراسوی دعا و عبادت چه چیزهائی مورد نظر است... امّا غیر از او، نه می‌شنوند و نه می‌دانند و نه به دعای دیگران پاسخ می‌گویند و نه به فریادشان می‌رسند.

همهٔ اینها با دعوت شاملی و فرا خواندن کاملی به پایان می‌آید، دعوت و فراخواندنی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خدا، مکلّف و موظّف می‌گردد که آن را رویاروی به اهل کتاب برساند و بدیشان اعلام دارد:

﴿ قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ، وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ، وَ أَضَلُّوا كَثِيراً. وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴾.

بگو: ای اهل کتاب! به ناحقّ در دین خود راه افراط و تفریط مپوئید و از اهواء و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی منمائید.

از غلوّ دربارهٔ بزرگداشت عیسی علیه‌السلام همهٔ انحرافات به میان آمده است. از هواها و هوسهای فرماندهان رومانیی که بت‌پرستی را به مسیحیّت راه دادند، و همچنین از هواها و هوسهای شوراهای مسیحیِ دشمنان خونخوار یکدیگر، همهٔ این گفتارهای پوچ به دینی راه پیدا کرده است که خدا آن را به همراه عیسی نازل کرده است، و او با امانت پیغمبرانهٔ خود آن را به دیگران رسانده است. از جمله بدیشان می‌گفته است:

﴿ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ. إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَ مَأْوَاهُ النَّارُ،

۱- مراجعه شود به جزء ششم فی‌ظلال القرآن، شرح آیهٔ ۱۷ مائده.

﴿ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴾.

ای بنی‌اسرائیل! خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یاوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنّم برهاند).

این نداء جدید، آخرین دعوت اهل کتاب به سوی نجات است. گوش کنند و بشنوند و در پرتو آن خویشتن را از دریای متلاطم انحرافها و اختلافها و هواها و هوسهائی برهانند که سرگشتگانی قبلاً به آن فرو رفته‌اند و سرگردان شده‌اند و بسیاری را نیز سرگردان نموده‌اند، و از راستای راه کج شده‌اند و به کژ راهه افتاده‌اند.



در آخر این بخش که با این نداء پایان می‌پذیرد، پسندیده است در برابر سه حقیقت بزرگ بایستیم، و با دقّت و بگونهٔ چکیده آنها را برانداز سازیم:

نخستین حقیقت: تلاش بسیاری است که برنامهٔ اسلامی برای تصحیح جهان‌بینی اعتقادی و استوار داشتن و بنیاد نهادن آن بر پایهٔ توحید مطلق، و پاکیزه داشتن آن از آمیزه‌ها و آلودگیهای بت‌پرستی و انبازی است که عقائد اهل کتاب را تباه کرده است و هدر داده است. همچنین تلاش بسیاری است که برنامهٔ اسلامی انجام می‌دهد برای آشنا کردن مردمان به حقیقت الوهیّت، و منحصر کردن یزدان سبحان به ویژگیهای چنین الوهیّتی، و لخت و بی‌بهره کردن سائر انسانها و سائر آفریده‌ها از این ویژگیهای یزدانی.

این همه توجّه و دقّت در تصحیح جهان‌بینی اسلامی، و بنیانگذاری آن بر پایهٔ توحید و یکتاپرستی کامل و قاطع، دالّ بر اهمیّت چنین تصحیحی است، و بیانگر این واقعیّت است که جهان‌بینی اعتقادی در ساختار زندگی انسانی و اصلاح آن، چه اندازه مهمّ است و از اهمیّت بسزا برخوردار است. از دیگر سو می‌رساند که اسلام عقیده را پایه و محور هرگونه تلاش و کوشش انسانی، و همچنین هر نوع ارتباط و پیوند بشری می‌شمارد.

دومین حقیقت: قرآن به کسانی تصریح می‌کند که می‌گویند:

﴿ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ﴾.

خدا همان مسیح پسر مریم است.

یا این که می‌گویند:

﴿ إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ﴾.

خدا یکی از سه خدا است!

پس از سخن یزدان سبحان، برای هیچ مسلمانی سخنی نمی‌ماند. دیگر جای این نیست که مسلمانی این گروه را بر دینی بداند و مؤمن بخواند. خداوند می‌فرماید: آنان قطعاً به سبب چنین سخنانی کافرند.

هنگامی که اسلام - همانگونه که گفتیم - کسی را وادار به ترک چیزی نمی‌کند که بر آن است و معتقد بدان، و او را مجبور به پذیرش اسلام نمی‌سازد، در همان حال چیزی را که چنین کسی بر آن است و معتقد بدان، دینی بشمار نمی‌آورد که خدا از آن خشنود و بدان راضی باشد. بلکه در اینجا آشکارا چیزی را که بر آن هستند و معتقد بدان می‌باشند، کفر می‌نامد. کفر هم هرگز آئینی نمی‌گردد که خدا از آن خشنود و بدان راضی گردد.

سومین حقیقت: سومین حقیقت مترتّب بر این دو حقیقت پیشین است. و آن این که دوستی و یاری و همکاری و همیاری میان کسی از این اهل کتاب، و میان مسلمانی که به یگانگی خدا معتقد است، آن یگانگیی که اسلام با خود آورده است، و معتقد است که اسلام بدان صورتی که محمّد ﷺ آن را آورده است و به انسانها رسانده است، تنها «دین» یزدان است ... میسّر و ممکن نیست.

از اینجا است که سخن گفتن از دوستی و یاری و همکاری و همیاری با اهل «ادیان» برای مبارزه با کفر و شرک و مشرکان و کافران، سخنی بی‌معنی برابر معیار و مقیاس اسلامی است! چه هنگامی که معتقدات بدین اندازه از یکدیگر دور و با همدیگر مخالف باشد، جای اتّحاد و فرصت اتّفاق بر چیز دیگری در میان نمی‌ماند و به همدیگر رسیدنی وجود نخواهد داشت. آخر هر

چیزی در زندگی، برابر معیار و مقیاس اسلام، پیش از هر چیز بر پایهٔ عقیده بنیاد و استوار می‌گردد.

❁

در پایان، گفتار شامل و کاملی دربارهٔ موضعگیری پیغمبران بنی‌اسرائیل در برابر کافران بنی‌اسرائیل در طول تاریخ بیان می‌گردد. نمونهٔ این کار، مجسّم در موضعگیری داود علیه‌السلام و موضعگیری عیسی علیه‌السلام است. هر دوی آنان کافران بنی‌اسرائیل را نفرین کرده‌اند، و خدا هم نفرین ایشان را پذیرفته است، به سبب سرکشی و بزهکاری و تعدّی و تجاوزی که بنی‌اسرائیل داشته‌اند، و به علّت بی‌بند و باری اجتماعی، و سکوت و خاموشی ایشان بر کارهای زشت و پلشت و ناراست و نادرستی که انجام می‌داده‌اند و پخش می‌کرده‌اند و از آنها دست نمی‌کشیده‌اند، و به سبب این که کافران را به دوستی می‌گرفته‌اند... در نتیجه خشم و نفرین یزدان را بهرهٔ خود می‌کرده‌اند و جاودانه در آتش ماندن را بر خود می‌نوشته‌اند:

﴿لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرٰائِیلَ عَلیٰ لِسٰانِ دٰاوُدَ وَ عِیسَی بْنِ مَرْیَمَ. ذٰلِکَ بِمٰا عَصَوْا وَّ کٰانُوا یَعْتَدُونَ. کٰانُوا لاٰ یَتَنٰاهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ. لَبِئْسَ مٰا کٰانُوا یَفْعَلُونَ! تَریٰ کَثِیراً مِّنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُوا. لَبِئْسَ مٰا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ: أَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ، وَ فِی الْعَذٰابِ هُمْ خٰالِدُونَ. وَ لَوْ کٰانُوا یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ النَّبِیِّ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مٰا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیٰاءَ. وَلٰکِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ﴾.

کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حدّ می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند). بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌پذیرند (و با مشرکان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند. با این کار زشت) چه توشهٔ بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه‌ای که موجب خشم خدا و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به خدا و پیغمبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند.

بدین منوال روشن می‌گردد که تاریخ بنی‌اسرائیل از لحاظ کفر و معصیت و لعنت، ریشه‌دار و دیرپاز است، و پیغمبرانشان که برای هدایت و نجات ایشان روانه شده‌اند، خود پیغمبران سرانجام به نفرین کردن و دور داشتن ایشان از رهنمود یزدان پرداخته‌اند و با تضرّع از خداوند طلبیده‌اند که لعنتشان فرماید و از رحمت خویش بی‌بهره‌شان نماید. خدا نیز دعای ایشان را شنیده است و پذیرفته است و بر بنی‌اسرائیل خشم و لعنت نوشته است و لازم گردانده است.

کسانی که از بنی‌اسرائیل کافر شده‌اند، همان کسانی بوده‌اند که کتابهای آسمانی خود را تحریف کرده‌اند و تغییر داده‌اند، و همان کسانی بوده‌اند که داوری را به شریعت یزدان ارجاع نکرده‌اند - همانگونه که در موارد بسیاری از قرآن و در خود این سوره و سوره‌های دیگری آمده است - و همان اشخاصی بوده‌اند که عهد و پیمانی را شکسته‌اند که با یزدان بسته‌اند، عهد و پیمانی که می‌گوید: باید هر پیغمبری را یاری و پشتیبانی کنید و از او پیروی نمائید:

﴿کٰانُوا لاٰ یَتَنٰاهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ. لَبِئْسَ مٰا کٰانُوا یَفْعَلُونَ!﴾.

آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند).

سرکشی و تعدّی، و گناه و بزه، در شکلهای باور و

رفتار، بطور یکسان جلوه‌گر می‌آید و مجسّم می‌گردد.
اصلاً تاریخ بنی‌اسرائیل لبریز از سرکشی و تعدّی، و گناه و بزه است ... همانگونه که یزدان در کتاب بزرگ خود قرآن شرح و بیان فرموده است.

سرکشی و تعدّی، و گناه و بزه، در جامعهٔ بنی‌اسرائیل، کارهای فردی و شخصی نبوده است، بلکه بگونه‌ای درآمده است که قالب و سیمای پیکرهٔ جماعت مردمان گشته است، و جامعه در برابر آن ساکت مانده است و از دیدن آن خاموشی گزیده است، و با نهی و کراهت با آن مقابله و مبارزه نکرده است:

﴿كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ. لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ!﴾.

آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند).

سرکشی و تعدّی، و گناه و بزه، چه بسا در هر جامعهٔ شرور تباهکار کجروی روی دهد. چه زمین از شرّ خالی نمی‌گردد. جامعه نیز از انحرافها و کجرویها خالی نمی‌شود، ولیکن سرشت جامعهٔ شایسته و بایسته، به شرّ و بدی اجازه نمی‌دهد که به عرف و عادت همگان و خوی و سرشت معمولی مردمان تبدیل گردد، و بگونه‌ای سهل و ساده جلوه‌گر آید که هر کس بخواهد به انجام آن اقدام کند و خویشتن را بیالاید، و بتواند بدان دست بیازد و جرأت آن را داشته باشد ... زمانی که انجام شرّ و بدی، در جامعه‌ای از جامعه‌ها دشوارتر از انجام خیر و خوبی شود، و کیفر شرّ و بدی، مانع انجام شرّ و بدی گردد، و به صورتی درآید که عمومی شود و همگان به دفاع از آن برخیزند، و کیفر لازم نیز بر آن مترتّب و اجراء گردد، در این هنگام شرّ و بدی کنار می‌افتد، و انگیزه‌های آن از میان برمی‌خیزد. آن وقت جامعه منسجم و مرتبط می‌گردد و متلاشی نمی‌شود و از هم نمی‌گسلد... فساد و تباهی هم محدود و منحصر به افرادی یا مجموعه‌هائی می‌گردد و جامعه آنان را از خود می‌راند و نمی‌گذارد چیره شوند و سلطه پیدا کنند ... زشتکاریها و بزهکاریها نیز پخش و فراگیر نمی‌گردد، و قالب و شکل عام و عمومی به خود نمی‌گیرد.

برنامهٔ اسلامی، با نشان دادن این پدیده در جامعهٔ اسرائیلی، در شکل و هیئت زشت و چندش‌آوری که داشته است، می‌خواهد به گروه مسلمانان بفهماند که باید هستی زندهٔ یکپارچه و شکوهمندی داشته باشند تا بتوانند هر رخدادی از رخدادهای تجاوز و تعدّی و تباهی و بزهکاری را در نطفه خفه و سرکوب کنند، پیش از این که سر بر زند و پدیدهٔ همگانی شود. از جامعهٔ اسلامی نیز می‌خواهد در امر حقّ تند و تیز و سختگیر بوده و در برابر تمرّد از فرمان خویش و تاخت و تاز بر خود، حسّاس باشد. از مسؤولان امور دینی هم می‌خواهد که ادای امانتی بکنند که نگاهداری آن بدیشان واگذار گردیده است. در این راستا در برابر شرّ و تباهی و سرکشی و تعدّی بایستند، و از سرزنش سرزنش کننده‌ای نترسند. چه این فساد و تباهی و سرکشی و تعدّی، از سوی فرمانروایان حاکم بر امور و مسلّط بر اوضاع باشد، و چه از سوی ثروتمندانی باشد که با اموال و دارائی خود بر گردهٔ جامعه چیره و سوارند، و چه از جانب بدان و ناپاکان قلدری باشد که به اذیّت و آزار می‌پردازند و بر این و آن می‌تازند. یا این که از جانب گروهها و دسته‌های چیره‌دستی باشد که اسب هوا و هوس را به کام دل می‌رانند و همگان را به پلشتیها می‌خوانند... برنامهٔ خدا برنامهٔ خدا است، و کسانی که بر آن بشورند کوچک باشند یا بزرگ، و دارا باشند یا نادار، برابر و یکسانند، و باید کیفر و مجازات بر آنان برانند، تا قدر عافیت بدانند.

اسلام در وفاء کردن بدین امانت بسیار سختگیری می‌کند و کیفر را شامل همگان می‌نماید، هرگاه در برابر شرّ و فسادی که رخ می‌دهد و همه را در برمی‌گیرد، همگان سکوت کنند. امانت را نیز بر عهدهٔ گروه

مسلمانان می‌گذارد، و به دنبال آن یکایک ایشان را مسؤول چنین امانتی می‌داند و عهده‌دار وفای بدین امر می‌شمارد.

امام احمد با اسنادی که در دست داشته است، از عبدالله پسر مسعود روایت کرده است که رسول ﷺ فرموده است:

(لَمَّا وَقَعَتْ بَنُو إِسْرائِيلَ فِي الْمَعاصِي نَهَتْهُمْ عُلَمَاؤُهُمْ فَلَمْ يَنْتَهُوا فَجالَسُوهُمْ فِي مَجالِسِهِمْ، وَ واكَلُوهُمْ وَ شارَبُوهُمْ. فَضَرَبَ اللهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ، وَ لَعَنَهُمْ عَلىٰ لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ ... ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ).

هنگامی که بنی‌اسرائیل به بزهکاریها پرداختند، دانشمندانشان آنان را بر حذر داشتند. امّا از بزهکاریها دست نکشیدند. پس دانشمندانشان در مجالسشان نشستند و با آنان خوردند و نوشیدند. خداوند یکی را به جان دیگری انداخت و کشمکش به میانشان افکند، و بر زبان داود و عیسی پسر مریم نفرینشان کرد... این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و (در ظلم و ستم) از حدّ می‌گذشتند.

رسول اکرم ﷺ که این را فرمودند تکیه زده بودند. آنگاه نشستند و گفتند:

(وَ لا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتّىٰ تَأْطُرُوهُمْ عَلَى الْحَقِّ أَطْراً).

نه!... سوگند به آن که جان من در دست (قدرت) او است تا آنان را به سوی حق برنگردانید (و به پذیرش حق وانداريد، معذور نخواهید بود).

ابو داود با اسنادی که داشته است، از عبدالله پسر مسعود روایت نموده است که رسول ﷺ خدا فرموده است:

(إِنَّ أَوَّلَ ما دَخَلَ النَّقْصُ عَلىٰ بَنِي إِسْرائِيلَ كانَ الرَّجُلُ يَلْقَى الرَّجُلَ، فَيَقُولُ: يا هٰذا اتَّقِ اللهَ وَ دَعْ ما تَصْنَعُ فَإِنَّهُ لا يَحِلُّ لَكَ. ثُمَّ يَلْقاهُ مِنَ الْغَدِ، فَلا يَمْنَعُهُ ذٰلِكَ أَنْ يَكُونَ أَكِيلَهُ وَ شَرِيبَهُ وَ قَعِيدَهُ. فَلَمّا فَعَلُوا ذٰلِكَ ضَرَبَ اللهُ قُلُوبَ بَعْضٍ بِبَعْضٍ).

نخستین بار که عیب و نقص به میان بنی‌اسرائیل رخنه کرد، از اینجا شروع شد که کسی به کسی می‌رسید و بدو می‌گفت: فلانی! از خدا بترس و کاری را که می‌کنی رها ساز! چه این کار برای تو حلال نیست. فردا بدو می‌رسید و او را از آن کار بازنمی‌داشت. کم‌کم کار بدانجا می‌کشید که خودش با او همنشین می‌شد و همدم می‌گردید و می‌خورد و می‌نوشید. هنگامی که (همگان کارشان بدینجا انجامید و) چنین کاری را کردند، خداوند برخی را نسبت به برخی بددل و بدبین کرد.

سپس فرمود:

(كَلاّ وَ اللهِ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ لَتَأْخُذُنَّ عَلىٰ يَدِ الظّالِمِ، وَ لَتَأْطُرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ أَطْراً - أَوْ تَقْصُرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ قَصْراً).

هرگزا هرگز (معذور نخواهید بود) تا به کار نیک دستور ندهید، و از کار بد باز ندارید، و جلو دست ستمگر را نگیرید، و او را وادار به پذیرش حق نسازید و بر حقیقت گرد نیاورید.

پس تنها امر و نهی نیست و بس. امر و نهی انجام بشود و مسأله خاتمه پیدا کند. بلکه باید اصرار و پافشاری داشت، و به ترک ایشان گفت و از آنان گسست. و با قدرت و توان جلو ایشان را گرفت و از شرّ و فساد و گناهکاری و دست درازی بدور داشت.

مسلم با اسنادی که داشته است، از ابوسعید خدری روایت کرده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(مَنْ رَأىٰ مِنْكُمْ مُنْكَراً فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ؛ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ... وَ ذٰلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمانِ).

کسی که از شما کار بدی را ببیند، باید آن را با توانی که دارد از میان بردارد. اگر توان آن را نداشته باشد، باید با زبان در دفع آن بکوشد. اگر بر این نیز توانائی نداشته باشد، باید با دل (آن را دشمن بدارد و) گریز و نفرت نشان دهد ... این (مرحله) هم (مرحلهٔ) ضعیف‌ترین ایمان است.

امام احمد با اسنادی که داشته است، از عدی پسر عمیره روایت کرده است که گفته است: از رسول ﷺ خدا شنیده‌ام که فرموده است:

(إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُعَذِّبُ الْعٰامَّةَ بِعَمَلِ الْخٰاصَّةِ، حَتّیٰ یَرَوُا الْمُنْکَرَ بَیْنَ ظَهْرٰانَیْهِمْ - وَ هُمْ قٰادِرُونَ عَلیٰ أَنْ یُنْکِرُوهُ - فَلاٰ یُنْکِرُونَهُ. فَإِذٰا فَعَلُوا عَذَّبَ اللّٰهُ الْعٰامَّةَ وَالْخٰاصَّةَ).

قطعاً یزدان عامّهٔ مردمان را به سبب کار خاصّهٔ ایشان عذاب نمی‌دهد تا زمانی که عامّهٔ مردمان در میان خود کردار زشت و گناه پلشت ببینند، و ناپسندش نشمارند و جلو آن را نگیرند، در حالی که آنان بتوانند ناپسندش بشمارند و دیگران را از آن بازدارند. هنگامی که چنین کنند و بدین شیوه روند، یزدان عامّه و خاصّهٔ مردمان را عذاب می‌دهد(1).

ابوداود و ترمذی - با اسنادی که داشته است - از ابوسعید روایت کرده‌اند که گفته است: رسول ﷺ خدا فرموده است:

(أَفْضَلُ الْجِهٰادِ کَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ إِمٰامٍ جٰائِرٍ).

برترین جهاد گفتن سخن حقّی است در نزد پیشوای ستمگری.

نصوص قرآنی و نبوی در این زمینه فراوان و پیاپی یکدیگر است. زیرا این پیوستگی در هستی گروه مؤمنان بگونه‌ای است که در آن کسی که گناه زشتی را ببیند نباید بگوید: به من چه مربوط؟! این غیرت و مردانگی بر ضدّ فساد در جامعه بگونه‌ای است که در آن کسی که فساد و تباهی را ببیند که به پیکر جامعه می‌خزد و در میان آن پراکنده می‌گردد، نباید بگوید: من چه کار می‌توانم بکنم و وقتی که از فساد جلوگیری نمایم دچار اذیّت و آزار بشوم؟! امّا باید دانست که این غیرت برای حفظ مقدّسات الهی، و احساس مسؤولیّت مستقیم در برابر حفاظت و مراقبت از چنین مقدّساتی و دفاع از آن برای نجات از عقاب و عذاب یزدان، همهٔ اینها مایهٔ دوام و بقای گروه مسلمانان است و بدون آنها گروه مسلمانان بر جای و استوار نمی‌مانند.

انجام همهٔ این چیزها به ایمان صحیح به خدا، و شناخت تکالیف و وظائف این ایمان، و درک درست برنامهٔ یزدان، و شناخت همه جانبه‌ای از زوایای زندگی، نیازمند است. به پویائی و تلاشی نیازمند است که بتوان در پرتو آن با نیروی هر چه بیشتر عقیده را برگرفت، و برای پابرجائی برنامه‌ای کوشید که در سراسر زندگی جامعه از چنین عقیده‌ای برمی‌جوشد ... چه جامعهٔ مسلمانی که قانون خود را از شریعت یزدان برمی‌گیرد، و همهٔ زندگی خویش را بر برنامهٔ یزدان بنیاد می‌نهد، جامعه‌ای است که به مسلمان اجازه می‌دهد حقیقت امر به معروف و نهی از منکر را به دست گیرد. بدان شکلی که امر به معروف و نهی از منکر تبدیل نشود به کار فردی هدر رفته‌ای در میان امواج دریای جامعه، و یا گاهی جامعه آن را بگونه‌ای در نیاورد که در بسیاری از اوقات انجام آن غیرممکن و محال گردد، بدانگونه که امروزه در جامعه‌های جاهلی فعلی در اطراف و اکناف جهان است، و در جامعه‌هائی نیز وضع بدین منوال است که زندگی خود را بر عادات و رسوم اجتماعی بنا می‌نهند، و دخالت کسی در کار کسی دیگر را پستی می‌شمارند، و فسق و فجور و گناه و معصیت را «مسائل شخصی» می‌دانند و کسی حقّ دخالت در آنها را ندارد! از دیگر سو شمشیر آهیخته‌ای از ستمگری و تاخت و تاز و تعدّی و تجاوز می‌سازند و آن را از غلاف تهدید و بیم برمی‌کشند و با آن دهان مردمان را لگام می‌زنند، و زبان ایشان را گره می‌بندند، و کسی را سخت تنبیه می‌کنند که رویاروی طاغی و یاغی سخن حق بگوید و دم از خوبی بزند.

کوشش واقعی، و فداکاریهای بزرگ، باید پیش از هر چیز دیگری، متوجّه پابرجائی جامعهٔ نیکو گردد. جامعهٔ نیکو هم به جامعه‌ای گفته می‌شود که بر برنامهٔ یزدان

۱- این حدیث با الفاظ دیگری نیز ذکر شده است:
﴿ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُعَذِّبُ الْعٰامَّةَ بِعَمَلِ الْخٰاصَّةِ حَتّیٰ تَکُونَ الْعٰامَّةُ تَسْتَطِیعُ أَنْ تُغَیِّرَ عَلَی الْخٰاصَّةِ، فَإِذٰا لَمْ تُغَیِّرِ الْعٰامَّةُ عَلَی الْخٰاصَّةِ عَذَّبَ اللّٰهُ الْعٰامَّةَ وَ الْخٰاصَّةَ ﴾.
(نگا: جامع الأحادیث، ج ۲، ص ۳۳۵)

استوار گردد، پیش از این که تلاش و بخشش و فداکاری، از راه امر به معروف و نهی از منکر، صرف اصلاحات جزئی شخصی و فردی شود.
تلاشهای جزئی هیچگونه فائده‌ای ندارد زمانی که جامعه سراسر تباه می‌گردد، و جاهلیّت سرکشی و طغیان می‌آغازد، و جامعه بر برنامه‌ای جز برنامهٔ یزدان استوار می‌شود، و برای جامعه شریعتی جدای از شریعت خدا برگزیده می‌گردد. در این موقع باید تلاش بنیادین و زیربنائی آغاز شود، و از پایه شروع کرد، و درخت پویائی از ریشه‌ها جوانه بزند و سر برآورد و گشن گردد، و جدّ و جهد و سعی و جهاد جانانه و همه جانبه‌ای برای استقرار سلطهٔ خداوند در زمین نشان داده شود ... هنگامی که چنین سلطهٔ یزدانی استقرار پذیرد، امر به معروف و نهی از منکر چیزی می‌گردد که بر پایهٔ استواری و براساس درستی، ثابت و پابرجا می‌شود.
این کار به ایمان بزرگی نیازمند است. همچنین به فهم حقیقت این چنین ایمانی و اندازهٔ تأثیر آن در نظم و نظام زندگی احتیاج است. چه، ایمانی که بدین سطح برسد، باعث می‌گردد که اعتماد بطور کلّی بر خدا شود، و یقین کلّی به مدد و یاری یزدان برای دستیابی به خیر و خوبی، و برای پیروزی در نیکی و نیکوکاری حاصل گردد - هر چند که راه رسیدن به بهروزی و پیروزی طول بکشد - همچنین این کار نیازمند این است که اجر و پاداش را در پیشگاه خدا جست، و کسی که برای این مهمّ به پا می‌خیزد انتظار نداشته باشد که جزا و سزای خود را در کرهٔ زمین دریافت دارد، و چشم به راه تشویق و ترغیب و تقدیر و تجلیل جامعهٔ گمراه نباشد، و چشم امید به یاری و کمک اهل جاهلیّت در هیچ جائی ندوزد.
این نصوص قرآنی و نبوی که در آنها امر به معروف و نهی از منکر آمده است، از وظیفهٔ مسلمان در جامعهٔ مسلمان سخن رفته است. جامعه‌ای که پیش از هر چیز دیگر سلطهٔ یزدان را می‌پذیرد، و به شریعت الهی داوری می‌برد و از آن قضاوت می‌طلبد، هر چند که در چنین جامعه‌ای در برخی اوقات طغیان فرماندهی، و شیوع بزهکاری وجود داشته باشد ... در فرمودهٔ پیغمبر ﷺ این چنین امری را مشاهده می‌کنیم:

(أَفْضَلُ الْجِهادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ إِمامٍ جائِرٍ).

برترین جهاد گفتن سخن حقّی است در نزد پیشوای ستمگری.

چه آن کسی که شریعت یزدان را فرمانروائی نمی‌دهد، و به داوری نمی‌طلبد، بدو «پیشوا» گفته نمی‌شود. خدا دربارهٔ چنین کسی می‌فرماید:

﴿ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكٰافِرُونَ ﴾.

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند.

جامعه‌های جاهلیّتی که به پیشگاه شریعت خدا داوری نمی‌برند، در آنها بزرگترین زشتی و مهمّترین پلشتی، زشتی و پلشتی‌ای است که همهٔ زشتیها و پلشتیها و بزه‌ها و گناه‌ها از آن برمی‌جوشد ... این زشتی و پلشتی، یا بزه و گناه، نپذیرفتن الوهیّت یزدان به سبب نپذیرفتن شریعت خدای جهان برای اداره کردن زندگی مردمان است ... این چنین زشتی و پلشتی و بزه و گناه اساسی و ریشه‌ای است که باید بدان پرداخت پیش از پرداختن به زشتیها و پلشتیها و بزه‌ها و گناه‌های جزئی‌ای که پیرو این زشتی و پلشتی و بزه و گناه بس بزرگ هستند، و فرع آن بشمارند، و عارضی می‌باشند. فائده‌ای از هدر دادن جدّ و جهد نیست، جدّ و جهد افراد خوب بایستهٔ مردمان، در مقاومت با منکرات جزئی ناشی از منکر نخست ... منکر جرأت و جسارت بر خدا، و ادّعای ویژگیهای خاصّ الوهیّت، و ترک الوهیّت خدا با ترک شریعت خدا به وسیلهٔ عدم پذیرش شریعت برای زندگی ... فائده‌ای نیست در هدر دادن جدّ و جهد در مقاومت با منکراتی که از مقتضیات منکر نخست برمی‌خیزند، و بدون شکّ از ثمرات بیسود و نامیمون

آن هستند. آیا در منکری از منکراتی که مردمان مرتکب می‌شوند، ایشان را با چه چیزی داوری کنیم، و کارشان را با چه چیزی بسنجیم؟ با کدام معیار و میزان اعمال و افعالشان را می‌سنجیم و بدیشان می‌گوئیم: این منکر و زشت است از انجام آن بپرهیزید؟ تو خواهی گفت: این منکر و زشت است، از اینجا و آنجا ده نفر سر به سویت کج می‌کنند و به تو می‌گویند: هرگز چنین نیست که تو می‌گوئی! این منکر و زشت نیست ... این، منکر و زشت، در روزگاران گذشته بوده است! دنیا «ترقّی» کرده است و «دگرگون» گشته است. جامعه «پیشرفت و ترقّی» می‌کند و معیارها و میزانها تحوّل و تغیّر پیدا می‌کنند!

پس بناچار باید معیار و ترازوی ثابتی باشد که اعمال و افعال را بدان ارجاع بدهیم و بسنجیم. باید ارزشهائی باشد که مقبول همگان و پسندیدهٔ مردمان بوده و خوب و بد را با آنها مقایسه بنمائیم و برابر بداریم. آیا این ارزشها را از کجا برگیریم و دریافت کنیم؟ و آیا این معیار و ترازو را از کجا بیاوریم؟

آیا آنها را از میان پسندها و عادتها و عرفها و هواها و هوسهای مردمان فراهم آوریم و تهیّه ببینیم که همیشه دگرگون می‌شوند و بر حالی ماندگار و برجای نمی‌مانند؟ در این صورت سر در بیابان سرگردانی خواهیم نهاد که راهنمائی در آن نیست، و به دریای فراخی خواهیم افتاد که نشانه‌ها و علائمی ندارد!

لذا پیش از هر چیز باید ترازوئی را گذاشت و آن را استوار داشت ... باید این ترازو هم ثابت باشد و بدین سوی و بدان سوی با هواها و هوسها کج نشود و نگراید. این ترازوی ثابت، ترازوی یزدان است و بس.

وقتی که جامعه اصلاً سلطهٔ خدا را نمی‌پذیرد، چه می‌شود کرد؟ وقتی که جامعه به پیشگاه شریعت یزدان داوری نمی‌برد، چه می‌شود؟ اصلاً هنگامی که جامعه کسی را مسخره کند و ریشخند نماید و دشمن بدارد و تنبیه و مجازات کند که آن را به برنامهٔ خدا می‌خواند، چه می‌شود؟

آیا در این صورت تلاش هدر نمی‌رود و بیهوده نمی‌شود و ناچیز نمی‌گردد اگر تو در چنین جامعه‌ای برپا خیزی تا امر به معروف و نهی از منکر کنی در جزئیات و حواشی امور زندگی، اموری که معیارها و مقیاسها و ارزشها دربارهٔ آنها مختلف و متفاوت است، و نظریه‌ها و اندیشه‌ها راجع بدانها ضدّ و نقیض است؟!

قطعاً باید پیشاپیش بر حکمی و معیاری و سلطه‌ای، و بر جهتی که صاحبان نظریه‌ها و اندیشه‌ها و فطرتها و خواستهای گوناگون بدان مراجعت کنند، اتّفاق کرد.

قطعاً باید بزرگترین امر به معروف انجام پذیرد که اعتراف به سلطهٔ خداوند سبحان و برنامهٔ یزدان منّان برای زندگی مردمان است. و بزرگترین نهی از منکر انجام گیرد که رها کردن شریعت خداوندِ والا مقام برای زندگی انسانها است ... پس از استوار داشتن پایه، می‌توان ساختمان را برافراشت! پس لازم است که نیروهای پراکنده به هم پیوندد، و بر قدرت توانها افزوده گردد، و همهٔ آنها در جبههٔ یگانه‌ای گرد آید، و بدانها پایه‌ای محکم و استوار شود که ساختمان بر بالای آن ساخته و برافراشته می‌گردد!

گاهی انسان گریه‌اش می‌گیرد و شگفت‌زده می‌گردد از مردمان خوب و خوشدلی که تلاش خود را صرف «امر به معروف و نهی از منکر» فروع و شاخه‌ها می‌کنند، در حالی که اصل و تنه‌ای که زندگی جامعهٔ مسلمان بر آن پایدار، و امر به معروف و نهی از منکر بر آن استوار است، بریده شده است!

مثلاً چه فایده‌ای دارد تو مردمان را از خوردن حرام نهی کنی در جامعه‌ای که اقتصاد آن همه بر ربا استوار است و بدین وسیله اموال او همه حرام می‌گردد، و کسی در چنین جامعه‌ای نمی‌تواند از حلال تغذیه کند؟! چه سراسر سیستم اجتماعی و اقتصادی این جامعه بر شریعت یزدان استوار نیست، بدان علّت که پیش از هر چیز دیگری الوهیّت خدا را به سبب ترک شریعت خدا برای زندگی نمی‌پذیرد.

مثلاً چه فایده‌ای دارد تو مردمان را از فسق و فجور

نهی کنی در جامعه‌ای که قانون آن، زنا را گناه بشمار نمی‌آورد؟ - مگر این که با زور انجام پذیرفته باشد - و حتّی در حالت اجبار و اکراه هم برابر شریعت یزدان به تنبیه و کیفر مردمان نمی‌پردازد. چون با ترک شریعت یزدان برای زندگی مردمان، در اصل به ترک الوهیّت خدا گفته است و آن را رها کرده است.

چه فایده‌ای دارد تو مردمان را از میخوارگی نهی کنی در جامعه‌ای که قانون آن خرید و فروش و تهیّه و توزیع و آشامیدن مسکرات را آزاد می‌گذارد، و در برابر میخوارگی شدید جز در معابر عمومی، شکنجه و کیفری ندارد، و حتّی در این صورت هم حدّ و جریمهٔ یزدان را دربارهٔ مردمان اجراء نمی‌کند، زیرا چنین جامعه‌ای اصلاً معترف به حاکمیّت خدا نمی‌باشد؟!

چه فایده‌ای دارد تو مردمان را از دشنام دادن به دین نهی کنی در جامعه‌ای که معترف به سلطهٔ یزدان جهان نیست، و در آن یزدان پرستش نمی‌شود؟! بلکه جامعه‌ای است که بجای یزدان معبودهائی را برمی‌گزینند که برای آن شریعت و قانون تهیّه می‌بینند، و سیستم و اوضاع پدید می‌آورند، و معیارها و میزانها تعیین می‌کنند ... دشنام دهنده و دشنام داده هیچ کدام در آئین یزدان جای ندارند. بلکه آن دو و جملگی اهل جامعهٔ آن دو بر آئین کسی هستند که شریعتها و قانونها برای آنان می‌آورند، و معیارها و میزانها برای ایشان وضع می‌کنند.

امر به معروف و نهی از منکر در این چنین اوضاع و احوالی چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد؟ چه فایده‌ای دارد از این گناه کبیره نهی کرد - چه رسد به این که از گناهان کوچک نهی کرد - در حالی که از بزرگترین گناه بزرگ و اکبر کبائر کمترین نهی نشود؟! گناه بس بزرگ و بس کبیرهٔ کفر و انکار خدا، به وسیلهٔ ترک برنامهٔ یزدان برای زندگی مردمان!

کار، بسی بزرگتر و فراختر و ژرفتر از اینها است که این «پاکان» تلاش و توان و توجّه خود را صرف آن می‌کنند ... در این مرحله، وقت دنبال کردن فرعها و شاخه‌ها نیست، هر چند هم بزرگ و سترگ باشند، حتی اگر هم حدودی باشند که یزدان مقرّر داشته است. چه حدود الهی پیش از هر چیز بر اعتراف به حاکمیّت یزدان نه دیگران استوار و پابرجا می‌گردد. هنگامی که این اعتراف تبدیل نشده باشد به یک حقیقت واقعی و عملی‌ای که مجسّم شود در این که شریعت خدا یگانه سرچشمهٔ قانونگذاری گردد، و ربوبیّت و قیمومت خدا یگانه سرچشمهٔ سلطه و قدرت شود، هر تلاشی در راه فرعها هدر می‌رود، و هر کوششی در راه شاخه‌ها بیهوده می‌شود ... بزرگترین گناه و منکر، از همهٔ گناهان و منکرات دیگر، بیشتر سزاوار تلاش و کوشش است.

رسول ﷺ خدا می‌فرماید:

(مَنْ رَأىٰ مِنْكُمْ مُنْكَراً فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ. فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ. وَ ذٰلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمانِ).

هر کس از شما گناهی و منکری را دید، باید آن را با دست (و قدرت، از میان بردارد و) دگرگون سازد. اگر نتوانست باید آن را با زبان (و قدرت بیان از میان بردارد و) دگرگون نماید. اگر این را هم نتوانست، باید که با دل (با آن همراهی و همیاری ننماید و بلکه از آن) بیزاری جوید. این هم ضعیف‌ترین مرحلهٔ ایمان است.

چه بسا زمانی برای مسلمانان پیش بیاید که در آن نتوانند با دستها و توانهایشان با منکرات به مبارزه برخیزند و آنها را دگرگون سازند، و همچنین نتوانند با زبانها و سخنانشان با گناهان و پلشتیها برزمند و آنها را تغییر دهند. تنها ضعیف‌ترین ایمان می‌ماند و بس، که نشانهٔ آن در دل بیزاری جستن و تنفّر داشتن از زشتیها و پلشتیها و گناهها و بزه‌ها است. این واپسین پلّه است و کسی نمی‌تواند خود را از آن معاف دارد. زیرا هیچ کسی نمی‌تواند مؤمنان را از این مرحله باز دارد، اگر واقعاً مسلمانان بر اسلام ماندگار و بدان وفادار باشند.

این هم موضعگیری منفی در برابر گناه و زشتی نیست - همانگونه با نگاه نخست چنین وانمود می‌شود - بلکه تعبیر پیغمبر ﷺ دالّ بر تغییر است. تغییر نیز خود به

خود بیانگر کار مثبت است. زشت شمردن و بیزاری جستن از منکرات با دل، بدین معنی است که این دل در برابر منکرات می‌ایستد و جای خالی نمی‌کند. منکرات را نمی‌پسندد و آنها را زشت و پلشت می‌داند و در برابرشان سر تسلیم فرود نمی‌آرد، و آنها را از زمرهٔ قوانین شرعی نمی‌شمارد، قوانینی که در برابرشان کرنش می‌برد و به رسمیّتشان می‌شناسد...

بیزاری دلها از وضعی از اوضاع و از حالتی از حالات، نیروی مثبتی بشمار است برای نابودی چنین وضع زشتی و حالت پلشتی که روی نموده است، و برای پابرجا و استوار داشتن وضع و حالت «خوب» و نیکی در نخستین فرصتی که دست دهد، و چون فرصت دست داد در کمین منکرات نشستن و در نابودی آنها کوشیدن ... همهٔ اینها نیز کار مثبتی در تغییر دادن و دگرگون ساختن است ... به هر حال، این ضعیف‌ترین ایمان است. دست کم مسلمان باید این ضعیف‌ترین ایمان را داشته باشد! امّا تسلیم منکرات شدن به نام این که واقعیّت این است و وضعیّت چنین، یا به خاطر این که منکرات قوی است و دارای فشار، و چه بسا خرد کننده و درهم شکننده، این امر خروج از آخرین حلقهٔ زنجیرهٔ ایمان محسوب است، و بدر رفتن از ضعیف‌ترین ایمان بشمار است!

اگر یکی از این مراحل ایمان در میان باشد، چه خوب! وگرنه همان نفرینی بهرهٔ جامعه می‌گردد که گریبانگیر بنی‌اسرائیل گردیده است:

﴿ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ. ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ. كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ. لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴾.

کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حدّ می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند).



سپس روند قرآنی سخن از بنی‌اسرائیل را در این بخش به پایان می‌برد، و با پایان این بخش، این جزء نیز پایان می‌گیرد. در اینجا روند قرآنی حال بنی‌اسرائیل را در زمان پیغمبر ﷺ به تصویر می‌زند. حال ایشان در این برهه، حال آنان در هر زمانی و در هر مکانی است. چرا که آنان کافران را به دوستی می‌گیرند، و با ایشان همیاری و همکاری می‌کنند در مبارزهٔ با گروه مسلمانان. علّت این کار - هر چند که ایشان اهل کتاب هستند - این است که آنان به خدا و پیغمبر ایمان نیاورده‌اند، و آخرین دین خدا را نپذیرفته‌اند و بدان داخل نشده‌اند ... بدین سبب غیرمؤمن بشمارند، و اگر مؤمن می‌بودند کافران را به دوستی و یاری نمی‌گرفتند:

﴿ تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا. لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ: أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ. وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ. وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴾.

بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌پذیرند (و با مشرکان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند. با این کار زشت) چه توشهٔ بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه‌ای که موجب خشم خدا و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به خدا و پیغمبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند.

این بیان همانگونه که منطبق بر حال یهودیان زمان پیغمبر ﷺ است، بر حال امروز و فردای ایشان در

همهٔ ادوار و اعصار نیز منطبق می‌گردد. همچنین این فرموده مشتمل بر دستهٔ دیگری از اهل کتاب در بیشتر اطراف و اکناف امروزی کرهٔ زمین است، بگونه‌ای که انسان را به اندیشهٔ ژرف دربارهٔ اسرار این قرآن می‌اندازد، و شگفتیهای اندوخته برای گروه مسلمانان در همه حال و همه آن را پیش چشم می‌دارد.

یهودیان کسانی بودند که با مشرکان از در دوستی درمی‌آمدند، و ایشان را بر ضدّ مسلمانان تحریک می‌کردند و می‌آغالانیدند:

﴿ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا: هٰؤُلاٰءِ أَهْدىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً ﴾.

و دربارهٔ کافران (قریش) می‌گویند که اینان از مسلمانانی برحق‌تر و راه یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمّد را به پیشوائی پذیرفته‌اند!). (نساء / ۵۱)

این را قرآن مجید دربارهٔ ایشان روایت فرموده است. این امر به کامل‌ترین صورت خود در جنگ احزاب و جنگهای پیش از آن و بعد از آن جلوه‌گر آمده است، و تا زمان حاضر وضع ایشان و کار آنان این چنین بوده است و بر این روال گذشته است ... در این اواخر، دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین پدیدار و پابرجا نگشته است، مگر در سایهٔ دوستی و همیاری با کافران نوپدید مادیگرای خدانشناس!

امّا گروه دوم اهل کتاب، با مادیگرایان خدانشناس همیاری و همکاری می‌کنند، هر زمان که پیکار با مسلمانان باشد. با بت‌پرستان مشرک نیز همکاری و همیاری می‌کنند، هر زمان که کارزار و درگیری با مسلمانان باشد، هر چند که این «مسلمانان» اصلاً بیانگر اسلام و متعهّد بدان نباشند، و تنها آنان فرزندان مردمانی باشند که مسلمان بوده‌اند! ولیکن آتش کینهٔ این آئین، و آتش کینهٔ کسانی که خویشتن را به این آئین نسبت می‌دهند، هر چند که در ادّعای خود راستگو نباشند، هرگز در آتشکدهٔ سینهٔ اینان فروکش نمی‌کند! خداوند بزرگوار راست فرموده و راست می‌فرماید:

﴿ تَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾.

بسیاری از ایشان را خواهی دید که کافران را به دوستی می‌پذیرند (و با آنان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند.

﴿ لَبِئْسَ مٰا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ: أَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ، وَ فِي الْعَذٰابِ هُمْ خٰالِدُونَ ﴾.

چه توشهٔ بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه‌ای که موجب خشم خدا و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است.

این، محصول و اندوخته‌ای است که خودشان برای خویشتن پیشاپیش فرستاده‌اند. محصول و اندوخته‌ای که مایهٔ خشم خدا بر ایشان است، و سبب می‌گردد در عذاب، جاودانه بمانند. چه محصول و اندوختهٔ بدی! چه چیز بدی که خودشان برای خویشتن پیشاپیش روانه می‌دارند! چه میوهٔ تلخ و چه ثمرهٔ زشتی! میوه و ثمره‌ای که از دوست داشت و دوستی با کافران حاصل ایشان می‌گردد!

چه کسی از ما فرمودهٔ یزدان را دربارهٔ چنین قوم و مردمانی می‌شنود؟ تا با شنیدن و در گوش گرفتن آن، مقرّرات و قوانینی از پیش خود نسازند که خدا بدانها اجازه نفرموده است، مقرّرات و قوانینی برای طرح دوستی و همکاری و یاری و همیاری پیروان این آئین با دشمنان این آئین! دشمنانی که با کافران دوستی می‌ورزند و همدست و همراه می‌گردند!

انگیزهٔ این کار چیست؟ انگیزهٔ این مردمان برای دوستی و همکاری با کافران چیست؟ انگیزهٔ این کار، و انگیزه چنین مردمانی، نبودن ایمان به خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است:

﴿ وَ لَوْ كٰانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ النَّبِيِّ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيٰاءَ. وَلٰكِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ ﴾.

اگر آنان به خدا و پیغمبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند.

علّت این است و انگیزه این ... آنان به خدا و پیغمبر

ایمان نیاورده‌اند ... بیشتر آنان فاسق و از دین خارجند ... ایشان در این صورت همجنس کافران در احساس و اندیشه و در راه و روش هستند. این است که کافران را به دوستی می‌گیرند و با ایشان مهر می‌ورزند، و مؤمنان را به دوستی نمی‌گیرند و با ایشان مهر نمی‌ورزند.

از این پیرو قرآنی، برای ما سه حقیقت برجسته هویدا می‌گردد:

حقیقت نخست: همهٔ اهل کتاب، مگر تعداد اندکی که به محمّد ﷺ ایمان آورده‌اند، به خدا ایمان ندارند و مؤمن بشمار نمی‌آیند. زیرا به خاتم‌انبیاء، یعنی محمّد مصطفی، واپسین پیغمبر خدا، ایمان نیاورده‌اند. قرآن نه تنها ایمان به پیغمبر ﷺ را از ایشان نفی می‌کند، بلکه ایمان به یزدان را نیز از ایشان نفی می‌نماید:

﴿ وَ لَوْ كانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ النَّبِيِّ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِياءَ ﴾.

اگر آنان به خدا و پیغمبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند.

این، گفتهٔ یزدان سبحان است و هیچگونه تأویل و توجیهی نمی‌شناسد. بلی ادّعای ایشان در ایمان به یزدان هر چه باشد، حکم خدا دربارهٔ آنان این چنین است. مخصوصاً اگر انحراف جهان‌بینی آنان را دربارهٔ حقیقت الهی، پیش چشم بداریم و نصوص آیات قرآن مجید این درس و درسهای دیگر را از نظر بدور نداریم، به عدم ایمان ایشان به یزدان بهتر پی می‌بریم.

حقیقت دوم: اهل کتاب همچون سایر مردمان به پذیرش آئین یزدان، بر زبان محمّد ﷺ دعوت شده‌اند و دعوت می‌گردند. اگر پاسخ مثبت داشته باشند، مؤمن و ایماندار بشمارند، و اگر پشت بکنند و نپذیرند، همانگونه بشمار می‌آیند که یزدان ایشان را معرّفی فرموده است و وصف کفر بدیشان داده است.

حقیقت سوّم: میان اهل کتاب و میان مسلمانان هیچگونه دوستی و یاری در کاری از کارها امکان‌پذیر نیست. زیرا هرگونه کاری از کارهای زندگی مسلمان، تابع و پیرو فرمان دین است.

آنچه مانده است و باید گفت این است که اسلام به پیروان خود دستور می‌دهد با اهل کتاب در معاشرت و رفتار نیک باشند، و در نگاهداری ارواح و اموالشان، و در حفظ ناموس و آبرویشان، در سرزمین اسلام بکوشند و پسندیده عمل کنند. و ایشان را با عقائدشان آزاد گذارند، و هرگونه عقیده‌ای که دارند آزاد بوده و آزار نبینند. باید آنان را زیبا به اسلام دعوت کرد، و بحث و گفتگو با ایشان مستدلّانه و بگونهٔ بس شایسته و بایسته انجام پذیرد. بر سر عهد و پیمانی که با آنان می‌بندند بمانند و بدان وفا کنند، مادام که آنان با مسلمانان بر سر عهد و پیمان بمانند، و بگونهٔ مسالمت‌آمیز، صلح و صفا را با ایشان مراعات دارند. به هر حال به هیچوجه اهل کتاب به پذیرش چیزی از امور دین وادار نمی‌گردند.

اسلام این است. کاملاً پیدا و هویدا و روشن و آشکار است. خوب و آراسته و والا و بزرگوار است ... یزدان حقّ را می‌گوید، و به راه راست رهنمود می‌فرماید.

پایان جزء ششم

به دنبال آن جزء هفتم آغاز می‌گردد، و با این فرمودهٔ یزدان شروع می‌شود:

﴿ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا ... ﴾.

فی ظلال القرآن

جزء هفتم

سورهٔ مائده آیات ۸۲-۱۲۰ و سورهٔ انعام تا آیهٔ ۱۱۰

این جزء، از باقیماندهٔ سورهٔ مائده -که اوائل آن گذشت و در جزء ششم از آن سخن رفت - و از اوائل سورهٔ انعام تا فرمودهٔ خداوند بزرگوار را در بر دارد که می‌گوید:

﴿ وَ لَوْ أَنَّنا أَنْزَلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ ... ﴾.

اگر ما فرشتگان را به سوی ایشان روانه می‌کردیم....

سخن گفتن از بخش دوم این جزء را به جای مناسب خودش ارجاع می‌داریم، آن جائی که سورهٔ انعام را بررسی می‌نمائیم. در اینجا از بخش نخست سخن می‌رود که از بقیّهٔ سورهٔ مائده فراهم آمده است.

در شناسائی این سوره - در جزء ششم - چنین عبارتهائی آمده است:

«این قرآن بزرگوار بر دل فرستادهٔ خدا ﷺ نازل گردیده است تا با آن ملّتی را بسازد و به صحنهٔ حیات گسیل دارد. دولتی را پدیدار و استوار نماید. جامعه‌ای را سر و سامان و نظم و نظام بخشد. دلهائی و خوهائی و خردهائی را تربیت کند. روابط افراد چنین جامعه‌ای را با یکدیگر، و روابط چنین دولتی را با سائر دولتها، و پیوندهای چنان ملّتی را با ملّتهای گوناگون، اصلاح و روبراه سازد ... و همهٔ اینها را با یک رشتهٔ محکم به یکدیگر پیوند دهد، رشته‌ای که پراکنده‌ها را گرد آورد، و بخشها را یکپارچه نماید، و جملگی را به سرچشمهٔ یگانه‌ای، و به قدرت یگانه‌ای، و به سمت یگانه‌ای، محکم بربندد و پیوند دهد... این رشتهٔ استوار و ناگسیختنی، «دین» است، دین بدان گونه که واقعاً از سوی خدا آمده است، و مسلمانان آن را شناخته‌اند، در آن روزگارانی که حقیقتاً «مسلمان» بوده‌اند!

بدین خاطر است که در این سوره موضوعهای مختلف و گوناگونی را می‌یابیم، همان گونه که در سه سورهٔ طولانی پیش از آن یافتیم. پیوند میان آنها، همان هدف اصیلی است که سراسر قرآن برای تحقّق بخشیدن بدان آمده است: پدید آوردن ملّتی، و پا بر جا نمودن دولتی، و نظم و نظام دادن به جامعه‌ای، بر اساس عقیدهٔ ویژه‌ای، و جهان‌بینی معیّنی، و ساختار تازه‌ای که در آن تنها یزدان دارای الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت و قدرت است، و برنامه و قانون و نظام و معیارها و ارزشهای زندگی، تنها از یزدان یگانهٔ بی‌انباز جهان، دریافت می‌گردد و بس.

همچنین در این سوره رویاروی خواهیم شد با نحوهٔ ساختار جهان‌بینی اعتقادی و توضیح آن، و پالودن آن از افسانه‌های بت‌پرستی و انحرافات اهل کتاب و تحریفات ایشان، همراه با آشنا ساختن گروه مسلمانان به حقیقت خویشتنی خویش، و حقیقت نقش آنان و سرشت راهشان، و آگاه کردن ایشان از لغزشگاهها و خارها و دامهائی که دشمنانشان و دشمنان این آئین برای آنان می‌گسترانند و خود در کمین می‌نشینند ... احکام مراسم شعائر پرستش و بندگی ذکر می‌گردد، مراسم و شعائری که روح فرد مسلمان را، و روح گروه مسلمانان را پاکیزه می‌دارند و آن را با آفریدگارش ربط و پیوند می‌دهند ... قوانین و مقرّرات اجتماعی ذکر می‌گردد، قوانین و مقرّراتی که روابط جامعهٔ مسلمانان را نظم و نظام می‌دهد، و ارتباطات دولت اسلامی را با سائر دولتهای دیگر سر و سامان می‌بخشد ... همچنین قوانین و مقرّراتی بیان می‌شود که انواعی از خوردنیها و نوشیدنیها و ازدواجها و کارها و رفتارها را حلال یا حرام می‌سازد ... این مسائل همه، یک بسته و یک دسته، در یک سوره است و معنی «دین» را آن گونه به تصویر می‌کشد که یزدان خواسته است، و مسلمانان آن را فهم کرده‌اند، آن زمان که آنان «مسلمان» بوده‌اند.



در پرتو نور این جهان‌بینی همگانی سرشت سوره، و چیزهائی که در بر دارد، می‌توانیم گام به گام بقیّهٔ سوره در این جزء، به پیش برویم، و موضوعهای باقیماندهٔ سوره را بیابیم که بدانها اشاره کردیم و برخی از آنها در جزء ششم گذشت.

بقیّهٔ اردوگاههای متعدّدی را خواهیم یافت که در مدینه با ملّت مسلمان رویاروی می‌گردند - جای شگفت

است که همیشه چنین اردوگاههائی با جنبشهای رستاخیز اسلامی رویاروی می‌گردند - و با دشمنانگی و عداوتی برخورد می‌کنیم که سینه‌های افراد چنین اردوگاههائی در خود جای می‌دهند. البتّه این اردوگاهها را با موقعیّتهای متفاوت می‌بینیم، و گروههائی از آنها را خواهیم دید که به هدایت و رهنمود آسمانی گرایش دارند، همچون مسیحیانی که دعوت پیغمبر ﷺ را پذیرفتند، و دلهایشان هنگام شنیدن بخشی از هدایت آسمانی نرم گردید، و به پاداش الهی رسیدند و به بهشتی دست یافتند که از زیر درختان و کاخهای آن، رودبارها و چشمه‌سارها جاری است!

بقیّهٔ سخن از حقّ قانونگذاری دربارهٔ تحریم و تحلیل را خواهیم شنید. نهی از تجاوز به حریم تحریم و تحلیل بدون حجّت و برهان یزدان را خواهیم یافت. گوش جان خواهیم داد به یادآوری کردن مؤمنان به پرهیزگاری از خشم و شکنجهٔ یزدان در این کاری که ایمان و کفر بدان تعلّق می‌گردد، بعد از آن که مؤمنان اعلان ایمان کرده‌اند.

به دنبال این مسائل، بقیّهٔ احکام قانونی سوگند خوردن، میخوارگی، قماربازی، بت‌پرستی، بخت‌آزمائی و فال‌بینی، شکار کردن در حالت احرام، حرمت کعبه، ماههای حرام، و حیوانات بی‌نشان و با نشانی که به بیت‌الله هدیّه می‌شود ... همراه با بیدارباشهای مکرّر در کنار وجوب التزام و اطاعت از چیزی که یزدان سبحان مقرّر می‌فرماید، و چیزی که پیغمبر خدا ﷺ بدان امر می‌نماید، و نهی کردن و بر حذر داشتن از مخالفت، و تهدید به عذاب دردناک، و انتقام خداوند، و به یاد آوردن ایزد متعالی که مردمان به سوی او برگردانده می‌شوند.

سپس بقیّهٔ آداب تربیت گروه مسلمانان، با ذکر ارزشهائی به میان می‌آید که آنان بدانها باید پرورده و آزموده شوند، تا فراوانی چیزهای ناپاک مایهٔ شگفت ایشان نگردد، بلکه مایهٔ شگفتی و باعث دلربائی آنان چیزهای پاک و پاکیزه باشد ... همچنین سخن از وجوب ادبی خواهد رفت که مسلمانان باید با پروردگارشان و با پیغمبرشان داشته باشند، و از چیزهائی نپرسند که یزدان آنها را آشکار نفرموده است، و تفصیل مسائلی را نخواهند که خدا به اجمال به ذکر آنها پرداخته است.

به دنبال آن، باطل قلمدادکردن باقیماندهٔ آداب و رسوم جاهلی و قوانین و مقرّرات عقب افتادهٔ شرک و بت‌پرستی در برخی از انواع چهارپایان و قربانیها، همچون بحیره و سائبه و وصیله و حامی، به میان می‌آید ... همراه با این سخن، یگانه سرچشمهٔ درست قانونگذاری در همهٔ امور زندگی ذکر می‌گردد، و دستور داده می‌شود که باید کار و بار واگذار به خداوند یکتا گردد و با قانون او سنجیده شود، نه به عرف مردمان و اصطلاح ایشان حواله گردد و با گفته‌ها و خواستهایشان برآورد شود.

همچنین ملّت مسلمان متوجّه می‌گردد که آنان دارای شخصیّت جداگانه، و ضمانت اجتماعی در میان خود هستند، و جدای از دیگرانند، و مسؤول رفتار و کردار خویش می‌باشند، و گناهان گمراهان را به حساب ایشان نخواهند نوشت. پاداش و پادافره آنان و پاداش و پادافره دیگران در سرای سزا و جزا واگذار به دادار جهان و در دست آفریدگار مردمان است.

سخن از مسألهٔ قانونگذاری پایان می‌پذیرد با ذکر حکم گواهی خواستن بر وصیّت در حالت سفر و به هنگام دوری از زاد و بوم، و چگونگی سر و سامان و نظم و نظام اسلام بدین مسائلی که در جامعه‌ای روی می‌دهد که در راه یزدان به تلاش می‌ایستد و جهاد می‌آغازد، و در زمین برای بازرگانی بار سفر برمی‌بندد و فضل خدای را می‌جوید. همراه با ذکر این نکات، رعایت قوانین و مقرّرات به هراس از خدا در دنیا و آخرت پیوند داده می‌شود.

بقیّهٔ سوره هم باقیماندهٔ تصحیح عقیدهٔ مسیحیان اهل کتاب را در بر می‌گیرد. بدین خاطر، گوشه‌ای از داستان مریم و عیسی، و معجزاتی که خدا توسط عیسی به

مردمان نشان داده است، و مسألهٔ مجمعه و خوانی که حواریون از یزدان درخواست نموده‌اند، عرضه می‌شود ... سپس مسألهٔ الوهیّت عیسی و مادرش و ادّعاهائی که مسیحیان در این باره دارند، مطرح می‌شود، و عیسی علیه‌السلام تکذیب می‌نماید که او چنین ادّعائی کرده باشد و دم از خدائی زده باشد. او خویشتن را از این تهمت در پیشگاه یزدان در صحنه‌ای از صحنه‌های هراس انگیز قیامت تبرئه می‌دارد، و در حضور همهٔ انسانها، بدانگاه که همهٔ پیغمبران - علیهم السلام - نیز حاضر و گواهند، کار و بار قوم خود را به یزدان، پروردگار او و دیگران، واگذار می‌نماید...

این سوره با بیان مالکیّت یزدان بر آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی که در میان آن دو است، و این که قدرت خدا دارای حدود و قیود نیست، پایان می‌پذیرد:

﴿لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَمٰا فِيهِنَّ، وَاللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

حکومت آسمانها و زمین و آنچه در آنها است، از آن خدا است، و او بر هر چیزی توانا است.

❁

با عرضهٔ سریع باقیمانده‌هائی که این سوره در بر دارد، پیوند ساختار ترکیب‌بند سوره جلوه‌گر می‌آید، طبق برنامه‌ای که این سوره در فراگیری محتویات دارد. همان برنامه‌ای که در سر آغاز سوره بدان اشاره کردیم، و بخشهائی از آن را در آغاز این گفتار کوتاه نیز نقل نمودیم.

هم اینک بطور مشروح با سوره در رویاروئی با آیات، به پیش می‌رویم:

۞لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۸۲﴾ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۳﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿۸۴﴾ فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۵﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۸۶﴾

این، باقیماندهٔ سخن از یهودیان و مسیحیان و مشرکان، و موقعیّتهای ایشان در برابر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در مقابل ملّت مسلمان است. گوشه‌ای از سخن درازی است که بیش از «دو ربع» پیشین سوره، بدان اختصاص دارد. چه از تباهی عقیدهٔ یهودیان و مسیحیان هر دو، و از نیّت ناپاک و درون کثیف یهودیان و کردار بدشان و رفتار زشتشان با پیغمبرانشان در گذشته‌ها، یا با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از مدد دادن و یاری رساندنشان به مشرکان بر ضدّ او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سخن گفته است ... همچنین در بارهٔ عقیده‌ای حکم صادر کرده است که یهودیان و مسیحیان پیداکرده‌اند و برای خویشتن برگزیده‌اند. حکم «کفر» ایشان را اعلام داشته است! چرا که به ترک چیزهائی گفته‌اند که در کتابهای آسمانیشان آمده است، و چیزهائی را دروغ نامیده‌اند که پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با خود آورده است. در این سوره تأکید می‌شود که آنان چیزی بشمار نمی‌آیند و بر آئینی پای‌بند نمی‌باشند، تا تورات و انجیل و آنچه از سوی خدایشان نازل شده است، پیاده و پابرجا ندارند... سپس روی سخن به جانب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گردد و بدو دستور داده می‌شود که به همگان، اعم از مشرکان و یهودیان و مسیحیان، چیزهائی را برساند که از سوی پروردگارش بر او نازل شده است. زیرا هیچیک از آنان بر چیزی از آئین یزدان پای‌بند نیستند، و همهٔ ایشان مخاطبان این قرآن برای پذیرش اسلام و استقرار در دائرهٔ آن می‌باشند. همچنین

روی سخن به ملّت مسلمان می‌گردد و بدیشان فرمان داده می‌شود که خدا و پیغمبر و مؤمنان را به دوستی گیرند، و یهودیان و مسیحیان را به دوستی نپذیرند. زیرا یهودیان و مسیحیان، برخی دوستان برخی دیگرند، و یهودیان کافران را به دوستی می‌پذیرند، و بر زبان داود و عیسی بن مریم ... و دیگران ... نفرین شده‌اند!

هم اینک بقیّهٔ سخن دربارهٔ موقعیّتهای همگی این دسته‌ها در برابر پیغمبر ﷺ و در مقابل ملّت مسلمان، بیان می‌گردد. و از سزا و جزائی سخن می‌رود که در انتظار همگان در آن جهان است.

ملّت مسلمان قرآن را دریافت می‌داشت، تا در پرتو رهنمودها و فرموده‌های آن، خطّ سیر و شیوهٔ حرکت خود را مقرّر دارد، و موقعیّتهای خویش را در برابر همگی مردمان مشخّص سازد. این کتاب قرآن نام بود که ملّت مسلمان را رهنمود می‌کرد و راه می‌برد، و پیشوا و راهنمای ایشان می‌گردید... به همین خاطر بود که مسلمانان چیره می‌شدند و بر آنان چیره نمی‌شدند. زیرا که مسلمانان تحت فرماندهی مستقیم الهی، با دشمنان وارد پیکار می‌گردیدند، از همان زمان که پیغمبرشان ایشان را برابر رهنمودهای والای یزدانی، رهبری و پیشوائی می‌کرد.

این رهنمودهای یزدانی هنوز که هنوز است بر جا و ماندگار است! و این فرموده‌های کتاب سترگ آسمانی بر جا و ماندگار است! رهنمودهای یزدانی و فرموده‌های قرآنی، پیوسته هم پایدار و ماندگار خواهند ماند! کسانی هم که امروز و فردا پرچم دعوت اسلام را بر دوش می‌کشند، سزاوار این هستند که این فرموده‌ها و آن رهنمودها را دریافت دارند، هم بدانگونه که انگار همین لحظه مخاطبان این فرموده‌ها و آن رهنمودهایند! تا در پرتو چنین فرموده‌ها و چنان رهنمودهائی، موقعیّتهای خویش را در برابر دسته‌ها و گروههای گوناگون انسانها، و مکتبها و آئینها و باورها و نظریّه‌های جوراجور، و اوضاع و احوال و سیستمها و رژیمها و ارزشها و معیارهای مختلف... امروز و فردا و همیشه تا آخر جهان، مشخّص و معیّن نمایند...

﴿ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَٰوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا... ﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند....

ساختار واژگان عبارت، بگونه‌ای است که می‌تواند خطاب به پیغمبر ﷺ باشد، و یا خطاب عمومی بوده و شامل همگان گردد. زیرا در برگیرندهٔ کار روشن و آشکاری است که هر انسانی می‌تواند آن را بی‌پرده و عیان با چشمان خود ببیند. این ساختار، در شیوه و اسلوب عربی، یعنی زبانی که قرآن بدان نازل شده است، همگونهائی دارد ... در هر دو حالت، بیانگر معنی ظاهر و واضحی است و برداشت مفهوم خاص و عام خود را دارد...

پس از بیان این موضوع، باید گفت: کاری که در ساختار واژگان عبارت، بیشتر جلب توجّه می‌کند، ذکر کردن یهودیان پیش از مشرکان است، بدانگاه که سخن می‌رود از یهودیان به عنوان کینه‌توزترین مردمان نسبت به مؤمنان! و این که شدّت دشمنانگی ایشان، ظاهر و عیان و معیّن و مشخّص است و هر کسی که چشمان بینا داشته باشد و بیندیشد می‌تواند آن را ببیند و بیابد!

بلی عطف با حرف واو در تعبیر عربی، جمع بین دو کار، یعنی معطوف و معطوفٌ علیه را می‌رساند و بیانگر تعقیب و ترتیب نیست ... ولی جلو انداختن یهودیان در اینجا که گمان می‌رود یهودیان از مشرکان نسبت به مؤمنان دارای دشمنانگی کمتری باشند - چرا که آنان در اصل اهل کتاب هستند - این جلو انداختن کار ویژه‌ای است و در تعبیر عربی با واو عطف غیرعادی است. دست کم معنی آن این است که اهل کتاب بودن یهودیان از حقیقتی که رخ داده است چیزی نکاسته است و تغییری در واقعیّت نداده است. و آن این که یهودیان همچون مشرکان نسبت به مؤمنان، سخت دشمنی می‌ورزند.

هنگامی که انسان تفسیر این فرمودهٔ ربّانی را با واقعیّت تاریخی دیدنی، پیش روی خود می‌یابد، و آن را از آغاز تولّد اسلام تا زمان حاضر، عیان می‌بیند، شکّی نخواهد داشت که دشمنی یهودیان با مؤمنان، همیشه شدیدتر و سنگین دلانه‌تر و دارای ژرفای بیشتر و پافشارانه‌تر و طولانی‌تر از دشمنی مشرکان بوده است! یهودیان از نخستین لحظاتی که دولت اسلامی در مدینه بر پا گردیده است با اسلام رویاروی شده‌اند و جنگیده‌اند، و با ملّت مسلمان از نخستین روزی که در آن ملّت گشته است، پیوسته به نیرنگ پرداخته‌اند. قرآن مجید، بیانها و اشاره‌هائی دربارهٔ این دشمنی و این نیرنگ در بر دارد که به تنهائی برای به تصویر کشیدن چنین جنگ دژخیمانه‌ای بسنده است، جنگ دژخیمانه‌ای که یهودیان آتش آن را بر ضدّ اسلام و پیغمبر اسلام ﷺ و ملّت مسلمان، در طول تاریخ دور و دراز ملّت مسلمان برافروخته‌اند، و این آتش در مدت چهارده قرن لحظه‌ای خاموش نشده است، و هنوز که هنوز است شعله‌های آن در همهٔ نواحی جهان، فروزان و درخشان است.(۱)

پیغمبر ﷺ به محض ورود به مدینه، با یهودیان پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز بست، و ایشان را به اسلام دعوت کرد، اسلامی که تورات آنان را تصدیق می‌کرد... ولیکن یهودیان بدین پیمان وفا نکردند. در اینجا نیز درست بدان شکلی رفتار کردند که در هر زمانی که پشت سر گذاشته‌اند، با پروردگارشان یا با پیغمبرانشان انجام داده‌اند. تا آنجا که خداوند بزرگوار دربارهٔ ایشان می‌فرماید:

﴿ وَ لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْکَ آياتٍ بَيِّناتٍ، وَ ما يَکْفُرُ بِها إِلاَّ الْفاسِقُونَ. أَوَ کُلَّما عاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ؟ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا يُؤْمِنُونَ. وَ لَمّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْکِتابَ کِتابَ اللهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ کَأَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ ﴾. (بقره / ۹۹ - ۱۰۱)

بی‌گمان ما آیه‌های روشنی (به وسیلهٔ جبرئیل بر قلب تو القاء کردیم و) برای تو فرستادیم (که جویندگان راه حقّ، در برابر آنها سر تعظیم فرود می‌آورند) و جز بیرون روندگان (از دائرهٔ قانون فطرت و دشمنان حقّ و حقیقت) کسی بدانها کفر نمی‌ورزد. (ایشان همانگونه که در امر عقیده و ایمان متزلزل می‌باشند، در عهدهائی که می‌بندند نیز متزلزل هستند). مگر هربار که عهدی (با خدا و پیغمبر و مسلمانان) بستند، جمعی از آنان آن را نشکستند و دور نیفکندند؟ (و با آن مخالفت نورزیدند؟). این بدان سبب است که بیشتر آنان ایمان (به حرمت عهد و قداست پیمان) ندارند. و هنگامی که فرستاده‌ای (محمّد نام) از جانب خدا به سراغ آنان آمد، گرچه (اوصافش با نشانه‌هائی که در کتابهایشان بود و) با آنچه با خود داشتند، مطابقت داشت، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند (و اوصاف محمّد را از کتابهای خود زدودند. انگار در کتابهایشان چیزی دربارهٔ او نیامده است و) گوئی آنان (چیزی از اوصاف چنین پیغمبری) نمی‌دانند.

یهودیان دشمنانگی اسلام و مسلمین را از نخستین روزی به دل گرفتند که یزدان جهان اوس و خزرج را در آن گرد هم آورد، و دیگر برای یهودیان در میان اوسیان و خزرجیان رفت و آمدی نماند. بلی از همان روزی که رهبری و پیشوائی ملّت مسلمان یکتا و یکپارچه گردید و زمام رهبری و پیشوائی را پیغمبر خدا محمّد ﷺ به دست گرفت، دیگر یهودیان فرصت تسلّط و چیرگی پیدا نکردند!

یهودیان از همهٔ سلاحها و وسیله‌هائی استفاده کردند که در پرتو آنها سرآمدی و فرزانگی نیرنگ یهودیگری گل کرده بود، و آنها را از قرنهای بردگی در بابل، و بندگی در مصر، و خواری در روزگار حکومت دولت یونانی، یاد گرفته بودند و به ارث برده بودند. هر چند که اسلام بدیشان آزادی داد و تنگناهائی را برایشان

۱- گوشه‌ای از این بیانها و اشاره‌ها و تفسیر آنها را در صفحات آیندهٔ «فی ظلال القرآن» بخوانید.

فراخ گرداند که مکتبها و مذهبها و دسته‌ها و ملّتها در طول تاریخ، ایجاد کرده بودند، امّا یهودیان خوبیهای اسلام را با کثیف‌ترین نیرنگها و دردناک‌ترین دوز و کلکها، از روز نخست به بدترین وجه به اسلام پاسخ دادند!

یهودیان علیه اسلام و مسلمین، همهٔ نیروهای مشرک عربستان را برانگیختند، و شروع کردند به گرد آوردن قبائل متفرّق و اتّحاد بخشیدن بدیشان برای جنگ با گروه مسلمانان:

﴿ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا: هٰؤُلاٰءِ أَهْدىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً ﴾. (نساء / ۵۱)

و دربارهٔ کافران (قریش) می‌گویند که اینان از مسلمانانی برحق‌تر و راه یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمّد را به پیشوائی پذیرفته‌اند!).

هنگامی که اسلام با نیروی حقّ بر یهودیان غالب گردید - بدانگاه که مردمان مسلمان بودند - برگشتند و با گنجاندن دروغها و نارواها در کتابهای اسلامی، به نیرنگبازی و دسیسه‌سازی پرداختند! تنها کتاب یزدان قرآن از این نیرنگها و دسیسه‌ها سالم و در امان ماند، قرآنی که خدا خود حفاظت و مراقبت از آن را به عهده گرفته است. یهودیان در میان صفهای مؤمنان به حیله‌گیری و نیرنگبازی پرداختند، و بدین وسیله با اسلام به مبارزه برخاستند، و از راه بکار گرفتن کسانی که تازه اسلام را پذیرفته بودند و آگاهی چندانی از اسلام نداشتند و در نواحی مختلف زمین می‌زیستند، به فتنه‌انگیزی و آشوبگری نشستند، و با اتّحاد بخشیدن به دشمنان اسلام در اطراف جهان، مکر و کید آغازیدند... دغلبازی و نیرنگسازی ایشان در نهایت به جائی کشید که در روزگار کنونی، ایشان پیکار با اسلام را در هر وجبی از سطح زمین رهبری می‌کنند! ایشانند که مسیحیگری و بت‌پرستی را در این جنگ گسترده بکار می‌گیرند. آنان هستند که اوضاع و احوال گوناگونی را پدیدار می‌کنند، و قهرمانانی و پهلوانانی را می‌سازند که دارای نامهای اسلامی هستند، و جنگهای صلیبی صهیونیستی را بر ضدّ یکایک ریشه‌ها و اصلهای این آئین برمی‌افروزند و پایه‌ها و بنیادهای این دین را با آتش پیکارهای آشکار و نهان می‌سوزانند!

خداوند بزرگوار راست می‌فرمایند:

﴿ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّٰاسِ عَدٰاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا ﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند.

کسی که احزاب و گروهها را علیه دولت نوبنیاد مسلمان در مدینه برانگیخت، و میان یهودیان بنی‌قریظه و جز آنان، و میان قریشیان در مکّه، و میان قبائل دیگر در عربستان، اتّحاد برقرار کرد، یک نفر یهودی[۱] بود!

کسی که عوام را تحریک کرد، و اوباش و گروهکها را گرد آورد و متّحد کرد، و در فتنهٔ کشتن عثمان رضی الله عنه به پخش شائعات پرداخت، و بلاها و گرفتاریهای پس از آن را پدیدار کرد، یک نفر یهودی[۲] بود!

کسی که رهبری جاعلان احادیث و دروغبافان در روایات و تواریخ را بر عهده گرفت، یک نفر یهودی بود![۳]

کسی که در پس پردهٔ فریادهای نژادگرایانه در حکومت واپسین خلافت بود، و در پشت سر انقلابها و نهضتهائی قرار داشت که شریعت را از حکومت و سیاست کنار نهاد، و «قانون اساسی» را بجای شریعت در زمان سلطان عبدالحمید قرار داد، و عاقبت کار به الغاء خلافت بطور کلّی توسّط «پهلوان» آتاتورک انجامید، یک نفر یهودی[۴] بود!

بالأخره همهٔ جنگها و پیکارهائی که علیه پیشقراولان و پیشگامان رستاخیز اسلامی در هر مکانی از کرهٔ زمین در می‌گیرد، پشت سر آنها یهودیانند!

گذشته از اینها، در پشت سر مکتب مادیگرای

۱- کعب بن اشرف.
۲- عبدالله بن سبأ.
۳- کعب الأحبار.
۴- گلادستون.

کمونیستی، یک نفر یهودی[1] است...
در پشت سر مکتب حیوانی جنسی، یک نفر یهودی[2] است ... در پشت سر بیشتر نظریّه‌های ویرانگر مقدّسات و ضوابط یهودیان هستند.[3]
جنگهائی را که یهودیان بر ضدّ اسلام به راه انداخته‌اند، بیشتر و درازتر و فراخ‌تر از همهٔ جنگهائی بوده است که مشرکان و بت‌پرستان - با همهٔ شدّت و حدّتی که چنین جنگهائی نیز داشته است - در گذشته و حال، به راه انداخته‌اند... پیکار با مشرکان عرب رویهم بیش از بیست سال به طول نینجامیده است. جنگ با ایران نیز در روزگار پیشین، تقریباً همین اندازه بوده است ... در روزگار کنونی هم، جنگ بت‌پرستان هندی و اسلام، سخت و آشکار است، ولی به پای سختی جنگ صهیونیست جهانی با اسلام نمی‌رسد. جنگی که مارکسیست تنها شاخه‌ای از آن است. جنگی که به پای جنگ یهودیان بااسلام، از لحاظ طول زمان و پهنهٔ کارزار برسد، وجود ندارد مگر جنگ صلیبیهائی که در بخش آینده بدان می‌پردازیم.
زمانی که می‌شنویم یزدان سبحان می‌فرماید:
﴿ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدٰاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا ﴾.
(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند.
و در این آیه یهودیان را جلوتر از مشرکان ذکر می‌فرماید، و گذشته از این، هنگامی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم و این واقعیّت را می‌یابیم، ما به بخشی از فلسفهٔ جلو انداختن یهودیان بر مشرکان، توسّط یزدان جهان پی می‌بریم.
یهودیان نژاد پلشت و سرسخت و شروری هستند که کینهٔ اسلام و پیغمبر اسلام را به دل می‌گیرند، و در سراچهٔ سینه نگاه می‌دارند، و پیوسته در دیگدان درون برمی‌جوشانند... این است که خدا پیغمبر خود و پیروان او را از یهودیان برحذر می‌دارد... بر این نژاد سرسخت و زشت و شرور جز اسلام و مسلمانان پیروز نگشته‌اند، آن روز که پیروان اسلام واقعاً مسلمان بوده‌اند... و از ظلم و زور این نژاد پلشت سرسخت شرور، کسی جهان را نجات نمی‌دهد، مگر اسلام، آن روزی که پیروان آن به سوی اسلام برمی‌گردند.
﴿ وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قٰالُوا: إِنّٰا نَصٰارىٰ. ذٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْبٰاناً، وَ أَنَّهُمْ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ. وَ إِذٰا سَمِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ مِمّٰا عَرَفُوا مِنَ ٱلْحَقِّ، يَقُولُونَ: رَبَّنٰا آمَنّٰا، فَاكْتُبْنٰا مَعَ ٱلشّٰاهِدِينَ. وَ مٰا لَنٰا لاٰنُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ مٰا جٰاءَنٰا مِنَ الْحَقِّ، وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنٰا رَبُّنٰا مَعَ الْقَوْمِ ٱلصّٰالِحِينَ. فَأَثٰابَهُمُ اللّٰهُ بِمٰا قٰالُوا جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا، وَ ذٰلِكَ جَزٰاءُ الْمُحْسِنِينَ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا أُولٰـئِكَ أَصْحٰابُ الْجَحِيمِ ﴾.
(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند، و خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان، کسانیند که خود را مسیحی می‌نامند، این بدان خاطر است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهبانی هستند که (به سبب آشنائی با دین خود و خوف از خدا، از شنیدن حقّ سر باز نمی‌زنند و در برابر آن) تکبّر نمی‌ورزند. و آنان هر زمان بشنوند چیزهائی را که بر پیغمبر نازل شده است (از شنیدن آیات قرآنی متأثّر می‌شوند و) بر اثر شناخت حقّ و دریافت حقیقت، چشمانشان را می‌بینی که پر از اشک (شوق) می‌گردد (و زبانشان به دعا باز می‌شود و) می‌گویند: پروردگارا! (به تو و پیغمبران تو و همهٔ کتابهای آسمانی و بدین آیات قرآنی) ایمان داریم (و خویشتن را در پناه تو می‌داریم) پس (ایمان ما را بپذیر و) ما را از زمرهٔ (امّت محمّدی که) گواهان (بر مردم در روز رستاخیز) بشمار آور. ما چرا نباید به خدا و به

۱- کارل مارکس.
۲- فروید.
۳- مراجعه شود به کتاب «التطوّر و الثبات» تألیف محمد قطب: فصل: یهودیان سه گانه: مارکس و فروید و درکایم.

حقیقتی که (توسّط محمّد) برای ما آمده است، ایمان نیاوریم؟! و حال آن که (راه صواب نمایان و حقّ بی‌پرده عیان است و) امیدواریم که پروردگارمان ما را با صالحان (به بهشت جاویدان) ببرد. پس خداوند در برابر اعترافشان (به حقّ) باغهای (بهشت را) به عنوان پاداش بدیشان می‌دهد که در زیر (درختان) آن جویبارها روان است و آنان جاودانه در آنجا می‌مانند، و این جزای نیکوکاران (چون ایشان) است. و کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند، آنان دوزخیانند.

این آیات حالتی را به تصویر می‌کشد، و حکمی را در این حالت مقرّر می‌دارد... حالت دسته‌ای از پیروان عیسی علیه‌السلام را به تصویر می‌زند:

﴿ اَلَّذِینَ قالُوا: إِنّا نَصاریٰ ﴾.

کسانی که گفته‌اند: ما مسیحی هستیم.

آیه‌ها مقرّر می‌دارند که آنان نسبت به مؤمنان مودّت و محبّت بیشتری دارند.

هر چند که پیاپی قرار گرفتن مجموعهٔ آیات، شکّی بر جای نمی‌گذارد در این که آیه‌ها حالت معیّنی را به تصویر می‌کشند، حالتی که این بیان معیّن بر آن منطبق می‌گردد. بسیاری از مردمان در فهم مدلول و درک معنی آن، به اشتباه می‌افتند، و از این برداشت نادرست خود، ماده‌ای می‌سازند برای شل و ولی موذیانه در آشنائی مسلمانان با موضعگیریهایشان در برابر اردوگاههای گوناگون، و موضعگیریهای مختلف این اردوگاهها در برابرشان! بدین لحاظ در «فی ظلال القرآن» ضروری می‌بینیم که تصویر این آیات را دربارهٔ این حالت ویژه‌ای که چنین حکم خاصی بر آن منطبق می‌گردد، با دقّت دنبال و وارسی کنیم:

این حالتی که چنین آیاتی آن را به تصویر می‌کشند، حالت دسته‌ای از مردمان است که می‌گویند: ما مسیحی هستیم. آنان نسبت به مؤمنان مهر و محبّت بیشتری از دیگران دارند:

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ ﴾.

این بدان خاطر است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهبانی هستند که (به سبب آشنائی با دین خود و خوف از خدا، از شنیدن حقّ سر باز نمی‌زنند و در برابر آن) تکبّر نمی‌ورزند.

در میان آنان کسانیند که با حقیقت دین مسیحیان آشنایند و بدین لحاظ وقتی که حقّ برای ایشان روشن گردید، از پذیرش آن سر باز نمی‌زنند.

امّا روند قرآنی در این حدّ نمی‌ایستد و بدین اندازه بسنده نمی‌کند، و کار را ناشناخته و همگانی بر همهٔ کسانی منطبق نمی‌گرداند که می‌گویند: ما مسیحی هستیم. بلکه روند قرآنی به پیش می‌رود و موقعیّت و موضع این دسته‌ای را به تصویر می‌زند که مراد آیات است:

﴿ وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَریٰ أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ، یَقُولُونَ: رَبَّنا آمَنّا، فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِینَ. وَ ما لَنا لانُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الْحَقِّ، وَ نَطْمَعُ أَنْ یُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ الْقَوْمِ الصّالِحِینَ ﴾.

آنان هر زمان بشنوند چیزهائی را که بر پیغمبر نازل شده است (از شنیدن آیات قرآنی متأثّر می‌شوند و) بر اثر شناخت حقّ و دریافت حقیقت، چشمانشان را می‌بینی که پر از اشک (شوق) می‌گردد (و زبانشان به دعا باز می‌شود و) می‌گویند: پروردگارا! (به تو و پیغمبران تو و همهٔ کتابهای آسمانی و بدین آیات قرآنی) ایمان داریم (و خویشتن را در پناه تو می‌داریم) پس (ایمان ما را بپذیر و) ما را از زمرهٔ (امّت محمّدی که) گواهان (بر مردم در روز رستاخیزند) بشمار آور. ما چرا نباید به خدا و به حقیقتی که (توسّط محمّد) برای ما آمده است، ایمان نیاوریم؟! و حال آن که (راه صواب نمایان و حقّ بی‌پرده عیان است و) امیدواریم که پروردگارمان ما را با صالحان (به بهشت جاویدان) ببرد.

این صحنهٔ زنده‌ای است که قرآن از این گروه از

مردمان به تصویر می‌زند. مردمانی که مهر و محبّت بیشتری از دیگران نسبت به مؤمنان دارند... آنان زمانی که چیزی را بشنوند که از این قرآن بر پیغمبر ﷺ نازل شده است، احساساتشان می‌جنبد و به تکان می‌افتد، و دلهایشان نرم می‌گردد، و چشمانشان از اشک لبریز می‌شود. اشکهای گرمی که تعبیر کنندهٔ تأثّر ژرف و سخت از حقّی است که شنیده‌اند، و بار اوّل تعبیری جز اشک فراوان برای آن ندیده‌اند. این چنین حالتی کاملاً پیدا است که تعبیری جز اشکهای فراوان ندارد. اشکهای شوقی که انسانها بر این سرشته شده‌اند که چون از چیزی بسیار متأثّر شوند و سخن نتواند از آن تعبیر کند، اشکها سرازیر گردند و زبان اشکها برساند چیزی را که زبان گفتار از رساندن آن عاجز و درمانده می‌ماند، و انرژی زندانی و انباشته‌ای را آزاد سازد که از امواج تأثّر شدید تولید و ذخیره گشته است.

سپس آنان بدین جوش و خروش اشکها بسنده نمی‌کنند، و در برابر حقّی که به هنگام شنیدن قرآن، سخت از آن متأثّر شده‌اند، موضع منفی به خود نمی‌گیرند، و دور از گود نمی‌نشینند و کناره گیری نمی‌کنند، و تنها خویشتن را با درک حقّی که قرآن با خود دارد، و با احساس به حجّت و قدرتی که در بر دارد، راضی و خشنود نمی‌سازند. ایشان همچون کسانی عمل نمی‌کنند که متأثّر می‌گردند و چشمانشان از اشک لبریز و سرازیر می‌گردد و دیگر کارشان در برابر چنین حقّی پایان می‌پذیرد! بلکه آنان به پیش می‌آیند و بدین حقّی که شنیده‌اند رو می‌کنند و موضع مثبت آشکاری در پیش می‌گیرند. این حق را می‌پذیرند و بدان ایمان می‌آورند و به حجّت و قدرت آن اعتراف می‌کنند، و ایمان بدان را اعلان می‌دارند، و اعتراف بدان را با گفتار آشکار و قوی و رسا بیان می‌نمایند:

﴿ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ، وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴾.

می‌گویند: پروردگارا! (به تو و پیغمبران تو و همهٔ کتابهای آسمانی و بدین آیات قرآنی) ایمان داریم (و خویشتن را در پناه تو می‌داریم) پس (ایمان ما را بپذیر و) ما را از زمرهٔ (امّت محمّدی که) گواهان (بر مردم در روز رستاخیزند) بشمار آور. ما چرا نباید به خدا و به حقیقتی که (توسّط محمّد) برای ما آمده است، ایمان نیاوریم؟! و حال آن که (راه صواب نمایان و حقّ بی‌پرده عیان است و) امیدواریم که پروردگارمان ما را با صالحان (به بهشت جاویدان) ببرد.

آنان پیش از هر چیز، ایمان خود را بدین حقّی که شناخته‌اند، اعلان می‌دارند. سپس خداوند بزرگوار را متضرّعانه فریاد می‌دارند که ایشان را در لیست و فهرست گواهان بدین حقّ، ثبت و ضبط فرماید و از زمرهٔ آنان محسوب نماید، و در صف ملّتی به رشته کشد که در زمین این حق را می‌پایند و با تمام توان نگاهبانی می‌نمایند ... ملّت مسلمانی که گواهی می‌دهد به این که این دین، حقّ است. این گواهی را با زبان اداء می‌کند، و با کردار و رفتار و پویش و کوشش در راه استقرار این حقّ در زندگی مردمان، تأیید می‌کند... این گواهان جدید، بدان ملّت مسلمان می‌پیوندند، و پروردگارشان را بر ایمان بدین حقّی که این ملّت از آن پیروی می‌کند، گواه می‌گیرند، و یزدان جهان را به فریاد می‌خوانند و از ذات کبریائی عاجزانه مسألت می‌نمایند که نامشان را در دفتر چنین ملّتی بنویسد و بنگارد.

گذشته از این، بر خود نمی‌پسندند که هیچگونه مانع و رادعی ایشان را از ایمان به یزدان باز دارد، و یا این که بگذارد چنین حقّی را بشنوند، امّا بدان ایمان نیاورند، و در پرتو این ایمان آرزو نکنند و نخواهند که خدا ایشان را بپذیرد و مقامشان را در پیشگاه خود بالا ببرد، و در میان مردمان شایسته و بایسته جایشان دهد:

﴿ وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ، وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ؟ ﴾.

ما چرا نباید به خدا و به حقیقتی که (توسّط محمّد) برای

ما آمده است، ایمان نیاوریم؟! و حال آن که (راه صواب نمایان و حقّ بی‌پرده عیان است و) امیدواریم که پروردگارمان ما را با صالحان (به بهشت جاویدان) ببرد.

این، موضع آشکار قاطعانه‌ای است در برابر چیزی که حقّ است و خداوند آن را برای پیغمبر خود فرستاده است. موضع شنیدن و شناختن، سپس کاملاً متأثّر شدن و آشکارا ایمان آوردن است. موضع تسلیم فرمان یزدان و پیوستن به ملّت مسلمان است. موضع خاشعانه رو به درگاه خدا کردن و از ایزد متعال خواستن است که ایشان را از زمرهٔ گواهی دهندگان بدین حقّ گرداند. گواهی دهندگان که گواهی خود را با رفتار و کردار و تلاش و کوشش خویش برای استقرار این حقّ در زمین، و استقرار آن در زندگی مردمان، اداء می‌کنند... گذشته از این، راه در نظرشان آن اندازه روشن و یگانه است که هرگز جائز نمی‌دانند که جز راهی را در پیش بگیرند که راه ایمان به یزدان، و ایمان به حقّی است که یزدان بر پیغمبر خود نازل فرموده است. اینان - گذشته از همهٔ اینها - آرزو می‌نمایند که خداوند ایشان را در پیشگاه خود بپذیرد و رضایت خود را از آنان دریغ نفرماید و بهرهٔ ایشان فرماید.

روند قرآنی در اینجا بدین امر اکتفاء نمی‌کند که تنها کسانی را برشمرد که ایشان نسبت به مؤمنان محبّت و مودّت بیشتری از دیگران دارند، آن کسانی که خویشتن را مسیحی می‌نامند. و تنها بدین کار بسنده نمی‌فرماید که رفتارشان را در هنگام رویاروئیشان با چیز حقّی به تصویر زند که بر پیغمبر ﷺ نازل فرموده است، و موضع مثبت صریح ایشان را بیان دارد، و ایمان آشکارشان را ذکر نماید، و ایشان را به صف مسلمانان پیوند دهد، و آمادگی ایشان را برای ادای گواهی با جان و مال و توان و تلاش ذکر فرماید، و دعایشان را متذکّر شود که عاجزانه از یزدان مسألت می‌نمایند که ایشان را از جملهٔ شاهدان بر این حقّ و گواهی دهندگان بدین حقّ - بدین نحو که گذشت - بپذیرد، و امیدواریشان را بیان دارد که چشم طمع دوخته‌اند بدین که یزدان جهان آنان را به کاروان صالحان و بایستگان بپیوندد...

بلی روند قرآنی در این حدّ نمی‌ایستد و تنها به بیان کار چنین کسانی بسنده نمی‌کند که دربارهٔ ایشان می‌فرماید: آنان از دیگران مهر و محبّت بیشتری نسبت به مؤمنان دارند. بلکه به جلو گام برمی‌دارد، و برای تکمیل تصویرشان، و ترسیم سرنوشتی که کارشان عملاً بدان انجامیده است، به پیش می‌رود:

﴿ فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا. وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

پس خداوند در برابر اعتراف آنان (به حقّ) باغهای (بهشت را) به عنوان پاداش بدیشان می‌دهد که در زیر (درختان) آن جویبارها روان است و آنان جاودانه در آنجا می‌مانند، و این جزای نیکوکاران (چون ایشان) است.

یزدان جهان صدق نیّت دلها و زبانهایشان را، صدق اراده و تصمیم حرکت در راهشان را، صدق تصمیمشان را بر ادای گواهی بر حقّانیّت این دین جدیدی را که پذیرفته‌اند و بدان داخل شده‌اند، راستی گواهیشان بر صف مسلمانانی که برادری و برابری و همرزمی و همراهی با ایشان را برگزیده‌اند، بشمار آوردن ادای این گواهی - با همهٔ مشکلات مالی و جانی که دارد - تفضّلی که خدا به هر کس از بندگان خود که بخواهد مرحمت می‌فرماید، ذکر این نکته که دیگر چنین کسانی راهی ندارند که آن را بپیمایند مگر راهی را که اعلام کرده‌اند آن را می‌پیمایند، و از الطاف خداوندگارشان مسألت دارند که آنان را از زمرهٔ مردمان شایسته و انسانهای بایسته بشمار آورد...

خداوند همهٔ اینها را از ایشان دیده است و از همهٔ اینها آگاه بوده است، در نتیجه گفتارشان را پذیرفته است، و به عنوان پاداش ایشان بهشت را برایشان تعیین و واجب فرموده است، و برای آنان گواهی می‌دهد که ایشان محسنان و نیکوکارانند، و او پاداش محسنان و نیکوکاران را می‌دهد:

﴿ فَأَثابَهُمُ اللهُ - بِما قالُوا - جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها... وَ ذٰلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِنِينَ... ﴾.

پس خداوند در برابر اعتراف آنان (به حقّ) باغهای (بهشت را) به عنوان پاداش بدیشان می‌دهد که در زیر (درختان) آن جویبارها روان است و آنان جاودانه در آنجا می‌مانند، و این جزای نیکوکاران (چون ایشان) است.

احسان والاترین درجه از درجات ایمان و اسلام است ... یزدان بزرگوار برای این گروه از مردمان گواهی می‌دهد که آنان از زمرهٔ محسنانند!

این گروه، دارای سیماها و نشانهای مشخّصی هستند که قرآن مجید دربارهٔ آنان می‌فرماید:

﴿ وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قالُوا: إِنّا نَصارىٰ ﴾.

و خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان، کسانیند که خود را مسیحی می‌نامند....

اینان گروهی هستند هنگامی که حقّ را بشنوند، خویشتن را بزرگتر از آن نمی‌بینند که حقّ را بپذیرند. بلکه برعکس حقّ را از ته دل می‌پذیرند و آشکارا زبان بدان می‌گشایند و لبّیک می‌گویند. اینان گروهی هستند که بی‌درنگ پذیرش اسلام را اعلان می‌دارند، و در پیوستن به صف مسلمانان تردید نمی‌نمایند، و مخصوصاً در انجام وظائف و تکالیفی که این عقیده بر عهدهٔ آنان واگذار می‌نماید، کمترین سستی به خود راه نمی‌دهند، وظائف و تکالیفی همچون گواهی بر حقّانیّت این عقیده، با استقامت بر آن، و جهاد برای استقرار و پابرجا داشتن آن. اینان گروهی هستند که خدا از راستی گفتارشان آگاهی یافته است و ایشان را بدین لحاظ در صفوف محسنان پذیرفته است و جای داده است.

امّا روند قرآنی تنها بدین تعیین سیماهای این گروه از مردمان بسنده نمی‌کند، گروهی که می‌بینی از دیگران مهر و محبّت بیشتری نسبت به مؤمنان دارند. بلکه روند قرآنی به پیش می‌رود و آنان را از گروه دیگری جدا می‌سازد که می‌گویند: ما مسیحی هستیم. آن کسانی که این حقّ را می‌شنوند و آن را نمی‌پذیرند و دروغ می‌دانند. بدین حقّ گردن نمی‌نهند و از آن پیروی نمی‌کنند، و به صفوف گواهان نمی‌پیوندند:

﴿ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ ﴾.

و کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند، آنان دوزخیانند.

قطعاً مراد از کسانی که در این مورد کافر می‌شوند و تکذیب می‌کنند، آن کسانی است که خویشتن را مسیحی می‌نامند، و با وجود این که می‌شنوند، ولی پاسخ نمی‌گویند و پیروی نمی‌کنند... قرآن ایشان را کافر می‌نامد، هر وقت که خویشتن را در چنین موضع و موقعیّتی قرار دهند. در این امر، یهودیان و مسیحیان یکسانند. قرآن آنان را همراه مشرکان یکسان به کاروان کافران ملحق می‌نماید، مادام که موضعگیری تکذیب حقّی را داشته باشند که خدا آن را بر پیغمبر خود نازل فرموده است و مادام که از دخول به آئین اسلام سرپیچی کنند، اسلامی که خدا جز آن را از مردم به عنوان دین نمی‌پذیرد... چنین حکمی را در امثال این فرمودهٔ یزدان سبحان می‌یابیم:

﴿ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا - مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ - مُنْفَكِّينَ حَتّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴾. (بیّنه / ۱)

کافران اهل کتاب، و مشرکان، تا زمانی که حجّت بدیشان نرسد (و برابر سنّت الهی با آنان اتمام حجّت نگردد) به حال خود رها نمی‌شوند.

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا - مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ - فِي نارِ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أُولٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴾. (بیّنه / ۶)

مسلّماً کافران اهل کتاب، و مشرکان، جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند! آنان بدون شکّ بدترین انسانها هستند.

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا: إِنَّ اللهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ ﴾. (مائده / ۷۳)

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است.

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ﴾. (مائده / ۱۷)

بطور مسلّم، کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است کافرند!.

﴿ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلَىٰ لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ﴾. (مائده/۷۸)

کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند.

این تعبیر آشنا، و حکم شناخته‌ای، در قرآن است. در اینجا چنین تعبیری و حکمی ذکر می‌شود، تا دو گروهی را از همدیگر جدا سازد که هر دو خود را مسیحی می‌نامند. و موضعگیری هر گروهی از آن دو را در برابر مؤمنان مشخّص گرداند. و سرنوشت هم اینان و هم آنان را در پیشگاه خدا معیّن دارد... اینان بهشت از آن ایشان است. بهشتی که در زیر درختان و کاخهایش جویبارها و چشمه‌سارها روان است. آنان هم دوزخیانند و در میان آتش سوزانند.

در این صورت، هر کس که بگوید: من مسیحی هستم، تحت این حکم قرار نمی‌گیرد که می‌فرماید:

﴿ وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا... ﴾.

خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان....

همانگونه که برداشت کسانی است که آیه‌های قرآن را پیش از پایان پذیرفتن، تفسیر و تعبیر می‌کنند ... این حکم منوط و محدود به حالت معیّنی است که روند قرآنی کار آن را پیچیده نگذاشته است، و نشانه‌های آن را ناشناخته رها نساخته است، و موقعیّت آن را نه کم و نه زیاد با موقعیّت چیز دیگری نیامیخته است ...

روایتهائی در این باره موجود است که از ارزش ویژه‌ای برخوردار است در تعیین مسیحیان مورد نظر این نصّ قرآنی:

قرطبی در تفسیر خود نقل کرده است: «این آیه دربارهٔ نجّاشی و یارانش نازل شده است، بدانگاه که مسلمانان در نخستین هجرت به پیش او آمدند - همانگونه که در کتاب سیرهٔ ابن اسحاق و دیگران آمده است - و خویشتن را از دست مشرکان رهانیدند و نگذاشتند که مشرکان آنان را از دین برگردانند. در این هجرت، مهاجران گروه اندکی بودند. پس از آن، فرستادهٔ خدا ﷺ به مدینه هجرت فرمود و مشرکان نتوانستند بدو دسترسی پیدا کنند. میان ایشان و پیغمبر ﷺ جنگ درگرفت و جدائی کامل افتاد. هنگامی که جنگ بدر درگرفت و یزدان جهان سران کفّار را در آن به قتل رساند، کفّار قریش گفتند: خونبهای شما در سرزمین حبشه است. هدایائی برای نجّاشی تهیّه کنید و همراه دو نفر از اندیشمندان خود برای نجّاشی بفرستید تا کسانی را که به پیش او رفته‌اند به دست شما بسپارد و ایشان را در برابر کسانی به قتل برسانید که در بدر کشته شده‌اند. کفّار قریش عمرو پسر عاص، و عبدالله پسر ابوربیعه را همراه با هدایائی به حبشه فرستادند. پیغمبر خدا ﷺ این مسأله را شنید. لذا عمرو پسر امیّهٔ ضُمْری را همراه با نامه‌ای که برای نجّاشی نوشته بود به حبشه فرستاد. عمرو پسر امیّه ضمری به پیش نجّاشی رفت. نجّاشی پس از خواندن نامهٔ فرستادهٔ خدا ﷺ جعفر پسر ابوطالب و سائر مهاجران را به پیشگاه خود خواست. راهبان و کشیشان را نیز گردآوری کرد و به خدمت فرا خواند. سپس به جعفر پسر ابوطالب دستور داد که برایشان قرآن بخواند. جعفر پسر ابوطالب سورهٔ «مریم» را خواند. همگان از شنیدن قرآن به گریه افتادند و اشک ریزان برخاستند و رفتند. اینان کسانیند که دربارهٔ ایشان نازل شده است:

﴿ وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قالُوا: إِنّا نَصارىٰ ﴾.

خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان، کسانیند که خود را مسیحی می‌نامند.

آیه‌ها را تا واژهٔ «الشاهدین» برخواند ... ابوداود آن را

روایت کرده است که گفته است: محمد پسر مَسْلُمهٔ مرادی آن را برایمان روایت کرده است، و گفته است: ابن وهب آن را روایت نموده است، و گفته است: یونس از ابن شهاب برایم روایت کرده است که او نیز از ابوبکر پسر عبدالرّحمن پسر حرث پسر هشام روایت نموده است که او هم از سعید پسر مسیّب و او از عروه پسر زبیر روایت کرده است که گفته است: هجرت نخستین، هجرت مسلمانان به سرزمین حبشه است. آنگاه مفصّلاً از آن سخن رانده‌است.

بیهقی از ابن اسحاق روایت نموده است که گفته است: در آن هنگام که پیغمبر ﷺ در مکّه بود، و خبرش در اطراف پخش شده بود، بیست مرد یا در این حدود از مسیحیان حبشه به خدمت او رسیدند. او را در مسجدالحرام یافتند و با او صحبت کردند و از او پرسشهائی نمودند. قریشیان پیرامون کعبه نشسته بودند. هنگامی که از پرسشهای خود پرداختند و آنچه می‌خواستند از پیغمبر ﷺ پرسیدند، پیغمبر خدا ایشان را به سوی خدا دعوت کرد و قرآن را برایشان تلاوت فرمود. هنگامی که قرآن را شنیدند، چشمانشان از اشک لبریز گردید! بدو پاسخ مثبت دادند و ایمان آوردند و تصدیقش کردند، و در او همان نشانه‌ها و اوصافی را یافتند که در کتاب آسمانیشان دربارهٔ او آمده بود.

هنگامی که از پیش او برخاستند و رفتند، ابوجهل همراه با گروهی از قریشیان سر راه آنان را گرفتند و بدیشان گفتند: خداوند شما کاروانیان را زیانمند گرداند! کسی شما را فرستاده است که از پیروان دین شما است، تا بیائید و برای او و در بارهٔ این مرد کسب خبر کنید و او را از حال وی بیاگاهانید. نشستن شما با او چندان طولی نکشید، به ترک دین خود گفتید! و آنچه را به شما گفت باور داشتید و پذیرفتید! کاروانیانی را نادانتر از شما سراغ نداریم! بدیشان پاسخ دادند و گفتند: خداحافظ! ما با شما جاهلانه رفتار نمی‌کنیم! و بدی به شما نمی‌گوئیم و بدی از شما نمی‌شنویم! اعمال و افعال خودمان متعلّق به خودمان است، و اعمال و افعال خودتان متعلّق به خودتان است! ما خویشتن را از خیر و خوبی بی‌بهره نمی‌سازیم... گویند که کاروانیان افرادی از اهالی نجران بودند. و گویند که این دسته از آیات، دربارهٔ ایشان نازل شده است:

﴿ أَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ... ﴾ تا می‌رسد به: ﴿ لاٰ نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ﴾.

(قصص / ۵۲-۵۵)

کسانی که پیش از نزول قرآن، برایشان کتاب (تورات و انجیل را) فرستادیم (و اهل کتاب نامیده می‌شوند، اگر واقعاً مطالب تورات و انجیل را خوانده و از دل مقاصد آنها را تصدیق کرده باشند، هم اینک محمّد را به عنوان پیغمبر می‌پذیرند و) به قرآن ایمان می‌آورند...

... ما خواهان (همنشینی و همصحبتی با) نادانان نیستیم.

گویند: جعفر پسر ابوطالب و یارانش، همراه با هفتاد مرد پشمینه پوش، به خدمت پیغمبر ﷺ آمدند. شصت و دو نفر از اهالی حبشه بودند، و هشت نفر از اهالی شام بودند، به نامهای: بحیراء راهب، إدریس، اشرف، ابرهه، ثُمامه، قُثَم، درید، و أیمَن. پیغمبر ﷺ سورهٔ «یس» را تا آخر برایشان تلاوت فرمود. چون قرآن را شنیدند، گریستند و بدان ایمان آوردند و گفتند: این قرآن بسیار همگون و همسان چیزی است که بر عیسی نازل می‌شد!

در بارهٔ چنین کسانی آمده است:

﴿ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدٰاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا، وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قٰالُوا: إِنّٰا نَصٰارىٰ ﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند، و خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان کسانیند که خود را مسیحی می‌نامند.

مراد گروه اعزامی نجّاشی است. آنان دیر نشینان بودند. سعید پسر جبیر گفته است: یزدان در بارهٔ

آنان این آیات را نیز نازل فرموده است:
﴿ أَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴾.
(قصص / ۵۲)

کسانی که پیش از نزول قرآن، برایشان کتاب (تورات و انجیل را) فرستادیم (و اهل کتاب نامیده می‌شوند، اگر واقعاً مطالب تورات و انجیل را خوانده و از دل مقاصد آنها را تصدیق کرده باشند، هم اینک محمّد را به عنوان پیغمبر می‌پذیرند و) به قرآن ایمان می‌آورند.

﴿ أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ ... ﴾. (قصص / ۵۴)

آنان کسانیند که دو بار اجر و پاداششان داده می‌شود....

مقاتل و کلبی گفته‌اند: از آنان چهل نفر از اهالی نجران و از بنی حَرَث پسر کعب بودند، و شصت و هشت نفر از اهالی شام بودند. قتاده گفته است: این آیه‌ها دربارهٔ مردمانی از اهل کتاب نازل شده است که پیرو شریعت اصلی و تحریف نشده‌ای بودند که عیسی با خود آورده بود. هنگامی که خدا محمّد ﷺ را برانگیخت، بدو ایمان آوردند. خدا نیز ایشان را ستود»...

این، چیزی است که در معنی این نصّ قرآنی بیان می‌داریم و می‌پسندیم. چیزی است که خود روند قرآنی هم بیانگر آن است، و چنین روایتهائی را هم که بیان داشتیم، آن را تأیید می‌نمایند. این برداشت، از یک سو با بقیّهٔ فرموده‌هائی همخوانی و همآوائی دارد که در این سوره و در سوره‌های دیگر، دربارهٔ موضعگیری و موقعیّت اهل کتاب بطور کلّی - اعم از یهودیان و مسیحیان - در برابر آئین اسلام و پیروان آن آمده است و شأن نزول پیدا کرده است. و از دیگر سو هماهنگ و متّفق با واقعیّت تاریخی است، واقعیّتی که ملّت مسلمان در مدّت چهارده قرن با آن آشنا گشته است و روبرو شده است.

این سوره، روال و روند یگانه‌ای در خطّ سیر و سایه‌ها و فضا و اهداف خود دارد. فرمودهٔ یزدان سبحان هم برخی با برخی دیگر ضدّ و نقیض نمی‌افتد:

﴿ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً ﴾. (نساء / ۸۲)

اگر قرآن از سوی غیر خدا آمده بود، در آن تناقضات و اختلافات فراوانی را پیدا می‌کردند.

در خود این سوره آیه‌ها و فرموده‌هائی است که معنی این نصّ قرآنی را روشن می‌گردانند که ما در صدد تفسیر آن هستیم. از جمله:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ، بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ، إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.
(مائده / ۵۱)

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.

﴿ قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَاناً وَ كُفْراً، فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴾. (مائده / ۶۸)

ای فرستادهٔ (خدا، محمّد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پای‌بند) نخواهید بود مگر آن که (ادّعاء را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است بر پا دارید (و در زندگی پیاده و اجراء نمائید)... ولی (ای پیغمبر بدان که) آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده است، بر عصیان و طغیان و کفر و ظلم بسیاری از آنان می‌افزاید (و این قرآن به خاطر روح لجاجت کافران، در آنان تأثیر معکوس می‌نماید!). بنابراین (آسوده خاطر باش و) بر گروه کافران غمگین مباش.

در سورهٔ بقره نیز آمده است:

﴿ وَ لَنْ تَرْضیٰ عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لاَ النَّصاریٰ حَتّیٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ. قُلْ: إِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الْهُدیٰ؛ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوٰاءَ هُمْ بَعْدَ الَّذِي جٰاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ مٰا لَکَ مِنَ اللّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصیرٍ ﴾. (آیهٔ ۱۲۰)

یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آئین (تحریف یافته و خواسته‌های نادرست ایشان) پیروی کنی. بگو تنها هدایت الهی هدایت است. و اگر از خواستها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آنکه علم و آگاهی یافته‌ای (و با دریافت وحی الهی، یقین و اطمینان به تو دست داده است)، هیچ سرپرست و یاوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود (و خدا تو را کمک و یاری نخواهد کرد).

همچنین چیزی که خدا ملّت مسلمان را از آن برحذر داشته است، آن را واقعیّت تاریخی تصدیق کرده است، و همان چیز از یهودیان و مسیحیان، یکسان دیده شده است. وقتی که می‌بینیم واقعیّت تاریخی در سینهٔ خود نگاه داشته است موضعگیری زشت و دژخیمانهٔ یهودیان در برابر اسلام، از روز نخستینی که اسلام در مدینه به سویشان رفته است، و در شکل نیرنگبازانه‌اش هنوز که هنوز است به پایان نیامده است و تاکنون بس نکرده است ... زمانی که می‌بینیم امروزه یهودیان پیوسته حملات ضدّ اسلام را در همهٔ نواحی زمین، با کینه‌توزی ناپاکی و نیرنگ پستی، رهبری می‌کنند... و عین این واقعیّت از مسیحیان صلیبی نیز ثبت و ضبط و دیدنی و مشاهده کردنی است، و واقعیّت تاریخ آشکارا فریاد می‌دارد که مسیحیان از آن روز که جنگ یرموک میان لشکر مسلمانان و لشکرهای رومیان درگرفته است، موضعگیری کینه‌توزانه‌ای در برابر اسلام در پیش گرفته‌اند و پیوسته دشمنی ورزیده‌اند، مگر در احوال و اوضاع نادری که آیه‌های مورد بحث آنها را به تصویر می‌زنند. تنها در این احوال و اوضاع بوده است که دلهائی به اسلام پاسخ داده‌اند و بدان داخل گشته‌اند، و چه بسا دسته‌ها و گروههائی از مسیحیان بوده‌اند و وقتی که از ظلم و ستم دسته‌ها و گروههای دیگری از مسیحیان به جان آمده‌اند، خویشتن را در پناه عدالت اسلام داشته‌اند و از جور و بلا رسته‌اند... امّا موج همگانی و عامی که موضعگیری جملگی مسیحیان را می‌نمایاند، همان جنگهای صلیبی است. که هرگز شعله‌های این جنگها فروکش نکرده است - مگر در ظاهر امر - از آن زمان که در کناره‌های رودخانهٔ یرموک مسلمانان و رومیان با یکدیگر آتش کارزار را فروزان کردند و رزمیدند!

کینه‌های صلیبیان نسبت به اسلام و پیروان آن، در جنگهای مشهور صلیبی در مدّت دو قرن از زمان، جلوه‌گر آمده است. همانگونه که کینه‌های ایشان در جنگهای نابودی اسلام و مسلمین در اندلس جلوه‌گر شده است، جنگهای ریشه کنی اسلام و نابودی مسلمانان که توسّط صلیبیان برافروخته و رهبری گردید. به دنبال چنین جنگهائی، حملات استعمار و تبشیر بر ضدّ ممالک اسلامی، نخست در آفریقا، و سرانجام در همهٔ جهان، شروع گردید.

پیوسته صهیونیسم جهانی و صلیبیگری جهانی - با وجود همهٔ کینه‌توزیها و دشمنانگیهائی که با یکدیگر دارند - در جنگ با اسلام همپیمان شده‌اند و پشتیبان همدیگر گشته‌اند!

مسیحیان و یهودیان همیشه در جنگ با اسلام، همانگونه بوده‌اند که یزدان بس دانا و آگاه جهان، از ایشان خبر داده است:

﴿ بَعْضُهُمْ أَوْلِیٰاءُ بَعْضٍ ﴾.

برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند.

ایشان بودند که دولت خلافت اخیر را از هم پاشیدند. سپس به راه پلید خود ادامه دادند و ارکان این آئین را یکی یکی از میان برداشتند. پس از نابود کردن رکن «حکمرانی و فرماندهی»، هم اینک به تلاش ایستاده‌اند و درصدد نابود کردن رکن «نماز» برآمده‌اند!

هم اینک آنان موضعگیری یهودیان پیشین را با مسلمانان و بت‌پرستان، تجدید می‌کنند و برگشت می‌دهند، و بت‌پرستان را در هر کجا که یافته شوند، بر ضدّ اسلام، پشتیبانی و تأیید می‌نمایند! گاهی بت‌پرستان را از راه کمکهای مستقیم پشتیبانی می‌کنند، و گاهی از راه مؤسّسه‌ها و سازمانهای دولتی و حکومتی که بر آنان می‌گمارند و خودشان امور و شؤونشان را نظارت می‌نمایند. جنگ میان هند و پاکستان بر سر مسألهٔ کشمیر، و موضعی که صلیبیها در این باره در پیش گرفته‌اند، دور از این دسیسه بازیهای نهانی ایشان نیست.

افزون بر اینها، به وجود آوردن و پروردن و سرپرستی شرائط و اوضاعی را بر عهده می‌گیرند که به وسیلهٔ آنها هر گونه تلاش و جنبشی را سرکوب می‌کنند که برای زنده کردن اسلام و رستاخیز اسلامی انجام پذیرد... به تن کسانی که چنین شرائط و اوضاع ویرانگری را به دست می‌گیرند، جامهٔ دروغین قهرمانی را می‌پوشانند، و طبلهای پوچ پهلوانی را در اطرافشان به صدا درمی‌آورند، تا بتوانند اسلام را نابود کنند و واپسین رمق حیات را از آن بگیرند، و فریاد اسلام را در میان صداها و غوغاهای جهانی، پیرامون این اراذل و اوباشی که جامه‌های قهرمانان را به تنشان می‌پوشانند، خفه و خاموش گردانند!

این چکیدهٔ گذرائی بود از آن چیزهائی که واقعیّت تاریخی در طول چهارده قرن در صفحات خود از موضعگیریهای یهودیان و مسیحیان در برابر اسلام نگاشته است. فرقی هم میان یهودیان و مسیحیان، و اختلافی هم میان این اردوگاه با آن اردوگاه، برای نیرنگ با اسلام و دشمنی و کینه‌توزی با آن، وجود ندارد. جنگ همیشگی با اسلام و مسلمانان در طول زمان هرگز سستی نمی‌پذیرد و آتش کارزارشان خاموشی نمی‌گیرد!

این، چیزی است که آگاهان باید هم امروز و هم فردا بدانند. تا به دنبال جنبشهای گول زننده یا گول خورده‌ای رهسپار نشوند که کارشان شل و ول کردن و سست و ضعیف گرداندن مسلمانان و لرزان نمودن پایه‌های اسلام است و بس. اینان به اوائل این چنین آیه‌هائی می‌نگرند و سرآغاز چنین نصوص قرآنی را می‌خوانند، بدون این که دنبالهٔ آیه‌ها و بقیّهٔ نصوص قرآنی را بنگرند و بررسی کنند. یا بدون این که همهٔ روند سوره، و همهٔ فرموده‌های قرآنی را مورد پژوهش قرار دهند، و واقعیّت تاریخی را بخوانند و ببینند، واقعیّتی که همهٔ این گفته‌ها را تصدیق می‌کند... اینان بدون پژوهش محقّقانه‌ای، تنها با توجّه به سرآغاز چنین آیه‌هائی، به تخدیر احساسات مسلمانان در برابر اردوگاههائی می‌پردازند که کینهٔ ایشان را به دل می‌گیرند، و به نیرنگ و دوز و کلک با ایشان می‌نشینند. اردوگاههائی که تمام سعی و تلاش خود را صرف حیله‌گری با مسلمانان و ریشه‌کن سازی اسلام می‌سازند، و پیوسته در این اندیشه‌اند که کی زمان آن فرا می‌رسد که آخرین ضربهٔ تیشهٔ خود را به ریشه‌های عقیدهٔ اسلامی بزنند و تنهٔ درخت گشن این آئین را نقش بر زمین کنند!

این اردوگاههای پلید از چیزی به اندازهٔ پیدایش آگاهی و بیداری در دلهای گروه مؤمنان هراس ندارند! این گروه مؤمنان، چه اندک باشند و چه بسیار! تعدادشان کم و یا زیاد باشد!

کسانی که آگاهی و بیداری را از دلهای مؤمنان می‌زدایند، و با وسائل مختلف و حیله‌های ممکن، مسلمانان را به بی‌خبری می‌اندازند، دشمن‌ترین دشمنان این آئین و عقیدهٔ آسمانی هستند... چه بسا برخی از اینان، خودشان نخجیرهای گول خورده باشند، امّا با این وجود، زیان اینان از زیان دشمن‌ترین دشمنان کمتر نمی‌باشد، بلکه گاهی زیان ایشان بیشتر و دردناک‌تر هم می‌باشد.

قطعاً این قرآن مردمان را به راهی رهنمود می‌گرداند که

راست‌تر و استوارتر از همهٔ راهها است، و برخی از این قرآن برخی دیگر را نقض نمی‌کند و تناقض بدان راه ندارد. پس در این صورت، با بینش به مطالعهٔ آن بپردازیم...

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ
لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ
لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾ وَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلًا طَيِّبًاۚ
وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِيٓ أَنتُم بِهِۦ مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ
بِٱللَّغْوِ فِيٓ أَيْمَٰنِكُمْ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلْأَيْمَٰنَۖ
فَكَفَّٰرَتُهُۥٓ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَٰكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ
أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍۖ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ
ثَلَٰثَةِ أَيَّامٍۚ ذَٰلِكَ كَفَّٰرَةُ أَيْمَٰنِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْۚ وَٱحْفَظُوٓاْ
أَيْمَٰنَكُمْۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٨٩﴾

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْخَمْرُ وَٱلْمَيْسِرُ وَٱلْأَنصَابُ وَٱلْأَزْلَٰمُ رِجْسٌ
مِّنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَٰنِ فَٱجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ
ٱلشَّيْطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ ٱلْعَدَٰوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ فِي ٱلْخَمْرِ وَٱلْمَيْسِرِ
وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِۖ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ ﴿٩١﴾ وَأَطِيعُواْ
ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَٱحْذَرُواْۚ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا عَلَىٰ
رَسُولِنَا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿٩٢﴾ لَيْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ
ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوٓاْ إِذَا مَا ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ
ٱلصَّٰلِحَٰتِ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّأَحْسَنُواْۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ
﴿٩٣﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَيَبْلُوَنَّكُمُ ٱللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلصَّيْدِ تَنَالُهُۥٓ
أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ ٱللَّهُ مَن يَخَافُهُۥ بِٱلْغَيْبِۚ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ
ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقْتُلُواْ ٱلصَّيْدَ
وَأَنتُمْ حُرُمٌۚ وَمَن قَتَلَهُۥ مِنكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ
يَحْكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًۢا بَٰلِغَ ٱلْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّٰرَةٌ طَعَامُ
مَسَٰكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِۦۗ عَفَا ٱللَّهُ عَمَّا
سَلَفَۚ وَمَنْ عَادَ فَيَنتَقِمُ ٱللَّهُ مِنْهُۚ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ ﴿٩٥﴾

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ ٱلْبَحْرِ وَطَعَامُهُۥ مَتَٰعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِۖ وَحُرِّمَ
عَلَيْكُمْ صَيْدُ ٱلْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًاۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِيٓ إِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾ ۞ جَعَلَ ٱللَّهُ ٱلْكَعْبَةَ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ
قِيَٰمًا لِّلنَّاسِ وَٱلشَّهْرَ ٱلْحَرَامَ وَٱلْهَدْيَ وَٱلْقَلَٰٓئِدَۚ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوٓاْ
أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَأَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٩٧﴾ ٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ وَأَنَّ ٱللَّهَ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٩٨﴾ مَّا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا
تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٩٩﴾ قُل لَّا يَسْتَوِي ٱلْخَبِيثُ وَٱلطَّيِّبُ
وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ ٱلْخَبِيثِۚ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ يَٰٓأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسْـَٔلُواْ
عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِن تَسْـَٔلُواْ عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ
ٱلْقُرْءَانُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا ٱللَّهُ عَنْهَاۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ قَدْ
سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا كَٰفِرِينَ ﴿١٠٢﴾
مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ
ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَۖ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُواْ
حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
شَيْـًٔا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْۖ
لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهْتَدَيْتُمْۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَٰدَةُ
بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ حِينَ ٱلْوَصِيَّةِ ٱثْنَانِ ذَوَا
عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ
فَأَصَٰبَتْكُم مُّصِيبَةُ ٱلْمَوْتِۚ تَحْبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعْدِ ٱلصَّلَوٰةِ
فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِۦ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ
وَلَا نَكْتُمُ شَهَٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلْأٓثِمِينَ ﴿١٠٦﴾ فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰٓ
أَنَّهُمَا ٱسْتَحَقَّآ إِثْمًا فَـَٔاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ ٱلَّذِينَ
ٱسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْأَوْلَيَٰنِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَٰدَتُنَآ أَحَقُّ
مِن شَهَٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعْتَدَيْنَآ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٠٧﴾ ذَٰلِكَ
أَدْنَىٰٓ أَن يَأْتُواْ بِٱلشَّهَٰدَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَآ أَوْ يَخَافُوٓاْ أَن تُرَدَّ أَيْمَٰنٌۢ بَعْدَ
أَيْمَٰنِهِمْۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱسْمَعُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿١٠٨﴾

این بخش کلاً یک مسأله را دربرمی‌گیرد - هر چند موضوعهائی که بیان می‌دارد متفاوت و گوناگون است - و دور یک محور می‌چرخد... تنها یزدان است که حرام می‌کند و حلال می‌سازد... فقط خدا است که ممنوع می‌گرداند و آزاد می‌نماید... خدا است که او امر و نهی می‌کند... دیگر همهٔ مسائل در برابر این قاعده یکسانند، چه مسائل بزرگ و چه مسائل کوچک... زیرا همهٔ امور زندگی انسانی باید که بدین قاعده برگردانده شود و با این قاعده و قانون سنجیده شود، نه قاعده و قانون دیگری.

کسی که حق قانونگذاری را برای خود ادّعاء کند، یا عملاً به قانونگذاری دست یازد، چنین کسی حقّ الوهیّت را ادّعاء کرده است و خویشتن را در مقام الوهیّت قرار داده است... چنین حقّی هم از آن کسی جز خدا نیست ... کسی که در چیزی از اینها، از آداب و رسوم مردمان، و از تقلیدات و مصطلحات ایشان، استمداد جوید، در اصل از چیزی عدول کرده است که یزدان بر پیغمبر ﷺ نازل فرموده است... و با این عدول، از دائرهٔ ایمان به یزدان خارج می‌گردد، و از حوزهٔ این دین بیرون می‌افتد.

هر بخشی از بخشهای این دسته از آیات با نداء مکرّر واحدی آغاز می‌گردد که: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید... است. همچون:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَ لاَ تَعْتَدُوا... ﴾.

ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید، و (از حلال و حرام) تجاوز ننمائید (و از حدود مقرّرات الهی تخطّی مکنید).

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الأَنْصَابُ وَ الأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ... ﴾.

ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگیی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمائی و غیبگوئی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (کارهای) پلید دوری کنید....

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ... ﴾.

ای مؤمنان! مسلّماً خداوند شما را با (تحریم) برخی از نخجیر (یعنی حیوانات و طیور وحشی برّی که به آسانی در دسترس شما قرار می‌گیرند و) دستها و نیزه‌های شما بدانها می‌رسند، آزمایش می‌کند، تا روشن شود چه کسی در حال نهان (از دیدگان مردمان، به سبب نیروی ایمان) از خدا می‌ترسد....

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ... ﴾.

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال مکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و) اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بد حال کنند.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ... ﴾.

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتن را از معاصی و گناهان بدور دارید و هوشیار باشید که آلودگیهای جامعه شما را نیالاید). هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد بازداشتید گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند (و نافرمانی دیگران شما را به دوزخ نمی‌کشاند. چرا که حساب هر کس جدا است).

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ... ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که (علائم و قرائن) مرگ یکی از شما فرا رسید (و خواست دربارهٔ چیزی وصیّت کند)

باید در موقع وصیّت دو نفر دادگر از میان خودتان، یا اگر در سفر بودید و بلای مرگ دامنگیرتان شد (و به مسلمانان دسترسی نبود) از میان دیگران به گواهی گرفته شوند....

این نداء بدین شیوه، دارای منزلت و دلالت خود در روند این بخشی است که به مسألهٔ قانونگذاری می‌پردازد و آن را مسألهٔ الوهیّت، و مسألهٔ ایمان، و مسألهٔ دین می‌شمارد ... ندائی است با صفت ایمانی که معنی و مقتضای آن، اعتراف به الوهیّت یزدان، و اعتراف به حاکمیّت باری تعالی است ... ندای یادآوری و بیانگری ایمان و قاعدهٔ آن، در پرتو مناسبت موجود در روند قرآنی است. همراه با آن، امر به اطاعت از خدا و اطاعت از پیغمبر ﷺ می‌گردد، و از نافرمانی و رویگردانی بر حذر داشته می‌شود، و از عقاب شدید خدا، و چشم امید دوختن به آمرزش و مهر او، سخن می‌رود، آمرزش و مهر خدا در حقّ کسانی که توبه کنند و به سوی آفریدگارشان برگردند.

بعد از این مطالب، جدائی مؤمنان از گمراهان به میان می‌آید. گمراهانی که از راه مؤمنان منحرف می‌گردند و از این برنامهٔ ایشان پیروی نمی‌کنند که واگذاری حقّ قانونگذاری به خداوند جهان در مسائل کوچک یا بزرگ، و دست کشیدن از تجاوز به حقّ آفریدگار و سلطهٔ کردگار و الوهیّت خداوندگار است:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ، لاٰ یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذٰا اهْتَدَیْتُمْ، إِلَی اللهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعاً، فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتن را از معاصی و گناهان بدور دارید و هوشیار باشید که آلودگیهای جامعه شما را نیالاید). هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد بازداشتید) گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند (و نافرمانی دیگران شما را به دوزخ نمی‌کشاند. چرا که حساب هر کس جدا است و) بازگشت همهٔ شما به سوی خدا است، و شما را از آنچه (در دنیا) می‌کرده‌اید آگاه می‌سازد (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت).

آنان ملّت یگانه‌ای هستند که دارای دین و برنامه و شرع خود است. ملّتی است که تنها سرچشمه‌ای برای این شرع دارد و جز از آن یاری و کمکی نمی‌گیرد و اندوخته و بهره‌ای نمی‌جوید. بر این ملّت - وقتی که برنامهٔ خود را برای مردمان روشن گرداند، و خویشتن را با ماندگاری بر این برنامه از دیگران جدا سازد - گمراهی انسانها را نخواهند نوشت، و حرکت آنان را در خط سیر جاهلیّت، به حساب او نمی‌گیرند. سرانجام برگشت همگان به سوی یزدان است و به حساب و کتاب آدمیزادگان رسیدگی خواهد فرمود.

این، محور همگانی و عامی است که این بخش جملگی بر آن می‌چرد... موضوعهائی هم که در چهارچوب چنین بخشی قرار می‌گیرند، پیشتر در سرآغاز این جزء نگاه گذرائی بدانها انداخته‌ایم و به چکیده‌ای از آنها اشاره نموده‌ایم. هم اینک بطور مشروح در حدود این چهارچوب همگانی، به تفصیل آنها می‌پردازیم:



﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاٰ تُحَرِّمُوا طَیِّبٰاتِ مٰا أَحَلَّ اللهُ لَکُمْ، وَ لاٰ تَعْتَدُوا، إِنَّ اللهَ لاٰ یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ. وَ کُلُوا مِمّٰا رَزَقَکُمُ اللهُ حَلاٰلاً طَیِّباً، وَ اتَّقُوا اللهَ الَّذی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ... لاٰ یُؤٰاخِذُکُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فی أَیْمٰانِکُمْ. وَ لٰکِنْ یُؤٰاخِذُکُمْ بِمٰا عَقَّدْتُمُ الْأَیْمٰانَ. فَکَفّٰارَتُهُ إِطْعٰامُ عَشَرَةِ مَسٰاکینَ مِنْ أَوْسَطِ مٰا تُطْعِمُونَ أَهْلیکُمْ أَوْ کِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْریرُ رَقَبَةٍ، فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیٰامُ ثَلاٰثَةِ أَیّٰامٍ، ذٰلِکَ کَفّٰارَةُ أَیْمٰانِکُمْ إِذٰا حَلَفْتُمْ، وَ احْفَظُوا أَیْمٰانَکُمْ، کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمْ آیٰاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ﴾.

ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید، و (از حلال به حرام) تجاوز ننمائید (و از حدود مقرّرات الهی تخطّی مکنید) زیرا که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد. و از نعمتهای حلال و پاکیزه‌ای که خداوند به شما روزی داده است بخورید، و از (مخالفت با دستورهای)

خداوندی بپرهیزید که شما بدو ایمان دارید. خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و بی‌اراده مؤاخذه نمی‌کند، ولی شما را در برابر سوگندهائی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند. کفّارهٔ این گونه سوگندها عبارت است از: خوراک دادن به ده نفر مستمند از غذاهای معمولی و متوسّطی که به خانوادهٔ خود می‌دهید، یا جامه دادن به ده نفر از مستمندان، و یا آزاد کردن برده‌ای. (میان هر یک از این سه کار مخیّر هستید) امّا اگر کسی (هیچ یک از این سه کار را نتوانست و توانائی انجام آنها را) نیافت، (او می‌تواند) سه روز روزه (بگیرد). این کفّارهٔ سوگندهائی است که می‌خورید. سوگندهای خود را حفظ کنید (و سعی کنید سوگند نخورید و اگر خوردید بدانها عمل کنید و اگر هم سوگندها را شکستید کفّاره را فراموش نکنید). خداوند این چنین (روشن) آیات (احکام) خود را برای شما بیان می‌کند تا (بر اثر آشنائی با احکام الهی) شکر (نعمتهای او را) بجای آورید.

ای مؤمنان! ایمان شما می‌طلبد که شما آدمیزادگان و بندگان خدا، ویژگیهای الوهیّتی را بر دست نگیرید که خاصّ یزدان است و منحصر به ایزد منّان. شما را نسزد که چیزی را حرام سازید که خدا آن را حلال کرده است، و شما را نسزد که به عنوان حرام بودن دست از چیزی بکشید که خدا آن را حلال و پاکیزه فرموده است و به شما ارزانی داشته است... چه این خدا است که چنین چیز حلال و پاکیزه‌ای را نصیب و بهرهٔ شما گردانده است، و این خدا است که می‌تواند بگوید: این، حرام است و آن حلال:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاٰ تُحَرِّمُوا طَيِّبٰاتِ مٰا أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَ لاٰ تَعْتَدُوا. إِنَّ اللهَ لاٰ يُحِبُّ الْمُعْتَدينَ. وَكُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللهُ حَلاٰلاً طَيِّباً، و اتَّقُوا اللهَ الَّذي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴾.

ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید، و (از حلال به حرام) تجاوز ننمائید (و از حدود مقرّرات الهی تخطّی مکنید) زیرا که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد. و از نعمتهای حلال و پاکیزه‌ای که خداوند به شما روزی داده است بخورید، و از (مخالفت با دستورهای) خداوندی بپرهیزید که شما بدو ایمان دارید.

مسألهٔ قانونگذاری بطور کلّی مرتبط به مسألهٔ الوهیّت است. حقّی که الوهیّت در ویژگی تنظیم زندگی انسانها بر آن تکیه دارد، این است که تنها خدای یگانه حقّ دارد برای مردمان چیزی از روزی خود را که بخواهد حلال فرماید و یا بر آنان حرام نماید... این منطقی است که خود انسانها بدان اعتراف می‌کنند. چه صاحب ملک، حقّ تصرّف در ملک را دارد. کسی که بر این قانون روشن بشورد، متجاوز است و در تجاوزش شکّی نیست. کسانی که مؤمن باشند، بنابه طبیعت حال، بر خدائی نمی‌شورند که بدو ایمان دارند. اصلاً شوریدن بر خدا و ایمان به خدا، در دلی گرد نمی‌آید!

این مسأله‌ای است که این دو آیه، با منطق روشنی بدان می‌پردازند، منطق روشنی که در برابر آن، جز شخص تجاوز پیشه، به جدال و ستیز نمی‌پردازد... خدا هم تجاوزپیشگان را دوست نمی‌دارد... این هم مسألهٔ عامی است و قانون عامی را بیان می‌دارد. قانون عامی که مربوط به حقّ الوهیّت بر بندگان است، و به مقتضی ایمان به یزدان مربوط به رفتار مؤمنان در این مسأله نیز می‌باشد... برخی از روایات بیان می‌دارند که این دو آیه و آیهٔ پس از آن دو که مربوط به سوگندها است، در بارهٔ حادثهٔ ویژه‌ای از زندگی مسلمانان در زمان پیغمبر ﷺ هستند. امّا مهمّ عموم نصّ، نه خصوص سبب است. یعنی هر چند که مورد خاصّ است، ولی مفهوم عامّ است. هر چند که سبب به روشنگری معنی کمک می‌کند و بر دقّت کار می‌افزاید:

«ابن جریر روایت کرده است که پیغمبر ﷺ روزی نشست و مردمان را پند و اندرز داد. پس از موعظه برخاست و بیشتر ایشان را بیم نداد. مردمانی از اصحاب گفتند: اگر کار تازه‌ای نکنیم، ما چه حقّی خواهیم داشت؟! چرا که مسیحیان بر خویشتن چیزهائی

را حرام کرده‌اند، ما نیز چیزهائی را بر خویشتن حرام می‌نمائیم! بعضی از اصحاب پیغمبر ﷺ خوردن گوشت و ران را بر خود حرام کردند، و تصمیم گرفتند در روز چیزی نخورند و نیاشامند و روزه بگیرند. بعضی نیز زنان را بر خود حرام نمودند... خبر این امر به سمع مبارک پیغمبر ﷺ رسید. فرمود:

(مَا بَالُ أَقْوَامٍ حَرَّمُوا ٱلنِّسَاءَ وَ ٱلطَّعَامَ وَ ٱلنَّوْمَ؟ أَلاٰ إِنِّي أَنَامُ وَ أَقُومُ، وَ أُفْطِرُ وَ أَصُومُ، وَ أَنْكِحُ ٱلنِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي).

مردمانی را چه شده است که زنان و خوردن و خفتن را بر خود حرام کرده‌اند؟ هان! من می‌خوابم و برمی‌خیزم، و روزه نمی‌گیرم و روزه می‌گیرم، و با زنان ازدواج می‌کنم... هر که از شیوهٔ من دوری گزیند، با من نیست.

به دنبال این واقعه، نازل شد که:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاٰ تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مٰا أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَ لاٰ تَعْتَدُوا... ﴾.

در صحیح مسلم و بخاری با روایت از انس رضی الله عنه حدیثی ذکر شده است که گواه بر صدق این چیزی است که ابن جریر روایت کرده است. انس گفته است:

«سه گروه به خانه‌های همسران پیغمبر ﷺ آمدند و از شیوهٔ عبادت و پرستش فرستادهٔ خدا سؤالاتی کردند. هنگامی که از عبادت او بدیشان خبر دادند، گویا آن را کم و ناچیز انگاشتند! گفتند: ما کجا و پیغمبر ﷺ کجا؟! او که گناهان پیشین و پسینش آمرزیده شده است! یکی از ایشان گفت: امّا من، همیشه تمام شب به نماز خواندن می‌پردازم. دیگری گفت: من هم در تمام عمر روزه می‌گیرم و روزی را بدون روزه بسر نخواهم برد. یکی دیگر گفت: من هم از زنان دوری می‌گزینم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. پیغمبر ﷺ به پیش ایشان رفت و فرمود:

(أَنْتُمُ الَّذينَ قُلْتُمْ كَذٰا وَ كَذٰا. أَمٰا وَ اللهِ إِنِّي لَأَخْشٰاكُمْ لِلّٰهِ وَ أَتْقٰاكُمْ لَهُ. وَ لٰكِنِّي أَصُومُ وَ أُفْطِرُ، وَ أُصَلِّي وَ أَرْقُدُ، وَ أَتَزَوَّجُ ٱلنِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي).

شما کسانی هستید که چنین و چنان گفتید. به خدا سوگند که من بیش از شما از خدا می‌ترسم، و بیش از شما (از خشم و عذاب خدا) خویشتن را به دور می‌دارم. امّا من روزه می‌گیرم و روزه نمی‌گیرم، و نماز می‌خوانم و می‌خوابم، و با زنان ازدواج می‌کنم. هر که از شیوهٔ (پندار و رفتار و گفتار) من کناره‌گیری کند، با من نیست.

ترمذی - با اسنادی که داشته است - از ابن عبّاس - رضی الله عنهما - روایت کرده است که مردی به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: من وقتی که گوشت می‌خورم، نسبت به زنان بر سر شوق می‌آیم و هوس بر من چیره می‌گردد. این است که خوردن گوشت را بر خود حرام نموده‌ام... خداوند بزرگوار این آیه را نازل فرمود:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاٰ تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مٰا أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ... ﴾.

آیهٔ ویژه‌ای که دربارهٔ سوگند و سوگند خوردن در روند قرآنی پس از این آیه و آیهٔ بعد از آن آمده است، عبارت است از:

﴿ لاٰ يُؤٰاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمٰانِكُمْ، وَ لٰكِنْ يُؤٰاخِذُكُمْ بِمٰا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمٰانَ، فَكَفّٰارَتُهُ إِطْعٰامُ عَشَرَةِ مَسٰاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مٰا تُطْعِمُونَ أَهْليكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيٰامُ ثَلاٰثَةِ أَيّٰامٍ. ذٰلِكَ كَفّٰارَةُ أَيْمٰانِكُمْ إِذٰا حَلَفْتُمْ. وَ ٱحْفَظُوا أَيْمٰانَكُمْ. كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آيٰاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾.

خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و بی‌اراده مؤاخذه نمی‌کند، ولی شما را در برابر سوگندهائی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند. کفّارهٔ این گونه سوگندها عبارت است از: خوراک دادن به ده نفر مستمند از غذاهای معمولی و متوسّطی که به خانوادهٔ خود می‌دهید، یا جامه دادن به ده نفر از مستمندان، و یا آزاد کردن برده‌ای. (میان هر یک از این سه کار مخیّر هستید) امّا اگر کسی (هیچ یک از این سه کار را

نتوانست و توانائی انجام آنها را) نیافت، (او می‌تواند) سه روز روزه (بگیرد). این کفّارهٔ سوگندهائی است که می‌خورید. سوگندهای خود را حفظ کنید (و سعی کنید سوگند نخورید و اگر خوردید بدانها عمل کنید و اگر هم سوگندها را شکستید کفّاره را فراموش نکنید). خداوند این چنین (روشن) آیات (احکام) خود را برای شما بیان می‌کند تا (بر اثر آشنائی به احکام الهی) شکر (نعمتهای او را) بجای آورید.

ظاهر این است که چنین آیه‌ای برای رویاروئی با این حالت، و امثال آن نازل شده است. این آیه نازل شده است تا این چنین اشخاصی را از ترک چیز مباحی باز دارد که ایشان سوگند خوردند خویشتن را از آن محروم کنند، و پیغمبر ﷺ نیز آنان را از قدغن کردن چیزهای مباح باز داشت، و قرآن هم ایشان را منع فرمود از این که خودسرانه چیزهائی را حلال یا حرام سازند. چرا که آنان را نسزد که چنین کنند. بلکه کار حلال و حرام کردن به خدائی مربوط است که بدو ایمان آورده‌اند. این امر متوجّه هر نوع سوگندی نیز خواهد شد که خورده شود بر این که انسان از انجام کار خیری دست باز دارد، و یا به انجام کار شرّی دست بیازد. در این راستا باید گفت: هر گاه شخص قسم خورنده ببیند کار نیک‌تر و بهتر از آنچه سوگند بر آن یاد کرده است وجود دارد، باید که چنین کار نیک‌تر و بهتر را انجام دهد، و کفّارهٔ سوگند خود را برابر مقرّرات معیّن در این آیه بپردازد.

ابن عبّاس گفته است: «این آیه بدان سبب نازل شد که مردمانی که خوردن و پوشیدن چیزهای حلال و پاکیزه را بر خود حرام کردند و تصمیم گرفتند که تن به ازدواج ندهند، بر این امور سوگند خوردند ... هنگامی که این دستور الهی نازل شد:

﴿ لاٰ تُحَرِّمُوا طَيِّبٰاتِ مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ ﴾.

چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید.

گفتند: پس با سوگندهائی که خورده‌ایم چه باید کرد؟ در پاسخ بدان، این آیه نازل شد.

این حکم متضمّن این فرمان نیز می‌باشد که خداوند بزرگوار مسلمانان را مؤاخذه نمی‌فرماید در برابر سوگندهای لغو و بی‌هدفی که بر زبان آورده می‌شود بدون این که نیّت انجام آن در دل جایگزین گردد، و عزم بر آن جزم شود. همچنین در این آیه مسلمانان تشویق می‌شوند بر این که با زیاد قسم خوردنهای بی‌هدف و بی‌معنی، سوگندها را سرسری و بازیچه نگیرند! چرا که باید سوگند خوردن به خدا دارای حرمت و احترام و سنگینی و وقار خود باشد، و بدین صورت مبتذلانه بر زبان رانده نشود.

امّا سوگندی که سوگند بشمار است، و با قصد و نیّت همراه است، شکستن آن دارای کفّاره‌ای است که این آیه آن را معیّن و مقرّر می‌دارد:

﴿ فَكَفّٰارَتُهُ إِطْعٰامُ عَشَرَةِ مَسٰاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مٰا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ، أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيٰامُ ثَلاٰثَةِ أَيّٰامٍ. ذٰلِكَ كَفّٰارَةُ أَيْمٰانِكُمْ إِذٰا حَلَفْتُمْ ﴾.

کفّارهٔ این گونه سوگندها عبارت است از: خوراک دادن به ده نفر مستمند از غذاهای معمولی و متوسّطی که به خانوادهٔ خود می‌دهید، یا جامه دادن به ده نفر از مستمندان، و یا آزاد کردن برده‌ای. (میان هر یک از این سه کار مخیّر هستید). امّا اگر کسی (هیچ یک از این سه کار را نتوانست و توانائی انجام آنها را) نیافت، (او می‌تواند) سه روز روزه (بگیرد). این کفّارهٔ سوگندهائی است که می‌خورید.

خوراک دادن به ده نفر مستمند از «أوسط» خوراکی که سوگند خورنده به اهل و عیال خود می‌دهد ... واژهٔ «أوسط» هم به معنی «احسن» و هم به معنی «متوسّط» است، و هر دوی اینها از معانی این واژه است. البتّه جمع میان این دو تا خارج از مقصود نیست. چرا که «متوسّط» همان «احسن» است، زیرا وسط برابر معیار اسلام احسن است... یا «جامه دادن به مستمندان» است. متبادر به ذهن، چنین جامه‌هائی هم از «اوسط»

جامه‌ها است ... یا «آزاد کردن برده» است. نصّ قرآنی در اینجا بیان نمی‌فرماید که این برده باید مؤمن باشد ... از اینجا است که در این باره اختلافات فقهی به میان می‌آید، و اینجا مجال سخن گفتن از این اختلافات نیست.

﴿ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاٰثَةِ أَيّامٍ ﴾.

امّا اگر کسی (هیچ یک از این سه کار را نتوانست و توانائی انجام آنها را) نیافت، (او می‌تواند) سه روز روزه (بگیرد).

سه روز روزه گرفتن، کفّاره‌ای است که در سوگندهائی که سوگند واقعی باشند، در صورت عدم توانائی کفّاره‌های دیگر، می‌توان این کفّاره را انجام داد و از این رخصت سود جست ... در این که این سه روز روزه باید پیاپی باشد و یا غیر پیاپی نیز جائز است، چون در اینجا نیز نصّی بر پیاپی بودن آنها در میان نیست، اختلافات فقهی در گرفته است. ذکر اختلافات فقهی هم در کتاب فی‌ظلال القرآن، شیوه و پیشهٔ ما نیست. کسی که می‌خواهد از این گونه اختلافات آگاهی پیدا کند، آن را می‌تواند در کتابهای فقهی بجوید و بیابد. زیرا همهٔ این اختلافات بر اصلی متّفق هستند که مراد ما است و آن عبارت است از: کفّاره، جبران عقد شکسته، و حفظ سوگندها از تحقیر و توهین است. سوگندها «عقود» هستند و خداوند جهان دستور فرموده است به عقود وفا شود. هنگامی که انسان سوگندی را بخورد و ببیند که چیز نیک‌تری و کار بهتری در میان است، چنین چیز نیک‌تری و کار بهتری را انجام می‌دهد، و کفّارهٔ سوگند را می‌پردازد و اداء می‌کند. وقتی هم انسان سوگند بر چیزی یاد کند که حقّ چنین کاری را نداشته است، و نمی‌بایست بر آن قسم بخورد، همچون سوگند خوردنی بر حرام کردن و حلال نمودن چیزی و کاری را باید بشکند و کفّاره هم بپردازد.

دیگر باره به موضوع اصیلی برمی‌گردیم که به سبب آن، این آیات نازل شده است ... امّا از لحاظ «خصوصیّت سبب» یعنی خاصّ بودن مورد، خداوند بیان می‌فرمایند که هر چه را خدا حلال نماید، پاک بشمار می‌آید، و هر چه را خدا حرام نماید، ناپاک بشمار می‌آید. انسان را نسزد که جز چیزی را برای خویشتن برگزیند که خدا برای او برگزیده است. از دو نظر:

۱ - حرام کردن و حلال نمودن، جزو ویژگیهای یزدان روزی رسان است. حرام کردن و حلال کردن متوجّه رزق و روزی است، و این خدا است که روزی رسان است و این را حرام و آن را حلال می‌گرداند. دخالت در حلال کردن و حرام نمودن، تعدّی و تجاوزی است که خدا آن را دوست نمی‌دارد، و ایمان با این تعدّی و تجاوز سر سازگاری ندارد و راست و درست درنمی‌آید.

۲ - این خدا است که چیزهای پاکیزه را حلال می‌فرماید. پس کسی حقّ ندارد چنین چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نماید. چیزهای پاکیزه‌ای که صلاح چنین کسی و صلاح زندگی در آنها است. آخر بینش و دانش انسان، نسبت به خود و نسبت به جهان هرگز به بینش و دانش یزدانِ مطّلع و آگاهی نمی‌رساند که این چیزهای پاکیزه را حلال نموده است. اگر یزدان در این چیزهای پاکیزه شرّی یا آزاری می‌دید، بندگان خود را از آنها دور و مصون می‌فرمود. اگر هم در محروم کردن بندگان از آنها خیری می‌دید آنها را حلال نمی‌فرمود... این آئین آمده است تا خیر و صلاح را پیاده و ارمغان دارد، و توازن و هماهنگی مطلق را، و همآوائی و همنوائی کامل را میان همهٔ نیروها و توانهای زندگی بشری پدیدار و برقرار دارد. این آئین نیازی از نیازمندیهای سرشتی بشری را فراموش نمی‌کند، و نیرو و توان سازنده‌ای از نیروها و توانهای انسانها را نیز سرکوب نمی‌گرداند، نیرو و توان سازنده‌ای که کار درستی را انجام دهد، و از راستای راه راست بیرون نرود. به همین خاطر هم است که اسلام با رهبانیّت و ترک دنیا مبارزه می‌کند، چون رهبانیّت و ترک دنیا سرکوبی سرشت بشمار است و بیسود گذاشتن و بیفائده نمودن توان و

نیرو، و بازداشتن آن از رشد و نموّ بخشیدن به زندگی است، رشد و نموّی که خدا می‌خواهد زندگی در پرتو آن بالنده گردد و ترقّی کند ... خداوند همچنین از حرام کردن چیزهای پاکیزه نهی فرموده است، چون چیزهای پاکیزه از جملهٔ عوامل و انگیزه‌های سازندگی و بالندگی و دگرگونی زندگی بشمارند ... یزدان، این جهان را آفریده است تا ببالد و دگرگون شود، و از راه بالندگی و دگرگونی مطیع برنامهٔ الهی، ترقّی و پیشرفت نماید. رهبانیّت و حرام کردن چیزهای پاکیزه با برنامهٔ یزدان برای زندگی برخورد دارد. زیرا زندگی را به نام ترقّی و تعالی در مرز مشخّصی نگاه می‌دارند، و جلو پیشرفت زندگی را می‌گیرند... ترقّی و تعالی برابر برنامهٔ سادهٔ هم‌آهنگ با فطرتی که خدا از آن آگاه است، داخل در دائرهٔ برنامهٔ یزدان برای زندگی جهان است.

خصوصیّت سبب، یعنی خاصّ بودن مورد، با وجود این، عمومیّت نصّ را مقیّد نمی‌سازد. این عمومیّت مربوط به مسألهٔ الوهیّت و قانونگذاری است - همانگونه که گفتیم - این مسأله هم تنها به حلال و حرام خوردنیها و نوشیدنیها و ازدواجها منحصر نمی‌گردد و بس. بلکه این حقّ قانونگذاری در هر امری از امور زندگی است. ما این معنی را تکرار و تأکید می‌کنیم. زیرا به علّت طول زمانِ کناره‌گذاری و دوراندازی اسلام از فرماندهی بر زندگی - آن گونه که در شأن اسلام است و حقیقت آن می‌طلبد - معانی عبارت را به گونه‌ای درآورده است که سایهٔ معانی از گسترهٔ حقیقتی که در قرآن مجید و در این آئین بیانگر آن است، دامن فراهم چیند. بدین لحاظ، واژهٔ «حلال» و واژهٔ «حرام» سایهٔ آنها در احساس مردمان دامن فراهم می‌چیند، تا آنجاکه معنی آن فراتر نمی‌رود از قربانی و ذبیحه‌ای که سر بریده می‌شود، یا خوراکی که خورده می‌شود، یا آبی که نوشیده می‌شود، یا جامه‌ای که پوشیده می‌شود، و یا ازدواجی که منعقد می‌گردد... اینها کارهائی است که مردمان دربارهٔ آنها از اسلام نظرخواهی می‌کنند تا ببینند: حلال یا حرام هستند! امّا کارهای همگانی و امور مهمّ زندگانی، مردمان راجع بدانها از قوانین اساسی و مقرّراتی نظرخواهی می‌کنند که بجای شریعت خدا قرار داده شده‌اند! چه نظام اجتماعی همه، و نظام مملکتی همه، و جملگی ویژگیهای یزدان در امور زمین و در امور زندگی مردمان، جزو چیزهائی باقی نمانده است که دربارهٔ آنها از اسلام نظرخواهی می‌گردد!

اسلام برنامه‌ای است برای همهٔ امور زندگی. کسی که از اسلام در همه چیز آن پیروی کند، او مؤمن بشمار است و پیرو دین یزدان بحساب می‌آید. و کسی که از چیزی جز اسلام پیروی کند، هر چند در حکم واحدی، به ترک ایمان گفته است، و به الوهیّت یزدان تعدّی کرده است، و از آئین خدا خارج گشته است، هر چند که چنین کسی اعلان دارد که عقیده را محترم می‌شمارد، و او مسلمان است. زیرا خود پیروی او از شریعتی سوای شریعت یزدان، گمان او را تکذیب می‌دارد، و وی را خارج از دین خدا می‌شمارد.

این مسألهٔ کلّی است. مسأله‌ای است که این نصوص قرآنی بدان می‌پردازند، و آن را به مسألهٔ ایمان به یزدان، یا سرکشی از فرمان خدا و تجاوز به حقوق او تبدیل می‌کند... این گسترهٔ نصوص قرآنی است. گستره‌ای است که سزاوار جدّی بودن این آئین، و جدّی بودن این قرآن، و جدّی بودن معنی الوهیّت و معنی ایمان است.



در روند مسألهٔ قانونگذاری راجع به حرام کردن و حلال ساختن، و در خطّ سیر تربیت ملّت مسلمان در مدینه، و نجات ملّت مسلمان از فضای جاهلیّت و تەنشستها و آداب و رسوم شخصی و اجتماعی جاهلیّت، واپسین نصّ قاطعانه دربارهٔ تحریم می و میخوارگی و قمار و قماربازی نازل می‌گردد، و هر دوی اینها در کنار بت و بت‌پرستی و فالگیری و فال‌بینی، یعنی شریک و انباز قائل شدن برای خدا، قرار می‌گیرد:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ

وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ، فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا، ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگیی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمائی و غیبگوئی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (کارهای) پلید دوری کنید تا این که رستگار شوید. اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا از این دو چیزی که پلیدند، و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند، و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند، و ایشان را از همهٔ عبادات، بویژه نماز که مهمّ‌ترین آنها است، بازمی‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟! از خدا و از پیغمبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت با فرمان خدا و پیغمبر) خویشتن را بر حذر دارید. و اگر (از فرمان خدا و پیغمبر روی برگرداندید و) پشت کردید، بدانید که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس. بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، گناهی به سبب آنچه (از مسکرات پیش از تحریم و آگاهی از آن) نوشیده‌اند متوجّه آنان نیست، اگر (از محرّمات) بپرهیزند و (بدانچه دربارهٔ تحریم نازل شده است) ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند. بعد از آن (هم از محرّمات) بپرهیزند و (به احکام نازله در بارهٔ تحریم) ایمان داشته باشند. سپس (باز هم درجات تقوا را طی کنند و از محرّمات) بپرهیزند و همهٔ کارهای خود را نیکو کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد (و هر گروهی از آنان را به اندازهٔ اخلاصی که دارند پاداش می‌دهد).

می و میخوارگی و قمار و قماربازی و بتان سنگی و تیرهای بخت‌آزمائی از نشانه‌های برجستهٔ زندگی جاهلیّت بود، و جزو آداب و رسوم ریشه‌دار در جامعهٔ جاهلی بشمار می‌آمد. همهٔ این چیزها، یک بسته و یک دسته، با پیوند ژرف و استواری در جامعهٔ جاهلی آن روزی انجام می‌پذیرفت، و از نشانه‌های آداب و رسوم چنان جامعه‌ای بشمار می‌رفت ... در میخوارگی زیاده‌روی می‌کردند، و میخوارگی را از افتخاراتی می‌دانستند که در آن در مجالس شراب به مسابقه می‌پرداختند، و افراط می‌کردند.چکامه‌هایشان را به می و میخوارگی می‌آراستند و تار و پود پیرایهٔ اشعار مدح و فخر خود را با گردش می، رنگین و گلگون می‌کردند! در مجالس شراب، حیوانات را ذبح می‌کردند و گوشتشان را بریان و کباب می‌نمودند، و به میخوارگان و ساقیان و حاضران در این مجالس، و به همهٔ کسانی که بدین مجالس پناه می‌آوردند و پیرامون چنین مجالسی گرد می‌آمدند، می‌دادند و می‌خورانیدند! این حیوانات هم روی بتهای سنگی قربانی می‌شدند، بتهائی که متعلّق به خودشان و قربانگاه ذبیحه‌ها بود. بالای آنها حیوانات را سر می‌بریدند و خون آنها را بر این بتها می‌پاشیدند. همچنین حیواناتی هم که به خدایانشان تقدیم می‌شد و به دست کاهنانشان می‌رسید، روی همین بتهای سنگی ذبح می‌گردیدند! هنگام ذبح حیوانات در مجالس میخوارگی و در سایر مناسبات دیگر همچون این مجالس، از راه تیرهای بخت‌آزمائی، قمار صورت می‌گرفت. تیرهای بخت‌آزمائی تیرهائی بودند که حیواناتی که سر بریده می‌شدند، به وسیلهٔ آنها تقسیم می‌گردیدند. هر کسی در این قمار، بهره‌ای به اندازهٔ تیر قمار خود می‌برد. مثلاً

کسی که تیر «معلّیٰ»[1] می‌داشت، بیشترین بهره را می‌برد، و به همین منوال تا می‌رسید به کسی که اصلاً چیزی نصیب او نمی‌گردید. چه بسا در این قمار مالک حیوان، همه را می‌باخت و چیزی برای او نمی‌ماند.

بدین گونه عادات و آداب اجتماعی در هم می‌تنید، و مطابق حال و وضع جاهلیّت و جهان‌بینیهای اعتقادی آن، جاری می‌گردید.

برنامهٔ اسلامی، اوّل به چاره‌جوئی این آداب و رسوم نپرداخت، چرا که چنین آداب و رسومی بر ریشه‌های عقیدهٔ تباه پا بر جا و استوار بودند. چاره‌جوئی سطحی آنها پیش از چاره‌جوئی اساسی ریشه‌ای آنها و قطع ریشه‌های فرو رفته در دلها و درونها، تلاش بیهوده و کار بیفائده‌ای بود. دور از شأن برنامهٔ الهی است که چنین کند. اسلام کار چاره‌جوئی را از گره نخستین نفس بشری آغازید که گره عقیده است. نخست جهان‌بینی عقیدتی جاهلی را یکباره از ریشه کند، و جهان‌بینی درست اسلامی را پابرجای داشت. آن را بر پایهٔ استوار بر سرشت، بنیاد گذاشت... برای مردمان روشن کرد که جهان‌بینیهایشان دربارهٔ الوهیّت نادرست و تباه است. ایشان را با خدای راستین آشنا کرد و آنان را به سوی او رهنمود نمود. مردمان وقتی که خدای راستین خود را چنانکه باید شناختند، جانهایشان به چیزی گوش فرا می‌داد و دلهایشان چیزی را پذیرا می‌گردید که چنین خدای راستین دوست داشت از ایشان ببیند، و چیزی را نمی‌شنیدند و نمی‌پذیرفتند که این خدای راستین نمی‌خواست از ایشان ملاحظه فرماید. آنان پیش از آن، به چیزی گوش فرا نمی‌دادند، و از امر و نهی به هیچوجه اطاعت نمی‌کردند. از آداب و رسوم و امور و شؤون جاهلی دست برنمی‌داشتند هر چند که بارها و بارها نهی می‌شدند و نصیحت می‌گردیدند... گره سرشت بشری، گره عقیده است. مادام که پیش از هر چیز این گره منعقد نشود، چیزی از خلق و خوی، یا پاکی و پاکسازی، و یا اصلاح اجتماعی، در آن نگاهداری نمی‌گردد... کلید فطرت بشری در همین جا است. مادام که فطرت بشری با کلیدهای خود باز نگردد، دالانهای آن بسته و راههایش پیچاپیچ می‌ماند، و هر زمان که راهی از آن باز می‌گردد، راههائی از آن ناگشوده می‌ماند. هر زمان هم گوشه‌ای از آن روشن می‌شود، گوشه‌هائی از آن تاریک می‌گردد. هر وقت هم گره‌ای از آن باز گردد، گره‌هائی از آن بسته می‌شود. و هر وقت راهی از آن باز گردد، راهها و مسیرهائی از آن مسدود می‌گردد، و چیزهای ناگشوده و پیچ خوردهٔ بی‌نهایت دیگر...

بدین سبب، برنامهٔ اسلامی، برای چاره‌سازی پستیها و کجرویهای جاهلی، با چاره‌جوئی این پستیها و کجرویها، کار را نیاغازید... بلکه از عقیده شروع کرد. از گواهی: لا اله الا الله، یعنی توحید، دست بکار شد ... مدّت زمان پدید آوردن: لااله‌الاّالله، یعنی یگانه پرستی، سیزده سال طول کشید. در مدّت این سیزده سال، هدفی جز این نبود که مردمان را با خدای یگانهٔ راستین خودشان آشنا گردانند، و بدانند که ایشان بندگان یزدانند، و باید مطیع سلطه و قدرت او باشند و بس... تا بدانجا که جانهایشان مخلصانه رو به خدا کند، و کارشان بدانجا بکشد که برایشان اختیاری نماند، جز اختیاری که خدا بدیشان دهد... در اینجا بود که تکالیف و وظائف - و همراه با آنها آداب و مراسم عبادت و پرستش آغاز گردید، و کار سره‌سازی و پاکسازی ته‌نشستهای جاهلی اجتماعی و اقتصادی و نفسانی و اخلاقی و رفتاری، شروع شد... تکالیف و مراسم وقتی آغاز گردید که خدا دستور می‌فرمود و بندگان بدون هیچگونه ستیزه‌گری اطاعت می‌نمودند. زیرا آنان در هر آن چیزی که خدا بدان دستور می‌داد که بکنند یا نکنند، کمترین اختیاری برای خود نمی‌دیدند و حق گزینشی برای خویشتن قائل نمی‌شدند.

یا به تعبیر دیگر: اوامر و نواهی، پس از «اسلام» یعنی خود را تسلیم خدا کردن است... پس از آن که مسلمان

۱- هفتمین تیر قمار.

در وجودش چیزی برای خودش باقی نماند، بعد از آن که نیندیشد که در برابر فرمان یزدان، برای او نظری و یا اختیاری است ... همانگونه که استاد ابوالحسن ندوی در کتاب خود به نام: «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین»، تحت عنوان: «گره بزرگ باز شد» می‌گوید: «... گره بزرگ باز شد ... گره شرک و کفر ... آن گاه همهٔ گره‌ها گشود، و پیغمبر ﷺ نخستین جهاد خویشتن را با مردمان آغاز کرد، و دیگر نیازی به جهاد دوباره‌ای برای امر و نهی پیدا نشد، و اسلام بر جاهلیّت در نخستین کارزار پیروز گردید، و پیروزی در هر کارزاری قرین او گردید. مردمان جملگی با دل و جان و با تمام توان، صلح و آشتی را پذیرفتند، و پس از روشن شدن هدایت برایشان، با پیغمبر ﷺ دشمنی نورزیدند، و در برابر چیزی که پیغمبر ﷺ بدان دستور و یا از آن نهی می‌فرمود، در درونشان تنگی و کراهتی نمی‌یافتند، و بعد از امر و نهی آن حضرت، برای خود گزینش و اختیاری نمی‌دیدند. هنگامی که خیانتی به خود می‌کردند، آن را با پیغمبر ﷺ در میان می‌نهادند، و به عذاب شدید جسم خویش را عرضه می‌داشتند، بدان گاه که لغزشی از ایشان سر می‌زد که مستوجب حدّ می‌بود... در حالی که کوزه‌های پر از شراب، آماده بود، و جامها بر کف دستها نهاده، تحریم مسکرات نازل شد. فرمان یزدان، لبهای لیسان و جگرهای سوزان را از شراب باز گرفت، و خمره‌های می شکسته شد، و می و شراب در کوچه‌های مدینه ریخته و روان گردید».(۱)

البتّه تحریم مسکرات، و همچنین تحریم قمار که با آن پیوند داشت، کار ناگهانی و بدون مقدّمه‌ای نبود. بلکه بر این تحریم قاطعانه، قبلاً برای چاره‌جوئی چنین آداب و رسوم اجتماعی ریشه‌دار و آمیخته با عادتها و خویهای مألوف و معمول مردمان، و همچنین آمیخته با برخی از جوانب اقتصادی و ظروف آن، مرحله‌هائی پیشی گرفته بود و گامهائی برداشته شده بود.

این مرحله، سومین یا چهارمین مرحله برای چاره‌سازی مشکل مسکرات در برنامهٔ اسلامی بود:

نخستین مرحله، مرحلهٔ انداختن تیری به سوی هدف بود، بدان گاه که یزدان سبحان در سورهٔ نحلِ مکّی فرمود:

﴿ وَ مِنْ ثَمَرَاتِ ٱلنَّخِيلِ وَ ٱلْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً... ﴾. (آیهٔ ۶۷)

(خداوند) از میوه‌های درختان خرما و انگور، (غذای پر برکتی نصیب شما می‌سازد که گاه آن را به صورت زیانباری درمی‌آورید و از آن) شراب درست می‌کنید، و (گاه) رزق پاک و پاکیزه‌ای از آن می‌گیرید....

نخستین چیزی که بر در احساس مسلمان تلنگر زد، قرار دادن مسکرات در برابر رزق پاک و پاکیزه بود. انگار مسکرات چیزی و رزق پاک و پاکیزه چیز دیگر است.

دومین مرحله، با تحریک وجدان دینی از راه منطق قانونگذاری در درون مسلمانان بود. بدان گاه که یزدان جهان در سورهٔ بقره فرمود:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ. قُلْ: فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ، وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا... ﴾.

(آیهٔ ۲۱۹)

دربارهٔ باده و قمار از تو سؤال می‌کنند. بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم در بر دارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است....

در این مرحله، بدین امر الهام می‌شود که ترک باده و قمار بهتر است، چون گناه آن دو بزرگتر از سود آنها است. به سبب این که کمتر اتّفاق می‌افتد که چیزی بدون سود باشد و اصلاً نفعی نداشته باشد. حلال بودن آن، یا حرام بودن آن، بر غلبهٔ زیان یا سود متّکی می‌گردد.

سومین مرحله، با ترک عادت و شکستن عرف باده‌گساری، و ایجاد فاصلهٔ فریضهٔ نماز از باده‌گساری، آغاز گردید، بدان گاه که خداوند بزرگوار در سورهٔ نساء فرمود:

۱- صفحهٔ ۸۷ و ۸۸ چاپ چهارم.

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاریٰ حَتّیٰ تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ... ﴾. (آیهٔ ۴۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آن گاه که می‌دانید چه می‌گوئید....

نماز در پنج وقت خوانده می‌شود. اغلب آنها به یکدیگر نزدیک هستند. فاصلهٔ آنها چندان نیست که بتوان باده‌گساری کرد و از مستی آن فارغ گردید و به هوش آمد. در این امر، به تنگنا انداختن و کاستن فرصتهای عملی میگساری، و به هم زدن برنامهٔ مرسوم باده‌گساری است، بویژه برنامهٔ مرسوم صَبوح در بامدادان، و غبوق در شامگاهان یا در مغرب، چنانکه عادت و خوی مردمان در دورهٔ جاهلی بود. با اجراء این بخش، دائم‌الخمر بودنی که از میگساری در وعده‌های میخوارگی سرچشمه می‌گرفت، از میان برمی‌خاست. این امر در دل مسلمانان تأثیر عمیقی داشت. چرا که ادای فریضهٔ نماز در اوقات خود، و رعایت عادت باده‌گساری در وعده‌های خود، با یکدیگر سازگار نمی‌شد و جور درنمی‌آمد!

این مرحله که چهارمین و واپسین مرحله بود، و قاطعانه تحریم را اعلام نمود، دلها و درونها برای پذیرش آن آمادگی کامل داشت. به محض اعلام نهی، اطاعت فوری و اعتراف قلبی انجام پذیرفت:

«ازعمر بن خطاب ﷺ روایت شده است که گفت: خداوندا! مسألهٔ می و میخوارگی را برایمان بطور صریح روشن فرما.[1] به دنبال این لابه آیهٔ سورهٔ بقره نازل شد که می‌فرماید:

﴿ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ، قُلْ: فیهِما إِثْمٌ کَبیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ، وَ إِثْمُهُما أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما... ﴾. (آیهٔ ۲۱۹)

دربارهٔ باده و قمار از تو سؤال می‌کنند. بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم در بر دارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است....

عمر ﷺ فراخوانده شد و برای او تلاوت گردید. گفت: خداوندا! بیان شافی و وافی نازل فرما! پس از تضرّع و زاری، آیهٔ سورهٔ نساء نازل گردید:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاریٰ ... ﴾. (آیهٔ ۴۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید به نماز نایستید....

عمر ﷺ فراخوانده شد و آیه بر او تلاوت گردید. گفت: خداوندا! دربارهٔ باده بیان شافی و وافی نازل فرما! به دنبال این درخواست و لابه، آیهٔ سورهٔ مائده نازل گردید:

﴿ إِنَّما یُریدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ، وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ، فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ ﴾. (آیهٔ ۹۱)

اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا (از این دو چیزی که پلیدند، و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند، و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند، و ایشان را از همهٔ عبادات، بویژه نماز که مهمّ‌ترین آنها است، بازمی‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟!.

عمر فراخوانده شد و آیه بر او تلاوت گردید. گفت: بس کردیم و کار را به پایان بردیم... (اصحاب سنن این را روایت کرده‌اند)

هنگامی که این آیات تحریم، سه سال پس از جنگ احد نازل گردید، کار بیش از این نیاز به چیزی پیدا نکرد که جارچی در مجالس و باشگاههای مدینه فریاد برآورد: «هان! ای مردمان! باده حرام گردیده است!» ... به دنبال شنیدن این صدا، کسی که پیاله‌ای در دست داشت، آن را شکست، و کسی که در دهانش جرعه‌ای بود، آن را از دهان بیرون ریخت! مشکهای شراب پاره گردید و

۱- چه بسا آیهٔ سورهٔ نحل موجب هراس و پریشانی عمر ﷺ شده باشد و مشتاقانه درخواست بیان روشن نموده باشد. عمر - همانگونه که خودش دربارهٔ خود نقل کرده است - در زمان جاهلیّت اهل باده‌گساری بوده است. این امر می‌رساند که این عادت چه اندازه در جامعهٔ جاهلیّت رواج داشته و بازارش گرم بوده است. (مؤلف)

کوزه‌ها شکسته شد... کار بگونه‌ای پایان گرفت که انگار اصلاً باده و باده‌گساری در میان نبوده است!

هم اینک به ساختار نصّ قرآنی، و به برنامه‌ای می‌پردازیم که روش پرورش و راهنمائی در آن جلوه‌گر می‌آید:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّما یُریدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ، فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ وَ أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلی رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبینُ ﴾.

ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگیی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمائی و غیبگوئی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کار) پلید دوری کنید تا این که رستگار شوید. اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا (از این دو چیزی که پلیدند، و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند، و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند، و ایشان را از همهٔ عبادات، بویژه نماز که مهمّ‌ترین آنها است، بازمی‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟! از خدا و از پیغمبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت فرمان خدا و پیغمبر) خویشتن را بر حذر دارید. و اگر (از فرمان خدا و پیغمبر روی برگردانیدید و) پشت کردید، بدانید که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس.

این بخش از آیات، با ندای دلنواز معهود آغاز می‌گردد:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا! ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید!.

این ندای دلنواز، از یک سو دلهای مؤمنان را به خروش می‌اندازد، و از سوی دیگر بنابه مقتضی این ایمان ایشان را به تعهّد و فرمانبرداری یادآوری می‌کند و می‌خواند. به دنبال این ندای الهامگرانه، بیان قاطعانه‌ای قرار می‌گیرد که به شیوهٔ قصر و حصر ذکر می‌شود:

﴿ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ ﴾.

قطعاً میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگیی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمائی و غیبگوئی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند.

اینها ناپاک هستند و وصف «طیّبات» و پاکیزه‌هائی که خدا آنها را حلال فرموده است، بر اینها منطبق نمی‌گردد. چرا که اینها از زمرهٔ کارهای اهریمن می‌باشند. اهریمن نیز دشمن دیرینهٔ انسان است. مؤمن همین که بداند که چیزی جزو عملکرد اهریمن است، از آن احساسش بیزار، و روانش گریزان، و وجودش رمان می‌گردد، و از آن می‌هراسد و پرهیز می‌کند.

در این لحظه، نهی همراه با امید به رستگاری صادر می‌گردد. این هم پسوده‌ای از پسوده‌های الهامگرانهٔ ژرف درونی است:

﴿ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ﴾.

از این کارهای پلید دوری کنید، تا رستگار شوید.

سپس روند قرآنی برای پرده برداشتن از نقشهٔ اهریمن که نهفته در فراسوی این پلیدی است، به پیش می‌رود:

﴿ إِنَّما یُریدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ، وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ... ﴾.

اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد....

بدین وسیله برای دل مسلمان هدف شیطان، و سرانجام

نیرنگ و ثمرهٔ پلیدی او، روشن می‌گردد... آنچه اهریمن می‌خواهد ایجاد دشمنانگی و کینه‌توزی در میان صف مسلمانان، از راه باده‌گساری و قماربازی است. همچنین خواست اهریمن عبارت از بازداشتن «مؤمنان» از یاد خدا و از گزاردن نماز است... در این صورت، نیرنگ اهریمن عجب نیرنگی است!

این هدفهائی که اهریمن می‌خواهد، کارهائی هستند که رخ می‌دهند و دیده می‌شوند. مسلمانان می‌توانند پس از تصدیق آنها از لابلای فرمودهٔ صادقانهٔ الهی، آنها را در دنیای واقعی ببینند. انسان به پژوهش زیادی برای دیدن کار تباه اهریمن نیازی ندارد. انسان هر چه زودتر می‌تواند ببیند که اهریمن به وسیلهٔ میخوارگی و قماربازی، در میان مردمان دشمنانگی و کینه‌توزی می‌اندازد. چه میخوارگی بدان سبب که عقل و شعور را می‌زداید، و بر سرکشی گوشت و خون می‌افزاید، و هوسهای پرشها و جهشها را برمی‌انگیزد، و قماری که با میخوارگی همراه می‌گردد، و میخوارگی نیز با آن همراه می‌شود، بدان علّت که در درونها زیانها و کینه‌ها بر جای می‌گذارد، چرا که بازندهٔ قمار، قطعاً بر برندهٔ قمار که دارائی او را جلو چشمانش بیهوده از آن خود کرده است و به تاراج برده است و وی را مغلوب و بازنده ساخته است، کینه به دل می‌گیرد... آخر، سرشت این نوع کارها چنین است که دشمنانگی را برانگیزد و کینه‌توزی را پدید آورد، هر چند که مجالس عربده و بی‌بند و باری، برای نگاههای سطحی، چنین وانمود گردد که مجمع دلهای دوستان است و مجلسیان متّحد و متّفق و صمیمی هستند، و باده و قمار مایهٔ انس و الفت و سعادت و خوشبختی است!

بازداشتن از یاد خدا و از نماز، نیازی به نگریستن و دیدن ندارد... چه باده‌گساری مایهٔ فراموشکاری، و قماربازی موجب لهو و لعب می‌گردد. بنگی و منگی قمار قماربازان از بنگی و منگی میخوارگی میخواران، دست کمی ندارد. جهان قمارباز همسان جهان بدمست، از خوانها و سیخها و ورقها و پیاله‌ها تجاوز نمی‌کند.

بدین منوال، هنگامی که اشاره به هدف اهریمن از این پلیدی، به اوج خود در بیدارباش دلهای «مؤمنان» و آماده‌سازی دلهای ایشان می‌رسد، پرسشی به میان می‌آید که پاسخی در این وقت، جز پاسخ عمر ﷺ ندارد، بعد از آن که شنید:

﴿ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ ﴾.

آیا شما بس می‌کنید و دست می‌کشید؟.

عمر فوراً پاسخ می‌دهد:

«بس کردیم! بس کردیم!».

امّا روند قرآنی بعد از این هم به پیش می‌تازد و آهنگ بزرگ و سترگ خود را سر می‌دهد:

﴿ وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا. فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلىٰ رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ ﴾.

از خدا و از پیغمبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت فرمان خدا و پیغمبر) خویشتن را بر حذر دارید. و اگر (از فرمان خدا و پیغمبر روی برگردانديد و) پشت کردید، بدانید که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس.

این قاعده‌ای است که کارها بطور کلّی بدان برمی‌گردد: اطاعت از خدا، و اطاعت از پیغمبر... تسلیم... تسلیم محضی که با بودن آن جز اطاعت مطلق از خدا و پیغمبر، بر جای نماند... بر حذر داشتن از مخالفت ... و بالأخره تهدیدی که در این جمله‌های فشرده است:

﴿ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلىٰ رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ ﴾.

و اگر (از فرمان خدا و پیغمبر روی برگرداندید و) پشت کردید، بدانید که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس.

پیغمبر ﷺ تبلیغ کرد و رساند و توضیح داد و روشن فرمود. پیآمد و مسؤولیّت پس از تبلیغ روشن متوجّه کسانی می‌گردد که مخالفت می‌ورزند...

تهدید خُرد کننده‌ای در این اسلوب فشرده است.

اسلوب فشرده‌ای که ماهیچه‌های دوشها و پهلوهای مؤمنان از آن به لرزه و تکان می‌افتد! ... مؤمنان هنگامی که عصیان می‌ورزند و اطاعت نمی‌کنند، به کسی جز خود زیان نمی‌رسانند. قطعاً پیغمبر ﷺ تبلیغ فرمود و ادای وظیفه نمود. سپس از کارشان دست کشید و کاری به کارشان نداشت. چون از این مرحله به بعد مسؤولِ ایشان نبود، و عذابی را از آنان بدور ننمود، بدان گاه که از او نافرمانی کردند و اطاعت نورزیدند. کار و بارشان یکسره حواله به یزدان جهان شد، و تنها او می‌توانست سرکشان کجرو و گریزپای را کیفر دهد!

این برنامهٔ یزدان است که درِ دلها را می‌کوبد، و ناگشوده‌های دلها برای پذیرش برنامهٔ الهی باز می‌گردند، و راهها و گذرگاهها در آنها برای نفوذ برنامهٔ آسمانی، روشن و هویدا می‌شوند...

شاید زیبا باشد در اینجا بیان کنیم که کدام باده است که این نهی راجع بدان نازل شده است:

ابوداود با سندی که در دست داشته است، از ابن عبّاس - رضی الله عنهما - نقل کرده است: «هر مخمّری خمر است، و هر مسکری حرام است».

عمر ﷺ بالای منبر پیغمبر ﷺ در حضور گروهی از صحابه سخنرانی کرد و گفت:

«ای مردمان! تحریم خمر روزی که می‌بایست نازل شد. بدان هنگام خمر از پنج چیز تهیّه می‌شد: از انگور و خرما و عسل و گندم و جو. خمر هر آن چیزی است که عقل را بپوشاند». (قرطبی آن را در تفسیر خود روایت کرده است)

هم این روایت و هم آن روایت دلالت دارند بر این که باده هر آن چیزی است که عقل را بپوشاند و مایهٔ مستی شود... باده مختصّ به نوع ویژه‌ای نیست. بلکه هر چیز که مستی آورد، حرام است.

بی‌خبری و بیهوشی مستی - ناشی از هر چیز مست کننده‌ای که باشد - منافات دارد با بیداری و هوشیاری همیشگی که اسلام بر دل هر مسلمانی واجب می‌گرداند، تا در هر لحظه‌ای با خدا پیوند داشته باشد، و در هر اندیشه‌ای که به ذهن می‌گذرد خدای را بپاید. گذشته از آن، در پرتو این بیداری و هوشیاری، عامل مثبتی در رشد زندگی و دگرگونی آن، و در حفظ زندگی از ضعف و فساد، و در حفاظت نفس و مال و ناموس، و در پاسداری از امنیّت گروه مسلمانان و شریعت ایشان و نظام حکومتیشان از هر نوع تعدّی و تجاوزی باشد. فرد مسلمان به خود واگذار نمی‌گردد تا هر چه می‌خواهد بکند و هرگونه که بخواهد از لذائذ برخوردار گردد. در هر لحظه‌ای تکالیف و وظائفی بر او واجب است که بیداری و هوشیاری همیشگی را می‌طلبد. تکالیف و وظائفی در مقابل گروه مسلمانانی که در میانشان زندگی بسر می‌برد، و تکالیف و وظائفی در برابر همهٔ انسانها، بدین معنی که باید انسانها را به سوی خدا و آئین خدا دعوت کند و رهنمودشان نماید... از انسان مؤمن خواسته می‌شود که بیداری و هوشیاری همیشگی را داشته باشد، تا بتواند بدین تکالیف و وظائف بپردازد و در انجام آنها موفّق گردد. حتّی زمانی که فرد مسلمان از چیزهای پاکیزه و حلال نیز بهره می‌برد و استفاده می‌کند، اسلام بر او واجب می‌گرداند که در این بهره‌مندی و استفاده هم بیدار و هوشیار باشد، تا بندهٔ هیچگونه شهوتی یا لذّتی نگردد. بلکه همیشه بر آرزوها و خواستهایش سیطره و غلبه داشته باشد، و به آرزوها و خواستهایش بسان کسی پاسخ دهد که بر کار و بار خود سیطره دارد و چیره است و بر خویشتن مسلّط است... بی‌خبری و بیهوشی و بنگی و منگی مستی، در هیچ چیزی با این مسیر و با این دیدگاه، متّفق و سازگار نیست.

این بی‌خبری و بیهوشی در اصل جز گریز از واقعیّت زندگی در وقتی از اوقات نیست. بلکه گرایش به اندیشه‌ها و خیالبافیهائی است که سرمستی یا خمار آنها را برمی‌انگیزد. اسلام این راه را برای انسان نمی‌پسندد، و از مردمان می‌خواهد که حقائق را ببینند، و با آنها رویاروی گردند، و در آنها بزیند، و زندگانی

خود را برابر آنها صرف کنند، و این زندگی را بر شبحها و خیالبافیها بنیاد ننهند... قطعاً ملاک تصمیم قاطع و ارادهٔ استوار، با حقائق روبرو شدن است. امّا گریز از حقائق، و پناه بردن به تصوّرات و اوهام، راه گسیختگی، و سستی تصمیم، و ذوب شدن اراده است. اسلام همیشه تقویت و تربیت اراده را در مدّ نظر داشته است، و پیوسته خواستار رهائی و آزادی اراده از قیدها و بندهای خوی چیرهٔ میگساری بوده است. همین کار خود به تنهائی از دیدگاه اسلامی برای تحریم باده و تحریم سائر موادّ مخدّر کافی و بسنده است... باده و باده‌گساری کثیف است و کار شیطان است، و تباه کنندهٔ زندگی انسان است.

فقهاء در این که خود باده کثیف است همچون سائر کثافات و نجاسات، و یا این که کثیف نیست و تنها نوشیدن آن حرام است و بس، اختلاف نظر دارند. نظر جمهور این است که خود باده کثیف و ناپاک است. امّا نظر ربیعه، لیث پسر سعد، مزنی دوست شافعی، و بعضی از بغدادیان، این است که تنها نوشیدن باده حرام است و خود آن ناپاک نیست... همین اندازه در روند فی ظلال القرآن ما را بس است.

روایت کرده‌اند هنگامی که این آیات نازل گردید، و در آنها تحریم باده ذکر شد، و باده ناپاک و از عمل شیطان قلمداد گردید، در جامعهٔ مسلمانان دو فریاد برخاست که در ساختار متّحد، ولی در انگیزه و هدف مختلف بودند. برخی از اصحاب سختگیر گفتند: یاران ما را چه می‌شود؟ یارانی که تا مردند باده‌گساری کردند!... یا گفتند: کسانی را چه می‌شود که در جنگ احد کشته شدند و باده در شکمهای خود داشتند؟ (یعنی: پیش از تحریم باده).

برخی از کسانی که کارشان به شکّ و گمان افکندن مردمان بود، به منظور آشفتن افکار و سرگردان نمودن دیگران، چنین سخنانی و یا همانند آنها را گفتند. مرادشان از گفتن همچون سخنانی لرزان کردن اعتماد درونی مردمان نسبت به اسباب تشریع و انگیزه‌های قانونگذاری بود، و یا این که به دیگران چنین بفهمانند: کسانی که مرده‌اند بدان گاه که باده هر چند که هنوز حرام نبوده است، ولی چون خود باده کثیف و کار شیطان بشمار است، آنان با شکمهای پر از چیز نجس و ناپاک مرده‌اند!

بدین هنگام بود که این آیه نازل شد:

﴿ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا، ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا، وَ اللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، گناهی به سبب آنچه (از مسکرات پیش از تحریم و آگاهی از آن) نوشیده‌اند متوجّه آنان نیست، اگر (از محرّمات) بپرهیزند و (بدانچه دربارهٔ تحریم نازل شده است) ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند. بعد از آن (هم از محرّمات) بپرهیزند و (به احکام نازله در بارهٔ تحریم) ایمان داشته باشند. سپس (باز هم درجات تقوا را طی کنند و از محرّمات) بپرهیزند و همهٔ کارهای خود را نیکو کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد (و هر گروهی از آنان را به اندازهٔ اخلاصی که دارند پاداش می‌دهد).

این آیه نازل گردید تا پیش از هر چیز بیان دارد: چیزی که تحریم نشده است، حرام نمی‌گردد، و تحریم نیز از زمانی آغاز می‌گردد که نصّ نازل شده باشد، نه پیش از نصّ. همچنین چیزی با ویژگی پیشینی که داشته است، حرام نمی‌گردد. عقاب و کیفری هم جز با بودن نصّ وجود نخواهد داشت، چه در دنیا و چه در آخرت. زیرا این نصّ است که حکم را پدید می‌آورد... کسانی که مرده‌اند و باده در شکمهایشان داشته‌اند، در حالی که هنوز تحریم نشده است، بر آنان گناهی نیست. زیرا ایشان چیز تحریم شده‌ای را نخورده‌اند و ننوشیده‌اند، و مرتکب معصیت و گناهی نشده‌اند... آنان از یزدان می‌ترسیده‌اند و کارهای شایسته و بایسته انجام داده‌اند، و خدای را در نظر می‌داشته‌اند، و می‌دانسته‌اند که ایزد

متعال از اندیشه‌ها و رازهای درونشان، و از کردارها و رفتارهای بیرونشان آگاه است ... کسانی که حالشان این چنین باشد، دست به چیز حرامی نمی‌یازند، و مرتکب گناهی نمی‌شوند.

نمی‌خواهیم بدین مناسبت گرفتار جدالی گردیم که معتزله پیرامون حکم نجس بودن باده برانگیختند، و گفتند: آیا نجس بودن باده ناشی از فرمان یزدان سبحان دربارهٔ تحریم آن است؟ یا این ناشی از صفت ملازم باده در خود باده است؟ آیا چیزهای حرام به سبب صفت ملازم خود، چیزهای حرام است؟ یا این که چنین صفتی به سبب تحریم، ملازم آن چیز می‌گردد؟... چنین جدالی به نظر ما بیهوده و بی‌نتیجه است و برای احساس اسلامی بیگانه است!... یزدان جهان وقتی که چیزی را حرام می‌فرماید، می‌داند چرا آن را حرام می‌نماید، چه سبب تحریم ذکر گردد، و چه بیان نشود. چه تحریم به خاطر صفت موجود در خود چیز حرام بوده، یا به علّتی باشد که متوجّه کسی گردد که از آن استفاده می‌کند، و یا متوجّه مصلحت عموم مردمان شود...

این خداوند بزرگوار است که همهٔ این امور را می‌داند و آگاه از هر چیزی است، و اطاعت از دستور او واجب است. گذشته از اینها، جدال هیچگونه نیاز واقعی را برآورده نمی‌کند و دردی از واقعیّت را درمان نمی‌نماید... واقعیّت، سرشت این برنامهٔ یزدانی است...

هیچ کسی نباید بگوید: وقتی که تحریم به خاطر صفت موجود در خود چیز حرام بوده است، پس چرا پیش از تحریم، آن چیز مباح و آزاد بوده است؟ پس باید حکمتی بوده باشد که به خاطر آن یزدان جهان در مدّتی از زمان آن را تحریم نفرموده است. همهٔ اینها واگذار به یزدان است. قدغن کردن و آزاد نمودن چیزها از مقتضیات الوهیّت ایزد منّان است و متعلّق به یزدان سبحان است. نیکو قلمداد کردن و پسندیدن انسان، یا زشت شمردن و نپسندیدن انسان، دستور کار نیست. چه بسا انسان چیزی را علّت بداند، امّا علّت نباشد. با خدا ادب داشتن می‌طلبد که انسان احکام را بپذیرد و اجراء کند، چه حکمت و علّت آن شناخته شود، و چه هرگز شناخته نشود و همیشه پنهان بماند... خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

عمل به شریعت یزدان، پیش از هر چیز واجب است بر بندگی استوار شود. بر اطاعت از یزدان پابرجا گردد، برای اظهار بندگی انسان در برابر یزدان جهان باشد ... اسلام به معنی تسلیم، این است و بس. پس از اطاعت از فرمان یزدان، خرد انسان به اندازهٔ توان می‌تواند فلسفهٔ کار را و حکمت موجود در امر و نهی آفریدگار را بجوید، چه خداوند خودش فلسفه و حکمت حکم را روشن فرموده باشد، و چه روشن ننموده باشد، و چه خرد انسان آن را فهم کند یا نکند. زیرا قاضی در تشخیص نیکو و پسندیده بودن شریعت در کاری از کارهای یزدان است نه انسان. تنها و تنها داور خدا است. هر زمان خدا به کاری دستور فرمود، یا از کاری نهی نمود، دیگر جای جدال و ستیز نیست و امر و نهی باید پذیرفته و اجراء شود... امّا اگر داوری و فرماندهی به عقل بشری واگذار گردد، معنی این کار این است که مردمان آخرین مرجع در شرع خدا هستند!... پس در این صورت جایگاه الوهیّت کجا است و جای عبودیّت کجا؟

از این گفتار خود را رها می‌سازیم و به ترکیب بند آیه و دلالت آن می‌پردازیم:

﴿ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا، إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا، ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، گناهی به سبب آنچه (از مسکرات پیش از تحریم و آگاهی از آن) نوشیده‌اند متوجّه آنان نیست، اگر (از محرّمات) بپرهیزند و (بدانچه دربارهٔ تحریم نازل شده است) ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند. بعد از آن (هم از محرّمات) بپرهیزند و (به احکام نازله در بارهٔ تحریم) ایمان داشته باشند. سپس

(باز هم درجات تقوا را طیّ کنند و از محرّمات) بپرهیزند و همهٔ کارهای خود را نیکو کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد (و هر گروهی از آنان را به اندازهٔ اخلاصی که دارند پاداش می‌دهد).

در سخنان مفسّران چیزی را پیدا نکردم که دربارهٔ ساختار عبارت قرآنی بدین شیوه، و با تکرار تقوا گاهی همراه با ایمان و کار شایسته، و وقتی همراه با ایمان، و زمانی همراه با احسان ... گفته شده باشد و چنگی به دل بزند و دل بدان آرام گیرد. همچنین در چاپ نخستین فی‌ظلال القرآن چیزی را پیدا نکردم که این تکرار را چنانکه باید توجیه کند و دلم هم اینک از آن خشنود و بدان آرام گیرد!... زیباترین چیزی که خوانده‌ام - هر چند مرا چنانکه باید راضی و قانع نمی‌سازد - سخنی است که ابن جریر طبری گفته است:

«تقوای نخستین، دریافت فرمان یزدان با پذیرش و تصدیق و دینداری و رفتار برابر آن فرمان است. تقوای دوم، استوار و بر دوام ماندن بر تصدیق است. تقوای سوم، نیکرفتاری و نزدیک شدن به آستانهٔ یزدان با انجام سنّتها و مستحبّات است».

آنچه در چاپ اوّل فی‌ظلال القرآن در این باره گفته‌ام عبارت است از: «سخن بدین شیوه، تأکید بشمار است. تأکید بگونهٔ تفصیل بعد از اجمال. خداوند نخست تقوا و ایمان و عمل صالح را بطور اجمال بیان فرموده است. سپس تقوا را بار دوم همراه ایمان بیان نموده است، و بار سوم تقوا را با احسان - که عمل صالح است - تکرار فرموده است... در اینجا مراد تأکید تقوا است، چرا که بر آن تکیه شده است. همچنین تکرار تقوا بدان خاطر است که قانون ثابتی برای سنجش اعمال در دست باشد، و آن این که ارزش یا عدم ارزش کارها در گرو نیّت نهان و احساس پنهان در اندرون انسان است ... تقوا نیز درونی و عبارت از این است که انسان کاملاً احساس کند که خدا او را دقیقاً می‌پاید و بر رفتار و کردارش نظارت می‌نماید، و انسان در هر لحظه‌ای از لحظات عمر خود با یزدان تماس و پیوند دارد... ایمان به یزدان و تصدیق اوامر و نواهی او، و عمل صالح که بیانگر ظاهری عقیدهٔ نهان در زوایای درون انسان است، و پیوند عقیدهٔ نهان و عملی که بیانگر آن است، اینها همه و همه معیار حکم و قضاوت هستند، نه ظواهر و اشکال بیرونی... این قاعده نیز نیاز به تأکید و تکرار و بیان دارد».

من هم اینک در این سخن نیز چیزی نمی‌یابم که انسان را قانع و آسوده خاطر سازد... امّا چیز دیگری به نظرم نرسیده است و درگاه توفیق معنی بهتری بر رویم گشوده نشده است... مددرسان یزدان جهان است و بس.



سپس روند قرآنی در جولانگاه حرام کردن و حلال نمودن به پیش می‌رود، و سخن می‌راند از شکار نخجیر در حالت احرام، و کفّارهٔ کشتن آن، و ذکر حکمت تحریم بیت الله و ماههای حرام و حیوانات نشاندار و بی‌نشانی که برای قربانی آورده می‌شوند و در سرآغاز سوره دستور داده شده بود که بدانها اذیّت و آزاری رسانده نشود... آن گاه این بخش با تعیین ترازوی سنجش ارزشهای انسان مسلمان و جامعهٔ مسلمان، پایان می‌گیرد. همان ترازوئی که پاکِ اندک در آن بر ناپاکِ فراوان برتری می‌گیرد:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللهُ بِشَیْءٍ مِنَ الصَّیْدِ تَنالُهُ أَیْدیکُمْ وَ رِماحُکُمْ؛ لِیَعْلَمَ اللهُ مَنْ یَخافُهُ بِالْغَیْبِ؛ فَمَنِ اعْتَدیٰ بَعْدَ ذٰلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلیمٌ. یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ؛ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ، یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ؛ هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ، أَوْ کَفّارَةٌ طَعامُ مَساکینَ، أَوْ عَدْلُ ذٰلِکَ صِیاماً، لِیَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ، عَفَا اللهُ عَمّا سَلَفَ، وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللهُ مِنْهُ؛ وَ اللهُ عَزیزٌ ذُو انْتِقامٍ. أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَکُمْ وَ لِلسَّیّارَةِ، وَ حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ مادُمْتُمْ حُرُماً، وَ اتَّقُوا اللهَ الَّذی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ. جَعَلَ اللهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ، وَ الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ الْهَدْیَ وَ الْقَلائِدَ. ذٰلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یَعْلَمُ

مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ، وَ أَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. إِعْلَمُوا أَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ وَ أَنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. مٰا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ وَ اللهُ يَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا تَكْتُمُونَ. قُلْ: لاٰ يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ ٱلطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ، فَاتَّقُوا اللهَ يٰا أُولِي الْأَلْبٰابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾.

ای مؤمنان! مسلّماً خداوند شما را با (تحریم) برخی از نخجیر (یعنی حیوانات و طیور وحشی برّی که به آسانی در دسترس شما قرار می‌گیرند و) دستها و نیزه‌های شما بدانها می‌رسند، آزمایش می‌کند، تا روشن شود چه کسی در حال نهان (از دیدگان مردمان، به سبب نیروی ایمان) از خدا می‌ترسد. هر کس بعد از آن (که حدود و احکام بیان گردید، از آنها تخطّی و) تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت. ای مؤمنان! هنگامی که در حالت احرام هستید (و یا این که در سرزمین حرم بسر می‌برید) نخجیر مکشید. و هر کس از شما عمداً نخجیر بکشد باید کفّاره‌ای معادل آن از چهارپایان (اهلی، مانند: بز و گوسفند و شتر و گاو) بدهد، کفّاره‌ای که دو نفر عادل از میان خودتان به معادل بودن آن قضاوت کنند و برابری آن را تصدیق نمایند. چنین حیوانی قربانی می‌گردد و به مستمندان مکّه داده می‌شود، یا کفّاره‌ای (معادل قیمت آن حیوان) خوراک (یک روزه به هر یک از) فقراء می‌دهد، و یا برابر آن (خوراک؛ به عبارت دیگر به تعداد مستمندان دریافت کنندهٔ کفّاره، روزهائی) روزه می‌گیرد. تا متجاوز کیفر کار خود را بچشد. خدا از آنچه در گذشته (پیش از تحریم شکار) انجام پذیرفته است، گذشت می‌نماید. ولی هر کس (به کشتن نخجیر) دوباره برگردد (و بعد از آگاهی از تحریم، باز به شکار پردازد) خداوند از او انتقام می‌گیرد. و خداوند توانا و انتقام گیرنده است. نخجیر (آبزی، یعنی حیوانی که در رودخانه یا در آبگیر زندگی می‌کند، و یا در) دریا، و خوردن از (گوشت) آن، برای شما (مقیمان مؤمن که آن را تازه به تازه می‌خورید) و برای (شما) مسافران (مؤمن که آن را خشکیده یا یخ زده و یا به صورت کنسرو می‌خورید) حلال است، ولی مادام که در حال احرام هستید نخجیر خشکزی (یعنی حیوانی که در بیابانها و دشتها و کوهها زندگی می‌کند و معمولاً اهلی نمی‌گردد) برای شما حرام است. از خدائی بترسید که به سوی او برگردانده می‌شوید و در پیشگاه او گرد آورده می‌شوید. خداوند، کعبه، (یعنی) بیت‌الحرام، و ماههای حرام، و قربانیهای بی‌نشان و نشاندار را وسیله‌ای برای سامان بخشیدن (به کار دنیوی و اخروی) مردم قرار داده است. این بدان خاطر است که بدانید که خداوند مطّلع از هر آن چیزی است که در آسمانها و زمین است، و بدانید که خداوند همه چیز را می‌داند. بدانید که خداوند دارای مجازات شدید است، و در عین حال بس آمرزنده و مهربان است. پیغمبر وظیفه‌ای جز تبلیغ (و رساندن پیام آسمانی) ندارد. خداوند آگاه از چیزی است که آشکار می‌سازید و با خبر از چیزی است که پنهان می‌نمائید. (ای پیغمبر! به مردم) بگو: ناپاک و پاک (و حرام و حلال) مساوی نیستند، هر چند که فراوانی ناپاک (و حرام) شما را به شگفت اندازد. پس ای خردمندان (با امتثال اوامر و اجتناب نواهی یزدان) خویشتن را از (خشم) خدا بر حذر دارید تا این که رستگار شوید.

خداوند بزرگوار در سرآغاز این سوره، به مؤمنان فرموده است:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ، أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعٰامِ إِلاَّ مٰا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ، غَيْرَ مُحِلِّي ٱلصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ مٰا يُرِيدُ. يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تُحِلُّوا شَعٰائِرَ اللهِ وَ لاَ ٱلشَّهْرَ الْحَرٰامَ وَ لاَ الْهَدْيَ وَ لاَ الْقَلاٰئِدَ وَ لاٰ آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرٰامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوٰاناً. وَ إِذٰا حَلَلْتُمْ فَاصْطٰادُوا... ﴾.

(آیهٔ ۱ و ۲)

ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادها وفا کنید (اعم از عقدها و عهدهای مشروع انسان با انسان، یا انسان با یزدان ... بعد از ذبح، خوردن گوشت) چهارپایان برای

شما حلال است مگر آنهائی که (در این سوره مستثنی می‌گردد) و بر شما خوانده می‌شود. هنگامی که در حالت احرام هستید (یا این که در سرزمین حرم بسر می‌برید) شکار (برّی) را حلال ندانید. خداوند هر چه بخواهد (و مصلحت بداند) حکم می‌کند. ای مؤمنان! (حرمت شکنی) شعائر (دین) خدا را برای خود حلال ندانید (بدین صورت که هرگونه که بخواهید بدان دست ببرید و در آن تصرّف کنید) و نه ماه حرام را (بدین معنی که در آن بجنگید)، و نه قربانیهای بی‌نشان و نه قربانیهای نشانداری را (که به بیت‌الله هدیّه می‌گردند. بدین گونه که متعرّض چنین حیواناتی یا صاحبان آنها بشوید) و نه کسانی که آهنگ آمدن به خانهٔ خدا را دارند و به دنبال لطف و خشنودی خدایند. (بدین معنی که آنان را از آمدن بدانجا بازدارید و یا این که با ایشان بجنگید). هر وقت که از احرام بدر آمدید و از سرزمین حرم خارج شدید، شکار کنید (و شکار کردن برای شما بلامانع خواهد بود).

این نهی از حلال دانستن نخجیر در حال احرام، آشفتن شعائر و به هم زدن مراسم دینی، حلال شمردن ماههای حرام، متعرّض حیوانات نشاندار و بی‌نشان شدن، جلوگیری از کسانی که برای حج به سوی بیت‌الله رهسپار می‌گردند، و بدیشان اذیت و آزار رساندن، در دنیا برای مخالف کیفری در پی نداشت، بلکه تنها بزهکار می‌شد... امّا هم اینک کیفر مشخّص می‌گردد که عبارت است از کفّاره:

﴿ لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ ﴾.

تا متجاوز کیفر کار خود را بچشد.

و عفو و گذشت از حلال شمردن این چیزهای حرام در گذشته اعلان می‌شود، و کسانی با انتقام یزدان از ایشان تهدید می‌گردند و بیم داده می‌شوند که پس از این بیان و روشنگری به سوی چنین کارهائی برگردند.

این بخش، همسان همهٔ بخشهای دیگر این دسته از آیات، با ندای دلنواز معهود، آغاز می‌گردد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ﴾.

ای مؤمنان!

سپس بدیشان خبر می‌دهد که آنان با امتحانی از سوی خدا روبرو هستند که شکار و نخجیری است که از آن در حال احرام نهی شده‌اند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ، لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ، فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

ای مؤمنان! مسلّماً خداوند شما را با (تحریم) برخی از نخجیر (یعنی حیوانات و طیور وحشی برّی که به آسانی در دسترس شما قرار می‌گیرند و) دستها و نیزه‌های شما بدانها می‌رسند، آزمایش می‌کند، تا روشن شود چه کسی در حال نهان (از دیدگان مردمان، به سبب نیروی ایمان) از خدا می‌ترسد. هر کس بعد از آن (که حدود و احکام بیان گردید، از آنها تخطّی و) تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت.

وسیلهٔ آزمایش، نخجیر سهل و ساده‌ای است. خدا آن را به سویشان گسیل می‌دارد. دستهایشان از نزدیک بدان می‌رسد. نیزه‌هایشان بدون رنج بدان می‌رسد. روایت شده است که یزدان نخجیر را به سویشان می‌راند تا بدانجا که نخجیر در اطراف خیمه‌هایشان و منازلشان به گشت و گذار می‌پرداخت و به چادرها و خانه‌هایشان نزدیک می‌گردید!... این همان تحریم و تشویقی است که در آن آزمایش نهفته است ... درست همسان همان تحریک و تشویقی است که بنی‌اسرائیل قبلاً در برابر آن نتوانستند پایداری و ایستادگی کنند. آن زمان که مصرّانه از پیغمبر خود موسی علیه‌السلام خواستند که خدا روزی را برای ایشان روز آسایش و نماز فرماید، تا در آن به کاری از کارهای زندگی نپردازند. خداوند برای ایشان روز شنبه را تعیین فرمود. آن گاه نخجیر دریازی را به سویشان گسیل داشت. نخجیر دریازی در روز شنبه به سوی ساحل می‌آمد و خویشتن را بدیشان می‌نمود. وقتی هم که شنبه نبود، از دیدگانشان پنهان می‌گردید، بدان صورت که ماهیها معمولاً خود را در میان آب نهان می‌دارند. بنی‌اسرائیل

تاب نیاوردند و نتوانستند پیمان خود را با خدا نگاه دارند و عهدشکنی نکنند. به نیرنگ با خدا پرداختند - همان گونه که سرشت شناختهٔ یهودیان است - روز شنبه ماهیها را احاطه می‌کردند و اطراف آنها را می‌بستند و شکارشان نمی‌کردند. بامداد فردای آن روز برمی‌گشتند و آنها را از میان مکان احاطه شده می‌گرفتند! این همان کاری است که خدا به خاطر آن پیغمبر ﷺ خود را به سویشان می‌فرستد تا رویاروی آن را بدیشان بگوید و رسوایشان نماید. این پیام در این فرمودهٔ خداوند بزرگوار قرار دارد:

﴿وَ اسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ، إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً، وَ يَوْمَ لاَ يَسْبِتُونَ لاَ تَأْتِيهِمْ. كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾. (اعراف / ۱۶۳)

از آنان دربارهٔ (سرگذشت اهالی) شهر (ایله) که در ساحل دریا بود بپرس. (به یاد بیاورید) هنگامی را که آنان (در روز شنبه از حدود و مقرّرات خدا) تجاوز می‌کردند. همان هنگام که ماهیانشان روز شنبه به سویشان می‌آمدند (روی آب) و خودنمائی می‌کردند، امّا در غیر روز شنبه به سویشان نمی‌آمدند (و این هم آزمایشی از سوی خدا بود). به همین منوال آنان را پیوسته به سبب فسق و فجور دائمی و مستمرّشان (با آزمونهای گوناگون) می‌آزمودیم (تا نیکوکاران پاک سرشت از بدکاران بدطینت جدا و مشخّص شوند).

درست با این آزمون، یزدان ملّت مسلمان را آزمایش فرمود! مسلمانان قبول شدند، ولی یهودیان مردود گشتند ... این، مصداق فرمودهٔ یزدان سبحان دربارهٔ این ملّت مسلمان است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ. وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ. مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾. (آل‌عمران / ۱۱۰)

شما (ای پیروان محمّد) بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب (مثل شما به چنین برنامه و آئین درخشانی) ایمان بیاورند، برای ایشان بهتر است (از باور و آئینی که بر آنند. ولی تنها عدّهٔ کمی) از آنان با ایمانند و بیشتر ایشان فاسق (و خارج از حدود ایمان و وظائف آن) هستند.

در موارد زیادی که بنی‌اسرائیل شکست خورده است و رفوزه گردیده است، این ملّت مسلمان پیروز شده است و پذیرفته گردیده است. بدین خاطر است که یزدان خلافت در زمین را از چنگ بنی‌اسرائیل بیرون آورده است و به دست مسلمانان سپرده است، و این ملّت مسلمان را امین و امانتدار آن کرده است، و بدانان چیزی داده است و مکانتی عطا فرموده است که چنین چیزی و مکانتی را به ملّتی پیش از ایشان نداده است و عطاء نفرموده است. چه برنامهٔ یزدان به صورت تمام و کمال در نظام واقعی و سیستم حقیقی که بر سراسر زندگی فرمانروائی کند مجسّم و نمودار نگشته است، بدان گونه که در خلافت ملّت مسلمان مجسّم و نمودار شده است ... این هم در روزی و روزگاری بود که این ملّت، مسلمان بود! آن روزی و روزگاری که این ملّت می‌دانست که اسلام عبارت از این است که آئین یزدان و شریعت او در زندگی انسانها مجسّم و نمودار شود. آن روزی و روزگاری که این ملّت می‌دانست که او امین و امانتدار این امانت بزرگ، و وصیّ و سرپرست بشریّت است و باید در میان مردمان برنامهٔ یزدان را پیاده و پابرجا دارد، و برابر امانت آفریدگار بر برنامهٔ کردگار، نظارت و قیمومت کند.

این آزمون با نخجیر ساده و آسان، در مدّت زمان احرام، یکی از آزمونهائی است که این ملّت از آنها سربلند و موفّق بیرون آمده است. عنایتی که یزدان سبحان بدین ملّت داشته است و با تربیت این ملّت با همچون آزمونهائی آن را ابراز فرموده است، از نشانه‌ها و نمودهای رعایت خداوند منّان در حقّ این ملّت مسلمان، و انتخاب بزرگوارانهٔ حکیمانهٔ ایزد

سبحان بشمار است.

در این رخداد، خداوند بزرگوار، برای مؤمنان پرده از فلسفه و حکمت چنین آزمونی برمی‌دارد:

﴿ لِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ ﴾.

تا روشن شود چه کسی در حال نهان (از دیدگان مردمان، به سبب نیروی ایمان) از خدا می‌ترسد.

نهانی از یزدان هراسیدن، پایۀ این عقیده در درون مسلمان است. پایۀ استوار و محکمی که ساختار عقیده و ساختار رفتار بر آن بنا گردیده است، و امانت خلافت در زمین برابر برنامۀ پابرجای یزدان، بدان مرتبط و متّصل است.

مردمان یزدان را نمی‌بینند، ولی آنان او را در دل و جان خود می‌یابند هنگامی که بدو ایمان داشته باشند... یزدان برای چشمان ظاهری مردمان نهان است، ولیکن چشمان جانهایشان او را نهانی می‌شناسند و پنهانی از او می‌هراسند. استقرار این حقیقت بزرگ - حقیقت ایمان به یزدان بگونۀ غیبی و نهان، و هراس از ایزد منّان - و خویشتن را بی‌نیاز دیدن از رؤیت و مشاهدۀ ظاهری، و احساس بدین غیب و نهان، احساسی که برابر با رؤیت و مشاهده - بلکه بالاتر و برتر از آن - است، چراکه فرد مؤمن هر چند که خدا را ندیده است، گواهی می‌دهد که: هیچ معبودی جز خدا وجود ندارد... استقرار این حقیقت بدین شیوه، بیانگر کوچ دور و درازی در بالاروی و اوج‌گیری این پدیدۀ انسان نام است. بیانگر این واقعیّت است که نیروهای سرشتی انسان آزاد شده است، و از دستگاه‌های مستقرّ در هستی سرشتی خود به صورت کاملتری استفاده کرده است و بهره برده است، و به اندازۀ این بالاروی و اوج‌گیری، از جهان حیوانات دوری گزیده است، حیواناتی که با دنیای نهان از دیدگان به اندازۀ انسان آشنا نیستند. این از یک سو، امّا از دیگر سو، هنگامی که چشمان جان بسته شود، انسان از رؤیت و مشاهدۀ چیزهائی بی‌بهره می‌گردد که در فراسوی جهان محسوسات قرار دارند، و دستگاه‌های گیرنده و ارتباط مترقّیانۀ موجود در هستی او بیسود و بیهوده می‌ماند، و به سطح جهان حیوانات سقوط می‌کند و بسان آنها در دنیای محسوس «مادّی» اسیر و گرفتار می‌شود.

از اینجا است که یزدان سبحان، هراس نهانی انسان از آفریدگار جهان را فلسفه و حکمت این آزمون می‌فرماید، و برای مؤمنان پرده را از این فلسفه و حکمت برمی‌دارد تا دلها و درونهایشان برای پیدا و پیاده کردن آن گرد آید و به تلاش درآید.

یزدان جهان با علم لدنی می‌داند که چه کسی از او نهانی می‌ترسد. اما یزدان جهان مردمان را در برابر چیزی که با علم لدنی می‌داند محاسبه و مؤاخذه نمی‌فرماید. بلکه ایشان را در برابر چیزی محاسبه و مؤاخذه می‌فرماید که با علم وقوعی از ایشان مشاهده می‌نماید...

﴿ فَمَنِ اعْتَدىٰ بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ ﴾.

هر کس بعد از آن (که حدود و احکام بیان گردید، از آنها تخطّی و) تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت.

خداوند از آزمودن خبر داده است. فلسفۀ آن را نیز نموده است. از وقوع بدان هم بر حذر فرموده است. هرگونه وسائل پیروزی در آن را هم عطاء نموده است... بعد از همۀ اینها، هر کس تعدّی و تخطّی کند، عذاب دردناک پادافره درست و دادگرانۀ او خواهد بود. این پادافره را چنین کسی برای خود برگزیده است و عملاً خویشتن را سزاوار آن کرده است.

بعد از این، تفصیل کفّارۀ مخالفت به میان می‌آید و دیگر باره با نهی آغاز و با تهدید ختم می‌شود:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ. وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ، أَوْ كَفّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ، أَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِياماً، لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ. عَفَا اللهُ عَمّا سَلَفَ، وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللهُ مِنْهُ، وَ اللهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که در حالت احرام هستید (و یا این که در سرزمین حرم بسر می‌برید) نخجیر مکشید. و

هر کس از شما عمداً نخجیر بکشد باید کفّاره‌ای معادل آن از چهارپایان (اهلی، مانند: بز و گوسفند و شتر و گاو) بدهد، کفّاره‌ای که دو نفر عادل از میان خودتان به معادل بودن آن قضاوت کنند و برابری آن را تصدیق نمایند. چنین حیوانی قربانی می‌گردد و به مستمندان مکّه داده می‌شود، یا کفّاره‌ای (معادل قیمت آن حیوان) خوراک (یک روزه به هر یک از) فقراء می‌دهد، و یا برابر آن (خوراک؛ به عبارت دیگر به تعداد مستمندان دریافت کنندهٔ کفّاره، روزهائی) روزه می‌گیرد. تا متجاوز کیفر کار خود را بچشد. خدا از آنچه در گذشته (پیش از تحریم شکار) انجام پذیرفته است، گذشت می‌نماید. ولی هر کس (به کشتن نخجیر) دوباره برگردد (و بعد از آگاهی از تحریم، باز به شکار پردازد) خداوند از او انتقام می‌گیرد. و خداوند توانا و انتقام گیرنده است.

نهی متوجّه کسی است که در احرام باشد و عمداً نخجیر را بکشد. امّا اگرکسی سهواً نخجیر را بکشد، گناهی بر او نیست و کفّاره‌ای هم نمی‌پردازد... هرگاه کسی در این شرائط عمداً نخجیری را بکشد، کفّاره‌ای که می‌پردازد این است که چهارپائی از حیوانات اهلی را سر می‌برد و قربانی می‌کند که همطراز نخجیری باشد که کشته است. مثلاً در برابر کشتن آهوئی گوسفند یا بزی بسنده است. در برابر گوزن یا گاو وحشی، گاوی کافی است. در برابر شتر مرغ و زرّافه و حیوانات مثل اینها، شتری مناسب است... در برابر کشتن خرگوش و گربهٔ وحشی و امثال اینها خرگوشی بسنده است... نخجیری که در میان حیوانات اهلی، همطرازی نداشته باشد، حیوانی بسنده است که بهای آن مساوی با بهای نخجیر مورد نظر باشد.

دربارهٔ این کفّاره، دو نفر مسلمان دادگر، داوری و تعیین قیمت یا همسان می‌کنند. هرگاه داوری کردند که حیوانی هدی نامیده شود و به کعبه برده شود، در آنجا چنین حیوانی ذبح می‌گردد و میان فقراء و درماندگان آنجا تقسیم می‌شود. زمانی که حیوانی یافته نشود، داوران می‌توانند کفّاره را خوراک فقراء و درماندگان تعیین کنند، خوراکی که با پول ارزش نخجیر یا حیوان خریداری می‌شود و میان چندین فقیر و مسکین بگونه‌ای تقسیم می‌گردد که ایشان با آن خوراک سیر شوند. (اختلاف فقهی است). هرگاه کسی که باید کفّاره را بپردازد، توانائی تهیّهٔ حیوان یا خوراک را نداشت، روزه می‌گیرد، بدان اندازه که با کفّارهٔ خوراک مساکین همطراز و مساوی گردد. داوران پول نخجیر یا حیوان را تعیین می‌کنند و مشخّص می‌سازند که با این پول می‌توان چند نفر را سیر کرد. سپس کفّاره دهنده به تعداد نفراتی که می‌توانند با این پول سیر گردند روزه می‌گیرد. مبلغی که می‌توان با آن فقیری را سیر کرد چند است، در این باره نیز اختلاف فقهی است. هر چه هست بستگی به مکان و زمان و حال و مقام دارد.

﴿ لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ ﴾.

تا متجاوز کیفر کار خود را بچشد.

در کفّاره معنی شکنجه نهفته است. شکنجه هم بدان خاطر است که گناه حرمت شکنی است، حرمتی که اسلام برای حفظ آن بسیار سختگیری می‌کند. بدین سبب است که نصّ قرآنی، متعاقب آن، گذشت از کارهای پیشین را مطرح می‌کند، و کسانی را به انتقام خدا تهدید می‌نماید که از این کارها دست نکشند:

﴿ عَفَا اللهُ عَمَّا سَلَفَ، وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللهُ مِنْهُ، وَ اللهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴾.

خداوند از آنچه در گذشته (پیش از تحریم شکار) انجام پذیرفته است، گذشت می‌نماید. ولی هر کس (به کشتن نخجیر) دوباره برگردد او بعد از آگاهی از تحریم، باز به شکار پردازد) خداوند از او انتقام می‌گیرد، و خداوند توانا و انتقام گیرنده است.

هرگاه کشندهٔ نخجیر به قوّت و قدرت خود بنازد و به این که توانسته است نخجیر را به دست آورد، تفاخر کند و ببالد، نخجیری که خداوند خواسته است بدو شبه امانی بدهد و او را در پناه خود دارد، خدا توانا و چیره است و می‌تواند انتقام بگیرد!

این کار مربوط به نخجیر خشکزی بود. و امّا نخجیر دریازی، در حرم و در حال احرام آزاد و حلال است:

﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ﴾.

نخجیر (آبزی، یعنی حیوانی که در رودخانه یا در آبگیر زندگی می‌کند و یا در) دریا، و خوردن از (گوشت) آن، برای شما (مقیمان مؤمن که آن را تازه به تازه می‌خورید) و برای (شما) مسافران (مؤمن که آن را خشکیده یا یخ زده و یا به صورت کنسرو می‌خورید) حلال است.

حیوان آبزی شکار آن و خوردن آن برای شخص مُحْرِم با شخص غیر مُحرِم یکسان حلال و آزاد است... پس از ذکر حلال و آزاد بودن شکار نخجیر آبزی و خوردن آن، برمی‌گردد و حرام بودن نخجیر خشکزی را برای شخص مُحْرِم بیان می‌فرماید:

﴿وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَادُمْتُمْ حُرُماً﴾.

مادام که در حال احرام هستید نخجیر خشکزی (یعنی حیوانی که در بیابانها و دشتها و کوهها زندگی می‌کند و معمولاً اهلی نمی‌گردد) برای شما حرام است.

آنچه مورد اتّفاق است، حرام بودن نخجیری است که مُحرِم خودش آن را شکار می‌کند. امّا چیزی که مورد اختلاف است خوردن و استفاده بردن مُحرِم از گوشتی است که دیگران شکار کرده‌اند. همچنین مراد از صید چیست؟ و آیا تنها شکار حیوانی مراد است که معمولاً شکار می‌شود؟ یا این که نهی شامل هر حیوانی می‌گردد، هر چند جزو نخجیرها نباشد و بلکه از جملهٔ حیواناتی باشد که لفظ صید بر آنها اطلاق نمی‌گردد؟

این حلال کردن و این حرام نمودن، با تحریک حسّ تقوا در دلها، و یادآوری گردهمآئی در پیشگاه یزدان و حساب و کتاب گرفتن از مردمان، پایان می‌پذیرد:

﴿اتَّقُوا اللهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾.

از خدائی بترسید که به سوی او برگردانده می‌شوید و در پیشگاه او گرد آورده می‌شوید.

در پایان باید پرسید: این چیزهای محترم و مقدّس، به خاطر چه چیزهائی است؟

اینجا سرزمین امن و امان است. منطقه‌ای است که خداوند آن را در میان همهٔ گیر و دارهای تاریخ می‌پاید و برجای می‌دارد... اینجا کعبه، یعنی خانهٔ خدا است. ماههای حرام نیز جای خود دارند. در کشاکش کارزارهای گرم و داغ و مشتعل میان دشمنان و جنگجویان و رزمندگان و کشمکش کنندگان و درگیران مسائل زندگی مردمان از هر نوع و جنس و نژاد و تباری که هستند، و بالأخره درکشاکش خواستها و آزها و شهوتها و نیازها.... ماههای حرام در می‌رسند. با فرا رسیدن آنها آرامش جای هراس، و صلح جای جنگ را فرا می‌گیرد، و پرندهٔ دوستی و برادری و صلح و امنیّت به پرواز درمی‌آید، و جان انسانها در جهان واقعی و عملی - نه در جهان مثالها و نظریّه‌ها و تصوّرها و خیالها - این احساسات و معانی را می‌آزماید، و این واژه‌ها تنها به صورت کلمه‌های بلند پروازانه و رؤیاهای شاعرانه باقی نمی‌مانند. واژگانی که نتوان مقاصد و مفاهیم آنها را در واقعیّت زندگی پیاده کرد و دید:

﴿جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ، قِيَاماً لِلنَّاسِ، وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ، وَ الْهَدْيَ وَ الْقَلَائِدَ. ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. إِعْلَمُوا أَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ، وَ أَنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ؛ وَ اللهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ﴾.

خداوند، کعبه، (یعنی) بیت‌الحرام، و ماههای حرام، و قربانیهای بی‌نشان و نشاندار را وسیله‌ای برای سامان بخشیدن (به کار دنیوی و اخروی) مردم قرار داده است. این بدان خاطر است که بدانید که خداوند مطّلع از هر آن چیزی است که در آسمانها و زمین است، و بدانید که خداوند همه چیز را می‌داند. بدانید که خداوند دارای مجازات شدید است، و در عین حال بس آمرزنده و مهربان است. پیغمبر وظیفه‌ای جز تبلیغ (و رساندن پیام آسمانی) ندارد. خداوند آگاه از چیزی است که

آشکار می‌سازید و با خبر از چیزی است که پنهان می‌نمائید.

خداوند چنان کرده است که این چیزهای محترم و مقدّس، در بیت‌الحرام مایهٔ امن و امان انسان و پرنده و حیوان و حشره شود. این لطف امن و امان، در زمان احرام، شامل مُحْرِم گردد، هر چند که هنوز به سرزمین حرم هم نرسیده باشد. خداوند چهار ماه حرام را بگونه‌ای درآورده است که در آنها کشت و کشتار ممنوع است. این ماهها عبارتند از: ذوالقعده و ذوالحجّه و محرّم و رجب... خداوند احترام این ماهها را به دل عربها - حتّی در دورهٔ جاهلیّت - افکنده بود. در این ماهها کسی را به هراس نمی‌انداختند و بیم نمی‌دادند، و قصاص نمی‌گرفتند و خون‌بها نمی‌خواستند. تا آنجا که کسی قاتل پدر و پسر و برادر خود را می‌دید و به اذیّت و آزار او نمی‌پرداخت. این ماهها فرصت خوبی برای گشت و گذار در زمین و جستن روزی بود... یزدان این ماهها را چنین قرار داده بود چون خواسته بود که کعبه - بیت الله الحرام - جایگاه امن و امان و صلح و ساز باشد. مردمان را در پناه خود اقامت و سکونت دهد، و ایشان را از ترس و هراس مصون دارد. ماههای حرام را نیز چنین حرمتی داده بود تا منطقهٔ زمانی امن و امان باشند، همان گونه که کعبه منطقهٔ مکانی امن و امان است. گذشته از اینها، کنگرهٔ کاخ امن و امان را آن اندازه برافراشته بود که سایهٔ آن فراتر از منطقهٔ زمانی و مکانی را فرا می‌گرفت و حیواناتی را در گسترهٔ خود می‌گرفت که برای قربانی در حج و عمره به سوی کعبه سر داده می‌شدند. دیگر کسی در راه بلائی بدانها نمی‌رسانید و متعرّض آنها نمی‌شد. حتّی کسانی هم در زیر گسترهٔ چنین سایه‌ای قرار می‌گرفتند و می‌لمیدند که از درختان حرم گردن‌بندی به گردن می‌انداختند یا حمایل خود می‌کردند، و بدین وسیله اعلام می‌داشتند که به بیت الله پناه می‌برند و خویشتن را در پناه آن می‌دارند.

خداوند این مقدّسات را از روزگار بنای این خانه با دست ابراهیم و اسماعیل، ساخته و پرداخته کرده است، و آن را جایگاه پاداش و ثواب و مأوای امن و امان مردمان کرده است، تا بدانجا که خدا به وسیلهٔ آن بر خود مشرکان نیز منّت نهاده است و بزرگواری فرموده است. زیرا کعبه میان آنان، جایگاه پاداش و ثواب و مأوای امن و امان ایشان بود. مردمان در دور و بر آنان ربوده می‌شدند، ولی ایشان در امن و امان بسر می‌بردند. امّا با وجود این، آنان از یزدان سپاسگزاری نمی‌کردند، و او را در خانهٔ توحید و یگانه پرستی، منحصر به عبادت و پرستش نمی‌نمودند، و به پیغمبر ﷺ هنگامی که ایشان را به توحید و یگانه پرستی می‌خواند، می‌گفتند: اگر با تو راه هدایت بپوئیم از سرزمین خود ربوده می‌شویم ... یزدان این سخن ایشان را حکایت می‌فرماید و آنان را با حقیقت امن و امان، و همچنین ترس و هراس، رویاروی می‌نماید:

﴿ وَ قَالُوا: إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا. أَوَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ، رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا؟ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

(قصص / ۵۷)

(مشرکان مکه به پیغمبر عرض کردند) و گفتند: اگر همراه تو هدایت را پذیرا شویم (و از برنامهٔ توحیدی اسلامی پیروی کنیم، قبائل نیرومند عرب به جنگ ما برمی‌خیزند و) نابودمان می‌نمایند. پس هر چند به حقّانیّت اسلاف معترفیم، ولی برای حفظ جان و مال و مقام خود حاضر به قبول ایمان نیستیم!) مگر ما حرم پر أمن و امانی را برای ایشان فراهم نیاورده‌ایم که محصولات و میوه‌جات فراوانی (از نواحی مختلف) به سوی آن آورده می‌شود؟! (وقتی که در حال کفر، ایشان را از امنیّت و مواهب زندگی برخوردار می‌گردانیم، چگونه آنان را با وجود ایمان و اطاعت از فرمان، در دست دیگران رها می‌گردانیم؟! این محصولات و ثمرات) دادهٔ ما است (بدیشان...) ولیکن بیشتر آنان (این را) نمی‌دانند.

در صحیح بخاری و مسلم آمده است که از ابن عباس -

رضی الله عنهما - روایت شده است که گفته است: روز فتح مکّه پیغمبر ﷺ فرمود:

(إِنَّ هٰذَا الْبَلَدَ حَرٰامٌ، لاٰ يُعْضَدُ شَجَرُهُ، وَ لاٰ يُخْتَلىٰ خَلاٰهُ، وَ لاٰ يُنَفَّرُ صَيْدُهُ، وَ لاٰ تُلْتَقَطُ لُقْطَتُهُ إِلاّٰ لِمُعَرِّفٍ).

این شهر، حرام است. درختش را نباید برید. گیاهِ تر آن را نباید کند و قطع کرد. نخجیر آن را نباید تاراند و دنبال نمود. چیز گمشدهٔ آن را نباید از زمین برداشت، مگر برای رساندن به دست کسی که آن را معرّفی کند و بشناساند.

جانداری از جانداران مستثنی نشده است و گفته نشده است که کشتن آن در حرم و یا برای مُحرِم جائز است، مگر کلاغ و زغن و کژدم و موش و سگ گاز گیرنده... این نیز مطابق با حدیثی است که از عائشه - رضی الله عنها - در صحیح بخاری و مسلم روایت شده است: «رسول خدا ﷺ به کشتن پنج هرزه در حلّ و حرم (یعنی: در مکّه و غیر آن) دستور فرمود. و آنها عبارتند از: کلاغ و زغن و کژدم و موش و سگ گاز گیرنده».

در صحیح مسلم در حدیثی که از ابن عمر - رضی الله عنهما - روایت شده است، مار نیز اضافه شده است.

مدینه هم حرم به حساب آمده است، بنابه حدیثی که علی ؑ روایت نموده است و گفته است پیغمبر ﷺ فرموده است:

(الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مٰا بَيْنَ عَيْرٍ إِلىٰ ثَوْرٍ).

مدینه حرم است، از کوه عیر تا کوه ثور.

در صحیح بخاری و مسلم، حدیثی از عباد پسر تمیم نقل شده است که گفته است پیغمبر ﷺ فرموده است:

(إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَ دَعٰا لَهٰا، وَ إِنِّي حَرَّمْتُ الْمَدِينَةَ كَمٰا حَرَّمَ إِبْرٰاهِيمُ مَكَّةَ).

ابراهیم مکّه را حرم کرد و برای آن دعا نمود. من هم مدینه را حرم کرده‌ام همانگونه که ابراهیم مکّه را حرم ساخته است.

این سخنان را شنیدیم و آویزهٔ گوش جان کردیم. بیش از این باید شنید و آویزهٔ گوش جان کرد: منطقهٔ امن و امان تنها در زمان و مکان محدود نمی‌گردد. کنگرهٔ کاخ امن و امان تنها بر حیوان و انسان، سایه نمی‌اندازد و بس. بلکه منطقهٔ امن و امان در گسترهٔ درون انسان نیز وجود دارد... گسترهٔ درون که بسی فراخ است و ژرفاهای نفس بشری را فرا گرفته است، رزمگاهی است که فوران می‌کند و تنوره می‌زند و برمی‌جوشد و مواد مذاب و دود بیرون می‌افکند و مکان و زمان را با آنها می‌آلاید و بر انسان و حیوان طغیان می‌آغازد... گسترهٔ فراخ درون، منطقهٔ صلح و ساز و بخشندگی و بزرگواری است. در این منطقه شخص مُحْرِم حتّی از این هم می‌پرهیزد که دستش را به سوی پرنده و حیوان دراز کند. پرنده و حیوانی که جز در این منطقه برای انسان حلال هستند. امّا در این گسترهٔ حرم درون، در جایگاه امن و امانند! در زمان امن و امانند!... آنجا منطقهٔ تمرین و ممارست نفس بشری است. تمرین و ممارست نفس بشری تا پاک شود و لطیف گردد و بتواند بال و پری بزند و به جهان والای عالم بالا برسد و برای همنشینی با فرشتگان آمادگی پیدا کند و با آنان بسر برد.

هان! انسانهای هراسناک پریشانی که به کشتن و تکّه و پاره کردن یکدیگر سرگرم و در رزم هستند، بسی نیازمند منطقهٔ امن و امانی می‌باشند که یزدان آن را برای مردمان در این آئین پدید آورده است، و آن را در این قرآن توضیح داده است.

﴿ ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ، وَ أَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

این بدان خاطر است که بدانید که خداوند مطّلع از هر آن چیزی است که در آسمانها و زمین است، و بدانید که خداوند همه چیز را می‌داند.

پیرو شگفتی است در این مکان، ولیکن مفهوم است! خداوند این شریعت را قانونگذاری می‌کند، و این جایگاه ثواب و امن و امان را بنیاد می‌نهد، تا مردمان بدانند که خداوند مطّلع از هر آن چیزی است که در آسمانها و زمین قرار دارد، و خداوند همه چیز را

می‌داند... تا مردمان بدانند که یزدان کاملاً آگاه از سرشت انسانها و نیازمندیهای ایشان، و رازها و رمزهای درونشان، و نداها و فریادهای روحشان است. او است که برای پاسخ به سرشتها و نیازهایشان، و پاسخ به علائق و دلبستگیها و رازها و رمزهای زوایای وجودشان، شرائع خود را مقرّر و معیّن می‌دارد. هرگاه دلهای مردمان رحمت یزدان را در شریعت او احساس کنند، و دلهایشان جمال این هماهنگی و همنوائی موجود در میان شریعت و فطرت ژرف خود را بچشند، خواهند دانست که یزدان آگاه از هر آن چیزی است که در آنها و زمین است، و خدا همه چیز را می‌داند.

جای شگفت است که این دین همهٔ نیازمندیهای سرشتی انسانها، و همهٔ علاقه‌مندیهای آنان را در مدّ نظر می‌گیرد، و به همهٔ نیازمندیهای زندگانی بشری، پاسخ مثبت می‌دهد... طرح این دین، با طرح سرشت انسانها، و وجود آن، با وجود ایشان، مطابقت دارد. هنگامی که سینه‌ای برای پذیرش این دین باز و فراخ می‌گردد، در این آئین جمال و همآوائی و انس و الفت و راحت و آسایشی می‌یابد که کسی مزهٔ چنین چیزهائی را نمی‌یابد، مگر این که خود مزهٔ آن را چشیده باشد!

سخن از حلال و حرام در حرم و غیر حرم، با برحذر داشتن آشکار از عقاب و عذاب خدا، همراه با آزمند گرداندن مردمان به مغفرت و مرحمت یزدان، پایان می‌پذیرد:

﴿ إِعْلَمُوا أَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقابِ، وَ أَنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

بدانید که خداوند دارای مجازات شدید است، و در عین حال بس آمرزنده و مهربان است.

همراه با بر حذر داشتن و بیم دادن، الهام و القاء می‌شود که کیفر متوجّه مخالفی می‌گردد که دست بر ندارد و به سوی خدا برنگردد:

﴿ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ، وَ اللهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ ﴾.

پیغمبر وظیفه‌ای جز تبلیغ (و رساندن پیام آسمانی) ندارد. خداوند آگاه از چیزی است که آشکار می‌سازید و با خبر از چیزی است که پنهان می‌نمائید.

سپس این بخش به پایان برده می‌شود با ترازوئی که خداوند آن را برای سنجش ارزشها نصب و استوار می‌فرماید. تا این که مسلمان با چنین ترازوئی همه چیز را برکشد و برابر آن داوری کند. این ترازو، ترازوئی است که در کفّهٔ آن خوب و پاک فرا می‌رود و برتری می‌گیرد، و بد و ناپاک فرو می‌رود و پائین می‌افتد. تا ناپاک با فراوان بودن خود در هیچ وقتی و در هیچ حالی، مسلمان را گول نزند و نفریبد:

﴿ قُلْ: لاَ يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ؛ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ، فَاتَّقُوا اللهَ يَا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾.

(ای پیغمبر! به مردم) بگو: ناپاک و پاک (و حرام و حلال) مساوی نیستند، هر چند که فراوانی ناپاک (و حرام) شما را به شگفت اندازد. پس ای خردمندان (با امتثال اوامر و اجتناب نواهی یزدان) خویشتن را از (خشم) خدا بر حذر دارید تا این که رستگار شوید.

مناسبت موجود برای ذکر ناپاک و پاک، در این روند قرآنی، مناسبت تفصیل حرام و حلال در نخجیر و خوراک است. حرام ناپاک است، و حلال پاک است... ناپاک و پاک نیز برابر نیستند، هر چند که فراوانی ناپاک گول بزند و بفریبد و به شگفت و شگرف اندازد. در پاک لذّتی نهفته است که پیآمد بد پشیمانی یا هدر رفتنی به دنبال ندارد و سدّها و مانعهای درد و رنج و ناخوشی و بیماری بر سر راه ندارد... هر لذّتی که در ناپاک است، در پاک همسان آن به سبب فرجام نیک و امنیّت از عاقبت در دنیا و آخرت، موجود است... خرد هنگامی که از هوا رهائی می‌یابد و تقوا با آن می‌آمیزد و دل خرد را می‌پاید، خرد قطعاً پاک را بر ناپاک برمی‌گزیند، و آن وقت کار به رستگاری در دنیا و آخرت می‌کشد:

﴿ فَاتَّقُوا اللهَ يَا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾.

ای خردمندان (با امتثال اوامر و اجتناب نواهی یزدان)

خویشتن را از (خشم) خدا بر حذر دارید تا این که رستگار شوید.

این مناسبتِ حاضر و آماده بود. ولیکن نصّ قرآنی - گذشته از این مناسبت - دارای افق بالاتر و والاتری، و فاصلهٔ گشادتر و فراخ‌تری است. بگونه‌ای بالا و والا و گشاد و فراخ است که همهٔ زندگی را فرا می‌گیرد، و در موارد فراوانی صدق می‌کند:

یزدان جهان این ملّت را پدید آورده است، و آنان را بهترین ملّتها برای مردمان کرده است. این ملّت را برای کار بزرگ و سترگی آماده کرده است. خداوند چنین ملّتی را برای حمل امانت برنامهٔ خود در زمین آمادگی بخشیده است. این ملّت را آمادگی بخشیده است تا بر این برنامه بماند و راه بسپرد، بدان گونه که هیچ ملّتی، هرگز این چنین بر راستای راه نمانده است و طیّ طریق نکرده است. همچنین این برنامه را در زندگی دیگران پیاده کند، بگونه‌ای که هرگز ملّتی هیچگونه برنامه‌ای را این چنین پیاده نکرده باشد.

هیچ چاره‌ای جز این نبود که این ملّت می‌بایستی تمرین داده شود، تمرین طولانی فراوانی. تمرینی که پیش از هر چیز دیگری این ملّت را از درّهٔ جاهلیّت پست و پلشت برگیرد، و بر فراز راه بلندی حرکت دهد که منتهی به قلّهٔ بلند اسلام می‌گردد. بعد از آن به پاکیزه داشتن جهان بینیها و عادات و آداب چنین ملّتی از ته‌نشستهای جاهلیّت می‌پردازد، و ارادهٔ این ملّت را برای بر دوش کشیدن پرچم حقّ و تحمّل پیآمدهای آن، تربیت می‌کند. آن گاه چنین ملّتی را به سنجش جزء و کلّ مسائل زندگی می‌کشاند و بدو می‌فهماند که باید همه چیز زندگانی را برابر ارزشهای اسلامی و معیارهای یزدانی بسنجد، تا ملّتِ خدائی واقعی شود، و انسانیّت آن اوج گیرد و به پلّهٔ والای زیباترین ساختار دستیابی پیدا کند. در این صورت است که ناپاک و پاک در نظرش یکسان نمی‌گردد، و در ترازویش همسان نمی‌آید، هر چند که فراوانی ناپاک آن را به شگفت اندازد، هر چند که فراوانی چشمگیر و دلربا است و احساس را شیفته و خرد را شیدای خود می‌سازد. ولیکن جداسازی ناپاک از پاک، و اوج‌گیری جان تا بدانجا که همه چیز را تنها با معیار یزدان بسنجد و بس، چنان می‌کند که کفّهٔ ناپاک با وجود فراوانی آن فرو بیفتد و پائین افتد، و کفّهٔ پاک با وجود کمی آن فرا رود و بالا افتد... در این هنگام، این ملّت، امین می‌گردد، و بر قیمومت و سرپرستی بشریّت مورد اطمینان خواهد بود. برای انسانها با معیار و میزان خدا برمی‌کشد و می‌سنجد، و با سنجه‌ها و اندازه‌های خدا برایشان اندازه‌گیری می‌کند، و برای آنان پاک را برمی‌گزیند. چشم و دل او را فراوانی ناپاک نمی‌رباید و مقهور نمی‌نماید.

موقعیّت دیگری است که این ترازو در آن سود می‌برد... این موقعیّت وقتی رخ می‌دهد که باطل در آن وقت باد به غبغب می‌اندازد و پفیده می‌شود و چاق و چلّه جلوه‌گر می‌آید، بدین هنگام درون مردمان، باطل را ورآمده و سرآمده می‌یابند، و چشمها از نمود و سیمایش و از فراوانی و نیرویش به هراس می‌افتد و فراگرفته می‌شود... مؤمنی که با ترازوی خدا می‌سنجد، وقتی که در این حال به باطل پفیده و باد به غبغب انداخته می‌نگرد، دستش نمی‌لرزد، و چشمش چپ نمی‌شود، و ترازویش مختلّ نمی‌گردد، و بر آن حقّی را برمی‌گزیند که خس و خاشاک و کف و پفی بر آن ننشسته است، و چیزی آمیزه و آغشتهٔ آن نشده است. بلکه تک و تنها حقّ است و بس... بلی خود حقّ، نه صفتی و نه ذات دیگری. جز صفت و ذات خود، و جز سنگینی خویش در ترازوی خدا، و جز ایستادگی و پابرجائی خویشتن، و جز جمال ذاتی و سلطهٔ سرشتی خود... بلی حقِّ صرف و مجرّد! پالوده و سره از هر چیز بیگانه از آن!...

یزدان جهان این ملّت را با برنامهٔ قرآن، و سرپرستی پیغمبر ﷺ پرورده کرد. تا بدانجا که دانست که این ملّت به سطحی رسیده است که در آن ایشان را می‌توان امین دین خدا شمرد. امین نه تنها در درونها و دلها،

بلکه امین در زندگی و زیستنشان در کرهٔ زمین. زندگی و زیستن پاکیزه و مطمئنّانه با وجود همهٔ نوسانات خواستها و آزها و هواها و هوسها و مذهبها و مکتبهائی که وجود دارد، و همهٔ برخوردهائی که میان مصالح این و آن پیش می‌آید، و همهٔ کشمکشها و نبردهائی که میان شخصها و دسته‌ها برای چیرگی بر یکدیگر درمی‌گیرد... گذشته از این، چنین ملّتی در چنین سطحی امین و مطمئنّ بشمار است در قیمومت و سرپرستی انسانها، با تمام رنجها و پیآمدها و مسؤولیّتهای بزرگی که این قیمومت و سرپرستی در دریای موّاج زندگانی همگانی، به همراه دارد.

یزدان جهان این ملّت را با رهنمودهای گوناگونی، عوامل گوناگونی، آزمونهای گوناگونی، و قانونهای گوناگونی، پرورده کرد. همهٔ این مسائل و عوامل جوراجور را نیز یک دسته و یک بسته فرمود و بدان گونه‌ای درآورد که در نهایت نقش یگانه‌ای را اجراء و اداء کنند، و آن آماده ساختن این ملّت است همراه با عقیده و جهان‌بینیها، برداشتها و پذیرشها، رفتارها و خویها، و قانون و سیستمی که دارد، تا بتواند در زمین بر دین خدا پابرجا و استوار گردد و آن را بپاید و بر انسانها قیمومت و سرپرستی نماید... یزدان جهان به وسیلهٔ این ملّت آنچه را می‌خواست پیاده و اجراء فرمود... خدا بر هر کاری که بخواهد توانا است ... در واقعیّت زندگی زمینی، این سیمای درخشان ملّت پرورده آئین یزدان، پدیدار و استوار گردید... این ملّت، خوابی بود که در جهان واقعی جلوه‌گر آمد. رؤیائی بود که به حقیقت پیوست... انسانها همیشه می‌توانند این ملّت پیشتاز اسلامی را پیش چشم مجسّم نمایند و آنان را الگوی خود قرار دهند، بدان هنگام که به جهاد می‌پردازند و به تلاش می‌ایستند تا بدیشان برسند. اگر چنین کنند خداوند آنان را یاری می‌دهد و پیروز می‌گرداند...

❁

بعد از این، روند قرآنی می‌پردازد به گوشه‌ای از تربیت گروه مؤمنان و رهنمودشان به سوی ادب لازم داشتن با پیغمبر ﷺ و پرسش ننمودن از چیزی که از آن بدیشان خبر نداده است. چیزی که اگر پرسنده از آن آگاه شود مایهٔ ناراحتی و بدحالی او می‌گردد، و چه بسا تکالیف و وظائفی به دنبال بیاورد که توانائی انجام چنین تکالیف و وظائف را نداشته باشد، و یا دائرهٔ چیزهائی را بر او تنگ گرداند که خدا آن را برای او گشاد و فراخ فرموده ا ست، یا بدون تعیین حدّ و مرزی آن را رها نموده است، به خاطر لطف و مرحمتی که در حقّ بندگان خود داشته است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ. وَ إِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ. عَفَا اللهُ عَنْهَا، وَ اللهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ. قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴾.

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال مکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و) اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بدحال کنند. چنانکه به هنگام نزول قرآن (در زمان حیات پیغمبر، از او) راجع بدانها پرس و جو کنید، برای شما (با وحی آسمانی بیان و روشن می‌شوند (و آن گاه دچار مشقّات و مشکلات فراوانی می‌گردید و از عهدهٔ تکالیف و وظائف بیشمار برنمی‌آئید. پس شما را به ناگفته‌ها و نانموده‌ها چه کار؟ مگر نه این است که) خداوند از این مسائل گذشته است (و پرسشهای قبلی شما را نادیده گرفته است و از مجازات اخروی آنها صرف نظر فرموده است؟) و خداوند بس آمرزگار و بردبار است. (این است که از شما می‌گذرد و در مجازات شما شتاب نمی‌ورزد). جمعی از پیشینیان از (اموری همانند) آنها (که شما می‌پرسید) سؤال کردند و بعد از آن (که توسّط پیغمبران از آنها اطّلاع یافتند و موظّف به رعایت احکام مربوطه شدند) نسبت بدانها به

مخالفت برخاستند و منکر (حقّانیّت پاسخ) آنها (و بالطّبع صلاحیّت گویندگان آن سخنها، یعنی انبیاء) شدند.

برخی از مردمان خیلی از پیغمبر ﷺ پرسش می‌کردند دربارهٔ چیزهائی که امر یا نهی راجع بدانها نازل نشده بود. یا دربارهٔ شرح و بسط اموری پافشاری می‌کردند که قرآن آنها را به صورت مختصر و مجمل بیان نموده است، و خداوند در مختصر و مجمل بودن چنین اموری، فراخی و گشایشی برای مردمان قرار داده است. یا دربارهٔ اموری پرس و جو می‌کردند که بر ملا کردن آنها ضرورتی نداشته است و چه بسا برملا شدن آنها پرسنده را آزار دهد، و یا این که مایهٔ ناراحتی مسلمانان دیگر شود.

روایت شده است که پس از نزول آیهٔ حجّ، یکی پرسید: آیا حجّ در هر سالی واجب است؟ پیغمبر ﷺ این پرسش را نپسندید، چرا که آیهٔ حجّ مجمل نازل شده است:

﴿ وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً ﴾. (آل‌عمران / ۹۷)

حجّ این خانه واجب الهی است بر کسانی که توانائی (مالی و بدنی) برای رفتن بدانجا را دارند.

حجّ یک بار در عمر کافی و بسنده است. پرسش: آیا در هر سالی واجب است؟ درخواست شرح و بیانی است که ایجاد مشکلی می‌کند که خداوند آن را واجب نفرموده است.

در حدیث مرسلی که ترمذی و دارقطنی آن را از علی ؓ روایت کرده‌اند، آمده است: وقتی که این آیه نازل شد:

﴿ وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً ﴾.

بعضیها گفتند: ای فرستادهٔ خدا! آیا حجّ در هر سالی واجب است؟ پیغمبر ﷺ خاموش ماند. دیگر باره عرض کردند: آیا حجّ در هر سالی واجب است؟ فرمود:

(لا، وَ لَوْ قُلْتُ نَعَمْ لَوَجَبَتْ).

نه، اگر می‌گفتم بلی! واجب می‌شد.

در اینجا بود که نازل شد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ... ﴾.

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال مکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و) اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بد حال کنند....

دارقطنی در روایت دیگری از ابوعیاض و او از ابوهریره نقل کرده است که گفته است: پیغمبر ﷺ فرمود:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ).

ای مردمان! حجّ بر شما واجب شده است.

مردی برخاست و گفت: ای فرستادهٔ خدا! آیا در هر سالی؟ پیغمبر ﷺ از او روی برگرداند. دوباره پرسید: ای فرستادهٔ خدا! آیا در هر سالی؟ فرمود:

(مَنِ الْقَائِلُ؟).

گویندهٔ سخن چه کسی بود؟

عرض کردند: فلان کس بود. فرمود:

(وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ قُلْتُ: نَعَمْ، لَوَجَبَتْ. وَ لَوْ وَجَبَتْ مَا أَطَقْتُمُوهَا. وَ لَوْ لَمْ تُطِيقُوهَا لَكَفَرْتُمْ).

بدان خدای سوگند که جانم در ید قدرت او است، اگر می‌گفتم: بلی، واجب می‌گردید. و اگر واجب می‌گردید شما توان انجام آن را نمی‌داشتید. و اگر توان انجام آن را نمی‌داشتید، کافر می‌گشتید.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ ﴾.

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال مکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و) اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بد حال کنند.

در حدیثی که مسلم آن را در صحیح خود از انس ؓ

نقل کرده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(... فَوَ اللهِ لاٰ تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلاّٰ أَخْبَرْتُكُمْ بِهِ مٰادُمْتُ فِي مَقٰامِي هَذٰا).[1]

... چه به خدا قسم! دربارهٔ چیزی از من نمی‌پرسید مگر این که از آن آگاهتان می‌سازم، پیش از این که از این جایگاه خود برخیزم و بروم.

کسی برخاست و گفت: ای فرستادهٔ خدا! جایگاهی که بدانجا وارد می‌گردم کجا است؟ فرمود: «آتش». عبدالله پسر حذافه برخاست و گفت: پدرم کیست؟ فرمود: «پدرت حذافه است». ابن عبدالبرّ گفته است: عبدالله پسر حذافه، در اوائل اسلام ایمان آورده بود، و به سرزمین حبشه در هجرت دوم مهاجرت کرده بود، و در جنگ بدر شرکت جسته بود، و شخص لطیفه‌گو و خوش مشرفی بود. پیغمبر ﷺ او را با نامه‌ای به پیش کسریٰ فرستاده بود. هنگامی که گفت: ای رسول خدا، پدرم کیست؟: فرمود: «پدرت حذافه است»، مادرش گفت: «فرزندی را نافرمانبردارتر از تو در برابر والدین ندیده‌ام! آیا نترسیدی که مادرت مرتکب همان چیزی شده باشد که زنان در روزگار جاهلیّت مرتکب می‌شدند و تو او را در جلو چشم همگان رسوا کنی؟!

بدو پاسخ داد و گفت: به خدا سوگند، اگر مرا به بندهٔ سیاه‌پوستی نسبت می‌داد، بدو ملحق می‌شدم و می‌پیوستم!

در روایت ابن جریر با سندی که در دست داشته است، از ابوهریره نقل کرده است و گفته است: رسول خدا خشمگین بیرون آمدند. رخساره‌اش از خشم قرمز شده بود. رفت و بالای منبر نشست. مردی برخاست و گفت: من کجا خواهم بود؟ فرمود: «در آتش»! دیگری برخاست و گفت: پدرم کیست؟ فرمود: پدرت حذافه است. پس عمر پسر خطاب برخاست و گفت:

راضی شده‌ایم به این که خدا معبود ما، اسلام آئین ما، محمّد ﷺ پیغمبر ما، و قرآن پیشوای ما باشد. ای رسول خدا ما به روزگار جاهلیّت و شرک نزدیکیم و تازگیها جاهلیّت را پشت سر نهاده‌ایم و به ترک شرک گفته‌ایم. تنها خدا می‌داند که پدران ما چه کسانی بوده‌اند و هستند؟ ابوهریره گفته است: خشم پیغمبر ﷺ فروکش کرد، و این آیه نازل شد:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيٰاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ... ﴾.

مجاهد از ابن‌عبّاس روایت نموده است که گفته است: این آیه دربارهٔ مردمانی نازل گردید که از پیغمبر ﷺ دربارهٔ بَحیره و سائبه و وصیله و حامی پرسش کردند... این سخن سعید پسر جبیر است که گفته است: مگر نمی‌بینی که پس از آن چنین آمده است؟

﴿ مٰا جَعَلَ اللهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لاٰ سٰائِبَةٍ وَ لاٰ وَصِيلَةٍ وَ لاٰ حٰامٍ ﴾.

خداوند بَحیره، سائبه، وصیله، حامی را مشروع و مقرّر نداشته است.

مجموعهٔ این روایتها و غیره، نماد و تصویری از نوع چنین پرسشهائی را پیش چشم می‌دارد که خداوند مؤمنان را از آنها نهی می‌فرماید و دستور می‌دهد که چنین پرسشهائی را نکنند...

این قرآن آمده است که نه فقط عقیده‌ای مقرّر نماید و بس، و نه تنها شریعتی را معیّن دارد و بس. بلکه آمده است گذشته از اینها ملّتی را پرورده کند، و جامعه‌ای را پدید آورد، و افرادی را بسازد و آنان را برابر برنامهٔ بخردانه و سرشتی ساختار خود، هستی بخشد... یزدان سبحان در اینجا ادب پرسش، و حدود و ثغور پژوهش، و برنامهٔ شناخت را بدیشان می‌آموزد... وقتی که خداوند بزرگوار این شریعت را نازل می‌گرداند، و از جهان غیب خبر می‌دهد، ادب این است که بندگان تفصیل شریعت یا اجمال آن را به حکمت و فلسفه‌ای که خدا خود می‌داند، واگذارند، و آشکار نمودن و یا پنهان

۱- در روایت دیگری که ابن‌جریر از انس روایت می‌کند، آمده است که مردمان پافشارانه دربارهٔ چنین مسأله‌ای از پیغمبر ﷺ پرسش کردند، و او نیز فرمود سخنی را که بیان گردید. روایت دیگری را ابن جریر از ابوهریره نقل کرده است که در متن روند کلام آن را ذکر خواهیم کرد. (مؤلف)

کردن این غیب را نیز به خدا سپارند، و خویشتن را در این امور در کنار مرزهائی نگاه دارند که خداوند دانا و آگاه مشخّص فرموده است و بدین اندازه بسنده کرده است. دیگر از پیش خود به تهیّهٔ متنها و مِتْنهائی نپردازند و بدین وسیله خویشتن را گرفتار مشکلها و سختیها نسازند، و به دنبال انگاره‌ها و گمانها نروند و در پی احتمالها و فرضها ندوند. همچنین به دنبال غیب حرکت نکنند و بخواهند پرده از چیزی بردارند که خداوند نخواسته است از آن پرده بردارد. اگر در راه دستیابی به چنین چیزی به تلاش ایستند، هرگز بدان نرسند و سرانجام خسته و درمانده بایستند. این خدا است که اندازهٔ توان انسانها و تاب تحمّل آنان را می‌داند. او به اندازهٔ توانشان برایشان قانونگذاری می‌فرماید و وظائف و تکالیف تهیّه می‌نماید، و از غیب بدان اندازه پرده برمی‌دارد که سرشتشان آن را درک و فهم می‌کند. چیزهائی وجود دارد که خدا آنها را مختصر یا ناشناخته گذاشته است، و اگر مردمان آنها را به همین صورت آن گونه که خدا خواسته است، رها کنند، اصلاً زیانی نمی‌بینند و بهیچوجه سرزنش نمی‌گردند. امّا پرسش از این مسائل - در روزگاری که هنوز نبوّت ادامه داشت و قرآن نازل می‌شد - چه بسا پاسخ بدان موجب وجوب و تعیین وظائف و تکالیفی می‌گردید که برخی از ایشان را بدحال و ناراحت می‌کرد، و مایهٔ درد و رنج و باعث مشقّت و محنت همهٔ آنان و کسانی می‌شد که پس از ایشان پای به جهان می‌گذاشتند.

به همین سبب است که یزدان جهان مؤمنان را نهی می‌فرماید از این که دربارهٔ چیزهائی پرسش نمایند که پرده‌برداری از آنها ایشان را ناراحت و رنجیده خاطر می‌دارد. آنان را بیم می‌دهد که اگر در روزگار نزول وحی در مدّت زمانی که پیغمبر ﷺ زنده است، پرسشهائی دربارهٔ چنین اموری بکنند، بدیشان پاسخ داده می‌شود، و وظائف و تکالیفی را در پی خواهد داشت که خداوند از آنها صرف نظر فرموده است و از آنها سخن نرانده است و واجبشان ننموده است:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ. وَ إِنْ تَسْأَلُوا عَنْها حِینَ یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَکُمْ... عَفَا اللهُ عَنْها... ﴾.

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال مکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و) اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بدحال کنند. چنانکه به هنگام نزول قرآن (در زمان حیات پیغمبر، از او) راجع بدانها پرس و جو کنید، برای شما (با وحی آسمانی) بیان و روشن می‌شوند (و آن گاه دچار مشقّات و مشکلات فراوانی می‌گردید و از عهدهٔ انجام وظائف و تکالیف بیشمار برنمی‌آئید. پس شما را به ناگفته‌ها و نانموده‌ها چه کار؟ مگر نه این است که) خداوند از این مسائل گذشته است (و پرسشهای قبلی شما را ندیده گرفته است و از مجازات اخروی آنها صرف نظر فرموده است؟)....

یعنی خداوند از این مسائل صرف نظر فرموده است، و وجوب آنها را نخواسته است، یا به ترک تفصیل آنها گفته است و اراده فرموده است که مختصر و مجمل بمانند تا فراخی و گشایشی در میان باشد... مثلاً همچون فرمانی که برای انجام حجّ صادر فرموده است... یا این که اصلاً اموری را مطرح نفرموده است و نامی از آنها نبرده است.

پس از این، خداوند برای مؤمنان از کسانی که اهل کتاب بوده‌اند و پیش از آنان زیسته‌اند و بر خویشتن سخت گرفته‌اند و با پرسش از تکالیف و احکام خویشتن را به تنگناها و دشواریها افکنده‌اند، مثال می‌آورد. می‌فرماید وقتی خدا بر چنین کسانی از اهل کتاب، تکالیف و احکامی واجب نمود، بدانها کافر شدند و آنها را نادیده گرفتند و بجای نیاوردند. اگر پرسش نمی‌کردند و خاموشی می‌گزیدند و در کارها از آسانی خدادادی سود می‌جستند، آسانیی که خدا در کارها برای بندگانش خواسته است، یزدان بر آنان سخت نمی‌گرفت و کیفر کوتاهی و ناسپاسی را نمی‌دیدند و مزهٔ فرجام

نابهنجار را نمی‌چشیدند.

در سورهٔ بقره دیدیم که چگونه بنی‌اسرائیل بدان گاه که خداوند بدیشان دستور می‌فرماید گاوی را سر ببرند - هر گاوی که باشد، بدون هرگونه قید و بندی و شرط و شروطی - آنان شروع می‌کنند به پرسش از اوصاف چنین گاوی، و توضیحات این اوصاف را می‌طلبند، و در تفصیلات جزئیّات صفات، دقیق و باریک بین می‌گردند. هر بار که بیشتر جویای توضیحات اوصاف می‌شوند، بیشتر بر آنان سختگیری می‌گردد. آنان اگر پرسش نمی‌کردند، کار را بر خود آسان می‌کردند و دچار مشکل نمی‌شدند.

همچنین کارشان دربارهٔ روز شنبه که طلبیدند و تاب آن را نیاوردند و خویشتنداری نورزیدند، به همین منوال و روال بود.

کار بنی‌اسرائیل پیوسته به همین شکل بود، تا بدانجا که خدا چیزهای زیادی را برای تربیت و همچنین تنبیه ایشان بر آنان حرام فرمود!

در حدیث صحیحی از پیغمبر ﷺ روایت شده است که گفته است:

(ذَرُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ. فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَثْرَةُ سُؤَالِهِمْ، وَ اخْتِلَافُهُمْ عَلَىٰ أَنْبِيَائِهِمْ).

مادام که چیزی را از شما نخواسته‌ام، مرا به حال خود واگذارید و پرس و جو و کند و کاو منمائید. زیرا پرسشهای بیشمار و اختلاف با پیغمبران، کسانی را هلاک کرد که پیش از آنها در جهان بودند.

در حدیث صحیح دیگری نیز آمده است:

(إِنَّ اللهَ تَعَالَىٰ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا، وَ حَدَّ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَ حَرَّمَ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا. وَ سَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةً بِكُمْ - غَيْرَ نِسْيَانٍ - فَلَا تَسْأَلُوا عَنْهَا).

خداوند بزرگوار واجباتی را واجب گردانده است، آنها را ضائع نکنید و هدر ندهید، و حدّها و مرزهائی را تعیین فرموده است، از آنها در نگذرید، و چیزهائی را حرام نموده است، خویشتن را بدانها نزنید و بدانها دست نبرید، و از راه لطف و مرحمت - نه بر اثر فراموش کردن - از بیان چیزهائی سکوت فرموده است، شما از آنها نپرسید.

در صحیح مسلم از عامر پسر سعد روایت است که او از پدرش نقل می‌کند که گفته است: پیغمبر ﷺ فرموده است:

(إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمُسْلِمِينَ جُرْماً، مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرَّمْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ فَحُرِّمَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ).

در میان مسلمانان گناه مسلمانی بزرگترین گناه بشمار است که از چیزی سؤال کند که بر مسلمانان حرام نبوده است، ولی بر اثر پرسش او از آن بر آنان حرام گشته است.

شاید مجموعهٔ این احادیث، همراه با آیات قرآنی، برنامهٔ اسلام را در بارهٔ شناخت به تصویر کشد.

شناخت در اسلام خواسته می‌شود تا در پرتو آن با نیازی رویاروی شد که رخ داده است، و در حدود این نیازی که رخ داده است باید خواستار شناخت گردید... چه غیب و آنچه در پس پردهٔ غیب است نیروی انسانها صرف روشنگری و رسیدن به کنه آن نمی‌گردد، چه شناخت آن با نیازی رویاروی نمی‌شود که در زندگی مردمان روی دهد و واقع گردد. برای دل انسانها بسنده است که بدین غیب ایمان بیاورد بدانگونه که یزدانِ بس آگاه از آن، آن را وصف فرموده است و معرّفی نموده است. و امّا زمانی که ایمان دل را به پژوهش کنه آن سرگرم کند و دل بخواهد ماهیّت آن را روشن سازد، این کار هرگز به جائی نمی‌رسد و به چیزی نمی‌انجامد، زیرا دل با قدرت و توانی مجهّز نگشته است که بتواند به اصل و کنه غیب برسد جز بدان اندازه و در آن حدود که خدا از آن پرده برداشته است ... هرگونه تلاشی در این راه بیهوده است و هرز می‌شود. گذشته از آن، چنین تکاپوئی گام نهادن در بیابان برهوت بدون راهنما است و قطعاً منتهی به گمراهی و آوارگی بسیار ناگواری می‌گردد.

ولی احکام شرعی را باید جست و دربارهٔ آنها پژوهش کرد، و به هنگام وقوع مسائل و قضایائی که این احکام می‌طلبند، پرسش نمود و تحقیق کرد... این برنامهٔ اسلام است.

در طول روزگارانِ مکّی، حتّی یک حکم شرعیِ اجرائی نازل نگردید، هر چند که اوامر و نواهی دربارهٔ اشیاء و اعمالی نازل شد. احکام اجرائی همچون قصاص نمودن و حدّ زدن و تنبیه کردن و کفّاره دادن نازل نگردید مگر پس از پابرجائی دولت اسلامیی که بتواند اجراء این احکام را بر عهده گیرد.

مسلمانان صدر اوّل، این برنامه و روال آن را آموختند و به دل سپردند. آنان دربارهٔ مسأله‌ای فتویٰ نمی‌دادند و حکم صادر نمی‌کردند مگر این که آن مسأله عملاً رخ می‌داد. فتویٰ دادن و حکم صادر کردن نیز در حدود همان مسأله‌ای انجام می‌پذیرفت که روی داده است.

در این راستا هم آیات قرآنی را رویهم در نظر می‌گرفتند و رشتهٔ آنها را از یکدیگر نمی‌گسلاندند. تا پرسش و پاسخ، یا به عبارت دیگر طلب فتویٰ و صدور فتویٰ جدّیّت خود را داشته باشند و با برنامهٔ تربیتی یزدانی نیز همگام و همآوا باشند:

عمر پسر خطاب رضي الله عنه کسی را نفرین می‌کرد که از چیزی می‌پرسید که هنوز روی نداده است ... دارمی در مسند خود این را روایت کرده است ... از زهری روایت شده است که گفته است: به ما چنین رسیده است که چون از او در بارهٔ کاری پرسیده می‌شد می‌گفت: آیا چنین چیزی و چنین کاری بوده است و روی داده است؟ اگر می‌گفتند: بلی که بوده و روی داده است، دربارهٔ آن، چیزی را که می‌دانست روایت می‌کرد و می‌گفت. و اگر می‌گفتند: نبوده و روی نداده است، می‌گفت: پس آن را رها سازید تا می‌شود و روی می‌دهد. و با اسنادی که از عمّار پسر یاسر در دست داشته است گفته است: وقتی که دربارهٔ مسأله‌ای از عمّار پسر یاسر سؤال شد، گفت: آیا این امر روی داده است؟ گفتند: نه! گفت: ما را واگذارید تا روی می‌دهد. هنگامی که روی داد، جرأت بیان آن را برایتان به خود خواهیم داد.

دارمیّ گفته است: عبدالله پسر محمّد پسر ابوشیبه برایمان روایت کرده است و گفته است: ابن فضیل از عطاء، و او از ابن عبّاس نقل کرده است که گفته است: مردمانی را از اصحاب پیغمبر صلى الله عليه وسلم بهتر ندیده‌ام. تا پیغمبر صلى الله عليه وسلم وفات فرمود جز سیزده مسأله را از او نپرسیدند. همهٔ این سیزده سؤال نیز دربارهٔ قرآن، و آن هم همچون پرسشهائی بود:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ... ﴾. (بقره/ ۲۱۷)

از تو دربارهٔ جنگ کردن در ماه حرام می‌پرسند.

﴿ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْـمَحِيضِ... ﴾. (بقره/ ۲۲۲)

و از تو دربارهٔ (آمیزش با زنان به هنگام) حیض می‌پرسند.

اصحاب رسول، جز از چیزهائی نمی‌پرسیدند که برای ایشان سودمند باشد.

مالک گفته است: بدین شهر، یعنی «مدینه» آمدم و چیزی جز دانش قرآن و سنّت نبوی نداشتند. هرگاه مشکلی پیش می‌آمد، امیر آنجا علمائی را که در دسترس بودند، گرد می‌آورد تا آن مشکل را برطرف کنند و گره از کار بگشایند. آنچه علماء بر آن متّفق می‌شدند، امیر اجراء می‌کرد. شما مسائل زیادی را مطرح می‌کنید و پرسشهای فراوانی را می‌نمائید، و حال این که پیغمبر صلى الله عليه وسلم مسائل بسیار و سؤالات فراوان را نمی‌پسندید و از آنها آزرده خاطر می‌گردید!

قرطبی در روند تفسیر این آیه گفته است: مسلم از مغیره پسر شعبه نقل می‌کند که پیغمبر صلى الله عليه وسلم فرموده است:

(إِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الْأُمَّهَاتِ، وَ وَأْدَ الْبَنَاتِ، وَ مَنْعاً وَ هَاتِ. وَكَرِهَ لَكُمْ ثَلَاثاً: قِيلَ وَ قَالَ، وَكَثْرَةَ ٱلسُّؤَالِ، وَ إِضَاعَةَ الْمَالِ).

خداوند بر شما حرام کرده است: اذیت و آزار و نافرمانی از (پدران و) مادران، و زنده بگور کردن دختران، و ندادن (بذل و بخشش و صدقه و احسان به دیگران) و گرفتن (بیجای اموال مردمان). و سه چیز را

از شما نمی‌پسندد: ستیز و کشمکش بیجا، و پرسشهای فراوان، و هدر دادن و ضایع کردن اموال.

بسیاری از فرزانگان گفته‌اند: مراد از «کثرت سؤال» پرسشهای فراوان نمودن از مسائل فقهی برای نشان دادن زبان آوری و شکست دیگران، و به تنگنا انداختن دیگران در مسائلی که چیزی دربارۀ آنها نازل نشده است، و دچار لغزش و مغلطه کردن مردمان، و موشکافی در مسائل نوپدید و سؤالاتی که مطرح می‌گردد. پیشینیان چنین چیزهائی را زشت می‌دانستند و تکلّف می‌شمردند و می‌گفتند: هر وقت مشکل پدید آمد، پاسخ مناسب بدان داده می‌شود...

برنامۀ اسلامی برنامۀ واقعی و جدّی است. احکام را برای مسائلی مطرح و صادر می‌کند که در زندگی عملاً روی می‌دهند، و احکام را از اصول و ارکان شریعت خدا دریافت می‌دارد و برمی‌گیرد... احکام را بگونه‌ای بر مسائل پیاده می‌کند که درست به اندازۀ آنها بوده و کافی و بسنده باشد. شرایط و ظروف و شکل و حجم مشکل را در نظر می‌گیرد و آن گاه دربارۀ آن حکم صادر می‌کند، حکمی که با مشکل رویاروی گردد و آن را فراگیرد و کاملاً و دقیقاً منطبق و مشتمل بر آن شود. دربارۀ مسائلی پرس و جو کردن و فتوا طلبیدن که هنوز روی نداده‌اند، پرس و جو و طلبیدن فتوا از روی فرض و گمان نامشخّص و نامحدود است. مادام که مشکل رخ نداده است، تعیین و تبیین آن در حدّ توان نیست. بدین هنگام فتوا دادن و حکم نمودن دربارۀ آن هم مطابق با مشکل و مناسب با مسأله نیست، چراکه فرض و گمان نامعیّن و نامشخّصی است. پرسش و پاسخ در این صورت از یک سو معنی ریشخند کردن جدّیّت شریعت را در بر دارد، و از دیگر سو مخالف با برنامۀ راستین اسلامی نیز می‌باشد.

همچنین است فتوا طلبیدن و درخواست احکام شریعت در سرزمینی که شریعت خدا در آنجا پیاده و اجراء نمی‌گردد. صدور فتوا به همان روالی خواهد بود که گذشت...

از شریعت خدا فتوا را نباید طلبید، مگر زمانی که حکم آن پیاده و اجراء گردد. هرگاه فتوا طلبنده و فتوا دهنده هر دو می‌دانند که در سرزمینی هستند که اهالی آنجا شریعت یزدان را پیاده و اجراء نمی‌کنند، و سلطه و قدرت آفریدگار جهان را در کشور و در سیستم جامعه و در زندگانی مردمان به رسمیّت نمی‌شناسند و بدان اعتراف ندارند... یعنی در این سرزمین به الوهیّت خدا اقرار نمی‌شود، و از حکم و فرمان یزدان پیروی نمی‌گردد، و در برابر سلطه و قدرت خدا کرنش نمی‌شود و خضوع نمی‌گردد... پس فتوا خواستن خواستار فتوا چه سودی دارد؟ و فتوا دادن فتوا دهنده برای چه؟ هر دوی آنها بطور یکسان چه بدانند و چه ندانند ارزش شریعت یزدان را پائین آورده‌اند و به باد تمسخر گرفته‌اند!

همین حکم را دارد پژوهشها و بررسیهائی که محض پژوهش و بررسی فروع و احکام فقهی در نواحی و مناطقی که شریعت خدا در آنجاها پیاده و اجراء نمی‌گردد... چنین پژوهشها و بررسیهائی که برای سرگرمی است! تنها برای این است که به ذهن مردمان بیندازند و چنین وانمود کنند که این فقه در این سرزمین جایگاه و پایه‌گاهی دارد، در سرزمینی که در مؤسّسه‌های آنجا تدریس می‌شود و در دادگاههای آنجا پیاده و اجراء نمی‌گردد! این کار به گمان انداختنی و به خیال افکندنی است که کسی که در آن شرکت می‌کند تا عقل مردمان را بدان گول بزند و به کژ راهه کشاند، بزهکار می‌گردد!

این دین جدّی است. آمده است تا بر زندگی مردمان حکومت کند. آمده است تا مردمان را بندۀ خداوند یگانه نماید، و از دست غاصبان سلطه و قدرت خدا، این سلطه و قدرت غصبی را بیرون بیاورد، و کار و بار را یکسره به شریعت خدا برگرداند و واگذارد، نه به قانون و شرع کس دیگری جز او ... این شریعت آمده است تا بر سراسر زندگی فرماندهی کند و حاکم باشد، و با نیازهای زندگی واقعی و عملی، و قضایا و مسائل

آن، با احکام یزدان برخورد کند، و هنگامی که کاری عملاً روی می‌دهد، حکم خدا را بر آن اجراء سازد، و به اندازهٔ حجم و شکل و شرائط کاری که رخ داده است، حکم خدا را بیان و پیاده کند.

این دین نیامده است تا تنها مدالی یا شعاری باشد، یا شریعت آن موضوعی جهت پژوهش و بررسی نظری بوده و هیچگونه پیوندی با واقعیّت زندگی نداشته باشد، و یا این که دینی باشد که با فرضها و انگاره‌هائی سر و کار داشته باشد که هنوز روی نداده‌اند و بوقوع نپیوسته‌اند، و این فرضها و انگاره‌های هوائی را احکام فقهی بلند پروازانه بسازد و به خیالبافیها خوش باشد! اسلام جدّی است، و برنامهٔ آن متوجّه واقعیّتها است. هر کس از «علماء» این دین، می‌خواهد برنامهٔ آن را با این کیفیّت و جدّیّت پیروی کند، پس باید به دنبال استوار نمودن و برقرار ساختن شریعت خدا در واقعیّت زندگی باشد. یا دست کم از فتوا دادن و حکم صادر کردن و تیرهای هوائی احکام رو به فضا انداختن خودداری کند.



با استناد به روایت مجاهد که از ابن عبّاس - رضی الله عنهما - نقل کرده است، و همچنین تکیه بر سخن سعید پسر جبیر دربارهٔ اسباب نزول آیهٔ:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ... ﴾.

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال مکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و) اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بد حال کنند....

چنین به نظر می‌رسد که از جملهٔ چیزهائی که از آنها پرسش می‌نمودند، مسائلی بود که به دورهٔ جاهلیّت مربوط می‌گردید و در آن روزگار روی داده بود. هر چند ما از سؤال مشخّصی در بارهٔ چیزی که بوده است یا انجام پذیرفته است، اطّلاع دقیقی نداریم، امّا از سخن به میان آمدن از بحیره و سائبه و وصیله و حامی، در روند قرآنی، پس از آیه‌ای که از چنین پرسشهائی نهی می‌کند، برمی‌آید که این آیات با مسائل و قضایای دورهٔ جاهلیّت نیز ربط و پیوندی دارند... در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم، تا بتوانیم به نصّ قرآنی دربارهٔ چنین عادات جاهلی بپردازیم.

﴿ ما جَعَلَ اللهُ مِنْ بَحیرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصیلَةٍ وَ لا حامٍ. وَ لٰکِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللهِ الْکَذِبَ، وَ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ. وَ إِذا قیلَ لَهُمْ: تَعالَوْا إِلیٰ ما أَنْزَلَ اللهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ، قالُوا: حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَیْهِ آباءَنا. أَوَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ؟ ﴾.

خداوند بَحیره، سائبه، وصیله، حامی را مشروع و مقرّر نداشته است، ولیکن کافران (از پیش خود چیزهائی سر هم می‌کنند و) بر خدا دروغ می‌بندند، و بیشتر آنان می‌فهمند (که این کارها ناروا است و عذاب سختی به دنبال دارد). هنگامی که بدانان (که از قوانین دل و اهواء درونشان پیروی می‌کنند) گفته شود که بیائید به سوی آنچه خدا نازل کرده و (آنچه) پیغمبر (بیان نموده است برگردیم، تا هدایت یابیم) می‌گویند: چیزی ما را بسنده است که پدران و نیاکان خویش را بر آن یافته‌ایم (و تا چشم گشوده‌ایم چنین و چنان در میان قوم و فامیل خود دیده‌ایم! دیگر قرآن و سخنان پیغمبر، ما را چه کار؟) آیا اگر پدران و نیاکانشان چیزی ندانسته باشند و (به سوی حقّ) راه نیافته باشند (باز هم باید چنین گویند و کنند؟!).

دل انسان یا بر سرشتی که آفریدگار او را بر آن سرشته است ماندگار می‌ماند و در نتیجه معبود یگانهٔ خود را می‌شناسد و او را به خداوندگاری می‌پذیرد و تنها و تنها به پرستش او می‌پردازد و فقط تسلیم شرع و قانون وی می‌گردد و به ترک ربوبیّت همگان جز ربوبیّت یزدان می‌گوید و لذا شریعتی از کسی جز ایزد منّان دریافت نمی‌دارد، بلی دل انسان یا بر سرشت خود ماندگار می‌ماند، و در پیوند با خداوندگارش آسایش و آرامش، و در پرستش و عبادتش سادگی و آسانی را

می‌یابد، و در روابط خویش با یزدان وضوح و روشنی را می‌بیند... و یا این‌که دل انسان در کژ راهه‌ها و پیچ و خمهای جاهلیّت و بت‌پرستی سرگردان و آواره می‌گردد. در هر راهی یک نوع تاریکی او را فرا می‌گیرد، و در هر پیچ و خمی گمان و وهمی وی را درمی‌یابد. طاغوتهای جاهلیّت و بت‌پرستی مراسم گوناگون پرستش خود را از او می‌طلبند، و قربانیهای مختلفی از او برای خشنودی خود می‌خواهند. مراسم عبادات و انواع قربانیها تا بدانجا فزونی می‌گیرد که بت‌پرست اصول و ارکان عبادات و قربانیها را فراموش می‌نماید. به عبادات و قربانیها می‌پردازد، ولی فلسفهٔ آنها را نمی‌داند. آن اندازه رنج پرستش خدایان گوناگون را بر خود تحمیل می‌کند که بزرگواری و کرامتی را از او می‌گیرد که یزدان به انسان بخشیده است.

اسلام یکتاپرستی را با خود آورده است تا قدرت و سلطه‌ای را که بر بندگان فرمان می‌راند یکتا گرداند. گذشته از این، مردمان را بدان از بندگی برخی برای برخی از ایشان، و از بندگی آنان برای خدایان گوناگون و ارباب جوراجور برهاند... اسلام آمده است تا دل انسان را از انگاره‌ها و بندهای بت‌پرستی آزاد و رها سازد، و به خرد انسان کرامت و عزّت خود را بازگرداند، و آن را از ریسمان و کمند خدایان و از آداب و مراسم دینی آنها نجات بخشد. بدین منظور، اسلام با بت‌پرستی جنگید، بت‌پرستی در هر شکل و به هر نوعی که بود. آن را در همهٔ راهها و پیچ و خمهایش دنبال کرد و برای نابودیش سخت کوشید. آن را در ژرفاهای درون، و در میان آداب و مراسم عبادت، و در اوضاع و احوال زندگی، و در لابلای قوانین فرمانروائی و مقرّرات سیستم حکومتی، بطور یکسان تعقیب نمود.

قرآن در اینجا کژراهه‌ای از کژراهه‌های بت‌پرستی موجود در جاهلیّت عربی را می‌جوید و برای راست گرداندن آن، راه تلاش می‌پوید. بر آن نور می‌تاباند تا افسانه‌های پیرامون آن را باطل و پوچ گرداند، و در همان وقت اصول اندیشه و نگرش را، و ارکان شرع و پایه‌های حکومتی را بنیاد گذارد و پابرجای دارد:

﴿ مَا جَعَلَ اللهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لاَ سَائِبَةٍ وَ لاَ وَصِيلَةٍ وَ لاَ حَامٍ. وَ لٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ، وَ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ ﴾.

خداوند بَحیره، سائبه، وصیله، حامی را مشروع و مقرّر نداشته است، ولیکن کافران (از پیش خود چیزهائی سر هم می‌کنند و) بر خدا دروغ می‌بندند، و بیشتر آنان می‌فهمند (که این کارها ناروا است و عذاب سختی به دنبال دارد).

چنین انواعی از چهارپایان که آنها را برای خدایانشان سر می‌دادند و با شروط خاصی بدانها هدیه می‌نمودند، نمونه‌ای از انگاره‌ها و گمانهای رویهم انباشته در تاریکیهای خرد و دل است: بحیره و سائبه و وصیله و حامی!!!

این انواع از چهارپایان چه چیزند؟ و چه کسی چنین احکامی را دربارهٔ چنین چهارپایانی برایشان تعیین کرده است؟

روایتهای فراوانی در بارهٔ چنین چهارپایانی نقل شده است. ما بخشی از آنها را بیان میداریم:

«زهری از سعید پسر مسیّب روایت کرده است و گفته است: بحیره به شتری گفته می‌شد که شیر آن به بتها اختصاص می‌یابد، (یعنی شیر آن به خدایان اختصاص پیدا می‌کرد و مردمان از شیر همچون شتری بی‌بهره می‌گردیدند... بدین معنی که تنها کاهنان و خادمان خدایان از چنین شتری استفاده می‌کنند و بس). سائبه به شتری گفته می‌شد که آن را به بتها هدیه می‌کردند و در بست بدانها می‌دادند. وصیله به شتر مادّه‌ای گفته می‌شد که نخستین بچّه‌اش مادّه بوده و دومین بچّه‌اش نیز ماده به دنیا می‌آورد. چنین شتری را وصیله می‌نامیدند و می‌گفتند: دو شتر ماده را به هم پیوند داده است و در فاصلهٔ آن دو نری نبوده است ... همچون شتری را برای بتهایشان سرمی‌بریدند. حامی به شتری

گفته می‌شد چنین شتری را آبستن می‌کرد. وقتی که شمارهٔ مشخّصی از تلقیح و جفتگیری را انجام می‌داد، گفته می‌شد: پشت خویش را حمایت کرده است و از بار بردن نگاه داشته است! همچون شتری آزاد و رها می‌گردید و حامی نامیده می‌شد.

زبانشناسان گفته‌اند: بحیره شتر ماده‌ای است که گوشهایش شکافته می‌گردید. گفته می‌شود:

(بَحَرْتُ أُذُنَ ٱلنَّاقَةِ أَبْحَرُهَا بَحْراً، وَ ٱلنَّاقَةُ مَبْحُورَةٌ وَ بَحِيرَةٌ).

گوش شتر مادّه را بریدم و می‌برم بریدنی، و شتر ماده گوش بریده و بریده گوش است.

وقتی که گوش شتر مادّه را شکافته و آن را خیلی فراخ کنی. به همین خاطر به دریا بحر گفته می‌شود. اهل جاهلیّت بحیره را حرام می‌کردند. بحیره شتری بود که پنج شکم می‌زائید و بچّهٔ پنجم نر می‌بود. بدین هنگام گوشش را می‌شکافتند و آن را حرام می‌نمودند و از سوار شدن و ذبح کردنش خودداری می‌کردند. آن را از هیچ آبی دور نمی‌ساختند و از هیچ چراگاه و علفزاری باز نمی‌داشتند. شخص خسته‌ای وقتی که بدو می‌رسید، بر او سوار نمی‌گردید. گفته‌اند: سائبه به شتری گفته می‌شود که آن را رها و آزاد کرده باشند. در جاهلیّت هرگاه برای برگشت مسافری از سفر، یا بهبودی از بیماری، و یا چیزهائی از این قبیل، کسی نذر می‌کرد، می‌گفت: شترم سائبه باد، اگر چنین و چنان شود. سائبه نیز همچون بحیره حرام و آزاد بود... و امّا وصیله به عقیدهٔ برخی از زبانشناسان، به برّهٔ مادینه‌ای می‌گفتند که با برّهٔ نرینه‌ای متولّد می‌شد. آن را چنین می‌نامیدند و می‌گفتند: به برادر خود واصل گشته است و بدان رسیده است. بدین سبب آن را ذبح نمی‌کردند. برخی هم گفته‌اند: هنگامی که گوسفندی می‌زائید و برّهٔ مادینه‌ای را به دنیا می‌آورد، آن را برای خود نگاه می‌داشتند. و اگر برّهٔ نرینه‌ای را می‌زائید آن را - به گمان خود - برای خدایان ذبح می‌کردند. اگر هم نرینه و مادینه‌ای را می‌زائید می‌گفتند: به برادر خود پیوسته است! بدین سبب آن را برای خدایان خویش ذبح می‌کردند... گفته‌اند: حامی به شتر نری می‌گفتند که در اصلاح نژاد مورد استفاده قرار می‌گرفت. هنگامی که ده نسل را بارور می‌کرد، می‌گفتند: پشت خود را حمایت و حفاظت کرده است. دیگر بر او بار نمی‌نهادند و او را از هیچ آبی و از هیچ چراگاهی بازنمی‌داشتند.(۱)

روایتهای دیگری دربارهٔ شناسائی این انواع و اقسام از آداب و رسوم مذهبی در دست است که به سطح این جهان‌بینی نمی‌رسد، و اسباب و علل موجود در آنها افزون بر این اسباب و علل نیست ... این اسباب و علل نیز بیش از انگاره‌ها و گمانه‌های تاریکیهای بت‌پرستی حاکم بر محیط نیستند. زمانی هم انگاره‌ها و گمانه‌ها حاکم باشند، حدّ و مرزی و میزان و معیاری و دلیل و منطقی در میان نخواهد بود. در چنین اوضاع و احوالی، آداب و مراسم دینی به سرعت افزایش می‌یابد و شاخه شاخه می‌گردد و دائماً بر آنها افزوده و کاسته می‌شود، بدون هیچگونه ضابطه و قانونی!... در جاهلیّت عرب، درست این چنین بود. ممکن است چنین چیزی در هر مکانی و در هر زمانی روی دهد، بدانگاه که درون انسانها از یگانه‌پرستی مطلقی که پیچها و تاریکیهائی در آن نیست منحرف می‌گردد و کژراهه می‌رود! چه بسا نماها و سیماهای بیرونی دگرگون شود، ولی اصل جاهلیّت برجای می‌ماند که دریافت اوامر از غیر خدا در کاری از کارهای زندگی است!

جاهلیّت دوره‌ای از زمان نیست، بلکه جاهلیّت حالت و وضعی است که به شکلهای گوناگون در طول زمان تکرار می‌گردد... یا الوهیّت واحدی در میان است که در برابرش عبودیّت شاملی است، و در چنین الوهیّتی همهٔ انواع سلطه و قدرت گرد می‌آید، و احساسات و افکار، و اندیشه‌ها و کردارها، و تشکیلات و حالات، و دستگاهها و ادارات، بدان رو می‌کند، و از آن میزانها و

۱- به نقل از کتاب: احکام القرآن. تألیف جصّاص. جزء ۲ صفحهٔ ۵۹۱ چاپ البهیة المصریة.

معیارها، و مقرّرات و قوانین، و جهان‌بینیها و رهنمودها را دریافت می‌دارد... و یا این که جاهلیّت است - به هر شکلی از اشکالی که باشد - و در آن بندگان برای بندگان، یا برای چیزهای دیگری از آفریدگان یزدان، عبادت و پرستش می‌کنند، عبادت و پرستشی که قاعده و ضابطه و مقرّرات و احکامی ندارد، چون خرد انسانی به تنهائی از این شایستگی برخوردار نیست که استوار و برقرار و همآهنگ و همنوا بماند، مادام که با میزان و معیار عقیدهٔ درست، محکم و منضبط نگردد. چه خرد از هوا و هوس متأثّر می‌شود، همانگونه که در هر زمانی مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم. و قدرت خود را به هنگام مقاومت با فشارهای گوناگون از دست می‌دهد، مگر این که در کنارش آن ضابطهٔ استوار و قاعدهٔ پایدار باشد.

ما امروزه، پس از چهارده قرنی که از نزول قرآن با این بیان می‌گذرد، می‌بینیم که هر زمان پیوند دل انسان با یزدان یگانهٔ جهان گسسته است، انسان در پیچها و راههای بیشمار آواره و سرگردان گشته است، و در برابر خدایان گوناگون کرنش برده است، و آزادی و بزرگواری و ایستادگی و پایداری خود را از دست داده است... از این نوع خرافات من خودم در صعید[1] مصر و بخشها و توابع آن، ده‌ها انگاره و گمانه‌ای را دیده‌ام که برخی از چهارپایان را بدانها هدیه و ارمغان داشته‌اند و به اولیاء و اشخاص مقدّس داده و بخشیده‌اند! درست بدان شکل و صورتی که در زمان قدیم انجام می‌پذیرفته است!

مسألهٔ این آداب و رسوم مذهبی جاهلیّت - و در هر جاهلیّتی - قاعدهٔ کلّی است: مردمان یا به راستای شاهراه اسلام گام می‌نهند و راه می‌سپرند، و یا در کژراههٔ جاهلیّت قدم برمی‌دارند و دائماً گمراه‌تر از پیش می‌شوند... مسألهٔ: فرمان و فرماندهی در زندگی مردمان از آن کیست؟ آیا ازآن یزدان است، بدانگونه که در شریعت خود مقرّر فرموده است؟ و یا این که از آن دیگران است و برابر احکام و اوضاع و قوانین و آداب و رسوم و معیارها و میزانهائی است که مردمان برای خود مقرّر می‌نمایند؟ یا به عبارت دیگر: آیا الوهیّت بر مردمان، از آن کیست؟ آیا از آن یزدان است؟ و یا از آن کسی از مردمان است؟ این کس هر که باشد! این کسی که حقوق الوهیّت بر مردمان را به دست می‌گیرد! آفریدگاری آفریدگار را سزا است، نه آفریده را.

از اینجا است که نصّ قرآنی بیان می‌فرماید: این آداب و رسوم مذهبی را آفریدگار مقرّر نفرموده است. یزدان بحیره و سائبه و وصیله و حامی را تعیین ننموده است و مقرّر نفرموده است ... پس در این صورت چه کسی آنها را برای این کافران معیّن و مقرّر داشته است؟!

﴿مٰا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِیرَةٍ وَ لاٰ سٰائِبَةٍ وَ لاٰ وَصِیلَةٍ وَ لاٰ حٰامٍ﴾.

خداوند بَحیره، سائبه، وصیله، حامی را مشروع و مقرّر نداشته است.

مشرکان عرب معتقد بودند که پای بند آئینی هستند که ابراهیم آن را از سوی خدا با خود آورده است. آنان منکر وجود خدا نبودند، بلکه مقرّ و معترف بودند که یزدان وجود دارد و بر کلّ هستی فرمان می‌راند و بر گسترهٔ جهان قدرت و سلطه دارد. امّا ایشان با وجود این، برای خویشتن از پیش خود قانونگذاری می‌کردند و احکامی را مقرّر می‌داشتند و گمان می‌بردند چنین قوانین و احکامی، شرع و شریعت خدا است! بدین لحاظ کافر بشمار می‌آمدند. همهٔ کسانی هم که همچون ایشان در هر جاهلیّتی و در هر زمانی و مکانی کنند، و بر این روال ایشان روند، و برای خویشتن از پیش خود قانونگذاری کنند، چه گمان برند و چه گمان نبرند که این شرع و شریعت خدا است، بسان مشرکان دورهٔ جاهلیّت پیشین، کافر بشمار می‌آیند!

شرع خدا همان است که یزدان در کتاب خود قرآن مقرّر

۱- صعید، عبارت است از مصر بالا. یعنی: نواحی و شهرهائی که در جنوب قاهره و آبشارهای اسوان قرار دارند. دارای هشت استان است. (نگا: المنجد)

فرموده است. همان است که پیغمبر ﷺ خدا آن را توضیح داده است و روشن فرموده است. این شرع، نه گنگ و پیچیده است، و نه شایستهٔ این است که کسی از سوی خود دروغهائی راست و ریز کند و بدان بندد و گمان برد که ساختار او از زمرهٔ ساختار خدا و در ردیف شرع خدا است! همان گونه که اهل جاهلیّت در هر زمانی و در هر مکانی گمان می‌برند و می‌انگارند!

بدین خاطر است که یزدان کسانی را با کفر ننگین می‌فرماید که همچون ادّعائی داشتند. همچنین ایشان را بی‌خرد می‌نامد و بدین نام ننگینشان می‌سازد! اگر بی‌خرد نمی‌بودند، بر یزدان دروغ نمی‌بستند و از زبان خدا ناروا نمی‌گفتند. اگر بی‌خرد نمی‌بودند، بر این افتراء نمی‌رفتند و این دروغ شاخدار را مکرّر نمی‌کردند.

بعد از این، دو گانگی در گفتار و کردارشان را بیشتر توضیح می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ، قَالُوا: حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا. أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؟ ﴾.

هنگامی که بدانان (که از قوانین دل و اهواء درونشان پیروی می‌کنند) گفته شود که بیائید به سوی آنچه خدا نازل کرده و (آنچه) پیغمبر (بیان نموده است برگردیم، تا هدایت یابیم) می‌گویند: چیزی ما را بسنده است که پدران و نیاکان خویش را بر آن یافته‌ایم (و تا چشم گشوده‌ایم چنین و چنان در میان قوم و فامیل خود دیده‌ایم! دیگر قرآن و سخنان پیغمبر، ما را چه کار؟) آیا اگر پدران و نیاکانشان چیزی ندانسته باشند و (به سوی حقّ) راه نیافته باشند (باز هم باید چنین گویند و کنند؟!).

چیزی که خدا آن را مقرّر فرموده است، روشن است. منحصر در محدودهٔ چیزی است که خدا نازل کرده است، و با سنّت پیغمبر ﷺ روشن گشته است... محک این است و بس. این نقطه‌ای است که در آن، جاهلیّت و راه اسلام از یکدیگر جدا می‌گردد. راه کفر و راه ایمان از یکدیگر فاصله می‌گیرد... یا مردمان به سوی چیزی دعوت می‌شوند که خدا آن را با نصّ قرآن نازل فرموده است، و پیغمبر ﷺ آن را با بیان خود توضیح نموده است و ایشان هم دعوت را می‌پذیرند و در این صورت مسلمان شمرده می‌شوند. و یا این که ایشان به سوی خدا و پیغمبر ﷺ خوانده می‌شوند و سرپیچی می‌کنند. در این صورت کافر شمرده می‌شوند... دیگر انتخاب و اختیاری در میان نیست...

اینان وقتی که بدیشان گفته می‌شد: بیائید به سوی چیزی که خدا نازل فرموده است و دور او گرد آئید، می‌گفتند: چیزی ما را بسنده است که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌ایم. بدین خاطر به دنبال چیزی می‌افتند و از چیزی پیروی می‌کنند که بندگان آن را قانونگذاری کرده‌اند و مقرّر داشته‌اند، و به ترک چیزی گفته‌اند که خداوند بندگان آن را بنیاد نهاده است و قانونگذاری فرموده است. فریاد آزادی از بندگی بندگان را ترک کرده‌اند و بندگی خرد و دل پدران و نیاکان را برگزیده‌اند.

سپس روند قرآنی، این موضعگیری ایشان را با شگفت از کارشان و با سرزنش آنان، دنبال می‌کند:

﴿ أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؟ ﴾.

آیا اگر پدران و نیاکانشان چیزی ندانسته باشند و (به سوی حقّ) راه نیافته باشند (باز هم باید چنین گویند و کنند؟!).

معنی این زشت شمردنِ پیروی از پدران و نیاکانشان که چیزی نمی‌دانسته‌اند و راهیاب نبوده‌اند، این نیست که اگر پدران و نیاکانشان چیزی می‌دانستند و راهیاب می‌بودند، برایشان جائز و درست بود از آنان پیروی نمایند، و چیزی را رها سازند که خدا نازل فرموده است و به ترک چیزی بگویند که پیغمبر ﷺ آن را بیان و روشن نموده است! بلکه این امر بیان واقعیّت ایشان و واقعیّت پدران و نیاکان پیشین آنان است و بس. زیرا پدران و نیاکانشان هم از پدران و نیاکان گذشتهٔ خود پیروی می‌کرده‌اند و دنباله‌رو عرف و قانونی بوده‌اند که

اجدادشان برایشان وضع کرده‌اند و یا خودشان برای خویشتن پدید آورده‌اند. هر کسی که به شرع و قانون خود، یا به شرع و قانون پدران و نیاکان خود تکیه و بسنده کند، در حالی که شرع و قانون خدا و سنّت پیغمبر ﷺ خدا را نیز در دسترس داشته باشد، قطعاً چیزی نمی‌داند و راهیاب نیست! هر چند که خودش خویشتن را چیزی بشمار آورد و خویشتن را فرزانه و راهیاب بنامد، و یا دیگران او را چیزی بدانند و وی را فرزانه و راهیاب بنامند. چه یزدان جهان راستگوتر از هر کسی است و واقعیّت امر نیز گواه بر این است ... هر کس از شرع و قانون خدا کناره‌گیری نماید و به سوی شرع و قانون مردمان بگراید، گمراه بس نادانی است، گذشته از این که دروغگوی کافر و ناسپاسی است!

❁

همین که روند قرآنی از بیان حال کافران و ذکر گفتار آنان، سخن به پایان می‌برد، رو به «مؤمنان» می‌کند و برایشان بیان می‌دارد که ایشان جدای از دیگرانند. برای آنان تکالیف و وظائفشان را ذکر می‌نماید، و موقعیّت ایشان و موضعگیری آنان در برابر دیگران را مشخّص می‌سازد، و ایشان را به حساب و کتاب خدا و سزا و جزای او حواله می‌دهد و واگذار می‌کند، نه به غنیمتی از غنائم این جهان یا به هدف و خواسته‌ای از آن:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ، لایَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ، إِلَی اللهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً، فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتن را از معاصی و گناهان بدور دارید و هوشیار باشید که آلودگیهای جامعه شما را نیالاید). هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد بازداشتید) گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند (و نافرمانی دیگران شما را به دوزخ نمی‌کشاند. چرا که حساب هر کس جدا است و) بازگشت همهٔ شما به سوی خدا است، و شما را از آنچه (در دنیا) می‌کرده‌اید آگاه می‌سازد (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت).

این جدا بودن مؤمنان از دیگران است. گذشته از این، ضمانت اجتماعی و سفارش به یکدیگر در میان خودشان است. آخر ایشان ملّت واحدی هستند:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لایَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ ﴾.

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتن را بپائید و از معاصی و گناهان دوری نمائید و هوشیار باشید که آلودگیهای جامعه شما را نیالاید). هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد بازداشتید) گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند (و نافرمانی دیگران شما را به دوزخ نمی‌کشاند).

شما مؤمنان، جدای از دیگرانید. ضمانت اجتماعی و سفارش به یکدیگر در میانتان است و به یاری و پند همدیگر می‌شتابید و در دریای آشفتهٔ زندگی همدیگر را درمی‌یابید. خویشتن را بپائید و از خودتان مواظبت نمائید و درون و بیرون خویشتن را پاک و پاکیزه دارید. گروه خود را بپائید و نگاهداری نمائید و با آن باشید و در پاسداریش بکوشید. هرگاه شما راهیاب باشید و هدایت یابید، گمراهی دیگران زیانی به شما نمی‌رساند و گناهان دیگران را بر شما نخواهند نوشت. شما جماعت یکپارچه‌ای هستید و جدای از دیگرانید. شما ملّتی هستید که ضمانت اجتماعی در میانتان برقرار است و یکی دوست دیگری است. این سرپرست آن، و آن سرپرست این است. کسی بر شما حقّ سرپرستی و دوستی ندارد، و پیوند و ارتباطی با غیر خود ندارید.

این یک آیه، اصول و ارکان سرشت ملّت مسلمان را مقرّر می‌نماید و اصول و ارکان نحوهٔ ارتباط با ملّتهای دیگر را به تصویر می‌کشد. ملّت مسلمان حزب یزدان است، و ملّتهای جدای از آن حزب شیطان است. از اینجا است که میان چنین ملّتی و سائر ملّتهای دیگر دوستی و سرپرستی و پیوستگی و ضمانت اجتماعی

نیست. چرا که هیچگونه اشتراکی در عقیده موجود نیست. و چون چنین است، کمترین اشتراکی در هدف و وسیله و وظیفه و مسؤولیّت و کیفر و پاداش نیست.

بر ملّت مسلمان لازم و واجب است که ضمانت اجتماعی در میان خود داشته باشند. همدیگر را پند دهند و سفارش کنند، و رهنمود به رهنمون یزدان گردند، یزدانی که از ایشان ملّت مستقلّ و جدای از ملّتهای دیگر را ساخته است ... گذشته از این، مردمان اگر در پیرامون آنان گمراه گردند و ایشان بر رهنمون الهی باشند، زیانی بدیشان نمی‌رسد.

امّا معنی این سخن این نیست که ملّت مسلمان از وظائف و تکالیف دعوت همهٔ مردمان به سوی هدایت دست بکشد، هدایتی که همان آئین و شریعت و نظام او است. چه هنگامی که ملّت مسلمان سیستم و نظام خود را در زمین پیدا و پابرجا داشت، بر او واجب است که همگی مردمان را دعوت کند و بکوشد که ایشان را رهنمود سازد، و بر جملگی مردمان قیمومت و سرپرستی کند تا دادگری در میانشان برقرار دارد، و ایشان را از گمراهی و جاهلیّتی بازدارد و بدور گرداند که آنان را از آن بیرون آورده است.

این که ملّت مسلمان، مسؤول خودش در برابر خدا است، و اگر رهنمود به رهنمون الهی شود، گمراه شدن دیگران زیانی بدو نمی‌رساند، بدین معنی نیست که چنین ملّتی در صورت قصور کردن و کوتاهی ورزیدن در کار امر به معروف و نهی از منکر، نخست در میان خود و سپس در گسترهٔ زمین، مورد مؤاخذه و محاسبه قرار نمی‌گیرد. نخستین کار معروف، یعنی پسندیده، تسلیم فرمان یزدان شدن و شریعت الهی را حاکم کردن است. و نخستین کار منکر، یعنی ناپسند، جاهلیّت و تجاوز به قدرت و سلطهٔ خداوند و شریعت او است. حکمفرمائی جاهلیّت، حکمفرمائی طاغوت است. طاغوت هم به هر نوع سلطه و قدرتی گفته می‌شود که جدای از سلطه و قدرت و حکمفرمائی و حکمرانی خدا باشد... ملّت مسلمان پیش از هر چیز قیّوم و سرپرست خودش است، و بعد از خود قیمومت و سرپرستی همهٔ انسانها را در سراسر کرهٔ زمین بر عهده دارد و باید در راه آن به تلاش بایستد و از پای ننشیند.

هدف از بیان حدود وظائف و تکالیف در این آیه چنان نیست که در قدیم برخیها فهم و برداشت کرده‌اند، و آن چنان هم نیست که در عصر حاضر چه بسا برخیها فهم و برداشت می‌کنند و می‌گویند: فرد مؤمن، هنگامی که خودش راهیاب و رهنمود شود، دیگران اگر هم گمراه و سرگشته گردند، مکلّف و موظّف به امر به معروف و نهی از منکر نیست!!! یا ملّت مسلمان، هنگامی که خودشان راهیاب و رهنمود شوند، ملّتهای پیرامونشان اگر هم گمراه و سرگشته گردند، مکلّف و موظّف به پابرجا داشتن و برقرار نمودن شریعت یزدان در جهان نمی‌باشند!!

این آیه مسؤولیّت مبارزهٔ با شرّ، و ایستادگی در برابر گمراهی، و جنگ با طغیان را نه از گردن فرد و نه از گردن ملّت، ساقط نمی‌سازد. طاغی‌ترین طغیان هم تعدّی بر الوهیّت یزدان و غصب قدرت و سلطهٔ خدای منّان و به بندگی خواندن و کشاندن مردمان در برابر شریعتی جز شریعت خداوندگار جهان است. چنین کاری، کار منکر و پلشتی است که در صورت وجود آن، راهیاب و رهنمود بودن فرد، و راهیاب و رهنمود بودن ملّت، سودی برای فرد مسلمان، یا ملّت مسلمان در بر ندارد.

اصحاب سنن روایت فرموده‌اند: ابوبکر رضی‌الله‌عنه برخاست و خدای را حمد و ثنا گفت، سپس فرمود: ای مردمان! شما این آیه را می‌خوانید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ... ﴾.

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتن را از معاصی و گناهان بدور دارید و هوشیار باشید که آلودگیهای جامعه شما را نیالاید). هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید) گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند. (مائده / ۱۰۵)

شما این آیه را در غیر موضع مناسب خود بکار می‌برید و من از پیغمبر خدا ﷺ شنیده‌ام، فرمود:
(إِنَّ ٱلنّٰاسَ إِذٰا رَأَوُا ٱلْمُنْكَرَ، وَ لاٰ یُغَیِّرُونَهُ، یُوشِکُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَعُمَّهُمْ بِعِقٰابِهِ).
هرگاه مردمان کار زشت و پلشتی را ببینند و آن را دگرگون نسازند، خداوند بزرگوار هر چه زودتر عقاب و عذاب خود را شامل همگان می‌گرداند.

بدین گونه خلیفهٔ اوّل - رضوان الله علیه - به تصحیح مفهومی می‌پردازد که در روزگار او از این آیهٔ کریمه متبادر به ذهن برخی از مردمان می‌شود. ما امروز به چنین تصحیحی نیازمندتریم، زیرا عمل به وظائف و تکالیفِ دگرگون ساختن کار زشت و پلشت، مشکل‌تر و دشوارتر گشته است. مردمانِ ضعیف، سهل و ساده به تأویل و تفسیر این آیه می‌پردازند و آن را بگونه‌ای معنی می‌کنند که ایشان را از رنج جهاد و سختیهای آن برهاند، و به شکلی از زحمت و بلای جهاد آزاد گرداند! هرگزا هرگز! این چنین نیست که می‌انگارید! به خدا سوگند، این آئین جز در پرتو جهد و جهاد، پابرجا و برجا نمی‌گردد، و راه صلاح و فلاح نمی‌پوید جز با کار کردن و مبارزه نمودن. باید این آئین کسانی را داشته باشد که برای برگرداندن مردمان به سوی آن، به تلاش ایستند و بکوشند و همهٔ تاب و توان خود را بکار ببرند، و برای بیرون آوردن مردمان از بندگی بندگان و رهنمود ایشان به سوی بندگی خداوند یگانهٔ جهان، و برای استقرار الوهیّت یزدان در گسترهٔ زمین، و برای جلوگیری از غصب کنندگان قدرت و سلطهٔ یزدان و بازپس گرفتن این قدرت و سلطه از دست ایشان، و برای پابرجا داشتن شریعت خدا در زندگی مردمان، و ماندگار کردن مردمان بر آن، از پای ننشینند و رنجها ببینند... باید کوشید و رنج کشید. هنگامی که گمراهان افراد و اشخاص گمراهند و نیاز به روشنگری و رهنمود دارند، با نیک رفتاری و زیبا کرداری به روشنگری و رهنمودشان کوشید. و زمانی که گمراهان نیروی ستمگری بر سر راه مردمانند و ایشان را از هدایت و رهنمود بازمی‌دارند و نمی‌گذارند آئین خدا سر بر کند و پیشروی نماید، و نمی‌گذارند شریعت خدا در میان مردمان بر جای و فرمانروا باشد، باید که با قدرت و قوّت بر آنان تاخت و به مبارزهٔ ایشان پرداخت.

بعد از این که چنین کردیم، نه پیش از این که چنین کنیم، مسؤولیّت از مؤمنان ساقط می‌گردد و از ایشان سلب تکلیف می‌شود، و بدان هنگام که مؤمنان و دیگران به سوی خداوند جهان برمی‌گردند، گمراهان به کیفر خود می‌رسند:

﴿ إِلَی اللهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰاکُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.
بازگشت همهٔ شما به سوی خدا است، و شما را از آنچه (در دنیا) می‌کرده‌اید آگاه می‌سازد (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت).



هم اینک واپسین حکم از احکام شرعی موجود در این سوره به میان می‌آید. حکمی که از برخی از مقرّرات معاملات در جامعهٔ اسلامی سخن می‌راند. این حکم ویژه‌ای است دربارهٔ قانون گواهی گرفتن بر وصیّت در وقت مسافرت در زمین، و دوری از جامعه. و دربارهٔ ضمانتهای اجتماعیی که شریعت آنها را مقرّر و معیّن می‌دارد تا حقّ به صاحبان حقّ برسد:

﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهٰادَةُ بَیْنِکُمْ إِذٰا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ - حِینَ الْوَصِیَّةِ - اَثْنٰانِ ذَوٰا عَدْلٍ مِنْکُمْ، أَوْ آخَرٰانِ مِنْ غَیْرِکُمْ، إِنْ کُنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَأَصٰابَتْکُمْ مُصِیبَةُ الْمَوْتِ، تَحْبِسُونَهُمٰا مِنْ بَعْدِ اَلصَّلاٰةِ، فَیُقْسِمٰانِ بِاللهِ - إِنِ اَرْتَبْتُمْ - لاٰ نَشْتَرِی بِهِ ثَمَناً وَ لَوْ کٰانَ ذٰا قُرْبیٰ، وَ لاٰ نَکْتُمُ شَهٰادَةَ اللهِ، إِنّٰا إِذَنْ لَمِنَ الْآثِمِینَ. فَإِنْ عُثِرَ عَلیٰ أَنَّهُمٰا اَسْتَحَقّٰا إِثْماً فَآخَرٰانِ یَقُومٰانِ مَقٰامَهُمٰا مِنَ الَّذِینَ اَسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ ... الْأَوْلَیٰانِ ... فَیُقْسِمٰانِ بِاللهِ لَشَهٰادَتُنٰا أَحَقُّ مِنْ شَهٰادَتِهِمٰا، وَ مَا اَعْتَدَیْنٰا، إِنّٰا إِذَنْ لَمِنَ اَلظّٰالِمِینَ. ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهٰادَةِ عَلیٰ وَجْهِهٰا، أَوْ یَخٰافُوا أَنْ تُرَدَّ أَیْمٰانٌ بَعْدَ أَیْمٰانِهِمْ؛ وَ اَتَّقُوا اللهَ وَ اَسْمَعُوا، وَ اللهُ لاٰیَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که (علائم و قرائن) مرگ یکی از شما فرا رسید (و خواست دربارهٔ چیزی وصیّت کند) باید در موقع وصیّت دو نفر دادگر از میان خودتان، یا اگر در سفر بودید و بلای مرگ دامنگیرتان شد (و به مسلمانان دسترسی نبود) از میان دیگران به گواهی گرفته شوند. اگر (به هنگام شهادت در صدق آن دو) شکّ کردید، بعد از نماز (عصر یا نماز دیگری که مردم در آن گرد می‌آیند) آن دو را نگاه دارید. آنان باید به خدا سوگند بخورند که (حاضر نیستیم حقّ را برای چیزی زیر پا نهیم و) سوگندمان را (به مال دنیا) نمی‌فروشیم (و جز حقّ چیزی نمی‌جوئیم و برای کسی دروغ نمی‌گوئیم و از کسی جانبداری نمی‌کنیم) اگر هم آن کس خویشاوند ما باشد؛ و گواهی الهی را (که به ادای آن دستور داده شده‌ایم) کتمان نمی‌کنیم؛ چرا که اگر چنین کنیم ما از زمرهٔ گناهکاران خواهیم بود. اگر اطّلاع حاصل شد که (آن دو شاهد با دروغ و خیانت) مرتکب گناهی شده‌اند، باید که دو نفر دیگری بر جای ایشان (برای ادای سوگند) قرار بگیرند که جزو وارثان بوده و از همهٔ ایشان برای دریافت ترکه مستحقّ‌تر باشند. (این دو نفر جدید) باید به خدا سوگند بخورند که گواهی ایشان درست‌تر و راست‌تر از گواهی آن دو (گواه) است، و (با تهمت و افتراء بر آن دو گواه) مرتکب تجاوزی نشده‌ایم (و در سوگند خود از حقّ منحرف نگشته‌ایم، که اگر چنین کرده باشیم) ما در این صورت از زمرهٔ ستمکاران خواهیم بود (و به خود و دیگران ستم روا خواهیم داشت). این (کار که بدین منوال ذکر شد) بیشتر سبب می‌شود که (شاهدان در بیان حقیقت دقیق‌تر شوند و تغییر و تبدیلی در آن ندهند، و بلکه) چنانکه باید گواهی دهند یا بترسند (از عذاب اخروی دردناکی که سوگند دروغ سبب آن می‌گردد، و یا بترسند) از این که (دروغشان فاش گردد و حقّ سوگند خوردن به ورثه واگذار گردد و) سوگندهائی پس از سوگندهایشان خورده شود (و در پیشگاه خدا و مردم رسوا شوند). از خدا بترسید و (با احکام او مخالفت نکنید و اوامر او را به گوش جان) بشنوید و (بپذیرید و بدانید که) خداوند بیرون روندگان از زیر فرمان خود را (مورد عنایت قرار نمی‌دهد و به سوی نعمت جنّت) رهنمود نمی‌گرداند.

بیان این حکمی که آیه‌های سه گانه آن را در بر دارد، چنین است: کسی که احساس می‌کند که مرگش نزدیک است و می‌خواهد برای اهل و عیال خویش وصیّت کند، چیزی که از دارائی با خود دارد بدیشان برسد، باید که اگر مسافر نیست دو نفر گواه دادگر را از میان مسلمانان به پیش خود فرا خواند، و چیزی را که به همراه دارد بدان دو نفر بسپارد تا آن را به اهل و عیالش که در آنجا نیستند برسانند امّا اگر مسافر است و از میان مسلمانان دو نفر را نمی‌یابد تا آنان را گواه کند و آنچه به همراه دارد بدیشان بسپارد، جائز خواهد بود دو نفر گواه از غیر مسلمانان انتخاب گردند.

اگر مسلمانان - یا اهل و عیال مرده - دربارهٔ راستی و درستی چیزی که گواهان می‌رسانند و یا در امانتی که تسلیم می‌دارند، دچار شکّ و گمان شدند، می‌توانند آن دو نفر گواه را پس از گزاردن نماز - آن نمازی که آن دو نفر بدان معتقدند و در آئینشان مرسوم است - نگاه می‌دارند تا به خدا سوگند بخورند که آنان با این سوگند مصلحت خود را و مصلحت کس دیگری را نمی‌جویند، هر چند که آن کس از خویشاوندان باشد، و آنان چیزی را از امانتی که بدیشان سپرده شده است پنهان نمی‌سازند... و اگر چنین کنند از زمرهٔ بزهکاران خواهند بود... بدین منوال گواهی آن دو نفر گواه پذیرفته و اجراء می‌گردد.

هرگاه پس از این سوگند خوردن، معلوم گردید که آن دو نفر گواه مرتکب گناه شده‌اند و گواهی دروغ داده‌اند و خیانت در امانت کرده‌اند، دو نفر از اهل و عیال شخص مرده که ارث بدیشان می‌رسد و به زبان ایشان سوگند خورده شده است برمی‌خیزند و به خدا سوگند می‌خورند که گواهی ما از گواهی دو گواه پیشین درست‌تر و برحقّ‌تر است، و آنان با بیان این حقیقت،

تعدّی و تجاوزی نمی‌کنند. بدین هنگام گواهی دو گواه پیشین باطل و پوچ می‌گردد، و گواهی دوم مورد پذیرش قرار می‌گیرد.
پس از آن، نصّ قرآن می‌فرماید: اجراء این مقرّرات، در ادای گواهی به حقّ، از تضمین بیشتری برخوردار است، و برای به هراس انداختن دو گواه نخستین از این که گواهی آنان پذیرفته نگردد، سودمندتر است، و آنان را برگزینش حقّ وامی‌دارد:
﴿ ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهٰادَةِ عَلیٰ وَجْهِهٰا، أَوْ یَخٰافُوا أَنْ تُرَدَّ أَیْمٰانٌ بَعْدَ أَیْمٰانِهِمْ ﴾.
این (کار که بدین منوال ذکر شد) بیشتر سبب می‌شود که (شاهدان در بیان حقیقت دقیق‌تر شوند و تغییر و تبدیلی در آن ندهند و بلکه) چنانکه باید گواهی دهند یا بترسند (از عذاب اخروی دردناکی که سوگند دروغ سبب آن می‌گردد، و یا بترسند) از این که (دروغشان فاش گردد و حقّ سوگند خوردن به ورثه واگذار گردد و) سوگندهائی پس از سوگندهایشان خورده شود (و در پیشگاه خدا و مردم رسوا شوند).
در نهایت، کار به دعوت همگان می‌انجامد. جملگی دعوت می‌شوند که از خشم و عذاب خدا بپرهیزند، و بدانند که خدا ایشان را می‌پاید و بر اعمال و اقوال و اسرارشان نظارت می‌فرماید. خوف و هراس خدا را داشته باشند. از اوامر ایزد متعال فرمانبرداری کنند. چرا که خدا کسانی را که از راستای راه او خارج شده باشند و کژراهه را در پیش گرفته باشند، به سوی خیر و صلاح و هدایت و فلاح، رهنمود نمی‌گرداند:
﴿ إِتَّقُوا اللّٰهَ وَ اسْمَعُوا. وَ اللّٰهُ لاٰیَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ ﴾.
از خدا بترسید و (با احکام او مخالفت نکنید و اوامر او را به گوش جان) بشنوید و (بپذیرید و بدانید که) خداوند بیرون روندگان از زیر فرمان خود را (مورد عنایت قرار نمی‌دهد و به سوی نعمت جنّت) رهنمود نمی‌گرداند.
قرطبی در تفسیر خود دربارهٔ سبب نزول این سه آیه گفته است:
«... خلافی در این راستا سراغ ندارم که این آیات سه گانه، به سبب تمیم داری، و عدی پسر بدّاء، نازل گردیده است. بخاری و دارقطنی و جز آنان از ابن عبّاس روایت کرده‌اند که گفته است: تمیم داری و عدی پسر بدّاء، به مکّه رفت و آمد می‌کردند. همراه ایشان جوانی از بنی سهم به مسافرت رفت و در جائی فوت نمود که در آنجا مسلمانی نبود. آن دو نفر، ترکهٔ او را به اهل و عیالش برگرداندند، ولی جام سیمینی را که با طلا مزیّن و آراسته بود، پیش خود نگاه داشتند. پیغمبر ﷺ آن دو را سوگند داد و از ایشان خواست که قسم یاد کنند: «نه آن را پنهان کرده‌اند و نه از آن خبر دارند». بعدها جام مذکور در مکّه یافته شد. گفتند: ما آن را از عدی و تمیم خریداری کرده‌ایم. دو نفر از وارثان سهمی آمدند و سوگند خوردند که این جام متعلّق به سهمی است. و گواهی ما بر حق‌تر و درست‌تر از گواهی ایشان است و از حقیقت نگذشته‌ایم و جز حقّ نگفته‌ایم. ابن‌عبّاس گفته است: پیغمبر ﷺ جام را بازپس گرفت. دربارهٔ چنین کسانی این آیه نازل گردید... (واژه‌ها از دار قطنی است)...».
روشن است سرشت جامعه‌ای که این آیات در آن نازل شده است تا بدان سر و سامان دهد، حقّ دخالت در شکل اجراء مقرّرات را دارد، و چه بسا در سرشت این مقرّرات نیز دخالت کند. زیرا به گواهی خواستن و امین شمردن بدین شیوه، و گذشته از آن، سوگند دادن به خدا پس از نماز، برای به جوش و خروش انداختن وجدان دینی است، و همچنین برای پرهیز از رسوائی و فضیحت در جامعه است، رسوائی و فضیحتی که با روشن شدن دروغ و خیانت به بار می‌آید... همهٔ اینها اشاره به نمادها و سیماهای جامعهٔ ویژه‌ای دارد. جامعه‌ای که این مقرّرات با نیازها و شرائط و ظروف آن سازگار و همآوا است.
امروزه جامعه‌ها وسائل دیگری برای اثبات در دست دارند، و از مقرّرات گوناگون دیگری بهره می‌جویند، همچون: نگارش و ثبت و در بانکها به امانت نهادن ... و چیزهای دیگری ...

امّا آیا این نصّ قدرت اجرائی خود را در جامعه‌های بشری از دست داده است؟

در بسیاری از اوقات ما گول محیط ویژه‌ای را می‌خوریم و گمان می‌بریم که برخی از قوانین و مقرّرات، دیگر کارآئی خود را از دست داده‌اند و نیازی بدانها باقی نمانده است! زیرا انسانها وسائل تازهٔ دیگری را ابداع کرده‌اند!

بلی در بسیاری از اوقات ما گول می‌خوریم و فراموش می‌کنیم که این دین برای جملگی انسانها آمده است، در هر جائی و در هر زمانی که باشند. و بسیاری از مردمان، در عصر حاضر هنوز که هنوز است ابتدائی هستند یا اندکی از ابتدائی بالاتر رفته‌اند. اینان به احکام و مقرّراتی نیاز دارند که نیازهای آنان را در همهٔ شکلها و حالتهایش ببیند و بپاید. چنین مردمانی در این آئین چیزی را می‌یابند که در همهٔ اوضاع و احوال پاسخگوی نیازهای ایشان است. هنگامی که آنان مراحل ترقّی را طی می‌کنند، پلّه پلّه در این آئین به نسبت پیشرفت زمان چیزی را می‌یابند که بسنده و برازندهٔ ایشان است. در شریعت این آئین، چیزی را می‌یابند که پاسخگوی نیازهای امروزی و همچنین پاسخگوی نیازهای فردای مترقّی آنان است ... این امر، معجزهٔ این آئین است، و معجزهٔ شریعت این آئین است. نشانهٔ این است که این آئین، آئین الهی است. آئینی است که خدا آن را برگزیده است و به مردمان ارمغان داشته است.

ما دیگر باره گول می‌خوریم، بدان هنگام که نیازمندیهائی را فراموش می‌کنیم که افراد و اشخاص در محیطهائی که این مراحل را پشت سر گذاشته‌اند با آنها روبرو می‌گردند. نیازمندیهائی که آسانی و سادگی و فراگیری این شریعت به مردمان در برابر آنها کمک می‌کند، و وسائل و ابزار این آئین که آمادهٔ کار در هر محیطی و در هر حالتی است، ایشان را برای دستیابی به نیازمندیها و غلبهٔ بر مشکلات زندگی یاری می‌دهد، چه در روستاها و چه در شهرها، و چه در بیابانها و چه در بیشه‌زارها. زیرا این آئین، آئین همگی انسانها در همهٔ ادوار و در همهٔ اقطار است. این هم یکی از معجزه‌های بزرگ این آئین است.

ما قطعاً گول می‌خوریم، هنگامی که ما انسانها گمان می‌بریم که ما آگاه‌تر و بیناتر از آفریدگار مردمان نسبت به مردمان هستیم! ولی گشت و گذار زمان و رویدادهای دوران سرانجام ما را به کرنش وامی‌دارد و از این بزرگ بینی فرو می‌کشاند و ناچیزی ما را به ما می‌نمایاند. شایستهٔ ما انسانها است که پیش از وقوع رخدادها و فرود آمدن تازیانهٔ حوادث، بیدار و هوشیار گردیم، و با ادب انسانی در حقّ آفریدگار انسان آشنا شویم. یعنی ادب بندگان در حق خداوندگار بندگان را بشناسیم ... چه می‌شد اگر بیدار و هوشیار باشیم و بدانیم و بفهمیم و از سرکشیها دست برداریم و به سوی خدا برگردیم.

۞ يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ
لَنَا إِنَّكَ أَنتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ
الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ
مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا
بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ
الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنكَ إِذْ
جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ
مُّبِينٌ ﴿١١٠﴾ وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي
وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾ إِذْ قَالَ
الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن
يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنتُم
مُّؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا
وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿١١٣﴾

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۱۱۴﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿۱۱۵﴾ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۱۸﴾ قَالَ اللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۹﴾ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۲۰﴾

این درس سراسر آن باقیماندهٔ تصحیح عقیده است و به اصلاح کژرویهائی می‌پردازد که مسیحیان به دین خویش راه داده بودند و آن را از پایهٔ بنیادین آسمانی خود منحرف کرده بودند. آخر مسیحیان دین خود را از یگانه‌پرستی خالصانه‌ای بیرون آورده بودند که عیسی علیه‌السلام و یکایک انبیاء پیش از او آن را با خود آورده بودند، و آن را به انواعی از شرک تبدیل نموده بودند که هیچ پیوندی اصلاً با دین خدا نداشت.

به همین خاطر است که این درس نیز به بیان حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت می‌پردازد، به شیوه‌ای که در جهان‌بینی اسلامی است. این حقیقت را در لابلای صحنه‌ای نشان می‌دهد که بس بزرگ و سترگ است. صحنه‌ای است که در آن عیسی علیه‌السلام در میان همهٔ پیغمبران و جملگی مردمان اعلام می‌دارد که او بهیچوجه دربارهٔ الوهیّت خود و الوهیّت مادرش دم نزده است و چیزی از آنچه دربارهٔ الوهیّت او و مادرش گمان می‌برند، بدیشان اعلام نداشته است. اصلاً سزاوار او نیست که از این نوع شرک چیزی را بگوید و ادّعاء کند!

روند قرآنی این حقیقت را بیان می‌دارد و آن را در صحنه‌ای به تصویر می‌کشد، صحنهٔ به تصویر کشیده‌ای از «صحنه‌های قیامت» که قرآن آنها را زنده و گویا و الهامگرانه و بسیار مؤثّر نشان می‌دهد. آن گونه صحنه‌ای که هستی انسان به هنگام دریافت آن به لرزه و تکان می‌افتد. صحنه‌ای است که انگار ایشان همین لحظه واقعاً آن را می‌بینند. چشم آن را در واقعیّت زندگی رؤیت می‌نماید، و گوش آن را می‌شنود، و انفعالات و نشانه‌هائی در آن جلوه‌گر می‌آید که انگار زنده‌اند و از زندگی موج می‌زنند... هان! هم اینک ما در برابر صحنهٔ بزرگی هستیم:

﴿ يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ، فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ؟ قَالُوا: لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴾.

آن روزی (را خاطر نشان ساز) که خداوند پیغمبران را (در پیشگاه خود) گرد می‌آورد و بدیشان می‌گوید: به (دعوت) شما چه پاسخی داده شده است؟ (آیا ملّتهائی که به سوی آنان فرستاده شده‌اید چگونه از دعوت شما استقبال کرده‌اند و به چه راهی رفته‌اند؟ راه ایمان یا راه انکار پیموده‌اند؟). می‌گویند: ما را هیچگونه آگاهی و دانشی نیست (مگر آنچه از راه وحی آموخته‌ایم و ظواهری که در روزگار حیات خود از مردم مشاهده کرده‌ایم) تو خود (علاوه از ظواهر) از تمام خفایا آگاهی.

در آن روزی که خدا همهٔ پیغمبران را گرد می‌آورد، پیغمبرانی که آنان را در طول زمان پراکنده کرده بود، و در درازنای روزگاران پیاپی به سوی مردمان آمده بودند. ایشان را در گسترهٔ مکان پخش کرده بود و هر یک از آنان به شهر و دیار خود رفته بودند. ایشان را در میان نژادها پراکنده کرده بود و هر یک از آنان به سوی قوم خود رفته بودند... آنان همگی در زمانها و

مکانهای گوناگون و در میان اقوام مختلف، دعوت واحدی داشته‌اند و انسانها را به سوی پرستش خدای واحدی فرا خوانده‌اند. سرانجام خاتم‌الأنبیاء ﷺ دعوت واحدی را برای هر زمانی و هر مکانی و برای جملگی مردمان از هر نژادی که بوده‌اند و هر رنگی که داشته‌اند، با خود به ارمغان آورده است.

این پیغمبران که به سوی اقوام مختلف در مکانها و زمانهای مختلف رفته‌اند، خدائی که ایشان را یک یک و جدا جدا روانه کرده بود، هم اینک آنان را با همدیگر گرد می‌آورد، و پاسخهای گوناگونی را که بدیشان داده شده است، و خطّ سیرهای گوناگونی را که مردمان در پیش گرفته‌اند، همراه آنان گرد می‌آورد. پیغمبران هم اینک همه جمع آمده‌اند. پیغمبرانی که سرداران و پیشوایان انسانها در زندگانی جهان بودند و رسالتهای یزدان را در نواحی مختلف جهان به انسانها می‌رسانیدند. در پشت سر ایشان هم پاسخهای انسانها در زمانهای گوناگون بوده است ... اینان هم اینک در پیشگاه خدا حاضر آمده‌اند، خدائی که خداوندگار انسانها است. همه و همه در صحنهٔ روز بزرگی حاضر آمده‌اند. آن صحنه‌ای که از زندگی موج می‌زند:

﴿ يَوْمَ يَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ. فَيَقُولُ: مَاذَا أُجِبْتُمْ؟ ﴾.

آن روزی که خداوند پیغمبران را گرد می‌آورد و بدیشان می‌گوید: به شما چه پاسخی داده شده است؟.

﴿ مَاذَا أُجِبْتُمْ؟ ﴾.

به شما چه پاسخی داده شده است؟...

چه امروز محصولات گرد آورده می‌شود. چیزهای پراکنده، در کنار هم آماده می‌شود. پیغمبران حساب و کتاب رسالتها را تقدیم می‌دارند. نتائج با حضور همهٔ گواهان اعلام و اعلان می‌شود.

﴿ مَاذَا أُجِبْتُمْ؟ ﴾.

به شما چه پاسخی داده شده است؟...

پیغمبران نیز انسان هستند و زادگان انسانند. ایشان از چیزی آگاهی دارند که حاضر و ظاهر باشد. از چیزی آگاهی ندارند که پنهان و نهان باشد.

آنان اقوام خود را به سوی هدایت رهنمود کرده‌اند. برخی از آنان پاسخ گفته‌اند، و برخی از آنان پشت کرده‌اند... پیغمبران اگر هم حقیقت کسانی را شناخته باشند که پشت کرده‌اند و راه گریز در پیش گرفته‌اند، حقیقت کسانی را نشناخته‌اند که پاسخ ایشان را داده‌اند و فرمان خدا را پذیرفته‌اند. چرا که پیغمبران آگاه از ظاهر کارند، و آگاهی از باطن کار را تنها خدا می‌داند و بس... اینکه پیغمبران در بارگاه خدائی هستند که او را بهتر از هر کس دیگری می‌شناسند، و بیشتر از هر کس دیگری از او می‌ترسند و می‌هراسند. در آستانهٔ الهی خجالت می‌کشند از این که در حضور او اظهار علم و آگاهی کنند. آخر آنان می‌دانند که یزدان بس دانا و آگاه است.

این پاسخ هراس‌انگیزی است که در روز بزرگ گردهمآئی قیامت، در محضر فرشتگان و در حضور همهٔ آدمیزادگان، داده می‌شود. پاسخی است که مراد از آن رویاروئی است، رویاروئی انسانها با پیغمبرانشان. مخصوصاً رویاروئی انسانهائی است که پیغمبران خود را تکذیب می‌کرده‌اند و دروغگو می‌نامیده‌اند و هم اینک با پیغمبرانشان روبرو می‌گردند. خدا ایشان را با پیغمبرانشان رویاروی می‌گرداند تا در جایگاه آگاهی اعلام فرماید که این پیغمبران بزرگوار از سوی یزدان جهان، آئین خداوند منّان را با خود برای شما مردمان آورده بودند. اینان همان پیغمبرانند که در جهان تکذیب می‌شدند و هم اینک در حضور خدای سبحان آماده‌اند و برپای ایستاده‌اند تا از رسالتها و پیام رسانیهایشان، و از اقوام و کسانی پرسیده شود که ایشان را در دنیا تکذیب می‌کردند.

امّا پیغمبران اعلام می‌دارند که دانش راستین و علم حقیقی از آن خدای یگانه است و بس. دانش و علمی که ما پیغمبران داریم سزاوار آن نیست که در پیشگاه خداوندگار دانش و علم اظهار شود. ما جایگاه خود را در پیشگاه خدا می‌شناسیم و ادب لازم را نگاه می‌داریم و خجالت می‌کشیم لب از لب بگشائیم و از دانش و

آگاهی خویش صحبت کنیم:

﴿ قَالُوا: لاَ عِلْمَ لَنَا. إِنَّكَ أَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ ﴾.

می‌گویند: ما را هیچگونه آگاهی و دانشی نیست (مگر آنچه از راه وحی آموخته‌ایم و ظواهری که در روزگار حیات خود از مردم مشاهده کرده‌ایم) تو خود (علاوه از ظواهر) از تمام خفایا آگاهی.

✿

پیغمبران بجز عیسی علیه‌السلام کسانی ایشان را تصدیق و کسانی آنان را تکذیب نموده‌اند. با این پاسخ کامل و شامل، کارشان به پایان می‌آید. آن پاسخی که آگاهی و دانش را به خدا وامی‌گذارد، و همه چیز را به ذات خداوند سبحان حواله می‌نماید... دیگر روند قرآنی، در این صحنه، بر این چیز دیگری نمی‌افزاید و سخنی بیش از این از ایشان روایت نمی‌فرماید... بلکه تنها خطاب به عیسی پسر مریم می‌شود. زیرا عیسی پسر مریم است که بدو گرفتار آمده‌اند و شبهه‌هائی دور و بر او برانگیخته‌اند، و فضا را ابری و تیره و تار کرده‌اند. او است که مردمان دربارهٔ وجودش و پیرامون صفاتش و حول و حوش زادن و مردنش، ژرف نگری کرده‌اند و سخنانی بهم بافته‌اند و نارواها و یاوه‌هائی گفته‌اند.

خطاب به عیسی پسر مریم می‌شود - آن هم در میان همهٔ کسانی که او را خدا می‌دانسته‌اند، و وی را پرستش می‌نموده‌اند، و پیرامون او و مادرش مریم نقشها رقم زده‌اند و آرایه‌ها و نگاره‌ها به تصویر کشیده‌اند - بدو رو می‌شود و نعمتهای خدا بر او و بر مادرش یادآوری می‌گردد. معجزه‌هائی برشمرده می‌شود که خدا بدو عطاء فرموده بود تا مردمان به وسیلهٔ آنها رسالت او را بپذیرند. امّا کسانی از ایشان او را سخت تکذیب کرده‌اند و با وی بسیار بدرفتاری نموده‌اند، و کسانی هم بدو گرفتار آمده‌اند و به سبب معجزه‌های او به کژراهه افتاده‌اند، و او را با خدا با دیدن این معجزه‌ها خدا دانسته‌اند! در حالی که همهٔ این معجزه‌ها ساخته و پرداختهٔ خدائی بوده است که عیسی را آفریده است و به پیغمبری برگزیده است و به میان مردمان روانه فرموده است و با معجزه‌ها یاری و کمکش نموده است:

﴿ إِذْ قَالَ اللهُ: يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ وَالِدَتِكَ. إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ، تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلاً. وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ. وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي، فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي. وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي. وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي. وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ: إِنْ هٰذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُبِينٌ. وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي، قَالُوا: آمَنَّا وَ اشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ﴾.

در آن هنگام خداوند (از میان پیغمبران خطاب به عیسی می‌گوید:) ای عیسی پسر مریم به یاد آور نعمت مرا که بر تو و مادرت ارزانی داشتم؛ بدانگاه که توسّط جبرئیل (پیام آسمانی را به تو رساندم و) تو را نیرو بخشیدم و یاری دادم (و بر اثر تأیید آسمانی به عنوان کودک) میان گهواره با مردم سخن می‌گفتی و در (سن پختگی و) میانه سالی (به عنوان پیغمبر با ایشان صحبت می‌نمودی. و به یاد آور) آنگاه را که نوشتن و دانش سودمند و تورات و انجیل را (بدون آموزگار) به تو آموختم. و (به یاد آور) آنگاه را که (از توان بشر فراتر می‌رفتی) و به دستور من چیزی از گِل به شکل پرنده می‌ساختی و بدان می‌دمیدی و به فرمان من پرنده‌ای (زنده) می‌شد، و کور مادرزاد و مبتلای به بیماری پیسی را به فرمان و قدرت من شفا می‌دادی، و (به یاد آور) آنگاه را که مردگان را به فرمان من (زنده می‌کردی و از گورها) بیرون می‌آوردی، و (به یاد آور) آنگاه را که شرّ بنی‌اسرائیل را از سر تو کوتاه کردم در آن موقع که دلائل و معجزات بدانان می‌نمودی و کافران ایشان می‌گفتند: اینها جز جادوی آشکار، چیز دیگری نمی‌تواند باشد. و (خاطر نشان ساز آنگاه را که به حواریون الهام کردیم که به من و فرستادهٔ من (عیسی) ایمان بیاورید. (آنان پذیرفتند و) گفتند: ایمان

آورده‌ایم و (پروردگارا!) گواه باش که ما مخلص و منقاد (اوامر تو) هستیم.

رویاروی کردن با نعمتهائی است که خداوند به عیسی پسر مریم و مادرش، بخشیده است. از جمله: توسّط روح‌القدس، یعنی جبرئیل او را در گهواره نیرو بخشیده است و یاری داده است. او با مردمان هنگامی سخن گفته است که هنوز زمان سخن گفتن وی نبوده است و فرا نرسیده است. مادرش را از شبهه‌ای نجات می‌دهد که تولّد بی‌مثل و مانند او آن را برانگیخته است و پدیدار کرده است. گذشته از اینها او در میانه‌سالی نیز مردمان را به سوی یزدان می‌خواند... روح‌القدس، یعنی جبرئیل علیه‌السلام در اینجا و آنجا او را نیرو می‌بخشد و یاری می‌دهد... نعمت دیگری این است که خدا بدو کتاب و فرزانگی می‌آموزد. عیسی وقتی که در زمین متولّد گردید، چیزی نمی‌دانست. خدا بدو نگارش آموخت و بدو یاد داد که چگونه امور زندگی را بچرخاند و کارها را به پایان برساند. تورات را نیز بدو یاد داد، توراتی که آن را در دست بنی‌اسرائیل یافت. انجیل را نیز بدو یاد داد، انجیلی که خدا آن را بدو داد و تصدیق کنندهٔ کتابهای آسمانی پیشین بود. بالاتر از این، عیسی معجزه‌های خارق‌العاده‌ای را انجام می‌داد که انسانی جز با اجازهٔ خدا نمی‌تواند آن را انجام بدهد. او از گِل شکلی بسان پرنده‌ای را می‌ساخت و به پیکرش می‌دمید و با اجازهٔ خدا پرنده‌ای می‌شد! ما نمی‌دانیم این کار چگونه انجام می‌پذیرفت، زیرا ما تا به امروز نمی‌دانیم چگونه خدا حیات را آفریده است و چگونه حیات را در پیکرهٔ زنده‌ها دمیده است و گسترانیده است. عیسی کور مادرزاد را با اجازهٔ خدا بهبودی می‌بخشید. علم پزشکی نمی‌داند چگونه بینائی را به چشم برمی‌گردانید. ولیکن خدائی که در اصل چشمها را می‌آفریند و بدانها بینائی عطاء می‌کند می‌تواند چشمان کور مادرزاد را نیز رو به نور باز و بینا کند. عیسی مبتلای به بیماری پیسی را نیز با اجازهٔ خدا بهبودی می‌بخشید، نه با درمان بلکه با اجازهٔ خداوند رحمان.

البتّه دوا نیز وسیله‌ای برای پیاده کردن اجازهٔ خدا در کار بهبودی است. آن خدائی که اجازه می‌دهد، می‌تواند وسیله را نیز تغییر دهد، و می‌تواند هدف را هم مهیّا و محقّق سازد بدون هیچگونه وسیله‌ای. عیسی مردگان را با اجازهٔ خدا زنده می‌کرد... خدائی که نخستین بار حیات را پدیدار کرده است و به جهانیان بخشیده است، می‌تواند هر وقت که بخواهد حیات را برگرداند و جان به پیکرها بدماند و آنها را زنده گرداند. آنگاه خدا عیسی را به نعمتی از نعمتهای بیشمار خود متذکّر می‌گرداند که حفظ و حمایت او از دست بنی‌اسرائیل است. عیسی همهٔ این دلائل و معجزات را برایشان آورد، ولی تکذیبش کردند و گمان بردند که معجزه‌های خارق‌العادهٔ او سحر و جادوی واضح و روشنی است! بنی‌اسرائیل چون نتوانستند وقوع آنها را انکار کنند، چه هزاران نفر وقوع آنها را مشاهده کرده بودند، معجزات او را سحر و جادو نامیدند، و به سبب دشمنانگی و کینه‌توزی و تکبّر و خود بزرگ بینی، نخواستند تسلیم مفهومها و معنیهای آنها شوند...

بنی‌اسرائیل، قطعاً عیسی را نکشته‌اند - هر چند که می‌خواستند چنین کنند - و او را به دار نزده‌اند. بلکه خدا او را می‌رانیده است و او را به سوی خود بالا برده است ... همچنین خدا او را به نعمت خود که بدو داده است تذکّر می‌دهد، نعمتی که در الهام بخشیدن به حواریّون برای ایمان آوردن به خدا و پیغمبرش نهفته است. حواریّون نیز به این الهام لبّیک می‌گویند و تسلیم فرمان یزدان می‌شوند، و او را بر ایمان و تسلیم کامل خود به خدا، گواه می‌گیرند:

﴿ وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي، قَالُوا: آمَنَّا وَ اشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ﴾.

و (خاطر نشان ساز) آنگاه را که به حواریّون الهام کردیم که به من و فرستادهٔ من (عیسی) ایمان بیاورید. (آنان پذیرفتند و) گفتند: ایمان آورده‌ایم و (پروردگارا!) گواه باش که ما مخلص و منقاد (اوامر تو) هستیم.

اینها نعمتهائی بود که خدا به عیسی پسر مریم داده بود،

تا گواه و دلیل بر پیغمبری او باشند. امّا بسیاری از پیروان عیسی، او را وسیلهٔ کجروی و انحراف می‌کنند، و گمراهیها و سرگشتگیها پیرامون وجود او پدید می‌آورند و مایهٔ سردرگمی می‌سازند. هم اینک عیسی در محضر فرشتگان و در حضور همهٔ مردمان و قوم خود، آنان که دربارهٔاش غلو کرده‌اند، چنین گمراهیها و سرگشتیهائی را به رخ ایشان می‌کشد و آنها را بدیشان اعلام می‌دارد، تا قوم او آنها را بشنوند و ببینند، و رسوائی و خواری ایشان دردآورتر و رو سیاه کننده‌تر در حضور همهٔ جهانیان گردد!



روند قرآنی به نشان دادن نعمتهائی که به عیسی پسر مریم و مادرش ارمغان شده است ادامه می‌دهد، و به دنبال آن به نعمتی که خدا به قوم او عطاء فرموده است می‌پردازد، و معجزاتی را برمی‌شمرد که خدا به وسیلهٔ آنها عیسی را یاری کرده است و نیرو بخشیده است و عیسی و حواریّون آنها را دیده‌اند و گواه بر آنها بوده‌اند:

﴿ إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ؟ قَالَ: اتَّقُوا اللهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. قَالُوا: نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا، وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا، وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا، وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ. قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ: اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا، وَ آيَةً مِنْكَ، وَ ارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. قَالَ اللهُ: إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ، فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَاباً لَا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ ﴾.

(خاطر نشان ساز) آنگاه را که حواریّون (به عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگارت می‌تواند سفره‌ای از آسمان برای ما فرو فرستد (و با پذیرش این درخواست تو، بر ما منّت نهد؟ عیسی بدیشان) گفت: اگر مؤمن (به خدا) هستید از خدا بترسید (و مطیع اوامر و نواهی او باشید، و درخواستهای نابجا و ناروا نکنید). گفتند: می‌خواهیم (به عنوان تبرّک) از آن (خوان یغما چیزی) بخوریم و دلهایمان (با زیادت یقین به قدرت ربّ‌العالمین) آرامش یابد و (به عین الیقین) بدانیم که تو (در رسالت خود) به ما راست گفته‌ای و (با تبدیل استدلالات نظری به مشاهدات تجربی و بصری، وسوسه‌ها از زوایای دلها زدوده شود و در پیش آنان که چنین معجزه‌ای را نمی‌بینند) جزو گواهان بر آن باشیم. عیسی پسر مریم (هنگامی که دید درخواست ایشان برای اطمینان بیشتر است، نه امتحان او و شکّ در قدرت خدا، درخواست ایشان را پذیرفت و) گفت: آفریدگارا و پروردگارا! خوانی از آسمان (برای ما بندگان) فرو فرست تا (روز نزول آن) جشنی برای ما (مؤمنانِ) متقدّمین و (دیگر مؤمنانِ) متأخّرین شود و معجزه‌ای از جانب تو (بر صدق نبوّت من) باشد. و ما را (نه فقط امروز، بلکه همیشه) روزی رسان، و تو بهترین روزی دهندگانی. خداوند (دعای عیسی را پذیرفت و بدو) گفت: من آن را برای شما فرو می‌فرستم، ولی هر کس از شما از آن به بعد (که نزول مائده و گام نهادن به مرحلهٔ شهود و عین الیقین تحقّق یافت، چون مسؤولیّت بیشتری پیدا می‌کند) اگر کافر گردد (و راه الحاد و انکار پوید) او را چنان مجازاتی می‌کنم که کس دیگری از جهانیان را بدانگونه مجازات نکرده باشم!

این گفتگو، از سرشت قوم عیسی پرده‌برداری می‌کند... مخلصان ایشان، آن کسانی که حواریّون، یعنی اصحاب عیسی بودند... وقتی که بنگریم و دقیق شویم، میان اصحاب عیسی علیه‌السلام و اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ما فرق بسیاری است.

اصحاب عیسی، حواریّون هستند. کسانی که خدا ایمان به خود و به پیغمبر خود عیسی را بدیشان الهام فرمود. آنان در پرتو الهام ایمان آوردند، و عیسی را بر فرمانبرداری خویش گواه گرفتند... پس از این که معجزاتی از عیسی دیدند و آنها را فهم کردند، از او معجزهٔ تازه‌ای را طلبیدند تا دلهای آنان اطمینان بیابد، و از این معجزه بدانند که عیسی با ایشان راست بوده

است و درست گفته است، و آنان هم برای آیندگان گواهی دهند!

امّا اصحاب محمّد ﷺ پس از پذیرش اسلام حتّی معجزه‌ای از او نطلبیدند ... چرا که دلهایشان ایمان آورده بود، و درونهایشان آرامش یافته بود، از آن زمان که خوشی ایمان به دلها و درونها راه پیدا کرده بود. پیغمبرشان را تصدیق کردند و دیگر بعد از آن از پیغمبرشان دلیل و برهانی بر صداقت و راستی او درخواست ننمودند. بر صدق پیغمبرشان بدون هیچگونه معجزه‌ای جز قرآن، گواهی دادند.

این است فرق عظیمی که میان حواریّون عیسی علیه‌السلام و حواریّون محمّد ﷺ است. آنان در سطحی و اینان در سطحی هستند... آنان فرمانبردارند و اینان فرمانبردارند... آنان پذیرفته شدگان در آستانهٔ خدایند و اینان پذیرفته شدگان در آستانهٔ خدایند ... ولیکن سطحها دور از همدیگر می‌مانند، بدانگونه که خدا خواسته است.

داستانِ خوان آسمانی - همانگونه که در قرآن آمده است - در کتابهای مسیحیان نیامده است. در انجیلهائی که مدّتها بعد از عیسی علیه‌السلام نگارش یافته‌اند نیز نوشته نشده است. از این انجیلها با اطمینان نمی‌توان به حقیقتی پی برد که از سوی خدا نازل شده است. این انجیلها جز روایت برخی از کشیشها نیست که دربارهٔ داستان عیسی علیه‌السلام نگارش یافته است. این انجیلها چیزی نیست که خدا بر عیسی نازل فرموده است و آن را انجیل نامیده است.

امّا در این انجیلها خبر از خوان آسمانی به صورت دیگری وارد شده است. در انجیل متّی در پایان اصحاح پانزدهم آمده است: «امّا مسیح شاگردانش را فرا خواند، و گفت: من نگران این جماعت هستم. زیرا آنان سه روز است که با من راه می‌روند، و چیزی برای خوردن ندارند. نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم تا در راه ضعف نکنند و سست و بی‌حال نشوند. شاگردانش بدو گفتند: در بیابان این همه نان را از کجا فراهم کنیم تا چنین گروه انبوهی را سیر گرداند که شمارهٔ آنان این اندازه فراوان است؟ مسیح بدیشان گفت: چه اندازه نان دارید؟ گفتند: هفت نان و اندکی ماهی کوچک. به جملگی مردمان دستور داد روی زمین بنشینند. آن هفت نان و ماهیها را گرفت و شکر نمود و پاره پاره کرد و به شاگردان خود داد و شاگردانش آنها را به مردمان دادند. همهٔ ایشان خوردند و سیر شدند، و از خرده‌ها و پاره پاره‌های باقیمانده هفت زنبیل پر برداشتند. خورندگان سوای زنان و کودکان چهار هزار مرد بودند...».

همانند چنین روایتی در سائر انجیلها نیز ذکر شده است. برخی از تابعین - رضوان الله علیهم - همچون مجاهد و حسن، معتقدند که خوان نازل نشده است. زیرا حواریّون هنگامی که شنیدند که خداوند بزرگوار می‌فرماید:

﴿ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَاباً لاَ أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ ﴾.

من آن را برای شما فرو می‌فرستم، ولی هر کس از شما از آن به بعد (که نزول مائده و گام نهادن به مرحلهٔ شهود و عین الیقین تحقّق یافت، چون مسؤولیّت بیشتری پیدا می‌کند) اگر کافر گردد (و راه الحاد و انکار پوید) او را چنان مجازاتی می‌کنم که کس دیگری از جهانیان را بدانگونه مجازات نکرده باشم!.

حواریّون ترسیدند و از درخواست نزول مائده دست کشیدند. ابن‌کثیر در تفسیر خود گفته است: «لیث پسر ابوسلیم از مجاهد روایت کرده است که گفته است: این ضرب‌المثل است و خداوند آن را ذکر فرموده است، و الاّ چیزی نازل نکرده است ... (ابن ابوحاتم و ابن‌جریر، آن را روایت نموده‌اند). سپس ابن‌جریر گفته است: حارث، و قاسم - که ابن سلام است - و حجّاج از ابن جریج که از مجاهد برایمان روایت کرده‌اند که گفته است: خوانی بود که روی آن خوراک بود. از خوردن طعام دست کشیدند، وقتی که شنیدند که اگر پس از نزول خوان کافر شوند، عذاب گریبانگیرشان می‌گردد.

بدین لحاظ نخواستند که خوان برایشان بیاید... همچنین گفته است: ابومثنّی، و محمد پسر جعفر، و شعبه از منصور پسر قتاده، برایمان روایت کرده‌اند که گفته است: حسن می‌گفت: هنگامی که بدیشان گفته شد:

﴿ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَاباً لاَ أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ ﴾.

ولی هر کس از شما از آن به بعد اگر کافر گردد، او را چنان مجازاتی می‌کنم که کس دیگری از جهانیان را بدانگونه مجازات نکرده باشم!.

گفتند: ما را به خوان نیازی نیست. این بود که خوان نازل نگردید».

امّا آراء بیشتر سلف بر این است که خوان نازل شده است. زیرا خدای بزرگوار فرموده است:

﴿ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ ﴾.

قطعاً من آن را بر شما نازل می‌گردانم.

وعدهٔ خداوند حقّ است. چیزی را که قرآن کریم دربارهٔ خوان بیان فرموده است، می‌پسندیم و بر آن تکیه می‌کنیم، نه چیزهای دیگر.

خداوند بزرگوار در رویاروئی عیسی با قوم خود در روز محشر و در حضور همهٔ جهانیان، بدو فضل و لطفی را تذکّر می‌دهد که در حقّ او کرده است:

﴿ إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: يَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ، هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ ٱلسَّمَاءِ؟ ﴾.

(خاطر نشان ساز) آنگاه را که حواریّون (به عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگار تو می‌تواند خوانی از آسمان برای ما فرو فرستد (و با پذیرش این درخواست تو، بر ما منّت نهد؟).

حواریّون که شاگردان عیسی و نزدیک‌ترین پیروان او بودند و از همگان بهتر او را می‌شناختند، می‌دانستند که او انسان است ... پسر مریم است ... او را با چیزی فریاد می‌داشتند که کاملاً با آن او را می‌شناختند. آنان می‌دانستند که عیسی خدا نیست و بلکه او عبدی است پروردهٔ خدا. او پسر خدا نیست و بلکه او پسر مریم است و بنده‌ای از زمرهٔ بندگان خدا است. همچنین کاملاً می‌دانستند که این خدای او است که چنین معجزه‌های خارق‌العاده را توسّط او نشان می‌دهد، و این عیسی نیست که از سوی خود و با قدرت ذاتی خود چنین معجزه‌های خارق‌العاده‌ای را فراهم می‌سازد و نمایش می‌دهد... بدین سبب است وقتی که از او می‌طلبند که خوانی را از آسمان بر آنان نازل کند، از او نمی‌خواهند که خودش چنین کند. زیرا او را می‌شناسند و می‌دانند که او خودسرانه و از پیش خود نمی‌تواند و توان انجام معجزه و نمایش خارق‌العاده را ندارد. بلکه از او می‌طلبند:

﴿ يَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ، هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ ٱلسَّمَاءِ؟ ﴾.

ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگار تو می‌تواند خوانی از آسمان برای ما فرو فرستد؟.

تأویلها و تفسیرها دربارهٔ سخن ایشان که گفتند:

﴿ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ؟ ﴾.

آیا پروردگار تو می‌تواند؟.

جوراجور و گوناگون است. چگونه آنان پس از ایمان به یزدان، و گواهی دادن عیسی عليه‌السلام بر تسلیم مخلصانهٔ ایشان در برابر ایزد منّان، با این واژگان، درخواست خوان می‌کنند؟!

گفته شده است که واژهٔ «يَسْتَطِيعُ» به معنی «می‌تواند» نیست. بلکه مقصود لازمهٔ استطاعت این چنین است که بتواند خوانی بر ایشان نازل کند. برخی نیز گفته‌اند: «آیا می‌تواند؟» به معنی: «آیا به تو پاسخ می‌فرماید و قبول می‌نماید، وقتی که در خواست کنی؟» است ... برخی نیز «هَلْ تَسْتَطِيعُ رَبَّكَ؟» خوانده‌اند که بدین معنی است: آیا تو می‌توانی از پروردگار خود بخواهی که از آسمان خوانی بر ما فرو فرستد؟

به هر حال، عیسی عليه‌السلام درخواستشان را نمی‌پذیرد و ایشان را از درخواست چنین معجزهٔ خارق‌العاده‌ای برحذر می‌دارد... زیرا مؤمنان درخواست معجزه‌ها و خارق‌العاده‌ها نمی‌کنند، و بدو پیشنهاد نمی‌کنند که چنین و چنان کند:

﴿ قَالَ: اتَّقُوا اللهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾.

گفت: اگر مؤمن (به خدا) هستید از خدا بترسید (و مطیع اوامر و نواهی او باشید، و درخواستهای نابجا و ناروا نکنید).

امّا حواریّون درخواست خود را تکرار نمودند و آشکارا علّت درخواستشان و هدف از آن را بیان کردند:

﴿ قَالُوا: نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا، وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا، وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا، وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴾.

گفتند: می‌خواهیم (به عنوان تبرّک) از آن (خوان یغما چیزی) بخوریم و دلهایمان (با زیادت یقین به قدرت ربّ‌العالمین) آرامش یابد و (به عین الیقین) بدانیم که تو (در رسالت خود) به ما راست گفته‌ای و (با تبدیل استدلالات نظری به مشاهدات تجربی و بصری، وسوسه‌ها از زوایای دلها زدوده شود و در پیش آنان که چنین معجزه‌ای را نمی‌بینند) جزو گواهان بر آن باشیم.

حواریّون می‌خواهند از این خوراک که یگانه و بی‌نظیر است و در پیش ساکنان کرهٔ زمین یافته نمی‌شود بخورند، و دلهایشان با دیدن این معجزهٔ خارق‌العاده آرامش پیدا کند، بدانگاه که در حضور خودشان رخ می‌دهد و با چشمان خود آن را می‌بینند، و اطمینان کامل حاصل کنند که عیسی علیه‌السلام با ایشان راست بوده است و بدیشان راست گفته است. گذشته از این، گواهانی بر وقوع چنین معجزه‌ای در پیش بقیّهٔ قوم خویش باشند.

همهٔ اینها - همانگونه که گفتیم - اسباب و عللی هستند که سطح معیّنی را به تصویر می‌کشانند که بسی پائین‌تر از سطح اصحاب محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. هنگامی که حواریّون را با اصحاب می‌سنجیم، آنان را در سطحی و افقی، و اینان را در سطحی و افقی می‌بینیم. امّا اینان کجا و آنان کجا؟!

بدین هنگام عیسی علیه‌السلام رو به پروردگارش می‌کند و عاجزانه او را به فریاد می‌خواند:

﴿ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ: اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا، وَ آيَةً مِنْكَ، وَ ارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴾.

عیسی پسر مریم (هنگامی که دید درخواست ایشان برای اطمینان بیشتر است، نه امتحان او و شکّ در قدرت خدا، درخواست ایشان را پذیرفت و) گفت: آفریدگارا و پروردگارا! خوانی از آسمان (برای ما بندگان) فرو فرست تا (روز نزول آن) جشنی برای ما (مؤمنانِ) متقدّمین و (دیگر مؤمنانِ) متأخّرین شود و معجزه‌ای از جانب تو (بر صدق نبوّت من) باشد. و ما را (نه فقط امروز، بلکه همیشه) روزی رسان، و تو بهترین روزی دهندگانی.

در دعای عیسی علیه‌السلام پسر مریم - همانگونه که روند قرآنی این نسبت را تکرار می‌کند - ادب بندهٔ برگزیده با معبود خود و آشنائی او با خداوندگار خویش، جلوه‌گر و هویدا است. این بندهٔ برگزیده، آفریدگار و خداوندگار خود را فریاد می‌دارد: خدایا! خداوندگارا! من تو را به فریاد می‌خوانم و عاجزانه می‌طلبم که خوانی از آسمان برای ما روانه فرمائی. خوانی که با خیر و خوبی و فرح و شادی ما را فرا گیرد، و برای ما مؤمنان متقدّم و معاصر، و مؤمنان متأخّر و آینده باشد و همهٔ ما بتوانیم از نخستین فرد تا آخرین فرد از خوان بخوریم. این خوان نیز جزو روزی تو به ما است، پس به ما روزی رسان، چه تو بهترین روزی دهندگانی... در این صورت، عیسی علیه‌السلام می‌داند که او بنده‌ای است، و خدا خداوندگار او است. این اعتراف در حضور همهٔ جهانیان اظهار می‌گردد. رو در روی قوم خودش انجام می‌پذیرد. در روز بزرگ حضور همگانی، یعنی در صحرای محشر، اعلام می‌شود!

خداوند هم دعای بندهٔ صالح خود عیسی پسر مریم را پذیرفت، ولی با قاطعیّت و جدّیّتی که سزاوار جلال یزدان سبحان است ... آنان معجزهٔ خارق‌العاده‌ای را طلبیدند. خدا نیز پذیرفت، به شرط این که پس از وقوع این معجزهٔ خارق‌العاده، خداوند از ایشان عذاب بدهد هر که را که کفر ورزد عذاب دردناکی. عذاب شدیدی

که در اوج شدّت باشد و کسی از جهانیان را چنین عذابی نداده باشد:

﴿ قالَ اللهُ: إِنّي مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ، فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ، فَإِنّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمينَ ﴾.

خداوند (دعای عیسی را پذیرفت و بدو) گفت: من آن را برای شما فرو می‌فرستم، ولی هر کس از شما از آن به بعد (که نزول مائده و گام نهادن به مرحلهٔ شهود و عین الیقین تحقّق یافت، چون مسؤولیّت بیشتری پیدا می‌کند) اگر کافر گردد (و راه الحاد و انکار پوید) او را چنان مجازاتی می‌کنم که کس دیگری از جهانیان را بدانگونه مجازات نکرده باشم!

این قاطعیّت و جدّیّتی است که سزاوار جلال یزدان است، تا درخواست معجزات و خوارق، جنبهٔ شوخی و سرگرمی به خود نگیرد و برای خوشی و خنده نباشد، و کسانی که کفر می‌ورزند پس از حجّت و برهان قانع کننده، بدون سزائی نمانند که انسان را از راه گناه باز می‌دارد!

سنّت خدا پیش از آن نیز چنین بوده است که کسانی هلاک گردند که از انبیاء معجزه می‌طلبند و پس از وقوع معجزه، پیغمبران را تکذیب می‌دارند... امّا در اینجا، این نصّ می‌تواند بیانگر عذابی باشد که در دنیا گریبانگیر انسان کافر می‌گردد، و یا این که مراد عذاب و کیفر شخص کافر در آخرت باشد.



روند قرآنی پس از وعد و وعید خدا خاموش می‌ماند... تا به مسألهٔ بنیادین بپردازد... مسألهٔ الوهیّت و ربوبیّت ... این مسأله، مسألهٔ روشنی در سراسر درس گذشته بود... حال برگردیم به صحنهٔ بزرگ رستاخیزی که هنوز در برابر چشمان جهانیان نمایش داده می‌شود. بگذار بدان برگردیم و پرسشی را بشنویم که این بار بدون واسطه و رویاروی دربارهٔ مسألهٔ الوهیّتی کرده می‌شود که برای عیسی پسر مریم و مادرش ادّعاء شده است. پرسشی است که در حضور کسانی از عیسی علیه‌السلام می‌شود که او را پرستش کرده‌اند. تا کسانی که او را پرستش کرده‌اند آن را بشنوند بدانگاه که عیسی علیه‌السلام با خوف و هراس، از این گناه بزرگ بیزاری می‌جوید، و خویشتن را از چنین بزه سترگی که به هم بافته‌اند و بر او بسته‌اند و او پاک از آن است، تبرئه می‌نماید:

﴿ وَ إِذْ قالَ اللهُ: يا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ: اتَّخِذُوني وَ أُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ؟ قالَ: سُبْحانَكَ: ما يَكُونُ لي أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لي بِحَقٍّ. إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ، تَعْلَمُ ما في نَفْسي وَ لا أَعْلَمُ ما في نَفْسِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ عَلّامُ الْغُيُوبِ. ما قُلْتُ لَهُمْ إِلاّ ما أَمَرْتَني بِهِ: أَنِ اعْبُدُوا اللهَ رَبّي وَ رَبَّكُمْ، وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهيداً ما دُمْتُ فيهِمْ، فَلَمّا تَوَفَّيْتَني كُنْتَ أَنْتَ الرَّقيبَ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْتَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ. إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ، وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ ﴾.

و (خاطر نشان ساز) آنگاه را که خداوند می‌گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که بجز الله، من و مادرم را هم دو خدای دیگر بدانید (و ما دو نفر را نیز پرستش کنید؟). عیسی می‌گوید: تو را منزّه از آن می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی. مرا نسزد که چیزی را بگویم (و بطلبم که وظیفه و) حقّ من نیست. اگر آن را گفته باشم بیگمان تو از آن آگاهی. تو (علاوه از ظاهر گفتار من) از راز درون من هم باخبری، ولی من (چون انسانی بیش نیستم) از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم. زیرا تو دانندهٔ رازها و نهانیهائی (و از خفایا و نوایای امور باخبری). من به آنان چیزی نگفته‌ام مگر آنچه را که مرا به گفتن آن فرمان داده‌ای (و آن) این که جز خدا را نپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است (و همو مرا و شما را آفریده است و همه بندگان اوئیم). من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع (اطاعت و عصیان) ایشان اطّلاع داشتم، و هنگامی که مرا میراندی، تنهاتو مراقب وناظرایشان بوده‌ای (واعمال و افکارشان راپائیده‌ای) و تو بر هر چیزی مطّلع هستی. اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو

هستند (و هر گونه که بخواهی دربارهٔ ایشان می‌توانی عمل کنی) و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی و توانی) چرا که تو چیره و توانا و حکیمی (لذا نه بخشش تو نشانهٔ ضعف، و نه مجازات تو بدون حکمت است).

خداوند بزرگوار قطعاً می‌داند که عیسی به مردم چه گفته است. ولی پرسش هراسناک و وحشتناک در روز بزرگ و خوفناک، پرسشی که از شخص غیر مسؤول و پاکی، آن هم بدین شیوه می‌شود، و پاسخی که اینگونه بدان داده می‌شود، بر حال زار و بر موقعیّت ناگوار کسانی می‌افزاید که این بندهٔ صالح و گرامی را به خدائی گرفته‌اند و او را پرستیده‌اند. این کار گناه بزرگی است که انسان عادی نمی‌تواند به انجام آن دست یازد. چگونه انسان می‌تواند ادّعای الوهیّت و خدائی کند، در حالی که می‌داند که او بنده‌ای بیش نیست؟! وقتی که انسان معمولی نمی‌تواند چنین ادّعائی را داشته باشد، چگونه پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم همچون ادّعائی را خواهد کرد؟ چگونه عیسی پسر مریم چنین ادّعائی را خواهد داشت؟ آن کسی که خداوند این همه لطف و کرم در حقّ او روا دیده است و این همه نعمت ظاهر و باطن بدو بخشیده است، پیش از این که او را به پیغمبری برگزینند و بعد از این که او را به مقام پیغمبری رسانده است و خلعت نبوّت بر تن او چست کرده است. آیا حال او بدانگاه که از ادّعای الوهیّت و خدائی وی پرسش می‌شود و او بندهٔ صالح راسترو و راستکار است، باید چگونه باشد؟

بدین خاطر است که پاسخ لرزان و ترسان و خاشعانه و توبه کارانهٔ او با تسبیح و تنزیه آغاز می‌گردد:

﴿ قَالَ: سُبْحَانَکَ! ﴾.

عیسی می‌گوید: تو را منزّه از آن می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی.

شتابان به پاکی کامل خود می‌پردازد و خویشتن را مطلقاً تبرئه می‌کند از این که او چنین سخنی را اصلاً بر زبان رانده باشد:

﴿ مَا یَکُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَیْسَ لِي بِحَقٍّ ﴾.

مرا نسزد که چیزی را بگویم (و بطلبم که وظیفه و) حقّ من نیست.

ذات خداوند سبحان را بر بیگناهی و پاکی خود گواه می‌گیرد، و در پیشگاه خدا فروتنانه و کوچکانه بر پای می‌ایستد و به بیان ویژگیهای بندگی خود و ویژگیهای پروردگاری خداوند خود می‌پردازد:

﴿ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ، تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لاَ أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِکَ. إِنَّکَ أَنْتَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ ﴾.

اگر آن را گفته باشم بیگمان تو از آن آگاهی. تو (علاوه از ظاهر گفتار من) از راز درون من هم باخبری، ولی من (چون انسانی بیش نیستم) از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم. زیرا تو دانندهٔ رازها و نهانیهائی (و از خفایا و نوایای امور باخبری).

بعد از این فقط، بلی بعد از این تسبیح و تقدیس دراز و طولانی، جرأت می‌کند به بیان و توضیح چیزهائی بپردازد که گفته است یا نگفته است. در این راستا بیان می‌دارد که هرگز بدیشان جز این را نگفته است که او بندهٔ خدا است و ایشان هم بندهٔ خدایند، و آنان را تنها به عبادت و پرستش آفریدگار جهان خوانده است و بس:

﴿ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلاَّ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ: أَنِ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَ رَبَّکُمْ ﴾.

من به آنان چیزی نگفته‌ام مگر آنچه را که مرا به گفتن آن فرمان داده‌ای (و آن) این که جز خدا را نپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است (و همو مرا و شما را آفریده است و همه بندگان اوئیم).

آنگاه خویشتن را بی‌خبر از آنان پس از وفات خود اعلام می‌دارد... ظاهر نصوص قرآنی بیانگر این واقعیّت است که خداوند عیسی پسر مریم را می‌رانده است و آنگاه او را به مقام رفیع رسانده است و به سوی خود برگردانده است. برخی از آثار می‌رسانند که عیسی زنده است و در پیشگاه خدا است. به نظرم میان این دو دیدگاه اختلافی نیست، این که خدا عیسی را از زندگی زمینی برگرفته باشد و میرانده باشد، و یا این که

او در پیشگاه خدا زنده باشد. چه شهیدان نیز از زندگی زمین برگرفته می‌شوند و در زمین می‌میرند، در حالی که زنده‌اند و در پیشگاه خدایند. امّا شکل و نحوۀ حیات و زندگی ایشان در پیشگاه یزدان چگونه است، ما کیفیّت و چگونگی آن را نمی‌دانیم. به همین منوال شکل و نحوۀ حیات و زندگی عیسی علیه‌السلام را نمی‌دانیم. او در اینجا به پروردگار خود عرض می‌کند: من اصلاً نمی‌دانم پس از وفات من چه چیزی از ایشان سرزده است و کارشان به کجا کشیده است:

﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مادُمْتُ فِيهِمْ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع (اطاعت و عصیان) ایشان اطّلاع داشتم، و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده‌ای (و اعمال و افکارشان را پائیده‌ای) و تو بر هر چیزی مطّلع هستی.

سرانجام سخن بدین جا می‌انجامد که کار و بارشان را مطلقاً به خدا وامی‌گذارد و حواله می‌دارد. همراه با آنان بندگی آنان را تنها برای خدای یگانه بیان می‌دارد، و عرض می‌کند که این تنها خدا است که می‌تواند ایشان را ببخشاید و یا به عذاب خود گرفتار نماید. اگر حکمت باری اقتضاء کند، سزا و جزایشان می‌دهد، چه مغفرت و آمرزش بهرۀ ایشان گردد، و چه نصیب آنان عذاب و عقاب باشد:

﴿إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ، وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند (و هر گونه که بخواهی دربارۀ ایشان می‌توانی عمل کنی) و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی و توانی) چرا که تو چیره و توانا و حکیمی (لذا نه بخشش تو نشانۀ ضعف، و نه مجازات تو بدون حکمت است).

به به چه بندۀ شایسته و بایسته‌ای است! این بندۀ صالح در چنین موقعیّت هراسناک چه می‌گوید و چه می‌جوید؟!

آنان که این دروغ شاخدار و این تهمت بی‌اساس و ناپایدار را سر هم کرده‌اند و به بندۀ بیگناهی نسبت داده‌اند، کجایند؟ آن دروغ شاخدار بزرگ و تهمت بزرگی که این بندۀ پاک خدا خویشتن را از آن ترسان و هراسان تبرئه و پاکیزه می‌دارد، و به خاطر آن عاجزانه و توبه‌کارانه رو به خدا می‌کند و زار و نزار به نیایش می‌پردازد و آمرزش بزهکاران چون ایشان را مطرح می‌سازد!

امّا مشرکان بزهکار در این موقعیّت حسّاس و جایگاه هراسناک کجایند؟... روند قرآنی بدانها کمترین نگاهی نمی‌اندازد. شاید به سبب خواری و رسوائی و ندامت و پشیمانی می‌خواهند آب شوند و به دل زمین فرو روند! پس ما نیز به پیروی از روند قرآنی بگذار ایشان را رها سازیم و بدیشان نگاهی نیندازیم، و پایان صحنۀ شگفت را ببینیم:

﴿قالَ اللهُ: هٰذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّادِقِينَ صِدْقُهُمْ. لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

(در روز قیامت) خداوند می‌گوید: امروز روزی است که تنها درستی کردار و راستی گفتار راستگویان (در دنیا، هم اینک در عقبیٰ) بدیشان سود می‌رساند. برای آنان باغهائی (از بهشت) است که در زیر (درختان) آنها جویبارها روان است. ایشان در آنجا جاودانه می‌مانند. خداوند (به سبب اعمال گذشتۀ ایشان) از آنان خشنود، و ایشان هم (به سبب اجر و پاداش فراوان و بی‌پایانی که دریافت داشته‌اند) از خدا خشنودند. این است پیروزی بزرگ (و نعمت سترگ).

امروز روزی است که تنها درستی کردار و راستی گفتار راستگویان بدیشان سود می‌رساند... پیرو مناسبی است که به دنبال دروغ دروغگویان می‌آید. دروغگویانی که چنان تهمت بزرگ و دروغ شاخدار ناروائی را دربارۀ آن پیغمبر بزرگوار، شائع و پراکنده کردند. تهمتی این چنین و دروغی این چنین، دربارۀ بزرگترین قضیّه در

میان همهٔ قضایا ... قضیّهٔ الوهیّت و عبودیّت. قضیّه‌ای که سراسر هستی و آنچه و هر که در آن است، بر پایهٔ حقّی استوار است که در آن است.

امروز روزی است که تنها درستی کردار و راستی گفتار راستگویان بدیشان سود می‌رساند... این کلام خداوندگار جهانیان است که در پایان پاسخ هراسناک، در حضور همهٔ مردمان و آفریدگان ذکر می‌شود... این، آخرین سخن در این صحنه است. سخن قاطعانه‌ای در بارهٔ این مسأله است. همراه با آن، پاداشی ذکر می‌گردد که سزاوار صدق و صادقین است:

﴿ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾.

برای آنان باغهائی (از بهشت) است که در زیر (درختان) آنها جویبارها روان است.

﴿ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ﴾.

ایشان در آنجا جاودانه می‌مانند.

﴿ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ﴾.

خداوند از آنان خشنود است.

﴿ وَ رَضُوا عَنْهُ ﴾.

ایشان هم از خدا خشنودند.

درجات پس از درجات ... باغهای بهشت و جاودانگی و خشنودی خدا، و خشنودی راستروان از چیزهائی که پروردگارشان بدیشان داده است و مرحمتی که بدانان فرموده است:

﴿ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

این است پیروزی بزرگ (و نعمت سترگ).

صحنه را از لابلای نمایش ویژهٔ قرآنی دیدیم، بدان شیوهٔ نادر و منحصر به فردی که قرآن دارد. واپسین سخن را نیز شنیدیم... دیدیم و شنیدیم، چرا که شیوهٔ به تصویر زدن قرآن، صحنه را تنها به شکل وعده‌ای که داده شود، یا آینده‌ای که انتظار آن رود، رها نمی‌سازد. صحنه را در عباراتی که گوشها آنها را بشنوند، یا چشمها آنها را بخوانند، بر جای ننهاده است. بلکه حواسّ و احساسات صحنه را پر تکان و جنبش می‌یابند، و آن را واقعی مجسّم می‌کنند! انگار همین لحظه گوشها صداهای صحنه را می‌شنوند و چشمها شکلهای آن را می‌بینند.

هر چند که این صحنه، با مقیاس و معیار ما - انسانهائی که در پس پرده‌ایم - آینده‌ای است که در روز قیامت انتظار وقوع آن را داریم. امّا این صحنه با توجّه به علم مطلق خدا، واقعیّتی است که هم اینک حاضر و آماده است. چه زمان و حجاب آن، از تصوّرات ما انسانهای فانی است.



در پایان این درس، و در رویاروئی با تهمت بزرگی که از پیروان هیچ پیغمبری تهمتی به بزرگی آن دیده و شنیده نشده است، و در رویاروئی با تهمت بزرگی که پیروان مسیح، یعنی عیسی پسر مریم علیه‌السلام زدند که تهمت الوهیّت او است! تهمتی که عیسی علیه‌السلام بدین شیوه از آن تبرّی می‌جوید و خویشتن را تبرئه می‌کند، و در این باره کار و بار قوم خود را بدین نحوی که دیدیم به خدا وامی‌گذارد، در رویاروئی با این تهمت، و در پایان درسی که این پرسش هراسناک را دربارهٔ چنان مسألهٔ بزرگ، آن هم در صحنهٔ سترگ قیامت عرضه می‌دارد، واپسین پیرو آهنگین سوره ذکر می‌گردد و اعلان می‌دارد: ملک و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است، از آن خدا است، و سلطه و قدرت یزدان بر همهٔ پدیده‌های جهان، بدون حدود و ثغور و مرز و بوم است:

﴿ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ، وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

کشور و حکومت و شوکت و عزّت و قدرت آسمانها و زمین و آنچه در آنها است، از آن خدا است، و او بر هر چیزی توانا است.

پایانی است که هماهنگ با آن مسألهٔ بزرگی است که چنان تهمت سترگی پیرامون آن در گرفته است، و متناسب با صحنهٔ بزرگی است که تنها در آن یزدان علم و دانش دارد، و الوهیّت منحصر بدو است، و قدرت ویژهٔ او است. در آن همهٔ پیغمبران خود را به خدا

وامی‌گذارند و به سویش برمی‌گردند، و همهٔ کـارها را کلاً به او وامی‌گذارند، و از جمله در آن صحنه عیسی پسر مریم کار خود را و کار قوم خـود را جـملگی بـه خدای چیره و کار بجا وامـی‌گذارد و حـواله مـی‌دارد، خدائی که ملک و مملکت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است، متعلّق بدو است، و او بر هر چیزی بس توانا است.

پایانی است که با سوره‌ای همآهنگ است که از «دین» سخن می‌راند، و دیـن را تـنها در پـیروی از شـریعت خدای یگانه، و دریافت دستور و فرمان تنها از یـزدان جهان، و حکومت و فرماندهی برابر چیزی که خدا نازل فرموده است نه چیز دیگری، مجسّم می‌نماید و عرضه میدارد... خدا مالکی است که ملک آسمانها و زمین و آنچه در آنها است متعلّق بدو است. مالک است که باید فرمان دهد و حکومت نماید:

﴿ وَ مَـنْ لَمْ يَحْكُـمْ بِمٰـا أَنْـزَلَ اللهُ فَأُولٰـئِكَ هُـمُ الْكٰافِرُونَ ﴾. (مائده / ۴۴)

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند.

مسأله، مسألهٔ واحدی است ... مسألهٔ الوهیّت است ... مسألهٔ توحید و یگانه پرستی است ... مسألهٔ فرماندهی و حکومت برابر چیزی است که خدا نازل کرده است ... تا بدین وسیله الوهیّت یگانه شود، و تـوحید و یگـانه پرستی نیز حاصل و پیاده گردد.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورۀ انعام

این سوره، مکّی است ... بخشی از قرآنِ مکّی است ... قرآنی که بر پیغمبر ﷺ در مدّت سیزده سال تمام پیوسته نازل می‌گردید. خداوند در آن با او از مسألهٔ واحدی سخن می‌گفت. مسألهٔ واحدی که دگرگون نمی‌شود، ولی شیوهٔ عرضهٔ آن همیشه تکرار می‌گردد. بدین صورت که شیوهٔ قرآنی، مسأله را هر باره تازه‌تر از پیش عرضه می‌دارد و می‌نمایاند، تا بدانجا که انگار نخستین بار است که بدان می‌پردازد.

قرآن به مسألهٔ نخستین، و مسألهٔ بزرگترین، و مسألهٔ بنیادین، در این دین جدید که «مسألهٔ عقیده» است می‌پرداخت که مجسّم در قاعدهٔ اصلی خود، یعنی الوهیّت و عبودیّت، و رابطهٔ موجود میان آن دو است.

قرآن با این مسأله «انسان» را مخاطب قرار می‌داد. انسان با ویژگیهائی که بدانها انسان است ... در این راستا، انسان عرب در آن زمان و انسان عرب در هر زمانی برابر است. انسان عرب و هر انسانی با هم یکسان است. در آن و در هر زمان، انسان انسان است. مسألهٔ «انسان» است. مسأله‌ای است که دگرگون نمی‌شود. زیرا مسألهٔ وجود انسان در گسترهٔ هستی است. مسألهٔ سرنوشت انسان در فراخنای کیهان است. مسألهٔ رابطهٔ انسان با این جهان و با این زندگان است. مسألهٔ رابطهٔ انسان با آفریدگار این هستی و آفریدگار این زندگان است ... این مسأله، مسأله‌ای است که دگرگون نمی‌شود، چراکه مسألهٔ هستی و انسان است.

این قرآنِ مکّی، برای انسان سرّ هستی و راز جهان پیرامون او را تفسیر می‌کرد. بدو می‌گفت: انسان کیست؟ از کجا آمده است؟ و چگونه آمده است؟ و در نهایت این گشت و گذار به کجا می‌رود؟ چه کسی انسان را از نیستی به هستی آورده است؟ چه کسی او را می‌میراند و در آنجا سرنوشت او چه خواهد بود؟ ... بدو می‌گفت: این هستی که آن را احساس می‌کند و آن را می‌بیند چیست؟ در فراسوی جهانی که انسان آن را حسّ و لمس می‌کند، یک موجود غیبی و نهان از دیدگان انسان قرار دارد، موجودی که ناظر بر انسان است ولی انسان او را نمی‌بیند، او کیست؟ چه کسی این هستی سرشار از اسرار را پدید آورده است؟ چه کسی آن را اداره می‌کند و چه کسی آن را می‌چرخاند؟ و چه کسی دیگر باره آن را برمی‌گرداند؟ چه کسی جهان را تازه می‌نماید و آن را بدین نحو که می‌بیند دگرگون می‌فرماید؟... همچنین این قرآن بدو می‌گفت: چگونه با آفریدگار این هستی رفتار کند، و با خود این هستی عمل نماید، و چگونه بندگان با آفریدگار بندگان رفتار کنند.

این مسألهٔ بزرگی بود که وجود «انسان» بر آن استوار است، و مسألهٔ بزرگی خواهد ماند که وجود انسان در طول زمان و گشت و گذار پیاپی دوران، بر آن ماندگار و استوار خواهد بود.

بدین منوال مدّت سیزده سال تمام در بیان این مسألهٔ بزرگ گذشت. مسأله‌ای که چیزی از مقتضیات و فرعیّات زندگی انسان وجود ندارد مگر این که بر آن پابرجا و استوار می‌گردد.

قرآنِ مکّی از این مسألهٔ اساسی در نگذشت و جز آن به چیزی از فرعیّات متعلّق به نظام زندگی نپرداخت، مگر زمانی که خدا دانست که دربارهٔ این مسأله سخن به نهایت رسیده است و چیزی که لازم بوده است گفته شده است، و کاملاً در دلهای جماعت برگزیدهٔ آدمیزادگان استقرار پیدا کرده است. جماعت برگزیده‌ای که خداوند مقدّر فرموده بود که این دین با دست ایشان استقرار پیدا کند و پابرجا شود، و این جماعت برگزیده ایجاد نظام و سیستم واقعی و راستینی را بر عهده گیرد

که این آئین در آن پدیدار و نمودار شود.

❁

کسانی که مردمان را به سوی دین یزدان، و پابرجائی نظامی می‌خوانند که در آن این دین در واقعیّت زندگی پیاده گردد، باید بسیار در برابر این پدیدهٔ بزرگ بایستند، پدیده‌ای که قرآنِ مکّی در مدّت سیزده سال تمام تنها عهده‌دار بیان این چنین عقیده‌ای گردید. تنها بدین مسأله پرداخت و چیزی از بسط و شرح نظامی بیان نداشت که بر آن، عقیده پابرجا و استوار می‌گردید، و چیزی از قوانین و مقرّراتی بیان نداشت که بر جامعهٔ مسلمانی حکومت می‌کرد و فرمان می‌داد که معتقد بدان می‌شد.

حکمت خدا خواسته بود که مسألهٔ عقیده مسأله‌ای باشد که دعوت از روز نخست رسالت نبوی عهده‌دار آن گردد، و پیغمبر ﷺ نخستین گامهای خود را در کار دعوت، با فراخواندن مردم به سوی: (لا اله الا الله = جز خدا، خدائی نیست) آغاز فرماید و از ایشان بخواهد بدان زبان بگشایند و توحید را مراعات بنمایند. بلی حکمت خدا مقتضی این بود که پیغمبر ﷺ به پیش رود و در دعوت خود مردمان را با خدای حقّ خودشان آشنا سازد و ایشان را تنها بندهٔ او گرداند نه کس و چیز دیگری.

این شهادت و گواهی - برابر دید ظاهری و از دیدگاه خردِ شکست خورده و در پس پردهٔ انسانی - آسان‌ترین راه برای نفوذ به دلهای عربها نبود. چرا که عربها معنی: «إله» و معنی: «لا إله إلا الله» را در زبان خود می‌دانستند... آنان میدانستند که مراد از الوهیّت، حاکمیّت والا و فرماندهی بالا است ... می‌دانستند که توحید الوهیّت و انحصار یزدان سبحان بدان، به معنی بیرون آوردن سلطه و قدرتی است که کاهنان و مشایخ قبائل و حاکمان زمان به دست گرفته بودند، و برگرداندن چنین سلطه و قدرتی بطور کلّی به خدا است... سلطه و قدرت بر دلها، و بر آداب و مراسم، و بر واقعیّتهای زندگی است... سلطه و قدرت در مال، و در قضاوت، و در ارواح و ابدان است ... عربها می‌دانستند: «لااله‌الاالله» قیام و شورش بر ضدّ سلطه و قدرت زمینی است، سلطه و قدرت زمینی‌ای که نخستین ویژگیهای الوهیّت را غصب می‌کند. «لااله‌الاالله» قیام و شورش بر اوضاع و احوالی است که بر قاعدهٔ چنین غصبی استوار می‌گردد، و شورش بر ضدّ سلطه‌ها و قدرتهائی است که با قانون و شرع ساختهٔ خود، قانون و شرعی که خدا بدان اجازه نداده است، فرمان می‌رانند و حکومت می‌کنند... از دید عربها که زبان خود را خوب بلد بودند و با آن آشنائی کامل داشتند، و مفهوم حقیقی دعوت: «لااله‌الاالله» را می‌دانستند، پنهان نبود که این دعوت نسبت به اوضاع و احوال و ریاستها و قدرتهایشان، چه معنی و مفهومی داشت... بدین خاطر از این دعوت - یا از این قیام و شورش - چنان استقبال زشت و پلشتی را انجام دادند و پرخاشگرانه و درّنده خویانه به پذیرهٔ آن رفتند، و بگونه‌ای با آن جنگیدند که خاصّ و عامّ از آن آگاهند.

چرا «لااله‌الاالله» یعنی یگانه پرستی در این دعوت نقطهٔ آغاز بوده است؟ و چرا حکمت یزدان مقتضی بوده است که این دعوت با این همه رنج و زحمت آغاز گردد؟

پیغمبر خدا ﷺ مبعوث گردید و این دین را به ارمغان آورد، در آن حال که سرسبزترین و خرّم‌ترین و ثروتمندترین سرزمینهای عربها در دست عربها نبود. بلکه در دست غیر عربها و زیر سلطهٔ نژادهای دیگر بود.

سرزمینهای شام در شمال همه زیر فرمان رومیان بود. فرماندهانی از عربها به وسیلهٔ رومیها تعیین و گماشته شده بودند. سرزمینهای یمن جملگی در جنوب فرمانبردار ایرانیان بودند و امیرانی بر آنجاها فرمان می‌راندند که از سوی ایرانیها گماشته شده بودند... سرزمینی جز حجاز و نجد و بیابانهای خشک اطراف آنجاها، در دست عربها نبود. بیابانهائی که آبادیهای سبز و خرّمی در اینجا و آنجای آنها پخش و پراکنده

بود...
محمّد ﷺ که مرد درستکار امینی بود و بزرگان قریش حدود پانزده سال قبل او را در گذاشتن حجرالأسود بر جایگاه خود داور کرده بودند، و به حکم او تن در داده و خشنود شده بودند، و او که از خاندانهای بزرگ بنی‌هاشم، والاترین حسب و نسب قبیلهٔ قریش بود، کاملاً می‌توانست که دعوت خود را نژادگرایانهٔ عربی بیاغازد و گردآوری قبائل گوناگون عربهائی را که کشت و کشتارها آنها را خورده بود، و کشمکشها و جنگها ایشان را از هم پاشیده و پراکنده کرده بود، هدف قرار دهد و در مدّ نظر گیرد، و آنان را در مسیر نژادگرایانه رهنمود سازد تا سرزمین غصب شدهٔ ایشان را بازپس گیرد و از دست استعمارگران رومی در شمال، و از دست استعمارگران ایرانی در جنوب نجات بخشد، و پرچم عربی و عربیگرائی را برافرازد، و در همهٔ نواحی جریرةالعرب وحدت نیرومندی را پدیدار سازد.

اگر آن روز پیغمبر خدا ﷺ بدین روال و بر این منوال دعوت خود را می‌آغازید، گمان می‌رود عربها همگی لبّیک می‌گفتند و پاسخش می‌دادند، بجای این که سیزده سال رنج بکشد، در راه خلاف خواستها و آرزوهای قدرتمندان جزیرةالعرب گام بردارد و این همه دشواریها و سختیها ببیند!

امّا خداوند بزرگواری که دانا و کاربجا است، پیغمبرش ﷺ را این جور رهنمود نفرمود. بلکه او را رهنمود فرمود به این که لااله‌الاالله را آشکارا فریاد دارد و همگان را به یگانه‌پرستی بخواند، و او و گروه اندکی که بدو پاسخ مثبت گفته بودند، این همه رنج و زحمت بکشند!

چرا؟ قطعاً یزدان سبحان نمی‌خواهد که پیغمبرش و مؤمنان همراه او به زحمت و دردسر افتند... امّا یزدان جهان می‌دانست که راه نه این است ... راه این نیست که زمین از دست طاغوت رومی یا طاغوت ایرانی بیرون آورده شود، و به دست طاغوت عربی بیفتد... چه طاغوت، طاغوت است! اصلاً هر طاغوتی طاغوت است!... زمین از آنِ خدا است، و باید از دست هر طاغوتی بیرون باشد و خالصانه در دست خدا باشد. خالصانه در دست خدا نخواهد بود، مگر این که بر بالای آن پرچم: «لاإله‌إلاالله» برافراشته شود... راه این نیست که مردمان در این زمین از زیر فرمان طاغوت رومی یا طاغوت ایرانی بیرون بیایند و آزاد گردند، و به طاغوت عربی تحویل داده شوند... چه همهٔ طاغوتها طاغوت هستند! مردمان تنها بندگان خدایند و بس. مردمان هم بندگان خدا بشمار نخواهند آمد، مگر این که پرچم: «لااله‌الاالله» برافراشته گردد و در اهتزاز باشد... «لااله‌الاالله» که عرب فرزانه و آگاه از زبان خود، معنی آن را فهم می‌کند و می‌داند که مراد از آن این است که: هیچ گونه حاکمیّتی نیست مگر این که متعلّق به خدا است! هیچ شریعتی پذیرفتنی نیست مگر شریعت خدا! هیچ کسی سلطه و قدرتی بر کسی ندارد، چون سلطه و قدرت بطور کلّی از آن یزدان است نه دیگران!... همچنین بدان خاطر است که: نژادی که اسلام برای مردمان می‌خواهد، نژاد عقیده است و بس! عقیده‌ای که در آن عربی و رومی و ایرانی و همهٔ نژادهای دیگر و همهٔ رنگها، زیر پرچم خدا گرد می‌آیند.

راه این است و بس...

رسول خدا ﷺ به پیغمبری برگزیده شد و این آئین را به ارمغان آورد، در زمانی که جامعهٔ عربی بدترین حال را در تقسیم دارائی و دادگری داشت: گروه اندکی دارائی و بازرگانی را در اختیار خود گرفته بود، و از راه معاملات ربوی، بازرگانی و دارائیش فزونی می‌گرفت و چندین برابر می‌شد. گروه بسیاری هم جز سختی معیشت و گرسنگی بهره‌ای نداشت... آنان که از ثروت برخوردار بودند، بزرگی و مقام نیز داشتند. از دیگر سو گروههای بسیاری نه از دارائی برخوردار بودند و نه بزرگی داشتند. هم فاقد ثروت و هم فاقد قدرت. درویش و بی‌مال، و نزار و بدحال!

محمّد ﷺ می‌توانست پرچم دعوت خود را با نشان

پرچم اجتماعی برافراشته کند، و نهضت خود را بر ضدّ طبقهٔ اشراف به پا سازد، و بالأخره دعوت او در راه تعدیل اوضاع اجتماعی باشد: اموال را از اغنیاء بازپس گیرد و به فقراء برگرداند!

اگر رسول خدا ﷺ در آن روزگار چنین می‌کرد و دعوت خود را این گونه می‌آغازید، جامعهٔ عربی دو دسته می‌گردید: انبوه بیشماری در چنین جامعه‌ای با دعوت جدید همسو و همراه می‌شد، و بر ضدّ طغیان مال و مقام می‌شورید... بجای این که جامعه یکپارچه رو در روی: «لااله‌الاالله» بایستد، و جز چند نفر انگشت شماری از مردمان در آن زمان، در زیر پرچم یزدان با نشان «لااله‌الاالله» گرد نیاید.

چه بسا هم گفته شود: محمّد ﷺ سزاوار بود پس از این که مردمان زیادی دعوت او را می‌پذیرفتند، و زمام پیشوائی خود را به دست او می‌سپردند، با استفاده از نیروی این مردمان بسیار، بر سر مردمان اندک و نافرمانبردار می‌تاخت و ایشان را شکست می‌داد و زمام اختیارشان را در دست می‌گرفت. آنگاه از مقام و قدرت خود سود می‌جست و در راه استقرار عقیدهٔ یگانه پرستی و توحیدی که پروردگارش او را به همراه آن روانه کرده بود به تلاش و کوشش می‌پرداخت، و بعد از آن که مردمان را بندهٔ قدرت خود می‌کرد، ایشان را بندهٔ قدرت پروردگارش می‌ساخت!

قطعاً خدا می‌دانست که راه نه این است و مسیر نه چنین... ایزد باری می‌دانست که عدالت اجتماعی بیگمان باید در جامعه از جهان‌بینی اعتقادی فراگیری برجوشد و همهٔ کارها را به خدا برگرداند و حواله دارد، و با رضایت خاطر و مطیعانه پذیرای چیزی گردد که خدا بدان دستور می‌فرماید، از قبیل: دادگری در پخش کالا و اشتغال مقام، و ضمانت اجتماعی در میان همگان... همچنین در دل گیرنده و دهندهٔ آن پابرجا و استوار گردد که او نظم و نظامی را مراعات می‌دارد که خدا آن را می‌پسندد، و خودش نیز با انجام کار و تلاش در این راستا خیر و نیکی در دنیا و آخرت، بطور یکسان می‌جوید، و راه حسنات هر دو جهان می‌پوید. در این صورت، دیگر دلها از آز پر نمی‌گردد، و دلها از کینه نمی‌آکندد، و کارها با زور اسلحه و با شمشیر و عصا انجام نمی‌پذیرد و با بیم و تهدید صورت نمی‌گیرد. همهٔ دلها تباه نمی‌شود، و روحها خفه نمی‌گردد، و جانها به لب نمی‌رسد، بدانگونه که در اوضاع و احوالی دیده می‌شود که بر چیزی جز: «لاإله‌الاالله» استوار و برقرار می‌گردد.

پیغمبر خدا ﷺ مبعوث گردید، بدانگاه که سطح اخلاقی در جزیرةالعرب از هر لحاظ در پائین‌ترین پلّه بود، هر چند که در کنار آن در جامعه فضائلی نیز بود، امّا خام بیابانی.

ستمگری در جامعه آشکار و نمودار بود. بدانگونه بود که سخنان پندآمیز شاعر، زهیر پسر ابوسلمی چنین از آن تعبیر می‌کند:

(وَ مَنْ لَمْ یَذُدْ عَنْ حَوْضِهِ بِسِلاٰحِهِ
یَهْدَمْ، وَ مَنْ لاٰ یَظْلِمِ النّٰاسَ یُظْلَمِ).

کسی که با اسلحهٔ خود از آبگیرش دفاع نکند، خراب می‌گردد، و کسی که به مردم ستم نکند، بدو ستم می‌شود.

این سخن مشهور نیز بیانگر چنین حال زار و وضع نابسامانی است:

(أُنْصُرْ أَخٰاکَ ظٰالِماً أَوْ مَظْلُوماً).

به برادر و دوست خود کمک و یاری کن، چه ستمگر و چه ستمدیده باشد.

می و میخوارگی و قمار و قماربازی، جزو کارهای آشکار جامعه و از جملهٔ افتخارات آن بود! اشعار جاهلی سراسر بیانگر این خوی است. از جمله طرفه پسر عبد می‌گوید:

(فَلَوْلاٰ ثَلاٰثٌ هُنَّ مِنْ زِینَةِ الْفَتیٰ
وَ جَدِّکَ لَمْ أَحْفِلْ مَتیٰ قٰامَ عُوَّدِی
فَمِنْهُنَّ سَبْقِی الْعٰاذِلاٰتِ بِشَرْبَةٍ
کُمَیْتٍ مَتیٰ مٰا تُعْلَ بِالْمٰاءِ تَزْبُدِ...).

اگر سه چیز نبود که جوان را می‌آرایند، به اقبال تو

سوگند، برای من مهمّ نبود که دید و بازدید کنندگانم کی برمی‌خیزند (و دست از من می‌شورند و به ترک لاشهٔ مردهٔ من می‌گویند). از جملهٔ این سه چیز، بر سرزنش کنندگانم پیشی گیرم با نوشیدن و سرکشیدن شراب سرخ رنگی که چون آب بر آن ریخته شود، کف می‌کند و بر می‌جوشد....

... و اشعار دیگری در این زمینه ...

بی‌ادبی و پرده‌دری - در شکلها و به صورتهای دیگری - از جملهٔ نشانه‌های این جامعه بود... همچون چیزی که عایشه - رضی الله عنها - روایت کرده است:

«ازدواج در جاهلیّت چهار گونه بود: ازدواجی همسان ازدواجی بوده است که امروزه مردمان انجام می‌دهند: مردی مادر یا دختر مرد دیگری را خواستگاری می‌نماید. مهریّهٔ او را می‌پردازد سپس با وی ازدواج می‌کند... ازدواج دیگری بدین گونه بود: مردی به زن خود می‌گفت - بدانگاه که از عادت ماهانه پاک می‌گردید - کسی را به پیش فلان مرد بفرست و او را به پیش خود فرا خوان و از او تخمگیری کن و حامله شو! شوهرش از او کناره‌گیری می‌نمود و با او نزدیکی زناشوئی نمی‌کرد تا حمل زن از آن مردی که تخمگیری کرده بود، مشخّص می‌گردید! هنگامی که حاملگی زن هویدا می‌شد، اگر شوهر خودش می‌خواست با او نزدیکی می‌کرد. این کار را به خاطر علاقهٔ به اصالت و نجابت فرزند می‌کردند! این نوع ازدواج را ازدواج استبضاع، یعنی تخمگیری می‌گفتند... نوع دیگری از ازدواج، بدین گونه بود: گروهی کمتر از ده نفر مرد، گرد می‌آمدند و با زنی همگی نزدیکی زناشوئی می‌نمودند. هرگاه حامله می‌گردید و وضع حمل می‌کرد، پس از چند شبانه روزی که از وضع حمل می‌گذشت کسی را به سوی آنان می‌فرستاد و ایشان را به پیش خود می‌خواند. هیچ کسی از آنان نمی‌توانست نیاید و سرپیچی کند. هنگامی که گرد می‌آمدند، بدانان می‌گفت: شما که می‌دانید میان ما چه بوده است و چه گذشته است. هم اینک من زائیده‌ام. این کودک، فرزند تو است فلانی! نام هر کسی را که می‌خواست می‌برد و کودک بدو تحویل داده می‌شد و بدو متعلّق می‌گردید. چنین کسی نمی‌توانست که آن کودک را نپذیرد و سرپیچی کند... ازدواج چهارم، بدین صورت بود: مردمان زیادی گرد می‌آمدند و با زنی همبستر می‌شدند! او کسی را منع نمی‌کرد! چنین زنانی فاحشه و زناکار بودند و بر سر درِ منازل خود پرچمهائی نصب می‌کردند که نشانهٔ فاحشه‌گری ایشان بود. هر کس که می‌خواست به پیش ایشان می‌آمد و با آنان همبستر می‌گردید! زمانی که یکی از این زنان حامله می‌شد، پس از وضع حمل، همهٔ مردانی که با او همبستر شده بودند پیش او گرد می‌آمدند و قیافه‌شناسان را دعوت می‌کردند. قیافه‌شناسان کودک را به کسی نسبت می‌دادند. او هم کودک را برمی‌گرفت و فرزند خواندهٔ خود می‌کرد. کودک به نام او خوانده می‌شد و او هم از پذیرش این امر سرپیچی نمی‌کرد»... (بخاری در کتاب نکاح، آن را بیان کرده است)

محمّد ﷺ می‌توانست دعوت خود را به عنوان یک دعوت اصلاحگرانه بیاغازد. اخلاق مردمان را راست و درست گرداند، و جامعه را پاکیزه دارد، و دلها و درونها را پاکسازی کند، و به تزکیهٔ نفسها بپردازد، و معیارها و میزانها و ارزشها را روبراه و معتدل گرداند.

معلوم است در این وقت کسان پاک سرشت و افراد نیک کرداری را پیدا می‌کرد - همانگونه که هر اصلاحگر اخلاقی در هر محیطی اشخاصی را می‌یابد که بدو پاسخ مثبت دهند و ذاتاً پاک و نیک باشند - چنین افرادی که پلشتیها آنان را می‌آزرد، و افعال حمیده و خصال پسندیده، و بزرگواری و والائی انسانی، جذبه و کششی برایشان داشت، دعوت اصلاحگرانه و ندای پاکسازی او را با جان می‌پذیرفتند.

چه بسا هم کسی بگوید: اگر پیغمبر خدا ﷺ این کار را می‌کرد، در همان آغاز کار، گروه فراوان شایسته‌ای به سویش می‌آمدند و در کنارش می‌ایستادند. کسانی

که اخلاقی زدوده و ارواح پاکیزه‌ای داشتند و خواهان نیکی و خوبی بودند، چه بسا عقیدهٔ او را می‌پذیرفتند و پرچم دعوت او را بر دوش می‌کشیدند... بجای این که دعوت: لااله‌الاالله، در نخستین گامهای راه، دشمنانگی سرسختانه و مقابلهٔ دژخیمانه‌ای را برانگیزد...

امّا یزدان جهان که آگاه و کاربجا است، پیغمبر خود ﷺ را به چنین راه و روشی رهنمود نفرمود. خداوند سبحان می‌دانست که این راه، راه نیست! خدا می‌دانست که اخلاق پابرجای نمی‌گردد مگر بر پایهٔ عقیده‌ای که معیارها و میزانهائی پدیدار سازد، و ارزشهائی مقرّر دارد، و سلطه و قدرتی را استوار نماید که این معیارها و میزانها و ارزشها بر آن تکیه کنند. همچنین سزا و جزائی را معیّن سازد که این سلطه و قدرت آن را بر دست گیرد و اداره کند، و آن را بر معتقدان بدان و بر مخالفان آن اجراء گرداند. قطعاً پیش از بیان کردن و پابرجا داشتن چنین عقیده‌ای، معیارها و ارزشها لرزان می‌شود، و همچنین اخلاقی که بر آنها هم استوار می‌گردد جنبان خواهد بود، و نه نگاهبانی و نه سالاری و نه کیفری خواهد داشت!

هنگامی که عقیده - به دنبال رنج فراوان و سختیهای بیشمار - استوار گردید، و هنگامی که سلطه و قدرتی که چنین عقیده‌ای بر آن تکیه می‌کند پایدار شد، و زمانی که مردمان پروردگارشان را شناختند، و او را به یگانگی پرستیدند، و زمانی که مردمان از یوغ سلطه و قدرت بندگان آزاد گردیدند، و همچنین از سلطه و قدرت شهوتها و هوسها رها شدند، و وقتی که در دلها: «لااله‌الاالله» مستقرّ گردید، یزدان سبحان با این عقیده و با پیروان آن همهٔ چیزهائی را به انجام رسانید که پیشنهاد دهندگان پیشنهاد می‌کنند.

روی زمین از رومیها و ایرانیها پاک گردید، نه برای آن که سلطه و قدرت عربها در آن استقرار پیدا کند، بلکه برای این بود که سلطه و قدرت یزدان استقرار پیدا کند... زمین از جملگی طاغوتها اعم از رومیها و ایرانیها و عربها بطور یکسان زدوده و پاک گردید.

جامعه از ستم اجتماعی بطور کلّی پاک شد. نظام اسلامی پابرجا گردید، نظامی که با دادگری الهی دادگری کرد، و با معیار و میزان خدا سنجید و برکشید، و پرچم عدالت اجتماعی را تنها به نام خدای یگانه برافراشت، و آن را پرچم اسلام نامید، و نام دیگری را با نام خدا در این پرچم همراه نکرد، و بر این پرچم فقط نوشت: «لااله‌الاالله»!

نفسها و درونها و اخلاق و آداب، پاک و پاکیزه گردید، و دلها و جانها صفا یافت و تزکیه پیداکرد، بدون این که کار به اجراء حدود و تنبیهاتی نیازمند گردد که یزدان آنها را مقرّر فرموده بود - مگر در موارد نادری - زیرا نگاهبانی در درونها پیدا و پابرجا گردید، و چشم طمع به خشنودی خدا و پاداش او، و شرم و هراس از خشم و عذاب یزدان، همهٔ اینها جایگزین نگاهبانی و جانشین عقوبتها و آزارها گردید.

بشریّت از نظر سیستم حکومتی و اخلاق و زندگی، از هر لحاظ اوج گرفت و بالا رفت تا به بلندای قلّهٔ والائی رسید که هرگز پیش از آن بدانجا نرسیده بود و بعد از آن هم هرگز بدان پایگاه نخواهد رسید، مگر در سایهٔ اسلام.

همهٔ اینها بدان خاطر صورت گرفت، چون کسانی که این دین را در شکل دولتی و سیستمی و شرائعی و احکامی، پابرجا و استوار داشتند، پیش از آن، این دین را در درونها و در زندگانی خود، به شکل عقیده و خلق و عبادت و سلوک، پابرجا و استوار داشته بودند. در برابر پابرجا داشتن و استوار داشتن این دین، بدیشان تنها یک وعده داده شده بود. این وعده، پیروزی و قدرت نبود. حتّی این وعده پیروزی و قدرت خود دین هم توسّط آنان نبود! وعدهٔ یگانه‌ای بود و به چیزی از امور این جهانی تعلّق نمی‌گرفت. تنها وعده‌ای بود و بس، و آن هم بهشت بود! این تمام چیزهائی بود که در برابر جهاد سخت و کمرشکن، و بلاها و آزمونهای طاقت‌فرسا، و حرکت در راه دعوت، و رویاروئی با جاهلیّت و مبارزهٔ با آن، با وسیله‌ای که صاحبان زور و

زر نمی‌پسندیدند، و در هر زمانی و در هر مکانی نمی‌پسندند که: «لااله‌الاالله» است، بلی تنها همین بدیشان وعده داده شده بود!

زمانی که خداوند آنان را بیازمود و شکیبائی کردند، و زمانی که دلهایشان از بهره و نصیب خودشان خالی گردید، و زمانی که یزدان جهان از آنان دید که ایشان در انتظار پاداش این جهانی نیستند - این پاداش هر چه باشد! حتّی اگر پیروزی خود این دعوت توسّط خودشان باشد، و حتّی اگر بر پائی این دین در زمین با جهاد و کوشش خودشان باشد - و زمانی که در درونهایشان افتخار به نژاد و میهن و سرزمین و قبیله و عشیره و خاندان نماند، و زمانی که خدا همهٔ اینها را از ایشان دید، دانست که در این صورت آنان امینان و امانتداران این امانت بزرگ شده‌اند. امینان و امانتداران عقیده‌ای گشته‌اند که تنها و تنها خداوند سبحان در آن بر دلها و درونها و رفتار و کردار و شعار و ارواح و اموال و اوضاع و احوال، حکم می‌راند و حاکمیّت دارد... امینان و امانتداران سلطه و قدرتی شده‌اند که به دستشان سپرده می‌گردد تا در سایهٔ آن شریعت یزدان را پاسداری و اجراء کنند. امینان و امانتداران عدالت الهی گشته‌اند تا آن را پابرجای دارند و بگسترانند، بدون این که از این سلطه و قدرت چیزی برای خودشان، یا قوم و قبیله‌شان، و یا نژادشان باشد! بلکه سلطه و قدرتی که در دستشان خواهد بود تنها برای یزدان و دینشان و شریعتشان از آن سود می‌جویند. زیرا می‌دانند که این سلطه و قدرت از آن خدا است، و این خدا است که آن را بدیشان عطاء فرموده است.

چیزی از این برنامهٔ مبارک، در این سطح والا تحقّق حاصل نمی‌کرد و پیاده نمی‌شد، مگر این که دعوت این چنین آغاز می‌گردید، و مگر این که دعوت تنها این پرچم را برمی‌افراشت، پرچم: لااله‌الاالله! و با این پرچم، پرچم دیگری را برنمی‌افراشت. و مگر این که دعوت این راه را می‌سپرد که در ظاهر سخت و پردردسر، و در حقیقت مبارک و آسان است.

این برنامهٔ مبارک، خالصانه از آن یزدان نمی‌گردید، اگر دعوت گامهای نخستین خود را تحت عنوان دعوت نژادی، یا دعوت اجتماعی، و یا دعوت اخلاقی، به جلو برمی‌داشت. یا اگر دعوت شعاری را در کنار شعار یگانهٔ خود سرمی‌داد که «لااله‌الاالله» است.



این کاری است که قرآن مکّی بطور کلّی عهده‌دار آن گردید، برای استقرار: «لااله‌الاالله» در دلها و خردها، و گزینش این راه با وجود سختیهای ظاهری، و عدم گزینش راههای فرعی دیگر، و پافشاری بر این راه...

امّا کار این قرآن در به دست گرفتن تنها مسألهٔ اعتقادی، بدون پرداختن به شرح و بسط نظامی که بر آن استوار می‌گردد، و قوانینی که معاملات را در آن سر و سامان می‌بخشد چیزی است که باید کسانی که مردمان را به سوی این دین می‌خوانند، در برابر آن هوشیارانه بایستند و آگاهانه بیندیشند.

سرشت این دین، مقتضی این است. این دین آئینی است که سراسر آن بر قاعدهٔ الوهیّت یگانه استوار است. همهٔ تنظیمات و همهٔ تشریعات آن، از این اصل بزرگ سرچشمه می‌گیرد... همانگونه درخت گشن ستبر پرشاخ و برگ و سایه‌داری که دارای شاخه‌های سر در هم کشیده و بلند بالائی، بناچار باید ریشه‌های نیرومندش به دل خاک بدود و به ژرفاهای دور دستی فرو رود، و میدان فراخی را فراگیرد، به گونه‌ای که با ضخامت و امتداد آن در هوا تناسب داشته باشد، این دین نیز چنین است. نظام آن سراسر زندگی را در بر می‌گیرد، و کارهای کوچک و بزرگ انسانها را بر عهده می‌گیرد، و زندگی انسان را نه تنها در این جهان، بلکه در آن جهان نیز نظم و ترتیب می‌بخشد، و نه تنها کار انسان را در جهان شهادت و دیدنی، بلکه در جهان غیب و نادیدنی، و نه تنها در معاملات ظاهری مادّی، بلکه در ژرفای درون و دنیای رازها و اندیشه‌ها، سر و سامان می‌دهد. دین در اصل ساختمان بزرگ و فراخ و عریض و طویلی است. بناچار باید پایه‌های آن نیز ستبر و ریشه‌دار و

فراخ باشد.
این گوشه‌ای از راز و رمز این آئین و سرشت آن است که برنامهٔ این آئین را در ساختار ویژه‌اش و در امتداد و وسعتش مشخّص می‌سازد، و کاخ عقیده و استحکام آن را می‌نمایاند، و فراگیری این عقیده و در برگیری زوایای وجود انسان توسّط این آئین را می‌رساند، و اینها را همه و همه ضرورتی از ضرورتهای پیدایش درست، و تضمینی از تضمینهای تاب تحمّل و هماهنگی بین بیرون سر به فلک کشیدهٔ درخت، و میان ریشه‌های دویده و فرو رفته به ژرفاهای درون خاک است.
هرگاه عقیدهٔ: «لااله‌الاالله» در ژرفاهای درون استقرار پذیرد، در پرتو آن در همان زمان، نظامی برقرار می‌گردد که: «لااله‌الاالله» در آن مجسّم و جلوه‌گر می‌آید، و پیدا و هویدا می‌شود که نظام یگانه‌ای که دلها از آن خشنود می‌گردند، دلهائی که عقیده در آنها جایگزین می‌شود، تنها نظام اسلام است و بس! نظامی که این دلها رام آن می‌شوند پیش از این که تفصیلات این چنین نظامی بر آنها عرضه گردد، و پیش از این که مقرّرات و قانونهای آن بدانها نموده شود... چه تسلیم شدن و رام گشتن پیش از هر چیز مقتضی ایمان است ... در پرتو این چنین تسلیم شدن و رام گشتنی بود که دلها و درونهای مؤمنان قوانین و مقرّرات اسلام را با رضایت کامل می‌پذیرفتند، و به محض صدور فرمان کاری از کارهای اسلام فوراً انگشت قبول بر دیدهٔ منّت می‌نهادند و کمترین درنگی در اجراء آن نشان نمی‌دادند. بدین روال و به همین منوال می و میخوارگی باطل گردید، و ربا و رباخواری به پایان آمد، و قمار و قماربازی تعطیل شد، و عادات و اخلاق جاهلیّت جملگی قلم بطلان خورد. آن هم تنها با آیاتی از قرآن، یا با فرموده‌هائی از فرموده‌های پیغمبر ﷺ در صورتی که حکومتهای زمینی با تمام قوانین و مقرّرات و دستگاهها و اوضاع و سپاهیان و سلطه و قدرت و تبلیغات و آگهی‌های گوناگون خود برای مبارزه با یکی از این امور به مبارزه می‌پردازند و به تلاش می‌ایستند. امّا نمی‌توانند جز ظاهر مخالفات را کنترل کنند، در حالی که جامعه از کارهای زشت و پلشت لبریز است و موج می‌زند.[1]
گوشهٔ دیگری از سرشت این دین، در این برنامهٔ درست و پابرجا جلوه‌گر می‌گردد. این دین، برنامهٔ عملی جنبشی جدّی است. آمده است تا بر زندگی در جهان واقعیّت فرمانروائی کند، و با این جهان واقعیّت رویاروی شود تا طبق دستور خود بر آن فرمان راند. آن را بر جای دارد، یا تعدیل نماید، و یا از بنیاد آن را دگرگون سازد. از اینجا است که این دین جز برای حالتهائی که عملاً روی می‌دهند، آن هم در جامعه‌ای که پیش از هر چیز معترف به حاکمیّت خداوند یگانه است و بس، قانونگذاری نمی‌کند.
این دین، نظریّه‌ای نیست که با فرضیّه‌ها سر و کار داشته باشد! این دین، برنامه‌ای است که با واقعیّت سر و کار دارد! پس پیش از هر چیز باید جامعهٔ مؤمنی باشد که معترف به: «لااله‌الاالله» بوده و بپذیرد که حاکمیّت و فرمانروائی جز از آن یزدان جهان نیست. هرگونه حاکمیّت و فرمانروائی را جز از خدا از کسی نپذیرد، و هر وضعی را که بر این قاعده استوار و پایدار نگردد، مردود و نامشروع بداند و بشمارد.
هرگاه چنین جامعه‌ای عملاً پیدا و هویدا گشت، زندگی واقعی خواهد داشت، و نیازمند به تهیّهٔ مقرّرات و کار قانونگذاری خواهد بود. در اینجا است که این دین به تنظیم مقرّرات و تشریع قوانین دست می‌یازد، آن هم برای مردمانی که در اصل فرمانبردار مقرّرات و تسلیم شوندگان قوانین باشند، و جدای از مقرّرات و قوانین یزدان، بهیچوجه مقرّرات و قوانین دیگران را نپذیرند.
مؤمنان به این عقیده قطعاً باید بر خودشان و بر جامعهٔ خویشتن سلطه و فرمانروائی داشته باشند. فرمانروائی

۱- مراجعه شود به: خدا چگونه می و میخوارگی را حرام فرمود. در جزء پنجم فی ظلال القرآن ... و چگونه آمریکا از این کار درمانده گشت. در کتاب: ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین.

و سلطه‌ای که در چنین جامعه‌ای اجرای مقرّرات و قوانین حکومتی را تضمین کند، تا حکومت شکوه و عظمت و هیبت و وقار خویش را، و شریعت جدّیّت و قاطعیّت خود را داشته باشد. گذشته از آن که زندگی این چنین جامعه‌ای باید دارای واقعیّتی باشد که مقتضی مقرّرات و قوانین فوری باشد.

مسلمانان در مکّه سلطه و قدرتی بر خودشان و بر جامعهٔ خودشان نداشتند. زندگی واقعی و عملی مستقلّی هم نداشتند. زندگی واقعی و عملی مستقلّی که خودشان آن را با شریعت خدا و سر و سامان بخشیده باشند و نظم و نظام داده باشند. از اینجا بود که یزدان جهان در این دوره از زمان برای مؤمنان مقرّرات و قوانینی ارسال نفرمود. بلکه تنها عقیده را برایشان نازل فرمود، و پس از استقرار عقیده در ژرفای زوایای درون، اخلاقی را بدیشان عطاء نمود که از این عقیده برجوشید و در جامعه روان گردید... امّا هنگامی که دولت مقتدری در مدینه برایشان فراهم گردید، مقرّرات و قوانین بر آنان نازل گردید، و نظام و حکومتی فراهم آمد که پاسخگوی نیازمندیهای واقعی جامعهٔ مسلمان بود، و دولت با سلطه و قدرتی که داشت، قاطعیّت و اجراء آن را تضمین کرد.

یزدان جهان نخواست که مقرّرات و قوانینی در مکّه برای مؤمنان ارسال فرماید، تا آنها را انباشته و آماده کنند برای زمانی که دولتشان همین که در مدینه برقرار و پابرجا شود، آن مقرّرات و قوانین ذخیره را پیاده کنند! چنین روش و رفتاری سرشت این دین نیست. بلکه این دین بسی واقعگراتر و قاطعانه‌تر از این است و بسیار جدّی‌تر و برّاتر از این! این دین مشکلاتی را فرض نمی‌کند و نمی‌انگارد، تا برای آنها راه حلّهائی فرض کند و بینگارد. بلکه این دین، با واقعیّت در حجم و شکل و شرائط و ظروفی که دارد، رویاروی می‌گردد، تا واقعیّت را در قالب ویژه‌اش، به اندازهٔ حجم و شکل و شرائط و ظروفی که دارد، بریزد و پی افکند.

کسانی که امروزه از اسلام می‌خواهند که قالبهای نظامی را بسازد، و مقرّرات و قوانین زندگی را بنگارد، در صورتی که روی سراسر زمین جامعه‌ای نیست که عملاً مقرّر دارد که او می‌خواهد تنها شریعت خدا را حاکم و فرمانروا کند، و هر شریعتی جز آن را مردود دارد و نپذیرد، هر چند که بتواند چنین شریعتی را بر مردمان تحمیل کند و اجراء گرداند... کسانی که این را از اسلام می‌طلبند، سرشت این دین را درک و فهم نمی‌کنند، و نمی‌دانند این آئین در زندگی چگونه به کار می‌پردازد، بدانگونه که یزدان برای آن مقدّر فرموده است و از آن خواستار گردیده است.

آنان از این دین می‌خواهند که سرشت خود را و برنامهٔ خود را و تاریخ خود را تغییر دهد، تا همگون سیستمها و نظامهای بشری گردد و با برنامه‌های انسانها مشابهت پیدا کند. چنین افرادی این دین را به شتاب می‌اندازند و از راه خودش منحرف می‌سازند و گامهایش را تندتر می‌گردانند تا به آرزوها و خواستهای موقّت و ناپایدار دلها و درونهایشان لبّیک گوید، آرزوها و خواستهائی که شکست روحی و درونیشان در برابر سیستمها و نظامهای کوچک و ناچیز بشری، انگیزهٔ آنها است...

این چنین کسانی از این دین می‌خواهند که خویشتن را در قالب فرضها و انگاره‌هائی بریزد و بسازد، چرا که با آینده‌ای روبرو خواهد شد که وجود نخواهد داشت ...

امّا خدا برای این دین می‌خواهد که آن طور و آن گونه باشد که خواسته است ... عقیده‌ای باشد که دل را لبریز کند، و سلطه و قدرت خود را بر درون واجب و مسلّم گرداند. عقیده‌ای باشد که مقتضی این باشد که مردمان جز در برابر یزدان کرنش نبرند و فروتنی نکنند، و مقرّرات و قوانین را جز از او دریافت ندارند. بعد از این که کسانی پدید آمدند که این عقیدهٔ ایشان باشد، و سلطه و قدرت در جامعهٔ خودشان در دست خودشان باشد، مقرّرات و قوانین برای روبرو شدن با نیازمندیهای واقعی آنان، و سر و سامان دادن به زندگی واقعی ایشان، آغاز می‌گردد و پدیدار می‌شود.

همچنین باید که عهده‌داران دعوت اسلامی بدانند: آنان

وقتی که مردمان را برای برگشت به تجدید حیات این دین فرا می‌خوانند، لازم است پیش از هر چیز آنان را به پذیرش عقیده دعوت کنند - حتی اگر آنان ادّعاء کنند که مسلمانند! و شناسنامه‌های تولّدشان گواهی دهد که آنان مسلمانند - و لازم است که بدیشان بیاموزند که اسلام پیش از هر چیز استقرار عقیدهٔ: «لااله‌الاالله» به معنی حقیقی خود است که برگشت دادن حاکمیّت و فرمانروائی به خدا است در همهٔ کارهایشان، و طرد تعدّی کنندگان به سلطه و قدرت یزدان است با ادّعای این حقّ برای خودشان ... استقرار این عقیده در درونهایشان و شعائر و آدابشان، و در همهٔ اوضاع و احوالشان، و در واقعیّت زندگانیشان است.

باید که این مسأله، پایهٔ بنیادین دعوت مردمان به سوی اسلام باشد، همانگونه که پایهٔ بنیادین دعوت مردمان به سوی اسلام نخستین بار بوده است. این دعوتی است که قرآن مکّی مدّت سیزده سال تمام آن را به عهده گرفته بود.

هرگاه گروهی از مردمان وارد این دین - بدین مفهوم اصلی دین - شوند، چنین دسته‌ای شایانی این را دارند نظام اسلامی را در زندگی اجتماعی خود بکار گیرند، زیرا آنان با خود عهد بسته‌اند که زندگیشان بر این پایه بنیاد و برقرار گردد، و در سراسر زندگیشان جز خدا بر زندگی ایشان کسی فرمان نراند.

هنگامی که این چنین جامعه‌ای عملاً بر پا گردید، عرضه کردن پایه‌های نظام اسلامی بر او آغاز می‌گردد. این جامعه خودش نیز به قانونگذاریهائی می‌پردازد که زندگی واقعی او مقتضی و خواستار آن است، قانونگذاریهائی که در چهارچوب ارکان و اصول عمومی نظام اسلامی بگنجد و از آن بیرون نرود... این، ترتیب صحیح گامهای برنامهٔ اسلامی واقعی و عملی و قاطعانه است.

گاهی به خیال برخی از مخلصان شتابزده‌ای می‌رسد که دربارهٔ سرشت این دین، و سرشت برنامهٔ ربّانی درست و استوارش نمی‌اندیشند، برنامه‌ای که بر حکمت و فرزانگی خداوندِ بس دانا و کاربجا استوار است، و بر جوشیده از آگاهی بسیار یزدان از سرشتهای مردمان و نیازمندیهای زندگی ایشان است ... می‌گوئیم: گاهی به خیال برخی از این نوع مخلصان خطور می‌کند که عرضه کردن پایه‌های نظام اسلامی، و حتّی قانونگذاریهای اسلامی بر مردمان، باید بگونه‌ای و از زمرهٔ چیزهائی باشد که راه دعوت را آسان سازد و مردمان را علاقه‌مند بدین آئین گرداند!

این گمانی است که شتاب آن را برمی‌انگیزد! گمانی همسان گمانهائی است که پیشنهاد دهندگان پیشنهاد می‌کردند و می‌گفتند: دعوت پیغمبر خدا ﷺ در آغاز کار لازم بود زیر پرچم نژادگرائی، یا اجتماعی، و یا اخلاقی، به کار بپردازد، تا راه را هموارتر و مسیر را کوتاه‌تر گرداند!

نفسها باید پیش از هر چیز مخلص یزدان گردند، و بندگی خود را در برابرش اعلان دارند، اعلان با پذیرش تنها شریعت یزدان، و رها کردن همهٔ شریعتهای جز آن از لحاظ مبدأ... پیش از آن که مفصّلاً با آنان سخن از شریعتی رود که عشق و علاقهٔ بدان دارند!

عشق و علاقه لازم است از عشق و علاقهٔ اخلاص عبودیّت در برابر یزدان سرچشمه بگیرد، و از آزادی از هر نوع سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت یزدان برجوشد... نه این که عشق و علاقه‌ای باشد که چون از نظامی سرچشمه می‌گیرد که بدانان عرضه می‌گردد و در ذات خود به هنگام شرح و بسط در فلان چیز و فلان چیز از نظامی که بر آن هستند بهتر و خوبتر است، بلکه عشق و علاقهٔ مخلصانه در بندگی برای یزدان جهان و رهائی از بندگی بندگان مطرح است و بس!

نظام خدا چون نظام خدا است و از شریعت خدا برمی‌جوشد، خوب و نیکو است. و هیچوقت شریعت بندگان همچون شریعت یزدان نخواهد بود. امّا این قاعدهٔ دعوت نیست. قاعدهٔ دعوت، پذیرش تنها شریعت یزدان، و رها کردن هر شریعتی جز آن، این خودِ اسلام است، و اسلام معنی و مفهومی جز این ندارد. پس هر

کس به اسلام عشق و علاقه دارد، این مسأله برای او حلّ شده است و نیازی به تشویق و ترغیب او به جمال نظام و افضلیّت آن ندارد... این کار نیز یکی از بدیهیّات ایمان است!



با عنایت بدانچه گفته شد، باید بگوئیم چگونه قرآن مکی به مسألهٔ عقیده در مدّت سیزده سال پرداخت... قرآن مکّی عقیده را در شکل «نظریّه» و یا «لاهوت» عرضه نکرد، و در قالب جدل کلامی بدان نپرداخت، بدانگونه که بعدها چنین کاری رواج پیدا کرد و «علم توحید» یا «علم کلام» نام گرفت!

هرگزا هرگزا ... قرآن کریم فطرت «انسان» را مخاطب قرار می‌داد به وسیلهٔ چیزی که در سرشت خود او است و به وسیلهٔ دلائل و الهاماتی که در هستی پیرامون است ... قرآن فطرت انسان را از زیر توده‌ها رهائی می‌بخشید، و دستگاه‌های گیرندهٔ فطری را از زیر چیزهائی برمی‌کشید و از چرکها و زنگهائی زدوده و صیقلی می‌کرد که آنها را زنگ زده و بیفائده کرده بود و از عمل انداخته بود. سوراخهای فطرت را باز می‌کرد تا الهامها و پیامهای مؤثّر را دریافت دارد، و بدانها پاسخ گوید... سوره‌ای که در پیش روی ما است نمونهٔ کاملی از این برنامهٔ منحصر به فرد است، و ما کمی بعد، از ویژگیهای آن سخن خواهیم گفت.

این به صورت عام بود، و امّا به صورت خاص، باید گفت: قرآن این عقیده را به پیکار زندگی واقعی می‌برد. عقیده را به رزم توده‌هائی می‌کشاند که فطرت را از کار انداخته بودند، فطرت موجود در درون انسانهای حاضر و واقع ... بدین خاطر، شکل «نظریّه» شکل سازگار و مناسب با واقعیّت موجود نبوده است. جدل ذهنی هم که در روزگاران بعدی برنامهٔ علم توحید گشته است، شکل مناسبی نبوده است ... قرآن با واقعیّت بشری کاملی با تمام شرائط و ظروف پویا و زنده‌ای که داشته است، روبرو می‌گردید، و وجود بشری را بطور کلّی در دریای متلاطم این واقعیّت مخاطب قرار می‌داد.

«لاهوت» نیز شکل مناسبی نبوده است. چه عقیدهٔ اسلامی، هر چند که عقیده‌ای است، امّا چنان عقیده‌ای است که برنامهٔ زندگی واقعی را برای پیاده کردن عملی به تصویر می‌کشد، و همچون بحثهای لاهوتی نظری در زوایای تنگی چمباتمه نمی‌زند و کز نمی‌کند.

قرآن در حالی که کاخ عقیده را در گسترهٔ دلهای گروه مسلمانان برمی‌افراشت، این گروه مؤمن را به پیکار سختی با جاهلیّت پیرامونشان می‌برد، همانگونه که ایشان را به رزم سختی با رسوبات و ته‌نشستهای جاهلیّتی می‌کشاند که در درونها و اخلاق و واقعیّت محیط ته‌نشین و بر جای مانده بود. از میان این شرائط و ظروف، کاخ عقیده نمایان گردید و سربر آورد، دیگر نه این که به شکل نظریّه‌ای، و یا در قالب لاهوتی، و یا این که در یک شکل جدل کلامی، پیدا و هویدا شده باشد. بلکه در شکل سازندهٔ سر و سامان بخشنده‌ای قدم پیش نهاد و مستقیماً به زندگی پرداخت و با زندگی به تلاش و تکاپو ایستاد، و هستی او در وجود گروه مسلمانان مجسّم و هویدا گردید. رشد جهان‌بینی عقیدتی گروه مسلمانان، و ترقّی رفتار عملی و واقعی ایشان، برابر این نوع جهان‌بینی، و جرأت آنان بر پیکار با جاهلیّت، به عنوان یک دستهٔ جنگجو و رزمنده با جاهلیّت، این رشد کاملاً مجسّم در ساختار عقیدتی بود، و بیانگر زنده و زبان گویای آن بود. برنامهٔ اسلام این است، اسلامی که سرشت خود را نیز مجسّم می‌نمایاند و برجسته به تصویر می‌زند.

برای پیروان و عهده‌داران دعوت اسلامی ضروری است که سرشت این دین و برنامهٔ آن را در نهضت و حرکت، بدین روال و بر این منوال که بیان داشتیم، درک و فهم کنند... این بدان خاطر است که آنان بدانند: مرحلهٔ ساختن بنای عقیده‌ای که در دوران مکّی بدین گونه به درازا انجامید، از مرحلهٔ عملی نهضت و حرکت اسلامی جدا نبوده است، و از تشکیل واقعی گروه مسلمانان نبریده است ... چنین مرحله‌ای، مرحلهٔ دریافت «نظریّه» و بررسی آن نبوده است! بلکه مرحلهٔ

بنیادین ساختن عقیده و تشکیل گروه مسلمانان و نهضت و حرکت و پیدایش عملی، همراه با یکدیگر بوده است! باید به همین روال و بر همین منوال کار را آغازید، هر زمان که خواسته شود این ساختن دیگر باره شروع گردد و برگشت داده شود.

لازم است مرحلۀ ساختن عقیده، این چنین به طول انجامد، و گامها در این راه آهسته و آرام برداشته شود و ژرف و استوار بر زمین نهاده شود و با دقّت و تأنّی به اتمام رسد. همچنین لازم است که مرحلۀ ساختن عقیده مرحلۀ بررسی نظری عقیده نباشد. بلکه مرحلۀ بیانگری این عقیده به صورت زنده و پویا باشد، و در دلها و درونهائی جایگزین و مجسّم شود که با این عقیده دگرگون و متحوّل شده باشند، و در ساختار گروهی مجسّم شود که رشد و نموّ آنان بیانگر رشد و نموّ خود عقیده باشد. و در یک نهضت و حرکت عملی و واقعی، مجسّم شود که با جاهلیّت رویاروی گردد و برزمد، و با جاهلیّت در درون دلها و در واقعیّت بیرون زندگی به پیکار بنشیند، تا عقیده زنده و پویا مجسّم شود و رشد زنده‌ای و پویائی در دریای متلاطم پیکار داشته باشد. خطا و اشتباه است و کاملاً هم خطا و اشتباه است - البتّه با توجّه به اسلام - که نظریّه به صورت نظریّۀ صِرف، مورد بررسی و پژوهش نظری و شناخت فرهنگی قرار گیرد. نه تنها خطا و اشتباه است، بلکه کاملاً خطرناک است.

قرآن سیزده سال تمام را صرف ساختن عقیده نکرد، تنها به سبب این که برای نخستین بار چنین عقیده‌ای نازل می‌شد. هرگزا هرگز چنین نیست! اگر خدا می‌خواست این قرآن را یکجا نازل می‌فرمود. سپس به دست پیروان می‌سپرد تا سیزده سال یا کمتر و بیشتر به بررسی و پژوهش آن بپردازند، تا زمانی فرا می‌رسید که «نظریّۀ اسلامی» را از حفظ می‌شدند و کاملاً فرا می‌گرفتند.

امّا یزدان سبحان کار دیگری را می‌خواست. برنامۀ معیّن و منحصر به فردی را می‌خواست. می‌خواست گروهی را بسازد و نهضت و حرکتی را به راه اندازد! می‌خواست که عقیده واقعیّت عملی این گروه باشد، و واقعیّت حرکتی عملی این گروه هم، صورت و سیمای عقیده گردد. خداوند سبحان می‌دانست که ساختن درونها و دسته‌ها در ظرف یک شبانه روز اتمام نمی‌پذیرد. بناچار می‌بایست ساختن عقیده همان مدّت زمانی را فرا گیرد که لازمۀ ساختن درونها و ساختن گروه مسلمانان است. تا وقتی که ساختار عقیده تکمیل و پخته گردد، گروه مسلمانان مظهر واقعی این کمال و پختگی شوند.

این، سرشت این دین است - همانگونه که از برنامۀ قرآن مکّی برمی‌آید - و به ناچار باید این سرشت را بشناسیم، و تلاش نکنیم آن را دگرگون و متغیّر سازیم، تا به خواستها و آرزوهای شتابزدۀ شکست خورده در برابر انواع نظریّه‌های انسانی، پاسخ گفته باشیم و همگامی کرده باشیم! این دین با چنین سرشتی که دارد اوّلین بار ملّت مسلمان را ساخت، و با همین سرشت هر بار که خواسته شود ملّت مسلمان از نو پای به عرصۀ وجود نهد، ملّت مسلمان را می‌سازد، همانگونه که نخستین بار ملّت مسلمان را ساخت و رهسپار صحنۀ زندگی کرد.

لازم است پی به خطای تلاشی ببریم و خطر آن را خوب بشناسیم، تلاشی که برای تبدیل عقیدۀ اسلامی زنده‌ای که باید در واقعیّت تام و زنده و پویا مجسّم گردد، انجام می‌پذیرد تا به «نظریّۀ» پژوهشگرانه و شناخت علمی و فرهنگی تبدیل گردد! آن هم تنها به خاطر این است که می‌خواهیم «نظریّه‌های» بشری ناچیز را با نظریّۀ اسلامی بسنجیم و بررسی کنیم!

قطعاً باید عقیدۀ اسلامی در انسانهای زنده‌ای، و در تنظیمات و تشکیلات عملی واقعی، و در نهضت و حرکت مجسّم گردد که با جاهلیّت پیرامون خود بجنگند، همانگونه که با جاهلیّت ته‌نشین در درونهای پیروانش می‌جنگند. چرا که آنان پیش از این که این عقیده به درونهایشان فرو رود و ایشان را از میان محیط جاهلی

برگیرد، اهل جاهلیّت بوده‌اند و در جاهلیّت لولیده‌انـد! عقیده بدین شکل، گسترهٔ بیشتر و فراخ‌تـر و ژرف‌تـر دلها و خردها و خود زندگی را فـرا مـی‌گیرد، بـیش از آنچه «نظریّه» دربـرمی‌گیرد، و شـامل گسـتره‌ای هـم می‌گردد که نظریّه و مادّه‌اش مشتمل بـر آن مـی‌شود، ولی تنها بدین گستره بسنده نمی‌کند.

جهان‌بینی اسلامی دربارهٔ الوهیّت و هستی و زندگی و انسان، جهان‌بینی شـامل و کـاملی است، و جـهان‌بینی واقعی مثبتی نـیز هست. جـهان‌بینی شـامل و کـامل و واقـعی و مـثبت اسـلام بـا سـرشتی کـه دارد دوست نمی‌دارد در قالب یک جهان‌بینی صِرف ذهنی شناختی مجسّم و نمودار گردد. چون این امر با سرشت و هدف آن مخالف است. بلکه باید در مردمانی و در تشکیلات پویا و زنده‌ای و در حرکت واقـعی مـجسّم و نـمودار گردد... راه و روش جهان‌بینی اسلامی در بودن و هستی یـافتن بـدین گـونه است کـه از لابـلای مـردمان و تشکیلات پویا و زنده و حرکت واقعی نموّ کند و سـر برزند، تا بدانجا که از لحاظ نظری تکمیل می‌گردد در همان زمان که از نظر واقعی نیز تکمیل می‌شود. دیگر به صورت یک نظریّهٔ جداگانه و بریده از واقعیّت در نمی‌آید، بلکه پـیوسته در سـیمای واقـعیّت جـلوه‌گـر می‌آید.

هرگونه رشد نظری که بر شد حرکتی واقعی پیشی گیرد و در خلال آن نمودار نشود، خـطا و بـلکه خـطر نـیز هست، البتّه با توجّه به سرشت این دین و هدف آن و طریقهٔ ترکیب ذاتی آن.

خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿ وَ قُرْآناً فَرَقْنَاهُ، لِتَقْرَأَهُ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ، وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلاً ﴾. (اسراء / ۱۰۶)

قرآنی است که آن را (در مدّت بیست و سه سال بگونهٔ آیه‌ها و بخشهای) جداگانه فرستاده‌ایم تا آن را آرام بر مردم بخوانی (و بدین وسـیله جـذب دلهـا و انـدیشه‌ها شود و در عمل پیاده گردد) و قطعاً مـا آن را کـم کـم و بهره بهره فرستاده‌ایم (نه یکجا و سر هم).

لذا جداگانه بودن و بهره بهره بودن مراد است همانگونه که آرام آرام و آهسته آهسته آمدن نیز مقصود است، تا بدین وسیله ساختار هستی تکمیل شود که از عقیده‌ای فراهم می‌آید که در سیمای «تشکیلات پویا و زنده‌ای» نـه در سـیمای «نـظریّهٔ شـناختی» مـجسّم و نـمودار می‌گردد.

لازم است که پیروان این آئین خوب بدانند: همانگونه که این آئین، آئین الهی است، بـرنامهٔ عـملی آن نـیز برنامهٔ الهی است و همساز با سرشت آن است. اصـلاً بریدن و جدا ساختن این آئین از برنامهٔ عملی این آئین ممکن نیست.

همچنین لازم است که پیروان این آئین بدانند: همانگونه که این دین آمده است تا جهان‌بینی اعتقادی را تـغییر دهد - و به تبع آن واقعیّت پویا و زنده را دگرگون کند - این دین همچنین آمـده است تـا بـرنامهٔ انـدیشه و حرکتی را تغییر دهد که جهان‌بینی اعتقادی با آن ساخته می‌شود، و با آن واقعیّت پویا و زنده را دگرگون سازد. این آئین آمده است تا عـقیده‌ای را بسـازد، در هـمان زمان که ملّتی را می‌سازد. آنگاه برنامهٔ انـدیشه‌ای را پدید می‌آورد که ویژهٔ خود او است، بدان انـدازه کـه جهان‌بینی اعتقادی و واقعیّت زنده را پـدید مـی‌آورد. میان برنامهٔ اندیشهٔ ویژهٔ او، و جـهان‌بینی اعـتقادی، و بنای واقعیّت پویا و زندهٔ او، هیچگونه فاصله‌ای نیست، چه همهٔ آنها دسته و بستهٔ یگانه‌ای بیش نیستند.

هنگامی که با برنامهٔ عملی این دین بدان گونه که گفتیم آشنا شدیم، این را نیز باید بدانیم که این برنامه اصیل است. برنامهٔ مرحله‌ای و محیطی و شرائـط و ظـروف ویژه‌ای نیست تـا تـنها بـه پـیدایش گـروه مسـلمانان نخستین اختصاص داشته باشد. بلکه برنامه‌ای است که کاخ این آئـین جـز بـه وسـیلهٔ آن اسـتوار و بـرجـای نمی‌ماند.

وظیفهٔ اسلام تنها این نیست که عقیدهٔ مردمان و واقعیّت زندگی ایشان را تغییر دهد و بس. بلکه وظیفهٔ اسـلام گذشته از آن این است که شیوهٔ انـدیشیدن، و روش

جهان‌بینی، و نگریستن به جهان واقع و محسوس ایشان را نیز دگرگون گرداند. بدان خاطر که اسلام برنامهٔ ربّانی است و سرشتی کاملاً مخالف با برنامه‌های ناتوان و ناچیز انسانها را دارد.

ما نمی‌توانیم که به جهان‌بینی ربّانی و زندگی ربّانی برسیم، مگر از راه خود برنامهٔ اندیشهٔ ربّانی. برنامه‌ای که خداوند اراده فرموده است و خواسته است که برنامهٔ اندیشهٔ مردمان بر پایهٔ آن برقرار و استوار گردد، تا جهان‌بینی آنان و هستی زندهٔ ایشان، صحیح و درست باشد.

ما زمانی که از اسلام می‌خواهیم که از خود نظریّه‌ای تنها برای بررسی و پژوهش بسازد، از سرشت برنامهٔ ربّانی برای هستی یافتن، و از سرشت برنامهٔ ربّانی برای اندیشیدن، بیرون می‌رویم، و اسلام را در برابر شیوه‌های اندیشهٔ بشری به تسلیم و کرنش می‌اندازیم! انگار برنامهٔ ربّانی از برنامه‌های بشری پائین‌تر است! و انگار می‌خواهیم برنامهٔ یزدان را در جهان‌بینی و نهضت و حرکت بالا ببریم، تا با برنامه‌های بندگان همطراز و همسطح گردد!

کار که بدینجا کشید، بس خطرناک خواهد بود، و شکستی این چنین کشنده خواهد شد!

یکی از وظائف برنامهٔ ربّانی این است که به ما - ما که پیروان دعوت اسلامی هستیم - برنامهٔ ویژه‌ای برای اندیشیدن عطاء فرماید، تا در پرتو آن خود را از رسوبات و ته‌نشستهای برنامه‌های اندیشهٔ جاهلیّت حاکم بر زمین، پاک سازیم و پاکیزه داریم. آن اندیشهٔ جاهلیّتی که بر خردهایمان فشار می‌آورد، و در فرهنگ ما رسوب و رسوخ می‌کند و ته‌نشین میشود... وقتی که ما می‌خواهیم این دین را با برنامهٔ اندیشه‌ای که بیگانه از آن است و یکی از برنامه‌های اندیشهٔ جاهلیّت چیره بشمار است، بر دست گیریم و راه بریم، ما این دین را از وظیفه‌ای بازمی‌داریم که آمده است تا آن را در قبال بشریّت اداء کند، و خود را محروم از فرصتی می‌سازیم که در سایهٔ آن می‌توانیم خویشتن را از فشار برنامهٔ جاهلی حاکم بر روزگار خویش رها سازیم، و از رسوبات و ته‌نشستهای آن در خردهایمان و در همهٔ وجودمان، بیرون آمده و پاک و رها شویم.

کار از این سو نیز خطرناک است، و زیان آن کشنده است.

برنامهٔ اندیشه و حرکت در ساختار اسلام، ارزش و ضرورت کمتری از برنامهٔ جهان‌بینی اعتقادی و از نظام زنده و پویا ندارد، و هرگز از آن جدا شدنی هم نیست... هر وقت بر دلمان گذر کرد که آن جهان‌بینی و این نظام را به شکل تعبیر و بیان و تنها در قالب الفاظ و واژگان پیش کشیم و تقدیم داریم، لازم است از ذهن ما بدور نماند که این کار «اسلام» را در زمین به شکل یک حرکت واقعی و جنبش حقیقی، ایجاد و پدیدار نمی‌سازد. بلکه لازم است که از ذهن ما بدور نماند که از به پیش کشیدن و تقدیم داشتن اسلام ما بدین شکل تنها کسانی استفاده می‌کنند که عملاً به حرکت اسلامی واقعی سرگرم باشند. کمترین سودی که اینان می‌برند از عرضه کردن اسلام بدین شکل، این است که به اندازه‌ای که عملاً در اثنای حرکت بدان دست یافته‌اند خودسازی کنند و همراه با آن به کنش و کوشش بپردازند.

بار دیگر تکرار می‌کنیم: قطعاً جهان‌بینی اعتقادی، لازم است هر چه زودتر در مجموعهٔ تلاشگر پویائی مجسّم گردد، و این مجموعهٔ تلاشگر پویا همزمان با تلاش و کوشش و جنبش و چرخش، مجسّمهٔ واقعی و صحیحی، و بیانگر راست و درستی از جهان‌بینی اعتقادی باشند.

باز هم بار دیگر تکرار می‌کنیم: این برنامهٔ طبیعی اسلام ربّانی است. این برنامه‌ای است که بسی والاتر و بالاتر، و درست‌تر و استوارتر، و دارای تأثیر و کنش بیشتر، و سازگارتر و منطبق‌تر بر فطرت بشری، از برنامه‌ای است که می‌گوید: نظریّه‌های کامل و مستقلّی باید ساخت و در قالب و شکل ذهنی سردی به مردمان تقدیم داشت، پیش از این که چنین مردمانی عملاً به حرکت واقعی و پویائی حقیقی سرگرم گردند، و پیش از

این که خودشان مجسّمهٔ زندهٔ گویائی از عقیده و باورشان باشند و گام به گام رشد و نمو کنند تا آن مفهوم نظری را در پیکرهای پویا و کارآ آشکارا بنمایانند و خودشان نماد و سیمای زندهٔ دین و آئینشان باشند.

اگر این سخن دربارهٔ اصل نظریّه درست باشد، طبیعی است که درست‌تر از آن، چیزی است که اختصاص به تقدیم پایه‌های نظامی دارد که جهان‌بینی اسلامی در آن مجسّم می‌گردد، یا اختصاص به تقدیم مقرّرات و قوانین مفصّلی دارد که برای این نظام لازم و ضروری است.

جاهلیّتی که پیرامون ما است همانگونه که از یک سو بر اعصاب برخی از مخلصان پیروان دعوت اسلامی فشار می‌آورد و ایشان را بر آن می‌دارد که شتابگرانه گامهای برنامهٔ اسلامی را به شتاب اندازند، از دیگر سو نیز چنین جاهلیّتی از روی قصد و عمد ایشان را به تنگنا می‌اندازد و از آنان می‌پرسد: شرح و تفصیل نظامی که ادّعای آن را دارید و دیگران را بدان فرا می‌خوانید، کجا است؟ اصلاً برای اجراء چنین سیستم و نظامی چه بحثها و سخنها و شرحها و بسطهائی و طرحها و پروژه‌هائی دارید؟ جاهلیّت در اینجا از روی قصد و هدف می‌خواهد که ایشان را دربارهٔ برنامه‌شان به شتاب اندازد، و ایشان را از مرحلهٔ بنای عقیده جلوتر ببرد، و آنان برنامهٔ ربّانی خویش را از سرشت خود منحرف گردانند! سرشتی که نظریّه در آن از لابلای حرکت درخشیدن می‌گیرد و متبلور می‌شود، و در آن نظام از لابلای تمرین و ممارست مشخّص و معیّن می‌گردد، و در آن مقرّرات و قوانین در لابلای رویاروئی زندگی واقعی با مشکلات حقیقی آن، تعیین و تبیین می‌گردد.

وظیفهٔ پیروان و طرفداران دعوت اسلامی است که بدین مانورها و دسیسه‌بازیها گوش فرا ندهند، و دیکته کردن برنامهٔ بیگانه از جنبش و حرکت خودشان و بیگانه از آئینشان را نپذیرند، و هوشیار و بیدار باشند که بی‌باوران و بی‌دینان، ایشان را به بازیچه نگیرند و خوش‌باور و ساده لوح نینگارند.

وظیفهٔ مسلمانان است که پرده از مانورها و دسیسه‌هائی بردارند که دشمنان برای به تنگنا انداختن به راه می‌اندازند. مؤمنان باید بالاتر و والاتر از این باشند که گول چنین نیرنگهائی را بخورند. پیروان این آئین باید در جنبش و حرکت خود آئین خویش را مطابق این آئین به حرکت درآورند و به پیش تازند. این رازی از رازهای نیروی این دین، و همچنین سرچشمهٔ نیروی مؤمنان است.

برنامه در اسلام با حقیقت برابر است. اصلاً میان برنامهٔ اسلام و حقیقت هیچگونه فاصله‌ای نیست ... هیچگونه برنامهٔ بیگانه‌ای ممکن نیست که سرانجام اسلام را پیاده کند و تحقّق بخشد. برنامه‌های غربی بیگانه ممکن است نظامهای بشری را پیاده کنند و تحقّق بخشند، ولی هرگز ممکن نیست که نظام ربّانی ما را پیاده کنند و تحقّق بخشند... لذا ملازم برنامه بودن همچون ملازم عقیده بودن و ملازم نظام بودن، در هر حرکت اسلامی، لازم و ضروری است، نه فقط در حرکت و نهضت اسلامی نخستین، همانگونه که برخی از مردم گمان می‌برند!

این واپسین سخن من است. من امیدوارم با این بیان دربارهٔ سرشت قرآن مکّی، و دربارهٔ سرشت برنامهٔ ربّانیِ پیدا و هویدا در آن، آنچه لازم است گفته و رسانده باشم، و صاحبان دعوت اسلامی نیز سرشت برنامهٔ خود را بشناسند و بدان یقین حاصل کنند و اطمینان یابند و بدانند: چیزی که خودشان دارند بهتر و خوبتر از هر چیز است، و آنان نیز بالاتر و برتر از دیگرانند:

﴿ إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ﴾. (اسراء / ۹)

این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است.

خداوند بزرگوار راست فرموده است ... پس از این برای روبرو شدن با سوره به پیش می‌رویم.


این سوره -که نخستین سوره از سوره‌های مکّی است که ما در اینجا در فی ظلال القرآن، بدان می‌پردازیم - نمونهٔ کاملی از قرآن مکّی است و ما از سرشت قرآن مکّی و ویژگیها و برنامهٔ آن، در صفحات پیشین سخن گفتیم. این سوره، سرشت این قرآن را و ویژگیها و برنامهٔ آن را در موضوع اساسی خود، و در برنامهٔ دست یازیدن و پرداختن به مسأله و کاری، و در شیوهٔ عرضه کردن و نشان دادن امور، بطور یکسان، به تصویر می‌کشد... همراه با آن «شخصیّت» ویژهٔ خود را نیز محفوظ می‌دارد، همانگونه که این پدیده در هر سوره‌ای از سوره‌های قرآن پیدا و هویدا است، پدیده‌ای که در هر سوره‌ای با دقّت کامل و چشم تیزبین مشاهده می‌گردد. چرا که هر سوره‌ای دارای شخصیّت، سیماها، محور، شیوهٔ ویژه برای عرضهٔ موضوع اساسی خود، تأثیرات الهامگرانهٔ همراه با عرضه، شکلها و سایه روشنها و فضای حاکم بر سوره، و جملات و عبارات خاصّی که در آن تکرار می‌گردند و شبیه به لوازم و ابزارهای کار در پیکرهٔ سوره‌اند می‌باشد... حتّی بدانگاه که موضوع واحدی را، و یا موضوعهای نزدیک به هم را بیان می‌نماید، حال بر همین روال و بدین منوال است. چه این موضوع نیست که شخصیّت سوره را به تصویر می‌کشد، بلکه این سیماها و نشانه‌های ویژهٔ خود سوره است که بر پیکرهٔ سوره زیب و زینت می‌بخشند!

این سوره - با حفظ این سمت - به موضوع اساسی خود، به شکل شگفتی و به گونهٔ کمیابی، می‌پردازد... در هر نگاهی از آن، و در هر موقعیّتی، و در هر صحنه‌ای، «زیبائی دل‌انگیزی» را به تصویر می‌زند... زیبائی و جمالی که ناگهان بر دل می‌تازد و آن را حیران خود می‌سازد، و حسّ و شعور را به هراس و دهشت می‌افکند، و نَفَس را می‌گیرد، در آن حال که سراسیمه و هراسان، صحنه‌ها و منظره‌ها و آهنگها و الهامهای سوره را می‌پاید و آنها را به هم متّصل می‌نماید! بلی! این حقیقتی است! حقیقتی است که آن را در دل و درون و در حسّ و شعور خود می‌یابم، بدانگاه که روند سوره را دنبال می‌کنم و صحنه‌ها و منظره‌ها و آهنگها و نواهای سوره را می‌بینم و می‌شنوم!... کسی را گمان نمی‌برم که دارای دلی باشد و نوعی از این چیزهائی را که می‌یابم، او نیابد!... زیبائی و جمال در سوره تا بدانجا است که عملاً به سرحدّ دلکشی و دلربائی می‌رسد، و انسان را مات و مبهوت خود می‌سازد!

این سوره، رویهمرفته «حقیقت الوهیّت» را عرضه می‌دارد... حقیقت الوهیّت را نشان می‌دهد در جولانگاه هستی و زندگی، نفس و درون، زوایای ناشناختهٔ جهان دیدنی و پیدا، نواحی ناشناختهٔ جهان نهان و ناپیدا، صحنه‌های پیدایش جهان و پیدایش حیات و پیدایش انسان، نابودی گذشتگان و پیشینیان و جانشینی آیندگان و پسینیان، صحنه‌های فطرت در آن هنگام که با جهان و حوادث و دارائی و خوشی و ناداری و ناخوشی و سود و زیان روبرو می‌شود، مظاهر قدرت الهی، محافظت و مراقبت ذات باری از زندگی ظاهری و باطنی انسانها، و احوال و اوضاع کنونی و آیندهٔ ایشان،... خلاصه صحنه‌های رستاخیز، و موقعیّتهای آفریدگان بدانگاه که آنان را در پیشگاه آفریدگارشان نگاه می‌دارند، همه و همه را عرضه می‌دارد.

موضوع اساسی مورد بحث سوره، از آغاز تا انجام آن، موضوع عقیده است، با تمام اصول و ارکان و هستی و ساختاری که دارد. این سوره همهٔ وجود انسان را فرا می‌گیرد و او را برمی‌گیرد و در سراسر گسترهٔ هستی به دنبال سرچشمه‌ها و الهامهای نهان و آشکارِ این جهان بزرگ می‌گرداند... این سوره نفس بشری را در ملکوت آسمانها و زمین، به گردش و چرخش درمی‌آورد، تا در آنجاها تاریکیها و نور را بنگرد و ببیند، و خورشید و ماه و ستارگان را بپاید و مشاهده نماید. به میان باغهائی برود که درختانش با قلّابهای ویژه به اشیاء اطراف می‌چسبند و کمر راست می‌کنند و روی داربستها قرار می‌گیرند، و یا درختانش نیازی به

پایه و داربست و پیچیدن به اطراف ندارند و بر سر پای خود می‌ایستند و گردن می‌افرازند. در میان چشمه سارانی بگردد که از بالا فرو می‌ریزند و در لابلای درختان باغها جاری می‌گردند... این سوره انسانها را بر بالای مقبره‌ها و آثار برجای ماندهٔ بی‌سکنهٔ ملّتهای پیشین نگاه می‌دارد و ویرانه‌های گذشتگان را جلو چشم کسانی مجسّم می‌کند که می‌روند و از سر حسرت به قفا می‌نگرند. مردمان را در تاریکیهای خشکی و دریا روان می‌گرداند، و گوشه‌هائی از اسرار غیب و زوایای درون را بدو می‌نمایاند. در این گستره، زنده از مرده، و مرده از زنده سر برمی‌زند، دانه‌های نهان در تاریکیهای زمین جوانه می‌زنند. نطفهٔ پنهان در تاریکیهای رحم مادران بزرگ می‌شوند و سر بر می‌کنند. سخن از انسان و پری می‌رود، و گسترهٔ سوره از جنّ و انس موج می‌زند. پرندگان و درّندگان و سائر جانوران، می‌پرند و راه می‌روند و در یکدیگر می‌لولند. پیشینیان و پسینیان و مردگان و زندگان، و بالأخره فرشتگانی که شبانه روز انسانها را می‌پایند و مراقبت می‌نمایند، در تماشاگه سوره بر پردهٔ خیال می‌افتند.

گروهها و دسته‌های عالم هستی، گوشه‌های جهان درون را و کرانه‌های جهان بیرون را لبریز می‌کنند و تنگاتنگ همدیگر قرار می‌گیرند و ازدحام همگان راه خیال را می‌بندد و اسب اندیشه از پویه می‌ایستد. بدین هنگام پسوده‌های زیبای حیات بخشی دست می‌دهد که به دنبال آنها صحنه‌ها و معنیها زندهٔ زنده پردهٔ حسّ و خیال را نورباران می‌کنند... ناگهان مشاهده می‌شود که همهٔ این صحنه‌ها و معنیها و دیدنیها و دریافتهای تکراری و عادی، تازه و زنده می‌گردند و جان تازه می‌گیرند. انگار دل و درون برای نخستین بار آنها را دریافت می‌دارد، و انگار که پیش از این، دل و درون انسانی آنها را ندیده است و از آنها خبر نداشته است!

این سوره در روند متلاطم خود که از صحنه‌ها و موقعیّتها و الهامها و آهنگها و نواها و صورتها و شکلها و سایه‌ها و سایه روشنها، موج می‌زند، به رودخانه‌ای شباهت دارد که بستر آن متلاطم بوده و موجها پیاپی شوند و بر سر و کول هم دوند. هنوز موجی به قرارگاه خود نرسیده است که موج دیگری آغاز می‌گردد و دومی خود را به اولی می‌رساند و با آن درمی‌آمیزد، و در بستر پر آب، به جوش و خروش و پیچ و تاب می‌افتد و تند و سریع روان می‌گردد!

این سوره در هر موجی از این موجهای بالا و پائین دوان، و پیاپی به هم رسنده و در یکدیگر آمیزنده، به سر حدّ «زیبائی دلربا» می‌رسد. زیبائی دلربائی که با هماهنگی و هماوائیِ برنامهٔ نمایش صحنه‌های گوناگون، توصیف کردیم و باز هم بیان خواهیم داشت.

این سوره، با زیبائی دلربائی، سرزندگی ریزان و جوشانی، بندها و بخشهای تصویری، آهنگها و نواهای تعبیری و نغمه‌ساز، و با تجمّع و گردهمآئی و رویاروئی با نفس از هر راهی و هر سوئی و هر دریچه‌ای، همهٔ جوانب و زوایای نفس را فرا می‌گیرد!

ما پیشاپیش می‌گوئیم و مطمئنّیم که نمی‌توانیم چیزی از نواها و نغمه‌های این سوره را به هیچ دلی برسانیم، مگر این که بگذاریم خود سوره با روند ویژهٔ خویش، و با نواها و نغمه‌هایش، به سوی این دل روان شود و بدان فرو خزد... نمی‌خواهیم بر توصیف و شیوهٔ آدمیزادانهٔ خود بیفزائیم و در سخن از قرآن راه مبالغه بپوئیم. بلکه تنها و تنها تلاش می‌کنیم میان کناره‌گیران از این قرآن - آن هم به خاطر دوری ایشان از زندگی در فضای قرآن - و میان این قرآن، پلی بزنیم و بس!

زندگی در فضای قرآن، بدین معنی نیست که به بررسی قرآن بپردازیم و آن را بخوانیم و بر علوم آن آگاهی پیدا کنیم. این «فضای قرآن» نیست. مراد ما از زندگی در فضای قرآن این است که انسان در فضائی، ظروف و شرائطی، حرکت و جنبشی، سختی کشیدن و رنج بردنی، پیکار و رزمی، و در تلاشها و کوششهائی باشد همگون و همسان همان چیزی که این قرآن در آن نازل می‌شد. انسان باید بزید و با این جاهلیّتی که سراسر زمین را فرا

گرفته است بجنگد، و در دل، و در کوشش، و در جنبش، پیکار با جاهلیّت را بیاغازد و ادامه دهد. اسلام را در درون خود و در درون مردمان، و در زندگی خویش و در زندگی دیگران، بار دیگر برای مبارزهٔ با این جاهلیّت «ایجاد و پدیدار» سازد. با جاهلیّت بجنگد و به پیکار برخیزد، با همهٔ بینشها و اندیشه‌ها و تلاشها و آداب و رسوم و شعائری که دارد. با همهٔ واقعیّتهای عملی، با تمام فشارهائی که بر اسلام وارد می‌آورد و جنگهائی که بر ضدّ آن به راه می‌اندازد، و همهٔ نهضتها و جنبشهائی که برای پیکار و نبرد با عقیدهٔ ربّانی و برنامهٔ صمدانی اسلام به راه می‌اندازد، و همهٔ پاسخهای کینه‌توزانه‌ای که بدین برنامه و بدین عقیده می‌دهد، گذشته از این که جاهلیّت همیشه با اسلام به نبرد می‌پردازد و پیوسته بر دشمنانگی با آن پافشاری می‌کند و اصرار می‌ورزد.

فضای قرآنی این است. فضائی که انسان ممکن است در آن زندگی کند و مزهٔ این قرآن را بچشد... چرا که قرآن در همچون فضائی نازل شده است، و در همچون دریای موّاجی بکار پرداخته است ... کسانی که در همچون فضائی زندگی نمی‌کنند، از قرآن کناره‌گیری کرده‌اند و دور شده‌اند، هر چند که غرق بررسی و پژوهش و قرائت و ترتیل و آگاهی یافتن از علوم قرآن باشند.

تلاشی که می‌ورزیم تا پلی میان اینگونه مخلصان، و میان قرآن بزنیم، نتیجه‌ای نمی‌دهد و فائده‌ای نمی‌بخشد، مگر این که این مخلصان از این پل بگذرند و خویشتن را به منطقهٔ دیگری برسانند، و تلاش کنند که در «فضای قرآن» واقعاً در عمل و حرکت زندگی نمایند. در این صورت است که انسانها مزهٔ این قرآن را می‌چشند، و از این نعمتی که خدا آن را به هر کس که خود بخواهد عطاء می‌کند، بهره‌مند و متلذّذ می‌گردند.

❁

این سوره، مسألهٔ عقیده را بررسی و بیان می‌دارد. مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت را با آشنا کردن بندگان با خداوند بندگان، بررسی و پژوهش می‌نماید و می‌گوید: خدا کیست؟ آفرینندهٔ هستی از نیستی چه کسی است؟ در فراسوی هستی چه اسراری نهفته است؟ بندگان چه کسانیند؟ چه کسی ایشان را آفریده است و بدین جهان گسیل داشته است؟ چه کسی آنان را ایجاد و پدیدار کرده است و پرورده و بالنده کرده است؟ چه کسی بدیشان رزق و روزی می‌رساند؟ چه کسی ایشان را می‌پاید و سرپرستی می‌نماید؟ چه کسی کارهایشان را می‌چرخاند و رو به راه می‌گرداند؟ چه کسی دلهایشان و چشمانشان را زیر و رو می‌گرداند؟ چه کسی شب و روز ایشان را پیاپی می‌گرداند؟ چه کسی آنان را نخست به جهان می‌آورد و بعدها می‌میراند و دگرباره ایشان را زنده می‌سازد و به جهان جاویدان گسیل می‌دارد؟ خدا برای چه چیزی ایشان را آفریده است؟ تا چه مدّتی آنان را زنده نگاه می‌دارد؟ ایشان را تسلیم چه سرانجام و سرنوشتی می‌کند؟ چه کسی این حیات و زندگی بردمیده در اینجا و آنجا را ایجاد نموده است و به تن جمادات و موادّ مرده کرده است؟ این آب ریزان، این غنچهٔ خندان، این دانهٔ متراکم، این ستارگان درخشان و فروزان، این سفیدهٔ بامدادان و صبح روشن، این شب تاریک دامن فرو هشته، این آسمان گردان، ... چه کسی در فراسوی اینها نهان و گردانندهٔ ایشان است؟ در فراسوی آنها چه اسرار و اخباری است؟ این ملّتها و مردمان عصرها و قرنهائی که می‌آیند و می‌روند، و برخیها می‌میرند و دیگران جانشین ایشان می‌گردند، چه کسی آنان را به جهان گسیل می‌دارد و جانشین یکدیگر می‌گرداند؟ چرا آنان می‌میرند و راه هلاک در پیش می‌گیرند؟ پس از جانشین شدن و آزمون و آزمودن و وفات کردن، چه سرانجام و سرنوشتی و حساب و کتابی در پیش روی است؟

این سوره بدین منوال و بر این روال، دل انسانها را در این زمانها و کرانه‌ها، و در این گودیها و ژرفاها، به گشت و گذار می‌برد. امّا در همهٔ اینها برابر برنامهٔ قرآن مکّی راه می‌سپرد. برنامه‌ای که در صفحه‌های پیشین از

آن سخن گفتیم. همچنین برابر برنامهٔ سراسری قرآن به پیش می‌رود. این سوره نمی‌خواهد نظریّهٔ عقیده را به تصویر بکشد، و نمی‌خواهد به جدال لاهوتی بپردازد که ذهنها و اندیشه‌ها را به خود سرگرم می‌کند. می‌خواهد خداوند راستین مردمان را به مردمان بشناساند، تا از این راه مردمان را بندگان یزدان راستینشان گرداند. دلها و جانها، تلاشها و کوششها، پویشها و جنبشها، آداب و رسوم، شعائر و عبادات، و زندگی عملی و واقعی ایشان را، همه و همه بنده و فرمانبردار این سلطه و قدرت منحصر به فرد می‌سازد. سلطه و قدرت خدائی که سلطه و قدرتی در زمین و آسمان جز سلطه و قدرت او وجود ندارد.

تقریباً همهٔ همّ و غمّ سوره به سوی این هدف معیّن می‌گراید، و از آغاز تا پایان سوره در این راستا حرکت می‌نماید... خدا خالق است. خدا رازق است. خدا مالک است. خدا صاحب قدرت و غلبه و سلطه است. خدا بس آگاه از نهانیها و پنهانیها و رازها و رمزها است. خدا است که دلها و چشمها را می‌گرداند، همانگونه که شبها و روزها را می‌چرخاند و پیاپی می‌آورد... همچنین واجب است که خدا حاکم در زندگی بندگان باشد، و دیگران دارای امر و نهی، و شرع و فرمان نباشند، و حقّ حلال کردن و حرام نمودن را نداشته باشند. چرا که همهٔ اینها از ویژگیهای الوهیّت است، و کسی جز یزدان را نسزد که در زندگی مردمان دست به چنین کارهائی بیازد. کسی که نمی‌تواند بیافریند، زندگی ببخشد و بمیراند، زیان برساند و سود بهرهٔ فردی بگرداند، چیزی ببخشد و چیزی باز دارد، بالأخره مالک چیزی برای خود و برای دیگران نه در این جهان است و نه در آن جهان، کی حقّ دست یازیدن به چنین کارهائی را دارد؟

روند سوره دربارهٔ این مسأله دلائل خود را ایراد می‌کند در داخل صحنه‌ها و موقعیّتها و آهنگها و نواهائی که به سر حدّ جمال و زیبائی مبهوت کننده رسیده‌اند، و دل را با تأثیرات الهامگرانهٔ فراوانی روبرو می‌کنند که از همهٔ راهها و از همهٔ گذرگاهها جمع‌آوری و فراهم آمده‌اند.

مسألهٔ بزرگی که سوره بدان می‌پردازد، مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت در آسمانها و زمین است. این مسأله در اقیانوس بیکران خود، و در جولانگاه فراخ و فراگیر خود، مورد بحث سوره قرار می‌گیرد. امّا مناسبت فعلی در زندگی گروه مسلمانان آن وقتی، مناسبت تطبیق این قاعدهٔ بزرگ فراگیر است. این مناسبت مربوط به حقّ حلال کردن و حرام نمودن ذبیحه‌ها و خوراکیها است که جاهلیّت چنین حقّی به خود می‌داد و دخالت در تحلیل و تحریم را برای خویش روا می‌دید. همچنین مناسبت موجود، مربوط به حقّ مقرّر داشتن برخی شعائر و مراسم قربانیها و میوه‌ها و اولاد نذری است ... این مناسبت همان مناسبتی است که آیه‌ها در اواخر سوره از آنها سخن خواهد گفت:

﴿ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ اللهِ عَلَيْهِ، إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ. وَ مَا لَكُمْ أَلاَّ تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ اللهِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلاَّ مَا ٱضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ، وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ. وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ، إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ. وَ لاَ تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ ٱسْمُ اللهِ عَلَيْهِ، وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ، وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴾. (۱۱۸-۱۲۱)

پس (از آنجا که خدا راه یافتگان و گمراهان را بهتر از هر کسی می‌شناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده‌اند) اگر به آیات خدا (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید. شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها نخورید) مگر ناچار و درمانده شوید (که در

این صورت می‌توانید به اندازه‌ای که رفع ضرورت و دفع هلاک کند از گوشت حرام آن بخورید). بسیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحّت آنچه که می‌گویند و بدون دلیلی بر آنچه در راه آن می‌کوشند، دیگران را) سرگشته و گمراه می‌سازند. بیگمان پروردگارت (از تو و از همهٔ بندگان) آگاه‌تر از حال تجاوزکاران است. گناهان آشکار و بزهکاریهای پنهان را ترک کنید (و در هیچ حال خویشتن را به معصیت نیالائید). بیگمان کسانی که به دنبال گناه راه می‌افتند، هر چه زودتر کیفر ارتکاب معاصی ایشان داده می‌شود. از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است. بیگمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب وسوسه‌انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکوشند که شما را به تحریم آنچه خدا حلال کرده وادارند. اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

﴿ وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمّٰا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعٰامِ نَصِيباً، فَقٰالُوا: هٰذٰا لِلّٰهِ - بِزَعْمِهِمْ - وَ هٰذٰا لِشُرَكٰائِنٰا. فَمٰا كٰانَ لِشُرَكٰائِهِمْ فَلاٰ يَصِلُ إِلَى اللّٰهِ، وَ مٰا كٰانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلٰى شُرَكٰائِهِمْ، سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ! وَكَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلاٰدِهِمْ شُرَكٰاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ، وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا فَعَلُوهُ، فَذَرْهُمْ وَ مٰا يَفْتَرُونَ. وَ قٰالُوا: هٰذِهِ أَنْعٰامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ، لاٰ يَطْعَمُهٰا إِلاّٰ مَنْ نَشٰاءُ - بِزَعْمِهِمْ - وَ أَنْعٰامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهٰا وَ أَنْعٰامٌ لاٰ يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهٰا - افْتِرٰاءً عَلَيْهِ - سَيَجْزِيهِمْ بِمٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ. وَ قٰالُوا: مٰا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعٰامِ خٰالِصَةٌ لِذُكُورِنٰا وَ مُحَرَّمٌ عَلٰى أَزْوٰاجِنٰا، وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكٰاءُ. سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ، إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ. قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلاٰدَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَ حَرَّمُوا مٰا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ - افْتِرٰاءً عَلَى اللّٰهِ - قَدْ ضَلُّوا وَ مٰا كٰانُوا مُهْتَدِينَ ﴾.

(۱۴۰-۱۳۶)

(بت پرستان همیشه دچار اوهام خرافاتند. مثلاً اینگونه) مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می‌دهند و به گمان خود می‌گویند: این برای خدا است (و با این سهم به خدا تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می‌دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) ما است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آن را صرف رؤساء و پرده‌داران و خادمان بتکده‌ها و معابد می‌نمائیم). امّا آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلّق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلّق به خدا می‌باشد به شرکاء (و معبودهای) ایشان می‌رسد (و می‌تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگذاران اصنام ایشان داده شود). چه بد داوری می‌کنند! همانگونه (که اوهام و خیالبافیهایشان تقسیم‌بندی ستمگرانهٔ فوق را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که دربارهٔ بتهایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتهایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده بگور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه پرستی بیامیزند و راه را از چاه بازنشناسند). اگر خدا می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. (حال که مشیّت خدا چنین می‌خواهد) پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ بندند (چرا که عقاب و عذاب در انتظار ایشان است). و (از جملهٔ خرافات ایشان این است که) می‌گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می‌باشد) و جز کسانی (از خدمتکاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی‌خورند - و این (قاعدهٔ ناروا ساختهٔ آنان و ناشی

از) گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان - و همچنین می‌گفتند: اینها) حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و (کسی نباید سوار آنها شود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی‌رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می‌رانند و این را دستور خدا می‌دانند و) بر خدا دروغ می‌بندند. هر چه زودتر کیفر افتراهای آنان را خواهیم داد. و (یکی دیگر از انواع قبائح و احکام خرافی ایشان این است که در مورد گوشت حیواناتی که ذبح کردن و سوار شدن و بار کشیدن از آنها را قدغن و حرام اعلام کرده‌اند) می‌گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است ویژهٔ مردمان ما است و بر زنان ما حرام است (پس اگر زنده متولّد شود، تنها باید مردان از گوشت آن بخورند و زنان از آن محرومند) و اگر جنین مرده متولّد بشود، همه در آن شریک هستند (و مردان و زنان می‌توانند از گوشت آن استفاده کنند). هر چه زودتر خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد. چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و از هر چیز باخبر است). مسلّماً زیان می‌بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی می‌کشند و چیزی را که خدا بدیشان می‌دهد با دروغ گفتن از زبان خدا بر خویشتن حرام می‌کنند. به سبب چنین دروغ و افترائی و تحریم ناروا و نابجائی) بیگمان گمراه می‌شوند و راهیاب نمی‌گردند.

این همان مناسبتی است که در زندگی ملّت مسلمان موجود است. ملّت مسلمانی که جاهلیّت پیرامون آن را گرفته است و این مسألهٔ بزرگ، یعنی مسألهٔ قانونگذاری در آن جلوه‌گر می‌آید. به دنبال این مسألهٔ بزرگ، مسألهٔ بزرگتری که مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت است قرار گرفته است. مسأله‌ای که سراسر این سوره، و جملگی قرآن مکّی بدان می‌پردازد. حتّی قرآن مدنی نیز بدان می‌پردازد، هر زمان که در آن سخن از نظام و قانونگذاری می‌رود.

سخنها و فرموده‌ها و اسباب و علل فراوانی که روند سوره از آنها موج می‌زند، بدان هنگام که با جاهلیّت و پیروان جاهلیّت دربارهٔ چنین چهارپایانی و ذبیحه‌هائی و نذرهائی روبرو می‌گردد. این هم مناسبتی است که در آن مسألهٔ حقّ قانونگذاری جلوه‌گر می‌آید، و به مسألهٔ عقیده بطور کلّی مربوط می‌شود. مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت که مسأله ایمان یا کفر، و مسألهٔ اسلام یا جاهلیّت، بشمار است ... این سخنها و فرموده‌ها و اسباب و علل فراوان، بدین نحوی که می‌کوشیم نمونه‌هائی از آنها را در شناخت مختصر این سوره بیان داریم، و حقیقت آن نیز به هنگام رویاروئی تفصیلی آیات قرآنی بعد از آن در روند سخن جلوه‌گر می‌آید، به درون انسان حقیقت اصیلی را راه می‌دهد که در سرشت این دین است. این حقیقت اصیل که هر جزئی از زندگی بشری هر اندازه هم کوچک باشد باید که مطیع مطلق فرمانروائی و حاکمیّت مستقیم و بدون واسطهٔ خدا باشد که جلوه‌گر در شریعت خدا است. اگر چنین نباشد، خروج از این دین بطور کلّی است! زیرا سرکشی از حاکمیّت مطلقهٔ خدا در چنین جزء کوچکی، سبب خروج از دین خدا بطور کلّی است!

این دسته از آیات بیانگر اهمّیّت فراوانی است که این دین برای نجات زندگی بطور کلّی از تاریکیهای حاکمیّت انسانها در هر نوع کاری از کارهای مردمان قائل است. خواه این کار مهمّ باشد یا ناچیز، و بزرگ باشد یا کوچک... هر کاری از کارها پیوند می‌خورد به اصل بزرگی که این دین در آن جلوه‌گر می‌آید، و آن حاکمیّت مطلقهٔ خدا است! حاکمیّت مطلقه‌ای که الوهیّت یزدان در کرهٔ زمین در آن مجسّم و جلوه‌گر می‌گردد، همانگونه که الوهیّت یزدان در کلّ جهان در گرداندن همهٔ امور هستی، بدون کمترین شریک و انبازی، مجسّم و جلوه‌گر می‌آید.

روند سوره به دنبال این شعائر و مراسم جاهلی راجع به کار چهارپایان و میوه‌ها، و نذر و نذوری که از آنها صورت می‌گیرد، و کارهائی که نسبت به اولاد انجام

می‌پذیرد، پیروهای گوناگونی می‌آورد. برخی از این پیروها مستقیماً اندازهٔ حقارت و تناقض این شعائر و مراسم را به تصویر می‌کشد، و برخی از آنها مربوط می‌گردد به دست یازیدن مردمان به حق حرام کردن و حلال کردن و مسألهٔ بزرگ عقیده، و ذکر این که پیروی از فرمان یزدان در چنین اموری راه راست خدا بشمار است، راه راستی که اگر کسی بر آن نباشد و در آن گام برندارد، از این دین خارج می‌گردد و به کژراهه می‌افتد، بدانگونه که پس از ذکر این شعائر و مراسم در آیات گذشته خواهد آمد:

﴿ وَ هُوَ الَّذي أَنْشَأَ جَنّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشاتٍ، وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ، وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمّانَ مُتَشابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ. كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ، وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفينَ. وَ مِنَ الْأَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً، كُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللهُ وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ. ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ. قُلْ: آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ؟ أَمْ مَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ؟ نَبِّئُوني بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ. وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ. قُلْ: آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ؟ أَمْ مَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ؟ أَمْ كُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ وَصّاكُمُ اللهُ بِهٰذا؟ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً لِيُضِلَّ النّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ، إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمينَ. قُلْ: لا أَجِدُ فيما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلىٰ طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً، أَوْ لَحْمَ خِنْزيرٍ - فَإِنَّهُ رِجْسٌ - أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ. فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحيمٌ. وَ عَلَى الَّذينَ هادُوا حَرَّمْنا كُلَّ ذي ظُفُرٍ، وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُما - إِلّا ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُما أَوِ الْحَوايا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ - ذٰلِكَ جَزَيْناهُمْ بِبَغْيِهِمْ، وَ إِنّا لَصادِقُونَ. فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ: رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ واسِعَةٍ وَ لا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمينَ. سَيَقُولُ الَّذينَ أَشْرَكُوا: لَوْ شاءَ اللهُ ما أَشْرَكْنا وَ لا آباؤُنا، وَ لا حَرَّمْنا مِنْ شَيْءٍ. كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّىٰ ذاقُوا بَأْسَنا. قُلْ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا؟ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلّا تَخْرُصُونَ. قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعينَ. قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَكُمُ الَّذينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللهَ حَرَّمَ هٰذا، فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ، وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا، وَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ. قُلْ: تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ: أَلّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً. وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيّاهُمْ، وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ، وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتي حَرَّمَ اللهُ - إِلّا بِالْحَقِّ - ذٰلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتيمِ - إِلّا بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ - حَتّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ، وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْميزانَ بِالْقِسْطِ - لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلّا وُسْعَها - وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا - وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبىٰ - وَ بِعَهْدِ اللهِ أَوْفُوا. ذٰلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. وَ أَنَّ هٰذا صِراطي مُسْتَقيماً فَاتَّبِعُوهُ، وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبيلِهِ. ذٰلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾. (۱۴۱-۱۵۳)

خدا است که آفریده است باغهائی را که بر پایه استوار می‌گردند (و درختانش با قلّابهای ویژه به اشیاء اطراف می‌چسبند و کمر راست می‌کنند و روی داربستها قرار می‌گیرند) و باغهائی را که چنین نیستند و (نیازی به پایه و داربست و پیچیدن به اطراف ندارند و بر سر پای خود می‌ایستند و گردن می‌افرازند. بلی این خدا است که انواع) خرمابنها و کشتزارها را آفریده است که ثمرهٔ آنها (در رنگ و طعم و بو و شکل و غیره) گوناگون است، و نیز درختان زیتون و انار را آفریده است که (در برخی صفات) همگونند و (در برخی صفات) متفاوتند. هنگامی که به بار آمدند از میوهٔ آنها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان از آنها (به فقراء و مساکین) ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید، و (در خوردن و یا بخشیدن از آنها) اسراف نکنید، زیرا که

خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد. (این خدا است که برای شما) از چهارپایان (یعنی: شتر و گاو و بز و گوسفند) حیواناتی (را آفریده است که بزرگ و) باربرند، و حیواناتی (را آفریده است) که کوچکند (و از پشم و موی آنها فرشها و گستردنیها تهیّه می‌کنید. اینها روزی خدا برای شمایند و) از آنچه خدا نصیب شما کرده است (و برای شما حلال نموده است) بخورید و از گامهای اهریمن پیروی مکنید (و با افتراء تحلیل و تحریم، در راه او گام برندارید) بیگمان اهریمن دشمن آشکار شما است (و هرگز خیر و خوبی شما را نمی‌خواهد. یعنی: شتر و گاو و بز و گوسفند، نر و ماده آفریده است که رویهم) هشت جفت آفریده است: از گوسفند دو جفت و از بز دو جفت (ای محمّد به کسانی که از پیش خود در تحلیل و تحریم چهارپایان به میل خود سخن می‌رانند) بگو: آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده است؟ (که چنین نیست، چه گاهی ماده‌ها را حلال می‌دانید) یا این که آنچه ماده‌ها در شکم دارند؟ (که چنین هم نیست؛ زیرا که شما جنینها را حرام نمی‌دانید! پس این چه تحلیل و تحریمی است که می‌انگارید و هر دم بگونه‌ای بیان می‌دارید؟!) اگر (در تحلیل و تحریم خود مستند و دلیلی دارید و) راست می‌گوئید مرا از روی علم و دانش (از آن حجّت و برهان) بیاگاهانید. و (خداوند آفریده است) از شتران، نر و ماده را و از گاو، نر و ماده را. بگو: آیا خداوند دو نر را حرام کرده است؟ (که چنین نیست؛ زیرا گاهی نرها را حلال می‌دانید) یا دو ماده را؟ (که چنین هم نیست؛ چه گاهی ماده‌ها را حلال می‌دانید) یا این که آنچه در شکم ماده‌ها است؟ (که چنین هم نیست؛ زیرا که شما پیوسته جنینها را حرام نمی‌دانید. شما گمان می‌برید که این تحلیل و تحریم خاص شما به فرمان ایزد بوده است!) آیا شما بدان هنگام (که فرمان خدا دربارهٔ این تحریم صادر شد) حاضر بودید (و با گوش خود شنیدید) که خداوند آن را به شما سفارش کرد؟ (هرگز چنین نبوده است. پس از این کارهای ناشایستی که می‌کنید دست بکشید؛ چرا که ظلم است) و چه کسی ظالم‌تر از کسی است که بر خدا دروغ بندد تا مردمان را از روی جهل گمراه سازد؟ خداوند هیچگاه ستمکاران را (به راه راست و به سوی چیزی که خیر و صلاح دنیا و آخرتشان در آن باشد) هدایت نخواهد کرد. (ای پیغمبر) بگو: در آنچه به من وحی شده است، چیزی را بر خورنده‌ای حرام نمی‌یابم، مگر (چهار چیز، و آنها عبارتند از:) مردار، (همچون حیوان خفه شده، پرت گشته، شاخ زده، درّنده خورده، ذبح شرعی نشده...) و خون روان (نه بستهٔ همچون جگر و سپرز و خون مانده در میان عروق، که مباح است)، و گوشت خوک که همهٔ اینها ناپاک (و مضرّ برای بدن) هستند، و گوشت حیوانی که (در وقت ذبح به نام خدا سربریده نشده باشد و بلکه) به نام (بتی یا معبودی) جز خدا سر بریده شده باشد (که مایهٔ خروج از عقیدهٔ صحیح است). ولی اگر کسی (به سبب قحطی و نیافتن چیزی برای خوردن) وادار (به استفاده از این محرّمات) گردد بدون آن که علاقه‌مند (بدانها) باشد و (از سدّ جوع و اندازهٔ ضرورت) تجاوز کند (گناهی بر او نیست). چه پروردگار تو بس آمرزگار و مهربان است. (این چیزهائی بود که بر شما حرام کرده‌ایم) و بر یهودیان هر (حیوان) ناخنداری (یعنی: درّندگان که دارای پنجه‌های قوی، و پرندگان شکاری که از چنگال نیرومند برخوردارند) حرام کرده بودیم، و از گاو و گوسفند (تنها) پیه‌ها و چربیهای آنها را بر آنان حرام نموده بودیم، مگر پیه‌ها و چربیهائی که بر پشت اینها یا در اندرونه (و لابلای احشاء و امعاء) قرار دارد و یا پیه‌ها و چربیهائی که آمیزهٔ استخوان گردیده است. این هم پادافره ایشان در برابر ستمگریشان بود که بدانان دادیم (تا از غوطه‌ور شدن در گناهان و پیروی از شهوات خویشتن را بدور دارند) و ما (در همهٔ اخبارمان و از جمله این خبر) راستگوئیم. اگر تو را تکذیب کردند (و این حقائق را که از جانب خدا به تو وحی می‌شود نپذیرفتند) بدیشان بگو: پروردگار شما

دارای رحمت گسترده و مهر فراوان است و (در این جهان مؤمنان و کافران را در بر می‌گیرد. اگر خدا در مجازات ناباوران و بزهکاران شتاب روا نمی‌دارد، شما را نفریبد، چرا که کیفر طاغی و یاغی چون شما حتمی است و) عذاب او از رسیدن به گناهکاران، ردّخور ندارد. مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت خواهی از تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیّت خدا است!) اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاء حلال بر خود) تحریم نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند (و کیفر اعمال بد خود را دیدند). بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و (حجّت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه) از روی ظنّ و تخمین کار می‌کنید. (ای پیغمبر!) بگو: خدا دارای دلیل روشن و رسا است (بر این که گفتار و کردارتان بی‌پایه و بی‌مایه است، و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی کردار خود ندارید در این که می‌گوئید: خدا به کفر و شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است!... آری) اگر خدا می‌خواست همگی ما را (از راه اجبار به سوی حقّ و حقیقت) هدایت می‌نمود (امّا هدایت اجباری بیسود است و راهیابی اختیاری پسندیده و ستوده است. (ای پیغمبر) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغگویند و شایستهٔ تصدیق نیستند.) و از هویٰ و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و همطراز می‌کنند. بگو: بیائید چیزهائی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید، و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چرا که) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی رسان همگان مائیم نه شما)، و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه آنها در وقت انجام برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان، و کسی را بدون حقّ (قصاص و اجراء فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. اینها اموری هستند که خدا بگونهٔ مؤکّد شما را بدانها توصیه می‌کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید. به مال یتیم جز به نحو احسن (و بهترین راهی که باعث حفظ و ازدیاد آن گردد) نزدیک مشوید (و بدین شیوهٔ خداپسندانه ادامه دهید) تا آنگاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد (و در آن هنگام بگونهٔ شایسته می‌تواند در مال خویش تصرّف کند. در این وقت اموالش را به خودش تسلیم کنید)، و پیمانه و ترازو را به تمام و کمال و دادگرانه مراعات دارید و (نه کم و نه زیاد بدهید و نه کم و نه زیاد دریافت کنید. در حدّ توانائی انسانی خود در این باره بکوشید و بدانید که) ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازهٔ تاب و توانش موظّف نمی‌سازیم. و هنگامی که سخنی (در کار داوری یا گواهی و یا راجع به روایت و خبری) گفتید، دادگری کنید (و از حقّ منحرف نشوید) هر چند (کسی که سخن به نفع یا به زیان او گفته می‌شود) از خویشاوندان باشد. و به عهد و پیمان خدا (که برای انجام تکالیف از شما گرفته است، و عهد و پیمان فیمابین خود در بارهٔ مسائل و مصالح مشروع) وفا کنید. اینها چیزهائی هستند که خداوند شما را به رعایت آنها توصیه می‌کند، تا این که متذکّر شوید و پند

گیرید. این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

بدین منوال می‌بینیم که روند قرآنی این مسألهٔ جزئی ویژهٔ تحریم و تحلیل چهارپایان، و نذر و نذور چهارپایان و میوه‌جات و محصولات، و فرزندان - همانگونه که در جاهلیّت انجام می‌گرفت - را با آن مسائل بزرگ، ربط و پیوند می‌دهد: آن را به هدایت و ضلالت، پیروی از برنامهٔ یزدان یا پیروی از گامهای شیطان، رحمت خدا یا تهدید و بیم خدا، گواهی دادن به یگانگی یزدان یا همتا و انباز خدا کردن دیگران، و پیروی از راه راست خدا یا گسیختن از این راه و در پیش گرفتن کژراهه‌ها، ربط و پیوند می‌دهد، و در این راستا از همان تعبیراتی سود می‌برد که به هنگام پرداختن به مسألهٔ بزرگی همچون توحید درجای فراخ و فراگیر خود بکار می‌گیرد.

همانگونه که می‌بینیم روند قرآنی برای این مسألهٔ جزئی ویژه، عوامل و الهامهائی را در این یکجا، گرد می‌آورد. جائی که صحنهٔ آفرینش و سرزندگی در باغهای داربست و غیر داربست است، و صحنهٔ درختان خرما و کشتزارهائی است که دارای رنگهای گوناگون است، و در آنها درختان زیتون و انار همگون و غیرهمگونند. از موقعیّت گواهی گرفتن و فیصله بخشیدن، و از موقعیّت بیم دادن و هلاک گرداندن مشرکان، سخن می‌رود.

این همان صحنه‌هائی است که روند قرآنی قبلاً در سراسر سوره از آنها سخن به میان آورده است، در آنجاهائی که به مسألهٔ کلّی عقیده پرداخته است، پیش از این که به این مناسبت ویژه‌ای بپردازد که در آن مجسّم و جلوه‌گر است. همهٔ این موارد دارای معنی و مفهوم خود هستند. معنی و مفهومی که بر سرشت این آئین نمی‌شورد، و از دیدگاه این آئین دربارهٔ مسألهٔ فرمانروائی و قانونگذاری، نه زیاد و نه کم، تخطّی و تجاوز نمی‌کند.



چه بسا ما بر روند سوره پیشی گرفته‌ایم، در آن حال که به برنامهٔ موضوعی سوره می‌پردازیم، و روند سوره نیز از مسألهٔ کلّی عقیده، به بهانهٔ مناسبت جزئی مربوط به کار قانونگذاری و فرمانروائی سخن می‌راند. مناسبتی که ما نمی‌گوئیم: مقتضی این همه تقریر و تأثیر فراوان در روند کلّی سوره است، و موجب چنین بیان زیبا و چشمگیر دربارهٔ حقیقت الوهیّت در جولانگاه فراخ و فراگیر خود می‌باشد. امّا ما می‌گوئیم: مناسبتی است که در روند سوره به همهٔ اینها پیوند داده شده است. این پیوند نیز بر سرشت این آئین دلالت دارد، و بیانگر دیدگاه چنین آئینی دربارهٔ مسألهٔ قانونگذاری و فرمانروائی در امور جزئی و کلّی و کوچک و بزرگ و باارزش و بی‌ارزش زندگی این جهانی است، همانگونه که قبلاً گفتیم ...

هم اینک می‌خواهیم پیش از پرداختن به شرح و بسط روند سوره، شناخت کوتاهی از سوره و ویژگیها و نمادها و سیماهای سوره را چکیده‌وار بیان داریم، بدان گونه که در این فی‌ظلال القرآن شیوهٔ ما است:



در روایتهائی از ابن عبّاس، اسماء دختر یزید، جابر، انس پسر مالک، و عبدالله پسر مسعود - رضی الله عنهم جمیعاً - آمده است که این سوره مکّی است، و همهٔ آیه‌های آن یکجا نازل گشته است.

در این روایتها چیزی وجود ندارد که تاریخ نزول سوره را معیّن سازد. در موضوعهای روایتها نیز چیزی به چشم نمی‌خورد که مشخّص سازد در دوران مکّی چه زمانی نازل گشته است ... بر حسب ترتیب راجح سوره‌های قرآن، بعد از سورهٔ حجر قرار می‌گیرد، و سورهٔ پنجاه و پنجم خواهد بود. امّا ما - همان گونه که

در آشنائی با سوره بقره بیان داشتیم - با این معلوماتی که در دسترس داریم، نمی‌توانیم قاطعانه چیزی دربارهٔ تاریخ معیّن نزول سوره بگوئیم. مستند آنان اغلب در ترتیب سوره‌ها بدین نحو، تاریخ نزول اوائل سوره‌ها است، نه سراسر سوره‌ها. چه بسا بخشهائی از سورهٔ پیشین، پس از بخشهائی از سورهٔ پسین خود نازل گردیده است، چه در ترتیب سوره‌ها تکیه بر اوائل سوره بوده است. اما در سورهٔ انعام، همهٔ سوره یکباره نازل شده است. ما هر چند که نمی‌توانیم تاریخ نزول آن را مشخّص سازیم، امّا ما ترجیح می‌دهیم که این سوره پس از سالهای نخستین رسالت اسلام، نازل گردیده است. چه بسا در سال پنجم یا ششم نازل گشته باشد. در این ترجیح هم تکیهٔ ما بر وسعت موضوعهائی است که سوره در بر دارد، و نیز تکیهٔ ما بر شیوهٔ عرضهٔ سوره بدین نحوهٔ گسترده‌ای است که دالّ بر این است که دعوت اسلامی با مشرکان روبرو است و جدال با مشرکان است. رویگردانی فراوان مشرکان و تکذیب پیغمبر خدا کردن ایشان است که باعث توسعهٔ در عرضهٔ مسائل عقیدتی بدین شکل شده است، و موجب دلداری دادن پیغمبر خدا ﷺ در برابر جلوگیری و رویگردانی و تکذیب حقائق توسّط مشرکان است.

در روایتی از ابن عبّاس و قتاده نقل شده است که : این سوره همهٔ آن مکّی است، مگر دو آیهٔ آن که در مدینه نازل شده‌اند. یکی این فرمودهٔ خداوند متعال است:

﴿ وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قٰالُوا مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ. قُلْ: مَنْ أَنْزَلَ الْكِتٰابَ الَّذي جٰاءَ بِهِ مُوسىٰ نُوراً وَ هُدىً لِلنّٰاسِ، تَجْعَلُونَهُ قَرٰاطيسَ تُبْدُونَهٰا وَ تُخْفُونَ كَثيراً، وَ عُلِّمْتُمْ مٰا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لاٰ آبٰاؤُكُمْ. قُلِ: اللّٰهُ، ثُمَّ ذَرْهُمْ في خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴾.
(آیهٔ ۹۱)

کافران، خدا (و رحمت و حکمت او) را چنانکه باید نشناخته‌اند، وقتی که می‌گویند: خداوند هیچ چیزی بر هیچ کسی فرو نفرستاده است (و انسانی را به پیغمبری برنگزیده است! ای پیغمبر! به مشرکان و یهودیانی که با آنان همرأی و همصدا می‌گردند،) بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟ (شما ای یهودیان) آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می‌نویسید و آن قسمت را (که به مصلحت شما است و با آرزوهایتان می‌خواند) نشان می‌دهید، و بسیاری از آن را (که شما را وادار به تصدیق قرآن و ایمان به نبوّت محمّد می‌دارد) پنهان می‌کنید. و به شما (ای یهودیان! توسّط این قرآن، از آئین یزدان و هدایت خدای منّان) چیزهائی آموخته شده است که شما و پدران شما از آن باخبر نبوده‌اید. (در پاسخ پیشین ایشان) بگو: خدا (این قرآن را نازل کرده است) و بگذار در باطل (و یاوه‌سرائی) خود (فرو روند و) به بازیچه پردازند.

این آیه در بارهٔ مالک پسر صیف، و کعب پسر اشرف، نازل شده است که دو نفر یهودیند... آیهٔ دیگر این فرموده است:

﴿ وَ هُوَ الَّذي أَنْشَأَ جَنّٰاتٍ مَعْرُوشٰاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشٰاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ، وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمّٰانَ مُتَشٰابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشٰابِهٍ، كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ، وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصٰادِهِ، وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُسْرِفينَ ﴾.
(آیهٔ ۱۴۱)

خدا است که آفریده است باغهائی را که بر پایه استوار می‌گردند (و درختانش با قلاّبهای ویژه به اشیاء اطراف می‌چسبند و کمر راست می‌کنند و روی داربستها قرار می‌گیرند) و باغهائی را که چنین نیستند و (نیازی به پایه و داربست و پیچیدن به اطراف ندارند و بر سر پای خود می‌ایستند و گردن می‌افرازند. بلی این خدا است که انواع) خرمابنها و کشتزارها را آفریده است که ثمرهٔ آنها (در رنگ و طعم و بو و شکل و غیره) گوناگون است، و نیز درختان زیتون و انار را آفریده است که (در برخی صفات) همگونند و (در برخی صفات) متفاوتند. هنگامی که به بار آمدند از میوهٔ آنها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان از آنها (به فقراء و

مساکین) ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید، و (در خوردن و یا بخشیدن از آنها) اسراف نکنید، زیرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد.

این آیه دربارهٔ ثابت پسر قیص شماس انصاری، نازل شده است ... ابن جریج و ماوردی گفته‌اند: دربارهٔ معاذ پسر جبل، نازل گردیده است ...

روایت نخستین، احتمال می‌رود. به علّت این که در آن از کتابی یاد شده است که موسی آن را به عنوان نور و هدایت، برای مردمان آورده است. و رویاروئی با یهودیان نیز در آن ذکر شده است:

﴿ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا ﴾.

(شما ای یهودیان) آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می‌نویسید و آن قسمت را (که به مصلحت شما است و با آرزوهایتان می‌خواند) نشان می‌دهید.

هر چند که روایتهای دیگری از مجاهد، و از ابن عبّاس نقل شده است که کسانی که گفته‌اند:

﴿ مَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ ﴾.

خداوند هیچ چیزی بر هیچ کسی فرو نفرستاده است (و انسانی را به پیغمبری برنگزیده است).

چنین کسانی مشرکان مکّه هستند و خود آیه نیز مکّی است.

قرائت دیگری هم ذکر شده است:

﴿ قُلْ: مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُوراً وَ هُدىً لِلنَّاسِ يَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ يُبْدُونَهَا وَ يُخْفُونَ كَثِيراً ﴾.

بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟ (برخی از یهودیان) آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می‌نویسند و آن قسمت را (که به مصلحت خودشان است و با آرزوهایشان می‌خواند) نشان می‌دهند، و بسیاری از آن را (که ایشان را وادار به تصدیق قرآن و ایمان به نبوّت محمّد می‌دارد) پنهان می‌کنند.

این آیه با این قرائت، خبر از یهودیان می‌دهد، ولی آنان را مخاطب قرار نمی‌دهد. روند آیه هم جملگی از مشرکان سخن می‌گوید... ابن جریر این روایت را ترجیح می‌دهد و چنین قرائتی را می‌پسندد... با این توضیح آیه مکّی می‌گردد.

امّا آیهٔ دوم، روند سوره برداشت این را ندارد که مدنی گردد. زیرا روند سوره بدون این آیه، ما قبل این آیه از ما بعد این آیه از لحاظ معنی و عبارت می‌گسلد. سخن پیوسته به هم است و دربارهٔ این است که خدا باغهائی را آفریده است که دارای درختان بالارونده از داربستها و پایه‌ها و بر اشیاء اطراف خود پیچیده‌اند. و در آیهٔ بعدی سخن از چهارپایانی است که بزرگ و باربرند، و یا چهارپایانی هستند که کوچک بوده و از پشم و موی ایشان گستردنی تهیّه می‌گردد:

﴿ وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ، وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴾.
(۱۴۲)

(این خدا است که برای شما) از چهارپایان (یعنی: شتر و گاو و بز و گوسفند) حیواناتی (را آفریده است که بزرگ و) باربرند، و حیواناتی (را آفریده است) که کوچکند (و از پشم و موی آنها فرشها و گستردنیها تهیّه می‌کنید. اینها روزی خدا برای شمایند و) از آنچه خدا نصیب شما کرده است (و برای شما حلال نموده است) بخورید و از گامهای اهریمن پیروی مکنید (و با افتراء تحلیل و تحریم، در راه او گام برندارید) بیگمان اهریمن دشمن آشکار شما است (و هرگز خیر و خوبی شما را نمی‌خواهد).

سپس روند سوره برای تکمیل سخن از چهارپایان به پیش می‌رود، سخنی که پیش از آیه‌ای آغاز شده بود که از محصولات و میوه‌جات صحبت می‌کند... موضوع یگانه‌ای همهٔ اینها را گرد می‌آورد، موضوع یگانه‌ای که در بخش پیشین از آن سخن گفتیم و اختصاص به مسألهٔ تحریم و تحلیل و نذر و نذور داشت.

تنها چیزی که بعضیها را بر آن داشته است که این آیه را

مدنی بدانند، این فرمودهٔ خداوند بزرگوار است که در آن آمده است:

﴿كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصٰادِهِ﴾.

هنگامی که به بار آمدند از میوهٔ آنها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان از آنها (به فقراء و مساکین) ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید.

این کار را هم حمل بر زکات کرده‌اند. زکات نیز با نصابهای مشخّصی که در کاشته‌ها و محصولات دارد جز در مدینه تعیین و تبیین نشده است ... امّا معنی این آیه تنها این نیست. بلکه اقوال دیگری نیز در تفسیرها آمده است. از جمله، گفته‌اند: مراد آیه صدقات است. بعضی هم گفته‌اند: مقصود آیه این است که به هنگام برداشت محصول یا چیدن میوه‌ها، چیزی از آنها به کسانی داده شود که از کنارشان می‌گذرند، و یا به اقوام و خویشاوندان صاحبان محصولات، به خاطر قرابت و خویشی، چیزی عطاء گردد... ولی بعدها ده یک (= $\frac{۱}{۱۰}$) و بیست یک (= $\frac{۱}{۲۰}$) تعیین گردید ... بنابراین آیهٔ مورد نظر مکّی است.

ثعلبی گفته است: سورهٔ أنعام مکّی است، مگر شش آیه که در مدینه نازل شده‌اند:

﴿وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ...﴾ ... تا آخر سه آیه ...

همچنین:

﴿قُلْ: تَعٰالَوْا أَتْلُ مٰا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ...﴾ ... تا آخر سه آیه ...

روشن کردیم که آیه‌های پیشین مکّی هستند. چرا که آنچه بر آیهٔ نخستین این مجموعه منطبق است، بر آیهٔ دوم و سوم این دسته از آیات نیز منطبق است. امّا مجموعهٔ دوم - تا آنجا که اطّلاع دارم و دانش من قد می‌کشد - یک روایت از یکی از اصحاب و یا از یکی از تابعان نقل نشده است که دالّ بر این باشد که این آیه‌ها مدنی هستند. در موضوع آنها نیز چیزی نیست که آیه‌ها را مدنی بشمار آورد... این دسته از آیات، از اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای جاهلیّت صحبت می‌کنند که با موضوع تحریم و تحلیل ذبیحه‌ها و نذر و نذورها کاملاً پیوند دارند و پیشتر از آن سخن رفت ... بدین خاطر از مکّی بودن آنها جانبداری می‌کنم و بدین دیدگاه می‌گرایم.

در قرآن امیری، آیه‌های: (۲۰، ۲۳، ۹۱، ۹۲، ۱۱۴، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳) مدنی هستند. از آیات: (۹۱، ۹۲) و (۱۴۱) و (۱۵۱-۱۵۳) سخن گفتیم. در آیه‌های (۲۰، ۲۳، ۱۱۴) چیزی نیست که ما را به گمان مدنی بودن اندازد، مگر ذکر اهل کتاب در آنها. این هم دلیل نمی‌گردد، زیرا در آیه‌های مکّی همسان این چیزها وجود دارد.

به خاطر همهٔ اینها، ما نظریّهٔ کسانی را می‌پسندیم که این روایتها را مطلق دانسته‌اند و از موارد ویژه آزاد و رها شمرده‌اند. روایتهائی که بیانگر این هستند که سوره در یک شب و در مکّه نازل گردیده است. از ابن عبّاس و همچنین از أسماء دختر یزید، این امر روایت شده است. و اسماء روایت را به شکل زیر نقل کرده است:

«سفیان ثوری از لیث، او نیز از شهر پسر حوشب، و او از اسماء دختر یزید روایت می‌کند که اسماء گفته است: سورهٔ انعام بر پیغمبر ﷺ همه یکباره نازل شد، در حالی که من افسار شتر پیغمبر ﷺ را گرفته بودم، و از سنگینی سوره کمی مانده بود استخوانهای شتر بشکنند».

روایتی هم که از ابن عبّاس نقل شده است و طبرانی روایت نموده است، چنین است:

«علی پسر عبدالعزیز، و حجّاج پسر منهال، و حمّاد پسر سلمه، برای ما از علی پسر زید، و یوسف پسر مهران، و او از ابن عبّاس روایت کرده‌اند که گفته است: سورهٔ أنعام در شبی در مکّه، نازل گردید، پیرامون سوره هفتاد هزار فرشته بودند و به تسبیح و تقدیس صدا سر داده بودند».

این دو روایت از سخنانی مطمئن‌تر و معتبرترند که بیان می‌دارند برخی از آیه‌های سوره مدنی هستند ... گذشته از تحلیل موضوعی سوره که قبلاً بیان داشتیم و مؤیّد مکّی بودن همهٔ آیات سوره است.

واقعیّت این است که روند سوره در پیوند و جنبش و جوششی که دارد، به دل الهام می‌کند که این سوره رودخانهٔ متحرّک و خروشان، یا سیل موّاج و دمانی است. بدون هیچگونه سدّ و مانعی، و انفصال و انقطاعی، به پیش می‌تازد. و ساختار خود سوره نیز بگونه‌ای است که همهٔ این روایتها را تصدیق می‌کند، و یا سخت توضیح می‌دهد.

❁

موضوع بنیادین سوره، و شخصیّت همگانی آن را هر چند در سرآغاز سخن از سوره، چکیده‌وار بیان داشتیم، ولیکن در این شناسائی، باید بیشتر توضیح داد:

ابوبکر پسر مردویه با اسنادی که داشته است از انس پسر مالک روایت نموده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(نَزَلَتْ سُورَةُ الْأَنْعامِ مَعَها مَوْكِبٌ مِنَ الْمَلائِكَةِ سَدَّ ما بَيْنَ الْخافِقَيْنِ، لَهُمْ زَجَلٌ بِالتَّسْبِيحِ، وَ الْأَرْضُ بِهِمْ تَرْتَجُّ).

سورهٔ انعام به همراه کاروانی از فرشتگان نازل گردید، کاروانی که کرانه‌های آسمان و زمین را پر کرده بودند. فرشتگان صدا به تسبیح و تقدیس بلند نموده بودند، و زمین از ایشان به تکان و لرزش درآمده بود.

پیغمبر ﷺ بدین هنگام می‌فرماید:

(سُبْحانَ اللهِ الْعَظِيمِ. سُبْحانَ اللهِ الْعَظِيمِ ...).

والا مقام خداوند بزرگوار است! والامقام خداوند بزرگوار است!...

این کاروان، و این لرزه و تکان، پرتو آن در سوره، آشکار و نمایان است!... خود سوره، کاروانی است. کاروانی که نفس از آن بر خود می‌لرزد! جهان از آن می‌جنبد!... سوره از موقعیّتها و صحنه‌ها و الهامها و آهنگها لبریز است!... سوره - چنانکه پیشتر گفتیم - در روند دمان و خروشان از این صحنه‌ها و موقعیّتها و الهامها و آهنگهای خود، به رودخانهٔ دمان و خروشانی می‌ماند که امواج آن پیاپی بر سر و کول یکدیگر بدوند. هنوز موجی به جایگاه خود نرسیده است و باز نایستاده است، که موج بعدی می‌آغازد و به پیش می‌تازد و خود را به موج پیشین می‌رساند و با آن درمی‌آمیزد و در مسیر رودخانه به خود می‌لولد و شتابان و پیچان می‌دود و می‌رود!

موضوع بنیادینی که سوره بدان می‌پردازد، به هم مرتبط و پیوسته است. نمی‌توان سوره را به بندها بخش کرد، هر بندی که به گوشه‌ای از موضوع بپردازد... بلکه بندها موجهائی هستند. هر موجی با موج پیشین می‌آمیزد و آن را تکمیل می‌نماید.

از اینجا است که در این شناسائی نخواهیم کوشید به بررسی موضوعهائی بپردازیم که سوره در بر دارد. بلکه تنها خواهیم کوشید نمونه‌هائی از این موجهای بهم آمیخته و پیوستهٔ سوره را عرضه کنیم:

سوره آغاز می‌گردد با رویاروی شدن با مشرکانی که با یزدان جهان خدایان دیگری را به خداوندگاری می‌پذیرند. در صورتی که دلائل یگانگی یزدان پیش چشم ایشان است و به هر جا بنگرند دلائل یگانگی او را می‌بینند و دلائل یگانگی یزدان در کرانه‌های جهان بیرون و در گوشه گوشهٔ جهان درون ایشان پیدا و جلوه‌گر است و از هر سو آنان را فریاد می‌دارد... این سوره می‌آغازد و ایشان را آشکارا با حقیقت الوهیّت در پسوده‌های فراوانی روبرو می‌گرداند که همهٔ هستی را و سراسر وجودشان را فرا می‌گیرد... می‌آغازد و آنان را با سه پسوده روبرو می‌سازد. سه پسوده‌ای که ژرفا و پهنای گسترهٔ بزرگ هستی را به تصویر می‌کشد:

﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي خَلَقَ السَّماوٰاتِ وَ الْأَرْضَ، وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ، ثُمَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ. هُوَ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ طينٍ ثُمَّ قَضىٰ أَجَلاً، وَ أَجَلٌ مُسَمّىً عِنْدَهُ، ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ. وَ هُوَ اللهُ فِي السَّماوٰاتِ وَ فِي الْأَرْضِ، يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ، وَ يَعْلَمُ ما تَكْسِبُونَ ﴾. (۱-۳)

ستایش خداوندی را سزا است که آسمانها و زمین را آفریده است و تاریکیها و روشنائی را ایجاد کرده است

(که هر یک سود ویژه‌ای و حکمت خاصی در بر دارند و دلائل باهر و براهین قاطعی بر وجود خدایند) ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویشتنند (برای آفریدگار خود بتان را) انباز می‌کنند. خدا آن ذاتی است که شما را از گِل آفریده است، سپس (برای زندگی هر یک از شما) زمانی را تعیین کرده است (و با مرگ شخص پایان می‌پذیرد) و زمان معیّن (فرا رسیدن رستاخیز) را تنها خدا می‌داند و بس. سپس شما (افراد مشرک، دربارهٔ آفریننده‌ای که انسان را از این اصل ناچیز یعنی گِل آفریده است و او را تکامل بخشیده است!) شکّ و تردید به خود راه می‌دهید. در آسمانها و زمین تنها او خدا است (و پرستش را سزا است. او) پنهان و آشکار شما را می‌داند و از آنچه (از خوبی و بدی انجام می‌دهید و) فرا چنگ می‌آورید آگاه است (و جزا و سزای شما را می‌دهد).

سه آیه است. در آیهٔ نخستین جملگی هستی جهان را می‌گنجاند. در آیهٔ دوم هستی انسان را می‌گنجاند.. سپس در آیهٔ سوم الوهیّت را بر هستی جهان و هستی انسان، مشتمل و محیط می‌گرداند!

چه اعجازی است! چه زیبائی و جمالی است! چه اشتمال و احاطه‌ای است!

روبروی این هستی جهان شاهد بر یگانگی آفریدگار، و پیشاپیش این هستی انسانی شاهد بر چرخاندن امور جهان توسّط یزدان، و جلو این الوهیّت فرمانروا در آسمانها و زمین، و آگاه از پنهان و آشکار و هر آنچه مردمان فرا چنگ می‌آورند، شرک مشرکان، و شکّ و گمان شک کنندگان و گمان برندگان، بسی زشت و پلشت جلوه‌گر می‌آید. آن اندازه زشت و پلشت پدیدار می‌گردد که جائی در نظام هستی، و محلّی در فطرت نفس انسان، و سند و حجّتی در دل و خرد ندارد!

در این لحظه موج دیگری می‌آغازد و موقعیّت کسانی را نشان می‌دهد که نشانه‌های شناخت یزدان را نمی‌پذیرند که در جهان و زندگی پخش و پراکنده‌اند. همراه با عرضهٔ موقعیّت زشت و شگفت اینان، تهدید و بیم سر می‌رسد. این موج هلاک شدن و نابود گشتن گذشتگان را می‌نمایاند، و سلطهٔ چیره‌ای جلوه‌گر می‌آید که این هلاکها و نابودیها و این سرکوبیها و در هم کوبیها بیانگر آنند. در اینجا عیبجوئی ناباوران، با وجود این چنین حقیقت روشن و پیدائی، زشت و پلشت می‌نماید. روشن می‌گردد که ناباوران به خاطر نبودن دلیل نیست که حقائق را نمی‌پذیرند، بلکه نیّت پاک و درستی ندارند، و دریچهٔ دل را بر روی دلیل نمی‌گشایند:

﴿ وَ مٰا تَأْتِیهِمْ مِنْ آیَةٍ مِنْ آیٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ کٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِینَ. فَقَدْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ فَسَوْفَ یَأْتِیهِمْ أَنْبٰاءُ مٰا کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ. أَلَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَکَّنّٰاهُمْ فِی الْأَرْضِ مٰا لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ، وَ أَرْسَلْنَا السَّمٰاءَ عَلَیْهِمْ مِدْرٰاراً، وَ جَعَلْنَا الْأَنْهٰارَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمْ، فَأَهْلَکْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِینَ. وَ لَوْ نَزَّلْنٰا عَلَیْکَ کِتٰاباً فِی قِرْطٰاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَیْدِیهِمْ، لَقٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا: إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِینٌ. وَ قٰالُوا: لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ! وَ لَوْ أَنْزَلْنٰا مَلَکاً لَقُضِیَ الْأَمْرُ ثُمَّ لاٰ یُنْظَرُونَ. وَ لَوْ جَعَلْنٰاهُ مَلَکاً لَجَعَلْنٰاهُ رَجُلاً، وَ لَلَبَسْنٰا عَلَیْهِمْ مٰا یَلْبِسُونَ. وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِکَ، فَحٰاقَ بِالَّذِینَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مٰا کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ. قُلْ: سِیرُوا فِی الْأَرْضِ، ثُمَّ انْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ ﴾. (۴-۱۱)

هیچ دلیلی از دلائل (دالّ بر وجود) پروردگارشان بدانان نمی‌رسد مگر آن که از آن روی می‌گردانند. هنگامی که قرآن بدانان رسید، آن را تکذیب کردند، پس اخبار آن چیزی که (در قرآن راجع به مکافات دنیا و مجازات آخرت بدیشان گوشزد شده است و) به مسخره‌اش گرفته‌اند به سراغشان خواهد آمد و دامنگیرشان خواهد گردید. آیا ندیده‌اند (و آگاهی پیدا نکرده‌اند) که پیش از ایشان چقدر از اقوام و ملّتها را هلاک کرده‌ایم؟ اقوام و ملّتهائی که در زمین (اسباب و ابزار) قدرت و نعمت بدیشان دادیم، قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده‌ایم، و بارانهای پیاپی برای آنان

باراندیم و رودبارها در زیر (منازل و کاخهای) ایشان روان کردیم. امّا (هنگامی که سرکشی و نافرمانی کردند و شکر نعمت بجای نیاوردند، به پاس گناهانشان) آنان را نابود ساختیم و اقوام و ملّتهای دیگری را پس از ایشان پدیدار کردیم (و زمام امور را به دستشان سپردیم. پس از گذشتگان پند گیرید و از خواب غفلت بیدار شوید. ای پیغمبر!) اگر نامه‌ای نوشته در صفحهٔ کاغذی بر تو نازل کنیم (و در آن حقّانیّت رسالت تو نگاشته شده باشد) و آن را (علاوه از دیدن) با دستهای خود لمس کنند (که در این صورت جای شکّ و گمانی باقی نمی‌ماند) باز هم کافران (دشمن حقّ و نباوران ستیزه‌گر) می‌گویند: این، چیزی جز جادوگری نیست. می‌گویند که چه می‌شد اگر فرشته‌ای به پیش او بیاید (و در حضور ما بر نبوّت و صدق گفتارش گواهی دهد تا بدو ایمان بیاوریم؟ بگو:) اگر فرشته‌ای به پیش او بفرستیم (و موضوع جنبهٔ حسّی و شهود پیدا کند، برابر سنّت همیشگی خدا دربارهٔ آنان که طلب معجزه کرده‌اند و پس از مشاهدهٔ معجزه سر برتافته‌اند و نابود گشته‌اند)، کار از کار می‌گذرد (و فرمان هلاک ایشان صادر می‌گردد) و دیگر مهلت (زنده ماندن) بدیشان داده نمی‌شود. اگر هم فرشته‌ای را (مؤیّدِ پیغمبر) می‌کردیم، او را به شکل انسان در می‌آوردیم (تا آنان بتوانند او را ببینند و سخنانش را فهم کنند. در این صورت باز هم اشکال برطرف نمی‌شد) و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند. بیگمان پیغمبرانی پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند، و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره کنندگان را فرا گرفته است (و عذابی که بازیچه‌اش شمرده‌اند دامنگیرشان شده است). بگو: در زمین بگردید و سپس بنگرید و دقّت کنید که سرانجام آنان که (پیغمبران خود را) تکذیب می‌کرده‌اند چه شده است؟!.

از اینجا به بعد موج سومی در آشنائی با حقیقت الوهیّت درمی‌گیرد، الوهیّتی که جلوه‌گر در مالکیّت خداوند بزرگ در هر آن چیزی است که در آسمانها و در زمین است، و در هر آن چیزی است که در شب و روز زندگی می‌کند و می‌آرامد. الوهیّتی که جلوه‌گر در روزی رسانی یزدان است. روزی رساننده‌ای که غذا و خوراک می‌دهد و غذا و خوراک داده نمی‌شود. بدین سبب خدا سرپرستی است که سرپرستی جز او نیست. خدائی که بندگان باید خویشتن را تنها تسلیم او کنند و بس. تنها او است که در آخرت سرکشان و بزهکاران را عذاب می‌دهد. او است که می‌تواند ضرر و زیان برساند و خیر و خوبی نصیب مردمان گرداند. او بر هر چیزی توانا است، و چیره بر بندگان خود است. او بس کاربجا و آگاه است. پس از این مقدّمات، موج به اوج خود می‌رسد در گواهی گرفتن و داوری نمودن میان پیغمبر ﷺ و میان قوم، و بیم دادنشان و بیزاری جستن از انبازشان، و اعلام یگانه پرستی در برابرشان با فریاد بلند روشن قاطعانه‌ای:

﴿ قُلْ: لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؟ قُلْ: لِلّهِ. كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ، الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، قُلْ: أَغَيْرَ اللهِ أَتَّخِذُ وَلِيّاً فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ؟ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ، وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ. وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ، وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ. قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلِ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ. أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ؟ قُلْ: لَا أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ. وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴾. (۱۲-۱۹)

بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ (از زبان فطرتِ آنان) بگو: از آن خدا است. (همو از روی

تفضّل و تلطّف) رحمت (به بندگان را) بر عهدهٔ خود گرفته است (و هر که از روی ایمان دست دعا به سوی رحمان بردارد از آستان یزدان ناامید برنمی‌گردد). بدون هیچگونه شکّ و گمانی شما را در روز قیامت گرد می‌آورد (و آنگاه پاداش و پادافره همگان را می‌دهد). تنها کسانی که (سرمایهٔ) وجود خود را از دست داده‌اند (و هستی خویشتن را باخته‌اند) ایمان نمی‌آورند. از آن او است آنچه در شب و روز قرار دارد (یعنی همان گونه که هر چه در هر مکانی است از آن خدا است، هر چه در هر زمانی هم که باشد متعلّق بدو است) و او شنوای (همهٔ اصوات و) آگاه (از همهٔ موجودات) است. بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیرم؟! در صورتی که او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است و او روزی می‌دهد (و رازق همگان او است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی‌شود (و نیازمند کسی نیست). بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امّت، خویشتن را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند و) مسلمان باشد (و نیز خداوند به من دستور داده است که) از زمرهٔ مشرکان مباش. بگو: من (هم مانند سائر انسانهای مآل اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. کسی که (چنین عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است، و این پیروزی آشکاری است. اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند)، چرا که او بر هر چیزی توانا است. او بر سر بندگان خود مسلّط است و او حکیم (است و کارهایش را از روی حکمت انجام می‌دهد، و از احوال و اوضاع) بس آگاه است. (ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوّت من گواهی دهد؟) بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانها می‌رسد بدان بیم دهم. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی‌تواند سوره‌ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا براستی شما گواهی می‌دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانهٔ یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جانی که) انباز خدا می‌کنید بیزارم.

موج چهارمی می‌آغازد و از آشنائی اهل کتاب با این کتاب تازه‌ای سخن می‌گوید که مشرکان آن را دروغ می‌دانند و نمی‌پذیرند. این چنین شرکی را بزرگترین ستم می‌شمارد، و مشرکان را در برابر صحنه‌ای نگاه می‌دارد که روز قیامت ایشان را در آن نگاه می‌دارند و از آنان دربارهٔ انبازهایشان پرسش می‌گردد و ایشان هم منکر شرک ورزیدن خود می‌شوند و پرده از تهمت و افتراء آنان کنار می‌افتد. این موج حالشان را به تصویر می‌زند بدانگاه که دستگاههای گیرندهٔ سرشتشان بیکاره و بیفائده مانده است و از آنها سود جسته نمی‌شود و با آنها الهامها و پیامهای ایمان دریافت نمی‌گردد و به فرمانهای آسمانی پاسخ گفته نمی‌شود. دلهایشان در پرده است و دلائل ایمان را دریافت نمی‌دارد. آنان ادّعاء می‌کنند که این قرآن افسانه‌های گذشتگان است! این موج بدیشان می‌گوید: ایشان خود را به مهلکه می‌اندازند، بدانگاه که دیگران را از هدایت بازمی‌دارند و خودشان نیز از آن دوری می‌گزینند. سپس احوال ایشان را به تصویر می‌کشد، در آن هنگام که بر لبهٔ آتش دوزخ نگاه داشته شده‌اند و می‌گویند: کاش می‌توانستیم به دنیا برگردیم و از زمرهٔ مؤمنان بشویم! بعد ایشان را به دنیا برمی‌گرداند و آنان را به تصویر می‌کشاند در حال و وضعی که زنده شدن و زندگی دوباره را انکار می‌کنند. سپس به دنبال این امر، تصویری از حال و وضعشان می‌کشد بدانگاه که آنان را در پیشگاه پروردگارشان نگاه داشته‌اند، و از ایشان دربارهٔ این انکار و ناباوری پرسش می‌شود، و بار گناهانشان را بر دوشهایشان می‌کشند... این موج پایان

می‌پذیرد با بیان زیانمندی تکذیب کنندگان ملاقات با یزدان و آماده شدن در پیشگاه خداوند منّان، و ذکر ناچیزی زندگی دنیا در برابر زندگی سرای آخرتی که برای پرهیزگاران اندوخته و ذخیره گشته است:

﴿ أَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ، الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ. وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ؛ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ. ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاَّ أَنْ قَالُوا: وَ اللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. أُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْراً، وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاَ يُؤْمِنُوا بِهَا، حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا: إِنْ هَٰذَا إِلاَّ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ، وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ. وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ، فَقَالُوا: يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لاَ نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ، وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ، وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. وَ قَالُوا: إِنْ هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ. وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ: أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ؟ قَالُوا: بَلَىٰ وَ رَبِّنَا! قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ. قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللهِ، حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا: يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا، وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ، أَلاَ سَاءَ مَا يَزِرُونَ! وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ، وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ، أَفَلاَ تَعْقِلُونَ ﴾.

(٢٠-٣٢)

کسانی که کتاب آسمانی بدانان داده‌ایم (یعنی یهودیان و مسیحیان) او را (که محمّد نام و پیغمبر خاتم است و صفات او در کتابهایشان مذکور است، خوب) می‌شناسند، همانگونه که فرزندان خود را می‌شناسند. کسانی که (سرمایهٔ وجود) خود را از دست داده‌اند (زیانکارند و بدانچه پی می‌برند اقرار نمی‌کنند و) ایمان نمی‌آورند. چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد (و فرزند و انباز برای او قرار می‌دهد و چیزهای ناروای دیگر بدو نسبت می‌دهد؟) یا دلائل (دالّ بر یگانگی خدا و صدق انبیاء) او را تکذیب می‌نماید (و آیات قرآن و معجزات پیغمبران را باور نمی‌دارد و نادیده می‌انگارد؟)! مسلّماً ستمکاران رستگار نمی‌شوند. (برای آنان بیان کن چیزی را که در روز قیامت رخ می‌دهد) آن روزی که همهٔ آنان را جمع می‌کنیم و سپس به کسانی که (انبازانی برای خدا قرار داده‌اند و بدو) شرک ورزیده‌اند می‌گوئیم: انبازانی که گمان می‌بردید کجایند (تا چنین معبودهای دروغین در عرصهٔ وحشتناک به فریادتان رسند؟!). سپس عاقبت کفر آنان چیزی جز این نیست که می‌گویند: به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبوده‌ایم! (و هرگز جز تو را نپرستیده‌ایم!). بنگر که چگونه با خویشتن نیز دروغ می‌گویند، و نشانی از شرکاء و انبازانی نماند که آنان به هم می‌بافتند. برخی از آنان (به هنگام تلاوت قرآن) به تو گوش فرا می‌دهند ولی (نه برای فهمیدن آن و هدایت بدان، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن آن. بدین سبب ایشان را از فایدهٔ عقل و گوش محروم کرده‌ایم و گوئی که) ما بر دلهایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان کری قرار داده‌ایم (تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند). اگر آنان همهٔ دلائل و نشانه‌های حقّ را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می‌آیند می‌گویند: اینها (که تو بر ما می‌خوانی) جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست. آنان (دیگران را) از قرآن باز می‌دارند و خود نیز از آن دوری می‌گزینند (و لذا نه خودشان از قرآن سود می‌برند و نه می‌گذارند از آن سود ببرند! به سبب چنین کاری) آنان جز خویشتن را هلاک نمی‌نمایند (و تنها خودشان زیان می‌بینند) ولی (زشتی عمل خود و فرجام بد آن را) درک نمی‌کنند. اگر تو (ای

محمّد!) آنان را مشاهده کنی بدانگاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و هراس جهنّم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنهای شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمرهٔ مؤمنان می‌شدیم. (این تمنّا، آرزوی دروغینی بیش نیست) بلکه (به خاطر آن است که در آن جهان، عیوب) کارهائی را که قبلاً (در این دنیا انجام می‌داده‌اند و از خود و دیگران) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعدهٔ ایمان) دروغگویند. و آنان (اگر هم به دنیا برگردند، دیگر باره می‌گویند: زندگی تنها همین زندگی دنیای ما است و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم (و قیامت و دوزخ و بهشتی در میان نیست!). اگر آنان را ببینی بدان هنگام که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده‌اند (خواهی دید که چه حال بد و وضع تباهی دارند، و خداوند بدیشان) می‌گوید: آیا این (چیزهائی را که می‌بینید و دامنگیرتان است) حقّ نیست؟! می‌گویند: آری به پروردگارمان سوگند (حقّ است. آنگاه خداوند باز بدیشان) می‌گوید: پس به سبب کفری که می‌ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید. مسلّماً آنان که ملاقات با خدا را دروغ می‌پندارند (و حساب و کتاب و مجازات و مکافات آخرت را باور نمی‌دارند و به انکار خود ادامه می‌دهند) تا آنگاه که ناگهان قیامت فرا می‌رسد، زیان می‌بینند (و در هنگامهٔ رستاخیز سخت پشیمان می‌شوند و) می‌گویند: فسوسا و دریغا (چرا غافل بودیم و) در دنیا کوتاهی کردیم و (توشه و زاد آخرت را تهیّه ننمودیم. آنان در آن روز بار) گناهان را بر دوش خود می‌کشند. هان! چه بد چیزی بر دوش می‌کشند! زندگی دنیا (که کافران تنها آن را زندگی می‌دانند) سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیست، و سرای آخرت (جهان حقیقی است و) برای پرهیزگاران بهتر (از این جهان فانی) است. آیا (این امر بدیهی را) نمی‌فهمید (و سود و زیان خود را نمی‌دانید).

آنگاه موج پنجمی می‌آغازد. در این موج، روند قرآنی رو به پیغمبر ﷺ خدا می‌کند و او را دلداری می‌دهد، و غم و اندوهی را از او می‌زداید که بدو دست می‌دهد به سبب این که مردمان او را دروغگو می‌شمارند، و آنچه را که با خود از سوی خدا آورده است، تکذیب می‌دارند. همچنین روند قرآنی برای او الگوئی از پیغمبران پیشین می‌سازد، پیغمبرانی که پیش از او زیسته‌اند و در برابر تکذیبها و دروغگو نامیدنهای دیگران ایستادگی و شکیبائی کرده‌اند، و اذیت و آزارها دیده‌اند، تا مدد و یاری یزدان فرا رسیده است و ایشان را در بر گرفته است. روند قرآنی از دیگر سو مقرّر می‌دارد که سنّت خدا دگرگون نمی‌شود، امّا شتاب نمی‌ورزد! حال که پیغمبر ﷺ بر رویگردانی ایشان شکیبائی نمی‌ورزد، دست کم تلاش بشری خود را در آوردن معجزه‌ای برای آنان بذل کند. اگر خدا خواست ایشان را پیرامون هدایت گرد می‌آورد! مشیّت یزدان در میان آفریدگانش بر آن قرار گرفته است - یزدانی که فرمانده جهان و گردانندهٔ امور آن، تنها او است - فقط کسانی پاسخ مثبت دهند و پذیرای ایمان گردند که دستگاههای سرشتی ایشان برای دریافت خراب نشده و از کار نیفتاده باشد... مردگان چون حیاتی در آنان نیست، الهامها و پیامهای هدایت را نمی‌شنوند و پاسخ نمی‌گویند. خداوند ایشان را زنده می‌گرداند و آنان به سوی او برمی‌گردند:

﴿ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ، فَإِنَّهُمْ لاٰ يُكَذِّبُونَكَ، وَ لٰكِنَّ الظّٰالِمِينَ بِآيٰاتِ اللهِ يَجْحَدُونَ. وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ، فَصَبَرُوا عَلىٰ مٰا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّىٰ أَتٰاهُمْ نَصْرُنٰا، وَ لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِ اللهِ، وَ لَقَدْ جٰاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ. وَ إِنْ كٰانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرٰاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ

سُلَّماً فِی ٱلسَّماءِ فَتَأْتِیَهُمْ بِآیَةٍ. وَ لَوْ شاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدیٰ، فَلاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِینَ. إِنَّما یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ یَسْمَعُونَ، وَالْمَوْتیٰ یَبْعَثُهُمُ اللهُ، ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ ﴾. (۳۳-۳۶)

(ای پیغمبر!) ما می‌دانیم که آنچه (کفّار مکّه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند. پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند (و مورد اذیّت و آزار قرار گرفته‌اند) و در برابر تکذیبها (و اذیّت و آزارها) شکیبائی کرده‌اند (و بر عقیدهٔ خود ماندگار مانده‌اند و سنگر را خالی نکرده‌اند) و اذیّت و آزار شده‌اند (و گرفتاریها و شکنجه‌ها را تحمّل کرده‌اند) تا یاری ما ایشان را دریافته است (و در مبارزهٔ حقّ و باطل پیروز شده‌اند. تو نیز چنین باش. این سخن خداوند است و مبتنی بر وعدهٔ پیروزی است) و هیچ چیز نمی‌تواند سخنان خدا را دگرگون سازد. به تو اخبار و سرگذشت پیغمبران رسیده است (و می‌دانی که رسالت با شدائد همراه است و سرانجام سختیها پیروزی در دنیا و آنگاه جنة المأویٰ است). اگر روگردانی ایشان از (دعوت) تو برای تو سخت و سنگین است، چنانکه می‌توانی (جهت اقناع آنان راهی پیدا کنی و مثلاً) نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری (و اعماق زمین و بالای آسمانها را بگردی) و دلیلی برای (ایمان آوردن) ایشان بیاوری (چنین کن. امّا بدان که این لجوجان تو را تصدیق نمی‌کنند و ایمان نمی‌آورند). ولی اگر خدا بخواهد آنان را (قهراً و جبراً) بر هدایت جمع خواهد کرد (و ایمان را بدیشان تلقین خواهد نمود. امّا هدایت اجباری و ایمان زورکی چه سود دارد؟ لذا ایشان را به خود وامی‌گذارد تا با اراده و اختیار خود اگر خواستند ایمان بیاورند و اگر نخواستند ایمان نیاورند). پس از زمرهٔ کسانی مباش که (حکم خدا و سنّت او را در بارهٔ مردم) نمی‌دانند. تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان را می‌شنوند. امّا اینان مردگان زنده‌نما هستند) و خداوند مردگان (چون ایشان را به هنگام رستاخیز از گورها) برمی‌انگیزد، و پس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند (و مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سزا و جزای خود را می‌بینند).

بدین شیوه، روند سوره به پیش می‌رود و موج موج به پیش می‌تازد و موجها بر سر و کول یکدیگر می‌دوند و به همدیگر می‌پیوندند، بدانگونه که نمونه‌هائی از این امواج را ذکر کردیم. بدان امید که سرشت سوره را همچون موضوع آن به تصویر کشد... سوره در برخی از امواج به قلّه‌های بلندتری از این موجها می‌رسد، موجهائی که بیان کردیم. همچنین جوش و خروش امواج آن در برخی از مسیرهائی که می‌پیماید، بیش از سایر موارد دیگر است و دراز آهنگ‌تر و پیچان‌تر بوده و از غرّش و جوشش بیشتری برخوردار است... ولی ما نمی‌توانیم همهٔ مطالب سوره را در این شناسائی کوتاه، مطرح سازیم و عرضه داریم. قسمتی از این مطالب در بخش بعدی ذکر می‌گردد.



قبلاً گفتیم: این سوره به موضوع بنیادین خود، بگونهٔ زیبا و شگفتی می‌پردازد. آخر این سوره در هر نگاهی و در هر جائی و در هر صحنه‌ای، به نهایت «زیبائی دلربائی» می‌رسد که نَفَس را مغلوب، و حسّ و شعور را مدهوش، و نفْس را مقهور می‌سازد، در آن هنگام که صحنه‌ها و آهنگها و الهامها و اشاره‌ها به هم می‌پیوندند.

هم اینک آیه‌های سوره را به حال خود وامی‌گذاریم تا این حقیقت را با شیوهٔ قرآنی خود به تصویر کشند. چرا که توصیف و تعریف هر اندازه هم رسا و والا باشد، نمی‌تواند چیزی از این حقیقت را به دل انسان برساند! قطعاً بیان حقیقت الوهیّت، و آشنا ساختن مردمان با پروردگار راستینشان، و ایشان را تنها بندگان یزدان نمودن، موضوع بنیادین سوره است. پس گوش جان فرا

دهیم به بیان روند قرآنی دربارهٔ این حقیقت در موارد مختلف و گوناگون آن:

* در مورد گواهی خواستن و داوری کردن. آنجا که چنین حقیقتی در دل مؤمن بدان جلوه‌گر می‌آید، و مخالفان را با آن رویاروی می‌نماید، و آشکارا با تمام قدرت و با اطمینان کامل، آن را فریاد می‌دارد:

﴿ قُلْ: أَغَيْرَ اللهِ أَتَّخِذُ وَلِيّاً فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لا يُطْعَمُ! قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ، وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ، وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ، وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ. قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً؟ قُلِ: اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ. أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللهِ آلِهَةً أُخْرىٰ؟ قُلْ: لا أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّما هُوَ إِلٰهٌ واحِدٌ، وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ ﴾. (۱۴-۱۹)

بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیریم؟! در صورتی که او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است و او روزی می‌دهد (و رازق همگان او است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی‌شود (و نیازمند کسی نیست). بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امّت، خویشتن را خالصانه تسلیم خدا کند و) مسلمان باشد (و نیز خداوند به من دستور داده است که) از زمرهٔ مشرکان مباش. بگو: من (هم مانند سائر انسانهای مآل اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. کسی که (چنین عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است. و این پیروزی آشکاری است. اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند). چرا که او بر هر چیزی توانا است. او بر سر بندگان خود مسلّط است و او حکیم (است و کارهایش را از روی حکمت انجام می‌دهد، و از احوال و اوضاع) بس آگاه است. (ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوّت من گواهی دهد؟) بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانان می‌رسد بدان بیم دهم. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی‌تواند سوره‌ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا براستی شما گواهی می‌دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانهٔ یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جانی که) انباز خدا می‌کنید بیزارم.

* در مورد تهدید، آنجائی که قدرت یزدان محیط بر بندگان جلوه‌گر می‌آید. قدرتی که فطرت در برابرش پالوده و زدوده می‌گردد و از زیر توده‌های ناپاکیها و آلودگیها لخت و عریان بدر می‌آید و رو به خداوند راستین یگانهٔ خود می‌کند و همهٔ خدایان نادرست و دروغین را فراموش می‌نماید، بدانگاه که هول و هراس حاضر و آماده است، و تکذیب کنندگان نقش زمین می‌شوند و نابود می‌گردند:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السّاعَةُ أَغَيْرَ اللهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ؟ بَلْ إِيّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ - إِنْ شاءَ - وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُونَ. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ. فَلَوْلا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا! وَلٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ. فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتّىٰ إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً، فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلىٰ قُلُوبِكُمْ، مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ؟ أُنْظُرْ

كَيْفَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ، ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ. قُلْ: أَرَأَيْتُكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً؟ هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ؟ ﴾. (۴۰-۴۷)

بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا شما را فرا گیرد (همانگونه که قبلاً ملّتهای پیشین را فرا گرفته است) یا این که قیامت شما (با فرا رسیدن مرگتان و یا از هم پاشیدن جهان) فراز آید، آیا (برای نجات از عذاب دنیوی یا أخروی) غیر خدا را به یاری می‌طلبید؟ (و اگر بطلبید سودی به شما می‌رسانند و شما را می‌رهانند؟!) اگر شما راستگوئید (در این که بتها و انبازها سودی برای شما دارند و پرستش را سزاوارند؟! نه، در وقت رخدادهای بزرگ، و در هنگامهٔ رستاخیز به کسی جز خدا متوسّل نمی‌شوید و پناه نمی‌برید و) بلکه تنها خدا را به یاری می‌طلبید، و او اگر خواست آن چیزی را برطرف می‌سازد که وی را برای رفع آن به فریاد می‌خوانید، و (دیگر آن روز) چیزهائی را که (امروز) شریک خدا می‌سازید فراموش می‌نمائید (و از خاطر می‌زدائید. ای پیغمبر! ناراحت مباش که پیغمبران زیادی را) ما به سوی ملّتهائی که پیش از تو بوده‌اند گسیل داشته‌ایم (و هنگامی که عَلَم طغیان برافراشته و سرپیچی ورزیده‌اند) آنان را به سختیها و زیانها گرفتار و به شدائد و بلایا دچار ساخته‌ایم تا بلکه خشوع و خضوع نمایند (و توبه کنند و به سوی خدای خود برگردند). آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، خشوع و خضوع کنند (و بیدار شوند و اندرز گیرند و با تضرّع و زاری دست دعا به سوی باری بلند کنند و آمرزش خواهند؟) ولی دلهایشان سخت شده است و (نرود میخ آهنین بر سنگ! و علاوه از قساوت قلب) اهریمن (هم) اعمالی را که انجام می‌دهند برایشان آراسته و پیراسته است. هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکّر و متّعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون دیگری جهت بیداری ایشان بکار بردیم و) درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و بادهٔ ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما بناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیّر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند. بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است (که با نقمت و نعمت مردمان را تربیت می‌کند، و روی زمین را از فساد ظالمان پاک می‌سازد). بگو: به من بگوئید که اگر خداوند گوش و چشمهایتان را (از شما بازپس) بگیرد و بر دلهایتان مهر نهد (بدانگونه که نه چیزی را بشنوید و ببینید و بفهمید) غیر از الله خدائی هست که آنها را به شما برگرداند؟! بنگر که ما چگونه دلائل و براهین را به گونه‌های مختلف ذکر می‌کنیم و آنان پس (از شنیدن، بجای پذیرفتن و راه حقّ گرفتن) روی می‌گردانند! بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا بناگاه یا این که آشکارا (و بدون انتظار قبلی یا با انتظار قبلی) به شما در رسد، مگر جز گروه ستمکاران هلاک می‌گردند؟! (بگذار عذاب خدا مشرکان و گمراهان چون شما را در بر گیرد).

* در مورد شناسائی احاطهٔ خدا بر پنهانیها و نهانیها و رازها و رمزها، و نفسها و عمرها، به همراه قدرت و سیطرهٔ در خشکی و دریا و شب و روز و دنیا و آخرت و حیات و ممات، می‌خوانیم:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ، وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا، وَ لاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَ لاَ رَطْبٍ وَ لاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ، وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ، ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى، ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ، ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لاَ يُفَرِّطُونَ. ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ. أَلاَ لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ

الْخاسِبِينَ ﴾. (۵۹-۶۲)

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است. و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای (درون) زمین، و هیچ چیزِ تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است. خدا است که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را برمی‌انگیزاند و او می‌داند که در روز (که عمدهٔ جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می‌کنید و چه فرا چنگ می‌آورید (و این مرگ و زندگیِ خواب و بیداری نام، پیوسته ادامه دارد) تا مهلت معیّن (زندگی هر کس با فرا رسیدن مرگ او) بسر آید. سپس (در روز رستاخیز همگان) به سوی خدا برمی‌گردید و آنگاه شما را بدانچه (از خوب و بد در دنیا) می‌کردید باخبر می‌گرداند (و پاداش و پادافره اعمال را به صاحبان آنها می‌رساند). خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقباتی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد (و آنان بکار خود با دقّت تمام تا دم مرگِ یکایک شما، مشغول می‌گردند) و چون مرگ یکی از شما فرا رسید، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و (فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دوم هیچکدام در مأموریّت خود کوتاهی نمی‌کنند. سپس (همهٔ مردگان در روز قیامت زنده می‌گردند و) به سوی خدا، یعنی سَرور حقیقی ایشان برگردانده می‌شوند. هان! (بدانید که در چنین روزی) فرمان و داوری از آن خدا است و بس، و او سریع‌ترینِ حسابگران است (و در کوتاه‌ترین مدّت به حساب یکایک خلائق می‌رسد و پاداش و پادافره آنان را می‌دهد).

* در مورد گواهی فطرت، و راهیابی خود به خود آن به پروردگار راستین خویش، همین که دستگاه گیرندهٔ آن برای دریافت دلائل هدایت و الهامهایش در صفحات هستی باز باشد، دلائل و الهامهائی که با زبان گویا و رسائی با فطرت به سخن می‌پردازند و آهنگ و صدای آنها، در ژرفاهای پنهان و زوایای نهان فطرت، طنین انداز می‌شود، می‌خوانیم:

﴿ وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ: أَتَتَّخِذُ أَصْناماً آلِهَةً؟ إِنِّي أَراكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ. وَ كَذٰلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّماواتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ. فَلَمّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱللَّيْلُ رَأىٰ كَوْكَباً، قالَ: هٰذا رَبِّي؛ فَلَمّا أَفَلَ قالَ: لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ. فَلَمّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ: هٰذا رَبِّي، فَلَمّا أَفَلَ قالَ: لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلضّالِّينَ. فَلَمّا رَأَى ٱلشَّمْسَ بازِغَةً قالَ: هٰذا رَبِّي، هٰذا أَكْبَرُ. فَلَمّا أَفَلَتْ قالَ: يا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّماواتِ وَ ٱلْأَرْضَ حَنِيفاً، وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ، قالَ: أَتُحاجُّونِّي فِي اللهِ وَ قَدْ هَدانِ؟ وَ لا أَخافُ ما تُشْرِكُونَ بِهِ - إِلاّ أَنْ يَشاءَ رَبِّي شَيْئاً - وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً أَفَلا تَتَذَكَّرُونَ؟ وَ كَيْفَ أَخافُ ما أَشْرَكْتُمْ وَ لا تَخافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً؟ فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ ﴾. (۷۴-۸۲)

و (برای مردمان بیان کن چیزهائی را که رخ داده است) بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتهائی را به خدائی می‌گیری؟! (مگر زشت نیست که انسان عاقل، سنگهای بی‌جان را پرستش و عبادت کند و در برابر تراشیده‌های دست خود کرنش برد؟!). به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار (و بدور از راه پروردگار) می‌بینم. و همانگونه (که گمراهی قوم ابراهیم را در امر پرستش بتها به او نمودیم، بارها و بارها نیز) مُلک عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمرهٔ باورمندان راستین شود (و بر راستای خداشناسی رود. از جمله) هنگامی که شب او را در بر گرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند)

ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! امّا هنگامی که غروب کرد (برای ابطال عقیدهٔ ستاره‌پرستان موجود در آن محیط) گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم (و به عبادت چیزهای تغیّر پذیر و زوال پذیر نمی‌گرایم). و هنگامی که ماه را در حال طلوع (در کرانهٔ افق) دید (باز هم بر سبیل فرض و ارخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمائی نکند، بدون شکّ از زمرهٔ قوم گمراه (و جمعیّت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود. و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانهٔ افق) دید (دوباره بر سبیل فرض و ارخاء العنان) گفت: این پروردگار من است (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! امّا هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من، بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) بکنارم و از زمرهٔ مشرکان نیستم. و (با وجود این) قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند (و وی را از خشم خدایان خود ترساندند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که دربارهٔ خدا با من بستیزید، و حال آن که مرا (خداوند با دلائل روشن به سوی حق راهنمائی کرده و) هدایت بخشیده است؟ من از آن چیزهائی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از سوی آنها و از جانب کسی زیانی به من نمی‌رسد) امّا اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بیگمان بدو) می‌رساند. دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است (و خدای من از هر چیز آگاه است، ولی خدایان شما از چیزی آگاهی ندارند). آیا یادآور نمی‌شوید (و از خواب غفلت بیدار نمی‌گردید و متوجّه نیستید که چیزهای عاجز و درمانده مستحق پرستش نمی‌باشند؟). چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آن که شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهان که همهٔ کائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقّانیّت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدامیک از دو گروه (بت پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان (و نترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است؟). کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان (راه حقّ و حقیقت) هستند.

* در صحنهٔ زندگی جنبان و پویان در دسته‌ها و گروهها و اصناف و انواع، و در صحنهٔ بامدادان و شامگاهان، و در صحنهٔ ستارگان و تاریکیهای خشکی و دریا، و در صحنهٔ آب شور شورکنان و ریزان، و کشتزار بالارونده و میوهٔ رسیده، آنجاهائی که یگانگی آفریدگار بی‌انباز و نوآفرین و زیبانگار و بی‌مثل و مانند جهان، جلوه‌گر می‌آید، و آنجائی که ادّعای انباز تراشیدن و تهمت فرزند داشتن یزدان، پوچ و دیوانگی از آب بدر می‌آید، و ادّعاء و تهمتی که خردها و دلها آنها را زشت و ناپسند می‌شمارند، ما می‌خوانیم:

﴿ إِنَّ اللهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ، ذٰلِكُمُ اللهُ فَأَنّىٰ تُؤْفَكُونَ؟ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ، وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً، وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَاناً، ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ، فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَرَاكِباً، وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ، وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ.

أُنظُرُوا إِلىٰ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ، إِنَّ فِي ذٰلِكُمْ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكٰاءَ الْجِنَّ – وَ خَلَقَهُمْ – وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنٰاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ، سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يَصِفُونَ. بَدِيعُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، أَنّٰى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صٰاحِبَةٌ، وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ، وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ، وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ. لاٰ تُدْرِكُهُ الْأَبْصٰارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصٰارَ، وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴾. (۹۵-۱۰۳)

این خدا است که دانه و هسته را می‌شکافد (و گیاه و درخت از آنها می‌رویاند. همو است که) زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (از قبیل آفریدن انسان از خاک، و تولید شیر از حیوان). این (چنین قادر توانائی) خدای شما است. پس چگونه (پس از این بیان، از عبادت یزدان به عبادت دیگران می‌گرائید، و از حقّ) منحرف می‌شوید؟ او است که صبح (سیمین را از شب قیرین) پدیدار ساخته است (تا زندگان برای کسب معاش به تلاش ایستند) و شب را مایهٔ آرامش (و آسایش جسم و جان،) و خورشید و ماه را وسیلهٔ حساب (مردمان در امور روزمرّهٔ عبادی و تجاری خود) کرده است. این (نظم بدیع و نظام استوار) سنجش دقیق و تدبیر محکم (دادار متعالی است که) چیره (بر جهان و) آگاه (از همه چیز آن) است. و او آن کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا (در شبهای سفر) در تاریکیهای خشکی و دریا رهنمود شوید. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (معانی آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را) می‌دانند. و او کسی است که شما را از یک شخص آفریده است که (آدم است و او هم از خاک زمین است و زمین هم در مدّت حیات) محلّ استقرار و (پس از مرگ) محلّ تسلیم (به خاک شما) است. ما آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را چنانکه باید) می‌فهمند. و او کسی است که از (ابر) آسمان، آب (باران) فرو می‌فرستد، و ما (که خدائیم، با قدرت سترگ خود) به وسیلهٔ آن آب، همهٔ رُستنیها را می‌رویانیم و از رُستنیها سبزینه بیرون می‌آوریم، و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون و غیرهمگون هستند. بنگرید به میوهٔ نارس و رسیدهٔ یکایک آنها، آنگاه که میوه دادند. بیگمان در این (گوناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها و دلائل (خدا شناسی) است برای کسانی که (حقّ را می‌پذیرند و بدان) ایمان می‌آورند. (کافران با این همه دلائل روشن) فرشتگان و اهریمنان را شرکاء خدا می‌سازند؛ در حالی که خداوند خودِ آنان و همهٔ ملائکه و شیاطین را آفریده است. (لذا با اطلاع از این موضوع، سزاوار نیست جز آفریدگار را بپرستند و آفریدگانی همچون خود را عبادت کنند). کافران از روی نادانی، پسران و دخترانی برای خدا به هم می‌بافند (و مسیحیان گمان می‌برند که مسیح پسر خدا است، و یهودیان عُزَیْر را پسر خدا می‌دانند، و برخی از مشرکان عرب نیز فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند!). خداوند منزّه (از همهٔ این نقصها و عیبها) و بدور از این صفاتی است که او را بدانها توصیف می‌کنند. خدا کسی است که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد، در حالی که او همسری ندارد. (همسر و فرزند باید از جنس شوهر باشد و خدا یگانه و بی‌همتا است) و همه چیز را او آفریده است (از جمله اشخاص و اشیائی را که شریک او می‌سازند) و او آگاه از هر چیز است (و آنچه گویند و کنند از چشم خدا پوشیده نمی‌ماند و بی‌پاداش و پادافره نمی‌گردد). آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست؛ و او آفرینندهٔ همه چیز است. پس وی را باید بپرستید (و بس؛ چرا که تنها او مستحقّ

پرستش است) و همو حافظ و مدبّر همه چیز است. چشمها (کُنْهِ ذات) او را درنمی‌یابند، و او چشمها را درمی‌یابد (و به همهٔ دقائق و رموز آنها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و ارادهٔ شامل خود به همهٔ ریزه‌کاریها آشنا، و از همهٔ چیزها) آگاه است.

* در پایان، در مورد دعا و تضرّع و توبه و برگشت به درگاه یزدان یگانهٔ بی‌انباز، و در جایگاهی که باید نماز و همهٔ عبادات دیگر را، و زندگی و مرگ را خالصانه ازآنِ خدا کرد، و جز او را به پروردگاری برنگزید، چه تنها او پروردگار هر چیزی است، و در خلیفه‌گری و آزمون جهان همهٔ کارها را بدو برگرداند، و کار و بار حساب و کتاب و سزا و جزا را در آخرت بدو واگذار کرد، گوش می‌سپاریم به این دعا و تضرّع خاشعانه و توبه‌کارانه‌ای که سوره بدان پایان می‌پذیرد:

﴿ قُلْ: إِنَّنِي هَدٰانِي رَبِّي إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ: دِيناً قِيَّماً مِلَّةَ إِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً وَ مٰا كٰانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنَّ صَلاٰتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيٰايَ وَ مَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ. لاٰ شَرِيكَ لَهُ، وَ بِذٰلِكَ أُمِرْتُ، وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. قُلْ: أَغَيْرَ اللّٰهِ أَبْغِي رَبّاً، وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَ لاٰ تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاّٰ عَلَيْهٰا، وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ، ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلاٰئِفَ الْأَرْضِ، وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِيمٰا آتٰاكُمْ، إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقٰابِ، وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

(۱۶۱-۱۶۵)

بگو: بیگمان پروردگارم (با وحی آسمانی و نشان دادن آیات قرآنی و گستردهٔ جهانی) مرا به راه راست رهنمود کرده است. و آن دین راست و استوار و پابرجا، یعنی دین ابراهیم است. همان کسی که حقگرا (و از آئینهای انحرافی محیط خود رویگردان) بود و از زمرهٔ مشرکان نبود. بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیرهٔ مماتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اوّلین مسلمان (در میان امّت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همهٔ انسانها برای خدا) هستم. (ای پیغمبر! به کسانی که تو را همچون خود به شرک‌ورزی می‌خوانند) بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلبم (و معبودی جز او را پرستش و عبادت بکنم) و حال آن که خدا پروردگار هر چیزی است؟ هیچکسی جز برای خود کار نمی‌کند، و هیچکسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. سرانجام همهٔ شما به سوی خدا بازمی‌گردید و شما را از آنچه در آن اختلاف می‌ورزید آگاه می‌سازد (و میانتان دربارهٔ راه و روش و ادیان و عقائدتان داوری می‌کند). خدا است که شما را جانشینان (دیگران برای آبادانی جهان در کرهٔ) زمین گردانید، و (در استعدادهای ذاتی و مواهب آسمانی و اموال کسبی) برخی را بر برخی، درجاتی بالاتر برد (و در کمال مادّی و معنوی به نسبت استفادهٔ شخص از اسباب و سنن یزدان و گسترده در پهنهٔ جهان، کسانی را بیشتر از کسانی ترقّی و تعالی داد) تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید (و در عمل مشخّص شود چه کسی به شرائع آسمانی مؤمن یا کافر و در نعمتهای خدادادی سپاسگزار و یا ناسپاس است). بیگمان پروردگارت زودرسانندهٔ عقاب (به مخالفان) است و او دارای مغفرت بیکران و رحمت فراوان (در حقّ پشیمان شوندگان از گناهان و برگردندگان به آستان یزدان) است.

این نمونه‌های ششگانه‌ای که آنها را برگزیده‌ایم، جز نمونه‌هائی بشمار نمی‌آیند که «زیبائی دلربائی» را به تصویر می‌کشند که روند سوره در هر موقعیّتی و در هر صحنه‌ای و در هر آوا و نوائی و در هر الهام و پیامی، بیانگر آن است.



همانگونه که گفتیم: روند سوره در هر صحنه‌ای و در هر

مــوقعیّتی، در نـهایت زیـبائی دلربـا است، هـمراه بـا همآوائی و همآهنگی موجود در برنامهٔ نمایش صحنه‌ها و موقعیّتها... ما وعده دادیم که روشن گردانیم که مراد از این همآوائی و همآهنگی چیست.

در اینجا جز برخی از نمونه‌ها را عرضه نمی‌داریم و به انتظار عرضهٔ تفصیلی آیه‌ها می‌مانیم کـه پس از ایـن شناسائی کوتاه می‌آید. از این همآوائی و همآهنگی هم به سه نوع برجسته در سوره بسنده می‌کنیم:

روند سوره، صحنه‌ها و موقعیّتها را گوناگون می‌نماید، ولی همهٔ آنها در یک پدیده گـرد مـی‌آیند و بـه هـم می‌رسند... در هر صحنه‌ای یـا مـوقعیّتی، انگـار یـقهٔ شنونده را می‌گیرد و او را جلو صحنه نگاه می‌دارد تـا بدان بنگرد و آن را وارانداز کند، و در برابـر مـوقعیّت نگاه می‌دارد تـا دربـاره‌اش بـیندیشد... او را بـا یـک حرکت در برابرش نگاه می‌دارد، حـرکتی کـه واژگـان چنانکه باید نمی‌توانـند آن را مـجسّم نـمایند. انگـار صحنه‌ها و موقعیّتها خودشان پر از مردمانی هستند که در آنجاها بر پایشان نگاه داشته‌انـد. شـنونده آنـان را ایستاده می‌بیند. روند سوره هم او را نگاه می‌دارد تـا ایشان را نگاه کند و وراندازشان نماید!

مثلاً در صحنه‌های قـیامت و در صـحنه‌های واپـسین لحظات زندگی، این توقّفها و ایستادنها است:

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى ٱلنّٰارِ فَقٰالُوا: يٰا لَيْتَنٰا نُرَدُّ وَ لاٰ نُكَذِّبَ بِآيٰاتِ رَبِّنٰا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾. (۲۷)

اگر تو (ای محمّد!) آنـان را مشـاهده کـنی بـدانگـاه کـه ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و هـراس جـهنّم ایشـان را بـرداشـته است، مـنظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنهای شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنـیا بـرمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نـمی‌کردیم و از زمرهٔ مؤمنان می‌شدیم.

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ. قٰالَ: أَلَيْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ؟ قٰالُوا: بَلىٰ وَ رَبِّنٰا! قٰالَ فَذُوقُوا الْعَذٰابَ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾. (۳۰)

اگر آنان را ببینی بـدان هـنگام کـه در پـیشگاه (دادگـاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده‌اند (خواهـی دیـد که چه حال بد و وضع تباهی دارند، و خداوند بدیشان) می‌گوید: آیا این (چیزهائی را که می‌بینید و دامنگیرتان است) حقّ نـیست؟! مـی‌گویند: آری بـه پـروردگارمان سوگند (حقّ است. آنگاه خداوند باز بدیشان) می‌گوید: پس به سبب کـفری کـه مـی‌ورزیدید عـذاب (دوزخ) را بچشید.

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ ٱلظّٰالِمُونَ فِي غَمَرٰاتِ الْمَوْتِ، وَ الْمَلاٰئِكَةُ بٰاسِطُو أَيْدِيهِمْ: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ. الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ الْهُونِ بِمٰا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيٰاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ. وَ لَقَدْ جِئْتُمُونٰا فُرٰادىٰ كَمٰا خَلَقْنٰاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ تَرَكْتُمْ مٰا خَوَّلْنٰاكُمْ وَرٰاءَ ظُهُورِكُمْ، وَ مٰا نَرىٰ مَعَكُمْ شُفَعٰاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكٰاءُ. لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ، وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مٰا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴾. (۹۳ و ۹۴)

اگـر (حـال هـمهٔ سـتمگران، از جـمله ایـن) سـتمگران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد مرگ فـرو رفـته‌انـد و فـرشتگان دسـتهای خـود را (بـه سـوی آنـان) دراز کرده‌انـد (و بـر بـنا گـوششان تـپانچه و بـر پشـتشان تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگـر مـی‌توانـید از این عذاب الهی) خویشتن را برهانید. این زمان به سبب دروغهائی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیـات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوارکننده‌ای می‌بینید. (روز رستاخیز پروردگار به مردم مـی‌فرماید: اکـنون) شـما تک و تـنها (و بـدور از خـویشان و یـاران و مـال دنـیا، حیات دوباره یافته‌اید و برای حساب و کتاب، یک یک و لخت و عور) به سوی ما برگشته‌اید، همانگونه که روز نـخست شـما را آفـریدیم (و بـرهنه و عـریان و بـدون هیچگونه توشه و توان، به صحنهٔ جهان گسیل داشتیم) و هر چه به شما داده بودیم، از خود بجای گذاشته‌ایـد (و دست خالی بدینجا آمده‌اید) و میانجیگرانی را با شما

نمی‌بینیم که گمان می‌برید (در نزد خدا به یاریتان می‌شتابند و) آنان در خود (پرستش و عبادت) شما شریک (و سهیم با خدا) هستند! دیگر پیوند شما گسیخته است (و روابط خویشی و دوستی و پدری و فرزندی و فرمانبری و فرماندهی پاک بریده است و تمام پندارها و تکیه‌گاهها) و چیزهائی که گمان می‌برید (که کاری از آنها ساخته است) از (دید) شما گم و ناپدید گشته است.

﴿ وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ ثُمَّ لَمْ يَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاَّ أَنْ قَالُوا: وَاللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. أُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴾. (۲۲-۲۴)

(برای آنان بیان کن چیزی را که در روز قیامت رخ می‌دهد) آن روزی که همهٔ آنان را جمع می‌کنیم و سپس به کسانی که (انبازانی برای خدا قرار داده‌اند و بدو) شرک ورزیده‌اند می‌گوئیم: انبازانی که گمان می‌بردید کجایند (تا چنین معبودهای دروغین در این عرصهٔ وحشتناک به فریادتتان رسند؟!). سپس عاقبت کفر آنان چیزی جز این نیست که می‌گویند: به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبوده‌ایم! (و هرگز جز تو را نپرستیده‌ایم!). بنگر که چگونه با خویشتن نیز دروغ می‌گویند، و نشانی از شرکاء و انبازانی نماند که آنان به هم می‌بافتند.

در موقعیّتهای تهدیدِ به تاخت و یورش یزدان و گرفتار ساختن دروغگویان با سلطه و قدرت خداوندی که ردخور ندارد و جلو آن گرفته نمی‌شود، آنان را در برابر این تاخت و یورش نگاه می‌دارد، انگار که ایشان آن را می‌بینند:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ، أَغَيْرَ اللهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ، فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ - إِنْ شَاءَ - وَ تَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴾. (۴۰ و ۴۱)

بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا شما را فرا گیرد (همانگونه که قبلاً ملّتهای پیشین را فرا گرفته است) با این که قیامت شما (با فرا رسیدن مرگتان و یا از هم پاشیدن جهان) فراز آید، آیا (برای نجات از عذاب دنیوی یا اخروی) غیر خدا را به یاری می‌طلبید؟ (و اگر بطلبید سودی به شما می‌رسانند و شما را می‌رهانند؟!) اگر شما راستگوئید (در این که بتها و انبازها سودی برای شما دارند و پرستش را سزاوارند؟! نه، در وقت رخدادهای بزرگ، و در هنگامهٔ رستاخیز به کسی جز خدا متوسّل نمی‌شوید و پناه نمی‌برید و) بلکه تنها خدا را به یاری می‌طلبید، و او اگر خواست آن چیزی را برطرف می‌سازد که وی را برای رفع آن به فریاد می‌خوانید، و (دیگر آن روز) چیزهائی را که (امروز) شریک خدا می‌سازید فراموش می‌نمائید (و از خاطر می‌زدائید.

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ، مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ؟ أُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ، ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ... قُلْ: أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً، هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ؟ ﴾. (۴۶ و ۴۷)

بگو: به من بگوئید که اگر خداوند گوش و چشمهایتان را (از شما بازپس) بگیرد و بر دلهایتان مهر نهد (بدانگونه که نه چیزی را بشنوید و ببینید و بفهمید)، غیر از الله خدائی هست که آنها را به شما برگرداند؟! بنگر که ما چگونه دلائل و براهین را به گونه‌های مختلف ذکر می‌کنیم و آنان پس (از شنیدن، بجای پذیرفتن و راه حقّ گرفتن) روی می‌گردانند! بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا بناگاه یا این که آشکارا (و بدون انتظار قبلی یا با انتظار قبلی) به شما در رسید، مگر جز گروه ستمکاران هلاک می‌گردند؟! (بگذار عذاب خدا مشرکان و گمراهان چون شما را در بر گیرد).

روند قرآنی در به تصویر کشیدن حالت ضلالت و گمراهیِ بعد از هدایت و راهیابی، و حالت رجوع و برگشت از حقّ و حقیقت پس از دسترسی و دستیابی

بدان، صحنهٔ برجسته‌ای را ترسیم می‌گرداند که شنونده را در برابرش نگاه می‌دارد تا آن را وارانداز کند، هر چند که در واژه‌ها فرمان به نگریستن و وارانداز کردن، و یا اشاره نمودن به ایستادن نیست:

﴿ قُلْ: أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللهِ مٰا لاٰ يَنْفَعُنٰا وَ لاٰ يَضُرُّنٰا، وَ نُرَدُّ عَلىٰ أَعْقٰابِنٰا بَعْدَ إِذْ هَدٰانَا اللهُ، كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيٰاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرٰانَ، لَهُ أَصْحٰابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ؛ ائْتِنٰا... ﴾. (۷۱)

بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم (و عبادت و پرستش کنیم) که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی؟ و آیا پس از آن که خداوند ما را هدایت بخشیده است (و به سوی خود رهنمون کرده است) به عقب بازگشت کنیم (و از ایمان دست بکشیم و دیگر باره به کفر برگردیم؟ و) بسان کسی (باشیم و کنیم) که شیاطین او را در زمین (بیابانهای برهوت) ویلان و سرگردان به دنبال خود کشند، و دوستانی داشته باشد که او را به راه راست خوانند و به سوی خود فریاد دارند....

همچنین روند قرآنی، شنونده را در قبال صحنهٔ میوه‌های رسیده در باغهائی نگاه می‌دارد که زندگی در آنها موج می‌زند، و دست یزدان نوآفرین و پدیدآورندهٔ رنگها و میوه‌ها در آنها جلوه‌گر می‌آید:

﴿ ... وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً، فَأَخْرَجْنٰا بِهِ نَبٰاتَ كُلِّ شَيْءٍ، فَأَخْرَجْنٰا مِنْهُ خَضِراً، نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَرٰاكِباً، وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهٰا قِنْوٰانٌ دٰانِيَةٌ، وَ جَنّٰاتٍ مِنْ أَعْنٰابٍ، وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمّٰانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشٰابِهٍ... انْظُرُوا إِلىٰ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ. إِنَّ فِي ذٰلِكُمْ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

او کسی است که از (ابر) آسمان، آب (باران) فرو می‌فرستد، و ما (که خدائیم، با قدرت سترگ خود) به وسیلهٔ آن آب، همهٔ رُستنیها را می‌رویانیم و از رُستنیها سبزینه بیرون می‌آوریم، و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون و غیرهمگون هستند. بنگرید به میوهٔ نارس و رسیدهٔ یکایک آنها، آنگاه که میوه دادند. بیگمان در این (گوناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها و دلائل (خداشناسی) است برای کسانی که (حقّ را می‌پذیرند و بدان) ایمان می‌آورند.

بدین گونه همهٔ صحنه‌های سوره و موقعیّتهای آن، چنین هماوائی و هماهنگی در آنها پیدا و جلوه‌گر است و قالب عام و سیمای همگانی سوره می‌گردد.

نوع دیگری از انواع هماوائی و هماهنگی، پیوندی با این نوع دارد، و آن موقعیّتهای گواه کردن است.

صحنه‌های قیامت در سوره نموده می‌شود، انگار این صحنه‌ها موقعیّتهای گواه کردن بر چیزهائی است که از مشرکان و تکذیب کنندگان سر زده است. و موقعیّتهائی است که در آنها ایشان را رسوا و بی‌ارج می‌نمایند، و چشمهای مردمان را متوجّه این موقعیّتها می‌سازند. قبلاً نمونه‌هائی از این موقعیّتها بیان گردید ... در هر یک از آنها چنین آمده بود:

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ ... ﴾.

اگر ببینی ....

در سوره موقعیّتهای گواه کردن بر عقیده، با موقعیّتهای گواه کردن بر شریعت به هم می‌آمیزد، و هر دو یکسان به پیش می‌روند و همسو می‌شوند.

در سرآغاز سوره، هنگام سخن از عقیده در محیط فراگیر خود، این موقعیّت جلوه‌گر می‌آید:

﴿ قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهٰادَةً؟ قُلِ: اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ. أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللهِ آلِهَةً أُخْرىٰ؟ قُلْ: لاٰ أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ، وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمّٰا تُشْرِكُونَ ﴾. (۱۹)

ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوّت من گواهی دهد؟). بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن

به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانان می‌رسد بدان بیم دهم. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی‌تواند سوره‌ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا براستی شما گواهی می‌دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانهٔ یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جانی که) انباز خدا می‌کنید بیزارم.

هنگامی که روند قرآنی به مناسبت ویژه‌ای در سوره می‌رسد، مناسبتی که به عقیده در مسألهٔ تحریم و تحلیل مربوط می‌گردد، صحنهٔ دیگری را بر پا می‌دارد، و مردمان را فرا می‌خواند به گواه گرفتن بر این مسألهٔ ویژه، همچون گواه گرفتن بر آن مسألهٔ همگانی، تا از یک سو دالّ بر این باشد که از ناحیهٔ موضوع، این مسأله هم همان مسأله است، و از دیگر سو هم‌آوائی و هم‌آهنگی که قالب همگانی تعبیر قرآنی است، حفظ و تضمین شود:[1]

﴿ قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللهَ حَرَّمَ هٰذَا. فَإِنْ شَهِدُوا فَلاَ تَشْهَدْ مَعَهُمْ، وَ لاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ، وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾. (۱۵۰)

(ای پیغمبر) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغگویند و شایستهٔ تصدیق نیستند). و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و همطراز می‌کنند.

نوع سوم از انواع هم‌آوائی و هم‌آهنگی، هم‌آوائی و هم‌آهنگی تعبیری است که بیان موضوعی آن را می‌طلبد. تعبیری که در تکرار عبارات عیناً پدیدار و جلوه‌گر می‌آید، تا دالّ بر این باشد که چنین عباراتی بیانگر حقیقت واحدی در شکلهای متعدّد و مختلفی است.

مثال این، همچون تعبیری در اوّل سوره است که از کسانی سخن می‌راند که کفر را برگزیده‌اند. بدان هنگام که چیزهائی را شریک و انباز خدا می‌سازند، می‌فرماید که ایشان:

﴿ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾.

انباز خدایشان می‌کنند. (یعنی: بتان را در پرستش و درخواست حاجت از آنها با خدا همتا و همبر می‌سازند).

بعدها این تعبیر در اواخر سوره در بارهٔ کسانی بکار می‌رود که برای خویشتن قوانین و مقرّرات وضع می‌کنند: ﴿ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾. به قرار زیر:

﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰاوَاتِ وَ الأَرْضَ، وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ، ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾. (انعام / ۱)

ستایش خداوندی را سزا است که آسمانها و زمین را آفریده است و تاریکیها و روشنائی را ایجاد کرده است (که هر یک سود ویژه‌ای و حکمت خاصّی در بر دارند و دلائل باهر و براهین قاطعی بر وجود خدایند) ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویشتنند (برای آفریدگار خود بتان را) انباز می‌کنند.

﴿ قُلْ: هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللهَ حَرَّمَ هٰذَا. فَإِنْ شَهِدُوا فَلاَ تَشْهَدْ مَعَهُمْ، وَ لاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، وَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ، وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾. (انعام / ۱۵۰)

(ای پیغمبر!) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغگویند و

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنّی فی القرآن» فصل: «التناسق».

شایستهٔ تصدیق نیستند). و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و همطراز می‌کنند.

در آیهٔ نخستین: ﴿ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾ است، چرا که آنان برای خدا شریک و انباز قرار می‌دهند. در آیهٔ دیگر نیز: ﴿ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾ است، زیرا که ایشان همتا و همطراز برای یزدان قائل می‌شوند و بدین وسیله شریک و انباز برای خدا پدید می‌آورند و این شرک و انباز ورزیدن در ادّعای حقّ الوهیّت در کار قانونگذاری، پیدا و جلوه‌گر است.

این کار نیز از دلالت موضوعی برخوردار است، و جمال و زیبائی تعبیر در آن پیدا و هویدا است.

روند قرآن واژهٔ «صراط» را نیز مکرّر می‌دارد، بدانگاه که از اسلام بطور عام سخن می‌گوید، و بدانگاه که از مسألهٔ قانونگذاری سخن می‌راند، بدین گونه:

﴿ فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ. كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ. وَ هٰذٰا صِرٰاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيماً. قَدْ فَصَّلْنَا الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴾. (انعام ۱۲۵ و ۱۲۶)

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را (با پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذیرش) اسلام می‌سازد، و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه‌اش را بگونه‌ای تنگ می‌سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند (و به سبب رقیق شدن هوا و کمبود اکسیژن، تنفّس کردن هر لحظه مشکل و مشکل‌تر می‌شود. کافر لجوج نیز با پیروی از تقالید پوسیده، هر دم بیش از پیش از هدایت آسمانی دورتر و کینه‌اش نسبت به حقّ و حقیقت بیشتر و پذیرش اسلام برای وی دشوارتر می‌شود). بدین منوال خداوند عذاب را بهرهٔ کسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند. این (مطلب که مددهای الهی شامل حال حقّ طلبان می‌گردد و عذاب الهی به سراغ دشمنان حقّ می‌رود، سنّت ثابت خدا است و بخشی از راستای) راه مستقیم پروردگار تو است. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی و دلائل عقلانی) را برای کسانی تشریح و توضیح داده‌ایم که (دلی پذیرا و گوشی شنوا دارند و) پند می‌گیرند و اندرز می‌پذیرند.

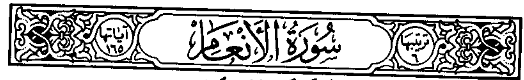
پس از صحبت از چهارپایان و کشتزار و حلال و حرام، در پایان سوره، همان گونه که در سرآغاز شناسائی سوره آمده است، روند قرآنی بیان می‌دارد:

﴿ وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ، وَ لاٰ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ: ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾.

این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

این امر می‌رساند که این مسأله، مسألهٔ عقیده است. پذیرش آن هم حرکت در راه خدا است، و انحراف از آن بیرون رفتن از این راه است ... این مسأله، مسألهٔ ایمان یا کفر، و جاهلیّت یا اسلام است... همان گونه که در سرآغاز سخن گفتیم. تا اینجا زیبا و بسنده است و بهتر است از شناسائی کوتاه دست برداریم، تا با یاری از خدا با آیه‌های سوره در روند قرآنی خود، روبرو گردیم ... برابر سرشت سوره، آیه‌ها را موج موج - نه درس درس همانگونه که در سوره‌های مدنی کار ما بوده است - بررسی می‌نمائیم. چه در کار عرضه، به سرشت سوره نزدیک است، و در امر پژوهش با همآوائی و هماهنگی موجود در سوره و سایه‌های آن نیز سازگارتر می‌نماید.

توفیق در دست یزدان است و از او مدد می‌جوئیم.



بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ
وَٱلنُّورَۖ ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ ﴿١﴾ هُوَ ٱلَّذِي
خَلَقَكُم مِّن طِينٖ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلٗاۖ وَأَجَلٞ مُّسَمًّى عِندَهُۥۖ ثُمَّ أَنتُمۡ
تَمۡتَرُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ يَعۡلَمُ سِرَّكُمۡ
وَجَهۡرَكُمۡ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡسِبُونَ ﴿٣﴾

پسوده‌های گسترده‌ای از حقیقت سترگی، و از آواهای بلندی، در سر آغاز سوره است. این پسوده‌های گسترده، قاعدهٔ کلّی موضوع سوره، و حقیقت عقیده را به تصویر می‌کشد:

﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي خَلَقَ اَلسَّماٰواتِ وَ الْأَرْضَ، وَ جَعَلَ اَلظُّلُماٰتِ وَ اَلنُّورَ، ثُمَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾.

ستایش خداوندی را سزا است که آسمانها و زمین را آفریده است و تاریکیها و روشنائی را ایجاد کرده است (که هر یک سود ویژه‌ای و حکمت خاصی در بر دارند و دلائل باهر و براهین قاطعی بر وجود خدایند) ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویشتنند (برای آفریدگار خود بتان را) انباز می‌کنند.

این، نخستین پسوده است. با سپاس پروردگار می‌آغازد. ستایش او می‌گردد. تسبیح و تقدیس می‌شود. به حقّانیّت و سزاواری وی برای سپاس و ستایش بر الوهیّت پیدا و جلوه‌گرش در آفرینش و هستی بخشیدن، اقرار و اعتراف می‌گردد... بدین وسیله چنین پسوده‌ای الوهیّت ستوده را با نخستین ویژگی آن را پیوند می‌دهد که آفریدن است. آفریدن را نیز در سترگ‌ترین و فراخ‌ترین جلوه‌گاههای هستی می‌آغازد که آسمانها و زمین است. پس از آن، آفریدن را در بزرگترین و گشاده‌ترین پدیده‌های فرآیند ایجاد بایسته و شایستهٔ آسمانها و زمین می‌آغازد که تاریکیها و نور است ... پسودهٔ فراخی است که کرات بزرگ جهان دیدنی را، و مسافتهای هراسناک موجود در میان این کرات را، و پدیده‌های حاصل از چرخش کرات در مدارهای خود را در بر می‌گیرد. باید در شگفت شد از مردمانی که پهنهٔ سترگ هولناک همه جا گستر را با چشم می‌بینند که به زبان حال قدرت آفریدگار بزرگ را فریاد می‌دارد، و با چشم خرد نظم و نظام شگفت جهان را مشاهده می‌کنند که بیانگر ادارهٔ حکیمانهٔ یزدان است، ولی با وجود همهٔ اینها ایمان نمی‌آورند و خدای را به یگانگی نمی‌پرستند و به حمد و ثنای او نمی‌پردازند. بلکه انبازهائی برای ایزد جهان پدیدار می‌سازند و آنها را با او همسان و برابر می‌دارند:

﴿ ثُمَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾.

ولی با این وصف مشرکان بتان را (در پرستش و درخواست حاجت و نیاز از آنها، با خدا) برابر می‌دارند.

وای! چرا باید این همه دلائل گویا در گسترهٔ سترگ جهان، در پهنهٔ درون انسان بی‌تأثیر بماند و به گوش جان چنین آدمهائی فرو نرود! آن اندازه از شناخت خدا و از پذیرش حقّ فاصله گزینند و دوری گیرند! دوری و فاصله‌ای که همسنگ با کرات بزرگ، و همسان با مسافتهای فراخ، و همطراز با پدیده‌های فراگیر جهان است، و بلکه افزون بر آنها است!

و امّا پسودهٔ دوم، این چنین است:

﴿ هُوَ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ طينٍ، ثُمَّ قَضىٰ أَجَلاً، وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ، ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴾.

خدا آن ذاتی است که شما را از گِل آفریده است، سپس (برای زندگی هر یک از شما) زمانی را تعیین کرده است (و با مرگ شخص پایان می‌پذیرد) و زمان معیّن (فرا رسیدن رستاخیز) را تنها خدا می‌داند و بس. سپس شما (افراد مشرک، دربارهٔ آفریننده‌ای که انسان را از این اصل ناچیز یعنی گِل آفریده است و او را تکامل بخشیده است) شکّ و تردید به خود راه می‌دهید.

این پسودهٔ بودن انسان است که پس از بودن هستی جهان، و پدیده‌های تاریکیها و نور قرار می‌گیرد. پسودهٔ زندگی بشریّت در این هستی خاموش است.

پسودۀ کوچ شگفت از تاریکی گِل سیاه به سوی نور زندگی شادان است. هماهنگی کامل هنریِ زیبائی با «تاریکیها و نور» دارد ... همراه با آن پسودۀ دیگری است که در لابلای آن قرار دارد: پسودۀ نخستین سررسید حتمی مرگ، و سررسید دوم قطعی رستاخیز است ... دو پسوده‌اند که در ایستائی و جنبش متقابل یکدیگرند، همسان تقابل گِل ایستا و بی‌جان، و آفرینش جاندار و جنبان، در پیدایش آغازین جهان ... میان هر یک از این دو متقابل، فاصلۀ بسیار هراسناکی در اصل و زمان است ...اینها همه باید دل انسان را به ایمان و اطمینان به ادارۀ امور توسّط یزدان، و ایمان و اطمینان به ملاقات یزدان در آن جهان برساند. امّا مخاطبان این سوره، در این امر دچار گمان می‌شوند، و ایمان و اطمینان پیدا نمی‌کنند:

﴿ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴾.

سپس شما شکّ و تردید به خود راه می‌دهید.

پسودۀ سوم، دو پسوده پیشین را در چهارچوبی گرد می‌آورد و به همدیگر می‌رساند، الوهیّت یزدان را در جهان هستی، و در زندگی انسانی، یکسان مقرّر می‌دارد:

﴿ وَ هُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ فِي الْأَرْضِ، يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ، وَ يَعْلَمُ مٰا تَكْسِبُونَ ﴾.

در آسمانها و زمین تنها او خدا است (و پرستش را سزا است. او) پنهان و آشکار شما را می‌داند و از آنچه (از خوبی و بدی انجام می‌دهید و) فراچنگ می‌آورید آگاه است (و جزا و سزای شما را می‌دهد).

آن ذات که آسمانها و زمین را آفریده است، در آسمانها و زمین، خدا است. او تنها و تنها سزاوار الوهیّت بطور یکسان در هر دوی آسمانها و زمین است. همۀ مقتضیات او بر آنها روا و قابل اجراء است. از قبیل: کرنش در برابر قانونی که خدا برای آنها نهاده است، و فرمانبرداری تنها از فرمان او و بس. کاروبار زندگانی انسان نیز باید چنین باشد. چرا که این یزدان است که انسان را آفریده است، همانگونه که آسمانها و زمین را آفریده است. انسان در سرشت نخستین خود، از گِل این زمین است. ویژگیهائی که بدو عطاء فرموده است او را انسان کرده است و بدو روزی رسانده است. انسان از لحاظ وجود جسمی، تابع قانونی است که خدا برای او - چه بخواهد و چه نخواهد - وضع فرموده است. خدا نخست برابر خواست خود به انسان وجود و هستی می‌بخشد، نه برابر خواست پدر و مادرش. چه پدر و مادر با یکدیگر نزدیکی می‌کنند، ولی نمی‌توانند به جنین وجود بخشند! انسان برابر قانونی متولّد می‌شود که خدا آن رابرای مدّت حمل و شرائط تولّد گذارده است! انسان هوائی را که تنفّس می‌کند خدا آن را در این اندازه‌های بایسته و کیفیّت شایسته کرده است! به اندازه‌ای هم انسان هوا را استشمام می‌نماید که یزدان برای او در نظر می‌گیرد و می‌خواهد. انسان احساس می‌کند و متألّم ومتأثّر می‌گردد و گرسنه می‌گردد و تشنه می‌شود، می‌خورد و می‌آشامد، و بطور کلّی زندگی می‌کند، برابر قانون یزدان، نه برابر خواست و گزینش انسان ... در این راستا عملکرد انسان به عملکرد آسمانها و زمین می‌ماند.

یزدان از پنهان و آشکارای انسان آگاه است. می‌داند در زندگی نهانی و آشکارای خود چه کار می‌کند و چه چیزی را به دست می‌آورد. در این صورت سزاوار انسان است در بخش زندگی مختارانۀ خود از قانون خدا پیروی کند، چه در جهان‌بینی‌های اعتقادی، و چه در ارزشهای اعتباری، و چه در تلاش و کوشش زندگی ... تا زندگی سرشتی او که محکوم قانون آفریدگار و مجبور به اطاعت از فرمان دادار است، با بخش زندگی کسبی و مختارانه‌اش، بدانگاه که شریعت یزدان بر آن فرمان میراند، راست و درست و همسو و همطراز گردد، و برخی از زندگی او با برخی دیگر مخالف نشود، و برخورد نداشته باشد، و انسان میان دو قانون و دو شرع، پخش و پراکنده نگردد: قانون و شرعی یزدانی، و قانون و شرعی انسانی بوده و هرگز این دو تا هم برابر نیست.



این موج گستردهٔ فراگیر در سرآغاز سوره، دل انسان را مخاطب می‌سازد، و با خرد آدمی با زبان دلیل «آفرینش» و دلیل «زندگی» صحبت می‌نماید، که در آفاق و کرانه‌های جهان بیرون، و در نواحی و زوایای درون، مستقرّ و جلوه‌گرند ... ولیکن سوره با دلیل آفرینش و دلیل زندگی، فهم و شعور بشری را با خطاب جدلی و با خطاب لاهوتی یا فلسفی، مخاطب قرار نمی‌دهد. بلکه خرد بشری را بگونه‌ای مخاطب می‌سازد که فطرت را بیدار می‌گرداند. چراکه سوره به وسیلهٔ حرکت آفریدن و زندگی بخشیدن، و حرکت اداره کردن و محافظت نمودن، در شکل بیان و گفتار، نه در شکل ستیز و جدال، و به وسیلهٔ قدرت و سلطهٔ یقین و اطمینانی که از سخن یزدان حاصل می‌شود، و فطرت درونی بر راستی آن - در پرتو چیزهائی که می‌بیند - گواهی می‌دهد، با سرشت آدمی رویاروی می‌گردد.

وجود آسمانها و زمین، و ادارهٔ آن دو با این نظم و نظام روشن، و پیدایش حیات - و در رأس آن پیدایش انسان - و سیر و حرکت حیات در این خطّ سیری که در آن روان است، همه و همه فطرت بشری را با حقّ و حقیقت روبرو می‌سازند، و به درون آن یقین و ایمان به یگانگی یزدان را می‌اندازند ... یگانگی یزدان هم مسأله‌ای است که سراسر سوره - بلکه همهٔ قرآن - در راستای بیان آن به پیش می‌رود. مسأله هم مسألهٔ «بودن» خدا نیست. چراکه در تاریخ انسانها همیشه مشکلی که در میان بوده است، مشکل عدم شناسائی خداوند راستین با صفات راستین بوده است. مشکل موجود، مشکل عدم شناسائی خدا نبوده است. مشرکان عرب، آن کسانی که این سوره با آنان رویاروی می‌گردید، هرگز خدای را انکار نمی‌کردند. بلکه معترف به وجود خداوند بزرگوار بودند، و او را آفریدگار روزی‌رسان، مالک جهان، زندگی بخش همگان، میرانندهٔ مردمان، ... می‌دانستند، و صفات بسیاری را برای او بیان می‌کردند که قرآن نیز در رویاروی با آنان و در ذکر اقوال ایشان آنها را بیان می‌فرماید. امّا انحرافی که قرآن با وجود آن ایشان را مشرک می‌نامد و با ننگ شرک ننگینشان می‌سازد، این بوده است که آنان برابر چنین اعترافی عمل نمی‌کردند،و از جمله خداوند بزرگوار را در جملگی کارهای خود حاکم نمی‌نمودند، و در ادارهٔامور زندگانیشان انبازان یزدان را نفی نمی‌کردند، فقط و فقط شریعت یزدان را قانون نمی‌شمردند، و در همهٔ کارهای زندگی تنها خدا را فرمانروا و داور نمی‌دانستند.

این همان چیزی است که ایشان را به شرک و کفر ننگین می‌نمود، هر چند که به بودن یزدان بزرگوار اعتراف می‌کردند و بدین صفات موصوف می‌نمودند، صفاتی که مقتضی بود که تنها خداوند بزرگوار دربارهٔ همهٔ کار و بارشان حاکم باشد، چون او تنها آفریدگار روزی رسان مالک جهان است، همانگونه که بدین امر اعتراف می‌کردند ... رویاروی کردن ایشان در سرآغاز این سوره بدین صفات یزدان، از قبیل: آفرینش جهان و انسان، ادارهٔ امور هستی و مردمان، دانش فراوان خدا و آگاهی فراگیر او از پنهان و آشکار و رفتار و کردارشان ... مقدّمه‌ای است که ضرورت انحصار و فرمانروائی و قانونگذاری یزدان بر آن مترتّب است، همانگونه که در آشنائی مختصر با خطّ سیر سوره و برنامهٔ آن روشن کردیم.

دلیل آفرینش و دلیل ایجاد حیات، همانگونه که برای اثبات یگانگی یزدان و حاکمیّت خداوند سبحان، خوب و سزاوار بوده‌اند مشرکان را با آنها مخاطب قرار داد، هنوز هم خوب و سزاوار این هستند که پلشتیهای جاهلیّت کنونی بیمقدار در انکار کردگار را با آنها مخاطب قرار داد.

حقیقت این است جای شکّ است کسانی با خود راست باشند که منکر وجود خدایند. گمان می‌رود که جنگ با کلیسا آغاز شده است و یهودیان از آن سود گرفته باشند برای ویرانسازی پایهٔ بنیادین زندگی بشری، و نخواسته باشند بر روی زمین جز خودشان کسی باشد

که بر این پایهٔ بنیادین بشری ماندگار بماند - همانگونه که در پروتوکولهای حکمای صهیون می‌گویند - و بشریّت سقوط کند و به زیر سلطهٔ ایشان درآید، چرا که تنها آنان نگهبانان سرچشمهٔ قدرتی خواهند بود که عقیده آن را پدید می‌آورد!

یهودیان - مکر و نیرنگشان هراندازه که باشد - نمی‌توانند بر فطرت انسانها چیره شوند، انسانهائی که در درون خود ایمان به خدا داشته باشند. هر چند که انسانها در شناخت خداوند راستین با صفات راستین الهی گمراه گردند، یا به علّت این که سلطهٔ یزدان را یگانه سلطه‌ای در زندگی خود نشناسند، منحرف شوند، و بر این اساس، با شرک و کفر ننگین شوند. بلی فطرت برخی از مردمان تباه می‌گردد، و دستگاههای گیرنده و فرستندهٔ فطری آنان از کار می‌افتد، و تنها این چنین مردمانی به دام یهودیان می‌افتند و مکر و نیرنگ یهودیان در ایشان مؤثّر می‌شود، مکر و نیرنگی که می‌خواهد وجود خدا را نفی کند و از دلها بزداید! امّا این انسانهائی که دستگاههای گیرنده و فرستندهٔ فطرتشان تباهی می‌پذیرد و از کار می‌افتد، در میان مجموعهٔ مردمان در هر زمانی اندک و نادر خواهند بود. امروزه کافران حقیقی بر روی زمین بیش از چند میلیونی در روسیه و چین نیستند و در میان صدها میلیون نفری که چنین کافرانی با زور اسلحه بر آنان فرمان می‌رانند بسی اندک هستند، هر چند در مدّت چهل سال بسی کوشیده‌اند که با همهٔ وسائل تعلیم و دستگاههای ارتباط جمعی نهال ایمان را از دلها ریشه‌کن کنند!

امّا یهودیان در میدان دیگری موفّق می‌گردند، و آن میدان عبارت است از: تبدیل دین به مراسم و شعائر صِرف، و راندن دین از واقعیّت زندگی، و به معتقدان دین قبولاندن این مسأله است که ایشان می‌توانند مؤمن به خدا بمانند، هر چند که بجز یزدان خداوندگاران دیگری برای زندگیشان قانونگذاری کنند. یهودیان در این راه عملاً بشریّت را نابود می‌گردانند، هر چند که بشریّت گمان برد که با وجود این هم پیوسته به یزدان ایمان دارد.

یهودیان پیش از هر آئین دیگری، به سوی اسلام نشانه می‌روند، زیرا آنان از روی تاریخ دور و دراز خود می‌دانند که هیچ چیزی جز دین اسلام بر ایشان چیره نمی‌گردد، آن روزی که دین اسلام بر زندگی فرمانروا شود. آنان همیشه بر مسلمانان چیره خواهند بود، مادام که مسلمانان دین اسلام را بر خود حاکم نکنند، هر چند که مسلمانان گمان برند که مسلمانند و به خدا ایمان دارند! افیون کردن با این چنین دینی هم برای پیروزی دسیسه و توطئهٔ ایشان ضروری است، هر چند هم دین در زندگی مردمان حضور عملی نداشته باشد ... مگر این که خداوند کاری کند که انسانها بیدار و هوشیار شوند!

گمانم بر این است - خدا هم بهتر می‌داند - که یهودیان صهیونی و مسیحیان صلیبی هر دوی آنان مأیوس گشته‌اند از این آئینی که در منطقهٔ فراخ اسلامی در آفریقا و آسیا و حتّی اروپا است ... مأیوس گشته‌اند از این که بتوانند مردمان را در آنجاها با مذاهب مادیگرا به بی‌دینی و کفر بکشانند. همچنین مأیوس شده‌اند از این که مسلمانان آنجاها را از راه تبلیغ مسیحیّت یا از راه استعمار، به پذیرش دینهای دیگری بکشانند و به ادیان دیگری برگردانند ... چرا که فطرت بشری از بی‌دینی و کفر بیزاری می‌جوید. حتّی فطرت بت‌پرستان - چه رسد به مسلمانان - خود به خود از بی‌دینی و کفر بیزاری می‌جوید و گریز می‌ورزد. ادیان دیگر جرأت تاخت بر اسلام به منظور دگرگونی آداب خوب اسلام را ندارند، و حتّی جسارت تاخت بر میراث اسلام را نیز به خود نمی‌دهند!

گمانم بر این است - خدا هم بهتر می‌داند - که به علّت مأیوس شدن از این دین است که یهودیان صهیونی و مسیحیان صلیبی از رویاروی آشکار با اسلام، از راه کمونیستی یا از راه‌تبلیغ مسیحیّت، کناره‌گیری کرده‌اند، و به راههای ناپاک‌تری گرائیده‌اند و دست به دامهای

نیرنگبازانه‌تری برده‌اند ... پناه برده‌اند به تشکیل دستگاه‌ها و پدید آوردن اوضاع و احوالی که در سراسر منطقه جامعهٔ اسلام بر آنها پوشانده‌اند و نامهای اسلامی بر آنها نهاده‌اند. چنین دستگاه‌ها و اوضاعی خویشتن را با عقیده می‌آلایند و متبرّک می‌نمایند و دین را بطور کلّی انکار نمی‌نمایند ... آنگاه در پس این پردهٔ نیرنگبازانه، همهٔ پروژه‌ها و نقشه‌هائی را پیاده و اجراء می‌سازند که توطئه‌های مسیحی و پروتوکولهای صهیونی بدانها اشاره می‌کنند، توطئه‌ها و پروتوکولهائی که در مدّت زمان بسیاری از اجراء همهٔ آنها درمانده و ناتوان بوده‌اند! این دستگاه‌ها و اوضاع، پرچم اسلام را بر می‌افرازند - یا دست کم احترام خود را نسبت به دین آشکار می‌سازند - در صورتی که برابر چیزی حکمفرمائی و قضاوت می‌کنند که یزدان آن را برای مردمان نفرستاده است. همچنین شریعت خدا را از زندگی بدور می‌دارند، و چیزی را که خدا حرام فرموده است حلال می‌شمارند، و جهان‌بینی‌ها و ارزشهای مادیگرایانه‌ای دربارهٔ زندگی و اخلاق پخش می‌کنند که جهان‌بینیها و ارزشهای اسلامی را ویران و تباه می‌سازند، و همهٔ وسائل و تشکیلات ارتباط جمعی را بر اوضاع مسلّط می‌نمایند تا ارزشهای اخلاق اسلامی را بزدایند و جهان‌بینی‌ها و روشهای اسلامی را نابود نمایند. هر آنچه را که توطئه‌های مسیحی و پروتوکولهای صهیونی، در گوش آنها بخوانند، اجراء و پیاده می‌کنند. از قبیل: ضرورت بیرون کشاندن زنان مسلمان به خیابانها، و آنان را فتنه‌انگیز و شورانگیز جامعه گرداندن، به نام ترقّی و تمدّن و مصلحت کار و تولید ... در صورتی که میلیونها دست کارگر و کارآ در چنین کشورهائی بیکار می‌ماند و قوت روزگذار خود را نمی‌یابد! و دستیابی سهل و ساده به وسائل بی‌بندوباری و تحریک زن و مرد با کار و تلاش و رهنمود خستگی‌ناپذیر، به سوی خوشگذرانی و آرزوپرستی ... انجام همهٔ این کارها بگونه‌ای تنظیم می‌شود و به پیکرهٔ جامعه تزریق می‌گردد که کنندگان آنها احساس کنند که: مسلمانند و عقیده را گرامی می‌دارند! و مردمان نیز گمان برند که ایشان در جامعهٔ اسلامی می‌زیند، و آنان مسلمان نیز هستند! مگر نه این است که خوبان و نیکان مردمان، نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند؟ امّا حاکمیّت و فرمانروائی تنها از آن خداوند یگانه، و یا در دست خداوندگاران پراکنده باشد، چه فرقی می‌کند؟! این همان چیزی است که صلیبیها و صهیونیستها و تبلیغات مسیحیگری و استعمار و خاورشناسی و ایستگاههای رادیو و تلویزیون و دستگاههای ارتباط جمعی بدیشان تلقین و تفهیم کرده است، و بدیشان چنین فهمانده است که چنین مسائلی ارتباطی با دین ندارد، و مسلمانان می‌توانند مسلمان باشند و در حوزهٔ آئین خدا بمانند، هر چند که زندگیشان بطور کلّی متّکی به جهان بینی‌ها و بهره‌مند از ارزشها و فرمانبردار قوانینی باشد که متعلّق بدین دین نباشد!

با دقّت‌نظر در نیرنگبازی و گمراهسازی، و دقّت‌نظر در صهیونیزم جهانی و صلیبیگری جهانی در کار نهانکاری و پنهان‌سازی، متوجّه خواهیم شد که آنان آتش جنگهای ساختگی سرد یا گرمی را برمی‌افروزند، و دشمنانگیهای ساختگی را در شکلهای گوناگون فراهم می‌سازند، جنگها و دشمنانگیهائی در میان خویش و در میان چنین دستگاه‌ها و اوضاعی که خودشان آنها را پدیدار و پابرجا داشته‌اند و با کمکهای مادّی و معنوی از آنها پشتیبانی و جانبداری می‌کنند، و آنها را با نیروهای آشکار و نهان می‌پایند و نگهبانی می‌نمایند، و قلمهای خبرنگاران و رسانه‌های خبری خود را به خدمتشان می‌گمارند و به پاسداری مستقیم از آنها درمی‌آورند!

این چنین جنگهای ساختگی و مزوّرانه را برمی‌انگیزند تا بر ژرفای نیرنگشان بیفزایند، و هرگونه شکّ و شبهه‌ای را از مزدوران خود بدور نمایند. مزدورانی که کارهائی را برای آنان انجام می‌دهند که خودشان در مدّت سه قرن یا بیشتر از انجام آنها عاجز و درمانده

بوده‌اند، همچون: نابودی ارزشها واخلاق، و زدودن عقائد و جهان‌بنیی‌های اسلامی، و بدور داشتن مسلمانان در این سرزمین فراخ و گشاد از سرچشمهٔ اصلی و نخستین نیرویشان که پابرجائی زندگیشان بر پایهٔ آئینشان و شریعتشان است ... و هدف اصلی از چنین جنگهای ساختگی، اجرای نقشه‌ها و طرحهای هولناک و خطرناکی است که پروتوکولهای صهیونی و توطئه‌های صلیبی در بردارند و می‌خواهند غافل از دید رقیبان و نهان از چشم غربیان به مرحلهٔ اجراء درآورند! هرگاه در این سرزمین فراخ و گشاد، جائی بماند که در آن نیرنگ درنگیرد، و تسلیم فریب دین تحریف شدهٔ ایشان نشود، و به زیر لوای دستگاههای آئینی نرود که برای تحریف حقائق دین اسلام به خدمت گرفته شده است، و کفر را اسلام ننامد، و فسق و فجور و بی‌بند و باری و جلفی را ترقّی و پیشرفت نوگرائی نخواند، بر چنین جائی جنگ ویرانگر نابودکننده‌ای مسلّط می‌سازند، و تهمتهای دروغین بزهکارانه‌ای بدانجانسبت می‌دهند، و در تخریب آن سخت به تلاش می‌ایستند. در همان حال نمایندگان خبری جهانی و دستگاههای اطّلاع‌رسانی جهانی، کرولال و کور می‌گردند!!!

بدین هنگام نیکان ساده‌لوح مسلمان گمان می‌برند که جنگ، جنگ شخصی و فردی، و یا دسته و گروهی است، و پیوندی با جنگ برافروخته و درگیر با این دین ندارد. همین افراد ساده که حمیّت دینی و اخلاقی آنان را فرا می‌گیرد، ساده‌لوحانه مردمان را از لغزشهای کوچک و گناهان ناچیز آگاه می‌سازند، و گمان می‌برند که وظیفهٔ خود را با این فریادهای آهستهٔ نیمه‌جان، کاملاً اداء کرده‌اند ... در حالی که دین جملگی از میان برده می‌شود، و از پایه ویران می‌گردد، و غاصبان سلطهٔ یزدان را غصب می‌کنند، و طاغوتهائی که بدیشان دستور داده شده است از آنها فرمان نبرند و آنها را نپذیرند، بر زندگانی اندک و بیش مردمان حکمفرمائی می‌کنند!

یهودیان صهیونی و مسیحیان صلیبی دست یکدیگر را می‌فشارند از شادی پیروزی توطئه‌ای که چیده‌اند و به هدف نشستن خدنگ نیرنگی که نشانه رفته‌اند، آن هم بعد از این که از این دین مأیوس گشته‌اند که بتوانند با رویاروئی به نام کفر و الحاد، آن را از ریشه برکنند، و یا به نام تبلیغ مسیحیگری مردمان را از اسلام برگردانند، در مدّت زمان دور و درازی که چنین و چنان کرده‌اند. امّا امید به یزدان بسی بزرگتر از خواست ایشان است، و اعتقاد و اطمینان بدو در این آئین ژرف‌تر از مکر و نیرنگ آنان است! ایشان به مکر و نیرنگ می‌نشینند، یزدان هم بهترین چاره‌جو و چاره ساز است ... این خدا است که می‌فرماید:

﴿ وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ، وَ عِنْدَ اللّٰهِ مَكْرُهُمْ وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ. فَلاَتَحْسَبَنَّ اللّٰهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ، إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ ذُواْنْتِقَامٍ ﴾.

آنان نیرنگ خود را نمودند (و برای جلوگیری از دعوت آسمانی توطئه‌ها و نقشه‌ها چیدند) و خدا از نیرنگشان آگاه است، و شریعت ثابت و استوار (همچون کوه‌های سربفلک کشیدهٔ اسلام) با نیرنگ آنان از جای برکنده نمی‌شود. گمان مبر که خداوند با پیغمبران خلاف وعده می‌کند (و پیروزی را نصیب آنان و شکست را بهرهٔ کافران نمی‌سازد). بیگمان خداوند چیره) بر هر کاری بوده و از کافران و بزهکاران) انتقام گیرنده است. (ابراهیم / ۴۶ و ۴۷)



رویاروی شدن دلیل آفرینش و دلیل حیات با پلیدی کفر و خدا ناباوری، رویاروئی بس نیرومندی است. کافران و خدا ناباوران در برابر آن جز ستیزه‌گری و نیرنگبازی و غلط‌اندازی و کجروی نمی‌یابند:

پیش از هر چیز، بودن این هستی با این نظم و نظام خاص، برابر هم منطق روشن فطرت، و هم منطق خرد هوشیارانه، مستلزم این است که آفریدگار مدبّری در فراسوی آن باشد.

میان بودن و نبودن فاصلهٔ بسیار است، فاصله‌ای که خرد

انسان نمی‌تواند از آن تعبیر کند، مگر با تصوّر خدائی که می‌آفریند و شکل می‌بخشد و این هستی را پدیدار می‌گرداند.

کسانی که کفر می‌ورزند بدین فاصله می‌گرایند و آن را با ستیزه‌گری پر می‌نمایند. آنان می‌گویند: لازم نیست که فرض کنیم پیش از وجود، عدم بوده است! ... از جملهٔ اینان فیلسوفی است که می‌گویند فیلسوفی که از «روحگرائی» جانبداری می‌نماید و از آن در برابر «مادیگرائی» دفاع می‌کند. بر این اساس چه بسا برخی از «مسلمانان» گول خورده زبان به ستایش او بگشایند و به اقوال او برای دفاع از دین خود استناد نمایند تا از دین یزدان با گفتار بنده‌ای از بندگان پشتیبانی کنند ... این فیلسوف «برگسون» یهودی است!!!

برگسون می‌گوید: بر وجود هستی ، عدمی سبقت نگرفته است! فرض کردن وجود با نبودن عدم، از سرشت خرد بشری سرچشمه می‌گیرد، خردی که نمی‌تواند جز بدین شیوه بیندیشد و تصوّر کند.

آیا گمان می‌کنی برگسون در اثبات این که بر وجود هستی، عدمی سبقت نگرفته است، به چه منطقی استناد می‌کند و گفتارش مبتنی بر چه منطقی است؟

آیا او به خرد استناد می‌جوید؟ نه. چه خرد - همانگونه که خودش می‌گوید - ممکن نیست وجود را جز بعد از عدم تصوّر کند!

آیا او به وحی الهی استناد می‌جوید؟ او که چنین ادّعائی ندارد.

اگر او می‌گفته است: حدس متصوّفه همیشه این بوده است که خدائی وجود دارد و ما هم باید این حدس مستمرّ و مطّرد را باور بداریم ... البته خدائی که برگسون از آن صحبت می‌کند یزدان جهان نیست و بلکه خود جهان است!

پس سرچشمهٔ سومی که «برگسون» بر آن تکیه می‌ورزد و در اثبات این که وجود هستی، مسبوق به عدمی نیست، باید چه باشد؟... مانمی‌دانیم!

بناچار باید پناه برد به تصوّر آفریدگاری که این هستی را آفریده است ... باید به چنین تصوّری پناه برد و وجود هستی موجود را با آن تعلیل کرد ... اگر این جهانی که هست آفریده نشده باشد، چگونه ممکن است از قوانینی پیروی کند و سر موئی از آن قوانین تخلّف و تخطّی نکند، و هر چیزی در آن کاملاً حساب شده باشد و دارای اندازهٔ سنجیده و مقدار مشخّص باشد، بگونه‌ای که هر اندازه مرغ خرد آدمی بتواند پر بکشد، به گوشه‌هائی از آن پی ببرد و بس، آن هم پس از اندیشهٔ بسیار و تلاش بیشمار؟!(۱)

پیدایش حیات نیز با ماده، فاصلهٔ بسیاری دارد - ماده به هر معنی و مفهومی که باشد، حتّی اگر به معنی پرتو گرفته شود - نمی‌توان علّتی برای پیدایش حیات جست مگر با تصوّر وجود خداوندی که آفریننده و مدبّر است. خداوندی که هستی را می‌آفریند و سپس اجازه می‌دهد حیات در آن پدید آید، و پس از پیدایش حیات نیز آن را با بزرگواری خویش می‌پاید و محافظت می‌نماید ... حیات انسانها با ویژگیهای چشمگیری که دارد، پلّه‌ای بالاتر از خود حیات است ... اصل انسان از گِل است ... یعنی از مادهٔ این زمین و از جنس آن است. ارادهٔ مدبّری باید بدو حیات ببخشد، و از روی قصد و اختیار ویژگیهای انسانی را به انسان عطاء کند.

همهٔ تلاشهائی که کافران و خداناباوران برای تعلیل پیدایش حیات کرده‌اند، بی‌نتیجه مانده است و حتّی در پیشگاه خود عقل آدمی ناموفّق بوده است. آخرین چیزی را که در این‌باره خوانده‌ام، تلاش «دیورانت»

۱- کسانی که از دست ظلم و زور کلیسا می‌گریختند، کلیسائی که به نام «یزدان» بر گردهٔ مردمان سوار می‌گردید، در قرنهای هیجدهم و نوزدهم تمام تلاش و کوششان صرف انکار «یزدان» گردید. آنان که «ایده‌ئالیست» بودند «خرد» را برگزیدند و همهٔ ویژگیها و صفات یزدان را بدو دادند! کسانی هم که «ناترالیست» بودند «طبیعت» را برگزیدند و همهٔ این ویژگیها و صفات را بدو دادند! زیرا نه برای اینان و نه برای آنان، چاره‌ای جز این نبود که چیزی را فرض کنند و آن چیز فراتر از نیرو و توان بشری باشد و تفسیر این هستی و آنچه در آن می‌گذرد بدو حواله شود ... آنان فقط و فقط می‌خواستند یزدان را انکار کنند، تا از سلطه و قدرت کلیسا رهائی یابند!!! (مؤلف)

فیلسوف‌نمای آمریکائی است. او تلاش می‌ورزد میان نوع حرکتی که در اتم است - که او آن را درجه‌ای از حیات می‌شمارد - و میان نوع معروف حیات که در زنده‌ها است، نزدیکی برقرار کند. دیورانت با تلاش خستگی‌ناپذیر همه جانبه‌ای می‌خواهد فاصله و فراغی را پر بکند که میان مادهٔ راکد بی‌تکان، و میان حیات پویای جنبان، قرار دارد، به منظور بی‌نیازی از خداوندی که حیات را در موات، یعنی زندگی را در جماد، پدید می‌آورد!

امّا این تلاش بی‌امان نه بدو و نه به مادیگرایان ناترالیست کمترین سودی نمی‌رساند. زیرا اگر حیات صفتی است که در ماده نهان است، و در فراسوی این ماده نیروی دیگر و صاحب اراده‌ای نیست، پس چه چیز است که حیات را در مادهٔ هستی با درجه‌های مختلفی و با اندازه‌های متفاوتی بگونه‌ای پخش می‌کند که برخیها بالاتر و پیچیده‌تر از برخیها می‌گردد؟ مثلاً در اتم حیات تنها به صورت حرکت آلی بیشعوری درمی‌آید، و در گیاه به شکل اندامی جلوه‌گر می‌آید، و در جانداران معروف به صورت عضوی خودنمائی می‌کند که دارای ترکیبات و پیچیدگیهای بیشتری است ... چه چیز ماده را بر آن می‌دارد - ماده‌ای که همانگونه که می‌گویند در برگیرندهٔ حیات است - که برخی از ماده‌ها عنصر حیات را بیش از عنصر حیاتی بردارد که مادهٔ دیگری آن را برمی‌دارد، بدون ارادهٔ مدبّری؟ چه چیز باعث می‌گردد که حیات نهاده در ماده، در مدارج بالای خود دگرگون و جوراجور شود؟!

ما این گوناگونی و دگرگونی را خواهیم دانست، آن زمان که ایمان داشته باشیم به این که ارادهٔ مدبّری در جهان است که آفریدگار جهان است. او از روی اراده و اختیار چنین کارهائی را می‌کند. امّا زمانی که معتقد باشیم که در گسترهٔ هستی تنها مادهٔ جاندار - بگذارید چنین فرض کنیم - است و بس، برای عقل بشری محال و ناممکن است که این اختلاف و تفاوت را بفهمد، یا آن را تعلیل و توجیه کند!

تعلیل و توجیه اسلامی از جوشش و پیدایش حیات - در درجات متفاوتی که هست - یگانه راه حلّ این پدیده‌ای است که تلاشهای مأیوسانهٔ مادیگرایانه نمی‌تواند آن را تعلیل و توجیه کند.

ما در این فی‌ظلال القرآن از برنامهٔ قرآنی بیرون نمی‌رویم. لذا ما در رویاروئی با پلیدی کفر و خداناباوری، بیش از دلائل آفرینش هستی و ادارهٔ جهان و پیدایش حیات در آن، چیزی نمی‌گوئیم و جلوتر نمی‌رویم ... قرآن کریم مسألهٔ وجود خدا را مسألهٔ خود ننموده است. چراکه خدا می‌دانسته است که فطرت این پلیدی را نمی‌پذیرد. بلکه مسألهٔ قرآنی مسألهٔ یگانگی خدا، و همچنین بیان سلطه و قدرت خدا در زندگی بندگان است. این مسأله‌ای است که سوره بیان آن را در این موجی که بیان کردیم بر عهدهٔ خود می‌گیرد.

وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ
ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا۟ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا۟ بِٱلْحَقِّ
لَمَّا جَآءَهُمْ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنۢبَٰٓؤُا۟ مَا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ
يَرَوْا۟ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّٰهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مَا لَمْ
نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا ٱلسَّمَآءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا ٱلْأَنْهَٰرَ
تَجْرِى مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَٰهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا
ءَاخَرِينَ ﴿٦﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَٰبًا فِى قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ
لَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾ وَقَالُوا۟ لَوْلَآ أُنزِلَ
عَلَيْهِ مَلَكٌ ۖ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِىَ ٱلْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾
وَلَوْ جَعَلْنَٰهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَٰهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا
يَلْبِسُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ
بِٱلَّذِينَ سَخِرُوا۟ مِنْهُم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾
قُلْ سِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ ٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ
ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾

این موج در سرآغاز سوره است. به دنبال موج نخستین می‌آید. موج نخستین که دارای پسوده‌های ژرف و گسترده‌ای بود. موجی بود که سراسر هستی را با حقیقت وجود الهی جلوه‌گر در آسمان‌ها و زمین فراگرفته بود. حقیقتی که پدیدآورندهٔ تاریکیها و نور است. حقیقتی که در آفرینش انسان از مادهٔ این زمین، جلوه‌گر است. این چنین حقیقتی است که سررسید مدّت زمان انسان را تعیین کرده است، مدّت زمانی که با مرگ پایان می‌پذیرد. و راز مدّت زمانی را برای خود محفوظ داشته است که برای فرا رسیدن رستاخیز تعیین فرموده است. و آگاهی از پنهان و آشکار انسان‌ها را به خود اختصاص داده است، و او می‌داند که در پنهان و آشکار مردمان چه می‌کنند و چه به دست می‌آورند.

این ذات الهی جلوه‌گر در اقطار و آفاق جهان بیرون، و در زوایا و گوشه‌های جهان درون است که وجود یگانه و منحصر است. وجودی بدو نمی‌ماند. چه جز یزدان هیچگونه آفریننده‌ای نیست. همچنین خدا وجودی است که همه جا را فراگرفته است و بر همه چیز توانا و چیره است. انکار ذات و اقدس او، و رویگردانی از این نشانه‌های بزرگ خداشناسی، زشت و پلشت است و هیچگونه سندی بر آن نیست، و هیچ عذری برای شخص منکر و رویگردان نمی‌باشد. از اینجا است که روند قرآنی، موضعگیری مشرکانی را عرضه می‌کند که با وجود ایمان به یزدان محیط بر گسترهٔ جهان و توانا و چیره بر همه چیز و همگان، انبازهائی را همسان می‌شمارند. این موضع، زشت و پلشت جلوه‌گر می‌آید، حتّی در پیشگاه عقل و شعور خود مشرکانی که قرآن این حقیقت را بدیشان می‌نمایاند و با این حقیقت با آنان روبرو می‌گردد، زشت و پلشت محسوب است!

قرآن در نخستین چرخش، نبرد را می‌آغازد. نبرد را در ژرفای فطرت مردمان می‌آغازد، هر چند که آنان ستیزه‌گری و دشمنانگی آشکار خود را در رزمگاه بیرون می‌آغازند!

روند قرآنی در این موج، شکل دشمنانگی و ستیزه‌گری را عرضه می‌دارد، و با آن یک بار با تهدید و بیم رویاروی می‌گردد، و دیگرباره دلها را متوجّه مرگ و نابودی تکذیب کنندگان پیشین می‌سازد. در این پیکار و رهنمود نیز الهامها و انگیزه‌های بسیاری را گرد می‌آورد. البتّه این امور به دنبال نخستین جنبش و تکانی صورت می‌پذیرد که آن موج بزرگ و فراخ آن را پدید می‌آورد و به پیش می‌راند:



﴿مٰا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ. فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبٰاءُ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنّٰاهُمْ فِي الْأَرْضِ مٰا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ، وَ أَرْسَلْنَا السَّمٰاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرٰاراً وَجَعَلْنَا الْأَنْهٰارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ﴾.

هیچ دلیلی از دلائل (دالّ بر وجود) پروردگارشان بدانان نمی‌رسد مگر آن که از آن روی می‌گردانند. هنگامی که قرآن بدانان نمی‌رسد مگر آن که از آن روی می‌گردانند. هنگامی که قرآن بدانان رسید، آن را تکذیب کردند، پس اخبار آن چیزی که (در قرآن راجع به مکافات دنیا و مجازات آخرت بدیشان گوشزد شده است و) به مسخره‌اش گرفته‌اند به سراغشان خواهد آمد و دامنگیرشان خواهد گردید. آیا ندیده‌اند (و آگاهی پیدا نکرده‌اند) که پیش از ایشان چقدر از اقوام و ملّتها را هلاک کرده‌ایم؟ اقوام و ملّتهائی که در زمین (اسباب و ابزار) قدرت و نعمت بدیشان داده‌ایم، قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده‌ایم، و بارانهای پیاپی برای آنان بارانده‌ایم و رودبارها در زیر (منازل و کاخهای) ایشان روان کرده‌ایم. امّا (هنگامی که سرکشی و نافرمانی کرده‌اند و شکر نعمت بجای نیاورده‌اند، به پاس گناهانشان) آنان را نابود ساخته‌ایم و اقوام و ملّتهای دیگری را پس از ایشان پدیدار کرده‌ایم (و زمام امور را به دستشان سپرده‌ایم. پس از گذشتگان پند گیرید و از خواب غفلت بیدار شوید).

آنان از روی دشمنانگی با حقّ و پافشاری بر باطل، موضعگیری می‌کنند و روی‌گردان می‌شوند. چیزی که کم دارند آیه‌هائی و نشانه‌هائی نیست که آنان را به ایمان آوردن می‌خواند، و علاماتی نیست که دالّ بر راستی دعوت و صداقت دعوت کننده است، و دلائل و براهینی نیست که بیانگر الوهیّت راستینی است که در پشت سر دعوت و دعوت کننده قرار دارد، بلی کم و کاستی در آیه‌ها و نشانه‌ها و دلائل و براهینی ندارند که ایشان را با آنها به سوی ایمان به یزدان و تسلیم فرمان خدای مهربان فرا می‌خوانند، بلکه آنچه که کم دارند عشق و علاقهٔ به پذیرش و پاسخگوئی است! و آنچه که ایشان را از حرکت به سوی حقّ و حقیقت باز می‌دارد دشمنانگی با حقّ و پافشاری بر باطل است! و آنچه که ایشان را بر جای خود می‌نشاند و به سستی و تنبلی می‌کشاند روی‌گردانی از نگریستن و اندیشیدن است:

﴿ وَ مٰا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ ﴾.

هیچ دلیلی از دلائل (دالّ بر وجود) پروردگارشان بدانان نمی‌رسد مگر این که از آن روی می‌گردانند.

هنگامی که کار این چنین است، و زمانی که روی‌گردانی از روی قصد و عمد صورت می‌پذیرد، و با وجود فراوانی دلائل، و پیاپی آمدن آیه‌ها و ردیف شدن نشانه‌ها، و روشنی حقائق، راه گریز در پیش می‌گیرند، تهدید به تاخت بر ایشان و بسزا رساندن آنان، تکانی بوجود می‌آورد که دریچه‌های فطرت را باز می‌کند،و موانع تکبّر و سرکشی را از سر راه آن فرو می‌اندازد:

﴿ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ. فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبٰاءُ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

هنگامی که قرآن بدانان رسید، آن را تکذیب کردند، پس اخبار آن چیزی که (در قرآن راجع به مکافات دنیا و مجازات آخرت بدیشان گوشزد شده است و) به مسخره‌اش گرفته‌اند به سراغشان خواهد آمد و دامنگیرشان خواهد گردید.

این قرآن، حقیقتی است که برای ایشان از سوی آفریدگار آسمانها و زمین نازل شده است. آفریدگاری که تاریکیها و نور را آفریده است. آفریدگار انسان از گِل است. خداوند آسمانها و زمین است. قرآن حقّ است و ایشان آن را دروغ می‌پندارند! بر این تکذیب نیز ماندگار و پای می‌فشارند. از آیه‌های یزدان روی می‌گردانند. دعوت به ایمان را به باد استهزاء و تمسخر می‌گیرند ... پس باید که منتظر باشند تا خبر راستین و صدق فرمودهٔ ربّ‌العالمین دربارهٔ چیزی بدیشان رسد که آن را مسخره می‌کردند و به بازیچه می‌گرفتند. باید چشم به‌راه کیفر چنین رفتاری و گفتاری باشند!

قرآن ایشان را در برابر این بیم و تهدید کوتاه و سربسته رها می‌کند. بیم و تهدیدی که نه نوع آن را می‌دانند، و نه از موقع آن آگاهند ... ایشان را رها می‌سازد تا هر لحظه چشم به‌راه و منتظر باشند که اخبار چیزی به گوششان رسد که آن را به تمسخر گرفته‌اند و بازیچه دانسته‌اند! بگذار هر وقت یزدان بخواهد پرده از حقیقت آن کنار بزند و آنان را در مقابل عذابی حاضر و آماده بدارد که ناپیدا بود و منتظرش بودند!

در این جایگاه بیم و تهدید، گردنها و چشمها و دلها و اعصاب ایشان را متوجّه هلاک و نابودی تکذیب کنندگان پیشین می‌سازد، و سرزمینهای برجای مانده و محلهای مرگ‌ومیر کسانی را بدیشان می‌نماید که حقائق را در گذشته‌ها همچون آنان تکذیب می‌کردند و دیدند آنچه دیدند. آنان که برخی از این سرزمینها را می‌شناختند و مثلاً با خانه‌های طائفهٔ عاد در احقاف، و کاشانه‌های طائفهٔ ثمود در حجر آشنا بودند، و از کنار ویرانه‌های باقیماندهٔ چنین کسانی، عربها در کوچ زمستان به سوی جنوب، و در کوچ تابستان به سوی شمال می‌گذشتند. همچنین از کنار شهرها و آبادیهای به دل زمین فرو رفتهٔ قوم لوط می گذشتند. و داستانهای ایشان را از زبان آگاهان از تاریخ و راویان اخبار می‌شنیدند ... روند قرآنی ایشان را متوجّه چنین

جاهائی می‌سازد که تکذیب کنندگان پیشین در آن مکانها هلاک شدند و به کیفر خود رسیدند، تکذیب کنندگانی که زمان بعضی از آنان بدینان نزدیک بوده است:

﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ، وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَاراً، وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ. فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ، وَ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ﴾.

آیا ندیده‌اند (و آگاهی پیدا نکرده‌اند) که پیش از ایشان چه‌قدر از اقوام و ملّتها را هلاک کرده‌ایم؟ اقوام و ملّتهائی که در زمین (اسباب و ابزار) قدرت و نعمت بدیشان داده بودیم، قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده‌ایم، و بارانهای پیاپی برای آنان روان کرده بودیم. امّا (هنگامی که سرکشی و نافرمانی کردند و شکر نعمت بجای نیاوردند، به پاس گناهانشان) آنان را نابود ساختیم و اقوام و ملّتهای دیگری را پس از ایشان پدیدار کردیم و (و زمام امور را به دستشان سپردیم. پس از گذشتگان پند گیرید و از خواب غفلت بیدار شوید).

آیا از هلاکت نسلهای گذشته آگاه نیستند؟ نسلهائی که خداوند در زمین بدیشان سلطه و قدرت و نعمت و ثروت داده بود، و از ابزار و وسائل ترقّی و تعالی بهره‌مندشان کرده بود. از چنان ثروتی و قدرتی ایشان را بهره‌مند نموده بود که در جزیرةالعرب به قریشیان مخاطب قرآن نداده بود. بارانهای پیاپی بر ایشان بارانده بود. بارانهائی که در زندگیشان مایهٔ فراخی نعمت و رشد و نموّ کشتزارها و افزایش ارزاق می‌گردید ... آنگاه چه شد؟ آنگاه از فرمان خداوندشان سرپیچی کردند! خداوند هم ایشان را به کیفر گناهانشان گرفت! پس از آنان نسل دیگری را پدید آورد. این نسل نیز بعد از ایشان زمین را در اختیار خود گرفتند. امّا سرانجام آنان هم مردند و جهان را بدرود گفتند و فراموش شدند و انگار که نبودند! تکذیب کنندگانی که از حقّ و حقیقت روی می‌گردانند و صاحب قدرت و نعمت و جاه و جلال در میان مردمانند، چقدر خوار و بی‌ارزش هستند! آنان در پیشگاه یزدان بسی بی‌ارج و خوارند! در نزد مردمان نیز سبک و بی‌مقدارند! ایشان مردند و رفتند، امّا زمین احساس خلأ و خلوتی و سستی و رخوتی نکرد! نسل دیگری آبادانی زمین را بر عهده گرفت و در عمران آن کوشید. آنان نیز نقش خود را بازی کردند و سرانجام مردند و رفتند و انگار هرگز ساکنان اینجانبودند. زندگی به راه خود ادامه داد و زمان گذشت. انگار در اینجا مردمانی نزیسته‌اند و زندگانی نبوده‌اند!

این امر حقیقتی است و انسانها آن را فراموش می‌کنند هنگامی که یزدان قدرت و نعمتی در زمین بدیشان می‌دهد. فراموش می‌کنند که این قدرت و نعمت چند روزهٔ زمین به خواست یزدان انجام پذیرفته است و بدیشان سپرده شده است، تا خدا آنان را در این قدرت و نعمت بیازماید و پدیدار آید که: آیا آنان به عهد و پیمان خدا و شرط و شروط آن عمل می‌کنند که بندگی برای خداوند یگانه است و بس، و دریافت دستور و قوانین از آستانهٔ او است و بس؟ - زیرا یزدان صاحب ملک جهان است و مردمان جانشینانی در آن بیش نیستند - یا این که از خودشان طاغوتهائی را می‌سازند و حقوق و ویژگیهای الوهیّت را برای خویش ادّعا می‌کنند، و در چیزی که در آن جانشین شده‌اند همچون مالک تصرّف و دخالت می‌ورزند نه همسان جانشین؟

این حقیقتی است که انسانها آن را فراموش می‌کنند - مگر کسانی که یزدان ایشان را بپاید و مصون نماید - و بدین هنگام از عهد و پیمان یزدان و از شرط و شروط آن منحرف می‌گردند، و از راههائی می‌روند و به شیوه‌هائی عمل می‌کنند که جدای از راه راست آفریدگار و خلاف سنّت کردگار است. در سرآغاز راه، عواقب این انحراف برایشان روشن و نمایان نمی‌گردد. فساد و تباهی کم‌کم روی می‌دهد و آهسته و آرام پدیدار می‌آید، بگونه‌ای نهانی و پنهانی می‌لغزند و فرو می‌افتند و بدون این که به خود آیند و بفهمند در

گرداب زشتیها و پلشتیها می‌لولند ... تا آن زمان که اجل آنان در می‌رسد، و وعدۀ خدا به وقوع مـی‌پیوندد ... بدین هنگام، پایان زندگی هر کسـی شکـیلی بـه خـود می‌گیرد و به‌گونه‌ای انجام می‌پذیرد: گاهی یزدان جهان آنان را به عذاب ریشه‌کن کننده گـرفتار مـی‌سازد. از بالای سرشان یا از زیر پـایشان عـذابشـان نـاگـهانی درمی‌رسد، همان گونه که برای بسیاری از اقوام چنین روی داده است. گاهی هم یـزدان جـهان ایشـان را بـه خشک‌سالیها و قـحطیها و مـرگ‌ومیرها و کـم‌وکاست محصولات و میوه‌ها گرفتار مـی‌سازد، هـمان‌گونه کـه بسیاری از مردمان دچار چنین بلایا و مصائبی شده‌اند. گاهی نیز خداونـد مـتعال آنـان را بـه جـان هـمدیگر می‌اندازد و یکی را گرفتار عذاب دیگـری مـی‌سازد. دسته‌ای خانه‌های دسته‌ای را ویران می‌گردانند، و ایـن بـه آن ، و آن بـه ایـن اذیّت و آزار مـی‌رساند، و از یکدیگر ایمن نمی‌گردند. در نتیجه شوکت و شکوهشان ضعیف می‌شود و کـاستی مـی‌گیرد و در نـهایت خـدا بندگانی از بندگان خوب فرمانبردار یا بد بزهکار خود را بر آنان مسلّط می‌گرداند. چنین بندگان خوب یا بـد خدا، شوکت و شکوه آنان را درهم می‌شکنند، و ایشان را از قدرت و نعمتی بیرون می‌آورند که در آن بسـر می‌برند. سپس یزدان جهان بندگان تازه‌نفسی را برجای ایشان می‌نشاند تا آنان را نیز در قدرت و نـعمتی کـه خواهند داشت بیازماید ... نقش سنّت الهی، بدین‌گونه به پیش می‌رود و چرخۀ قانون خدا چرخان می‌شود ... خوشبخت کسی است که می‌فهمد قـدرت و نـعمت و شکوه و شوکت دنیوی سنّت یـزدان است و گـاهی در دست این وگاه در دست آن گردان است و وسیلۀ امتحان مردمان است. لذا به عهد و پیمان خدا در چیزی که دارد و جانشین در آن است وفاء می‌کند ... و بدبخت کسی است که از این حقیقت غـافل و بـی‌خبر است و گـمان می‌برد که با عـلم و دانشـی کـه دارد، و بـا آگـاهی و کوششی که می‌ورزد، و با چاره و تدبیری که مـبذول می‌نماید، یا این که ناسنجیده و بدون حساب و کتاب، قدرت و نعمت و شکوه و شوکت بدو داده شده است!

از جملۀ چیزهائی که مردمان را گول می‌زند، این است که ببینند: اشخاص بزهکار سرکش از فـرمان دادار، یـا باطلگرایان بـی‌ادب و بـی‌شرم تـباهکار، و یـا کـافران خدانشناس گناهکار، در روی زمین از توان و اقتدار و نعمت و ثروت برخوردار باشند، و هیچگونه کیفری از سوی خدا نبینند و آسوده خاطر بـنوشند و بـخورند و بیایند و بنشینند ... آخر مردمان سرآغاز راه یا میانۀ راه را می‌نگرند و می‌بینند. اغـلب پـایانۀ راه را مشـاهده نمی‌کنند ... چرا که پایانۀ راه دیـده نـمی‌شود مگـر بـا نگریستن به فـرجـام کـار گـذشتگان و مـحلّ هـلاک پیشینیان، بعد از این که زنـدگیشان افسـانه و افسـون می‌شود ... قرآن مجید چشم مردمان و خرد ایشـان را متوجّه هلاک و نابودی، و ویرانه‌های خانه و کاشانه و سرزمینهای برجای ماندۀ این چنین کسانی می‌سازد، و گورستانها و کشـتارگاه‌های سـتمگران و تـباهکاران و کژراهه روان تاریخ را به همگان می‌نمایاند، تـا گـول خوردگان بیدار و هوشیار گردند. فریب خوردگانی کـه در زندگی کوتاه خود پایانۀ راه را نمی‌بینند و آنچه در این عمر کوتاه خویش می‌بینند پـایانۀ راه مـیداننـد و می‌شمارند، در نتیجه گول آن را می‌خورند!

این نصّی است که در قرآن است:

﴿ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ ﴾.

آنان را به سبب گناهانی که ورزیدند هلاک کردیم.

و نصوصی که همسان این نصّ است، در قـرآن مـجید بارها تکرار می‌گردد، و حقیقتی و سـنّتی و بـخشی از تفسیر اسلامی دربارۀ حوادث تاریخ را مقرّر می‌دارد. حقیقتی را مقرّر می‌دارد، و آن این است کـه: گـناهان، بزهکاران را به هلاکت می‌رساند. و این خدا است کـه بزهکاران را به سبب گناهانشان نابود مـی‌فرماید. ایـن امر نیز سنّت و قانونی است که اجراء می‌شود و قـطعاً رخ می‌دهد - هر چند که انسانی در عمر کوتاه خود آن را نبیند، یا نسلی در مدّت زمان محدود خویش آن را مشاهده ننماید - ولی سنّت و قانون قـطعی و حـتمی

است و ملّتهائی که گناهان در میانشان علنی و آشکار شود، و زندگیشان بر گناهها و بزه‌ها پابرجا گردد، سرنوشت ایشان بدون شکّ بدان می‌انجامد. این سنّت بیانگر بخشی از تفسیر اسلامی دربارهٔ تاریخ است: نسلهائی هلاک می‌گردند، و نسلهائی جایگزین ایشان می‌شوند. یکی از عوامل این جایگزینی، انجام گناهان توسّط مردمان ملّتها است. هنگامی که خورهٔ گناه به پیکرهٔ ملّتها رخنه کند، حالتی را پدید می‌آورد که به هلاک و نابودی می‌انجامد. چه این حالت به شکل بلای کوبنده‌ای رخ دهد که هر چه زودتر دررسد و ناگهانی بر سر ملّتها بتازد - همان‌گونه که در تاریخ قدیم روی داده است - و یا این که با فروپاشی کُند و آرام سرشتی معمولی انجام بگیرد و به نیستی ملّتها با گذشت زمان و فرو رفتن تدریجی آنان به گرداب گناهان صورت پذیرد. شواهد کافی در تاریخِ تا اندازه‌ای نزدیک، در دست است دالّ بر این که فرو پاشی اخلاقی، و کثافتکاریهای آشکار اجتماعی، و جلوه دادن زنان برای شیدا و مفتون کردن دیگران و آراستن مجالس و محافل و کوی و برزن با ایشان، و خوشگذرانی و راحت‌طلبی، و غافل و سرمست در میان نعمتها لولیدن، ... ملّتها را به هلاکت کشانده است. شواهد کافی تأثیر چنین پلشتیها و زشتیهائی در فروپاشی یونان و روم در دست ما است. یونان و رومی که برجای نمانده‌اند و افسانه‌ای شده‌اند. در ملّتهای معاصر نیز نشانه‌هائی از سرآغاز این دمار و هلاک در کرانه‌های زمان پیدا است و برای چشم دل هویدا است، همچون ملّت فرانسه و ملّت انگلستان! هر چند که آنان از نیروی ظاهری و ثروت فراوان برخوردارند.[۱]

تفسیر مادیگرایانهٔ تاریخ، این بخش را از تفسیر خود دربارهٔ احوال ملّتها و حوادث تاریخ، کاملاً حذف می‌کند. چرا که دیدگاه تفسیر مادی دربارهٔ تاریخ، پیش از هر چیز حذف عنصر اخلاقی از زندگی است، و حذف قاعدهٔ اعتقادی است که بر اخلاق استوار است. امّا این تفسیر وادار می‌شود که به ستیزه‌گری خنده‌آوری در تفسیر حوادث و اوضاع زندگی بشری پناه ببرد، هر چند که برای تفسیر آن، راهی جز تفسیر بر اساس قاعدهٔ اعتقادی نیست.

تفسیر اسلامی - با همهٔ فراگیری و جدّی بودن و صداقت و واقعیّت خود - از تأثیر عناصر مادی غافل نمی‌ماند، عناصر مادیی که تفسیر مادیگرایانه آنها را همه چیز می‌شمارد. امّا تفسیر اسلامی در پهنهٔ فراخ زندگی آن را در جایگاهی قرار می‌دهد که سزاوار آن است، و عناصر فعّال دیگری را نمایان می‌دارد که جز کسانی آنها را انکار نمی‌کنند که دشمنانگی بیشرمانه‌ای با واقعیّات هستی داشته باشند ... قضا و قدر الهی را نمایان نشان می‌دهد که در فراسوی هر چیزی قرار دارد. دگرگونی داخلی درونها و بینشها و ایده‌ها و اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌ها را برجسته می‌نمایاند. رفتار واقعی و عنصر اخلاقی را آشکارا نشان می‌دهد ... امّا با وجود همهٔ اینها از هیچ عاملی از عواملی غافل نمی‌شود که سنّت یزدان برابر آنها جاری و ساری می‌گردد.[۲]



سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و سرشت دشمنانگی‌ای را به تصویر می‌کشد که چنان روگردانی‌ای از آن سرچشمه می‌گیرد. در این راستا نمونهٔ شگفتی از درونهای مردمان را ترسیم می‌کند ... نمونه‌ای که هر چند شگفت است ولی با وجود این تکرار می‌گردد. انسان این چنین کسانی را در هر زمانی و در هر مکانی و در میان هر نسلی می‌یابد ... نمونهٔ انسانهای ستیزه‌جوئی که حقّ و حقیقت چشمانشان را باز می‌کند و بدانها فرو می‌رود، امّا آن را نمی‌بینند! و چیزی را انکار می‌کنند که قابل انکار نیست! زیرا آن

۱-مراجعه شود به کتاب: «الاسلام و مشکلات الحضارة» فصل «تخبط و اضطراب» و کتاب «التطور و الثبات فی حیاة البشریة» فصلهای: «شهادة التاریخ» و «شهادة القرن العشرین»

۲-برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته».

اندازه روشن است که دشمن به خاطر حیاء و شرمی که دارد خجالت می‌کشد آن را انکار کند! ... قرآن این چنین نمونه‌ای از مردمان را برجسته و پیدا با واژه‌های اندکی ترسیم می‌کند با شیوهٔ تعبیر قرآنی نوآور اعجازگرانه‌ای که در تعبیر و تصویر دارد:[1]

﴿ وَ لَوْ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ كِتٰاباً فِي قِرْطٰاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ، لَقٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ ﴾.

(ای پیغمبر!) اگر نامه‌ای نوشته در صفحهٔ کاغذی بر تو نازل کنیم (و در آن حقّانیّت رسالت تو نگاشته شده باشد) و آن را (علاوه از دیدن) با دستهای خود لمس کنند (که در این صورت جای شکّ و گمانی باقی نمی‌ماند) باز هم کافران (دشمن حقّ و ناباوران ستیزه‌گر) می‌گویند: این، چیزی جز جادوگری آشکاری نیست.

چیزی که آنان را از آیه‌های یزدان رویگردان می‌سازد، ضعف دلیل بر صدق آیه‌ها، یا دشواری و پیچیدگی دلیل، و یا اختلاف خردها در فهم دلیل نیست. بلکه چیزی که باعث می‌شود چنین موضعگیری کنند، ستیزه‌جوئی سختی و دشمنانگی شدیدی است که دارند! و بلکه پیش از هر چیز پافشاری بر نپذیرفتن و انکار نمودن و معتبر نشمردن دلیل و نگاه نکردن به برهان است و بس! اگر خداوند بزرگوار این قرآن را بر پیغمبرش ﷺ نازل کند، نه از راه وحی که نمی‌بینند، بلکه آن را در برگه‌ای نازل فرماید که دیدنی و لمس کردنی و محسوس باشد، و خودشان با دستهایشان این برگه را لمس کنند - نه این که از دیگران بشنوند، و نه این که تنها آن را ببینند - آنان تسلیم این چیزی که آن را می‌بینند و لمس می‌کنند نمی‌گردند و قاطعانه و مؤکّدانه می‌گویند:

﴿ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ ﴾.

این، چیزی جز جادوگری آشکاری نیست.

سیمای درشت و زشت و نفرت‌انگیزی است. هر که بدو نگاهی بیندازد از آن گریزان می‌گردد. سیمائی است که بیننده را دشمن خود می‌سازد و او را بر آن می‌دارد که جلو بیاید و آن را مشت بزند و لگدمال کند! زیرا با چنین سرشتها و گروه‌هائی به گفتگو نشستن و سخن گفتن و دلیل و برهان ذکر کردن، سودی در بر ندارد!

به تصویر کشیدن چنین سیمائی بدین نحو - سیمائی که نشان دهندهٔ حقیقت نمونه‌های تکراری در میان نسلها است - دو هدف یا هدفهائی را در بردارد:

اصل موضعگیری ننگین و زشت و ناپسند دشمنان را به خودشان می‌نمایاند، بدان گونه که آئینه چهرهٔ پریش و پلشت و زشت نگرنده را آن چنان که هست می‌نمایاند، تا در آئینه خود را ببیند و از دیدن خویش شرمسار گردد!

این تصویر، در همان حال، دلهای مؤمنان را در برابر رویگردانی مشرکان و انکار منکران، به جوش و خروش می‌اندازد. چنان می‌کند که دلهایشان بر حقّ و حقیقت پایدار و استوار بماند و متأثّر از فضائی نشود که پیرامون آنها را با تکذیب کردن و انکار نمودن و فتنه و آشوب و اذیّت و آزار فراگرفته است.

همچنین این تصویر، اشاره به شکیبائی خدائی دارد که با وجود چنین دشمنانگی زشت و سختی که دشمنان تکذیب کننده می‌ورزند، شتابی در کیفرشان ندارد.

همهٔ اینها اسلحه و جنبش و ابزار و چرخش در پیکاری است که گروه مسلمانان در آن با این قرآن برای رویاروئی با مشرکان می‌روند. بعد از آن، نمونه‌ای از پیشنهادهای مشرکان نقل می‌شود، پیشنهادهائی که نیرنگ و دشمنانگی و همچنین نادانی و اندیشهٔ تباه آنها را دیکته می‌کنند ...

از جمله پیشنهاد می‌کردند که یزدان سبحان فرشته‌ای را به پیش پیغمبر ﷺ بفرستد تا در کار تبلیغ دعوت همراه و همدمش شود، و بگوید که او از سوی خدا روانه شده است ... پس از این سخن، خداوند برای ایشان روشن می‌گرداند که این پیشنهاد از ناآگاهی ایشان از سرشت فرشتگان، و همچنین از بی‌خبری از

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصلهای: «التصویرالفنی» و «طریقة القرآن» و «نماذج بشریة».

سنّت خدا در ارسال فرشتگان، صورت می‌پذیرد. از دیگر سو برای ایشان روشن می‌سازد که این مرحمت و لطف یزدان است که او در چیزی که پیشنهاد می‌کنند بدیشان پاسخ مثبت نمی‌دهد:

﴿ وَ قالُوا: لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ! وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا يُنْظَرُونَ. وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً، وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ ﴾.

می‌گویند که چه می‌شد اگر فرشته‌ای به پیش او بیاید (و در حضور ما بر نبوّت و صدق گفتارش گواهی دهد تا بدو ایمان بیاوریم؟ بگو:) اگر فرشته‌ای به پیش او بفرستیم (و موضوع جنبهٔ حسّی و شهود پیدا کند، برابر سنّت همیشگی خدا دربارهٔ آنان که طلب معجزه کرده‌اند و پس ازمشاهدهٔ معجزه سر برتافته‌اند و نابود گشته‌اند)، کار از کار می‌گذرد (و فرمان هلاک ایشان صادر می‌گردد) و دیگر مهلت (زنده ماندن) بدیشان داده نمی‌شود. اگر هم فرشته‌ای را (مؤیّد پیغمبر) می‌کردیم، او را به شکل انسان در می‌آوردیم (تا آنان بتوانند او را ببینند و سخنانش را فهم کنند. در این صورت باز هم اشکال برطرف نمی‌شد) و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند.

این پیشنهادی که مشرکان پیشنهاد می‌کردند، و پیشنهادهائی که پیش از ایشان اقوام زیادی به پیغمبرانشان پیشنهاد می‌کرده‌اند - همان‌گونه که قرآن مجید در داستانهایشان روایت می‌فرماید - و پاسخ قرآنی در اینجا به چنین پیشنهادی، همه و همه حقائقی را برمی‌انگیزند که ما در اینجا به اندازهٔ توانائی بدانها می‌پردازیم:

نخستین حقیقت این است که مشرکان عرب، منکر خدا نبودند. بلکه از پیغمبر ﷺ دلیل می‌خواستند، دلیلی که بیانگر این باشد که او از جانب خدا فرستاده شده است، و برساند که این کتابی را که بر ایشان می‌خواند واقعاً از سوی خدا آمده است. معجزهٔ معیّنی را پیشنهاد می‌کردند، و آن این که یزدان جهان فرشته‌ای را به پیش پیغمبر ﷺ بفرستد و در کار تبلیغ دعوت همراه او شود و ادّعایش را تصدیق کند ... این پیشنهاد نیز تنها یکی از پیشنهادهای فراوانی است که در موارد گوناگونی از قرآن ذکر شده‌اند. این پیشنهاد همسان پیشنهادی است که در سورهٔ اسراء مطرح است و متضمّن خود این پیشنهاد و پیشنهادهای همگون آن است. همهٔ آنها هم بر تعنّت و رخنه‌ای دلالت دارند که آیهٔ پیشین بیانگر آن است. همچنین بیانگر ناآگاهی از حقائق هستی و از ارزشها و معیارهای راستین و واقعی است:

﴿ وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ، فَأَبىٰ أَكْثَرُ النّاسِ إِلّا كُفُوراً. وَ قالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّىٰ تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِيراً. أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ كَما زَعَمْتَ عَلَيْنا كِسَفاً، أَوْ تَأْتِيَ بِاللّٰهِ وَ الْمَلائِكَةِ قَبِيلاً. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ، أَوْ تَرْقىٰ فِي السَّماءِ، وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ. قُلْ: سُبْحانَ رَبِّي! هَلْ كُنْتُ إِلّا بَشَراً رَسُولاً؟ وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدىٰ إِلّا أَنْ قالُوا: أَبَعَثَ اللّٰهُ بَشَراً رَسُولاً؟ قُلْ: لَوْ كانَ فِي الْأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولاً ﴾ ... (اسراء / ۸۹ - ۹۵)

ما در این قرآن، هر نوع مثلی را برای مردم، به شیوه‌های گوناگون بارها بیان داشته‌ایم، ولی بیشتر مردم جز انکار (حق، و نادیده گرفتن دلائل هدایت، و تکذیب خدا و رسول، چیزی قبول نمی‌کنند و) نمی‌پذیرند. و (هنگامی که کافران مکّه در برابر اعجاز قرآن و دلائل روشن آن، درمانده و مبهوت شدند) گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از زمین (خشک و سوزان مکّه) چشمه‌ای برای ما بیرون جوشانی (که آب آن دائم و روان باشد). یا این که باغی از درختان خرما و انگور (در مکّه) داشته باشی و رودبارها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. یا آسمان را تکّه تکّه بر سر ما فرود آوری همان گونه که می‌پنداری (و می‌گوئی که خدا ما را بیم داده است) و یا این که خدا و فرشتگان را بیاوری و با ما رویاروی

گردانی. یا این که سرای بزرگ زرنگاری داشته باشی، و یا این که به سوی آسمان بالا روی، و تنها به بالا رفتنت از آسمان هم ایمان نمی‌آوریم مگر این که کتابی همراه خود برایمان بیاوری که آن را بخوانیم (و ببینیم که از جانب خدا در آن نوشته شده است که تو فرستادهٔ پروردگار می‌باشی). بگو: پروردگار من منزّه است (از آن که کسی بدو فرمان دهد، یا این که در قدرت او شریک گردد). مگر من جز انسان فرستاده‌ای (از سوی یزدان برای رهنمود مردمان) هستم؟ (معجزه در دست خدا است نه من). تنها چیزی که مانع ایمان آوردن مردمان بعد از نزول هدایت (وحی آسمانی) برای ایشان شد، این است که می‌گویند: آیا خداوند انسانی را بعنوان پیغمبر فرستاده است؟! (فرشتگان افلاکی سزاوار این مقام بزرگ رسالتند نه انسانهای خاکی). بگو: اگر در زمین (بجای انسانها) فرشتگانی مستقرّ و در آن راه می‌رفتند، ما از آسمان (از جنس خودشان) فرشته‌ای را بعنوان پیغمبر به سویشان می‌فرستادیم (چرا که رهبر باید از جنس پیروان خود باشد).

از چنین پیشنهادهائی، رخنه گرفتن و آزار کردن، و جهالت و نادانی، پیدا و هویدا است ... آخر آنان از روی اخلاق و رفتار پیغمبر ﷺ صداقت و امانت او را می‌دانستند. ایشان با آزمون و آگاهی فراوانی که با گذشت زمان از او داشتند، وی را خوب می‌شناختند. خودشان او را ملقّب به امین کرده بودند. امانتهای خویش را بدو می‌سپردند، حتّی در آن زمان که شدیداً با او مخالفت می‌کردند. وقتی که پیغمبر ﷺ هجرت فرمود پسر عموی خود علی ؑ را بر جای گذاشت تا امانتهائی را به قریشیان بازپس گرداند که بدو سپرده بودند و هنوز در پیش او بود! این در حالی است که ایشان با او سخت مخالفت می‌ورزیدند و در اندیشهٔ کشتن او بودند! به صداقت او و همچون امانت او ایمان و اطمینان داشتند. او بود وقتی که نخستین بار بالای کوه صفا ایشان را بطور گروهی و آشکار، به فرمان پروردگار دادار، دعوت به پذیرش اسلام کرد و از ایشان پرسید: آیا اگر خبری را به شما برسانم، مرا راستگوی می‌پندارید؟ همگی بدو پاسخ دادند که تو صادق و راستگو در نزد ما هستی ... اگر آنان می‌خواستند از صداقت و راستی او آگاه شوند، ایشان که از گذشتهٔ او آگاه بودند و می‌دانستند گذشتهٔ او شاهد بر صداقت کنونی او است و ایشان او را راست و درست می‌دانستند ... در روند سوره می‌آید که قریشیان او را تکذیب نمی‌کردند:

﴿ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ. فَإِنَّهُمْ لاَ يُكَذِّبُونَكَ. وَ لٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ ﴾. (آيهٔ ۳۳)

(ای پیغمبر) ما می‌دانیم که آنچه (کفّار مکّه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند.

سپس آنچه مایهٔ انکار و رویگردانی ایشان می‌شود علاقهٔ به انکار و رویگردانی، و رغبت به دشمنانگی و خود را بزرگتر از آن دیدن است که به دنبال حقّ و حقیقت روان گردند. آنان در صدق و صداقت پیغمبر ﷺ شکّ و گمانی نداشتند!

گذشته از این، در خود قرآن، دلیل و برهان راست‌تر از این دلائل و براهین مادی‌ای بود که می‌طلبیدند. چه این قرآن خودش با تعبیرش و با محتوای تعبیرش گواه بر این است که از سوی خدا فرستاده شده است ... آنان یزدان را انکار نمی‌کردند و قطعاً می‌دانستند که این قرآن از سوی خدا است. ایشان با بینش زبانشناسی ادبی و هنری خود، اندازهٔ توان بشری را می‌دانستند و متوجّه بودند که این قرآن فراتر از چنین توانی است. هر کس که سخن‌شناس باشد و با هنر سخن‌سرائی سروکار داشته باشد، آشکارا می‌داند که این قرآن فراتر از چیزی است که انسان قدرت رسیدن بدان را دارد. این امر را کسی انکار نمی‌نماید، مگر شخص ستیزه‌جوئی که حقّ را در زوایای درون خود می‌یابد امّا

آن را نهان می‌سازد! همچنین محتوای قرآنی جهان‌بینی اعتقادی، و برنامه‌ای که قرآن آن را برای بیان این اعتقاد موجود در گسترهٔ ادراک بشری دارد، و نوع تأثیرها و پسوده‌های الهامگرانه، اینها همه برای سرشت جهان‌بینیها و برنامه‌ها و شیوه‌های بشری غریب و نامعهود است. درک این مطلب از دید دل و درون عربها پنهان نبود. اقوالشان و احوالشان بیانگر این واقعیّت است که آنان شکّی نداشتند در این که این قرآن از سوی یزدان آمده است.

این چنین به نظر می‌رسد که این پیشنهادها برای طلب دلیل و برهان نبوده است. بلکه وسیله‌ای از وسائل به رنج افکندن، و شیوه‌ای از شیوه‌های به دشواری انداختن، و طرحی برای ستیزه‌گری و دشمنانگی بوده است، و آنان همان‌گونه بوده‌اند که خدای بزرگوار در آیهٔ پیشین دربارهٔ ایشان فرموده است:

﴿ وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَيْكَ كِتاباً فِي قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ، لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: إِنْ هٰذا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ ﴾.

(ای پیغمبر!) اگر نامه‌ای نوشته در صفحهٔ کاغذی بر تو نازل کنیم (و در آن حقّانیّت رسالت تو نگاشته شده باشد) و آن را (علاوه از دیدن) با دستهای خود لمس کنند (که در این صورت جای شکّ و گمانی باقی نمی‌ماند) باز هم کافران (دشمن حقّ و ناباوران ستیزه‌گر) می‌گویند: این، چیزی جز جادوگری آشکاری نیست.

حقیقت دوم: این است که عربها به فرشتگان ایمان داشتند. آنان درخواست می‌کردند که یزدان فرشته‌ای بر پیغمبرش ﷺ نازل می‌فرماید که با او به کار دعوت پردازد و وی را تصدیق کند. امّا عربها با سرشت فرشتگان آشنا نبودند، فرشتگانی که جز خدا کسی ایشان را نمی‌شناسد. دربارهٔ آنان بدون دلیل سر در بیابان برهوت می‌گذاشتند، و در به تصویر کشیدن ایشان،و رابطهٔ آنان با یزدان، و پیوندشان با زمین و ساکنان آن، دچار لغزش و خطا می‌شدند ... قرآن مجید بسیاری از گمراهیهای عربها و افسانه‌های بت‌پرستانهٔ ایشان دربارهٔ فرشتگان را ذکر می‌فرماید و همهٔ آنها را برایشان تصحیح می‌نماید تا کسانی که از ایشان این آئین را می‌پذیرند و در پرتو رهنمود آن راه می‌روند، جهان‌بینی ایشان، و شناخت آنان دربارهٔ هستی و پدیده‌ها و موجودات جهان راست و درست گردد. اسلام از این جهت هم برنامه‌ای برای رهنمود عقل و شعور به راه راست بوده است، و دل و درون را نیز در این راستا رهنمون کرده است، و برنامهٔ تصحیح اوضاع و احوال بطور یکسان بشمار آمده است.

قرآن مجید یکی از گمراهیها و نادانیهای عربها در دورهٔ جاهلیّت را این می‌داند که آنان گمان می‌بردند که فرشتگان دختران یزدان سبحانه و تعالی هستند! و بدین خاطر فرشتگان در پیشگاه یزدان دارای شفاعتی هستند که ردّخور ندارد و قطعاً پذیرفتنی است! ظنّ غالب این است که برخی از بتهای بزرگ، رمز و نمودار فرشتگان بودند! در اینجا هم پیدا است که درخواست می‌کنند خداوند فرشته‌ای را به پیش پیغمبر خود روانه دارد که او را در ادّعاء پیامبری تصدیق کند.

قرآن گمراهی پیشین ایشان را در موارد گوناگونی تصحیح می‌فرماید. از جمله موردی که در سورهٔ پنجم آمده است:

﴿ أَفَرَأَيْتُمُ اللاّٰتَ وَ الْعُزّٰى؟ وَ مَناةَ الثّٰالِثَةَ الْأُخْرىٰ؟ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثىٰ؟ تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزىٰ! إِنْ هِيَ إِلاّٰ أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللّٰهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ، إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ، وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدىٰ. أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنّٰى؟ فَلِلّٰهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولىٰ. وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ لاٰ تُغْنِي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضىٰ. إِنَّ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلاٰئِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثىٰ. وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ، وَ إِنَّ الظَّنَّ لاٰ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً ﴾. (نجم / ۱۹ تا ۲۸)

آیا چنین می‌بینید (و این گونه معتقدید) که لات و عزّی و

منات سوّمین بت دیگر (معبود شما و دختران خدایند، و دارای قدرت و عظمت می‌باشند؟) آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم ارزش‌تر از پسرانند؟!). در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه‌ای است. اینها فقط نامهائی (بی‌محتویٰ و اسمهائی بی‌مسمیٰ است) که شما و پدرانتان (از پیش خود) بر آنها گذاشته‌اید. هرگز خداوند دلیل و حجّتی(بر صحّت آنها) نازل نکرده است. آنان جز از گمانهای بی‌اساس و از هواهای نفس پیروی نمی‌کنند. در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای ایشان آمده است (و در پرتو آن می‌توانند به ناچیزی بتها پی‌ببرند و رضای خدای را بجویند و راه سعادت بپویند). مگر آنچه انسان آرزو کند به آن می‌رسد و خواهد داشت؟! چرا که دنیا و آخرت از آنِ خدا است (و قانونگذاری و فرماندهیِ هر دو سرا مربوط بدو است). چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و (با وجود عظمت و بزرگواریشان) شفاعت ایشان سودی نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد، مگر بعد از آن که خدا (به شفیع) اجازه دهد، و از (مشفوع‌له) راضی و خشنود گردد. کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را با نامهای زنان وصف و نامگذاری می‌کنند. ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند(و از نر و ماده بودن فرشتگان کاملاً بی‌خبرند) و جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند، و ظنّ و گمان هم در (بخش اعتقادات، به کسی سودی نمی‌رساند، و انسان را) بی‌نیاز از حقّ نمی‌گرداند.

همچنین گمراهی دوم ایشان را تصحیح می‌کند که اندیشهٔ تباه آنان دربارهٔ سرشت فرشتگان بود. در این دو آیهٔ سوره، و در موارد بسیار دیگری به تصحیح این گمراهی می‌پردازد:

﴿ وَ قٰالُوا: لَوْلاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ! وَ لَوْ أَنْزَلْنٰا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لاٰ يُنْظَرُونَ ﴾.

می‌گویند که چه می‌شد اگر فرشته‌ای به پیش او بیاید (و در حضور ما بر نبوّت و صدق گفتارش گواهی دهد تا بدو ایمان بیاوریم؟ بگو:) اگر فرشته ای به پیش او بفرستیم (و موضوع جنبهٔ حسّی و شهود پیدا کند، برابر سنّت همیشگی خدا دربارهٔ آنان که طلب معجزه کرده‌اند و پس از مشاهدهٔ معجزه سر برتافته‌اند و نابود گشته‌اند)، کار از کار می‌گذرد (و فرمان هلاک ایشان صادر می‌گردد) و دیگر مهلت (زنده ماندن) بدیشان داده نمی‌شود.

این، گوشه‌ای از آشنایی با آفریدگانی از بندگان خدا است ... آنان پیشنهاد می‌کردند که یزدان فرشته‌ای را از آسمان بفرستد. امّا سنّت خدا بر این بوده است که فرشتگان را وقتی به زمین می‌فرستد که مردمان پیغمبرشان را تکذیب کنند و خداوند بخواهد فرشتگان را روانه گرداند تا ایشان را نابود کنند و فرمان یزدان مبنی بر هلاک ایشان را اجراء و پیاده گردانند و دمار از روزگار آنان برآورند. اگر خدا درخواست مشرکان عرب را می‌پذیرفت و فرشته‌ای به پیش ایشان می‌فرستاد، کار از کار می‌گذشت و هلاک ایشان صورت می‌گرفت، و پس از نزول فرشته، بدیشان مهلتی داده نمی‌شد. آیا آنان این را می‌خواستند و چنین چیزی را پیشنهاد می‌کردند؟ آیا آنان به رحمت فراوان و مهر بیشمار یزدان پی‌نمی‌برند در این که بدیشان پاسخ داده نمی‌شود و خواست ایشان برآورده نمی‌گردد و نابود نمی‌شوند؟! روند قرآنی بدین منوال آنان را جلو رحم و لطف خدا بدیشان و شکیبائی او با ایشان، و مقابل بی‌خبری آنان از مصلحت خودشان، و ناآگاهی ایشان از سنّت یزدان در ارسال فرشتگان، نگاه می‌دارد. آنان با وجود چنین نادانی و ناآگاهیشان که نزدیک بود زندگیشان را تباه و نابود سازد، هدایت را نمی‌پذیرند، و رحمت را رها می‌سازند، و با خواستن و جستن دلیل، رنج پیغمبر ﷺ و زحمت خود می‌دارند!

آیهٔ بعدی بخش دوم آشنائی با این آفریدگان و بندگان یزدان را دربر دارد:

﴿ وَ لَوْ جَعَلْنٰاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنٰاهُ رَجُلاً، وَ لَلَبَسْنٰا عَلَيْهِمْ مٰا يَلْبِسُونَ ﴾.

اگر هم فرشته‌ای را (مؤیّدپیغمبر) می‌کردیم، او را به شکل انسان درمی‌آوردیم (تا آنان بتوانند او را ببینند و سخنانش را فهم کنند. در این صورت باز هم اشکال برطرف نمی‌شد) و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند.

آنان پیشنهاد می‌کردند که یزدان سبحان بر پیغمبر ﷺ خود فرشته‌ای را نازل فرماید تا او را در کار دعوت و تبلیغش تصدیق کند. امّا فرشتگان آفریدگانی هستند جدای از آدمیان. آفریدگانی هستند با سرشت ویژه‌ای که به خودشان اختصاص دارد و تنها خدا از چگونگی آن آگاه است. آنان - همانگونه که خدا دربارهٔ ایشان می‌گوید و ما هم چیزی راجع به آنان نمی‌دانیم جز آنچه راکه خدا دربارهٔ ایشان می‌فرماید - با شکل و سیمای خود و با سرشتی که بر آن سرشته شده‌اند نمی‌توانند بر روی زمین راه بروند، چه ایشان از ساکنان کره زمین نیستند. امّا با این وجود ایشان دارای ویژگیهائی هستند که در پرتو آنها می‌توانند هیئت و شکل انسانها را به خود بگیرند، بدان هنگام که در زندگی انسانها می‌خواهند انجام وظیفه کنند، از قبیل: تبلیغ رسالت، یا نابود کردن تکذیب کنندگانی که یزدان می‌خواهد ایشان را هلاک سازد، یا ثابت قدم نگاه داشتن مؤمنان، و یا جنگ با دشمنان مؤمنان و کشتن ایشان ... و سائر وظائفی که دارند و قرآن مجید روایت می‌کند که آنان از سوی خدا عهده‌دار انجام چنین وظائفی هستند و ایشان هم از چیزی که خدا بدیشان دستور انجام آن را می‌دهد سرکشی و سرپیچی نمی‌کنند، و هر آنچه بدیشان دستور داده شود انجام می‌دهند.

اگر خدا بخواهد فرشته‌ای را نازل گرداند که پیغمبرش را تصدیق نماید، او در مقابل دیدگان مردمان به شکل مردی جلوه می‌کرد، نه به صورت فرشتگی خود. در این صورت نیز کار بر ایشان مشتبه می‌گردید! هنگامی که حقیقت را بر خویشتن مشتبه می‌دیدند و در شناخت آن راه خطا می‌پوئیدند، بدان زمان که محمّد ﷺ بدیشان می‌گفت: من محمّدی هستم که می‌شناسید. خدا مرا به سوی شما فرستاده است تا شما را بترسانم و مژده برسانم ... اگر فرشته‌ای به شکل مردی که نمی‌شناختند، به پیش ایشان می‌آمد و می‌گفت: من فرشته‌ام. خدا مرا فرستاده است تا پیغمبرش را تصدیق کنم ... آیا حقیقت بیش از پیش بر آنان مشتبه نمی‌شد؟ آیا بیشتر به خطا نمی‌رفتند؟ وقتی که فرشته را به شکل مردی همچون خودشان می‌دیدند، در شناخت حقیقت دچار اشتباه نمی‌گردیدند؟ زمانی که آنان در تشخیص حقیقتِ ساده و عیان برای دیدگان راه خطا می‌پوئیدند، اگر خدا فرشته‌ای را می‌فرستاد و او را مردی می‌ساخت و به میانشان روانه می‌داشت، قطعاً حقیقت بیش از پیش برایشان ناپیدا و مشتبه می‌گردید و هرگز راهیاب نمی‌شدند و به یقین و اطمینان دست نمی‌یافتند.

بدین منوال یزدان سبحان از بی‌خبری ایشان نسبت به سرشت بندگانش پرده برمی‌دارد، همان‌گونه که نادانیشان را در شناخت سنّت خود بدیشان می‌نمایاند. گذشته از این که پرده از به زحمت انداختن و دردسر خواستن و دشمنانگی کردن ایشان به کنار می‌زند، به زحمت انداختن و دردسر خواستن و دشمنانگی کردن ناآگاهانه و بدون دلیل و بی‌جهت!

حقیقت سومی را که این نصّ‌قرآنی در اندیشه برمی‌انگیزد، عبارت است از: سرشت جهان‌بینی اسلامی و ارکان این جهان‌بینی ... از میان چنین ارکان و اصولی، ایمان به جهانهای پیدا و ناپیدائی است که اسلام به مسلمان آموخته است که نخست آنها را درک و فهم کند، سپس با آنها همسو و همگام و همآوا و همراه شود. از جملهٔ این جهانهای نهان، جهان فرشتگان است ... اسلام اعتقاد به فرشتگان را رکنی و اصلی از ارکان و اصول ایمان قرار داده است. ایمان اتمام نمی‌پذیرد و کامل نمی‌گردد جز با اعتقاد بدان. چرا که ایمان وقتی کامل است که انسان معتقد باشد به: یزدان، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیغمبران، روز قیامت، و قضاو قدر خیر و شرّ ...

در همین کتاب فی‌ظلال القرآن در سرآغاز سورهٔ بقره راجع به غیب سخن گفتیم. چکیدهٔ آن چنین است: ایمان به غیب کوچ شگرفی در زندگی انسان است. زیرا کوچی است که در آن انسان از دائرهٔ تنگ محسوسات گام فراتر می‌نهد و با جهان غیب نامحسوس ناپیدا آشنا می‌شود که امکان وجود دارد و می‌توان آن را تصوّر کرد. بی‌گمان چنین چیزی، کوچ از دائرهٔ محسوس حیوانی، به جولانگاه ادراک انسانی است. بستن راه این جولانگاه بر روی درک و فهم انسانی، عقب‌گرد بشمار است. متأسفانه مکتبهای مادیگرا که در جهان محسوسات گرفتارند، برای بستن چنین راهی پیوسته کوشیده و می‌کوشند، و این امر را «پیشرفت» می‌دانند! انشاءالله تا اندازه‌ای مفصّل دربارهٔ «غیب» سخن خواهیم گفت، بدان هنگام که در این سوره با این فرمودهٔ خداوند بزرگوار رویاروی می‌گردیم:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاٰيَعْلَمُهَا إِلاّٰ هُوَ ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

در اینجا سخن از فرشتگان را به پایان می‌بریم که جزو جهان غیب است. جهان‌بینی اسلامی در میان جهان غیب، موجوداتی را به نام فرشتگان می‌گنجاند که از زمرهٔ بندگان یزدانند. قرآن تا اندازه‌ای ما را با صفات فرشتگان آشنا کرده است، آن اندازه که برای این جهان‌بینی و همگامی در رکاب فرشتگان در حدود آن، بسنده و کافی باشد.

فرشتگان آفریدگانی از آفریدگان یزدانند. با پرستش یزدان و اطاعت مطلق از خدا و کرنش کامل در برابر ایزد والا، دینداری و فرمانبرداری خود را اظهار می‌دارند. فرشتگان به خدا نزدیکند. ما نمی‌دانیم این نزدیکی چگونه است، و بطور معیّن و مشخّص چه نوع نزدیکی و قربتی است:

﴿ وَ قَالُوا: اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَداً. سُبْحَانَهُ! بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ، لاٰيَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، يَعْلَمُ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ وَ لاٰ يَشْفَعُونَ إِلاّٰ لِمَنِ ارْتَضىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴾. (انبیاء / ۲۶ - ۲۸)

(برخی از کفّار عرب می‌گویند: خداوند رحمان فرزندانی (برای خود، به نام فرشتگان) برگزیده است (چرا که ملائکه دختران خدایند!). یزدان سبحان پاک و منزّه(از این گونه نقصها و عیبها) است. (فرشتگان فرزندان خدا نبوده و) بلکه بندگان گرامی و محترمی هستند(به هیچ وجه از طاعت و عبادت و اجراء فرمان یزدان سرپیچی نمی‌کنند). آنان (آنقدر مؤدّب و فرمانبردار یزدانند که هرگز) در سخن گفتن بر او پیشی نمی‌گیرند، و تنها به فرمان او کار می‌کنند (نه به فرمان کس دیگری). خداوند اعمال گذشته و حال و آینده را میداند(و از دنیا و آخرت و از وجود و پیش از وجود و بعد از وجودشان آگاه است) و آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای آن کسی که (بدانند) خدا از او خشنود است و (اجازهٔ شفاعت او را داده است. به خاطر همین معرفت و آگاهی) همیشه از خوف (مقام کبریائی) خدا ترسان و هراسانند.

﴿ وَ مَنْ عِنْدَهُ لاٰيَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِهِ وَ لاٰيَسْتَحْسِرُونَ، يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهٰارَ لاٰيَفْتُرُونَ ﴾. (انبیاء / ۱۹ و ۲۰)

کسانی که در پیشگاه خدا هستند (و مقرّبان درگاه پروردگارند، یعنی فرشتگان) از پرستش او سرباز نمی‌زنند و خویشتن را بالاتر از عبادتش نمی‌دانند و (از بندگی شبانه‌روزی خود هرگز) خسته نمی‌گردند. شب و روز (دائماً به تعظیم و تمجید خدا مشغولند و پیوسته) سرگرم تسبیح و تقدیسند و سستی به خود راه نمی‌دهند.

فرشتگان بردارندگان عرش یزدان مهربانند، و در روز قیامت نیز پیرامون آن حلقه می‌زنند و طواف می‌کنند و می‌گردند، ولی ما نمی‌دانیم چگونه. ما از دانش و آگاهی بهره‌مند نیستیم مگر بدان اندازه که یزدان برای ما آدمیزادگان پرده از این غیب برداشته است:

﴿ وَ تَرَى الْمَلاٰئِكَةَ حٰافِّينَ حَوْلَ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ

رَبِّ الْعالَمِينَ ﴾. (زمر/۷۵)

(در آن روز، ای مخاطب) فرشتگان را خواهی دید که گرداگرد عرش خدا حلقه زده‌اند و به سپاس و ستایش پروردگار خود مشغولند. در میان (بندگان خدا داوری می‌شود) و دادگرانه و واقعی در میانشان داوری می‌گردد، (و از سوی همهٔ هستی فریاد برآورده می‌شود) و گفته می‌شود: حمد و سپاس خداوند جهانیان را سزا است!.

فرشتگان متولّیان بهشت و متولّیان دوزخند. با درود و دعا پذیرهٔ بهشتیان می‌شوند، و با بیم و تهدید به استقبال دوزخیان می‌روند:

﴿ وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً، حَتّىٰ إِذا جاءُوها فُتِحَتْ أَبْوابُها، وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آياتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هٰذا؟ قالُوا: بَلىٰ! وَ لٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرِينَ! قِيلَ: ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ. وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً، حَتّىٰ إِذا جاءُوها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها، وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها: سَلامٌ عَلَيْكُمْ، طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ ﴾. (زمر/ ۷۱ - ۷۳)

کافران به سوی دوزخ گروه گروه رانده می‌شوند و هنگامی که بدانجا رسیدند درهای آن به رویشان گشوده می‌گردد و نگهبانان دوزخ بدیشان می‌گویند: آیا پیغمبرانی از جنس خودتان به میانتان نیامده‌اند تا آیه‌های پروردگارتان را برای شما بخوانند و شما را از رویاروئی چنین روزی بترسانند؟ می‌گویند: آری، (پیغمبران برانگیخته شدند و اوامر و نواهی خدا را به ما رساندند و از عذاب آخرت بیممان دادند) ولیکن فرمان عذاب بر کافران ثابت و قطعی است (و ما راه کفر در پیش گرفتیم و باید هم تاوان آن را بپردازیم و چنین سرنوشت شومی داشته باشیم). بدیشان گفته می‌شود: از درهای دوزخ داخل شوید. جاویدانه در آن می‌مانید. جایگاه متکبّران چه بد جایگاهی است. و کسانی که از (عذاب و خشم) پروردگارشان می‌پرهیزند، گروه گروه به سوی بهشت رهنمود می‌شوند تا بدانگاه که به بهشت می‌رسند، بهشتی که درهای آن (برای احترامشان به رویشان) باز است. بدین هنگام نگهبانان بهشت بدیشان می‌گویند: درودتان باد. خوب بوده‌اید و به نیکی زیسته‌اید پس خوش باشید و داخل بهشت شوید و جاودانه در آن بمانید.

﴿ وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النّارِ إِلاّ مَلائِكَةً ﴾. (مدثر/ ۳۱)

ما مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده‌ایم.

فرشتگان به عنوان نگهبانان مردمان به فرمان یزدان به انجام وظیفه می‌پردازند. ایشان را تعقیب و همراهی می‌نمایند و هرچه از آنان سرزند می‌نگارند، و آدمیزادگان را به هنگام فرا رسیدن اجل می‌میرانند:

﴿ وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتّىٰ إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لايُفَرِّطُونَ ﴾. (انعام/ ۶۱)

خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد (و آنان بکار خود با دقّت تمام تا دم مرگِ یکایک شما، مشغول می‌گردند) و چون مرگ یکی از شما فرا رسید، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و (فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دوّم هیچکدام در مأموریّت خود کوتاهی نمی‌کنند.

﴿ لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ ... مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ ﴾. (رعد/ ۱۱)

انسان دارای فرشتگانی است که به (نوبت عوض می‌شوند و) پیاپی از روبرو و از پشت‌سر (و از همهٔ جوانب دیگر، او را می‌پایند و) به فرمان خدا از او مراقبت می‌نمایند.

﴿ ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾. (ق/ ۱۸)

انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند مگر این که فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش) آن سخن است.

فرشتگان وحی یزدان به پیغمبران - صلوات الله و سلامه علیهم - می‌رسانند. خداوند به ما خبر داده است که جبرئیل علیه‌السلام مأمور انجام این وظیفه بوده است:

﴿ یُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ: أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاتَّقُونِ ﴾. (نحل / ۲)

خداوند به دستور خود، فرشتگان را همراه با وحی (آسمانی که حیات بخش انسانها است) بر هر کس از بندگانش (به نام انبیاء) که خود بخواهد نازل می‌کند (تا به مردم بیاموزند) که جز من (که آفرینندهٔ جهان و جهانیانم) خدائی نیست، پس (با انجام حسنات و دوری از سیئات)، از (غضب و عذاب) من بپرهیزید.

﴿ قُلْ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلیٰ قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللّٰهِ ﴾. (بقره / ۹۷)

(ای پیغمبر) بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) زیرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است (نه اینکه خودسرانه دست به چنین امری زده باشد).

یزدان سبحان جبرئیل را موصوف به نیرومند کرده است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز او را دو دفعه به شکل فرشتگی دیده است، گذشته از این که در هنگام رساندن پیامهای پیاپی وحی، در شکلهای گوناگون او را مشاهده نموده است:

﴿ وَالنَّجْمِ إِذا هَویٰ مٰا ضَلَّ صٰاحِبُکُمْ وَ مٰا غَویٰ. وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ. إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ. عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُویٰ. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَویٰ. وَ هُوَ بِالأُفُقِ الأَعْلیٰ. ثُمَّ دَنٰا فَتَدَلّیٰ. فَکٰانَ قٰابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنیٰ. فَأَوْحیٰ إِلیٰ عَبْدِهِ مٰا أَوْحیٰ. مٰا کَذَبَ الْفُؤٰادُ مٰا رَأیٰ. أَفَتُمٰارُونَهُ عَلیٰ مٰا یَریٰ. وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْریٰ. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهیٰ. عِنْدَهٰا جَنَّةُ الْمَأْویٰ. إِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ مٰا یَغْشیٰ. مٰا زٰاغَ الْبَصَرُ وَ مٰا طَغیٰ. لَقَدْ رَأیٰ مِنْ آیٰاتِ رَبِّهِ الْکُبْریٰ ﴾. (نجم / ۱ - ۱۸)

سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند. یار شما (محمّد) گمراه و منحرف نشده است، و راه خطا نپوئیده است و به کژراهه نرفته است. و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد. (جبرئیل، فرشتهٔ) بس نیرومند آن را بدو آموخته است. همان کسی که دارای خرد استوار و اندیشهٔ وارسته است . سپس او (به صورت فرشتگی خود و با بالهایی که کرانه‌های آسمان را پر کرده بود) راست ایستاد. در حالی که او در جهت بلند (آسمان روبروی بیننده) قرار داشت. سپس (جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت. تا آن که فاصلهٔ او (و محمّد) به اندازهٔ دو کمان یا کمتر گردید. پس جبرئیل به بندهٔ خدا (محمّد) وحی کرد آنچه می‌بایست وحی کند. دل (محمّد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود.آیا با او دربارهٔ چیزی که دیده است، ستیزه می‌کنید؟ او که بار دیگر(در شب معراج) وی را دیده است. نزد سدرةالمنتهی. بهشت که منزل (و مأوای متّقیان) است در کنار آن است. در آن هنگام، چیزهائی سدره را فراگرفته بود که فرا گرفته بود (و چنان عجائب و غرائبی، قابل توصیف و بیان، با الفبای زبان انسان نیست). چشم (محمّد در دیدن خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت، و سرکشی نکرد و (تنها به همان چیزی نگریست که می‌بایست ببیند و بنگرد). او بخشی از نشانه‌های بزرگ (و عجائب ملکوت) پروردگارش را(در آنجا) مشاهده کرد از جمله: سدرةالمنتهی، بیت المعمور، بهشت، دوزخ، وجبرئیل را با قیافهٔ فرشتگی خود).

فرشتگان به پیش مؤمنان در نبردهای بزرگ ایشان با باطلگرایان و طاغوتیان می‌آیند و آنان را ثابت قدم می‌دارند و یاری و کمکشان می‌نمایند:

﴿ إِنَّ الَّذِینَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلاٰئِکَةُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَلاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴾. (فصلت / ۳۰)

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفتهٔ خود که اقرار به وحدانیّت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان

می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد.

﴿ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ: أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ. بَلىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ. وَ ما جَعَلَهُ اللّٰهُ إِلاّ بُشْرىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ، وَ مَا النَّصْرُ إِلاّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴾. (آل عمران / ۱۲۴ - ۱۲۶)

بدان هنگام که تو به مؤمنان می‌گفتی: آیا شمارابسنده نیست که پروردگارتان با سه‌هزار فرشتگانِ فرستاده (از سوی خویش برای آرامش خاطرتان) یاریتان کرد؟ آری (شما را بسنده است. و علاوه از آن) اگر بردباری (در کارزار) داشته باشید و پرهیزگاری کنید (از معصیت خدا و مخالفت با پیغمبر)، و آنان (یعنی دشمنان مشرک) هم اینک بر شما تاخت آرند، پروردگارتان (بر تعداد فرشتگان بیفزاید و) با پنج‌هزار فرشتهٔ یورشگر و نشانگذار، شما را یاری کند. و خداوند آن(یاری با فرشتگان) را جز مژده‌ای برای (پیروزی) شما نساخت، و برای آن کرد که دلهای شما بدان آرام گیرد، و پیروزی جز از جانب خداوند توانای دانا نیست.

﴿ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلائِكَةِ: أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا، سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الأَعْناقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنانٍ ﴾. (انفال / ۱۲)

(ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت قدم بدارید، (و من هم) به دلهای کافران خوف و هراس خواهم انداخت. (به مؤمنان الهام کنید:) سرهای آنان را بزنید (و از هم بشکافید که بر گردنهای ناپاکشان سنگینی می‌کند) و دستهای ایشان را ببرید (و پنجه‌هایشان را پی کنید.

فرشتگان امور مؤمنان را اداره می‌کنند. به تسبیح و تقدیس پروردگارشان می‌پردازند. برای مؤمنان آمرزش گناهانشان را در خواست می‌کنند. برای ایشان دعا می‌کنند و خدای را به فریاد می‌طلبند، بسان دعای دوستان مهربان دلسوزی که سرگرم انجام کارهای کسانی باشند که دوستشان می‌دارند:

﴿ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا، رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً، فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ، وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ. رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ، وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. وَقِهِمُ السَّيِّئاتِ، وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ، وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾. (غافر / ۷ - ۹)

آنان که بردارنگان عرش خدایند و آنان که گرداگرد آنانند به سپاس و ستایش پروردگارشان سرگرمند و بدو ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می‌کنند (و می‌گویند: پروردگارا! مهربانی و دانش تو همه چیز را فراگرفته است (هم اعمال و اقوالشان را کاملاً میدانی و هم مرحمت و مهربانیت می‌تواند ایشان را در برگیرد) پس در گذر از کسانی که (از گناهان دست می‌کشند و به طاعات و عبادات می‌پردازند، و از راههای انحرافی دوری می‌گزینند و به راستای راهت) برمی‌گردند و راه تو را در پیش می‌گیرند، و آنان را از عذاب دوزخ مصون و محفوظ فرما. پروردگارا! آنان را به باغهای همیشه ماندگار بهشتی داخل گردان که بدیشان (توسّط پیغمبران) وعده داده‌ای، همراه با پدران خوب و همسران شایسته و فرزندان بایستهٔ ایشان. قطعاً تو (بر هر چیزی) چیره و توانا و (در هر کاری) دارای فلسفه و حکمت هستی. و آنان را از عقوبت دنیوی و کیفر اخروی) بدیها نگهدار، و تو هر که

را در آن روز از کیفر بدیها نگاه داری، واقعاً بدو رحم کرده‌ای (و مورد الطاف خود قرار داده‌ای) و آن مسلّماً رستگاری بزرگ و نیلِ به مقصود سترگی است.

فرشتگان همچنین به مؤمنان مژدهٔ بهشت را می‌دهند، در آن هنگام که جانشان را می‌گیرند. در آخرت نیز با مژدهٔ شادی و خرّمی به استقبال مؤمنان می‌آیند و بدیشان تبریک و تهنیت می‌گویند، و در بهشت بر آنان سلام می‌کنند و به درودشان می‌آیند:

﴿ الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبِینَ، یَقُولُونَ: سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾. (نحل / ۳۲)

(پرهیزگاران،) همانهائی که (به هنگام مرگ) فرشتگان (قبض ارواح) جانشان را می‌گیرند در حالی که پاکیزه (از کفر و معاصی) و شادان (از رویارویی سرافرازانهٔ خود با پروردگار) هستند. (فرشتگان بدیشان) می‌گویند: درودتان باد، (در امان خدائید و از امروز به ناراحتی و بلائی دچار نمی‌آئید. و) به خاطر کارهائی که می‌کرده‌اید به بهشت در آئید.

﴿ ... جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ، وَالْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ، فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ ﴾.

(این عاقبت نیکو) باغهای بهشت است که جای ماندگاری (سرمدی و زیستن ابدی است، و آنان همراه کسانی از پدران و فرزندان و همسران خود بدانجا وارد می‌شوند که صالح، (یعنی از عقائد و اعمال پسندیده‌ای برخوردار بوده) باشند (وجملگی در کنار هم جاودانه و سعادتمندانه در آن بسر می‌برند) و فرشتگان از هر سوئی بر آنان وارد (و به درودشان) می‌آیند. (فرشتگان بدانان خواهند گفت:) درودتان باد! (همیشه به سلامت وخوشی بسر می‌برید) به سبب شکیبائی (بر اذیّت و آزار) و استقامتی که (بر عقیده و ایمان) داشتید.چه پایان خوبی (دارید که بهشت یزدان و نعمت جاویدان است). (رعد / ۲۳ و ۲۴)

فرشتگان - همان گونه که گفتیم - در دوزخ با توبیخ و تهدید پذیرهٔ کافران می‌گردند، و در جنگهای حقّ و باطل نیز با کافران می‌جنگند. فرشتگان با شکنجه و آزار و تنبیه و خواری، ارواح کافران را از بدنهایشان بیرون می‌آورند:

﴿ وَ لَوْ تَرَیٰ إِذِ الظّالِمُونَ فِی غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِکَةُ باسِطُوا أَیْدِیهِمْ: أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمْ، الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَی اللهِ غَیْرَ الْحَقِّ وَ کُنْتُمْ عَنْ آیاتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ ﴾. (أنعام / ۹۳)

اگر (حال) ستمکاران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دستهای خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بناگوششان تپانچه و بر پشتشان تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی) خویشتن را برهانید. این زمان به سبب دروغهائی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوار کننده‌ای می‌بینید.

﴿ فَکَیْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ ﴾. (محمد / ۲۷)

حال آنان چگونه خواهد بود بدان هنگام که فرشتگان مأمور قبض ارواح به سراغشان می‌آیند و چهره‌ها و پشتها (وسائر اندامهای) ایشان را به زیر ضربات خود می‌گیرند؟!.

فرشتگان از دیرباز با آدمیان سروکار داشته‌اند. از همان زمان با آدمیزادگان بوده‌اند که پدرشان آدم آفریده شد. این پیوند ناگسیختنی است و در درازا و پهنای زندگانی دنیوی و حتّی در جولانگاه زندگانی سرمدی، برقرار و بردوام است، همان گونه که در گلچین پیشین قرآنی بدان اشاره کردیم ... از حضور فرشتگان در مسألهٔ پیدایش آدمیان، در موارد گوناگون و مواضع پراکنده‌ای از قرآن، سخن رفته است. از جمله در سورهٔ بقره آمده است:

﴿ وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً. قالُوا: أَتَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ

ٱلدِّماءَ، وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ؟ قٰالَ: إِنِّي أَعْلَمُ مٰا لاٰتَعْلَمُونَ. وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمٰاءَ کُلَّهٰا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاٰئِکَةِ، فَقٰالَ: أَنْبِئُونِي بِأَسْمٰاءِ هٰؤُلاٰءِ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِينَ. قٰالُوا: سُبْحٰانَکَ لاٰ عِلْمَ لَنٰا إِلاّٰ مٰا عَلَّمْتَنٰا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَکِيمُ. قٰالَ: يٰا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمٰائِهِمْ، فَلَمّٰا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمٰائِهِمْ قٰالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَکُمْ: إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ أَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ وَ إِذْ قُلْنٰا لِلْمَلاٰئِکَةِ: ٱسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا إِلاّٰ إِبْلِيسَ، أَبىٰ وَ ٱسْتَکْبَرَ وَ کٰانَ مِنَ الْکٰافِرِينَ ﴾. (بقره/ ۳۰ - ۳۴)

زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم (تا به آبادانی زمین بپردازد و آن زیبانگاری و نوآوری را که برای زمین معیّن داشته‌ام به اتمام رساند و آن انسان است. فرشتگان دریافتند که انسان بنا به انگیزه‌های سرشتی زمینیش فساد و تباهی برپا می‌دارد. پس برای دانستن نه اعتراض کردن از خدا پرسیدندکه حکمت برتری دادن انسان بر ایشان برای امر جانشینی چیست و) گفتند: آیا در زمین کسی را بوجود می‌آوری که فساد می‌کند و تباهی می‌ورزد و خونها خواهد ریخت، و حال آن که ما (پیوسته) به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقائقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. سپس به آدم نامهای (اشیاء و خواصّ و اسرار چیزهائی را که نوع انسان از لحاظ پیشرفت مادی و معنوی آمادگی فراگیری آنها را داشت، به دل او الهام کرد و بدو) همه را آموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گوئید (و خود را برای امر جانشینی از انسان بایسته‌تر می‌بینید) اسامی (و خواصّ و اسرار) اینها را برشمارید. فرشتگان گفتند: منزّهی تو، ما چیزی جز آنچه به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم (و توانائی جانشینی خدا را در زمین و استعداد اشتغال به امور مادّی را نداریم و معترفیم که آدم موجودی شایسته‌تر از ما است و) تو دانا و حکیمی. فرمود: ای آدم، آنان را از نامها (و خواصّ و اسرار این) پدیده‌ها آگاه کن. هنگامی که آدم (فرمان خدا را لبّیک گفت و) فرشتگان را از (خواصّ اسرار اشیاء و) پدیده‌ها آگاه کرد، خداوند فرمود: به شما نگفتم که من غیب (و راز) آسمانها و زمین را می‌دانم و از آنچه شما آشکار می‌کنید یا پنهان می‌داشتتید، نیز آگاهم؟ هنگامی (را یادآوری کن) که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجدهٔ (بزرگ داشت و خضوع، نه عبادت و پرستش) ببرید. همگی سجده بردند جز ابلیس که سرباز زد و تکبّر ورزید، و (به خاطر نافرمانی و تکبّر) از زمرهٔ کافران شد.

این گسترهٔ فراخی که در آن زندگی انسان با فرشتگان آسمان گره می‌خورد، گسترهٔبسیار فراخی در جهان‌بینی است، و پهنهٔ گسترده‌ای در درک و فهم حقائق هستی، و پهنهٔ پهناوری در جنبش درون و اندیشه است. چنین جنبشی را جهان‌بینی اسلامی به مسلمان ارمغان می‌دارد. قرآن نیز به مسلمان این گسترهٔ سترگ را نشان می‌دهد، و گوشه‌ای از این جهان غیب را بدو می‌نماید که در آن بخشی از جهان شهود قرار دارد.

کسانی که می‌خواهند بر روی «انسان» این گستره را ببندند، و جهان غیب را بطور کلّی از زندگی او حذف کنند، بدترین شرّ و بلا را برای انسان می‌خواهند. چنین کسانی می‌خواهند جهان انسان را محدود به جهان محسوس کنند، گسترهٔ هستی بیکرانه را در دائرهٔ جهان تنگ مادّی بسته گردانند. آنان می‌خواهند بدین وسیله انسان را به جهان حیوانات سوق دهند و برانند. در حالی که یزدان انسان را با اعطاء اندیشه، مکرّم و محترم داشته است. اندیشه‌ای که انسان در پرتو آن می‌تواند چیزی را درک و فهم کند که حیوان نمی‌تواند آن را درک و فهم نماید، و در وسط علوم و فنون ودرک و شعور زندگی کند، و با عقل و قلبی که دارد به سوی جهان غیب روان شود، و تا آنجا پاک و پاکیزه گردد که همهٔ هستی جسمانی خود را در چنان جهان نورانی به پرواز درآورد!

عربها در دورهٔ جاهلیّت خود، با همهٔ خطاها و اشتباهاتی

که در جهان‌بینی داشتند، از این لحاظ فراتر و والاتر از اهل جاهلیّت علمی و کنونی بودند. اهل جاهلیّت علمی کنونی که غیب را بطور کلّی مسخره می‌دانند! ایمان به همچون جهانهای غیبی را سادگی و بی‌دانشی می‌شمارند! «اعتقاد به غیب» را در کفّه‌ای، و «اعتقاد به علم» را در کفّهٔ دیگری می‌نهند! ما این ادّعا را که نه سندی از دانش، و نه سندی از دین دارد، نقد خواهیم کرد، وقتی که به آیهٔ مبارکهٔ زیر برسیم:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلاّ هُوَ ﴾. (آیهٔ ۵۹)

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

امّا در اینجا به سخنان کوتاهی دربارهٔ فرشتگان بسنده می‌کنیم.

پرسش ما این است: کسانی که ادّعای خردمندی «علمی» می‌کنند، از خود علم خود چه چیزی در دست دارند که بر آنان واجب می‌گرداند این آفریده‌های فرشته نام را نفی کنند، و فرشتگان را از دائرهٔ تصوّر و تصدیق بیرون گردانند؟ کدام علم ایشان است که این را بر آنان واجب می‌دارد؟

دانش ایشان نمی‌تواند وجود حیات به شکل دیگری که جدای از حیات شناخته شده در کرهٔ زمین باشد در کرات دیگر نفی کند، کراتی که ترکیب جوّ و طبیعت و ظروف آن، با جوّ و طبیعت و ظروف کرهٔ زمین فرق دارد ... پس چرا قاطعانه نبودن چنین جهانهائی را نفی می‌کنند، در صورتی که یک دلیل هم بر نبودن آنها در دست ندارند؟

ما که آنان را به داوری عقیدهٔ خودمان، یا به داوری فرمودهٔ خدای سبحان نمی‌بریم. بلکه ایشان را به داوری «علم» خودشان می‌بریم که آن را به خدائی می‌پذیرند! بلی ایشان را به دادگاه عقیدهٔ آسمانی یا کتاب یزدانی دعوت نمی‌کنیم. ولی آنان را به دادگاه دانش فرا می‌خوانیم! در دست ایشان جز ستیزه‌گری نمی‌یابیم، ستیزه‌گری بدون هیچگونه دلیلی از دانشی که ادّعای آن را دارند و به قضاوتش بسنده می‌نمایند. تنها ستیزه‌گری بی‌دلیل است که ایشان را به این انکار «غیرعلمی» می‌کشاند! آیا راه انکار در پیش می‌گیرند تنها بدان خاطر که این جهانها غیب است؟ امروزه ما وقتی که به نقد و بررسی این مسأله می‌پردازیم خواهیم دید که غیبی که آن را انکار می‌کنند، حقیقت یگانه‌ای است که «دانش» قاطعانه وجود آن را اثبات می‌کند! دانش به دفاع از غیب برمی‌خیزد حتّی غیبی که در جهان محسوسات و مادیّات وجود دارد و دستها آن را لمس می‌کنند و چشمها آن را می‌بینند.

این موج به پایان می‌رسد با بیان چیزی که بر سر کسانی آمده است که پیغمبران را مورد تمسخر قرار داده‌اند. و با دعوت تکذیب کنندگان به اندیشیدن دربارهٔ هلاک نیاکانشان، و فراخواندن تکذیب کنندگان به گشت و گذار در میان آثار ویران و محلهائی که پیشینیان ایشان در آنجاها نقش زمین شده‌اند و هلاک گشته‌اند. آنجاهائی که با زبان حال با آنان به سخن در می‌آید و از سنّت خداوند متعال دربارهٔ تکذیب‌کنندگان و مسخره‌کنندگان پیغمبران، برایشان نقل و روایت می‌نماید:

﴿ وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ، فَحاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. قُلْ: سِيرُوا فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴾.

بیگمان پیغمبرانی پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند، و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره‌کنندگان را فراگرفته است (و عذابی که بازیچه‌اش شمرده‌اند دامنگیرشان شده است). بگو: در زمین بگردید و سپس بنگرید و دقّت کنید که سرانجام آنان که (پیغمبران خود را) تکذیب می‌کرده‌اند چه شده است؟!.

این نگاه و نگرش - آن هم پس از ذکر رویگردانی ستیزه‌گرانه و موذیانه و پرخاش‌جویانه، و پس از بیان پیشنهادهائی که از روی نادانی و محض اذیّت و آزار مطرح می‌کردند، و به دنبال بیان رحمت و شکیبائی یزدان که نهفته در عدم پاسخ بدین پیشنهادهایشان است

- اشاره به دو هدف ظاهر و روشن دارد:
نخست: دلداری پیغمبر ﷺ خدا، و زدودن غم از او است، دلداری و غم‌زدائی از او در برابر رویگردانان و اذیّت و آزار تکذیب کنندگان. همچنین مطمئن ساختن دل پیغمبر ﷺ به سنّت و قانون یزدان سبحان در گرفتار ساختن و کیفر دادن تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان پیغمبران است. او باید به پیغمبران اقتداء کند و بداند که این تکذیب و رویگردانی پدیدهٔ نوینی در تاریخ دعوت به سوی حقّ نیست. پیغمبران پیشین نیز همچون او رنجها دیده‌اند و تکذیب کنندگان به سزای حقیقی خود رسیده‌اند، و کیفر عذاب و عقاب چیزی که آن را دروغ نامیده‌اند دامنگیر ایشان شده است، و سرانجام حقّ بر باطل پیروز آمده است.
دوّم: آشنا کردن دلهای تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان عرب است با موارد هلاک پدران و نیاکانشان. پدران و نیاکانی که کارشان تکذیب و تمسخر بوده است. همچنین گوشزد کردن عربها است به چنین هلاک و نابودی اگر در کار مسخره کردن و تکذیب نمودن پافشاری کنند. خداوند پیش از آنان ملّتها و نژادهائی را کیفر داده است که از ایشان بسی نیرومندتر و در زمین مقتدرتر و ازامکانات بیشتر برخوردار بوده‌اند، و دارائی و رفاه زیادتری نیز داشته‌اند، همان گونه که خداوند در سرآغاز این موج بدیشان فرموده است، موجی که با چنین نگرشهای واقعی رعب‌انگیز، دلها را سخت به تکان می‌اندازد.
از جملهٔ چیزهائی که انسانها را بیدار و هوشیار می‌سازد، این رهنمود قرآنی است:
﴿ قُلْ: سِيرُوا فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴾.
بگو: در زمین بگردید و سپس بنگرید و دقّت کنید که سرانجام آنان که (پیغمبران خود را) تکذیب می‌کرده‌اند چه شده است؟!.
گشت‌وگذار در زمین، برای کسب اطّلاع و اندیشیدن و عبرت گرفتن، و برای شناختن و آگاهی پیدا کردن از قوانین یزدان که در حوادث و وقائع زمان به تصویر کشیده است، و برجسته در آثار برجای ماندهٔ پیشینیان نگاشته آمده است، و در تاریخ و روایت مربوط به این آثار ثبت و ضبط شده است، و بر پهنه‌های سرزمین چنین مردمانی منقوش، و در سینه‌های بازماندگان همچون کسانی محفوظ مانده است. گشت‌وگذار بدین شیوه و برای همچون هدفی و با این آگاهی، همهٔ اینها کارهائی است که عربها با آنها آشنا نبودند. دقّت کن که برنامهٔ اسلامی ربّانی عربها را به چه پایه و مایه‌ای رسانده است، و چگونه ایشان را از جاهلیّتی که در آن می‌لولیده‌اند به چنین سطحی از آگاهی و اندیشه و نگاه و شناخت علمی انتقال داده است و بسی ایشان را به جلو انداخته است و به سوی ترقّی کوچانده است.
عربها در زمین به گشت‌وگذار و سیروسفر می‌پرداختند، ولی کوچ ایشان از این ناحیه بدان ناحیه، تنها برای بازرگانی و بسر بردن زندگی بود و بس. برای تجارت مسافرت می‌کردند، و برای شکار و دامداری از اینجا بدانجا می‌رفتند و در پی تهیّهٔ وسائل زندگی بار سفر برمی‌بستند. امّا برابر برنامهٔ علمی و تربیتی سیرو سفر کنند، برای ایشان تازگی داشت. ولی این برنامهٔ یزدانی نوین، ایشان را به اقدام چنین افق کاری برانگیخت، و دستهایشان را گرفت و از درّهٔ جاهلیّت بالا کشاند، و در بلندای راه ایشان را به سوی قلّهٔ کوه آهسته و آرام حرکت داد، و در پایان به اوج قلّهٔ بلندی که می‌بایست برسند رساند.
تفسیر تاریخ بشری از روی قواعد و دستور برنامهٔ کلاسیک، همچون این چیزی که قرآن عربها را بدان رهنمود می‌کرده است، و برابر قوانین کلی مستمرّی که هر زمان اسباب و علل آن فراهم آید، آثار آن - اگر خدا بخواهد - پدیدار می‌گردد، و مردمان می‌توانند آن را ببینند، و بنای اندیشه‌هایشان را دربارهٔ مقدّمات و نتائج بر آن قواعد و قوانین استوار دارند، و با مراحل و

اوضاع رخدادها آشنائی پیدا کنند. این چنین برنامهٔ کلاسیکی در تفسیر تاریخ، در آن زمان برای عقل بشری بطور کلّی چیز تازه‌ای بود. زیرا تنها چیزی که از تاریخ روایت می‌گردید و از اخبار نگارش می‌یافت، مشاهدات یا روایاتی از حوادث و عادات و مردمان بود و بس. بدون اینکه یک برنامهٔ تحلیلی یا تکوینی، حوادث را با یکدیگر مرتبط سازد، و مقدّمات و نتائج را به هم پیوند دهد، و مراحل و اوضاع را همخوان و همسو گرداند. برنامهٔ قرآنی بیامد و مردمان رابدین افق رسانید، و برای آنان برنامهٔ نگاه به حوادث تاریخ بشری را آغازیدو این برنامهٔ آسمانی مرحله‌ای از مراحل، و منزلی از منازل کاروان اندیشه و آگاهی نیست. بلکه تنها و تنها «برنامه» است و بس ... تنها این برنامه است که می‌تواند تفسیر صحیح و درستی دربارهٔ تاریخ بشری داشته باشد و بس.(۱)

کسانی که دچار شگفتی می‌شوندو تعجّب می‌کنند از ترقّی عجیبی که عربها در خلال یک ربع قرن از زمان در عهد رسالت محمّدی پیدا کردند و راه درازی را در مدّت کمی پیمودند، مدّتی که بهیچوجه برای پیدایش تحوّل ناگهانی در اوضاع اقتصادی کافی و بسنده نیست، شگفتی و تعجّب چنین کسانی از میان برمی‌خیزد اگر اندیشهٔ خود را از بررسی عوامل اقتصادی منصرف سازند، و به پژوهش راز نهفته در این برنامهٔ نوین یزدانی بپردازند، برنامه‌ای که محمّد ﷺ آن را با خود از سوی خداوند دانا و آگاه آورده است ... چه در این برنامه، معجزه نهفته است، و در این برنامه رازی است که آنان مدّتهای مدیدی است آن را در پیش خدای نادرستی می‌جویند که ما دیگری در روزگار کنونی آن را آراسته و پیراسته کرده است و پابرجا داشته است! خدائی که اقتصاد نام گرفته است!

اگر چنین نیست، تحوّل ناگهانی اقتصادی در جزیرةالعرب از چه و از کجا پدید آمد؟! تحوّلی که جهان‌بینیهای اقتصادی، سیستم حکومتی، برنامه‌های فکری، ارزشهای اخلاقی، دانش و آگاهی فراوان، و اوضاع جامعه را پدیدار می‌گرداند.همهٔ اینها هم در یک ربع قرن از زمان!

قطعاً نگرشی این چنین:

﴿ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴾.

بگو: در زمین بگردید و سپس بنگرید و دقّت کنید که سرانجام آنان که (پیغمبران خود را) تکذیب می‌کرده‌اند چه شده است؟!.

همراه با نگرش دیگری که در سرآغاز این موج ذکر گردید که می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ، وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَاراً، وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ، فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ، وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ ﴾.

آیا ندیده‌اند (و آگاهی پیدا نکرده‌اند) که پیش از ایشان چقدر از اقوام و ملّتها را هلاک کرده‌ایم؟ اقوام و ملّتهائی که در زمین (اسباب و ابزار) قدرت و نعمت بدیشان دادیم، قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده‌ایم، و بارانهای پیاپی برای آنان باراندیم ورودبارها در زیر (منازل و کاخهای) ایشان روان کردیم. امّا (هنگامی که سرکشی و نافرمانی کردند و شکر نعمت بجای نیاوردند، به پاس گناهانشان) آنان را نابود ساختیم و اقوام و ملّتهای دیگری را پس از ایشان پدیدار کردیم (و زمام اموررا به دستشان سپردیم. پس از گذشتگان پند گیرید و از خواب غفلت بیدار شوید).

در کنار این نگرشها، نگرشهای همسان و همگون دیگری در این سوره و در سراسر قرآن است و گوشه‌ای از برنامهٔ جدید و جدّی و کاملی برای اندیشهٔ بشری به تصویر کشیده می‌شود، برنامه‌ای که جاودانه و منحصر به فرد است.

۱- مراجعه شود به: کتاب «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته» جلد دوّم، فصل «التفسیر الإسلامی للتاریخ».

قُل لِّمَن مَّا فِي السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ قُل لِّلَّهِ
كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَٰمَةِ
لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
﴿١٢﴾ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي الَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
﴿١٣﴾ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ
وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا
تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ
رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَّن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ
رَحِمَهُ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ
فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾
قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَٰدَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا
الْقُرْءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَنۢ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ
ءَالِهَةً أُخْرَىٰ قُل لَّا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيٓءٌ مِّمَّا
تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾

این موج تازهٔ بلند و دارای آهنگ هراس‌انگیز، به دنبال سخن از تکذیب و رویگردانی و تمسخر و استهزاء می‌آید، و پس از چیزی قرار می‌گیرد که این سخن بدان پایان می‌پذیرد و به دنبال تهدید هراسناکی که در لابلای آن واقع است، و پس از متوجّه کردن چشمها و دلها به عبرت گرفتن از هلاک و نابودی تکذیب کنندگان تمسخر پیشه، ذکر می‌شود. این موج نیز بعد از موج پیشینی می‌آید که سخن از تکذیب کنندگان را می‌آغازید، و حقیقت الوهیّت را در جولانگاه جهان فراخ، و در جولانگاه بشری ژرف عرضه می‌کرد. این موج نیز حقیقت الوهیّت را در جولانگاههای دیگر عرضه می‌دارد، البتّه با آهنگهای تازه و همچنین با انگیزه‌های نو ... بدین سبب سخن از تکذیب می‌رود امّا میان موج آغازین و این موج پسین قرار می‌گیرد، و بسی زشت و پلشت جلوه‌گر می‌آید.

موج نخستین، حقیقت را در آفرینش آسمانها و زمین، پدید آوردن تاریکیها و نور، آفرینش انسان از گِل، تعیین مدّتِ نخستینِ عمرِ انسان، و نامگذاری مدّتِ دوم زندگی دوبارهٔ او، مجسّم می‌دارد و می‌نمایاند. فراگیری الوهیّت یزدان بر آسمانها و زمین، و احاطهٔ دانش آفریدگار را بر پنهان و آشکار انسانها، و آگاهی همه جانبهٔ کردگار را بر چیزهائی که انسانها مخفیانه یا آشکارا انجام می‌دهند و فرا چنگ می‌آورند، نشان می‌دهد ... بیان این امور نیز نه به خاطر کلام لاهوتی و یا سخن فلسفی نظری منفی بافانه است. بلکه برای بیان مقتضیات حقائق در زندگی بشری است. بدان خاطر که انسانها خویشتن را تسلیم خداوندگار یگانه گردانند، و کسی را همتای او نسازند، و در این یگانگی شکّ و گمانی به خود راه ندهند. به فراگیری الوهیّت بر همهٔ امور جهان هستی و بر همهٔ کاروبار پنهان و آشکار انسان، اعتراف نمایند، و معتقد باشند که نتائج طبیعی بر این حقائق مترتّب می‌گردد و مثلاً بدانند تسلیم حاکمیّت یزدان یگانه در همهٔ امور زندگی زمینی، بسان تسلیم حاکمیّت یزدان یگانه در همهٔ امور جهان هستی، واجب است، و ثمرهٔ فرمانبرداری و نتیجهٔ نافرمانی، سرانجام روی می‌نماید، و گندم ز گندم بروید و جو ز جو ...

این موج تازه نیز به اظهار حقیقت الوهیّت می‌گراید، و آن را در مالکیّت و فاعلیّت، روزی رسانی و نگاهداری، حفاظت و کفالت، قدرت و غلبه، و در سود رساندن و زیان رساندن، مجسّم و نمودار می‌نماید ... بیان همهٔ این امور نه به خاطر کلام لاهوتی یا سخنان فلسفی نظری منفی بافانه است، بلکه برای بیان مقتضیات این حقائق است، از قبیل: تنها خدا را ولی و سرپرست خود دانستن، و تنها رو بدو کردن و چشم به الطاف او دوختن، و فقط تسلیم فرمان خدا شدن و خود را بدو سپردن، و فقط او را بندگی و پرستش کردن و بس ... خدا را ولی و سرپرست دانستن، و به درگاه کریمانه‌اش چشم امید دوختن، مظهر تسلیم فرمان یزدان و پرستش او است. بدین خاطر است وقتی که خدا به

پیغمبر ﷺ دستور می‌فرماید که نپسندد جز خدا ولی و سرپرست برگرفته شود، توضیح می‌فرماید که این نپسندیدن پیش از هر چیز بر این استوار است که یزدان خوراک می‌دهد و روزی می‌رساند، و بدو خوراک داده نمی‌شود و روزی رسانده نمی‌شود، و در مرحلهٔ بعدی بر این استوار است که جز خدا را ولی و سرپرست خود دانستن بر خلاف چیزی است که بدو دستور داده شده است و آن تسلیم فرمان یزدان شدن و کسی را انباز او نکردن است.

با عرضهٔ حقیقت الوهیّت، بدین شکل و برای این هدف، تأثیرگذارهای نیرومندی همدم وهمراه می‌شود که به لابلای دلها فرو می‌روند و به همهٔ زوایای آنها سرک می‌کشند. این تأثیرات آغاز می‌گردند با بیان این حقائق که خدا مالک هر چیزی است. او خوراک می‌دهد و خوراک داده نمی‌شود. خود رهائی از عذاب وحشتناک الهی، رحمت و لطف خدا و پیروزی بزرگی بشمار است. تنها خدا می‌تواند زیان یا سود برساند و بس. فقط خدا والا و چیره است. دانش و آگاهی ایزد به کمال است ... آنگاه آهنگ هراس‌انگیز تکان دهنده‌ای درمی‌گیرد. آهنگی که در فرمان آسمانی ترسناکی خودنمائی می‌کند: بگو. بگو. بگو ... هنگامی که عرضهٔ این تأثیرگذارها پایان می‌پذیرد، سخن با آهنگ بلند طنین اندازی به نهایت می‌رسد، آهنگ گواهی دادن بر یگانگی یزدان، و انکار انباز برای ایزد سبحان! و داوری قاطعانه‌ای که هر بخشی و هر بندی از آن نیز همراه است با:

﴿ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً؟ ﴾.

(ای پیغمبر! به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا بر صدق نبوّت من گواهی دهد؟).

﴿ قُلْ: اللّٰهُ ﴾.

بگو: خدا است.

﴿ قُلْ: لاٰ أَشْهَدُ ﴾.

بگو:گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم).

﴿ قُلْ: إِنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ ﴾.

بگو: او خدای یگانهٔ یکتا است.

این آهنگها هراس و بیم فراگیری بر فضای سوره می‌افزاید، و بر همهٔ کارها قالب جدّی هراسناکی می‌نماید!



﴿ قُلْ: لِمَنْ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ؟ قُلْ لِلّٰهِ، كَتَبَ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلٰى يَوْمِ الْقِيٰامَةِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ، الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ. وَ لَهُ مٰا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ (از زبان فطرتِ آنان) بگو: از آن خدا است. (همو از روی تفضّل و تلطّف) رحمت (به بندگان را) بر عهدهٔ خود گرفته است (و هر که از روی ایمان دست دعا به سوی رحمان بردارد از آستان یزدان ناامید برنمی‌گردد). بدون هیچگونه شکّ و گمانی شما را در قیامت گرد می‌آورد (و آنگاه پاداش و پادافره همگان رامی‌دهد). تنها کسانی که (سرمایهٔ) وجود خود را از دست داده‌اند (و هستی خویشتن را باخته‌اند) ایمان نمی‌آورند. و از آن او است آنچه در شب و روز قرار دارد (یعنی همانگونه که هر چه در هر مکانی است از آن خدا است، هر چه در هر زمانی هم که باشد متعلّق بدو است) و او شنوای (همهٔ اصوات و) آگاه (از همهٔ موجودات) است.

اینجا جایگاه رویاروی شدن با بیان و گفتار، و گذشته از آن، با دادگاهی و داوری است. بدین خاطر است که این کار با رهنمود کردن پیغمبر ﷺ به چنین رویاروئی آغاز می‌گردد، رویاروئی مشرکانی که می‌دانستند یزدان آفریدگار جهان است، ولی با این وجود کسی را انباز و همگون یزدان می‌کردند که چیزی را نمی‌آفرید.برای یزدان انبازهائی در چرخاندن امور زندگی و اداره کردن جهان قرار میدادند! روند قرآنی ایشان را رویاروی می‌سازد با پرسشی از مالکیّت

هرآنچه در آسمانها و زمین است. البته این پرسش بعد از گوشزد آفرینش همه چیز مطرح می‌گردد، و با چنین پرسشی حدود مالکیّت در مکان خواسته می‌شود:

﴿ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ؟ قُلْ لِلَّهِ ﴾.

بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ (از زبان فطرتِ آنان) بگو: از آن خدا است.

عربها در دورهٔ جاهلیّت خود - با وجود همهٔ چیزهائی که در این جاهلیّت بود، از قبیل: گمراهی در جهانی‌بینی که انحطاط و عقب‌ماندگی در زندگانی از آن سرچشمه می‌گیرد از این لحاظ بسی پیشرفته‌تر از جاهلیّت «علمی» جدید بودند! جاهلیّتی که این حقیقت را نمی‌شناسد، و درگاه فطرت خود را می‌بندد و نمی‌گذارد این حقیقت را ببیند! عربهای جاهلی می‌دانستند و اعتراف می‌کردند که از آن یزدان است آنچه در آسمانها و زمین است. امّا بر این حقیقت نتائج منطقی آن را مترتّب نمی‌نمودند، و مثلاً یزدان سبحان را در حاکمیّت آنچه داشت منحصر به فرد نمی‌کردند، و عدم تصرّف در امور جهان جز با اجازهٔ یزدان و شریعت او را در مدّ نظر نمی‌گرفتند. بدین سبب مشرک بشمار آمده‌اند، و زندگی ایشان جاهلیّت نامیده شده است. پس باید کسانی که حاکمیّت را در همهٔ کاروبارشان، از انحصار یزدان سبحان بدر می‌آورند، و خودشان حاکمیّت را بدست می‌گیرند، باید چه چیز بشمار آیند و چه چیز نامیده شوند؟ قطعاً باید آنان را با صفتی جز شرک متّصف کرد، و نام دیگری بر زندگی ایشان نهاد. صفتی که سزاوار آنان است کفر و ظلم و فسق است، همانگونه که خداوند بزرگوار مقرّر فرموده است، هر چند که ایشان در اسلام خود ادّعای دیگری داشته باشند، و شناسنامه‌ها با نام و نشان جدای از آن واژه‌ها ایشان را معرّفی و ملقّب کند.

به خود آیه برمی‌گردیم. خواهیم دید که روند قرآنی پس از بیان مالکیّت یزدان بر همه چیز آسمانها و زمین، می‌فرماید:

﴿ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ ﴾.

(یزدان از روی تفضّل و تلطّف) رحمت (به بندگان را) بر عهدهٔ خود گرفته است (و هر که از روی ایمان دست دعا به سوی رحمان بردارد، از آستان یزدان ناامید برنمی‌گردد).

یزدان سبحان، مالک جهان است. کسی نمی‌تواند با او بستیزد. امّا او از روی لطف و بزرگواری، بر خویشتن عطوفت و مهربانی واجب فرموده است! عطوفت و مهربانی را بر خویشتن واجب فرموده است با خواست و ارادهٔ خود، نه این که کسی آن را بر ذات کبریائی او واجب گرداند، یا پیشنهاد کننده‌ای آن رابدو پیشنهاد کند، یا کسی آن را از او تقاضا نماید، و یا چیزی مقتضی آن باشد. تنها خواست و ارادهٔ آزاد او، و تنها خداوندگاری بزرگوارانهٔ او، چنین می‌خواهد و بس! مرحمت و مهربانی پایهٔ داوری او در میان بندگانش، و پایهٔ رفتار با ایشان هم در این جهان و هم در آن جهان است! در این صورت اعتقاد بدین قاعده، از زمرهٔ ارکان و اصول جهان‌بینی اسلامی است. مرحمت یزدان نسبت به بندگانش اصل قضیّه است.حتّی گاه‌گاهی دچار ساختن بندگان به زیان و ضرر و بلا و مصیبت نیز از روی مهربانی است. زیرا وقتی که دسته‌ای از ایشان را گرفتار زیان و بلا می‌فرماید، بدان خاطر است که با این زیان و بلا دستهٔ دیگری از ایشان را برای حمل امانت خود آماده نماید. ایشان را از راه این زیان و بلا بپالاید و سره نماید و آشنائی بخشد و هوشیار سازد و آمادگی دهد، در صف بندگان ناپاکان را از پاکان جدا گرداند. روشن شود که چه کسانی از پیغمبر ﷺ پیروی می‌کنند و به دنبال او روان می‌گردند، و چه افرادی بر پاشنه‌های خود چرخ می‌زنند و عقب‌گرد می‌کنند و از پشت سر او برمی‌گردند و به کژراهه می‌افتند. همچنین کسانی که هلاک می‌شوند از روی دلیل و برهان هلاک گردند، و کسانی که زنده می‌مانند از روی دلیل و برهان زنده بمانند ... مرحمت ومهربانی دادار در همهٔ این امور پدیدار است.

اگر بخواهی موارد مرحمت و مهربانی آفریدگار، و

جلوه‌گاهها و نشانه‌های عطوفت و شفقت خداوندگار را بجوئی، سالها و قرنها به طول می‌انجامد. لحظه‌ای نیست که مرحمت یزدان، بندگان را دربر نگیرد ... گفتیم که دچار زیان و بلا کردن نیز از روی مرحمت و مهربانی است. این را بدان خاطر گوشزد کردیم که دلها و چشمها اغلب در این مسأله منحرف می‌شوند و به کژراهه می‌افتند!

ما تلاش نمی‌کنیم که موارد رحمت ربّانی را پیجوئی کنیم، و یا نشانه‌ها و جلوه‌گاههای آن را برشمریم. امّا ما در پائین بدین امر نگاه گذرائی می‌اندازیم و اشارهٔ مختصری می‌کنیم. ولی پیش از آن می‌کوشیم اندکی در پیشگاه این نصّ شگفت قرآنی بایستیم و آن را وارانداز کنیم:

﴿كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ﴾.

بر خویشتن رحمت را واجب کرده است.

این آیه در جای دیگری از این سوره، چنین به میان خواهد آمد:

﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ﴾.

خداوند شما، رحمت را بر خویشتن واجب گردانده است. (آیهٔ ۵۴)

چیزی که در این نصّ چشمها را خیره می‌کند، بزرگواری و لطفی است که قبلاً بدان اشاره کردیم. بزرگواری و لطف آفریدگاری که مالک جهان و توانا و چیره بر بندگان است. بزرگواری و لطف ایزد سبحان جلوه‌گر است در این که رحمت خود را نسبت به بندگان خود بدین صورت بر خویشتن واجب می‌گرداند. او خودش آن را بر خویشتن واجب می‌فرماید، و آن را عهدی بر خود نسبت به بندگان خود می‌نماید! عهدی که تنها با خواست و ارادهٔ آزادانهٔ خداوندگاری خود با بندگان می‌بندد و آن را بر خویشتن واجب می‌گرداند ... حقیقت بسیار شگفت و سترگی است! حقیقتی است که هستی انسان در برابر آن نمی‌تواند بر جای بماند و آن را وارانداز کند و درباره‌اش بیندیشد و مزه‌اش را بچشد! آخر چگونه انسان تاب اندیشیدن دربارهٔ آن را دارد و می‌تواند بدین شکل شگفتی که دارد آن را در آئینهٔ خیال به تصویر درآرد؟!

بزرگواری و لطف دیگری دوباره چشمها را خیره می‌دارد. بزرگواری و لطف دیگری که جلوه‌گر می‌گردد در این که یزدان جهان به بندگانش خبر می‌دهد از رحمتی که بر خویشتن واجب فرموده است! ابلاغ این حقیقت، بزرگواری و لطف دیگری است که از بزرگواری و لطف نخستین کمتر نیست! آخر بندگان چیستند و کیستند که عنایت یزدان نسبت بدانان بدانجا رسد که به پایه و مایه‌ای نائل آیند که از چیزی بدیشان خبر داده شود که ارادهٔ یزدان در آسمان و میان جمع فرشتگان بدان تعلّق می‌گیرد؟! و کارشان به جائی بکشد که سخنانی به گوششان برسد که یزدان آنها را می‌فرماید و پیغمبرش آنها را بدیشان ابلاغ می‌نماید؟! آخر آنان چیستند و کیستند؟! اصلاً بندگان چیزی و کسی نیستند! بلکه تنها بزرگواری و لطف بیکران یزدان است. فقط اقیانوس خروشان رحمت و شفقت کریمانهٔ آفریدگار جهان است که موجی میزند و بندگان ناچیز را در برمی‌گیرد.

بدین شیوه دربارهٔ این حقیقت اندیشیدن، نخست دل را به شگفتی و هراس می‌اندازد. سپس خوشی و آرامشی به دل می‌بخشد که واژگان نمی‌توانند کرانه‌ها و کناره‌های آن را به تصویر کشند!

همچون حقائقی، و چیزی که همچون حقائقی در دل و درون برمی‌انگیزد و مرغ خیال نمی‌تواند به دنبال آن پرو بالی بزند، به تعبیر بشری واگذار نشده است تا بتواند چیزی از آن را به تصویر بزند، هر چند که دل انسان آمادگی آن را دارد که آن را بچشد، ولی این آمادگی را ندارد که آن را بشناسد. وجود این حقیقت در جهان‌بینی اسلامی بخش بنیادینی از جهان‌بینی، جهان‌بینی زیبا و مطمئنّ و دوست داشتنی و لطیفی است. انسان با بودن این جهان‌بینی، از افراد بدسرشت نابابی تعجّب می‌کند که در این باره بر جهان‌بینی اسلامی دروغهائی می‌بافند و نارواهائی می‌گویند. این

را بر جهان‌بینی اسلامی عیب قلمداد می‌کنند که کسی از بندگان خدا را فرزند خدا نمی‌داند! همانگونه که جهان‌بینی تحریف شدهٔ کلیساها معتقدند و بر این باورند که خدا دارای فرزند است! جهان‌بینی اسلامی بالاتر از این جهان‌بینیهای کودکانه است و در همان حال که کسی را فرزند خدا نمی‌داند، معتقد به چنین رابطهٔ مهربانانه‌ای است که میان یزدان و بندگان در چنان سطح بالائی است که تعبیر بشری ناتوان از توصیف و بیان آن است. هم بدانگونه است که دل به چشیدن مزهٔ شیرین آن شاد می‌گردد و می‌گشاید، و از آهنگ والای آن به شگفت می‌افتد.

رحمت خدا همهٔ بندگان خدا را در برمی‌گیرد و از همگان سرریز می‌شود. با رحمت خدا است که وجودشان بر جای می‌ماند و زندگانیشان ادامه می‌یابد. رحمت خدا در هر لحظه‌ای از لحظه‌های هستی، و بلکه در همهٔ لحظه‌های زندگی پدیده‌ها جلوه‌گر می‌آید و بر در و دیوار وجود نقش می‌بندد. ما حتّی نمی‌توانیم رحمت خدا را در همهٔ موارد و جلوه‌گاه‌های زندگی انسانها پیجوئی و بررسی کنیم. امّا ما توان آن را داریم که تنها پرتوهائی از آن را در گسترهٔ فراخ آن بیان داریم و بس.

رحمت یزدان پیش از هر چیز در خود وجود انسانها در تجلّی و پرتوافکنی است. در پیدایش ایشان از جائی و بگونه‌ای که نمی‌دانند. در این که یزدان این وجود بشری بزرگوار را بدیشان داده است، همراه با همهٔ ویژگیهائی که انسانها را بر بسیاری از پدیده‌های بیشمار جهان امتیاز و برتری می‌بخشد.رحمت یزدان در تجلّی و پرتوافکنی است در این که خدا مسخّر و رام انسانها کرده است و برای آنان به گشت‌وگذار انداخته است آنچه را که خود خواسته است و مقدّر فرموده است، همچون تسخیر نیروها و انرژیهای جهان. این است رزق و روزی در مفهوم و مضمون فراخ و فراگیر آن. روزی و رزقی که انسانها در وسط آن در هر لحظه‌ای از لحظه‌های زندگی خود غلْط می‌خورند.

رحمت یزدان در تجلّی و پرتوافکنی است در این که به انسانها دانش و بینش داده است. قبلاً به انسانها استعداد شناخت بخشیده است، و میان استعدادهای ایشان والهامها و داده‌های جهان، همآهنگی و همآوائی برقرار نموده است. این دانش و بینشی که افراد بدسرشت ناباب با داشتن آن از فرمان یزدان سرکشی می‌کنند، همان دانش و بینشی است که یزدان بدیشان آموخته و بخشیده است! و همچنین اندکی از رزق و روزی در مفهوم و مضمون فراخ و فراگیر آن است.

رحمت یزدان در تجلّی و پرتوافکنی است در این که خدا ایشان را بعد از جانشینی آنان در زمین پائیده است، و با ارسال پیاپی پیغمبران به سوی ایشان همراه با هدایت و رهنمود آسمانی، مشمول عنایت و رعایت خود قرار داده است، هر زمان که آنان قوانین خدا را فراموش کرده‌اند و گمراه شده‌اند وایشان را با شکیبائی از لجنزار سرگشتی برگرفته است، هر زمان که سرگشته شده‌اند و فریاد بیم دهنده را ناشنیده گرفته‌اند و به تهدید و بیم گوش فرا نداده‌اند. این کار برای یزدان بسیار آسان بوده است. امّا تنها رحمت یزدان ایشان را دریافته است و بدیشان فرصت و مهلت داده است، و فقط شکیبائی خدا بوده است که آنان را در برگرفته است.

رحمت یزدان در تجلّی و پرتوافکنی است در این که یزدان سبحان از لغزشها و گناهانشان درگذشته است، هر زمان که آنان از روی جهالت انسانی مرتکب لغزش و گناه شده‌اند و سپس توبه نموده‌اند. همچنین رحمت یزدان در تجلّی و پرتوافکنی است در این که یزدان رحمت را برخود واجب فرموده است، رحمتی که در بخشیدن کسانی نمودار و پدیدار است که مرتکب گناه می‌شوند و از آن پس توبه می‌کنند و پشیمان می‌گردند.

رحمت یزدان در تجلّی و پرتوافکنی است در این که هر گناهی را برای انسانها یک گناه بشمار می‌آورد و کیفر همسان می‌دهد، ولی هر نیکی را برای آنان ده برابر حساب می‌کند، و گذشته از ده برابر حساب کردن،

پاداش چندین برابر و حتّی نامحدود می‌دهد به کسانی که خود بخواهد. همچنین رحمت یزدان در تجلّی و پرتوافکنی است در این که گناهان مردمان را به وسیلۀ نیکیهای ایشان پاک می‌کند و می‌زداید ... همۀ اینها در پرتو لطف و فضل خدا است. چه کسی بدانجا نمی‌رسد که به وسیلۀ کردار خود وارد بهشت گردد، مگر این که یزدان او را غرق رحمت کند و مهرش او را دریابد، حتّی اگر این شخص پیغمبر خدا ﷺ باشد! همانگونه که پیغمبر ﷺ با شناخت کاملی که از ضعف و ناتوانی انسان، و فضل و لطف یزدان داشته است، دربارۀ خود این چنین گفته است.

سخن کوتاه کردن و دست کشیدن ما از پیجوئی و بررسی رحمت یزدان، در جولانگاهها و جلوه‌گاههای آن، و اعلان نارسائی و ناتوانی خودمان در این میدان، بهتر و سزاوارتر است، زیرا در این راستا به چیزی نمی‌رسیم! تنها یک لحظه که در آن یزدان درهای رحمت خود را برای دل بندۀ با ایمان باز می‌کند، و در آن با خدا پیوند پیدا می‌کند و او را می‌شناسد، و در کنارش می‌آرامد، و خویشتن را در پناه او می‌دارد، و در سایه‌اش می‌آساید، توان انسان از ورانـدازی و مشاهدۀ لحظه‌ای از این لحظه‌ها درمانده است، چه رسد به این که آن را توصیف کند و به رشتۀ تعبیر بکشد.

حال بنگریم چگونه پیغمبرخدا ﷺ برای این چنین رحمتی مثال می‌زند، مثالی که تا اندازه‌ای آن را به دلها نزدیک گرداند: بخاری و مسلم با روایتی که از ابوهریره ﷺ داشته‌اند ذکر کرده‌اند که او گفته است: رسول خدا ﷺ فرموده است:

(لَمّا قَضَى اللّٰهُ الْخَلْقَ) - یا به روایت مسلم - (لَمّا خَلَقَ اللّٰهُ الْخَلْقَ)، (كَتَبَ فِي كِتابٍ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ: أَنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي). در روایت دیگری از بخاری چنین آمده است: (أَنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي).[1]

هنگامی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابی که آن را بالای عرش در پیش خود نگاه داشته است، نوشت: رحمت من برخشم من پیشی گرفته است ... یا: رحمت من بر خشم من چیره شده است.

بخاری و مسلم با روایت از ابوهریره ﷺ نوشته‌اند که رسول خدا ﷺ فرموده است:

(جَعَلَ اللّٰهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ. فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ، وَ أَنْزَلَ فِي الْأَرْضِ جُزْءاً واحِداً. فَمِنْ ذٰلِكَ الْجُزْءِ تَتَراحَمُ الْخَلائِقُ، حَتّىٰ تَرْفَعُ الدّابَّةُ حافِرَها عَنْ وَلَدِها خَشْيَةَ أَنْ تُصِيبَهُ).

خداوند رحمت را صد بخش کرده است. نود و نه بخش آن را نگاه داشته است، و یک بخش آن را به زمین فرستاده است. در پرتو همین یک بخش است که آفریدگان به یکدیگر مهر می‌ورزند و ترحّم می‌کنند، و از جمله حیوان سم خود را بلند می‌کند تا به بچّه‌اش نخورد.

مسلم از روایت سلمان فارسی ﷺ ذکر کرده است که رسول خدا ﷺ فرموده است:

(إِنَّ لِلّٰهِ مِائَةَ رَحْمَةٍ. فَمِنْها رَحْمَةٌ يَتَرَحَّمُ بِهَا الْخَلْقُ بَيْنَهُمْ، وَ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ).

خدا دارای صد رحم است. از این صد رحم یک رحم است که آفریدگان با آن در میان خود مهر می‌ورزند و رحم می‌کنند. نود و نه رحم دیگر برای روز قیامت است.

باز هم مسلم روایت کرده است:

(إِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ خَلَقَ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِائَةَ رَحْمَةٍ طِباقَ ما بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ. فَجَعَلَ مِنْها فِي الْأَرْضِ رَحْمَةً واحِدَةً، فَبِها تَعْطِفُ الْوالِدَةُ عَلىٰ وَلَدِها، وَ الْوَحْشُ وَ الطَّيْرُ بَعْضُها عَلىٰ بَعْضٍ. فَإِذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ أَكْمَلَهَا اللّٰهُ تَعالىٰ بِهٰذِهِ الرَّحْمَةِ).

خداوند بزرگوار روزی که آسمانها و زمین را آفریده است صد رحمت را آفریده است. هر رحمتی به اندازۀ فراخنای میان آسمان و زمین است. تنها یک رحمت از آن صد رحمت را در زمین قرار داده است، و با همین

۱- «قَضیٰ» و «خَلَقَ» دارای یک معنی است.(مترجم)

یک رحمت است که مادر بر فرزند خویش مهر می‌ورزد، و جانوران و پرندگان برخی بر برخی ترحّم می‌کنند. هنگامی که روز قیامت فرا رسد خداوند با این رحمت، رحمتهای دیگر را کامل می‌فرماید و این را نیز بر آنها می‌افزاید.

این تمثیل نبوی الهام‌بخش، تصوّر رحمت خداوند بزرگوار را به درک و فهم بشری نزدیک می‌گرداند. هنگامی که انسان، مهر و عطوفت مادران نسبت به فرزندانشان را در میان جانداران ملاحظه می‌کند و وارانداز می‌نماید دچار شگفت می‌شود، و هنگامی که به مهر و عطوفت دلهای انسانها نسبت به کودکان، پیران، ناتوانان، بیماران، خویشاوندان، دوستان، و یاران نگاهی می‌اندازد، و زمانی که به مهر و عاطفهٔ طیور و وحوش می‌نگرد و می‌بیند که چگونه یکی به دیگری مهربانی می‌کند و اغلب آنها مایهٔ شگفت و هراس هم می‌گردند، سپس می‌بیند که همهٔ اینها از فیض یک رحمت از رحمتهای خداوند متعال است، پس باید این چیز بتواند تا اندازه‌ای مهر و عطوفت فراوان یزدان را به تصویر کشد، و تصوّر آن را تا حدودی بر پردهٔ فهم و شعور انسانها اندازد!

پیغمبر ﷺ پیوسته به اصحاب خود این رحمت فراوان و والا را یادآوری می‌کرد، و هیچوقت در آموزش آن بدیشان سستی نمی‌فرمود:

از عمر پسرخطاب رضی الله عنه روایت شده است که گفته است اسیرانی را به خدمت پیغمبر ﷺ آوردند. ناگهان در میان ایشان زنی با تلاش بسیار به دوشیدن پستان خود پرداخت، زیرا در میان اسیران کودکی را دید. شتابان اورا گرفت و به شکم خود چسباند و بدو شیر داد. پیغمبر ﷺ فرمود:

(أَتَرَوْنَ هٰذِهِ الْمَرْأَةَ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ؟.)

آیا باور می‌کنید این زن کودک خود را به آتش اندازد؟.

گفتیم: نه به خدا سوگند هرگز این کار را نمی‌کند ... زیرا او می‌تواند کودک را به آتش نیندازد و وی را از آتش بپاید ... فرمود:

(فَاللّٰهُ تَعَالىٰ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هٰذِهِ بِوَلَدِهَا.)

خداوند بزرگوار نسبت به بندگان خود از این زن نسبت به کودک خود مهربانتر است. (مسلم و بخاری)

آخر چگونه این چنین نباشد، مگر نه این است که مهر این زن نسبت به کودک خود از یک رحمت برمی‌جوشد، ولی مهر یزدان از رحمتهای فراوان نشأت می‌گیرد؟

وقتی که پیغمبر خدا ﷺ این حقیقت قرآنی را بدین شیوهٔ الهامگرانه به اصحاب خود می‌آموزد، گام دیگری ایشان را به جلو می‌اندازد و بدیشان می‌آموزد: همانگونه که یزدان به بندگان خود رحم فرماید، آنان هم خویشتن را بدین خو و سرشت خوگر کنند و بیارایند، و به همدیگر و به همهٔ زندگان ترحّم نمایند. همچنین همانگونه که پیشتر دلهایشان مزهٔ مهر و عطوفت در معاملهٔ یزدان با خودشان را چشیده است، باید که دلهایشان مهربان باشد و مزهٔ مهر و عطوفت را به دیگران در معاملهٔ با ایشان بچشانند و مهربانانه عمل نمایند.

از عمرو پسر عاص رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(اَلرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ تَعَالىٰ. إِرْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ.)

خداوند بزرگوار به مهربانان مهربانی می‌کند. به کسی که در زمین است رحم کنید، تا کسی که در آسمان است به شما رحم کند. (ابوداود و ترمذی)

از جریر رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(لاٰ يَرْحَمُ اللّٰهُ مَنْ لاٰ يَرْحَمُ النَّاسَ.)

یزدان به کسی رحم نمی‌کند که او به مردمان رحم نکند. (مسلم و بخاری و ترمذی)

در روایتی که ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده‌اند آمده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(لاٰ تُنْزَعُ الرَّحْمَةُ إِلاّٰ مِنْ شَقِيٍّ.)

رحمت بازداشته نمی‌شود مگر از سنگین دل نامهربان.

همچنین از ابوهریره روایت شده است که گفته است:
پیغمبر خدا ﷺ حسن پسر علی ؏ را بوسید، بدان هنگام که اقرع پسر حابس در خدمت او بود. اقرع گفت: من ده فرزند دارم، هیچیک از آنان را نبوسیده‌ام!
پیغمبر خدا ﷺ بدو نگریست و فرمود:
(مَنْ لاٰ یَرْحَمْ لاٰ یُرْحَمْ).
هر که رحم نکند، بدو رحم نشود. (مسلم و بخاری)

پیغمبر ﷺ در راه آموزش مهرو عطوفت از پای نمی‌ایستاد و حدّ و مرزی برای آن نمی‌شناخت. پیوسته بیش از پیش بدیشان می‌آموخت که نسبت به مردمان مهربان باشند. چرا که می‌دانست رحمت پروردگارش بیش از شمار است و همه چیز را در برگرفته است. مسلمانان نیز باید که متخلّق به اخلاق یزدان باشند. انسان به کمال انسانیّت خود نمی‌رسد مگر زمانی که در پرتو خوگر شدن به خوی یزدان سبحان به هر زنده و جانداری رحم کند. پیغمبر ﷺ به اصحاب خود به شیوهٔ الهام‌بخشی آموزش می‌داد، با اسلوبی که بدان آشنا هستیم:

از ابوهریره ؓ روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:
(بَیْنٰا رَجُلٌ یَمْشي بِطَریقٍ اَشْتَدَّ عَلَیْهِ الْعَطَشُ، فَوَجَدَ بِئْراً، فَنَزَلَ فیهٰا فَشَرِبَ، ثُمَّ خَرَجَ، وَ إِذٰا بِکَلْبٍ یَلْهَثُ یَأکُلُ الثَّریٰ مِنَ الْعَطَشِ. فَقٰالَ الرَّجُلُ: لَقَدْ بَلَغَ هٰذَا الْکَلْبَ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلُ الَّذي کٰانَ بَلَغَ مِنّي، فَنَزَلَ الْبِئْرَ، فَمَلَأَ خُفَّهُ مٰاءً، ثُمَّ أَمْسَکَهُ بِفیهِ حَتّیٰ رَقِیَ، فَسَقَی الْکَلْبَ. فَشَکَرَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ).
روزی مردی از راهی می‌گذشت. تشنگی بر او سخت چیره شد. چاهی را پیدا کرد. پائین چاه رفت و آب نوشید. سپس بیرون آمد ناگهان چشمش به سگی افتاد که از تشنگی بسیار زبان بیرون کشیده بود و خاک زمین را می‌لیسید. مرد به خود گفت: تشنگی این سگ بدان حدّ رسیده است که تشنگی من بدان انجامیده بود. وارد چاه گردید و خف (چاروق مانند) خود را از آب پر کرد و آن را با دهان گرفت و بالا آمد. وقتی که از چاه بیرون شد، سگ را آب داد. خداوند بزرگوار او را سپاس گفت و بدین خاطر وی را بخشید.

اصحاب گفتند: ای فرستادهٔ یزدان مگر در خدمت به چهارپایان و جانداران نیز ما پاداش داریم؟ فرمود:
(فِي کُلِّ کَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ).
در (خدمت به) هر جگرِ تری، پاداشی است. (مالک و مسلم و بخاری)

در روایت دیگری آمده است:
زن فاحشه‌ای، سگی را دید که در روز گرمی گرد چاهی می‌گردد و به سبب تشنگی زبان خود را بیرون کشیده است. موزهٔ خود را از پای در آورد (و با آن بدو آب داد). خداوند بدین خاطر او را بخشید.

عبدالرحمن پسر عبدالله از پدرش ؓ روایت کرده است که گفته است:
در سفری در خدمت پیغمبر ﷺ بودیم. سینه سرخی را دیدیم که دو جوجه به همراه داشت. جوجه‌هایش را گرفتیم. سینه سرخ بالای سرمان در پرواز بود و به سوی ما فرود می‌آمد و اوج می‌گرفت. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ برگشت فرمود:
(مَنْ فَجَعَ هٰذِهِ بِوَلَدِهٰا؟ رُدُّوا وَلَدَهٰا إِلَیْهٰا).
چه کسی این سینه سرخ را با فراق جوجه‌هایش ناراحت و پریشان کرده است؟ جوجه‌هایش را بدو برگردانید.

پیغمبر خدا ﷺ خانهٔ مورچه‌هائی را دید که آن را سوزانده بودیم . فرمود:
(مَنْ أَحْرَقَ هٰذِهِ؟).
چه کسی این لانهٔ مورچه‌ها را سوزانده است؟.
گفتیم: ما. فرمود:
(إِنَّهُ لاٰ یَنْبَغي أَنْ یُعَذِّبَ بِالنّٰارِ إِلاّٰ رَبُّ اَلنّٰارِ).
نباید هیچکس با آتش عذاب دهد، مگر خداوندگار آتش. (ابوداود)

از ابوهریره ؓ روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرمود:
(قَرَصَتْ نَمْلَةٌ نَبِیّاً مِنَ الْأَنْبِیٰاءِ، فَأَمَرَ بِقَرْیَةِ اَلنَّمْلِ

فَحُرِّقَتْ. فَأَوْحَى اللّٰهُ تَعالىٰ إِلَيْهِ: أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقْتَ أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ تُسَبِّحُ؟).

مورچه‌ای پیغمبری از پیغمبران را گزید. آن پیغمبر دستور داد لانهٔ مورچه‌ها سوخته شود. خداوند بزرگوار بدو وحی کرد: مورچه‌ای تو را گزید و تو ملّتی از ملّتهائی را سوزاندی که به تسبیح و تقدیس می‌پردازند؟. (بخاری و مسلم)

بدین شیوه پیغمبر خدا ﷺ رهنمود قرآن را به اصحاب خویش می‌آموخت، تا رحمت یزدان را از لابلای مهرورزی بچشند و مزه کنند. مگر نه این است که مردمان تنها با یک رحمت از رحمتهای بیشمار یزدان به همدیگر ترحّم می‌کنند و مهر می‌ورزند؟!

خلاصه، استقرار این حقیقت در جهان‌بینی مسلمان، در احساس و حیات و اخلاق او تأثیرات ژرفی و آثار شگفتی پدید می‌آورد. تأثیرات و آثاری که پژوهش و بررسی کلّی آنها مشکل و بلکه ناممکن است. بناچار باید به نگاه گذرا و اشارهٔ سریعی بسنده کنیم تا از دائرهٔ فی‌ظلال‌القرآن خارج نگردیم و به مسألهٔ جداگانه‌ای نپردازیم.

فهم این حقیقت، آن هم بدین نحو و بدین شکل، به دل مؤمن آرامش می‌بخشد و او را در کنف حمایت آفریدگار خود میدارد. حتّی بدان هنگام که به بلاها و زیانها گرفتار می‌آید، بلاها و زیانهائی که دلها و چشمها در آنها به کژراهه می‌افتند، شخص مؤمن اطمینان دارد که رحمت در فراسوی هر لحظه‌ای و هر حالتی و هر وضعی است. یقین دارد زمانی که پروردگارش او را به بلا و زیان گرفتار میسازد، بدان خاطر نیست که لطف خود را از او باز گرفته است و او را به خود رها کرده است، یا او را از رحمت خود محروم و مطرود فرموده است. چه می‌داند یزدان کسی را از رحمت خویش محروم و مطرود نمی‌سازد که بدان امیدوار باشد و آن را بجوید. بلکه یزدان مردمانی را از این رحمت محروم و مطرود می‌نماید که کافر شوند و خدای را نپذیرند و رحمتش را نخواهند و از آن دوری گزینند.

آرمیدن در کنار رحمت یزدان، دل را لبریز از صبر و ثبات و امید و آرزو و آرامش و آسایش می‌سازد ... شخص مؤمن در کنف حمایت مهربانانهٔ خدا است. در سایهٔ الطاف او آسوده می‌لمد، مادام که به سبب سرکشی و چموشی، رانده نشود و دور نگردد.

فهم این حقیقت، آن هم بدین نحو و بدین شکل، در دل شخص مؤمن شرم و حیای از یزدان را به جوش و خروش می‌اندازد. زیرا امید به مغفرت و مرحمت یزدان او را جسور بر گناهان نمی‌سازد، همانگونه که برخیها گمان میبرند. بلکه شرم و حیای از خداوند غفور و رحیم را جوشان و خروشان می‌گرداند. دلی که رحمت آن را بر معصیت دلیر کند دلی است که مزهٔ شیرینی حقیقی ایمان را نچشیده است! بدین خاطر است که نمی‌توانم چیزی را بفهمم یا تسلیم چیزی گردم که بر زبان برخی از متصوّفه جاری می‌شود و می‌گویند: آنان در انجام گناه پافشاری می‌کنند تا طعم شیرین شکیبائی، یا آمرزش، و یا مهربانی را بچشند! آخر این منطق فطرت سالم در برابر رحمت یزدان نیست!

فهم این حقیقت، آن هم بدین نحو و بدین شکل، در اخلاق شخص مؤمن تأثیر بسزائی دارد. مؤمن می‌داند که بدو دستور داده شده است که باید متخلّق به اخلاق یزدان سبحان شود. او خویشتن را غرق در رحمت یزدان می‌بیند، هر چند هم کوتاهی ورزیده باشد و گناه کرده باشد و به لغزش افتاده باشد. همهٔ اینها بدو می‌آموزد که خدا چگونه رحم می‌کند و چگونه عفو می‌فرماید و چگونه می‌آمرزد ... همانگونه که دیدیم پیغمبر خدا ﷺ با چه شیوه و به چه شکلی اصحاب خود را تعلیم و آموزش می‌داد و تعلیم و آموزش او چگونه از این حقیقت بزرگ برمی‌جوشید و یاری می‌طلبید.

یکی از موارد رحمت یزدان که این آیهٔ مبارکه بیانگر آن است، این است که یزدان بر خویشتن واجب فرموده است که آنان را در روز قیامت گرد می‌آورد:

﴿ قُلْ لِمَنْ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؟ قُلْ: لِلّٰهِ. كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ. لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ ... ﴾.

بگو آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ (از زبان فطرتِ آنان) بگو: ازآنِ خدا است. (همو از روی تفضّل و تلطّف) رحمت (به بندگان را) بر عهدهٔ خود گرفته است (و هر که از روی ایمان دست دعا به سوی رحمان بردارد از آستان یزدان ناامید برنمی‌گردد). بدون هیچگونه شکّ و گمانی شما را در روز قیامت گرد می‌آورد (و آنگاه پاداش و پادافره همگان را می‌دهد).

از موارد این رحمت واجب، آن گردهمائی و گردآوری است که شکّ و گمانی در آن نیست ... آن گردهمآئی و گردآوری که اشاره به عنایت یزدان به بندگان خود دارد، عنایت بزرگوارانه‌ای که در فراسوی آن گردهمآئی و گردآوری قرار دارد. چه خداوند مردمان را برای کاری آفریده است، و ایشان را در زمین برای هدفی خلافت و جانشینی بخشیده است، و آنان را بیهوده نیافریده است، و ایشان را بگزاف رها نکرده است. بلکه خدا ایشان را در روز قیامت گرد می‌آورد. این چنین روزی، نهایت گشت‌وگذار و پایانهٔ کار است. همگان بدان جایگاه برمی‌گردند، همانگونه که مسافر به زادگاه یا زیستگاه خود برمی‌گردد. آن وقت یزدان جهان پاداش رنج و تلاششان را می‌دهد، رنج و تلاشی که در راه رسیدن به خدا ورزیده‌اند. اینجا است که آفریدگارشان پاداش کارهائی را نقداً بدیشان می‌پردازد که در دنیا انجام داده‌اند. بهیچوجه نه رنجشان هدر میرود و نه مزدشان نادیده گرفته می‌شود. بلکه پاداششان و مزدشان، روز قیامت به تمام و کمال داده می‌شود ... در این عنایت، رحمت در جلوه‌گاهی از جلوه‌گاههایش تجلّی می‌کند. همچنین رحمت تجلّی می‌کند در این که در پرتو لطف و فضل الهی، پادافره یک بدی کیفری بیش داده نمی‌شود، ولی پاداش هر نیکی ده برابر آن ، و برای کسی که خدا بخواهد چندین برابر آن، و چه بسا نامحدود، سزا داده می‌شود، و خدا از گناهانی که خود می‌خواهد صرف‌نظر می‌فرماید، و او بزهکاریهای کسی را که بخواهد می‌بخشاید... همهٔ اینها نیز جلوه‌گاههای رحمتی است که در این گردهمآئی پدیدار می‌گردد و تجلّی می‌نماید.

عربها در زمان جاهلیّت خود، پیش از این که یزدان با این آئین بر ایشان منّت نهد و مرحمت فرماید و آنان را بدین سطح والا برساند، روز قیامت را دروغ می‌پنداشتند و بدان معتقد نبودند. کارشان در این‌باره به کار کسانی می‌مانست که امروزه در جاهلیّت «علمی» جدید بسر می‌برند! با توجّه بدین امر است که تعبیر از رخداد قیامت با ساختاری انجام می‌پذیردکه برای رویاروئی با این تکذیب از تأکیدهای گوناگون سود جسته می‌شود:

﴿ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ ﴾.

بدون هیچ شکّ و گمانی قطعاً و حتماً شما را در روز قیامت گرد می‌آورد.

در چنین روزی زیان نمی‌بینند مگر کسانی که در دنیا ایمان نیاورده باشند. اینان هم چیزی را از دست نمی‌دهند و چیزی را بدست نمی‌آورند، بلکه همه چیز را می‌بازند. آنان وجود خودشان را بطور کلّی از دست می‌دهند و دیگر نمی‌توانند چیزی را بدست بیاورند. مگر نه این است که انسان تنها برای خود بکار می‌پردازد و توشهٔ خود را فراهم می‌سازد؟ و برای چه کسی چیزی را بدست می‌آورد؟!

﴿ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ ﴾.

کسانی که (سرمایهٔ) وجود خود را از دست داده‌اند (و هستی خویشتن را باخته‌اند) اشخاصی هستند که ایمان نمی‌آورند.

کسانی که خود را به‌طور کلّی باخته‌اند، و خویشتنِ خویش را یکسره از دست داده‌اند، برای ایشان وجودی برجای نمانده است تا ایمان بیاورند! ... این سخن، تعبیر دقیقی از یک حالت واقعی است ... کسانی که بدین آئین - آئینی که در ژرفای فطرت جای دارد و انگیزه‌ها و دلیلهای ایمان آوردن را به گوش جان فطرت

الهام می‌دارد - ایمان نیاورند، پیشتر فطرتشان را از دست داده‌اند! باید دستگاههای گیرنده و پذیرندهٔ فطری آنان در وجودشان خراب و از کار افتاده باشد! یا این که در داخل پرده و در میان غلافی پیچیده شده باشد! ... در این چنین حالتی آنان وجود خود را باخته‌اند، زیرا دستگاههای گیرنده و پذیرندهٔ فطری زنده را در هستی خود از دست داده‌اند. این است که ایشان ایمان نمی‌آورند ... آخر آنان مالک هستی و صاحب وجودشان نیستند تا با بودن و داشتن آن ایمان بیاورند ... این تفسیر ژرف ایمان نیاوردنشان است و بیان می‌دارد که چرا با بودن دلائل فراوان ایمان و الهامهای پذیرش آن که در دسترسشان است، از گرایش بدان رویگردان و گریزان می‌گردند ... این همان چیزی است که سرنوشت ایشان را در آن روز تعیین می‌کند. سرنوشتی که زیان بزرگی است و مترتّب بر باختن و از دست دادن وجودشان پیش از این است!

پس از آن، روند قرآنی به پیش میرود و به بررسی حال مردمان در زمان می‌پردازد - همانگونه که در آیهٔ پیشین به پژوهش وضع ایشان در مکان پرداخته بود - تا مقرّر دارد که تنها خداوند سبحان مالک جهان است و مالکیّت منحصر به یزدان است، و دانش او محیط بر ملک جهان است، و او شنوای صدا و ندای هر آن چیزی است که در آن است:

﴿ وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي ٱللَّيْلِ وَ ٱلنَّهَارِ، وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

از آن او است آنچه در شب و روز قرار دارد (یعنی همانگونه که هر چه در هر مکانی است از آن خدا است، هر چه در هر زمانی هم که باشد متعلّق بدو است) و او شنوای (همهٔ اصوات و) آگاه (از همهٔ موجودات) است.

نزدیکترین معنی به ذهن در: «مَا سَكَنَ» این است که از سکونت برگرفته شود و چنین معنی گردد: آنچه آرمیده است. در این صورت مراد هر آن چیزی است که در شب و روز جای گرفته است، یعنی: همهٔ آفریده‌ها و پدیده‌ها. ضمناً مالکیّت همهٔ آفریده‌ها و پدیده‌ها را نیز برای یزدان مقرّر می‌نماید. با این فرق که در آیهٔ پیشین، یعنی:

﴿ قُلْ: لِمَنْ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ؟ قُلْ: لِلَّهِ ﴾.

بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آنِ کیست؟ (از زبان فطرت آنان) بگو: از آنِ خدا است.

آفریده‌ها و پدیده‌ها را از جنبهٔ مکانی برمی‌شمارد، و در این آیه:

﴿ وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي ٱللَّيْلِ وَ ٱلنَّهَارِ ﴾.

از آن او است آنچه در شب و روز قرار دارد.

آفریده‌ها و پدیده‌ها را از لحاظ زمانی برمی‌شمارد ... چنین کاری در تعبیر قرآنی، هنگام برشمردن آفریده‌ها و پدیده‌ها، بی‌نمونه و ناشناخته نیست ... این تنها تفسیری است که در دو آیهٔ پیشین از میان تفسیرها و معنیهای گوناگون، دل بدان می‌دهیم و بدان می‌آرامیم. پی‌نوشتی با دو واژهٔ سمیع و علیم، بیانگر احاطهٔ بدین آفریده‌ها و پدیده‌ها، وبیانگر آگاهی کامل از سخنان مشرکانی است که این نصّ با ایشان رویاروی می‌گردد. چنین مشرکانی با وجود اعتراف به یگانگی آفریدگار مالک جهان، برای خدایان گمانی خود بخشی از محصولات و از چهارپایان و از فرزندان خویش را جدا می‌ساختند و سهم آنها محسوب می‌کردند، بدان شکل که در پایان سوره خواهد آمد. این نصّ از ایشان اعتراف می‌گیرد که مالکیّت همه چیز متعلّق به یزدان است. بدین وسیله و از یک سو ایشان را متوجّه می‌سازد که چیزهائی را که سهم انبازها می‌دانند، بدون اجازهٔ یزدان است که مالک همه چیز جهان است. از دیگر سو با بیان این مالکیّت خالصانه، زمینهٔ ولایت یزدان یگانه را آماده می‌سازد، ولایتی که در این بخش خواهد آمد. خدا مالک مطلق و یگانهٔ همه چیز، در هر مکانی و در هر زمانی است. او است که همهٔ صداها و نداها را می‌شنود، و از همه چیز و همگان آگاه است، و همهٔ سخنانی را می‌شنود که دربارهٔ همه چیز گفته می‌شود.



اینک روند قرآنی مقرّر می‌دارد که: تنها خداوند یگانه، آفریدگار است. یزدان سبحان مالک جهان است و بس ... سخت اظهار تنفّر و ناخشنودی می‌شود از یاری جستن و مدد طلبیدن از غیر خدا، و پرستش غیر خدا، و ولایت و سرپرستی دادن به غیر خدا. مقرّر می‌گردد که چنین کارهائی مخالف با حقیقت تسلیم یزدان شدن است، و همان شرکی است که با تسلیم خدا شدن گرد نمی‌آید، و مشرک بودن و مسلمان بودن با یکدیگر نمی‌خواند. آنگاه چندی از صفات خداوند سبحان برشمرده می‌شود: خدا آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. روزی رسان و خوراک دهنده او است. تنها یزدان است که می‌تواند زیان یا سود برساند. او توانای چیره است. سپس از عذاب خوفناک و وحشت‌زا سخن می‌رود ... همهٔ صحنه‌ها تکان دهنده‌اند و عظمت و جلال و شکوه و وقار یزدان را با آهنگ طنین‌انداز ژرفی به نمایش می‌گذارند:

﴿ قُلْ: أَغَيْرَ اللّٰهِ أَتَّخِذُ وَلِيّاً، فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لاٰ يُطْعَمُ؟ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَ لاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ، وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ. وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ كَاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ، وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴾.

بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیرم؟! در صورتی که او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است و او روزی می‌دهد (و رازق همگان او است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی‌شود (و نیازمند کسی نیست). بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امّت، خویشتن را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند و) مسلمان باشد (و نیز خداوند به من دستور داده است که) از زمرهٔ مشرکان مباش. بگو: من (هم مانند سائر انسانهای مآل اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. کسی که (چنین عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است و این پیروزی آشکاری است. اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند)، چراکه او بر هر چیزی توانا است. او بر سر بندگان خود مسلّط است و او حکیم (است و کارهایش را از روی حکمت انجام می‌دهد، و از احوال و اوضاع) بس آگاه است.

این مسأله، مسألهٔ تنها خدا را ولی دانستن و سرپرست کردن است ... با توجّه به تمام معانی و مفاهیمی که واژهٔ «ولی» و سرپرست در بردارد. یعنی: بنده باید تنها یزدان را پروردگار و مولی و معبودی بداند که با پرستش در برابرش کرنش ببرد و متواضعانه تنها فرمانروائی او را بپذیرد، و خاشعانه با انجام شعائر و مراسم دینی او را عبادت نماید، و فقط او را یاور و مددرسان بداند و فقط از او مدد جوید و بر او تکیه کند، و در حوادث و بلایا بدو رو کند و از آستانه‌اش یاری بخواهد ... این مسأله، مسألهٔ اصلی عقیده است. تنها خدای را به سرپرستی گرفتن و خالصانه او را ولی دانستن، با همهٔ معانی و مفاهیمی که سرپرست و ولی دارد، اسلام بشمار است و بس. امّا در چیزی از این معانی و مفاهیم، کسی و چیزی را انباز او کردن، شرکی است که چنان شرکی همراه با تسلیم خدا بودن، در یک دل گرد نمی‌آید. یعنی مشرک بودن و مسلمان بودن با هم سازگار نیست و در دلی جای ندارد.

در این آیه‌ها، این حقیقت با استوارترین عبارت و ژرف‌ترین آهنگ، به رشتهٔ بیان کشیده شده است:

﴿ قُلْ: أَغَيْرَ اللّٰهِ أَتَّخِذُ وَلِيّاً، فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لاٰ يُطْعَمُ؟ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَ لاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیرم؟! در صورتی که او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است و او روزی می‌دهد (و رازق همگان او است و همه بدو

نیازمندند) و به او روزی داده نمی‌شود (و نیازمند کسی نیست). بگو به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امّت، خویشتن را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند و) مسلمان باشد (و نیز خداوند به من دستور داده است که) از زمرهٔ مشرکان مباش.

این، منطق نیرومند و ژرف فطرت است ... باید چه کسی را ولی و سرپرست خود گرفت و مخلص چه کسی شد و در برابرش کرنش برد؟ اگر آفریدگار آسمانها و زمین را ولیّ و سرپرست ندانست و مخلصانه بر درگاه کبریائیش نیفتاد و کرنش نبرد، آفریدگاری که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است، پس باید چه کسی را ولیّ و سرپرست خود گرفت و بر آستانه‌اش خاشعانه کرنش کرد؟ اگر روزی دهندهٔ همهٔ آفریدگان آسمانها و زمین را ولیّ و سرپرست نگرفت - روزی رسانی که همگان جیره‌خوار او هستند و او جیره‌خوار کسی نیست - و خاضعانه او را پرستش نکرد و نستود، پس باید چه کسی را ولیّ و سرپرست خود دانست و عبادت کرد و بر خاک درش افتاد؟

﴿ قُلْ: أَغَيْرَ اللّٰهِ أَتَّخِذُ وَلِيّاً؟ ﴾.

بگو: آیا غیر خدا را سرپرست و یاور خود بگیرم؟!.

در حالی که اینها صفت یزدان سبحان است ... کدام منطق اجازه می‌دهد که جز یزدان کسی را سرپرست و یاور گرفت؟ اگر انسان کسی را برای یاری و مدد سرپرست و ولیّ خود می‌گیرد، یزدان آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است، و در آسمانها و زمین صاحب قدرت و توانائی است و بر همه چیز توانا و چیره است. اگر انسان کسی را ولیّ و سرپرست خود می‌کند تا بدو روزی رساند و خوراکش دهد، یزدان جهان روزی رسان و خوراک دهندهٔ همهٔ کسان و آفریدگانی است که در آسمانها و زمین هستند. پس چرا باید انسان جز صاحب قدرت و عظمت، و روزی‌رسان همگان را ولیّ و سرپرست خود سازد؟ گذشته از این:

﴿ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امّت، خویشتن را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند و) از زمرهٔ مشرکان مباش.

تسلیم فرمان یزدان شدن و انباز نورزیدن، معنی روشن و مشخّص آن دو این است که جز خدا را ولیّ و سرپرست خود ندانم. جز خدا را ولیّ و سرپرست دانستن - به هر معنی و مفهومی که باشد - شرک است! شرک هم اسلام، یعنی تسلیم فرمان یزدان شدن، بشمار نمی‌آید.

مسألهٔ یگانه و مشخّصی است و نرمش و سازشی نمی‌شناسد ... باید به یزدان سبحان رو کرد، از او فرمان دریافت نمود، کسی را و چیزی را انباز او نکرد، دل بدو داد و دوستی او را در دل جای داد، هدف از کردار و رفتار رضای او باشد، شعائر و مراسم دینی را خالصانه برای او انجام داد، تنها شریعت او را پذیرفت و بدان عشق ورزید، به حاکمیّت و فرمانروائی او در همهٔ این امور خستو و معترف گردید، و در همهٔ این کارها برای یزدان شریک و انبازی نگرفت، اینها اسلام، یعنی تسلیم شدن فرمان یزدان است. اگر هم در چیزی از این امور و شؤون از میان بندگان یزدان، کسی را شریک خدا کرد، انباز بشمار است، انبازی که با اسلام، یعنی تسلیم فرمان یزدان شدن، گرد نمی‌آید و سازگار نمی‌افتد.

به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده شده بود که این عدم رضایت را رویاروی مشرکانی اعلام کند که پیغمبر را به نرمش و سازش فرا می‌خواندند، و بدو پیشنهاد می‌کردند که برای خدایان و معبودهای ایشان در آئین خود مکانت و منزلتی در نظر گیرد، تا در برابر آن آنان هم بدین او درآیند. برای خدایان و معبودهای ایشان برخی از ویژگیهای الوهیّت و خداوندگاری را برجای گذارد، ویژگیهائی که خودشان برای خدایان و معبودهایشان قائل بودند، تا بدین وسیله برای آنان هم مکانت و منزلت و عظمت و مصلحتی بماند که داشتند!

... نخستین چیزی که می‌خواستند، آداب و رسوم حرام کردن و حلال نمودن بود ... پیغمبر ﷺ بدیشان حقّ تحریم و تحلیل بدهد، و آنان در مقابل آن دست از دشمنانگیش بردارند، و او را رئیس خود کنند، و در میان خود برای او اموال و دارائی گردآورند، و زیباترین دختر خویش را به ازدواج وی درآورند!

مشرکان آن زمان، دستی را برای اذیت و آزار و جنگ و کشتار بلند می‌کردند، و دستی را برای گول زدن و نیرنگبازی و تشویق و تحریک و مصالحه و سازش و نرمش بالا می‌بردند.

برای مبارزۀ با این تلاش دو جانبه و دورویانه، به پیغمبر خدا ﷺ فرمان داده می‌شود که این عدم رضایت تند و این ناخشنودی سخت، آن هم با این قاطعیّت روشن و آشکار، و با این بیانی که برای سازش و نرمش فرصتی باقی نمی‌گذارد، اعلام کند.

همچنین به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده می‌شود که به دلهای مشرکان خوف و هراس اندازد و ایشان را تهدید کند و بیم دهد، در همان زمان که در آن جهان‌بینی خود را نسبت به جدّی بودن کار و وظیفه و تکلیف اعلام می‌کند و بیان می‌دارد که او از عذاب خدا می‌ترسد، اگر از خدا در اسلام و توحید، یعنی تسلیم فرمان یزدان شدن و او را یگانه و یکتا شمردن، اطاعت نکند:

﴿ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ، وَ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴾.

بگو: من (هم همانند سائر انسانهای مآل‌اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. کسی که (چنین عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است، و این پیروزی آشکاری است.

در اینجا حقیقت احساسات و افکاری که پیغمبر ﷺ در برابر فرمان آفریدگارش بدو، و هراسی که پیغمبر از عذاب کردگارش دارد، به تصویر کشیده می‌شود و درپیش چشمها مجسّم می‌گردد. عذابی که تنها بدور داشتن انسان از آن، رحمت خدا و رستگاری روشنی است. در همان وقت یورش تکان دهنده‌ای است که بر دلهای مشرکان آن زمان، و بر دلهای مشرکان در همۀ قرون و اعصار، برده می‌شود. یورش تکان دهنده‌ای است که عذاب خدا را در آن روز بزرگ به تصویر می‌کشد. عذابی است که بسان عقابی نخجیر را دنبال می‌کند، و بر سر آن به پرواز درمی‌آید و محلّق می‌زند، و به سویش تاخت می‌برد تا او رابگیرد. کسی نمی‌تواند آن عذاب را از او باز دارد، مگر قدرت قادر متعالی که می‌تواند افسار این شتر بدمست عذاب را بگیرد و آن را از او بدور کند. وقتی که خوانندۀ قرآن، صحنه را پیش چشم می‌دارد و آن را وارانداز می‌نماید و می‌بیند که چگونه این شکارچی عذاب، در انتظار قاپیدن واپسین نخجیر فرو افتاده بر زمین است و هر آن چنان نخجیری را برباید، نفسهایش می‌گیرد و مات و حیران می‌گردد.(۱)

دیگر چرا جز خدا را ولیّ و سرپرست خود بداند؟ و خویشتن را در معرض شرکی قرار دهد که از آن نهی شده است؟ و از تسلیم فرمان یزدان سرباز زند و مخالفت کند، در صورتی که بدان دستور داده شده است؟ و بالأخره چرا خود را گرفتار گناهی کند که این عذاب خوفناک و رعب‌انگیز را به دنبال دارد؟ ... آیا چنین کند به امید رسیدن به سودی یا دفع زیانی در این دنیای زودگذر؟ به امید کمک مردمان در دفع بلا و مصیبتی در این جهان؟ یا این که بدان امید که مردمان بدو سرور و شادمانی برسانند و ناخوشی و ناراحتی را از او بدور گردانند؟ قطعاً همۀ اینها در دست خدا است. خدا است که دارای قدرت مطلق بر عالم اسباب و علل است، و او است که بر بندگان چیره و توانا است، و اطّلاع و آگاهی دارد بر بخشش و عطاء، و علم و حکمت دارد بر دفع مصیبت و بلا:

﴿ وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ، وَ إِنْ

۱-مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنّی فی‌القرآن» فصل: طریقة القرآن.

﴿يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾.

اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند). چرا که او بر هر چیزی توانا است. او بر سر بندگان خود مسلّط است و او حکیم (است و کارهایش را از روی حکمت انجام می‌دهد، و از احوال و اوضاع) بس آگاه است.

در اینجا وسوسه‌های درون نفسها و سینه‌ها تعقیب می‌شود. کمینگاههای خواستها و جایگاههای هراسها جستجو می‌شود. شکّها و گمانها بدور افکنده می‌گردد. گوشه و کنار دلها و درونها و کمینگاهها و جایگاهها، همه و همه با نور عقیده، و با ایمان جداکنندهٔ حقّ و باطل، و با جهان‌بینی روشن، و با شناخت و آگاهی راستین از حقیقت الوهیّت، پژوهش و جستجو می‌گردد. زیرا مسأله‌ای که روند قرآنی در اینجا و در همه جای این قرآن بدان می‌پردازد، بسی بزرگ و ارزشمند است.



سرانجام، اوج این طول موج فرا می‌رسد، و آهنگ طنین‌انداز ژرفی درمی‌گیرد، بدانگاه که جایگاه گواهی گرفتن و بیم دادن و جداسازی یگانه پرستی از چندگانه‌پرستی و بیزاری جستن از مشارکت در شرک است ... همهٔ اینها هم با طنین بلند و بگونهٔ قاطعانهٔ هراس انگیزی انجام می‌پذیرد:

﴿قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلِ اللَّهُ. شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ، أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ؟ قُلْ: لَا أَشْهَدُ، قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ، وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾.

(ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوّت من گواهی دهد؟). بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانها میرسد بدان بیم دهم. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی‌تواند سوره‌ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا به راستی شما گواهی می‌دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانهٔ یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جان که) انباز خدا می‌کنید بیزارم.

جای شگفت است، بندها و آهنگها در آیهٔ واحدی پیاپی می‌آیند. پیاپی آمدن آنها، موقعیّت را لحظه به لحظه به تصویر می‌زند و صحنه به صحنه به نمایش درمی‌آورد. بدانگونه که انگار در آن، نشانه‌های سیماهای چهره‌ها، و رازها و رمزهای درون سینه‌ها ترسیم می‌شود.

هان! این رسول خدا ﷺ است که از سوی پروردگارش بدینگونه فرمان داده می‌شود ... هان! این او است که با مشرکانی رویاروی می‌گردد که برای خود بجز خدا اولیاء و سرپرستانی را برمی‌گیرند. برای چنین اولیاء و سرپرستانی معتقد به برخی از ویژگیهای الوهیّت بوده و آنها را در ویژگیها با خدا انباز و همسان و همسو می‌گردانند! پیغمبر خدا ﷺ را دعوت می‌کنند به این که کاری را که در پیش گرفته‌اند به رسمیّت بشناسد و بپسندد، تا آنان نیز آئینی را بپذیرند که برای ایشان با خود آورده است! انگار چنین کاری شدنی است! انگار اسلام و شرک، بدین نحوی که آنان تصوّر می‌کنند، می‌تواند در یک دل گرد آید. البتّه در این روزگار هم مردمانی هستند که تصوّر می‌کنند انسان می‌تواند مسلمان، یعنی تسلیم خدا باشد، و در عین حال در کاروبار زندگی از غیر خدا نیز فرمان دریافت دارد، و برای غیر خدا کرنش ببرد، و از غیر خدا مدد و یاری و پیروزی و بهروزی بطلبد، و غیر خدا را ولیّ و سرپرست خویش بگیرد!

هان! این پیغمبر ﷺ است که با همچون مشرکانی رویاروی می‌شود تا دو راههٔ جدائی آئین خود با آئین

ایشان را روشن گرداند، و یگانه‌پرستی خویش و شرک‌ورزی آنان را توضیح دهد، و اسلام خویشتن و جاهلیّت ایشان را معیّن دارد. برای آنان مشخّص فرماید که: بهیچوجه آشتی و سازشی میان او و ایشان ممکن و مقدور نیست، مگر این که آنان کاملاً از کیش خود دست بردارند و به آئین وی درآیند. اصلاً در این‌باره صلح و سازی نیست، زیرا او از ایشان در آغاز راه جدا می‌گردد!

هان! هم اینک او است که صحنهٔ گواهی علنی و باز وبی‌پرده را با ایشان می‌آغازد:

﴿ قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ ﴾.

بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست؟.

کدام گواه است که در سراسر این هستی، گواهی او بالاترین گواهی باشد؟ کدام گواه است که گواهی او بر همهٔ گواهیها برتری داشته باشد؟ کدام گواه است که گواهی او در مسأله قاطعانه باشد و با وجود گواهی او گواهی دیگری برجای نماند؟

برای این که پرسش کاملاً فراگیر و همگانی باشد و در سراسر گسترهٔ هستی «چیزی» برجای نماند که در جایگاه گواهی نادیده گرفته شود و به حساب نیاید، پرسش این چنین مطرح می‌گردد:

﴿ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ ﴾.

بالاترین گواهی، گواهی کیست؟.

از آن جهت واژهٔ «شیء» یعنی «چیز» انتخاب می‌شود تا فراگیرد هر چه راکه به خاطر آید.

همانگونه که به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده می‌شود که بپرسد، بدو دستور داده می‌شود که پاسخ را نیز خودش بدهد. زیرا به اعتراف خود مخاطبان، پاسخی جز این پاسخ وجود ندارد. در حقیقت هم پاسخی جز این پاسخ وجود ندارد:

﴿ قُلِ: اللَّهُ ﴾.

بگو: خدا.

بلی! چه خداوند پاک و والا مقام، گواهیش بزرگترین گواهی است. او است که حقّ می‌گوید، و او بهترین جداسازندهٔ حقّ از باطل است.داورترین داور او است. او است که پس از گواهیش هیچگونه گواهیی وجود ندارد، و پس از سخنش اصلاً سخنی نمی‌ماند. هرگاه سخن بگوید، سخن به پایان می‌آید و دیگر کار از کار می‌گذرد.

هنگامی که پیغمبر ﷺ این حقیقت را اعلان فرمود که: خداوند سبحان بزرگترین گواه است و بالاتر از گواهی او گواهی نیست، بدیشان خبر داد که خداوند جهان میان او و ایشان در این مسأله گواه است:

﴿ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ ﴾.

میان من و شما گواه است.

این معنی بنا به تقدیر «هُوَ» مخدوف است. یعنی:

﴿ هُوَ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ ﴾.

او میان من و شما گواه است.

تحلیل جمله بدین شیوه در فضای صحنه مناسب‌تر می‌نماید و از وصل آن به واژه‌های پس از خود و خواندن آن به صورت زیر زیباتر به نظر می‌آید:

﴿ قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ ﴾.

بگو: خدا میان من و شما گواه است.

پس از این که قانون مقرّر می‌گردد، قانونِ: خدای سبحان در این مسأله به قضاوت و حکمیّت گرفته شود، پیغمبر خدا ﷺ بدیشان خبر داد که خدا گواهی می‌دهد! گواهیی که این قرآن متضمّن آن است. قرآنی که خدا آن را بدو وحی فرموده است تا با آن ایشان را بیم دهد، و هر کسی را نیز با آن بیم دهد و بترساند که قرآن در مدّت زندگانی او ﷺ بدو می‌رسد، یا بعد از آن بدو می‌رسد. قرآن حجّت بر آنان و حجّت بر همهٔ کسانی است که به ایشان می‌رسد. زیرا قرآن در بردارندهٔ گواهی یزدان در این مسألهٔ اساسی و بنیادین است. مسأله‌ای که دنیا و آخرت بر آن استوار است، و اصلاً سراسر هستی و همراه آن وجود انسان بر آن استوار است:

﴿ وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ ﴾.

این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را

که این قرآن بدانان می‌رسد بدان بیم دهم.

هر کس که این قرآن بدو برسد، و با زبانی که آن را بداند به معنی قرآن پی ببرد و محتوای آن را درک کند، حجّت یزدان به وسیلهٔ قرآن بر او ثابت می‌شود. اگر بعد از رسیدن قرآن بدو سرکشی کند و آن را دروغ بخواند، سزاوار عذاب می‌گردد ... امّا اگر نتواند قرآن را فهم کند و محتوای آن نیز بدو تفهیم نگردد و از مضمون آن بی‌خبر ماند، حجّت یزدان به وسیلهٔ قرآن بر او ثابت نمی‌شود ... گناه چنین کسی بر گردن کسانی خواهد بود که به زبانی که او بتواند قرآن را با آن فهم کند، قرآن را بدو نرسانده‌اند، و مضمون و محتوای این گواهی را بدو نفهمانده‌اند ... این هم وقتی است که مضمون و محتوای قرآن به زبان او ترجمه نشده باشد و در دسترس وی قرار نگرفته باشد.

پس از آن که پیغمبر ﷺ به اطّلاع ایشان می‌رساند که گواهی یزدان سبحان در این قرآن گنجانده شده است، در قالب مبارزه‌طلبی به آگاهی ایشان میرساند که گواهی آنان از بنیاد با گواهی یزدان اختلاف دارد و بهیچوجه پذیرفتنی نیست. او گواهی ایشان را نمی‌پسندد و مردود می‌دارد، و گواهیی را اعلام می‌دارد که با گواهی ایشان مغایر و مخالف است و دربرگیرندهٔ وحدانیّت مطلق و الوهیّت منحصر به فرد است. در دو راههٔ جدائی، جداگانگی خود را اعلام می‌دارد و راه خود را از راه آنان جدا می‌سازد، و بیزاری خویش را از شرک و انبازشان، با سخنان تند و کوبنده‌ای که همراه با تأکیدها و توکیدها است، این چنین به گوششان می‌رساند:

﴿أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللهِ آلِهَةً أُخْرىٰ؟ قُلْ: لاَ أَشْهَدُ، قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ، وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمّٰا تُشْرِكُونَ﴾.

آیا به راستی شما گواهی می‌دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانهٔ یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جانی که) انباز خدا می‌کنید بیزارم.

نصوص قرآنی با این بندها و با این آهنگهائی که دارد، دلها را بگونه‌ای به تکان می‌اندازد که سخنان انسانها بهیچوجه توانائی چنین کاری ندارد. پس نمی‌خواهم بندها و آهنگهای قرآنی را از هم بگسلم، و با حاشیه‌نویسی و سخن‌پردازی از ریزش چنین چشمه‌ساری به مزرعهٔ دلها جلوگیری کنم.



ولی من می‌خواهم از مسأله‌ای صحبت کنم که این بند آن را دربرمی‌گیرد، و این موج آن را با خود می‌آورد ... این مسأله‌ای که روند قرآنی آن را در این آیات عرضه می‌دارد، یعنی مسألهٔ سرپرستی و یکتاپرستی و جداسازی، مسألهٔ این عقیده است، و حقیقت بزرگی در آن است. گروه مؤمنان باید امروزه در برابر این درس یزدانی بسی بایستند و با دقّت آن را وارسی کنند.

گروه مؤمنان، امروزه با جاهلیّت فراگیری در کرهٔ زمین روبرو می‌شوند، همان جاهلیّتی که گروه مؤمنانی با آن روبرو می‌شدند که این آیات بر آنان نازل می‌گردید. از اینجا است که بر گروه مؤمنان در این روزگار لازم است در برابر این آیات بسی بایستند و بیندیشند، تا در پرتو چنین آیاتی موقعیّت خود را مشخّص سازند، و راه خویش را در سایهٔ رهنمود آنها ترسیم گردانند، و در پرتو آنها راستای راهشان را بپیمایند.

زمان دوباره همانگونه چرخیده است و به گردش در آمده است که در روزگارانی می‌چرخید و می‌گردید که این دین برای انسانها نازل می‌شد. انسانها هم در همان موقعیّتی قرار گرفته‌اند که این قرآن در آن بر پیغمبر خدا ﷺ نازل می‌گردید، و اسلام بر پایهٔ استوار و بنیادین بزرگ خود برای انسانها می‌آمد، یعنی: (شَهٰادَةُ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ). گواهی دادن بر این که جز خدا خدائی نیست. گواهی دادن بر این که جز خدا خدائی نیست، بدان معنائی که ربعی پسر عامر، قاصد سردار مسلمانان به گوش رستم سردار ایرانیان رساند، بدانگاه که از او پرسید: «چه چیز شما را بدینجا آورده است؟»

گفت: «یزدان ما را برانگیخته است تا هر که را خدا بخواهد از بندگی بندگان نجات دهیم و به بندگی خداوند یگانه بکشانیم، و از تنگنای جهان و سختیهای آن برهانیم و به گشایش و خوشیهای دنیا و آخرت برسانیم، و ایشان را از زیر بار ستم ادیان نجات بدهیم و به دادگری آئین اسلام مفتخر بگردانیم ... او که می‌دانست رستم و قومش، کسریٰ را به عنوان معبود آفرینندهٔ جهان نمی‌پرستند، و شعائر و مراسم عبادت معروف را برای او انجام نمی‌دهند. بلکه تنها از او قوانین و مقرّرات را دریافت می‌دارند، و بدین معنی او را پرستش می‌کنند، معنائی که با اسلام نمی‌خواند و اسلام دشمن آن است و آن را مردود می‌داند. ربعی پسر عامر به رستم خبر داد که یزدان ایشان را برانگیخته است تا مردمان را از زیر بار نظامها و اوضاع و احوالی بیرون بیاورند که در آنها بندگان، بندگان را پرستش می‌کنند، و ویژگیهای الوهیّت را به بندگان می‌دهند، از قبیل: فرمانروائی و قانونگذاری و کرنش در برابر چنین فرمانروائی، و گردن نهادن و فرمان بردن از این قانونگذاری ... اینها ویژگیهای الوهیّت است و ادیان کنونی آنها را بجای یزدان جهان به مردمان می‌دهند. بلی ما آمده‌ایم تا بندگان خدا را از بندگی بندگان نجات بخشیم و به پرستش یزدان یکتای جهان بکشانیم و ایشان را از دادگری اسلام برخوردار گردانیم.

زمان چرخیده است و دوباره به همان شیوه و گونه‌ای درآمده است که بر آن بود بدانگاه که این آئین لا اله الا الله را برای انسانها به ارمغان آورد و به توحیدشان خواند. انسانها به پرستش بندگان برگشته‌اند، و به ستمگری ادیان گردن نهاده‌اند. از لااله‌الاالله سرباز زده‌اند، و از یگانه‌پرستی به چندگانه‌پرستی گرائیده‌اند، هر چند که گروهی از مناره‌ها ندای «لا اله الا الله» را سر می‌دهند، بدون این که مفهوم آن را بفهمند، و بدون این که مفهوم آن به زندگی ایشان معنی و مسیری دهد. آنان مشروعیّت «فرماندهی» و حاکمیّتی را مردود نمی‌شمارند که بندگان مدّعی آن برای خود هستند. در صورتی که همچون حاکمیّتی مترادف با الوهیّت است، خواه آنان تحت عنوان افرادی، یا به نام مؤسّسات قانونگذاری، و یا به اسم ملّتهائی آن را ادّعا کنند. چه افراد، همچون مؤسّسات، و بسان ملّتها، هیچکدام خدا نیستند و بدین سبب حقّ حاکمیّت را ندارند ... امّا انسانها به سوی جاهلیّت برگشته‌اند، و از لا اله الا الله دست کشیده‌اند، این است که بدین بندگان ویژگیهای الوهیّت داده‌اند، و خدای را به یگانگی پرستیدن و تنها او را به سرپرستی گرفتن را فراموش کرده‌اند!

انسانها همگی باید متوجّه این امر باشند، بویژه آنان که بر بالای مناره‌ها، یا به وسیلهٔ بلندگوها، در خاور و باختر و همهٔ نواحی کرهٔ زمین، واژه‌های: «لااله‌الاالله» را بدون مدلول ومفهوم، و بدون واقعیّت داشتن در زندگی عملی ایشان و پیاده‌کردن در روابط اجتماعی خودشان، سرمی‌دهند و طنین‌انداز می‌کنند. البتّه اینان در روز قیامت جرمشان سنگین‌تر و عذابشان سخت‌تر است، چرا که ایشان بعد از روشن شدن هدایت و رهنمود آسمان، و پس از گرویدن به آئین یزدان جهان، به پرستش بندگان برگشته‌اند!

امروزه گروه مسلمانان بسیار نیازمند این هستند که در برابر این آیات روشن و روشنگر بایستند و بیندیشند! بسی نیازمندند که در برابر این آیهٔ سرپرستی بایستند و بیندیشند:

﴿ قُلْ: أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيّاً فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ يُطْعِمُ وَلاَ يُطْعَمُ؟ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیرم؟! در صورتی که او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است و او روزی می‌دهد (و رازق همگان او است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی‌شود (و نیازمند کسی نیست). بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امّت، خویشتن را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند و) مسلمان باشد (و نیز خداوند به من دستور داده است که) از زمرهٔ مشرکان

مباش.

این بدان خاطر است که گروه مسلمانان امروزی هم بدانند که جز یزدان را ولیّ و سرپرست خود کردن - با همهٔ معانیی که «ولیّ» دارد - از قبیل: کرنش بشمار است و اسلام هم آمده است تا مردمان را از شرک برهاند ... مسلمانان باید بدانند که نخستین چیزی که بیانگر غیر خدا را ولیّ و سرپرست خود کردن است، پذیرش حاکمیّت و فرمانروائی غیر خدا در گسترهٔ دل و درون و در پهنهٔ زندگی و بیرون است ... کاری که همهٔ انسانها بدون استثناء انجام می‌دهند ... مسلمانان باید بدانند که امروزه وظیفهٔ آنان بیرون آوردن همهٔ مردمان از پرستش بندگان، و رساندن جملگی ایشان به پرستش یزدان یگانه است. بلی باید بدانند که امروزه با جاهلیّتی رویاروی می‌گردند که پیغمبر خدا ﷺ و گروه مسلمانان در زمان دریافت این آیات با آن رویاروی گشتند.

گروه مسلمانان امروزی در رویاروئی با جاهلیّت بسی نیازمند این هستند که با حقائق و معانی و مفاهیمی همراه و همدم شوند که آیات پائین به دل وارد می‌گردانند:

﴿ قُلْ: إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ، وَ ذَالِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ. وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَاكَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ، وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴾.

بگو: من (هم مانند سائر انسانهای مآل‌اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. کسی که چنین (عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است، و این پیروزی آشکاری است. اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند)، چرا که او بر هر چیزی توانا است او بر سر بندگان خود مسلّط است و او حکیم (است و کارهایش را از روی حکمت انجام می‌دهد، و از احوال و اوضاع) بس آگاه است.

کسی که با جاهلیّت رویاروی می‌شود، جاهلیّت با همهٔ سرکشی، بزرگی، رویگردانی، کینه‌توزی، کژی، نیرنگبازی، تباهی، و بی‌بندوباری و لجام گسیختگیی که دارد، این چنین کسی که با این همه شرّ و بدی رویاروی می‌گردد، بسی نیاز دارد به این که در زوایای دل خود همچون حقائق و احساساتی داشته باشد و با معانی و مفاهیم آنها زندگی کند، تا مرتکب گناه و نافرمانی نشود و جز خدا را ولیّ و سرپرست خود نسازد، و از عذاب هراس‌برانگیزی بترسد که در انتظار سرکشان و بزهکاران است ... کسی که باور دارد که زیان رساننده و سود رساننده خدا است و بس، باید که با معانی و مفاهیم این آیات زیست کند و در پرتو رهنمودها و رهنمونهای آنها آگاه و هوشیار باشد و بداند که تنها یزدان چیره بر بندگان خود است، و بدانچه فرمان دهد و آنگونه که بخواهد همان خواهد شد، و دستور او اصلاً پیگرد و ردخور ندارد. هر دلی که با این حقائق و با این احساسات بسر برد، قطعاً می‌تواند وظائف «پدید آوردن» اسلام را از نو انجام دهد و در مبارزهٔ با جاهلیّت طاغی و یاغی به رستاخیز اسلامی خدمت کند و دَین خود را در قبال آئین یزدان اداء نماید ... انجام چنین وظائفی هم آن اندازه دشوار است که بر کوهها سنگینی می‌کند!

گروه مؤمنان در این زمان، پس از این که کاملاً با وظیفهٔ خود در کرهٔ زمین آشنا شدند، و حقیقت عقیده‌ای را شناختند که مردمان را بدان می‌خوانند و مقتضیات عقیده را بدیشان می‌شناسانند، مقتضیاتی همچون تنها یزدان را ولیّ و سرپرست خود دانستن، ولیّ و سرپرست با همهٔ معانی و مفاهیمی که دارد، و پس از این که در انجام وظیفهٔ دشوارشان، آن حقائق و احساسات همراه و همدمشان گردید و در کاروبار زندگیشان منعکس شد، چنین گروه مؤمنانی بسیار نیازمند این هستند که موقعیّت گواهی طلبیدن و از

دیگران بریدن و به ترک بیگانگان گفتن و از ایشان دوری گزیدن و از شرک بیزاری جستن و گریختن را پیش چشم دارند و کاملاً از شرکی ببرند که انسانهای جاهلیّت امروزی بدان گرفتار می‌آیند و همچون افراد جاهلیّت پیشین خویشتن را بدان می‌آلایند. گروه مسلمانان امروزی همچنین نیازمند این هستند که همان چیزی را بگویند که به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده شده بود آن را بگوید، و به پیشانی جاهلیّت همان چیزی را بزنند که پیغمبر بزرگوار برای اجراء فرمان پروردگار بزرگوارش به پیشانی جاهلیّت زد:

﴿ قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلِ اللَّهُ، شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ. أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ؟ قُلْ: لَا أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ، وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴾.

ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا بر صدق نبوّت من گواهی دهد؟) بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانها می‌رسد بدان بیم دهم. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی‌تواند سوره‌ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا براستی شما گواهی می‌دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانهٔ یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جان که) انباز خدا می‌کنید بیزارم.

لازم است که گروه مسلمانان در کرهٔ زمین، در برابر جاهلیّتی بایستد و برزمد که سراسر زمین را فرا گرفته است، ایستادن و رزمیدن آگاهانه‌ای که در پرتو رهنمود این چنین آیاتی انجام پذیرد. گروه مسلمانان باید بر سر جاهلیّت فریاد زنند و این سخن را بلند و طنین انداز، و قاطعانه و جداساز، و تکان دهنده و بیم‌دهنده، رودرروی جاهلیّت بگویند ... سپس رو به خدا کنند و بدانندکه او بر هر چیزی توانا است، و چیره بر بندگان خویش است. این بندگان - از جمله طاغوتیان قلدر و زورگو - از مگس ضعیف‌تر و ناتوان‌ترند. اگر مگس چیزی را از ایشان سلب کند و برگیرد، آنان نمی‌توانند آن را از او برهانند و بازپس بگیرند! آنان نمی‌توانند به کسی زیان برسانند، مگر این که خدا اجازه دهد، و ایشان نمی‌توانند به کسی سود برسانند، مگر این که خدا اجازه فرماید. یزدان در کار خود توانا و چیره است، لیکن اکثر مردم این را نمی‌دانند. گروه مسلمانان همچنین باید بدانند و اطمینان پیدا کنند که پیروز نمی‌گردند و وعدهٔ خدا بدیشان که استقرار بخشیدن آنان در زمین است پیاده نمی‌شود و فراهم نمی‌آید، پیش از این که مسلمانان برای جانبداری از حقّ در دو راههٔ راه جدائی از جاهلیّت جدا نگردند، و پیش از این که سخن حقّ را رودرروی طاغوت نگویند و فریاد ندارند، و پیش از این که بر ضدّ جاهلیّت چنین شهادتی را ندهند، و بدین‌گونه جاهلیّت را بیم ندهند و تهدید نکنند، و بدین نحو بیم و تهدید را اعلان ننمایند، و این جور با جاهلیّت قطع رابطه و اعلام جدائی نکنند، و بدین شکل از جاهلیّت بیزاری نجویند و گریزان نشوند. این قرآن نیامده است تا با یک موقعیّت تاریخی رویاروی شود. بلکه آمده است تا برنامه‌ای باشد کلّی و خارج از دائرهٔ زمان و مکان. برنامه‌ای باشد که گروه مسلمانان هر کجا باشند در همچون موقعیّتی که این قرآن در آن نازل می‌گردد قرآن را برگیرند و در پرتو رهنمود آن حرکت کنند. گروه مسلمانان امروزه درست در موقعیّتی قرار دارند که در زمان نزول قرآن مسلمانان پیشین در آن قرار داشتند. زمان چرخ زده است و به همان شکل و هیئتی درآمده است که این قرآن در آن نازل می‌گردید تا در زمین اسلام را پدیدار و استوار دارد ... پس باید یقین قاطعانه و عزم جازم به حقیقت این دین داشت. از ته دل معتقد به حقیقت قدرت و توانائی یزدان بود. بطور کامل از باطل و باطلگرایان گسیخت ... باید که این چنین آیاتی توشهٔ راه گروه مسلمانان گردد. خدا نیز حافظ و نگاهدار ایشان، و مهربان‌ترین مهربانان برای آنان خواهدبود.

ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَـٰهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ يَعْرِفُونَهُۥ كَمَا يَعْرِفُونَ
أَبْنَآءَهُمُ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِـَٔايَـٰتِهِۦٓ ۗ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّـٰلِمُونَ
﴿٢١﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوٓا۟ أَيْنَ شُرَكَآؤُكُمُ
ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ وَٱللَّهِ
رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾ ٱنظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا۟ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ ۚ وَضَلَّ
عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ ۖ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ
قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا ۚ وَإِن يَرَوْا۟ كُلَّ ءَايَةٍ
لَّا يُؤْمِنُوا۟ بِهَا ۚ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوكَ يُجَـٰدِلُونَكَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِنْ هَـٰذَآ
إِلَّآ أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْـَٔوْنَ عَنْهُ ۖ وَإِن
يُهْلِكُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ وُقِفُوا۟ عَلَى ٱلنَّارِ
فَقَالُوا۟ يَـٰلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾
بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُوا۟ يُخْفُونَ مِن قَبْلُ ۖ وَلَوْ رُدُّوا۟ لَعَادُوا۟ لِمَا نُهُوا۟ عَنْهُ
وَإِنَّهُمْ لَكَـٰذِبُونَ ﴿٢٨﴾ وَقَالُوٓا۟ إِنْ هِىَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ
بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ وُقِفُوا۟ عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ قَالَ أَلَيْسَ هَـٰذَا
بِٱلْحَقِّ ۚ قَالُوا۟ بَلَىٰ وَرَبِّنَا ۚ قَالَ فَذُوقُوا۟ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ
﴿٣٠﴾ قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِلِقَآءِ ٱللَّهِ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتْهُمُ ٱلسَّاعَةُ
بَغْتَةً قَالُوا۟ يَـٰحَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ
عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ ۚ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ ﴿٣١﴾ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا
لَعِبٌ وَلَهْوٌ ۖ وَلَلدَّارُ ٱلْءَاخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
﴿٣٢﴾

این چرخش و گردش، و یا این موج و جهش، به سوی مشرکانی برمی‌گردد، که قرآن مجید را تکذیب می‌کنند و زندگی دوباره و رستاخیز را دروغ می‌دانند و به آخرت ایمان ندارند ... امّا این بار با به تصویر کشیدن سرکشی و دشمنانگی ایشان، و بیان فرجام پیشینیان و سرنوشت پدران و نیاکان تکذیب کنندهٔ آنان - همانگونه که در روند سوره گذشت - رویاروی نمی‌گردد. بلکه این‌بار با بیان سرنوشت خودشان در آخرت، و با ذکر سزا و جزای ایشان در آن، رویاروی می‌گردد، آخرت و سزا و جزائی که آن را دروغ می‌دانند و بدان ایمان ندارند... با ذکر چنین سزا و جزائی، و با بیان چنین فرجام و سرنوشتی در صحنه‌های زندهٔ برجسته با ایشان رویاروی می‌شود. بدانگاه که این سزا و این جزا را بدیشان اعلام می‌دارد و چنین سرنوشت و فرجامی را بدانان می‌نمایاند که همگی ایشان را گرد آورده‌اند ... از آنان پرسش می‌شود، پرسش برای نکوهش و سرزنش آنان، و شناساندن ایشان و شگفت از کارشان:

﴿ أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ ﴾.

انبازانی که گمان می‌بردید، کجایند؟.

آنان که هراسناک و وحشت‌زده هستند، و نزدیک است که از پای بیفتند و بیهوش شوند، به یزدان سوگند یاد می‌کنند و به یگانگی خداوندگاری او اعتراف می‌نمایند، می‌گویند:

﴿ وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴾.

به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که مشرک نبوده‌ایم (و هرگز جز تو را نپرستیده‌ایم!).

این سزا و جزا، و این سرنوشت و فرجام، بدیشان ابلاغ و نموده می‌گردد، در آن حالی که آنان را در آتش نگاه داشته‌اند و در میانهٔ آن زندانی کرده‌اند، و هراسان و شیون‌کنان ایستاده‌اند، و آه و فغان پشیمانی سرداده‌اند، دردا و حسرتا گویان می‌گویند:

﴿ يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ! ﴾.

ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمرهٔ مؤمنان می‌شدیم!.

این سزا وجزا، و این سرنوشت و فرجام، بدیشان ابلاغ و اعلام می‌گردد، در آن حال که ایشان را در برابر پروردگارشان نگاه داشته‌اند، و ایشان کمی مانده است که از شرم و خجالت و پشیمانی آب شوند، و از خوف

و هراس به دل زمین فرو روند، یزدان سبحان از ایشان می‌پرسد:

﴿ أَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ؟! ﴾.

آیا این (چیزهائی را که می‌بینید و دامنگیرتان است) حقّ نیست؟.

با خواری و شرمندگی پاسخ می‌دهند:

﴿ بَلىٰ وَ رَبِّنَا! ﴾.

آری به پروردگارمان سوگند (حقّ است).

این چنین اقرار و اعترافی کمترین سودی بـه حـالشان ندارد:

﴿ قَالَ: فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾.

(آنگاه خداوند باز بدیشان) می‌گوید: پس به سبب کفری که می‌ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید.

آنان را با عذاب رویاروی و گـرفتار مـی‌گردانـند، در حالی که خویشتن را باخته‌اند! بلکه همه چـیز خـود را باخته‌اند. بار گناهانشان را بر دوش گرفته‌اند و در زیر بار گناهان قد خم کرده‌اند و چمیده‌اند! می‌نالند و بسان چهارپایان به فریاد در آمده‌اند! بر کوتاهی کردن خویش دربارهٔ کار و بار آخرت، دردا و حسرتا سر داده‌اند! هم اینک ایشان به فرجـام مـعاملهٔ زیـانبار خـود گـرفتار شده‌اند و سرنوشت ناگواری پیدا کرده‌اند!

صحنه‌ای پس از صحنه‌ای پیاپی می‌آید. هر صحنه‌ای هم دلها را به لرزه می‌اندازد، و بندهای پیکر را سست می‌گرداند، و وجود انسان را به تکـان درمـی‌آورد، و چشم و دل کسی را باز می‌گرداند که یـزدان بـخواهـد چشم و دلش را بگشاید و حقّ و حقیقتی را بدو بنماید که پیغمبر خدا ﷺ و کتاب قرآن آن را بـه مـردمان نشـان داده است. هـمان قـرآنـی کـه آن را دروغ می‌پندارند، هر چند که اهل کتاب، قرآن را بدان گـونه می‌شناسند که فرزندان خویش را می‌شناسند!

❁

﴿ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ، الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ ﴾.

کسانی که کتاب آسمانی بدانان داده‌ایم (یعنی یهودیان و مسیحیان) او را (که محمّد نام و پیغمبر خاتم است و صـــفات او در کـــتابهایشان مـذکور است، خـوب) می‌شناسند، همانگونه که فرزندان خود را می‌شناسند. کسانی که (سـرمایهٔ وجـود) خـود را از دست داده‌انـد (زیانکارند و بدانچه پی می‌برند اقرار نمی‌کنند و) ایمان نمی‌آورند.

در قرآن کریم مکرّراً از آگـاهی اهـل کـتاب - یـعنی یهودیان و مسیحیان - از قرآن، یا از صـحّت رسـالت محمّد ﷺ و یا اطّلاع ایشان از صحّت نزول قرآن از جانب یزدان، سخن رفته است. این حقیقت پیاپی بـیان شده است، خواه به هنگام رویاروئی با خود اهل کتاب، بدانگاه که با پیغمبر ﷺ و با ایـن آئـین بـه مـقابله برخاسته‌اند و راه انکار پـیموده‌انـد و جـنگ و جـدال آغازیده‌اند. این امور هم اغلب اوقات در مدینه روی داده است، و خواه به هنگام رویاروئی با مشرکان عرب. زیرا مشرکان عرب می‌دانستند که اهل کتاب کسانیند که با سرشت وحی و ویژگی کتابهای آسمانی آشنا هستند، و بدین سبب این قـرآن را نـیز خـوب مـی‌شناسند، و صداقت پیغمبر خدا ﷺ را هم می‌دانند. اهل کـتاب طبعاً می‌دانند که قرآن وحـی آسـمانی است و یـزدان جهان آن را به محمّد ﷺ پیام داده است، همان گونه که کتابهای دیگر را به پیغمبران پیش از او پیام داده و ارسال فرموده است.

به نظر ما این آیه مکّی است. ذکر اهـل کـتاب در آن بدین شیوه، بیانگر این واقعیّت است که در رویاروئی با مشرکان، بدیشان گوشزد شود که این کتابی را که انکار می‌نمائید، اهل کتاب آن را می‌شناسند، بدان گـونه کـه فرزندان خود را می‌شناسند! اگر هم اغلب اهـل کـتاب بدان ایمان نمی‌آورند، بدان خاطر است که خویشتن را باخته‌اند و زیانمند شده‌اند. کار آنان در این باره به کار مشرکان می‌ماند، مشرکانی که خویشتن را باخته‌انـد و زیان دیـده نـموده‌انـد و بـدین لحـاظ بـه ایـن آئـین نگرویده‌اند. روند قرآنی در این آیه و همهٔ آیه‌های بعد از آن، از مشرکان سخن می‌راند. این هم مکّی بودن این

آیه را تقویت می‌نماید، همان‌گونه که قبلاً در آشنائی با سوره گفتیم.
مفسّران در تفسیر آیه‌ای همچون این آیه:
﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾.
کسانی که کتاب آسمانی بدانان داده‌ایم (یعنی یهودیان و مسیحیان) او را (که محمّد نام و پیغمبر خاتم است و صفات او در کتابهایشان مذکور است، خوب) می‌شناسند، همانگونه که فرزندان خود را می‌شناسند.
اغلب گفته‌اند: اهل کتاب می‌دانند که قرآن واقعاً از سوی یزدان نازل شده است. و یا این که گفته‌اند: آنان می‌دانند که پیغمبر ﷺ واقعاً فرستادۀ یزدان است و این قرآن بدو وحی می‌گردد...
البتّه این تفسیر، مدلول عملی نصّ است. ما با بررسی واقعیّت تاریخی و با توجّه به موضعگیری اهل کتاب در برابر این آئین، برداشت دیگری نیز از مدلول نصّ داریم. چه بسا یزدان سبحان خواسته است همان را به گروه مسلمانان بیاموزد، تا در طول تاریخ هنگام رویاروئی این آئین با اهل کتاب، مسلمانان آن را به خاطر داشته باشند:
قطعاً اهل کتاب می‌دانند که این کتاب قرآن نام حقّ است و از سوی یزدان نازل شده است. بدین سبب خوب می‌دانند که چه قدرت و قوّتی در آن نهفته است. لبریز از خیر و صلاح مردمان است. نیروئی در آن نهفته است که می‌تواند معتقدان به عقیده‌ای را که به ارمغان آورده است به پیش براند، و با اخلاقی که از آن عقیده سرچشمه می‌گیرد آنان را به پیشرفت وادارد و ایشان را مترقّی گرداند، و در سایۀ سیستمی که بر آن عقیده پدیدار و استوار می‌گردد انسانها را به سعادت برساند.
اهل کتاب برای این کتاب و پیروان آن حسابها باز می‌کنند و از جوانب و زوایای مختلف بدان و به پیروانش می‌نگرند و قرآن و مسلمانان را زیر نظر می‌دارند. اهل کتاب خوب می‌دانند که زمین یا جای ایشان و یا جای پیروان این آئین است! زمین نمی‌تواند آنان را و مسلمانان را یکجا در خود جای دهد! اهل کتاب می‌دانند چه حقّ و حقیقتی در آئین اسلام نهفته است. همچنین می‌دانند که خودشان به چه بطالت و ضلالتی افتاده‌اند! و کاملاً می‌دانند که جاهلیّتی که خود بدان گرائیده‌اند، و اوضاع قوم ایشان و اخلاق آنان و نظامهای حکومتیشان به سوی آن رفته‌اند و بدان افتاده‌اند، هرگز ممکن نیست که این آئین با آن سازش کند، یا آن را بر جای گذارد. بدین خاطر، پیکار و نبرد این آئین با چنین جاهلیّتی همیشه برقرار بوده و آشتی‌ناپذیر است، تا آن زمان که جاهلیّت از کرۀ زمین برخیزد، و این آئین برتری گیرد و دین و پرستش همه خاص خدا باشد. یعنی قدرت همه در زمین از آن خدا باشد، و کسانی که بر سلطه و قدرت می‌شورند، از سطح زمین رانده شوند. بدین وسیله دین و پرستش همه از آن خدا می‌گردد.
اهل کتاب، این حقیقت را در این دین سراغ دارند، و کاملاً متوجّه وجود آن در این آئین هستند. این آئین را بدان گونه می‌شناسند که فرزندان خویش را می‌شناسند... اهل کتاب نسل بعد از نسل، این دین را بررسی می‌کنند، بررسی ژرف و دقیقی. راز و رمز قدرت و قوّت آن را جستجو می‌نمایند، و با دقّت وارسی می‌کنند که از چه راههائی این آئین به درونها نفوذ می‌کند، و چگونه دلها را تسخیر می‌نماید، و با تلاش هر چه بیشتر به پژوهش می‌پردازند تا بدانند: چگونه می‌توانند نیروی روبراه در این آئین را تباه سازند؟ چگونه شکّ و تردید به دلهای پیروان آئین اسلام بیفکنند؟ چگونه سخنان را در این آئین از موارد اصلی بگردانند و نادرست جلوه‌گر گردانند؟ چگونه پیروان این آئین را از آگاهی درست نسبت به این آئین باز دارند و نگذارند چنانکه باید از مطالب آن اطّلاع پیدا کنند؟ چگونه این آئین را از مسیر حرکت و جنبش منحرف سازند؟ حرکت و جنبشی که به پیش می‌تازد، و باطل و جاهلیّت را در هم می‌شکند، و سلطه و قدرت خدا را به زمین برمی‌گرداند، و متجاوزان به این سلطه

و قدرت را می‌تاراند، و دین و پرستش را همه خالصانه از آن خدا می‌گرداند ... چگونه اسلام را به جنبش فرهنگی خشکی تبدیل کنند؟ و به شکل پژوهشهای نظری مرده‌ای درآورند؟ و آن را بگونهٔ بحثهای جدلی کلامی یا فقهی و یا قبیله‌گری و نژادپرستی بیفائده و پوچ نشان دهند؟ چگونه مفاهیم این دین را به قالب اوضاع و سیستمها و جهان‌بینیها و اندیشه‌های دور از آن و بلکه ویرانگر آن بریزند؟ امّا با این وجود به پیروان آن تفهیم کنند که عقیدهٔ ایشان محترم و مصون است!

بالأخره چگونه خلأ عقیده را با جهان‌بینیها و اندیشه‌ها، و با مفاهیم و مطالب، و با فعّالیّتها و تلاشهای دیگری پر سازند، تا واپسین ریشه‌های عاطفهٔ عقیدهٔ نیمه‌جان را از میان بردارند!

اهل کتاب با دقّت هر چه بیشتر به بررسی و پژوهش ژرف و همه جانبهٔ این دین می‌پردازند. آن هم نه بدان خاطر که در جستجوی کشف حقیقت باشند - همان گونه که پیروان سادهٔ آئین اسلام می‌پندارند - و نه بدان خاطر که با این دین و اصل آن انصاف و دادگری کنند - همان گونه که بعضی از گول خوردگان می‌پندارند، وقتی که از پژوهشگری یا خاورشناسی دربارهٔ چیز خوبی از این دین اعترافی می‌خوانند یا می‌شنوند - هرگزا هرگز! آنان به بررسی ژرف و پژوهش جدّی و کاوشگرانه می‌پردازند تا راه کشتن و جایگاه نابودی این دین را پیدا کنند! ببینند از کدام سو به سوی آئین اسلام نشانه روند و کجای آن را با خدنگ نیرنگ خویش بزنند! آنان بررسی می‌کنند اسلام از چه موارد و منافذی به درون فطرتها می‌رود و از چه راههائی به زوایای دلها می‌دود، آن موارد و منافذ و راهها را ببندند و بگیرند، یا دست کم آنها را باریکتر و ناهموارتر و سست‌تر گردانند! ایشان در بارهٔ راز و رمز قدرت و شوکت اسلام به پژوهش و کاوش می‌پردازند تا از آن راهها با آن بستیزند و از پیشرفت آئین الهی جلوگیری نمایند. آنان می‌خواهند بدانند که آئین اسلام چگونه کاخ محبّت خویش را در گسترهٔ درونها بر پا می‌دارد، تا در برابر آن کاخهای جهان‌بینیهائی را بسازند و بر پا دارند که با آئین اسلام دشمنی و کینه‌توزی داشته باشد و با چنین جهان‌بینیهائی خلأ درونهای مردمان را پر گردانند!

اهل کتاب با توجّه به همهٔ این ملاحظات و شرائط و اهداف است که آئین اسلام را بدان گونه می‌شناسند که فرزندان خود را می‌شناسند!

بر ما مسلمانان لازم است که این را بدانیم ... همچنین بدانیم که ما از دیگران سزاوارتر بدان هستیم که آئین خود را بدان گونه بشناسیم که فرزندانمان را می‌شناسیم!

واقعیّت تاریخی از لابلای چهارده قرن از حقیقت یگانه‌ای سخن می‌گوید، و آن حقیقتی است که قرآن کریم در این آیه بیان می‌فرماید:

﴿ الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ ﴾.

کسانی که کتاب آسمانی بدانان داده‌ایم (یعنی یهودیان و مسیحیان) او را (که محمّد نام و پیغمبر خاتم است، و یا آئین اسلام را خوب) می‌شناسند، همان گونه که فرزندان خود را می‌شناسند.

امّا این حقیقت، در این برهه از زمان روشن می‌گردد و به صورت ویژه‌ای جلوه‌گر می‌آید... بررسیها و پژوهشهائی که در این برهه از زمان به زبان‌های خارجی دربارهٔ اسلام نوشته می‌شود، می‌توان گفت همچون کتاب هفتگی است ... این بررسیها و پژوهشها گویای شناخت فراوان اهل کتاب از اسلام است. آنان مطّلع از هر مسألهٔ کوچک و بزرگی در بارهٔ سرشت این آئین و تاریخ آن هستند، و از سرچشمه‌های قدرت و قوّت، و وسائل مقاومت و دفاع، و توان نبرد و رزم، و راههای تباه کردن رهنمون و رهنمود اسلام، آگاه و باخبرند! روشن است که اغلب ایشان از این نیّت درونی خود پرده برنمی‌دارند و هدف خویش را پنهان می‌دارند. زیرا آنان خوب می‌دانند که اگر هجوم ایشان

بر این آئین بی‌پرده و صریح باشد و آشکارا بـر دیـن اسلام تـاخت بـبرند، حـماسهٔ دفـاع و مـقاومت را در مسلمانان برمی‌انگیزند. آنان می‌دانـند کـه نـهضتها و جنبشهائی که برای جلوگیری از حملهٔ مسلّحانه به ایـن آئین در گرفته است و چنین حملهٔ مسلّحانه‌ای هم مجسّم در استعمار بوده است، تنها بر پایهٔ بـیداری دیـنی یـا دست کم بر پایهٔ احساسات دینی بوده است، و استمرار حملهٔ بر اسلام - هر چند بگونهٔ اندیشه - حماسهٔ دفاع و مقاومت را بر خواهـد انگـیخت. بـدین سـبب است بسیاری از استعمارگران و دشمنان به شیوهٔ ناپاک‌تری پناه می‌برند... پناه می‌برند به مدح و ثـنا و تـعریف و تمجید این آئین، تا آنگاه که احساسات بیدار به خواب مـی‌رود، و حـماسهٔ آمـاده فـروکش مـی‌کند و سست مـی‌شود، و اعـتماد و اطـمینان خـوانـندگان را جـلب می‌کنند. آن وقت زهر را به جام می‌ریزند و لب‌ریز به دست مسلمانان می‌دهند تـا آن را سـر بکشـند! مـثلاً می‌گویند: این آئین، بلی این آئین، بسی بـزرگ است. امّا لازم است که معانی و مفاهیم آن دگرگون گـردد و پیشرفت نماید، و قوانین و مقرّرات آن نیز دگرگون شود و پیشرفت کند، تا با تمدّن نوین «انسـانی» هـمگام و همآوا گردد! نباید در برابر تغییرات و تـرقیّاتی کـه در اوضاع جامعه، و در شیوهٔ قضاوت و حکمرانـی، و در ارزشهای اخلاقی، به وقوع پیوسته است، قد علم کند و دشمنی ورزد. خلاصه دین باید به شکل عقیده در دلها بسر برد و در جهان اندیشه زندگی کند، و زندگی عملی بیرون را رها سازد تا نظریّه‌ها و دیدگاهها و آزمونها و شیوه‌های تازهٔ تمدّن «انسانی» به اداره کردن و سـر و سامان بخشیدن آن بپردازد! دین هـم فـقط بـایستد و مبارک باد بگوید به کاری که خداوندگاران زمینی بـا آزمونها و شیوه‌های خود آن را مقرّر می‌دارنـد و بـه انجام آن دست می‌یازند! تنها در این صورت است که اسلام آئین بزرگی خواهد بود!!!

در لابلای بررسی مواضع قدرت و تأثیر ژرف این دین - که به شکل عدالت و دادگری مکّارانه‌ای، و مـدح و ثنای فریبکارانه‌ای، جلوه‌گر می‌آید - نویسندگان اهل کتاب بـه قـوم خـود رو مـی‌کنند و بـدیشان گـوشزد می‌نمایند که متوجّه خطر این آئین باشند، و راز و رمز قدرت و قوّت آن را بشناسند. چـنین نـویسندگانی در پرتو نورِ آگاهی، پیشاپیش دستگاههای ویرانگر حرکت می‌کنند، تا ضربه‌های کاری خود را درست بـه هـدف بزنند، و این دین را بشناسند همان گونه کـه فـرزندان خود را می‌شناسند!

رازها و رمزهای این قـرآن در درازنـای زمـان بـرای پیروان آن روشن و برملا می‌گردد، رازها و رمزهائی که همیشه نو و شایسته و بایستهٔ آنان خواهد بود. هر زمان که پیروان قرآن در سایهٔ قرآن زندگی را بسر ببرند، در پیکار عقیدتی هوشیار و بیدار خواهند بود، و حـوادث تاریخی را با اطّلاع و بیداری کامل وارسی و وارانداز می‌کنند، و رخدادهای مـعاصر را آگـاهانه و تـیزبینانه پیش چشم می‌دارند، با نور هـدایت یـزدان بـه جـهان می‌نگرند، نور هدایتی که حقّ را عیان نشان می‌دهد و راه را روشن می‌گرداند.

﴿ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ؟ إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ الظّٰالِمُونَ. وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: أَيْنَ شُرَكاٰؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا: وَ اللهِ رَبِّنٰا مٰا كُنّٰا مُشْرِكِينَ. أُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ ﴾.

چه کسی سـتمکارتر از کسـی است کـه بـر خـدا دروغ مـی‌بندد (و فـرزند و انـباز بـرای او قـرار مـی‌دهد و چیزهای ناروای دیگر بدو نسبت می‌دهد؟) یا دلائل (دالّ بر یگانگی خدا و صدق انبیاء) او را تکذیب مـی‌نماید (و آیـات قـرآن و مـعجزات پـیغمبران را بـاور نـمی‌دارد و نـادیده مـی‌انگـارد؟) مسـلّماً سـتمکاران رسـتگار نمی‌شوند. (برای آنـان بـیان کـن چـیزی را کـه در روز قـیامت رخ مـی‌دهد) آن روزی کـه هـمهٔ آنـان را جـمع می‌کنیم و سپس به کسانی که (انبازانی برای خدا قرار داده‌اند و بدو) شرک ورزیده‌اند می‌گوئیم: انبازانی که

گمان می‌بردید کجایند (تا چنین معبودهای دروغین در عرصهٔ وحشتناک به فریادتان رسند؟!). سپس عاقبت کفر آنان چیزی جز این نیست که می‌گویند: به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبوده‌ایم! (و هرگز جز تو را نپرستیده‌ایم!). بنگر که چگونه با خویشتن نیز دروغ می‌گویند، و نشانی از شرکاء و انبازانی نماند که آنان به هم می‌بافتند.

در اینجا مطالبی پیگیری می‌گردد که مشرکان انجام می‌دهند. موقعیّت ایشان و اعمال آنان از دیدگاه یزدان سبحان به تصویر زده می‌شود، و رویاروی به خود مشرکان گفته می‌شود. رویاروی ایشان با استفهام تقریری دربارهٔ ستمی که مرتکب شده‌اند آغاز می‌گردد. ستم آنان این است که بر خدا دروغ می‌بندند و ادّعاء می‌کنند که آنان استوار بر آئین یزدانند، آئینی که ابراهیم علیه‌السلام با خود به ارمغان آورده است. گمان هم می‌برند: حیوانات و خوراکیها و آداب و مراسمی را که از پیش خود حلال یا حرام می‌کردند، مورد پسند خدا می‌دانستند و ناشی از فرمان یزدان می‌پنداشتند! هر چند دستور یزدان چنین نبوده است و اجازهٔ چنین چیزی را بدیشان نداده است. در آخر سوره از این پندار و کردار و گفتارشان سخن می‌رود، و با فرمودهٔ یزدان جهان، یعنی: ﴿ بِزَعْمِهِمْ ﴾. به گمانشان همراه می‌شود. رفتارشان در این باره به رفتار برخی از کسانی می‌ماند که امروزه می‌پندارند که پای‌بند آئین یزدانند! آئینی که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم با خود آورده است. اینان به خویشتن «مسلمان» می‌گویند! این ادّعاء، دروغی از زبان یزدان است. زیرا که آنان نیز از پیش خود احکامی را صادر می‌کنند، و اوضاعی را پدیدار می‌سازند، و معیارها و ارزشهائی را تعیین می‌کنند که در آنها سلطهٔ یزدان را غصب می‌نمایند و آن سلطه را برای خود ادّعاء می‌کنند و گمان هم می‌برند که این چیزها آئین یزدان است! بعضیها هم که دین خود را فروخته‌اند تا با فروش آن جایگاهی در پرتگاههای دوزخ خریداری کنند و دوزخی شوند، تصدیق می‌کنند و گواهی می‌دهند که ادّعاهای گروه فوق الذکر آئین یزدان است! روزی فرا می‌رسد که مشرکان انکار می‌کنند که آیات خدا را تکذیب کرده باشند، آیاتی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آنها را با خود آورده است و ایشان آنها را نه تنها نپذیرفته‌اند، بلکه با آنها مبارزه هم نموده‌اند، و از زمرهٔ آئین یزدان نشمرده‌اند. بلکه آن چیزهائی را که در جاهلیّت خویش کرده‌اند، آئین یزدان شمرده‌اند و ناشی از دستور خدا دانسته‌اند... امروزه درست همین پندار و گفتارو کردار از اهل جاهلیّت معاصر سر می‌زند! درست همسان و بسان همدیگر!

روند قرآنی همهٔ اینها را مردود می‌دارد و بر آنان زشت می‌شمارد، و این روش را ستمگرانه‌ترین ستم قلمداد می‌فرماید:

﴿ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اَفْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ؟! ﴾.

چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد (و فرزند و انباز برای او قرار می‌دهد و چیزهای ناروای دیگر بدو نسبت می‌دهد؟) یا دلائل (دالّ بر یگانگی خدا و صدق انبیاء) او را تکذیب می‌نماید (و آیات قرآن و معجزات پیغمبران را باور نمی‌دارد و نادیده می‌انگارد؟).

ظلم در اینجا کنایه از شرک است، و برای زشت و پلشت نشان دادن شرک بدین شکل بیان شده است. این هم تعبیری است که در روند قرآنی اغلب در بارهٔ شرک بکار رفته است. در مواردی از شرک با واژهٔ ظلم تعبیر شده است که خدا می‌خواهد شرک را زشت نشان دهد و انسانها را از آن بیزار و گریزان فرماید. این نیز بدان خاطر است که شرک ستم نسبت به حقّ، و نسبت به خود مشرک، و نسبت به مردمان است. شرک تجاوز به حقّ یزدان سبحان است. چرا که یزدان باید به یگانگی پرستیده شود و بدون انباز پرستش و عبادت گردد. شرک تجاوز به حقّ خود مشرک نیز هست، زیرا شرک وجود مشرک را زیان می‌رساند و او را به مهلکهٔ دوزخ می‌کشاند. شرک تعدّی به حقّ مردمان نیز می‌باشد. چه

شرک مردمان را به بندگی و پرستش چیزهائی بجز خداوند راستین ایشان می‌کشاند، و زندگی آنان را با احکام و اوضاعی تباه می‌گرداند که بر پایۀ چنین تجاوزی برقرار و استوار می‌شود... از اینجا است که همان گونه که خدا می‌فرماید شرک ظلم عظیم است[1]، و شرک و مشرکان هرگز رستگار نمی‌شوند:

﴿ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴾.

مسلّماً ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

یزدان سبحان حقیقت کلّی را مقرّر می‌فرماید، و نتیجۀ نهائی شرک و مشرکان - یا ظلم و ظالمان - را بیان می‌نماید. آنچه چشمان کوتاه‌بین در فاصلۀ زمانی و مکانی کوتاهی، رستگاری و پیروزی می‌بینند، ملاک کار و معیار سنجش نیست... رستگاری و پیروزی کوتاه مشرکان و ظالمان استدراج بشمار است.[2] استدراجی که منتهی به زیان و نابودی می‌شود...

﴿ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدِيثاً؟! ﴾.

چه کسی از خدا راستگوتر است؟!. (نساء / ۸۷)

در اینجا یزدان جهان، صحنه‌ای از عدم رستگاری و پیروزی را با ذکر موقعیّت ایشان در روز گردهمآئی و حساب و کتاب قیامت به تصویر می‌کشد، صحنه‌ای که زنده و برجسته و الهامگرانه است:

﴿ وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا: وَاللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. أُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴾.

(برای آنان بیان کن چیزی را که در روز قیامت رخ می‌دهد) آن روزی که همۀ آنان را جمع می‌کنیم و سپس به کسانی که (انبازانی برای خدا قرار داده‌اند و بدو) شرک ورزیده‌اند می‌گوئیم: انبازانی که گمان می‌بردید کجایند (تا چنین معبودهای دروغین در عرصۀ وحشتناک به فریادتان رسند؟!). سپس عاقبت کفر آنان چیزی جز این نیست که می‌گویند: به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبوده‌ایم! (و هرگز جز تو را نپرستیده‌ایم!) بنگر که چگونه با خویشتن نیز دروغ می‌گویند، و نشانی از شرکاء و انبازانی نماند که آنان به هم می‌بافتند.

شرک دارای انواعی است. انبازها هم اقسامی دارند. مشرکان نیز گوناگونند... وقتی که امروزه مردمان واژه‌های شرک و شرکاء و مشرکان را می‌شنوند، شکل بسیار ساده‌ای به نظرشان می‌رسد، و آن این که انسانهائی بوده‌اند و بتها، سنگها، درختها، ستاره‌ها، آتش، و یا چیزهای دیگری را پرستش می‌کرده‌اند. این یگانه شکل شرک بوده است و بس!

شرک در اصل، عبارت است از اعطاء یکی از ویژگیهای الوهیّت به کسی یا چیزی جز یزدان سبحان ... چه این ویژگی، اعتقاد به این باشد که چنین کسی یا چنین چیزی می‌تواند رخدادها را پدیدار و مقدّرات جهان را برقرار گرداند و چرخۀ حیات را بچرخاند، یا این ویژگی انجام آداب و مراسم عبادی، و قربانی و نذر و نذور و همچون چیزهائی برای دیگران باشد، و یا این که دریافت قوانین و مقرّرات برای سر و سامان بخشیدن به اوضاع زندگی و ادارۀ امور، از انسانها باشد... هر یک از اینها نوعی شرک است، و قسمی از مشرکان دست بدان می‌یازند، و گونه‌ای از انبازها را بکار می‌گیرند!

قرآن کریم همۀ اینها را شرک می‌نامد، و وقتی که صحنه‌های قیامت را به تصویر می‌کشد در آنها انواع و اقسام شرک و مشرک و انباز را نشان می‌دهد. دیگر تنها به یک نوع آنها بسنده نمی‌کند، و صفت شرک را فقط بر یکی از آنها اطلاق نمی‌نماید، و سرنوشت و فرجام و سزا و جزای دنیا و آخرتِ اقسام مشرکان را از همدیگر جدا نمی‌سازد.

عربها هر یک از گونه‌های این نوع شرکها را داشتند: معتقد بودند که پدیده‌هائی از آفریده‌های یزدان وجود

۱- نگا: لقمان / ۱۳. (مترجم)

۲- استدراج: اندک اندک بر نعمت افزودن و با افزایش گناهان به دوزخ کشاندن ... (مترجم)

دارند - که از راه شفاعت و میانجی واجب الإجراء از سوی خدا - در وقوع حوادث و انجام فرمان قضا و قدر، شرکت دارند، از قبیل: فرشتگان ... یا این که شخصاً می‌توانند اذیّت و آزار برسانند، از قبیل: جنّیان که مستقیماً خودشان و یا از راه کاهنان و غیبگویان و جادوگران اذیّت و آزار می‌رسانند... و یا به قدرت بعضیها هم از آن راه و هم از این راه معتقد بودند، از قبیل: ارواح آباء و اجداد... همهٔ بت‌پرستان هم مرادشان بتهائی بود که ارواح چنین پدیده‌هائی آنها را زندگی مـی‌بخشیدند، و کاهنان و جادوگران به گفتارشان درمی‌انداختند، و برایشان هر چه را که می‌خواستند حلال و یا حرام می‌کردند... در حقیقت آنان که کاهن و ساحر بوده‌اند، شریک و انباز بشمار آمده‌اند.

عربها با انجام شعائر و مراسم برای چنین بتهائی، و قربانی نمودن و نذر کردن برای آنها - و بلکه در حقیقت برای کاهنان و جادوگران - مرتکب شرک می‌گشتند. بعضی از ایشان با تقلید از ایرانیان معتقد بودند که ستارگان در انجام وقائع و حوادث و امور و شؤون جهان از راه مشارکت با خدا قدرت و توان دارند! برای ایشان شعائر و مراسم انجام می‌دادند و در برابرشان نماز می‌بردند و کرنش می‌نمودند!

بدین خاطر است که این حلقهٔ مذکوره از داستان ابراهیم علیه‌السلام در این سوره، با موضوع سوره پیوند پیدا می‌کند، همان گونه که خواهد آمد.

بدین منوال می‌بینیم که عربها مرتکب نوع سوّمی از شرک می‌شدند. چرا که از طریق کاهنان و مرشدان، قوانین و مقرّرات و معیارها و میزانها و آداب و مراسمی را برای خود پدید می‌آوردند و برابر آنها می‌زیستند و رفتار می‌کردند که یزدان جهان بدانها دستور نداده بود و اجازه نفرموده بود... ادّعاء هم می‌کردند - همان گونه که امروزه برخی از مردم ادّعاء می‌کنند - این چیز، شریعت و قانون خدا است!

در این صحنه، صحنهٔ گردهمآئی و رویاروئی، یزدان جهان از مشرکان - از همهٔ انواع مشرکان با هر نوع شرکی که داشته‌اند - دربارهٔ شریکها و انبازهایشان پرسش می‌فرماید: شریکها و انبازها کجایند؟ اصلاً اثری از آنها بر جای نیست، و بهیچوجه نمی‌توانند هول و هراس و عذاب و عقاب را از پیروان خویش باز دارند:

﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ ﴾.

(برای آنان بیان کن چیزی را که در روز قیامت رخ می‌دهد) آن روزی که همهٔ آنان را جمع می‌کنیم و سپس به کسانی که (انبازانی برای خدا قرار داده‌اند و بدو) شرک ورزیده‌اند می‌گوئیم: انبازانی که گمان می‌بردید کجایند (تا چنین معبودهای دروغین در عرصهٔ وحشتناک به فریادتان رسند؟!).

صحنهٔ برجسته و روشنی است، و گردهمآئی واقعی است، و مشرکان با چنین پرسش سترگی مورد بازخواستند، پرسش سترگ دردناکی:

﴿ أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ ﴾.

انبازانی که گمان می‌بردید کجایند؟.

هول و هراس، در اینجا کار خود را می‌کند... در اینجا فطرت از زیر انبوه تودهٔ چرک و کثافاتی که در دنیا بر آن افتاده است بدر می‌آید... در اینجا وجود انبازها از فطرت می‌زدایند و از گسترهٔ حافظه رخت برمی‌بندند، همانگونه که در جهان واقعی و حقیقی، موجود نبوده و نیستند... این است که مشرکان احساس می‌کنند اصلاً شرکی در میان نبوده است، و انبازی وجود نداشته است ... لذا هیچ شرکی و هیچ انبازی نه در جهان حقیقت و نه در دنیای واقعیّت موجود نبوده است ... در اینجا است که «در بوتهٔ آزمایش گذاشته می‌شوند» و ناپاک و ناسره جدا می‌شود، و توده و اندوده کنار می‌رود و دور ریخته می‌شود. «فتنة = در بوتهٔ آزمایش گذاشتن» از ریختن طلا به بوته است تا بر اثر حرارت آتش ذوب شود و ناسره از سره بپالاید و کف و کثافات آن گرفته و دور ریخته شود:

﴿ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاَّ أَنْ قَالُوا: وَاللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا

مُشْرِكِينَ ﴾.

سپس عاقبت کفر و سرانجام آزمایش آنان چیزی جز این نیست که می‌گویند: به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبوده‌ایم!.

حقیقتی که آزمایش از آن پرده به کنار زده است، یا حقیقتی که آزمایش در آن جلوه‌گر آمده است و تبلور پیدا کرده است، عبارت است از: دست کشیدن آنان از سراسر گذشتهٔ خودشان، و اعترافشان به ربوبیّت یگانهٔ یزدان، و زدودن از شرکی که در زندگی دنیوی خود، آن را در پیش گرفته بودند ... امّا اعتراف ایشان به حقّ و حقیقت و بیزاری و دوری جستن از باطل، در زمانی صورت می‌گیرد که اعتراف به حقّ و حقیقت و بیزاری و دوری جستن از باطل، فائده‌ای در بر ندارد. لذا چیزی که گفتارشان آن را به تصویر می‌کشد بلا و گرفتاری است نه رهائی و رستگاری ... فرصت از دست رفته است و زمان بهره‌برداری سپری گشته است ... امروز روز جزا و سزا است نه روز کار و کوشش ... امروز روز بیان چیزهائی است که بوده است، نه روز برگرداندن چیزهائی که از دست رفته است...

بدین خاطر است که یزدان سبحان پیغمبر خود ﷺ را از کار و بار مردمان به شگفت می‌اندازد. او را به شگفت می‌اندازد از این که آنان با خویشتن دروغ گفته‌اند، در آن زمان که انبازها را به انبازی گرفته‌اند، هر چند در حقیقت اصلاً انباز خدا نبوده‌اند. امروز نیز دروغها و نارواهائی که به هم می‌بافته‌اند از دیدن نهان گشته‌اند و بر جای نمانده‌اند، لذا چون افتراء آنان سودی نبخشیده است، به حقّ و حقیقت اعتراف نموده‌اند:

﴿ أُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴾.

بنگر که چگونه با خویشتن نیز دروغ می‌گویند، و نشانی از شرکاء و انبازانی نماند که آنان به هم می‌بافتند.

آنان با خویشتن دروغ گفته‌اند. ایشان با خود دروغ گفته‌اند و خویشتن را گول زده‌اند، آن روزی که انبازی برای خدا برگزیده‌اند، و چنین ناروائی را به هم بافته‌اند و سر هم کرده‌اند. آنچه را که به هم می‌بافته‌اند و بدون دلیل به یزدان نسبت می‌داده‌اند، در روز گردهمآئی آن سرای و حساب و کتاب با خدای، گم گشته است و ناپیدا شده است!

این تفسیری است که دلم بدان می‌آرامد، دربارهٔ سوگندی که در روز قیامت یاد می‌کنند و در پیشگاه خدا به خدا قسم می‌خورند که آنان مشرک نبوده‌اند! و در بارهٔ این که با خویشتن دروغ گفته‌اند. برخی از تفاسیر نیز این معنی را پذیرفته‌اند. دیگر مشرکان در روز قیامت سخنی از خدا پنهان نمی‌دارند... هنگامی که هول و هراس شدید روی می‌دهد، فطرت از شرک می‌پالاید، و در آن روز اثری از این باطل دروغین در حسّ و شعورشان نمی‌ماند. به دنبال آن یزدان سبحان پیغمبرش ﷺ را به شگفت می‌اندازد از این که مشرکان در دنیا با خویشتن دروغ گفته‌اند، و چیزی را به ناروا انباز خدا شمرده‌اند که در روز قیامت شبحی از آن نه در ذهن و درونشان، و نه در جهان واقع و بیرونشان، وجود ندارد!

این احتمالی است که می‌دهیم، و در همه حال خدا آگاه‌تر از مقصود خویش است.



روند قرآنی به پیش می‌رود و حال گروهی از مشرکان را به تصویر می‌کشد، و فرجام ایشان را در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت مقرّر می‌دارد... حال آنان را بگونه‌ای به تصویر می‌زند که آنان به قرآن گوش فرا می‌دهند، ولی فهم و شعورشان از کار افتاده است، و فطرتشان نهان و پنهان گشته است، و راه ستیزه‌گری و خودبزرگ‌بینی را در پیش گرفته‌اند، و با چنین وضع نابهنجار گوش دل و جان بستن و با حقّ و حقیقت ستیزیدنی، با پیغمبر خدا ﷺ به جدال می‌نشینند و ادّعاء می‌کنند که این قرآن افسانه‌های پیشینیان است. خودشان نمی‌خواهند بدان گوش فرا دهند، و دیگران را

نیز از شنیدن قرآن بازمی‌دارند... در پرده‌ای حال دنیوی ایشان را این چنین به تصویر می‌کشد، و در پردهٔ دیگری صحنهٔ غم‌انگیز و دلخراشی از ایشان را ترسیم می‌کند، بدانگاه که آنان بر لبهٔ آتش دوزخ نگاه داشته شده‌اند و گرفتار آن گشته‌اند. آتش دوزخ ایشان را با سرنوشت پر هول و هراسی رویاروی می‌گرداند، و آنان خوار و رسوا در آن فرو می‌افتند و افسوس‌کنان و نالان به ژرفای دوزخ افکنده می‌شوند. آرزو می‌کنند کاش می‌شد به دنیا برگردند و موضع و موقعیّتی جدای از موضع و موقعیّت پیشین را داشته باشند، موضع و موقعیّتی که ایشان را بدین سرنوشت شوم دچار کرده است. امّا با تحقیر آنان را از رسیدن به این آرزو بازمی‌دارند، و درخواست ایشان نه تنها پذیرفته نمی‌گردد، بلکه بر زبونی و خواری آنان می‌افزاید:

﴿ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْراً، وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاَ يُؤْمِنُوا بِهَا، حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ، يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا: إِنْ هٰذَا إِلاَّ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ، وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ. وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا: يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لاَ نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ! بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ، وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ، وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾.

برخی از آنان (به هنگام تلاوت قرآن) به تو گوش فرا می‌دهند ولی (نه برای فهمیدن آن و هدایت بدان، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن آن. بدین سبب ایشان را از فایدهٔ عقل و گوش محروم کرده‌ایم و گوئی که) ما بر دلهایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان کری قرار داده‌ایم (تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند). اگر آنان همهٔ دلائل و نشانه‌های حقّ را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می‌آیند می‌گویند: اینها (که تو بر ما می‌خوانی) جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست. آنان (دیگران را) از قرآن باز می‌دارند و خود نیز از آن دوری می‌گزینند (و لذا نه خودشان از قرآن سود می‌برند و نه می‌گذارند از آن سود ببرند! به سبب چنین کاری) آنان جز خویشتن را هلاک نمی‌نمایند (و تنها خودشان زیان می‌بینند) ولی (زشتی عمل خود و فرجام بد آن را) درک نمی‌کنند. اگر تو (ای محمّد!) آنان را مشاهده کنی بدانگاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و هراس جهنّم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنهای شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمرهٔ مؤمنان می‌شدیم. (این تمنّا، آرزوی دروغینی بیش نیست) بلکه (به خاطر آن است که در آن جهان، عیوب) کارهائی را که قبلاً (در این دنیا انجام می‌داده‌اند و از خود و دیگران) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعدهٔ ایمان) دروغگویند.

اینها دو پردهٔ متقابل یکدیگرند. پرده‌ای مربوط به دنیا است و در آن ستیزه‌گری و رویگردانی ترسیم می‌شود و به نمایش درمی‌آید. و پرده‌ای مربوط به آخرت است و در پشیمان شدن و افسوس خوردن به تصویر کشیده می‌شود... روند قرآن این دو پرده را به تصویر می‌زند، و بگونهٔ الهامگرانهٔ مؤثّری آن دو پرده را نشان می‌دهد و به تماشا می‌گذارد. فطرتهای چمباتمه زده و خفته را به وسیلهٔ این پرده‌ها مخاطب قرار می‌دهد، و آنها را با نشان دادن پرده‌ها سخت به تکان می‌اندازد، تا این که توده‌ها و اندوده‌های روی فطرتها فرو افتد و کنار رود، و سوراخهای سخت فرو بستهٔ آنها گشوده شود، و پیش از فوت فرصت به سوی این قرآن برگردند و به تدبّر و تفکّر آن بپردازند.

﴿ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْراً، وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ

لاٰ یُؤْمِنُوا بِهٰا ﴾.

برخی از آنان (به هنگام تلاوت قرآن) به تو گوش فرا می‌دهند ولی (نه برای فهمیدن آن و هدایت بدان، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن آن. بدین سبب ایشان را از فایدهٔ عقل و گوش محروم کرده‌ایم و گوئی که) ما بر دلهایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان کری قرار داده‌ایم (تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند). اگر آنان همهٔ دلائل و نشانه‌های حقّ را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند.

«اکنّة» غلافها و پرده‌هائی است که میان دلها و قرآن حائل می‌گردد و نمی‌گذارد این چنین دلهائی باز شوند و پذیرای آن گردند و آن را بدانند و فهم کنند...

«وقر» کری است، کریی که مانع می‌گردد گوشها وظیفه و کار خود را انجام دهند و بشنوند.

این نوع انسانهائی که گوش فرا می‌دهند، امّا نمی‌فهمند، گوئی دلهائی ندارند که درک کنند، و انگار گوشهائی ندارند که بشنوند... چنین انسانهائی در میان هر نسلی و در میان هر دسته‌ای، موجود بوده، و در همهٔ مکانها و در همهٔ زمانها مکرّر می‌شوند. اینان مردمانی از آدمیزادگانند. هر چند که سخنان را می‌شنوند، امّا انگار که آنها را نمی‌شنوند. گوئی گوشهایشان کر است و وظیفه و کار خود را انجام نمی‌دهند. انگار ادراکشان هم در میان پرده‌ای است و معانی و مفاهیمی که گوشها شنیده‌اند به مراکز فهم و شعورشان نمی‌رسد!

﴿ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ لاٰ یُؤْمِنُوا بِهٰا. حَتّٰیٰ إِذٰا جٰاءُوکَ یُجٰادِلُونَکَ. یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا: إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِیرُ الْأَوَّلِینَ ﴾.

اگر آنان همهٔ دلائل و نشانه‌های حقّ را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می‌آیند می‌گویند: اینها (که تو بر ما می‌خوانی) جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست.

چشمان آنان نیز می‌بیند، ولی تشخیص نمی‌دهد. یا انگار آنچه را که تشخیص می‌دهد به دلها و خردهایشان نمی‌رسد!

به نظر شما چه بلائی بدین قوم رسیده است؟ چه چیز ایشان را از دریافت و پذیرش بازداشته است و میان ایشان و استجابتشان حائل و مانع شده است؟ آخر آنان دارای گوش و چشم و خرد هستند، چرا باید چنین باشند؟ خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿ وَ جَعَلْنٰا عَلیٰ قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِی آذٰانِهِمْ وَقْراً. وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ لاٰ یُؤْمِنُوا بِهٰا ﴾.

ما بر دلهایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان کری قرار داده‌ایم (تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند). اگر آنان همهٔ دلائل و نشانه‌های حقّ را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند.

این امر بیانگر قضا و قدر یزدان در بارهٔ ایشان است. بیانگر این است که شعور و ادراک آنان این حقّ و حقیقت را دریافت نمی‌دارد و نمی‌فهمد، و گوشهایشان وظیفه و کار خود را انجام نمی‌دهد تا آنچه را که از این حقّ و حقیقت می‌شنود هم به شعور و ادراک ایشان برساند، و هم آن را پذیرا و پاسخگو باشد. این است آنان هر چند که نشانه‌های رهنمود را ببینند و دلیلهای هدایت را بشنوند و الهامهای ایمان را حسّ کنند، راستای راه حقّ و حقیقت را در پیش نمی‌گیرند.

چیزی که مانده است و باید از آن سخن گوئیم این است که سنّت و روش یزدان را در مسألهٔ قضا و قدر پیجوئی و بررسی کنیم. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿ وَ الَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا ﴾.

کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش می‌گردانیم. (عنکبوت / ۶۹)

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا، فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّٰاهٰا، وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا ﴾.

سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و

دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است). سپس بدو گناه و تقوی را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح و توسّط عقل و وحی به او نشان داده است. قسم به همهٔ اینها) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را رشد دهد و بالا برد). و کسی نومید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید. (شمس / ۷-۱۰)

کار خدای سبحان این است که مردمانی را به سوی هدایت رهنمود فرماید که برای رسیدن به هدایت تلاش می‌کنند، و کسانی را پیروز و رستگار گرداند که نفس خود را پاک و پاکیزه دارند و از ناشایستها بزدایند... امّا اینان به سوی هدایت نگرائیده‌اند و رو نکرده‌اند تا یزدان ایشان را رهنمود گرداند و هدایت بخشد. تلاش نکرده‌اند که از دستگاههای گیرندهٔ فطری موجود در وجود خود استفاده کنند و آنها را بکار گیرند تا یزدان بدیشان پاسخ گوید و کار و تلاششان را به هدف برساند... اینان پیش از هر چیز دستگاه‌های فطری و سرشتی خود را بیفائده رها کرده‌اند، خدا هم حجابی را میان اینان و هدایت پدید آورده است و پرده‌ای را فروهشته است. قضا و قدر یزدان هم دربارهٔ آنان به پاداش کار پیشین و نیّت نخستین ایشان جاری شده است ... همه چیز به فرمان یزدان صورت می‌گیرد و انجام می‌پذیرد. از جملهٔ مصداقهای فرمان یزدان این است که کسی را هدایت عطاء فرماید که تلاش می‌کند، و کسی را پیروز و رستگار گرداند که نفس خود را پاکیزه و پاک می‌گرداند. دیگر از مصداقهای فرمان خدا این است که پرده‌هائی بر دلهای رویگردانان بیفکند، و در گوشهایشان کری پدیدار کند، و چنان کند که هر آیه‌ای را بشنوند و هر نشانه‌ای را ببینند بدان ایمان نیاورند... آنان که گمراهی و انباز و گناهان خود را به ارادهٔ یزدان و قضا و قدر او در بارهٔ مردمان حواله می‌کنند، در این حواله کردن راه مغالطه می‌پویند و ناروا می‌گویند. یزدان سبحان ایشان را به سوی حقّ و حقیقت فرا می‌خواند و با حقّ و حقیقت رویاروی می‌گرداند، بدانگاه که اقوال آنان را در این باره حکایت می‌فرماید و سخنانشان را کلام ابلهانه‌ای قلمداد می‌نماید:

﴿ وَ قالَ الَّذینَ أَشْرَكُوا: لَوْ شاءَ اللهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لا آباؤُنا، وَ لا حَرَّمْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ. كَذٰلِكَ فَعَلَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ. فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِینُ؟ وَ لَقَدْ بَعَثْنا في كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً: أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ، فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ، فَسِیرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَیْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِینَ ﴾.

کافران (از راه استهزاء و مغالطه) می‌گویند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما، چیزی جز خدا را نمی‌توانستیم بپرستیم، و چیزی را بدون اجازهٔ او نمی‌توانستیم حرام بکنیم. (پس ماندگاری ما بر پرستش لات و عُزّیٰ و دیگر بتان، و تحریم بَحیره و سائبه و وصیله و غیره، نشانهٔ رضایت خدا به کارمان می‌باشد، لذا فرمان تو را نمی‌بریم و فرستادهٔ خدایت نمی‌دانیم. آری) کسانی که پیش از ایشان هم بودند این چنین می‌کردند (و با اینگونه بهانه‌های واهی و دلیلهای سست، به بت‌پرستی و تحریم چیزهائی از پیش خود، ادامه می‌دادند). مگر بر پیغمبران وظیفه‌ای جز تبلیغ آشکار (، و روشن و بی‌پرده رساندن اوامر کردگار) است؟ (نه، جز این نیست. پس تو نیز فرمان برسان و حساب ایشان را به خدای واگذار). ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همهٔ پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید. (پیغمبران دعوت به توحید کردند و مردمان را به راه حقّ فراخواندند. خداوند گروهی از مردمان را (که بر اثر کردار نیک، شایستهٔ مرحمت خدا شدند، به راه

راست) هدایت داد، و گروهی از ایشان (بر اثر کردار ناشایست) گمراهی بر آنان واجب گردید (و سرگشتگی به دامانشان چسبید) پس (اگر در این باره در شکّ و تردیدید، بروید) در زمین گردش کنید و (آثار گذشتگان را بر صفحهٔ روزگار) بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی (که آیات خدا را) تکذیب کرده‌اند به کجا کشیده است (و بر سر اقوامی چون عاد و ثمود و لوط چه آمده است). (نحل / ۳۵ و ۳۶)

این مفاهیم دالّ بر این است که یزدان گفتار چنین مردمانی را تکذیب می‌فرماید، و بیان می‌نماید که پس از بر حذر داشتن ایشان از کردار زشتشان و بیم دادن ایشان از فرجام رفتار ناپسندشان، گمراهی بر آنان واجب گشته است.

کسانی که مسائل: قضا و قدر، جبر و اختیار، ارادهٔ بنده و کسب او، و چیزهائی ازاین قبیل را مطرح می‌کنند و با چنین قضایائی آشوب برمی‌انگیزند، تا مباحث لاهوتی و موضوعهای کلامی را از آنها ترتیب دهند، مباحث و موضوعهائی که ساختهٔ تصوّرات خردهای آنان و برخاسته از فرضیّه‌ها و معیارهای اندیشهٔ ایشان است، چنین کسانی از برنامهٔ قرآن در عرضهٔ این مسأله به شکل واقعی و با بیان ساده، بدور می‌افتند. شکل واقعی و بیان ساده‌ای که مقرّر می‌دارد: همه چیز با قضا و قدر خدا انجام می‌پذیرد. مسیری هم که انسان به هر شکلی که در پیش می‌گیرد، نتائج و آثار خود را در دنیا و آخرت به بار می‌آورد و ثمرهٔ خود را می‌بخشد، قضا و قدر یزدان نیز بر آنها جاری می‌گردد و نتائج و آثار همان گونه می‌شوند که باید بشوند... بدین منوال همهٔ امور به قضا و قدر یزدان برمی‌گردد... امّا بدین نحو: آنچه را که قضا و قدر یزدان پیاده می‌کند، از اراده‌ای برمی‌خیزد که به انسان عطاء شده است ... بیش از این سخن گفتن جدلی است که به ستیزه می‌کشد.

نشانه‌های هدایت و دلائل حقیقت و الهامهای ایمان در این قرآن به مشرکان نموده می‌شود. قرآنی که آنان را در آفاق و انفس، یعنی در جهان بیرون و درون، یا در عالم‌کبیر و در عالم صغیر، متوجّه آیات یزدان می‌سازد. این آیات خود به تنهائی ضامن این است - به شرط بیداری دلها و توجّه آنها به آیات - تارهای این دلها را بنوازد و در آنها فهم و شعور خفته را به تکان در آورد و آنها را بیدار سازد و بدانها زندگی بخشد، تا بتوانند مطالب را دریافت دارند و بدانها پاسخ مثبت دهند... امّا مشرکان تلاش نورزیده‌اند تا راهیاب گردند. بلکه فطرتشان را بیکاره و بیفائده گذاشته‌اند و انگیزه‌های آن را در خود کشته‌اند. در نتیجه خدا نیز میان ایشان و میان الهامهای هدایت حجابی پدیدار کرده است. لذا وقتی که به خدمت پیغمبر ﷺ می‌آیند، با چشمان و گوشهای باز و با دلهای هوشیار نمی‌آیند، تا در بارهٔ چیزی بیندیشند که او بدیشان می‌فرماید، اندیشه‌ای همچون اندیشهٔ پژوهشگری که به دنبال حقیقت است. لیکن می‌آیند تا جدال و ستیز کنند، و اسباب ردّکردن و عللِ نپذیرفتن، و راه تکذیب حقائق نمودن را بجویند و پیدا کنند:

﴿ حَتّیٰ إِذٰا جٰاءُوکَ یُجٰادِلُونَکَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا: إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطیرُ الْأَوَّلینَ ﴾.

تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می‌آیند می‌گویند: اینها (که تو بر ما می‌خوانی) جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست.

«اساطیر»: جمع اُسطوره، به معنی افسانه است. عربها اساطیر را بر داستانهائی اطلاق می‌کردند که در بر گیرندهٔ خوارق مربوط به خدایان و پهلوانان در حکایتهای بت‌پرستانه باشد. نزدیکترین این چیز بدیشان بت‌پرستی ایرانی و افسانه‌های آنجا بود.

مشرکان خوب می‌دانستند که این قرآن افسانه‌های پیشینیان نیست. ولی آنان مجادله می‌کردند و به دنبال اسباب و عللی بودند که بدانها برای نپذیرفتن و تکذیب کردن چنگ بزنند. ایشان انواع شبهه‌های دور از ذهن را می‌جستند و به گمانهای بی‌بنیاد متوسّل می‌شدند... در آیه‌هائی که از قرآن برای آنان خوانده می‌شد، داستانهائی از پیغمبران، و اقوام ایشان، و نابودی

پیشینیان تکذیب کنندهٔ حق و حقیقت، به گوششان می‌خورد. نیرنگبازانه به انتقاد می‌پرداختند و سست‌ترین سبب و ناچیزترین علّت را بهانه می‌کردند و دربارهٔ چنین داستانها و دربارهٔ جملگی قرآن می‌گفتند:

﴿ إِنْ هٰذا إِلاَّ أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴾.

اینها (که تو بر ما می‌خوانی) جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست.

برای منصرف کردن مردمان از شنیدن قرآن، و استوار داشتن این بهتان - این که می‌گفتند این قرآن جز افسانه‌های پیشینیان نیست - مالک پسر نضر که داستانهای ایرانی رستم و اسفندیار را حفظ می‌کرد، رستم و اسفندیار که از پهلوانان افسانه‌ای ایران هستند. وقتی که پیغمبر ﷺ می‌نشست و برای مردم قرآن را تلاوت می‌فرمود، مالک پسر نضر نزدیک بدو مجلسی را ترتیب می‌داد و به قصّه‌گوئی و افسانه‌سرائی می‌پرداخت و به مردم می‌گفت: اگر محمّد افسانه‌های پیشینیان را برای شما روایت می‌دارد، من داستانهای زیباتری می‌دانم و آنها را برای شما نقل می‌کنم. سپس افسانه‌هائی که می‌دانست برای مردمان می‌گفت، تا ایشان را از گوش فرا دادن به قرآن مجید منصرف گرداند و بدور دارد!

بزرگان قوم نیز مردمان را از گوش فرا دادن به قرآن نهی می‌کردند و بازمی‌داشتند، و خودشان نیز دوری می‌گزیدند و گوش فرانمی‌دادند، از ترس این که از قرآن متأثّر شوند و پذیرش پیدا کنند و مسلمان گردند:

﴿ وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ، وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ، وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ ﴾.

آنان (دیگران را) از قرآن باز می‌دارند و خود نیز از آن دوری می‌گزینند (و لذا نه خودشان از قرآن سود می‌برند و نه می‌گذارند از آن سود ببرند! به سبب چنین کاری) آنان جز خویشتن را هلاک نمی‌نمایند (و تنها خودشان زیان می‌بینند) ولی (زشتی عمل خود و فرجام بد آن را) درک نمی‌کنند.

مشرکان مطمئنّ بودند که قرآن افسانه‌های پیشینیان نیست. آن را برابر با افسانه‌ها قرار دادن هیچگونه فائده‌ای ندارد، اگر مردمان را آزاد گذارند که گوش فرا دهند! بزرگان قریش بر خویشتن می‌ترسیدند همان گونه که بر پیروان خود نیز بیم داشتند از این که قرآن در آنان تأثیر کند و ایشان را مجذوب خویش گرداند.

در این صورت کافی نبود که در مبارزهٔ میان حقّی که با سلطهٔ نیرومند و قدرت استوار به ژرفای دلها می‌خزید، و باطلی که سست و در حال فرو افتادن بود، نضر پسر حارث یا مالک پسر نضر بیاید و بنشیند و برای مردمان قصّه‌گوئی کند و افسانه‌های پیشینیان را برایشان روایت نماید! بدین خاطر بود که پیروان خویش را نهی می‌کردند و بازمی‌داشتند از این که بدین قرآن گوش فرا دهند، و خودشان نیز دوری کنند و به قرآن گوش نکنند، از ترس این که متأثّر شوند و پذیرای آئین راستین اسلام گردند! داستان اخنس پسر شُرَيْق، و ابوسفیان پسر حرب، و عمرو پسر هشام، داستان مشهوری است. اینان با کشش و جاذبهٔ قرآن سخت مقاومت می‌کردند، امّا جاذبهٔ نیرومند قرآن آنان را نهانی کاملاً به سوی خود می‌کشید و تلاوت آن ایشان را گرفتار و شیدای خویش می‌ساخت.

همهٔ این تلاشها بدان خاطر بود که خودشان را و دیگران را از گوش فرا دادن به قرآن بدور دارند، و خود را و سائرین را از تأثیر قرآن و پذیرش آن، بر کنار نمایند! این هم تلاشی است که در حقیقت برای نابودی خویشتن می‌ورزیدند، همانگونه که خداوند سبحان بیان می‌فرماید:

﴿ وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ! ﴾.

آنان جز خویشتن را هلاک نمی‌نمایند (و تنها خودشان زیان می‌بینند) ولی (زشتی عمل خود و فرجام بد آن را) درک نمی‌کنند.

آیا کسی که با خویشتن می‌رزمد و با دیگران به پیکار می‌نشیند، تا خود را و دیگران را از هدایت و صلاح و فلاح در دنیا و آخرت باز دارد، جز خویشتن را هلاک و نابود می‌سازد؟

آن کسانی که تمام تلاش و کوشش خود را صرف این می‌کنند که خویش را و مردمان را همراه با خویشتن از هدایت یزدان به دور دارند، واقعاً بیچاره و درمانده‌اند، هر چند که در جامه‌های پر زرق و برق توانمندان و قلدران، و در لباسهای فاخر طاغوتیان و گردنکشان جلوه‌گر آیند و بخرامند! آنان بیچاره و درمانده‌اند و جز خود را در دنیا و آخرت هلاک و نابود نمی‌سازند، هر چند که در مدّت زمانی چنین به نظر ایشان آید، و یا چنین به نظر گول خوردن کف و خس و خاشاک آید که آنان سود می‌برند و رستگار می‌شوند!

کسی که می‌خواهد منظرهٔ ایشان را بنگرد، پردهٔ دیگری را تماشا کند که مقابل پردهٔ پیشین قرار دارد:

﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُوا: يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ، وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا، وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

اگر تو (ای محمّد!) آنان را مشاهده کنی بدانگاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه داشته‌اند (و هراس جهنّم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنهای شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمرهٔ مؤمنان می‌شدیم.

این صحنه‌ای است که درست در مقابل صحنه‌ای قرار دارد که در دنیا داشتند... صحنه‌ای است لبریز از رسوائی و پشیمانی و خواری و آه و افسوس! این صحنه در مقابل همان صحنه‌ای قرار دارد که از رویگردانی و ستیزه‌گری و بازداشتن و دوری گزیدن و ادّعاء عریض و طویل موج می‌زد!

﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى ٱلنَّارِ ﴾.

اگر تو (ای محمّد!) آنان را مشاهده کنی بدانگاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه داشته‌اند.

اگر آن صحنه را بنگری! و اگر ایشان را ببینی که در کنار آتش دوزخ آنان را نگاه داشته‌اند! در حالی که نمی‌توانند رویگردان شوند و پشت کنند و بروند! نمی‌توانند ستیزه‌گری و پرخاش کنند! قدرت نیرنگ و یاوه‌سرائی ندارند!

اگر ایشان را مشاهده کنی، چیزهای هراس‌انگیز و وحشتناکی را ملاحظه خواهی کرد! ایشان را خواهی دید که می‌گویند:

﴿ يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ، وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا، وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمرهٔ مؤمنان می‌شدیم.

آخر آنان هم اینک می‌دانند که آیات قرآن «آیات پروردگارمان» بوده است! ایشان آرزو می‌کنند ای کاش آنان را به جهان برمی‌گرداندند! در این صورت هرگز چنین آیاتی را تکذیب نمی‌کردند، و از زمرهٔ مؤمنان می‌شدند!

امّا این درخواستها و آرزوها، جز امیدهای بیهوده و خواستهای بی‌نتیجه نخواهد بود! اصلاً چنین چیزی نمی‌شود و بهیچوجه درخواستهایشان برآورده نمی‌گردد!

آنان سرشت خود را نمی‌شناسند. سرشت ایشان سرشتی است که ایمان نمی‌آورد. امّا این که آنان به خود می‌گویند: اگر ایشان را به جهان برگردانند، چه رسد به این که حقّ و حقیقت را تکذیب نمی‌دارند، ایمان نیز می‌آورند. این نیز دروغی بیش نیست. این امر با حقیقت سرشت ایشان نمی‌خواند. اگر آنان به جهان نیز برگردانده شوند و به درخواستشان پاسخ مثبت داده شود، با کار و باری که در پیش می‌گیرند سازگار نبوده و آنان دیگر باره ایمان نمی‌آورند. ایشان چنین سخنی را نمی‌گویند مگر بدان سبب که پرده از کار زشتشان و فرجام نامیمونشان فرو افتاده است، و آنچه را که از پیروانشان قبلاً پنهان می‌کردند، تا بدیشان چنین بفهمانند: آنان راسترو و حقّگرا و رستگارند، هم اینک پیدا و هویدا شده است و مایهٔ

رسوائی گشته است:

﴿ بَلْ بَدٰا لَهُمْ مٰا كٰانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ. وَ لَوْ رُدُّوا لَعٰادُوا لِمٰا نُهُوا عَنْهُ. وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ ﴾.

(این تمنّا، آرزوی دروغینی بیش نیست) بلکه (به خاطر آن است که در آن جهان، عیوب) کارهائی را که قبلاً (در این دنیا انجام می‌داده‌اند و از خود و دیگران) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعدهٔ ایمان) دروغگویند.

مسلّماً یزدان سرشت ایشان را می‌شناسد. از پافشاری ایشان بر باطل آگاه است. می‌داند که ترس و هراس موقعیّت خوفناک کنار آتش دوزخ است که زبان آنان را به گفتار درآورده است و به بیان چنین آرزوها و اظهار چنین وعده‌هائی واداشته است.

﴿ وَ لَوْ رُدُّوا لَعٰادُوا لِمٰا نُهُوا عَنْهُ. وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ ﴾.

اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعدهٔ ایمان) دروغگویند.

روند قرآنی ایشان را در همین صحنهٔ زشت و پلشت رها می‌کند... این ردّ درخواستشان بر چهره‌هایشان پس گردنی می‌زند و تازیانه‌های خواری و دروغگوئی بر قفای ایشان می‌نوازد!

❁

روند قرآنی به ترک مشرکان می‌گوید تا در اینجا نیز دو صفحهٔ تازهٔ رویاروی را باز کند، و از روی آنها دو صحنهٔ رویاروی را ترتیب دهد: صحنه‌ای از دنیا، بدانگاه که قاطعانه می‌گویند زنده شدن و رستاخیزی، و حساب و کتاب و سزا و جزائی در میان نیست. صحنهٔ دوم مربوط به آخرت است، بدانگاه که مشرکان بر پای ایستاده‌اند و در پیشگاه خدای نگاه داشته شده‌اند و خدا از ایشان دربارهٔ کارهائی که می‌کرده‌اند و سرمایهٔ عمر خود را صرف چه چیزهائی می‌نموده‌اند، سؤال می‌فرماید. از جملهٔ پرسشها یکی این است:

﴿ أَلَيْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ؟ ﴾.

آیا این (چیزهائی را که می‌بینید و دامنگیرتان است) حقّ نیست؟!.

پرسشی است که انسان را به لرزه می‌اندازد و او را آب می‌کند... مشرکان نیز پاسخ می‌دهند، پاسخ اشخاص رسوا و پست:

﴿ بَلىٰ! وَ رَبِّنٰا ﴾.

آری! به پروردگارمان سوگند (حقّ است).

در این وقت با جزای دردناکی در برابر کفری که ورزیده‌اند رویاروی و سزا داده می‌شوند. سپس روند قرآنی به پیش می‌رود، و صحنه‌ای از ایشان را ترسیم می‌کند، بدان هنگام که ناگهانی هنگامهٔ قیامت در می‌رسد و ایشان را در بر می‌گیرد. واویلا آنان که ملاقات با خدا را باور نمی‌داشتند! آه و ناله سر می‌دهند و زیانبار و حسرت‌زده می‌گردند. بار کفر و شرک و گناهان خویش را بر دوشهایشان حمل می‌کنند! در پایان، یزدان سبحان، حقیقت ارزش دنیا و ارج آخرت را در ترازوی درست و معیار راست خود، بیان می‌فرماید:

﴿ وَ قٰالُوا: إِنْ هِيَ إِلاّٰ حَيٰاتُنَا الدُّنْيٰا، وَ مٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ. وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ قٰالَ: أَلَيْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ؟ قٰالُوا: بَلىٰ وَ رَبِّنٰا. قٰالَ فَذُوقُوا الْعَذٰابَ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ... قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقٰاءِ اللهِ حَتّٰى إِذٰا جٰاءَتْهُمُ السّٰاعَةُ بَغْتَةً قٰالُوا: يٰا حَسْرَتَنٰا عَلىٰ مٰا فَرَّطْنٰا فِيهٰا، وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزٰارَهُمْ عَلىٰ ظُهُورِهِمْ أَلاٰ سٰاءَ مٰا يَزِرُونَ. وَ مَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا إِلاّٰ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ، وَ لَلدّٰارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ. أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ ﴾.

آنان (اگر هم به دنیا برگردند، دیگر باره) می‌گویند: زندگی تنها همین زندگی دنیای ما است و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم (و قیامت و دوزخ و بهشتی در میان نیست!). اگر (ایشان را) ببینی بدان هنگام که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده‌اند (خواهی دید که چه حال بد و وضع تباهی دارند، و خداوند بدیشان) می‌گوید: آیا این (چیزهائی را

که می‌بینید و دامنگیرتان است) حقّ نیست؟! می‌گویند: آری به پروردگارمان سوگند (حقّ است. آنگاه خداوند باز بدیشان) می‌گوید: پس به سبب کفری که می‌ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید. مسلّماً آنان که ملاقات با خدا را دروغ می‌پندارند (و حساب و کتاب و مجازات و مکافات آخرت را باور نمی‌دارند و به انکار خود ادامه می‌دهند) تا آنگاه که ناگهان قیامت فرا می‌رسد، زیان می‌بینند (و در هنگامهٔ رستاخیز سخت پشیمان می‌شوند و) می‌گویند: فسوسا و دریغا (چرا غافل بودیم و) در دنیا کوتاهی کردیم و (توشه و زاد آخرت را تهیّه ننمودیم. آنان در آن روز بار) گناهان را بر دوش خود می‌کشند. هان! چه بد چیزی بر دوش می‌کشند! زندگی دنیا (که کافران تنها آن را زندگی می‌دانند) سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیست، و سرای آخرت (جهان حقیقی است و) برای پرهیزگاران بهتر (از این جهان فانی) است. آیا (این امر بدیهی را) نمی‌فهمید (و سود و زیان خود را نمی‌دانید)؟.

مسألهٔ رستاخیز وزندگی دوباره و حساب و کتاب و سزا و جزا در سرای آخرت، از جملهٔ مسائل اساسی و اصولی عقیده است، عقیده‌ای که اسلام آن را با خود به ارمغان آورده است، و پس از مسألهٔ یگانگی یزدان، یعنی توحید الوهیّت، بنای این عقیده بر آن استوار و پابرجا می‌گردد. خلاصه مسأله‌ای است که این آئین، از لحاظ عقیدتی و جهان‌بینی، و اخلاقی و رفتاری، و شریعت و نظام، جز بر آن استوار نمی‌گردد و جز با بودن آن پایدار نمی‌ماند.

این آئینی که خدا آن را کامل کرده است، و با آن نعمت خود را بر مؤمنان اتمام بخشیده است، و پسندیده است که اسلام دین آنان باشد - همانگونه که در قرآن مجید خود فرموده است - خودش به تنهائی برنامهٔ کاملی برای زندگی است، و در ماهیّت هستی خود تکامل یافته و هماهنگ است ... جهان‌بینی اعتقادی در آن با ارزشهای اخلاقی، و با قوانین و مقرّرات نظم و نظام جامعه، «تکامل یافته» و هماهنگ است ... همهٔ آنها هم بر پایهٔ یگانه‌ای از حقیقت الوهیّت و حقیقت زندگی اخروی موجود در این آئین، استوار و پابرجا می‌گردند.

چه زندگی در جهان‌بینی اسلامی، تنها این برههٔ کوتاه از زمان نیست، مدّت زمان کوتاهی که بیانگر عمر شخص است، و تنها دوران محدودی از زمان نیست که بیانگر عمر گروهی از مردمان است، و فقط روزگارانی نیست که مشتمل بر عمر همهٔ انسانها در این زندگی دنیوی است.

زندگی در جهان‌بینی اسلامی، طول آن در زمان، عرض آن در مکان، ژرفای آن در همهٔ جهانها، و تنوّع آن در فراخنای حقیقت حیات امتداد می‌یابد... در مقابل، کسانی که آخرت را از حساب زندگی خود حذف می‌کنند و بدان ایمان ندارند، زندگانی را تنها محدود به مدّتی می‌دانند که آن را می‌بینند و سپری می‌کنند، و یا گمان می‌برند و به تصوّر درمی‌آورند.

زندگی در جهان‌بینی اسلامی، در زمان امتداد می‌یابد. از این لحاظ هم شامل مدّت زمان مشهور و مشهود، یعنی دوران حیات دنیوی، می‌شود، و هم دوران حیات اخروی را فرامی‌گیرد، مدّت حیاتی که جز یزدان کسی اندازهٔ آن را نمی‌داند و زندگی دنیای کنونی در برابر آن ساعتی از یک روز است!

زندگی در جهان‌بینی اسلامی، در مکان امتداد می‌یابد. به این کرهٔ زمینی که انسانها روی آن زندگی می‌کنند، سرای دیگری را می‌افزاید که پهنای بهشت آن به اندازهٔ پهنای آسمانها و زمین است، و دوزخی را بر آن می‌افزاید که مجموعهٔ بسیاری از انسانهائی را در بر می‌گیرد که در نسلهای پیاپی در میلیونها سال روی کرهٔ زمین زیسته‌اند و در آبادانی آن کوشیده‌اند!

زندگی در جهان‌بینی اسلامی در ژرفای جهانها امتداد می‌یابد و شامل هم این هستی دیدنی می‌گردد، و هم مشتمل بر وجودی می‌شود که غیب و نادیدنی است، و حقیقت آن را بطور کلّی جز یزدان نمی‌داند. ما انسانها از جهان‌غیب چیزی نمی‌دانیم، مگر آن مقداری را که خدا از آن به ما خبر داده است. جهانی است که از لحظهٔ

مرگ آغاز می‌گردد، و منتهی به سرای آخرت می‌شود. جهان مرگ و جهان آخرت هر دو جزو غیب است و تنها خدا آگاه از آن است و بس. هر دوی این جهانها هستی انسانها به شکلهائی در آنها امتداد می‌یابد که جز خدا کسی از آن صُوَر و اشکال آگاه نیست.

زندگی در جهان‌بینی اسلامی در فراخنای حقیقت حیات امتداد می‌یابد. هم مشتمل بر سطح معهود در زندگانی دنیوی می‌گردد، و هم سطحهای تازهٔ زندگانی اخروی را در بر می‌گیرد، سطوح جدید موجود در بهشت و هم موجود در دوزخ... هر سطحی از سطوح زندگی اخروی نیز انواع و اقسامی دارد و لون و نوعی از حیات خاصّ است و چشش یا گزش ویژهٔ خود را دارد، و کاملاً با چششها یا گزشهای این جهان و لونها و نوعهای زندگی دنیوی فرق دارد، و این جهان با مقایسهٔ با آن جهان، بال پشّه‌ای نمی‌ارزد!

شخصیّت انسان در جهان‌بینی اسلامی، امتداد می‌یابد در این ابعاد زمان، و آفاق مکان، و در این فراخناها و ژرفاها و سطحهای جهانهای مختلف و زندگانیهای گوناگون... جهان‌بینی انسان در جهان‌بینی اسلامی همهٔ کیهان و سراسر هستی انسان را فرامی‌گیرد، و انسان به ژرفای زندگی می‌نگرد، و فراخنای حیات را پیش چشم می‌دارد. تلاشها و تلاپوها و دلبستگیها و نگرشها و ارزشها و معیارهای انسان، بزرگ و فراخ می‌گردد، تا بدانجا که همسنگ و همطراز چنان امتدادی در ابعاد و آفاق و اعماق و سطوح می‌شود... در صورتی که جهان‌بینیهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند نسبت به کیهان و هستی انسان، ضعیف و ناچیز می‌گردد. آنان خویشتن را، و جهان‌بینیهای خویشتن را، و ارزشها و معیارهای خویش را و تلاشها و کوششهای خود را در آن سوراخ تنگ و کوچک و ناچیز زندگی دنیوی گرد می‌آورند!

با توجّه بدین اختلاف در جهان‌بینی است که اختلاف در ارزشها و معیارها، و اختلاف در قوانین و مقرّرات آغاز می‌گردد. همچنین روشن می‌شود که چرا این آئین، برنامهٔ کامل و هماهنگ زندگی است. از دیگر سو ارزش زندگی آخرت در ساختار این آئین، چه از نظر جهان‌بینی و اعتقادی، و چه از لحاظ اخلاق و رفتار، و چه از دیدگاه قانون و نظام حکومتی، پیدا و هویدا می‌گردد.

انسانی که در این گسترهٔ باز و فراخ و طولانی و ممتدّ زمان و مکان و جهانهای نامحدود و نوعهای خارج از تصوّر، زندگی می‌کند، با انسانی فرق بسیاری دارد که در آن سوراخ تنگ زندگی سپری می‌کند، و با دیگران بر سر این سوراخ تنگ می‌جنگد، بدون این که در برابر چیزی که از دست او برود چشم به راه عوضی باشد، و منتظر پاداشی باشد که او انجام می‌دهد یا در حقّ او انجام می‌پذیرد... امید او تنها محدود به این کرهٔ زمین است و چشم براه دریافت سزا و جزا از مردمان خاک نشین و بس!

گسترش جهان‌بینی و ژرفا و گوناگونی آن، در درون، فراخی، و در کار و کوشش، سترگی، و در فهم و شعور، والائی، پدید می‌آورد. از این امور هم، اخلاق و رفتاری نشأت می‌گیرد که جدای از اخلاق و رفتار کسانی است که در سوراخها زندگی را سپری می‌کنند. اگر به فراخی جهان‌بینی و ژرفا و تنوّع آن، سرشت این جهان‌بینی، و اعتقاد به سزا و جزای دادگرانه در جهان آخرت، و باور به فراوانی پاداش و ارزش و ارج آن در برابر چیزهائی که هزینه می‌گردد و به ظاهر از دست می‌رود، افزوده گردد، نفس انسان برای فداکاری و بذل جان و صرف مال در راه حقّ و خیر و صلاحی که می‌داند فرمان یزدان آن را مقرّر داشته است، و ملاک عوض گرفتن و پاداش دریافت کردن است، آماده می‌گردد. در این راستا اخلاق و رفتار فرد - اگر همان گونه که در جهان‌بینی اسلامی است، به آخرت ایمان داشته باشد - و اوضاع اجتماعی و دستگاه‌های دولتی، اصلاح می‌شوند، و افراد نمی‌گذارند ادارات منحرف شوند، و کارمندان به کژ راهه روند. چرا که مردمان که اندامهای پیکرهٔ اجتماع هستند می‌دانند که سکوتشان

در برابر فساد دستگاهها و اداره‌ها تنها ایشان را از اصلاح و فلاح زندگی دنیا و خوبیهای آن محروم نمی‌دارد و بس، بلکه آنان را اگر در برابر فساد ادارات و مؤسسّات سکوت کنند، در آخرت نیز از عوض و پاداش کار محروم می‌نماید، و در نتیجه دنیا و آخرت را از دست می‌دهند و در هر دو سرا زیان می‌بینند!

کسانی که بر عقیدهٔ به زندگی آخرت ایراد می‌گیرند و از راه تهمت و دروغ می‌گویند: عقیدهٔ به زندگی آخرت مردمان را به بیکارگی و بی‌مایگی در زندگی دنیا، و به ترک خود زندگی دنیا و سستی و تنبلی در آن، و به ترک تلاش و کوشش برای بهبودی بخشیدن و اصلاح کردن جهان، و به تحویل آن به دست طاغیان و مفسدان، فرا می‌خواند و می‌کشاند، زیرا کسی که معتقد به زندگی آخرت است، به امید نعمت آخرت، نعمت دنیا را رها می‌سازد... کسانی که چنین ایرادی را می‌گیرند و همچون دروغ شاخداری را دربارهٔ عقیدهٔ به آخرت به هم می‌بافند، نه تنها دروغگو و یاوه سرایند بلکه جاهل و نادان نیز هستند! آنان میان عقیدهٔ به آخرت - بدان گونه که در جهان‌بینیهای منحرف کلیساها است - و عقیدهٔ به آخرت - بدان شکلی که در آئین درست خدا است - فرقی نمی‌گذارند و آنها را آمیزهٔ یکدیگر می‌کنند... چه دنیا در جهان‌بینی اسلامی مزرعهٔ آخرت است. جهاد و تلاش در زندگی دنیا برای اصلاح این جهان، و زدودن شرّ و فساد از آن، و دفع تجاوز به حریم سلطه و قدرت یزدان در آن، و جلوگیری از طغیان و قلدری طاغوتها و زورگویان، و پیاده کردن عدالت و دادگری برای مردمان، و خیر و خوبی و خوشی و آسایش بخشیدن به همگان، همهٔ اینها توشهٔ آخرت بشمار می‌آید. توشه‌ای که درهای بهشت را برای جهاد کنندگان و تلاشگران می‌گشاید، و سعادت سرمدی بهشت را عوض و پاداش چیزهائی می‌گرداند که مؤمنان در نبرد با باطل از دست داده‌اند و بلاها و رنجهائی که در این راه دیده‌اند.

آخر عقیده‌ای که جهان‌بینیها و اندیشه‌هایش این چنین باشد، چگونه ممکن خواهد بود که پیروانش زندگی دنیا را رها سازند و بگذارند راکد و گندیده شود، یا تباهی گیرد و خلل پذیرد و فاسد و مختلّ گردد، یا ظلم و طغیان در گسترهٔ آن شایع و حاکم شود، و یا زندگی جهان در اصلاح و آبادانی پیشرفت نکند و عقب مانده گردد، در حالی که آنان به امید رسیدن به آخرت بوده و منتظر پاداش و جزا در آن از سوی یزدان باشند؟

مردمان اگر در دوره یا دوره‌هائی از زمان، زندگی منفیانه و گوشه‌گیرانه‌ای را سپری کرده باشند، و گذاشته باشند تباهی و بدی و ستمگری و سرکشی و عقب ماندگی و نادانی، زندگانی آنان را فرا گیرد - هر چند که ادّعای پیروی از اسلام را داشته‌اند - قطعاً ایشان برخی از این کارها و یا همهٔ این کارها را انجام داده‌اند، بدان سبب که جهان‌بینی و دیدگاهشان نسبت به اسلام، تباهی گرفته است و به کژراهه افتاده است، و بدان علّت که باورشان به قیامت سستی پذیرفته است و لرزان بوده است. ولی نه بدان خاطر بوده است که آنان حقیقت این آئین را پذیرفته‌اند و متدیّن بدین آئین بوده‌اند، و به ملاقات یزدان در آن جهان باور داشته‌اند! زیرا کسی که به ملاقات یزدان در آخرت ایمان داشته باشد و حقیقت این آئین را فهم کرده باشد، هرگز در زندگی دنیوی منفی بافانه زندگی را سپری نمی‌کند، یا خویشتن را عقب افتاده نمی‌سازد، و از پیشتازی دوری نمی‌نماید، و هرگز از شرّ و فساد و طغیان خشنود نمی‌گردد.

انسان مسلمان در این جهان زندگی می‌کند، ولی می‌داند که او بزرگتر و والاتر از این جهان است. از خوبیها و خوشیهای آن استفاده می‌کند و یا در جهان پارسائی می‌ورزد، امّا می‌داند که خوبیها و خوشیها و بطور کلّی نعمتها در این دنیا برای او حلال است و در آن جهان تنها اختصاص بدو دارد. برای ترقّی این دنیا و تسخیر نیروها و انرژیها تلاش می‌ورزد و می‌داند که این کار وظیفهٔ خلیفه‌گری او و از سوی یزدان در این جهان است. با شرّ و فساد و ظلم می‌رزمد و در این راه

اذیّت و آزار و فداکاری و حتّی شهادت را تحمّل می‌کند، چون می‌داند آنچه را که به خود می‌پذیرد و یا انجام می‌دهد برای خویشتن پیشاپیش به آخرت می‌فرستد و اندوخته می‌کند... او از آئین خود آموخته است که دنیا مزرعهٔ آخرت است، و راهی به سوی آخرت نمی‌رود مگر این که از سرزمین این جهان می‌گذرد، و دنیا هر چند که کوچک و ناچیز است، امّا نعمت خدا است و با استفادهٔ از آن به نعمت بزرگ یزدان دسترسی پیدا می‌کند.

در هر جزئی از نظام اسلامی دستیابی به بخشی از حقیقت زندگی آخرت نهفته است. زندگی آخرت، در جهان‌بینی، فراخی و زیبائی و والائی می‌آفریند. و در اخلاق، رفعت و پاکی و بزرگواری و سختگیری در حقّ و پرهیزگاری و پارسائی پدیدار می‌سازد. و در تلاش و کوشش انسانی، استواری و محکم‌کاری و اعتماد و تصمیم و نقشه و طرح به وجود می‌آورد.

با توجّه به همهٔ این امور است که زندگی اسلامی بدون ایمان به آخرت، راست و درست و روبراه نمی‌گردد. به همین خاطر است که در قرآن مجید بر حقیقت آخرت این همه تأکید شده است.

عربها در دورهٔ جاهلیّت خود - به سبب همین جاهلیّت - آفاق جهان‌بینی و فهم و شعور و اندیشه و تفکّرشان از زندگی این دنیا فراتر نمی‌رفت و اعتقاد به جهان آخرت برایشان دشوار بود. تنها به جهان حاضر معتقد بودند و جهان آخرت را از حساب عمر خود حذف می‌کردند. بدین سبب امتداد انسانیّت انسان را از آفاق و ابعاد محسوسات فراتر نمی‌بردند، و ابعاد و آفاق و اعماق غیرمادی را فهم نمی‌کردند، و لذا دنیای انسان را در دائرهٔ ملموسات محدود می‌کردند و به فراسوی مادیات معتقد نبودند... چنین فهم و شعوری و جهان‌بینی و بینشی، بیشتر شبیه به ادراک و احساس حیوانات است تا انسان... کار و بارشان در این باره شبیه کار و بار جاهلیّت کنونی است که طرفداران چنین جاهلیّتی مصرّانه می‌کوشند آن را «علمی» بنامند و نامگذاری کنند!

﴿وَ قٰالُوا: إِنْ هِيَ إِلاّٰ حَيٰاتُنَا ٱلدُّنْيٰا وَ مٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾.

آنان (اگر هم به دنیا برگردند، دیگر باره) می‌گویند: زندگی تنها همین زندگی دنیای ما است و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم (و قیامت و دوزخ و بهشتی در میان نیست!).

خداوند سبحان می‌دانسته است که چنین عقیده و باوری، محال است که زندگی والا و بزرگوار بشری در پرتو آن رشد و ترقّی یابد و اوج گیرد و پیشرفت کند. این آفاق و ابعاد تنگ فهم و شعور و تفکّر و تصوّری که انسان را به زمین می‌چسباند، و جهان‌بینی انسان را همچون چهارپایان به محسوسات و ملموسات زمین محدود می‌گرداند، و این گسترهٔ تنگ مکانی و زمانی که آتش آتشکدهٔ حرص و آز و دنیا دوستی را در درون نفس انسان برافروخته می‌دارد، و انسانها را بالای لاشهٔ کالای محدود و لذّت ناچیز دنیا گرد می‌آورد، و آنان را به بندگی و پرستش متاع ناچیز و بی‌مقدار جهان می‌کشاند، و دیو شهوات و لذائذ را از غل و زنجیر می‌رهاند، تا بدون هیچگونه رادع و مانعی نعره زنان به میدان درآید و سرکشی نماید، و آرام و قرار و صلح و ساز نشناسد، و به مکافات و سزا و جزائی امیدوار نباشد، اگر این شهوات پست ناچیزی که به پرشها و جهشهای چهارپایان می‌ماند، سرکوب و درهم شکسته شود، و اگر این نظامهای حکومتی و احوال و اوضاع جهانی که در این گسترهٔ تنگ زمین پدید می‌آیند و تنها در آنها ابعاد و آفاق تنگ زمان و مکان منظور می‌گردد و عدالت و دادگری و رحمت و عطوفتی و معیار و میزانی را به رسمیّت نمی‌شناسد... مردمان یکی با دیگری می‌جنگد، دسته‌ها با یکدیگر کشمکش و نزاع می‌کنند. جنسها و نژادها همدیگر را نقش زمین می‌سازند... همگان انگار در جنگل گام برمی‌دارند و قوی ضعیف را پاره و نابود می‌کند. رفتار ایشان خیلی از رفتار درّندگان و غولهای بیابان بهتر و بالاتر نیست!

همانگونه که امروزه ما در دنیای «تمدّن» در همه جا می‌بینیم.

یزدان سبحان همهٔ اینها را می‌دانسته است، و از این هم آگاه بوده است که امّت اسلامی، امّتی که وظیفهٔ مهمّ نظارت بر حیات بشری را بر عهده دارد، و رهبری آن را بدیشان خواهد سپرد تا انسانها را به بلندای قلّهٔ سربفلک کشیده‌ای برسانند که خدا می‌خواهد در آنجا بزرگی و سترگی بشریّت به شکل واقعی جلوه‌گر آید، چنین امّتی نمی‌تواند چنین وظیفه‌ای را اداء کند مگر این که جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و ارزشها و معیارهای خود را از چنان سوراخ تنگی بیرون بیاورد و خویشتن را بدان آفاق و ابعاد فراخ برساند... یعنی خود را از تنگنای جهان به فراخنای دنیا و آخرت واصل گرداند.

بدین خاطراست که دربارهٔ حقیقت آخرت این همه تأکید به میان آمده است. اوّل بدان خاطر که آخرت حقّ است، و یزدان هم حقّ را بیان می‌فرماید. دوم ایمان به آخرت برای تکمیل انسانیّت انسان، از لحاظ جهان‌بینی و اعتقاد، و اخلاق و رفتار، و قانون و نظام، ضرورت دارد.

بدین خاطر است که این همه آهنگهای بلند ژرف را در این موج رودخانهٔ خروشان سوره می‌شنویم و می‌یابیم. آهنگهائی که یزدان جهان می‌داند که فطرت انسان در برابر آنها به تکان می‌افتد و بر خود می‌لرزد، و منافذ و دریچه‌های آن باز می‌شود، و دستگاههای گیرنده در آن از خواب بیدار می‌گردد و می‌جنبد و پویا و کوشا به تلاش می‌ایستد، و آمادهٔ دریافت و پذیرش می‌شود...

افزون بر همهٔ اینها، حقیقت را به تصویر می‌کشد:

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ قٰالَ: أَلَيْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ؟ قٰالُوا: بَلىٰ وَ رَبِّنٰا. قٰالَ فَذُوقُوا الْعَذٰابَ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾.

اگر آنان را ببینی بدان هنگام که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده‌اند (خواهی دید که چه حال بد و وضع تباهی دارند، و خداوند بدیشان) می‌گوید: آیا این (چیزهائی را که می‌بینید و دامنگیرتان است) حقّ است؟! می‌گویند: آری به پروردگارمان سوگند (حقّ است. آنگاه خداوند باز بدیشان) می‌گوید: پس به سبب کفری که می‌ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید.

این سرنوشت کسانی است که می‌گفتند:

﴿ إِنْ هِيَ إِلاّٰ حَيٰاتُنَا الدُّنْيٰا وَ مٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴾.

زندگی تنها همین زندگی دنیای ما است و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم.

این صحنهٔ غم‌انگیز و خوار و رسوا کنندهٔ ایشان است. حال و وضع ناگوار ایشان در زمانی است که آنان را در پیشگاه پروردگارشان نگاه داشته‌اند. پروردگاری که ملاقات با او را انکار می‌کردند و دروغش می‌دانستند. ایشان نمی‌توانند از این جایگاه بدشگون تکان بخورند و بروند. انگار گردنهایشان را گرفته‌اند تا در این صحنهٔ بزرگ و حشتناک نگاه داشته شوند:

﴿ قٰالَ: أَلَيْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ؟! ﴾.

می‌گوید: آیا این (چیزهائی را که می‌بینید و دامنگیرتان است) حقّ نیست؟!.

این پرسشی است که انسان را خوار و رسوا می‌دارد و او را ذوب می‌کند!

﴿ قٰالُوا: بَلىٰ وَ رَبِّنٰا ﴾.

می‌گویند: آری به پروردگارمان سوگند (حقّ است).

هم اینک، در حالی که آنان را در پیشگاه پروردگارشان نگاه داشته‌اند، در آن جایگاهی که مؤکّدانه آن را نفی می‌کردند! خلاصه در این جایگاه هراسناک و در این صحنهٔ پر هول و هراس، و به هنگام رویاروئی با سرنوشت بدفرجام، فرمان خداوند بزرگوار صادر می‌گردد و در واپسین لحظات دادگاهی ایشان دستور می‌فرماید:

﴿ قٰالَ: فَذُوقُوا الْعَذٰابَ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾.

می‌گوید: پس به سبب کفری که می‌ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید.

این سرنوشت کسانی است که فراخی جهان‌بینی انسانی را برای خود نخواسته‌اند، و سوراخ تنگ جهان‌بینی

محسوس را بجای آن برگزیده‌اند. آن کسانی که نخواسته‌اند به سوی افق بلند و والای انسانی صعود کنند، و زندگانی خود را بر اساس جهان‌بینی پست و ناچیز استوار داشته‌اند و بر آن زیسته‌اند و بر آن مرده‌اند! این چنین کسانی خویشتن را سرنگون و بدشگون داشته‌اند تا بدانجا که سزاوار این چنین عذابی شده‌اند! عذابی که مناسب با سرشتهای کافرین در آخرت است. کافرانی که در آن سطح پست زندگی، با چنان جهان‌بینی پست بیمقدار زیسته‌اند!

روند قرآنی که صحنه را با چنین داوری آسمانی پایان می‌دهد، صحنه‌ای که هماهنگ و هم‌آوا با بزرگی جایگاه و ترس و هراس بی‌انتهاء است، در اینجا آن را با بیان حقیقتی که دارد، تکمیل می‌کند:

﴿ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقٰاءِ اللهِ. حَتّٰىٓ إِذٰا جٰاءَتْهُمُ السّٰاعَةُ بَغْتَةً قٰالُوا: يٰا حَسْرَتَنٰا عَلىٰ مٰا فَرَّطْنٰا فِيهٰا! ﴾.

مسلّماً آنان که ملاقات با خدا را دروغ می‌پندارند (و حساب و کتاب و مجازات و مکافات آخرت را باور نمی‌دارند و به انکار خود ادامه می‌دهند) تا آنگاه که ناگهان قیامت فرا می‌رسد، زیان می‌بینند (و در هنگامهٔ رستاخیز سخت پشیمان می‌شوند و) می‌گویند: فسوسا و دریغا (چرا غافل بودیم و) در دنیا کوتاهی کردیم و (توشه و زاد آخرت را تهیّه ننمودیم!).

این زیان، زیان واقعی مطلقی است: از دست دادن دنیا با سپری کردن زندگی در جهان در آن سطح فرودین پست، و از دست دادن آخرت بدان نحوی که دیدیم، و دیگر رخ دادن ناگهانی قیامتی که چنان اشخاص نادانی برای آن حسابی باز نکرده‌اند و اصلاً بدان ایمان نداشته‌اند:

﴿ حَتّٰىٓ إِذٰا جٰاءَتْهُمُ السّٰاعَةُ بَغْتَةً قٰالُوا: يٰا حَسْرَتَنٰا عَلىٰ مٰا فَرَّطْنٰا فِيهٰا! ﴾.

ناگهانی قیامت به پیش ایشان می‌آید (و بر سرشان می‌تازد و آنان) می‌گویند: فسوسا و دریغا (چرا غافل از احوال خویشتن بودیم و) در دنیا کوتاهی کردیم (و توشه و زادی برای آخرت تهیّه ندیدیم!.

سپس در صحنه‌ای نموده می‌شوند که همچون چهارپایان در زیر بارهای سنگین می‌نالند:

﴿ وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزٰارَهُمْ عَلىٰ ظُهُورِهِمْ ﴾.

آنان (در آن روز بار) گناهان خود را بر دوششان می‌کشند!.

بلکه چهارپایان حال بهتری از اینان دارند. چهارپایان بارهای سنگین اجناس را بر دوش می‌کشند، ولی اینان بارهای سنگین گناهان را بر دوش می‌کشند. بارهای سنگین اجناس از بالای پشت چهارپایان برداشته می‌شود و آنها می‌روند و به استراحت می‌پردازند، ولی بارهای سنگین گناهان از کول مشرکان و کافران برداشته نمی‌شود و بلکه با کوله‌بار سنگین گناهان راهی دوزخ می‌گردند و بزهکاریها ایشان را بدرقهٔ آنجا می‌سازد:

﴿ أَلٰا سٰاءَ مٰا يَزِرُونَ! ﴾.

هان! چه چیز بدی را بر دوش می‌کشند!.

در پرتو چنین صحنه‌ای که زیان دیدن و هدر رفتن را آشکارا فریاد می‌دارد، و به دنبال صحنه‌ای ذکر می‌شود که گویای ترس و هراس است، واپسین نوا در این بخش گوش جان را نوازش می‌دهد و حقیقت ارزش جهان و ارزش سرای جاویدان را برابر میزان و معیار یزدان می‌نمایاند، و بهای این دنیا و قیمت آن دنیا را با چنین میزان و معیار صحیحی به تماشا می‌گذارد:

﴿ وَ مَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا إِلاّٰ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ، وَ لَلدّٰارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ. أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ؟ ﴾.

زندگی دنیا (که کافران تنها آن را زندگی می‌دانند) سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیست، و سرای آخرت (جهان حقیقی است و) برای پرهیزگاران بهتر (از این جهان فانی) است. آیا (این امر بدیهی را) نمی‌فهمید (و سود و زیان خود را نمی‌دانید؟).

این ارزیابی مطلق واپسین دربارهٔ زندگی دنیا و زندگی سرای آخرت در ترازوی کردگار و برابر معیار آفریدگار است. ارزش یک ساعتهٔ یک روز بر این ستارهٔ کوچک، بیشتر و فراتر از این نیست، هنگامی که

با جهان سرمدی و جاویدانی که در آن ملک و مملکت عریض و طویل است، مقایسه می‌گردد و سنجیده می‌شود. امکان ندارد ارزش کوشش و پویش یک ساعته‌ای که صرف این چنین پرستشی می‌شود، با توجّه به زندگی جدّی و متین آخرت، جز لهو و لعب بشمار آید.

این، سنجش راستینی و محاسبهٔ مطلق و بی‌چون و چرائی است. برابر جهان‌بینی اسلامی هرگز هم - همان گونه که گفتیم - در زندگی دنیا سستی و تنبلی بوجود نمی‌آورد، و مایهٔ گوشه‌گیری در جهان، وکناره‌گیری از تلاش و کوشش در آن نمی‌گردد... اگر سستی و تنبلی و گوشه‌گیری و کناره‌گیری هم بوده باشد، بویژه در برخی از حرکات «صوفیگری» صوفیان و «پارسائی» پارسایان، هرگز از جهان‌بینی اسلامی سرچشمه نگرفته است و قطعاً منابع و مصادر آن متعلّق به مکاتب و جهان‌بینیهای بیگانه بوده است. اغلب چنین چیزهائی از جهان‌بینیهای ترسایان دیرنشین، و از جهان‌بینیهای ایرانی، و از بعضی از جهان‌بینیهای اشراقی و خاوری یونانی مشهور، پس از انتقال فرهنگ آنان به جامعهٔ اسلامی، به جهان‌بینی اسلامی سرایت کرده است.

نمونه‌های بزرگ و سترگی که بیانگر جهان‌بینی اسلامی در کامل‌ترین شکل خود است، نه پوچگرائی و گوشه‌گیری است، و نه کناره‌گیری از جهان و نه بی‌توجّهی نسبت بدان است ... مثلاً جملگی اصحاب پیغمبر ﷺ آن کسانی که در جهان درون بر اهریمن پیروز شدند، همانگونه که در جهان بیرون بر او غلبه کردند و بر تشکیلات و دستگاه‌های چیرهٔ جاهلیّت پیرامون خویش در زمین شوریدند و پیروز گشتند. در امپراتوریهائی اهریمن را شکستند و بر دیو درون و بیرون پیروز شدند که حاکمیّت و فرماندهی در دست بندگان بود... این نسل مبارک ارزش زندگی دنیا را بدان گونه فهم و درک می‌کرد که در قانون خدا بود و با معیار و میزان خدا می‌خواند. آنان کسانی بودند که برای آخرت با آن آثار مثبت سترگ، در واقعیّت زندگی با پویائی هر چه بیشتر کار کردند. هم آنان بودند که زندگی دنیوی را با نشاط و تلاش فراوان آغازیدند، و با تاب و توان سرشار از پویش و کوشش، در همهٔ جوانب و نواحی فراخ زندگی، فعّالیّت نمودند و استقامت ورزیدند.

این ارزیابی ربّانی دربارهٔ زندگی دنیا و زندگی آخرت، به اصحاب فوائد فراوانی عطاء فرمود. آنان در پرتو این ارزیابی بندگان دنیا نشدند. بر دنیا سوار شدند و دنیا بر آنان سوار نگشت! دنیا را بندهٔ خویش کردند و آن را رام و مطیع خود نمودند، و دنیا ایشان را بندهٔ خویش نکرد و آنان را رام و مطیع خود ننمود. خلیفه‌گری یزدان را با همهٔ شرائط آن در جهان انجام دادند، و از عهدهٔ هر آنچه لازمهٔ خلیفه‌گری یزدان بود - از قبیل آباد کردن و اصلاح نمودن - بگونهٔ شایسته و بایسته بر آمدند. در انجام وظیفهٔ خلیفه‌گری تنها خدا را در مدّ نظر داشتند و محض رضای او در این راستا به تلاش می‌ایستادند، و جویای سرای آخرت بودند. در نتیجه هم بر اهل دنیا در دنیا پیشی گرفتند و هم بر مردمان در آخرت سبقت جستند!

آخرت جزو غیب است. ایمان به آخرت بر فراخی و بر گسترهٔ جهان‌بینی می‌افزاید، و خرد را رشد و ترقّی می‌دهد. کار کردن برای آخرت نیکو و پسندیده برای پرهیزگاران است. کسانی بدین امر آشنا و آگاه هستند که خردمند و اندیشمند باشند:

﴿ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ ﴾.

سرای آخرت (جهان حقیقی است و) برای پرهیزگاران بهتر (از این جهان فانی) است. آیا (این امر بدیهی را) نمی‌فهمید (و سود و زیان خود را نمی‌دانید؟).

کسانی که امروزه آخرت را انکار می‌کنند به دلیل این که «غیب» است نادانانی هستند که ادّعای علم و دانش را دارند. چه علم و دانش ایشان علم و دانش آدمیزادگان است - چنان که بعداً خواهیم گفت - امروزه حقیقت مورد اعتمادی برایشان باقی نمانده است، مگر حقیقت غیب و حقیقت مجهول!!!

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ ٱلَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ
وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ
رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمْ نَصْرُنَا
وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ وَلَقَدْ جَآءَكَ مِن نَّبَإِي ٱلْمُرْسَلِينَ
﴿٣٤﴾ وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ ٱسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ
نَفَقًا فِي ٱلْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي ٱلسَّمَآءِ فَتَأْتِيَهُم بِـَٔايَةٍ وَلَوْ شَآءَ
ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى ٱلْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿٣٥﴾
۞ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ ٱلَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَٱلْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ
يُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ
قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يُنَزِّلَ ءَايَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾ وَمَا
مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا طَٰٓئِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم
مَّا فَرَّطْنَا فِي ٱلْكِتَٰبِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾
وَٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِـَٔايَٰتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ مَن يَشَإِ ٱللَّهُ
يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾

در این موج از امواج خروشان روند قرآنی سوره، روی سخن متوجّه پیغمبر خدا ﷺ می‌شود. در سرآغاز آن یزدان سبحان خاطر مبارک پیغمبر ﷺ را خوش می‌کند، و غم و اندوهی را از دل او می‌زداید که بر اثر تکذیب کردن قوم خودش او را در بر می‌گیرد. آخر او که راستگو و راسترو و امین و درست است، قوم خودش او را دروغگو و نادرست می‌پندارند، و بر انکار آیات الهی و عدم اعتراف و عدم ایمان بدانها پای می‌فشارند. این کار هم نه بدان خاطر است که او را دروغگو و نادرست بدانند، بلکه بنا به ملاحظات کارهای دیگری است. یزدان جهان پیغمبر ﷺ را دلداری می‌دهد به وسیلهٔ ذکر بلاها و گرفتاریهائی که به پیغمبران دست داده است و اذیّت و آزاری که مردمان نسبت بدیشان روا دیده‌اند. گاهی برادران انبیاء او را دروغگو قلمداد کرده‌اند و گاهی شکنجه‌شان نموده‌اند. ولی پیغمبران شکیبائی کرده‌اند و شکنجه و آزار و یاوه‌سرائیها و نارواهای آدمیزادگان را تحمّل نموده‌اند. سرانجام یزدان به پیغمبران کمک فرموده است و پیروزشان کرده است. سنّت خدا همیشه این چنین بوده است و این چنین نیز خواهد بود و دگرگون نمی‌گردد... هنگامی که روند سوره از دلداری دادن و شادمان کردن و اطمینان بخشیدن می‌پردازد، به پیغمبر ﷺ رو می‌کند و برای او حقیقت بزرگی را دربارهٔ کار و بار این دعوت آسمانی مقرّر می‌دارد: دعوت اسلام برابر قضا و قدر آفریدگار و مطابق سنّت کردگار انجام می‌پذیرد، و وظیفهٔ دعوت کننده و فرا خوانندهٔ به سوی برنامهٔ یزدان جز تبلیغ و توضیح، یعنی رساندن و روشنگری اوامر و نواهی نیست... این خدا است که همهٔ امور را می‌چرخاند و جهان را اداره می‌گرداند، بر دعوت کننده و فرا خواننده وظیفه‌ای جز این نیست که برابر فرمان برود، و پیش از موعد گامی را به جلو بر ندارد، و کاری را به شتاب نخواهد، و چیزی را به خدا پیشنهاد نکند، اگر چه چنین پیغمبری محمّد ﷺ باشد. همچنین در کار دعوت به پیشنهادهای پیشنهاد دهندگان دروغگو و سایر مردمان گوش فرا ندهد و در این راستا دلائل و براهین و آیات معیّنی را که می‌خواهند و پیشنهاد می‌کنند نشنود و نپذیرد... قطعاً کسانی که زنده‌اند می‌شنوند و پاسخ می‌گویند. امّا افرادی که دل مرده‌اند ایشان مردگانند و پاسخ نمی‌گویند. کار و بارشان واگذار به خدا است اگر بخواهد ایشان را زنده می‌گرداند، و اگر نخواهد آنان را مرده نگاه می‌دارد تا آن زمان که در روز قیامت به سویش برمی‌گردند.

مردمان معجزه‌ای را از پیغمبر ﷺ می‌خواستند که همسان و همگون معجزه‌های پیغمبران پیشین باشد. خدا بر این کار بس توانا بوده و هر آن می‌توانسته است معجزه‌ای بدان نحو و شکلی که می‌خواسته‌اند بدیشان بنمایاند، ولیکن خدا برابر حکمت و فلسفه‌ای که می‌دانسته است نخواسته است که چنین کند. اگر رویگردانی مردمان بر پیغمبر ﷺ سنگینی می‌کند، بگذار خودش اگر می‌تواند با نیروی انسانی خود

معجزه‌ای را برایشان بیاورد و بدیشان ارائه دهد!
خدا است که آفریدگار همهٔ آفریدگان است، و از اسرار خلقت آنان و راز و رمز سرشتشان با خبر و آگاه است و حکمت و فلسفهٔ دگرگونی و گوناگونی ویژگیها و فطرتهایشان را می‌داند. این خدا است که انسانهای دروغگو را کر و لال در دل تاریکیهای جهالتها و نادانیها باقی می‌گذارد، و هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت عطاء می‌فرماید، البتّه برابر حکمت و فلسفهٔ آفرینش و گوناگونی که خود می‌داند.

❁

﴿ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ. فَإِنَّهُمْ لاَ يُكَذِّبُونَكَ. وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ ﴾.

(ای پیغمبر) ما می‌دانیم که آنچه (کفّار مکّه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند.

مشرکان عرب در دورهٔ جاهلیّت خود - بویژه طبقه‌ای از قریشیان که مانع دعوت اسلام می‌شدند و با آن به مبارزه می‌پرداختند - در صداقت محمّد ﷺ شکّ و گمانی نداشتند. از دیر باز او را راستگو و درستکار و امین و امانتدار دیده و شناخته بودند، و پیش از بعثت در طول زندگانی دور و درازش حتّی یک دروغ نیز نشنیده بودند و سراغ نداشتند. این جماعتی که ریاست نبرد با دعوت اسلام را بر عهده گرفته بودند، ایشان هم در صدق رسالت و پیامبری او شکّ و تردیدی نداشتند، و در این که این قرآن سخن آدمیزادگان نیست و آدمیزادگان نمی‌توانند همسان چنین کلامی را بیاورند و ارائه دهند، گمانی به خود راه نمی‌دادند.
امّا با این وجود، آنان اعتراف نمی‌کردند و باور خود را اظهار نمی‌نمودند و دخول به آئین نوین را نمی‌پذیرفتند! ایشان از اسلام بیزاری نمی‌جستند و گریز نمی‌نمودند چون پیغمبر ﷺ را دروغگو و نادرست می‌دانستند. بلکه بدان خاطر اسلام را گردن نمی‌نهادند که آن را خطری برای نفوذ و مقام خود می‌دیدند. این است سببی که به علّت آن تصمیم بر انکار آیات یزدان گرفته بودند و می‌خواستند بر شرکی بمانند که در آن بسر می‌بردند.
اخباری که اسباب حقیقی چنین موضعگیری قریشیان را مشخّص می‌نماید، و اصل گمان ایشان نسبت به این قرآن را نشان می‌دهد، فراوان است.
ابن اسحاق روایت کرده است: محمّد پسر مسلم پسر شهاب زهری، برای من نقل کرده است که برای او حکایت شده است:
ابوسفیان پسر حرب، و ابوجهل پسر هشام، و اخنس پسر شُرَیْق پسر عمرو پسر وهب ثقفی، همپیمان بنی زهره، شبی از منزل بیرون رفتند تا به رسول خدا ﷺ گوش فرا دهند، بدانگاه که او شبانگاهان در خانهٔ خود نماز می‌خواند. هر یک از آنان در جائی نشستند و به قرآنی که در نماز می‌خواند گوش فرا دادند. هیچکدام هم از مکان دیگری آگاهی نداشت و آنان متوجّه همدیگر نبودند. تا سپیدهٔ صبح به پیغمبر ﷺ گوش فرا دادند و آن وقت برخاستند و رفتند. در راه به همدیگر رسیدند. یکدیگر را سرزنش نمودند. یکی به دیگری گفت: دیگر نباید دوباره به چنین کاری برگردید. زیرا اگر چنین کنید به دل برخی از نادانان دغدغه‌ای می‌اندازید و ایشان را به اسلام متمایل می‌سازید. سپس از یکدیگر جدا شدند و به خانهٔ خویش برگشتند. شب دوم باز هم هر یک از آنان به جایگاه خود برگشت و سراسر شب به تلاوت قرآن پیغمبر ﷺ گوش فرا داد. همین که سپیدهٔ صبح دمید برخاستند و پراکنده شدند. باز هم در راهی به یکدیگر رسیدند. به همدیگر گفتند: از جای خود تکان نمی‌خوریم تا با یکدیگر پیمان نبندیم که دیگر چنین کاری را تکرار نکنیم. بر این امر پیمان بستند و رفتند.
بامدادان اخنس پسر شُرَیْق چوگان خود را برداشت و از منزل بیرون شد و به خانهٔ ابوسفیان پسر حرب رفت.

بدو گفت: ای ابوحنظله، به من بگو دربارهٔ چیزی که از محمّد شنیده‌ای رأی تو چیست؟ گفت: ای ابو ثعلبه، به خدا سوگند چیزهائی را شنیده‌ام که با آنها آشنایم و می‌دانم که مراد از آنها چیست. و چیزهائی را هم شنیده‌ام که با آنها آشنا نیستم و نمی‌دانم معنی و مراد آنها کدام است. اخنس نیز گفت: من هم همچون تو به خدا سوگند می‌خورم و همان می‌گویم که تو می‌گوئی. سپس از نزد او برخاست و به پیش ابوجهل آمد. به خانه‌اش وارد گردید و گفت: ای ابوالحکم، رأی تو دربارهٔ چیزهائی که از محمّد شنیده‌ای چیست؟ گفت: چیزهائی که شنیده‌ام؟ سپس ادامه داد و گفت: ما و طائفهٔ عبد مناف در بزرگواری و والائی به کشمکش پرداختیم و خویشتن را بالا بردیم و ستودیم. آنان دراین راستا مهمانداری و بذل و بخشش کردند، ما نیز چنین کردیم. آنان تاخت بردند و جنگیدند، ما نیز تاخت بردیم و جنگیدیم. آنان رنج مشکلات دیگران را تحمّل کردند و ما نیز چنین کردیم. تا آنجا که بر زانوها نشستیم و بر یکدیگر مباهات کردیم و بسان دو اسبی که در مسابقهٔ با یکدیگر بتازند با همدیگر تاختیم. سرانجام گفتند: از میان ما پیغمبری مبعوث شده است که از آسمان بدو وحی می‌شود. دیگر ما کی می‌توانیم پیغمبری داشته باشیم و در این مورد نیز بر افتخارات خود بیفزائیم؟ به خدا قسم هرگز بدو ایمان نمی‌آوریم و او را تصدیق نمی‌کنیم... اخنس از پیش او برخاست و رفت.

ابن جریر از طریق اسباط از سدیّ روایت کرده است که در شأن نزول آیهٔ گذشته، یعنی:

﴿ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُکَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ يُکَذِّبُونَکَ، وَ لٰکِنَّ ٱلظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ ﴾.

گفته است:

وقتی که جنگ بدر در گرفت، اخنس پسر شریق به طائفهٔ بنی زهره گفت: ای طائفهٔ بنی‌زهره، محمّد خواهرزادهٔ شما است. شما از همگان برای دفاع از خواهرزادهٔ خود سزاوارتر هستید. اگر او پیغمبر است چرا با او می‌جنگید؟ اگر هم دروغگو است باز هم باید از او دفاع کنید و در حفظ و حمایت از او بکوشید. بایستید و دست نگاه دارید تا با ابوالحکم ملاقات کنم. اگر محمّد پیروز گردد، شما تندرست و سالم برمی‌گردید. و اگر محمّد شکست خورد قوم شما نسبت به شما کاری انجام نمی‌دهند. - از آن روز به بعد اخنس نامیده شد والاّ پیشتر أُبیّ نام داشت - اخنس با ابوجهل ملاقات کرد و در خلوت بدو گفت: ای ابوالحکم دربارهٔ محمّد به من بگو: آیا او راستگو است یا دروغگو؟ هم اینک جز من و تو از قریشیها کسی اینجا نیست تا سخن ما را بشنود. ابوجهل گفت: وای بر تو! به خدا محمّد راستگو است و هرگز محمّد دروغ نگفته است. امّا طائفهٔ بنی قصیّ سمت پرچمداری و میرابی و پرده‌داری و پیغمبری را در اختیار خود گرفته است، پس برای سائر قریشیان چه چیز مانده است؟...

در اینجا است که قرآن می‌فرماید:

﴿ فَإِنَّهُمْ لاَ يُکَذِّبُونَکَ، وَ لٰکِنَّ ٱلظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ ﴾.

آنان در حقیقت تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند.

مشاهده می‌نمائیم که این سوره مکی است و این آیه نیز بیگمان مکّی است. امّا حادثهٔ مذکور در مدینه هنگام جنگ بدر رخ داده است... وقتی بدانیم راویان گاهی دربارهٔ آیه‌ای می‌گویند: «سخن او این است، و این چنین نقل شده است...» همراه با آن آیه، رخدادی را ذکر می‌کنند که نصّی دالّ بر سبب نزول همچون آیه‌ای به خاطر چنان رخدادی در دست نیست و بلکه مدلول همچون آیه‌ای منطبق بر چنان رخدادی است و پیشی و پسی واقعه را در نظر نمی‌گیرند... در اینجا ما نباید چنین روایتی را عجیب بدانیم و شگفت بینگاریم.

ابن اسحاق روایت می‌کند و می‌گوید: یزید پسر زیاد از محمّد پسر کعب قرظی برایم روایت کرده است که گفته است: شنیده‌ام که عتبه پسر ربیعه که یکی از بزرگان بود، روزی در مجلس قریشیها نشسته بود. پیغمبر

خدا ﷺ نیز تک و تنها در کعبه نشسته بود. عتبه پسر ربیعه به قریشیها گفت: ای قریشیها، چرا بلند نشوم و به پیش محمّد نروم و با او صحبت نکنم و چیزهائی را بدو پیشنهاد ننمایم، بلکه یکی را بپذیرد و هر کدام را که بخواهد بدو بدهیم و از ما دست بکشد؟ این سخن را وقتی به قریشیها گفت که حمزه ؓ مسلمان شده بود و قریشیها دیده بودند که یاران پیغمبر خدا ﷺ اضافه می‌شوند و زیاد می‌گردند... قریشیها گفتند: آری ای ابو ولید بلند شو و به پیش او برو و با وی صحبت کن. عتبه به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و نزد او نشست. بدو عرض کرد: ای برادر زاده‌ام، تو که می‌دانی در میان ما تو چه جایگاه و پایگاهی داری و از چه منزلت و مقامی در میان عشیره برخورداری و حسب و نسب والای خود را می‌شناسی؟ تو کار شگفتی را برای قوم خود با خویشتن آورده‌ای، و ایشان را بدان پراکنده کرده‌ای. با این کار شگرفی که با خود آورده‌ای، جمع ایشان را پراکنده نموده‌ای، خردهایشان را حقیر و ناچیز شمرده‌ای، خدایانشان را ننگین و آئینشان را پوچ قلمداد کرده‌ای، و پدران و نیاکانشان را کافر دانسته‌ای و پیشینیانشان را بی‌دین به حساب آورده‌ای. به من گوش فرا ده تا چیزهائی را به تو پیشنهاد کنم و تو در بارهٔ آنها بیندیش و ببین کدامیک را می‌پسندی و می‌پذیری. پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «ای ابوولید، می‌شنوم و گوش می‌کنم». عتبه گفت: ای برادر زاده‌ام، اگر با چیزی که با خود آورده‌ای ثروت می‌جوئی، از دارائی خود برای تو اموالی را گرد می‌آوریم تا بدانجا که از همهٔ ما ثروتمندتر گردی. اگر هم جویای آقائی و بزرگی هستی، تو را بر خویشتن سرور می‌نمائیم و هیچگونه کاری را بدون فرمان تو انجام نمی‌دهیم. اگر هم خواهان حکومت هستی، تو را بر خود حاکم می‌سازیم و فرمانروا می‌گردانیم. اگر هم آنچه به تو پیام می‌گردد، بگونهٔ خواب و خیال به تو دست می‌دهد و تو نمی‌توانی خویشتن را از این خواب و خیال برهانی، پزشکانی را برایت پیدا می‌کنیم و در این راه اموال و دارائی را خرج می‌کنیم تا از دست شبحهای رؤیاها تو را رها می‌سازیم و بهبودی می‌بخشیم. زیرا چه بسا پری همزاد بر کسی چیره می‌شود تا زمانی که مداوا می‌گردد... وقتی که عتبه از سخن بپرداخت، پیغمبر ﷺ که به او گوش فرا می‌داد، فرمود: «آیا ای ابوولید سخنانت پایان یافت؟». عتبه گفت: بلی. فرمود: «پس از من بشنو». گفت: چنین کنم. فرمود:

﴿ بِسْمِ اللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ: حم. تَنْزِيلٌ مِنَ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ. كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. بَشِيراً وَ نَذِيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لاَ يَسْمَعُونَ... ﴾.

حا.میم... (این کتابی است که) از طرف خداوند بخشایشگر مهرورز نازل شده است. کتابی است که آیات آن تفصیل و تبیین شده است (و واضح و روشن گشته است. یعنی) قرآن که به زبان عربی است، برای قومی (فهم معانی آن آسان) است که اهل دانش باشند. قرآن بشارت دهندهٔ (مؤمنان به نعمتهای فراوان و جاویدان) و ترسانندهٔ (کافران به عذاب دردناک و سرمدی یزدان) است. ولی (تشویق و تهدید قرآن در دل متعصّبان لجوج بی‌اثر است و) اکثر آنان (از حقّ و حقیقت) رویگردانند و این است که (روح شنوائی و پذیرائی حقائق را از دست داده‌اند و گوئی که کرند و) هیچ نمی‌شنوند.... (فصلت / ۱-۴)

سپس رسول اکرم ﷺ به تلاوت آیات دیگر سوره پرداخت و آنها را بر عتبه خواند. عتبه هنگامی که آیات را شنید، سراپا گوش گردید و خاموش ماند و دستها را بر پشت خود گرفت و بر آنها تکیه زد و به شنیدن پرداخت تا پیغمبر خدا ﷺ به آیهٔ سجده، یعنی ۳۸ فصّلت رسید. پیغمبر اکرم ﷺ به سجده رفت. عتبه نیز سجده برد. سپس فرمود: «ای ابو ولید شنیدی آنچه را که شنیدی، دیگر تو خود دانی»... عتبه برخاست و به سوی یاران خود رفت. برخی به برخی گفتند: به خدا سوگند می‌خوریم ابوولید با چهره‌ای به سوی شما برمی‌گردد که جدای از چهره‌ای است که با آن از پیش

شما رفته بود. هنگامی که در نزد ایشان نشست، گفتند: ای ابو ولید چه خبر؟ گفت: خبری که دارم این است، من سخنانی را شنیده‌ام، به خدا قسم هرگز چنین سخنانی را نشنیده‌ام. به خدا سوگند، چنین کلامی نه شعر است و نه سحر است و نه غیبگوئی. ای قریشیان از من اطاعت کنید و کار را به من واگذارید و هر چه می‌گویم انجام دهید. بگذارید این مرد هر کاری که می‌خواهد بکند. کاری به کار او نداشته باشید. به خدا سوگند کلامی را که من از او شنیده‌ام پیامی در بر دارد و خبرهائی به دنبال خواهد داشت. اگر عربها بلائی بدو رسانیدند، شما را بس است و با دست دیگران از او رهائی یافته‌اید. و اگر او بر عربها پیروز گردد، ملک و مملکت و عزّت و قدرت او، ملک و مملکت و عزّت و قدرت شما است، و شما در سایهٔ او خوشبخت‌ترین انسانها خواهید بود... گفتند: ای ابوولید به خدا قسم او با قدرت زبان و بیان خود تو را جادو کرده است. گفت: این دیدگاه و اندیشهٔ من است، شما هر چه صلاح می‌بینید انجام دهید.

بغوی در تفسیر خود حدیثی را با اسنادی که داشته است[1] از جابر پسر عبدالله ﷺ روایت کرده است که پیغمبر خدا ﷺ به قرائت سوره ادامه داد تا به این آیه رسید:

﴿ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ... ﴾.

اگر (مشرکان مکّه از پذیرش ایمان) روی گردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقهٔ عاد و ثمود می‌ترسانم.... (فصلت / ۱۳)

عتبه دست بر دهان مبارک پیغمبر ﷺ گرفت و او را به حقّ قرابت و خویشاوندی سوگند داد که بس کند و ایشان را نفرین ننماید. به میان اهل و خانوادهٔ خود برگشت و به پیش قریشیها نرفت و خویشتن را از ایشان دزدید و به بیغولهٔ خانه خزید... الخ ... هنگامی که قریشیها او را پیدا کردند و با او تماس گرفتند و در این زمینه با او صحبت کردند، گفت: هنگامی که بدین آیه رسید، دهان او را گرفتم و وی را به حقّ قرابت و خویشاوندی سوگند دادم که ادامه ندهد و دست بردارد. شما که می‌دانید محمّد وقتی که چیزی را بگوید دروغ نمی‌گوید، لذا ترسیدم که بر شما عذاب نازل کند...

ابن اسحاق گفته است: نزد ولید پسر مغیره مردمانی از قریش گرد آمدند. او از همه پیرتر بود. برای حجّ آمده بود. به قریشیان رو کرد و گفت: ای گروه قریشیان، موسم حجّ فرا رسیده است و در آن گروه‌ها و دسته‌های عربها به پیش شما خواهند آمد. دربارهٔ این دوست شما چیزهائی را شنیده‌اند. راجع بدو همرأی و هم‌آوا شوید و تنها چیزی بگوئید. با یکدیگر اختلاف نداشته باشید و سخنان گوناگون نگوئید. اگر چنین گوئید و کنید برخی بعضی را تکذیب می‌نمایند، و سخنان گروهی سخنان دسته‌ای را نقض و نقص می‌کند. گفتند: ای ابو عبد شمس، بگو چه بگوئیم و چه روشی داشته باشیم تا همان بگوئیم و همان کنیم. گفت: شما بگوئید، من می‌شنوم. گفتند: می‌گوئیم محمّد کاهن و غیبگو است. گفت: به خدا سوگند او کاهن و غیبگو نیست. ما که کاهنان و غیبگویان را دیده‌ایم. سخن او زمزمهٔ کاهنان و سخنان مسجّع غیبگویان نیست. گفتند: می‌گوئیم او دیوانه است. گفت: او دیوانه نیست. ما دیوانگی را دیده‌ایم و شناخته‌ایم. عملکرد او پریشانی و پریشان‌گوئی و غمزدگی و خیال‌بافی دیوانگان نیست. گفتند: می‌گوئیم او شاعر است. گفت او شاعر نیست. ما که با همه نوع شعر آشنائیم، از رجز و هزج و مدیحه و بلند و کوتاه چکامه آگاهیم. گفتارش چکامه نیست. گفتند: می‌گوئیم او ساحر است. گفت: او ساحر نیست. ما که ساحران و سحرشان را دیده‌ایم. سخن او دمیدن و فوت کردن و گره زدن ساحران نیست. گفتند: پس ای ابوعبدشمس ما چه بگوئیم؟ گفت: به خدا سوگند سخنانش شیرین و دلنشین است. اصل و تنهٔ کلام او برازنده و خوشایند است، و فرع و شاخهٔ آن دلنشین و

۱- در اسناد او عبدالله کندی کوفی است. ابن‌کثیر دربارهٔ او گفته است: «تا اندازه‌ای ضعیف است». (مؤلف)

دلکش است ... اگر هر یک از این چیزهائی که گفتید بگوئید، مردمان می‌دانند که پوچ و نادرست است. امّا بهترین چیز این است که بگوئید: محمّد ساحر است و چیزی را که با خود آورده است سحر است. با چنین سحری پسر را از پدر، و شوهر را از همسر، و فرد را از قوم و قبیله جدا می‌سازد... پس با این تصمیم برخاستند و پراکنده شدند. بر سر راه‌ها می‌نشستند و با کسانی که به حجّ می‌آمدند سخن می‌گفتند و ایشان را از پیغمبر ﷺ بیم می‌دادند و بر حذر می‌داشتند و کاری را که بر سر آنان می‌آورد بدیشان گوشزد می‌کردند.

ابن جریر گفته است: ابن عبد الأعلی، و محمد پسر ثوره برای ما از معمّر، و او از عبّاده پسر منصور، و او از عکرمه روایت کرده است که ولید پسر مغیره به خدمت پیغمبر ﷺ آمد. پیغمبر ﷺ برای او قرآن تلاوت فرمود. گویا ولید پسر مغیره اندکی از آن متأثّر گردید و نرمش نشان داد. این امر به گوش ابوجهل پسر هشام رسید. ابوجهل پسر هشام به پیش ولید پسر مغیره رفت و بدو گفت: ای عمو، قوم تو می‌خواهند برای تو اموالی را جمع‌آوری کنند. گفت چرا؟ گفت: می‌خواهند آن را به تو بدهند. تو به پیش محمّد رفته‌ای، می‌توانی جلو قدرت او را بگیری و راه او را سدّ کنی... (ابوجهل ناپاک می‌خواست که نخوت و عظمت ولید پسر مغیره را برانگیزد و باد به غبغب او اندازد از زاویه‌ای که می‌دانست سخت بدان می‌نازد و مباهات می‌کند). ولید پسر مغیره به ابوجهل گفت: قریشیان که می‌دانند من از همهٔ ایشان ثروتمندترم! ابوجهل گفت: پس دربارهٔ محمّد چیزی بگو که دالّ بر این باشد که تو سخنان او را نمی‌پسندی و از خود وی نیز بیزار هستی. ولید پسر مغیره گفت: دربارهٔ او چه بگویم؟ به خدا سوگند در میان شما کسی نیست که از من آگاه‌تر از اشعار باشد، و بهتر از من با رجز و قصیده و چکامه‌های پریان آشنا باشد. به خدا قسم سخنان محمّد همسان هیچیک از اینها نیست. به خدا قسم سخنان او دلپسند و شیرین است و از زیبائی و ملاحت ویژه‌ای برخوردار است. محمّد دیگران را قطعاً درهم می‌شکند و بر همگان پیروز می‌شود و دیگران بر او غالب و چیره نمی‌گردند. ابوجهل گفت: به خدا سوگند قوم تو از تو خشنود نخواهد شد تا دربارهٔ او بدی نگوئی... ولید پسر مغیره گفت: بگذار دربارهٔ او بیندیشم... پس از اندیشیدن گفت: چیزی که او می‌گوید چیزی جز جادوی منقول از پیشینیان نمی‌باشد، و او آن را از دیگران روایت می‌دارد.

پس نازل شد که:

﴿ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً... ﴾.

مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام.... (مدثر / ۱۱)

تا می‌رسد به:

﴿ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴾.

نوزده (فرشته) بر آن گمارده شده‌اند. (مدثر / ۳۰)

در روایت دیگری آمده است که قریشیان گفتند: اگر ولید از آئین ما بیرون رود و اسلام را بپذیرد، قریشیها جملگی آئین خود را رها می‌سازند و به اسلام می‌گروند. ابوجهل گفت: مرا با او واگذارید، من برای شما بسنده خواهم بود. سپس به پیش ولید رفت... ولید پس از اندیشیدن فراوان گفت: سخنان محمّد جادوگری است و آن را از دیگران روایت می‌دارد. مگر نمی‌بینید که کلام او زن و شوهر، و پدر و پسر، و انسان و دوستان را از همدیگر جدا می‌سازد و میانشان جدائی می‌اندازد؟

این روایتها همه و همه بیانگر این واقعیّت هستند که مشرکان قریش بر این باور نبودند که پیغمبر خدا ﷺ با ایشان دروغ می‌گوید در آنچه بدیشان ابلاغ می‌دارد. بلکه آنان بر شرک خود پافشاری می‌کردند به سبب علّتهائی که چنین روایتهائی بیان می‌دارند. گذشته از علّتهائی که در این روایتها آمده است، سبب اصلی پافشاری ایشان بر شرک این بود که می‌ترسیدند این دعوت نوین سلطه و قدرتی را از دست آنان بدر آورد که آن را غصب کرده بودند. چرا که چنین سلطه و

قدرتی از آن یزدان جهان است و بس، همان گونه که مدلول گواهی: لا اله إلا الله است، گواهیی که اسلام بر آن استوار و پابرجا است. قریشیان خوب مدلول و مفهوم زبان خود را می‌فهمیدند. آنان هرگز نمی‌خواستند برابر مدلول چنین گواهی و شهادتی اسلام را بپذیرند. آخر این گواهی و شهادت شورش کامل و تمام عیاری است بر ضدّ هر سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت یزدان در زندگی مردمان... خداوندگار بزرگوار راست و درست فرموده است:

﴿ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ. فَإِنَّهُمْ لاٰ يُكَذِّبُونَكَ، وَ لٰكِنَّ ٱلظّٰالِمِينَ بِآيٰاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ ﴾.

(ای پیغمبر) ما می‌دانیم که آنچه (کفّار مکّه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند.

ستمکاران در اینجا مشرکانند، همانگونه که این واژه در تعبیرات قرآنی بر این معنی غلبه دارد.

سخن ادامه پیدا می‌کند با دلخوش کردن و آسوده خاطر نمودن پیغمبر ﷺ و بیان اسباب و علل راستین موضعگیری تکذیب کنندگان در برابر پیغمبر ﷺ و دعوتی که دیگران را بدان فرا می‌خواند، و آیات یزدانی دالّ بر راستی و درستی او و چیزی که با خود آورده بود... پس از ذکر این چیزها، سخن می‌رود از یاد و یادآوری چیزهائی که بر سر پیغمبران پیشین، یعنی برادران انبیاء او آمده است، و در این قرآن از اخبار ایشان بخشهائی بیان شده است، و از شکیبائی و طیّ طریق و ادامهٔ کار آنان و فرا رسیدن یاری و کمک ایشان از جانب یزدان سخن رفته است، تا مقرّر دارد و روشن نماید که این سنّت دعوتهای آسمانی، دگرگون نمی‌شود، و پیشنهادهای پیشنهاد دهندگان، در آن تغییر و تبدیلی پدید نمی‌آورد، و اذیّت و آزار و تکذیب کردن و به تنگنا انداختن دعوت کنندگان، بهیچوجه انگیزهٔ شتاب در آن نمی‌گردد:

﴿ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ، فَصَبَرُوا عَلىٰ مٰا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّىٰ أَتٰاهُمْ نَصْرُنٰا، وَ لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِ اللهِ، وَ لَقَدْ جٰاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ ﴾.

پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند (و مورد اذیّت و آزار قرار گرفته‌اند) و در برابر تکذیبها (و اذیّت و آزارها) شکیبائی کرده‌اند (و بر عقیدهٔ خود ماندگار شده‌اند و سنگر را خالی نکرده‌اند) و اذیّت و آزار شده‌اند (و گرفتاریها و شکنجه‌ها را تحمّل کرده‌اند) تا یاری ما ایشان را دریافته است (و در مبارزهٔ حقّ و باطل پیروز شده‌اند. تو نیز چنین باش. این سخن خداوند است و مبتنی بر وعدهٔ پیروزی است) و هیچ چیز نمی‌تواند سخنان خدا را دگرگون سازد. به تو اخبار و سرگذشت پیغمبران رسیده است (و می‌دانی که رسالت با شدائد همراه است و سرانجام سختیها پیروزی در دنیا و آنگاه جنة المأویٰ است).

کاروان ایشان ریشه در ژرفای تاریخ دارد. از دیرباز به حرکت افتاده است. در همهٔ زمانها از حرکت باز نایستاده است. راه روشن خود را پیموده است. در خطّ سیر ثابت و استوار خویش به پیش تاخته است. با گامهای درست در راستای راه به سوی هدف قاطعانه و سرافرازانه جلو رفته است. هر نوع گروه و دسته‌ای از بزهکاران سر راه او را گرفته‌اند و موانعی برای او پدید آورده‌اند. سر دستگان گمراه و پیروان ایشان با این کاروان جنگیده‌اند و به اذیّت و آزار دعوت کنندگان آسمانی پرداخته‌اند. خونها ریخته شده است و اندامها از بدنها بریده و تکّه تکّه گشته است ... امّا کاروان ایمان از راستای راه خود منحرف نشده است و سستی نپذیرفته است و به عقب برنگشته است. و به کژراهه نیفتاده است و از ادامهٔ راه دوری نگزیده است... سرانجام هم همان سرانجام بوده است، هر چند روزگار به طول انجامیده است و راه دراز بوده است. پایان کار همیشه یاری یزدان در رسیده است و پیروزی از آن کاروانیان ایمان بوده است:

﴿ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ، فَصَبَرُوا عَلىٰ ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّىٰ أَتاهُمْ نَصْرُنا، وَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِ اللهِ، وَ لَقَدْ جاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ ﴾.

پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند (و مورد اذیّت و آزار قرار گرفته‌اند) و در برابر تکذیبها (و اذیّت و آزارها) شکیبائی کرده‌اند (و بر عقیدهٔ خود ماندگار مانده‌اند و سنگر را خالی نکرده‌اند) و اذیّت و آزار شده‌اند (و گرفتاریها و شکنجه‌ها را تحمّل کرده‌اند) تا یاری ما ایشان را دریافته است (و در مبارزهٔ حقّ و باطل پیروز شده‌اند. تو نیز چنین باش. این سخن خداوند است و مبتنی بر وعدهٔ پیروزی است) و هیچ چیز نمی‌تواند سخنان خدا را دگرگون سازد. به تو اخبار و سرگذشت پیغمبران رسیده است (و می‌دانی که رسالت با شدائد همراه است و سرانجام سختیها پیروزی در دنیا و آنگاه جنة المأویٰ است).

سخنانی است که یزدان جهان به پیغمبر خود ﷺ می‌گوید. سخنانی است برای یاد و یادآوری و پند و اندرز گرفتن. برای دلداری و همیاری و پیروی... سخنانی است که راه دعوت کنندگان به سوی برنامهٔ یزدان بعد از پیغمبر خدا ﷺ را به تصویر می‌کشد، و آشکارا راه را بدیشان نشان می‌دهد، و نقش آنان را مشخّص و مقرّر می‌دارد. از دیگر سو رنجهای راه و گردنه‌ها و فرازها و نشیبهای سر راه را بدیشان می‌نمایاند، و در پایان راه چه چیز در انتظار ایشان است و بهره و پاداش ایشان چیست، ترسیم و تبیین می‌شود.

این سخنان آسمانی، به داعیان یزدانی می‌آموزد که سنّت خدا در همهٔ دعوتها یکسان بوده است و یکسان است. همهٔ دعوتها یکی بوده است و در یک مسیر به راه افتاده است و هیچیک از دیگری جدا نشده است و جدا شدنی نیست... دعوت الهی همیشه رویاروی شده است و رویاروی می‌شود با مردمان فراوانی که آن را تکذیب می‌دارند و پیروان آن را اذیّت و آزار می‌رسانند. دعوت کنندگان نیز در برابر تکذیب و اذیّت و آزارشان می‌ایستند و شکیبائی می‌ورزند. سنّت خدا هم سرانجام پیروزی را بهرهٔ ایشان می‌فرماید. امّا سنّت خدا در موعد خود در می‌رسد و پیروزی و بهروزی را به ارمغان می‌آورد. این پیروزی و بهروزی هم پیش از موعد مقرّر فرا نمی‌رسد، هر چند که دعوت کنندگان پاک و بیگناه و مخلص و مؤمن اذیّت و آزار ببینند و با تکذیب و تعذیب دیگران رویاروی شوند. و هر چند که بزهکاران گمراه و گمراه کننده بتوانند اذیّت و آزار به مخلصان بیگناه پاک سرشت و نیک روش برسانند. و هر چند هم دعوت کنندگان مخلص و خود باخته و از بند لذائذ و شهوات بدر آمده رغبت و علاقه داشته باشند که مردمان را هر چه زودتر هدایت کنند و به راه خوشبختی رهنمون شوند، و از سرگشتگی و گمراهی و بدبختی ایشان ناراحت باشند، و از گرفتار آمدنشان به هلاک و عذاب دنیا و آخرت بیمناک گردند... اینها هیچیک سنّت خدا را پیش از موعد مقرّر پیاده نمی‌کند و به جلو نمی‌اندازد. چه خدا به خاطر عجلهٔ کسی از آفریدگان خود عجله نمی‌کند. هیچ کسی و هیچ چیزی هم احکام و اوامر یزدان را دگرگون نمی‌سازد. چنین احکام و اوامری پیروزی قطعی را در بر داشته باشند، و یا بیانگر اجل معیّن باشند.

رأی قاطعانه‌ای و فرمان تغییرناپذیری است که در کنار اطمینان بخشیدن و دلداری دادن و شادمان نمودن و یاری و کمک رساندن، قرار می‌گیرد. این رأی قاطعانه و فرمان تغییرناپذیر سپس به اوج خود می‌رسد، بدانگاه که رویاروی می‌گردد با چیزی که چه بسا در درون پیغمبر خدا ﷺ شوری به پا کند و به انگیزهٔ علاقهٔ بشری مشتاق هدایت قوم خود گردد و چشم به راه معجزه‌ای باشد که آنان می‌خواستند تا با دیدن آن اسلام را بپذیرند و شاهد هدایت را در آغوش گیرند. چنین علاقه و رغبتی در درون برخی از مسلمانان آن زمان نیز غوغائی به پا کرده بود. آیات دیگری از سوره که در روند سوره می‌آیند، دالّ بر این شور و شوق قلبی مؤمنان است. چنین علاقه و رغبتی هم سرشتی

است و در نهاد آدمیزادگان قرار دارد. امّا هنگام سخن از قاطعیّت نهفته در سرشت این دعوت و برنامهٔ آن، و بیان نقش پیغمبران در این دعوت، و ذکر نقش همگی مردمان در آن، چنین رویاروئی سخت و سفتی در قرآن کریم به میان می‌آید:

﴿ وَ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْراضُهُمْ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الْأَرْضِ، أَوْ سُلَّماً فِي السَّماءِ، فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ! وَ لَوْ شاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِينَ. إِنَّما يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ. وَالْمَوْتىٰ يَبْعَثُهُمُ اللهُ، ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴾.

اگر روگردانی ایشان از (دعوت) تو برای تو سخت و سنگین است، چنانکه می‌توانی (جهت اقناع آنان راهی پیدا کنی و مثلاً) نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری (و اعماق زمین و بالای آسمانها را بگردی) و دلیلی برای (ایمان آوردن) ایشان بیاوری (چنین کن. امّا بدان که این لجوجان تو را تصدیق نمی‌کنند و ایمان نمی‌آورند). ولی اگر خدا بخواهد آنان را (قهراً و جبراً) بر هدایت جمع خواهد کرد (و ایمان را بدیشان تلقین خواهد نمود. امّا هدایت اجباری و ایمان زورکی چه سودی دارد؟ لذا ایشان را به خود وامی‌گذارد تا با اراده و اختیار خود اگر خواستند ایمان بیاورند و اگر نخواستند ایمان نیاورند). پس از زمرهٔ کسانی مباش که (حکم خدا و سنّت او را در بارهٔ مردم) نمی‌دانند. تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان را می‌شنوند. امّا اینان مردگان زنده‌نما هستند) و خداوند مردگان (چون ایشان را به هنگام رستاخیز از گورها) برمی‌انگیزد، و پس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند (و مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سزا و جزای خود را می‌بینند).

تهدید و بیم تند و سختی از لابلای واژگان بزرگ فرو می‌ریزد... انسان نمی‌تواند حقیقت این کار را درک و فهم کند، مگر زمانی که در سراسر هستی خود پیش چشم دارد که: این واژگان از سوی یزدان جهان به پیغمبر بزرگوار ایزد منّان خطاب می‌شود. با این واژگان با پیغمبری سخن می‌رود که شکیبا و از زمرهٔ انبیاء اولوالعزم است. پیغمبری است که از قوم خود بدو رسیده است آنچه رسیده است و او شکیبا در برابر این همه بلا ایستاده است و تنها خشنودی و پاداش یزدان سبحان را پیش چشم داشته است. او همچون نوح عليه السلام قوم خود را دعا و نفرین نکرده است. سالهای سال از دست ایشان بلاها و رنجها دیده است، بلاها و رنجهائی که شکیبائی شکیبا را می‌زداید و تاب و توان از انسان بردبار می‌گیرد.

ای محمّد! این سنّت ما است. اگر روگردانی مردمان بر تو سنگینی می‌کند، تکذیب کردنشان بر تو دشوار می‌نماید، و پیوسته می‌خواسته‌ای که معجزه‌ای برای ایشان بیاوری، در این صورت اگر می‌توانی تونلی و دالانی در زیر زمین بکنی و ایجاد کنی، یا نردبانی به سوی آسمان برگیری و ببندی، چنین کاری یا کارهائی را بکن و معجزه‌ای برای آنان بیاور و بدیشان بنمای! هدایت و رهنمودشان در گرو این نیست که معجزه‌ای برای آنان بیاوری. چرا که آنچه کم دارند معجزه‌ای نیست که ایشان را به سوی حقیقت چیزی که می‌گوئی رهنمود گرداند و حقّ را بی‌پرده بدیشان بنمایاند. اگر خدا بخواهد ایشان را به هدایت می‌رساند و گرد هدایت و رهنمود آنان را جمع می‌آورد. این کار را به انجام می‌رساند با: ساختن و سرشتن فطرتشان در اصل خلقت بر این که جز هدایت و رهنمود نشناسد، همچون فرشتگان، یا با رهنمون دلهایشان و قدرت بخشیدن به قلبهایشان برای پذیرش چنین هدایتی و پاسخگوئی بدان، یا با نشان دادن معجزه‌ای که گردنهایشان را به سوی هدایت بپیچاند و خم گرداند و جملگی ایشان را به کرنش درآورد، و یا با وسائل گوناگون و از راههای جوراجور دیگری که همه و همه تنها یزدان بر آن قادر و توانا است.

امّا یزدان سبحان در پرتو حکمت عالیه و فلسفهٔ شاملهٔ خود در سراسر هستی، این پدیدهٔ انسان نام را آفریده

است تا به انجام وظیفهٔ معیّنی بپردازد، وظیفه‌ای که برابر تدبیر والا و فراگیرش مقتضی این است که انسان استعدادهای مشخّصی داشته باشد، استعدادهائی که جدای از استعدادهای فرشتگان باشد. در میان استعدادهایش گوناگونی بوده، و در پذیرش دلائل هدایت و الهامهای ایمان تنوّع و تغیّر باشد. هر یک از آنان توان ویژه‌ای در پذیرش و گرایش داشته باشد، و سزا و جزای دادگرانه‌ای در برابر قدرت بر هدایت و توان بر ضلالت دریافت نماید... بدین لحاظ است که یزدان با فرمان هستی بخش خود مردمان را بر یک سرشت ویژه نسرشته است و بر یک هدایت قهری و قطعی وانداشته است. بلکه بدیشان دستور داده است که رهنمود شوند و به سوی هدایت روند. در این راستا نیز بدانان اختیار داده است اطاعت کنند یا سرکشی نمایند. سرانجام کار هم پاداش و پادافره دادگرانهٔ خود را دریافت دارند و در پایان این گشت و گذار چند روزهٔ حیات خوشبخت یا بدبخت گردند... لذا این را بدان و از زمرهٔ نادانان مباش:

﴿ وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ. فَلاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْجٰاهِلِينَ ﴾.

اگر خدا بخواهد ایشان را بر هدایت گرد می‌آورد. پس از زمرهٔ کسانی مباش که (حکم خدا و سنّت او را دربارهٔ مردم) نمی‌دانند.

وای چه سخن هراسناک و چه رهنمود قاطعانه‌ای در میان است! امّا اینجا جایگاه سخن هراسناک و رهنمود قاطعانه است. همچون مکان و مقامی مقتضی همچون رهنمود قاطعانه و کلام هراس‌انگیز است.

پس از این بیان، سخن از فطرتی می‌رود که یزدان مردمان را بر آن سرشته است، و از مواضع و موارد گوناگونی سخن به میان می‌آید که مردمان به هنگام رویاروئی با هدایت آسمانی به خود می‌گیرند، هدایتی که دلیل و برهان بر آن کم نیست:

﴿ إِنَّمٰا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ. وَ الْمَوْتىٰ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ. ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴾.

تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان را می‌شنوند. امّا اینان مردگان زنده‌نما هستند) و خداوند مردگان (چون ایشان را به هنگام رستاخیز از گورها) برمی‌انگیزد، و پس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند (و مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سزا و جزای خود را می‌بینند).

مردمان قطعاً با این حقّ و حقیقتی که پیغمبر ﷺ از سوی خدا برای آنان آورده است رویاروی می‌گردند، در حالی که دو دسته خواهند بود:

دستهٔ زنده‌ای هستند که دستگاه‌های پذیرش سرشتی ایشان زنده و کارآ و باز است... اینان پاسخ مثبتی به هدایت می‌دهند و آن را می‌پذیرند... اینان توانا و روشن و شایسته و بایسته‌اند و با توانائی و روشنی و شایستگی و بایستگی ذاتی خود با فطرت همراه می‌گردند و با فطرت دریافت می‌دارند. همین که هدایت را بشنوند آن را می‌پذیرند و بدان پاسخ می‌گویند:

﴿ إِنَّمٰا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ﴾.

تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان را می‌شنوند).

دسته‌ای نیز مردگانند. دستگاه‌های فطرتهای خود را بیکاره رها کرده‌اند و به دست خرابی سپرده‌اند. نه می‌شنوند و نه می‌پذیرند. از اینجا است که تأثیر نمی‌پذیرند و پاسخ نمی‌گویند... از این حقّ و حقیقت دوری نمی‌گزینند چون دلیل و برهانی برای پذیرش در دست ندارند، و این حقّ و حقیقت هم دلیل و برهانی به همراه ندارد. چه دلیل و برهان حقّ و حقیقت در خود حقّ و حقیقت نهفته است. هر زمان که دلیل و برهان به فطرت برسد، مصداق حقّ و حقیقت در فطرت جلوه‌گر و هویدا می‌آید و قطعاً فطرت بدان پاسخ می‌گوید. بلکه آنچه چنین دسته‌ای از مردمان کم دارند حیات فطرت است و صاف و روشن نبودن دستگاه‌های پذیرش فطرت به محض دریافت است! این دسته از مردمان، پیغمبر ﷺ راه چاره‌ای برای رهنمودشان ندارد، و

دلیل و برهان بر آنان تأثیری نمی‌گذارد. کار و بارشان واگذار به مشیّت و خواست یـزدان است. اگـر یـزدان خواست ایشان را برمی‌انگیزد اگـر ایشـان را سـزاوار تجدید حیات ببیند، و اگر یزدان نخواست ایشان را در ایـن سـرای بـرنمی‌انگـیزد و زنـدگی نـوین بـدانـان نمی‌بخشد، و به صورت زنده نـمایان مـرده دل بـاقی مـی‌مانند تـا وقـتی کـه در آخـرت بـه سـوی خـدا برمی‌گردند:

﴿ وَ الْمَوْتیٰ یَبْعَثُهُمُ اللهُ. ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ ﴾.

(امّا اینان مردگان زنده نما هستند) و خداونـد مـردگان (چـون ایشـان را بـه هـنگام رسـتاخیز از گـورها) برمی‌انگیزد و پس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند (و مورد بازخواست قرار مـی‌گیرند و سـزا و جزای خود را می‌بینند).

این است داستان پذیرش و عدم پذیرش، داستانی کـه پرده از سراسر حقیقت موضعگیری برمی‌دارد، و وظیفهٔ پیغمبر ﷺ و حدود کار او را مشخّص می‌گرداند، و کار را بطور کلّی به صاحب کار وامی‌گذارد تا هر گونه که بخواهد و مصلحت بداند دربارهٔ آن داوری فرماید.

✿

روند سخن از این خـطاب پـیغمبر خـدا ﷺ بـدین حقیقت گویا می‌پردازد، و به ذکر درخـواست مشـرکان منتقل می‌گردد و بیان می‌دارد که مشرکان معجزه‌ای را می‌طلبیدند و در این طلبیدن از سنّت یزدان بـی‌خبر و ناآگاه بودند، و نمی‌دانسـتند کـه پـاسخ نـدادن بـدین پیشنهاد، رحمت یزدان در حقّ ایشان را در پـی دارد و این لطف خدا است که پیشنهادشان پذیرفته نمی‌گردد. چه اگر پیشنهادشان پـذیرفته مـی‌شد و پس از دیـدن معجزه ایمان نـمی‌آوردند نـابود مـی‌گشتند و هـلاک می‌شدند. روند سخن سپس گوشه‌ای از دقّت تدبیرالهی و احاطهٔ ذات باری بـر جـملگی جـانداران را عـرضه می‌دارد. گوشه‌ای که بیانگر حکمت سنّت فراگیری است که همهٔ جانداران را در بر گرفته است. آنگاه بـا ذکـر اسرار و قوانینی که در فراسوی هدایت و ضلالت نهفته است و خواست خدا آزادانـه آنـها را انـجام و اجـراء می‌فرماید، سخن به پایان می‌آید:

﴿ وَ قالُوا: لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ! قُلْ: إِنَّ اللهَ قادِرٌ عَلیٰ أَنْ یُنَزِّلَ آیَةً، وَلٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ. وَ ما مِنْ دابَّةٍ فِي الْأَرْضِ، وَ لا طائِرٍ یَطِیرُ بِجَناحَیْهِ إِلاّٰ أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ ما فَرَّطْنا فِي الْکِتابِ مِنْ شَيْءٍ، ثُمَّ إِلیٰ رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ. وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا صُمٌّ وَ بُکْمٌ فِي الظُّلُماتِ. مَنْ یَشَأِ اللهُ یُضْلِلْهُ، وَ مَنْ یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ ﴾.

(آنان از روی تـمسخر) مـی‌گویند: چـرا دلیـل مـادی و معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او نـازل نـمی‌گردد (تا گـواه بـر صـدق دعـوت او بـاشد؟!) بگـو: خـداونـد می‌تواند (هر گونه) دلیل و معجزه‌ای نازل کند، ولی آنان نمی‌دانند (که برابر سنّت الهی اگر به درخواست ایشان پاسخ گفته شود و ایمان نیاورند نابود می‌گردند. یکی از دلائل قوی قدرت خدا و حکمت و رحمتش ایـن است که او هـمه چـیز را آفریده است) و هـیچ جـنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پـرواز مـی‌کند وجود ندارد مگر این که گروه‌هائی همچون شمایند (و هر یک دارای خصائص و ممیّزات و نظام حیات خاص خود می‌باشند). در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فروگذار نکـرده‌ایـم (و هـمه چـیز را ضـبط و بـه هـمه چـیز پرداخته‌ایم. بگذار تکذیب کنندگان هر چـه مـی‌خواهـند بکنند) پس (از گذشت ایـن چـند روزهٔ زنـدگی دنـیوی) آنان (همراه همهٔ گروه‌ها و دسته‌های حیوانات موجود) در پیشگاه پروردگارشان جمع‌آورده مـی‌شوند (و بـه حساب و کتابشان می‌رسیم). آنان که آیات (جـهانی و قرآنی) ما را تکذیب می‌دارنـد (و از حـواس خـود بـرای شناخت حقّ سود نمی‌برند و هرگز حـقّ نـمی‌شنوند و حقّ نمی‌گویند، گوئی) کرانند و لالانند و در تاریکیها (ی گوناگون کـفر و جـهل و تـعصّب و تـقلید) قـرار دارنـد. خداوند (برابر نظم و نظام و قوانین و سننی که دارد) هر که را بخواهد گمراه می‌سازد، و هر کـه را بـخواهـد بـر جادهٔ مستقیم (ایمان) قرار می‌دهد.

مشرکان از پیغمبر ﷺ معجزه‌ای می‌طلبیدند که بسان معجزه‌های مادی و محسوسی باشد که پیامبرها و رسالتهای پیشین نشان می‌دادند. آنان به معجزهٔ جاویدان قرآن بسنده نمی‌کردند، معجزهٔ جاویدانی که فهم و شعور انسان مترقّی و متمدّن را مخاطب قرار می‌دهد، و روزگار رشد و دورهٔ پیشرفت بشری را اعلان می‌دارد، و این رشد و پیشرفت را ارج می‌نهد، و با این خطاب والا و ارزشمند با انسان سخن می‌گوید. معجزهٔ جاویدانی که با انقراض نسلی از مردمانی که معجزهٔ مادی و محسوس را می‌بینند، به پایان نمی‌آید و اتمام نمی‌پذیرد. بلکه همیشه بر جای است و فهم و شعور بشری را با اعجاز خود مخاطب قرار می‌دهد و تا روز رستاخیز با عقل و خرد انسانها رویاروی می‌گردد و دانش و بینش آنان را فریاد می‌دارد و همگان را به مشاهده و مبارزهٔ خود می‌خواند.

مشرکان معجزه‌ای را می‌خواستند و از سنّت یزدان بی‌خبر بودند و نمی‌دانستند که اگر آنان که دعوت آسمانی را تکذیب می‌کنند و معجزه‌ای می‌طلبند، پس از وقوع معجزه چنانچه دعوت را نپذیرند خداوند ایشان را در دنیا هلاک و نابود می‌فرماید. همچنین نمی‌دانستند که این لطف یزدان و حکمت خداوند سبحان است که معجزهٔ پیشنهادی ایشان را نمی‌پذیرد. چون او می‌داند که اینان هم همچون گذشتگان معجزه را پس از وقوع نمی‌پذیرند و هلاک و نابود می‌گردند. در صورتی که خداوند مهربان می‌خواهد بدیشان مهلت بدهد تا کسانی از ایشان ایمان بیاورند. اگر هم از آنان کسانی ایمان نیاوردند، یزدان از نژاد ایشان افراد مؤمنی را بوجود می‌آورد. ایشان شکر این نعمت، یعنی مهلت به خویشتن را نمی‌دانند و سپاسگزار نعمت آفریدگار نمی‌مانند. نعمتی که یزدان جهان با عدم پذیرش پیشنهادشان در حقّ آنان روا دیده است و ایشان از پیآمدهای آن بی‌خبر بوده‌اند.

قرآن پیشنهاد ایشان را ذکر می‌نماید، و پیروی بر آن می‌زند و می‌فرماید که بیشتر آنان پیآمد معجزهٔ پیشنهادی خود را نمی‌دانند و از حکمت نهفته در فراسوی نپذیرفتن پیشنهادشان از جانب یزدان بی‌خبرند. قرآن قدرت یزدان را بر نزول معجزه بیان می‌نماید، ولیکن حکمت یزدان مقتضی عدم نزول است، و رحمت خداوند سبحان بلاگردان ایشان است، رحمتی که آن را بر خود واجب فرموده است:

﴿ وَ قالُوا: لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ! قُلْ: إِنَّ اللهَ قادِرٌ عَلىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً. وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ﴾.

(آنان از روی تمسخر) می‌گویند: چرا دلیل مادی و معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نمی‌گردد (تا گواه بر صدق دعوت او باشد؟!) بگو: خداوند می‌تواند (هر گونه) دلیل و معجزه‌ای نازل کند، ولی آنان نمی‌دانند (که برابر سنّت الهی اگر به درخواست ایشان پاسخ گفته شود و ایمان نیاورند نابود می‌گردند).

روند قرآنی به شیوهٔ زیباتر دیگری به دلهایشان راه پیدا می‌کند. در دلها نیروهای بینش و اندیشه را بیدار می‌گرداند و آنها را متوجّه هستی پیرامونشان می‌سازد، و دلائل هدایت و الهامگریهای ایمان را بدیشان می‌نمایاند و بدانان می‌گوید که اگر نیک دربارهٔ اشیاء و پدیده‌های پیرامونشان بنگرند و بیندیشند، دلائل هدایت و براهین ایمان را خواهند یافت:

﴿ وَ ما مِنْ دابَّةٍ فِي الْأَرْضِ، وَ لا طائِرٍ يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ إِلاّٰ أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ، ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ، ثُمَّ إِلىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴾.

(یکی از دلائل قوی قدرت خدا و حکمت و رحمتش این است که او همه چیز را آفریده است) و هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند وجود ندارد مگر این که گروه‌هائی همچون شمایند (و هر یک دارای خصائص و ممیّزات و نظام حیات خاصّ خود می‌باشند). در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم (و همه چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته‌ایم. بگذار تکذیب کنندگان هر چه می‌خواهند بکنند) پس (از گذشت این چند روزهٔ زندگی دنیوی) آنان (همراه همهٔ گروه‌ها و دسته‌های حیوانات موجود)

در پیشگاه پروردگارشان جمع آورده می‌شوند (و به حساب و کتابشان می‌رسیم).

مردمان در این جهان تک و تنها نیستند، تا وجودشان تصادفی پدیدار گشته باشد، و زندگانیشان بیهوده و ناسنجیده باشد. بلکه در پیرامون انسانها، زندگانی و جانداران دیگری هستند که همهٔ آنها دارای نظم و نظام شگفت و شگرفی هستند، نظم و نظام شگفت و شگرفی که بیانگر این واقعیّت است که هر یک از آنها از روی قصد و اراده و تدبیر و حکمت آفریده شده‌اند و بیانگر آفریدگار یگانه‌اند و وحدت تدبیری را می‌رسانند که یزدان جهان ادارهٔ امور همگان را با آن می‌چرخاند و آن را شامل همهٔ پدیده‌ها می‌گرداند.

هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین وجود ندارد - این بخش شامل همهٔ جانداران، اعم از حشرات و خزندگان و مهره‌داران، می‌گردد - و هیچ پرنده‌ای نیست که در هوا با بالهای خود پرواز کند - این بخش نیز شامل هر پرواز کننده‌ای اعم از پرندگان و حشرات و موجودات پرواز کنندهٔ دیگری می‌گردد - و هیچ موجود زنده‌ای در سراسر کرهٔ زمین نیست، مگر این که واژهٔ امّت مشتمل بر آن می‌گردد، امّتی که دارای ویژگیهای یکسانی هستند و همچنین راه و روش یگانه‌ای و جداگانه‌ای دارند... در این باره کار و بارشان به کار و بار امّت بشری می‌ماند، و هر ملّتی از آنها به ملّت آدمیزادگان شباهت دارد... یزدان جهان، هیچیک از آفریده‌های خود را بدون تدبیری که آن را در بر گیرد، و بدون دانشی که آن را به حساب آورد، رها نفرموده است... در پایان این گشت و گذار چند روزهٔ حیات، مردمان در پیشگاه یزدان گردآورده می‌شوند، آنگاه هرگونه که بخواهد دربارهٔ آنان داوری خواهد کرد.

این آیهٔ کوتاه علاوه از این که قاطعانه دربارهٔ حقیقت زندگی و زندگان سخن می‌گوید، با ترسیم کرانه‌هائی از نظارت فراگیر و تدبیر فراخ و دانش همه جاگستر و قدرت والا و مطلق خداوند بزرگوار، دل را به لرزه می‌اندازد. از یک سو ما که نمی‌توانیم دربارهٔ هیچیک از امور نظارت و تدبیر و دانش و قدرت کردگار، چیزی آن چنان که شاید بگوئیم، و از دیگر سو چنان که باید سخن به درازا بکشانیم و از برنامهٔ فی‌ظلال‌القرآن هم بیرون نرویم.[1] پس در این صورت صرف نظر می‌کنیم و با روند سوره به پیش می‌رویم... چه هدف نخستین در اینجا رهنمود دلها و خردها است به این که وجود این پدیده‌ها و آفریده‌ها با این نظم و نظام شگفت، و ادارهٔ زندگانی آنها با این تدبیر فراگیر، و علم و آگاهی خدا از یکایک آنها، و در پایان این گشت و گذار جمع‌آوری آنها در پیشگاه پروردگارشان، شایستهٔ تأمّل و بایستهٔ تفکّر است. همچنین هدف اصلی رهنمود دلها و خردها است به این که دلائل و نشانه‌هائی که در گسترهٔ این حقیقت سترگ همیشگی است، بسی بزرگتر از معجزات و خوارق عاداتی است که تنها نسلی از مردمان آنها را می‌بینند و بس!

این چرخش و گردش - یا این موج - پایان می‌پذیرد با بیان مشیّت و سنّت خدا که در فراسوی هدایت و ضلالت است، و ذکر این مطلب که چگونه سرشت مردمان در حالات هدایت و در حالات ضلالت، بیانگر مشیّت و سنّت یزدان است:

﴿ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ. مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

آنان که آیات (جهانی و قرآنی) ما را تکذیب می‌دارند (و از حواس خود برای شناخت حقّ سود نمی‌برند و هرگز حقّ نمی‌شنوند و حقّ نمی‌گویند، گوئی) کرانند و لالانند و در تاریکیها (ی گوناگون کفر و جهل و تعصّب و تقلید) قرار دارند. خداوند (برابر نظم و نظام و قوانین و سننی که دارد) هر که را بخواهد گمراه می‌سازد، و هر که را بخواهد بر جادهٔ مستقیم (ایمان) قرار می‌دهد.

در اینجا حقیقت پیشین دوباره تکرار می‌گردد، حقیقتی

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته» جلد دوم، فصلهای «حقیقة الألوهیة» و «حقیقة الحیاة».

که در این چرخش و گردش آمده است و در آن از پذیرش و پاسخگوئی کسانی سخن رفته است که می‌شنوند و گوش شنوا دارند، و مرگ کسانی که نمی‌شنوند و گوش شنوا ندارند. امّا به شکل دیگری و در صحنهٔ دیگری این حقیقت بیان می‌گردد. کسانی که آیات و نشانه‌های خدا را تکذیب می‌کنند، چه آیات دیدنی و نشانه‌هائی که در صفحات گسترهٔ هستی پخش و پراکنده است، و چه آیات خواندنی و نگاشته‌ای که در صفحات این قرآن آمده است، بیگمان تکذیب کردنشان بدان خاطر است که دستگاه‌های گیرنده و پذیرندهٔ وجودشان بیکاره و بیفایده رها شده است ... آنان کرند و نمی‌شنوند! ایشان لالند و سخن نمی‌گویند! در تاریکیها فرو رفته‌اند و نمی‌بینند! بلی آنان کر و لال و کورند، امّا نه این که اندامهای پیکر مادی ایشان نقصی داشته باشد. بلکه آنان دارای چشمها و گوشها و دهانهای سالم هستند، ولی نیروی درک و فهم ایشان بیکاره و بیفایده رها شده است و مورد استفاده قرار نگرفته است. لذا انگار که چنین حواسّی دریافت نمی‌دارند و توان گیرندگی و پذیرش ندارند و نیروی انتقال و پیام رسانی را از دست داده‌اند... بلی این چنین است. چرا که این آیات دارای کنش و کارآئی و گیرائی و تأثیر لازم هستند، به شرط این که بدانها گوش فرا داده شود و قوّهٔ ادراک و شعور آنها را دریافت دارد. هر کس که از این آیات روگردان گردد، قطعاً فطرت و سرشت او تباه گشته است و دیگر شایستهٔ حیات هدایت، و بایستهٔ چنان سطح مترقّیانهٔ زندگی نیست.

در فراسوی همهٔ این امور مشیّت یزدان است، مشیّت مطلقی که آزادانه خواسته است که این موجود انسان نام دارای استعداد مزدوج هدایت و ضلالت باشند، و از روی اختیار و در پرتو فرزانگی، نه از روی جبر و قهر و به سبب نادانی و ناچاری، راه هدایت و یا راه ضلالت در پیش گیرد... بلی یزدان جهان هر که را بخواهد گمراه می‌سازد، و هر که را بخواهد به راه راست و درست خود رهنمود می‌فرماید، ولی با این چنین مشیّتی که قوانین و سنن خدایانهٔ خود را پیش چشم می‌دارد و به کسی کمک می‌کند که در راه یزدان به تلاش ایستد، و سرگشته و گمراه می‌سازد کسی را که از فرمان یزدان سرکشی کند و با حقّ و حقیقت بستیزد. مشیّت خداوند جهان به کسی از بندگان کمترین ستمی روا نمی‌دارد. گرایش انسان به سوی هدایت، یا گرایش انسان به سوی ضلالت، هر دو تا از آفرینشی سرچشمه می‌گیرند که یزدان با مشیّت خود فطرت انسان را بر آن سرشته است. چه گرایش به سوی هدایت و چه گرایش به سوی ضلالت، هر دو تا با مشیّت یزدان آفریده شده‌اند. نتائجی هم که بر این گرایش یا بر آن گرایش مترتّب می‌گردد و هدایت یا ضلالت نام دارد، یزدان آنها را با این چنین مشیّت مطلق و آزاد خود می‌آفریند و پدیدار می‌سازد... مشیّت خدا کارآ و آزاد است. حساب و کتاب و سزا و جزا نیز به گرایش انسان تعلّق می‌گیرد، گرایشی که انسان در انتخاب و پیمودن آن آزاد است و می‌تواند این راه و یا آن راه را در پیش گیرد و ادامه دهد، هر چند که استعداد مزدوجی که انسان برای گرایش به هدایت یا به ضلالت دارد، در اصل ساختار مشیّت یزدان است...[1]



هم اینک که عرضهٔ این موج روند قرآنی، پایان پذیرفته است، اندکی می‌ایستیم تا درس رهنمون موجود در آن را بیرون بیاوریم و جلو چشمان همهٔ کسانی بداریم که در میان نسلهای گوناگون، مردمان را به این آئین فرا می‌خوانند. چه گسترهٔ این موج رهنمون از رمز مناسبت تاریخی ویژه فراتر می‌رود و همهٔ نسلها و همهٔ دعوت کنندگان را در بر می‌گیرد، و برنامه‌ای را برای دعوت به این آئین طرح‌ریزی می‌کند که مقیّد به زمان و مکان نمی‌شود. ما در اینجا نمی‌توانیم همهٔ جوانب و زوایای این برنامه را بطور

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» جلد اوّل، فصل «التوازن».

مشروح بیان نمائیم، لذا تنها به ذکر نشانه‌های راه بسنده می‌کنیم!

راه دعوت به سوی یزدان سخت و ناهموار است. لبریز از دشواریها و ناخوشایندها است. هر چند که بیگمان یاری خداوند سر می‌رسد و پیروزی قطعی و حتمی است، ولی این یاری و پیروزی تنها در موعد و موقع خود می‌آید، موعد و موقعی که خدا آن را برابر علم و حکمت خویش مقرّر و مقدّر فرموده است و جزو غیب بشمار است و کسی - حتّی پیغمبر ﷺ - آن موعد و موقع را نمی‌داند. رنج و سختی این راه ناشی از دو عامل اساسی است: یکی تکذیب کردن و روگردانی است که دعوت در آغاز کار بدانها گرفتار می‌آید. دومی جنگ و رزم و اذیّت و آزاری است که بر ضدّ دعوت کنندگان اعلام و آغاز می‌شود... گذشته از اینها رغبت و علاقه و شور و شوق بشری در اندرون دعوت کننده پدیدار می‌آید و در راه هدایت مردمان به سوی حقّ و حقیقت، سر از پای نمی‌شناسد. آن حقّ و حقیقتی که خودش آن را شناخته است و مزهٔ آن را چشیده است. چنان شور و حماسه‌ای برای آشکار کردن و رساندن حقّ و حقیقت پیدا می‌کند که مگو. این شور و حماسه‌ای که درون و بیرون وجود او را پر کرده است، رنج و درد آن از تکذیب و روگردانی و جنگ و آزار دیگران، دست کمی ندارد. همهٔ اینها بر سختی و دشواری راه می‌افزایند و انگیزه‌های رنج افزایند.

رهنمود قرآنی در این موج روند سخن، به ذکر این رنج و سختی می‌پردازد و هر دو بخش آن را مطرح می‌سازد... وقتی چنین می‌کند که مقرّر می‌دارد: کسانی که این آئین را تکذیب می‌نمایند و آن را دروغ می‌شمارند، یا با دعوت آن می‌جنگند و می‌رزمند، کاملاً می‌دانند که آنچه بدان دعوت می‌شوند حقّ و حقیقت است، و پیغمبری که آن را با خود از سوی خدا آورده است صادق و راست است. امّا آنان با وجود چنین آگاهی و اطّلاعی حقّ و حقیقت را نمی‌پذیرند و از آن پیروی نمی‌کنند و برای سرکشی از حقائق و پافشاری بر اباطیل به انکار خود ادامه می‌دهند. زیرا عشقِ به روگردانی و تکذیب کردن دارند! این حقّ و حقیقت، دلیل راستی و برهان درستی خود را با خود حمل می‌کند و عطر آن خود می‌بوید. این حقّ و حقیقت فطرت را مخاطب قرار می‌دهد و با سرشت انسانها سخن می‌گوید. فطرت پاک نیز اگر پاک و زنده مانده باشد، و دستگاه‌های گیرندهٔ آن سالم بوده و خراب نشده باشد بدان پاسخ می‌گوید:

﴿ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ﴾.

تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان را می‌شنوند و فهم می‌کنند).

امّا کسانی که راه انکار در پیش می‌گیرند، دلهایشان مرده است و خودشان مردگانند. آنان کران و لالانی هستند که به انبوه تاریکیها فرو افتاده‌اند. پیغمبر ﷺ نیز نمی‌تواند صدای خود را به گوش مردگان برساند (و کافران را مؤمن گرداند) و او نمی‌تواند صدا را به گوش کران برساند (و حقّ را بدیشان بقبولاند)... بر دعوت کننده واجب نیست که مردگان را برانگیزد. این امر مربوط به خدا است. همهٔ اینها از یک سو، و از دیگر سو یاری و پیروزی خدا سر می‌رسد و شکّی در آن نیست. امّا یاری و پیروزی، طبق سنّت خدا و برابر قضا و قدر او رخ می‌دهد و سر می‌رسد. همچنین سنّت خدا شتاب نمی‌گیرد و پیش از موقع اجراء نمی‌شود، و فرموده‌های خدا دگرگون نمی‌گردد، هم از این لحاظ که سرانجام یاری و پیروزی فرا می‌رسد، و هم از این نظر که قطعی و حتمی و تغییرناپذیر است و شتاب و عجله‌ای نمی‌شناسد و پیش از موعد و موقع مقرّر سر نمی‌رسد... یزدان جهان عجله‌ای نشان نمی‌دهد هر چند که اذیّت و آزار و تکذیب کردن دیگران گریبانگیر دعوت کنندگان شود - حتّی اگر این دعوت کنندگان خود پیغمبران باشند - چه تسلیم شدن دعوت کننده در برابر قضا و قدر یزدان، و به شتاب نیفتادن او در مقابل فرمان خداوند منّان، و شکیبائی و استقامت او در برابر اذیّت و

آزار دیگران بدون کمترین نارضایت و کوچکترین پیچ و تاب در برابر دستور خداوند سبحان، و یقین و باور او به سرانجام کار بدون شکّ و گمان، اینها همه و همه در فراسوی موعد مقرّر یاری و پیروزی ایزد مهربان قرار دارند.

این رهنمود قرآنی، نقش پیغمبر ﷺ در این آئین را، و نقش همهٔ دعوت کنندگان بعد از او را در میان همهٔ نسلها و نژادها مشخّص می‌نماید و اعلام می‌کند کارشان تنها تبلیغ پیام و طیّ طریق و شکیبائی و استقامت در برابر دشواریها و تحمّل سختیهای راه است. امّا هدایت یا ضلالت مردمان خارج از حدود و ثغور وظیفهٔ پیغمبر ﷺ و دعوت کنندگان و فراتر از تاب و توان ایشان است... هدایت و ضلالت پیروی از سنّت الهی می‌کنند، سنّتی که تغییر و تبدیل نمی‌شناسد، و رغبت و علاقهٔ پیغمبر ﷺ در هدایت کسی که دوست دارد آن را دگرگون نمی‌سازد، همانگونه که ناراحت شدن و به تنگ آمدن از دست کسانی که دشمنی می‌ورزند و سرکشی می‌کنند و به جنگ و مبارزه می‌پردازند، تبدیل و تغییری در سنّت یزدان ایجاد نمی‌کند... در این مسأله شخص رسول ﷺ هیچگونه اعتباری ندارد، و ارج و ارزش و حساب و کتاب او در گرو شمارهٔ راه یافتگان نیست. بلکه ارج و ارزش و حساب و کتاب او با مقدار تبلیغ و شکیبائی و وظیفه‌شناسی و استقامت و حرکت او در راستای فرمان یزدان سنجیده می‌شود و ارزشیابی می‌گردد... پس از انجام این وظائف و تکالیف، کار و بار مردمان واگذار به پروردگار مردمان است:

﴿ مَنْ يَشَأِ اللهُ يُضْلِلْهُ وَ مَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

خداوند (برابر نظم و نظام و قوانین و سننی که دارد) هر که را بخواهد گمراه می‌سازد، و هر که را بخواهد بر جادهٔ مستقیم (ایمان) قرار می‌دهد.

﴿ وَ لَوْ شاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ ﴾.

اگر خدا بخواهد آنان را (قهراً و جبراً) بر هدایت جمع خواهد کرد (و ایمان را بدیشان تلقین‌خواهد نمود. امّا هدایت اجباری و ایمان زورکی چه سودی دارد؟ لذا ایشان را به خود وامی‌گذارد تا با اراده و اختیار خود اگر خواستند ایمان بیاورند و اگر نخواستند ایمان نیاورند).

﴿ إِنَّما يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ﴾.

تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان تو را می‌شنوند).

ما پیشتر رابطهٔ مشیّت آزاد یزدان را با هدایت و ضلالت مردمان بیان کردیم و گفتیم که هدایت و ضلالت ایشان منوط به گرایش و روش و تلاش مردمان است ... آنچه را که در این باره گفته‌ایم بسنده است.

بدین خاطر است که نباید دعوت کنندهٔ به سوی این آئین، پیشنهادهای پیشنهاد دهندگانی را بپذیرد که مورد خطاب دعوت هستند، پیشنهادهائی که هدف از آنها برگرداندن و منحرف کردن برنامهٔ دعوت این آئین از سرشت خدائی آن است. همچنین دعوت کننده نباید برابر خواستها و آرزوها و هواها و هوسهای مخاطبان، این آئین را برای آنان بیاراید و بپیراید... مشرکان معجزات و خوارق عاداتی را می‌طلبیدند که با عرف و رسم معهود زمان و در سطح درک و فهم ایشان باشد، همانگونه که قرآن در موارد گوناگونی از آنان روایت می‌دارد. از جمله در این سوره آمده است:

﴿ وَ قالُوا: لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ! ﴾.

می‌گویند که چه می‌شد اگر فرشته‌ای به پیش او بیاید (و در حضور ما بر نبوّت و صدق گفتارش گواهی دهد تا بدو ایمان بیاوریم؟). (انعام / ۸)

﴿ وَ قالُوا: لَوْ لاٰ نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ﴾.

(آنان از روی تمسخر) می‌گویند: چرا دلیل مادی و معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نمی‌گردد (تا گواه بر صدق دعوت او باشد؟!). (انعام / ۳۷)

﴿ وَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لَئِنْ جاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِها ﴾.

مشرکان با همهٔ توان و با تأکید هر چه بیشتر، به خدا

سوگند می‌خورند که اگر معجزه‌ای (از نوع آن معجزاتی که در سورهٔ اسراء: آیه‌های ۹۰-۹۳ خواسته‌اند) برای آنان آورده شود به سبب آن ایمان می‌آورند. (انعام / ۱۰۹)

در سوره‌های دیگری پیشنهادهای شگفت‌انگیزی از این پیشنهادها است. همچون پیشنهادهائی که در سورهٔ اسراء، قرآن از ایشان روایت می‌نماید:

﴿ وَ قٰالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّٰی تَفْجُرَ لَنٰا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً. أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهٰارَ خِلاٰلَهٰا تَفْجِیراً. أَوْ تُسْقِطَ السَّمٰاءَ - کَمٰا زَعَمْتَ - عَلَیْنٰا کِسَفاً، أَوْ تَأْتِیَ بِاللّٰهِ وَ الْمَلاٰئِکَةِ قَبِیلاً. أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ، أَوْ تَرْقیٰ فِی السَّمٰاءِ. وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتّٰی تُنَزِّلَ عَلَیْنٰا کِتٰاباً نَقْرَؤُهُ! ﴾.

(هنگامی که کافران مکّه در برابر اعجاز قرآن و دلائل روشن آن، درمانده و مبهوت شدند) گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از زمین (خشک و سوزان مکّه) چشمه‌ای برای ما بیرون جوشانی (که آب آن دائم و روان باشد). یا این که باغی از درختان خرما و انگور (در مکّه) داشته باشی و رودبارها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. یا آسمان را تکّه تکّه بر سر ما فرود آوری همانگونه که می‌پنداری (و می‌گوئی که خدا ما را بیم داده است) و یا این که سرای بزرگ زرنگاری داشته باشی، و یا این که به سوی آسمان بالا روی، و تنها به بالا رفتنت از آسمان هم ایمان نمی‌آوریم مگر این که کتابی همراه خود برایمان بیاوری که آن را بخوانیم (و ببینیم که از جانب خدا در آن نوشته شده است که تو فرستادهٔ پروردگار می‌باشی). (اسراء / ۹۰-۹۳)

همچنین پیشنهادهائی همچون چیزهائی که در سورهٔ فرقان، قرآن از ایشان روایت می‌دارد:

﴿ وَ قٰالُوا مٰا لِهٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعٰامَ وَ یَمْشِي فِي الْأَسْوٰاقِ، لَوْ لاٰ أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ، فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً. أَوْ یُلْقیٰ إِلَیْهِ کَنْزٌ، أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْکُلُ مِنْهٰا ﴾.

می‌گویند: این چه پیغمبری است؟! او غذا می‌خورد، و در بازارها راه می‌رود، (نه شیوهٔ فرشتگان دارد، و نه روشن شاهان. او امتیازی بر دیگران ندارد. چرا که همچون افراد عادی نیاز به تغذیه دارد، و در بازارها برای کسب و تجارت و خرید نیازمندیهای خود رفت و آمد می‌کند). چرا لااقل فرشته‌ای به سوی او فرستاده نشده است تا (به عنوان گواه صدق دعوتش) همراه او مردم را بیم بدهد (و در امر تبلیغ رسالت او را یاری نماید و ما هم ایمان بیاوریم). یا این که گنجی (از آسمان) به سوی او انداخته شود (تا از آن خرج و انفاق کند) و یا این که باغی داشته باشد که از (میوه‌های) آن بخورد (و امرار معاش کند). (فرقان / ۷ و ۸)

رهنمود فوری قرآنی در این موج سوره، پیغمبر خدا ﷺ را و سائر مؤمنان را نهی می‌کند و باز می‌دارد از این که معجزه‌ای - هرگونه معجزه‌ای که باشد - از معجزاتی که پیشنهاد می‌کردند از خدا درخواست کنند، و بخواهند به مشرکان نموده شود. در این رابطه به پیغمبر ﷺ گفته شده است:

﴿ وَ إِنْ کٰانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْرٰاضُهُمْ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِي السَّمٰاءِ فَتَأْتِیَهُمْ بِآیَةٍ، وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدیٰ، فَلاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الْجٰاهِلِینَ. إِنَّمٰا یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ یَسْمَعُونَ، وَ الْمَوْتیٰ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ، ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ ﴾.

اگر رو گردانی ایشان از (دعوت) تو برای تو سخت و سنگین است، چنانکه می‌توانی (جهت اقناع آنان راهی پیدا کنی و مثلاً) نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری (و اعماق زمین و بالای آسمانها را بگردی) و دلیلی برای (ایمان آوردن) ایشان بیاوری (چنین کن. امّا بدان که این لجوجان تو را تصدیق نمی‌کنند و ایمان نمی‌آورند). ولی اگر خدا بخواهد آنان را (قهراً و جبراً) بر هدایت جمع خواهد کرد (و ایمان را بدیشان تلقین خواهد نمود. امّا هدایت اجباری و ایمان زورکی چه سودی دارد؟ لذا ایشان را به خود وامی‌گذارد تا با اراده و اختیار خود اگر خواستند ایمان بیاورند و اگر نخواستند ایمان نیاورند). پس از زمرهٔ

کسانی مباش که (حکم خدا و سنّت او را در بارهٔ مردم نمی‌دانند. تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان را می‌شنوند. امّا اینان مردگان زنده نما هستند) و خداوند مردگان (چون ایشان را به هنگام رستاخیز از گورها) برمی‌انگیزد، و پس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند (و مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سزا و جزای خود را می‌بینند)..

هنگامی که مشرکان برای مؤمنان به خدا سوگند مؤکّدانه خوردند که اگر معجزه‌ای برای ایشان آورده و بدیشان نموده شود، قطعاً بدان ایمان می‌آورند، مؤمنان خواهان شدند که به مشرکان پاسخ مثبت داده شود و معجزه‌ای که پیشنهاد می‌کردند بدیشان نموده شود. به چنین مؤمنانی گفته شد:

﴿ قُلْ: إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللهِ، وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾.

بگو: معجزات از سوی خدا است و (برابر میل او انجام می‌پذیرد و در اختیار من نیست. ای مؤمنان!) شما چه می‌دانید؟... اگر (این معجزاتی که خواسته‌اند) بدیشان نموده شود (باز هم) ایمان نمی‌آورند. (شما ای مؤمنان نمی‌دانید که به هنگام وقوع معجزات حسّی) ما دلها و چشمهای آنان را (در دریای تخیّلات و توهّمات و در میان امواج تأویلات و احتمالات) واژگونه و حیران می‌گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همانگونه خواهند بود که در آغاز بودند، و ایشان را به خود وامی‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند.

(انعام / ۱۰۹ و ۱۱۰)

پیش از هر چیز مسلمانان باید بدانند که تکذیب کنندگان به خاطر نبودن معجزه و دلیل و نشانهٔ حقّ و حقیقت نیست که راه کفر و شرک می‌پیمایند و به سوی ایمان بدین آئین نمی‌آیند، بلکه آنچه ندارند گوش شنوا است! آنان مردگانند! یزدان هدایت را بهرهٔ ایشان نفرموده است - البتّه برابر سنّت الهی در هدایت بخشیدن و گمراه کردن، بدان شکلی که گفتیم - گذشته از این مسلمانان باید بدانند که این آئین مطابق سنّت و قانونی به پیش می‌رود که دگرگون نمی‌شود، و این آئین بالاتر و والاتر از آن است که فرمانبردار پیشنهادها و مطیع هواها و هوسهای مردمان گردد.

این امر ما را به جولانگاه فراخ‌تر و فراگیرتر این رهنمود قرآنی سوق می‌دهد... این آئین، ویژهٔ زمانی، و محدود در رخدادی، و مقیّد به پیشنهاد معیّنی نیست. چه زمان دگرگون و متغیّر می‌گردد. خواستها و آرزوهای مردمان در پیشنهادهای دیگری جلوه‌گر و هویدا می‌شوند. دعوت کنندگان به آئین یزدان لازم است آگاه و هوشیار باشند و نگذارند هواها و هوسها و خواستها و آرزوهای انسانها ایشان را سبک شمارد و بازیچهٔ دست خود گرداند... همین عشق و علاقه است که امروزه برخی از دعوت کنندگان اسلامی را بر آن می‌دارد که به پیشنهادهای پیشنهاد کنندگان گوش فرا دهند و بکوشند عقیدهٔ اسلامی را در شکل «نظریهٔ مکتبی» جلوه‌گر کنند، آن هم نه در عمل بلکه تنها در کاغذ پاره‌ها بنگارند، و همچون نظریّه‌های مکتبهای ناچیز و ناشایست زمینی به دیگران نشان دهند، نظریه‌های مکتبهائی که انسانها آنها را برای دوره‌ای از ادوار تهیّه و تنظیم می‌کنند. پس از گذشت مدّت زمانی می‌بینند همهٔ آن نظریّه‌ها ننگ و یاوه و پریشان گوئی است. همچنین همین حماسه و شور است که برخی از پیروان این دعوت را بر آن می‌دارد که تلاش کنند و بکوشند نظام اسلامی را به شکل پروژه و طرح نظامی - البته روی کاغذ - یا به شکل قوانین و مقرّرات مفصّلی - باز هم تنها روی کاغذ و بس - دربیاورند و جلوه‌گر کنند، و با آن اوضاع و احوالی را چاره‌سازی و روبراه کنند و مشکلات و معضلاتی را حلّ و فصل نمایند که دامنگیر اهل جاهلیّت کنونی است و هیچگونه پیوندی با اسلام ندارد. زیرا خود اهل جاهلیّت کنونی می‌گویند: اسلام تنها عقیده است و بس، و هیچگونه

علاقه‌ای به سیستم زندگی عملی و عمومی ندارد! امّا با وجود این، از همچون پروژه و طرح و قانون ساختگی اسلامی خود انتظار دارند که این اوضاع را سر و سامان بخشد، هر چند که خودشان بر جاهلیّت ماندگار می‌مانند و فرمان و داوری را از طاغوت می‌طلبند، و بهیچوجه فرمان و داوری را به شریعت یزدان واگذار نمی‌کنند... همهٔ اینها تلاشها و کوششهای رسواگرانه‌ای و حقیرانه‌ای است. هرگز مسلمان را نسزد که به نام ترقّی و تحوّل وسائل دعوت به راه خداشناسی و خداپرستی چنین کند و چنین رود و به پیروی از مُدلهای دگرگون اندیشهٔ بشری، خرد خویش را دلقک روزگار سازد، و به افکار فکّاری پاسخ گوید که هر دم شکل و وضعی پیدا می‌کند و هرگز بر یک حال ماندگار و استوار نمی‌گردد.(۱)

خوارتر و پست‌تر از این تلاش، کوشش کسانی است که روبندهای دیگری بر چهرهٔ اسلام می‌اندازند، و اسلام را با صفتهائی توصیف می‌کنند که در مدّت زمانی در پیش مردمان رواج و رونقی دارد، همچون: سوسیالیسم یا جامعه‌گرائی، و دمکراسی یا حکومت مردم بر مردم ... و سائر واژه‌ها و نامهای دیگر ... آنان گمان می‌برند که با این عنوانهای رذلانه و رسواگرانه به اسلام خدمت می‌کنند... «سوسیالیسم» یک مکتب اجتماعی اقتصادی است و ساختار انسانها است و چه بسا درست یا نادرست باشد. «دمکراسی» هم یک نوع سیستم زندگی یا حکومتی است که ساختهٔ انسانها است، و می‌تواند درست یا نادرست باشد... امّا اسلام برنامهٔ زندگی است و در برگیرندهٔ جهان‌بینی اعتقادی، و نظام اجتماعی اقتصادی، و سیستم اجرائی و اداری است... اسلام ساختار یزدان و دور از هر عیبی و زدوده از هر نقصی است ... کسی که می‌خواهد برای برنامهٔ یزدان سبحان، از بندگان ناتوان یاری بطلبد، و برای آن با میانجیگری خود صفتی از اعمال و افعال انسانها را به عاریت گیرد، در کجای اسلام قرار دارد؟ اصلاً کسی که می‌خواهد در پیش بندگان برای یزدان سبحان پا در میانی کند، و با پایمردی گفته‌ای از گفته‌های این بندگان برای خداوند جهانیان مدد و یاری بطلبد، در کجای اسلام قرار دارد؟!

همهٔ شرکِ مشرکان در دورهٔ جاهلیّت عربی این بود که برخی از آفریده‌های خدا را در پیشگاه خدا میانجی و واسطه قرار می‌دادند، و آنها را اولیاء می‌شمردند:

﴿ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللهِ زُلْفَىٰ... ﴾.

کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (و بدانان تقرّب و توسّل می‌جویند، می‌گویند:) ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند.... (زمر/۳)

بلی این شرک است! پس باید چه صفتی به کسانی داد و با چه نامی آنان را نامید که برای خود در پیشگاه یزدان اولیائی از میان بندگان برنمی‌گزینند و میانجی نمی‌کنند، ولیکن ایشان - وای چه زشت و پلشت است! - برای یزدان سبحان در نزد بندگان به میانجیگری می‌پردازند و مکتبی و یا برنامه‌ای از مکتبها و برنامه‌ها را به عاریت می‌گیرند؟!

اسلام، اسلام است. سوسیالیسم هم سوسیالیسم است. دمکراسی هم دمکراسی است... اسلام برنامهٔ یزدان است و هیچ عنوانی و هیچ صفتی ندارد جز عنوان و صفتی که یزدان آن را بدان نامیده است: اسلام و بس... امّا سوسیالیسم یا دمکراسی هر یک از آنها از زمرهٔ برنامه‌های انسانها و برجوشیده از تجارب آدمیزادگان است... اگر می‌خواهند سوسیالیسم یا دمکراسی را برگزینند، آنها را بر این اساس برگزینند که می‌بینند... بایستهٔ دعوت کنندهٔ به سوی آئین خدا نیست که گول مد و فرم رائج مدها و فرمهای هواها و هوسهای تغییر پذیر انسانها را بخورد، و گمان برد با پیروی از مدلها و فرمهای آدمیان به آئین یزدان کمک و نیکی می‌کند!

۱- مراجعه شود به مقدّمهٔ سورهٔ انعام، و کتاب: «الإسلام و مشکلات الحضارة»، فصل: «طریق الخلاص».

ما از این کسانی که آئین خودشان در پیش چشمانشان سبک و کم ارج جلوه‌گر آمده است، و آن گونه که باید قدر و منزلت یزدان را نشناخته‌اند، صادقانه می‌پرسیم: اگر شما امروز اسلام را به نام سوسیالیسم و یا به نام دمکراسی معرّفی می‌کنید و می‌شناسانید، بدان علّت که این نامها از مدلها و فرمهای روشها و منشهای امروزی است، قطعاً هم باید بدانید که روزی و روزگاری سرمایه‌داری مد محبوب مردمان بوده است و آنان سرمایه‌داری را هم از نظام فئودالیسم برگرفته و بیرون کشیده‌اند! همچنین اطّلاع دارید که روزی و روزگاری مد مطلوب و فرم دلپسند، حکومت استبدادی بوده است و مردمان مناطق پراکنده‌ای را پیرامون نژاد گرد آورده‌اند و اغلب به نژادگرائی خوانده‌اند، بدانگونه که در آلمان و ایتالیا در روزگار بسمارک و ماسولینی مثلاً چنین بوده است. کسی چه می‌داند که فردا چه بازی کند روزگار و کدام مدل پسند می‌گردد، و کدام فرم از سیستمهای اجتماعی زمینی و نظامهای حکومتی ساختار بندگان برای بندگان، مقبول همگان خواهد بود. چنین کسانی آن روز اسلام را باید چه بنامند تا آن را در قالب مد و مدلی عرضه کنند که مردمان بپسندند و از آن خشنود گردند؟!

قطعاً رهنمود قرآنی در این موجی که ما درصدد بیان آن هستیم، و در همۀ امواج دیگر نیز شامل همۀ این مسائل است ... این موج قرآنی می‌خواهد دعوت کننده، آئین خود را بالا ببرد و والا گیرد، و در این راستا به پیشنهادهای پیشنهاد کنندگان وقعی ننهد و گوش فرا ندهد، و نکوشد که این آئین را جز با نام و نشان آسمانی خودش بیاراید و بپیراید، و مردمان را جز با برنامۀ این آئین و با ابزار این آئین مخاطب قرار دهد...

بیگمان یزدان بی‌نیاز از همۀ جهانیان است. هر کس به آئین خدا پاسخ مثبت ندهد و به بندگی او نپردازد، و جز از بندگی او و از همۀ بندگیهای دیگر خویشتن را بدور ندارد و دست نکشد، این آئین به چنین کسی هیچگونه نیازی ندارد، و خداوند سبحان نیز نیازی به کسی از پیروان یا سرکشان ندارد.

این آئین در ارکان و اصول و ارزشها و ویژگیهای خود دارای اصالت است و یزدان سبحان می‌خواهد حاکم بر بشریّت شود. همچنین در برنامۀ عملی و در اسلوب خطاب فطرت بشری نیز از اصالت برخوردار است. آن خدائی که این آئین را با ارکان و اصول و ارزشها و ویژگیها و برنامۀ تلاش و اسلوب خاصّ آن نازل کرده است و به مردمان ارمغان داشته است، او است که انسان را نیز آفریده است و می‌داند خود انسان از لحاظ درون و بیرون چه می‌خواهد و به چه نیاز دارد.

در این موج سوره، نمونه‌ای از گفتگوی یزدان با فطرت انسان است، نمونه‌ای از نمونه‌های فراوان و متنوّع و مختلف. یزدان فطرت انسان را با هستی جهان پیوند می‌دهد، و کاری می‌کند که نواهای جهان هستی گوش جان فطرت انسان را نوازش دهد. ایزد منّان وجود انسان را به تکان برمی‌انگیزد تا بیدار و هوشیارش گرداند و بتواند این نواهای جهانی را دریافت دارد و نغمه‌های دلنوازش را بشنود. یزدان سبحان می‌داند که فطرت انسان سرودها و آهنگهای طبیعت را می‌شنود و می‌پذیرد، اگر نواها بلند و رسا و نیرومند باشند و به ژرفاهای درونش بروند و بدوند:

﴿ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ﴾.

تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان را می‌شنوند).

نمونه‌ای که در این موج با ما سخن می‌گوید، عبارت است از:

﴿ وَ قَالُوا: لَوْ لاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ! قُلْ: إِنَّ اللهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً، وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ ﴾.

(آنان از روی تمسخر) می‌گویند: چرا دلیل مادی و معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نمی‌گردد (تا گواه بر صدق دعوت او باشد؟!) بگو: خداوند می‌تواند (هر گونه) دلیل و معجزه‌ای نازل کند، ولی آنان نمی‌دانند (که برابر سنّت الهی اگر به درخواست ایشان پاسخ گفته شود و ایمان نیاورند نابود می‌گردند).

در این آیه سخن کسانی نقل می‌گردد که حقّ و حقیقت را تکذیب می‌کردند و با آن دشمنی و مبارزه می‌نمودند و معجزه‌ای می‌طلبیدند که نسل همزمان خودشان آن را ببینند و دیگر کار پایان بگیرد و به انجام برسد... سپس متوجّه می‌گردند که در فراسوی این پیشنهاد چه چیزی نهفته است اگر بدیشان پاسخ مثبت داده می‌شد و معجزهٔ درخواستی رخ می‌داد. آنچه به دنبال معجزه گریبانگیرشان می‌گردید هلاک و ویرانی بود و بس. خداوند می‌توانست معجزه‌ای بیافریند و بدیشان نشان دهد، ولی مهر و عطوفت او مقتضی این بود که معجزه‌ای را ننمایاند، و حکمت او بر این بود که بدیشان پاسخ نگوید و سخنانشان را ناشنیده گیرد.

روند قرآنی ناگهانی ایشان را از این گوشهٔ تنگ جهان‌بینی و اندیشه بیرون می‌آورد، و آنان را رهسپار جهان فراخ می‌گرداند. آنان را به سوی معجزات بزرگ پیرامونشان رهنمود می‌سازد، معجزاتی که این معجزه‌ای که پیشنهاد می‌کردند و می‌طلبیدند در برابر آنها بسی ناچیز است. یعنی معجزاتی که در اصل جهان هستی برای همهٔ نسلهای پیش از ایشان و بعد از ایشان بر جا و برقرار است و همیشه آنها را مشاهده می‌نمایند:

﴿وَ مٰا مِنْ دٰابَّةٍ فِي الْأَرْضِ، وَ لاٰ طٰائِرٍ يَطِيرُ بِجَنٰاحَيْهِ إِلاّٰ أُمَمٌ أَمْثٰالُكُمْ. مٰا فَرَّطْنٰا فِي الْكِتٰابِ مِنْ شَيْءٍ. ثُمَّ إِلىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾.

(یکی از دلائل قوی قدرت خدا و حکمت و رحمتش این است که او همه چیز را آفریده است) و هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند وجود ندارد مگر این که گروه‌هائی همچون شمایند (و هر یک دارای خصائص و ممیّزات و نظام حیات خاصّ خود می‌باشند). در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم (و همه چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته‌ایم. بگذار تکذیب کنندگان هر چه می‌خواهند بکنند) پس (از گذشت این چند روزهٔ زندگی دنیوی) آنان (همراه همهٔ گروه‌ها و دسته‌های حیوانات موجود) در پیشگاه پروردگارشان جمع‌آورده می‌شوند (و به حساب و کتابشان می‌رسیم).

این حقیقت هولناکی است ... حقیقتی است که در آن زمان چشمان ایشان می‌توانست آن را ببیند، آن زمان که دانش منظّم و مرتّبی نداشتند... حقیقتی که حیوانات و پرندگان و حشرات پیرامون ایشان را به شکل ملّتها نشان می‌دهد، و هر ملّتی از آنها نیز دارای نشانه‌ها و ویژگیها و تنظیمات و تشکیلات خاصّ خود است... این حقیقتی است که هر اندازه علم انسانها پیشرفت کند، بر دامنهٔ آن افزوده می‌شود و بیشتر و بهتر مشاهده می‌گردد، امّا علم انسانها بر اصل این حقیقت چیزی نمی‌افزاید. در کنار این حقیقت، حقیقت غیب قرار گرفته است و با آن ارتباط تنگاتنگ دارد، و آن احاطهٔ علم لدنی یزدان بر همه چیز جهان است، و این که یزدان ادارهٔ امور همهٔ اشیاء هستی را در دست دارد و چرخانندهٔ چرخ گردون و مدبّر چرخهٔ همهٔ شؤون او است... بر این حقیقت واپسین، آن حقیقت دیدنی پیشین، گواهی می‌دهد.

معجزهٔ مادی و پیشنهادی آنان کجا و این معجزات بزرگ جهانی کجا؟ معجزه‌ای که می‌خواستند، در برابر معجزات دیدنی و ماندنی چه چیز بشمار است، وقتی که بُرد چشمانشان فراخ‌تر و دیدِ دلهایشان بیشتر گردد دربارهٔ چیزهائی که بوده است و چیزهائی که خواهد بود؟

برنامهٔ قرآنی - در این نمونه - بیش از این نیست که فطرت انسان را با هستی جهان پیوند بدهد، و پنجره‌های میان آن دو را بگشاید و آنها را با یکدیگر رویاروی نماید، و بگذارد جهان سترگ و شگفت کیهانی تأثیرات شگرف و ژرف خود را به هستی انسانی ببخشد، و نغمه‌های دلنشین جهان کبیر در اندرون جهان صغیر به نوا در آید و آهنگهای خود را ساز نماید.

برنامهٔ قرآنی به فطرت انسانی جدل لاهوتی ذهنی نظری تقدیم نمی‌دارد، و جدل کلامی همچون علم

توحید را نیز بدو تقدیم نمی‌کند، آن جدل کلامیی که برای برنامهٔ اسلامی بسی ناآشنا است. همچنین بدو فلسفهٔ عقلی یا حسّی را هم تقدیم نمی‌کند. بلکه برنامهٔ قرآنی به فطرت انسانی این هستی واقعی را تقدیم می‌دارد، هستی واقعی مشتمل بر جهان غیب و نهان، و جهان دیدنی و عیان... آنگاه فطرت را آزاد می‌گذارد که با جهان بزرگ و سترگ هستی به کنش و سازش پردازد و با آن هم‌آوا و هم‌آهنگ گردد، و از جهان هستی دریافت و برداشت کند و بدان پاسخ دهد و بپذیرد و به سخن درآید و همراهی نماید، لیکن در سایهٔ برنامهٔ منظّمی که فطرت را رها سازد - بدان هنگام که از هستی درس می‌آموزد - تا در راههای پیچاپیچ ناهموار و در بیابانهای برهوت بی‌نشان، آواره و گمراه گردد.

سپس روند قرآنی این بخش را با پیروی بر موضعگیری تکذیب کنندگان پایان می‌بخشد، و با این آیه‌های بزرگ آن را خاتمه می‌دهد:

﴿ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ. مَنْ يَشَأِ اللهُ يُضْلِلْهُ، وَ مَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

آنان که آیات (جهانی و قرآنی) ما را تکذیب می‌دارند (و از حواسّ خود برای شناخت حقّ سود نمی‌برند و هرگز حقّ نمی‌شنوند و حقّ نمی‌گویند، گوئی) کرانند و لالانند و در تاریکیها (ی گوناگون کفر و جهل و تعصّب و تقلید) قرار دارند. خداوند (برابر نظم و نظام و قوانین و سننی که دارد) هر که را بخواهد گمراه می‌سازد، و هر که را بخواهد بر جادهٔ مستقیم (ایمان) قرار می‌دهد.

در اینجا حقیقت حال و وضع تکذیب کنندگان و سرشت ایشان را مقرّر می‌دارد... آنان کران و لالانی هستند که در تاریکیها قرار گرفته‌اند... همچنین سنّت یزدان را در هدایت و در ضلالت معیّن می‌فرماید و می‌گوید: برابر فطرتی که یزدان بندگان را بر آن سرشته است، مشیّت او به هدایت یا ضلالت تعلّق می‌گیرد.

بدین وسیله همهٔ جوانب جهان‌بینی اسلامی با همهٔ امور هم‌آهنگ و همراه می‌گردد، گذشته از این که برنامهٔ دعوت روشن می‌شود، و موضع دعوت کننده مقرّر می‌گردد و مشخّص می‌شود که چگونه این عقیده را بدینجا و آنجا بچرخاند، و خویشتن را با آن همراه بگرداند، و آن را در هر حالی و در میان هر نسلی به دیگران برساند.

امید است این پسوده‌ها، همراه با آنچه در مقدّمهٔ سوره دربارهٔ برنامهٔ اسلامی گذشت، چیزی در بر داشته باشد که بتواند راه را روشن و نورانی بگرداند... توفیق در دست یزدان است و از خدا توفیق می‌خواهیم.

قُلْ
أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ ٱلسَّاعَةُ أَغَيْرَ ٱللَّهِ
تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا
تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَآءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَآ
إِلَىٰٓ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَٰهُم بِٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ
﴿٤٢﴾ فَلَوْلَآ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا۟ وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ
وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ فَلَمَّا
نَسُوا۟ مَا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَٰبَ كُلِّ شَىْءٍ
حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُوا۟ بِمَآ أُوتُوٓا۟ أَخَذْنَٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾
فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٤٥﴾
قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ ٱللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَٰرَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم
مَّنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِ ٱنظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ ٱلْءَايَٰتِ
ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾ قُلْ أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ
بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٤٧﴾ وَمَا
نُرْسِلُ ٱلْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا
يَمَسُّهُمُ ٱلْعَذَابُ بِمَا كَانُوا۟ يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾

در اینجا و در این موج، روند قرآنی فطرت مشرکان را با عذاب الهی رویاروی می‌دارد. حتّی خود مشرکان را با فطرتشان رویاروی می‌گرداند، زمانی که فطرتشان با عذاب یزدان رویاروی می‌شود. یعنی بدان هنگام که فطرت ایشان با رویاروی شدن با هول و هراس از زیر توده‌ها و تپّه‌های انگیزه‌های فراموشکاریها بدر می‌آید، و هول و هراس فطرت را تکان می‌دهد و آن توده‌ها و تپّه‌ها فرو می‌افتند و فرو می‌تپند و زدوده می‌گردند، و فطرت افسانهٔ خدایان دروغین را فراموش می‌نماید، و فوراً به سوی پروردگار راستین خود - پروردگاری که او را از ته دل می‌شناسد - برمی‌گردد و تنها از او رستگاری و رهائی خویش را می‌طلبد و بس!

سپس روند قرآنی دست مشرکان را می‌گیرد و آنان را در سرزمینهائی به گشت و گذار می‌برد که پدران و نیاکان ایشان در آنجاها سکندری خورده‌اند و هلاک گشته‌اند. در راه بدیشان نشان می‌دهد که سنّت یزدان سبحان چگونه جریان می‌یابد، و قضا و قدر خدای مهربان به چه شکلی عمل می‌کند. به چشمان سر و دل ایشان نشان می‌دهد که چگونه قانون استدراج شکل گرفته است. یعنی یزدان جهان به مشرکان و بزهکاران نعمت بخشیده است و ایشان را اسیر و گرفتار پیلهٔ مادیات نموده است و کم کم آنان را به سوی عذاب برکشیده است و ناگهان تازیانهٔ بلا بر سرشان فرود آورده است و به کیفرشان رسانیده است... در سراسر تاریخ چنین بوده است: مشرکان و کافران بعد از این که پیغمبران یزدان را تکذیب کرده‌اند، خداوند جهان ایشان را پیاپی با مصیبتها و بلاهای بدنی و مالی آزموده است، و گذشته از آن ایشان را با خوشیها و نعمتها آزمایش کرده است، و فرصتهای بیشمار بدانان عطاء فرموده است، تا هوشیار گردند و از خواب غفلت بیدار شوند، و از کجاوهٔ ناز بی‌خبری بدر آیند. ولی آنان همهٔ فرصتها را از دست داده‌اند، و بعد از این که ناخوشیها و سختیها ایشان را بیدار نکرده است، نعمتهای دنیوی آنان را مغرور کرده است و گول زده است، آن زمان قضا و قدر الهی ناگهان برابر سنّت جاری یزدان سر رسیده است و ایشان را در بر گرفته است:

﴿ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

(بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است (که با نقمت و نعمت مردمان را تربیت می‌کند، و روی زمین را از فساد ظالمان پاک می‌سازد).

هنوز چنین صحنه‌ای که سخت دلها را به تکان می‌اندازد از دیدها پنهان نگشته است، به دنبال آن صحنهٔ دیگری جلوه‌گر می‌آید. در این صحنه نیز آنان دستخوش عذاب الهی هستند. خداوند گوشها و چشمهایشان را برمی‌گیرد، و بر دلهایشان مهر می‌زند. ایشان خدائی جز یزدان جهان را نمی‌یابند که گوشها و چشمها و فهم و ادراکشان را بدیشان باز گرداند.

در رویاروئی با این دو صحنهٔ زیبای هراسناک، از وظیفهٔ پیغمبران برای مشرکان سخن می‌راند... وظیفهٔ پیغمبران مژده رساندن و بیم دادن است و بس... پیغمبران نباید معجزات و خوارق عاداتی را بیاورند و بنمایند. همچنین ایشان نباید به پیشنهادهای پیشنهاد کنندگان پاسخ دهند. بلکه تنها و تنها آنان باید تبلیغ کنند و احکام و فرمان یزدان را برسانند، و مژده دهند و بترسانند. مردمان خود دانند، دسته‌ای ایمان می‌آورند و کارهای خوب و پسندیده انجام می‌دهند، در نتیجه خویشتن را از هول و هراس و غم و اندوه می‌رهانند. دسته‌ای نیز به تکذیب می‌پردازند و روگردان می‌گردند و در نتیجهٔ این تکذیب و روگردانی عذاب الهی گریبانگیرشان می‌شود... پس هر که خواهد ایمان بیاورد، و هر که خواهد کفر بورزد... این سرانجام و فرجام کار است.



﴿ قُلْ: أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ، أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ - إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ، فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ - إِنْ شَاءَ - وَ

تَنْسَوْنَ مٰا تُشْرِكُونَ ﴾.

بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا شما را فرا گیرد (همان گونه که قبلاً ملّتهای پیشین را فرا گرفته است) یا این که قیامت شما (با فرا رسیدن مرگتان و یا از هم پاشیدن جهان) فراز آید، آیا (برای نجات از عذاب دنیوی یا اخروی) غیر خدا را به یاری می‌طلبید؟ (و اگر بطلبید سودی به شما می‌رسانند و شما را می‌رهانند؟!) اگر شما راستگوئید (در این که بتها و انبازها سودی برای شما دارند و پرستش را سزاوارند؟! نه، در وقت رخدادهای بزرگ، و در هنگامهٔ رستاخیز به کسی جز خدا متوسّل نمی‌شوید و پناه نمی‌برید و) بلکه تنها خدا را به یاری می‌طلبید، و او اگر خواست آن چیزی را برطرف می‌سازد که وی را برای رفع آن به فریاد می‌خوانید، و (دیگر آن روز) چیزهائی را که (امروز) شریک خدا می‌سازید فراموش می‌نمائید (و از خاطر می‌زدائید).

این، بخشهائی از وسائل و مسائل برنامهٔ یزدانی در مخاطب قرار دادن فطرت انسانی با این عقیده است که افزوده می‌شود بدان بخشی که قبلاً بیان آن در قسمت پیشین، و همچنین در قسمتهای قبل از آن و بعد از آن در روند سوره آمده است.

در آنجا فطرت را مخاطب قرار داده است با چیزهائی که در جهان زندگان موجود است و بیانگر نظم و نظام جهان، و نمایانگر نشانه‌های ادارهٔ امور هستی توسّط یزدان سبحان است. همچنین در آنجا فطرت انسان با ذکر احاطه و شمول دانش یزدان مورد خطاب قرار می‌گیرد. خدا در اینجا نیز فطرت انسان را با عذاب خود مخاطب قرار می‌دهد، و موضع فطرت را در برابر یزدان بیان می‌دارد، موضعی که فطرت به هنگام روبرو شدن با عذاب الهی در سیمائی از سیماهای خشن و هراسناک خود پیدا می‌کند، سیمای هولناکی که دلها را به تکان می‌اندازد، و توده‌های انباشتهٔ شرک را از روی آن فرو می‌اندازد، و فطرت دلها را از این گونه توده‌ها بیرون می‌سازد، توده‌هائی که بر دلها فرو افتاده است و آنها را پوشانده است و فطرت را از آشنائی آن با یزدان و همچنین از توحید ایزد سبحان محجوب و محروم می‌سازد، آشنائی و یگانه‌پرستی مستقرّ در ژرفاهای دلها:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتٰاكُمْ عَذٰابُ اللهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السّٰاعَةُ... أَغَيْرَ اللهِ تَدْعُونَ... إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ﴾.

بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا شما را فرا گیرد (همان گونه که قبلاً ملّتهای پیشین را فرا گرفته است) یا این که قیامت شما (با فرا رسیدن مرگتان و یا از هم پاشیدن جهان) فراز آید، آیا (برای نجات از عذاب دنیوی یا اخروی) غیر خدا را به یاری می‌طلبید؟ (و اگر بطلبید سودی به شما می‌رسانند و شما را می‌رهانند) اگر شما راستگوئید (در این که بتها و انبازها سودی برای شما دارند و پرستش را سزاوارند؟!).

رویاروی شدن فطرت با تصوّر هول و هراس است... عذاب یزدان در دنیا، عذاب نابود نمودن و هلاک ساختن است، یا مراد وقوع قیامت بدون انتظار است... فطرت، زمانی که این پسوده را لمس می‌کند، و این هول و هراس را تصوّر می‌نماید، حقیقت این تصوّر را می‌داند - خداوند سبحان نیز می‌دانسته است که فطرت حقیقت این تصوّر را می‌داند - و در برابر آن به لرزش و جنبش می‌افتد و تکان می‌خورد، چون هول و هراس حقیقت پنهان در فطرت را مجسّم می‌گرداند، و یزدان سبحان هم که آفریدگار آن است می‌داند که حقیقت نهانی در زوایای فطرت است و خدا از راه اندیشه با آن به سخن در می‌آید، و فطرت نیز در برابر آن به تکان می‌افتد و به حرکت می‌پردازد و می‌لرزد و لخت و عریان می‌گردد.

یزدان جهان از مردمان می‌پرسد، و می‌خواهد پاسخ پرسش را از زبان ایشان بشنود، و تصدیق مسأله بر زبانشان روان شود، تا بیانگر تصدیق نهان در فطرت ایشان گردد:

﴿ أَغَيْرَ اللهِ تَدْعُونَ ... إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ﴾.

آیا غیر خدا را به یاری می‌طلبید، اگر شما راستگوئید؟.

سپس شتاب می‌گیرد و به دنبال آن جواب درست را مقرّر می‌دارد و بیان می‌فرماید، جواب درستی که عملاً در ژرفای فطرتشان نهفته است، هر چند هم زبانشان آن را نگوید:

﴿ بَلْ إِيّاهُ تَدْعُونَ... فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شاءَ ... وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُونَ ﴾.

(نه، در وقت رخدادهای بزرگ، و در هنگامهٔ رستاخیز به کسی جز خدا متوسّل نمی‌شوید و پناه نمی‌برید و) بلکه تنها خدا را به یاری می‌طلبید، و او اگر خواست آن چیزی را برطرف می‌سازد که وی را برای رفع آن به فریاد می‌خوانید، و (دیگر آن روز) چیزهائی را که (امروز) شریک خدا می‌سازید فراموش می‌نمائید (و از خاطر می‌زدائید).

بلکه تنها یزدان را به فریاد می‌خوانید و به کمک می‌طلبید، و شرک و انباز خود را بطور کلّی فراموش می‌کنید!... هول و هراس فطرتتان را بدین هنگام لخت و عریان می‌گرداند و بی‌پرده می‌نمایاند. فطرت در این وقت در طلب مدد و یاری رو به درگاه خداوند یگانه می‌نماید و بس. بلکه حتّی خود این شرک و انباز را فراموش می‌کند... آشنائی فطرت با آفریدگارش حقیقتی است که در خود فطرت قرار دارد. امّا این شرک، یک قشر سطحی است که بر اثر عوامل دیگری عارض آن گردیده است. یک قشر سطحی که بالای توده‌ای قرار گرفته است که بر فطرت فرو افتاده است. هر وقت که هول و هراس فطرت را تکان دهد، این توده فرو می‌تپد و سقوط می‌کند، و این قشر سطحی نیز برمی‌خیزد و در فضا می‌پراکند، و حقیقت اصیل و واقعی جلوه‌گر و هویدا می‌شود، و فطرت حرکت سرشتی خود را به سوی آفریدگارش می‌آغازد، و از آستانهٔ با عظمت یزدان جهان کرنش کنان می‌طلبد که هول و هراسی را از او به دور گرداند که خودش توانائی دفع و چاره‌سازی طرد آن را ندارد و در این کار درمانده و سرگردان است.

کار فطرت در رویاروئی با هول و هراس بدین گونه است. روند قرآنی مشرکان را از آن می‌آگاهاند و چنین امری را فراروی ایشان جلوه‌گر می‌گرداند... و امّا کار یزدان سبحان را در لابلای رویاروئی مقرّر می‌دارد. خدا اگر خواست برطرف می‌سازد ترس و هراس و بلا و مصیبتی را که مردمان او را برای دفع آن فریاد می‌دارند و به کمک می‌طلبند. بلی اگر خواست چنین می‌کند، چرا که مشیّت یزدان آزاد است و هیچگونه قید و بندی متوجّه آن نمی‌گردد. اگر خواست دعا و تمنّایشان را می‌پذیرد و اندک یا همهٔ هراس و بلائی را برطرف می‌نماید که آنان او را برای دفع آن فریاد داشته‌اند و به کمک طلبیده‌اند. و اگر نخواست تضرّع و زاری و تقاضا و تمنّای آنان را بنا به قضا و قدر خویش و به مقتضی حکمت و علم خود، پاسخ نمی‌گوید.

این بود موضع فطرت در قبال شرک و انبازی که گاهی بدان گرفتار می‌آید، به سبب انحرافی که پیدا می‌کند، انحرافی که زادهٔ عوامل گوناگون است و بر روشنی حقیقت نهان در آن پرده‌ای فرو می‌افکند... آیا حقیقت رو کردن فطرت به یزدان و آشنائی او با خداوند رحمن و اطّلاع او از یگانگی ایزد سبحان باید به چه شکل و شیوه‌ای باشد؟

ما - همانگونه که قبلاً گفته‌ایم - دربارهٔ صداقت کسانی که کفر را بدین شکل می‌پذیرند بسیار مظنون و مشکوک هستیم و باور نداریم که آنان در کفری که گمان می‌برند که بدان اعتقاد دارند، راستگو باشند. ما بسی شکّ داریم در این که در میان مردمان کسانی یافته شوند که خداوند ایشان را آفریده است کارشان واقعاً بدانجا بکشد که اثر دست آفریدگاری را نادیده گیرند که ایشان را هستی بخشیده است. آفریدگاری که نشانه‌های آفرینش او در سراسر وجود انسان پیدا و در طرح و نقشهٔ پیکره‌اش هویدا است، و اصلاً نشانهٔ قدرت آفریدگار آمیزهٔ هستی انسان، و جلوه‌گر و مجسّم در هر یک از سلولها و بلکه عیان در یکایک ذرّات کیهان است!

تاریخ فراروی ما است، تاریخ دور و دراز شکنجه‌های

زشت، مبارزه‌های وحشیانه و درّنده خویانه با کـلیسا، سرکوبیها و نابودیها، دشمنی کلیسا با انگیزه‌های فطری مردمان، غرق شدن کلیسا در لذائذ منحرف از راستای راه حقیقت، و بالأخره تمام چیزهائی که در این تـاریخ بدشگون بوده است، تاریخی که اروپا قرنهای طولانی در آن زیسته است ... اینها دست به دست هم داده است و همه و همه سبب گردیده است که سرانجام اروپائیان بدین موج کفر و بی‌دینی بیفتند، تا در بـیابان بـرهوت بیکران و بی‌نشان سـردرگمی، از دست غـول زشت و بدقواره بگریزند.(۱)

گـــذشته از ایــن، یــهودیان از ایــن واقـعیّت تـاریخی بهره‌برداری کردند، و مسـیحیان را از آئـینشان بـدور داشتند، تا زمام اختیارشان آسان به دسـتشان بـیفتد، و ساده بتوانند بی‌بند و باری و بدبختی و بیچارگی را در میانشان رواج و گسترش دهـند، و آنـان را بـه تـعبیر «تلمود» و «نقشه‌ها و طرحهای فرزانگان صـهیونیسم» همچون الاغ گردانند و برانند... یهودیان نمی‌توانسـتند بـه هـمهٔ ایـن امـور بـرسند و نـائل شـوند، مگـر بـا بهره‌برداری و سوء استفاده از آن تـاریخ بـدشگون و ننگین اروپائی، برای کشاندن مردمان به سوی کـفر و زندقه‌ای که به خاطر گریز از کلیسا انجام می‌پذیرفت.

با وجود این همه تلاش بی‌امان، تلاشی که مـجسّم در «کمونیستی» بود، کمونیستی که یکـی از دسـتگاه‌ها و سرویسهای یهودیان بود، این هـمه تـلاشی کـه بـرای پخش بـی‌دینی در لابـلای بـیش از نـیم قـرن انـجام پذیرفت، و تحت نظارت همهٔ دستگاه‌های ویـرانگـر و درهم شکنندهٔ دولت صورت می‌گرفت، با ایـن وجـود هیچ وقت فطرت عشق اعتقاد به خدا در ژرفاهای درون خود ملّت روسیه از میان نرفت و پیوسته در سـراچـهٔ سینه‌هایشان در غوغا بود... «استالین» وحشی - همان گـونه کـه جـانشین او خـروشچف وی را بـه تـصویر می‌کشد - مجبور گردید با کلیسا در گیر و دار جـنگ جهانی دوم سازش و نرمش کند، و سر دستهٔ کشیشان را آزاد سازد، زیرا فشار جنگ گردنش را می‌پیچاند به سوی اعتراف به وجود یزدان، به دلیل اصالت عقیدهٔ به یزدان در خمیرهٔ فطرت انسان ... حال رأی ظاهری او و رأی ظاهری اندکی از کافران قدرتمند پیرامون او هـر چه هست مهمّ نیست.

یهودیان با یاری و کمک «الاغان» بکار گرفته از میان صلیبیان کوشیدند که مـوج کـفر و زنـدقه را در درون ملّتهائی پخش کنند که اسلام را به عنوان عقیده و آئین خود اعلان می‌داشتند. هر چند که اسلام سرکوب شده بود و در درونها پـژمرده بـود، امّا مـوجی کـه از راه «قهرمان» یعنی آتاتورک در تـرکیه روان و گسـترش داده بودند، شکست خورد و عقب‌نشینی کرد، با وجود همهٔ کمک‌ها و یاریهائی که صرف بـی‌بند و بـاریها و خرج قهرمان کردند، و تشویقها و تعریفهائی که نمودند، و با وجود کتابهای زیادی که در بارهٔ قهرمان و تجارب مترقّیانهٔ پرچمدار پرچم کفر و الحـاد نـوشتند و پـخش کردند... بعد از آن از تـجربهٔ تـلخ آتـاتورک اسـتفاده کردند و به تجارب تازه‌ای گرائیدند. این بار تصمیم بر این گرفتند که برای تجارب پـیشتاز و مـترقّیانهٔ خـود، پرچم کفر و الحاد را برافراشته نکنند. بلکه بر بالای آن تجارب، پرچم اسلام را به اهتزاز درآورند! تا با فطرت مردمان برخورد نکند و همچون تجربهٔ آتاتورک نشود که با فطرتها منافات پیدا کرد و نقش بر آب شود. پرچم اسلام را بیفرازند و در زیر این پرچم هر چه می‌خواهند انجام دهند و باتلاقهای گندیدهٔ ناپاکـیها و پـلشتیها و آلودگیها و بی‌بند و بـاریهای اخـلاقی را تـعبیه کـنند. همچنین تحت لوای اسـلام، دسـتگاه‌ها و سـرویسهای ویرانگر موادّ خام بشریّت را بطور کلّی در سرزمینهای اسلامی پدیدار و راه‌اندازی سازند، و ثروت گرانمایهٔ انسانیّت را تباه گردانند.



﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ، فَأَخَذْنَاهُمْ

۱- برای اطلاع بیشتر به کتاب: «المستقبل لهذا الدین» فصل: «الفصام النکد» مراجعه شود.

بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ. فَلَوْلا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا، وَ لٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ. فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتّىٰ إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ﴾.

(ای پیغمبر! ناراحت مباش که پیغمبران زیادی را) ما به سوی ملّتهائی که پیش از تو بوده‌اند گسیل داشته‌ایم (و هنگامی که علَم طغیان برافراشته و سرپیچی ورزیده‌اند) آنان را به سختیها و زیانها گرفتار و به شدائد و بلایا دچار ساخته‌ایم تا بلکه خشوع و خضوع نمایند (و توبه کنند و به سوی خدای خود برگردند). آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، خشوع و خضوع کنند (و بیدار شوند و اندرز گیرند و با تضرّع و زاری دست دعا به سوی باری بلند کنند و آمرزش خواهند؟) ولی دلهایشان سخت شده است و (نرود میخ آهنین بر سنگ! و علاوه از قساوت قلب) اهریمن (هم) اعمالی را که انجام می‌داده‌اند برایشان آراسته و پیراسته است. هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکّر و متّعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون دیگری جهت بیداری ایشان بکار بردیم و) درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و بادهٔ ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما بناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیّر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند. بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه‌کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است (که با نقمت و نعمت مردمان را تربیت می‌کند، و روی زمین را از فساد ظالمان پاک می‌سازد).

این آیه‌ها انسان را رویاروی می‌سازند با نمونه‌هائی از عذاب و بلای یزدان سبحان، نمونه‌هائی از واقعیّت تاریخی، نمونه‌هائی که بیان می‌دارند و شرح و بسط می‌دهند که چگونه مردمان با عذاب یزدان رویاروی می‌گردند، و فرجام این رویاروئی آنان با عذاب یزدان چه خواهد بود، و چگونه یزدان به مردمان پیاپی فرصت می‌دهد و دنبال یکدیگر وقت مناسب در اختیارشان می‌گذارد، و یکی بعد از دیگری بیدارباشها در می‌رسند و هوشدار می‌دهند. اگر آن چیزهائی را فراموش کنند که بدانان گوشزد و سفارش می‌شود، و شدّت و سختی ایشان را به سوی خدا و تضرّع و زاری در پیشگاه یزدان مهربان نکشاند، و نعمت ایشان را به سپاسگزاری و به پرهیز از فتنه و بلا نرساند، باید فطرتشان تباهی گرفته باشد، تباهیی که با وجود آن اصلاح امید نمی‌رود، و همچنین زندگی ایشان بدان گونه فاسد شده است که با بودن آن ماندن سزاوار نیست. در این موارد فرمان خدا مبنی بر نابودی آنان شرف صدور پیدا می‌کند و وقوع بلا بر ایشان واجب می‌شود، و نابودی و هلاک به شهر و دیارشان نازل می‌گردد و خانه و کاشانه‌ای از آن نجات پیدا نمی‌کند.

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ، فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ. فَلَوْلا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

(ای پیغمبر! ناراحت مباش که پیغمبران زیادی را) ما به سوی ملّتهائی که پیش از تو بوده‌اند گسیل داشته‌ایم (و هنگامی که علَم طغیان برافراشته و سرپیچی ورزیده‌اند) آنان را به سختیها و زیانها گرفتار و به شدائد و بلایا دچار ساخته‌ایم تا بلکه خشوع و خضوع نمایند (و توبه کنند و به سوی خدای خود برگردند). آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، خشوع و خضوع کنند (و بیدار شوند و اندرز گیرند و با تضرّع و زاری دست دعا به سوی باری بلند کنند و آمرزش خواهند؟) ولی دلهایشان سخت شده است و (نرود میخ آهنین بر سنگ! و علاوه از قساوت قلب)

اهریمن (هم) اعمالی را که انجام می‌دهند برایشان آراسته و پیراسته است.

واقعیّت بشری بسیاری از این ملّتها را شناخته است، ملّتهائی که قرآن مجید برای انسانها داستان بسیاری از آنها را روایت نموده است، پیش از این که «تاریخ» و تاریخ نگاری به وسیلۀ مردمان بیدار گردد. تاریخی که آدمیزادگان می‌نگارند، عمر چندانی از آن نمی‌گذرد، و جز مقدار اندکی از تاریخ حقیقی انسانها بر روی کرۀ زمین را در بر نمی‌گیرد! این تاریخ اندک نیز که با دست آدمیزادگان نگاشته شده است لبریز از دروغها و نارواها و ناتوانیها و کوتاهیها است و نتوانسته است همۀ انگیزه‌های پیدایش وقائع و عوامل حرکت چرخهای گردونۀ تاریخ را فراگیرد، و مشتمل بر انگیزه‌ها و عواملی شود که بعضیها در ژرفاهای درونهای مردمان پنهان می‌گردد، و برخیها در فراسوی غیب پوشیده می‌شود، و جز اندکی از آنها پیدا و آشکار نمی‌گردد. در گردآوری و تفسیر و جداسازی درست از نادرست این بخش اندک نیز مردمان دچار اشتباه می‌شوند، و تاریخ صحیح و دور از اغراض و اغلاط، بسیار کم است. بعضی از اشخاص ادّعاء می‌کنند که از لحاظ علمی بر تاریخ بشری احاطه دارند، و ایشان می‌توانند تاریخ را بگونۀ «علمی» تفسیر کنند، و توان آن را در خود سراغ دارند که رخدادهای حتمی و دگرگونیهای قطعی آینده را پیش‌بینی و تعیین نمایند!... آنان که چنین می‌گویند بزرگترین دروغی را ادّعاء می‌کنند که ممکن است انسانها مرتکب آن شوند. جای شگفت است که بعضیها چنین چیزی را ادّعاء می‌کنند، و شگفت انگیزتر از آن بعضیها هم باور می‌کنند و می‌پذیرند! اگر این مدّعیان بگویند: آنان از «انتظارها و چشم داشتها» سخن می‌گویند، نه از «قطعیها و حتمیها» پذیرفتنی بود... ولی زمانی که دروغ پردازان، در میان بی‌خبران کسانی را می‌یابند که سخنان یاوۀ ایشان را تصدیق می‌کنند و راست می‌پندارند، پس چرا دروغ نگویند و یاوه‌سرائی نکنند؟!

یزدان حقّ و حقیقت را می‌گوید، و می‌داند چه چیز بوده است، و چرا چنین چیزی بوده است. ایزد برای بندگان خود - از روی تفضّل و مرحمت خویش - بخشی از اسرار و رموز سنّت و قضا و قدرش را روایت می‌فرماید، تا پرهیز کنند و پند گیرند و خویشتن را بر حذر دارند، و با عوامل و انگیزه‌های نهان، و اسباب و علل آشکار موجود در فراسوی واقعیّت تاریخی آشنا گردند و با اطّلاع از این عوامل و انگیزه‌ها از واقعیّت تاریخی تفسیر کامل صحیحی ارائه دهند. و در سایۀ شناخت این عوامل و انگیزه‌ها همچنین ممکن شود انتظار وقوع چیزی را داشته باشند که رخ خواهد داد، آن هم با تکیه بر سنّت تغییرناپذیر یزدان، آن سنّتی که یزدان برای ایشان از آن پرده برمی‌دارد.

در این آیه‌ها به تصویر کشیدن و نشان دادن نمونه‌ای است که در میان ملّتهای گوناگون پیوسته تکرار می‌گردد... ملّتهای گوناگونی که پیغمبران به سویشان آمده‌اند و چنین ملّتهائی تکذیبشان کرده‌اند و دروغگویشان نامیده‌اند، و یزدان جهان ایشان را دچار زیانهای بدنی و مالی کرده است و احوال و اوضاعشان را دستخوش ناخوشیها و دشواریها فرموده است ... امّا زیانها و ناملایماتی که به «عذاب یزدان» مذکور در آیۀ پیشین نمی‌رسد که عذاب نابود کردن و ریشه کن ساختن است ...

قرآن نمونۀ مشخّصی از این ملّتها را بیان فرموده است، و نمونۀ زیان بدنی و مالی را نیز ذکر کرده است، زیان بدنی و مالیی که این ملّتها را گرفتار آن نموده است ... چنین نمونه‌ای را در داستان فرعون و فرعونیان ذکر فرموده است:

﴿ وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ. فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا: لَنَا هٰذِهِ، وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَ مَنْ مَعَهُ. أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللهِ، وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. وَ قَالُوا: مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ

ٱلضَّفَادِعَ وَ ٱلدَّمَ، آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ، فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ ﴾.

ما فرعون و فرعونیان را به خشکسالی و قحطی و تنگی معیشت و کمبود ثمرات و غلاّت گرفتار ساختیم تا بلکه متذکّر گردند (و از خواب غفلت بیدار شوند و از سرکشی و ستم خود بکاهند و متوجّه خدا گردند و به بنی‌اسرائیل بیش از این ظلم و جور روا ندارند). ولی (آنان نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می‌داد (- که اغلب هم چنین بود -) می‌گفتند: این به خاطر (استحقاق و امتیازی است که بر سایر مردمان داریم و ناشی از میمنت و مبارکی) ما است. امّا هنگامی که بدی و سختی بدیشان دست می‌داد، می‌گفتند: (این خشکسالیها و بلاها همه ناشی از) نحوست و شومی موسی و پیروان او است! هان (ای مردمانِ همهٔ اعصار و قرون بدانید) که بدبیاری آنان تنها از جانب خدا (و با تقدیر و تدبیر او نه کس دیگری) بوده است، ولیکن اکثر آنان (این حقیقت ساده را) نمی‌دانستند (و دیگران نیز اغلب نمی‌دانند که خوشی و ناخوشی و سختی و فراخی برابر اراده و مشیّت خدا به انسان دست می‌دهد. آنان به سبب این اندیشهٔ نادرست) گفتند: هر اندازه برای ما معجزه بیاوری (و هر نوعی از معجزات بنمائی) تا ما را بدان جادو کنی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم (و به تو نمی‌گرویم). پس (هر زمان به مصیبت و نکبتی دچارشان کردیم و از جمله:) سیل، ملخ، شته، قورباغه، و خون بر آنان فرستادیم که هر یک معجزهٔ جداگانه و روشنی بود (بر صدق موسی؛ و او پیشاپیش در بارهٔ هر یک جداگانه و مفصّل سخن گفته بود و وقوع هر یک را خبر داده بود) امّا آنان تکبّر ورزیدند (و خویشتن را بالاتر از آن دیدند که حقّ را بپذیرند) چرا که انسانهای گناهکاری بودند. (اعراف / ۱۳۰-۱۳۳)

این نمونه‌ای از نمونه‌های فراوانی است که آیات قرآنی بدانها اشاره دارد... خداوند ایشان را زیر تازیانه‌های زیانها و بلاهای بدنی و مالی گرفت تا بیدار شوند و به خود آیند، و دلهایشان را و واقعیّت خود را بکاوند و نقب بزنند، شاید در زیر فشار سختیها و گرفتاریها به سوی یزدان ناله سر دهند و کرنش برند و از سرکشی و تکبّرشان دست بردارند، و عاجزانه از یزدان با دلهای پاک، مخلصانه بخواهند بلا را از آنان بردارد. اگر چنین می‌کردند یزدان بلا را از آنان دور می‌گرداند، و درهای رحمت خویش را به رویشان می‌گشود... امّا آنان کاری را که شایسته بود بکنند انجام ندادند. به یزدان پناه نبردند. از سرکشی خود دست برنداشتند. سختی آزمون و شدّت تازیانهٔ بلا بر سر عقلشان نیاورد، و بینش ایشان را نگشود، و دلهایشان را نرم نکرد. اهریمن از پشت سرشان گمراهیها و سرکشیهائی را در نظرشان آراست که به گرداب آن افتاده بودند:

﴿ وَ لٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

ولی دلهایشان سخت شده است و (نرود میخ آهنین بر سنگ! و افزون بر سنگدلی) اهریمن (هم) اعمالی را که انجام دادند برایشان آراسته و پیراسته است.

دلی که سختیها و بلاها آن را به سوی خدا برنگرداند، به سنگ بدل شده است و تری و نمی در آن باقی نمانده است تا سختیها و بلاها آن را بفشارد. چنین دلی مرده است و دیگر سختیها و بلاها در آن احساس را برنمی‌انگیزد. دستگاه‌های گیرنده و پذیرندهٔ سرشتی در آن خراب و از کار افتاده‌اند، و لذا این ضربه‌ها و تکانهای بیدار کننده را درنمی‌یابد و به هوش نمی‌آید. ضربه‌ها و تکانهای بیدار کننده‌ای که دلهای زنده را برای دریافتن و پاسخ گفتن هوشیار می‌گردانند. اصلاً سختیها و گرفتاریها آزمون یزدان برای امتحان بندگان است. کسی که زنده باشد، سختیها و گرفتاریها او را بیدار و هوشیار می‌گرداند، و دریچه‌های بستهٔ دل او را می‌گشاید، و وی را به سوی خدایش برمی‌گرداند، و رحمتی از رحمتهائی می‌گردد که یزدان جهان آن را بر خود واجب فرموده است... امّا کسی که مرده است،

سختیها و گرفتاریها او را سنگباران می‌کند، ولی اصلاً بدو سودی نمی‌رساند. بلکه تنها عذر و حجّت را برای او باقی نمی‌گذارد، و مایهٔ بدبختی او می‌گردد، و زمینهٔ عذاب را فراهم می‌آورد!

این ملّتهائی که یزدان سبحان داستان آنان را برای پیغمبر خود ﷺ و بعد از او برای مسلمانان پیرو او روایت می‌فرماید، سختیها و گرفتاریها کمترین سودی بدیشان نبخشید. به تضرّع و زاری در آستانهٔ باری نپرداختند، و ایشان را از چیزی برنگرداند که اهریمن آن را برایشان آراسته و پیراسته بود، و آن روگردانی و سرکشی بود... در اینجا بود که خداوند بدیشان مهلت و فرصت بیشتر داد و آنان را غرق خوشیها کرد و به مرور زمان ایشان را در پیلهٔ نعمتها اسیر فرمود و کم‌کم به سوی عذاب کشاند:

﴿ فَلَمّٰا نَسُوا مٰا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ أَبْوٰابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتّٰى إِذٰا فَرِحُوا بِمٰا أُوتُوا أَخَذْنٰاهُمْ بَغْتَةً فَإِذٰا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقُطِعَ دٰابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ﴾.

هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکّر و متّعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون دیگری جهت بیداری ایشان بکار بردیم و) درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آن گاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و بادهٔ ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما بناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیّر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند. بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه‌کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است (که با نقمت و نعمت مردمان را تربیت می‌کند، و روی زمین را از فساد ظالمان پاک می‌سازد).

خوشی و نعمت، آزمون دیگری است و همچون آزمون سختی و شدّت است. امّا این آزمون از آزمون سختی و شدّت دشوارتر و بالاتر است. یزدان جهان مردمان را با خوشی و نعمت می‌آزماید، همان‌گونه که با آزمون سختی و شدّت می‌آزماید. هم فرمانبرداران را و هم سرکشان و نافرمایان را می‌آزماید، و با هر دو وسیلهٔ خوشی و نعمت، و ناخوشی و نقمت، هر دو گروه را امتحان می‌فرماید.

فرد مؤمن با سختیها و گرفتاریها امتحان می‌گردد و او صبر و شکیبائی می‌ورزد، و با خوشیها و نعمتها مورد آزمایش قرار می‌گیرد و او به شکر و سپاس می‌نشیند. در هر دو حال کار و بارش همه خیر و خوبی خواهد بود... در حدیث آمده است:

(عَجَباً لِلْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْرٌ وَ لَيْسَ ذٰلِكَ لِأَحَدٍ إِلاَّ لِلْمُؤْمِنِ، إِنْ أَصٰابَتْهُ سَرّٰاءُ شَكَرَ فَكٰانَ خَيْراً لَهُ، وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ ضَرّٰاءُ صَبَرَ فَكٰانَ خَيْراً لَهُ).

کار مؤمن چه شگفت است، همهٔ کارهایش برای او خیر و خوبی است، و این کار برای کسی جز مؤمن چنین نیست. اگر خوشی و نعمتی نصیب او گردد، شکر و سپاس می‌کند و برای او خیر خواهد بود. و اگر زیان و بلائی بدو برسد، صبر و شکیبائی می‌کند و برای او خیر خواهد شد. (مسلم آن را روایت کرده است)

این ملّتهائی که پیغمبران خود را تکذیب کرده‌اند، و یزدان سبحان در اینجا داستان آنان را روایت می‌فرماید، هنگامی که چیزی را فراموش کرده‌اند که بدیشان تذکّر داده شده است و انجام آن از ایشان خواسته شده است، و یزدان سبحان دانسته است که آنان باید هلاک گردند، پس از این که خداوند ایشان را با زیانها و بلاهای بدنی و مالی آزموده است و آنان دست دعا به درگاه خدا برنداشته‌اند و به تضرّع و زاری نپرداخته‌اند، خداوند این بار ایشان را با خوشیها و نعمتها آزموده است و درهای همه چیز را برای آنان گشوده است، تا پس از آزمون بلاها و ضررها، کم‌کم در پیلهٔ خوشیها و نعمتها اسیر شوند و پلّه پلّه به سوی عذاب روند و دستخوش کیفر دنیوی و گرفتار بدبختی اخروی گردند.

تعبیر قرآنی که می‌فرماید:

﴿ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ ﴾.

درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم.

روزیها و خوبیها، و امتعه و اموال، و سلطه و قدرت، و ... را به تصویر می‌کشد. نعمتها را به تصویر می‌زند که همچون سیلابها در جوش و خروشند و هیچگونه مانع و سدّ و بندی جلو آنها را نمی‌گیرد! سیلاب نعمتها بدون کمترین رنج و زحمتی و حتّی تلاش و کوششی به سویشان روان است!

صحنهٔ شگفتی است. حالتی را به تصویر می‌کشد که در حرکت و جریان است. این هم شیوهٔ شگفت به تصویر کشیدن قرآنی است.(۱)

﴿ حَتّىٰ إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا ﴾.

تا آن گاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و بادهٔ ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند).

نعمتها و روزیها و خوشیها و شادیها ایشان را فرا گرفت. آنان در میان خیرات و نعمات غرق گشتند و سرمست از لذائذ شدند. امّا شکر نعمت بجای نیاوردند و خدای را با عبادت یاد نکردند. دلهایشان از یاد نعمت دهنده به تکان درنیامد و هراسی و پرهیزی به خود ندید. تمام تلاششان صرف لذائذ شد، و کاملاً تسلیم هواها و هوسها گردیدند. همان گونه که عادت افرادی است که غرق در لهو و لعب و خوشگذرانی و لذّتند، زندگانی ایشان از کارهای ارزشمند و بزرگ خالی و تهی گردید. نظم و نظام و اوضاع و احوال بر اثر آن از هم پاشید. فسادِ دلها و اخلاق، مایهٔ تباهی جامعه و باعث نابسامانی مردمان شد. هم این و هم آن به نتائج طبیعی خود منتهی گردید که تباهی سراسر زندگی بود... بدین هنگام موعد سنّت و قانونی شد که تغییرناپذیر است:

﴿ أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً، فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴾.

ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیّر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند).

خداوند ناگهانی ایشان را بگرفت، بدان گاه که آنان در بی‌خبری و سرمستی بسر می‌بردند. ایشان آواره و سرگشته گشتند و از رهائی امید بریدند و نتوانستند راهی برای نجات پیدا کنند و برای رستگاری خویش چاره‌اندیشی کنند. به ناگاه همهٔ آنان یکسره هلاک شدند.

﴿ فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا ﴾.

(بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه‌کن شد.

﴿ دابِرُ الْقَوْمِ ﴾ آخرین کسی است که به دنبال ایشان می‌آید. هنگامی که آخرین فرد جماعتی نابود گردد، یعنی پسروِ گروهی هلاک گردد، قطعاً پیشروان آن گروه قبل از او نابود شده‌اند:

﴿ الَّذِينَ ظَلَمُوا ﴾.

آن کسانی که ستمکار بودند.

مراد کسانی است که شرک ورزیدند... چراکه قرآن در اغلب موارد از شرک با واژهٔ ظلم، و از مشرکین با واژهٔ ظالمین تعبیر می‌کند.

﴿ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ﴾.

ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است.

این پیروی است بر ریشه کردن ظالمین یعنی مشرکین که به دنبال این استدراج الهی و چاره‌سازی استوار پروردگاری قرار می‌گیرد... آیا یزدان در برابر نعمتی بزرگ‌تر از نعمت پاک کردن زمین از ظالمین، یا در برابر رحمتی سترگ‌تر از رحمت خدا در حقّ بندگانش با چنین پاک کردنی، ستایش می‌شود و ستوده می‌گردد؟ یزدان جهان، قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و قوم لوط را بگرفت و برگرفت، همانگونه که فراعنهٔ مصر و یونانیان و رومیان و جز آنان را با همین سنّت و قانون بگرفت و برگرفت. در فراسوی تمدّن درخشان ایشان،

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل: «طریقة القرآن».

سپس نابودی و بر باد رفتن آن، راز پنهان قضا و قدر یزدان، نهفته بود. تنها این اندازه از سنّت و قانون خدا، و این تفسیر ربّانی دربارهٔ چنین واقعهٔ مشهور تاریخی، جلوه‌گر و پدیدار می‌آید و بس.

این ملّتها دارای تمدّنی بودند، و سلطه و قدرتی در زمین داشتند، و از رفاه و آسایشی برخوردار بودند - اگر نگوئیم از لحاظی برتر - دست کم کمتر از تمدّن و قدرت و رفاهی نبود که ملّتهای امروزی از آنها بهره‌مند و برخوردارند، ملّتهائی که امروزه غرق در رفاه و سلطه و خوشی هستند. بدانچه که دارند گول خورده‌اند و دیگران را نیز گول می‌زنند. از زمرهٔ کسانیند که سنّت و قانون یزدان را در امر سختی و رفاه نمی‌شناسند.

این ملّتها نمی‌دانند که سنّت و قانونی در میان است. آنان نمی‌دانند که یزدان ایشان را برابر این سنّت و قانون دچار استدراج می‌نماید و پلّه پلّه به سوی عذاب می‌کشاند و به دوزخ گرفتارشان می‌گرداند. کسانی که در دائرهٔ گرداب ایشان می‌چرخند، برق زر و زیور چشمانشان را خیره می‌سازد و ایشان را شیفته و شیدای خود می‌کند. رفاه و قدرت در برابر دیدگانشان بزرگ و شکوهمند جلوه‌گر می‌آید. این که خدا بدین ملّتها مهلت ماندن و فرصت زیستن می‌دهد، ایشان را گول می‌زند. گول این را می‌خورند که می‌بینند با وجود این که چنین ملّتهائی خدا را نمی‌پرستند، یا اصلاً او را نمی‌شناسند، و بر سلطهٔ یزدان می‌شورند و سرکشی می‌کنند، و ویژگیهای الوهیّت خدا را برای خود ادّعاء می‌نمایند، و در زمین به فساد و تباهکاری دست می‌یازند، و گذشته از شوریدن بر سلطهٔ یزدان، بر مردمان نیز ستم می‌ورزند، امّا با وجود همهٔ اینها هلاک نمی‌شوند و خوش و خرّم بر زمین راه می‌روند.

بدان گاه که در آمریکا بودم، آشکارا مصداق این فرمودهٔ خداوند بزرگوار را می‌دیدم:

﴿ فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ ﴾.

هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکّر و متّعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون دیگری جهت بیداری ایشان بکار بردیم و) درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم.

صحنه‌ای که این آیه به تصویر می‌کشد، صحنه‌ای است که همهٔ خیرات و نعمات و ارزاق و مادیّات در آن بدون حساب و شمار جوشان و ریزان است! در سراسر زمین همسان آنچه در آمریکا است چه بسا یافته نشود و پدیدار نگردد.

در آمریکا می‌دیدم مردمان سرمست رفاهی هستند که در آن قرار دارند. احساس ایشان در برابر «سفیدپوستان» و طرفداریشان از آنان جای شگفت است. شیوهٔ رفتار متکبّرانهٔ پست ایشان با رنگین پوستان و همچنین وحشیگری زشت آنان با ایشان، و خودبزرگ‌بینی و تفاخرشان بر همهٔ مردمان روی زمین، به گونه‌ای است که خودخواهی و نژادپرستی نازیهائی که یهودیان این صفات رذل ایشان را در سراسر جهان پخش کردند تا بدانجا که نژادپرستی متکبّرانهٔ آنان در همه جا زبانزد شد و عَلَم بر نژادپرستی گردید. در صورتی که آمریکای سفیدپوست نژادپرستی را به شکل بدتر و سخت‌تر و سنگدلانه‌تر با رنگین‌پوستان بویژه با رنگین پوستان مسلمان انجام می‌دهد.

من این وضع را کاملاً در آنجا می‌دیدم و به یاد این آیه می‌افتادم و سنّت خدا را چشم می‌داشتم. گامهای این سنّت الهی را می‌دیدم که به سوی غافلان می‌خزید و کم‌کم بدین بی‌خبران می‌رسید:

﴿ حَتَّىٰ إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ﴾.

تا آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و بادهٔ ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیّر

ماندند (و به سوی نجات راه نبردند. بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه‌کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است (که با نقمت و نعمت مردمان را تربیت می‌کند، و روی زمین را از فساد ظالمان پاک می‌سازد).

هر چند که یزدان بعد از بعثت پیغمبر ﷺ اسلام عذاب ریشه‌کن را از میان برداشته است، ولی انواع عذابهای دیگر بر جای است. انسانها بسیاری از این نوع عذابها را خواهند چشید، به ویژه ملّتهای بسیاری از این نوع عذابها را خواهند چشید که یزدان خیرات و نعمات و مادیّات فراوانی را بدیشان داده باشد و آنان را با تولیدات و محصولات زیاد در شادیها و خوشیها غوطه‌ور نموده باشد.

عذابهای درونی، بدبختیهای روانی، انحرافات جنسی، و فروپاشی اخلاقیی را که این ملّتها امروزه می‌چشند، نزدیک است بر تولید و رفاه و برخورداری از نعمت پرده بیفکند و سراسر زندگی را با بدبیاری و پریشانی و بدبختی فرو پوشد.[1] گذشته از اینها آثاری پیدا و نمایان گشته است که مسائل اخلاقی سیاسی بدانها اشاره دارند. مسائل اخلاقی سیاسی بیانگر این واقعیّت هستند که اسرار مملکت فروخته می‌گردد و در این راستا خیانتها به ملّتها می‌شود، آن هم چه بسا در برابر برآورده کردن شهوتی یا انجام انحرافی ... اینها پیش درآمدها و دیباچه‌هائی است که در پایان گشت و گذار به خطا نمی‌روند و نتائج سوء خود را قطعاً می‌دهند.

همهٔ اینها هم چیزی جز سرآغاز راه نمی‌باشد. رسول خدا ﷺ راست فرموده است، آنجا که می‌گوید:

(إِذا رَأَیْتَ اللهَ یُعْطِي الْعَبْدَ مِنَ الدُّنْیا - عَلیٰ مَعاصِیهِ - ما یُحِبُّ، فَإِنَّما هُوَ اسْتِدْراجٌ).

هنگامی که دیدی که خدا به بنده از اموال دنیوی آنچه می‌خواهد عطاء می‌فرماید - هر چند که بنده از فرمان یزدان سرکشی می‌کند و بزهکاری می‌ورزد - قطعاً این کار استدراج است.

سپس تلاوت فرمود:

﴿ فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَیْهِمْ أَبْوابَ کُلِّ شَیْءٍ. حَتّیٰ إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴾.

هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکّر و متّعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد. آزمون دیگری جهت بیداری ایشان بکار بردیم و) درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و بادهٔ ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیّر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند).(ابن جریر و ابوحاتم آن را روایت کرده‌اند)

امّا باید دانست که سنّت یزدان دربارهٔ نابودی «باطل» زمانی پیاده می‌گردد که در زمین «حقّی» باشد که در «ملّتی» مجسّم و جلوه‌گر شود. در این صورت است که یزدان حقّ را به جان باطل می‌اندازد و آن را به خاک مذلّت می‌افکند و باطل میدان را خالی می‌کند و از میان بدر می‌رود. پس باید پیروان حقّ سست و بی‌حال ننشینند و تنبلی نکنند و چشم به راه این باشند که سنّت یزدان بدون تلاش و رنج ایشان جاری و ساری گردد. چه اگر چنین کنند نمایندگان و پیروان حقّ نمی‌باشند. بلکه تنبلان بیکاره‌ای بیش بشمار نمی‌آیند... حقّ مجسّم نمی‌گردد مگر در ملّتی که می‌جنبد و به پا می‌خیزد تا حاکمیّت خدا را در زمین استقرار بخشد، و غصب کنندگان حاکمیّت خدا را براند و از چنین حاکمیّتی بدور گرداند، آن غصب کنندگانی که ادّعای ویژگیهای الوهیّت را دارند... این نخستین حقّ، و حقّ اصیلی است.

﴿ لَوْ لا دَفْعُ اللهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب «الإسلام و مشکلات الحضارة» فصل: «تخبط و اضطراب». چاپ دارالشروق.

الْأَرْضُ ﴾.

اگر خداوند برخی از مردم را به وسیلهٔ برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد. (بقره / ۲۵۱)



بعد از آن، روند قرآنی مشرکان را در برابر هراس از خدا نگاه می‌دارد و بدیشان گوشزد می‌کند که اگر یزدان آنان را به بلاهای جسمانی مبتلا سازد، مثلاً گوشهایشان، یا چشمهایشان، و یا دلهایشان را از ایشان بازگیرد، مگر می‌توانند آنها را برگردانند و بازگیرند؟ آنان قطعاً از این کار درمانده و ناتوانند، و جز یزدان جهان خدائی را نیز نمی‌یابند که گوشها و چشمها و دلهایشان را بازپس گرداند، اگر یزدان جهان آنها را از ایشان سلب کند و بگیرد:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلىٰ قُلُوبِكُمْ، مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ؟ أُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴾.

بگو: به من بگوئید که اگر خداوند گوش و چشمهایتان را (از شما بازپس) بگیرد و بر دلهایتان مهر نهد (بدانگونه که نه چیزی را بشنوید و ببینید و بفهمید) غیر از الله خدائی هست که آنها را به شما برگرداند؟! بنگر که ما چگونه دلائل و براهین را به گونه‌های مختلف ذکر می‌کنیم و آنان پس (از شنیدن، بجای پذیرفتن و راه حقّ گرفتن) روی می‌گردانند!

این صحنهٔ تصویری است، صحنه‌ای که از یک سو ناتوانی ایشان را در برابر قدرت خدا می‌نمایاند، و از دیگر سو حقیقت انبازانی را در گرماگرم جدّی بودن کارزار و هنگامهٔ عمل نشان می‌دهد که بدان معتقدند... این صحنه هر چه هست سخت ایشان را به تکان می‌اندازد و عمیقاً در آنان تأثیر می‌گذارد. آفرینندهٔ فطرت بشری می‌داند که فطرت بشری می‌فهمد که در این صحنهٔ تصویری چه اندازه جدّیّت است و در فراسوی آن حقّ و حقیقت نهفته است. فطرت بشری می‌فهمد که یزدان می‌تواند این بلاها را بر سر او بیاورد. می‌تواند گوشها و چشمها را بازپس گیرد، و بر دلها مهر نهد، تا بدانجا که این دستگاه‌ها نتوانند به وظائف خود عمل کنند. همچنین می‌دانند که اگر یزدان جهان چنین بلاهائی بر سر آنها بیاورد، خدایانی جز ایزد منّان وجود ندارند تا بتوانند جلو عذاب او را بگیرند و عذاب را از سر آنان دفع کنند.

در سایهٔ این صحنه‌ای که به دلها و بندهای اندامها لرزه می‌اندازد، و در همان حال عقیدهٔ خرافی بی‌مایهٔ بی‌پایهٔ شرک را پوچ قلمداد می‌کند، و گمراهی و سرگشتگی بر گرفتن اولیاء جز خدا را ناروا و نادرست اعلام می‌نماید... در سایهٔ این صحنه اظهار شگفت می‌گردد از کار و بار کسانی که یزدان آیات خود را برای ایشان بیان می‌فرماید و به شیوه‌های گوناگون بدانان تبلیغ و گوشزد می‌نماید، آنگاه ایشان از آن آیات کناره‌گیری می‌کنند و کژراهه می‌روند، همان گونه که شتر مبتلا به بیماری «صدوف» یعنی گردن کجی و روی گردانی، سم خود را به طرف راست و چپ کج می‌گرداند و رمان و گریزان کجروی می‌کند و به کژراهه می‌دود!

﴿ أُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ، ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ! ﴾.

بنگر که ما چگونه دلائل و براهین را به گونه‌های مختلف ذکر می‌کنیم و آنان پس (از شنیدن، بجای پذیرفتن و راه حقّ گرفتن) روی می‌گردانند!

این صحنهٔ «صدوف» یعنی روی گردانی و کجروی که برای عربها معلوم و مشهور است و ایشان را به یاد شتر بیمار مبتلا به آفت صدوف می‌اندازد،[1] بیانگر شگفت فراوانی از کار چنین مردمانی است. این صحنه، در درونها ریشخند و سبکسری و سرپیچی این نوع انسانها را بر می‌انگیزد!



پیش از این که آنان از تأثیر این صحنه بدر آیند که در انتظار ایشان است، با صحنهٔ تازه‌ای آنان را رویاروی می‌گرداند. صحنه‌ای که پدید آوردن مجدّد آن برای

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل‌های «التخییل الحسی و التجسیم» و «طریقة القرآن»...

خدا مشکل نیست. در این صحنهٔ جدید، یزدان جهان هلاک و نابودی ظالمان، یعنی مشرکان را بدیشان نشان می‌دهد. صحنه‌ای که هلاک و نابودی ظالمان را در زمانی به تصویر می‌کشد که عذاب خدا ناگهانی بر سرشان می‌تازد، بدانگاه که آنان غافل و بی‌خبرند، و یا بیدار و هوشیارند:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً، هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ؟ ﴾.

بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا بناگاه یا این که آشکارا (و بدون انتظار قبلی یا با انتظار قبلی) به شما در رسید، مگر جز گروه ستمکاران هلاک می‌گردند؟! (بگذار عذاب خدا مشرکان و گمراهان چون شما را در بر گیرد).

عذاب یزدان در همه شکل و همه حالی در می‌رسد. عذاب گریبانگیر ایشان می‌گردد، چه آنان غافل و بی‌خبر بوده و انتظار آن را داشته باشند، و چه آنان بیدار و هوشیار بوده و آماده و چشم براه باشند. نابودی به سراغ مردمان ستمگر، یعنی مشرکان می‌رود. مراد از ظالمان در اغلب تعبیرات قرآنی مشرکان است. قطعاً عذاب تنها گریبانگیر مشرکان می‌گردد و دیگران را در بر نمی‌گیرد. ایشان هرگز نمی‌توانند عذاب را از خویشتن دور کنند و برگردانند، چه ناگهانی و بی‌خبر بر سرشان بتازد، و چه آشکارا و باخبر به سویشان یورش برد. آنان بسی ناتوانتر از آن هستند که بتوانند عذاب یزدان را دفع کنند یا با آن مبارزه و مقابله نمایند! هرگز کسی از انبازهائی هم که به سرپرستی خود می‌گیرند نمی‌تواند عذاب خدا را از آنان بدور دارد. چه همه و همه از جملهٔ بندگان ضعیف یزدانند!

روند قرآنی از عذاب برایشان سخن می‌راند تا خویشتن را از آن بدور دارند، و از اسباب و علل عذاب پیش از وقوع آن خویشتن را بپایند. یزدان سبحان می‌داند که از عذاب سخن راندن در این صحنه، هستی انسانها را مخاطب قرار می‌دهد، خطابی که از ته دل بدان آشنا است و کاملاً آن را فهم می‌کند. حقیقتی را می‌شناسد که در فراسوی این خطاب نهفته است و دلها از آن به لرزه می‌افتد!

هنگامی که موج روند قرآنی به بالاترین اوج خود می‌رسد، با عرضهٔ این صحنه‌های پیاپی، و پیروهای الهامگرانه، و آهنگها و بندهائی که بیم دادن را به ژرفاهای درونها می‌رسانند، با ذکر وظائف پیغمبران این موج فروکش می‌کند و پایان می‌پذیرد. پیغمبرانی که اقوام ایشان از آنان معجزات و خوارق عادات می‌طلبند، در صورتی که ایشان جز مبلّغان مژده‌رسان و بیم دهنده نیستند. پس از آن که پیغمبران اوامر و نواهی یزدان را به مردمان رسانیدند، دیگر خود مردمان موقعیّت خویش را انتخاب می‌کنند و موضعی در پیش می‌گیرند که فرجام کار و نتائج واپسین ایشان بر آن مترتّب و بدان متعلّق می‌گردد:

﴿ وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلاَّ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ. فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ. وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴾.

ما پیغمبران را جز به عنوان بشارت دهندگان (مؤمنان به خیر و ثواب) و بیم دهندگان (کافران به عقاب و عذاب) نمی‌فرستیم. پس کسانی که (به دعوت پیغمبران) ایمان آورند و کار شایسته کنند، نه ترسی دارند (از شرّ و بلائی که بدانان می‌رسد) و نه غمگین می‌شوند (از خیر و نعمتی که از دست می‌دهند). آنان که آیات (قرآنی و دلائل جهانی) ما را تکذیب می‌دارند، عذاب (دردناک یزدانی) به خاطر نافرمانی (و خروج از برنامهٔ ایمانی) بدانان می‌رسد.

این آئین، مردمان را به رشد عقلی وعده می‌داد، و ایشان را آماده می‌کرد برای استفاده از چنین وسیلهٔ بزرگی که خدا بدیشان داده است، استفادهٔ کامل برای رسیدن به حقّ و حقیقتی که در نشانه‌های شناخت یزدان جلوه‌گر و پیدا است. نشانه‌هائی که در اینجا و آنجای صفحات جهان پخشان، و در احوال حیات نمایان، و در اسرار آفرینش نهان، و در سرشت پدیده‌ها عیان است.

همان حقّ و حقیقتی که این قرآن آمده است تا پرده از آن به‌کنار زند و آن را بیابد و جلوه‌گرش نماید و فهم و شعور انسانها را به سویش رهنمود گرداند.

این چیزها همه و همه حکایت از آن دارند که اسلام بشریّت را از دوران معجزات مادی و خوارق حسّی بالاتر می‌برد، معجزات و خوارق مادیی که به چشم می‌خورند و گردنها را در برابر خود کج می‌کنند و منکران را به اقرار و اعتراف وامی‌دارند... ایشان را از معجزات و خوارق محسوس بر می‌کشد و فهم و شعورشان را اوج می‌بخشد و به نگرش پدیده‌های زیبا و شگفت الهی موجود در سراسر گسترهٔ هستی می‌کشاند. پدیده‌هائی که یکایک آنها معجزه بشمارند، معجزه‌هائی هستند که دائمی و همیشگی بوده و بنیاد هستی بر آنها استوار است و تار و پود جهان از آنها فراهم می‌آید... از دیگر سو اسلام فهم و شعور انسان را با کتاب یزدان مخاطب قرار می‌دهد، کتاب مبهوت کننده‌ای که از لحاظ تعبیر و از نظر برنامه‌ای که دارد معجزه بشمار است، و در هستی جامعه‌ای هم معجزه می‌آفریند که خودش دست اندرکار ساختن چنین جامعهٔ بی‌نظیری است و همهٔ اعضاء آن پویا و کوشایند، جامعهٔ بی‌مثل و مانندی که بسان آن دیده نشده است و در آینده نیز جامعه‌ای بسان آن یافته نمی‌گردد و به پای آن نمی‌رسد!

ساختن چنین جامعه‌ای نیاز به تربیت طولانی و رهنمود طولانی داشت، تا انسانها بتوانند از چیزهائی که بدانها الفت گرفته‌اند ببرند و با این نوع انتقال خوگر شوند و ژرفای این ترقّی و دگرگونی را فهم کنند و به خواندن کتاب هستی روی آورند و با درک و درایت خویش صفحات کتاب گشودهٔ کیهان را بخوانند بدون کمک گرفتن از برنامهٔ جهان‌بینیهای ذهنی صرفی که بر بخشی از فلسفهٔ یونانی و لاهوت مسیحی در آن دوران غالب و مستولی بود. همچنین خویشتن را از زیر برنامهٔ جهان‌بینیهای محسوس مادّیی بدر آورند که بر بخشی از فلسفهٔ یونانی و بر برخی از فلسفهٔ هندی و مصری و بودائی و زردشتی چیره بود. همچنین خویشتن را از سطحی نگری حسّی ساده‌ای رها سازند که بر عقائد جاهلیّت عربی حکمفرما بود.

گوشه‌ای از آن تربیت و این رهنمود جلوه‌گر می‌شود در بیان وظیفهٔ پیغمبر ﷺ و حقیقت نقشی که او در رسالت خویش اداء می‌کند به گونه‌ای که این دو آیه عرضه می‌دارند - همان طور که موج آینده در روند سوره عرضه خواهد داشت - چه پیغمبر ﷺ انسان است و خدا او را روانه می‌دارد تا مژده برساند و بیم بدهد. در اینجا وظیفهٔ او پایان می‌گیرد، و پاسخگوئی انسانها می‌آغازد، و قضا و قدر و مشیّت و ارادهٔ الهی از لابلای این پاسخگوئی به مرحلهٔ اجراء درمی‌آید، و کار با جزاء الهی برابر این پاسخگوئی پایان می‌پذیرد... هر که ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، ایمان در او جلوه‌گر و نمودار می‌گردد. او نه هراسی بر چیزی دارد که خواهد آمد، و نه غمگین می‌گردد بر چیزی که گذشته است. آنگاه آمرزش الهی چیزی را فرا می‌گیرد که سپری گشته است، و پاداش به چیزی تعلّق می‌گیرد که خوب و پسندیده بوده است... کسانی که آیات یزدان را تکذیب دارند، چه آیاتی که پیغمبر ﷺ آنها را با خود به ارمغان آورده است، و چه آیاتی که در صفحات هستی توجّه ایشان را به خود جلب کرده است، به سبب کفرشان عذاب گریبانگیرشان می‌گردد، کفری که با این فرموده از آن تعبیر می‌کند:

﴿ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴾.

به خاطر نافرمانی (و خروج از برنامهٔ ایمانی) بدانان می‌رسد.

قرآن غالباً از شرک و کفر با واژه‌های ظلم و فسق در بیشتر موارد تعبیر می‌فرماید.

جهان‌بینی روشن ساده‌ای است که هیچگونه پیچیدگی و ابهامی در آن نیست. بیان استواری است دربارهٔ پیغمبر ﷺ و وظیفه و حدود کار او در این آئین.

جهان‌بینی‌ای است که الوهیّت و ویژگیهای الوهیّت را ویژهٔ یزدان می‌داند و بس، و همهٔ کارها را به مشیّت یزدان و قضا و قدرش اختصاص می‌دهد و برمی‌گرداند، و از لابلای آن به انسان آزادی انتخاب مسیر را عطاء می‌کند و پیآمد این مسیر را بر عهدهٔ او می‌گذارد، و فرجام کارهای فرمانبرداران فرمان یزدان جهان را مشخّص می‌فرماید، و سرنوشت سرکشان از دستور ایزد منّان را معیّن می‌نماید، و همهٔ افسانه‌ها و جهان‌بینیهای پیچیده و نامفهوم از سرشت پیغمبر و رفتارش را می‌زداید، افسانه‌ها و جهان‌بینیهائی که بر جاهلیّتها حکمفرما بوده است... بدین وسیله انسانها را به رشد عقلی منتقل می‌گرداند، بدون این که ایشان را در بیابان برهوتِ بی‌نشانِ فلسفه‌های ذهنی و جدلِ لاهوتی سرگشته سازد، فلسفه‌های ذهنی و جدل لاهوتیی که روزگاران زیادی توان بشری نسلهای پیاپی را هدر و بر باد داده بوده است.

قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ
عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ
إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُۚ
أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾ وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحۡشَرُوٓاْ
إِلَىٰ رَبِّهِمۡ لَيۡسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ
﴿٥١﴾ وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ
وَجۡهَهُۥۖ مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ وَمَا مِنۡ حِسَابِكَ
عَلَيۡهِم مِّن شَيۡءٖ فَتَطۡرُدَهُمۡ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥٢﴾
وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لِّيَقُولُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ
عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَآۗ أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٥٣﴾ وَإِذَا
جَآءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِـَٔايَٰتِنَا فَقُلۡ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡۖ كَتَبَ
رَبُّكُمۡ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ أَنَّهُۥ مَنۡ عَمِلَ مِنكُمۡ سُوٓءَۢا
بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَصۡلَحَ فَأَنَّهُۥ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٥٤﴾
وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ وَلِتَسۡتَبِينَ سَبِيلُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿٥٥﴾

این موج، باقی ماندهٔ رویاروی کردن مشرکان است با حقیقت رسالت و با سرشت پیغمبر، به مناسبت درخواست معجزاتی که آنان می‌طلبیدند. معجزاتی که نمونه‌هائی از آنها را در بند پیشین این روند قرآنی ذکر کردیم. بخش دیگری از این موج دربارهٔ بقیّهٔ تصحیح جهان‌بینیهای جاهلی، و تصحیح جهان‌بینیهای بشری بطور عام دربارهٔ پیغمبریها و پیغمبران است. دیدگاه‌های انسانها را در این راستا تصحیح می‌گرداند، دیدگاه‌هائی که جاهلیّتهای عربها و سائر ملّتهای پیرامونشان آنها را بازیچه قرار داده بودند و از حقیقت رسالت، نبوّت، وحی، و پیغمبر بدور داشته بودند، و خرافه‌ها و افسانه‌ها و گمانها و گمراهیها را آمیزهٔ آنها نموده بودند. تا بدانجا که نبوّت با جادوگری و غیبگوئی، و وحی با جن زدگی و دیوانگی آمیزهٔ یکدیگر گردید! از پیغمبر ﷺ می‌خواستند که غیبگوئی کند و معجزاتی را بیاورد و بنماید، و کارهائی بکند که جن بازان و جادوگران انجام می‌دادند! آئین اسلام در رسید تا حقّ را به جان باطل اندازد و آن را نیست و نابود سازد و از میدان بدر کند، و به جهان‌بینی ایمانی، درخشندگی و سادگی و راستی و واقعیّت خود را برگرداند، و شکل نبوّت و سیمای پیغمبر ﷺ را از آن خرافه‌ها و افسانه‌ها و خیالبافیها و گمراهیهائی که در همهٔ جاهلیّتها شائع و پراکنده بود، رها و آزاد نماید. نزدیک‌ترین این جاهلیّتها به مشرکان عرب، جاهلیّتهای اهل کتاب یهودی و مسیحی بود، یهودیان و مسیحیان با آئینها و مذهبهای گوناگون و روشها و روندهای مختلفی که بر آنها بودند. امّا همهٔ این گروهها و دسته‌های جوراجور در زشت نشان دادن سیمای پیغمبر ﷺ و شکل نبوّت به بدترین وجه، مشترک و متّحد بودند!

پس از بیان حقیقت رسالت و حقیقت پیغمبر، و نشان دادن آن دو حقیقت به مردمان، پاکیزه و زدوده از همهٔ گمانها و گمراهیهائی که آویزهٔ شکل نبوّت و سیمای پیغمبر نموده بودند، قرآن عقیدهٔ خود را زدوده از هر

نوع اغراق و غلوّی که فراتر از سرشت عقیده‌اش بود، و به دور از هر نـوع زیـنت و آرایـه‌ای کـه از حـقیقت عقیده‌اش بیرون و افزون بود، به مردمان نـمود... چـه پیغمبری که عقیدهٔ قرآن را به مردمان نشان و ارمـغان می‌داشت انسان بود. مالک گنجهای یزدان نبود. غیب نمی‌دانست. به مردمان نمی‌گفت: من فرشته‌ام. جـز از سوی پروردگارش از کسی و چیزی اوامـر و نـواهـی دریافت نمی‌داشت. از چـیزی جـز وحـی یـزدان بـدو پیروی نمی‌کرد. کسانی که دعـوت او را مـی‌پذیرفتند بهترین انسانها در پیشگاه خدا بودند. بر او لازم بود که ایشان را ملزم و قانع کند، و آنان را تند و تیز و چابک و زرنگ گرداند، و مرحمت و مغفرتی را که یزدان برای ایشان بر خود واجب ساخته است، بدیشان ابلاغ نماید. از دیگر سو پیغمبر ﷺ مـی‌بایست کسـانی را بـیم مـی‌داد کـه از تـرس آخـرت دلهـایشان مـی‌تپید و درونـهایشان مـی‌جنبید، تـا بـه مـرتبهٔ تـقوا و پـلّهٔ پرهیزگاری برسند. وظـیفهٔ او بـدین و بـدان مـنحصر می‌شد. حقیقت او نیز بـه «بشـریّت» و بـه «دریـافت وحی» منحصر می‌گردید. لذا حقیقت او و وظیفهٔ او هر دو در جهان‌بینیها تصحیح پیدا می‌کرد. با این تصحیح و با ایـن بـیم دادن، راه مـجرمین در دو راهـهٔ جـدائی مشخّص مـی‌گردد، و حـقّ و بـاطل از یکـدیگر جـدا می‌شوند، و پیرامون سرشت پـیغمبر ﷺ و سـرشت رسالت، پیچیدگی و گنگی نمی‌ماند. همچنین پیرامـون حقیقت هدایت و حقیقت ضلالت نـیز ابـهام و اشکـال برطرف می‌گردد. و در پرتو نور و یقین، میان مؤمنان و غیر مؤمنان فاصله می‌افتد.

در لابلای بیانگری این حقائق، روند سوره گوشه‌هائی از حـقیقت الوهـیّت را عـرضه مـی‌دارد و از پـیوند پـیغمبر ﷺ و پـیوند هـمهٔ مـردمان - اعـم از فرمانبرداران و سرکشان ایشان - بـا حـقیقت الوهـیّت سخن می‌راند. از سرشت هدایت و از سرشت ضلالت نسبت به حقیقت الوهـیّت صـحبت مـی‌کند. هـدایت و رهنمود به الوهیّت، بینش و بینائی است، و ضـلالت و گمراهی از الوهیّت کـوری و نـابینائی است. خـدا بـر خویشتن رحمت را واجب نموده است. رحمتی کـه در پذیرش توبه از بندگانش، و آمـرزش گـناهانی کـه از روی جهالت انجام می‌دهند، جلوه‌گـر و مـجسّم است. البتّه اگر از گناهان توبه کنند و پس از آن راه اصلاح در پیش گیرند. خداوند می‌خواهد راه گناهکاران را روشن گرداند تا هر که می‌خواهد ایمان بیاورد از روی دلیـل ایمان بیاورد، و هر که می‌خواهد گـمراه گـردد از روی دلیل گمراه شود، و مردمان موقعیّتها و موضعهای خود را از روی وضوح و روشنی برگزینند، بدان گـونه کـه بهیچوجه خیالبافیها و گمانها آن را نپوشانند و تـیره و تار نگردانند.



﴿ قُلْ: لاٰ أَقُولُ لَكُمْ: عِنْدِي خَزٰائِنُ اللهِ، وَ لاٰ أَعْلَمُ الْغَيْبَ، وَ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ: إِنِّي مَلَكٌ. إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ. قُلْ: هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمىٰ وَ الْبَصِيرُ؟ أَفَلاٰ تَتَفَكَّرُونَ؟ ﴾.

(ای پیغمبر بدین کافران) بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های (ارزاق و اسرار جهان) یزدان در تصرّف من است (چرا که الوهـیّت و مـالکیّت جـهان تـنها و تـنها از آن خـدای سبحان است و بس) و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم (چرا که کسی از غـیب جـهان بـاخبر است کـه در هـمهٔ مکانها و زمانها حاضر و ناظر باشد که خدا است) و من به شما نمی‌گویم که مـن فـرشته‌ام. (بـلکه مـن انسـانی هـمچون شـمایم. ایـن است عـوارض بشـری از قـبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بـازار راه رفتن، در مـن دیده می‌شود، جز این که به من وحی می‌شود و) من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم (و سـخن کسی جز سخن خدا را نمی‌شنوم و تنها به فرمان او راه می‌روم). بگو: آیا نابینا و بینا (و کافر سرگشته و مؤمن راه یافته، در شناخت این حـقائق) یکسـانند؟ (و هـر دو مساوی در پیشگاه یزدانند؟). مگر نمی‌اندیشید (تـا در پرتو عقل، حقّ برایتان نمودار و آشکار شود؟).

دشمنان قریشی درخواست می‌کردند که رسـول ﷺ

خدا معجزه‌ای از معجزات را بیاورد تا به سبب آن او را تصدیق کنند - هر چند که آنان همان گونه که قبلاً گفتیم او را صادق می‌دانستند و شکّی در صدق او نداشتند - گاهی از او می‌خواستند صفا و مروه را طلا سازد! گاهی از او می‌طلبیدند که صفا و مروه را از شهر مکّه بدور گرداند و محلّ آنها به باغهای پر میوه و کشتزارهای سرسبز و خرّم تبدیل گردد! در مواقعی هم از او می‌خواستند بدیشان خبر از حوادث غیبی و وقائعی دهد که برایشان رخ می‌دهد! در مواردی هم از او می‌طلبیدند که فرشته‌ای را از آسمان نازل گرداند! گاه گاهی هم درخواست می‌کردند که کتابی را از آسمان بیاورد که روی صفحات آن نوشته‌ها باشد و آن را لمس کنند و ببینند! و معجزه‌های دیگری جز اینها از او می‌طلبیدند و در فراسوی همهٔ این مطالب و خواستها ریشخند و سرکشی خود را نهان می‌داشتند و تنها مرادشان تمسخر و دشمنانگی بود و بس!

همهٔ این خواستهای ایشان ناشی از خیالبافیها و خرافه‌ها و افسانه‌هائی بود که در جاهلیّات پیرامونشان آمیزه و آویزهٔ شکل نبوّت و صورت نبی گشته بود. نزدیکترین این جاهلیّات بدیشان خیالبافیها و خرافه‌های اهل کتاب و افسانه‌های آنان دربارهٔ نبوّت بود، پس از آن که منحرف شده بودند از حقائق روشنی که دربارهٔ این امور پیغمبرانشان برایشان آورده بودند.

در میان جاهلیّتهای مختلف، شکلهائی از «غیبگوئیهای» دروغین پخش و پراکنده بود و «غیبگویانی» ادّعاء اطّلاع از آنها را می‌کردند و گول خوردگانی بدانها باور می‌نمودند... از میان چنین غیبگوئیهائی: جادوگری و پیشگوئی و ستاره‌شناسی و جن‌گیری بود! چرا که غیبگویان ادّعاء داشتند که علم غیب دارند، و با جنّها و روحها در ارتباطند، و با تعویذها و نوشته‌ها قوانین طبیعت را مهار و تسخیر می‌کنند! یا با نیایشها و نمازها و دعاها، و از راههای گوناگون و با شیوه‌های جوراجور دیگری دست بدین امور شگفت و شگرف می‌یازند! همهٔ اینها با گمان و گمراهی سازگار و همراه است، هر چند که در نوع و شکل و مراسم و اسالیب با یکدیگر مختلف و متفاوت باشند.

«چه غیبگوئی جادوگرانه، اغلب واگذار به ارواح شرور و پلشتی است که برای اطّلاع از غیب ناپیدا، یا تسلّط بر حوادث و پیداکردن اشیاء و دستیابی به امور، از آنها کمک گرفته و بهره‌برداری می‌گردد. پیشگوئی نیز واگذار به «خداوندگارانی» است که از غیبگو اطاعت نمی‌کنند، ولی دعاها و نیایشهای او را پاسخ می‌دهند، و در عالم بیداری یا خواب درهای بسته را برایش باز کرده و مشکل‌گشائی می‌کنند. یا این که برای او نشانه‌هائی را بیان می‌دارند و یا به خواب وی می‌روند و رهنمودش می‌کنند. البتّه ایشان به دعاها و نیایشهای جز او گوش فرا نمی‌دهند و به دیگران کمک نمی‌کنند! و امّا غیبگوئی جادوگرانه و پیشگوئی کردن، باخبر مجذوبانه و دیوانگی مقدّس فرق دارد. چه جادوگر و غیبگو می‌دانند که چه می‌خواهند، و آنچه را با دعاها و نیایشها می‌خواهند از روی قصد و عمد می‌خواهند. ولی گرفتار جذبه یا دیوانگی مقدّس از خود بیخود می‌گردد. بر زبانش عبارتهای مبهم و نامفهومی جاری می‌گردد که خودش قصد ادای آنها را ندارد و چه بسا معنی آنها را هم نداند. در میان ملّتهائی که خبر مجذوبانه شائع است، اغلب همراه مجذوب، شخص مفسّری است که ادّعاء دارد از لُبّ سخنان او آگاهی دارد و رموز و اشارات او را می‌فهمد. در یونان مجذوب را «مانتی = Manti» یعنی پیشگو می‌نامیدند، و به مفسّر سخنان و اشارات او «پروفت = Prophet» می‌گفتند که به معنی سخنگوی دیگران است. از این واژه، اروپائیان واژهٔ غیبگوئی را با همهٔ معانیی که دارد بر گرفته‌اند... کمتر اتّفاق می‌افتد که غیبگویان و مجذوبان با یکدیگر سازگار و متّحد باشند، مگر این که غیبگو عهده‌دار تفسیر و تعبیر مقاصد مجذوب، و بیانگر مفاهیم رموز و اشارات او باشد. اغلب غیبگو و مجذوب اختلاف پیدا می‌کنند و به نزاع می‌نشینند. چون وظیفهٔ اجتماعی ایشان با یکدیگر متفاوت است و

کارشان بر اثر سرشت پرورش و دگرگونی محیط آنان جدا از همدیگر است. مجذوب طغیانگر است و بر اوضاع می‌شورد، و مقیّد به مراسم و اوضاع اصطلاحی و عرفی نیست. و غیبگو محافظه‌کار است و دانش موروثی خود را اغلب از آباء و اجداد خویش می‌آموزد. غیبگوئی مربوط به محیطی است که کنشتها و دیرها و نیایشگاه‌هائی دارد که از نواحی دور و نزدیک بدانجاها می‌روند. ولی جذبه مربوط و محدود به چنین محیطی نیست. چه بسا جذبه عارض شخص شود، هر چند در دشت و بیابان باشد، همان‌گونه که در شهرها و آبادیها نیز گریبانگیر او می‌گردد».(۱)

«تعداد انبیاء در میان قبائل بنی‌اسرائیل به حدّی زیاد بود که پیغمبرانشان در زمانهای پیاپی، به اندازهٔ اصحاب اذکار و اوراد، و دراویش طریقه‌های صوفیّه در عصور جدید بود. چه آنان در برخی از ازمنه از صدها نفر تجاوز می‌کردند. ریاضیّاتی را در میان پیروان خود انجام می‌دادند که دراویش صوفیّه برای رسیدن به حالت جذبه و خلسه انجام می‌دهند، گاهی با شکنجهٔ تن، و گاهی با گوش فرا دادن به آلات موسیقی. در کتاب اوّل سموئیل آمده است: شاول برای گرفتن داود قاصدانی را روانه کرد... آنان گروهی از انبیاء را دیدند که پیشگوئی می‌کنند. شاول به عنوان رئیس ایشان در میانشان ایستاده بود. جبرئیل نازل شد و به نزد قاصدان شاول آمد. آنان هم به پیشگوئی پرداختند. شاول قاصدان دیگری روانه کرد. ایشان نیز به پیشگوئی نشستند... پس شاول خودش هم جامه‌هایش را کند و در جلو سموئیل به پیشگوئی پرداخت، و سراسر آن روز و آن شب لخت ماند و پیشگوئی نمود... در کتاب سموئیل همچنین آمده است:

... تو گروهی از انبیاء را خواهی دید که از تپه‌ها پائین می‌آیند، و جلو ایشان رباب و دف و نی و عود است. آنان پیشگوئی می‌کنند که جبرئیل به میانشان می‌آید. او نیز با ایشان به پیشگوئی می‌پردازد و به مرد دیگری تبدیل می‌شود.

پیشگوئی کردن پیشه‌ای بود که فرزندان از آباء و اجداد خود می‌آموختند، همان‌گونه که در کتاب دوم شاهان آمده است. پسران انبیاء گفتند: وای بر یشع! این همان جائی است که جلو تو در آن هستیم و هم اینک بر ما تنگ آمده است، پس باید به اردن برویم.

آنان خدمتگذارانی داشتند که در برخی مواقع به سپاهیان ملحق می‌گشتند، همان‌گونه که در کتاب اوّل روزگاران آمده است. در اینجا گفته‌اند: داود و رؤسای سپاه، بنی‌اساف و دیگران را به خدمت می‌گماشتند، بنی‌اساف و دیگرانی را که با عود و رباب و سنج پیشگوئی می‌کردند...».(۲)

بدین منوال جاهلیّتها - از جمله جاهلیّتهائی که منحرف شده بودند از جهان‌بینی درست فراهم آمده از رسالتهای آسمانی - لبریز شده بودند از این چنین جهان‌بینیهای باطل و مخالف با سرشت نبوّت و سرشت نبی. مردمان از کسی که ادّعای پیغمبری داشت انتظار داشتند که همچون کارهائی را بکند. گاهی از او می‌طلبیدند که غیبگوئی کند، و گاهی از او می‌خواستند که از راه غیبگوئی یا از راه جادوگری در قوانین طبیعت تأثیر کند و آنها را تغییر دهد... پیشنهادهای قریشیان به پیغمبر ﷺ از چنین چشمه و منبعی برمی‌جوشید. این بیانهای مکرّر قرآن مجید نیز در بارهٔ سرشت رسالت و

۱- به نقل از کتاب: «حقائق الإسلام و أباطيل خصومه». تألیف استاد عقاد. صفحهٔ ۶۰ ... ما آنچه را که در اینجا از این کتاب دربارهٔ دگرگونی شکل الوهیّت و شکل نبوّت در ادیان - از جمله ادیان آسمانی - نقل می‌کنیم دالّ بر این نیست که شیوهٔ کار مؤلّف کتاب را در این راستا می‌پذیریم. ادیان آسمانی پلّه پلّه اوج گرفته است و ترقّی نموده است تا در اسلام به سر حدّ کمال خود رسیده است. البتّه اسلام در همهٔ ادیان آسمانی صحیح، یکسان بوده است. تحریفهائی که بر اثر برگشت پیروان ادیان به جاهلیّت گریبانگیر ادیان گشته است و چیزهائی را دگرگون کرده‌اند که پیغمبران با خود آورده‌اند و از جهان‌بینیهای جاهلیّت خودشان پیروی نموده‌اند، فاقد ارزش و اعتبار است ... قرآن مجید که درست‌ترین کتاب است در این راستاما را بس است. قرآن این را می‌گوید که ما می‌گوئیم. دیگر علماء ادیان در غرب چه فرضیّه‌ها و گمانهائی دارند، فاقد ارزش و اعتبار است. (مؤلّف)

۲- مرجع سابق، صفحهٔ ۶۶

سرشت فرستادهٔ آسمانی، برای تصحیح همهٔ این خیالبافیها و گمانها بوده است ... از جملهٔ این بیانات، چنین فرموده‌ای است:

﴿ قُلْ: لاٰ أَقُولُ لَكُمْ: عِنْدِي خَزَائِنُ اللهِ، وَ لاٰ أَعْلَمُ الْغَيْبَ، وَ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ: إِنِّي مَلَكٌ. إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ. قُلْ: هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمىٰ وَ الْبَصِيرُ؟ أَفَلاٰ تَتَفَكَّرُونَ؟ ﴾.

(ای پیغمبر بدین کافران) بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های (ارزاق و اسرار جهان) یزدان در تصرّف من است (چرا که الوهیّت و مالکیّت جهان تنها و تنها از آن خدای سبحان است و بس). و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم (چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همهٔ مکانها و زمانها حاضر و ناظر باشد که خدا است) و من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. (بلکه من انسانی همچون شمایم. این است عوارض بشری از قبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بازار راه رفتن، در من دیده می‌شود، جز این که به من وحی می‌شود و) من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم (و سخن کسی جز سخن خدا را نمی‌شنوم و تنها به فرمان او راه می‌روم). بگو: آیا نابینا و بینا (و کافر سرگشته و مؤمن راه یافته، در شناخت این حقائق) یکسانند؟ (و هر دو مساوی در پیشگاه یزدانند؟). مگر نمی‌اندیشید (تا در پرتو عقل، حقّ برایتان نمودار و آشکار شود؟).

خدا به پیغمبر ﷺ دستور می‌فرماید که خود را بدیشان بشناساند بدان گونه که هست، پاکیزه از همهٔ اوهام و خرافاتی که دربارهٔ سرشت پیغمبر و پیامبری بر جاهلیّتها حاکم گردیده بود. همچنین بدو دستور می‌فرماید که این عقیده را بدور از هر نوع تشویق و تحریک بیجا و آرایش و پیرایش ناروا، بدانان معرّفی کند... بدون هیچگونه سخنان اضافی و ادّعاء و لاف و گزافی، عقیده را بشناساند. این عقیده‌ای است که پیغمبری آن را به ارمغان می‌آورد که جز از هدایت یزدان از چیزی برخوردار نیست، هدایتی که راه را برای او روشن می‌گرداند!

این پیغمبر جز از وحی یزدان پیروی نمی‌کند، وحیی که بدو می‌آموزد چیزی را که نمی‌داند... او بر گنجینه‌های یزدان نمی‌نشیند تا از آن گنجینه‌ها به کسانی بهرهٔ فراوانی بدهد و غرق در نعمتشان سازد که از او پیروی می‌کنند. کلیدهای غیب جهان هم در دست او نیست تا پیروان خود را از پدیده‌ها و رخدادها بیاگاهاند و بدیشان بگوید که چه می‌شود و چه نمی‌شود. او فرشته هم نیست، همان گونه که ایشان درخواست می‌کردند که یزدان فرشته‌ای برای آنان نازل گرداند... بلکه او انسانِ پیغمبری است. عقیده‌ای که با خود آورده است تنها این عقیدهٔ روشن و آشکار و ساده و آسان است. این عقیده، فریاد فطرت است. بنیاد حیات است. راهنمای راه منتهی به آخرت است. راهنمای رسیدن به خدا است. این عقیده خود به خود بی‌نیاز از پیرایه و آرایه است ... هر که این عقیده را برای خودِ این عقیده بخواهد سزاوار او است و این عقیده برای او گرانبهاتر از هر چیز و فراتر از هر گونه ارزش و بهائی است. هر کس هم این عقیده را همچون کالائی در بازار منافع بخواهد، او به سرشت این عقیده دسترسی پیدا نمی‌کند و ارج و ارزش آن را نمی‌شناسد، و این عقیده توشه‌ای بدو نمی‌دهد و دارائیی بدو ارمغان نمی‌دارد.

به خاطر همهٔ این چیزها است که به پیغمبر ﷺ خدا دستور داده می‌شود که این عقیده را بدین شکل، بدون هرگونه پیرایه و آرایه‌ای به مردمان ارمغان دارد، چرا که خود از هر نوع پیرایه و آرایه‌ای بی‌نیاز است. کسانی هم که به زیر سایهٔ این عقیده می‌روند باید بدانند: آنان به زیر سایهٔ گنجهای اموال نمی‌روند، و به سوی آوازه و نام و پایگاه و مقام دنیا رهسپار نمی‌شوند، و امتیازی بر مردمان بدون تقوا پیدا نمی‌کنند. آنان رهسپار سایهٔ هدایت یزدان می‌شوند، چنین هدایتی هم والاترین و ارزشمندترین و گرانبهاترین هدایت است.

﴿ قُلْ: لاٰ أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللهِ، وَ لاٰ أَعْلَمُ الْغَيْبَ، وَ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ: إِنِّي مَلَكٌ، إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا

یُوحیٰ إِلَیَّ ﴾.

بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های یزدان در تصرّف من است. و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم. و من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم.

پیروان او باید بدانند که ایشان در این صورت به سوی نور و بینش می‌روند، و از تاریکی و کوری بیرون می‌شوند:

﴿ قُلْ: هَلْ یَسْتَوِي الْأَعْمیٰ وَ الْبَصِیرُ؟ أَفَلاٰ تَتَفَکَّرُونَ؟ ﴾.

بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟ مگر نمی‌اندیشید؟

گذشته از اینها، تنها پیروی از وحی رهنمود و بینش است. کسی که بدون چنین رهنمونی باشد، گمراه کوری است ... این چیزی است که این آیه آشکارا و قاطعانه آن را بیان می‌دارد... پس کار خرد انسان در این جولانگاه چیست؟

پرسشی است که پاسخ آن در جهان‌بینی اسلامی روشن و ساده است ... این خردی را که یزدان به انسان عطاء فرموده است می‌تواند آن وحی را دریافت دارد و معانی و مفاهیم آن را بفهمد. این وظیفهٔ خرد است ... افزون بر این، بدو چنین فرصتی داده شده است تا برای دستیابی به نور و هدایت از آن استفاده کند، و در پرتو این قانون صحیح و ضابطهٔ درستی که هرگز باطل بدان رو نمی‌کند و پوچ نمی‌گردد، انضباط پیدا کند و روبراه شود.

امّا زمانی که این خرد بشری دور از وحی گردد، در این صورت گرفتار گمراهی و کجروی می‌شود، و بد می‌بیند و ناقص می‌بیند و بد می‌سنجد و بد می‌اندیشد و بد می‌کند.

خرد گرفتار همهٔ اینها می‌گردد به سبب سرشت ترکیب ذاتی خودش در دیدن هستی بگونهٔ اجزاء جداگانه، نه یک دستگاه کلّی یگانه. خرد مطالب را پیاپی می‌آزماید، و حادثه‌ها را یکی پس از دیگری امتحان می‌نماید، و شکلها را یکی یکی نگاه می‌کند و از مدّ نظر می‌گذراند... زیرا برای خرد مشکل و ناممکن است که هستی را یکجا ببیند و سراسر آن را بنگرد، تا بر اساس این دیدن و نگریستن کامل، احکامی را صادر کند، و بر اساس آن نظامی را پی‌افکند که در آن فراگیری و هماهنگی مورد نظر باشد... از اینجا است - وقتی که از برنامهٔ یزدان و هدایت او کناره‌گیری می‌کند - میان تجربه‌ها می‌گردد و می‌لولد، احکام را تغییر می‌دهد، نظام را عوض می‌کند، میان اعمال و عکس‌العملها متردّد و مضطرب می‌گردد و سراسیمه می‌شود، و از راست به چپ و از چپ به راست دست و پا می‌زند و در اینجا و آنجا می‌پلکد و بدین سو و آن سو می‌رود و می‌دود... خرد در همهٔ اینها پدیده‌های بشری گمراه، یعنی انسانهای مکرّم، و همچنین دستگاه‌های انسانی بزرگوار و گرانبها را در هم می‌شکند و نابود می‌کند... اگر از وحی پیروی شود برای انسانها بهتر است و آنان را از همهٔ این شرّها و بدیها می‌رهاند، و آزمونها و تلاشها و تکاپوها را صرف «اشیاء» و «موادّ» و «دستگاه‌ها» و «ابزارها» می‌گرداند... این چیزها هم جولانگاه طبیعی خرد است، جولانگاهی که خرد می‌تواند در آنها مستقلّ و آزاد و رها باشد. در این صورت، زیان سرانجام مربوط می‌گردید به موادّ و اشیاء، نه جانها و روانها!

خرد در معرض همهٔ اینها قرار می‌گیرد بر اثر سرشت ترکیبی آن، و به سبب شهوتها و هوسها و هواها و کششهائی که در وجود بشری سرشته شده است. باید این چیزها کنترل کننده‌ای داشته باشند، کنترل کننده‌ای که تضمین کند که وظائف آنها در امر استمرار حیات انسانها و پیشرفت آنان اداء گردد، و از این حدّ معمول مأمون فراتر نروند و در نتیجه به ویرانی حیات یا نتائج عکس وظائف منتهی نگردند و تباهی به بار نیاورند! این چنین کنترل کننده‌ای هم نمی‌تواند تنها خرد انسانها باشد و بس. آخر این خردی که تحت فشار هواها و هوسها و شهوتها و خواستها و کششها و گرایشهای گوناگون و جوراجور می‌لرزد و سراسیمه می‌شود،

کنترل کنندهٔ دیگری نیز باید باشد تا آن را کنترل کند، و گذشته از کنترل، وی را بپاید و از کژی و کاستی رها نماید. خرد هر آزموده‌ای و هر حکمی را - در زمینهٔ حیات بشری - بدین کنترل کنندهٔ خود برگرداند تا آزموده و حکم خود رابر محکّ او زند،و راه‌و روش وتلاش و جنبش‌خویش را با آن بسنجد و کنترل کند.

کسانی که چنین معتقدند که این خرد انسانی، آن اندازه دقیق و درست است که با وحی یزدانی همطراز است! چراکه هر دوی آنها، یعنی خرد و وحی، ساختار خدایند و به ناچار باید همطراز و همسطح باشند... این چنین کسانی استناد می‌کنند به بیاناتی که دربارهٔ ارزش خرد است و آنها را بعضی از فلاسفهٔ انسان گفته‌اند، نه یزدان سبحان!

کسانی که معتقدند که این خرد انسانی، ما را از وحی یزدانی بی‌نیاز می‌گرداند - حتّی اگر معتقد باشند که خرد شخصی، هر اندازه هم عقل او بزرگ باشد، بی‌نیاز از وحی است - دربارهٔ چنین مسأله‌ای چیزی را می‌گویند که جدا از چیزی است که خدا می‌فرماید... یزدان جهان حجّت خود را بر مردمان وحی و رسالت قرار داده است، و این حجّت را خرد مردمان، و همچنین فطرت آنان قرار نداده است، فطرتی که یزدان ایشان را بر آن سرشته است و شناخت پروردگار یکتا و ایمان به خدای یگانه را بدو آموخته است. زیرا خداوند سبحان می‌داند که خرد به تنهائی گمراه می‌شود، و فطرت هم به تنهائی سرگشته می‌گردد و به کژراهه می‌افتد. هیچگونه حافظی برای خرد و برای فطرت نیست، مگر وحی که دیدبان راهنما و پیشقراول رهنمون است، و بلکه وحی نور و بینش است.[1]

کسانی که گمان می‌برند که فلسفه خرد را از دین، یا دانش -که فرایند خرد است - مردمان را از هدایت و رهنمود یزدان، بی‌نیاز می‌گرداند! سخنی را می‌گویند که سندی از حقیقت و همچنین از واقعیّت ندارد... واقعیّت گواهی می‌دهد که زندگی مردمان، زمانی که سیستمها و دستگاه‌های آن بر مذاهب فلسفی یا مکاتب علمی استوار باشد، این چنین زندگانیی بدشگون‌ترین و بدترین زندگانی است و «انسان» در آن بدبخت می‌گردد، هر چند که دروازه‌های همه چیز بر روی او بگشاید، و هر چند که تولیدات و واردات چندین برابر باشد، و هر اندازه هم اسباب زندگانی و وسائل آسایش آن بسی فراخ و گسترده و فراوان گردد[2]... مقابل این هم چنین نیست که زندگی بر نادانی و خود محوری استوار گردد و خودسرانه و اتوماتیک بچرخد و اداره گردد. کسانی که این چنین مسأله را طرح می‌نمایند کینه‌توز و بد اندیشند! چه اسلام برنامهٔ زندگی است و تضمینهائی برای خرد بشری دارد که آن را از عیبهای ترکیب بند ذاتی، و از عیبهای فشارهای ناشی از هواها و هوسها و کششها، رها و آزاد می‌گرداند. این از یک سو، از دیگر سو هم برای خرد پایه‌ها و ستونهائی بر پا می‌دارد، پایه‌ها و ستونهائی که استقامت و استواری خرد را در پهنهٔ دانش و شناخت و آزمون تضمین می‌نماید، همان گونه که استقامت و استواری زندگی واقعی را برای خرد تضمین می‌کند، زندگی واقعیی که خرد در سایهٔ آن برابر شریعت یزدان می‌زید و می‌آرامد، و دیگر واقعیّت بر او فشار وارد نمی‌سازد و جهان‌بینیها و برنامه‌های وی را نیز منحرف و منهدم نمی‌گرداند.

خرد همراه با وحی و هدایت یزدان بینا است، و با رها کردن وحی و هدایت یزدان کور است. همراه کردن سخن از دریافت پیغمبر ﷺ تنها از وحی، با اشاره به کوری و بینائی، به گونهٔ پرسشی که بر اندیشیدن تشویق کند:

﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ. قُلْ: هَلْ يَسْتَوِي الأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ؟ أَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ؟ ﴾.

من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم (و

۱- مراجعه شود به تفسیر آیهٔ ۱۶۵ سورهٔ نساء در جزء ششم فی ظلال القرآن.

۲- مراجعه شود به کتاب: «الإسلام و مشكلات الحضارة» فصل: «تخبط و اضطراب».

سخن کسی جز سخن خدا را نمی‌شنوم و تنها به فرمان او راه می‌روم). بگو: آیا نابینا و بینا (و کافر سرگشته و مؤمن راه یافته، در شناخت این حقائق) یکسانند؟ (و هر دو مساوی در پیشگاه یزدانند؟). مگر نمی‌اندیشید (تا در پرتو عقل، حقّ برایتان نمودار و آشکار شود؟).

همراه شدن اشارات و پیاپی آمدن آنها بدین شیوه در روند قرآن، کار بسیار قابل توجّه و دارای معنی والائی در تعبیر قرآنی است ... اندیشیدن مطلوب است و تشویق بدان برنامهٔ قرآنی است. ولی اندیشیدن مفید و ارزشمند است که با محافظ و کنترلِ وحی، محافظت و کنترل گردد، وحیی که خرد را بینا در پرتو نور راه می‌برد. نه هر اندیشیدنی که فقط اندیشیدن نام داشته باشد و بس؛ آن اندیشیدنی که کورانه در تاریکی دست و پا می‌زند و افتان و خیزان و بدون دلیل و هدایت و کتاب روشنگر، راه می‌رود.

خرد انسان زمانی که در چهارچوب وحی حرکت می‌کند، در جولانگاه تنگی حرکت نمی‌کند. بلکه در جولانگاه واقعاً فراخی حرکت می‌کند. او در جولانگاه سراسر این هستی حرکت می‌کند. آن هستی که در بر گیرندهٔ جهان دیدنی و هم جهان نادیدنی است. همچنین شامل ژرفاهای درون و جلوه‌گاه‌های رخدادها و پدیده‌های بیرون است، و همهٔ جولانگاه‌های زندگی را در بر می‌گیرد... چه وحی خرد را از چیزی جز از انحراف برنامه، و از بدبینی و کژی هواها و هوسها و شهوتها، باز نمی‌دارد. گذشته از اینها وحی خرد را به جنبش و تلاش می‌اندازد و سخت آن را به تکاپو وامی‌دارد و به پیش می‌راند. آخر این ابزار بزرگی که یزدان به انسان بخشیده است و خرد نام دارد، تنها بدان خاطر بدو بخشیده است که به کار بپردازد و در نگهبانی از وحی و هدایت یزدانی، کوشا و پویا باشد... در این صورت دیگر گمراه نمی‌شود و سرکشی نمی‌کند.

❁

﴿ وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لاٰ شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، مٰا عَلَيْكَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، وَ مٰا مِنْ حِسٰابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ، فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظّٰالِمِينَ. وَ كَذٰلِكَ فَتَنّٰا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا: أَهٰؤُلاٰءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنٰا؟ أَلَيْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِالشّٰاكِرِينَ؟ وَ إِذٰا جٰاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيٰاتِنٰا فَقُلْ: سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ، كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ: أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهٰالَةٍ، ثُمَّ تٰابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ، فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

با آن (چیزهائی که در قرآن آمده است) کسانی را بترسان که (چون به جهان دیگر ایمان دارند، از هول و هراس رستاخیز بیمناکند و) می‌ترسند از این که در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و کتاب) گرد آورده می‌شوند (آنجائی که در آن) برای آنان جز خدا یاور و میانجیگری (که بتواند ایشان را از عذاب دوزخ برهاند) وجود ندارد. آنان (را از آن روز بترسان، تا امروز که فرصت باقی است) شاید پرهیزگاری پیشه کنند (و آن وقت به بهشت روند). کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است (و هر کس در گرو عمل خویش است، چه شاه و چه درویش است). اگر (به حرف مشرکان دربارهٔ این گونه مؤمنان گوش دهی و از خود) آنان را برانی، از زمرهٔ ستمگران خواهی بود. این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنّت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که ثروتمندان متکبّرند) با برخی دیگر (که تنگدستان فقیرند) آزموده‌ایم تا (متکبّران، تسمخرکنان) بگویند: آیا اینان همان کسانیند که خداوند از میان ما (برگزیده است و با اعطاء نعمت ایمان) بر ایشان منّت نهاده است؟ آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی‌شناسد (تا این کافران سرکش مغرور؟!). هرگاه مؤمنان به آیات

(قرآن) ما به پیش تو آمدند (برای احترامشان) بدیشان بگو: درودتان باد! (شما را مژده باد) خداوند شما (از روی لطف) بر خویشتن رحمت واجب نموده است و (رحمت فراوان و بیکرانش مقتضی آن است) که هر کس از شما از روی نادانی (انسانی) دچار لغزشی شد، ولی بعد از آن توبه کرد (و نادمانه به آستانهٔ کریمانهٔ خدا برگشت و اعمال زشت خود را جبران) و اصلاح کرد (خداوند عذر تقصیر او را می‌پذیرد) چرا که او آمرزگار (بندگان و) مهربان (در حقّ همگان) است.

این، عزّت این عقیده است. والائی این عقیده بر ارزشهای نادرست کرهٔ زمین است. آزادی آن از ارزشهای کوچک بشری است ... به پیغمبر ﷺ دستور داده شده است که این عقیده را به مردم تقدیم و ارمغان دارد، بدون هر گونه آرایش و پیرایش و زینت کردن و زراندود نمودنی، و بدون کمترین تحریک و تشویق و امیدوار کردن و چشم طمع دوختنی به چیزی از ارزشهای کرهٔ زمین. همچنین بدو دستور داده می‌شود عنایت خود را متوجّه کسانی سازد که امید می‌رود از این دعوت سود ببرند و بهره‌مند شوند. کسانی را در پناه این دعوت بدارد که مخلصانه آن را دریافت می‌دارند، و با دل رو به خداوند یگانه می‌کنند و خشنودی او را می‌جویند. اصلاً کمترین ارج و بهائی به ارزشی از ارزشهای نادرست جامعهٔ جاهلی ندهد، و برای معیارها و میزانهای کوچک انسانها هیچگونه توجّه و نگرشی نداشته باشد:

﴿وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ، لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾.

با آن (چیزهائی که در قرآن آمده است) کسانی را بترسان که (چون به جهان دیگر ایمان دارند، از هول و هراس رستاخیز بیمناکند و) می‌ترسند از این که در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و کتاب) گرد آورده می‌شوند. (آنجائی که در آن) برای آنان جز خدا یاور و میانجیگری (که بتواند ایشان را از عذاب دوزخ برهاند) وجود ندارد. آنان (را از آن روز بترسان، تا امروز که فرصت باقی است) شاید پرهیزگاری پیشه کنند (و آن وقت به بهشت روند).

با قرآن کسانی را بترسان که می‌ترسند از این که در پیشگاه پروردگارشان گردآورده می‌شوند، در آن حال و احوالی که جز یزدان برای ایشان ولی و دوستی نیست که بدانان کمک کند، و شافع و میانجیگری جز یزدان وجود ندارد که آنان را نجات دهد و رهائی بخشد. چرا که در آن هنگام شافع و میانجیگری نیست که در پیشگاه کبریائی یزدان به شفاعت بپردازد و میانجیگری کند مگر با اجازهٔ یزدان، و در آن روز شفاعت کننده و میانجیگر بعد از اجازهٔ یزدان جز برای کسانی شفاعت و میانجیگری نمی‌کند که خدا بپسندد که برای آنان شفاعت و میانجیگری شود... پس اینان که دلهایشان بیمناک است از هول و هراس آن روزی که جز یزدان ولی و دوستی، و شافع و میانجیگری در آن وجود ندارد، سزاوارتر برای بیم دادن هستند، و بدان بهتر گوش فرا می‌دهند و عمل می‌کنند، و از آن خوبتر سود می‌جویند... تا این که خود را در زندگی دنیا از چیزهائی بر حذر و بدور دارند که در آخرت ایشان را گرفتار عذاب یزدان می‌نماید. بیم دادن، سخن روشنگرانه و تأثیرکننده و الهام بخشی است. سخن روشنگرانه‌ای است که برای آنان پرده از چیزهائی کنار می‌زند که از آنها می‌پرهیزند و خویشتن را می‌پایند. کلام مؤثری است که دلهایشان را به پرهیز و حذر وامی‌دارد، دیگر در گرداب چیزهائی نمی‌افتند که از آنها نهی شده‌اند، پس از آن که چنین چیزهائی برای ایشان روشن و نمایان گردید:

﴿وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾.

کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است.

کسانی را از خود بدور مدار و از پیش خود مران که دل

خویش را خالصانه به خدای داده‌اند و کاملاً از دیگران بریده‌اند و به پرستش او روی آورده‌اند و در بامدادان و شامگاهان به نیایش و پرستش آفریدگار پرداخته‌اند. تنها رضای خداوند سبحان را می‌جویند و جز ایزد و خشنودی او را نمی‌خواهند... این کارشان، شکلی از وارستگی و مهرورزی و ادب است ... چه، کسی از آنان جز به خدای یگانه با پرستش و نیایش رو نمی‌کند. او خدا را می‌خواهد بدانگاه که وارسته می‌گردد. او خداوند یگانه را نمی‌جوید مگر آن زمان که دل او دلداری و مهرورزی کند. او خداوند سبحان را با نیایش و پرستش به یگانگی نمی‌ستاید و رضای او را نمی‌جوید، مگر زمانی که ادب آموخته باشد و خداپرست وارسته‌ای شده باشد و برای خدا بزید و با خدا باشد.

اصل داستان چنین است که گروهی از «بزرگان» عرب خود را بالاتر از این گرفتند که دعوت اسلام را بپذیرند. به دلیل این که محمّد ﷺ فقیران ضعیف و درمانده‌ای را به پیش خود راه می‌دهد، از قبیل: صُهَیْب، بلال، عمّار، خبّاب، سلمان، ابن مسعود، و افرادی از این دست. اینها عباها و جامه‌هائی به تن دارند که به سبب تنگدستی بوی عرق از آنها به مشام می‌رسد... این بزرگان هم به سبب شأن و مقام اجتماعیی که دارند نمی‌سزد که با چنین افراد فقیر و مسکینی نشست و برخاست داشته باشند و رؤسای قریش با ایشان در یک مجلس بنشینند. چنین بزرگانی به پیغمبر خدا ﷺ پیشنهاد کردند که او همچون فقراء و ضعفائی را از خود بدور دارد... امّا پیغمبر ﷺ نپذیرفت... این بار پیشنهاد کردند مجلس ویژه‌ای را برای فقراء تشکیل دهد، و مجلس دیگری برای اشراف و بزرگان قریش ترتیب دهد، مجلسی که در آن فقراء و ضعفاء نباشند، تا در جامعهٔ جاهلی، اشراف و بزرگان، امتیاز و اختصاص و مهابت و عظمت خود را داشته باشند! پیغمبر ﷺ خواست این پیشنهاد را بپذیرد، به امید آن که با پذیرش چنین پیشنهادی آنان نیز به اسلام بگروند. امّا فرمان پروردگارش در رسید که:

﴿ وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ﴾.

کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است.

مسلم از سعد پسر ابی وقّاص روایت کرده است که گفته است: ما شش نفر در خدمت پیغمبر ﷺ بودیم. مشرکان به پیغمبر ﷺ گفتند: اینان را از کنار خود بران تا جرأت نشست و برخاست با ما را نداشته باشند! سعد پسر ابی وقّاص گفته است: من و ابن مسعود و مردی از قبیلهٔ هذیل، و بلال، و دو نفر دیگر بودیم که آنان را نام نمی‌برم... چیزی که خدا می‌خواست بر دل پیغمبر ﷺ خطور کرد. با خود اندیشید. یزدان سبحان این آیه را نازل فرمود:

﴿ وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ﴾.

اشراف قریش چیزهای ناروائی دربارهٔ چنین افراد ضعیف و ناتوانی گفتند. افراد ضعیف و ناتوانی که پیغمبر خدا ﷺ آنان را مورد عنایت خود قرار می‌داد و با ایشان همنشینی می‌کرد. بزرگان قریش ایشان را طعنه می‌زدند و از آنان به سبب فقر و ضعف عیبجوئی و بدگوئی می‌کردند و وجود ایشان در مجلس پیغمبر خدا ﷺ را باعث گریز خود از آنجا و عدم پذیرش اسلام می‌دانستند.

یزدان در بارهٔ این درخواست ایشان، داوری قاطعانهٔ خود را اعلام می‌فرماید، و درخواست آنان را از پایه ویران می‌نماید و قلم بطلان بر ادّعایشان می‌کشد:

﴿ مٰا عَلَیْکَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ، وَ مٰا مِنْ حِسٰابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْءٍ، فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظّٰالِمِینَ ﴾.

نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است (و هر کس در گرو عمل خویش است، چه شاه و

چه درویش است). اگر (به حرف مشرکان دربارهٔ این گونه مؤمنان گوش دهی و از خود) آنان را برانی، از زمرهٔ ستمگران خواهی بود.

حساب و کتاب آنان با خود آنان انجام می‌گیرد، و حساب و کتاب تو با خود تو انجام می‌گیرد. آنان که فقیرند و رزق اندکی دارند، حسابشان با خدایشان است، تو را با آن چه کار؟! همچنین در صورت دارا بودن و نادار بودن تو حسابت با خدایت است، ایشان را با آن چه کار؟! این چنین امور، یعنی داشتن و نداشتن، در مسألهٔ ایمان و منزلت در آن، دخالتی ندارد. اگر تو ایشان را به سبب داشتن و نداشتن از مجلس خود بیرون کنی و برانی، با معیار و میزان یزدان امور را نمی‌سنجی و ارزشیابی نمی‌کنی... اگر هم چنین کنی، تو از زمرهٔ ستمگران خواهی بود... حاشا که پیغمبر ﷺ از زمرهٔ ستمگران گردد!

فقیرانِ جیب، ثروتمندان قلب در مجلس پیغمبر ﷺ بودند. ضعیفانِ منزلت و مقام، در پرتو لطف یزدان، نیرومند و توانا در جایگاهی بودند که ایمانشان ایشان را سزاوار و شایستهٔ آن جایگاه کرده بود. جایگاهی که به سبب نیایش و پرستش یزدان مستحقّ آن می‌گردند و جز خشنودی خدا را نمی‌خواهند و نمی‌جویند... میزانها و معیارهای اسلام و ارزشها و ارجهای آن بر برنامه‌ای استقرار پیدا کرده است که خداوند جهان آن را مقرّر و مشخّص داشته است.

بدین هنگام متکبّران سرپیچنده از فرمان یزدان، می‌گفتند: چگونه ممکن است که یزدان فقیران ضعیف و ناتوان را در میان ما به خیر و خوبی برساند، و ما را که دارندگان جاه و مقام هستیم رها سازد؟ اگر آنچه را که محمّد با خود آورده است خوب می‌بود، ایشان در پیروی از آن بر ما سبقت نمی‌گرفتند و قطعاً خدا ما را پیش از ایشان بدان هدایت و رهنمود می‌کرد! معقول نیست که این تهیدستان ناتوان در میان ما مشمول الطاف یزدان شوند و خدا بدیشان لطف و بزرگواری کند و ما را رها نماید و از مراحم خود بی‌بهره فرماید! در حالی که ما صاحبان جاه و مقام هستیم و از ارج و پایگاه اجتماعی برخورداریم.

این آزمونی بود که یزدان چنین متکبّران و خودبزرگ بینان با مال و دارائی و حسب و نسب را بدان آزمایش فرموده و گرفتار کرده بود، آن متکبّران و خودبزرگ‌بینانی که سرشت این آئین را فهم نکرده بودند، و از سرشت دنیای نوینی بی‌خبر بودند که این آئین خورشید آن را برای جهانیان درخشان می‌کرد، دنیائی با افقهای تابان و روشنی که در پرتو خود انسانها را به قلّهٔ بلندی می‌رساند، قلّهٔ بلندی که در آن روز برای عربها و همهٔ جهانیان ناشناخته بود، و هنوز هم که هنوز است ناشناخته است در میان چیزهائی که دمکراسی می‌نامند، دمکراسی با نامها و شکلهای گوناگونی که دارد.

﴿ وَ كَذٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا: أَهٰؤُلاءِ مَنَّ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنا؟ ﴾.

این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنّت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که ثروتمندان متکبّرند) با برخی دیگر (که تنگدستان فقیرند) آزموده‌ایم تا (متکبّران، تمسخرکنان) بگویند: آیا اینان همان کسانیند که خداوند از میان ما (برگزیده است و با اعطاء نعمت ایمان) بر ایشان منّت نهاده است؟.

روند قرآنی این استفهام انکاری را پاسخ می‌گوید که بزرگانِ قریش بر زبان می‌راندند:

﴿ أَلَيْسَ اللهُ بِأَعْلَمَ بِالشّاكِرِينَ؟ ﴾.

آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی‌شناسد (تا این کافران سرکش مغرور)؟.

این پاسخ ایشان است، پاسخی که لبریز از الهامها و اشاره‌ها است. چرا که این پاسخ پیش از هر چیز بیانگر این واقعیّت است که هدایت و رهنمون یزدانی پاداش کسانی است که خدا ایشان را از روی رفتار و کردارشان می‌شناسد و می‌داند که اگر هدایت بدیشان ارمغان گردد سپاسگزار این نعمت خواهند بود، نعمتی

که هیچیک از سپاسگزاریهای بنده نمی‌تواند همطراز آن گردد. امّا یزدان سبحان با الطاف کریمانهٔ خود تلاش چنین انسانهائی را می‌پذیرد و پاداش بزرگ و فراوانی را در برابر آن عطاء می‌فرماید، پاداش سترگ و شگفتی که هیچگونه پاداشی به مقام و مقدار آن نمی‌رسد و همطرازش نمی‌شود.

همچنین این پاسخ بیان می‌دارد ایمان متعلّق به ارزشی از ارزشهای زمینی کوچک و ناچیزی نیست که در جاهلیّتهای بشری رواج دارد. بلکه یزدان آن را نصیب کسانی می‌سازد که می‌داند سپاسگزار نعمت ایمان خواهند بود و شکر آن را بجای می‌آورند. مهمّ نیست که آنان از بردگان و ضعیفان و مستمندان باشند. چه در معیار و میزان یزدان، معیارها و میزانهای مردمان، جایگاه و پایه‌گاهی ندارد. معیارها و میزانهائی که در جاهلیّتها مردمان را بر می‌کشد و ارج می‌بخشد.

همچنین این پاسخ بیان می‌دارد که اعتراض معترضان بر فضل و لطف یزدان، تنها از جهالت و نادانی و بی‌خبری از حقائق اشیاء سرچشمه می‌گیرد. پخش این لطف و فضل بر بندگان، منوط به علم کامل یزدان از کسانی است که در میان بندگان سزاوار این لطف و کرم می‌گردند. اعتراض معترضان تنها ناشی از جهل و نادانی و سوء ادب در برابر خداوند جهان است و بس.

روند قرآنی به رسول خدا ﷺ دستور می‌دهد - او رسول خدا است - پیشاپیش به کسانی سلام کند که فضل خدا شامل ایشان شده است و در پذیرش اسلام بر دیگران سبقت گرفته‌اند و اشراف قریش آنان را مورد تمسخر قرار داده‌اند. پیشاپیش بدیشان درود بگوید و آنان را مژده دهد به مرحمت و لطفی که یزدان بر خویشتن واجب فرموده است، مرحمت و لطفی که در مغفرت او مجسّم است. مغفرتی که کسانی را در بر می‌گیرد که از روی جهالت کار بد می‌کنند و گناه می‌ورزند، سپس توبه می‌کنند و راه اصلاح در پیش می‌گیرند:

﴿وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ: سَلامٌ عَلَیْکُمْ، کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ، ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ، فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ﴾.

هرگاه مؤمنان به آیات (قرآن) ما به پیش تو آمدند (برای احترامشان) بدیشان بگو: درودتان باد! (شما را مژده باد) خداوند شما (از روی لطف) بر خویشتن رحمت واجب نموده است و (رحمت فراوان و بیکرانش مقتضی آن است) که هر کس از شما از روی نادانی (انسانی) دچار لغزشی شد، ولی بعد از آن توبه کرد (و نادمانه به آستانهٔ کریمانهٔ خدا برگشت و اعمال زشت خود را جبران) و اصلاح کرد (خداوند عذر تقصیر او را می‌پذیرد) چرا که او آمرزگار (بندگان و) مهربان (در حقّ همگان) است.

این است بزرگواریی که پس از نعمت ایمان و آسانگیری در حساب و کتاب، و لطف و مرحمت در پاداش و سزا، اعلام می‌گردد. تا آنجا که یزدان سبحان رحمت را بر خود واجب می‌شمارد و آن را به شکل پیمان نامه‌ای بر خود با کسانی درمی‌آورد که به آیات او ایمان می‌آورند. به پیغمبر ﷺ خود نیز دستور می‌دهد که بدیشان این چنین رحمتی را که بر خود واجب نموده است ابلاغ کند. این لطف و مرحمت، هم شامل عفو و گذشت می‌گردد و هم شامل آمرزش و بخشش همهٔ گناهان می‌شود، زمانی که پس از انجام گناه توبه کنند و راه اصلاح در پیش گیرند. چرا که بعضیها جهالت را ملازمِ مرتکب شدن گناه تفسیر نموده‌اند و معتقدند که انسان گناه نمی‌ورزد مگر از روی جهالت. بنابراین، این نصّ شامل همهٔ زشتیها و پلشتیهائی می‌گردد که بزهکار بدان دست می‌یازد و سپس از آن توبه می‌کند و به اصلاح حال خود و انجام خوبیها و نیکیها می‌پردازد. آیه‌های دیگری این فهم و برداشت را تأیید می‌کنند، آیه‌هائی که توبهٔ از گناه - هر نوع گناهی - و بدنبال آن اصلاح حال و انجام خوبیها را باعث عفو گناهان و موجب آمرزش یزدان می‌شمارند، بدان سبب که خدا لطف و مرحمت را بر

خویشتن واجب قلمداد فرموده است.

پیش از این که بررسی این بند از سوره به پایان برسد، به نقل احادیث و روایاتی می‌پردازیم که بیانگر اسباب و علل نزول این آیات هستند، و اینکه این احادیث و روایات همراه با آیات قرآنی، دالّ بر حقیقت انتقال شگفتی می‌باشند که این آئین در آن ایّام بشریّت را بدانجا کوچانده است، حقیقتی که بشریّت هنوز که هنوز است تا به امروز به قلّهٔ رفیعی نرسیده است که در آن روز و روزگار بشریّت بدانجا رسید، ولی بعدها سخت از آن برگشت:

ابوجعفر طبری گفته است: هناد پسر سری، و ابو زبید از اشعث، و او از کردوس ثعلبی و وی از ابن مسعود روایت کرده است و می‌گوید که ابن مسعود گفته است: گروهی از قریشیان از کنار پیغمبر ﷺ گذشتند. در خدمت او صهیب، عمّار، بلال، خبّاب، و کسانی همسان ایشان از ضعفاء مسلمانان بودند. گفتند: ای محمّد، آیا با داشتن این افراد از قوم خود خشنودی؟ آیا اینانند که در میان ما خدا بدیشان لطف نموده است و تفضّل فرموده است؟ آیا ما از اینان پیروی کنیم؟ ایشان را از خود بران! شاید اگر آنان را از خود برانی از تو پیروی کنیم!... این آیه‌ها نازل گردید.

﴿ وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ... ﴾.

کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است....

﴿ وَ كَذٰلِكَ فَتَنّٰا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ... ﴾.

این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنّت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که ثروتمندان متکبّرند) با برخی دیگر (که تنگدستان فقیرند) آزموده‌ایم .... تا آخر آیه ...

همچنین گفته است: حسین پسر عمرو پسر محمّد عنقزی برایم روایت کرده است و گفته است: پدرم از اسباط و او از سدی و وی از ابوسعید ازدی -که قاری ازد بوده است - و او از ابوکنود و وی از خبّاب دربارهٔ این فرمودهٔ خدای بزرگوار: ﴿ وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ﴾ تا می‌رسد به: ﴿ فَتَكُونَ مِنَ الظّٰالِمِينَ ﴾ روایت کرده است و گفته است: اقرع پسر حابس تمیمی، و عیینه پسر حصن فزاری آمدند و پیغمبر ﷺ را دیدند که با بلال و صهیب و عمّار و خبّاب، و با مردمانی از ضعفاء مؤمنین نشسته است. هنگامی که ایشان را دیدند حقیرشان شمردند. به پیش پیغمبر ﷺ آمدند و گفتند: ما دوست داریم که مجلسی با ما داشته باشی و عربها فضل و بزرگی ما را با آن بشناسند، چه گروه‌ها و دسته‌های عربها به پیش ما می‌آیند و ما شرم داریم از این که عربها ما را با این بندگان ببینند. هر وقت ما به پیش تو آمدیم آنان را از مجلس خویش بلند گردان و از ما برکنارشان بدار. وقتی که کار ما به پایان آمد و از خدمتتان رفتیم، اگر خواستی ایشان را فراخوان و با آنان بنشین! فرمود: بلی! گفتند: پیمان نامه‌ای با ما در این باره بنویس. روایت کننده گفته است: پیغمبر ﷺ کاغذ خواستند و علیّ را دعوت کرد تا بنویسد. راوی می‌گوید: ما در گوشه‌ای نشسته بودیم، ناگهان جبرئیل این آیه را نازل کرد:

﴿ وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مٰا عَلَيْكَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، وَ مٰا مِنْ حِسٰابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ، فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظّٰالِمِينَ ﴾.

کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است (و هر کس در گرو عمل خویش است، چه شاه و چه درویش است). اگر (به حرف مشرکان دربارهٔ این گونه مؤمنان گوش دهی و از خود) آنان را برانی، از زمرهٔ ستمگران خواهی بود.

سپس این آیه را خواند:

﴿ وَ كَذٰلِكَ فَتَنّٰا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا: أَهٰؤُلاٰءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنٰا؟ أَلَيْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِالشّٰاكِرِينَ؟ ﴾.

این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنّت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که ثروتمندان متکبّرند) با برخی دیگر (که تنگدستان فقیرند) آزموده‌ایم تا (متکبّران، تمسخرکنان) بگویند: آیا اینان همان کسانید که خداوند از میان ما (برگزیده است و با اعطاء نعمت ایمان) بر ایشان منّت نهاده است؟ آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی‌شناسد (تا این کافران سرکش مغرور؟).

سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ وَ إِذٰا جٰاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيٰاتِنٰا فَقُلْ: سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ، كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ﴾.

هرگاه مؤمنان به آیات (قرآن) ما به پیش تو آمدند (برای احترامشان) بدیشان بگو: درودتان باد! (شما را مژده باد) خداوند شما (از روی لطف) بر خویشتن رحمت واجب نموده است....

پیغمبر ﷺ بزرگوار خدا کاغذ را از دست خود بینداخت و پرت کرد. سپس ما را فرا خواند. دیدیم که می‌فرماید:

﴿ سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ، كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ﴾.

درودتان باد، خداوندتان بر خود رحمت را واجب گردانده است.

ما با او می‌نشستیم. هر وقت می‌خواست پا می‌شد و می‌رفت و به ترک ما می‌گفت. خداوند بزرگوار این آیه را نازل فرمود:

﴿ وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، وَ لاٰ تَعْدُ عَيْنٰاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا ﴾.

با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند (و تنها رضای) ذات او را می‌طلبند، و چشمانت از ایشان (به سوی ثروتمندان مستکبر) برای جستن زینت حیات دنیوی برنگردد. (کهف / ۲۸)

روایت کننده گفته است: از آن پس پیغمبر ﷺ با ما می‌نشست، و زمانی که وقت رفتن فرا می‌رسید ما پا می‌شدیم و او را رها می‌کردیم تا برخیزد و تشریف ببرد.(۱)

پیغمبر ﷺ از آن پس، هر وقت ایشان را می‌دید ابتداء او بدیشان سلام می‌کرد، و می‌فرمود:

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي جَعَلَ فِي أُمَّتِي مَنْ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَبْدَأَهُمْ بِالسَّلاٰمِ).

سپاس خداوندی را سزا است که در میان امّت من کسانی را پدید آورده است که پروردگارم به من دستور فرموده است ابتداء من بدیشان سلام کنم.

در صحیح مسلم آمده است عائذ پسر عمرو روایت کرده است که ابوسفیان به پیش سلمان، صهیب، بلال، و گروهی همسان ایشان آمد. آنان گفتند:

به خدا سوگند شمشیرهای خدا به دشمن خدا چنانکه باید اصابت نکرده است! ابوبکر گفت: آیا به پیر مرد و رئیس قریشیان چنین چیزی می‌گوئید؟ آنگاه به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و چنین چیزی را به عرض او رساند. فرمود:

(يٰا أَبٰابَكْرٍ، لَعَلَّكَ أَغْضَبْتَهُمْ. لَئِنْ أَغْضَبْتَهُمْ لَقَدْ أَغْضَبْتَ رَبَّكَ).

ای ابوبکر، شاید ایشان را خشمگین کرده باشی. اگر ایشان را خشمگین کرده باشی قطعاً پروردگارت را خشمگین کرده‌ای.

ابوبکر به پیش آنان آمد و گفت: ای برادرانم، آیا من

۱- ابن کثیر در تفسیر خود دربارهٔ این حدیث گفته است: «این حدیث غریبی است. چه این آیه مکّی است، و اقرع پسر حابس و عیینه مدّتها پس از هجرت ایمان آورده‌اند»... من این پیرو را مقبول نمی‌دانم. زیرا وقتی که اقرع پسر حابس و عیینه این سخن را گفته‌اند قطعاً هنوز ایمان نیاورده‌اند و مسلمان نشده‌اند، و ایشان هم نگفته‌اند که ما مسلمان بوده‌ایم. پس این روایت با اسلام آوردن آن دو تعارضی ندارد. (مؤلف)

شما را خشمگین کرده‌ام؟ گفتند: نه... ای برادر ما، خدا تو را ببخشایاد.

✿

ما نیازمند ایستادن بیشتری در برابر این آیات هستیم... بشریّت نیز جملگی نیازمند چنین ایستادنی است... این آیه‌ها تنها بیانگر اصلها و معیارها و دیدگاه‌هائی دربارهٔ «حقوق انسان» نیستند و بس. بلکه این آیات قرآنی، بیانگر چیزهائی بس فراتر و بزرگ‌تر از اینها هستند. این آیات بیانگر چیز شگرف و بزرگی در بشریّت است که هم اینک عملاً روی داده است و پیاده گشته است. بیانگر انتقال فراخ و کوچ بزرگی است که این آئین همگی بشریّت را در آن شرکت داده است و رهسپار کرده است. بیانگر خطّ درخشانی در افق است که بشریت در زندگی راستین خود روزگاری بدان رسیده است ... هر چند که بشریّت از این خطّ درخشان برگشته باشد، خطّ درخشانی که بشریّت با گامهای استوار و با زمزمهٔ ساربانانهٔ این آئین بدانجا صعود کرده است، این امر از بزرگی چنین انتقال و کوچی نمی‌کاهد، و از سترگی این چیزی که روزی و روزگاری پیدا و پیاده شده است، و از اهمّیّت این خطّی که عملاً در زندگی واقعی انسانها کشیده شده است، اصلاً چیزی کم نمی‌کند و نمی‌کاهد.

ارزش کشیده شدن این خطّ و رسیدن انسانها بدان روزی و روزگاری در گذشته‌ها وقتی هویدا می‌گردد که مردمان بارها و بارها بکوشند و بالا روند و خود را بدان اوج برسانند، چرا که قبلاً بدانجا رسیده‌اند و چنین قلّه‌ای را فتح کرده‌اند. پس انسانها توان این را دارند که دیگر باره بدان جایگاه برسند. این خطّ درخشان، بر آن افق تابان است. انسانها نیز همان انسانهایند. این آئین هم همان آئین است ... پس تنها چیزی که می‌ماند اراده و اطمینان و یقین است و بس.

ارزش این نصوص در این است که امروزه آن خطّ والا را با همهٔ جایگاه‌ها و منزلگاه‌هائی که دارد ترسیم می‌کند. از درّهٔ جاهلیّتی که اسلام عربها را از آنجا برگرفته است خطّ را ادامه می‌دهد و می‌کشد تا بدان قلّهٔ بلندی که ایشان را بدانجا کشانده و رسانده است، و آنان را ناگهانی در زمین پدید آورده است تا دست بشریّت را بگیرند و ایشان را از آن درّهٔ گود بلند کنند و به همان قلّهٔ بلندی برسانند که خود بدان رسیده‌اند.

آن درّهٔ ژرف و پستی که عربها در جاهلیّت خود - و همهٔ بشریّت - در آن لمیده و سرگشته بودند، آشکارا در سخن «اشراف» قریش مجسّم و جلوه‌گر است: «ای محمّد، آیا به این مردمان قوم خود راضی شده‌ای؟ آیا اینان کسانیند که یزدان آنان را از میان ما برگزیده است و بدیشان لطف و تفضّل فرموده است؟ آیا ما از اینان پیروی کنیم؟ اگر تو ایشان را از خود برانی، شاید از تو پیروی کنیم!» ... یا در سخنان تحقیرآمیز اقرع پسر حابس تمیمی، و عیینه پسر حصن فزاری پیدا و هویدا است که در بارهٔ پیشتازان صحابهٔ پیغمبر ﷺ همچون بلال، صهیب، عمّار، خبّاب، و امثال ایشان از ضعفاء می‌گفتند و به پیغمبر ﷺ عرض می‌کردند: «ما دوست داریم که مجلسی با ما داشته باشی و عربها فضل و بزرگی ما را با آن بشناسند، چه گروه‌ها و دسته‌های عربها به پیش ما می‌آیند و ما شرم داریم از این که عربها ما را با این بندگان ببینند!...».

در اینجا است که جاهلیّت چهرهٔ در هم و ترش خود را نمایان می‌گرداند، و ارزشهای هیچ و پوچ، و معیارهای کوچک و ناچیز خود را می‌نمایاند، معیارهائی همچون: تعصّب نژادی، نازش به نیاکان، افتخار به مراتب و طبقات اجتماعی، و تفاخر به اموال و اولاد... بعضی از اینان خودشان عرب بودند! بعضی هم از طبقهٔ اشراف نبودند! برخی نیز از اغنیاء و ثروتمندان بشمار نمی‌آمدند!... اینها ارزشها و معیارهائی است که در هر جاهلیّتی رواج پیدا می‌کند! همین ارزشها و معیارها امروزه در جاهلیّتهای روی زمین جلوه‌گر و هویدا است و فریادهای ملّی و قومی و طبقاتی طنین‌انداز است و همه جا پرندهٔ شوم نژادگرائی در پرواز است!

این است درّهٔ جاهلیّت ... اسلام در بلندای قلّه است.

اسلام ارزشی برای این ارزشها و معیارهای کوچک و پوچ قائل نیست، و بدین فریادهای سبکسرانه کمترین بهائی نمی‌دهد... اسلام از آسمان فرود آمده است و از زمین نروئیده است. زمین این درّه است. این درّه‌ای که نمی‌تواند این روئیدهٔ شگرف تازهٔ گرانبها را برویاند. اسلام آئینی است نخستین کسی که از آن فرمانبرداری می‌کند محمّد ﷺ است، محمّد پیغمبر یزدان، پیغمبری که از آسمان برای او وحی به ارمغان می‌آید. آن کسی که پیش از هر چیز از خانوادهٔ سرشناس خاندان بنی‌هاشم است. خاندان بنی‌هاشم نیز جزو خاندانهای سرشناس قبیلهٔ قریش است. اسلام آئینی است که ابوبکر دوست و همدم پیغمبر خدا ﷺ از آن فرمانبرداری می‌کند و آن را در بارهٔ «این بندگان» اجراء می‌نماید... بلی این بندگانی که قید بندگی هر کسی را از گردن خود باز و رها کرده‌اند و تنها بندگان خداوند یگانه گشته‌اند. این بود کارشان بدانجا رسید که رسید.

همان گونه که درّهٔ جاهلیّت ژرف و پست در واژه‌ها و سخنان بزرگان قریش و احساسات و اظهارات اقرع و عیینه جلوه‌گر می‌آید، قلّهٔ فلکسا و والای اسلام نیز در فرمان یزدان سبحان به پیغمبرش ﷺ جلوه‌گر می‌آید:

﴿ وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ. مٰا عَلَیْکَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ، وَ مٰا مِنْ حِسٰابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظّٰالِمِینَ. وَ کَذٰلِکَ فَتَنّٰا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِیَقُولُوا: أَهٰؤُلاٰءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنٰا؟ أَلَیْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِالشّٰاکِرِینَ؟ وَ إِذٰا جٰاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیٰاتِنٰا فَقُلْ: سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ، کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ: أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهٰالَةٍ، ثُمَّ تٰابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ، فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ ﴾.

کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است (و هر کس در گرو عمل خویش است، چه شاه و چه درویش است). اگر (به حرف مشرکان دربارهٔ این گونه مؤمنان گوش دهی و از خود) آنان را برانی، از زمرهٔ ستمگران خواهی بود. این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنّت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که ثروتمندان متکبّرند) با برخی دیگر (که تنگدستان فقیرند) آزموده‌ایم تا (متکبّران، تمسخرکنان) بگویند: آیا اینان همان کسانیند که خداوند از میان ما (برگزیده است و با اعطاء نعمت ایمان) بر ایشان منّت نهاده است؟ آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی‌شناسد (تا این کافران سرکش مغرور؟). هرگاه مؤمنان به آیات (قرآن) ما به پیش تو آمدند (برای احترامشان) بدیشان بگو: درودتان باد! (شما را مژده باد) خداوند شما (از روی لطف) بر خویشتن رحمت واجب نموده است و (رحمت فراوان و بیکرانش مقتضی آن است) که هر کس از شما از روی نادانی (انسانی) دچار لغزشی شد، ولی بعد از آن توبه کرد (و نادمانه به آستانهٔ کریمانهٔ خدا برگشت و اعمال زشت خود را جبران) و اصلاح کرد (خداوند عذر تقصیر او را می‌پذیرد) چرا که او آمرزگار (بندگان و) مهربان (در حقّ همگان) است.

این قلّهٔ بلند والا جلوه‌گر و نمودار می‌شود در رفتار پیغمبر ﷺ یزدان با «این بندگان». آن کسانی که پروردگارشان بدو دستور فرموده است که در سلام بدیشان پیشقدم شود، و با آنان ماندگار گردد و صبر پیش گیرد، و از مجلس برنخیزد تا این که آنان برمی‌خیزند. دستور انجام این امور، به محمّد پسر عبدالله پسر عبدالمطّلب پسر هاشم است! افزون بر این، دستور به کسی است که پیغمبر خدا، و بهترین بندگان خدا، و بزرگوارترین کسانی است که زندگی در سایهٔ ایشان حرمت و عظمت پیدا کرده است!

این قلّهٔ بلند والا گذشته از آن جلوه‌گر می‌آید در جایگاهی که «این بندگان» به سبب مکانت و منزلتشان

در نزد یزدان دارند، و در پایگاهی که شمشیرهای ایشان پیدا کرده است و «شمشیرهای یزدان» نامیده شده است. همچنین در جایگاهی که اینان نسبت به ابوسفیان «پیر قریش و سرور ایشان» داشته‌اند پس از آن که از مسلمانان بر جای ماند و در صف ایشان قرار نگرفت، تا در سال فتح مکّه در صف مسلمانان جای گرفت و مشمول عفو پیغمبر ﷺ خدا گشت و از زمرهٔ آزادگان مکّه گردید، وقتی که مورد لطف پیغمبر و اصحاب قرار گرفت و به عنوان طلقاء، یعنی آزادگان، در صف مسلمانان پذیرفته گردید. این بندگان والا مقام چون از زمرهٔ پیشتازان و سابقین در اسلام بودند، بر ابوسفیان مقدّم بودند. آنان ابوسفیان را آزرده خاطر می‌کردند. هنگامی که ابوبکر ﷺ در بارهٔ ابوسفیان با ایشان سخن گفت و سرزنششان نمود، دوست او پیغمبر خدا ﷺ ابوبکر را بیم داد که نکند «چنین بندگانی» را بر سر خشم آورده باشد و بدین سبب یزدان را خشمگین کرده باشد! خداوندا! کسی نمی‌تواند دربارهٔ این کار تعبیر و تفسیر داشته باشد! تنها چیزی که در این راستا می‌توانیم از خود نشان دهیم و بکنیم این است که بدان بنگریم و آن را برانداز کنیم! ابوبکر ﷺ آنگاه می‌رود و «بندگان» را خشنود می‌سازد و از ایشان دلجوئی می‌کند و رضایت می‌طلبد تا خدا را راضی سازد: «ای برادرانم! آیا شما را خشمناک کرده‌ام؟». پاسخ می‌دهند و می‌گویند: «نه ای برادر ما! خدا تو را بیامرزاد».

این چیزی که در زندگی انسانها روی داده است چه چیز شگرف و بزرگی است؟ این کوچ و انتقالی که در واقعیّت مردمان روی داده است، کدام کوچ و انتقال است که بدین فراخی است؟ چه دگرگونی شگفتی در ارزشها و اوضاع و احوال، و در همان زمان در احساسات و جهان‌بینیها در گرفته است؟ زمین همان زمین است. محیط همان محیط است. مردمان نیز همان مردمانند. وضع اقتصادی نیز همان است که بود... و بالأخره همه چیز همان چیزهائی هستند که بودند. تنها یک وحی و پیامی از آسمان نازل شده است، برای مردی از انسانها. در این مرد نیروی الهی جرقه زده است و استقرار پذیرفته است. فطرت انسانها را فریاد می‌زند که زیر خروارها توده قرار گرفته است. لمیدگان در درّهٔ گود را فریاد می‌دارد و با زمزمهٔ آیه‌های آسمانی به سوی اسلام می‌خواند. این زمزمهٔ ساربانانه‌ای مردمان را در طول راه به جوش و خروش می‌اندازد و رهسپار قلّهٔ والای اسلام می‌سازد و به بلندای آن می‌رساند... بالا ... بالا ... آنجا در آغوش اسلام بغنوید!

بعدها انسانها از آن قلّهٔ بلند سرازیر می‌شوند و دیگر باره بدان درّهٔ ژرف و پست بر می‌گردند. بار دیگر در نیویورک، واشنگتن، شیکاگو، ژوهانسبورگ، و در سرزمینهای دیگر «تمدّن» همان تعصّبها و نژادگرائیهای گندیده پدیدار می‌گردد. تعصّبهای: نژادی، رنگ، میهن پرستی، قومی و طبقاتی، در اینجا و آنجا بر پا می‌شود، تعصّبها و جانبداریهای پوچی که بوی بدگندنای آنها از آن تعصّبها و جانبداریهای بدشگون جاهلیّت پیشین، دل آزارتر و چندش آورتر است.

اسلام در آن قلّهٔ بلند فلکسا بر جا و برقرار است ... آنجائی که خطّ درخشانی کشیده شده است که انسانها بدان جای رسیده‌اند ... اسلام در آن بلندای بر جا و برقرار است، به خاطر مهر و مرحمت یزدان سبحان به انسان. شاید انسانها گامهایشان از گِل و لای به در آید، و چشمانشان را از لجنزار بلند گردانند و دیگر باره بدان خطّ درخشان چشمانشان را بدوزند، و بار دیگر زمزمهٔ ساربانانهٔ این آئین را بشنوند، و باز هم لنگ لنگان به سوی آن قلّهٔ بلند گام بردارند و با آواز ساربانانهٔ اسلام خود را بدانجا برسانند.

ما در محدودهٔ برنامهٔ فی ظلال القرآن، نمی‌توانیم بیش از این به پیش رویم و فراتر از این اشاره گام بگذاریم ... ما نمی‌توانیم «ایستادن طولانی» و درازی را داشته باشیم که از انسانها می‌خواهیم این ایستادن طولانی را در برابر چنین نصوص و آیاتی، و در برابر مفاهیم و

مقاصد آنها داشته باشند، تا بکوشند بر آن گسترهٔ شگرفی مشرف بشوند که از لابلای این نصوص و آیات در تاریخ انسانها پدیدار می‌آید، بدان هنگام که با آواز ساربانانهٔ اسلام از درّهٔ ژرف و پست جاهلیّت بالا می‌روند و به سوی قلّهٔ بلند فلکسا حرکت می‌کنند... سپس بار دیگر با صدای عوعو «تمدّن مادیگری» خالی از روح و عقیده، دیگر باره از آن اوج به درّهٔ ژرف و پست جاهلیّت فرو می‌افتند!... همچنین باز هم باید انسانها بکوشند تا بفهمند اسلام امروزه چه اندازه می‌تواند گامهایشان را رهنمود گرداند و به پیش براند، بعد از این که همهٔ تجربه‌ها و همهٔ مکتبها و همهٔ اوضاع و همهٔ نظامها و همهٔ اندیشه‌ها و همهٔ جهان‌بینیهائی که انسانها برای خود به دور از برنامهٔ یزدان و رهنمود آسمان، ساخته‌اند و آراسته و پیراسته کرده‌اند، و هیچکدام نتوانسته‌اند که انسانها را بار دیگر بالاتر و بالاتر ببرند و بدان قلّه برسانند. همچنین نتوانسته‌اند حقوق انسان را بدین شکل درخشان، یعنی بسان عملکرد اسلام، تضمین گردانند، و دلها را آرامش بخشند و اطمینان دهند، بدان گونه که اسلام انسانها را چنان انتقال و کوچ سترگی داده است، بدون این که کشت و کشتارها به راه اندازد، و مردمان را تحت فشار قرار دهد و پریشان حال سازد، و بدون این که مقرّرات استثنائی و ناجوری تهیّه و اجراء گرداند که آزادیهای اساسی را از میان بردارد، و بدون این که هراس، ترس، شکنجه، گرسنگی، تنگدستی، و بدون ابزاری از این ابزارهائی که لازمهٔ انتقالاتی است که انسانها در سایهٔ دستگاه‌ها و سازمانهای بد و ناپاکی که انسانها برای خود وضع می‌کنند و می‌گذارند، و در دائرهٔ آنها بعضی برخی را بجای خدا پرستش می‌کنند، بکار گیرد و مورد بهره‌برداری قرار دهد.

این اندازه سخن در اینجا ما را بس است ... الهامهای نیرومند ژرفی که نصوص قرآنی ارمغان می‌دارند و به دلهای روشن می‌ریزند، برای ما بسنده است.(۱)

❁

﴿ وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ، وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ﴾.

این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم، تا راه (نادرست) گناهکاران (از راه درست مؤمنان) پیدا و نمودار شود.

پایان این بخش، بخشی که سرشت رسالت و سرشت پیغمبر را بدین روشنی آشکار بیان داشته است، همان گونه که این عقیده را پاک از هر آرایش و پیرایشی بیان کرده است، و ارزشها و میزانهائی را شرح و بسط داده است و از یکدیگر جدا ساخته است که در صدد حذف آنها از زندگی انسانها است، و یا سرگرم استوار داشتن و بر جای گذاشتن آنها است:

﴿ وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ ﴾.

این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم.

بسان این برنامه، و بسان این راه، و بسان این بیان و تفصیل، آیاتی را شرح و بسط و تبیین و توضیح می‌دهیم که در بارهٔ این حقّ شکّ و تردیدی بر جای نمی‌گذارد، و مشکلی را دربارهٔ این امر ناگشوده رها نمی‌کند. با چنین بیان و تفصیلی نیازی به معجزات و خوارق عادات نمی‌ماند. چه حقّ روشن و هویدا، و کار واضح و پیدا است. بدان گونه هویدا و پیدا است که برنامهٔ اسلامی هویدا و پیدا بود و روند قرآنی نمونه‌ای از آن را بیان و عرضه داشت.

به هر حال هر تفصیلی که در بارهٔ دلائل هدایت و الهامهای ایمان قبلاً در سوره آمده است، و هرگونه بیانی که دربارهٔ حقائق و سخن از وقائع، داخل در مدلول و مفهوم فرمودهٔ یزدان بزرگوار است:

﴿ وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ ﴾.

این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم.

۱- برای تکمیل مشاهدهٔ جوانب این حقیقت بزرگ، مراجعه شود به تفسیر فرمودهٔ خداوند بزرگوار: ﴿ عَبَسَ وَتَوَلّٰى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمٰى... ﴾. (مؤلف)

پایان این آیهٔ کوتاه چنین است:

﴿ وَ لِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ﴾.

تا راه (نادرست) گناهکاران (از راه درست مؤمنان) پیدا و نمودار شود.

کار شگفتی است! از پروژهٔ برنامهٔ قرآنی در بارهٔ عقیده، و حرکت با این عقیده پرده برداشته می‌شود. این برنامه به بیان حقّ و اظهار آن نمی‌پردازد تا راه مؤمنان شایسته و بایسته روشن گردد و پیدا و نمودار شود و بس. بلکه باطل را نیز روشن می‌کند و پرده از آن برمی‌دارد، تا راهِ سرگشتگان بزهکار نیز نمایان و پدیدار شود... نمایان شدن راه بزهکاران، برای هویدا گردیدن راه مؤمنان ضروری است. این امر به خطّ فاصلی می‌ماند که در دو راهه‌ها یا چند راهه‌ها کشیده می‌شود.

این برنامه، برنامه‌ای است که یزدان سبحان آن را مقرّر و معیّن فرموده است تا با نفسهای انسانها در سازش و کنش باشد. این بدان خاطر است که یزدان سبحان می‌داند که پدید آوردن باور عقیدتی نسبت به حقّ و حقیقت و خیر و خوبی، مقتضی مشاهدهٔ جانب مقابل، یعنی باطل و شرّ است. همچنین تأکید گردد که این باطل صِرف و شرّ خالص است، و آن حقّ صِرف و خیر خالص است ... از دیگر سو نیروی کشش به جانب حقّ تنها از احساس صاحب حقّ بدین امر نیست که بداند او رهرو راه حقّ و بر راستای حقّ روان است، بلکه باید بفهمد که آنکه با حقّ می‌رزمد و مقابل حقّ می‌ایستد باطل و باطلگرا است، و راه بزهکاران را می‌پوید. این چنین کسانی، از زمرهٔ مردمانی هستند که یزدان در آیهٔ دیگری از قرآن ایشان را دشمنان هر پیغمبری از پیغمبران قلمداد می‌فرماید:

﴿ وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ ﴾.

این گونه برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته‌ایم. (فرقان / ۳۱)

یزدان سبحان چنین بزهکارانی را ذکر می‌فرماید تا در درون پیغمبر ﷺ و در درونهای مؤمنان جایگیر و جایگزین شود: کسانی که با ایشان دشمنی می‌ورزند، قطعاً و حتماً بزهکارند.

فرو افتادن رو بندِ کفر و شرّ و بزهکاری، برای روشنگری و جلوه‌گری ایمان و خیر و صلاح، ضروری و لازم است. روشن شدن راه بزهکاران، هدفی از اهداف تفصیل آیات، توسّط یزدان سبحان است. این بدان خاطر است که هرگونه تاریکی و هر نوع شبهه‌ای دربارهٔ موضع بزهکاران و در بارهٔ راهشان، مایهٔ تاریکی و شبهه در موضع مؤمنان و در راه آنان می‌گردد. مؤمنان و بزهکاران دو صفحهٔ مقابل یکدیگرند، و دو راه مخالف و عکس همدیگرند... پس بناچار باید دقیق و روشن، رنگها و خطّها و سایه روشنها پیدا و هویدا گردند.

از اینجا پیدا است که باید هر جنبش اسلامی با مشخّص کردن راه مؤمنان و راه مجرمان آغاز گردد. لازم است هر جنبش اسلامی با شناساندن راه مؤمنان و معرّفی راه مجرمان، و با تعیین عنوان معیّن مؤمنان و عنوان معیّن مجرمان، آن هم نه در عالم نظریّه‌ها، بلکه در عالم واقع، آغاز گردد. تا پیروان دعوت اسلامی و حرکت اسلامی بدانند کسانی که پیرامون آنان هستند کدامها مؤمن و کدامها مجرم بشمارند. پس از تعیین راه مؤمنان و برنامه و نشانهٔ ایشان، و تعیین راه مجرمان و برنامه و نشانهٔ ایشان، راهها آمیزهٔ یکدیگر نگردد، و عنوان همگون نشود، و سیماها و علامتهای مؤمنان و مجرمان به همدیگر نیامیزد و اشتباهی گرفته نشود.

این تشخیص و تعیین بر جا بود، و این وضوح و روشنی کامل بود، در آن روز و روزگاری که اسلام در جزیرة العرب با مشرکان رویاروی گردید. چه راه مسلمانان خوب و پرهیزگار، راه پیغمبر ﷺ و کسانی بود که در خدمت او بودند. و راه مشرکان بدو بزهکار، راه کسانی بود که همچون ایشان این آئین را نپذیرفته بودند و بدان وارد نشده بودند... همراه با این تشخیص و تعیین و وضوح و روشنی، قرآن نازل می‌گردید و یزدان سبحان آیات را شرح و بسط می‌فرمود، بدان منوال و

شیوه‌ای که نمونه‌هائی از آن در سوره گذشت - از جمله واپسین نمونه - تا راه بزهکاران هویدا و پیدا باشد.

هر جا اسلام با شرک و بت‌پرستی و بی‌دینی و آئینهای منحرفِ بر جای مانده از آئینهائی که در اصل آسمانی بوده‌اند و تحریفهای بشری آنها را دگرگون و تباه ساخته‌اند، رویاروی شده است، و هر کجا اسلام با چنین دسته‌ها و ملّتهائی رویاروی گردیده است، راه مؤمنان خوب و پرهیزگاری روشن و آشکار بوده است، و راه مشرکان کافر بزهکار نیز روشن و آشکار بوده است ... دیگر اشتباه و اختلاط سودی نبخشیده است و آمیزش مفید فائده‌ای نبوده است.

امّا بلای بزرگی که امروز گریبانگیر جنبشهای راستین اسلامی می‌گردد، و با حرکات حقیقی اسلامی مقابله می‌کند، چیزی از اینها نیست ... این بلا مجسّم است در وجود اقوامی از مردمان که از نژاد مسلمانانند و در سرزمینهائی زندگی می‌کنند که روزی و روزگاری سرزمین اسلام و برازندهٔ اصطلاح دارالاسلام بوده است. آئین یزدان بر آن سرزمینها سلطه و قدرت داشته است، و شریعت و آئین خدا بر آنجاها حکومت و فرمانروائی نموده است ... بعدها این سرزمینها و این اقوام در واقع به ترک اسلام می‌گویند، امّا در نام اسلام را اظهار و اعلان می‌کنند، و سرانجام ارکان و اصول اسلام را در عقیده و واقعیّت رها می‌سازند و با آن بیگانه می‌شوند، هر چند گمان می‌برند که معتقد به اسلام و پیرو آئین اسلام هستند.

اسلام گواهی: لا اله الا الله است! گواهی: لا اله الا الله، مجسّم و متجلّی در اعتقاد به این است که یزدان یگانه، آفریدگار این هستی، و متصرّف در آن است و بس. و یزدان یگانه، کسی است که بندگان مراسم پرستش و همهٔ تلاش زندگی را فقط برای او انجام می‌دهند. خداوند یگانه تنها کسی است که بندگان قوانین را از او دریافت می‌دارند و در برابر فرمانش در بارهٔ کار و بار سراسر زندگیشان کرنش می‌برند... هر کس که به لا اله الا الله - بدین مدلول و مفهوم - گواهی ندهد، هنوز داخل اسلام نشده است، نام و لقب و نسب او هر چه می‌خواهد باشد. هر سرزمینی که گواهی: لا اله الا الله - بدین مدلول و مفهوم - در آن پیاده نشده باشد، سرزمینی بشمار است که با آئین یزدان عبادت و پرستش ننموده است، و هنوز به دائرهٔ اسلام در نیامده است ...

در کرهٔ زمین امروزه اقوامی از مردمان هستند که نامهایشان نامهای مسلمانان است، و خود نیز از نژادها و خاندانهای مسلمانانند، و در کرهٔ زمین کشورهائی است که روزی و روزگاری دارالاسلام، یعنی سرزمینهای اسلامی بوده است ... ولیکن امروزه نه آن اقوام گواهی: لا اله الا الله را - بدین مدلول و مفهوم - می‌دهند، و نه آن کشورها خداپرستی را به مقتضی این مدلول و مفهوم در پیش می‌گیرند و یزدان را به نحو بایسته پرستش می‌نمایند.

این بلا، بدترین چیزی است که جنبشهای راستین اسلامی، در این چنین کشورهائی با آن رویاروی می‌گردند، و سخت‌ترین درد و رنجی است که از دست این چنین اقوامی می‌چشند.

سخت‌ترین چیزی که این چنین جنبشهائی با آن روبرو می‌شوند، روشن نبودن راه مسلمانان پرهیزگار، و راه مشرکان بزهکار، و آمیزه شدن نشانه‌ها و عنوانها، و آمیخته بودن نامها و صفتها، و بیابان برهوتی است که در آن نشانه‌های راه نامشخّص است و دو راههٔ حقّ و باطل از یکدیگر جدا نیست!

دشمنان جنبشهای اسلامی با این شکاف و سوراخ آشنایند. بر دمِ در این شکاف و سوراخ شبانه‌روز می‌مانند و برای فراخ کردن آن، و دلسرد نمودن مؤمنان، و دوز و کلک زدن و آمیختن و سر در گم کردن این و آن به تلاش و تکاپو می‌پردازند و به نیرنگ می‌نشینند، تا زمانی که آشکارا زبان به حقّ گشودن و سخن حقّ گفتن تهمتی می‌گردد که با چنگ و دندان بدان می‌چسبند! تهمت تکفیر «مسلمانان»

است!!! داوری در بارهٔ اسلام و کفر مسأله‌ای می‌شود که به مردمان و اصطلاحات ایشان واگذار می‌گردد، نه به فرمودهٔ یزدان و فرمودهٔ پیغمبر ﷺ خداوند سبحان!

این درد و بلای بزرگی است ... این گردنهٔ نخستینی هم هست که باید یاران و پیروان این دعوت در هر نسلی از آن بگذرند و از آنجا به سوی یزدان روند!

باید که دعوت به سوی یزدان آغاز گردد با روشنگری راه مؤمنان و راه مجرمان... لازم است که یاران و پیروان دعوت به سوی یزدان، در گفتن حقّ و اظهار حقیقت، و در قضاوت و داوری و جداسازی حقّ از باطل، سازگاری و سازشکاری پیشه نکنند، و در این راستا هول و هراسی ایشان را فرا نگیرد، و سرزنش سرزنش کننده‌ای، و فریاد فریاد زننده‌ای آنان را بر جای ننشاند و درمانده نگرداند، فریادی که برآورده می‌شود: بنگرید! ایشان مؤمنان را کافر قلمداد می‌کنند! اسلام آن اندازه شُل و آبکی نیست که گول خوردگان گمان می‌برند! اسلام روشن است و کفر نیز پیدا است ... اسلام گواهی لا اله الا الله است بدان مدلول و مفهومی که دارد. پس کسی که بدان نحو بر لا اله الا الله گواهی ندهد، و کسی که بدان نحو آن را در زندگی پا بر جا ندارد، حکم خدا و پیغمبرش ﷺ دربارهٔ او این است که وی از زمرهٔ کافران ستمگر گناهکار بزهکار بشمار است.

﴿ وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ، وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ﴾.

این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم، تا راه (نادرست) گناهکاران (از راه درست مؤمنان) پیدا و نمودار شود.

بلی لازم است یاران و پیروان این دعوت از گردنه بگذرند و به سوی خدا بروند، و در درونشان این روشنگری اتمام پذیرد و به کمال برسد. تا انرژیهایشان به تمام و کمال در راه یزدان آزاد گردد و نیروهایشان به تمام و کمال در راه یزدان صرف شود و هیچگونه شبهه‌ای انرژیها و نیروهایشان را باز ندارد، و هیچگونه تاریکیی آنها را به تعویض نیندازد، و هیچگونه اشتباه و آمیزه‌ای آنها را سست و ناچیز و شُل و ول نگرداند. زیرا نیروها و انرژیهای مسلمانان آزاد نمی‌گردد مگر زمانی که از روی یقین معتقد گردند که آنان «مسلمان» هستند، و کسانی که سر راه ایشان را بگیرند و آنان را و مردمان را از راه یزدان باز دارند «مجرم» و بزهکارند... همچنین مسلمانان رنجها و دشواریها را تحمّل ننموده‌اند، مگر زمانی یقین حاصل کنند که مسألهٔ کفر و ایمان مطرح است، و مسلمانان و قوم کافر و مشرک ایشان بر دو راههٔ جدائی قرار دارند و راهشان از یکدیگر جدا است. مسلمانان پیرو آئینی هستند و قوم کافر و مشرک ایشان پیرو آئین دیگری می‌باشند، و مکتب و مذهب اینان و آنان جدا است:

﴿ وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ، وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ﴾.

این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم، تا راه (نادرست) گناهکاران (از راه درست مؤمنان) پیدا و نمودار شود.

خداوند بزرگوار راست فرموده است ...

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قُل لَّا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾ قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾ ۞ وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٥٩﴾

وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبۡعَثُكُمۡ فِيهِ لِيُقۡضَىٰٓ أَجَلٞ مُّسَمّٗىۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٦٠﴾ وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۖ وَيُرۡسِلُ عَلَيۡكُمۡ حَفَظَةً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ تَوَفَّتۡهُ رُسُلُنَا وَهُمۡ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾ ثُمَّ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوۡلَىٰهُمُ ٱلۡحَقِّۚ أَلَا لَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَهُوَ أَسۡرَعُ ٱلۡحَٰسِبِينَ ﴿٦٢﴾ قُلۡ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ تَدۡعُونَهُۥ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةٗ لَّئِنۡ أَنجَىٰنَا مِنۡ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٦٣﴾ قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنۡهَا وَمِن كُلِّ كَرۡبٖ ثُمَّ أَنتُمۡ تُشۡرِكُونَ ﴿٦٤﴾ قُلۡ هُوَ ٱلۡقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبۡعَثَ عَلَيۡكُمۡ عَذَابٗا مِّن فَوۡقِكُمۡ أَوۡ مِن تَحۡتِ أَرۡجُلِكُمۡ أَوۡ يَلۡبِسَكُمۡ شِيَعٗا وَيُذِيقَ بَعۡضَكُم بَأۡسَ بَعۡضٍۗ ٱنظُرۡ كَيۡفَ نُصَرِّفُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَفۡقَهُونَ ﴿٦٥﴾

این موج برگشتی است به سوی «حقیقت الوهیّت» پس از بیان «حقیقت رسالت و حقیقت رسول» در موج پیشینی که در روند همساز قرآنی قرار گرفته است، و به دنبال روشنگری راه مجرمان و راه مؤمنان آمده است، همان گونه که در پایان بخش پیشین بیان کردیم.

حقیقت الوهیّت در این موج جلوه‌گر می‌آید در جولانگاه‌های گوناگونی... پیش از این که به هنگام عرضه کردن نصوص قرآنی، از آنها به درازا سخن گوئیم، در اینجا چکیده‌ای از آنها را بیان می‌داریم:

حقیقت الوهیّت جلوه‌گر می‌آید در دل پیغمبر خدا ﷺ بدان هنگام که او در درون خود دلیل و حجّتی از پروردگار خود می‌یابد، و کاملاً بدان ایمان و یقین دارد. ایمان و یقینی که تکذیب تکذیب کنندگان آن را لرزان و پریشان نمی‌سازد. از اینجا است که خالصانه خویشتن را به خدای خود می‌سپارد و تسلیم فرمان یزدان می‌گرداند، و کاملاً از قوم خود می‌برد، بسان کسی که یقین دارد که آنان گمراه بوده و بدور از رهنمود خداوند جهانند:

﴿ قُلْ: إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ. قُلْ: لاٰ أَتَّبِعُ أَهْوٰاءَكُمْ، قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ. قُلْ: إِنِّي عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ. مٰا عِنْدِي مٰا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ، إِنِ الْحُكْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ، يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفٰاصِلِينَ ﴾.

بگو: من نهی شده‌ام از این که پرستش کنم آنهائی را که سوای خدا به فریاد می‌خوانید (و عبادتشان می‌نمائید). بگو: من از هوا و هوسهای شما پیروی نمی‌کنم، که (اگر چنین کنم، همچون شما) در آن وقت گمراه می‌شوم و از زمرهٔ راه یافتگان نخواهم بود. بگو: من بر شریعت واضحی هستم که از سوی پروردگارم نازل شده است و شمار قرآن را تکذیب می‌کنید (که در بر گیرندهٔ شریعت غرّا و آشکارا است. بدانید عذاب و کیفری) که در (نزول وقوع) آن شتاب می‌ورزید در قدرت من نیست. فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حقّ می‌رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می‌شود. لذا اگر خواست عذاب واقع می‌گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی‌شود) و او بهترین (قاضی میان من و شما و) جدا کنندهٔ (حقّ از باطل) است.

حقیقت الوهیّت همچنین جلوه‌گر می‌شود در شکیبائی یزدان در برابر تکذیب کنندگان و جلوه‌گر می‌آید در عدم پاسخ به پیشنهادهای ایشان مبنی بر نزول معجزه‌های مادّی برای آنان. چرا که اگر یزدان پیشنهادهای ایشان را عملی می‌کرد و آنان ایمان نمی‌آوردند، به عذاب الهی گرفتار می‌آمدند، همان گونه که سنّت خداوند بزرگوار بر این رفته است و به هنگام ظهور معجزات تکذیب کنندگان را دچار عذاب کرده است و بر کیفرشان توانا بوده است. اگر پیغمبر ﷺ خدا می‌توانست معجزه‌هائی را بدیشان بنماید که ایشان با شتاب آنها را درخواست می‌کردند، قطعاً معجزه‌های پیشنهادی ایشان را بدانان می‌نمود و در این امر تأخیر روا نمی‌فرمود. هنگامی که معجزه‌های درخواستی را ارائه می‌داد و آنان بدانها گردن نمی‌نهادند، و آنها را دروغ می‌شمردند، قطعاً پیغمبر ﷺ بدیشان کمترین مهلت ماندگاری نمی‌داد، چرا که چون انسان بود دلتنگ و دلگیر می‌شد و

تکذیب کنندگان را تحمّل نمی‌فرمود. پس اعطاء مهلت ماندگاری بدیشان، نمادی از نمادهای شکیبائی یزدان و مرحمت خدای سبحان به کافران و مشرکان است. همچنین جلوه‌گاهی بشمار است که الوهیّت یزدان در آن جلوه‌گر می‌آید:

﴿ قُلْ: لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ اللهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴾.

بگو: اگر آنچه که وقوع آن (که عذاب خدا است و از روی استهزاء) شتاب می‌ورزید، در قدرت من بود (در وقوع آن شتاب می‌کردم و از شرّ شما خلاص می‌شدم و) کار من با شما پایان می‌پذیرفت، ولیکن (کار در دست خدا است و) خدا آگاه‌تر از (هر کسی بدان چیزی است که در دنیا یا آخرت در خور) ستمکاران است.

حقیقت الوهیّت جلوه‌گر می‌آید در این که خدا در همه حال مردمان را می‌پاید و از ایشان محافظت می‌فرماید و توانا بر آنان است در همهٔ احوال و اوضاعی که پیدا می‌کنند: در خواب و بیداری، در حیات و ممات، و در این جهان و آن جهان:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ، وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا، وَ لَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است. و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای (درون) زمین، و هیچ چیزِ تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.

حقیقت الوهیّت جلوه‌گر می‌آید در این که یزدان مردمان را می‌پاید و بر آنان چیره است در هر حالی از احوالشان: در خواب و بیداری، و در مرگ و زندگی، و در دنیا و آخرت:

﴿ وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ، وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ، ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى، ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ، ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً، حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا، وَ هُمْ لَا يُفَرِّطُونَ. ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ. أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴾.

خدا است که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را برمی‌انگیزاند و او می‌داند که در روز (که عمدهٔ جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می‌کنید و چه فرا چنگ می‌آورید (و این مرگ و زندگیِ خواب و بیداری نام، پیوسته ادامه دارد) تا مهلت معیّن (زندگی هر کس با فرا رسیدن مرگ او) بسر آید. سپس (در روز رستاخیز همگان) به سوی خدا برمی‌گردید و آنگاه شما را بدانچه (از خوب و بد در دنیا) می‌کردید باخبر می‌گرداند (و پاداش و پادافره اعمال را به صاحبان آنها می‌رساند). خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد (و آنان بکار خود با دقّت تمام تا دم مرگِ یکایک شما، مشغول می‌گردند) و چون مرگ یکی از شما فرا رسید، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و (فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و (فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دوم هیچکدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند. سپس (همهٔ مردگان در روز قیامت زنده می‌گردند و) به سوی خدا، یعنی سَرور حقیقی ایشان برگردانده می‌شوند. هان! (بدانید که در چنین روزی) فرمان و داوری از آن خدا است و بس، و او سریع‌ترینِ حسابگران است (و در کوتاه‌ترین مدّت به حساب یکایک خلائق می‌رسد و پاداش و پادافره آنان را می‌دهد).

حقیقت الوهیّت جلوه‌گر می‌آید در سرشت خود تکذیب کنندگان، آن گاه که با هول و هراس رویاروی می‌گردند.

چرا که بدین هنگام، دفع بلا و رفع هول و هراس از خود را جز از خدا از کسی و از چیزی نمی‌طلبند... امّا با وجود این شرک می‌ورزند و فراموش می‌کنند خدائی را که برای دفع بلا و رفع هول و هراس از خود به کمک می‌طلبند او می‌تواند انواع عذابها را بدیشان بچشاند و اقسام بلاها را بهرهٔ ایشان گرداند، عذابها و بلاهائی که کسی نمی‌تواند آنها را از ایشان دفع و برطرف نماید:

﴿ قُلْ: مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً: لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ؟ قُلِ: اللهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ، ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ. قُلْ: هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ، أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ. أُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴾.

بگو: چه کسی شما را از اهوال و شدائد خشکی و دریا رهائی می‌بخشد، در آن حال که (دشواریها و گرفتاریهای بزرگ به شما رو می‌کند و) او را فروتنانه عَلَنی و نهانی به فریاد می‌خوانید (و می‌گوئید:) اگر خدا ما را از این اهوال برهاند، سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران (نعمت و فضیلت او) باشیم. بگو: خدا شما را از آن (اهوال و شدائد) و از هر غم و اندوهی می‌رهاند. سپس (با این وجود برای او) شما شریک و انباز می‌سازید! (شریک و انبازی که می‌دانید کاری از دست آنها ساخته نیست). بگو: خدا می‌تواند که عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما بگمارد (و شما را دچار بلاهای آسمانی و بمبارانهای هوائی یا بلاهای زمینی همچون زلزله‌ها و آتشفشانیها و انفجارهای مینها و دیگر موادّ منفجرهٔ جنگها سازد) و یا این که کار را بر شما به هم آمیزد (و در نتیجه حقیقت امر بر شما مشتبه شود) و دسته دسته و پراکنده گردید (و جنگها در میانتان بر پا گرداند) و برخی از شما را به جان برخی دیگر اندازد و گرفتار همدیگر سازد. بنگر که چگونه آیات (قرآنی و دلائل جهانی خود) را بیان و روشن می‌گردانیم تا بلکه (بیندیشند و به خود باز گردند و حقیقت را) بفهمند.

❁

﴿ قُلْ: إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ. قُلْ: لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ. قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ... قُلْ: إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي - وَكَذَّبْتُمْ بِهِ - مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ. إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّٰهِ يَقُصُّ الْحَقَّ، وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ. قُلْ: لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ اللهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴾.

بگو: من نهی شده‌ام از این که پرستش کنم آنهائی را که سوای خدا به فریاد می‌خوانید (و عبادتشان می‌نمائید). بگو: من از هوا و هوسهای شما پیروی نمی‌کنم، که (اگر چنین کنم، همچون شما) در آن وقت گمراه می‌شوم و از زمرهٔ راه یافتگان نخواهم بود. بگو: من بر شریعت واضحی هستم که از سوی پروردگارم نازل شده است و شما قرآن را تکذیب می‌کنید (که در بر گیرندهٔ شریعت غرّا و آشکارا است. بدانید عذاب و کیفری) که در (نزول وقوع) آن شتاب می‌ورزید در قدرت من نیست. فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حقّ می‌رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می‌شود. لذا اگر خواست عذاب واقع می‌گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی‌شود) و او بهترین (قاضی میان من و شما و) جدا کنندهٔ (حقّ از باطل) است. بگو: اگر آنچه که وقوع آن (که عذاب خدا است و از روی استهزاء) شتاب می‌ورزید، در قدرت من بود (در وقوع آن شتاب می‌کردم و از شرّ شما خلاص می‌شدم و) کار من با شما پایان می‌پذیرفت، ولیکن (کار در دست خدا است و) خدا آگاه‌تر از (هر کسی بدان چیزی است که در دنیا یا آخرت در خور) ستمکاران است.

این موج، از انگیزه‌های الهامگرانه‌ای فراهم می‌آید، انگیزه‌هائی که در آهنگهای گوناگونی جلوه گر می‌گردد. آن آهنگهائی که دل انسان را با حقیقت الوهیّت در جلوه گاه‌های مختلف رویاروی می‌گرداند... از میان این انگیزه‌های ژرف، آهنگ مکرّری است که چنین گوش

جان را می‌نوازد:

﴿ قُل: ... قُل: ... قُل: ... ﴾.

بگو... بگو... بگو....

خطاب بـه پـیغمبر ﷺ خـدا است تـا از سـوی خداوندگارش چیزی را تبلیغ کند و به مردم برساند که بدو وحی می‌فرماید. آن چیزی که جز آن را نمی‌تواند انجام دهد، و از چیزی جز آن نمی‌تواند پیروی کند، و جز آن را نمی‌تواند دریافت دارد:

﴿ قُلْ: إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ. قُلْ: لا أَتَّبِعُ أَهْوٰاءَكُمْ. قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً، وَ مٰا أَنَـا مِـنَ الْمُهْتَدِينَ ﴾.

بگو: من نهی شده‌ام از این که پرستش کنم آنهائی را که سوای خدا به فریاد می‌خوانید (و عبادتشان می‌نمائید). بگو: من از هوا و هوسهای شما پیروی نمی‌کنم، که (اگر چنین کنم، همچون شما) در آن وقت گمراه می‌شوم و از زمرهٔ راه یافتگان نخواهم بود.

یزدان سبحان به پیغمبرش ﷺ دستور می‌دهد که بـا مشرکان رویاروی بگوید که از سوی پروردگارش نهی شده است از این که پرستش کند کسانی را که بجز خدا آنان را می‌پرستند و انبازهای ایزد می‌شمارند. گذشته از این، نهی شده است از این که از هواها و هوسهایشان پیروی کند. چرا که مشرکان بـجز خـدا کسـانی را کـه پرستش می‌کنند و به کمک می‌طلبند - هر که باشند - از روی هوا و هوس چنین می‌کنند نه از روی دانش و آگاهی، و نه به پیروی از حقّ و حقیقت. اگر او از این هواها و هـوسهایشان پـیروی کـند گـمراه مـی‌گردد و راهیاب نمی‌شود. هـواهـا و هـوسهایشان، او را و هـم ایشان را جز به سوی گمراهی و سرگشتگی نمی‌کشاند و رهنمود نمی‌گرداند.

یزدان سبحان به پیغمبرش ﷺ دستور می‌فرماید که این گونه با مشرکان روبرو و رویاروی گردد، و بدین گونه از ایشان ببرد و دوری گزینند، به همان گونه‌ای که پیشتر در خود این سوره بدو فرمان داده است و فرموده است:

﴿ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللهِ آلِهَةً أُخْـرىٰ؟ قُـلْ: لاٰ أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّمٰا هُوَ إِلٰـهٌ وٰاحِـدٌ، وَ إِنَّـنِي بَـرِيءٌ مِمّٰا تُشْرِكُونَ ﴾.

آیا واقعاً شما گواهی می‌دهید کـه خـدایـان دیگـری بـا خدایند؟! بگو: مـن گـواهـی نـمی‌دهم (و هـرگز کسـی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خـدای یگانهٔ یکتا است، و من از بتان (جـاندار و بـی‌جانی کـه) انباز خدا می‌کنید بیزارم. (آیهٔ ۱۹)

مشرکان پیغمبر خدا ﷺ را دعوت می‌کردند کـه بـا ایشان سازشکاری کند و با آئین آنان موافقت نماید تا ایشان هم با آئین او موافقت کنند و راه سازشکاری در پیش گیرند! او برای خدایانشان سجده ببرد تا آنان هم برای خدای او سجده کنند! انگار که چنین کاری شدنی است! انگار که شرک و اسلام در دلی می‌توانند گـرد آیند! انگار که پرستش یزدان جهان می‌تواند با پرستش چیزهای دیگر در یکجا جمع شود! قطعاً چـنین کـاری هرگز انجام نمی‌پذیرد. چه یزدان کاملاً بی‌نیاز از شرک است. یزدان از بندگان خود می‌خواهـد کـه پـرستش و بندگی خویش را خالصانه از آن خدا کنند. اگر پرستش و بندگی خویشتن را با پرستش و بندگی چیزی جز خدا آمیخته و آلوده کنند، قطعاً چنین بندگی و پرستشی را از ایشان نمی‌پذیرد، آلودگی و پلیدگی شـرکشان چـه اندک باشد و چه زیاد.

هر چند که مقصود آیه این است که پیغمبر خدا ﷺ با مشرکان رویاروی گردد و بدیشان بگوید که از عبادت هر چه جز خدا است نهی شده است، این چیز را به هر نامی که می‌خوانند و می‌نامند، فرقی نمی‌کند. امّا تعبیر از انبازان با واژهٔ «الَّذِينَ» یعنی «کسانی که» در ایـن فرمودهٔ خداوند بزرگوار جلب توجّه می‌کند:

﴿ قُلْ: إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَـدْعُونَ مِـنْ دُونِ اللهِ ﴾.

بگو: من نهی شده‌ام از این که پرستش کنم آنهائی را که سوای خدا به فریاد می‌خوانید (و عبادتشان می‌نمائید).

واژهٔ «الَّذِينَ» برای ذوی‌العقول به کار می‌رود. اگر مراد

تنها بتهای سنگی و چوبی و همسان اینها بود، به جای واژهٔ «الَّذِينَ» می‌بایستی واژهٔ «مٰا» یعنی «چیزهائی که» به کار می‌رفت، لذا باید مقصود از «الَّذِينَ» نوع دیگری جز بتهای سنگی و چوبی و چیزهائی بسان اینها باشد. باید مراد نوعی از ذوی‌العقول باشد این است که از اسم موصول «الَّذِينَ» که بیشتر برای ذوی‌العقول بکار می‌رود استفاده شده است، و از همهٔ بتها با وصف ذوی‌العقول تعبیر شده است. این برداشت در اینجا با واقعیّت از یک طرف متّفق است، و از دیگر سو با مصطلحات اسلامی همخوانی دارد:

از یک سو می‌بینیم که مشرکان تنها بتهای سنگی و چوبی و چیزهای مثل اینها را نمی‌پرستیدند و بس، بلکه جنّها و فرشتگان و مردمان را نیز شریک و انباز خدا می‌کردند... آنان مردمان را شریک و انباز خدا نمی‌کردند مگر بدین گونه که بدیشان حقّ می‌دادند که برای جامعه و برای افراد قانونگذاری کنند! شرکاء و انبازها برای آنان قواعد و مقرّرات وضع می‌کردند، و آداب و سنن به وجود می‌آوردند، و در میانشان برابر عرف و عادت و رأی و نظر داوری می‌نمودند.

در اینجا ما به سوی اصطلاحات اسلامی می‌رویم و دیدگاه‌های اسلامی را می‌نگریم. اسلام این چنین کاری را شرک قلمداد می‌کند، و داوری دادن به مردمان در کار و بار مردمان را خداکردن ایشان بشمار می‌آورد، و آنان را خداگونه‌ها و انبازها می‌خواند و می‌نامد... یزدان سبحان از سجده بردن برای بتان سنگی و آدمی نهی می‌فرماید. چه در عرف اسلام هر دو تای آنها برابر و یکسانند... هر دو تای آنها انباز خدا بشمارند، و پرستش خداگونه‌ها قلمداد می‌شود!

آن گاه دومین آهنگ به میان می‌آید و گوش جان را نوازش می‌نماید، آهنگی که متّصل به نخستین آهنگ و تکمیل کنندهٔ آن است:

﴿ قُلْ: إِنِّي عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي؛ وَكَذَّبْتُمْ بِهِ، مٰا عِنْدِي مٰا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ. إِنِ الْحُكْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ، يَقُصُّ الْحَقَّ، وَ هُوَ خَيْرُ الْفٰاصِلِينَ ﴾.

بگو: من بر شریعت واضحی هستم که از سوی پروردگارم نازل شده است و شما قرآن را تکذیب می‌کنید (که در بر گیرندهٔ شریعت غرّا و آشکارا است. بدانید عذاب و کیفری) که در (نزول و وقوع) آن شتاب می‌ورزید در قدرت من نیست. فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حقّ می‌رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می‌شود. لذا اگر خواست عذاب واقع می‌گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی‌شود) و او بهترین (قاضی میان من و شما و) جدا کنندهٔ (حقّ از باطل) است.

این دستوری است که یزدان خطاب به پیغمبرش ﷺ صادر می‌فرماید و بدو فرمان می‌دهد با مشرکان تکذیب کنندهٔ پروردگارشان رویاروی گردد و آشکارا سخن بگوید از یقین روشن و استواری که آن را در ژرفای درون خود می‌یابد، و زبان به دلیل روشن درونی، و احساس ژرف وجدانی، دربارهٔ شناخت پروردگار خود بگشاید، و از وجود یزدان، و از یگانگی ایزد منّان، و وحی خداوند سبحان بدو، به سخن پردازد و دیگران را مطّلع سازد... این هم شعور و احساسی است که همهٔ پیغمبران از جانب یزدان سبحان پیدا کرده‌اند، و از این شعور و احساس، با کلماتی همچون این تعبیر یا نزدیک بدان، سخن گفته‌اند:

نوح علیه‌السلام از این شعور و احساس تعبیر کرده است و فرموده است:

﴿ قٰالَ: يٰا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي، وَ آتٰانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ؟ أَنُلْزِمُكُمُوهٰا وَ أَنْتُمْ كٰارِهُونَ؟ ﴾.

گفت: ای قوم من! به من بگوئید، اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم (که علم ضروری من برگرفته از دانش و بینش پیغمبری است) و خداوند از سوی خود رحمتی به من عطاء فرموده باشد (که نبوّت است) و این رحمت الهی (به سبب توجّه شما به مادّیات و غفلت از معنویّات) بر شما پنهان مانده باشد، آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش آن وادار یم، در حالی که

شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید؟ (دین را با اجبار که نمی‌شود به دیگران تحمیل و تزریق کرد).
(هود / ۲۸)

صالح علیه‌السلام این مطلب را فرموده است و گفته است:

﴿ قٰالَ: يٰا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتٰانِي رَحْمَةً، فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللهِ إِنْ عَصَيْتُهُ؟ فَمٰا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴾.

(صالح) گفت: ای قوم من! به من بگوئید، اگر من (در دعوت شما به پرستش خدای یگانه)، از سوی خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من رحمت (نبوّت و رسالت) داده باشد، حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا در برابر (خشم) خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزائید. (هود / ۶۳)

ابراهیم علیه‌السلام این مطلب را بیان کرده است و فرموده است:

﴿ وَ حٰاجَّهُ قَوْمُهُ. قٰالَ: أَتُحٰاجُّونِّي فِي اللهِ وَ قَدْ هَدٰانِ؟ ﴾.

قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند (و وی را از خشم خدایان خود ترساندند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که دربارهٔ خدا با من بستیزید، و حال آن که مرا (خداوند با دلائل روشن به سوی حقّ راهنمائی کرده و) هدایت بخشیده است؟. (انعام / ۸۰)

یعقوب علیه‌السلام نیز این مطلب را بیان و آن را به فرزندان خویش فرموده است:

﴿ فَلَمّٰا أَنْ جٰاءَ الْبَشِيرُ أَلْقٰاهُ عَلىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً. قٰالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ: إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ؟ ﴾.

هنگامی که (پیک) مژده رسان بیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند، (چشمان یعقوب) بینا گردید (و نور سرور، به دیدگانش روشنی بخشید. یعقوب به حاضران) گفت: مگر به شما نگفتم که از سوی یزدان (و در پرتو وحی رحمان) چیزهائی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟. (یوسف / ۹۶)

این است حقیقت الوهیّتی که در دلهای دوستان خدا به تجلّی درمی‌آید، آن کسانی که یزدان در دلهایشان جلوه‌گر می‌شود و یزدان سبحان را در دلهایشان حاضر می‌یابند، و این حقیقت را در ژرفاهای دلهایشان آشکارا می‌بینند و بدان یقین کامل پیدا می‌کنند. این حقیقتی است که یزدان به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم خود دستور می‌دهد رویاروی مشرکان تکذیب کننده زبان بدان بگشاید، مشرکانی که از او معجزات و خوارق عادات می‌طلبیدند تا به چیزی ایمان بیاورند که او با خود به ارمغان آورده است و حقیقتی از سوی پروردگار خویش قلمداد نموده است، حقیقتی که او آن را کامل و روشن و ژرف در دل خویشتن یافته است:

﴿ قُلْ: إِنِّي عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي، وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ ﴾.

بگو: من بر شریعت واضحی هستم که از سوی پروردگارم نازل شده است و شما قرآن را تکذیب می‌کنید.

همچنین مشرکان از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌خواستند که معجزه‌ای برای آنان بیاورد، و یا این که بر سر ایشان عذابی نازل کند، تا باور نمایند که او از سوی خدا آمده است ... بدو دستور داده می‌شود که حقیقت رسالت و نبوّت و حقیقت رسول و نبی را برای آنان اعلان و اعلام کند، و فرق حقیقت و نبوّت و حقیقت رسول و نبی را با حقیقت الوهیّت کاملاً برایشان توضیح دهد و موضوع را بشکافد و به آگاهی ایشان برساند. آشکارا و بی‌پرده بدیشان بگوید که او نمی‌تواند چیزی را که با شتاب از او می‌خواهند برایشان بیاورد و ارائه دهد. کسی که می‌تواند چنین کاری را بکند تنها خدا است و بس. او هم خدا نیست، بلکه او پیامبری است:

﴿ مٰا عِنْدِي مٰا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ، إِنِ الْحُكْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ، يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفٰاصِلِينَ ﴾.

بدانید عذاب و کیفری) که در (نزول و وقوع) آن شتاب می‌ورزید در قدرت من نیست. فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حقّ می‌رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می‌شود. لذا اگر خواست عذاب واقع می‌گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی‌شود) و او

بهترین (قاضی میان من و شما و) جدا کنندهٔ (حق از باطل) است.

وقوع عذاب بر مشرکان پس از انجام معجزه و تکذیب ایشان بدان، حکم و قضاوت است. حکم و قضاوت نیز در دست خدا است و بس. تنها خدا است که حقّ را بیان می‌کند و از آن خبر می‌دهد. تنها او است که دربارهٔ امور و شؤون جهان داوری می‌فرماید، و دعوت کنندهٔ به سوی حقّ را از تکذیب کنندگان حقّ جدا می‌سازد. نه این و نه آن، کار کسی از بندگان و آفریدگان او نیست. بدین وسیله پیغمبر ﷺ خود را بر کنار از این می‌دارد که خودش توان و قدرتی داشته باشد، یا بتواند دربارهٔ عذاب و بلائی صحبت کند که خدا گریبانگیر قومی سازد. چه قضاوت کردن و سخن گفتن از عذاب و بلائی که یزدان بر سر مردمانی می‌آورد، از جملهٔ کارهای الوهیّت و از ویژگیهای آن است. پیغمبر ﷺ انسان است و بدو وحی می‌گردد که پیام را برساند و مردمان را از خشم و عذاب یزدان بر حذر گرداند. وظیفهٔ او این نیست که قضاوت کند و به داوری بنشیند و حقّ را از باطل و بزهکار را از پرهیزگار جدا سازد. این خدا است که حقّ را بیان می‌فرماید و از آن دیگران را باخبر می‌نماید. همچنین او است که در بارهٔ امور و شؤون قضاوت می‌کند و حقّ را از ناحق جدا می‌سازد... فراتر از این تنزیه و تجرید ذات خداوند سبحان و ویژگیهای ایزد منّان، از ذات مردمان و ویژگیهای ایشان، تنزیه و تجریدی نیست.

به دنبال این کار، به پیغمبر ﷺ دستور داده می‌شود که دلها و قلبها و خردهایشان را لمس کند و بپساید و آنها را با حجّت و برهان قوی و استواری متوجّه سازد که وقوع معجزه کار یزدان منّان است و واگذار به اراده و مشیّت دادار جهان است... اگر کار معجزات و خوارق عادات - از جمله نازل کردن عذاب - در توان پیغمبر ﷺ بود که بشر است، نمی‌توانست خویشتنداری کند و به درخواست ایشان پاسخ نگوید، بدان گاه که آنان در نزول عذاب کاملاً اصرار می‌ورزیدند و پافشاری می‌کردند. امّا این کار تنها در دست خدا است و خدا شکیبا است و دربارهٔ ایشان شکیبائی می‌ورزد و تأنّی می‌فرماید، و معجزات و خوارق عادات را بدیشان ارائه نمی‌نماید، معجزات و خوارق عاداتی که عذاب نابود کننده و ویرانگری به دنبال دارند، اگر پس از وقوع آنها مردمان ایمان نیاورند و کژ راهه روند، همان گونه که بر سر پیشینیان آمده است و گریبانگیر مردمان پیش از ایشان گشته است:

﴿ قُلْ: لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ اللهُ أَعْلَمُ بِالظّالِمِينَ ﴾.

بگو: اگر آنچه که وقوع آن (که عذاب خدا است و از روی استهزاء) شتاب می‌ورزید، در قدرت من بود (در وقوع آن شتاب می‌کردم و از شرّ شما خلاص می‌شدم و) خدا آگاه‌تر از (هر کسی بدان چیزی است که در دنیا یا آخرت در خور) ستمکاران است.

توان انسان دارای حدودی در شکیبائی و بردباری و مهلت دادن است. کسی نمی‌تواند در برابر انسانها بردباری کند و بدیشان مهلت دهد بدان گاه که سرکشی و نافرمانی و تکبّر می‌ورزند، مگر خداوند بردبار و نیرومند و بزرگوار.

خداوند بزرگوار راست فرموده است ... چه انسان گاهی از کسی چیزی می‌بیند و سخت برمی‌تابد و دلش تنگ می‌شود و به سبب آن جان به لب می‌رسد. بیشتر دقّت می‌کند، می‌بیند که یزدان مهربان از خزینهٔ غیب بدیشان چه دارائی و املاک و اولادی می‌بخشد! و از خوان یغمای خود بدیشان خوردنی و نوشیدنی می‌دهد، و گاه گاهی آنان را غرق نعمت می‌گرداند، و درهای همه چیز را به رویشان می‌گشاید... در این هنگام انسان نمی‌تواند چیزی بگوید جز آن سخنی را که ابوبکر رضی الله عنه می‌گفت، بدان هنگام که مشرکان او را سخت می‌زدند و چه بسا بینی و چشم او از یکدیگر شناخته نمی‌شد:

(رَبِّ مَا أَحْلَمَکَ! رَبِّ مَا أَحْلَمَکَ!).

پروردگارا چه اندازه بردباری! پروردگارا چه اندازه

بردباری!.

بلی، این تنها بردباری یزدان است و بس... او مردمان کافر و مشرک را مهلت می‌دهد تا از نعمتهای این چند روزهٔ زندگی بهره‌مند گردند و گام به گام و آهسته و آرام بی‌خبر به سوی دوزخ روند و بدان گرفتار شوند!

﴿وَ اللهُ أَعْلَمُ بِالظّٰالِمِينَ﴾.

خدا آگاه‌تر از (هر کسی بدان چیزی است که در دنیا یا آخرت، سزاوار و درخور) ستمکاران است.

یزدان آگاهانه بدیشان مهلت می‌دهد، و فلسفه‌ای دارد که ایشان را زنده نگاه می‌دارد. خداوند بردباری می‌کند و بدیشان زود پاسخ نمی‌دهد، هر چند که او می‌تواند به پیشنهادهای ایشان پاسخ دهد و به دنبال آن عذاب دردناکی را دامنگیرشان فرماید.

٭

به مناسبت سخن از آگاهی یزدان سبحان از حال ظالمان، و صحبت از حقیقت الوهیّت، این حقیقت در جولانگاه فراخ و ژرفی از جولانگاه‌های شگرف و شگفت آن نموده می‌شود... جولانگاه غیب پنهان، و دانش یزدان که محیط بر این غیب است، همان گونه که محیط بر همه چیز است. خدا این آگاهی را به صورت شگرفی به تصویر می‌کشد، و تیرهای دیرآهنگ و دوربُردی را نشانه می‌رود تا نواحی و اطراف و اکناف آن را برساند و گسترهٔ فراخ آن را بنمایاند:

﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ، وَ يَعْلَمُ مٰا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ يَعْلَمُهٰا، وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ، وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ يٰابِسٍ، إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است. و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای (درون) زمین، و هیچ چیزِ تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.

این تصویری از علم فراگیر و احاطه کنندهٔ یزدان است. علمی که چیزی از زنده و مرده و خشک و تر، در زمان و مکان و زمین و آسمان و خشکی و دریا، وجود ندارد که از چنین علمی پنهان و بدور ماند.

چیزی که ما می‌گوئیم و با شیوهٔ مألوف و معهود انسانی از آن سخن می‌رانیم کجا، و شیوهٔ شگفت قرآنی کجا است؟!

خیال انسان به دنبال این آیهٔ کوتاه قرآنی بال و پر می‌گیرد و به پرواز درمی‌آید و افقهای پیدا و ناپیدا را می‌گردد و در جهان نادیدنی و در جهان دیدنی به گشت و گذار می‌پردازد. در اطراف و اکناف گسترهٔ جهان هستی، آثار دانش یزدان را می‌پوید، و به فراسوی مرزهای جهان دیدنی بال و پر می‌کشد و نگاره‌های خامهٔ ایزد منّان را می‌جوید... هنگامی که عقل انسان با شکلها و صحنه‌ها در اینجا و آنجا و همه جای جهان روبرو می‌گردد، سخت بر خود می‌لرزد. بدان هنگام که می‌خواهد پرده‌های غیبِ پوشیده و مهر شده در گذشته و حال و آینده را کنار بزند، و در لابلای این پرده‌های دور از هم و دارای پهنا و بلندای شگرف و شگفت چرخی بزند و بگردد، به رعشه و لرزه می‌افتد! کلیدهای همهٔ اینها در دست خدا است و جز او کسی از آنها آگاه نیست! در میان ناشناخته‌های خشکیها می‌گردد، و به ژرفاهای آبها فرو می‌رود و غوطه می‌خورد. هنگامی که می‌بیند اینها همه و همه برای دانش یزدان نمایان و آشکار است، غرق حیرت می‌گردد! برگهائی که از درختان زمین فرو می‌افتد و بیرون از شمار است، یکایک آنها در اینجا و آنجا و همه جا، در برابر چشمان خدا فرو می‌افتد! هر دانه‌ای که در تاریکیهای زمین نهان می‌گردد، چشمان یزدان آن را می‌پاید و ملاحظه می‌فرماید! هر چیزِ تر و خشکی که در این جهان هستی فراخ و بزرگ است، زیر نظر آفریدگار بزرگوار است، و چیزی در سراسر گسترهٔ هستی از دانش فراگیر یزدان پنهان و برکنار نمی‌ماند!...

از مشاهدهٔ اینها عقل انسان بر خود می‌لرزد و سرا پا غرق شگفت می‌گردد.

چرخش و گردشی است که سرها را گیج می‌کند و هوش از سر انسانها می‌برد، و خردها را واله و سرگردان و دیوانه و حیران می‌سازد! چرخش و گردشی در فاصله‌های زمان، افقهای مکان، ژرفاهای جهان دیدنی و نادیدنی و شناخته و ناشناخته است! چرخش و گردشی است در هستی بی‌مرز و نشان و لمیده در گسترهٔ دور و دراز زمان و مکان! مرغ خیال از تصوّر پهنا و درازی میدان چنین چرخش و گردشی خسته و درمانده می‌شود!... شگفتا همهٔ اینها بدین شکل دقیق و کامل و فراگیری، در چند واژه‌ای به تصویر کشیده می‌شود!

هان! ای انسان! این معجزه است و بدان!

از هر زاویه‌ای بدین آیهٔ کوتاه نظر بیندازیم و آن را وارانداز سازیم، این اعجاز را خواهیم دید، اعجازی که سرچشمهٔ این قرآن را فریاد می‌دارد.

اگر از ناحیهٔ موضوعی بدین آیه بنگریم، قاطعانه پیش از هر چیز خواهیم گفت: این کلام، سخن انسان نیست و انسان چنین چیزی را نمی‌گوید. این کلام دارای اسلوب و شیوهٔ بشری نیست. اندیشهٔ انسان وقتی که دربارهٔ همچون موضوعی سخن می‌گوید، موضوع فراگیری دانش و احاطهٔ آن، به چنین آفاق و کرانه‌هائی سر نمی‌زند... طرحهای اندیشهٔ بشری و تلاشها و پویائیهای آن در این جولانگاه دارای شکل و قالب دیگری است و از حدود و ثغور خاصّ خود برخوردار است. انسان جهان‌بینیها و اندیشه‌هائی که دارد و با آنها از مسائل و مطالب تعبیر می‌کند، از جولانگاه‌ها و گستره‌های تلاش و کوشش خود آنها را برمی‌گیرد... نیروی اندیشهٔ بشری کی به بررسی و وارسی و شمارش و سرشماری برگهائی می‌پردازد که از درختان در همهٔ نواحی کرهٔ زمین فرو می‌ریزد؟ پیش از هر چیز این مسأله به ذهن کسی خطور و گذر نمی‌کند. به ذهن او نمی‌گذرد و خطور نمی‌کند که به دنبال این همه برگ روان گردد و آنها را در همهٔ نواحی کرهٔ زمین شمارش کند. گذشته از این، به دل او نمی‌گذرد که بدین سو رو کند و از دانش فراگیر بدین گونه تعبیر نماید. برگهائی که فرو می‌افتد تنها پروردگار است که می‌تواند آنها را بشمارد و سرشماری کند و از آنها تعبیر کرده و سخن بگوید.

آخر انسان کی اندیشه‌اش متوجّه هر دانه‌ای می‌گردد که در تاریکیهای زمین نهان می‌گردد؟ نهایت کاری که آدمیزادگان بتوانند متوجّه آن گردند دانه‌هائی است که خودشان آنها را در داخل زمین نهان می‌دارند و چشم به راه روئیدن آن می‌مانند... امّا دنبال کردن و پائیدن همهٔ دانه‌هائی که در تاریکیهای زمین پنهان باشد، چیزی است که گمان نمی‌رود انسانها بدان اهتمام ورزند و بودن آنها را از مدّ نظر بگذرانند و از دانش فراگیر با وجود آنها مثال بزنند. چنین دانه‌هائی که در تاریکیهای زمین نهان و پنهانند، مثال زدن بدانها تنها کار پروردگار است که می‌تواند آنها را بشمارد و سرشماری کند و از آنها تعبیر نماید و سخن بگوید و بس!

کجا اندیشهٔ بشری بدین گستره قد می‌کشد:

﴿وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ﴾.

هیچ چیز تری و هیچ چیز خشکی نیست....

نهایت چیزی که اندیشهٔ بشری بدان برسد و بپردازد سود بردن از چیزهای تر و خشکی است که در دسترس انسانها است... سخن گفتن از آن هم به عنوان یک دلیل علمی شاملی، در روال و رفتار انسانها مرسوم نیست و در تعبیرات آدمیان نیز نمی‌گنجد! هر چیز تری و هر چیز خشکی را تنها آفریدگار می‌تواند بر شمارد و سرشماری فرماید، و فقط و فقط کردگار می‌تواند آنها را به رشتهٔ سخن کشد و از آنها تعبیر نماید!

به اندیشهٔ انسان نمی‌رسد: هر برگی که فرو می‌افتد، و هر دانه‌ای که نهان و پنهان می‌گردد، و هر چیزِ تری و هر چیز خشکی، در کتاب روشنی و در دفتر محفوظی نگاهداری و بایگانی می‌شود!... مردمان را با این چه

کار؟ اصلاً چنین چیزی برای ایشان چه سودی دارد؟ چرا باید به نگارش آن بپردازند؟ تنها کسی به سرشماری و نگارش آن می‌پردازدکه مالک آن است، آن کسی که چیزی در ملک و مملکت او از نگاه و دانشش نهان و بر کنار نمی‌ماند... کوچک، همچون بزرگ، ناچیز بسان مهمّ، پنهان برسان آشکار، مجهول همچون معلوم، و دور همگون نزدیک است...

این صحنهٔ همه جا گستر، فراگیر، ژرف، و دل‌انگیز... صحنهٔ برگهائی که از همهٔ درختان زمین فرو می‌افتند، و دانه‌هائی که در لابلاها و شیارهای همه جای زمین نهان می‌گردند، و هر چیزِ تر یا خشکی که در کرانه‌های سراسر زمین قرار دارند، صحنه‌ای بشمار است که اندیشه و توجّه بشری بدان نمی‌گراید و میل نمی‌کند، و چشم آدمیزاد آن را نمی‌بیند، و از دیدگاه انسان نهان بوده، و دیده بدان نمی‌پردازد... این صحنه‌ای است که هر گوشه‌ای از آن تنها برای دانش یزدان پیدا و هویدا است و بس. یزدان بزرگواری که ناظر بر همه چیز جهان است، و آگاه از این و از آن، و محیط بر همه چیز و همگان است! همه چیز را می‌پاید و محافظت می‌نماید. اراده و مشیّت و قضا و قدر او به همه چیز تعلّق می‌گیرد: کوچک باشد یا بزرگ، حقیر باشد یا عظیم، ناپیدا باشد یا پیدا، مجهول باشد یا معلوم، دور باشد یا نزدیک... همهٔ اینها برای او یکسان است و در برابر دانش مطلق او نمایان است!

کسانی که اهل فهم و شعورند و با دانش و بینش و تعبیرات و تفسیرات انسانها سر و کار دارند، حدود و ثغور اندیشهٔ بشری را خوب می‌شناسند، و دائرهٔ تعبیر و بیان انسانها را هم خوب درک و فهم می‌کنند. این چنین مردمان آگاهی از روی تجارب بشری خود می‌دانند که همچون صحنه‌ای بر پردهٔ دل آدمیزاد نمی‌افتد و به ذهن او نمی‌گذرد، و همچون تعبیری نیز بدو دست نمی‌دهد و برای وی میسّر نمی‌شود... کسانی که در این باره به ستیز می‌نشینند، بر آنان لازم است که همهٔ سخنان انسانها را بنگرند و ببینند، تا برایشان مشخّص و آشکار گردد که مردمان بدین سو نگرائیده‌اند و چنین راهی را نپوئیده‌اند.

این آیه و آیه‌های همسان این آیه در قرآن کریم، به تنهائی می‌رسانند که منبع و سرچشمهٔ این کتاب بزرگوار چیست و کیست.

هنگامی که از زاویهٔ هنری هم به تعبیر قرآنی همچون آیه‌هائی می‌نگریم، افقهائی از زیبائی و هماهنگی را می‌بینیم، که کارهای مردمان، در این سطح والا، بی‌بهره از آنها و ناآشنا بدانها است:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

این بند، فاصله‌ها و افقها و ژرفاهائی است در «مجهول» و ناپیدای مطلق که در زمان و مکان، و در گذشته و حال و آینده، و در حوادث حیات و تصوّرات وجدان، ریشه دوانده‌اند، و به دامان لامتناهی خزیده‌اند!

﴿ وَ يَعْلَمُ مٰا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ ﴾.

خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است.

این بند، فاصله‌ها و افقها و ژرفاهائی است در «منظور» و دیدنی، آن هم در سطح و گسترهٔ فراخی و در فراگیری گسترده‌ای که دارد. آن بخش از فاصله‌ها و افقها و ژرفاهای جهان ناپیدا و پوشیده‌ای که متناسب با جهان پیدا و هویدا است.

﴿ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ يَعْلَمُهٰا ﴾.

هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است.

این بخش، حرکت موت و فنا، و حرکت سقوط و هبوط، از بالا به پائین، و از زندگی به پراکندگی، و از بودن به فرسودن است.

﴿ وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ ﴾.

هیچ دانه‌ای نیست در تاریکیهای زمین.

این بخش نیز بیانگر حرکت سر بر زدن و رشد نمودن است. بردمیدن و بالیدنی است که از ژرفای درون به

پهنای بیرون، و از پنهان شدن و آرمیدن به جوشیدن و جهیدن، منتهی می‌گردد.

﴿ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ ﴾.

هیچ چیزِ تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.

این بند نیز بیانگر عمومیّت فراگیری است که زندگی و مرگ، و شکفتن و پژمردن هر موجود زنده‌ای را بطور کلّی در بر می‌گیرد.

چه کسی است که این روند و روش را پدید می‌آورد؟ چه کسی است که این هماهنگی و زیبائی را می‌آفریند؟ چه کسی است که هم این و هم آن را در همچون آیهٔ کوتاهی می‌گنجاند و می‌نمایاند؟... راستی آن کیست؟ مگر جز یزدان کس دیگری شایان این میدان است!



از این پس در برابر این فرمودهٔ آفریدگار بزرگوار می‌ایستیم و آن را ورانداز می‌کنیم:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ الْغَیْبِ لاٰ یَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلیدهای آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

می‌ایستیم تا سخنی در بارهٔ «غیب» و «کلیدهای آن» بگوئیم و بیان داریم که تنها یزدان سبحان «آگاه» از آنها است و بس ... این نیز بدان خاطر است که خود غیب از جملهٔ «ارکان و اصول جهان‌بینی اسلامی» است. آن ارکان و اصولی که اساسی و بنیادین بشمارند، چون از زمرهٔ ارکان و اصول اساسی و بنیادین عقیدهٔ اسلامی می‌باشند و از ستونها و پایه‌های اساسی و بنیادین «ایمان» محسوب می‌گردند... آخر واژه‌های «غیب» و «غیبگرائی» در این روزها بسی بر سرِ زبانها است، و پس از پیدایش مکتب مادیگرائی خیلی از آن سخن می‌رود، و در برابر «علم» و «علمگرائی» گذارده می‌شود... قرآن مجید مقرّر می‌فرماید که «غیب» وجود دارد، و از «کلیدهای آن» جز خدا کسی آگاه نیست. قرآن مجید بیان می‌فرماید که دانشی که به انسان بخشیده شده است اندک است ... این دانش اندک نیز بدان اندازه به انسان بخشیده شده است که یزدان سبحان می‌داند که در توان انسان و مورد نیاز او است. مردمان از دانشی که یزدان منّان بدیشان بخشیده است بیشتر نمی‌دانند، و فراتر از آن بهیچوجه انسان را از حقّ و حقیقت بی‌نیاز نمی‌گردانند... یزدان سبحان همچنین بیان می‌فرماید که خدا این جهان را آفریده است، و قواعد و قوانین ثابتی را برای آن قرار داده است. همچنین بیان می‌فرماید که به انسان آموخته است که دربارهٔ این قواعد و قوانین پژوهش نماید، و برخی از آنها را بیاموزد و فهم کند. و در حدود تاب و توان و به اندازهٔ نیاز خود با چنین قواعد و قوانینی همساز و هماهنگ گردد و در کنش و سازش باشد. یزدان برای انسان از بخشهائی از این قواعد و قوانین موجود در درون - یعنی: عالم صغیر - و در بیرون - یعنی: عالم کبیر - پرده بر می‌دارد، بدان اندازه که بر ایمان و اطمینان او بیفزاید، و بطور قطع و یقین متوجّه شود که چیزی که از سوی خدایش برای او آمده است حقّ است... بدون این که پرده برداری از قواعد و قوانین ثابت الهی، به حقیقت «غیب» ناپیدا و ناشناخته برای انسان، رخنه و خللی برساند، غیبی که همیشه ناپیدا و ناشناخته می‌ماند، و بدون این که به حقیقت آزادی اراده و مشیّت یزدان زیانی برساند، یا از رخ دادن هر چیزی برای قضا و قدر غیبی ویژهٔ آن از سوی یزدان، جلوگیری کند و لطمه‌ای وارد سازد، قضا و قدری که این چنین رخدادی را می‌آفریند و از نیستی به هستی می‌آورد... این امور بگونه‌ای سامان می‌گیرد که در عقیدهٔ اسلامی و در جهان‌بینی مسلمان از هماهنگی و نظام تامّ و تمامی برخوردار است، جهان‌بینی‌ای که از حقائق عقیده بر جوشیده است و شکل گرفته است.

این حقائق بطور کلّی - آن هم بدین شیوهٔ فراخ و دارای جوانب همآوا و هماهنگ و نواحی کامل و شامل - در اینجا از ما می‌طلبد که در این کتاب فی ظلال القرآن سخنی بگوئیم و به قدر امکان بکوشیم مختصر و مفید

باشد، و همچنین از حدود برنامه‌ای که در فی ظلال القرآن در پیش گرفته‌ایم فراتر نرود و بیشتر نشود.[1]

یزدان سبحان مؤمنان را در موارد زیادی از قرآن بدین صفت می‌شناساند که آنان به غیب ایمان دارند، و این صفت را پایه‌ای از پایه‌های بنیادین ایمان قرار می‌دهد:

﴿الم. ذٰلِکَ الْکِتابُ لاٰرَیْبَ فیهِ، هُدیً لِلْمُتَّقینَ: الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ، وَ یُقیمُونَ الصَّلاٰةَ، وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ، وَالَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ، وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ. أُولٰئِکَ عَلیٰ هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ، وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

(بقره / ۱-۵)

الف، لام، میم... این کتاب است که هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است. آن کسانی که به دنیای نادیده باور دارند، و نماز را بگونهٔ شایسته می‌خوانند، و از آنچه بهرهٔ ایشان ساخته‌ایم می‌بخشند. و آن کسانی که باور می‌دارند به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرو آمده، و به روز رستاخیز نیز اطمینان دارند. این چنین کسانی، هدایت و رهنمود خدای خویش را دریافت کرده و رستگارند.

ایمان به یزدان ایمان به غیب است. چه ذات یزدان سبحان نسبت به انسان غیب بشمار است. هنگامی که بدو ایمان بیاورند، در اصل به غیبی ایمان می‌آورند که آثار کردار او را می‌بینند و می‌یابند، ولی ذات او را درک و فهم نمی‌کنند، و چگونگی افعال و کیفیّت اعمال او را نیز متوجّه نمی‌شوند.

ایمان به آخرت نیز ایمان به غیب است. چه قیامت نسبت به انسان غیب است، و چیزهائی که در آن روی می‌دهد، همچون رستاخیز و زندگی دوباره، حساب و کتاب، پاداش و پادافره، و عقاب و عذاب، همه و همه غیب است که مؤمن بدان ایمان دارد، تنها به خاطر این که یزدان سبحان از آن خبر داده است و ایشان را از آن آگاه کرده است.

غیبی که ایمان با تصدیق آن تحقّق حاصل می‌کند، شامل حقائق دیگری نیز می‌باشد، حقائقی که قرآن مجید آنها را در وصف واقعیّت مؤمنان و عقیدهٔ فراگیر آنان بیان می‌نماید:

﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ. کُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ. لاٰ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ. وَ قالُوا: سَمِعْنا وَ أَطَعْنا. غُفْرانَکَ رَبَّنا، وَ إِلَیْکَ الْمَصیرُ﴾. (بقره / ۲۸۵)

فرستادهٔ (خدا، محمّد) معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است (و شکّی در رسالت آسمانی خود ندارد) و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتابهای وی و پیغمبرانش ایمان داشته (و می‌گویند:) میان هیچیک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم (و سرچشمهٔ رسالت ایشان را یکی می‌دانیم). و می‌گویند: (اوامر و نواهی ربّانی را توسّط محمّد) شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم، و بازگشت به سوی تو است.

در این آیه می‌بینیم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین مؤمنان، به یزدان - که از زمرهٔ غیب است - ایمان دارند، و بدانچه خدا بر پیغمبرش فرو فرستاده است ایمان دارند، و آنچه از سوی خدا بر پیغمبرش نازل گردیده است، او بر بخشی از غیب اطّلاع پیدا می‌کند که قضا و قدری است که یزدان سبحان آن را اراده و مقدّر نموده است، همان گونه که در آیهٔ دیگری فرموده است:

﴿عالِمُ الْغَیْبِ فَلاٰ یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ أَحَداً إِلاّٰ مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ﴾. (جنّ / ۲۶ و ۲۷)

دانندهٔ غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد، مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد.

و به فرشتگان ایمان دارند که از زمرهٔ غیب هستند و انسانها از آنان چیزی نمی‌دانند مگر آنچه را که یزدان بدیشان به اندازهٔ تاب و توان و نیازشان خبر می‌دهد و

۱- برای اطّلاع بیشتر، مراجعه شود به کتاب «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته» هر دو جلد آن.

مطّلعشان می‌سازد.[۱]

آنچه از غیب مانده است و از آن سخن باید گفت و ایمان بدون تصدیق بدان راست و درست و ماندگار نخواهد بود قضا و قدر یزدان است. قضا و قدر غیبی است که انسان از آن آگاه نخواهد شد تا روی ندهد و به وقوع نپیوندد، همان گونه که در حدیث ایمان آمده است:

(... وَ الْقَدْرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ).

(مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند)

... (ایمان داشته باشی) به قضا و قدر، چه خیر و چه شرّ آن.

گذشته از اینها، در گسترهٔ هستی غیب از هر سو انسان را احاطه کرده است... غیب در گذشته، غیب در زمان حال، و غیب در آینده... غیب در درون و وجود انسان، غیب در سراسر جهان پیرامون انسان.. غیب در پیدای این هستی و خطّ سیر آن، غیب در سرشت هستی و چرخش و گردش و حرکت و جنبش آن... غیب در پیدایش حیات و خطّ سیر آن، غیب در سرشت حیات و حرکت آن... و غیب در چیزی که انسان نمی‌داند، و غیب در چیزی هم که انسان بدان آشنا است و آن را می‌داند...

انسان در دریائی از مجهولات شناور است... انسان حتّی نمی‌داند که در هستی خودش چه می‌گذرد، گذشته از آن که نمی‌داند که در سراسر هستی پیرامون او چه می‌گذرد، و پس همین لحظه‌ای که در آن است و جهان هستی در آن است چه می‌گذرد: در هر ذرّه‌ای، هر اتمی، الکترون و پروتون هر اتمی، هر سلّولی و هر بخشی از سلّولی ... چه می‌گذرد!

این غیب است. این مجهول است ... خرد بشری - یعنی این فتیله‌ای که فاصلهٔ اندکی را روشن می‌کند - در دریای مجهولات شناور است. در این دریا بر جزر و مدی آگاهی پیدا می‌کند که در اینجا و آنجا در آب پدیدار می‌آید، و از آن نشانه‌هائی را می‌یابد که در دریای پر آب و خروشان است. اگر مدد و یاری خدا نباشد، و این جهان را فرمانبردار و رام او نکند، و برخی از قوانین هستی را بدو نیاموزد، انسان کاری نمی‌تواند بکند... امّا انسان سپاسگزار یزدان نمی‌گردد:

﴿ وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ ﴾.

(سبأ / ۱۳)

اندکی از بندگانم سپاسگزارند.

بلکه امروزه انسان نه تنها شکرگزاری نمی‌کند، به سبب پرده‌برداری یزدان از بخشی از قوانین جهان برای او، و به علّت بخشیدن دانش اندکی بدو، راه تکبّر در پیش می‌گیرد و به خود می‌نازد. سر به طغیان برمی‌دارد و تکبّرکنان می‌گوید: «انسان به تنهائی بر پای می‌ایستد»[۲] و زندگی خویشتن را اداره می‌کند و دیگر نیازی به خدائی ندارد که او را کمک و یاری نماید! انسان به خود می‌بالد و تفاخرکنان گاه‌گاهی گمان می‌برد که «علم» در برابر «غیب»، و «علمگرائی» در اندیشه و ساماندهی، در مقابل «غیبگرائی» قرار دارد، و علم و غیب با یکدیگر گرد نمی‌آیند و ناجور می‌نمایند، و فهم و شعور علمی با فهم و شعور غیبی نیز نمی‌سازد و آب آنها در یک جوی روان نمی‌شود!

پس باید نگاهی به موضع «علم» در برابر «غیب» بیندازیم، و آن را در پژوهشها و سخنان «دانشمندان» آدمیزاد همچون خودشان بخوانیم. البتّه پس از این که در برابر سخن قاطعانه و داورانهٔ ایزد دانا و آگاه دربارهٔ دانش انسانها وقفه‌ای خواهیم داشت:

﴿ وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً ﴾. (اسراء / ۸۵)

جز دانش اندکی به شما داده نشده است.

﴿ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدىٰ ﴾.

(نجم / ۲۳)

آنان جز از گمانهای بی‌اساس و از هواهای نفس پیروی نمی‌کنند. در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای ایشان آمده است.

۱- مراجعه شود به همین جزء، تفسیر آیه‌های ۷-۹.

۲- عنوان کتاب شخص بی‌دینی به نام ژولیان هاکسلی است: Mam Stands Alome.

غیب همه و همه در دست یزدان است و بس:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

آن که غیب می‌داند کسی است که می‌بیند:

﴿ أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرىٰ؟ ﴾. (نجم / ۳۵)

آیا او علم غیب دارد، و می‌بیند (که پشت کردن به اسلام، و حقّ را نپذیرفتن و بخل ورزیدن و بذل و بخشش ننمودن، پسندیده و بلامانع است؟).

این آیه‌ها بیانگر معانی خود هستند...

حال نگاهی به موضع «علم» در برابر «غیب» در بررسیها و پژوهشهای دانشمندان بیندازیم و سخنان ایشان را بشنویم و ببینیم آدمیزادگان همنوع خودشان چه گفته‌اند و چه نوشته‌اند، نه این که کلام حکیمانه و داورانهٔ یزدان سبحان را با پژوهشها و گفتارهایشان تصدیق و تأکید کنیم. حاشا که مسلمان فرمودهٔ یزدان را با سخنان مردمان بسنجد و تصدیق و تأکید کند. امّا ما می‌ایستیم و می‌نگریم تا کسانی را دادگاهی کنیم که واژه‌های علم و غیب، و علمگرائی و غیبگرائی را بر زبان می‌رانند و در دهان نشخوار می‌کنند. آنان را با پژوهشها و گفتارهائی دادگاهی کنیم که خودشان بدانها ایمان و اعتقاد دارند، تا بدانند که بر آنان واجب است بکوشند و با «فرهنگ» و «شناخت» آشنا گردند، تا در روزگار خود زندگی کنند، و از دانش و بینش زمان و قوانین تجارب و آزمونهای آن عقب نمانند! و یقین حاصل کنند که «غیب» یگانه حقیقت «علمی» اطمینان بخش برگرفته از همهٔ تجارب و پژوهشها و خود دانش بشری است! و «علمگرائی» نیز در پرتو تجارب و نتائج کنونی، به تمام و کمال مترادف با «غیبگرائی» است... چیزی که مقابل با «غیبگرائی» است واقعاً «جهلگرائی» است و بس! جهلگرائیی که چه بسا در قرنهای هفده و هیجده و نوزده می‌توانسته است برجای و بردوام بماند، ولی هرگز در قرن بیستم نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

یک دانشمند معاصر آمریکائی دربارهٔ «حقائقی» که بطور کلّی دانش بدان دسترسی پیدا می‌کند، می‌گوید: «علوم حقائق آزموده شده‌ای هستند، ولی با وجود این متأثّر از خیال انسان و اوهام، و فرسنگها دور بودن از دقّت لازم در ملاحظات و اوصاف و نتیجه‌گیریهایش می‌باشد. نتائج علوم نیز در این حدود و در داخل این چهارچوب، مقبول و پذیرفتنی است... علوم هم با احتمالات در میدانهای کمیّتِ وصف و خبر مقصور و محدود است. علوم هم با احتمالات می‌آغازد، و هم با احتمالات پایان می‌پذیرد... علوم یقینی نیست... بدین علّت، نتائج و فرآیندهای علوم نیز تقریبی است نه تحقیقی، و علوم در مقایسه‌ها و سنجشها و مقارنه‌ها و موازنه‌ها، دچار خطاهای احتمالی و برداشتهای اجتهادی می‌گردد، و قابل تعدیل با افزایش و کاهش است، و نهائی نمی‌باشد. ما می‌بینیم وقتی که دانشمندی به قانونی یا نظریّه‌ای دسترسی پیدا می‌کند، می‌گوید: این چیزی است که تا زمان حال بدان رسیده‌ایم ... بدین وسیله این دانشمند در را باز نگاه می‌دارد تا تعدیلهای نوین بدان درآیند و راه بگشایند».[1]

این سخن، حقیقت همهٔ فرآیندها و برآیندهائی را خلاصه می‌کند که علم بدان رسیده است یا ممکن است بدان برسد. از دیرباز «انسان» با وسائل محدود خود، بلکه با وجود محدود خویش - با مقایسهٔ با ازل و ابد - تلاش می‌کند بدین فرآیندها و برآیندها برسد. حتمی و قطعی است که چنین فرآیندها و برآیندهائی هم در قالب این انسان قالبگیری گردد، و همان ویژگیهائی داشته باشد که انسان دارد، و همسن خود انسان عمر محدودی داشته، و پذیرای خطا و صواب و تعدیل و تبدیل باشد.

وسیله‌ای که انسان با آن به فرآیندی و برآیندی می‌رسد، تجربه و قیاس است. انسان می‌آزماید، سپس

۱- برگرفته از مقالهٔ: «درسی از بوتهٔ گل» نوشتهٔ ماریت ستانلی کونجدن، فیلسوف فرزانهٔ علوم طبیعی. به نقل از کتاب: «الله یتجلّی فی عصر العلم» ترجمهٔ دکتر دمرداش عبدالمجید سرحان.

نتیجه‌ای را تعمیم می‌دهد که از راه قیاس بدان می‌رسد. قیاس هم - با اعتراف علم و اهل علم - وسیله‌ای است که به نتیجهٔ ظنّی می‌رسد، و ممکن نیست نتیجهٔ قیاس، قطعی و نهائی باشد. وسیلهٔ دیگری که انسان در اختیار دارد تجربه و پژوهش است. پژوهش نیز تعمیم تجربه بر همهٔ چیزهای همجنس و همگونی است که تجارب در تمام ازمنه و در جمیع ظروف و شرائط بدان رسیده است. این هم برای انسان ممکن و میسّر نیست. یعنی نه همهٔ تجارب در اختیار است و نه تعمیم بر همه چیز همجنس برای انسان مقدور است، هر چند که پژوهش یکی از وسائل رسیدن به نتایج قطعی است ... برای رسیدن به نتائج قطعی و حقیقت یقینی، راهی جز راه رهنمود خدائی نیست که آن را برای انسان بیان می‌فرماید و بدو می‌نماید. بدین سبب علم انسان بجز آن چیزی که یزدان برای او بیان می‌فرماید و مقرّر می‌نماید، علم ظنّی است و بهیچوجه به مرتبهٔ قطعی نمی‌رسد.

«غیب» پیرامون انسان را فرا گرفته است و از همه سو او را احاطه کرده است مگر آن بخش که علم ظنّی انسان بدان دسترسی پیدا کرده است.

این جهانی که دور و بر انسان است هنوز که هنوز است انسان دربارهٔ سرچشمه و پیدایش و سرشت و حرکت آن سرگردان است ... «زمان» پیرامون انسان چیست؟ «مکان» پیرامون او چیست؟ مکان با زمان چه ارتباطی دارد؟ چیزهائی که در مکان و زمان کیهان روی می‌دهد، چه ارتباطی با مکان و زمان دارد؟

حیات، سرچشمهٔ حیات، پیدایش حیات، سرشت حیات، خطّ سیر حیات، چیزهائی که در حیات مؤثّرند، و ارتباط حیات با جهان «مادّی» کدام و چگونه است؟ تازه اگر در سراسر جهان اصلاً مادّه‌ای موجود باشد که سرشتی جدای از سرشت «اندیشه» و جدای از سرشت نیرو و انرژی داشته باشد!

«انسان» چیست؟ چه چیز او را از مادّه جدا می‌سازد؟ چه چیز او را از سائر جانداران جدا می‌گرداند؟ چگونه به این کرهٔ زمین آمده است و چگونه به کار دست می‌یازد؟ «خرد» و عقلی که با آن به کارها دست می‌یازد چیست؟ پس از مرگ و فرسودگی و پراکندگی چه سرنوشتی خواهد داشت؟... اصلاً خود هستی انسان، در درون او هر لحظه و هر آن چه فعل و انفعالات و تحلیل و ترکیبی می‌گذرد؟ چگونه می‌گذرد و به چه شکلی انجام می‌پذیرد؟(۱)

همهٔ اینها میدانهای غیب است و دانش در مرزهای آنها می‌ایستد و جرأت ورود به چنین میدانهائی را به خود نمی‌دهد! حتّی جرأت گام نهادن بدین میدانها را از روی گمان و گزینش نیز ندارد! آنچه می‌تواند بکند تنها دست یازیدن به فرضیّه‌ها و احتمالات است و بس! بگذار از چیزهائی هم صحبت نکنیم که دانش اصلاً خود را سرگرم آنها نمی‌کند - مگر تا اندازه‌ای در این قرن - از قبیل: حقیقت الوهیّت، حقیقت جهانهای دیگری بسان فرشتگان و پریان و پدیده‌های دیگری که جز یزدان کسی از آنها اطّلاعی ندارد، همچون حقیقت مرگ، حقیقت آخرت، و حقیقت حساب و کتاب و سزا و جزا ... بگذار همهٔ اینها را فوراً از خاطر بزدائیم، چه «غیبِ» نزدیک، خود بس است! در برابر غیبِ نزدیک هم دانش می‌ایستد و تسلیم می‌گردد. تسلیمی که کسی از آن سر باز نمی‌زند مگر آنان که جدال و ستیز را بر «علم»، و تکبّر و خودستائی را بر اخلاص و یکرنگی ترجیح دهند... پس مثالهائی بزنیم:

۱ - در بارهٔ بنیاد جهان و روند آن:

اتم - بدان گونه که دانش کنونی می‌گوید - بنیاد ساختار جهان است. امّا کوچکترین چیز بنیان جهان نیست. چرا که اتم از پروتونها (با بار الکتریکی مثبت) و الکترونها (با بار الکتریکی منفی) و نوترونها (با بار الکتریکی خنثی) فراهم آمده است. هنگامی که اتم شکافته می‌گردد، الکترونها آزاد می‌شوند، امّا در آزمایشگاه روند قطعی واحدی ندارند. الکترونها

۱- کتاب «انسان موجود ناشناخته» تألیف: الیکسیس کاریل.

هنگام آزاد شدن گاهی بسان امواج عمل می‌کنند، و گاهی همسان ذرّات رفتار می‌نمایند. ممکن نیست بتوان پیشاپیش رفتار آنها را پیش‌بینی کرد.[1] دربارهٔ رفتار ذرّات تنها می‌توان به قوانین احتمالات توسّل جست و بس. خود اتم نیز به همین منوال و بر این روال است. مجموعه‌ای از اتمها (به شکل توده‌ای از اتمها) نیز درست همین روند و رویّه را در پیش می‌گیرند.

آقای جیمس جینز انگلیسی، استاد علوم طبیعی و ریاضی می‌گوید:

«علم قدیم با اطمینان کامل مقرّر می‌داشت که طبیعت نمی‌تواند بیش از یک راه را طی کند. این راه نیز قبلاً آماده و تعیین گردیده است. از آغاز زمان تا پایان زمان، طبیعت باید این راه را با تسلسل مستمرّ میان علّت و معلول بپیماید. هیچ گریزی و گزیری از این نیست که باید به دنبال حالت (الف) حالت (ب) بیاید. امّا دانش نوین آنچه را تاکنون توانسته است بگوید این است که: احتمال دارد به دنبال حالت (الف) حالت (ب) یا (ج) یا (د) و سائر حالتهای دیگری که بیرون از شمار است بیاید. بلی دانش نوین می‌تواند بگوید: رخ دادن حالت (ب) احتمال بیشتری از رخ دادن حالت (ج)، و حالت (ج) احتمال وقوع بیشتری از حالت (د) و ... دارد. حتّی می‌تواند درجهٔ احتمال هر حالتی از حالتهای (ب) و (ج) و (د) را نسبت به یکدیگر مقرّر نماید. ولی نمی‌تواند از روی یقین پیش‌بینی کند که: کدامیک از حالات به دنبال دیگری می‌آید. چون دانش نوین، تنها از احتمالات صحبت می‌کند. امّا چیزی که قطعاً باید روی دهد به قضا و قدر واگذار است، حقیقت این قضا و قدر هر چه باشد».

آیا اگر این چیزی که تجارب دانش بشری بدان رسیده است، و دربارهٔ بنیاد جهان و اصل ذرّات آن بدان رسیده است، «غیب» و قضا و قدر الهی نهان از دانش انسان نباشد، غیب و قضا و قدر کدام است؟

آقای جیمس جینز تشعشعات اتمی رادیوم، و تبدیل آنها به قلع و هلیوم را به عنوان مثالی در این راستا ذکر می‌کند... چنین فعل و انفعالاتی کاملاً تابع قضا و قدر پنهانی و غیب نهانی است که دانش انسان در برابر آن در می‌ماند و سرگردان می‌ایستد و راز سر به مهر آن را نمی‌گشاید:

«بگذارید برای این امر یک مثال مادّی ذکر کنیم تا بر روشنی آن بیفزاید: معروف است که اتمهای رادیوم و اتمهای موادّ رادیواکتیو دیگر، پیوسته با مرور زمان تجزیه می‌گردند و از خود اتمهای قلع و هلیوم بر جای می‌گذارند. بدین علّت است قطعه‌ای از رادیوم دائماً از حجم آن کاسته می‌شود و قلع و هلیوم جای آن را پر می‌کند. قانون همگانی و عامی که در بارهٔ تناسب کاهش صحبّت می‌کند بسی شگرف و شگفت است. این امر بدان گونه است که قطعه‌ای از رادیوم به همان شکلی کاهش می‌پذیرد که شمارهٔ ساکنان جائی با مرگ و میر نقصان می‌گیرند، زمانی که کودکانی متولّد نگردند که جای ایشان را پر کنند. نسبت یکایک آنان برای مردن با صرف نظر کردن از سنّ و سال، یکسان است. به عبارت دیگر مقدار کاهش رادیوم شبیه افراد لشکری است که در برابر آتش توپخانه‌ای قرار گیرند و بدون هدف، گلوله‌ها به سویشان نشانه رود، و هیچیک از آنان بگونهٔ خاصّ مورد نظر نباشد. چکیدهٔ سخن این که در هیچکدام از اتمهای رادیوم سن مطرح نیست. اتمی از اتمهای رادیوم بدان علّت نمی‌میرد که بهرهٔ خود را از حیات برده است. بلکه چون مرگ آن کورکورانه و ناسنجیده در رسیده است.[2]

۱- اشاره به «اصل عدم قطعیّت» هایز نبرگ است که از اصول اساسی مکانیک کوانتوم بشمار می‌رود. (مترجم)

۲- این مرد چنین می‌گوید... امّا ما از گفتار او یک نتیجهٔ علمی را استنباط و استفاده می‌کنیم که تجربه بدان رسیده است و از شناخت پدیدهٔ طبیعت بدست آمده است. برای ما مهمّ نیست که او نابودی اتمهای رادیوم را مرگ کورکورانه و ناسنجیده می‌نامد. ما معتقدیم که هر اتمی از اتمهای رادیوم بهرهٔ خود را از ماندن می‌برد و آنگاه مرگ یکایک آنها برابر قضا و قدر الهی در می‌رسد، قضا و قدری که تنها یزدان از حکمت آن آگاه است و بس. ما بر این باوریم که:

«بگذار این حقیقت را با ذکر یک مثال مادّی توضیح دهیم و بگوئیم: اگر در اطاق ما ۲۰۰۰ اتم رادیوم باشد، علم نمی‌تواند بگوید: پس از یک سال چند تا از آنها بر جای می‌ماند. بلکه آنچه علم می‌تواند بگوید این است که احتمال دهد، ۲۰۰۰ یا ۱۹۹۹ یا ۱۹۹۸، و الی آخر ... بر جای می‌ماند. بالاترین احتمال در واقع شمارهٔ ۱۹۹۹ است. یعنی ارجح احتمالات این است که بینش از یک اتم از این دو هزار اتم در سال آینده تجزیه نشود و نابود نگردد... ما نمی‌دانیم این یک اتم معیّن به چه شکلی و از چه راهی از میان این دو هزار اتم، برگزیده می‌گردد. در آغاز کار احساس می‌کنیم که چه بسا این اتم بیش از سائر اتمها در معرض برخورد قرار خواهد گرفت. یا اتمی دچار تجزیه و تحلیل خواهد شد که در مکانی واقع شده باشد که گرمای بیشتری در آنجا موجود باشد. یا چه بسا چیز دیگری جدای از این و از آن از اسباب و علل فراوان، در سال آینده گریبانگیر اتم دیگری گردد و آن اتم در معرض تجزیه و تحلیل قرار گیرد... امّا هیچکدام از اینها درست نیست! چه اگر برخوردها یا گرما می‌توانست تنها یک اتم را تجزیه کند، قطعاً می‌توانست که ۱۹۹۹ اتم باقی مانده را نیز تجزیه کند، و ما هم می‌توانستیم فوراً با فشار وارد کردن بر رادیوم و یا حرارت دادن رادیوم، آن را تجزیه کنیم. ولی هر دانشمندی که از دانشمندان علوم طبیعی فریاد برمی‌آورد که این کار ناممکن و ناشدنی است. بلکه معتقد است که ارجح این است: در هر سال مرگ گریبانگیر تنها یک اتم از میان جملگی دو هزار اتم رادیوم می‌گردد، و آن اتم را وادار به تجزیه می‌کند. این همان نظریهٔ «تجزیهٔ خود به خود» است که «رادر فورد» و «سدی» در سال ۱۹۰۳ آن را اظهار و ارائه کرده‌اند».

اگر این قضا و قدر نهان از دیدگانِ دانش و بینش مردمان، قضا و قدری نباشد که اتمها بدون اختیار و دانش خود و اختیار و دانش کسی، برابر آن به تشعشعات می‌پردازند، پس قضا و قدر کدام است؟!

کسی که چنین سخنی را می‌گوید، در صدد اثبات قضا و قدر الهی نهان از دیدگان دانش و بینش مردمان نیست. بلکه او مجدّانه می‌کوشد که خویشتن را از فشار نتائجی نجات دهد که خود دانش بشری بدانها رسیده است. امّا حقیقت «غیب» نهان از دیدگان دانش و بینش مردمان، خود را کاملاً بر او تحمیل می‌کند، بدان گونه که می‌بینیم.

۲ - همان گونه که حقیقت «غیب» خویشتن را بر قاعدهٔ قانونمندی جهان و حرکت آن تحمیل می‌کند، خود را بر قاعدهٔ پیدایش ناگهانی جهان نیز با همان شدّت و حدّت نتائجی تحمیل می‌گرداند که دانش مردمان بدانها دسترسی پیدا کرده است.

دانشمند زیست شناسی و گیاه شناسی «رسل تشارلز ارنست» استاد دانشگاه فرانکفورت آلمان می‌گوید:

«نظریّه‌های فراوانی برای تفسیر و تبیین پیدایش حیات از جهان جمادات اظهار و ارائه شده است. برخی از پژوهشگران معتقدند که حیات از پروتوژن، یا از ویروس، و یا از توده‌ای از مولکولهای درشت پروتئینی، به وجود آمده است. بعضی از مردم گمان می‌برند که این نظریّه‌ها شکافی را پر می‌کنند که میان جهان جانداران و جهان جمادات فاصله انداخته است و آن را از یکدیگر بریده است. ولی واقعیّتی که باید تسلیم آن شویم این است که همهٔ تلاشها و کوششهائی که برای رسیدن بدین نتیجه که مادهٔ زنده از غیر مادّهٔ زنده پدید آمده است، آشکارا مردود و نامقبول بوده است و به خواری و رسوائی هویدائی انجامیده است.

⇦ ﴿ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴾.
هر زمانی دارای حکم معیّن و کار مقدّری است (که جز آن انجام نمی‌گیرد). (رعد / ۳۸)

﴿ لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ ﴾.
هر خبری موعد خود دارد. (انعام / ۶۷)
هیچ فرقی هم میان اتمهای رادیوم با اتمهای جمادی و نباتی و حیوانی نیست. مردمان هم هنگامی که به اجل نهان از دیدگان رسیدند، به همین منوال و روال می‌میرند... (مؤلّف)

گذشته از اینها، کسی که وجود خدا را انکار می‌نماید نمی‌تواند برای دانشمند آگاهی دلیل درستی را بیان دارد بر این که تنها گردهمائی اتمها و ملکولها از راه تصادف منجر به ظهور حیات و مراقبت از آن و رهنمود آن بدین شکلی شده است که ما در سلولهای زنده دیده‌ایم و می‌بینیم. انسان آزاد است راجع به پیدایش حیات، این تفسیر را بپذیرد. او اختیار چنین گزینشی را دارد، ولی با پذیرش چنین دیدگاهی او تسلیم کاری می‌شود که برای خرد بسی حیرت‌انگیزتر و دشوارتر از اعتقاد به وجود خدائی است که همه چیز را آفریده است و جهان هستی را اداره می‌کند.

من معتقدم که هر سلولی از سلولهای زنده به اندازه‌ای پیچیده و گره‌خورده است، و به درجه و پلّه‌ای رسیده است که شناخت آن برای ما دشوار است. میلیونها میلیون از سلولهای زندهٔ موجود بر سطح کرهٔ زمین بر قدرت یزدان جهان گواهی و شهادت می‌دهند، گواهی و شهادتی که خارج از دائرهٔ اندیشه، و فراتر از توان بیان است. بدین سبب است که من به وجود خدا ایمان ژرف و استواری دارم».[1]

چیزی که دراینجا از این گواهی برای ما مهمّ است این است که راز حیات و پیدایش آن غیبی از غیبهای یزدان است، همان گونه که پیدایش جهان و حرکت آن غیبی از غیبهای یزدان است، و دربارهٔ هم این و هم آن جز احتمالات چیز دیگری نیست ... خداوند بزرگوار راست فرموده است:

﴿ مٰا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لاٰ خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ ﴾.

من ایشان را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین، و (حتّی برخی از) خودشان را هم به هنگام آفرینش (برخی از) خودشان (در صحنهٔ خلقت) حاضر نکرده‌ام. (کهف / ۵۱)

۳ - گام بلندی را برمی‌داریم تا به انسان برسیم ... در یک انزال منی مرد، شصت میلیون اسپرماتوزوئید موجود است ... همهٔ آنها برای ورود به رحم زن و رسیدن به تخمک به مسابقه می‌پردازند! هیچ کس نمی‌داند کدامیک از آنها سبقت می‌گیرد و زودتر خود را به تخمک می‌رساند!... این غیب است. یا این قضا و قدر غیبی است. دیگر انسانها علمی بدان ندارند، و فراتر از دانش مردمان از جمله مرد و زنی است که در این راستا دارای نقش هستند. سپس از میان شصت میلیون اسپرماتوزوئید یکی که پیشتاز است به تخمک می‌رسد و با آن می‌آمیزد و دوتائی همراه با یکدیگر سلّول تلقیح شده‌ای را تشکیل می‌دهند، سلّولی که جنین از آن پدیدار می‌گردد. همهٔ کروموزومهای تخمک ماده هستند، و بعضی از کروموزومهای اسپرماتوزوئید نر و بعضی ماده می‌باشند. هرگاه کروموزومهای نر اسپرماتوزوئید چیره شوند جنین پسر خواهد بود، و هرگاه کروموزومهای مادهٔ اسپرماتوزوئید چیره گردند جنین دختر خواهد شد. سبقت اسپرماتوزوئیدها و غلبهٔ هر یک از نرینه و مادینهٔ آنها تابع فرمان قضا و قدر غیبی خدا است. علم انسانها کمترین دخالتی در این فعل و انفعالات نداشته است و انسانها کوچکترین دخالتی در این راستا نورزیده‌اند، حتّی خود پدر و مادر جنین:

﴿ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثىٰ وَ مٰا تَغِيضُ الْأَرْحٰامُ وَ مٰا تَزْدٰادُ. وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدٰارٍ. عٰالِمُ الْغَيْبِ وَ ٱلشَّهٰادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعٰالِ ﴾. (رعد / ۸ و ۹)

خدا می‌داند که هر زنی (در شکم خود) چه چیز حمل می‌کند (و بار او پسر یا دختر است، و وضع جسمانی و روحانی، و کیفیّت و کمیّت استعدادها و نیروهای بالقوّه در او چگونه است)، و می‌داند که رحمها از چه چیز می‌کاهند و بر چه چیز می‌افزایند (و فعل و انفعالات دوران عادی و قاعدگی و آبستنی آنها چگونه بوده و زمان حاملگی و زایمان چه وقت و چقدر و بر چه منوال

۱- کتاب: «الله یتجلّی فی عصر العلم» مقالهٔ: «سلولهای زنده وظیفهٔ خود را اداء می‌کنند»... بد نیست یادآور شویم، هنگامی که سخنانی را گلچین می‌کنیم، مرادمان پاسخ دادن به مادیگرایان «هواداران علم» به زبان خودشان است ... نه این که چنین سخنانی دالّ بر اعتراف ما به حقّانیّت چیزهائی باشد که نقل می‌کنیم، و شیوهٔ اندیشه و نحوهٔ تعبیر در مسألهٔ مورد نظر، مقبول و پسندیدهٔ خاطر ما باشد. (مؤلّف)

است) و هر چیز در نزد او به مقدار و میزان است (و از اندازهٔ معیّن و حساب مشخّص برخوردار است). خدا آگاه از جهان پنهان (از دید و دانش مردمان) و آگاه از جهان دیدنی (و آشکار در برابر چشم و علم ایشان) است، و بزرگوار و والا است.

﴿ لِلّٰهِ مُلْكُ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشٰاءُ إِنٰاثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشٰاءُ ٱلذُّكُورَ. أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرٰاناً وَ إِنٰاثاً وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشٰاءُ عَقِيماً، إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴾. (شوری / ۴۹ و ۵۰)

مالکیّت و حاکمیّتِ آسمانها و زمین از آن خدا است. هر چه بخواهد می‌آفریند. به هر کس که بخواهد دخترانی می‌بخشد و به هر کس که بخواهد پسرانی عطاء می‌کند. و یا این که هم پسران می‌دهد و هم دختران. و خدا هر که را بخواهد نازا می‌کند. او بس آگاه و توانا است.

﴿ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهٰاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمٰاتٍ ثَلٰاثٍ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ، لٰا إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ؟ ﴾. (زمر / ۶)

خداوند شما را از یک تن (به نام آدم) بیافرید، سپس از جنس او همسرش را (به نام حوّاء) خلق کرد، و برای شما هشت جفت چهار پا گسیل داشت ... او شما را در شکمهای مادرانتان، در میان تاریکیهای سه گانه، آفرینشهای جوراجور و پیاپی می‌بخشد (و جنین از هر دم به گونه‌ای در آورده و به پلّه‌ای از خلقت می‌رساند). کسی که چنین (نعمتهائی را می‌بخشد و اینگونه نقش آفرینی) می‌کند الله است که پروردگار شما است و حکومت و مملکت (سراسر عالم هستی) از آن او است. پس چگونه (با وجود این همه موجبات و دواعی عبادت از حقّ منحرف می‌گردید، و از پرستش خدا به پرستش چیزهای دیگر) برگردانده می‌شوید؟

این همان «غیب» است، غیبی که «علم» بشری در برابرش سرگردان می‌ایستد. ولی در قرن بیستم با آن روبرو می‌گردد و آن را جلو دیدگان آماده می‌بیند!... کسانی که بر سفرهٔ قرنهای گذشته می‌نشینند و به ریزه‌خواری از خوان پیشینیان می‌پردازند، گمان می‌برند: اعتقاد به «غیب» با «علم» منافات دارد، و جامعه‌ای که می‌خواهد با عقل علمی زندگی کند، باید که از عقل غیبی بپالاید و خویشتن را از قید و بند آن رها نماید!... در صورتی که خود دانش بشری - دانش قرن بیستم - می‌گوید: علم به هر نتیجه‌ای از نتائج که می‌رسد «احتمالات» است و بس!... و حقیقت یگانهٔ اطمینان بخشی که در میان است «غیب» است و شکّی در آن نیست!

ما پیش از این که این ایستادن کوتاه و نگاه گذرای به حقیقت غیب را بدرود گوئیم، لازم می‌دانیم که سخنی در بارهٔ سرشت «غیب» در عقیدهٔ اسلامی، و در جهان‌بینی اسلامی، و در شعور اسلامی، داشته باشیم.

قرآن مجید که سرچشمهٔ بنیادین عقیدهٔ اسلامی است، و عقیدهٔ اسلامی است که جهان‌بینی و شعور اسلامی را پدید می‌آورد، مقرّر می‌دارد که جهان غیب و نهان، و جهان شهادت و عیان وجود دارد. البتّه هر آنچه انسان را احاطه کند و پیرامون او قرار دارد، غیب بشمار نمی‌آید، و هر نیروئی از نیروهائی که انسان با آن سر و کار دارد، جزو جهان ناپیدا نبوده و از زمرهٔ مجهولات محسوب نمی‌گردد...

در گسترهٔ هستی، همه چیز دارای قوانین ثابتی است. «انسان» می‌تواند به اندازهٔ لازم با چنین قوانینی آشنا گردد، و به اندازهٔ نیاز و توان و تلاشی که دارد، آنها را بشناسد، و در پرتو آنها به خلیفه‌گری در این زمین بپردازد. یزدان در انسان قدرتی را به ودیعت نهاده است که می‌تواند با آن قوانین جهانی لازم را بشناسد، و نیروهای موجود در جهان را برابر چنین قوانینی تسخیر کند، و در انجام وظیفهٔ خلیفه‌گری مورد بهره‌برداری قرار دهد، و کرهٔ زمین را با بهره‌مندی از آنها آباد گرداند، و زندگی را اوج بخشد، و از اقوات و ارزاق و انرژیهای زمین سود ببرد و استفاده کند.

در کنار این قوانین ثابت و موجود در سراسر گسترهٔ هستی، مشیّت و ارادهٔ آزاد یزدان قرار دارد. هر چند این قوانین، ساختهٔ مشیّت و ارادهٔ یزدان هستند، امّا

نمی‌توانند اراده و مشیّت یزدان را مقیّد سازند. همچنین قضا و قدر یزدان در میان است، قضا و قدری که چنین قوانینی را اجراء می‌کند، هر بار که قضا و قدر روی می‌دهد. قوانین موجود در گسترهٔ هستی، تنها موادّ آلی صِرف نیستند. چه قضا و قدر، مسلّط بر هر حرکت قوانین است، هر چند هم هر حرکتی برابر قانونی انجام می‌پذیرد که یزدان در آن به ودیعت نهاده است. این قضا و قدر نیز که هر بار این قوانین را اجرا می‌گرداند، «غیب» بشمار است، غیبی که کسی اطّلاع کاملی از آن ندارد. این، چیزی است که دانش انسانها نیز معترف بدان است.

میلیونها میلیون فعل و انفعالات در وجود انسان در یک لحظه انجام می‌پذیرد، و همهٔ آنها نسبت به انسان «غیب» است، و بدون اطّلاع او روی می‌دهند. همچنین میلیونها میلیون فعل و انفعالات در یک لحظه در جهان پیرامون انسان انجام می‌پذیرد، ولی او از آنها بی‌خبر است!

غیب گذشتهٔ انسان و گذشتهٔ جهان، و زمان حاضر انسان و حاضر جهان، و آیندهٔ او و آیندهٔ جهان را احاطه می‌کند... گذشته از این، قوانین ثابتی وجود دارد که انسان با برخی از آنها آشنا می‌گردد، و از آنها سود می‌برد و آنها را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، سود بردن و بهره‌برداری علمی و منظّمی در راه انجام وظیفهٔ خلافتی که بر عهده دارد و باید رنج و جور آن را بکشد.

«انسان» بدین جهان پای می‌نهد، بدون این که خودش بخواهد و از آمدن خود بدینجا آگاهی داشته باشد. از این جهان می‌کوچد، باز هم بدون این که خودش بخواهد و از کوچیدن خود آگاهی داشته باشد... هر موجود زنده‌ای هم همچون انسان است و بی‌خبر آید و بی‌خبر برود... انسان هر اندازه بیاموزد و هر اندازه بداند، نمی‌تواند کمترین دگرگونی در این واقعیّت پدید آورد!

شعور اسلامی یک شعور «غیبی علمی» است. چرا که «غیبی» همان «علمی» است برابر گواهی «علم» و واقعیّت ... امّا نشناختن غیب «نادانی» بشمار است، نادانیی که طرفداران آن خود را به علم دوستی و فرزانگی نسبت می‌دهند، ولی سزاوار چنین نادانی و جهالتی هستند و بس!

شعور اسلامی میان اعتقاد به غیب نهانی که کسی جز یزدان از آن آگاه نیست، و میان اعتقاد به قوانین ثابت دگرگون ناپذیری که گوشه‌هائی از آنها شناخته می‌شود و برای زندگی انسان بر این خاکدان زمین ضروری است، و انسان باید بر اساس قواعد و اصول ثابتی با آن در سازش و کنش باشد، ارتباط برقرار می‌سازد و هر دو بخش را به یکدیگر پیوند می‌دهد... در نتیجه «دانش» انسان در جولانگاه خود از دست مسلمان به در نمی‌رود، و فهم حقیقت واقعیّت نیز از دید او به دور نمی‌افتد، حقیقت واقعیّتی که بیان می‌دارد که غیبی در جهان وجود دارد که یزدان مردمان را بر آن مطّلع نمی‌گرداند، جز کسانی را و آن هم بدان اندازه که خود بخواهد.

ایمان به غیب مرزی است که «شخص» از آن پافراتر می‌نهد و از مرتبهٔ «حیوان» بالاتر می‌رود، حیوانی که چیزی درک نمی‌کند، مگر چیزی را که حواسّ او آن را فهم کند. از مرتبهٔ حیوان می‌گذرد و به مرتبهٔ «انسان» گام می‌گذارد، انسانی که می‌فهمد که هستی بسی بزرگتر و فراختر و فراگیرتر از این تنگنای کوچک محدودی است که حواسّ آن را درک می‌کند، یا دستگاهها بدان پی می‌برند - دستگاهها هم مددکار حواسّ و در اصل امتداد آنها هستند - پیمودن این مرحله، کوچ دور و درازی در جهان‌بینی انسان است، جهان‌بینی انسان در بارهٔ حقیقت گسترهٔ جهان، و حقیقت موجود خود انسان، و حقیقت نیروهای روان در پیکرهٔ این کیهان، و احساس انسان در برابر جهان هستی، و راجع به قدرت و تدبیری که در پشت سر کیهان قرار دارند. همچنین این نوع جهان‌بینی دارای تأثیر ژرف و بسزائی در زندگی روی زمین است ... کسی که در تنگنای مکان کوچکی زندگی می‌کند، تنگنائی که به

اندازهٔ فراخنای محدودهٔ حواسّ گنجایش دارد، بسان کسی نیست که در جهان بزرگی زندگی می‌کند که ظاهر و باطن و خرد و بینش او آن را درک می‌کنند. او نواها و الهامهای این جهان بزرگ را در لابلای اندامها و در ژرفای جان خود دریافت می‌دارد، و می‌فهمد که این گسترهٔ گسترده در زمان و مکان فراختر از همهٔ چیزهائی است که در عمر کوتاه محدود خود به درک آن نائل می‌آید. همچنین می‌داند که در فراسوی کیهان، هم پیدا و هم نهان آن، حقیقتی است که بزرگتر از کیهان است. حقیقتی است که جهان از او سرچشمه گرفته است، و وجود خود را از وجود او برگرفته است... و آن حقیقت ذات الهی است که چشمان مردمان او را در نمی‌یابند، و خردهایشان او را احاطه نمی‌کنند و در بر نمی‌گیرند.

ایمان به غیب دو راههٔ جدائی رشد انسان از جهان چهارپایان است. امّا مادّیگرایان در این زمان - همسان همهٔ مادیگرایان در هر زمان - می‌خواهند انسان را به عقب برگردانند، و دیگر باره او را به جهان چهارپایان وارد گردانند، جهانی که غیر محسوسات در آن وجود ندارد! آنان این کار را «پیشرفت» می‌نامند! در صورتی که این امر پسرفت است و یزدان مؤمنان را از آن محفوظ فرموده است، و صفت ممیّزهٔ ایشان را چنین صفتی نموده است:

﴿ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ﴾.

کسانی هستند که به غیب ایمان دارند. (بقره / ۳)

از الطاف یزدان بسی سپاسگزاریم و شکر نعمتهایش را بجای می‌آوریم. حمد و سپاس یزدان را سزا است، و واپسگرائی سرافکندگان و واپسگرایان را جزا است...

کسانی که از «غیبگرائی» و «علمگرائی» دم می‌زنند، از «جبر تاریخ» نیز دم می‌زنند. انگار همهٔ چیزهائی که در آینده روی می‌دهد با یقین و اطمینان می‌توان تعیین کرد و برشمرد! امّا «علم» در این زمان می‌گوید: در جهان، «احتمالات» فرمانروا است نه «حتمیّات»!

مارکس از زمرهٔ کسانی بود که «حتمیّات» و جبریّات را پیش‌بینی می‌کرد. امّا امروز پیش‌بینیهای مارکس کو و کجا است؟

مارکس پیش‌بینی کرده بود که کمونیستی حتماً در انگلستان پدیدار و فرمانروا می‌گردد، چرا که انگلستان به اوج پیشرفت صنعتی رسیده است و در سایهٔ همین پیشرفت صنعتی، اوج پیشرفت سرمایه‌داری در یک سو، و فقر شدید کارگران در دیگر سو روی نموده است... امّا مشاهده می‌شود که کمونیستی تنها در میان ملّتهائی برخاسته است و رواج یافته است که از لحاظ صنعت و تکنیک عقب‌مانده‌ترین ملّتهایند، از قبیل: روسیه و چین و غیره... هرگز کمونیستی در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی پابرجا نمی‌شود و رونق و رواج پیدا نمی‌کند.

لینین و پس از او استالین پیش‌بینی کرده بودند که شروع جنگ میان جهان سرمایه‌داری و جهان کمونیستی حتمی و قطعی است. هم اینک جانشین آن دو نفر «خروشچف» پرچم «همزیستی مسالمت‌آمیز» را بر دوش می‌کشد!

بیش از این با «حتمیّات» و جبریّاتِ پیش‌بینیها پیش نمی‌رویم و سخن نمی‌گوئیم. چرا که سزاوار گفتگو و پژوهش جدّی نبوده و نیستند.

در گسترهٔ هستی تنها حقیقتی است که مورد اطمینان است و آن حقیقت غیب است. جز آن همه چیز احتمالات است. همچنین در جهان تنها یک حتمیّت و قطعیّت است و آن هم وقوع چیزی است که یزدان بدان فرمان می‌دهد و قضا و قدرش آن را به اجراء درمی‌آورد. قضا و قدر یزدان نیز غیب است و کسی جز ذات الهی از آن باخبر و بدان آشنا نیست. همراه با این کار و آن کار، قوانین ثابتی برای جهان است که انسان می‌تواند آن قوانین را بشناسد، و در وظیفهٔ جانشینی خود در زمین از چنین قوانینی کمک و یاری بطلبد. همراه با این کار، در را به روی قضا و قدر گذرای یزدان، و غیب نهان ایزد منّان، باز گذارد... انجام چنین کاری پایهٔ بنیادین همهٔ امور است...

﴿ إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ﴾.

این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است. (اسراء / ۹)

❁

روند قرآنی سخن را به پایان می‌برد در بارهٔ دانش فراگیر یزدان و آگاه از کلیدهای غیب نهان، و مطّلع از اقطار و آفاق جهان. پس از این می‌پردازد به جولانگاهی از جولانگاه‌های چنین دانش فراگیری که راجع به خود انسانها است، و از جولانگاه دیگری هم صحبت می‌کند که یکی از جولانگاه‌های محافظت و مراقبت یزدان از جهان است و افزون بر دانش فراگیر خداوند سبحان است:

﴿ وَ هُوَ الَّذي يَتَوَفّاكُمْ بِاللَّيْلِ، وَ يَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ، ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فيهِ لِيُقْضىٰ أَجَلٌ مُسَمّىً، ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ، ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

خدا است که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را برمی‌انگیزاند، و او می‌داند که در روز (که عمدهٔ جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می‌کنید و چه فرا چنگ می‌آورید (و این مرگ و زندگیِ خواب و بیداری نام، پیوسته ادامه دارد) تا مهلت معیّن (زندگی هر کس با فرا رسیدن مرگ او) بسر آید. سپس (در روز رستاخیز همگان) به سوی خدا برمی‌گردید و آنگاه شما را بدانچه (از خوب و بد در دنیا) می‌کردید باخبر می‌گرداند (و پاداش و پادافره اعمال را به صاحبان آنها می‌رساند).

چند واژهٔ دیگری است، واژه‌هائی همسان همان واژه‌هائی که در آیهٔ پیشین کرانه‌ها و فاصله‌ها و ژرفاهای غیب را به تصویر کشید، و به اندازهٔ دانش الهی و فراگیری آن اشاره نمود... چند واژهٔ دیگری است که سراسر زندگی انسانها را در ید تصرّف یزدان سبحان و تحت دانش و قدرت ایزد منّان قرار می‌دهد... زندگی انسانها اعم از: بیداری و خواب، و مردن و رستاخیز، و گردآوردن و مورد محاسبه قرار دادن ایشان... ولیکن به «شیوهٔ قرآن». شیوه اعجاز انگیز در زندگی بخشیدن و جدائی انداختن، در پسودن حواسّ و برانگیختن و به خروش انداختن آنها، در هر تصویر و در هر صحنه و در هر حرکتی که تعبیر شگفت قرآن ترسیم می‌کند.

﴿ وَ هُوَ الَّذي يَتَوَفّاكُمْ بِاللَّيْلِ ﴾.

خدا است که در شب شما را می‌میراند.

مرگ است چرتی که مردمان را فرا می‌گیرد. مرگ است غفلتی که به شکلی از اشکال حواسّ را در بر می‌گیرد، و اشتباهی که گریبانگیر حسّ می‌شود، و سکونی که عارض خرد می‌گردد، و گسیختن و بریدنی که شعور را احاطه می‌کند... این امر نیز رازی است که انسانها نمی‌دانند چگونه اتّفاق می‌افتد، هر چند که ظواهر و آثارش را می‌بینند. این هم «غیب» است در شکلی از اشکال فراوانی که انسان را در بر گرفته‌اند و او را احاطه کرده‌اند... این خفتگان مردمانی هستند که از هر گونه تاب و توان و قدرت و نیروئی بریده‌اند و خلع شده‌اند، حتّی از حسّ و شعور! خفتگان مردمانی هستند که از زندگی بریده و گسیخته‌اند و در دست قدر یزدان قرار گرفته‌اند، همانگونه که در حقیقت همیشه این چنین بوده‌اند و هستند. کسی و چیزی ایشان را به هوشیاری و حیات کامل برنمی‌گرداند، مگر ارادهٔ یزدان... انسانها در دست قدرت یزدان چه ضعیف و ناتوانند!

﴿ وَ يَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ ﴾.

و او می‌داند که در روز (که زمان عمدهٔ جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می‌کنید و چه فرا چنگ می‌آورید.

اندامهای مردمان برای گرفتن یا رها کردن چیزی به تکان درنمی‌آید، مگر این که یزدان جهان آگاه از خیر یا شرّی است که ایشان به دست می‌آورند. مردمان در همهٔ حرکات و سکنات پائیده می‌شوند. چیزی از امور ایشان از دانش یزدان پنهان نمی‌ماند و دور نمی‌گردد، چیزی که اندامهایشان پس از بیداری و هوشیاری، در روز به دست می‌آورند!

﴿ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فيهِ لِيُقْضىٰ أَجَلٌ مُسَمّىً ﴾.

سپس شما را دوباره در روز زنده می‌گرداند (و این مرگ و زندگیِ خواب و بیداری نام، پیوسته ادامه دارد) تا مهلت معیّن (زندگی هر کس با فرا رسیدن مرگ او) بسر آید.

یعنی در روز شما را بیدار می‌کند و از گسیختن و بریدنتان از زندگی به دور می‌دارد تا اجلی که یزدان سبحان تعیین و مقرّر فرموده است در می‌رسد و شما را در بر می‌گیرد... مردمان در دائرهٔ جولانگاهی بسر می‌برند که یزدان جهان برای ایشان مقدّر فرموده است. آنان نمی‌توانند از این دائره پای فراتر بگذارند و بگریزند.

﴿ ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ﴾.

سپس (در روز رستاخیز همگان) به سوی خدا برمی‌گردید.

آنگاه برگشتن به سوی چوپان است پس از چریدن در بیابان!

﴿ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

آنگاه شما را از آنچه (در دنیا از خوبیها و بدیهائی که می‌کردید) باخبر می‌گرداند (و پاداش و کیفر اعمال را به صاحبان آنها می‌رساند).

هنگام نشان دادن و تحویل نمودن نامه‌های اعمال است. نامه‌هائی که هر چه بوده است و انجام گرفته است در آنها ثبت و ضبط است. دادگری دقیقی است که در سزا و جزا کمترین ستمی نمی‌رود و کوچکترین ظلمی نمی‌شود.

بدین منوال آیهٔ واحدی، با واژه‌های اندکی، نواری را تشکیل می‌دهد. نوار فیلمی که پر از تصویرها و صحنه‌ها، و قوانین و حقائق، و الهامها و سایه روشنها است... آخر چه کسی می‌تواند چنین کاری را بکند؟ و چنین چیزی را بسازد؟ معجزات خارق‌العاده کدام است، اگر این آیات، معجزات خارق‌العاده نباشند؟ آیاتی که تکذیب کنندگان حقائق، از آنها بی‌خبر و غافلند، و جویای معجزات مادی هستند و عذاب دردناک حاصل از عدم پذیرش آنها را خواستارند!

✿

پسودهٔ دیگری از حقیقت الوهیّت، عبارت است از: پسودهٔ نیروی چیرهٔ بر بندگان، نظارت و مراقبت دائمی که لحظه‌ای غفلت نمی‌شناسد، قضا و قدری که اجراء می‌گردد و اصلاً پس و پیش نمی‌افتد، سرنوشت قطعی و حتمیی که گریزی و گزیری از آن نیست، و بالأخره حساب و کتابی که سستی و مهلتی در آن نیست... همهٔ اینها از زمرهٔ غیبی است که مردمان را فراگرفته است و ایشان را احاطه کرده است:

﴿ وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً، حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفَرِّطُونَ. ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ، أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴾.

خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد (و آنان بکار خود با دقّت تمام تا دم مرگِ یکایک شما، مشغول می‌گردند) و چون مرگ یکی از شما فرا رسید، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و (فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دوم هیچکدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند. سپس (همهٔ مردگان در روز قیامت زنده می‌گردند و) به سوی خدا، یعنی سَرور حقیقی ایشان برگردانده می‌شوند. هان! (بدانید که در چنین روزی) فرمان و داوری از آن خدا است و بس، و او سریع‌ترینِ حسابگران است (و در کوتاه‌ترین مدّت به حساب یکایک خلائق می‌رسد و پاداش و پادافره آنان را می‌دهد).

﴿ وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ﴾.

خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است.

یزدان دارندهٔ سلطه و قدرت چیره است. مردمان تحت سلطه و قدرت او هستند. آنان بسی ضعیف و ناتوان بوده و تحت سیطرهٔ خدایند. هیچگونه نیروئی و هیچ نوع مددکاری ندارند. ایشان بندگانند. قدرت یزدان بالای سرشان است و ایشان مقهور و فرمانبردار آنند...

این بندگی مطلق در برابر الوهیّت چیره و توانا است... این حقیقتی است که مردمان بدان زبان می‌گشایند و اعتراف می‌نمایند - هر چند که آزاد باشند تا هر چه بخواهند بکنند، و هر چند که از دانش و آگاهی برخوردار باشند تا بدانند و آشنا شوند، و هر چند که قدرت و توانی بدیشان داده شده باشد تا به وظیفهٔ جانشینی خود برخیزند - قطعاً هر نَفَسی از انفاس ایشان با قضا و قدر یزدان بیرون می‌دمد، و هر تکان و جنبشی و حرکت و کُنشی در وجودشان تابع سلطهٔ خدا است و برابر با قوانینی انجام می‌پذیرد که یزدان در سرشت مردمان به ودیعت نهاده است و ایشان نمی‌توانند از این قوانین سرباز زنند و سرکشی کنند، و هر بار که قانون ویژه‌ای از این قوانین پیاده و اجراء گردد، برابر با قضا و قدر الهی صورت می‌گیرد، حتّی در خود دم و باز دم، و در جنبش و حرکت!

﴿ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً ﴾.

ایزد مراقباتی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد.

در اینجا نصّ قرآن، نوع این مراقبان را بیان نمی‌فرماید... در جاهای دیگری از قرآن ذکر شده است که آنان فرشتگانند، فرشتگانی که مأمور نگارش هستند و همهٔ چیزهائی را می‌نگارند که از بنده سرمی‌زند... امّا در اینجا هدف ظاهری، مراقبت و مواظبت مستقیم فرشتگان از هر فردی از مردمان است. یک لحظه هم کسی تنها نیست و به خود واگذار نمی‌گردد. بلکه مراقبان و محافظانی دارد که هر حرکتی و جنبشی و هر کار و کُنشی و هر صدا و ناله‌ای را ثبت و ضبط می‌کنند، و بالأخره هر چه گوید و کند، حفظ و نگاهداری می‌شود!... این تصویر به تنهائی برای تکان دادن و به لرزه انداختن هستی انسان کافی و بسنده است. قطعاً در وجود انسان هر اندیشه و کُنشی را بیدار و خروشان می‌گرداند...

﴿ حَتّىٰ إِذٰا جٰاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنٰا وَ هُمْ لاٰ يُفَرِّطُونَ ﴾.

چون مرگ یکی از شما فرا رسید، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و (فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دوم هیچکدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند.

به شکل دیگری این پرتو انداخته می‌شود... هر کسی دارای نَفَسها و دمهای محدود و شمرده‌ای است. این نَفَسها و دمها به اجلی واگذار است که کسی از آن آگاه نیست. این اجل نسبت به خود انسان غیب است و راهی برای پی بردن بدان نیست. در صورتی که نسبت به علم یزدان معیّن و مشخّص است. نه جلو می‌افتد و نه عقب. هر کسی نَفَسها و اجل او واگذار است به فرشته‌ای که حاضر و آماده و همراه او است و وی را می‌پاید و مراقبت می‌نماید. این فرشته غافل و بی‌خبر نمی‌ماند و تنبلی و سستی نمی‌کند. او فرشته‌ای از فرشتگان نگهبان، و قاصدی از میان فرشتگان است. هر گاه لحظهٔ معیّن و مشخّص در رسد، وظیفهٔ خود را اداء می‌کند، هر چند شخص غافل و بی‌خبر از آن است... این اندیشه بسنده است که پیکرهٔ انسان از آن به لرزه و تکان درآید. اندیشهٔ این که احساس کند قضا و قدر غیبی و نهان، او را احاطه می‌کند، و بداند که چه بسا در هر لحظه‌ای جان او را بگیرند، و با هر نَفَسی چه بسا اجل قطعی وی در رسد و بمیرد.

﴿ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللّٰهِ مَوْلاٰهُمُ الْحَقِّ ﴾.

سپس (همهٔ مردگان در روز قیامت زنده می‌گردند و) به سوی خدا، یعنی سَرور حقیقی ایشان برگردانده می‌شوند.

سرور حقیقی ایشان، نه خدایان دروغین ایشان ... سرورشان آن که آنان را آفریده است، و ایشان را تا زمانی که خود می‌خواهد به زندگی گسیل داشته است. ایشان تحت نظارت و مراقبت یزدان زندگی می‌کنند، نظارت و مراقبتی که لحظه‌ای غافل نمی‌ماند و سستی نمی‌کند... سپس هر وقت که بخواهد ایشان را به سوی خود برمی‌گرداند تا در میانشان به داوری بنشیند و به حساب و کتابشان برسد و حکم و فرمان صادر کند،

بدون این که بازخواست کننده‌ای در میان باشد:

﴿ أَلاٰ لَهُ الْحُكْمُ، وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحٰاسِبِينَ ﴾.

هان! (بدانید که در چنین روزی) فرمان و داوری از آن خدا است و بس، و او سریع‌ترینِ حسابگران است (و در کوتاه‌ترین مدّت به حساب یکایک خلائق می‌رسد و پاداش و پادافره آنان را می‌دهد).

تنها یزدان است که فرمان می‌دهد و داوری می‌کند. تنها او است که دیگران را محاسبه کرده و مورد پرس و جو قرار می‌دهد. خدا در فرمان دادن و داوری کردن تأخیر روا نمی‌دارد و کندی نمی‌کند، و در سزا و جزا دادن مهلت نمی‌دهد و سستی و تنبلی نمی‌ورزد... بیان سرعت در اینجا، تأثیر خاص خود را در دل انسان دارد. انسان متوجّه می‌گردد که اصلاً به خود واگذار نمی‌شود، و حتّی حساب و بازخواست وی نیز لحظه‌ای به عقب نمی‌افتد!

اندیشهٔ مسلمان دربارهٔ کار، آن هم بدین منوال و بر این روالی که اصول آئین او راجع به زندگی و مرگ و رستاخیز و حسابرسی بدو الهام می‌کند، خود به تنهائی کافی است که هر گونه دودلی و درنگ و شکّ و گمانی را در بارهٔ اختصاص یزدان سبحان، به فرمانروائی و داوری امور بندگان، در این جهان، از صفحهٔ دل خود بزداید، و ایزد را به یگانگی بستاید.

حسابرسی و پاداش و کیفر و داوری در آخرت، تنها متعلّق به کارهائی خواهد شد که مردمان در این جهان کرده‌اند. دیگر مردمان در برابر کارهائی که در این دنیا کرده‌اند محاسبه نمی‌گردند، اگر شریعتی از سوی یزدان بدیشان ابلاغ نشده باشد و در دسترسشان قرار نگرفته باشد، شریعتی که کارها و چیزهای حلال و حرام را بدیشان تعیین و تبیین کند، کارها و چیزهائی که در روز قیامت مردمان بر اساس آنها دادگاهی و حسابرسی می‌گردند. حاکمیّت و فرمانروائی در دنیا و آخرت، بر همین اساس، یکتا و یکسان می‌شود. یعنی: نخست رساندن فرمان و ابلاغ امور شریعت به مردمان، سپس دادگاهی و اجراء دستور مطابق آن!

امّا وقتی که شریعت یزدان در این جهان به مردمان چنانکه باید ابلاغ نشود، و آنان بناچار برابر شریعت دیگری جدای از شریعت یزدان زندگی کنند، در آخرت برابر چه چیز دادگاهی و حسابرسی می‌گردند؟ آیا دادگاهی و حسابرسی شوند برابر شریعت زمینی مردمان؟ شریعتی که خودشان آن را پدیدار کرده‌اند و برابر آن داوری و زندگی کرده‌اند؟ یا برابر شریعت آسمانی یزدان داوری و دادگاهی و محاسبه و حسابرسی می‌گردند که به دستشان نرسیده است و مطابق آن عمل نکرده‌اند و داوری ننموده‌اند و داوری نبرده‌اند؟

به ناچار مردمان باید قطعاً بدانند که یزدان ایشان را بر اساس شریعت خود مورد محاسبه قرار می‌دهد و ایشان را دادگاهی می‌کند، نه بر اساس شریعت بندگان. اگر انسانها زندگانی خود را و همچنین معاملات خویش را مطابق با شریعت یزدان در این جهان تنظیم نکنند و سر و سامان ندهند - همان گونه که شعائر و مراسم دینی و عبادات خود را مطابق با شریعت یزدان تنظیم می‌کنند و انجام می‌دهند - این امر نخستین چیزی خواهد بود که در پیشگاه یزدان در برابر آن دادگاهی می‌گردند، و بدین هنگام بدیشان گفته می‌شود که آنان یزدان سبحان را در زمین به خدائی نگرفته‌اند! بلکه ایشان خدایان گوناگونی را خدای خود انگاشته‌اند و به عبادتشان پرداخته‌اند! انسانها در برابر کفرشان یا شرکشان دادگاهی می‌گردند، کفر و شرکی که به سبب پیروی از عبادات و شعائر شریعت یزدان از یک سو، و پیروی کردنشان از شریعت مردمان در نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، و در معاملات و ارتباطات خود با دیگران از دیگر سو، حاصل می‌آید.

﴿ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ ﴾.

بیگمان خداوند (جهان، هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد. (نساء / ۴۸)

سپس روند قرآنی مردمان را به دادگاه قاضی فطرتشان می‌برد، فطرتی که با حقیقت الوهیّت آشنا است، و در اوقات سختیها و گرفتاریها به خدای راستین خود پناه می‌برد. برای مردمان این فطرت را هنگام رویاروئی با هول و هراس و غم و اندوه به تصویر می‌زند، و بدیشان می‌گوید که چگونه ایشان در وقت خوشی و آسایش و ثروت و قدرت با فطرت مخالفت می‌ورزند... این داوری بردن و مخالفت ورزیدن را در صحنهٔ کوتاه سریعی که واضح و قاطع و الهامگر و مؤثّر است، به تصویر می‌کشد.

هول و هراس و غم و اندوهی که دوشها از آنها به تکان و زانوها به لرزه می‌افتد، پیوسته مربوط به روز قیامت و حساب و کتاب یزدان در آن سرای جاویدان نیست. بلکه مردمان چه بسا در همین جهان، گرفتار هول و هراس و غم و اندوه مشکلات و سختیهای خشکیها و دریاها می‌گردند، و بدان هنگام جز به یزدان جهان رو نمی‌کنند و پناه نمی‌برند، و در این حال و احوال جز خداوند هستی ایشان را از گرداب دشواریها و گرفتاریها نمی‌رهاند و به ساحل نجات نمی‌رساند... امّا هنگامی که از طوفان بلاها رستند و به امن و امان و نعمت و قدرت رسیدند، دیگر باره به سوی شرک برمی‌گردند و خداگونه‌هائی برمی‌گزینند:

﴿ قُلْ: مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً: لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. قُلِ: اللهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ، ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴾.

بگو: چه کسی شما را از اهوال و شدائد خشکی و دریا رهائی می‌بخشد، در آن حال که (دشواریها و گرفتاریهای بزرگ به شما رو می‌کند و) او را فروتنانه عَلَنی و نهانی به فریاد می‌خوانید (و می‌گوئید:) اگر خدا ما را از این اهوال برهاند، سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران (نعمت و فضیلت او) باشیم؟ بگو: خدا شما را از آن (اهوال و شدائد) و از هر غم و اندوهی می‌رهاند. سپس (با این وجود برای او) شما شریک و انباز می‌سازید! (شریک و انبازی که می‌دانید کاری از دست آنها ساخته نیست).

تصوّر خطر، و یادآوری هراس، گاهی نفْسهای سرکش را برمی‌گردانند، و دلهای سخت را نرم می‌نمایند، و نفْس را به یاد لحظه‌های ضعف و توبه می‌اندازند، همان گونه که نفْس را به یاد رحمت فَرَج و نعمت نجات می‌اندازند:

﴿ قُلْ: مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً: لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾.

بگو: چه کسی شما را از اهوال و شدائد خشکی و دریا رهائی می‌بخشد، در آن حال که (دشواریها و گرفتاریهای بزرگ به شما رو می‌کند و) او را فروتنانه عَلَنی و نهانی به فریاد می‌خوانید (و می‌گوئید:) اگر خدا ما را از این اهوال برهاند، سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران (نعمت و فضیلت او) باشیم؟

این امر تجربه‌ای است که هر کس به دشواری و تنگنائی افتاده باشد، و یا غمزدگان را در لحظهٔ گرفتاری دیده باشد، با آن آشنا است ... تاریکیهای خشکیها و دریاها نیز فراوان است. لازم نیست شب باشد تا تاریکیها تحقّق یابد. سرگردانی تاریکی است. خطر تاریکی است. غیبی که در انتظار مردمان در خشکیها و دریاها است، حجاب بشمار است... هر وقت انسانها به ظلمتی از ظلمات خشکیها و دریاها بیفتند، در درون خود جز یزدان را نمی‌یابند و زاری کنان او را به فریاد می‌خوانند یا ساکت و آرام با او به مناجات می‌نشینند... فطرت انسان در چنین موارد و مواقعی از زیر توده‌های انباشته بیرون می‌آید و لخت و عریان خود را می‌نماید، و با حقیقتی رویاروی می‌گردد که در ژرفاهای درون کمین کرده است، و آن حقیقت الوهیّت یگانه است... رو به خدای راستینی می‌کند که انبازی ندارد، چون در این زمان یاوگی و پوچی اندیشهٔ انباز را می‌شناسد، و می‌داند که انبازی برای خدا وجود ندارد. در چنین زمانی بلازدگان و غمزدگان وعده‌ها می‌دهند:

﴿ لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾.

اگر خدا ما را از این اهوال برهاند، سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران (نعمت و فضیلت او) باشیم.

یزدان سبحان به پیغمبر ﷺ خود می‌گوید آنان را با حقیقت امر آشنا گرداند:

﴿ قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ﴾.

بگو: خدا شما را از آن (اهوال و شدائد) و از هر غم و اندوهی می‌رهاند.

در گسترهٔ هستی فریادرس و پاسخگوئی جز خدا وجود ندارد تا پاسخ دهد و یاری کند و بتواند اندوه‌ها را بزاید، و بلاها را دفع نماید... آنگاه ایشان را متوجّه کار زشت و شگفتشان می‌سازد:

﴿ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴾.

سپس (با این وجود برای او) شما شریک و انباز می‌سازید!.



روند قرآنی در اینجا مردمان را با عذاب یزدان روبرو می‌دارد، عذابی که پس از نجات چه بسا ایشان را در بر می‌گیرد! آخر عذاب یک بار نیست و بس. بتوان از دست آن خویشتن را رهاند و کار را به پایان رساند، همان گونه که تصوّر می‌کنند:

﴿ قُلْ: هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِنْ فَوْقِكُمْ، أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ، أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً، وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ. أُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴾.

بگو: خدا می‌تواند که عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما گمارد (و شما را دچار بلاهای آسمانی و بمبارانهای هوائی یا بلاهای زمینی همچون زلزله‌ها و آتشفشانیها و انفجارهای مینها و دیگر موادّ منفجرهٔ جنگها سازد) و یا این که کار را بر شما بهم می‌آمیزد (و در نتیجه حقیقت امر بر شما مشتبه شود) و دسته دسته و پراکنده گردید (و جنگها در میانتان بر پا گرداند) و برخی از شما را به جان برخی دیگر اندازد و گرفتار همدیگر سازد. بنگر که چگونه آیات (قرآنی و دلائل جهانی خود) را بیان و روشن می‌گردانیم تا بلکه (بیندیشند و به خود باز گردند و حقیقت را) بفهمند.

تصوّر عذاب فراگیر و آینده از بالا، و یا برجوشنده از زیر پا، تأثیر بیشتری در نفس انسان دارد از این که تصوّر گردد عذاب از راست یا چپ بیاید. چه در این صورت گمان می‌رود انسان بتواند عذاب را از طرف راست و یا از طرف چپ دفع نماید. امّا عذابی که از بالای سر بر انسان بتازد، و یا از زیر پا برجوشد، عذابی است که فراگیر و چیره و پریشان کننده است و در برابر آن نمی‌توان تاب آورد و ایستادگی کرد. تعبیر الهامگرانهٔ قرآنی، متضمّن این تأثیر ژرف و بس مؤثّر در حسّ انسان و گمان او است، تعبیر الهامگری است که حقیقت قدرت یزدان بر گرفتار ساختن بندگان به عذاب را بیان می‌دارد، عذابی که هر گونه و از هر جا که خدا بخواهد روی می‌نماید.

تعبیر قرآنی نوع دیگری از انواع عذابهائی را ذکر می‌کند که خدا بر آنها توانا است، و چه بسا بندگان را بدانها گرفتار سازد. نوع دیگری که کند می‌آید ولی دیر پا و دراز آهنگ است و کارشان در لحظه‌ای یکسره نمی‌سازد، بلکه با آنان ماندگار می‌ماند و در کنارشان می‌آرامد و شب و روز گریبانگیرشان می‌گردد و همدمشان می‌شود:

﴿ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً، وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ﴾.

یا این که کار را بر شما مشتبه سازد و شما را گروه گروه و دسته دسته گرداند و برخی از شما را به جان برخی دیگر اندازد و گرفتار همدیگر سازد.

این هم نوعی از عذاب ماندگار و دراز و فراوانی است که با دستهای خودشان آن را به خود می‌چشانند و به خویشتن جرعه جرعه می‌نوشانند. چرا که ایشان را گروه گروه و دسته دسته می‌گرداند و آنان را به جان هم می‌اندازد و به هم می‌آمیزد که این یکی آن دیگری را، و آن دیگری این یکی را نمی‌شناسد و از همدیگر جدا نمی‌سازد. پیوسته با یکدیگر کشمکش و پیکار و کشتار می‌کنند و به دشمنی و کینه‌توزی می‌پردازند، و همیشه

بلای جان یکدیگر خواهند گردید.
بشریّت بارها و بارها در طول تاریخ و در ادوار مختلف با این نوع عذاب آشنا شده است... هر زمان که از برنامهٔ یزدان منحرف گشته است و به دست هواها و هوسها و لذّت پرستیها و خوشگذرانیها و نادانیها و ضعفها و کوتاهیهای انسانها سپرده شده است، چنین عذابی را چشیده است. آخر ادارهٔ زندگی و چرخاندن چرخهٔ حیات برابر چنین هواها و هوسها و لذت‌پرستیها و خوشگذرانیها و نادانیها و ضعفها و کوتاهیهای انسانها، بهره و ثمره‌ای جز عذاب آشفتگی افکار و احوال، و درد و رنج نابسامانی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ندارد. هر زمان که مردمان دچار اشتباه شده‌اند و قوانین و مقرّراتی از پیش خود برای احوال و اوضاع زندگی تهیّه دیده‌اند و برابر معیارها و میزانهای بشری زیسته‌اند، دچار انواع عذاب گشته‌اند. چون با قوانین و مقرّرات و معیارها و میزانهای بشری زیستن، باعث می‌گردد گروهی از مردمان گروه دیگری را پرستش کنند. با این کار، دسته‌ای می‌خواهد دستهٔ دیگری را پیرو سیستمها و دستگاه‌ها و اوضاع و قوانین و معیارهای خود سازد. دستهٔ دوم نیز حاضر به پذیرش پیشنهادها و خواستهای دستهٔ نخستین نمی‌گردند و فرمان نمی‌پذیرند و زیر بار گفته‌هایشان نمی‌روند و می‌رزمند و سرکشی می‌کنند. آنان هم برای تحمیل آراء و تصمیمات خود به دیگران، بر سرشان می‌تازند و کشمکش و مبارزه در می‌گیرد. دلبستگیها و آرزوها و آزمندیها و جهان‌بینیهای گوناگون به نزاع و جدال می‌کشد، و برخوردها و کشت و کشتارها در می‌گیرد و جنگهای خانمانسوز به راه می‌افتد. برخی آتش به جان دیگری می‌اندازد و به عذاب گرفتارش می‌سازد. برخی با برخی می‌رزمد و دسته‌ای کینه‌توزی دسته‌ای را به دل می‌گیرد، و جماعتی با جماعت دیگری دشمنی می‌کند و راه مخالفت می‌پوید. همهٔ این بلاها بدان خاطر است که همگان به معیار و ترازوی یگانه‌ای مراجعه نمی‌کنند، و به سوی قانون واحدی برنمی‌گردند که یزدان آن را برای مردمان وضع فرموده است و بندگان را به اطاعت از فرمان معبودشان دعوت نموده است. اگر مردمان چنین کنند دیگر کسی خود را بزرگتر از آن نمی‌بیند که در برابر فرمان و قانون خدا سر تعظیم فرود آورد، و به سبب کرنش در برابر فرمان و قانون یزدان احساس کوچکی و شرمندگی نمی‌کند.
فتنهٔ بزرگ و بلای سترگ در زمین این است که از میان بندگان یزدان کسی به پاخیزد و ادّعای حقّ الوهیّت بر مردمان کند! آنگاه عملاً این حقّ را به دست گیرد! فتنه و بلائی است که انسانها را دسته دسته و دشمن یکدیگر می‌گرداند. چه در این صورت انسانها از لحاظ ظاهر به شکل یک ملّت یا یک جامعه جلوه‌گر می‌آیند، ولیکن در حقیقت بعضیها بندگان بعضیها می‌گردند. بعضیها قدرت و سلطه را به دست می‌گیرند و با آن بر سر دیگران می‌تازند - زیرا مقیّد به شریعتی از سوی یزدان نیستند - و برخیها درونشان لبریز از کینه‌توزی می‌گردد و پیوسته در انتظار فرصتی هستند که دست دهد و انتقام خود را بگیرند... هم آنان که در انتظار فرصت بوده و هم آنان که بر اریکهٔ قدرت لمیده‌اند و به تاخت و تاز نشسته‌اند، یکی به دیگری عذاب را می‌رساند و دنیا را شکنجه‌گاه او می‌گرداند. همگان گروه گروه و دسته دسته می‌شوند، امّا با این وجود در ظاهر جدای از یکدیگر و بریده از همدیگر نیستند و در صلح و صفا بسر می‌برند!
امروزه سراسر کرهٔ زمین گرفتار این عذابِ کُند و دیرپا و طولانی و دراز است!
این مطالب، ما را متوجّه موقعیّت گروه مسلمانان در زمین می‌گرداند. مسلمانان باید هر چه زودتر و با سرعت هر چه بیشتر از جاهلیّت پیرامون خویشتن جدا و متمایز گردند. جاهلیّت هم هر گونه وضع و هر گونه حکم و هر گونه جامعه‌ای است که تنها شریعت یزدان بر آن فرمان نمی‌راند و آن را نمی‌گرداند، و الوهیّت و حاکمیّت را تنها به یزدان سبحان اختصاص نمی‌دهد. بلی بسی ضروری است که مسلمانان از جاهلیّت پیرامون

خود جدا گردند و متمایز شوند، زیرا مسلمانان ملّتی هستند که جدا و متمایز از قوم خود هستند. از آن کسانی که ترجیح می‌دهند در جاهلیّت بمانند و بلولند، و خویشتن را مقیّد به اوضاع و احوال و قوانین و احکام و معیارها و ارزشهای آن گردانند. گروه مسلمانان در سراسر کرهٔ زمین از دست این عذاب خلاصی و رهائی ندارند:

﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾.

یا این که کار را بر شما به هم آمیزد (و در نتیجه حقیقت امر بر شما مشتبه شود) و دسته دسته و پراکنده گردید (و جنگها در میانتان بر پا گرداند) و برخی از شما را به جان برخی دیگر اندازد و گرفتار همدیگر سازد.

مگر این که گروه مسلمانان در عقیده و فهم و شعور و برنامهٔ زندگی از اهل جاهلیّت قوم خود بگسلند و جدا شوند، تا روز و روزگاری که یزدان «دار اسلام» یعنی مملکتی را پدید آورد که مسلمانان بدان متوسّل شوند و خود را در پناه آن دارند. همچنین گروه مسلمانان وقتی رستگارند که کاملاً احساس کنند که خودشان «ملّت مسلمان» هستند، و چیزهائی که و کسانی که پیرامون ایشانند و هنوز به آئینی در نیامده‌اند که مسلمانان آن را پذیرفته‌اند، جاهلیّت و اهل جاهلیّت بشمارند... این ملّت مسلمان باید که در عقیده و برنامه از قوم خود بگسلد، و آن وقت از خدا عاجزانه بخواهد که فتح و پیروزی را برساند، و میان ایشان و میان قومشان به حقّ داوری کند، و او بهترین داوران است.

اگر ملّت مسلمان چنانکه گفتیم از جاهلیّت و اهل جاهلیّت نگسلند، و بدین شکل که گفتیم جدا و متمایز نگردند، این تهدید و بیم یزدان دربارهٔ ایشان صدق پیدا می‌کند. یعنی گروهی از گروهها در جامعه می‌شوند، گروهی که با گروههای دیگر می‌آمیزند، و خویشتن را مستقلّ و مشخّص نمی‌کنند. نه خود را چنانکه باید می‌شناسند، و نه مردمان دور و بر خود را بگونهٔ شایسته می‌شناسند. بدین هنگام آن عذاب همیشگی و طولانی بدیشان می‌رسد و گریبانگیرشان می‌گردد، بدون این که آن فتح و ظفر موعود یزدان ایشان را دریابد و خدا میان ایشان و دیگران جدائی اندازد.

جدا شدن مسیر زندگی ملّت مسلمان، و گسیختن ایشان از دیگران، اگر بدین شکلی که گفته شد انجام نپذیرد، این تهدید و بیم یزدان در حقّ آنان تحقّق پیدا می‌کند، و تازیانهٔ عذاب بر سرشان فرود می‌آید: ملّت مسلمان دسته و گروهی از دسته‌ها و گروه‌های جامعه می‌گردد، و دسته و گروهی که با دسته‌ها و گروه‌های دیگر آمیخته می‌شود، نه خود را چنانکه باید می‌شناسد، و نه مردمان پیرامون خود را چنانکه شاید از یکدیگر جدا می‌سازد. بدین هنگام است که آن چنان عذاب دائمی و طولانی گریبانگیرشان می‌گردد، بدون این که نوبت فتح و ظفر موعود الهی آید و ایشان را احاطه نماید.

مراجعهٔ به تاریخ دعوت دیگران به سوی یزدان جهان توسّط جملگی پیغمبران ایزد منّان، ما را کاملاً مطمئنّ و معتقد می‌سازد به این که فتح و ظفر و یاری و مددکاری الهی، و تحقّق پیدا کردن وعدهٔ یزدان، مبنی بر غالب و چیره شدن پیغمبران و مؤمنان و پیروانشان، ناگهانی و یک دفعه صورت نپذیرفته است. بلکه وقتی صورت گرفته است که گروه مسلمانان از دیگران جدا شده‌اند و شخصیّت مستقلّی پیدا کرده‌اند و از دیگران بریده‌اند و از قوم خود گسیخته‌اند، آن هم به خاطر عقیده و باوری که داشته‌اند و در سایهٔ برنامهٔ زندگی الهی و آسمانیی که در پیش گرفته‌اند - که دین است - و به سبب جدا بودن عقیده و آئینشان از عقیده و آئین جاهلیّت - هر گونه نظام و سیستم زندگی جاهلیّت - ... این امر، پیوسته نقطهٔ شروع جدا شدن و دو راههٔ گسیختن، در همهٔ دعوتهای آسمانی و ادیان الهی بوده است.

راه این دعوت آسمانی اسلام نام نیز یک راه بیش نیست. کار این دعوت هم چیزی جز همان کاری نیست که در زمان همهٔ پیغمبران - علیهم السلام - بوده است:

﴿أُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾.

بنگر که چگونه آیات (قرآنی و دلائل جهانی خود) را بیان و روشن می‌گردانیم تا بلکه (بیندیشند و به خود

باز گردند و حقیقت را) بفهمند.

از یزدان سبحان عاجزانه خواستاریم که ما را جزو کسانی گرداند که آیات قرآنی و دلائل جهانی را برای ایشان بیان و روشن می‌فرماید و آنان هم می‌اندیشند و به خود باز می‌گردند و حقیقت را فهم می‌کنند.

وَكَذَّبَ بِهِۦ قَوْمُكَ وَهُوَ ٱلْحَقُّ ۚ قُل لَّسْتُ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ ﴿٦٦﴾ لِّكُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ ۚ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾ وَإِذَا رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِىٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا۟ فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِۦ ۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيْطَٰنُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ ٱلذِّكْرَىٰ مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٦٨﴾ وَمَا عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَىْءٍ وَلَٰكِن ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾ وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۚ وَذَكِّرْ بِهِۦٓ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌۢ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِىٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَآ ۗ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أُبْسِلُوا۟ بِمَا كَسَبُوا۟ ۖ لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

چرخش و گردشی آغاز می‌گردد برای بیان جدا شدن و گسیختنی که موج پیشین بدان پایان پذیرفته است. قوم پیغمبر ﷺ کسانی بودند که چیزی را تکذیب می‌کردند که پیغمبر ﷺ با خود برای ایشان آورده بود. چیزی که حقّ و حقیقت بود. از اینجا بود که میان او و میان قومش جدائی افتاد و از ایشان برید. بدو دستور داده شد از آنان بگسلد و بدیشان اعلام کند که او حافظ و مراقب آنان نیست. ایشان را به سرنوشتی حواله می‌دارد که قطعاً می‌آید و گرفتارشان می‌نماید. بدو همچنین فرمان داده می‌شود که بدیشان پشت کند و برود و با آنان ننشیند، هر وقت ببیند که آنان آئین اسلام را مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دهند و آن را به بازیچه می‌گیرند و احترام لازم را برای دین و آئین قائل نمی‌شوند. با وجود اینها بدو دستور داده می‌شود که ایشان را پند و اندرز دهد و به سوی حقّ و حقیقت رهنمود گرداند، و از کارهای ناشایست برحذر دارد، و اوامر و نواهی یزدان را بدیشان برساند، و ایشان را از عذاب دنیوی و اخروی بترساند. بدانان اعلام کند هر چند که او و ایشان که قوم اویند، دو گروه جدا بوده، و دو ملّت گوناگونند... چه در اسلام، قوم، نژاد، قبیله و عشیره، اهل و عیال، و خانواده و خاندان، مطرح نیست... بلکه تنها و تنها دین و آئین است و بس. دین و آئین است که مردمان را به یکدیگر پیوند می‌دهد، و یا این که ایشان را از همدیگر می‌گسلاند و جدا می‌گرداند... تنها و تنها عقیده و اعتقاد است که مردمان را با یکدیگر گرد می‌آورد و یا این که ایشان را از همدیگر جدا می‌گرداند. هنگامی که اساس دین و آئین در میان باشد، سائر روابط دیگر در میان خواهد بود. و زمانی که این دستاویز گسیخته شود، همهٔ دستاویزها و جملگی پیوندها قطع می‌گردد.

این، چکیدهٔ فشرده‌ای از این موج روند قرآنی است.

❁

﴿ وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ - وَ هُوَ الْحَقُّ - قُلْ: لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ. لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴾.

قوم تو (یعنی قریش و مردمان مکّه قرآن را باور نمی‌دارند و) آن را تکذیب می‌نمایند، و حال آن که قرآن حقّ است (و جای تکذیب کردن ندارد). بگو: من حافظ و مسلّط بر شما نیستم (و مأمور بررسی اعمال و مجازات شما نمی‌باشم و بلکه سر و کارتان با خدا است). هر خبری (که خداوند در قرآن بیان کرده است) موعد خود دارد (و در هنگام مقرّر و جای معیّن تحقّق می‌پذیرد) و (صدق این اخبار را به هنگام وقوع) خواهید دانست (و خواهید دید به چه عذابی گرفتار می‌آئید).

خطاب متوجّه پیغمبر ﷺ است و بدو و به سائر مؤمنان اطمینان می‌دهد، اطمینانی که دل را لبریز از آرامش می‌سازد. اطمینان به حقّ و حقیقت، هر چند که قوم او آن را تکذیب نمایند و بر این تکذیب پافشاری کنند. آخر آنان که در این باره داور بشمار نمی‌آیند.

بلکه تنها فرمودهٔ یزدان سبحان در این باره سخن داورانه و قاطعانه محسوب می‌گردد و بس. تکذیب آن قوم هیچ ارج و ارزشی ندارد و فاقد هر گونه اعتباری است.

سپس یزدان جهان به پیغمبرش ﷺ دستور می‌دهد که از قوم خود بیزاری جوید، و دست از ایشان بشوید، و این گسیختن و بریدن از ایشان را بدیشان اطّلاع دهد، و آشکارا بدانان اعلام دارد که او برایشان کمترین کاری نمی‌تواند بکند، و او وظیفه‌اش تبلیغ فرمان و رساندن امر یزدان جهان است. دیگر او نه پاسبان و نگاهبان ایشان است، و نه وکیل مدافع آنان. مکلّف هم نیست که دلهایشان را هدایت دهد و رهنمود کند. چه این کار وظیفهٔ او نیست. هر وقت او حقّ و حقیقتی را که با خود آورده است تبلیغ بکند و به گوش ایشان برساند، وظیفه‌اش به پایان می‌آید، و او با ایشان کاری ندارد. ایشان را به سرنوشتی حواله می‌دارد که در انتظارشان است و کارشان بدان می‌انجامد. آخر هر خبری زمان وقوع و مکان وقوعی دارد که سرانجام در آن وقت و در آنجا روی می‌دهد. بدان هنگام می‌دانند که چه خواهد شد.

﴿ لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴾.

هر خبری (که خداوند در قرآن بیان کرده است) موعد خود دارد (و در هنگام مقرّر و جای معیّن تحقق می‌پذیرد).

در این چکیده، تهدیدی است که دلها را به لرزه و تکان می‌اندازد. این آرامش اطمینان بخشی است به حقّ و حقیقتی که یزدان بدیشان وعده داده است. همچنین باور کاملی است به این که باطل سرانجام کارش به کجا می‌انجامد، هر اندازه هم بر خود ببالد و خویشتن را آماسیده و پفیده نشان دهد. اطمینان حاصل می‌گردد به این که یزدان بزرگوار یقهٔ تکذیب کنندگان را در وقت معیّن و مقرّر خود می‌گیرد و به حسابشان می‌رسد. همچنین یقین حاصل می‌شود به این که هر خبری در زمان و مکان خود روی می‌دهد و جلوه‌گر می‌آید. و بالأخره هر آنچه هم اینک وجود دارد به سوی سرانجام و سرنوشت خویش روان است و سرانجام بدان می‌رسد.

دعوت کنندگان مردمان به سوی یزدان بسیار نیازمند این یقین و اطمینانی هستند که قرآن مجید به دلها می‌افکند و آنها را لبریز از آن می‌کند، بدان هنگام که با تکذیب قوم خود رویاروی می‌شوند، و از قبیله و عشیرهٔ خویش جور و ستم می‌بینند، و در میان اهل و عیال و اعضاء خانوادهٔ خویش غریب می‌گردند، و انواع اذیت و آزار و تندی و تیزی و رنج و سختی و شدّت و محنت می‌بینند!



وقتی که پیغمبر به کار تبلیغ می‌پردازد و فرمان یزدان را به مردمان می‌رساند، و زمانی که تکذیب ایشان را با اعلام این جدائی کردن و دوری گزیدن پاسخ می‌گوید، به پیغمبر ﷺ دستور داده می‌شود با آنان ننشیند - حتّی اگر هم برای تبلیغ و اندرز و رهنمون باشد - وقتی که ایشان را ببیند دربارهٔ آیات الهی نامحترمانه سخن می‌گویند و به تمسخر و استهزاء می‌پردازند، و زمانی که در بارهٔ دین یاوه‌سرائی می‌کنند، و راجع بدان چنان که لازم است جدّی و موقّرانه سخن نمی‌گویند، و بلکه دین را با گفتار یا کردار به بازیچه می‌گیرند و مورد شوخی و مزاح خود قرار می‌دهند. حتی با ایشان نباید همنشینی کند - اگر این چنین گویند و کنند که ذکر شد - هر چند هم نشستن با ایشان، موافقت ضمنی با رفتار و گفتارشان نباشد، یا کم غیرتی نسبت به دین بشمار نیاید، دینی که مسلمان برای جانبداری و دفاع از آن سراپا شور و غیرت می‌گردد، به گونه‌ای که بدین شکل و بدین نحو از هیچیک از مقدّسات دفاع نمی‌کند و در راه آن غیرتی نمی‌شود... اگر هم شیطان او را به فراموشی اندازد و با ایشان بنشیند، همین که یادآور گردید و بیدار شد، فوراً باید برخیزد و مجلس ایشان را ترک کند:

﴿ وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ

عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴾.

هر گاه دیدی کسانی به تمسخر و طعن در آیات (قرآنی) ما می‌پردازند، از آنان روی بگردان (و مجلس ایشان را ترک کن و با آنان منشین) تا آنگاه که به سخن دیگری می‌پردازند. اگر شیطان (چنین فرمانی را) از یاد تو برد (و دستور الهی را فراموش کردی) پس از به خاطر آوردن (و یاد کردن فرمان، از پیش ایشان برخیز و) با قوم ستمکار منشین.

این دستور به پیغمبر ﷺ داده شده است، ولی این آیه می‌تواند[1] شامل همهٔ مسلمانان هم باشد... این کار در مکّه روی داده است. آنجائی که وظیفهٔ پیغمبر ﷺ در دعوت و تبلیغ خلاصه می‌شد، و هنوز بدو دستور جنگ داده نشده بود به خاطر حکمت و فلسفه‌ای که یزدان در این دوره از زمان اراده فرموده بود. این امر، در زمانی است که عدم برخورد با مشرکان تا آنجا که ممکن است کاملاً ضرورت دارد... این دستور خطاب به پیغمبر ﷺ صادر می‌گردد که در مجالس مشرکان ننشیند وقتی که ایشان را در حال تمسخر آیات الهی و یاوه‌گوئی در بارهٔ آئین خدا ببیند، و مشاهده کند که نامحترمانه راجع به قرآن و دین دم می‌زنند. بدو دستور داده می‌شود که فوراً به ترک مجالس آنان بگوید - اگر شیطان او را به فراموشی انداخته باشد - به محض این که امر و نهی یزدان را به یاد آورد. مسلمانان نیز موظّف بدین کار بودند، همان گونه که برخی از روایات می‌گویند... مراد از قوم ظالم در اینجا مشرکانند، همان گونه که در اغلب تعبیرات قرآن مجید این چنین است.

امّا وقتی که برای اسلام در مدینه دولت و حکومتی فراهم شد، پیغمبر ﷺ کار و وظیفهٔ دیگری با مشرکان داشت. جهاد و جنگ آغاز گردید تا کسی نتواند آشوبی به راه اندازد و مسلمانی را از دین برگرداند و دین بطور خالصانه برای خدا باشد و بس، و دیگر کسی جرأت نکند دربارهٔ آیات خدا یاوه‌گوئی نماید و آنها را مورد تمسخر و شوخی قرار دهد.

سپس روند قرآنی، جدائی و دوری مؤمنان و مشرکان را تکرار می‌کند، همان گونه که پیشتر گسیختن و بریدن پیغمبر ﷺ با مشرکان را ذکر کرده بود. آنگاه اختلاف سزا و کیفر، و اختلاف سرنوشت و سرانجام را بیان و مقرّر می‌دارد:

﴿ وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، وَ لَكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴾.

کمترین چیزی از حساب آنان (که دربارهٔ قرآن یاوه‌سرائی می‌کنند) به حساب پرهیزگاران گرفته نمی‌شود ولیکن (باید پرهیزگاران نشست و برخاستشان با چنین بزهکارانی برای پند و اندرز و) تذکّر و ارشاد باشد، تا این که (از بیهوده‌گوئی دست بردارند و از عذاب خدا خویشتن را به دور داشته و) پرهیزگاری کنند.

پس پرهیزگاران و بزهکاران دارای یک کیفر و پاداش مشترک و یکسانی نیستند. آنان دو ملّت جداگانه‌اند، هر چند هم نژاد و قومشان یکی باشد. چون این امر در ترازوی آفریدگار وزنی، و با معیار اسلام ارجی ندارد... قطعاً پرهیزگاران ملّتی، و ستمکاران یعنی مشرکان ملّت دیگری هستند. بهیچوجه کیفر ستمکاران و حساب و کتابشان، متوجّه پرهیزگاران نمی‌گردد. امّا پرهیزگاران ایشان را رهنمون می‌کنند و به یاد خدا و حقّ و حقیقت می‌اندازند، به امید این که همچون خودشان پرهیزگار شوند و بدیشان بپیوندند... والاّ هرگاه در عقیده مشارکت نباشد، در چیزی مشارکت انجام نمی‌گیرد.

این آئین یزدان و فرمودهٔ او است... هر کس می‌خواهد چیز دیگری را بگوید، مانعی نیست. امّا باید بداند که او بطور کلّی از آئین یزدان با این چیزی که می‌گوید خارج می‌گردد!

۱- برابر یکی از قواعد اصول فقه: مورد خاص، مفهوم عام. (مترجم)

روند قرآنی دربارهٔ این جداگانگی مؤمنان با مشرکان ادامه می‌یابد، و حدود و ثغوری را ذکر می‌فرماید که در دائرهٔ آن کار و بار انجام می‌پذیرد:

﴿ وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللهِ وَلِيٌّ وَ لاَ شَفِيعٌ، وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لاَ يُؤْخَذْ مِنْهَا. أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا، لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴾.

کسانی را ترک کن که آئین (فطری و آسمانی) خود را به بازی و شوخی گرفته‌اند و زندگی دنیا آنان را گول زده است (و آخرت را از یادشان برده است). و به آن (زمزمهٔ جاویدان قرآن، پیوسته ایشان را) پند و اندرز بده (و بدانان بگو که در روز قیامت) هر کسی در گرو اعمالی است که انجام داده است و مسؤول چیزهائی است که فرا چنگ آورده است، و بجز خدا برای ایشان یار و یاوری و میانجی و واسطه‌ای نیست (تا مردمان را از عذاب دوزخ برهاند و به بهشت وارد گرداند). و اگر هم چنین کسی هر گونه فدیه و تاوانی (که تو می‌دانی، برای نجات خود) بپردازد، از او دریافت نمی‌گردد (و پذیرفته نمی‌شود). آنان کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده‌اند که کرده‌اند (و به زندان چیزهائی در بندند که فرا چنگ آورده‌اند). برای آنان به سبب کفری که می‌ورزیده‌اند، نوشیدنی بسیار داغ و عذاب بس دردناکی است.

در این آیه، ما در برابر چند موضوع می‌ایستیم و بدانها نگاه گذرائی می‌اندازیم:

۱ - پیغمبر ﷺ و به دنبال او هر مسلمانی، موظّف است که کسانی را ناچیز و سبکسار بداند و بشمارد که آئین خود را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند و مورد شوخی و مزاح قرار می‌دهند... این کار نابهنجار همان گونه که با گفتار انجام می‌پذیرد، با کردار نیز انجام می‌گیرد... چون کسانی که آئین خود را پایهٔ بنیادین زندگی اعتقاد و عبادت، و اخلاق و رفتار، و شریعت و قانون نمی‌سازند، و بدین سبب عزّت و احترامی برای آن قائل نیستند، در اصل آئین خود را به تمسخر و بازیچه گرفته‌اند و آن را مورد شوخی و مزاح قرار داده‌اند... کسانی که دربارهٔ ارکان و اصول این آئین، و دربارهٔ شرائع و قوانین آن سخن می‌گویند، و آنها را با تعریفات و اوصافی ذکر می‌کنند که موجب استهزاء و مزاح می‌گردد... همچنین کسانی که از «غیب» که اصلی از اصول عقیده است، با تمسخر سخن می‌رانند... اشخاصی که از «زکات» که رکنی از ارکان دین است، با تحقیر و توهین صحبت می‌کنند... آنان که در بارهٔ حیاء و شرم و اخلاق و عفّت که از قواعد بنیادین این دین بشمارند، به بدی یاد می‌کنند، و آنها را جزو صفات و خصال جامعه‌ای دهقانی یا فئودالی و یا بورژوازی پوسیده قلمداد می‌نمایند... افرادی که از قواعد زندگی زناشوئی مقرّر در اسلام، به زشتی یاد می‌کنند، یا احکام آن را نمی‌پذیرند... کسانی که حدود و احکامی را که یزدان برای زن معیّن فرموده است تا عفّت و ناموس خود را با رعایت آنها محفوظ و مصون نماید، «غل و زنجیر!» می‌نامند... مخصوصاً اشخاصی که حاکمیّت مطلقهٔ یزدان را در واقعیّت زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و قانونگذاری مردمان نمی‌پذیرند، و می‌گویند که انسانها خودشان می‌توانند بدون مقیّد بودن به قانون و شریعت خدا، چنین ویژگیها و کارهائی را بر عهده گیرند و چرخ زندگانی را به حرکت درآورند... همهٔ این گروه‌ها و افراد، مراد این آیه‌ها است، و این آیه‌ها همهٔ آنان را در بر می‌گیرد و ایشان را از زمرهٔ کسانی قلمداد می‌فرماید که دین خود را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند. به مسلمانان هم دستور داده شده است که از این چنین کسانی دوری گزینند و جدائی کنند، مگر برای پند و اندرز دادن و به یاد حقّ و حقیقت انداختن ایشان. ظالمان - یعنی مشرکان - و کافرانی که به زندان اعمال خود گرفتارند و در گرو افعال خویشند، نوشیدنی ایشان بسیار گرم است و بهرهٔ ایشان عذاب دردناکی است، به سبب کفری

که می‌ورزیده‌اند.

۲ - به پیغمبر ﷺ و سائر مسلمانان دستور داده می‌شود که با وجود ناچیز و بی‌اهمیّت شمردن شأن و مقام کسانی که دین خود را به بازی و تمسخر گرفته‌اند، و زندگی دنیوی ایشان را گول زده است، به پند و اندرز این گونه مردمان برخیزند و آنان را بترسانند و بدیشان بگویند که: خودشان در گرو کارها و چیزهائی هستند که می‌کنند، و خدا را ملاقات خواهند کرد، و دوست و آشنائی نیست که در پیشگاه یزدان به دفاع از آنان بپردازد و ایشان را مدد و کمک نماید، و شافع و میانجیی وجود ندارد که برای آنان شفاعت و میانجیگری کند. همچنین بدیشان ابلاغ دارند که از ایشان هیچگونه فدیه و تاوانی پذیرفته نمی‌گردد تا با آن بتوانند خویشتن را از گروگان اعمال و زندان افعالی که کرده‌اند رهائی بخشند.

تعبیر قرآنی دارای جمال و ژرفای ویژهٔ خود است، بدان گاه که می‌گوید:

﴿وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمٰا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهٰا مِنْ دُونِ اللهِ وَلِيٌّ وَ لاٰ شَفِيعٌ، وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لاٰ يُؤْخَذْ مِنْهٰا﴾.

و به آن (زمزمهٔ جاویدان قرآن، پیوسته ایشان را) پند و اندرز بده (و بدانان بگو که در روز قیامت) هر کسی در گرو اعمالی است که انجام داده است و مسؤول چیزهائی است که فرا چنگ آورده است، و بجز خدا برای ایشان یار و یاوری و میانجی و واسطه‌ای نیست (تا مردمان را از عذاب دوزخ برهاند و به بهشت وارد گرداند). و اگر هم چنین کسی هر گونه فدیه و تاوانی (که تو می‌دانی، برای نجات خود) بپردازد، از او دریافت نمی‌گردد (و پذیرفته نمی‌شود).

هر کسی جداگانه در گرو اعمال خود است و گرفتار در برابر افعال خویش. جز خدا هیچگونه یار و یاوری و میانجی و واسطه‌ای برای او نیست، و از وی فدیه و تاوانی پذیرفته نمی‌گردد تا خویشتن را با آن بازخرید کند و برهاند!

امّا کسانی که آئین خود را به تمسخر و بازیچه گرفته‌اند و زندگی دنیا ایشان را گول زده است، چنین کسانی در گرو کارهائی هستند که کرده‌اند، و تهدیدهائی که در آیه گذشت گریبانگیرشان می‌گردد، و به این سرنوشت دچار می‌آیند:

﴿أُولٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمٰا كَسَبُوا، لَهُمْ شَرٰابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذٰابٌ أَلِيمٌ بِمٰا كٰانُوا يَكْفُرُونَ﴾.

آنان کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده‌اند که کرده‌اند (و به زندان چیزهائی در بندند که فرا چنگ آورده‌اند). برای آنان به سبب کفری که می‌ورزیده‌اند، نوشیدنی بسیار داغ و عذاب بس دردناکی است.

به سبب کارهائی که کرده‌اند گرفتار شده‌اند، و این سزای ایشان است: نوشیدنی گرم و داغی که گلوها و شکمها را می‌سوزاند، و عذاب دردناکی که به سبب کفرشان گریبانگیرشان می‌شود، کفری که به خاطر مورد استهزاء و تمسخر قرار دادن آئینشان توسّط خودشان فراهم آمده است!

۳ - فرمودهٔ یزدان بزرگوار در بارهٔ مشرکان قابل توجّه است:

﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً﴾.

کسانی که آئین خود را به بازی و شوخی گرفته‌اند.

آیا دین مذکور در آیه، دین ایشان است؟

نصّ قرآنی منطبق بر کسانی است که اسلام را پذیرفته‌اند، سپس آئین خود را که اسلام است به تمسخر و بازیچه گرفته‌اند... این صنف از مردمان وجود داشته‌اند و به نام منافقان شناخته شده‌اند... ولیکن منافقان در مدینه بوده‌اند... آیا این بخش از آیه بر مشرکانی هم منطبق می‌گردد که اسلام را نپذیرفته‌اند؟ قطعاً اسلام دین است و بس... اسلام دین همهٔ انسانها است ... چه کسانی که اسلام را پذیرفته‌اند، و چه کسانی که اسلام را نپذیرفته‌اند و هنوز بدان گردن ننهاده‌اند... پس کسی که آئین اسلام را نپذیرد و به ترک آن گوید، آئین خود را رها کرده است و به ترک آئین خود گفته است... چرا که تنها آئینی که خدا آن را

آئین می‌نامد و می‌داند، و پس از بعثت خاتم‌الأنبیاء آن را از مردمان می‌پذیرد، دین اسلام است.

اضافهٔ دین به آنان در این فرمودهٔ الهی معنی ویژهٔ خود را دارد:

﴿وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً﴾.

کسانی را ترک کن که آئین (فطری و آسمانی) خود را به بازی و شوخی گرفته‌اند.

این آیه - خدا بهتر می‌داند - اشاره به معنی و مفهومی دارد که پیشتر گفتیم. بدین معنی که اسلام آئین جملگی انسانها است. پس هر کس آن را به تمسخر و بازیچه گیرد، در حقیقت دین خود را به تمسخر و بازی گرفته است، هر چند او از جملهٔ مشرکان باشد.

هنوز نیازمند بیان و توضیح بیشتر هستیم تا بدانیم مشرکان کیستند؟ مشرکان کسانیند که کسی را در خصائص و ویژگیهای الوهیّت، انباز خدا می‌کنند. این کار چه اعتقاد به خدائی کسی که با خدا باشد، یا با انجام مراسم پرستش برای کسی با خدا باشد، یا با پذیرش حاکمیّت و شریعت از کسی با خدا باشد، مخصوصاً پذیرش حاکمیّت و شریعت از کسانی که برای خود ادّعای چیزی از این چیزها را داشته باشند، هر چند با نامی از نامهای مسلمانان خویشتن را نامگذاری کرده باشند. پس دقّت کنیم و با امور دین خود بهتر و بیشتر آشنا شویم، و با یقین و اطمینان مسائل دین را بشناسیم و بدانیم.

۴ - حدود و ثغور همنشینی با ستمکاران - یعنی مشرکان - و کسانی که آئین خود را به بازی و تمسخر می‌گیرند، چه اندازه است؟ ... قبلاً گذشت که ماندن با چنین کسانی تنها بدان اندازه است که بدیشان پند و اندرز داده شود و از فرجام بد و کیفر ناگوار ترسانده شوند. دیگر جز این اندازه نباید با ایشان نشست و ماند، زمانی که شنیده شود آنان آیات یزدان را تمسخر می‌نمایند و به بازیچه می‌گیرند، یا پیدا گردد که می‌خواهند آیات الهی را به بازی و تمسخر گیرند، با شیوه‌ای از شیوه‌هائی که گفتیم یا با روشها و روندهای دیگری همچون اینها.

قرطبی در کتاب خود به نام «الجامع لأحکام القرآن» وقتی که می‌خواهد این آیه را معنی و تفسیر کند می‌گوید:

«در این آیه ردّی از کتاب خداوند بزرگوار است علیه کسانی که گمان می‌برند پیشوایان که حجج هستند، و همچنین پیروان ایشان، می‌توانند با فاسقان معاشرت و مصاحبت کنند، و آراء خود را با تقیّه، راست و درست بپایند و نگاه دارند...».

ما می‌گوئیم: آیهٔ مورد نظر اجازه می‌دهد معاشرت و مصاحبت به قصد موعظه و پند و اصلاح آراء تباه فاسقان، و جلوگیری از انحراف ایشان انجام بگیرد، ولی در حدودی که توضیح دادیم. امّا به نام تقیّه، معاشرت و مصاحبت با ایشان و سکوت کردن در برابر سخنان تباهی که می‌گویند و اعمال ناپسندی که می‌ورزند، حرام است. زیرا در ظاهر طرفداری از باطل، و گواهی دادن بر ضدّ حقّ و حقیقت است. همچنین کار را بر مردمان مشتبه می‌گرداند، و توهین به دین یزدان و به معتقدان به آئین یزدان است، در این صورت باید به ترک ایشان گفت و از آنان جدائی گزید.

همچنین قرطبی در کتاب خود، این اقوال را روایت نموده است:

«ابن خویز منداد گفته است: هر کس دربارهٔ آیه‌های خدا یاوه‌گوئی کند و به تمسخر پردازد، باید مجلس او ترک گردد و از او دوری گزیده شود، چه مؤمن باشد و چه کافر. در ادامهٔ سخنانش گفته است: یاران ما ورود به سرزمین دشمنان را منع می‌کنند، و دخول به کلیساها و کنشتها را درست نمی‌دانند...[1] فردی از اهل بدعت به ابوعمران نخعی گفت: تنها یک کلمه از من بشنو و بس.

۱- عمر رضی‌الله‌عنه در کلیسای بیت‌المقدس نماز گزارده است. امّا در سرزمین دشمنان قرار نداشت. بلکه در سرزمین همپیمانان و ذمّیان بود. زیرا مسیحیان در آن زمان در چنین سرزمینی همپیمان و ذمّی بودند. (مؤلّف)

از او روی گردانید و گفت: نیم کلمه را نیز نخواهم شنید![1] همچون گفته‌ای از ایوب سختیانی نیز روایت شده است. فضیل پسر عیاض گفته است: کسی که اهل بدعت را دوست بدارد خداوند عمل او را پوچ می‌نماید، و اسلام را از دل او بیرون می‌گرداند. و کسی که دخترش را به ازدواج اهل بدعت درآورد صلهٔ رحم او را قطع نموده است. و کسی که با اهل بدعت نشست و برخاست کند بدو فرزانگی داده نشده است. اگر خدا از کسی آگاه گردد که او اهل بدعت را دشمن می‌دارد امیدوارم که یزدان او را ببخشاید. ابوعبدالله حاکم از عائشه - رضی الله عنها - روایت کرده است که گفته است: رسول خدا ﷺ فرموده است:

(مَنْ وَقَّرَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ فَقَدْ أَعَانَ عَلىٰ هَدْمِ الإِسْلَامِ).

کسی که اهل بدعت را محترم دارد برای نابودی اسلام کمک کرده است.

این سخنان همه در بارهٔ اهل بدعت است، اهل بدعتی که معتقد به آئین یزدان است... همهٔ این تهدیدها و بیمها به پای تهدیدها و بیمهائی نمی‌رسد که متوجّه کسی است که با به دست گرفتن حاکمیّت ادّعای ویژگیهای الوهیّت را دارد. البتّه کسی که جانبدار او در این ادّعاء باشد، مشمول همین تهدیدها و بیمهای تند و خشن است... آخر این کار، تنها بدعت اهل بدعت نیست و بس. بلکه کفر کافر، و شرک مشرک بشمار است! کاری است که پیشینیان مرتکب آن نشده‌اند، چرا که در زمان ایشان چنین کاری نبوده است. از آن زمان که اسلام در کرهٔ زمین پیدا گشته است، کسی که گمان برده باشد مسلمان است و به اسلام ایمان دارد، چنین ادّعائی نکرده است. چنین چیزی در میان نبوده است، مگر بعد از حملهٔ فرانسویها. پس از حملهٔ فرانسویها، مردمان جسارت خروج از چهارچوب دین را پیدا کرده‌اند - مگر آنان که خدا ایشان را پائیده است و محفوظ داشته است - همچنین در میان فرموده‌های پیشینیان چیزی نیست که منطبق بر این عملکرد باشد. ادّعای حاکمیّت فراتر از همهٔ کارهائی است که این چنین احکامی را دربارهٔ آنها گفته‌اند و روایت نموده‌اند.

قُلْ أَنَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

این آهنگ بلند و نیرومندی که سر داده می‌شود دربارهٔ حقیقت الوهیّت و ویژگیهای آن، زشت شمردن شرک، و پلشت داشتن برگشت بدان پس از هدایت یافتن و رهنمود پیدا کردن، به تصویر کشیدن برگشت از دین در صحنهٔ نمایش عقبگرد رفتن مردی، و سرگردان و ویلان بودن او در بیابان برهوت بی‌نشان، و ذکر این که تنها هدایت یزدان هدایت است و بس... این آهنگ با طنین دراز و ژرفی که در همه جا می‌پیچد، پایان می‌پذیرد. آهنگ طنین‌انداز و بلندی است دربارهٔ سلطهٔ مطلق یزدان در امور آفرینش کیهان و فرمانروائی بر جهان، و پرده‌برداری از این چنین سلطه‌ای، آن هم تنها توسّط خود ایزد منّان، و پیش چشم داشتن آن - حتّی برای منکران نابینا - «در آن روزی که در صور دمیده می‌شود» و کسانی که در گورها مدفون هستند دوباره زنده می‌گردند، و یقین حاصل می‌کنند آن کسانی که

۱- در قرآن آمده است:
﴿ فَأَعْرِضْ عَمَّنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴾.
از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می‌کند و از یاد ما غافل می‌گردد، و جز زندگی دنیوی نمی‌خواهد. (نجم / ۲۹)

عقیده و باوری نداشتند: این که ملک و مملکت تنها از آن یزدان جهان است و بس، و برگشت به سوی او است:

﴿ قُلْ: أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُنٰا وَ لاٰ یَضُرُّنٰا، وَ نُرَدُّ عَلیٰ أَعْقٰابِنٰا بَعْدَ إِذْ هَدٰانَا اللهُ، کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیٰاطِینُ فِی الْأَرْضِ، حَیْرٰانَ، لَهُ أَصْحٰابٌ یَدْعُونَهُ إِلَی الْهُدَیٰ ائْتِنٰا. قُلْ: إِنَّ هُدَی اللهِ هُوَ الْهُدیٰ، وَ أُمِرْنٰا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعٰالَمِینَ. وَ أَنْ أَقِیمُوا الصَّلاٰةَ وَ اتَّقُوهُ ﴾.

بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم (و عبادت و پرستش کنیم) که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی؟ و آیا پس از آن که خداوند ما را هدایت بخشیده است (و به سوی خود رهنمون کرده است) به عقب بازگشت کنیم (و از ایمان دست بکشیم و دیگر باره به کفر برگردیم؟ و) بسان کسی (باشیم و کنیم) که شیاطین او را در زمین (بیابانهای برهوت) ویلان و سرگردان به دنبال خود کشند، و دوستانی داشته باشد که او را به راه راست خوانند و به سوی خود فریاد دارند (امّا او بدیشان گوش نکند و به دنبال شیاطین رود و گمراه و گمراه‌تر شود؟). بگو: هدایت خداوند، هدایت است و (بجز اسلام، ضلالت است، و از سوی خدا) به ما دستور داده شده است که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم (و منقاد او شویم و به فرمان او رویم) و (از سوی خدا به ما دستور داده شده است) این که نماز را بگونهٔ شایسته بخوانید و از خدا بترسید.

﴿ قل ﴾ بگو... آهنگ نیرومند مکرّری در سوره است. بیانگر این است که تنها فرمان متعلّق به یزدان یگانهٔ جهان است و بس، و پیغمبر ﷺ فقط بیم‌دهنده و تبلیغ کننده است. واژهٔ «بگو» الهام‌بخش شکوهمندیِ این فرمان، و والائی و هراسناکیِ آن است، و این را نیز می‌رساند که پیغمبر ﷺ تنها از سوی پروردگارش مأمور است و بس.

﴿ قُلْ: أَنَدْعُوا مِنْ دُونِ اللهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُنٰا وَ لاٰ یَضُرُّنٰا؟ ﴾.

بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم (و عبادت و پرستش کنیم) که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی؟.

ای محمّد ﷺ بدیشان بگو: هر گونه دعا و تضرّعی در پیشگاه کسی و چیزی جز خدا، و کمک طلبیدن و یاری خواستن از کسی و چیزی جز یزدان، و تسلیم کردن زمام اختیار خود بدین کسان و چیزهائی که بجز خدا به فریاد می‌خوانید و آنها سودی و زیانی نمی‌توانند برسانند، فرقی نمی‌کند آنهائی راکه به فریاد می‌خوانید، بت، سنگ، درخت، روح، فرشته، شیطان، انسان، و غیره باشد... همه و همه در این امر مساوی و یکسانند که نمی‌توانند کمترین سودی و زیانی برسانند. آنها ناتوان‌تر و درمانده‌تر از خود سود و زیانند. هرگونه تکان و حرکتی برابر قضا و قدر الهی به وقوع می‌پیوندد و روان می‌گردد. هر آنچه که خدا بدان اجازه ندهد انجام نمی‌پذیرد. و اگر هم انجام پذیرد تنها بدان اندازه صورت می‌گیرد که قَدَرِ یزدان اجازت فرماید، و قضای یزدان آن را پیاده نماید.

بدیشان بگو که یزدان نمی‌پسندد به فریاد خواندن و به کمک طلبیدن و عبادت و پرستش نمودن جز خدا را، و کرنش کردن در برابر جز خدا... بدیشان بگو که یزدان از این کار نابجا و سبکسرانهٔ آنان، و روند و روش نادرست ایشان، ناخشنود است... این امر چه نپذیرفتن پیشنهادهائی باشد که مشرکان به پیغمبر ﷺ پیشنهاد می‌کردند، مثلاً از جمله از او می‌خواستند که در پرستش خدایانشان شرکت جوید تا آنان هم در پرستش خدایش شرکت کنند! و چه ناخشنودی از پیشه و عملکردی باشد که مشرکان بر آن هستند، و پیغمبر ﷺ و مؤمنان جدائی کردن و دوری گزیدن از ایشان را اعلام کنند... نتیجهٔ همهٔ اینها یکسان است که زشت و ناپسند شمردن کار سبکسرانه و نابخردانهٔ مشرکان است. کاری که خود عقل انسان بر آن قلم بطلان می‌کشد، هنگامی که در پرتو نور بدو نشان داده شود، و از ته‌نشینها و رسوبات بر جای ماندهٔ گذشتگان بر کنار بماند، و از عرف و عادت چیرهٔ محیط به دور گردد.

خداوند برای به تصویر کشیدن سخافت و پوچی کردارشان، و نشان دادن ضخامت و ستبری زشتی و پلشتی رفتارشان، معتقدات ایشان را عرضه می‌کند در پرتو چیزی که یزدان مسلمانان را بدان رهنمود فرموده است، از قبیل: خدای را به یگانگی پرستیدن، و تنها او را به خداوندگاری گرفتن، و دیانت را تنها بدو اختصاص دادن و او را بدون انباز پرستش کردن:

﴿قُلْ: أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللهِ مَا لاٰ يَنْفَعُنٰا وَ لاٰ يَضُرُّنٰا وَ نُرَدُّ عَلىٰ أَعْقٰابِنٰا؟ ﴾.

بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم (و عبادت و پرستش کنیم) که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی؟ و آیا پس از آن که خداوند ما را هدایت بخشیده است (و به سوی خود رهنمون کرده است) به عقب بازگشت کنیم (و از ایمان دست بکشیم و دیگر باره به کفر برگردیم؟).

این کار عقبگرد کردن و واپسگرائی نمودن است، آن هم پس از پیشروی کردن و ترقّی نمودن!

پس از این امر، صحنهٔ برجسته و جنبان و الهامگرانه و هیجان‌انگیزی، ذکر می‌شود:

﴿كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ... حَيْرٰانَ... لَهُ أَصْحٰابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ: ائْتِنٰا ﴾.

بسان کسی (باشیم و کنیم) که شیاطین او را در زمین (بیابانهای برهوت) ویلان و سرگردان به دنبال خود کشند، و دوستانی داشته باشد که او را به راه راست خوانند و به سوی خود فریاد دارند (امّا او بدیشان گوش نکند و به دنبال شیاطین رود و گمراه و گمراه‌تر شود؟).

صحنهٔ زندهٔ برجسته‌ای از گمراهی و سرگردانی است، صحنه‌ای که نشان دهندهٔ کسی است که پس از یکتاپرستی شرک ورزد. همچنین نشان دهندهٔ کسی است که دل او میان خدای یکتای جهان، و خدایان بیشمار بندگان، پخش و پراکنده باشد، و احساس او میان هدایت و ضلالت، در جولان و نوسان باشد، و سر در بیابان برهوت گذارد... این صحنهٔ نمایش آن بندهٔ بدبخت و بدبیار است:

﴿الَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ ﴾.

کسی که شیاطین او را در زمین ویلان و سرگردان به دنبال خود کشند.

واژهٔ به دنبال خود کشیدن، خود به تنهائی معنی و مفهوم خود را به تصویر می‌زند. کاش چنین کسی به دنبال خود کشیدن را با گوش جان می‌شنید و بدان سو می‌رفت و به راه ادامه می‌داد. دست کم راه یگانه‌ای و مقصد مشخّصی می‌داشت، هر چند که در راه گمراهی!... در آن سو، دوستان راهیابی دارد که او را به جانب هدایت فریاد می‌دارند و بدو می‌گویند: «به سوی ما بیا». او میان این کشش و این فریاد «حیران» است. نمی‌داند به کدام سو رو کند و برود، و به کدام دسته و گروه پاسخ گوید و به جانب آنها بدود!

این عذاب درونی است، عذابی که به تصویر و حرکت در می‌آید، تا بدانجا که نزدیک است از لابلای تعبیر، حسّ و لمس شود!

بدان هنگام که این صحنهٔ زندهٔ برجستهٔ جنبان الهامگرانه، به سبب چنین سرنوشت زشت و ناگوار، دل و درون را لبریز از هول و هراس می‌سازد، بیان قاطعانه‌ای در می‌رسد و روند استوار درست را اعلام می‌نماید:

﴿قُلْ: إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدىٰ، وَ أُمِرْنٰا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعٰالَمِينَ، وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ اتَّقُوهُ ﴾.

بگو: هدایت خداوند، هدایت است و (بجز اسلام، ضلالت است، و از سوی خدا) به ما دستور داده شده است که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم (و منقاد او شویم و به فرمان او رویم) و این که نماز را بگونهٔ شایسته بخوانید و از خدا بترسید.

این، بیان قاطعانه‌ای در شرائط و ظروف روانی مناسب است. چه دل و درونی که این تصویرِ سرگردانی و حیرانی بی‌نهایت برای او ترسیم می‌گردد، و شکل

عذاب تلخ و دردناک حاصل از این سرگردانی و حیرانی پیاپی و جوراجور برای او کشیده و نموده می‌شود، کاملاً سهل و ساده و بی‌دردسر، پذیرای قرار و آرام قاطعانه می‌گردد... گذشته از این، در این بیان قاطعانه حقّ و حقیقت نهفته است:

﴿ قُلْ: إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدَىٰ ﴾.

بگو: هدایت خداوند، هدایت است و بس.

هدایت خدا تنها هدایت است. بلی با کمال اطمینان این چنین است، همان گونه که ترکیب بند بیانی جمله، بیانگر این است.

انسانها حیران سر در بیابان برهوت می‌نهند، هر زمان که این هدایت را رها می‌کنند، یا از چیزی از آن منحرف می‌شوند، و بدون «علمی» و «هدایت» و «کتاب روشن و روشنگری» چیزی از جهان‌بینیها، گفته‌ها، نظم و نظامها، اوضاع و احوال، قوانین و مقرّرات، و معیارها و ارزشهای خود را بجای آن هدایت برمی‌گیرند و می‌نهند.

به «انسان» از جانب یزدان قدرت شناخت برخی از قوانین هستی، و برخی از نیروها و انرژیهای آن، داده شده است. تا از این چنین شناختی در کار جانشینی در زمین بهره ببرد و استفاده کند و در پرتو آن زندگی را ترقّی و اوج بخشد و پیشرفت حاصل کند... امّا بدین انسان چنین قدرتی عطاء نشده است که در پرتو آن بتواند به اصل و کنه حقائق مطلق موجود در گسترهٔ هستی دسترسی پیدا کند، و یا این که بر اسرار و رموز غیبها و نهانیهائی احاطه حاصل نماید که از هر سو او را فرا گرفته‌اند و در خود پیچیده‌اند. از جملهٔ این غیبها و نهانیها عقل او و روح او است. حتّی غیبها و نهانیهای وظائف دستگاه‌ها و اندامهای پیکرش، و اسباب و علل نهان در پشت سر این دستگاه‌ها و اندامهائی است که آنها را به کار کردن بدین شیوه، و با این نظم و نظام، و در این راستا، وامی‌دارد.

از اینجا است که «انسان» به هدایت و رهنمود یزدان نیازمند است در هر کاری که به هستی و زندگی او مربوط باشد، اعم از: عقیده و اخلاق، معیارها و ارزشها، دستگاه‌ها و سیستمها، اوضاع و احوال، قوانین و مقرّرات، و سائر چیزهای دیگری که بر این هستی فرمانروائی دارد و واقعیّت زندگی او را نظم و نظام و سر و سامان می‌بخشد.

هر زمان که «انسان» به سوی هدایت و رهنمود یزدان برگردد، هدایت می‌یابد و رهنمون می‌شود. چرا که هدایت و رهنمود یزدان، هدایت و رهنمود است و بس. و هر زمان که انسان از هدایت و رهنمود یزدان بطور کلّی دور گردد، یا این که کمی از آن منحرف شود، و یا از پیش خود چیزی بجای آن قرار داده و تغییری در آن دهد، گمراه می‌گردد. زیرا چیزی که از زمرهٔ هدایت یزدان نیست گمراهی است ... آخر نوع سومی وجود ندارد:

﴿ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلَالُ؟ ﴾.

آیا سوای حقّ جز گمراهی است؟ (یونس / ۳۲)

انسانها بلاهای بزرگ و دردهای سترگی از دست این گمراهی چشیده‌اند، و هنوز که هنوز است همگان می‌چشند آنچه نباید بچشند. بلاها و دردهائی را به خود می‌بینند که در تاریخ بشریّت «حتمی» و قطعی است که باید به خود ببینند هر زمان که از هدایت و رهنمود یزدان منحرف گردند... این تنها «حتمیّت و قطعیّت تاریخی» یگانه و یقینی است. زیرا به فرمان یزدان است، و یزدان بدان خبر داده است. سائر حتمیّات و قطعیّات تاریخی، ادّعائی بیش نیستند. کسی که می‌خواهد بدبختی انسانها را در انحراف از هدایت و رهنمود یزدانورانداز کند و بنگرد، نیازمند این نیست که در زمین نقب بزند و اینجا و آنجا را بکاود و بکند. بدبختی انسانها پیرامون او و در همهٔ سرزمینها موجود است! چشمها آن را می‌بینند، و دستها آن را لمس می‌کنند، و در هر مکانی خردمندان و فرزانگان از آن به

فریاد آمده‌اند.[۱]

بدین خاطر روند قرآنی در آیه به سخن ادامه می‌دهد تا ضرورت تسلیم در برابر فرمان یزدان یگانه را، و پرستش یزدان یگانه را، و ترس و هراس از یزدان یگانه را مقرّر دارد:

﴿وَ أُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ اتَّقُوهُ﴾.

به ما دستور داده شده است که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم (و منقاد او شویم و به فرمان او رویم) و (از سوی خدا به ما دستور داده شده است) این که نماز را بگونۀ شایسته بخوانید و از خدا بترسید (و اوامر او را اجراء کنید).

ای محمّد بگو و بیاگاهان که تنها هدایت و رهنمود یزدان، هدایت و رهنمود است و بس. بدین خاطر به ما دستور داده شده است که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم. چه تنها او است که جهانیان باید تسلیم او گردند. همان گونه که همۀ جهانها بطور کلّی تسلیم او هستند. چه چیز باید تنها انسان را در میان جهانها و جهانیان از این تسلیم به دور دارد؟ تسلیم در برابر خداوندگاریِ همه جاگستر و فراگیری که جهانها و جهانیان آسمانها و زمین به فرمان او در گشت و گذارند، و دستور او را چشم می‌دارند!

ذکر خداوندگاری یزدان بر همۀ جهانیان در اینجا مناسب و بجا است... حقیقتی را بیان می‌دارد که چاره‌ای جز اعتراف و اعتقاد بدان نیست، و آن تسلیم همۀ هستی، اعم از جهانهائی که دیدنی و نمایان است، و جهانهائی که نادیدنی و غیرنمایان است، در برابر قوانینی است که یزدان برای سراسر کیهان پدید آورده است و گذارده است. همه چیز جهان ناتوان از شوریدن بر آنها و بیرون رفتن از دائرۀ آنها است، حتّی خود انسان هم - از لحاظ ترکیب‌بند وجودی خویش - بناچار تسلیم و مطیع چنین قوانینی است، و نمی‌تواند بر آنها بشورد و از آنها سرکشی کند... تنها چیزی که می‌ماند جانبی است که در آن دارای اختیار است، تا بدان آزمایش گردد... اختیار دارد راه هدایت پوید و یا راه ضلالت جوید... اگر در ناحیۀ اختیار نیز همچون تسلیم ترکیب بند وجود و اطاعت اندامهایش، تسلیم شود و اطاعت نماید، کارش درست و استوار خواهد بود، و وجود و سلوک او، و جسم و روح او، و دنیا و آخرت او، همآوا و هماهنگ می‌گردد.[۲]

در این که پیغمبر ﷺ و مسلمانانی که در خدمت او هستند، اعلام می‌دارند که بدیشان دستور داده شده است که تسلیم شوید، و آنان هم تسلیم شده‌اند، الهام مؤثّری است برای کسانی که یزدان در طول روزگاران دریچۀ دل ایشان را برای دریافت و پاسخگوئی باز می‌گذارد.

پس از اعلام تسلیم همه چیز و همگان در برابر یزدان جهان، از وظائف عبادت و پرستش و از تکالیف فهم و شعور، سخن می‌رود:

﴿وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ اتَّقُوهُ﴾.

و (از سوی خدا به ما دستور داده شده است) این که نماز را بگونۀ شایسته بخوانید و از خدا بترسید و (اوامر او را اجراء کنید).

اصل بنیادین، تسلیم خداوندگاری خداوند جهانیان شدن، و از سلطه و قدرت و تربیت و پرورش و راهنمائی و رهنمود یزدان اطاعت کردن است. پس از آن عبادات و مراسم دینی، و از آن به بعد تمرینات روحی و روانی، قرار دارد... عبادات و مراسم دینی، و تمرینات روحی و روانی هم بر پایۀ تسلیم، بنیانگذاری و پابرجا می‌شود... هر وقت که این پایه استوار گردد، ساختمان بر آن بناء می‌گردد.

۱- مراجعه شود به کتاب: «الإسلام و مشکلات الحضارة» فصل: «تخبط و اضطراب»، و کتاب: «التطوّر و الثبات فی حیاة البشریّة» فصل «شهادة القرن العشرین».

۲- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «مبادئ الإسلام» فصل: «الإسلام». تألیف: ابوالأعلی مودودی امیر جماعت اسلامی پاکستان.

روند قرآنی در واپسین آهنگ این بخش، حقائق اساسی مؤثّر در عقیده را گرد می‌آورد: حقیقت حشر، حقیقت خلق، حقیقت سلطه، حقیقت اطّلاع از جهان غیب و نادیدنی و جهان پیدا و دیدنی، و حقیقت فرزانگی و آگاهی... همهٔ اینها از ویژگیهای الوهیّت است، الوهیّتی که موضوع اصلی و اساسی در سوره است:

﴿ وَ هُوَ الَّذي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. وَ هُوَ الَّذي خَلَقَ ٱلسَّماوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ. وَ يَوْمَ يَقُولُ: كُنْ فَيَكُونُ. قَوْلُهُ الْحَقُّ، وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي ٱلصُّورِ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَ ٱلشَّهادَةِ، وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴾.

او آن کسی است که آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است (و آنها را بیهوده نیافریده است و بلکه از روی حکمت و هدف ساخته است) و هر وقت (ارادهٔ خدا بر پیدایش چیزی قرار گیرد، بدان) می‌گوید: باش، پس می‌شود. سخن او حقّ است (و فرمان او شدنی) و مالکیّت (مطلق و تصرّف همه جانبه) از آن او است، در آن روزی که (برای اعلان رستاخیز) در صور دمیده شود. دانای آشکارو پنهان است (و در کار او گذشته و حال و آینده یکسان است. او آگاه از همهٔ چیزهائی است که نهان از حواسّ و ابصار، یا قابل رؤیت در لیل و نهار است) و او حکیم (در کردار و) آگاه (از احوال انسان، و مطّلع از بواطن و ظواهر جهان) است.

تسلیم فرمان یزدان جهان شدن ضرورت دارد و واجب است ... او کسی است که مردمان در پیشگاه وی گردآورده می‌شوند. پس سزاوار است که آنان پیش از روز گردهمآئی - که قطعی و حتمی است - کارهائی بکنند و اندوخته‌هائی پیشاپیش برای خود بفرستند که ایشان را نجات دهد و رهائی بخشد. سزاوار ایشان است که امروز تسلیم فرمان یزدان گردند، همان گونه که همهٔ جهانیان تسلیم دستور او هستند، پیش از این که در مقابل یزدان بایستند و مورد سؤال و پرسش قرار گیرند ... همچنین تصوّر این حقیقت - که حقیقت حشر و گردهمآئی است - الهامگر تسلیم فرمان یزدان شدن در آغاز کار است، چراکه در پایان کار نیز گریزی از تسلیم فرمان یزدان نیست.

﴿ هُوَ الَّذي خَلَقَ ٱلسَّماوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ ﴾.

او کسی است که آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است (و آنها را بیهوده نیافریده است و بلکه از روی حکمت و هدف ساخته است).

این نیز حقیقت دیگری است و به عنوان سبب دیگری از آن سخن می‌رود، و در جمع اسباب گرد آورده می‌شود... یزدانی که به مردمان دستور داده می‌شود که تسلیم فرمان او باشند، کسی است که آسمانها و زمین را آفریده است، و او است که می‌آفریند و فرمانروائی می‌کند و داوری می‌نماید و دستور می‌دهد و برآورده می‌کند و امور هستی را اداره می‌نماید و راه می‌برد. او آسمانها و زمین را «به حقّ» آفریده است. پس حقّ سنگ زیر بنای جهان و جهانیان است ... گذشته از این که این آیه خیالات و اوهامی را نفی می‌کند که فلسفه - بویژه فلسفهٔ افلاطونی و ایده‌آلیستی - دربارهٔ این جهان معرّفی کرده است و گفته است: این جهان محسوس خیال و گمانی بیش نیست و در حقیقت وجود ندارد! چنین آیه‌ای گذشته از تصحیح همچون جهان‌بینیهائی، الهام می‌کند که حقّ در ساختار این جهان، و در اهداف و نتائج آن، رکن اساسی است. حقّی که مردمان بدان پناه می‌برند، تکیه بر حقّی دارد که نهان در سرشت جهان و پیکرهٔ هستی است، و از مجموعهٔ آن دو نیروی عظیم و عجیبی فراهم می‌آید که هرگز باطل در برابر آن تاب مقاومت و توان ایستادگی را ندارد. باطلی که ریشه در ساختار جهان ندارد. بلکه همچون درخت ناپاکی است که از زمین کنده شده باشد و بازیچهٔ دست طوفانها گشته و یک لحظه در جائی آرام و قرار نداشته باشد. یا به کف و خس و خاشاکی می‌ماند که بیهوده به گوشه و کناری انداخته می‌شود. آخر باطل در ساختار جهان همچون حقّ اصیل و بنیادین نیست... این هم حقیقت بزرگی است و دارای اثر ژرف

و سترگی است.
وقتی که مؤمن احساس می‌کند حقّی که با او است - در زندگی شخصی و در حدود ذات خود - با حقّ بزرگی پیوند و اتّصال دارد که در پیکرهٔ این هستی است، و این حقّ بزرگ نیز با حقّ مطلق ذات یزدان سبحان پیوند و اتّصال دارد، همان گونه که در آیهٔ دیگری نیز آمده است:

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ ﴾.

آن (چیزهائی که در آیات پیشین بازگو شده است) بدان خاطر است که (بدانید) خدا حقّ است (و لذا نظامی را که آفریده است نیز حقّ بوده و بیهوده و بی‌هدف نیست).
(حج / ۶)

مؤمنی که این حقیقت را بدین نحو هولناک عظیم می‌شناسد، باطل را - هر چند خود را بزرگ و پفیده و سرکش و ستمگر و توانا بر اذیّت و آزار مقدّر نشان دهد - همچون حبابی پدید آمده بر این وجود می‌بیند و بس، حبابی که بی‌بنیاد است و یاری نمی‌شود، و هر چه زودتر پاره و پوچ می‌گردد، و بگونه‌ای از میان می‌رود که انگار در این جهان وجود نداشته است.
همچنین چه بسا غیر مؤمن هم در برابر تصوّر این حقیقت، به لرزه و هراس افتد و تسلیم فرمان یزدان شود و به سوی حقّ برگردد.

﴿ وَ یَوْمَ یَقُولُ: کُنْ فَیَکُونَ ﴾.

هر وقت (ارادهٔ خدا بر پیدایش چیزی قرار گیرد، بدان) می‌گوید: باش! پس می‌شود.

قدرت و سلطهٔ توانا است. مشیّت و ارادهٔ آزاد است، توانا و آزاد در آفرینش و نوآوری و تغییر و تبدیل... عرضهٔ این حقیقت، گذشته از این که از کارهای زیربنائی عقیده در دلهای مؤمنان است، مؤثّر و الهام‌بخش دلهای کسانی نیز هست که دعوت می‌گردند تسلیم فرمان یزدان جهان و آفریدگار به حقّ شوند، ایزد بزرگواری که می‌گوید: بشو! پس می‌شود.

﴿ قَوْلُهُ الْحَقُّ ﴾.

سخن او حقّ است (و فرمان او شدنی).

فرقی نمی‌کند این سخن راجع به آفرینش باشد و با آن پدیده‌ها پیدا و ایجاد شوند:

﴿ کُنْ! فَیَکُونُ ﴾.

باش! پس می‌شود.

و چه این سخن، گفتاری باشد که با آن دستور به تسلیم در برابر یزدان یگانه باشد. یا این که سخنی باشد که با آن برای مردمان تسلیم شونده، قانونگذاری می‌فرماید. و یا این که سخنی باشد که با آن از گذشته و حال و آینده، و از آفرینش و پیدایش و رستاخیز و گردهمآئی و پاداش و کیفر خبر می‌دهد.
سخن او دربارهٔ همهٔ اینها حقّ است... سزاوار کسانی است که چیزی از آفریدگان را انباز خدای یگانه می‌کنند که نه سودی می‌رساند و نه زیانی، تسلیم فرمان یزدان یکتا گردند و بس. همچنین شایستهٔ مقام کسانی است که به دنبال سخنان دیگران روان می‌گردند، و تفسیر و تعبیر ایشان را در بارهٔ هستی و قوانین زندگی می‌شنوند و راههای گوناگون را می‌پویند، مطیع اوامر یزدان شوند.

﴿ وَ لَهُ الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِي الصُّورِ ﴾.

مالکیّت (مطلق و تصرّف همه جانبه) از آن او است، در آن روزی که (برای اعلان رستاخیز) در صور دمیده شود.

در این روز که روز حشر و گردهمائی است روزی است که در آن به صور - شاخ تو خالی همچون شیپور - دمیده می‌شود. آن روز زمان رستاخیز و زندگی دوبارهٔ مردگان است، با چگونگی و کیفیّتی که هیچ کسی از مردمان بدان آشنا نیست. چگونگی و کیفیّتی است که غیب بشمار است، و یزدان آگاهی از آن را به خود اختصاص داده است. صور نیز چه از لحاظ ماهیّت و چه از نظر حقیقت، جزو غیب است. مردگان چگونه به صدای صور پاسخ می‌گویند هم جزو غیب است. روایتهائی که ذکر شده‌اند می‌گویند: صور بوقی از نور

است. فرشته‌ای در آن می‌دمد. همهٔ کسانی که در گورها قرار دارند صدای آن را می‌شنوند. از جاهای خود برمی‌خیزند و روانهٔ محشر می‌گردند. این نفخهٔ دوم در صور دمیدن است. امّا نفخهٔ اوّل در صور دمیدن، باعث می‌گردد که همهٔ کسانی که در آسمانها و زمین هستند بمیرند، مگر کسانی که یزدان بخواهد، همان گونه که در سورهٔ زمر آیه ۶۸ آمده است:

﴿ وَ نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي ٱلْأَرْضِ - إِلاَّ مَنْ شَاءَ ٱللهُ - ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴾.

در صور دمیده خواهد شد و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، بناگاه همگی (جان می‌گیرند و) به پا می‌خیزند و می‌نگرند (تا در حقّ ایشان چه شود و حساب و کتابشان کی انجام پذیرد و سرنوشتشان به کجا بینجامد).

این اوصاف صور، و آثار دمیدن در آن، ما را مطمئنّ می‌سازد که بگوئیم: این امور فراتر از چیزهائی هستند که انسانها در این کرهٔ خاکی بدانها آشنایند یا آنها را تصوّر می‌کنند... بدین خاطر از زمرهٔ غیب بشمار می‌آیند، غیبی که تنها یزدان از آن آگاه است... آنچه ما از آن می‌دانیم، همان اندازه است که خداوند وصف و تأثیر آن را برای ما ذکر فرموده است، و از حدّ و اندازه‌ای تجاوز نمی‌کنیم که یزدان برایمان مشخّص نموده است. زیرا اگر از این مرز پا فراتر نهیم، از لغزش در امان نمی‌مانیم و یقین و اطمینانی پیدا نمی‌نمائیم. بلکه آنچه در میان خواهد بود، شکّ و گمان است و بس!

در این روز که در آن در صور دمیده می‌شود، پیدا و هویدا می‌گردد - حتّی برای منکران و برای نابینایان - که ملک و مملکت و حکم و حکومت تنها از آن یزدان جهان است و بس، و سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت آفریدگار، و اراده و مشیّتی جز اراده و مشیّت کردگار، وجود ندارد... سزاوار کسانی است که در این دنیا مطیعانه تسلیم فرمان یزدان نمی‌شوند، این که تسلیم فرمان خدا شوند، پیش از این که در روزی تسلیم سلطه و قدرت مطلق خدا گردند که در آن در صور دمیده می‌شود.

﴿ عَالِمُ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ ﴾.

دانای آشکار و پنهان، و نادیدنی و دیدنی است.

خداوند آگاه از غیب نهان از دیدگان مردمان است، همان گونه که این جهان دیدنی برای او عیان است، و کاری از کارهای انسانها از دیدگان او نهان و پنهان نمی‌ماند... پس حال که چنین است سزاوار ایشان و شایستهٔ مقام آنان است که تسلیم فرمان یزدان گردند و او را بپرستند و از عذاب و خشم او بپرهیزند. همچنین این حقیقت، محضِ خود حقیقت ذکر می‌شود، و در رویاروئی با تکذیب کنندگان و دشمنان، از تأثیر بسزائی و الهام روشنی برخوردار است.

﴿ وَ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴾.

او حکیم (در کردار و) آگاه (از احوال انسان، و مطّلع از بواطن و ظواهر جهان) است.

یزدان کارهای جهانی را می‌گرداند که آن را آفریده است، و کارهای بندگانی را در دنیا و آخرت، با حکمت و فرزانگی و اطّلاع و آگاهی می‌چرخاند، که آنان را در ید قدرت خود دارد... پس بر آنان واجب است که تسلیم رهنمود او و شریعت او گردند، و در پرتو آثار حکمت و فرزانگی، و اطّلاع و آگاهی او، سعادتمند شوند. فقط در زیر سایهٔ هدایت و رهنمود الهی بغنوند، و از بیابان برهوت سرگردانی بیرون شوند، و به زیر سایهٔ حکمت و فرزانگی، و اطّلاع و آگاهی روند، و در کنف هدایت و بصیرت بغنوند...

بدین منوال، این حقیقت تأثیر بسزائی و الهام بخشی برای خردها و دلها دارد.

۞ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي
أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٧٤﴾ وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ
مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾
فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ
لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا
رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ
الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا
أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾
إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ
أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا
تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا
تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ
سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾
الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ
وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ
قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾
وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا
هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ
وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾
وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾
وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى
الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾ وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ
وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي
بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ
فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ
﴿٨٩﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٠﴾
وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ
قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ
تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا
أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾
وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ
أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ
وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩٢﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى
اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ
مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ
وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ
وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ
كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ
وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ
لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾

این درس، هر چند که طولانی است، امّا دارای یک تار و پود است، و موضوعی را در بر می‌گیرد با بندها و بخشهائی که با یکدیگر پیوند دارند... این درس در این سوره، به موضوع بنیادینی می‌پردازد، و آن بنیانگذاری عقیده است بر پایهٔ شناخت فراگیر و شاملی از حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت، و پیوندهائی که میان آن دو موجود است. امّا با شیوه‌ای که جدای از شیوه‌ای است که روند سوره از آغاز تا به حال دنبال کرده است... با شیوهٔ داستانسرائی به موضوع ادامه می‌دهد و پیروهائی بر آن می‌زند... همراه با آن، انگیزه‌های الهامگرانه‌ای ذکر می‌شود که سوره از آن لبریز می‌گردد. از جملهٔ آنها صحنه‌ای از احتضار، یعنی واپسین لحظات زندگی است. صحنه‌ای است با نشانه‌های کامل خود. تمام این صحنه با یک نَفَس طولانی پیاپی بیان می‌گردد و در میان موجهای متّصلی قرار می‌گیرد که در سرآغاز سوره از آن سخن گفتیم.

درس بطور کلّی کاروان ایمانی را عرضه می‌دارد که پیاپی به دنبال همدیگر آمده است و زنجیرهٔ آن از نوح علیه‌السلام تا محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از یکدیگر نگسیخته است. در سرآغاز این کاروان، حقیقت الوهیّت را عرضه می‌دارد بدان گونه که در فطرت بنده‌ای از بندگان خوب و شایستهٔ یزدان به نام ابراهیم علیه‌السلام جلوه‌گر آمده است. صحنهٔ زیبای راستینی از فطرت سالم به تصویر زده می‌شود. فطرتی که خدای راستین خود را می‌جوید. خدائی که آن را در ژرفاهای درون خویشتن می‌یابد، ولی در بیرون با انحرافات و کژرویهای جاهلیّت و اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای آن رویاروی می‌گردد. کار این فطرت بدانجا می‌کشد که سرانجام اندیشه و جهان‌بینی راستینی پیدا و هویدا می‌گردد که با آنچه در ژرفاهای درون او نقش بسته است مطابقت می‌نماید و همخوانی دارد. این فطرت، دلیل و حجّتی را که در ژرفاها و گوشه‌های درون خود می‌یابد، بس نیرومندتر و پایدارتر از دلیل و حجّتی می‌بیند که در بیرون، یعنی جهان دیدنی و محسوس مشاهده می‌کند! این دلیل و حجّت درونی وقتی نمودار می‌گردد و به گفتار در می‌آید که روند سوره از ابراهیم علیه‌السلام به سخن می‌پردازد و او را پس از راهیابی و رهنمون به پروردگار راستینش، و اطمینان او به چیزی که در دل خود یافته است، معرّفی می‌کند:

﴿ وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ. قَالَ: أَتُحَاجُّونِّي فِي اللهِ وَ قَدْ هَدَانِ؟ وَ لاَ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ، إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئاً، وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً، أَفَلاَ تَتَذَكَّرُونَ؟ وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ لاَ تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَاناً؟ فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ ﴾.

قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند (و وی را از خشم خدایان خود ترساندند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که در بارهٔ خدا با من بستیزید، و حال آن که مرا (خداوند با دلائل روشن به سوی حق راهنمائی کرده است و) هدایت بخشیده است؟ من از آن چیزهائی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از سوی آنها و از جانب کسی زیانی به من نمی‌رسد) امّا اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بیگمان بدو) می‌رسد. دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است (و خدای من از هر چیز آگاه است، ولی خدایان شما از چیزی آگاهی ندارند). آیا یادآور نمی‌شوید (و از خواب غفلت بیدار نمی‌گردید و متوجّه نیستید که چیزهای عاجز و درمانده مستحقّ پرستش نمی‌باشند؟). چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آن که شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهان که همهٔ کائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقّانیّت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدامیک از دو گروه (بت‌پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان (و نترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است؟).

سپس روند سوره با کاروان ایمان به پیش می‌رود. کاروانی که چسبیده به همدیگر پیاپی در حرکت است و گروه بزرگواری از پیغمبران یزدان در طول سالهای طولانیِ زمان، آن را رهبری می‌کنند. در این کاروانی که به قافله سالاری پیغمبران در حرکت است، شرک مشرکان و تکذیب تکذیب کنندگان پوچ و بی‌ارزش است، و در دو سوی این کاروان عظیم محترم، پراکنده می‌گردد. کاروانی که چسبیده به یکدیگر و دنبال همدیگر به راه خود ادامه می‌دهد. آخرِ این کاروان بزرگ به اوّلِ آن متّصل می‌شود، و ملّت یگانه‌ای را تشکیل می‌دهد. ملّتی که آخرِ آن از هدایتی پیروی می‌کند که اوّلِ آن از آن پیروی کرده است، بدون این که زمانی و مکانی در آن معتبر باشد، یا نژادی و قومی، و حسب و نسبی، و لون و رنگی، در آن دارای ارزش باشد... ریسمانِ به هم متّصلی که در میان همگان است، همین آئین یکتائی است که آن را قافله سالاران

والاعمقام بر دوش خود می‌کشند.

صحنهٔ بس زیبائی است که از لابلای فرمودهٔ یزدان سبحان به پیغمبر بزرگوار خود، پس از عرضه کردن آن کاروان عظیم، جلوه گر می‌آید:

﴿ ذٰلِکَ هُدَی اللهِ یَهْدِي بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ، وَ لَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مٰاکٰانُوا یَعْمَلُونَ. أُولٰئِکَ الَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ. فَإِنْ یَکْفُرْ بِهٰا هٰؤُلاٰءِ فَقَدْ وَکَّلْنٰا بِهٰا قَوْماً لَیْسُوا بِهٰا بِکٰافِرِینَ. أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللهُ فَبِهُدٰاهُمُ اقْتَدِهْ. قُلْ: لاٰ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً، إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْرَیٰ لِلْعٰالَمِینَ ﴾.

این (توفیق بزرگی که چنین شایستگان و برگزیدگانی بدان نائل آمدند) توفیق خدائی است و خداوند هر کس از بندگانش را بخواهد بدان نائل می‌سازد. اگر (این چنین شایستگانی - چه رسد به دیگران -) شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می‌سوخت). آنان کسانیند که کتاب (آسمانی و حکمت (ربّانی) و نبوّت (یزدانی) بدیشان دادیم. اگر (این مشرکان مکّه و کافران معاصر تو) نسبت بدان (سه چیز) کفر ورزند (مهمّ نیست. زیرا) ما کسانی را عهده‌دار (حفظ و سود بردن از) آن (سه چیز) می‌سازیم که نسبت بدان کفر نمی‌ورزند (و بلکه همچون اهل مدینه به جان در راه آن می‌کوشند). آنان کسانیند که خداوند ایشان را هدایت داده است (و توفیق رسیدن به راه حقّ و نیکی عطاء نموده است) پس از هدایت ایشان پیروی کن (و به راه ایشان برو. ای پیغمبر! همان گونه که این پیغمبران به پیروان خود گفته‌اند، تو نیز به پیروان خود بگو: من در برابر (تبلیغ رسالت آسمانی و ابلاغ فرمان یزدانی) پاداش و مزدی از شما نمی‌طلبم. این قرآن (که تبلیغ آن وظیفهٔ من است) چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

پس از عرضهٔ این کاروان بزرگوار، کسانی تهدید می‌گردند که گمان می‌برند خداوند پیغمبرانی را برنینگیخته است و روانه نفرموده است، و برای مردمان کتابی را نازل نکرده است... این چنین کسانی خدای را چنانکه باید نشناخته‌اند و والائی او را ارج ننهاده‌اند. کسی خدای را چنانکه باید و شاید نشناخته است که می‌گوید: یزدان مردمان را به حال خود رها کرده است و به خردهایشان واگذار نموده است و ایشان را به دست هواها و هوسها و خواستها و آرزوها و ضعفها و ناتوانیها سپرده است. کی چنین کاری شایستهٔ مقام الوهیّت و ربوبیّت یزدان، و دانش و فرزانگی و دادگری و مهربانی دادار جهان است؟... مهربانی و دانش و فرزانگی و دادگری یزدان، مقتضی این است که ایزد جهان پیغمبرانی را به سوی بندگانش گسیل دارد، و برای برخی از پیغمبران کتابهائی را نازل گرداند، تا همگی تلاش و کوشش کنند انسانها را به سوی آفریدگارشان رهنمود نمایند، و فطرتشان را از زیر توده‌هائی بیرون بکشند که دلهایشان را چرکین و زنگ زده می‌گرداند، و سوراخهای آنها را می‌بندد، و دستگاه‌های دریافت کردن و پاسخ گفتن را در آن از کار می‌اندازد... مثالی در این رابطه ذکر می‌فرماید که کتاب نازل شده بر موسی است. این کتاب، جملگی کتابهای آسمانی پیش از خود را تصدیق می‌نماید و راست قلمداد می‌کند.

این درس طولانی، با بندها و بخشهای پیوسته و مربوط، پایان می‌پذیرد با اظهار تنفّر از کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، و با بیزاری جستن از ادّعای کسانی که گمان می‌برند از سوی یزدان بدیشان وحی می‌شود، و ادّعاء می‌کنند که می‌توانند همچون این چیزهائی که خدا نازل فرموده است، ایشان نیز نازل گردانند!... این ادّعاهائی است که بعضی از کسانی که با دعوت اسلامی رویاروی شدند برای خود ادّعاء می‌کردند، و برخی از آنان ادّعای دریافت وحی آسمانی، و برخی ادّعاء نبوّت و پیغمبری را داشتند.

در پایان درس، صحنهٔ واپسین لحظات غم‌انگیز مشرکان به نمایش درمی‌آید:

﴿ وَ لَوْ تَرَیٰ إِذِ الظّٰالِمُونَ فِي غَمَرٰاتِ الْمَوْتِ، وَ

الْمَلائِكَةُ باسِطُوا أَيْديهِمْ: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ، الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ. وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادىٰ كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ، وَ ما نَرىٰ مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فيكُمْ شُرَكاءُ! لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ، وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ! ﴾.

اگر ستمکاران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دستهای خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بناگوششان تپانچه و بر پشتشان تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی) خویشتن را برهانید. این زمان به سبب دروغهائی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوارکننده‌ای می‌بینید. (روز رستاخیز پروردگار به مردم می‌فرماید: اکنون) شما تک و تنها (و بدور از خویشان و یاران و مال دنیا، حیات دوباره یافته‌اید و برای حساب و کتاب، یک یک و لخت و عور) به سوی ما برگشته‌اید؛ همان گونه که روز نخست شما را آفریدیم (و برهنه و عریان و بدون هیچ گونه توشه و توان، به صحنهٔ جهان گسیل داشتیم؛ و هر چه به شما داده بودیم، از خود بجای گذاشته‌اید (و دست خالی بدینجا آمده‌اید) و میانجیگرانی را با شما نمی‌بینیم که گمان می‌بردید (در نزد خدا به یاریتان می‌شتابند و) آنان در خودِ (پرستش و عبادت) شما شریک (و سهیم با خدا) هستند! دیگر پیوند شما گسیخته است (و روابط خویشی و دوستی و پدری و فرزندی و فرمانبری و فرماندهی پاک بریده است و تمام پندارها و تکیه‌گاهها) و چیزهائی که گمان می‌بردید (که کاری از آنها ساخته است) از (یدِ) شما گم و ناپدید گشته است.

صحنه‌ای از شخص دل شکستهٔ غمزدهٔ هراسناکی است. خواری و پستی در گوشش طنین‌انداز است، و تنبیه و تهدید همدم او است. اینها پاداش تکبّر و رویگردانی و تهمت زدن و تکذیب کردن است.

❁

﴿ وَ إِذْ قالَ إِبْراهيمُ لِأَبيهِ آزَرَ: أَتَتَّخِذُ أَصْناماً آلِهَةً؟ إِنّي أَراكَ وَ قَوْمَكَ في ضَلالٍ مُبينٍ... وَكَذٰلِكَ نُري إِبْراهيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنينَ... فَلَمّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأىٰ كَوْكَباً. قالَ: هٰذا رَبّي، فَلَمّا أَفَلَ قالَ: لا أُحِبُّ الْآفِلينَ... فَلَمّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ: هٰذا رَبّي، فَلَمّا أَفَلَ قالَ: لَئِنْ لَمْ يَهْدِني رَبّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّالّينَ. فَلَمّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ: هٰذا رَبّي، هٰذا أَكْبَرُ، فَلَمّا أَفَلَتْ قالَ: يا قَوْمِ إِنّي بَريءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ. إِنّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنيفاً، وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ ﴾.

و (برای مردمان بیان کن چیزهائی را که رخ داد) بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتهائی را به خدائی می‌گیری!! (مگر زشت نیست که انسان عاقل، سنگهای بی‌جان را پرستش و عبادت کند و در برابر تراشیده‌های دست خود کرنش برد؟!). به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار (و به دور از راه پروردگار) می‌بینم. و همان گونه (که گمراهی قوم ابراهیم را در امر پرستش بتها به او نمودیم، بارها و بارها نیز) مُلک عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمرهٔ باورمندان راستین شود (و بر راستای خداشناسی رود. از جمله) هنگامی که شب او را در بر گرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند) ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! امّا هنگامی که غروب کرد (برای ابطال عقیدهٔ ستاره‌پرستان موجود در آن محیط) گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم (و به عبادت چیزهای تغیّرپذیر و زوال‌پذیر نمی‌گرایم). و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانهٔ افق) دید (دوباره بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! امّا هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من، بیگمان من از

آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) برکنارم و از زمرهٔ مشرکان نیستم.

صحنه‌ای که روند قرآنی در این آیات آن را به تصویر می‌کشد بس زیبا و دلربا است... صحنهٔ فطرت است. فطرت پیش از هر چیز اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای جاهلیّت را در بارهٔ بتها زشت و ناپسند می‌شمارد. آنگاه پس از مردود شمردن بتها، با شوق و ذوق ژرف و جوشان حرکت می‌کند و خدای حقّ خود را می‌جوید. خدائی که او را در زوایای درونش می‌یابد، ولی در داخل فهم و شعورش او را روشن و بی‌پرده نمی‌بیند. با رغبت و اشتیاق پنهان در اندرون جان، به هر چیزی متوسّل می‌گردد که گمان می‌برد چه بسا او همان خدائی باشد که وی را می‌جوید! یک یک آنها را بررسی و وارسی می‌کند و به محک آزمون می‌زند و آنها را نادرست و ناروا می‌یابد، و می‌بیند که آنها با حقیقت و صفت خدائی که در درون او پنهان است، مطابقت ندارند... سرانجام حقیقت را می‌یابد، حقیقتی که در خود فطرت می‌درخشد و جلوه‌گر می‌آید. با شادی فراوان و اطمینان کامل از یافتن این حقیقت روان می‌گردد و با جوش و خروش حاصل از این ملاقات، یقین خود را اعلان می‌کند، یقینی که بر اثر مطابقت و سنجشی بدان رسیده است که فهم و شعورش با حقیقت نهان در خود فطرت انجام داده است و همان حقیقت تنها حقیقت بوده است و بس... صحنهٔ بس زیبا و دلربائی است، صحنه‌ای که در دل ابراهیم علیه‌السلام جلوه‌گر آمده است. روند قرآنی آزمون بزرگی را عرضه می‌دارد که ابراهیم علیه‌السلام در آن پیروز شده است و سرافرازانه آن را پشت سر گذاشته است و در این آیات کوتاه از آن سخن رفته است...

این، داستان فطرت با حقّ و باطل است. داستان عقیده‌ای نیز هست که مؤمن آن را فریاد می‌دارد و آشکارا زبان بدان می‌گشاید و در این راستا از سرزنش سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسد، و در آن نه با پدر و نه با خانواده و نه با قوم و نه با قبیله سازشکاری نمی‌کند... همان گونه که ابراهیم علیه‌السلام در برابر پدرش و قوم و قبیله‌اش، سخت و قاطعانه و آشکار ایستاد:

﴿ وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ: أَتَتَّخِذُ أَصْنٰاماً آلِهَةً؟ إِنِّي أَرٰاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ ﴾.

و (برای مردمان بیان کن چیزهائی را که رخ داد) بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتهائی را به خدائی می‌گیری!! (مگر زشت نیست که انسان عاقل، سنگهای بی‌جان را پرستش و عبادت کند و در برابر تراشیده‌های دست خود کرنش برد؟!). به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار (و به دور از راه پروردگار) می‌بینم.

این، فطرت است که با زبان ابراهیم سخن می‌گوید. ابراهیم با فهم و شعور خود هنوز به خدای خویش پی نبرده است. ولی فطرت سلیم او، در اصل قبول ندارد این بتهائی که قوم او آنها را می‌پرستند خدا باشند. قوم ابراهیم از کلدانیان عراق بودند. بتها را می‌پرستیدند و ستارگان را نیز پرستش می‌نمودند. خدائی که پرستیده می‌شود، و بندگان در وقت خوشی و سلامت، و در زمان ناخوشی و بیماری، بدو رو می‌کنند، و مردمان و جانداران را آفریده است، این چنین خدائی در فطرت ابراهیم، نمی‌تواند بتی از سنگ، یا بتی از چوب باشد... هنگامی که این بتها نمی‌توانند بیافرینند و روزی بدهند و بشنوند و پاسخ دهند - اینها هم آشکار و پیدا است - پس سزاوار پرستش نیستند. همچنین شایان این هم نیستند که خدایانی باشند و میان یزدان راستین جهان و بندگان واسطه قلمداد شوند.

در این صورت فطرت ابراهیم علیه‌السلام پیش از هر چیز آن را گمراهی روشن احساس می‌کند. فطرت ابراهیم علیه‌السلام نمونهٔ کامل فطرتی است که یزدان مردمان را بر آن سرشته است... گذشته از این، نمونهٔ کامل فطرتی است که با گمراهی روشن رویاروی می‌گردد و آن را زشت و پلشت می‌بیند و از آن بیزاری می‌جوید، و سخنان حقّ را آشکارا فریاد می‌دارد، بدان هنگام که کار و بار

عقیده در میان است و حقّ را باید آشکار گفت:

﴿ أَتَتَّخِذُ أَصْنَاماً آلِهَةً؟ إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾.

آیا بتهائی را به خدائی می‌گیری!! (مگر زشت نیست که انسان عاقل، سنگهای بی‌جان را پرستش و عبادت کند و در برابر تراشیده‌های دست خود کرنش برد؟!). به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار (و به دور از راه پروردگار) می‌بینم.

این سخنی است که ابراهیم علیه‌السلام آن را به پدر خود می‌گوید. ابراهیمی که توبه‌کار و بردبار و خوش اخلاق و با گذشت و بزرگوار و نرمخو است، بدان گونه که اوصاف او در قرآن مجید آمده است. امّا اینجا پای عقیده در میان است. عقیده هم فراتر از روابط پدری و پسری است. و بالاتر از احساسات شکیبائی و گذشت است. ابراهیم پیشوائی است که یزدان به مسلمانانِ فرزند او دستور می‌دهد که او را رهبر و سرمشق خود قرار دهند و بدو اقتداء کنند. داستان هم بیانگر این است که باید او را الگو و نمونه کرد.

ابراهیم علیه‌السلام همچنین با خلوص و صفای فطرتی که داشت و با اطاعت و کرنشی که در برابر حقّ می‌ورزید، سزاوار این بود که یزدان پرده‌ها را از جلو چشمان ابراهیم علیه‌السلام به کنار زند، و اسرار نهان در جهان را بدو بنماید، و دلائل و براهینی بدو نشان دهد که وی را به هدایتی رهنمود و الهام کند که در گسترهٔ هستی است:

﴿ وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴾.

همان گونه (که گمراهی قوم ابراهیم را در امر پرستش بتها به او نمودیم، بارها و بارها نیز) مُلک عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمرهٔ باورمندان راستین شود (و بر راستای خداشناسی رود).

با این فطرت سالمی که ابراهیم داشت، و با این بینش بازی که او داشت، و بر اثر شیوهٔ خالصانه‌ای که در برابر حقّ در پیش گرفته بود، و به سبب مبارزهٔ سرسختانه‌ای که با باطل از خود نشان می‌داد، ما به ابراهیم حقیقت این مُلک و مملکت را نمودیم، ملک و مملکت آسمانها و زمین را... و او را بر اسرار پنهان در درون کیهان مطّلع ساختیم، و از نشانه‌های شناخت خدا که بر همه جای صفحات هستی پراکنده است آگاه کردیم، و میان دل او و فطرت او و الهامهای ایمان و دلائل هدایت موجود در این جهان شگفت، پیوند برقرار نمودیم، تا بتواند از پلّهٔ انکار پرستش خدایان پوچ و نادرست گام فراتر نهد، و به پلّهٔ یقین آگاه از خدای راستین برسد.

این، راه روشن و استوار فطرت است... شعوری است که توده‌ای بر آن ننشسته است و گرد و غباری آئینهٔ آن را تیره و تار ننموده است. چشمی است که شگفتیهای ساختار یزدان را در گسترهٔ جهان می‌بیند و بدانها می‌نگرد. تدبّر و تفکّری است که صحنه‌ها را ورانداز می‌کند و می‌پاید تا بدان هنگام که به زبان می‌آیند و از رازهای پنهان در خطوط و زوایای خود سخن می‌گویند... سرانجام هدایت یزدان به پاداش تلاش در راه او سر می‌رسد.

ابراهیم علیه‌السلام این چنین حرکت کرد و قدم در راه نهاد و در این راه خدای را یافت. او را در درون فهم و شعور خود یافت، پس از آن که او را تنها در فطرت و دل خود می‌یافت... حقیقت الوهیّت را در فهم و شعور خود مطابق با همان حقیقتی یافت که در فطرت و دل نهان بود.

پس همراه با فطرت راستین ابراهیم این سفر شوق و شور را ادامه دهیم... این سفر، کوچ عظیم و هولناکی است، هر چند ساده و آسان به نظر می‌آید! سفری است از نقطهٔ ایمان فطری به سوی نقطهٔ ایمان شعوری! ایمانی که انسان با بودن آن مکلّف به انجام فرائض و واجبات، و پیروی از قوانین و مقرّرات می‌شود. ایمانی است که یزدان سبحان عموم مردمان را در آن تنها به خردهایشان واگذار نمی‌کند و بس. بلکه چنین ایمانی را در رسالتهای پیغمبران توضیح می‌دهد، و رسالت را - نه فطرت و نه خرد بشری را - دلیل و حجّت بر مردمان

می‌گیرد، و آن را ملاک حساب و کتاب و سزا و جزا قرار می‌دهد. این کار به خاطر دادگری و مهربانی یزدان، و همچنین به خاطر اطّلاع کامل یزدان از حقیقت انسان است.

ابراهیم علیه‌السلام ابراهیم است! ابراهیم خلیل و دوست خداوند مهربان و پدر مسلمانان است.

﴿ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَباً. قَالَ: هٰذَا رَبِّي، فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لاَ أُحِبُّ الآفِلِينَ ﴾.

هنگامی که شب او را در بر گرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند) ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! امّا هنگامی که غروب کرد (برای ابطال عقیدهٔ ستاره‌پرستان موجود در آن محیط) گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم (و به عبادت چیزهای تغیّرپذیر و زوال‌پذیر نمی‌گرایم).

این تصویری از درون ابراهیم علیه‌السلام است، بدان هنگام که شکّ می‌کند - بلکه قاطعانه انکار می‌کند - بتهائی را که پدر او و قوم او می‌پرستیدند. مسألهٔ عقیده، پهنهٔ دل او را، و گسترهٔ جهان او را فرا گرفته است... تصویری است که این تعبیر بر برجستگی و روشنی آن می‌افزاید:

﴿ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱللَّيْلُ... ﴾.

هنگامی که شب او را در بر گرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند)....

انگار شب تنها او را در بر می‌گیرد، و او را از مردم بر کنار می‌کند، تا با خود خلوت کند و با خاطره‌ها و اندیشه‌های خویش زندگی نماید، و با غم تازه‌ای بسر برد که دل او را به خود مشغول داشته است و زوایای درونش را پر کرده است:

﴿ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَباً. قَالَ: هٰذَا رَبِّي ﴾.

هنگامی که شب او را در بر گرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند) ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است!.

قوم ابراهیم علیه‌السلام همان گونه که گفتیم، ستارگان را می‌پرستیدند. هنگامی او از ایشان مأیوس گردید که خدای راستین او، خدای راستینی که او را به صورت نامشخّص و مبهم در فطرت خود می‌یافت، بتی از بتها شود تا این که در میان چیزهائی قرار گیرد که قوم او به پرستش آنها رغبت و علاقه دارند!

این نخستین بار نیست که ابراهیم علیه‌السلام پی برده است که قوم او ستارگان را پرستش می‌کنند. این نخستین بار هم نیست که او ستاره‌ای را می‌بیند... امّا ستارهٔ امشب چیزی را می‌گوید که قبلاً نگفته است. و چیزی را به خاطر او می‌اندازد که همساز و همآوا با اندوهی است که دل او را به خود مشغول داشته است و جهان او را فرا گرفته است:

﴿ قَالَ: هٰذَا رَبِّي ﴾.

گفت: این خداوندگار من است.

این ستاره با نور و روشنائی و بلندائی که دارد، برای خدا بودن سزاوارتر از بتان است! امّا گمان خود را تکذیب می‌کند:

﴿ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لاَ أُحِبُّ الآفِلِينَ ﴾.

هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم.

او که غروب می‌کند و پنهان می‌شود... از این آفریدگان پنهان و نهان می‌شود. پس چه کسی آنها را می‌پاید و کار و بارشان را می‌گرداند، وقتی که خدا غائب و نهان گردد؟ نه، او خدا نیست، خدا باید پنهان و نهان نشود! این منطق هویدا و نزدیک به ذهن فطرت است ... منطقی است که با مسائل علم منطق و فرضیّه‌های مناظره و جدال، مشورت و رایزنی نمی‌کند، بلکه فوراً ساده و قاطعانه به سخن در می‌آید. چون هستی بشری هم با اطمینان و یقین کامل همین را می‌گوید...

﴿ لاَ أُحِبُّ الآفِلِينَ ﴾.

غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم.

آخر رابطهٔ فطرت و خدای فطرت رابطهٔ عشق و محبّت است. پیوند، پیوند دل است... فطرت ابراهیم غروب کنندگان را «دوست نمی‌دارد» و از میان آنها خدائی را

برنمی‌گزیند. خدائی که فطرت، او را دوست داشته باشد و بدان عشق ورزد، پنهان و نهان نمی‌شود...!

﴿ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ: هٰذَا رَبِّي. فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴾.

هنگامی که ماه را در حال طلوع (در کرانهٔ افق) دید (باز هم بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمائی نکند، بدون شکّ از زمرهٔ قوم گمراه (و جمعیّت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود.

تجربه تکرار می‌گردد. انگار ابراهیم ماه را هرگز ندیده است، و قوم خود را نشناخته است که آن را پرستش می‌کنند! ماه، امشب در مقابل دیدگان او تازه می‌نماید:

﴿ قَالَ: هٰذَا رَبِّي ﴾.

گفت: این خداوندگار من است.

با نور خود بزمگاه جهان را روشن می‌گرداند. در آسمان در رخشندگی دوست داشتنی خود یکه‌تاز است...امّا او هم غروب می‌کند و از دیدگان نهان می‌شود!... ولی خدائی که ابراهیم با فطرت و قلب خود می‌شناسد، غروب نمی‌کند و نهان نمی‌گردد!

در اینجا ابراهیم احساس می‌کند به یاری خدای راستینی نیاز دارد که او را در درون و فطرت خویش می‌یابد. خدائی که دوستش می‌دارد. ولی هنوز در فهم و شعور، او را نیافته است... احساس می‌کند که گمراه شده است و به کژراهه افتاده است و تباه می‌گردد اگر خدای او در پرتو هدایت خود او را در نیابد و به فریادش نرسد، و دستش را به سویش دراز نکند و او را از ورطه و مهلکه بیرون نکشد و راه را بدو ننماید:

﴿ قَالَ: لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴾.

گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمائی نکند، بدون شکّ از زمرهٔ قوم گمراه (و جمعیّت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود.

﴿ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ: هٰذَا رَبِّي. هٰذَا أَكْبَرُ. فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً، وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانهٔ افق) دید (دوباره بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! امّا هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من، بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) بکنارم و از زمرهٔ مشرکان نیستم.

این سومین تجربه است. تجربه‌ای که با بزرگترین اجرام آسمانی است، اجرامی که با چشم دیده می‌شوند. خورشید از همهٔ آنها پر نورتر و پر حرارت‌تر است... خورشید... بلی خورشید که هر روز طلوع و غروب دارد. امّا امروز در برابر دیدگان ابراهیم بگونهٔ پدیدهٔ نوینی جلوه‌گر می‌آید. ابراهیم امروز چیزها را با تمام هستی خود لمس می‌کند و می‌بیند. هستی او که در جستجوی خدائی است که بدان بیارامد و در کنار او آرامش بیابد، و بر یک منوال ثابت استقرار پیدا کند، و دیگر سرگردان و پریشان نباشد و به تلاش و تکاپوی فراوان نپردازد:

﴿ قَالَ: هٰذَا رَبِّي، هٰذَا أَكْبَرُ ﴾.

گفت: این خدای من است. این بزرگتر است.

امّا خورشید نیز غروب می‌کند و از دیدگان نهان و پنهان می‌شود...

در اینجا تماس حاصل می‌گردد، و جرقّه در می‌گیرد، و اتّصال کامل میان فطرت صادق و خدای حقّ میسّر می‌شود، و نور دل را فرا می‌گیرد، و بر جهان ظاهر و بر خرد و شعور فیضان می‌کند و سرریز می‌گردد... در اینجا ابراهیم خدای خود را پیدا می‌کند... او را در فهم و شعورش می‌یابد، همان گونه که او را در فطرت و درون خود یافته بود... در اینجا میان احساس فطری پنهان، و تصوّر خردمندانهٔ روشن، تطابق حاصل

می‌آید.

در اینجا ابراهیم خدای خود را می‌یابد. امّا در ستاره‌ای که می‌درخشد، و در ماهی که طلوع می‌کند، و در خورشیدی که سر بر می‌زند، و در چیزهائی که چشم آنها را می‌بیند، و در چیزهائی که آنها را احساس می‌کند، او را نمی‌یابد... بلکه در دل و فطرت خود، و در عقل و شعور خویش، و در سراسر جهان دور و برش، او را می‌یابد... او را آفریدگار همهٔ چیزهائی می‌یابد که چشم آنها را می‌بیند، و حسّ آنها را احساس می‌کند، و خردها آنها را درک و فهم می‌کنند.

بدین هنگام در درون او میان او و میان قوم او، در همهٔ چیزهائی که می‌پرستند و خدایان پوچ و نادرستی هستند، جدائی کامل به میان می‌آید. از روش ایشان و از برنامهٔ ایشان و از انبازی که می‌ورزند و معتقد بدان هستند، قاطعانه می‌برد. البتّه آنان خدا را بطور کلّی انکار نمی‌کردند، بلکه ایشان چنین خدایان نادرست و پوچی را شریک خدا می‌کردند، امّا ابراهیم به سوی خدائی رو می‌کرد که یگانه و بدون شریک بود:

﴿ قَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

گفت: ای قوم من، بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) بکنارم و از زمرهٔ مشرکان نیستم.

این راهی به سوی آفریدگار آسمانها و زمین است. راه حقّگرائی است که به سوی شرک نمی‌گراید. این سخن جداکنندهٔ حقّ از باطل، و یقین و اطمینان قاطعانه، و واپسین مسیر است... دیگر شکّ و تردیدی و سرگشتگی و سرگردانیی در چیزی نیست که برای خرد جلوه‌گر آمده است، و آن تصوّری مطابق با حقیقت نهان در دل و جان است.

بار دیگر آن صحنهٔ زیبای دلربا است... صحنهٔ عقیده‌ای است که در درون نفس اعلان شده است، و بر دل چیره گشته است، پس از آن که کاملاً روشن و هویدا شده و تاریکی از آن زدوده است... صحنه را می‌بینیم بدانگاه که سراسر هستی بشری را لبریز کرده است و چیزی از پس خود بر جای نگذاشته است. به اندرون انسان آرامش ایمان به پروردگار خود را ریخته است، پروردگاری که او را در دل و عقل و جهان دور و بر خود یافته است... صحنه‌ای است که با تمام زیبائی و روشنائی و دل‌انگیزی خود در بخش آیندهٔ روند سوره جلوه‌گر است.

کار ابراهیم بدانجا کشید که خداوند سبحان را در دل و درون و خرد خود، و در جهان دور و بر خویش ببیند. دلش یقین و اطمینان یافت و درونش آرام گرفت و آسوده شد. احساس کرد که یزدان جهان دست او را می‌گیرد و گام به گام او را در راه می‌برد... هم اینک قوم او می‌آیند تا با او بستیزند و دربارهٔ یقین و اطمینانی که پیدا کرده است و یکتاپرستی و توحیدی که بدان رسیده است و دل بدان داده است، مجادله کنند، و او را از خدایان خود که ابراهیم منکر آنها است بترسانند و بدو بگویند که خدایانشان چه بسا بلائی بدو برسانند... ابراهیم با یقین قاطع، و ایمان راسخ، و با دیدار پنهان و آشکار پروردگار راستینی که او را هدایت داده است و رهنمود فرموده است، با ایشان رویاروی می‌شود:

﴿ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ، قَالَ: أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ؟ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئاً، وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً. أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ؟ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ، وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَاناً؟ فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ ﴾.

قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند (و وی را از خشم خدایان خود ترساندند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که در بارهٔ خدا با من بستیزید، و حال آن که مرا

(خداوند با دلائل روشن به سوی حقّ راهنمائی کرده است و) هدایت بخشیده است؟ من از آن چیزهائی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از سوی آنها و از جانب کسی زیانی به من نمی‌رسد) امّا اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بیگمان بدو) می‌رسد. دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است (و خدای من از هر چیز آگاه است، ولی خدایان شما از چیزی آگاهی ندارند). آیا یادآور نمی‌شوید (و از خواب غفلت بیدار نمی‌گردید و متوجّه نیستید که چیزهای عاجز و درمانده مستحقّ پرستش نمی‌باشند؟). چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آن که شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهان که همهٔ کائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقّانیّت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدامیک از دو گروه (بت‌پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان (و نترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است؟).

فطرت وقتی که منحرف می‌گردد و به کژراهه می‌افتد، گمراه و سرگشته می‌شود. سپس به گمراهی و سرگشتگی خود ادامه می‌دهد، و زاویه فراخ‌تر می‌شود و خط از نقطهٔ شروع دورتر می‌گردد، تا بدانجا که برای او مشکل خواهد بود که برگردد و راستای راه را در پیش بگیرد... مثلاً خود این قوم ابراهیم علیه‌السلام بتها را و ستارگان را می‌پرستیدند و دربارهٔ این کوچ بزرگ و سترگی نمی‌اندیشیدند که در دل و درون ابراهیم صورت گرفته است. حتّی این امر، ایشان را به اندیشیدن و نگریستن محض هم وانمی‌داشت. بلکه آنان آمدند و با او به ستیزه و جدال پرداختند. در حالی که کاملاً پیدا بود که خودشان از لحاظ جهان‌بینی سست بودند و در گمراهی روشنی بسر می‌بردند.

امّا ابراهیم مؤمنی که خدا را در دل و عقل خود، و در سراسر جهان پیرامون خود یافته است، با اطمینان و یقین با ایشان رویاروی می‌شود، و بر آنان می‌تازد:

﴿ قٰالَ: أَتُحٰاجُّونِّي فِي اللهِ وَ قَدْ هَدٰانِ؟ ﴾.

گفت: آیا شما را سزد که در بارهٔ خدا با من بستیزید، و حال آن که مرا (خداوند با دلائل روشن به سوی حقّ راهنمائی کرده است و) هدایت بخشیده است؟.

آیا در بارهٔ خدا با من می‌ستیزید، و حال آن که او را یافته‌ام و دیده‌ام که دست مرا می‌گیرد، و بینش مرا باز می‌کند، و مرا به سوی خود رهنمود می‌گرداند، و با خویشتن آشنا می‌سازد... او که دست مرا گرفته است و رهنمودم کرده است، پس وجود دارد. آنچه در دل دارم دلیل بودن او است. من که او را در دلم و در شعورم یافته‌ام، همان گونه که او را در جهان پیرامونم یافته‌ام. پس جدال و ستیز شما در بارهٔ چیزی که او را در درونم یافته و دلیلی بر وجودش نمی‌خواهم چیست؟ هدایت و رهنمودی که او مرا با آن به سوی خود هدایت و رهنمود کرده است، دلیل و حجّت است و بس.

﴿ وَ لاٰ أَخٰافُ مٰا تُشْرِكُونَ بِهِ ﴾.

من از آن چیزهائی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از سوی آنها و از جانب کسی زیانی به من نمی‌رسد).

کسی که خدای را یافته است، چگونه می‌ترسد؟ از چه چیزی و از چه کسی می‌ترسد؟ آخر هر نیروئی جز نیروی یزدان، و هر قدرتی جز قدرت ایزد منّان، ناچیز است و ترسیدن را نشاید.

ابراهیم به سبب ژرفی ایمان خود، و تسلیم خویشتن به آفریدگار، نمی‌خواهد قاطعانه چیزی را بگوید و بکند مگر این که به مشیّت مطلق یزدان، و به دانش شامل و همه جاگستر خداوند سبحان تکیه زند:

﴿ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ رَبِّي شَيْئاً. وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً ﴾.

امّا اگر پروردگارم بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بیگمان بدو) می‌رسد. دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است (و خدای من از هر چیز آگاه است، ولی خدایان شما از چیزی آگاهی ندارند).

ابراهیم خود را در پناه مشیّت یزدان می‌دارد و حمایت و رعایت خویش را از آستان یزدان می‌جوید. او می‌داند که چیزی گریبانگیرش نمی‌شود، مگر چیزی که خدا بخواهد. و می‌داند که دانش یزدان او را در بر گرفته است، همان گونه که همه چیز را در بر گرفته است.

﴿وَ کَیْفَ أَخافُ ما أَشْرَکْتُمْ، وَ لا تَخافُونَ أَنَّکُمْ أَشْرَکْتُمْ بِاللهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُلْطاناً؟ فَأَیُّ الْفَرِیقَیْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟﴾.

چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آن که شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهان که همهٔ کائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقّانیّت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدامیک از دو گروه (بت‌پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان (و نترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است؟).

این منطق مؤمنی است که به خود اطمینان دارد و حقائق این جهان را می‌شناسد. اگر کسی سزاوار هراس باشد او ابراهیم نیست. مؤمنی هم نیست که دست خود را در دست خدا گذاشته است و راستای راه را در پیش گرفته است. چگونه ابراهیم از خدایان عاجز و درمانده به هراس می‌افتد، این خدایان هر چه و هر که می‌خواهند باشند؟ خدایانی که گاهی به شکل زورمندان و قلدران نمودار می‌گردند. امّا زورمندان و قلدران در برابر قدرت یزدان، ناتوان و ضعیف و لاغر و نحیف هستند. ابراهیم چگونه از این خدایان نادرست و درمانده می‌هراسد؟ و حال آن که مشرکان از این نمی‌ترسند که برای خدا انباز ورزیده‌اند و چیزهائی که از میان انسانها و غیر انسانها شریک خدا کرده‌اند که خداوند جهان بدیشان قدرت و سلطه‌ای نبخشیده است. آیا کدام دو گروه سزاوار امن و امان است؟ آیا کسی باید بترسد که به خدا ایمان دارد و انبازها را قبول ندارد؟ یا کسی باید بترسد انبازهائی را شریک خدا می‌سازد که هیچگونه قوّت و قدرت و سلطه و شوکتی ندارند؟ راستی کدامیک از دو گروه باید که در امن و امان باشد، اگر آنان علم و فهمی دارند؟!

در اینجا پاسخ از عالم بالا در می‌رسد، و در بارهٔ این مسأله برابر حکم آسمان، داوری انجام می‌پذیرد:

﴿الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ، أُولٰئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ﴾.

کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان (راه حقّ و حقیقت) هستند.

کسانی که ایمان آورده باشند و خویشتن را خالصانه از آنِ یزدان سازند، و در عبادت و طاعت و خطّ سیر زندگی، انبازی آلوده و آمیختهٔ این ایمان خالص نکنند، اینان شایسته و سزاوار امن و امان و نترسیدن از این و آنند، و ایشان قطعاً راهیافتگان و راهیابانند.

﴿وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلیٰ قَوْمِهِ، نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ﴾.

اینها دلائل ما بود که آنها را به ابراهیم عطاء کردیم (تا) در برابر قوم خود (به کارشان گیرد، و غروب ستارگان و خورشید و ماه را دلیل بر الوهیّت و وحدانیّت ما داند. او با همین دلائلِ کَوْنی بر آنان پیروز شد و برتری یافت، و این سنّت ما است که با علم و حکمت) درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم.

این دلیل و برهانی بود که یزدان آن را به ابراهیم الهام کرده بود تا با آن دلائل و براهینی را باطل گرداند که مشرکان برای جدال و ستیزه با ابراهیم با خود آورده بودند. برای ایشان خرافه و یاوه‌ای را روشن گرداند که بدان معتقد بودند و تصوّر می‌کردند که خدایان آنان می‌توانند بلائی را بدو برسانند... روشن است که مشرکان وجود خدا را انکار نمی‌کردند. منکر این هم نبودند که یزدان در گسترهٔ جهان دارای قدرت و توان و سلطه و شکوه است. اما ایشان این خدایان را شریک او می‌دانستند. هنگامی که ابراهیم رو در رو بدیشان اعلام

کرد که کسی که خود را خالصانه از آنِ یزدان سازد، از غیر او هراسی به خود راه نمی‌دهد. امّا کسی که برای یزدان چیزی را انباز گرداند، سزاوار هول و هراس است، با ذکر این دلیل و برهانی که یزدان آن را بدو الهام و عطاء کرده بود، دلائل و براهین ایشان پوچ گردید و از میدان به در رفت. حجّت ابراهیم برتری گرفت، و ابراهیم از لحاظ عقیده و دلیل و منزلت، والاتر از ایشان شد... بدین منوال خدا درجات هر کسی را که بخواهد بالاتر و بالاتر می‌برد، و برابر حکمت و فرزانگی و دانش خود در آن تصرّف می‌کند و بدان دست می‌برد:

﴿ إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ ﴾.

پروردگار تو حکیم (است و هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد و به جای خود می‌کند، و) آگاه است (و می‌داند چه کسی مستحقّ رفعت است و چه کسی مستوجب ذلّت).

پیش از این که این بخش را رها کنیم و به‌درود گوئیم، می‌خواهیم عطر دل‌انگیز گلی از گلهای خوشبوی زندگی، در روزگار اصحاب پیغمبر خدا ﷺ را استشمام کنیم. بدان هنگام که این قرآن، تر و تازه بر ایشان نازل می‌گردید، و دلهایشان آن را بسان شربت گوارائی می‌نوشیدند، و با آن و برای آن می‌زیستند، و با آن خودسازی می‌کردند، و در پرتو معانی و مفاهیم و الهامات و مقتضیات آن، زندگی و سازندگی می‌نمودند، آن هم با تلاش بی‌امان و با شعور بخردانه و با تعهّد شگفتی که زیبائی آن ما را محو جمال خود می‌کند، و جدّیّت آن ما را مبهوت می‌سازد. از استشمام این گل، متوجّه می‌گردیم که این گروه گزیدهٔ مردمان چگونه بوده‌اند، و چگونه یزدان توسّط این دسته از مردمان معجزاتی را انجام فرموده است، و آن هم در یک ربع قرن از زمان:

ابن جریر - با اسنادی که داشته است - از عبدالله پسر ادریس روایت کرده است که گفته است: هنگامی که این آیه نازل شد:

﴿ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمَانَهُمْ بِظُلْمٍ... ﴾.

کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با ظلم (شرک) نیامیخته‌اند.....

اصحاب پیغمبر ﷺ سخت پریشان شدند، و گفتند: کدامیک از ما است که بر خویشتن ستم نکرده باشد؟!

رسول خدا ﷺ فرمود:

(لَیْسَ کَمَا تَظُنُّونَ. وَ إِنَّمَا هُوَ مَا قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: لاٰ تُشْرِکْ بِاللهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ... إِنَّمَا هُوَ: وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمَانَهُمْ بِشِرْکٍ).

آن گونه که گمان می‌برید نیست. بلکه این همان چیزی است که لقمان به پسر خود گفته است: برای یزدان چیزی را انباز مساز. قطعاً انباز ورزیدن ستم بزرگی است... پس معنی آن چنین است: ایمان خود را با شرک نیالوده و نیامیخته باشند.

همچنین ابن جریر - با اسنادی که داشته است - از ابن المسیّب روایت نموده است که عمر پسر خطّاب آیهٔ: ﴿ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ﴾ را تلاوت کرد. از آن به هراس افتاد. به پیش أبیّ پسر کعب رفت و گفت: ای ابومنذر آیه‌ای را از کتاب یزدان خوانده‌ام. برابر آن چه کسی است که در امان بماند؟ گفت: کدام آیه؟ عمر آیه را تلاوت کرد و گفت: چه کسی از ما به خود ظلم وستم نکرده است؟ أبیّ پسر کعب گفت: خدا تو را بیامرزد! مگر نشنیده‌ای که خداوند بزرگوار می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ ﴾.

قطعاً شرک ظلم و ستم بزرگی است.

پس معنی آن چنین است: ایمان خود را با شرک نیالوده و نیامیخته‌اند ...

ابن جریر - با اسنادی که داشته است - روایت می‌کند از ابوالأشعر عبدی، که او نیز از پدرش روایت کرده است که زید پسر صوحان به سلمان گفت: ای ابوعبدالله آیه‌ای از کتاب خدا مرا سخت پریشان کرده است. آنجا که می‌فرماید:

﴿ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ﴾.

سلمان گفت: مراد از ظلم، شرک است ... زید گفت: اگر آنچه دارم، برابر آن هم می‌داشتم و بر دارائیم افزوده می‌شد، بدان شادمان نمی‌گشتم، اگر این سخن را از تو نمی‌شنیدم!

این سه روایت برای ما به تصویر می‌کشند که احساس این گروه مبارک اصحاب، در برابر این قرآن به چه شکلی بوده است. چگونه در اندرونشان اثر جدّی خود را می‌گذاشته است. چگونه آن را دریافت می‌داشتند. چگونه آن را دریافت می‌داشتند و احساس می‌کردند که اوامر و نواهی قرآن مستقیماً برای اجراء شدن نازل شده‌اند، و بیانات قاطع آن برای اطاعت کردن آمده‌اند، و احکام آن احکام نهائی برای اجراء است. چگونه آنان به هراس می‌افتادند وقتی که گمان می‌بردند که تاب و توان محدودشان با سطح تکالیف و واجبات مطلوب نمی‌خواند و طاقت انجام قوانین و اجراء فرمانهای ایزد متعال را ندارند. چگونه هول و هراس ایشان را برمی‌داشت، زمانی که معتقد بودند در برابر هر مرتبه و درجه‌ای از کوتاهی کردن، مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند، و اگر عمل ایشان با سطح تکلیف، تفاوت داشته باشد، مسؤولیّت متوجّه آنان می‌گردد، مگر زمانی که از سوی خدا و رسول تخفیف داده شود.

این هم صحنهٔ زیبا و دلربائی است ... صحنهٔ کسانی که این آئین را در لابلای دل و جان خود برداشتند، و پرده‌ای بودند که قضا و قدر یزدان بر آن نمایش داده می‌شد، و بالأخره مجریان مشیّت خدای سبحان در واقعیّت زندگی گشتند.



پس از آن، روند قرآنی کاروان بزرگ ایمان را عرضه می‌دارد. کاروانی که جلوداران آن، گروه بزرگوار پیغمبران هستند، از نوح تا ابراهیم، و از ابراهیم تا خاتم النّبیّین - صَلَواتُ اللّٰهِ وَ سَلامُهُ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ - روند قرآنی این کاروان دراز آهنگ و پیاپی و پیوسته را عرضه می‌دارد، بویژه آن را از ابراهیم و فرزندان پیغمبرش عرضه می‌کند، و در این عرضه زنجیرهٔ تاریخی را مراعات نمی‌دارد - همان گونه که در جاهای دیگر مراعات می‌کند - زیرا مقصود در اینجا جملگی کاروان است، نه زنجیرهٔ تاریخی:

﴿ وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ - وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ - وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسیٰ وَ هارُونَ ... وَکَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ ... وَ زَکَرِیّا وَ یَحْییٰ وَ عِیسیٰ وَ إِلْیاسَ ... کُلٌّ مِنَ الصّالِحِینَ. وَ إِسْماعِیلَ وَالْیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطاً ... وَ کُلاًّ فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ ... وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ ... وَ اجْتَبَیْناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ ... ذٰلِکَ هُدَی اللّٰهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ، وَ لَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما کانُوا یَعْمَلُونَ. أُولٰئِکَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ. فَإِنْ یَکْفُرْ بِها هٰؤُلاءِ فَقَدْ وَکَّلْنا بِها قَوْماً لَیْسُوا بِها بِکافِرِینَ. أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّٰهُ، فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ، قُلْ: لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً. إِنْ هُوَ إِلاّ ذِکْریٰ لِلْعالَمِینَ ﴾.

ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را عطاء نمودیم (و افتخار این دو تن هم تنها در جنبهٔ پیغمبرزادگی نبود، بلکه مانند پدرشان) آن دو را (به سوی حقیقت و خوبی) رهنمود کردیم. پیشتر نیز نوح را (دستگیری و به سوی حقّ و نیکی) ارشاد نمودیم. و از نژاد نوح (هم کسانی همچون) داود، سلیمان، ایّوب، یوسف، و هارون را (قبلاً هدایت و ارشاد کردیم) و همان گونه (که ابراهیم و همهٔ این پیغمبران را پاداش دادیم) محسنان را (نیز بدانچه مستحقّ باشند) پاداش می‌دهیم و زکریّا، یحیی، عیسی، و الیاس را (نیز هدایت دادیم و) همهٔ آنان از زمرهٔ صالحان (و بندگان شایستهٔ ما) بودند. و اسماعیل، الیسع، یونس، و لوط را (نیز رهنمود کردیم) و هرکدام (از اینان) را بر جهانیان (زمان خود) برتری دادیم. و از میان پدران و فرزندان و برادرانشان (گروه زیادی را رهنمود نمودیم) و آنان را برگزیدیم و به راه راست ارشاد کردیم. این (توفیق بزرگی که چنین شایستگان و برگزیدگانی بدان نائل

آمدند) توفیق خدائی است و خداوند هرکس از بندگانش را بخواهد بدان نائل می‌سازد. اگر (این چنین شایستگانی - چه رسد به دیگران -) شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می‌سوخت). آنان کسانیند که کتاب (آسمانی) و حکمت (ربّانی) و نبّوت (یزدانی) بدیشان دادیم. اگر (این مشرکان مکّه و کافران معاصر تو) نسبت بدان (سه چیز) کفر ورزند (مهمّ نیست. زیرا) ماکسانی را عهده‌دار حفظ و سود بردن از) آن (سه چیز) می‌سازیم که نسبت بدان کفر نمی‌ورزند (و بلکه همچون اهل مدینه به جان در راه آن می‌کوشند). آنان کسانیند که خداوند ایشان را هدایت داده است (و توفیق رسیدن به راه حقّ و نیکی عطاء نموده است) پس از هدایت ایشان پیروی کن (و به راه ایشان برو. ای پیغمبر! همان‌گونه که این پیغمبران به پیروان خود گفته‌اند، تو نیز به پیروان خود) بگو: من در برابر (تبلیغ رسالت آسمانی و ابلاغ فرمان یزدانی) پاداش و مزدی از شما نمی‌طلبم. این قرآن (که تبلیغ آن وظیفهٔ من است) چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

در این آیات از هفده پیغمبر - بجز نوح - نام برده شده است. اشاره‌ای هم به دیگران شده است:

﴿ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ ﴾.

از میان پدران و فرزندان و برادرانشان (گروه زیادی را رهنمود کردیم).

پیروهائی که بر این کاروان است:

﴿ وَ کُلاًّ فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ ﴾.

و هر کدام (از اینان) را بر جهانیان (زمان خود) برتری دادیم.

﴿ وَ اجْتَبَیْناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ ﴾.

و آنان را برگزیدیم و به راه راست ارشاد کردیم.

همهٔ این پیروها بیانگر خوبی و نیکی این گروه بزرگوار و برگزیدن آنان از جانب آفریدگار، و رهنمودشان به راه راست است.

ذکر این گروه بدین شیوه، و عرضه داشتن این کاروان بدین شکل، همه و همه مقدّمه‌ای برای بیاناتی است که پس از آن می‌آید:

﴿ ذٰلِکَ هُدَی اللّٰهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ، وَ لَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما کانُوا یَعْمَلُونَ ﴾.

این (توفیق بزرگی که چنین شایستگان و برگزیدگانی بدان نائل آمدند) توفیق خدائی است و خداوند هر کس از بندگانش را بخواهد بدان نائل می‌سازد. اگر (این چنین شایستگانی - چه رسد به دیگران -) شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می‌سوخت).

این، سرچشمه‌های هدایت و رهنمود در کرهٔ زمین است. هدایت و رهنمود یزدان برای مردمان، در چیزی مجسّم و نمودار است که پیغمبران آن را با خود به ارمغان آورده‌اند. یقین و اطمینان منحصر بدان است و بس. تنها باید از آن پیروی کرد، آن چیزی که در این منبع یگانه آمده است و یزدان سبحان آن را فقط هدایت و رهنمود خدا می‌شمارد، و همان چیزی است که یزدان بندگان گزیدهٔ خود را بدان رهنمود می‌فرماید ... اگر این بندگان راهیابِ گزیده، از یکتاپرستی کناره گیری کنند، و از منبع یگانه‌ای دوری گزینند که هدایت و رهنمود یزدان را از آن دریافت می‌دارند، و در اعتقاد یا در عبادت و یا در دریافت قوانین، کسی یا چیزی را شریک خدا گردانند، پایانهٔ کردار و سرنوشت رفتار ایشان این خواهد بود که اعمال و افعال آنان بیهوده گردد و هدر رود. یعنی ضائع شود و نابود گردد، همان گونه که چهارپائی گیاه زهرآگینی را بخورد و آماسیده گردد و بمیرد ... اصل معنی واژگانیِ کلمهٔ حُبُوط این است!

﴿ أُولٰئِکَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ. فَإِنْ یَکْفُرْ بِها هٰؤُلاءِ فَقَدْ وَکَّلْنا بِها قَوْماً لَیْسُوا بِها بِکافِرِینَ ﴾.

آنان کسانیند که کتاب (آسمانی) و حکمت (ربّانی) و

نبوّت (یزدانی) بدیشان دادیم. اگر (این مشرکان مکّه و کافران معاصر تو)نسبت بدان (سه چیز) کفر ورزند (مهم نیست. زیرا) ما کسانی را عهده‌دار (حفظ و سود بردن از) آن (سه چیز) می‌سازیم که نسبت بدان کفر نمی‌ورزند (و بلکه همچون اهل مدینه به جان در راه آن می‌کوشند).

این هم دومین سخن است ... یزدان در نخستین سخن، سرچشمهٔ هدایت و رهنمود را بیان فرمود، و آن را بر هدایت و رهنمودی محدود نمود که پیغمبران آن را به ارمغان آورده‌اند. در دومین سخن مقرّر می‌دارد پیغمبرانی که بدیشان اشاره کرده است، کسانیند که بدانان کتاب و حکمت و سلطه و نبوّت عطاء فرموده است ... واژهٔ «حُکم» به معنی حکمت و فرزانگی، و همچون به معنی سلطه و قدرت می‌آید. در این آیه، محتمل هردو معنی است. چه این پیغمبران کسانیند که یزدان برای بعضی از آنان، کتاب نازل کرده است، مثل تورات برای موسی، زبور برای داود، و انجیل برای عیسی ... و به بعضی حکم عطاء کرده است، همچون داود و سلیمان ... رویهمرفته به همهٔ ایشان حکم اعطاء فرموده است، بدین معنی آئینی که با خود به ارمغان آورده‌اند حکم و فرمان یزدان است، و دینی که با خویشتن آورده‌اند مشتمل بر سلطه و قدرت یزدان بر مردمان و بر همهٔ امور است. یزدان پیغمبران را جز برای این نفرستاده است که از ایشان اطاعت گردد، و کتاب را نازل نفرموده است مگر برای این که دادگرانه در میان مردمان حکومت کند و فرمان براند، همان‌گونه که در آیه‌های دیگری مذکور است ... یزدان به همهٔ پیغمبران حکمت و همچنین نبوّت ارمغان داشته است ... آنان کسانیند که یزدان جهان، آئین خود را بدیشان واگذار کرده است و آنان را پاسداران آئین خویش فرموده است. آنان هستند که آن را برای مردم می‌آورند، و آئین یزدان را پاس می‌دارند، و بدان ایمان می‌آورند و از آن محافظت می‌نمایند ... اگر این مشرکان عرب، نسبت به کتاب و حکم و نبوّت کفر ورزند، آئین یزدان بی‌نیاز از ایشان است. آخر این گروه بزرگوار و مؤمن به این امور، برای این آئین کافی و بسنده‌اند! ... این حقیقتی است که از دیرباز بوده است و درخت گشن آن ریشه در ژرفای روزگاران دارد. کاروانی است که پیاپی است و پیوسته آمده است و حلقه‌های زنجیرهٔ آن متّصل به همدیگر بوده است، و دعوت یگانه‌ای است که عهده‌داران آن پیغمبران بوده‌اند و پرچم آن را ایشان یکی پس از دیگری بر دوش گرفته‌اند و به اهتزاز درآورده‌اند، و بدان ایمان داشته‌اند و بدان نیز ایمان می‌آورند کسانی که یزدان بدیشان هدایت و رهنمود ارمغان می‌فرماید، اگر در ایشان شایستگی هدایت و رهنمود سراغ داشته باشد ... این بیانی است که دل شخص مؤمن را، و دلهای گروه مسلمان را - تعدادشان هر اندازه که باشد - لبریز از آرامش می‌گرداند. این گروه مسلمان تنها نیست. از درخت گشن نیز بریده نشده است. این گروه شاخه‌ای نورسته از درختی است که تنهٔ آن در ژرفای زمین ریشه دوانده است و استوار قد برافراشته است و شاخه‌های آن سر بر آسمان سائیده است. دستاویزهای ایشان و هدایت و رهنمودشان متّصل به یزدان است ... هر کسی از مؤمنان، در هر سرزمینی و در میان هر نسلی که باشد، بسی نیرومند است و خیلی بزرگ است. او بخشی از همان درخت استوار سر به فلک کشیده‌ای است که ریشه‌های خود را به ژرفاهای فطرت بشری، و به ژرفاهای تاریخ انسانی فرو دوانیده است، و عضوی از آن کاروان بزرگوار متّصل به خدا و هدایت او است، همان کاروانی که از دورترین قرون و دیرترین اعصار در حرکت است.

﴿ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ. قُلْ: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً. إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ ﴾.

آنان کسانیند که خداوند ایشان را هدایت داده است (و توفیق رسیدن به راه حقّ و نیکی عطاء نموده است). پس از هدایت ایشان پیروی کن (و به راه ایشان برو. ای پیغمبر! همان گونه که این پیغمبران به پیروان خود

گفته‌اند، تو نیز به پیروان خود) بگو: من در برابر (تبلیغ رسالت آسمانی و ابلاغ فرمان یزدانی) پاداش و مزدی از شما نمی‌طلبم. این قرآن (که تبلیغ آن وظیفهٔ من است) چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

این سومین سخن است ... این گروه بزرگواری که قافله‌سالاران کاروان ایمانند و آن را به پیش می‌رانند، همان کسانیند که یزدان ایشان را هدایت بخشیده است و رهنمودشان فرموده است، و چیزی که از سوی یزدان برایشان نازل گردیده است رهنمودشان کرده است. آن چیزی که سرمشق در آن پیغمبر ﷺ و کسانی هستند که بدان ایمان آورده‌اند. این هدایت تنها هدایتی است که بر آن است و بر آن می‌رود. این هدایت تنها هدایتی است که داوری را به پیشگاه آن می‌کشد و از آن داوری می‌طلبد. این هدایت تنها هدایتی است که مردمان را بدان فرا می‌خواند و بدان مژده می‌رساند ... به کسانی که ایشان را فرا می‌خواند و دعوت می‌نماید، می‌فرماید:

﴿ لاٰ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً ﴾. ﴿ إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ ﴾.

من در برابر (تبلیغ رسالت آسمانی و ابلاغ فرمان یزدانی) پاداش و مزدی از شما نمی‌طلبم...این قرآن (که تبلیغ آن وظیفهٔ من است) چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

برای جهانیان است ... نه به قومی و نه به نژادی و نه به خویشاوندی و نه به بیگانه‌ای اختصاص دارد ... این هدایت یزدان و پند و اندرز همهٔ مردمان است. از اینجا است که هیچگونه پاداش و مزدی نمی‌طلبد و درخواست نمی‌کند. بلکه پاداش و مزدش تنها بر یزدان است.

آنگاه روند قرآنی به پیش می‌رود و منکران نبوّتها و رسالتهای آسمانی را تهدید می‌کند و بیم می‌دهد، و ایشان را ننگین می‌سازد به این که آنان نمی‌توانند آن چنان که باید یزدان را بشناسند و ارج نهند، و با حکمت و رحمت و عدالت او آشنائی پیدا کنند. همچنین مقرّر می‌دارد که واپسین رسالت بر منوال و روال رسالتهای پیش از خود حرکت می‌کند، و واپسین کتاب نیز کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌نماید ... کتابهائی که با نوای کاروانی هماهنگ باشد که پیشتر از آن سخن رفت، و گام به گام آن حرکت کند:

﴿ وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قٰالُوا: مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ: مَنْ أَنْزَلَ الْكِتٰابَ الَّذي جٰاءَ بِهِ مُوسىٰ نُوراً وَ هُدىً لِلنّٰاسِ - تَجْعَلُونَهُ قَرٰاطِيسَ تُبْدُونَهٰا وَ تُخْفُونَ كَثِيراً - وَ عُلِّمْتُمْ مٰا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لاٰ آبٰاؤُكُمْ؟ قُلْ: اللّٰهُ. ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ. وَ هٰذٰا كِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ مُبٰارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا، وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ هُمْ عَلىٰ صَلاٰتِهِمْ يُحٰافِظُونَ ﴾.

مشرکان، خدا (و رحمت و حکمت او) را چنان که باید نشناخته‌اند، وقتی که می‌گویند: خداوند هیچ چیزی را بر هیچ کسی فرو نفرستاده است (و انسانی را به پیغمبری برنگزیده است! ای پیغمبر! به مشرکان و یهودیانی که با آنان همرأی و همصدا می‌گردند) بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟ (شما ای یهودیان) آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می‌نویسید و آن قسمت را (که به مصلحت شما است و با آرزوهایتان می‌خواند) نشان می‌دهید، و بسیاری از آن را (که شما را وادار به تصدیق قرآن و ایمان به نبوّت محمّد می‌دارد) پنهان می‌کنید. و به شما (ای یهودیان! توسّط این قرآن، از آئین یزدان و هدایت خدای منّان) چیزهائی آموخته شده است که شما و پدران شما از آن باخبر نبوده‌اید. (در پاسخ پیشین ایشان) بگو: خدا (این قرآن را نازل کرده است) و بگذار در باطل (و یاوه‌سرائی) خود (فرو روند و) به بازیچه پردازند. این (قرآن) کتابی است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم (همان‌گونه که تورات را قبلاً فرو فرستاده‌ایم). پر خیر و برکت است (و تا به

قیامت ماندگار می‌ماند). تصدیق کنندهٔ همهٔ کتابهای (آسمانی از قبیل تورات و انجیل) است که پیش از آن نازل شده‌اند. (آن را فرو فرستاده‌ایم) تا با آن (اهل) مکّه و کسان دوروبر آن (یعنی همهٔ مردمان جهان) را (از خشم خدا) بترسانی. کسانی که به آخرت ایمان دارند بدان ایمان می‌آورند (چرا که امید به ثواب و هراس از عقاب ایشان را بدین امر وامی‌دارد. و هم بدان سبب) آنان بر (ادای به موقع و بگونهٔ شایستهٔ) نماز خود، محافظت می‌ورزند.

مشـرکان هنگام نشان دادن و پافشاری بر باطل می‌گفتند: یزدان کسی را از مردمان پیغمبر نکرده است و کتابی را برای انسانها نازل ننموده است. در صورتی که در همسایگی ایشان در عربستان، یهودیان اهل کتاب بودند، و بدیشان نمی‌گفتند که شما اهل کتاب نیستید، و یزدان تورات را برای موسی علیه‌السلام نازل نکرده است. مشرکان چنین سخنی را به مسلمانان می‌گفتند تنها محض دشمنانگی و پافشاری لجوجانه. تا بدین وسیله رسالت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم را تکذیب کنند و بس. بدین سبب، قرآن مجید با خود همان سخنی که می‌گفتند، یعنی:

﴿ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ! ﴾.

خداوند هیچ چیزی را بر هیچ کسی فرو نفرستاده است!.

بر آنان می‌تازد. همچنین بدیشان می‌گوید که شما منکر کتابی نیستید که قبلاً برای موسی نازل گشته است:

﴿ وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قٰالُوا: مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ ﴾.

مشرکان، خدا (و رحمت و حکمت او) را چنان که باید نشناخته‌اند، وقتی که می‌گویند: خداوند هیچ چیزی را بر هیچ کسی فرو نفرستاده است.

این سخنی را که مشرکان مکّه در جاهلیّت خود می‌گفتند، همهٔ کسانِ همسانِ ایشان در هر زمانی گفته‌اند. از جمله کسانی هم اینک نیز آن را می‌گویند، کسانی که گمان می‌برند ادیان ساختهٔ انسانها است! و آئینها با ترقّی و پیشرفت انسانها ترقّی و پیشرفت حاصل کرده است! دیگر در این راستا فرقی نمی‌گذارند میان آئینهای ساختهٔ خود انسانها، همچون بت‌پرستیهای گذشته و حال که با ترقّی و تنزّل طرفداران آنها ترقّی و تنزّل و صعود و سقوط دارد، و میان آئینهائی که پیغمبران از سوی یزدان با خود آورده‌اند و اصول و ارکان بنیادین آنها ثابت و پایدار است و همهٔ پیغمبران چنین اصول و ارکان بنیادینی را به ارمغان آورده‌اند و دسته‌ای آنها را پذیرفته‌اند، و گروهی از آنها سرباز زده‌اند، و مردمان به مرور از آن اصول و ارکان بنیادین کناره‌گیری نموده‌اند و در تحریف آنها کوشیده‌اند و بدانها دست برده‌اند، و دیگر باره مردمان به جاهلیّت خود برگشته‌اند و در انتظار پیغمبر دیگری نشسته‌اند که بیاید و همان اصول و ارکان یگانه را با خود بیاورد.

این سخن را در گذشته و حال کسانی می‌گویند که چنان که باید مقام والای خدا را نمی‌شناسند، و با بزرگی و سترگی و کرامت و فضیلت و رحمت و عدالت یزدان جهان آشنائی ندارند ... آنان می‌گویند: خداوند پیغمبری را از میان انسانها برنگزیده است و به میان مردمان روانه ننموده است! اگر او می‌خواست پیغمبرانی را برای انسانها بفرستد، فرشتگانی را پیغمبر می‌کرد و به میان آنان ارسال می‌نمود! همان گونه که عربها می‌گفتند ... یا می‌گویند: آفریدگار این جهان فراخ و بزرگ ممکن نیست که بدین انسان «ناچیز» توجّه نماید، انسان ناچیزی که بر این ذرّهٔ کرهٔ زمین نام زیست می‌کند. کی چنین موجودی را سزد که پیغمبرانی را برای او برانگیخته و روانه کند، و برای پیغمبران هم کتابهائی را نازل گرداند تا بدانها در این ستارهٔ کوچک انسانها را رهنمود نمایند؟! این چنین سخنی را فیلسوفان در گذشته گفته‌اند و هم اینک نیز می‌گویند! ... یا این که می‌گویند: نه خدائی وجود دارد و نه وحی در میان است و نه پیغمبرانی بوده‌اند!!! این چیزها ساخته و پرداختهٔ خیالبافیهای مردمان است! یا ساختهٔ بعضی از مردمان برای نیرنگ و گول زدن دیگران است

و حقّه‌بازی و شیّادی خود را به نام دین رواج داده‌اند! این چنین سخنی را مادیگرایان کافر می‌گویند.

همهٔ این سخنان نشان می‌دهد که خدا را چنان که باید نشناخته‌اند و به والائی او پی نبرده‌اند. چه یزدان بزرگ و دادگر و مهربان و دانا و کاربجا، این موجود انسان نام را تنها رها نمی‌سازد. او انسان را آفریده است و از راز و رمز درون و گفتار و کردار بیرون وی آگاه است، و تاب و توان و کم‌وکاست او را می‌داند، و نیازش را به میزان و معیار دادگرانه‌ای می‌بیند. میزان و معیار دادگرانه‌ای که جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و اقوال و اعمال و اوضاع و احوال خود را بدان برگرداند تا درستی و نادرستی و صلاح و فساد آنها را مشاهده نماید ... خدا همچنین می‌داند که خردی را که به انسان بخشیده است، با فشارهای فراوان هوسها و کششها و آزها و خواستهای او روبرو می‌گردد. گذشته از آن، انسان واگذار به نیروهای زمین شده است، نیروهائی که یزدان آنها را مسخّر انسان فرموده است، امّا انسان را وادار به جهان‌بینی مطلق دربارهٔ کیهان ننموده است، و به ساختن پایه‌های ثابت حیات در جهان وانداشته است ... بدین خاطر است که یزدان مهربان انسان را به خرد تنها واگذار نمی‌کند، و همچنین او را به فطرتی حواله نمی‌دارد که او را بر آن سرشته است و شناخت پروردگار راستین را در خمیرهٔ فطرتش به ودیعت گذاشته است، و شوق و شور کشش به سوی آفریدگار، و پروبال زدن به آستانهٔ کردگار، و در سختیها و گرفتاریها پناه بردن به دادار را بدو عطاء فرموده است ... این چنین فطرتی، گاهی به سبب فشارهای درونی و بیرونی، و به علّت گمراهسازی و نیرنگبازی اهریمنان جنّ و انس با تمام دستگاهها و ابزارهای خطّ دادن و تأثیر بخشیدنی که در توان دارند، به کژراهه می‌افتد و تباه می‌شود ... یزدان مهربان انسانها را به وحی و پیغمبران و هدایت و کتابهای الهی واگذار می‌نماید، تا فطرتهایشان را به راستای راه و صفا و پاکی خود، و خردهایشان را به صحّت و سلامت خود برگرداند، و تاریکیهای گمراهسازیهاو نیرنگبازیها را از پهنهٔ درونشان و از گسترهٔ بیرونشان بزداید ... این چیزی است که سزاوار بزرگواری یزدان، و شایان لطف و عنایت یزدان منّان، و درخور رحمت و عدالت خداوند سبحان، و همآوا با حکمت و دانش کردگار مهربان است ... شایستهٔ مقام والای آفریدگار جهان نیست که انسانها را بیافریند، سپس ایشان را بیهوده رها سازد... آنگاه در روز رستاخیز بدون این که پیغمبری را به میانشان فرستاده باشد آنان را دادگاهی کند و مورد پرس‌وجو قرار دهد:[1]

﴿ وَ مٰا كُنّٰا مُعَذِّبِينَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُولاً ﴾.

ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روانه سازیم.

(اسراء / ۱۵)

شناخت یزدان و ارج نهادن به مقام والای یزدان بگونهٔ شایان، مقتضی اعتقاد و باور داشتن به این است که ایزد منّان پیغمبرانی را به سوی بندگانش روانه فرموده است تا فطرتهایشان را از زیر توده‌ها بیرون بکشند و از آلودگیها پاکیزه نمایند، و خردهایشان را یاری و کمک کنند تا از فشارها رها گردند و بزدایند، و در راه نگرش سره و پاکیزه، و اندیشهٔ ژرف روان شوند و تلاش نمایند. همچنین خداوند جهان به پیغمبران برنامهٔ دعوت به سوی یزدان را وحی فرموده است، و برای برخی از ایشان کتابهائی را فرستاده است که پس از مرگ آنان در میان اقوامشان تا مدّت زمانی برجای بماند - از قبیل کتابهای موسی و داود و عیسی - یا برای همیشه برجای بماند همچون این قرآن.

از آنجا که در عربستان رسالت موسی در میان عربها مشهور و شناخته بود، و اهل کتاب در آنجا معروف و آشنا بودند، یزدان به پیغمبر خود دستور می‌فرماید این

۱- برای اطّلاع بیشتر به تفسیر فرمودهٔ خداوند بزرگوار: ﴿ رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاّٰ يَكُونَ لِلنّٰاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ﴾. آیهٔ ۱۶۵ سورهٔ نساء در جزء ششم فی ظلال القرآن، و کتاب «الإسلام و مشکلات الحضارة» فصل «تخبط و اضطراب» مراجعه شود.

حقیقت را به مشرکانی که منکر اصل رسالت و وحی بودند بگوید:

﴿ قُلْ: مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذي جاءَ بِهِ مُوسىٰ نُوراً وَ هُدىً لِلنّاسِ – تَجْعَلُونَهُ قَراطِيسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ كَثيراً – وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لا آباؤُكُمْ ﴾.

بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟ (شما ای یهودیان) آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می‌نویسید و آن قسمت را (که به مصلحت شما است و وادار به تصدیق قرآن و ایمان به نبوّت محمّد می‌دارد) پنهان می‌کنید. و به شما (ای یهودیان! توسّط این قرآن، از آئین یزدان و هدایت خدای منّان) چیزهائی آموخته شده است که شما و پدران شما از آن باخبر نبوده‌اید.

در دیباچهٔ سوره گفتیم که این آیه مدنی است. مخاطبان آن نیز یهودیان هستند. در آنجا بیان هم کردیم که ابن جریر طبری قرائت دیگری را برگزیده است:

﴿ يَجْعَلُونَهُ قَراطِيسَ يُبْدُونَها وَ يُخْفُونَ كَثيراً ﴾.

آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می‌نویسند و قسمتهای فراوانی را (که به مصلحت ایشان است و وادار به تصدیق قرآن و ایمان به نبوّت می‌دارد) پنهان می‌کنند.

مخاطبان آیه مشرکانند، امّا از کار یهودیانی خبر داده می‌شود که دربارهٔ تورات انجام می‌دادند. آن را در صفحاتی می‌نوشتند و به بازیچه می‌گرفتند. بدین‌گونه که چیزهائی را به مردم نشان می‌دادند که با توطئهٔ گمراهسازی و نیرنگبازی آنان بخواند، و به بازی و شوخی گرفتن احکام و واجبات تورات توسّط ایشان را توجیه نماید و نادیده انگارد! از مردمان چیزهائی از تورات را پنهان می‌داشتند که با چنین طرحها و توطئه‌های صفحه صفحه و بخش بخش کردن تورات نمی‌خواند! عربها از بعضی چیزهای تورات آگاهی داشتند، و یزدان در این قرآن نیز چیزهائی از رفتار و کردار یهودیان را بدیشان آموخته است ... پس این خبر دربارهٔ یهودیان در روند سوره معترضه بشمار می‌آید و خطاب بدیشان نیست. بنابر این، آیه مکّی است و مدنی نمی‌باشد ... ما نیز چیزی را برمی‌گزینیم که ابن‌جریر برگزیده است.

ای محمّد بدیشان بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که به عنوان نور رخشا و هدایت راهنما برای مردمان فرو فرستاده است؟ کتابی که یهودیان آن را صفحه صفحه و بخش بخش می‌کنند. برخی از چیزهای آن را پنهان می‌کنند، و برخی از چیزهای آن را نمایان می‌سازند، تا بدین شیوه آرزوها و نیازهای خود را برآورده سازند، آرزوها و نیازهائی که در فراسوی نیرنگبازیهای زشت و بازیچه قرار دادنهای پلشت خود پنهان می‌داشتند. همچنین بدیشان می‌گوید که یزدان جهان بدیشان آموخته است چیزهائی را که برای ایشان از حقائق و اخبار روایت کرده است و آنان از آنها بی‌خبر و ناآگاه بوده‌اند. لذا شایسته است خدای را سپاسگزاری کنند و الطاف و عنایات او را پیش چشم دارند، و به بهانهٔ این که یزدان این چیزها را در قرآن به پیغمبرش آموخته است و آنها را بدو وحی فرموده است، اصل تورات را انکار نکنند.

یزدان بدیشان اجازه نداده است که بدین سؤال پاسخ دهند. بلکه به پیغمبرش ﷺ دستور می‌دهد که قاطعانه در این‌باره با ایشان برخورد فرماید، و این سؤال و پاسخ بدان را جولانگاه جدالی نسازد که چیزی جز لجاجت آن را برنمی‌انگیزد:

﴿ قُلِ: اللّٰهُ. ثُمَّ ذَرْهُمْ في خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴾.

بگو: خدا (این قرآن را نازل کرده است) و بگذار در باطل (و یاوه‌سرائی) خود (فرو روند و) به بازیچه پردازند.

بگو: یزدان قرآن را نازل فرموده است ... دیگر به جدال و لجاجت و ستیزه‌گری ایشان اهمّیّت مده، و ایشان را رها کن تا به یاوه‌سرائی و بیهوده‌گوئی خویش فرو روند و ناآگاهانه و ابلهانه به شوخی و بازی خویشتن بپردازند ... در این فرموده هم تهدید و هم توهین بدیشان نهفته است، و هم بدان اندازه از حقّ و حقیقت و

جدّی بودن مسأله سخن رفته است، زمانی که سخن به یاوه‌سرائی و بیهوده‌گوئی کشید و کار مردمان بدانجا انجامید که همچون کلامی را بر زبان برانند، زیبا و برازنده این است که احترام سخن نگاه داشته شود، و جدال قطع گردد، و سخن به پایان آید.

روند قرآنی به پیش می‌رود و چیز تازه‌ای را روایت می‌فرماید، چیزی را که منکران باور ندارند که خدا آن را نازل کرده باشد. می‌فرماید این کتاب حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیزهٔ نبوّت است و پیش از آن هم حلقه‌هائی از این زنجیره دیده شده است که کتابهائی به نامهای گوناگون آسمانی بوده است، و چیز نوظهور و بی‌سابقه‌ای نیست در میان کتابهائی که یزدان آنها را برای پیغمبران بزرگوار خود ارسال فرموده است:

﴿ وَ هٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا. وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴾.

این (قرآن) کتابی است که آن را فرو فرستاده‌ایم (همانگونه که تورات را قبلاً فرو فرستاده‌ایم). پرخیر و برکت است (و تا به قیامت ماندگار می‌ماند). تصدیق کنندهٔ همهٔ کتابهای (آسمانی از قبیل تورات و انجیل) است که پیش از آن نازل شده‌اند. (آن را فرو فرستاده‌ایم) تا با آن (اهل مکّه و کسان دوروبر آن (یعنی همهٔ مردمان جهان) را (از خشم خدا) بترسانی. کسانی که به آخرت ایمان دارند بدان ایمان می‌آورند (چرا که امید به ثواب و هراس از عقاب ایشان را بدین امر وا می‌دارد. و هم بدان سبب) آنان بر (ادای به موقع و بگونهٔ شایستهٔ) نماز خود، محافظت می‌ورزند.

این سنّت و قانونی از سنّتها و قانونهای یزدان است که پیغمبران را روانه دارد و برای ایشان کتاب نازل کند. این کتاب تازه‌ای که نازل شدن آن را انکار می‌نمایند، کتاب مبارکی است ... یزدان سبحان راست فرموده است. به یزدان سوگند کتاب مبارکی است. این کتاب مبارک است با تمام معانیی که واژهٔ مبارک دارد. در اصل خود مبارک است. بدان هنگام که خدا قرآن را از سوی خود نازل می‌فرمود مبارک بوده است. برای محلّی که قرآن را بدان فرو فرستاده است و آنجا را شایستهٔ دریافت آن دیده است مبارک است. این چنین جائی دل بزرگ و ارجمند و پاکیزهٔ محمّد ﷺ بوده است ... قرآن از لحاظ حجم و محتوایش مبارک است. چه قرآن نسبت به کتابهای بزرگی که انسانها می‌نگارند، صفحات اندکی بیش نیست، امّا با این وجود در هر بخشی از خود معانی و مفاهیم و الهامها و پیامها و راهنمائیهائی می‌گنجاند که ده‌ها از این نوع کتابهای بزرگ، چنین چیزهائی را دربرنمی‌گیرند، کتابهای بزرگی که چندین برابر قرآن ستبرا و گنجا دارند! کسی که هنر سخن را آزموده باشد، و آن را از خود یا از دیگران دیده و سنجیده باشد، و مسألهٔ بیانگری با واژگان از مفاهیم و معانی را ار خود یا از دیگران به محک آزمون زده باشد، بهتر و بیشتر از کسانی که با هنرِ سخن سروکار ندارند و به مسائل بیانگری نمی‌پردازند متوجّه می‌گردد و می‌فهمد که روش قرآنی در این زمینه نیز مبارک است، و محال است انسان با این واژگان اندک و در این گسترهٔ تنگ - حتّی با چندین برابر آن واژگان و چندین برابر آن گستره - بتواند مفاهیم.و معانی و الهامها و اشاره‌هائی را به رشتهٔ سخن کشد که تعبیر قرآنی به رشتهٔ سخن می‌کشد. تنها یک آیه بیانگر معانی و حقائقی است که می‌توان با آن بر فنون گوناگونی از شیوه‌های تعبیر و توجیه استشهاد گرفت و به ذکر مثال پرداخت، آن هم بگونه‌ای که در میان سخن انسانها منحصر به فرد و بی‌نظیر باشد ... قرآن در تأثیر گذاشتن نیز مبارک است، بدان‌گاه که فطرت و سراسر هستی انسان را مستقیماً با شیوهٔ عجیب و شگفتی و روال زیبا و گیرائی مخاطب قرار می‌دهد، و از هر راهی و جائی و گوشه‌ای و کناری با آن رویاروی می‌گردد، و در آن تأثیری می‌گذارد که سخن هیچ سخنگوئی چنین تأثیری در آن ندارد. این هم بدان خاطر است که سلطه و قدرتی از

جانب یزدان به قرآن داده شده است که گفتهٔ هیچ گوینده‌ای از این چنین سلطه و قدرتی برخوردار نیست.

نمی‌توانیم بیش از این دربارهٔ تصویر برکت این کتاب به سخن پردازیم. اگر هم بیش از این به سخن پردازیم و در این راه گامهای فراوانی هم برداریم، باز هم به پایه و مایه‌ای نمی‌رسیم که یزدان بر این کتاب گواهی می‌دهد: «مبارک» است. این گواهی به تنهائی بس است و پایان‌بخش سخن است.

﴿ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ﴾.

تصدیق کنندهٔ همهٔ کتابهای (آسمانی از قبیل تورات و انجیل) است که پیش از آن نازل شده‌اند.

قرآن کتابهائی را تصدیق می‌کند که پیش از آن از جانب یزدان نازل گردیده است. امّا در آن شکل و صورتی که تحریف نشده است، نه بدان شکل و صورتی که جامعه‌ها آنها را تغییر و تحریف کرده‌اند و باز هم می‌گویند: اینها از جانب خدا آمده است. قرآن کتابهای راستین آسمانی را تصدیق می‌کند، چرا که حق و حقیقتی را با خود آورده‌اند که قرآن در اصول عقیده با خود آورده است. امّا از لحاظ قوانین و برنامه‌ها، خداوند برای هر ملّتی قانون و برنامهٔ ویژه‌ای قرار داده است در محدودهٔ عقیدهٔ بزرگ دربارهٔ خداوند سترگ.

کسانی که دربارهٔ اسلام می‌نویسند و می‌گویند: اسلام نخستین آئینی است که عقیدهٔ کامل را دربارهٔ یگانگی یزدان به ارمغان آورده است. یا می‌گویند: اسلام نخستین آئینی است که عقیدهٔ کاملی را دربارهٔ یگانگی یزدان به ارمغان آورده است. یا می‌گویند: اسلام نخستین آئینی است که عقیدهٔ کاملی را دربارهٔ رسالت و رسول، یعنی پیغمبری و پیغمبر به انسانها تقدیم داشته است. یا می‌گویند: اسلام نخستین آئینی است که عقیدهٔ کاملی را دربارهٔ آخرت و حساب و پاداش و کیفر با خود آورده است ... چنین کسانی مرادشان از این سخنان، تعریف و تمجید اسلام است! ... اینان قرآن را نمی‌خوانند! اگر قرآن را خوانده باشند، قطعاً شنیده‌اند که یزدان بزرگوار بیان می‌فرماید که جملگی پیغمبران - صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ وَ سَلاٰمُهُ - یکتاپرستی مطلق و خالصی را با خود آورده‌اند که هیچگونه شبهه و سایه‌ای از شرک به شکلی از اشکال گوناگونی که دارد در آن نبوده است ... همگی پیغمبران از حقیقت رسول، و انسان بودن رسول، خبر داده‌اند و گفته‌اند: رسول نمی‌تواند برای ایشان و برای خود مالک سود و زیان باشد، و اصلاً غیب نمی‌داند، و بهیچوجه نمی‌تواند رزق و روزی را گسترش و یا کاهش بدهد، یا روزی عطاء کند و یا روزی را بازپس بگیرد ... آنان همگان قوم خود را از آخرت و حساب و کتاب و جزا و سزای آن ترسانده‌اند و هر یک از پیغمبران همهٔ حقائق بنیادین عقیدهٔ اسلامی را با خود آورده‌اند و به دیگران نموده‌اند ... واپسین کتاب هم همهٔ چیزهائی را تصدیق می‌کند که در کتابهای پیشین آسمانی موجود بوده است ... این‌گونه سخنان آثار فرهنگی اروپائی در آنها هویدا است، فرهنگی که گمان می‌برد: اصول عقیده - از جمله عقائد آسمانی - دگرگون شده است و ترقّی و پیشرفت نموده است، همراه با دگرگونی و ترقّی و پیشرفتی که اقوام جهان داشته‌اند! ... ممکن نیست که با انهدام اصول اسلام که قرآن آنها را مقرّر می‌فرماید، از اسلام دفاع کرد. پس نویسندگان و خوانندگان باید از این لغزشگاه خطرناک بپرهیزند.

و امّا فلسفهٔ نازل کردن این کتاب چیست؟ فلسفهٔ نزول قرآن این است که پیغمبر ﷺ اهل مکّه - یعنی امّ القری - و پیرامون آن را با قرآن بترساند و برحذر گرداند:

﴿ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا ﴾.

تا با آن (اهل) مکّه و کسان دوروبر آن (یعنی همهٔ مردمان جهان) را (از خشم خدا) بترسانی.

مکّه امّ القری - یعنی مادر شهرها و اصل آبادانیها - نامیده شده است، بدان علّت که مشتمل بر کعبه است. کعبه هم نخستین خانه‌ای است که برای مردمان ساخته شده است تا در آن یزدان را یگانه و بی‌انباز پرستش

کنند، و محل گردهمائی ایشان، و پناهگاه و مأوای امن و امان انسانها و حتّی همگی جانداران باشد. از آنجا دعوت همگانی ساکنان زمین سرچشمه گرفته است، و پیش از آن دعوت همگانی نبوده است. مؤمنان نیز با ندای این دعوت به حجّ و زیارت آن می‌روند تا به خانه‌ای سر بزنند که این دعوت از آنجا سرچشمه گرفته است و برجوشیده است.

مقصود این نیست - همان‌گونه که دشمنان خاورشناس اسلام از آن بهره‌برداری و سوء استفاده می‌کنند - دعوت اسلام محدود به ساکنان مکّه و کسانی باشد که در دوروبر مکّه زندگی می‌کنند! چنین دشمنان خاورشناس اسلام، این آیه را از کلّ قرآن گسیخته می‌دارند تا گمان برند که محمّد ﷺ در اوّل کار، دعوت خود را جز متوجّه اهل مکّه و برخی از شهرهای پیرامون آن نکرده است. در نخستین مراحل دعوت تنها بدین محدودهٔ تنگ مکّه و پیرامون آن بسنده می‌کرده است و خیال مناطق فراخ‌تر از آن را نداشته است! امّا سپس به همهٔ نواحی عربستان چشم طمع دوخت! بعد از آن خواست از مرزهای آن مناطق نیز بگذرد و دعوت خود را جهانگیر کند! این امر هم بر اثر تصادفها و پیشامدهائی بود که به وقوع پیوست و قبلاً از آنها آگاهی نداشت! این تصادفها و پیشامدها پس از هجرت به مدینه و پیدایش دولت و حکومت او در آنجا جلوه‌گر آمد!!! قطعاً آنان دروغ می‌گویند ... چرا که در آیه‌های مکّی، و در سرآغاز کار دعوت، یزدان سبحان به پیغمبرش ﷺ فرموده است:

﴿ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ﴾. (انبیاء / ۱۰۷)

(ای پیغمبر) ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.

﴿ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلاَّ كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً ﴾. (سبأ / ۲۸)

ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده رسان (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم‌دهندهٔ (کافران به شقاوت سرمدی) باشی.(۱)

هنگامی که این آیه‌ها شرف نزول پیدا کرده‌اند، شاید اسلام هنوز در درّه‌های مکّه در محاصرهٔ غم و اندوه و شکنجه و آزار بوده است!

﴿ وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ هُمْ عَلَىٰ صَلاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴾.

کسانی که به آخرت ایمان دارند بدان ایمان می‌آورند (چرا که امید به ثواب و هراس از عقاب ایشان را بدین امر وا می‌دارد. و هم بدان سبب) آنان بر (ادای به موقع و بگونهٔ شایستهٔ) نماز خود، محافظت می‌ورزند.

کسانی که ایمان دارند به این که آخرتی و حسابی و جزائی در میان است، ایمان دارند به این که قطعاً یزدان پیغمبری را برای مردمان می‌فرستد و بدو وحی می‌کند، و در تصدیق این امر رنج و مشقّتی در درون خود نمی‌یابند. نه تنها رنج و مشقّتی در درون خود نمی‌یابند، بلکه نداء دهنده‌ای را در ژرفای وجود خویش می‌یابند که ایشان را به تصدیق این امر فرا می‌خواند. همچنین آنان به خاطر ایمان به آخرت و بدین کتاب، بر ادای نماز خود محافظت می‌ورزند، تا پیوسته با یزدان پیوند استوار و ناگسستنی داشته باشند، و به اطاعت از او که در نماز مجسّم است اقدام کنند ...این، سرشت نفسی است که آخرت را باور و به آن یقین کامل داشته باشد، و این کتاب و فرود آمدن آن را تصدیق کند، و آزمند بر پیوند با خدا و اطاعت از او باشد ... دیدن نمونه‌هائی از نفسهای آدمیان، مصدّق خود این سخن راستین خواهد بود.



این چرخش و گردش پیاپی و دارای پرده‌های متّصل به همدیگر نیز در صحنهٔ زندهٔ برجستهٔ پویا و غم‌انگیز و هراس انگیز به پایان می‌رسد، صحنهٔ ستمکاران ... یعنی:مشرکانی که بر خدا دروغ می‌بندند، و یا ادّعا می‌کنند که بدیشان وحی شده است، ادّعای بی‌بنیادی

۱- همچنین مراجعه شود به انعام / ۱۹ و ۹۰، یوسف / ۱۰۴، فرقان / ۱، سبأ / ۲۸ ص / ۸۷، قلم / ۵۲ ... (مترجم)

است و بوئی از حقیقت ندارد. گاهی نیز گمان می‌برند که می‌توانند همچون این قرآن را بنویسند و ارائه دهند! ... صحنهٔ این چنین ستمکاران - ستمکارانی که ستمی با ستم ایشان قابل مقایسه نیست - بدان هنگام که در سختیها و دشواریهای مرگ دست و پا می‌زنند، و فرشتگان دستهای خود را برای عذابشان به سویشان دراز کرده‌اند، و از ایشان جانهایشان را می‌خواهند. شکنجه و آزار گریبانگیرشان گشته است و آنان همه چیز خود را پشت سرشان برجای گذاشته‌اند و از انبازهائی که تصوّر می‌کردند و گمان می‌بردند اثری پیدا نیست و گور خود را گم کرده‌اند!

﴿ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِباً، أَوْ قَالَ: أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ، وَ مَنْ قَالَ: سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ؟ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ، وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ. الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ، بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ، وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ. وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ! لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ، وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴾.

چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی بر خدا ببندد (و بگوید که کتابی بر کسی نازل نشده است! یا این که بگوید: خدا را فرزند و انباز است!) یا این که بگوید: به من وحی شده است، و بدو اصلاً وحی نشده باشد (از قبیل: مُسَیْلمهٔ کذّاب و اسود عَنسی و طُلَیْحهٔ اسدی ...) و یا کسی بگوید: من هم همانند آنچه خدا (بر محمّد) نازل کرده است خواهم آورد! (چرا که قرآن افسانه‌های گذشتگان است و شعری بیش نیست، اگر بخواهم مثل آن را می‌گویم و می‌سرایم!) ... اگر (حال همهٔ ستمگران، از جمله این) ستمکاران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دستهای خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بناگوش ایشان تپانچه و بر پشتشان تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی) خویشتن را برهانید. این زمان به سبب دروغهائی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوار کننده‌ای می‌بینید. (روز رستاخیز پروردگار به مردم می‌فرماید: اکنون) شما تک و تنها (و بدور از خویشان و یاران و مال دنیا، حیات دوباره یافته‌اید و برای حساب و کتاب، یک یک و لخت و عور) به سوی ما برگشته‌اید، همان گونه که روز نخست شما را آفریدیم (و برهنه و عریان و بدون هیچگونه توشه و توان، به صحنهٔ جهان گسیل داشتیم) و هر چه به شما داده بودیم، از خود بجای گذاشته‌اید (و دست خالی بدینجا آمده‌اید) و میانجیگرانی را با شما نمی‌بینیم که گمان می‌بردید (در نزد خدا به یاریتان می‌شتابند و) آنان در خودِ (پرستش و عبادت) شما شریک (و سهیم با خدا) هستند! دیگر پیوند شما گسیخته است (و روابط خویشی و دوستی و پدری و فرزندی و فرمانبری و فرماندهی، پاک بریده است و تمام پندارها و تکیه‌گاه‌ها) و چیزهائی که گمان می‌بردید (که کاری از آنها ساخته است) از (دید) شما گم و ناپدید گشته است.

از قتاده و ابن‌عباس رضی الله عنه روایت است که این آیات در بارهٔ مُسَیْلمهٔ کذّاب، و سجّاح دختر حارث همسر مُسَیْلمهٔ کذّاب، و اسود عنسی، نازل شده است. آنان کسانی بودند که در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشگوئی می‌کردند و ادّعا می‌نمودند که خدا بدیشان وحی کرده است. امّا کسی که می‌گفت: همچون این چیزی که خدا نازل کرده است نازل خواهم کرد! یا می‌گفت: به من وحی شده است! در روایتی از ابن عبّاس نقل است که او عبداللّه پسر سعد پسر ابوسرح است که اسلام را پذیرفت و کاتب وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شد. زمانی که در سورهٔ «مؤمنون» این چنین آیاتی نازل گردید:

﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ... ﴾.

ما انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریده‌ایم ....

(آیه‌های ۱۲ - ۱۴)

پیغمبر ﷺ او را فرا خواند و آیه‌ها را بـر او امـلاء کرد. هنگامی که رسید به:

﴿ ثُمَّ أَنْشَأْنٰاهُ خَلْقاً آخَرَ ﴾.

از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بـخشیده و (بـا دمـیدن جان به کالبدش) پدیدهٔ دیگری خواهیم کرد.

عبدالله از شرح و تفصیل آفرینش انسان شگـفت زده شد و گفت:

﴿ تَبٰارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخٰالِقِينَ ﴾.

والا مـــقام و مـــبارک یـــزدان است کـــه بـهترین اندازه‌گیرندگان و سازندگان است.

پیغمبر خدا فرمود:

﴿ هٰكَذٰا أُنْزِلَتْ إِلَيَّ ﴾.

به همین شکل آیه بر من نازل شده است.

بدین هنگام عبدالله دچار شکّ و گمان گردید و گفت: اگر محمّد راستگو باشد، پس همان گونه که بدو وحی شده است، به من نیز وحی گردیده است! و اگر محمّد دروغگو باشد باز هم همان چیزی را گفته‌ام که او گفته است! در نتیجه از اسلام برگشت و مرتدّ گردید و بـه مشرکان پیوست. این است مصداق فرمودهٔ یزدان:

﴿ وَ مَنْ قٰالَ: سَأُنْزِلُ مِثْلَ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ ﴾.

کسی بگوید: من هم همانند آنچه خدا (بر محـمّد) نـازل کـرده است خـواهـم آورد. (کـلبی آن را از ابـن عـبّاس روایت کرده است).

صحنه‌ای که روند قـرآنـی آن را دربـارهٔ سـزای ایـن ستمکاران، یعنی مشرکان، به تصویر مـی‌کشد، صـحنهٔ هراس‌انگیز و ترسناک و غم‌انگیز و وحشتناکـی است. ستمکاران در غمرات و سکرات مرگ قرار گرفته‌اند ... واژهٔ غمرات، سایهٔ غم‌انگـیز خـود را دارد ... در ایـن صحنهٔ دلهره‌انگیز، فرشتگان دسـتهایشان را بـه سـوی ستمگران می‌گشایند تا ایشان را عقاب و عذاب نمایند! از آنان ارواح می‌طلبند و مـی‌خواهـند جـانهایشان را بگیرند! فـرشتگان گـذشته از شکـنجه و جـان گـرفتن ایشان، پیاپی سرزنششان می‌کنند:

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ ٱلظّٰالِمُونَ فِي غَمَرٰاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلاٰئِكَةُ بٰاسِطُو أَيْدِيهِمْ: أَخْـرِجُوا أَنْـفُسَكُمُ الْـيَوْمَ تُجْـزَوْنَ عَذٰابَ الْهُونِ بِمٰا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَـقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيٰاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴾.

اگر (حال هـمهٔ سـتمگران، از جـمله ایـن) سـتمکاران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد مرگ فـرو رفـته‌انـد و فـرشتگان دسـتهای خـود را (بـه سـوی آنـان) دراز کرده‌اند (و بر بناگوش ایشـان تـپانچه و بـر پشـتشان تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر مـی‌توانـید از این عذاب الهی) خویشتن را برهانید. این زمان به سبب دروغهائی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیـات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوار کننده‌ای می‌بینید.

سزای تکبّر و سرپیچی از پذیرش حقائق و خود را برتر گرفتن از پیروی کردن از آیات الهی، عذاب خوار کننده است. جزای از زبان خدا دروغ گـفتن، تـوبیخ و تـنبیه رسوا کننده است ... همهٔ این سزاها و جزاها سـایه‌های غم‌انگیزی را بر صحنه می‌افکنند، سایه‌های غم‌انگیزی که از هول و هراس و درد و رنج و ضیقت وتنگی، گلو را می‌فشارند و انسان را خفه می‌سازند!

گذشته از این همه توبیخ و تنبیه آفریدگار بزرگواری که وجود او را تکذیب کرده‌اند، هم اینک این ایشانند کـه در پیشگاه یزدان سبحان آماده ایستاده‌اند. خدا در این موقعیّت تنگ و دلهره‌انگیز خطاب بدیشان می‌فرماید:

﴿ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونٰا فُرٰادىٰ كَمٰا خَلَقْنٰاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ! ﴾.

شما تک و تنها (و بدور از خویشان و یاران و مال دنیا) به سوی ما برگشته‌اید، همان‌گونه که روز نخست شما را آفریده‌ایم (و برهنه و عریان و بدون هرگونه توشه و توان،به صحنهٔ جهان گسیل داشته‌ایم).

چیزی با خود ندارید مگر پیکرهای لخت خود! همچنین تک و تنها هستید! یک یک نه دسته دسته به پیشگاه خدا می‌روید. همان گونه که نخستین بار شـما را یک یک آفریدیم، و یکی یکی از شکم مادرانتان، لخت و عریان و بینوا و ناتوان، پا به جهان نهادید! همه چیز از شما بریده است، و همه کس از کنار شما پراکنده است و

دوری گزیده است. دیگر نمی‌توانید چیزی را داشته باشید از چیزهائی که یزدان آنها را به شما داده بود و به تملّک شما درآورده بود:

﴿ وَ تَرَكْتُمْ مٰا خَوَّلْنٰاكُمْ وَرٰاءَ ظُهُورِكُمْ ﴾.

هر چه به شما داده بودیم، از خود بجای گذاشته‌اید (و دست خالی بدینجا آمده‌اید).

همه چیز را برجای گذاشته‌اید، و به ترک همه چیز گفته‌اید، اعم از: مال، زیور، فرزندان، کالا، جاه و مقام، سلطه و قدرت، و ... همه چیز را در آن سرای برجای نهاده‌اید، و در این سرای چیزی از آنها را با خود ندارید. بر کم و بیش آن چیزها توانائی و دسترسی ندارید!

﴿ وَ مٰا نَرىٰ مَعَكُمْ شُفَعٰاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكٰاءُ ﴾.

میانجیگرانی را با شما نمی‌بینیم که گمان می‌بردید (در نزد خدا به یاریتان می‌شتابند و) آنان در خودِ (پرستش و عبادت) شما شریک (و سهیم با خدا) هستند!.

کجا رفتند کسانی که گمان می‌بردید آنها در سختیها و گرفتاریها به میانجیگری و یاری شما می‌شتابند، و آنان را در زندگانی و اموال خود شریک می‌دیدید، و می‌گفتید: آنان در پیشگاه یزدان میانجیگرانی برای شما خواهند شد؟ مثلاً کجایند آنان که می‌گفتید:

﴿ مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا إِلَى اللّٰهِ زُلْفىٰ! ﴾.

ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند!. (زمر / ۳)

فرق نمی‌کند این چیزهائی را که می‌پرستند انسانهائی باشند به نام کاهنان و غیبگویان یا قدرتمندان و فرمانروایان، و یا این که مجسّمه‌هائی از سنگ، یا بتها، جنّیان و پریان، فرشتگان، سیّارگان و ستارگان، و چیزهائی جز اینها باشد. خلاصه هر چیزی که رمز خدایان دروغین و اشاره به معبودهای نادرست باشد، یا در زندگی و اموال و اولاد خویش آنها را شریک بدانند، از زمرهٔ پرستش شدگان و بتان قلمداد می‌شود، همان‌گونه که در سوره خواهد آمد.

این انبازها و خدایگانها کجایند؟ انبازها و میانجیگران کجا رفتند؟

﴿ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ ﴾.

دیگر پیوند شما گسیخته است (و میانتان جدائی افتاده است).

همه چیز گسیخته است. هر پیوندی که در میانتان بوده است بریده است و به پایان آمده است. هر طنابی و هر ریسمانی قطع گردیده است!

﴿ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مٰا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴾.

چیزهائی که گمان می‌بردید (که کاری از آنها ساخته است) از (دیدِ) شما گم و ناپدید گشته است.

ادّعای گوناگونی که داشتید از چشم شما ناپدید گردیده است. از جمله انبازهائی که گمان می‌بردید، اثری از آنها پیدا نیست. اصلاً نمی‌توانند در پیشگاه خدا شفاعت و میانجیگری کنند، یا تأثیری در اسباب و علل داشته باشند!

صحنه‌ای است که دل انسان را سخت به تکان می‌اندازد. صحنه‌ای است که نمایان می‌گردد و می‌جنبد، و به نفس انسان سایه‌های هراس‌انگیز و غم‌انگیز خود را می‌افکند، و به دل انسان الهامهای سخت تازنده و کوبنده و ترسناک و وحشتناک خویش را می‌اندازد ... این قرآن ... بلی این قرآن است ...

۞ إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلْحَبِّ وَٱلنَّوَىٰ يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ
ٱلْمَيِّتِ مِنَ ٱلْحَيِّ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٩٥﴾ فَالِقُ ٱلْإِصْبَاحِ
وَجَعَلَ ٱلَّيْلَ سَكَنًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ
ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا۟
بِهَا فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
﴿٩٧﴾ وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ
قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾ وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ
مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ نَبَاتَ كُلِّ شَىْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ
خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاكِبًا وَمِنَ ٱلنَّخْلِ مِن طَلْعِهَا

قِنۡوَانٞ دَانِيَةٞ وَجَنَّٰتٖ مِّنۡ أَعۡنَابٖ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُشۡتَبِهٗا
وَغَيۡرَ مُتَشَٰبِهٍۗ ٱنظُرُوٓاْ إِلَىٰ ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثۡمَرَ وَيَنۡعِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمۡ
لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ﴿٩٩﴾ وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلۡجِنَّ وَخَلَقَهُمۡۖ
وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتِۭ بِغَيۡرِ عِلۡمٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا
يَصِفُونَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٞ
وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٞۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ﴿١٠١﴾
ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ
فَٱعۡبُدُوهُۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ﴿١٠٢﴾ لَّا تُدۡرِكُهُ
ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾
قَدۡ جَآءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَنۡ أَبۡصَرَ فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ عَمِيَ
فَعَلَيۡهَاۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ﴿١٠٤﴾ وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ
ٱلۡأٓيَٰتِ وَلِيَقُولُواْ دَرَسۡتَ وَلِنُبَيِّنَهُۥ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ﴿١٠٥﴾
ٱتَّبِعۡ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ وَأَعۡرِضۡ عَنِ
ٱلۡمُشۡرِكِينَ ﴿١٠٦﴾ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكُواْۗ وَمَا جَعَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ
حَفِيظٗاۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡهِم بِوَكِيلٖ ﴿١٠٧﴾ وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ
يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا
لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ
يَعۡمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِن جَآءَتۡهُمۡ ءَايَةٞ
لَّيُؤۡمِنُنَّ بِهَاۚ قُلۡ إِنَّمَا ٱلۡأٓيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِۖ وَمَا يُشۡعِرُكُمۡ أَنَّهَآ إِذَا
جَآءَتۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿١٠٩﴾ وَنُقَلِّبُ أَفۡـِٔدَتَهُمۡ وَأَبۡصَٰرَهُمۡ كَمَا لَمۡ
يُؤۡمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَنَذَرُهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ﴿١١٠﴾

ما خود را نیازمند این می‌بینیم که در اینجا چیزهائی را مجدّداً بازگو کنیم که در شناسائی این سوره از آنها سخن رانده‌ایم ... پیش از هر چیز نیازمندِ جلو چشم داشتن امواج خروشانی هستیم که پیوسته بر سر و کول همدیگر می‌دوند و در رودبار جوشان به پیش می‌روند. زیبائی دل‌انگیز و دلربائی را وراندازکنیم که به تعبیر و تصویر و آهنگ و نوا در روند سوره می‌انجامد:

این سوره موضوع بنیادین خود را به شکل شگفتی مطرح می‌کند و بدان می‌پردازد ... در هر دیدگاهی و در هر موقعیّتی و در هر صحنه‌ای از سوره، «زیبائی دل‌انگیز و دلربائی» را به تصوّیر می‌کشد و پیش چشم می‌دارد ... زیبائی فرح‌افزائی که نفْس را شیفته و شیدا، و حسّ و شعور را مات و مبهوت می‌سازد، بدانگاه که انسان سرگردان و حیران صحنه‌های سوره را می‌پاید، و به نواها و آهنگها و الهامها و اشاره‌های آن گوش جان می‌سپارد.

این سوره در روند سخن لبریز از صحنه‌ها، موقعیّتها، الهامها، اشاره‌ها، نواها، آهنگها، تصویرها، و سایه‌روشنهای خود، به جریان رودخانه‌ای می‌ماند که امواج جوشان و خروشان آن بر سر و کول همدیگر دوند. هنوز موجی فروکش نکرده است که موج دیگری اوج می‌گیرد و درمی‌رسد و بدان موج پیشین ملحق می‌گردد. در جریان رودبار جوشان و خروشان، امواج درهم می‌تنند و تنگ یکدیگر می‌دوند و می‌روند!

این سوره در هر موجی از این امواج جوشان چسبان در همدیگر تنیده و دوان، به اوج زیبائی دل‌آرائی می‌رسد که توصیف کردیم ... هماهنگی لازم در صحنه‌های گوناگون سوره، به هنگام سخن از چیزی، کاملاً در مدّ نظر بوده است و نموده شده است... این سوره، همهٔ گستره و گوشه‌های نفس را با زیبائیِ مات و مبهوت کنندهٔ خود، با سرزندگی جوشان، نواها و آهنگهای جان‌پروری که مقاصد را به تصویر می‌زنند و به رشتهٔ تعبیر می‌کشند و موسیقی خاص خود را دارند، با هماهنگی و همآوائی ویژه، و با رویاروئی با نفس از هر راهی و از هر دری ... پر و لبریز می‌سازد و شیفتهٔ خویش می‌گرداند.

این سیماها و نشانه‌ها جملگی به تمام و کمال در این درس جلوه‌گر می‌آید ... خواننده احساس می‌کند که از یک سو صحنه‌ها و مقاصد آنها درخشان و رخشان برمی‌جوشند، و از دیگر سو صحنه‌ها و مقاصد آنها در جوش و خروش خود در پیشگاه حسّ و شعور

برمی‌جهند و به جلو می‌تازند. در همان حال از آنها نواها و آهنگهای تعبیرات واژگان برمی‌جوشند تا با آنها همراه و همنوا گردند. صحنه‌ها و تعبیرها به تمام وکمال مفاهیم و معانی خویش را به رشته می‌کشند و به غایت و هدف می‌رسانند.

هر صحنه‌ای از این صحنه‌ها، انگار درخشان و تابان و زیبا و دلربا، از جهان ناپیدا برمی‌جوشند و سرچشمه می‌گیرند، و در پیشگاه حواسّ و دل و خرد با جمال و کمال دلربا و گیرائی جلوه‌گر می‌شوند.

عبارتها خود نیز انگار جوش و خروش هستند! آهنگهای عبارتها هم زیبا و فریبا با صحنه‌ها و مقاصد همنوا و همراه می‌شوند. با آنها با تمام نیروی جوشش، و در کمال شدّت درخشش، همراه و همآوا می‌گردند.

مفهومها و صحنه‌ها و عبارتها در میان موجهای متّصل به همدیگر، به جوش و خروش درمی‌آیند. حسّ و شعور، شیفته و شیدا به دنبال آنها روان می‌شوند، و هنوز موجی را دنبال نکرده‌اند، موج دیگری تند اوج می‌گیرد و حسّ و شعور را مجذوب و دلدادهٔ خود می‌سازد و دیوانه‌وار به دنبال خویش می‌کشاند ... اینها چیزهائی بود که در سرآغاز سوره‌ها قبلاً می‌خواستیم به تصویر بزنیم و توصیف کنیم.

صفحهٔ هستی سراسر باز و گشوده است. صحنه‌ها نیز پیاپی همدیگرند - حتّی اندکی مانده است که بگوییم: برمی‌جهند و بر یکدیگر می‌پرند - در اینجا و آنجا و در صفحهٔ گشاد و فراخ اقطار جهان.

زیبائی و جمال در اینجا نشانه و سیمای برجسته‌ای است ... زیبائی و جمالی که به نهایت دلربائی و شیدائی می‌رسد و انسان را مات و مبهوت می‌سازد ... صحنه‌ها از نظر زیبائی و جمال، پاکیزه و گزیده‌اند. عبارتها نیز از لحاظ زیبائی و جمال، در ساختار واژگانی دارای آهنگ و نوایند، و در ذکر مفاهیم و مقاصد، رسا و روشنگرند. مفاهیم و مقاصد هم از زاویهٔ زیبائی و جمال بیانگر همهٔ حقائق اصیلی هستند که این عقیده از آن موج می‌زند ... حقائق بگونه‌ای پیدا و جلوه‌گر می‌آیند، انگار که در پیکر نور پرتوافکنی می‌کنند!

از جملهٔ آن چیزهائی که الهام‌بخش زیبائی و جمال کاملند، رهنمود الهی به نگرش و وراندازی زیبائی و جمال موجود در شکوفائی و دلربائی حیات است:

﴿ أَنْظُرُوا إِلىٰ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ یَنْعِهِ ﴾.

بنگرید به میوهٔ نارس و رسیدهٔ یکایک آنها، آن زمان که میوه دادند.

این رهنمود مستقیم است به زیبائی و جمال دلربا و دل‌انگیز ... بنگرند و وارانداز کنند و هوشیارانه لذّت ببرند.(۱)

سپس این زیبائی و جمال به اوج خود می‌رسد. به بلندائی از زیبائی و جمال می‌رسد که بس فریبا و دلربا است و در پایان عرضهٔ کیهان زنده قرار دارد. آن زمان که به فراسوی این جهان زیبای دل‌انگیز و خجسته می‌پردازد و از نوآفرین آسمانها و زمین سخن می‌راند. نوآفرینی که همهٔ این زیبائیها را هستی بخشیده است ... از ذات خداوند سبحان بگونه‌ای سخن می‌راند که خجستگی و دلربائی آن را روایت نمی‌دارد جز عبارات خود قرآن:

﴿ لاٰ تُدْرِکُهُ الْأَبْصٰارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصٰارَ، وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ ﴾.

چشمها (کُنْهِ ذات) او را درنمی‌یابند، و او چشمها را درمی‌یابد (و به همهٔ دقائق و رموز آنها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و ارادهٔ شامل خود به همهٔ ریزه‌کاریها آشنا، و از همهٔ چیزها) آگاه است.

هان! هم اینک ما در این درس، در پیشگاه کتاب باز و گشودهٔ هستی ایستاده‌ایم. کتابی که غافلان در هر لحظه‌ای از کنار آن می‌گذرند، ولی در مقابل معجزات و نشانه‌های عظمت آن نمی‌ایستند. کتابی که کوران از کنار آن می‌گذرند، امّا چشمانشان برای دیدن شگفتیها و زیبائیهای آن باز نمی‌گردد ... هان! هم اینک این

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب «منهج الفن الاسلامی» تألیف محمد قطب. فصلهای «الجمال فی التصور الاسلامی» و «مشاهد الطبیعة فی القرآن».

قرآن است که روند شگفت و عجیب آن، دست ما را می‌گیرد و ما را در گسترهٔ این هستی به گشت‌وگذار می‌برد و در میان عجائب و غرائب کیهان می‌گرداند! انگار تاکنون جهان را وارانداز نکرده‌ایم و چیزی پیش از این ندیده‌ایم! گوئی همین لحظه پا به جهان می‌گذاریم! ما را در پیشگاه نشانه‌های شگفت هستی نگاه می‌دارد و چشمانمان را روبروی صحنه‌های زیبا و دلربا می‌گشاید و شگفتیها را یکی‌یکی به ما می‌نماید، و ما را بر آن می‌دارد که به عجائب و غرائبی بنگریم که غافلان، غافل و بی‌خبر از کنار آنها می‌گذرند!

هان! هم اینک قرآن ما را در جلو معجزه‌ای نگاه می‌دارد که در هر لحظه‌ای از شب و روز روی می‌دهد ... معجزهٔ برجوشیدن حیات جنبان از این موات جامد بی‌تکان ... ما نمی‌دانیم چگونه برجوشیده است و از کجا آمده است و سربرزده است. تنها این را می‌دانیم از سوی یزدان پا به جهان گذاشته است و با قضا و قدر ایزد منّان بردمیده است و جوشیدن گرفته است. هیچ کسی از مردمان نمی‌تواند به اصل و کنه حیات برسد، چه رسد به آفرینش بی‌نمونه و بی‌مثال آن!

هان! هم اینک قرآن ما را در پیشگاه گردش شگفت کیهان نگاه می‌دارد. گردش و چرخش سرسام‌آور دقیقی که در همهٔ لحظات انجام می‌پذیرد ... معجزه‌ای است که هیچ‌یک از معجزه‌هائی که مردمان درخواست می‌کنند به پای آن نمی‌رسد و همطراز آن نمی‌گردد ... این معجزه در هر شب و روزی، بلکه در هر ثانیه و لحظه‌ای روی می‌دهد.

هان! هم اینک ما را در برابر پیدایش حیات انسانها نگاه می‌دارد، حیاتی که از یک تن پدیدار گشته است و برجوشیده است ... جلو افزایش یافتن و پراکندن آنان با این شیوهٔ شگفت، ما را نگاه می‌دارد.

هان! هم اینک ما را در برابر پیدایش حیات در گیاهان نگاه می‌دارد ... ما را نگاه می‌دارد در برابر صحنه‌های شرشر بارش بارانها، و رقص کشتزارهای بالنده، و زیبائی میوه‌های رسیده ... اگر با حسّ و شعورِ آماده و دلِ باز بدین صحنه‌ها بنگریم و این حیاتها را وارانداز کنیم، صحنه‌ها و حیاتها در جلو دیدگان ظاهر و باطن ما در جلوه‌گری است و جای تأمّل و دیده‌وری است و خواهیم دید هیچ یک از اینها نه سرسری است.

هان! هم اینک گسترهٔ هستی در برابر دیدگانمان تازه و دلنشین جلوه‌گر می‌آید. انگار نخستین بار است که آن را می‌بینیم. جهانی است زنده و پویا، ما بدو مهر می‌ورزیم و او نسبت به ما مهر می‌ورزد. دوستش می‌داریم و دوستمان می‌دارد. متحرّک و جنبان است، حرکت در بند بند آن روان است. زیبا و خجسته است، حواس و شعور را شیفته و شیدای خود می‌سازد و عقل و خرد در برابرش انگشت به دهان و مات و مبهوت می‌ماند. گویا است، و به زبان حال از آفریدگار خود می‌گوید و یزدان را به همگان می‌نمایاند، و با معجزه‌ها و نشانه‌های موجود در سراسر گسترهٔ خود یگانگی آفریدگار و قدرت پروردگار را به بینندگان نشان می‌دهد.

بدین هنگام شرک به خدا - که روند قرآنی هم در اینجا از شرک و مشرکان سخن می‌راند - کاملاً برای فطرت و سرشت این هستی، غریب می‌نماید، هنگامی که انسان با این ایمان فراگیر و همه‌جا گستر با گسترهٔ سترگ و شگفت هستی رویاروی می‌گردد.

برنامهٔ قرآنی به هنگام خطاب وجود بشری و متوجّه کردن انسان به حقیقت الوهیّت یزدان، و بیان موقعیّت عبودیّت مردمان در برابر الوهیّت خداوند منّان، از حقیقت آفریدن و پدید آوردن حیات، و از حقیقت تضمین حیات با رزق و روزیی که خدا در ملک و مملکت خود آن را فراهم می‌آورد، و از حقیقت سلطه و قدرتی که می‌آفریند و روزی می‌رساند و در جهان اسباب و علل بدون هیچگونه انبازی تصرّف می‌فرماید... از همهٔ این حقائق سبب الهام‌گرانه‌ای و برهان نیرومندی را بر ضرورت چیزی فراهم می‌بیند که مردمان را بدان فرا می‌خواند، و آن عبارت است از: عبودیّت و بندگی تنها سزاوار خداوند یگانه است و

بس، و خلوص اعتقاد و عبادت و اطاعت و کرنش فقط او را سزد و بس ... در روند سوره همچنین بعد از عرضهٔ صفحهٔ وجود، و پرده‌برداری از حقیقت آفرینش و پیدایش و رزق و ضمانت و کفالت و سلطه و قدرت، از دعوت مردمان به سوی عبادت یزدان یگانهٔ جهان سخن می‌رود. یعنی مردمان به وحدت الوهیّت و اختصاص ویژگیهای آن به یزدان سبحان در زندگانی همگی بندگان، فرا خوانده می‌شوند، و از آنان خواسته می‌شود که حاکمیّت و داوری را در همهٔ امور زندگی به یزدان دهند و به پیشگاه آستانهٔ اقدسش برند و بس، و هیچگونه ادّعای الوهیّتی و اختصاص هیچیک از ویژگیهای الوهیّت را از کسی نپذیرند همچنین در این درس، این فرمودهٔ یزدان را می‌یابیم که می‌فرماید:

﴿ ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ، لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ، خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوهُ، وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ ﴾.

آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست، و او آفرینندهٔ همه چیز است. پس وی را باید بپرستید (و بس، چرا که تنها او مستحقّ پرستش است) همو حافظ و مدبّر همه چیز است.

در این فرمودهٔ یزدان نمونهٔ برنامهٔ قرآن، راجع به پیوند عبادت خالصانه با اختصاص الوهیّت یگانه به آفریدگار یکتای جهان را می‌یابیم، همراه با بیان این نکته که یزدان:

﴿ خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ ﴾.

آفریدگار هر چیزی است.

﴿ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ ﴾.

و او حافظ و مدبّر همه چیز است.

در پایان درس - پس از عرضهٔ همهٔ این معجزه‌ها و نشانه‌های موجود در سراسر پهنهٔ صفحهٔ وجود - ایزد منّان پرده از ناچیزی درخواست معجزات به کنار می‌کشد، همانگونه که از روی سرشت سرکش و ستیزه‌جوی تکذیب کنندگان پرده برمی‌دارد، سرشت ستیزه‌گری که از ایمان بدان خاطر کناره‌گیری نمی‌کند که دلائل و نشانه‌های شناخت کم است و قانع کننده نیست. بلکه مقتضی طبیعت کور آنان این است که از ایمان بگریزند و آن را نپذیرند و با حقّ و حقیقت بستیزند! و الاّ دلائل و نشانه‌های ایمان به یزدان، گسترهٔ جهان را پر کرده است.



﴿ إِنَّ اللّٰهَ فٰالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوىٰ، یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ، وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ. ذٰلِکُمُ اللّٰهُ فَأَنّٰی تُؤْفَکُونَ؟ ﴾.

این خدا است که دانه و هسته را می‌شکافد (و گیاه و درخت از آنها می‌رویاند. همو است که) زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (از قبیل آفریدن انسان از خاک، و تولید شیر از حیوان). این (چنین قادر توانائی) خدای شما است. پس چگونه (پس از این بیان، از عبادت یزدان به عبادت دیگران می‌گرائید، و از حقّ) منحرف می‌شوید؟

حیات معجزه‌ای است که کسی راز آن را نمی‌داند، چه رسد به این که آن را بسازد![1]

معجزهٔ حیات پیدایش و جنبش است ... در هر لحظه‌ای دانهٔ ساکن از گیاه بالنده برمی‌دمد و پیدا می‌شود، و هستهٔ ساکن از درخت بالارونده برمی‌دمد و پدیدار می‌گردد، و حیات پنهان در دانه و هستهٔ بالنده در گیاه و درخت، راز سر به مهری است و جز خدا کسی از آن آگاه نیست، و جز خدا کسی منبع و سرچشمهٔ آن را نمی‌داند ... انسانها پس از مشاهدهٔ این همه ظواهر و اَشکال حیات، و پس از پژوهشها و بررسیهای متعدّد ویژگیها و دگرگونیهای حیات، باز هم در برابر راز نهان حیران می‌ایستند، همانگونه که انسانهای نخستین مات

۱- ماده‌گرایان راجع به امکان تولید برخی از موادّی که ایجاد آنها جز در واکنش‌های درون یک موجود زنده قبلاً مقدور نبوده است، سر و صدای زیادی به راه انداخته‌اند ... اوّلاً مواد آلی با مواد زنده فرق بسیاری دارد. درثانی مواد تولید شده در واقع از مواد خلقت یافتهٔ قبلی ایجاد شده‌اند انسان آنها را تولید نکرده است و هرگز قادر به تولید آنها نخواهد شد.(مؤلف)

و مبهوت در برابر آن ایستاده‌اند! انسانها عملکرد و ظاهر حیات را می‌فهمند ولی سرچشمه و اصل آن را نمی‌دانند! حیات به راه خود ادامه می‌دهد، و معجزهٔ حیات در هر لحظه به وقوع می‌پیوندد!

یزدان از آغاز، زنده را از مرده بیرون آورده است. این جهان - دست کم این کرهٔ زمین - بوده است و حیاتی وجود نداشته است ... سپس حیات پدید آمده است ... یزدان حیات را از ممات بیرون آورده است ... چگونه؟ نمی‌دانیم! از همان زمان که حیات از ممات بیرون آمده است، ذرّه‌های مرده در هر لحظه‌ای - از راه پیدایش زندگان - به مواد آلی زنده‌ای تبدیل می‌گردند و به پیکر اجسام زنده می‌خزند، و - در اصل که ذرّه‌های مرده‌ای بوده‌اند - به سلولهای زنده‌ای تبدیل می‌شوند ... و بر عکس این نیز کار صورت می‌گیرد ... در هر لحظه‌ای سلولهای زنده به ذرّه‌های مرده تبدیل می‌گردند، تا وقتی که همهٔ پیکرهٔ موجود زنده‌ای، روزی و روزگاری به ذرّه‌های مرده‌ای تبدیل می‌شوند!

﴿ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ﴾.

زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد.

جز یزدان جهان کسی نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد ... جز یزدان جهان کسی نمی‌تواند از آغاز حیات را از ممات بیرون آورد. جز یزدان جهان کسی نمی‌تواند در پیکرهٔ موجود زنده نیروئی به ودیعت نهد که در پرتو آن ذرّه‌های مرده به سلولهای زنده تبدیل گردند. جز یزدان جهان کسی نمی‌تواند سلولهای زنده را دیگر باره به ذرّه‌های مرده تبدیل سازد ... در چرخه‌ای که کسی نمی‌داند از روی یقین کی آغاز گردیده است و چگونه صورت پذیرفته است ... آنچه در این راستا می‌گویند فرضیّه‌ها و نظریّه‌ها و احتمالها است و بس!

هرگونه تلاش و کوششی برای تعبیر و تفسیر پدیدهٔ حیات بی‌نتیجه و بیهوده مانده است مگر اعتقاد به این که یزدان حیات را پدیدار کرده است و پدیدار می‌کند و بس ... از آن زمان که مردمان در اروپا از کلیسا رمیده و گریخته‌اند، گوئی:

﴿ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴾.

انگار آنان گورخران رمنده و چموشی هستند که از شیری گریخته و رمیده‌اند. (مدّثر / ۵۰ و ۵۱)

آنان تلاش می‌کنند پیدایش جهان و پیدایش حیات را بدون پناه بردن و اعتراف کردن به وجود یزدان تفسیر و تعبیر کنند. امّا همهٔ کوششها و تلاشهایشان بی‌نتیجه مانده است و بیهوده گشته است ... بهره‌ای که از این کوششها و تلاشها در قرن بیستم برجای مانده است تنها ستیزه‌گریهائی است که دالّ بر سرکشی و عدم اخلاص است. هیچگونه خلوص و یکرنگی در این پویشها دیده نمی‌شود!

سخنان برخی از «دانشمندان» این چنین کسانی که از تفسیر پدیدهٔ حیات جز از راه اعتراف به وجود یزدان درمانده مانده‌اند، حقیقت موضعگیری خود «دانش» ایشان را دربارهٔ این مسأله به تصویر می‌کشد. ما برای کسانی که هنوز که هنوز است از خرده‌ریزهای سفرهٔ اروپائیان قرنهای هیجدهم و نوزدهم تغذیه می‌کنند، و از این آئین گریزانند، چون این آئین به «غیب» معتقد است و آنان «دانشگرا» و پیروان علم هستند نه «غیبگرا» و دنباله‌روان غیب، مقداری از سخنان دانشمندان مذکور را بیان می‌داریم. ما در این راستا سخنان دانشمندان «آمریکائی» را برای آنان برمی‌گزینیم.

«فرانک آلن» که فوق لیسانس و دکترای خود را از دانشگاه کورنل دریافت کرده است و استاد علوم زیست شناسی در دانشگاه مانیتوبا در کانادا است، در مقاله‌ای تحت عنوان: «پیدایش حیات تصادفی یا از روی قصد و اراده است؟» در کتاب: «خدا در عصر علم جلوه‌گر می‌شود» ترجمهٔ عربی دکتر دمرداش عبدالمجید سرحان،[1] می‌گوید:

۱- این کتاب توسّط جمعی از مترجمان ایرانی تحت عنوان: «اثبات وجود خدا» به فارسی ترجمه و بارها به چاپ رسیده است. (مترجم)

«اگر حیات از روی حکمت و فرزانگی، و طرح و نقشهٔ پیشین پیدا نشده باشد، پس باید از راه تصادف پدید آمده باشد. امّا این تصادف چیست تا آن را مورد پژوهش و کاوش قرار دهیم و ببینیم و بدانیم چگونه تصادف حیات را می‌آفریند؟

نظریّهٔ تصادف و احتمال، هم اینک دارای قواعد و اصول درست ریاضی است. قواعد و اصولی که کاملاً از آنها استفاده می‌گردد زمانی که حکم صحیح مطلقی وجود نداشته باشد. این نظریّه حکمی را ارائه می‌دهد که درست‌ترین حکم بشمار است هر چند که احتمال خطا نیز در آن است. پژوهش نظریّهٔ تصادف و احتمال از لحاظ ریاضی پیشرفت بسیار کرده است، تا آنجا که رخ دادن برخی از پدیده‌ها را می‌توان با آن پیش‌بینی کرد، پدیده‌هائی که تنها می‌توانیم بگوئیم: این پدیده‌ها تصادفی رخ می‌دهند، و نمی‌توانیم پیدایش آنها را از راه دیگری تعبیر و تفسیر کنیم، مثل انداختن مهره‌ها در بازی تخته‌نرد. در پرتو پیشرفت این نوع بررسیها و پژوهشها توانسته‌ایم میان چیزهائی که از راه تصادف می‌توانند روی دهند و میان چیزهائی که از راه تصادف نمی‌توانند روی دهند، جدائی اندازیم.[1] همچنین توانسته‌ایم احتمال وقوع پدیده‌ای از پدیده‌ها را در فاصلهٔ زمانی معیّنی از ازمنه محاسبه نمائیم ... هم اینک به نقشی می‌نگریم که تصادف می‌تواند در پیدایش حیات بازی کند:

پروتئینها جزو ترکیبات اساسی در ساختار همهٔ سلولهای زنده‌اند. پروتئینها از پنج عنصر فراهم آمده‌اند و آنها عبارتند از: کربن، ئیدروژن، نیتروژن، اکسیژن، و گوگرد ... در هر ملکول کوچکی از یک پروتئین، تعداد اتمها به چهل هزار می‌رسد. از آنجا که تعداد عناصر شیمیائی در طبیعت بالغ بر نود و دو عنصر است [2] و همهٔ آنها اینجا و آنجا کورکورانه و سرسری[3] پراکنده‌اند. احتمال گرد هم آمدن عناصر پنجگانهٔ مذکور در کنار یکدیگر برای تشکیل مولکولی از مولکول‌های پروتئین را می‌توان حساب کرد. البتّه از راه اطّلاع از ماده‌ای که لازم است بطور دائم بهم‌زده شود تا این مولکول کوچک به وجود آید. و اطّلاع از طول زمان ممکن برای فراسوی همدیگر رفتن و گرد هم آمدن اتمهای یک مولکول، حساب تشکیل یک مولکول تا اندازه‌ای به تصویر کشیده می‌شود.

دانشمند ریاضیدان سویسی «تشارلز یوجین جای» اقدام به حساب همهٔ عوامل سازندهٔ یک مولکول پروتئین کرده است و معتقد شده است که زمان ممکن برای جزئی‌ترین بخش از راه تصادف، یک به نسبت ده به توان صدو شصت (10^{160}) یعنی یک به نسبت ده، صد و شصت بار در خود ضرب گردد! این عددی است که نمی‌توان آن را گفت، یا باکلمات به بیان آن پرداخت ... اندازهٔ حجم مادّه‌ای که برای انجام گرفتن تصادفی چنین عملی لازم و ضروری است تا این که مولکولی ساخته شود، بزرگتر از میلیونها میلیون برابر گنجایش این جهان است!!!

برای تشکیل تصادفی تنها یک مولکول بر روی کرهٔ

۱- ما در پرتو جهان‌بینی اسلامی خود، در گسترهٔ هستی نمی‌توانیم معتقد شویم حتّی یک «تصادف» نیز وجود دارد. بلکه هر چه روی می‌دهد با قضا و قدر الهی روی می‌دهد:

﴿ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴾.

ما هر چیزی را به اندازهٔ لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم. (قمر / ۴۹)

در گسترهٔ جهان همه چیز برابر قوانین سرمی‌زند. هر قانونی هم که پیاده می‌گردد برابر قضا و قدر الهی پیاده می‌گردد، و کمترین جبر مادی در میان نیست. هم چیزی که در شرائط معیّنی و به خاطر حکمت ویژه‌ای بگونه معجزه یا خارق‌العاده روی می‌دهد، و هم چیزی که بگونهٔ عادی پدیدار و نمودار می‌شود، هر دو تای این امور برابر قضا و قدر ویژه انجام می‌پذیرند و هیچ وقت تصادف نقشی در آن ندارد ... وقتی که ما سخنان «دانشمندان» را گلچین می‌کنیم بدان معنی نیست که با نظریّه‌ها و دیدگاه‌های ایشان در همهٔ چیزهائی که می‌گویند موافق هستیم. (مؤلف)

۲- از این عناصر تاکنون ۱۰۴ عنصر کشف و شناسائی شده است. (مترجم)

۳- این تعبیر نیز یکی از اشتباهات «دانشمندان» است. چه در جهان پخش کورکورانه و سرسری وجود ندارد ... بلکه پخش معیّنی برابر قضا و قدر مشخّصی در جهان است و بس.

«مؤلّف»

زمین، بیلیونها بیلیون سال لازم است. آن اندازه سال که قابل شمردن نیست! دانشمند سویسی اندازهٔ این سالها را ده به توان دویست و چهل و سه (10^{243}) می‌داند. یعنی ده در خودش دویست و چهل و سه بار ضرب گردد!!!

پروتئینها از رشته‌های درازی از اسیدهای آمینه ساخته می‌شوند. اتمهای این مولکولها چگونه در کنار هم قرار می‌گیرند؟ اگر به‌گونه‌ای غیر از حالت فعلی خودگرد هم آیند، نه تنها برای زندگی شایسته و مفید نمی‌گردند، بلکه در برخی از اوقات به سمّ و زهر تبدیل می‌شوند! دانشمند انگلیسی «ج.ب.سیدر = Seather.B.J» راهائی را حساب کرده است که اتمهای یک مولکول سادهٔ پروتئین می‌تواند از آن راه‌ها پهلوی یکدیگر گرد آیند. او شمارهٔ چنین راهائی را میلیونها راه می‌داند، یعنی ده به توان چهل و هشت (10^{48}) راه تخمین زده است! بنابراین عقل محال می‌داند که همهٔ این تصادفها دست به دست هم دهد تا تنها یک ملکول پروتئین ساخته و پرداخته گردد.

تازه پروتئینها مواد شیمیائی بدون حیاتی بیش نیستند و وقتی حیات به پیکرهٔ آنها می‌خزد که آن راز شگفتی که اصل آن را نمی‌دانیم و عقل بی‌نهایت (1) است، حیات را به پیکرهٔ پروتئینها بدمد، و آن ذات خداوند یگانه است. خداوندی که با حکمت فراوان و دانش بسیار خود می‌فهمد(2) که همچون مولکول پروتئین شایستگی دارد حیات در آن استقرار پیدا کند. مولکول پروتئین را ساخته است و شکل بخشیده است و راز حیات را بدان سرازیر فرموده است ...

ایرفنگ ویلیام که دکترای خود را از دانشگاه ایوی دریافت کرده است و متخصّص ژنتیک گیاهی بوده، و استاد علوم طبیعی در دانشگاه میشیگان است،در سخنانی تحت عنوان: «ماده به تنهائی بسنده نیست» در همان کتاب می‌گوید:

«دانش نمی‌تواند به ما بگوید که این مولکولهای بی‌نهایت دقیق کوچک و بیشمار که همهٔ مواد از آنها فراهم آمده‌اند خودشان چگونه به‌وجود آمده‌اند. همچنین علم نمی‌تواند با تکیه براندیشهٔ تصادف مجرّد، به ما بگوید که چگونه این چیزهای دقیق کوچک گرد یکدیگر جمع می‌شوند تا حیات را پدید آورند. بیگمان نظریّه‌ای که ادّعا می‌کند همهٔ شکلهای مترقّیانه‌ای که به پیشرفت کنونی منتهی شده است، بر اثر جهشهای کورکورانه و تمرکز و تصادم مواد و زلزله‌های شدید و متلاطم بوده است، می‌گوئیم: این نظریّه بر اساس منطق درستی نیست و مایهٔ اقناع نمی‌گردد. تنها باید چشم بسته و سرسری تسلیم آن شد».(3)

«آلبرت ماکومب ونشستر» متخصّص در زیست‌شناسی که دکترای خود را از دانشگاه تکزاس دریافت داشته است و استاد علوم زیست‌شناسی در دانشگاه بایلور است، در مقاله‌ای از کتاب مذکور گفته است:

«... به پژوهش زیست‌شناسی مشغول شدم. زیست‌شناسی دربارهٔ گسترهٔ فراخی است راجع به بررسی حیات. در میان آفریده‌های یزدان چیزی زیباتر و دلرباتر از جانوران و جانداران این جهان وجود ندارد.

به گیاه شبدر ناچیزی بنگر، گیاه ناچیزی که بر یکی از دو سوی جاده رسته است. آیا می‌توانی در میان همهٔ چیزهائی که انسانها از ابزارها و ادوات و وسائل و دستگاه‌های دل‌انگیز و تحسین‌برانگیزی که ساخته‌اند و به جهان تقدیم داشته‌اند، چیزی را پیدا کنی که از آن شبدر کنار جاده زیباتر و دلرباتر باشد؟ این شبدر ساختار زنده‌ای است و شبانه‌روز پیوسته در کار است

۱- این تعبیر «عقل بی‌نهایت» رسوبی از رسوبات فلسفه است. این آقا آن را از ته‌نشستهای فرهنگ خود برگرفته است و بکار برده است. فرد مسلمان از یزدان سبحان جز با نامهای زیبائی تعبیر نمی‌کند که ایزد منّان خود را بدانها نامیده است. (مؤلف)

۲- این تعبیر نیز از قبیل همان تعبیر است!!! (مؤلف)

۳- ایرفنگ ویلیام در سخنان خود قبلاً به گفتهٔ برتراند راسل اشاره کرده است و کلام او را دربارهٔ پیدایش تصادفی حیات و زوال تصادفی حیات بر اثر جبر مواد آلی، بیان داشته است.(مؤلف)

و هزاران فعل و انفعالات شیمیائی و طبیعی انجام می‌دهد، و همهٔ این فعل و انفعالات تحت سیطرهٔ پروتوپلاسم صورت می‌گیرد، و آن ماده‌ای است که در ترکیب همهٔ پدیده‌های زنده دخیل است (و بخش زندهٔ سلول بشمار می‌آید).

این ساختار زندهٔ پیچیده از کجا آمده است؟ یزدان جهان این پدیده را همین‌جوری نیافریده است و تنها به خود واگذار نکرده است، بلکه حیات را نیز آفریده است، و حیات را توانای بر حفظ خود کرده است، و بدو نیروی استمرار از نسلی به نسلی نموده است. هر یک از گیاهان تمام خواصّ و ممیّزات خود را در خویشتن مصون و محفوظ می‌دارد، خواصّ و ممیّزاتی که ما را یاری می‌کنند تا هر یک از آنها را بشناسیم و از دیگر گیاهان جدا سازیم ... قطعاً پژوهش تولید مثل در جانداران، دل‌انگیزترین پژوهشهای زیست‌شناسی است، و بیش از هر پژوهش دیگری قدرت یزدان را نشان می‌دهد ... سلول جنسی که گیاه تازه از آن به‌وجود می‌آید، آن اندازه کوچک است که مشکل است آن را جز با میکروسکوپ دید. جای شگفت است که هر ویژگی و صفتی از ویژگیها و صفات گیاه: هر رگی، هر مویرگی، هر شاخه‌ای بر ساقه‌ای، هر ریشه‌ای، و هر برگی، وجود به‌هم نمی‌رساند مگر تحت نظارت و مراقبت مهندسانی که حجم آنان بسیار ریز و نازک است. این مهندسان توانسته‌اند داخل سلولی زندگی کنند که گیاه از آن پدید می‌آید ... این دستهٔ مهندسان، گروه کروموزومها، یعنی: ناقلان ژنتیک هستند»[1]...

آن کس که کس است این اندازه سخن بس است. بگذار بدین سخنان بسنده کنیم و به زیبائی رخشان و جمال درخشان موجود در روند قرآن برگردیم:

﴿ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ ﴾.

این (چنین قادر توانائی) خدای شما است.

پدیدآورندهٔ این معجزه‌های متکرّر و مستمرّ و دارای راز نهان، یزدان است. او پروردگار شما است که سزاوار است تنها در برابر او کرنش برد و فرمانبرداری کرد، با بندگی و پیروی از فرمان و اجراء قانونش.[2]

﴿ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴾.

پس چگونه (پس از این بیان، از عبادات یزدان به عبادت دیگران می‌گرائید، و از حقّ) منحرف می‌شوید؟.

آخر چگونه از این حقّ روشن برای خردها و دلها و چشمها منحرف می‌گردید؟!

ذکر معجزهٔ برجوشیدن و سرچشمه گرفتن حیات از ممات، در قرآن مجید بسیار به میان می‌آید. همان‌گونه که ذکر آفرینش آغازین جهان بسی به میان می‌آید، بدان هنگام که از حقیقت الوهیّت و آثار آن سخن می‌رود. آثاری که دالّ بر یگانگی آفریدگار است، و یگانگی آفریدگار نیز منتهی به ضرورت یگانگی معبود است. معبودی که بندگان از او اطاعت می‌کنند و برای او کرنش می‌برند. این اطاعت و کرنش را نیز با اعتقاد به الوهیّت یگانهٔ او، فرمانبرداری از ربوبیّت یگانهٔ او، انجام مراسم بندگی تنها برای او، دریافت فرمان و قانون در کلّیّهٔ امور زندگی از او، و سر فرود آوردن تنها در برابر شریعت و آئین او، نشان می‌دهند.

دلائل این کارها نیز در قرآن مجید به شکل مسائل لاهوتی یا نظریّه‌های فلسفی، ذکر نمی‌گردد. این آئین بسی بالاتر و جدّی‌تر از آن است که نیرو و انرژی مردمان را صرف مسائل لاهوتی و نظریّه‌های فلسفی کند. بلکه هدف این آئین راست و درست کردن جهان‌بینی مردمان با دادن عقیدهٔ صحیح و خالص بدیشان است. عقیدهٔ صحیح و خالصی که به سلامت و سعادت زندگانی درون و بیرون انسانها بینجامد ... این کار هم هرگز میسّر نمی‌گردد و تحقّق حاصل نمی‌کند، مگر زمانی که مردمان را از بندگی بندگان بیرون کشاند و به بندگی یزدان سبحان رساند، و در زندگی دنیوی و

۱- البته با اجازهٔ خداوندی که هر چیزی را وجود بخشیده است و سپس رهنمودش کرده است. و با قضا و قدر خداوندی که هر حرکتی در سراسر هستی در پرتو آن انجام می‌پذیرد.

۲- مراجعه شود به واژهٔ «ربّ» در کتاب: «المصطلحات الأربعة فی القرآن» تألیف ابوالأعلی مودودی. رئیس الجماعة الإسلامیة در پاکستان.

در کارهای روزانه تنها در برابر ایزد منّان کرنش برد و تنها از او فرمان جست، و مردمان را از زیر سلطهٔ زورمداران و قلدرانی بیرون آورد که ادّعاء حقّ الوهیّت را دارند و در زندگی انسانها حاکمیّت را به دست می‌گیرند و به فرمانروائی می‌پردازند و به صورت خدایان نادرست و خداوندگاران فراوانی درمی‌آیند! روشن است هر وقت مردمان در جهان بجای بندگی یزدان به بندگی دیگران کشیده شوند زندگی تباه می‌گردد ... بدین خاطر است این چنین پیروی را بر معجزهٔ حیات خواهیم دید:

﴿ ذٰلِكُمُ اللّهُ فَأَنّیٰ تُؤْفَكُونَ ﴾.

این (چنین قادر توانائی) خدای شما است. پس چگونه (پس از این بیان، از عبادت یزدان به عبادت دیگران می‌گرائید، و از حقّ) منحرف می‌شوید.

این چنین آفریدگاری، خداوندگار شما است و سزاوار ربوبیّت بر شما است ... ربّ به معنی: مربّی و راهنما و سرور و فرمانروا است ... بدین سبب واجب است که جز خدا ربّ بشمار نیاید.

﴿ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ، وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً، وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَاناً. ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴾.

او است که صبح (سیمین را از شب قیرین) پدیدار ساخته است (تا زندگان برای کسب معاش به تلاش ایستند) و شب را مایهٔ آرامش (و آسایش جسم و جان،) و خورشید و ماه را وسیلهٔ حساب (مردمان در امور روزمرّهٔ عبادی و تجاری خود) کرده است. این (نظم بدیع و نظام استوار) سنجش دقیق و تدبیر محکم (دادار متعالی است که) چیره (بر جهان و) آگاه (از همه چیز آن) است.

آن کسی که شکافنده و پدیدآورندهٔ دانه است، پدیدآورندهٔ بامدادان نیز می‌باشد. او است که شب را مایهٔ آرامش و آسایش کرده است. او است که حرکات خورشید و ماه را حساب و کتاب بخشیده است و چرخش و گردش آنها را مقدّر فرموده است و با قدرت و دانش خود به اندازهٔ لازم تنظیم کرده است و سنجیده و شمرده نموده است، قدرتی که بر همه چیز احاطه دارد.

شکافتن بامدادان از تاریکی شبانگاهان حرکتی است که در شکل خود به شکافتن دانه و هسته می‌ماند. دمیدن نور در حرکتی که دارد، همچون باز شدن غنچه در حرکت ویژهٔ خویش است. در میان آن دو مشابهت‌های حرکت و سرزندگی و رونق و زیبائی و جمال است. مشابهت‌ها و سیماهای مشترکی در میان آن دو در تعبیر از حقائق مشترکی در سرشت و حقیقت نیز موجود است.

میان شکافتن دانه و هسته، و میان پدید آمدن بامداد و آرمیدن شب، پیوند دیگری است. میان بامدادان و شبانگاهان، و حرکت و جنبش و سکون و آرامش در این جهان - یا در این زمین - و میان نبات و حیات، رابطهٔ مستقیمی است. زمین با این گردش و چرخشی که به دور خود در مقابل خورشید دارد، و ماه با این حجم و این فاصله‌ای که از زمین دارد، و خورشید نیز با این حجم و این فاصله و این درجهٔ حرارتی که دارد، همه و همه تقدیرات و تنظیماتی است از جانب «عزیز» و چیره‌ای که دارای سلطه و قدرت است، و از جانب «علیم» و آگاهی است که دارای علم و دانش فراگیر و همه جا گستر است ... اگر این تقدیرات و تنظیمات نبود، حیات در زمین بدین نحو و بدین شیوه برنمی‌جوشید، و گیاه و درخت از دانه و هسته سربرنمی‌زد.

در جهان محاسبهٔ دقیقی و اندازه‌گیری به تمام و کمالی است. در این جهان، حیات کاملاً محاسبه شده است، و درجه و نوع این حیات دقیقاً روشن گشته است ... جهانی است که دست تصادف ناگهانی و گذرا از دامن آن کوتاه است، و آنچه را که مردمان تصادف می‌نامند خودش از قانون سترگی پیروی می‌کند و تابع حساب شگفتی است.

کسانی که می‌گویند: این حیات بر اثر جهش ناگهانی در جهان پدید آمده است، و جهان بدان اهمّیّتی نمی‌دهد و توجّهی نمی‌نماید. بلکه چنین به نظر می‌رسد که با آن

دشمنانگی دارد، و ناچیزی سیّاره‌ای که این نوع حیات در آن پیدا و هویدا گردیده است به همهٔ اینها اشاره می‌نماید! ... حتّی برخی از آنان می‌گویند: این ناچیزی اشاره بدین دارد که اگر خدائی برای این جهان بود او نیز بدین حیات اهمّیّت نمی‌داد و توجّه نمی‌نمود! ... و سخنان پوچ و یاوه سرائیهای دیگری که در این زمینه می‌گویند، و آنها را گاهی «علم» و زمانی «فلسفه» می‌نامند! این گونه سخنان پشیزی نمی‌ارزند و حتّی سزاوار بررسی و پژوهش و صحبت کردن هم نیستند!

این چنین کسانی هواها و هوسهای مستقرّ در درون نفس خود را حاکم می‌کنند و به داوری می‌خوانند، حتّی فرآیندها و نتائج دانش خود را حاکم نمی‌کنند و به داوری نمی‌خوانند، فرآیندها و نتائجی که خویشتن را بر نفس ایشان واجب می‌گردانند! انسان کتابها و نوشته‌های آنان را می‌خواند و می‌بیند که انگار ایشان از رویاروئی با حقیقت گریزانند و پیشاپیش مقرّر داشته‌اند و مصمّم بوده‌اند با حقیقت روبرو نشوند! ... آنان از یزدان گریزانند! یزدانی که دلائل و براهین وجودش و وحدانیّتش و قدرت مطلقش در همه‌جا و همه راه است! هر زمان ایشان راهی را بسپارند و از آن راه بخواهند از رویاروئی با این حقیقت بپرهیزند، در پایان آن راه یزدان را می‌یابند! فوراً هراسناک و وحشت‌زده برمی‌گردند و راه دیگری و کوچهٔ دیگری را در پیش می‌گیرند! تا در پایان آن راه و آن کوچه نیز با خداوند سبحان رویاروی شوند!

آنان واقعاً بیچاره و درمانده‌اند! روزی و روزگاری از دست کلیسا و خدای کلیسا گریخته‌اند، خدائی که به وسیلهٔ او گردنها خوار می‌گردد! آنان به گونه‌ای گریخته‌اند:

﴿كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾.

انگار آنان گورخران رمنده‌ای هستند. گورخرانی که از شیری گریخته و رمیده باشند. (مدّثر / ۵۰ و ۵۱)

آنان همیشه با تقلید از دیگران و نگاه کردن بدیشان گریخته‌اند و پای به فرار گذاشته‌اند تا به اوائل این قرن رسیده‌اند. بدون این که نگاهی به عقب بیندازند و پشت سر خود را ورانداز سازند و ببینند که آیا هنوز کلیسا ایشان را تعقیب می‌نماید یا این که از ایشان بریده است [1] همان گونه که نَفَسهای خودشان بریده است!

آنان واقعاً بیچاره و درمانده‌اند، چون امروزه فرآیندها و نتائج علوم خودشان هم با ایشان رویاروی می‌شود و سر راه ایشان را می‌گیرد! ... پس به کجا می‌گریزند؟

«فرانک آلن» دانشمند زیست‌شناسی که بندها و بخشهائی از سخنان او را در قسمت پیشین دربارهٔ پیدایش حیات گلچین کردیم، می‌گوید: «سازگاری زمین برای حیات به شکلها و صورتهای گوناگونی انجام می‌پذیرد، شکلها و صورتهائی که ممکن نیست بتوان آنها را بر اساس تصادف یا جهش کورکورانه تفسیر و تعبیر کرد. زمین کره‌ای است که در فضا معلّق است و به دور خود می‌گردد. از چنین گردش و چرخشی شب و روز پیدا و به دنبال یکدیگر هویدا می‌شوند. زمین در مدّت یک سال یک بار به دور خورشید می‌گردد و می‌چرخد، و از آن پیاپی آمدن فصلها به وجود می‌آید، پیاپی آمدنی که بر اثر آن مساحت گسترهٔ بخشی که شایان سکونت بر سطح سیّارهٔ ما باشد فزونی می‌گیرد، و بر انواع و اقسام گیاهانی می‌افزاید که اگر زمین ساکن بود پیدایش آنها بدین شکل و بدین گونه زیاد نمی‌بود و ناممکن می‌نمود. یک کمربند گازی دور زمین را گرفته است که آتمسفر زمین یا لایهٔ اُزُن نام دارد و مشتمل بر انواع گازهای لازم برای حیات است. این کمر بند گازی به عرض بیش از پانصد مایل، پیرامون زمین را گرفته است. غلظت گازهای آتمسفر زمین به اندازه‌ای است که روزانه ما را از شرّ میلیونها سنگهای سرگردان و شهابهای آسمان مصون و محفوظ می‌دارد که با سرعت سی مایل در ثانیه به سوی ما سرازیر می‌شوند! لایهٔ ازن، یعنی آتمسفری که زمین را احاطه

۱- مراجعه شود به کتاب: «المستقبل لهذا الدین» فصل: الفصام النکد.

کرده است، درجهٔ حرارت زمین را در حدود مناسبی نگاه می‌دارد که برای حیات لازم باشد! بخارهای آبها را از اقیانوس‌ها برمی‌دارد و به داخل قاره‌های دور دستی می‌برد. در فضای آنجاها به نواحی و نقاطی می‌رساند که بخارها بتوانند انباشته شوند و به صورت ابرها درآیند و ببارند و زمین را از مرگ نجات دهند و بدان حیات بخشند! بارانها منابع آب شیرین هستند. اگر بارانها نبود زمین به بیابان خشک و لخت و برهوتی تبدیل می‌گردید و اثری از حیات در آن یافته نمی‌شد! از اینجا می‌فهمیم که جو زمین و اقیانوسهای موجود بر سطح زمین، به منزلهٔ چرخ هماهنگی و همگامی در طبیعت هستند».

دلائل و براهین «علمی» در مقابل ایشان فزونی می‌گیرد و بیشتر و بیشتر می‌گردد تا کاملاً ناتوانی تصادف را بر ایجاد حیات، پیش روی ایشان بدارد، و بر سرشان فریاد برآورد که: هم برای ایجاد حیات، و هم برای بالندگی و پایندگی و گوناگونی پدیده‌های زنده، به همآوائیها و همسوئیهای اسباب و علل بیشماری نیاز است که باید برای پیدایش جهان، فراهم آیند و دست به دست هم دهند ... از جملهٔ آنها همآوائیها و همسوئیهای چیزهائی است که دانشمند زیست‌شناس پیشین ذکر کرد، و چیزهای بسیار دیگری از این دست و از این نوع ... چیزی که می‌ماند تقدیر و تنظیم خداوند عزیز علیمی است که هر چیزی را آفریده است و آن را راهنمائی و رهنمود فرموده است، و هر چیزی را آفریده است و در اندازهٔ معیّن و به اندازهٔ لازم به جهان گسیل داشته است.



﴿وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ. قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾.

او آن کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا (در شبهای سفر) در تاریکیهای خشکی و دریا بدانها رهنمود شوید. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (معانی آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را) می‌دانند.

این هم تتمّهٔ صحنهٔ آسمانی است که همراه با خورشید و ماه و ستارگان و سیّارگان خود می‌گردد و می‌چرخد. تتمّهٔ نمایش صحنهٔ جهان بزرگ سرسام‌آور زیبا و دلربائی است که با حیات انسانها و مصالح و عملکردها و تکاپوهایشان رابطه و پیوند دارد:

﴿لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ﴾.

تا در تاریکیهای خشکی و دریا بدانها رهنمود شوید.

گسترهٔ بیابانهای برهوت ناپیدا و سرزمینهای پرنشیب و فراز بیکرانهٔ خشکیها، و پهنهٔ فراخ و بی‌نشان دریاها و اقیانوس‌ها، تاریکیهائی بشمار است که انسان‌ها در آنها سرگردان و ویلان می‌شوند و در پرتو ستارگان رهنمون و راهیاب می‌گردند ... همیشه مردمان این چنین بوده‌اند و همیشه این چنین نیازمند ستارگان آسمان در امر راهنمائی و راهیابی می‌مانند ... تنها وسائل استفادهٔ از ستارگان در این راستا تغییر پیدا می‌کند، و اندازهٔ نیاز مردمان بدان با اکتشافات فراوان علمی و تجارب گوناگون ایشان، فراخی می‌گیرد و وسعت می‌یابد. در هر صورت این قاعده ثابت می‌ماند: قاعدهٔ راهنمائی طلبیدن و راهیابی جستن در تاریکیهای خشکیها و دریاها و اقیانوسها، از این اجرام سماوی ... چه در تاریکیهای محسوس یا در تاریکیهای جهان‌بینی و اندیشه ... نصّ جامع قرآنی انسانها را در مدارج ابتدائی خود با این حقیقت مخاطب قرار می‌دهد و آنان مصداق آن را در واقعیّت زندگی خود می‌یابند. همچنین مردمان را با این حقیقت مخاطب قرار می‌دهد در آن زمان که ابواب اسرار و رموز آفاق و انفس را بر رویشان آن اندازه که بخواهد می‌گشاید، و آنان نیز مصداق آن را در واقعیّت زندگی خود می‌یابند.

برتری برنامهٔ قرآنی در مخاطب قرار دادن فطرت انسانی با حقائق جهانی، بر جای و پایدار می‌ماند، آن هم نه به شکل «نظریّه» بلکه به شکل «واقعیّت» ... شکلی در فراسوی آن دست خداوندگار نوآفرین

زیبانگار، و تقدیر و رحمت و تدبیر آفریدگار دادار، پیدا و هویدا است. شکلی است که مؤثّر در خرد و دل، و الهام‌بخش بینش و شعور است، و انسان را به تدبّر و تفکّر وامی‌دارد و بدو الهام می‌کند که از علم و معرفت برای وصول به حقیقت بزرگِ هماهنگیِ پدیده‌های جهان استفاده کند ... بدین منظور یزدان سبحان پیروی بر آیه‌ای می‌آورد که دربارهٔ ستارگان است. ستارگانی که خداوند آنها را برای مردمان علائم و نشانه‌هائی نموده است تا در تاریکیهای خشکی و آبی با استفادهٔ از آنها رهنمون و راهیاب شوند، این چنین پیرو الهام بخشی:

﴿ قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾.

ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (معانی آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را) می‌دانند.

رهنمونی و راهیابی به وسیلهٔ ستارگان در تاریکیهای خشکی و آبی، نیازمند دانش و آگاهی از راهها و گردشها و موقعیّتها و مدارهای ستارگان است ... از دیگر سو نیازمند مردمانی است که دلالت همهٔ اینها بر وجود آفریدگار چیرهٔ کاربجا را بدانند و فهم کنند... چه رهنمونی و راهیابی - همان‌گونه که گفتیم - عبارت است از رهنمونی و راهیابی در تاریکیهای محسوس واقعیّت، و در تاریکیهای دل و خرد، یعنی در تاریکیهای درون و بیرون ... کسانی که از ستارگان برای رهنمونی و راهیابی در تاریکیهای محسوس استفاده می‌کنند، ولی میان دلالت آنها و آفریدگار آنها پیوند برقرار نمی‌کنند، مردمانی هستند که هنوز در پرتو ستارگان بدان رهنمود و راهنمائی بزرگ راه نیافته‌اند. آنان کسانیند که جهان را و آفریدگار جهان را از همدیگر قطع می‌کنند، و میان نشانه‌های این جهان و دلالت آن بر وجود آفرینندهٔ نوآفرین و زیبانگار بزرگ جدائی می‌اندازند.

❁

﴿ وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ. قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴾.

او کسی است که شما را از یک شخص آفریده است که (آدم است و او هم از خاک زمین است و زمین هم در مدّت حیات) محلّ استقرار و (پس از مرگ) محلّ تسلیم (به خاک شما) است. ما آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را چنان که باید) می‌فهمند.

این‌بار پسودهٔ مستقیم و بدون واسطه‌ای است ... پسوده‌ای دربارهٔ خود ذات انسان است. ذات انسان که اصل و حقیقت یکتا و یگانه‌ای در نر و ماده است [1] حیات در انسان با یک سلول تلقیح شده‌ای گامهای نخستین را در راه تولید نسل برمی‌دارد. برای این سلول، نفسی در پشت پدر به امانت نهاده شده است، و نفسی قرارگاه آن در رحم مادر است ... سپس حیات افزایش می‌یابد و انتشار پیدا می‌کند. آن‌گاه نژادها و رنگها، سیماها و زبانها، قبیله‌ها و ملّتها، نمونه‌های بیشماری و انواع فراوانی سر از جیب عدم برمی‌آورند، و تا حیات برجای باشد پیوسته دگرگونی و گوناگونی در میان خواهد بود.

﴿ قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴾.

ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را چنانکه باید) می‌فهمند.

دانش و بینش ضروری است برای آگاهی از ساختار یزدان در این نفس واحده‌ای که نمونه‌ها و نوعها از آن برمی‌جوشند و پدیدار می‌آیند. همچنین دانش و بینش

۱- در کتابهائی که من مطالعه کرده‌ام به یک اثر اسلامی قابل اعتمادی راجع به داستان آفرینش حوّاء از آدم برخورد نکرده‌ام. آخر گاه‌گاهی فرمودهٔ خدا:«مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» را با آفرینش حوّاء از آدم تفسیر کرده‌اند! ... آنچه به نظر من رسیده است و معتقد بدان هستم، مراد از نفس واحده اتّحاد و یگانگی نر و ماده در اصل و حقیقت آن دو است. (مؤلف)

برای این که معنی «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» روشن شود و به سخن استاد سیّد قطب در این‌باره بیشتر اطمینان یافت، مراجعه شود به: نساء / ۱، اعراف / ۱۸۹ و ۱۹۰، روم / ۲۱. (مترجم)

ضروری است برای پی بردن به سازشها و هماهنگیهای شگفت نهان در فراسوی تلقیح کردن و تلقیح‌پذیری جهت تولید نسل و پیدایش و افزایش پیاپی و همیشگی تعداد مناسب نرینه و مادینه در جهان انسان، تا مسألهٔ ازدواج و زناشوئی که یزدان آن را برای تولید نسل و افزایش مردمان مقدّر فرموده است برجای و بر دوام بماند، و کودکان در شرائط و ظروف ویژه قدم به جهان گذارند و «انسانیت» انسان محفوظ گردد و فرزندان آدمیزاد برای ادامهٔ حیات «انسانیّت» شوهر و همسر یکدیگر شوند.

در کتاب فی ظلال القرآن نمی‌توانیم دربارهٔ این مسأله به تفصیل صحبت کنیم، و برای روشنگری این هماهنگیها و همنوائیها و سازشها و همایشها، همهٔ سخنان لازم را بطور مشروح بیان داریم. این مسأله نیازمند بررسی و پژوهش ویژه‌ای است.[1] ولی ما فقط نگاهی می‌اندازیم به چگونگی پیدایش نطفهٔ نرینه یا مادینه، و سخن می‌گوئیم از چگونگی پیدایش آن دو در پرتو مرحمت و لطف نهان یزدان در کار تولید نسل مردان و زنان به اندازهٔ لازم برای بقاء حیات و ادامهٔ آن. ما قبلاً هنگام سخن از آیهٔ:

﴿ وَ عِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهَا إِلاّٰ هُوَ ﴾.

کنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. (انعام / ۵۹)

گفتیم: خداوندی که تخمک را تلقیح می‌کند و به شکل زن و مرد هستی می‌بخشد، قضا و قدر او است که تعداد کروموزومهای اسپرماتوزوئیدهای مرد را بر تعداد کروموزومهای اوول زن چیره می‌گرداند، و یا برعکس این، کار تلقیح را به انجام می‌رساند. قضا و قدری هم که بر انجام این، یا بر انجام آن جاری می‌گردد، جزو غیب است و کسی جز خدا غیب نمی‌داند و قدرتی بر آن ندارد.

این قضا و قدری که یزدان هربار آن را جاری می‌گرداند، و برابر آن به هر کس که بخواهد دختر، و به هرکس که بخواهد پسر عطاء می‌فرماید، با همین قضا و قدر است که یزدان جهان توازن و تقارن، یعنی هماهنگی و همتائی را در سراسر زمین میان تعداد زنان و تعداد مردان برقرار می‌سازد، و توازن و تقارن، در میان انسانها در سراسر زمین اختلال پیدا نمی‌کند. در سایهٔ همین توازن و تقارن است که باروری صورت می‌گیرد و جمعیّت فزونی می‌گیرد، و پیوسته زندگی زناشوئی هم برقرار می‌ماند ... خودباروری و افزایش جمعیّت با تعداد مردان کمتری می‌تواند صورت بگیرد. مسألهٔ لذّت مهمّ‌ترین هدف زناشوئی نیست بلکه مهمّ‌ترین و اصیل‌ترین هدف - هدفی که انسان را از حیوان جدا می‌سازد - آرامش و آسایش زندگی زناشوئی زن و مرد است که در فراسوی آن، اهداف دیگری است، اهدافی که جز با این آرامش و آسایش صورت نمی‌پذیرد. مهمّ‌ترین این اهداف ادامهٔ حیات فرزندان و ایجاد محیط آرام خانواده برای کودکان تحت نظارت و مراقبت پدر و مادر ایشان است. تا فرزندان برای انجام نقش «انسانی» ویژهٔ خود پرورده و آماده گردند، گذشته از پرورده شدن و آماده گشتن ایشان برای به چنگ آوردن خوراک و دفاع و محافظت از خودشان همچون سائر جانداران ... نقش «انسانی» ویژه، نیاز به آرامش و آسایش کودکان تحت مراقبت و مواظبت پدران و مادران در خانواده دارد. زمان این مراقبت و مواظبت از کودکان انسان هم از زمان نگاهداری و نگهبانی بچّه‌های همهٔ جانداران بیشتر و درازتر است.[2]

این توازن و تقارن و برابری و همبری نسبی همیشگی، به تنهائی نشانه‌ای بر ادارهٔ جهان توسّط یزدان سبحان، و دالّ بر حکمت و دانش و تقدیر و سنجش او در گسترهٔ کیهان است ... امّا برای کسانی که بدانند و بفهمند:

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» فصل: «حقیقة الحیاة».

۲- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «حجاب» تألیف ابوالأعلی مودودی، امیر الجماعة الاسلامیة پاکستان. همچنین: فی ظلال القرآن. جزء پنجم، توضیحات آیهٔ ۲۴ سورهٔ نساء.

﴿ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴾.

ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را چنانکه باید) می‌فهمند.

امّا کوران نابینائی که بر چشمان خود پرده‌ای فرو انداخته‌اند - در پیشاپیش آنان آن کسانی هستند که خویشتن را «علمگرا» و علم دوست می‌خوانند، و کسانی را که معتقد به «غیب» باشند به باد تمسخر می‌گیرند، از کنار این چنین آیه‌هائی و نشانه‌هائی کورکورانه و چشم بسته می‌گذرند:

﴿ وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ﴾.

اگر آنان همهٔ دلائل و نشانه‌های حقّ را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. (انعام / ۲۵، اعراف / ۱۴۶)

❁

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و به صحنه‌هائی می‌پردازد که در گوشه‌ها و کنارهای زمین باز و جلوه‌گرند ... چشمها آنها را می‌نگرند و می‌بینند. حواسّ و شعور به درک و فهمشان می نشینند. دلها و بینشها به اندیشه و تماشایشان می‌پردازند. و همه و همهٔ اینها زیبانگاریها و نوآفرینیهای ساختار یزدان را در آنها مشاهده می‌کنند ...روند قرآنی صحنه‌ها را به نمایش درمی‌آورد، بدان گونه که در پهنهٔ جهان هستند. چشمها را در احوال و اوضاع و انواع و اشکال گوناگونی که دارند و پیدا می‌کنند بدانها خیره می‌سازد. با حیات بالنده‌ای که دارند، و با دلالت بر قدرتی که زندگی را می‌آفریند، از یک سو وجدان را لمس می‌کنند و می‌پسایند، و از دیگر سو دل را به سیر و سیاحت جمال آنها می‌برند، و متلذّذ از این جمال می‌گردانند:

﴿ وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ. فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَرَاكِباً. وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ. وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ، مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ. انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ. إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

او کسی است که از (ابر) آسمان، آب (باران) را فرو می‌فرستد، و ما (که خدائیم، با قدرت سترگ خود) به وسیلهٔ آن آب، همهٔ رُستنیها را می‌رویانیم و از رُستنیها سبزینه بیرون می‌آوریم، و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک بهم و در دسترس، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون و یا غیرهمگونند. بنگرید به میوهٔ نارس و رسیدهٔ یکایک آنها، آنگاه که میوه دادند. بیگمان در این (گوناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها و دلائل (خداشناسی) است برای کسانی که (حقّ را می‌پذیرند و بدان) ایمان می‌آورند.

آب در اغلب جاهای قرآن مجید، هنگام سخن از حیات و رویاندن درختان و گیاهان، ذکر می‌گردد:

﴿ وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ ﴾.

او کسی است که از (ابر) آسمان، آب (باران) را فرو می‌فرستد، و ما (که خدائیم، با قدرت سترگ خود) به وسیلهٔ آن آب، همهٔ رُستنیها را می‌رویانیم.

نقش آشکار آب در رویاندن هر نوع گیاه و درختی، نقش کاملاً روشن و هویدائی است. شخص روستائی و شهری، و غیر متمدّن و متمدّن، و نادان و دانا این را می‌داند ... امّا نقش آب در حقیقت بسی بالاتر و بزرگ‌تر و دارای ابعاد فراخ‌تر و گسترهٔ وسیع‌تر از این کار پیدا و هویدائی است که قرآن مردمان عامه را بدان مخاطب قرار می‌دهد. آب در پرتو قضا و قدر الهی در آغاز آفرینش شرکت داشته است در تبدیل سطح زمین به خاکی که در خور کشت و زرع و رویش گیاهان گردد. البتّه اگر نظریّه‌هائی صحیح باشد که چنین می‌انگارند سطح زمین در برهه‌ای از زمان گرم و سوزان و مشتعل و ملتهب بوده است. سپس سخت و سفت شده است و خاکی که بتواند باعث رشد گیاهان

باشد در آن وجود نداشته است. بعدها خاک حاصلخیز با همکاری و همیاری آب و عوامل جوّی، سطح زمین به خاک نرمی تبدیل شده است. پس از آن نقش آب در بارور ساختن خاک با انتقال نیتروژن آتمسفر به آن ادامه یافته است و با هر آذرخش و انرژی الکتریکی حاصل از آن، نیتروژن محلول در آب همراه باران به زمین رسیده است و باروری و حاصلخیزی خاک فراهم آمده است ... بدین وسیله کودی به دست آمده است که بعدها انسانها در ساختن آن از قوانین موجود در جهان تقلید کرده‌اند، و امروزه مردمان با همان شیوه کود را می‌سازند[1] ... اگر کودک در خاک نبود، سطح زمین از درختان و گیاهان لخت و بی‌بهره می‌گردید.

﴿ فَأَخْرَجْنا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَراكِباً. وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ دانِيَةٌ. وَ جَنّاتٍ مِنْ أَعْنابٍ. وَالزَّيْتُونَ وَ الرُّمّانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ ﴾.

از رُستنیها سبزینه بیرون می‌آوریم، و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک بهم و در دسترس، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون و یا غیرهمگونند.

هر گیاهی سبز رنگ پیدا می‌گردد. واژهٔ «خَضِر» یعنی سبز و تازه، مفهوم لطیف‌تری دارد، و از واژهٔ «أَخْضَر» یعنی سبز رنگ، ساده‌تر و روان‌تر است. همین گیاه سبز و تازه است که:

﴿ نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَراكِباً ﴾.

از آن گیاه سبز و تازه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر و متراکم بیروم می‌آوریم.

همچون خوشه‌ها و امثال آنها را بیرون می‌آوریم.

﴿ وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ دانِيَةٌ ﴾.

و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به‌هم و در دسترس، پدید می‌آوریم.

«قِنْوانٌ» جمع قِنْو است که به معنی شاخهٔ نورس و کوچک است. قِنْو در درخت خرما خوشه‌ای است که دارای میوه باشد. واژهٔ «قِنْوانٌ» و صفت آن «دانِيَةٌ» یعنی: در دسترس و نزدیک، دو تائی مفهوم دلپسند و دل‌آرائی دارند. اصلاً سراسر صحنه بطور کلّی زیبا و دل‌آرا و خوش آیند است.

﴿ وَ جَنّاتٍ مِنْ أَعْنابٍ ﴾.

و باغهائی از درختان انگور.

﴿ وَالزَّيْتُونَ وَ الرُّمّانَ ﴾.

و درختان زیتون و انار.

همهٔ گیاهان با گروه‌ها و خانواده‌هائی که دارند، همگون یا غیرهمگونند:

﴿ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ ﴾.

(در شکل و مزه و بو و سود) همگون یا غیرهمگون هستند.

﴿ أُنْظُرْ إِلىٰ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ ﴾.

بنگرید به میوهٔ نارس و رسیدهٔ یکایک آنها، آن‌گاه که میوه دادند.

با چشم ظاهر و باطن بنگرید. با دل بیدار و آگاه نظر بیندازید ... به یکایک آن درختان بنگرید، بدان گاه که شکوفه می‌دهند. در آن هنگام که خود را می‌آرایند و به خود می‌بالند. در آن زمان که میوه‌های آنها کاملاً می‌رسد و رنگارنگ می‌گردد ... بدانها بنگرید و از جمال و زیبائی آنها شاد و بهره‌مند گردید ... در اینجا نمی‌فرماید: از میوهٔ آنها بخورید وقتی که میوه دادند. بلکه می‌گوید:

﴿ أُنْظُرُوا إِلىٰ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ ﴾.

بنگرید به میوهٔ نارس و رسیدهٔ یکایک آنها، آن‌گاه که میوه دادند.

بدان خاطر است که اینجا جولانگاه و جلوه‌گاه زیبائی و بهره‌مندی است. همچنین اینجا مکان و مقام اندیشیدن دربارهٔ نشانه‌های شناخت یزدان، و نگریستن دربارهٔ زیبائیهای ساختار ایزد منّان در جلوه‌گاه‌های زندگی است.[2]

۱- مثل کود نیتروژنه یاکود ازت. (مترجم)

۲- مراجعه شود به کتاب: «منهج الفن الإسلامی» تألیف محمّد قطب، فصل: «مشاهد الطبیعة فی القرآن»، و «الجمال فر التصوّر الإسلامیّ».

﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

بیگمان در این (گوناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها و دلائل (خداشناسی) است برای کسانی که حقّ را می‌پذیرند و بدان) ایمان می‌آورند.

ایمان است که دل را شکوفا، و بینش را روشن می‌گرداند، و دستگاه‌های گیرنده و پاسخ دهندهٔ فطرت را آماده می‌سازد، و انسان را با هستی پیوند می‌دهد، و وجدان را به ایمان به یزدان آفریدگار همگان دعوت می‌کند ... اگر ایمان نباشد دلها بسته، و بینشها کور، و فطرتها بیمار می‌گردند. از کنار این همه زیبائی می‌گذرند، و این همه نشانه‌های شناخت را می‌بینند، چیزی را احساس نمی‌کنند و پاسخی نمی‌گویند. زیرا:

﴿ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ﴾.

تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان را می‌شنوند. امّا اینان مردگان زنده‌نما هستند). (انعام / ۳۶)

تنها کسانی این نشانه‌ها را درک و فهم می‌کنند که ایمان دارند!



هنگامی که روند قرآنی بدین بخش می‌رسد، بدان گاه که بر دل انسان صفحهٔ هستی لبریز از دلائل شناخت یزدان، یگانگی خداوند سبحان، سلطه و قدرت ایزد منّان، و اداره کردن و گرداندن کار و بار جهان با اراده و مشیّت آفریدگار مهربان را گشوده است، همچنین روند قرآنی وجدان را با آن سایه‌روشنهای جهانی الهامگرانه فراگرفته است، و درون انسان را به قلب تپندهٔ جهان در هر یک از زندگان که از زیبائیهای ساختار آفریدگار سبحان می‌گوید پیوند داده است ... شرکِ مشرکان را عرضه می‌دارد، و نشان می‌دهد که شرک بسی غریب در این فضای مؤمنانهٔ به جهان آفرین رسیده می‌باشد. خیالبافیهای مشرکان را نیز عرضه می‌دارد، و نشان می‌دهد که خرافه‌ها و گمان‌های سبک و بی‌ارزشی است که دلها و خردها از آنها بیزار و گریزانند. در اینجا سخت اظهار ناخشنودی می‌شود، و با پیرو تندی، بر شرک و خیالبافیها می‌تازد. فضا نیز سراسر آمادهٔ چنین تاخت سخت و اظهار ناخشنودی است:

﴿ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ - وَخَلَقَهُمْ - وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ. سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ! بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ؟ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

(کافران با این همه دلائل روشن) فرشتگان و اهریمنان را شرکاء خدا می‌سازند، در حالی که خداوند خودِ آنان و همهٔ ملائکه و شیاطین را آفریده است. (لذا با اطّلاع از این موضوع، سزاوار نیست جز آفریدگار را بپرستند و آفریدگانی همچون خود را عبادت کنند). کافران از روی نادانی، پسران و دخترانی برای خدا بهم می‌بافند (و مسیحیان گمان می‌برند که مسیح پسر خدا است، و یهودیان عُزَیْر را پسر خدا می‌دانند، و برخی از مشرکان عرب نیز فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند!). خداوند منزّه (از همهٔ این نقصها و عیبها) و بدور از این صفاتی است که او را بدانها توصیف می‌کنند. خدا کسی است که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد، در حالی که او همسری ندارد. (همسر و فرزند باید از جنس شوهر باشد و خدا یگانه و بی‌همتا است) و همه چیز را او آفریده است (از جمله اشخاص و اشیائی را که شریک او می‌سازند). و او آگاه از هر چیز است (و آنچه گویند و کنند از چشم خدا پوشیده نمی‌ماند و بی‌پاداش و پادافره نمی‌گردد).

بعضی از مشرکان عرب جنها را پرستش می‌کردند... در حالی که نمی‌دانستند جنها چیستند و کیستند! تنها به دنبال خیالبافیهای بت‌پرستی روان می‌گشتند و چیزهائی را به اندیشه راه می‌دادند! نفس انسان هنگامی که از یکتاپرستی مطلق به اندازهٔ وجبی منحرف گردد به کژ راهه می‌افتد و در بیراههٔ انحراف گام برمی‌دارد و سرانجام سر در بیابان برهوت آن می‌گذارد و تا بدانجا

پیش می‌رود که میان او و میان نقطهٔ شروع انحراف فرسنگها فاصله می‌افتد و چه بسا دیگر آن نقطهٔ کوچک سرآغاز را نبیند! این مشرکان بر آئین اسماعیل علیه‌السلام بودند ... آئین یکتاپرستی و توحیدی که ابراهیم علیه‌السلام بدین منطقه آورده بود... امّا آنان از آن یکتاپرستی منحرف شده بودند... قطعاً انحراف ایشان از توحید، نخست اندک بوده است، سپس کم‌کم بدین انحراف زشت و پلشت منتهی شده است و کار به جائی رسیده است که جنها را انباز یزدان جهان سازند! جنها که خود آفریده‌های آفریدگار سبحان هستند:

﴿ وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ - وَ خَلَقَهُمْ - ! ﴾.

جنها را شرکاء و انبازان خدا ساخته‌اند، و حال آن که خداوند ایشان را آفریده است!.

بت پرستان گوناگون در ادوار جاهلیّتهای جوراجور معتقد بوده‌اند که در جهان موجودات بد کار و بدکنشی هستند. همچون اعتقاد به اهریمنان، بدانها نیز باور داشتند. از آنها می‌ترسیدند. ایشان را به صورت ارواح شرور یا اشیاء شرور بشمار می‌آوردند. برای پرهیز از شرّ و بدی آنها برایشان قربانی می‌کردند و نذر و نذور می‌نمودند. بعدها ایشان را پرستیدند!

بت‌پرستی عربی تنها یکی از انواع بت‌پرستیهائی بود که چنین اندیشه‌های تباهی در آنها بود. اندیشه‌های تباهی که به شکل پرستش جنها پدیدار گشته بود و کم‌کم کار بدانجا رسیده بود که جنها را انبازان یزدان سبحان بدانند...(۱) روند قرآنی مشرکان را با این اعتقاد سبکسرانه رویاروی می‌گرداند، و این سخن را بدیشان می‌گوید:

﴿ وَ خَلَقَهُمْ ﴾.

و حال آن که خدا ایشان را آفریده است.

تنها واژه‌ای است، امّا برای به تصویر کشیدن تمسخر بدیشان، بسنده است! وقتی که یزدان جهان «ایشان را آفریده است» پس چگونه انبازان یزدان در الوهیّت و ربوبیّت خواهند بود؟!

تنها اندیشه و ادّعای ایشان این نبود و بس. چه بت‌پرستی هنگامی که آزاد و رها شود در مرزی از انحراف باز نمی‌ایستد. بلکه ایشان پسرانی و دخترانی برای یزدان سبحان گمان می‌بردند:

﴿ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴾.

آنان از روی نادانی، پسرانی و دخترانی برای خدا بهم می‌بافتند.

در واژهٔ «خَرَقُوا» که به معنی: بهم بافتند و از پیش خود ساختند می‌باشد، طنین و سایه روشن ویژه‌ای است. صحنهٔ طلوع را به تصویر می‌زند با دروغ شاخدار و سخن ناروائی که (انگار حقیقت را) سوراخ و پاره می‌نماید!

پسرانی را برای یزدان بهم بافته‌اند: یهودیان عُزَیْر را و مسیحیان عیسی را پسران خدا شمرده‌اند... دخترانی را برای یزدان بهم بافته‌اند: مشرکان فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند و گمان می‌بردند که فرشتگان نیز ماده هستند!... هیچ کس هم نمی‌داند فرشتگان چرا باید ماده بشمار آیند! همهٔ این گمانها و ادّعاها بی‌بنیاد است و تکیه‌گاهی از دانش ندارد... همه و همهٔ این سخنان ﴿ بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴾ یعنی: از روی نادانی است.

﴿ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالىٰ عَمَّا يَصِفُونَ! ﴾.

خداوند منزّه (از همهٔ این نقصها و عیبها) و بدور از این صفاتی است که او را بدانها توصیف می‌کنند.

سپس دروغ شاخدار و تهمت ناروا و اندیشه‌های پوچ ایشان را با حقیقت الوهیّت رویاروی می‌گرداند، و جهان‌بینیهای نادرست ایشان را با این فریاد حقّ از میان برمی‌دارد:

﴿ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ. أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ. وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ، وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

خدا کسی است که آسمانها و زمین را از نیستی به

۱- کلبی در کتاب «الأصنام» می‌گوید: بنو ملیح که قبیله‌ای از عشیرهٔ خزاعه بودند جنها را پرستش می‌کردند. (مؤلّف)

هستی آورده است. چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد، در حالی که او همسری ندارد. (همسر و فرزند باید از جنس شوهر باشد و خدا یگانه و بی‌همتا است) و همه چیز را او آفریده است (از جمله اشخاص و اشیائی را که شریک او می‌سازید) و او آگاه از هر چیز است (و آنچه گویند و کنند از چشم خدا پوشیده نمی‌ماند و بی‌پاداش و پادافره نمی‌گردد).

آفریدگاری که این جهان را از نیستی به هستی آورده است، چه نیازی به فرزندان دارد؟! فرزندان جایگزینان فناپذیران، ادامه دهندگان زندگی بر باد رفتهٔ ایشان، یاران و یاوران ضعیفان، و لذّت و خوشی برای کسانی هستند که چیزی را نمی‌آفرینند و از نیستی به هستی نمی‌آورند!

مشرکان که می‌دانند قانون تولید نسل چگونه است ... هر موجودی باید همسر ماده‌ای از جنس خود داشته باشد... پس چگونه یزدان را فرزندی خواهد بود؟! و حال آن که یزدان را همسری نیست! یزدان، یگانه و یکتا و منزّه از این گونه صفات و کاستیها است. چیزی همچون او نیست. پس چگونه بدون ازدواج و آمیزشی، اولاد و فرزندی برای او خواهد بود؟!

این حقیقتی است و با سطح جهان‌بینی ایشان رویاروی می‌گردد. برای ایشان مثالهائی می‌زند که به زندگی و دیدنیهای آنان نزدیک باشد. روند قرآنی در رویاروئی با ایشان، برای زدودن هر نوع سایهٔ شرکی، بر حقیقت «آفرینش» تکیه می‌کند، و بدیشان گوشزد می‌نماید که آفریده هرگز انباز آفریدگار نمی‌گردد، و حقیقت آفریدگار غیر از حقیقت آفریده است. همچنین ایشان را گوشزد می‌کند به دانش مطلق یزدان، دانشی که جز با خیالبافیها و گمانهای پوچ خود با آن روبرو نمی‌گردند:

﴿ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ ﴾.

او آگاه از هر چیز است.

❁

همچنین روند قرآنی ایشان را با این حقیقت روبرو می‌سازد که یزدان «همه چیز را آفریده است». بدین وسیله آنان را متوجّه ناچیزی جهان‌بینیهایشان و یاوگی اندیشه‌هایشان می‌سازد که می‌گویند: یزدان سبحان دارای پسرانی و دخترانی است، یا معتقد به انبازانی از جنها برای آفریدگارند، آفریدگاری که جنها را آفریده است. دیگر باره به مسألهٔ آفرینش اشاره فرموده است و بر این حقیقت تکیه کرده است تا بیان نماید: کسی که باید پرستیده شود، در برابرش کرنش رود، از او اطاعت گردد، و با دیانت و دینداری به پروردگاریش اعتراف شود، تنها و تنها آفریدگار همه چیز و همگان است و بس. لذا جز یزدان جهان خدا و خداوندگاری نیست:

﴿ ذٰلِکُمُ اللهُ رَبُّکُمْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ، خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ، فَاعْبُدُوهُ، وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ ﴾.

آن «متّصف به صفات کمال است که» خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست، و او آفرینندهٔ همه چیز است. پس وی را باید بپرستید (و بس؛ چرا که تنها او مستحقّ پرستش است) و همو حافظ و مدبّر همه چیز است.

از آنجا که تنها یزدان سبحان آفریدگار جهان است، ملک و مملکت نیز تنها از آن او است. وقتی که آفرینش و ملک و مملکت تنها متعلّق به یزدان است، پس تنها او رازق و روزی‌رسان است. ایزد سبحان آفریدگار و خداوندگار و مالک و حاکم همهٔ آفریدگان خود است. او است از ملک و مملکت کائنات به مردمان روزی می‌رساند و کسی در کشور پهناور هستی انباز او نیست. آفریدگان هر چیزی را که می‌خورند، و هر چیزی که از آن بهره‌مندند و استفاده می‌کنند، آن چیزها تنها از ملک و مملکت خالص یزدان نصیب ایشان می‌گردد و بس ... وقتی که این حقیقتها، یعنی: آفرینش و مالکیت و فرمانروائی و روزی رسانی، مقرّر و مشخّص شد، همراه با آنها، بطور ضروری و حتمی مقرّر و مشخّص می‌گردد که ربوبیّت و خداوندگاری نیز باید از آن یزدان سبحان باشد. پس ویژگیهای ربوبیّت و خداوندگاری هم باید از آن یزدان باشد که عبارت است از: قیمومت، نظارت، هدایت و

رهنمود، قدرت و سلطه‌ای که باید در برابر آن کرنش و فرمان برد، و نظام و سامان و قوانین و مقرّراتی که بندگان باید بر آنها گرد آیند و بدانها عمل کنند.(۱) همچنین باید تنها او را عبادت کرد، عبادت با همهٔ معانی و مفاهیمی که دارد؛ از جمله: اطاعت کردن و فرمانبرداری نمودن و کرنش بردن و تسلیم گشتن.

عربها در دورهٔ جاهلیّت خود منکر این نبودند که یزدان آفریدگار این جهان و همهٔ مردمان و رازق ایشان از ملک و مملکت خود است، ملک و مملکتی که جز آن ملک و مملکتی نیست که بندگان از آن تعذیه بکنند و روزی بخورند!... جاهلیّتهای دیگر نیز چنین حقائقی را انکار نمی‌کردند - مگر گروه اندکی از فیلسوفان ماده‌گرای یونانی - این مکتبهای ماده‌گرا نیز که امروزه به شکل وسیع‌تر از زمان یونانیان پخش و پراکنده‌اند، سابقاً وجود نداشتند... بدین سبب اسلام در دورهٔ جاهلیّت عربی رویاروی نگردید جز با انحراف در شعائر و مراسم عبادی ایشان نسبت به خدایانی که با خدا می‌پرستیدند و از ایشان تقرّب به یزدان جهان می‌طلبیدند، و جز با انحراف در دریافت قوانین و مقرّرات و مراسمی که بر زندگی مردمان حاکم و فرمانروا بود... یعنی اسلام با انکار وجود یزدان سبحان از طرف مشرکان عرب مواجه و روبرو نگردید، بدان شکلی که برخی از «مردمان» امروزه منکر یزدانند و به انکار خودگاهی می‌بالند! بدون این که این نازش و بالش ایشان بر دانش و هدایت و کتاب روشن و روشنگری متکی باشد!

حقّ این است که این چنین کسانی که امروزه در بارهٔ نبودن یزدان به جدال و ستیز می‌پردازند، گروه اندکی هستند. در آینده نیز کمتر خواهند شد. امّا انحراف مردمان امروزی، همان انحراف بنیادینی است که در جاهلیّت موجود بود. و آن دریافت قوانین و شرائع برای ادارهٔ امور زندگی از غیر یزدان است ... این کار نیز همان شرک تقلیدی بنیادینی است که جاهلیّت عربی بر آن بنیان و استوار بود، و همهٔ جاهلیّتها هم بر آن بنیان و استوار گردیده و می‌گردند!

گروه اندکی هم که امروزه دربارهٔ خدا به جدال و ستیز می‌پردازند، بر «علم» تکیه نمی‌کنند، هر چند که ادّعای آنها تکیه بر دانش است. چه خود علم بشری نمی‌تواند این الحاد و انکار را اثبات کند، و هرگز هم نمی‌توان بر الحاد و انکار یزدان دلیلی از علم و یا از سرشت هستی پیدا و ارائه کرد... بلکه الحاد و انکار، پلشتی و کثافتی است که سبب نخستین آن سرکشی و گریز از دست کلیسا و خدای کلیسا است! کلیسائی که به نام خدا بدون هرگونه اصلی از دین، مردمان را رام و زبون خود می‌کرد... سبب دوم کاستی و نقصی است که در طبیعت فطرت این گونه ستیزه جویان و جدال پیشگان است. این کاستی فطرت، موجب از کار افتادن دستگاه‌های وجود انسان در انجام وظائف محوّلهٔ بنیادین آنها خواهد گردید، به همان نحوی که آفریده‌های مسخ شده به چنین کاری دچار می‌آیند!...(۲)

باید توجّه داشت که ذکر حقیقت حیات، و سخن گفتن از رعایت اندازهٔ سنجیده در آن، همچنین بیان حقیقت پیدایش حیات، در قرآن برای اثبات وجود خدا به میان نمی‌آید. زیرا مجادله و ستیز در بارهٔ وجود خداوند بزرگوار، ساده لوحی و سبکسری است و سزاوار جدّی بودن قرآن نیست که بدان عنایت نشان دهد. بلکه این گونه امور در قرآن برای برگرداندن مردمان به رشد و هدایت خودشان است، و بدان خاطر است که در زندگی خود حقیقتی را پیاده کنند که وجود خدا مقتضی آن است: الوهیّت، ربوبیّت، قیمومت، نظارت، حاکمیّت در سراسر زندگانی انسانها، و پرستش بدون هرگونه انبازی، منحصر به یزدان سبحان گردد و بس.

گذشته از آن، ذکر حقیقت حیات، و سخن گفتن از

۱- مراجعه شود به کتاب: «المصطلحات الأربعة فی القرآن» تألیف ابوالأعلی مودودی، امیر الجماعة الإسلامیة در پاکستان. فصلهای: الوهیّت و ربوبیّت و عبادت...

۲- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» جلد دوم، فصل الوهیّت و عبودیّت.

رعایت اندازۀ سنجیده در آن، همچنین بیان حقیقت پیدایش حیات، به منظور بیان دلیل قاطعانه‌ای در برابر کسانی است که در بارۀ یزدان راه جدال در پیش می‌گیرند، دلیل قاطعانه‌ای که چنین کسانی در مقابل آن جز ستیزه‌گری، و جز خودستائی برایشان نمی‌ماند، آن گونه خودستائی‌ای که در اغلب اوقات به مرز بیشرمی و بی‌بند و باری می‌رسد.

«جولیان هاکسلی»[1] مؤلف کتاب: «انسان به تنهائی بر جا و بر پا می‌ماند» و کتاب: «انسان در جهان نوین» یکی از همین خودستایان بی‌مسؤولیّت و بی‌بند و بار است. او قواعد و مقرّراتی را پرت و پلا می‌کند که سندی جز هوا و هوس خود ندارد. وی در کتاب «انسان در جهان نوین» در فصل: «دین مسألۀ خاتمه یافته‌ای است» این چنین فرمایش می‌کند:

«پیشرفت علوم و منطق و روانشناسی ما را به مرحله‌ای از زندگی رسانده است که خدا در آن فرضیّۀ بیسودی گشته است. دانش زیست شناسی خدا را از میان عقل و خرد ما بیرون رانده است. دیگر او فرماندهی نیست که گردانندۀ جهان بشمار آید، بلکه وی تنها «علّت نخستین» یا اساس عام پیچیده‌ای است».

«ویل دورانت»[2] مؤلف کتاب: «گلزارهای فلسفه» می‌گوید: فلسفه در جستجوی خدا است، ولی نه خدای خداپرستانی که او را فراتر از جهان ماده و بالاتر از دنیای طبیعت تصوّر می‌کنند. بلکه خدای فیلسوفان قانون جهان و پیکره و حیات و مشیّت آن است»...

این سخنی است که نمی‌توانی آن را به خاطر سپاری. تنها سخنی است که گفته می‌شود و بس!

ما این چنین کسانی را که در تاریکی گام برمی‌دارند و کورکورانه راه می‌روند با قرآن دادگاهی نمی‌کنیم. همچنین ایشان را با خردهای خود که پرورده و سامان گرفتۀ هدایت قرآن است به قضاوت نمی‌خوانیم. بلکه آنان را به پیشگاه دادگاهی و داوری «دانشمندان» همسان خودشان، و به پیشگاه دانش بشری، دانشی که تا اندازه‌ای جدّی و خردمندانه با این مسأله برخورد می‌کند، حواله می‌داریم و واگذار می‌کنیم.

«جون کلولند کوثران» که از زمرۀ دانشمندان شیمی و ریاضی است و دکترای خود را از دانشگاه کورنبل دریافت کرده است و رئیس رشتۀ علوم زیست شناسی در دانشگاه دولوث است، در مقاله‌ای تحت عنوان: «نتیجۀ قطعی» مندرج در کتاب: «خدا در روزگار دانش جلوه‌گر می‌گردد» می‌گوید:

«آیا هیچ آدم خردمندی تصوّر می‌کند یا می‌اندیشد و یا باور می‌کند که مادّۀ بی‌عقل و بی‌شعور، تصادفی خودش خویشتن را پدید آورده است و آغازیده است؟ یا این که مادّۀ بی‌عقل و بی‌شعور، این نظم و نظام و قوانین جهان را به وجود آورده است و سپس آنها را بر خویشتن واجب و حاکم کرده است و ثابت و باقی نموده است؟ بدون شکّ پاسخ منفی خواهد بود. هنگامی که ماده به انرژی تبدیل می‌گردد، و یا انرژی به ماده تبدیل می‌شود، این تبدیلها مطابق قوانین مشخّصی صورت می‌گیرد. مادّه‌ای که به دست می‌آید پیرو همان قوانینی است که مادّۀ پیش از آن از آنها پیروی کرده است.

شیمی ما را رهنمود می‌کند به این که برخی از موادّ در راه فنا و نابودی هستند، امّا این فنا و نابودی در پاره‌ای از موادّ با سرعت زیادی انجام می‌گیرد، و در بعضی از موادّ با سرعت کمی صورت می‌پذیرد. بنابراین مادّه ابدی و بی‌پایان نیست. معنی این سخن همچنین بیانگر این واقعیّت است که ماده ازلی و بدون سرآغاز هم نیست. یعنی مادّه دارای آغاز است همان گونه که دارای انجام است.

شواهدی از شیمی و علوم دیگر نشان می‌دهد که آغاز مادّه، کند یا تدریجی نبوده است. بلکه به صورت ناگهانی از عدم برجوشیده است و پدیدار گشته است! علوم می‌تواند زمانی را معیّن سازد و نشان دهد که این

۱- دانشمند زیست شناس معاصر انگلیسی است و از زمرۀ کسانی است که به داروینیسم جدید مشغول و سرگرم هستند.
۲- فیلسوف نمای معاصر آمریکائی است.

موادّ در آن پیدا و هویدا گردیده است. بنابراین بناچار باید این جهان مادّی آفریده شده باشد، و از همان زمانی که آفریده شده است پیرو قوانین و قواعد جهانی معیّن و مشخّصی بوده است، قوانین و قواعدی که تصادف در میان آنها کمترین جایگاه و پایه‌گاهی نداشته است.[۱]

چون این جهان مادّی نمی‌تواند خود را بیافریند، یا قوانینی را پدید آورد و بسازد که خود از آن قوانین پیروی می‌کند، بناچار باید آفرینش جهان با قدرت یک موجود غیرمادّی صورت گرفته باشد. همهٔ شواهد دالّ بر این است که چنین سازنده‌ای باید دارای عقل و خرد و دانش و فرزانگی باشد. روشن است که عقل نمی‌تواند در جهان مادّی بکار پردازد - همان گونه که در کارهای روان پزشکی معمول است - مگر این که اراده در میان باشد و به کار بیفتد. آن آفریدگاری هم که دارای اراده است قطعاً باید موجود بوده و وجودش از خودش باشد... به این ترتیب نتیجهٔ منطقی و اجتناب ناپذیری که خرد بر ما واجب می‌گرداند این است که نه تنها آفرینش توسّط آفریدگاری صورت گرفته است، بلکه باید این آفریدگار، فرزانه و کاربجا و دانا و توانا بر هر چیزی باشد، تا بتواند این جهان را بیافریند و نظم و نظام و سر و سامان بخشد و آن را اداره کند و بگرداند و بچرخاند. همچنین این آفریدگار، باید بی‌آغاز و بی‌انجام و ازلی و ابدی بوده، و نشانه‌های شناخت او در همه جا جلوه‌گر و پدیدار باشد. معنی این بیان آن می‌شود که گریزی و گزیری از تسلیم بدین امر نیست که باید به وجود خدا، یعنی آفریدگار این جهان و رهبر و رهنمود آن ایمان بیاوریم، همان گونه که در سرآغاز این مقاله اشاره کردیم.

علم از زمان لورد کلوین به اندازه‌ای پیشرفت کرده است که با اطمینان و یقین بیشتری می‌توان سخن او را تکرار کرد و گفت: اگر ما ژرف و نیکو بیندیشیم، علم ما را ناچار از آن خواهد کرد که به خدا ایمان داشته باشیم»...

فرانک آلن دانشمند علوم فیزیک در مقاله‌ای تحت عنوان: «پیدایش جهان، تصادفی صورت گرفته است، یا در پرتو اراده و هدف؟» در کتاب مذکور می‌گوید:

«بسیار گفته می‌شود: این جهان مادّی نیازمند آفریننده‌ای نیست! اگر ما پذیرفته‌ایم که این جهان هم اینک وجود دارد، پس پیدایش وجود آن را چگونه باید تفسیر و تعبیر کنیم؟... برای پاسخ بدین پرسش، چهار احتمال وجود دارد:

۱ - این جهان خواب و خیال و وهم و گمانی بیش نیست! این پاسخ با مسألهٔ پذیرش بودن جهان توسّط خودمان در تعارض و اختلاف است.

۲ - جهان خود به خود از عدم پدیدار گشته است و از نیستی به هستی در آمده است!

۳ - جهان ازلی است و پیدایش آن سرآغازی ندارد!

۴ - جهان آفریننده‌ای دارد.

فرض اوّل، مستلزم قبول این مطلب است که اصلاً مسأله‌ای در میان نیست تا برای حلّ‌کردن و پاسخ دادن بدان خویشتن را به رنج و زحمت بیندازیم! مسأله‌ای که در میان است ساختهٔ متافیزیکی ضمیر و خودآگاهی آدمی است! معنی این امر هم چنین است: احساسی که در بارهٔ این جهان داریم، و حوادث و رخدادهائی که درک و فهم می‌کنیم، تنها خواب و خیال و وهم و گمان است! اصلاً ماهیّت و حقیقتی ندارد! اخیراً سیر جیمز جینز[۲] به مسألهٔ وهمی بودن جهان در بیوفیزیک گرائیده است. او معتقد است که جهان وجود خارجی

۱- پیشتر گفتیم که نتائج و فرآیندهای علوم همه ظنّی و تخمینی هستند. ما از این سخن دلیلی برای صدق و صداقت اسلام برنمی‌گیریم. بلکه تنها ما این سخن را رو در روی کسانی ذکر می‌کنیم که بر علم تکیه می‌کنند و از آن حجّت می‌آورند. (مؤلّف)

۲- دانشمند فیزیکدان و ریاضیدان معاصر انگلیسی است. او مؤلّف کتاب: «جهان اسرار آمیز» که به زبان عربی ترجمه شده است ... او نخستین کسی نیست که این نظریّه را بیان داشته است. در فلسفهٔ افلاطون نیز آمده است. حدود ۱۵۰ سالی در مکاتب فلسفی بر سر آن مجادله درگرفته است، به ویژه میان مکتب «ایده‌آلیسم» و مکتب «رئالیسم»... هنوز که هنوز است این کشمکش و اختلاف در میان است! (مؤلّف)

ندارد. جهان یک شکل خیالی و مفهوم ذهنی در اذهان ما است. با توجّه بدین رأی می‌توانیم بگوئیم: ما در جهانی از اوهام و خیالات زندگی می‌کنیم! مثلاً می‌توانیم بگوئیم: این قطارهائی که سوار آنها می‌شویم و آنها را لمس می‌کنیم و دست می‌کشیم چیزی جز خیالات و مفاهیم ذهنی نیستند! مسافرانی که سوار آنها شده‌اند وهمی و خیالی هستند! از بالای رودخانه‌هائی که می‌گذرند رودخانه‌های خیالی هستند و اصلاً وجود ندارند! از بالای پلهائی که عبور می‌کنند پلهای ذهنی و غیر واقعی هستند!... و یاوه‌سرائیهای دیگری ... این نظریّه خیالبافی و گمانی بیش نیست و ارزش بررسی و پژوهش را ندارد.

فرض دوم که می‌گوید: جهان ماده و انرژی، به همین صورت خود به خود از عدم برجوشیده است و پدیدار گشته است، آن اندازه سبک و بی‌معنی است که در سخافت و حماقت دست کمی از فرض اوّل ندارد، و بهیچوجه این فرض نیز شایستهٔ بحث و بررسی نیست.

فرض سوم که می‌گوید: این جهان ازلی است و همیشه بوده است و پیدایش آن سرآغازی ندارد، با دیدگاهی که معتقد به وجود آفریننده‌ای برای این جهان است، یک جزء مشترک دارد، و آن اعتقاد به ازلیّت و همیشگی است. در این صورت ما باید صفت ازلیّت و همیشگی را یا به جهان مرده نسبت دهیم، و یا این که ما باید آن را به خدای زنده‌ای نسبت دهیم که می‌آفریند. در هیچ یک از این دو نظریّه، اشکالی که بیش از دیگری باشد، دیده نمی‌شود. ولی قانون «ترمودینامیک» ثابت کرده است که پدیده‌های جهان کم‌کم حرارت خود را از دست می‌دهند، و رو به وضعی روان هستند که قطعاً در آن روز و روزگار تمام اجسام به درجهٔ حرارت پست مشابهی می‌رسند که صفر مطلق است.[1] دیگر در آن زمان انرژی قابل مصرف وجود نخواهد داشت و نه انرژی می‌ماند و نه زندگی و حیات بر جای خواهد ماند! قطعاً به مرور زمان این حادثه رخ می‌دهد و هیچ گریزی و گزیری از آن نیست.[2] در این حالت که درجهٔ حرارت اجسام به صفر مطلق می‌رسد بناچار انرژیها از میان می‌روند! امّا وجود خورشید گرم و سوزان، و ستارگان برافروخته و درخشان، و زمین آکنده از انواع حیات، همه و همه دلیل روشن و گواه صادق است بر این که اصل جهان و بنیاد آن در زمانی اتّفاق افتاده است، و در لحظهٔ معیّنی جهان سر از گریبان عدم برآورده است. بنابراین جهان رخدادی از رخدادها است و آفریده شده است... معنی این سخن این است که باید جهان آفریدگاری داشته باشد. آفریدگاری که سرآغازی نداشته و آگاه از همه چیز و محیط بر همه چیز باشد. آفریدگار توانائی که قدرت او بدون حدود و ثغور بوده، و این جهان را ساخته و پرداخته کرده باشد».



﴿ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ. لاَ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ: خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ. فَاعْبُدُوهُ. وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴾.

آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست؛ و او آفرینندهٔ همه چیز است. پس وی را بپرستید (و بس، چرا که تنها او مستحقّ پرستش است) و حافظ و مدبّر همه چیز است.

این قیمومت، تنها قیمومت بر انسانها نیست و بس، بلکه قیمومت بر همه چیز است. چرا که او آفریدگار همه چیز است . . . مراد از بیان این قاعده همین است. قاعده‌ای که مشرکان ـ در دورهٔ جاهلیّت خود ـ آن را انکار نمی‌کردند و نفی نمی‌نمودند. امّا به مقتضای آن عمل نمی‌کردند و مطابق آن فرمان نمی‌بردند، و آن: تنها از حاکمیّت و فرمانروائی خدا اطاعت کردن، و در

۱- صفر مطلق، دمائی است که تقریباً ذرّات مادّه در آن بدون حرکت و جنبش خواهند شد، و معادل ۲۷۳- درجهٔ سانتیگراد است. (مترجم)

۲- این همه تأکیدهای قطعی با خود منطق بشری سازگاری ندارد. قوانین ترمودینامیک هم یقینی نیست. بلکه نظریّه‌ای در تفسیر جهان است. چه بسا فردا تعدیلهائی در آن صورت گیرد، و چه بسا بطلان آن بطور کلّی اعلام شود. ما همچنان که گفتیم علم را دلیلی بر صحّت اسلام نمی‌گیریم، و علم را تصدیق کنندهٔ قوانین اسلام بشمار نمی‌آوریم. بلکه ما این نتائج و فرآیندهای «علمی» را برای کسانی ذکر می‌کنیم که علم را خدائی گمان می‌برند... این سخن خداوند ایشان جولیان هاکسلی است که بدو ایمان و اطمینان دارند! (مؤلّف)

برابر آن کرنش بردن، و بدون انباز از سلطه و قدرت خدا پیروی نمودن و ره سپردن است.



آن‌گاه از صفت یزدان سبحان سخن می‌رود و تعبیر می‌شود، سخن و تعبیری که گوشه‌ها و کنارها و پیچها و خمهای درون را با سایه‌روشنهائی می‌پوشاند، سایه‌روشنهائی که گمان نمی‌برم زبان انسانها بتواند وصفی از آن بگوید. پس ما به ترک آن می‌گوئیم تا سایه‌روشنهای خود را آشکار و نمودار و آهسته و آرام فرواندازد، و صحنه‌ای را ترسیم سازد که صفت خدا را هراسناک و بیمناک در خود بگنجاند، به گونه‌ای که اطمینان بدهد و آسوده‌خاطر گرداند، و همچون نور، درخشان و رخشان شود:

یزدان سبحان آفریدگار همه چیز است. جز او خدائی وجود ندارد...

این قاعده‌ای است که روند قرآنی در اینجا وجوب پرستش خداوند یگانه را بر آن بنیاد می‌نهد، و وجوب ربوبیّت ایزد یکتا را با همهٔ معانی و مفاهیمی که ربوبیّت می‌رساند، همچون: حاکمیّت و تربیت و هدایت و قیمومت، بر آن استوار می‌دارد:

﴿ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴾.

چشمها (کُنْهِ ذات) او را درنمی‌یابند، و او چشمها را درمی‌یابد (و به همهٔ دقائق و رموز آنها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و ارادهٔ شامل خود به همهٔ ریزه‌کاریها آشنا، و از همهٔ چیزها) آگاه است.

کسانی که ساده لوحانه می‌خواهند یزدان را ببینند، و همچنین کسانی که پا فشارانه دلیل مادّی را بر وجود خدا می‌طلبند، هم اینان و هم آنان نمی‌دانند چه می‌گویند! چشمان انسانها، حواس و شعورشان، فهم و ادراکشان، و نیروهای بیرون و درونیشان، آری این چنین است ... همهٔ این اندامها و توانهایشان آفریده شده است تا با آنها بدین جهان بپردازند و با آن در کنش و سازش باشند و کار خلیفه‌گری در زمین را انجام دهند... انسانها می‌توانند آثار و نشانه‌های وجود الهی را در صفحات این جهان که آفریدهٔ یزدانند، ببینند و بشناسند و درک و فهم کنند... امّا ذات خداوند سبحان را نمی‌توانند ببینند و فهم و درک کنند، زیرا قدرت دیدن و فهم کردن یزدان به مردمان عطاء نشده است. زیرا پدید آمدهٔ فناپذیر توان دیدن موجود ازلی و ابدی را ندارد. گذشته از این که دیدن موجود سرمدی جزو وظائف خلیفه‌گری انسانها در زمین نیست. خلیفه‌گری وظیفهٔ ایشان است و در این راستا به آدمیان کمک و یاری می‌گردد، و بدیشان چیزهائی عطاء شده است که بتوانند در سایهٔ آنها به کار خلیفه‌گری اقدام کنند.

انسان، ساده لوحی پیشینیان را می‌فهمد. ولی نمی‌تواند پافشاری پسینیان را بفهمد! پسینیان از «اتم» و از «برق» و از «پروتون» و از «نیترون» صحبت می‌کنند. در حالی که کسی از آنان اتم و برق و پروتون و نیترون را هرگز در سراسر زندگی خود ندیده است. چه هنوز میکروسکوپی که این پدیده‌ها را نشان دهد ساخته نشده بود. امّا اینان بدین پدیده‌ها به صورت فرضیّه، یقین و باور داشتند. این فرضیّه ایشان را بر آن داشت که آثار و علائم مشخّصی را بینگارند و مقدّر دارند که به سبب وجود چنین پدیده‌هائی جلوه‌گر و هویدا می‌گردند. زمانی که این آثار و علائم مشخّص دیده می‌شدند، بدین پدیده‌ها قاطعانه ایمان و اطمینان پیدا می‌کردند، پدیده‌هائی که وجود آنها موجب این آثار و علائم می‌گردیدند. در صورتی که نهایت چیزی که این تجربه پیش می‌کشید «احتمال» وجود این پدیده‌ها بدان شکل و صفتی بود که آنها را فرض می‌کردند و می‌انگاشتند!... ولی زمانی که با آنان در بارهٔ وجود خدا صحبت گردد و بدیشان گفته شود آثار و نشانه‌هائی که در گسترهٔ جهان است از دیدگاه خرد بیانگر وجود یزدان است، به ستیزه و کشمکش می‌پردازند و بدون علم و هدایت و کتاب روشن و روشنگری به جدال و نزاع می‌نشینند، و دلیل مادّی محسوس برای دیدگان از انسان درخواست می‌کنند... انگار سراسر این هستی، و انگار این حیات با همهٔ شگفتیهائی که دارد، به عنوان دلیلی بر وجود خدا بسنده نیست!

❁

روند قرآنی پس از عرضهٔ نشانه‌هائی در نواحی و اقطار جهان و در زوایای وجود انسان، و سخن گفتن از ذات یزدان سبحان، این چنین پیروی ذکر می‌کند:

﴿لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ، وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ، وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾.

چشمها (کُنْهِ ذات) او را درنمی‌یابند، و او چشمها را درمی‌یابد (و به همهٔ دقائق و رموز آنها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و ارادهٔ شامل خود به همهٔ ریزه‌کاریها آشنا، و از همهٔ چیزها) آگاه است.

روند قرآنی بر این توصیفی که زبان بشری نمی‌تواند به شرح و تفصیل آن بپردازد، این چنین پیروی را بیان می‌دارد:

﴿قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ، فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ، وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْها، وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾.

(ای پیغمبر! بگو به مردمان:) بیگمان دلائل روشنی و حجّتهای مبرهنی از سوی پروردگارتان (در قرآن) برایتان آمده است (و راه حقّ را برایتان پیدا و هویدا ساخته است). پس هر که (از آنها سود جوید و در پرتو آنها حقّ را) ببیند (سود آن) برای خودش بوده، و هر که کور شود (و چشم دیدن حقّ را نداشته باشد و در پرتو دلائل و براهین، راه حقّ نپوید) به زیان خود کار می‌کند، و من حافظ و مراقب (رفتار و کردار) شما نمی‌باشم. (بلکه من تنها پیغمبرم و وظیفهٔ من تبلیغ اوامر و نواهی یزدان جهان است. این خداوند است که اعمال شما را می‌پاید و سزا و جزای همگان را می‌دهد).

این چیزی که از سوی یزدان برایتان آمده است، دلائل متقن و براهین روشن است. دلائل متقن و براهین روشن، راهیابند و رهنمود می‌گردانند. خود بر راستای راه قرار دارند و دیگران را بر راستای راه می‌دارند. پس هر که دید و آگاه گردید، به نفع خود او است، چرا که هدایت و نور را می‌یابد. سوای این هر چه هست کوری است. پس از مشاهدهٔ این آیات و دلائل جز شخص کور بر گمراهی نمی‌ماند، کوری که حواسّ او بیفائده و بیسود گردیده است. دریچهٔ عقل و شعورش بسته گردیده است. دل او بینش خود را از دست داده است و در زیر تودهٔ گمراهی پنهان مانده است.

یزدان جهان پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌فرماید به این که بیزاری خود را از کارشان و بدفرجامی رفتارشان اعلام دارد و خویشتن را تبرئه کند:

﴿وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾.

من حافظ و مراقب (رفتار و کردار) شما نیستم.

بگذارید محروم نشویم از این که نگاهی به همآوائی موجود میان آیهٔ پیشین و آیهٔ پسین بیندازیم. در این فضا و در زیر این سایه‌ها به نغمهٔ دلپذیر این آیه‌ها گوش جان بسپاریم... آیهٔ پیشین در وصف یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ، وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ، وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾.

چشمها او را درنمی‌یابند، و او چشمها را درمی‌یابد. او بس دقیق و آگاه است.

آیهٔ پسین هم می‌فرماید:

﴿قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ، فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ، وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْها﴾.

بیگمان دلائل روشنی و حجّتهای مبرهنی از سوی پروردگارتان برایتان آمده است. پس هر که ببیند برای خودش بوده، و هر که کور شود به زیان خود کار می‌کند.

بکار بردن: «أَبْصار»[1] و «بَصائِرُ»[2]، و «أَبْصَرَ»[3] و «عَمِيَ»[4] در روند قرآنی، همنوائی و همآوائی زیبائی را زمزمه، و نغمه‌های دلنوازی را طنین انداز می‌کند.

پس از آن روند قرآنی رو به پیغمبر ﷺ می‌کند و از گرداندن علامتها و چرخاندن نشانه‌ها در آن سطحی سخن می‌گوید که با بیسوادی پیغمبر ﷺ و محیطی که در آن است متناسب نیست. خود این امر دالّ بر سرچشمهٔ یزدانی بودن چنین سخنانی است. کسی بدین

۱- چشمان.
۲- بینشها.
۳- دید.
۴- کور شد.

امر پی می‌برد که بینش بازی و چشم بینائی داشته باشد. امّا مشرکان نمی‌خواستند با این علامتها و نشانه‌ها اطمینان حاصل کنند و ایمان بیاورند. از اینجا بود که می‌گفتند: محمّد این مسائل عقیدتی و قضایای جهانی را در پیش یکی از اهل کتاب خوانده است و پژوهش نموده است! آنان متوجّه نبودند که خود اهل کتاب چیزی از این مسائل و قضایا را در این سطحی که محمّد با آنان سخن می‌گفت نمی‌دانستند. حتّی همهٔ اهل زمین به چیزی در این سطح و بدین محتویٰ نرسیده بودند و هنوز که هنوز است و انسانها از این همه چیز آگاهی پیدا کرده‌اند و این همه چیز را آموخته‌اند، و آگاهی پیدا می‌کنند و می‌آموزند، امّا بدین سطح و محتوای کلام آسمانی نرسیده‌اند و هرگز هم نمی‌رسند. بدین خاطر است که یزدان پیغمبر ﷺ را به پیروی از چیزی رهنمود می‌کند و می‌خواند که بدو وحی شده است. همچنین از او می‌خواهد که به مشرکان اعتنائی نکند:

﴿ وَ كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ، وَ لِيَقُولُوا: دَرَسْتَ، وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. إِتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ، وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا أَشْرَكُوا. وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴾.

همان گونه (که پیشتر نشانه‌های جهانی و آیه‌های قرآنی را به صورتهای مختلف بیان داشتیم، دیگرِ) آیات (قرآنی) را به شکلهای گوناگون بیان می‌داریم (تا گروهی از مردمان از آنها درس خداشناسی بیاموزند و گروه دیگری راه انکار در پیش گیرند) و بگویند: تو درس خوانده‌ای (و قرآن را از دیگران نه از خدا آموخته‌ای. هدف ما این است که) آن را برای کسانی روشن سازیم که علم و آگاهی دارند (و حقّ را از ناحقّ تشخیص می‌دهند و حقیقت را می‌پذیرند. ای پیغمبر!) پیروی کن از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده است. هیچ خدائی جز او وجود ندارد. به مشرکان اعتناء مکن (و دشمنانگی آنان و سخنان ایشان را ناچیز انگار). اگر خدا می‌خواست (که او را به یگانگی بپرستند، ایشان را با قدرت و قوّت خویش وادار به این کار می‌کرد و از خود اختیاری نمی‌داشتند، و هرگز) شرک نمی‌ورزیدند (ولیکن آنان را به خود واگذارده است تا به اختیار نه به اجبار راه یزدان یا راه شیطان را در پیش گیرند) و ما تو را مراقب (اعمال و مسؤول افعال) ایشان نکرده‌ایم و ما تو را مکلّف نساخته‌ایم که احوال آنان را اصلاح و امور ایشان را رو به راه سازی).

یزادن جهان آیات خود را برای مردمان به شیوه‌ها و شکلهای مختلف در سطحی بیان می‌دارد که عربها بدان آشنا نبودند. زیرا این قرآن از محیط ایشان سرچشمه نگرفته است و بر نجوشیده است - اصلاً این قرآن از محیط بشری بطور کلّی سرچشمه نگرفته است و بر نجوشیده است - بدین سبب این گونه بیان به شیوه‌ها و شکلهای مختلف، منتهی به دو نتیجهٔ متقابل در محیط گردید:

کسانی که طالب هدایت نبودند، و عشقی به دانش نداشتند، و تلاش و تکاپوئی برای رسیدن به حقیقت از خود نشان نمی‌دادند... این گونه مردمان سعی می‌کردند برای سخنان قرآن در این سطحی که محمّد - که از میان خودشان برخاسته بود - برایشان بیان می‌داشت، علّتی را پیدا کنند. از پیش خود چیزی را به هم می‌بافتند و سر هم می‌کردند که می‌دانستند چنین چیزی رخ نداده است و نبوده است. هیچ چیزی از زندگی محمّد پیش از بعثت و بعد از بعثت او برای آنان پنهان و ناشناخته نبود... امّا آنان با وجود این می‌گفتند: ای محمّد تو این را پیش اهل کتاب خوانده‌ای و پژوهش نموده‌ای و یاد گرفته‌ای! هیچ کسی از اهل کتاب چیزی در این سطح نمی‌دانسته است... در آن زمان کتابهای اهل کتاب در دسترس ایشان و دم دست آنان بود، همان گونه که امروزه در دسترس و دم دست ما است. فاصلهٔ مطالبی که در آن کتابها است با مطالبی که در این قرآن است از زمین تا آسمان است!... چیزهائی که در آن کتابها و در دسترس ایشان بود و در دسترس ما است، جز روایتهائی بی سر و ته و بدون اصل و ضابطه از تاریخ پیغمبران و شاهان نبود و نیست، روایتهائی که

آمیخته با افسانه‌ها و خرافه‌های ساخته و پرداختهٔ اشخاص ناشناخته‌ای بوده و هست. البتّه این بخش از مطالب مربوط به عهد قدیم است. امّا عهد جدید که متشکل از انجیلها است، فراهم آمده است از روایتهائی که شاگردان عیسی علیه‌السلام پس از ده‌ها سال آنها را روایت کرده‌اند، و کنگره‌ها و سمینارهای مسیحیان به مرور زمان بدانها دست برده‌اند. و در آنها تحریف و تبدیل و تعدیل روا دیده‌اند. تا بدانجا که مواعظ اخلاقی و رهنمونهای روحی نیز از تحریف و افزایش و کاهش سالم و در امان نمانده است... این کتابها در دسترس اهل‌کتاب بوده است و هم اینک در دسترسشان هست...

اینها کجا و قرآن مجید کجا؟! مشرکان در دوران جاهلیّت خود چنین می‌گفته‌اند، و شگفت‌تر از آن، اهل جاهلیّت در این زمان هم در میان «خاورشناسان» و «مسلمان نماها» این سخن را می‌گویند و گفتهٔ خود را «دانش» و «پژوهش» و «بررسی» می‌نامند و معتقدند تنها خاورشناسان آن را تحقیق و کشف کرده‌اند و بدان نتیجه رسیده‌اند!

امّا کسانی که واقعاً «می‌دانند و می‌فهمند» ذکر این آیه‌ها بدین شیوه و بیان، منتهی به حقّ و حقیقت روشن و عیان، در جلو دیدگانشان می‌گردد، و آن حقّ و حقیقت را می‌شناسند و بدان پی می‌برند:

﴿ وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾.

(هدف ما این است که) آن را برای کسانی روشن سازیم که علم و آگاهی دارند (و حقّ را از ناحقّ تشخیص می‌دهند و حقیقت را می‌پذیرند).

پس از این، جدائی می‌افتد میان مردمانی که چشم بینا دارند و می‌دانند و می‌فهمند، و میان کسانی که کور و کور دل هستند و نمی‌دانند و نمی‌فهمند!

فرمان آسمانی خطاب به پیغمبر بزرگوار صادر می‌گردد، بدان گاه که یزدان آیات را بیان فرموده است، و مردمان در برابر آن آیات دو دسته شده‌اند... فرمان آسمانی خطاب به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم صادر می‌گردد که از چیزی پیروی کند که بدو وحی شده است. از مشرکان روگردان شود و توجّهی بدیشان و به یاوه‌سرائیهای پوچ و بی‌ارزششان نکند. دل خود را به دروغگوئیها و دروغ نـامیدنهایشان و دشمنانگی و ماندگاری بر ناروائیهایشان مشغول نسازد. راه او این است که از چیزی پیروی کند که از جانب پروردگارش بدو وحی گشته است. سراسر زندگی خود را بر اساس آن بنیانگذاری کند و بسازد. دل و درون پیروان خویش را نیز بر اساس آن آراسته و پیراسته گرداند. گناهان مشرکان و پلشتیهای ایشان را بر او نخواهند نوشت. مشرکان مسؤول اعمال خود هستند. او باید از وحی یزدان پیروی کند، یزدانی که خدائی جز او نیست. او مسؤول در برابر اوامر و نواهی یزدان است، کی مسؤول در برابر کردار و رفتار بندگان است؟!

﴿ إِتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لاٰ إِلَهَ إِلاّٰ هُوَ، وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

(ای پیغمبر!) پیروی کن از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده است. هیچ خدائی جز او وجود ندارد. به مشرکان اعتناء مکن (و دشمنانگی آنان و سخنان ایشان را ناچیز انگار).

اگر خدا می‌خواست ایشان را وادار به هدایت کند، این کار را می‌کرد و ایشان را رهنمود می‌نمود. اگر یزدان می‌خواست ایشان را به گونه‌ای بیافریند که از آغاز جز هدایت چیزی را نشناسند و همچون فرشتگان فرمانبردار باشند و سرکشی نکنند، چنین خمیرهٔ فطرت ایشان را می‌سرشت و آنان را می‌آفرید. امّا یزدان سبحان انسان را همراه با استعداد هدایت و ضلالت آفریده است، و او را به خود واگذاشته است تا آزادانه راه خویش را برگزیند و جزا و سزای اختیار را در حدود مشیّت مطلقه‌ای دریافت دارد که در جهان چیزی روی نمی‌دهد مگر آنچه که چنین مشیّت مطلقه‌ای آن را جاری و ساری سازد. امّا این مشیّت مطلقه هرگز انسان را به هدایت یا ضلالت وانمی‌دارد و مجبور نمی‌گرداند. یزدان انسان را بدین نحو و بدین گونه آفریده است بنابه حکمتی که خود از آن آگاه است، و انسان نقش خویشتن را با استعدادها و توانائیهائی که دارد در این جهان اداء کند و به انجام برساند بدان سان

که یزدان برای او مقدّر کرده است و بدو نموده است:
﴿ وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا أَشْرَكُوا ﴾.
اگر خدا می‌خواست (که او را به یگانگی بپرستند، ایشان را با قدرت و قوّت خویش وادار به این کار می‌کرد و از خود اختیاری نمی‌داشتند، و هرگز) شرک نمی‌ورزیدند.

پیغمبر ﷺ مسؤول اعمال مشرکان نیست. مراقبت و محافظت دلهایشان بدو واگذاشته نشده است. مراقب و محافظ دلهایشان تنها یزدان است و بس.
﴿ وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴾.
ما تو را مراقب (اعمال و مسؤول افعال) ایشان نکرده‌ایم، و ما تو را مکلّف نساخته‌ایم که احوال آنان را اصلاح و امور ایشان را رو به راه سازی.

این رهنمودی که یزدان پیغمبر ﷺ را با آن اندرز می‌دهد، جولانگاهی را معیّن و مشخّص می‌دارد که فعّالیّت و عملکرد پیغمبر ﷺ باید در گسترهٔ آن انجام بگیرد. یزدان سبحان چنین جولانگاهی را معیّن و مشخّص می‌فرماید برای جانشینان پیغمبر ﷺ و برای همهٔ کسانی که در هر سرزمینی و در میان هر نسل و نژادی مردمان را به سوی آئین خدا می‌خوانند.

کسی که مردمان را به سوی آئین یزدان می‌خواند، نباید دل و امید و عمل خود را متوجّه رویگردانان از دعوت گرداند، آن دشمنان و ستیزه‌جویانی که دریچه‌های دلهایشان رو به سوی هدایت و الهامهای ایمان باز نمی‌گردد... باید دل خود را از جانب ایشان فارغ دارد و باکی از آنان نداشته باشد، و امید و آرزو و کار و عمل خود را متوجّه کسانی گرداند که شنیده‌اند و پاسخ مثبت داده‌اند. این چنین شنوندگان و پذیرندگانی نیازمند این هستند که همهٔ ساختار وجودیشان ساخته شود بر پایه‌ای که بر مبنای آن به آئین اسلام در آمده‌اند. آن پایه و اساسی که پایه و اساس عقیده است ... آنان هستند که سخت نیازمند این هستند که جهان‌بینی کامل و ژرفی در بارهٔ جهان و زندگی، بر پایه و اساس این عقیده، برای ایشان به وجود آورده شود. ایشان نیازمندند که اخلاقشان و رفتارشان و جامعهٔ کوچکشان بر خود این پایه و اساس بنا گردد. همهٔ این چیزها نیز به جدّ و جهد نیازمندند و مستحقّ و سزاوار تلاش و تکاپویند... و امّا آنان که در سوئی مقابل و مخالف این سو می‌ایستند، جزا و سزایشان پس از دعوت ایشان بدین آئین و تبلیغ اوامر و نواهی این دین بدانان، توجّه نکردن بدیشان و اعتناء ننمودن بدانان است ... وقتی که حقّ بالنده و نیرومند گردد، یزدان سبحان سنّت و قانون خود را به مرحلهٔ اجراء درمی‌آورد. برای این کار، حقّ را به جان باطل می‌اندازد و آن را سرکوب می‌سازد. باطل فوراً راه گریز در پیش می‌گیرد و میدان را خالی می‌کند... حقّ باید پدیدار گردد. هر وقت هم حقّ به شکل و صورت صادق و کامل پدیدار گردد، کار باطل ساده و ساخته است، و طول عمر آن نیز کوتاه و اندک است.



یزدان همراه با فرمان دادن به پیغمبر ﷺ مبنی بر بی‌اعتناء بودن و روگردان شدن از مشرکان، مؤمنان را متوجّه می‌فرماید که این بی‌اعتنائی و روگردانی باید با ادب و وقار و والائی سزاوار مؤمنان، انجام پذیرد... به مؤمنان دستور داده می‌شود که به خدایان مشرکان دشنام ندهند، تا این مشرکان بر آن نشوند که یزدان سبحان را دشنام دهند، چه آنان عظمت و منزلت و بزرگی و والائی مقام او را نمی‌شناسند. دشنام دادن مؤمنان به خدایان خوار و حقیر مشرکان، موجب دشنام دادن ایشان به یزدان بزرگوار و والامقام جهان می‌گردد:
﴿ وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَيَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ. كَذٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ. ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ، فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.
(ای مؤمنان!) به معبودها و بتهائی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند. همان گونه (که معبودها و بتها را در نظر اینان آراسته‌ایم) برای هر ملّتی و گروهی کردارشان را آراسته‌ایم. (هر کسی کار خود را زیبا می‌بیند. بزهکار بر اثر تکرار گناه

قبح آن در نظرش زدوده می‌شود و بر اثر وسوسهٔ شیطانی و نفسانی زشت زیبا جلوه‌گر می‌گردد. به هر حال) عاقبت بازگشتشان به سوی خدایشان است و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌سازد (و پاداش و کیفر نیکان و بدان را خواهد داد).

سرشتی که یزدان مردمان را بر آن سرشته است این است که هر کس کاری را که انجام می‌دهد، آن را زیبا و پسندیده می‌داند و از آن دفاع می‌کند. اگر کسی کارهای نیکو و پسندیده می‌کند، آن کارها را نیکو و پسندیده می‌داند و به دفاع از آنها می‌پردازد. اگر هم کسی کارهای بد و نکوهیده می‌کند، آن کارها را نیکو و پسندیده می‌داند و به دفاع از آنها می‌پردازد! اگر کسی هدایت را در آغوش گرفته باشد، آن را خوب و زیبا می‌بیند. اگر هم شخصی راه ضلالت را در پیش گرفته باشد، او نیز آن را خوب و زیبا می‌بیند! این سرشت انسان است!... این مشرکان هم بجز خدا معتقد به خداگونه‌هائی و انبازهائی هستند. هر چند که می‌دانند و می‌پذیرند که یزدان آفریدگار و روزی دهنده است! با این وجود اگر مسلمانان به خداگونه‌های ایشان دشنام دهند، ایشان برمی‌جهند و به کژراهه می‌افتند و از اعتقادی که به یزدان دارند منحرف می‌شوند، برای دفاع از چیزهائی که در نظرشان آراسته و پیراسته شده است، از قبیل: پرستش و عبادتی که دارند. جهان‌بینیها و اندیشه‌هائی که معتقد بدانها هستند. احوال و اوضاعی که پسندیده‌اند. تقالید و مراسمی که به ارث برده‌اند و بدانها خوگر شده‌اند. پس مؤمنان باید ایشان را به حال خود واگذارند:

﴿ ثُمَّ إِلیٰ رَبِّهِم مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

عاقبت بازگشتشان به سوی خدایشان است و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌سازد (و پاداش و کیفر نیکان و بدان را خواهد داد).

این ادب سزاوار مؤمن است. مؤمنی که به دین خود اطمینان دارد. به حقّ و حقیقتی که بر آن است یقین دارد. دارای دل آرامی است. به کاری دست نمی‌یازد و نمی‌پردازد که بیهوده و بیفائده باشد... دشنام دادن به خداگونه‌های مشرکان موجب هدایت و رهنمودشان نمی‌شود. بلکه بر دشمنانگی و ستیزه‌گری ایشان می‌افزاید. پس مؤمنان را با این کاری که سودی در بر ندارد چه کار؟ اصلاً دشنام دادن به بتان و خداگونه‌ها چه بسا منتهی به شنیدن سخنانی شود که نپسندند و موجب بدحالی ایشان گردد. برای مثال بشنوند که مشرکان به پروردگار والامقام و بزرگوارشان دشنام دهند!



هم اینک خداوند بزرگوار این درس را پایان می‌دهد. درسی که در آن، یزدان سبحان گسترهٔ جهانِ لبریز از علامتها و نشانه‌ها و معجزه‌هائی را نشان داد که در هر لحظه‌ای از شب و روز جلوه‌گری می‌کنند و رخ می‌دهند... درس را پایان می‌دهد با ذکر این موضوع که مشرکان به خدا سخت سوگند می‌خورند که اگر معجزهٔ مادی محسوسی همچون معجزه‌های پیغمبران پیشین بدیشان نموده شود، قطعاً به سبب آن ایمان می‌آورند! این کار باعث شد برخی از مسلمانان پس از شنیدن سوگندهای مشرکان به پیغمبر ﷺ پیشنهاد کنند از پروردگار خود این چنین معجزه‌ای را درخواست فرماید که مشرکان می‌طلبیدند... امّا پیشنهاد مؤمنان پذیرفته نمی‌گردد و پاسخ تند و قاطعانه‌ای بدیشان داده می‌شود و برایشان از خوی تکذیب موجود در سرشت تکذیب کنندگان سخن می‌رود:

﴿ وَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لَئِنْ جٰاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهٰا. قُلْ: إِنَّمَا الْآيٰاتُ عِنْدَ اللهِ. وَ مٰا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهٰا إِذٰا جٰاءَتْ لاٰ يُؤْمِنُونَ؟ وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصٰارَهُمْ، كَمٰا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ. وَ لَوْ أَنَّنٰا نَزَّلْنٰا إِلَيْهِمُ الْمَلاٰئِكَةَ، وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتيٰ وَ حَشَرْنٰا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً مٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا - إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللهُ - وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴾.

مشرکان با همهٔ توان و با تأکید هر چه بیشتر، به خدا سوگند می‌خورند که اگر معجزه‌ای (از نوع آن معجزاتی که در سورهٔ اسراء، آیه‌های ۹۰-۹۳

خواسته‌اند) برای آنان آورده شود به سبب آن ایمان می‌آورند. بگو: معجزات از سوی خدا است و (برابر میل او انجام می‌پذیرد و در اختیار من نیست. ای مؤمنان!) شما چه می‌دانید؟... اگر (این معجزاتی که خواسته‌اند) بدیشان نموده شود (باز هم) ایمان نمی‌آورند. (شما ای مؤمنان نمی‌دانید که به هنگام وقوع معجزات حسّی) ما دلها و چشمهای آنان را (در دریای تخیّلات و توهّمات و در میان امواج تأویلات و احتمالات) واژگونه و حیران می‌گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همان گونه خواهند بود که در آغاز بودند؛ ایشان را به خود وامی‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند. اگر ما (دربارهٔ درخواست مشرکان کوتاهی نمی‌کردیم و مثلاً) فرشتگانی را به پیش ایشان می‌فرستادیم (و با چشم سر آنان را می‌دیدند) و مردگانی (را زنده می‌کردیم و در برابر دیدگانشان سر از گورها به در می‌آوردند و در بارهٔ صدق محمّد) با ایشان سخن می‌گفتند، و همه چیز را آشکارا در برابر آنان گرد می‌آوردیم (تا جملگی حق را رویاروی برای ایشان بیان و بر آن گواهی دهند) آنان ایمان نمی‌آوردند مگر این که خدا می‌خواست (و خدا هم سنّت خود را برای کسانی تغییر نمی‌دهد که زنگ جاهلیّت بر دل آنان نشسته است و بینش ایشان را تباه کرده است) ولیکن بیشتر آنان (از این واقعیّت که سنّت خدا دربارهٔ انسانها تغییر ناپذیر است بی‌خبرند و حقیقت امر را) نمی‌دانند.

دلی که ایمان نیاورد به آیات پراکندهٔ یزدان در کتاب باز جهان، و به نشانه‌های شناخت خدا در گسترهٔ کیهان، پس از این رهنمود شگفت و شگرفی که ایزد سبحان آن را در قرآن بدین شیوه و بیان تذکّر داده است، دلی که نشانه‌ها و علامتهای شناخت یزدان که پراکنده در جهان صغیر درون و جهان کبیر بیرونند، او را شتابان به سوی پروردگارش برنگرداند و به کنف حمایت او نکشاند، این چنین دلی دل وارونه و واژگونه‌ای است... چیزی که اینان را در آغاز کار از ایمان آوردن بازداشته است، مسلمانان چه می‌دانند معجزه‌ای را که مشرکان می‌طلبند و ایشان به پیغمبر ﷺ رخ دادن آن را پیشنهاد می‌کنند، اگر این چنین معجزه‌ای رخ دهد، همان چیزی که قبلاً مشرکان را از ایمان باز داشته است، باز هم پس از ظهور معجزه ایشان را از ایمان آوردن بازنمی‌دارد؟ این تنها خدا است که حقیقت این دلها را می‌داند... او است که تکذیب کنندگان را وامی‌گذارد که کورکورانه به طغیان و سرکشی خود ادامه دهند و به غرقاب آن فرو روند. چون او ایشان را می‌شناسد و می‌داند که آنان مستحقّ کیفر تکذیب کردن خود هستند. همچنین او می‌داند که آنان پاسخ مثبت نمی‌دهند و گوش شنوا ندارند... آنان حقّ را نمی‌شنوند و به اسلام نمی‌گروند، هر چند که برابر پیشنهاد ایشان فرشتگان به پیششان نازل گردند! اگر یزدان مردگان را برایشان زنده کند و مردگان با ایشان سخن گویند همان گونه که پیشنهاد می‌کردند، و اگر یزدان همه چیز جهان را در پیش ایشان گرد آورد، و در این همایش همه چیز با ایشان رویاروی گردد و ایشان را به ایمان بخواند، آنان ایمان نمی‌آورند - مگر این که خدا بخواهد - و یزدان سبحان هم چنین چیزی را نمی‌خواهد، زیرا ایشان در راه خدا به پا نمی‌خیزند و به تلاش نمی‌ایستند تا یزدان ایشان را به سوی خود هدایت و رهنمود گرداند... این است حقیقتی که بیشتر مردمان آن را در بارهٔ سرشت دلها نمی‌دانند و از آن ناآگاهند.

کسانی که در گمراهی پای می‌فشارند و اصرار می‌نمایند، چیزی که ندارند عدم دلائل و کم بودن براهین نیست... بلکه چیزی که ایشان را ننگین و سرگردان می‌کند، بیماری دل، و ویرانی و پریشانی سرشت، و کوری و نابینائی درون است و بس.

هدایت یزدان پاداشی است که تنها کسانی مستحقّ دریافت آن هستند که رو به خدا می‌کنند و در راه خدا به تلاش می‌ایستند.

پایان جزء هفتم

پس از آن جزء هشتم است و با این آیه آغاز می‌شود:

﴿ وَ لَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ ... ﴾.

فی ظلال القرآن

جزء هشتم

سورۀ انعام آیات ۱۶۵-۱۱۱ و سورۀ اعراف تا آیۀ ۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم

جزء هشتم از دو بخش تشکیل شده است. بخش اوّل، بقیّهٔ سورهٔ انعام است که نیمهٔ نخستین آن، و در جزء هفتم بیان گردیده است. بخش دوم جزء هشتم، مشتمل بر قسمتی از سورهٔ اعراف است.

در جزء هفتم سورهٔ انعام معرّفی گردید. در اینجا می‌کوشیم خوانندهٔ این جزء را با چکیده‌ای از شناخت سورهٔ انعام که در جزء پیشین از آن سخن رفته است آشنا گردانیم. امّا سخن گفتن از سورهٔ اعراف، در جای خود به میان خواهد آمد - اگر خدا بخواهد - بدان هنگام که با سورهٔ مذکور روبرو خواهیم شد.

❁

بقیّهٔ سورهٔ انعام بر روال این سوره به پیش می‌رود و برابر همان شیوه و روشی ادامه پیدا می‌کند که در جزء هفتم در بارهٔ شناخت آن توضیح دادیم. زیبا و بجا است که چکیده‌وار در بخشها و بندهائی بدان اشاره کنیم:

در معرّفی سوره، این بخشها و بندها آمده است:

این سوره، رویهمرفته «حقیقت الوهیّت» را عرضه می‌دارد... حقیقت الوهیّت را نشان می‌دهد در جولانگاه هستی و زندگی، نفس و درون، زوایای ناشناختهٔ جهان دیدنی و پیدا، نواحی ناشناختهٔ جهان نهان و ناپیدا، صحنه‌های پیدایش جهان و پیدایش حیات و پیدایش انسان، نابودی گذشتگان و پیشینیان و جانشینی آیندگان و پسینیان، صحنه‌های فطرت در آن هنگام که با جهان و حوادث و دارائی و خوشی و ناداری و ناخوشی و سود و زیان روبرو می‌شود. مظاهر قدرت الهی، محافظت و مراقبت ذات باری از زندگی ظاهری و باطنی انسانها، و احوال و اوضاع کنونی و آیندهٔ ایشان، ... خلاصه صحنه‌های رستاخیز، و موقعیّتهای آفریدگان بدان گاه که آنان را در پیشگاه آفریدگارشان نگاه می‌دارند، همه و همه را عرضه می‌دارد...».

«این سوره بدین منوال و بر این روال، دل انسانها را در این زمانها و کرانه‌ها، و در این گودیها و ژرفاها، به گشت و گذار می‌برد. امّا در همهٔ اینها برابر برنامهٔ قرآن مکّی راه می‌سپرد. برنامه‌ای که در صفحه‌های پیشین از آن سخن گفتیم. همچنین برابر برنامهٔ سراسری قرآن به پیش می‌رود. این سوره می‌خواهد «نظریّهٔ» عقیده را به تصویر بکشد، و نمی‌خواهد به جدال لاهوتی بپردازد که ذهنها و اندیشه‌ها را به خود سرگرم می‌کند. می‌خواهد خداوند راستین مردمان را به مردمان بشناساند، تا از این راه مردمان را بندگان یزدان راستینشان گرداند. دلها و جانها، تلاشها و کوششها، پویشها و جنبشها، آداب و رسوم، شعائر و عبادات، و زندگی عملی و واقعی ایشان را، همه و همه بنده و فرمانبردار این سلطه و قدرت منحصر به فرد می‌سازد. سلطه و قدرت خدائی که سلطه و قدرتی در زمین و آسمان جز سلطه و قدرت او وجود ندارد.

تقریباً همهٔ همّ و غمّ سوره به سوی این هدف معیّن می‌گراید، و از آغاز تا پایان سوره در این راستا حرکت می‌نماید... خدا خالق است. خدا رازق است. خدا مالک است. خدا صاحب قدرت و غلبه و سلطه است. خدا بس آگاه از نهانیها و پنهانیها و رازها و رمزها است. خدا است که دلها و چشمها را می‌گرداند، همان گونه که شبها و روزها را می‌چرخاند و پیاپی می‌آورد... همچنین واجب است که خدا حاکم در زندگی بندگان باشد، و دیگران دارای امر و نهی، و شرع و فرمان نباشند، و حقّ حلال کردن و حرام نمودن را نداشته باشند. چرا که همهٔ اینها از ویژگیهای الوهیّت است، و کسی جز یزدان را نسزد که در زندگی مردمان دست به چنین کارهائی بیازد. کسی که نمی‌تواند بیافریند، زندگی ببخشد و بمیراند، زیان برساند و سود بهرهٔ فردی بگرداند، چیزی را ببخشد و چیزی را باز دارد، بالأخره مالک چیزی

برای خود و برای دیگران نه در این جهان است و نه در آن جهان، کی حقّ دست یازیدن به چنین کارهائی را دارد؟

روند سوره در بارهٔ این مسأله دلائل خود را ایراد می‌کند در داخل صحنه‌ها و موقعیّتها و آهنگها و نواهائی که بر سر حدّ جمال و زیبائی مبهوت کننده رسیده‌اند، و دل را با تأثیرات الهامگرانهٔ فراوانی روبرو می‌کنند که از همهٔ راهها و از همهٔ گذرگاهها جمع‌آوری و فراهم آمده‌اند.

مسألهٔ بزرگی که سوره بدان می‌پردازد، مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت در آسمانها و زمین است. این مسأله در اقیانوس بیکران خود، و در جولانگاه فراخ و فراگیر خود، مورد بحث سوره قرار می‌گیرد. امّامناسبت فعلی در زندگی گروه مسلمانان آن وقتی، مناسبت تطبیق این قاعدهٔ بزرگ فراگیر است. این مناسبت مربوط به حقّ حلال کردن و حرام نمودن ذبیحه‌ها و خوراکها است که جاهلیّت چنین حقّی به خود می‌داد و دخالت در تحلیل و تحریم را برای خویش روا می‌دید. همچنین مناسبت موجود، مربوط به حقّ مقرّر داشتن برخی شعائر و مراسم قربانیها و میوه‌ها و اولاد نذری است ... این مناسبت همان مناسبتی است که آیه‌ها در اواخر سوره از آنها سخن خواهد گفت:

﴿ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ. وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ - إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ - وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ. وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ. إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ. وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ، وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ، وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ، وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴾.

پس (از آنجا که خدا راه یافتگان و گمراهان را بهتر از هر کسی می‌شناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده‌اند) اگر به آیات خدا (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید. شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها نخورید) مگر ناچار و درمانده شوید (که در این صورت می‌توانید به اندازه‌ای که رفع ضرورت و دفع هلاک کند از گوشت حرام آنها بخورید). بسیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحّت آنچه که می‌گویند و بدون دلیلی بر آنچه در راه آن می‌کوشند، دیگران را) سرگشته و گمراه می‌سازند. بیگمان پروردگارت (از تو و از همهٔ بندگان) آگاه‌تر از حال تجاوزکاران است. گناهان آشکار و بزهکاریهای پنهان را ترک کنید (و در هیچ حال خویشتن را به معصیت نیالائید). بیگمان کسانی که به دنبال گناه راه می‌افتند، هر چه زودتر کیفر ارتکاب معاصی ایشان داده می‌شود. از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است. بیگمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب وسوسه‌انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکوشند که شما را به تحریم آنچه خدا حلال کرده است وادارند). اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

(انعام / ۱۱۸-۱۲۱)

﴿ وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَصِيباً، فَقَالُوا: هٰذَا لِلّٰهِ - بِزَعْمِهِمْ - وَ هٰذَا لِشُرَكَائِنَا. فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللهِ، وَ مَا كَانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ. سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ! وَ كَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ، لِيُرْدُوهُمْ، وَ

لِیَلْبِسُوا عَلَیْهِمْ دینَهُمْ. وَ لَوْ شاءَ اللهُ ما فَعَلُوهُ، فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ. وَ قالُوا: هٰذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ، لا یَطْعَمُها إِلاّ مَنْ نَشاءُ - بِزَعْمِهِمْ - وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها، وَ أَنْعامٌ لا یَذْکُرُونَ اسْمَ اللهِ عَلَیْها - افْتِراءً عَلَیْهِ - سَیَجْزیهِمْ بِما کانُوا یَفْتَرُونَ. وَ قالُوا: ما فی بُطُونِ هٰذِهِ الأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُکُورِنا، وَ مُحَرَّمٌ عَلیٰ أَزْواجِنا، وَ إِنْ یَکُنْ مَیْتَةً فَهُمْ فیهِ شُرَکاءُ. سَیَجْزیهِمْ وَصْفَهُمْ. إِنَّهُ حَکیمٌ عَلیمٌ. قَدْ خَسِرَ الَّذینَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ سَفَهاً بِغَیْرِ عِلْمٍ، وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللهُ - افْتِراءً عَلَی اللهِ - قَدْ ضَلُّوا وَ ما کانُوا مُهْتَدینَ ﴾.

(بت‌پرستان همیشه دچار اوهام خرافاتند. مثلاً این گونه) مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می‌دهند و به گمان خود می‌گویند: این برای خدا است (و با این سهم به خدا تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می‌دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) او است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آنها را صرف رؤساء و پرده‌داران و خادمان بتکده‌ها و معابد می‌نمائیم). امّا آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلّق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلّق به خدا است به شرکاء (و معبودهای) ایشان می‌رسد (و می‌تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگذاران اصنام ایشان داده شود). چه بد داوری می‌کنند! همان گونه (که اوهام و خیالبافیهایشان تقسیم‌بندی ستمگرانهٔ فوق را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که در بارهٔ بتهایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتهایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده بگور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه‌پرستی بیامیزند و راه را از چاه بازنشناسند). اگر خدا می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. (حال که مشیّت خدا چنین می‌خواهد) پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ ببندند (چرا که عقاب و عذاب در انتظار ایشان است). و (از جملهٔ خرافات ایشان این است که) می‌گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می‌باشد) و جز کسانی (از خدمتگذاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی‌خورند - و این (قاعدهٔ ناروا ساختهٔ آنان و ناشی از) گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان - و همچنین می‌گفتند: اینها) حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و (کسی نباید سوار آنها بشود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی‌رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می‌رانند و این را دستور خدا می‌دانند و) بر خدا دروغ می‌بندند. هر چه زودتر کیفر افتراهای آنان را خواهیم داد. و (یکی دیگر از انواع قبائح و احکام خرافی ایشان این است که در مورد گوشت حیواناتی که ذبح کردن و سوار شدن و بار کشیدن از آنها را قدغن و حرام اعلام کرده‌اند) می‌گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است ویژهٔ مردان ما است و بر زنان ما حرام است (پس اگر زنده متولّد شود، تنها باید مردان از گوشت آن بخورند و زنان از آن محرومند) و اگر جنین مرده متولّد بشود، همه در آن شریک هستند (و مردان و زنان می‌توانند از گوشت آن استفاده کنند). هر چه زودتر خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد. چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و از هر چیز باخبر است). مسلّماً زیان می‌بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی می‌کشند و چیزی را که خدا بدیشان می‌دهد با دروغ گفتن از زبان خدا بر خویشتن حرام می‌کنند. (به سبب چنین دروغ و افترائی و تحریم ناروا و نابجائی) بیگمان گمراه می‌شوند و راهیاب نمی‌گردند. (انعام / ۱۳۶-۱۴۰)

این همان مناسبتی است که در زندگی ملّت مسلمان

موجود است. ملّت مسلمانی که جاهلیّت پیرامون آن را گرفته است و این مسألۀ بزرگ، یعنی مسألۀ قانونگذاری در آن جلوه‌گر می‌آید. به دنبال این مسألۀ بزرگ، مسألۀ بزرگتری که مسألۀ الوهیّت و عبودیّت است قرار گرفته است. مسأله‌ای که سراسر این سوره، و جملگی قرآن مکّی بدان می‌پردازد. حتّی قرآن مدنی نیز بدان می‌پردازد، هر زمان که در آن سخن از نظام و قانونگذاری می‌رود.

سخنها و فرموده‌ها و اسباب و علل فراوانی که روند سوره از آنها موج می‌زند، بدان هنگام که با جاهلیّت و پیروان جاهلیّت در بارۀ چنین چهارپایانی و ذبیحه‌هائی و نذرهائی روبرو می‌گردد. این هم مناسبتی است که در آن مسألۀ حقّ قانونگذاری جلوه‌گر می‌آید، و به مسألۀ عقیده بطور کلّی مربوط می‌شود. مسألۀ الوهیّت و عبودیّت که مسألۀ ایمان یا کفر، و مسألۀ اسلام یا جاهلیّت، بشمار است ... این سخنها و فرموده‌ها و اسباب و علل فراوان، بدین نحوی که می‌کوشیم نمونه‌هائی از آنها را در شناخت مختصر این سوره بیان داریم، و حقیقت آن نیز به هنگام رویاروئی تفصیلی آیات قرآنی بعد از آن در روند سخن جلوه‌گر می‌آید، به درون انسان حقیقت اصیلی را راه می‌دهد که در سرشت این دین است. این حقیقت اصیل که هر جزئی از زندگی بشری هر اندازه هم کوچک باشد باید که مطیع مطلق فرمانروائی و حاکمیّت مستقیم و بدون واسطۀ خدا باشد که جلوه‌گر در شریعت خدا است. اگر چنین نباشد، خروج از این دین بطور کلّی است! زیرا سرکشی از حاکمیّت مطلقۀ خدا در چنین جزء کوچکی، سبب خروج از دین خدا بطور کلّی است!

این دسته از آیات بیانگر اهمّیّت فراوانی است که این دین برای نجات زندگی بطور کلّی از تاریکیهای حاکمیّت انسانها در هر نوع کاری از کارهای مردمان قائل است. خواه این کار مهمّ باشد یا ناچیز، و بزرگ باشد یا کوچک... هر کاری از کارها پیوند می‌خورد به اصل بزرگی که این دین در آن جلوه‌گر می‌آید، و آن حاکمیّت مطلقۀ خدا است! حاکمیّت مطلقه‌ای که الوهیّت یزدان در کرۀ زمین در آن مجسّم و جلوه‌گر می‌گردد، همان گونه که الوهیّت یزدان در کلّ جهان در گرداندن همۀ امور هستی، بدون کمترین شریک و انبازی، مجسّم و جلوه‌گر می‌آید.



این مناسبتی است که در زندگی ملّت مسلمان و همچنین در جاهلیّت پیرامون ایشان موجود بود. مناسبتی است که روند سوره بدان می‌پردازد به شیوه و گونه‌ای که در این گزینه‌ها به آن اشاره شده است ... این مناسبت همان مناسبتی است که موضوع بقیّۀ سوره‌ای است که در این جزء سرگرم بررسی و وارسی آن خواهیم گردید، افزون بر این که نیمۀ پیشین سوره به بررسی و وارسی مسألۀ الوهیّت و عبودیّت، در گسترۀ فراخ و فراگیر آن پرداخته است، تا بدانجا رسیده است که روند سوره با این مناسبت واقعی رویاروی گردیده است، و آن را با بزرگترین مسأله، پیوند نیرومند و ناگسستنی داده است:

روند قرآنی برای رویاروئی با چنان تقالید و آداب جاهلی موجود و مربوط به تحریم برخی از خوراکیها و تحلیل برخی از آنها، و نذرها و نذورهای میوه‌ها و چهارپایان و فرزندانی، انگیزه‌ها و گفته‌های فراوانی را گرد می‌آورد، و آنها را با چندی از حقائق و قواعد پیوند می‌دهد، حقائق راستین و قواعد بنیادین این آئین. دیباچه‌های سترگی در جلو آنها می‌نگارد، و پیروهای هراس‌انگیزی به دنبال آنها می‌آورد. دیباچه‌ها و پیروهائی که دالّ بر اهمّیّت فراوان این حقائق و قواعد در این آئین است، و می‌رساند که این آئین چه اندازه جدّی برای نجات سراسر زندگی از دست جاهلیّت است و می‌خواهد آنها را بطور کلّی به اسلام برگرداند... یعنی آنها را تنها به زیر سلطه و قدرت یگانۀ یزدان یکتای جهان بکشاند.

بدین منوال روند سوره دیباچه‌ای بر این مسأله می‌آورد: مشیّت یزدان جملگی بندگان اعم از پریان و

مردمان را فرامی‌گیرد. همهٔ رخدادها در این هستی برابر مشیّت و اراده و قضا و قدر خداوند به وقوع می‌پیوندد. خدا دشمنان انس و جنّ پیغمبران را در این جهان بر خوان یغمای خود می‌نشاند و در پیلهٔ نعمت گرفتار می‌گرداند و پلّه پلّه به سوی عذاب می‌کشاند. بدیشان مهلت می‌دهد تا هر گناه و بزهی را که می‌خواهند بکنند مرتکب گردند و بر کجاوهٔ غفلت بنشینند و رهسپار دوزخ شوند... البتّه اگر خدا می‌خواست می‌توانست که آنان را وادار به پذیرش هدایت کند و از ضلالت کاملاً به دور گرداند. یا این که ایشان را به سوی حقّ و حقیقت رهنمود نماید، و دریچهٔ سراچه‌های سینه‌هایشان را برای ورود حقّ و حقیقت باز کند و فراخ گرداند. یا اصلاً نگذارد آنان به پیغمبران و مؤمنان کمترین آزاری برسانند و کوچکترین دردسری تولید کنند. آخر آنان با پیغمبران دشمنی نمی‌ورزند و مرتکب گناهان نمی‌شوند، بدان خاطر که می‌توانند بر سلطه و قدرت و اراده و مشیّت یزدان بشورند و سر از خطّ فرمان بپیچند! آنان بسی ناتوانتر از آنند که سر به شورش از سلطه و مشیّت خدا بردارند. امّا این اراده و مشیّت یزدان است که بر این قرار گرفته است ایشان را آزاد گذارد و توانائی رسیدن به هدایت و فرو افتادن به ضلالت را بهرهٔ آنان فرماید. ایشان در همه حال در ید اختیار خداوند جهان و مقهور فرمان ایزد سبحان هستند:

﴿ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَياطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ، يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً، وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ، فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ وَ لِتَصْغىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَ لِيَرْضَوْهُ، وَ لِيَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴾.

همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می‌ورزند) دشمنانی از انسانهای متمرّد و جنّیان سرکش را در برابر هر پیغمبری عَلَم کرده‌ایم. گروهی از آنها سخنان فریبندهٔ بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌داده‌اند تا ایشان را (با یاوه‌سرائیهای رنگین و وسوسه‌های دروغین) بفریبند. اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند (ولی همهٔ اینها برابر تقدیر و مشیّت خدا انجام گرفته و انجام می‌گیرد). پس بگذار دروغها بهم بافند (و خویشتن را گرفتار کفر و ضلال کنند. بر تو تبلیغ است و بر ما هم حساب. بگذار آنان سخنان باطل را بیارایند تا خویشتن را بدان گول زنند و بفریبند) و تا دلهای کسانی که به آخرت عقیده ندارند بدان (مزخرفات) گرایش یابد، و از آن راضی و بدان خشنود گردند، و مرتکب هر چیزی شوند که می‌خواهند.

(انعام / ۱۱۲ و ۱۱۳)

زمانی که مقرّر و مشخّص گردید که دشمنانگی اهریمنانِ انسانها و جنّیها با پیغمبران، سنّت و قانون است که برابر قضا و قدر یزدان انجام می‌پذیرد، و این چنین اهریمنانی هر چه مرتکب شوند و هر گناهی که بکنند، در ید قدرت خدا قرار دارند. پیغمبر خدا ﷺ نخواست داور و «حَکَمی» جز خدا بجوید... بدین شیوه بطور کلّی در هر کاری و در هر چیزی ... چرا که در کاری از این کارهای مربوط به این خوراکیها، جز خدا را به داوری و حَکَمیّت طلبیدن، به منزلهٔ به داوری طلبیدن و حکمیّت دادن جز خدا در همهٔ کارها است. به داوری طلبیدن و حکمیّت دادن جز خدا هم اعطاء ربوبیّت به دیگران و اعتقاد به ربوبیّتی سوای ربوبیّت یزدان جهان است، و پیغمبر ﷺ آن را نمی‌پسندید و بلکه با آن دشمنی می‌ورزید... به دنبال این بیان، سخن پروردگارش را ذکر می‌نماید که می‌فرماید با این کتاب و با این شریعت، سخن خدا پایان می‌پذیرد و دیگر در این باره سخنی برای گوینده‌ای، و داوری و حکمیّتی برای کسی نمی‌ماند. پیغمبر خدا ﷺ بر حذر می‌گردد از این که در آئین یزدان از مردمان اطاعت کند. چه بیشتر آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و دانشی ندارند که بتوان بدان اطمینان حاصل کرد، و هر که از ایشان پیروی کند او را گمراه کنند و به کژ راهه اندازند. تنها خدا است که گمراهان و راه‌یافتگانِ بندگان

خود را می‌شناسد و بس... اینها دیباچهٔ فرمان به خوردن از چیزی است که نام یزدان بر آن برده شده است، و مدخل نهی از چیزی است که نام یزدان بر آن برده نشده است، اگر مسلمانان واقعاً مؤمن باشند. مسلمانان بر حذر می‌گردند از این که از دوستان اهریمنان در چیزی از کار و بار تحلیل و تحریم اطاعت کنند، زیرا اگر از ایشان اطاعت نمایند همچون آنان مشرک خواهند بود... با توضیح سرشت کفر و سرشت ایمان، و با ذکر انگیزه‌هائی که کافران را به انجام چنین کاری و ارتکاب چنین گناهی وا می‌دارد، این بخش پایان می‌پذیرد:

﴿ أَفَغَيْرَ اللهِ أَبْتَغِي حَكَماً وَ هُوَ الَّذي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتابَ مُفَصَّلاً، وَ الَّذينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ، فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ. وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ، وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ. وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبيلِ اللهِ، إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدينَ... فَكُلُوا مِمّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآياتِهِ مُؤْمِنينَ. وَ ما لَكُمْ أَلاّ تَأْكُلُوا مِمّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ ما حَرَّمَ عَلَيْكُمْ - إِلاّ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ - وَ إِنَّ كَثيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدينَ. وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ، إِنَّ الَّذينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِما كانُوا يَقْتَرِفُونَ. وَ لا تَأْكُلُوا مِمّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ - وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ - وَ إِنَّ الشَّياطينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ، وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ... أَوَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ، وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشي بِهِ فِي النّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها؟ كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ. وَ كَذلِكَ جَعَلْنا في كُلِّ قَرْيَةٍ أَكابِرَ مُجْرِميها لِيَمْكُرُوا فيها، وَ ما يَمْكُرُونَ إِلاّ بِأَنْفُسِهِمْ وَ ما يَشْعُرُونَ. وَ إِذا جاءَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ حَتّى نُؤْتى مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اللهِ. اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ. سَيُصيبُ الَّذينَ أَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اللهِ وَ عَذابٌ شَديدٌ بِما كانُوا يَمْكُرُونَ ﴾.

(ای پیغمبر! بدیشان بگو: این داوری خدا دربارهٔ حقّ و حقیقت است) آیا جز خدا را (میان خود و شما) قاضی کنم؟ و حال آن که او است که کتاب (آسمانی قرآن) را برای شما نازل کرده است و (حلال و حرام و حقّ و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) تفصیل و توضیح داده شده است. کسانی که کتاب(های آسمانی را پیشتر) برای آنان فرستاده‌ایم می‌دانند که این (قرآن) حقیقتاً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حقّ است (چرا که کتابهای آسمانی خودشان بدان بشارت داده است و تصدیق کنندهٔ آن است). پس تو از تردید کنندگان مباش (و پیروان تو نیز در بارهٔ حقّانیّت قرآن کمترین تردیدی به خود راه ندهند). فرمان ما صادقانه و دادگرانه انجام می‌پذیرد. هیچ کسی نمی‌تواند فرمانهای ما را دگرگونه کند (و جلو دستورات ما را بگیرد). خدا شنوا(ی سخن آنان) و دانا(ی کردار ایشان) است. اگر از بیشتر مردم (که کافران و منافقانند) پیروی کنی، تو را از راه خدا دور می‌سازند. چرا که آنان جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمی‌گویند. بیگمان پروردگارت (از تو و از هر کس دیگری) آگاه‌تر است از حال کسانی که (گمراه گشته و) از راه او بدر می‌روند، و از حال کسانی که هدایت می‌یابند (و راه او را در پیش می‌گیرند). پس (از آنجا که خدا راه یافتگان و گمراهان را بهتر از هر کسی می‌شناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده‌اند) اگر به آیات خدا (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید. شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است (در همین سورهٔ انعام / ۱۴۵ و مائده / ۳) بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها

نـخورید) مگر نـاچار و درمـانده شـوید (کـه در ایـن صورت می‌توانید به اندازه‌ای که رفع ضرورت و دفـع هلاک کند از گوشت حـرام آنـها بـخورید). بسـیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحّت آنچه که می‌گویند و بدون دلیـلی بـر آنـچه در راه آن مـی‌کوشند، دیگـران را) سـرگشته و گمراه می‌سازند. بیگمان پروردگارت (از تـو و از هـمهٔ بـندگان) آگـاه‌تر از حـال تـجاوزکاران است. گـناهان آشکار و بزهکاریهای پـنهان را تـرک کـنید (و در هـیچ حال خویشتن را به معصیت نیالائید). بـیگمان کسـانی که به دنبال گناه راه می‌افتند، هر چه زودتر کیفر ارتکاب مـعاصی ایشـان داده مـی‌شود. از گـوشت حـیوانـی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نـام خـدا بـر آن بـرده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بـتان سـر بریده شده است). چرا کـه خـوردن از چـنین گـوشتی، نـافرمانی (از دسـتور خـدا) است. بـیگمان اهـریمنان و شـیاطین صـفتان، مـطالب وسـوسه‌انگیزی بـه طـور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکوشند که شما را به تـحریم آنچه خدا حلال کرده است وادارند). اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود. آیـا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعـطاء ایـمان در پـرتو قـرآن) زنـده کرده‌ایم و نوری (از منارهٔ ایمان) فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن، مـیان مـردمان راه مـی‌رود (و چشـم او را روشنائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پـای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) مانند کسی است که به مَثَل گوئی در تاریکیها فرو رفته است (و تـوده‌های انـباشتهٔ ظلمتکدهٔ کفر او را در خود بلعیده است و شبح بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکانی از او بر جای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید. همان گونه (که خداوند ایمان را در دل ایمانداران آراسته است، کفر و ضلال را در دل نـاباوران پـیراسـته است و) اعـمال کـافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است. همان گونه (که در مکّه سردمداران آنجا را فاسقان و گناه پیشگان تشکیل می‌دادند. همیشه هم) در هـر شـهری (کـه تـا انـدازه‌ای بـزرگ و پـرجـمعیّت بـاشد) سـردمداران آنـجا را از بزهکاران فراهم می‌سازیم تا در آنجا به نیرنگ پردازند (و عاقبت وسـیلهٔ خـرابـی شـهر و انـحراف مـردمان را فراهم سازند. هـمه بـاید بـدانـند کـه) ایـنان بـه جـز بـه خویشتن نیرنگ نمی‌زنند ولی خودشان نمی‌دانـند (کـه سرمایه‌های وجود خود، اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را به جای صـرف سـعادت، صـرف شقاوت می‌کنند. ایـن سـردمداران بـه مـردمان حسادت می‌ورزند در این که دانش و نبوّت و هدایتی را خدا بدیشان عطاء کند. و لذا) هنگامی که دلیل و بـرهان روشنی برای اینان مـی‌آید (و وحـی آسـمانی بـدیشان می‌رسد) می‌گویند: (حقّ را) باور نمی‌داریم مگر این که آنچه به پیغمبران خدا داده شـده است بـه مـا نـیز داده شود (و همچون ایشان به ما وحی شود). خداوند بهتر مـی‌داند کـه (چـه کسـی را بـرای پیامبری انـتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد. از سوی خدا هر چه زودتر خواری و رسوائی (در دنیا) نـصیب کسانی می‌گردد که بزهکاری پیش مـی‌گیرند، و عـذاب سختی (در آخرت) به سبب نیرنگی که می‌ورزند بـهرهٔ ایشان می‌شود. (انعام / ۱۱۴-۱۲۴)

سپس روند قرآنی بـر مـی‌گردد و مـقرّر مـی‌دارد کـه هدایت راه یافتگان و ضلالت گمراهان، هر دو در پرتو قضا و قدر خدا انجام می‌پذیرند. اینان بسان آنان در ید قدرت و تحت سیطرهٔ یزدانند، و در چهارچوب اراده و مشیّت و قضا و قدر او قرار دارند:

﴿ فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ. وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ. كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾.

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را (بـا پرتو نور ایمان بـاز و) گشـاده بـرای (پـذیرش) اسـلام مـی‌سازد، و آن کس را کـه خـدا بـخواهـد گـمراه و

سرگشته کند، سینه‌اش را بگونه‌ای تنگ می‌سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند (و به سبب رقیق شدن هوا و کمبود اکسیژن، تنفّس کردن هر لحظه مشکل و مشکل‌تر می‌شود. کافر لجوج نیز با پیروی از تقالید پوسیده، هر دم بیش از پیش از هدایت آسمانی دورتر و کینه‌اش نسبت به حقّ و حقیقت بیشتر و پذیرش اسلام برای وی دشوارتر می‌شود). بدین منوال خداوند عذاب را بهرهٔ کسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند. (انعام / ۱۲۵)

روند قرآنی این بخش را به پایان می‌برد با ذکر این مطلب که امر و نهی و باور و جهان‌بینی‌ای که گذشت، راه راست یزدان است. سپس آن امر و نهی را با اصول اعتقاد به اراده و مشیّت و قضا و قدر خدا ربط و پیوند می‌دهد، و از یک سو آنها را بسته و دستهٔ یگانه‌ای می‌گرداند، و از دیگر سو آنها را راه راست خدا قرار می‌دهد، راه راستی که به بندگانش دستور می‌فرماید آن راه را در پیش گیرند و بسپرند تا از چنین مسیری به سرای سعادت و رحمت و امن و امان موجود در پیشگاه یزدان برسند، یزدانی که سرپرست و یاور ایشان است:

﴿ وَ هٰذا صِراطُ رَبِّکَ مُسْتَقیماً قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ. لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ، وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ ﴾.

این (مطلب که مددهای الهی شامل حال حقّ طلبان می‌گردد و عذاب الهی به سراغ دشمنان حقّ می‌رود، سنّت ثابت خدا است و بخشی از راستای) راه مستقیم پروردگار تو است. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی و دلائل عقلانی) را برای کسانی تشریح و توضیح داده‌ایم که (دلی پذیرا و گوشی شنوا دارند و) پند می‌گیرند و اندرز می‌پذیرند. برای آنان (که پندپذیر و بیدارند) دارالسّلام است که (بهشت یزدان است و زدوده از آفات و بلایا بوده و غم و اندوه به ساحت آن راه ندارد و) از سوی پروردگارشان بدیشان تعلّق می‌گیرد، و خداوند به سبب کاری که (در دنیا) انجام می‌داده‌اند، سرپرست و یاور آنان است.

(انعام / ۱۲۶ و ۱۲۷)

هنوز پیروهای مسألهٔ امر و نهی راجع به خوردن گوشت چهارپایان، پایان نمی‌گیرد، روند قرآنی سرنوشت اهریمنان انس و جنّ را عرضه می‌دارد، آنانی که با مؤمنان، در این مسأله، به جدال و ستیز می‌پردازند، در حالی که خودشان در ید قدرت یزدان و تحت سلطهٔ خداوند منّان هستند. آن خداوندگاری که دارای قدرت و سلطه و دستور و فرمان در همهٔ سرنوشتها می‌باشد. روند قرآنی هر چه زودتر سلطه و قدرت یزدان را نیز در کار جانشین سازی برخی از مردمان در کرهٔ زمین، و میراندن و از میان بردن بعضی از ایشان نشان می‌دهد، و گروهی را که در دنیا ناسنجیده و خودسرانه عمل می‌کنند بیم می‌دهد. بدان سبب هم ناسنجیده و خودسر عمل می‌کنند که یزدان بدیشان آزادی گزینش راه زندگانیشان بخشیده است. بدان خاطر تا در پایان راه مورد آزمایش و آزمون خداوند سبحان قرار گیرند، و روشن گردد با پایان گرفتن مهلت و فرصت، در مدّت آزمایش و آزمون، چه کارهائی را کرده‌اند و چه چیزهائی را به دست آورده‌اند:

﴿ وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمیعاً: یا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ! وَ قالَ أَوْلِیاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ: رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ، وَ بَلَغْنا أَجَلَنَا الَّذی أَجَّلْتَ لَنا. قالَ: اَلنّارُ مَثْواکُمْ خالِدینَ فیها - إِلاّ ما شاءَ اللهُ - إِنَّ رَبَّکَ حَکیمٌ عَلیمٌ. وَ کَذٰلِکَ نُوَلّی بَعْضَ الظّالِمینَ بَعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ. یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، أَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتی، وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هٰذا؟ قالُوا: شَهِدْنا عَلیٰ أَنْفُسِنا، وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا، وَ شَهِدُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرینَ. ذٰلِکَ أَنْ لَمْ یَکُنْ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُریٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها غافِلُونَ. وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا یَعْمَلُونَ. وَ رَبُّکَ الْغَنِیُّ ذُو الرَّحْمَةِ، إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِنْ

بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ. إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ، وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ. قُلْ: يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ، فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ، إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴾.

(به یاد بیاور آن) روزی را که در آن همهٔ آنان را در کنار هم گرد می‌آوریم (و خطاب به گناهکاران می‌گوئیم:) ای گروه جنّیان شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید. (بدین هنگام با افسوس و دریغ) پیروان ایشان از میان انسانها (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم. (جنّیان با وسوسهٔ شیطانی بر ما ریاست کردند و از ما بهره گرفتند، و ما انسانها به وسوسهٔ ایشان دچار شهوات و لذّات زودگذر شدیم، تا آنگاه که مدّت معلوم زندگی را سپری کردیم) و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معیّن و مقدّر فرموده بودی. (هم اینک با کوله‌بار کفر و ضلال در پیشگاه ذوالجلال ایستاده‌ایم. وای بر ما! خداوند بدیشان) می‌گوید: آتش (دوزخ) جایگاه شما است و همیشه در آن ماندگارید مگر مدّت زمانی که خدا بخواهد. بیگمان پروردگار تو حکیم (است و کارهایش از روی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و می‌داند چه کسانی را از دست دوزخ رها کند). و همان گونه (که ستمگران، در این جهان پشتیبان یکدیگر و رهبر و راهنمای هم هستند، در جهان دیگر نیز آنان را به یکدیگر وامی‌گذاریم و) برخی از ستمگران را همنشین برخی دیگر می‌گردانیم، و این به خاطر اعمالی است که (در جهان گذران) انجام می‌داده‌اند. (در آن روز خداوند بدیشان می‌گوید:) ای جنّیان و ای انسانها آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتابهای آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بیم ندادند؟ (پس چگونه این روز را فراموش کردید و در تکذیب آن کوشیدید؟ در پاسخ) می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم (و اقرار می‌کنیم که پیغمبران آمدند و آئین خدا را تبلیغ کردند و ما را از قیامت ترساندند، ولی ما ایشان را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی را از سوی خود نفرستاده است و جز زندگی این جهان، زندگی دیگری وجود ندارد. آری) زندگی جهان، آنان را گول زد (و به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند و) علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحقّ عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند). این (ارسال رُسُل) به خاطر آن است که پروردگارت هیچگاه مردمان شهرها و آبادیها را به سبب ستمهایشان هلاک نمی‌کند، در حالی که اهل آنجاها (به سبب نیامدن پیغمبران به میانشان و نبودن راهنمایان و عدم تبلیغ مبلّغان، از حقّ) غافل و بی‌خبر باشند. و هر یک (از نیکوکاران و بدکاران) دارای درجاتی (و درکاتی از پاداش و عزّت و پادافره و ذلّت در جهان دیگر) بر طبق اعمال خود هستند، و پروردگارت (هیچگاه) از کارهائی که مردمان می‌کنند غافل و بی‌خبر نیست. پروردگار تو بی‌نیاز (از بندگان و عبادت ایشان) و مهربان (نسبت به همهٔ مردمان) است. اگر بخواهد همهٔ شما را از میان می‌برد و کسانی را که خود بخواهد جایگزین شما می‌سازد، همان گونه که شما را از دودمان انسانهای دیگری آفریده است (و بر جای دیگرانتان نشانده است). بیگمان آنچه (از قیامت و حساب و عقاب و ثواب و اختلاف درجات و درکات) به شما وعده داده می‌شود خواهد آمد، و شما نمی‌توانید (خدا را) درمانده کنید (و از دست عدالت و کیفر او بگریزید. ای پیغمبر) بگو: ای قوم من! (بر کفر خود و دشمنانگیتان نسبت به من ماندگار باشید و) هر چه در قدرت دارید بکنید. من هم (بر جای خود ایستاده‌ام و تا می‌توانم شکیبائی) می‌کنم (و در دفاع از اسلام می‌کوشم). بالأخره خواهید دانست که چه کسی سرانجامِ نیک خواهد داشت (و پیروزی در این جهان و سعادت در آن جهان مال چه کسی خواهد شد). بیگمان ستمکاران موفّق و رستگار نخواهند شد. (انعام/ ۱۲۸-۱۳۵)

با مجموعهٔ این همه حقائق بنیادین شگفت اعتقادی،

صحنه‌ها و موقعیّتها و اسباب و علل الهامگرانه، تابش‌ها و پرتوافکنیها بر حقائق مشیّت و حقائق هستی جهانی و حقائق نفس بشری، انگیزه‌های پیدا و ناپیدا در زندگی انسانها، بیانهای فراگیر و سخنان مشتمل بر سلطه و قدرت یزدان در آسمانها و زمین سراسر جهان کنونی و آخرت، و در زندگی پنهان و آشکارای انسان ... با همایش مجموعۀ همۀ این چیزها، برنامۀ قرآنی رویاروی می‌گردد، به بهانۀ تنها یک پدیدۀ جاهلیّت دربارۀ خوردن یا نخوردن از گوشت ذبیحۀ چهارپا ... پس این چه چیز است؟... این چیز مسألۀ اساسی در این آئین است... مسألۀ حاکمیّت است و حاکمیّت متعلّق به چه کسی است ... به عبارت دیگر، مسألۀ الوهیّت و ربوبیّت است و از آنِ چه کسی است ... بدین لحاظ است که این پدیدۀ بظاهر کوچک، با این همه حقائقِ فراهم آمده و مجموعه‌های پهلوی یکدیگر قرار گرفته و اهتمامات فراوان و توجّهات شگفت روبرو می‌گردد.

برنامۀ قرآنی با همسان این چنین مجموعه‌هائی از حقائق و دقائق و اهتمامات و توجّهاتی، با مسألۀ نذر و نذور میوه‌ها و چهارپایان و فرزندان در زمان جاهلیّت، رویاروی می‌گردد.

جاهلیّت عرب وجود خدا را اصلاً انکار نمی‌کرد. خداوند دیگری را با او همسان نمی‌دید و نمی‌دانست. بلکه آلهه و خداوندگارانی را با ایزد قرار می‌داد که منزلت و مرتبت ایشان از یزدان کمتر و پائین‌تر بود! می‌گفتند: از میان این آلهه و خداوندگاران شفیعان و میانجیگرانی برای خود برمی‌گزینند که ایشان را به یزدان جهان نزدیک می‌گردانند و مایۀ تقرّب ایشان به آستانۀ ایزد متعال می‌شوند! شرک آنان در این بود، و بدین سبب مشرک بشمار می‌آمدند.

از جملۀ شرک ایشان پدید آوردن و تهیّه دیدن مراسم و قوانینی در زندگی خودشان بود. مراسم و قوانینی که کاهنان و مشایخ ایشان آنها را از پیش خود می‌ساختند و ترتیب می‌دادند و همگان گمان می‌بردند که یزدان آنها را برایشان تهیّه و تعیین فرموده است و به انجام آنها بدیشان فرمان داده است ... آنان آن اندازه به شرک نمی‌نازیدند که بگویند این مراسم و قوانین دعا است و ما آنها را پدیدار و آشکار می‌داریم و ادّعاء می‌نمائیم که دارای سلطۀ مقام والای حاکمیّت و فرماندهی هستیم و با استفاده از این امر، مراسم و قوانین جدای از مراسم و قوانین یزدان، پدیدار می‌گردانیم و ارائه می‌دهیم. آخر آنان با این چنین خودبزرگ‌بینی و نازشی آشنا نبودند که مشرکان این زمان دچار و مبتلای بدان هستند و ادّعای سلطه و قدرتی جدای از سلطه و قدرت یزدان را دارند!... بلی جاهلیّت عرب با این کار مرتکب شرک می‌شدند، و به سبب همین کار مشرک بشمار می‌آمدند.

از جملۀ این مراسم و قوانینی که از پیش خود بهم می‌بافتند و پدیدار می‌کردند و گمان می‌بردند که یزدان آنها را تهیّه دیده است و برای مردمان حواله داشته است نذر و نذور میوه‌ها و چهارپایان برای یزدان سبحان و برای خدایان مورد ادّعای ایشان بود! پس از آن، هر گونه که خود می‌خواستند، و یا پرده‌داران و کاهنان می‌خواستند عمل می‌کردند:

﴿ فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلاَ يَصِلُ إِلَى اللهِ، وَ مَا كَانَ لِلّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ ﴾.

آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلّق می‌گیرد، به خدا نمی‌رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلّق به خدا است، به شرکاء (و معبودهای) ایشان می‌رسد (و می‌توانند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگذاران اصنام ایشان داده شود)!.

(انعام / ۱۳۶)

از جملۀ شرک ایشان این بود که فرزندان خود را نذر خدایان خیالی خویش می‌کردند. همچنین کشتن دخترانشان به پیروی از عرف و عادت قبیله نیز یکی از شرکهای ایشان بود. از زمرۀ شرک آنان وقف برخی از چهارپایان و بعضی از کاشته‌ها بود. چنین کسانی گمان می‌بردند که این نوع چهارپایان و کاشته‌ها جز برای افراد خاصّی قدغن هستند. این چنین افرادی را نیز

خودشان تعیین و معرّفی می‌کردند، افرادی که به گمان ایشان یزدان خواسته است که از این گونه گوشت‌ها و زرعها و چهارپایان، استفاده کنند و بهره‌ور شوند!

همچنین از جملهٔ شرک آنان، تحریم سوار شدن بر پشت برخی از چهارپایان همچون بحیره و سائبه و وصیله و حامی بود.[1]

از جملهٔ شرک ایشان چهارپایانی بودند که نمی‌گذاشتند به هنگام ذبح نام خدا بر آنها برده شود. گمان هم می‌بردند که این کار به فرمان یزدان است!

شرک دیگر ایشان این بود که جنین چهارپایان را به پسران اختصاص می‌دادند و دختران را از آن بی‌بهره می‌کردند. امّا اگر بچّهٔ حیوانات، مرده متولّد می‌شد، دختران را نیز در تغذیهٔ از آن شرکت می‌دادند. بلی این را حلال و آن را حرام می‌کردند!

شرک دیگر ایشان این بود که مردار را حلال می‌دانستند و می‌گفتند: مردار را خدا ذبح کرده است، و مردار با ذبح آفریدگار حلال است!

قرآن بر همهٔ این چیزها آشکارا می‌تازد. در این تاخت، مقرّرات بنیادین عقیده، و صحنه‌ها و حقائق مؤثّری را گرد می‌آورد. همان چیزهائی را در این حمله فراهم و گردآوری می‌کند که برای رویاروئی با مسألهٔ شرک و ایمان در سراسر روند سوره تهیّه می‌بیند و فراهم می‌چیند. زیرا این پدیدهٔ شرک نیز همسان همان پدیدهٔ شرکی است که بطور کلّی در مسألهٔ شرک و ایمان در همه جا مطرح است، ولی در اینجا به شکل عملی نمودار و جلوه‌گر آمده است.

از لابلای این یورش، روشن می‌گردد که مسأله مسألهٔ این آئین است، همان گونه که مسألهٔ این عقیدهٔ راستین است. چه این آداب و رسوم و قوانین و مقرّرات را انبازهای آنان برای ایشان می‌آراستند. انبازها چنین آداب و رسوم و قوانین و مقرّراتی را برای مشرکان تهیّه می‌دیدند و فراهم می‌چیدند تا زندگی آنان را ویران سازند و آئینشان را بر ایشان مشتبه گردانند. مشتبه ساختن آئین و ویران سازی زندگی نیز هر دو تا با یکدیگر مرتبط هستند. چه یا قانون یزدان در میان است که آئین آشکار و زندگی سالم را به همراه دارد، و یا قانون دیگران در دسترس مردان است و نتیجه‌ای جز آئین پیچیده و زندگی تهدید شده به نابودی ندارد:

﴿وَكَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ﴾.

همان گونه (که اوهام و خیالبافی مشرکان تقسیم‌بندی ستمگرانهٔ پیشین را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که در بارهٔ بتهایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتها (و رؤسای معابد) ایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده بگور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه‌پرستی بیامیزند و راه را از چاه بازنشناسند).

(انعام / ۱۳۷)

روشن است که اهریمنان در پشت سر کناره‌گیری از شریعت و آئین یزدان قرار دارند و دیگران را به سوی شریعت و آئین انبازان می‌خوانند و می‌رانند. شیطان نیز دشمن آشکار است و گامهای مشرکان را به سوی زیان و نابودی رهنمود و رهبری می‌گرداند و می‌کشاند:

﴿كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾.

از آنچه خدا نصیب شما کرده است (و برای شما حلال نموده است) بخورید و از گامهای اهریمن پیروی مکنید (و با افتراء تحلیل و تحریم، در راه او گام برندارید). بیگمان اهریمن دشمن آشکار شما است (و هرگز خیر و خوبی شما را نمی‌خواهد). (انعام / ۱۴۲)

روشن است که تحریم و تحلیل - جز با شرع خدا - با

۱- برای شناسائی هر یک از این انواع، مراجعه شود به سورهٔ مائده آیهٔ ۱۰۳ در جزء هفتم.

شرک برابر است. چنین تحریم و تحلیلی همچون شرک، شرک بشمار است. حواله چیزی از این شرک به مشیّت چیرهٔ یزدان ادّعائی است که در همهٔ زمانها مشرکان آن را ادّعاء کرده‌اند. ارادهٔ یزدان بر آن رفته است که به مردمان اختیار کمی بدهد تا با آن ایشان را بیازماید. در این صورت با زور بهیچوجه کسی وادار به شرک نمی‌گردد. بلکه اختیار است و امتحان. مشرکان هم از ید قدرت یزدان در هیچ حالی از احوال نجات پیدا نمی‌کنند و از زیر سلطهٔ او بدر نمی‌روند:

﴿ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا: لَوْ شَاءَ اللهُ مَا أَشْرَكْنَا وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ. كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا. قُلْ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا؟ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ. قُلْ: فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ. فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت خواهی از تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیّت خدا است) اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاءِ حلال، بر خود) تحریم نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند (و کیفر اعمال بد خود را دیدند). بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و (حجّت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه) از روی ظنّ و تخمین کار می‌کنید. (ای پیغمبر!) بگو: خدا دارای دلیل روشن و رسا است (بر این که گفتار و کردارتان بی‌پایه و بی‌مایه است، و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی کردار خود ندارید در این که می‌گوئید: خدا به کفر و شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است! آری) اگر خدا می‌خواست همگی شما را (از راه اجبار به سوی حقّ و حقیقت) هدایت می‌نمود (امّا هدایت اجباری بیسود است و راهیابی اختیاری پسندیده و ستوده است).

سپس موقعیّتی را می‌یابیم برای گواهی بر این چیزی که آنان آن را حرام می‌دارند. موقعیّتی که ما را به یاد موقعیّت گواهی دادن بر مسألهٔ الوهیّت می‌اندازد که در آغاز سوره بود. آخر در حقیقت، مسأله یکی است. چه دست یازیدن به قانونگذاری دست یازیدن به ویژگیهای الوهیّت نیز هست. این مسأله با خود آن مسأله یکسان است:

﴿ قُلْ: هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللهَ حَرَّمَ هٰذَا. فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ. وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغگویند و شایستهٔ تصدیق نیستند.) و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و همطراز می‌کنند. (انعام / ۱۵۰)

تعبیر ﴿ يَعْدِلُونَ ﴾ همتا و همطراز می‌کنند در اینجا، ما را به یاد خود همین واژه می‌اندازد که در مسألهٔ الوهیّت در آغاز سوره بکار رفته است و در بخش آشنائی با سوره بیان داشتیم.[۱]

این تاخت پایان داده می‌شود با بیان این که چیزی را که یزدان در مسألهٔ قانونگذاری و تعیین آداب و مراسم

۱- جزء هفتم، انعام / ۱.

بــهره‌برداری و اســتفادهٔ از مــیوه‌ها و چــهارپایان و فرزندان، مقرّر می‌فرماید، راه راست همان است و بس ... خود این تعبیر قبلاً در مسألهٔ تحریم و تحلیل ذبائح ذکر شده است... به همین شکل و صورت نیز دربـارهٔ الوهیّت در سرآغاز سوره آمده است، همان گونه که در آشنائی با سوره بیان کردیم:

﴿ وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لاٰ تَـتَّبِعُوا ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ. ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُـمْ بِـهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾.

این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی بـه سعادت هـر دو جـهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهائی است که خداوند شما را بـدان تـوصیه مـی‌کند تـا پـرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید). (انعام / ۱۵۳)

روند سوره به همین مجموعه‌ای که این اشاره‌ها را از آنها گلچین کرده‌ایم بسنده نمی‌کند. بلکه در راه خود به پیش می‌رود و از کتاب موسی سخن می‌گوید که برای قوم موسی نازل شده بود:

﴿ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لَـعَلَّهُمْ بِـلِقٰاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴾.

بیانگر همه چیز (از تعالیم لازم جهت بنی‌اسرائیل) بوده و (آنان را به سوی راه راست) هدایت و (بـرای کسـانی که از آن پیروی کنند، مایهٔ) رحمت شود. بلکه (در پرتو ارشادات و رهنمودهای این کتاب مقدّس، بنی‌اسرائیل) به ملاقات با پروردگار خود ایمان بیاورند (و بدانند که در روز قیامت بـرای حسـاب و کـتاب در پـیشگاه خـدا حاضر خواهند شد). (انعام / ۱۵۴)

همچنین از کتاب مبارکی سخن می‌راند که یزدان آن را فرو فرستاده است تا مسـلمانان از آن پـیروی کـنند و پرهیزگار شوند تا مورد لطف و مرحمت قرار گیرند، و حجّت و برهانی در دست ایشان نماند و بگویند قـبلاً کتاب برای یهودیان و مسیحیان نـازل شـده بـود ولی برای آنان کتابی نیامده است تا برایشان در بـارهٔ هـمه چیز صحبت کند و در پرتو آن چنانکه باید با قوانین و احکامی آشنا گردند که یزدان برای آنان مـقرّر داشـته است، و قوانین و احکامی را بشناسند که بـناحقّ گـفته می‌شود این قوانین و احکام الهی است.

به دنـبال ایـن، کسـانی تـهدید مـی‌گردند و بـیم داده می‌شوند که پیروی نمی‌کنند از چیزی که پیغمبر ﷺ بـا خـود آورده است، و بـر قـوانـین و آداب جـاهلی می‌مانند، قوانین و آدابی که به دروغ آنها را بـه خـدا نسبت می‌دهند، و بـا درخـواست مـعجزات و خـوارق عادات امـروز و فـردا مـی‌کنند، مـعجزات و خـوارق عاداتی که ایشان را وادار به باور کردن و پیروی نمودن گرداند... آنان بیم داده می‌شوند و تهدید می‌گردند به این که اگر معجزات و خوارق عاداتی که می‌طلبند انجام پذیرد، در چنین زمانی مسأله خاتمه می‌گیرد و کار از کار می‌گذرد. چرا که به دنـبال روی دادن مـعجزات و خوارق عادات، دمار از روزگارشان برآورده می‌شود و هلاک و نابود می‌گردند، چنان که نپذیرند:

﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّٰ أَنْ تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلاٰئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيٰاتِ رَبِّكَ؟ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيـٰاتِ رَبِّكَ لاٰ يَنْفَعُ نَفْساً إِيمٰانُهٰا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمٰانِهٰا خيراً. قُلِ: ٱنْتَظِرُوا إِنّٰا مُنْتَظِرُونَ ﴾.

(دلائل متقن بر وجوب ایمان بـیان گـردیده است. پس چرا ایمان نمی‌آورند؟) آیا انـتظار دارنـد کـه فـرشتگان (قـبض ارواح) بـه سـراغشـان بـیایند؟ یـا ایـن کـه پروردگارت (خودش) به سوی آنان بیاید؟ یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت کـه (دالّ بـر شـروع رسـتاخیز بـاشد) بـرای آنـان نـمودار شـود؟ روزی پـاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد (و آنان را به ایمان اجباری وادار می‌نماید) امّا ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن ایمان (کارهای پسندیده نکرده‌انـد و) خـیری نـیندوخته‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو: منتظر (یکـی از این امور سه گانه) باشید و ما هم منتظر (نـتیجهٔ وعدهٔ

خدا در بارهٔ خود و وعید او در بارهٔ شما) هستیم.
(انعام / ۱۵۸)

آن گاه میانهٔ پیغمبر ﷺ و آئینی که با خود آورده است و ملّت مسلمان، با کسانی به هم می‌خورد و میانشان کاملاً جدائی می‌افتد که به تحلیل و تحریم دست می‌یازند، آن هم نه با شریعت یزدان، بلکه با قوانین و آداب ساخته و پرداختهٔ خودشان، و برای خویشتن احکام و مقرّراتی وضع می‌کنند و سپس گمان می‌برند که چنین دستورها و یاساهائی شریعت یزدان جهان بشمار است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ. إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللهِ، ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾.

بیگمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می‌دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات باطل به هم می‌آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند) تو بهیچ وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جدا و) سر و کارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد).
(انعام / ۱۵۸)

بدین شکل بی‌پرده و آشکار:

﴿لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾.

تو بهیچ وجه از آنان نیستی.

در پایانِ رونـدِ کلّی سوره - روندی که با مسألهٔ قانونگذاری و فرمانروائی، این گونه رویاروی می‌شود، آن هم در مناسبتی که به ظاهر جزئی به نظر می‌رسد - آهنگی گوش جان را نوازش می‌دهد که مسألهٔ عقیده را بطور کلّی، و مسألهٔ آئین را یکسره، در بر می‌گیرد... عقیده‌ای که در دل و درون نهان است، و آئینی که این عقیده را در رژیم و برنامه‌ای برای زندگی ترجمه و تبدیل می‌کند:

﴿قُلْ: إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ دِيناً قِيَماً مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - لَا شَرِيكَ لَهُ - وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ، وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. قُلْ: أَغَيْرَ اللهِ أَبْغِي رَبّاً وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ؟ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ، وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ. إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

بگو: بیگمان پروردگارم (با وحی آسمانی و نشان دادن آیات قرآنی و گسترهٔ جهانی) مرا به راه راست رهنمود کرده است. و آن دین راست و استوار و پا بر جا، یعنی آئین ابراهیم است. همان کسی که حقّگرا (و از آئینهای انحرافی محیط خود رویگردان) بود و از زمرهٔ مشرکان نبود. بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیرهٔ مماتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اوّلین مسلمان (در میان امّت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همهٔ انسانها برای خدا) هستم. (ای پیغمبر! به کسانی که تو را همچون خود به شرک ورزی می‌خوانند) بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلبم (و معبودی جز او را پرستش و عبادت بکنم) و حال آن که خدا پروردگار هر چیزی است؟ هیچ کسی جز برای خود کار نمی‌کند، و هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. سرانجام همهٔ شما به سوی خدا باز می‌گردید و شما را از آنچه در آن اختلاف می‌ورزید آگاه می‌سازد (و میانتان در بارهٔ راه و روش و ادیان و عقائدتان داوری می‌کند). خدا است که شما را جانشینان (دیگران برای آبادانی جهان در کرهٔ) زمین گردانید، و (در استعدادهای ذاتی و مواهب آسمانی و اموال کسبی) برخی را بر برخی، درجاتی بالاتر برد (و

در کمال مادی و معنوی به نسبت استفادهٔ شخص از اسباب و سنن یزدان و گسترده در پهنهٔ جهان، کسانی را بیشتر از کسانی ترقّی و تعالی داد) تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید (و در عمل مشخّص شود چه کسی به شرائع آسمانی مؤمن یا کافر و در نعمتهای خدادادی سپاسگزار و یا ناسپاس است). بیگمان پروردگارت زود رسانندهٔ عقاب (به مخالفان) است و او دارای مغفرت بیکران و رحمت فراوان (در حق پشیمان شوندگان از گناهان و برگردندگان به آستان یزدان) است. (انعام / ۱۶۱-۱۶۵)

اینها مقداری از مسائل عقیده و آئین است در بارهٔ دنیا و آخرت، زندگی و مرگ، کار و پاداش، پرستش و رفتار... برنامهٔ یزدانی همهٔ اینها را گرد می‌آورد تا با آنها در آن آهنگ بلند بزرگوارانه، و نغمهٔ هراس‌انگیز دلربایانه، پیروی بر مسألهٔ فرمانروائی و قانونگذاری زند، مسأله‌ای که در ساده‌ترین نماد خود در زندگی روزانه و آزمندیها و رفتارهای آن جلوه‌گر است. آخر این مسأله، مسألهٔ الوهیّت و ربوبیّت در گسترده‌ترین و بزرگ‌ترین جولانگاه و موقعیّت خود است...

این است اسلام، بدان گونه که سرچشمهٔ بزرگوار یزدانی آن را نشان می‌دهد و می‌نمایاند.

۞ وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾ وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾

نخستین آیه، مکمّل بخشی است که قبلاً در روند سوره - در پایان جزء هفتم - گذشت، و متعلّق به چیزهائی است که مشرکان عرب به رسول خدا ﷺ پیشنهاد می‌کردند و انجام آن خوارق عادات و معجزات را از جناب او درخواست می‌نمودند و می‌گفتند اگر آنها را بیاورد و بدیشان نشان دهد وی را راستگو می‌دانند و پیامبریش را تصدیق می‌کنند. مکرّر و مؤکّد، به خدا سوگند می‌خوردند اگر این چنین معجزات و خوارق عاداتی را بنماید که آنان از او درخواست می‌نمایند، ایمان می‌آورند. درخواستهایشان تا بدانجا رسیده بود که برخی از مسلمانان آرزو می‌کردند کاشکی یزدان جهان به پیشنهادها و درخواستهای ایشان پاسخ فرماید و آنها را بدانان بنماید. حتّی به پیغمبر ﷺ عرض می‌کردند که خوارق عادات و معجزات پیشنهادی مشرکان را از پروردگارش بخواهد.

همهٔ بخش پیشین، این چنین آمده است:

﴿ وَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ: لَئِنْ جاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِها. قُلْ: إِنَّمَا الْآياتُ عِنْدَ اللهِ. وَ ما يُشْعِرُكُمْ أَنَّها إِذا جاءَتْ لا يُؤْمِنُونَ؟ وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ - كَما لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ - وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ... وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ، وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتىٰ، وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً، ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا - إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللهُ - وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴾.

مشرکان با همهٔ توان و با تأکید هر چه بیشتر، به خدا سوگند می‌خورند که اگر معجزه‌ای (از نوع آن معجزاتی که در سورهٔ اسراء: آیه‌های ۹۰-۹۳ خواسته‌اند) برای آنان آورده شود به سبب آن ایمان می‌آورند. بگو: معجزات از سوی خدا است و (برابر میل او انجام می‌پذیرد و در اختیار من نیست. ای مؤمنان!) شما چه می‌دانید؟... اگر (این معجزاتی که خواسته‌اند) بدیشان نموده شود (باز هم) ایمان نمی‌آورند. (شما ای مؤمنان نمی‌دانید که به هنگام وقوع معجزات حسّی) ما دلها و چشمهای آنان را (در دریای تخیّلات و توهّمات و در میان امواج تأویلات و احتمالات) واژگونه و حیران می‌گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همان گونه خواهند بود که در آغاز بودند، و ایشان را به خود

وامی‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند. اگر ما (دربارهٔ درخواست مشرکان کوتاهی نمی‌کردیم و مثلاً) فرشتگانی را به پیش ایشان می‌فرستادیم (و با چشم سر آنان را می‌دیدند) و مردگانی (را زنده می‌کردیم و در برابر دیدگانشان سر از گورها به در می‌آوردند و در بارهٔ صدق محمّد) با ایشان سخن می‌گفتند، و همه چیز را آشکارا در برابر آنان گرد می‌آوردیم (تا جملگی حقّ را رویاروی برای ایشان بیان و بر آن گواهی دهند) آنان ایمان نمی‌آوردند مگر این که خدا می‌خواست (و خدا هم سنّت خود را برای کسانی تغییر نمی‌دهد که زنگ جاهلیّت بر دل آنان نشسته است و بینش ایشان را تباه کرده است) ولیکن بیشتر آنان (از این واقعیّت که سنّت خدا دربارهٔ انسانها تغییر ناپذیر است بی‌خبرند و حقیقت امر را) نمی‌دانند. (انعام / ۱۰۹-۱۱۱)

در بارهٔ این آیات در پایان جزء هفتم سخن به میان آمد. هم اینک از حقائق همگانی سخن می‌گوئیم که این آیه‌ها در بر دارند، و به تفسیر آنها نپرداخته‌ایم:

نخستین حقیقت: این است که ایمان یا کفر، و هدایت یا ضلالت، با براهین و ادلّه بر حقّ دلالت نمی‌کنند. چه حقّ خودش، برهان و دلیل بر ذات خویش است.(1) سلطه‌ای بر دل انسان دارد که وادارش می‌سازد آن را بپذیرد و بدان اطمینان پیدا کند و در برابرش کرنش برد و بدان اعتراف نماید. امّا موانع دیگری است که میان دل و حقّ، فاصله می‌گردند. یزدان سبحان با مؤمنان دربارهٔ این چنین موانعی سخن می‌گوید:

﴿ وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ؟ وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾.

شما چه می‌دانید؟... اگر (این معجزاتی که خواسته‌اند) بدیشان نموده شود (باز هم) ایمان نمی‌آورند. (شما ای مؤمنان نمی‌دانید که به هنگام وقوع معجزات حسّی) ما دلها و چشمهای آنان را (در دریای تخیّلات و توهّمات و در میان امواج تأویلات و احتمالات) واژگونه و حیران می‌گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همان گونه خواهند بود که در آغاز بودند، و ایشان را به خود وامی‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند.

چیزی که نخستین بار برای ایشان پیش آمده است و آنان را از هدایت بازداشته است، ممکن است پس از وقوع معجزه، دیگر باره رخ دهد و تکرار شود، و آنان را این دفعه نیز از پذیرش هدایت باز دارد.

الهامهای ایمان در خود دل انسان نهانند، و در خود حقّ هم پنهانند، و اصلاً به عوامل خارجی و انگیزه‌های بیرونی ربطی ندارند. پس در این صورت باید تلاش انسان متوجّه آن دل گردد تا از آفات ویژه‌اش زدود و بیماریها و مانعهایش را مداوا و معالجه کرد.

دومین حقیقت: این است که مشیّت یزدان و ارادهٔ خداوند جهان، در کار هدایت و ضلالت، آخرین مرجع و واپسین بازگشتگاه است. مشیّت و ارادهٔ خدا بر آن رفته است که انسانها را بیازماید با مقدار آزادی اختیار و گرائیدنی که در آغاز کار دارد. ایزد منّان همین مقدار را مایهٔ آزمودن و امتحان انسان قرار داده است. پس آن کسی که این مقدار اختیار و گرایش را در رهنمون دل به هدایت و چشم دوختن و رغبت ورزیدن به آن، به کار برد - هر چند که در آغاز امر نمی‌داند هدایت کجا قرار دارد - مشیّت یزدان مقتضی آن است که دست او را بگیرد و کمکش کند و یاریش نماید و او را به راه خود راهنمائی کند. و کسی که این مقدار اختیار و آزادی را بکار برد در راه گریز از هدایت و رویگردانی از دلیلها و الهامهای اختیار و آزادی، مشیّت و ارادهٔ یزدان اقتضاء می‌کند که او را گمراه سازد و از راه به دور دارد، و بگذارد وی در تاریکیها دست و پا بزند و سرگردان و ویلان شود... مشیّت و اراده و قضا و قدر یزدان در هر حالتی انسان را در بر گرفته‌اند، و در پایان همهٔ کارها نیز به آستانهٔ یزدان برگشت داده می‌شود و

۱- آفتاب آمد دلیل آفتاب   گر دلیلت باید از وی رو متاب

به پیشگاه او برمی‌گردد.

روند سوره در این فرمودهٔ یزدان سبحان، بدین حقیقت اشاره می‌نماید:

﴿ وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ - كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ - وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾.

(شما ای مؤمنان نمی‌دانید که به هنگام وقوع معجزات حسّی) ما دلها و چشمهای آنان را (در دریای تخیّلات و توهّمات و در میان امواج تأویلات و احتمالات) واژگونه و حیران می‌گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همان گونه خواهند بود که در آغاز بودند، و ایشان را به خود وامی‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند.

همچنین در این آیه نیز بدان اشاره رفته است:

﴿ وَ لَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ، وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً، مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا - إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اللهُ - وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴾.

اگر ما (دربارهٔ درخواست مشرکان کوتاهی نمی‌کردیم و مثلاً) فرشتگانی را به پیش ایشان می‌فرستادیم (و با چشم سر آنان را می‌دیدند) و مردگانی (را زنده می‌کردیم و در برابر دیدگانشان سر از گورها به در می‌آوردند و در بارهٔ صدق محمّد) با ایشان سخن می‌گفتند، و همه چیز را آشکارا در برابر آنان گرد می‌آوردیم (تا جملگی حق را رویاروی برای ایشان بیان و بر آن گواهی دهند) آنان ایمان نمی‌آوردند مگر این که خدا می‌خواست (و خدا هم سنّت خود را برای کسانی تغییر نمی‌دهد که زنگ جاهلیّت بر دل آنان نشسته است و بینش ایشان را تباه کرده است) ولیکن بیشتر آنان (از این واقعیّت که سنّت خدا دربارهٔ انسانها تغییر ناپذیر است بی‌خبرند و حقیقت امر را) نمی‌دانند.

همان گونه که آیهٔ پیش از این بخش در روند سوره بیانگر این امر بود:

﴿ إِتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لاَ إِلَٰهَ إِلاَّ هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. وَ لَوْ شَاءَ اللهُ مَا أَشْرَكُوا. وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴾.

(ای پیغمبر!) پیروی کن از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده است. هیچ خدائی جز او وجود ندارد. به مشرکان اعتناء مکن (و دشمنانگی آنان و سخنان ایشان را ناچیز انگار). اگر خدا می‌خواست (که او را به یگانگی بپرستند، ایشان را با قدرت و قوّت خویش وادار به این کار می‌کرد و از خود اختیاری نمی‌داشتند، و هرگز) شرک نمی‌ورزیدند (ولیکن آنان را به خود واگذارده است تا به اختیار نه به اجبار راه یزدان یا راه شیطان را در پیش گیرند) و ما تو را مراقب (اعمال و مسؤول افعال) ایشان نکرده‌ایم و ما تو را مکلّف نساخته‌ایم که احوال آنان را اصلاح و امور ایشان را رو به راه سازی. (انعام / ۱۰۶ و ۱۰۷)

﴿ وَ كَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً - وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ - فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ ﴾.

همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می‌ورزند) دشمنانی از انسانهای متمرّد و جنّیان سرکش را در برابر هر پیغمبری عَلَم کرده‌ایم. گروهی از آنها سخنان فریبندهٔ بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌داده‌اند تا ایشان را (با یاوه‌سرائیهای رنگین و وسوسه‌های دروغین) بفریبند. اگر پروردگار تو می‌خواست چنین کاری را نمی‌کردند (ولی همهٔ اینها برابر تقدیر و مشیّت خدا انجام گرفته و انجام می‌گیرد). پس بگذار دروغها بهم بافند (و خویشتن را گرفتار کفر و ضلال کنند. بر تو تبلیغ است و بر ما حساب).

پس کار و بار جملگی در گرو مشیّت و ارادهٔ پروردگار است. پروردگار است که خواسته است مردمان را هدایت ندهد، چون آنان روش هدایت را نمی‌جویند و راه آن را نمی‌پویند. یزدان جهان است که خواسته است این اندازه اختیار را برای آزمون ایشان بدانان دهد. او است که مردمان را هدایت می‌بخشد وقتی که ایشان در راه هدایت پویش و کوشش کنند. هم او است که

مردمان را گمراه می‌سازد هنگامی که آنان گمراهی را برگزینند. بدون این که در جهان‌بینی اسلامی میان آزادی مشیّت و ارادهٔ یزدان، با این جولانگاهی که برای مردمان رها کرده است و در آن ایشان را با این مقدار اختیار می‌آزماید، برخورد و تعارضی پیش آید.(۱)

سومین حقیقت: این است که فرمانبرداران و نافرمایان، یکسان در دست سلطه و قدرت یزدان قرار دارند. چه همهٔ مردمان نمی‌توانند چیزی را پدیدار گردانند، مگر در پرتو قضا و قدری که برابر مشیّت و ارادهٔ دادار جهان، امور بندگان را با قوانین و سنن خود می‌گردانند... توضیح این که مؤمنان بدان اندازه که بدیشان اختیار داده شده است، هماهنگی برقرار می‌سازند میان کرنش اجباری و مفروض بر آنان در برابر سلطه و قدرت یزدان، در دستگاه‌های وجودشان، و در حرکت سلولهایشان، و در سرشت هستی اندامها و در پیکرهٔ ارواحشان، و میان کرنش اختیاری واگذار بدیشان. کرنشی که در پرتو دانش و بینش و هدایت و گزینش، خویشتن را موظّف به انجام آن می‌دارند، و در پرتو اختیار، خود را ملزم بدان می‌سازند. بدین وسیله مؤمنان با خویشتن در امن و امان و صلح و صفا زندگی می‌کنند. زیرا بخش اجباری و بخش اختیاری وجودشان هر دو از یک قانون یگانه و یک فرمانروائی یگانه پیروی می‌نمایند. ولی دیگران در بخش اجباری بناچار از قانون سرشتی یزدان پیروی می‌کنند، قانونی که ایشان را وادار به چرخش و گردش در گستره‌ای می‌سازد که کمترین اختیاری در آن ندارند، و اصلاً نمی‌توانند از آن چه از لحاظ هستی جسمانی و چه از نظر نیازهای سرشتی، قدم بیرون گذارند. در صورتی که در بخش اختیاری و در جولانگاه واگذاری بدیشان، از سلطه و قدرت یزدان که مجسّم و نمودار در شریعت و برنامهٔ او است، سر برمی‌تابند و سرکشی می‌کنند. با این گسیختگی شخصیّت خود، بدبخت می‌گردند!... با وجود همهٔ اینها، در ید قدرت خدا قرار دارند، و در هیچ چیزی خدا را درمانده و ناتوان نمی‌سازند، و به انجام چیزی دست نمی‌یازند و چیزی را پدیدار نمی‌سازند مگر با قدرت و سلطهٔ خداوندگار دادار.

این سومین حقیقت، دارای اهمیّت ویژه در مسائلی است که نیمهٔ باقیماندهٔ سوره بدان می‌پردازد. چه حقیقت سوم در موارد متعدّدی به شکلهای متنوّعی تکرار می‌گردد. آخر سراسر نیمهٔ دوم این بخش - همان گونه که قبلاً بیان داشتیم - با مسألهٔ الوهیّت و سلطهٔ آن در زندگی انسانها، و با قانونی که در پرتو آن می‌زیند و برابر آن راستای راه حیات را می‌سپرند، روبرو می‌گردد... از اینجا است که روند سوره تکیه می‌کند بر بیان این که سلطه و قدرت همه و همه از آنِ یزدان جهان است و بس. این سلطه و قدرت حتّی در هستی نافرمایان سرکش از برنامهٔ آفریدگار و از شریعت و قانون پروردگار نیز به همین منوال است و در دست جهان آفرین دادار است. نافرمایان سرکش، دوستان خدا را نمی‌آزارند جز بدان اندازه و بگونه‌ای که یزدان بخواهد و اراده فرماید. چرا که آنان ناتوانتر از آن هستند که در حقّ خود و نسبت به ذات خود، سلطه و قدرتی داشته باشند، پس چگونه ممکن است سلطه و قدرتی بر مؤمنان داشته باشند؟... تنها و تنها این مشیّت و ارادهٔ یزدان است که در پرتو آن بطور یکسان، چیزی بر دست فرمانبرداران و نافرمایان، و در هستی هر دو گروه ایشان، صورت می‌گیرد.

﴿ وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ، وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتىٰ، وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً، ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا - إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللّهُ - وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴾.

اگر ما (دربارهٔ درخواست مشرکان کوتاهی نمی‌کردیم و مثلاً) فرشتگانی را به پیش ایشان می‌فرستادیم (و با چشم سر آنان را می‌دیدند) و مردگانی (را زنده می‌کردیم و در برابر دیدگانشان سر از گورها به در می‌آوردند و در بارهٔ صدق محمّد) با ایشان سخن

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته»، جلد اول، فصل: «توازن».

می‌گفتند، و همه چیز را آشکارا در برابر آنان گرد می‌آوردیم (تا جملگی حق را رویاروی برای ایشان بیان و بر آن گواهی دهند) آنان ایمان نمی‌آوردند مگر این که خدا می‌خواست (و خدا هم سنّت خود را برای کسانی تغییر نمی‌دهد که زنگ جاهلیّت بر دل آنان نشسته است و بینش ایشان را تباه کرده است) ولیکن بیشتر آنان (از این واقعیّت که سنّت خدا دربارهٔ انسانها تغییر ناپذیر است بی‌خبرند و حقیقت امر را) نمی‌دانند.

«خداوند بزرگوار به پیغمبرش محمّد ﷺ می‌فرماید: ای محمّد از رستگاری کسانی ناامید شو که بتان سنگی و غیر سنگی را با پروردگار خود همسان می‌نهند و به تو می‌گویند: اگر معجزه‌ای برای ما بیاوری قطعاً به تو ایمان می‌آوریم. اگر ما فرشتگان را نازل کنیم و به پیش آنان روانه سازیم، تا بدانجا که فرشتگان را آشکارا ببینند، و مردگان را زنده گردانیم و به عنوان حجّت و برهان صدق گفتارت، و دالّ بر نبوّتت، با ایشان به سخن بپردازند، و بدانان خبر دهند که تو بر حقّ هستی در آنچه می‌گوئی، و آنچه را که از سوی پروردگار برای ایشان آورده‌ای حقّ است، و همه چیز را پیرامون ایشان گرد آوریم و جملگی را به سوی تو گسیل داریم، این چنین مشرکانی ایمان نمی‌آورند و تو را راستگو و راستکار نمی‌شمارند و باورت نمی‌دارند و از تو پیروی نمی‌کنند، مگر این که خدا آن را بخواهد برای کسی از آنان.

﴿ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴾.

ولیکن بیشتر آنان نادان هستند.

خدا می‌فرماید: ولیکن بیشتر این مشرکان نمی‌دانند که این امر این چنین است. گمان می‌برند ایمان واگذار بدیشان است، و کفر در اختیار ایشان است. هر وقت خواستند ایمان می‌آورند، و هر زمان خواستند کفر می‌ورزند. امّا این کار این چنین نیست. این کار در دست من است. کسی از ایشان ایمان نمی‌آورد، مگر این که من او را هدایت و توفیق دهم. و کسی از ایشان کفر نمی‌ورزد، مگر کسی که من او را از هدایت محروم کنم و بدین وسیله او را خوار و گمراه سازم».

این اصلی راکه ابن جریر در اینجا بیان می‌دارد، صحیح است، ولیکن به توضیح بیشتری نیاز دارد. توضیحی که با الهام از مجموعهٔ آیات قرآنی در بارهٔ هدایت و ضلالت، و مشیّت و ارادهٔ یزدان، و تلاش و کوشش انسان، قبلاً بیان داشتیم. ایمان پدیده است. ضلالت نیز پدیده است. چیزی در گسترهٔ این هستی روی نمی‌دهد جز برابر قضا و قدری است که یزدان آن را پدید می‌آورد:

﴿ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴾.

ما هر چیزی را به اندازهٔ لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم. (قمر / ۴۹)

سنّت و قانونی که بر اساس آن، قضا و قدر یزدان، ایمان فلانی و ضلالت فلانی را پدید می‌آورد، همان سنّت و قانونی است که مجموعهٔ آیات قرآنی آن را بیان و روشن می‌دارد. بدین معنی که با اندک اختیاری که در روند گرایش و شیوهٔ رفتار دارد، مورد آزمایش قرار می‌گیرد. هنگامی که انسان رو به سوی هدایت کرد و در راه رسیدن به تکاپو و تلاش پرداخت یزدان او را در مسیر آن رهنمود می‌گرداند، و هدایت وی رخ می‌دهد، و با قضا و قدر الهی حاصل می‌گردد. و هنگامی که انسان رو به سوی ضلالت کرد و هدایت را زشت شمرد، یزدان او را گمراه می‌سازد، و ضلالت وی رخ می‌دهد، و با قضا و قدر الهی حاصل می‌گردد... انسان در هر دو حال در ید قدرت یزدان جهان و تحت سلطهٔ خداوند سبحان است، و زندگی او می‌گردد با قضا و قدری که مطابق با مشیّت و ارادهٔ آزاد آفریدگار است، و برابر سنّت و قانونی می‌چرخد که مشیّت و ارادهٔ آزاد پروردگار آن را وضع کرده است و مقرّر فرموده است.



بعد از این، در روند سوره دو آیه می‌آید که از یک سو مکمّل معانی و حقائقی هستند که بخش پیشین بدان پرداخت و دربارهٔ آنها سخن را به پایان بردیم. از دیگر سو این دو آیه دیباچهٔ مسائل عقیدتی متعلّق به سلطه و

شریعت و حاکمیّت هستند، و اینها مسائلی می‌باشند که تمام آیه‌های باقیماندۀ سوره بدانها می‌پردازد و آنها را فرا می‌گیرد. این دو آیه عبارتند از:

﴿ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً - وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ - فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ. وَ لِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَ لِيَرْضَوْهُ، وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴾.

همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می‌ورزند) دشمنانی از انسانهای متمرّد و جنّیان سرکش را در برابر هر پیغمبری عَلَم کرده‌ایم. گروهی از آنان سخنان فریبندۀ بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌داده‌اند تا ایشان را (با یاوه‌سرائیهای رنگین و وسوسه‌های دروغین) بفریبند. اگر پروردگار تو می‌خواست چنین کاری را نمی‌کردند (ولی همۀ اینها برابر تقدیر و مشیّت خدا انجام گرفته و انجام می‌گیرد). پس بگذار دروغها بهم بافند (و خویشتن را گرفتار کفر و ضلال کنند. بر تو تبلیغ است و بر ما هم حساب. بگذار آنان سخنان باطل را بیارایند تا خویشتن را بدان گول زنند و بفریبند) و تا دلهای کسانی که به آخرت عقیده ندارند بدان (مزخرفات) گرایش یابد، و از آن راضی و بدان خشنود گردند، و مرتکب هر چیزی شوند که می‌خواهند.

بدان گونه ... یعنی بدانسان که مقدّر و مقرّر کرده‌ایم آن کسان مشرکی که ایمان آوردن خود را منوط به وقوع خوارق عادات و معجزات می‌کنند، و از دلائل هدایت و الهامهای آن در جهان بیرون و دنیای درون روی می‌گردانند، اگر هر نوع خارق‌العاده و هر گونه معجزه‌ای انجام گیرد آنان ایمان نمی‌آورند، بدان گونه که مقدّر و مقرّر کرده‌ایم که اینان ایمان نیاورند، بدانسان نیز مقدّر و مقرّر داشته‌ایم که برای هر پیغمبری دشمنانی از انسانها و پریان باشند، و مقدّر و مقرّر نموده‌ایم که برخی از آنان به برخی دیگر سخنان زیبا و شیرینی را الهام کنند تا با آنها ایشان را گول بزنند و برای جنگ با پیغمبران آنان را برانگیزند و ایشان را با هدایت به نبرد اندازند. و مقدّر و مقرّر داشته‌ایم که دلهای چنین کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند بدین گونه سخنانِ آراسته و ظاهر فریب گوش جان بسپارند و آنها را بپسندند، و دشمنانگی با پیغمبران و با حقّ را در پیش گیرند و راه گمراهی و تباهی در زمین را بپویند.

همۀ اینها برابر قضا و قدر خدا، و مشیّت و ارادۀ او، انجام می‌پذیرد. اگر خداوند تو بخواهد، آنها را نمی‌توانند انجام دهند، و مشیّت و ارادۀ یزدان به چیزی جز اینها تعلّق می‌گیرد، و قضا و قدر او به چیزی جز اینها منوط می‌گردد. چه، چیزی از همۀ این چیزها تصادفی صورت نمی‌گیرد، و هیچکدام از اینها نیز با سلطه و قدرت انسانها صورت نمی‌پذیرد و با نیرو و توان مردمان پدید نمی‌آید.

چون مشخّص و معیّن گردید هر پیکاری که میان پیغمبران و حقّی که با خود آورده‌اند، با شیاطین انسانها و پریها و باطل و سخنان آراسته و گول زدن ایشان در می‌گیرد، پیکاری که هرگز آرام نمی‌گیرد، همه و همه در زمین با مشیّت و اراده و با قضا و قدر الهی صورت می‌پذیرد و بس. در این صورت بر مسلمان لازم است گذشته از این که باید سرشت چیزی را بداند که روی می‌دهد، و از قدرتی آگاه باشد که در پشت سر آن قرار دارد، متوجّه حکمت یزدان در فراسوی ادارۀ هر چیزی باشد که در این زمین روی می‌دهد.

﴿ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً، شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ، يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً ﴾.

همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می‌ورزند) دشمنانی از انسانهای متمرّد و جنّیان سرکش را در برابر هر پیغمبری عَلَم کرده‌ایم. گروهی از آنان سخنان فریبندۀ بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌داده‌اند تا ایشان را (با یاوه‌سرائیهای رنگین و وسوسه‌های دروغین) بفریبند.

با اراده و تقدیر خود برای هر پیغمبری دشمنانی را قرار داده‌ایم. این دشمنان شیاطین انسان و شیاطین جنّ بوده‌اند... شیطنت که عبارت از سرکشی و گمراهی و کاملاً به سوی شرّ رفتن و در اختیار بدی بودن است، صفتی است که گریبانگیر انسان می‌گردد، همان گونه که دامنگیر جنّ می‌شود. همچنین بدانسان که کسی که از جنّیان سرکشی می‌کند و دربست به شرّ و بدی می‌گراید و به گمراهی گردن می‌نهد، شیطان نامیده می‌شود، بدان گونه هم به کسی که از انسانها سرکشی می‌ورزد و دربست به شرّ و بدی می‌گراید و به گمراهی گردن می‌نهد، شیطان گفته می‌شود... گاهی حیوان را نیز بااین صفت موصوف می‌کنند، بدانگاه که چموشی و سرکشی می‌ورزد و سر به اذیّت و آزار برمی‌دارد. در روایت آمده است:

(اَلْکَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ).

سگ سیاه، شیطان است.

این شیاطین انسان و پری کسانیند که خدا مقدّر فرموده است دشمنان هر پیغمبری شوند، و بعضی از ایشان برخی از آنان را با سخنان فریبندۀ دروغین گول بزنند. سخنان فریبندۀ دروغینی که برخی به برخی الهام می‌کند و پیام می‌دهد، و بعضی از ایشان بعضی را می‌فریبند و گول می‌زنند، و دسته‌ای از آنان دستۀ دیگری از خود را بر سرکشی و گمراهی و شرّ و بدی و بزه و گناه تحریک می‌کنند و بر می‌انگیزند. از جملۀ معانی وحی، تأثیر درونی و روانی است که اثر آن از پدیده‌ای به پدیدۀ دیگری سرایت می‌کند.

شیاطین انسان، کار و بارشان در این زمین برای ما روشن و معلوم است، و نمونه‌هائی از ایشان و نمونه‌هائی از دشمنانگی ایشان با هر پیغمبری و با حقّی که با خود آورده است، و دشمنانگیشان با مؤمنانِ بدان پیغمبر، روشن و معلوم است و هر کسی در هر زمانی می‌تواند خودشان را ببیند و کردارشان را بنگرد.

امّا شیاطین جنّ - جملگی جنّیان - جزو غیب هستند و غیب هم مربوط به یزدان است. از آنان چیزی نمی‌دانیم جز آن مقداری را که خدا دارندۀ کلیدهای غیب به ما اطّلاع داده باشد. چه غیب را جز یزدان جهان کسی نمی‌داند و کلیدهای گنج غیب تنها در دست ایزد سبحان است ... در بارۀ سر آغاز پیدایش آفریده‌های جاندار دیگری جز انسان و انواع و اجناسی که در زمین معروف بوده و شناخته شده‌اند، می‌گوئیم: دربارۀ سرآغاز پیدایش آفریده‌های جاندار دیگری جز انسان و انواع و اقسام مشهور جانداران در زمین، ما به فرمودۀ یزدان در بارۀ آنها ایمان داریم، و خبر آن را در حدود و ثغوری که مقرّر داشته است تصدیق می‌کنیم. امّا کسانی که سپر «علم» بر سر می‌افکنند تا چیزی را انکار کنند که خدا در این راستا فرموده است، نمی‌دانیم به چه چیزی استناد می‌جویند و بر چه چیزی تکیه می‌کنند؟ قطعاً دانش بشری ایشان گمان نمی‌برد که همۀ انواع و اقسام زندگان و جانداران را در بر گرفته است و در این ستارۀ زمین بر همۀ آنها احاطه پیدا کرده است. از سوی دیگر علم بشری ایشان «نمی‌داند» در اجرام و کرات دیگر چه چیزهائی وجود دارد!! آنچه ممکن است «فرض کند» این است که نوع حیات موجود در زمین ممکن است در برخی از ستارگان و سیّارگان وجود داشته باشد، یا وجود نداشته باشد... گذشته از این، ممکن نیست که دانش بشری - با وجود تأکید فرضیّه‌ها - نیز بتواند نفی کند که انواع دیگری از حیات و اجناس دیگری از زندگان ممکن است نواحی دیگری از گسترۀ جهان هستی را آباد کرده و آباد می‌گردانند که این «دانش» از آنها چیزی نمی‌داند. خود محوری و خودداوری و خود بزرگ بینی خواهد بود که کسی به نام «دانش» وجود این چنین موجودات زندۀ دیگری را نفی و انکار کند.

امّا در بارۀ سرشت این آفریدۀ جنّ نام می‌توانیم چه بگوئیم. جنّیان، برخی از آنان شیطنت می‌ورزند و به شرّ و بدی گردن می‌نهند و گمراهی را در پیش می‌گیرند، از قبیل ابلیس و زادگان و فرزندان او. بگونه‌ای شیطنت می‌ورزند که انسانها شیطنت

می‌کنند... از سرشت این آفریده‌های جنّ نام، ما چیزی نمی‌دانیم مگر آن چیزی را که خداوند سبحان در قرآن از آنان خبر داده است، و از پیغمبر خدا ﷺ روایت شده است.

آنچه ما از این آفریده‌ها می‌دانیم این است که از چکیدهٔ شعله‌ور آتشی آفریده شده‌اند. توان این را دارند که در کرهٔ زمین ادامهٔ زندگی دهند. در درون و بیرون زمین زیست کنند. در درون و بیرون زمین می‌توانند با سرعتی رفت و آمد نمایند که از توان انسانها خارج است و آدمیزادگان قادر به چنین کاری نیستند. در میان ایشان صالحان مؤمن، و شیاطین متمرّد یافته می‌شوند. آنان آدمیزادگان را می‌بینند، ولی آدمیزادگان ایشان را در شکل و سیمای اصلی نمی‌بینند - البتّه موجودات زیادی هستند که انسانها را می‌بینند، ولی انسانها آنها را نمی‌بینند - شیاطین جنّیان بر آدمیان مسلّط می‌گردند و آنان را سرگشته و گمراه می‌سازند. شیاطین جنّیان می‌توانند مردمان را وسوسه کنند، از راهی که ما از آن بی‌خبریم و از نحوهٔ آن چیزی نمی‌دانیم. این شیاطین جنّی هیچگونه سلطه و قدرتی بر مؤمنانی ندارند که به ذکر و یاد خدا پردازند. شیطانی که همراه مؤمن است، وقتی که مؤمن خدای را یاد می‌کند و به ذکر او می‌پردازد، خویشتن را می‌دزدد و پنهان می‌گردد، ولی زمانی که مؤمن از یاد خدا غافل شود، جلو می‌آید و به وسوسهٔ مؤمن می‌پردازد. مؤمن با ذکر و یاد خدا، قوی‌تر از آن می‌گردد که مکر و کید ضعیف شیطان در او بگیرد و بر وی پیروز گردد. جنّیان همچون آدمیان در آخرت گرد می‌آیند و مورد حساب و کتاب قرار می‌گیرند، و با بهشت پاداششان داده می‌شود، و با دوزخ کیفر می‌بینند، درست بسان انسانها... جنّیان هنگامی که با فرشتگان مقایسه می‌گردند، آفریده‌های بسیار ضعیف و ناتوانی به نظر می‌آیند، آفریده‌هائی که هیچگونه تاب و توانی ندارند.

در این آیه، پی می‌بریم که یزدان سبحان برای هر پیغمبری دشمنانی از شیاطین انسان و پری قرار داده است.

اگر یزدان سبحان می‌خواست می‌توانست چنین کند که نتوانند کاری از این کارها را بکنند. نتوانند تمرّد و سرکشی نمایند، و به شرّ و بدی بگرایند، و با انبیاء دشمنی کنند، و مؤمنان را اذیت و آزار برسانند، و مردمان را از راه یزدان منحرف و سرگشته کنند... خدا می‌توانست که ایشان را به پذیرش هدایت کاملاً وادارد، یا اگر به هدایت روی کنند ایشان را به هدایت برساند، و یا این که آنان را ناتوان از آن گرداند که بتوانند با انبیاء و حقّ و مؤمنان برزمند و سدّ راه آنها شوند ... امّا یزدان سبحان بدیشان این مقدار اختیار داده است، و بدانان اجازه عطاء فرموده است که به اذیت و آزار دوستان خدا بپردازند، بدان اندازه‌ای که مشیّت او مقتضی آن است و قضا و قَدَر او آن را جاری و پیاده می‌گرداند. همچنین بدان اندازه که با آن مقدار از اذیت و آزار دشمنان خود، دوستان خویش را بیازماید، و دشمنان خویشتن را نیز با آن مقدار اختیار و قدرت بیازماید، مقدار اختیار و قدرتی که آن را بدیشان داده است. اینان نمی‌توانند به دوستان خدا اذیت و آزاری برسانند مگر بدان اندازه که یزدان مقدّر فرموده است:

﴿ وَ لَوْ شٰاءَ اللهُ مٰا فَعَلُوهُ ﴾.

اگر پروردگار می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند.

از این گفته‌ها و بیانها چه چیزی عائد ما می‌گردد؟

اوّلاً چیزی که حاصل ما می‌گردد این است: کسانی که با پیغمبری دشمنی می‌ورزند، و کسانی که به اذیت و آزار پیروان انبیاء می‌پردازند، «شیاطین» بشمارند... شیاطین هم از میان انسانها و هم از میان جنّیان هستند... شیاطین آدمی و شیاطین جنّی همگی یک کار را انجام می‌دهند. برخی از آنان برخی از ایشان را گول می‌زنند و همچنین گمراه می‌کنند، و جملگی ایشان به کار سرکشی و گمراهسازی و دشمنانگی با دوستان یزدان می‌پردازند.

دوم: چیزی که حاصل می‌گردد این است: این شیاطین هیچ یک از این کارها را انجام نمی‌دهند، و با انبیاء

دشمنی نمی‌ورزند، و به اذیت و آزار پیروانشان نمی‌پردازند، به وسیلهٔ قدرت شخصی خودشان، و نیروئی که در سرشت و خمیرهٔ ذات ایشان است. بلکه آنان در ید قدرت خدایند. او می‌خواهد دوستان خود را به خاطر کاری که خود می‌خواهد با این شیاطین بیازماید. و آن کار عبارت است از: سره کردن دوستان خود و پاک کردن دلهایشان، و آزمودن شکیبائی و ماندگاریشان بر حقّ و حقیقتی که آنان امانتداران آنند. هنگامی که آنان با توان هر چه بیشتر آزمایش را بسر بردند و در امتحان پیروز شدند، یزدان آزمون ایشان را برمی‌دارد، و شرّ این دشمنان را از سرشان کوتاه می‌سازد. دیگر این دشمنان نمی‌توانند دست به اذیت و آزارشان دراز کنند و کمترین درد و رنجی بدیشان برسانند مگر چیزی که خدا مقدّر فرموده باشد. نصیب دشمنان یزدان ضعف و خواری می‌گردد، و رسوایانه با همهٔ کوله‌بارهای گناهانی که ورزیده‌اند و هم اینک بر دوششان قرار دارد، برمی‌گردند و رهسپار دوزخ می‌شوند:

﴿ وَ لَوْ شٰاءَ اللهُ مٰا فَعَلُوهُ ﴾.

اگر پروردگار می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند.

سوم: چیزی که حاصل ما می‌گردد این است: حکمت خالصانهٔ یزدان مقتضی این بوده است که بگذارد شیاطین انسان و پری به شیطنت خود بپردازند. او با این مقدار اختیار و قدرتی که بدیشان داده است ایشان را می‌آزماید. آنان را رها کرده است دوستان خدا را در بخشی از زمان بیازارند. او دوستان خود را نیز می‌آزماید. تا بنگرد آیا شکیبائی می‌کنند و استقامت می‌ورزند؟ آیا بر حقّ و حقیقتی که با خود دارند ماندگار می‌مانند؟ آیا در برابر باطلی که خویشتن را آماسیده و باد به غبغب انداخته بدیشان می‌نمایاند و ستبر و سترگ خود را بدانان نشان می‌دهد، استوار و پایدار می‌مانند؟ آیا از خواستهای دل و هواهای نفس خود می‌گذرند و خویشتن را یکسره به خدا می‌فروشند؟ در هنگام شادی و ناشادی و سود و زیان، چه بخواهند و چه نخواهند در هر زمان بطور یکسان، از فرمان یزدان اطاعت می‌کنند؟... والاّ خداوند می‌تواند از این کارهائی که انجام پذیرفته است ممانعت به عمل آورد و چیزی از اینها صورت نگیرد.

چهارم: چیزی که متوجّه آن می‌گردیم خواری و ناتوانی شیاطین آدمی و پری، و درماندگی و ناتوانی و ضعف و زبونی ایشان است. آنان با قدرت ذاتی و قوّت شخصی خود چیره و پیروز نمی‌گردند و تسلّط پیدا نمی‌کنند. ایشان فراتر از دائرهٔ اختیاری که خدا برایشان ترسیم کرده است و توانائی انجام اموری را در جولانگاه آن بدیشان بخشیده است، نمی‌توانند پا از آن دائره فراتر نهند و کاری بیش از آن کارها انجام دهند... مؤمنی که می‌داند این پروردگار توانای او است که مقدّر می‌گرداند، و او است که اجازهٔ انجام امور را می‌دهد، سزاوار است که چنین مؤمنی دشمنان شیاطین خود را خوار بدارد و ناچیز انگارد، نیروی ظاهری و سلطهٔ ادّعائی ایشان، هر اندازه باشد و به هر پلّه‌ای رسیده باشد. از اینجا است که این رهنمود آسمانی به پیغمبر بزرگوار یزدان ابلاغ می‌شود:

﴿ فَذَرْهُمْ وَ مٰا يَفْتَرُونَ ﴾.

پس بگذار دروغها بهم بافند (و خویشتن را گرفتار کفر و ضلال کنند. بر تو تبلیغ است و بر ما حساب).

ایشان را با دروغهایشان واگذار. ما بر آنان احاطهٔ کاملی و قدرت شاملی داریم، و کیفرشان را آماده و اندوخته می‌داریم.

گذشته از اینها، حکمت دیگری در میان است که افزون بر آزمایش شیاطین و امتحان مؤمنان است. خداوند مقدّر فرموده است که این دشمنانگی باشد، و این الهام باشد، و این گول زدن با گفتار و نیرنگ با کردار باشد، به خاطر حکمت دیگری:

﴿ وَ لِتَصْغىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَ لِيَرْضَوْهُ، وَ لِيَقْتَرِفُوا مٰا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴾.

(بگذار آنان سخنان باطل را بیارایند تا خویشتن را بدان گول زنند و بفریبند) و تا دلهای کسانی که به آخرت

عقیده ندارند بدان (مزخرفات) گرایش یابد، و از آن راضی و بدان خشنود گردند، و مرتکب هر چیزی شوند که می‌خواهند.

یعنی تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن نیرنگ و الهام گوش دهند... چه چنین کسانی همهٔ تفکّر و اندیشه و تمام همّ و غمّ خود را به دنیا محدود و مربوط می‌کنند. آنان شیاطین را در این جهان می‌بینند که در کمینگاه هر پیغمبری هستند، و به اذیت و آزار پیروان هر پیغمبری می‌پردازند، و برخی برای برخی دیگر گفتار و کردار را می‌آرایند و در برابر شیاطین کرنش می‌کنند. از آرایش سخنان باطل، بر خود می‌بالند، و از سلطه و قدرت نیرنگبازانهٔ خویش در شگفتند. گذشته از اینها، گناه می‌ورزند و شرّ و بدی انجام می‌دهند و بزه و گناه و تباهی و فساد می‌نمایند، در پرتو آن الهامها و وسوسه‌ها، و به سبب این گوش کردنها و گوش دادنها...

این هم کاری است که یزدان خواسته است و قضا و قدر او آن را اجراء و پیاده کرده است، چون در فراسوی آن سره‌سازی و آزمایش است، و به هر کسی فرصت داده می‌شود تا به انجام کارهائی دست یازد که برای او ممکن و میسّر گردد، و پاداش و کیفری که سزاوار است دادگرانه و راست و درست بدو داده شود. گذشته از اینها، تا این که زندگی خوب و شایسته شود و کاروان حیات به پیش رود. حقّ و حقیقت در پرتو دادگاهی جدا و متمایز شود، و خیر و خوبی در سایهٔ شکیبائی سره و خالص گردد، و شیاطین کوله‌بارهای گناهان خود را در روز رستاخیز به تمام و کمال بر دوش کشند... همچنین همهٔ کارها برابر مشیّت یزدان وقوع پیدا کند و جاری و ساری شود، هم کارهای دشمنان یزدان و هم کارهای دوستان ایزد سبحان، بطور یکسان... این مشیّت یزدان است و یزدان هر چه بخواهد می‌کند.

صحنه‌ای که قرآن کریم آن را به تصویر می‌زند از: پیکار شیاطین انس و جنّ، و درگیری و رفتار هر پیغمبری با پیروانش، و مشیّت و ارادهٔ یزدان که اداره کننده و مراقب همه چیز در همه جا و همه آن است، و قضا و قدر ایزد متعال که جاری و ساری در سراسر جهان و جملگی اشیاء موجود در آن است، این چنین صحنه‌ای با همهٔ نواحی و جوانبی که دارد، سزاوار این است که در برابر آن توقّف کوتاهی داشته باشیم و نگاه گذرائی بدان بیندازیم:

کارزار و پیکاری است که در آن نیروهای شرّ و بدی موجود در این جهان، شرکت دارند. شیاطین انسان و پری در آن شرکت دارند. همه و همه با همیاری و هماهنگی یکدیگر، برای اجراء نقشهٔ معیّنی، گرد می‌آیند. نقشه‌ای که نمایانگر دشمنانگی حقّ مجسّم در رسالتهای انبیاء، و نمایانندهٔ جنگ حقّ با باطل است. نقشهٔ معیّنی است که در آن وسائل مربوطه است:

﴿ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً ﴾.

گروهی از آنان سخنان فریبندهٔ ناروا را نهانی به گروه دیگری پیام می‌دهند تا ایشان را (با یاوه سرائیهای رنگین و وسوسه‌های دروغین) بفریبند.

بعضی بعضی را با وسائل گول زدن و گمراه کردن کمک و یاری می‌کند، در عین حال برخی برخی دیگر را گمراه می‌سازد. این پدیده‌ای است که در هر دار و دسته‌ای که برای شرّ و بدی گرد آیند و به جنگ حقّ و طرفداران حقّ بپردازند دیده می‌شود... شیاطین در میان خود همدیگر را یاری می‌دهند و همکاری می‌کنند. یکدیگر را در انجام گناه یاری و مدد می‌رسانند و پشتیبان یکدیگر در بزهکاری می‌شوند. هرگز همدیگر را به سوی حقّ رهنمود نمی‌گردانند، بلکه برخی برای برخی دیگر دشمنی و جنگ با حقّ را زینت می‌بخشند، و شرکت در نبرد طولانی با حقّ را می‌آرایند.

امّا همهٔ این مکر و کیدها آزاد و رها نیست. بلکه از هر سو با مشیّت و اراده و قضا و قدر الهی احاطه شده است. شیاطین نمی‌توانند نیرنگی بزنند و کوچکترین مکر و کیدی بکنند مگر بدان اندازه که یزدان بخواهد و با قضا و قدر خود به مرحلهٔ اجراء درآورد. بدین لحاظ مکر و کید هر اندازه ستبر و سترگ باشد و نیروهای شرّ و بدی جهانی بطور کلّی بر آن گرد آید و از آن پشتیبانی نماید، باز هم گرفتار قید و بند است و

محصور و محدود است، و نمی‌تواند آزادانه بدون قید و بند و نظم و نظام هر گونه که بخواهد روان و رهسپار گردد، و بر سر هر کس که بخواهد بتازد و دامنگیر هر کس که بخواهد بشود، بدون هرگونه بازپرس و بازجو و پیگیر و پیگردی، همان گونه که طاغیان و یاغیان دلشان می‌خواهد و دوست می‌دارند و به دل انسانهائی می‌اندازند که از ایشان اطاعت می‌کنند و آنان را پرستش می‌کنند. به دل انسانهای پرستشگر خود چنین می‌افکنند، تا دلهایشان را به مشیّت و ارادهٔ خویش آویخته و پیوسته کنند!... هرگز این چنین نبوده و نمی‌شود! بلکه خواست ایشان مقیّد به مشیّت یزدان است، و قدرت محدود ایشان مقیّد به قضا و قدر خداوند سبحان است. نمی‌توانند به دوستان ایزد منّان هیچ زیانی برسانند مگر بدان اندازه که آفریدگار جهان - در حدود و ثغور آزمون و امتحان - اراده فرماید. همهٔ کارها سرانجام به خدا برمی‌گردد و بدو حواله داده می‌شود.

صحنهٔ همایش بر نقشهٔ مقرّر و معیّنی از شیاطین، سزاوار این است که طرفداران و پیروان حقّ توجّه و عنایت بیشتری بدان داشته باشند و نگاه و نگرش ژرفتری بدان بیفکنند، تا طبیعت و سرشت این نقشه را بشناسند، و با وسائل و ابزارهای گوناگونش آشنا گردند... صحنهٔ احاطهٔ مشیّت و ارادهٔ یزدان، و قضا و قدر خداوند سبحان، به نقشه و تدبیر شیاطین نیز شایان این است که دلهای طرفداران و پیروان حقّ را از اطمینان و آرامش و یقین لبریز سازد، و همچنین دلهایشان و چشمانشان را آویزهٔ قدرت غالب، و قضا و قدر نافذ، و سلطهٔ حقّ اصیل در گسترهٔ هستی گرداند، و وجدانشان را خیزش پرواز دهد و از آویزان شدن و آویختن به آنچه شیاطین می‌خواهند یا نمی‌خواهند آزاد و رها سازد، و در راستای راه خودشان، راست قامت و با گامهای استوار، حرکت کنند، و حقّ را پس از پا بر جا کردن آن در دلهایشان و در زندگیشان، در پهنهٔ دنیای واقعیّت مردمان پا بر جا دارند... از دیگر سو، طرفداران و پیروان حقّ باید عداوت شیاطین، و مکر و کید و حیله و نیرنگ شیاطین را به مشیّت و ارادهٔ محیط آفریدگار، و به قضا و قدر نافذ پروردگار واگذارند:

﴿ وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ ما فَعَلُوهُ. فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ ﴾.

اگر پروردگار تو می‌خواست چنین کاری را نمی‌کردند. پس بگذار دروغها بهم بافند.

أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ
أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ إِلَيْكُمُ ٱلْكِتَٰبَ مُفَصَّلًا
وَٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِٱلْحَقِّ
فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا
وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾ وَإِن
تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِى ٱلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ إِن
يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾
فَكُلُوا۟ مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ إِن كُنتُم بِـَٔايَٰتِهِۦ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾
وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا۟ مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ
لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا ٱضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ
بِأَهْوَآئِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾
وَذَرُوا۟ ظَٰهِرَ ٱلْإِثْمِ وَبَاطِنَهُۥٓ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْسِبُونَ ٱلْإِثْمَ
سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا۟ يَقْتَرِفُونَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا تَأْكُلُوا۟ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ
ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُۥ لَفِسْقٌ وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ
أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَٰدِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿١٢١﴾
أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِى بِهِۦ فِى
ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِى ٱلظُّلُمَٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَٰلِكَ
زُيِّنَ لِلْكَٰفِرِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا
فِى كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَٰبِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا۟ فِيهَا وَمَا
يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾ وَإِذَا جَآءَتْهُمْ
ءَايَةٌ قَالُوا۟ لَن نُّؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَآ أُوتِىَ رُسُلُ ٱللَّهِ ٱللَّهُ
أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُۥ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا۟
صَغَارٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌۢ بِمَا كَانُوا۟ يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾

فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِۚ كَذَٰلِكَ يَجۡعَلُ ٱللَّهُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿١٢٥﴾ وَهَٰذَا صِرَٰطُ رَبِّكَ مُسۡتَقِيمٗاۗ قَدۡ فَصَّلۡنَا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ ۞ لَهُمۡ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِمۡۖ وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿١٢٧﴾

هم اینک به مسأله‌ای می‌پردازیم که باقیماندهٔ سوره بدان می‌پردازد. مسأله‌ای که مقدّمات آن در روند سراسر سوره پیاپی می‌آمد و پشت سر هم ردیف می‌شد. واپسین قسمت این مقدّمات، بخشی است که به مسائل بزرگ عقیده می‌پردازد، و واقعیّت پیکار میان شیاطین آدمی و پری را به تصویر می‌کشد، و از درگیری آنان با یکایک پیغمبران صحبت می‌کند، و از ارکان و اصول هدایت و ضلالت و سنّت یزدان سخن می‌گوید. سنّتی که هدایت و ضلالت برابر آن ساری و جاری می‌گردد... و چیزهای دیگری که در صفحات پیشین بیان داشتیم.

هم اینک به مسأله‌ای می‌پردازیم که همهٔ این مقدّمات را دیباچهٔ خود گردانده است. مسألهٔ حلال و حرام بودن حیوانی که به هنگام ذبح نام خدا بر آن برده شده است و یا نام خدا بر آن گفته نشده است. این مسأله از ناحیهٔ مقرّر و مستحکم داشتن نخستین رکن اسلامی دارای اهمّیّت بسزائی است. این رکن عبارت است از: حقّ حاکمیّت مطلق از آنِ یزدان یگانه است و بس. و هیچ کسی را نسزد که ادّعائی در این حقّ داشته باشد، یا چنین حاکمیّتی را به هر شکلی از اشکال در دست گیرد... زمانی هم مسأله این چنین مسأله‌ای است، کار کوچک همچون کار بزرگ در پیاده کردن یا شکستن این رکن نخستین اسلامی بشمار می‌آید. دیگر مهمّ نیست این کار مربوط به گوشت حیوانی باشد که خورده می‌شود یا خورده نمی‌شود، یا مربوط به کار دولتی باشد که پا بر جای می‌گردد، یا نظم و نظام جامعه‌ای باشد که پدید آورده می‌شود. با توجّه به چنین رکنی، این بسان آن، و آن بسان این است. هم این و هم آن از لحاظ اعتراف به الوهیّت خداوند یگانه، یا نپذیرفتن چنین الوهیّتی، یکسان بشمار است.

برنامهٔ قرآنی بر این رکن اسلامی بسیار تکیه می‌کند تا آن را در هر مناسبتی بیان و استوار دارد. تکرار آن خسته کننده نخواهد بود هر زمان که مناسبتی به میان بیاید و در آن برای عمل کوچک یا بزرگی از کارها قانونگذاری شود. چرا که این رکن، عقیده است و دین است و اسلام است. فراتر از این رکن در سراسر این آئین چیزی وجود ندارد مگر پیاده کردن و جزئیّات را بیان داشتن و توضیح دادن.

در این بخش سوره - همان گونه که در بقیّهٔ سوره تا پایان آن خواهیم دید - بیان داشتن و استوار نمودن این رکن به شکلهای گوناگونی به مناسبت ذکر کردن آداب و رسوم و مقرّرات و قوانین جاهلی تکرار می‌گردد. ارتباط این آداب و رسوم و مقرّرات و قوانین هم با شرک و سر باز زدن از اسلام روشن می‌شود، و مشخّص می‌گردد که چنین آداب و رسوم و مقرّرات و قوانینی نیز سرچشمه می‌گیرد از پا بر جا داشتن الوهیّت دیگری جدای از الوهیّت یزدان. بدین لحاظ است که قرآن این تاختهای سخت و یورشهای تند را به شیوه‌های گوناگون بر آن می‌برد، و این تاختها و یورشها را با اصل اعتقاد و اصل ایمان و اسلام کاملاً پیوند می‌دهد.



روند قرآنی بخش حاکمیّت در همهٔ کارهای بندگان را می‌آغازد، و آن را دیباچهٔ بیان بخش حاکمیّت در کار تحلیل و تحریم حیوانات ذبح شده می‌گرداند. کار تحلیل و تحریمی که مشرکان حقّ حاکمیّت در آن را متعلّق به خود می‌دانستند و عملاً بدان دست می‌یازیدند و در این کار از زبان خدا دروغ به هم می‌بافتند و بر سلطه و قدرت او تجاوز می‌کردند. برای نیل بدین هدف ناپاک و ناروا مقدّمه‌چینیهای درازی ترتیب می‌دادند، همان

گونه که از روند آیه‌ها در اینجا ملاحظه خواهیم کرد:

﴿ أَفَغَيْرَ اللهِ أَبْتَغِي حَكَماً، وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلاً، وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ، فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ. وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لاَ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ، إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ، وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴾.

(ای پیغمبر! بدیشان بگو: این داوری خدا دربارهٔ حقّ و حقیقت است) آیا جز خدا را (میان خود و شما) قاضی کنم؟ و حال آن که او است که کتاب (آسمانی قرآن) را برای شما نازل کرده است و (حلال و حرام و حقّ و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) تفصیل و توضیح داده شده است. کسانی که کتاب(های آسمانی را پیشتر) برای آنان فرستاده‌ایم می‌دانند که این (قرآن) حقیقةً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حقّ است (چرا که کتابهای آسمانی خودشان بدان بشارت داده است و تصدیق کنندهٔ آن است). پس تو از تردید کنندگان مباش (و پیروان تو نیز در بارهٔ حقّانیّت قرآن کمترین تردیدی به خود راه ندهند). فرمان ما صادقانه و دادگرانه انجام می‌پذیرد. هیچ کسی نمی‌تواند فرمانهایِ ما را دگرگونه کند (و جلو دستورات ما را بگیرد). خدا شنوا(ی سخن آنان) و دانا(ی کردار ایشان) است. اگر از بیشتر مردم (که کافران و منافقانند) پیروی کنی، تو را از راه خدا دور می‌سازند. چرا که آنان جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمی‌گویند. بیگمان پروردگارت (از تو و از هر کس دیگری) آگاه‌تر است از حال کسانی که (گمراه گشته و) از راه او بدر می‌روند. و از حال کسانی که هدایت می‌یابند (و راه او را در پیش می‌گیرند).

این دیباچه همه به میان می‌آید پیش از آن که به موضوع اصلی و آماده‌ای پرداخته شود که این دیباچهٔ را برای آن ساخته و پرداخته می‌کند و سپس مستقیماً آن را به مسألهٔ ایمان یا کفر پیوند می‌دهد:

﴿ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ. وَ مَا لَكُمْ أَلاَّ تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ - إِلاَّ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ﴾.

پس (از آنجا که خدا راه یافتگان و گمراهان را بهتر از هر کسی می‌شناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده‌اند) اگر به آیات خدا (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید. شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است (در همین سوره / ۱۴۵ و مائده / ۳) بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها نخورید) مگر ناچار و درمانده شوید (که در این صورت می‌توانید به اندازه‌ای که رفع ضرورت و دفع هلاکت کند از گوشت حرام آنها بخورید).

پیش از این که از عرضه کردن مسألهٔ تحلیل و تحریم - به دنبال آن همه دیباچه - بپردازد، میان دو بخش با رهنمودها و پیروهای دیگری فاصله می‌اندازد. رهنمودها و پیروهائی که دارای تأثیرهای نیرومندی از امر و نهی و بیان وعد و وعید هستند:

﴿ وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ. وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ. إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ﴾.

بسیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحّت آنچه که می‌گویند و بدون دلیلی بر آنچه در راه آن می‌کوشند، دیگران را) سرگشته و گمراه می‌سازند. بیگمان پروردگارت (از تو و از همهٔ بندگان) آگاه‌تر از حال تجاوزکاران است.

آنگاه سخن از مسألهٔ تحلیل و تحریم می‌راند و آن را

به مسألهٔ اسلام و شرک ملحق و مربوط می‌گرداند:

﴿ وَ لاٰ تَأْكُلُوا مِمّٰا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ - وَ إِنَّ الشَّيٰاطِينَ لَيُوحُونَ إِلىٰ أَوْلِيٰائِهِمْ لِيُجٰادِلُوكُمْ. وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است. بیگمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب وسوسه‌انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکوشند که شما را به تحریم آنچه خدا حلال کرده است وادارند). اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

سپس به دنبال آن، گام دیگری را دربارهٔ سخن از سرشت کفر و سرشت ایمان به جلو برمی‌دارد. گامی که انگار پیروی بر تحلیل و تحریم است. از این پیجوئی و پیروی و پیوند و تأکید، سرشت دیدگاه اسلام در بارهٔ مسألهٔ قانونگذاری و فرمانروائی، یعنی تشریع و حاکمیّت در امور زندگی روزانه، پدیدار و نمودار می‌گردد.

❁

﴿ أَفَغَيْرَ اللّٰهِ أَبْتَغِي حَكَماً، وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتٰابَ مُفَصَّلاً، وَ الَّذِينَ آتَيْنٰاهُمُ الْكِتٰابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ، فَلاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴾.

آیا جز خدا را (میان خود و شما) قاضی کنم؟ و حال آن که او است که کتاب (آسمانی قرآن) را برای شما نازل کرده است و (حلال و حرام و حقّ و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) تفصیل و توضیح داده شده است. کسانی که کتاب(های آسمانی را پیشتر) برای آنان فرستاده‌ایم می‌دانند که این (قرآن) حقیقةً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حقّ است (چرا که کتابهای آسمانی خودشان بدان بشارت داده است و تصدیق کنندهٔ آن است). پس تو از تردید کنندگان مباش (و پیروان تو نیز در بارهٔ حقّانیّت قرآن کمترین تردیدی به خود راه ندهند).

یک پرسش انکاری است از زبان پیغمبر ﷺ یزدان. چیزی را که در این پرسش انکاری، زشت می‌شمارد این است که آیا کسی را جز یزدان در کاری از کارها داور گرداند؟ یا در فرمانروائی کارها - هر کاری که باشد - جز خدای سبحان را حاکم و فرمانروا گرداند؟ یا کسی را در این حقّ، حقّی که جای ستیز و جدال در آن نیست - شریک و انباز ایزد منّان نماید؟ در سراسر گسترهٔ جهان کسی و چیزی نیست که پیغمبر ﷺ بدو رو بکند و فرمان او را در همهٔ کار و بار زندگی بجوید و داوری وی را بطلبد:

﴿ أَفَغَيْرَ اللّٰهِ أَبْتَغِي حَكَماً؟ ﴾.

آیا جز خدا را قاضی و داور گردانم؟!.

سپس شرح و تفصیل این زشت شمردن و نادرست بودن، و شرائطی که داوری بردن به پیشگاه جز آفریدگار، و فرمانروا کردن جز پروردگار را پدیدار می‌نماید، به میان می‌آید، و آن را چیز ناروا و پلشتی قلمداد می‌فرماید... خداوند متعال چیزی را ناگشوده و پیچیده بر جای ننهاده است، و بندگان را نیاز مرجع و منبع دیگری نکرده است، تا مردمان از آن مرجع و منبع بهره ببرند و در مشکلاتی که در زندگی پیش می‌آید دست به دامان آن گردند و آن را فرمانروا و داور کنند:

﴿ وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتٰابَ مُفَصَّلاً ﴾.

و حال آن که او است که کتاب (آسمانی قرآن) را برای شما نازل کرده است و (حلال و حرام و حقّ و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) تفصیل و توضیح داده شده است.

این کتاب قرآن نام را نازل کرده است تا میان مردمان در بارهٔ چیزی که در آن اختلاف پیدا می‌کنند دادگرانه داوری کند، و حاکمیّت و الوهیّت یزدان در آن پدیدار و نمودار گردد. گذشته از این، ایزد دادار این کتاب را نازل کرده است بگونه‌ای که روشن و روشنگر است و در بر

گیرندۀ ارکان و اصول اساسی و بنیادینی است که نظم و نظام زندگی بطور کلّی بر آن استوار است. همچنین قرآن متضمّن احکام مشروح و مبسوطی در بارۀ مسائلی است که یزدان جهان می‌خواهد آنها را در جامعۀ انسانی بینانگذاری کند و استوار دارد، هر چند که سطح اقتصادی و علمی و واقعیّت زندگی آنان بطور کلّی از یکدیگر جدا باشد... با توجّه بدین و بدان است که در این کتاب بی‌نیازی است از فرمانروا کردن و به داوری خواستن غیر خدا در کاری از کارهای زندگی... این چیزی است که یزدان جهان دربارۀ کتاب خود می‌گوید. پس هر کس هر چه می‌خواهد بگوید، باکی نیست. اگر کسی می‌خواهد بگوید: انسانها به مرحله‌ای از زندگی رسیده‌اند که نیازی بدین کتاب ندارند و نیازمندیهای خود را در آن نمی‌یابند! چه باک است، بگوید... امّا باید بداند که با گفتن چنین سخنی - پناه بر خدا - این آئین را نمی‌پذیرد و کافر بشمار است! سخن خدای جهان و جهانیان را دروغ می‌شمارد!

گذشته از این، ظروف و شرائط دیگری نیز برای برخیها پیش می‌آید که سبب می‌گردد برخی از مردمان از جمله اهل کتاب، غیر خدا را در کاری از کارهای زندگی، فرمانروائی دهند و داوری بخشند. سر زدن چنین شیوه و رفتاری از ایشان، بسی زشت و شگفت است ... اهل کتاب می‌دانند که این کتاب از سوی خدا نازل شده است. چون آنان اهل کتابند، بهتر از دیگران کتاب را می‌شناسند:

﴿وَ الَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ﴾.

کسانی که کتاب(های آسمانی را پیشتر) برای آنان فرستاده‌ایم می‌دانند که این (قرآن) حقیقةً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حقّ است.

این ظروف و شرائط در مکّه و در جزیرةالعرب موجود بود. خداوند با آن مشرکان را مخاطب قرار می‌دهد... چه اهل کتاب بدان اعتراف کنند و زبان بدان بگشایند - همان گونه که بعضی از آنان که یزدان دریچه‌های سینه‌های ایشان را بر روی اسلام گشوده بود، به اسلام گرائیدند و اعتراف و اقرار به حقّانیّت قرآن کردند - و چه آن را پنهان و انکار نمایند - همان گونه که از بعضی از اهل کتاب سر زد - در هر دو حال مسأله فرقی نمی‌کند. یزدان سبحان است که خبر می‌دهد - و خبر او راست است - یزدان خبر می‌دهد که اهل کتاب می‌دانند که قرآن از جانب ایزد منّان آمده است و در بر گیرندۀ حقّ است... حقّ محتوای آن است. نزول آن از سوی یزدان حقّ است. قطعی است که از سوی خدا شرف نزول پیدا کرده است.

همیشه اهل کتاب می‌دانند که این کتاب حقیقةً از سوی یزدان نازل شده است و حقّ را از سوی یزدان با خود آورده است. همیشه هم می‌دانند که قدرت و قوّت این آئین تنها و تنها از این حقّ برمی‌جوشد که در آن است، و از این حقّ برمی‌جوشد که در بر دارد. همیشه هم - به خاطر اطّلاع از اینها است که - با این آئین می‌جنگند، جنگی که آتش آن هرگز فروکش نمی‌کند... سخت‌ترین جنگ و بدترین جنگ ایشان با این آئین، سلب فرماندهی و داوری از شریعت این کتاب، و تحویل آن به شریعتهای کتابهای دیگری از تألیفات انسانها است. همچنین غیر خدا را داور کردن است، تا این کتاب بر جای نماند و این آئین وجود نداشته باشد. همچنین الوهیّتهای دیگری در ممالک و مناطقی پا بر جای داشتن است که الوهیّت در آنجا از آن خدا بوده است و بس، در آن روزگارانی که شریعت یزدان موجود در کتاب ایزد منّان بر آنها حکومت می‌کرده است، و شریعت دیگری با آن مشارکت نداشته است، و در کنار کتاب یزدان کتابهای دیگری وجود نداشته است که از آنها اوضاع جامعه و ارکان قانونگذاریها استمداد گیرد و بهره‌مند گردد و بدانها مراجعت و به بندها و بخشهای آن استناد کند، بدان گونه که مسلمان به کتاب و آیات یزدان استناد می‌کند. اهل کتاب چه صلیبی و چه صهیونیست در پشت سر همۀ این چیزها قرار دارند. گذشته از این که در پشت سر همۀ این چیزها قرار

دارند، در پشت سر وضع و حال و قضاوت و فرمانی پنهان هستند که برای چنین هدفهای ناپاکی پدید می‌آیند و تشکیل می‌شوند.

هنگامی که روند سخن مقرّر می‌دارد که این کتاب را یزدان نازل فرموده است و آن را توضیح و تبیین کرده است، و اهل کتاب می‌دانند که از سوی خدا حقیقةً نازل شده است و حقّ را با خود آورده است، به پیغمبر ﷺ و به پیروی از او به مؤمنان هم رو می‌کند، از شدّت درد تکذیب و جدال مشرکان با ایشان، و پنهان کردن حقّ و انکار واقعیّت توسّط برخی از اهل کتاب می‌کاهد:

﴿ فَلاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴾.

پس تو از تردید کنندگان مباش (و پیروان تو نیز در بارۀ حقّانیّت قرآن کمترین تردیدی به خود راه ندهند).

روشن است که پیغمبر ﷺ هرگز شکّ نکرده است و دچار تردید نشده است. روایت شده است هنگامی که خداوند بزرگوار بر پیغمبر این آیه را نازل فرمود:

﴿ فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمّٰا نَزَّلْنٰا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكَ. لَقَدْ جٰاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، فَلاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴾.

اگر در بارۀ چیزی که (از قصص موسی و فرعون و بنی‌اسرائیل) بر تو نازل شده است، در شکّ و تردید هستی، از کسانی سؤال کن که قبل از تو (اهل کتاب بوده‌اند و) کتابهای آسمانی را می‌خوانده‌اند. بیگمان (بیان) حقّ (و خبر صادق قرآنی) از سوی پروردگارت برای تو آمده است و از زمرۀ متردّدان مباش. (یونس / ۹۴)

پیغمبر فرمود:

(لاٰ أَشُكُّ، وَ لاٰ أَسْأَلُ).

نه شکّ می‌کنم، و نه می‌پرسم.

امّا این رهنمود و نمونه‌های آن، و این پایداری و ماندگاری بر حقّ و نظائر آن، بر ستبرا و فراوانی نیرنگها و رنجها و تکذیبها و انکارهائی دلالت می‌نماید که پیغمبر ﷺ و گروه مسلمانان با او تحمّل می‌کرده‌اند، و یزدان سبحان چه اندازه نسبت به پیغمبر ﷺ و مسلمانان با این رهنمود کردن و ثابت قدم نمودن مرحمت فرموده است.

روند قرآنی در این راستا به پیش می‌رود و مقرّر می‌دارد که سخن داورانۀ جدا کنندۀ حقّ از باطل یزدان، زده شده است و خاتمه پذیرفته است، و با کردار مردمان دگرگون نمی‌شود، هر چند که مکرشان و نیرنگشان به اوج خود رسیده باشد:

﴿ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً، لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِهِ، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

فرمان ما صادقانه و دادگرانه انجام می‌پذیرد. هیچ کسی نمی‌تواند فرمانهای ما را دگرگونه کند (و جلو دستورات ما را بگیرد). خدا شنوا(ی سخن آنان) و دانا(ی کردار ایشان) است.

فرمان صادقانۀ یزدان سبحان در بارۀ چیزی که گفته است و مقرّر فرموده است صادر شده است، و دادگرانه دربارۀ قانونی که گذاشته است و حکمی که صادر فرموده است پایان پذیرفته است. پس بعد از آن، گفتاری برای گوینده‌ای در بارۀ عقیده‌ای یا جهان‌بینی‌ای، یا اصل و قانونی، و یا عادت و یا ارزش و معیاری نمانده است. گذشته از آن، سخنی برای گوینده‌ای در بارۀ شریعت یا حکمی، و یا عادت و تقلیدی، باقی و بر جای نمانده است... هیچ کسی نمی‌تواند فرمان او را بازپرسی و پیگردی کند یا از اجراء فرمانش جلوگیری به عمل آورد، و هیچ کسی نمی‌تواند در برابر فرمان او شخصی را پناه دهد و فریادرس او گردد.

﴿ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

او شنوای دانا است.

یزدان می‌شنود چیزی را که بندگانش می‌گویند و هدف گفتارشان را می‌داند. می‌داند چه چیزی به صلاح ایشان و مفید به حال آنان است، و چه چیزی احوال و اوضاع ایشان را اصلاح و روبراه می‌گرداند.

در کنار بیان این که «حقّ» آن چیزی که کتابی آن را در بر گرفته است که یزدان آن را نازل کرده است، مقرّر

می‌فرماید: چیزی که انسانها معیّن می‌دارند، و چیزی که آنان صلاح می‌بینند، جز پیروی از گمان نیست، گمانی که یقینی در آن نیست، و پیروی از آن تنها به گمراهی منتهی می‌گردد و بس. انسانها حقّ نمی‌گویند و اشاره به حقّ نمی‌کنند مگر این که از آن سرچشمهٔ یگانهٔ اطمینان بخش، مطالب گفته و اشارهٔ خود را دریافت کنند و برگیرند. پیغمبر ﷺ برحذر می‌فرمایند از این که مردمان از چیزی اطاعت کنند که همنوعانشان از پیش خود می‌گویند و بدان اشاره می‌نمایند، هر چند تعداد گویندگان آن و اشاره کنندگان بدان فراوان هم باشند. چه جاهلیّت همان جاهلیّت است هر چند پیروان گمراه آن فراوان نیز باشند:

﴿ وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ. إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ، وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ ﴾.

اگر از بیشتر مردم (که کافران و منافقانند) پیروی کنی، تو را از راه خدا دور می‌سازند. چرا که آنان جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمی‌گویند.

اکثر مردمان روی زمین از اهل جاهلیّت بودند، همان گونه که امروزه دقیقاً بیشتر انسانها از اهل جاهلیّت بشمارند... خدا را در همهٔ کارهای خود داور و فرمانروا نمی‌کردند، و شریعت یزدان را که در کتاب او موجود است قانون خود بطور کلّی نمی‌نمودند، و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و برنامهٔ تفکّرات و برنامهٔ زندگی خود را از هدایت و رهنمود ایزد متعال برنمی‌گرفتند. لذا آنان - همچنین اینان نیز امروزه - در گمراهی جاهلیّت بسر می‌بردند و بسر می‌برند. نتوانسته‌اند و نمی‌توانند رأی و نظری، یا گفتار و سخنی، و یا حکمیّت و قضاوتی داشته باشند که مستند و متّکی به حقّ بوده و از حقّ برجوشد. و نتوانسته و نمی‌توانند که کسانی را که از ایشان اطاعت و پیروی کرده و می‌کنند، جز به سوی گمراهی برانند و رهنمود گردانند. آنان - همچنین امروزه اینان - دانش قطعی و اطمینان بخش را رها کرده و می‌کنند و از حدس و گمان پیروی نموده و می‌نمایند. حدس و گمان هم جز به سرگشتگی منتهی نمی‌گردند. خداوند پیغمبر خود را از اطاعت از ایشان و پیروی از آنان بر حذر می‌فرماید تا او و مسلمانان فرمانبردارش از راه خدا گمراه نشوند... این چنین بود و این چنین است و چکیدهٔ سخن همین بود و همین است، هر چند که مناسبت موجود در آن زمان، مناسبت تحریم بعضی از حیوانات و تحلیل بعضی از آنها بود، همان گونه که در روند گفتار خواهد آمد.

سپس یزدان پاک مقرّر می‌فرماید: کسی که بر بندگان فرمان می‌راند و در کارشان داوری می‌نماید و می‌فرماید: این راهیاب و آن سرگشته است، تنها یزدان یگانه است و بس. چون تنها و تنها یزدان مطّلع از حقیقت حال بندگان است، و تنها و تنها او است که مقرّر می‌دارد: هدایت چیست و ضلالت کدام است:

﴿ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴾.

بیگمان پروردگارت (از تو و از هر کس دیگری) آگاه‌تر است از حال کسانی که (گمراه گشته و) از راه او بدر می‌روند، و از حال کسانی که هدایت می‌یابند (و راه او را در پیش می‌گیرند).

باید قاعده و قانونی باشد که با آن بر عقائد، جهان‌بینیها، معیارها، ارزشها، تلاشها، و کردارهای مردمان، قضاوت کرد، و در این گونه مسائل گفت: این حقّ و درست است و آن باطل و نادرست. تا در چنین ارکان و اصولی، هوا و هوس مردمان فرمانروائی و داوری نکند. آخر هوا و هوس مردمان و آداب و رسوم ایشان هر دم دگرگون می‌شود و بر دانش یقینی اطمینان بخشی استوار و برجای نبوده و نمی‌ماند... گذشته از اینها، باید مرجعی باشد که برای این ارکان و اصول معیارها و میزانهائی وضع کند، و مردمان از آن مرجع حکم آن ارکان و اصول را دریافت دارند و با آن هم بر بندگان و هم بر معیارها و ارزشهایشان داوری نمایند.

این خداوند سبحان است که در اینجا مقرّر می‌فرماید: تنها او است که حقّ دارد چنین میزان و معیاری را وضع

کند، و مردمان را با آن بسنجد، و بیان نماید چه کسی راهیاب است و چه کسی گمراه.

«جامعه» نیست که این احکام را برابر اصطلاحات و آداب و رسوم دگرگون شونده و متغیّر خود مقرّر می‌دارد. جامعه‌ای که شکلها و ارکان و اصول مادی آن دگرگون می‌شود، سنجشها و روشها و معیارها و احکام آن نیز دگرگون می‌گردد و تغییر می‌پذیرد... چرا که معیارها و روشها و اخلاق و آداب جامعهٔ کشاورزی، و معیارها و روشها و اخلاق و آداب جامعهٔ صنعتی چیز دیگری خواهد بود. معیارها و روشها و اخلاق و آداب جامعهٔ سرمایه‌داری برژوازی، و معیارها و روشها و اخلاق و آداب جامعهٔ مارکسیستی و کمونیستی جدای از یکدیگر خواهد بود... گذشته از اینها، معیارها و میزانهای اعمال و افعال، برابر اصطلاحات و عادات این جامعه‌ها دگرگون و گوناگون می‌گردد و با یکدیگر مختلف خواهد بود.

اسلام این قاعده و ضابطه را نمی‌پذیرد و آن را به رسمیّت نمی‌شناسد. اسلام معیارهائی را می‌پذیرد که یزدان سبحان آنها را وضع و مقرّر فرموده است. این چنین معیارهائی با دگرگونی «شکلها»ی جامعه‌ها ثابت و استوار می‌ماند. جامعه‌ای که برابر چنین معیارهائی پرورده و بالنده می‌گردد، نام اصطلاحی آن جامعهٔ اسلامی است... دو جامعه بیشتر در میان نیست: نخست جامعهٔ اسلامی، و دوم جامعهٔ غیراسلامی، یا جامعهٔ جاهلی، و یا جامعهٔ مشرک... جامعهٔ غیراسلامی یا جامعهٔ جاهلی، و یا جامعهٔ مشرک، به جامعه‌ای گفته می‌شود که خدا را قبول ندارد، چون به غیر خدا، یعنی به انسانها حقّ می‌دهد که اصطلاحات و عادات، قوانین و قواعد، اخلاق و آداب، جهان‌بینیها و اندیشه‌ها، سیستمها و رژیمها، و اوضاع و احوالی را وضع و پدیدار سازد جدای از چیزهائی که یزدان آنها را وضع و پدیدار فرموده است... این تقسیم‌بندی یگانه، تنها چیزی است که اسلام برای جامعه‌ها و معیارها و اخلاق و آداب، به رسمیّت می‌شناسد: اسلامی و غیراسلامی.

اسلامی و جاهلی... با چشم پوشی از انواع و اقسام و صورتها و شکلها.



بعد از این دیباچهٔ روشنگر دراز، مسألهٔ ذبیحهٔ حیوانات به میان می‌آید. مسأله‌ای که بر قاعدهٔ بنیادینی برقرار و استوار است که این دیباچهٔ روشنگر دراز، آن را مهیّا می‌کند و تهیّه می‌بیند:

﴿ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ. إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ. وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ - إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ - وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ. وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ، إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ. وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ - وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ - وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ، وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴾.

پس (از آنجا که خدا گمراهان و راه یافتگان را بهتر از هر کسی می‌شناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده‌اند) اگر به آیات خدا (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید. شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است (در همین سوره / ۱۴۵ و مائده / ۳) بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها نخورید) مگر ناچار و درمانده شوید (که در این صورت می‌توانید به اندازه‌ای که رفع ضرورت و دفع هلاک کند از گوشت حرام آنها بخورید). بسیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحّت آنچه که می‌گویند و بدون دلیلی بر آنچه که در راه آن می‌کوشند، دیگران را) سرگشته و گمراه می‌سازند. بیگمان پروردگارت (از تو و از همهٔ بندگان) آگاه‌تر از

حال تجاوزکاران است. گناهانِ آشکار و بزهکاریهایِ پنهان را ترک کنید (و در هیچ حال خویشتن را به معصیت نیالائید). بیگمان کسانی که به دنبال گناه راه می‌افتند، هر چه زودتر کیفر ارتکاب معاصی ایشان داده می‌شود. از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است. بیگمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب وسوسه‌انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکوشند که شما را به تحریم آنچه خدا حلال کرده است وادارند). اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

پیش از این که از جنبهٔ فقهی به تفصیل این احکام بپردازیم، می‌خواهیم قواعد اساسی عقیدتی‌ای را بیان داریم که این احکام در بردارند.

یزدان جهان دستور می‌فرماید که از گوشت حیوانی تغذیه شود که به هنگام ذبح، نام خدا بر آن رفته باشد. نام بردن خدا، ناحیه و هدف را مقرّر، و مسیر و جهت را مشخّص می‌دارد، و ایمان مردمان را آویزهٔ اطاعت این فرمان صادر از سوی یزدان بدیشان می‌کند:

﴿ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ اللهِ عَلَيْهِ... إِنْ كُنتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴾.

پس از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند... اگر به آیات خدا ایمان دارید.

آن گاه از ایشان می‌پرسد: چرا نباید از گوشت چهارپائی بخورند که نام یزدان به هنگام ذبح، بر آن رفته است و خدا آن را برایشان حلال کرده است؟ مگر نه این است که یزدان سبحان برای آنان روشن فرموده است استفاده از گوشت حیوانی نکنند که خدا آن را بر آنان حرام نموده است، مگر این که ناچار شوند؟ مگر با این بیان، هر نوع سخنی دربارهٔ حلال بودن و حرام بودن گوشت چهارپایان، و خوردن یا نخوردن از آنها پایان نمی‌گیرد؟

﴿ وَ مَا لَكُمْ أَلاَّ تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ اللهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلاَّ مَا ٱضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ؟ ﴾.

شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها نخورید) مگر ناچار و درمانده شوید.

از آنجا که این آیه‌ها با مسأله‌ای رویاروی می‌گردند که در آن وقت در محیط، حاضر و موجود بود، چرا که مشرکان از خوردن گوشت حیواناتی خودداری می‌کردند که یزدان آن را برایشان حلال کرده بود، و گوشت حیواناتی را حلال می‌دانستند که یزدان آن را برایشان حرام فرموده بود، و گمان می‌بردند که این کاری را که می‌کردند شریعت ایزد متعال است، روند قرآنی عملکرد چنین قانونگذارانی را شرح و بسط می‌دهد که از زبان خدا دروغ می‌گفتند. روند قرآنی بیان می‌دارد که آنان از روی هوا و هوس، بدون دانش و بدون پیروی از فرمان یزدان، قانونگذاری و شریعت نگاری می‌کنند، و با چنین قوانین و شریعتی که برای مردمان از پیش خود وضع می‌کنند و تهیّه می‌بینند، ایشان را سرگشته و گمراه می‌سازند، و افزون بر آن به الوهیّت و حاکمیّت یزدان تعدّی می‌کنند! زیرا هر چند که بندگانند با به دست گرفتن ویژگیهای الوهیّت و حاکمیّت، بر الوهیّت و حاکمیّت یزدان می‌شورند و از گلیمِ بندگی خویش پا را جلوتر می‌نهند و راه تعدّی در پیش می‌گیرند:

﴿ وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ... إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴾.

بسیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحّت آنچه که می‌گویند و بدون دلیلی بر آنچه در راه آن می‌کوشند، دیگران را) سرگشته و گمراه می‌سازند... بیگمان پروردگارت (از تو و از همهٔ بندگان) آگاه‌تر از حال تجاوزکاران است.

بدیشان دستور می‌دهد که هر چه گناه است رها کنند، چه گناه آشکار و چه گناه پنهان، از جمله به ترک این گناهی بگویند که در پیش گرفته‌اند. گناهی که گمراهسازی مردمان است با هواها و هوسهای خود بدون دانش و آگاهی، و واداشتن ایشان بر قوانین و آئینهائی که از سوی یزدان نبوده و به دروغ می‌گویند از سوی یزدان است و شریعت خدای سبحان است. آنان را از فرجام این بزه و گناهی می‌ترساند که مرتکب آن می‌گردند:

﴿ وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ. إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِما كانُوا يَقْتَرِفُونَ ﴾.

گناهان آشکار و بزهکاریهای پنهان را ترک کنید (و در هیچ حال خویشتن را به معصیت نیالائید). بیگمان کسانی که به دنبال گناه راه می‌افتند، هر چه زودتر کیفر ارتکاب معاصی ایشان داده می‌شود.

سپس آنان را بازمی‌دارد از خوردن گوشت حیواناتی که به هنگام ذبح نام یزدان بر آنها برده نشده است و بلکه آنها را به نام بتهای خود سر بریده‌اند، یا در قمار بخت‌آزمائی تقسیم گوشت، ذبح شده‌اند، و با تیرهای قمار آنها را تقسیم کرده‌اند، یا گوشت حیواناتی که مردارند و با مسلمانان در تحریم آنها مجادله و ستیز می‌کردند و گمان می‌بردند که یزدان آنها را ذبح کرده است! چگونه مسلمانان از گوشت حیواناتی استفاده می‌کنند که خودشان سر بریده‌اند، و از گوشت حیواناتی تغذیه نمی‌کنند که یزدان آنها را ذبح فرموده است؟! این نوع اندیشه، یکی از خرافه‌ترین اندیشه‌های جاهلیّتی است که پوچی و هیچی آن در همهٔ جاهلیّتها دیده نشده است. این بود چیزی که شیاطین انس و جنّ به دل دوستان خود می‌انداختند تا در این باره با مسلمانان مجادله کنند و با ایشان راجع به چنین حیوانات ذبیحه‌ای به ستیز پردازند، حیوانات ذبیحه‌ای که آیه‌ها بدانها اشاره می‌نمایند:

﴿ وَ لا تَأْكُلُوا مِمّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ - وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ - وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلىٰ أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ... وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است. بیگمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب وسوسه‌انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکوشند که شما را به تحریم آنچه خدا حلال کرده است وادارند). اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

در برابر این سخن پایانی می‌ایستیم تا در بارهٔ این قاطعیّت و این صراحت مربوط به کار حاکمیّت و اطاعت و پیروی در این آئین بیندیشیم.

نصّ قرآنی قاطعانه اعلام می‌کند که اطاعت مسلمان از کسی از انسانها در جزئی از جزئیات قوانین و مقرّراتی که از قوانین و شریعت یزدان برنمی‌جوشد و سرچشمه نمی‌گیرد، و به حاکمیّت یگانهٔ خداوند یکتا اعتراف نمی‌کند، اطاعت مسلمان در این چیز جزئی او را از اسلام خارج می‌سازد و به شرک برای یزدان، ملحق می‌گرداند... در این باره ابن‌کثیر می‌گوید:

خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴾.

اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

یعنی چون از فرمان یزدان به خودتان و شرع او منحرف شده‌اید، و به سوی فرمانی جز فرمان خدا و شریعتی جدای از شرع خدا گرائیده‌اید و چنین فرمان و شریعتی را مقدّم بر فرمان و شرع خداوند جهان داشته‌اید، این شرک است. همان گونه که یزدان می‌فرماید:

﴿ اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ ﴾.

یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند. (توبه / ۳۱)

ترمذی روایت کرده است در تفسیر این آیه از عدی

پسر حاتم که گفته است: ای فرستادهٔ خدا یهودیان و ترسایان، علماء دینی و پارسایان خود را نپرستیده‌اند. فرمود:

﴿ بَلیٰ! إِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمُ الْحَرَامَ، وَ حَرَّمُوا عَلَیْهِمُ الْحَلاٰلَ. فَاتَّبَعُوهُمْ، فَذٰلِکَ عِبٰادَتُهُمْ إِیّٰاهُمْ ﴾.

بلی که پرستیده‌اند! آنان حرام خدا را برایشان حلال نموده‌اند، و حلال را برای آنان حرام کرده‌اند. ایشان هم از چنین کسانی پیروی کرده‌اند، و این است عبادت و پرستش ایشان برای آنان.

همچنین ابن کثیر از سدی در بارهٔ فرمودهٔ یزدان روایت کرده است که فرموده است:

﴿ إِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ... ﴾.

یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند.... (توبه / ۳۱)

یعنی از مردمان رهنمود گرفته‌اند و راهنمائی خواسته‌اند، و کتاب یزدان را پشت سر خود انداخته‌اند و به ترک آن گفته‌اند. این است که خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِیَعْبُدُوا إِلٰهاً وٰاحِداً... ﴾.

بدیشان جز این دستور داده نشده است: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس.... (توبه / ۳۱)

یعنی خدا است که چون چیزی را حرام کند، آن چیز حرام است، و چیزی را که حلال کند آن چیز حلال است، و چیزی را که شریعت قلمداد فرماید و قانون نماید، شریعت و قانون است و پیروی می‌گردد، و به چیزی که او دستور می‌دهد اجراء می‌گردد و انجام می‌پذیرد...

این گفتهٔ سدی و آن گفتهٔ ابن کثیر است ... هر دو قاطعانه و آشکار و روشن مقرّر می‌دارند، و گفتهٔ خود را از قاطعیّت و قطعیّت و روشنی قرآنی، و از قاطعیّت تفسیر نبوی در بارهٔ قرآن و قطعیّت و روشنی آن برمی‌گیرند و فریاد برمی‌آورند با توجّه به قرآن و حدیث:

هر که از انسانی در شریعت و قانونی پیروی کند که از پیش خود آن را فراهم آورده و تهیه دیده باشد - هر چند در کار کوچک و جزئی - قطعاً مشرک است، هر چند در اصل مسلمان باشد ولی چنین کاری را انجام دهد، به سبب آن از دائرهٔ اسلام بیرون می‌رود و وارد دائرهٔ شرک می‌گردد، گرچه بعد از آن مدّتها بماند و با زبان بگوید: لا اله الا الله... امّا با وجود گفتن آن، از غیر خدا قوانین و مقرّرات دریافت دارد، و از غیر خدا اطاعت نماید.

هنگامی که امروزه در پرتو این فرموده‌های قاطع به سطح کرهٔ زمین می‌نگریم، بر روی آن تنها جاهلیّت و شرک می‌بینیم، و چیز دیگری جز جاهلیّت و شرک نمی‌بینیم. همگان دچار جاهلیّت یا شرک شده‌اند، مگر افرادی چند که یزدان ایشان را پائیده باشد و از گرداب جاهلیّت و شرک محفوظ فرموده باشد، آن کسانی که از اربابان زمینی نپذیرفته باشند ویژگیهای الوهیّتی را که آنان ادّعاء می‌کنند، و شرع و حکمی را از غیر خدا قبول نکرده باشند، مگر بدان اندازه که مجبور و وادار بدان شده باشند.

حکم مستفاد از فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ لاٰ تَأْکُلُوا مِمّٰا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ، وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ... ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است.

مربوط به حلال بودن ذبیحه‌ها یا حرام بودن آنها است که آیا به هنگام ذبح نام خدا برده شود یا برده نشود، حلال خواهند بود یا حرام. ابن کثیر در تفسیر این بخشها و بندها گفته است:

بدین آیهٔ بزرگوار استدلال کرده است کسی که معتقد بوده است که اگر نام خدا بر ذبیحه‌ای برده نشود گوشت آن حرام خواهد بود، اگر هم ذبح کننده مسلمان باشد.

ائمّه ﷺ در بارهٔ این مسأله با یکدیگر اختلاف دارند و سه نظریّهٔ گوناگون پیدا کرده‌اند:

یکی از آنان فرموده است: گوشت ذبیحه‌ای با این ویژگی حلال نیست. خواه نام خدا عمداً ترک شود و خواه سهواً گفته نشود... این حکم، برابر روایتی از امام مالک، و روایتی از امام احمد حنبل است. گروهی از پیشینیان و پسینیان طرفداران امام احمد حنبل نیز این روایت را تقویت کرده‌اند. گزینش ابوثور، و داود ظاهری نیز همین بوده است. ابوالفتوح محمّد پسر محمّد پسر علی طائی هم همین را در کتاب اربعین خود برگزیده است که یکی از متأخّران شافعی مذهب است. متأخّران شافعی مذهب برای تأیید مذهب خود بدین آیه، و به آیه‌ای استناد کرده‌اند که در بارهٔ شکار است و می‌فرماید:

﴿ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ ﴾.

از نخجیری که حیوانات شکاری برای شما (شکار می‌کنند و خود از آن نمی‌خورند و سالم) نگاه می‌دارند بخورید و (به هنگام فرستادن حیوان به سوی شکار) نام خدا را بر آن ببرید. (مائده / ۴)

خداوند این مطلب را تأکید فرموده است با:

﴿ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ ﴾.

چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است.

بعضی گفته‌اند ضمیر به خوردن برمی‌گردد، و برخی گفته‌اند ضمیر به ذبح به نام غیر خدا و برای غیر خدا برمی‌گردد.

همچنین مطلب فوق مؤکّد شده است با احادیثی که دربارهٔ بردن نام خدا به هنگام ذبح و به هنگام روانه کردن حیوان شکاری به سوی نخجیر روایت شده‌اند، از جمله حدیثی که عدی پسر حاتم، و ابوثعلبه روایت نموده‌اند و در صحیح مسلم و بخاری ذکر شده است:

﴿ إِذَا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ الْمُعَلَّمَ وَ ذَكَرْتَ اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ فَكُلْ مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ ﴾.

هرگاه سگ شکاری خود را به سوی نخجیر روانه کردی و نام خدا را بر آن بردی، از نخجیری که (شکار می‌کند و) برای تو نگاه می‌دارد بخور.

و حدیثی که از رافع پسر خدیج روایت شده است:

(مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَ ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ فَكُلُوهُ).

وسیلهٔ ذبحی که خون را (از حیوان) روان سازد، و نام خدا بر ذبیحه برده شده باشد (با وجود این دو شرط: وسیلهٔ ذبح تیز باشد، و نام خدا به هنگام ذبح برده شود) از گوشت ذبیحه بخورید.

این حدیث نیز در صحیح مسلم و بخاری ذکر شده است.

مذهب دوم دربارهٔ این مسأله می‌گوید: نام خدا بردن شرط نیست، بلکه سنّت است. چه عمداً و چه سهواً اگر کسی آن را ترک کند، زیانی نمی‌رساند. این مذهب امام شافعی ﷺ و همهٔ پیروان او است. روایتی هم از امام احمد است که حنبل از او روایت کرده است. روایتی هم از امام مالک در این زمینه در دست است. اشهب پسر عبدالعزیز از پیروان او، متن حدیث را نقل کرده است. از ابن عبّاس، و ابوهریره، و عطاء پسر ابورباح نیز این حدیث روایت شده است... خدا آگاه‌تر از هر کسی است... امام شافعی آیهٔ کریمهٔ:

﴿ وَ لاَ تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح) نام خدا بر آن برده نشده است. چرا که خوردن از چنین گوشتی نافرمانی (از دستور خدا) است.

را بر ذبح برای غیر خداوند متعال حمل کرده است و بسان آیهٔ:

﴿ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ ﴾.

یا گوشت حیوانی که به نام جز خدا سر بریده شده باشد (که مایهٔ خروج از عقیدهٔ صحیح است). (انعام / ۱۴۵)

بشمار آورده است. ابن جریج از عطاء روایت کرده است و گفته است:

﴿ وَ لاَ تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح) نام خدا بر آن برده نشده است.

این آیه از ذبیحه‌هائی نهی می‌کند که قریشیان برای

بتان سر می‌بریدند، و همچنین از ذبیحه‌های زردشتیان نهی می‌کند... این مذهب و مکتبی که امام شافعی در پیش گرفته است، نیرومند است.

ابن ابوحاتم گفته است: پدرم برای ما روایت کرده است. یحیی پسر مغیره برای ما نقل نموده است. جریر از عطاء، و او از سعید پسر جبیر، و وی از ابن عبّاس به ما خبر داده است که گفته است: مراد از آیهٔ: ﴿ وَ لاٰ تَأْكُلُوا مِمّٰا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ ﴾ مردار است. برای این برداشت استناد جسته است به روایتی که ابوداود در مراسیل[1] از قول ثور پسر یزید که او از صلت سدوسی بردهٔ سوید پسر میمون نقل کرده است که یکی از تابعینی است که ابوحاتم پسر حبان در کتاب ثقات نامشان را برده است و گفته است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(ذَبِيحَةُ الْمُسْلِمِ حَلاٰلٌ، ذَكَرَ اسْمَ اللهِ أَوْ لَمْ يَذْكُرْ. إِنَّهُ إِنْ ذَكَرَ لَمْ يَذْكُرْ إِلاَّ اسْمَ اللهِ).

ذبیحهٔ مسلمان حلال است، نام خدا را چه برده باشد و چه نبرده باشد. مسلمان اگر نامی را ببرد جز نام خدا را نمی‌برد.

این حدیث، حدیث مرسلی است، با حدیثی که دارقطنی از ابن عبّاس نقل کرده است تقویت می‌یابد. این حدیث چنین است:

(إِذٰا ذَبَحَ الْمُسْلِمُ وَ لَمْ يَذْكُرِ اسْمَ اللهِ فَلْيَأْكُلْ. فَإِنَّ الْمُسْلِمَ فِيهِ اسْمٌ مِنْ أَسْمٰاءِ اللهِ).

هر گاه مسلمان حیوانی را سر برید و نام خدا را نبرد، از گوشت آن ذبیحه بخورد. چه مسلمان در او نامی از نامهای خدا است (که سلام است).

مذهب سوم می‌گوید: اگر بسم الله الرحمن الرحیم را سهواً بر ذبیحه نگفت زیانی نمی‌رساند، و اگر عمداً آن را نگفت ذبیحه حلال نخواهد بود... این شیوه در مذهب امام مالک و امام احمد بن حنبل مشهور است، و امام ابوحنیفه و پیروانش، و اسحاق پسر راهویه همین را گفته‌اند. این امر از علی، ابن عبّاس، سعید پسر مسیّب، حسن بصری، ابومالک، عبدالرحمن پسر ابولیلی، جعفر پسر محمّد، و ربیعه پسر ابوعبدالرحمن، روایت شده است.

ابن جریر گفته است: عالمان دربارهٔ این آیه دارای آراء گوناگونی هستند: آیا چیزی از حکم آن نسخ شده است یا خیر؟ بعضی می‌گویند: چیزی از آن منسوخ نشده است. در اموری که در آن آمده است استوار و بر جای است مجاهد و عموم اهل علم بر این عقیده‌اند. از حسن بصری و عکرمه روایت شده است که گفته‌اند: برای ما روایت کرده‌اند ابن حمید، و یحیی پسر واضح، از حسین پسر واقد، و او از عکرمه و حسن بصری، و گفته‌اند: خداوند فرموده است:

﴿ فَكُلُوا مِمّٰا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيٰاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴾.

از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند، اگر به آیات خدا ایمان دارید.

همچنین فرموده است:

﴿ وَ لاٰ تَأْكُلُوا مِمّٰا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ، وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که نام خدا بر آن برده نشده است. چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی است.

این دو آیه منسوخ شده‌اند، تنها از آنها این بخش مستثنی است:

﴿ وَ طَعٰامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعٰامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ ﴾.

خوراک اهل کتاب برای شما حلال است، و خوراک شما برای آنان حلال است. (مائده / ۵)

ابن ابی حاتم گفته است: عبّاس پسر ولید پسر یزید برای من خواند: محمّد پسر شعیب روایت نموده است که نعمان - یعنی ابن منذر - از مکحول برای او روایت نموده است و گفته است: خداوند در قرآن نازل فرموده است:

۱- جمع مرسل است: مرسل به حدیثی گفته می‌شود که نام فرد صحابی از آن افتاده باشد. همچون سخن نافع که گفته است: رسول خدا چنین فرموده است ... (نگا: علوم الحدیث، تألیف دکتر صبحی صالح، صفحهٔ ۱۶۶).

﴿ لاٰ تَأْكُلُوا مِمّٰا لَمْ يُذْكَرِ ٱسْمُ اللهِ عَلَيْهِ ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که نام خدا بر آن برده نشده است.

سپس پروردگار آن را نسخ فرمود و به مسلمانان رحم نمود و گفت:

﴿ اَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبٰاتُ، وَ طَعٰامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ حِلٌّ لَكُمْ ﴾.

امروزه (با نزول این آیه) برای شما همۀ چیزهای پاکیزۀ (طبع سالم پسند) حلال گردید، و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است) برای شما حلال است.

با این آیه، آیۀ پیشین را منسوخ فرمود، و طعام اهل کتاب را حلال نمود سپس ابن‌جریر گفته است: سخن درست این است که تعارضی میان حلال بودن خوراک اهل کتاب، و میان تحریم چیزی وجود ندارد که نام خدا بر آن برده نشده باشد... این چیزی که ابن‌جریر گفته است صحیح است. کسی که از میان پیشینیان نسخ را کلّی و مطلق گرفته است، مرادش تخصیص است... خداوند سبحان و بزرگوار داناتر از همگان است»... سخن ابن کثیر به پایان آمد.



بعد از آن، مرحلۀ کاملی بیان می‌گردد در بارۀ سرشت کفر و سرشت ایمان، و از قضا و قدر یزدان در این که در هر آبادی و ناحیه‌ای بزهکارانی را بزرگ آنجاها می‌گرداند تا به حیله‌گری و نیرنگبازی در آنجاها بپردازند، و در بارۀ تکبّری صحبت به میان می‌آید که در درونهای چنین بزرگان بزهکاری در گشت و گذار است و ایشان را از اسلام باز می‌دارد... سپس این مرحله با تصویر زیبای راستینی از حالت ایمانی که یزدان سینه‌های برخی از مردمان را به روی آن می‌گشاید، و از حالت کفری که یزدان سینه‌های بعضی از انسانها را با آن تنگ و گرفته و اندوهگین می‌گرداند، پایان می‌پذیرد... آن گاه سراسر این مرحله با موضوع تحریم و تحلیل ذبیحه‌ها پیوند پیدا می‌کند، پیوندی بسان پیوند شاخه‌های فراگیر با تنۀ اصلی درخت گشن. این بخش می‌رساند که این شاخه‌ها چه اندازه مهمّ هستند و چه اندازه با اصل تنۀ بزرگ پیوند دارند:

﴿ أَوَ مَنْ كٰانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنٰاهُ، وَجَعَلْنٰا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي ٱلنّٰاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي ٱلظُّلُمٰاتِ لَيْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا؟ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكٰافِرِينَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ. وَكَذٰلِكَ جَعَلْنٰا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكٰابِرَ مُجْرِمِيهٰا لِيَمْكُرُوا فِيهٰا، وَ مٰا يَمْكُرُونَ إِلاّٰ بِأَنْفُسِهِمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ. وَ إِذٰا جٰاءَتْهُمْ آيَةٌ قٰالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ حَتّٰى نُؤْتىٰ مِثْلَ مٰا أُوتِيَ رُسُلُ اللهِ. اَللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ. سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغٰارٌ عِنْدَ اللهِ وَ عَذٰابٌ شَدِيدٌ بِمٰا كٰانُوا يَمْكُرُونَ. فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ، وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمٰا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمٰاءِ، كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللهُ ٱلرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ ﴾.

آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری (از منارۀ ایمان) فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می‌رود (و چشم او را روشنائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) مانند کسی است که به مَثَل گوئی در تاریکیها فرو رفته است (و توده‌های انباشتۀ ظلمتکدۀ کفر او را در خود بلعیده است و شبح بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکانی از او بر جای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید. همان گونه (که خداوند ایمان را در دل ایمانداران آراسته است، کفر و ضلال را در دل ناباوران پیراسته است و) اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است. همان گونه (که در مکّه سردمداران آنجا را فاسقان و گناه پیشگان تشکیل می‌دادند. همیشه هم) در هر شهری (که تا اندازه‌ای بزرگ و پرجمعیّت باشد) سردمداران آنجا را از بزهکاران فراهم می‌سازیم تا در آنجا به نیرنگ پردازند (و عاقبت وسیلۀ خرابی شهر و انحراف مردمان را

فراهم سازند. همه باید بدانند که) اینان به جز به خویشتن نیرنگ نمی‌زنند ولی خودشان نمی‌دانند (که سرمایه‌های وجود خود، اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را به جای صرف سعادت، صرف شقاوت می‌کنند. این سردمداران به مردمان حسادت می‌ورزند در این که دانش و نبوّت و هدایتی را خدا بدیشان عطاء کند. و لذا) هنگامی که دلیل و برهان روشنی برای اینان می‌آید (و وحی آسمانی بدیشان می‌رسد) می‌گویند: (حقّ را) باور نمی‌داریم مگر این که آنچه به پیغمبران خدا داده شده است به ما نیز داده شود (و همچون ایشان به ما وحی شود). خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد. از سوی خدا هر چه زودتر خواری و رسوائی (در دنیا) نصیب کسانی می‌گردد که بزهکاری پیش می‌گیرند، و عذاب سختی (در آخرت) به سبب نیرنگی که می‌ورزند بهرهٔ ایشان می‌شود. آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را (با پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذیرش) اسلام می‌سازد، و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه‌اش را بگونه‌ای تنگ می‌سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند (و به سبب رقیق شدن هوا و کمبود اکسیژن، تنفّس کردن هر لحظه مشکل و مشکل‌تر می‌شود. کافر لجوج نیز با پیروی از تقالید پوسیده، هر دم بیش از پیش از هدایت آسمانی دورتر و کینه‌اش نسبت به حقّ و حقیقت بیشتر و پذیرش اسلام برای وی دشوارتر می‌شود). بدین منوال خداوند عذاب را بهرهٔ کسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند.

این آیه‌ها در به تصویر کشیدن سرشت هدایت و سرشت ایمان، تعبیر اصلی راستینی از حقیقتِ واقعیّت دارند. تشبیه و مجازی که در آنها است تنها برای مجسّم کردن این حقیقت در شکل الهامگرانهٔ مؤثّر است و بس. امّا اصل عبارت بیانگر حقیقت است. نوع حقیقتی که این آیه‌ها از آن تعبیر می‌کنند مقتضی چنین نواها و آهنگهای تصویر بخشی است. بلی حقیقت است، امّا حقیقت روحی و فکری. حقیقتی که با تجربه و آزمون چشیده می‌شود، و عبارات نمی‌توانند مزهٔ تجربه و آزمون را پیش چشم دارند و چنانکه باید بنمایند. مزهٔ این حقیقت را کسی درک می‌کند که خودش عملاً آن را چشیده باشد.

این عقیده، زندگی پس از مرگ را در دل پدیدار می‌سازد، و در دل پس از تاریکیها نور را پرتو انداز می‌کند. زندگیی که دل با آن هر چیزی را می‌چشد، و هر چیزی را به تصویر می‌کشد، و با حسّ دیگری که پیش از این زندگی با آن آشنا نبوده است اندازه و ارزش هر چیزی را فهم و درک می‌کند... نوری که هر چیزی در برابر پرتوهای آن و در گسترهٔ بُردِ آن تازه و دلربا می‌نماید، به گونه‌ای تازه و دلربا که پیش از آن هرگز این چنین تازه و دلربا برای آن دل جلوه‌گر نیامده است، دلی که ایمان آن را منوّر و روشن نموده باشد.

این تجربه و آزمون را نیز واژگان نمی‌توانند بیان دارند و چنانکه باید به انسان بفهمانند. تنها کسی با آن آشنا می‌گردد که خود آن را چشیده باشد و مزه کرده باشد. عبارت قرآنی نیرومندترین عبارتی است که حقیقت این تجربه و آزمون را در لابلای خود برمی‌دارد و زمزمهٔ آن را به گوش جان می‌خواند و به ژرفای دل می‌رساند. چرا که عبارت نیرومند قرآنی آن تجربه و آزمون را با رنگها و منظره‌هائی از جنس و طبیعت ویژهٔ خود به تصویر می‌زند.

کفر گسیختن از زندگی حقیقی ازلی ابدی است... زندگیی که نیستی نمی‌پذیرد و به دل زمین فرو نمی‌رود و پنهان نمی‌شود... پس کفر مرگ است ... کفر کناره‌گیری از نیروی کارآی مؤثّر در سراسر گسترهٔ هستی است ... پس کفر مرگ است ... کفر فرسودن و پوسیدن دستگاه‌های گیرنده و فرستندهٔ فطری است ... لذا کفر مرگ است ... ولی ایمان تماس پیدا کردن و یاری طلبیدن و پاسخ گفتن است ... لذا ایمان زندگی است ... قطعاً کفر پرده‌ای است که روح را از نگرش و

آگاهی باز می‌دارد... پس کفر تاریکی و ظلمت است... مُهری بر اندامها و احساسها است... لذا کفر تاریکی و ظلمت است... کفر ظلمت و تاریکی است. سرگردانی و ویلانی در بیابان برهوت است. لولیدن و پرسه زدن در گمراهی و ضلالت است ... کفر ظلمت و تاریکی است ...

ایمان چشم بازکردن و دریچهٔ دل گشودن و نگریستن و دیدن است. ایمان فهمیدن و پایداری کردن است ... پس ایمان نور است با همهٔ ارکان و اصولی که نور دارد.

کفر در خود فرو رفتن و عقبگرد کردن و عقب ماندگی است... کفر به تنگنا افتادن است... کفر گریز از راه سادهٔ سرشتی است... کفر سختی و دشواری است... کفر ناامید شدن و بی‌بهره ماندن از آرمیدن و آرامش پیدا کردن در کنف پُر امن و امان الهی است... کفر پریشانی درون و ناآرامی بیرون است. کفر اضطراب و نگرانی و پریشانی است.

ایمان سعهٔ صدر پیدا کردن و آسوده خاطر شدن و به اطمینان و آسودگی رسیدن و در زیر سایهٔ فراخ آرمیدن است.

کافر چیست؟ بوتهٔ سرگشته‌ای است که از زمین گسیخته و کنده شده است و هیچگونه پیوندی با خاک این هستی ندارد و هیچگونه ریشه‌ای از آن در خاکِ وجود ندویده است و فرو نرفته است. کافر کسی است که رابطه‌اش با آفریدگار هستی گسیخته است. او گسیخته از هستی است. او را با هستی پیوند نمی‌دهد مگر پیوندهای ناچیزی که برجوشیده از وجود فردی و محدود است. در تنگ‌ترین حدود و ثغور و گوشه و کنار قرار دارد، حدود و ثغور و گوشه و کناری که چهارپایان در آنجاها بسر می‌برند. در مرزهای محسوسات زندگی می‌کند. در مرزهائی، زندگی را سپری می‌کند که با حواسّ از این وجود درک و فهم شود و بس.

پیوند با یزدان، و پیوند در راه یزدان، فرد فناپذیر را به ازل قدیم و به ابد جاوید می‌پیوندد. گذشته از این، او را به جهان حادث و حیات ظاهر پیوند می‌دهد... علاوه بر این هم، او را به کاروان ایمان و ملّت یگانه‌ای می‌پیوندد که از دیر باز در گذر زمان در حرکت است، و ریشه در روزگاران دارد، و ناگسیخته در چرخش زمان است، و زنگ این کاروان در طول روزگاران به گوش جان رسیده است و زنجیرهٔ آن ناگسیخته است. شخص مؤمن در کاروان ایمان حرکت می‌کند و در روابط غنی است، و در خویشاوندیها غنی است. او همگام با «هستی» است و به سبب داشتن چنین یاری بی‌نیاز است، هستی و وجودی که پر و طولانی و روشن است، و با عمر محدود شخص او از حرکت باز نمی‌ایستد و لحظه‌ای توقّف نمی‌کند.

وقتی که انسان این نور را در دل خود می‌یابد، حقائق این آئین برای وی به صورت شگفتی جلوه‌گر می‌آید، و برنامهٔ آن در عمل و حرکت به گونهٔ عجیبی پدیدار می‌گردد... صحنهٔ زیبا و دلربائی است، صحنه‌ای که انسان آن را در دل خود می‌یابد، هنگامی که این نور را در دل خود می‌یابد... صحنهٔ هماهنگی فراگیر شگفتی که در سرشت این آئین و حقائق آن نهفته است. صحنهٔ کامل زیبای دقیقی در برنامهٔ کار و راه آن است. این آئین تنها مجموعه‌ای از اعتقادات و عبادات و قوانین و رهنمودها نیست و بس. بلکه «نقشهٔ» یگانهٔ تو در توی آمیزهٔ هماهنگی است... لبریز از عشق و محبّت است. همچون زنده‌ای به نظر می‌رسد که با فطرت هم‌آوا می‌گردد و فطرت با آن هم‌آوا می‌شود در انس و الفت ژرفی، و در دوستی و رفاقت استواری، و در محبّت و مودّت بس مهربانانه‌ای.

وقتی که انسان این نور را در دل خود می‌یابد، حقائق وجود، حقائق حیات، حقائق مردمان، و حقائقی که در گسترهٔ هستی و در جهان انسانها رخ می‌دهد، برای او جلوه‌گر می‌آید... این حقائق برای او در صحنهٔ زیبا و دلربا و مات و مبهوت کننده‌ای در مقابل دیدگانش جلوه‌گر می‌آید. صحنهٔ سنّت و قانون دقیقی که مقدّمات و نتائج آن در نظم و نظام محکم و استواری پیاپی

می‌گردد، ولی هر چه هست سرشتی و ساده است... صحنهٔ مشیّت توانائی است که در فراسوی سنّت و قانون جاری در پیکرهٔ وجود قرار دارد و سنّت و قانون را به پیش می‌راند تا کارگر و کارآ شود و عمل کند. مشیّت توانائی که آزاد است و از هر سو سنّت و قانون را احاطه کرده است... صحنهٔ مردمان و حوادث است. مردمان در دائرهٔ قوانین قرار دارند، و قوانین نیز در همین دائره قرار گرفته‌اند.

وقتی که انسان این نور را در دل خود می‌یابد، روشنی و وضوح را در هر کاری و در هر چیزی و در هر رخدادی می‌یابد. روشنی و وضوح را در ذات خود و در خاطره‌ها و اندیشه‌ها و نقشه‌ها و راه‌ها و روشهای خود می‌یابد. روشنی و وضوح را در همه چیز پیرامون خود می‌یابد، چه سنّت و قانون نافذ یزدان باشد، و چه کارهای مردمان و اندیشه‌ها و نقشه‌های پنهان و آشکار ایشان باشد. تفسیر و تعبیر حوادث و تاریخ را در نفس و عقل خود، و در جهان واقع پیرامون خویش می‌بیند و می‌یابد، انگار آن را از روی کتابی می‌خواند.

هنگامی که انسان این نور را در دل خود می‌یابد، روشنی و روشنائی را در اندیشه‌ها و احساسات و سیماهای خود می‌یابد، و آسایش را در دل و حال و مآل خود می‌یابد، و خوشی و آسودگی می‌بیند در پرداختن به کارها و فراغت از کارها، و در روی آوردن حوادث و پشت کردن رخدادها، و اطمینان و اعتماد و یقین را در هر حالتی و در هر زمانی می‌یابد.

تعبیر نادر قرآنی، این چنین حقیقتی را با آهنگها و نواهای الهامگرانهٔ خود به تصویر می‌کشد:

﴿أَوَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ، وَجَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشي بِهِ فِي النّاسِ، كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها؟ ﴾.

آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری (از منارهٔ ایمان) فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می‌رود (و چشم او را روشنائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) مانند کسی است که به مَثَل گوئی در تاریکیها فرو رفته است (و توده‌های انباشتهٔ ظلمتکدهٔ کفر او را در خود بلعیده است و شبح بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکانی از او بر جای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید.

مسلمانان پیش از این آئین این چنین بودند. پیش از آن که ایمان به ارواحشان دمیده شود و ارواحشان را زنده گرداند، و این نیروی سترگ سرزندگی و جنبش و والانگری و آگاهی را در آنها آزاد سازد... دلهایشان مرده بود. ارواحشان تاریک بود... امّا بعد از آن که آب ایمان بر دلهایشان پاشیده می‌شود، به جنبش می‌افتد و تکان می‌خورد. ناگهان نور در ارواحشان می‌درخشد و جانهایشان روشن می‌شود. نور از جانهایشان سر ریز می‌کند و همه جا را تابان و رخشان می‌سازد. ارواح آنان در پرتو نور در میان مردمان روان می‌گردد و گام برمی‌دارد و سرگشتگان را رهنمود می‌کند، گریزندگان و رمندگان را درمی‌یابد و برمی‌گرداند، ترسویان را اطمینان می‌بخشد و ایمن می‌نماید، بندگان را آزاد می‌سازد، نشانه‌های راه را برای انسانها نمودار می‌گرداند، و در زمین تولّد دوبارهٔ انسان را اعلان می‌کند. تولّد دوبارهٔ انسان آزادهٔ آگاه و روشنی که خویشتن را از بندگی بندگان رها می‌سازد و تنها به بندگی یزدان می‌پردازد.

آیا کسی که خداوند به جان او حیات دمیده است، و دل او را غرق نور کرده است، همسان کسی است که در تاریکیها گرفتار باشد و راه خروج از آن تاریکیها را نداشته باشد؟ جهان این دو نفر کاملاً جدای از یکدیگر است و میان آنان فاصلهٔ بسیاری است. آخر این چه کسی است که خویشتن را به میان تاریکیها بیندازد، در حالی که پیرامون او نور در تلألؤ بوده و در کنار او نور بدرخشد؟

﴿كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرِينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

همان گونه (که خداوند ایمان را در دل ایمانداران

آراسته است، کفر و ضلال را در دل ناباوران پیراسته است و) اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است.

راز، این است و رمز کار در این ... آرایش کفر و تاریکی و مرگ در میان است! چیزی که این آرایش را از اوّل پدیدار می‌سازد مشیّت یزدان است. مشیّتی که در فطرت این پدیدهٔ انسان نام، استعداد دو گانهٔ عشق نور و عشق تاریکی را به ودیعت نهاده است. او را با گزینش تاریکی یا گزینش نور می‌آزماید. هر وقت تاریکی را برگزیند، مشیّت الهی آن را در نظرش می‌آراید، و او در گمراهی پافشاری می‌کند تا بدانجا که از تاریکی بیرون نمی‌رود و به سوی نور برنمی‌گردد. گذشته از این، شیاطین آدمی و پری وجود دارد و گروهی از آنها سخنان فریبندهٔ بی‌اساس را نهانی به گروه دیگری پیام می‌دهند تا ایشان را با یاوه‌سرائیهای رنگین و وسوسه‌های دروغین بفریبند. برای کافران نیز اعمالشان را می‌آرایند... دلی که از حیات و ایمان و نور می‌گسلد، در تاریکی به وسوسه گوش فرا می‌دهد، و در این انبوه تاریکی نه می‌بیند و نه احساس می‌کند و نه هدایت را از ضلالت باز می‌شناسد... بدین منوال آراسته می‌گردد و زینت داده می‌شود کارهای کافران برای خودشان.

با همین شیوه، و به خاطر همین اسباب و علل، و برای همین قاعده، یزدان متعال در هر شهر و ناحیه‌ای بزهکاران را بزرگان آنجا می‌گرداند تا به مکر و حیله بپردازند و به نیرنگ بنشینند... تا بدین وسیله امتحان صورت پذیرد، و قضا و قدر اجراء گردد، و حکمت تحقّق یابد، و هر کسی راهی را در پیش گیرد که برای آن آماده و آفریده شده است، و هر کسی در پایان گشت و گذار کیفر و پاداش خود را دریافت دارد:

﴿ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكٰابِرَ مُجْرِمِيهٰا لِيَمْكُرُوا فِيهٰا، وَ مٰا يَمْكُرُونَ إِلاّٰ بِأَنْفُسِهِمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ ﴾.

همان گونه (که سردمداران مکّه را فاسقان و گناه پیشگان تشکیل می‌دادند، همیشه هم) در هر شهری (که تا اندازه‌ای بزرگ و پرجمعیّت باشد) سردمداران آنجا را از بزهکاران فراهم می‌سازیم تا در آنجا به نیرنگ پردازند (و عاقبت وسیلهٔ خرابی شهر و انحراف مردمان را فراهم سازند. همه باید بدانند که) اینان به جز به خویشتن نیرنگ نمی‌زنند ولی خودشان نمی‌دانند (که سرمایه‌های وجود خود، اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را به جای صرف سعادت، صرف شقاوت می‌کنند.

این سنّت جاری و ساری یزدان است که در هر قریه‌ای - یعنی شهر بزرگی و مرکزی و پایتختی - گروهی از بزرگان بزهکار، ریاست را به دست گیرند و به مقابله پردازند، و موقعیّت دشمنانگی با دین خدا را برگزینند و به دشمنی بنشینند. این هم بدان خاطر است که آئین یزدان کار را می‌آغازد با بر کناری این بزهکاران از سمت سلطه و قدرتی که با آن بر مردمان گردن می‌افرازند. ربوبیّتی را از آنان باز پس می‌گیرد که با آن دیگران را به بندگی می‌کشانند و به پرستش خود می‌خوانند. حاکمیّتی را از ایشان سلب می‌گرداند که مردمان را با آن خوار و ذلیل می‌کنند و گردن کج و گوش به فرمان خویشتن می‌نمایند... دین خدا همهٔ اینها را از ایشان بازپس می‌گیرد و به خدای یگانه برمی‌گرداند، خدائی که پروردگار مردمان، و شاه مردمان، و معبود مردمان است.

این سنّت و قانون اصیل فطرت است که یزدان پیغمبران خود را همراه با حقّ و حقیقت ارسال فرماید. به همراه حقّ و حقیقتی که مدّعیان الوهیّت و ربوبیّت را از الوهیّت و ربوبیّت بر کنار می‌سازد. مدّعیان الوهیّت و ربوبیّت هم آشکارا به دشمنی با دین یزدان و پیغمبران او می‌پردازند، و در شهرهای بزرگ و مراکز و پایتختها به حیله و نیرنگ می‌نشینند و بساط توطئه‌ها می‌چینند. گروهی از آنان سخنان فریبندهٔ بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌دهند تا ایشان را با یاوه سرائیهای رنگین و وسوسه‌های دروغین بفریبند. با شیاطین جنّ

برای مبارزهٔ با حقّ و هدایت، و برای پخش بطالت و ضلالت، و برای تحقیر مردمان با چنین مکر و حیله و نیرنگ ظاهر و باطن، همکاری می‌کنند.

این سنّت و قانون جاری و ساری است. و این پیکار حتمی و قطعی است. پیکاری است که بر سر مسألهٔ دشمنانگی کامل قاعدهٔ نخستین آئین یزدان -که برگرداندن حاکمیّت کلّاً به یزدان است - با آزهای بزهکاران در شهرهای بزرگ و مراکز و پایتختها، آتش آن پیکار شعله‌ور می‌شود و فروزان می‌ماند. بلکه بهتر است بگوئیم: پیکار آئین یزدان در اصل با خود وجود ایشان است.

پیکاری است که پیغمبر ﷺ را گریزی و گزیری از آن نیست. باید بدین پیکار وارد شود. او نمی‌تواند از این پیکار دوری و کناره‌گیری کند. کسانی هم که به پیغمبر ﷺ ایمان دارند نیز گریزی و گزیری از شرکت در چنین جنگی و رزمی ندارند. باید بدان وارد شوند و تا آخر آن به پیش روند... خداوند سبحان دوستان خود را اطمینان می‌دهد که مکر و کید و حیله و نیرنگ بزهکاران - هر اندازه هم ستبر و دراز و سترگ و بزرگ باشد - در نهایت جز گریبانگیر خودشان نمی‌گردد. مسلمانان به تنهائی به جنگ نمی‌پردازند و به پهنهٔ کارزار وارد نمی‌گردند. بلکه یزدان خداوندگار ایشان نیز همراه با آنان است و او ایشان را بس است. ایزد متعال مکر و کید نیرنگبازان را به خودشان برمی‌گرداند:

﴿ وَ مٰا یَمْکُرُونَ إِلاّٰ بِأَنْفُسِهِمْ وَ مٰا یَشْعُرُونَ ﴾.

اینان جز به خویشتن نیرنگ نمی‌زنند، ولی خودشان نمی‌دانند.

پس مؤمنان خاطر جمع باشند و آسوده بغنوند.

آن گاه روند قرآنی پرده از سرشت تکبّر موجود در اندرون دشمنان یزدان و آئین خداوند منّان برمی‌دارد. تکبّری که دشمنان خدا و دین خدا را از پذیرش اسلام بازمی‌دارد، از ترس این که نکند آنان همچون سایر بندگان، بندگان ایزد متعال گردند! آخر آنان برای خویشتن معتقد به امتیاز ذاتی و شخصی هستند، امتیازی که در میان پیروانشان ویژگی ایشان را نگاه می‌دارد. آنان خویشتن را بالاتر از این می‌دانند که به پیغمبر ﷺ ایمان بیاورند و تسلیم فرمان او شوند، در حالی که عادت گرفته‌اند این که در مقام ربوبیّت پیروان خود باشند و برای ایشان قانونگذاری کنند و خطّ و نشان بکشند، و ایشان هم قانون و خطّ ونشان آنان را بپذیرند. همچنین خوی گرفته‌اند بدیشان دستور دهند و به فرمانشان بیایند و بروند و بلند شوند و بنشینند و در برابر دستورشان کرنش برند... بدین خاطر است که این بزهکاران متکبّر سخن زشت و نابخردانهٔ خود را می‌گویند: باور نمی‌داریم مگر این که همانند آنچه به پیغمبران خدا داده شده است به ما نیز داده شود:

﴿ وَ إِذٰا جٰاءَتْهُمْ آیَةٌ قٰالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ حَتّٰی نُؤْتیٰ مِثْلَ مٰا أُوتِیَ رُسُلُ اللّٰهِ ﴾.

این سردمداران به مردمان حسادت می‌ورزند در این که دانش و نبوّت و هدایتی را خدا بدیشان عطاء کند. و لذا) هنگامی که دلیل و برهان روشنی برای اینان می‌آید (و وحی آسمانی بدیشان می‌رسد) می‌گویند: (حقّ را) باور نمی‌داریم مگر این که آنچه به پیغمبران خدا داده شده است به ما نیز داده شود (و همچون ایشان به ما وحی شود).

ولید پسر مغیره گفت: اگر نبوّت حقّ بود، من از تو بدان سزاوارتر بودم، زیرا سنّ من از تو بیشتر است، و دارائی من از دارائی تو فراوان‌تر است. ابوجهل گفت: به خدا سوگند هرگز او را نمی‌پسندیم و هرگز از او پیروی نمی‌کنیم، مگر این که وحی برای ما بیاید همان گونه که وحی برای او می‌آید!

روشن است خود بزرگ بینی و تکبّری که دارند، و ویژگی و خصوصیّتی که بزرگان در میان پیروان خود بدان خوی گرفته‌اند، و نخستین چیزی که نمایانگر این ویژگی و خصوصیّت است، فرمان دادن آنان و اطاعت و فرمانبرداری پیروان است... روشن است این کار یکی از اسباب و علل آراستن کفر در درونشان، و ایستادگی

کینه توزانهٔ ایشان در برابر پیغمبران و آئین یزدان است. یزدان جهان گفتار زشت نابخردانهٔ ایشان را پاسخ می‌گوید. نخست با بیان این که گزینش پیغمبران برای رسالت، واگذار است به دانش فراگیر یزدان از حال کسی که برای این کار بزرگ جهانی سزاوار است ... بعد از آن ایشان را با تهدید و تحقیر بیم می‌دهد و از فرجام کار و عاقبت سرنوشت می‌ترساند:

﴿ وَ اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ. سَيُصيبُ الَّذينَ أَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اللهِ وَ عَذابٌ شَديدٌ بِما كانُوا يَمْكُرُونَ ﴾.

خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد. از سوی خدا هر چه زودتر خواری و رسوائی (در دنیا) نصیب کسانی می‌گردد که بزهکاری پیش می‌گیرند، و عذاب سختی (در آخرت) به سبب نیرنگی که می‌ورزند بهرهٔ ایشان می‌شود.

رسالت کار بزرگ و مهمّی است. یک کار جهانی است. در این کار، ارادهٔ ازلی ابدی با حرکت و جنبش بنده‌ای از بندگان تماس پیدا می‌کند. در آن، فرشتگان جهان بالا با انسانهای جهان محدود تماس می‌گیرند. در آن، آسمان با زمین، و دنیا با آخرت تماس حاصل می‌کند. در آن، حقّ کلّی جلوه‌گر می‌آید، هم در دل یک انسان، و هم در واقعیّت برخی از مردمان، و هم در یک حرکت تاریخی... در رسالت آسمانی، هستی بشری از خود می‌گذرد تا خالصانه یکسره از آن خدا گردد. نه تنها در خلوص نیّت و نه تنها در عمل از آنِ خدا باشد، بلکه جائی که این کار بزرگ و سترگ در آن جایگزین می‌شود، یعنی خانهٔ دل نیز باید خالصانه بدو تحویل گردد. شخص پیغمبر ﷺ با این حقّ و سرچشمه‌ای که این از آن برمی‌جوشد، تماس مستقیم کاملی پیدا می‌کند. رسالت آسمانی چنین تماسی نمی‌گیرد مگر با کسی که عنصر ذاتی او شایان دریافت مستقیم کامل و بدون موانع و عوائقی باشد.

یزدان یگانهٔ سبحان خودش می‌داند که امانت رسالت خویش را در کجا می‌گذارد، و چه عنصر پاکی را برای آن برمی‌گزینند. عنصر والائی که از میان هزاران میلیون انتخاب می‌گردد و نمایندگی پیدا می‌کند و بدو گفته می‌شود: تو نمایندهٔ این کار سترگ و بزرگ و مهمّ و عظیم هستی.

کسانی که به مقام رسالت آسمانی چشم می‌دوزند، یا درخواست می‌کنند که بدیشان همان چیزی داده شود که به پیغمبر ﷺ عطاء شده است، آنان پیش از هر چیز دارای سرشتی هستند که اصلاً شایستگی این کار را ندارند. آنان وجود خود را محور جهان هستی می‌دانند! امّا پیغمبران از سرشت دیگری هستند، سرشت کسانی که رسالت آسمانی را فرمانبردارانه دریافت می‌دارند، و خویشتنِ خویش را فدای آن می‌سازند، و ذات خود را در آن فراموش می‌گردانند، و بدون هیچگونه انتظار و چشم به رسالت دوختنی، خلعت رسالت بدیشان داده می‌شود و این جامه بر اندامهایشان چست می‌گردد:

﴿ وَ ما كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقىٰ إِلَيْكَ الْكِتابُ، إِلاّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ ﴾.

تو این امید را نداشتی که کتاب (بزرگ قرآن) برای تو فرستاده شود، لیکن رحمت پروردگارت چنین ایجاب کرد (و خواست با ارسال قرآن برای خاتم پیغمبران، این مسؤولیّت سنگین را به تو سپارد). (قصص / ۸۶)

گذشته از این، آنان که چنین انتظاری دارند و چنین می‌گویند نادانانی بیش نیستند. آنان نمی‌دانند این کار رسالت، چه اندازه بزرگ و مهمّ و هراس‌انگیز است. ایشان نمی‌دانند که این یزدان یگانه است و بس که در پرتو دانش خود مقدّر می‌فرماید چه کسی شایان این امر خطیر است و باید برگزیده شود... به همین خاطر است که این پاسخ قاطعانه بدیشان داده می‌شود:

﴿ اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ ﴾.

خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.

خداوند رسالت خود را در جائی به امانت می‌نهد که خود می‌داند. او بهترین بندگان و مخلص‌ترین مردمان

را برای رسالت برگزیده است و خلعت نبوّت را به تن او چست کرده است. ایزد متعال پیغمبران را از میان برگزیدگان مخلص انتخاب فرموده است و کاروان بزرگوار انبیاء را از آغاز جهان به حرکت درآورده است تا به محمّد ﷺ بهترین آفریدگان یزدان و خاتم پیغمبران رسیده است.

آن گاه یزدان جهان چنین نادانانی را به حقارت و رسوائی بیم می‌دهد، و از عذاب شدید خوار کننده‌ای می‌ترساند:

﴿ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴾.

از سوی خدا هر چه زودتر خواری و رسوائی (در دنیا) نصیب کسانی می‌گردد که بزهکاری پیش می‌گیرند، و عذاب سختی (در آخرت) به سبب نیرنگی که می‌ورزند بهرهٔ ایشان می‌شود.

این خواری و رسوائیی که از سوی خدا بدانان می‌رسد در برابر بزرگی و والائیی است که در پیش پیروان خود می‌جستند، و در مقابل این است که آنان خویشتن را بزرگتر از آن می‌دیدند که از حقّ و حقیقت پیروی کنند. همچنین این خواری و رسوائی نتیجهٔ انتظار کشیدن و چشم دوختن به مقام پیغمبران یزدان است... عذاب سخت هم در برابر مکر و کید سخت و شدید ایشان، و دشمنانگی آنان با پیغمبران و اذیت و آزار رساندن و شکنجه دادن مؤمنان است.

بعد از آن، این گشت و گذار پایان داده می‌شود با به تصویر کشیدن حالت هدایت و حالت ایمان در داخل دلها و درونها:

﴿ فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ. وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ... كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾.

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را (با پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذیرش) اسلام می‌سازد، و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه‌اش را بگونه‌ای تنگ می‌سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند (و به سبب رقیق شدن هوا و کمبود اکسیژن، تنفّس کردن هر لحظه مشکل و مشکل‌تر می‌شود. کافر لجوج نیز با پیروی از تقالید پوسیده، هر دم بیش از پیش از هدایت آسمانی دورتر و کینه‌اش نسبت به حقّ و حقیقت بیشتر و پذیرش اسلام برای وی دشوارتر می‌شود). بدین منوال خداوند عذاب را بهرهٔ کسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند.

یزدان جهان اگر هدایت را برای کسی مقدّر بفرماید - برابر سنّت جاری و ساری خود در هدایت کسی که به هدایت رغبت ورزد و به اندازهٔ اختیاری که برای امتحان بدو داده شده است رو به سوی هدایت کند - «خداوند سینه‌اش را گشاده برای اسلام می‌سازد» و سینه‌اش فراخ می‌شود و سهل و ساده پذیرای هدایت می‌گردد، و با آن می‌آمیزد و ترکیب می‌شود، و در کنار آن می‌آرامد، و با آن جان تازه‌ای می‌گیرد و انس می‌یابد و آسوده خاطر می‌شود.

یزدان جهان اگر ضلالت را برای کسی مقدّر بفرماید - برابر سنّت جاری و ساری خود در ضلالت کسی که از هدایت بگریزد و دریچهٔ فطرت خود را بر روی هدایت ببندد - «خداوند سینه‌اش را به گونه‌ای تنگ می‌گرداند که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند»... این چنین کسی دریچهٔ فطرتش بسته است و بر چشمانش پرده‌ای کشیده شده است. این است که در پذیرش هدایت دچار سختی و رنج می‌شود و «گوئی به سوی آسمان بالا می‌رود»... این یک حالت روحی و درونی است که با یک حالت محسوس و بیرونی نموده شده است. افسردگی درون و غم دل، و سختی و دشواری رنج‌آور و کمرشکن، با صعود به آسمان نموده شده است. خود ساختار واژهٔ «يَصَّعَّدُ» - همان گونه که در قرائت حفص آمده است - بیانگر این دشواری و دلتنگی و رنج بسیار است. طنین این واژه، این مفاهیم را به تصویر می‌زند. صحنهٔ برجسته با حالت واقعه، و با تعبیر

واژگانی در یک صدا، هماهنگ می‌گردد.(۱)

با این پیرو مناسب، صحنه پایان می‌گیرد:

﴿كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ﴾.

این چنین خداوند عذاب را بهرهٔ کسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند.

این چنین ... همچون این چیزی که قضا و قدر الهی انجام می‌دهد، از قبیل سعهٔ صدری که خداوند می‌خواهد هدایت در آن جای دهد، و سختی و زحمت و رنجی که یزدان می‌خواهد بهرهٔ کسی فرماید که گمراهی بهرهٔ او نماید... این چنین خداوند عذاب را دامنگیر کسانی می‌کند که ایمان نمی‌آورند.

از جملهٔ معانی «رِجْس» عذاب است. معنی دیگر آن گرفتار بلا شدن و به سختی دچار آمدن است ... هر دو معنی نشان دهندهٔ این چنین عذابی است در صحنه‌ای که کسی به عذاب گرفتار می‌شود و پیوسته دچار آن می‌آید و از آن رها و جدا نمی‌گردد... این مقصودی است که به ذهن می‌رسد. و چه بسا مقصود از این عذاب همان ظلّ، یعنی سایه است.(۲)



هنوز در درون، جای سخن از این فرمودهٔ خداوند بزرگوار است:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ. وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ. كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ﴾.

تصوّر حقیقتی که این آیه و آیاتی همسان این آیه در قرآن مجید مقرّر می‌فرمایند و مربوط می‌گردد به کنش و پیوند موجود میان مشیّت خداوند سبحان و میان رفتار و روند انسان، و میان هدایت و ضلالتی که بهرهٔ مردمان می‌گردد، و میان کیفر و پاداش و عذابی که بعد از آن بدیشان می‌رسد... اینها همه و همه نیازمند منطقهٔ دیگری از مناطق ادراک بشری است... منطقه‌ای که فراتر از منطقهٔ منطق ذهنی است. و فراتر از همهٔ جدالهائی است که در بارهٔ این مسأله درگرفته است، خواه در تاریخ اندیشهٔ اسلامی، بویژه بین معتزله و اهل سنّت و مرجئه، و خواه در تاریخ لاهوت و فلسفه. همهٔ مسائل و تعبیرات در این باره، نشاندار به نشان منطق ذهنی است.

تصوّر این حقیقت نیازمند استفاده از منطقهٔ دیگری از مناطق بشری است که فراتر از منطقهٔ منطق ذهنی باشد. همچنین تصوّر این حقیقت مقتضی همراهی و کنش با «واقعیّت عملی» است نه همراهی و کنش با «مسائل ذهنی». قرآن حقیقت عملی را در وجود آدمی و در گسترهٔ هستی به تصویر می‌زند. در این چنین حقیقتی پیدا است که مشیّت یزدان، و قضا و قدر ایزد سبحان، و اراده و عمل انسان، با یکدیگر تنیده است. آن هم در محیطی که منطق ذهنی بطور کلّی آن را درک و فهم نمی‌کند.

اگر گفته شده است: ارادهٔ یزدان انسان را قهراً و جبراً به سوی هدایت یا ضلالت می‌راند... این چنین نبوده و حقیقت عملی بیانگر چنین چیزی نیست... اگر گفته شده است: ارادهٔ انسان یکسره فرجام او را تعیین می‌کند و سرنوشت او را رقم می‌زند... این چنین هم نبوده و حقیقت عملی نیز بیانگر چنین چیزی نیست. حقیقت عملی فراهم می‌آید از آمیزهٔ نسبتهای دقیق ظاهری و محسوس، و عملکردهای لطیف غیبی و نامحسوس. آمیزه‌ای از آزادی مشیّت و سلطه و قدرت کارآی یزدان، و اختیار و عملکرد ارادی انسان. بدون این که میان این و آن کشمکش و برخوردی باشد و اختلاف و افتراقی پیش آید.

البتّه تصوّر حقیقت «عملی» چنان که هست امکان ندارد در محدودهٔ منطق ذهنی به تمام و کمال صورت پذیرد، و در شکل مسائل ذهنی و در داخل تعبیرات بشری از

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل: «التخییل الحسّی و التجسیم».

۲- که در سورهٔ واقعه آیهٔ ۴۳، و سوره مرسلات آیهٔ ۳۰ ذکری از آن رفته است. (مترجم)

آن، چنان که باید جای گیرد... نوع حقیقت است که برنامهٔ برداشت از حقیقت و شیوهٔ تعبیر از آن را مقرّر و مشخّص می‌دارد. برنامهٔ منطق ذهنی و مسائل جدلی نمی‌توانند حقیقت عملی را به تصویر زنند و سزاوار این کار هم نیستند.

تصوّر این چنین حقیقتی آن گونه که در جهان واقعی عملی است نیاز به چشش کاملی دارد، چشش کاملی که در پرتو تجربهٔ روحی و عقلی حاصل می‌گردد و دست می‌دهد... آن کسی که فطرت او به اسلام روی می‌آورد، در سینهٔ خود فراخی و گشایشی برای پذیرش اسلام می‌یابد... فراخی و گشایشی که سعهٔ صدر نام دارد و قطعاً ساختار ایزد دادار و عطاء آفریدگار است ... چه سعهٔ صدر پدیده‌ای است که جز در پرتو قضا و قدر الهی رخ نمی‌دهد. این خدا است که چنین پدیده‌ای را می‌آفریند و به مرحلهٔ ظهور می‌رساند... کسی که فطرت او رو به ضلالت می‌کند، در سینهٔ خود تنگی و گرفتگی و سختی خواهد یافت... این تنگی و گرفتگی و سختی هم قطعاً ساختار ایزد دادار است. چه این گرفتاری و دشواری هم پدیده است و عملاً رخ نمی‌دهد مگر در پرتو قضا و قدری که خدا آن را می‌آفریند و آن را جاری و ساری می‌سازد. انبساط و انقباض درون، هر دو از ارادهٔ یزدان در حقّ انسان پدیدار و نمودار می‌گردد... امّا این اراده، ارادهٔ قهر و جبر نیست. بلکه این اراده، اراده‌ای است که سنّت جاری و ساری را به وجود می‌آورد تا با اجراء چنین سنّتی این پدیدهٔ انسان نام را با این مقدار اراده و اختیاری که دارد امتحان کند و بیازماید. و قضا و قدر یزدان، ساری و جاری شود با ایجاد کردن و پدید آوردن چیزی که فرایند استفادهٔ انسان از این مقدار اراده و اختیاری است که در امر رو کردن و رهسپار شدن به سوی هدایت و ضلالت دارد.

هنگامی که یک مسألهٔ ذهنی را می‌خواهیم با یک مسألهٔ ذهنی دیگری حلّ و فصل کنیم، و زمانی که چنین مسائلی را به پایان می‌بریم، بدون این که دل و درون را و تجربهٔ واقعیّت بیرون را در حلّ آنها دخالت دهیم، هرگز ممکن نخواهد بود که تصوّر کاملی و صحیحی از این حقیقت حاصل آید... این امر در مجادلات اسلامی و همچنین در جدالهای غیراسلامی به وقوع پیوسته است و تجربه شده است.

به ناچار باید برنامهٔ دیگری، و چشش مستقیم و بدون واسطه‌ای برای دست یازیدن و پرداختن بدین حقیقت بزرگ باشد.



این موج خروشانی که بر سر و کول همدیگر می‌دوند، یکسره همچون پیروی بر مسألهٔ ذبیحه‌هائی است که از آنها سخن رفت. این با آن پیوند می‌یابد. همه بستهٔ واحدی در روند قرآنی هستند. بستهٔ واحدی در شعور و احساس هستند. بستهٔ واحدی در ساختار این آئین هستند. چه مسألهٔ ذبیحه‌ها مسألهٔ قانونگذاری است. و مسألهٔ قانونگذاری مسألهٔ حاکمیّت است. مسألهٔ حاکمیّت هم مسألهٔ ایمان است... بدین خاطر است سخن از ایمان بدین شیوه، در جای مربوط و مطلوب خود است.

آن گاه آخرین پیرو در این مقطع به میان می‌آید و با واپسین ابزار پیوند، این را بدان پیوست می‌دهد... زیرا این و آن راه راست یزدان است. بیرون رفتن از یکی از این دو تا بیرون رفتن از این راه راست است. و ماندگار ماندن بر آن دو تا، یعنی عقیده و شرع، ماندن بر راهی است که به بهشت، و به دوستی یزدان در حقّ بندگان ذاکر و عابد، منتهی می‌گردد:

﴿ وَ هٰذٰا صِراطُ رَبِّکَ مُسْتَقیماً. قَدْ فَصَّلْنَا الْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ. لَهُمْ دٰارُ السَّلاٰمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ، وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ ﴾.

این (مطلب که مددهای الهی شامل حال حقّ طلبان می‌گردد و عذاب الهی به سراغ دشمنان حقّ می‌رود، سنّت ثابت خدا است و بخشی از راستای) راه مستقیم

پروردگار تو است. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی و دلائل عقلانی) را برای کسانی تشریح کرده‌ایم و توضیح داده‌ایم که (دلی پذیرا و گوشی شنوا دارند و) پند می‌گیرند و اندرز می‌پذیرند. برای آنان (که پندپذیر و بیدارند) دارالسّلام است که (بهشت یزدان است و زدوده از آفات و بلایا بوده و غم و اندوه به ساحت آن راه ندارد و) از سوی پروردگارشان بدیشان تعلّق می‌گیرد، و خداوند به سبب کاری که (در دنیا) انجام می‌داده‌اند، سرپرست و یاور آنان است.

راه این است... راه پروردگارت... با این اضافهٔ اطمینان بخشی که الهامگر یقین و باور است و مژدهٔ فرجام را می‌دهد... این سنّت خدا در هدایت و ضلالت است. و آن شرع یزدان در تحلیل و تحریم است. هر دوی ایشان برابر معیار خدا یکسان و مساویند. هر دو تا تار و پودی در روند قرآن خدا هستند.

خداوند آیه‌های خویش را توضیح و تبیین فرموده است. ولیکن تنها کسانی که پند می‌گیرند و فراموش نمی‌کنند و غافل نمی‌شوند، از این توضیح و تبیین سود می‌برند و بهره‌مند می‌شوند و بس. چه دل با ایمان دلی است که به یاد خدا است و خدای را یاد می‌کند و غافل و بی‌خبر نمی‌ماند. دلی است باز و گشاده و فراخ. دل زنده‌ای است که پذیرا می‌گردد و پاسخ می‌گوید.

کسانی پند می‌گیرند و اندرز می‌شنوند، دارالسّلام یعنی بهشت یزدان متعلّق بدیشان است، سرای آرامش و آسایش و امن و امان ایزد سبحان... از سوی پروردگارشان تضمین شده است و هدر نمی‌رود... یزدان سرپرست و یاور و نگاهدار و حافظ ایشان است... این پاداش کارهائی است که می‌کرده‌اند... این پاداش پیروزی ایشان در امتحان است.

بار دیگر خود را در برابر حقیقت بزرگی از حقائق این عقیده می‌یابیم. آنجا که راه راست یزدان در حاکمیّت و شریعت مجسّم و جلوه‌گر می‌شود... این سرشت این آئین است، سرشتی که پروردگار جهانیان آن را مقرّر و مشخّص می‌دارد.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا
يَٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ قَدِ ٱسْتَكْثَرْتُم مِّنَ ٱلْإِنسِ ۖ وَقَالَ أَوْلِيَآؤُهُم
مِّنَ ٱلْإِنسِ رَبَّنَا ٱسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَآ أَجَلَنَا ٱلَّذِىٓ
أَجَّلْتَ لَنَا ۚ قَالَ ٱلنَّارُ مَثْوَىٰكُمْ خَٰلِدِينَ فِيهَآ إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ ۗ إِنَّ
رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۸﴾ وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّى بَعْضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعْضًۢا
بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿۱۲۹﴾ يَٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ
رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتِى وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَآءَ
يَوْمِكُمْ هَٰذَا ۚ قَالُوا۟ شَهِدْنَا عَلَىٰٓ أَنفُسِنَا ۖ وَغَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا
وَشَهِدُوا۟ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا۟ كَٰفِرِينَ ﴿۱۳۰﴾ ذَٰلِكَ
أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَٰفِلُونَ ﴿۱۳۱﴾
وَلِكُلٍّ دَرَجَٰتٌ مِّمَّا عَمِلُوا۟ ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا
يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۲﴾ وَرَبُّكَ ٱلْغَنِىُّ ذُو ٱلرَّحْمَةِ ۚ إِن يَشَأْ
يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنۢ بَعْدِكُم مَّا يَشَآءُ كَمَآ
أَنشَأَكُم مِّن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ ءَاخَرِينَ ﴿۱۳۳﴾ إِنَّ مَا
تُوعَدُونَ لَءَاتٍ ۖ وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿۱۳۴﴾ قُلْ يَٰقَوْمِ
ٱعْمَلُوا۟ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّى عَامِلٌ ۖ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
مَن تَكُونُ لَهُۥ عَٰقِبَةُ ٱلدَّارِ ۗ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ
﴿۱۳۵﴾

این بخش بطور کلّی، از درس گذشته جدا نیست. بلکه دنبالهٔ آن است. از جنس همان امواجی است که در آن پیاپی می‌آمد و پشت سر یکدیگر قرار می‌گرفت. این بخش از یک سو زنجیرهٔ سخن از فرجام کار شیاطین انسان و پری است که بعد از سخن از سرنوشت کسانی ذکر می‌شود که بر راستای راه راست ماندگار می‌مانند. از دیگر سو زنجیرهٔ سخن از مسألهٔ ایمان و کفر است که در این مکان سوره به مناسبت مسألهٔ حاکمیّت و قانونگذاری ذکر می‌گردد. همچنین مسألهٔ اخیر ربط داده می‌شود به حقائق اساسی و بنیادینی در عقیدهٔ اسلامی، از جمله به حقیقت پاداش و کیفر در آخرت،

پاداش و کیفر کارهائی که در دنیا انجام پذیرفته است. از پاداش و پادافره هم بعد از بیم دادن و مژده دادن سخن می‌رود. حقیقت دیگری که به میان می‌آید حقیقت سلطه و قدرت یزدان است. سلطه و قدرت یزدان می‌تواند شیاطین و پیروان و دوستان شیاطین را و جملگی انسانها را از میان بردارد و دیگران را جانشین و جایگزین ایشان گرداند. حقیقت دیگری که از آن سخن می‌رود، حقیقت ضعف انسانها همه در برابر عذاب و قهر الهی است. همهٔ این حقائق هم حقائق عقیدتی هستند و به هنگام بررسی و تحلیل و تحریم ذبیحه‌ها پیش از چنین حقائقی، از آنها سخن می‌رود. آن گاه حلقهٔ دیگری از زنجیرهٔ سخن در می‌رسد. در این حلقه سخن از نذر و نذور میوه‌ها و چهارپایان و فرزندان است. همچنین سخن می‌رود از آداب و رسوم جاهلیّت و جهان‌بینیهای جاهلیّت در بارهٔ این امور. صحبت از جملگی این مسائل به همدیگر می‌پیوندد، و این مسائل در جای طبیعی خود قرار می‌گیرند، جائی که این آئین برای آنها تعیین کرده است و آنها را در آن قرار داده است. آخر جملگی این مسائل، یکسان مسائل اعتقادی هستند و در میزان و معیار یزدان فرقی میان آنها نیست، میزان و معیاری که در کتاب ارزشمند خود گنجانده است و پابرجای داشته است.



در زنجیرهٔ سخن پیشین، از کسانی صحبت شد که یزدان جهان سینه‌های ایشان را برای پذیرش اسلام فراخ و گشاد می‌فرماید و سعهٔ صدر بدیشان عطاء می‌نماید. در نتیجه دلهایشان به یاد خدا می‌ماند و غافل نمی‌شود، و رهسپار دارالسّلام می‌گردند و در بهشت خدا می‌غنوند، و تحت ولایت و کفالت پروردگارشان قرار می‌گیرند... هم اینک صحنهٔ مقابل آن گشوده می‌گردد و در صحنهٔ دیگری بر پرده نمایش داده می‌شود، به شیوهٔ غالب قرآن در نمایش «صحنه‌های قیامت».[1] در اینجا شیاطین انسان و پری نموده می‌شوند. کسانی که زندگی را به سر برده‌اند. در دوران حیات خود گروهی سخنان یاوه و ناروا را برای گول زدن و فریب دادن و گمراه کردن، به گروه دیگری پیام داده‌اند، و دسته‌ای با پشتیبانی دستهٔ دیگری در برابر هر پیغمبری ایستاده‌اند و دشمنی ورزیده‌اند. برخی به برخی الهام کرده‌اند و پیام فرستاده‌اند که با مؤمنان بجنگند و با چیزی که شرع خدا برایشان حلال و حرام فرموده است برزمند... این بخش قرآنی آنان را در صحنهٔ برجستهٔ زنده‌ای نشان می‌دهد که سرشار از گفتگو و اعتراف و تنبیه و حکم و تعقیب است. از حیات لبریز است، حیاتی که صحنه‌های قیامت در قرآن پر از آن است:

﴿ وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمیعاً: یا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ! وَ قالَ أَوْلِیاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ: رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ، وَ بَلَغْنا أَجَلَنَا الَّذی أَجَّلْتَ لَنا! قالَ: النّارُ مَثْواکُمْ خالِدینَ فیها - إِلّا ما شاءَ اللهُ - إِنَّ رَبَّکَ حَکیمٌ عَلیمٌ... وَ کَذٰلِکَ نُوَلّی بَعْضَ الظّالِمینَ بَعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ... یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، أَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتی، وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هٰذا؟ قالُوا: شَهِدْنا عَلیٰ أَنْفُسِنا! وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا، وَ شَهِدُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرینَ ﴾.

(به یاد بیاور آن) روزی را که در آن همهٔ آنان را در کنار هم گرد می‌آوریم (و خطاب به گناهکاران می‌گوئیم:) ای گروه جنّیان شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید. (بدین هنگام با افسوس و دریغ) پیروان ایشان از میان انسانها (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم. (جنّیان با وسوسهٔ شیطانی بر ما ریاست کردند و از ما بهره گرفتند، و ما انسانها به وسوسهٔ ایشان دچار شهوات و لذّات زودگذر شدیم، تا آنگاه که مدّت معلوم زندگی را سپری کردیم) و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معیّن و مقدّر فرموده بودی. (هم اینک با کوله‌باری از کفر و ضلال در پیشگاه ذوالجلال

۱- مراجعه شود به کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن».

ایستاده‌ایم، وای بر ما! خداوند بدیشان) می‌گوید: آتش (دوزخ) جایگاه شما است و همیشه در آن ماندگارید مگر مدّت زمانی که خدا بخواهد. بیگمان پروردگار تو حکیم (است و کارهایش از روی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و می‌داند چه کسانی را از دست دوزخ رها کند). و همان گونه (که ستمگران، در این جهان پشتیبان یکدیگر و رهبر و راهنمای هم هستند، در جهان دیگر نیز آنان را به یکدیگر وامی‌گذاریم و) برخی از ستمگران را همنشین برخی دیگر می‌گردانیم، و این به خاطر اعمالی است که (در جهان گذران) انجام می‌داده‌اند. (در آن روز خداوند بدیشان می‌گوید:) ای جنّیان و ای انسانها آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتابهای آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بیم ندادند؟ (پس چگونه این روز را فراموش کردید و در تکذیب آن کوشیدید؟ در پاسخ) می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم (و اقرار می‌کنیم که پیغمبران آمدند و آئین خدا را تبلیغ کردند و ما را از قیامت ترساندند، ولی ما ایشان را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی را از سوی خود نفرستاده است و جز زندگی این جهان، زندگی دیگری وجود ندارد. آری) زندگی جهان، آنان را گول زد (و به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند و) علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحقّ عذاب جاویدان و هراسناک یزدانند).

صحنه در آینده نمایش داده می‌شود. در آن روزی که همگان را جمع می‌گرداند. امّا برای شنونده محال است که با آن صحنه هم اینک عملاً رویاروی شود. چرا که واژه‌ای در عبارت حذف است. تقدیر سخن این چنین است:

﴿ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً... ﴾ - فَيَقُولُ - ﴿ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ... ﴾.

روزی جملگی آنان را گرد می‌آورد.... سپس می‌گوید: ای گروه انسان و پری ....

واژهٔ «می‌گوید» حذف شده است! حذف آن، تعبیر صورتگر و شکل بخش را از فاصلهٔ بس دوری به نزدیک منتقل می‌کند و کوچ بسیار شگفتی را پدیدار می‌گرداند. در پرتو آن، روند قرآنی آینده‌ای را که باید انتظارش کشید و بعدها آن را دید، به واقعیّت آماده‌ای تبدیل می‌گرداند که باید بدان نگریست! این هم از ویژگیهای شگفت به تصویر کشیدن قرآنی است.[1]

بگذار صحنهٔ برجستهٔ نمایش را دنبال کنیم:

﴿ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ! ﴾.

ای گروه جنّیان شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید!.

افراد فراوانی از انسانهای پیرو خود را گمراه نمودید. آن کسانی که به پیامهای شما گوش فرا می‌دادند، و از وسوسه‌های شما فرمانبرداری می‌کردند، و گام به گام شما راه می‌رفتند... این فرموده هر چند خبر است، امّا برای خبر نیست. چرا که جنّیان خودشان می‌دانند که بسیاری از انسانها را گمراه ساخته‌اند! بلکه مراد قطعی کردن گناه و بزه است، گناه و بزه گمراهسازی این گروه بسیار فراوانی که انگار در صحنهٔ نمایش آنان را می‌بینیم! مراد تقبیح این گناهکاری و بزهکاری است. گناه و بزهی که قرائن زندهٔ آن گرد آمده است در این گروه بسیار فراوانی که گرد آورده شده‌اند! بدین خاطر جنّیان کمترین پاسخی بدین گفتار نمی‌دهند... ولیکن انسانهای گول خوردهٔ نادانی زبان به سخن می‌گشایند و پاسخ می‌گویند که بازیچهٔ دست جنّیان شده‌اند و خوار گشته‌اند.

﴿ وَ قَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ: رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ، وَ بَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا! ﴾.

(بدین هنگام با افسوس و دریغ) پیروان ایشان از میان انسانها (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم. (جنّیان با

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنّی فی القرآن»، فصل: «طریقة القرآن».

وسوسهٔ شیطانی بر ما ریاست کردند و از ما بهره گرفتند، و ما انسانها به وسوسهٔ ایشان دچار شهوات و لذّات زودگذر شدیم، تا آنگاه که مدّت معلوم زندگی را سپری کردیم) و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معیّن و مقدّر فرموده بودی.

این پاسخی است که بیانگر سرشت غفلت و خفّتی است که در این پیروان فریب خورده و سبکسر است. از دیگر سو می‌رساند که در سرای گول زدن جهان، چگونه اهریمنان به درون نفوس مردمان نفوذ کرده‌اند و خزیده‌اند... انسانها لذّت می‌بردند از این که جنّیان ایشان را گمراه می‌سازند و تصوّرات و افکاری را که می‌خواهند در نظرشان می‌آرایند! اهریمنان جنّ نیز لذّت می‌بردند از این فریب خوردگان ناآگاه و بی‌خبر... خرد ایشان را می‌ربودند و ایشان را بازیچهٔ خود می‌کردند و به تمسخر می‌گرفتند برای پیاده کردن اهدافی که ابلیس در جهان انسانها داشت! این انسانهای فریب خوردهٔ سبکسر هم گمان می‌بردند که این کار مایهٔ لذّت بردن و شادمان شدن دو طرف مسأله است و هر یک از دو گروه خوشی و شادی را به دیگران ارمغان می‌دارد! از اینجا است که می‌گویند:

﴿ رَبَّنَا ٱسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ ﴾.

پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم.

این لذّت بردن و خوش شدن، در طول زندگی بر جای بود. تا مرگ فرا رسید. اجلی که امروزه می‌دانند این تنها یزدان بود که ایشان را تا آن زمان مهلت داده بود. در مدّت زمان لذّت بردن و خوش زیستن هم در دست قدرت یزدان و تحت سلطهٔ ایزد سبحان بودند:

﴿ وَ بَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا ﴾.

و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معیّن و مقدّر فرموده بودی.

بدین هنگام فرمان قاطعانه صادر می‌گردد و دستور به کیفر دادگرانه داده می‌شود:

﴿ قَالَ: ٱلنَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا - إِلاَّ مَا شَاءَ اللّهُ- ﴾.

می‌گوید: آتش (دوزخ) جایگاه شما است و همیشه در آن ماندگارید مگر مدّت زمانی که خدا بخواهد.

آتش، کیفر و جایگاه است. منزل و مأوای ماندن است، ماندن همیشگی ... «مگر مدّت زمانی که خدا بخواهد». این قید هم بدان خاطر است تا مشیّت آزاد الهی چیره بر جهان‌بینی اعتقاد بماند. آزادی مشیّت یزدان قاعده‌ای از قواعد این جهان‌بینی است. مشیّت یزدان در محدودهٔ مکان و زمان، زندانی و مقیّد نمی‌گردد. حتّی مشیّت در مقرّرات خودِ مشیّت نیز محبوس و محدود نمی‌گردد:

﴿ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴾.

بیگمان پروردگار تو حکیم (است و کارهایش از روی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و می‌داند چه کسانی را از دست دوزخ رها کند).

قضا و قدر یزدان، از روی حکمت و دانش، دربارهٔ مردمان اجراء می‌گردد. تنها این حکمت و علم، منحصر به خداوند حکیم و علیم است و بس.

پیش از آغاز مجدّد گفتگو جهت اتمام صحنه، روند قرآنی بر نیمهٔ دوم بخش پایانی صحنه این چنین پیروی می‌زند:

﴿ وَ كَذٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ ٱلظَّالِمِينَ بَعْضاً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

و همان گونه (که ستمگران، در این جهان پشتیبان یکدیگر و رهبر و راهنمای هم هستند، در جهان دیگر نیز آنان را به یکدیگر وامی‌گذاریم و) برخی از ستمگران را همنشین برخی دیگر می‌گردانیم، و این به خاطر اعمالی است که (در جهان گذران) انجام می‌داده‌اند.

همچون این دوستی و رفاقت موجود در میان جنّیان و انسانها، و بسان این سرنوشتی که چنین دوستی و رفاقتی بدان انجامیده است، همین گونه و بر این قاعده، برخی از ستمکاران را دوست برخی از ستمکاران می‌گردانیم، به سبب کارهائی که می‌کنند. بعضی را دوست بعضی از آنان می‌گردانیم در پرتو همگونی و همانندی موجود در سرشت و حقیقت موجود در ایشان،

و به سبب اتّفاق و اتّحادی که در مسیر و هدف دارند، و به علّت وحدتی که در سرنوشت و فرجام خود دارند.
این بیان همگانی عامی است که از حدود مناسبت موجود فراتر است. این بیان سرشت دوستی موجود در میان همهٔ شیاطین انسان و پری را می‌رساند. چه ستمگران - یعنی آنان که به شکلی از اشکال برای یزدان شریک قرار می‌دهند - برخی با برخی برای رویاروئی و مبارزهٔ با حقیقت و هدایت، گرد هم می‌آیند، و بعضی از آنان بعضی دیگر را در دشمنی با هر پیغمبری و با مؤمنان بدو کمک و یاری می‌نمایند. آنان گذشته از این که از یک خاک سرشته شده‌اند - هر چند که شکلهای ایشان جدای از یکدیگر باشد - ایشان دارندگان یک مصلحت هستند. این مصلحت بر غصب حقِّ پروردگاریِ بر مردمان استوار است، و بر پایهٔ روان شدن به دنبال هوا و هوس، پابرجا و پایدار است، هوا و هوسی که هیچگونه قید و قیودی از حاکمیّت یزدان بر آن نباشد.
ما شیاطین انسان و پری را در هر زمانی به صورت یک توده و دسته می‌بینیم. توده و دسته‌ای که برخی برخی دیگر را پشتیبانی می‌کند - هر چند که در میان خود متّفق و متّحد نباشند و اختلافات و کشمکشهایشان بر سر مصالح و منافع در اوج خود باشد - زیرا جنگ و پیکار با آئین یزدان و با دوستان خداوند سبحان است ... به سبب شرّ و گناه همگون و همسانی که می‌ورزند، فرجام کارشان هم در آخرت همساز و همگام است، همان گونه که در صحنهٔ پیشین نمایش دیدیم. در این روزگار - و در قرنهای پیشین بسیار - گروه‌های فراوانی را می‌بینیم که از شیاطین انسانهای صهیونیست و صلیبی و بت‌پرست و کمونیست - با وجود اختلاف شدید این اردوگاهها در میان خود - گرد هم می‌آیند و موج عظیم سیلاب همایش خویش را متوجّه اسلام می‌کنند، و برای در هم شکستن و نابود کردن پیشقراولان رستاخیز اسلامی در سراسر زمین یکپارچه به حرکت در می‌آیند.

این گروه‌های گرد آمده، عملاً تودهٔ انبوه هراس‌انگیزی را تشکیل می‌دهند. تجارب ده‌ها قرن جنگ با اسلام را پیش روی دارند. نیروهای مادی و فرهنگی و دستگاه‌های مجهّزی در خود منطقه در اختیار دارند برای دست به کار شدن در راه تحقّق اهداف و پیاده کردن نقشه‌های اهریمنی نیرنگبازانهٔ آن تودهٔ انبوه حیله گر... تودهٔ انبوه نیرنگبازی که فرمودهٔ یزدان سبحان در حقّ ایشان جلوه گر می‌آید:

﴿ وَ كَذٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ ٱلظّٰالِمِينَ بَعْضاً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

به همین منوال بعضی از ستمگران را دوست و یاور و سرپرست و پیشوای بعضی دیگر می‌کنیم، به خاطر اعمالی که انجام می‌دهند.

همچنین اطمینان دادن یزدان به پیغمبر ﷺ خود نیز در بارهٔ ایشان صدق می‌کند:

﴿ وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مٰا يَفْتَرُونَ ﴾.

اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند (ولی همهٔ اینها برابر تقدیر و مشیّت خدا انجام گرفته و انجام می‌گیرد). پس بگذار دروغها به هم بافند.

(انعام / ۱۱۲)

امّا این اطمینان دادن مقتضی این است که گروه با ایمانی وجود داشته باشند، گروهی که پا به پای پیغمبر ﷺ حرکت بکنند، و بدانند که ایشان به جای او در این پیکار و کارزار قرار می‌گیرند، پیکار و کارزاری که بر ضدّ این آئین و بر ضدّ مسلمانان در گرفته است و آتش آن شعله‌ور شده است.
دیگر باره همراه با روند قرآن به نیمهٔ دوم صحنهٔ واپسین برمی‌گردیم:

﴿ يٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيٰاتِي، وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقٰاءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا؟ قٰالُوا: شَهِدْنٰا عَلىٰ أَنْفُسِنٰا، وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا، وَ شَهِدُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كٰانُوا كٰافِرِينَ ﴾.

(در آن روز خداوند بدیشان می‌گوید:) ای جنّیان و ای انسانها آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند

و آیات (کتابهای آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بیم ندادند؟ (پس چگونه این روز را فراموش کردید و در تکذیب آن کوشیدید؟ در پاسخ) می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم (و اقرار می‌کنیم که پیغمبران آمدند و آئین خدا را تبلیغ کردند و ما را از قیامت ترساندند، ولی ما ایشان را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی را از سوی خود نفرستاده است و جز زندگی این جهان، زندگی دیگری وجود ندارد. آری) زندگی جهان، آنان را گول زد (و به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند و) علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحقّ عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند).

این پرسشی است برای بیان داشتن و ثبت و ضبط کردن و قطعی و حتمی نمودن. چه یزدان سبحان می‌داند در دنیا چه کارهائی می‌کرده‌اند. پاسخ بدین پرسش هم اعتراف آنان به استحقاق داشتن و سزاوار بودن این جزا و سزا در آخرت است.

خطاب رو به جنّیان است همان گونه که رو به آدمیزادگان است ... آیا یزدان پیغمبرانی را از خود جنّیان به سوی جنّیان روانه فرموده است، همان گونه که انسانهائی را به سوی انسانها ارسال داشته است؟ تنها یزدان سبحان آگاه از کار و بار این موجود پنهان از دیدگان انسان است. نصّ قرآنی را می‌توان بدین مفهوم معنی کرد که آنان می‌شنیده‌اند چیزهائی را که بر پیغمبران نازل می‌شده است. و به سوی قوم خود برمی‌گشته‌اند و ایشان را بیم می‌داده‌اند، همان گونه که قرآن کریم در سورهٔ احقاف دربارهٔ جنّیان روایت می‌نماید:

﴿ وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ. فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا: أَنْصِتُوا. فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ. قَالُوا: يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللهِ وَ آمِنُوا بِهِ، يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ، وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ. وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ، وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ. أُولَـٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾.

(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز) زمانی را که گروهی از جنّیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند. هنگامی که حاضر آمدند، به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و گوش فرا دهید ... هنگامی که (تلاوت قرآن) به پایان آمد، به عنوان مبلّغان و دعوت کنندگان (همجنسان خود، به آئین آسمانی) به سوی قوم خود برگشتند. اینان گفتند: ای قوم ما! ما به کتابی گوش فرا دادیم که بعد از موسی فرستاده شده است و کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌کند (و هماهنگ با کتابهای آسمانی پیشین است)، و به سوی حقّ رهنمود می‌کند و به راه راست راه می‌نماید. ای قوم ما! سخنان فرا خوانندهٔ الهی را بپذیرید، و به او ایمان بیاورید، تا خدا گناهانتان را بیامرزد و شما را در پناه خویش (محفوظ و مصون از عذاب سخت آخرت) دارد. هر کس هم سخنان فرا خوانندهٔ الهی را نپذیرد، نمی‌تواند خدای را از دستیابی به خود در زمین ناتوان کند (و خویشتن را از چنگال عذاب الهی پناه دهد، و از دست انتقام او بگریزد)، و برای او جز خدا هیچ ولی و یاوری نیست... چنین کسانی در گمراهی آشکاری هستند.

(احقاف / ۲۹-۳۲)

درست این است که پرسش و پاسخ جنّیان با انسانها بر این قاعده استوار باشد و بس ... کار و بار جنّیان جملگی منحصر به ایزد دادار است. او از احوال و اوضاع ایشان آگاه است و بس. یزدان اطّلاع از آنان را به خود اختصاص داده است. بررسی و پژوهش فراتر از این اندازه، بیهوده است.

به هر حال، کسانی که از جنّیان و آدمیان مورد پرسش قرار گرفته‌اند می‌دانند که پرسش، پرسش معمولی نیست. بلکه پرسشی برای روشنگری و بیان، و ثبت و ضبط کردن و مقرّر و معیّن داشتن است. همچنین برای

تنبیه و توبیخ است. لذا آنان هم کاملاً اعتراف می‌کنند، و بیان می‌دارند که مستحقّ چیزی هستند که هم اینک بدان گرفتارند:

﴿ قالُوا: شَهِدْنا عَلىٰ أَنْفُسِنا ﴾.

می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم.

در اینجا پیرو صحنه این چنین دخالت می‌کند:

﴿ وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا، وَ شَهِدُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كانُوا كافِرِينَ ﴾.

زندگی جهان، آنان را گول زده است (و به خود مشغول داشته است و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند و) علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحقّ عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند).

این پیروی برای بیان حقیقت حال ایشان در دنیا است. زندگی دنیوی آنان را گول زده است و فریفته است. غرور، ایشان را به کفر کشانده است. این ایشانند که هم اینک بر ضدّ خود گواهی می‌دهند. چراکه در اینجا لاف و گزاف و دشمنی و ستیزهٔ با حقّ، و انکار حقّ بیفائده است ... کدام سرنوشت و فرجامی بدتر از این است که انسان خود را در تنگنا ببیند. تنگنائی که نتواند خویشتن را از آن برهاند و بلای آن را از خود دفع گرداند؟ حتّی نتواند کلمه‌ای برای انکار آن، و کلمه‌ای برای دفع آن بگوید؟

در برابر شیوهٔ شگفت قرآنی در ترسیم صحنه‌ها و پیش چشم داشتن آنها، لحظه‌ای می‌ایستیم و می‌نگریم که چگونه صحنه‌ها را حاضر می‌آورد، و آیندهٔ مورد نظر را تبدیل به واقعیّت دیدنی می‌کند، و حاضرِ ایستاده در جلو چشمان انسان را به گذشتهٔ دور تبدیل می‌نماید!

این قرآن در همین دنیای کنونی، و در همین زمین مشهور، بر مردمان خوانده می‌شود. ولیکن صحنهٔ آخرت را عرضه می‌دارد بدان گونه که گوئی حاضر و آماده و در کنار و نزدیک ما است. و صحنهٔ دنیا را عرضه می‌دارد به گونه‌ای که انگار گذشتهٔ بس دوری است! دیگر فراموش می‌کنیم که آن صحنه در روز قیامت رخ خواهد داد. احساس می‌کنیم که همین لحظه جلو ما مجسّم و بر جای است! از دنیائی سخن می‌گوید که بوده است، به گونه‌ای که گوئی از تاریخ دور و کهن صحبت می‌دارد!

﴿ وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا، وَ شَهِدُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ -كانُوا -كافِرِينَ ﴾.

زندگی جهان، آنان را گول زدو (به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند و) علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحقّ عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند).

این هم از شگفتیهای خیال‌انگیزی و صُوَر خیال است.



در پایان این صحنه، روند قرآنی پیغمبر ﷺ را و به تبع او مؤمنان را و همهٔ انسانها را مخاطب قرار می‌دهد تا پیروی بزند بر این حکم صادر مبنی بر کیفر شیاطین انس و جنّ، و حواله کردن این تودهٔ فراوان به سوی آتش دوزخ، و اعتراف ایشان به این که پیغمبران به پیش آنان آمده‌اند و آیات خدا را بر ایشان خوانده‌اند و از رسیدن و رویاروی شدن بدین روز آنان را بیم داده‌اند... پیروی بزند بر این صحنه و چیزهائی که در آن قرار دارد، بدین مضمون که عذاب یزدان گریبانگیر کسی نمی‌گردد مگر بعد از بیم دادن او و از آن، و این که خدا بندگان را در برابر ظلمشان - یعنی شرکشان - مؤاخذه نمی‌فرماید، مگر به دنبال بیدار کردن ایشان از خواب غفلت و بی‌خبریشان، و پس از تلاوت آیات بر ایشان، و بیم دادنشان توسّط بیم دهندگان:

﴿ ذٰلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرىٰ - بِظُلْمٍ - وَ أَهْلُها غافِلُونَ ﴾.

این (ارسال رُسُل) به خاطر آن است که پروردگارت هیچگاه مردمان شهرها و آبادیها را به سبب ستمهایشان هلاک نمی‌کند، در حالی که اهل آنجاها (به سبب نیامدن پیغمبران به میانشان و نبودن راهنمایان و عدم تبلیغ مبلّغان، از حقّ) غافل و بی‌خبر باشند.

مرحمت یزدان در حقّ مردمان مقتضی این بوده است که ایشان را در برابر کفر و شرک مؤاخذه نفرماید، مگر

پس از روانه کردن پیغمبران به سوی ایشان. هر چند هم در فطرت آنان خداشناسی و رو به خدا کردن را سرشته است، امّا فطرت مردمان گمراه می‌گردد و از راستای راه منحرف می‌شود. و هر چند هم نیروی خرد و فهم بدیشان داده است، ولی خرد چه بسا تحت فشار شهوات سرگشته گردد. و هر چند هم در کتاب باز و گشودهٔ جهان، آیات و نشانه‌ها را قرار داده است، امّا چه بسا همهٔ دستگاه‌های گیرنده و دریافت کنندهٔ موجود در هستی انسانها از کار بیفتد.

یزدان سبحان وظیفهٔ نجات فطرت از توده‌های انباشته، و رستگاری خرد از انحرافات، و رهائی بینشها و حواسّ از کوریها و تباهیها را بر عهدهٔ پیغمبران و پیامبریها، گذاشته است. و شکنجه و عذاب را مربوط و منوط کرده است به تکذیب و کفر بعد از ابلاغ و انذار. یعنی رساندن پیامهای آسمانی و بیم دادن مردمان از فرجام کار.

این حقیقت همان گونه که مرحمت یزدان در حقّ این انسان را به تصویر می‌زند، ارزش وسائل درک انسان، یعنی فطرت و خرد را نیز به تصویر می‌کشد. همچنین بیان می‌دارد که وسائل درک و فهم انسان به تنهائی نمی‌توانند او را از گمراهی و سرگشتگی برهانند و مصون دارند، و به یقین و اطمینان برسانند. و نمی‌توانند در برابر فشار هواها و هوسها تاب بیاورند و پایداری کنند... مادام که عقیده از آنها پشتیبانی نکند، و دین آنها را سر و سامان و نظم و نظام ندهد.(۱)

سپس روند قرآنی حقیقت دیگری را در بارهٔ پاداش مؤمنان و همچنین کیفر شیاطین بیان می‌نماید:

﴿ وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا. وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴾.

و هر یک (از نیکوکاران و بدکاران) دارای درجاتی (و درکاتی از پاداش و عزّت و پادافره و ذلّت در جهان دیگر) بر طبق اعمال خود هستند، و پروردگارت (هیچگاه) از کارهائی که مردمان می‌کنند غافل و بی‌خبر نیست.

مؤمنان دارای درجات و مراتبی هستند: درجه‌ای بالاتر و والاتر از درجه‌ای. شیاطین نیز دارای درجات و مراتبی هستند: درجه‌ای پائین‌تر و پست‌تر از درجه‌ای، برابر اعمال و افعالی که داشته‌اند. اعمال و افعال، پائیده و نگاهداری می‌گردد، و چیزی از آنها پنهان و گم نمی‌شود:

﴿ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴾.

و پروردگارت (هیچ گاه) از کارهائی که مردمان می‌کنند غافل و بی‌خبر نیست.



خداوند مهربان به خاطر مرحمت و لطفی که نسبت به بندگان دارد، پیغمبران خود را ارسال می‌فرماید. یزدان جهان از همهٔ بندگان و ایمان و عبادت ایشان بی‌نیاز است. هنگامی که خوبی و نیکی کنند، تنها به خویشتن در دنیا و آخرت خوبی و نیکی می‌کنند. همچنین نشانهٔ جلوه‌گری مرحمت و لطف او پیدا است در این که نسل سرکش ستمگر مشرک را بر جای می‌دارد، هر چند که می‌تواند ایشان را نابود گرداند، و نسل دیگری را جایگزین ایشان نماید:

﴿ وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ. إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ. كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ﴾.

پروردگار تو بی‌نیاز (از بندگان و عبادت ایشان) و مهربان (نسبت به همهٔ مردمان) است. اگر بخواهد همهٔ شما را از میان می‌برد و کسانی را که خود بخواهد جایگزین شما می‌سازد، همان گونه که شما را از دودمان انسانهای دیگری آفریده است (و بر جای دیگرانتان نشانده است).

مردمان فراموش نکنند آنان در پرتو مرحمت خدا، باقی و برجایند. ماندن و برجای بودن ایشان منوط و مربوط به مشیّت یزدان است. سلطه و قدرت و اموال و دارائیی

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال: ﴿ رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ﴾. در جزء ششم فی ظلال القرآن.

که در اختیار دارند، ایزد متعال آنها را بدیشان داده است و بدیشان واگذار کرده است. سلطه و قدرتشان، سلطه و قدرت اصیلی نیست. دارائی و اموالشان به اختیار خودشان فراهم نیامده است، و وجود و نعمتشان به اختیار خودشان، ماندگار و بر جای نیست. هیچ کسی در پیدایش و بودن خود نقشی ندارد. هیچ کسی در سلطه و قدرتی که یزدان بدو داده است کم‌ترین نیرو و توانی در اعطاء و دادن آن ندارد. میراندن و از میان بردن آنان و جایگزین کردن دیگران بر جای ایشان، برای یزدان سهل و ساده است. به همان سهل و سادگیی که ایشان را از نژاد نسل گذشته پدیدار کرده است، و پس از ایشان با قضا و قدر یزدان در صحنهٔ روزگار نمودار و جایگزین ساخته است.

اینها ضربه‌های کوبنده و فریادهای بلندی است بر دلهای ستمگران آدمی و پری. بر دلهای ستمگران انس و جنّی که به نیرنگ می‌پردازند و تفاخر می‌فروشند و تکبّر می‌کنند و به تحریم و تحلیل دست می‌یازند، و با قانونگذاری کردن و شریعت نگاشتن، با قانون و شرع یزدان به ستیز و نبرد می‌پردازند... ایشان هم در دست قدرت یزدانند و تا آن زمان ایشان را نمی‌میراند و بر جای می‌دارد که خدا خودش بخواهد، و هر وقت خواست آنان را نابود و از میان برمی‌دارد. و پس از آنان هر که را بخواهد جایگزین ایشان می‌فرماید... همچنین اینها آهنگها و نواهای خوشایند و دلنوازی است که در گوشِ دلِ گروه مسلمانان، پایداری و اطمینان و اعتماد را می‌خواند و زمزمه می‌نماید. در گوش دل گروه مسلمانانی که از مکر و کید شیاطین می‌بینند آنچه را که می‌بینند، و اذیت و آزار و دشمنی و کینه‌توزی بزهکاران گریبانگیرشان می‌گردد آنچه که گریبانگیرشان می‌گردد... گناهکاران و بزهکاران نیز در دست قدرت خدا ضعیف و اسیرند، حتّی بدان گاه که در زمین به نیرنگ و تزویر می‌نشینند و قلدری و زورگوئی می‌کنند.

سپس فریاد بلند دیگری طنین انداز می‌گردد و غرّش تهدید دیگری شنیده می‌شود:

﴿ إِنَّ مٰا تُوعَدُونَ لَآتٍ، وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴾.

بیگمان آنچه (از قیامت و حساب و عقاب و ثواب و اختلاف درجات و درکات) به شما وعده داده می‌شود، خواهد آمد، و شما نمی‌توانید (خدا را) درمانده کنید (و از دست عدالت و کیفر او بگریزید).

قطعاً شما در دست قدرت خدا اسیرید، و در گرو اراده و مشیّت و قضا و قدر یزدانید. پس شما نمی‌توانید بگریزید یا سرکشی کنید و از دست او بدر روید. روز رستاخیز و همایشی که لحظاتی پیش صحنه‌ای از آن را نگاه کردید در انتظار شما است و بدون شکّ می‌آید و تردیدی در آن نیست. در آن روز نمی‌توانید راه گریز در پیش بگیرید و خویشتن را نجات دهید. و هرگز هم نخواهید توانست خداوند توانای قدرتمند را درمانده کنید و از کیفر او خویشتن را در امان دارید.

پیروهای دیگری در می‌رسد و تهدید و بیم دیگری در لابلای خود می‌آورند. تهدید و بیمی که به ژرفای دلها می‌خزد و دارای تأثیر بسزائی در زوایای دلها است:

﴿ قُلْ: يٰا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلىٰ مَكٰانَتِكُمْ إِنِّي عٰامِلٌ. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عٰاقِبَةُ الدّٰارِ، إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ الظّٰالِمُونَ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: ای قوم من! (بر کفر خود و دشمنانگیتان نسبت به من ماندگار باشید و) هر چه در قدرت دارید بکنید. من هم (بر جای خود ایستاده‌ام و تا می‌توانم شکیبائی) می‌کنم (و در دفاع از اسلام می‌کوشم). بالأخره خواهید دانست که چه کسی سرانجام نیک خواهد داشت (و پیروزی در این جهان و سعادت در آن جهان مال چه کسی خواهد شد). بیگمان ستمکاران موفّق و رستگار نخواهند شد.

این تهدید و بیمی است از سوی کسی که به خاطر حقّی که با خود دارد، و به خاطر حقّی که در پشت سر او است، و به خاطر نیروئی که در حقّ است، و به خاطر نیروئی که در پشت سر حقّ است، به خویشتن ایمان و اطمینان دارد... این تهدید و بیم از سوی رسول ﷺ

ربّ‌العالمین است. پیامبری که از کار و بار بزهکاران دست خود را شسته است و از ایشان ناامید گشته است. او ایمان و اطمینان دارد که بر حقّ قرار دارد... ایمان و اطمینان دارد که برنامه و راه او استوار است. ایمان و اطمینان هم دارد که ستمگران بزهکار در گمراهی بسر می‌برند و چیزی که بر آنند ضلالت و سرگشتگی است. ایمان و اطمینان هم دارد که به چه فرجام و سرنوشتی دچار می‌گردند:

﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾.

قطعاً ستمگران نجات پیدا نمی‌کنند و رستگار نمی‌گردند.

این قاعده‌ای است که تغییرپذیر نیست ... مشرکان قطعاً نجات پیدا نمی‌کنند و رستگار نمی‌گردند. مشرکان یعنی کسانی که بجز خدا سرپرستان و دوستانی برای خود برمی‌گزینند. آخر جز خدا سرپرست و یاوری نیست... مشرکان، یعنی کسانی که راه هدایت یزدان را در پیش نمی‌گیرند. آخر جز راه هدایت یزدان چیزی جز گمراهی قطعی و جز زیان روشنی نیست.

❁

پیش از این که با روند قرآنی به پیش رویم و حلقهٔ تازه‌ای را از زنجیرهٔ سخن را بجنبانیم، اندکی در برابر حلقهٔ میانه‌ای می‌ایستیم که بین سخن از قانون ذبیحه‌ها – آنچه نام خدا بر آن برده شده است، و آنچه نام خدا بر آن برده نشده است – و بین سخن از نذر و نذور میوه‌ها و چهارپایان و فرزندان، قرار گرفته است... این حلقه، شامل همان حقائق بنیادینی از حقائق عقیدهٔ صِرف است. همچنین مشتمل بر صحنه‌ها و تصویرها و بیاناتی در بارهٔ سرشت ایمان و سرشت کفر است، و از مبارزه و پیکاری سخن می‌گوید که آتش آن میان شیاطین انسان و پری، و میان پیغمبران یزدان و مؤمنان بدیشان، مشتعل و فروزان است. از دیگر سو در بر گیرندهٔ مجموعهٔ فراوانی از انگیزه‌های الهامگرانه‌ای است که نظائر آنها در روند سوره گذشت، بدان هنگام که روند سوره با حقائق بزرگ عقیده در محیط گستردهٔ آن رویاروی می‌شد و به عرضهٔ آن حقائق سترگ می‌پرداخت.

اندکی در برابر این حلقهٔ میانه می‌ایستیم تا ببینیم برنامهٔ قرآنی چه اندازه بدین واقعیّات عملی، و بدین جزئیّات پیاده شده در زندگی انسانها، توجّه دارد. و چه اندازه اهمّیّت می‌دهد به مطابقت و همخوانی آنها با شریعت یزدان، و چه اندازه دقّت می‌فرماید دربارهٔ بیان اصل و اساسی که این امور جزئی واجب است بر آن تکیه داشته باشد، اصل و اساسی که حاکمیّت یزدان است ... یا به عبارت دیگر ربوبیّت خداوندگار جهان است.

چرا برنامهٔ قرآنی این چنین بدین مسأله اهمّیّت می‌دهد؟

برنامهٔ قرآنی بدین مسأله اهمّیّت می‌دهد چون این مسأله از لحاظ اصول و ارکان، بیانگر چکیدهٔ مسألهٔ «عقیده» در اسلام است، همان گونه که بیانگر چکیدهٔ مسألهٔ «دین» است. چه عقیده در اسلام بر بنیاد گواهی: لا اله الا الله قرار دارد. با این گواهی، مسلمان الوهیّت هر کسی از بندگان را از سراچهٔ دل بیرون می‌کند، و الوهیّت را به خدا اختصاص می‌دهد و بس. با توجّه بدین مطلب، حاکمیّت را از دست هر کسی بیرون می‌کشد و حاکمیّت را نیز بطور کلّی به یزدان اختصاص می‌دهد و بس ... قانونگذاری برای کار جزئی همچون قانونگذاری برای کار بزرگ، به دست گرفتن حقّ حاکمیّت بشمار است. چون این کار، به دست گرفتن حق الوهیّت بشمار است، مسلمان از آن سرباز می‌زند. چرا که الوهیّت را از آن خدا می‌داند و بس ... دین در اسلام، اطاعت بندگان از یزدان هم در زندگی واقعی عملی ایشان، و هم در کرنش درونی آنان در عقیدهٔ قلبی است. بلی دین در اسلام اطاعت از الوهیّت یگانه است که الوهیّت یزدان جهان است و بس. و ترک هر نوع اطاعت و کرنشی در واقعیّت زندگی از بندگانی است که خویشتن را خدا و خداگونه قلمداد می‌کنند...

قانونگذاری به دست گرفتن الوهیّت است. کرنش و فروتنی در برابر قانونگذاری دیگران، فرمانبرداری از این گونه الوهیّت و پرستش آن است ... از اینجا است که مسلمان در این مورد نیز فرمانبرداری و پرستش خود را به یزدان اختصاص می‌دهد و بس، و فرمانبرداری و پرستش بندگانی را نمی‌پذیرد که خویشتن را خدا و خداگونه معرّفی می‌کنند.

از اینجا است که این همه در قرآن توجّه می‌گردد و اهمّیّت داده می‌شود به بیان این اصول اعتقادی، و این همه تکیه می‌شود بر این اصول اعتقادی، بدین شیوه‌ای که صورتی از آن را در روند این سورهٔ مکّی می‌بینیم ... قرآن مکّی - همان گونه که در دیباچهٔ این سوره در جزء هفتم بیان داشتیم - با مسألهٔ نظم و نظام و شرائع و قوانین در زندگی گروه مسلمانان رویاروی نمی‌گردید و بدان نمی‌پرداخت. بلکه سر و کار آن با مسألهٔ عقیده و جهان‌بینی بوده است. با وجود این، چنین سوره‌ای این همه توجّه می‌کند و اهمّیّت می‌دهد به بیان این اصل اعتقادی در موضوع حاکمیّت. این هم دارای معنی ژرف و بزرگی است.(۱)

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ
نَصِيبًا فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا
فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ
وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ
سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۱۳۶﴾ وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ
لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ
شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۷﴾
وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ
نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ
اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۸﴾ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ
خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ
مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ
حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۳۹﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ
سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ
قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۴۰﴾ ۞ وَهُوَ الَّذِي
أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ
مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ
مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ
حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿۱۴۱﴾
وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ
اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۱۴۲﴾
ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ
قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ
أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۴۳﴾
وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ
حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ
أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَٰذَا فَمَنْ
أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ
عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۴﴾ قُلْ لَا أَجِدُ
فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ
مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ
فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ
رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴۵﴾ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا
كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ
شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا
اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۱۴۶﴾

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» جلد دوم، فصل: «ألوهيّة و عبوديّة».

فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ
بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٤٧﴾ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن شَيْءٍ
كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا
قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا
الظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ
فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾ قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ
يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا فَإِن شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ
مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾ ۞ قُلْ
تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ
شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُم مِّنْ
إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ
مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي
حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾
وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ
وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا
وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ
اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾
وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾

این بخش طولانی همه - به اضافهٔ بخشی که پیش از آن گذشت و پیروهائی که بر آن آمد - در روند یک سورهٔ مکّی در قرآن مکّی که موضوع آن عقیده است و به قانونگذاری و وضع مقرّرات کاری ندارد - مگر قوانین و احکامی که به ریشه‌دار کردن و ژرفا بخشیدن اصل اعتقادی آنها اختصاص داشته باشد - زیرا بدان هنگام اسلام هنوز دولت و حکومتی نداشت که قوانین و احکام آن را پیاده و اجراء کند. یزدان جهان این شریعت را بالاتر از آن می‌داند که تنها سخنی بر سرِ زبانها، و موضوعات بررسی و پژوهش باشد و بس. پیش از آن که برای آن جامعه‌ای را آماده گرداند و روی کار بیاورد که در صلح و صفا باشد، و خویشتن را بطور کلّی تسلیم خدا کند، و یزدان را با اطاعت از شریعت و قوانین و احکام او بپرستد، و پیش از آن که دولتی را برای آن آماده سازد که دارای سلطه و قدرت باشد، و برابر چنین شریعت و قوانین و احکامی عملاً در میان مردمان حکومت و فرمانروائی کند، و شناخت قوانین و احکام را مقرون و همراه سازد با پیاده شدن و اجراء آن - و این کار سرشت این آئین است همان گونه که برنامهٔ این آئین است، برنامه‌ای که جدّیّت و گرمی و وقار این آئین را تضمین می‌کند - خداوند این شریعت را مصون می‌دارد از این که قبلاً قوانین و احکام آن نوشته شود و بعدها پیاده و اجراء گردد.

می‌گوئیم: این بخش طولانی همه و همه در یک سورهٔ مکّی آمده است و به مسألهٔ قانونگذاری و فرمانروائی می‌پردازد و دالّ بر سرشت این مسأله - یعنی مسألهٔ عقیدتی - است ... بیانگر جدّی بودن این مسأله در این آئین است ... این مسأله یک مسألهٔ اصلی و مهمّ است.(۱)

پیش از این که بطور مشروح با نصوص آیات قرآنی به پیش رویم، دوست داریم در سایه‌های روند قرآنی بطور کلّی بغنویم و زندگی کنیم تا در اینجا محتواها و مضمونهای قرآن، و همچنین رهنمودها و الهامهای آن را بطور اجمال از مدّ نظر بگذرانیم.

روند قرآنی آغاز می‌شود با عرضهٔ مجموعهٔ اندیشه‌ها و گمانهای جاهلی پیرامون کارهائی که در بارهٔ میوه‌ها و چهارپایان و فرزندان، یعنی در بارهٔ اموال و جامعهٔ خود

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته»، جلد دوم، فصل: «عبودیّة و ألوهیّة».

در جاهلیّت انجام می‌دادند. این اندیشه‌ها و گمانها را مجسّم و نمودار می‌بینیم در:

۱ - تقسیم روزیهائی که یزدان بدیشان داده بود، و محصولات و چهارپایانی که برای ایشان آفریده بود. روزیها و محصولات و چهارپایان را به دو بخش تقسیم می‌کردند: بخشی را برای خدا جدا می‌کردند و گمان می‌بردند این قانون را خدا مقرّر داشته است. و بخشی را برای خداگونه‌ها و انبازهای خود در نظر می‌گرفتند. یعنی آلهه و خدایان دروغینی که آنها را شریک جان و مال و اولاد خود می‌دانستند و گذشته از یزدان آنها را هم پرستش می‌نمودند:

﴿ وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمّٰا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعٰامِ نَصِيباً. فَقٰالُوا: هٰذٰا لِلّٰهِ - بِزَعْمِهِمْ - وَ هٰذٰا لِشُرَكٰائِنٰا! ﴾.

(بت‌پرستان همیشه دچار اوهام خرافاتند. مثلاً این گونه) مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می‌دهند و به گمان خود می‌گویند: این برای خدا است (و با این سهم به خدا تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می‌دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) ما است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آنها را صرف رؤساء و پرده‌داران و خادمان بتکده‌ها و معابد می‌نمائیم).

۲ - آنان گذشته از این، در بخشی که بهرهٔ خدا کرده‌اند ستمگری می‌کنند. قسمتی از آن را برمی‌دارند و به بخشی می‌افزایند که بهرهٔ شرکاء کرده‌اند. امّا این چنین کاری را در بخش شرکاء نمی‌کنند.

﴿ فَمٰا كٰانَ لِشُرَكٰائِهِمْ فَلاٰ يَصِلُ إِلَى اللّٰهِ، وَ مٰا كٰانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلىٰ شُرَكٰائِهِمْ ﴾.

امّا آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلّق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلّق به خدا است به شرکاء (و معبودهای) ایشان می‌رسد (و می‌تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگذاران اصنام ایشان داده شود).

۳ - آنان فرزندانشان را می‌کشتند. کشتن اولاد با زیبا جلوه‌گر دادن این کار نادرست توسّط انبازها انجام می‌پذیرفت - انبازها در این حالت تنها غیبگویان و قانونگذاران ایشان بودند - آنان از جملهٔ کسانی بودند آداب و رسوم را می‌ساختند. آداب و رسومی که افرادی در جامعه از آنها پیروی می‌کردند. این پیروی از یک سو به سبب فشار اجتماعی انجام می‌پذیرفت، و از دیگر سو بر اثر متأثّر شدن از افسانه‌های دینی صورت می‌گرفت. این کشتن، دختران را در بر می‌گرفت که از ترس تنگدستی و ننگ، ایشان را می‌کشتند. گاهی هم کشتن، پسران را نیز در بر می‌گرفت و نذر می‌کردند آنان را بکشند و قربانی کنند. همان گونه که عبدالمطّلب نذر کرد که اگر یزدان ده پسر بدو عطاء فرماید و به سن و سالی برسند که از او حمایت و محافظت کنند، یکی از آنان را برای آلهه سر می‌برد!

﴿ وَ كَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلاٰدِهِمْ شُرَكٰاؤُهُمْ، لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ﴾.

همان گونه (که اوهام و خیالبافیهایشان تقسیم‌بندی ستمگرانهٔ فوق را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که در بارهٔ بتهایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتهایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده بگور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه‌پرستی بیامیزند و راه را از چاه بازنشناسند).

۴ - مشرکان برخی از چهارپایان را و بعضی از محصولات را بدون استفاده رها می‌کردند و بهره‌کشی و بهره‌وری از آنها را قدغن می‌نمودند، به گمان این که اینها مورد استفاده قرار نمی‌گیرند و از آنها خورده نمی‌شود مگر با اجازهٔ ویژهٔ یزدان - این گونه گمان می‌بردند - همچنین سوار شدن بر پشت برخی از حیوانات سواری را منع می‌کردند و قدغن می‌نمودند.

مانع این می‌شدند که به هنگام سوار شدن بر بعضی از حیوانات سواری و یا ذبح حیوانات نام خدا برده شود، و به نام خدا بر آنها سوار و یا آنها را ذبح کنند! یا در حجّ بر آنها سوار نمی‌شدند چون یاد خدا در آن بود و یاد خدا در آن می‌رفت! گمان هم می‌بردند که همهٔ این قوانین و آداب برابر دستور خدا است و خدا بدانها امر فرموده است:

﴿ وَ قالُوا: هٰذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لا یَطْعَمُها إِلاّ مَنْ نَشاءُ - بِزَعْمِهِمْ - وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها، وَ أَنْعامٌ لا یَذْکُرُونَ اسْمَ اللهِ عَلَیْها - افْتِراءً عَلَیْهِ - ﴾.

و (از جملهٔ خرافات ایشان این است که) می‌گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می‌باشد) و جز کسانی (از خدمتگذاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی‌خورند - و این (قاعدهٔ ناروا ساختهٔ آنان و ناشی از) گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان - و همچنین می‌گفتند: اینها) حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و (کسی نباید سوار آنها بشود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی‌رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می‌رانند و این را دستور خدا می‌دانند و) بر خدا دروغ می‌بندند.

۵ - آنان جنین برخی از حیوانات را به مردان و پسران اختصاص می‌دادند، و بچّهٔ آنها را برای زنان و دختران حرام می‌دانستند. امّا در صورتی که نوزاد مرده به دنیا می‌آمد مردان و زنان و پسران و دختران را در استفادهٔ از آن آزاد می‌دانستند! این قانون خنده‌آور را به خدا نسبت می‌دادند:

﴿ وَ قالُوا: ما فِی بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُکُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلیٰ أَزْواجِنا، وَ إِنْ یَکُنْ مَیْتَةً فَهُمْ فِیهِ شُرَکاءُ. سَیَجْزِیهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَکِیمٌ عَلِیمٌ ﴾.

و (یکی دیگر از انواع قبائح و احکام خرافی ایشان این است که در مورد گوشت حیواناتی که ذبح کردن و سوار شدن و بار کشیدن از آنها را قدغن و حرام اعلام کرده‌اند) می‌گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است ویژهٔ مردان ما است و بر زنان ما حرام است (پس اگر زنده متولّد شود، تنها باید مردان از گوشت آن بخورند و زنان از آن محرومند) و اگر جنین مرده متولّد بشود، همه در آن شریک هستند (و مردان و زنان می‌توانند از گوشت آن استفاده کنند). هر چه زودتر خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد. چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و از هر چیز باخبر است).

این مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و گمانها و آداب و رسومی بود که چهرهٔ جامعهٔ عربی را در جاهلیّت آراسته و پیراسته می‌کرد، و این روند دراز قرآنی - در یک سورهٔ مکّی - عهده‌دار از میان بردن و زدودن آنها، و پاکیزه کردن درونها و دلها از پلشتی آنها، و همچنین باطل نمودن آنها در واقعیّت اجتماعی است.

روند قرآنی، این برنامه را با گامهای آهسته و بلند و حساب شده پیموده است:

الف - پیش از هر چیز مقرّر داشته است زیانمندی کسانی که فرزندان خود را از روی دیوانگی و بی‌خردی و بی‌دانشی کشته‌اند و آنان را بی‌بهره و محروم از چیزی داشته‌اند که یزدان بدیشان بخشیده است. انجام چنین کارهای پلشتی را به دروغ به خدا نسبت می‌دهند. قرآن گمراهی مطلق ایشان را در این اندیشه‌ها و گمانهائی که ناآگاهانه به خدا نسبت می‌دهند اعلان می‌دارد.

ب - سپس ایشان را متوجّه می‌سازد که یزدان جهان این اموال و دارائی را برای ایشان فراهم آورده است، اموالی که در آن این گونه دخل و تصرّف می‌کنند. او است که باغهائی با درختان نیازمند داربستها، و باغهائی با درختان غیرنیازمند داربستها را برای آنان رویانیده است. او است که این چهارپایان و حیوانات را برای آنان آفریده است. او است کسی که مالک جهان است و فرمانروای همگان است. تنها او است که می‌تواند برای مردمان در دارائی و اموالی که بدیشان داده است و

بهرهٔ ایشان کرده است قوانین و مقرّرات وضع کند... در این نگرش، مجموعه‌ای از انگیزه‌های الهامگرانه را پیش چشم می‌دارد، اعم از صحنه‌های کاشته‌ها و میوه‌ها و باغهائی با درختان نیازمند داربستها و درختان بی‌نیاز از داربستها، و از صحنه‌های نعمتهائی که یزدان از چهارپایان بدیشان داده است و برخی بزرگ و باربر و شایستهٔ سواری بوده و بعضی کوچک و غیر باربر و غیرشایستهٔ سواری هستند، و گوشت بعضیها قابل تغذیه و گوشت بعضیها قابل تغذیه نیست، و پوست و پشم و موی برخیها قابل استفادهٔ انسان است، و ... همچنین یادی از دشمنانگی ریشه‌دار میان فرزندان آدم و زادگان ابلیس می‌رود، و گوشزد می‌شود چرا باید با وجود این دشمنی، انسانها پا به پای اهریمن راه روند و از او پیروی کنند؟ و چگونه از وسوسهٔ این دشمن آشکار خوشحال می‌شوند؟!

ج - پس از آن، بطور مشروح، سخت به اندیشه‌ها و جهان‌بینیهایشان می‌تازد. اندیشه‌ها و جهان‌بینیهائی که به چهارپایان مربوط می‌گردد. اندیشه‌ها و جهان‌بینیهایشان را دور از منطق و خالی از دلیل می‌شمارد. پرتوهائی هم بر تاریکیهای جهان‌بینیها و اندیشه‌ها می‌اندازد تا در تابش نور این گونه جهان‌بینیها و اندیشه‌ها ناچیز و کج و بی‌ارزش نمودار گردند. در پایان این عرضه کردن و نشان دادن می‌پرسد: در این قوانین و مقرّرات بی‌دلیل و بی‌منطق، آنان بر چه چیز تکیه و استناد می‌کنند:

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدٰاءَ إِذْ وَصّٰاكُمُ اللّٰهُ بِهٰذٰا؟﴾.

آیا شما بدان هنگام (که فرمان خدا در بارهٔ این تحریم صادر شد) حاضر بودید (و با گوش خود شنیدید) که خداوند آن را به شما سفارش کرد؟ (هرگز چنین نبوده است).

آیا این رازی بوده است که شما از آن آگاهید، یا توصیه و سفارشی بوده است که شما مخاطب ویژهٔ آن بوده‌اید؟! دروغ بستن بر خدا، و گمراهسازی مردمان، بدون علم و آگاهی، کار بسیار زشت و پلشتی بشمار می‌آید. این زشت و پلشت شمردن و بر این کار ناپسند توپیدن، یکی از انگیزه‌های گوناگونی است که روند قرآنی آن را به کار می‌گیرد.

د - در اینجا روند قرآنی سلطه و قدرت را صاحب حقّ در قانونگذاری می‌شمارد، و روشن می‌کند که این سلطه و قدرت چه خوراکیهائی را حرام کرده است، اعمّ از خوراکیهائی که بر مسلمانان حرام داشته است، یا خوراکیهائی که مخصوصاً بر یهودیان حرام کرده است ولی آنها را برای مسلمانان آزاد و حلال فرموده است.

ه - سپس با جاهلیّتی که در انباز نمودن چیزهائی با خدا، و تحریم چیزیهائی که خدا آنها را حلال فرموده است، جلوه‌گر است می‌جنگد، و با حواله کردن این جاهلیّت به خواست و رضایت خدا به پیکار می‌نشیند، و بر این گفتارشان می‌تازد که می‌گویند:

﴿لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا أَشْرَكْنٰا وَ لاٰ آبٰاؤُنٰا وَ لاٰ حَرَّمْنٰا مِنْ شَيْءٍ﴾.

اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاء حلال، بر خود) تحریم نمی‌کردیم.

روند قرآنی بیان می‌دارد که این سخن، گفتهٔ هر کافری بوده است که قبلاً راه تکذیب حق و حقیقت را پیموده است و پیغمبران را دروغگو نامیده است. تکذیب کنندگان این چنین سخنی را می‌گفته‌اند تا زمانی که عذاب خدا را چشیده‌اند:

﴿كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰى ذٰاقُوا بَأْسَنٰا﴾.

کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند (و کیفر اعمال بد خود را دیدند).

شرک و همچنین تحریم کردن بدون اجازهٔ قوانین الهی، هر دو از نشانه‌های تکذیب کنندگان آیات یزدان است. با پرسش انکاری از ایشان می‌پرسد: این قوانین و مقرّراتی که می‌نهید و معیّن می‌دارید به کدام منبع و

مرجع حواله می‌کنید و به چه دلیل و حجّتی استناد می‌جوئید؟:

﴿قُلْ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا. إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ، وَإِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ تَخْرُصُونَ﴾.

بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و (حجّت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه) از روی ظنّ و تخمین کار می‌کنید.

و - سپس جدال با ایشان را در این باره پایان می‌بخشد. جدال را با دعوت ایشان به گواه آوردن و کار را یکسره کردن، خاتمه می‌دهد - درست بدان گونه که در آغاز سوره، راجع به اصل اعتقاد، از ایشان گواه و شاهد خواست - با استعمال خود عبارات و اوصاف، و حتّی خود واژگان. تا روشن فرماید که مسأله یکی است: مسألهٔ انباز برای خدا، و مسألهٔ قانونگذاری بدون اجازهٔ خدا:

﴿قُلْ: هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللهَ حَرَّمَ هٰذَا، فَإِنْ شَهِدُوا فَلاَ تَشْهَدْ مَعَهُمْ. وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ، وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغگویند و شایستهٔ تصدیق نیستند.) و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و همطراز می‌کنند.

از این آیه برداشت می‌کنیم: گذشته از این که صحنه و عبارت و واژه یکسان است، کسانی که این قانونگذاریها را به دست می‌گیرند، همان کسانیند که از هواها و هوسهای خود پیروی می‌کنند. همان کسانیند که آیات خدا را دروغ می‌نامند و می‌دانند. و بالأخره همان کسانیند که به آخرت ایمان ندارند. اگر آنان آیات الهی را تصدیق می‌کردند، و به آخرت ایمان داشتند، و از هدایت و رهنمود یزدان پیروی می‌نمودند، برای خودشان و برای مردمان، بجای خدا قانونگذاری نمی‌کردند، و بدون اجازهٔ خدا دست به تحریم و تحلیل نمی‌یازیدند.

ز - در پایان این مرحله و در خاتمهٔ این بخش، ایشان را فرامی‌خواند که برایشان روشن و مشخّص سازد چیزهائی را که یزدان واقعاً آنها را بر آنان حرام کرده است ... در اینجا برخی از قواعد اساسی و بنیادین زندگی اجتماعی را خواهیم دید. پیش از همهٔ این اصول و ارکان، توحید یزدان و یکتاپرستی خداوند سبحان است. بعضی از آنها اوامر و تکالیف و وظائف است، ولی تحریمات بیشتر است و خدا آنها را عنوان همهٔ چیزهای دیگر فرموده است. خداوند از شرک نهی کرده است. به احسان و نیکی در حقّ پدر و مادر دستور فرموده است. از کشتن فرزندان از ترس تنگدستی نهی کرده است و اطمینان داده است که روزی رسان او است و به همگان روزی می‌رساند. از نزدیک شدن به گناهانِ آشکار یا نهان نهی کرده است. از کشتن انسان باز داشته است، مگر از روی حقّ. نهی کرده است که به اموال یتیمان دست برده شود، مگر از راهی و به شیوه‌ای که به نفع و صلاح ایشان باشد تا به سنّ رشد می‌رسند و شعور اجتماعی پیدا می‌کنند. دستور فرموده است که پیمانه و ترازو دادگرانه و به تمام و کمال داده شود و سنجیده گردد. دستور فرموده است که در گفتار - به هنگام گواهی و داوری - دادگری مراعات گردد، هر چند طرف دعاوی از خویشاوندان باشد. فرمان داده است که به عهدها و پیمانها به تمام و کمال وفا شود... روند قرآنی همهٔ این کارها را سفارش یزدان می‌داند و آنها را به دنبال اوامر و نواهی تکرار می‌نماید.

سراسر این مجموعه متضمّن پایهٔ عقیده و قواعد بنیادین شریعت است. عقیده و شریعتی که بدین شکل در همایش روند قرآنی گرد می‌آیند و بدین گونه با همدیگر می‌آمیزند، و یکدست و یکپارچه نشان داده می‌شوند، به گونه‌ای که مضمون و مفهوم آنها پنهان نمی‌گردد از کسی که این قرآن را بدین نحوی که بیان داشتیم مطالعه و بررسی کند. دربارهٔ این مجموعه، در پایان این بخش طولانی گفته می‌شود:

﴿ وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ، وَ لاٰ تَتَّبِعُوا اَلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ. ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾.

این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

این بدان خاطراست که معنی و مفهومی که از سراسر روند قرآنی استفاده می‌شود ابراز گردد، و ساختار آن، در کلام یگانهٔ روشن قاطعی، جلوه‌گر آید:

این آئین، شریعت آن همچون عقیدهٔ آن، در بیان صفت شرک یا صفت اسلام، برابر و یکسان است. بلکه شریعت آن در این راستا از عقیدهٔ آن برمی‌جوشد، و همچنین شریعت آن عین عقیدهٔ آن است... چرا که شریعت مترجم واقعی و بیانگر اصلی عقیده است... این حقیقت اساسی، از لابلای نصوص و آیات قرآنی، و از عرضهٔ آن در برنامهٔ قرآنی، پیدا و هویدا است.

این همان حقیقتی است که مفهوم «دین» در دلها و درونهای پیروان این آئین از آن سخت به دور داشته شده است، و پیاپی در قرون فراوان با شیوه‌های ناپاک و روشهای جهنّمی از آن دورِ دور گشته است. آن اندازه دور که کار بدانجا کشیده است که بیشتر شیفتگان این آئین - چه رسد به دشمنان این آئین و یاوه‌سرایان و باطلگرایان که اصلاً به این آئین توجّه نمی‌کنند و اهمّیّت نمی‌دهند - مسألهٔ حاکمیّت و فرمانروائی در دل و درونشان مسألهٔ جدای از مسألهٔ عقیده قلمداد شود و دل و درونشان برای آن جوش و خروشی نداشته باشد، بدان گونه که برای عقیده به جوش و خروش می‌افتد. بیرون رفتن از زیر بار آن را بیرون شدن از دین نمی‌شمارند، همچنانکه بیرون رفتن از زیر بار عقیده یا عبادت را بیرون رفتن از دین می‌شمارند. در صورتی که این آئین جدائی عقیده و عبادت و شریعت را از یکدیگر به رسمیّت نمی‌شناسد و نمی‌پذیرد. این دوری و جدائی میان حاکمیّت و دین، به وسیلهٔ دستگاه‌های آزمودهٔ استعمارگران با تلاش قرنهای طولانی پدیدار گشته است تا مسألهٔ حاکمیّت بدین شکل حیرت‌انگیز تأسّف‌آور درآمده است. حتّی کار بدانجا کشیده است که در حسّ و شعور سرسخت‌ترین طرفداران این آئین نیز حاکمیّت و دین از همدیگر جدا بشمار آید! این همان مسأله‌ای است که به خاطر آن این سوره با وجود این که موضوع آن نظم و نظام مملکت، و شریعت و قانون نیست، بلکه موضوع آن عقیده است، این همه آیات را متوجّه مسألهٔ حاکمیّت می‌سازد، و این همه انگیزه و این همه بیان را پیرامون آن گرد می‌آورد، بدان هنگام که حتّی دربارهٔ یک کار جزئی از آداب و رسوم زندگی اجتماعی سخن می‌گوید. این بدان خاطر است که این کار جزئی به اصل بزرگ حاکمیّت و فرمانروائی پیوند دارد، و اصل بزرگ حاکمیّت و فرمانروائی هم متّصل به پایه و اساس این آئین و بلکه به وجود حقیقی آن است.

کسانی که بت‌پرست را مشرک می‌دانند، ولی کسی را مشرک نمی‌دانند که از طاغوت حکومت و داوری می‌طلبد، از نسبت شرک بدین یکی خودداری می‌کنند، امّا از نسبت شرک بدان یکی خودداری نمی‌کنند، این چنین کسانی قرآن را نمی‌خوانند، و سرشت این آئین را نمی‌دانند... بهتر است قرآن را آن چنان بخوانند که یزدان آن را برای مردمان نازل فرموده است، و دست

کم این فرمودهٔ یزدان جهان را پیش چشم دارند و با دقّت لازم بخوانند و معنی آن را بدانند:

﴿وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾.

اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

برخی از مشتاقان این آئین، دل خود را و دل مردمان را سرگرم این می‌کنند: اگر این قانون، یا این پروژه، یا این سخن، منطبق با شریعت خدا یا غیرمنطبق باشد... و... گاهی هم در برابر برخی از مخالفات، غیرت ایشان به جوش و خروش درمی‌آید، و در اینجا و آنجا از این که فلان چیز مخالف با آئین اسلام یا ناهماهنگ با آن است، امواج طوفان خشم، آنان را فرا می‌گیرد... انگار اسلام به تمام و کمال پیاده شده است و قوانین آن یکسره بر جامعه فرمانروا و حکومت آن در میان مردمان پابرجا است. تنها چیزی که از وجود و کمال و استواری آن می‌کاهد، این است که چنین مخالفاتی از میان برود، و این گفتار و آن کردار در میان مردمان و در میان جامعهٔ مسلمانان گفته و کرده نشود!

این مشتاقان سخت عاشق این آئین، بدون این که خودشان بدانند، این آئین را می‌آزارند و رنجیده خاطر می‌دارند. بلکه با این گونه تلاشهای حاشیه‌ای ناچیز، بر پیکر اسلام ضربهٔ کاری خود را فرود می‌آورند... این گونه مردمان پر حرارت جانبدار اسلام، بر حقّانیّت این اوضاع جاهلی گواهی ضمنی می‌دهند، و ناخودآگاه شهادت می‌دهند که آئین اسلام در چنین جامعه‌ای حاکم است و قوانین و مقرّرات آن اجراء می‌گردد. تنها کم و کاست این آئین این است که چنین چیزهای مخالفی تصحیح شود و بس! در صورتی که این آئین کاملاً از «وجود» و حضور در جامعه، دور نگاه داشته شده است و مطرود گشته است. چرا که اسلام دور و مطرود خواهد بود مادام که در یک نظام و سیستم حکومتی، و در اوضاع و احوال مردمان، مجسّم و پدیدار نباشد. حکومت و اوضاع و احوالی که حاکمیّت در آن تنها متعلّق به یزدان باشد نه به بندگان.

وجود این آئین، وجود حاکمیّت یزدان است. اگر حاکمیّت یزدان در جامعه منتفی شد، وجود این آئین هم منتفی است... امروزه مشکل این آئین در کرهٔ زمین، وجود طاغوتها بر سرِ کار است. طاغوتهائی که به الوهیّت یزدان تجاوز می‌نمایند، و سلطه و قدرت الهی را غصب می‌کنند، و با حلال و آزاد کردن و حرام و قدغن نمودن ارواح و اموال و اولاد، به خویشتن حقّ قانونگذاری می‌دهند... این همان مشکلی است که قرآن مجید با مجموعهٔ فراوانی از انگیزه‌ها و قوانین و مقرّرات و بیانات با آن روبرو می‌شود، و آن را به مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت ربط و پیوند می‌دهد، و ملاک ایمان یا کفر می‌داند، و معیار جاهلیّت یا اسلام می‌شمارد.

پیکار واقعی و راستینی که اسلام بدان فرو رفت تا «وجود» خود را ثابت و استوار کند، پیکار با بی‌دینی و خدانشناسی نبود، تا «تدیّن» و دینداریی که شیفتگان این آئین برای آن تلاش می‌کنند بس باشد و دیگر هیچ!... بلکه پیکار پیشین و نبرد نخستینی که این آئین بدان اهمیّت بسزائی داد و بدان فرو رفت تا «وجود» خود را ثابت نماید و حضور خویش را اعلام دارد، پیکار «حاکمیّت» بود. در این نبردی که مقدّم بر هر نبردی در اسلام است، هدف دیگری نیز در میان بوده است: اسلام در این نبرد مهمّ، می‌خواسته است مقرّر دارد که این حاکمیّت باید از آنِ چه کسی باشد... برای این دو منظور، اسلام در مکّه بدین پیکار وارد گردید. بدان هنگام چنین نبردی را آغازید که عقیده را پدید می‌آورد و کاری به نظام حکومتی و قانون و قانونگذاری نداشت. بدین پیکار وارد شد تا در دلها ثابت و استوار کند که حاکمیّت تنها از آن خداوند یگانه است و بس... هیچ مسلمانی ادّعای آن را برای خود ندارد، و از کسی هم نمی‌پذیرد که ادّعای آن کند... هنگامی که این عقیده در مکّه به ژرفای دلهای گروه مسلمانان رسید، یزدان جهان در مدینه برای ایشان میسّر فرمود که کار و بار عقیده را عملاً بر دست

گیرند... پس دلباختگان این آئین بنگرند که در کجای این آئین هستند و بر آنان چه چیزی واجب است که بشود. البتّه پس از این که مفهوم حقیقی این آئین را درک و فهم کنند.
این اندازه ما را بس است. بگذار با نصوص و آیات این سوره بطور مشروح رویاروی گردیم.



﴿وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمّٰا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعٰامِ نَصِيباً. فَقٰالُوا: هٰذٰا لِلّٰهِ - بِزَعْمِهِمْ - وَ هٰذٰا لِشُرَكٰائِنٰا. فَمٰا كٰانَ لِشُرَكٰائِهِمْ فَلاٰ يَصِلُ إِلَى اللّٰهِ، وَ مٰا كٰانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلىٰ شُرَكٰائِهِمْ. سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ!﴾.

(بت‌پرستان همیشه دچار اوهام خرافاتند. مثلاً این گونه) مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می‌دهند و به گمان خود می‌گویند: این برای خدا است (و بر این سهم به خدا تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می‌دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) او است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آنها را صرف رؤساء و پرده‌داران و خادمان بتکده‌ها و معابد می‌نمائیم). امّا آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلّق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلّق به خدا می‌باشد به شرکاء (و معبودهای) ایشان می‌رسد (و می‌تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگذاران اصنام داده می‌شود). چه بد داوری می‌کنند!.

روند قرآنی مقرّر می‌دارد - بدان هنگام که جهان‌بینیها و اندیشه‌های جاهلیّت، و آداب و رسوم آن را در بارهٔ کشت و زرع و حیوانات و چهارپایان بیان می‌نماید - خدا است که این کشت و زرع و حیوانات و چهارپایان را برایشان پدیدار کرده است و آفریده است. کسی نیست در آسمانها و زمین جز یزدان بتواند روزی رسان باشد و چیزی به کسی عطاء کند... آن وقت بعد از این سخن، از کارهائی صحبت به میان می‌آورد که مشرکان دربارهٔ چیزهائی انجام می‌دادند که خدا آنها را بدیشان داده است. آنان بخشی از ارزاق و داده‌های خدا را برای خداوند سبحان در نظر می‌گرفتند، و بخشی را بهرهٔ بتان سنگی و غیرسنگی می‌دانستند. طبیعی است که این بخش اخیر نصیب پرده‌داران بتان می‌گردید. گذشته از این، آنان به بخشی که برای یزدان در نظر می‌گرفتند ستمگری و دست درازی می‌کردند، بدان نحوی که آیه بیان می‌فرماید.

از ابن عبّاس روایت است که گفته است: مشرکان وقتی که غلّات و ارزاق می‌رسید، آن را توده توده می‌کردند. بخشی را به خدا می‌دادند، و بخشی را متعلّق به آلهه و خداگونه‌های خود می‌دانستند. هر وقت باد از سوی بخشی که به آلهه و خداگونه‌ها داده بود به سوی بخشی می‌وزید که به خدا داده بودند، چیزهائی را که باد با خود به سوی بتها و خداگونه‌ها می‌برد برمی‌گرداندند. و اگر باد از سوی بخشی که به خدا داده بودند به سوی بخشی می‌وزید که به آلهه و خداگونه‌هایشان داده بودند، بادآورده را نگاه می‌داشتند و برنمی‌گرداندند. این است که خدا می‌فرماید:

﴿سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ!﴾.

چه بد داوری می‌کنند!.

از مجاهد روایت شده است که گفته است: بخشی از کشت و زرع را بهرهٔ خدا می‌نامیدند، و بخشی از کشت و زرع را بهرهٔ بتان و خداگونه‌هایشان می‌دانستند. قسمتی را که باد با خود از سهم خدا به سوی سهم شرکاء و انبازها می‌برد به ترک آن می‌گفتند و آن را رها می‌کردند، و قسمتی را که باد از سهم بتان و خداگونه‌هایشان به سوی سهم خدا می‌برد، آن را برمی‌گرداندند، و می‌گفتند: «خدا بی‌نیاز از این است». مراد از چهارپایان، سائبه و بَحیره‌ای است که بعضی از حیوانات را بدین واژه‌ها نامگذاری می‌کردند.

از قتاده روایت شده است که گفته است: مردمانی از گمراهان، کشت و زرع و چهارپایان خود را دو بخش می‌کردند. بخشی را از آن خدا می‌دانستند، و بخشی را

به انبازهای خود می‌دادند. هنگامی که چیزی از قسمت خدا آمیزهٔ قسمتی می‌گردید که به انبازهایشان اختصاص داده بودند، آن را رها و نادیده می‌گرفتند. اگر هم چیزی از قسمت انبازها آمیزهٔ قسمتی می‌گردید که به خدا اختصاص داده بودند، آن را به قسمت انبازهایشان برمی‌گرداندند. هر وقت هم خشکسالی می‌شد از قسمتی که به خدا اختصاص داده بودند کمک می‌گرفتند و استفاده می‌نمودند، ولی قسمت انبازها و خداگونه‌هایشان را دست نمی‌زدند و بر جای می‌گذاشتند.

خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ! ﴾.

چه بد داوری می‌کنند!

از سدیّ روایت شده است که گفته است: مشرکان بخشی از اموال خود را جدا می‌کردند و سهم خدا می‌نمودند. کشت و زرعی را می‌کاشتند و آن را سهم خود می‌کردند... برای آلهه و خداگونه‌های خود همین کار را انجام می‌دادند... حاصل و فرآیندی که به نام آلهه و خداگونه‌ها به دست می‌آمد، هزینهٔ بتان و انبازها می‌کردند. حاصل و فرآیندی که به نام خدا به دست می‌آمد، صدقه و احسان می‌کردند. اگر آنچه متعلّق به بتها و انبازها می‌دانستند هدر می‌رفت، و آنچه متعلّق به خدا می‌دیدند فراوان می‌گردید، می‌گفتند: «چاره‌ای از هزینهٔ آلهه و بتان ما نیست!». از سهم یزدان برمی‌داشتند و برای آلهه و بتان خویش هزینه می‌نمودند. اگر قسمت خدا هدر می‌رفت و ضایع می‌گردید، و قسمت آلهه و بتان فراوان می‌شد، می‌گفتند: «اگر یزدان می‌خواست، بهرهٔ خود را فراوان می‌کرد»! دیگر چیزی از سهم آلهه و بتان برنمی‌داشتند و به خدا نمی‌دادند. خداوند فرموده است: اگر در این تقسیم راست و درست باشند، در این صورت بدترین داوری را انجام داده‌اند، این که: از سهم من بردارند ولی چیزی از سهم دیگران به من ندهند! این مفهوم برداشت می‌شود از فرمودهٔ یزدان وقتی که می‌فرماید:

﴿ سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ ﴾.

چه بد داوری می‌کنند.

از ابن جریر روایت شده است که گفته است: امّا فرمودهٔ یزدان که فرموده است: ﴿ سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ ﴾ خبری است از سوی خداوند سبحان در بارهٔ کردار این گونه مشرکانی که خدا خوی ایشان را بیان فرموده است. ایزد بزرگوار می‌فرماید: مشرکان در داوری خود اشتباه می‌کنند و به کژ راهه می‌روند. چرا که از نصیب من به انبازهای خود می‌دهند، و از نصیب انبازهایشان به من نمی‌دهند. مراد خداوند بزرگوار از این سخن این است که از نادانی و گمراهی ایشان خبر دهد و کناره‌گیری و دوری آنان را از راه حقّ بنمایاند. زیرا آنان تنها به این هم بسنده نکردند چیزی را که سود و زیانی بدیشان نمی‌رساند شریک خداوندی گردانند که ایشان را آفریده است و بدانان رزق و روزی داده است و نعمتهای فراوان بیشمار را بدیشان بخشیده است، بلکه خودسرانه در تقسیمات خویش به چنین چیزی بهرهٔ بیشتری از خدا بدهند.

این چیزی بود که شیاطین انسان و پری آن را به دوستان و پیروان خود الهام می‌کردند تا با آن با مؤمنان در بارهٔ چهارپایان و محصولات کشاورزی مجادله و ستیز کنند. در این گونه اندیشه‌ها و جهان‌بینیها و عملکردها و دخل و تصرّفها، نشانه‌های مصلحت شیاطین در چیزی که برای دوستان و پیروان خود زینت می‌دادند و می‌آراستند، پیدا و هویدا است. و امّا مصلحت شیاطین انسان - از قبیل غیبگویان و فال بینان و پرده‌داران و نگهبانان بتکده‌ها و رئیس و رؤساء - پیدا و هویدا بود پیش از هر چیز در چیره شدن ایشان بر دلهای پیروان و طرفداران، و در تحریک و تشویق ایشان به این که برابر اندیشه‌های پوچ و جهان‌بینیهای نادرست و باورهای تباه خود عمل کنند، و به دنبال چیزی راه بیفتند که برای ایشان می‌آرایند. در ثانی مصلحت آنان در مصالح مادیی برای ایشان تحقّق پیدا می‌کند که نتیجه و فرآیند این گونه زینت دادنهای

فریبکارانه و سرگردان و گمراه کردنهای مکّارانه عامهٔ مردمان است. این سودی است که عائد کسانی می‌گردد که به چنین تقسیم کردنی سرگرم می‌شوند. افراد گول خورده و ناآگاهی که برای بتان و خداگونه‌ها بهره‌ای کنار می‌گذارند، و خودشان سر در توبرهٔ آن می‌گذارند... و امّا مصلحت شیاطین جنّ پدیدار و نمودار می‌گردد در پیروزی گمراهسازی مردمان و وسوسه کردن ایشان تا بدانجا که زندگی را و همچنین آئین ایشان را تباه می‌سازند، و آنان را خوار و رسوا در دنیا به سوی نابودی، و در آخرت به سوی آتش می‌رانند.

این کاری بود که در دورهٔ جاهلیّت عربها رخ می‌داد، و در جاهلیّتهای همگون آن نیز به وقوع می‌پیوست، در جاهلیّتهای: یونان و ایران و روم. این کار پلشت هنوز که هنوز است پیوسته در هند و افریقا و آسیا انجام می‌پذیرد!... این نوع کارهای زشت و چندش‌آور نابخردانه جملگی انواعی از دخل و تصرّف در اموال است و ویژهٔ دورهٔ جاهلیّت عربها و جاهلیّتهای دیگر همسان آن در گذشته‌های دوره نبوده و نیست. بلکه جاهلیّتهای کنونی در اموال این چنین دخل و تصرّفهائی می‌کنند، دخل و تصرّفهائی که یزدان جهان اجازهٔ انجام آنها را نداده است. این است که با انجام چنین اموری در شرک به همان جاهلیّتهای قدیم در اصل و در قاعده به هم می‌رسند و ریشه و تنهٔ درخت جاهلیّت همگون است. چه جاهلیّت، به حال و وضعی گفته می‌شود که در کار و بار مردمان با قانون و شریعتی جز قانون و شریعت یزدان دخل و تصرّف می‌کند. نوع و شکل این دخل و تصرّف نیز مهمّ نیست. چه شکلها و صورتها نیست که جاهلیّت را تشکیل می‌دهد، بلکه دخل و تصرّف در امور مردمان با قانون و شریعتی جز قانون و شریعت یزدان در اینجا معتبر و ملاک است...

﴿ وَ كَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلاٰدِهِمْ شُرَكاٰؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ، وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ. وَ لَوْ شاٰءَ اللّٰهُ مٰا فَعَلُوهُ. فَذَرْهُمْ وَ مٰا يَفْتَرُونَ ﴾.

همان گونه (که اوهام و خیالبافیهایشان تقسیم‌بندی ستمگرانهٔ فوق را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که در بارهٔ بتهایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتهایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده بگور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه‌پرستی بیامیزند و راه را از چاه بازنشناسند). اگر خدا می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. (حال که مشیّت خدا چنین می‌خواهد) پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ بندند (چرا که عقاب و عذاب در انتظار ایشان است).

می‌فرماید: همان گونه که انبازها و شیاطین این نوع دخل و تصرّف در اموال را در نظرشان آراسته‌اند، به همان نحو کشتن اولاد را در جلو دیدگانشان آراسته و پیراسته کرده‌اند ... این همان زنده بگور کردن دختران از ترس تنگدستی، یا از خوف اسیر شدن و ننگ و عار است که عربها مرتکب می‌شدند. یا پسران را در نذر و نذور برای بتان و خداگونه‌ها می‌کشتند، مانند چیزی که دربارهٔ عبدالمطّلب نقل کرده‌اند که او نذر می‌کند که اگر خدا ده پسر بدو دهد و آنان به سنّ و سالی برسند که از او دفاع و نگاهبانی کنند، یکی از پسران را برای بتان و خداگونه‌ها سر ببرد!

زنده بگور کردن دختران و سر بریدن پسران چیزی بود که عرف و عادت و آداب و رسوم جاهلیّت می‌طلبید. عرف و عادت و آداب و رسومی که انسانهائی آنها را برای مردمان پدیدار و نمودار کرده بودند. مراد از شرکاء مذکور در این آیه، شیاطین انسان و پری است. از قبیل: غیبگویان و فالگیران و پرده‌داران و رؤسای انسان، و جنّیان همراه و همدم آدمیان که پیوسته به وسوسه می‌پردازند. شیاطین انسان و پری هم هر دو گروه در این راه به همکاری یکدیگر می‌پردازند و با یکدیگر دوستی می‌ورزند.

متن آیه، آشکارا هدف نهان در فراسوی آراستن و پیراستن را بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ﴾.

تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه پرستی بیامیزند و راه را از چاه بازنشناسند).

تا آنان را هلاک سازند و آئینشان را بر آنان تباه و پیچیده گردانند و نتوانند چنان که باید روشن و آشکار بدان پی ببرند و آن را فهم کنند... امّا هلاک ایشان، پیش از هر چیز در کشتن فرزندانشان جلوه‌گر است، و بعد از آن در فساد زندگی اجتماعی بطور کلّی پیدا و هویدا است. در گسترهٔ زندگی اجتماعی تباه، مردمان به گلّهٔ سرگردان و سرگشته‌ای تبدیل می‌شوند. چوپانانِ تباهی پیشه، این گلّهٔ ویلان و سرگردان را به هر کجا که بخواهند سوق می‌دهند و راه می‌برند. این گلّه را آن گونه می‌رانند که هوا و هوس ایشان بخواهد و مصالح ایشان ایجاب کند! تا بدانجا در ارواح و اولاد و اموال مردمان تصرّف می‌کنند که دستور کشتن و نابود کردن می‌دهند! و این گلّهٔ گمراه گزیری و گریزی جز کرنش و فرمانبرداری، برای خود نمی‌یابد. آخر جهان‌بینیها و اندیشه‌های آمیخته با دین و عقیده - جهان‌بینیها و اندیشه‌های بیگانه از دین و عقیده - با همهٔ سنگینیها و گودیهائی که خود دارد، با آداب و رسوم اجتماعی بر جوشیده از چنان جهان‌بینیها و اندیشه‌هائی، همکاری و همیاری می‌کند، و به گونه‌ای سنگینی درهم شکننده و خردکننده‌ای وارد می‌سازد که همهٔ مردمان به فغان می‌آیند و در برابر آن تاب مقاومت و توان ایستادگی نمی‌آرند. مگر زمانی که مردمان از دست آن به آئین روشنی پناهنده شوند، و در جملگی کار و بار خود به ترازوی ثابت و استواری برگردند.

این گونه جهان‌بینیها و اندیشه‌های پیچیدهٔ مبهم، و این چنین آداب و رسوم اجتماعیی که از آن جهان‌بینیها و اندیشه‌های تباه برمی‌جوشد و بر گردهٔ عموم مردمان سنگینی درهم شکنندهٔ خود را وارد می‌سازد و با فشار خود کمر ایشان را خم می‌گرداند و ستون فقرات آنان را خرد می‌کند، منحصر و محدود بدان جهان‌بینیها و اندیشه‌هائی نیست که جاهلیّتهای قدیم با آنها آشنا بوده‌اند. چه امروزه ما به صورت روشن‌تری این گونه جهان‌بینیها و اندیشه‌ها را در جاهلیّتهای معاصر مشاهده می‌نمائیم... این لباسها و جامه‌ها و این آداب و رسوم و تقلیدهائی که خویشتن را بر مردمان تحمیل و واجب می‌گرداند، و گاه‌گاهی هزینه‌های هنگفت و توان فرسائی را بر عهدهٔ آنان می‌اندازد، و چه بسا زندگی و فعّالیّتها و تلاشهای آنان را صرف خود کند، و گذشته از همهٔ اینها، اخلاق و حیات ایشان را نیز تباه گرداند... امّا با این وجود، جز کرنش کردن و نماز بردن در برابر چنین عرف و عادت و آداب و مراسمی چاره‌ای ندارند... جامه‌های بامدادان، لباسهای نیمروز، جامه‌های شامگاهان... لباسهای کوتاه، جامه‌های تنگ، لباسهای خنده‌آور ناجور! و انواع و اقسام آرایشها و پیرایشها و پیچش موها و چین چین کردن زلفها... و سائر بندگیها و بردگیهای خوار کنندهٔ رسواگرانهٔ دیگر... همهٔ اینها را چه کسی و یا چه کسانی تدارک می‌بینند و خود در پشت سر آنها می‌نشینند؟ چه کسی و یا چه کسانی در فراسوی خانه‌ها و سالنهای مُد لباس می‌نشینند؟ چه کسی و یا چه کسانی در فراسوی شرکتهای تولید چمباتمه می‌زنند؟ چه کسی و یا چه کسانی هستند آن رباخوارانی که در مؤسّسات مالی و بانکها می‌نشینند و به کارگاه‌ها و کارخانه‌ها وام می‌دهند تا خودشان فرآیند رنج و حاصل تلاش ایشان را دریافت دارند؟ چه کسی و یا چه کسانی هستند که در پشت سر ایشان یهودیانی می‌ایستند که برای تباهی و نزاری بشریّت بطور کلّی کار می‌کنند تا خودشان بر آنان حکومت و فرمانروائی نمایند؟... امّا یهودیان با اسلحهٔ پیدا و لشکریان هویدا در فراسوی دیگران نمی‌ایستند و نمی‌رزمند، بلکه با جهان‌بینیها و ارزشها و معیارهائی به جنگ نهانی و روانی می‌پردازند که خودشان آنها را ساخته و پرداخته کرده‌اند و با نظریّه‌ها و فرهنگهائی آنها را ریشه‌دار و

استوار نموده‌اند.[1] آنها را آزاد و رها می‌کنند تا بر مردمان در قالب «عرف اجتماعی» فشار بیاورند. آنان خودشان می‌دانند که این نظریّه‌ها به تنهائی کافی و بسنده نیستند، و باید در رژیمها و سیستمهای حکومتی، و در اوضاع و احوال جامعه‌ها، و در آداب و مراسم پیچیدهٔ اجتماعی، نمودار و پدیدار گردد. در لابلای عرف و عادت مردمان به شکلی پیاده و جلوه‌گر آید که انسانها با آن عرف و عادت به ستیز ننشینند و بر ضدّ آن نشورند. بلکه آن اندازه ریشه‌ها و شاخه‌های درخت نیرنگشان درهم تنیده و فرو رفته باشد که بر همگان مشتبه شود.

این است کار شیاطین... شیاطین آدمی و پری ... این است جاهلیّت ... جاهلیّتی که شکلها و صورتهای آن جوراجور و گوناگون می‌گردد، ولی ریشه‌ها و سرچشمه‌های آن متّحد و متّفق است و ارکان و اصول آن همسان و همگون!

ما ارزش قرآن را پائین می‌آوریم و از شکوه آن می‌کاهیم، وقتی که آن را بخوانیم و از آن چنین فهم و برداشت کنیم که قرآن سخنانی است دربارهٔ جاهلیّتهائی که بوده‌اند! بلکه قرآن سخنانی از جاهلیّتهائی در هر دوره و روزگاری از زندگی است، و پیوسته با واقعیّتهای منحرف رویاروی می‌شود و می‌رزمد و آنها را به راه راست و درست خدا رهنمود و رهنمون می‌شود.

هر چند که مکر و حیله بزرگ و ستبر باشد، و هر چند که واقعیّت موجود سنگین و گسترده باشد، روند قرآنی کار و بار جاهلیّت را سبک می‌دارد و ساده می‌انگارد، و پرده از حقیقت بزرگی برمی‌دارد که این رویهٔ پیدا آن را پنهان می‌کند و مایهٔ نیرنگ زدن به مردمان می‌سازد... این حقیقت بزرگ این است که این شیاطین و دوستان و پیروان این شیاطین در دست قدرت و سلطهٔ آفریدگار اسیر و گرفتارند. آنان با نیرو و توان شخصی خود نمی‌توانند کارهائی را که می‌کنند به انجام برسانند. بلکه ریسمان و کمندی که در قید و بند آن اسیر و گرفتارند، تا اندازه‌ای برای ایشان آزاد و شل می‌گردد و کمی طول داده می‌شود تا طبق مشیّت و ارادهٔ یزدان دست به کارهائی یازند و حکمت و فلسفهٔ ایزد متعال را در آزمایش بندگانش پیاده کنند. اگر خدا بخواهد که کاری را انجام ندهند نمی‌توانند انجام بدهند. امّا اگر خدا خواست برای آزمایش بندگان کاری را انجام دهند به انجام آن دست می‌یازند... دیگر نه گناهی بر پیغمبر ﷺ است و نه مسؤولیّتی متوجّه مؤمنان است. خدا چنین خواسته است و چنین هم می‌شود. پس باید پیغمبر و مسلمانان راه خود را ادامه دهند و به پیش روند و شیاطین را با دروغهائی که به خدا نسبت می‌دهند و با مکر و کیدهائی که می‌ورزند واگذارند:

﴿ وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا فَعَلُوهُ. فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ ﴾.

اگر خدا می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. (حال که مشیّت خدا چنین می‌خواهد) پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ ببندند (چرا که عقاب و عذاب در انتظار ایشان است).

لازم است که متذکّر شویم، شیاطین جرأت نمی‌کردند که بگویند: این جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و اقدامها و انجام کارها خودسرانه است و خودشان می‌خواهند و خودشان می‌کنند. بلکه بر خدا دروغ می‌بستند و از قول خدا بیان می‌داشتند و گمان هم می‌بردند که این چیزها شریعت و قوانین یزدان برای ایشان است!... به گمان خود این کارها و گفته‌ها را از شریعت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام نقل و بیان می‌دارند و به مردمان می‌رسانند!

امروزه شیاطین در جاهلیّتهای نوین نیز چنین می‌کنند. اغلب آنان نمی‌توانند همچون کمونیستهای منکر وجود خدا به خود ببالند و یکسره وجود خدا را نفی کنند و آشکارا منکر دین گردند. درست متوسّل به همان شیوه‌ای می‌شوند که شیاطین در جاهلیّت عربی بدان

۱- مراجعه شود به کتاب: «التطور و الثبات فی حیاة البشریّة» فصل: «الیهود الثلاثة». تألیف: محمّد قطب.

پناه می‌برند! می‌گویند: آنان برای دین احترام قائل هستند! و گمان می‌برند قوانینی را که برای مردمان وضع می‌کنند ریشه در این آئین دارد!... این شیوه، پست‌تر و ناپاک‌تر از شیوهٔ کمونیستهای خداناشناس است! این شیوهٔ زشت و پلشت نیرنگبازانه، عاطفهٔ دینی نهان در ژرفاهای درون را آرام می‌کند و می‌خواباند، و نیروی سرشتی دینی را در قالبهای جاهلیّت نه اسلامیّت تخلیه می‌کند. این شیوه بدترین نیرنگ و پست‌ترین روش است!... بعضی گمان می‌برند که این عاطفهٔ مبهم و نهان در زوایای دل و جان، اسلام است. ولی این عاطفه، اسلام نیست. زیرا اسلام برنامهٔ روشن عملی واقعی است.

«شیفتگان» این آئین می‌آیند و نیرو و انرژی خود را صرف دشمنانگی و ستیز با جزئیّات ناچیزی می‌کنند که در حاشیهٔ حقیقت اسلامی قرار دارند. جزئیّاتی که در این اوضاع و احوال جاهلی مشرک و غاصب الوهیّت یزدان، و سلطه و قدرت خداوند منّان، سزاوار این گرفتاریها و دردسرها نیستند... این دلباختگان، با نشان دادن چنین غیرت ابلهانه‌ای، به این گونه اوضاع و احوال جاهلی مشرک، قالب و نماد اسلامی عطاء می‌کنند، و بطور ضمنی سخت گواهی می‌دهند بر این که چنین نظام و سیستمی واقعاً دارای یک اصل دینی است و بر اساس دین استوار است، ولی با دین تنها در این جزئیات ناچیز مخالف است!

این شیفتگان نقش خود را برای پابرجائی این اوضاع و احوال و پاک شمردن آن، اداء می‌کنند. این نقش همان نقشی است که دستگاه‌های دینی حرفه‌ای اداء می‌کنند، دستگاه‌هائی که جامه‌های دینی به تن می‌کنند!... هر چند که اسلام پشمینه پوشی و ژنده‌پوشی را به رسمیّت نمی‌شناسد، و غیبگو و دیرنشین و پرده‌دار و حاجبی نمی‌تواند به نام اسلام زبان بگشاید و عمل خود را به اسلام قالب نماید.

﴿وَ قَالُوا: هٰذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ، لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ - بِزَعْمِهِمْ - وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللهِ عَلَيْهَا - افْتِرَاءً عَلَيْهِ - سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾.

و (از جملهٔ خرافات ایشان این است که) می‌گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می‌باشد) و جز کسانی (از خدمتگذاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی‌خورند - و این (قاعدهٔ ناروا ساختهٔ آنان و ناشی از) گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان - و همچنین می‌گفتند: اینها) حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و (کسی نباید سوار آنها بشود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی‌رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می‌رانند و این را دستور خدا می‌دانند و) بر خدا دروغ می‌بندند. هر چه زودتر کیفر افتراهای آنان را خواهیم داد.

ابوجعفر ابن جریر طبری گفته است : «این خبری است از سوی یزدان بزرگوار دربارهٔ این مشرکان بیشعور و نادان. آنان از پیش خود دست به تحریم و تحلیل می‌زدند، بدون این که یزدان کم‌ترین اجازه‌ای در این باره بدیشان داده باشد.

«حِجْرٌ» به معنی حرام است ... اینان که بر سلطه و قدرت یزدان می‌شورند و با وجود این ادّعاء دارند آنچه به صورت قانون و شریعت ارائه می‌دهند، قانون و شریعت یزدان است، برخی از کاشته‌ها و چهارپایان را برای خدایان خود - همان گونه که قبلاً گفتیم - جدا می‌سازند، و می‌گویند: این چهارپایان و این میوه‌ها و محصولها بر آنان حرام است، گمان می‌برند که نباید از آنها بخورند و بهره‌مند شوند مگر کسانی که خدا بخواهد... کسانی که چنین مقرّر می‌داشتند طبعاً کاهنان و غیبگویان و پرده‌داران و حاجبان و رئیس و رؤساء بودند! چهارپایانی را که قدغن می‌کردند گویا همان چهارپایانی هستند که در سورهٔ مائده از آنها سخن رفته است و نامهای گوناگونی بدانها داده شده است:

﴿مَا جَعَلَ اللهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لَا سَائِبَةٍ وَ لَا وَصِيلَةٍ وَ لَا

خام ﴾.(۱)

خداوند بَحیره، سائبه، وصیله، و حامی را مشروع و مقرّر نداشته است. (مائده) / ۱۰۳).

سوار شدن بر این گونه چهارپایان را قدغن می‌کردند. همچنین بر برخی از چهارپایان به هنگام سوار شدن و دوشیدن و ذبح آنها نام خدا را نمی‌بردند... بلکه نام خدایان و بتان را بر آنها می‌بردند و خالصانه از آنِ آلهه می‌دانستند! همهٔ این کارها را طبق دستور خدا گمان می‌بردند و «بر خدا دروغ می‌بستند» و از زبان او دروغ می‌گفتند!

ابوجعفر ابن جریر گفته است: «فرمودهٔ یزدان ﴿ إفْتَراءً عَلَى اللهِ ﴾(۲) بدین مفهوم است که آن مشرکان چیزی را که حرام می‌کردند و چیزی را که می‌گفتند، از زبان خدا دروغ می‌گفتند و ناسنجیده سخنان پوچی بر زبان می‌راندند و کارهای ناروائی می‌کردند. چرا که آنان بر چیزهائی که حرام می‌کردند و خداوند سخنانشان را در این باره در کتاب خود ذکر فرموده است، اضافه می‌نمودند که خدا آن چیزها را حرام کرده است. یزدان متعال این امر را نفی می‌فرماید و تکذیبشان می‌نماید. و به پیغمبرش و به مؤمنان خبر می‌دهد که آنان در ادّعاهای خویش دروغ می‌گویند».

در اینجا شیوه‌ها و روشهای جاهلیّت برایمان پیدا و هویدا می‌گردد. شیوه‌ها و روشهائی که در بیشتر جاهلیّتها تکرار می‌گردد. این کار پیش از آن زمانی انجام پذیرفته است که تفاخر و تکبّر، مردمان را بدانجا بکشاند که مادیگری را بر زبان رانند! و پیش از آن زمانی بوده است که تفاخر و تکبّر، انسانهائی را بدانجا بکشاند که هر چند بطور کلّی منکر وجود خدا نیستند، امّا آشکارا می‌گویند که «دین» تنها «عقیده» و باور است و یک نظام و سیستم اجتماعی یا اقتصادی و یا سیاسی نیست تا زندگی را بپاید و بر آن فرمانروائی نماید!

لازم است همیشه بیدار باشیم و بدانیم که شیوه و روش جاهلیّتی که نظام و سیستم زمینی‌ای را که پدیدار و نمودار می‌کند، در آن حاکمیّت در دست مردمان است نه در دست یزدان. امّا با این وجود گمان می‌برد که برای دین احترام قائل است و اوضاع و احوال جاهلیّت خود را از دین برمی‌گیرد!... باید هوشیار باشیم و کاملاً بدانیم که این شیوه و روش، بطور کلّی ناپاک‌ترین و ماهرانه‌ترین روال و رویّه است. صلیبی جهانی و صهیونیسم جهانی به این شیوه و روش در منطقه‌ای دست یازیدند که روزی و روزگاری سرزمین اسلامی بود و برابر شریعت یزدان حکومت و فرمانروائی می‌کرد. بدین کار دست یازیدند آن زمان که آزمون ترکیه پوچ و ناموفّق گردید. آزمونی که پهلوان پنبهٔ ساختهٔ خودشان در آنجا بدان برخاست و با اسلام در افتاد و خوار و رسوا ورافتاد!... این آزمون نقش مهمّی در درهم شکستن خلافت بازی کرد، خلافتی که واپسین نماد اسلامی در کرهٔ زمین بود. امّا این آزمون با لائیک و لائیسم بی‌پردهٔ خود نتوانست نمونه‌ای باشد که در بقیّهٔ منطقه تأثیر بگذارد. این آزمون کاملاً از دین کناره‌گیری کرد و شعار جدائی دین از سیاست را سر داد و برای عموم بیگانه گردید. برای تودهٔ مردمانی بیگانه شد که عاطفهٔ دینی تاریک و نهانی در ژرفاهای درونشان بود ... بدین خاطر صلیبی جهانی و صهیونیسم جهانی به آزمونهای دیگری دست یازیدند. آزمونهائی که خود همان هدف را دنبال کند و اشتباهِ آزمون کمال آتاتورک را جبران نماید. بر این آزمونها پرده‌ای از دین کشیدند و برای آن دستگاه‌ها و تشکیلات دینی پابرجا داشتند. دستگاه‌ها و تشکیلاتی که صفت دینداری و دین‌پروری بر این دغلکاری و نیرنگبازیشان بیفزاید، چه با تبلیغات مستقیم و چه با زشت شمردن و ناپسندیده جلوه دادن برخی از جزئیّات ناچیز و بی‌ارزشی که نشان دهد و وانمود گرداند که جز این جزئیّات، بقیّهٔ موارد دین سالم و دست نخورده

۱- بیان اوصاف آنها در جزء هفتم، صفحات ۹۹-۱۰۸ گذشت.

۲- جملهٔ : ﴿ إفْتِراءً عَلَى اللهِ ﴾ در آیهٔ ۱۴۰ سورهٔ انعام است. ولی جملهٔ ﴿ إفْتِراءً عَلَيْهِ ﴾ در آیهٔ ۱۳۸ سورهٔ انعام است. (مترجم)

وناب است!... این دوز و کلک، ناپاک‌ترین مکر و کیدی است که شیاطین آدمی و پری نسبت به این آئین روامی‌دارد.

دستگاه‌های صلیبی و صهیونیسم در این زمان با تمام توان و با پشتیبانی کامل و با گردهمایی یکپارچه، و با همهٔ آزمونها و آگاهیهائی که اندوخته‌اند، تلاش می‌کنند دچار همان اشتباهی بشوند که در آزمون ناموفّق ترکیه بدان دچار آمده بودند. امروزه گمان می‌برند که آن آزمون ناموفّق، حرکتی از حرکات رستاخیز اسلامی بوده است، امّا در ظاهر از خود چنین وانمود می‌کرده است که «لائیک و لائیسم» است و به ترک دین می‌گوید و دین را از زندگی کاملاً جدا می‌کند و کنار می‌نهد. این است که آن را تصدیق نمی‌کنند و راست نمی‌پندارند و درست نمی‌انگارند!

خاورشناسان که خودشان ابزار اندیشه و آلت اجرای نیّات استعمارگران صلیبی و صهیونیسم هستند، با همهٔ تاب و توان می‌کوشند آزمون کمال آتاتورک را از تهمت بی‌دینی و لائیسم پاک گردانند!... زیرا پرده بر افتادن از بی‌دینی و لائیسم آن، سبب گردید که نقش محدودی را بازی کند... آخر در نظر بود نماد همایش اسلامی و نام وحدت اسلامی را از سطح زمین پاک گردانند و از صفحهٔ روزگار بزدایند. امّا آزمون ترکیه این نقش را نتوانست بازی کند. نقشی که انتظار می‌رود آزمونهای آینده در منطقه بازی کنند. این نقش زشت و پلشت، این بار چنین است:

مقاصد و مفاهیم آئینی و شور و حماسهٔ دینی را از اوضاع و اشکال جاهلی، پاک و زدوده کنند، و دین را به اسم دین تبدیل نمایند. یعنی: قالب دین را بر جای گذارند، ولی محتوای دین را بردارند. اخلاق و ارکان سرشتی و بنیادین را نیز به نام خود دین تباه سازند. جاهلیّت را جامهٔ اسلام کنند و بر تن اسلام چست گردانند. تا این کارها در همهٔ سرزمینهائی که هنوز در آنها عاطفهٔ تاریک و مبهم دینی در ژرفاهای درون در گشت و گذار است، نقش خود را ایفاء کنند، و مردمان آنجاها را با لگام دروغین فریبا به دام صلیبیها و به تور صهیونیستها افکنند، و سرانجام در آغوش آنان قرار دهند... این همان هدفی است که تاختها و حمله‌های نیرنگ صلیبی و صهیونیستی به اسلام در مدّت هزار و سیصد سال، از رسیدن به آن ناتوان و درمانده بوده است.

﴿ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴾.

هر چه زودتر خدا کیفر افتراهای آنان را خواهد داد.

﴿ وَ قَالُوا: مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا، وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ. سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ، إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴾.

و (یکی دیگر از انواع قبائح و احکام خرافی ایشان این است که در مورد گوشت حیواناتی که ذبح کردن و سوار شدن و بار کشیدن از آنها را قدغن و حرام اعلام کرده‌اند) می‌گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است ویژهٔ مردان ما است و بر زنان ما حرام است (پس اگر زنده متولّد شود، تنها باید مردان از گوشت آن بخورند و زنان از آن محرومند) و اگر جنین مرده متولّد بشود، همه در آن شریک هستند (و مردان و زنان می‌توانند از گوشت آن استفاده کنند). هر چه زودتر خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد. چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و از هر چیز باخبر است).

به اوهام جهان‌بینیها و به خیالبافیهای کارهای برگرفته و بردمیده از انحرافات شرک و بت‌پرستی، و برجوشیده از واگذاری کار تحلیل و تحریم به مردمان، همراه با ادّعای این امر که هر چه مردمان قانون و شرع گردانند، قانون و شرع یزدان بشمار است. بدین خرافات و اوهام ادامه دادند تا بدانجا که دربارهٔ جنینهای داخل شکم برخی از چهارپایان گفتند: - شاید مراد چهارپایانی باشد که بَحیره و سائبه و وصیله نامیده شده‌اند - اینها اختصاص به مردان ما دارند اگر زنده به دنیا آمدند، ولی برای زنان حرام هستند، مگر مرده به دنیا بیایند که

در این صورت زنان می‌توانند با مردان در آنها شریک شوند... به همین روال و منوال، بدون هرگونه سبب و دلیل و علّتی. تنها و تنها از روی هواها و هوسهائی که افرادی آئین پیچیدهٔ آمیخته‌ای را از آنها ساخته‌اند، آئینی که در آئینهٔ فهم و شعور نامعلوم و ناپیدا است.

روند قرآنی پیرو تهدیدآمیزی را می‌آورد و کسانی را بیم می‌دهد که این گونه قوانین و مقرّراتی را از پیش خود فراهم می‌آورند و می‌سازند، و بر یزدان دروغ می‌بندند و به ناروا می‌گویند: این قوانین و مقرّرات برگرفته از شریعت یزدان جهان است:

﴿ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ ﴾.

هر چه زودتر خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد.

﴿ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴾.

چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و از هر چیز باخبر است).

خدا حقائق احوال را می‌داند، و برابر حکمت در حقائق احوال تصرّف می‌کند، نه آن گونه که این مشرکان نادان تصرّف می‌کنند.

انسان وقتی که با روند قرآنی پیش می‌رود و این گمراهیها را از مدّ نظر می‌گذراند و می‌بیند که طرفداران آن گمراهیها، چه رنجها و زیانها و فداکاریهائی را تحمّل می‌کنند، در شگفت می‌شود... انسان در شگفت می‌شود از این همه دشواریها و دردسرها و جان‌فشانیهائی که منحرفانِ از راه راست یزدان، برای انحراف از شرع و برنامهٔ خداوند سبحان، تحمّل می‌کنند! جای تعجّب است گمراهان چگونه به دنبال این همه خرافه‌ها و سرگشتگیها و باورهای بغرنج و سرگیجه‌آور راه می‌افتند. باید تعجّب کرد از غل و زنجیرهای عقیدهٔ تباه موجود در میان چنین جامعه‌ها و در ژرفاهای دلهای پیروان چنین باور بی‌مایه و بی‌پایه‌ای!... بلی انسان تعجّب می‌کند از این عقیدهٔ منحرفی که بر مردمان حتّی قربانی کردن پاره‌های جگرشان را نیز تحمیل می‌کند، گذشته از این که پیچیدگی زندگی و پریشانی حیات، و حرکت در مسیر زندگی بدون ضابطه و قاعده را بهرهٔ انسانها می‌سازد، و در این راه جز گمان و هوا و هوس و تقلید، رهنمون و راهنمائی وجود ندارد... در پیش رویشان هم یگانه‌پرستی سهل و ساده و روشنی است که دلهای انسانها را از خیال پردازیهای گمانها و خرافه‌ها خالی و فارغ می‌گرداند، و عقل بشری را از زانوبند تقلیدهای کور می‌رهاند، و جامعهٔ انسانی را از قید و بندهای جاهلیّت و مشکلات آن آزاد می‌سازد، و «انسان» را از بندگی بندگان - چه در قوانین و مقرّراتی که خودشان آنها را پدیدار می‌کنند، و چه در معیارها و میزانهائی که با دست خود برای خود می‌سازند - رها می‌گرداند، و به جای همهٔ اینها، عقیدهٔ واضح و مفهوم و مضبوط و مربوطی قرار می‌دهد، و جهان‌بینی روشن و ساده و آسایش بخشی را مستقرّ می‌کند، و برای جام جهان‌نمای دل، مشاهدهٔ حقائق هستی و زندگی را بطور کامل و شامل و عمیق و دقیق، میسّر و ممکن می‌سازد، و به انسان آزادی از بندگی بندگان می‌بخشد، و او را بالا می‌برد و اوج می‌دهد تا بدانجا که وی را به مقام پرستش یزدان یکتای جهان می‌رساند، مقامی که جز پیغمبران کسی به اعلی درجات و والاترین مراتب آن واصل نمی‌گردد.

هان! بدان ای انسان! این زیان گرانبار کمرشکن - اینجا در این دنیا پیش از آخرت - است، وقتی که انسانها از راه راست یزدان منحرف می‌شوند و به کژراهه می‌روند و به لجنزار باتلاق جاهلیّت فرو می‌افتند و سرنگون می‌شوند، و به بندگی رسواگرانهٔ اربابانی از بندگان برمی‌گردند:

﴿ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ - سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ - وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللهُ - افْتِرَاءً عَلَى اللهِ - قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴾.

مسلّماً زیان می‌بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی می‌کشند و چیزی را که خدا بدیشان می‌دهد با دروغ گفتن از زبان خدا بر خویشتن

حرام می‌کنند. (به سبب چنین دروغ و افترائی و تحریم ناروا و نابجائی) بیگمان گمراه می‌شوند و راهیاب نمی‌گردند.

کاملاً زیان می‌بینند. در دنیا و آخرت زیان می‌بینند. هم وجود خود را از دست می‌دهند و هم فرزندانشان را. خردهای خویش را و جانهای خویشتن را از دست می‌دهند. بزرگواری و کرامتی را از دست می‌دهند که یزدان جهان با رها کردن ایشان از پرستش دیگران بدیشان بخشیده است. وجود خویش را وقتی از دست می‌دهند که خود را تسلیم ربوبیّت بندگان می‌کنند، بدان هنگام که خود را تسلیم حاکمیّت بندگان می‌سازند. پیش از همهٔ این زیانها، با از دست دادن عقیده، هدایت را می‌بازند و زیان آن را متوجّه شخص خود می‌سازند. در این صورت است که واقعاً زیانمند می‌شوند، و دچار گمراهی و سرگردانیی می‌گردند که هیچ گونه هدایت و کم‌ترین رهنمودی در آن نیست:

﴿ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴾.

واقعاً گمراه می‌گردند و اصلاً راهیاب نمی‌شوند.



پس از این، روند قرآنی ایشان را به سوی نخستین حقیقتی برمی‌گرداند که از آن دور شده‌اند و گمراه گشته‌اند. نخستین حقیقتی که در سرآغاز این سخن بدان اشاره‌ای با این گفتار فرموده است:

﴿ وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَصِيباً ﴾.

(این گونه مشرکان) سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار داده‌اند.

خدا مشرکان را متوجّه منبعی می‌سازد که بر روی زمین زراعت را پدیدار و چهارپایان را نمودار کرده است. زراعت و چهارپایانی که این گونه در آنها دخل و تصرّف می‌کنند، و راجع بدانها از شیاطین انسان و پری دستور و رهنمود می‌گیرند. از شیاطینی در بارهٔ آنها فرمان دریافت می‌دارند که آنها را نیافریده‌اند و از نیستی به هستی نیاورده‌اند... این خدا است که زراعت و چهارپایان را آفریده است و از نیستی به هستی آورده است. آنها را برای بهره‌مندی انسانها آفریده است و نعمت ایشان کرده است. آنها را برای انسانها آفریده است تا از او سپاسگزاری کنند و وی را بپرستند، هر چند خدا به سپاس و پرستش ایشان نیازی ندارد. چه یزدان بی‌نیاز و مهربان است. امّا صلاح کار مردمان در این جهان و در آن جهان، در سپاس کردن و پرستش نمودن یزدان است. ایشان را چه شده است که حاکم و فرمانروا و قاضی و داور می‌سازند کسی را که چیزی را نیافریده است از چیزهائی که خدا از کاشته‌ها و چهارپایان آفریده است؟ ایشان را چه شده است که از میان زراعتها و از میان چهارپایان، بخشی را برای خدا قرار می‌دهند، و بخشی را برای آنان؟ گذشته از این، بدین کار هم بسنده نمی‌کنند. بلکه - برابر آرزو و خواست صاحبان مصلحت شیاطین - در بخشی که برای خدا قرار داده‌اند به بازیچه می‌نشینند و در آن هرگونه که بخواهند دخل و تصرّف می‌کنند!

آفریدگار جهان و روزی رسان همگان، خداوندگار و مالک همه چیز جهان است. خداوندگاری که جز با اجازهٔ او نباید در این اموال دخل و تصرّف شود. اجازهٔ خدا هم در شرع خدا قرار دارد و در آن جلوه‌گر و مجسّم است. شرع خدا هم همان چیزی است که پیغمبر ﷺ آن را از سوی یزدان با خود برای مردمان آورده است و بس. شرع آن چیزی نیست که اربابان غاصبِ سلطه و قدرت یزدان، ادّعاء می‌کنند که شریعت یزدان است:

﴿ وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ، وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ، وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ، مُتَشَابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ. كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ، وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ، وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً. كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ، وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴾.

خدا است که آفریده است باغهائی را که بر پایه استوار می‌گردند (و درختانش با قلّابهای ویژه به اشیاء اطراف

می‌چسبند و کمر راست می‌کنند و روی داربستها قرار می‌گیرند) و باغهائی را که چنین نیستند و (نیازی به پایه و داربست و پیچیدن به اطراف ندارند و بر سر پای خود می‌ایستند و گردن می‌افرازند. بلی این خدا است که انواع) خرمابُنها و کشتزارها را آفریده است که ثمرهٔ آنها (در رنگ و طعم و بو و شکل و غیره) گوناگون است، و نیز درختان زیتون و انار را آفریده است که (در برخی صفات) همگونند و (در برخی صفات) متفاوتند. هنگامی که به بار آمدند از میوهٔ آنها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان از آنها (به فقراء و مساکین) ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید، و (در خوردن و یا بخشیدن از آنها) اسراف نکنید، زیرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد. (این خدا است که برای شما) از چهارپایان (یعنی: شتر و گاو و بز و گوسفند) حیواناتی (را آفریده است که بزرگ و) باربرند، و حیواناتی (را آفریده است) که کوچکند (و از پشم و موی آنها فرشها و گستردنیها تهیّه می‌کنید. اینها روزی خدا برای شمایند و) از آنچه خدا نصیب شما کرده است (و برای شما حلال نموده است) بخورید و از گامهای اهریمن پیروی مکنید (و با افتراء تحلیل و تحریم، در راه او گام برندارید). بیگمان اهریمن دشمن آشکار شما است (و هرگز خیر و خوبی شما را نمی‌خواهد).

این یزدان سبحان است که این باغها را در آغاز آفریده است. او است که حیات را از ممات و زندگی را از مرگ بیرون آورده است. این باغها برخیها دستکشت انسانند و دارای داربستها و پایه‌هایند و مردمان با چوب‌بستها و داربستها و پایه‌ها و دیوارها از آنها مواظبت می‌نمایند، و برخیها خودرو هستند و با قضا و قدر الهی خودشان می‌رویند و رشد می‌کنند، و انسانها بدانها سر و سامان نمی‌دهند و از آنها مواظبت و محافظت نمی‌کنند. خدا است که درختان خرما و کشتزارها را با رنگها و مزه‌ها و شکلهای گوناگون آفریده است. او است که درختان زیتون و انار را از نیستی به هستی آورده است با اقسام و انواع جوراجوری که همسان و همگونند و یا متفاوت و مختلف. خدا است این چهارپایان را آفریده است. برخیها را «باربر و بارکش» کرده است و بدین منظور پاهای بلند و دور از زمین بدانها بخشیده است و آنها را وسیلهٔ کشیدن و بردن بارهای سنگین کرده است. برخیها را نیز «کوتاه قد و غیر باربر و غیربارکش» فرموده است و اندامهای کوچک بدانها داده است و کوتوله و نزدیک به زمین آفریده است، و مردمان از پشمها و موهایشان فرش و گستردنی می‌سازند.

خداوند سبحان است که حیات را در کرهٔ زمین پدید آورده است و جانداران را در گسترهٔ زمین فراوان و پراکنده کرده است و بدین شکلی که دیده می‌شود آنها را متنوّع و گوناگون نموده است، و وجود بعضیها را مناسب با کارهائی آفریده است که زندگانی مردمان در کرهٔ زمین می‌طلبد... پس چگونه باید برخی از مردمان با وجود این آیه‌ها و نشانه‌ها و این حقیقتها و واقعیّتها، به سوی غیر خدا بگرایند و غیر خدا را در کار و بار زراعتها و چهارپایان و اموال به قضاوت طلبند و حکمفرما نمایند؟!

برنامهٔ قرآنی حقیقت روزی و روزی رسانی را مطرح می‌کند و بیان می‌دارد که روزی را تنها خدا به مردمان عطاء می‌فرماید و بس. تا از این حقیقت، دلیل و برهانی بر ضرورت اختصاص یزدان سبحان به حاکمیّت در زندگی مردمان گرفته شود. چه تنها آفریدگار روزی‌رسان و عهده‌دار ادارهٔ امور ایشان است که سزاوار ربوبیّت و حاکمیّت و سلطه و قدرت بلامنازع در سراسر گسترهٔ جهان است.

در اینجا است که روند قرآنی مجموعه‌ای از صحنه‌های کشت و زرع و میوه‌ها و محصولات، و صحنه‌هائی از چهارپایان و حیوانات، و سائر نعمتهای موجود یزدان در آنها را گرد می‌آورد... این انگیزه‌ها را وقتی گرد می‌آورد که در صدد مسألهٔ حاکمیّت است. همان گونه که قبلاً به هنگام سخن از مسألهٔ الوهیّت، چنین

انگیزه‌هائی را گرد آورده بود... این کار می‌رساند که هم این و هم آن در عقیدۀ اسلامی، مسألۀ واحدی است.

روند قرآنی هنگامی که کشت و زرع و میوه‌ها و محصولات را ذکر می‌کند، می‌گوید:

﴿كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصٰادِهِ وَ لاٰ تُسْرِفُوا، إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾.

هنگامی که به بار آمدند از میوۀ آنها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان از آنها (به فقراء و مساکین) ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید، و (در خوردن و یا بخشیدن از آنها) اسراف نکنید، زیرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد.

دستور به دادن حقّ آن به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردن میوه‌ها و محصولات و غلّات، باعث شده است که برخی از روایات این آیه را مدنی بشمار آورند. در سرآغاز سوره گفتیم: این آیه مکّی است. زیرا روند قرآنی در بخش مکّی سوره، تتابع و پیاپی قرار گرفتن آن، تصوّر نمی‌شود وقتی که این آیه در زنجیرۀ سخن نباشد. چه مطالب پیش از این آیه، از مطالب پس از این آیه، گسیخته می‌گردد، حتّی اگر نزول آن به تأخیر افتاده باشد و بعدها در مدینه نازل شده باشد. فرمان به اعطاء حقّ کشت و زرع به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردن آن، قطعی و مسلّم نمی‌کند که مقصود از آن باید زکات باشد. روایتهائی دربارۀ این است که می‌گوید: مقصود از آن صدقه و احسان تعیین نشده و نامقرّر است. امّا زکات، سهمهای معیّن و محدود آن را سنّت بعدها در سال دوم هجری تعیین و تبیین کرده است.

این فرمودۀ خداوند بزرگوار که می‌فرماید:

﴿وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾.

اسراف نکنید، زیرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد.

این بخش از آیه، ذهن را متوجّه عطاء کردن، و همچنین متوجّه خوردن می‌نماید. روایت شده است که اصحاب در بذل و بخشش با یکدیگر مسابقه دادند، تا بدانجا که به اسراف رسیدند و زیاده‌روی کردند. خداوند سبحان فرموده است:

﴿وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾.

هنگامی که حیوانات و چهارپایان را ذکر می‌کند، می‌گوید:

﴿كُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ، وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾.

از آنچه خدا نصیب شما کرده است (و برای شما حلال نموده است) بخورید و از گامهای اهریمن پیروی مکنید (و با افتراء تحلیل و تحریم، در راه او گام برندارید) بیگمان اهریمن دشمن آشکار شما است (و هرگز خیر و خوبی شما را نمی‌خواهد).

این هم بدان خاطر است که به یادشان آورد که این روزی خدا و آفریدۀ او است، و اهریمن چیزی را نیافریده است. ایشان را چه شده است که از اهریمن در تقسیم روزی خود پیروی می‌کنند؟ سپس به یادشان می‌آورد که اهریمن دشمن آشکار ایشان است. پس ایشان را چه شده است که هر چند او دشمن آشکار ایشان است، پا به پا و گام به گام او راه می‌روند و از او پیروی می‌کنند؟!

❁

سپس روند قرآنی با دقّت هر چه بیشتر با مسائل روبرو می‌گردد و با ریزه‌کاری تمام کمینگاه‌های خیالبافیهای جاهلی را دنبال می‌کند تا بر آنها پرتو نور بتاباند، و دانه دانۀ نهانگاه‌ها را ورانداز گرداند، و جزء جزء زوایای آنجا را بنمایاند، و روشن سازد خرافه‌ها و سبکسریهائی در آنها قرار دارد که دفاع از آنها و دلیل بر آنها ناشدنی و ناممکن است. یاوه‌ها و ساده‌لوحیهائی در پرتو نور پدیدار می‌شود که معتقد بدانها خودش از آنها شرمنده می‌گردد، هنگامی که می‌بینند هیچ گونه سندی از علمی و هدایتی و کتاب روشنگری بر حقّانیّت آنها در دست نیست:

﴿ثَمٰانِيَةَ أَزْوٰاجٍ: مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ. قُلْ: آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ؟ أَمْ مَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحٰامُ الْأُنْثَيَيْنِ؟ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ! وَ مِنَ

الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ. قُلْ: آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ؟ أَمْ مَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ؟ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللهُ بِهٰذَا؟ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ؟ إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.

(خداوند از هر نوعی از چهارپایان، یعنی: شتر و گاو و بز و گوسفند، نر و ماده آفریده است که رویهم) هشت جفت آفریده است: از گوسفند دو جفت و از بز دو جفت. (ای محمّد به کسانی که از پیش خود در تحلیل و تحریم چهارپایان به میل خود سخن می‌رانند) بگو: آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده است؟ (که چنین نیست؛ زیرا گاهی نرها را حلال می‌دانید) یا ماده‌های آنها را؟ (که چنین هم نیست؛ زیرا گاهی ماده‌ها را حلال می‌دانید) یا این که آنچه ماده‌ها در شکم دارند؟ (که چنین هم نیست؛ زیرا که شما همیشه جنینها را حرام نمی‌دانید! پس این چه تحلیل و تحریمی است که می‌انگارید و هر دم به گونه‌ای بیان می‌دارید؟!) اگر (در تحلیل و تحریم خود مستند و مدرکی دارید و) راست می‌گوئید مرا از روی علم و دانش (از آن حجّت و برهان) بیاگاهانید. و (خداوند آفریده است) از شتران، نر و ماده را، و از گاو، نر و ماده را. بگو: آیا خداوند دو نر را حرام کرده است؟ (که چنین نیست؛ زیرا گاهی نرها را حلال می‌دانید) یا دو ماده را؟ (که چنین هم نیست؛ چه گاهی ماده‌ها را حلال می‌دانید) یا این که آنچه در شکم ماده‌ها است؟ (که چنین هم نیست؛ زیرا که شما پیوسته جنینها را حرام نمی‌دانید. شما گمان می‌برید که این تحلیل و تحریمِ خاصّ شما، به فرمان ایزد بوده است!) آیا شما بدان هنگام (که فرمان خدا دربارهٔ این تحریم صادر شد) حاضر بودید (و با گوش خود شنیدید) که خداوند آن را به شما سفارش کرد؟ (هرگز چنین نبوده است. پس از این کارهای ناشایستی که می‌کنید دست بکشید؛ چرا که ظلم است) و چه کسی ظالم‌تر از کسی است که بر خدا دروغ بندد تا مردمان را از روی جهل گمراه سازد؟ خداوند هیچ گاه ستمکاران را (به راه راست و به سوی چیزی که خیر و صلاح دنیا و آخرتشان در آن باشد) هدایت نخواهد کرد.

این چهارپایانی که در بارهٔ آنها ستیزه می‌شود، و در آیهٔ پیشین ذکر شده است که خداوند آنها را آفریده است، هشت زوج می‌باشند - به هر نر و ماده‌ای زوج گفته می‌شود وقتی که همراه رفیق خود ذکر گردد - زوجی از گوسفند و زوجی از بز. کدامیک از آنها را خداوند حرام فرموده است؟ یا این که جنینهای داخل شکم چهارپایان را حرام کرده است؟

﴿ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾.

اگر راست می‌گوئید مرا از روی علم و دانش (از حجّت و برهان خود) بیاگاهانید.

چه دربارهٔ این کارها از روی گمان حکم صادر نمی‌شود، و خودسرانه فتوا داده نمی‌شود، و با حدس و ظنّ نسبت بدانها قضاوت و داوری نمی‌گردد، و بدون دلیل و برهان معلوم، برای آنها قانونگذاری انجام نمی‌پذیرد.

بقیّهٔ زوجهای نر و مادهٔ شتر، و نر و مادهٔ گاو، کدامیک از آنها حرام شده است؟ یا جنینهائی که یزدان آنها را برای مردمان حرام فرموده است کدامها هستند؟ و این تحریم از کجا آمده است و برابر کدام سند و مدرک مطرح شده است؟

﴿ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللهُ بِهٰذَا؟ ﴾.

آیا شما بدان هنگام (که فرمان خدا دربارهٔ این تحریم صادر شد) حاضر بودید (و با گوش خود شنیدید) که خداوند آن را به شما سفارش کرد؟

حاضر بودید و سفارش خدا را با گوش خود شنیدید و دیدید که این تحریم را مخصوصاً به شما توصیه فرمود؟ چرا که باید تحریم، بدون فرمانِ بی‌شکّ و شبههٔ یزدان، انجام نگیرد، و در کار تحریم نباید بر تخمین زدنها و انگاره‌ها و شکّها و گمانها تکیه کرد.

بدین وسیله کار قانونگذاری و شریعت نگاری به منبع و مرجع واحدی برگردانده می‌شود. مشرکان گمان می‌برند قوانین و مقرّراتی که آنان تهیّه می‌بینند و به

مردمان تقدیم می‌کنند، قوانـین و مـقرّراتـی است کـه یزدان آنها را وضع فرموده است و همگان را به اجراء آنها دستور داده است!... بدین سبب است کـه یـزدان فوراً ایشان را بر حذر می‌کند و با شتاب بیم می‌دهد:

﴿ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ. إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ ﴾.

چه کسی ظالم‌تر از کسی است که بر خدا دروغ بندد تا مردمان را از روی جهل گمراه سازد؟ خداوند هیچ گاه ستمکاران را (به راه راست و به سوی چیزی که خیر و صلاح دنیا و آخرتشان در آن باشد) هـدایت نـخواهـد کرد.

واقعاً کسی ستمکارتر از کسی نیست که شریعتی را به دروغ به خدا نسبت دهد، شریعتی که خدا بدان اجـازه نداده است. بگوید این شریعت خدا است! و مرادش این باشد که مردمان را بدون دانش و آگاهی گمراه سازد. او مردمان را به دو چیز حواله می‌دهد: یکـی هـدایت، و دیگری ظنّ... امّا خدا ایشان را هدایت نمی‌بخشد، چون اسباب هدایت موجود در میان خود و در میان هدایت را گسیخته و بریده‌اند، و چیزی را انباز یزدان نموده‌اند که خدا برهان و حجّتی بر حقّانیّت آن نازل نکرده است... مسـلّم است کـه خـدا مـردمان سـتمکار را هـدایت نمی‌بخشد و رهنمود نمی‌کند.



هم اینک که یزدان پرده از سستیها و بـی‌ارزشـیها و بی‌ارجیهائی به کنار کشیده است کـه در جـهان‌بینیها و انـدیشه‌ها و عـملکردها و کـارهایشان بـوده است، و بـرایشـان روشـن فـرموده است کـه تـفکّرات و رفتارهایشان تکیه بر دانشی و حـجّتی نـدارد و بـلکه بی‌بنیاد و بی‌اساس است، و ایشان را توجّه داده است به پیدایش کشتزارها و چهارپایانی که از پیش خود در آنها دخل و تصرّف می‌کردند و بدانها دست می‌بردند یا بـا الهام شیاطین و انبازهایشان چنین و چنان می‌کردند. در صورتی کـه ایـنان کشت و زرعـها را و حـیوانـات و چهارپایان را برای آنان نیافریده‌اند و پدیدار نکرده‌اند. بلکه آن کسی که آنها را برای ایشـان آفـریده است و پدیدار کرده است یزدان است، یزدان جهانی که واجب و لازم است حاکمیّت تنها از آن او باشد چون او آفریدگار و روزی رسان همگان است و باید دربارهٔ آفریدگان و روزیخواران خود فرمانفروائی کند و در بارهٔ اموالی که به بندگانش داده است دستور و فرمان دهد.

هم اینک قرآن برای ایشان مقرّر و معیّن می‌دارد که از همهٔ این چیزها خدا چه چیز را برای آنـان حـرام کـرده است. خداوند چیزی را که بر آنان واقـعاً حـرام کـرده باشد، آن را از روی دلیل و وحی حرام فرموده است، نه از روی گمان و وهم. خدا است که حاکمیّت شرعی ازآنِ او است. چیزی را که او حـرام مـی‌کند، حـرام است، و چیزی را که حلال می‌کند، حلال است. بدون ایـن کـه کسی بتواند در سلطه و قدرت حاکمیّت و قانونگذاری او دخالت یا مشارکت و یا پیگردی داشته بـاشد... بـه مناسبت بحث، روند قرآنی چیزهائی را ذکر می‌کند که یزدان آنها را برای یهودیان بطور خـاصّ حـرام کـرده است، ولی آنها را برای مسلمانان حلال فرموده است. تحریم این گونه اشیاء بر یهودیان، برای تـنبیه و کـیفر ایشان در برابر ستمگری و دوری آنان از شـرع خـدا بوده است:

﴿ قُلْ: لاٰ أَجِدُ فِيمٰا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلىٰ طٰاعِمٍ يَطْعَمُهُ، إِلاّٰ أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً، أَوْ دَماً أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ - فَإِنَّهُ رِجْسٌ - أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ. فَمَنِ اضْطُرَّ - غَيْرَ بٰاغٍ وَ لاٰ عٰادٍ - فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. وَ عَلَى الَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنٰا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمٰا - إِلاّٰ مٰا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمٰا أَوِ الْحَوٰايٰا أَوْ مٰا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ - ذٰلِكَ جَزَيْنٰاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَ إِنّٰا لَصٰادِقُونَ. فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ: رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وٰاسِعَةٍ، وَ لاٰ يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴾.

(ای پیغمبر) بگو: در آنچه به من وحی شده است، چیزی را بر خورنده‌ای حرام نمی‌یابم، مگر (چهار چیز و آنـها عبارتند از:) مردار، (همچون حـیوان خـفه شـده، پـرت گشته، شاخ زده، درّنده خورده، ذبح شرعی نشده...) و

خون روان (نه بستهٔ همچون جگر و سپرز و خون مانده در میان عروق، که مباح است)، و گوشت خوک که همهٔ اینها ناپاک (و مضرّ برای بدن) هستند، و گوشت حیوانی که (در وقت ذبح به نام خدا سر بریده نشده باشد و بلکه) به نام (بتی یا معبودی) جز خدا سر بریده شده باشد (که مایهٔ خروج از عقیدهٔ صحیح است). ولی اگر کسی (به سبب قحطی و نیافتن چیزی برای خوردن) وادار (به استفاده از این محرّمات) گردد بدون آن که علاقه‌مند (بدانها) باشد و (از سدّ جوع و اندازهٔ ضرورت) تجاوز کند (گناهی بر او نیست). چه پروردگار تو بس آمرزگار و مهربان است. (این چیزهائی بود که بر شما حرام کرده‌ایم) و بر یهودیان هر (حیوان) ناخنداری (یعنی: درّندگان که دارای پنجه‌های قوی، و پرندگان شکاری که از چنگال نیرومند برخوردارند) حرام کرده بودیم، و از گاو و گوسفند (تنها) پیه‌ها و چربیهای آنها را بر آنان حرام نموده بودیم، مگر پیه‌ها و چربیهائی که بر پشت اینها یا در اندرونه (و لابلای احشاء و امعاء) قرار دارد و یا پیه‌ها و چربیهائی که آمیزهٔ استخوان گردیده است. این هم کیفر ایشان در برابر ستمگریشان بود که بدانان دادیم (تا از غوطه‌ور شدن در گناهان و پیروی از شهوات خویشتن را بدور دارند) و ما (در همهٔ اخبارمان و از جمله این خبر) راستگوئیم. اگر تو را تکذیب (و این حقائق را که از جانب خدا به تو وحی می‌شود نپذیرفتند) بدیشان بگو: پروردگار شما دارای رحمت گسترده و مهر فراوان است و (در این جهان مؤمنان و کافران را در بر می‌گیرد. اگر خدا در مجازات ناباوران و بزهکاران شتاب روا نمی‌دارد، شما را نفریبد، چرا که کیفر طاغی و یاغی همچون شما حتمی است و) عذاب او از رسیدن به گناهکاران ردّ خور ندارد.

ابوجعفر ابن جریر طبری گفته است:

«خداوند بزرگوار می‌فرماید به پیغمبر خود محمّد ﷺ ای محمّد بگو بدین کسانی که از کشت و زرع و از چهارپایان برای خدا بخشی را به خدا اختصاص داده‌اند، و برای انبازهایشان از قبیل آلهه و خداگونه‌ها بخشی را جدا کرده‌اند... و به کسانی بگو که می‌گویند: این قسمت از چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است و مخصوص بتها می‌باشد، و جز کسانی که ما بخواهیم از آن نمی‌خورند، و این قاعدهٔ ناروا ساختهٔ آنان و ناشی از گمان ایشان است ... و بگو به کسانی که سوار شدن بر پشت برخی از چهارپایان را حرام می‌کنند... و بگو به کسانی که بر بعضی از چهارپایان به هنگام ذبح یا سوار شدن نام خدا را نمی‌برند... و بگو به کسانی که بعضی از جنینهائی را که در شکم حیوانات هستند بر دختران و همسران و زنانشان حرام می‌کنند، و آنها را برای مردمان و پسران حلال می‌دانند... و بگو به کسانی که روزی خدادادی خود را بر خود حرام می‌کنند و این تحریم را به دروغ به خدا نسبت می‌دهند و بر خدا دروغ می‌بندند، و افزون بر تحریم آنها، چنین می‌گویند: خدا است که این چیزها را بر ما حرام کرده است ... به چنین کسانی بگو: آیا پیغمبری از سوی خدا حرام بودن آنها را به شما رسانده است؟ اگر چنین است ما را از آن پیغمبر بیاگاهانید و با او آشنا گردانید. یا در حضور خدا بوده‌اید و تحریم آن چیزها را بر خودتان آشکارا و بی‌پرده از خدا شنیده‌اید و این است که شما هم آنها را بر خویشتن حرام نموده‌اید؟... اگر چنین چیزی را ادّعاء کنید دروغگوئید، و نمی‌توانید چنین چیزی را ادّعاء کنید، چون اگر چنین چیزی را ادّعاء کنید مردمان دورغگوئی شما را خواهند دانست... بگو: من در کتاب و در آیه‌هائی که به من وحی شده است چیزی را بر کسی حرام نمی‌یابم از چیزهائی که از این حیوانات و چهارپایانی که آنها را حرام توصیف می‌کنید و به گمان خود حرام می‌دانید، مگر حیوانی که «مردار» باشد و بدون ذبح مرده باشد، یا «خون ریخته شده» که خون جاری و روان است، یا گوشت خوک که «نجس و ناپاک است»... یا گوشت حیوانی که مایهٔ خروج از عقیدهٔ صحیح باشد. یعنی گوشت حیوانی که کسی آن را

سر ببرد که مشرک باشد و به نام بتی یا خداگونه‌ای آن را ذبح کند و نام بت خود را بر آن ببرد. این چنین ذبحی فسق و فجور و بزه و گناه است. خداوند ما را از آن نهی فرموده است و آن را حرام نموده است، و کسی را که ایمان آورده است از خوردن گوشت چنین ذبیحه‌ای نهی کرده است، چون مردار بشمار است.

این چیزی است که یزدان بزرگوار آگاهی می‌فرماید به مشرکانی که با پیغمبر خدا و اصحاب او دربارهٔ تحریم مردار مجادله و ستیز می‌کردند و یاوه‌سرائی می‌نمودند. اعلام می‌دارد که مرداری که آنان در آن ستیزه‌جوئی می‌کنند حرام است چون خدا آن را حرام کرده است، و چیزهای دیگری را که گمان می‌برند خدا آنها را حرام کرده است، حلال هستند چون خدا آنها را حلال فرموده است. و آنان دروغ می‌گویند در نسبت دادن و اضافه کردن تحریم چنین چیزهائی به خدا»...

ابن جریر طبری در تفسیر:

﴿ فَمَنِ اضْطُرَّ - غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

ولی اگر کسی (به سبب قحطی و نیافتن چیزی برای خوردن) وادار (به استفاده از این محرّمات) گردد بدون آن که علاقه‌مند (بدانها) باشد و (از سدّ جوع و اندازهٔ ضرورت) تجاوز کند (گناهی بر او نیست). چه پروردگار تو بس آمرزگار و مهربان است.

گفته است:

«معنی آن، این است: کسی که مجبور شود مقداری از چیزهائی بخورد که خدا حرام فرموده است، از قبیل: مردار و خون جاری و گوشت خوک، یا ذبیحه‌ای که به نام غیر خدا سر بریده شده است، امّا در خوردن این مقدار از گوشت حرام، ستمگری و تعدّی در پیش نگیرد و به خاطر دوست داشت گوشت مردار و لذّت بردن از آن، دست به خوردن نبرد، بلکه به خاطر ضرورت و به سبب ناچاری ناشی از گرسنگی وادار به خوردن از آن گردد، و در خوردن از آن هم از حدّ و حدودی که خدا تعیین فرموده است و از اندازهٔ معیّنی که آزاد نموده است، تجاوز نکند، مثلاً هرگاه بداند که اگر از آن مردار نخورد هلاک می‌گردد، بدان اندازه بخورد که ترس و هراس هلاک شدن را از او دفع و بر طرف سازد... اگر از این اندازه فراتر نرود و بیشتر نخورد، در مقداری که می‌خورد گناهی بر او نیست. «چه خداوند بخشنده است» در کاری که او کرده است، و با ترک شکنجه و صرف نظر از عقوبت او، عمل او را پنهان می‌کند. البتّه اگر خودش می‌خواست او را عقاب و شکنجه می‌داد. خدا «مهربان» است، چرا که آن مقدار از حرام را به هنگام ضرورت و ناچاری، برای او مباح و آزاد فرموده است. بلی اگر می‌خواست آن مقدار را هم بر او حرام می‌کرد و وی را از آن باز می‌داشت»...

امّا حدّ و حدود اضطرار و ناچاریی که خوردن از محرّمات در آن آزاد است کدام است؟ و مقداری که باید بخورد تا هلاک نشود چه اندازه است؟ اختلافات فقهی در این باره وجود دارد. نظریّه‌ای می‌گوید: استفادهٔ از آن چیزهای حرام بدان اندازه آزاد است که حیات او را از نابودی برهاند در آن هنگام که می‌ترسد اگر از آن چیزهای حرام نخورد بمیرد... نظریّهٔ دیگری چنین است: آن اندازه آزاد است که او را سیر کند و برای او بس باشد... رأی دیگری می‌گوید: اگر شخص مضطرّ هراس از نبودن طعام و خوراک داشته باشد، می‌تواند هم از آن چیزهای حرام بخورد و هم برای چند وعدهٔ غذای دیگر مقداری را بردارد و اندوخته کند... ما بیش از این به شرح و بسط فروع نمی‌پردازیم. در اینجا این اندازه سخن گفتن دربارهٔ حلال شدن حرام در وقت اضطرار و ناچاری، کافی و بسنده است.

اما یهودیان، خدا بر آنان حرام کرد هر حیوانی را که دارای ناخن باشد. یعنی: حیوانی که سم پای آن یکپارچه بوده و دو تکّه نباشد. از قبیل: شتر، شتر مرغ، غاز، مرغابی و ... بر آنان حرام کرد پیه گاو و گوسفند را بجز پیه پشت، یا چربی آمیخته به اندرونه، یا آمیخته به استخوان ... این تحریمها به خاطر سرکشی از اوامر یزدان و نافرمانی از شریعت و قانون او بوده است:

﴿ وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ. وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا - إِلاَّ مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ - ذٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ، وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ ﴾.

(این چیزهائی بود که بر شما حرام کرده‌ایم) و بر یهودیان هر (حیوان) ناخنداری (یعنی: درّندگان که دارای پنجه‌های قوی، و پرندگان شکاری که از چنگال نیرومند برخوردارند) حرام کرده بودیم، و از گاو و گوسفند (تنها) پیه‌ها و چربیهای آنها را بر آنان حرام نموده بودیم، مگر پیه‌ها و چربیهائی که بر پشت اینها یا در اندرونه (و لابلای احشاء و امعاء) قرار دارد و یا پیه‌ها و چربیهائی که آمیزهٔ استخوان گردیده است. این هم کیفر ایشان در برابر ستمگریشان بود که بدانان دادیم (تا از غوطه‌ور شدن در گناهان و پیروی از شهوات خویشتن را بدور دارند) و ما (در همهٔ اخبارمان و از جمله این خبر) راستگوئیم.

نصّ قرآن سبب این تحریم را بیان می‌فرماید. سبب آن هم اختصاص به یهودیان دارد. قرآن تأکید می‌فرماید که این صحیح است و بس. دیگر چیزهائی که یهودیان می‌گویند، درست نیست. آنان می‌گویند: اسرائیل، یعنی یعقوب نیای ایشان این چیزها را بر خود حرام کرده است و ایشان هم از او پیروی می‌کنند در چیزهائی که بر خویشتن حرام فرموده است. این چیزها برای یعقوب حلال بوده است. ولیکن آنها را یزدان بر ایشان حرام فرموده است پس از آن که ظلم و ستم را پیشهٔ خود کرده‌اند. بدین وسیله یزدان سبحان ایشان را کیفر داده است و با محروم کردنشان از چیزهای حلال و پاکیزه آنان را مجازات فرموده است.

﴿ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ: رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ، وَ لاَ يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴾.

اگر تو را تکذیب (و این حقائق را که از جانب خدا به تو وحی می‌شود نپذیرفتند) بدیشان بگو: پروردگار شما دارای رحمت گسترده و مهر فراوان است و (در این جهان مؤمنان و کافران را در بر می‌گیرد. اگر خدا در مجازات ناباوران و بزهکاران شتاب روا نمی‌دارد، شما را نفریبد، چرا که کیفر طاغی و یاغی همچون شما حتمی است و) عذاب او از رسیدن به گناهکاران ردّ خور ندارد.

بگو: پروردگارتان دارای مهر فراوان نسبت به ما و نسبت به هر کسی است که از بندگانش دارای ایمان باشد، و نسبت به هر کس دیگری جز ایشان. مهر یزدان سبحان نیکوکار و بدکار و خوب و بد را در بر می‌گیرد. او شتابی در عقاب و عذاب کسی ندارد که سزاوار عقاب و عذاب باشد، به خاطر شکیبائی و مهری که دارد. آخر چه بسا برخی از آنان به سوی خداوند مهربان برگردند و از زشتیها و پلشتیها دست بردارند... امّا باید دانست که عقاب و عذابِ او را از بزهکاران و گناهکاران برنمی‌گرداند مگر شکیبائی یزدان جهان، و مهلتی که او برایشان مقدّر کرده است و در نظر گرفته است تا سررسید تعیین شدهٔ عمرشان ...

در این فرمودهٔ یزدان مهربان، هم امیدوار کردن به مهر ایزد منّان است، و هم ترساندن از عقاب و عذاب یزدان سبحان. خداوندی که دلهای انسان را آفریده است، دلها را با امیدوار کردن و با ترساندن، مخاطب می‌فرماید. شاید که دلها به تکان درآیند و هدایت را دریافت نمایند و فرمان یزدان را بپذیرند و اجراء نمایند.



هنگامی که روند قرآنی بدینجا می‌رسد و حلقهٔ ریسمانی را که برای خفه کردن به گردنشان افکنده است تا این اندازه تنگ می‌کند، و همهٔ اسباب و وسائل را از دستشان گرفته است و همهٔ راه‌های گریز را بر ایشان بسته است، بر سر راه واپسین گریزگاه ایشان می‌ایستد و در آخرین راه فرار با ایشان رویاروی می‌گردد. این گریزگاه و راه فرار این است که آنان شرک و ضلال جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و عملکردها و رفتارهای خود را بدان حواله می‌دهند و می‌گویند: آنان در شرک ورزیدن و گمراه شدنی که کورکورانه و بی‌هدف در پیش می‌گیرند مجبورند نه مختار! اگر

یزدان شرک و ضلال ایشان را نمی‌خواهد و نمی‌پسندد، او که با قدرتی که دارد و چیزی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد کاملاً می‌تواند ایشان را از شرک و ضلال بدور دارد:

﴿ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ ۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا ۗ قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا ۖ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ. قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ ۖ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت خواهی از تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیّت خدا است) اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاءِ حلال بر خود) تحریم نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند (و کیفر اعمال بد خود را دیدند). بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و (حجّت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه) از روی ظنّ و تخمین کار می‌کنید. (ای پیغمبر!) بگو: خدا دارای دلیل روشن و رسا است (بر این که گفتار و کردارتان بی‌پایه و بی‌مایه است، و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی کردار خود ندارید در این که می‌گوئید: خدا به کفر و شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است!... آری) اگر خدا می‌خواست همگی شما را (از راه اجبار به سوی حقّ و حقیقت) هدایت می‌نمود (امّا هدایت اجباری بیسود است و راهیابی اختیاری پسندیده و ستوده است).

مسألۀ جبر و اختیار، مسأله‌ای است که در بارۀ آن مجادلات طولانی در تاریخ اندیشۀ اسلامی، میان اهل سنّت و معتزله و مجبره و مرجئه در گرفته است. فلسفه و منطق یونانی و لاهوت مسیحی نیز پای به میدان این جدالها نهاده‌اند و در این مسأله دخالت کرده‌اند. لذا مسأله به صورتی پیچ خورده است و دشوار گشته است که بینش روشن واقعی اسلامی اصلاً با آن آشنا نیست و آن را نمی‌پذیرد... اگر این مسأله با برنامۀ مستقیم و ساده و جدّی قرآن بررسی می‌گردید و از دیدگاه قرآن بدان نگریسته می‌شد، مجادله شدّت نمی‌گرفت و بدین صورتِ دشوار و گره خورده در نمی‌آمد، و در این مسیری که در پیش گرفته است به جلو نمی‌رفت.

ما با گفتار مشرکان در اینجا روبرو می‌شویم، و پاسخ قرآنی آن را می‌شنویم، مسأله‌ای را خواهیم یافت آشکار و ساده و دارای چهارچوب هویدا و پیدا:

﴿ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ ﴾.

مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت خواهی از تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیّت خدا است) اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاءِ حلال بر خود) تحریم نمی‌کردیم.

آنان شرک ورزیدن خود و نیاکان خویش را، و تحریم کردن چیزهائی را که تحریم کرده‌اند و خدا آنها را تحریم نفرموده است ولی بدون هیچ گونه علم و دانش و دلیل و برهانی ادّعاء می‌کنند که این کار ما برگرفته از شرع و قانون یزدان است، همۀ این کارهای خود را به مشیّت یزدان در حقّ ایشان حواله می‌کنند و می‌گویند اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌ورزیدند و دست به تحریم چیزی نمی‌یازیدند!

قرآن مجید چگونه با این سخن برخورد می‌کند؟

قرآن مجید این گونه با این سخن برخورد می‌کند: بدیشان می‌گوید دروغ می‌گویند، همان گونه که کسانی

در گذشته پیش از ایشان دروغ گفته‌اند. پیش از آنان تکذیب کنندگان حقّ و حقیقت عقاب و عذاب یزدان را چشیده‌اند و به کیفر الهی گرفتار آمده‌اند. عقاب و عذاب و کیفر یزدان در انتظار تکذیب کنندگان جدید و معاصر نیز هست:

﴿كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا﴾.

کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند (و کیفر اعمال بد خود را دیدند).

این تکانی است که چه بسا احساسات و عواطف را به جنبش و خیزش درآورد، و از خواب غفلت بیدار گرداند، و مایهٔ پند و اندرز و درس عبرت گردد.

دومین پسوده، دربارهٔ تصحیح برنامهٔ اندیشه و نگرش است ... خداوند ایشان را به اوامری دستور می‌دهد، و ایشان را از نواهی و محرّماتی بازمی‌دارد... این چیزهائی است که مردمان می‌توانند آنها را با اطمینان و یقین بدانند و فهم کنند... امّا مشیّت یزدان یک امر غیبی است و مردمان هیچ گونه وسیله و ابزار درک غیب را در دسترس ندارند، پس چگونه آن را می‌شناسند و به درک آن نائل می‌شوند؟ و هنگامی که آن را قطعاً نشناسند و واقعاً درک نکنند، پس چگونه مسائل را بدان حواله می‌دهند و با تکیه بر آن سخن می‌گویند؟:

﴿قُلْ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا؟ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾.

بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و (حجّت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه) از روی ظنّ و تخمین کار می‌کنید.

خداوند دارای اوامر و نواهی معلوم و کاملاً قطعی و یقینی است. پس این چیزهای معلوم و قطعی را رها می‌سازند و به دنبال حدس و تخمین راه می‌افتند و سر در بیابان برهوت و بی‌نشانی می‌گذارند که با آن ناآشنا هستند؟

دربارهٔ این مسأله، سخن حقّ این است و ختم سخن بر این: یزدان سبحان مردمان را مکلّف و موظّف نمی‌فرماید که سر از غیب مشیّت او درآورند و قضا و قدر او را بدانند تا خویشتن را با آن سازگار و منطبق کنند. بلکه یزدان منّان مردمان را مکلّف و موظّف می‌سازد که اوامر و نواهی او را بدانند تا خویشتن را با آنها سازگار و منطبق کنند ... مردمان وقتی که در این راه به تلاش و کوشش می‌پردازند، خداوند متعال هم مقرّر می‌فرماید که ایشان را به سوی آن، هدایت دهد و رهنمود کند، و سینه‌هایشان را برای پذیرش اسلام فراخ و گشاد سازد تا آمادگی دریافت آن را پیدا کنند... همین اندازه مردمان را در این مسأله بس است. مسأله‌ای که بدین نحو - چنان که در واقعیّت عملی هم این چنین است - ساده و روشن و دور از دشواریها و پیچیدگیهای آن گونه مجادله‌ها و فلسفه بافیها جلوه‌گر می‌آید.

اگر خدا می‌خواست می‌توانست در آغاز آفرینش، سرشت انسانها را به گونه‌ای بسازد که جز هدایت را نشناسند، یا ایشان را وادار به پذیرش هدایت گرداند، و یا این که هدایت را به ژرفای دلهایشان بیندازد و معجون خمیرهٔ ذاتی آنان گرداند و بدون هیچ گونه قهر و زور و اجباری راه هدایت را در پیش گیرند و راستای راه راست را بپویند... ولیکن یزدان سبحان غیر از اینها را خواسته است. خواسته است که آدمیزادگان را با توانی که بر پیمودن راه هدایت یا ضلالت دارند بیازماید، تا کسانی را به سوی هدایت کمک فرماید که راه هدایت را می‌پویند و رسیدن به هدایت را می‌جویند، و کسانی را به سوی ضلالت یاری دهد که راه سرگردانی و سرگشتگی را در پیش می‌گیرند...

سنّت یزدان هم در همان راهی ساری و جاری است که خداوند جهان خواسته است.

﴿ قُلْ: فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: خدا دارای دلیل روشن و رسا است (بر این که گفتار و کردارتان بی‌پایه و بی‌مایه است، و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی کردار خود ندارید در این که می‌گوئید: خدا به کفر و شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است!... آری) اگر خدا می‌خواست همگی شما را (از راه اجبار به سوی حقّ و حقیقت) هدایت می‌نمود (امّا هدایت اجباری بیسود است و راهیابی اختیاری پسندیده و ستوده است).

مسألهٔ روشنی است. مسأله به ساده‌ترین شکل ممکن ساخته و پرداخته شده است، شکلی که انسان بتواند آن را درک و فهم کند. امّا مسأله را پیچاندن و گیر دادن و مجادله و ستیز را در پیش گرفتن، برای عقل و شعور اسلامی و برای برنامه و روش اسلامی، غریب و عجیب است ... جدالهائی که تا به حال در بارهٔ مسألهٔ جبر و اختیار در همهٔ فلسفه‌ها و در همهٔ لاهوتهائی که در گرفته است و بوده است، منتهی به نتیجهٔ قانع کننده و اطمینان بخشی نشده است. زیرا جدالها با اسلوب و روشی به مسأله می‌پردازند که با سرشت مسأله مناسب و سازگار نیست.

سرشت هر حقیقتی است که برنامهٔ پرداختن بدان را تعیین می‌کند، و شیوهٔ تعبیر و تفسیر آن را نیز روشن و معیّن می‌دارد. حقیقت مادی را ممکن است با آزمایشهای آزمایشگاه و عملکردهای کارگاه، تعیین و تبیین کرد. حقیقت ریاضی را می‌توان با فرضهای ذهنی پیدا کرد و فهمید. امّا اگر حقیقت فراتر از حقائق مادی و ریاضی باشد بناچار باید با برنامهٔ دیگری پژوهش و بررسی گردد... این برنامه همان است که قبلاً در بارهٔ آن گفتیم: برنامهٔ چشش عملی این حقیقت در گسترهٔ واقعی خود، و کوشش و تکاپو برای تعبیر از آن نه با شیوه‌های مسائل ذهنی‌ای که در گذشته و حال پیرامون آن بوده است و با آن چنان شیوه‌هائی بدان پرداخته شده است.

خلاصه، این آئین آمده است تا واقعیّت عملی را پیاده کند و تحقّق بخشد. اوامر و نواهی روشنی، این واقعیّت عملی را معیّن و مشخّص می‌دارند. به مشیّت غیبی حواله کردن، به بیابان برهوت سرگردانی گام نهادن و راه افتادن است. خرد بدون دلیل و برهانی در آن بیابان بیکران و بی‌نشان به آمد و رفت می‌پردازد و سرگشته به هر سوئی می‌تازد. بیابان بیکران و بی‌نشانی که همهٔ تلاشها و کوششها را تباه و بیهوده می‌سازد. تلاشها و کوششهائی که باید صرف کارهای مثبت و واقعی و دیدنی شود.



سرانجام یزدان سبحان پیغمبر ﷺ خود را متوجّه صحنه‌ای می‌کند که در آن مشرکان را گرد آورده‌اند و از ایشان می‌خواهند بر صحّت کار قانونگذاری خود گواهانی را حاضر آورند تا در جایگاه شهود ادای گواهی کنند. همان گونه که پیش از این در صحنه‌ای در اوائل سوره از ایشان خواسته می‌شد که بر مسألهٔ الوهیّت گواهانی را حاضر آورند. در اوائل سوره یزدان جهان به پیغمبر ﷺ فرموده است:

﴿ قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلِ اللَّهُ. شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ. وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ. أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ؟ قُلْ: لَا أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ، وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴾.

ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوّت من گواهی دهد؟) بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانها می‌رسد بدان بیم دهد. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی‌تواند سوره‌ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا واقعاً شما گواهی می‌دهید که خدایان

دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانهٔ یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جان که) انباز خدا می‌کنید بیزارم. (انعام / ۱۹)

در اینجا نیز بدو می‌فرماید:

﴿ قُلْ: هَلُمَّ شُهَدٰاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللهَ حَرَّمَ هٰذٰا. فَإِنْ شَهِدُوا فَلاٰ تَشْهَدْ مَعَهُمْ. وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغگویند و شایستهٔ تصدیق نیستند.) و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و همطراز می‌کنند.

روبرو کردن هراسناکی است. روبرو کردن قاطعانه و پایان بخشی نیز هست. دلالت این روبرو کردن هم در این آئین پوشیده و نهان نیست ... این آئین مساوی و برابر می‌داند شرک آشکار و روشنی را که با باور به خدایان دیگری با خدا حاصل می‌گردد، با شرک نهان و پنهانی که با به دست گرفتن حقّ حاکمیّت، و قانونگذاری برای مردمان، بدون اجازهٔ یزدان، حاصل می‌شود، چه در این قانونگذاری ادّعاء کنند قوانین ایشان همان قوانین یزدان است، و یا چنین ادّعائی را نداشته باشند. خداوند به کسانی که چنین کاری را می‌کنند تکذیب کنندگان آیات یزدان لقب می‌دهد و داغ این چنین ننگی را بر پیشانی ایشان می‌زند، و می‌فرماید که آنان به آخرت ایمان ندارند، و برای پروردگارشان به همتا و همگون معتقدند. یعنی شریکها و انبازهائی برای خدا قرار می‌دهند و آنها را با او برابر می‌نهند... این خود همان تعبیری است که به عنوان خصلت و صفت کافران، در آیهٔ سرآغاز سوره آمده است:

﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ، وَ جَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَ النُّورَ، ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾.

ستایش خداوندی را سزا است که آسمانها و زمین را آفریده است، و تاریکیها و روشنائی را ایجاد کرده است (که هر یک سود ویژه‌ای و حکمت خاصی در بر دارند و دلائل باهر و براهین قاطعی بر وجود خدایند) ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویشتنند (برای آفریدگار خود بتان را) انباز می‌کنند.

این حکم خدا است در بارهٔ کسانی که حقّ حاکمیّت را غصب می‌کنند، و با قانونگذاری برای مردمان، حاکمیّت را به دست می‌گیرند. حال چه بگویند قوانینی را که تهیّه می‌بینند بر گرفته از شریعت یزدان است یا خیر. پس از حکم و داوری خدا هم رأی و نظری از کسی در بارهٔ این مسألهٔ بزرگ پذیرفته نمی‌گردد، و اصلاً کسی را نسزد که چیزی را پس از صدور حکم خدا بگوید.

اگر ما می‌خواهیم بدانیم که چرا یزدان سبحان این چنین حکمی را صادر می‌فرماید؟ و چرا ایشان را تکذیب کنندگان آیات خود می‌نامد؟ و آنان را نامعتقد به آخرت می‌شمارد؟ و ایشان را مشرکانی نام می‌دهد که دیگران را همسان و همگون خدا قرار می‌دهند؟... می‌توانیم بکوشیم تا بفهمیم و بدانیم. پس در بارهٔ حکمت و فلسفهٔ خدا که در شرع او نهفته است بیندیش. فرمان یزدان را گردن نهادن و در برابر آن کرنش نمودن چیزی است که از مسلمان خواسته شده است.

یزدان جهان به کسانی که از پیش خود برای مردمان قانونگذاری می‌کنند و قوانین و مقرّرات می‌نگارند - هر چند هم ادّعاء کنند که قوانین و مقرّراتشان برگرفته از شرع و شریعت ایزد منّان است - می‌گوید که ایشان آیات خدا را تکذیب می‌دارند. زیرا آیات خدا - هر چند مراد از آیات نشانه‌های جهان دالّ بر وجود آفریدگار باشد - همه و همه گواهی می‌دهند که یزدان،

آفریدگار روزی ده یگانه است ... آفریدگار روزی ده، مالک جهان است. بدین خاطر واجب و لازم است که تنها او امور را بگرداند و فرمانروا و فرمانده باشد... کسی که خداوند سبحان را منحصر به حاکمیّت نداند، این آیات او را تکذیب کرده است ... اگر مقصود آیات قرآنی خدا باشد، متن آیه‌ها قاطع و صریح و واضح هستند در: وجوب اختصاص یزدان سبحان به حاکمیّت و فرمانروائی در زندگانی واقعی مردمان، و بر گرفتن شریعت یگانهٔ او به عنوان قانون، و پرستش خداوند یگانه و بس، با اجراء شرع ایزد متعال، و اطاعت از حکم قاهر و چیرهٔ خداوند دادار.

همچنین یزدان جهان در بارهٔ ایشان حکم صادر می‌کند و می‌فرماید: آنان به آخرت ایمان ندارند... چه کسی که به آخرت ایمان داشته باشد، و باور و اطمینان داشته باشد که در روز قیامت پروردگار خود را ملاقات خواهد کرد، امکان ندارد به الوهیّت یزدان تجاوز کند، و حقّی را برای خود ادّعاء کند که منحصر و متعلّق به خدا است، و آن حقّ حاکمیّت مطلق در زندگانی مردمان است. این حاکمیّت جلوه‌گر و نمودار در قضا و قدر و شریعت و حکم خدا است.

در پایان، یزدان جهان در بارهٔ ایشان حکم صادر می‌کند مبنی بر این که آنان چیزهائی را همسان و همگون یزدان می‌سازند... یعنی در بارهٔ ایشان حکم شرک صادر می‌کند، همان شرکی که کافران را بدان متّصف فرموده است... این هم بدان خاطر است که اگر آنان موحّد و یگانه پرست بودند، در حقّ حاکمیّت که منحصر به خدا است خویشتن را شریک یزدان نمی‌کردند، یا از بنده‌ای نمی‌پذیرفتند که آن حقّ را برای خود ادّعاء کند و آن را تصرّف کند و آنان هم بدان رضایت دهند و از آن خشنود باشند!

آن گونه که ما می‌فهمیم، این علّت حکم خدا است در بارهٔ کسانی که حقّ حاکمیّت را به دست می‌گیرند و برای مردمان قانونگذاری می‌کنند و قوانینی را تهیّه می‌بینند که خداوند اجازه نفرموده است. آیات یزدان را تکذیب می‌کنند، و به آخرت ایمان ندارند، و شرکی می‌ورزند که با آن کفر حاصل می‌گردد... امّا خود حکم، هیچ «مسلمانی» نمی‌تواند با آن جدال کند. چرا که سخن نهائی الهی در بارهٔ آن نازل و صادر شده است و کسی را نسزد که آن را تعقیب نماید و بر آن چیزی بیفزاید. پس هر فرد «مسلمانی» بنگرد در برابر فرمودهٔ خداوند چیرهٔ کار بجا باید چگونه ادب را مراعات کند.



پس از ذکر جایگاه گواه حاضر کردن، و ردّ محرّماتی که از پیش خود می‌ساختند، مقرّرات الهی را بر ایشان می‌خواند، مقرّراتی که در بر گیرندهٔ چیزهائی است که واقعاً یزدان آنها را حرام فرموده است... در کنار ذکر محرّمات، برخی از وظائف و تکالیفی را خواهیم یافت که باید انجام پذیرند، و در مقابل آنها محرّماتی قرار گرفته‌اند. این محرّمات با نخستین حرام آغاز می‌گردند. نخستین حرام انباز قرار دادن برای یزدان است... چرا که پایهٔ نخستین محرّمات شرک است و باید آن را شناخت. بر پایهٔ شرک است که همهٔ محرّمات و همهٔ چیزهائی که از آنها نهی شده است بر دست کسی که تسلیم آنها می‌گردد و در مقابل آنها کرنش می‌برد، انجام می‌پذیرد:

﴿ قُلْ: تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ: أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً. وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً. وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ، نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيّاهُمْ. وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ. وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلاّ بِالْحَقِّ ... ذٰلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ... وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلاّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، حَتّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ، وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ - لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها - وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا - وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبىٰ - وَ بِعَهْدِ اللهِ أَوْفُوا... ذٰلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. وَ أَنَّ هٰذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ، وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ... ذٰلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾.

بگو: بیائید چیزهائی را برایتان بیان کنم که

پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید، و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید، و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چرا که) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی رسان همگان مائیم نه شما)، و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه (آنها در وقت انجام، برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان، و کسی را بدون حقّ (قصاص و اجراء فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. اینها اموری هستند که خدا بگونهٔ مؤکّد شما را بدانها توصیه می‌کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید. به مال یتیم جز به نحو احسن (و بهترین راهی که باعث حفظ و ازدیاد آن گردد) نزدیک مشوید (و بدین شیوهٔ خداپسندانه ادامه دهید) تا آنگاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد (و در آن هنگام بگونهٔ شایسته می‌تواند در مال خویش تصرّف کند. در این وقت اموالش را به خودش تسلیم کنید)، و پیمانه و ترازو را به تمام و کمال و دادگرانه مراعات دارید و (نه کم و نه زیاد بدهید و نه کم و نه زیاد دریافت کنید. در حدّ توانائی انسانی خود در این باره بکوشید و بدانید که) ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازهٔ تاب و توانش موظّف نمی‌سازیم. و هنگامی که سخنی (در کار داوری یا گواهی و یا راجع به روایت و خبری) گفتید، دادگری کنید (و از حقّ منحرف نشوید) هر چند (کسی که سخن به نفع یا به زیان او گفته می‌شود) از خویشاوندان باشد. و به عهد و پیمان خدا (که برای انجام تکالیف از شما گرفته است، و به عهد و پیمان میان خود در بارهٔ مسائل و مصالح مشروع) وفاء کنید. اینها چیزهائی هستند که خداوند شما را به رعایت آنها توصیه می‌کند، تا این که متذکّر شوید و پند گیرید. این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

بدین پندها و سفارشهائی می‌نگریم که در روند قرآنی به مناسبت سخن از مقرّرات مربوط به چهارپایان و میوه‌ها و خیالبافیها و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و کارهای جاهلیّت، به میان می‌آید. خواهیم دید که چنین پندها و سفارشهائی پایهٔ این آئین بطور کلّی است... این اندرزها و توصیه‌ها پایهٔ زندگی یکتاپرستی دل و درون، پایهٔ بنیادین زندگی خانواده در همهٔ نسلهای پیاپی، پایهٔ اساسی زندگی جامعه از نظر ضمانت اجتماعی و پاکی معاملاتی که در آن انجام می‌پذیرد، پایهٔ زندگی انسانیّت و همهٔ تضمینهای حقوقی آن، و پایهٔ همهٔ اموری است که مربوط به عهد و پیمان خدا است. این درسها و اندرزها با یگانه‌پرستی خدا آغاز می‌گردد.

به پایان این پندها و سفارشها می‌نگریم. خواهیم دیدکه یزدان سبحان مقرّر می‌فرماید که این راه راست او است، و هر راهی جز آن کژ راهه است و مردمان را از راه یگانه‌ای به دور می‌دارد که انسان را به سعادت سرمدی می‌رساند.

این آیه‌های سه گانه در بر گیرندهٔ کار بزرگی است. کار بزرگی که به دنبال مسأله‌ای یاد می‌گردد که انگار لحظه‌ای از دامنهٔ جاهلیّت است. ولیکن در حقیقت مسألهٔ اساسی و بنیادین این آئین است، به دلیل این که با این اندرزها و سفارشهای مهمّ و کلّی پیوند دارد.

﴿ قُلْ: تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ ﴾.

بگو: بیائید چیزهائی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است.

بگو: بیائید برایتان روایت کنم چیزهائی را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است - نه چیزهائی را که شما گمان می‌برید که یزدان آنها را حرام فرموده است - «پروردگارتان» که تنها او حقّ ربوبیّت دارد آنها را بر شما حرام کرده است. ربوبیّت هم عبارت است از:

سرپرستی و پرورش و رهنمونی و فرمانروائی... در این صورت حقّ ربوبیّت تنها اختصاص به خدا دارد و بس. ربوبیّت جولانگاه سلطه و قدرت او است. پس آن کسی که حرام می‌سازد «پروردگار» است، و تنها خداوند جهان می‌تواند «پروردگار» باشد و بس.

﴿ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً ﴾.

این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید.

این پایهٔ اساسی و بنیادینی است که کاخ عقیده بر آن استوار می‌شود، و وظائف و فرائض بدان برمی‌گردد، و حقوق و واجبات از آن سرچشمه می‌گیرد... پایهٔ اساسی و بنیادینی است که باید پیش از هر چیز دیگری ساخته و پرداخته گردد و بعد از آن: به اوامر و نواهی پرداخت، به تکالیف و فرائض اشتغال ورزید، نظام و اوضاع اجتماعی را پی‌ریزی نمود، و به قوانین و احکام دست یازید... پیش از هر چیز واجب است مردمان اعتراف کنند به الوهیّت خداوندگار یگانهٔ جهان در امور حیات و زندگانیشان، همان که باید در باور داشت و عقیده‌شان به ربوبیّت یزدان سبحان اقرار کنند. همان گونه که نباید کسی را در الوهیّت انباز ایزد متعال سازند، در ربوبیّت نیز نباید کسی را انباز او گردانند. باید اعتراف کنند به این که تنها یزدان در همهٔ امور شؤون این هستی در جهان اسباب و علل و اندازه و سنجش و قضا و قدر، دخل و تصرّف دارد و بس. باید اعتراف کنند به این که فقط و فقط یزدان جهان است که در روز قیامت به حساب و کتاب و سزا و جزایشان می‌پردازد. همچنین باید اقرار کنند به این که تنها و تنها آفریدگار هستی است که می‌تواند در امور و شؤونِ بندگان در جهانِ حکم و فرمان، و هم در دنیای قوانین و شریعت، دخل و تصرّف فرماید و بس...

این امر، زدودن دل و درون از هرگونه شرک، و پاکیزه داشتن عقل و خرد از همهٔ خرافات، و تمییز کردن جامعه از آداب و رسوم جاهلیّت، و پاک داشتن زندگی از پرستش بندگان برای بندگان است.

شرک در هر شکلی از اشکال خود نخستین حرام بشمار است، چون شرک منتهی به هر نوع حرامی می‌گردد. شرک کار زشت و پلشتی است که انسانها باید با تمام وجود آن را دشمن بدارند و با همهٔ ابزار و ادوات ممکن از آن گریزان گردند و اعتراف کنند که خدائی جز یزدان برای ایشان نیست، و جز خداوندگار جهان پروردگاری برای آنان وجود ندارد، و حاکم و فرماندهی برای ایشان در گسترهٔ هستی نیست مگر آفریدگار کیهان، و قانونگذاری برای مردمان جز یزدان نیست. همچنین آنان باید منظوری و مقصودی از شعائر و مراسم عبادی جز رضایت خدا نداشته باشند، و بالأخره جز ایزد منّان را عبادت و پرستش نکنند.

یگانه پرستی - بطور مطلق - نخستین و مهمّ‌ترین اصل است، اصلی که هیچ کار دیگری بدون رعایت آن، چه عبادت و چه اخلاق و چه عمل، فائده‌ای ندارد. به همین خاطر است که پندها و سفارشها همه با این اصل آغاز می‌گردد:

﴿ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً ﴾.

این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید.

لازم است نگاهی به پیش از این اندرزها و سفارشها بیندازیم، تا بدانیم مراد از شرکی که در سرآغاز اندرزها و سفارشها آمده است چیست. روند قرآنی همه و همه درصدد مسألهٔ معیّنی است، مسألهٔ قانونگذاری و مقدّم بر آن به دست گرفتن حقّ حاکمیّت. یک آیه پیشتر، در بارهٔ موقعیّت گواه حاضر آوردن بود. زیبا است که متن آن را دیگر باره بیان داریم:

﴿ قُلْ: هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللهَ حَرَّمَ هٰذَا. فَإِنْ شَهِدُوا فَلاَ تَشْهَدْ مَعَهُمْ. وَ لاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، وَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ، وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغگویند و

شایستهٔ تصدیق نیستند.) و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و همطراز می‌کنند.

لازم است این آیه را و آنچه در بارهٔ آن در صفحات پیشین گفتیم پیش چشم داریم، تا بفهمیم روند قرآنی در اینجا چه منظور و مقصودی از شرکی دارد که پیش از هر چیز دیگران را از آن نهی می‌کند و باز می‌دارد... مراد آن شرک در اعتقاد، و همچنین شرک در حاکمیّت است. روند قرآنی حاضر و دم دست است و مناسبت آن هم حاضر و دم دست.

ما نیازمند این یاد و یادآوری مستمرّ و پیاپی هستیم. چه تلاشها و کوششهای شیاطین برای بدور داشتن این آئین از مفاهیم اساسی خود متأسّفانه نتائج خود را داده است، و کار را بدانجا کشانده است که مسألهٔ حاکمیّت از مکان عقیده دور می‌گردد، و در حسّ و شعور از اصل اعتقادی خود جدا می‌شود و می‌گسلد! از اینجا است که می‌بینیم حتّی کسانی که شیفتگان اسلام هم هستند، از تصحیح شعائرِ عبادی صحبت می‌کنند، یا از فروپاشی اخلاق سخن می‌رانند، و یا از مخالفت قوانین با اسلام دم می‌زنند، امّا با این وجود در بارهٔ اصل حاکمیّت و جایگاه آن در عقیدهٔ اسلامی چیزی نمی‌گویند! نارضایتِ خود را در بارهٔ مسائل فرعی و جانبی اظهار می‌دارند، ولی نارضایت خود را در بارهٔ بزرگترین چیز زشت و پلشت اظهار نمی‌کنند. این ناپسندترین و بدترین چیز، استوار شدن بر پایهٔ غیر توحید است! یعنی استوار شدن زندگی بر عدم اختصاص یزدان سبحان به حاکمیّت جهان است.

یزدان سبحان پیش از این که مردمان را به انجام چیزی سفارش فرماید، بدیشان سفارش می‌نماید که چیزی را شریک خدا نسازند. این سفارش را در جائی اظهار می‌فرماید که روند قرآنی مقصود شرکی را معیّن و مقرّر می‌دارد که همهٔ اندرزها و سفارشها از آن نهی می‌کنند.

این قاعده‌ای است که بر بنیاد آن، فرد آگاهانه با خدا پیوند پیدا می‌کند، و مردمان جامعه با معیار و میزان استوار و درستی که در همهٔ روابط اجتماعی به کار می‌گیرند، و با ارزشهای اساسی و بنیادینی که بر زندگی انسانها حاکم می‌گردد، با این قاعده ارتباط حاصل می‌نمایند... آن وقت است که این قاعده بازیچهٔ طوفانها و گردبادهای هواها و هوسها و جهشها و پرشها نمی‌شود، و دستخوش اصطلاحات انسانها نمی‌گردد، اصطلاحاتی که با بادهای هواها و هوسها و جهشها و پرشها این سو و آن سو می‌شود و بدینجا و بدانجا می‌رود.

﴿ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً. وَ لاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُمْ مِنْ إِمْلاَقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ ﴾.

و به پدر و مادر (تا آنجا که ممکن است) نیکی کنید، و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چرا که) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی رسان همگان مائیم).

این پیوند خانواده با نسلهای آینده است. رابطه‌ای است که پس از رابطهٔ خدائی و همسوئی است. یزدان سبحان می‌دانسته است که او نسبت به مردمان از پدران و فرزندان مهربان‌تر است. این است که به فرزندان سفارش می‌فرماید که پدران را بپایند، و به پدران سفارش می‌نماید که فرزندان را ملاحظه نمایند. این سفارشها را به شناخت الوهیّت یگانهٔ خود، و به ارتباط ربوبیّت منحصر به خویش پیوند داده است. بدیشان فرموده است: خدا است که روزی ایشان را تضمین می‌فرماید. پس نباید فرزندان به سبب مسؤولیّتها و رنجهائی که در برابر پدران و مادران خود در سنّ پیری تحمّل و تقبّل می‌کنند، و پدران و مادران به سبب مسؤولیّتها و دردسرهائی که در برابر فرزندان خود به هنگام ضعف و سستی تحمّل و تقبّل می‌کنند، به تنگ آیند و خویشتنداری را از دست دهند. همچنین نباید از فقر و تنگدستی و نیازمندی هراسی به خود راه دهند.

چه خدا روزی جملگی ایشان را می‌رساند.

﴿ وَ لاٰ تَقْرَبُوا الْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ ﴾.

و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه (آنها در وقت انجام، برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان.

پس از آن که مردمان را در حقّ خانواده توصیه می‌فرماید، بدیشان سفارش می‌فرماید نسبت به قاعده‌ای که خانواده بر آن استوار و ماندگار می‌گردد، همان گونه که جامعه تماماً بر آن بر جا و پا بر جا می‌ماند. این قاعده، قاعدۀ نظافت و طهارت و عفّت است. ایشان را از زشتیها و پلشتیها و گناهها و بزه‌های پنهان و آشکار نهی می‌فرماید... این نهی کاملاً با سفارش پیشین خود پیوند دارد... و پیوند کاملی نیز با سفارش نخستینی دارد که همۀ سفارشها بر بنیاد آن استوار و پایدارند.

استوار و پایدار ماندن خانواده‌ای، و بر جای و بر پای ماندن جامعه‌ای، در لجنزار زشتیها و پلشتیها و گناهها و بزه‌های آشکار و پنهان، ممکن نیست ... قطعاً باید طهارت و نظافت و عفّت باشد تا خانواده و همچنین جامعه استوار و پایدار بماند. کسانی که دوست می‌دارند زشتیها و پلشتیها و گناهها و بزه‌ها پخش و فراگیر شود، کسانی هستند که دوست می‌دارند پایه‌ها و ستونهای خانواده سست و لرزان گردد و بنای جامعه فرو ریزد و سقوط کند.

فواحش جمع فاحشه، به یکایک چیزهائی گفته می‌شود که از حدّ خویش تجاوز کند و از مرز خود بگذرد. گاهی فواحش به نوع ویژه‌ای از فاحشه گفته می‌شود که زنا است. گمان غالب این است که در اینجا مراد از فواحش، زنا است. زیرا جولانگاهی که در آن هستیم جولانگاه بر شمردن خود محرّمات است. در این صورت خود زنا یکی از آنها است، والاّ کشتن انسان فاحشه است، و خوردن مال یتیم فاحشه است، و شرک قائل شدن برای خدا فاحشۀ فواحش و بدترین پلشتیها و بزه‌ها است. پس اختصاص «فواحش» در اینجا به زنا با سرشت روند قرآنی سازگاری و همخوانی بیشتری دارد. ذکر فواحش با ساختار جمع، بدان خاطر است که این گناه خودش دارای مقدّماتی و ظروف و شرائطی است که یکایک همۀ آنها همچون خود زنا فاحشه بشمار است. مثلاً بی‌حجابی، لختی، بی‌ادبی، پرده‌دری، بی‌ناموسی، آمیزش هوس‌انگیز، واژه‌ها و گفته‌ها و اشاره‌ها و حرکتها و خنده‌های گناه‌آلود، تحریک کردن و گول زدن، خودآرائی و برانگیختن هوا و هوس... همه و همه فواحشی هستند که پیرامون واپسین فاحشه، یعنی زنا حلقه می‌زنند و آن را احاطه می‌کنند. برخی از اینها پیدا و برخی از آنها ناپیدا است. بعضی در دل و درون پنهانند، و بعضی بر روی اندامها آشکارند. قسمتی از آنها پوشیده و پنهان شده است، و قسمتی از آنها آشکار و بی‌پرده نموده شده است. همه و همه هم بنیاد خانواده را در هم می‌ریزد و در هم می‌شکند، و کالبد و پیکرۀ مردمان جامعه را سوراخ سوراخ می‌کند، افزون بر آن که دلهای افراد را می‌آلاید و لکّه‌دار می‌نماید، و پویائیها و تلاشهایشان را ناچیز و بی‌ارج می‌کند. بدین خاطر هم هست پس از سخن از پدران و مادران و فرزندان، از فواحش صحبت شده است.

چون این فواحش دارای فریبندگی و کشش است، تعبیر این چنین است:

﴿ لاٰ تَقْرَبُوا ﴾.

نزدیک نشوید.

تا از نزدیک شدن نیز بدین وسیله نهی گردد، و راه‌های منتهی به گناه بسته شود، و ابزارهای انجام بزه بر چیده شود، و پرهیز گردد از کشش و جاذبۀ فسق و فجور که در برابرش اراده سست و ضعیف می‌شود... از همین رو است که پس از نگاه اتّفاقی نخستین به نامحرم، دومین نگاه حرام شده است. به همین جهت است آمیزۀ یکدیگر شدن زن و مرد فقط تا آن اندازه که گزیری از آن نیست روا است. از همین جا است بی‌حجابی و خودآرایی زنان - حتّی در معطّر کردن خود در راه - در مقابل بیگانگان حرام است. و حرکات و خنده‌ها و

اشاره‌ها و کرشمه‌های هوس‌انگیز و فتنه‌انگیز در زندگی پاکیزهٔ اسلامی ممنوع و قدغن است ... این آئین نمی‌خواهد که مردمان را در معرض فتنه و بلا قرار دهد، سپس اعصاب ایشان را دچار درد و رنج مقاومت و ایستادگی سازد. این آئین اسباب پیشگیری از گناه را فراهم می‌کند، پیش از این که حدّ و حدود شرعی را اجراء سازد و بزهکاران را کیفر دهد. این دین آئینی است که دلها و درونها را می‌پاید و اعضاء و اندامها را حفظ می‌نماید. پروردگار تو آگاه‌تر از هر کسی نسبت به بندگان خویش است و نیکوتر از هر کسی می‌داند که چگونه باید با ایشان رفتار کرد. او بس دقیق و ریزه‌کار و آگاه و مطّلع است.

همچنین یزدان خوب می‌داند کسانی که شهوات را برای مردمان می‌آرایند، و با گفتار و عکس و شکل و تصویر و داستان و فیلم و اردوگاه‌های مختلط و با سائر وسائل ارشاد و اعلام و رادیوها و تلویزیونها، زانو بندها را از شتران غریزه باز می‌کنند و جلو غریزه‌ها را رها می‌سازند.

﴿ وَ لاٰ تَقْتُلُوا اَلنَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ ﴾.

و کسی را بدون حقّ (قصاص و اجراء فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است.

در روند قرآنی زیاد از این سه کار زشت و پلشت، به دنبال یکدیگر نهی می‌شود: شرک و زنا و کشتن انسان... این بدان خاطر است که همهٔ این سه کار ناپسند در حقیقت، قتل و کشتن بشمارند! بزه نخستین، بزه کشتن فطرت است. دومین بزه، بزه کشتن گروه مردمان است. سومین بزه، بزه کشتن انسان تنها است ... فطرتی که بر توحید و یگانه‌پرستی نمی‌زید، فطرت مرده‌ای است.[۱] گروه و دسته‌ای که زنا در آن پخش و رائج باشد، گروه و دستهٔ مرده‌ای است و قطعاً به هلاک می‌رسد و نابود می‌شود. تمدّن یونانی و تمدّن رومانی و تمدّن ایرانی، گواهانی از تاریخ بر این ادّعاء است. مقدّمات هلاک و نابودی در تمدّن غربی خبر از سرنوشتی می‌دهد که چشم به راه آن باید بود. سرنوشت بدفرجامی که در انتظار ملّتهائی است که این همه فساد به میانشان می‌خزد و پیکر جامعه را سوراخ سوراخ می‌کند.[۲] جامعه‌ای که جنگها و کشتارها و شورشها و انتقامجوئیها در آن باشد، جامعه‌ای است که به هلاک و نابودی تهدید می‌گردد. بدین خاطر است که اسلام کیفر و قصاص این گناهان و بزهکاریها را سنگین‌ترین شکنجه و آزار قرار داده است. چون اسلام می‌خواهد جامعهٔ خود را از عوامل و اسباب هلاک و نابودی حفظ کند و پاک نگاه دارد.

قبلاً از کشتن فرزندان از ترس فقر و تنگدستی نهی شد. هم اینک از کشتن خود «انسان» بطور عام صحبت می‌شود. این امر بیانگر این است که کشتن هر انسانی کشتن جنس «انسان» بطور عام است. آیهٔ زیر مؤیّد این برداشت است:

﴿ ... أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً، بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ، فَكَأَنَّمَا قَتَلَ اَلنَّاسَ جَمِيعاً، وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اَلنَّاسَ جَمِيعاً ﴾.

هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همهٔ انسانها را کشته است، و هر کس انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گوئی همهٔ مردم را زنده کرده است. (مائده / ۳۲)

چرا که تعدّی و تجاوز بر خودِ حقِّ حیات است، و تعدّی و تجاوز بر خودِ بشریّت بطور عام است. با توجّه به همین قاعده است که یزدان حرمت انسان را پیشاپیش ضمانت فرموده است و به خودش واگذار نموده است. به همین خاطر است که در سرزمین اسلام، گروه مسلمانان بر جان خود ایمن هستند و اطمینان دارند امنیّت ایشان تضمین شده است. هر کسی در سرزمین اسلام آزادانه می‌تواند به تلاش و کوشش بپردازد و در امن و امان به کار پردازد و بر جان و زندگی خود ایمن باشد، و مطمئنّ باشد که در سرزمین اسلام جز از راه

۱- مراجعه شود به تفسیر آیهٔ ۱۲۲ سورهٔ انعام، جزء هشتم.
۲- مراجعه شود به کتاب: «التطوّر و الثبات» تألیف محمّد قطب.

حقّ اذیت و آزاری بدو نمی‌رسد. حقّی هم که انسان در برابر آن گرفتار می‌گردد و به کیفر خود می‌رسد، یزدان آن را در شریعت خویش بیان و روشن فرموده است، و آن را واگذار به سنجش و برداشت و تفسیر و تأویل مردمان نکرده است. بلکه آن را روشن و معیّن فرموده است تا به صورت قانونی در آید و پس از آن که دولت اسلامی پدیدار و استوار گردید و سلطه و قدرت پیدا کرد، سلطه و قدرتی که در سایهٔ آن اجراء شریعت را تضمین کند، آن را اجراء نماید.

این نگرش دارای ارزش ویژهٔ خود در آشنائی ما با سرشت این آئین در هنگامهٔ پیدایش و جنبش است. چه قرآن حتّی این قواعد اساسی و بنیادین زندگی جامعه را جز در مناسبت عملی خود، شرح و بسط نداده است.

پیش از این که روند قرآنی در بیان محرّمات و تکالیف به پیش رود، میان این نوع و نوع بعد از آن که با اظهار سفارش و فرمان و رهنمود یزدان به میان می‌آید، جدائی می‌اندازد:

﴿ ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾.

اینها مواردی هستند که خدا به گونهٔ مؤکّد شما را بدانها توصیه می‌کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید.

این پیرو برابر برنامهٔ قرآنی در ربط هر امری و هر نهی به یزدان ذکر می‌شود، تا وحدت سلطه و قدرتی مقرّر و مسلّم گردد که در میان مردمان امر می‌کند و نهی می‌کند، و اوامر و نواهی پیوند داده شود بدین سلطه و قدرتی که به امر و نهی در گسترهٔ دلهای مردمان ارج و ارزش ویژهٔ خود را می‌بخشد.

در این پیرو همچنین به خردمندی اشاره می‌گردد. چه خرد فریاد می‌دارد که تنها این سلطه و قدرت است که باید مردمان را به اطاعت از شرع خود بخواند و وادار گرداند. قبلاً گذشت که این سلطه و قدرت هم تنها سلطه و قدرت آفریدگار روزی ده متصرّف در زندگانی مردمان است و بس.

هم این و هم آن افزون بر همخوانی و همسازی موجود در گروه نخستین، و همچنین در گروه دوم است. این همخوانی و همسازی گروه نخستین، در آیه‌ای ذکر می‌شود، و آن همخوانی و همسازی گروه دوم در آیهٔ دیگری بیان می‌گردد، ولی این همنوائی و همآوائی، در میان هر دو گروه بر جا و پیدا است.

﴿ وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ الْيَتِيمِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ﴾.

به مال یتیم جز به نحو احسن (و بهترین راهی که باعث حفظ و ازدیاد آن گردد) نزدیک مشوید (و بدین شیوهٔ خداپسندانه ادامه دهید) تا آنگاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد.

یتیم در میان مردمان ضعیف است، چون پدر، یعنی: سرپرست و پرورش دهندهٔ خود را از دست داده است. بدین خاطر بار ضعف او بر دوش گروه مسلمانان می‌افتد. این هم بر اساس ضمانت اجتماعی است، ضمانت اجتماعی‌ای که اسلام آن را قاعدهٔ نظام اجتماعی خود کرده است.[1] یتیم در جامعهٔ عربی در دورهٔ جاهلیّت ضائع می‌شد و هدر می‌رفت. گاهی رهنمودهای فراوانی با شیوه‌های گوناگونی، و چه بسا با شدّت و حدّت هر چه بیشتر، در قرآن راجع به یتیم آمده است. فراوانی و گوناگونی و تندی و تیزی رهنمودها اشاره دارند به این که ضائع شدن و هدر رفتن یتیم در چنان جامعه‌ای پدیدار و چشمگیر بوده است. تا آن زمان که یزدان جهان یتیم بزرگواری را نماینده و فرستادهٔ خود می‌سازد. مهمّ‌ترین وظیفهٔ موجود در گسترهٔ هستی را بدو واگذار می‌فرماید، بدان هنگام که بدو رسالت می‌دهد و پیغمبر جملگی انسانها می‌نماید. از جملهٔ آداب و رسوم این آئینی که او را بدان برمی‌انگیزد و به همراه آن روانهٔ میان مردمان می‌سازد، رعایت و سرپرستی یتیم است به گونه‌ای که در این رهنمود می‌یابیم:

﴿ وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ الْيَتِيمِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّٰى

۱- مراجعه شود به کتاب: «نحو مجتمع إسلامی» فصل: «مجتمع متکافل».

یَبْلُغَ أَشُدَّهُ ﴾.

به مال یتیم جز به نحو احسن نزدیک مشوید، تا آنگاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد.

بر کسی که سرپرستی یتیم را بر عهده مـی‌گیرد واجب است که به مال یتیم نزدیک نشود و دست نبرد مگر به شیوه‌ای که بهتر و نیکوتر به حال یتیم باشد. به شیوه‌ای مال او را بپاید و نگاهداری نماید که مایهٔ افزایش آن گردد. تا آن زمان که مال یتیم را به تمام و کمال و همراه با افزایش ممکن آن، در زمان رسیدن یتیم بـه رشـد جسمانی و عقلانی خود، تحویل می‌دهد. تا از این بـه بعد خودش مال و دارائی خـود را بـپاید و نگـاهداری نماید و به نحو شایسته و بایسته در آن دخل و تصرّف کند. بدین وسیله گروه مسلمانان اندام سودمندی را بر خود افزوده است، و حقّ او را به تمام و کمال تسلیم و پرداخت کرده است.

در اینجا اختلافات فقهی پیرامون سنّ رشد یا رسیدن به رشد کامل وجود دارد... عبدالرّحمن پسر زید، و امـام مالک، سنّ رشد را زمان احتلام شدن می‌دانـند. امـام ابوحنیفه آن را سنّ بیست و پنج سالگی می‌داند. سدیّ آن را رسیدن به سی سـالگی بشـمار مـی‌آورد. اهـل مدینه آن را احتلام شدن و پـیدایش رشـد هـر دو بـا همدیگر بشمار می‌آورند، بدون این که زمان را محدود به سنّ و سالی کنند.

﴿ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزٰانَ بِالْقِسْطِ - لاٰ نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا - ﴾.

پیمانه و ترازو را به تمام و کمال و دادگرانـه مـراعـات دارید و (نه کم و نه زیاد بدهید و نه کم و نه زیاد دریافت کنید. در حدّ توانائی انسانی خود در این باره بکوشید و بدانید که) ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازهٔ تاب و توانش موظّف نمی‌سازیم.

این امور باید در مبادلات بازرگانی مردمان با یکدیگر انجام گیرد البتّه در حدّ توان گزینش کار بهتر و در پیش گرفتن راه خوبتر، و رعایت دادگری و انصاف آنان بـا همدیگر. روند مبادلات بازرگانی را به عقیده ربـط و پیوند می‌دهد. چرا که معاملات در این آئـین ارتـباط محکم و پیوند استواری با عقیده دارد. کسی هم که بدان دستور می‌دهد یزدان است که آفـریدگار جـهان است. بدین خـاطر است کـه مـعاملات تـجاری و مـبادلات بازرگانی با مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت، علاقه و رابـطه دارد.

همهٔ جاهلیّتها - همان گونه که امروز نیز چنین است - میان عقیده و عبادات، و میان قوانین و معاملات، فرق مـی‌گذاشـته‌انـد و آنـها را جـدای از یـکدیگر می‌دانسته‌اند... از جملهٔ اینها چیزی است که قرآن مجید در بارهٔ قوم شعیب روایت فرموده است:

﴿ قٰالُوا: یٰا شُعَیْبُ أَصَلَوٰاتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ مٰا یَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِی أَمْوٰالِنٰا مٰا نَشٰاءُ؟! ﴾.

گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهائی را ترک کنیم که پدرانمان (از قدیم و نـدیم) آنها را پرستیده‌اند؟! (مگر مـی‌شود عـبادت بـتهائی را رها سازیم که از دیر باز نیاکانمان را بر آن دیده‌ایـم و خود نیز بر آن رفته‌ایم؟! یـا نـمازهایت بـه تـو دسـتور می‌دهد که ما آزادی خود را از دست بدهیم) و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرّف کنیم؟!.

(هود / ۸۷)

سپس روند قرآنی، مـیان قـواعـد مـعاملات مـالی و بازرگانی و خرید و فروش، و میان نمایش ویژهٔ عقیده، پیوند برقرار می‌سازد، تا دالّ بر سرشت این آئین باشد، و عقیده و شریعت را و هـمچنین عـبادت و مـعامله را یکسان و برابر دارد در این که همهٔ ایـنها از ارکـان و اصول این آئین هستند، و در پیکرهٔ آن اصیل و دخـیل می‌باشند.

﴿ وَ إِذٰا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْکٰانَ ذٰا قُرْبیٰ ﴾.

و هنگامی که سخنی (در کار داوری یا گواهی و یا راجع بـه روایت و خـبری) گـفتید، دادگری کـنید (و از حـقّ منحرف نشوید) هر چند (کسی که سخن به نـفع یـا بـه زیان او گفته می‌شود) از خویشاوندان باشد.

در اینجا اسلام دل انسان را اوج می‌دهد و بالا می‌برد -

البتّه پیش از این، اسلام دل انسان را با یزدان پیوند داده بود - هم اینک دل انسان را به مرتبهٔ بلندی برمی‌کشد - دل انسان را در پرتو عقیدهٔ به یزدان و ایمان به مراقبت خداوند سبحان، والائی می‌بخشد. در اینجا لغزشگاهی از لغزشگاه‌های ضعف بشری است، ضعفی که احساس خویشاوندی را بنیاد کار می‌سازد. خویشاوندی چه بسا انسان را بر آن می‌دارد که خویشاوندی خود را یار و مددکار خویش ببیند، و او را مایهٔ تکمیل وجودی و باعث امتداد حیات خویشتن بداند، و لذا به سوی او بگراید و دادگری را رعایت ننماید. دیگر فراموش کند که خویشاوندی پیوند سست و ناقصی بوده و دارای مدّت زمان کوتاهی است. نیرومندی خویشاوندی سندی بر ضعف انسان است. احساس انسان بر این است که گسترهٔ خویشاوندی مایهٔ کمال او است. ادامهٔ خویشاوندی در میان نسلها و نسلها ضامن ادامهٔ وجود او است. هر چه دامنهٔ خویشاوندی فراخ‌تر شود، هستی او را بیشتر ماندگار می‌سازد! بدین خاطر احساس خویشاوندی انسان را در مقابل خویشاوند ضعیف و ناتوان می‌کند در آن هنگام که در جایگاه گواهی دادن به نفع و یا به زیان خویشاوندان می‌ایستد، یا می‌خواهد میان آنان و میان مردمان قضاوت و داوری کند... در اینجا است و در همین لغزشگاه است که اسلام به یاری دل بشری می‌شتابد و به گوش جان او می‌خواند که سخن حقّ بگوید و دادگرانه رفتار کند. در کردار و در گفتار از حقّ جانبداری نماید و عدالت را مراعات دارد... در پرتو هدایت آفریدگار، متوسّل شدن تنها به یزدان دادار، و پیش چشم داشتن محافظت و مراقبت پروردگار یگانهٔ کردگار، برای انسان بس خواهد بود و او را از یاری و کمک خویشاوندان بی‌نیاز می‌سازد، و انسان را بر آن می‌دارد که حقّ و حقوق خویشاوندی را بدون حقّ و حقوق خدا نخواهد، و حقّ و حقوق یزدان را فدای حقّ و حقوق نزدیکان نسازد. خداوند سبحان نزدیکتر از رگ گردن به انسان است.

بدین خاطر است که بر این کار و بر همهٔ سفارشها و اندرزهای پیشین، پیروی می‌آورد، و در این پیرو انسان را به یاد پیمان یزدان می‌اندازد:

﴿ وَ بِعَهْدِ اللهِ أَوْفُوا ﴾.

به عهد و پیمان خدا وفا کنید.

از زمرهٔ عهد و پیمان یزدان، گفتار حقّ و سخن دادگرانه است، هر چند که طرف خویشاوند باشد. یکی دیگر از عهد و پیمان یزدان، به تمام و کمال پیمانه را پیمودن، و دادگرانه ترازو را کشیدن و سنجش منصفانه داشتن است. از جملهٔ عهد و پیمان خدا یکی هم به مال یتیم نزدیک نشدن و دست نبردن است مگر از راهی و به شیوه‌ای که برای او بهتر و خوبتر باشد. یکی دیگر از عهد و پیمان یزدان، حرمت و کرامت انسان را نگاه داشتن و انسان را نکشتن است مگر به حقّ ... مقدّم بر همهٔ این عهدها و پیمانها، از زمرهٔ عهد یزدان این است که انسانها کسی و چیزی را شریک خدا نسازند. چه این عهد و پیمان، بزرگترین عهد و پیمان است. این پیمان از فطرت انسان گرفته شده است، در آن هنگام که خداوند انسان را از نیستی به هستی می‌آورد و سرشت او را می‌سرشت، این پیمان را در خمیرهٔ ذات انسان به ودیعت نهاده است، و نهاد او را با آفریدگارش آشنا کرده است. خدا انسان را به گونه‌ای آفریده است که قوانین حاکم بر دستگاه‌های درونش را حسّ می‌کند، و قوانین حاکم بر کارگاه‌های جهان پیرامونش را لمس می‌کند. حسّ و لمس قوانین حاکم بر درون و بیرونش، یزدان جهان آفرین را بدو می‌شناساند، و با هستی بخشِ کیهان آشنا می‌گرداند.

پس از ذکر وظائف و تکالیف، پیرو قرآنی در جایگاه مناسب خود این چنین به میان می‌آید:

﴿ ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾.

اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

ذکر و یاد، ضدّ غفلت و فراموش کردن است. دلِ ذاکر و

یادآور، غیر از دل غافل و فراموشکار است. دل ذاکر و یادآور، همهٔ عهدها و پیمانها را یاد می‌کند، و تمام توصیه‌ها و سفارشهای مرتبط بدین عهد را پیش چشم می‌دارد و آنها را فراموش نمی‌کند.

این قواعد اساسی روشنی که تقریباً عقیدهٔ اسلامی را و شریعت اجتماعی را خلاصه می‌کند، و با توحید یزدان آغاز می‌گردد و با عهد خداوند سبحان پایان می‌پذیرد، و سخنانی که پیش از این قواعد در بارهٔ حاکمیّت و قانونگذاری گفته آمد، همهٔ اینها راه راست یزدانند، راه راست او که جز آن همهٔ راه‌های دیگر کژ راهه بشمارند و از راه درست کردگار منحرف و برکنارند:

﴿ وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ، وَ لاٰ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ... ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾.

این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

بدین منوال، بخشهای بلندی از سوره پایان می‌پذیرد، بخشهائی که با این فرمودهٔ خداوند بزرگوار آغاز گردیده است:

﴿ أَفَغَيْرَ اللهِ أَبْتَغِي حَكَماً، وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتٰابَ مُفَصَّلاً ﴾.

آیا جز خدا را (میان خود و شما) قاضی کنم؟ و حال آن که او است که کتاب (آسمانی قرآن) را برای شما نازل کرده است و (حلال و حرام و حقّ و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) تفصیل و توضیح داده شده است.

(انعام / ۱۱۴)

و این خاتمه، با این آهنگ بلند و ژرف پایان می‌پذیرد. در میان آغاز و انجام این بخشها، مسألهٔ حاکمیّت و قانونگذاری جای گرفته است، همان گونه که در مسألهٔ زراعتها و چهارپایان و ذبیحه‌ها و نذرها پدیدار می‌آید، همهٔ اینها به مسائل اساسی عقیدتی منتهی می‌شود، تا بیانگر این باشد که همهٔ آنها از زمرهٔ این مسائل هستند، مسائلی که روند قرآنی این گسترهٔ فراخ را بدانها اختصاص می‌دهد، و همهٔ آنها را پیوند می‌دهد با محتویات و مضامین سورهٔ سابقی که از عقیده در محیط فراگیرش صحبت می‌کند، و مخصوصاً به گونهٔ شگفت ویژه‌ای به مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت می‌پردازد.

راه خدا تنها یک راه است و آن راه راست یگانه‌ای است که انسان را به خدا می‌رساند. این راه چنین است: مردمان تنها یزدان سبحان را به ربوبیّت بپذیرند، و با عبودیّت فقط او را پرستش کنند، و بدانند که حاکمیّت از آن یزدان است و بس، و در زندگی عملی و واقعی خود تنها از این حاکمیّت فرمانبرداری کنند و کرنش برند.

این راه خدا است و این راستای راه راست او است... جدای از این راه، تنها راه‌هائی است که کژ راهه‌اند و انسانهائی را به انحراف و پراکندگی و پریشانی می‌کشانند که به جای راه راست خدا، آن راه‌ها را در پیش می‌گیرند و طیّ می‌کنند.

﴿ ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾.

اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید.

تقوا و پرهیزگاری ملاک اعتقاد و عمل است. تقوا و پرهیزگاری است که دلها را به راستای راه می‌آورد.

ثُمَّ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ تَمَامًا عَلَى ٱلَّذِىٓ أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٤﴾ وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ مُبَارَكٌ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُوا۟ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٥٥﴾ أَن تَقُولُوٓا۟ إِنَّمَآ أُنزِلَ ٱلْكِتَٰبُ عَلَىٰ طَآئِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَٰفِلِينَ ﴿١٥٦﴾ أَوْ تَقُولُوا۟ لَوْ أَنَّآ أُنزِلَ عَلَيْنَا ٱلْكِتَٰبُ لَكُنَّآ أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَآءَكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِى ٱلَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ ءَايَٰتِنَا سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ بِمَا كَانُوا۟ يَصْدِفُونَ ﴿١٥٧﴾

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ يَأْتِىَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِىَ
بَعْضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ ۗ يَوْمَ يَأْتِى بَعْضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَٰنُهَا
لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِىٓ إِيمَٰنِهَا خَيْرًا ۗ قُلِ ٱنتَظِرُوٓا۟
إِنَّا مُنتَظِرُونَ ﴿١٥٨﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُوا۟ دِينَهُمْ وَكَانُوا۟ شِيَعًا لَّسْتَ
مِنْهُمْ فِى شَىْءٍ ۚ إِنَّمَآ أَمْرُهُمْ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا۟ يَفْعَلُونَ
﴿١٥٩﴾ مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشْرُ أَمْثَالِهَا ۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ
فَلَا يُجْزَىٰٓ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾ قُلْ إِنَّنِى هَدَىٰنِى رَبِّىٓ
إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًا ۚ وَمَا كَانَ مِنَ
ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾ قُلْ إِنَّ صَلَاتِى وَنُسُكِى وَمَحْيَاىَ وَمَمَاتِى لِلَّهِ
رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُۥ ۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُسْلِمِينَ
﴿١٦٣﴾ قُلْ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَبْغِى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَىْءٍ ۚ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ
نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا ۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ
فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَكُمْ
خَلَٰٓئِفَ ٱلْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَٰتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ
فِى مَآ ءَاتَىٰكُمْ ۗ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ ٱلْعِقَابِ وَإِنَّهُۥ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

روند قرآنی هنوز از موج نیفتاده است و در بارهٔ موضوع اساسی و بنیادینی که نیمهٔ واپسین سوره عهده‌دار پرداختن بدان است - یعنی موضوع حاکمیّت و قانونگذاری و روابط آن دو با دین و عقیده - از سخن باز نایستاده است، این بخش تازه در می‌رسد و این حقیقت را مجدّداً پی‌می‌گیرد و با مجموعه‌ای از آیات، موضوع پیشین را ادامه می‌دهد.

این بخش، بدان هنگام که سرگرم قانونگذاری و حاکمیّت است، راجع به ارکان و اصول اساسی و بنیادین عقیده به سخن درمی‌آید، همان گونه که نیمهٔ اوّل سوره بدان هنگام که سرگرم مسألهٔ دین و عقیده بود، از این ارکان و اصول صحبت می‌کرد.این بدان خاطر است که بیان دارد مسألهٔ قانونگذاری و حاکمیّت نیز مسألهٔ دین و عقیده است، درست بدان منوال که روال برنامهٔ قرآنی در عرضه کردن این حقیقت است. ملاحظه می‌گردد که روند قرآنی را نیمهٔ دوم سوره، درست همان انگیزه‌ها و الهامها و صحنه‌ها و تعبیراتی را بکار می‌برد که در نیمهٔ اوّل سوره گرد آورده بود و مورد استفاده قرار داده بود. نیمهٔ دوم سوره صحبت می‌کند از:

الف -کتابهای آسمانی، پیغمبران، وحی، و معجزاتی که پیشنهاد می‌کردند و درخواست می‌نمودند.

ب - نابودی و هلاکی که پس از وقوع معجزات و تکذیب آنها گریبانگیر مردمان می‌گردد.

ج - آخرت و قواعد دینداری و سزا و جزای اخروی.

د - داوری میان پیغمبر ﷺ و میان کسانی که برای پروردگارشان خداگونه‌ها قرار می‌دهند و چیزهائی را همطراز و همسان یزدان بشمار می‌آورند، و بجز خدا اربابانی را برمی‌گزینند که برای ایشان قانونگذاری می‌کنند. به پیغمبر ﷺ دستور می‌دهد که حقیقت دین خود را آشکارا و روشن و قاطعانه اعلان و اعلام کند.

ه - ربوبیّت یگانه است و برای همهٔ جهانیان است، ربوبیّتی که مؤمن را نسزد جز آن را ربوبیّت بداند و ربوبیّتی جز آن را بپذیرد.

و - خداوندگار جهانیان مالک همه چیز جهان است و مالکیّت جز او را نسزد. خدا است که در همه چیز دخل و تصرّف می‌کند، و هر گونه که بخواهد مردمانی را جایگزین مردمان دیگری می‌گرداند، و هر وقت که بخواهد هر کسی را که بخواهد می‌میراند و از صحنهٔ زندگی برمی‌دارد.

اینها همان مسائل و حقائق، و انگیزه‌ها و الهامهائی است که یزدان آنها را در اوّل سوره به هنگام سخن از حقیقت عقیده در محیط فراگیری که دارد، جمع آورده بود، محیط الوهیّت و عبودیّت و روابط موجود میان آن دو ... شکّی نیست این امر دارای مفهومی است که پنهان نمی‌ماند بر کسی که با قرآن مجید و با برنامهٔ قرآنی سر و کار داشته باشد.



این بخش واپسین در نیمهٔ این سوره شروع می‌گردد با

سخن گفتن از کتاب موسی... این سخن هم مکمّل سخن پیشین است که دربارۀ راه راست یزدان بود:

﴿ وَ أَنَّ هٰذا صِراطي مُسْتَقيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبيلِهِ ﴾.

این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد.

سخن گفتن از کتاب، الهام می‌کند که این راه قبلاً در رسالتهای پیغمبران - علیهم الصلاة و السلام - و شریعتهای ایشان بوده و امتداد داشته است. نزدیک‌ترین شریعت، شریعت موسی علیه‌السلام است. یزدان بدو کتابی داده بود که همه چیز را در آن شرح و بسط داده، و آن را هدایت و رحمت فرموده بود تا قوم موسی علیه‌السلام به ملاقات یزدان در آخرت ایمان بیاورند:

﴿ ثُمَّ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ تَماماً عَلَى الَّذي أَحْسَنَ، وَ تَفْصيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ هُدىً وَ رَحْمَةً، لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴾.

بعد (از بیان فرمانهای دهگانه، شما را باخبر می‌سازم که پروردگار می‌فرماید:) ما کتاب (تورات) را برای موسی فرستادیم تا بر کسی که (امور دینی خود را خوب انجام دهد و) نیکی و خوبی ورزد اتمام (کرامت و نعمت) باشد و بیانگر همه چیز (از تعالیم لازم جهت بنی‌اسرائیل) بوده و (آنان را به سوی راه راست) هدایت و (برای کسانی که از آن پیروی کنند، مایۀ) رحمت شود. بلکه (در پرتو ارشادات و رهنمودهای این کتاب مقدّس، بنی‌اسرائیل) به ملاقات با پروردگار خود ایمان بیاورند (و بدانند که در روز قیامت برای حساب و کتاب در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد).

روند سخن به پیش می‌رود و به کتاب جدید و مبارک قرآن می‌پردازد. کتابی که متّصل به کتابی است که بر موسی نازل شده است، و در برگیرندۀ عقیده و شریعت است، شریعتی که پیروی از آن و پرهیزگاری موجود در آن، خواسته شده است، بدان امید که مردمان با پیروی از آن به مرحمت یزدان در دنیا و آخرت نائل آیند:

﴿ وَ هٰذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ، فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾.

این (قرآن) کتاب مبارکی است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم. پس از آن پیروی کنید و (ازمخالفت با آن) بپرهیزید تا مورد رحم خدا قرار گیرید.

این کتاب قرآن نام نازل شده است تا دلیلی در دست عربها نماند و دیگر نگویند: کتابی بر ما نازل نشده است، کتابی همچون کتابی که بر یهودیان و مسیحیان نازل شده است. اگر کتابی همچون کتاب یهودیان و مسیحیان بر ما نازل می‌گردید، از آنان راهیاب‌تر می‌شدیم. هم اینک کتابی بر آنان نازل می‌گردد و این حجّت را از دست ایشان می‌گیرد. کسانی که آن را تکذیب کنند، سزاوار عذاب دردناکی می‌گردند:

﴿ أَنْ تَقُولُوا: إِنَّما أُنْزِلَ الْكِتابُ عَلىٰ طائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنا. وَ إِنْ كُنّا عَنْ دِراسَتِهِمْ لَغافِلينَ. أَوْ تَقُولُوا: لَوْ أَنّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتابُ لَكُنّا أَهْدىٰ مِنْهُمْ ... فَقَدْ جاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ، فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآياتِ اللهِ وَ صَدَفَ عَنْها؟ سَنَجْزِي الَّذينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آياتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما كانُوا يَصْدِفُونَ ﴾.

(قرآن را فرو فرستاده‌ایم) تا نگوئید کتاب (آسمانی) تنها بر دو گروه (یهود و نصاری) پیش از ما فرو فرستاده شده است، و (ما اصلاً از آنها آگاهی نداشته‌ایم و) از بحث و بررسی آنها بی‌خبر بوده‌ایم (و لذا از انجام گناه و دوری از راه خدا معذوریم). یا این که بگوئید: اگر کتابی بر ما نازل می‌شد، راه یافته‌تر (و خوبتر و بهتر) از آنان می‌گشتیم. بیگمان از سوی پروردگارتان برایتان قرآنی آمده است (که بیانگر حلال و حرام) و راهنمای (مردمان به سوی خیر و صلاح دو جهان) و رحمت (خدا برای بندگان) است. پس چه کسی ستمکارتر از کسی خواهد بود که آیات (قرآن) خدا را تکذیب کند و بی‌دلیل و بی‌جهت از آنها رویگردان

شود؟ کسانی را که از آیات ما رویگردان شوند بدترین عذاب خواهیم داد. و سزای رویگردانی ایشان را هر چه زودتر بدانان خواهیم رساند.

حجّت ایشان با نزول این کتاب گسیخته است و برهانی برای آنان نمانده است. ولی هنوز هم برای یزدان انباز قرار می‌دهند، و از پیش خود قانونگذاری می‌کنند، و گمان می‌برند که قوانین ایشان، شریعت یزدان جهان است. در صورتی که کتاب خدا حاضر و آماده در دسترس ایشان است، و این دروغها و افتراها در آن نیست. پیوسته درخواست معجزات و خوارق عادات می‌کنند تا بدین کتاب ایمان بیاورند و از آن پیروی بکنند. اگر هم معجزه‌ها و خوارق عاداتی که درخواست می‌کنند همه یا برخی از آنها انجام پذیرد، کار از کار می‌گذرد:

﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلاٰئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ؟ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لاٰ يَنْفَعُ نَفْساً إِلاَّ إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً. قُلِ: انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴾.

(دلائل متقن بر وجوب ایمان بیان گردیده است. پس چرا ایمان نمی‌آورند؟) آیا انتظار دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند؟ یا این که پروردگارت (خودش) به سوی آنان بیاید؟ یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت که (دالّ بر شروع رستاخیز باشد) برای آنان نمودار شود؟ روزی پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد (و آنان را به ایمان اجباری وادار می‌نماید) امّا ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن ایمان (کارهای پسندیده نکرده‌اند و) خیری نیندوخته‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو: منتظر (یکی از این امور سه گانه) باشید و ما هم منتظر (نتیجهٔ وعدهٔ خدا در بارهٔ خود و وعید او در بارهٔ شما) هستیم.

در اینجا است که یزدان سبحان میان پیغمبرش ﷺ و همهٔ ملّتهای مختلف و گوناگونی داوری می‌فرماید و جدائی می‌اندازد که عقیده و شریعت ایشان مبتنی بر یگانه‌پرستی نیست و خدای را به یگانگی نمی‌پرستند. مقرّر می‌فرماید که کار و بار چنین افرادی به یزدان سبحان واگذار می‌گردد و سرانجام سر و کارشان با خداوند یکتای جهان است. او ایشان را بازپرسی و بازجوئی می‌کند و به حساب و کتاب اقوال و افعالشان می‌رسد، و طبق عدالت و رحمت خود ایشان را سزا و جزا می‌دهد:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ. إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللهِ، ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا، وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلاٰ يُجْزَىٰ إِلاَّ مِثْلَهَا وَهُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ ﴾.

بیگمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می‌دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات باطل به هم می‌آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند) تو بهیچ وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جدا و) سر و کارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد). هر کس کار نیکی انجام دهد (پاداش مضاعف، دست کم از دریای جود و کرم خداوند معظّم) ده برابر آن دارد، و هر کس کار بدی کند، پادافره او (به سبب عدل و داد یزدان) جز همسنگ و همسان آن داده نمی‌شود و به (اینان با افزایش کیفر، و به آنان با کاهش پاداش از) ایشان ظلم و ستم نمی‌گردد.

در اینجا واپسین نوای این بخش از آیات به گوش جان می‌رسد. این واپسین نوا، واپسین نوای سوره نیز هست. نوائی است با زمزمهٔ تسبیح و تقدیس خوشایند و نرم و دوراندیشانه و همچنین قاطعانه‌ای که ژرفاهای بس ژرف حقائق عقیدتی این آئین را خلاصه می‌کند که عبارت است از: توحید مطلق، عبودیّت خالصانه، قطعی و جدّی بودن آخرت، فردی و شخصی بودن مسؤولیّت، آزمون در سرای این جهان، قدرت و سلطهٔ یزدان که جلوه‌گر در ربوبیّت و خداوندگاری او بر هر چیزی

است، و جایگزینی بندگان در ملک و مملکت یزدان بدان گونه که خدا خودش بخواهد، بدون این که پیگرد و پیجو و شریک و انبازی داشته باشد... از دیگر سو، این تسبیح و تقدیس دراز، تصویر دلربائی از حقیقت الوهیّت است، در آن هنگام که در پاک‌ترین و یکرنگ‌ترین و صاف‌ترین دلی جلوه‌گر می‌گردد و متجلّی می‌شود... و آن دل، دل پیغمبر ﷺ خدا است!... بدان اندازه و در آن سطحی جلوه‌گر می‌آید و متجلّی می‌شود که تنها تعبیر قرآنی خودش می‌تواند آن را به تصویر بزند و بس:

﴿ قُلْ: إِنَّ صَلاٰتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيٰايَ وَ مَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ. لاٰ شَرِيكَ لَهُ وَ بِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. قُلْ: أَغَيْرَ اللّٰهِ أَبْغِي رَبّاً وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَ لاٰ تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاّٰ عَلَيْهٰا، وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ، ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلاٰئِفَ الْأَرْضِ، وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِيمٰا آتٰاكُمْ، إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقٰابِ، وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیرهٔ مماتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اوّلین مسلمان (در میان امّت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همهٔ انسانها برای خدا) هستم. (ای پیغمبر! به کسانی که تو را همچون خود به شرک ورزی می‌خوانند) بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلبم (و معبودی جز او را پرستش و عبادت بکنم) و حال آن که خدا پروردگار هر چیزی است؟ هیچ کسی جز برای خود کار نمی‌کند، و هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. سرانجام همهٔ شما به سوی خدا باز می‌گردید و شما را از آنچه در آن اختلاف می‌ورزید آگاه می‌سازد (و میانتان در بارهٔ راه و روش و ادیان و عقائدتان داوری می‌کند). خدا است که شما را جانشینان (دیگران برای آبادانی جهان در کرهٔ) زمین گردانید، و (در استعدادهای ذاتی و مواهب آسمانی و اموال کسبی) برخی را بر برخی، درجاتی بالاتر برد (و در کمال مادی و معنوی به نسبت استفادهٔ شخص از اسباب و سنن یزدان و گسترده در پهنهٔ جهان است، کسانی را بیشتر از کسانی ترقّی و تعالی داد) تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید (و در عمل، مشخّص شود چه کسی به شرائع آسمانی مؤمن یا کافر، و در نعمتهای خدادادی سپاسگزار و یا ناسپاس است). بیگمان پروردگارت زود رسانندهٔ عقاب (به مخالفان) است و او دارای مغفرت بیکران و رحمت فراوان (در حقّ پشیمان شوندگان از گناهان و برگردندگان به آستان یزدان) است.

بدین اندازه در چکیدهٔ سخن بسنده می‌کنیم، و به تفصیل و شرح آیات می‌پردازیم:

﴿ ثُمَّ آتَيْنٰا مُوسَى الْكِتٰابَ تَمٰاماً عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ، وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقٰاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴾.

بعد (از بیان فرمانهای دهگانه، شما را باخبر می‌سازم که پروردگار می‌فرماید:) ما کتاب (تورات) را برای موسی فرستادیم تا بر کسی که (امور دینی خود را خوب انجام دهد و) نیکی و خوبی ورزد اتمام (کرامت و نعمت) باشد و بیانگر همه چیز (از تعالیم لازم جهت بنی‌اسرائیل) بوده و (آنان را به سوی راه راست) هدایت و (برای کسانی که از آن پیروی کنند، مایهٔ) رحمت شود. بلکه (در پرتو ارشادات و رهنمودهای این کتاب مقدّس، بنی‌اسرائیل) به ملاقات با پروردگار خود ایمان بیاورند (و بدانند که در روز قیامت برای حساب و کتاب در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد).

این جمله با واژهٔ «ثُمَّ» به پیش از خود عطف شده است. یعنی جملهٔ:

﴿ وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِي مُسْتَقِيماً ﴾.

این راه، راه مستقیم من است.

عطف شده است بر جملهٔ:

﴿ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً ﴾.

این که چیزی را شریک او نکنید.

در عبارت:

﴿ قُلْ: تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً... ﴾.

بگو: بیائید چیزهائی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید....

و جملهٔ:

﴿ ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ... ﴾.

بعد ما کتاب را برای موسی فرستادیم....

عطف بر آن دو جملهٔ پیشین است، بدین اعتبار که این جمله از زمرهٔ سخنانی باشد که پیغمبر ﷺ باید آنها را به ایشان اعلام و ابلاغ فرماید. در این صورت - همان گونه که قبلاً گفتیم - روند قرآنی پیاپی و ناگسیخته است و دارای روال عادی است.

و فرمودهٔ خداوند متعال:

﴿ تَمَاماً عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ ﴾.

تا بر کسی که نیکی و خوبی ورزد، اتمام (کرامت و نعمت) باشد.

تفسیر آن، چنان است که ابن جریر برگزیده است: «سپس برای موسی تورات را نازل کردیم تا اتمام نعمتهای ما بر او باشد، و بیانگر خوبیهای پیشین ما نیز در حقّ وی باشد، و بزرگواری ما بدین وسیله بر او تکمیل شود، به پاداش نیکرفتاری و فرمانبرداری او از پروردگارش، و عمل به وظائف خود در تبلیغ احکام آئین یزدان به مردمان، وسیلهٔ تبیین چیزهائی باشد که قوم و پیروان او در کار و بار دینشان بدانها نیازمندند».

و این فرمودهٔ یزدان سبحان که می‌فرماید:

﴿ وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ ﴾.

و بیانگر همه چیز باشد.

آن چنان است که قتاده معنی کرده است: «مراد چیزی است که در آن حلال و حرام یزدان است».

﴿ هُدىً وَ رَحْمَةً ﴾.

هدایت و رحمت شود.

هدایت و رحمت باشد، بلکه قوم موسی راهیاب گردند و به ملاقات پروردگارشان ایمان بیاورند. در نتیجه یزدان بدیشان رحم نماید و آنان را از عذاب خود برهاند... به خاطر چیزی که کتاب را برای موسی نازل کرده‌ایم، به همین خاطر هم کتاب را بر شما نازل نموده‌ایم، تا در پرتو کتاب خودتان به هدایت و رحمت دسترسی پیدا کنید:

﴿ وَ هٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ، فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾.

این (قرآن) کتاب مبارکی است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم. پس از آن پیروی کنید و (ازمخالفت با آن) بپرهیزید تا مورد رحم خدا قرار گیرید.

این کتاب واقعاً مبارک است، همان گونه که قبلاً برای نخستین بار با این آیه در سوره رویاروی شدیم و آن را تفسیر کردیم:

﴿ وَ هٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا، وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴾.

این (قرآن) کتابی است که ما آن را فرستاده‌ایم (همان گونه که تورات را قبلاً فرو فرستاده‌ایم). پر خیر و برکت است (و تا به قیامت ماندگار می‌ماند). تصدیق کنندهٔ همهٔ کتابهای (آسمانی از قبیل تورات و انجیل) است که پیش از آن نازل شده‌اند. (آن را فرو فروستاده‌ایم) تا با آن (اهل) مکّه و کسان دور و بر آن (یعنی همهٔ مردمان جهان) را (از خشم خدا) بترسانی. کسانی که به آخرت ایمان دارند بدان ایمان می‌آورند (چرا که امید به ثواب و هراس از عقاب ایشان را بدین امر وامی‌دارد. و هم بدان سبب) آنان بر (ادای به موقع و به گونهٔ شایستهٔ) نماز خود، محافظت می‌ورزند.

(أنعام / ۹۲)

ذکر این کتاب، در آنجا به مناسبت سخن از عقیده در

جولانگاه فراخ خود بود. و بیان این کتاب، در اینجا به مناسبت سخن از شریعت است که با آیهٔ تقریباً همسان آیهٔ قبلی بیان می‌شود، و به مردمان دستور داده می‌شود که از آن پیروی کنند. رحمت یزدان وقتی شامل ایشان می‌گردد که از این کتاب پیروی کنند. سخن در اینجا بطور کلّی دربارهٔ شریعت است، همان گونه که در اوائل سوره سخن از عقیده بود.

حجّت و برهانتان باطل و پوچ گردیده است، و عذر و معذرتی برایتان نمانده است، با نازل شدن این کتاب مبارک برایتان. کتابی که برای شرح و بسط هر چیزی آمده است، به گونه‌ای که به مرجع دیگری جز آن نیاز پیدا نمی‌کنید، و به شکلی که گوشه‌ای از گوشه و کنار زندگی نمی‌ماند که این کتاب بدان نپردازد و شما نیازمند این باشید که از پیش خود قانونگذاری کنید:

﴿أَنْ تَقُولُوا: إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا. وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا: لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ. فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ. فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا؟ سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ﴾.

(قرآن را فرو فرستاده‌ایم) تا نگوئید کتاب (آسمانی) تنها بر دو گروه (یهود و نصاری) پیش از ما فرو فرستاده شده است، و (ما اصلاً از آنها آگاهی نداشته‌ایم و) از بحث و بررسی آنها بی‌خبر بوده‌ایم (و لذا از انجام گناه و دوری از راه خدا معذوریم). یا این که بگوئید: اگر کتابی بر ما نازل می‌شد، راه یافته‌تر (و خوبتر و بهتر) از آنان می‌گشتیم. بیگمان از سوی پروردگارتان برایتان قرآنی آمده است (که بیانگر حلال و حرام) و راهنمای (مردمان به سوی خیر و صلاح دو جهان) و رحمت (خدا برای بندگان) است. پس چه کسی ستمکارتر از کسی خواهد بود که آیات (قرآن) خدا را تکذیب کند و بی‌دلیل و بی‌جهت از آنها رویگردان شود؟ کسانی را که از آیات ما رویگردان شوند بدترین عذاب خواهیم داد، و سزای رویگردانی ایشان را هر چه زودتر بدانان خواهیم رساند.

خداوند سبحان چنین خواسته است که هر پیغمبری را به سوی قوم خود به زبان خودشان بفرستد... تا سرانجام، زمان رسالت واپسین فرا رسد. یزدان جهان محمّد ﷺ خاتم پیغمبران را برای همگی مردمان روانه فرمود. او آخرین پیغمبر خدا برای مردمان است. مناسبت داشت که او پیغمبری برای جملگی انسانها باشد.

یزدان جهان حجّت و برهان را از دست عربها می‌گیرد و آنان دیگر نمی‌توانند بگویند هر یک از موسی و عیسی تنها برای قوم خود فرستاده شده‌اند. و ما از پژوهش و بحث و فحص کتاب ایشان بی‌خبر بوده‌ایم، و هیچ گونه آگاهی و اطّلاعی از آن نداشته‌ایم و نتوانسته‌ایم به بررسی و پژوهش کتاب آنان بپردازیم. اگر کتابی به زبان خودمان برایمان نازل می‌گردید و ما را مخاطب قرار می‌داد و ما را می‌ترساند، ما از اهل کتاب راهیاب‌تر و راه‌یافته‌تر می‌شدیم... هم اینک این کتاب برای آنان آمده است و پیغمبری از خودشان به سویشان آمده است - هر چند که پیغمبر همهٔ مردمان جهان است - کتابی را برایشان آورده است که خودش دلیلی بر صدق این پیغمبر است. این کتاب حقائق روشنی را نیز برایشان آورده است، حقائقی که شکّ و تردید و کذب و دروغی، و پیچیدگی و دشواریی در آنها نیست. این کتاب هدایت است و ایشان را از ضلالتی می‌رهاند که در آن هستند. برای ایشان این کتاب رحمت دنیا و آخرت است.

حال که این کتاب چنین است، چه کسی ستمکارتر از کسی است که آیات یزدان را تکذیب کند و از آنها رویگردان شود، در حالی که این آیات او را به سوی هدایت و صلاح و رستگاری دعوت می‌کنند؟ چه کسی ستمکارتر از کسی است که با باز داشتن خود و دیگران از این خبر عظیم، و همچنین با جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و قانونگذاریهای جاهلیّت، خود را و مردمان را از کتاب یزدان دور و محروم گرداند؟... قطعاً کسانی که از این

حقّ رویگردان می‌شوند، در سرشت ایشان بیماری و مرضی است که ایشان را از آن منحرف و بدور می‌گرداند. بیماری و مرضی همچون بیماری و مرضی که «صَدْف» نام دارد و پای شتر بدان دچار می‌آید و شتر بر اثر این آفت خود را کج و کژ می‌گرداند و راست نمی‌ایستد و درست راه نمی‌رود! آنان از حقّ و حقیقت و راست و درست بودن «کج و کژ می‌شوند»، همان گونه که شتر بیمار، از راست و درست ایستادن و رفتن، کج و کژ می‌گردد. ایشان به سبب این کجی و کژی خود سزاوار عذاب بدی هستند:

﴿ سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴾.

کسانی را که از آیات ما رویگردان شوند بدترین عذاب خواهیم داد، و سزای رویگردانی ایشان را هر چه زودتر بدانان خواهیم رساند.

تعبیر قرآنی همچون واژه‌ای را بکار می‌گیرد، واژه‌ای که در زبان آن را از یک حالت محسوس نقل می‌کند و به یک حالت معنوی می‌رساند تا حالت معنوی با حالت محسوس در اصل معنی همدم و همراه گردد... بدین منظور در اینجا واژهٔ ﴿ يَصْدِفُونَ ﴾ به معنی: رویگردان می‌شوند را بکار می‌گیرد. پیشتر دانستیم که از: ﴿ صَدَفَ الْبَعِيرُ ﴾ برگرفته شده است، به معنی: شتر پای خود را کج و کژ نهاد و کج و کژ گام برداشت و به سبب بیماری آفت، نامعتدل راه افتاد... همچنین قرآن واژهٔ «صَعَر» را بکار می‌برد،[1] که برگرفته از بیماری صَعَر به معنی: گردن کجی است که گریبانگیر شتر می‌گردد و انسان نیز بدان دچار می‌آید. وقتی که شتر بدان آفت مبتلا گردید بناچار روی می‌گرداند و گردنش کج می‌شود و نمی‌تواند به آسانی گردنش را بجنباند. بسان همین واژه، لفظ «حبط» بکار گرفته می‌شود، به معنی: باد کردن و مردن در قرآن آمده است:

﴿ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ﴾.[2]

اعمالشان بر باد رفت و تباه گشت.

این معنی برگرفته شده است از:

(حَبِطَتِ النّاقَةُ).

شتر گیاه مسمومی را خورد و شکمش باد کرد و آماسید سپس مرد.

از این نوع واژه‌ها و تعبیرها در قرآن فراوان است.

روند قرآنی در این تهدید و بیم گام دیگری به جلو برمی‌دارد تا پاسخ ایشان را بدهد و معجزات و خوارق عاداتی را که خواستار می‌شدند تا با مشاهدهٔ آنها به این کتاب ایمان بیاورند، مردود و ناپذیرفتنی اعلام کند... همچون تهدید و بیمی در اوائل سوره گذشت، بدان هنگام که مناسبت تکذیب اعتقاد در میان بود. همین تهدید و بیم در اینجا تکرار می‌گردد. مناسبتی که در اینجا وجود دارد رویگردانی از پیروی کردن و از مقیّد و متعهّد به شریعت خدا بودن است ... در سرآغاز سوره آمده است:

﴿ وَ قَالُوا: لَوْ لاَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ! وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لاَ يُنْظَرُونَ ﴾.

می‌گویند که چه می‌شد اگر فرشته‌ای به پیش او بیاید (و در حضور ما بر نبوّت و صدق گفتارش گواهی دهد تا بدو ایمان بیاوریم؟ بگو:) اگر فرشته‌ای به پیش او بفرستیم (و موضوع جنبهٔ حسّی و شهود پیدا کند، برابر سنّت همیشگی خدا دربارهٔ آنان که طلب معجزه کرده‌اند و پس از مشاهدهٔ معجزه سر بر تافته‌اند و نابود گشته‌اند)، کار از کار می‌گذرد (و فرمان هلاک ایشان صادر می‌گردد) و دیگر مهلت (زنده ماندن) بدیشان داده نمی‌شود. (انعام / ۸)

در آخر سوره در همین جا آمده است:

﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلاَئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ، أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ؟ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لاَ يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً. قُلِ: انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴾.

۱- نگا: لقمان / ۱۸.

۲- بقره / ۲۱۷، آل عمران / ۲۲، مائده / ۵۳...

(دلائل متقن بر وجوب ایمان بیان گردیده است. پس چرا ایمان نمی‌آورند؟) آیا انتظار دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند؟ یا این که پروردگارت (خودش) به سوی آنان بیاید؟ یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت که (دالّ بر شروع رستاخیز باشد) برای آنان نمودار شود؟ روزی پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد (و آنان را به ایمان اجباری وادار می‌نماید) امّا ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن ایمان (کارهای پسندیده نکرده‌اند و) خیری نیندوخته‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو: منتظر (یکی از این امور سه گانه) باشید و ما هم منتظر (نتیجهٔ وعدهٔ خدا در بارهٔ خود و وعید او در بارهٔ شما) هستیم.

تهدید و بیم آشکار قاطعانه‌ای است. سنّت خدا بر این رفته است و قانون خدا چنین بوده است که اگر معجزه و خارق‌العاده‌ای انجام بگیرد و تکذیب کنندگان ایمان نیاورند، حتماً عذاب ریشه‌کن کننده‌ای بیاید و ایشان را یکسره هلاک نماید... خداوند سبحان بدیشان می‌فرماید: اگر معجزات و خوارق عادات پیشنهادی ایشان، یکی از آنها بیاید و روی نماید، آنان یکسره بعد از آن نابود می‌گردند... روزی و روزگاری برخی از این معجزات و خوارق عادات یزدان جهان روی می‌دهد و کار از کار می‌گذرد و به دنبال آن هیچ گونه ایمانی و عملی پذیرفته نمی‌گردد و سودی نمی‌بخشد... ایمان و عمل کسی که پیش از آن ایمان نیاورده است و در پرتو ایمان خود، کار پسندیده و شایسته‌ای نکرده است. چه برای معیار و میزان اسلام همیشه کار پسندیده و شایسته همدم و همراه ایمان است و بیانگر وجود آن است.

در روایتهای متعدّد آمده است که مراد از فرمودهٔ یزدان:

﴿ یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ ﴾.

روزی پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد.

این است که نشانه‌ها و علامتهای قیامت فرا می‌رسد.[1] هنگامی هم نشانه‌ها و علامتهای قیامت روی نماید، دیگر پس از آن ایمان و عملی پذیرفتنی نیست. این روایتها به دنبال این سخن، نشانه‌ها و علامتهای ویژه‌ای را برشمرده‌اند... ولیکن تفسیر آیهٔ مورد نظر بر طبق سنّت جاریه در زندگی این جهان بهتر و پسندیده است. چراکه همگون و همسان این آیه، در سرآغاز سوره آمده است، آنجاکه فرموده است:

﴿ وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ، وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَکاً لَقُضِیَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا یُنْظَرُونَ ﴾.[2]

قابل ملاحظه است که روند قرآنی بدان گاه که در صدد سخن از شریعت و حاکمیّت است، این معنی را تکرار می‌کند، و به هنگام سخن از ایمان و عقیده نیز چنین مفهومی را دوباره ذکر می‌کند... تکرار این معنی و مفهوم، مورد نظر بوده است، و عمداً چنین مقصود و مضمونی مجدّداً به میان آمده است تا بیانگر خود این حقیقت باشد. پس بهتر این است معنی این آیهٔ واپسین سوره را به آیهٔ آغازین سوره حواله داریم و هر دو آیه را بیانگر سنّت جاریهٔ یزدان بدانیم. گمان می‌رود این معنی برای تفسیر این دو آیه بسنده و پسندیده باشد و نیازی نباشد بدان غیب نهان پناه برد.



پس از آن، روند قرآنی رو به رسول خدا ﷺ می‌کند تا تنها دین و شریعت و برنامه و راه او را در میان همهٔ دینها و مذهبها و دسته‌ها و گروه‌هائی که در زمین زندگی می‌کنند، از جمله ملّت عرب مشرک، برجسته بنمایاند و ممتاز و منحصر فرماید:

﴿ إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ. إِنَّما أَمْرُهُمْ إِلَی اللهِ، ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما کانُوا یَفْعَلُونَ ﴾.

بیگمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می‌دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات

۱- نگا: سورهٔ محمّد، آیهٔ ۱۸.

۲- نگا: سورهٔ انعام، آیهٔ ۸.

باطل به هم می‌آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند) تو بهیچ وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جدا و) سر و کارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد).

این دو راههٔ جدائی میان پیغمبر ﷺ و دین و شریعت و منهج او بطور کلّی، و میان سائر دینها و مذهبها و ملّتها و گروه‌ها است ... جدا است از مشرکانی که خیالبافیها و آداب و رسوم و دشمنانگیها و خونبهاها و انتقامجوئیهای جاهلیّت، ایشان را پخش و پراکنده کرده بود و آنان را به دسته‌ها و گروه‌ها و قبیله‌ها و عشیره‌ها و تیره‌های متعدّد درآورده بود. بلی جدا است از یهودیان و مسیحیانی است که اختلافات مذهبی ایشان را تکّه تکّه و بخش بخش نموده بود و به صورت دینها و مذهبها و گروه‌ها و دسته‌ها و اردوگاه‌ها و دولتها درآورده بود. و بالأخره جدا است از همهٔ کسانی که جز ایشان بوده و خواهند بود، اعم از مذهبها و مکتبها و دیدگاه‌ها و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و باورها و اوضاع و احوال و نظامها و سیستمها، تا روز سزا و جزای قیامت... بلی تا دامنهٔ قیامت پیغمبر خدا ﷺ به هیچ وجه از زمرهٔ این چنین کسانی نیست و با این گونه عقیده‌ها و باورها و دینها و مذهبها و مکتبها و دیدگاه‌ها همسو و همراه نمی‌باشد... دین او اسلام است و بس. شریعت او همان است که در کتاب یزدان است. برنامهٔ او همان برنامهٔ ممتاز و مستقلّ و منحصر به خود است... ممکن نیست که این دین با دین دیگری بیامیزد و با معتقدات و تصوّرات دیگر سازش کند و همراه و همسو گردد. امکان ندارد که شریعت او و نظام او با مذاهب و اوضاع و نظریّات دیگری بیامیزد... ممکن نیست دو صفت برای شریعتی یا وضعی و یا نظامی، موجود باشد... مثلاً اسلامی و چیز دیگری نام بگیرد!!! اسلام، اسلام است و بس. شریعت اسلام، شریعت اسلام است و بس... نظام اجتماعی یا سیاسی و یا اقتصادی اسلامی، اسلامی است و بس... و پیغمبر خدا ﷺ بطور کلّی تا آخر زمان با هیچ یک از این چیزهائی که بیگانه از اسلامند نبوده و نمی‌باشد.

مسلمان هر زمان در برابر عقیده‌ای جز اسلام بایستد، بدون کمترین فوت وقت آن عقیده را دور می‌اندازد و تنها ایستادنش برای ردّ کردن است. همچنین هر زمان در برابر شرعی یا نظامی و یا وضعی بایستد که حاکمیّت در آن تنها از آن یزدان نباشد، به عبارت دیگر: الوهیّت و ربوبیّت در آن تنها از آن یزدان نباشد، بی‌درنگ آن شرع یا نظام و یا وضع را نمی‌پذیرد و ایستادنش فقط برای رد کردن و بیزاری جستن است و بس... مسلمان در چنین حالی همین که ایستاد، در نخستین لحظه بدون درنگ قلم بطلان بر چیزهای بیگانه از اسلام می‌کشد پیش از این که رنج تلاش پژوهش مشابهات یا مخالفات میان چیزی از این چیزها و میان آنچه در اسلام است به خود دهد. یعنی او که اسلام را شناخته است و از دل و جان پذیرفته است اصلاً خود را نیازمند مقایسهٔ میان اسلام و غیراسلام نمی‌بیند.

دین مقبول در پیشگاه یزدان اسلام است و بس... و پیغمبر خدا ﷺ اصلاً با کسانی نیست و کم‌ترین پیوندی با کسانی ندارد که دین را تکّه تکّه و بخش بخش کرده‌اند و بر دین اسلام گرد نیامده‌اند و اسلام را مجمع دلهای خود نکرده‌اند.

قطعاً دین پسندیدهٔ یزدان، هم برنامه است و هم شرع ... پیغمبر خدا ﷺ اصلاً رابطه و پیوندی با کسانی ندارد برنامه‌ای جز برنامهٔ یزدان را برنامهٔ خود می‌کنند، و شریعتی جز شریعت یزدان را شرع خود می‌شمارند.

کار بطور کلّی این چنین است. این امر در نخستین نگاه پیدا و هویدا است، و لزوم ورود به تفصیلات دیده نمی‌شود.

کار و بار کسانی که دین خود را پخش و پراکنده می‌کنند و آن را به مذهبها و مکتبها تبدیل می‌نمایند، و پیغمبر خدا ﷺ نیز به فرمان یزدان بزرگوار از ایشان

بیزاری جسته است، گذشته از همهٔ اینها سر و کارشان با خدا است و او ایشان را در برابر کارهائی که در دنیا می‌کرده‌اند مورد بازپرسی و بازخواست قرار می‌دهد:

﴿ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللهِ، ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴾.

آنان سر و کارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد).

به مناسبت حساب و کتاب و سزا و جزا، خداوند سبحان، مهربانی و رحمتی را که در محاسبهٔ بندگانش بر خود واجب فرموده است، بیان می‌نماید. برای کسی که کار نیکی را انجام دهد و مؤمن باشد - چه همراه با کفر نیکی وجود ندارد - ده برابر آن بدو پاداش می‌دهد. و کسی که کار بدی را بکند، همسان آن او را کیفر و سزا می‌دهد. پروردگار تو بر هیچ کسی ستم نمی‌کند و از حقّ او نمی‌کاهد:

﴿ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا. وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا. وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴾.

هر کس کار نیکی انجام دهد (پاداش مضاعف، دست کم از دریای جود و کرم خداوند معظّم) ده برابر آن دارد، و هر کس کار بدی کند، پادافره او (به سبب عدل و داد یزدان) جز همسنگ و همسان آن داده نمی‌شود و به (اینان با افزایش کیفر، و به آنان با کاهش پاداش از) ایشان ظلم و ستم نمی‌گردد.

✿

در پایان سوره، و در پایانهٔ سخن درازی در بارهٔ مسألهٔ قانونگذاری و حاکمیّت، تسبیح و تقدیس خوش و دلربا و آهنگین و پر نوائی قرار گرفته است که برای جان آشنا و عزیز است و قاطعانه و فیصله بخش است ... آهنگها و نواهای الهامگرانه در هر آیه چنین گوش جان را می‌نوازند:

﴿ قُلْ ... ﴾. ﴿ قُلْ ... ﴾. ﴿ قُلْ ... ﴾.

بگو... بگو... بگو....

در هر آیه‌ای پسوده‌های نازکانهٔ ژرفی، در جایگاه توحید و یگانگی، یگانگی راه و آئین، و یگانگی مقصد و حرکت، و یگانگی معبود و خداوندگار، یگانگی بندگی و پرستش... ژرفاهای دل انسان را لمس می‌کند. این یگانگی همراه با نگرش فراگیری به سراسر گسترهٔ هستی و قوانین و ارکان و اصول آن است:

﴿ قُلْ: إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ بِذٰلِكَ أُمِرْتُ، وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. قُلْ: أَغَيْرَ اللهِ أَبْغِي رَبّاً، وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا، وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ، وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ. إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ، وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیرهٔ مماتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اوّلین مسلمان (در میان امّت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همهٔ انسانها برای خدا) هستم. (ای پیغمبر! به کسانی که تو را همچون خود به شرک ورزی می‌خوانند) بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلبم (و معبودی جز او را پرستش و عبادت بکنم) و حال آن که خدا پروردگار هر چیزی است؟ هیچ کسی جز برای خود کار نمی‌کند، و هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. سرانجام همهٔ شما به سوی خدا باز می‌گردید و شما را از آنچه در آن اختلاف می‌ورزید آگاه می‌سازد (و میانتان در بارهٔ راه و روش و ادیان و عقائدتان داوری می‌کند). خدا است که شما را جانشینان (دیگران برای آبادانی جهان در کرهٔ) زمین گردانید، و (در استعدادهای ذاتی و مواهب آسمانی و اموال کسبی) برخی را بر برخی، درجاتی بالاتر برد (و در کمال مادی و معنوی به نسبت استفادهٔ شخص از اسباب و سنن یزدان و گسترده در

پهنهٔ جهان است، کسانی را بیشتر از کسانی ترقّی و تعالی داد) تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید (و در عمل مشخّص شود چه کسی به شرائع آسمانی مؤمن یا کافر و در نعمتهای خدادادی سپاسگزار و یا ناسپاس است). بیگمان پروردگارت زود رسانندهٔ عقاب (به مخالفان) است و او دارای مغفرت بیکران و رحمت فراوان (در حقّ پشیمان شوندگان از گناهان و برگردندگان به آستان یزدان) است.

این پیرو، سراسر آن با سر آغاز سوره، نغمهٔ دلنواز چشمگیر همآوائی را تشکیل می‌دهد. پیروی است که سخن از مسألهٔ ذبیحه‌ها و نذر و نذور و ثمرات و غلّات، و ذکر چیزهائی که جاهلیّت در بارهٔ شریعتها و قانونها گمان می‌برد و چنین می‌انگاشت که برگرفته از شرع خدا است و به دروغ به یزدان نسبت می‌داد، بدان پایان می‌پذیرد... این پیرو بیانگر چه معنی و مفهومی است؟ بیانگر معنی و مفهومی است که نیازی به تفصیل بیشتر از بیان پیشین ندارد.

﴿ قُلْ: إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. دِيناً قِيَماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

بگو: بیگمان پروردگارم (با وحی آسمانی و نشان دادن آیات قرآنی و گسترهٔ جهانی) مرا به راه راست رهنمود کرده است. و آن دین راست و استوار و پا بر جا، یعنی آئین ابراهیم است. همان کسی که حقّگرا (و از آئینهای انحرافی محیط خود رویگردان) بود و از زمرهٔ مشرکان نبود.

اعلام و اعلانی است که بیانگر شکر و سپاسگزاری است، و به اطمینان و اعتماد اشاره دارد، و سرشار از یقین و ایمان است... یقین و ایمان به ساختار پرستش واژگانی و دلالت معنوی، و اعتماد به پیوند راهنما، پیوند ربوبیّتِ رهنمون نگاهبان نگاهدار... و سپاسگزاری بر هدایت و رهنمود به راه راستی که هیچ گونه کجی و کژی در آن نیست:

﴿ دِيناً قِيَماً ﴾.

دین راست و استوار و پا بر جا.

این آئین، آئین دیرین یزدان است. آئینی از زمان ابراهیم است. ابراهیم که نیای این ملّت مسلمان است. بلی آئین مبارک ابراهیم مخلص حقّگرا است:

﴿ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً، وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

دین ابراهیم حقّگرا (و از آئینهای انحرافی محیط خود رویگردان است، و ابراهیم از زمرهٔ مشرکان نبوده است.

﴿ قُلْ: إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ. وَ بِذَٰلِكَ أُمِرْتُ، وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴾.

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیرهٔ مماتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اوّلین مسلمان (در میان امّت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همهٔ انسانها برای خدا) هستم.

مخلص کامل خدا بودن است. کاملاً مخلص خدا بودن: در هر اندیشه‌ای که بر دل گذرد، در هر حرکتی که در زندگی انجام پذیرد، در هر نمازی که خوانده شود، در هر اعتکافی که با دل خلوت گردد و در برابر یزدان ایستاد و کرنش رود، در ماندن و در مردن، در شعائر بندگی، در زندگی عملی و واقعی، و بالأخره در مردن و در آنچه در فراسوی مرگ است ...

این تسبیح و تقدیس «توحید» مطلق و عبودیّت کاملی است که نماز و اعتکاف و زندگی و مرگ را گرد می‌آورد، و آنها را خالصانه به یزدان «خداوندگار جهان و جهانیان» تقدیم می‌دارد... خداوندگاری که نگاهدار و نگاهبان هستی، و چرخانندهٔ کار و بار کیهان، و پروردگار راهنمای فرمانروای همهٔ جهانها و جهانیان است .. با «تسلیم» کاملی رو به خدا می‌دارد که در جهان درون و در جهان بیرون چیزی بر جای نمی‌ماند که آن را به بندگی یزدان نکشاند و به کرنش در برابر خداوند منّان نرساند. در سراسر گسترهٔ فراخ جهان

درون و جهان بیرون نمی‌گذارد چیزی میان او و میان یزدان حائل و مانع گردد...

﴿وَ بِذٰلِکَ أُمِرْتُ﴾.

به همین دستور داده شده‌ام.

من هم شنیده‌ام و پذیرفته‌ام و اطاعت کرده‌ام و کرنش برده‌ام.

﴿وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ﴾.

من اوّلین مسلمان (در میان امّت خود) و مخلص‌ترین و مطیع‌ترین کس (در میان تمام اهل جهان از آغاز تا پایان آن) هستم.

﴿قُلْ: أَغَیْرَ اللهِ أَبْغی رَبّاً، وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ، وَ لاٰ تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ إِلاّٰ عَلَیْهٰا، وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْریٰ، ثُمَّ إِلیٰ رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ﴾.

(ای پیغمبر به کسانی که تو را همچون خود به شرک ورزی می‌خوانند) بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلبم (و معبودی جز او را پرستش و عبادت بکنم) و حال آن که خدا پروردگار هر چیزی است؟ هیچ کسی جز برای خود کار نمی‌کند، و هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. سرانجام همهٔ شما به سوی خدا باز می‌گردید و شما را از آنچه در آن اختلاف می‌ورزید آگاه می‌سازد (و میانتان در بارهٔ راه و روش و ادیان و عقائدتان داوری می‌کند).

سخنی است که آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنها وارسی و سرکشی می‌کند، و شامل هر موجود و آفریده‌ای می‌شود که انسان از آن باخبر یا بی‌خبر است، و هر رخدادی و پدیده‌ای را در بر می‌گیرد که در پنهان و آشکار روی می‌دهد و انجام می‌پذیرد... سپس همهٔ اینها را به زیر سایهٔ چتر ربوبیّت یزدان می‌کشاند، ربوبیّتی که مشتمل بر همهٔ موجودات این کیهان بزرگ است، و در عقیده و عبادت و شریعت جملگی را بندهٔ حاکمیّت یزدان می‌گرداند.

سپس این چنین سخنی، در یک پرسش استنکاری، اظهار شگفتی می‌کند:

﴿أَغَیْرَ اللهِ أَبْغی رَبّاً وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ؟﴾.

آیا پروردگاری جز خدا را بطلبم و بجویم؟!.

آیا جز خدا، خدائی را بجویم و بطلبم که بر من فرمانروائی کند؟ در کار و بار من دخل و تصرّف نماید؟ امور زندگی مرا بگرداند؟ بر من نظارت کند؟ مرا بپاید و مراقبت نماید؟ مرا به راه راست بدارد و راست و درستم کند؟ و رهنمون و رهنمودم گرداند؟ و حال این که من در گرو نیّت درون و عمل بیرون خود باشم، و مورد بازخواست الهی در طاعت و معصیتی قرار بگیرم که بدان دست می‌یازم؟

آیا جز خدا، خدائی را بجویم، در حالی که جهان هستی همه در دست قدرت یزدان است، و من و شما تحت ربوبیّت او قرار داریم؟!

آیا جز خدا، خدائی را بجویم، در حالی که هر کسی در برابر گناه خود گرفتار می‌آید، و کسی گناه دیگری را با خود برنمی‌دارد؟!

﴿وَ لاٰ تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ إِلاّٰ عَلَیْهٰا، وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْریٰ﴾.

هیچ کسی جز برای خود کار نمی‌کند، و هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.

آیا جز خدا، خدائی را بطلبم، در حالی که خدا است که مردمان را در زمین جایگزین و جانشین یکدیگر می‌سازد، و برخی از مردمان را بر برخی دیگر در خرد و پیکر و روزی، پلّه‌هائی بالاتر می‌برد تا ایشان را بیازماید که آیا سپاسگزاری می‌کنند و یا کفر می‌ورزند؟!

آیا جز خدا، خدائی را بطلبم، در حالی که خدا عقاب و عذاب را هر چه زودتر می‌رساند و گریبانگیر آدمی می‌گرداند، و او مهربان و آمرزگار برای کسی است که توبه کند و از گناهان دست بردارد؟!

آیا جز خدا، خدائی را بطلبم، و شرع او را شرع، فرمان او را فرمان، حکم او را حکم، قرار دهم؟! در حالی که همهٔ این دلائل و همهٔ این اشارات و الهامات شاهد و گواه و رهنمون و راهنمای این هستند که تنها یزدان

جهان، آفریدگار و خداوندگار یکتا و یگانهٔ هستی است و بس.

این تسبیح و تقدیس، تسبیح و تقدیس یکتاپرستی دلنواز و دلربا است. در لابلای آن، صحنهٔ زیبا و فریبائی است، صحنهٔ حقیقت ایمانی است، ایمانی که در دل پیغمبر خدا ﷺ بود. این صحنه، صحنه‌ای است که جز تعبیر شگفت قرآنی نمی‌تواند بیانگر زیبائی و شکوه آن باشد.

این، واپسین آهنگ و نوائی است که در روند قرآنی گوش جان را می‌نوازد. روندی که در صدد بیان حاکمیّت و شریعت است. این آهنگ و نوای واپسین هماهنگ و همنوا با آهنگها و نواهای پیشین سوره است. آهنگها و نواهائی که مسألهٔ عقیده و ایمان را زمزمه می‌کردند و به گوش جانها می‌خواندند. از جملهٔ آنها این فرمودهٔ خداوند بزرگوار است:

﴿ قُلْ: أَغَيْرَ اللهِ أَتَّخِذُ وَلِيّاً فاطِرِ ٱلسَّماٰوٰاتِ وَ الأَرْضِ، وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لا يُطْعَمُ؟ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ، وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴾.

بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیرم؟! در صورتی که او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است و او روزی می‌دهد (و رازق همگان او است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی‌شود (و نیازمند کسی نیست). بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امّت، خویشتن را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند و) مسلمان باشد (و نیز خداوند به من دستور داده است که) از زمرهٔ مشرکان مباش. بگو: من (هم مانند سائر انسانهای مآل اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. کسی که (چنین عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است، و این پیروزی آشکاری است.

✿

خویشتن را نیازمند تکرار چیزی نمی‌بینیم که بارها گفته‌ایم و اشاره کرده‌ایم که مقصود از تکرار این چنین آیه‌هائی که دو بار در سرآغاز و پایان سوره‌ها می‌آید چیست. این نوع سخن نیز گونه‌ای از گونه‌های بیان حقیقت یگانه‌ای است. حقیقتی که یک بار به شکل عقیدهٔ نهان در زوایای جهانِ درون جلوه‌گر می‌آید، و بار دیگر به صورت یک برنامهٔ زندگی پیدا در جهانِ بیرون خودنمائی می‌کند. در مضامین و مفاهیم این آئین هم، هر دو شکل و صورت بیانگر حقیقت یگانه‌ای است.

هم اینک که روند سوره به پایان آمده است، فاصلهٔ دراز و پهنهٔ گسترده و ژرفاهای ژرفی را وارانداز می‌کنیم. فاصله‌های دوردست و پهناهای وسیع و ژرفاهای عمیقی که ابعاد سوره در آنها پدیدار و آشکار می‌آید، چه چیزهائی که از آن در جزء هفتم گذشته است و چه چیزهائی که در این جزء با آنها رویاروی می‌گردیم. ابعادی که هراس‌انگیز و دلهره‌آمیز است ... حجم سوره را وارانداز می‌کنیم. همچنین صفحه‌ای را، و آیه‌ای را، و عبارتی را پیش چشم می‌داریم... اگر این کلام انسان بود، ده یک این همه حقائق و صحنه‌ها و انگیزه‌ها و الهامها را در بر نمی‌گرفت، آن هم در این مساحت محدود... گذشته از آن گسترهٔ معجزه‌آمیزی که خود این حقائق، و همچنین تعبیر از آن حقائق می‌رسانند و بیانگر آنند.

هان بدان! این کوچ، کوچ دراز آهنگ و فراخی است. فاصله‌های دور و درازی را پیموده است و فرازها و نشیبهای فراوانی را پست سر گذاشته است. این راه‌های طولانی و فواصل زیادی را که به همراه سوره بریده‌ایم و طیّ کرده‌ایم، هراسناک بوده است... کوچی داشته‌ایم همراه با حقائق بزرگ هستی ... کوچی بوده است که به تنهائی «ارکان و اصول جهان‌بینی اسلامی» را در خود گرد آورده است:

حقیقت الوهیّت را با همهٔ زیبائی و شکوه و جلال و جمالی که دارد.

حقیقت هستی و زندگی را و چیزهائی را که در فراسوی هستی و زندگی قرار دارند، همچون غیب نهان، قضا و قدر پنهان، اراده و مشیّتی که می‌زداید و بر جای می‌دارد، و هستی می‌بخشد و نیست می‌گرداند، و هر گونه که بخواهد جهان و زنده‌ها و مردمان را به چرخش و جنبش می‌اندازد و به حرکت در می‌آورد.
حقیقت نفس بشری را با همهٔ ژرفاها و گودیها، و راه‌ها و پیچها، و پیداها و ناپیداها، و هواها و هوسها، و هدایتها و ضلالتهائی که دارد. همچنین چیزهائی که از سوی شیاطین انسان و پری به نفس آدمی وسوسه می‌گردد، و هدایتها و ضلالتهائی که گامهای او را بدین سو و آن سو می‌کشانند و بدینجا و آنجا می‌رسانند.
صحنه‌های قیامت، موقعیّتهای محشر، لحظه‌های غم و اندوه، و لحظه‌های آرزو و شادی را، و گزیده‌هائی از تاریخ انسان در زمین، و بخشهائی از تاریخ و هستی و زندگی را ... خلاصه، مجموعه‌های زیادی را که در این فرصت و با این شتاب نمی‌توانیم چکیده‌ای از آنها را بنمایانیم. مجموعه‌هائی که چیزی جز خود سوره در روند شگفت و با تعبیر عجیب خود نمی‌تواند آنها را بیان کند و به تصویر زند.
قرآن کتاب «مبارکی» است، و اینها بدون شکّ از برکات فراوان آن است... سپاس خداوندی را سزا است که آفریدگار جهان و جهانیان است.

پایان سورهٔ انعام

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ اعراف

این سوره، مکّی است، همچون سورهٔ انعام. موضوع اساسی آن، موضوع قرآن مکّی است که عقیده است ... امّا برای پرداختن به این موضوع واحد، و این مسألهٔ بزرگ، جولانگاه هر یک از این دو سوره بسی از یکدیگر دور و فراخ است. اندازهٔ گستره‌ای که هر یک از این دو سوره در آن بدین موضوع یگانه و بدین مسألهٔ سترگ می‌پردازد، بسیار با همدیگر متفاوت است.

هر سوره‌ای از سوره‌های قرآن دارای شخصیّت جداگانه، سیماهای جداگانه، برنامهٔ ویژه، شیوهٔ مشخّص، و جولانگاه خاصّ خویش در پرداختن بدین موضوع یگانه، و بدین مسألهٔ بزرگ است.

هر سوره‌ای از سوره‌ها پیرامون موضوع و هدف ویژهٔ خود گرد می‌آید، آن گاه سیماهای جداگانهٔ خویش را به خود می‌گیرد، و راه‌های خاصّ خود را در پیش می‌گیرد، و جولانگاه مخصوص خود را برای پرداختن بدین موضوع و پیاده کردن این هدف می‌سپرد. کار و بار هر سوره‌ای از سوره‌های قرآن، از این نظر، درست همچون کار و بار نمونه‌های انسانها است. یزدان جهان هر یک از انسانها را به شکل و رنگ ویژه‌ای آفریده است و سرشت خاصّی بدو بخشیده است. هر چند یکایک مردمان انسانند، امّا هر یک از آنان دارای ویژگیهای انسانی و ساختار بدنی و رفتار و کردار بشری خاصّ خود است... با این وجود، همگان نمونه‌هائی کاملاً جدا و گوناگونند. از یک سو دارای سیماهای بسیار نزدیک و شبیه به هم هستند، ولی از دیگر سو بیگانگیهای شگفتی در آنان است که آن بیگانگیها را جز ویژگیهای همگانی بشری گرد نمی‌آورد.

بدین روال و بر این منوال، سوره‌های قرآن را پیش چشم داشته‌ام و یکایک آنها را این گونه دیده‌ام، و با یک یک آنها چنین زیسته‌ام و نشست و برخاست کرده‌ام بلی پس از آن که مدّتهای مدید با تک تک سوره‌ها همنشینی نموده‌ام و با آنها الفت پذیرفته‌ام و خوی گرفته‌ام، و بسیار و بسیار با هر یک از سوره‌ها برابر سرشتی که داشته‌اند، و راه‌هائی که سپرده‌اند، و سیماها و نشانه‌هائی که در آنها نمایان گشته‌اند و جلوه‌گر آمده‌اند، این گونه دیدگاهی نسبت به سوره‌ها پیدا کرده‌ام، و با این چنین نگاهی جمال دل‌آرای سوره‌ها راورانداز نموده‌ام و سراپا محو سیماهای فریبای آنها شده‌ام.

با توجّه بدین امر، من در سوره‌های قرآن، به سبب گوناگونی نمونه‌ها، وفور نعمت می‌بینم، و به سبب همزیستی تنگاتنگ و استوار خود با سوره‌ها، انس و الفت شگفتی می‌یابم، و به سبب گوناگونی سیماها و تنوّع سرشتها و راه‌ها و شیوه‌ها و جلوه‌گاه‌های یکایک آنها، لذّت می‌برم و خوش می‌شوم.

هر یک از سوره‌ها دوست هستند ... همهٔ سوره‌ها دوستانند... همهٔ آنها همدم و انیس و عزیز و حبیب و شادی بخش و لذّت بخش هستند... همه و همهٔ سوره‌ها، دل در کنار آنها می‌آرامد، و در آنها انواع پویائی زیبا، و اقسام تازه‌ای از لذائذ و خوشیهای دلربا، و انگیزه‌های گوناگون و تکان دهندهٔ دلکش و گیرا را می‌یابد. پویائی و خوشیها و انگیزه‌های رنگارنگ فریبائی که مزهٔ ویژه‌ای و فضای مخصوصی به سوره‌ها می‌بخشد.

همدمی با این سوره، از آغاز تا انجام آن، کوچی است ... کوچی در میان جهانها و صحنه‌ها و رؤیاها و حقیقتها و بیانها و الهامگریها است. فرو رفتن به ژرفاهای درونها است. جلوه‌گر ساختن صحنه‌های هستی است ...

امّا این کوچ نیز همسان همهٔ کوچهائی که در میان یکایک سوره‌ها و زیستن با تک تک آنها، کوچ جداگانه و دارای نشانه‌های ویژهٔ راه و سیماهای خاصّ خود است.



موضوع سورهٔ انعام، عقیده است. موضوع سورهٔ اعراف نیز عقیده است ... امّا سورهٔ انعام به عقیده به خاطر خود عقیده می‌پردازد، و موضوع عقیده و حقیقت عقیده را عرضه می‌دارد، و با جاهلیّت عربی در زمان خود رویاروی می‌شود، و با هر گونه جاهلیّت دیگر نیز به مقابله می‌پردازد، رویاروئی و مقابلهٔ صاحب حقّی که حقّ را آشکارا بیان می‌کند و فریاد می‌دارد، و در این مقابله و مبارزه، انگیزه‌های ژرف و تند بسیاری با سوره هم‌آوا و همرزم می‌گردند که به صورت اجمال و تفصیل از آنها صحبت کردیم، بدان هنگام که ما در جزء هفتم و در این جزء سوره را به پیش کشیدیم و بدان آغازیدیم و به بررسی آن پرداختیم و در برابر سوره آن اندازه که یزدان خواست که بایستیم ایستادیم و مطالب و مقاصد را وارانداز کردیم... سورهٔ انعام که این برنامه را دارد و راه را این چنین می‌سپرد، می‌بینیم که سورهٔ اعراف بدان گاه که به موضوع عقیده می‌پردازد راه و روش دیگری را در پیش می‌گیرد، و موضوع عقیده را در جولانگاه دیگری عرضه می‌دارد... سورهٔ اعراف موضوع را در جولانگاه تاریخ بشری عرضه می‌کند، یعنی در سراسر جولانگاه کوچ بشریّت که از بهشت و دنیای فرشتگان می‌آغازد، و به نقطه‌ای برمی‌گردد که این کوچ از آن شروع به حرکت کرده است و به راه افتاده است... این سوره «کاروان ایمان» را در طول تاریخ نشان می‌دهد. کاروان ایمانی که از آدم علیه‌السلام آغازیده است و به محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ختم گردیده است. این کاروان بزرگوار را به گونه‌ای می‌نمایاند که دارد این عقیده را برمی‌دارد و آن را در طول تاریخ به پیش می‌برد. آن را به نسل نسل و قبیله قبیلهٔ انسانها عرضه می‌کند و تقدیم می‌دارد... روند سوره پیاپی به تصویر می‌کشد که چگونه انسانها با این کاروان و هدایتی که با خود حمل می‌کند برخورد کرده‌اند؟ چگونه این کاروان با ایشان سخن گفته است و مخاطبشان ساخته است؟ چگونه آنان پاسخ این کاروان را داده‌اند؟ چگونه بزرگان قوم، یعنی اشراف در کمین این کاروان نشسته‌اند و این کاروان از کنار کمینگاه‌های ایشان گذشته است و راه خود را به سوی خدا طی کرده است؟ و بالأخره سرانجامِ تکذیب کنندگان و فرجامِ مؤمنان در دنیا و آخرت چگونه بوده است و کارشان به کجا کشیده است؟

این کوچ، کوچ بسیار طولانی است ... ولیکن این سوره چنین کوچی را منزل به منزل و مرحله به مرحله طی می‌کند، و آن را در نزد بیشتر نشانه‌های برجسته و آشکار راه ترسیم شده نگاه می‌دارد. سیماهای این راه، و نشانه‌های این راه، و آغاز و انجام این راه روشن و پیدا، و نشانه‌های این راه برجسته و هویدا است ... انسانها همه این راه را می‌پیمایند و سرانجام از همین راه به همان نقطه‌ای برمی‌گردند که در جهان بالا و دنیای فرشتگان کوچ خود را از آنجا آغازیده بودند.

کاروان انسانها از آغاز با دو نفر شروع به حرکت کرده است. این دو شخص، آدم و همسرش، یعنی: والدین مردمان بوده‌اند. اهریمن نیز با آن دو نفر به راه افتاده است و از جانب یزدان اجازه داشته است که به گمراهی آنان و فرزندانشان بپردازد. آدم و همسرش و فرزندان و زادگانشان نیز با خدای بزرگوار پیمان بسته‌اند که خویشتن را بپایند... چرا که آنان به اندازهٔ اختیاری که در دوران حیات دارند مورد آزمایش قرار دارند. در این آزمون، یا پیمان خدا را محکم نگاه می‌دارند، و عهد خود را با خدای خویش می‌پایند، و یا این که به دام اهریمن و زادگانش گرفتار می‌آیند و بجای پشت بستن به خدا بر اهریمن تکیه می‌نمایند، اهریمنی که دشمن انسانها و والدین ایشان است. او همان دشمنی است که والدین آنان را از بهشت بیرون رانده است.

انسانها یا گوش به آیاتی فرا می‌دارند که قافله‌سالاران

کاروان بشریّت، یعنی انبیاء بزرگوار یزدان در طول تاریخ با خود به ارمغان می‌آورند، و یا گوش به وسوسه‌های گمراهساز اهریمنی فرا می‌دارد که لحظه‌ای در یورش و تاخت بر ایشان با لشکریان پیاده و سوارهٔ خویش، به خود سستی راه نمی‌دهد و آرام نمی‌گیرد، و پیوسته از راست و از چپ بر آنان می‌تازد و از هر سو حمله‌ور می‌شود.

کاروان بشریّت از همان جا، یعنی از پیشگاه یزدان سبحان به راه افتاده است و به سوی کرهٔ زمین روان شده است. کاروانیان این کاروان کار می‌کنند و به تلاش می‌ایستند. رنج می‌کشند و بدبخت می‌شوند. خوب می‌گردند و بد می‌گردند. صالح یا فاسد می‌شوند. به آبادانی می‌پردازند و ویران می‌کنند. با یکدیگر به مسابقه می‌پردازند و با همدیگر می‌جنگند. رنج می‌کشند، رنجی که بدبخت و خوشبخت از آن رها نمی‌گردند... سپس همگان در پایان کاروان به سوی یزدان برمی‌گردند. به سوی خدائی برمی‌گردند که کاروان ایشان را به راه انداخته است، و بدانان فرصت حیات بخشیده است، و در جولانگاه زندگی، آنان را در محدودهٔ اختیار، با خوشیها و ناخوشیها و داشتن و نداشتن آزموده است. کاروانیان هر چه را به دست آورده‌اند، در طول این کوچ مشخّص و محدود، هم اینک بر دوش می‌کشند... هر چه را به دست آورده‌اند: گل یا خار، گرانبها و بی‌ارزش، با ارج و بی‌ارج، خیر و شرّ، و حسنات و سیّئات ... همه و همه را با خود حمل می‌کنند... هم اینک این کاروان در شامگاه روزی که در سپیده دم آن روان شده است برمی‌گردد... بلی کاروان یک روزهٔ حیات پایان گرفته است و کاروانیانی که بامدادان راه افتاده بودند، شامگاهان، هم اینک برمی‌گردند!... ما هم اینک از لابلای روند سوره، آنان را می‌بینیم که با بارهای سنگینی که بر دوش دارند - این بارها هر چه هست - برمی‌گردند. با هر چه با خود دارند به سوی خدایشان و به پیشگاه آفریدگارشان برمی‌گردند. دارند در راه افتادن و خیزان و لنگ لنگان برمی‌گردند. بسیار خسته‌اند و رنج بیشماری برده‌اند. مسیر کاروان، ایشان را لاغر و فرسوده کرده است. به گونه‌ای که همین که به نقطهٔ شروع کاروان می‌رسند، بارها و کوله‌بارها را در نزد ترازو فرومی‌اندازند و هراسان و لرزان می‌ایستند و به ترازو خیره می‌شوند تا ببینند که چه می‌شود و آنچه آورده‌اند چه می‌ارزد!... هر کسی از این کاروانیان تک و تنها فرآورده و فراهم آوردهٔ خود را با خویشتن آورده است. اگر انسان سنگین باری کسی را برای حمل بار گناهانش به فریاد خواند، او چنین کمکی را نمی‌تواند بکند و چیزی از بار گناهانش برداشته نمی‌شود، هر چند از نزدیکان و وابستگان باشد.[1] هر کسی جداگانه با حساب و کتاب خود روبرو می‌گردد و سزا و جزای خود را می‌بیند... روند سوره دسته‌ها و گروه‌های انسانها را پیوسته دنبال می‌کند تا آن گاه که به بهشت یا به دوزخ می‌رسند، و درهای باز برای ورود به غربت رفتگانی که برگشته‌اند بسته می‌گردد. آنان در کرهٔ زمین غریب بوده‌اند و هم اینک برگشته‌اند:

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ. فَرِيقاً هَدىٰ وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلضَّلاٰلَةُ، إِنَّهُمُ ٱتَّخَذُوا ٱلشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللهِ، وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.

خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می‌کند و به سوی او) برمی‌گردید. (در آن وقت که به سوی او برمی‌گردید، دو گروه خواهید بود:) گروهی که (خداوند ایشان را موفّق گردانده است و به سبب پیروی از رهنمود پیغمبران) هدایتشان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده‌اند، چرا که به جای یزدان شیاطین را به دوستی و سروری گرفته‌اند و خویشتن را راه یافته پنداشته‌اند.

(اعراف / ۲۹ و ۳۰)

میان بامدادان و شامگاهان، پیکارهای حقّ و باطل،

۱- نگا: فاطر / ۱۸. (مترجم)

هدایت و ضلالت، رزمهای مؤمنان کاروان بزرگوار ایمان و قافله‌سالاران ارجمند این کاروان، یعنی پیغمبران یزدان، با اشراف متکبّر و پیروان آشکار و پنهان آنان، نشان داده می‌شود، و جنگها و درگیریهای تکراری، و سرنوشتها و فرجامهای همگون، به نمایش در می‌آید... نامه‌های ایمان با درخشش و پرتو تابان خود جلوه‌گر می‌گردد، و نامه‌های ضلالت با تاریکی و سیاهی ویژهٔ خویش پدیدار می‌شود. مهلکه‌ها و جایگاه‌هائی که تکذیب کنندگان در آنجاها نقش زمین شده‌اند، گاه گاهی نشان داده می‌شود، در مکانها و محلّهائی که روند سوره بالای آنها می‌ایستد تا پندی دهد و بیدار باشی بگوید... این ایستادنها نیز برابر نظم و نظامی است که در روند سوره مشاهده می‌گردد. چه بعد از طیّ هر منزل و مرحلهٔ قابل توجّهی، چنین به نظر می‌رسد که انگار روند سوره می‌ایستد تا بیم و اندرز و سخنی بگوید و پیروی ذکر کند ... آن گاه بگذرد و به راه خود ادامه دهد.

در اینجا داستان بشریّت همه و همه در کوچ رفت و برگشت خود گفته می‌شود و به نمایش درمی‌آید. در نمایش این داستان، حرکت و جنبش این عقیده در تاریخ بشریّت، مجسّم و نمودار می‌گردد، و نتائج این چنین حرکت و جنبشی که در طول راه دور و دراز و در گذر زمان فراوان به دست آمده است، پیدا و هویدا می‌شود... بدان هنگام که سوره به پایان نخستین نقطهٔ شروع می‌رسد... این سوره، به گونه‌ای جدا از گونهٔ سورهٔ انعام، موضوع عقیده را پیگیری می‌کند، هر چند که هر دو سوره گاه گاهی در نمایش صحنه‌های تکذیب کنندگان و صحنه‌های قیامت و صحنه‌های هستی به همدیگر می‌رسد و منطبق بر یکدیگر می‌شوند... موضوع عقیده در سورهٔ اعراف، در جولانگاهی کاملاً جدا از جولانگاه سورهٔ انعام، عرضه می‌شود و حدود و ثغور هر یک از این دو سوره به هنگام بیان موضوع عقیده، بسیار مختلف و متفاوت است.

گذشته از این، شیوهٔ تعبیر و سرشت تفسیر این دو سوره نیز گوناگون است. چه تعبیر و تفسیر هر سوره‌ای از این دو سوره، مناسب با برنامهٔ خود در عرضه و بیان موضوع است... روند سخن در سورهٔ انعام با موجهای خروشان به پیش می‌رود، و صحنه‌ها همیشه در اوج درخشش و افروزش و تابش هستند، و آهنگها و نواها پر طمطراق و طنین‌انداز و غرّان و جوشانند. در صورتی که روند سخن در سورهٔ اعراف، آهسته و آرام با آهنگها و نواهای ساده و کوتاه، به پیش می‌رود، و با شیوهٔ گفتگوی از مطالب و مقاصد، به جلو گام برمی‌دارد. انگار که سخن از وصف قافله‌ای است که راه طولانی را پیموده است. گام به گام و منزل به منزل، ازاین قافله سخن می‌رود تا بدان هنگام که از سفر برمی‌گردد. گاه گاهی آهنگها و نواها در محلّ پیروها اوج می‌گیرند، امّا هر چه زودتر فروکش می‌کنند، و روند سخن با رزانت و متانت و با گامهای پیاپی و منظّم، به جلو می‌رود.

امّا با وجود این، هر دو سورهٔ مکّی هستند، و از قرآن مکّی بشمارند!!!



شاید زیبا باشد در اینجا برنامهٔ سوره را در پرداختن موضوع عقیده در قالب یک جنبش عقیدتی و ایدئولوژی در میان امواج تاریخ بشری، بررسی کنیم.

سورهٔ اعراف داستان این عقیده را در تاریخ بشری عرضه نمی‌دارد، و همچنین از کوچ بشری از آغاز پیدایش نخستین تا برگشت واپسین آن به سوی ربّ‌العالمین، سخن نمی‌گوید، تنها محض عرضهٔ آن به شیوهٔ داستانی... بلکه داستان عقیده و کوچ بشریّت را به شکل پیکاری با جاهلیّت عرضه می‌دارد و به نمایش می‌گذارد... بدین خاطر است که این سوره، چنین پیکاری را در صحنه‌ها و موقعیّتها عرضه می‌دارد، و این صحنه‌ها و موقعیّتها را برای کسانی به نمایش درمی‌آورد که زنده بودند و با این قرآن روبرو می‌شدند و مخاطب آن واقع می‌گردیدند. این قرآن چنین داستانی را برای ایشان روایت می‌دارد و آنان را

مخاطبان عبرتها و پندهائی می‌سازد که در این داستان بوده و اندرزگو و بیم دهنده هستند، و آنان را همراه با خود به پیکار حقیقی زنده‌ای، داخل می‌گرداند... از اینجا است که پیروهائی در روند سوره به دنبال هر مرحلهٔ اساسی و مهمّی ذکر می‌شوند، و رو به زندگانی می‌کنند که قرآن ایشان را همراه با خود به پیکار داخل می‌گرداند. همچنین افرادی همسان ایشان را نیز مخاطب قرار می‌دهد که در طول تاریخ موقعیّتی همچون موقعیّت ایشان را در پیش می‌گیرند.

قرآن داستانی را روایت نمی‌فرماید مگر این که با آن با حالتی رویاروی می‌گردد. و حقیقتی را بیان نمی‌فرماید مگر این که با آن باطلی را دگرگون می‌نماید... قرآن با یک حرکت واقعی زنده، در میان جامعهٔ واقعی زنده، به جنبش و تلاش می‌پردازد. قرآن حقائق خود را محض نظریّه بیان نمی‌دارد، و داستانهای خود را محض لذّت هنری ذکر نمی‌نماید.

روند سوره به هنگام ایستادن برای پیرو زدن، بر پند و اندرز و بیم دادن و ترساندن تکیه می‌کند. همچنین به نقطهٔ روان شدن و به نقطهٔ برگشتن توجّه ویژه‌ای دارد. در فاصلهٔ میان رفت و برگشت نیز از کنار داستانهائی از قوم: نوح، هود، صالح، لوط، و شعیب می‌گذرد و نگاهی بدانها می‌اندازد. سپس به داستان قوم موسی اهتمام فراوانی و توجّه کاملی مبذول می‌دارد.

در این دیباچهٔ سوره، نمی‌توانیم از ذکر نمونه‌های مختصری از موارد تکیه و مواضع اهتمام سوره خودداری کنیم:

سوره این چنین آغاز می‌گردد:

﴿ المص. کِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ فَلاَیَکُنْ فِی صَدْرِکَ حَرَجٌ مِنْهُ، لِتُنْذِرَ بِهِ، وَ ذِکْرَیٰ لِلْمُؤْمِنِینَ. إِتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لاَ تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیَاءَ. قَلِیلاً مَا تَذَکَّرُونَ ﴾.

الف. لام. میم. صاد... (این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیهٔ آن هیچگونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیهٔ بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهائی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی. از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی مکنید (و فرمان مپذیرید). کمتر متوجّه (اوامر و نواهی خدا) هستید (و کمتر پند می‌گیرید). (اعراف / ۱-۳)

این سوره از همان لحظهٔ نخستین پیغمبر ﷺ را و قوم او را مخاطب قرار می‌دهد، قومی که پیغمبر ﷺ با این قرآن به جهاد ایشان می‌رود... غیر از آن هر چه در سوره داستان، وصف کوچ دور و دراز بشریّت، بازگشت از این کوچ معلوم و محدود، و هرگونه صحنه‌ای از صحنه‌های موجود در گسترهٔ هستی و در روز قیامت، خطاب غیرمستقیم - و گاهی مستقیم - به پیغمبر ﷺ و قوم او است و جنبهٔ تهدید و بیم و پند و اندرز دارد، همان گونه که این سرآغاز کوتاه بدان اشاره می‌نماید.

این فرمودهٔ یزدان خطاب به پیغمبر ﷺ خود:

﴿ کِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ فَلاَیَکُنْ فِی صَدْرِکَ حَرَجٌ مِنْهُ ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیهٔ آن هیچگونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (اعراف / ۲)

حالت واقعیّتی را به تصویر می‌کشد که ممکن نیست امروزه آن را فهم و درک کند، مگر کسی که در میان جاهلیّتی زندگی می‌کند و دیگران را به سوی اسلام می‌خواند، و می‌داند کار بسیار هولناک و سنگینی را در پیش روی دارد که هر گونه دشواری و مشکلی از دشواریها و مشکلات بزرگ در برابر آن ناچیز است ... او می‌خواهد عقیده‌ای و جهان‌بینی‌ای، و معیارها و

ارزشهائی، و اوضاع و احوالی را پدید آورد که کاملاً متفاوت با چیزی است که در جهان مردمان موجود است. ته‌نشستهای جاهلیّت را در درونهای مردمان، و جهان‌بینیها و اندیشه‌های جاهلیّت را در خرد، و ارزشها و معیارهای جاهلیّت را در زندگی، و فشارهای جاهلیّت را در اوضاع و همچنین در اعصاب می‌یابد. ته‌نشستها، و جهان‌بینیها، و فشارهای جاهلیّتی را می‌یابد که احساس می‌کند سخن حقّی را با خود دارد با بودن چنین چیزهائی، برای محیط، شگفت و غریب است، و برای درونها سخت و سنگین است، و برای دلها زشت و ناپسند است... سخن حقّی که چنین کسی با خود دارد، به اندازهٔ انقلاب کاملی دارای تکالیف و مشکلات است که این چنین سخنی می‌خواهد آن را ایجاد و پدیدار کند در همهٔ چیزهائی که مردمان در جاهلیّت خویش بر آن خوی گرفته‌اند. چنین سخن حقّی می‌خواهد انقلاب کاملی و دگرگونی شاملی را در جهان‌بینیها و اندیشه‌ها، معیارها و مقیاسها، شریعتها و قانونها، عادتها و تقلیدها، آداب و رسوم، اوضاع و احوال، و روابط و پیوندها، پدیدار سازد. به همین اندازه هم چنین کسی رنجها و دشواریها در پیش روی دارد، و بدین خاطر هم در سینهٔ خود دلتنگی و نگرانی از رویاروئی مردمان با این حقّ سنگین می‌یابد. دلتنگی و نگرانیی که یزدان سبحان پیغمبر ﷺ خود را فریاد می‌دارد که در بارهٔ این کتاب هیچگونه دلتنگی و نگرانیی نداشته باشد و آن را با خود بردارد و به پیش برود و با آن مردمان را بیم و پند دهد، و بدین اهمیّت ندهد که این سخن حقّ با چه دهشتها و زشتیها و دشمنیها، و همچنین با چه مقاومتها و جنگها و زحمتها و دردسرهائی رویاروی می‌گردد.

چون کاری این چنین سنگین است، و به سبب این تغییر کامل و شاملی که این عقیده درصدد است که آن را در زندگی انسانها و جهان‌بینیهای ایشان به وجود آورد، این کار بسی برای مردمان غریب و عجیب می‌نماید، و مایهٔ گریز و بیزاری آنان می‌گردد و مقاومتها و مبارزه‌ها از سوی ایشان در می‌گیرد. به همین خاطر روند سوره پیشاپیش مردمان را سخت بیم می‌دهد، و سرنوشتهای تکذیب‌کنندگان را به یاد ایشان می‌آورد و برای آنان روایت می‌نماید، و مرگ و نابودی گذشتگان را پیش چشم ایشان می‌دارد... همهٔ اینها را یکجا ذکر می‌کند، پیش از این که داستان مفصّلی را در موارد ویژهٔ خود در روند سوره، از ایشان بازگو نماید:

﴿ وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا، فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتاً أَوْ هُمْ قَائِلُونَ. فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا: إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ. فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ. وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ، فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴾.

چه بسیار شهرها و آبادیهائی که آنها را (به سبب گناهان فراوان ساکنان آنجاها) ویران کرده‌ایم و عذاب ما مردمان آنجاها را در بر گرفته است، در شبانگاهان (که در خواب ناز بوده‌اند، مانند قوم لوط) یا در چاشتگاهان که به استراحت پرداخته‌اند، (مانند قوم شعیب). در آن موقع که عذاب ما به سراغ ایشان آمده است، دعا و استغاثه‌ای جز این نداشته‌اند که گفته‌اند: واقعاً ما ستمکار بوده‌ایم (و با دست خود بر خود ستم کرده‌ایم و هم اینک پشیمانیم و چشم به راه عفو یزدانیم! امّا بدین هنگام پشیمانی را چه سود؟! در روز قیامت) بطور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده‌اند می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده‌اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانیده‌اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و دیده‌اید؟) مسلّماً (اعمال همه را مو به مو) آگاهانه برای آنان شرح می‌دهیم، چرا که ما از آنان بدور نشده‌ایم (و همه جا حاضر و ناظر کردار و رفتارش بوده‌ایم). سنجش درست (و دقیق اعمال) در آن روز انجام می‌گیرد. پس هر که (کفّهٔ حسنات) ترازوی او سنگین شود (و بر کفّهٔ سیّئات او رجحان

پذیرد) این چنین کسانی رستگارند. و کسی که (کفّهٔ حسنات او از کفّهٔ سیّئات) ترازوی او سبک شود، این چنین کسانی به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما (سرمایهٔ وجود) خود را از دست داده‌اند. (اعراف / ۴-۹)

پس از این دیباچه، داستان می‌آغازد ... داستان با سخن گفتن از استقرار جنس انسان در زمین آغاز می‌گردد... سخن می‌رود از این که یزدان در این جهان ویژگیها و هماهنگیهائی را به ودیعت نهاده است. ویژگیها و هماهنگیهائی که اجازه می‌دهند زندگی جنس آدمیان استمرار داشته باشد و انسانها بتوانند در کرهٔ زمین مستقرّ و جایگزین شوند. همچنین یزدان در سرشت آدمیزادگان ویژگیها و هماهنگیهائی به ودیعت نهاده است که بتوانند با جهان هستی همسو و همراه گردند و با قوانین و سنن آن آشنا شوند و آنها را بکار گیرند، و از نیروها و توانائیها و ذخائر و منابع و اقوات و ارزاق گیتی سود ببرند:

﴿ وَ لَقَدْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ، وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ. قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ ﴾.

شما را در زمین مقیم کردیم و قدرت و نعمتتان دادیم، و وسائل زندگیتان را در آن مهیّا نمودیم، (امّا شما در برابر نعمتهای فراوان) بسیار کم سپاسگزاری می‌کنید. (اعراف / ۱۰)

این فرموده‌ها جز دیباچه‌ای برای بیان داستان پیدایش نخستین، و به تصویر کشیدن نقطهٔ حرکتی نیست که انسانها کوچ معلوم و محدود خود را از آنجا آغازیده‌اند. روند قرآنی در این سوره بر این نقطه تکیه می‌کند، و داستان پیدایش را سر می‌دهد و آن را نیز نقطهٔ پیروی بر بیم دادن و یادآوری کردن می‌سازد، بیم دادن و یادآوری کردنی که برگرفته می‌شوند از پندهای الهامگرانه و انگیزه‌های ژرفی که در لابلای صحنه‌ها و رخدادهای سوره وجود دارند:

﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْناكُمْ ثُمَّ صَوَّرْناكُمْ، ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ: اسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السّاجِدِينَ. قالَ: ما مَنَعَكَ أَلاّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟ قالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قالَ: فَاهْبِطْ مِنْها، فَما يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيها، فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصّاغِرِينَ. قالَ: أَنْظِرْنِي إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قالَ: إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. قالَ: فَبِما أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ، وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ. قالَ: اخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَدْحُوراً، لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ... وَ يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ، فَكُلا مِنْ حَيْثُ شِئْتُما، وَ لا تَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِينَ... فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطانُ لِيُبْدِيَ لَهُما ما وُورِيَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما، وَ قالَ: ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاّ أَنْ تَكُونا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونا مِنَ الْخالِدِينَ. وَ قاسَمَهُما: إِنِّي لَكُما لَمِنَ النّاصِحِينَ. فَدَلاّهُما بِغُرُورٍ، فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما، وَ طَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ، وَ ناداهُما رَبُّهُما: أَلَمْ أَنْهَكُما عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ، وَ أَقُلْ لَكُما: إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبِينٌ؟ قالا: رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ. قالَ: اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ. قالَ: فِيها تَحْيَوْنَ، وَ فِيها تَمُوتُونَ، وَ مِنْها تُخْرَجُونَ ﴾.

(آدم، نیای نخستین) شما را آفریدیم و سپس صورتگری کردیم. بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف آنان قرار داشت، ولی از ایشان نبود) گفتیم: برای آدم سجدهٔ (خضوع و خشوع) کنید (و بزرگ و گرامیش دارید). پس (همهٔ فرشتگان به فرمان یزدان) سجده کردند (و تعظیم و تکریم بجای آوردند) مگر ابلیس که (از جنّیان بود و فرمان نبرد و) سجده نکرد. (خداوند به او) گفت: چه چیز تو را بازداشت از این که سجده ببری، وقتی که من به تو دستور (تعظیم و تواضع برای آدم) داده‌ام؟ (ابلیس از روی عناد و تکبّر پاسخ) گفت: من از او بهترم. چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. (و آتش کجا و خاک کجا! خداوند بدو) گفت: پس از این (بهشت یا بهشت زمینی، یا از میان

فرشتگان، و یا از این منزلت و مرتبت) فرود آی! تو را نرسد که در این (مکان دل‌آرا، و جایگاه والا، نافرمانی کنی و) تکبّر ورزی. پس بیرون رو، تو از زمرهٔ خوارانی (و جای تو در میان اشرار است، نه در میان اخیار. اهریمن) گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که (قیامت نام است و مردمان در آن زنده می‌شوند و از گورها) برانگیخته می‌گردند. (خداوند) گفت: تو از زمرهٔ مهلت یافتگانی (و مدّتهای مدید در زمین ماندگار می‌مانی. اهریمن) گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم (و با هر گونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم). سپس از پیش رو و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌سازم و از راه حقّ منحرفشان می‌نمایم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت. (خداوند) گفت: خوار و حقیر و رانده و ذلیل از این (جایگاه قدس و قدسیان) بیرون رو. سوگند می‌خورم، دوزخ را از تو و از همهٔ کسانی پر می‌سازم که از تو پیروی کنند. ای آدم، تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر کجا که خواستید (بگردید و از نعمتهای آن) بخورید، ولی به این درخت، نزدیک نشوید (و از آن نخورید، که اگر چنین کنید) از زمرهٔ ستمکاران خواهید شد. سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد تا (مخالفت با فرمان خدا را در نظرشان بیاراید و لباسهایشان را از تن بدر آورد و برهنه و عریانشان سازد) و عورات نهان از دیدهٔ آنان را بدیشان بنماید، و (بدین منظور) گفت: پروردگارتان شما را از این درخت بازنداشته است، مگر بدان خاطر که (اگر از این درخت بخورید) دو فرشته می‌شوید، و یا این که (جاودانه می‌گردید و) از زمرهٔ جاویدانان (در این سرا) خواهید شد. و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم. پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب (به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت) کشید. هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش را بدیدند، و (برای پوشاندن شرمگاه‌های خود) شروع به جمع‌آوری برگهای (درختان) بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. پروردگارشان (به سرزنش ایشان پرداخت و خطاکاری آنان را متذکّر شد و) فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است (و خیر شما را نمی‌خواهد؟ آدم و همسرش، دست دعا به سوی خدا برداشتند و) گفتند: پروردگارا! ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود. (خداوند خطاب به آدم و حوّاء و ابلیس) گفت: (از این جایگاه والا) پائین روید. برخی دشمن برخی خواهید بود. در زمین تا روزگاری استقرار خواهید داشت و (از نعمتهای آن) بهره‌مند خواهید شد. (خداوند) گفت: در زمین (تولید نسل می‌کنید و) زندگی بسر می‌برید و در آن می‌میرید (و دفن می‌شوید) و از آن (هنگام رستاخیز زنده می‌گردید و) بیرون می‌آئید. (اعراف / ۱۱-۲۵)

با نمایش این صحنه، از همان سرآغاز حرکت کاروان بشریّت، فرجامِ سراسر کوچ مشخّص می‌گردد، و فرجامِ همهٔ کوچندگان معیّن می‌شود... پیشقراولان این پیکار بزرگ پدیدار می‌گردند. پیکار بزرگی که میان این دشمن که دشمنانگی خود را آشکارا سر داده است، و میان همهٔ فرزندان و زادگان آدم، در طول کوچ برقرار و شعلهٔ آن فروزان است... جملگی نقطه‌های ضعفی که در این پدیدهٔ انسان نام است، و همچنین راه‌هائی که اهریمن از آنجاها می‌تواند سرک بکشد و نفوذ کند، آشکار و جلوه‌گر می‌گردد.

از اینجا است که روند قرآنی از این صحنه، مناسبتی برای پیروِ طولانی پیدامی‌کند، و در این پیرو، بیم‌دادنها و برحذر داشتنها و بیدار باشها و هوشیارباشهائی را پیش می‌کشد... آدمیزادگان را از جریانی که از سوی این دشمن کینه‌توز برای پدر و مادرشان پیش آمده است، بیم می‌دهد... در پرتو این صحنه‌ای که اهریمن در آن رویاروی آدم و همسرش، یعنی پدر و مادر انسانها، می‌ایستد و می‌رزمد، و در پرتو نتیجه‌ای که مرحلهٔ نخستین پیکار بدان انجامیده است، روند قرآنی رو به آدمیزادگان می‌کند و ایشان را مخاطب قرار می‌دهد و آنان را پند و بیم می‌دهد، و ایشان را از

سرنوشتی همچون این سرنوشت برحذر می‌دارد:

﴿ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشاً، وَ لِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ، ذٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ... يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا، إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ، إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾.

ای آدمیزادگان، ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند، و لباس زینتی را (برایتان ساخته‌ایم که خود را بدان می‌آرائید. امّا باید بدانید که) لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است (که انسان خود را بدان می‌آراید و خویشتن را از عذاب آخرت می‌رهاند). این (آفرینش لباسهای ظاهری و باطنی) از نشانه‌های (فضل و رحمت) خدا است تا بندگان متذکّر (نعمتهای پروردگار) شوند. ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریبد، همان گونه که پدر و مادرتان را (فریفت و) از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عوراتشان را بدیشان بنماید. شیطان و همدستان او شما را می‌بینند، در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید (لذا از راه‌های گوناگون و به شیوه‌های مختلفی که نهان از دید شما است بر شما یورش می‌آورند. باید چنین دشمنانی را پائید و از کید و مکرشان ترسید. با این توضیح که آنان بر مؤمنان تسلّط ندارند و بلکه) ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته‌ایم که ایمان نمی‌آورند. (یعنی اهریمنان تنها بر غیر مؤمنان تسلّط دارند). (اعرف / ۲۶ و ۲۷)

﴿ يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾.

ای آدمیزادگان! اگر پیغمبرانی از جنس خود شما انسانها به نزدتان بیایند و آیات مرا برای شما بازگو بنمایند، (شما دو گروه خواهید شد. گروهی حقّ را می‌پذیرد، و گروهی حقّ را تکذیب می‌دارد) پس کسانی که پرهیزگاری کنند (و با انجام طاعات و ترک محرّمات، خویشتن را از عذاب خدا در امان دارند) و به اصلاح (حال خود و دیگران) بپردازند، (در آخرت) نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌گردند. و کسانی که آیات مرا تکذیب کنند و از (پیروی آیات و دریافت رهنمود از) آنها، خویشتن را فراتر گیرند و سرپیچی کنند، آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند.

(اعراف / ۳۵ و ۳۶)

لازم است بدانیم که صحنهٔ لخت گردیدن بر اثر مرتکب حرام شدن، فرو افتادن برگهای بهشت از بدن، آنگاه ذکر این پیروی که آدمیزادگان را به یاد نعمت اعطاء جامه‌ای می‌اندازد که عورت ایشان را می‌پوشاند، و پَری را به خاطرشان می‌آورد که خویشتن را بدان می‌آرایند، و بر حذر داشتن ایشان از این که اهریمن بدیشان نیرنگ نزند و با دوز و کلک جامه و پر را از تن آنان بیرون نیاورد و نکند بدان گونه که پدر و مادرشان را از جامه و پر بدر آورد و لخت و عریانشان کرد... لازم است بدانیم ذکر این بخش از داستان و پیروی که بدین شیوه بر آن زده می‌شود، اینها همه و همه رویاروی می‌گردد با یک حالت واقعی در جامعهٔ جاهلی عربی مشرک. چرا که جامعهٔ جاهلی عربی مشرک در آن دوران، با پیروی از افسانه‌ها و آداب و رسوم معیّن، لخت و عریان کعبه را طواف می‌کردند، و در موسم حجّ جامه‌هائی را و خوراکیهائی را حرام و قدغن می‌نمودند. گمان ایشان هم بر این بود که این کارها از زمرهٔ شرع خدا است، و خدا اینها را بر آنان حرام و قدغن فرموده است. بدین خاطر است که در لابلای عرضهٔ داستان بشریّت، و در داخل پیروی که بر آن داستان زده می‌شود، چیزی وجود دارد که با این چنین حالت موجود در جامعهٔ جاهلی و محیط جاهلیّت آن روزگار، و در همهٔ جوامع جاهلی و همهٔ محیطهای جاهلیّت بعدی، مناسب و سازگار است، و شایان این است که این چنین جامعه‌ها و محیطهائی را با آن

مخاطب قرار داد... مگر نه این است که نشانهٔ هر جاهلیّتی، لختیگری و بی‌بند و باری و نترسیدن از خدا و ناپرهیزگاری است؟

این امر ما را به نشانه‌هائی از نشانه‌های برنامهٔ قرآنی رهنمود می‌کند که سزاوار اندیشه و قابل تأمل است... برنامهٔ قرآنی حتّی در داستانهای مذکور در قرآن بر این روال است: مطلبی وقتی ذکر می‌گردد که حالتی عملاً پیش آید و پدیده‌ای واقعاً رخ دهد. چراکه قرآن هر بار با حالت معیّنی و وضع مشخّصی مواجه می‌گردد. حقیقتی که در قرآن ذکر می‌شود، و بخشی که در موردی از موارد عرضه می‌گردد، بدان مقدار از آن سخن می‌رود و مطلب باز می‌شود که درخور حالت رخدادی باشد که بدین هنگام متن قرآن با آن رویاروی می‌گردد و در فضای آن بسر می‌برد.

این چیزها و مطالبی که در معرّفی سورهٔ انعام در جزء هفتم گفتیم،[1] رویهمرفته قاعدهٔ مهمّی را تشکیل می‌دهند... این قاعدهٔ مهمّ چنین است که برنامهٔ قرآنی چیزی را عرضه نمی‌دارد مگر این که وضع و حالتی عملاً نیازمند بدان گردد... برنامهٔ قرآنی معلومات و احکام را ذخیره نمی‌کند - حتّی در داستانها - برای روز و روزگاری که واقعه‌ای پیش آید و بدان معلومات و احکام، نیاز پیدا کند...

هم اینک، پیش از این که کاروان بشریّت رهسپار راه خود شود، و پیش از این که پیغمبران هدایت را برای این کاروان به ارمغان آورند، و بالأخره پیش از این که روند قرآنی مفصّلاً بیان دارد که پس از آدم و همسرش و نخستین تجربهٔ آن دو، عقیده با تاریخ بشریّت حرکت کرده است و به راه افتاده است، قرآن صحنهٔ پایانی، یعنی واپسین مرحلهٔ بزرگ را به تصویر می‌زند. این نیز شیوهٔ غالب قرآن در عرضهٔ هر دو بخش کوچ، یعنی بخش واقع در سرای امتحان و بخش واقع در سرای سزا و جزا است، به گونه‌ای که انگار این کوچ، یک کوچ ناگسستهٔ درازی است.

در اینجا طولانی‌ترین صحنه از صحنه‌های قیامت را می‌یابیم. صحنه‌ای که دارای شرح و تفصیل بیش از جاهای دیگر است، و به منظره‌ها و دیدگاه‌های پیاپی، و گفتگوهای گوناگون، توجّه بیشتری می‌ورزد...

موقعیّت این صحنه در سوره بگونه‌ای است که آن را مصداق چیزی می‌کند که پیغمبران یزدان از آن خبر می‌دهند. چراکه این صحنه به میان می‌آید به عنوان پیروی بر داستان آدم و بیرون شدن او از بهشت بدان سبب که اهریمن او و همسرش را می‌فریبد. همچنین این صحنه پیروی است بر این که یزدان آدمیزادگان را بر حذر می‌دارد از این که اهریمن ایشان را بفریبد بدان گونه که پدر و مادرشان را فریفته است و از بهشت بیرون رانده است. و خدا به آدمیان گوشزد می‌نماید که پیغمبرانی را به میان ایشان روانه می‌کند که آیات او را بر آنان می‌خوانند. کسانی که از اهریمن اطاعت بکنند، از برگشت به بهشت محروم می‌گردند، و ایشان هم همچون پدر و مادرشان بر اثر پیروی از شیطان از بهشت بازداشته می‌شوند. و امّا کسانی که با اهریمن مخالفت کنند و از یزدان اطاعت نمایند، آنان را به بهشت برمی‌گردانند و ایشان را فریاد می‌دارند:

﴿ أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

این بهشت شما است (که در جهان به شما وعده داده شده بود، هم اینک) آن را به خاطر اعمالی (بایسته و کردارهای شایسته‌ای) که انجام داده‌اید به ارث می‌برید. (اعراف / ۴۳)

پس به دیار غربت روندگان، دیگر باره به سرای پر نعمت بهشت یزدان برمی‌گردند!!!

این صحنه طولانی است و ما نمی‌توانیم در این معرّفی کوتاه آن را بنگاریم. پس از این، مفصّل از آن سخن خواهیم گفت.

روند قرآنی این صحنه را مناسبتی می‌کند برای بیم دادن و اندرز گفتن، و برحذر داشتن کسانی که قرآن را تکذیب می‌نمایند، و برای ایمان آوردن به قرآن،

۱- مراجعه شود به مقدّمهٔ انعام تا شروع تفسیر آیات.

خـواسـتار مـعجزات و خـوارق عـادات مـی‌گردند، از سرنوشت بد و فرجام نابهنجاری که در پیش دارند:

﴿ وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلىٰ عِلْمٍ، هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّٰ تَأْوِيلَهُ؟ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ: قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ. فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَيَشْفَعُوا لَنا، أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذي كُنّا نَعْمَلُ؟ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ ﴾.

بیگمان کتاب بزرگی (به نام قرآن) را برای ایشان فرستاده‌ایم که با آگاهی (کامل و شامل خدایانهٔ خود از فطرت انسان و سرشت جهان، احکام و معانی) آن را توضیح داده و تبیین کرده‌ایم تا مایهٔ هدایت (ایشان به سوی سعادت) و رحمت (خدا در هر دو سرا) برای کسانی باشد که مؤمنین (بدان) باشند. آیا (افراد بی‌باور) انتظار جز این را دارند که سرانجام تهدیدهای کتاب خدا را مشاهده کنند (و عقاب و عذاب موعود او را هم اینک ببینند؟). روزی چنین سرانجامی فرا می‌رسد و (عقاب و عذاب خدا گریبانگیرشان می‌گردد. در آن روز) آنان که در دنیا آن را فراموش کرده‌اند و پشت گوش انداخته‌اند، می‌گویند: بیگمان پیغمبران پروردگارمان آمدند و حقّ را با خود آوردند (و ما و دیگران را به سوی آن دعوت کردند، ولی ما بدان کافر شدیم و اکنون پشیمانیم و راه چاره‌ای برای خود نمی‌دانیم) آیا میانجیگرانی داریم که برای ما میانجیگری کنند (و ما را از دست عذاب برهانند؟!) یا (کاری کنند که مجدّداً به جهان) برگردانده شویم تا اعمالی انجام دهیم جدای از اعمالی که قبلاً می‌کردیم؟ (ولی مگر ممکن است چنین شود؟! آنان پاسخی برای خود نمی‌شنوند. چرا که با غرور بیجا در دنیا) ایشان خویشتن را زیانبار کرده‌اند و هستی خود را باخته‌اند، و معبودهائی را که به دروغ ساخته بودند همگی گم گشته‌اند و ناپدید شده‌اند. (اعراف / ۵۲ و ۵۳)

❁

پس از این کوچِ دور و دراز، و طیّ سرزمینهای فراخ و راه‌های پر نشیب و فراز، کوچی که از پیدایش انسان، تا برگشت ایشان بدان جهان را در بر می‌گیرد، روند قرآنی می‌ایستد تا پیروی بر آن بزند، و در این پیرو «حقیقت الوهیّت» و «حقیقت ربوبیّت» را در صحنه‌های جهان هستی بنمایاند. صحنه‌هائی که با این حقیقت گواهی دهد بر شیوهٔ قرآن در تبدیل سراسر جهان به جولانگاهی که این حقیقت آثار زیبا و نوین خود را در آن جلوه‌گر می‌سازد. آثار حیرت‌انگیز و شگفت‌آوری که به ژرفاهای دل انسان سرک می‌کشند و نفوذ می‌کنند، زمانی که انسان با احساس باز و بینش روشن پذیرهٔ آنها رود. هدف از این کوچ بنیادین در صحنه‌های جهان و فرو رفتن به ژرفاهای اسرار آن نیز جلوه‌گر ساختن و پدیدار کردن حقیقت اعتقادی اساسی است. این حقیقت اعتقادی اساسی هم این است که: سراسر این جهان سرگرم بندگی و پرستش خداوند یگانه است، و یزدان پروردگار و فرمانروای آن است و بس. پس سزاوار انسان این است که از آهنگ جهان هستیِ با ایمان نگریزد، و همآوا و همنوا با آن شود، و از بندگی و پرستش خداوندگار جهان کناره‌گیری نکند، خداوندگاری که آفرینش و فرمانروائی از آن او است و او پروردگار جهانها و جهانیان است:

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّامٍ، ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثيثاً، وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ. أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ، تَبارَكَ اللهُ رَبُّ الْعالَمينَ. ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً. إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدينَ. وَ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها، وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ اللهِ قَريبٌ مِنَ الْمُحْسِنينَ. وَ هُوَ الَّذي يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ، حَتّىٰ إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ، فَأَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ؛ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ. كَذٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، وَ الَّذي خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلاّٰ نَكِداً. كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴾.

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به ادارهٔ جهان هستی پرداخت. با (پردهٔ تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است. پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک خوانید (و در دعا با بلند گرداندن صدا یا درخواست چیز ناروا از حدّ اعتدال تجاوز مکنید که) او تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. در زمین بعد از اصلاح آن (توسّط خدا یا بر دست انبیاء علی‌الخصوص محمّد مصطفی) فساد مکنید. و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد خوانید، (بیم از عدم پذیرش، و امید به رحمتش). بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است. او کسی است که بادها را به عنوان مژده‌رسانهای رحمت خود پیشاپیش می‌فرستد (تا مردمان را به باریدن باران که مایهٔ حیات و بیانگر لطف یزدان است مژده دهند). هنگامی که بادها ابرهای سنگین (و پر آب را بر دوش خود) برداشتند، آنها را به خاطر (آبیاری) زمینی (بی‌جنب و جوش و خشکیده همچون) مرده می‌رانیم و آب در آنجا می‌بارانیم و با آن هر نوع میوه و محصولی را (از خاک تیره) پدید می‌آوریم. و همان گونه (که زمین مرده را پر جنب و جوش و زنده می‌کنیم) مردگان را (نیز از دل خاک بیرون می‌آوریم (و زندگی دوباره می‌بخشیم. دربارهٔ این امثال که بیانگر نمونهٔ معاد در این دنیا است بیندیشید) تا شما متذکّر شوید و عبرت گیرید. زمین خوب (و دارای خاک مرغوب)، گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید و بالا می‌گیرد، امّا زمین بد (و شوره‌زار) از آن جز گیاه ناچیز و کم سود نمی‌روید. (این مثلی است در تأثیرِ وراثت، تفاوتِ قابلیّت در افراد، نجابتِ خانوادگی، و تأثیر ایمان و کفرِ دودمان در زندگی زناشوئی... مردمان در فهم و درک، همچون زمین خوب و بدند) و ما برای شکرگزاران این چنین آیات را بیان می‌کنیم. (اعراف / ۵۴-۵۸)



اینک کوچ حرکت می‌کند، و داستان می‌آغازد، و کاروان ایمانی بزرگوار پدیدار و آشکار می‌گردد و انسانهای سرگشته را فریاد می‌دارد، و آنان را پند و بیم می‌دهد، و ایشان را از سرانجام زشت و فرجام پلشت برحذر می‌گرداند و می‌ترساند. انسانهای گمراه نیز سرپیچی می‌کنند و دشمنی می‌ورزند، و با دعوت خوب خدا رویاروی می‌ایستند، و دشمنی و سرکشی در پیش می‌گیرند، و به طغیان و جنگ می‌پردازند و تاخت و تاز می‌آغازند... یزدان سبحان پیکار را بر عهده می‌گیرد، پس از این که پیغمبران وظیفهٔ خود را اداء می‌کنند که پند دادن و بیم دادن است، و از سوی قوم خویش مورد تکذیب قرار می‌گیرند و مردمان از پیغمبران رویگردان می‌شوند، و گذشته از آن بر انبیاء می‌تازند و به اذیت و آزارشان می‌پردازند، و پیغمبران هم بر سر عقیده از قوم خود دوری می‌گزینند، و به ترک ایشان می‌گویند، و تنها خداوند یکتا را برمی‌گزینند و کار و بار را یکسره بدو واگذار می‌کنند.

روند قرآنی داستان نوح، صالح، لوط، و شعیب را با اقوام خود بیان می‌کند. این انبیاء همگان حقیقت یگانهٔ تغییرناپذیری را به اقوام خویش عرضه می‌دارند:

﴿ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ ﴾.

ای قوم من! (برای شما جز خدا معبودی نیست). پس تنها خدا را بپرستید و بس. (آیات: ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵)

اقوام ایشان هم با پیغمبران به ستیز می‌پردازند در این که پیغمبران تنها یزدان سبحان را خدا می‌دانند و منحصر به الوهیّت می‌کنند، و نمی‌پسندند که خداوندگاری و ربوبیّت، خاص ایزد دادار باشد و بس. همچنین ستیزه و جدال راه می‌اندازند در این که خداوند انسانی از میان انسانها را برای رسالت برگزیند و خلعت نبوّت را بر تن او چست کند. بعضی از آنان هم جدال و ستیزشان بر این است که دین نباید در امور

زندگی این جهان دخالت کند و بر معاملات مالی و تجاری فرمانروائی نماید. امروزه مردمانی در جاهلیّت کنونی پس از گذشت ده‌ها قرن، دربارهٔ این مسأله درست همین ادّعاء را دارند و همین سخن را می‌گویند، و این جدال و ستیز جاهلی قدیم را آزادی و «پیشرفت» می‌نامند!... روند قرآنی در پایان هر داستانی هلاک و نابودی تکذیب کنندگان را عرضه می‌دارد.

پژوهشگرِ روند همهٔ داستانهای موجود در سوره، ملاحظه خواهد کرد که هر پیغمبری به قوم خود تنها یک سخن را می‌گوید:

﴿ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ﴾.

ای قوم من! (برای شما جز خدا معبودی نیست.) پس تنها خدا را بپرستید و بس.

و تنها حقیقتی را بدیشان تقدیم می‌دارد که پروردگارش او را امین و نگاهدار آن کرده است. در تقدیم این حقیقت کاملاً دلسوز و مخلص است و می‌ترسد که قوم او به فرجام نابهنجاری دچار آیند که در کمین و در انتظار ایشان است و آنان از آن غافل و بی‌خبرند. ولی مردمان قومشان ارزش دلسوزی و ارج پند آنان را نمی‌دانند، و دربارهٔ سرانجام و سرنوشت خود نمی‌اندیشند، و به ژرفای اخلاصی پی نمی‌برند که در دل پیغمبرشان است. و قدر خلوص پاک و بی‌آلایش دور از هر گونه مصلحت شخصی پیغمبرشان را نمی‌دانند، و عمق احساس مسؤولیّت پیغمبرشان را درک نمی‌کنند و بزرگی و ارجمندی آن را فهم نمی‌نمایند.

کافی است ما در اینجا چیزهائی را از داستان نوح که نخستین داستان است بیان داریم، و چیزهائی را دربارهٔ داستان شعیب که آخرین داستان است بنگاریم:

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ، فَقَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. قَالَ: يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ، وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي، وَ أَنْصَحُ لَكُمْ، وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ، وَلِتَتَّقُوا، وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؟ فَكَذَّبُوهُ، فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ، وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً عَمِينَ ﴾.

(پیوسته مشرکان، دشمنان حقّ بوده‌اند، و کافران با پیغمبران جنگیده‌اند. از جمله) ما نوح را به سوی قوم خود (که در میانشان برانگیخته شده بود) فرستادیم. او به دیشان گفت: ای قوم من! (برای شما جز خدا معبودی نیست). پس تنها خدا را بپرستید. من (از شما و دلسوزتان می‌باشم. قیامت و حساب و کتابی در میان است و اگر نافرمانی کنید) می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید (و به دوزخ روید). اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما شما را (دور از حقّ و) در گمراهی و سرگشتگیِ آشکاری می‌بینیم. گفت: ای قوم من! هیچگونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریّتهای (محوّله از سوی) پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهائی (به من وحی می‌گردد و) می‌دانم که شما نمی‌دانید. آیا تعجّب می‌کنید از این که (کتاب آسمانی پر) اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و (در پرتو هراس از عذاب و عقاب، و پرهیز از موجبات خشم خدا) امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید؟ امّا آنان (با وجود این همه دلائل روشن ایمان نیاوردند و) او را تکذیب کردند. پس ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که آیات (خواندنی و دیدنی) ما را تکذیب نمودند، غرق کردیم، چرا که آنان مردمان (کور دل و) نابینائی بودند (و حقّ را نمی‌دیدند). (اعراف / ۵۹-۶۴)

﴿ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ. قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ، وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ

أَشْيٰاءَهُمْ، وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا. ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَ لاٰ تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرٰاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِهِ، وَ تَبْغُونَهٰا عِوَجاً، وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ، وَ انْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. وَ إِنْ كٰانَ طٰائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طٰائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنٰا، وَ هُوَ خَيْرُ الْحٰاكِمِينَ. قٰالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَنُخْرِجَنَّكَ يٰا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنٰا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنٰا. قٰالَ: أَوَ لَوْ كُنّٰا كٰارِهِينَ؟ قَدِ افْتَرَيْنٰا عَلَى اللّٰهِ كَذِباً إِنْ عُدْنٰا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجّٰانَا اللّٰهُ مِنْهٰا، وَ مٰا يَكُونُ لَنٰا أَنْ نَعُودَ فِيهٰا - إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ رَبُّنٰا، وَسِعَ رَبُّنٰا كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً - عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنٰا. رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَ قَوْمِنٰا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفٰاتِحِينَ. وَ قٰالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً إِنَّكُمْ إِذاً لَخٰاسِرُونَ. فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ، فَأَصْبَحُوا فِي دٰارِهِمْ جٰاثِمِينَ. الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهٰا. الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كٰانُوا هُمُ الْخٰاسِرِينَ. فَتَوَلّٰى عَنْهُمْ وَ قٰالَ: يٰا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسٰالاٰتِ رَبِّي، وَ نَصَحْتُ لَكُمْ، فَكَيْفَ آسىٰ عَلىٰ قَوْمٍ كٰافِرِينَ؟ ﴾.

شعیب را هم به سوی اهل مدین که خود از آنان بود فرستادیم. بدیشان گفت: ای قوم من خدا را بپرستید (و بدانید) که جز او معبودی ندارید. معجزه‌ای از سوی پروردگارتان (بر صحّت پیغمبری من) برایتان آمده است. (پیام آسمانی این است که در زندگی به ویژه در تجارت و معاملهٔ با دیگران راست و درست باشید و) ترازو و پیمانه را به تمام و کمال بکشید و بپردازید و از حقوق مردم چیزی نکاهید، و در زمین بعد از اصلاح آن (توسّط یزدان، یا بر دست پیغمبران) فساد و تباهی مکنید. این کار به سود شما است اگر به خدا و به حقیقت،) ایمان دارید. شما بر سر راه‌ها (ی منتهی به حقّ و هدایت و عمل صالح) منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن (راه مستقیم) را کج بنمائید (و خود به راه معوجّ منحرف گردید). به خاطر آورید آن زمانی را که اندک بودید و خداوند (بر اثر تلاش شبانه‌روزی خودتان نیروی انسانی و قدرت مالی) شما را افزون کرد. و نیز بنگرید که سرانجام کار مفسدان (همیشه به کجا انجامیده و عاقبت) چگونه گشته است. و اگر دسته‌ای از شما بدانچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد (و پیغمبری مرا بپذیرد)، و دسته‌ای ایمان نیاورد (و تنها به زندگی این جهان بچسبد) منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند، و او بهترینِ داوران است. اشراف و سران متکبّر قوم شعیب (که خویشتن را بالاتر از آن می‌دانستند که دین خدا را بپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما درمی‌آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟! (هرگز چنین کاری ممکن نیست). اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلّماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم). ما را نسزد که بدان درآئیم، مگر این که خدا که پروردگار ما است بخواهد (که هرگز چنین چیزی را هم نخواهد خواست). علم پروردگار ما همه چیز را در بر گرفته است (و او با مرحمت و محبّتی که نسبت به مؤمنان دارد، ایمان ما را محفوظ می‌فرماید. لذا) ما تنها بر خدا توکّل داشته (و هم بدو پشت می‌بندیم). پروردگارا! میان ما و قوم ما به حقّ داوری کن (حقّی که سنّت تو در داوری میان محِقّین مصلحین و مبطلینِ مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترینِ داورانی (چرا که بر همه چیز آگاه و بر هر چیز توانائی!). اشراف و سران کافر قوم او (خطاب به پیروان خود) گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما (هم به سبب گرویدن به آئینی که آباء و اجدادتان بر آن نبوده‌اند، شرف و ثروت خود را از دست می‌دهید و) زیانکار می‌گردید. (در نتیجهٔ

ستیزه‌جوئی و طغیانگری) زلزله‌ای (قصرها و خانه‌های) ایشان را در بر گرفت (و زندگی پر زرق و برق آنان را درهم کوبید) و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند (آن چنان نابود شدند و شهر و دیارشان ویران گردید که) گوئی هرگز در آنجا نبوده و سکونت نگزیده‌اند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند (و گمان می‌بردند آنان که از شعیب پیروی کنند زیانکار می‌شوند، خودشان سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند و) زیانمند شدند. سپس شعیب از آنان روی برتافت و گفت: من پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و اندرزتان دادم (و در حقّ شما خیرخواهی نمودم. ولی حقّ را نشنیدید و جز طغیان و عصیان نیفزودید) پس با این حال چگونه بر حال قوم بی‌ایمان (و بی‌دینی چون شما) اندوه بخورم؟. (اعراف / ۸۵-۹۳)

این دو نمونه، بیانگر بقیّهٔ داستانهائی است که در فاصلهٔ میان آن دو قرار گرفته‌اند. چه داستانهائی دربارهٔ ترسیم حقیقت عقیدهٔ یگانه‌ای که یزدان جهان همهٔ پیغمبران را همراه با آن به سوی آدمیان فرستاده است - هر یکی را به میان قوم خود گسیل داشته است - و چه در بارهٔ طرز دریافت اشراف متکبّر و پیروان ضعیف از این حقیقت، و چه راجع به روشنی این عقیده و قاطعیّت آن در نفس پیغمبران و پیروان ایشان، و چه مربوط به اصل دلسوزی و رغبت و میل در هدایت اقوامشان ... گذشته از اینها داستانهائی از دوری گزیدن و بیزاری جستن پیغمبران از اقوام خود سر داده می‌شود، و سخن می‌رود از این که چگونه انبیاء به ترک اقوام خویش گفته‌اند بدان هنگام که اقوامشان راه ستیز و کینه‌توزی در پیش گرفته‌اند و بر سرکشی از فرمان یزدان پای فشرده‌اند و با حقّ و حقیقت رزمیده‌اند. و بالأخره پس از دوری گزیدن پیغمبران از این گونه کافران و مشرکان، و دست شستن از بیم دادن و اندرز دادن ایشان، و اصرار هر چه بیشتر آنان بر زشتیها و پلشتیهای خود، یزدان سبحان نبرد با ایشان را عهده‌دار شده است.

در اینجا است که روند قرآنی برای پیرو زدن اندکی می‌ایستد. در این ایستادن سنّت یزدان روشن می‌گرداند و بیان می‌فرماید که چگونه قضا و قدر یزدان با مردمان رفتار می‌کند، وقتی که رسالت آسمانی به سویشان می‌آید و آنان آن را تکذیب می‌نمایند. بدین هنگام یزدان جهان ایشان را گرفتار زیانها و ضررهای جانی و مالی می‌گرداند، تا چنین زیانها و ضررهائی دلهای خفتهٔ ایشان را به تکان درآورد و از چرت زدن به درآیند و بیدار و هوشیار گردند و حقّ را پاسخ گویند و به دنبال رسالت آسمانی راه بیفتند. اگر هم بلاها و مصیبتها ایشان را تکان ندهد و به جنبش نیندازد، خوشی و رفاه بهرهٔ آنان می‌فرماید - که این خود آزمایش سنگین‌تری از بلاها و مصیبتها است - تا بدانجا که سنّت یزدان بر ایشان مشتبه می‌شود و بدان پی نمی‌برند. در این وقت است که ناگهانی یزدان جهان بر آنان می‌تازد و بدون این که به خود آیند به عذاب و عقاب گرفتارشان می‌سازد!...

پس از سخن گفتن از این سنّت ایزد دادار و قانون خداوند متعال، به شیوهٔ دیگری دلهایشان را به تکان می‌اندازد. بدیشان می‌گوید که خطر به هنگام بی‌خبریها و غفلتهایشان ایشان را می‌پاید و آنان را سخت تهدید می‌نماید. کسی چه می‌داند که قضا و قدر یزدان چه بسا در کمین آنان است و هر آن سنّت ایزد سبحان را دربارهٔ ایشان پیاده کند؟ آیا مرگ و نابودی گذشتگان، که هم اینک در شهر و دیار و خانه و کاشانهٔ ایشان سکونت دارند، برای بیدارباش آنان کافی و بسنده نیست؟

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ. ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا، وَ قَالُوا: قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ! فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاَ يَشْعُرُونَ. وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ لَٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتاً وَ هُمْ نَائِمُونَ؟ أَوَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ

أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنا ضُحىً وَ هُمْ يَلْعَبُونَ؟ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللهِ؟ فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ. أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها أَنْ لَوْ نَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ، وَ نَطْبَعُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ... تِلْكَ الْقُرىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبائِها، وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ، فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ، كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلىٰ قُلُوبِ الْكافِرِينَ. وَ ما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ، وَ إِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ ﴾.

ما به هیچ آبادی و شهری پیغمبری نفرستاده‌ایم (که او اهل آنجا را به دین راستین خدا خوانده باشد و ایشان از پذیرش دعوت او سرپیچی نموده باشند) مگر این که ساکنان آن را به شدائد و مصائب گرفتار ساخته‌ایم تا این که (به خود آیند و زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات، فطرت آنان بیدار و نیاز به پروردگار در زوایای وجودشان پرتوافکن شود و دست دعا به سوی خدا بردارند و خالصانه به درگاه الله) تضرّع و زاری کنند. سپس (هنگامی که این هوشدارها و بیدارباشها در آنان اثر نگذاشت، ایشان را به فراوانی نعمت و اعطاء سلامت آزمودیم و) بدی را به نیکی (و بلا را به رفاه) تبدیل کردیم تا بدانجا که (از لحاظ اموال و انفس) فزونی گرفتند و (به سبب نادانی مغرور شدند و لاف زنان) گفتند: به پدران و نیاکان ما هم خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و مستمندی دست داده است (و این روزگار است که گاهی به انسان رو می‌کند و گاهی به انسان پشت می‌کند و اصلاً سعادت و شقاوت ما در دست خدا نیست! چون با پتک بلا بیدار نشدند و شکر نعمت هم نگفتند) پس ناگهانی ایشان را (به عذاب و عقاب) گرفتیم و نفهمیدند (که چه شد و چرا چنین گشت). اگر مردمان این شهرها و آبادیها (به خدا و انبیاء) ایمان می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند، (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم (و از بلایا و آفات بدورشان می‌داشتیم) ولی آنان به تکذیب (پیغمبران و انکار حقائق) پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم (و عبرت جهانیانشان کردیم). آیا مردمان این شهرها و آبادیها (که دعوت پیغمبران را نپذیرفتند و به جای ایمان بر کفر و معاصی افزودند، از این) ایمن شدند که عذاب ما شبانه به سراغ آنان رود، در حالی که ایشان غرق در خواب باشند؟ (شگفتا که از مکافات عمل غافل شدند). یا این که مردمان این شهرها و آبادیها ایمن شدند از این که عذاب ما چاشتگاهان به سراغشان آید، در حالی که (به انجام کارهای بی‌ارزش مشغولند که انگار) سرگرم بازی هستند؟ آیا آنان از چارهٔ نهانی و مجازات ناگهانی خدا ایمن و غافل شده‌اند؟ در حالی که از چارهٔ نهانی و مجازات ناگهانی خدا جز زیانکاران (و از دست دهندگان عقل و انسانیّت) ایمن و غافل نمی‌گردند. آیا برای کسانی که زمین را از صاحبان قبلی آن به ارث می‌برند (و جانشین دیگران می‌گردند) روشن نشده است که اگر بخواهیم آنان را (همچون پیشینیان) به سبب گناهانشان نشانهٔ تیر بلا می‌گردانیم و بر دلهایشان مهر می‌نهیم تا دیگر (صدای حقّ را) نشنوند (و آهسته آهسته رهسپار دوزخ شوند). اینها آبادیهائی است که برخی از اخبار آنها را برای تو روایت می‌نمائیم (و شرح می‌دهیم که چگونه ساکنان آنجاها به سبب ایمان نیاوردن به پیغمبران، دچار بلاها و مصائب بیشمار شدند). پیغمبرانشان با دلائل روشن به سراغ آنان آمدند و معجزات متقن بدیشان نمودند، امّا آنان (به سبب لجاجتِ در کفر و ممارستِ بر تکذیب انبیاء، روی حرف خود ایستادند و) چیزی را که قبلاً تکذیب کرده بودند (حاضر نشدند بپذیرند و باز هم مثل همیشه آن را تکذیب کردند و) بدان ایمان نیاوردند. این چنین خداوند بر دلهای کافران مهر می‌نهد (و بر اثر ادامهٔ گناه، حسّ تشخیص حقّ را از آنان سلب می‌کند). اکثر این اقوام را بر سر ایمان (و وفای به عهد خود) ندیدیم و بلکه بیشتر آنان را نافرمان و گناهکار یافتیم.

(اعراف / ۹۴-۱۰۲)

بعد از آن، روند قرآن داستان موسی را با فرعون و درباریان و اشراف او، و داستان موسی را با قوم خود بنی‌اسرائیل ذکر می‌کند. این داستان بزرگترین گستره‌ای را دربرمی‌گیرد که یک سورهٔ قرآنی آن را عرضه می‌دارد. حلقه‌ها و بخشهای گوناگونی از آن را نشان می‌دهد. روند قرآنی در کنار برخی از حلقه‌ها و بخشها برای پیرو زدن می‌ایستد. در آخر سوره هم می‌ایستد و پیرو درازی را می‌زند که تا پایان سوره ادامه می‌یابد.

حلقه‌ها و بخشهائی از داستان موسی علیه‌السلام پیش از این، برابر ترتیب نزول، در سوره‌های: مزّمّل، فجر، ق، قمر، و ... ذکر شده است. همهٔ این حلقه‌ها و بخشها هم اشاره‌های کوتاهی بیش نیستند. این سوره نخستین سوره‌ای است که پس از آن سوره‌ها، چنین حلقه‌ها و بخشهای طولانی و درازی در آن ذکر می‌گردد، و در این گسترهٔ فراخِ عرضه، به میان می‌آید.

زنجیرهٔ این داستان مشتمل است بر حلقهٔ رویاروئی فرعون با حقیقت دعوت. حلقهٔ مبارزه طلبی و جادوگران - این دو حلقه در سوره‌های دیگر نیز زیاد ذکر شده‌اند - حلقهٔ گرفتار آمدن فرعونیان به قحطیها و خشک‌سالیها، بلاها و مصیبتها، بیماریها و آفتها، روان شدن سیل، هجوم ملخها و شپشکها و قورباغه‌ها، جاری شدن خون - که تنها در این سوره از آن ذکری به میان آمده است - و بالأخره حلقهٔ غرق گرداندن فرعون و درباریان و اشراف قوم او ... پس از اینها روند قرآنی با گفتگوی از بنی‌اسرائیل استمرار پیدا می‌کند، و از درخواست ایشان از موسی سخن می‌رود. آنان از موسی می‌خواهند معبودی - یعنی بتی - را برای آنان تهیّه ببینند، تا بسان مردمانی که پس از نجات از دست فرعون و عبور از دریا از کنار ایشان گذشتند و بت‌پرستی می‌کردند، بتی داشته باشند و آن را پرستش نمایند! سپس حلقهٔ میقات و میعاد موسی با خداوندگارش ذکر می‌گردد. موسی در آن از یزدان درخواست دیدن می‌نماید. کوه در هم کوبیده می‌شود و موسی بیهوش می‌گردد. صاعقهٔ آسمانی ایشان را فرا می‌گیرد، هنگامی که می‌گویند:

﴿ لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّیٰ نَرَی اللهَ جَهْرَةً ﴾.

(ای موسی) هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر آن که خدا را آشکارا ببینیم. (بقره / ۵۵)

حلقهٔ سرکشی از فرمان در دخول به شهر، و در شکار کردن ماهی در روز شنبه، و بالأخره حلقهٔ کوه را بالای سرشان همچون سایبانی یا تکّه‌ای از ابر نگاه داشتن ... همهٔ این حلقه‌ها به تفصیل نموده شده است، بدان گونه مشروح و مفصّل که این داستان حزب و بخش کاملی از سوره را فرا می‌گیرد.



در موقعیّت مناسبی از موقعیّتهای داستان، روند قرآنی واپسین رسالت آسمانی را به میان می‌آورد و سرشت و حقیقت آن را ذکر می‌کند. بدان هنگام که موسی علیه‌السلام پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و در بارهٔ کسانی از قوم خود عاجزانه دست دعا به آستانهٔ کریمانه‌اش بلند می‌گرداند که بیهوش فرو افتاده‌اند و نقش زمین شده‌اند، و موسی مهر و عطوفت یزدان سبحان را خواستار می‌شود، بدان گونه که داستان آن را برای بیان پیکاری روایت می‌دارد که قرآن عملاً بدان پرداخته است و وارد آن گشته است:

﴿ وَ اخْتَارَ مُوسیٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا. فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ، قَالَ: رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ، أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا؟ إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ، أَنْتَ وَلِيُّنَا، فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ. وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ، إِنَّا هُدْنَا إِلَيْکَ. قَالَ: عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ، وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ. وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ، يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ، وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ

عَلَيۡهِمۡ. فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ، وَ نَصَرُوهُ، وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ، أُولٰئِكَ هُمُ الۡمُفۡلِحُونَ ﴾.

(سپس خداوند به موسی دستور داد برای معذرت خواهی و توبه از کردار گوساله‌پرستان قوم، همراه گروهی از بنی‌اسرائیل به میعادگاه او بیایند) و موسی هفتاد مرد را از میان قوم خود (به نمایندگی از سوی آنان) برای میعادگاه ما برگزید (و ایشان را به کوه طور برد. در آنجا زمین لرزه‌ای درگرفت). هنگامی که زمین لرزه آنان را فرا گرفت، موسی گفت: پروردگارا! اگر می‌خواستی می‌توانستی آنان را و مرا پیش از این نیز هلاک کنی (تا بنی‌اسرائیل هلاک آنان را خود می‌دیدند. ولی اینک مرا به قتل ایشان متّهم می‌سازند). آیا ما را به سبب کاری که بی‌خردان ما کرده‌اند هلاک می‌سازی؟ (خداوندا! ما را به گناه آنان مگیر). این (درخواست نابجای رؤیت، یا وقوع زلزله، یا کار گوساله‌پرستی) جز آزمایش تو چیز دیگری نیست که به سبب آن (برابر قوانین و سنن یزدان و گسترده در پهنهٔ جهان) هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی) گمراه می‌سازی، و هر کس را بخواهی (و شایسته بدانی) هدایت می‌کنی. تو سرپرست ما هستی، پس بر ما ببخشای و به ما رحم فرمای، چرا که تو بهترین آمرزندگانی. و برای ما در این دنیا و آن دنیا (زندگی) نیکی مقرّر دار (که سروری و توفیق طاعت در این سرای، و سعادت ناشی از رضایت و عنایت تو در آن سرای است) چرا که ما (توبه نموده‌ایم و) به سوی تو بازگشت نموده‌ایم. (خدا بدو) گفت: عذاب خود را به هر کس که (گناه کند و توبه نکند و خود) بخواهم می‌رسانم، و رحمت من هم همه چیز را در بر گرفته و (در این سرای شامل کافر و مؤمن می‌گردد، امّا در آن سرای) آن را برای کسانی مقرّر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به آیات (کتابهای آسمانی و نشانه‌های گستردهٔ جهانی) ایمان بیاورند. (به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستادهٔ (خدا محمّد مصطفی) پیغمبر امّی که (خواندن و نوشتن نمی‌داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد و بند و زنجیر (احکام طاقت فرسای همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت، و خودکشی به عنوان توبه) را از (دست و پا و گردن) ایشان بدر می‌آورد (و از غُل استعمار و استثمارشان می‌رهاند). پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند، و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام است و همسان نور مایهٔ هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بیگمان آنان رستگارند.

(اعراف / ۱۵۵-۱۵۷)

در پرتو این خبر راستین از سوی خدا، و وعدهٔ پیشین به رسالت پیغمبر امّی، یزدان جهان به پیغمبر ﷺ دستور می‌دهد که سرشت رسالت را، و حقیقت دعوت خود را، و حقیقت پروردگاری را اعلان دارد که او را فرستاده است. همچنین اعلان نماید اصل اعتقاد یگانه‌ای را که همهٔ پیغمبران آن را از سوی خدا آورده‌اند:

﴿ قُلۡ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلۡكُ السَّمَاوَاتِ وَ الۡأَرۡضِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِي وَ يُمِيتُ، فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الۡأُمِّيِّ الَّذِي يُؤۡمِنُ بِاللهِ وَ كَلِمَاتِهِ، وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ﴾.

ای پیغمبر! (به مردم) بگو: من فرستادهٔ خدا به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم. خدائی که آسمانها و زمین از آن او است. جز او معبودی نیست. او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که ایمان به خدا و به سخنهایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

(اعراف / ۱۵۸)

✿

آن گاه داستان پس از این ایستادن، ادامه می‌یابد و به پیش می‌رود تا به موقعیّت پیمان گرفتن و بالای سر نگاه داشتن کوه می‌رسد. در پرتو صحنهٔ عهد و پیمان گرفتن از بنی‌اسرائیل، عهد و پیمانی که از فطرت همهٔ انسانها گرفته شده است ذکر می‌گردد:

﴿ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ؟ قٰالُوا: بَلیٰ شَهِدْنٰا! أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ: إِنّٰا كُنّٰا عَنْ هٰذٰا غٰافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا: إِنَّمٰا أَشْرَكَ آبٰاؤُنٰا مِنْ قَبْلُ وَ كُنّٰا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ، أَفَتُهْلِكُنٰا بِمٰا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؟ ﴾.

ای پیغمبر برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند و از روی قوانین و سنن منظّم و شگفت‌انگیز هستی، خدای خود را بشناسند و بالأخره با خواندن دلائل شناخت یزدان در کتاب باز و گستردهٔ جهان، انگار خداوند سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند: آری، گواهی می‌دهیم (توئی خالق باری ... ما دلائل و براهین جهان را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کرده‌ایم) تا روز قیامت نگوئید ما از این (امر خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم. یا این که نگوئید: نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان آنان بودیم (و چون چیزی در دست نداشتیم که با آن حقّ را از باطل بشناسیم، از ایشان پیروی کردیم. لذا خویشتن را بی‌گناه می‌دانیم. پروردگارا!) آیا به سبب کاری که باطلگرایان (یعنی نیاکان مشرک ما که بنیانگذاران بت‌پرستی بوده‌اند) کرده‌اند ما را (مجازات می‌کنی و در روز رستاخیز با عذاب خود) نابودمان می‌گردانی؟.

(اعراف / ۱۷۲ و ۱۷۳)

روند قرآنی بعد از آن به پیش می‌رود و به پیروهای گوناگونی می‌پردازد. در یکی از این پیروها پس از عرضهٔ مستقیم صحنهٔ پیمان سرشتی، صحنهٔ کسی را به تصویر می‌کشد که خداوند بدو آیه‌هائی عطاء فرموده است که او از زیر بار آنها به در می‌رود و آنها را نمی‌پذیرد، همچون بنی‌اسرائیل، و هر کسی که خداوند آیات خود را بهرهٔ ایشان می‌سازد و از زیر بار مشکلات و تکالیف آن سر باز می‌زنند! این هم صحنه‌ای است که ما را با شکلها و حرکتها و آهنگها و پیروی که دارد به یاد صحنه‌های سورهٔ انعام و همچنین فضای آن می‌اندازد:

﴿ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذي آتَيْنٰاهُ آيٰاتِنٰا فَانْسَلَخَ مِنْهٰا، فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطٰانُ فَكٰانَ مِنَ الْغٰاوِينَ. وَ لَوْ شِئْنٰا لَرَفَعْنٰاهُ بِهٰا، وَلٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ: إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ، أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ! ذٰلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا؛ فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. سٰاءَ مَثَلاً الْقَوْمُ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ أَنْفُسَهُمْ كٰانُوا يَظْلِمُونَ. مَنْ يَهْدِ اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدي، وَ مَنْ يُضْلِلْ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ. وَ لَقَدْ ذَرَأْنٰا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا، وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا، وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا، أُولٰئِکَ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، أُولٰئِکَ هُمُ الْغٰافِلُونَ ﴾.

(ای پیغمبر) برای آنان بخوان خبر آن کسی را که به او (علم و آگاهی از) آیات خود را دادیم (و او را از احکام کتاب آسمانی پیغمبر روزگار خود مطّلع ساختیم) امّا او از (دستور) آنها بیرون رفت (و بدانها توجّه نکرد) و شیطان بر او دست یافت و از زمرهٔ گمراهان گردید. امّا ما اگر می‌خواستیم مقام او را با این آیات بالا می‌بردیم و (دانشش را مایهٔ سعادتش می‌نمودیم. امّا اجبار برخلاف سنّت ما است و لذا او را به حال خود رها ساختیم) لیکن او به زمین آویخت (و به پستی گرائید و به سوی آسمان هدایت بالا نرفت) و از هوا و هوس خویش پیروی کرد. مَثَل او بسان مَثَل سگ است که اگر بر او بتازی، زبان از دهان بیرون می‌آورد، و اگر هم آن را به حال خود واگذاری زبان از دهان بیرون می‌آورد.

این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب می‌دارند. (چنین افرادی بر اثر آرزوپرستی و دنیاپرستی، دائماً در پی مال اندوزی روان و نالانند و از ترس زوال نعمت و هراس از مرگ بیقرار و بی‌آرامند). پس داستان را برگو بلکه بیندیشند (و از کفر و ضلال برگردند). چه بد مَثَلی دارند کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند. آنان (با این انحراف و انکار، به ما ستم نمی‌رسانند، بلکه) به خود ستم می‌کنند (چرا که خویشتن را از سعادت اخروی محروم می‌سازند). هر که را خداوند (به راه حقّ) هدایت کند، حقیقةً او راه یافته (و به سعادت دو جهان رسیده) است، و هر که را (به سبب سیطرهٔ هوا و هوسش، از این توفیق محروم و از راه حقّ) گمراه کند، زیانکار ایشانند. ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که مآل آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دلهائی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشمهائی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنانکه باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند.

(اعراف / ۱۷۵-۱۷۹)



آن گاه روند قرآنی به پیش می‌رود و از مسائل عقیده مستقیماً سخن می‌گوید. در لابلای رشتهٔ سخن، برخی از انگیزه‌های صحنه‌های جهانی بیان می‌گردد، و از عذاب و عقاب و انتقام یزدان از بزهکاران بیم داده می‌شود. دلهای مردمان نیز با پسوده‌هائی به تکان درمی‌آید، و بیدارباشهائی تارهای دلها را می‌نوازد تا بیندیشند و دربارهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و رسالت او به تفکّر پردازند:

﴿ وَ لِلّٰهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِهٰا، وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمٰائِهِ، سَيُجْزَوْنَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ. وَ مِمَّنْ خَلَقْنٰا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ. وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَعْلَمُونَ. وَ أُمْلِي لَهُمْ، إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ. أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا؟ مٰا بِصٰاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ، إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذِيرٌ مُبِينٌ. أَوَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ، وَ أَنْ عَسىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ؟ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؟ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلاٰ هٰادِيَ لَهُ، وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾.

خدا دارای زیباترین نامها است (که بر بهترین معانی و کامل‌ترین صفات دلالت می‌نماید. پس به هنگام ستایش یزدان و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان) او را بدان نامها فریاد دارید و بخوانید، و به ترک کسانی بگوئید که در نامهای خدا به تحریف دست می‌یازند (و واژه‌هائی را بکار می‌برند که از نظر لفظ یا معنی، منافی ذات یا صفات خدا است)، آنان کیفر کار خود را خواهند دید. در میان آفریدگانمان، گروهی هستند که به (سبب دوست داشتِ) حقّ (دیگران را به سوی حقّ) دعوت می‌کنند، و (در حکمها و داوریهایشان هم به سبب عشق به حقّ) به حقّ دادگری می‌کنند. کسانی که آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی) ما را تکذیب می‌دارند، کم کم گرفتار و (به عذاب خود) دچارشان می‌سازیم، از راهی و به گونه‌ای که نمی‌دانند. و به آنان مهلت می‌دهم (و در عقوبت ایشان شتاب نمی‌ورزم و افسار را برایشان شل کرده و در گمراهی رهایشان می‌سازم). بیگمان طرح و نقشهٔ من سخت استوار است (و دائماً ایشان را می‌پاید و نابودشان می‌نماید). آیا آنان (تا به حال دربارهٔ چیزی که پیغمبر ایشان را به سوی آن دعوت می‌نماید) نیندیشیده‌اند (تا آشکارا بدانند) همنشین ایشان (که از سوی خدا مبعوث شده است) دیوانه نیست، بلکه او تنها بیم دهندهٔ آشکار (و بیانگر احکام کردگار) است. (آنان

به یکتاپرستی و توحیدی که محمّد ایشان را بدان می‌خواند، ایمان نمی‌آورند). آنان به مُلک (پهناور و عظمت شگفت) آسمانها و زمین (و عجائب و غرائب آنها) و به هر آنچه که خدا آفریده است نمی‌نگرند (و آنها را وارانداز و وارسی نمی‌کنند، تا کمال قدرت صانع و وحدانیّت مالک جهان را ببینند؟) و آیا نمی‌اندیشند که چه بسا اجل آنان نزدیک شده باشد؟ (پس تا فرصت باقی است حقّ را بپذیرند و ایمان به حقّ را در خود تقویت کنند، و در پذیرش اسلام امروز و فردا نکنند. اگر آنان به این قرآن که پر است از دلیل و برهان، ایمان نیاورند) پس بالاتر از آن به چه سخنی (و دعوت دیگری) ایمان می‌آورند؟ (شاید در انتظار کتابی برتر از قرآنند؟ چه نادان مردمانند!). خدا هر که را (به سبب انتخاب راه بد و به خاطر انجام اعمال زشت و نابکاریهای همیشگی او، از کتابهای آسمانی منحرف و از راه حقّ) گمراه سازد، هیچ راهنمائی نخواهد داشت، و خداوند آنان (یعنی چنین کسی و افرادی چون او گمراه) را رها می‌سازد تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند (و به سبب اصرار بر کفر و ضلال و دشمنی مستمرّ با ایمان و کمال، راه به جائی نبرند). (اعراف / ۱۸۰-۱۸۶)

سپس یزدان سبحان پیغمبر ﷺ را فرمان می‌دهد که سرشت رسالت و حدود اختیارات پیغمبر را در آن، به مردمان بیاموزد. این امر هم به مناسبت پرسش ایشان از موعد مقرّر و زمان معیّن فرا رسیدن قیامتی است که آنان را از آن می‌ترساند:

﴿ یَسْأَلُونَکَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا؟! قُلْ: إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّی، لاٰ یُجَلِّیهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ. ثَقُلَتْ فِی ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضِ، لاٰ تَأْتِیکُمْ إِلاَّ بَغْتَةً. یَسْأَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْهَا! قُلْ: إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللهِ، وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ ٱلنَّاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ. قُلْ: لاٰ أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لاٰ ضَرّاً - إِلاَّ مٰا شٰاءَ اللهُ - وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ ٱلْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ ٱلْخَیْرِ وَ مٰا مَسَّنِیَ ٱلسُّوءُ. إِنْ أَنَا إِلاَّ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ﴾.

راجع به قیامت از تو می‌پرسند و می‌گویند: در چه زمانی (دنیا به پایان می‌رسد و) قیامت رخ می‌دهد؟ بگو: تنها پروردگارم از آن آگاه است، و کسی جز او نمی‌تواند در وقت خود آن را پدیدار سازد (و از پایان این جهان و سرآغاز آن جهان مردمان را بیاگاهاند. اطّلاع از هنگامهٔ قیامت) برای (ساکنان) آسمانها و زمین سنگین و دشوار است (و هرگز دانش ایشان بدان نمی‌رسد). قیامت ناگهانی به وقوع می‌پیوندد و بر سرتان می‌تازد. از تو می‌پرسند: انگار تو از (شروع) قیامت باخبری؟ بگو: اطّلاع از آن، خاص یزدان است، ولیکن بیشتر مردمان (این مسأله و فلسفهٔ آن را چنانکه باید) نمی‌دانند. بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شرّ، مالک و مقتدرم گرداند). اگر غیب می‌دانستم، منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسید (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرّات بی‌خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم دهنده و مژده دهندهٔ مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی‌باشم. (اعراف / ۱۸۷ و ۱۸۸)



آن گاه روند قرآنی برای ایشان به تصویر می‌کشد که چگونه نفس - نفسی که خداوند عهد و پیمانی را از او گرفته است و بیان داشتیم - منحرف می‌گردد و از راه توحیدی به کنار می‌افتد و به کژ راهه می‌رود که فطرت او معترف بدان است. روند قرآنی جهان‌بینیها و اندیشه‌های شرک آلود و معبودها و آلههٔ شرک را زشت می‌شمارد، و پیغمبرش ﷺ را در پایان این بخش به مبارزهٔ آنان و مبارزهٔ معبودهای ناتوانشان رهنمود می‌فرماید:

﴿ قُلِ: ٱدْعُوا شُرَکٰاءَکُمْ ثُمَّ کِیدُونِ فَلاٰ تُنْظِرُونِ. إِنَّ وَلِیِّیَ اللهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتٰابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی ٱلصّٰالِحِینَ. وَ ٱلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَ لاٰ

أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ. وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدىٰ لاٰ يَسْمَعُوا، وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لاٰ يُبْصِرُونَ ﴾.

بگو: این بتهائی را که شریک خدا می‌دانید فرا خوانید و سپس شما و آنها همراه یکدیگر دربارهٔ من نیرنگ و چاره‌جوئی کنید و اصلاً مرا مهلت ندهید (و اگر می‌توانید غضبم کنید و نابودم گردانید. امّا بدانید که اینها موجودات غیرمؤثّری هستند و کمترین تأثیری در وضع من و شما ندارند). بیگمان سرپرست من خدائی است که این کتاب (قرآن را بر من) نازل کرده است، و او است که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند. چیزهائی را که شما بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید نه می‌توانند شما را یاری دهند، و نه می‌توانند خویشتن را کمک کنند. و اگر از آنها رهنمود بخواهید، درخواست شما را نمی‌شنوند (چه رسد به این که شما را ارشاد و راهنمائی کنند. و به ظاهر پیکرهٔ) آنها را می‌بینند که (انگار با چشمان خود) به شما می‌نگرند، ولیکن چیزی را نمی‌بینند.

(اعراف / ۱۹۵-۱۹۸)

از اینجا تا پایان سوره، روند قرآنی رو به سوی پیغمبر خدا ﷺ می‌کند و او را مخاطب می‌سازد، همان گونه که در سر آغاز سوره او را مخاطب قرار داده بود، و بدو می‌آموزد: چگونه با مردم رفتار کند. چگونه این دعوت را پیش ببرد. چگونه در برابر رنجها و خستگیهای راه، از یزدان مدد و یاری بخواهد. چگونه خشم خود را فرو برد، در حالی که از مردمان و مکر و کیدشان رنج می‌برد و به جان می‌آید. چگونه پروردگار خود را یاد کند و پیوسته با او در رابطه باشد، همان گونه که کسانی که در جهان والا و بالا در پیشگاه خداوند سبحان هستند یزدان را یاد می‌کنند:

﴿ خُذِ الْعَفْوَ، وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ، وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ، إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ. وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لاٰ يُقْصِرُونَ. وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا: لَوْ لاٰ اجْتَبَيْتَهَا! قُلْ: إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي. هٰذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ، وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ وَ لاٰ تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ... إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ، وَ يُسَبِّحُونَهُ، وَ لَهُ يَسْجُدُونَ ﴾.

گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادان چشم‌پوشی کن. و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید (و خواست شما را از مسیر منحرف و از هدف باز دارد) به خدا پناه ببر (و خویشتن را بدو بسپار). او شنوای دانا است (و همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌داند و هر چه زودتر به فریادت می‌رسد). پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (عداوت و نیرنگ شیطان، و عقاب و ثواب یزدان) می‌افتند، و (در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن دشمنانگی اهریمن) بینا می‌گردند (و آگاه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از راه حقّ منحرف شده‌اند، و لذا شتابان به سوی حقّ برمی‌گردند). و امّا شیاطین، برادران (اهریمن صفت) خود (یعنی کافران و منافقان را وسوسه می‌کنند و) در گمراهی کمک و یاریشان می‌دهند تا بدانجا که دیگر (از گناه باز نمی‌ایستند و از هیچ جنایتی) کوتاهی نمی‌کنند. هنگامی که (در نزول وحی تأخیر می‌افتد و) آیه‌ای برای آنان نمی‌آوری، می‌گویند: چرا آن را برنمی‌گزینی و از پیش خود نمی‌سازی؟! بگو: من تنها از قرآنی پیروی می‌کنم که به من وحی می‌شود. این قرآن بینش و هدایت و رحمت پروردگارتان است برای کسانی که مؤمن باشند (چرا که ایشان برابر قوانین آن عمل می‌کنند). هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید.

پروردگارت را در دل خود، با فروتنی (در برابر خدا) و هراس (از او) و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن، و از زمرهٔ غافلان مباش. بیگمان کسانی که مقرّبان (درگاه) پروردگار تو هستند، خویشتن را بزرگتر از آن نمی‌دانند که به پرستش خدا بپردازند، و بلکه به تسبیح و تقدیس او مشغولند و در برابر او کرنش و سجده می‌برند. (اعراف / ۱۹۹-۲۰۶)

شاید این چکیده، و این گلچین‌های فراوان سوره، سیماهای ویژهٔ این سوره را به تصویر بکشند، و این سوره را از سورهٔ همتای خود، یعنی انعام در این سیماها و در شیوه و برنامهٔ عرضه داشتن، جدا و ممتاز کند. هر چند هم هر دو موضوع واحدی را بیان می‌دارند که موضوع عقیده است ... ما هر نوع تعبیر و تفسیر آیات را و شرح و تفصیل هرگونه موضوعی را که این سوره برداشت آن را داشته باشد، به تأخیر افکنده‌ایم و به رویاروئی مفصّل حواله داشته‌ایم... پس با استمداد از یزدان سبحان و در پرتو عنایت ایزد منّان به پیش می‌رویم و با حرکت برکت را می‌جوئیم...

سُورَةُ الأَعْرَاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓصٓ ﴿١﴾ كِتَٰبٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ
لِتُنذِرَ بِهِۦ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ ٱتَّبِعُوا۟ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكُم
مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾
وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَٰهَا فَجَآءَهَا بَأْسُنَا بَيَٰتًا أَوْ هُمْ قَآئِلُونَ
﴿٤﴾ فَمَا كَانَ دَعْوَىٰهُمْ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَآ إِلَّآ أَن قَالُوٓا۟ إِنَّا كُنَّا
ظَٰلِمِينَ ﴿٥﴾ فَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْـَٔلَنَّ
ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ ﴿٧﴾
وَٱلْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ
ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٨﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟
أَنفُسَهُم بِمَا كَانُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

﴿ المص ﴾.

الف... لام... میم... صاد.

این سرآغاز فراهم آمده است از حروف مقطّعه ... دربارهٔ حروف مقطّعهٔ همسان اینها در سرآغاز سورهٔ بقره و سورهٔ آل‌عمران سخن گفتیم، و این نظریّه را پذیرفتیم که می‌گوید: حروف مقطّعه اشاره دارد به این که چنین قرآنی ساخته شده است از نوع همین حروف عربی‌ای که مردمان آنها را به کار می‌برند، امّا نمی‌توانند از آنها سخنی همچون این قرآن را بسازند. این امر به تنهائی دلیل و برهانی است بر این که این قرآن دستینه و ساختار انسان نیست. مردمان که حروف و واژه‌هائی را در دسترس داشته‌اند که قرآن از آنها ساخته و پرداخته شده است، ولی نتوانسته‌اند از این حروف و واژه‌ها قرآنی همچون این قرآن را فراهم کنند و تهیّه ببینند. پس به ناچار باید راز دیگری در فراسوی این حروف و کلمات باشد، رازی والاتر از نماد آنها... این دیدگاهی است که آن را ترجیح می‌دهیم، نه این که قاطعانه بر آن تکیه ورزیم، و بر آن عزم را جزم کنیم ... یزدان به مراد و مقصود خویش از هر کسی داناتر و آگاه‌تر است.

در پرتو چنین سخنی درست است که بگوئیم: «المص» مبتدا است و خبر آن: ﴿ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ ﴾ است... بدین معنی: این حروف مقطّعه و چیزی که از آنها ساخته و پرداخته شده است، واقعاً کتاب است... همچنین درست است گفته شود: «المص» اشاره به بیدار باش و هوشیار باش دارد. این نیز معنائی است که آن را ترجیح داده‌ایم. و ﴿ كِتَابٌ ﴾ خبر مبتدای محذوفی است و تقدیر آن چنین است: هُوَ كِتَابٌ ... یا: هٰذا كِتَابٌ ... این کتاب است.

﴿ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، لِتُنْذِرَ بِهِ، وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیهٔ آن هیچ گونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیهٔ بار

سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهائی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی.

کتابی است که برای بیم دادن و پند دادن بر تو نازل شده است ... کتابی است که برای آشکارا حقّ را بر ملا کردن و حقّ را فریاد داشتن آمده است، حقّی در آن است. کتابی است که برای این آمده است که مردمان را با آن با چیزی مخاطب قرار دهند و رو در رو کنند که نمی‌پسندند و دوست نمی‌دارند. با آن به جنگ و نبرد با عقیده‌ها و تقلیدها و رسمها و رابطه‌ها و پیوندها بروند و رویاروی بایستند. با آن رهسپار رزم و مبارزهٔ با رژیمها و سیستمها و اوضاع و احوال و جامعه‌ها شوند. بر سر راه این کتاب تنگناها و فرازها و نشیبها فراوان است. در کار بیم دادن با این کتاب، رنجها و دشواریها است... این چنین پیشامدها و سختیها و ناگواریها و دردسرها را - همان گونه که در معرّفی سوره گفتیم - کسی درک و فهم نمی‌کند مگر شخصی که این کتاب را به دست می‌گیرد و عملاً در راه تبلیغ آن به مردمان گام برمی‌دارد و در این خطّ سیر به پیش می‌رود، و آشکارا و بی‌پرده آیات قرآن را بیان می‌نماید و می‌خواهد دگرگونی کامل و شاملی را در بنیادهای زندگی انسانها و در زیر بناها و روبناها و در اصول و فروع حیات آنان به وجود آورد، و همان کاری را می‌خواهد به انجام برساند که بردارنده و برگیرندهٔ نخستین این کتاب، یعنی پیغمبر ﷺ دست بدان یازید، و برای اوّلین بار جاهلیّت سرکش و ستمکار را در جزیرةالعرب و در سراسر کرهٔ زمین مخاطب قرار داد، و با این کتاب مبارک به مبارزهٔ جاهلیّت آنها و همه جا پرداخت.

در این جایگاه قرار گرفتن و در این مسیر گام برداشتن، محدود به جزیرةالعرب آن روزی، و محدود به سرزمینهای دور و بر آن نبوده است و بس ... اسلام یک حادثهٔ تاریخی که یک بار روی داده باشد و تاریخ گذشته باشد و آن را پشت سر خود رها کرده باشد، نبوده و نیست... اسلام پیوسته در طول زمان تا روز رستاخیز با انسانها روبرو می‌گردد، و ایشان را مخاطب قرار می‌دهد. درست بدان گونه که نخستین بار با انسانها روبرو گردید و ایشان را مخاطب قرار داد. با انسانها رویاروی می‌شود و به نبردشان می‌رود هر زمان که آنان منحرف گردند و به کژ راهه روند و به سوی چیزی برگردند که جاهلیّت نخستین بدان دچار و در آن غوطه‌ور بود... انسانها گاه‌گاهی سرنگون و بدشگون می‌شوند و به جاهلیّت خود برمی‌گردند. «واپسگرائی» زشت و پست این است. در اینجا است که اسلام بار دیگر قدم پیش می‌نهد تا نقش خود را در دستگیری انسانها و همچنین بیرون کشیدن آنان از این «واپسگرائی» بازی کند، و دست ایشان را در راه پیشرفت و تمدّن بگیرد و رهنمودشان گرداند. قطعاً بردارنده و برگیرندهٔ پرچم دعوت به اسلام، و بیم دهندهٔ با این کتاب، در معرض همان مشکلات و اشکالاتی قرار می‌گیرد و گرفتار همان رنجها و دردسرهائی می‌گردد که دعوت کنندهٔ نخستین، پیغمبر ﷺ در معرض آنها قرار گرفت و بدان دشواریها و ناگواریها تن در داد، در آن ایّام که با انسانها با چیزی رویاروی گردید و ایشان را به سوی چیزی فرا خواند که مخالف با پستی و خواری لجنزار جاهلیّتی بود که بدان فرو افتاده بودند. به تاریکی سرکش جاهلیّت دچار آمده بودند و در تاریک خانهٔ آن پنهان و نهان و منگ و بنگ گشته بودند، تاریکی جهان‌بینیها، تاریکی شهوتها و هواها و هوسها، تاریکی طغیان و سرکشی و مذلّت و خواری، و تاریکی بندگی هواها و هوسهای شخصی، و همچنین بندگی آرزوها و خواستهای بندگان... کسی که در راه نجات انسانها از لجنزار جاهلیّت حرکت می‌کند و به تلاش می‌ایستد، و خویشتن را در معرض این گونه

خطرات و مشکلات می‌اندازد، و تنگناها و فراز و نشیبها را پشت سر می‌گذارد، مزهٔ این رهنمود را می‌چشد که یزدان پیغمبرش ﷺ را بدان رهنمون می‌شود:

﴿كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، لِتُنْذِرَ بِهِ، وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیهٔ آن هیچ گونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیهٔ بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهائی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی.

و از سرشت واقعیّت موجود، متوجّه می‌شود چه کسانی مؤمنانی هستند که پند و اندرز برای ایشان است، و چه کسانی غیرمؤمنانی هستند که بیم دادن برای ایشان است. این قرآن برای این چنین کسی کتاب زنده‌ای می‌گردد که انگار همین لحظه نازل می‌شود تا با واقعیّتی رویاروی گردد که او با این قرآن جهاد بزرگی را با آن می‌آغازد و به پیکارش می‌پردازد. امروزه که او جهاد و پیکار را شروع می‌نماید، در جایگاه پهنهٔ کارزاری قرار گرفته است و با مردمانی روبرو شده است که محمّد رسول الله ﷺ بدان هنگام که این قرآن نازل می‌گردید در این چنین موقعیّتی قرار داشت و با این چنین مردمانی رویاروی می‌شد و از سوی پروردگارش مأمور می‌گردید که مردمان را با قرآن بیم و اندرز دهد، و در زوایای دل و در پهنهٔ سینه‌اش هیچ گونه دلهره و تنگی نباشد و خویشتن را رنج ندهد، بدان هنگام که با جاهلیّت رو در رو می‌ایستد و می‌رزمد، و می‌خواهد جاهلیّت را از ژرفاهای درونها بر کند و از ریشه بخشکاند و آن را کاملاً دگرگون گرداند.

زمان چرخیده است و دیگر باره همچون روزی شده است که این دین در آن برای مردمان آمده است، و انسانها به جاهلیّت کامل و شامل و در بر گیرندهٔ اصول و فروع و درونها و بیرونها و آشکار و نهان و زیربناها و روبناها فرو افتاده‌اند.

انسانها پیش از هر چیز در جهان‌بینیها و اندیشه‌های اعتقادی واپس گرائیده‌اند و به عقب برگشته‌اند، حتّی کسانی هم که پدران و نیاکان ایشان از زمرهٔ مؤمنان بدین آئین، و مطیعان فرمان یزدان و مخلصان آئین خداوند سبحان بوده‌اند، و خالصانه ایزد متعال را پرستش کرده‌اند. چه صورت عقیده در جهان‌بینی و اندیشهٔ ایشان، و برداشت آنان از عقیده در ژرفاهای درونشان، مسخ و دگرگون شده است و عقیده را دگرگونه می‌بینند و دگرگونه می‌دانند.

این آئین آمده است تا چهرهٔ جهان را تغییر دهد، و جهان دیگری را بر پای دارد که در آن سلطه و قدرت خداوند یگانه را استوار و پابرجای گرداند و بس، و سلطه و قدرت طاغوتها را باطل نماید. جهانی را بر پای دارد که در آن تنها خداوند یکتا پرستش گردد، «پرستش» فراگیری.[1] دیگر کسی از بندگان با یزدان پرستیده نشود. جهانی است که مردمان از پرستش بندگان - هر که و هر چه باشد - بیرون آورده می‌شوند، و به پرستش یزدان یگانهٔ جهان رسانده می‌شوند. جهانی است که در آن «انسان» آزاد بزرگوار پاک، متولّد می‌گردد... آزاد از هوا و هوسش، و رها از پرستش کردن و بندگی نمودن جز یزدان.

این دین آمده است تا بنیاد: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ) را استوار و پابرجای دارد، چیزی که در طول تاریخ هر پیغمبری آن را برای قوم خود به ارمغان آورده است - همان گونه که این سوره و سایر سوره‌های دیگر قرآن مجید بیان می‌دارند - گواهی لا اله الاّ الله، مدلول و

۱- مراجعه شود به کتاب: «المصطلحات الأربعة فی القرآن» فصل «العبادة»، تألیف مسلمان بزرگوار جناب آقای ابوالأعلی مودودی، امیر الجماعة الإسلامية.

مفهومی نخواهد داشت، مگر این که حاکمیّت بالا و فرمانروائی والا در زندگی مردمان از آنِ یزدان جهان باشد و بس، بدان سان که حاکمیّت بالا و فرمانروائی والا در نظام هستی از آن یزدانِ جهان است. خدا است که در گسترهٔ جهان، و در هستی مردمان با قضا و قدر خود فرماندهی می‌کند، و در زندگی بندگان با برنامه و شریعت خود فرمانروائی می‌نماید... بنابراین قاعده و قانون، مسلمان معتقد نمی‌گردد به این که یزدان در آفرینش جهان و اداره و چرخاندن امور آن دارای انباز است. مسلمان مراسم عبادت را جز برای ایزد متعال انجام نمی‌دهد و پرستش را خاص او می‌داند، و قوانین و مقرّرات را، و معیارها و مقیاسها را، و باورداشتها و جهان‌بینیها را، جز از یزدان دریافت نمی‌دارد، و به هیچ کسی از طاغوتهای آدمیزاد اجازه نمی‌دهد که ادّعای حقّ حاکمیّت با خدا در چیزی از این امور کند.

این قاعدهٔ این آئین از لحاظ عقیده و اعتقاد است... امروزه انسانها کجا و این عقیده و اعتقاد کجا است؟ انسانها در کجای این عقیده و اعتقاد قرار دارند؟

مردمان به گروهها و دسته‌ها تقسیم می‌شوند که همه و همه جاهلیّت هستند:

گروه و دسته‌ای بی‌دین و خدانشناس هستند. اصلاً به وجود خدا معتقد نیستند. آنان ملحد و بی‌باور هستند... کار و بار اینان عیان است و نیازی به بیان ندارد.

گروه و دسته‌ای بت‌پرست هستند. به وجود خدا معتقدند، ولی گذشته از یزدان جهان معتقد به وجود خدایان و خداگونگان بسیارند، همان گونه که در هند، و در وسطهای آفریقا، و در گوشه و کنار پراکندهٔ جهان، وضع این چنین است. گروه و دسته‌ای هم «اهل کتاب»، یعنی یهودی یا مسیحی هستند. اینان نیز از قدیم شرک ورزیده‌اند، چرا که به خدا فرزند منسوب کرده‌اند. همچنین آنان غیر از خدا، پیشوایان دینی و دیرنشینان و راهبان خود را نیز ارباب و خداوندگاران خویش بشمار آورده‌اند. زیرا از پیشوایان دینی و دیرنشینان و راهبان خود ادّعای حقّ حاکمیّت را پذیرفته‌اند و قوانین ایشان را گردن نهاده‌اند، هر چند هم اصلاً برای آنان نماز نخوانده‌اند و در برابرشان سجده نبرده‌اند و کرنش ننموده‌اند... گذشته از اینها، آنان امروزه حاکمیّت یزدان را بطور کلّی از صحنهٔ حیات خود به دور داشته‌اند، و برای خود از پیش خود نظامها و سیستمهائی بر پا و بر جا می‌دارند که آنها را «سرمایه‌داری» و «کمونیستی» و چیزهائی از این قبیل می‌نامند. همچنین اوضاع و احوالی برای فرمانروائی به وجود می‌آورند و آنها را «دموکراسی» و «دیکتاتوری» و چیزهائی از این قبیل می‌نامند. بدین وسیله از اصل و اساس آئین یزدان به در می‌روند، و از جاهلیّت یونانیان و رومیان و جز آنان، در ساختن نظامها و سیستمها و اوضاع و احوال زندگی از پیش خود، پیروی می‌کنند.

گروه و دسته‌ای نیز خود را «مسلمان» می‌نامند! این گروه و دسته از برنامه‌ها و خطّ سیرهای این چنین اهل کتابی پیروی و متابعت می‌کنند، و درست پا به پای ایشان به پیش می‌روند! از آئین یزدان بیرون رفته‌اند و به آئین بندگان گرائیده‌اند! چه دین یزدان عبارت است از برنامه و شریعت و قانون و نظم و نظامی که خدا برای زندگی تهیّه می‌بیند. و دین بندگان عبارت است از برنامه و شریعت و قانون و نظم و نظامی که مردمان برای خود تهیّه می‌بینند و فراهم می‌کنند.

واقعاً زمان چرخیده است و به عقب برگشته است! درست به همان شیوه و گونه‌ای درآمده است که این آئین در آن برای مردمان به ارمغان آمده بود. و انسانها جملگی به سوی جاهلیّت واپس گرائیده‌اند... همهٔ گروهها و دسته‌ها اصلاً از آئین یزدان پیروی و متابعت نمی‌کنند... این قرآن نیز به سوی انسانها برگشته است و دیگر باره ایشان را مخاطب قرار داده است، بدان شکل که برای نخستین بار انسانها را مخاطب قرار داده بود. از انسانها همان چیزی را می‌خواهد که نخستین‌بار از ایشان خواسته بود. از آنان می‌خواهد که از لحاظ عقیده و جهان‌بینی، اسلام را گردن نهند و بدان داخل شوند. پس از آن از نظر سیستم و نظام و واقعیّت

زندگی، از اسلام پیروی کنند و بدان وارد شوند... بردارنده و برگیرندهٔ این کتاب نیز با همان دشواریهائی روبرو می‌شود و در همان تنگناهائی گیر می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنها روبرو می‌گردید و در آنها گیر می‌کرد، در آن هنگام که انسانهای غرق شده در لجنزار جاهلیّت را مخاطب قرار می‌داد، آنانی که در لجنزار گندیده و بدبو آرمیده بودند، و در بیابان برهوت جاهلیّت سرگشته و آواره بودند، و خویشتن را تسلیم فریب و وسوسهٔ اهریمن در این بیابان برهوت کرده بودند... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست پیش از هر چیز عقیده و جهان‌بینی را در ژرفاهای دلها و خردهای مردمان بر پایهٔ: اشهد أن لا اله الا الله استوار و پا بر جا دارد، و جامعهٔ واقعی دیگری را در زمین پدیدار گرداند که در آن تنها یزدان یگانهٔ جهان پرستیده شود، و کسی یا چیزی جز او پرستش نگردد. تولّد تازه‌ای به انسانها ارمغان دارد که در آن انسان از پرستش بندگان، و از پرستش هوا و هوس خود آزاد و رها گردد.

اسلام یک رخداد تاریخی گذرا نیست که یک بار روی داده باشد و تاریخ گذشته باشد و آن را پشت سر خود بر جای نهاده باشد... امروز نیز اسلام فریاد زده می‌شود که همان نقشی را بازی کند که در چنین شرائط و ظروف و اوضاع و احوال و نظامها و سیستمها و جهان‌بینیها و عقیده‌ها و معیارها و مقیاسها و آداب و رسومی که برای نخستین بار با آنها روبرو گردید، بازی کرده بود.

جاهلیّت، یک حالت و وضع است، و یک دورهٔ زمانی تاریخی نیست... امروزه جاهلیّت ریشه دوانیده است و تارهای خود را در همهٔ جوانب و نواحی زمین گسترانیده است، و به میان همهٔ معتقدات و مذاهب و نظامها و سیستمها و اوضاع و احوال خزیده است...

جاهلیّت پیش از هر چیز بر پایهٔ: «حاکمیّت بندگان بر بندگان»، و ترک حاکمیّت مطلقهٔ یزدان بر بندگان، استوار و پایدار است... جاهلیّت استوار می‌گردد بر این اساس که «خواست انسان» در هر شکلی از اشکال گوناگونش، خداوندگار فرمانروا باشد! و نپذیرند که «شریعت یزدان» قانونی باشد که فرمانروائی کند... گذشته از اینها، جاهلیّت سیماها و شکلها، پرچمها و نشانه‌ها، نامها و وصفها، و دسته‌ها و گروه‌ها و راه‌ها و روشهای آن مختلف و جوراجور است. امّا همهٔ آنها بدین قاعده‌ای برمی‌گردند که سرشت آنها و حقیقت آنها را جدا و متمایز می‌سازد.

برابر این میزان و مقیاس بنیادین، روشن می‌گردد که امروزه جاهلیّت روی زمین را فرا گرفته است، و جاهلیّت امروزه بر کرهٔ زمین حکومت می‌کند. در این روزگار اسلام از صحنهٔ زندگانی مردمان بر کنار مانده است و در گسترهٔ «هستی» ایشان تنها نامی از آن مانده است و بس! بر دعوت کنندگان مردمان به سوی اسلام لازم است درست همان هدفی را در مدّ نظر بگیرند و همان راهی را طی کنند که فرستادهٔ خدا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در مدّ نظر گرفت و طی نمود، و با همان چیزهائی مواجه و رویاروی شوند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مواجه و رویاروی می‌گردید. دعوت کنندگان به سوی آئین یزدان در این فرمودهٔ خداوند بزرگوار فریاد زده می‌شوند که اقتداء نمایند و پیروی کنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و پابه‌پای او روند:

﴿كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، لِتُنْذِرَ بِهِ، وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیهٔ آن هیچ گونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیهٔ بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهائی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی.

برای تأکید این حقیقت و روشنی آن، اندکی بیشتر به

شرح و بسط می‌پردازیم و گامی چند جلوتر می‌گذاریم: جامعه‌های بشریّت امروزی همگی جامعه‌های جاهلی هستند و لذا جامعه‌های «عقب افتاده» یا «واپسگرا» بشمار می‌آیند! واپسگرا بدین معنی که این چنین جامعه‌هائی به جاهلیّت «برگشته‌اند» و عقب‌گرد نموده‌اند، پس از این که اسلام دست بشریّت را گرفته است و آنان را از جاهلیّت بیرون آورده است و رستگار نموده است. امروزه اسلام فریاد زده می‌شود و برای نجات بشریّت از عقب ماندگی و واپسگرائی جاهلیّت دعوت می‌گردد، و از اسلام خواسته می‌شود بشریّت را در راه پیشرفت و «تمدّن» با معیارها و مقیاسها و ارزشهای یزدانی خود رهبری و رهنمود کند.

زمانی که حاکمیّت اعلی و فرماندهی والا در جامعه‌ای از آنِ یزدان یکتا باشد - البتّه این حاکمیّت و فرماندهی باید در ریاست شریعت ربّانی مجسّم و جلوه‌گر باشد - این گونه حاکمیّت و فرماندهی، یگانه شکل و صورتی است که در آن انسان از بندگی هواها و هوسهای بشری، و از بندگی بندگان، به گونهٔ حقیقی و کامل، آزاد و رها می‌گردد. هیچ گونه بزرگواری و آزادی در جامعه‌ای وجود ندارد که برخی از آنان ارباب و خداوندگار باشند و از پیش خود قوانین و مقرّرات وضع کنند و حقّ حاکمیّت اعلی و فرماندهی والا را به دست گیرند، و برخی از آنان هم بنده باشند و از این اربابان و خداوندگاران اطاعت کنند و در برابرشان کرنش برند! قانونگذاری هم تنها محدود به احکام قانونی نیست. چه معیارها و مقیاسها و ارزشها و اخلاق و آداب و رسوم و غیره همه و همه در دائرهٔ قانونگذاری هستند و افراد و اشخاص دانسته یا ندانسته در برابر فشار و قدرت آن خضوع و خشوع می‌کنند!... جامعه‌ای هم که این چنین باشد، جامعهٔ واپسگرای عقب مانده بشمار است ... یا به اصطلاح اسلامی: «جامعهٔ جاهلی مشرکی» است!

زمانی هم پیوند گردهمآئی و مایهٔ همایش در جامعه‌ای عقیده و جهان‌بینی و اندیشه و برنامهٔ زندگی باشد، و همهٔ اینها از جانب یزدان صادر و تعیین گردد، نه از جانب هوا و هوس فردی، و نه از جانب عبدی، این چنین جامعه‌ای، جامعهٔ متمدّن و مترقّی است. یا به اصطلاح اسلامی: «جامعهٔ یزدانی مسلمانی» است... زیرا گردهمآئی و همایشی این چنین، بدین هنگام بیانگر والاترین چیزی است که در «انسان» از ویژگیهای روحی و فکری است. امّا هنگامی که پیوند گردهمآئی و مایهٔ همایش، نژاد و رنگ و ملّیّت و سرزمین و چیزهائی از این قبیل باشد، این چنین جامعه‌ای، جامعهٔ واپسگرای عقب‌مانده بشمار می‌آید، یا به اصطلاح اسلامی: جامعهٔ جاهلی مشرکی است. چرا که نژاد و رنگ و ملّیّت و سرزمین و چیزهائی از این قبیل، بیانگر حقیقت والای موجود در «انسان» نیست. آخر انسان جدای از نژاد و رنگ و ملّیّت و سرزمین و این گونه چیزها، انسان می‌ماند؛ امّا انسان جدای از روح و فکر، انسان نمی‌ماند!

گذشته از این، انسان می‌تواند با ارادهٔ انسانیّت آزاد - که این والاترین چیزی است که یزدان او را بدان گرامی داشته است - عقیده و جهان‌بینی و اندیشه و برنامهٔ زندگی خود را از گمراهی و سرگردانی به هدایت و راهیابی، به وسیلهٔ درک و فهم و دلیل و حجّت و رهنمون و رهنمود تغییر دهد و تبدیل کند. ولی انسان هرگز نمی‌تواند نژاد و رنگ و ملّیّت خود را تغییر دهد و به چیز دیگری تبدیل کند. انسان نمی‌تواند پیشاپیش زادگاه خود را نه در میان نژاد و نه در میان رنگی تعیین کند، همان گونه که پیشاپیش نمی‌تواند زادگاه خود را در میان ملّتی یا در سرزمینی تعیین کند... لذا جامعه‌ای که مردمان در آن پیرامون چیزی گرد می‌آیند که آن چیز متعلّق به ارادهٔ آزاد ایشان است، بدون شکّ بالاتر و والاتر و مترقّی‌تر و پابرجاتر و استوارتر از جامعه‌ای است که مردمان در آن پیرامون چیزهائی گرد می‌آیند که بیرون از خواست و فراتر از ارادهٔ ایشان است و آنان در آنها نقشی و توانی ندارند.

هنگامی که «انسانیّت انسان» ارزش والای جامعه‌ای

می‌گردد، و «ویژگیهای انسانیّت» در آن جامعه، مورد تکریم و تعظیم و رعایت و حفاظت، قرار می‌گیرد، این چنین جامعه‌ای متمدّن و مترقّی و پیشرفته است. یا به اصطلاح اسلامی: یزدانی مسلمان است... امّا زمانی که «ماده» به هر شکلی از اشکال، ارزش والا و معیار بالا باشد، چه به شکل «نظریّه» باشد، همان گونه که در مارکسیسم بدین گونه است، و چه به شکل «تولیدات مادی» باشد، همان گونه که در آمریکا و اروپا و سائر جامعه‌هائی است که تولیدات مادی را معیار بالا و ارزش والا می‌دانند، و در راه به دست آوردن مواد، همهٔ معیارها و ارزشها و ویژگیهای انسانیّت - و در پیشاپیش همهٔ این چیزها معیارها و ارزشهای اخلاقی - هدر و پایمال می‌شود، این چنین جامعه‌ای، جامعهٔ واپسگرای عقب مانده بشمار می‌آید. یا به اصطلاح اسلامی: جامعهٔ جاهلی مشرکی است.

جامعهٔ یزدان مسلمان، ماده را تحقیر نمی‌کند و ناچیز نمی‌شمارد، نه در شکل «نظریّه»، بدین معنی: ماده است که پیکرهٔ هستی جهان را می‌سازد که ما در آن زیست می‌کنیم، و نه در شکل «تولیدات مادی» و بهره‌مندی از آن... چه تولیدات مواد از ارکان و اصول خلیفه‌گری انسان در زمین برابر عهد و پیمان یزدان و شرط و شروط او، و بهره‌مندی و لذّت بردن از چیزهای پاکیزهٔ آن، حلال است و اسلام همگان را برای استفادهٔ از آن دعوت می‌کند - همان گونه که در روند این سوره خواهیم دید - امّا اسلام آن را معیار بالا و ارزش والائی نمی‌شمارد و نمی‌داند که ویژگیهای «انسان» در راه آن هدر و ضایع شود و برای به دست آوردن آن ارکان و اصول انسان دستخوش تزلزل و ویرانی گردد، بدان گونه که جامعه‌های جاهلی خدانشناس یا مشرک، آن را چنین می‌دانند و برای بدست آوردن آن چنین می‌کنند.

زمانی که معیارها و ارزشهای «انسانیّت» و اخلاق «انسانیّت» در جامعه‌ای حکمفرما باشد - همان گونه که برابر میزان و مقیاس یزدان باید این چنین باشد - این چنین جامعه‌ای متمدّن و مترقّی است. یا به اصطلاح اسلامی: یزدانی مسلمان است... معیارها و ارزشهای «انسانیّت» و اخلاق «انسانیّت» مسألهٔ پیچیده و دشواری یا مسأله شل و ول و آبکی نیست. همچنین معیارها و ارزشها و اخلاق تغییرپذیر و دگرگون شونده‌ای نیست که بر حال و وضعی پایدار و استوار نماند، همان گونه که کسانی بر این گمانند که می‌خواهند هرج و مرج و نابسامانی را در معیارها و مقیاسها و میزانها پدیدار سازند. تا بدانجا که اصل ثابت و استواری نماند که در سنجش و ارزش و ارجگذاری و بهاء دادن بدان مراجعه کرد... تنها معیارها و ارزشها و اخلاق است که در انسان «ویژگیهای انسان» را رشد می‌دهد، ویژگیهائی که در انسان موجود است و در حیوان موجود نیست. و در انسان این ناحیه را به گونه‌ای نیرومند و چیره می‌گرداند که انسان را جدای و متمایز از سائر موجودات می‌نماید و از او انسانی را می‌سازد. امّا این معیارها و ارزشها و اخلاق نیستند که در انسان جوانب و نواحی مشترک میان انسان و حیوان را رشد می‌دهند... هنگامی که مسأله بدین نحو مطرح گردد، خطّ روشن برجسته‌ای نمودار می‌شود که مرز حقّ و باطل را مشخّص می‌گرداند و سفت و سخت ادامه می‌یابد و ثابت و قاطع بر جای و پایدار می‌ماند، و نظریهٔ سست تغییرات تدریجی «پیروان تکامل» را به رسمیّت نمی‌شناسد، نظریهٔ سست و بی‌بنیادی که پیروان تکامل در راه پذیرش آن پیوسته به تلاش و کوشش می‌ایستند... در این صورت، نه اخلاق کشاورزی و نه اخلاق صنعتی، و نه اخلاق سرمایه‌داری و نه اخلاق کمونیستی، و نه اخلاق زحمتکشان و کارگران و نه اخلاق برژوازی، مطرح است. اصلاً اخلاقی که ساخته و پرداختهٔ محیط و ناشی از سطح زندگی باشد، به رسمیّت شناخته نمی‌شود. بدین معنی که این عوامل مستقلّ و خودکار به ساختن معیارها و ارزشها و اخلاق بپردازند و آنها را عرف و عادت مردم گردانند. و این چنین رفتارها و اخلاقی در

پیدایش و ماندگاری قطعی و حتمی باشند، چنین چیزی ناپذیرفتنی و نامقبول است... بلکه هر چه هست تنها «ارزشها و اخلاق انسانی» است و بس. مسلمانان آنها را می‌پذیرند و بدانها خوی می‌گیرند و در جامعهٔ متمدّن بر آنها می‌روند و ماندگار می‌شوند. و «ارزشها و اخلاق حیوانی» در میان است - اگر این تعبیر درست باشد - و مردمان در جامعهٔ عقب مانده بدانها خوی می‌گیرند و آنها را مراعات می‌کنند... به اصطلاح اسلامی: یا ارزشها و اخلاق یزدان اسلامی در میان است، و یا ارزشها و اخلاق واپسگرای جاهلی و بس!

جامعه‌هائی که ارزشها و خویها و کششهای حیوانی برآنها فرمانروائی می‌کند، امکان ندارد جامعه‌های متمدّنی باشند، هر اندازه هم در پیشرفت صنعتی و اقتصادی و علمی جلو و پیشتاز باشند. این مقیاس و معیار، در سنجش اندازهٔ پیشرفت خود انسان نیز صادق است و اشتباه نیست.

در جامعه‌های جاهلی نوین، مفهوم اخلاقی بیرون کشیده شده است. به گونه‌ای که اخلاق هیچ گونه نقشی در جدائی انسان از حیوان ندارد. در چنین جامعه‌هائی، روابط جنسی نامشروع - حتّی روابط جنسی لواط - اخلاق زشت و پلشتی بشمار نمی‌آید!... مفهوم «اخلاقی» محدود به معاملات شخصی و اقتصادی و سیاسی است، آن هم تقریباً در حدود مصلحت نظام و دولت!... نویسندگان، روزنامه‌نگاران، داستان نویسان، و همهٔ دستگاه‌ها و ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون و مؤسسه‌های ارتباط جمعی در این گونه جامعه‌های جاهلی، آشکارا به دختران و زنان و پسران و جوانان می‌گویند: ارتباطهای جنسی آزاد، اخلاق زشت و پلشتی نیست!

این چنین جامعه‌هائی، از دیدگاه «انسانیّت» و همچنین با توجّه به خط و نشان پیشرفت انسانی، جامعه‌های عقب افتادهٔ بی‌تمدّنی بشمار می‌آیند... همچنین این جامعه‌ها غیراسلامی نیز هستند. زیرا خط و نشان اسلام، خط و نشان آزادی انسان از بند شهوات، و رشد ویژگیهای انسانی، و چیره شدن این ویژگیها بر کششهای حیوانی است.

بیش از این نمی‌توانیم در شناسائی جامعه‌های بشری کنونی، و غرق شدن آنها در منجلاب جاهلیّت، از عقیده گرفته تا اخلاق، و از جهان‌بینی گرفته تا اوضاع و احوال سیاسی، به پیش رویم... گمان می‌کنیم این اشاره‌های کوتاه و مختصر و نگاه‌های گذرا، برای بیان نشانه‌ها و سیماهای جاهلیّت در جامعه‌های بشری کنونی بسنده باشد، و بتواند حقیقتی را به تصویر کشد که امروزه دعوت اسلامی و دعوت کنندگان به سوی دین یزدان، در صدد رسیدن بدان و پیاده کردن آن هستند... حقیقتی که هست دعوت انسانها از نو به پذیرش اسلام است. دوباره آنان را به پذیرش اسلام از لحاظ عقیده و اخلاق و نظام فراخواند... این همان تلاشی است که پیغمبر ﷺ می‌ورزید. این همان نقطه‌ای است که پیغمبر ﷺ نخستین بار دعوت خود را از آن آغازید. این همان موقعیّت و جایگاهی است که پیغمبر ﷺ این کتابی را که بر او نازل شده بود بدان موقعیّت برد و در آن جایگاه جای داد. خداوند سبحان او را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

﴿كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ، فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، لِتُنْذِرَ بِهِ، وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیهٔ آن هیچ گونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیهٔ بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهائی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی.



در آن ایّام که خداوند سبحان این تکلیف را متوجّه

پیغمبرش فرمود، قوم او را نیز با این قرآن مخاطب قرار داد - هر قومی را نیز با این قرآن مخاطب قرار می‌دهد که اسلام با آنان روبرو می‌شود تا ایشان را از جاهلیّت بیرون بیاورد - و بدانان دستور داد که از چیزی پیروی و متابعت کنند که در این کتاب است، و از پیروی ارباب و اولیائی جز خدا نهی فرمود و ایشان را بر حذر داشت. آخر در اصل، مسأله، مسألهٔ «پیروی» است. انسانها در زندگی خود از چه کسی باید پیروی کنند؟ از فرمان یزدان پیروی می‌کنند و مسلمان بشمار می‌آیند. یا از فرمان غیر یزدان پیروی می‌کنند و مشرک محسوب می‌شوند. این دو موقعیّت و جایگاه مختلفی است که با یکدیگر گرد نمی‌آیند:

﴿ إِتَّبِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ، وَ لاٰ تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ. قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ ﴾.

از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی مکنید (و فرمان مپذیرید). کمتر متوجّه (اوامر و نواهی خدا) هستید (و کمتر پند می‌گیرید).

این مسألهٔ اساسی دین است... یا پیروی از چیزی می‌گردد که خدا نازل فرموده است، و اسلام، یعنی تسلیم یزدان شدن است، و اعتراف به خداوندگاری و ربوبیّت ایزد متعال بشمار است، و انحصار پروردگار به حاکمیّتی است که بدان امر می‌گردد و باید اطاعت شود، و امر و نهی چنین حاکمیّتی را گردن نهاد، نه حاکمیّت کسی جز او را... و یا این که پیروی از ارباب و اولیائی جز خدا می‌گردد و شرک بشمار است. شرک نیز ترک اعتراف به خداوندگاری سره و ربوبیّت خالص یزدان است... حال چه می‌شود و چه گونه خواهد بود اگر حاکمیّت، خالصانه از آن یزدان سبحان نباشد، چنان که امروزه وضع چنین است؟!

در خطاب به پیغمبر ﷺ که کتاب بر خود او نازل شده است:

﴿ كِتٰابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ ﴾.

کتابی است که بر تو نازل شده است.

و در خطاب به مردمان که کتاب از سوی پروردگارشان بر ایشان نیز نازل گشته است:

﴿ إِتَّبِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾.

از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است.

امّا پیغمبر ﷺ کتاب بر او نازل شده است تا بدان ایمان بیاورد و بدان دیگران را پند و بیم دهد. و امّا انسانها کتاب بر ایشان نازل گشته است تا بدان ایمان بیاورند و از آن پیروی کنند، و از فرمان کسی و چیزی جز آن پیروی و متابعت نکنند... نسبت نزول بر پیغمبر ﷺ و بر مردمان، در هر دو حالت برای اختصاص و بزرگداشت و تشویق آنان و برای به جوش و خروش انداختن دلهایشان است. چه کسی که پروردگارشان کتابی را برای او نازل می‌کند، و او را برای این امر سترگ و بزرگ برمی‌گزیند، و با ارمغان این خیر و خوبی نسبت بدو بزرگواری می‌کند، سزاوار او است که پند و اندرز گیرد و یزدان را به یاد دارد و سپاسگزاری نماید، و فرمان را با تمام قدرت و توان دریافت دارد و برگیرد و رنج و خستگی نشناسد.



از آنجا که تلاش و تکاپو در این زمینه سخت و طاقت‌فرسا است، چون تغییر بنیادین و کامل و همه جانبهٔ جاهلیّت چنین تلاش و تکاپوی سخت و طاقت‌فرسائی را می‌طلبد، تغییر و دگرگونی همه چیز جاهلیّت، همچون: جهان‌بینیها، اندیشه‌ها، معیارها، ارزشها، آداب و رسوم، عادات و مراسم، سیستمها و نظامها، اوضاع و احوال، اجتماع، اقتصاد، و روابط با یزدان و با جهان و با مردمان...

از آنجا که تلاش و تکاپو بدین نحو و بدین منوال سخت و طاقت فرسا است، روند قرآنی به پیش می‌رود و دلها را به شدّت تکان می‌دهد، و اعصاب را کاملاً برانگیخته و بیدار می‌کند، و سرشتهای فرو رفته در جاهلیّت و غرق در جهان‌بینیها و اوضاع جاهلیّت را سخت تکان می‌دهد و به پیش می‌راند... این کار را با

نشان دادن مهلکه‌های پیشینیان تکذیب کننده در جهان، و به تصویر کشیدن فرجام و سرنوشت ایشان در آخرت، انجام می‌دهد:

﴿ وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتاً أَوْ هُمْ قَائِلُونَ. فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلاَّ أَنْ قَالُوا: إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ... فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ، وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ. فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ، وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ. وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ، فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴾.

چه بسیار شهرها و آبادیهائی که آنها را (به سبب گناهان فراوان ساکنان آنجاها) ویران کرده‌ایم و عذاب ما مردمان آنجاها را در بر گرفته است، در شبانگاهان (که در خواب ناز بوده‌اند، مانند قوم لوط) یا در چاشتگاهان که به استراحت پرداخته‌اند، (مانند قوم شعیب). در آن موقع که عذاب ما به سراغ ایشان آمده است، دعا و استغاثه‌ای جز این نداشته‌اند که گفته‌اند: واقعاً ما ستمکار بوده‌ایم (و با دست خود بر خود ستم کرده‌ایم و هم اینک پشیمانیم و چشم به راه عفو یزدانیم! امّا بدین هنگام پشیمانی را چه سود؟! در روز قیامت) بطور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده‌اند می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده‌اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانیده‌اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و دیده‌اید؟). مسلّماً (اعمال همه را مو به مو) آگاهانه برای آنان شرح می‌دهیم، چرا که ما از آنان بدور نشده‌ایم (و همه جا حاضر و ناظر کردار و رفتارشان بوده‌ایم). سنجش درست (و دقیق اعمال) در آن روز انجام می‌گیرد. پس هر که (کفهٔ حسنات) ترازوی او سنگین شود (و بر کفهٔ سیّئات او رجحان پذیرد) این چنین کسانی رستگارند. و کسی که (کفهٔ حسنات او از کفهٔ سیّئات) ترازوی او سبک شود، این چنین کسانی به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما (سرمایهٔ وجود) خود را از دست داده‌اند.

مرگ و هلاک پیشینیان بهترین اندرزگو و یادآور، و بهترین بیم دهنده و ترساننده است... قرآن با این حقائق همراه و همسو می‌گردد و آنها را انگیزه‌های الهامگر و پتکهای بیدار کنندهٔ دلهای غافل انسانها می‌سازد.

قطعاً شهرها و آبادیهائی که به سبب تکذیبشان هلاک گشته‌اند و نابود گردیده‌اند، بدان هنگام که غافل و بی‌خبر بوده‌اند، فراوان هستند. از میان برده شده‌اند در شب یا در وقت خواب نیمروز و در گرماگرم استراحت. بدان هنگام که مردمان دراز کشیده‌اند و به خواب شیرین فرو رفته‌اند و کاملاً خویشتن را در امن و امان دیده‌اند:

﴿ وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا، فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتاً أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴾.

چه بسیار شهرها و آبادیهائی که آنها را (به سبب گناهان فراوان ساکنان آنجاها) ویران کرده‌ایم و عذاب ما مردمان آنجاها را در بر گرفته است، در شبانگاهان (که در خواب ناز بوده‌اند، مانند قوم لوط) یا در چاشتگاهان که به استراحت پرداخته‌اند، (مانند قوم شعیب).

هر دو تای شبانگاهان و چاشتگاهان، هنگام بی‌خبری و استراحت و امن و امان است. گرفتار کردن و نابود نمودن در این دو وقت بیشتر باعث بیم می‌گردد و تأثیر بسزائی دارد و دشوارتر از هر زمان دیگری است، و بهتر مایهٔ پند و اندرز و دوری و خویشتنداری از گناه و نافرمانی، و پرهیز و احتیاط می‌شود.

پس از گرفتار آمدن و هلاک شدن، چه چیزی روی داده است؟ این کسانی که بی‌خبر و ناگهانی گرفتار آمده‌اند جز اعتراف چاره‌ای نداشته‌اند. ادّعائی جز اقرار برایشان نمانده است و نبوده است!

﴿ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلاَّ أَنْ قَالُوا: إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴾.

در آن موقع که عذاب ما به سراغ ایشان آمده است، دعا

و استغاثه‌ای جز این نداشته‌اند که گفته‌اند: واقعاً ما ستمکار بوده‌ایم (و با دست خود بر خود ستم کرده‌ایم و هم اینک پشیمانیم و چشم به راه عفو یزدانیم! امّا بدین هنگام پشیمانی را چه سود؟!.

انسان همه چیز را می‌گوید امّا اعتراف و اقرار نمی‌کند. ولی آنان در جایگاه و موقعیّتی هستند نمی‌توانند ادّعائی داشته باشند جز این که بگویند:

﴿ إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴾.

واقعاً ما ستمکار بوده‌ایم.

وای چه جایگاه هراسناک و موقعیّت خوفناکی است! جایگاه و موقعیّتی که نهایت تلاش در آن اعتراف به گناه و اقرار به شرک است!

مراد از ظلم و ستمی که بدان اعتراف دارند شرک است. مگر ظالم‌تر و ستمگرتر از کسی وجود دارد که برای خداوندگاری که او را آفریده است شریک و انباز قرار دهد؟!

بدان هنگام که در این جهان صحنه بدیشان نموده شده است، ناگهان یزدان تکذیب کنندگان را گرفتار عذاب خود فرموده است. ایشان هم در آن حال که عذاب خدا را دیده‌اند اعتراف کرده‌اند که آنان ظالم و ستمکار بوده‌اند. حقّ و حقیقت بی‌پرده جلوه‌گر آمده است و ایشان آن را شناخته‌اند، ولیکن در زمانی که شناختن و اعتراف کردن سودی نمی‌بخشد، و پشیمانی و توبه عذاب خدا را از ایشان بدور نمی‌دارد. چه وقت پشیمانی از دست رفته است، و با حصول عذاب راه توبه قطع و گسیخته است.

بدان هنگام که در این جهان صحنه بدیشان نموده می‌شود، ناگهان روند قرآن به چیز دیگری منتقل می‌گردد، و با خود شنوندگان را نیز فوراً به میدان آخرت و گسترهٔ قیامت منتقل می‌سازد، بدون هر گونه ایستادن و فاصله‌ای. چه نواری که نمایش داده می‌شود دارای صحنه‌های متّصل و پیاپی است. کوچی که در پیش است از زمان و مکان فراتر می‌رود، و دنیا را به آخرت می‌پیوندد، و عذاب دنیا را به عذاب آخرت متّصل می‌گرداند. ناگهان جایگاه و موقعیّت آنجا در لحظهٔ گذرائی پیدا و نموده می‌شود:

﴿ فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ. فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ، وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ. وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ. فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴾.

(در روز قیامت) بطور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده‌اند می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده‌اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانیده‌اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و دیده‌اید؟). مسلّماً (اعمال همه را مو به مو) آگاهانه برای آنان شرح می‌دهیم، چرا که ما از آنان بدور نشده‌ایم (و همه جا حاضر و ناظر کردار و رفتارشان بوده‌ایم). سنجش درست (و دقیق اعمال) در آن روز انجام می‌گیرد. پس هر که (کفّهٔ حسنات) ترازوی او سنگین شود (و بر کفّهٔ سیّئات او رجحان پذیرد) این چنین کسانی رستگارند. و کسی که (کفّهٔ حسنات او از کفّهٔ سیّئات) ترازوی او سبک شود، این چنین کسانی به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما (سرمایهٔ وجود) خود را از دست داده‌اند.

تعبیری بدین نحو و بر این منوال که به تصویر زننده و الهامگر است، یک ویژگی از ویژگیهای قرآن است... کوچ زمینی در چشم به هم زدنی انجام می‌پذیرد و سراسر آن در لحظه‌ای طی می‌شود، و در سطری از کتابی می‌گنجد و نمودار می‌گردد، تا دنیا با آخرت جوش بخورد، و آغاز با انجام پیوند یابد!

زمانی که ناگهان کسانی را که دچار عذاب خدا در این کرهٔ زمین شده‌اند نگاه داشته‌اند، بدان شکل که در آخرت ایشان را برای پرسش و حساب و سزا و جزا نگاه می‌دارند، تنها اعتراف ایشان کافی نخواهد بود که هنگام رویاروئی با عذاب یزدان بگویند:

﴿ إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴾.

قطعاً ما ستمگرانی بیش نبوده‌ایم.

بلکه پرسش تازه‌ای می‌شود، و ایشان را رسوا می‌کنند در میان جمع و در جلو همهٔ انسانها و در آن روز بزرگی که همه چیز دیده می‌شود و رازها آشکار می‌گردد:

﴿ فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ، وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ. فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ - وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴾.

(در روز قیامت) بطور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده‌اند می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده‌اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانیده‌اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و دیده‌اید؟). مسلّماً (اعمال همه را مو به مو) آگاهانه برای آنان شرح می‌دهیم؛ چرا که ما از آنان بدور نشده‌ایم (و همه جا حاضر و ناظر کردار و رفتارشان بوده‌ایم).

این، پرسش بسنده‌ای است. هم شامل کسانی است که پیغمبران به سویشان روانه شده‌اند، و هم متوجّه خود پیغمبران است... داستان نیز در میان همگان و جملگی مردمانِ گرد آمده در پیشگاه یزدان، سر داده می‌شود و در آن همهٔ نهانیها و پنهانیها و دقائق و حقائق گفته می‌شود. از مردمانی که پیغمبران به پیش ایشان آمده‌اند پرسش می‌شود و آنان هم اعتراف می‌کنند. از پیغمبران پرسش می‌گردد و ایشان هم پاسخ می‌گویند. سپس یزدان دانا و آگاه، همهٔ چیزهائی را که او سرشماری کرده است و به حساب ایشان گرفته است و آنان آنها را فراموش کرده‌اند، برایشان نقل و روایت می‌فرماید! آنها را با آگاهی و دانش عظیم و فراگیری نقل و روایت می‌کند. یزدان حاضر و ناظر هر چیزی بوده است، و از چیزی دور نگشته است و بی‌خبر نشده است... حضور یزدان و آگاهی او از همه چیز در همه جا و همه آن، پسوده‌ای است که دارای تأثیر ژرف، و پند و اندرز عمیق، و برحذر داشتن شگفتی است!

﴿ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ ﴾.

سنجش درست (و دقیق اعمال) در آن روز انجام می‌گیرد.

در اینجا جای به اشتباه انداختن و سکندری دادن دربارهٔ وزن و سنجش نیست. در حکم صادره جای نیرنگبازی و غلط اندازی نیست. جای جدال و ستیزی هم نیست که صحّت احکام و درستی مقیاسها و معیارها را خدشه‌دار گرداند.

﴿ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

پس هر که (کفّهٔ حسنات) ترازوی او سنگین شود (و بر کفّهٔ سیّئات او رجحان پذیرد) این چنین کسانی رستگارند.

در ترازوی یزدان که همه چیز را دقیق و درست می‌سنجد، اعمال او سنگین و ارزشمند بوده است، پس پاداش اعمالش در این صورت نجات و رستگاری است... کدام نجات و رستگاری است که به پای نجات و رستگاری از دوزخ برسد، و همطراز با برگشتن به بهشت باشد؟ برگشتن به بهشت در پایان کوچ دور و دراز، و در خاتمهٔ گشت و گذار طولانی در کرهٔ زمین!

﴿ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴾.

و کسی که (کفّهٔ حسنات او از کفّهٔ سیّئات) ترازوی او سبک شود، این چنین کسانی به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما (سرمایهٔ وجود) خود را از دست داده‌اند.

در ترازوی یزدان که ظلم و ستمی روا نمی‌دارد و دچار خطا و اشتباه نمی‌گردد، اعمال ایشان سبک گردیده است، و وجود خویشتن را باخته‌اند. پس بعد از این، چه چیزی را بدست می‌آورند؟ انسان به تلاش و کوشش می‌پردازد تا برای خود چیزی را گردآوری کند. هنگامی که ذات خود را می‌بازد و از دست می‌دهد، چه چیزی برای او باقی و برجای می‌ماند؟

آنان با نپذیرفتن آیه‌های یزدان، وجود خویشتن را باخته‌اند و خویشتنِ خویش را از دست داده‌اند:

﴿ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴾.

به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما.

ظلم - همان گونه که قبلاً گفتیم - در تعبیر قرآنی گاهی به معنی شرک یا کفر بکار می‌رود:[1]

﴿إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.

واقعاً شرک ستم بزرگی است. (لقمان / ۱۳)

در اینجا در بارهٔ سرشت وزن و حقیقت میزان، بیش از این سخن نمی‌گوئیم، و پای به گسترهٔ ستیز و جدالی نمی‌نهیم، بدان گونه که جدال پیشگان و ستیزه گران، با خرد و فرهنگ غیراسلامی در تاریخ اندیشهٔ «اسلامی» بدین امر داخل شده‌اند و خویشتن را گرفتار جدال و ستیز نموده‌اند... زیرا چگونگی اعمال و افعال یزدان، بیرون از دائرهٔ همانند و همسان و شبیه و نظیر است. مگر نه این است که چیزی همانند و همسان خداوند سبحان نیست؟... حقیقتی که روند قرآنی بیانگر آن است، ما را بس است و بیش از آن نمی‌خواهیم. چیزی که قرآن می‌فرماید این است که در آن روز حساب و کتاب از روی حقّ و حقیقت و بگونهٔ صحیح و درست انجام می‌پذیرد، و به کسی کوچکترین ستمی نمی‌شود و به اندازهٔ ذرّه‌ای ظلمی نمی‌رود، و هیچ گونه عملی نادیده گرفته نمی‌شود و ضایع و هدر نمی‌رود، و از سزا و جزای آن کاسته نمی‌گردد.

وَلَقَدْ مَكَّنَّٰكُمْ
فِي ٱلْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَٰيِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿١٠﴾
وَلَقَدْ خَلَقْنَٰكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَٰكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟
لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿١١﴾
قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِى مِن نَّارٍ
وَخَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ ﴿١٢﴾ قَالَ فَٱهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ
فِيهَا فَٱخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ﴿١٣﴾ قَالَ أَنظِرْنِىٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ
﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾ قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِى لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ
صِرَٰطَكَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَءَاتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ
وَعَنْ أَيْمَٰنِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَٰكِرِينَ ﴿١٧﴾ قَالَ
ٱخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا لَّمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ
أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾ وَيَٰٓـَٔادَمُ ٱسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ ٱلْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ
شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٩﴾ فَوَسْوَسَ
لَهُمَا ٱلشَّيْطَٰنُ لِيُبْدِىَ لَهُمَا مَا وُۥرِىَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَٰتِهِمَا وَقَالَ
مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا
مِنَ ٱلْخَٰلِدِينَ ﴿٢٠﴾ وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّى لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ﴿٢١﴾
فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا
يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمْ أَنْهَكُمَا
عَن تِلْكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٢﴾
قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ
ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ ٱهْبِطُوا۟ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِى
ٱلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا
تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

از اینجا به بعد، کوچ بزرگی آغاز می‌گردد... این کوچ بزرگ با دیباچه‌ای آغاز می‌شود که مربوط به استقرار بخشیدن جنس انسان در این زمین، توسّط یزدان است. این امر پیش از آغاز شدن داستان بشریّت بطور مفصّل است:

﴿وَ لَقَدْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ، وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ، قَليلاً ما تَشْكُرُونَ﴾.

شما را در زمین مقیم کردیم و قدرت و نعمتتان دادیم، و وسائل زندگیتان را در آن مهیّا نمودیم، (امّا شما در برابر نعمتهای فراوان) بسیار کم سپاسگزاری می‌کنید.

آفریدگار زمین و آفریدگار انسان است که شرائط زندگی این جنس بشری را در زمین فراهم آورده است. خدا است که در زمین این ویژگیها و هماهنگیهای فراوان را به ودیعت گذاشته است. ویژگیها و هماهنگیهای فراوانی که اجازه می‌دهند زندگی این جنس پدیدار گردد و پایدار بماند، و در سایهٔ اسباب و

۱- ظلم در اینجا در معنی تکذیب و انکار نیز بکار رفته است. (مترجم)

عللِ روزی و زیست که در زمین موجود است، غذا و خوراک داشته باشد، و چرخ زندگانی او بگردد و حیات وی ادامه پیدا کند.

خدا است که زمین را محلّ استقرار شایسته‌ای برای پیدایش انسان کرده است با فراهم آوردن فضا و هوا و ترکیب‌بند و حجم و دوری مناسب زمین از خورشید و ماه، و گردش زمین به دور خورشید، و میل محوری زمین نسبت به محور خورشید، و سرعت گردش زمین، و سائر هماهنگیهای دیگری که اجازه می‌دهد زندگی این جنس بر سطح زمین پدیدار و پایدار بماند.

خدا است که در این زمین، اقوات و ارزاق و نیروها و انرژیهائی به ودیعت نهاده است که دست به دست همدیگر داده و اجازه می‌دهند این جنس و زندگی او پدید آید، و این زندگی نشأت گیرد و پیشرفت کند...

خدا است که این جنس را آقا و سرور آفریده‌های کرۀ زمین کرده است، و او را توانای بر رام کردن و بکار گرفتن آنها نموده است، با ویژگیها و استعدادهائی که برای شناخت برخی از قوانین و سنن این هستی، و استفادۀ از آنها در راه برآورده کردن نیازمندیهایش، بدو بخشیده است.

اگر یزدان در زمین به انسان این چیزها و آن چیزها را نمی‌داد، و استعدادهای ذاتی او را و شرائط و ظروف محیط او را فراهم نمی‌فرمود، این آفریدۀ ناتوان هرگز نمی‌توانست این توانائی را پیدا کند که «طبیعت را مقهور کند»، همان گونه که اهل جاهلیّت در قدیم و جدید چنین تعبیری را بکار برده و می‌برند! انسان هرگز با نیروی ذاتی خود نتوانسته است و نمی‌تواند با نیروهای هولناک و در هم شکنندۀ جهان هستی رویاروی گردد و به مقابله پردازد.

این جهان‌بینیها و اندیشه‌های جاهلیّت قدیم یونان و روم است که جهان‌بینیها و اندیشه‌های جاهلیّت نوین را قالب‌ریزی و طرّاحی می‌کند... جهان‌بینیها و اندیشه‌های کهن یونان و روم است که جهان هستی را به عنوان دشمن انسان به تصویر می‌کشد، و نیروهای جهان را دژخیم وجود انسان و پویائی انسان، پیش چشم مردمان می‌دارد، و انسان را در نبرد و پیکار با این نیروها - آن هم تنها با قدرت و نیروئی که خود انسان دارد - به تصویر می‌زند، و هرگونه آشنائی با قوانین و شناخت سنن هستی، و هر نوع استفاده و بهره‌مندی از قوانین و سنن جهان را «مقهور کردن طبیعت» در این رزم و نبرد موجود میان انسان و میان جهان، نام می‌دهد!

این جهان‌بینی و اندیشۀ بسیار نابخردانه و سبکسرانه‌ای است، گذشته از این که جهان‌بینی و اندیشۀ زشت و نامبارکی است.

اگر قوانین و سنن جهان هستی، دشمن انسان می‌بود، و پیوسته در کمین او بسر می‌برد، و با خط سیر انسان و خواست او مقابله می‌کرد، و در فراسوی قوانین و سنن دنیا اراده‌ای نبوده است که گرداننده و اداره کنندۀ جهان باشد - همان گونه که گمان می‌برند - انسان اصلاً پای به جهان نمی‌گذاشت و نمی‌توانست وجود پیدا کند و هستی یابد! آخر با وجود دشمنی همۀ قوانین و سنن و نیروها و انرژیهای جهانی که با او دشمن است، چگونه انسان می‌تواند پیدا گردد و رشد یابد و پایدار بماند مگر امکان دارد انسان پای به جهانی گذارد که دشمن او است، بدون این که اراده‌ای در پشت سر او قرار گرفته باشد؟! اگر این چنین بود که آنان گمان می‌برند، انسان به فرض این که می‌توانست پدید آید، نمی‌توانست زندگی را ادامه دهد و راه زندگی را بپیماید. آخر مگر امکان دارد انسان راه زندگی را بپیماید و به حیات خود ادامه دهد، در حالی که همۀ قوانین و نیروهای عظیم و هولناک جهان هستی با ادامۀ زندگی و راه حیات او مخالفت ورزند و به پیکار خیزند؟! همچنین - به گمان ایشان - اگر همۀ نیروها و همۀ قوانین جهان خود را اداره می‌کنند، و بجز سلطه و قدرت جهان، سلطه و قدرت دیگری در میان نیست، باز انسان می‌تواند بر پای ایستد و راست قامت به راه خود ادامه دهد؟!

تنها و تنها جهان‌بینی اسلامی است که این جزئیّات را دنبال می‌کند تا همهٔ آنها را به اصل شامل هماهنگی مرتبط سازد و پیوند دهد... یزدان جهان است که هستی را آفریده است. و هم او است که انسان را آفرینش بخشیده است. مشیّت و اراده و حکمت یزدان مقتضی بوده است که سرشت این جهان را به گونه‌ای بسازد که اجازهٔ پیدایش انسان را بدهد. و در انسان استعدادهائی به ودیعت نهاده است که در سایهٔ آنها بتواند با برخی از قوانین و سنن جهان آشنا گردد و از راز و رمز آنها شناخت پیدا کند، و آنها را در برآوردن نیازهای خود بکار گیرد... این هماهنگی و همآوائیی که دیده می‌شود برازندهٔ ساختار خداوندگاری است که هر چیزی را که آفریده است زیبا و آراسته آفریده است، و آفریده‌های خود را ناسازگار و دشمن و بیزار از همدیگر نکرده است.

در پرتو این جهان‌بینی، «انسان» در جهانی زندگی را بسر می‌برد که انیس و دوست انسان است، و تحت رعایت و حفاظت نیروئی به زندگی ادامه می‌دهد که حکیم و اداره کنندهٔ هستی است... با خاطر آسوده و دل آرام و گامهای استوار، زندگی می‌کند. به وظیفهٔ خلیفه‌گری خود که ارمغان یزدان است می‌پردازد و مطمئنّ است که در انجام وظیفهٔ خلافت کمک و یاری می‌شود و پشتیبانی می‌گردد. با روحیّهٔ مودّت و محبّت و راستی و درستی، با جهان رفتار می‌کند. هر زمان که به رازی از رازهای هستی پی ببرد، و هر زمان که به قانونی از قوانین جهان دسترسی پیدا کند، رازها و قوانینی که او را در کار خلیفه‌گری کمک و یاری می‌کنند، و تا اندازه‌ای او را به پیشرفت و آسایش و خوشی نوین و تازه‌ای می‌رسانند، یزدان را سپاسگزاری می‌کند.

این چنین جهان‌بینی‌ای انسان را از حرکت و پویائی در راه آگاهی یافتن و اطّلاع پیدا کردن از رازها و رمزهای هستی و آشنائی با قوانین آن، باز نمی‌دارد... نه تنها از او در شناخت سنن هستی ممانعت به عمل نمی‌آورد، بلکه برعکس، هستی او را جرأت می‌بخشد و دل وی را از یقین و اطمینان لبریز می‌نماید... انسان به تلاش و کوشش می‌ایستد و در برابر خود جهانی را می‌یابد که دوست است و کمترین تنگچشمی و بخلی در ارمغان داشتن اسرار خود بدو نشان نمی‌دهد، و یاری و همکاری خویش را از او دریغ نمی‌دارد... انسان با جهانی رویاروی نمی‌گردد که دشمن او بوده، و پیوسته در کمین شکار وی باشد، و با روشها و روندها و راه‌ها و دیدگاه‌های او مخالفت کند و مبارزه نماید، و همهٔ رؤیاهای شیرین و آرزوها و امیدهای سازندهٔ او را بر هم زند و لگدمال سازد و له و په کند.

تراژدی بزرگ «اصالت وجود» یا غمنامهٔ سترگ اگزیستانسیالیسم، این گونه جهان‌بینی نامبارک و بدبیارانه و زشت و پلشت است ... اصالت وجود، جهان هستی - بلکه خود جهان اجتماعی بشری - را بطور سرشتی، دشمن جهان خاص انسان، به تصویر می‌کشد. جهان هستی را با همهٔ ساز و برگ شگرف و نیروها و انرژیهای شگفتی که برای له و په کردن و خرد و خمیر نمودن دارد، متوجّه له و په و خرد و خمیر کردن جهان انسان می‌داند! اصالت وجود، جهان‌بینی کثیف و نابهنجار و ناامیدوارانه‌ای است که قطعاً مایهٔ حالت و وضعی از گوشه‌گیری و دامن فراهم چیدن و کز کردن و پوچگرائی می‌گردد. یا مایهٔ حالت و وضعی از پرده‌دری و بی‌شرمی و سرکشی و نافرمانی و خودپرستی و خودخواهی و فردگرائی می‌شود. در هر دو حالت و وضع، جز اضطراب و پریشانی و نابسامانی کشنده و دردآور، و بیمار روحی و عقلی، و سرگردانی در بیابان برهوت تمرّد و سرکشی، یا بیابان برهوت پوچی و هیچی، که هر دوی این بیابانهای برهوت هم برابرند، حاصل و نتیجه‌ای ندارد.

این بدبختیها و پریشان حالیها و نابسامانیها، تنها تراژدی «اصالت وجود» نیست که مکتبی از مکتبهای اندیشهٔ اروپائی است. بلکه تراژدی اندیشه‌های اروپائی بطور کلّی، و همهٔ مکتبها و روندها و روشهائی

است که در اروپا وجود دارد. گذشته از اینها، تراژدی همهٔ جاهلیّتها در همهٔ زمانها و مکانها و محیطها است. تراژدی‌ای است که اسلام در برابر آن سدّ استوار بزرگی را ایجاد می‌کند. اسلام سدّ محکم عظیمی را بر سر راه آن پدیدار می‌سازد با عقیدهٔ فراگیری که دارد. عقیدهٔ فراگیری که در پهنهٔ فهم و شعور انسانها جهان‌بینی درستی را پدید می‌آورد راجع به جهان هستی، و نسبت به نیروئی که در فراسوی جهان هستی قرار دارد و اداره کننده و گردانندهٔ امور آن است.

«انسان» فرزند این زمین است و زادهٔ این هستی است. خداوند انسان را از این زمین پدیدار کرده است و برآورده است. در این زمین استقرارش بخشیده است و ارزاق و اسباب زندگی او را در آن قرار داده است. علم و معرفت و آگاهی و شناختی در وجود انسان به ودیعت نهاده است و امکان استفادهٔ از آنها را بدو ارمغان داشته است، که اگر از این علم و معرفت و آگاهی و شناخت بهره‌برداری کند و سود ببرد، کلیدهای کرهٔ زمین را در اختیارش قرار می‌دهد. یزدان بزرگوار همچنین قوانین و سنن این جهان را موافق و همآوا با وجود این انسان ساخته است. چنین قوانین و سننی انسان را کمک می‌کنند و یاری می‌دهند و زندگی را برای او آسان و خوشایند می‌سازند، اگر انسان با دانش و بینش با آنها آشنا شود.

امّا انسانها بسیار کم سپاسگزاری می‌کنند... بدان سبب که آنان نادانسته در جاهلیّت خود بسر می‌برند... حتّی آنان که می‌دانند نیز نمی‌توانند چنان که باید به تمام و کمال حقّ شکر و سپاس نعمتهائی را بجای آورند که یزدان بدیشان بخشیده است. مگر کی آنان می‌توانند به تمام و کمال سپاس نعمتهای خدادادی را بگویند؟ امّا کرم و لطف خداوندگار، ایشان را در بر می‌گیرد، و به اندازهٔ قدرت و توانشان شکر و سپاسشان را می‌پذیرد! این فرمودهٔ یزدان سبحان، با توجّه بدین اعتبارات، منطبق بر اینان و آنان است:

﴿ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ ﴾.

(شما در برابر نعمتهای فراوان) بسیار کم سپاسگزاری می‌کنید.



بعد از آن، داستان بشریّت، با رخدادهای شگفت‌انگیزی که در آن است، آغاز می‌گردد... داستان بشریّت با اعلان تولّد انسان در جشن بسیار مهمّ و بزرگی، آغاز می‌گردد. جشنی که در گسترهٔ جهان بالا و در میان فرشتگان بر پا می‌شود... برای گرمی و خوشی و بزرگی و سترگی این جشن، خداوندگار بزرگوار و والامقام و چیره و توانا، آن را اعلان می‌فرماید. فرشتگان در آن گرد می‌آیند و همایش شگفتی بر پا می‌دارند. در میان فرشتگان ابلیس نیز - هر چند که از زمرهٔ ایشان نیست - قرار دارد. آسمانها و زمین شاهد برگزاری این جشن باشکوه هستند. همهٔ آفریده‌های خدا نظاره‌گر این جشن بی‌نظیرند... کار بزرگ و رخداد سترگی است که در تاریخ این جهان هستی روی می‌دهد:

﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ، ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ، ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلاٰئِكَةِ: اسْجُدُوا لِآدَمَ. فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. قَالَ: مَا مَنَعَكَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قَالَ: فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا، فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ. قَالَ: أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ: إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. قَالَ: فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ، وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لاٰ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. قَالَ: اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُوماً مَدْحُوراً، لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

(آدم، نیای نخستین) شما را آفریدیم و سپس صورتگری کردیم. بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف آنان قرار داشت، ولی از ایشان نبود) گفتیم: برای آدم سجدهٔ (خضوع و خشوع) کنید (و بزرگ و گرامیش دارید). پس (همهٔ فرشتگان به فرمان یزدان) سجده کردند (و تعظیم و تکریم بجای آوردند)

مگر ابلیس که (از جنّیان بود و فرمان نبرد و) سجده نکرد. (خداوند به او) گفت: چه چیز تو را بازداشت از این که سجده ببری، وقتی که من به تو دستور (تعظیم و تواضع برای آدم) داده‌ام؟ (ابلیس از روی عناد و تکبّر پاسخ) گفت: من از او بهترم. چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. (و آتش کجا و خاک کجا! خدا بدو) گفت: پس از این (بهشت یا بهشت زمینی، یا از میان فرشتگان، و یا از این منزلت و مرتبت) فرود آی! تو را نرسد که در این (مکان دل‌آرا، و جایگاه والا، نافرمانی کنی و) تکبّر ورزی. پس بیرون رو، تو از زمرهٔ خوارانی (و جای تو در میان اشرار است، نه در میان اخیار. اهریمن) گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که (قیامت نام است و مردمان در آن زنده می‌شوند و از گورها) برانگیخته می‌گردند. (خداوند) گفت: تو از زمرهٔ مهلت یافتگانی (و مدّتهای مدید در زمین ماندگار می‌مانی. اهریمن) گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم (و با هر گونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم). سپس از پیش رو و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌سازم و از راه حقّ منحرفشان می‌نمایم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت. (خداوند) گفت: خوار و حقیر و رانده و ذلیل از این (جایگاه قدس و قدسیان) بیرون رو. سوگند می‌خورم، دوزخ را از تو و از همهٔ کسانی پر می‌سازم که از تو پیروی کنند.

این نخستین صحنه است. صحنهٔ شگفت‌انگیزی است. صحنهٔ بزرگ و مهمّی است... ما بهتر می‌دانیم صحنه‌های این داستان را نخست عرضه داریم، و تعلیق و تفسیر آنها را، و الهامهای اشارات آنها را، به تأخیر بیندازیم و بدان جائی حواله بداریم که از نشان دادن صحنه‌ها می‌پردازیم:

﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ، ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ، ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ: اسْجُدُوا لِآدَمَ. فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴾.

(آدم، نیای نخستین) شما را آفریدیم و سپس صورتگری کردیم. بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف آنان قرار داشت، ولی از ایشان نبود) گفتیم: برای آدم سجدهٔ (خضوع و خشوع) کنید (و بزرگ و گرامیش دارید). پس (همهٔ فرشتگان به فرمان یزدان) سجده کردند (و تعظیم و تکریم بجای آوردند) مگر ابلیس که (از جنّیان بود و فرمان نبرد و) سجده نکرد.

خلق چه بسا به معنی: پدید آوردن و آفریدن باشد، و تصویر و صورتگری نیز به معنی: صورت بخشیدن و شکل و ویژگیها عطاء کردن باشد... آفریدن و شکل و ویژگیها بخشیدن، دو پلّه از پلّه‌های آفرینش است، نه دو مرحله... چه واژهٔ «ثُمَّ» گاهی برای ترتیب زمانی نیست. پیدایش مربوط به مادهٔ خام است و مراد هستی یافتن آن است. ولی تصویر یا صورتگری که به معنی اشکالِ انسانی و ویژگیها بخشیدن است، پلّه‌ای فراتر از پلّه‌های هستی یافتن است. انگار که پروردگار دادار فرموده است: ما تنها به شما هستی نبخشیده‌ایم و بس، بلکه هستی شما را دارای ویژگیهای والائی ساخته‌ایم. این به فرمودهٔ یزدان می‌ماند، آنجا که فرموده است:

﴿ الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ﴾.

(پروردگار ما) آن کسی است که هر چیزی را وجود بخشیده است و سپس (در راستای آن چیزی که برای آن آفریده شده است) رهنمودش کرده است. (طه / ۵۰)

به هر چیزی به هنگام آفرینش آن، ویژگیهایش و وظائف و تکالیفش داده شده است و در راه بروز آن ویژگیها و انجام آن وظیفه‌ها و تکلیفها رهنمود گشته است. میان آفرینش وجود، و اعطاء ویژگیها، و تعیین وظائف و تکالیف، و هدایت و رهنمود به انجام آنها، هیچ گونه فاصلهٔ زمانی وجود ندارد. معنی اختلاف پیدا نمی‌کند اگر معنی «هَدَىٰ» چنین باشد: آن را به سوی شناخت پروردگارش رهنمود کرده است... زیرا آن چیز، به هنگام آفریده شدنش، به سوی شناخت پروردگارش

رهنمود گردیده است. آدم نیز به همین منوال: بدو شکل و صورت بخشیده شده است، و ویژگیهای انسانی بـه وی اعطاء گردیده است، بدان هنگام که آفـریده شـده است... واژهٔ «ثُمَّ» برای ترقّی رتبه و بالا روی در پلّه و پایه است، نه برای ترتیب زمانی... ایـن مـعنی را مـا ترجیح می‌دهیم.

به هر حال، همهٔ آیه‌های قرآنی دربارهٔ آفرینش آدم علیه‌السلام و دربارهٔ پیدایش جنس بشری، باعث ترجیح این معنی هستند که بدین پدیدهٔ انسان نام، همهٔ ویژگیهای انسانی و وظائف مستقلّ و جداگانهٔ انسانی، همزمان با آفرینش خود، بدو عـطاء شـده است. تکـامل در طـول تـاریخ انسان، پیشرفت و ترقّی او در بروز این ویژگیها و رشد و نموّ آنها و انجام تمرین و پـیدا کـردن مـمارست و آگاهی برتر و بیشتر است و بس... تکامل و ترقّی در «وجود» جسمانی انسان نبوده است. بدین گونه که تبدّل انواع انجام پذیرفته باشد تا این تبدّل و تحوّل سرانجام به انسان منتهی شده باشد، همان گونه کـه داروینـیسم می‌گوید.

تبدّل و تحوّل انواع، و از جمله پیدایش انسان از حیوان! در طول سالهای متمادی، با استناد به حـفّاریهائی کـه تئوری تکامل بر آن استوار است، یک تئوری و نظریّهٔ «ظنّی» است، نه یک تئوری و نظریّهٔ «یـقینی». زیـرا تعیین زمان عمر صخره سنگهای موجود در قشـرها و لایه‌های زمینی نیز که مستند این تئوری و نظریّه است، ظنّ و گمانی بیش نیست. تـنها یک تـئوری و نـظریّه است همچون تعیین زمان عمر ستارگان از روی نور و پرتو آنها. اصلاً نمی‌توان گفت که تئوریها و نظریّه‌های دیگری پیدا نمی‌گردد که آن را تعدیل یا تغییر دهد.

به فرض این که آگاهی از زمان عمر صخره سنگها، یک دانش یقینی باشد، مانع این نیست که «انواع» و اقسامی از جانداران در زمانهای متوالی موجود بوده بـاشند و برخیها از برخی دیگر متکامل‌تر و پیشرفته‌تر باشند، به سبب شرائط و ظروفی که بر زمین حکمفرما بوده است و به بعضی از انواع جانداران اجازه داده است با ایـن شرائط و ظروف، زندگی خود را تطبیق دهند و سازگار سازند. سپس با تغییر شرائط و ظـروف حکـمفرما بـر زمین بعضیها منقرض گشته باشند. با وجود این، «حتمی و قطعی» نیست که برخیها «متکامل‌تر و مترقّی‌تر» از برخیها باشند... حفریّات و کند و کاوهای داروین و سائر کارهای دیگر او جز این، چیز دیگری را ثابت نمی‌کنند، و با یقین و اطمینان کامل و قطعی نـمی‌توانـند ثـابت بکنند که این نوع از لحاظ اعضاء و انـدام بـرگرفته و دگرگون شدهٔ نوع قبلی خود است، و قشرها و لایه‌های صخره سنگهای زمین دالّ بر تحوّل و تبدّل این نوع از نوع پیشین است. تنها حفریّات و کند و کاوها و کارهای دیگر داروین این را اثبات می‌دارد که نـوعی مـوجود بوده است که تکامل یافته‌تر بوده و در ردهٔ بالاتر از نوع زمان پیش از خود قرار داشته است... همان گـونه کـه گفتیم، می‌توان چنین تـعلیل و تـعبیر کـرد: شـرائـط و ظروفی بر زمین حکمفرما بوده است که اجازهٔ پیدایش این نوع را می‌داده است. زمانی که چـنین شـرائـط و ظروفی تغییر پیدا کرده است، شرائط و ظروف جـدید اجازه می‌داده است نوع دیگری پدید آید، و نوع پیشین بر اثر ناسازگاری شرائط و ظروف با آن منقرض گردد. در این صورت پیدایش نوع انسان، پیدایش مستقلّ و جداگانه است. در مدّت زمانی که یزدان دانسـته است شرائط و ظروف موجود در کرهٔ زمین اجازهٔ پیدایش و زندگی و رشد و نموّ این نوع را می‌دهد، او را هستی بخشیده است و خلعت حـیات بـر تـن او چست کـرده است... این دیدگاهی است که مجموعهٔ آیات قرآنی در پیدایش انسان دارد.

«انسان» از لحاظ بـیولوژی و فـیزیولوژی و عـقل و روح، منحصر به خود است. به عبارت دیگر: بافتهٔ جدا تافته است. انحصار و جداگانگیی که داروینیهای جدید را - و به همراه آنان کسانی را که به طور کـلّی مـنکر وجود خدایند - مجبور به پذیرش و اعتراف به این امر نموده است. چنین پذیرش و اعترافی هم دالّ بر پیدایش مستقلّ و منحصر نوع انسان، و عدم تداخل این نوع با

انواع دیگر در تکامل اندام و تحوّل و تبدّل اعضاء است.[۱]

به هر حال، خود یزدان والامقام و بزرگوار، تولّد این انسان را در جشن باشکوهی در میان فرشتگان، اعلان فرموده است:

﴿ ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ. فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السّاجِدِينَ ﴾.

بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف آنان قرار داشت، ولی از ایشان نبود) گفتیم: برای آدم سجدهٔ (خضوع و تواضع) کنید (و بزرگ و گرامیش دارید). پس (همهٔ فرشتگان به فرمان یزدان) سجده کردند (و تعظیم و تکریم بجای آوردند) مگر ابلیس که (از جنّیان بود و فرمان نبرد و) سجده نکرد.

فرشتگان آفریده‌های دیگری از آفریده‌های یزدان هستند. آنان دارای ویژگیها و تکالیف و وظائف مربوط به خود هستند. چیزی دربارهٔ آنان نمی‌دانیم، مگر آنچه را که خدا دربارهٔ کار و بارشان به ما اطّلاع داده است و باخبرمان فرموده است. راجع به چیزهائی که یزدان دربارهٔ فرشتگان به ما آموخته است، بطور اجمال در جای خود در همین فی‌ظلال القرآن صحبت کردیم.[۲] همچنین ابلیس نیز آفریده‌ای است جدای از فرشتگان. چرا که خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ إِلاَّ إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ﴾.

مگر ابلیس که از جنّیان بود و از فرمان پروردگارش تمرّد و سرکشی کرد. (کهف / ۵۰)

جنّیان هم آفریده‌هائی غیر از فرشتگان هستند. دربارهٔ آنان نیز چیزی نمی‌دانیم مگر آن مقداری را که یزدان دربارهٔ کار و بار ایشان به ما یاد داده است. در این جزء چکیده‌وار چیزهائی که یزدان دربارهٔ امور ایشان به ما آموخته است، سخن گفتیم.[۳] در اینجا ذکر می‌گردد که ابلیس از آتش آفریده شده است. قطعاً ابلیس از زمرهٔ فرشتگان نیست. هر چند در میان فرشتگان بدو نیز دستور داده شده است که برای آدم سجده ببرد، در آن جشن باشکوه و بزرگی که خداوندگار والامقام جهان، تولّد این پدیدهٔ منحصر به فرد را اعلان فرموده است.

اما فرشتگان که:

﴿ لا يَعْصُونَ اللهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ ﴾.

فرشتگان از یزدان در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند. (تحریم / ۶)

فرمان بردند و اطاعت کردند و دستور یزدان را اجراء نمودند، بدون این که درنگ کنند و شکّ و دو دلی به خود راه دهند. و بدون این که خویشتن را بزرگ ببینند و تکبّر کنند، و دربارهٔ عصیان و سرکشی به هر علّتی و در پرتو هر اندیشه‌ای و خیالی فکر بکنند... این سرشت فرشتگان است. این ویژگیهای ایشان است. این تکلیف و وظیفهٔ ایشان است... تا اینجا بزرگواری این پدیدهٔ انسان نام در پیشگاه یزدان، برای ما روشن و آشکار شده است. همچنین پیدا و هویدا شده است که این پدیدهٔ فرشته نام که از بندگان یزدانند، اطاعت مطلق و فرمانبرداری بدون چون و چرا دارند و اطاعت مطلق در خمیرهٔ سرشتی ایشان سرشته شده است.

امّا ابلیس از اجراء فرمان یزدان سبحان سر باز زد و در برابر دستور او سرکشی کرد. خواهیم دانست چه چیز در سینه‌اش در گشت و گذار بود. چه اندیشه‌ای بر او چیره شده بود و او را از اطاعت پروردگارش بازداشت. ابلیس که می‌دانست خداوندگار جهان، پروردگار و آفریدگار او است. مالک کار و بار او، و مالک کار و بار سراسر هستی است. در این چیزها کم‌ترین تردید و کوچکترین شکّ و گمانی نداشت!

در این صحنه سه نمونه از آفریده‌های یزدان را می‌بینیم: نمونهٔ اطاعت مطلق و تسلیم کامل. و نمونهٔ عصیان مطلق، و تکبّر مبغوض... و سرشت سومی که

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» بخش دوم، فصلهای: «حقیقة الحیاة» و «حقیقة الإنسان». چاپ دارالشروق.

۲- فی ظلال القرآن، جزء هفتم، تفسیر آیهٔ ۹ سورهٔ انعام.

۳- مراجعه شود به جزء هشتم، تفسیر آیهٔ ۱۳۰ سورهٔ انعام.

سرشت بشـری است، ویـژگیها و خـویهای دوگـانه، و صفات و اخلاق دو بُـعدی آن را خـواهـیم فـهمید در مطالبی که خواهد آمد.

سرشت نخستین، دربست و خالصانه از آن یزدان است. در همین جایگاه و در همین موقعیّت، نقش آن با ایـن تسلیم مطلق پایان می‌پذیرد. و امّا دو سـرشت بـعدی دیگر را خواهیم دید و خواهیم فهمید که چگونه مسیر را برمی‌گزینند و راه را در پیش می‌گیرند.

﴿ قٰالَ: مٰا مَنَعَکَ أَلاّٰ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ؟ قٰالَ: أَنَـا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نٰارٍ، وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴾.

(خداوند به او) گفت: چه چیز تو را بازداشت از این کـه سجده ببری، وقـتی کـه مـن بـه تـو دسـتور (تـعظیم و تواضع برای آدم) داده‌ام؟ (ابلیس از روی عناد و تکبّر پـاسخ) گـفت: مـن از او بـهترم. چـرا کـه مـرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. (و آتش کجا و خاک کجا!).

ابلیس با وجود بودن نصّ، به خود حـقّ داده است کـه اظهار نظر کند. با وجود فرمان یزدان خویشتن را حـقّ قضاوت دهد و طبق اسباب و عللی که می‌بیند به سخن در آید و جسارت نماید... هنگامی کـه نـصّ قـاطع و دستور جازم وجود داشته باشد، رأی و نظری نمی‌ماند و هر گونه اندیشه‌ای باطل می‌گردد و تنها اطاعت باید کرد و بس، و اجراء فرمان حتمی و قطعی است... ابلیس - لَعَنَهُ اللهُ - چنین نبود که ندانـد یـزدان، آفـریدگار و مالک و رازق و اداره کننده و گردانندهٔ جـهان است و چیزی در جهان هستی روی نمی‌دهد مگر با اجازهٔ او و برابر قضا و قدر او... کمبود دلیل و برهان و بی‌خبری و ناآگاهی نبود که ابلیس را به نـافرمانی کشـاند. بـلکه دستور را اطاعت و اجراء نکرد بدان صورت که خطاب بدو صادر شده بود... آن هم با دلیل و منطقی که خود داشت:

﴿ قٰالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نـٰارٍ وَ خَـلَقْتَهُ مِـنْ طِينٍ ﴾.

(ابلیس از روی عناد و تکبّر پاسخ) گفت: من از او بهترم. چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خـاک. (و آتش کجا و خاک کجا!).

سزائی که بلافاصله و فوری دریافت داشت این بود:

﴿ قٰالَ: فَاهْبِطْ مِنْهٰا فَمٰا يَكُونُ لَکَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فـِيهٰا، فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنَ الصّٰاغِرِينَ ﴾.

خداوند بدو) گفت: پس از این (بهشت یا بهشت زمـینی، یا از میان فرشتگان، و یا از این منزلت و مرتبت) فرود آی! تو را نرسد که در این (مکان دل‌آرا، و جـایگاه والا، نافرمانی کنی و) تکبّر ورزی. پس بـیرون بـرو، تـو از زمرهٔ خوارانی (و جای تو در میان اشـرار است، نـه در میان اخیار.

آگاهی و شناختی که اهریمن از خدا داشت بدو سودی نرساند. اعتقاد اهریمن به بودن خدا و صفات او بـدو نفعی نرساند. هر کسی هم فـرمان یـزدان را دریـافت دارد، سپس به خود حقّ اظهار نظر در این باره بدهد و معتقد باشد که می‌توانـد فـرمان یـزدان را بـپذیرد یـا نپذیرد، و به خود اجازهٔ قضاوت در باری کاری دهد که یزدان قبلاً دربـارهٔ آن قـضاوت فـرموده است، داوری یزدان دربارهٔ کار چنین کسی این است: کار چنین کسی کفر است، کفری که از روی علم و آگاهی انجام پذیرفته است و با وجود داشتن اعتقاد صورت گرفته است! چه کمبود دلیل و برهان و بی‌خبری و ناآگـاهی نـبود کـه ابلیس را به نافرمانی کشاند، و از لحاظ اعتقاد نیز کم و کاستی نداشت!

از بهشت رانده شد. از رحمت خدا مـطرود و مـحروم گردید. نفرین ایزد متعال او را در بر گرفت. حقارت و خواری بر او واجب شد و گریبانگیرش گردید.

ابلیس شرور و کینه‌توز فراموش نمی‌کند که آدم سبب رانده شدن او و خشم گرفتن یزدان بر او بوده است. لذا تسلیم سرنوشت بد خود نمی‌گردد بدون این که انـتقام بگیرد. گذشته از این، باید برابر سرشت بدی که دارد و در آن پرورده و وارسته گردیده است، به انجام وظیفهٔ خود سرگرم شود.

﴿ قٰالَ: أَنْظِرْنِي إِلىٰ يَوْمِ يُـبْعَثُونَ. قـٰالَ: إِنَّکَ مِـنَ الْمُنْظَرِينَ. قٰالَ: فَبِمٰا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُـمْ صِرٰاطَکَ

الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ، وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴾.

(اهریمن) گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که (قیامت نام است و مردمان در آن زنده می‌شوند و از گورها) برانگیخته می‌گردند. (خداوند) گفت: تو از زمرۀ مهلت یافتگانی (و مدّتهای مدید در زمین ماندگار می‌مانی. اهریمن) گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم (و با هر گونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم). سپس از پیش رو و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌سازم و از راه حقّ منحرفشان می‌نمایم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را (مؤمن به خود و سپاسگزار نخواهی یافت.

این پافشاری کامل ابلیس بر شرّ و بدی، و تصمیم مطلق او بر گمراهی است... بدین وسیله، این سرشت پلشت ویژگیهای اصلی خود را آشکار می‌نماید... وجودش سراسر شرّ و بدی است، نه شرّ و بدی گذرا و ناپایدار، بلکه ذاتی و ماندگار... آن شرّ و بدی اصیل و ریشه‌داری که از روی عمد و قصد است و کینه‌توزانه است.

گذشته از این مطالب، در اینجا معانی عقلی و حرکات درونی و روانی، در صحنۀ برجستۀ روشن و آشکاری، به تصویر کشیده می‌شود:

ابلیس از خدای خود خواسته است که او را تا روز رستاخیز مهلت دهد. او می‌داند چیزی را که از خدا می‌خواهد روی نمی‌دهد و انجام نمی‌پذیرد، مگر این که خدا بخواهد و قضا و قدرش بدان تعلّق گیرد. یزدان به درخواست او پاسخ مثبت می‌دهد و مهلتی را که خواسته است بدو می‌دهد. این مهلت:

﴿ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴾.

تا روزی که زمان (فرا رسیدن) آن (در پیش خدا) معلوم (و اگر هم طول بکشد محدود) است (و هنگامۀ رستاخیز نام دارد). (حجر / ۳۸)

همان گونه که در سورۀ دیگری به نام حِجر آمده است... روایتهائی در میان است که می‌گوید: این زمان، زمان در صور دمیدن نخستین است. با دمیدن نخستین در صور، همۀ کسانی که در آسمانها و زمین هستند خواهند مرد، مگر کسانی که خدا بخواهد. مراد روز رستاخیز نیست...

در اینجا ابلیس که حکم خدا را دربارۀ ماندگاری طولانی خود دریافت می‌دارد، با تکبّر و افتخار اعلان می‌دارد که او گمراهسازی یزدان و گمراهی خود را که بر اثر معصیت و تکبّر دامنگیر وی گشته است، پاسخ می‌دهد. بدین صورت که این آفریدۀ انسان نام که خدا او را محترم و مکرّم داشته است، و به سبب وجود او تراژدی ابلیس و لعن و طرد او پدید آمده است. قرآن این گمراهی پیدا در گفتار او را چنین حکایت می‌کند:

﴿ ... لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ، وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ ﴾.

... من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم (و با هر گونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم). سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌سازم و از راه حقّ منحرفشان می‌نمایم).

ابلیس برای گمراه کردن آدم و اولاد او بر راه راست یزدان در کمین آنان می‌نشیند تا کسی را از این راه باز دارد که بخواهد از آنجا بگذرد و چنین مسیری را طیّ کند. راهی که به سوی خدا است، ممکن نیست که راه محسوس مادی باشد. چه یزدان سبحان به مکان نیازی ندارد و در جایگاه ویژه‌ای قرار نمی‌گیرد، تا راهی به سوی او در میان باشد. پس بناچار چنین راهی، راه ایمان و طاعاتی است که منتهی به رضای یزدان می‌گردد... ابلیس از هر سو به سوی انسان می‌آید:

﴿ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ

شَمٰائِلِهِمْ ﴾.

از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت) ایشان.

از هر جهت به سوی آدمیزادگان می‌آید تا میان ایشان و میان ایمان و طاعت، سدّ و مانع گردد... صحنهٔ زندهٔ برجستهٔ لبریز از جُنب و جوش است. ابلیس پیوسته سر راه را بر انسانها می‌بندد و با تلاش فراوان و ناگسیختنی در گمراه کردن ایشان می‌کوشد، تا کاری کند که مردمان خدا را نشناسند و شکر و سپاس او را بجای نیاورند، مگر گروه اندکی که از دست ابلیس بگریزند و فرمان یزدان را پاسخ گویند و بر دیده نهند:

﴿ وَ لاٰ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شٰاكِرِينَ ﴾.

بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت.

یادی از شکر می‌رود، تا با چیزی هماهنگ شود که در سرآغاز سوره گذشت:

﴿ قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ ﴾.

بسیار کم سپاسگزاری می‌کنید. (اعراف / ۱۰)

این امر بیانگر سبب سپاسگزاری اندک است. همچنین بیانگر انگیزهٔ حقیقی نهان است. ابلیس است که نمی‌گذارد شکر و سپاس انجام گیرد. ابلیس بر سر راه خشنودی یزدان می‌نشیند و مردمان را از دستیابی بدان باز می‌دارد. ذکر این مطالب بدان خاطر است که مردمان بیدار و هوشیار گردند و متوجّه دشمن کمین کرده‌ای باشند که ایشان را از هدایت و رهنمود بدور می‌راند و پرتشان می‌گرداند. همچنین آدمیزادگان بیدار و هوشیار گردند تا خویشتن را بپایند و از مکر و کید اهریمن بدور نمایند، بدانگاه که بدانند این آفت از کجا و چگونه گریبانگیرشان می‌گردد و نمی‌گذارد اکثر آنان سپاسگزار شوند.

به درخواست ابلیس پاسخ داده شده است. زیرا اراده و مشیّت خدا بر آن بوده است که این موجود بشری را رها سازد تا راه خود را در پرتو سرشت خود بپیماید که آمیزه‌ای از استعداد خیر و شرّ است. با خردی راه را بنگرد که یزدان به انسان عطاء کرده است و می‌تواند خوبی و بدی را تشخیص، و هر کدام را که خواست ترجیح دهد و برگزیند. به کمک پندها و اندرزها و بیدارباشها و هوشیارباشهائی که یزدان توسّط پیغمبران بدو داده است و بدین وسیله یاریش نموده است، راهِ به سوی خدای را طیّ کند. خویشتن را در پرتو دین آسمانی بپاید و راست و استوار نماید... همچنین اراده و مشیّت یزدان بر آن بوده است که انسان بتواند هدایت یا ضلالت را بجوید و با اختیاری که دارد راهیاب یا گمراه گردد. خیر و شرّ در خمیرهٔ هستی او باشد و پیکار خوبی و بدی در گسترهٔ زندگی او درگیرد، و سرانجامِ او به یکی از دو فرجام سعادت یا شقاوت بینجامد. سنّت یزدان او را در بر گیرد و مشیّت ایزد منّان به امتحان و آزمون او بپردازد، و چه در راه هدایت و چه در راه ضلالت به آزمایش او دست یازد، و طبق سنّت جاری و قانون ساری یزدان سبحان، و برابر اراده و مشیّت آزاد ایزد منّان، هدایت یا ضلال به انسان دست دهد و انسان راهیاب و یا گمراه گردد.

لیکن روند قرآنی در وعدهٔ اخیر به ابلیس - نفرین خدا بر او باد - اجازهٔ یزدان را آشکارا بیان نمی‌دارد و بدان تصریح نمی‌کند، بدان گونه که مهلت دادن بدو را آشکارا بیان و بدان تصریح می‌کند. بلکه از آن سکوت در پیش می‌گیرد، و قاطعانه طرد ابلیس را اعلان می‌دارد. او را خوار و رسوا و شکست خورده می‌راند، و او را به دوزخ وعده می‌دهد و بدو اعلان می‌کند که دوزخ را از او و از انسانهائی لبریز گرداند که به دنبال او راه می‌افتند و از او پیروی می‌کنند و به همراه او گمراه می‌شوند:

﴿ قٰالَ: اَخْرُجْ مِنْهٰا مَذْؤُوماً مَدْحُوراً. لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

(خداوند) گفت: خوار و حقیر و رانده و ذلیل از این (جایگاهِ قدس و قدسیان) بیرون رو. سوگند می‌خورم، دوزخ را از تو و از همهٔ کسانی پر می‌سازم که از تو پیروی کنند.

کسی که از ابلیس پیروی می‌کند، چه بسا در شناختی که ابلیس نسبت به خدا داشته است و باوری که او به الوهیّت خدا داشته است، از ابلیس پیروی می‌کند. یعنی همچون اهریمن خدای را می‌شناسد و به خداوندگاری او ایمان دارد، با این وجود بسان اهریمن حاکمیّت و فرمانروائی یزدان سبحان و حکم و قضاوت ایزد منّان را نمی‌پذیرد و نادیده می‌گیرد، و ادّعاء می‌کند که او نیز در برابر اوامر آفریدگار، حقّ نظر و اظهار رأی دارد، و منطق خود را در اجراء کردن و اجراء نکردن اوامر پروردگار دخالت می‌دهد!... این یک نوع پیروی از ابلیس است. نوع دیگر آن بدین شکل است که از ابلیس پیروی می‌کند تا او را گمراه سازد و به طور کلّی از دستیابی به هدایت منحرف گرداند... این نوع و آن نوع گمراهی هر دو تا پیروی از ابلیس است و سزای آن به دوزخ افتادن همراه با اهریمن است.

خداوند سبحان به ابلیس و فرزندان او نیز اختیار عطاء فرموده است و در دائرهٔ این اختیار محدود بدیشان فرصت انتخاب و گزینش داده است و با این اختیار محدود و انتخاب مقبول یا مردود ایشان را می‌آزماید، آزمونی که اراده و مشیّت یزدان بر آن رفته است که قطعاً دامنگیر انسان گردد و این موجود در آن شرکت داده شود. یزدان در پرتو امتحان، انسان را آفریدهٔ منحصر به فردی در ویژگیهایش می‌گرداند. او نه فرشته است و نه اهریمن. چرا که انسان در این هستی نقش دیگری دارد. نقش او نه نقش فرشته است و نه نقش اهریمن.



این صحنه پایان می‌پذیرد، تا صحنهٔ دیگری در روند قرآنی به دنبال آن بیاید:

یزدان سبحان پس از طرد ابلیس بدین گونه و بدین شکل، به آدم و همسرش می‌نگرد... در اینجا است که پی می‌بریم که آدم دارای همسری از نوع خود است. نمی‌دانیم چگونه پا به جهان نهاده است. آیه‌هائی که در اینجا در خدمت آنها هستیم، و همهٔ آیه‌های همسان آنها در قرآن مجید، از این غیب اصلاً سخنی نگفته‌اند. همهٔ روایتهائی هم که در بارهٔ آفرینش این همسر از دندهٔ پهلوی چپ آدم ذکر شده است آمیزه به اسرائیلیّات است و نمی‌توانیم بدانها تکیه و اعتماد داشته باشیم. تنها چیزی که قاطعانه در این باره می‌توان گفت این است که یزدان برای آدم از جنس خودش همسری برای او آفریده است و آن دو نفر زوج همدیگر گشته‌اند.(۱) سنّت و قانونی که ما در بارهٔ همهٔ آفریده‌های خدا می‌دانیم زوجیّت در هر چیز است:

﴿ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾.

ما از هر چیزی جفتی را آفریده‌ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید. (ذاریات / ۴۹)

زوجیّت سنّت جاری و قانون ساری و قاعدهٔ اصیل در هر آفریده‌ای از آفریده‌های یزدان است.(۲) هرگاه با این سنّت و قانون و قاعده، همگام شویم، می‌توانیم ترجیح دهیم که آفرینش حوّاء پس از آفرینش آدم انجام پذیرفته است و زمان آن دو از هم فاصلهٔ چندانی نداشته است. آفرینش حوّاء هم درست به همان شیوه‌ای انجام گرفته است که آفرینش آدم بدان شیوه به وقوع پیوسته است.

به هر حال، به آدم و همسرش خطاب می‌گردد که پروردگارشان بدانان می‌سپارد و سفارش می‌نماید در زندگانی خود از یزدان فرمانبرداری کنند. خداوند تربیت ایشان را می‌آغازد و آنان را برای نقش بنیادینشان آماده می‌سازد، نقش بنیادینی که یزدان این موجود انسان نام را برای ادای آن آفریده است. این نقش، نقش جانشینی و خلیفه‌گری در زمین است، همان گونه که خدا در سورهٔ بقره تصریح فرموده است:

﴿ وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ﴾.

۱- برای اطّلاع بیشتر از صدق گفتار استاد سیّد قطب مراجعه شود به: (نساء / ۱، اعراف / ۱۸۹ و ۱۹۰، روم / ۲۱). (مترجم)

۲- مراجعه شود به: (شعراء / ۷، یس / ۳۶، زخرف / ۱۲، طه / ۵۳). (مترجم)

زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم (تا به آبادانی زمین بپردازد و آن زیبانگاری و نوآوری را که برای زمین معیّن داشته‌ام به اتمام رساند و آن انسان است). (بقره / ۳۰)

﴿ وَ یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ، فَکُلا مِنْ حَیْثُ شِئْتُما، وَ لا تَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ، فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ ﴾.

ای آدم، تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر کجا که خواستید (بگردید و از نعمتهای آن) بخورید، ولی به این درخت، نزدیک نشوید (و از آن نخورید، که اگر چنین کنید) از زمرهٔ ستمکاران خواهید شد.

قرآن از تعیین «این درخت» سکوت می‌کند. چرا که تعیین نوع درخت، در حکمت تحریم آن تأثیری ندارد. ارجح این است که خودِ تحریم مراد است... یزدان سبحان بدیشان اجازه داده است که از حلال بهره‌مند گردند، و بدانان سفارش فرموده است از حرام دوری گزینند. بناچار باید چیز حرامی در میان باشد تا این نوع، یعنی انسان در مرز آن بایستد، و در سرشت او اراده‌ای باشد که آرزوها و خواستهای خود را تجربه کند، و در پرتو آن اراده بر علائق و رغائب و هواها و هوسهای خویش چیره گردد، و بر آنها حاکم شود نه همچون حیوان محکوم و مغلوب آنها باشد. این ویژگی و وجه تمایزی است که «انسان» دارد و با آن از حیوان جدا می‌گردد، و در پرتو آن معنی «انسان» تحقّق می‌پذیرد.

هم اینک ابلیس پیدا می‌شود و نقش خود را بازی می‌کند، نقشی که برای آن وارسته و پیراسته شده است. این موجود منحصر به فردی که یزدان این چنین او را بزرگوار داشته است، و تولّد او را در جهان والای فرشتگان در آن چنان جشن باشکوه شگرف اعلان فرموده است، و فرشتگان را برای او به سجده خوانده است و ایشان هم در برابرش سجده برده‌اند، و خدا ابلیس را به سبب او از بهشت بیرون کرده است و از میان فرشتگان رانده است، این موجود دارای سرشت مزدوج و دو بُعدی است، و بطور یکسان استعداد و آمادگی دو راه و دو مقصد را دارد. نقطه‌های معیّنی در او است که از راه این نقطه‌ها رام می‌گردد و به کژ راهه‌ها برده می‌شود. - مادام که متوسّل به فرمان یزدان نگردد و محکم به اوامر ایزد متعال چنگ نزند - از راه این نقطه ضعفها بدو آسیب زده می‌شود و به بلا گرفتار می‌آید، و می‌توان به سراغ او رفت و در دل و درون وی رخنه کرد و بدو ضربهٔ کاری زد... هواها و هوسها و خواستها و آرزوهای معیّنی هم دارد. از راه این شهوات و رغائب به دام می‌افتد و گرفتار می‌گردد.[1]

ابلیس شروع می‌کند به بازیچه قرار دادن این شهوات و رغائب:

﴿ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ لِیُبْدِیَ لَهُما ما وُورِیَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما؛ وَ قالَ: ما نَهاکُما رَبُّکُما عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاّ أَنْ تَکُونا مَلَکَیْنِ، أَوْ تَکُونا مِنَ الْخالِدِینَ، وَ قاسَمَهُما إِنِّی لَکُما لَمِنَ النّاصِحِینَ ﴾.

سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد تا (مخالفت با فرمان خدا را در نظرشان بیاراید و لباسهایشان را از تن بدر آورد و برهنه و عریانشان سازد) و عورات نهان از دیدهٔ آنان را بدیشان نماید، و (بدین منظور) گفت: پروردگارتان شما را از این درخت بازنداشته است، مگر بدان خاطر که (اگر از این درخت بخورید) دو فرشته می‌شوید، و یا این که (جاودانه می‌گردید و) از زمرهٔ جاویدانان (در این سرا) خواهید شد. و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم.

نمی‌دانیم وسوسهٔ شیطان چگونه انجام پذیرفته است. چون ما اصل و حقیقت شیطان را نمی‌دانیم تا کیفیّت اعمال و افعال او را بدانیم و فهم کنیم. همچنین نمی‌دانیم شیطان چگونه با انسان تماس می‌گیرد و چگونه او را گمراه می‌سازد. امّا ما از روی خبر صادق

۱- مراجعه شود به کتاب: «منهج الفنّ القرآنی» فصل: «قصّة آدم» تألیف: محمّد قطب.

که تنها منبع مورد اعتماد ما دربارهٔ غیب است می‌دانیم که با نیرنگ به شرّ و بدی کشاندن اهریمن به شکلی از اشکال صورت می‌پذیرد، و وسوسه و پیام اهریمن برای ارتکاب حرام به نحوی از انحاء حاصل می‌گردد. این نیرنگبازی و به شرّ و بدی کشاندن، و وسوسه و پیام دادن اهریمن، با اتّکاء و اعتماد بر نقطه ضعفهای سرشتی در انسان انجام می‌پذیرد. از این ضعف هم می‌توان با ایمان و یاد خداوند رحمان خویشتن را آزاد و رها کرد، تا بدانجا که اهریمن دیگر نتواند سلطه و قدرتی بر مؤمن ذاکر داشته باشد، و مکر و کید ضعیف او تأثیری بر جای نگذارد.

بدین منوال اهریمن آن دو را وسوسه کرد تا عورتهای ایشان را بدانان بنماید، عورتهائی که تا آن زمان از دیده‌های آنان پنهان و پوشیده بود... هدف اهریمن این بود... آن دو نفر عورتهائی داشتند، ولی عورتهایشان از دیدگانشان پوشیده بود و عورتها را نمی‌دیدند. همان گونه که از روند قرآنی خواهیم فهمید عورتهایشان، عورتهای جسمانی محسوس بوده است، و نیاز به پوشش مادّی داشته است. آنان هم آن عورتها را به عنوان عورت تلقّی کرده‌اند و در پنهان کردن به تلاش ایستاده‌اند. اهریمن هدف خود را معلوم است بدیشان نمی‌گوید، و از ناحیهٔ رغائب و علائق ژرف به سویشان می‌آید:

﴿ وَ قَالَ: مَانَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴾.

گفت: پروردگارتان شما را از این درخت بازنداشته است، مگر بدان خاطر که (اگر از این درخت بخورید) دو فرشته می‌شوید، و یا این که (جاودانه می‌گردید و) از زمرهٔ جاویدانان (در این سرا) خواهید شد.

بدین وسیله علائق پنهان و نهان «انسان» را به بازیچه گرفت... انسان دوست می‌دارد که جاودانه بماند یا دارای عمر دراز شبیه به جاودانگی باشد. می‌خواهد ملک و مملکتی داشته باشد که محدود به عمر کوتاه مشخّص نباشد.

در قرائتی «مَلِکَیْنِ» با کسر لام آمده است. آیهٔ دیگری در سورهٔ طه، این نوع قرائت را کمک می‌کند:

﴿ هَلْ أَدُلُّکَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لاٰ يَبْلَىٰ ﴾.

آیا تو را به درخت جاودانگی و ملک فناناپذیر رهنمود کنم؟ (طه / ۱۲۰)

با توجّه بدین قرائت، تشویق به ملک و مملکت سرمدی و عمر ابدی است. این دو چیز هم دلربائی بیشتری در انسان دارند، بدان گونه که می‌توان گفت: کشش جنسی و شهوت نزدیکی زناشوئی خودش تنها وسیله‌ای برای حصول عشق جاودانگی با امتداد زنجیرهٔ نسل در نسل انسان است و بس. بنابه قرائت «مَلَکَیْنِ» با فتح لام، تشویق به رهائی از قید و بند تن، و جاودانه ماندن همچون فرشتگان است... ولیکن قرائت پیشین از قرائت پسین، اگرچه مشهور نیست، ولی با نصّ دیگر قرآنی سازگاری بیشتری دارد، و با مکر و کیدی که شیطان در پیش گرفته است و از راه خواستها و آرزوهای سرشتی بنیادین انسان به سراغ انسان آمده است، بهتر می‌خواند.

ابلیس ملعون می‌دانست که یزدان آن دو را از این درخت نهی کرده است، و این نهی دارای شکوه و سنگینی خود در دل و درون ایشان است، در برانگیختن و تحریک کردن خود - گذشته از به بازی گرفتن خواستها و رغبتهای ایشان - کمک گرفت از اطمینان بخشیدن و در امن و امان بودن آنان از هرگونه پی‌آمد و گزندی. در این راستا برای ایشان سوگند خورد که او خیرخواه و دلسوز آنان است و در خیرخواهی و دلسوزیش راست و درست است:

﴿ وَ قَاسَمَهُمَا: إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّاصِحِينَ ﴾.

برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم.

آدم و همسرش، تحت تأثیر خواست و رغبتی که برمی‌انگیزاند و به پیش می‌راند، و قسم و سوگندی که خرد را می‌پوشاند و منگ و بنگ می‌گرداند، فراموش کردند که اهریمن دشمن ایشان است، دشمنی که ممکن

نیست آنان را به کار خیر رهنمود کند. آخر خدا بدیشان مؤکّدانه دستور داده است و آنان هم از یزدان باید فرمانبرداری کنند چه علّت آن فرمان را بدانند و فلسفهٔ آن را درک کنند یا به علّت و فلسفهٔ آن پی نبرند. می‌بایستی فراموش نکنند که چیزی نمی‌شود و روی نمی‌دهد مگر با قضا و قدر یزدان و اذن و اجازهٔ ایزد سبحان. اگر خدا جاودانگی را و ملک و مملکت سرمدی را برای آنان مقدّر نفرموده باشد، هرگز به جاودانگی و چنین ملک و مملکتی نمی‌رسند و دسترسی پیدا نمی‌کنند.

آدم و همسرش همهٔ این چیزها را از یاد بردند، و برای پاسخ دادن به تشویق و تحریک مکّارانه و نیرنگبازانهٔ اهریمن برانگیخته شدند و به تلاش و تکاپو افتادند.

﴿ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ. فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا، وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ؛ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ، وَ أَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ؟ ﴾.

پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب (به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت) کشید. هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش را بدیدند، و (برای پوشاندن شرمگاه‌های خود) شروع به جمع‌آوری برگهای (درختان) بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. پروردگارشان (به سرزنش ایشان پرداخت و خطاکاری آنان را متذکّر شد و) فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است (و خیر شما را نمی‌خواهد؟).

نیرنگ گرفت. فریب کار خود راکرد. مکر و کید نتیجه داد. اهریمن آن دو را با نیرنگ و فریب از اطاعت یزدان به نافرمانی خداوند سبحان کشاند. ایشان را از مقام والای جهان بالا به مرتبهٔ پست این دنیا سقوط داد:

﴿ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ ﴾.

پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب (به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت) کشید (و از شاخسار اطاعت به چاهسار معصیت انداخت).

هم اینک احساس می‌کنند که آن دو دارای عورتهائی هستند. پی بردند که عورتهایشان تا کنون از آنان پوشیده بوده است. شروع به جمع‌آوری برگهای درختان بهشت کردند و آنها را روی همدیگر انداختند. این برگهای انباشته را بر عورتهای خود می‌نهادند و «می‌چسباندند»... این کار می‌رساند که عورتهایشان جسمانی بوده است. انسان به طور فطری از لخت بودن عورت شرم می‌کند و خجالت می‌کشد. عورتها لخت و عور نمی‌گردد مگر زمانی که فطرت به سبب پیروی از جاهلیّت، فاسد و تباه شود.

﴿ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ، وَ أَقُلْ لَكُمَا: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ؟ ﴾.

پروردگارشان (به سرزنش ایشان پرداخت و خطاکاری آنان را متذکّر شد و) فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است (و خیر شما را نمی‌خواهد؟).

این سرزنش بر گناه، و عتاب بر فراموشی اندرز را شنیدند... امّا صدا و ندا چگونه بوده است، و چگونه آن را شنیده‌اند؟ به همان صورت که نخستین‌بار یزدان ایشان را مورد خطاب قرار داده است، و بدان شکل که فرشتگان را مورد خطاب قرار داده است، و به گونه‌ای که ابلیس را مورد خطاب قرار داده است. همهٔ اینها غیب است و از غیب چیزی نمی‌دانیم، مگر آن اندازه که رخ نموده است و روی داده است... یزدان هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد.

در پرتو این ندای آسمانی گوشهٔ دیگری از سرشت این موجود منحصر به فرد پدیدار می‌گردد... این موجود انسان نام فراموش می‌کند و به خطا می‌رود. در او ضعفی است که شیطان از راه آن وارد می‌گردد. انسان پیوسته فرمان نمی‌برد و به انجام وظیفه نمی‌پردازد و همیشه راه راست در پیش نمی‌گیرد و از مسیر درست

حرکت نمی‌کند. امّا به اشتباه خود پی می‌برد، و لغزش خود را می‌فهمد، و پشیمان می‌گردد و از پروردگارش کمک می‌خواهد و آمرزش می‌طلبد... او برمی‌گردد و دست می‌کشد. او همچون شیطان بر معصیت و عصیان پافشاری نمی‌کند، و از پروردگار خود درخواست نمی‌نماید که وی را در گناه و سرکشی مدد و یاری فرماید.

﴿ قٰالاٰ: رَبَّنٰا ظَلَمْنٰا أَنْفُسَنٰا، وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنٰا وَ تَرْحَمْنٰا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخٰاسِرِينَ ﴾.

(آدم و همسرش، دست دعا به سوی خدا برداشتند و) گفتند: پروردگارا! ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

این ویژگی «انسان» است. ویژگیی که او را به پروردگارشان پیوند می‌دهد، و درهائی را بر روی او رو به خدا باز می‌کند... ویژگی انسان: اقرار و اعتراف، ندامت و پشیمانی، طلب آمرزش، درک ضعف، مدد و یاری خواستن از یزدان، و درخواست رحمت از خداوند مهربان. همراه با اطمینان و یقین کامل به این که هیچگونه قدرت و قوّتی در میان نیست مگر این که با یاری خواستن و مدد جستن از یزدان و بهره‌مند شدن از عطوفت و مرحمت خداوند مهربان... اگر مدد و یاری و رحم و مهربانی آفریدگار جهان کسی را در بر نگیرد، از زمرهٔ زیانکاران و زیانباران خواهد بود.

در اینجا بود که اوّلین تجربه و نخستین آزمون انجام پذیرفت، و ویژگیهای بزرگ انسان جلوه‌گر آمد. انسان آن ویژگیها را شناخت و مزهٔ آنها را چشید. با این بیدارباش، برای استفادهٔ از ویژگیهای نهان آمادگی پیدا کرد. آمادهٔ بهره‌مندی از ویژگیهای خود در کار خلافت و جانشینی شد. آمادگی یافت که با دشمن خویش برزمد و به پیکاری بپردازد که هیچ وقت شعلهٔ آن فروکش نمی‌کند و تنور این جنگ پیوسته داغ و تافته است.

﴿ قٰالَ: اَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتٰاعٌ إِلىٰ حِينٍ. قٰالَ: فِيهٰا تَحْيَوْنَ، وَ فِيهٰا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهٰا تُخْرَجُونَ ﴾.

(خداوند خطاب به آدم و حوّاء و ابلیس) گفت: (از این جایگاه والا) پائین روید. برخی دشمن برخی خواهید بود. در زمین تا روزگاری استقرار خواهید داشت و (از نعمتهای آن) بهره‌مند خواهید شد. (خداوند) گفت: در زمین (تولید نسل می‌کنید و) زندگی بسر می‌برید و در آن می‌میرید (و دفن می‌شوید) و از آن (هنگام رستاخیز زنده می‌گردید و) بیرون می‌آئید.

همگی پائین آمدند... به این کرهٔ زمین فرود آمدند... امّا قبلاً کجا بودند؟ بهشت کجا است؟... اینها جزو غیب است و چیزی از آنها نمی‌دانیم و خبری از آنها نداریم، مگر آن مقداری را که به ما خبر داده است آن کسی که کلیدهای غیب تنها در دست او است و بس... هر گونه تلاشی در راه دسترسی و شناخت این غیب، پس از گسیختن وحی، تلاش بیهوده‌ای است. هرگونه تکذیب کردنی هم که تکیه برعادت و عرف و «علم» و دانش ظنّی مردمان امروزی باشد، تکبّر و خودستائی است. چه این «علم و دانش» از گلیم خود پا را فراتر می‌نهد و از جولانگاه خود درمی‌گذرد، زمانی که بدون وسیلهٔ شناخت می‌کوشد بدین غیب فرو رود و بدان بپردازد. زمانی هم غیب را بطور کلّی نفی کند، تکبّر می‌ورزد و به خود می‌نازد. چرا که غیب از هر سو او را فرا گرفته است، و ناشناخته‌ها در بارهٔ «مادّه» که جولانگاه او است بیش از شناخته‌ها است.(۱)

جملگی به زمین فرود آمدند... آدم و همسرش، و ابلیس و یاران و همدستان او ... پائین آمدند تا یکی با دیگری کشمکش و پیکار کند، و یکی دشمن دیگری شود، و رزم میان دو سرشت و دو فطرت گوناگون در گشت و گذار و جولان و دوران باشد: سرشت و فطرتی که بر شرّ سرشته شده است، و دیگری سرشت دو بعدی

۱- مراجعه شود به جزء هفتم، تفسیر: ﴿ وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ ﴾. آیهٔ ۵۹ سورهٔ انعام.

است و دارای استعداد خیر و شرّ است. در ضمن، آزمایش صورت بگیرد، و قضا و قدر یزدان هم هرگونه که می‌خواهد اجراء گردد.

بر آدم و فرزندان او واجب گردید که در زمین مستقرّ شوند. در آنجا زندگی را سپری کنند، و تا مدّتی از نعمتهای موجود در آن بهره‌مند گردند. واجب شد در زمین زندگی کنند، و در آنجا بمیرند، سپس از همانجا بیرون بیایند و دوباره زنده شوند... آن گاه در پایان این کوچ بزرگ به سوی آفریدگار خویش برگردند و به بهشت یا دوزخ او بروند و درافتند.

چرخش و گردش نخستین پایان پذیرفت تا چرخشها و گردشهای بیشماری به دنبال آن بیاید. انسان در آنها پیروز بشود، مادام که خود را در پناه خدای خود دارد و به خدا پناهنده شود، و در آنها شکست بخورد، مادام که دشمن خود را به دوستی گیرد.



گذشته از اینها، این داستانی نیست. بلکه نشان دادن حقیقت انسان است تا خود را بشناسد و با حقیقت سرشت خویش آشنا شود و از پیدایش و آفرینش خویشتن باخبر گردد، و جهانهائی را بشناسد که او را احاطه کرده‌اند، و قضا و قدری را پیش چشم دارد که زندگی او را می‌گرداند، و برنامه‌ای را بیاموزد و بشناسد که یزدان آن را برای او می‌پسندد، و از آزمایش و آزمونی اطّلاع پیدا کند که با آن روبرو می‌گردد، و از فرجام و سرانجامی باخبر باشد که در انتظار او است... همهٔ این چیزها حقائقی هستند که در بیان «ارکان و اصول جهان‌بینی اسلامی» شرکت دارند. خواهیم کوشید بدان اندازه که برنامهٔ فی‌ظلال القرآن اجازه می‌دهد بدین ارکان و اصول بپردازیم، و شرح و بسط آنها را به بحث و بررسی ویژه‌ای در این زمینه، تحت عنوان: «ویژگیهای جهان‌بینی اسلامی و ارکان و اصول آن» حواله داریم.

نخستین حقیقتی که از داستان پیدایش انسان دریافت می‌داریم - همان گونه که گفتیم - هماهنگی میان سرشت جهان و پیدایش پدیدهٔ انسان نام، و همچنین رابطهٔ قضا و قدر یزدان با انسان و جهان است. قضا و قدری که محیط بر انسان و جهان است و پیدایش انسان را مقدّر معیّنی می‌داند نه پیدایش تصادفی و جهش ناگهانی. هماهنگی میان انسان و جهان هم بر قاعده و قانون استوار است و سازش آنها از نظم و نظام برخودار است.

کسانی که یزدان سبحان را نمی‌شناسند، و چنانکه باید ارج و قدر او را نمی‌دانند، قدرت و توان و رفتار و کردار الهی را با مقیاسها و معیارهای کوچک انسانی خود می‌سنجند. هنگامی که می‌بینند که این پدیدهٔ انسان نام تنها آفریده‌ای از آفریده‌های این زمین است، و این زمین نیز ذرّهٔ کوچکی همچون ذرّه‌های گرد و غبار فضا در دریای موّاج جهان است، می‌گویند: «معقول» و خردپسند نیست که در فراسوی پیدایش این انسان هدفی باشد، چه رسد به این که این انسان در نظام جهان، شأن و مقامی داشته باشد. برخی از ایشان گمان می‌برند پیدایش انسان جهشی ناگهانی و عارضه‌ای تصادفی بوده است. جهان پیرامون او با پیدایش او و پیدایش حیات بطور کلّی دشمن است و دشمنی دارد!... این گونه سخنان یاوه‌گوئیها و پریشان گوئیهائی است که قدرت و توان و رفتار و کردار یزدان جهان را با مقیاسها و معیارهای کوچک انسان می‌سنجند!

راست است که اگر انسان صاحب این ملک و مملکت فراخ جهان می‌بود، اصلاً بدین زمین توجّهی نمی‌کرد، و بدین پدیدهٔ انسان نام که بر سطح آن لنگ لنگان و افتان و خیزان گام برمی‌دارد، هیچ گونه نگاهی نمی‌انداخت، و اهمّیّت و ارزشی بدو نمی‌داد. زیرا انسان نمی‌تواند نسبت به همهٔ چیزهائی که در این ملک و مملکت شگرف و شگفت است توجّه داشته باشد، و ارج و ارزش و پایه و مایهٔ یک یک آنها را بداند و نقش و وظیفهٔ هر یک را در نظر گیرد، و هماوائی و هماهنگی میان آنها را پیش چشم دارد... امّا یزدان

سبحان یزدان است. به اندازهٔ ذرّه‌ای در آسمانها و زمین بر او پنهان و نهان نمی‌گردد و مخفی نمی‌ماند. او خداوندگار این ملک و مملکت بزرگ و فراخی است که چیزی در آن سر برنمی‌آورد و قامت راست نمی‌کند مگر با رعایت و حمایت او. چیزی هم در آن پدید نیامده است و جامهٔ هستی به تن نکرده است مگر با مشیّت و ارادهٔ او... آفت این انسان این است، زمانی که از هدایت یزدان دور و منحرف می‌گردد و تنها خواست خود را - هر چند آن را دانش بنامد - ملاک و معیار قرار می‌دهد، فراموش می‌کند که خداوند سبحان خداوند است، و خداوند سبحان را برابر هوا و هوس خود تصوّر می‌کند، و قدرت و قوّت و رفتار و کردار خدا را با مقیاسها و معیارهای کوچک انسان می‌سنجد! سپس تکبّر می‌ورزد و به خود می‌بالد و هوا و هوس خود را حقیقت قلمداد می‌کند.

سیر جیمس جینز زبان به همچون جهان‌بینیهای بسیار گمراه انسان می‌گشاید و در کتابی به نام: «جهان پیچیده و بغرنج» می‌گوید:

«هنگامی که ما روی کرهٔ زمین می‌ایستیم - کرهٔ زمین که دانهٔ شن بسیار کوچکی بشمار است - و تلاش می‌کنیم پرده از سرشت جهانی برداریم که در فضا و زمان محلّ اقامت ما را احاطه کرده است، و به هدف از وجود این جهان فراخ پی ببریم، در همان آغاز کار احساس ترس و هراسی می‌کنیم که انگار وحشت زده‌ایم و خود را گم کرده‌ایم و به دست و پا افتاده‌ایم. چرا نباید جهان خوفناک و ترس‌آور نباشد؟ این فاصله‌های بسیار و کرانه‌های بیشمار، و مسافتهای گشاد و گستره‌های فراخ، با عقل و خرد ما انسانها درک و فهم نمی‌شود. سالها و قرنهای بیشماری بر آنها گذشته است و تصوّر نمی‌گردد و بشمار نمی‌آید. تاریخ حیات انسان نسبت بدین سالها و قرنهای طولانی بسی ناچیز است. انگار لحظه‌ای است... جهان بسیار شگرف و شگفت و هراس‌انگیز است. چرا که متوجّه می‌شویم جهان از وحدت و یکپارچگی عجیبی برخوردار است، و همچنین می‌بینیم که موطن و مسکن ما در فضا بسی ناچیز است. موطن و مسکن ما زمین تنها جزء ناچیزی از یک میلیون جزء دانه شنی از دانه شنهای دریاهای دنیا است!... چیزی که از هر چیز دیگری برای دانشمند هراس‌انگیزتر است این است که این جور به نظر می‌رسد که اصلاً به حیات و زندگی‌ای همچون حیات و زندگی ما توجّه و عنایتی نمی‌شود و ما در گسترهٔ هستی به حساب نمی‌آئیم. انگار عاطفه‌ها و حرصها و آزها و کردارها و هنرها و آئینهای ما همه و همه غریب و دور افتاده از نظام و سیستم جهان و طرح و پروژهٔ آن است! راست و درست است اگر بگوئیم: میان جهان و میان حیاتی همچون حیات ما دشمنی سختی است. زیرا فضا در اغلب بخشهای خود سرد است، تا بدانجا که هر نوع حیاتی در آن یخ می‌بندد و بر جای نمی‌ماند... بیشترین بخشهای ماده‌ای که در فضا است به اندازه‌ای گرم است و دارای حرارت است که امکان حیات در آن غیرممکن است. پرتوها و اشعه‌های گوناگونی در فضا می‌پراکنند و پیوسته به کرات آسمانی برخورد می‌کنند و می‌افتند. چه بسا بسیاری از این پرتوها و اشعه‌ها دشمن حیات یا نابودکنندهٔ حیات هستند.

این وضع جهانی است که شرائط و ظروف ما را بدان افکنده است. اگر درست نباشد که گفته شود ما بر اثر اشتباهی که روی داده است پیدا شده‌ایم، دست کم می‌توان گفت: پیدایش ما نتیجهٔ چیزی است که درست است تصادف نامیده شود».

قبلاً بیان داشتیم، انگارهٔ دشمنی جهان با پیدایش حیات، و در نظر نگرفتن تقدیر و تدبیر نیروئی که بر جهان مسلّط باشد و آن را بگرداند و از آن محافظت نماید، امّا با این وجود، حیات عملاً پدیدار گردد و موجود باشد، از زمرهٔ کارهائی است که خرد هیچ فرد خردمندی آن را به اندیشهٔ خود راه نمی‌دهد، چه رسد به این که آن را بپذیرد! مگر ممکن است با وجود این که جهان دشمن پیدایش حیات باشد، امّا با این وجود حیات عملاً پدید آید، بدون این که نیروی محافظ و مقتدری در

میان باشد که همهٔ امور جهان را می‌گرداند؟! آیا حیات نیرومندتر از جهان است تا علیرغم آن نمایان و آشکار شود؟! هر چند جهان دشمن حیات باشد امّا حیات سر از عدم برزند؟! آیا این پدیدهٔ انسان نام مثلاً - پیش از بوجود آمدن - عملاً از این جهان موجود تواناتر و نیرومندتر بوده است، این است با وجود دشمنی جهان و علیرغم دشمنانگی آن، در جهان سر از عدم بر زده است و از افق طلوع کرده است؟!

اینها اندیشه‌ها و جهان‌بینیهائی است که ارزش نگرش و بررسی را ندارند. اگر این «دانشمندان» بدین بسنده می‌کردند و تنها چیزهائی را به ما می‌گفتند که وسائل مادی ایشان دربارهٔ توصیف پدیده‌ها بدانها می‌رسد، بدون این که بدین تخمین زدنهای «متافیزیکی» بی‌استناد و بی‌پایه دست بزنند، وظیفهٔ خود را - هر چند هم ناقص - در آشنا کردن مردمان با جهان پیرامونشان اداء می‌کردند. امّا آنان از دائرهٔ شناخت امن و امان می‌گذرند و سر در بیابان برهوت فرضها و گمانها می‌نهند بدون این که دلیل و حجّتی داشته باشند مگر هواها و هوسهای کوچک و بی‌ارزش انسانی.

ما - خدا را شکر - در پرتو یزدان به این جهان شگرف و شگفت می‌نگریم و احساس خوف و هراس و دلهره‌ای نمی‌کنیم که سیر جیمس جینز از آن صحبت می‌کند. بلکه احساس هیبت و عظمت آفریدگار این جهان در دلهایمان جایگزین می‌گردد، و به زیبائی و سترگی پدیدار در آفریدگان او پی می‌بریم و احساس آرامش و آسایش و انس و الفت با این جهان دوستی می‌کنیم که خدا آن را و ما را آفریده است و میان ما و جهان هم‌آوائی و هماهنگی برقرار فرموده است... بزرگی جهان و دقّت موجود در آن، ما را به شگفت می‌اندازد، امّا ما نمی‌ترسیم و داد و بیداد راه نمی‌اندازیم. ما احساس ضایع شدن و هدر رفتن نمی‌کنیم. ما چشم به راه هلاک و نابودی نیستیم... چرا که خداوندگار ما و جهان یزدان است... ما سهل و ساده و با مودّت و محبّت و در کمال انس و الفت، و با اطمینان و اعتماد، با جهان رفتار می‌کنیم. ما امیدواریم در جهان ارزاق و اقوات و وسائل زندگی و خوشی خود را بیابیم، و سپاسگزار الطاف الهی باشیم:

﴿ وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ. قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ ﴾.

شما را در زمین مقیم کردیم و قدرت و نعمتتان دادیم، و وسائل زندگیتان را در آن مهیّا نمودیم، (امّا شما در برابر نعمتهای فراوان) بسیار کم سپاسگزاری می‌کنید.

حقیقت دومی که از داستان پیدایش انسان به دل الهام می‌گردد، کرامت و بزرگواری این موجود منحصر به فرد در میان دنیای زنده‌ها، و نقش سترگی است که بدو واگذار شده است. و فراخی آفاق و وسعت جولانگاه‌هائی است که در آنجا حرکت می‌کند و به تلاش می‌ایستد. و گوناگونی جهانهائی است که - در حدود عبودیّت و بندگیش در برابر یزدان یگانهٔ جهان - با آنها گشت و گذار و تلاش و کوشش دارد. کاملاً برخلاف مکتبهای مادی و ماتریالیستی ساختار انسانها که ارزش واقعی انسان را هدر می‌دهند و برای انسان اهمّیّت قائل نیستند و او را به عنوان یک عامل اساسی مؤثّر در جهان می‌شناسند. چرا که اهمّیّت را بطور کلّی به مادّه و تأثیرات قطعی و حتمی آن می‌دهند. همچنین این دیدگاه کاملاً مخالف با مکتب تکامل داروینی است که انسان را به جهان حیوان ملحق می‌گرداند و برای ویژگیهای ممتاز انسان ارزشی قائل نیست و ارجی و بهائی بدانها نمی‌دهد. با مکتب روانکاوی فرویدی، مخالف است که انسان را غرق در لجنزار جنس می‌داند و معتقد است که انسان خود را به پیشرفت و ترقّی نمی‌رساند مگر از راه همین لجنزار!... امّا نباید فراموش کرد که کرامت و عزّت این موجود منحصر به فرد، انسان را «اله» و خداوندگار نمی‌سازد، همان گونه که فلسفه‌های زمان روشنفکری در تلاش است که چنین بگوید.(۱) تنها در جهان‌بینی درست اسلامی، حقّ و

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته»، بخش

حقیقت و اعتدال و میانه‌روی مورد نظر است و بس.
در بارهٔ این موجود منحصر به فرد، با برداشت از مجموع نصوص قرآنی - به صورت ترجیحی، نه به گونهٔ قطعی - می‌توانیم بگوئیم پیدایش مستقلّ و جداگانه‌ای داشته است، موجود منحصر به فردی که تولّد او در جهان بالا و در میان فرشتگان والامقام در یک جشن جهانی اعلان شده است، و گواهان و حاضران در این جشن فرشتگان بوده‌اند. تولّد بزرگ و سترگ انسان در میان این فرشتگان والامقام و صدرنشینان عالم بالا، و در گسترهٔ هستی بوده است...
در آیهٔ دیگری در سورهٔ بقره جانشینی و خلیفه‌گری او در زمین اعلان شده است و خلافت او از آن روزی بوده است که یزدان او را آفریده است. نخستین آزمایش او در بهشت بوده است و جنبهٔ تمرین و آمادگی او برای این خلافت داشته است. آیات قرآنی در سوره‌های زیادی اعلان می‌دارند که یزدان این جهان را - نه تنها زمین را - یار و مددکار او در امر خلافت فرموده است، و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیهٔ خود، مسخّر او ساخته است.(۱)

همچنین بزرگی نقشی پدیدار می‌آید که آفریدگارش بدو واگذار کرده است. چه آباد کردن این سیّاره و ریاست بر آن - حجم این سیّاره هر چه هست - کار بس بزرگ و سترگی است.
آنچه از این داستان و از مجموعهٔ آیه‌های قرآنی روشن و جلوه‌گر است همچنین آفرینش منحصر به فرد و متمایز انسان است، آن هم نه تنها در زمین بلکه در همهٔ کائنات. چه جهانهای دیگر، از قبیل جهان فرشتگان و جهان جنّیان و جهانهائی که جز یزدان کسی از آنها مطّلع نیست، دارای وظیفهٔ ویژهٔ خود هستند که جدای از ویژهٔ انسان است. همچنین آنها دارای سرشتها و خمیرهٔ ذاتی جدا بوده و از طبائع و موادّ دیگری آفریده شده‌اند که با وظائف و تکالیف آنها همساز و متناسب است. انسان با این صفات و ویژگیهائی که دارد و با این وظائف و تکالیفی که عهده‌دار انجام آنها است، متمایز و مستقلّ از سائر جهانها و جهانیان است. فرمودهٔ خداوند بزرگوار بر این تمایز و جداگانگی دلالت دارد که می‌فرماید:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا، وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ، إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً﴾.

ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها (و همهٔ جهان خلقت) عرضه داشتیم (و انجام وظیفهٔ اختیاری همراه با مسؤولیّت، و انجام وظیفهٔ اجباری بدون مسؤولیّت را بدیشان پیشنهاد کردیم. جملگی آنها اجبار را بر اختیار برتری دادند) و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان (این اعجوبهٔ جهان) زیر بار آن رفت (و دارای موقعیّت بسیار ممتازی شد. امّا برخی از) آنان (پی به ارزش وجودی خود نمی‌برند و قدر این مقام رفیع را نمی‌دانند و) واقعاً ستمگر و نادانند. (احزاب / ۷۲)

در این صورت، انسان با داشتن ویژگیهائی، منحصر به فرد و ممتاز در همهٔ جهان هستی است... از جملهٔ این ویژگیها، ظلم و جهل، در کنار اختیار نسبی، و استعداد معرفت و شناخت والا و بالا، و ارادهٔ ذاتی، و قدرت و توان دادگری و دانش اندوزی، به اندازهٔ قدرت و توان ستمگری و نادانی است... خود این دو بعدی و مزدوج بودن، وجه تمایزی است که انسان را ممتاز و منحصر به فرد می‌گرداند.
همهٔ اینها دیدگاهی را باطل می‌گردانند که با توجّه به کوچکی سیّارهٔ زمین به انسان می‌نگریست، سیّارهٔ زمینی که انسان بر آن زندگی می‌کند، و با مقایسهٔ آن با حجمهای کره‌های بسیار بزرگ جهان، بسی کوچک می‌نماید. چه حجم، همه چیز نیست. ویژگی خردی که قابلیّت معرفت و شناخت را دارد، و اراده‌ای که

⇦ اوّل.
۱- نگا: جاثیه / ۱۳. (مترجم)

می‌تواند مستقلّ - در حدود و ثغور بندگی یزدان - باشد، و انتخاب و ترجیح ذاتی، و سائر چیزهای دیگر، اینها همه ارزش انسان را بالا می‌برند و یکایک آنها برتر از حجمی است که سیر جیمس جوینز و امثال او، دیدگاه خود را در بارهٔ ارزش انسان و نقش او بر آن پایه‌گذاری می‌کنند، و پایگاه انسان را با حجم جایگاه حیات او می‌سنجند!

این اهمّیّتی که داستان و مجموعهٔ آیه‌های قرآن به این پدیدهٔ انسان نام می‌دهد، تنها مربوط به نقش او در خلافت و جانشینی زمین در پرتو این ویژگیهای ممتاز و منحصر به فرد نیست. بلکه صورت مسأله تکمیل می‌گردد با تأمّل در آفاق و جولانگاه‌هائی که انسان در آنجاها می‌تواند بچرخد و بگردد، و با اندیشیدن در بارهٔ جهانهائی که انسان توان سازش و کنش با آنها را دارد و می‌تواند همساز و همراز و همسوی با آنها بشود و با آنها بیاید و برود.

انسان با پروردگار والامقام جهان می‌تواند مستقیماً تماس پیدا کند و در کار و بار خود از او مدد و یاری جوید. خدا است که با دست قدرت خود انسان را آفریده است، و تولّد او را در عالم فرشتگان و جهان بالا اعلان فرموده است. سراسر جهان هستی را در این جشن تولّد به گفتار در آورده است و در این بزم شرکت داده است. بهشت را بدو واگذار کرده است و بدو اجازه فرموده است در هر جا که می‌خواهد از میوه‌ها و نعمتهای آن بخورد، مگر از درختی که تحریم شده است. سپس بدو جانشینی و خلافت در زمین به فرمان ربّ العالمین واگذار گردیده است، و اساس معرفت و شناخت را بدو آموخته است، همان گونه که در آیهٔ سورهٔ بقره آمده است:

﴿ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ﴾.

سپس به آدم نامهای (اشیاء و خواصّ و اسرار چیزهائی را که نوع انسان از لحاظ پیشرفت مادّی و معنوی آمادگی فراگیری آنها را داشت، به دل او الهام کرد و بدو) همه را آموخت. (بقره / ۳۱)

ترجیح ما این است که مراد قدرت بکار بردن واژگان برای بیان مدلولها، و سخن از نامیده‌ها باشد. قدرت گفتار و توان بیانگری است که امکان می‌دهد تبادل آراء و انتقال دانش و معرفت به یکدیگر صورت بگیرد، و نوع بشر بتواند منویّات و معلومات خویش را به همدیگر برسانند - همان گونه که در سورهٔ بقره گفتیم[1] - یزدان سفارش خود را در بهشت، و پس از آن در زمین به انسان فرموده است. استعدادهای ویژه‌ای به انسان بخشیده است که همنوعان او را با ویژگیهای خاصّ خود ممتاز و جدا می‌گرداند. پیغمبران را همراه با هدایت برای انسانها روانه کرده است، و بر خود رحمت واجب فرموده است، و از روی مهر لغزشهای انسانها را می‌بخشاید و توبه و پشیمانی ایشان را می‌پذیرد... و نعمتهای دیگری را به این موجود منحصر به فرد در سراسر گسترهٔ هستی، ارمغان داشته است.

گذشته از این، انسان با فرشتگان نیز سر و کار دارد. یزدان فرشتگان را به سجده بردن برای انسان فرا خوانده است. از میان آنان محافظان و مراقبانی برای انسان تعیین نموده است. همچنین از میان فرشتگان فرشته‌ای را تعیین و مأمور ابلاغ وحی خدا به پیغمبران کرده است. برخی از فرشتگان را نیز به سوی کسانی نازل می‌گرداند که می‌گویند: خداوندگار ما یزدان است و سپس استقامت می‌ورزند و پایداری می‌کنند. این چنین فرشتگانی دل آنان را بر جای می‌دارند و مقاوم و جسور می‌نمایند و بدیشان مژده می‌دهند. همچنین آنان را به سوی مجاهدان در راه خدا روانه می‌فرماید. فرشتگان بدیشان نیز یاری و مدد می‌رسانند و پیروزشان می‌گردانند و بدانان نیز مژده می‌دهند. خدا فرشتگان را بر کسانی مسلّط و چیره می‌فرماید که کفر می‌ورزند. فرشتگان آنان را می‌کشند و با تهدید و توبیخ و شدّت و حدّت و عذاب و رنج ارواح ایشان را از تنهایشان بیرون می‌کشند... و سائر تماس و کار و

۱- جزء اوّل، آیهٔ ۳۱ سورهٔ بقره.

باری که میان فرشتگان و انسانها برقرار است، هم در دنیا و هم در قیامت.
انسان با جنّیان نیز سر و کار دارد، اعم از خوبان و شیاطین ایشان... ما لحظاتی پیش نخستین جنگ و پیکار میان انسان و میان شیطان را آشکارا دیدیم. این جنگ و پیکار نیز تا دامنهٔ قیامت بر جا و بر پا است. سر و کار انسان با جنّیان خوب، در آیه‌های قرآنی دیگری مذکور است. تسخیر جنّیان در بعضی از اوقات با دست انسان، ثابت و امکان‌پذیر است، همان گونه که در داستان سلیمان علیه‌السلام آمده است.
همچنین انسان با جهان محسوس و مادّی هم سر و کار دارد - بویژه با زمین و سیّارگان و ستارگان نزدیک به زمین. انسان در این زمین از سوی خدا خلیفه و جانشین است. نیروها و انرژیها و روزیها و اندوخته‌ها به زیر فرمان او کشیده شده‌اند. خدا بدو استعدادهائی بخشیده است که در پرتو آنها می‌تواند بعضی از رازها و رمزهای اسرار و رموز کرهٔ زمین را فهم نماید و درهای بستهٔ آنها را بگشاید. همچنین انسان می‌تواند با برخی از قوانین زمین آشنا شود و آنها را بشناسد و نسبت بدانها شناخت پیدا کند، شناختی که انسان را در انجام نقش عظیم و سترگی که دارد کمک و یاری کند... بدین خاطر است که انسان می‌تواند با همهٔ زنده‌های موجود در زمین سر و کار پیدا کند و در سازش و کنش باشد... خلاصه انسان با سرشت دو بعدی و استعدادهائی که دارد می‌تواند در جولانگاه بسیار دور از خود به جنبش و کوشش و تلاش و پویش بپردازد. او می‌تواند به آسمانهای بالا برود و در آنها بگردد و از مراتب و جایگاه‌های فرشتگان تجاوز نماید، وقتی که عبودیّت و بندگی خود را خالصانه برای خدا کند و پلّه پلّه در آن بالا رود تا به انتهای آن می‌رسد. انسان همچنین می‌تواند به مرتبهٔ پائین‌تر از مرتبهٔ حیوان سقوط کند، وقتی که هوا و هوس خویش را خدا و معبود خویش می‌کند، و از ویژگیهای «انسانیّت» خود دست می‌کشد و بی‌بهره می‌گردد، و در گِل و لای لجنزار حیوانی می‌لولد... میان این دو جولانگاه فاصله‌های زیاد و طولانی است، طولانی‌تر از فاصلهٔ آسمانها و زمین در جهان محسوسات.
این ویژگیها همه، غیر انسان بی‌بهره از آنها است، همان گونه که این داستان و بقیّهٔ آیه‌های دیگر قرآن بیان می‌دارند و پیام می‌کنند.
حقیقت سوم این است که این موجود انسان نام - با وجود ممتاز و منحصر به فرد بودن، یا به سبب ممتاز و منحصر به فرد بودن - در برخی از نواحی و جوانب سرشتی ضعیف است. تا بدانجا ضعیف است که می‌توان با افسار هواها و هوسها او را به سوی شرّ و بدی رهنمود کرد و کشید، و او را به پست‌ترین و پائین‌ترین مکان سرنگون کرد و انداخت... در پیشاپیش همهٔ اینها ضعف او در برابر حبّ بقاء و دوست داشت ماندگاری، و ضعف او در برابر عشق به اموال و املاک، و حکومت و فرماندهی و مقام و ریاست است... انسان مخصوصاً بسیار ضعیف و پست می‌گردد وقتی که از هدایت یزدان دور می‌گردد و می‌برد، و خود را تسلیم هواها و هوسها می‌کند، یا خویشتن را تسلیم دشمن بدخواه و کینه‌توز خود یعنی اهریمن می‌کند. اهریمنی که گمراه کردن و گول زدن او را بر عهدهٔ خویش گرفته است، و با تلاش و کوشش سخت و دشواری، در پی انجام این کار است. در این راه رنج و خستگی نمی‌شناسد و رنجور و درمانده نمی‌گردد و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند و هیچ گونه ابزار و اسبابی را رها نمی‌نماید!
مرحمت یزدان او را در بر گرفته است. بدین لحاظ یزدان انسان را به سرشت تنها و خرد تنها، واگذار نمی‌فرماید. بلکه علاوه از فطرت و عقل، پیغمبرانی را برای بیم دادن و برحذر داشتن و پند و اندرز گفتن و رهنمون و رهنمود کردن به سوی او روانه می‌دارد - همان گونه که در آیهٔ بعدی به هنگام ذکر پیرو داستان خواهد آمد - این امر، صخرهٔ نجات او است... نجات از شهوتها و هوسهایش با رها کردن خود از بند هواهایش،

و گریز به سوی یزدان. و نجات از دشمنش، دشمنی که خویشتن را می‌دزدد و پنهان می‌کند هنگامی که انسان پروردگارش را یاد می‌کند و مهر و خشم خدا را پیش چشم می‌دارد و ثواب و عقاب را در مدّ نظر می‌گیرد.
همهٔ اینها ارادهٔ او را تقویت می‌کنند و نیرو می‌بخشند، تا بدانجا که بر ضعف و شهوات خود غالب می‌گردد...
نخستین تمرین او در بهشت انجام پذیرفت که تعیین «حرام» و چیز قدغن بود، تا ارادهٔ او در برابر اشیاء حرام و ممنوع تقویت شود، و ارادهٔ او برای مقابلهٔ با تحریکات و ضعفها نیرومند گردد ود ر برابر نیرنگها و فریبها پایداری کند. هر چند در آزمون نخستین ناموفّق بود، امّا این تجربه پشتوانهٔ او در آینده گردید.
از مرحمت یزدان در حقّ انسان، یکی هم این است که درگاه توبه را در هر لحظه‌ای برای او باز نگاه داشته است. هرگاه فراموش کرد و سپس به یاد آورد و بیدار و هوشیار گردید، و هر زمان که لغزید و سکندری خورد و سپس برخاست و راست ایستاد، و هر وقت گمراه شد و سپس توبه کرد و بازگشت، درگاه یزدان را بر روی خود باز می‌بیند، و ایزد مهربان توبه و برگشت او را می‌پذیرد، و لغزش و اشتباه او را نادیده می‌گیرد. هر زمان که راستای راه راست را در پیش بگیرد، یزدان مهربان بدیهای وی را به خوبیها تبدیل می‌فرماید! و نیکیهایش را چندین برابر می‌نماید، آن اندازه که خدا بخواهد. یزدان اشتباه پیشین آدم را لعنت واجب و لازم بر او و بر فرزندان او نکرده است. گناه سرمدی و ابدی در میان نیست. گناه موروثی وجود ندارد. کسی را به گناه دیگری نمی‌گیرند و هیچ کسی بار گناهان کس دیگری را بر دوش نمی‌کشد.
این حقیقت، در جهان‌بینی اسلامی، دوش انسانها را از بار افسانهٔ گناه ارثی و خطای موروثی نجات می‌دهد، گناه ارثی و خطای موروثیی که جهان‌بینیها و اندیشه‌های کلیسائی در مسیحیّت، معتقد بدان هستند، و برای این موضوع توده‌های انبوه مراسم و آداب، و سازمانها و ارگانها پدید آمده‌اند، گذشته از این که افسانه‌ها و خرافات زیادی پیرامون آن سر بر زده است و پدیدار گشته است...
لغزش و گناه آدم گریبانگیر انسانها است و همچون شمشیر لعنت، لخت و برکشیده بر گردنها است. حتّی خدا به صورت پسر آدمیزاد یعنی «مسیح» جلوه‌گر می‌آید، و به دار زده می‌شود، و برای پاک کردن این گناه موروثی عذاب می‌کشد. به همین خاطر است که «غفران» نوشته می‌شود و آمرزش بهرهٔ کسی می‌گردد که متّحد با مسیح گردد، مسیحی که با ریختن خون خود گناه آدم را پاک کرده است، گناهی که آدمیزادگان آن را از او به ارث برده‌اند!
کار آدم در جهان‌بینی اسلامی بسیار از این ساده‌تر و آسانتر است. آدم فراموش کرده است و به خطا رفته است و گناه کرده است... توبه نموده است و طلب آمرزش کرده است... یزدان توبهٔ او را پذیرفته است و وی را آمرزیده است... کار این نخستین گناه پایان پذیرفته است. از آن چیزی بر جای نمانده است، مگر پشتوانهٔ تجربه‌ای که به نوع بشر کمک می‌کند در جنگ دور و درازی که پیوسته با اهریمن دارند. در عقیدهٔ این آئین چه سادگی و چه روشنی و چه آسانی است!
حقیقت چهارم این است که پیکار با اهریمن، جدّی و بنیادین و بردوام و داغ است و آتش آن خاموشی نمی‌شناسد.
از روند داستان برمی‌آید که این دشمن کینه‌توز پافشاری می‌کند که در هر حالت و وضعی خود را به انسان برساند، و از هر سو و از هر راهی به پیش او رود، و در هر لحظه و آنی وی را دنبال کند:
﴿ قَالَ: فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴾.
(اهریمن) گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم (و با هر گونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم). سپس از پیش رو و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر

جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌سازم و از راه حقّ منحرفشان می‌نمایم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را (مؤمنِ به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت.

اهریمن ملعون این را برگزیده است که بدین کید و مکر بنشیند و چنین نیرنگی را بر دست گیرد، و بدو مهلت و فرصت داده شود که در درازنای زمان و مدّت مدید و طویل تاریخ به مکر و کید خود بپردازد... این کار را برگزید بجای این که با گریه و زاری از یزدان درخواست کند خطا و گناه آشکار او را ببخشاید و از او صرف نظر فرماید. او که رو در رو فرمان یزدان را شنید و حقیقت را بی‌پرده عیان دید! گذشته از این، اهریمن فریاد برمی‌آورد که او بر سر راه خدا در کمین ایشان می‌نشیند و نمی‌گذارد این راه را طی کنند و بسپارند. از هر سو و از هر جهتی بر سر آنان می‌تازد و ایشان را از هدایت و رهنمود یزدان باز می‌دارد.

اهریمن از راه نقطه‌ضعفهای موجود در انسانها به سراغ انسانها می‌رود و از سوراخ سنبه‌های شهوات بر سرشان تاخت می‌آورد. کسی نمی‌تواند از دست او خویشتن را مصون و محفوظ کند مگر این که خود را با ایمان و یاد خداوند مهربان نیرومند گرداند، و در برابر نیرنگبازی و گمراهسازی و وسوسهٔ او قدرت و قوّت به هم رساند، و بر شهوتها چیره شود، و هواها و هوسها را فرمانبردار و زیر دست هدایت و رهنمود خداوند جهان نماید.

پیکار با اهریمن پیکار اصلی است. پیکار با هواها و هوسها به وسیلهٔ پیروی از هدایت و رهنمود یزدان است. پیکار با شهوتها با بالا بردن نیروی اراده و چیره کردن اراده است. پیکار با شرّ و بدی و فساد و تباهی است که اهریمن دوستان خود را بدانها می‌خواند و به سوی آنها می‌راند، پیکار با شرّ و بدی و فساد و تباهی به وسیلهٔ پیروی کردن از شریعت خدا که اصلاح کنندهٔ مردمان کرهٔ زمین است... این نیز روشن است که پیکار در پهنهٔ دل و درون، و پیکار در گسترهٔ زندگی عملی بیرون، به همدیگر متّصلند نه از یکدیگر منفصلند. اهریمن در پشت سر هر دو پیکار است و در هر دو جبهه در گشت و گذار است.

طاغوتها و گردنکشانی که در کرهٔ زمین قیام می‌کنند و بر پای می‌ایستند تا مردمان را در برابر حاکمیّت و شرع و معیارها و مقیاسها و میزانها و ارزشهای خود فروتن کنند و به کرنش درآورند، و حاکمیّت و شرع و معیارها و مقیاسها و میزانها و ارزشهای خدا را دور می‌اندازند که برگرفته و برجوشیده از آئین یزدانند، چنین طاغوتها و گردنکشانی شیاطین انس هستند که شیاطین جنّ بدیشان مطالب را دیکته و الهام می‌کنند. پیکار با طاغوتها و گردنکشان انس، پیکار با خود اهریمن است و از پیکار با او دور و جدا نیست.

بدین منوال پیکار بس بزرگ و دراز و شعله‌وری با خود اهریمن، و با دوستان و پیروان اهریمن درمی‌گیرد. مسلمان بدان گاه که به پیکار با هوا و هوس و شهوت خود می‌پردازد، و بدان گاه که به پیکار با دوستان و پیروان اهریمن سرگرم می‌شود که فراهم آمده‌اند از طاغوتهای زمین و دار و دسته و دنباله روان ایشان، و در آن هنگام که با شرّ و فساد و بی‌بند و باری اخلاقی که در سرزمینهای پیرامون خود به وجود می‌آورند می‌رزمد، مسلمان در زمان سرگرم شدن به همهٔ این پیکارها احساس می‌کند که تنها به یک پیکار جدّی و قاطع و شعله‌ور می‌پردازد. زیرا دشمن او در این پیکارها بر کار خود پافشار است و به راه خود ادامه می‌دهد... از آنجا است که جهاد تا روز قیامت برقرار و بردوام است، به همهٔ شکلها و صورتها و در همهٔ جولانگاه‌ها و رزمگاه‌های خود.

در پایان، داستان و پیروهای آن - همان گونه که خواهد آمد - به چیزی اشاره دارند که در طبیعت و فطرت انسان متمرکز است، و آن حیاء و شرم از لختی و لختیگری و کشف عورت خود است:

﴿ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ، لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا ﴾.

سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد تا (مخالفت با فرمان خدا را در نظرشان بیاراید و لباسهایشان را از تن بدر آورد و برهنه و عریانشان سازد) و عورات نهان از دیدهٔ آنان را بدیشان نماید.

﴿ فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ، فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا، وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ﴾.

پس آهسته و آرام آنان را با مکر و فریب (به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت) کشید. هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش را بدیدند، و (برای پوشاندن شرمگاه‌های خود) شروع به جمع‌آوری برگهای (درختان) بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. (اعراف / ۲۲)

﴿ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشاً، وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ. ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللهِ ﴾.

ای آدمیزادگان، ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند، و لباس زینتی را (برایتان ساخته‌ایم که خود را بدان می‌آرائید. امّا باید بدانید که) لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است (که انسان خود را بدان می‌آراید و خویشتن را از عذاب آخرت می‌رهاند). این (آفرینش لباسهای ظاهری و باطنی) از نشانه‌های (فضل و رحمت) خدا است.

﴿ يَا بَنِي آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا ﴾.

ای آدمیزادگان، شیطان شما را نفریبد، همان گونه که پدر و مادرتان را (فریفت و) از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عوراتشان را بدیشان نماید. (اعراف / ۲۷)

همهٔ این آیه‌ها الهامگر این هستند که چنین مسأله‌ای دارای اهمّیّت بسزائی است، و ریشه در ژرفای فطرت بشریّت دارد. چه لباس، و ستر عورت، زینت انسان است و وسیلهٔ ستر عورت ظاهری و جسمانی است، همان گونه که تقوا لباس است و وسیلهٔ ستر عورت باطنی و نفسانی است.

فطرت سالم بیزار و گریزان از کشف عورت جسمانی و نفسانی خویشتن است، و بر پوشاندن و پنهان کردن آنها آزمند است... کسانی که می‌کوشند بدن را از جامه بدر آورند و تن را لخت کنند، و نفس و روح را از تقوا بیرون آورند و از جامهٔ حیاء و شرم از خدا بدور کنند، و کسانی که زبانها و قلمها و دستگاه‌های خبر رسانی و وسائل ارتباط جمعی و مؤسّسه‌های آموزشی و تربیتی را در راه چنین هدف ناپاک، و استوار و ریشه‌دار کردن آن، به شکلها و شیوه‌های اهریمنانهٔ کثیف، همه را آزاد می‌کنند و آزاد می‌گذارند، کسانیند که می‌خواهند «انسان» را از ویژگیهای فطری، و ویژگیهای «انسانیّت» خود سلب کنند و محروم سازند، ویژگیهائی که با وجود آنها انسان، انسان شده است. آنان همچنین کسانی هستند که می‌خواهند انسان را تحویل دشمنش شیطان دهند و او جامه از تن انسان بدر آورد و عورتش را نشان دهد و بنمایاند. این چنین کسانی پروژه‌ها و نقشه‌های هراس‌انگیز صهیونیزم را اجراء می‌کنند، پروژه‌ها و نقشه‌هائی که برای ویرانی انسانیّت و بر باد دادن بشریّت و پخش بی‌بند و باری و لجام گسیختگی در میان مردم، پی‌ریزی و طرّاحی شده‌اند، تا از این راه‌ها و بدین شیوه‌ها آدمیزادگان در برابر ملک و مملکت صهیون بدون مقاومت و پایداری تسلیم شوند، در حالی که ارکان و اصول انسانیّت را از دست داده‌اند و فاقد خصال بشریّت شده‌اند!

لختی و لختیگری، فطرت و سرشت حیوان است. انسان به سوی آن نمی‌گراید مگر این که به مرتبه‌ای پائین‌تر از مرتبهٔ انسان فرو افتاده باشد. قطعاً لختی را جمال و زیبائی انگاشتن، واپسگرائی و سرنگونی ذوق بشری است. کسانی که در اواسط آفریقا عقب مانده و دور از تمدّنند، لخت هستند. اسلام وقتی که تمدّن خود را به این چنین نواحی و مناطقی می‌رساند، نخستین نشانهٔ تمدّن پوشاندن لختها است! امّا در جاهلیّت جدید «پیشرفته» مردمان به گودالی سرنگون می‌شوند که اسلام دست عقب ماندگان و واپسگرایان را می‌گیرد و

آنان را از آنجا بیرون می‌کشد و رهائی می‌بخشد، و ایشان را به سطح «تمدّن» می‌رساند، تمدّن در مفهوم اسلامی خود که هدف آن نجات ویژگیهای انسان و جلوه‌گر و نمایان کردن و قوّت و نیرو بخشیدن آنها است.

لخت شدن درون از حیاء و تقوا - همان چیزی که صداها و قلمها و همهٔ دستگاه‌های آموزشی و پرورشی و خبر رسانی و ارتباط جمعی، علیه آن به کار می‌افتد - سرنگونی و برگشت به جاهلیّت است. لختیگری و ناپرهیزگاری و بی‌شرمی، پیشرفت و تمدّن نیست، چنان که دستگاه‌های اهریمنی آزمودهٔ ارشاد و ابلاغ و خبرگزاری و خبررسانی و ارتباط جمعی می‌خواهند چنین القاء کنند و وسوسه نمایند.(۱)

داستان آفرینش و پیدایش انسان و انسانیّت در قرآن، این ارزشها و معیارها و مقیاسهای بنیادین را الهام می‌کند، و به بهترین شیوه بیان می‌دارد.

شکر و سپاس خداوندی را سزا است که ما را به سوی خود رهنمود کرد و از وسوسه‌های اهریمن و از گِل و لای لجنزار جاهلیّت رهائی بخشید.

يَـٰبَنِىٓ ءَادَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا
يُوَٰرِى سَوْءَٰتِكُمْ وَرِيشًا ۖ وَلِبَاسُ ٱلتَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ۚ ذَٰلِكَ مِنْ
ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٢٦﴾ يَـٰبَنِىٓ ءَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ
ٱلشَّيْطَـٰنُ كَمَآ أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ ٱلْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا
لِيُرِيَهُمَا سَوْءَٰتِهِمَآ ۗ إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ۗ
إِنَّا جَعَلْنَا ٱلشَّيَـٰطِينَ أَوْلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾ وَإِذَا فَعَلُوا۟
فَـٰحِشَةً قَالُوا۟ وَجَدْنَا عَلَيْهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا ۗ قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ
لَا يَأْمُرُ بِٱلْفَحْشَآءِ ۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾ قُلْ
أَمَرَ رَبِّى بِٱلْقِسْطِ ۖ وَأَقِيمُوا۟ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ
وَٱدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ۚ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا
هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلضَّلَـٰلَةُ ۗ إِنَّهُمُ ٱتَّخَذُوا۟ ٱلشَّيَـٰطِينَ
أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾

۞ يَـٰبَنِىٓ ءَادَمَ خُذُوا۟ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا۟ وَٱشْرَبُوا۟
وَلَا تُسْرِفُوٓا۟ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ
ٱلَّتِىٓ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَـٰتِ مِنَ ٱلرِّزْقِ ۚ قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟
فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَـٰتِ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّىَ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا
بَطَنَ وَٱلْإِثْمَ وَٱلْبَغْىَ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُوا۟ بِٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ
سُلْطَـٰنًا وَأَن تَقُولُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ۖ
فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾

این توقّفی است از توقّفهای پیرو در روند سوره. این توقّف، توقّف طولانی و درازی است که پس از صحنهٔ نخستین در داستان بلند بالای بشریّت قرار گرفته است. در روند سوره توقّفهائی بسان این توقّف در هر منزلی از منازل این کاروان است. انگار تا گفته شود: در اینجا بایستید تا در بارهٔ پندها و عبرتهائی بیندیشیم که در این منزل از منازل کاروان است، پیش از این که در این کوچ بزرگ به راه ادامه دهیم و جلوتر رویم.

توقّفی است در رویاروئی پیکاری که طلیعه‌های آن میان انسانها و شیطان پدیدار و آشکار گردیده است. توقّفی برای بیدار باشها و برحذر باشهائی از شیوه‌های اهریمن و از راه‌های نفوذ اهریمن است. توقّفی است تا در آن برای انسانها نقشه‌ها و مسیرهائی که اهریمن به صورتهای گوناگون و شکلهای متفاوت داشته و خواهد داشت، روشن و معلوم شود.

امّا برنامهٔ قرآنی رهنمودی را نشان نمی‌دهد و درسی را نمی‌گوید، مگر وقتی که با حالت بر جا و رخداد پیدائی رویاروی شود، و داستانی را روایت نمی‌کند مگر بدان خاطر که موقعیّتی بسان آن، در واقعیّت حرکت اسلامی، روی داده است و مشاهده گردیده

۱- مراجعه شود به معنی تمدّن در تفسیر این آیهٔ خداوند متعال: ﴿ كِتَـٰبٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِى صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ ﴾ (اعراف / ۲)

است... همان گونه که گفتیم قرآن داستانی را محض خاطر هنرنمائی بیان نمی‌دارد، و حقیقتی را مطرح نمی‌کند تنها برای تئوری و نظری صِرف و بس... واقعگرائی اسلام و جدّی بدون اسلام رهنمودهایش و بیانهایش را متوجّه حالتهائی می‌گرداند که برای حرکت اسلامی عملاً پیش آمده باشد و با آنها رویاروی شده باشد.

پیرو قرآنی در اینجا پس از مرحلهٔ نخستین از داستان بزرگ بشریّت، با یک واقعیّت جاهلیّت عربی رویاروی شده است... قریشیها حقوقی برای خود ترتیب داده بودند. این چنین حقوقی را ویژهٔ خود می‌دیدند و بقیّهٔ مشرکان عربی را بی‌بهره از آن حقوق می‌دیدند که برای حجّ به زیارت بیت‌الله می‌آمدند. حقیقت این است که بیت الله را به بتخانه‌ای برای بتهای سنگی و پرده‌داران آن تبدیل کرده بودند. این چنین حقوقی را بر جهان‌بینیهای اعتقادی پابرجا داشته بودند. جهان‌بینیهائی که گمان می‌بردند از زمرهٔ آئین یزدان است. چنین جهان‌بینیهای اعتقادی را به صورت شریعتها و قانونهائی در آورده بودند و گمان می‌بردند ناشی از شرع خدا و سرچشمه گرفته از قانون خدا است! تا بدین وسیله گردنهای مشرکان را در برابر خود خم کنند و ایشان را فرمانبردار خویش سازند. همان گونه که پرده‌داران و کاهنان و رؤساء در هر جاهلیّتی تقریباً این چنین هستند... قریشیها خود را با نام ویژه‌ای نامگذاری کرده بودند که «حُمس»[1] است. برای خویشتن حقّ و حقوقی در نظر گرفته بودند که برای سائر عربها در نظر نمی‌گرفتند. از جملهٔ این حقّ و حقوق - مثلاً حقّ و حقوق مربوط به طواف کعبه - تنها قریشیها حقّ طواف کعبه را با جامه‌های خود داشتند. بقیّهٔ عربها با جامه‌هائی طواف کعبه را انجام نمی‌دادند که قبلاً پوشیده بودند. بناچار می‌بایست لباسهای حمس را برای طواف عاریه کنند و به امانت بگیرند یا جامه‌های نوی را بپوشند که قبلاً به تن نکرده باشند. در غیر این دو صورت می‌بایستی لخت به طواف بپردازند، از جمله زنان!

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است:

«عربها بجز قریشیها با جامه‌هائی که قبلاً پوشیده بودند طواف کعبه را انجام نمی‌دادند. تأویل و توجیه ایشان این بود که آنان حاضر نیستند با جامه‌هائی کعبه را طواف کنند که در آنها عصیان و نافرمانی کرده‌اند و گناه و بزه یزدان را انجام داده‌اند. امّا قریشیها - که حمس بودند - در جامه‌های خود به طواف کعبه می‌پرداختند. کسی که از حمسیها جامه‌ای را به امانت می‌گرفت در آن طواف را انجام می‌داد، و کسی که جامهٔ تازهٔ نپوشیده‌ای به همراه داشت به طواف می‌پرداخت. سپس آن را دور می‌انداخت و کسی آن را برنمی‌داشت و نمی‌خواست. کسی هم که جامهٔ نوی نمی‌یافت و هیچ فرد حمسی جامهٔ خود را بدو امانت نمی‌داد، لخت طواف می‌کرد! چه بسا زن عریانی در میان آنان می‌بود و لخت به طواف ادامه می‌داد! اغلب زن، لخت طواف می‌کرد و تنها تکّه پارچه‌ای بر عورت خود می‌انداخت و بس! تا عورت خود را تا اندازه‌ای بپوشاند... زنان، بیشتر در شب لخت و عریان طواف می‌کردند. این کاری بود که از پیش خود تدارک دیده بودند، و در آن از نیاکان و گذشتگان خویش تقلید می‌کردند. معتقد بودند که کار نیاکان و گذشتگان ایشان مستند به فرمان یزدان، و برگرفته از شریعت خداوند سبحان است... این بود که ایزد متعال این کار را بر آنان زشت می‌شمارد و می‌فرماید:

﴿ وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا: وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا ﴾.

وقتی که کار زشتی (همچون شرک و طواف کعبه را در حال برهنگی) انجام می‌دادند، می‌گفتند: پدران خود را بر این کار دیده‌ایم (و نیاکانمان را بر این روش و برنامه یافته‌ایم و ما به دنبال آنان رفته و از ایشان پیروی می‌کنیم) و خدا ما را بدان دستور داده است.

۱- کسانی که در دین یا در جنگ شدّت و حدّت بکار برند. تقریباً معادل: پارسایان ... پرهیزگاران ... (مترجم)

خداوند برای مردود شمردن کارشان می‌فرماید: «قُلْ».
بگو. ای محمّد به کسانی بگو که چنین ادّعاء می‌کنند:

﴿ إِنَّ اللهَ لاٰ يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ ﴾.

خداوند به کار زشت دستور نمی‌دهد.

یعنی: این چیزی که مـی‌کنید زشت و نـاپسند است. و خدا به انجام همچون کاری دستور نمی‌دهد.

﴿ أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ ﴾.

آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که (مستند و دلیل صحّت آن را) نمی‌دانید؟.

یعنی: آیا سخنانی به یزدان نسبت می‌دهید که از صحّت آنها آگاه نیستید؟ خداوند بزرگوار سپس می‌فرماید:

﴿ قُلْ: أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ﴾.

بگو: پروردگارم (همگان را در هـر زمـان و مکـانی) بـه دادگری فرمان داده است.

قسط، یعنی دادگری و استقامت:

﴿ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُـلِّ مَسْـجِدٍ، وَ ٱدْعُـوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ﴾.

و (دستور او) این (است) که در هر عبادتی رو بـه خـدا کنید و از وی مخلصانه اطاعت نمائید و او را صـادقانه بپرستید.

یعنی: به شما دسـتور فـرموده است در عـبادت او در عـبادتگاه‌ها اسـتقامت داشـته بـاشید. و آن پـیروی از پیغمبرانِ مؤیّد به معجزات است در چیزی که از جانب یزدان می‌رسانند، و در چیزی که از آن از سوی خـدا خبر می‌دهند، و اخلاص در عبادت و پرستش خدا است. چه خدای بزرگوار کاری را نمی‌پذیرد تا در آن، این دو اصل نباشد: ۱ - درست باشد و موافق با شریعت خدا باشد. ۲ - از شرک پالوده بـاشد و شـرک آمـیزهٔ آن نباشد».

در رویاروی شدن با ایـن واقـعیّت جـاهلی در امـور قانونگذاری برای عبادت، و طواف، و لباس - افزون بر چیزی که به آداب و رسومی مثل این، راجع به خوراک داشتند و گمان می‌بردند که نـاشی از شـریعت یـزدان است و از جملهٔ شریعت یزدان نبود - در رویاروئی با این چنین واقـعیّتی، ایـن گـونه پـیروهائی بـر داسـتان نخستین انسانها زده می‌شود. سخن از خوردن میوه‌های بهشت - مگر چیزی که خدا حرام کرده است - به میان می‌آید. و به ویژه از لباس سخن می‌رود که اهریمن آن را از تن آدم و همسرش با گول زدن آنان و خورانـدن میوهٔ درخت ممنوعه بدیشان بیرون می‌آورد. از حیا و شرم فطری آدم و حوّاء از کشف عورت، سخن به میان مـی‌آید، و از جـمع‌آوری بـرگ درخـتان بـهشت و پوشاندن عورت با آنها صحبت می‌گردد.

پس ذکر رخدادهای داستان، و چیزهائی که در نخستین پیرو آن، آمده است، بـه عـلّت رویـاروئی عـملی بـا واقعیّت معیّنی در جاهلیّت بوده است.

این داستان در موارد دیگری از قرآن، و در سوره‌های دیگری که آمده است به خاطر رویاروئی با حـالتهای دیگری ذکر شده است. موقعیّتها و صحنه‌هائی از ایـن داستان ذکر می‌شود، و بعد از آنها بیانها و پـیروهائی می‌آید و با حالتهای تازه رویاروی مـی‌گردد... تـمام قرآن حقّ است و خلافی در آن نیست... امّا تفصیلات قرآنی برای رویاروئی با واقـعیّتهای زنـدگی انسـانها مقتضی این گزینش و هماهنگی در حـلقه‌های زنـجیرهٔ داستان در هر موردی از موارد آن بوده است، و طبیعت فضا و موضوع آن در هر صحنه‌ای، چنین بخش و چنین قسمتی را ایجاب می‌کرده است.(۱)

﴿ يٰا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنٰا عَلَيْكُمْ لِباساً يُوٰارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشاً. وَ لِبٰاسُ ٱلتَّقْوىٰ، ذٰلِكَ خَـيْرٌ، ذٰلِكَ مِـنْ آيٰاتِ اللهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴾.

ای آدمیزادگان، ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند، و لبـاس زیـنتی را (بـرایـتان ساخته‌ایم که خود را بدان می‌آرائید. امّا باید بدانید که) لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است (که انسان خود را بدان مـی‌آرایـد و خـویشتن را از عـذاب آخـرت

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن»، فصل: «القصة فی القرآن».

می‌رهاند). این (آفرینش لباسهای ظاهری و باطنی) از نشانه‌های (فضل و رحمت) خدا است تا بندگان متذکّر (نعمتهای پروردگار) شوند.

این نداء در سایهٔ صحنه‌ای ذکر می‌گردد که در داستان بیان گردید، صحنهٔ لخت شدن و بیرون افتادن عورت و پوشاندن آن با جمع‌آوری برگهای درختان بهشت و افکندن آنها بر روی آن ... این هم نتیجهٔ خطا بود... خطای در نافرمانی از دستور خدا، و خوردن چیز ممنوعی که خدا از آن نهی فرموده بود... امّا خطا آن خطائی نیست که افسانه‌های «کتاب مقدّس» از آن صحبت می‌کند. آن خطائی هم نیست که جهان‌بینیها و اندیشه‌های هنری غربیِ ناشی از آن افسانه‌ها، و ناشی از پیامهای زهرآگین «فروید» لبریز از آن است... این خطا، خوردن از «درخت معرفت» هم نیست که افسانه‌های عهد قدیم می‌گویند و بیان می‌دارند که غیرت یزدان و ترس او نگذاشت انسان هم از درخت حیات بخورد و یکی از خدایان گردد، همان گونه که این افسانه گمان می‌برد[1] - خدای سبحان بسی والاتر از این گفتارها و پنداشتهای ایشان است - این خطا، نزدیکی زناشوئی هم نیست، بدان گونه که خیالهای هنر اروپائی پیوسته پیرامون لجنزار گِل و لای جنسی در گشت و گذار است تا به وسیلهٔ آن همهٔ فعّالیّتهای زندگی را توجیه و تفسیر کنند و همهٔ پویائیها را ثمرهٔ آن بشمار آورند همان گونه که فروید یهودی، بدیشان آموخته است.

در رویاروئی صحنهٔ لخت شدنی که به دنبال خطا آمده است، و در رویاروئی با لخت شدنی که مشرکان در جاهلیّت انجام می‌دادند، روند قرآنی در این نداء نعمت خدا بر انسان را ذکر می‌کند و می‌گوید یزدان به انسانها تهیّهٔ لباس را آموخته است و این کار را برایشان ساده نموده است، لباسی که عورتهای پیدا را می‌پوشاند. گذشته از آن، پوشاندن عورت، وسیلهٔ زینت و زیبائی می‌گردد، و جای زشتی لختی و پلشتی آن را می‌گیرد. بدین لحاظ است که یزدان می‌فرماید: «أَنْزَلْنا» یعنی در تنزیل برایتان مشروع کرده‌ایم... لباس گاهی بر چیزی اطلاق می‌شود که عورت را پنهان و پوشیده می‌سازد. در این صورت مراد جامه‌های زیرین است. ریاش نیز گاهی بر چیزی اطلاق می‌شود که سراسر تن را بپوشاند و بدان خود را بیارایند. در این صورت مراد جامه‌های روئین، یعنی بیرون است. گاهی هم ریاش بر زندگی خوش و خرّم، و بر نعمت و دارائی اطلاق می‌شود... همهٔ این معانی و مفاهیم هم متداخل و متلازم یکدیگرند:

﴿ یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمْ لِباساً يُوارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشاً ﴾.

ای آدمیزادگان، ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند، و لباس زینتی را (برایتان ساخته‌ایم که خود را بدان می‌آرائید).

در اینجا از «لباس تقوا» سخن می‌رود، و خدا آن را «خیر» می‌نامد:

﴿ وَ لِباسُ التَّقْوىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ. ذٰلِكَ مِنْ آياتِ اللهِ ﴾.

لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است (که انسان خود را بدان می‌آراید و خویشتن را از عذاب آخرت می‌رهاند). این (آفرینش لباسهای ظاهری و باطنی) از نشانه‌های (فضل و رحمت) خدا است.

عبدالرحمن پسر اسلم گفته است: «از خدا می‌ترسد و عورت خود را پوشیده می‌دارد، این است لباس تقوا».

میان شرع خدا در مورد پوشیدن لباس برای پنهان داشتن عورتها، و زینت و آرایش حاصل شدن، و میان تقوا و پرهیزگاری، ملازمت است... هر دوی آنها لباس است. تقوا عورتهای دل را می‌پوشاند و دل را زینت می‌دهد، و جامهٔ معمولی عورتهای تن را می‌پوشاند و تن را زینت می‌بخشد. هر دوی آنها هم ملازم همدیگرند. چه از احساس تقوا و ترس از خدا و شرم و

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» فصل: «تیه و رکام».

حیاء از او، احساس زشت شمردن لخت بودن بدن و شرم و حیاء کردن از عریان شدن، به انسان دست می‌دهد. کسی که از خدا شرم نکند و از او نهراسد، برای وی مهمّ نیست که لخت و عریان شود و دیگران را نیز به لخت شدن و عریان بودن فراخواند... لخت شدن و عریان بودن از حیاء و تقوا، و از لباس و جامه، خلاصه کشف عورت!

پوشاندن تن، حیاء است. حیاء و شرمی است که تنها اصطلاح و عرف محیط نیست - همان گونه که بوقهای مسلّط بر حیاء و شرم و عفّت مردمان، فریاد برمی‌آورند و می‌انگارند تا انسانیّت ایشان را خراب و ویران کنند، برابر نقشهٔ یهودیگری پست و زشتی که مقرّرات فرزانگان صهیون متضمّن آن است - بلکه پوشاندن تن فطرتی است که یزدان مردمان را بر آن سرشته است و در هستی آدمیزادگان به ودیعت گذاشته است. افزون بر آن، این شریعت یزدان است و آن را برای انسانها فرستاده است و ایشان را توانای بر اجراء آن فرموده است به وسیلهٔ نیروها و روزیهائی که در زمین مسخّر آنان کرده است.

یزدان جهان مردمان را به نعمت خود بدیشان تذکّر می‌دهد، نعمتی که قانون جامه و ستر عورت است. این قانون الهی برای حفظ انسانیّت آدمیزادگان است. این نعمت سترگ خداوند بزرگ نمی‌گذارد انسانیّت آدمیان فرو پاشد و به عرف و خوی چهارپایان سقوط کند. برای حفظ انسانیّت ایشان، ابزار و وسائلی را در اختیار آنان گذاشته است و بر اسباب و آلاتی توانایشان نموده است:

﴿ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴾.

تا بندگان متذکّر (نعمتهای یزدان) شوند.

با توجّه بدین امر، مسلمان می‌تواند میان یورش سختی که متوجّه حیاء و شرم مردمان و اخلاق ایشان است، و میان دعوت ظاهر و فراخوانی آشکار مردمان به لخت کردن بدنهایشان - به نام زینت و تمدّن و عشق و محبّت - و میان نقشهٔ صهیونیستی برای خراب و ویران کردن انسانیّت انسانها، و شتاب آنان در بی‌بند و باری و فروپاشی اخلاقی، برای بندهٔ ملک و مملکت صهیون کردنشان، ربط و پیوند دهد. آن گاه همهٔ اینها را ربط و پیوند دهد با نقشه‌ای که پی‌ریزی و تهیّه دیده شده است برای قطع کلّی و یکجای ریشه‌های باقی و برجای این آئین که به شکل پیچیده و مرموزی در ژرفای دلها و جانها قرار دارد. برای رسیدن بدین منظور، کلنگهای تخریب و ویرانگری را متوجّه ریشه‌ها می‌سازد. این تاخت بزهکارانهٔ زشت و پلشت را می‌آغازد با لختی دل و درون، و لختی بدن و بیرون، لخت شدنی که قلمها و دستگاه‌هائی که برای شیاطین یهود در همه جا کار می‌کنند، دیگران را به سوی آن می‌خوانند. زینت «انسانیّت» ستر عورت و لباس پوشیدن است، در صورتی که زینت «حیوانیّت» لخت بودن است... ولیکن «آدمیزادگان» در این زمان به عقب ماندگی جاهلیّتی برمی‌گردند که ایشان را به دنیای حیوانی برگشت می‌دهد. دیگر این را فراموش می‌کنند که یزدان با حفظ انسانیّت ایشان بدیشان لطف فرموده است و بدانان نعمت روا دیده است.

﴿ يَا بَنِي آدَمَ لاٰ يَفْتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيْطَانُ كَمٰا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، يَنْزِعُ عَنْهُمٰا لِبٰاسَهُمٰا لِيُرِيَهُمٰا سَوْآتِهِمٰا، إِنَّهُ يَرٰاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ تَرَوْنَهُمْ، إِنّٰا جَعَلْنٰا ٱلشَّيٰاطِينَ أَوْلِيٰاءَ لِلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ. وَ إِذٰا فَعَلُوا فٰاحِشَةً قٰالُوا: وَجَدْنٰا عَلَيْهٰا آبٰاءَنٰا وَ اللّٰهُ أَمَرَنٰا بِهٰا. قُلْ: إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ، أَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ؟ قُلْ: أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ، وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، وَ ٱدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ، كَمٰا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ. فَرِيقاً هَدىٰ وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلضَّلاٰلَةُ، إِنَّهُمُ ٱتَّخَذُوا ٱلشَّيٰاطِينَ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ، وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ﴾.

ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریبد، همان گونه که پدر و مادرتان را (فریفت و) از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عورتهایشان را بدیشان نماید. شیطان و همداستانش

شما را می‌بینند، در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید (لذا از راه‌های گوناگون و به شیوه‌های مختلفی که نهان از دید شما است بر شما یورش می‌آورند. باید چنین دشمنانی را پائید و از کید و مکرشان ترسید. با این توضیح که آنان بر مؤمنان تسلّط ندارند و بلکه) ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته‌ایم که ایمان نمی‌آورند (یعنی اهریمنان تنها بر غیر مؤمنان تسلّط دارند. کافران) وقتی که کار زشتی (همچون شرک و طواف کعبه را در حال برهنگی) انجام می‌دهند، می‌گویند: پدران خود را بر این کار دیده‌ایم (و نیاکانمان را بر این روش و برنامه یافته‌ایم و ما به دنبال آنان رفته و از ایشان پیروی می‌کنیم) و خدا ما را بدان دستور داده است! بگو (ای پیغمبر): خداوند به کار زشت دستور نمی‌دهد. آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که (مستند و دلیل صحّت آن را) نمی‌دانید؟ بگو: پروردگارم (همگان را در هر زمانی و مکانی) به دادگری فرمان داده است، و (دستور او) این (است) که در هر عبادتی رو به خدا کنید و از وی مخلصانه اطاعت نمائید و او را صادقانه بپرستید. خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می‌کند و به سوی او) برمی‌گردید. (در آن وقت که به سوی او برمی‌گردید، دو گروه خواهید بود:) گروهی که (خداوند ایشان را موفّق گردانده است و به سبب پیروی از رهنمود پیغمبران) هدایتشان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده‌اند، چرا که به جای یزدان شیاطین را به دوستی و سروری گرفته‌اند و خویشتن را راه یافته پنداشته‌اند.

این دومین نداء و فریاد خطاب به آدمیزادگان است، در توقّف پیروی که بر داستان پدر و مادرشان می‌آید، و در نگاه گذرائی که به جریان رخداد آن دو با اهریمن انداخته می‌شود. در صحنه‌ای که دشمنشان آن دو را گرفتار آن می‌گرداند، به سبب این که فرمان خداوندگارشان را فراموش می‌کنند و به وسوسهٔ دشمنشان گوش فرا می‌دهند.

این نداء و فریاد مفهوم می‌گردد با سخنی که از آداب و رسوم جاهلیّت عربی در داستان لخت شدن به هنگام طواف خانهٔ خدا داشتیم، و آنان گمان می‌بردند آنچه را که پدران و مادران خود را بر آن دیده‌اند، فرمان یزدان و شرع خداوند مهربان است!

نخستین نداء و فریاد، یادآوری مردمان بود بدان صحنه‌ای که پدر و مادرشان رنج آن را چشیدند، و یادآور نعمت یزدان است که خلعتِ نوعی جامه است که عورت را می‌پوشاند، و ارمغانِ نوعی جامهٔ دیگر است که می‌توان بدان خود را زینت داد و آراست... ولی این دومین نداء و فریاد، بر حذر داشتن آدمیزادگان بطور عام، و مشرکانی است که پیش از دیگران اسلام با آنان روبرو می‌گردد. بدیشان می‌گوید که خویشتن را بپایند و خود را تسلیم اهریمن ننمایند در برنامه‌ها و قانونها و مقرّرات و آداب و رسومی که برای خویش برمی‌گزینند و در پیش می‌گیرند. اگر خویشتن را تسلیم وسوسه‌ها و خواستهای اهریمن کنند ایشان را به مصیبت و بلا گرفتار خواهد کرد - همان گونه که قبلاً با پدر و مادرشان چنین کرده است و از بهشت بیرونشان انداخته است و جامه‌ها را از تنشان بدر آورده است تا عورتهایشان را به خودشان بنمایاند - چه لختی و کشف عورتی که در پیش می‌گیرند - لختی و کشف عورت که قالب و سیمای هر جاهلیّتی در گذشته و حال است - کاری از کارهای فتنه‌گرانهٔ اهریمنانه است، و گام برداشتن در راه پیاده کردن نقشهٔ دشمن کینه‌توزشان شیطان در گمراهسازی آدم و فرزندان او است. گمراهسازی و نیرنگبازی اهریمن هم گوشه‌ای از پیکاری است که هرگز میان انسان و دشمنش نمی‌گسلد، و شعلهٔ جنگ آن خاموش نمی‌گردد. پس باید آدمیزادگان به دشمنشان اجازه ندهند که ایشان را گول بزنند و بلا زده کند، و در این پیکار بر آنان پیروز گردد، و در پایان این گشت و گذار، دوزخ را از آنان پر گرداند.

﴿ یا بَنِی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما ﴾.

ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریبد، همان گونه که پدر و مادرتان را (فریفت و) از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عوراتشان را بدیشان بنماید.

برای بیشتر برحذر داشتن ایشان، و برانگیختن پرهیز و حذر در ایشان، پروردگارشان بدیشان خبر می‌دهد که اهریمن و دار و دسته‌اش شما را به نحوی می‌بینند، ولی شما ایشان را نمی‌بینید. در این صورت اهریمن بر فتنه و آشوب و بلازده و گرفتار کردنشان با وسائل پنهان توانائی بیشتری دارد. آنان به احتیاط بیشتری نیاز دارند و باید بیداری و هوشیاری خود را چندین برابر بنمایند، و پیوسته برحذر باشند، تا ایشان را در حین غفلت به دام نیندازد و ناگهانی بر سرشان نتازد:

﴿ إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ ﴾.

شیطان و همدستانش شما را می‌بینند، در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید.

سپس نوای مؤثّر الهام‌بخشی برای پرهیختن و پاییدن درمی‌گیرد... خداوند سبحان شیاطین را سرپرستان و دوستان کسانی می‌کند که ایمان نمی‌آورند... واویلا به حال کسی که دشمن او سرپرست و دوست وی گردد! در این صورت شیطان بر او چیره می‌شود و خوارش می‌کند و رام خودش می‌گرداند و هر کجا که بخواهد او را به دنبال خود می‌کشد، بدون این که یار و یاوری داشته باشد، و بدون این که خدا از او حمایت و حفاظت فرماید:

﴿ إِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ ﴾.

ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته‌ایم که ایمان نمی‌آورند (یعنی اهریمنان تنها بر غیرمؤمنان تسلّط دارند).

این حقیقتی است. قطعاً شیطان سرپرست و یار کسانی است که ایمان نمی‌آورند، همان گونه که خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان می‌آورند... واقعاً حقیقت هراسناکی است، و دارای نتائج هراس‌انگیزی است... به همین صورت، بدون قید و قیود، سهل و ساده ذکر می‌شود. مشرکان با آن بسان یک حالت روزمرّه و یک رخداد معمولی برخورد می‌کنند. امّا ما می‌بینیم که سرپرستی و دوستی شیطان چگونه خواهد بود. چگونه در جهان‌بینیها و اندیشه‌های مردمان و زندگی ایشان کارگر واقع می‌شود و اثر خود را می‌بخشد... این نمونه‌ای از آن است:

﴿ وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا: وَجَدْنا عَلَیْها آباءَنا وَ اللهُ أَمَرَنا بِها ﴾.

(کافران) وقتی که کار زشتی (همچون شرک و طواف کعبه را در حال برهنگی) انجام می‌دادند، می‌گفتند: پدران خود را بر این کار دیده‌ایم (و نیاکانمان را بر این روش و برنامه یافته‌ایم و ما به دنبال آنان رفته و از ایشان پیروی می‌کنیم) و خدا ما را بدان دستور داده است.

این چیزی بود که مشرکان عرب می‌کردند و می‌گفتند. به گناه لختیگری در طواف بیت الله دست می‌یازیدند، هر چند که زنان هم در میان ایشان می‌بودند. گمان هم می‌بردند که خدا این چنین کار پلشتی را بدیشان دستور داده است. می‌گفتند: خدا به نیاکانشان بدان دستور داده است و نیاکانشان آن را اجراء کرده‌اند. نیاکانشان هم آن را بدیشان سفارش نموده‌اند و آنان هم سفارش نیاکان خود را انجام می‌دهند.

مشرکان عرب با وجود شرکی که می‌ورزیدند همچون جاهلیّت‌های جدید به خود نمی‌بالیدند و لاف نمی‌زدند. جاهلیّت‌های جدید متکبّرانه و لاف زنان می‌گویند: دین را با امور زندگی چه کار؟ همچنین گمان می‌برند که بجای خدا حقّ دارند اوضاع و شرائع و معیارها و مقیاسها و ارزشها و عادات و آداب را از پیش خود ترتیب دهند و قوانین و مقرّرات وضع کنند... آنان دروغ شاخدار می‌گفتند و افتراء نابهنجار فراهم می‌دیدند و شریعت را تهیه و ترتیب می‌دادند، سپس می‌گفتند: یزدان ما را بدان دستور داده است! چه بسا

نقشهٔ این جاهلیّتهای جدید، پست‌تر و کثیف‌تر از کار مشرکان عرب آن روزگار باشد. زیرا با این عمل، جاهلیّت عرب کسانی را گول می‌زد و می‌فریفت که در دلهایشان اثری از عاطفهٔ دینی بر جای و ماندگار بود. به مردمان چنین القاء و الهام می‌کرد که این شریعت از جانب یزدان است... در هر صورت جاهلیّت عرب تکبّر و خودستائی کمتری از کسانی داشت که امروزه گمان می‌برند حقّ دارند بجای خدا برای مردمان قانونگذاری کنند و راه و رسم تعیین نمایند برابر چیزهائی که برای ایشان مصلحت می‌دانند!

یزدان سبحان به پیغمبر ﷺ خود دستور می‌دهد این افتراء به خدا را تکذیب کند، و سرشت شریعت یزدان را بیان گرداند و بگوید که شریعت خدا کارهای زشت و پلشت را نمی‌پسندد، و خدا به کارهای زشت و پلشت دستور نمی‌دهد:

﴿ قُلْ: إِنَّ اللهَ لاٰ يَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ. أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ؟ ﴾.

(ای پیغمبر) بگو: خداوند به کار زشت دستور نمی‌دهد. آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که (مستند و دلیل صحّت آن را) نمی‌دانید؟.

به هیچ وجه خدا به انجام کار زشت دستور نمی‌دهد... «فاحشة»: به هر چیزی گفته می‌شود که فاحش گردد، یعنی از حدّ بگذرد. لختی از جملهٔ چنین کارهای زشتی است و یزدان به انجام آن دستور نمی‌دهد. چگونه خدا دستور می‌دهد به حدود و ثغور او تعدّی و تجاوز شود؟ و با دستوری که به پوشیدن بدن و ستر عورت داده است، و با فرمانی که برای تقوا و پرهیزگاری صادر کرده است، مخالفت شود؟ اصلاً چه کسی ایشان را از این دستور خدا آگاه نموده است؟ اوامر و قوانین خدا با ادّعاء فراهم نمی‌آید. اوامر و قوانین خدا در کتابهایش ذکر شده است که برای پیغمبران خود فرستاده است. منبع دیگری وجود ندارد تا از آن، گفتار و شریعت خدا را استخراج و فهم کرد. هیچ کسی را نسزد که گمان برد و بگوید این کار از زمرهٔ شریعت خدا است، مگر این که آن را مستند به کتاب خدا و به تبلیغ پیغمبر خدا کند. چه کسی در بارهٔ دین خدا صحبت می‌کند، به علم و اطّلاعی استناد می‌کند که با فرمودهٔ یزدان مؤیّد و مؤکّد است. اگر چنین نباشد و هر کسی هر چه خواست بگوید و گمان برد آنچه می‌گوید جزو آئین یزدان است، هرج و مرج و نابسامانی و پریشان گوئی شگفتی پدیدار و آشکار می‌شود که مگو!

قطعاً جاهلیّت همان جاهلیّت است. جاهلیّت پیوسته ویژگیهای بنیادین خود را حفظ می‌کند. هر زمان که مردمان به جاهلیّت برگردند، با وجود فاصلهٔ زمانی و مکانی، سخنان مشابه و همگونی می‌گویند، و جهان‌بینیها و اندیشه‌های همسان و همنواختی خواهند داشت.

در این جاهلیّتی که امروزه در آن بسر می‌بریم، پیوسته یکی می‌آید و به دروغگوئی و افتراء می‌پردازد و آنچه هوا و هوسش بر او دیکته کند می‌گوید. سپس ادّعاء می‌کند چیزی را که می‌گوید شریعت خدا است!! یکی دیگر می‌آید و مستکبرانه با پر روئی ژاژخائی می‌کند و اوامر دین را زشت می‌شمارد، و نواهی نصّ قرآن و فرمودهٔ پیغمبر ﷺ یزدان را ناپسند می‌داند، و می‌گوید: دین ممکن نیست چنین و چنان باشد! ممکن نیست دین به چنین و چنان چیزی دستور دهد! دین ممکن نیست از چنین و چنان چیزی نهی کند!... حجّت و دلیل او در این موارد تنها هوا و هوس خودش است و بس!!!

﴿ أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ؟ ﴾.

آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که (مستند و دلیل صحّت آن را) نمی‌دانید؟.

خداوند پس از آن که ادّعای ایشان را زشت می‌شمارد که می‌گفتند: خدا ما را بدین کار زشت و گناه آلود دستور داده است! برای آنان روشن می‌کند که دستور خدا درست عکس کار ایشان و در جهت مخالف با آن صادر شده است... یزدان مردمان را به دادگری و میانه‌روی در همهٔ کارها می‌خواند، نه این که ایشان را

به زشتی و پلشتی و تعدّی و تجاوز بخواند. خدا دستور داده است به ماندن بر راستای راه برنامهٔ یزدان در عبادات و مراسم دینی، و یاری جستن از چیزی که در کتاب خدا است و بر پیغمبر ﷺ نازل شده است، و مسائل را نابسامان رها نکرده است و به دست هرج و مرج نسپرده است، تا هر انسانی بیاید و برابر هوا و هوسش دربارهٔ امور زندگی صحبت کند و سپس گمان برد که این از سوی یزدان است و فرمان خدای مهربان! خداوند دستور فرموده است دینداری و پرستش باید خالصانه برای خدا باشد، و عبودیّت و بندگی کاملاً برای خدا شود. لذا کسی نباید به خاطر کسی و برای کسی دینداری و پرستش کند، و کسی نباید به خاطر خودِ شخص از کسی فرمانبرداری نماید:

﴿قُلْ: أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ، وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾.

بگو: پروردگارم (همگان را در هر زمان و مکانی) به دادگری فرمان داده است، و (دستور او) این (است) که در هر عبادتی رو به خدا کنید و از وی مخلصانه اطاعت نمائید و او را صادقانه بپرستید.

این چیزی است که یزدان بدان دستور داده است، و این چیز کاملاً مخالف چیزی است که آنان بر آن بودند... مخالف است با پیروی ایشان از نیاکانشان و از قوانینی که بندگانی چون خودشان آنها را وضع و مقرّر کرده‌اند، و حال این که ادّعاء دارند که خدا این چیزها را بدیشان دستور داده است... همچنین مخالف است با لختی و برهنگی و کشف عورت. در صورتی که یزدان بر مردمان منّت می‌نهد به این که جامه برایشان ترتیب داده است و ساختن و پوشیدن لباس را بدیشان آموخته است. جامه‌ای که زیرپوش است و عورتهایشان را می‌پوشاند، و همچنین جامه‌ای که روپوش است و خود را بدان می‌آرایند... مخالف است همچنین با این شرکی که می‌ورزند، شرکی که حاصل آمیختن و آلودن منابع قانونگذاری و شریعتشان برای حیات و زندگی و پرستش و عبادتشان است.

در این مقطع بیان، پند و اندرز و بیم و تهدید به میان می‌آید. برایشان اشاره‌ای می‌کند و نگاهی می‌اندازد به معاد و برگشت به سوی یزدان، پس از پایان گرفتن مدّت عمرشان، مدّتی که برای امتحان ایشان تعیین گردیده است. پس از سررسید عمرشان صحنه‌ای را تشکیل می‌دهند. در این صحنه دو گروه خواهند بود: گروهی از ایشان از فرمان یزدان پیروی کرده است، و گروهی از آنان از فرمان شیطان پیروی نموده است:

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ: فَرِيقاً هَدَىٰ وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ، إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللهِ، وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.

خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می‌کند و به سوی او) برمی‌گردید. (در آن وقت که به سوی او برمی‌گردید، دو گروه خواهید بود:) گروهی که (خداوند ایشان را موفّق گردانده است و به سبب پیروی از رهنمود پیغمبران) هدایتشان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده‌اند، چرا که به جای یزدان شیاطین را به دوستی و سروری گرفته‌اند و خویشتن را راه یافته پنداشته‌اند.

این برداشت شگفت یگانه‌ای است که نقطهٔ آغاز و نقطهٔ پایان کوچ بزرگ را یکجا گرد می‌آورد، نقطهٔ روان شدن در آغاز کوچ، و نقطهٔ نهائی پایان کوچ:

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾.

خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می‌کند و به سوی او) برمی‌گردید.

کوچ را دو گروه آغاز کرده بودند: آدم و همسرش، و شیطان و دار و دسته‌اش. به همین شکلی برخواهند گشت. گروهی مطیعان هستند که با پدرشان آدم و مادرشان حوّاء بسر خواهند برد. این گروه تسلیم فرمان یزدان بوده‌اند و به خدا ایمان داشته‌اند و از دستور خدا فرمانبرداری کرده‌اند. گروه دیگری نافرمایان هستند که با ابلیس و دار و دسته‌اش برخواهند گشت و پروردگار

دوزخ را از ایشان پر و لبریز می‌کند به سبب این که ابلیس را به دوستی گرفته‌اند و سرپرستی او را بر خود پذیرفته‌اند، در حالی که گمان برده‌اند که کار نیک کرده‌اند و راهیاب بوده‌اند.

خداوند کسانی را هدایت می‌بخشد که سرپرستی و دوستی او را بر خود پذیرفته‌اند، و گمراه می‌سازد کسانی را که سرپرستی و دوستی شیطان را بر خود پذیرفته‌اند... هم اینک هر دو گروه در دو کاروان جداگانه برمی‌گردند:

﴿ فَرِيقاً هَدىٰ وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ. إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ﴾.

(در آن وقت که به سوی او برمی‌گردید، دو گروه خواهید بود:) گروهی که (خداوند ایشان را موفّق گردانده است و به سبب پیروی از رهنمود پیغمبران) هدایتشان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده‌اند، چرا که به جای یزدان شیاطین را به دوستی و سروری گرفته‌اند و خویشتن را راه یافته پنداشته‌اند.

هم اینک آنان برمی‌گردند. در یک لحظه آغاز و انجام کوچ پدیدار می‌آید... این شیوهٔ قرآن است. شیوه‌ای است که غیرممکن است در شیوهٔ دیگری جز شیوهٔ قرآن، پدیدار و نمودار گردد.

❁

دیگر باره در این توقّف نیز «آدمیزادگان» فریاد زده می‌شوند. این فریاد بلند می‌گردد پیش از این که روند قرآنی کوچ طولانی را دنبال کند، کوچی که در راستای راه پی‌ریزی شده و آماده، ادامه می‌یابد:

﴿ يا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا، إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. قُلْ: مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ؟ قُلْ: هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا، خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ. كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. قُلْ: إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ؛ وَالْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً، وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللهِ ما لا تَعْلَمُونَ ﴾.

ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با لباس مادی که عورت شما را بپوشاند، و با لباس معنوی که تقوا نام دارد) بیارائید، و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی مکنید که خداوند مسرفان و زیاده روی کنندگان را دوست نمی‌دارد. (ای محمّد زشتی کارِ افتراء و تحلیل و تحریم را بدیشان خاطر نشان ساز و به آنان) بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این (نعمتها و موهبتهای حلال و) چیزهای پاکیزه، برای افراد باایمان در این جهان آفریده است (و دیگران نمی‌بایست از آن استفاده کنند. ولی در این دنیا بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست! و این هم از رحمت واسعهٔ خدا و لطف او است. امّا) در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد (و دیگران بکلّی از آنها محروم می‌گردند). این چنین آیات (خود را دربارهٔ احکام حلال و حرام) برای کسانی توضیح و تشریح می‌کنیم که آگاهند و می‌فهمند. بگو: خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حقّانیّت آن چیز در دست باشد، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را (دربارهٔ تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحّت و سقم آن را) نمی‌دانید.

تأکید بعد از تأکید در می‌رسد بر حقائق بنیادین عقیده، در رویاروئی با چیزی که عربهای مشرک در جاهلیّت خود بر آن بودند. این امر هنگامی روی می‌دهد که روند قرآنی جملگی آدمیزادگان را فریاد می‌دارد، و نیز

زمانی صورت می‌گیرد که با داستان بزرگ بشریّت رویاروی می‌شود.

آشکارترین این حقائق، پیوند میان چیزی است که از چیزهای پاکیزه و حلال تحریم می‌کردند، بدون اجازهٔ خدا و بدون هرگونه شرع و شریعتی، چیزهای پاکیزه و حلالی که خدا آنها را برای استفادهٔ بندگان خود آفریده است و پدیدار کرده است، و پیوند میان شرک کسی که مستقیماً این تحریم را بوجود می‌آورد و زبان بدین تحریم می‌گشود، و از سوی خدا بدون علم و آگاهی چیزهائی می‌گفت، و همچنین چیزهائی از این نوع گمان می‌برد.

یزدان ایشان را فریاد می‌دارد که از جامه‌هائی که برایشان آفریده است زینت خود را برگیرند و خویشتن را بدین جامه‌هائی بیارایند که ظاهر بدن را می‌پوشانند. بدان هنگام که به عبادتی سرگرم می‌شوند، از جمله طواف، طوافی که عربهای جاهلی، لخت و برهنه بدان می‌پرداختند، و در آن لباسهائی را تحریم می‌کردند که خدا تحریم نفرموده بود، نه تنها تحریم نفرموده بود، بلکه با آفرینش و در دسترس قرار دادن جامه‌ها بر بندگان لطف فرموده است. پس سزاوار است خدا را با اطاعت از چیزی که بر آنان نازل کرده است پرستش کنند، و جامه‌ها را به تن کنند، نه این که از تن بیرون کنند، و گناه نورزند و ناشایست نگویند و ناشایست نکنند:

﴿ یَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ﴾.

ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با لباس مادی که عورت شما را بپوشاند، و با لباس معنوی که تقوا نام دارد) بیارائید.

همچنین ایشان را فریاد می‌دارد که از خوراک و طعام و نوشیدنی پاک و حلال، بدون اسراف و زیاده‌روی، استفاده بکنند و لذّت ببرند:

﴿ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا. إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴾.

بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی مکنید که خداوند مسرفان و زیاده روی کنندگان را دوست نمی‌دارد.

روایت شده است که قریشیها بدعت دیگری نیز پدید آورده بودند. بعضی از خوراکیها را تحریم کرده بودند همان گونه که بعضی از لباسها را تحریم نموده بودند.

در صحیح مسلم از هشام روایت شده است که او از عروه، و عروه از پدرش نقل می‌کند که گفته است: «عربها برهنه خانهٔ خدا را طواف می‌کردند مگر حُمس. حُمس، قریشیها و فرزندان ایشان بودند. عربها لخت و برهنه خانهٔ خدا را طواف می‌کردند، مگر این که از میان حُمس کسی جامه‌ای بدیشان می‌داد. مردان حُمس به سائر مردان، و زنان حُمس به سائر زنان، لباس می‌دادند. افراد حُمس از مزدلفه بیرون نمی‌آمدند، بدان هنگام که مردمان به عرفات می‌رفتند و در آنجا بسر می‌بردند. می‌گفتند: ما ساکنان حرم هستیم، کسی از عربها حقّ ندارد طواف کند مگر در جامهٔ ما، و وقتی که کسی به سرزمین ما وارد شد، در سرزمین ما حقّ ندارد خوراکی بخورد مگر از خوراک ما. کسی که در مکّه دوستی نمی‌داشت که بدو جامه عاریه دهد، و پول و پاره‌ای نمی‌داشت که با آن جامه‌ای را کرایه کند، یکی از دو کار را می‌بایستی بکند: یا لخت و عریان خانهٔ خدا را طواف کند، و یا در جامه‌های خود خانهٔ خدا را طواف کند. وقتی که طواف به پایان می‌آمد، جامه‌های خود را به دور می‌انداخت و کسی آنها را برنمی‌داشت. این چنین جامه‌هائی را دور انداخته می‌گفتند».

در تفسیر قرطبی به نام «احکام القرآن» آمده است: «گفته‌اند که عربها در دورهٔ جاهلیّت در مواسم حجّ چربی نمی‌خوردند، و به خوردن خوراک اندکی بسنده می‌کردند، و لخت و عریان خانهٔ خدا را طواف می‌نمودند. پس بدیشان دستور داده شد:

﴿ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا ﴾.

در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با لباس مادی که عورت شما را بپوشاند، و با لباس معنوی که تقوا نام

دارد) بیارائید، و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی مکنید.

یعنی در تحریم چیزی که بر شما حرام نبوده است اسراف مکنید». اسراف با تجاوزِ از حدّ و مرز صورت می‌گیرد، همان گونه که با تحریم حلال صورت می‌پذیرد. هر دوی اینها از حدّ و مرز تجاوز کردن است، این به اعتباری، و آن به اعتبار دیگری.

روند قرآنی به دعوت استفادهٔ از زینت بسنده نمی‌کند. بلکه مردمان را فرا می‌خواند به استفاده و بهره‌مندی از خوراک و نوشیدنی پاک و حلال. نه تنها دعوت به لذّت بردن و استفاده کردن می‌کند، بلکه بر مردمان زشت می‌شمارد که بر خود تحریم کنند زینتی را که برای ایشان آفریده است و خوراکیهای پاکیزه‌ای را که بهرهٔ ایشان فرموده است. چه تحریم و تحلیل چیزی جائز نیست مگر با رهنمود شرع و شریعت یزدان:

﴿قُلْ: مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟ ﴾.

بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟.

به دنبال این پرسش انکاری، سخن می‌رود از زینت لباس، و از این روزیهای پاک. روزیهای پاکی که استفادهٔ از آنها حقّ کسانی است که ایمان آورده‌اند - به حکم ایمانشان به پروردگارشان که روزیها را برای آنان فراهم و پدیدار کرده است - اگر هم در این دنیا با آنان دیگران هم از آن روزیها استفاده می‌کنند، روزیها در جهان آخرت دربست در اختیار ایشان قرار می‌گیرد و کافران بهره‌ای از روزیها ندارند و با مؤمنان نمی‌توانند از آنها بهره‌مند شوند:

﴿قُلْ: هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾.

بگو: این (نعمتها و موهبتهای حلال و) چیزهای پاکیزه را برای افراد باایمان در این جهان آفریده است. در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد (و دیگران بکلّی از آنها محروم می‌گردند).

در آخرت، کار بدین منوال نیست. بدین معنی که کافران ابتداء با مؤمنان در نعمتها شریک شوند، سپس نعمتها بر آنان حرام گردد. بلکه خدا در آخرت هیچ نعمتی از این نعمتها را بدیشان نمی‌دهد و همه را بر آنان قدغن می‌کند!

﴿كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾.

این چنین آیات (خود را دربارهٔ احکام حلال و حرام) برای کسانی توضیح و تشریح می‌کنیم که آگاهند و می‌فهمند.

کسانی که حقیقت این آئین را «می‌دانند» آنان از این بیان استفاده می‌نمایند.

چیزی را که خدا واقعاً حرام کرده است، زینت معتدلانهٔ جامه نیست، و خوراک و نوشیدنی پاکیزه نیست - اگر با اسراف و تبذیر صرف نشود و برای خودستائی و خود بزرگ‌بینی از آن استفاده نگردد - بلکه خداوند چیزی را حرام کرده است که هم اینک عملاً بدان سرگرم هستند:

﴿قُلْ: إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ - مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ - وَالْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً، وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾.

بگو: خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حقّانیّت آن چیز در دست باشد، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را (دربارهٔ تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحّت و سقم آن را) نمی‌دانید.

این چیزی است که خدا حرام کرده است. فواحش اعمال، کارهائی است که از حدود و مقرّرات خدا تعدّی و تجاوز کند، چه برای مردمان نمایان باشد و چه پنهان.

اثم، بگونهٔ اختصار هر گونه نافرمانی از یزدان و سرکشی از دستور او است. بغی به ناحق هم هرگونه ظلم و ستمی است که با حقّ و عدالت مخالف است - همان گونه که یزدان جهان نیز بیان فرموده است - و شریک و انباز خدا نمودن هر چیزی است که خدا بدان، نیرو و توان و سلطه و قدرتی با خود در هیچ یک از خصال و صفاتش نداده است. از جملهٔ این انبازها چیزی بود که در واقعیّت روزمرّهٔ عربها روی می‌داد، و در هر جاهلیّتی هم روی می‌دهد. و آن، کسی را شریک خدا کردن است تا برای مردمان قوانین و مقرّرات بنگارد و شرع و شریعت بگذارد، و خصال و صفات الوهیّت را پیدا کند و ویژگیهای خداوندگاری را بر دست گیرد. و این که از زبان خدا چیزی را بیان دارید که راست و درستِ آن را نمی‌دانید. همچون چیزی که در تحلیل و تحریم می‌گفتند، و نسبتی که به دستور خدا، بدون دانش و آگاهی و یقین و اطمینان می‌دادند.

از شگفتیهائی که از احوال و اوضاع مشرکانی روایت شده است که نخستین مخاطبان این آیات بوده‌اند، و در این فرمودهٔ یزدان:

﴿ قُلْ: مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ؟ ﴾.

بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است، تحریم کرده است؟.

این پرسش انکاری متوجّه ایشان بوده است، چیزی است که کلبی روایت کرده است و گفته است:

«هنگامی که مسلمانان جامه پوشیدند، و بیت الله را طواف کردند، مشرکان به طعنه زدن و عیبجوئی ایشان پرداختند ... پس آیه نازل شد ...».

بنگر که جاهلیّت چه بر سر اهل جاهلیّت می‌آورد؟ مردمانی لخت و برهنه خانهٔ خدا کعبه را طواف می‌کنند. فطرتشان تباهی گرفته است و از فطرت سالم منحرف شده است، فطرت سالمی که قرآن مجید از آدم و حوّاء بدان هنگام که در بهشت بسر می‌برند روایت می‌کند:

﴿ فَلَمَّا ذاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَ طَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ﴾.

هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش را بدیدند، و (برای پوشاندن شرمگاه‌های خود) شروع به جمع‌آوری برگهای (درختان) بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند.

اینان وقتی که مسلمانان را می‌بینند که پوشیده و جامه به تن کعبه را طواف می‌کنند، و از زینت لباس استفاده می‌نمایند، زینتی که خدا آن را به مردمان عطا و ارمغان فرموده است و بدین وسیله بدیشان لطف فرموده است و خواسته است بزرگوار باشند و ستر عورت کنند، و در آنان ویژگیهای فطرت انسانیّت با همان سلامت و زیبائی طبیعی خود رشد پیدا کند و از لختی و برهنگی حیوانی از لحاظ جسم و روح دور و جدا گردند، این چنین کسانی که فطرتشان تباهی گرفته است و به کژ راهه افتاده است، وقتی که مسلمانان را می‌بینند که در زینت خدادادی و موافق با فطرت سالم خدادادی، کعبه را طواف می‌کنند «از ایشان عیبجوئی می‌کنند و این کار را بر آنان ننگ می‌دانند!»...

جاهلیّت نسبت به مردمان چنین می‌کند. این چنین، فطرتها، ذوقها، جهان‌بینیها، اندیشه‌ها، ارزشها، و معیارها و مقیاسهایشان را مسخ می‌کند و دگرگونه می‌گرداند! جاهلیّت کنونی در این باره بر سر مردمان چه آورده است بغیر از کاری که جاهلیّت مشرکانِ عرب بر سر انسانها آورده است؟ در جاهلیّتِ مشرکانِ یونان چه بر سر مردمان آمده است؟ در جاهلیّت روم بر سرشان چه رفته است؟ در جاهلیّت مشرکانِ ایران چه پیش آمده است؟ اصلاً در جاهلیّتهای گوناگون در گذر زمان و در همه جا و در هر مکان، چه شده است؟

جاهلیّت کنونی چه کاری در حقّ مردم می‌کند، جز این که آنان را از جامه بدر آورد و ایشان را برهنه کند؟ جز این که تقوا و حیاء را از ایشان بگیرد؟ سپس برهنگی و ناپرهیزگاری و بی‌شرمی را پیشرفت و تمدّن و تجدّدمآبی بخواند و بنامد. همچنین زنان پوشیدهٔ آزادهٔ پاکدامن مسلمان را مورد تمسخر قرار دهد و ایشان را «عقب ماندگان» و «کهنه‌پرستان» و «روستائیان» لقب

دهد.

مسخ، مسخ است. سرنگونی فطرت، سرنگونی فطرت است. واژگونی معیارها و مقیاسها، واژگونی معیارها و مقیاسها است. گذشته از اینها، خودنمائی و خودستائی خودنمائی و خودستائی است...

﴿أَتَوَاصَوْا بِهِ؟ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ!﴾.

مگر همدیگر را (بدین گفته‌ها و کارها) سفارش کرده‌اند؟! نه، بلکه آنان مردمان طغیانگری هستند (و انگیزهٔ وحدت گفتار و کردارشان همان روحیهٔ یگانهٔ ناپاک طغیانگریشان است. (ذاریات / ۵۳)

چه فرقی دارد این برهنگی، سرنگونی، حیوانیگری، تکبّر و خودستائی، شرک، و خداگونگان امروزی که بجای خدا برای مردمان قوانین و مقرّرات می‌نویسند و شرع و شریعت تعیین می‌کنند، با آن آداب و تقالید و شرک و خداگونگانی که در قدیم بوده‌اند؟

اگر مشرکان عرب در کار برهنگی از اربابان زمینی دستور دریافت کرده‌اند، اربابانی که از جهالت و نادانی ایشان بهره‌برداری می‌کردند و خردهای ایشان را سبک می‌شمردند، و در عربستان آن روزی ریاست برخیها در گرو جهالت بعضیها بود، و در سائر جاهلیّتهای قدیمی که از کاهنان و پرده‌داران و رؤساء، فرمان دریافت می‌کردند، حال به همین روال و منوال بود، مشرکان مرد و زن امروزی هم در کار لختی و برهنگی از اربابان زمینی دستور دریافت می‌کنند! اصلاً نمی‌توانند نپذیرند و سر خود گیرند.

نمایشگاه‌های جامه‌ها و طرّاحان آنها، استادان زیبائی و آرایشگران چیره دست در هنرنمائی، و دکانها و آرایشگاه‌های ایشان، اربابان و خداگونگانی شده‌اند که در کمین چنین سفاهت و جهالتی نشسته‌اند. سفاهت و جهالتی که زنان و مردان جاهلیّت کنونی از خواب غفلت آن به هیچ وجه برنمی‌خیزند و بیدار نمی‌گردند. این اربابان و خداگونگان اوامر خود را صادر می‌کنند، و گلّه‌های گوسفندان و چهارپایان برهنه، در همهٔ نواحی کرهٔ زمین، اطاعت می‌کنند و خوار و رسوا فرمان می‌برند! فرقی نمی‌کند جامهٔ امسال برازندهٔ اندام این خانم و آن خانم باشد یا نباشد. آداب و مراسم زیبائی و آرایش برای این خانم و آن خانم، سزاوار و مناسب باشد یا نباشد. او که کودکانه و حقیرانه اطاعت می‌کند و فرمان می‌برد... از آن اربابان و خداگونگان اطاعت می‌کند و فرمان می‌برد. چون اگر چنین نکند از سوی چهارپایان شکست خورده و بی‌اختیار دیگر، «ننگین می‌گردد و تحقیر می‌شود»!

در فراسوی نمایشگاه‌های البسه، مغازه‌های زیبائی، آرایشگاه‌ها، گرمی بازار برهنگی و بی‌حجابی، فیلمها و تصویرها و نمایشنامه‌ها و داستانها، مجلّه‌ها و روزنامه‌هائی این حملهٔ داغ را رهبری می‌کنند، و بعضی از این مجلّه‌ها یا داستانها در کار لختی و برهنگی مجالس عیش و نوش، فاحشه خانه‌های متحرّکی می‌شوند که بی‌حیائی و بی‌شرمی را به همه جا می‌برند. بلی چه کسانی در فراسوی همهٔ اینها چمباتمه زده‌اند؟ کسانی که در فراسوی همهٔ این دم و دستگاه‌ها نشسته‌اند، در سراسر جهان یهودیان هستند.

یهودیان ویژگیهای ربوبیّت چهارپایانِ بی‌اراده و بی‌اختیار را بر دست می‌گیرند، و همهٔ هدفهای خود را با پخش این موجهای نیرومند و پر انرژی، به هر جائی می‌رسانند و تبلیغ می‌کنند. هدفهای ایشان که سرگرم کردن و به لهو و لعب کشاندن همهٔ مردمان جهان با بی‌بند و باری و سهل‌انگاری و آرزوپرستی است. آنان مرادشان از برهنگی مردمان پخش بی‌بند و باری و لجام گسیختگی روحی و اخلاقی است. می‌خواهند بدین وسیله فطرت بشریّت را تباه گردانند، و فطرتها را بازیچهٔ دست طرّاحان البسه و زیبائی کنند! به دنبال آن اهداف اقتصادی را پیاده کنند. اهدافی که با ریخت و پاش و اسراف و تبذیر در مصرف کالاها و وسائل زینت و آرایش تحقّق پیدا می‌کند، و سائر مصنوعات و تولیداتی که بر بنیاد این هواها و هوسها و خوردنها و نوشیدنهای دیگران استوار است، از زمرهٔ اهداف ناپاک ایشان است.

مسألهٔ لباسها و جامه‌ها گسیخته از شرع خدا و برنامهٔ او برای زندگی نیست ... از اینجا است که روند قرآنی چنین پیوندی میان جامه‌ها و لباسها و میان مسألهٔ ایمان و شرک، برقرار می‌سازد.

مسألهٔ لباس پیش از هر چیز با ربوبیّت پیوند پیدا می‌کند، و با تعیین جهتی پیوند دارد که برای مردمان در این کارها قوانین و مقرّرات وضع می‌کند. کارهائی که دارای تأثیر ژرف و بسزائی در اخلاق و اقتصاد و گوشه و کنار گوناگون زندگی است.

همچنین مسألهٔ لباس پیوند دارد با ابراز ویژگیهای «انسان» در میان نوع بشر، و چیره کردن سیمای «انسان» در این نوع، بر سیمای حیوانی.

جاهلیّت جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و ذوقها و ارزشها و اخلاق را مسخ می‌کند، و برهنگی حیوانی را ترقّی و پیشرفت قلمداد می‌کند، و پوشش انسانی را واپسگرائی و عقب‌ماندگی می‌نامد. مسخی بالاتر از این مسخ فطرت انسان و مسخ ویژگیهای انسان، وجود ندارد.

با این وجود، در میان ما افراد نادانی یافته می‌شوند که می‌گویند: دین را با لباس چه کار؟ دین را با لباسهای زنان چه کار؟ دین را با آرایش و زیبائی چه کار؟... این مسخی است که در جاهلیّتِ هر زمان و هر مکانی، گریبانگیر مردمان می‌گردد.

از آنجا که این مسأله، جزئی و فرعی به نظر می‌آید، در ترازوی خدا و در حساب اسلام دارای این همه اهمیّت است. اوّلاً این مسأله با مسألهٔ توحید و شرک پیوند پیدا می‌کند، ثانیاً با اصلاح فطرت و اخلاق و جامعه و زندگی انسان، و یا افساد همهٔ اینها، ارتباط دارد... چه روند قرآنی با آهنگ و نوای نیرومند مؤثّری با این مسأله برخورد می‌کند. بر حسب معمول، روند قرآنی چنین آهنگ و نوائی را در موارد مربوط به مسائل اعتقادی مهمّ سر می‌دهد... روند قرآنی در اینجا پیروی بر بیدارباش آدمیزادگان می‌آورد و بدیشان گوشزد می‌کند که ماندن ایشان در این زمین محدود و مشخّص است. وقتی که اجل آنان فراز آید، لحظه‌ای از آن پیش نمی‌افتند و پس نمی‌افتند:

﴿ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ ﴾.

هر گروهی دارای مدّت زمانی (مشخّص و معلوم) است، و هنگامی که زمان (محدود) آنان به سر رسید، نه لحظه‌ای (از آن) تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای (بر آن) پیشی می‌گیرند.

این حقیقت بنیادینی از حقائق این عقیده است که روند قرآنی آهنگ آن را بر تارهای دلهای غافل می‌نوازد - دلهائی که به یاد یزدان جهان نیستند و سپاسگزار الطاف خداوند سبحان نمی‌باشند - تا بیدار و هوشیار گردند، و طول زندگی آنها را گول نزند و نفریبد.

اجل معیّن و محدود، یا اجل هر نسلی از نسلهای مردمان و هر قبیله و طائفه‌ای از ایشان با مرگی است که معروف همگان است و زندگی را پاره و حیات را قطع می‌کند، و یا اجل هر ملّت و دولتی از ملّتها و دولتها است که به پایان آمدن شکوه و قدرت آن در زمین و خاتمه پذیرفتن مدّت جانشینی آن ملّت و دولت در این کرهٔ خاکی است ... چه این اجل و چه آن اجل، یکسان است. چه اجل، یعنی سررسید عمر مشخّص و محدود است و بر آن پیشی و پسی نمی‌گیرند.



پیش از این که، این جولانگاه را رها سازیم، به نگارش تشابه، یعنی: همسانی و همگونی شگفتی می‌پردازیم که در رویاروئی برنامهٔ قرآنی با جاهلیّت راجع به کار و بار ذبیحه‌ها و نذرها و تحلیل و تحریم آنها در سورهٔ انعام ملاحظه کردیم، و رویاروئی برنامهٔ قرآنی با جاهلیّت در اینجا راجع به لباس و خوراک ملاحظه می‌کنیم.

روند قرآنی در بارهٔ ذبیحه‌ها و نذر چهارپایان و میوه‌ها، نخست سخن را از چیزهائی آغازید که عملاً جاهلیّت در پیش گرفته بود و دست بدانها یازیده بود. اهل جاهلیّت عربی آداب و مراسمی را از نیاکان به ارث

برده بودند و گمان هم می‌بردند که این چیزهائی که می‌گویند و می‌کنند برگرفته از شریعت یزدان است. البتّه از زبان خدا ناروا می‌گفتند. روند قرآنی از ایشان حجّت و برهانی می‌طلبد که بدان در سخن خود استناد می‌کردند، و می‌گفتند: خدا این را حرام، و آن را حلال نموده است:

﴿ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدٰاءَ إِذْ وَصّٰاكُمُ اللّٰهُ بِهٰذٰا، فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً لِيُضِلَّ النّٰاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ؟ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ ﴾.

آیا شما بدان هنگام (که فرمان خدا دربارهٔ این تحریم صادر شد) حاضر بودید (و با گوش خود شنیدید) که خداوند آن را به شما سفارش کرد؟ (هرگز چنین نبوده است. پس از این کارهای ناشایستی که می‌کنید دست بکشید؛ چرا که ظلم است) و چه کسی ظالم‌تر از کسی است که بر خدا دروغ بندد تا مردمان را از روی جهل گمراه سازد؟ خداوند هیچ گاه ستمکاران را (به راه راست و به سوی چیزی که خیر و صلاح دنیا و آخرتشان در آن باشد) هدایت نخواهد کرد. (انعام / ۱۴۴)

سپس گریزِ ایشان را پیش چشم می‌دارد و بیان می‌نماید از این رویاروئی گریز می‌زنند و کار را به قضا و قدر خدا حواله می‌دارند و می‌گویند این شرک را بدیشان دستور داده است، شرکی که پدیدار در حاکمیّتی است که بر دست گرفته‌اند، و حاکمیّت هم از ویژگیهای الوهیّت است:

﴿ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا: لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا أَشْرَكْنٰا وَ لاٰ آبٰاؤُنٰا وَ لاٰ حَرَّمْنٰا مِنْ شَيْءٍ! كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰى ذٰاقُوا بَأْسَنٰا. قُلْ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنٰا؟ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ، وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ تَخْرُصُونَ. قُلْ: فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ فَلَوْ شٰاءَ لَهَدٰاكُمْ أَجْمَعِينَ. قُلْ: هَلُمَّ شُهَدٰاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ هٰذٰا. فَإِنْ شَهِدُوا فَلاٰ تَشْهَدْ مَعَهُمْ، وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾.

مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت خواهی از تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیّت خدا است!) اگر خدا می‌خواست ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاءِ حلال، بر خود) تحریم نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند (و کیفر اعمال بد خود را دیدند). بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و (حجّت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه) از روی ظنّ و تخمین کار می‌کنید. (ای پیغمبر!) بگو: خدا دارای دلیل روشن و رسا است (بر این که گفتار و کردارتان بی‌پایه و بی‌مایه است، و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی کردار خود ندارید در این که می‌گوئید: خدا به کفر و شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است!... آری) اگر خدا می‌خواست همگی شما را (از راه اجبار به سوی حقّ و حقیقت) هدایت می‌نمود (امّا هدایت اجباری بیسود است و راهیابی اختیاری پسندیده و ستوده است. ای پیغمبر) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغگویند و شایستهٔ تصدیق نیستند.) و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و همطراز می‌کنند. (انعام / ۱۴۸-۱۵۰)

وقتی که ضعف و سستی این باطل را به پایان می‌برد، باطلی که ادّعاء می‌کردند و سر هم می‌بافتند، بدیشان می‌گوید: بیائید تا چیزی را برایتان بیان دارم که واقعاً خدا آن را بر شما حرام فرموده است، و چیزی را برایتان ذکر کنم که قطعاً خدا بدان فرمان داده است. آنها را از منبع درست یگانهٔ مطمئنّی در این امور، روایت می‌کنم که روایت و برداشت از منبع دیگری جز آن جائز و درست نیست:

﴿ قُلْ: تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ، أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً... ﴾.

بگو: بیائید چیزهائی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. اینکه هیچ چیزی را شریک خدا نکنید.... (انعام / ۱۵۱)

روند قرآنی در اینجا نیز به همان روال و بر همان منوال و با همان گامها حرکت کرده است. گناه برهنگی ایشان را تذکّر داده است، و شرک آنان را با به دست گرفتن حاکمیّت در تحریم و تحلیل لباس و خوراک، یادآور شده است. ایشان را از بزهکاری و شرکی که در پیش گرفته‌اند بر حذر داشته است، و تراژدی غم‌انگیز برهنگی پدر و مادرشان آدم و حوّاء در بهشت را به یادشان آورده است و بدیشان گفته است که اهریمن با کردار و نیرنگ خود جامه از تنشان بدر آورده است. نعمت یزدان را یادآور شده است که با تهیّهٔ جامه‌های زیرین و روئین و اعطاء آنها بدیشان چگونه آنان را مشمول لطف و عنایت خود قرار داده است... آنگاه ادّعای ایشان را زشت شمرده است که می‌گفتند تحریم و تحلیلی که می‌کنیم جزو شریعت یزدان و برابر فرمان ایزد سبحان است:

﴿ قُلْ: مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ. قُلْ: هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا، خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ. كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾.

(ای محمّد زشتی کارِ افتراء و تحلیل و تحریم را بدیشان خاطر نشان ساز و به آنان) بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این (نعمتها و موهبتهای حلال و) چیزهای پاکیزه، برای افراد باایمان در این جهان آفریده شده است (و دیگران نمی‌بایست از آن استفاده کنند. ولی در این دنیا بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست، و این هم از رحمت واسعهٔ خدا و لطف او است. امّا) در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد (و دیگران بکلّی از آنها محروم می‌گردند). این چنین آیات (خود را دربارهٔ احکام حلال و حرام) برای کسانی توضیح و تشریح می‌کنیم که آگاهند و می‌فهمند.

در اینجا اشاره به علم یقینی است نه ظنّی و تخمینی، ظنّ و تخمینی که آئین خود و شعائر و مراسم آئینی خود را و عبادات و قوانین و شریعتهای خویش را بر آن بنیاد می‌کنند... وقتی که ادّعای ایشان را در کارهائی که می‌کنند، مردود می‌دارد، برمی‌گردد تا برایشان بیان دارد که پروردگارشان عملاً چه چیزهائی را بر آنان حرام فرموده است:

﴿ قُلْ: إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ - ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ - وَالْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً، وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللهِ ما لاَ تَعْلَمُونَ ﴾.

بگو: خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریکِ خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حقّانیّت آن چیز در دست باشد، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را (دربارهٔ تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحّت و سقم آن را) نمی‌دانید.

همان گونه که قبلاً نیز حقیقت چیزی را برای آنان بیان

داشته بود که از لباس و خوراک بدان امر کرده بود - نه چیزی که آنان خودشان ادّعاء می‌کنند و آن را به خدا نسبت می‌دهند - :

﴿ يا بَني آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا، إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴾.

ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با لباس مادی که عورت شما را بپوشاند، و با لباس معنوی که تقوا نام دارد) بیارائید، و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی مکنید که خداوند مسرفان و زیاده روی کنندگان را دوست نمی‌دارد.

در هر دو رویاروئی، مسأله را کلاً به مسألهٔ ایمان و شرک پیوند داده است. چراکه مسأله در اصل خود مسألهٔ حاکمیّت است، و چه کسی است که در زندگی انسانها حاکمیّت و فرمانروائی را می‌تواند به دست بگیرد، و مسألهٔ عبودیّت و بندگی است و عبودیّت و بندگی برای چه کسی انجام می‌پذیرد.

خود همان مسأله است، و خود همان برنامه در رویاروئی با آن است، و همان گامها برداشته می‌شود... خداوند بزرگوار راست فرموده است:

﴿ وَلَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً ﴾.

اگر (این قرآن) از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند. (نساء / ۸۲)

این وحدت در برنامه، اهمّیّت آن وقتی جلوه‌گر می‌آید و نمایانتر و آشکارتر می‌گردد که سرشت سوره‌های انعام و اعراف، و جولانگاه‌های گوناگون آن دو را به یاد آوریم و متوجّه باشیم که هر دو سوره در هر دو جولانگاه به مسأله‌ای می‌پردازند و مسأله‌ای را که چاره‌جوئی می‌کنند... اختلاف و گوناگونی جولانگاه‌ها، وحدت برنامه را در رویاروئی با جاهلیّت در مسائل اساسی و بنیادین به هم نمی‌زند و شیرازهٔ یگانهٔ برنامه را از هم نمی‌گسلد... والامقام یزدان سبحان است که فرستندهٔ این قرآن است!

يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ إِمَّا يَأۡتِيَنَّكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَقُصُّونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِي فَمَنِ
ٱتَّقَىٰ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٣٥﴾ وَٱلَّذِينَ
كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ
فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٣٦﴾ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ
بِـَٔايَٰتِهِۦٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ يَنَالُهُمۡ نَصِيبُهُم مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتۡهُمۡ
رُسُلُنَا يَتَوَفَّوۡنَهُمۡ قَالُوٓاْ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ
قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا وَشَهِدُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰفِرِينَ ﴿٣٧﴾
قَالَ ٱدۡخُلُواْ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِكُم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ
فِي ٱلنَّارِۖ كُلَّمَا دَخَلَتۡ أُمَّةٞ لَّعَنَتۡ أُخۡتَهَاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا ٱدَّارَكُواْ فِيهَا
جَمِيعٗا قَالَتۡ أُخۡرَىٰهُمۡ لِأُولَىٰهُمۡ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ أَضَلُّونَا فَـَٔاتِهِمۡ
عَذَابٗا ضِعۡفٗا مِّنَ ٱلنَّارِۖ قَالَ لِكُلّٖ ضِعۡفٞ وَلَٰكِن لَّا تَعۡلَمُونَ ﴿٣٨﴾
وَقَالَتۡ أُولَىٰهُمۡ لِأُخۡرَىٰهُمۡ فَمَا كَانَ لَكُمۡ عَلَيۡنَا مِن فَضۡلٖ
فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡسِبُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ
بِـَٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمۡ أَبۡوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدۡخُلُونَ
ٱلۡجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلۡجَمَلُ فِي سَمِّ ٱلۡخِيَاطِۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي
ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿٤٠﴾ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٞ وَمِن فَوۡقِهِمۡ غَوَاشٖۚ
وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤١﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ
ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ
ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٤٢﴾ وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلّٖ
تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا
وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُۖ لَقَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلۡحَقِّۖ
وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٤٣﴾

وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ أَصۡحَٰبَ ٱلنَّارِ أَن قَدۡ وَجَدۡنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقّٗا
فَهَلۡ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمۡ حَقّٗاۖ قَالُواْ نَعَمۡۚ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنُۢ بَيۡنَهُمۡ أَن
لَّعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٤﴾ ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبۡغُونَهَا
عِوَجٗا وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ كَٰفِرُونَ ﴿٤٥﴾ وَبَيۡنَهُمَا حِجَابٞۚ وَعَلَى ٱلۡأَعۡرَافِ
رِجَالٞ يَعۡرِفُونَ كُلَّۢا بِسِيمَىٰهُمۡۚ وَنَادَوۡاْ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ أَن سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡۚ
لَمۡ يَدۡخُلُوهَا وَهُمۡ يَطۡمَعُونَ ﴿٤٦﴾ ۞ وَإِذَا صُرِفَتۡ أَبۡصَٰرُهُمۡ تِلۡقَآءَ

أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ قَالُواْ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٧﴾ وَنَادَىٰٓ أَصْحَٰبُ
ٱلْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُم بِسِيمَٰهُمْ قَالُواْ مَآ أَغْنَىٰ عَنكُمْ جَمْعُكُمْ
وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ
ٱللَّهُ بِرَحْمَةٍ ۚ ٱدْخُلُواْ ٱلْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَآ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ
﴿٤٩﴾ وَنَادَىٰٓ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ أَصْحَٰبَ ٱلْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا
مِنَ ٱلْمَآءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ ۚ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى
ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٥٠﴾ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا
وَغَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۚ فَٱلْيَوْمَ نَنسَىٰهُمْ كَمَا نَسُواْ
لِقَآءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٥١﴾
وَلَقَدْ جِئْنَٰهُم بِكِتَٰبٍ فَصَّلْنَٰهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُۥ ۚ يَوْمَ يَأْتِى تَأْوِيلُهُۥ يَقُولُ
ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلْحَقِّ فَهَل لَّنَا
مِن شُفَعَآءَ فَيَشْفَعُواْ لَنَآ أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ ٱلَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ ۚ
قَدْ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾

هم اینک پس از توقّف طولانی و دراز آهنگ پیرو زدن بر داستان پیدایش نخستین، و رویاروئی با واقعیّت جاهلیّت عربی - و پس از آن، واقعیّت جاهلیّت همگی بشریّت - راجع به پوشاندن پیکر با لباس، و پوشاندن روح با تقوا، و پیوندی که مسأله بطور کلّی با مسألهٔ بزرگ عقیده دارد، نداء تازه‌ای خطاب به آدمیزادگان آغاز می‌گردد، ندائی دربارهٔ مسألهٔ کلّی و همه جانبه‌ای که مسألهٔ لباس در توقّف پیشین بدان پیوند داده شده بود. مسألهٔ دریافت و پیروی در آداب و مراسم و قوانین و شریعت دین، و در کار و بار زندگی و اوضاع و احوال آن بطور کلّی. بدان خاطر که جهتی که از آن دریافت می‌دارند محدود و معیّن بشود، و آن، جهت پیغمبرانی است که از پروردگارشان دریافت می‌دارند و به مردمان می‌رسانند. سرانجام هم براساس پاسخ گفتن به پیغمبران و پذیرش برنامهٔ ایشان، یا پاسخ نگفتن و نپذیرفتن برنامهٔ آنان، حساب و کتاب و سزا و جزا در نهایت این گشت و گذاری که روند قرآنی آن را در این چرخش و گردش نشان می‌دهد، به میان می‌آید و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت:

﴿ یا بَنِی آدَمَ إِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتی: فَمَنِ اتَّقیٰ وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ. وَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها أُولٰئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ ﴾.

ای آدمیزادگان! اگر پیغمبرانی از جنس خود شما انسانها به نزدتان بیایند و آیات مرا برای شما بازگو بنمایند، (شما دو گروه خواهید شد. گروهی حقّ را می‌پذیرد، و گروهی حق را تکذیب می‌دارد) پس کسانی که پرهیزگاری کنند (و با انجام طاعات و ترک محرّمات خویشتن را از عذاب خدا در امان دارند) و به اصلاح (حال خود و دیگران) بپردازند، (در آخرت) نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌گردند. و کسانی که آیات مرا تکذیب کنند و از (پیروی آیات و دریافت رهنمود از) آنها، خویشتن را فراتر گیرند و سرپیچی کنند، آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند.

این عهد و پیمان یزدان با آدم و فرزندان او است. این شرط او در امر خلافت و جانشینی مردمان از سوی خدا در زمینی است که آن را آفریده است و روزیها و قوتها را در آن پدید آورده است، و این نوع را جانشین خود کرده است و در زمین استقرار بخشیده است و بر زندگی در آن توانا نموده است، تا نقش خود را برابر این شرط و آن عهد ایفاء و اداء نماید. اگر چنین نکند کارش در دنیا مردود می‌گردد و شخصی که فرمانبردار خدا باشد آن را نمی‌پذیرد و اجراء نمی‌کند، و این کار در آخرت بزه و گناه است و سزای آن دوزخ است و خداوند از دوزخیان جایگزین و فدیه‌ای نمی‌پذیرد.

﴿ فَمَنِ اتَّقیٰ وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ ﴾.

کسانی که پرهیزگاری کنند (و با انجام طاعات و ترک محرّمات، خویشتن را از عذاب خدا در امان دارند) و به اصلاح (حال خود و دیگران) بپردازند (در آخرت) نه

ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌گردند.

چرا که تقوا ایشان را از گناهان و بزهکاریها دور می‌کند - زشت‌ترین گناهان و بزهکاریها هم شریک و انباز نسبت دادن به خدا، و غصب سلطه و قدرت یزدان، و ادّعاء کردن الوهیّت خداوند سبحان است - و تقوا آنان را به سوی خوبیها و پاکیها و عبادات و طاعات می‌کشاند و رهنمود می‌گرداند، و سرانجام ایشان را به امن و امان از خوف و هراس، و رضا و خشنودی از سرنوشت می‌رساند و فرجام پسندیده‌ای بهرۀ ایشان می‌گرداند.

﴿ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا، أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾.

کسانی که آیات مرا تکذیب کنند و از (پیروی آیات و دریافت رهنمود از) آنها، خویشتن را فراتر گیرند و سرپیچی کنند، آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند.

چون تکذیب، و خویشتن را بزرگتر دیدن و فراتر گرفتن از این که تسلیم عهد و پیمان خدا شد و شرط عهد و پیمان را رعایت کرد، متکبّران و خود بزرگ بینان را به سرپرست و دوستشان ابلیس در آتش دوزخ می‌رساند و بدو ملحق می‌گرداند، آنجا که وعدۀ یزدان تحقّق پیدا می‌کند:

﴿ لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

سوگند می‌خورم دوزخ را از تو و از همۀ کسانی پر می‌سازم که از تو پیروی کنند.

❁

از اینجا به بعد روند قرآنی به نشان دادن صحنۀ واپسین لحظات زندگی، یعنی دم مرگ می‌پردازد، مرگی که پس از پایان گرفتن اجل، یعنی سر رسید عمر، به سراغ انسانها می‌آید، و در انتهای گشت و گذار پیشین بدان اشاره گردید:

﴿ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴾.

هر گروهی دارای مدّت زمانی (مشخّص و معلوم) است، و هنگامی که زمان (محدود) آنان به سر رسید، نه لحظه‌ای (از آن) تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای (بر آن) پیشی می‌گیرند.

به دنبال آن صحنۀ حشر و همایش، و منظرۀ حساب و کتاب، نموده می‌شود. و آن گاه صحنۀ دادخواهی و داوری و سزا و جزا به تصویر کشیده می‌شود... انگار شرح و تفصیل آن اختصار است دربارۀ کار پرهیزگاران و خودبزرگ بینان، و تصویری است دربارۀ حال متّقیان و حال متکبّران. کار و حالی که پس از اجل معیّن و سررسید عمرِ معلوم، جلوه‌گر و پدیدار می‌آید. تصویری است به شیوۀ ممتاز قرآن که صحنه را زنده و جنبنده پدیدار می‌گرداند و می‌نمایاند. خوانندۀ قرآن و شنوندۀ قرآن آن را نگاه می‌کنند، و با تمام وجود در آن حاضر می‌آیند.

برنامۀ قرآنی توجّه خاصّی به صحنه‌های قیامت دارد، از قبیل: رستاخیز، حساب و کتاب، نعمت و عذاب، و بهشت و دوزخ... توجّه تمام و اهمیّت کامل و واضحی بدان صحنه‌ها دارد... دیگر آن جهانی که یزدان به مردمان وعده فرموده است، و بعد از این جهان کنونی می‌آید، در پرتو توجّه و اهتمام برنامۀ قرآن به صحنه‌های آن جهانی، آن جهان تنها توصیف و تعریف نمی‌گردد و در قالب الفاظ نمی‌ماند و بس، بلکه به تصویر زده می‌شود و محسوس می‌گردد و زنده و جنبنده و نمودار و پدیدار و برجسته و آشکار، پیش چشم جلوه‌گر می‌آید!... مسلمانان در آن جهان زندگی کاملی داشته‌اند. صحنه‌ها را دیده‌اند و از آنها متأثّر شده‌اند. دلهایشان گاهی به اضطراب و تپش افتاده است. گاهی نیز بر خود لرزیده‌اند. وقتی بوده است ترس و هراس به دل و درونشان رخنه کرده است و خزیده است. وقتی هم بوده است که آرامش و اطمینان به اندرونشان ارمغان گردیده است. زمانی دورادور زبانه‌های آتش دوزخ را دیده‌اند. زمانی هم بادهای نسیم بهشت به سویشان وزیده است، و عطر گلهای بهشت به مشامشان رسیده است. بدین خاطر پیش از

این که روز موعود قیامت سر برسد، آن جهان را کاملاً شناخته‌اند... کسی که به گفته‌ها و دریافتها و برداشتهای ایشان از آن جهان، مراجعه می‌کند، احساس می‌نماید که آنان در آن جهان ژرفتر و درست‌تر از زندگیشان در این جهان زیسته‌اند، و خرد و هوششان را یکسره بدان جهان انتقال داده‌اند و برده‌اند، بدان گونه که انسان از سرائی به سرائی، و از سرزمینی به سرزمینی، در همین جهان دیدنی محسوس، کوچ می‌کند و می‌رود... آن جهان در حسّ و شعورشان آیندهٔ موعود نبوده است، بلکه واقعیّت مشهود بوده است.

چه بسا صحنه‌هائی که در آنجا عرضه می‌شوند، طولانی‌ترین صحنه‌های قیامت در قرآن، و سرشارترینِ آنها از جنب و جوش، و منظره‌ها و دیدگاه‌های پیاپی، و گفتگوهای گوناگون، توأم با سرزندگی جوشان و ریزانی باشد که انسان در شگفت می‌ماند چگونه واژه‌ها می‌توانند آنها را برسانند و بنمایانند. چرا که چنین صحنه‌هائی را چیزی جز دیدن و مشاهده کردن به حسّ و شعور آدمی نمی‌رسانند و نمی‌نمایانند.

این صحنه‌ها و دیدگاه‌ها در این سوره ذکر می‌گردند - چنان که قبلاً گفتیم - به عنوان پیروی بر داستان آدم، و بیرون افتادن او و همسرش از بهشت، بدان خاطر که اهریمن ایشان را گول زد، و پس از آن که خدا آدمیزادگان را برحذر می‌دارد از این که نکند اهریمن آنان را فریب دهد همان گونه که پدر و مادرشان را فریب داد و با مکر و کید از بهشت بیرون راند، و پس از آن که یزدان ایشان را بر حذر می‌دارد از این که به دنبال دشمن قدیمشان اهریمن راه بیفتند و به پیامها و وسوسه‌های او گوش فرا دهند. خداوند همچنین ایشان را از سرپرستی و دوستی اهریمن برحذر می‌دارد، سرپرستی و دوستی او که با پیروی کردن از او و ترک هدایت و شریعتی حاصل می‌گردد که پیغمبران برای ایشان به ارمغان خواهند آورد... پس از این از صحنهٔ دم مرگ سخن می‌رود، و از صحنه‌های قیامت بحث می‌شود. انگار که صحنه‌هائی، درست به دنبال صحنهٔ دم مرگ در می‌رسد بدون هیچ گونه فاصلهٔ زمانی. در قیامت مصداق چیزی که پیغمبران از آن خبر می‌دهند به وقوع می‌پیوندد. کسانی که در دنیا از اهریمن پیروی می‌کرده‌اند از برگشت به بهشت محروم می‌گردند و از آن رانده می‌شوند، بدان گونه که پدر و مادرشان از بهشت اخراج و رانده شده‌اند. کسانی هم که در دنیا با اهریمن مخالفت کرده‌اند و از خدا اطاعت نموده‌اند، به بهشت برگردانده می‌شوند، و فرشتگان والامقام فریادشان می‌دارند:

﴿أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

این بهشت شما است (که در جهان به شما وعده داده شده بود، و هم اینک) آن را به خاطر اعمالی (بایسته و کردارهای شایسته‌ای) که انجام داده‌اید به ارث می‌برید.

انگار این برگشت، برگشت هجرت کنندگان، و عودت به غربت رفتگان، به سوی سرای پر نعمت بهشت است!

در این همنوائی و هماهنگی موجود میان داستان پیشین و پیروهای آن، و میان صحنه‌های قیامت که از آغاز تا انجام داستان، همراه با داستان است، زیبائی و جمال ویژه‌ای است. چه داستان در میان فرشتگان والامقام و در حضور ایشان آغاز می‌گردد، - آن روز که یزدان آدم و همسرش را آفریده است و در بهشت جایگزین کرده است، سپس اهریمن آن دو را از مرتبهٔ اطاعت و عبودیّت کامل و خالص پائین کشانده است، و از بهشت بیرونشان رانده است - و داستان همچنین در میان فرشتگان والامقام و در حضور آنان پایان می‌گیرد ... در نتیجه، آغاز و انجام به همدیگر می‌پیوندند، و دوران زندگی و صحنهٔ دم مرگ را در پایان زندگی در بر می‌گیرند. وسط داستان نیز با آغاز و انجام آن همنوائی دارد و کاملاً هماهنگ است.

هم اینک به عرضه کردن و نمودن این صحنه‌های شگفت می‌پردازیم:



هم اکنون ما در برابر صحنهٔ دم مرگ هستیم. واپسین

لحظات عمر کسانی که بر خدا دروغ بسته‌اند و گمان برده‌اند جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و مراسم و آبادانی که از نیاکانشان به ارث برده‌اند، و عادات و احکامی که از پیش خود برای خویش ساخته‌اند و تهیه دیده‌اند، خدا بدیشان دستور پیروی از آنها را داده است و به فرمان خدا بوده است! و دم مرگ کسانی که آیات یزدان را تکذیب کرده‌اند که توسّط پیغمبران برایشان آمده است - که همان شرع مورد اطمینان یزدان است - و ظنّ و تخمین را بر علم و یقین ترجیح داده‌اند. از جهان بهرهٔ مقدّر خود را بر گرفته‌اند و به نصیب خویش دست یافته‌اند. مدّت روزگاری هم که می‌بایست در صحنهٔ امتحان جهان بمانند و مورد آزمایش یزدان قرار بگیرند، مانده‌اند و زندگی را سپری کرده‌اند. اینان به نصیب خود از آیات الهی رسیده‌اند که یزدان توسّط پیغمبران برایشان فرستاده است و پیغمبران آنها را بدیشان رسانده‌اند:

﴿ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِنَا؟ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ، حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ، قَالُوا: أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ؟ قَالُوا: ضَلُّوا عَنَّا، وَ شَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴾.

آخر چه کسی ستمکارتر از کسانی است که بر خدا دروغ می‌بندند یا این که آیات او را تکذیب می‌نمایند؟ نصیب مقدّرشان بدیشان می‌رسد (و در جهان روزگار معیّن خود را بسر می‌برند و رزق و روزی مشخّص خویش را می‌خورند) تا آن گاه که فرستادگان ما (یعنی فرشتگان قبض ارواح) به سراغشان می‌آیند تا جانشان را بگیرند. (بدین هنگام بدیشان) می‌گویند: معبودهائی که جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟ (بدیشان بگوئید بیایند و شما را از چنگال مرگ بربایند!). می‌گویند: از ما نهان و ناپیدا شده‌اند و به ترک ما گفته‌اند (و امید نفع و خیری بدانان نداریم. در اینجا است که) آنان علیه خود گواهی می‌دهند و اعتراف می‌کنند که کافر بوده‌اند.

هم اینک ما در برابر صحنهٔ کسانی قرار داریم که بر خدا دروغ بسته‌اند و از زبان خدا ناروا گفته‌اند، یا آیات یزدان را تکذیب نموده‌اند و دروغ نامیده‌اند. فرشتگان مأمور الهی به نزدشان آمده‌اند و آنان را می‌میرانند و جانشان را می‌گیرند. میان فرشتگان و این چنین کسانی گفتگو درگرفته است:

﴿ قَالُوا: أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ؟ ﴾.

(بدین هنگام فرشتگان بدیشان) می‌گویند: معبودهائی که جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟.

ادّعاهائی که داشتید و به خدا نسبت می‌دادید چه شد؟ خداگونگان و بتانی که در دنیا به سرپرستی و دوستی می‌گرفتید، و شما را غافل کردند و باز داشتند از آنچه خدا بر زبان انبیاء برایتان فرستاده بود، کجایند و چرا به کمک شما نمی‌آیند؟ آنان کجایند در این لحظهٔ سخت و ناگواری که در آن جان شما را می‌گیرند و از زندگی محرومتان می‌کنند، و کسی را نمی‌یابید که شما را از دست مرگ برهاند و از اجلی که یزدان تعیین فرموده است مدّتی شما را نجات دهد و اندکی بیش از آن بر عمرتان بیفزاید و فرصت ماندن عطاء نماید؟

تنها پاسخ ایشان یک پاسخ است و نه بیش! پاسخی که از آن تجاوز نمی‌شود و سفسطه‌ای در آن انجام نمی‌گیرد:

﴿ قَالُوا: ضَلُّوا عَنَّا! ﴾.

می‌گویند: از ما پنهان و نهان شده‌اند!.

از دیدگان ما پنهان شده‌اند و حیران و ویلان گشته‌اند! ما منزل و مأوای ایشان را نمی‌دانیم، و ایشان هم به سوی ما راه نمی‌برند!... عمر بندگانی بسی هدر رفته است و بیهوده شده است که خدایانشان به سویشان راه نمی‌برند و نمی‌دانند کجایند، و در این لحظهٔ سخت و دشوار به کمک و مددشان نمی‌آیند! چه بدبخت خدایانی که به سوی بندگانشان راه نمی‌برند و نمی‌دانند کجایند! آن هم در همچون زمانی!

﴿ وَ شَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴾.

(در اینجا است که) آنان علیه خود گواهی می‌دهند و اعتراف می‌کنند که کافر بوده‌اند.

همچنین پیش از این نیز در روند سوره هنگام نزول عذاب خدا در دنیا، ایشان را این چنین دیده‌ایم:

﴿ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا: إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴾.

در آن موقع که عذاب ما به سراغ ایشان آمده است، دعا و استغاثه‌ای جز این نداشته‌اند که گفته‌اند: واقعاً ما ستمکار بوده‌ایم (و با دست خود بر خود ستم کرده‌ایم و هم اینک پشیمانیم و چشم به راه عفو یزدانیم! امّا بدین هنگام پشیمانی را چه سود؟!. (اعراف / ۵)

✿

همین که صحنهٔ دم مرگ پایان می‌گیرد، ما خود را در برابر صحنهٔ بعدی می‌بینیم، در حالی که کسانی که در دم مرگ بودند و واپسین لحظات عمر خود را سپری می‌کردند، هم اینک در آتش دوزخ قرار دارند! ... روند قرآنی از فاصلهٔ زمانی میان دم مرگ و افتادن به دوزخ سخن نمی‌گوید، و دوران مرگ و دوباره زنده شدن و گرد آمدن در حشر را حذف می‌کند. انگار این محتضران و به دم مرگ رسیدگان از خانه برگرفته می‌شوند و بلافاصله به آتش دوزخ انداخته می‌شوند! فوراً از دار به نار!

﴿ قَالَ: ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النَّارِ. كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا، حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ: رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ أَضَلُّونَا، فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ. قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَ لَٰكِنْ لَا تَعْلَمُونَ. وَ قَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ، فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴾.

(در روز قیامت خداوند به این کافران) می‌گوید: به همراه گروه‌ها و دسته‌هائی از کافران انس و جنّی که پیش از شما (در دنیا مدّتی زندگی کرده‌اند و آن‌گاه از جهان) رفته‌اند وارد آتش دوزخ شوید! (در این هنگام) هر وقت گروهی داخل آتش شود، گروه همجنس (پیشین) خود را نفرین می‌فرستد، تا آن‌گاه که همه به هم می‌رسند و پیش هم گرد می‌آیند، آن وقت پسینیان خطاب به پیشینیان می‌گویند: پروردگارا! اینان ما را گمراه کرده‌اند (زیرا که پیش از ما بوده‌اند و ما را به سوی کفر رهبری نموده‌اند) پس آتش آنان را چندین برابر (تیزتر و عذابشان را بیشتر) گردان. (پروردگار خطاب بدیشان) می‌گوید: عذاب هر یک از شما (پیروان و پسروان و بالادستان و زیردستان، به سبب کفر و ضلال و تقلید کورکورانه از همدیگر) چندین برابر است، ولی (به علّت عذاب سخت خود، اندازهٔ عذاب دیگران را) نمی‌دانید. و رؤساء و پیشینیان به پیروان و پسینیان می‌گویند: شما هیچ‌گونه امتیازی بر ما ندارید (و تخفیفی از عقاب نه شما را است و نه ما را، چاره‌ای نیست جز واویلا و مدارا!) پس بچشید عذاب را به سبب کاری که خود کرده‌اید (و خود کرده را چاره نیست).

﴿ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النَّارِ ﴾.

(در روز قیامت یزدان به این کافران) می‌گوید: به همراه گروه‌ها و دسته‌هائی از کافران انس و جنّی که پیش از شما (در دنیا مدّتی زندگی کرده‌اند و آن‌گاه از جهان) رفته‌اند وارد آتش دوزخ شوید!.

به دوستان انس و جنّ خود در آتش ملحق شوید ... اینجا در آتش ... آیا ابلیس نبود که از فرمان پروردگار خود سرباز زده بود؟ او نبود که آدم و همسرش را از دوزخ بیرون کرد؟ او نبود کسانی از فرزندان آدم را گول زد و گمراه نمود؟ او نبود که یزدان تهدیدش فرمود که او و کسانی که او ایشان را گمراه سازد به آتش دوزخ درمی‌افتند؟ پس در این صورت جملگی به آتش درآئید ... پیشینیان و پسینیان به آتش درآئید ... همه دوستان و رفیقان یکدیگرید ... همه و همه با هم برابرید!

در دنیا این ملّتها و گروه‌ها و دسته‌ها، بگونه‌ای با یکدیگر دوست و رفیق بوده‌اند که آخرین آنان از اوّلین ایشان پیروی می‌کرده است، و زبردست و فرمانروای آنان زیردست و فرمانبر ایشان را مهلت و فرصت بخشیده است و ریسمان را برای او شل کرده است ...

بنگریم و ببینیم که امروز دشمنیها و کینه‌توزیها در میانشان چگونه خواهد بود. چگونه همدیگر را به القاب زشت می‌خوانند و نفرین می‌نمایند:

﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا!﴾.

هر وقت گروهی داخل آتش شود، گروه همجنس (پیشین) خود را نفرین می‌فرستد.

چه فرجام بدی! فرجام پلشتی که در آن پسر پدرش را نفرین کند! دوست، رفیق خود را ناشناخته انگارد! فرمانبر، فرمانروا را ناآشنا قلمداد کند!

﴿حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً﴾.

تا آن‌گاه که همه به هم می‌رسند و پیش هم گرد می‌آیند.

واپسین به پیشین و آخرین به نخستین بپیوندد، و دورترین با نزدیکترین گرد آید، در این هنگام دشمنی و ستیز آغاز شود:

﴿قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ: رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ أَضَلُّونَا، فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ﴾.

پسینیان خطاب به پیشینیان می‌گویند: پروردگارا! اینان ما را گمراه کرده‌اند (زیرا که پیش از ما بوده‌اند و ما را به سوی کفر رهبری نموده‌اند) پس آتش آنان را چندین برابر (تیزتر و عذابشان را بیشتر) گردان..

این گونه پریشانگوئی یا تراژدی ایشان آغاز می‌گردد! صحنه پرده از دوستان و رفیقان به کنار می‌زند و آنان را چنان که هستند می‌نمایاند، بدان هنگام که همدیگر را به زشتی یاد می‌کنند و دشمن یکدیگر می‌خوانند. این یکی آن دیگری را متّهم می‌سازد، و آن دیگری این یکی را نفرین می‌کند. از «پروردگارمان» بدترین سزا و کیفر را برای او می‌طلبد ... از «پروردگارمان» که بر او دروغ می‌بستند و آیات او را تکذیب می‌کردند. آنان امروز تنها به سوی او برمی‌گردند و فقط به آستانۀ او می‌نالند و در پیشگاه او دعا می‌نمایند! پاسخ ایشان پذیرش دعای ایشان است. امّا کدام پذیرش؟!

﴿قَالَ: لِكُلٍّ ضِعْفٌ، وَ لٰكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

می‌گوید: عذاب هر یک از شما چندین برابر است، ولی نمی‌دانید.

چندین برابر عذابی را که برای یکدیگر درخواست نموده‌اید، برای اینان و آنان پذیرفته شده است و عذاب همگی چندین برابر گشته است!

انگار آنان که دعای شرّ برایشان شده است، دعا کنندگان را نفرین می‌کنند، و بدا به حالشان می‌گویند. ناگهان بدیشان رو می‌کنند و مورد سرزنششان قرار می‌دهند ... بدیشان می‌گویند: همۀ ما برابر و یکسانیم ... به سزا و کیفر خود می‌رسیم:

﴿وَ قَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ: فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ، فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾.

رؤساء و پیشینیان به پیروان و پسینیان می‌گویند: شما هیچ‌گونه امتیازی بر ما ندارید (و تخفیفی از عقاب نه شما را است و نه ما را، چاره‌ای نیست جز واویلا و مدارا!) پس بچشید عذاب را به سبب کاری که خود کرده‌اید (و خود کرده را چاره نیست).

این صحنۀ دردناک مسخره‌انگیز، با این نفرین و دشمنانگی، پایان می‌پذیرد، و به دنبال آن سخن از چنین سرنوشتی می‌رود که هرگز دگرگون نمی‌شود، تا تأکیدی بر این‌گونه سرنوشت باشد ... این هم پیش‌درآمد صحنه‌ای است که مقابل و مخالف این است و در سرای پرنعمت آن جهان متعلّق به مؤمنین است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ، وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ. لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ، وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾.

بیگمان کسانی که آیات (کتابهای آسمانی و نشانه‌های گستردۀ جهانی) ما را تکذیب می‌کنند و خویشتن را بالاتر از آن می‌دانند که بدانها گردن نهند، درهای آسمان بر روی آنان باز نمی‌گردد (و خودشان بی‌ارج و اعمالشان بی‌ارزش می‌ماند) و به بهشت وارد نمی‌شوند مگر این که شتر از سوراخ سوزن خیّاطی بگذرد (که به هیچ‌وجه امکان ندارد، و لذا ایشان هرگز به بهشت داخل نمی‌گردند). این‌چنین ما گناهکاران را

جزا و سزا می‌دهیم. برای آنـان (در دوزخ) بسـتری از آتش و بالاپوشهائی از آتش است. ما این چنین جزا و سزای ستمکاران (گمراه و کفر پیشه) را می‌دهیم.

بفرما، هرگونه که می‌خواهی در برابر این صحنهٔ شگفت بایست و بیندیش ... صحنهٔ شتر در برابر سوراخ سوزن خیّاطی! هر وقت این سوراخ کوچک برای عبور شتر بزرگ از آن امکان‌پذیر گردید، در این صورت منتظر باش - فقط در این صـورت مـنتظر بـاش - درهـای آسمان برروی این تکذیب کنندگان باز گردد و دعـا و توبهٔ ایشان پذیرفته شود - در حالی که زمـان دعـا و توبه هم به پایان آمده است - و بـه بـهشت پـرنعمت درآیند! ... اینک تا شتر وارد سوراخ سوزن شود، آنان در اینجا داخل آتش می‌مانند. آتشی که همه در آن گرد آمده‌اند و به هم رسیده‌اند و همایش کرده‌اند. در آنجا به سرزنش یکدیگر و نفرین همدیگر مـی‌پردازنـد، و بعضی برای بعضی دیگـر کـیفر بـد و سـزای نـاگـوار می‌طلبند، و همه و همه به کیفر و سزائی می‌رسند کـه برای یکدیگر درخواست می‌کنند!

﴿ وَ کَذٰالِکَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴾.

ما این چـنین جـزا و سـزای سـتمکاران (گـمراه و کـفر پیشه) را می‌دهیم.

وضع و حال ایشان را در آتش ببین:

﴿ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهٰادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوٰاشٍ ﴾.

برای آنان (در دوزخ) بستری از آتش و بالاپوشهائی از آتش است.

برای ایشان از آتش دوزخ بستری است. قرآن این لایهٔ آتش را برای تمسخر بستر می‌خواند. در صورتی کـه بستر نیست و نرم و آسایش‌بخش هم نـیست. از آتش دوزخ برای ایشان روانداز‌ها و بالاپوشهائی است که از بالا آنان را فرا می‌گیرد!

﴿ وَ کَذٰالِکَ نَجْزِي الظّٰالِمِينَ ﴾.

ما این چـنین جـزا و سـزای سـتمکاران (گـمراه و کـفر پیشه) را می‌دهیم.

ستمکاران بزهکارانند. ستمکاران مشرکانی هستند کـه آیـات یـزدان را تکـذیب مـی‌کنند، و بـر خـدا دروغ می‌بندند و از زبان خدا ناروا می‌گویند ... هـمهٔ ایـنها اوصاف مترادفی در تعبیر قرآن هستند.

اینک به صحنهٔ مقابل بنگریم:

﴿ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ - لاٰ نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا - أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيهٰا خٰالِدُونَ. وَ نَزَعْنٰا مٰا في صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ، تَجْري مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهٰارُ، وَ قٰالُوا: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي هَدٰانٰا لِهٰذٰا - وَ مٰا کُنّٰا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لاٰ أَنْ هَدٰانَا اللّٰهُ - لَقَدْ جٰاءَتْ رُسُلُ رَبِّنٰا بِالْحَقِّ. وَ نُودُوا: أَنْ تِلْکُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهٰا بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند - به هیچ کس (از آنـان) جـز بـه انـدازهٔ تـاب و تـوانش تکلیف نمی‌کنیم - ایشان بـهشتیانند و جـاودانـه در آن می‌مانند. هرگونه کینه‌ای را از دلهایشان می‌زدائیم (تـا برادرانـه در کـمال صـفا و صـمیمیّت در بـهشت بسـر بـرند). در زیـر (قـصرها و درخـتان) آنـان رودبـارها جـاری مـی‌گردد. (خـرّم و خـندان خـدای را سـپاس می‌گذارند) و می‌گویند: خدائی را سپاسگزاریم که ما را بدین (نعمت جاویدان و بی‌پایان) رهنمود فرمود و اگر (لطف و فضل و کرم) خدا (نبود و توسّط پیغمبران ما را تـوفیق عـنایت نـمی‌فرمود و) رهـنمودمان نـمی‌نمود، هـدایت فـرا چـنگ نـمی‌آوردیم. واقـعاً پـیغمبرانِ پروردگارمان حقّ آوردند (و حقّ گفتند و به سوی حقّ همگان را رهبری نمودند. در اینجا از سـوی فـرشتگان خدا) ندا داده می‌شوند که: این بهشت شما است (که در جهان به شما وعده داده شده بود، و هم اینک) آن را به خاطر اعمالی (بـایسته و کـردارهـای شـایسته‌ای) کـه انجام داده‌اید به ارث می‌برید.

اینان کسانیند که ایمان آورده‌انـد و کـارهای خـوب و پسندیده، به اندازهٔ توانشان انجام داده‌اند ... اینان بـه بهشت خود برمی‌گردند! اینان ساکنان بهشتند - با اجازهٔ خدا و در سایهٔ لطف او - خدا در پرتو رحمتش بهشت را ارث و نصیب ایشان کرده است و در برابر کـارهای

نیکوئی که کرده‌اند و ایمان درستی که داشته‌اند، آن را به دست آورده‌اند...

این جزای پیروی از پیغمبران یزدان و سرکشی از شیطان است. جزاء اطاعت از فرمان خداوند بزرگوار و مهربان، و سرکشی از وسوسهٔ دشمن پست قدیم است! اگر رحمت خدا نبود، کردارشان - به اندازهٔ توانشان - بسنده نبود. پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(لَنْ یُدْخِلَ أَحَداً مِنْکُمُ الْجَنَّةَ عَمَلُهُ).

عمل هیچ کسی از شما او را داخل بهشت نمی‌گرداند.

بدو عرض کردند: و حتّی تو را ای پیغمبر خدا ﷺ؟ فرمود:

(وَ لاٰ أَنَـا إِلاّٰ أَنْ یَـتَغَمَّدَنِیَ اللّٰـهُ بِـرَحْمَةٍ مِـنْهُ وَ فَضْلٍ).(۱)

حتّی مرا، مگر این که یزدان با مهر فراوان و بزرگواری بیکران خود مرا دریابد و مشمول عنایت خویش قرار دهد.

در اینجا هیچ‌گونه تناقض و اختلافی میان فرمودهٔ یزدان سبحان در این‌باره، و فرمودهٔ پیغمبر یزدان ﷺ نیست.

او از روی هوا و هوس خود صحبت نمی‌کند ... همهٔ جدالهائی که پیرامون این مسأله، میان فرقه‌ها و دسته‌های اسلامی درگرفته است، قطعاً به سبب برداشت درست از این آئین نبوده است. بلکه از روی هوا و هوس خود سخن گفته‌اند! خدا می‌دانسته است که ضعف و عجز و قصور آدمیزادگان بدان اندازه است که اعمال و افعال ایشان بهای بهشت را تکمیل نمی‌کند و برای دریافت آن بسنده نیست. حتّی عملکرد آنان بهای یک نعمت از نعمتهای یزدان در همین جهان که بدیشان عطاء فرموده است نمی‌باشد. بدین خاطر یزدان مهر و عطوفت را بر خود واجب کرده است، و از انسانها تلاش فقیر کوتاه دست ناتوان را پذیرفته است، و در برابر این تلاش ناچیزشان، از روی لطف و مرحمت خود، بهشت را برایشان واجب و لازم گردانده است، لذا با اعمال و افعالشان بلی که مستحقّ و سزاوار بهشت می‌گردند امّا در پرتو این چنین لطفی و مرحمتی و بزرگواری و عنایتی.

از این موضوع بگذریم. اگر دقّت شود، آنان که از زبان خدا دروغ گفته‌اند و تکذیب حقائق کرده‌اند و ستمگر و کافر و مشرک بوده‌اند، در میان آتش دوزخ، همدیگر را نفرین می‌کنند، و با یکدیگر دشمنی می‌ورزند، و دیگ سینه‌هایشان از کینه‌ها و کینه‌توزیها می‌جوشد و در غلیان است، پس از این که قبلاً دوستان صمیمی و یاران مخلص یکدیگر بوده‌اند ... اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو انجام داده‌اند، با یکدیگر در بهشت برادر و دوستدار و مخلص و مهربان هستند و در آنجا خوش و خرّم می‌گذرانند، و پرندهٔ امن و امان و رفاقت و دوستی بر بالای سرشان در پرواز است:

﴿ وَ نَزَعْنٰا مٰا فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ ﴾.

هرگونه کینه‌ای را از دلهایشان می‌زدائیم (تا برادرانه در کمال صفا و صمیمیّت در بهشت بسر برند).

آنان انسان بوده‌اند. همچون انسان زیست کرده‌اند. چه بسا در زندگی دنیا کینه و کینه‌توزی میانشان برانگیخته شده است و پدیدار گردیده است، ولی آن را فروخورده‌اند، و با هرگونه دشمنی و دشمنانگی مبارزه کرده‌اند و بر آن پیروز شده‌اند ... امّا با وجود این، آثاری از کینه و دشمنی در دلها مانده است.

رسول خدا ﷺ فرموده است:

(أَلْغِلُّ عَلیٰ أَبْوٰابِ الْجَنَّةِ کَمَبٰارِکِ الْإِبِلِ قَدْ نَزَعَهُ اللّٰهُ مِنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ).

کینه و دشمنی بر درگاه‌های بهشت بسان پشکل خوابگاه‌های شتران فرو افتاده‌اند. خدا آنها را از دلهای مؤمنان بیرون کشیده است و به دور افکنده است.

از علی ؓ روایت شده است که فرموده است: امیدوارم من و عثمان و طلحه و زبیر، از زمرهٔ کسانی باشیم که خداوند بزرگوار دربارهٔ ایشان فرموده است:

﴿ وَ نَزَعْنٰا مٰا فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ ﴾.

۱- مسلم آن را روایت کرده است.

هرگونه کینه‌ای را از دلهایشان می‌زدائیم.
دوزخیان با آتشی می‌سوزند که از بالا و پائین ایشان را دربرگرفته است. امّا اهل بهشت از زیر کاخها و درختان ایشان رودبارها و چشمه‌سارها جاری است، و نسیم‌های خوش و ملایمی فضا را عطرآگین کرده است:
﴿ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ ﴾.
در زیر (کاخها و درختان) آنان رودبارها روان است.
دوزخیان به بدگوئی همدیگر و دشمنی با یکدیگر سرگرم هستند، امّا بهشتیان سرگرم سپاس و اقرار به الطاف خدایند:
﴿ وَ قالُوا: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي هَدانا لِهٰذا - وَ ما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللّٰهُ، لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ ﴾.
می‌گویند: خدائی را سپاسگزاریم که ما را بدین (نعمت جاویدان و بی‌پایان) رهنمود فرمود، و اگر (لطف عمیم و فضل کریم) خدا (نبود و توسّط پیغمبران ما را توفیق عنایت نمی‌فرمود و) رهنمودمان نمی‌نمود، هدایت فراچنگ نمی‌آوردیم. واقعاً پیغمبرانِ پروردگارمان حقّ آوردند (و حقّ گفتند و به سوی حقّ همگان را رهبری نمودند).
بدان هنگام که دوزخیان را با تحقیر و توبیخ فریاد می‌دارند:
﴿ أُدْخُلُوا في أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النّارِ ﴾.
به همراه گروه‌ها و دسته‌هائی از کافران انس و جنّی که پیش از شما رفته‌اند وارد آتش دوزخ شوید!
بهشتیان را با تعظیم و تکریم فریاد می‌دارند:
﴿ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.
ندا داده می‌شوند که: این بهشت شما است آن را به خاطر اعمالی که انجام داده‌اید به ارث می‌برید.
تقابل تامّی میان بهشتیان و دوزخیان است.
سپس عرضهٔ صحنه‌ها به پیش می‌رود. ناگهان خود را در برابر صحنه‌ای می‌یابیم که ملحق به صحنهٔ پیشین است ... بهشتیان در سرای بهشت خود آرمیده‌اند، و دوزخیان نیز به سرنوشت خود اطمینان حاصل کرده‌اند. بدین هنگام گروه نخستین گروه دوم را فریاد می‌زنند و از ایشان می‌پرسند به چیزی رسیده‌اند که در دنیا خدا بدیشان وعده داده بود:
﴿ وَ نادىٰ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النّارِ: أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقّاً، فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقّاً؟ قالُوا: نَعَمْ! فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ: أَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّالِمِينَ. الَّذينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللّٰهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كافِرُونَ ﴾.
(پس از استقرار بهشتیان در بهشت، و دوزخیان در دوزخ) بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند که ما آنچه را پروردگارمان (توسّط پیغمبران) به ما وعده داده بود همه را حقّ یافته‌ایم (و به نعمت و کرامت خدای خود رسیده‌ایم)، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حقّ یافته‌اید (و به عقاب و عذاب خدا گرفتار آمده‌اید؟). می‌گویند: بلی! (همه را عین حقیقت دیده‌ایم و به عقاب هولناک و عذاب دردناکی دچار آمده‌ایم. دریغا و فسوسا! در این هنگام، میان بهشت و دوزخ) ندا دهنده‌ای در میانشان ندا درمی‌دهد که نفرین خدا بر ستمگران باد! آن ستمگرانی که (مردمان را) از راه خدا باز می‌داشتند، و (بر راستای خداشناسی سدّها و مانعها ایجاد می‌کردند، و در دلهای مردمان شکّها و گمانها می‌انداختند تا آنان را منحرف سازند و بدیشان) راه خدا را کج و نادرست نشان دهند، و آنانی که به آخرت کفر می‌ورزیدند (و به جهان دیگر ایمان نداشتند).
در این پرسش، تمسخر تلخی نهفته است ... مؤمنان اطمینان و ایمان کامل دارند به تحقّق وعید خدا، همان‌گونه که اعتقاد و ایمان دارند به تحقّق وعدهٔ خدا، امّا باز هم می‌پرسند!
پاسخ در یک کلمه ذکر می‌شود: بلی!...
در اینجا است که پاسخ پایان می‌گیرد، و گفتگو تمام می‌شود:

﴿ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ: أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى ٱلظّالِمِينَ. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً، وَ هُمْ بِالآخِرَةِ كافِرُونَ ﴾.

ندا دهنده‌ای در میانشان ندا درمی‌دهد که نفرین خدا بر ستمگران باد. آن ستمگرانی که (مردمان را) از راه خدا باز می‌داشتند، و (بر راستای خداشناسی سدّها و مانعها ایجاد می‌کردند، و در دلهای مردمان شکّ‌ها و گمان‌ها می‌انداختند تا آنان را منحرف سازند و بدیشان) راه خدا را کج و نادرست نشان دهند، و آنانی که به آخرت کفر می‌ورزیدند (و به جهان دیگر ایمان نداشتند).

معنی «ظالمین» مورد نظر مشخّص می‌گردد. این واژه مترادف با معنی «کافرین» است. و آنان کسانیند که مردمان را از راه خدا باز می‌دارند و کژ راهه را می‌خواهند، کژراهه‌ای که راست و صاف نباشد. به آخرت نیز ایمان ندارند.

در این وصف:

﴿ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً ﴾.

می‌خواهند راه خدا را کج و نادرست نشان دهند.

اشاره به حقیقت چیزی دارد که کسانی در صدد آن هستند. کسانی که مردمان را از راه خدا بازمی‌دارند. آنان راه کج و نادرست را می‌خواهند و راه راست و درست را نمی‌خواهند. در پیِ کجی و کژی هستند، نه به دنبال راستی و درستی. چه راستی و درستی یک شکل بیش ندارد: شکل حرکت در راه خدا و برنامه و شرع او. هر چیزی جز این، کج و کژ است، و کجروی طلبیدن و کژراهه خواستن است. این نوع طلبیدن و خواستن هم منتهی به کفر و ناباوری به آخرت می‌گردد. کسی که مردمان را از راه خدا باز می‌دارد و از برنامه و شرع او کناره‌گیری می‌کند، قطعاً به آخرت ایمان ندارد، و مطمئنّ نیست که به سوی پروردگارش برمی‌گردد ... این، تصویر حقیقی سرشت کسانی است که از شرعی جز شرع خدا پیروی می‌کنند. تصویری که حقیقت درونهای این چنین کسانی را جلوه‌گر می‌سازد، و آنچه را که در دل دارند بگونهٔ راست و درست و بی‌کم و کاست بیان می‌نماید.



آن‌گاه چشم متوجّه ظاهر صحنه می‌گردد. در آن برجستگی و مانعی می‌بینند که بهشت را از دوزخ جدا کرده است و میان آن دو قرار گرفته است. بالای این برجستگی و مانع اشخاصی هستند که بهشتیان و دوزخیان را از روی سیماها و نشانه‌هائی که دارند از یکدیگر جدا و شناسائی می‌کنند ... پس بنگریم و ببینیم آنان چه کسانی هستند و چه کاری با بهشتیان و دورخیان دارند:

﴿ وَ بَيْنَهُمَا حِجابٌ، وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلّاً بِسِيماهُمْ. وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ: أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ ... لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ. وَ إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ ٱلنّارِ قالُوا: رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ ٱلظّالِمِينَ. وَ نادىٰ أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيماهُمْ، قالُوا: ما أَغْنىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ. أَهٰؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمَةٍ؟ أُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴾.

در میان بهشتیان و دوزخیان مانعی وجود دارد (اَعراف نام) و بالای اعراف مردانی (از بهترینِ مؤمنان و برگزیده‌ترینِ ایشان) قرار دارند و (از آنجا همهٔ مردمان را می‌نگرند و نیکان و بدان) جملگی را از روی سیمای (سعادت یا شقاوتِ) ایشان می‌شناسند. بهشتیان را بدان‌گاه که هنوز وارد بهشت نشده‌اند و می‌خواهند بدان داخل شوند فریاد می‌دارند که درودتان باد! (مژده باد شما را که خوفی و هراسی ندارید و جاودانه در بهشت ماندگارید). هنگامی که چشمان (مؤمنان مستقرّ در اعراف) متوجّه دوزخیان می‌شود، (آنچه نادیدنی است آن بینند، و از هراس آتش دوزخ) می‌گویند: پروردگارا! ما را با (این) گروه ستمگر همراه مگردان. و آنان که بر اعراف جایگزینند مردانی (از دوزخیان) را که از سیمایشان آنان را می‌شناسند،

صدا می‌زنند و می‌گویند: آیا گردآوری (مال و ثروت و سپاه و حشم) شما، و چیزهائی که (می‌پرستیدید و) بدانها می‌نازیدید و آنها را بزرگ می‌داشتید، چه سودی به حالتان داشت؟ آیا اینان (که هم اکنون به بهشت می‌روند و غرق نعمت جاوید یزدان می‌شوند) همان کسانی نیستند که (در دنیا) سوگند می‌خوردید: ممکن نیست خداوند رحمی بدیشان کند (و آنان را به بهشت نائل گرداند؟ ای مؤمنان به کوری چشم کافران) به بهشت درآئید. نه ترسی متوجّه شما می‌گردد و نه به غم و اندوهی گرفتار می‌آئید. (چرا که بهشت جای سعادت و سرور و شادمانی و نعمت جاویدان یزدانی است).

روایت شده است: این اشخاصی که بالای اعراف می‌ایستند - اعراف سدّ و مانعی میان بهشت و دوزخ است - گروهی از انسانهایند که خوبیها و بدیهایشان برابر است.[1] خوبیهایشان بدان پایه و مایه نرسیده است که با بهشتیان ایشان را داخل بهشت گرداند، و بدیهایشان بدان اندازه نیست که ایشان را با دوزخیان به دوزخ درافکند ... میان هر دو گروه قرار گرفته‌اند. چشم به راه مرحمت و مکرمت یزدانند. آنان بهشتیان را با هیئت و سیمایشان می‌شناسند - چه بسا آنان را با سفیدی و شادابی چهره‌هایشان، یا با نوری که در پیشاپیش و در طرف راستشان در تلألؤ است می‌شناسند - دوزخیان را نیز با هیئت و سیمایشان - چه بسا آنان را بشناسند با سیاهی و غبار غم و اندوه چهره‌هایشان، یا با نشانه و داغی که بر بینیهایشان نهاده شده است، بینیهائی که در دنیا آنها را متکبّرانه بالا می‌گرفتند، همان‌گونه که در سورهٔ قلم آمده است:

﴿ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ﴾.

ما بر بینی او داغ (ننگ) می‌نهیم. (قلم / ۱۶)

کسانی که بر بلندیهای اعراف قرار دارند رو به بهشتیان می‌کنند و بدیشان درود می‌فرستند ... درودشان می‌فرستند و امیدوارند که یزدان ایشان را با بهشتیان به بهشت داخل گرداند ... امّا هنگامی که متوجّه دورخیان می‌شوند و چشمانشان بدیشان می‌افتد - انگار که به اجبار نه به اختیار بدانان می‌نگرند - به خدا پناه می‌برند و خویشتن را در پناه خدا می‌دارند و از آستانهٔ کریمانه‌اش کرنش‌کنان درخواست می‌نمایند که سرنوشت ایشان با چنین افرادی رقم نخورد و با آنان به دوزخ نیفتند:

﴿ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ. وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ: أَنْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ ... لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ ... وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا: رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴾.

بالای اعراف مردانی قرار دارند و جملگی را از روی سیمای ایشان می‌شناسند. بهشتیان را بدان‌گاه که هنوز وارد بهشت نشده‌اند و می‌خواهند بدان داخل شوند فریاد می‌دارند که درودتان باد! ... هنگامی که چشمان ایشان متوجّه دوزخیان می‌شود، می‌گویند: پرودگارا! ما را با گروه ستمکار همراه مگردان.

سپس به کسانی از بزرگان بزهکار می‌نگرند که ایشان را با هیئت و سیمایشان می‌شناسند. با لومه و سرزنش بدیشان رو می‌کنند و بر زخمهایشان نمک می‌پاشند و می‌گویند:

﴿ وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ، قَالُوا: مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ. ﴾.

آنان که بر اعراف جایگزینند، مردانی (از دوزخیان) را که از سیمایشان آنان را می‌شناسند، صدا می‌زنند و می‌گویند: آیا گردآوری (مال و ثروت و سپاه و حشم) شما، و چیزهائی که (می‌پرستیدید و) بدانها می‌نازیدید و آنها را بزرگ می‌داشتید، چه سودی به حالتان داشت؟

هان! هم اینک شما در دوزخ هستید. نه گردآوری

۱- برخی از مفسّران می‌گویند: مردانی که بر اعراف قرار دارند از زبدگان مؤمنان هستند. (مترجم)

دارائی و نه سپاه و حشم به شما سود رسانیده است، و نه تکبّر و خودبزرگ بینی، شما را از دوزخ رهانیده است. سپس به یادشان می‌آورند چیزهائی را که در دنیا راجع به مؤمنان می‌گفتند و گمان می‌بردند که مؤمنان سرگشته و ویلانند، و یزدان مرحمت خود را بهرهٔ ایشان نمی‌گرداند:

﴿أَهٰؤُلاٰءِ الَّذینَ أَقْسَمْتُمْ لاٰ یَنٰالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ!﴾.

آیا اینان (که هم اکنون به بهشت می‌روند و غرق نعمت جاوید یزدان می‌شوند) همان کسانی نیستند که (در دنیا) سوگند می‌خوردید: ممکن نیست خداوند رحمی بدیشان کند؟.

هم اینک بنگرید ایشان کجایند؟ و چه چیز بدیشان گفته می‌شود؟:

﴿أُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْکُمْ وَ لاٰ أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾.

به بهشت درآئید. نه ترسی متوجّه شما می‌گردد و نه به غم و اندوهی گرفتار می‌آئید.

❁

در پایان، ما صدائی را از جانب دوزخ می‌شنویم، صدائی لبریز از تمنّا و تقاضا و تکدّی و گدائی:

﴿وَ نٰادیٰ أَصْحٰابُ ٱلنّٰارِ أَصْحٰابَ الْجَنَّةِ: أَنْ أَفیضُوا عَلَیْنٰا مِنَ الْمٰاءِ أَوْ مِمّٰا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ!﴾.

دوزخیان بهشتیان را صدا می‌زنند که مقداری از آب یا چیزهائی که خداوند قسمت شما فرموده است به ما عطاء کنید!.

به دیگر سو می‌نگریم و متوجّه می‌شویم که پاسخی به دوزخیان می‌دهند که سرشار از یادآوری دردناک تلخ است:

﴿قٰالُوا: إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمٰا عَلَی الْکٰافِرینَ. الَّذینَ ٱتَّخَذُوا دینَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیٰاةُ الدُّنْیٰا﴾.

بهشتیان می‌گویند: خداوند آب و چیزهای بهشت را بر کافران قدغن کرده است. آن کسانی که (به دنبال دین حقّ راه نیفتادند و بلکه) خوشگذرانی و بازی را آئین خود کردند (و دین را مسخره پنداشتند و به بازیچه گرفتند) و زندگی دنیا آنان را گول زد (و جهان عاجل، ایشان را از جهان آجل بازداشت).

سپس ناگهان صدای انسانها همه خاموشی می‌گیرد تا پروردگار صاحب عزّت و جلالت، و خداوندگار ملک و ملکوت، و دارای حکم و حکومت، به سخن درآید و بفرماید:

﴿فَالْیَوْمَ نَنْسٰاهُمْ کَمٰا نَسُوا لِقٰاءَ یَوْمِهِمْ هٰذٰا. وَ مٰا کٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یَجْحَدُونَ. وَ لَقَدْ جِئْنٰاهُمْ بِکِتٰابٍ فَصَّلْنٰاهُ عَلیٰ عِلْمٍ، هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ. هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّٰ تَأْوِیلَهُ؟ یَوْمَ یَأْتِی تَأْوِیلُهُ یَقُولُ الَّذینَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ: قَدْ جٰاءَتْ رُسُلُ رَبِّنٰا بِالْحَقِّ، فَهَلْ لَنٰا مِنْ شُفَعٰاءَ فَیَشْفَعُوا لَنٰا، أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَیْرَ الَّذی کُنّٰا نَعْمَلُ. قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ﴾.

امروز ایشان را (از برخورداری از الطاف و انعام خود بی‌نصیب، و آنان را) از یاد می‌بریم، چون که ایشان رسیدن به چنین روزی را از یاد بردند و آیات (دیدنیِ جهان و خواندنیِ قرآن و سائر کتابهای آسمانی) ما را انکار کردند. بیگمان کتاب بزرگی (به نام قرآن) را برای آنان فرستاده‌ایم که با آگاهی (کامل و شامل خدایانهٔ خود از فطرت انسان و سرشت جهان، احکام و معنی) آن را توضیح داده و تبیین کرده‌ایم تا مایهٔ هدایت (ایشان به سوی سعادت) و رحمت (خدا در هر دو سرا) برای کسانی باشد که مؤمنین (بدان) باشند. آیا (افراد بی‌باور) انتظار جز این را دارند که سرانجام تهدیدهای کتاب خدا را مشاهده کنند (و عقاب و عذاب موعود او را هم اینک ببینند؟). روزی چنین سرانجامی فرا می‌رسد و (عقاب و عذاب خدا گریبانگیرشان می‌گردد، در آن روز) آنان که در دنیا آن را فراموش کرده‌اند و پشت گوش انداخته‌اند، می‌گویند: بیگمان پیغمبرانِ پروردگارمان آمدند و حقّ را با خود آوردند (و ما و دیگران را به سوی آن دعوت کردند، ولی ما بدان کافر شدیم و اکنون پشیمانیم و راه چاره‌ای برای خود نمی‌دانیم). آیا میانجیگرانی داریم که برای ما میانجیگری کنند (و ما را از دست عذاب برهانند؟) یا

(کاری کنند که مجدّداً به جهان) برگردانده شویم تا اعمالی انجام دهیم جدای از اعمالی که قبلاً می‌کردیم؟ (ولی مگر ممکن است چنین شود؟! آنان پاسخی برای خود نمی‌شنوند. چرا که با غرور بیجا در دنیا) ایشان خویشتن را زیانبار کرده‌اند، و هستی خود را باخته‌اند، و معبودهائی را که به دروغ ساخته بودند همگی گم گشته‌اند و ناپدید شده‌اند.

پرده‌های صحنه این‌گونه در رفت و برگشت، پیاپی می‌شوند و پشت سر هم می‌آیند و می‌روند ... لحظه‌ای با آخرت و لحظه‌ای با دنیا سپری می‌شوند، و نگاهی بدان سرای و نگاهی بدین سرای افکنده می‌شود. دمی با شکنجه دیدگان و عذاب چشیدگانِ دوزخ طیّ می‌گردد، آنان که فراموش شده‌اند بدان گونه که رسیدن به چنین روزی را فراموش کرده بودند و آیات یزدان رانمی‌پذیرفتند. کتاب بزرگ بیانگر و روشنگری، آن آیات را با خود به ارمغان آورده بود. کتابی که یزدان سبحان، آگاهانه و عالمانه آن را شرح و بسط داده است و توضیح و تبیین کرده است. ولی به ترک آن گفته‌اند و به دنبال هواها و هوسها راه افتاده‌اند و از وهمها و گمانها پیروی نموده‌اند ... دمی با آنان بسر می‌برد که هنوز در دنیا هستند و منتظر فرجام این کتاب و فرجام تهدید و بیمی هستند که این کتاب خطاب بدیشان داشته است، و بر حذر از این شده‌اند که این چنین فرجامی گریبانگیرشان گردد .. فرجام آن همان است که در این صحنه می‌بینند و در زندگی ایشان هم اینک وقوع پیدا کرده است.

واقعاً دلهره‌های شگفت و تکانهای شگرفی است که در پرده‌های این صحنهٔ نمایشی به تماشا درمی‌آید و جلوه‌گر می‌آید. جز این کتاب عجیب هیچ کتاب دیگری نمی‌تواند آن جنبشها و لرزشها را این گونه آشکار و پدیدار کند وبنمایاند.

بدین منوال و بر این روال، نمایش بزرگ به پایان می‌رسد، و پیرو آن همگام و هماهنگ با آغاز آن جلوه‌گر می‌آید، به عنوان یادی از این روز و صحنه‌های آن، و بر حذر داشتن از تکذیب آیات یزدان و پیغمبران خداوند سبحان، و بیم دادن از انتظار صدق پیدا کردن و وقوع یافتن مفاهیم و مقاصد این کتاب ... آخر آنچه دیدیم و شنیدیم تعبیر سخنان، و معانی مقاصد این کتاب بود. آنجا که فرصت توبه و برگشت از بزهکاریها نمی‌ماند. در شدائد و سختیهای آن هیچگونه شفاعت و میانجیگری وجود ندارد، و از دست کسی برای کسی چیزی ساخته نیست، و برگشتن بدین جهان و از نو پرداختن به اعمال و افعال، وجود ندارد.

نمایش عرضهٔ صحنه‌های شگفت این گونه به پایان می‌آید. از آن بیدار و هوشیار می‌گردیم و به خود می‌آئیم، انگار که از دیدن صحنهٔ گیرا و تکان دهنده‌ای بیدار و هوشیار می‌گردیم و به خود می‌آئیم.

از آن جهان بدین جهان برمی‌گردیم، جهانی که ما در آن بسر می‌بریم. در حالی که کوچ دور و درازی و پرنشیب و فرازی را در رفت و برگشت پیموده‌ایم. این کوچ، کوچی بود به درازای این جهان. کوچی بود در گسترهٔ قیامت و جایگاه‌های همایش جملگی انسانها و حساب و کتاب همگان و آنگاه سزا و جزای ایشان ... پیش از آن، آفرینش نخستین انسان را می‌نگریستیم، و با سقوط انسان به زمین و راه افتادن انسان در آن، سیر و سفری داشتیم.

این‌گونه قرآن مجید دلهای انسانها را به چنین فاصله‌ها و جهانها و زمانها می‌برد و می‌گرداند ... به دلهایشان نشان می‌دهد آنچه بوده است و آنچه هست و آنچه خواهد بود ... همهٔ اینها در چند نگاه و چند لحظه ... تا دلها به خود آیند و پند گیرند و گوش به اندرز اندرزگو دهند و بشنوند:

﴿کِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْکَ، فَلاَ يَکُنْ فِي صَدْرِکَ حَرَجٌ مِنْهُ، لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِکْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ. اِتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ، وَ لاَ تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، قَلِيلاً مَا تَذَکَّرُونَ ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیهٔ آن هیچگونه نگرانی و

ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیهٔ بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهائی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند،و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی. از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی مکنید (و فرمان مپذیرید). کمتر متوجّه (اوامر و نواهی خدا) هستید (و کمتر پند می‌گیرید). (اعراف / ۲ و ۳).

إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ
أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُۥ حَثِيثًا
وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتٍۭ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ أَلَا لَهُ ٱلْخَلْقُ
وَٱلْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۵۴﴾ ٱدْعُوا۟ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا
وَخُفْيَةً ۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ ﴿۵۵﴾ وَلَا تُفْسِدُوا۟ فِى
ٱلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَٰحِهَا وَٱدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا ۚ إِنَّ رَحْمَتَ
ٱللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى يُرْسِلُ
ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَقَلَّتْ سَحَابًا
ثِقَالًا سُقْنَٰهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ ٱلْمَآءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ مِن كُلِّ
ٱلثَّمَرَٰتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ ٱلْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۵۷﴾
وَٱلْبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُۥ بِإِذْنِ رَبِّهِۦ ۖ وَٱلَّذِى خَبُثَ لَا يَخْرُجُ
إِلَّا نَكِدًا ۚ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿۵۸﴾

پس از آن کوچ دور و درازی که از مبدأ تا معاد را دربرگرفته بود، روند قرآنی دست انسانها را می‌گیرد و کوچ دیگری در اندرون جهان، و در صفحهٔ پدیدار در برابر دیدگان را می‌آغازد، و انسان را در این کوچ به همراه می‌برد و به گشت و گذار می‌اندازد. پس از داستان آفرینش انسان، داستان آفرینش آسمانها و زمین را مطرح می‌سازد. چشمها و بینشها را متوجّه رازها و رمزهای جهان هستی می‌کند: ظواهر و وقائع و احوال و اوضاع آن، و شبی که در چرخ گردندهٔ گوژ پشت آسمان به دنبال روز است و آن را می‌جوید، و خورشید و ماه و ستارگان و سیّارگانی که به فرمان یزدان مسخّرند، و بادهائی که در فضا می‌وزند و چرخ می‌زنند و ابرها را با اجازهٔ یزدان با خود برمی‌دارند و به سوی سرزمینهای مرده و خشکیده می‌برند، و هنگامی که می‌بارند ناگهان این چنین سرزمینهای مرده‌ای جان می‌گیرند و زندگی موج می‌زند و زمینهای مرده و خشکیدهٔ پیشین انواع محصولات و ثمرات تولید می‌کنند و به همگان ارمغان می‌دارند.

پس از شناوری و گردش در گسترهٔ ملکوت یزدان، و پس از داستان پیدایش انسان، و به تصویر کشیدن دو طرف ابتداء و انتهاء کوچ، و سخن از پیروی اهریمن و خود را بزرگتر از پیروی پیغمبران یزدان دیدن، و بیان جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و آداب و رسوم جاهلیّت، آداب و رسومی که انسانها برای خویشتن ترتیب می‌دهند بدون اجازهٔ یزدان و شرع خداوند سبحان، روند قرآنی بدین گسترهٔ فراخ پای می‌نهد تا انسانها را به سوی پروردگارشان برگرداند. پروردگاری که سراسر جهان هستی را آفریده است و آن را مسخّر کرده است، و جهان هستی را با قوانین و سنن خود استوار داشته است و آن را با قضا و قدر خود می‌گرداند و کار و بارش را می‌چرخاند، و تنها او است که می‌آفریند و فرمان می‌راند.

این نوای نیرومند ژرفی است که دربارهٔ عبودیّت و بندگی همهٔ هستی در برابر آفریدگار خود سر داده می‌شود و هماهنگی شگرفی را ساز می‌کند. نوا و هماهنگی شگفتی که سرباز زدن مستکبرانهٔ انسان از این عبودیّت و بندگی، در سراسر جهان هستی چیز بیگانه و ناجوری است، و آن کس که سرباز می‌زند و از همهٔ موجودات هستی کناره‌گیری می‌کند و به راه

آنها نمی‌رود، نافرمانبردار و زشترو در دائرهٔ وجود است.

در سایهٔ این صحنه‌ها، و در رویاروئی با این آهنگ و نوا، خدا ایشان را فریاد می‌دارد که:

﴿أُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً، إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا، وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً، إِنَّ رَحْمَةَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک خوانید (و در دعا با بلند گرداندن صدا یا درخواست چیز ناروا از حدّ اعتدال تجاوز مکنید که) او تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. در زمین بعد از اصلاح آن (توسّط خدا یا بر دست انبیاء علی‌الخصوص محمّد مصطفی) فساد و تباهی مکنید و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد خوانید، (بیم از عدم پذیرش، و امید به رحمتش). بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است. (پس نیکوکار باشید تا دعای شما پذیرفته گردد و رحمت خدا شامل شما شود).

بی‌شائبه از کفر و شرک خدا را پرستیدن، و او را طاعت و عبادت خالصانه کردن، و اظهار عبودیّت و بندگی انسان در برابر یزدان، جز فرع و شاخه‌ای از تسلیم سراسر هستی در برابر سلطه و قدرت آفریدگار، و اظهار عبودیّت و بندگی جملگی کائنات در مقابل شوکت و عظمت پروردگار نیست ... این الهامی است که برنامهٔ قرآنی در صدد بیان آن و ژرفا بخشیدن بدان در دل انسان است ... هر دلی یا هر خردی که هوشیار و آگاه، به این هستی و قوانین نهفته در آن بنگرد، و ظواهر جهان راورانداز کند که گویای چنان قوانین نهفته‌اند، قطعاً تأثیری را احساس می‌کند که سلطه و قدرت آن را نمی‌تواند برگرداند. همچنین از ژرفای درون به لرزه و تکان درمی‌آید در برابر احساس نیرومندی که نسبت به وجود خداوندگاری پیدا می‌کند که اداره کنندهٔ جهان، و روزی‌رسان همگان، و آفریدگار و فرمانروای کیهان است ... این هم نخستین گام جهت برانگیختن این دل - برای پذیرش فرموده‌های شخص فراخوان به سوی یزدان، و تسلیم شدن در برابر سلطه و قدرت خداوند سبحان است، خداوندی که سراسر هستی تسلیم فرمان او و سر بر خط دستور او است و از فرمان و دستورش کناره‌گیری نمی‌کند و سربرنمی‌تابد. بدین خاطر، برنامهٔ قرآنی، گسترهٔ این هستی را به عنوان نخستین جولانگاه جلوه‌گری حقیقت الوهیّت، و بندگی انسانها در برابر خداوندگار یکتا، و احساس دلهایشان و وجودشان همه به حقیقت عبودیّت، و مزهٔ حقیقی چنین عبودیّتی را چشیدن که در تسلیم مطمئنّانه و واثقانه‌ای نهفته است که پی‌می‌برد همهٔ چیزهای پیرامون او و همهٔ آفریده‌های دور و بر او که ساختار یزدانند، با او همصدا و همنوایند.

تنها برهان عقلی نیست که برنامهٔ قرآنی از آن برای نشان دادن عبودیّت هستی در برابر یزدان، و مسخّر بودن جهان در برابر فرمان خدای سبحان، و تسلیم سراسر کیهان، مطیعانه و سهل و ساده و دقیق و عمیق، در مقابل فرمان آفریدگار و حکم خداوند دادار، از آن استفاده می‌کند. بلکه ذوق دیگری و چشش دیگری در میان است غیر از برهان عقلی، ولی همراه با برهان عقلی است! این چنین ذوقی، ذوق مشارکت و همآوائی و همنوائی با هستی، و ذوق اطمینان یافتن و آرمیدن، و حرکت کردن و روان شدن با کاروان همه جا گستر ایمان است.

چشائی بندگی خشنودانه‌ای است که فشار نمی‌تواند آن را پدیدار کند، و زور نمی‌تواند آن را به سیر و حرکت اندازد ... بلکه پیش از فرمان و تکلیف یزدان عاطفهٔ عشق و آرمیدن و هماهنگی با سراسر هستی است که آن را به موج می‌اندازد و به جنبش و حرکت می‌افکند ... دیگر اندیشهٔ گریز از فرمان، و فرار از زور، در میان نیست. چرا که چنین بندگی و عبودیّتی، به نیاز فطری خود در تسلیم زیبا و آرام‌بخش پاسخ می‌گوید. تسلیم خداوندگاری شدن که پیشانیها را بالاتر از آن می‌برد که برای جز خدا به کرنش درآید و جز او را پرستش

نماید. تسلیم والای بزرگوارانهٔ خداوندگار جهانیان شدن و بس.

این تسلیم والا و بزرگورانه همان است که معنی ایمان را نشان می‌دهد، و به ایمان مزه و چشش ویژهٔ خود را می‌بخشد ... این‌گونه بندگی و عبودیّت است که معنی اسلام را پیاده می‌کند، و سرزندگی و روح بدان می‌بخشد ... این چنین بندگی و عبودیّتی است که قاعده‌ای شده است که باید پیش از تکلیف و فرمان، و پیش از شعائر و مراسم آئینی و قوانین و احکام شرعی، برپا و برجا و استوار گردد ... بدین خاطر است که در برنامهٔ حکیمانه و پرحکمت و فلسفهٔ قرآنی، این همه عنایت و توجّه به پیدایش عبودیّت پسندیده، و بیان کردن و ژرفا بخشیدن و محکم نمودن آن، مبذول شده است.

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا، وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ. أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ. تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾.

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به ادارهٔ جهان هستی پرداخت. با (پردهٔ تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

عقیدهٔ اسلامی، به اندیشهٔ بشری دربارهٔ ذات یزدان سبحان، و راجع به کیفیّت افعال خداوند منّان، هیچ‌گونه مجالی نمی‌دهد ... چه، چیزی بسان یزدان نیست ... از آنجا که چیزی همانند و همسان خدا نیست، اندیشهٔ بشری حقّ ندارد صورت و شکلی از ذات یزدان را پدیدار و نمودار گرداند. اندیشه‌های بشری، زاده و زائدهٔ حدود و ثغور محیطی است که خود بشر در آن می‌زید، و مسائل خود را از چیزهائی استخراج و استنباط می‌کند که پیرامون او موجود است. از آنجا که یزدان چیزی همانند و همسان او نیست، دیگر اندیشهٔ بشری دربارهٔ پدیدآوردن صورت و شکل معیّنی از ذات یزدان بزرگوار درمی‌ماند. وقتی که اندیشه بطور کلّی دربارهٔ صورت و شکل ذات پروردگار متعال نتواند کاری بکند، معلوم است که دربارهٔ تصوّر کیفیّت افعال یزدان هم هیچگونه کاری از اندیشهٔ بشری ساخته نیست. آنچه برای انسان امکان‌پذیر است اندیشیدن دربارهٔ پدیده‌های پیرامون او است. جولانگاه اندیشهٔ انسان همین است و بس.

بدین سبب همهٔ پرسشهائی همانند این‌گونه پرسشها پوچ و مخالف با این اصل ایدئولوژی اسلامی است: خدا چگونه آسمانها و زمین را آفریده است؟ چگونه روی عرش استقرار پذیرفته است؟ عرشی که خدا بر آن استقرار پذیرفته است چگونه است؟ این‌گونه پرسشها و پرسشهائی همسان اینها نادرست و ناسازگار با این اصل اعتقادی اسلامی است ... پاسخ بدانها نیز پوچ‌تر و نادرست‌تر از خود پرسشها است. کسی که با این اصل اسلامی آشنا باشد، به چنین پرسشهائی پاسخ نمی‌گوید. با کمال تأسف دسته‌ها و گروه‌هائی، در تاریخ اندیشهٔ اسلامی، سخت بدین‌گونه مسائل پرداخته‌اند و به چنین پرسشها و پاسخهائی عمیقاً فرو رفته‌اند. این امر هم بیماری فلسفهٔ یونانی بوده است که به تاریخ اندیشهٔ اسلامی سرایت کرده است.

و امّا روزهای ششگانه‌ای که خداوند آسمانها و زمین را در آنها آفریده است، آنها هم جزو غیب هستند و کسی از انسانها و از همهٔ آفریده‌های خدا آن غیب را ندیده است و بر آن اطّلاع پیدا نکرده است:

﴿ مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ ﴾.

من آنان را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین، و (حتّی برخی از) خودشان را هم به هنگام آفرینش (برخی از) خودشان (در صحنهٔ خلقت) حاضر نکرده‌ام. (کهف / ۵۱)

همهٔ چیزهائی که دربارهٔ این شش روز گفته می‌شود، مستند به اصل مورد اطمینانی نیست. این شش روز، می تواند شش مرحله باشد. و چه بسا شش دوره باشد. یا شش روز از روزهای خدا باشد و این روزها با مقیاس‌های زمانهای ما نباشد که ناشی از قیاس حرکت کرات است. چرا که پیش از آفرینش کائنات، این کراتی که ما زمان را با حرکت آنها می‌سنجیم وجود نداشته‌اند ... پس باید چیز دیگری باشد ... هر چه هست کسی نمی‌تواند قاطعانه بگوید مراد از این شماره دقیقاً چیست ... هر آنچه از این آیه و امثال آن برداشت می‌شود، به صورت «تخمین» بشری است نه یقین. تخمین نیز از پلّهٔ فرض کردن و ظنّ بردن بالاتر نمی‌رود، هر چند «علم» نامیده شود. این‌گونه تلاشها تلاشهای خودسرانه و بی‌اساس است. چنین تلاشهائی ناشی از شکست روانی در برابر «علم» است. علمی که در این جولانگاه از درجهٔ ظنّها و فرضها فراتر نمی‌رود. خویشتن را از این‌گونه بحثها و سخنهائی می‌رهانیم که چیزی بر راه و هدف آیات قرآن نمی‌افزایند، تا همراه با آیات زیبا بدین کوچ الهامگرانه‌ای بپردازیم که در نواحی جهان دیدنی، و در اسرار و رموز پنهان آن، انجام می‌پذیرد.



﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُغْشِي ٱللَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً، وَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ وَ ٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ. أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ. تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾.

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به ادارهٔ جهان هستی پرداخت. با (پردهٔ تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

خداوندی که این جهان دیدنی را با این همه فراخی و بزرگی آفریده است، و بر این جهان عظیم چیره است و آن را با فرمان خود اداره می‌کند و با قضا و قدر خویش می‌گرداند. با شب روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان می‌گردد و او را می‌جوید، در این چرخهٔ همیشگی: چرخهٔ شب که به دنبال روز است و در این فلک چرخنده آن را می‌جوید ... خداوندی که خورشید و ماه و ستارگان را با فرمان خود رام کرده است و مسخّر فرموده است... خداوندی که آفریننده و نگهبان و نگهدار و اداره کننده و گردانندهٔ جهان است، و «پروردگار شما» است. او است که سزاوار است پروردگار شما باشد. شما را با برنامهٔ خود تربیت می‌کند و پرورش می‌دهد، و با نظم و نظام خویش شما را گرد می‌آورد، و برای شما با اجازهٔ خود، قوانین و مقرّرات تعیین می‌کند، و با حکم خود میانتان داوری می‌نماید ... او است که می‌آفریند و فرمان می‌راند ... همان‌گونه که هیچ آفریدگاری با او نیست، هیچ فرمانروائی هم با او نیست ... این مسأله‌ای است که هدف این عرضه کردن است ... مسألهٔ الوهیّت و ربوبیّت و حاکمیّت است که تنها منحصر به یزدان سبحان است ... این هم مسألهٔ عبودیّت انسانها در قانون و شریعت زندگی ایشان است. این است موضوعی که روند سوره به بهانهٔ مسائل لباس و طعام در پی آن است ... همان‌گونه که روند سورهٔ انعام با آن رویاروی می‌شد در مسائل چهارپایان و کشت و زرعها و مراسم عبادی و نذرها.

هدف بزرگی که روند قرآنی با این عرضه در پی آن است از یادمان نبرد که چند لحظه‌ای در برابر زیبائی و دلربائی صحنه‌ها و سرزندگی و حرکت و الهامهای شگفت آنها بایستیم. چه این امور شگرف، همتای هدف بزرگی است که سوره در صدد آن است.

چرخهٔ تصوّر کردن و فهمیدن، و چرخهٔ شب و روز در این فلک چرخنده، و روز که شب را شتابان می‌جوید و

با تلاش در پی آن است، این چرخه‌ای است که وجدان انسان نمی‌تواند آن را پیگیری نکند و با آن نگردد، و این مسابقهٔ بزرگی را با دل لرزان و نفسی که زبان بیرون کشیده است زیر نظر نگیرد که میان شب و روز برقرار است، مسابقه‌ای که سراسر آن جنبش و پویش و حرکت و سرعت است، و همهٔ آن پائیدن و انتظار کشیدن است.

زیبائی حرکت و سرزندگی آن و «شخصیّت دادن» به شب و روز به عنوان شخصی که هوشیار و صاحب اراده و قصد و هدف است، اینها همه سطحی از زیبائی تصویر و تعبیر و صورتگری و تفسیر است که هنر بشری هرگزا هرگز بدان سطح نمی‌رسد.

الفتی که جهان و صحنه‌های آن را از یاد انسان می‌برد و از صفحهٔ احساس می‌زداید، و نگریستن به جهان را با قالب کودنی و بی‌خبری قالب‌ریزی می‌کند و نگریستن را سطحی و سرسری می‌گرداند، این الفت از میان می‌رود تا بر جای آن وقار و سنگینی صحنهٔ تازهٔ خوشایندی قرار بگیرد که فطرت را وارانداز می‌کند که انگار برای نخستین بار است که می‌نگرد و می‌بیند ... شب و روز در این تعبیر تنها دو پدیدهٔ تکراری طبیعت نیستند. بلکه دو شخص زنده‌ای هستند که دارای حسّ و شعور و روح و هدف و راه و روش می‌باشند. با انسانها عشق و عطوفت می‌ورزند و در حرکت زندگی با آنان شرکت می‌کنند، و در حرکت کشاکش و مبارزه و مسابقه‌ای دخالت می‌نمایند که زندگی را قالب‌ریزی می‌کنند و می‌سازند.

این خورشید و ماه و ستارگان نیز همچنین هستند ... آنها پدیده‌های زندهٔ جانداری هستند. فرمان خدا را دریافت می‌دارند و اجراء می‌کنند. در برابر فرمان خدا کرنش می‌کنند و برابر آن سیر و حرکت می‌آغازند. آنها مسخّر و گوش به فرمان هستند. دریافت می‌دارند و پاسخ می‌گویند و می‌پذیرند. به هر کجا که دستور داده شده باشند می‌روند، همان‌گونه که زندگان به اطاعت از خدا می‌پردازند و برابر فرمان یزدان می‌روند.

بدین خاطر است که دل انسان به تکان درمی‌آید، در پاسخگوئی به فرمان، هماهنگ و همراه می‌گردد با کاروان زندگانی که پذیرای فرمان و پاسخگوی دستور خداوند منّانند ... از اینجا است که این قرآن سلطه و قدرت دارد، سلطه و قدرتی که کلام بشر این سلطه و قدرت را ندارد ... قرآن فطرت انسان رابا این سلطه و قدرتِ برگرفته از گوینده‌اش - سبحانه و تعالی - مخاطب قرار می‌دهد، گویندهٔ قرآن یزدان جهان که از راه‌ها و دریچه‌های دلها و از اسرار و رموز فطرتها کاملاً آگاه است.

❁

هنگامی که روند قرآنی به این مقطع می‌رسد، در حالی که وجدان بشری از دیدنِ صحنه‌های زندهٔ هستی به لرزش و چندش افتاده است، صحنه‌هائی که در غفلت و بی‌خبری از کنار آنها می‌گذشت، و هم‌اینک کرنش و فرمانبرداری همهٔ این آفریده‌های هراس‌انگیز شکوهمند را، و عبودیّت آنها را در برابر سلطه و قدرت و دستور و فرمان یزدان می‌بیند، در این هنگام روند قرآنی انسانها را متوجّه خداوندگارشان می‌کند - خداوندگاری که خداوندگاری جز او نیست - تا او را با توبه و پشیمانی و خشوع و خضوع به فریاد خوانند، و پیوسته یزدان را خداوندگار خود بدانند و ملتزم ربوبیّت او بمانند. حدود و ثعور عبودیّت و بندگی خویش را در برابر پروردگارشان مراعات کنند و بر سلطه و قدرت او نشورند و بدان تعدّی نکنند. در زمین با ترک شرع خدا و پیروی از هوس و هوا تباهی نورزند، پس از آن که یزدان جهان آن را با برنامهٔ خود اصلاح فرموده است:

﴿ أُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً، إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا. وَ ٱدْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً، إِنَّ رَحْمَةَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک خوانید (و در دعا با بلند گرداندن صدا یا درخواست چیز ناروا از حدّ اعتدال تجاوز مکنید که) او تجاوزکاران را دوست

نمی‌دارد. در زمین بعد از اصلاح آن (توسّط خدا یا بر دست انبیاء علی‌الخصوص محمّد مصطفی) فساد و تباهی مکنید و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد خوانید، (بیم از عدم پذیرش، و امید به رحمتش). بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است. (پس نیکوکار باشید تا دعای شما پذیرفته گردد و رحمت خدا شامل شما شود).

این بهترین رهنمود است. در این هنگام انسان دارای مناسب‌ترین و بهترین حالت شایستهٔ روانی برای دعا کردن و اظهار توبه و پشیمانی است ... گریه و زاری سردهد و کوچکی و خواری بنماید. پنهان دعا کند و نهانی بنالد، نه فریاد زنان و کف زنان واویلا کند. چه تضرّع مخفی مناسب‌ترین و شایسته‌ترین کار در برابر ذات ذوالجلال، و برای تقرّب بندهٔ شرمسار به آستان سرورش خدای دادار است.

مسلم با اسنادی که داشته است از ابوموسی روایت کرده است که او گفته است: در سفری - در روایت دیگری، در غزوه‌ای - با پیغمبر خدا ﷺ بودیم. مردمان با صدای بلندی تکبیر (=الله اکبر) می‌گفتند. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ اِرْبَعُوا عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ. إِنَّكُمْ لَسْتُمْ تَدْعُونَ أَصَمَّ. وَ لاٰ غٰائِباً. إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعاً قَرِيباً. وَ هُوَ مَعَكُمْ).

ای مردمان! بر خویشتن سخت نگیرید. شما کر یا غائب را فریاد نمی‌دارید و به کمک نمی‌طلبید. شما شنوای نزدیک را فریاد می‌دارید و به کمک می‌طلبید. او با شما است.

این احساس ایمانی دربارهٔ عظمت خدا و نزدیک بودن او، هر دو با هم، همان چیزی است که در اینجا برنامهٔ قرآنی آن را تأکید می‌کند و به شکل یک حرکت واقعی به هنگام دعا آن را مقرّر می‌دارد. آخر کسی که ذات ذوالجلال را عملاً احساس می‌کند و او را در کنار خود می‌یابد، از بلند کردن صدا و فریاد کشیدن در دعا شرم می‌کند، و چون یزدان را واقعاً نزدیک به خود می‌داند، دلیلی برای فریاد کشیدن نمی‌یابد و نیازی به هوار زدن نمی‌بیند.

روند قرآنی در پرتو صحنهٔ تضرّع و زاری در دعا، و بیان سیمای خضوع و خشوع و فروتنی در آن برای یزدان، از تعدّی و تجاوز به حریم سلطه و قدرت خدا نهی می‌کند. چرا که در جاهلیّت عربها برای خود ادّعای حاکمیّت می‌کردند، حاکمیّتی که تنها از آن خدا است و بس. از فساد و تباهی در زمین نیز نهی می‌کند، فساد و تباهی کردن با پیروی از هوا و هوس نمودن. و حال این که یزدان آن را با شریعت خود اصلاح فرموده است و رو به راه کرده است ... کسی که گریه و زاری نهانی سرمی‌دهد، و فروتنانه به آستانهٔ خدای نزدیک و پذیرندهٔ دعا می‌نالد، نه تعدّی و تخطّی می‌کند و نه در زمین بعد از اصلاح آن، فساد و تباهی می‌نماید ... چرا که میان این دو انفعال، پیوند درونی استواری در سرشت جسمانی و روحانی آدمی برقرار است. برنامهٔ قرآنی خاطره‌ها و اندیشه‌های دلها، و فعل و انفعالات نفسها را می‌پاید و آنها را دنبال می‌نماید ... این برنامه، برنامهٔ خدائی است که می‌آفریند و می‌داند چه کسی را می‌آفریند. او دقیق و آگاه است.

﴿ وَ ٱدْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً ﴾.

خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد خوانید.

بیمناک از خشم و عذابش، و امیدوار به خشنودی و پاداشش ...

﴿ إِنَّ رَحْمَةَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است.

کسانی که یزدان را می‌پرستند، باید به‌گونه‌ای او را بپرستند که انگار او را می‌بینند. اگر هم آنان او را نمی‌بینند، می‌دانند که او ایشان را می‌بیند ... این مفهوم در توصیف پیغمبر ﷺ از احسان آمده است.

بار دیگر روند قرآنی صفحه‌ای از صفحات دیدنی جهان را برای دلها باز می‌کند. صفحاتی که چشمها آنها را می‌بینند و دلها آنها را فهم می‌کنند. امّا دلهای غافل و جاهل سرسری از کنار آنها می‌گذرند. نه گفتارشان را می‌شنوند، و نه آهنگها و نواهایشان را احساس می‌کنند... این صفحه‌ای است که روند قرآنی آن را با

ذکر رحمت یزدان در آیهٔ پیشین باز می‌کند. نمونه‌ای از این رحمت یزدان به صورت آب بارنده و ریزان، و کشتزاری که می‌بالد و رشد و نمو می‌کند، و زندگی و حیاتی که پس از مرگ و خشکیدگی، تکان می‌خورد و موج می‌زند، خودنمائی می‌کند و جلوه‌گر می‌آید:

﴿ وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ، بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ، حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ، فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ، فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ... كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾.

او کسی است که بادها را به عنوان مژده‌رسانهای رحمت خود پیشاپیش می‌فرستد (تا مردمان را به باریدن باران که مایهٔ حیات و بیانگر لطف یزدان است مژده دهند). هنگامی که بادها ابرهای سنگین (و پرآب را بر دوش خود) برداشتند، آنها را به خاطر (آبیاری) زمینی (بی‌جنب و جوش و خشکیده همچون) مرده می‌رانیم و آب را در آنجا می‌بارانیم و با آن هر نوع میوه و محصولی را (از خاک تیره) پدید می‌آوریم. و همان‌گونه (که زمین مرده را پرجنب و جوش و زنده می‌کنیم) مردگان را (نیز از دل خاک) بیرون می‌آوریم (و زندگی دوباره می‌بخشیم. دربارهٔ این امثال که بیانگر نمونهٔ معاد در این دنیا است بیندیشید) تا شما متذکّر شوید و عبرت گیرید.

اینها آثار ربوبیّت در جهان هستند. آثار کنش و سلطه و گرداندن و اداره کردن هستند. همه و همه ساختار یزدانند. یزدانی که مردمان خدائی جز او نباید داشته باشند. او آفریدگار روزی‌رسان به وسیلهٔ این اسباب و وسائلی است که آنها را در پرتو مهر و محبّت خود نسبت به بندگان، ایجاد و پدیدار می‌کند. در هر لحظه‌ای بادی می‌وزد. در هر آنی باد ابری را برمی‌دارد. در هر زمانی آبی از ابر می‌بارد. پیوند اینها با عملکرد خدا - چنان که در حقیقت نیز این‌چنین است - چیز تازه‌ای است که قرآن آن را در صحنه‌های جنبان و پر جنب و جوش به نمایش درمی‌آورد و به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که انگار چشم آن را می‌بیند.

خدا است که بادها را به عنوان مژده‌رسانهای مهر و مرحمتش به وزیدن درمی‌آورد. بادها برابر قوانین جهانی می‌وزند، قوانینی که یزدان آنها را در این جهان به ودیعت گذارده است. چراکه جهان نبوده است تا خود را بیافریند، و پس از آن این قوانین را برای خویش پدیدار گرداند، قوانینی که حاکم بر جهان است. جهان‌بینی اسلامی معتقد است که هر رخدادی که در این جهان به وقوع پیوندد - اگر چه برابر قانونی رخ می‌دهد که خدا مقدّر و مقرّر فرموده است - مطابق قانون، با قضا و قدر ویژه‌ای که موجب پیدایش و ظهور آن در واقعیّت جهان می‌شود، وقوع می‌یابد و پیاده می‌گردد. فرمان قدیم یزدان به جریان سنّت و قانون، با تعلّق قضا و قدر یزدان به هر رخداد و حادثهٔ جداگانه‌ای از رخدادها و حادثه‌هائی که برابر این سنّت و قانون جاری و ساری می‌شوند، هیچ‌گونه تعارضی پیدا نمی‌کند. مثلاً وزش بادها - برابر قوانین الهی در جهان - رخدادی از رخدادها است، ولی خودش به تنهائی برابر قضا و قدر ویژه‌ای وقوع می‌یابد.[1]

بادها که ابرها را برمی‌دارند و بدینجا و آنجا می‌برند، آنها نیز برابر قوانین یزدان در جهان حرکت می‌کنند، ولیکن برابر قضا و قدر ویژه‌ای کار و کنش آنها صورت می‌پذیرد. آن‌گاه که خداوند ابرها را - با قضا و قدر ویژهٔ خود - به «سرزمین مرده و خشکیده‌ای» می‌راند، اعم از بیابان برهوت یا جای لخت و بی‌گیاه و درخت ... سپس که می‌بارد و از ابرها آب پائین می‌آید - باز هم با قضا و قدر ویژه‌ای - و در سایهٔ آن ثمرات و محصولات - با قضا و قدر ویژه‌ای - تولید می‌شود، اینها همه و همه برابر قوانینی صورت می‌پذیرند که یزدان آن قوانین را در سرشت جهان و سرشت حیات به ودیعت نهاده است.

جهان‌بینی اسلامی از این لحاظ، خود به خود بودن و تصادفی بودن را در هر چیزی که در جهان روی می‌دهد

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» در موارد متعدّد آن، در فصلهای: «حقیقة‌الألوهیة» و «حقیقة الکون» و «حقیقة الإنسان» در بخش دوم.

و پدید می‌آید نفی می‌کند، از آغاز پیدایش جهان گرفته، تا مرحلهٔ بروز و ظهور آن، و هر حرکتی و هر تغییری و هر تعدیلی که در جهان روی داده و روی می‌دهد، کار بر این روال و بدین منوال است. همچنین جهان‌بینی اسلامی، جبر اتوماتیک، یا خودکار بودن جهان را نمی‌پذیرد که می‌گوید: جهان همچون ابزاری خودجودش و خودکار است و اتوماتیک درگشت و گذار است. آفریدگارش آن را آفریده است و به حال خود رها کرده است، و قوانینی را در آن به ودیعت نهاده است که برابر آن قوانین جهان می‌گردد و اداره می‌شود. آن را به حال خود رها کرده است و جهان همچون یک دستگاه مادی، بالاجبار برابر چنین قوانینی راه خود را در پیش می‌گیرد و کورکورانه راه می‌سپرد و آنچه باید بشود می‌شود!

جهان‌بینی اسلامی آفرینش را با اراده و مشیّت قضا و قدر یزدان می‌داند، سپس قانون ثابت و سنّت ساری و جاری را در فراسوی آن می‌انگارد. قضا و قدر را همراه می‌داند با هر حرکتی از حرکات قانون، و همراه می‌داند با پیاده شدن سنّت هر بار که پیاده گردد. قضا و قدری که حرکت را ایجاد می‌کند، و سنّت را پیاده می‌گرداند، طبق اراده و مشیّت آزادی که در فراسوی سنّتها و قوانین ثابت، جایگزین است.

این جهان‌بینی زنده‌ای است. از دل کودنی را دور می‌کند، کودنی اتوماتیک انگاشتن و جبری گمان بردن جهان را. و با بیداری و هوشیاری همیشگی به ترک این نوع کودنیها می‌گوید. هر زمان که رخدادی برابر سنّت خدا روی داد، و هر زمان که حرکتی برابر قانون خدا انجام پذیرفت،این چنین قلبی تکان می‌خورد و قضا و قدر نافذ خدا، و دست کارآی خدا را می‌بیند، و به تسبیح و تقدیس خدا می‌پردازد و به ذکر یزدان مشغول می‌گردد و او را در نظر می‌دارد و حاضر و ناظر خود می‌داند،و از او با مسائلی همچون اتوماتیک جبری، غافل نمی‌گردد، و او را فراموش نمی‌کند.

این جهان‌بینی دلها را زنده می‌گرداند، و خردها را به جوش و خروش می‌اندازد. دلها و خردها را همه آویزهٔ کارآئی نوین و همیشگی یزدان می‌گرداند، و سرگرم تسبیح و تقدیس آفریدگاری می‌کند که در هر لحظه و در هر حرکتی و در هر رخدادی در همهٔ اوقات شب و روز، حاضر است.

همچنین روند قرآنی میان حقیقت حیات ناشی از ارادهٔ خدا و قضا و قدر او در این زمین، و میان زندگی دوبارهٔ آخرت که آن هم با اراده و مشیّت و قضا و قدر یزدان پدید می‌آید، درست بدان شیوه که زندگان در زندگی این جهان می‌بینند، ارتباط و پیوند برقرار می‌سازد:

﴿ وَكَذٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتىٰ، لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾.

و همان‌گونه (که زمین مرده را پرجنب و جوش و زنده می‌کنیم) مردگان را (نیز از دل خاک) بیرون می‌آوریم (و زندگی دوباره می‌بخشیم. دربارهٔ این امثال که بیانگر نمونهٔ معاد در این دنیا است بیندیشید) تا شما متذکّر شوید و عبرت گیرید.

معجزهٔ حیات یک سرشت بیش ندارد، هر چند دارای شکلها و صورتها و ظروف و شرائط گوناگون و جوراجور است ... این پیرو بیانگر چنین چیزی است ... همان‌گونه که در این کرهٔ زمین یزدان حیات را از موات،و زنده را از مرده، بیرون می‌آورد، در آخر این گشت و گذار بدین گونه حیات را از موات بیرون می‌آورد و جان به پیکر مردگان می‌دمد ... اراده و مشیّتی که در این کرهٔ زمین، به شکلها و صورتهای گوناگون به پیکر پدیده‌ها می‌دمد،همان اراده و مشیّت است که حیات را به مردگان باز می‌گرداند. قضا و قدری که برای اخراج حیات از موات در دنیا ساری و جاری می‌گردد، همان قضاو قدر است که برای دمیدن حیات به پیکر مردگان دیگرباره ساری و جاری می‌شود.

﴿ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾.

تا شما متذکّر شوید و عبرت گیرید.

مردمان این حقیقت دیدنی را فراموش می‌کنند، و غرق سرگشتگیها و گمراهیها و اوهام و خیالات می‌شوند.



روند قرآنی این کوچ راکه به اقطار و اکناف جهان و به اسرار و رموز آن شده بود، با ذکر مثلی بـرای دلهـای پاک و ناپاک، به پایان می‌برد،و با این مثل دلها را از فضای صحنهٔ نشان داده شده به‌درمی‌آورد، تا هماهنگی و همآوائی میان منظره‌ها و صحنه‌ها، و میان سرشتها و حقیقتها، مراعات گردد:

﴿ وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، وَ الَّذي خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلاَّ نَكِداً. كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الآياتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴾.

زمین خوب (و دارای خاک مرغوب)، گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید و بالا می‌گیرد، امّا زمین بدو (و شوره‌زار) از آن جز گیاه ناچیز و کم سود نمی‌روید. (این مثلی است در تأثیرِ وراثت، تفاوتِ قابلیّت در افراد، نجابتِ خانوادگی، و تأثیر ایمان و کفرِ دودمان در زندگی زناشوئی. مردمان در فهم و ادراک، همچون زمین خوب و بدند) و ما برای سپاسگزاران این چنین آیات را بیان می‌کنیم.

در قرآن مجید و در حدیث پیغمبر خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم دل پاک و خوب تشبیه به زمین و خاک پاک و خوب می‌گردد. و دل ناپاک و بد تشبیه به زمین و خاک ناپاک و بد می‌شود. چه هر دو تای آنها - هم دل و هم خاک - محلّ روئیدن کشت و زرع، و جایگاه ثمرات و محصولات هستند. دل، نیّتها و رازها، احساسها و بینشها، انفعالها و کُنشها، پذیرشها و پاسخگوئیها، روشها و رهنمودها، و اراده‌ها و خواستها، و گذشته از اینها اعمال و آثاری را در واقعیّت زندگی، می‌رویاند و سبز می‌گرداند. زمین هم کشتها و زرعها، و ثمرات و غلاّت را می‌رویاند و سبز می‌گرداند با میوه‌ها و محصولهائی که گوناگونند و از رنگ و بو و مزه و طعم مختلف و جوراجوری برخوردارند.

﴿ وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ ﴾.

زمین خوب (و دارای خاک مرغوب) گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید و بالا می‌گیرد.

پاک و خوب و سهل و ساده ...

﴿ وَ الَّذي خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلاَّ نَكِداً ﴾.

امّا زمین بد (و شوره‌زار) از آن جز گیاه ناچیز و کم سود نمی‌روید.

با رنج و زحمت و با دردسر و سختی اگر چیزی از آن حاصل گردد.

هدایت و آیات و پند و اندرز، بر دل نازل می‌گردد، همان‌گونه که آب باران بر خاک فرود می‌آید. اگر دل پاک و خوب باشد همچون سرزمین پاک و خوب، باز می‌گردد و پذیرا می‌شود، و می‌بالد و لبریز از خیر می‌شود. امّا اگر دل تباه و شرور باشد - همچون مکانها و سرزمینهای بد و نامرغوب - کاملاً بسته می‌شود و سخت و سنگین می‌گردد، و لبریز از شرّ و بدی و زشتی و پلشتی و فساد و تباهی و ضرر و زیان می‌شود. از خود خار می‌رویاند و اذیّت و آزار تولید می‌کند، همان‌گونه که زمین بد و شوره‌زار خار می‌رویاند و اذیّت و آزار می‌رساند.

﴿ كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الآياتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴾.

ما برای سپاسگزاران این چنین آیات را بیان می‌کنیم.

سپاسگزاری از دل خوب و پاک برمی‌جوشد، و دلیل بر آیندهٔ خوب و پاک است، و بیانگر پذیرش خوب و کنش پاک است. برای این‌گونه سپاسگزارانی که زیبا دریافت می‌دارند و نیکو پاسخ می‌دهند و پسندیده پذیرای فرمان یزدان می‌گردند، آیات بیان می‌شود. سپاسگزارانند که از آیات استفاده می‌کنند و سود می‌برند، و با آیات خود را اصلاح می‌کنند، و با آیات دیگران را هم اصلاح می‌نمایند.

شکر و سپاسگزاری ملازم این است. شکر و سپاس در این سوره پیاپی تکرار می‌گردد، همان‌گونه که بیم دادن و تذکّر دادن پیاپی تکرار می‌شوند. در روند قرآنی این سوره، با این تعبیر رویاروی شده‌ایم.(1) و در آینده نیز رویاروی می‌گردیم(2) ... لذا شکر و سپاس، بسان بیم دادن و تذکّر دادن از سیماهای مشخّصهٔ تعبیر در این سوره است.

۱- نگا: اعراف / ۱۰، ۱۷، ۵۸. (مترجم)

۲- نگاه: اعراف / ۱۴۴ و ۱۸۹. (مترجم).

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم
مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾
قَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ
يَٰقَوْمِ لَيْسَ بِى ضَلَٰلَةٌ وَلَٰكِنِّى رَسُولٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ
﴿٦١﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّى وَأَنصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ
مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾ أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَآءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ
رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا۟ وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾ فَكَذَّبُوهُ
فَأَنجَيْنَٰهُ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥ فِى ٱلْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟
بِـَٔايَٰتِنَآ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾ ۞ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ
هُودًا ۗ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ
﴿٦٥﴾ قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِى
سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٦٦﴾ قَالَ يَٰقَوْمِ
لَيْسَ بِى سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّى رَسُولٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦٧﴾
أُبَلِّغُكُمْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّى وَأَنَا۠ لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾ أَوَعَجِبْتُمْ
أَن جَآءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ ۚ
وَٱذْكُرُوٓا۟ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ
فِى ٱلْخَلْقِ بَصْۜطَةً ۖ فَٱذْكُرُوٓا۟ ءَالَآءَ ٱللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
﴿٦٩﴾ قَالُوٓا۟ أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ ٱللَّهَ وَحْدَهُۥ وَنَذَرَ مَا كَانَ
يَعْبُدُ ءَابَآؤُنَا ۖ فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ
﴿٧٠﴾ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ ۖ
أَتُجَٰدِلُونَنِى فِىٓ أَسْمَآءٍ سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم
مَّا نَزَّلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ ۚ فَٱنتَظِرُوٓا۟ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ
ٱلْمُنتَظِرِينَ ﴿٧١﴾ فَأَنجَيْنَٰهُ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا
وَقَطَعْنَا دَابِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا ۖ وَمَا كَانُوا۟ مُؤْمِنِينَ
﴿٧٢﴾ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا ۗ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ
مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ قَدْ جَآءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن
رَّبِّكُمْ ۖ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمْ ءَايَةً ۖ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ
فِىٓ أَرْضِ ٱللَّهِ ۖ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

وَٱذْكُرُوٓا۟ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ
فِى ٱلْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ
ٱلْجِبَالَ بُيُوتًا ۖ فَٱذْكُرُوٓا۟ ءَالَآءَ ٱللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا۟ فِى ٱلْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾ قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ مِن
قَوْمِهِۦ لِلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ
أَنَّ صَٰلِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۚ قَالُوٓا۟ إِنَّا بِمَآ أُرْسِلَ بِهِۦ
مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾ قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا۟ إِنَّا بِٱلَّذِىٓ
ءَامَنتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٧٦﴾ فَعَقَرُوا۟ ٱلنَّاقَةَ وَعَتَوْا۟ عَنْ
أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا۟ يَٰصَٰلِحُ ٱئْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ
ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا۟ فِى دَارِهِمْ
جَٰثِمِينَ ﴿٧٨﴾ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَٰقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ
رِسَالَةَ رَبِّى وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ ٱلنَّٰصِحِينَ
﴿٧٩﴾ وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم
بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ
شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓا۟ أَخْرِجُوهُم مِّن
قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾ فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ
إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٨٣﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم
مَّطَرًا ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾
وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۗ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ
مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ قَدْ جَآءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن
رَّبِّكُمْ ۖ فَأَوْفُوا۟ ٱلْكَيْلَ وَٱلْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا۟
ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ بَعْدَ
إِصْلَٰحِهَا ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ
﴿٨٥﴾ وَلَا تَقْعُدُوا۟ بِكُلِّ صِرَٰطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ
عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِهِۦ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا ۚ
وَٱذْكُرُوٓا۟ إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ ۖ وَٱنظُرُوا۟
كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٨٦﴾ وَإِن كَانَ طَآئِفَةٌ
مِّنكُمْ ءَامَنُوا۟ بِٱلَّذِىٓ أُرْسِلْتُ بِهِۦ وَطَآئِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا۟
فَٱصْبِرُوا۟ حَتَّىٰ يَحْكُمَ ٱللَّهُ بَيْنَنَا ۚ وَهُوَ خَيْرُ ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿٨٧﴾

۞ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ﴿۸۸﴾ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِيهَا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿۸۹﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ ﴿۹۰﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿۹۱﴾ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿۹۲﴾ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿۹۳﴾

ما با کاروان ایمان در حرکت هستیم ... این پرچم‌های آن است ... این نشانه‌های آن است ... این علائم راهنمائی راه آن است ... این کاروان با انسانها در کوچ دور و دراز خود بر روی این ستارهٔ زمینی رویاروی می‌گردد ... با انسانها رویاروی می‌شود هر زمان که راه را کج کنند و به کژراهه روند، و هر وقت که از راه راست خدا منحرف شوند، و هرگاه که به راه‌های گوناگون روند و پخش و پراکنده شوند، بر اثر فشار شهوات و هواها و هوسهائی که اهریمن زمام آنان را می‌کشد و ایشان را می‌راند. تلاش می‌کند که آتش کینهٔ دیرینه‌اش را خاموش و خویشتن را خشنود گرداند، و تهدید خود را جامهٔ عمل پوشاند، و با کشیدن زمام شهوات و هواها و هوسها آدمیان را رهسپار دوزخ گرداند. در این اوقات است که کاروان بزرگوار ایمان هدایت را به انسانها ارمغان می‌دارد و تلاش می‌کند دست آنان را بگیرد و در پرتو نور رهنمودشان نماید و عطر نسیم بهشت را در مشام ایشان خوشبو و خوشایند گرداند. از دیگر سو آنان را از زبانهٔ آتش سوزان دوزخ، و از وسوسه‌های اهریمن رانده شده، یعنی دشمن دیرین ایشان، برحذر می‌دارد.

صحنهٔ زیبائی و دلربائی است ... صحنهٔ پیکار سخت در میان دریای متلاطم زندگی در طول مسیر راه.

تاریخ بشریّت، سخت درهم و مبهم و گره خورده، به پیش می‌رود. این پدیدهٔ دو بعدی دارای ترکیب‌بند شگرف پیچاپیچ، پدیده‌ای که هستی او از دو عنصر کاملاً دور از یکدیگر فراهم آمده است، و تنها قدرت و قوّت یزدان سبحان و قضا و قدر خداوند جهان است که آن دو را با همدیگر الفت داده است و آمیزهٔ یکدیگر گردانده است، عنصری از آن دو خاک است که از آن پدید آمده است، و عنصر دیگر نفخهٔ روح متعلّق به خدا است. روحی که از این خاک انسانی را ساخته است ... این پدیده در تاریخ پیچیدهٔ خود با عوامل کاملاً درهم تنیده‌ای و بسیار گره خورده و دشواری، به پیش می‌رود ... با این سرشت شگفتی که این پدیده دارد، با آن آفاق و اقطار و جهانهائی که از آنها در داستان آدم سخن گفتیم، سروکار دارد. انسان با حقیقت الهی سر و کار دارد: با اراده و مشیّت، سلطه و قدرت، جبروت و عظمت، رحمت و فضیلت، و ... با صدرنشینان جهان بالا و فرشتگان والامقام آنجا سروکار دارد ... با اهریمن و دار و دسته‌اش، سر و کار دارد ... با زنده‌ها و جانداران کرهٔ زمین در ارتباط است ... انسانها یکی با دیگری در ارتباط است ... با این اطراف و اکناف و جهانها با این سرشتی که دارد، پیوند و ارتباط دارد. با استعدادهای موافق و مخالف با این آفاق و اطراف و جهانها سر و کار دارد.

در میان این دریای متلاطم درهم تنیدهٔ ارتباطها و رابطه‌ها و تماسها و اتّصالها، تاریخ انسان ساخته می‌شود و به پیش می‌رود ... از قدرت و شوکت و ضعف و زبونی موجود در بنیهٔ انسان، از تقوا و هدایت، از برخورد با جهان غیب و نادیدنی، و جهان ظاهر و دیدنی، از ساز و کنش با عناصر مادی در هستی، و نیروهای روحی، و در نهایت از سر و کار با قضا و قدر الهی، از همهٔ اینها تاریخ انسان فراهم می‌آید ... در

پرتو این پیچیدگی سخت و دشوار، تاریخ انسان تفسیر می‌شود.

کسانی که تاریخ بشری را تفسیر «اقتصادی» یا «سیاسی» می‌کنند، و کسانی که تاریخ بشری را تفسیر «بیولوژی» می‌کنند، و کسانی که تاریخ بشری را تفسیر «روحی» یا «روانی» می‌کنند، و کسانی که تاریخ بشری را تفسیر «عقلی» می‌کنند، اینها همه نگاه سطحی و ساده‌ای می‌اندازند - به گوشه‌ای از گوشه‌های عوامل تنیده و تو در تو، و جهانهای دور از یکدیگری که انسان با آنها سر و کار دارد و در ارتباط با آنها است، و از این ارتباط است که تاریخ انسان فراهم می‌آید ... تنها تفسیر اسلامی از تاریخ است که به این دریای متلاطم فراخ می‌پردازد، و بدان احاطه دارد، و از خلال آن به تاریخ بشری می‌نگرد.(۱)

ما در اینجا در برابر صحنه‌های راستین این دریای خروشان و متلاطم قرار داریم ... ما صحنۀ پیدایش انسان را دیدیم. در این صحنه، همۀ جهانها و آفاق و نواحی و عناصر آشکار و پنهانی که این پدیدۀ انسان نام از نخستین لحظۀ آفرینش خود با آنها سر و کار داشته است، گرد آمده بودند ... ما این موجود را بااستعدادهای بنیادینی که دارد، مشاهده کردیم ... بزرگ داشت او را در میان صدرنشینان عالم بالا، و به سجده انداختن فرشتگان در برابر او را مشاهده نمودیم، و دیدیم که چگونه خداوند متعال تولّد او را اعلام می‌کند ... پس از آن ضعف او را دیدیم و متوجّه شدیم که چگونه دشمنش از این ضعف استفاده کرد و او را مقهور و رام خود کرد ... و دیدیم چگونه به زمین فرود آمد، و با عناصر و قوانین جهانی زمین راه افتاد و سر و کار پیدا کرد.

انسان را دیدیم که با ایمان به پروردگار خود بدین زمین فرود آمد. آمرزش خواهان از گناه خویش بدین زمین گام نهاد. عهد خلافت و پیمان جانشینی از او گرفته شد که پیروی کند از چیزهائی که از جانب یزدان برای وی می‌آید، و از اهریمن پیروی نکند و به دنبال هوا و هوس راه نیفتد. مجهّز بدان تجربۀ نخستین در زندگیش، بدین کرۀ زمین آمد. سپس زمان بر او گذشت، و امواج روزگار او را به میان دریای متلاطم و خروشان انداخت. آن همه عوامل تو در تو و تنیده در یکدیگر اثر خود را در هستی او و در دنیای پیرامون او بخشید، و در واقعیّت بیرونی زندگی انسان و در درون او تأثیر بسزائی نهاد. هم اینک ما در این درس مشاهده می‌کنیم این عوامل پیچیده و تنیده، سرانجام چگونه او را به سوی جاهلیّت کشانده است!

انسان فراموش می‌کند ... هم اینک فراموش کرده است ... اهریمن بر او چیره می‌گردد ... هم اینک بر او چیره شده است ... دیگر باره لازم است انسان را نجات داد.

انسان به این زمین، راهیاب و پشیمان و یکتاپرست فرود آمده است ... امّا هم اکنون ما او را گمراه و تهمت زننده و ناروا گوینده و مشرک می‌بینیم! امواج او را به گرداب متلاطم افکنده است ... لیکن در آنجا نشانه‌ای در راه و چراغی بر فراز راه است ... رسالت آسمانی اسلام او را به سوی پروردگارش رهنمود می‌گرداند. این هم از لطف و مرحمت آفریدگارش در حقّ او است که وی را تنها نمی‌گذارد. و تک و تنها به خود رها نمی‌گرداند.

هان! هم اینک ما در این سوره به قافلۀ ایمان برمی‌خوریم. می‌بینیم پرچمهای این قافله را پیغمبران بزرگوار یزدان بر دوش می‌کشند و برمی‌افرازند: نوح، هود، صالح، لوط، شعیب،موسی، و محمّد - درود و سلام یزدان بر همۀ آنان باد ... مشاهده می‌کنیم که چگونه این جماعت ارجمند در پرتو راهنمائیها و تعلیمات یزدان تلاش می‌کنند کاروان بشریّت را از سقوط به درّه‌ای نجات دهند که اهریمن و همدستان او،یعنی انسانهای شیطان صفتی که خویشتن را بزرگتر از آن می‌دانند از حقّ و حقیقت پیروی کنند و در هر

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» بخش دوم، فصل: «حقیقة الإنسان».

زمانی هم وجود دارند، ایشان را به سوی لبهٔ پرتگاه آن می‌رانند. همچنین موقعیّتهای پیکار، و رزمگاه‌های هدایت و ضلالت، و حقّ و باطل، و پیغمبران گرامی، و شیاطین انس و جنّ را وارانداز می‌کنیم ... در پایان هر پیکار و رزمی که درمی‌گیرد، شکست و هلاک تکذیب‌کنندگان، و نجات و رستگاری مؤمنان را پس از بر حذر داشتن و اندرز دادن می‌یابیم.

قصص قرآنی پیوسته این خطّ سیر تاریخی را دنبال نمی‌کند. امّان در این سوره این خطّ سیر را دنبال می‌فرماید. قصص قرآنی در این سوره حرکت کاروان بشریّت را از آغاز پیدایش نخستین آن، نشان می‌دهد، و قافلهٔ ایمان را می‌نمایاند که به تلاش و تکاپو ایستاده است و برای راهنمائی این کاروان و نجات آن کوشش می‌کند، هر بار که کاروانیان به تمام و کمال از نشانه‌های راه دور و سرگردان می‌شوند، و شیطان ایشان را بطور کلّی به سوی مهلکه می‌برد تا بعدها همهٔ آنان رابه دوزخ تسلیم کند!

اینک که در برابر صحنهٔ کلّی و زیبائی ایستاده‌ایم و آن را وارانداز می‌کنیم، نشانه‌هائی را در دو سوی جاده می‌بینیم. در اینجا پیش از رویاروی شدن با نصوص و آیات قرآن، خلاصه و چکیده‌ای از آنها را برمی‌شمریم:

۱ - انسانها راه را می‌آغازند، در حالی که راهیاب و ایماندار و یکتاپرست هستند ... بعدها به سوی جاهلیّت می‌گرایند و گمراه و مشرک می‌شوند. آن هم بر اثر عوامل بسیار پیچیده و تنیده‌ای که در ترکیب‌بند وجود انسان، و در جهانها و عنصرهائی است که با این چنین عواملی در گشت و گذار و ارتباط و پیوند است ... هنگامی که انسانها منحرف شدند، پیغمبری می‌آید و همان حقائقی را بدیشان می‌نماید که پیش از این که گمراه شوند و مشرک گردند، بر آن حقائق بوده‌اند. تا هلاک شود هر که باید هلاک شود، و زنده باشد هر که باید زنده باشد. کسانی که زنده می‌مانند کسانیند که به سوی حقیقت ایمانیِ یگانه‌ای برمی‌گردند. آنان که می‌دانند خدای یگانه‌ای دارند، و با تمام وجود تسلیم این خدای یگانه می‌شوند، و گفتار پیغمبرشان را می شنوند که خطاب بدیشان می‌فرماید:

﴿ یا قَوْمِ اَعْبُدُوا اللّٰهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ ﴾.

این قوم من! خدا را بپرستید،برای شما جز او معبودی نیست.

این، حقیقت یگانه‌ای است. دین خدا بطور کلّی بر آن استوار است. در طول تاریخ جملگی پیغمبران به دنبال یکدیگر آمده‌اند و این حقیقت را به ارمغان آورده‌اند ... هر پیغمبری که می‌آید این را به قوم خود می‌گوید. قومی که شیطان آنان را از آن حقیقت منصرف کرده است و بدور داشته است و آنان هم آن را فراموش کرده‌اند و سرگشته شده‌اند، و با یزدان خدایان دیگری را پرستیده‌اند - خدایان گوناگون در جاهلیّتهای گوناگون - و بر بنیاد این حقیقت، پیکار میان حقّ و باطل درگرفته است ... و بر بنیاد این حقیقت خداوند تکذیب کنندگان آن را به خشم و عذاب خود گرفتار می‌نماید، و ایمانداران بدان را نجات می‌دهد و رستگار می‌گرداند ... روند قرآنی واژه‌هائی را که همهٔ پیغمبران - سلام و درود خدا بر آنان باد - با آنها از این حقیقت تعبیر کرده‌اند یکسان نشان می‌دهد، با وجود اختلاف زبانهای ایشان ... داستان چیزهائی را که گفته‌اند، یکسان و یک‌نواخت نشان می‌دهد. ترجمه و برگردان آن را یکسان و یکنواخت می‌نمایاند:

﴿ یا قَوْمِ اَعْبُدُوا اللّٰهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ ﴾.

ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست. پس تنها خدا رابپرستید.

این بدان خاطر است که معنی یگانگی عقیدهٔ آسمانی را در طول تاریخ، حتّی در یکسانی شکل واژه‌ها نشان دهد و بیان کند. چرا که این عبارت در تعبیر از حقیقت عقیده، دقیق است، و نمودن آن در روند قرآنی خودش یگانگی عقیده را به صورت محسوس به تصویر می‌کشد... همهٔ اینها دارای معنی و مفهوم خاص خود در تعبیر برنامهٔ قرآنی از تاریخ عقیده است.

در پرتو این توضیح، فاصلهٔ برنامهٔ «آئینهای نزدیک»

از برنامهٔ قرآنی روشن می‌گردد. روشن می‌شود که تحوّلی و «تکاملی» در مفهوم عقیدهٔ بنیادینی که جملگی پیغمبران از سوی یزدان آورده‌اند، وجود ندارد. کسانی که از «تکامل» اعتقادات و تحوّل معتقدات صحبت می‌کنند، و عقیدهٔ ربّانی را در این تحوّل و «تکامل» وارد می‌کنند و شرکت می‌دهند، چیزی را می‌گویند که یزدان سبحان آن چیز را نمی‌فرماید، و سخن آنان مخالف با سخن یزدان است. این عقیده - همان‌گونه که در قرآن مجید می‌بینیم - پیوسته یک حقیقت را آورده است. و عبارت قرآنی عیناً با واژه‌های یکسانی از آن حقیقت حکایت کرده است:

﴿ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ ﴾.

ای قوم من! خدا را بپرستید، جز او برای شما معبودی نیست.

و این خدائی که همهٔ پیغمبران مردمان را به سوی او می‌خوانند «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است. خدائی است که مردمان را در روز قیامت دادگاهی می‌کند و از ایشان حساب و کتاب می‌گیرد. هیچ پیغمبری از سوی خدا نیامده است و مردمان را به سوی خدای قبیله‌ای، یا خدای ملّتی، و یا خدای نژادی دعوت کرده باشد ... همچنین هیچ پیغمبری از سوی خدا نیامده است و مردمان را به سوی دو خدا یا خدایان بیشمار دعوت کرده باشد ... همچنین هیچ پیغمبری از سوی خدا نیامده است و مردمان را به سوی پرستش توتم، یا ستاره‌پرستی، یا «روح پرستی»، و یا بت‌پرستی، دعوت کرده باشد. هیچ دینی از سوی خدا نیامده است و در آن جهان آخرت نباشد ... همان‌گونه که کسانی چنین چیزی ادّعاء می‌کنند و آنان را «آئین شناسان» می‌نامند. این چنین افرادی جاهلیّتهای مختلفی عرضه می‌دارند، سپس گمان می‌برند اعتقادات این جاهلیّتها دینها و دین‌باوریهائی بوده است که مردمان امروزی در این زمان آنها را شناخته‌اند، ولی چیزهای دیگری مانده است که هنوز شناسائی نشده است!

پیغمبران یکی بعد از دیگری آمده‌اند و توحید خالص، و ربوبیّت خداوندگار جهانیان را اعلام داشته‌اند، و حساب و کتاب روز سزا و جزا را به مردمان ابلاغ کرده‌اند ... امّا انحرافات از خطّ اعتقاد، همراه جاهلیّتهائی که پس از هر رسالتی بر اثر عوامل پیچیده و تنیده در هستی خود انسان، و در جهانهائی که انسانها با آنها سروکار و رابطه و پیوند دارد، عارض شده است، این انحرافات به شکلها و صورتهای مختلفی در معتقدات جاهلی جلوه‌گر آمده است ... همین انحرافات گوناگون جلوه‌گر در معتقدات جاهلی است که «دانشمندان آئین‌شناس» راجع بدانها بررسی و پژوهش می‌کنند و گمان می‌برند بر اثر تحوّل و تکامل دینها و دین‌باوریها بدین صورت درآمده‌اند و خطّ صعودی را پیموده‌اند!

به هر حال این فرمودهٔ خداوند سبحان است و از هر سخن دیگری برای پیروی درست‌تر و سزاوارتر است. مخصوصاً باید کسانی از این فرموده پیروی کنند که دربارهٔ این چنین موضوعاتی برای عرضهٔ عقیدهٔ اسلامی، یا برای دفاع از آن به کتابت و نگارش می‌پردازند. امّا کسانی که به این قرآن ایمان ندارند، هر چه می‌خواهند بگویند و بنویسند، بگذار بگویند و بنویسند ... یزدان حقّ و حقیقت را روایت می‌فرماید و او بهترین داوران و جداسازندگان درست از نادرست است.

۲ - هر پیغمبری از پیغمبران - درود و سلام یزدان بر همگی آنان باد - به پیش قوم خود آمده است، پس از این که از یکتاپرستی و توحیدی که پیغمبر پیش از او، ایشان را بر آن بدرود گفته است ... آدمیزادگان پیشین یکتاپرست بوده‌اند و خداوندگار جهانیان را پرستیده‌اند - همان‌گونه که عقیدهٔ آدم و همسرش چنین بوده است - سپس به سبب عوامل و شرائطی که بیان داشتیم،منحرف گشته‌اند و به کژراهه افتاده‌اند، تا آنگاه که نوح علیه‌السلام آمده است و ایشان را به یکتاپرستی و توحید خوانده است و دیگرباره مردمان را به پرستش خداوندگار جهانیان دعوت کرده است. سپس طوفان

آمده است و تکذیب کنندگان هلاک گشته‌اند و مؤمنان نجات یافته‌اند. با تلاش مؤمنان برجای ماندهٔ یکتاپرستی که خداوندگار جهانیان را پرستش کرده‌اند همان‌گونه که نوح بدیشان یاد داده است - و با کوشش فرزندان ایشان، زمین آبادان گشته است. زمان به درازا کشیده است و آنان نیز بعدها منحرف گشته‌اند و به سوی جاهلیّت گرائیده‌اند، همان‌گونه که مردمان پیش از آنان منحرف شده‌اند و به کژراههٔ جاهلیّت افتاده‌اند ... تا زمانی که هود علیه‌السلام آمده است و با تند باد بی‌خیر و برکتی نابود گشته‌اند[1] ... بعدها داستان تکرار گشته است ... و بر این روال و بدین منوال چرخ زمان گردیده است ...

﴿ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ ﴾.

ای قوم من! خدا را بپرستید. جز او برای شما معبودی نیست.

﴿أَنَا لَکُمْ ناصِحٌ أَمِینٌ ﴾.

من اندرزگوی دلسوز و امینی برای شما هستم.

(اعراف / ۶۸)

بدین وسیله سنگینی مسؤولیّت را، و خطر بزرگ فرجام جاهلیّت آنان را در دنیا و آخرت، بیان کرده است، و از عشق و علاقه‌ای که به هدایت قوم خود داشته است، فریاد سر داده است، قومی که او از ایشان است و ایشان نیز از اویند ... هر بار هم «اشراف» که از بزرگان و سردستگان قوم فراهم آمده‌اند، در برابر سخن حقّ پیغمبران ایستاده‌اند و به مبارزه پرداخته‌اند، و تسلیم یزدان، یعنی خداوندگار جهانیان نشده‌اند، و نپذیرفته‌اند که بندگی و پرستش تنها برای یزدان باشد و بس - بندگی و پرستش مسأله‌ای است که همهٔ رسالتهای آسمانی بر آن استوار، و اصلاً دین خدا بطور کلّی بر آن پایدار است - در اینجا بوده است که هر پیغمبری در مقابل طاغوت حقّ را آشکار گفته است و آن را بر سر طاغوت فریاد داشته است ... آنگاه قوم او از لحاظ عقیده دو ملّت جداگانه شده‌اند، و رابطهٔ نژادی و پیوند خویشاوندی خاندانی گسیخته است، و بجای آن تنها رابطه و پیونده عقیدتی و ایدئولوژی جایگزین شده است، و ناگهان «قوم» یگانه، دو ملّت جداگانهٔ از هم بریده گشته است و هیچ‌گونه نزدیکی و ارتباطی در میان آن دو تا برجای نمانده است! ... بدین هنگام نوبت فتح و ظفر می‌آید ... یزدان جهان میان ملّت راهیاب و ملّت گمراه فاصله می‌اندازد و فرق می‌گذارد. تکذیب کنندگان متکبّر را به عذاب خود گرفتار می‌سازد، و فرمانبرداران گوش به فرمان خویش را رستگار می‌فرماید و از عذاب می‌رهاند. سنّت خدا هرگز بر فتح و ظفر یا فرق و جدائی نرفته است و جاری و ساری نشده است. پیش از این‌که از لحاظ عقیده قوم یگانه‌ای به دو ملّت جداگانه تبدیل نشده باشد، و یاران عقیدهٔ راستین آسمانی، بندگی خود را تنها برای خدا آشکارا فریاد نداشته باشند، و ایمان خود را در برابر طاغوت ثابت و استوار ننموده باشند، و جدائی از قوم خود را اعلان نکرده باشند ... این چیزی است که در طول تاریخ، تاریخ دعوت یزدان گواه بر آن است.

۳ - در هر رسالتی از رسالتهای آسمانی، تکیه بر کار یگانه‌ای بوده است: آن کار بنده کردن جملگی مردمان در برابر یزدان یکتای خودشان است. یزدان یکتای ایشان که خداوندگار آنان و خداوندگار جهانیان است. بندگی انسانها در برابر یزدان یگانهٔ جهان، و بیرون آوردن سلطه و قدرت بطور کلّی از دست طاغوتهائی که ادّعای سلطه و قدرت را داشته‌اند، قاعدهٔ بنیادینی است که هیچ چیز خوبی بدون آن در زندگی انسانها خوب نمی‌ماند و استوار وبرجای نمی‌گردد. قرآن پس از ذکر این قاعدهٔ بنیادین مشترک در همهٔ رسالتهای آسمانی، جز اندک تفصیلی نمی‌دهد. چون هر تفصیلی پس از این قاعدهٔ بنیادین در دین، به همین قاعدهٔ بنیادین مشترک در میان جملگی رسالتها برمی‌گردد و از آن بیرون نمی‌گردد. اهمّیّت این قاعدهٔ بنیادین برابر معیار و مقیاس خدا تا بدانجا است که برنامهٔ قرآنی را

۱- نگا: ذاریات / ۴۱. (مترجم)

بر آن داشته است که آن را بدین شیوه پدیدار و آشکار سازد، و در نشان دادن نه تنها کاروان ایمان، بلکه در سراسر قرآن، این گونه از آن سخن راند. شایان ذکر است - همان‌گونه که به هنگام شناسائی و معرّفی سورهٔ انعام گفتیم[1] - دیگرباره بگوئیم این امر، موضوع همهٔ قرآنِ مکّی است، همان‌گونه که موضوع قرآنِ مدنی است هر زمان که مناسبتی برای قانونگذاری یا راهنمائی در میان باشد.

این آئین «حقیقتی» دارد، و برای عرضهٔ این حقیقت هم «برنامه‌ای» دارد. «برنامه» در این آئین، اصالت و ضرورت کمتری از «حقیقت» در این آئین ندارد ... بر ما واجب است که حقیقت بنیادینی را بشناسیم که این آئین آن را با خود به ارمغان آورده است. همچنین بر ما واجب است که ملتزم برنامه‌ای باشیم که این حقیقت آن را عرضه می‌دارد ... در این برنامه، اظهار، انحصار، تکرار، و تأکید حقیقت توحید و الوهیّت است ... بدین خاطر هم است که چنین تأکید و تکرار و اظهار و انحصاری در این قاعدهٔ بنیادین، به هنگام ذکر داستانهای این سوره، صورت می‌پذیرد.

۴ - این داستان سرشت ایمان و سرشت کفر را در درون انسانها به تصویر می‌کشد، و نمونهٔ مکرّری از دلهای آمادهٔ پذیرش ایمان،و همچنین نمونهٔ مکرّری از دلهای آمادهٔ پذیرش کفر را نشان می‌دهد ... کسانی که به هر پیغمبری ایمان آورده‌اند، در دلهایشان اثری از تکبّر در تسلیم خود به یزدان و اطاعت از پیغمبرش نبوده است، و از این که یزدان یکی از ایشان را برگزیند تا بدیشان فرمان و قانون آسمانی را برساند و آنان را از فرجام کار بترساند، در شگفت نشده‌اند. ولی کسانی که به هر پیغمبری ایمان نیاورده‌اند، عزّت بزهکارانه و غرور گناه ایشان را فراگرفته است، و کبریا و نخوت دروغین آنان را به انجام گناه بیشتر کشانده است، و خویشتن رابزرگتر از آن دیده‌اند که دست از سلطه و قدرتی بردارند که آن را غصب کرده‌اند، و سلطه و قدرت را به یزدان واگذارند که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. همهٔ مخلوقات از آن او است، و رهبری و گرداندن کار و بار مخلوقات و نظارت بر احوال و اوضاع آنها واگذار بدو است. همچنین خویشتن را فراتر از آن دانسته‌اند از کسی پیروی کنند که برگزیدهٔ یزدان از میان خودشان است ... این گروه «اشراف» و فرماندهان و بزرگان و سرشناسان و صاحبان زور و زر در میان قوم خود بوده‌اند ... چنین اشرافی پیوسته برداشتشان از گفتار پیغمبرشان که می‌گفته است:

﴿ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ ﴾.

ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما جز او معبودی نیست.

﴿ وَ لٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم.

این بوده است و اندیشه و احساسشان متوجّه این شده است که مراد از الوهیّت یگانه و ربوبیّت فراگیر - پیش از هر چیز دیگر - بیرون آوردن سلطه و قدرت غصبی از دست ایشان، و برگرداندن آن سلطه و قدرت به صاحب شرعی آن است که یزدان خداوندگار جهانیان است... بدین خاطر بوده است که در راه نگاهداری آن سلطه و قدرت، مقاومت و مبارزه کرده‌اند تا هلاک و نابود گشته‌اند! عقدهٔ سلطه و قدرت در درونشان بدانجا رسیده است که آیندگانشان از گذشتگانشان عبرت نگرفته‌اند و پسینیان راه پیشینیان را پیموده‌اند تا هلاک و نابود شده‌اند! و همچنین راه ایشان را سپری کرده‌اند تا بسان آنان به دوزخ درافتاده‌اند!... مهلکه‌ها و کشتارگاه‌های تکذیب کنندگان - بدان گونه که این داستان بیان می‌دارد - بر یک منوال و بر یک روال تغییرناپذیر بوده است و رفته است، و آن عبارت بوده است از: فراموش کردن آیه‌های خداوند دادار و انحراف از راه آفریدگار.یزدان غافلان را توسطّ پیغمبری از پیغمبران بیم داده است. غافلان خویشتن را بزرگتر از آن دیده‌اند که بندگی خدای یگانه را بپذیرند،

۱- جزء هفتم، سرآغاز سورهٔ انعام.

و در برابر خداوند جهانیان فروتنی کنند و کرنش ببرند. گول ثروت و قدرت و خوشی و آسایش را خوردن، و بیم دادن و اندرزگفتن را به تمسخر گرفتن، و با عجله و شتاب رخ دادن عذاب را خواستار شدن و عقاب فوری و آنی را برای خود از پیغمبران طلبیدن. طغیان ورزیدن و سرکشی کردن و بیم دادن مؤمنان و آزار رسانیدن بدیشان. پایداری مؤمنان و بریدن و دوری گزیدن ایشان از اقوام و احباب در راه عقیده و ایمان ... به دنبال همهٔ اینها سرانجام در طول تاریخ برابر سنّت یزدان و قانون خداوند سبحان، هلاک و نابودی سرکشان و بزهکاران روی داده است.

۵ - در پایان باید گفت: طاغوت باطل، وجود حقّ را تحمّل نمی‌کند، و چشم دیدنِ حتّی بودن آن را - بلی تنها بودن حقّ را - ندارد!... حتّی هنگامی که حقّ بخواهد در گوشه‌ای دور از باطل زندگی کند، و فرجام کار خود را و فرجام کار باطل را به قضاوت و داوری آفریدگار، و قضا و قدر پروردگار واگذارد، باز هم باطلِ این‌چنین موضعگیری و موقعیّتی را از او نمی‌پذیرد. بلکه باطل حقّ را دنبال می‌کند و به پیکارش می‌رود و به دفع و طردش می‌کوشد ... شعیب که به قوم خود گفته است:

﴿ وَ إِنْ كانَ طائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا، فَاصْبِرُوا حَتّىٰ يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنا، وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمينَ ﴾.

و اگر دسته‌ای از شما بدانچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد (و پیغمبری مرا بپذیرد) و دسته‌ای ایمان نیاورد (و تنها به زندگی این جهان بچسبد) منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند، و او بهترینِ داوران است. (اعراف / ۸۷)

امّا آنان این شیوه و پیشه را از او نپذیرفته‌اند، و توان دیدن سیمای حقّ را نداشته‌اند، و تاب زنده بودن و زیستن آن را نیاورده‌اند، و نتوانسته‌اند گروهی را ببینند که به خدا ایمان آورده‌اند و تنها به پرستش خدای یکتا پرداخته‌اند و از زیر بار سلطه و قدرت طاغوتها بیرون رفته‌اند:

﴿ قالَ الْمَلَأُ الَّذينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَنُخْرِجَنَّكَ يا شُعَيْبُ وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ في مِلَّتِنا ﴾.

اشراف و سران متکبّر قوم شعیب (که خویشتن را بالاتر از آن می‌دانستند که دین خدا رابپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که باتو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید. (اعراف / ۸۸)

در اینجا است که شعیب حقّ را آشکارا گفته است و فریاد داشته است و چیزی را نپذیرفته است که طاغوتها بر او عرضه داشته‌اند و بدو پیشنهاد نموده‌اند:

﴿ قالَ: أَوَ لَوْ كُنّا كارِهينَ؟ قَدِ افْتَرَيْنا عَلَى اللّٰهِ كَذِباً إِنْ عُدْنا في مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجّانَا اللّٰهُ مِنْها ... ﴾.

شعیب گفت: آیا ما به آئین شما درمی‌آئیم در حالی که (آن رابه سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟! (هرگز چنین کاری ممکن نیست). اگر ما به آئین شما در آئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلّماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم). (اعراف ۸۸ و ۸۹)

این بیان و گفتار بدان خاطر است که دعوت کنندگان به سوی یزدان بدانند که پیکار با طاغوتها بر آنان قطعاً واجب است، و کناره‌گیری و دوری از طاغوتها کمترین فائده‌ای به حال ایشان ندارد. هر چند هم آنان طاغوتها را به حال خود رها کنند، طاغوتها دست از ایشان نمی‌کشند و ایشان را به خود وانمی‌گذارند، مگر این که از آئین خود کاملاً دست بردارند، و آئین طاغوتها را گردن نهند، پس از این که یزدان ایشان را از آن نجات بخشیده است. آن زمان یزدان ایشان را از آئین باطل طاغوتها نجات بخشیده است که دلهایشان ربقهٔ بندگی طاغوتها را از گردن بدر آورده‌اند و بندگی یزدان یگانهٔ جهان را پذیرفته‌اند و تنها تن به پرستش او داده‌اند... پس گریزی و گزیری از دست به پیکار طاغوتها

یازیدن و به جرگهٔ مبارزه و رزم با طاغوتها فرو رفتن نیست. دعوت کنندگان به سوی یزدان باید معرکه را بیاغازند و در آن به استقامت بپردازند و شکیبائی ورزند، و به انتظار فتح و ظفر پیکار از جانب کردگار باشند، و همراه با شعیب بگویند:

﴿ عَلَى اللّهِ تَوَكَّلْنا. رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ ﴾.

ما تنها بر خدا توکّل داشته (و هم بدو پشت می‌بندیم). پروردگارا! میان ما و قوم ما به حقّ داوری کن (حقّی که سنّت تو در داوری میان مـحقّینِ مصلحین، و مبطلینِ مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترینِ داورانی (چرا که بر همه چیز توانائی). (اعراف / ۸۹)

آن وقت است که سنّت خدا جاری و ساری می‌گردد بدان شیوه و روالی که هر بار در طول تاریخ بر آن ساری و جاری گشته است، و همان نتیجه‌ای را می‌بخشد که هر بار درگذر تاریخ به‌بار آورده است.

به ذکر همین نشانه‌های مذکور در مسیر داستان قرآنی بسنده می‌کنیم، تا بطور مفصّل به بررسی و پژوهش آیات بپردازیم:

❁

کاروان ایمان که در پیشاپیش آن پیغمبران بزرگوار یزدان حرکت می‌کنند، در روند قرآنی مسبوق به کاروان ایمان در کلّ جهان هستی است! در بخش پیشین مستقیماً این نکته جلوه‌گر است:

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّامٍ، ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً، وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ، أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الأَمْرُ، تَبارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ ﴾.

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به ادارهٔ جهان هستی پرداخت. با (پردهٔ تاریک) شب، روز را می‌پوشاند، و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند وتنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

خدائی که آسمانها و زمین را آفریده است، و بر تخت فرماندهی کائنات استقرار یافته است، و شب را به حرکت درمی‌آورد تا روز را دنبال کند و بجوید، و خورشید و ماه و ستارگان در گردش و چرخش خود مسخّر فرمان اویند، و می‌آفریند و فرمان می‌دهد، و همهٔ آفریده‌ها متعلّق بدو و مسخّر فرمان او هستند، اطاعت از این خدای یگانه است که جملگی پیغمبران مردمان را به آن خوانده‌اند، و پرستش را تنها سزاوار او دیده‌اند و بس. پیغمبران جملگی انسانها رابه اطاعت از یزدان خوانده‌اند هر زمان که شیطان بر سر راه راست و روان ایزد منّان نشسته است و مردمان را گمراه کرده است، و آنان را به جاهلیّت برگردانده است. جاهلیّتی که به شکلهای گوناگون جلوه‌گر می‌آید، ولی نشانهٔ همهٔ جاهلیّتها این است که نشاندار به نشان و مارک شریک کردن چیزی در ربوبیّت برای خدا است.

برنامهٔ قرآنی بسیار سخن می‌گوید از پیوند موجود میان بندگی جهان برای یزدان، و میان دعوت انسان به پرستش یزدان و همآوائی او در این کار با جهانی که در آن زندگی می‌کند. و تسلیم خدائی گردد که سراسر جهان هستی تسلیم او است، و به فرمان او می‌گردد و می‌چرخد و مطیع دستور او است. این نغمهٔ همنوائی که چنین حقیقت جهانی را زمزمه می‌کند، به تنهائی کافی است که دل انسان را سخت تکان دهد، و از درون او را برانگیزد و بر آن دارد که در رشتهٔ پرستش فرمانبردارانه جای گیرد، و از زنجیرهٔ اطاعت جهان از یزدان سبحان نگسلد، و از نظام سراسر هستی دور نیفتد و نبرد، و در میان همهٔ پدیده‌ها ناجور و ناهمگون نشود. پیغمبران بزرگوار انسانها را به کاری فرا نمی‌خوانند که جدای از کار جهان هستی باشد. بلکه آنان را به اصل و اساسی دعوت می‌کنند که سراسر جهان هستی برآنند و مشغول بدانند. انسانها را به سوی حقیقتی فرا

می‌خوانند که متمرکز در درون دل و در نهانگاه قلب این جهان هستی است ... همین حقیقت است که در فطرت انسانها نیز متمرکز و مستقرّ است. همان حقیقتی که فطرت، انسانها را به سوی آن فریاد می‌دارد اگر هواها و هوسها فطرت را به کژراهه نیندازد، و اهریمن آن را از حقیقت اصیل خود به دور نیفکند.

این پسوده‌ای است که از حلقه‌های پیاپی زنجیرهٔ ویژهٔ روند قرآنی در سوره استفاده می‌گردد.

❁

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ، فَقَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ، وَ لٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي، وَ أَنْصَحُ لَكُمْ، وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ، وَ لِتَتَّقُوا، وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؟ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ، وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً عَمِينَ ﴾.

(پیوسته مشرکان، دشمنان حقّ بوده‌اند، و کافران با پیغمبران جنگیده‌اند. از جمله) ما نوح را به سوی قوم خود (که در میانشان برانگیخته شده بود) فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست. پس تنها خدا را بپرستید. من (از شما و دلسوزتان می‌باشم. قیامت و حساب و کتابی در میان است و اگر نافرمانی کنید) می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید (و به دوزخ روید). اشراف و رؤسای قوم گفتند: ما تو را (دور از حقّ و) در گمراهی و سرگشتگیِ آشکاری می‌بینیم. گفت: ای قوم من! هیچ گونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریّتهای (محوّله از سوی) پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهائی (به من وحی می‌گردد و) می‌دانم که شما نمی‌دانید. آیا تعجّب می‌کنید از این که (کتاب آسمانی پُر) اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و (در پرتو هراس از عذاب و عقاب، و پرهیز از موجبات خشم خدا) امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید؟ امّا آنان (با وجود این همه دلائل روشن ایمان نیاوردند و) او را تکذیب کردند. پس ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که آیات (خواندنی و دیدنی)ما را تکذیب نمودند، غرق کردیم، چرا که آنان مردمان (کوردل و) نابینائی بودند (و حقّ را نمی‌دیدند).

داستان در اینجا چکیده و مختصر روایت شده است. تفصیلاتی در آن ذکر نشده است که در جاهای دیگر قرآن در روند سخن آمده است و مقتضی آن چنان تفصیلاتی بوده است، همچون داستانهائی که در سورهٔ هود، و در سورهٔ نوح ذکر گردیده است ... هدف در اینجا به تصویر کشیدن نشانه‌هائی است که پیش از این دربارهٔ آنها سخن گفتیم ... یعنی: سرشت عقیده، روش تبلیغ، سرشت پذیره شدن مردمان از دعوت الهی، حقیقت احساسات و عواطف و افکار هر پیغمبری که برانگیخته شده است، و پیاده شدن تهدید و بیمی که او مردمان را از آن ترسانده است و برحذر داشته است ... به همین جهت است که از داستان تنها آن بخشها و بندهائی نقل می‌شود که بیانگر آن نشانه‌ها باشد، به روش و شیوه‌ای که روش و شیوهٔ داستانسرائی قرآن است.

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ ﴾.

ما نوح را به سوی قوم خودش فرستادیم.

نوح را به سوی قوم خود فرستادیم طبق سنّت یزدان که برانگیختن هر پیغمبری از میان قوم وی و با زبان ایشان است. هر پیغمبری را از میان خود مردمان قوم و متکلّم به زبان ایشان روانه می‌دارد تا دلهای کسانی را که فطرتشان تباه نشده است گرد یکدیگر جمع گرداند، و راه آشنائی و شناخت و درک سخن و فهم مقاصد و

مطالب آنان را هموار و آسان سازد. هر چند کسانی که فطرتشان تباهی پذیرفته است از این سنّت شگفت‌زده می‌شوند، و حقّ را پاسخ نمی‌گویند، و خویشتن را بزرگتر از آن می‌دانند که به انسانی ایمان بیاورند که آدمیزادی همچون ایشان است، و درخواست می‌کنند که فرشتگان اوامر و نواهی یزدان را بدیشان تبلیغ کنند و برسانند! البتّه این چیزها جز بهانه‌جوئی نیست. آنان هرگز حقّ را پاسخ نمی‌گویند و هدایت را نمی‌پذیرند، هر چند که حقّ یا هدایت از راه‌های گوناگون و به شیوه‌های جوراجور به سویشان آید و آشکارا خویشتن را بدیشان نماید!

ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم. نوح ایشان را با این سخن یگانه‌ای مخاطب قرار داد که هر پیغمبری آن را با خود به ارمغان آورده است:

﴿ فَقَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ ﴾.

او بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما جز او معبودی نیست.

این گفته‌ای است که دگرگون نمی‌شود، و پایهٔ بنیادین این عقیده است، و این عقیده بدون آن پدید نمی‌آید و یافته نمی‌شود. این گفته ستون زندگی بشریّت است، ستونی که زندگی تنها بر آن استوار و بدان پایدار می‌گردد، و بر چیزی جز آن برجای و ماندگار نمی‌ماند. این گفته ضامن یگانگی مسیر و یگانگی هدف و یگانگی رشتهٔ پیوند است. این سخن، ضامن آزادی انسان از بندگی هواها و هوسها، و رهائی او از پرستش بندگانی همسان خویش می‌گردد، و ضامن برتری و چیرگی او بر همهٔ هواها و هوسها و خواستها و آرزوها می‌شود، و حتّی انسان با رعایت مفهوم و مقصود این گفته، برخودِ وعد و وعید و بیم و امید نیز غالب و چیره می‌شود.

قطعاً آئین یزدان برنامهٔ زندگی است. اساس آن بر این است که سلطه و قدرت بطور کلّی در سراسر زندگی مردمان از آنِ یزدان جهان باشد و بس. این است معنی پرستش خداوند یکتا، و این است معنی نباید برای مردمان معبودی جز او باشد ... سلطه و قدرت مجسّم می‌گردد در اعتقادِ به ربوبیّت یزدان بر سراسر گسترهٔ جهان، و ایمانِ به این که خدا جهان را پدیدار کرده است و هم خدا آن را با نیرو و توان و قضا و قدر خود اداره می‌کند و کار و بار آن را می‌گرداند. همچنین مجسّم می‌گردد در ربوبیّت یزدان بر انسان، و ایمان به این که خدا انسان را از نیستی به هستی آورده است و امور زندگی او را با نیرو و توان و قضا و قدر خویش می‌گرداند و راه می‌برد. به همین منوال، سلطه و قدرت مجسّم می‌گردد در اعتقاد به ربوبیّت یزدان بر این انسان، آن هم در زندگی عملی و واقعیّت زندگی بیرونی او که باید برابر با شریعت و فرمان یزدان باشد، و عملکرد انسان به قوانین ایزد سبحان هم باید در انجام شعائر و مراسم عبادت خالصانهٔ انسان برای خداوند یگانهٔ جهان پیدا و هویدا گردد ... اینها همه یک دسته و یک بسته‌اند. نباید از یکدیگر جدا و تفکیک شوند. اگر جدا و تفکیک گردند شرک خواهد بود. شرک هم پرستش دیگران با یزدان جهان، یا تنها پرستش دیگران است.

نوح به قوم خود این گفتارِ یگانه را گفت که هر پیغمبری به قوم خود گفته است، و ایشان را از فرجام تکذیب این گفتار بیم داد، با دلسوزی برادرانهٔ برادر و دوستی که خیرخواه برادران و دوستان خود باشد، و با صداقت دیدبانی که دلسوز سپاهیان و همرزمان سپاه خود باشد:

﴿ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾.

من می‌ترسم دچار عذاب آن روزِ بزرگ شوید.

در اینجا می‌بینیم دیانت نوح که از کهن‌ترین دیانتها است، در آن اعتقاد به آخرت است. باور به حساب و کتاب و سزا و جزا در آن روزِ بس بزرگ است. نوح بر قوم خود می‌ترسد. از چیزی می‌ترسد که در انتظار ایشان است، و آن عذاب و عقاب یزدان سبحان است ... بدین منوال برنامهٔ یزدان و فرمودهٔ او دربارهٔ عقیده با برنامه‌های دست و پا زنندگان در تاریکی، جدائی پیدا می‌کند، دست و پا زنندگانِ «علماء ادیان» و پیروان

غافل ایشان از برنامهٔ قرآن.
آیا کژراهه روندگانِ گمراه و سرگشتهٔ قوم نوح چگونه پذیرهٔ این دعوت خالصانه و راست و روشن شدند؟
﴿ قَالَ الْمَلأُ مِنْ قَوْمِهِ: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلاَلٍ مُبِينٍ! ﴾.
اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما تو را (دور از حقّ و) در گمراهی و سرگشتگیِ آشکاری می‌بینیم!
مشرکان عرب هم به محمّد ﷺ گفتند: او مرتدّ شده است و از آئین آباء و اجداد خود بدر رفته است، و از دین ابراهیم برگشته است!
گمراهی و سرگشتگی، گمراه و سرگشته را بدانجا می‌کشاند که گمان برد کسی که او را به سوی هدایت می‌خواند گمراه و سرگشته است! بلی خودپرستی بیشرمانه و خودبزرگ‌بینی ابلهانه بدینجا سرمی‌کشد وقتی که فطرتها مسخ گردد و دگرگون شود!... معیارها و مقیاسها چنین زیرورو و معکوس می‌گردد، و ضوابط و قواعد این‌گونه پوچ و باطل می‌شود، و هواها و هوسها حکومت می‌کند، مادام که میزان و ترازو، میزان و ترازوی یزدان نباشد، میزان و ترازوئی که هرگز به راست و چپ نمی‌گراید و کج و نادرست نمی‌گردد.
جاهلیّت، امروزه دربارهٔ کسانی که در پرتو رهنمود خدا راهیاب می‌گردند چه می‌گوید؟ جاهلیّت راه‌یافتگان را گمراه می‌نامد! جاهلیّت وعده می‌دهد به کسی که راهیاب شود و برگردد او را با آغوش باز بپذیرد و از او خشنود گردد!... بلی کسی که از گمراهان و سرگشتگان جاهلیّت به سوی لجنزار زشتی و پلشتی راهیاب شود، و دوباره به گِل و لائی درافتد که جاهلیّت در آن می‌لولد و غلط می‌خورد، پیروان جاهلیّت او را در میان خود می‌پذیرند و از او راضی خواهند شد!
جاهلیّت، امروزه دربارهٔ دختر جوانی که اندام خود را نمایان نسازد و پیکر خود را لخت نکند چه می‌گوید؟ جاهلیّت به پسر جوانی که از اندام و پیکر نامحرمان بیزاری جوید و چشمان خود را از نگاه حرام بپرهیزد چه می‌گوید؟ جاهلیّت چنین والائی و چنین پاکی و پاکدامنی ایشان را «واپسگرائی» و عقب‌ماندگی و خشکی و روستاگرائی می‌نامد! جاهلیّت با تمام وسائل و دستگاه‌های خبری و ارتباط جمعی می‌کوشد والائی و پاکی و پاکدامنی چنین جوانانی را غرق گِل ولای لجنزار زشت و پلشتی کند که خود در آن می‌لولد و غلط می‌خورد!
جاهلیّت دربارهٔ کسی چه می‌گوید که همّت و اندیشهٔ او والاتر از آن است که به دنبال دیوانگی مسابقات فوتبال، و دیوانگی فیلمها و سینما و تلویزیون و چیزهائی مثل اینها باشد، و خویشتن را از دیوانگی رقص و جشنهای بی‌هدف و از مراکز و مجالس لهو و لعب به دور دارد؟ جاهلیّت دربارهٔ چنین کسی می‌گوید: او «خشک» و جامد است. درهای شادی را بر روی خود بسته است! نرمش و سازش و فرهنگ ندارد! جاهلیّت می‌کوشد با این چنین سخنانی او را به سوی هرزه‌گرائی و پوچی بکشاند تا سبکسرانه زندگی خود را در چنین کارهای بی‌ارزشی بگذراند.
جاهلیّت، جاهلیّت است ... دگرگون نمی‌شود بلکه تنها شکلها و رنگها و ظروف و شرائط دگرکون می‌گردد و بس!
نوح گمراهی خود را نفی می‌کند، و از حقیقت دعوت خود و سرچشمهٔ آن پرده برمی‌دارد. او که دعوت خویش را از پیش خود نساخته است و از گمانها و خیال‌پردازیها و هواها و هوسهای نفس خویشتن تهیّه ندیده است. بلکه پیغمبری از پیغمبران یزدان است و فرستادهٔ خداوندگار جهانیان است. برای مردمان رسالت آسمانی را به ارمغان آورده است. آنچه با خود دارد دلسوزی و امانتداری است. از سوی خدا چیزی را می‌داند که آنان نمی‌دانند. چیزی را که از جانب یزدان می‌داند آن را در زوایای درون خود می‌یابد. او با آن چیز در تماس است. آنان از آن چیز بی‌خبرند و آن چیز در پرده از ایشان و نهان از دید درون و بیرون آنان است:
﴿ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلاَلَةٌ، وَ لٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاَتِ رَبِّي، وَ أَنْصَحُ لَكُمْ، وَ

أَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ ما لا تَعْلَمُونَ ﴾.

گفت: ای قوم من! هیچ‌گونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریّتهای (محوّله از سوی) پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهائی (به من وحی می‌گردد و) می‌دانم که شما نمی‌دانید.

در اینجا در روند قرآنی فاصله‌ای را می‌یابیم ... انگار آنان در شگفت شده‌اند از این که یزدان از میان ایشان که انسانند پیغمبری را برگزیند، پیغمبری که رسالت آسمانی را برای قوم خود به ارمغان آورد، و در درون خویش از سوی یزدان آگاهی و دانشی را پیدا کند که دیگران آن آگاهی و دانش را پیدا نکنند، آن کسانی که برای این امر برگزیده نشده‌اند ... چیزی که در روند قرآنی بیانگر این فاصله است مطالب بعد از آن است:

﴿ أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ، وَ لِتَتَّقُوا، وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾.

آیا تعجّب می‌کنید از این که (کتاب آسمانیِ پر) اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شمابرسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و (در پرتو هراس از عذاب و عقاب، و پرهیز از موجبات خشم خدا) امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید؟.

در این چنین گزینشی هیچ‌گونه شگفتی نیست. این پدیدهٔ بشری کاروبارش سراسر شگفتی است ... او با همهٔ جهانها در کنش و سازش است. با نفخه‌ای از روح متعلّق به خدا که آمیزهٔ ترکیب‌بند سرشت وجود او است، با خداوندگار خود تماس می‌گیرد ... هر زمان که یزدان از میان انسانها کسی را به پیغمبری برگزیند - خدا بهتر از هر کسی می‌داند رسالت خود را به چه کسی می‌سپارد - چنین شخص برگزیده‌ای از یزدان اوامر و نواهی دریافت می‌دارد، دریافت او به وسیلهٔ امکانات تماس و دریافتی است که خدا آن را در سرشت او به ودیعت نهاده است، آن راز نهان لطیفی که معنی انسان با آن حاصل و کامل می‌شود، و ملاک بزرگداشت انسان، این پدیدهٔ شگرف و پیچیدهٔ جهان،از سوی یزدان سبحان قرار می‌گیرد. نوح برای ایشان هدف رسالت را روشن می‌سازد:

﴿ لِيُنْذِرَكُمْ، لِتَتَّقُوا، وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾.

تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و (در پرتو هراس از عذاب و عقاب، و پرهیز از موجبات خشم خدا) امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید.

هدف رسالت، بیم دادن است، بیم دادن برای تحریک دلها با احساسات تقوا. دلها برانگیخته شوند و پرهیزگار شوند، و در نهایت امر رحمت یزدان را فراچنگ آورند ... نوح فراتر از این هدف چیزی نمی‌خواهد، مصلحتی و هدفی فراتر از این هدف بزرگ و سترگ نمی‌طلبد.

امّا فطرت وقتی که به حدّ معیّنی از فساد می‌رسد، نمی‌اندیشد و به تأمّل نمی‌پردازد و پند نمی‌پذیرد و اندرز نمی‌گیرد، و بیم دادن و نصیحت کردن بدو سودی نمی‌رساند:

﴿ فَكَذَّبُوهُ، فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ، وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً عَمِينَ ﴾.

امّا آنان (با وجود این همه دلائل روشن ایمان نیاوردند و) او را تکذیب کردند. پس ما او را و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که آیات (خواندنی و دیدنی) ما را تکذیب نمودند، غرق کردیم، چرا که آنان مردمان (کوردل و) نابینائی بودند (و حقّ را نمی‌دیدند).

کوری و کوردلی ایشان را دیدیم. نشانهٔ کوری و کوردلی ایشان دوری گرفتن از هدایت، و نپذیرفتن دلسوزی خالصانه و اندرز حکیمانه، و گوش فرا ندادن به بیم دهنده است ... به سبب همین کوری و کوردلی است که حقائق را تکذیب کرده‌اند و ایمان نیاورده‌اند ... بر اثر همین کوری و کوردلی است که به چنین سرنوشت و فرجامی گرفتار آمده‌اند!



چرخ تاریخ به پیش می‌رود. روند قرآنی همراه با آن به

جلو حرکت می‌کند. ناگهان خود را در برابر عاد، یعنی قوم هود می‌بینیم:

﴿ وَ إِلىٰ عادٍ أَخاهُمْ هُوداً، قٰالَ: يٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ، أَفَلاٰ تَتَّقُونَ؟ قٰالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: إِنّٰا لَنَرٰاكَ فِي سَفٰاهَةٍ، وَ إِنّٰا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكٰاذِبِينَ. قٰالَ: يٰا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفٰاهَةٌ وَ لٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسٰالاٰتِ رَبِّي، وَ أَنَا لَكُمْ نٰاصِحٌ أَمِينٌ. أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جٰاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ؟ وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفٰاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ، وَ زٰادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً، فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. قٰالُوا: أَجِئْتَنٰا لِنَعْبُدَ اللّٰهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مٰا كٰانَ يَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا؟ فَأْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِينَ. قٰالَ: قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ، أَتُجٰادِلُونَنِي فِي أَسْمٰاءٍ سَمَّيْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمْ مٰا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ؟ فَانْتَظِرُوا، إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. فَأَنْجَيْنٰاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّٰا، وَ قَطَعْنٰا دٰابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا، وَ مٰا كٰانُوا مُؤْمِنِينَ ﴾.

(همان‌گونه که نوح را برای دعوت به توحید به سوی قوم خود فرستادیم) هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید و (بدانید) جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید (و نمی‌خواهید با یکتاپرستی خویشتن را از شرّ و فساد در امان دارید؟). رؤساء و اشراف کفر پیشۀ قوم او گفتند: ما شما را ابله می‌دانیم، (آخر این چه دعوتی است که راه‌انداخته‌ای و این چه چیز است که ما را بدان می‌خوانی؟!) و ما شما را از زمرۀ دروغگویان می‌پنداریم. هود گفت: ای قوم من، من ابله نیستم. بلکه من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من احکام و اوامر پروردگار خود را به شما می‌رسانم و من اندرزگوی امینی برای شما هستم (و در آنچه می‌گویم یکرنگ و راستگویم و از خود چیزی نمی‌گویم). آیا تعجّب می‌کنید از این که (کتاب آسمان پر) اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد. به یاد آورید آن زمانی را که شما را بعد از قوم نوح وارثان زمین کرد و شما را در میان مردمان از سلطنت شکوهمندتر و از مملکت فراختر و از قدرت جسمانی بیشتری برخوردار کرد. پس نعمتهای خدا را به یاد آورید (و شکر آنها را بگزارید) باشد که رستگار شوید. گفتند: آیا به پیش ما آمده‌ای (و دست‌اندر کار تبلیغ شده‌ای) تا ما را بر آن داری که بتهائی را رها سازیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و تنها خدا را بپرستیم و بس؟! (ما هرگز چنین نخواهیم کرد). پس چیزی را بر سر ما بیاور که (در برابر نافرمانی از خود) به ما وعده می‌دهی، اگر از راستگویانی. هود گفت: (به سبب نافرمانی و دشمنانگیتان با حق) مسلّماً عذاب بزرگ و خشم سترگی بر شما واقع می‌شود و بیگمان دامنگیرتان می‌گردد. آیا با من دربارۀ بتهائی ستیزه می‌کنید که از الوهیّت جز نامی ندارند و شما و نیاکان شما بر آنها نام خدا گذارده‌اید و معبودشان نامیده‌اید، و هیچ‌گونه حجّتی (که دالّ بر الوهیّت آنها باشد) از جانب خدا در حقّ آنها نازل نشده است. (اکنون که چنین است) در انتظار (عذاب خدا) باشید و من هم با منتظرانِ (شما چشم به راه نزول عذاب) می‌مانم. پس (عذاب طوفانِ باد دامنگیرشان گردید، و ما) هود ومؤمنانی را که با او بودند در پرتو لطف و مرحمت خود رهائی بخشیدیم، و کسانی را که آیات (خواندنی ودیدنی) ما را تکذیب کردند و از زمرۀ مؤمنان نشدند، نابود و مستأصل گرداندیم.

این خودِ رسالت است، و خودِ گفتگو است، و خودِ فرجامِ کار است ... این سنّتِ گذرا و روی نما است، و قانونِ جاری و ساری است، و قانونِ یگانه است.

قوم عاد از نسل نوح و از ذرّیّۀ کسانی بودند که در کشتی همراه نوح بودند. گویند: تعدادشان سیزده نفر بود ... بیگمان فرزندان این چنین مؤمنانی که در کشتی همراه نوح بودند، از آئین نوح پیروی می‌کردند که اسلام است. خدای را به یگانگی می‌پرستیدند. جز یزدان جهان معبودی نداشتند. معتقد بودند که یزدان

سبحان خداوندگار جهانیان است و بس. نوح بدیشان این چنین می‌گفت:

﴿ وَ لٰكِنّي رَسُولٌ مِنْ ربِّ الْعالَمِينَ ﴾.

و امّا من فرستاده‌ای از سوی خداوند جهانیانم.

وقتی که روزگار زیادی بر ایشان گذشت،و در کرهٔ زمین پراکنده شدند، و اهریمن آنان را بازیچهٔ دست خود قرار داد و گمراهشان کرد، و ایشان را در مسیر هواها و هوسها راند - پیش از همه هواها و هوسهای دارائی و فرمانروائی و لذّت پرستیها و شهوت‌رانیها - و آنان را برابر آرزوهای دل نه برابر خواستهای شریعت راه برد، دیگر قوم هود نپذیرفتند که پیغمبرشان ایشان را دوباره به پرستش یزدان و عبادت خدای سبحان دعوت کند و فرا خواند:

﴿ وَ إِلىٰ عادٍ أَخاهُمْ هُوداً، قالَ: يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ، أَفَلا تَتَّقُونَ؟ ﴾.

هود را به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید و (بدانید) جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید (و نمی‌خواهید با یکتاپرستی خویشتن را از شرّ و فساد در امان دارید؟).

این همان گفتاری است که نوح گفته بود، و قوم او آن را تکذیب کرده بودند، و در نتیجه بر سر ایشان آمد آنچه می‌بایست بر سر ایشان بیاید. بعدها خداوند قوم عاد را جایگزین ایشان ساخت - البتّه در اینجا گفته نمی‌شود میهن و جایگاه ایشان کجا بوده است. امّا در سورهٔ دیگری اطّلاع پیدا می‌کنیم که آنان در احقاف بوده‌اند و زیسته‌اند. احقاف سرزمینی است که از تپّه‌های بلندی فراهم آمده است و در مرز یمن قرار دارد میان یمامه و حضر موت - قوم عاد همان راهی را پیمودند که قوم نوح قبلاً پیموده بودند. اصلاً به یاد نیاوردند و نیدیشیدند دربارهٔ چیزی که گریبانگیر کسانی شده است که آن راه را پیموده‌اند. بدین خاطر است که هود در خطاب بدیشان اضافه می‌کند و می‌گوید

﴿ أَفَلا تَتَّقُونَ؟ ﴾.

آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید؟

چرا که از ترس و هراس ناچیزی که از ایزد متعال داشتند، و از فرجام وحشتناکی که در انتظار ایشان بود، نوح سخت می‌ترسید.

انگار بزرگان قوم و اشراف و رؤساء آن، از این که فردی از قوم خودشان ایشان را به سوی هدایت آسمانی بخواند، و ناپرهیزگاری ایشان را زشت بداند، توهین به مقام والای خود می‌دانستند و خویشتن را بالاتر از این چیزها می‌شمردند، و نوح را به نادانی و کودنی نسبت می‌دادند و دیوانه‌اش می‌نامیدند، و می‌گفتند: او پا را از گلیم خویش درازتر کرده است، و از مرز خود فراتر رفته است، و درجات و مراتب را نمی‌شناسد! این بود همه بی‌شرمانه و ناپرهیزگارانه، نوح را متّهم به سفاهت و جهالت می‌کردند و دروغگویش می‌خواندند:

﴿ قالَ الْمَلَأُ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: إِنّا لَنَراكَ في سَفاهَةٍ، وَ إِنّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكاذِبينَ ﴾.

رؤساء و اشراف کفرپیشهٔ قوم او گفتند: ما تو را ابله می‌دانیم، و ما تو را از زمرهٔ دروغگویان می‌پنداریم.

ناسنجیده این چنین سخنانی را می‌گفتند، بدون این که بیندیشند و پژوهش بکنند و دلیل و برهانی داشته باشند!

﴿ قالَ: يا قَوْمِ لَيْسَ بي سَفاهَةٌ وَ لٰكِنّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبّي، وَ أَنَا لَكُمْ ناصِحٌ أَمينٌ ﴾.

هود گفت: ای قوم من! من ابله نیستم، بلکه من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم ... من احکام و اوامر پروردگار خود را به شما می‌رسانم و من اندرزگوی امینی برای شما هستم.

هود، ساده و صادقانه ابلهی و همچنین گمراهی را از خود نفی می‌کند و برای خود نمی‌پذیرد. برای قوم خود سرچشمهٔ رسالت و هدف آن را آشکار می‌گرداند و بی‌پرده عیان می‌دارد، و دلسوزی خود را نسبت بدیشان و امانتداری خویش را در تبلیغ و رساندن

رسالت، روشن می‌نماید، همان‌گونه که قبلاً چنین کرده و گفته بود. هود همهٔ اینها را با مهر و محبّتِ یک شخصِ اندرزگویِ دلسوزی، و با راستی و درستیِ یک فردِ امینِ صادقی،بدیشان گفت.

قطعاً باید قوم هود تعجّب کرده باشند از این که او این چنین پیشه و شیوه‌ای را برگزیده است، و این چنین رسالتی را بیان و تبلیغ کرده است، همان‌گونه که قوم نوح قبلاً تعجّب کرده‌اند و از این شیوه و پیشه در شگفت شده‌اند. ناگهان می‌بینند که هود همان چیزهائی را برای ایشان تکرار می‌کند که نوح قبلاً گفته است. انگار نوح و هود، یک روح امّا در دو پیکرند:

﴿أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ؟ ﴾.

آیا تعجّب می‌کنید از این که (کتاب آسمانی پر) اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد؟

سپس هود بر سخنان خود می‌افزاید چیزهائی را که واقعیّت زندگانی ایشان بر او دیکته می‌کند ... این که بعد از قوم نوح در زمین جای گرفته‌اند و جایگزین قوم نوح شده‌اند، و بدیشان به سبب سرشتی که دارند نیروی جسمانی و بدن تنومندی داده شده است، و همچنین سلطه و قدرت و سیطره و تسلّط بدیشان اعطاء گشته است:

﴿وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ، وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً، فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾.

به یاد آورید آن زمانی را که شما را بعد از قوم نوح وارثان زمین کرد و شما را در میان مردمان از سلطنت شکوهمندتر و از مملکت فراختر و از قدرت جسمانی بیشتری برخوردار کرد. پس نعمتهای خدا را به یاد آورید (و شکر آنها را بگزارید) باشد که رستگار شوید.

حقِّ این جایگزینی و این نیرو و توانائی این بود که شکر نعمت را پاس بدارند، و از غرور و سرمستی، خویشتن را بر حذر دارند، و از سرنوشت گذشتگان درس عبرت بگیرند و کاری کنند که به چنین سرنوشتی گرفتار نشوند. آنان که از یزدان پیمان نگرفته‌اند که :سنّت یزدان اجراء نشود و متوقّف گردد، سنّتی که دگرگون نمی‌شود و تحوّل و تغیّر پیدا نمی‌کند و برابر قانون معیّن و مشخّصی، و قضا و قدر معلوم و مرسومی، ساری و جاری می‌گردد. ذکر نعمتها الهامگر شکر نعمتها است، و شکر نعمتها محافظت بر رعایت اسباب و علل آنها است. به دنبال رعایت اسباب وعلل نعمتها نیز رستگاری دنیا و آخرت است.

امّا هنگامی که فطرت منحرف می‌گردد، به اندیشه نمی‌پردازد و به پژوهش نمی‌نشیند و پند و اندرز نمی‌گیرد ... بدین منوال اشراف و رؤساء قوم، عظمت و نخوت دروغین، سراپای ایشان را فرا می‌گرفت، و غرور گناه ایشان را به بزهکاری وا می‌داشت، و کمر ستیزه‌گری می‌بستند و راه مجادله در پیش می‌گرفتند، و با شتاب هر چه بیشتر عذاب را خواستار می‌شدند، بسان شتاب کسی که از پند و اندرز گریز و نفرت دارد و گوش شنیدن آن را ندارد، و ترساندن و بیم دادن از عذاب و عقاب و حساب و کتاب اخروی را به باد تمسخر می‌گیرد:

﴿قَالُوا: أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا؟ فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾.

گفتند: آیا به پیش ما آمده‌ای (و دست‌اندر کار تبلیغ شده‌ای) تا ما را بر آن داری که بتهائی را رها سازیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و تنها خدا را بپرستیم و بس؟! (ما هرگز چنین نخواهیم کرد). پس چیزی را بر سر ما بیاور که (در برابر نافرمانیِ از خود) به ما وعده می‌دهی، اگر از راستگویانی.

انگار هود ایشان را به انجام کار زشت و ناپسندی می‌خواند، این است که تاب گوش دادن و شنیدن آن را ندارند، و شکیبائیِ نگرش و بررسی آن را نمی‌آرند:

﴿أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا؟! ﴾.

آیا به پیش ما آمده‌ای (و دست‌اندر کار تبلیغ شده‌ای) تا

ما را بر آن داری که بتهائی را رها سازیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و تنها خدا را بپرستیم و بس؟!.

صحنهٔ بد و دلخراشی است! زندگی معمولی مردمان، دلها و خردهای ایشان را به بندگی کشانده است. آن‌گونه بندگی که ویژگیهای اصلی انسان را از انسان سلب می‌کند. یعنی از انسان آزادی نگرش و پژوهش، و آزادی اندیشه و اعتقاد را می‌گیرد، و او را بندهٔ عرف و عادت محیط و آداب و رسوم دیگران می‌سازد، و همچنین او را بندهٔ هواها و هوسها و خواستها و آرزوهائی می‌کند که افرادی همچون خودش بر او واجب و لازم می‌گردانند. و در این حال هر نوع درگاه شناختی و هرگونه پنجره‌ای به سوی نور بر او بسته می‌گردد.

بدین گونه قوم هود برای فرار از روبرو شدن با حقّ و حقیقت، و بلکه برای گریز از اندیشیدن دربارهٔ پوچی و بی‌ارجی باطلی که خودشان بندگان آن هستند، عذاب را شتابان خواستار گردیدند و به پیغمبر دلسوز و امین خود گفتند:

﴿ فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ! ﴾.

اگر از راستگویانی چیزی را بر سر ما بیاور که (در برابر نافرمانیِ از خویشتن) به ما وعده می‌دهی!.

بدین سبب پاسخ پیغمبرشان بدیشان قاطعانه و سریع داده می‌شود:

﴿ قالَ: قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ. أَتُجادِلُونَنِي فِي أَسْماءٍ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما نَزَّلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ؟ فَانْتَظِرُوا، إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴾.

هود گفت: (به سبب نافرمانی و دشمنانگیتان با حقّ و حقیقت) مسلّماً عذاب سترگی بر شما واقع می‌شود و بیگمان دامنگیرتان می‌گردد. آیا با من دربارهٔ بتهائی ستیزه می‌کنید که از الوهیّت جز نامی ندارند و شما و نیاکان شما بر آنها نام خدا گذارده‌اید و معبودشان نامیده‌اید، و هیچ‌گونه حجّتی (که دالّ بر الوهیّت آنها باشد) از جانب خدا در حقّ آنها نازل نشده است؟ (اکنون که چنین است) در انتظار (عذاب خدا) باشید و من هم با منتظرانِ (شما چشم به راه نزول عذاب) می‌مانم.

هود مردمان را از فرجامی ترساند که خداوندگارش او را از آن آگاه کرده بود. فرجام بد و ناگواری که واجب گردید بدان گرفتار آیند و چاره و گریزی اصلاً از آن نداشته باشند ... این فرجام، عذابی است که اصلاً چیزی و کسی نمی‌تواند آن را برطرف نماید و جلو آن را بگیرد، و همراه با چنین عذابی خشم یزدان است ... هود پس از این شتاب در نزول عذاب و عقابی که گریبانگیر آنان می‌گردد و گزیری و گریزی از آن نیست و خودشان آن را با شتاب خواسته‌اند، پرده از یاوگی و پوچی معتقدات و جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌هایشان برمی‌دارد:

﴿ أَتُجادِلُونَنِي فِي أَسْماءٍ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما نَزَّلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ؟ ﴾.

آیا با من دربارهٔ بتهائی ستیزه می‌کنید که از الوهیّت جز نامی ندارند و شما و نیاکان شما بر آنها نام خدا گذارده‌اید و معبودشان نامیده‌اید، و هیچ‌گونه حجّتی (که دالّ بر الوهیّت آنها باشد) از جانب خدا در حقّ آنها نازل نشده است؟.

چیزی را که همراه با خدا می‌پرستید اصل و اساسی از حقیقت ندارد. تنها نامهائی است که شما و نیاکانتان، خودسرانه بر آنها نهاده‌اید و بدان نامهایشان خوانده‌اید. خدا آنها راتعیین نفرموده است و اجازهٔ پرستش آنها را نداده است. نه آنها از سوی یزدان دارای توان و قدرتی هستند، و نه شما برای پرستش آنها دلیل و برهانی دارید.

تعبیرِ تکراری قرآنی، تعبیر الهام بخشی از حقیقت اصیلی است:

﴿ ما نَزَّلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ ﴾.

هیچ حجّتی (که دالّ بر الوهیّت آنها باشد) از جانب خدا درحقّ آنها نازل نشده است.

هر سخنی، یا شرعی، یا عرفی، و یا جهان‌بینی‌ای که خدا

آن را نفرموده باشد، یا تعیین نکرده باشد، و یا به رسمیّت نشناخته باشد، بی‌ارج و بی‌قدر است و دارای تأثیر اندک بوده و زود زوال می‌پذیرد و سریع نابود می‌شود ... فطرت هم چنین چیزهائی را بی‌مقدار می‌داند و ارزش و بهائی بدانها نمی‌دهد. امّا هنگامی که سخنی از سوی یزدان باشد، ارزشمند و گران‌سنگ و دلنشین است و به ژرفاهای درون می‌خزد و در زوایای وجود استقرار می‌یابد. چرا که از حجّت و برهان و سلطه و توانی برخوردار می‌گردد که یزدان آنها را در آن به ودیعت می‌گذارد و بدو ارمغان می‌دارد.

بسیار است واژه‌ها و سخنان رنگین و پرطمطراق، و مکتبها و دیدگاه‌ها و نظریّه‌های آراسته، و جهان‌بینیها و اندیشه‌های پیراسته، و اوضاع و احوالی که با تمام توان و با همهٔ امکان، آنها را مزیّن و منقّش کرده‌اند و در استقرار و ماندگاری آنها کوشیده‌اند، ولیکن در برابر فرموده‌ای از یزدان سبحان ذوب گردیده‌اند و نقش بر آب شده‌اند و نابود گشته‌اند، فرموده‌ای که از سلطه و قدرت یزدان سبحان سلطه و قدرت یافته است و توشه و توان برگرفته است.

هود با یقین و اعتمادی که شخص مطمئنّ به خود دارد، و با قدرت و قوّتی که فرد مقتدر و نیرومند از آن برخوردار است، با قوم خود روبه‌رو می‌گردد و ایشان را به مبارزه می‌خواند:

﴿ فَانْتَظِرُوا، إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴾.

در انتظار (عذاب خدا) باشید و من هم با منتظرانِ (شما چشم به راه نزول عذاب) می‌مانم.

چنین یقین و اعتمادی، ملاک قدرت و قوّتی است که دعوت کنندهٔ به سوی یزدان سبحان، آن را در خود احساس می‌کند ... دعوت کننده یقین دارد که باطل ضعیف و ناتوان است و سبک از جای برکنده می‌شود، هر اندازه هم باد به غبغب اندازد و خویشتن را پفیده کند و گردن بیفرازد و دراز و بلند بالا جلوه‌گر آید. همچنین او یقین دارد حقّی که با خود به ارمغان آورده است از سلطه و قدرت و قوّت برخوردار است، چون از سلطه و قدرت و قوّت یزدان سرچشمه می‌گیرد.

در روند قرآن انتظار به طول نمی‌کشد:

﴿ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا، وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴾.

پس (عذاب طوفانِ باد دامنگیرشان گردید، و ما) هود و مؤمنانی را که با او بودند در پرتو لطف و مرحمت خود رهائی بخشیدیم، و کسانی را که آیات (خواندنی و دیدنی) ما را تکذیب کردند و از زمرهٔ مؤمنان نشدند، نابود و مستأصل گرداندیم.

نابودی کاملی است که کسی از آن برکنار نمی‌ماند. از این نابودی کامل، باقطعِ دابر تعبیر شده است. دابر، آخرین کسی است که در کاروان به دنبال همگان حرکت می‌کند.

بدین منوال طومار صفحهٔ دیگری از طومار صفحات تکذیب‌کنندگان درهم نوردیده می‌گردد. بیم و تهدید، بار دیگر پس از سود نبخشیدنِ پند و اندرز، فرجامِ ناگوارش پدیدار می‌گردد، و سرنوشت نابهنجار آن حاصل می‌آید ... روند قرآنی در اینجا دربارهٔ این هلاک و نابودی توضیح و تفصیل نمی‌دهد، بدانسان که در سوره‌های دیگری به شرح و بسط آن پرداخته است. پس ما نیز در سایهٔ نصوص آیات می‌آرامیم، و همان‌گونه که آیه‌ها از این مسأله سریع گذشته‌اند، ما نیز سریع می‌گذریم و به نگاه گذرائی بسنده می‌کنیم، و در جاهای مناسبِ آن در آیات دیگری، ژرف و فراخ به تفصیل می‌نشینیم.



﴿ وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً، قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً، فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ، وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ، وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ، تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً، وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً، فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ، وَ لَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا - لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ - أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ؟ قَالُوا: إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ. قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ. فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ، وَ قَالُوا: يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ. فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَ قَالَ: يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي، وَ نَصَحْتُ لَكُمْ، وَ لَٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ».

(از زمرهٔ پیغمبران یکی هم) صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من، خدای را بپرستید (و بدانید که) جز او معبودی ندارید. هم اینک معجزهٔ بزرگی (بر صدق پیغمبری من) از سوی پروردگارتان برایتان آمده است و (آن) این شتر خدا است (با ویژگیهای خاص خود) که به عنوان معجزه‌ای برای شما آمده است (و یک شتر عادی و معمولی نیست). پس آن را به حال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد، و بدان آزاری مرسانید که (اگر آزاری برسانید) به عذاب دردناکی دچارتان می‌گرداند. و به یاد داشته باشید که خداوند شما را جانشینان قوم عاد کرده است و در سرزمین (حجر، میان حجاز و شام) استقرار بخشیده است. (سرزمینی با دشتهای مسطّح و حاصلخیز، و با کوهستانهای مستحکم و مستعدّی که می‌توانید) در دشتهای آن کاخها برافرازید و در کوه‌های آن خانه‌ها بتراشید و بسازید. پس نعمتهای خدا را به یاد داشته باشید و در زمین، تباهکارانه فساد راه میندازید. اشراف و رؤسای متکبّر قوم او به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا واقعاً می‌دانید که صالح فرستاده‌ای از جانب پروردگار خود است؟ (مستضعفان پاسخ دادند و) گفتند: ما بدانچه او بدان مأموریّت یافته است ایمان داریم. مستکبران (به مستضعفان) گفتند: ولی ما بدانچه شما بدان ایمان دارید، ایمان نداریم. پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح، اگر (راست می‌گوئی که) از زمرهٔ پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی (و عذابی را که ما را از آن می‌ترسانی) بر سر ما بیاور! (درنتیجهٔ ستیزه جوئی و طغیانگری) زلزله‌ای (قصرها و خانه‌های مستحکم) ایشان را در برگرفت (و زندگی پرزرق و برق آنان را درهم کوبید) و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند. پس (صالح با دلی پراندوه) از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من، من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولی شما اندرزگویان را دوست نمی‌دارید.

این صفحهٔ دیگری از صفحات داستان بشریّت است و به سوی دریای متلاطم تاریخ حرکت می‌کند و بیانگر بـرگشت دیگری به جاهلیّت است. صحنه‌ای از صحنه‌های ملاقات حقّ و باطل را می‌نمایاند. مهلکهٔ تازه‌ای از مهلکه‌های تکذیب‌کنندگان را به تصویر می‌زند:

« وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً، قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ».

(از زمرهٔ پیغمبران یکی هم) صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من، خدای را بپرستید (و بدانید که) جز او معبودی ندارید.

درست همان سخن یگانه‌ای است که این آفرینش با آن آغاز شده است و هم بدان برمی‌گردد. درست همان برنامهٔ یگانه‌ای در اعتقاد و رونهادن و رهسپار شدن و رویاروی گشتن و تبلیغ و رساندن است.

در اینجا معجزه‌ای بر آن افزوده می‌گردد که با دعوت صالح همراه بوده است و هنگامی روی داده است که قوم صالح از او خواسته‌اند تا با مشاهدهٔ آن بدو ایمان بیاورند و رسالت وی را تصدیق کنند:

« قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً ».

(هم اینک) معجزهٔ بزرگی (بر صدق پیغمبری من) از سوی پروردگارتان برایتان آمده است و (آن) این شتر خدا است (با ویژگیهای خاص خود) که به عنوان

معجزه‌ای برای شما آمده است (و یک شتر عادی و معمولی نیست).

از آنجا که هدف عرضه کردن سریع و گذرای دعوت یگانه است، و مراد ذکر شتابان عاقبت ایمان بدان و فرجام تکذیب آن است، روند قرآنی در اینجا درخواست مفصّلِ معجزهٔ ایشان را بیان نمی‌دارد. بلکه رخ دادن معجزه را به دنبال دعوت اعلان می‌دارد. همچنین دربارهٔ شتر بیش از این نمی‌گوید که معجزهٔ روشنی از سوی یزدان ایشان است و شتر خدا است و وجودش نشانه‌ای از جانب خدا بر صدق رسالت صالح است. از این نسبت دادن دریافت می‌داریم که یک شتر غیر عادی بوده است، یا برای ایشان به صورت غیر عادی بیرون آمده و پدیدار گشته است. به گونه‌ای که آن را معجزه‌ای روشن از سوی پروردگارشان می‌گرداند، و نسبت دادن آن را به یزدان سبحان دارای معنی ویژه‌ای می‌نماید، و آن را نشانه‌ای بر صدق نبوّت صالح می‌کند ... ما نیز چیزی را بر این چیزی که در این منبع معتمد و مطمئنّ آمده است نمی‌افزائیم و به همین اندازه‌ای که در قرآن ذکر شده است اکتفاء می‌نمائیم. چه اشاره‌ای که در اینجا بدان شده است، ما را بی‌نیاز از هرگونه شرح و تفصیل دیگری می‌گرداند. پس بگذار ما هم همراه با آیه‌ها به پیش رویم و در سایهٔ آنها بغنویم:

﴿ فَذَرُوهٰا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللّٰهِ، وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ ﴾.

پس آن را به حال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد، و بدان آزاری مرسانید که (اگر آزاری برسانید) به عذاب دردناکی دچارتان می‌گرداند.

این شتر خدا است، پس آن را رها کنید تا در زمین خدا بچرد. اگر چنین نکنید، موجب سرنوشت بدی خواهد بود و فرجام ناگواری در پی خواهد داشت.

پس از نشان دادن آیه و بیم دادن از سرانجام کار، صالح شروع به اندرز دادن قوم خود می‌کند و آنان را به اندیشیدن و پند گرفتن دعوت می‌نماید و از ایشان می‌خواهد که به سرنوشت گذشتگان و فرجام پیشینیان بنگرند، و پاس این را بدارند که جایگزین ایشان شده‌اند و سپاسگزار این چنین نعمتی باشند:

﴿ وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفٰاءَ مِنْ بَعْدِ عٰادٍ، وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ، تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهٰا قُصُوراً، وَ تَنْحِتُونَ الْجِبٰالَ بُيُوتاً، فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اللّٰهِ، وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴾.

به یاد داشته باشید که خداوند شما را جانشینان قوم عاد کرده است و در سرزمین (حِجر، میان حجاز و شام) استقرار بخشیده است. (سرزمینی با دشتهای مسطّح و حاصلخیز، و با کوهستانهای مستحکم و مستعدّی که می‌توانید) در دشتهای آن کاخها برافرازید و در کوه‌های آن خانه‌ها بتراشید و بسازید. پس نعمتهای خدا را به یاد داشته باشید و در زمین، تباهکارانه فساد راه میندازید.

روند قرآنی در اینجا مکان زندگی ثمود را ذکر نمی‌کند. ولی در سورهٔ دیگری قرآن می فرماید که در جائی به نام حِجر زندگی می‌کرده‌اند. حِجر میان حجاز و شام قرار دارد ... از پند دادن و رهنمود کردن صالح دریافت می‌داریم که قوم ثمود در زمین از نعمت و شوکت برخوردار بوده‌اند. همچنین از این پند و اندرز طبیعت سرزمینی را پیش چشم می‌داریم که در آن می‌زیسته‌اند. سرزمین ایشان دارای دشتها و کوه‌ها بوده است. در دشتها کاخها برمی‌افراشتند، و در کوه‌ها خانه‌ها در دل صخره سنگها می‌تراشیدند. این هم بیانگر تمدّن و عمران است، و آثار پیشرفت و آبادانی، آشکارا در این نصّ کوتاه جلوه‌گر است ... صالح قوم ثمود را به یاد جایگزینی و جانشینیِ قوم عاد می‌اندازد و بدیشان می‌گوید آنان پس از قوم عاد در زمین استقرار یافته‌اند و شوکت و قدرت پیدا کرده‌اند. هر چند هم در خودسرزمین قوم عاد نزیسته‌اند و نبوده‌اند،امّا به نظر می‌رسد تمدّن و پیشرفت عاد رادر تاریخ به ارث برده‌اند و فراتر از ایشان رفته‌اند، و قدرت و فرمانروائی آنان از مرز سرزمین حِجر نیز فراتر رسیده

است. بدین سبب جانشینان شکوهمندی در زمین شده‌اند و در آن فرمانروائی کرده‌اند. صالح ایشان را از فساد در زمین نهی می‌کند، و بدانان گوشزد می‌نماید از نیرو و توان و شکوه و شوکتی که دارند گول نخورند و راه تکبّر در پیش نگیرند و از عادِ نابود شده درس عبرت بگیرند که انگار در جلو دیدگانشان به عنوان مجسّمهٔ اندرزگوئی راست ایستاده‌اند!

در اینجا نیز در روند قرآنی اندک فاصله‌ای را می‌بینیم. گروهی از قوم صالح ایمان آورده‌اند، و گروهی از ایشان راه تکبّر در پیش گرفته‌اند و خویشتن را بزرگتر از آن دیده‌اند که ایمان بیاورند. رؤساء و اشراف آخرین کسانی بوده‌اند که به دعوت صالح ایمان آورده‌اند. دعوتی که سلطه و قدرت را در زمین از دست ایشان به‌در آورده است و آن رابه خداوند یگانه‌ای برگردانده است که آفریدگار جهانیان است. قطعاً رؤساء و اشراف برای برگرداندن مؤمنانی از دین کوشیده‌اند که طوق بندگی طاغوت را از گردنهایشان بیرون آورده‌اند و طوق بندگی یزدان یگانهٔ جهان را به گردنهای خود افکنده‌اند، و بدین وسیله از بندگی بندگان آزاد و رها گشته‌اند.

بدین صورت می‌بینیم که رؤساء و اشراف متکبّر قوم صالح به اذیّت و آزار و تهدید و بیم مؤمنان ضعیف می‌پردازند و تلاش می‌کنند آنان را از دین برگردانند:

﴿ قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا - لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ - أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ؟ ﴾.

اشراف و رؤسای متکبّر قوم او به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا واقعاً می‌دانید که صالح فرستاده‌ای از جانب پروردگار خود است؟.

روشن است که این پرسش جنبهٔ تهدید دارد و زشت شمردنِ ایمانِ به صالح را می‌رساند، و برای مسخره کردن ایشان است در این که دعوت صالح را تصدیق کرده‌اند که می‌گوید از سوی خداوندگارش رسالت دارد و به پیغمبری برگزیده شده است.

امّا ضعیفان، دیگر ضعیف نیستند! ایمان به یزدان به دلهایشان نیرو بخشیده است، و آنان را به خود مطمئنّ ساخته است، و به گفتارشان صداقت داده است ... ایشان به کارشان یقین کامل، و به راهشان باور تمام دارند. پس تهدید و بیم کی سودی می‌بخشد؟ و اصلاً تمسخر و ناخوش‌آیندی رؤساء و اشرافِ خودبزرگ‌بین چه تأثیری دارد؟ تهدید و بیم و تمسخر و ناخوش آیندیِ چنین مستکبرانی در ایشان نمی‌گیرد:

﴿ قَالُوا: إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴾.

(مستضعفان پاسخ دادند و) گفتند: ما بدانچه او بدان مأموریّت یافته است ایمان داریم.

از اینجا است که رؤساء و اشراف نیز آشکارا موضع خود را اعلان می‌دارند، با بیانی که تهدید و بیم در آن نمودار است:

﴿ إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴾.

قطعاً ما بدانچه شما بدان ایمان دارید، ایمان نداریم.

ایمان نمی‌آورند هر چند که صالح معجزهٔ کاملاً آشکاری را بدیشان نموده است. معجزهٔ روشنی که جای شکّی برای کسی برجای نمی‌گذارد و گمان را از دل همگان می‌زداید ... آخر فقدان معجزه و نبودن حجّت و برهان نیست که رؤساء و اشراف را به عدم ایمان سوق می‌دهد... بلکه آنچه باعث می‌گردد که حقّ و حقیقت را تصدیق نکنند این است که سلطه و قدرت ایشان با ایمان به آفریدگار جهان به خطر می‌افتد ... عقدهٔ فرمانروائی و قدرت نمائی در زوایای درونشان مستقرّ است ... شهوت عمیق حکومت در انسان ریشه دوانده است ... اهریمن با لگام عقدهٔ فرمانروائی و قدرت نمائی و شهوتِ حکومت و آرزوی داشتن ملک و مملکت، گمراهان را به دنبال خود می‌کشد!

رؤساء و اشراف، گفتار را به کردار تبدیل کردند و بر شتر خدا تاختند و شتری را پی کردند که به عنوان معجزه‌ای از سوی یزدان بر صدق دعوت پیغمبرش روانه شده بود و صالح نیز ایشان را برحذر داشته بود از این که اذیّت و آزاری بدان شتر برسانند. و بدیشان

گفته بود که اگر چنین کنند، عذاب دردناکی گریبانگیرشان خواهد گردید:

﴿ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ، وَ قَالُوا: يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴾.

پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح، اگر (راست می‌گوئی که) از زمرهٔ پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی (و عذابی را که ما را از آن می‌ترسانی) بر سر ما بیاور.

این خودستائی و تکبّری است که همراه با گناه پیدا می‌گردد. خدا از عصیان ایشان با فرمودهٔ «سرکشی» تعبیر می‌کند تا نشانهٔ خودستائی و خود بزرگ‌بینی آنان را بنمایاند، و احساس درونی همراه با آن را به تصویر کشد. همچنین عصیان و سرکشی ایشان را به تصویر می‌زند با شتابی که در فرا رسیدن عذاب فوری داشتند، و تهدید و بیم و پند و اندرز را بی‌شرمانه به تمسخر می‌گرفتند، و خودستایانه به مبارزه و مقابلهٔ با حقّ و حقیقتِ رسالت آسمانی می‌پرداختند ... روند قرآنی هم بدون کمترین درنگ، پایان عملکرد و فرجام کارشان را اعلان می‌کند و هیچ‌گونه شرح و تفصیلی نمی‌دهد:

﴿ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴾.

پس زلزله‌ای (قصرها و خانه‌های مستحکم) ایشان را دربرگرفت و (زندگی پر زرق و برق آنان را درهم کوبید و صبحگاهان) در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند.

زلزله و خشکیدن و مردن، کیفر سرکشی و خودستائی و تکبّر ورزیدن است. با زلزله جزع و فزع همراه است. خشکیدن صحنه‌ای است که بیانگر بی‌حرکت ماندن و نجنبیدن است. سزاوار سرکش است که بر خود بلرزد. شایستهٔ متجاوز است که درمانده و ناتوان شود. سزا و جزائی همبر و همطراز در فرجام و سرنوشت است ... تعبیر قرآنی این سرنوشت را به تصویر می‌زند.

روند قرآنی آنان را به حال خود «خشکیده و مرده» رها می‌کند. تا صحنهٔ صالح را به تصویر کشد که او راتکذیب کرده‌اند و به مبارزهٔ با خود خوانده‌اند:

﴿ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَ قَالَ: يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي، وَ نَصَحْتُ لَكُمْ، وَ لٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ﴾.

پس (صالح بادلی پراندوه) از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من، من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولی شما اندرزگویان را دوست نمی‌دارید.

گواهی دادن بر امانت تبلیغ و دلسوزی و اندرزگوئی است. گواهی دادن بر دور ماندن و برکنار ماندن از فرجام و سرنوشتی است که رؤساء و اشراف بزهکار با سرکشی و تکذیب بهرهٔ خود کرده‌اند و به سوی خویش کشیده‌اند ... بدین منوال طومار صفحهٔ دیگری از صفحات تکذیب کنندگان درهم‌نوردیده می‌شود، پس از تذکّر دادن، فرجام تهدید و بیم گریبانگیر مسخره کنندگان می‌گردد.



چرخ تاریخ به پیش می‌رود و روزگار ابراهیم علیه‌السلام درمی‌رسد. امّا در اینجا روند قرآنی داستان ابراهیم را بازگو نمی‌کند. بلکه روند قرآنی مهلکه‌های تکذیب کنندگان را برمی‌گزیند که بیان این مهلکه‌ها با چیزی هماهنگ است که در سرآغاز سوره ذکری از آن رفته است:

﴿ وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا، فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتاً أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴾.

چه بسیار شهرها و آبادیهائی که آنها را (به سبب گناهان فراوان ساکنان آنجاها) ویران کرده‌ایم و عذاب ما مردمان آنجاها را دربرگرفته است، در شبانگاهان (که در خواب ناز بوده‌اند، مانند قوم لوط) یا در چاشتگاهان که به استراحت پرداخته‌اند (مانند قوم شعیب). (اعراف / ۴)

این داستانها تفصیلِ چنان اجمالی دربارهٔ نابود کردن شهرها و آبادیهائی است که اهالی آنجاها بیم دهنده و بیم را تکذیب کرده‌اند و دروغ نامیده‌اند ... قوم ابراهیم که هلاک نشدند، چرا که ابراهیم علیه‌السلام از پروردگار خود

هلاک ایشان را درخواست ننمود. بلکه ایشان را با چیزهائی به حال خود رها کرد که غیر از خدا به فریاد می‌خواندند و آنها را پرستش می‌کردند ... امّا در اینجا داستان قوم لوط - لوط برادرزادهٔ ابراهیم و معاصر با او بوده است - به میان می‌آید. چون در آن بیم دادن و تکذیب کردن و هلاک نمودن است، و همگام با پرتوها و سایه‌روشنهای روند سخن به شیوهٔ قرآن است:

﴿وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ: أَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ؟ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ - شَهْوَةً - مِنْ دُونِ النِّساءِ. بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ. وَ ما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قالُوا: أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ، إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ. فَأَنْجَيْناهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ. وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً، فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾.

لوط را هم فرستادیم و او به قوم خود گفت: آیا کار بسیار زشت و پلشتی را انجام می‌دهید که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است؟! (جای شگفت است که) شما به جای زنان به مردان دل می‌بازید و با آنان می‌آمیزید! اصلاً شما مردمان تجاوز پیشه‌اید (و به انگیزهٔ شهوت‌رانی و هواپرستی از مرز فطرت در می‌گذرید). پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید. آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگارند! پس ما لوط و مؤمنان بدو و خانوادهٔ او را نجات دادیم، مگر همسرش را که او (از خانوادهٔ خود گسیخته بود و به گمراهان پیوسته بود و لذا) از جملهٔ نابود شوندگان گردید. بر آنان بارانی (از سنگ) باراندیم (و ایشان را سنگباران کردیم) بنگر که سرانجام گناهکاران به کجا کشید.

داستان قوم لوط رنگ ویژه‌ای از انحرافِ منش آدمی را برای ما آشکار می‌سازد، و از مسأله‌ای جز مسألهٔ توحید که محور داستانهای پیشین بود سخن می‌راند. ولی در واقع از مسألهٔ الوهیّت و توحید چندان دور نیست. اعتقاد به خداوند یگانه سرمی‌کشد به تسلیم شدن در برابر سنّتها و قانونها و شرع و آئین یزدان.

سنّت الهی هم چنان خواسته است که انسانها را بر دو گونهٔ نر و ماده بیافریند، و هر یک از آن دو را نصف همدیگر و مکمّل یکدیگر کند. دامنه داری این نوع از راه تولید نسل باشد. تولید نسل هم از راه جمع شدن نر و ماده با یکدیگر پیدا گردد ... خدا بدین منظور ترکیب‌بند پیکر هر یک از زن و مرد را برابر چنین سنّتی به گونه‌ای آفریده است که شایستهٔ این نزدیکی و همایش زناشوئی بوده، و هر یک از آنان از لحاظ جسمی و روحی آمادگی انجام این وظیفه را داشته باشند و بتوانند از راه این چنین نزدیکی و همایش زناشوئی تولید نسل کنند و از نظر ظاهر و باطن مجهّز به اندام ویژهٔ نزدیکی زناشوئی باشند ... لذّتی که به زن و مرد هنگام نزدیکی زناشوئی دست می‌دهد، بسیار ژرف است، و رغبت به انجام آن ریشه در سرشت انسان دارد. این لذّت ژرف، ضامن نزدیکی زناشوئی زن و مرد است، و سبب می‌گردد همایش آن دو انجام گیرد و مشیّت و ارادهٔ یزدان مبنی بر ادامهٔ حیات محقّق و پیاده گردد. گذشته از همهٔ اینها، این عشق و علاقهٔ ریشه‌دار و این لذّت و خوشی ژرف باعث شود رنجها و دردها آسان تلقّی گردد، و سختیها و دشواریهائی که به علّت وجود فرزندان بهرهٔ انسان می‌شود به هیچ گرفته شود و حمل و وضع و شیر دادن و پروردن و تحمّل هزینه و پرورش و تربیت و سرپرستی اولاد، ناچیز انگاشته گردد و اهمیّت و توجّه بدان داده شود ... همچنین این نزدیکی زناشوئی ضامن پیوند ایشان و سازش آنان در خانواده گردد، خانواده‌ای که سرپرستی و مراقبت از کودکان را عهده‌دار می‌شود، کودکانی که مدّت سرپرستی ایشان درازتر از سرپرستی و مراقبت از بچّه‌های حیوانات به طول می‌انجامد، و آنان به رعایت و مراقبت بیشتری از رعایت و مراقبت نسل قدیم نیاز دارند.

این سنّت و قانون خدا است. سنّت و قانونی که فهم آن و عمل مقتضی آن، با اعتقاد به یزدان و حکمت و لطف تدبیر و تقدیر الهی، پیوند تنگاتنگی دارد. بدین سبب

انحراف از آن هم با انحراف از عقیده و از برنامهٔ یزدان برای زندگانی مردمان، پیوند استوار و ناگسیختنی دارد. انحراف فطرت و کجی منش در داستان قوم لوط آشکار است. حتّی لوط رودررو بدیشان می‌گوید که در میان همهٔ انسانها رفتار زشت و پلشت آنان جدا است و کژی منش ایشان پیدا است، و در این انحراف زشت و پلشت، کسی بر آنان سبقت نگرفته است و پیشینیان در این کژ راهه گام برنداشته‌اند:

﴿ وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ: أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ؟ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ - شَهْوَةً - مِنْ دُونِ النِّسَاءِ. بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ﴾.

لوط را هم فرستادیم و او به قوم خود گفت: آیا کار بسیار زشت و پلشتی را انجام می‌دهید که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است؟! (جای شگفت است که) شما به جای زنان به مردان دل می‌بازید و با آنان می‌آمیزید! اصلاً شما مردمان تجاوز پیشه‌اید (و به انگیزهٔ شهوت‌رانی و هواپرستی از مرز فطرت درمی‌گذرید).

اسرافی که لوط آن را به رخ قوم خود می‌کشد و مایهٔ رسوائی آنان می‌شمارد، اسراف در تجاوز از برنامهٔ الهی است که مجسّم در فطرت سالم است. اسراف در نیرو و توانی است که خداوند آن را بدیشان عطاء فرموده است تا در پرتو آن نقش خود را در امتداد بشریّت و بالندگی زندگی اداء کنند. امّا آنان آن را به پای هرزگی و بیهودگی می‌ریزند و در غیر مکان تولید نسل و ثمره، پخش و پراکنده می‌دارند. این کار زشت و پلشتشان تنها برای «شهوت‌رانی» و هوسبازی نادرست و ناسزا، و در مسیر انحراف و کجروی نابجا است. آخر یزدان لذّت صادقهٔ فطرت را در پیاده کردن سنّت طبیعی خدا قرار داده است. هر وقت کسی خود را در خلاف این سنّت بیابد، به کجروی و انحراف دچار آمده است، و مقدم بر فساد اخلاق، فساد فطرت و تباهی منش بدو روی نموده است ... در حقیقت هم فرقی میان فروپاشی فطرت و منش، و میان فروپاشی اخلاق و کنش نیست، و این دو چیز از یکدیگر جدا نیست. چه اخلاق و کنش اسلامی، همان اخلاق فطرت و منشی است که انحراف پیدا نکرده باشد و فساد نپذیرفته باشد.

ساختمان اعضای جسمانی زن - همچنین ساختار روحانی او - چنان است که لذّت فطری صادقانه را برای مرد در این نزدیکی زناشوئی فراهم می‌سازد، نزدیکی زناشوئی‌ای که مراد از آن تنها «شهوت‌رانی» وهوسبازی نیست، بلکه در کنار لذّت همخوابگی، رحمت و نعمت الهی نهفته است. چراکه یزدان جهان پیاده کردن سنّت خود را و اجراء مشیّت خود را در ادامهٔ حیات قرار داده است، حیاتی که لذّت و خوشی آن، مشقّت و ناخوشی آن را جبران و تلافی می‌کند. امّا ساختمان جسمانی مرد - نسبت به مرد دیگری - چنان نیست که بتواند لذّت فطرت سالم را پیاده کند. حتّی مقدّم بر هر چیز، احساس پلیدی و پلشتی این کار به اندازه‌ای است که فطرت سالم را از روی آوردن و روبه‌رو شدن با چنین عمل شنیع و کریه و چندش‌آور و نفرت‌انگیزی گریزان می‌سازد.

سرشت جهان‌بینی اعتقادی، و نظام و سیستمی که حیات بر آن استوار و پایدار است، دارای تأثیر قاطعانه‌ای دربارهٔ این کار است.

این، جاهلیّت جدید در اروپا و در آمریکا است. انحراف جنسی و همجنس‌بازی به‌گونهٔ بسیار زشت و با سرعت هر چه بیشتر پخش می‌شود. پخش سریع این زشتی و پستی هم هیچ‌گونه سبب و علّتی جز انحراف از عقیدهٔ درست، وکناره‌گیری از برنامه‌ای ندارد که حیات بر آن استوار و پایدار می‌ماند.

از سوی دستگاه‌های خبررسانی و سازمانهای خبرگزاری جهانی به سرپرستی یهودیان، تبلیغات عریض و طویلی انجام می‌پذیرد تا در زمین، زندگی انسانی غیر یهودیان تباهی و خرابی پذیرد، و با پخش سستی ایدئولوژی و نابسامانی اخلاقی، کاخ حیات انسانیّت لرزان و ویران شود و از هم فرو پاشد ... از سوی چنین سازمانها و دستگاه‌های تبلیغاتی، با اصرار

و پافشاری ادّعا می‌گردد که حجاب زن انگیزهٔ پخش زنای همجنس بازی مردان در جامعه‌ها است!!! امّا واقعیّت گواه بر این دروغ شاخدار است و توجّه همگان را به خود جلب می‌کند و دیدگان مردمان را باز می‌گرداند. در اروپا و آمریکا ضابطه و قاعده‌ای برای اختلاط مردان و زنان و آمیزش کامل میان آنان در میان نیست، همان‌گونه که در جهان چهارپایان حال بر این منوال و وضع بدین روال است! این زنای زشت همجنس بازی نه تنها کاستی نمی‌پذیرد، بلکه معدّل آن بالا می‌رود بدان اندازه که اختلاط و آمیزش مردان و زنان بالا می‌گیرد و بیشتر می‌شود. حتّی این انحراف پلید منحصر به مردان نمی‌گردد، بلکه این انحراف پلشت دامنگیر زنان نیز می‌شود و همجنس بازی بدانان هم سرایت می‌کند ... کسی که این گواهیِ واقعیّت، چشمان او را باز نمی‌گرداند، «همجنس بازی مردان» و «همجنس بازی زنان» را در نوشته‌ها و گفتارهای «کنزی» آمریکائی بخواند تا بداند ... امّا این دستگاه‌ها و سازمانهای تبلیغاتی و تشکیلات و مؤسّسات خبرگزاری پیوسته این دروغ پلید وپست را تکرار می‌کنند، و انحراف نرها و ماده‌ها را به حجاب زن نسبت می‌دهند تا خدمتگزاری خود را در برابر یهودیان به اثبات برسانند و خواستهای پروتوکولها و آژانسهای صهیونیسم را پیاده و اجراء گردانند، و سفارشها و توصیه‌های کنگره و کنفرانسهای مبلّغان مسیحی را به همگان در سراسر جهان برسانند!!![1]

به سوی قوم لوط برمی‌گردیم و دیگر باره می‌بینیم که در پاسخ آنان به پیغمبرشان کجروی و انحراف پیدا است

﴿ وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا: أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ، إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴾.

پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید. آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند.

شگفتا! آیا کسی که در شهر و دیاری پاکی و پرهیزگاری می‌ورزد باید از آنجا بیرون و رانده شود، تا آلودگان و ناپاکان در آنجا بمانند؟!

امّا چه جای شگفت است؟ مگر جاهلیّت امروزی چه کاری می‌کند؟ مگر جاهلیّت امروزی کسانی را نمی‌راند و آواره نمی‌گرداند که پاکی و پاکدامنی ورزند و خویشتن را به لجنزاری نیندازند و نگردانند که جامعه‌های جاهلیّت معاصر بدان فرو می‌روند و غلط می‌خورند واین کردار زشت و رفتار پلشت خود را پیشرفت و درهم شکستن غل و زنجیر از دست و پای زن و غیر زن نام می‌دهند. آیا جاهلیّت امروزی، پاکان و پاکدامنان را از لحاظ ارزاق و خوراکیها، جانها و بدنها، دارائی و اموال، افکار و اندیشه‌ها، و جهان‌بینی‌ها و دیدگاه‌هائی که دارند تعقیب نمی‌کنند و مورد پیگرد قرار نمی‌دهند؟! مگر جاهلیّت امروزی چشم دیدن پاکان و پاکدامنان را دارد؟! آخر جاهلیّت امروزی جز به آلودگان و ناپاکان خوش آمد نمی‌گوید و جای باز نمی‌کند و آسایش و آرامش نمی‌بخشد! این منطق جاهلیّت در هر روز و روزگاری است!!!

پایان کار، سریع و تند سر می‌رسد، بدون هر گونه تفصیل و تطویل و شرح و بسطی که در روندهای سخن در موارد دیگر به میان می‌آید:

﴿ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ - إِلاَّ امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ - وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً، فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴾.

بر آنان بارانی (از سنگ) باراندیم (و ایشان را سنگباران کردیم). بنگر که سرانجام گناهکاران و بزهکاران به کجا کشید.

سر انجام، رستگاری کسانی فرا رسید که سرکشان و بزهکاران، ایشان را تهدید می‌کردند و بیم می‌دادند. همچنین باید متوجّه بود که جداسازی خوبان وبدان قوم، بر اساس برنامه و اعتقاد بوده است. چه همسر

۱- مراجعه شود به کتابهای: «هل نحن مسلمون؟» و «التطوّر و الثبات فی حیاة البشریّة» تألیف: محمّد قطب.

لوط که نزدیکترین پیوند را با او داشت، از هلاک و نابودی دور و در امان نماند. زیرا آن زن در برنامه و اعتقاد با هلاک شوندگان قوم لوط پیوند داشت.

باران نابود کننده‌ای توأم با طوفانهای باد، ایشان را دربرگرفت ... انگار این باران ریزان وسیلاب‌خیز، و این آب فراوان جوشان، برای پاک کردن روی زمین از کثافاتی درگرفته است که قوم لوط در آن می‌لولیدند و غلط می‌خوردند، و برای زدودن گِل ولائی آغاز گردیده است که در آن می‌زیستند، و هم در آن مردند! به هر حال صفحهٔ دیگری از صفحه‌های تکذیب‌کنندگان بزهکار درهم نوردیده شد!

به واپسین صفحه از صفحات اقوام تکذیب کنندهٔ آن دوره از تاریخ می‌رسیم ... صفحهٔ مدین که شعیب که از خودشان است به پیش ایشان می‌آید:

﴿ وَ إِلیٰ مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً، قالَ: یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ، قَدْ جاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ، فَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ، وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْیاءَهُمْ، وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها، ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ. وَ لا تَقْعُدُوا بِکُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجاً، وَ اذْکُرُوا إِذْ کُنْتُمْ قَلِیلاً فَکَثَّرَکُمْ، وَ انْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ. وَ إِنْ کانَ طائِفَةٌ مِنْکُمْ آمَنُوا بِالَّذِی أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَمْ یُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتّیٰ یَحْکُمَ اللّهُ بَیْنَنا، وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ ... قالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَنُخْرِجَنَّکَ یا شُعَیْبُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنا. قالَ: أَوَ لَوْ کُنّا کارِهِینَ؟ قَدِ افْتَرَیْنا عَلَی اللّهِ کَذِباً إِنْ عُدْنا فِی مِلَّتِکُمْ بَعْدَ إِذْ نَجّانَا اللّهُ مِنْها، وَ ما یَکُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِیها - إِلاّ أَنْ یَشاءَ اللّهُ رَبُّنا، وَسِعَ رَبُّنا کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً - عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنا، رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ، وَ أَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحِینَ. وَ قالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَیْباً إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ. فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ. الَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهَا الَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کانُوا هُمُ الْخاسِرِینَ. فَتَوَلّیٰ عَنْهُمْ وَ قالَ: یا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ، فَکَیْفَ آسیٰ عَلیٰ قَوْمٍ کافِرِینَ؟ ﴾.

شعیب را هم به سوی اهل مدین که خود از آنان بود فرستادیم. بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید (و بدانید) که جز او معبودی ندارید. معجزه‌ای از سوی پروردگارتان (بر صحّت پیغمبری من) برایتان آمده است. (پیام آسمانی این است که در زندگی به ویژه در تجارت و معاملهٔ با دیگران راست و درست باشید و) ترازو و پیمانه را به تمام و کمال بکشید و بپردازید و از حقوق مردم چیزی نکاهید، و در زمین بعد از اصلاح آن (توسّط یزدان، یا بر دست پیغمبران) فساد و تباهی نکنید. این کار به سود شما است اگر (به خدا و به حقیقت)ایمان دارید. شما بر سر راه‌های منتهی به حقّ و هدایت و عمل صالح) منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه اللّه باز دارید، و آن (راه مستقیم) را کج بنمائید (و خودتان به راه معوجّ منحرف گردید). به خاطر آورید آن زمانی را که اندک بودید و خداوند (بر اثر تلاش شبانه‌روزی خودتان نیروی انسانی و قدرت مالی) شما را افزون کرد. و نیز بنگرید که سرانجام کار مفسدان (همیشه به کجا انجامیده و عاقبت) چگونه گشته است. و اگر دسته‌ای از شما بدانچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد (و پیغمبری مرا بپذیرد، و دسته‌ای ایمان نیاورد (و تنها به زندگی این جهان بچسبد) منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند، و او بهترین داوران است. اشراف و سران متکبّر قوم شعیب (که خویشتن را بالاتر از آن می‌دانستند که دین خدا را بپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما درمی‌آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟! (هرگز چنین کاری ممکن نیست). اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده

است، مسلّماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم). ما را نسزد که بدان درآئیم، مگر اینکه خدا که پروردگار ما است بخواهد (که هرگز چنین چیزی را هم نخواهد خواست). علم پروردگار ما همه چیز را دربرگرفته است (و او با مرحمت و محبّتی که نسبت به مؤمنان دارد، ایمان ما را محفوظ می‌فرمایدو لذا) ما تنها بر خدا توکّل داشته (و هم بدو پشت می‌بندیم). پروردگارا! میان ما و قوم ما به حقّ داوری کن (حقّی که سنّت تو در داوری میان مِحِقّینِ مصلحین، و مبطلینِ مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترینِ داورانی (چرا که بر همه چیز آگاه و بر هر چیز توانائی). اشراف و سران کافر قوم او (خطاب به پیروان خود) گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما (هم به سبب گرویدن به آئینی که آباء و اجدادتان بر آن نبوده‌اند، شرف و ثروت خود را از دست می‌دهید و) زیانکار می‌گردید. (در نتیجهٔ ستیزه جوئی و طغیانگری) زلزله‌ای (قصرها و خانه‌های) ایشان را دربرگرفت (و زندگی پرزرق و برق آنان را درهم کوبید) و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند (و گمان می‌بردند آنان که از شعیب پیروی کنند زیانکار می‌شوند، خودشان سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند و) زیانمند شدند. سپس شعیب از آنان روی برتافت و گفت: من پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و اندرزتان دادم (و در حقّ شما خیرخواهی نمودم. ولی حقّ را نشنیدید و جز بر طغیان و عصیان نیفزودید) پس با این حال چگونه بر حال قوم بی‌ایمان (و بی‌دینی چون شما) اندوه بخورم؟.

می‌بینیم این داستان با توجّه به نظائر خود در این باره اندکی به طول می‌انجامد. چون گذشته از سخن دربارهٔ مسألهٔ عقیده، کمی هم راجع به معاملات صحبت می‌کند. هر چند که این داستان نیز بسان همهٔ داستانهای این سوره، به صورت اجمال از موضوع صحبت می‌راند و چکیده‌ای از آن را پیش چشم می‌دارد.

﴿ وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً، قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ﴾.

شعیب را هم به سوی اهل مدین که از خود آنان بود فرستادیم. بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید (و بدانید) که جز او معبودی ندارید.

این قاعده و اساس دعوتی است که تغییر و تبدیلی در آن نیست ... امّا بعدها برخی از تفصیلات در رسالت پیغمبر جدید به میان می‌آید و بس:

﴿ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾.

معجزه‌ای از سوی پروردگارتان (مبنی بر صحّت پیغمبری من) برایتان آمده است.

روند قرآنی نوع این معجزهٔ روشن را ذکر نمی‌کند - بدان گونه که در داستان صالح ذکر کرده است - و در سوره‌های دیگر هم دربارهٔ این معجزه، شناخت مشخّصی پیدا نمی‌کنیم بدان هنگام که از این داستان سخن می‌رود. نصّ قرآنی اشاره می‌فرماید که معجزهٔ روشنی برای ایشان صورت گرفته است، معجزهٔ آشکاری که برای ایشان معلوم می‌دارد که شعیب پیغمبر یزدان است. پس از صورت گرفتن این معجزه، شعیب از ایشان می‌خواهد که پیمانه و ترازو رابه کمال و تمام برکشند و بسنجند، و از فساد و تباهی در زمین خودداری کنند، و در گردنه‌ها سر راه مردمان را نگیرند و دزدی نکنند، و مؤمنان را از ایمان برنگردانند و از دینی باز ندارند که آن را پسندیده‌اند و بدان خشنود گردیده‌اند:

﴿ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ، وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ، وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا، ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجاً، وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ، وَ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

ترازو و پیمانه را به تمام و کمال بکشید و بپردازید و از حقوق مردم چیزی نکاهید، و در زمین بعد از اصلاح آن (توسّط خدا، یا بر دست انبیاء) فساد و تباهی مکنید. این

کار به سود شما است اگر (به خدا و به حقیقت) ایمان دارید. شما بر سر راه‌ها(ی منتهی به حقّ و هدایت و عمل صالح) منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه اللّه بازدارید و آن (راه مستقیم) را کج بنمائید (و خود به راه معوجّ منحرف گردید). به خاطر آورید آن زمانی را که اندک بودید و خداوند (بر اثر تلاش شبانه‌روزی خودتان نیروی انسانی و قدرت مالی) شما را افزون کرد. و نیز بنگرید که سرانجام کار مفسدان (همیشه به کجا انجامیده و عاقبت) چگونه گشته است.

از این گفتار چنین می‌فهمیم که قوم شعیب مشرک بوده‌اند و خدا را به یگانگی نپرستیده‌اند، بلکه بندگان خدا را در سلطه وقدرت انباز خدا می‌کرده‌اند، و در معاملات و بازرگانی خود به شریعت دادگرانهٔ الهی مراجعت نمی‌نموده‌اند، و از پیش خود قواعد و ضوابطی برای تجارت و خرید و فروش تهیّه می‌دیده‌اند - چه بسا شرک ایشان هم در این خصلت و صنعت بوده است - و آنان بدین سبب در خرید و فروش و بازرگانی خود معامله و روش ناپسندی داشته‌اند. از دیگر سو در زمین فساد و تباهی می‌کرده‌اند و راه مردمان را ناامن و در گردنه‌ها راهزنی می‌نموده‌اند. ستمگرانی بوده‌اند که راه‌یافتگان و ایمانداران را از دین برمی‌گردانده‌اند و جلو راه درست خداشناسی را می‌گرفته‌اند و دیگران را از پذیرش ایمان باز می‌داشته‌اند، و ماندگاری بر راه یزدان را زشت می‌شمرده‌اند و ناپسند می‌دانسته‌اند، و خواسته‌اند که راه مردمان کژ راههای بیش نباشد، و راه هدایت منتهی به سعادت را کج و نادرست بنمایند و نگذارند دیگران برابر برنامهٔ خدا رهسپار صراط مستقیم گردند.

شعیب ﷺ پیش از هر چیز ایشان را به یکتاپرستی می‌خواند، و از ایشان می‌خواهد که الوهیّت را خاصّ یزدان جهان بدانند، و تنها او را بپرستند و بس، و برای این کار در سراسر امور زندگی سلطه و قدرت را بدو اختصاص دهند. شعیب ﷺ بر این اساس ایشان را به راه راست خدا پرستی می‌خواند، چون می‌داند همهٔ برنامه‌های زندگی و همهٔ اوضاع و احوال آن از اینجا آغاز می‌گردد، و اصول وارکان رفتار و کردار و اخلاق و معاملات از آن منشعب و برگرفته می‌شود، و همهٔ آنها راست و درست نمی‌گردد، مگر این که این قاعده و اساس، برجای و استوار و پایدار باشد. در دعوت خود ایشان را به یگانه‌پرستی می‌خواند، و بدیشان می‌گوید باید تنها خدا را بپرستند و بس، و زندگانی خود را برابر برنامهٔ راست و درست یزدان به پیش ببرند، و به ترک فساد وتباهی در زمین بگویند، و از روی هواها و هوسهای خویش، بی‌بندوباری در پیش نگیرند، وپس از آن که یزدان زمین را با شریعت خود اصلاح و رو به راه فرموده است در ویرانی و تباهی آن نکوشند ... در دعوت ایشان به همهٔ این امور، برخی از انگیزه‌های الهامگرانه را به کار می‌گیرد ... آنان را به یاد نعمتهائی می‌اندازد که خدا بدیشان مرحمت فرموده است:

﴿ وَ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

بنگرید که سرانجام کار مفسدان (همیشه به کجا انجامیده و عاقبت) چگونه گشته است.

همچنین از ایشان می‌خواهد خود را به خویشتنداری عادت دهند و سعهٔ صدر داشته باشند و دادگری کنند. در راه‌های مردمان کمین نکنند و راه‌ها را بر ایشان نبندند. دیگران راتهدید نکنند و بیم ندهند. منتظر فرمان خدا دربارهٔ خود و مردمان بمانند، اگر هم نمی‌خواهند ایمان بیاورند:

﴿ وَ إِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا، وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴾.

اگر دسته‌ای از شما بدانچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورند (و پیغمبری مرا بپذیرند) و دسته‌ای ایمان نیاورند (و تنها به زندگی این جهان بچسبند) منتظر باشیدتا خداوند میان ما داوری کند، و او بهترینِ داوران است.

ایشان را به دادگرانه‌ترین کار دعوت کرد. در آخرین نقطه ایستاد و دیگر نمی‌توانست از این نقطه گامی به عقب بردارد ... نقطۀ انتظار کشیدن و درنگ کردن و بدون اذیّت و آزار با یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز داشتن. هر یک دیگری رابه حال خود رها سازد و بگذارد هر آئینی که دارد بر آن زندگی را سپری کند، تا یزدان سبحان در میانشان داوری می‌کند و او بهترینِ داوران است.

امّا طاغوتها راضی نمی‌شوند که ایمان در زمین در پیکر گروهی از مردمان مجسّم و نمودار شود و آن گروه در برابر طاغوت کرنش نبرند ... بودن گروه مسلمانی در زمین، گروهی که جز در برابر یزدان جهان کرنش نکنند، و به سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت خدا اعتراف نداشته باشند، و در زندگانی خود شرعی جز شرع آفریدگار هستی را فرمانروا نکنند و به داوری نخوانند، ودر زندگانی خویش از برنامه‌ای جز برنامۀ کردگار دادار پیروی ننمایند، بودن این چنین گروه مسلمانی سلطه و قدرت طاغوتها را تهدید می‌کند، حتّی اگر این جماعت به خود مشغول شوند و گوشه‌گیری کنند وطاغوتها رابه داوری یزدان بسپارند و بگذارند موعد داوری و اجراء دستور یزدان هر وقت سرمی‌رسد سر برسد.

طاغوت مصرّانه با گروه مسلمانان مبارزه و پیکار را می‌آغازد، هر چند که گروه مسلمانان نخواهند با طاغوت بجنگند و درگیر شوند. چراکه خودِ بودنِ حقّ، باطل را به هراس می‌اندازد. خودِ همین بودنِ حقّ است که بر خود واجب می‌گرداند با باطل برزمد و در نبرد باشد ... این سنّت یزدان است و قطعاً باید ساری و جاری شود.(۱)

﴿ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا ﴾.

اشراف و سران متکبّر قوم شعیب (که خویشتن را بالاتر از آن می‌دانسته‌اند که دین خدا رابپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب حتماً تو وکسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید.

با این خود ستائی بی‌پرده و تکبّر آشکار، و با این اصرار و پافشاری بر پیکار و رزمی که صلح و ساز و همزیستی و همسوئی نمی‌شناسد، زبان به سخن می‌گشایند و نهانیهای درون راعیان می‌گویند!

امّا نیروی عقیده وایمان گنگ و منگ نمی‌شود و سست و لرزان در برابر تهدید و بیم نمی‌گردد ... شعیب عليه‌السلام در نقطه‌ای می‌ایستد که فراتر از آن گامی نمی‌تواند بردارد و بیش از آن سستی کند ... نقطۀ سازش و همزیستی، بدان شرط هرکسی آزاد باشد اگر خواست عقیده را بپذیرد، و از سلطه و قدرتی که می‌خواهد از آن پیروی کند، طاغوت مانعی فرا راه او ندارد و ممانعت به عمل نیاورد. چشم به راه قضاوت و داوری یزدان میان آن دو گروه باشند و ببینند خدا چه می‌خواهد ...

هیچ پیغمبری بیش از این نقطه - تحت هر گونه شرائط و درجات فشاری - گامی فراتر نهد و برتر از این به طاغوتها امتیاز دهد ... اگر بالاتر از این، به طاغوتها نزدیک شود، از حقّ و حقیقتی بکلّی دست برداشته است که خودش بیانگر و نمایانندۀ آن است، و اصلاً بدان خیانت ورزیده است ... هنگامی که رؤساء و سران متکبّر سخن او را شنیدند، گفتۀ وی را با تهدید و بیمِ بیرون کردن او و از شهر و دیارشان پاسخ دادند و بدو اعلام کردند که او را اخراج می‌کنند اگر به آئین ایشان درنیاید. شعیب بدین هنگام زبان به حقّ وحقیقت گشود، و سخت به آئین خود چنگ زد و نخواست به آئین زیانباری درآید که یزدان جهان او را از آن نجات داده بود.روبه سوی پروردگارش و پناهگاهش و سرور و یاورش کرد واز او یاری و مدد طلبید، و وفای به وعده‌ای راز آستانۀ باعظمت یزدان درخواست کرد که

۱- جزء هشتم در اینجا پایان می‌پذیرد.

به پیروزی حقّ و حقیقت و پیروان حقّ و حقیقت داده است:

﴿ قَالَ: أَوَ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ؟ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللّٰهِ كَذِباً إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ مِنْهَا، وَ مَا يَكُونَ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا - إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّنَا، وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً - عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا، رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ، وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴾.

شعیب گفت: آیا ما به آئین شما درمی‌آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟ (هرگز چنین کاری ممکن نیست). اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلّماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم). ما را نسزد که بدان درآئیم، مگر این که خدا که پروردگار ما است بخواهد (که هرگز چنین چیزی را نخواهد خواست). علم پروردگار ما همه چیز را دربرگرفته است (و او با مرحمت و محبتّی که نسبت به مؤمنان دارد، ایمان ما را محفوظ می‌فرماید. لذا) ما تنها بر خدا توکّل داشته (و هم بدو پشت می‌بندیم). پروردگارا میان ما و قوم ما به حقّ داوری کن (حقّی که سنّت تو در داوری میان محِقّینِ مصلحین، و مبطلینِ مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترینِ داورانی (چرا که بر همه چیز آگاه و بر هر چیز توانائی).

در این واژه‌های اندک، سرشت ایمان، و مزهٔ ایمان در درون پیروان آن، جلوه‌گر می‌گردد. همچنین سرشت جاهلیّت و مزهٔ بد آن پدیدار می‌شود. از دیگر سو در دل پیغمبر خدا شعیب، صحنهٔ زیبا و دلربائی را می‌بینیم ... صحنهٔ حقیقت ایزدانه‌ای در آن دل... و می‌بینیم که آن صحنهٔ زیبا و فریبا چگونه در آن دل جلوه‌گر می‌آید.

﴿ قَالَ: أَوَ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ﴾.

شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟ (هرگز چنین کاری ممکن نیست).

شعیب این سخن بزهکارانه را نمی‌پسندد که می‌گویند:

﴿ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا ﴾.

حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید.

شعیب بدیشان می‌گوید: آیا ما را وادار به پذیرش آئین خود می‌کنید، آئینی که یزدان ما را از آن نجات داده است و رهائی بخشیده است؟!

﴿ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللّٰهِ كَذِباً إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ مِنْهَا ﴾.

اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که ما را از آن نجات بخشیده است، مسلّماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم).

کسی که به آئین طاغوت و جاهلیّت درمی‌آید، آئینی که مردمان در آن تنها برای خدا کرنش نمی‌برند و پرستش نمی‌کنند، بلکه در آن مردمان اربابانی را بجز یزدان به خدائی می‌پذیرند و سلطه و قدرت الهی را بدانها می‌دهند، کسی که به چنین آئینی درآید - بعد از این که یزدان خیر و خوبی را بهرهٔ او کرده است، و وی را از بندگی بندگان نجات بخشیده است - چنین کسی گواهی دروغی بر ضدّ خدا و آئین خدا اداء می‌کند. گواهیی که مفهوم آن این است که به ترک آن گفته است و به سوی آئین طاغوت برگشته است و بدان در آمده است! یا مفهوم آن این است که دست کم آئین طاغوت حقّ حیات و ماندگاری دارد، و از شریعت و قانون برخوردار است، و بودن آن با ایمان به یزدان منافات و برخوردی ندارد. این است که او به سوی آئین طاغوت برمی‌گردد و بدان داخل می‌شود و به حقّانیّت آن اعتراف دارد پس از این که به یزدان ایمان آورده است و پیشتر آئین الهی را پذیرفته است ... این چنین گواهیی بس گواهی خطرناکی است و از گواهی کسی خطرناک‌تر است که قبلاً با هدایت آسمانی آشنائی پیدا نکرده است، و پرچم اسلام را بر دوش نکشیده است و

بالای سر خود برنیفراشته است. این گواهی، گواهی به رسمیّت شناختن پرچم طغیان است. طغیانی فراتر از غصب کردن سلطه و قدرت یزدان، در زندگی وجود ندارد.

همچنین شعیب ﷺ در برابر چیزی که طاغیان و سرکشان او را بدان تهدید می‌کنند و بیم می‌دهند، سخت برمی‌آشوبد و ناپسند می‌شمرد. این که از او می‌خواهند که وی و کسانی که با او ایمان آورده‌اند باید به آئینی برگردند که یزدان سبحان ایشان را از آن نجات داده است و رهائی بخشیده است:

﴿ وَ مٰا يَكُونُ لَنٰا أَنْ نَعُودَ فِيهٰا ﴾.

ما را نسزد که بدان درآئیم.

این که اصلاً کار ما نیست، و قطعاً سزاوار ما نیست که بدان برگردیم ... این گفته را می‌گوید بدان هنگام که تهدید و بیم طاغوت در میان است. طاغوت در هر سرزمینی با گروه مسلمانان می‌ستیزد و به تهدید و بیم ایشان می‌نشیند، گروه مسلمانانی که بیرون شدن از سلطه و قدرت طاغوت را اعلان و آشکار سازند، و اعلام کنند تنها در برابر ایزد یکتا کرنش می‌برند و فقط او را به یگانگی می‌پرستند و شریک و انبازی برای یزدان سبحان سراغ ندارند و قرار نمی‌دهند، و کسی و چیزی بجز آفریدگار جهان را نمی‌پرستند.

رنجها و سختیهای بیرون شدن از پرستش طاغوت، و پرستش یزدان یگانهٔ جهان، هر چند که طاقت‌فرسا و زیاد باشد، باز هم کمتر و ساده‌تر از رنجها و سختیهای پرستش و بندگی طاغوتها است. رنجها و دردسرهای پرستش و بندگی طاغوتها آشکار و پدیدار است - هر چند هم چنین به نظر آید که سلامت و امن و امان و آرامش و آسایش زندگی در آن است و مقام و مرتبه و رزق و روزی با آن محفوظ است! - این رنجها و سختیها، آهسته و آرام روی می‌دهند و در دراز مدّت سرمی‌رسند. دردسرها و گرفتاریهای انسانیّت خود انسان است و این «انسانیّت» یافته نمی‌شود. انسان بندهٔ انسان است، و کدام بندگی بدتر از کرنش انسان در برابر چیزی است که انسانی برای او مقرّر می‌دارد و به شکل قانون درمی‌آورد؟! کدام بندگی بدتر از تعلّق دل انسانی به اراده و خواست انسان دیگری، و حصول خشنودی وی از او، یا خشم وی بر او است؟! کدام بندگی بدتر از این است که سرنوشت انسانی منوط و مربوط به خواست و هوس و رغبت انسانی همچون خود او باشد؟! کدام بندگی بدتر از این است که انسانی زمام یا افساری داشته باشد و آن هم در دست انسان دیگری باشد و هرکجا که بخواهد او را به دنبال خود بکشد و ببرد؟!

کار بدینجا ختم نمی‌شود و تنها این مفاهیم و معانی والا در معرض خطر قرار نمی‌گیرد ... بلکه اوضاع و احوال پائین‌تر و پائین‌تر می‌آید و به پستی و ننگی می‌گراید، تا بدانجا که در حکومت طاغوتها اموال و دارائی مردمان مایهٔ دردسر ایشان می‌گردد! نه شرعی و نه قانونی است که اموال و دارائی مردمان را بپاید، و نه مرزی و نه حدّی است که اموال و دارائی ایشان را در خود نگاهداری ومحافظت نماید! اولاد و فرزندان مردمان نیز بلای ایشان می‌شود. چرا که طاغوت هرگونه که بخواهد ایشان را با جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و مفاهیم و معانی و اخلاق و آداب و مراسم و عاداتِ مورد رضایت خود پرورده می‌کند و به بار می‌آورد. گذشته از این، در ارواح و در خود زندگانی مردمان تصرّف می‌کند و بر ارواح و حیات ایشان فرمان می‌راند، و مردمان را در کشتارگاه هواها و هوسهای خود قربانی می‌کند، و از کلّه‌ها و اندامهای فرسودهٔ ایشان، نشانه‌های بزرگواری و والائی و جاه و مقام خود را برپا می‌کند و برمی‌افرازد! سرانجام ناموس مردمان مایهٔ دردسر و بلای جان ایشان می‌گردد ... آن وقت که هیچ پدری نمی‌تواند دختر جوان خود را از بی‌بند وباری و آلودگی وفسق و فجوری باز دارد که طاغوتها می‌خواهند، چه به صورت غصب مستقیم دختران، که در طول تاریخ بگونهٔ فراوان روی می‌دهد، یا به صورت پرورش دختران با جهان‌بینی‌ها و مفاهیم و

معانی و مقاصدی که آنان را یغمای مباحی برای هواها و هوسها می‌سازد، با هرگونه شعاری که باشد! و برای ایشان شرائط و ظروف بی‌بند و باری و آلودگی و فسق و فجور را تحت عنوانهای گوناگون فراهم مـی‌آورد... کسی که گمان برد که او می‌تواند در حکومت طاغوتها - نه در حکومت خدا - می‌تواند دارائی و نـاموس و زندگی خود و زندگی فرزندانش و دخترانش را مصون و محفوظ دارد، در عالم خـیال زنـدگی مـی‌کند، و یـا واقعیّت را احساس نمی‌کند.

پرستیدن طاغوت دارای رنجها و سختیها و دشواریهای بسیاری برای جان و ناموس ودارائـی آدمـی است ... رنجها و سختیها و دشواریـهای پـرستیدن یـزدان هـر اندازه که باشد، هنوز هم برابـر مـقیاس و مـعیار ایـن جهان، سودمندتر و درست‌تر است، چه رسد به مقیاس و معیار یزدان.

آقای ابوالأعلی مودودی در کتاب: «ارکان اخلاق برای جنبش اسلامی» می‌گوید: «... هر کس کم‌ترین بـینشی راجع به مسائل زنـدگی انسـانی داشـته بـاشد، بـر او پوشیده نمی‌ماند که مسأله - مسأله‌ای که قضیّهٔ اصلاح کارهای بشریّت و تباهی آنها بدان مربوط است - تنها و تنها مسألهٔ ریاست و سرپرستی کارهای بشـریّت، و مسألهٔ کسی است که زمام کارهای بشریّت در دست او است و بس. این مسأله درست به کارهائی می‌ماند که در قطار مشاهده می‌گردد. قطار تنها به سوئی حـرکت می‌کند که رانندهٔ قطار آن را بدان سو براند. مسـافران قطار هم چه بخواهند و چه نخواهند باید بدان سو بروند و سفر کنند. به همین مـنوال قـطار پـیشرفت و تـمدّن بشری جز به سوئی حرکت نمی‌کند کـه اشـخاصی کـه زمام پیشرفت و تمدن بشری در دست ایشان است. آن را بدان سو رهنمود مـی‌کنند. روشـن و آشکـار است بشریّت همگی به هیچ وجه و در هیچ حالی نمی‌توانند از حرکت در خط سیری خودداری کنند که کسانی برای ایشان کشیده‌اند و فراهم آورده‌اند که وسائل و اسباب کرهٔ زمین جملگی در دست آنان است، و آنان بر زمام کار و امور مردمان نظارت دارند، و سلطهٔ کامل وقدت مطلق ادارهٔ امور انسانها در دست ایشان است، و جان و مال و آرزوی مردمان به دامان ایشان دوخته شده است، و ایشان هستند که می‌توانـند انـدیشه‌ها ودیـدگاه‌ها و نظریّه‌ها و آراء مردمان را بسـازند و در قـالبهائی کـه خوددوست داشته باشند بریزند وبه شکلی که بخواهند دربیاورند! حتی ایشانند که در ساختار درونهای فردی، و پدید آوردن نظامهای گـروهی، و تـعیین ارزشـهای اخلاقی، مرجع بشمارند ... اگر ایـن چـنین بـزرگان و رهبران و سرانی از زمـرهٔ مـؤمنان بـه یـزدان بـوده و حساب و کتاب قیامت را پیش چشم بدارند، قطعاً نظام حیات و سیستم زندگی در راه خیر و صلاح و رشد و نموّ و پیشرفت و ترقّی حرکت می‌کند، و بناچار ناپاکان بدنهاد و شـرور خـویشتن را بـه کـنف حـمایت دیـن می‌اندازند و امور و شؤون خود را اصلاح می‌کنند.

همچنین خوبیها می‌بالند و رشـد مـی‌کنند، و نـهالهای خوبیها پاک و بی‌آفت می‌شوند و به بار می‌نشینند، و کم‌ترین تأثیری که جامعه در بدیها خواهد داشت ایـن است که بدیها رشد نمی‌کنند و زیاد نمی‌شوند، اگر هم از بین نروند، و آثارشان منقرض نشود. امّا اگـر ایـن سلطه و قدرت - سلطه و قدرت ریاست و رهـبری و پیشوائی - در دست کسانی باشد که از فرمان خـدا و پیغمبرش دوری کنند و کژراهه روند، و به دنبال هواها و هوسها افتند، و در فسق و فجور و طغیان و سرکشی غرق گردند، شکّی نیست که نظام زندگی سراسر آن در مسـیر سـتمکاری و دشـمنانگی و زشـتیها و پـلشتیها حرکت خواهد کرد، و میکرب فساد و هرج و مـرج بـه افکار، نظریّات، علوم، آداب و رسوم، سیاست، تمدّن، فرهنگ، عمران، اخلاق، معاملات، عدالت و قانون، به همهٔ اینها رخنه خواهد کرد، و بدیها و بزهکاریها رشد می‌کند و کار زشتیها و پستیها بالا می‌گیرد ...

روشن است نخستین چیزی که آئین یـزدان از بـندگان خدا می‌خواهد این است که همگان به بندگی آفریدگار جهان درآیند و مخلصانه او را بپرستند و از او اطاعت

و فرمانبرداری نمایند، تا بدانجا که طوق و قلادهٔ پرستش جز خداوند بزرگوار را به گردن نداشته نباشند. سپس از ایشان می‌خواهد قانونی برای زندگانیشان نباشد مگر قانونی که یزدان بزرگوار آن را فرو فرستاده است، و پیغمبر امّی بزرگوار ﷺ آن را با خود به ارمغان آورده است. آنگاه اسلام از آنان می‌خواهد که فساد و تباهی در زمین نماند، و ریشهٔ بدیها و زشتیها بخشکد و برکنده شود، بدیها و زشتیهائی که مایهٔ خشم خداوند متعال بر بندگان می‌گردد. این اهداف والا و مقاصد بالا ممکن نیست چیزی از آن تحقّق پیدا کند و حاصل آید مادام که رهبری آدمیزادگان و چرخ حرکت کار و بارشان در زمین در دستهای ناپاک سران کفر و ضلال و پیشوایان فسق و فجور باشد، و پیروان آئین حقّ و یاران آن، چاره‌ای جز تسلیم فرمان ایشان نداشته باشند وباید که منقاد و رام جبروت و شکوه آنان گردند، و در گوشه و کنار خانه و کاشانهٔ خود کز کنند و خدای را بپرستند، و از دنیا و امور آن ببرند، و غنیمت بدانند بزرگواریها و گذشتهائی راکه این قلدران در حقّ ایشان روا بدارند، و ضمانتهای اجتماعی‌ای را که به وسیلهٔ جاه و جلال این جبّاران برایشان تأمین گردد، تحفه و ارمغان خود بینگارند! از این مطالب پیدا است که رهبری بایسته و پیشوائی شایسته و پابرجائی سیستم حقّ از چه اهمّیّت بسزائی برخوردار است، و اصلاً جزو اهداف اصلی دین بوده و از زمرهٔ پایه‌های بنیادین آئین آسمانی بشمار است. حقیقت این است که انسان ممکن نیست خشنودی یزدان بزرگوار را به وسیلهٔ هیچ کاری از کارهایش به دست بیاورد اگر این فریضه را فراموش بکند و از آن دوری گزیند و در پابرجائی و استواری آن به تلاش و تکاپو نپردازد ... آیا ندیده‌اید و آگاهی پیدا نکرده‌اید از چیزهائی که در قرآن و در سنّت پیغمبر ﷺ راجع به همایش و گردهمائی گروه مسلمانان و تشکّل و اتّحاد آنان آمده است و از مؤمنان خواسته شده است که با گروه مسلمانان باشند و فرمان ایشان را بشنوند و بپذیرند و رهنمودهایشان را اطاعت کنند؟ حتّی در قرآن و سنّت آمده است کسی که از میان گروه مسلمانان - حتّی به اندازهٔ موئی - خارج شود، سزاوار کشتن خواهد بود، هر چند که روزه بگیرد و نماز بگزارد و گمان برد که مسلمان است! آیا این امر سببی و علّتی جز این دارد که مقصد و هدف حقیقی دین تنها پابرجا داشتن و بر سر کار آوردن نظام حقّ، و رهبری والای مسلمانان ، و محکم و استوار کردن ستونهای آئین حقّ در کرهٔ زمین است و بس؟ همهٔ اینها در سایهٔ نیروی گروه مسلمانان حاصل می‌گردد و در پرتو شکوه ایشان ماندگار و پایدار می‌ماند. کسی که نیروی گروه مسلمانان را متزلزل کند، و نیروی ایشان و شکوه آنان را ضعیف گرداند، در حقّ اسلام و پیروانش مرتکب جنایتی می‌شود که با نماز خواندن و لا اله الا الله گفتن،ممکن نیست جبران گردد ... گذشته از اینها به منزلت و مرتبهٔ والائی بنگرید که «جهاد» در آئین اسلام دارد. حتّی قرآن «نفاق»را برای کسانی به کار می‌برد و آنان را منافق می‌نامد که از جهاد سرباز می‌زنند و به زمین می‌چسبند و به جهاد نمی‌روند. زیرا «جهاد» تلاش ناگسیخته و کوشش پیاپی و همیشگی، و مبارزهٔ مستمرّ و دائمی، در راه پدید آوردن و پابرجا داشتن نظام حقّ است و بس. این چنین جهادی است که قرآن آن را ملاک ایمان و اخلاص شخص در دین می‌شمارد، و ترازوی سنجش ایمان و اخلاص او در دین می‌گرداند. به عبارت دیگر، کسی که به خدا و پیغمبرش ایمان دارد، ممکن نیست از تسلّط نظام باطل راضی گردد، یا از بذل جان و مال در راه پدید آوردن و پابرجائی نظام حقّ، از پای بنشیند و دوری گزیند ... هر کس که در اعمال او چیزی از ضعف و سستی در این باب باشد، بدان که او رخنه‌ای در ایمان خود دارد، و در کار و بار ایمان، متردّد و دچار شکّ و گمان است. پس چگونه اعمالش با وجود ناسره بودن ایمان و رخنه کردن شکّ و گمان بدان، برای او سودمند واقع می‌گردد؟

پدید آوردن و پابرجا داشتن رهبری بایسته و پیشوائی شایسته در زمین خدا، دارای اهمّیّت بنیادین فراوان، و

شأن و مقام بسیار والائی در نظام اسلام است. هر کسی که به خدا و پیغمبرش ایمان دارد و متدیّن به آئین حقّ است، کارش در اینجا پایان نمی‌گیرد که جدّ و جهد ممکن خود را صرف این گرداند که زندگی خویش را در قالب اسلام بریزد. تعهّد او در قبال اسلام بدین امر خاتمه نمی‌یابد و بدین وسیله دوش او از زیر بار وظائف خالی نمی‌گردد. بلکه بر او است که به مقتضی این ایمان، همهٔ نیروها و تلاشهای خود را برای بیرون آوردن زمام کار از دستهای ناپاک کافران و فاسقان و ستمکاران و بزهکاران به کار گیرد تا اشخاصی که صالح و پرهیزگار و پارسا هستند و ازحساب و کتاب یزدان می‌هراسند، زمام کار را به دست گیرند، و در زمین، آن نظام حقّ خداپسندی پابرجا گردد که اصلاح امور دنیا و استوار ماندن شؤون آن در سایهٔ آن نظام صورت می‌گیرد».[1]

اسلام وقتی که مردمان را فرا می‌خواند که سلطه و قدرت را از دستهای پلید غاصبان آن بیرون بیاورند و سلطه و قدرت را بطور کلّی به یزدان برگردانند، در اصل ایشان را فرا می‌خواند که انسانیّت خود را رانجات دهند، و گردنهای خویش را از طوق بندگی بندگان برهانند. همچنین ایشان را فرا می‌خواند که ارواح و اموال خویشتن را از دست هواها و هوسها و شهوتهای طاغوتها رها سازند ... امّا بدانند که این کارها خرج می‌خواهد و فداکاری می‌طلبد. باید زیر پرچم اسلام با طاغوت برزمند و سختیها و دشواریها و هزینه‌های پیکار را به جان خریداری کنند و با فداکاریها و جان‌نثاریهائی که جنگ حقّ با باطل می‌طلبد خویشتن را قربانی اسلام کنند. این فداکاریها و دشواریها است که ایشان را از گرفتاریها و مهلکه‌هائی بس بزرگتر و درازتر می‌رهاند، گرفتاریها و مهلکه‌هائی که خواری و کوچکی بیشتری از فداکاریها و دشواریهای جهاد در بر دارد و به بار می‌آرد!... اسلام در آن واحد مردمان را به کرامت و سلامت، یعنی بزرگواری و رستگاری دعوت می‌کند.

باتوجّه به همین مطالب است که شعیب علیه‌السلام فریاد قاطعانه و بلندی را برمی‌آورد که در دشت و بیابان و کوهساران می‌پیچد:

﴿ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِباً إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا، وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا ... ﴾.

اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلّماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم). ما را نسزد که بدان درآئیم ....

امّا شعیب بدان اندازه که سر خود را بالا می‌گیرد، و بدان اندازه که صدای خود را بلند می‌کند، هنگامی که با طاغوتهای آدمیزادگان رؤساء و سران متکبّر قوم خود رویاروی می‌شود، و بدان اندازه که سر خود را پائین می‌آورد، و خویشتن را تسلیم می‌دارد، هنگامی که در برابر خدای بزرگوار خویش به عبادت می‌ایستد، خدای بزرگواری که از هر چیز جهان کاملاً آگاه است، او در رویاروئی با پروردگارش، پروردگار خود را به چیزی سوگند نمی‌دهد، و در برابر قضا و قدر یزدان قاطعانه چیزی را تعیین نمی‌کند، بلکه رهبری خود را و زمام اختیار خویش را به خدا وامی‌گذارد، و خضوع و خشوع و تسلیم و کرنش خالصانهٔ خود را آشکارا اعلان می‌دارد:

﴿ إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا، وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً ﴾.

مگر این که خدا که پروردگار ما است بخواهد (که هرگز چنین چیزی را نخواهد خواست). علم پروردگار ما همه چیز را دربرگرفته است (و او با مرحمت و محبّتی که نسبت به مؤمنان دارد، ایمان ما را محفوظ می‌فرماید).

شعیب کار و بار خود را به یزدان می‌سپارد که پروردگار او است، و در آینده برای او و برای مؤمنان همراه او چه پیش می‌آید، به خدا کار آن را واگذار می‌نماید... خدا است که می‌تواند کاری را که طاغوتها از او

۱- گلچینی از مقدّمات کتاب: «ارکان اخلاق برای جنبش اسلامی» تألیف: «ابوالأعلی مودودی. امیر الجماعة الإسلامیة در پاکستان.

مـی‌خواهـند بـرطرف گـرداند. کـاری کـه طـاغوتها می‌خواستند برگشتن به آئین ایشان بود! شعیب تصمیم خود و مؤمنان همراه خود را کـه بـرنگشتن بـه آئـین طـاغوتها است آشکـارا اعـلان مـی‌دارد، و فـریاد برمی‌آورد و به گوششان می‌رساند که اصلاً آئین ایشان را دوست نمی‌دارد... امّا از مشیّت و ارادهٔ یزدان نسبت به خود و نسبت بدیشان قـاطعانه چیزی نـمی‌گوید و چیزی را تعیین نمی‌کند... چه همهٔ کارها واگذار بـدین مشیّت و اراده است، و او و مـؤمنان هـمراه او چـیزی نمی‌دانند، و این خدای ایشان است که باخبر و آگاه از همه چیز جهان است. لذا همهٔ امور و سرنوشت خود را به علم خدا و مشیّت او وامـی‌گذارنـد و خـویشتن را کاملاً مخلصانه بدو می‌سپارند.

این ادبِ ولی خدا با خدا است. ادبی که فرمان یـزدان بدان دستور می‌دهد. افزون بر این، مشیّت و ارادهٔ یزدان و قضا و قدر خداوند سبحان را با سوگند به انجام کاری فرا نمی‌خواند، و از انجام کاری خودداری نمی‌کند کـه یزدان آن را می‌خواهد، و بر او مقرّر و مقدّر می‌گرداند.

در اینجا است که شعیب طـاغوتهای قـوم خـود را بـا تهدید و بـیمشان وامـی‌گذارد، و بـا تـوکّل مـحکم و استوار، بـه ولی و سـرپرست خـود، یـزدان جـهان رو می‌کند و او را به فریاد می‌خواند که میان او و میان قوم او داوری کند و فاصله بیندازد:

﴿ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا. رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ. وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴾.

ما تنها بر خدا توکّل داشته (و هم بدو پشت مـی‌بندیم). پروردگارا! میان ما و قوم ما به حقّ داوری کن (حقّی که سنّت تو در داوری میان مـحقّینِ مـصلحین، و مـبطلینِ مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترینِ داورانی (چرا که بر همه چیز توانائی).

در اینجا آن صحنهٔ دلربا و مبهوت کـننده را مـی‌بینیم: صحنهٔ جلوه‌گری حقیقت «الوهیّت» در ذات ولی خدا و پیغمبرش... شعیب سرچشـمهٔ نـیرو و مـنبع قـدرت و پناهگاه امن و امان را می‌شناسد. می‌داند که خداوندگار او است که برابر حقّ و حقیقت مـیان ایـمان و طـغیان داوری مـی‌کند و آن دو را کـاملاً از یکـدیگر جـدا می‌سازد. تنها بر آفـریدگار یگـانهٔ خـود در گـیراگـیر پیکاری که بر او و بر مؤمنان همراه او واجب شده است تکیه می‌کند و بس، پیکاری که از آن گریز و گـزیری نیست. تنها راه چاره، داوری یزدان و اعـطاء پـیروزی بدو و به مؤمنان است.

بدین هنگام است که رؤساء و سران کـافر قـوم او بـه مؤمنان رو می‌کنند و ایشان را تهدید می‌نمایند و بـیم می‌دهند، تا ایشان را از آئینشان برگردانند:

﴿ وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً إِنَّكُمْ إِذاً لَخَاسِرُونَ ﴾.

اشراف و سران کافر قوم او (خطاب بـه پـیروان خـود) گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در ایـن صـورت شـما (هم به سبب گرویدن به آئینی که آباء و اجدادتان بر آن نبوده‌اند، شرف و ثروت خـود را از دست مـی‌دهید و) زیانکار می‌گردید.

اینها سیماهای پیکاری است که پیوسته تکرار می‌گردد و دگرگون نمی‌شود... طاغوتها پیش از همگان رو بـه دعوت کننده می‌کنند و با او مـی‌رزمند تـا از دعـوت دست بکشد. اگر دعوت کننده به ایمان خود چنگ زد و به پروردگار خود یقین و اطمینان داشت، و متمسّک به امانت تبلیغ گردید و رنج و مسؤولیّت آن را بـه جـان خریدار شد، و تهدید و بیمِ دم و دستگاه و برو و بیا و وسائل و ابزار طاغیان او را به خوف و هراس نینداخت، به سوی کسانی تغییر جهت می‌دهند کـه از او پـیروی می‌کنند. تلاش می‌کنند با تـمام تـوان و هـمهٔ وسـائل ممکن ایشان را بترسانند و از آئین خود برگردانند. اگر با ترساندن و تهدید کردن چنین نکردند، می‌کوشند آنان را با یورش بردن بر ایشان، و شکنجه دادنشان، از دین برگردانند... آنان هیچ گـونه دلیـل و بـرهانی بـر کـار باطلشان ندارند، ولی وسائل تاخت و تاز و تهدید و بیم را در اختیار دارند. با جاهلیّت خود دلها را نمی‌توانـند قانع سازند - بویژه دلهائی راکه با حقّ آشنا شده باشند

و پیوسته باطل را سبک داشته باشند - ولی آنان می‌توانند بر کسانی بتازند که بر ایمان پای می‌فشارند و بر آن اصرار دارند. کسانی که مخلصانه خدای را می‌پرستند و سلطه و قدرت را تماماً از آن یزدان می‌دانند.

سنّت جاری و ساری خدا بر این روال است که هرگاه حقّ و باطل هر دو خالص باشند و رویاروی یکدیگر بایستند و بجنگند و بخواهند کاملاً با یکدیگر تصفیه حساب کنند، سنّت تخلّف ناپذیر یزدان صورت می‌پذیرد... و همیشه هم این چنین بوده است...

﴿ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دارِهِمْ جاثِمِينَ ﴾.

(در نتیجهٔ ستیزه‌جوئی و طغیانگری) زلزله‌ای (قصرها و خانه‌های) ایشان را دربرگرفت (و زندگی پر زرق و برق آنان را درهم کوبید) و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند.

زلزله در گرفتن و مردن و بر زانوها خشکیدن، سزا و جزای تهدید کردن و بیم دادن، و گردن افراشتن و تکبّر ورزیدن، و به اذیّت و آزار دیگران دست گشودن، و برای از دین برگرداندن مؤمنان دست درازی کردن است.

روند قرآنی بدین گفتارشان پاسخ می‌دهد که می‌گویند:

﴿ لَئِنِ ٱتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ ﴾.

اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما زیانکار می‌گردید.

این گفته‌ای است که آن را می‌گفتند و مؤمنان را بیم می‌دادند و می‌ترساندند، و به زیان و ضرر تهدیدشان می‌کردند! روند قرآنی با ریشخند آشکاری مقرّر می‌دارد که زیان و ضرر بهرهٔ کسانی نگردید که از شعیب پیروی کردند، بلکه بهرهٔ مردمانی جز ایشان گردید:

﴿ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا. الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كانُوا هُمُ الْخاسِرِينَ ﴾.

کسانی که شعیب را تکذیب کردند (آن چنان نابود شدند و شهر و دیارشان ویران گردید که) گوئی هرگز در آنجا نبوده و سکونت نگزیده‌اند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند (و گمان می‌بردند آنان که از شعیب پیروی کنند زیانکار می‌شوند، خودشان سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند و) زیانمند شدند.

ما در یک نگاه به ناگاه ایشان را می‌بینیم که مرده‌اند و در خانه‌هایشان خشکیده‌اند و بر زانوها افتاده‌اند. نه حیاتی در ایشان است و نه جنبشی. انگار این خانه‌ها را آباد نکرده‌اند و در آنجاها نزیسته‌اند، و انگار آثاری در آنجاها نداشته‌اند!

صفحهٔ طومار زندگانی ایشان جمع و در هم نوردیده می‌شود. این کار همراه با سرکوبی و سرزنش ایشان صورت می‌پذیرد و بدیشان توجّهی نمی‌شود. جدائی و دوری آنان از پیغمبرشان صورت می‌پذیرد، پیغمبری که از خودشان بود. سپس راه او و راه ایشان از یکدیگر جدا می‌شود. در نتیجه سرنوشت او و سرنوشت آنان جدا و مختلف می‌گردد، تا بدانجا که بر حالشان تأسّف نمی‌خورد و از سرنوشت دردناکشان ناراحت نمی‌گردد، و بر هدر رفتنشان با هلاک شوندگان پیشین غم نمی‌خورد:

﴿ فَتَوَلّىٰ عَنْهُمْ، وَ قالَ: يا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ، فَكَيْفَ آسىٰ عَلىٰ قَوْمٍ كافِرِينَ؟ ﴾.

سپس شعیب از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و اندرزتان دادم (و در حقّ شما خیرخواهی نمودم. ولی حقّ را نشنیدید و جز بر طغیان و عصیان نیفزودید) پس با این حال چگونه بر حال قوم بی‌ایمان (و بی‌دینی چون شما) اندوه بخورم؟.

شعیب پیرو آئینی، و آنان پیرو آئینی هستند. او ملّتی، و ایشان ملّت دیگری هستند. پیوند نَسَبها و قومها و نژادها، در این آئین هیچ گونه اعتباری ندارد، و در ترازوی یزدان ارج و ارزشی برای آن نیست ... زیرا پیوند و خویشاوندی باقی و ماندگار، پیوند و خویشاوندی این آئین است، و ارتباط میان مردمان، آن ارتباطی است که در قرآن یزدان معتبر است و بس.

پایان جزء هشتم